فہرست

بعون شاہی و فضل حضرت بیبدل احسن مطلق نسخہ

دستور العلاج اطبا ذخیرۂ اکسیر صفت بیہمتا تاثیر کیمیا محبوب قلوب مقبول عالم معروف

مجلد اول

اکسیر اعظم

از تالیفات جالینوس زمان افلاطون دوران

بار دوم

بعد نظر ثانی و تصحیح مقاصد و اضافہ تجربات دیگر عالی جناب مصنف موصوف الذکر

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع رسید مقبول جہان و جہانیان شد



بسم الله الرحمن الرحيم

هو الشافی که زیب افزای ناصیهٔ نسخهٔ امراض میباشد اشارت از اسم اعظم حکیمی ست جل حکمته که بیمن او شفا از جملهٔ اسقام و آلام میشود و هو الکافی که زینت بخش سمای
صحیفهٔ اغراض میشود کنایت از نام مکرم کریمی ست عز اسمه که ببرکت او کفایت در جمیع مرام و مهام میگردد زهی خالق ذو الجلال که تلخ کامان ایارج فیقرای عدم را
بانوشدارو وجود شیرین کام گردانید و خمیرهٔ اجسام اطریفل موالید ثلثه را باجزای عناصر اربعه بدرجهٔ قوام رسانید سبحان خداوند لایزال که آفریدگان معجون خاک را
سفوف حیات ارزانی فرمود و انسان ضعیف البنیان را بشربت شرافت و مفرح خلافت ممتاز نمود + قادری که سلیمان روح را بچار بالش عناصر سرفراز نموده و پایهٔ تخت
روان او بر باد نفس متمکن فرموده + حاکمی که بارگاه فلک محیط بی ستون استادهٔ اوست و فرش زمین محاط بر روی آب گستردهٔ او + موجدی که ایجاد هیولای اقسام
اجسام از اختیارات بدائع اوست و از ترکیب اسطقسات متضاده ظهور صور مختلفه از بدیعات صنائع او + اعظم شانه شمیم بارگاه رانتش لخلخهٔ مسامی دماغ طالبان
اوست و نسیم گلزار رحمتش شموم آرای مشام عاشقان او طرفه اسرار کبریائی او که اول حضرت آدم را بجرم حب حب گندم از بهشت برین بر فرش زمین انداخت
و پس بنی آدم را بهر بقای زندگانی آن محتاج قرص نانی ساخت + و عجب راز خدائی او که بهر متنفس انواع انواع الآلام و اسقام جسمانی پیدا گردانید و از برای
ازالهٔ آن در اقسام عقاقیر خاصیت و تاثیر صحت بخشید + سبحان الله که در ادراک کنه ذات پاک او مرکب عقول و اذهان لنگ ست و از معرفت صنائع و دقائق اسرار
او عرصهٔ بیان زبان تنگ + و الحمد لله که از بهر رفع هر ظلمت سراج هدایت افروخته و بنا بر رفع هر علت علاج صحت آموخته + آن قدرت اوست که کلیات ارکان را
در جزئیات موالید اظهار فرموده و همگی حکمت مخفی را بر بندگان خود آشکار نموده + و این صنعت او که نزدیک شجرهٔ بلیتش درخت جدوار آفریده و در معدن خاک لعل آبدار
پیدا گردانیده + این فیض بخشی اوست که انسان را مخلوق در احسن صور فرموده و آنرا تعلیم خواص اشیا از نفع و ضرر نموده + الحق که طبع مزاج شناس از فیض
اعتدال پذیرفته و نفس ناطقه از و حاکم خمسه حواس گردیده + ترکیب مربع عناصر اربعه از و عالمگیر شده و ثمن امزجهٔ ثمانیه مفرده از و دلپذیر گشته + هر ذی حیات از لطفش اعتدال
در امور ستهٔ ضروری یافته و هر متنفس از فیضش مواد امور سبعهٔ طبعی بهم رسانیده لمؤلفه حمد او از زبان چرا نکنیم + وصف او از دهان چرا نکنیم + نعمت جان ما عطا فرمود + شکر
او را بجان چرا نکنیم + اما چون حقیقت بیچونش از حیطهٔ دریافت و احاطهٔ شناخت افزونست و معنی بیچونی او از گنجایش عبارت چون و چرا بیرون + و ذات پاکش والا تر
از دریافت عقول و افهام و بالاتر از ادراک افکار و اوهام + بل تحریر محمدت حضرت صمدیت بالاستقصا از محالات و تقریر مدحت جناب احدیت بالاستیفا از ممتنعات
لهذا مناسب آن می نماید که عنان شبدیز قلم را ازین میدان بی منتهی منعطف ساخته و برهمین قدر تحمید و توحید محمود حقیقی و واحد تحقیقی اقتصار نموده بهر انجاح
حاجات دنیوی و حصول نجات اخروی دست دعا بادای مناجات بحضرت مجیب الدعوات بر دارم و گوهر مراد و نقد مقصود از مخزن جود معطی مطلق بکف آرم

مناجات در حضرت باری بالوف تضرع و زاری

ای عالم السر و الخفیات و ای ماهر احوال ممکنات و ممتنعات علم قدیمت آشکارتر از ضیای مهر انور که خصم جهل نفس سرکش عنان سمند اطاعت از دستم ربوده و غلط گران هوا و حرص نقد عمرم غارت نموده + منکه سراپا غرق بحر عصیانم + و عاصی تر از هر فرد انسان + تو عیکه بی منت هستیم بر بستیم پسندیدی + و مرا بقدرت کامله خود از قطرهٔ آب و مشتی خاک آفریدی + بهمان احسان عام و اکرام تام حرف عصیانم از صفحهٔ اعمال محو گردان + و بقیهٔ عمرم در اطاعت و طاعت خود بگذران + الهی اگر عجز بکار آید عاجزتر از من خاکی کیست + و اگر شکستگی درستی نماید شکسته تر از دل من عاصی چیست + کریما اگرچه گنهگار و خطاوارم از صحبت فساق و فجار محفوظ دار + و از سوء خاتمه بطفیل حبیب خود نگهدار + و من بیچاره را جانی بخش محرم اسرار + و دلی ده پر از انوار رحیما زبانم را از اثر کامیاب ساز و بیانم را تاثیر بنواز + چشمم را آخربین گردان + و در گوشم کلمهٔ حق برسان

لمؤلفه بالتضرع ست دعایم بجناب ارحم
غرق بحر گنه ام کن مدد و خذ بیدی
کیست ا‌د جز تو که بخشد گنه من امروز
هرچه تو دادی مرا شکر گزارم یارب
هرکه زین فائده جوید تو نصیبش گردان

اله غفور ست تو و دوست و رؤف عالم
نیست گیرنده بجز ذات تو دستم محکم
منتظر فضل توام یک نظر لطف و کرم
بده از رحمت خود نعمت ایمانم هم
عیب جو را تو بکن لال زبان گنگ و اصم

نفس اماره من نه دهد کارم برهم
منم از جرم پشیمان نه بتقوی نازان
من گنهگار و خطاوار و سراپا عصیان
قصد تالیفم ازین نسخه منافع عامه است
عظم بخشیدی بمن شان تو اعظم ز همه

یاالهی مددی بهر رسول اکرم
دارم امید بغفران تو رحمن هردم
تو کریم ست و رحیم ست و بحالم ارحم
ساز مقبول همه هرچه برآید ز قلم
بندهٔ اصغرم و اسم تو کردی اعظم

نعت سرور کائنات و آل ابرار و اصحاب اطهار

از هار صلوات و انوار تحیات نثار روح پرفتوح حضرت خاتم الانبیا خلاصة الاصفیا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که تربیت ابدان بعلم شریعت و معالجهٔ قلوب بحکمت طریقت فرموده + و مداوای ارواح بطب حقیقت و اصلاح فراج بصناعت معرفت نموده + مریضان تپ غفلت را حال خسار شنو او حب اشفاست و مسلولان جهل و بدعت را شربت اعجاز معجزه او دوا + موجز کلام او قانون شفای اسقام روحانی ست + و اشارات او منهاج نجات از آلام ابدانی + تریاق بیان معجز بیان او امراض معصیت را شفاست + و مشاهدهٔ صحیفهٔ وجه مکرم او اعراض ضلالت را مغنی از دوا + سراب اقدام مقدس و منور عیون باطن از ظلمات غوایت و غبار نعلین شریفین او کحل الجواهر دار ازالهٔ کوری غباوت + بالجمله عدیل آن بعدیل کسی از مصنوعین نیست + و نظیر آن بی نظیر موجود در عالمین نه لمؤلفه

محمد باعث کل آفرین ست — محمد مهبط روح الامین ست
محمد رونق فرش زمین ست — محمد جالس عرش برین ست

و تحفهٔ درود نامحدود و هدیهٔ ثنای غیر معدود بر ارواح طیبات آل اطهار و اصحاب اخیار حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین که حکمای مشفقین و اطبای حاذقین اند معالجه بر قانون حکمت مصطفویه و مداوا بر منهاج سنت نبویه فرموده + و کشف ظلمات از عیون کلیله و ازالهٔ اسقام از نفوس علیله نموده + و ایشان اطبای امراض قلوب اند + و شفای علل ذنوب + بل از نور علم و عرفان حکمای نفوس و ابدان اند + و اطبای اسقام و آلام عارض ذوات ارواح و اجسام + صدور معطر ایشان پر از جواهر علوم الهی ست + و قلوب منور آنها مملو از اسرار نامتناهی رباعی

اولاد نبی که مخزن اسرارند — سرچشمهٔ فیض و مهبط انوارند
اسلام قوی گشت ز خلفای کل — الحق که ستون قصر دین هر چارند

اللهم صل وسلم علی نبیک سید المرسلین وعلی آله واصحابه واولیائه اجمعین

سبب تالیف این کتاب افادت انتساب

اما بعد حمد ایزد پاک و صلوة صاحب لولاک میگوید بندهٔ خاطی سراپا عصیان و راجی بغفران خداوند منان محمد اعظم خان مخاطب بناظم جهان خلف ملک الحکما حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسمعیل خان سیستانی الاصل متوطن بلدهٔ مصطفی آباد عرف رام پور که در حقیقت آرام پور ست بل اسلام پور حرسها الله عن الفسادات و الشرور که چون فقیر بعد اکتساب علوم متداوله و فراغ از مطب عمری در مطالعهٔ کتب طب که علمی ست شریف و فنی ست منیف و بر کمال شرافت او این برهان ست که موضوع او بدن انسان ست و مدتی در حصول تجاربِ عجیبه و وصول مجربات غریبه بسر بردم و اکثر کتب نادرهٔ این فن تجسس

و تلاش بسیار از بلاد و امصار فراهم آورد اما کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب و معالجات و حاوی مجربات از مفردات و مرکبات باشد بنظر نیامد الا بعض مطولات که
وصول آنها بهر کس متعسر و علاوه برین هم اکثر اهل زمان از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر لهذا بعد تالیف کتب اربعه درین فن یعنی رموز اعظم و انوار اعظم و نیر اعظم که هر سه هم
تاریخی ست چهارم اسمار الادویه باوصف وفور علائق و کرور عوائق کمر همت بر میان جان بسته و تکلیف محنت شاقه بنظر افادهٔ عام و نفع تام بر خود روا داشته بتسوید این کتاب
جامع الفوائد پرداختم و در سرعت اختتام آن پاس خاطر فرزند عزیز برادر جان محمد فضل خان اعطاه الله علما نافعا و فهما کاملا و عزیزی تلمیذ رشید حافظ قرآن مجید حکیم سید عبد السلام
حفظه الله العلام ملحوظ خاطر بود و ترتیب آن برین نسق انسب نمود که اولا مقدمه متضمن اجناس جمیع امراض و تشخیص اقسام سوء مزاجات و قواعد علاج آنها بطریق کلی مرقوم شود
و پس امراض هر عضو که شروع گردد اول اسباب کلیه امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی و علاج اقسام آن بقلم آید و بعد ازان هر مرض آن عضو بالاستیفا و اسباب آن
بالاستقصا و عوض علامات آنها طریق تشخیص در اکثر امراض که معالج را در استخراج هر سبب آن مرض سهولت حاصل شود قلمی گردد و پس ازان علاج کلی انواع آن مرض و
بعده علاج هر نوع آن بحسب سبب و عرض و ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه و نقل اقوال اکثر حذاق بمعرض تحریر در آید چنانچه انصرام این امر خطیر بعون و عنایت رب جلیل
در مدت قلیل بحسن انجام رسانیدم و بوجوه اطناب و اسهاب ممل با یجاز و اختصار غیر مخل بعبارت سهل عام فهم غیر مشکل بقید کتابت آورده بنظر کثرت افادت و مناسبت اسم
خود بکتاب اکسیر اعظم موسوم ساختم و اگر از اعداد حروف این اسم اعداد حروف علت که واو و الف و یاست جدا سازند تاریخ ختم این نسخه بی علت بر آید و اغلب که مطالعه آن
طالبان طریق علاج را تلافی کم مهارت نسخه نویسی نماید و در معالجات عوض مطب استاد کامل بکار آید و برای مبتدیان تبصره و بهر منتهیان تذکره باشد و اتفاق تحریر این نسخه در
عهد ملازمت مولف بخدمت مطلع نجوم سپهر ابهت و کامرانی منبع رسوم جوهر شناسی و قدردانی رئیس جم جاه کیوان بارگاه برجیس سعادت مریخ صولت ناهید عشرت قمر رافت
مهر رفعت هلال عظمت سکندر فطنت دارا حشمت مظهر الوف اعطاف مصدر صنوف انصاف مرکز دائرهٔ امن و امان موصوف خلائق ممدوح زمان سپهر اعاظم و غرهٔ ناصیهٔ اولو الاعزاز
منشا بنده پروری و کرم سازی افتخار مسند امارت و ریاست فخر وسادهٔ سیاست و حراست محیط مکارم کرم و اکرام عمان مراحم انعام عام مظلوم نواز ظالم گداز راغب علم و هنر
طالب اهل جوهر نوشیروان عدالت جم کوکبه دارای سکندر رای فریدون شهره یعنی مهاراج دهیراج سوائی تکوجی راو هولکر بهادر دام اقباله و قام اجلاله گردیده و هنوز بسبب
لحوق بعض امور ضروریه در اتمام بقیه جلد ثانی آن تعویق می نمود و الفراغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظه نواب مستغنی الالقاب آفتاب تاب
هلال رکاب قرین چار بالش جلائل اخلاق و امتنان مزین بمناقب متجاوز از شرح و تبیان مخزن آلاف الطاف معدن اصناف اوصاف سمو المکان عظیم الشان عمیم الانعام
قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان معظم القدر سنی الصدر مظهر جود و کرامت مصدر تفضلات و مرحمت سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان سخا مطر سطیر نوازش
و نوال مهر منیر عظمت و اجلال جان هم کان کرم محیط مکارم ابر بهار گلشن دریادلی گوهر شاهوار بحر بی بدلی دانشور حمیده شیم صائب فطر عطار در قم یگانه گوهر بحر وجود درة التاج
افسر جود گلدسته بند بهارستان امارت و سروری چمن آرای ریاض دولت و دین پروری چشم و چراغ خاندان پیشوائی وارث حشمت اجداد و آبائی جوهر شمشیر خدا داد و آب
ذو الفقار ایجاد امیر ابن امیر ابن امیر بسیار بخش اندک پذیر ضیائی مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سابق زیب افزای ملک بندیل کهند مقام بانده بودند و انجاح مرام
اکثر شرفا و دستگیری هر درمانده میفرمودند و از چندی بتجویز حکام این دور رونق افزای ملک مالوه قریب بلدهٔ اندور اند زید الله دولته و اقباله و ضاعف قدره و اجلاله
و ظله ممدود و عدوه مطرود باد مشرف گردید و بنظر مهر پروری و جوهر شناسی خیلی پسند فرموده بهر افادهٔ عام و نفع انام تجویز انطباع آن در مطبع نظامی فرمودند اکنون
مولف بمرتبهٔ ثانی بسبب کمیابی نسخ آن و کثرت شوق مشتریان این کتاب نایاب در مطبع رنگ افروز گلشن فتوت زینت اندوز محفل مروت جوهر معدن فطنت و
دانائی گوهر صدف اهلیت و دانش آرائی نکته سنج سخن شناس موزون وضع احسن معاش کریم الاخلاق عمیم الاشفاق شایسته اطوار حسن تدبیر خجسته شعار روشن ضمیر
فیض رسان اهل زمان محبوب عماید نزدیک و دور منشی نولکشور صاحب مالک مطبع اوده اخبار زاد فیوضه نمودم

التماس بخدمت ناظرین با انصاف دور از جور و اعتساف

چون مولف فقیر ترجمهٔ اکثر کتب طبیه و منقولات اطبا که برخی از نام آنها مسطور گردد از زبان عربی بفارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کم استعدادی کاتبان و سوء
فهمی خطاطان چنان مسخ گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهم رسانیده و ظاهر ست که در ترجمهٔ کتاب غلط بالضرور

خطا ناشی میگردد و اگرچہ راقم در تشبیہ مقامات مشکوک حتی الوسع تصحیح مطالب آن پرداختہ فاما عجبی نیست کہ در ترجمہ بعض عبارت اغلاط تفاوتی در معنی اصلی راہ یافتہ باشد اگر در مقامی مطلبی مغایر از عبارت کتاب صحیح دریابند محمول بر غلطی نسخہ منقول عنہ گردد و حسب امکان باصلاح آن پردازند و اگر در جائی ترک بعض الفاظ ضروری یا تغیر آن بسبب سہو و نسیان کہ از لوازم انسان ست بوقوع آمدہ باشد بقلم صواب رقم درست فرمایند و معذور دارند ع والعذر عند کرام الناس مقبول؀ و اگر ازین مجموعہ انتفاعی حاصل نمایند مولف عاصی را بدعای حسن خاتمہ یاد فرمایند ع کہ مستحق کرامت گناہگارانند؀ واللہ عفو غفور وہو قریب مجیب ومنہ الاستعانۃ فی البدایۃ والنہایۃ اکنون نام کتب معتبرہ کہ خلاصہ مطالب و اقوال مصنفین آنہا و اسامی حکمای متقدمین کہ مقولات و مجربات آنہا درین نسخہ مندرج بودہ بعضے ازان برای اطلاع ناظرین بقلم می آیند و آن موجز قرشی ست و شروح آن مثل شرح سدیدی و نفیسی و اقسرائی و شرح فضل اللہ تبریزی طبیب امیر تیمور و شرح استاد والد ماجد غفر اللہ لہما و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شروح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرہندی و حاشیہ شرح آن مسمی بفوائد شریفیہ تصنیف حکیم شریف خان و حاشیہ میر ہاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی و حاشیہ حکیم احمد اللہ خان و جامع الصناعۃ حکیم کاظم علیخان محمد شاہی و کامل الصناعۃ علی بن عباس مجوسی و مائۃ مسیحی ابو سہل مسیحی و قانون شیخ بو علی سینا و بعض شروح آن مثل شرح قرشی و علامہ و سدید گازرونی و خجندی و علی گیلانی و اسحاق اللہ خان و ذخیرۂ خوارزم شاہی سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و خفی علائی و زبدۂ آن و نہایۃ الغرض محمود و فردوس الحکمۃ علی بن زین و تیسیر ابن زہر و مقالات ابن ماسویہ و جواہر فارابی و جوہر طالیس سطاطالیس و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی و موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلغاری و فصول ثابت ابن قرہ و اصول الترکیب خجندی و معالجات صیدنہ و میزان الطبائع و اسرار الاطبا و مقالات انطاکی و جوہر نفیس ملا ابیذیمیا خلیفہ بقراط و معالجات ایلاقی و شرح آن از علامہ علامۂ سمانی و حاوی صغیر محمد ابن الیاس و حاوی کبیر و من لایحضرہ و برء الساعہ و شامل الادویہ و مقالات و کناش فاخر ہمہ از تصنیف محمد زکریا رازی و ترویح الارواح خجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاء الاسقام خضر بن علی و مغنی سعید بن ہبۃ اللہ و ابن تلمیذ و غنی منی ابن نوح قمری و نزہۃ البہجۃ و تذکرہ و مجسطی و درر غرر ہر چار تصنیف داود انطاکی و تذکرہ سویدی و منہاج البیان ابن جزلہ و تقویم الابدان آن و منہاج الدکان و فصول بقراط و بعض شروح آن مثل تلخیص جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق و امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ابیذیمیای بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندرانین جالینوس و میامر و نبض الکبیر و اسرار الانسان و حیلۃ البرء و مفتاح و عین الخلیل فاضل ابو الفرج و کتاب ادویۂ قلبیۂ شیخ الرئیس و ارجوزۂ او و مختار ابن ہبل و جامع ابن بیطار و جامع بغدادی و مقالات حنین و شمس الدروز مرد اخضر عبد العزیز و زاد العماد و خلاصۃ العلاج میر عوض علی و خلاصۃ التجارب میر بہاء الدین و دستور العلاج و طب طوکی و مجربات حکیم علی و رسالۂ مجربات سلطان محمد مراد و مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علیخان و ریاض العلاج حکیم اجمل خان و دستور العمل معالجات حکیم اکمل خان و ریاض العلل و معتبر حکیم ابو البرکات و ریاض الفوائد و عشرۂ کاملہ حکیم علویخان و لب لباب حکیم صدر الدین خان شاہجہان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان شارح زلیخا و انوار قاسمی سید نور علی اکبر آبادی و انوار العلاج سید نور اللہ تلمیذ حکیم علویخان و انتخاب العلاج حکیم ذکاء اللہ خان و معالجات افضلیہ حکیم محمد افضل خان شاہجہان آبادی و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبر آبادی و شفاء الجمیل حکیم شفائی خان و طب ثنائی حکیم ثناء اللہ ساکن بریلی شاگرد حکیم علویخان کہ استاد حکیم شہباز خان استاد الاستاد والد ماجد مولف بودند و نافع الامراض و خزانۃ العلاج و ریاض العلل جدید ہر سہ از تالیف حکیم بایزید و کفایۂ منصوری و تصانیف خمسہ حکیم ارزانی و زاد غریب و مطب میر حسن تلمیذ حکیم علوی خان و مطب حکیم ابو القاسم و اقتباس العلاج و معمولات حکیم میرزا علی شریف و جمع الجوامع حکیم علوی خان و مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرابادینات مثل قرابادین سمرقندی و قلانسی و شاہی و علویخانی و قرابادین قدیم و جدید و کبیر و شفائی و جلالی و معصومی و کوتوالی و تحفہ و قادری و نقش بندی و اسدی و مجموعۂ بقائی و ذکائی و قرابادین اجمل خان و علاج الامراض و عجالۂ نافع و قرابادین حکیم مہدی و حسن الشفا و معمولی حکیم غلام امام و مفتاح المجربات آن و بعض کتب ادویۂ ہندیہ مثل دارا شکوہی و تکملۂ ہندی و دستور الاطبا معروف بہ طب فرشتہ و مجربات اکبری و علاج الغربا و معالجات نبوی و مفردات ہندی و طب سکندری و طب حنیفی و منافع کریسی و ذخیرۃ التجارب و غیرہا و اقوال حکمای متقدمین، مثل ابن ماسویہ و ابن صہار بخت و ابن سرابیون و ابن سیار و ابن حنین و اسحق ابن حنین و ساہر و ثابت ابن قرہ و ابن زہر و ابن ماسہ و ابو البرکات و ابن جمیع و ابن

واقد وابن رضوان و غافقی و ماتقی و تفلیسی و سفیان و مهندس و بنیاذوق و ملکی و اسحاق ابن عمران و حبیش و ابن سفیان و ابن رشد و ابن زہلی و
وشریف و اقناع و سعید ابن ابراهیم و ابن صوری و بختیشوع و جابر بن حیان و جبریل و اسرائیلی و حوز و ابن ماجه و ابن سمجون و ابن بطلان و ابو جریج
و ابو اشعث و ابن جزار و کندی و ابو نصر و ابن عبدوس و ابوریحان بیرونی و ابن الکتابی و ابن رقیه و ابن مسکویه و ابن دریس و ابوالخیر و ابوالفتوح و
ابن فهدون و مدینی و احمد و اسکندر افرودیسی و تجلاج و دیلمی و موسی بن میمون و هبة الله و یحیی و بختیار بن سعید و اسقف و هرمس و سقراط و افلاطون و
ارسطاطالیس و بولس و روفس و دیوقلس و ارجیجانس و اربیاسیس و ماسرجویه و شمعون و مهرارس و یوحنا و سرافیون و دیوجانس و اندروماخس و دیاسقوریدس
و فیلاغریوس و سورانس و فیوما و شمویل و ارمانیدس و اسکندرون و اسلیمن و کسنوقراطیس و لیناپیوس و لینایومن و لیمیقوس و لیقودس و مانیوس و نیوطب
و مانیس و مغنس و ماسونیوس و مارینوس و منسدمیس و هیوفقراکیس و هیوقوطوس و بونیون و برکونیون و بونیوس و بولونیوس و انطلس و طیماوس و
و هدیغورس و فسطس و راوس و اهرن و اسقلینوس و غیرهم که ذکر آنها موجب تطویل لاطائل است الآن اشرع فی المقدمة و بعد ذلک فی المقاصد المعظمة حسبی الله
و نعم الوکیل هو نعم المولی و نعم الدلیل و به المعونة و التوفیق و منه الوصول الی التحقیق

مقدمه در اقسام امراض و علاج آنها بطریق کلی

بدانکه مرض حالتی ست غیر طبیعی در بدن انسان که ازان بالذات آفت در فعل بلاواسطه واجب گردد و آن دو قسم ست مفرد و مرکب و مرض مفرد آنست که نوع
واحد از انواع سوء مزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آنست که ازان دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود چون ورم و امراض
مفرد سه قسم ست اول جنس امراض منسوب بسوی اعضای مفرده که اولا و بالذات آنرا عارض شود و بباعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد و آن اقسام
سوء مزاج ست و سوء مزاج عبارت از غلبه کیفیتی یا دو کیفیت از کیفیات اربعه است که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد پس اگر بلا ماده بود آنرا
سوء مزاج ساذج گویند و اگر با ماده بود سوء مزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب بسوی اعضای مرکبه و آن امراض ترکیب ست که در اعضای مرکب
از اعضای مفرد واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد بغیر آنکه عروض او با اعضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد
و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض شود مفصل را بغیر آنکه اعضای مفرده را که ازان مفصل مرکب ست عارض
گردد و گاهی مثل عصب و استخوان و عروق را تنها عارض شود و بالجمله کل امراض مفرد سه جنس ست یعنی امراض تابع سوء مزاج و امراض تابع سوء هیئت ترکیب و امراض
تابع تفرق اتصال و هر مرض که تابع یکی ازینها بود و ازان حاصل شود منسوب بسوی آن باشد و اکثر امراض را چهار وقت میباشد ابتدا و تزید و انتها و انحطاط و وقت
ابتدا زمانی ست که دران مرض ظاهر گردد و متشابه در احوال بود و تزید دران ظاهر نباشد و تزید وقتی ست که دران اشتداد ساعت بساعت ظهور کند و انتها وقتی ست
که دران مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد و انحطاط زمانه ایست که دران کمی مرض ظاهر گردد و هر قدر که انحطاط اعیان نماید انتقاص مرض ظاهرتر گردد
و این اوقات اربعه گاهی بحسب مرض از اول او تا آخر آن باشد و آنرا اوقات کلیه نامند و گاهی بحسب نوبت مرض بود و آنرا اوقات جزئیه گویند و جالینوس گوید
که مرض یا در ظاهر باشد و آن بحس دریافت گردد مثل اورام و بثور ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل المعرفة باشد مثل اوجاع معده و شش و یا عسر المعرفة بود مثل
امراض جگر و مجاری ریه یا زهره و یا غیر مدرک باشد مگر بتخمین مثل آفات عارض مجاری بول و مرض گاهی خاص و اصلی باشد و گاهی بشرکت خاص آنست که حصول او در
محل خود باصالت بود و شرکی آنست که حصول او در محل خود تابع حصول مرض در عضو دیگر باشد و هر مرض یا مسلم باشد یا غیر مسلم و مرض مسلم آنست که از معالجه که بمراد ازو
اوست مانعی نباشد مثل تپ که با وی امری دیگر منتقضه مضاد صواب تدبیر او نبود چون استسقا چه تپ محتاج بتبریدهای [illegible] ست و استسقا محتاج باشیای مسخن
و مجفف و مرض غیر مسلم آنست که با وی مانعی مقترن بود و در تدبیر صواب او رخصت ندهد مثل صداع که مقارن او نزله باشد چه تدبیر صواب صداع ارخا و تلیین و تطلیات و غرغره نماید
آنرا تسکین وجع ست و این تدبیر نزله را [illegible] بود بهر آنکه درین تدبیر صواب تجفیف و تقویت ست و مثل سعال که مقارن او اسهال باشد چه سعال محتاج باشیای ملین و مغری ست
و اسهال بتبریدهای قابض [illegible] و یا آنکه مرض مناسب مزاج و سن و فصل شدید الاعراض و هولناک بود و سهل که قلیل الخطر باشد از مرضی که مناسب آنها نباشد

چه این از سبب عظیم حادث شود مثلاً اگر پیران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که بهنگام تابستان بحمیات بلغمی مبتلا گردند برین قیاس باید کرد و بدانکه مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشده باشد و بدانکه بعض امراض منتقل شوند بامراض دیگر و منقلع گردند و دران خیر او بود و مرض واحد شفای امراض دیگر گردد مثل تپ ربع که صرع و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جرب و حکه و بثور و تشنج امتلائی را شفا دهد و کذلک ذرب زحیر و زلق الامعاء و ذات الجنب را و کذلک انفتاح عروق مقعد یعنی جریان خون ازان هر مرض سوداوی و وجع ورک و اوجاع گرده و رحم را نفع بخشد و گاهی بعض امراض بامراض دیگر منتقل شوند و بدین انتقال حال سخت زبون گردد مثل انتقال ذات الجنب بذات الریه و انتقال سرسام حار بسرسام بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تپ وبائی و جدری و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک مجاور در اسفل باد باشد و مثل رمد خصوصاً در آنکه بچشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که تخیل ترشی آنرا عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض متوارثه در نسل باشند مثل برص و قرع طبعی یعنی صلع و مثل نقرس و سل و جذام و بعض امراض جنسیه باشند که بگروهی یا بسکان ناحیه مختص بوند و یا در ایشان اکثر افتند طریق تشخیص امراضیکه تابع سوء مزاج باشند باید که اولا رنگ چهره و ملمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی ملمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قاروره باشد حال کثرت تشنگی و تضرر از مسخنات و انتفاع بمبردات در دارت حال در گرما نیز بپرسند و این علامات سوء مزاج حار سازج ست و اگر با وجود علامات مذکوره و سرخی رنگ بدن و چشم و زبان و تنگی و کندی حواس و بلادت فکر و کسل از حرکات و انتفاخ عروق و تمدد جلد و عظم و امتلای نبض و سرخی و غلظ بول و قلت اشتها و مزاج حار رطب باشد حال گرانی در بدن و اصل عینین و سر و صداع غین و خمیازه و فازه و شیرینی دهن و ماندگی و ظهور دملها در بدن و بثرها در دهن و سیلان خون از بن دندان و بینی و مقعد و تقدم کثرت تناول لحوم و اغذیه و اشربه لذیذه شیرین حار رطب و بلد و سن و عادت و بعد عهد از فصد و دیدن اشیای سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون بخواب نیز بپرسند و این آثار سوء مزاج مادی دموی ست و اگر با وجود علامات سوء مزاج حار سازج و زردی رنگ و چشم و تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و استلذاذ بهوای بارد و غثیان و قی زرد و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشعریره مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر مولد صفرا و سن و مزاج و عادت و بلد و فصل و صناعت حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سوء مزاج مادی صفراوی است و اگر سفیدی رنگ و سردی ملمس و بطوء و تفاوت نبض و سفیدی قاروره دریافت گردد حال قلت عطش و ضعف هضم و سستی و کثرت عروض حمیات بلغمی و ایذا از نزلات و از تناول مبردات و نفع از تناول مسخنات و در دارت حال در سرما نیز سوال کنند و این علامات سوء مزاج بارد سازج ست و اگر با وجود این دلائل برودت با ترهل و تهیج پلک و سیلان آب دهن و بینی و لینت شکم و سوء هضم و اذیت از تناول اشیای رطب و کثرت خواب بود سببش سوء مزاج رطب سازج باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد و رطب نرمی ملمس و آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلاء و نرمی نبض مائل ببطوء و تفاوت نیز باشد و سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برد و رعد در خواب باشد سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود و اگر قشف و بیخوابی و نحول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوء حال در خریف و شفا بمرطبات و فی الحال انتشاف آب گرم و روغن لطیف و شدت قبول آنها بود سببش سوء مزاج یابس سازج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ آن و زیادت وسواس و فکر و سوزش فم معده و اشتهای کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ بول و کثرت تولد بهق اسود و قروح ردیه مثل جرب یابس و کثرت حدوث امراض طحال و سن و مزاج و عادت و بلد و صناعت و فصل و تدبیر متقدم مناسب سودا و خوابهای هولناک از سیاهی و اشیای سیاه و مخوفه باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و بدانکه که اگر سوء مزاج مرکب سازج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوء ترکیب و تفرق اتصال و اورام در امراض جزئیه خواهد آمد

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بر سه قسم ست یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زلو و داغ و شگافتن و جبر استخوان شکسته و جز آن هر چه بدست تعلق دارد و چون اصناف مذکور و این نوع سومی در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور ست لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان میکنم

قاعدهٔ اول در تدبیر و تغذیه بدانکه مراد از تدبیر درینجا تصرف در اسباب ستهٔ ضروری یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی ست و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پاشیدن آب سرد بر چهره و مانند آن حسب ضد مرضیکه قصد ازالهٔ او باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور ست مگر تدبیر غذا درینجا مسطور میشود و غذا اگرچه در اسباب ستهٔ ضروری داخل ست لیکن چون آنرا منجمله آنها احکامیست که اکثر آن در باب کمیت مخصوص آنست و غرض بسیار بدان متعلق لهذا ذکر آن جدا کرده اند بهر آنکه غذا در مرض گاهی منع میکنند و گاهی کم و گاهی تعدیل آن و گاهی دران زیاده کرده میشود اما منع غذا هنگام ارادهٔ شغل طبیعت بنضج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشد و اگر قوت ضعیف باشد غذا واجب بود و اگرچه وقت بحران باشد بهر آنکه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض ست و اما تقلیل غذا در انجا نمایند که باوجود ارادهٔ شغل طبیعت بنضج اخلاط غرض حفظ قوت باشد و این هنگامی ست که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی بود پس بقدر رعایت جانب قوت کنند تا ضعیف نگردد و بنقصان آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از ماده مشغول بهضم غذای کثیر نشود و دائم رعایت اهم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی باشد و کذالک باید که رعایت جانب انتهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقلیل غذا زیاده کنند بالجمله اگر مرض حاد و در ابتدا بود تلطیف تدبیر یعنی تقلیل غذا کنند تا طبیعت بنضج ماده مشغول گردد لیکن تلطیف در غایت مرتبه نکنند والا طبیعت از فعل خود عاجز گردد بلکه تلطیف معتدل نمایند و اگر در منتهی باشد مبالغه در تلطیف کنند بنابر استراحت طبیعت و عدم حاجت بنضج ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی تلطیف معتدل و بالغ نکنند بخوف ضعف قوت و هنگام انتها تلطیف معتدل نمایند بنابر قرب مزاج بسوی اعتدال و امن از سقوط قوت درین هنگام و علاوه ازین اکثر امراض مزمنه غیر حمیات را تدبیر لطیف تحلیل کند بهر آنکه غذائی دارد چون کم گردد طبیعت در اغتذای رطوبات جهد کند و مواد را نضج دهد و در غذای بدن بعضی ازان صرف کند و باقی تحلیل نماید و این حکم خاص بمزمنه بهر آنست که مواد امراض حاده بسبب حدت خود صلاحیت تغذیه ندارد و استثنای حمیات ازان بهر آن کرده شد که مزمنه از انها یا دق باشد و دران تلطیف جائز نبود و یا عفنی بود پس مادهٔ آن عفن باشد و برای اغتذای بدن صالح نبود و تحلیل او بتلطیف تدبیر باوجود حرارت عفونت و ازمان مرض مستلزم تحلل ارواح قبل از تحلیل ماده است و بدانکه تقلیل غذا از دو جهت میکنند یکی از جهت کمیت و دوم از جهت کیفیت یعنی غذائیت و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز میشود و فرق میان هر دو جهت کمیت و کیفیت آنست که گاهی غذا کثیر الکمیت قلیل التغذیه بود مثل بقول و فواکه پس استکثار ازان کثرت از جهت کمیت غذا بود نه کیفیت آن و گاهی غذا قلیل الکمیت کثیر التغذیه باشد مثل زردی بیضهٔ نیمبرشت و خروس خصی و طبیب گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و تکثیر کمیت و این وقتی ست که اشتها غالب و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و ارادهٔ تسکین اشتها بپر کردن معده نماید تا قوت بسبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق را از اجتماع مواد کثیر دران بسبب کثرت غذا منع کند تا اول موادیکه دروی ست نضج یابد و بنابر اغراض دیگر غیر این مثل آنکه ارادهٔ تهزیل کند و گاهی محتاج گردد بتکثیر کیفیت و تقلیل کمیت و این هنگامی ست که ارادهٔ تقویت قوت کنند و طبیعت موکل بمعده از هضم شی کثیر ضعیف باشد پس درین وقت تقلیل کمیت غذا واجب بود تا از هضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و کمیت غذا هر دو چنانچه هرگاه با ضعف اشتها و هضم امتلای بدنی مجتمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آنست که باوجود قلیل الغذائیه تقویت معده دران باشد مثل نقله کاهو اگر ضعف از سوء مزاج حار بود و مثل کندر اگر با سوء مزاج بارد باشد و اکثر تکلیف در تقلیل غذا و منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکنند اما در امراض مزمنه یعنی بعید المنتهی نیز گاهی تقلیل می نمایند لیکن تقلیل این قلیل تر از تقلیل او در امراض حاده بود بهر آنکه عنایت طبیب بقوت در امراض مزمنه بیشتر می باشد بنابر علم آن بحران بعید و انتهای بعید او بسبب غلظ مادهٔ او و چون حفظ قوت نکنند تا وقت بحران و طول مدت انضاج وفا نکند بخلاف امراض حاده که بحران آنها قریب تر بود و دران رجای عدم ضعف قوت تا انتهای آن و عدم عجز طبیعت از نضج مادهٔ مرض باشد و اگر دران خوف ضعف قوت باشد در تقلیل غذا مبالغه نکنند و هر قدر که مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از مبدا بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقلیل او واجب بود و هر قدر که مرض و اعراض نیز در تزید شروع کنند تقلیل غذا نمایند بنابر اعتماد برای غذای وارد سابق و امید وفا ببقای قوت تا منتهی و سکون اعراض و بنابر تخفیف

از قوت وقت جهاد او و هنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نماید باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت و عدم خوف
از سقوط آن و هر قدر که مرض حادتر و بحران او قریب‌تر باشد باید که تلطیف تدبیر شدید تر نماید و این قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن ست
باید که ازین عدول ننماید مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مریض در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که درین صورت در ابتدای مرض غذا
منع کنند و مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در ابتدا وقت تزید دهند بخوف انحلال قوت و مثل ترطیب مسلوب و در تشنج یابس
و فواق یابس که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاده بسبب سرعت انقضای آنها تلطیف غذا نکنند بنا بر غرض ترطیب و مثل امید قصر زمانه مرض چنانچه
در فالج و تشنج رطب و فواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنا بر امید قصر مدت آنها و لهذا چون زمانه آنها
طول میکشد تکثیر غذا درین امراض کرده میشود و بدانکه اغذیه مرضی نوعیکه از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن متمیز ست
همچنین از جهت زمانه نفوذ آن بسرعت و بطوء و از جهت قوام غلظ و رقت که ازان متولد گردد متمیز میشود چنانچه آنرا از جهت اغتذا بدان دو قسم بود یکی از جهت
سرعت نفوذ او مثل حال شراب یا بطوء نفوذ او مثل حال کباب و قلیه دوم از جهت سخن قوام خون که ازان متولد گردد و استمساک او چنانکه حال غذای لحم خنازیر
و گوساله است یا رقت او و سرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب ست و کذا الخبیر و طبیب را احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ وقتی باشد که اراده
تدارک سقوط قوت حیوانی و انتعاش آن نماید و مدت و قوت تا هضم غذای بطئ النفوذ وفا نکند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت بمنتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع
نوبت نیز معده خالی باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود ولیکن غذای خفیف‌تر و سریع الهضم و طبیب را اجتناب باید از غذای سریع الهضم چون
اتفاق سبقت غذای بطئ الهضم و النفوذ افتد که دران خوف آنست که اگر بعد آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود بدان مختلط شود و هر دو فاسد گردند و ایضاً احتراز نماید
از غذای غلیظ بطئ النفوذ هنگام خوف از حدوث سدد و گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسیکه تبلید حس عضو او بسبب وجع و خدر آن کنند و مثل هریسه و کله پاچه
و لحم بقر دهند ولیکن غذای قوی التغذیه بطئ الهضم وقتی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسی که آماده ریاضت قویه باشد و غذای سخیف یعنی رقیق کسی را دهند که آنرا
تکاثف مسام بسرعت عارض شود تا منهضم گردد قبل عروض او آنرا و ازان منع کنند و بدانند که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا دران غلیظ دهند
و آنچه متوسط الازمان باشد باید که غذا دران متوسط خورانند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار
خورانند و آنچه حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف را بحسب مرض مراتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات
و اطراف بچه ماکیان و کشک جو و حریرها و بقول بارد مثل اسفاناخ و خرفه و بقله یمانی و مانند آن و نان مغسول و فتیت در آب سرد و جلاب یا آب فواکه یا در
سکنجبین تر کرده و کمتر ازان ماهی خرد و بازوی تیهو و دراج و جوزه مرغ مطبوخ بکشک شعیر و ماش مقشر و عدس و باقلا مقشر و مانند آنست و لطیف جداً مثل
شوربای جوزه مرغ و ماء الشعیر سخین و سکنجبین ساده و شربت نیلوفر و آب انار و ماء القرع و ماء الخیار و ربوب و فواکه مثل سیب و انار و آلو و مانند آن ست و لطیف
در غایت قصوی مثل جلاب و ماء الشعیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ ست و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل جوزه مرغ ست و اما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل جدی و پاچه میش ست و استعمال غلیظ آنجا نماید که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا وقتی باید که قوت قوی و مرض بعید المنتهی باشد لهذا گفته اند که اغذیه
مرض اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که دران دوائیت مخالف در کیفیت بمرض باشد و اما تکثیر غذا در مبدء امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزیکه بدان غذا سازند درین شوربای لحم سریع الانهضام ست اگر مانعی نباشد و واجب ست که رعایت عادت
در جمیع احوال کنند و خصوصاً در امر غذا چنانچه بعضے در حال صحت غذا بسیار میخورند و در حال مرض متحمل اندک غذا نمیشوند و بعضے اندک خوار باشند و بعضے
متوسط پس هر واحد را از ینها بحسب عادت او تدبیر نماید و بالجمله در تغذیه مرض رعایت امور کثیره نماید مثل قوت مریض و عادت او و مزاج او
و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان راحت و حال سحنه و حال تخلخل بدن و کثافت او و سن مریض

وبلد او وقت حاضر از اوقات سال و مانند آن قاعده دوم در معالجه باید دانست که علاج بدو امر دو نوع است یکی عام بدن مثل استفراغ ماده دوم
خاص بعضو مریض مثل اطلیه و اضمده و نطولات بهر آنکه فعل اینها در ماده مرض عضو بود فقط و استعمال ادویه گاهی از داخل بود که بطریق یکی از مجاری طبعی مثل دهن و بینی
و گوش و غیره رسانند پس استفراغ کند یا حبس نماید یا تغییر دهد مزاج را یعنی تعدیل کند یا تنقیه و حابس و گاهی از خارج باشد مثل ضماد و مراهم و تکمید و تطلیل و مانند آن پس آن
یا تنقیص از بدن کند مثل دوای تیز قاطع اکال لحم و یا در آن بیفزاید مثل دوای منبت لحم یعنی رویاننده گوشت و یا منع چیزی کند و آنرا رادع گویند و یا تحلیل
چیزی کند و آنرا محلل نامند و یا تغییر دهد مزاج را و آنرا مستعمل خوانند و این بتطلیل و طلا و تکمید حاصل شود و واجب است در علاج بادویه مراعات ده امر یعنی نوع مرض و سبب او و قوت
مریض و ضعف آن و مزاج حادث و طبعی و سن و عادت و بلد و وقت حاضر یعنی فصل و حال هوا و صناعت اول مراعات نوع مرض و این چنان باشد که تحقیق نمایند
که مرض حار است یا بارد یا رطب یا یابس و بسیط است یا مرکب و ساذج است یا مادی تا مطابق آن باستعمال مضادات استعلاج کنند دوم مراعات سبب مرض یعنی دریافت نمایند
که سبب بدنی است یا نفسانی و بادی است یا سابق یا واصل و بحسب آن ازاله سبب نمایند مثلاً در بدنی اگر سوء مزاج ساذج بود بتعدیل آن کوشند و اگر سوء مزاج
مادی باشد تنقیه حسب ماده غالب کنند و در سبب نفسانی مثل هم و غم و حزن یا فزع یا غضب یا فرح مفرط علاجش بازاله آن و تقویت سر و بدن و قلب خصوصاً
بغذای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب معتدل و حمام معتدل نمایند و در سبب بادی اگر تناول شئی حار یا وصول چیزی حار بالفعل یا بالقوه بسوی بدن از خارج باشد علاج
بمطفیات و اگر ضد آن باشد بضد علاج کنند و اگر تغیر هوا بسوی حرارت یا برودت باشد باید که بضد هر واحد حسب حاجت معالجه نمایند و اگر ورود سم یا ماکول یا ملدوغ باشد حسب کیفیت
آن هم بدانچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سقطه و ضربه باشد بدانچه در باب آن خواهد آمد پردازند سوم مراعات قوت و ضعف مریض که اگر قوی
باشد باستفراغ مبادرت کنند بشرط احتیاج و اگر ضعیف است با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نباید پرداخت بلکه تبدیل مزاج بمضاد مزاج نمایند و بعد حصول
تقویت تنقیه کنند و کذا در استعمال ادویه قویه و ضعیفه لحاظ قوت و ضعف مریض لازم است و مراد از ضعف ضعف حقیقی است که از اطالت مرض و کثرت فاقه وارد شود
بخلاف ضعف عارضی که از شدت مرض و غلبه اخلاط افتد که در اینجا تنقیه موجب تقویت میشود بازاله سبب ضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ
متوسط کنند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی چنانچه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی چه قدر بعید افتاده و باینمعنی ملحوظ نموده تصرف در کمیت
و کیفیت ادویه مستعمله نمایند مثلاً اگر مزاج اصلی حار بود و مرض نیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب بود و در اینجا احتیاج بدوای شدید البرد و کثیر الکمیت نباشد مگر
آنکه مرض حادث در غایت درجه افراط بود و اگر مزاج اصلی حار بود و مرض بارد حادث شود لامحاله دلیل قوت سبب باشد و تسخین قوی و تکثیر مقدار مستقر بود
مگر آنکه مرض حادث مخوف شود و با فراط تسخین ضرری دیگر نظر بمزاج اصلی متوهم گردد که در اینحالت نیز درجه وسط مرعی باید داشت پنجم مراعات سن و این چنان است
که اگر مریض طفل یا شیخ بود مسهلات قوی ندهند و اگر عقیب امراض حاره شوند آنچه شدید البرد باشد خاصه کافور نخورانند که ضعیف المزاجان تحمل آن نتوانند و اگرچه نظر
بآنکه مرض گرم شیخ را بغیر از قوت سبب نمیباشد دوای مقابل حسب قوت سبب باید افراط در تبرید مطلوب است لیکن از آنکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و نظر
دیگر در حال کار محتمل است منع از افراط تبرید نموده اند و جوان در استفراغ محتمل تر از طفل و پیر است ششم مراعات عادت مریض مثلاً دریافت نمایند که معتاد بفصد و
مسهل و مقی هست یا نه و تاثیر ملین و مسهل و مقی در طبیعت او چگونه است تا موافق حاجت تدبیر کرده شود چه تا کاهی مراعات عادت است که العادة طبیعة ثانیة و این بدون
تجربه حاصل نمیشود لهذا گفته اند بیمار را تا ممکن باشد بدان چیز معالجه کنند که سابق تناول آن کرده باشد و چون مسهل خورانند نخستین بملینات خفیفه امتحان طبع کنند بعده
بمسهل بپردازند هفتم مراعات بلد یعنی دریابند که شهر گرم است یا سرد و از روی اقلیم طبع او چیست و من حیث الوضع و نظر بمجاورات کوه یا دریا چگونه است و خاصیت آن
چسان بود پس موافق اقتضای او باید رعایت در علاج نمایند مثلاً اگر بلد از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال و نگردد و یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن در جنوب او کوه
باشد و در شمال او دریای شیرین پس در چنین شهر که بالذات معتدل است یا بالعرض که من حیث الاقلیم طبع او گرم است و من حیث المجاورت سرد افراط در تسخین و تبرید نشاید
کرد و درجه اعتدال مرعی باید داشت نه چون خوارج او معتدل است اولی مغیری در تغیر مزاج سکان آن اثر میکند و معلوم است که سبب ضعیف را تدارک بچیزی ضعیف توان کرد
و کذلک اگر در شهر حار مرض حار افتد که در اینجا حاجت تدبیر کمتر از بلد معتدل بود لما ذکر و ایضاً در شهر بسیار گرم تنقیه بفصد کمتر باید کرد و اکثر از مسهل قوی احتراز باید نمود بجهت

اخراج خون بر محاجم اقتصار باید فرمود و کذا در بلد شدید البرودت اجتناب از مسهل و مقی قوی ضرورست و درینجا مهما امکن مبادرت بہ برآوردن خون نکنند و اگر ضرورت آید فصد را بہ از حجامت دانند و بالجمله حال بلد بارد مثل حال فصل زمستان و ہوای بارد ہست و در بلد حار مثل حال در تابستان و ہوائے حار بود چنانچہ مذکور گردد و بدانند که از خواص بعض بلاد ہست که بعضے ادویہ در انجا عمل می کنند و در غیر او آن چنان عمل نمیکنند بلکه باطل الاثر میگردند پس طبیب را ازین امر نیز با خبر باید بود و بہر بلد یکه برسد از عقلائے آن دیار حقیقت آثار اشیا بپرسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند ہشتم مراعات وقت حاضر و او آنست که دریابند تا از فصول اربعه وقت کدام فصل حاضرست پس انچه مناسب بدان فصل ست و در تدبیر فصول مسطورست بکار برند نہم مراعات حال ہوا چه رعایت امر ہوا در اختیار دوا واجب است بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنابر اختلاف تاثیر دوا بحسب اختلاف آن مثلاً نظر کنند که ہوا حار ست یا بارد و معین دوا ست یا مرض پس دوا اگر محلل یا منضج یا مسہل باشد ہوای حار اعانت آن نماید و اگر رادع یا قابض بود ہوای بارد معین او باشد پس انچه معین او باشد اختیار نمایند و مرض اگر حار بود معین او ہوائے حار باشد و اگر بارد بود ہوای بارد اعانت او کند پس انچه مضاد او باشد اختیار نمایند در ہر دو صورت و ایضاً اگر ہوا بسببے از اسباب سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که بخصوص آن فصل ست ساقط میگردد و رعایت حال ہوا در معالجه لازم میشود دہم مراعات صناعت بہر آنکه ہر عمل که با کد و تعب و نصب باشد بتخفیف بدن و تقلیل فضول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک انچه قریب آتش باشد و ہر عمل که با راحت و آرام بود با آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض او دموی بود یا بلغمی و کذلک انچه قریب آب باشد انتباه بعضے متقدمین بر امور عشره مذکوره رعایت این دو امر دیگر در علاج با دویه افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض ست تا معالجه ہر مرض بدانچه مخصوص آن مرض باشد کرده شود دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضو ست تا مقابله آن بدانچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید بہر آنکه از شان بعض ادویه ہست که در عضوی عمل بلیغ نماید و در عضو دیگر عمل مثل او نکند مثل صبر و ایارج که این ہر دو در سر و معده عمل بالغ نمایند و مثل جندبیدستر که در گرده و مثانه عملی نماید که مثل او در سر نکند و بدانکه بقول شیخ الرئیس و شراح قانون بہر علاج بدوا اکثر از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنے اختیار آثار او بمقابله مرض از جہت کیفیات اولی مثل حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از جہت کیفیات ثانی مثل اسہال و تحلیل و ادرار و غیره بلکه از جہت خواص تابع صور نوعیه نیز و ظاہر ست که ہدایت بسوی این قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات بتوقف شدن بر نوع مرض میشود چه ہرگاه کیفیت مرض شناختند واجب شد که از دوا انچه مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلاً چون معلوم کردند که این تپ از سوء مزاج حار صفراوی خالص و مستوقد آن معده است پس ازین ہدایت شود بسوی اختیار دوای بارد الکیفیت قامع صفرا منقی معده از ان بہر آنکه معالجه مرض بالضد بود و این قاعده نزدیک اطبا ضروری ست قیاس و تجربه بران دلالت میکند اما قیاس بنابر آنکه فعل ضد وارد آنست که بدن را بکیفیت خود تغیر دہد و انچه شان او تغیر بدن بود چون بران وارد گردد اثر تغیر دہد و اما تجربه بہر آنکه مشاہده میشود که حرارت تسکین ببرودت می یابد و بالعکس و ایضاً ازاله مرض بالضد بہر آن بود که مثلاً مرض حار نبود مگر بزوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین و رد آن بطرف صحت نباشد مگر با یراد چیزیکه آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بارد تضاد ہست بالجمله در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلاً اگر حرارت عرضی او شدید بود محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای بسیار گرم بود و اگر ہر دو قوی نباشند بدوای کم قوت اکتفا نمایند دوم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج بمعرفت این بہر آن بود که دوای واحد گاہی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای رادع که در ابتدای اورام حار نافع ست و در انحطاط آن مضر بود و ترتیب وقت او باعتبار اوقات مرض و باعتبار اوقات سال و باعتبار تدبیر سابق و باعتبار وجوب تقدیم بعض او بر بعض و غیر آن بود و وقتیکه برای استعمال دوا اختیار کنند یا مختص بمرض بود یا نه چنانکه ادویه مسہله که استعمال و در ربیع و خریف باید نه در تابستان و زمستان بالجمله رعایت بزرگ در ترتیب وقت استعمال دوا آنست که باعتبار وقت مرض باشد بنحویکه دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات او ست مثلاً اگر ورم در ابتدا بود رادع تنہا استعمال کنند و اگر در منتہی باشد محللات تنہا بعمل آرند و اگر میان این ہر دو باشد ہر دو را مخلوط سازند و در ہر مرض انچه مناسب وقت وی باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضاً اگر تپ در ابتدا بود مفتح سدد مع تسکین اندک بہر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل ملینات استعمال نکنند که آنہا شدید التسدید و القبض اند بعده در تبرید انچه

کسر اسیت تپ بیشتر نماید استعمال نمایند پس در انتها مستفرغات لعل آرند و درین هنگام باستعمال ملینات باک نیست بعد ازان در انحطاط آنچه حفظ قوت نماید و
کند استعمال کنند سوم قانون اختیار کمیت دوا و این قانون منقسم میشود بقانون تقدیر وزن او مثل آنکه شربت تام از قرنفل برای تسخین معده یک مثقال ست و از سقمونیا
برای اسهال دو دانگ و از خیار شنبر یک درم و از شحم حنظل چهار دانگ وغیر آن و بقانون تقدیر درجه حرارت و برودت او مثل آنکه این مزاج بقدر یک درجه بارد هست که دوای
حار در درجه واحد مناسب او بود و مثل آنکه این حرارت محتاج بدوای مبرد در درجه ثانی ست و این مبرد در درجه ثالث ست وغیر آن مثلاً اگر دوای مطلوب یافته نشود
ضعیف تر یا قوی تر ازان یا بمقدار او زیاده یا کم بحسب مقتضای حدس صناعی نمایند بالجمله تقدیر کمیت از هر دو وجه یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجه او
مجموع بر سبیل حدس صناعی یعنی سرعت حرکت فکریه که از کثرت مزاولت اعمال صناعت حاصل میشود از سه امر دریافت میگردد یکی از مقدار مرض که این گاهی
بحسب تغیر وقت مرض نیز متغیر میشود چنانچه تقدیر کمیت دوا بحسب قرب و بعد از بحران مختلف میگردد پس مرض ضعیف را لامحاله دوای ضعیف کفایت کند و
قوی مفتقر بقوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض بشدت و کثرت اعراض او شناخته میشود دوم از اشیائیکه بموافقت و ملایمت
و منافرت آن دلالت کند و این ده قسم ست جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و سحنه و حال هوا و تدبیر سابق
و اکثر ازینها مذکور شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعضو بود و حال بدن نیز مثل حال عضو درین باشد و تعرف طبیعت عضو متضمن معرفت چهار
امر ست که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج بمعرفت او بهر آنست که چون مزاج طبیعی او و مزاج
مرضی او معلوم شد بحدس دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبیعی بعید شده پس بمقدار چیزیکه بران وارد کنند دریافت شود و مثالش اینست که اگر مزاج اول
صحیح بارد بود و مرض حار بدانند که از مزاج او بعید کثیر شده پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند دران تبرید اندک کفایت کند لیکن اینقدر بدانند
که مرض مخالف بمزاج صحی محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق وقتی باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند و اما معرفت خلقت عضو پس شکل
و مجاری و اوعیه و هیئت سطوح اعضا در ملاست و خشونت از فن نظری دریافته دران تامل نمایند چه باختلاف آنها کیت ادویه مختلف بود و معذلک
بدانند که بعض اعضا در خلقت خود سهل المنافذ اند و در داخل و خارج او موضع خالی ست مثل شش که آنرا از داخل تجاویف شعب قصبه ریه است و عروق و از
متفرق دران و از خارج تجویف صدر پس فضول بدوای ضعیف معتدل ازان مندفع شوند بسبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ دوا بسوی باطن او و بعضی ازان
سهل المنافذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشند و همچنین بعضی متخلخل اند مثل ریه و بعضی متکاثف مثل کلیه و متخلخل را دوای لطیف کافی باشد و اگرچه آن را موضع
خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ دوا بسوی باطن او و اندفاع فضول ازان بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوای قوی باشد و اگرچه او را
موضع خالی بود و اکثر اعضا که بدوای قوی احتیاج دارد آنست که آنرا تجویف نه از داخل و خارج و نه از یکطرف و نه فضا باشد و معذلک متکاثف بود مثل عصب
دست و پا بعد ازان عضویکه آنرا تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل اورده و شرائین دست و پاست و از خارج مثل اعصاب که در تجویف شکم و سینه
است و بعد آن آنچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن علاوه از کثیف بود مثل گرده که آنرا فضای شکم از خارج و فضائی در داخل او ست و درین احتیاج بدوای
قوی در درجه وسطی باشد پس ازان آنچه آنرا تجویف از هر دو جانب بود و آن سخیف باشد مثل ریه که تداوی این بادویه ضعیفه کنند و بدانند نوعیکه تجویف و تخلخل
مسام هر دو سبب برای سهولت وصول اثر دوا بسوی عضو ست همچنین آن هر دو سبب ست بنا بر سرعت قبول او برای فضول و بهر اندفاع او ازان نیز
و اما معرفت وضع عضو اینست که وضع مقتضی موضع یا مشارکت ست پس موضع یا قریب از منفذ دوا مثل معده یا بعید مثل گرده یا متوسط مثل جگر باشد
و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت او لابد ست بهر آنکه تقدیر کیت دوا مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت خصوصاً الانتفاع
ست به نسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا اما آنکه ماده مرض بسهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب مثالش
اینست که چون ماده در حدبه کبد باشد استفراغ آن به بول کنند و اگر در قعر جگر باشد استفراغ آن باسهال نمایند بهر آنکه حدبه کبد مشارک اعضاء بول ست
و قعر آن مشارک امعا ست و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضویکه اراده مداوات او کنند از سه وجه بود اول قریب و بعد او ست پس

اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل سدہ از ادویہ قدر کہ کفایت کند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف دران باید تا در فعل افراط نکند و اگر بعید باشد مثل ریہ یا کلیہ محتاج شوند بزیادت در قوت دوا یا باستبدال او بدوای قوی‌تر از ان و یا بزیادت در مقدار او و یا بخلط او بچیزیکہ آنرا قبل از جدا شدن قوت او بدان رساند بہر آنکہ قوت ادویہ معتدلہ قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنہا زیادہ نکنند غرض حاصل نشود و بزیادہ کردن در قوت آنہا حاجت افتد خصوصًا از ادویہ کہ غذائی باشند بہر آنکہ احالۂ اعضا او را بیشتر بود و این بہر اخذ بدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود درین ہنگام دوا محتاج در تنفیذ بسوی قوت ناقصہ باشد پس احتیاج افتد کہ قوت دوا بیشتر از محتاج الیہ بود مثل حال اضمدۂ عرق النسا و امثال آن دوم اینست کہ معلوم نمایند چیزیرا کہ با ادویہ مخلوط کردن سزاوار ست تا آن مخالطہ در ایصال آنہا بسوی عضو سرعت کند چنانچہ مدرات با ادویہ اعضای بول مخلوط کردہ میشود و زعفران با ادویہ قلب و ایضًا معلوم نمایند کہ فعل ہر دوا را اختصاص بعضوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضو مریض چیزیکہ از ان برسد بسیار اندک بود پس تاثیر او دران اندک باشد و گاہے او را لازم بود اضرار بباقی اعضا بالسبب ورود قوت این دوا بسوی آنہا با وجود عدم حاجت بسوی آن پس ہر گاہ در صرف آن دوا بسوی آن عضو علیل حیلہ کنند تا تاثیر او دران اکثر بود و آنرا اضرار بعضوی لزوم نماید و طریقش اینست کہ بدان دوا چیزیکہ از شان او نفوذ بسوی عضو مریض بود مخلوط سازند پس این ہر گاہ بسوی آن نافذ شود ہمراہ او دوای دیگر باشد و درین ہنگام تاثیر او بیشتر گردد و لہذا زعفران را در قرص کافور استعمال میکنند با وجود بودن آن شدید الحرارہ پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد بسبب تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب سوم آنست کہ جہت ایصال دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلًا ہر گاہ طبیب معلوم کند کہ قرحہ در امعای سفلی ہست دوا را بحقنہ رساند و اگر دریافت نماید کہ در امعاے علیاست آنرا بشرب ایصال کند تا در ہر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا ہنگام وصول او بسوے آن عضو باقی ماند و بدانکہ بعض اعضا بعید از منفذی باشند و قریب از دیگر مثل مثانہ و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آن دہن ست و ادویہ مزروقہ از منفذ قریب برسند و آن سوراخ قضیب و رحم ست و لہذا ادویہ مزروقہ در ازالۂ امراض آنہا قوی‌تر باشند و بعضے اعضاست کہ نفوذ ادویہ بسوی آنہا از منفذ واحد گاہ قریب شود و گاہ بعید و این مثل ریہ است کہ ادویہ متناولہ گاہے بسوی آن از مری بترشح از مسام غشائی کہ میان او و میان قصبۂ ریہ است واصل میشود و این بسیار قریب ست و گاہے از طریق معدہ بسوی آن میرسد و این چنان باشد کہ بسوی کبد نافذ شود و بعد از ان بسوی رگ اجوف بعدہ بسوی ریہ فلہذا بہتر در ادویہ صدر و ریہ و قصبۂ او آنست کہ ادویہ بطریق لعوقات یا حبوب استعمال کنند تا مرور آنہا در مری بزمان دراز باشد و آنچہ بسوے او از ان غشا مترشح گردد بیشتر باشد و لہذا ادویہ سرفہ ہمچنین ساختہ اند و بدانکہ گاہے انتفاع بمراعات موضع و مشارکت معًا میباشد و این در انجاست کہ مادہ بتمامہ بسوے عضو ریختہ باشد و یا مادہ ہنوز در انصباب بود پس اگر ہنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعم از انکہ جذب بدواے جاذب بود و یا بامر دیگر جذاب مثل نہادن ادویہ حریفہ بر دستہا و پاہا یا ربط ساقین ہنگام توجہ مادہ بسوی سر بعدہ مراعات این چہار شرط یکے مخالفت جہت چنانچہ جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاہر بسوے باطن و بالعکس و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا مادہ از جہت انصباب برگردد و این گاہے بخلاف قریب بود مثل نہادن محاجم بر نقرہ برای جذب مواد از چشم و یا بعید مثل بستن ساقین ہنگام تصاعد مواد بسوی سر دوم مراعات مشارکت چنانچہ حبس حیض بوضع محاجم بر پستان میکنند بنا بر جذب بسوی شریک بہر آنکہ میان پستان و رحم مشارکت ست سوم مراعات محاذات در سمت چنانچہ در امراض جگر از باسلیق راست فصد می نمایند بنا بر آنکہ درین جانب ست و در علل طحال از باسلیق چپ چہارم مراعات تبعید در جذب یا در مجاری تا مجذوب الیہ بسیار قریب از مجذوب منہ نباشد بہر آنکہ چون از ان قریب باشد این جذب در حقیقت معاون باشد براے حرکت مادہ بسوی آن بود و ایضًا جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تام عضو مجذوب منہ را اسعت چون انصباب مواد بسوے آن میسازد دوا اما اگر مادہ بتمامہ منصب بود از معرفت مشارکت بدوا متنفع شوند یا از جہت آنکہ از نفس عضو آنرا بگیرند چنانچہ فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا بسوے عضو قریب مشارک نقل کنند و از ان بیرون آرند چنانچہ فصد صافن در امراض

رحم میکنند و بدانکه چون زمانهٔ انصباب ماده طول کشد و در عضو مستقر گردد نقل او ازان مشکل بود بلکه صواب اینست که از آن عضو خارج کنند و ما قبل
ازان نقل بتقریب مشارکت نمایند و برای جذب بسوی خلاف شرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه ارادهٔ جذب بسوی خلاف کنند اول تسکین وجع
عضو مجذوب عنه نمایند تا انجذاب مواد بسوی آن کم شود بهر آنکه وجع جذاب ست پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کند و فائدهٔ جذب باطل گردد
دوم آنکه نظر کنند تا مجار ماده بر عضو رئیس نباشد و بتضرر آن ضرر عام نگردد مگر آنکه این رئیس بمرور ماده بران متضرر نگردد مثل جگر که گاهی مواد از اعضا بسوی معا
جذب میکنند تا باسهال خارج شود با وجود آنکه عبور او بجگر لازم ست سوم آنکه عضو مجذوب الیه قلیل الضرر نباشد بسبب بودنش قوی الحس چهارم آنکه در
بدن امتلای مفرط نبود تا بر عضو مجذوب الیه ماده بسیار منجذب نگردد و تحلیل او ازان مشکل گردد و لیکن این وقتی بود که با جذب با استفراغ نباشد اما چون با وے
استفراغ باشد ازین ضرر نبود پنجم آنکه عضو مجذوب الیه آمادهٔ اندفاع مادهٔ دیگر بسوی آن نباشد بهر آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضویکه بسوے
آن ماده مندفع شده مخرج طبعی برائے او نباشد یا احداث مخرج برای او ازان ممکن نبود بهر آنکه اگر مخرج طبعی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل فصد
خروج او ازان اولی ست و اما معرفت قوت عضو و انتفاع ازان از سه طریق بود و قوام عضو را نیز درین باب مدخل ست و عمده درهمه مراعات حال عموم
ضرر و عدم او از استعمال دوا بر عضو ست پس اگر عضو ذکی الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسیار بود و ادویهٔ قویهٔ کثیر المنافات برای طبیعت مولم اند
و بدان الم بسیار یابد پس ضرر عام تحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر ازان بیشتر بود و اگر رئیس باشد تضرر ازان هر دو زیاده تر بود طریق اول مراعات
ریاست و مبدئیت ست پس هر عضو که مبدا و رئیس باشد بران تعظیم امر ادویهٔ قویه حتی الامکان ننمایند تا بدن را ضرر عام نگردد بنا بر بودن اعضائے رئیسه
مبادی قوای ضروری در حیات و کثرت منافات ادوای قوی آنرا لذالک از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود آنرا در یکدفعه خارج نکنند و اخراج شدید
البته ننمایند که این بسیار مضر بود بلکه قاتل بنا بر اختلاط مواد صالح بفاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدان در استفراغ دفعةً و چون مراعات امر در استفراغ
مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و اینها تبرید شدید ننمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام ست در اعضا لیکن ضرر در
اعضای رئیسه بیشتر بود بهر آنکه مبادی ارواح اند و چون بادویه محلله بر جگر ضماد کنند از ادویهٔ قابضه خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی نگذارند تا بجهت قبض ازان از تحلیل
مفرط منع کند و بجهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در آنچه در مشروبات برای کبد داولی اعتنا باین مراعات قلب ست پس دماغ پس کبد و طریق دوم
مراعات فعل مشترک هر عضو ست بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک و عام بجمیع بدن باشد و اگرچه رئیس نبود مثل معده و ریه و حجاب رعایت قوت او لازم ست و لهذا
در حمیات با ضعف معده آب سرد شدید البرودت نمیدهند تا ضعف آن زیاده نگردد و بدانکه استعمال مرخیات صرف بر اعضائے رئیسه و آنچه در
شرف قریب آنهاست از اعضای شریفه خطر شدید بحیات دارد بهر آنکه دوای مرخی عضو را معرض انصباب مواد میکند و جرم او ضعیف و ارواح او را معرض
تحلل و فعل او را ضعیف و مهیا بعفونت و قبول امراض میگرداند و طریق سوم مراعات ذکائے حس و کلال آنست پس در اعضای ذکی الحس عصبی واجب ست
که از استعمال ادویهٔ ردی الکیفیت سمیه و لذاعه و موذیه مثل تیوعات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تضرر آنها بمنافی بسبب ذکای حس تحلیل نگردد و ادویه
که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم ست یکی محللات مثل جاشیا و بادریون و مانند آن بنا بر اضعاف آنها بتحلیل ارواح دوم مبردات بالقوه مثل افیون و امثال
آن بنا بر اضعاف آن ارواح را و اطفائے آن حرارت غریزی را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیداب و مس سوخته و مانند آن
بنا بر منافات آنها با امزجهٔ اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که بهر علاج بد و الشیخ الرئیس بیان نموده تمام شد و سوائے ازین قوانین دیگر نیز
است که احتیاج بسوی آنها نیز می افتد چنانچه اول اختیار جوهر دوا ست مثلاً ادویهٔ قلب که جوهر آنها شدید المناسبة بجوهر روح باید و چون دو دوا در تعدیل
مزاج مساوی باشند و جوهر یکے ازان هر دو ملایم بدن باشد و جوهر دیگر منافی بدن پس استعمال ملایم اوفق ست دوم اختیار جهت استعمال دوا چنانچه
ادویهٔ قولنج که افضل استعمال او بطریق حقنه است و ادویهٔ غثیان که افضل استعمال او نوشیدن ست و این بهر آنست که نفوذ او بسوے مرض از اقرب
طریق باید سوم اختیار هیئت دوا چه بعض ادویه است که افضل استعمال آنها بطریق لعوقات بود مثل ادویهٔ سینه و بعضے دیگر ست که افضل استعمال آنها بطریق مشروبات

باشد مثل ادویه مستعمله برای امراض اعضای بعید از معده تا نفوذ آنها بسوی آن سریع تر بود و بعضی از آنهاست که افضل استعمال آنها بطریق حبوب بود و مثل ادویه مستعمله برای
تنقیه سر و غیر آنها چهارم اختیار بودن دوا بطور مفرد یا مرکب بود چه بعضی امراض ست که ادویه آنها مرکب باید مثل حصات که ادویه مفرده دران باغراض مقصوده در علاج
آن کم کفایت کنند و بعضی از آنست که ادویه آنها مفرد باید مثل ادویه امراض فراجی پنجم اختیار بودن دوا نو یا کهنه است چه بعض ادویه است که استعمال او بعد گذشتن مدتی بران جائز
بود مثل ادویه که دران افیون داخل شود چون تریاق و بعض دیگر آنست که نو بهتر بود مثل قرص کافور و بعضی از آنست که چون کهنه شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب [illegible]

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجب ست

بدانکه بقول شیخ الرئیس امراضی که دران خطر بود و تاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف و آن از فوت قوت ایمن نباشد پس واجبست که دران اولاً ابتدا بعلاج
قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانه ممتد به وفا نکند بسبب عظیم النفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت ماده
یا هیجان او یا مناسبت بدن و مزاج بمرض یا استعداد در اخلاط بدن باستحاله آماده مرض یا اقتضای هوا و فصل و غیره برای شدت مرض پس می باید که امر بسبب
طبیعت موکل نگردانند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند بلکه ابتدا بالعلاج قوی نمایند بهر آنکه وقت با آن وفا نکند و این هنگامیست که
قوت بسیار ضعیف نباشد بنحویکه با انتکاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکه او عادت ست و امراضیکه دران خطر نبود و از فوت شدن قوت خوف نباشد
بسوی قوی تر بتدریج نمایند اگر از خفیف تر غنا حاصل نشود و مراد ازین تخفیف بر طبع ست باستعمال اشیای خفیفه غیر قویه بهر آنکه ادویه قویه اکثر منافی طبیعت اند
و درین هنگام واجب ست که دوای قوی تر استعمال نکنند مگر وقتیکه دوای ضعیف تر غنا نکند که درین حالت دران تدریج بتقدیم نمایند تا آنکه منتهی شود
بحدی که وفا بغرض نماید لیکن این وقتی بعمل آرند که مرض مهیاج نباشد بهر آنکه دران هنگام سزاوار ست که ادویه قویه استعمال کنند و اگرچه ماده نضج
نیافته باشد و فائده تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و داغ و شگاف و اسهال و غیره آنست که طبیعت منزعج نگردد که این لامحاله تحریک قوی
غیر مالوف ست پس امر بران عظیم گردد خصوصاً چون مشغول بمرض باشد قانون نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر
ضرر او ظاهر نشود و تاخیر تاثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات بدن غیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او به بدن تا زمانیکه در مثل او اثر
ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب باوجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط بعدم ظهور ضرر او از قیاس که بران دلالت کند یا از تجربه که
از علاج مثل او مستفاد شده باشد حاصل شود و بسا باشد که جاهل در جائی تدبیری کند که آنرا در مقامات دیگر نافع یافته و آن درینجا مناسب نبود پس
تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد از ان باز نماند **قانون** واجب نیست که باوجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بدوای واحد و ایضاً بر جنس واحد از علاج قیام
نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثر و عدم تاثر از بعض ادویه میباشد پس جائز ست که تاخیر ظهور نفع بسبب مثل این امر باشد
درین صورت انتقال از دوائی بدوای دیگر واجب بود و ایضاً دوای واحد بالوف بدن میگردد از مثل مالوف بدن منفعل نمیشود و تاثیر او کم میگردد
و اما بعض تدابیر مالوفه مثل فصد و اسهال و غیره گاهی نفع بسیار کند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض واحد اینست که مثلاً علاج مرض بلغمی جائز ست
که بتحلیل بلغم بود و یا اذابت پس ادرار و بانضاج پس اسهال و هرگاه محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد باذابت پس ادرار یا بانضاج پس اسهال انتقال کنند
قانون استعداد انفعال گاهی مختلف میباشد نسبت با ابدان و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر خاصیت در
انفعال از دوائی بغیر دوای دیگر بود یا بسبب معاونت هوا برای او در وقتی بنا بر موافق بودنش کیفیت را غیر وقت دیگر و یا بسبب امر دیگر از داخل مثال اول اینست که ابدان متخلخل
واسع المسام بمالیدن روغنها زیاده از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آنست که دماغ بعنبر زیاده از زنجبیل گرم شود و مثال سوم اینست که بعضی ابدان بروغن گل در تابستان
و در هوائی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چهارم آنست که معده حار در شباب بقرص کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان ضرر یابد
بلکه بدانچه قلیل البرد از ان باشد مثل قرص زرشک منتفع گردد قانون هرگاه مرض مشکل گردد باید که بر مرض و بر طبیعت بگذارند و باستعمال دوائی
مسهل و غیره استعجال نکنند بهر آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض را مقهور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنا بر آنست که آن هر دو در تفاوت

وبعید نیست که یکی از آن هر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جهل بمرض منع کنند و اگر مرض غالب گردد علامات او
لامحاله ظاهر شود و گذاشتن بر طبیعت نیز اگرچه مضرات مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر به جهل بود و حصر در انتهاء مرض و ظهور آن اکثری ست چه بسیار باشد که
موت قبل ظهور علامات مشخصهٔ مرض عارض شود پس معالجه بعلاجات ضعیف خالی از کیفیات بدیا مشترک النفع نمایند چنانچه اگر در ذات الجنب و ذات الصدر
اشتباه افتد بشربت عناب و نیلوفر امر کنند و اگر در تپ عفنی اشکال گردد و ندانند که این بلغمی ست یا صفراوی یا غیر آن سکنجبین و شربت لیمو دهند بهر آنکه
نفع این هر دو بتقطیع مواد ست اما برای حار بتطفیه و اما بنا بر بارد بتلطیف و تقطیع قانون چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمع شود و یکی از آن هر دو سبب
دیگر نباشد مثل رمد با صداع و یا مرضی که سبب او وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود مثل
اورام موجب وجع و مثل ضربه و سقطه باید که ابتدا به تسکین وجع کنند بهر آنکه وجع محلل ارواح ست و قوت را ضعیف کند پس بدفع مرض وفا نکند و مضعف
عضو ست پس استعداد مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضاً وجع جذاب مواد ست بموضع خود بسبب تسخین او پس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر
پیدا نماید و ایضاً طبیعت بسبب اشتغال او بوجع تدبیر مرض ذهول کند پس مرض مستولی گردد و چون درین حال یا در مطلق وجع بتخدیر حاجت افتد باید که از
مثل خشخاش تجاوز نکنند که این با وجود تخدیر مالوف و ماکول ست و شیئی مالوف قلیل الضرر میباشد بسبب معتاد بودن طبیعت باصلاح و دفع مضرت او و مضرتهای
مخدرات از تغلیظ خون و روح و غیر آنها ظاهر ست مگر آنکه وجع بمرتبه رسد که از آن خوف هلاکت بود پس درین هنگام تجاوز بقوی تر از آن مثل افیون جائز بود قانون
هرگاه بشدت حس عضو ایذا یابد باید که غذای صاحب او بغذائیکه سخت و غلیظ خون باشد مثل هرائس سازند و رداءت شدت حس عضو بهر آنست که موجب
مرض میگردد چنانچه گاهی بتصاعد ابخره لازم الصعود از معده و غیره بسوی سر احساس میشود و وسواس و سوء تخیل و دوی و طنین و غیره عارض میگردد و
غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد از آن غلیظ قلیل الاستعداد بادراک باشد و از تغلیظ خون و روح به تبرید گاهی خوف میباشد چون مزاج
از سردی او ضرر یابد اما اگر خوف تبرید نباشد غذای صاحب او به بردات مثل کاهو و مانند آن سازند قانون بدانکه از معالجات جیده نافعه استعانت
بمقویات قوای نفسانی و حیوانی ست مثل تفریح مریض و لقای کسی که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که از آن سرور یابد و گاهی ملازمت محتشمین
و کسی که از آن شرم نماید بنا بر منع او از اشیای مضره که آنرا طلب کند و بر آن صبر نماید و از حرکات کثیر مستحق شیر مواد نفع کند و پوشیده نیست که هر واحد از
نفس و بدن منفعل میگردد از آنچه بدیگری عارض شود چه می بینیم که هرگاه در بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس خوف و توحش و فکر فاسد عارض میگردد
و چون خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا میشود و کذلک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبهٔ صفرا و سخونت مزاج عارض میگردد و
چون غم کثرت نماید بدن را غلبهٔ سودا و یبس مزاج او عارض میشود بلکه گاهی مزاج و رطوبات بحالت محمود یا مذموم دفعة مستحیل میگردد و ازین قبیل ست آنچه
مریض هنگام دیدن محبوب او یکبارگی صحت می یابد و هرگاه تاثیر امور نفسانی در بدن باین درجه باشد پس این علاج روحانی بالضرور نافع باشد و قریب
این نوع از معالجات انتقال مریض از شهری بشهر دیگر ست و از هوا بهوا و انتقال از هیئت بهیئت دیگر و تکلیف هیات و حرکات که بدان استوای
عضو از هیئت ردی یا تغیر مزاج ردی کرده میشود بهر آنکه از انتقال بلد گاهی مریض تصور شفا در آن می نماید و آنرا نفع میکند و اگرچه هوای هر دو بلد مختلف
نباشد و ایضاً انتقال بسوی بلد اگرچه آنرا امور ساره متجدد گردد و بدان از امور مکدره ارواح خلاصی یابد تا تاثیر و انتعاش قوتها قوی گردد و بچنین
در هوای جیدتر از بلد اول تاثیر قوی باشد با وجود تصور مریض در آن شفا را و ایضاً هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مریض از هوای حار یا مسکن حار
یا فصل حار بسوی ضد آنها از ازاله مرض یا تخفیف در آن می نماید و مثال انتقال از هیئت بهیئت انیست که مثلاً صاحب قرحه بر هیئتی باشد که آنرا
احتباس ریم و فساد آنچه گرد اوست لازم بود و چون وضع او بسوی هیئتی که ریم از آن جدا شود متغیر گردانند انرا نفع بخشد و مثال تکلیف هیات مثل
تکلیف طفل احول ست بنظر قوی تیز بسوی چیزی مثل آئینه و غیره و مثل تکلیف صاحب لقوه از نظر در آئینه چنانکه این ادعا بسوی تکلف تسویه وجه
و عین او می نماید و گاهی بلا تکلف معالجات دیگر بعلاج عود میکنند و مثال حرکاتی که باو تغیر مزاج گردد حرکات اهل ریاضت ست

قانون از قوانین آنچه حفظ او واجب بود آنست که معالجات قویه در فصول قویه از اسهال قوی و داغ و شگافتن و قی کردن در گرما و سرما تا ممکن بود ترک نمایند تا قوت را با اجتماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل ست ضعیف نگردانند بهر آنکه قوت در گرما ضعیف میگردد و درین هنگام اگر بدوای قوی علاج کنند گاهے بسقوط قوت مودی گردد و در سرما مواد عاصی غلیظ میشود و دوائے قوی چون متمکن بدفع آن نباشد متوجه بسوئے مواد رقیق گردد و ضرر عظیم از ان حاصل شود و همچنین داغ و شگاف در گرمی و سردی قوی بد بر صحت یابد و مراد بعلاجات قویه همین امور مزعج طبیعت محلل ارواح ست نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشیای قوی البرد مثل شیره تخم خرفه و کاسنی و مغز تخم بهدانه و ماست در گرما محمود بود و تدبیر قوی التسخین مثل استعمال کوفی و فلافلی وغیره در سرما نافع باشد قانون اموریکه در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود آنست که در یک مرض و عرض و استحقاق متضاد جمع شوند مثلاً مرض مستحق تبرید باشد و سبب او مستحق تسخین بود مثل تپ که مقتضی تبرید ست برای اطفای حرارت او و سده که سبب تپ باشد مقتضی تسخین ست بنا بر تفتیح او و یا بعکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و از ان هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و منعقد شده ماده زکام و نوازل گردد پس سبب مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی تسخین بود بهر تحلیل ماده او و کذالک آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او که ماده قولنج مقتضی تسخین و تقطیع ست و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخدیر و یا بالعکس این باشد چنانچه در تپ صفراویه غشیه که دران دست و پا سرد گردد و مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم بلکه مالیدن بروغنهای گرم پس درین صورتها طبیب محتاج بنظر دقیق ست تا معلوم نماید که علاج اولی ست یا ترک آن و باوجود علاج کدام از ان هر دو اهم و اولی بمعالجه است و باوجود اولویت او چگونه علاج و رعایت ضد می باید کرد قانون هر امتلاء و هر سوء مزاج را علاج بالضد از استفراغ و مقابله کرده میشود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت امر مهم از ان هر دو می نماید مثلاً در امتلا تقلیل طعام و در سوء مزاج مثلاً حار ترک چیزیکه آنرا زیاده کند و استعمال اشربه و اغذیه معتدله قلیله قانون هرگاه چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیب را واجب ست که بمعالجه مرضے ابتدا کند که بدان یکے ازین سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحه چون هر دو مجتمع شوند باید که اولاً علاج ورم نماید تا سوء مزاج که همراه اوست زائل گردد و ممکن نیست که قرحه باوجود سوء مزاج صحت یابد بهر آنکه بغذای ملحم ملتحم میگردد و باوجود سوء مزاج مصاحب ورم التحام ممتنع شود بنا بر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تپ عارض شود باید که اولاً معالجه سده کنند بعده علاج تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگر در تفتیح سده بسوی چیزیکه دران قدرے تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده درینجا اگرچه سبب تپ ست لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سزاوار آنست که اول علاج سده نمایند پس علاج تپ و سده مانع از تنفس و ترویح و معین خلط موجب تپ ست فلهذا زوال تپ بدون زوال سده ممتنع ست و تپ عفنی مختلف می باشد بسبب ماده بهر آنکه ماده مثلاً گاهے بلغمی و گاهے صفراوی بود و علاج تپ بلغمی محصور به مضادت مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادت سبب او نیز و در صفراوی مرض که آن حمی ست و سبب که آن صفرا است درین امر مطابق اند که آن هر دو حار اند و دفع آنها بدوای بارد بود بخلاف بلغمی که علاج دران گاهے بسبب تپ باشد و گاهے بسبب ماده مرض که آن بلغم ست و کذالک سده موجب تپ که علاج دران مختلف می باشد پس باعتبار تپ بمبردات باید و باعتبار سده بمفتحات نه مبردات بهر آنکه مفتحات تپ را فائده میکنند بازالهٔ آن سده را و اما مبردات سده را نفع نمیکنند بلکه دران و در عفونت بل در تپ می افزاید و معالجه سل یعنی قرحه بمجففات کنند و از تپ خوف نکنند بهر آنکه محال ست که تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او تجفیف ست و آن مضر تپ ست بهر آنکه مجفف در حدت تپ و حرارت آن می افزاید سوم آنکه یکے از ان هر دو شدید الاهتمام باشد یعنی حادتر بود و منتهای آن قریب تر و خوف اتلاف دران بیشتر باشد چنانچه هرگاه سوناخس و فالج مجتمع شوند علاج سوناخس بتلطیفه و فصد کنند و بفالج التفات ننمایند بهر آنکه تپ مرض حاد ست و فالج مرض مزمن که درین خوف از ثوران خلط لاحق نیست و چنانچه استسقا هرگاه مقارن تپ باشد بمعالجه تپ مشغول شوند و تقدم این بر علاج استسقا بهر آنست که آن حار ست و جوهر کبد را

بگدازد و در استسقا افزاید و مثل خفقان و ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس ادویه مسدده مفرحه نافع خفقان مضر جگر اند بهر آنکه بسبب غلظ و حجریت
خود در کبد بچسپد و در مجاری آن هنگام مرور خود بایستد و در ضعف و اذیت او بیفزاید و در مثل این صورت باید که طبیب رعایت اهم در معالجه نماید و جانب مرض
دیگر نیز اهمال نکند قانون چون مرض و عرض مجتمع گردد بعلاج مرض ابتدا کنند که عرض به تبعیت آن زائل گردد مگر آنکه عرض غالب و شدید النکایت باشد
و از ان خوف کنند که قوت را تحلیل و ضعیف کند درین صورت بمعالجه این مشغول شوند و اگرچه در مرض بیفزاید مثل غشی چون مقارن تپ باشد که در مثل این
وقت محتاج بدادن دوای مقوی و مزید روح مثل خمر و امثال آن از مسخنات میشوند که درین هنگام قصد عرض کنند و بمرض التفات ننمایند چنانچه مخدرات
در قولنج شدید الوجع چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجع ست میخورانند و اگرچه این مضر ست بنفس قولنج که آن مرض ست بسبب تبرید مخدرات
موجب زیادت سببا و همچنین گاهی تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غثیان فی الحال میکنند بنا بر آنکه ضعف
معده و ضعف اسهال متقدم از فصد مضاعف شوند و گاهی در ان تاخیر نمیکنند و فصد مینمایند و قصد سبب یعنی خون باستیفا میکنند چنانچه در مرض
تشنج امتلائی قصد اخراج همه خلط نمی نمایند بلکه چیزی از ان میگذارند که حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند بهر آنکه رطوبات خونریزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی
تشنج یبسی که از ان شدید الخطر ست حاصل نشود قانون بقول مسیحی آنچه علاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض ست نه اعراض که لاحق احوال گردد
بهر آنکه احوال اعضای بدن چون کما ینبغی جاری باشد افعال او نیز بر مجرای طبعی جاری خواهد بود و هرگاه بغیر ما ینبغی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود
زیرا که احوال طبعی از اعضا اسباب افعال ست و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسوی فعل که آن را آفت از ان رسد نسبت سبب بسوی آنست مگر فرق
میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر با فعالی که آنرا ضرر رسد و افعال که آنرا ضرر رسد نباشد الا با مرض و اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاهی باشد
و سبب او زائل شده باشد و لهذا می باید که اعتنا بسبب مرض نمایند که بزوال او مرض و عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد بمرض اعتنا فرمایند که بزوال او
عرض زائل شود و جائز نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت بعرض بدون مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا بعرض کرده میشود نه
بهر آنکه مرض بزوال او زائل خواهد شد بلکه بنا بر آنکه آنرا نکایت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مهلت ندهد یا مرض دیگر پیدا کند پس عنایت بازاله مرض از جهی
و بعرض از وجه دیگر باشد و گاهی امر مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند اگر نکایت عرض شدیدتر باشد و گاهی در ازاله او و قمع حادثیت او چیزی
استعمال می نمایند که آن در مرض زیاده میکند و این وقتی ست که زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالش باشد پس قمع او باید تا از غائله او امن گردد و بعده
عود بمرض نماید و تلافی عملی که کرده باشند باید کرد قانون بقول حکیم ممدوح معالجه امراض بفاعل حقیقیه که آن طبیعت مغیره مرض ست تمام میشود و آنرا دوام
مجاهده با مرض ست و مرض بدان سبب باقی نمی ماند که طبیعت مجاهده میکند و ازاله او میخواهد با آنکه طبیعت از ان عاجز میگردد با وجود دوام مجاهده و دوا آله طبیعت
ست که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکند و آنرا در ازاله مرض استعمال می نماید و دوا بهر دان حسن استعمال او فائده میبخشند
و طبیب خادم ست مثل معین طبیعت را که دوا و غیر آن را از داخل و خارج کما ینبغی در وقت و مقدار قریب او میرساند بعده آنرا حاضر میکند آنچه سزاوار ست
و تقویت بدان می یابد و حاضر میکند آنرا آنچه استعانت بدان در دفع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی از ازاله امراض کثیر بدون دوا و طبیب مینماید و طبیب
و دوا بر ازاله مرض قادر نباشد هرگاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید که در هر مرضیکه اراده علاج آن باشد این اشیا طلب نماید بعده اقدام
بر مباشرت علاج او کنند قانون بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت ثبوت نپیوندد بعلاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری هر یکی را
از امراض بعد آن معالجه فرماید و اول مزاج مریض را دریابد و نگاه سن او و غذائیکه اندر حال صحت بوی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی بآن
معتاد بوده و صنف و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و سقم و مناسب ترین اشیا هر یکی را آب و هوای بلاد خویش و مجاورت آن چیزی ست که
بوی خو گرفته باشد و از ینجاست که اهل بحر و سکان لطائح را هرگاه استعمال بر اغذیه لطیفه طیبه و آبهای شیرین سبک باز آرند لا محاله از تندرستی بیرون
برده باشند و چون بخوردن ماهی و خرما و آشامیدن آبهای متغیر و بدبوی بر گردانند یکی از اسباب ازاله مرض بوده باشد و در انجا که مزاج بیمار در غایت درجه

حرارت باشد بدار وی قوی البرد علاج کنند و قلیل الحرارت را بقلیل البرودت و عکس هر دو را بالعکس و چون یک مرض طائفه از مردم عام گردد بر فساد مزاج هوای
آن موضع استدلال نموده باخراج فضول از بدن و استعمال اغذیه جید الکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیمار را بزجر و توبیخ هرگز رنجانند و امور یکه او را در غم
و فرح مفرط اندازد موقوف دارند و بآواز سخت او را از خواب بیدار نسازند و بغضب نیاورند مگر مسبوتان را و هوای خانه بعض مرض مبدل سازند و اگر بعضی اغذیه
مخالف را سخت آرزو کند اندکی از آن بدهند و اگر دوای سود مند را کراهت کند موقوف دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر بلا ماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج تدبیر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج از آن باقی نماند بسبب
تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تمکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج
باعتبار بودن سوء مزاج ساذج و مادی ست و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام یا نه بر سه قسم ست یکی آنکه سوء مزاج مستحکم بود یعنی حصول او
کامل باشد و علاجش بالضد علی الاطلاق ست و این را مداوات مطلقه نامند و مثال این معالجه عفونت تپ ربع بتریاق ست و نوشیدن آب سرد در تپ
غب خالص بهر تطفیه حرارت او دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسالک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در اوائل تزید
مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و اصطلاحش مداوات بالضد ست از برای آنچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ بنابر آنکه در مسالک حصول ست بمنع سبب مستبقی مرض
یا موجد مابقی از آن از ورود و مثال این تنقیه در ربع بخربق و در غب بسقمونیا ست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و هر واحد از دواء
والتقدم بالحفظ تنقیه وغیره را عام ست و گاهی تدبیر واحد میان هر دو جامع بود و مثل قی بالغ متواتر در تپ بلغمی که مستفرغ عفونت او و سده باشد سوم آنکه اراده
کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بضد گردد و لهذا این را التقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه مستعدی ربع
بسبب غلبه سودا بخربق ست و بهر حمی غب بسبب غلبه صفرا بسقمونیا و این نوع بعلامات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون او بسیار بند شود معلوم
گردد که آن بسبب ضعف جگر ست و چنانچه هرگاه بعروض صداع از مسخنات معتاد باشد بعده حرارت هوا اثر ابر سد یا مسخن استعمال نماید دریافت شود که از اسباب صداع
عارض گردد و چون بر طبیب مشکل گردد که ای از امراض که آیا سبب او حرارت ست یا برودت چنانچه تپ بلغمی کهنه ملتبسه با تپ دق مشتبه میگردد و چنانچه نزله
و زکام مشتبه میشود که آن از حرارت دماغ ست یا از کثرت بلغم و سردی مزاج اراده کند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد پس تجربه بدوای مفرط الکیفیت
نکند بهر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تام نماید در تاثیر بلکه بالعرض باشد مغرور نگردد
بهر آنکه دوا گاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس مثلا هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس یقین نکند که نزله از حرارت ست بسبب بارد بودن
افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر ست چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معینه
ازاله او ممکن ست همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن ست ازاله آن درین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر ست بهر آنکه حرارت صدیق طبیعت ست
و برودت منافی آن و حیات و خطر در ترطیب و تجفیف برابر ست بهر آنکه خطر در ترطیب از اغمار حرارت غریزی و اطفای آن همچنان ست که در تیبیس از تخفیف
ماده آن و افنای آن چون هر دو مفرط باشند لیکن مدت ترطیب اطول ست یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بمدت دراز تر ست از مدت
احداث جفاف در بدن رطب و این بسبب کثرت ورود محللات بر بدن ست و حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست بتقویت اسباب او میگردد و تبدل
بتقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی میگردد باسبابیکه در کلیات مذکور ست و ایضا بمنعشات که آن نفض فضول و امتلاء و تفتیح سدد ست بعده بدانچه حفظ او
نماید و آن رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان ماده آن و اگر زیاده شود حرارت بانغمار و اختناق ضعیف گردد
و برودت قوی میشود بتقویت اسباب او و تخفیف حرارت بسبب کثرت رطوبت و باسبابیکه تحلیل رطوبت افراط کند و آن یبوست بالذات و حرارت
بالعرض یعنی بواسطه یبوست ست و معالجه فرط حرارت ناشی از سدد و تفتیح سدد نمایند و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا در تحجر سدد نیفزاید بسبب تجمید

ماده پس سوء مزاج حار زیاده کند بسبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون ماده سده متحجر شود در احداث آثار او قوی گردد بلکه باید که درین آهستگی
نمایند پس اولاً معالجه بدوای جالی کنند و اگر جالی مبرد مثل ماء الشعیر و آب کاسنی کفایت کند بهتر ست و اگر این کافی نباشد معالجه بمعتدل نمایند و اگر این هم
کفایت نکند معالجه نمایند بدانچه حرارت لطیف دران باشد و ازان خوف نکنند که نفع تفتیح انچه دران حرارت لطیف بود در تبرید بیشتر از ضرر تسخین او و سهل التطفیه
بعد تفتیح ست بهر آنکه نفع کند ازین جهت که تفتیح سده موجب حرارت نماید پس تبرید مزاج بازاله موجب سخونت کند و اما تسخین او حادث پس تطفیه او یعنی
ازاله آن سهل بود و بعد تفتیح یعنی بعد ازاله سبب سوء مزاج حار و گاهے فرط تطفیه اگر مبردات بافراط استعمال کنند منع نضج اخلاط حار کند بسبب تکثیف
و اجماد او و اگرچه بعضے مصر بر ابطال این رای اند و فکر نمیکنند که تطفیه قوی قوت را ساقط کند لاسیما انچه بمرض ضعیف شده باشد و اگرچه تطفیه قوی یعنی تبرید
مفرد و اصلاح ماده بسیار میکنند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا میشود یا از سوء مزاج بارد ساذج و یا با مواد مضاد مزاج مواد که اصلاح آن کرده باشند
و اما تسخین مزاج بارد صعب ست چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بارد مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس بتدابیر مسخن بسهولت منتفع نگردد و در ابتدا یعنی قبل
رسوخ بغایت سهل ست بسبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معاون بر دفع برودت درین هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده
و بالجمله تسخین بارد در ابتدا امر سهل تر از تبرید حار در ابتدا ست لیکن تبرید حار در انتها اگرچه صعب بود و اسهل از تسخین بارد در انتها ست بهر آنکه برودت بالغه آن موت
غریزی ست یا قریب او و بدانند که تبرید گاهی مقارن تجفیف و گاهی مقارن ترطیب بود و گاهی ازین هر دو خالی باشد اما اول چنان بود که چون سوء مزاج از حرارت و رطوبت
باشد تبرید او با چیزیکه با تیبیس بود و دوم مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت و یبوست بود و سوم مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت تنها بود و یبوست و رطوبت بر اعتدال
باشند و تیبیس شدید الاثبات برای برودتی ست که حادث شده و ترطیب شدید الجلب از برای برودت مستحکمه است یعنی این آنست که بدن چون بارد و یابس باشد تیبیس او
شدید الاثبات برای برودت او بود و چون رطب باشد ترطیب او شدید الجلب برای او بود اما اول بهر آنکه تیبیس مقتضی ثبات ست و اما ثانی بهر آنکه رطوبت بسبب
بلت مثل منافی برای حرارت ست پس شدید الاطفا از برای او باشد و لازم بود که شدید الجلب برای برودت باشد و در تیبیس جمیع اسباب حرارت معین شود چون
افراط کنند بسبب کثرت تحلیل و در ترطیب جمیع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنا بر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و ایضاً
کثرت منع آنها مواد را از تحلل و در ترطیب چیزی مثل سکون و استحمام دائم و خفیف قلیل المکث و آبزن نیست و شرب شراب ممزوج در ترطیب قوی ست و بدانکه
چون شیخ محتاج بسوی تبرید و ترطیب بسبب فرط سخونت و یبس گردد آنرا تبرید و ترطیبی که رد او بسوی اعتدال نماید کفایت نکند بلکه آنچه مجاوز آن باشد
بسوی مزاج بارد و رطب او که آنرا واقع شده و چه آن مزاج اگرچه عرضی ست لیکن آن برای او مثل طبعی ست و درین هنگام باید که رد بسوی آن کرده شود و واجب
است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت باستعمال چیزی که مقوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بارد
باستعمال سرکه با ادویه مسخنه عضو حاجت آید تا قوت سرکه دران غوص کند بهر آنکه سرکه منفذ قوی در اعضاست و ادویه مسخنه را بسوی
آن عضو رساند و مثل آنکه حاجت افتد باستعمال زعفران در ادویه مبرده قلب و اگرچه زعفران در درجه دوم حار ست لیکن حاجت داعی باستعمال
او با این ادویه برای رسانیدن اینها بسوی قلب ست و همچنین اکثر آنست که دوای قوی التاثیر باشد در تغییر مزاج مگر آن بسبب لطافت خود
لبث نکند تا آنکه فعل خود کند پس محتاج باختلاط چیزے کثیف و حابس خود باشد و اگرچه آن چیز موجب ضد فعل او بود مثل آنکه بروغن بلسان موم
غیر آن مخلوط میسازند تا حبس آن بر عضو مدت فعل او دران نماید و در آنجا که تسخین بدن بسرعت منظور باشد از استعمال ادویه حاره یابسه چاره
نباشد و اگر مهلتے درکار بود ادویه حاره رطبه مناسب است و پیوسته از ادمان استعمال ادویه و اغذیه حاره و بارده محترز باید بود چه مداومت اکثر
گرم بزودی بدن را بکاهد و حرارت غریزی را بالتهاب آرد و مورث غشی و هلاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویه بارده حرارت غریزی را فرو میراند و
بدن را سست کند و اشتها باطل سازد و جوانان و محروران را بادویه قوی الحرارت چون تریاق کبیر و امثال آن و مشائخ و کهول و مبرودین را بادویه
بالغ البرودت چون کافور و مثل آن هرگز علاج نفرمایند

قوانین استفراغ مواد

بدانکه انسان محتاج باستفراغ صناعی بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن او ست بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذای او ازان واجب میکند
که غذای او بانهضامات مختلفه منهضم شود و در هر هضم ازان فضله جدا گردد تا آنرا استعداد مرة بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود بخلاف نباتات
و سایر حیوانات و بدانند که گاهی طبیعت در استفراغ بعض فضول بسوی معین محتاج نمیباشد چنانچه در دفع او فضول معتاد الدفع را بیماد رحال صحت مشاهده
میشود و گاهی محتاج میگردد بسوی معین و عام ست که آن معین دوا باشد یا حرکت یا گرسنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد
یا از جهت عصیان فضول از اندفاع بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت انضاج و تعدیل قوام او باید کرد و بعده دفع آن کنند
یا از خود بدفع طبیعت مندفع گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفع و اگرچه عصیان ماده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن
قادر گردد و یا تغیر آن فضول چنانچه ادویه مغیره بر سبیل استعمال کنند و متعفن گردد پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت بامور مخرج فضول مثل ادویه ملینه و مسهله
و مقیئه و معرقه و مدره و امثال آن خواه این طبیعت را قهر کند یا نه و اموریکه اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب ست تا صواب حکم در استفراغ بدان شناخته
شود ده امر ست و آن امتلاء و قوت و مزاج و اعراض ملائم و ردی و سحنه و سن و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این
ضد جهت دلالت مقتضی استفراغ باشد از استفراغ منع کنند امتلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ ست و اگر امتلای اخلاط و زیادتی آنها
بر تناسب طبعی دریابند استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط دریابند استفراغ آن خلط غالب بمخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ
منع کنند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی نشود و تبدیل مزاج او بدانچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ
شدیدتر از ضرر ضعف باشد و ماده هایج یا بسیار بود خوف ضعف نکنند و این در ضعف قوت حس و حرکت ست چنانچه مشتبه تشنج در اواخر عمل مسهلات
و غشی بعد فصد و مسهل عارض شود و ظاهر ست که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند در غشی و این تشنج و غشی سریع الزوال ست با سهل تدبیر و یا رب الی
تدارک او حیله باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوتها بود پس در هر صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد و
احتیاج اسهال یا فصد بود توقف دران نکنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب عدیم الحرارت
یعنی بسیار بارد یا بارد یابس یا ضعیف بود منع کند از استفراغ بهر آنکه با هر واحد از نهار رطوبات غذائیه کم باشد و استفراغ در تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار رطب
باشد دران رخصت شدید ست خصوصا اگر رطوبت وافر بود و مزاج حار رطب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر ست لاسیما اگر از سن نمو تجاوز کرده باشد پس
هرگاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملائم و ردی پس ملائم مثل آنکه هر گرا اراده اسهال صناعی
کنند آنرا پیش ازان اسهال صناعی یا طبعی عاید نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصیر یا ازلاق در اسهالات مضطر گردند
چون ماده متشربه غائص در عضو باشد یا ثقل در امعا محتبس بود و اعراض ردی مثل استعداد ذرب و تشنج مانع از استفراغ ست بهر آنکه استفراغ در ذرب انداز
و در تشنج می افزاید و اما سحنه پس افراط لاغری و نحافت آن از استفراغ منع کند بجهت خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدبیر ضعیف نحیف که صفرا در خون
او بسیار باشد مدارات و ترک استفراغ واجب ست و اغذیه که خون جید مائل ببرودت و رطوبت پیدا کنند بخورانند که گاهی ازین مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح
مزاج خلط مغنی از استفراغ ست و گاهی قی میکرده بتحمل استفراغات شود و کذلک بر استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او
رستگاری بود اقدام نمایند و فربهی مفرط نیز مانع استفراغ ست بخوف استیلای برودت اگر فربهی از کثرت شحم و سمین باشد و یا بخوف ضغطه لحم عروق را و اطباق
آنها بر جلو آنها از رطوبات و اختناق حرارت غریزی بسبب انسداد اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سن قاصر از تمام نشو مجاوز بحد ذبول هر دو
منع استفراغ کند و مراد بکمال نشو آنست که [illegible] کنند و استفراغ بنا بر برون نصیب نمو یعنی رطوبت از بدن قصر نمو نماید و هر قدر که
قصور از تمام نشو بیشتر بود استفراغ کم [illegible] در ذبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه یبس و برودت دران سن استفراغ آنرا زیاده کند و اما فصل

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود بهر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در بارد بسیار رطوبات
جامد قلیل المقدار بود و در ربیع و خریف بدن احتمال استفراغات و تناول ادویه قویه می نماید از آنچه در شتا و صیف متحمل آن نمیشود و از استفراغ مفرط در هر حال
حذر کنند و مخصوصاً در حال شدت حرارت تا اعراض ردیه پیدا نکند و استفراغ خون کثیر در حر شدید مورث غشی صعب میگردد و در برد شدید افعال طبعی از آن
ضعیف میشود مگر آنکه بدن بهر حال متحمل استفراغ در برد زیاده میباشد از آنچه در حر بود و اما حال هوای بلد پس در بلد جنوبی بسیار حار استفراغ حرام بود بهر آنکه
تحلیل ارواح و ضعف قوت تمامی نماید و اکثر مسهلات حار اند و اجتماع دو حرارت غیر متحمل بود و ایضاً قوت دران ضعیف مسترخی باشد و استفراغ محلل ارواح
و قوی ست و ایضاً حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و دوا جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل دوا باطل گردد و بلد شمالی
بسیار بارد ایضاً منع از آن کند بهر آنکه مسام دران متکاثف بود و اخلاط مستعصیه و اما عادت استفراغ پس قلت عادت از آن منع کند و این بنا بر معتاد بودن
طبیعت او برفع رطوبات بدن او از جهات دیگر باشد و ایضاً چون معتاد بدان نباشد گاهی غثیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما صناعت
پس اگر کثیر الاستفراغ مثل خدمت حمام و حمالیت باشد از آن منع کند و بالجمله هر صناعت متعب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت رطوبات بود و باید دانست
که در هر استفراغ رعایت این امور عشره مقصود باشد یکی استفراغ چیزیکه استفراغ او واجب بود تا تنقیه بدن از آن کرده شود و لا محاله عقب او راحت
حاصل شود بسبب زوال موذی و دفع چیزیکه ثقل بر طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی اوعیه بسبب مرور مواد بران عارض گردد یا توران حرارت یا حمی یوم
بسبب اندفاع رطوبات غامره آن سیما چون استفراغ از مواد بارد رطب کنند و سیما چون بادویه حاره نمایند و تشنگی حادث شود و دران هنگام از شرب آب سرد
منع کنند و یا مرض دیگر که ادویه مسهله را لازم بود مثل سحج اسهال امعا او تقریح ادرار مثانه را بسبب مرور خلط حاد و صفراوی بران هر دو و هرگاه چیزی از این امور بعد
استفراغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگرچه نافع باشد نفع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنا بر عروض عوارض مذکوره
محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحت سودی بزوال این عارض گردد و بعده چون عارض زوال پذیرد راحت تابع استفراغ محسوس شود و درین هنگام
منافع استفراغ ظاهر گردد دوم رعایت جهت میل او نمایند تا از آن جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت کمتر آرد چنانچه اگر تهییج
و غثیان باشد دلالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده او بقی اخراج نمایند و اگر مغص باشد بر سیلان ماده بسوی اسفل دلالت کند باسهال خارج نمایند و بقراط
گوید که علاج ماده سر بغرغره و علاج ماده معده بقی و علاج ماده امعا بحقنه و علاج ماده عروق بفصد و علاج در جلد بعرق نمایند و این بهر آنست که طبیعت مدبر بدن ست
و غایت امر طبیب آنست که اقتدای آن نماید پس هرگاه طبیعت ماده جمع کند و بهر اندفاع بمخرجی میلان آن نماید پس مخالفت فعل او نکنند و این وقتی ست که از
خالص فعل طبیعت باشد غیر از آنکه از استیلای مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ در حمیات صفراوی که درین هنگام مثل حقنه لینه بسوی اسفل مائل گردانند و تقویت
دماغ نمایند تا اختلاط عقل عارض نگردد و نزله چون میل بریه کند بسوی بینی مثل تسعیط و تعطیس متوجه گردانند برعایت ریه بنا بر شرافت آن سوم رعایت عضو مخرج
از جانب میل چیزیکه استفراغ او واجب بود مثل باسلیق ایمن برای امراض جگر نه قیفال ایمن بهر آنکه این هر دو اگرچه در اتصال بجگر مشترک اند لیکن باسلیق ایمن نزدیک
تر از جگر ست و باسلیق ایسر محاذی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آورد بهر آنکه خونیکه ماده مرض نیست خارج شود.
و قوت بدان ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و ماده مرض بلا دفع حرکت کند و واجب ست که عضو مخرج خسیس تر از مستفرغ عنه باشد تا ماده بسوی اشرف
میل نکند و ایضاً واجب ست که مخرج او طبعی باشد مثل اعضای بول برای حدبه کبد و امعا برای تقعیر او و گاهی عضو که از آن مواد دفع کنند عضوی باشد که استفراغ
از طریق آن واجب بود لیکن آن امر مضی باشد که از آن خوف از مرور اخلاط بران کرده شود مثل امعا یا مقعد که چون مواد مجتمعه در تقعیر کبد از آن مندفع شود و با امعا
سحج یا بمقعد قروح بود که از مرور آن مواد بران ضرر یابد پس باسهال دفع نکنند و بمائل گردانیدن او بسوی غیر آن که او اصوب باشد احتیاج افتد مثلاً در صورتیکه
دفع مواد بقی غیر ادرار نمایند و گاهی بران عضو از غلبه اخلاط خوف مرض کرده شود مثل آنکه از چشم بسوی حلق مندفع شود که گاهی از آن خوف خناق بود پس
باید که همه مواد چشم بسوی آن تا خر دفع نکنند مثلاً بغرغره بلکه در مثل این رفق نمایند و تفریق مواد کنند چیزی بحجامت میان دو شانه و چیزی بفصد سرارو و چیزی باسهال

دفع سازند وگاهی طبیعت مثل این فعل کند واز غیر جهت عادت بنابر عصیانت آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار اتفاق
افتد وازاله مرض کنند ومر بعض را شفا دهد وگاهی طبیعت استفراغ آن کند از جانب بعید متقابل که با آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی ساق
وقدم مندفع گردد وپس در حقیقت معلوم نشود که آن از جمله دماغ ست یا از بطن واحشا ودرین وقت باید که تدبیر دماغ او نکنند تا آنکه نقاوه عدم تقاصد او همه
یا بعض دریافت نگردد چهارم وقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند وقبل استفراغ وبعد نضج واجب ست که تلطیفات
مثل ماء الزوفا وجاشا وبزوری سازند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد ودر امراض حاده انتظار نضج مطلقا نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق قوام ماده است
وماده مرض حار رقیق بود وپس حاجت بانتظار نضج در آن نباشد واین قول ضعیف ست بهر آنکه غرض نضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه تعدیل اوست وحق
آنست که شیخ الرئیس ذکر کرده وآن اینست که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود واما اگر متحرک باشد مبادرت باستفراغ آن اولی
است بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج اوست وخصوصا چون اخلاط رقیق باشد وسیما چون در تجاویف عروق غیر مداخل در اعضا بود که
حرکت او درین هنگام قوی تر باشد واندفاع او نیز سهل تر بود واما هرگاه اخلاط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نضج یابد وآنرا قوام معتدل
حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد وآن ظاهر ست وهمچنین اگر رقیق بود بنابر آنکه مداخل خلل عضو باشد ودران تحبس بعد نضج غلیظ
آنست که رقیق شود تا اعتدال یابد ونضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود وکذلک چون امن ثبات قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن کنند
قبل نضج بعد احتیاط از معرفت رقت وغلظ او وپس اگر مواد غلیظ عاصی بر نضج بود یا رقیق متشرب در جرم عضو باشد استفراغ آن نکنند بلکه توکیل امر بر طبیعت
نمایند واگر رقیق غیر متشرب یا معتدل بود استفراغ آن کنند واگر مواد تخمیه غلیظ باشد تحریک او جائز نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل ازین تحریک اصلا منفید
نشود وبسبب عصیان او از اندفاع واستدلال بر غلظ او از تقدم تخمهای سابقه ووجع معده زیر شراسیف وحدوث اورام در شکم باید کرد وایضا شیخ در مقامی
دیگر می نویسد که اگر مرض کثیر المادة هایج باشد در ابتدا استفراغ کنند وانتظار نضج نکنند بنابر خوف دفع ماده بسوی مواضعی که تحمل آن نکنند لهذا بقراط گفته
که استفراغ در امراض حاد بسیار چون هایج باشد در روز اول استعمال نمایند که تاخیر او مودی بهلاکت میشود واگر مرض معتدل در ماده باشد انضاج ماده نموده بعد
استفراغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند ماده لطیف مستفرغ شود وغلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد ودر اکثر بهلاکت انجامد از اجتماع
امور که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط کنند حال منافذ ست تا منسد نباشند بلکه رعایت این در بهر استفراغ واجب ست بهر آنکه منافذ
چون منسد باشند نفوذ مواد مستفرغه از آن ممکن نبود لهذا قبل اسهال تقدم تلیین طبیعت واخراج ثفل یابس که در امعا بود واجب ست وملطفات ومفتحات بنابر آنکه
آنکه از سدد در عروق توقع بود استعمال نمایند ورعایت این امر از مواد غلیظ اولی ست بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ میکند سیما هرگاه سدد او ناقص
بود ومواد غلیظ چنین نیست وبعد رعایت این همه شرائط مذکور در جواز استفراغ قبل نضج یعنی آنکه ماده متحرک باشد ومحصور در عضوی نبود وقوت را ثبات تا وقت
نضج نباشد وآن رقیق باشد ومنافذ منسد نباشد اسهال قبل النضج نمایند وماده لزج وغلیظ ورقیق نافذ در جوهر عضو بعید الاستعداد بهر سهولت دفع ست
از تعدیل قوام او لابد است خواه در مرض مزمن یا حاد باشد ودر همه امراض مزمنه نضج واجب بود ولا سیما چون ماده مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نضج ماده
مسهل وست نبرند وقصد او بابت خلط غلیظ وتحلیل آن بدوای سخت گرم نکنند وایضا واجب ست انتظار نضج چون اراده استیصال ماده بالکلیه باستفراغ
بدون تنقیص او برای تخفیف طبع واین نیز مشروط بشرائط است مثل آنکه مرض هیاج کثیر التغیر والتقلب نباشد که از انصباب ماده بر بعض اعضای شریفه
خوف باشد واین در مواد غلیظ نباشد وماده ردی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود وماده در انصباب بسوی عضو متوقف نباشد وقوت
بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا از کثرت ماده که بر آن از سقوط وتاخر دفع امن نباشد وبالجمله هر استفراغ که از آن مقصود استیصال ماده بتمامه نباشد بلکه کم کردن
آن بهر تخفیف طبیعت بود اطبا بر جواز استعمال او قبل نضج در جمیع امراض متفق اند واین بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی ست واگر مقصود استیصال ماده
بتمامه باشد پس اگر شرائط جواز استفراغ قبل نضج که مذکور شد با آن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود واگر شرائط مذکوره با آن متفق لن

نگردد پس اگر مرض مزمن باشد اطبا بر وجوب انتظار نضج دران اتفاق دارند و اگر حاد باشد بر اصل جواز استفراغ دران قبل نضج مع اختلاف ایشان در رجحان یکے
از دو طرف نیز اتفاق دارند پنجم تقدیر چیزیکه استفراغ آن کرده شود و مراد ازین آنست که بقدر معتدل باشد بهر آنکه اندک ازان مغنی نباشد و بسیار ازان قوت را
ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض متخلف بعد استفراغ حاصل شود و بداند که استفراغ ماده و قلع آن از موضع او بر دو وجه بود
یکے بجذب بسوی خلاف بعید دوم بجذب بطرف خلاف قریب و بهترین اوقات جذب آنست که در بدن امتلا نبود و مواد متوجه بسوی مجذوب الیه نباشد
بهر آنکه اگر در بدن امتلا بود پس هرگاه جذب ماده از موضعی بسوی دیگر کنند در مجذوب الیه مواد بسیار مجتمع شود و مواد دیگر بسوی مجذوب عنه منجذب گردد
و معرض انصباب مواد شود و فائدهٔ جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه بطرف مجذوب الیه باشد فائدهٔ جذب باقی نماند بلکه شر زیاده گردد و مثال استفراغ بجذب
قریب و بعید اینست که مثلا مردی را از اعلاے دهن او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بواسیر افراط کند پس طبیب اگر استفراغ با ماله خون بسوی
خلاف قریب کند درین صورت اماله او در اول بسوی بینی برعاف آوردن واجب بود و در ثانی بسوی رحم بادرار حیض و اگر ارادهٔ جذب بسوی
خلاف بعید نماید استفراغ خون در اول از عروق و مواضع اسفل بدن کند و در ثانی از عروق و مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعید متباعد در قطرین نشاید بلکه
در قطر واحد که آن قطر بعید تر بود می باید بهر آنکه اکثر مشارکات در اعضای قطر واحد بود سوای متباعد در قطرین پس هرگاه ماده در اعالی از یمین باشد جذب بسوی
اسافل از یسار نکنند زیرا که بعد در دو قطر بود بلکه با بسوی اسافل از یمین منفسه نمایند و آن واجب تر ست بهر آنکه میل ماده بسوی اسافل بود و بعد در قطر واحد
باشد و یا بسوی یسار از علو کنند بهر آنکه بعد در قطر اقرب باشد و اگر بقدر بعد منکب از منکب بود بعید ازان باشد و این کمتر بعد مخالف بعید ست پس آنچه بعد
او کمتر ازین قدر باشد آن در مخالف قریب داخل ست و جائز ست استفراغ ازان چون استفراغ از مخالف قریب تجاوز کند چنانچه فصد سرارو
و جذب بوضع محاجم بر نقره در استفراغ مواد منصبه بسوی چشم جائز ست و حال او مثل حال هر دو جانب سر در قرب نباشد پس هرگاه ماده در یمین راس باشد
اماله بسوی اسافل کنند نه بسوی یسار راس بهر آنکه بعد میان یمین راس و یسار او اندک ست پس جذب بسوی خلاف بعید نباشد بلکه درین هنگام در
استفراغ از مخالف قریب داخل بود و چون ارادهٔ جذب ماده بسوی بعید کنند اول تسکین مرجع موضعی که دران ماده باشد باید کرد تا مزاحمت او بجذب کم گردد
بهر آنکه مرجع جاذب ست پس میان دو جذب مقاومت واقع شود و چون خلط مجذوب اطاعت جذب نکند تا بعضو یکه ارادهٔ جذب بسوی آن باشد برسد
در جذب آن سختی نکنند چه گاهی سختی آنرا حرکت دهد و رقیق کند و منجذب نشود و سریع المیل بسوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد بغیر استفراغ آن
کفایت کند اگر غرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استفراغ آن باشد پس نفس جذب بامنع توجه او بسوی عضو کند و اگر چه آنرا خارج نکند و ازان بدون استفراغ
غرض حاصل شود و درین صورت بر مثل بستن اعضای مقابل یا بکشیدن شاخهای بلا شرط یا نهادن ادویهٔ محمره مثل خردل و سداب و صمغ آن و رآن
و قلقطار و غیره و بالجمله آنچه مولم بود اقتصار کنند بهر آنکه وجع و وران حرارت می نماید و حرارت جذاب ست و یا آنکه سهل ترین مواد بهر استفراغ بعد مواد یکه در معده
باشد آنست که در عروق بود بنا بر سهولت وصول اثر دوا بسوی آن و بهر سهولت خروج مواد ازان بعد ازان آنچه در اعضا بود بنا بر احتیاج در بهر دو
امر مذکور بسوی مرور در عروق ضیقه و حاجت بسوی دوای قوی تر ازان و اخراج مواد مفاصل صعب ست بنا بر بر دو غلظ و تحجر و قلت اتصال افواه عروق
بدان مع ذلک در استفراغ آن لابدست با دوی از خروج غیر آن بهر آنکه چون دوا مواد بعیده عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع ست با دوے مندفع
گردد و ضرر اندفاع مواد که دفع او واجب نبود ظاهر ست و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات باستفراغ صناعی اخراج نمایند و بدن او محتاج تفویض
رطوبات باشد واجب ست که مبادرت بسوی تناول اغذیهٔ بسیار و خام نکند بهر آنکه طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلت رطوبات جذب
غیر منهضم نماید چه غذای کثیر برای انهضام محتاج بمدت طویل ست و کذا اغذای خام پس قبل انهضام بسوی عروق منجذب گردد و ازان فساد
آورد و این حکم در استفراغ طبعی نیز جاری ست بلکه اگر چیزی مثل ضعف حاصل از استفراغ بالذات غذا یا بتکلیف غیر تکثیر غذا واجب کند باید
که اندک اندک و بتدریج باشد تا طبیعت دران کما ینبغی تصرف نماید و در بدن نیک منهضم داخل شود و امن از ضرر آن گردد و فصد استفراغ خاص ست

برای مجموع اخلاط زائد بالسویہ یعنی بہ نسبتی کہ میان آنہا در بدن ست و استفراغ خاص بخلط غیر خون کہ بعض آن در کمیت زیادہ شود یا در کیفیت فاسد گردد آن استفراغ غیر فصد ست و ہر استفراغ کہ افراط کند در اکثر تپ پیدا کند بنا بر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات مندفعہ و احتداد ارواح بسبب قلت رطوبات و این حمی یوم بود بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق مؤدی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمنع غذا واقع شود حتی کہ آن را جفاف اعضا عارض گردد و کسی را کہ انقطاع استفراغ معتاد مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آن را شفا دہد در اکثر بنا بر زوال سبب و در اکثر بہر آن گفتہ شد کہ اگر آن مرض متمکن شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکہ گاہے محتاج تدبیر زائد شود مثلاً ہر کرا انقطاع چرک گوش و مخاط بینی سدر حادث کند پس اگر آن ہر دو عود کنند سدر از آن زائل شود و بدانند کہ ابقای بقیہ مادہ کہ احتیاج باستفراغ آن باشد در ضرر کمتر ست از استقصا در استفراغ و بلوغ بدان تا آنکہ قوت را ضعیف کند و ہر گاہ قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاہے بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیہ مادہ را اکثر طبیعت بغیر دوای دیگر تحلیل کند و ما دام کہ خلط از جنسے باشد کہ استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند کہ آن افراط نیست بلکہ گاہی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکہ بغشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و معذلک متوجہ بسوی بعض مخانق باشد استفراغ تا غشی کنند حتی کہ راہ مادہ برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچہ در تپ سونوخس فصد کنند تا آنکہ بحد غشی رسد و کسی کہ قوت او غیر قوی بود و مادہ اخلاط او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او باستفراغ کثیر دفعۃً ضعیف نگردد و ہمچنین ہر گاہ مادہ شدید الالزاق یا شدید الاختلاط بخون باشد در ہر دو صورت اگر چہ قوت قوی باشد ممکن نیست کہ بیک دفعہ استفراغ کنند بہر آنکہ در صورت اول در اکثر بیک دفعہ خلط منقلع نشود و اگر دوا قوی باشد احتیاج تکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و انضاج ما بقی ملتزق افتد تا آنکہ منفرغ گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود بسبب شدت تمسکہ آن بخون و لذلک بدو استفراغ نگردد پس خلط شدید الاختلاط بسہولت مندفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچہ در عرق النسا و در اوجاع مفاصل مزمنہ و در سرطان بسبب مادہ تشنج آنہا و در جرب مزمن و دمامیل مزمن بسبب شدت اختلاط مادہ آنہا بخون و بدانکہ فرق میان اسہال و قی و فصد در اخراج مادہ اینست کہ اسہال جذب مواد از فوق میکند بہر آنکہ رطوبات بثقل طبعی خود از اعالی بسوی جہت جذب مسہل میل می نماید و قلع از تحت میکند بنا بر غلبہ قوت ادویہ مسہلہ پس اکثر مواد بنا بر ثقل خود برای انجذاب بسوی اعالی مجیب نمی باشد و آن مناسب برای ہر دو جذب مخالف و موافق ست یعنی بنا بر جذب مواد بسوی خلاف جہت میل او چنانچہ ہر گاہ مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف ست و بنا بر جذب مواد بسوی جہتی کہ مادہ بسوی آن مائل ست چنانچہ ہر گاہ در اعالی باشد مناسب جذب موافق ست و ایضاً بعد استقرار مواد بغیر آنکہ او را میل بجہتی از ہر دو جہت علو و سفل باشد مناسب ست چنانچہ او برای دفع مواد اوجاع در کہ مزمنہ مناسب بود پس ہر گاہ مواد مستقرہ از تحت باشد یعنے در اسافل کہ آن مخالف جہت جذب مسہل ست مسہل آن را جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جہت میل او باین طور کہ مثلاً اگر مادہ در عروق باشد آن را بسوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعدہ از آن بسوی امعا دفع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جہت میل او چنانچہ ہر گاہ در غیر عروق باشد مثل منفصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بہر قوت قوۃ جاذبہ بود و قی جذب و قلع بعکس مسہل کند یعنے جذب از تحت و قلع از فوق نماید و اگر چہ قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنے گاہے از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاہے از تحت جذب کند و از فوق قلع نماید بحسب مواضع کہ از آن خون گرفتہ شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسے ست کہ جید الغذا جید الہضم باشد بہر آنکہ از فضول غذائی آن شئی معتدبہ باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنا بر قلت رطوبات در آن و ایضاً صاحبان بلاد حارہ قلیل الحاجت بسوی استفراغ باشند بسبب کثرت تحلل در ابدان ایشان اکنون بدانکہ طریق مسہل و حقنہ و قی و فصد و حجامت و زلو بفصول مستقلہ در کتب کلیات مفصل مسطور ست اینجا ملاحظہ نمایند و در ینجا بندی از طریق تعدیل و تنقیہ اخلاط چہارگانہ کہ در جمیع امراض مادی معمول مولف ست و اکثر بکار می آید بقلم می آید طریق علاج امراض دموی بہر تنقیہ فصد یا حجامت یا زلو بکار برند و حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی روا نداشتہ اند و در زلو ہمین اعتبار ست لیکن در ہند صبیان را بعد چہل روز

از تولد ار سال زلو نمیکنند وجذب زلو از حجامت قوی بود و فصد بعد از دوازده سالگی و نزد بعضے بعد از چهارده سالگی تا آخر عمر جائز است و حجامت در تاریخ شانزدهم
و هفدهم ماه بهتر بود و فصد وقتی که قمر ناقص النور باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال و هر وقت فصد و حجامت بکار برند مگر در روز بحران نکنند و حامله
و حائضه و قولنجی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج
را گلقند و مربای به مناسب بود و یا حکم فصد بر نهار کنند که ازین تدبیر هم غشی نمیکند و فصد سر رو تنقیه خون از ما فوق گردن میکند و باسلیق از ما تحت گردن و هفت اندام
از تمام بدن و حبل الذراع حکم سر رو دارد و ابطی حکم باسلیق و اسیلم دست راست علل جگر را و چپ امراض طحال را نافع بود و باید که بعد از فصد اسیلم دست در آب گرم
دارند و فصد عرق النسا جهت دوالی و عرق النسا و نقرس و فصد صافن از برای ادرار حیض و منافع عرق النسا و از برای اماله ماده باسفل و فصد مابض
که در باطن گوزانو ست در ادرار حیض و امراض مقعد از صافن قوی تر بود و فصد چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن و فصد رگ زیر زبان که در باطن ذقن
است برای خناق و اورام لوزتین کنند و حجامت تنقیه از نفس عضو میکند و ضرر آن باعضای رئیسه نمیرسد و جوهر روح را کم استفراغ میکند و حجامت بر ساق خلیفه
یعنے قائم مقام صافن بود و حجامت بر نقره یعنی مغاک پس سر خلیفه اکحل است و حجامت ما بین کتفین خلیفه باسلیق است و حجامت بی شرط برای جذب ماده
از جهتے بجهت دیگر و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود و ادویه معدله خون که در حالت جوش خون و عفونت آن بکار آید مثل کاسنی و کاهو و کشنیز و گل سرخ
و آب لیمو و سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و شربت کدو و مانند آنست هر چه سرد و خشک باشد و آنجا که بسبب آمیختن صفرا در خون رقت شود و
علامت صفرا شریک بود و کف زرد بالای خون باشد مسهل صفرا دهند و خصوص هلیله زرد و شربت عناب و آب عدس و آب کاسنی سبز مروق مفید بود
و اگر از آمیختن رطوبت بلغمی خون رقیق گردد و آثار غلبه بلغم نیز باشد و رنگ خون سفیدی زند مسهل بلغم دهند خصوص هلیله کابلی و مجففات رطوبت مثل بالنگو و
ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد مناسب بود و مالیدن بدن و ریاضت انسب و اگر خون غلیظ گردد ملطفات مثل سکنجبین
و آب آلو و آب بادیان و شاهتره دهند پس اگر آثار سودا یافته شود و رنگ خون مائل بسیاهی باشد مسهل سودا دهند و اگر غلظ خون از آمیختن بلغم غلیظ
بود و آثار بلغم نیز یافته شود مسهل بلغم دهند و برای تقطیع بلغم ترشیها انسب **طریق علاج امراض صفراوی** بهر تنقیه سه چهار روز این منضج بارد دهند
عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی شاهتره تخم کاسنی نیمکوفته هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک پنج دانه شب در آب گرم
تر کنند صباح مالیده و صاف نموده گلقند یا خمیره بنفشه دو توله دران مالیده باز صاف نموده بخورند و جائے که تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در ایام
مسهل مغز فلوس هشت توله ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهار توله شیره مغز بادام پنج دانه در منضج افزوده تنقیه کنند و این مسهل بارد است و اگر در روز
مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا وقت دو پهر آشجو وقت سه پهر کهچڑی مونگ ملایم بخورند و مسهل متواتر ندهند
بلکه در میان هر دو روز تبرید لعاب بهدانه سه ماشه و شربت بنفشه دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و اگر این مسهل قی شود باز همان وقت مغز فلوس
گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیره مغز بادام بالای آن ریخته بخورند و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیمگرم و شیافات
اعانت کنند و یا شربت ورد مکرر چار توله در آب سرد آمیخته بنوشانند و از ترنجبین دو نیم درم صابون خطمی نمک طعام از هر یک پنج درم شکر سرخ دو نیم
درم بدستور متعارف شیاف ساخته بر دارند و بروز خوردن این مسهل خواب نشاید کرد و کسے را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل بدو روز قے
کند تا معده پاک شود و در روز مسهل اول اندکے مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و ادویه معدل صفرا مثل لعاب اسپغول و بهدانه و شیره تخم خرفه
و شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیارین ست هر چه بارد رطب باشد و نقوع کشنیز با نبات نافع و صندل سفید بگلاب سوده مسکن حرارت شدیده است و آب
کاسنی سبز مروق با نبات یا ترشی آمیخته اثر تمام دارد و در تصفیه خون نیز بدیل خصوصاً چون دران از خرفه و خیارین و تخم کاهو شیره کشند
و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم بنشاند و مروضات تمامه معدل صفرا است و از ادویه مرکبه قرص طباشیر و کافور و شربت آلو و بنفشه و نیلوفر و غیره است
طریق علاج امراض بلغمی بهر تنقیه این منضج گرم بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بادیان هر واحد نیمکوفته پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس

مقشر نیکوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه شب در آب تر کنند و صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله دران مالیده
باز صاف کرده بدهند تا هفت روز و بعده تربد سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون دو ماشه سنای مکی یک توله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله شکر
سرخ چهار توله مع گلقند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر یک توله داخل کرده تنقیه کنند و این مسهل گرم ست و بجای آب عرق بادیان نیمگرم بدهند و
اگر مسهل عمل نکند مصطگی رومی سه ماشه سائیده و شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیمگرم بخورانند و غذا روز مسهل وقت دو پهر آب نخود گوشت و وقت
سه پهر کهچری مونگه بدهند و روز دوم مسهل گلقند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه نموده بنوشانند و اگر دادن
حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل باز دو سه روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یک توله حب مذکور بروغن بادام یا بروغن گاو چرب کرده بورق نقره پیچیده چهار
گهری شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند و بران خواب کنند و وقت صبح منضج گرم که دران اجزای مسهل گرم سوای مغز فلوس و روغن بید انجیر باشد بنوشند
و بجای آب و غذا آنچه در روز مسهل مذکور شد بدهند و روز دوم بدستور گلقند و عرق بادیان و تخم ریحان بخورند و باز بدستور حب دهند و بعد سه مسهل
حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس و روغن بید انجیر بدهند و بعد از مسهل پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن معین عمل ست بشرطیکه مسهل قوی بود
والا مبطل یا مضعف عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف و ادویه معدلهٔ بلغم مثل بادیان انیسون اصل السوس
برنجاسف مویز منقی قاقله زیره دارچینی سنبل الطیب ست و مانند آن هر چه گرم و خشک باشد و تخم کشوث در اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص ست و هرگاه بلغم
عفونت پذیرد و یا تپ باشد دوای بسیار حار ندهند و ادویه صفرا حسب حاجت با ادویه بلغم آمیزند و از ادویه مرکبه معدله بلغم معجون فلاسفه و معجون سیر و دواء المسک
حار و جوارش جالینوس ست بشرطیکه تپ نباشد و اگر با تپ بود قرص گل و قرص غافث یا سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلقند و شربت بزوری معتدل و حار دهند
و از منضج و مسهل گرم نیز ادویه شدید الحرارت موقوف نمایند و مثل بنفشه و خطمی و شکاعی و بادآورد افزایند و بجای روغن بید انجیر شیرهٔ مغز بادام یا روغن آن
داخل کنند **طریق علاج امراض سوداوی** بهر تنقیه اول این منضج سوداوی دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس
هر یک چهار ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هر یک هفت ماشه جوشانیده بدستور گلقند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند
و در سودا که از احتراق خلطی حادث شود و بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصهٔ آن خلط نیز
باید آمیخت مثلا در سودای دموی و صفراوی ادویه دموی یا ادویه منضجه صفرا افزایند و اگر حدت و حرارت احتراق زیاده باشد نضج ماده صرف از منضج صفرا نمایند
پس هرگاه نبض عریض و ملایم شود و قاروره کدر و غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی بسیاهی زند قصب الذریره اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت
ماشه افسنتین هلیلجات ثلثه از هر یک شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه صره بسته هر یک نه ماشه غاریقون دو ماشه در مسهل بارد زیاده نموده تنقیه
کنند و در سودای صفراوی تبرید و تسکین زیاده باید نمود و اگر بعد دو مسهل تنقیه بحب افتیمون بطریق حب ایارج کنند انسب بود و در امراض سوداوی
فیما بین هر مسهل استعمال منضجات مناسب و در سودای سوداوی و بلغمی آلو بخارا پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیمکوفته تخم خطمی بیخ کاسنی
بیخ بادیان هر یک هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده نضج دهند پس هرگاه ماده نضج یابد روز مسهل بسفایج فستقی افتیمون
در پارچه کتان بسته قصب الذریره هلیلجات غاریقون تربد موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیرهٔ مغز بادام اضافه کرده مسهل دهند و
چون ماده غلیظ محتاج منضج زیاده می باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و بعده اگر تنقیه بحب افتیمون کنند اولی بود و میان مسهلات تبرید از آمله
مربی و لعاب گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسهلات استعمال ماء الجبن نیز در امراض سوداوی معمول ست و بدانند که مقیّات
هر خلط در علاجات امراض جزئیه مسطور گردد و وقت قی کردن شکم و چشم را ببندند و بعد از قی مضمضه بآب گرم کنند و دهن و روی را بآب سرد
بشویند و در حار مزاج بهر تقویت معده سکنجبین با گلاب دهند و در بارد مزاج اندکی مصطگی سوده در گلقند آمیخته بخورانند و ترکیب حقنهٔ مسهله بعینه
ترکیب مطبوخ مسهل ست در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند مگر هلیلجات را در حقنه داخل نکنند و مقدار آب دوا زیاده از دو ثلث

رطل نباشد در غلظت و رقت معتدل باشد و هنگام اعتدال نیم گرم استعمال کنند و بدو سه مرتبه بعمل آرند و سر انبوبه را چرب کنند و پیش از حقنه مسهله با آب نیم گرم و روغنهای مناسبه حقنه نمایند و یا از آب و نمک فقط انتباه علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال در معالجات امراض جزئیه مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی و جزئی اورام در بحث اورام و بثور مسطور گردد و مسیحی گوید که اصناف امراض بسیار ست و هر واحد را از آن معالجه بضد آن کرده شود و مثلاً معالجه امراض مزاجی باشیائے کنند که مزاج آنها مضاد بمزاجات امراض بود مثل بارد بحار و حار ببارد و رطب بیابس و یابس برطب و بهمچنین در کیفیات مرکبه و معالجه امراض اعضائے آلیه یعنی امراض ترکیب باضداد هیآت آن نمایند مثلاً علاج زیادت بنقص و نقصان بزیادت و خشونت بملاست و ملاست بخشونت و معالجه تفرق اتصال نیز بضد کنند و آن جمع کردن ست آنرا که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و ایضاً حفظ از آنچه در متفرق از شئ غریب افتد و رنه متصل نخواهد شد و حفظ مزاج آن عضو بر طبیعت او و الا متصل نخواهد شد

امراض راس یعنے بیماریہائے سر

بدانکه مراد از سر در کتب طبیه سر مصطلح عند الاطباست و آن ما فوق عینین ست نه از سر عند عرف عام که آن عبارت از ما فوق گردن ست و شیخ الرئیس میفرماید که غرض ما دریجا از سر دماغ و حجب اوست و لهذا متعرض به بیان امراض مختص ببعض اجزای سر مثل کسر عظم و امراض شعر و بثور و قروح عارض جلد سر و غیر آن دریجا نشده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سمحاق و استخوان قحف و هر دو استخوان حجری و استخوان پیشانی و استخوان موخر سر و غشای غلیظ و غشای رقیق و مخ یعنے جوهر دماغ و اوردہ و شرائین و ارواح و بطون ثلثه و شبکه و دوده و غدهٔ صنوبری و بر که و معصره و قمع و استخوان قاعدهٔ دماغ و غیر آنست و اعصاب و نخاع مثل فروع ست و جمله امراض راس و اعصاب سی و شش ست یعنی صداع و بیضه و شقیقه و عصابه و حس و ثقل راس و سرسام و عطاش و اورام خارج راس و اجتماع الماء فی الراس و سبات سهری و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهن و هذیان و رعونت و حمق و مالیخولیا و جنون و عشق و سدر و دوار و قیمنجح و کابوس و صرع و سکته و جمود و استرخا و فالج و لقوه و تشنج و کزاز و تمدد و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و جالینوس تقسیم این امراض بر پنج گونه کرده اول امراضی که بسبب ورم و تفرق اتصال در حجاب یا در نفس دماغ یا در هر دو افتد مثل قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری دوم امراضی که سببش اجتماع اخلاط ردیه سوداویه یا بخار ردی در دماغ باشد همچون مالیخولیا و مانیا و قطرب و نسیان و بلاهت و سبات سوم امراضیکه سبب او اجتماع اخلاط ردیه بلغمیه در تجاویف دماغ بود مانند کابوس و صرع و سکته چهارم امراضی که سبب آن اجتماع رطوبات فضلیه در آلات حس و حرکت یعنے اعصاب باشد چون فالج و لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج پنجم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث میشود و بو علی سینا تقسیم امراض دریجا بر دو نوع ساخته نوع اول امراض راس و دماغ و آنرا بچهار قسم بیان نموده یکے اوجاع راس و آن شش مرض ست یعنے از صداع تا ثقل راس که مذکور شد دوم اورام راس و تفرق اتصال آن و آن پنج مرض ست یعنے از سرسام تا سبات سهری سوم امراضیکه اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هشت مرض ست یعنی از سبات تا عشق چهارم امراضیکه آفات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض ست یعنی از سدر تا جمود و نوع دوم امراض عصبیا و آن ده مرض ست یعنے از استرخا تا اختلاج و جمله امراض مذکوره درین کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

از قانون و شروح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود کل امراض معدوده یکی از آن انواع سوء مزاجات ساذج مفرد و مرکب هشتگانه و مادی [illegible] و مرکب ست و مادی یا غیر ذات قوام بود مثل بخار و ریح و یا ذات قوام باشد مانند اخلاط اربعه و مائیت و ماده یا مورم بود و یا سبب ورم باشد و نسبت بسائر [illegible] امراض سوء مزاج امراض رطوبی یعنے رطب مائی در دماغ بیشتر افتد چه در هر دماغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت رطوبت فضلیه محتاج تنقیه در رحم یا بعد او میباشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض رطوبت صبیان را صرع قتال حادث شود و کل انواع سوء مزاج یا در جسم دماغ و یا در عروق و یا در حجب آن مے افتد دوم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند آنکه شکل

او از مجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه مسقط و مربع و غیر آن و ازین آفت در افعال دماغی افتد و یا مجاری و اوعیه او منسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در اورده یا در شرائین یا در منابت اعصاب آن افتد و یا باطات حجب دماغ منخلع گردد و یا افتراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بجهت انحلال فرو در نفس دماغ یا در شرائین و اورده یا حجب او یا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ثخین یا شبکیه یا غشای خارج او و کل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا بارد افتد اما ورمیکه از ماده بارد عفن بود شامل اورام حار باشد و ماده بارد ساکن یعنی غیر عفن اورامی که آنرا بارد گویند پیدا کند الحاصل همه امراض دماغ یا راجع باامراض مذکوره باشد گویا که از اقسام او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل قرحه عارض از تفرق اتصال و مثل امراض مرکبه ازین امراض مفرده هنگام حدوث اورام و امراض دماغ یا خاص بود یا بمشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله شود چه بیشتر چنان باشد که در امراض ذات الجنب و خناق بسوی دماغ مواد خناقی قتال مندفع شود و بسیاست که سکته قاتل بسبب اذیتی در عضو مشارک آنرا هم رسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه از آن احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم ست یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسیه که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تذکر و تصور و قوت وهم ست و احلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا بتوسط عضل ست و حال خواب و بیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرغ از دماغ در قوام و لون او و طعم اعنی حرافت و ملوحت و مرارت و تفاهت او و کمیت آن در کثرت و قلت او و یا احتباس آن مطلقاً و حال عروض قروح و بثور و اورام بر جلد سر و حال شعر از کمیت و کیفیت و لون او و غیر آن پنجم موافقت اهویه و اطعمه و انحاء تدابیر و مخالفت و اضرار آنها بدماغ ششم مقدار راس از عظم و صغر آن هفتم شکل راس از جودت و ردائت آن هشتم ثقل راس و خفت آن و ملمس و اوجاع آن نهم احوال اعضائیکه مثل فروع ست مر دماغ را مانند چشم و زبان و چهره و دندان و لهات و لوزتین و گردن و اعصاب دهم حال قوی و افعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده و رحم و مثانه یازدهم حال عضویکه دماغ بمشارکت آن متالم میگردد و آن عضو کدام ست و از آن آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر است از احوال و بر آفتی که هنوز حاضر نگشته و در زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن و وجوم یعنی غضب شدید و سکوت از کلام از شدت غیظ بر مالیخولیا مشرف و قطرب واقع عنقریب و از غضب بیوجه بر حدوث صرع یا مالیخولیای حار یا مانیا و از ضحک بی سبب بر حمق و رعونت استدلال کرده میشود و گاه بر امر ماضی مثل استدلالات از اورام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد در آن و اندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد و لیکن پیش از آن استدلال کلی از افعال دماغ بقلم می آید و سپس تفصیل اقسام مزبوره ذکر یابد

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکیه اینست که افعال وقتی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند در دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال مئوف باشند دلالت می نمایند بر آفت آن و آفات افعال سه است که آن ضعف و تغیر و تشویش ست الیس بطلان و قول کلی در استدلال از افعال اینست که نقصان و بطلان آنها اگر بسبب امور مزاجیه و سدیه مانعه نفوذ روح بود بسبب برودت و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت کمتر باشد مگر هنگامیکه عظیم شود و بحدی رسد که قوت ساقط گردد اما تشویش و آنچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یبوست می باشد

استدلال از افعال نفسانیه حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود مثال این در حواس ابتدا بصر کرده میشود پس در بصر داخل شود آفت باین طور که یا باطل گردد و یا ضعیف و یا مشوش و متغیر گردد بر آن فعل او از مجرای طبیعی آن که تخیل نماید چیزیرا که در خارج موجود نباشد مثلاً خیالات و الوان و پشه و شعله و دخان و یا تخیل کند شی موجود فی الخارج را بر خلاف آنکه در خارج هست مانند آنکه تخیل کند چیزی راست را کج یا بالعکس و مضلع را مستدیر و بالعکس

و دانکه یا دو سیم اینکه پس این آفات اگر تغیر حس چشم باشد استدلال کرده میشود که بنا بر آفت در دماغ و فرق در خیالات تغیر حس چشم بود و گاهی بسبب آنکه
در بعض خیالات آنست که با این در مثال آفت دیگر مثل دوی و طنین باشد و گاهی با این سر گران بود و گاه دلالت میکند خیالات با الوان خود بر مواد غالب
بر دماغ پس خیال سرخ بر غلبه خون بر دماغ و زرد بر غلبه صفرا و سفید بر غلبه بلغم و سیاه بر غلبه سودا ایشان دلالت کند و اگر قائلی گوید که خیالات سفید چگونه
دلالت میکند بر بلغم غالب که آن بارد است و حال آنکه تشویش را نسبت کرده اید بحرارت گوئیم که قول ما که تشویش بسبب حرارت است حرارت غریبه باشد آن سبب
مزاج ست نه بسبب عارض مواد و ثبوت تصحیح کامل احرارت غریبه پس قول ما که تشویش افعال بسبب حرارت ست معنی این آنست که تشویش اگر بسبب امر مزاج
مرضی باشد این بسبب سوء مزاج حار میباشد حاصل آنکه تشویش مذکور اعتبار کرده میشود بحسب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه است و اعتبار کرده میشود
بحسب آنکه عارض شود ماده بسبب آنکه آن تصحیح کامل در حرارت غریزی خود هست و خیال گاهی بسبب حیلوله مواد بروح باصره میباشد پس در لونش بسبب باصره
قوی احس باشد و این دلالت بر آن نیست بلکه از جنس ضعف بصر و قوت آنست چنانچه در بحث خیالات عنقریب بیاید که آن گاهی بسبب ذکاء حس میباشد
و اما در سمع مانند آنکه ضعیف گردد و نشنود مگر از قریب با آواز بلند و یا تشویش گردد که بشنود چیزی را که در خارج اصلا موجود نباشد یا موجود باشد لیکن از ان آواز
بر غیر هیئت مسموعه از ان در عادت بشنود مثل دوی و طنین شبیه با آواز آب یا بر زدن مطرقه ها یا با آواز طبلها یا با صدای برگهای درخت هنگام وزیدن باد
بر آنها و یا آواز وزیدن باد یا غیر آنها پس بدین استدلال کرده میشود یا بر مزاج یابس حاضر در ناحیه وسط دماغ و یا بر ریاح و ابخره محتبسه در آنجا یا صاعده بسوی
آن و غیر اینها از آنچه دلالت بر آن نماید و یا باطل گردد بالکلیه و ضعف و بطلان هر دو بسبب کثرت برودت میباشد و آنچه شنیده شود که گویا شنیده میشود از
دو بسبب رطوبت بود و اما در شم آنکه معدوم گردد بالکل و یا ضعیف و یا تشویش و ادراک نماید بوهای بد را که در خارج موجود نباشد پس دلالت می نماید در اکثر
امر بر خلط محتبس در مقدم دماغ و تعفن او و گاهی تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از جراحت یا قرحه منتنه یا غیر منتنه خاص بخیشوم نباشد و ضعف
شامه بسبب برودت میباشد و اما ذوق و لمس پس چنان باشد یعنی ضعف این هر دو و تشویش فعل اینها از حدوث خلط در دماغ بود و این در بعضی احیان باشد
مگر آنکه تغیر این هر دو از مجرای طبیعی در اکثر بسبب بعد آلات اینها از دماغ به نسبت بصر و سمع و شم دلالت میکند بر فساد خاص در آلت این هر دو در اقل بر مشارکت
از دماغ و عضو حساس هنگامی که عام باشد مانند خدر جمیع بدن چه بعید ست که این از اسباب مختصه با عصاب بی مداخلت مشارکت دماغ بود و گاه مشترک میگردد و
حواس را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت می نماید بر حالت در دماغ بطریق دوام و این کدورت و صفا ست و هر ضعف کدورت نیست یعنی شیء واحد
نبینند بلکه کدورت نوعی از ضعف ست زیرا که گاه میباشد ضعف با صفا مانند آنکه گاهی انسان چیز نزدیک و قلیل الشعاع را نیک صاف می بیند اشیای
کوچک و ریزه چون لعبه گردد اشعاع آن بسیار شود عاجز می آید از ادراک آن بجهت آنکه کدورت و صفا گاه با هم یکدیگر در حالت ضعف میباشد و صفا الاحوال
با قوت میباشد لیکن کدورت بر ماده رطب و صفا بر یبوست دلالت می نماید و گاهی این کدورت دفعة استحکام می یابد و از ان سدد حادث میگردد و این
دلالت میکند بر وجود ماده بخاریه در عروق دماغ و شبکه و حکم در استدلالات ازین آفات برین نحو هست که آنچه از قبیل تشویش ست در اکثر امر تابع حرارت
و یبوست میباشد و آنچه از قبیل نقصان و بطلان ست در اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه بشدت ظهور فساد و سقوط قوت باشد که درین صورت
گاه از حرارت میباشد ولیکن حرارت ملایم قوت ست نسبت بسوی برودت مادام که استضرار مزاج و افساد آن عظیم نگردد و صورت نقصان در قوت
نشود پس واجب ست که درین هنگام انحصار برین دلیل نکنند بلکه استدلال بدلائل دیگر مذکوره برای هر نوع مزاج از مزاج حار و بارد نیز نمایند و بطلان
که ضرورت بر آن دلالت می نماید بر تاکید اسباب نقصان اگر سببش آفت دماغی باشد و بسبب آفات در آلات آن از فساد و انقطاع و سده نباشد و با انجبار زوال
از حالت صلاح آن یا بسبب اذیت ست یا بسببی در نفس عضو حساس چنانچه گاه عارض میشود خدر لعضوی بسبب برودت مزاج او و بطلان حس
بالکلیه زائل و باطل میگردد از اعضای حساسه بعضی شدید القرب از دماغ اند و کم ست اینکه نباشد آفت در ان بطریق اشتراک مانند آله سمع و شم و اکثر آفات
آن عضو شدید القرب که بتنقیه و تعدیل مزاج آن عضو زائل نگردد آن از دماغ باشد و ازین جهت سائر حواس چون از محسوسات خود متاذی گردند مثل حس بصر

اکثر آنرا ضرر قوی ضرر رساند دلالت می نمایند بر آنکه در آنها آفت از حرارت یا یبوست و بحد سقوط قوت رسیده

استدلال از افعال سیاسیه

واحکام از جملهٔ سیاسیه است قوت فهم وحدس دلالت می نمایند بر قوت مزاج دماغ بتمامه وضعف آن هر دو دال بر آفت اندر آنست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضے از آنها فساد قوت خیال وتصور وآفت آنست واین قوت اگر قوی ست اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ واین قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال ونقوش وخلق ومذوقات واصوات ونغمات وغیر آنها زیراکه بعض مردم را درین باب قوت تامه بود بحدیکه فاضلی از مهندسین نظر کند در شکل مخطوط یک نظر وبدان مرتسم گردد در نفس آن صورت وحروف او وحکم نماید دران مسئله بتمامه ومستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل وهمچنین ست حال قوی بقیاس بسوی نغمات وحال قوی بقیاس سوی مذوقات وغیر اینها وباین باب متعلق ست جودت معرفت نبض بهر آنکه او محتاج ست بسوی خیال قوی که مرتسم گردد در نفس قوی ملموسات وچون درین قوت آفتی عارض گردد یا ببطلان فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن ومیان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان ویا ضعف ویا نقصان ویا تغیر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزی راکه در خارج موجود نیست پس ضعف او وتغیر او وبطلان فعل او در اکثر دلالت مینماید بر افراط برودت یا یبوست در مقدم دماغ ویا رطوبت دران وبرودت سبب بالذات ست ورطوبت ویبوست هر دو سبب بالعرض بجهت آنکه این هر دو جاذب برودت اند وتغیر فعل آن وتشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند واین همه امور اکثری ست نه کلی وبنا بر آنکه در قوای حساسه گفته شد وگاهی این مرض مردم صحیح العقل را عارض میگردد بحدیکه معرفت ایشان بافعال جمیل وقبیح تام وکلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نمایند قومی را حاضر نزد خود که آن در خارج وجود ندارند وتخیل میکنند صداهای طبل را وغیر آنها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض دو قلس طبیب را عارض گردید وبعضے از آنها فساد قوت تفکر وتخیل ست یا ببطلان فعل اینها واین را ذهاب عقل می نامند ویا ضعف فعل آنها واین را حمق گویند ومبدا آن هر دو برودت وسط دماغ ویا یبوست ویا رطوبت آنست واین اکثری ست چنانچه در بطلان فعل خیال وضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری ست ورطوبت ویبوست سبب بالعرض اند ویا تغیر وتشویش آنها بحدیکه فکر او میباشد در چیزیکه حاصلی ندارد وصواب می پندارد چیزی راکه فی الحقیقت صواب نیست واین را اختلاط عقل می نامند واین دلالت می نماید یا بر ورم ویا بر غلبهٔ مادهٔ صفراویه حاره یا لبسهٔ غیر متورمه واین جنون سبعی ست واختلاط عقل او با شرارت واذیت میباشد ویا بر مادهٔ سوداویه وآنرا مالیخولیا می نامند واختلاط او با سوء ظن وبا فکر بی حاصل بود ومیل از زین اخلاق مذکوره بسوی جبن دلالت قوی بر برودت می نماید ومیل از آنها بسوی جرات وغضب دال تر بر حرارت میباشد وگاهی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد واین همه بدلائل جزئیه که بعد ازین خواهد آمد شناخته میشود وبالجمله چون حرکت نماید افکار حرکات بسیار ومشوش ومتفنن گردند در انجا حرارت خواهد بود وگاهے تشویش فکر در امراضے که مادهٔ آنها بارد هست نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت وتورم مثل اختلاط عقل حادث در لیثرغس وبعضے از آنها آفت در قوت ذکر هست یا آنکه ضعیف گردد ویا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وبائی در ناحیه جبش بهم رسید بسبب قتال عظیم که در انجا واقع شد وسکنهٔ آنرا بسبب مردهای متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند وبای شدید عارض شد واین وبا در بلاد یونان رسید واهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود وپدر خود را فراموش کردند واکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در مؤخر دماغ از برودت یا رطوبت یا یبوست عارض میگردد ویا آنکه مشوش گردد وانسان بیاد آورد چیزے راکه پیشتر بیاد خود نگاه نداشته بود واین دلالت میکند بر سوء مزاج حار یا مادی یا مادی ودلالت آن بر ماده یا لبه ادلی است وهر واحد از نها هنگامی ست که سوء مزاج مفرط نگردد وقوت ساقط نشود وقول مجمل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبهٔ برودت یا بر جرم دماغ میباشد یا بنکه استیلا یابد بر حجب او ویا بر تجاویف او وگاه برودت با رطوبت میباشد وگاه جلب یبوست میکند وهمچنین ضعف آن افعال واما تغیر آن بسبب ورم یا سوء مزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از ماده بود

و استدلال از احوال احلام از ان جمله است که لائق ست که مضاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشیای زرد و حار دلالت بر غلبهٔ صفرا میکند همچنین رویت اشیای دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و یبوست می نماید و ایضاً منذر بامراض حادهٔ دماغیه است و همچنین احلام متفرق مخوفه که یاد نماند و فراموش کند در اکثر بر برودت و رطوبت دلالت میکند

استدلال از افعال حرکیه

و آنچه شبیه بآنهاست از خواب و بیداری اما دلائل ماخوذ از جنس افعال حرکیه یعنی متعلق بحرکات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نمایند بر غلبه رطوبت فضلیه رقیقه کثیره در آلات آنها و در هر عضو یکه باشد بر آفت در دماغ دال بود مگر آنکه اخص بآن چیزی ست که عام در جمیع بدن باشد مانند سکته و یا در یک شق مثل فالج و لقوه و استرخائی و بسا ست که بطلان و ضعف از حرارت دماغ یا یبوست در نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب نابته از ان یا یبوست آنها عارض میگردد و لیکن این بعید امراض کثیره میباشد و بتدریج اندک اندک و بطول زمان و آنچه در عضو واحد ست مانند استرخا و امثال آن پس گاهی آن بسبب امراض خاصه بآن عضو میباشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن و اما تغیر آن اگر دفعةً باشد نیز دلالت بر رطوبت مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر یبوست ساذجی در آلات آن سوای دماغ و آنچه مختص بدماغ ست مانند تغیر حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن تشنج عام ست و صرع نمیباشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعة حادث میشود و یا بمشارکت عضو دیگر و دلالت می نماید بر سدهٔ غیر کامله و مانند رعشه پس جمیع این امراض دلالت می نمایند بر غلبهٔ مادهٔ غلیظه بران جانب از دماغ یعنی جانب موخر از ان و یا بر ضعف و یا بر یبوست آن اگر حدوث آن بعد امراض سابق بران و اندک اندک باشد و اما آنچه از رعشه در اعضای دور تر از دماغ باشد پس قول در آن همانست که مکرر مذکور شد یعنی این آفات گاه از اسباب مختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند و ایضاً اگر انسان نشیط و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل خلقت حار یابس باشد و اگر مائل بکسالت و سستی بود مزاج او بارد یا رطب باشد و اگر باوی مرضی باشد و حرکات او بسوی قلق و اضطراب باشد آن حار بود و اگر بآرام و سکون مائل بود و قوت او بسیار سقوط یافته آن دال بر برودت ست و از آنچه مناسب این باب ست استدلال از حال نوم و یقظه است بدانکه خواب دائم تابع سوء مزاج رطب مرضی یا بارد مجمد حرکت قوای حسیه است یا بسبب شدت تحلل روح نفسانی بنابر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع قوای بسوی باطن برای هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع بآن چنانچه بعد از طعام میباشد پس هرگاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تابع تعب و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا جمود ست و اگر اسباب مجمده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت دلالت نکنند سبب آن رطوبت ست لیکن هر رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشائخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لامحاله طول میکشد و جالینوس گمان میکند که سببش از کیفیت رطوبات بورقیهٔ ایشان ست که آن بسبب ایذای دماغ بیخوابی آرد الا آنکه یبوست بر حال باعث بیداری ست

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

از آنچه مستفرغ میگردد و از شعر که میروید و از اورام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنس افعال طبیعیه پس این افعال ظاهر میگردند از مثل فضول بالطریق انتفاض و اندفاع آن یا در کیفیت و کمیت آن یا با امتناع آن اما انتفاض فضول دماغی یا از حنک میباشد یا از بینی یا از گوش و یا بچیزی که ظاهر میگردد بر سر از قروح و بثور و اورام و یا از موجهت آنکه موی سر از فضول دماغ میروید و استدلال کرده میشود از موبسرعت انبات یا بطوء آن و سائر آنچه از احوال آن در باب آن مذکور شد اما طریق استدلال از انتفاضات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار گردد دلالت می نماید بر کثرت مواد و بر قوت سببی که بجهت آن در عضو فضول زیاده میگردد چنانچه از مبحث اسباب در کلیات معلوم شده و ایضاً دلالت میکند بر عدم ضعف قوت دافعه و اما و قتیکه باز بماند از اندفاع و یا کم گردد و یا وجود آن با ثقل و یا دوخر و یا لذع و یا تمدد و یا ضربان دیا دوار و طنین یافته شود دلالت میکند بر سده یا ضعف قوت دافعه و امتلا و استدلال کرده میشود بر جنس ماده باین نحو که اگر لذع و دوخر و احراق و قلت ثقل و صفرت لون وجه

دعین باشد دلالت می نماید بر آنکہ مادہ صفراوی ست واگر ضربان وثقل وسرخی رنگ چہرہ وچشم وانتفاخ بہم رسد دلالت میکند بر آنکہ دموی ست واگر کسل وبلادت بار صاحبیت رنگ آنہا وآمدن خواب وتیرگی عارض گردد دلالت مینماید بر آنکہ بلغمی ست واگر کدورت لون وفساد فکر وثقل سر اندک وعدم استوای خواب ودیگر علامات بہم رسد دلالت میکند بر سوداویت واگر چیزی ازین علامات مذکورہ برای ہر نوع از مواد باطنین ودوار وانتقال جمع گردد دلالت مینماید بر آنکہ مادہ مولد ریح ونفخ وبخارست بسبب حدوث حرارت فاعلہ اندران واما اگر احتباس فضول باخفت راس باشد دلالت میکند بر یبوست علی الاطلاق واین باب مختص بجہت انتفاض وامتناع مادہ است واما استدلال از کیفیت مادہ آنست کہ اگر مائل بزردی ورقت وتلخی ولذع ست دلالت مینماید بر صفراویت مادہ واگر مائل بحمرت وحلاوت فم باسرخی چہرہ وچشم ودرور عروق وحرارت ملمس ست دلالت بر دمویت میکند ومالح وحلو با عدم سائر علامات ویا بورقی بارد الملمس یا حار دلالت می نماید بر بلغم کہ دران حرارت فعل نمودہ وتفہ غلیظ بارد الملمس بر بلغم فج دلالت میکند واین استدلالات از کیفیت منتفض در لون وطعم وملمس وقوام آنست واما از رائحہ پس عفن الرائحہ وحدت آن دلالت بر حرارت مینماید وعدم رائحہ لبساست کہ دلالت میکند بر برودت ونیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت واما آنچہ متعلق باشیائیست کہ ظاہر میگردد بر جلد سر وآنچہ قریب بآنست از قروح وبثور واورام پس در اکثر دلالت می نمایند بر غلبہ مواد موجودہ کہ طبیعت آنرا انتفاض ودفع نمودہ بر ظاہر جلد ودلالت نمیکند بر حال دماغ دران وقت دلالت واضح مگر در ہنگام تزید واسباب اورام حار وبارد وصلب در خود سرطانی وقروح ساعیہ وساکنہ وغیرہ در مقاسش دریافت گردد پس استدلال ازان بر حال راس مشکل نبود وایضاً اسباب حدوث شعر وجعودت وسبوطت ورقت وغلظت وکثرت وقلت وسرعت شیب وبطوء آن وسبب تشقق وتمرط وانتشار آن در ابواب مخصوصہ خواہد آمد وکیفیت استدلال از شعر معلوم گردد

دلائل ماخوذ از موافقت ومخالفت وسرعت انفعالات وبطوء آنہا ازین موافقات ومخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت ومخالفت وسرعت انفعال وبطوء آن پس موافقات ومخالفات خالی نیست از آنکہ یا اعتبار کردہ شوند در حالی کہ صاحب او از صحت خود کہ بحسب آنست انکاری نکند ویا مثلاً در حال خروج او از صحت وتغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او کہ بحسب اوست آنست کہ شبیہ بمزاج او باشد یعنی منحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود وصاحب آن دریابد آنرا مناسب صحت خود ومزاج او وازین شناختہ میشود ومخالف او دران حال آنست کہ ضد مزاج او باشد واما در حال خروج او از صحت او وتغیر مزاج او وحکم آن بالضد باشد ومعلوم ست کہ صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جہت آنکہ ممکن ست کہ صحت بدنی بمزاجی خاص باشد وآن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکہ واجب ست کہ اعتبار نمایند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکہ مخالف آنست تا آنکہ دانستہ شود بحدیس مقداریکہ خارج شدہ از مزاج طبیعی زیرا کہ ہر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابہ در حال صحت وافراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت بایکدیگر مخالف موذی اند لامحالہ مادام کہ خروج از اعتدال بحد افراط نشدہ باشد ودماغی کہ او را سوء مزاج حار باشد منتفع میگردد بہ نسیم بارد واطعمہ باردہ وروائح باردہ خواہ خوشبو باشند مانند کافوریہ وصندلیہ ونیلوفریہ وامثال آن وخواہ بو غیر خوشبو مثل حمائیہ وطحلبیہ وانتفاع می یابد بآرام وسکون ودماغی کہ او را سوء مزاج بارد باشد منتفع میشود بچیزیکہ مضاد آنست چون ہوای حار وروائح حارہ خوشبو وبدبو محللہ ومسخنہ نیز وریاضت وحرکات دماغی کہ او را سوء مزاج یابس باشد متاذی میگردد از استفراغ وتنقص مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزیکہ تخفیف از اخلاط مثل صفرا وسودای محترقہ نماید از مرطبات دماغ شمردہ اند ودماغی کہ او را سوء مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ وتنقص ازان واما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکہ بزودی گرم ویا سرد گردد وآنچہ بسرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرائطی کہ در کلیات مذکور ست وہمچنین دماغی کہ بزودی سرد گردد ویا تر ویا خشک واین گاہ بسبب قلت رطوبت مزاج آن وگاہ بسبب رقت رطوبت آن ویا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بینہا یعنی میان شقوق ثلثہ از قلت رطوبت ورقت رطوبت وحرارت مزاج آنست کہ در اول یافتہ میشود بآن سائر علامات یبوست دماغ مثل بیداری وغیر آن کہ در باب علامات

مزاج دماغ مذکور گردد در ثانی عارض میگردد مراد را یبوست در بعض اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب یبوست مذکوره دانزا در سائر اوقات دلائل یبوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد با آن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه بزودی رطب گردد گاه بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی لین میباشد پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفرطه که واقع شود در دماغ که منجذب گردد رطوبات بسوی آن پس اگر باقی ماند مزاج حار غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد تفقص یبوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ دبار در طب گردد بسبب انطفای حرارت غریزی و اگر آن هردو مستوی گردند در اکثر امر رطوبت عفونت یابد و امراض عفنی و اورام پیدا گردد جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تصرف نماید دران حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه دران تصرف مینماید تصرف غریب و آن عفونت ست و اما اگر دماغ که ترطیب سریع یابد بسبب برودت مزاج باشد حدوث رطوبت دفعه نباشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعده ترطب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطب دماغ بسرعت بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین جهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت میفسد قوت هاضمه نمیبرد غذائی ست که بسوی دماغ میرسد پس ترطب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعه حادث شود ترطب بعد از ان نیز دفعه میباشد و چون با وجود آن سده مجاری بهم رسد فضول دران محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و سبب آنکه آن نیست که نادر باشد و دفعه بود و اما سرعت و بطوء انفعال حادث بسبب یبوست دماغ سبب آن نشف رطوبات ست آنچه دفعه واقع شود چون یبوست یکبارگی افتد و با علامات یبوست متقدمه باشد و سبب او آن ست که از حرارت واقع شود الا فرق درین هردو از علامات حرارت و علامات یبوست کرده میشود پس این دلائل ماخوذ از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعیه خصوصا در ترطیب بجهت آنکه ضعیف قوای طبیعیه تابع یکی ازین اسباب ست و کل موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کیفیات و حرکات نیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف به بیضه که اختیار مینماید استلقا را بر سائر اوضاع اضطجاع

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائن بحسب صغر راس و کبر آن پس واجب ست که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت قلت ماده لطیفه است چنانچه سبب کبر آن کثرت ماده لطیفه متوزعه در توزیع طبیعی راس ست پس اگر قلت ماده با قوتی از قوت مصوره اولی باشد راس حسن الشکل بود و اقل ردارت باشد از آنچه با صغر راس ردارت شکل جمع شود در خلقت کرآن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از ردارت و رہیئت دماغ و ضعف قوای دماغی و ضیق محلهای قوای سیاسیه و طبیعیه دران و از جهت اصحاب فراست گفته اند انسانی که سر او کوچک با ردارت شکل باشد لجوج جبان متحیر دراسو سریع الغضب میباشد و جالینوس گفته صغر راس دلالت بر ردارت هیئت دماغ می نماید و اگرچه کبر راس همیشه دلالت بر جودت حال دماغ میکند ما دام که مقترن نگردد با آن جودت شکل و غلظ عنق و وسعت صدر که هردو تابع عظم عصب و اضلاع ست که تابع اند عظم نخاع و قوت آنرا و این هردو تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید بر هیئت حسنه جید الشکل میباشد و آنچه مؤکد آنست آنست که اینجا مناسبت بسائر اعضا داشته باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ ردی الشکل ضعیف الرقبه صغیر الصلب باشد یا مؤوف بود چیزی که محیط با آن دماغ ست با وجود آنکه گاه زیادتی سر در عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را انتفاخ سر و عظم آن که بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فضلیه است که غلیان یابد و تجنین کبار را نیز او جاع راس ضعف عارض میشود و گاه عارض میگردد انیکه کوچک میشود یا فوخ و فروهی ررود صبیغ نزد استیلای حمره بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر رداءت حال دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر شکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر سر بزرگ باشد و گردن غلیظ ...

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر باین صفت باشد دماغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صداع و درد گوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ انیست که از ابخرهٔ شراب منفعل نشود و از تلطیف و حرارت او منفعل گردد و ذہن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد از دونی سببی از اسباب و افعال صادره از ان صحیح سلیم بر مجرای طبیعی باشد

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کروی الشکل بود که اوسع اشکال ست از جهت مکان و ابعد آنهاست از قبول صدمات و آفات و آثار دو نتو باشد یکی در مقدم سر و دوم در مؤخر آن و ہر دو جانب مستوی بود و ہر قدر که نتو مؤخر بزرگ بود آن افضل ست و شکل ردی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم آنرا نتو مقدم یا نتو مؤخر یا ہر دو مفقود بود و اینجاست که گفته اند اشکال راس چهار ست یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی ست و ردارت شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لامحاله بخواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسفط ہموار و مربع مذموم اند ہمیشه و آنکه در طرف یمین و یسار او نتو باشد مذموم ست مگر آنکه سبب دران قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن ہر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی و پشت عظیم چنانچه مذکور شد

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر ہمیشه دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن ماده صفراوی در ثقل کمتر است و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار از ان و یبوست آن بیشتر بود و دموی در ثقل شدید تر از ان ہر دو با ضربان و وجع در اصول چشم بنابر نفوذ کیموس حار دران و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از ہمه بیشتر و در وجع کمتر از دموی و صفراوی و در خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید آنرا از سر از ان ہر دو در نفس خود چیزیکه لمس می نماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ ست و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی ذلادی شخصی باشد مزاجی ست و اگر حادث گردد و اذیت رساند عرضی ست و ہمچنین ست حکم بارد بر قیاس آن و ہمچنین ست حکم تقشف یابس بر قیاس آن اگر بنا شد برو مخشن متقشف از خارج و ہمچنین رطب اگر حرارت معرق از داخل نبود و اوجاع اکاله که تخیل نماید انسان که گویا در سر آن وبهی و کرمی ست که آن را میخورد دال آن که آنرا میگزد دلالت می نمایند بر ماده حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حار و موکد بر آنست لزوم تپ و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشار دهنده دلالت بر ماده ثقیله بارده می نماید و وجع ممدد دلالت بر ماده ریحی میکند و انتقال درد موکد آنست و وجع بنوعیکه گویا میکوبند سر آنرا بمطرقه دلالت می نماید بر شل بیضه و شقیقه مزمنه و ایضاً وجع دلالت بجهت آن می نماید مانند آنکه در پیش سر دلالت بمشارکت معده میکند و وجع بهیئت دیگر و بجانب راست بمشارکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و مؤخر آن منذر بقرانیطس بود

استدلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لهات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم منجمله آن استدلال از حال عروق آن است و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن مثل زردی و تیرگی و رصاصیت و سرخی آن و حال ملمس آن زیرا که این ہمه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاہی بآن استدلال می نمایند بچیزیکه از ان سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن و از فرورفتگی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر یبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر بنا شد بسبب عارض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ می نماید در اکثر امر خواه سبب آن رطوبت اشتعال دماغ و ذوبان او باشد چنانچه در قرانیطس میباشد یا بر ورم راس و تکاثف جلد آن مانند آنکه نزد نزلات عارض میشود و گاہی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهای چشم بر سخونت

جوهر دماغ دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاهر در امراض حاده دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن می نماید و خصوصاً وقتیکه از یک چشم سیلان نماید و چون رمص حدقه را بپوشد مانند نسج عنکبوت پس مجتمع گردد دلیل قرب موت علیل ست و چشمی که مفتوح ماند و برهم نزند یا یک را چنانچه در قرانیطس و احیاناً در لیثرغس میباشد و آنکه بند ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در لیثرغس میباشد و نیز در قرانیطس نزد اختلال قوت دلالت بر آفت عظیم در دماغ میکند و کثرت برهم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و جنون می نماید و مداومت نظر بریک جا دلالت بر وسواس و مالیخولیا می نماید و گاه استدلال کرده میشود از حرکات چشم بر اوهام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و خجل و مانند آن و جحوظ چشم عارضی دلالت بر اورام یا امتلای اوعیه دماغ می نماید و کوچکی و فرورفتگی چشم که عارضی باشد هر دو دلالت بر تحلل کثیر از جوهر دماغ میکند چنانچه در سهر و قطرب و عشق عارض میگردد و هر چند که اختلاف هیأت آن در ان باشد چنانچه در موضع او منفصل بیاید و همچنین گاه دلالت مینماید بر حمره دماغ و قوای آن و گویند کسی که چشم او ازرق طبیعی و ملمس بود و حواس او مکدر باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او رطب ست و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و ملمس آن خشک و حواس او صافی بود این دلالت می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس ست و کسی که رگهای چشم او سرخ و ستبر و ملمس او گرم و حواس کدر باشد دلالت بر حرارت مزاج دماغ و رطوبت آن میکند و اگر امر برخلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او بارد و یابس ست و اما دلائل ماخوذ از حال زبان مثل آنکه رنگ آن در اکثر دلالت بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن بر لیثرغس و زردی آن اولاً و سیاهی آن ثانیاً بر قرانیطس و تخمین غلبه زردی بر ان و سبزی عروق تحت آن بر مصروعیت صاحب آن دلالت می نماید و استدلال برنگ زبان مانند استدلال برنگ چشم نیست زیرا که چشم شدید الاختصاص بدماغ ست و نیز گاهی استدلال کرده میشود برنگ زبان بر احوال معده لیکن هرگاه دانسته شود که در دماغ آفتی ست بعید نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی استدلال مینماید بر حال دماغ از سحنه زبان پس فربهی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و هزال آن بر جفاف او و این وقتی ست که سبب آن در نفس زبان نباشد و گاه استدلال میکنند بران بمقدار چیزیکه سیلان کند از لعاب و اگر چه این بتبعیت احوال دهان باشد پس کثرت لعاب دلالت می نماید بر افراط رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بر آن بحال کلام پس لثغه و تمتمه و فافای آن تابع ضعف بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطور و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون مریض از کلام کردن کراهت کند دماغ آن مشتعل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بچیزیکه زبان آنرا احساس نماید از کیفیات ملموسه پس احساس بحرارت دلالت بر حرارت دماغ میکند و بجفاف بر یبس دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر بسببی در معده یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال می نمایند بر آن بچیزی که احساس کند آنرا زبان از طعوم پس احساس طعم هر خلط دلالت بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بران بمقدار زبان پس عظم او بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صغر او بر یبس آن و گاه استدلال میکنند بران بافعال قوای لسان پس خدر حس و ضعف ادراک او طعوم را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذلک بطلان ذوق و گاهی دلالت میکند ثقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون و این همه دلائل اکثری است ما دام که در عضوی دیگر سببی مقتضی آن نباشد و اما ماخوذ از حال وجه پس از رنگ او یعنی دلالت الوان بر امزجه معلوم ست و از جهت سمن و هزال آن پس فربهی و سرخی آن دلالت می نماید بر غلبه خون بر دماغ و لاغری آن با زردی دلالت بر غلبه صفرا میکند و گاه بسبب قوت برد میباشد چنانچه در ناقهین بسبب قلت خون و افراط برد میباشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبه یبس سوداوی و بر سقوط قوت و قرب موت دلالت می نماید و تهیج چهره دلالت بر غلبه مائیت در خون میکند و گاه بسبب ضعف غاذیه میباشد و بدانند که اینها احوال عارضی اند نه اصلی و آنکه نیست علتی در بدن که متغیر گرداند سحنه وجه را مگر از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس وجه پس اگر سلیم باشد دلالت بر سلامت دماغ کند و اگر مئوف باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال ست و گاه استدلال بران میکنند از استوای لب و بینی و ابرو و در امراض حاده بر استوای دماغ نیز برین قیاس ست آنچه مخالف او باشد و اما دلائل ماخوذ از حال رقبه پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ و وفور آن

می نماید و اگر کوتاه باریک باشد دلالت این بضد آنست و اگر مهیا از برای قبول خنازیر و اورام باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف اندران نیست بلکه این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ مادهٔ بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذای و اصل بسوی گردن میباشد و درین هنگام بسبب ضعف آن و ردوارت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب دران قوت آن نیست بلکه سبب ظهور اورام در گردن نزد شیخ الرئیس ضعف قوت هاضمهٔ دماغیه است بچیزی از انواع سوء مزاج و قوت از قوت دافعهٔ آن بهر آنکه نواحی گردن قابل ست برای چیزیکه دماغ آنرا دفع کند بسبب لحم رخو غددی که اندرانست و همچنین ست حال دلائل ماخوذ از احوال لهات ولوزتین و دندان نیز یعنی قبول کردن این اعضا مر اورام را دلالت میکند بر فساد حال اندرانها و بر ضعف بلکه بر ضعف هاضمهٔ دماغ و قوت دافعهٔ آن چنانچه در حال رقبه مذکور شد و اما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت اند زیراکه واجب ست آنکه آنها مشارک دماغ و نخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد حادث میگردد دماغ را نیز نوعی از مرضی که آنهاست و یا گاهی این حادث گردد با آنها از دماغ و چون اعصاب قوی و غلیظ باشند و مسالک آنها در اصل خلقت قوی بوند دلالت بر قوت دماغ مینمایند و ضد آن دلالت بر ضعف دماغ میکنند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارک اند دماغ را و قریب انداز جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر الآفات باشند بسببی از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا مؤف میباشد و گاه این آفات در اعضای دیگر بمشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه مریض نتواند که برخیزد از برای بول یا براز محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در لیثرغس و در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد و یا بجهت ثقیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا در قرانیطس و مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که گاه نفس منقطع و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی حجاب و اعضای تنفس و چنانچه کبر النفس و تشنج آن دال تر بر صبار او ضیق و صغر آن بر سبات سهری و لیثرغس و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال دماغ در طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند که وجع حادث در عضو مشارک نیست بسببی در نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن مؤدی گشته بدانند که دماغ مؤف ست و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید برآنکه آفت در حجب داخلهٔ دماغ ست و اگر نرسد با آن حد دلالت میکند برآنکه سبب در خارج قحف ست و گاه استدلال کرده میشود از امتلای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیر اینها از انچه بعض آن در ذیل ابواب دیگر گذشته

استدلال از عضو یکه متألم میگردد دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایذا مر دماغ را بمشارکت آن معده است پس واجب ست که استدلال نمایند بران از حال اشتها و هضم و حال آروغ و قراقر و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال ازین امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از حال خلای معده و امتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن ممتلی باشد یا ذی نفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد و در حالت امتلای معده از غذا و اما مشارکت آن بسبب حرارت و مرهٔ صفرا و اوجاع معده بسبب آن و از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد و در حال خلا و جوع و بسا ست که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و سا دمیان بخار حار و میان دماغ پس اذیت حاصل در دماغ کم میگردد و اخص چیزیکه با آن استدلال کرده میشود موضع وجع راس ست در ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا مینماید از یافوخ پس منعصب میگردد بسوی ما بین کتفین و نزد هضم اشتداد می یابد و گاه مریض میگردد دماغ بمشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب یمین میباشد چنانچه هرگاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد و بسا ست که مشارکت دماغ بمراق و اطراف شراسیف میباشد و درین دلائل بسیار نیز قدام میباشد و گاه مشارک رحم میباشد و با امراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن و وجع در حاق یافوخ متوقف میباشد و اکثر مشارکات دماغ مر اعضا را بسبب صعود ابخره بسوی دماغ از انها واقع میشود در طریق صعود ابخره یا از نزدیک قدام شراسیف ست و این عام بود پوست شکم معده و طحال و کبد و غیر آنها و درین اوقات

وکشیدگی آن عضو بسوی فوق و تواتر و ضربان عروقی که متصل بآنست و ابتدای الم از قدام سر محسوس میشود و یا از قریب ناحیهٔ قفاست و درین ابتدای الم از خلف وکشیدگی و برآمدگی عروق و شرائین موضوع از خلف و در انجا ضربان محسوس میگردد و چون رعایت کرده شود در استدلال اعراض عضو مشارک دماغ یعنی امور عارضهٔ آنرا واجب ست که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو در نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او مر دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ مرا ورا زیرا که چنانچه استدلال کرده میشود از غثیان بر آنکه علت دماغیه بمشارکت معده است پس بعید نیست که غلطی واقع شود و اولاً علت در دماغ باشد ولیکن خفی بود پس ظاهر گردد غثیان در معده بجهت مشارکت آن مر دماغ را و علت خفیه بدان مثالش اینست که دماغ را سوء مزاج بارد عارض شود و از ان نوازل بسوی معده کثرت نماید و سبب غثیان شود پس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیار ست که از ان بسوی دماغ بخارات کثیر صعود میکند و دران تراکم میشود و مزاج دماغ بارد و کثیر النوازل میگردد و مشغول شوند بعلاجات معده و تنقیهٔ آن و از ان انتفاع نشود پس واجب ست رجوع بسوی اصول مذکوره و در کلیات که تمیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیه از امراض شرکیه

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه و سیاسیه و حرکیه آن قوی باشند و در انتفاض آنچه از ان مندفع میگردد و در احتباس آن معتدل بود و بر مقاومت اعراض موذیه قوی باشد و در هنگام طفولیت موی سر آن اشقر و در وقت ترعرع احمر و نزد استکمال خلقت و نشو مائل بسیاهی متوسط در جعودت و سبوطت و نبات او و مدت شباب همه در وقت خود باشد و سفیدی او استعجال نکند و نه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود و صلع نیز سرعت نماید و سوای این از لون و سحنه و انفعالات وغیره که مذکور شد نیز استدلال میتوان کرد

دلائل امزجهٔ ردیهٔ واقعه در جبلت

جالینوس میگوید که حرارت غیر را اختلاط عقل و هذیان میکند و لاحق میگردد بآن طیش و سرعت وقوع ارادات در امور و افتنان در عزائم و برودت متولد بلادت و سکون ست و لاحق میشود بآن بطوء فهم و تعذر فکر و کسالت و رطوبت باعث نوم غرق بالکسل ست و یبوست باعث بیداری و سوء فکر و خیالات فاسده ست و دلالت می نماید بران سهر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات بورقیه نباشد و با ثقل دماغ نبود و دوام استفراغ فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت مالحه نیز نباشد بجهت آنکه رطوبت مالحهٔ بورقیه بشهادت جالینوس بنفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در مشائخ میباشد و اما رطوبت مزاجیهٔ دماغ خواب مستغرق می آرد و جالینوس گمان میکند که دلیل بر غلبهٔ سوء مزاج بلا ماده عدم سیلان فضول یا دلائل سوء مزاج ساذج ست و دلیل بر آنکه غالب سوء مزاج مادی ست سیلان فضول ست و بوعلی سینا می گوید که اگر سده یا ضعف قوت دافعه نباشد و راقم گوید که درین صورت فرق در مواد محتبسه از وجود ثقل راس و در ساذج از خفت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت و بیداری موست در ابتدای ولادت یا در شکم و سواد آن در ابتدا و یا سواد آن بعد از شقرت بزودی و جعودت آن و سرعت صلع و سرعت امتلای آن و ثقل آن از اسباب واقعه مانند استشمام روائح و امثال آن و اذیت یافتن بروائح حاره و قلت خواب یا خفت آن و ظهور عروق چشم و ذکا و سرعت تقلب در آرای و عزائم مانند حال صبیان و دلالت میکند بران حرارت لمس و سرخی رنگ و نضج فضول منصبه و منتفضه و اعتدال آن در قوام و قلت آن غیر خود و اما دلائل مزاج بارد زیادتی نفض فضول و سبوطت شعر و قلت سواد و سرعت سفیدی آن و سرعت انفعال از آفات و کثرت نوازل و عروض زکام بادنی سبب و خفای عروق عینین و کثرت خواب و بودن صورت او مانند صورت صاحب تنگی و بطوء حرکت اجفان و ثبات بر عزائم ست مانند حال مشائخ و اما دلائل مزاج یابس نقای مجاری فضول و صفای حواس و قوت سهر و قوت شعر و سرعت نبات آن بجهت خاصیت مزاج در اول سن و سرعت صلع و جعودت شعر ست و اما دلائل مزاج رطب سبوطت شعر و بطوء نبات آن و بطوء صلع و کدورت حواس و کثرت فضول و نوازل و استغراق نوم ست و اما دلائل مزاج حار یابس عدم فضول و صفای حواس و قوت بیداری و قلت خواب و سرعت نبات شعر

دراول سن وقوت وسیاهی وجعودت آن وسرعت صلع بسیار وحرارت لمس سر وخشکی آن مع سرخی ظاهر دران ودر چشم وانتقال در عزائم وعجلت دران وقوت فهم وحافظه وسرعت افعال نفسانیه واما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال نباشد رنگ نیک وعروق واضح ولمس حار وفضول اکثر وانضج وشعر سبط مائل بشقرت غیر سریع الصلع وتسخین وترطیب بسوی آن سریع باشد واگر بعید از اعتدال باشد صاحب او سقیم قابل نکایات از حرارت وبرودت وامراض عفنیه در جوهر خود سریع وحواس صاحب او ثقیل مکدر وچشم او ضعیف باشد وصبر بر خواب نتواند کرد وخوابهای پریشان خواهد دید واما دلائل مزاج بارد یابس آنست که سر بارد الملمس حائل اللون وعروق آن خفی ومخفی عروق چشم وبطور نبات شعر ودقیق بطی الصلع خصوصاً اگر یبس او غالب از برد او نباشد ومتضرر بمبردات بشرط مذکور وحواس صاف در هنگام جوانی وچون بسن پیری رسد برودی ضعیف گردد وپیر شود وتشنج وتقبض در نواحی سر او ظاهر گردد وصحیح التشخوخت وصحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف الراس منفتح مسالک وگاه بخلاف آن باشد واما دلائل مزاج بارد رطب آنست که انسان دران کثیر النوم مستغرق دران ردی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد وایضاً بران دلالت میکند بطور صلع وسرعت وقوع نوازل واین مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب او جید باشد درین شبهه انتباه بدانکه در اکثر مطولات بعد بیان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطور ست ومولف رانبظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص انسب نمود وهمچنین در اکثر امراض تسهیلاً للطالبین واشفاقاً علی المعالجین بایجاد طریق تشخیص پرداخته وعلامات اسباب آن امراض بطریق اسهل دران مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سوء مزاج ساذج ومادی باشد ویا مرض ترکیب ویا تفرق اتصال ویا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف ست بر استحضار تعریف ولوازم آن مرض وتشخیص اسباب آن وطریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مریض شکایت مرض دماغی نماید اولاً طبیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر از ان انکار کند وآفت در افعال دماغی مانند ظلمت بصر وکدورت حواس باوجود صلاح حال سائر اعضا باشد بداند که مرض دماغی اصلی ست واگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سوء مزاج دریافت کند واین چنان باشد که اولاً از مریض سبکی سر وگرانی آن بپرسد اگر خفت راس بگوید بداند که سوء مزاج ساذج ست مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت لمس سر وچشم که گرم ست یا سرد سوال کند ورنگ چشم وروی ملاحظه نماید پس هرگاه باوجود خفت سر لمس گرم ورنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج وحار رطب ساذج وحار یابس ساذج دلالت کند پس از حال بیخوابی وخواب سوال کند اگر مریض بیخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبهٔ حرارت مثل التهاب در دماغ وقلق در حرکات وتشویش در تخیلات وسرعت غضب وانتفاع بمبردات وتضرر از مسخنات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر از ان دلالت بر سوء مزاج حار ساذج کند واگر با این علامات لمس حار یابس وقلت سیلان فضول واختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوء مزاج یابس که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سوء مزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام بود واگر مریض غلبهٔ خواب غیر شدید بیان نماید واز حمام وهوای جنوب ایذا یابد وخوابهای مشوش بیند دیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود بپرسد اگر باشد درین حالت دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود وهرگاه باوجود سبکی راس لمس سرد باشد ورنگ چهره وچشم سپید نماید بر سوء مزاج بارد ساذج وبارد رطب ساذج وبارد یابس ساذج دلالت کند درین صورت از کسل وفتور در افعال دماغی وبلادت ونقصان در تخیلات ومیل بجبن وانتفاع بمسخنات وتضرر از مبردات سوال کند اگر باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند واگر با این علامات آثار سوء مزاج رطب ساذج مفرد خصوصاً خواب ونسیان شرکت نماید دلیل سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد واگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد یار بود وحالتی شبیه بحالت صاحب جمع دریافته شود بر سوء مزاج بارد یابس مرکب دلالت کند وهرگاه باوجود سبکی سر گرمی لمس وسرخی وسفیدی رنگ یافته نشود درین صورت سوال غلبهٔ خواب وبیخوابی از مریض کند پس اگر غلبهٔ خواب بگوید از کسل وکدورت حواس وکثرت نوازل وافراد انسیابان نیز سوال کند واین علامت سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود واگر مریض غلبهٔ بیخوابی بیان کند وبا آن جفاف خیشوم وصفای حواس

وتنقیهٔ مجاری فضول وقلت زکام وشدت عطسه وتقدم استفراغات وانقطاعات برطوبات وسرعت اجتذاب روغنهای رطب وتضرر از محللات یافته شود
علامت سوء مزاج یابس ساذج منفرد بود و هنگامیکه مریض در جواب سوال اول گرانی سر بگوید بداند که سوء مزاج مادی منفرد بود یا مرکب بعده کیفیت لمس سر
وچشم که حرارت یا برودت پرسد اگر باوجود گرانی سر لمس گرم باشد دلیل مواد حار دموی یا صفراوی بود پس رنگ چهره وچشم ونیز از حال غلبهٔ خواب وبیداری
سوال کند اگر باوجود گرانی سر وگرمی لمس رنگ رو وچشم سرخ وخواب مفرط باشد علامت سوء مزاج مادی دموی بود پس دیگر علامات غلبهٔ خون مثل انتفاخ وجه
وعینین ودرور رگها وضربان ودیدن خیالات سرخ در خواب نیز پرسد واگر رنگ رو وچشم زرد وبیخوابی کثیر باشد علامت سوء مزاج مادی صفراوی بود پس
دیگر آثار غلبهٔ صفرا همچون لذع والتهاب مع حرقت شدیده ویبس منخرین وعطش تیز پرسد ودریابد آنچه از بینی وحنک خارج شود زرد وتلخ ولذاع وگرم بود وچون آثار
هر دو خلط مذکور یافته شود علامت سوء مزاج دموی وصفراوی مرکب بود واگر باوجود گرانی سر لمس سرد باشد وطول مرض ودرازی زمان آن بود دلیل مواد بارد بلغمی و
سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره وچشم وزبان رصاصی وغلبهٔ خواب بود واز ترهل ونسیان وکسل وبلادت نیز پرسد واین علامت سوء مزاج مادی
بلغمی باشد واگر باگرانی راس وسردی لمس رنگ رو وچشم تیره نماید وبیخوابی مفرط ووسواس وفکر فاسد سوال کند واین علامت سوء مزاج مادی سوداوی
بود وچون آثار بلغم وسودا هر دو یافته شود دلیل سوء مزاج بلغمی وسوداوی مرکب باشد وآنجا که با علامات غلبهٔ دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد علامت سوء مزاج
دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود واگر با علامات صفرا آثار غلبهٔ بلغم یا سودا ادراک شود علامت سوء مزاج صفراوی بلغمی مرکب یا صفراوی سوداوی
مرکب باشد وهمچنین هرگاه مریض با سبکی سر تمدد در سر وقعر چشم وعروض دوی وطنین در گوش بگوید دلیل ریح وبخار بود پس اگر با آن علامات سوء مزاج بارد
مدرک گردد نشان غلبهٔ ریح باشد واگر آثار سوء مزاج حار دریافت شود وضربان شرائین سر ودوران ودوی وطنین وتخیل خیالات فاسد بود واحیاناً سدر ودوار عارض
شود بر وجود بخارات دلالت کند وهرگاه بیمار با گرانی در بعض اجزای سر تمدد بیان نماید وتارک ریاضت وحمام وکثیر الاکل وصاحب سکون وآرام باشد
علامت سده بود وهرگاه باوجود علامات غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه اختلاط عقل وهذیان مع تپ ووجع سر وکراهت از روشنی ظهور نماید نشان ورم بود
پس اگر آثار غلبهٔ خون یا صفرا مع لزوم تپ گرم وضربان وسرعت نبض مائل بموجیت یا منشاریت یافته شود علامت ورم حار بود واگر علامات غلبهٔ سودا
وصلابت نبض مدرک گردد نشان ورم سوداوی بود واگر آثار غلبهٔ بلغم وسبات وتهیج ونبض موجی باشد دلیل ورم بلغمی بود وهرگاه آثار سوء مزاج
وریح وسده وورم یافته نشود درین صورت سوال کند که باندک سببی همچون صعود ابخرهٔ غذائی هنگام هضم وشنیدن آوازها وشمیدن بوهای غیر قوی مرض
عارض میشود یا نه اگر مریض اقرار آن کند بداند که مرض از ضعف دماغ یا از قوت حس دماغ ست پس اگر حواس مریض مکدر وافعال دماغی او از تفکر وتذکر
وتخیل ضعیف باشد واز حرارت وبرودت متاذی گردد ودلائل اسباب ضعف مثل دلائل سوء مزاج وغیره آن ظاهر بود وزمانهٔ مرض هر قدر که
طول کند مرض زیاده شود مرض از ضعف دماغ بود واگر حواس ذکی وقوی وافعال دماغی سلیم ومجاری نقی وپاکیزه باشد وبا دلائل اعتدال مزاج وصحت
ترکیب بود واعضای مشارک قوی وصحیح باشد وچون زمانهٔ مرض طول کشد مرض کم شود یا باطل گردد مرض از قوت حس دماغ بود وهرگاه این آثار هم یافته نشود
وتقدم ضربه وسقطه یا وجود تفرق اتصال مدرک گردد سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض دماغی اصلی اما اگر مریض پیش از حدوث
مرض دماغی ضرر در عضوی از اعضای دیگر مثل معده وامعاء وجگر وطحال ومراق ورحم ودست وپا بیان کند وحدوث وبطلان وشدت وضعف مرض بسبب
حدوث وبطلان وشدت وضعف الم آن عضو مدرک گردد مرض دماغی شرکی باشد پس اگر مرض مختلف شود باختلاف حال معده در هضم وعسر هضم ودر
خلاء وامتلاء وتقدم ضرر معده مثل غثیان وقلت یا بطلان اشتهاء وفساد یا ضعف یا بطلان هضم بود مرض شرکی معدی باشد پس نگاه کند که درقی صفرا
بر می آید یا بلغم یا سودا اگر صفرا بر آید ورنگ چشم زرد نماید از تلخی دهن وتشنگی وغلبهٔ مرض در خلاء معده والتهاب وآروغ بدبو نیز سوال کند واین علامت
مادهٔ صفراوی بود واگر بلغم بر آید از تقدم تخمه وآروغ ترش وشدت مرض در امتلای معده وکثرت آب دهن وقلت تشنگی ونفخ معده نیز پرسد
واین نشان مادهٔ بلغمی بود واگر سودا بر آید از کثرت اشتهاء وسوزش معده وجشای حامض بدبو واشتداد مرض نزد خلای معده از نخستین سودا

برفم معده و وحشت وخبث نفس هم سوال نکنند واین آثار مادهٔ سوداوی بود واگر در قی هیچ خلط بر نیاید پس از غلبهٔ مرض باستعمال چیزهای بادی و در حالت شکم سیری و بعد خواب بپرسند اگر هیجان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم درد معده و سکون مرض دماغی با سکون آن باشد علامت مادهٔ ریحی بود و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سوء مزاج ساذج معده باشد از سوء مزاج ساذج بود واگر بعد خواب و هنگام شکم تهی و تاخیر غذا از وقت مقررهٔ آن خصوصاً وقتیکه ناشتا در آفتاب مشی نماید مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بوئیدن چیزی بدبو غثیان عارض گردد نشان ضعف فم معده بود واگر علامات دیدان امعا مدرک گردد بشرکت امعا باشد و هرگاه ضرر در جگر یا طحال یا مراق یا رحم یافته شود مرض شرکی کبدی یا طحالی یا مراقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و هرگاه مریض بگوید که پیش از ظهور مرض دماغی چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر بر می آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع مادهٔ هر عضو در مقامش مسطور گردد بدانکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب مشخص بعمل آرند لیکن پیش از بیان آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مرقوم میگردد بران نظر دارند

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی است رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب بازالهٔ آن توجه بلیغ نمایند مثلاً اگر سبب آن مرض غلبهٔ کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد بتعدیل آن کوشند بدانچه ضد وی بود بی تنقیه و در حرارت دماغ بتبرید بلا مبالغه کنند بهر آنکه غلبهٔ حرارت بدین محل موافق تر است و در برودت بتسخین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال حموضات مناسب نبود خصوص وقتیکه سرفه یا نزله نیز شامل بود ادویه و اشربهٔ شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سر تلیین طبیعت حاجت کثیر بود پس باید که تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبهٔ ماده بود پس در دموی فصد قیفال کفایت کند و اگر امر عظیم و خون در کمال غلبه و وفور و هیجان باشد فصد ورید واجب را تجویز نموده اند و لیکن چون درین خطر است باید که بفصد دیگر عروق سر پردازند هر چند که بدفعات باشد و در دیگر اخلاط بعد نضج و تفتیح مجاری بمسهلاتش استفراغ فرمایند و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که هرگاه غلبهٔ مواد در دماغ دریافت شود و ارادهٔ استفراغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر دلائل کثرت خون دریابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیهٔ گوش و مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص براس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر رو بر فصد این عروق مقدم دارند و الا در تقدم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا الفصد با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر بهر آنست که فصد استفراغ مشترک برای اخلاط است پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لهذا شرط نموده اند که فصد را وسیع در طول بگشایند و چون قدری خون خارج گردد یک لحظه دهن رگ را با انگشت بگیرند تا اخلاط دیگر در انجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح را محافظت می نماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع میسازد پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمحهٔ دهن رگ را با انگشت بگیرند و همچنین تا آخر فصد و در هنگام کمال غلبه و هیجان خون تنها و با اخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون وافر بگیرند و بساست که فصد تام کفایت نماید و مراد از فصد تام آنست که فصد را گشاده بگشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بغشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست و عند ضرورت شدید حجامت مجوز است و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشند نگاه کنند که آیا مرض راس بشرکت جمیع بدن است یا نه پس هر خلطی که غالب بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد انضاج آن تنقیهٔ عام جمیع بدن بمسهلات و مقیات نمایند و بعده به تنقیهٔ خاص دماغ متوجه شوند و استفراغات مختصهٔ آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نضیج است و الا بعد تنقیهٔ عام بدن تا نضج آن در تنقیهٔ دماغ تاخیر کنند و نضج مادهٔ دماغی بمشاهدهٔ خروج فضول مثل مخاط و غیره آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معتدل القوام بود دریافت گردد و اگر

بشرکت بدن نیست متوجه استفراغ دماغ گردند و دراینجا که مرض بمنتهی رسیده باشد و پیش ازان انضاج ماده بمروخات و نطولات و ضمادات منضجه نیز نموده باشند
تنقیه دماغ بغراغر و دیگر مستفرغات مختصه آن فرمایند بشرطیکه از غرغره خوف آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس خلط حاد لاذع و بیمار قابل و مستعد امراض
ریه نباشد و ایضاً بیمار را حراست از نزول شئ ردی بسوی ریه ممکن بود مثلاً هرگاه که نزول شئ از دماغ دریابد قبل از رسیدن آن بریه آنرا ببزاق دفع نماید و یا
حال سر اشد الاهتمام از حال ریه باشد چنانچه ازان خوف قتل سریع از شدت رداءت و حدت بود و قریب از مجرای حنک باشد که دفع او بوجه دیگر غیر
از غرغره یافته نشود و الاشمومات منضجه و معطسه و سعوطات و نطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاہے تضمید سر بعد تراشیدن موی
سر بسکنند بادویه که دفع مواد محتبسه در سر سهل گرداند اگر ازان ضمادات خوف افساد مزاج نباشد و وثوق این امر بود که ماده منضج سهل الاستفراغ ست بعد
فعل ضمادات دران بسهولت مندفع گردد و باین همه باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط بارد ازانکه رقیق ماده مستفرغ نگردد و غلیظ آن محتبس ماند
و باعث زیادتی فساد گردد بلکه استفراغ بعد تلیین بملینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلیین مع انضاج و تلطیف و
تعدیل قوام مابقی از فضول دماغ نمایند و احتراز فرمایند در استفراغات اخلاط حاره که مضطر گردند در انها باستعمال ادویه حاره در بعض اوقات مثل ایارج
و سقمونیا و تربد و اسطوخودوس ازانکه باقی نماند بعد ازان سوء مزاج حار بلکه تدارک نمایند اسهال کائن ازانها و استفراغ واقع بغرغره و غیر آنرا بالضمادات
مبرده و پرهیز نمایند از استعمال استفراغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزی که آن بنوشد اسهال و استفراغ آن کند تا شرب آن بسبب
مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد بهر آنکه بعضے کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضے را از مطبوخات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات
لابد است و اگر اخلاط صعود نمایند بسوی سر از جانبے یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن مثلاً اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند
باستعمال حقنجات و حمولات و حجامت ساقین و بستن رانها و بازوها و مالش کف دست و پا و تناول اطریفلات و کشنیز پیر دا تر ند و تنقیه عضو
مشارک بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلاً اگر ماده در معده باشد بایارج فیقرا و اگر در طحال بود بادویه که بدان خصوصیت دارد و علی هذا القیاس در جگر
و رحم وغیره و هر یک از اعضا هر ماده که باشد بضد مزاج آن و ایضاً دیگر تدابیر مختصه آن عضو بعمل آرند مع رعایت تقویت دماغ و بعد تنقیه هر خلط اگر سوء مزاج
باقی ماند بضد آن علاج کنند و از جمله چیزیکه استعمال کرده میشود در امراض راس ریاضتے ست که محافظت نمایند دران سر را از حرکت که با بدن حرکت
ننماید و اسافل بدن تنها حرکت کند و این ریاضت بدین نحو میباشد که انسان ریسمان را بدو دست محکم بگیرد و خود را بدان معلق آویزان دارد و دائم پاہاے
خود را حرکت دهد و مالش دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل ازین قبیل ست خصوصاً هنگام تغذیه لیکن باید که ریاضت بعد از تنقیه باشد زیرا که
قبل از تنقیه سودی ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیه سر تمامی نمایند بریاضت خفیفه مثل مالیدن و فشردن و شانه در سر کردن
و استعمال گهواره از منومات خاصه است چنانچه در آخر لیثرغس مینمایند و بدانند که استعمال سیالات بر سر بطریق قطور جائز نیست بلکه اطراف
یافوخ را از پیش سر تا بلندی عقب سر که قمحدوه نامند از خمیر سخت تحجیر نمایند که مانند حلقه و دیواری بلند باشد و وسط آن مانند حوضی و ظرفی
برای گنجایش ادویه سیاله بود پس ادویه را گرم و یا نیمگرم و یا سرد بحسب حاجت دران ریزند و یا پارچه را نمناک نموده بدوای سیال ترکرده بر یافوخ
گذارند و آنچه ازانها لبنی باشد مثل شیر بز یا شیر زنان واجب ست که بر سر لطخ ازان نگذارند تا لبنیات متعفن نگردد و موجب حبس الابخره نشود بلکه
بزودی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بهتر آنست که استعمال ضمادات و اطلیه و نطولات و مروخات همه بعد از تراشیدن موی سر
باشد تا که اثر سریعتر و قوی تر نماید و واجب ست که تلطیف تدبیر نمایند قبل از دو یا چند روز باشربه و اغذیه مناسبه و حمام و ریاضت معتدله تا اندکی فی الجمله بدن
مہیا گردد و مسام کشاده و چون صاحب امراض راس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بمالند و تخفیف جانب سر نمایند و تقویت دماغ برائحات
کنند و غذا بحسب کمیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضاً در امراض مادی دماغی شرب شراب و توقف
بسیار در حمام مضر بود و قی از جمله تدابیری ست که نفع بسیار می بخشد در معالجات امراض راس مگر هنگامی که بمشارکت ماده معده باشد و کثرت

فضول دران متوجه بسوی فم معده بود که درین هنگام اصلح وجوه دفع آن لقی ست وهر کجا که اندر سبب دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن وبدان مضمضه کردن زیان دارد واحتمال عطش وجوع درامراض رطبهٔ دماغی وترک عشا واجب ست ودر آمدن ریم از بینی یا از گوش درامراض سر محمود ست وبقول مسیحی از مضرات الس اللبان وسموک واشیای چرب بسیار وتمامی نبیذها وجمله ممصوصات خاصة سرکه وهمچنین سکر وتخمه است پس اجتناب ازینها واجب

علاج امراض دماغی حار ساذج وحار یابس ساذج وحار رطب ساذج

وآن صداع وسرسام غیر حقیقی وسهر دوار ست وسبب سوء مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش وآفتاب وحمام وشمس افادیه بود ویا حرارت داخلی مثل تناول مسخنات وتاخیر غذا از وقت معتاد وشدت جوع وغضب بالجمله تبرید وترطیب هوای خانه بآب وخوشبوهای سرد نمایند وتبسرید دهند وسعوط ونشوق وقطور وشموم وضماد وطلا ولخلخه بارد بعمل آرند وشاخها در ساق وکف پا کشند وپاشویهٔ بارد وانکباب ونطول استعمال کنند وباید که در تراکیب مذکوره بقول شیخ بقول بارده مثل کاهو وخرفه وحی العالم وجراده کدو وبرگ بید وبرگ نیلوفر وعنب الثعلب وعصارات الراعی وحی العالم وماء الخیار وماء القرع وماننداین ودر روغنهای سرد مانند روغن گل وخلاف وروغن نیلوفر وبنفشه بکار برند وبهترین همه روغن گل وروغن کدو وروغن کاهو وروغن خشخاش ست وازین تجاوز نکنند بسوی ادویه که دران تخدیر وانجماد روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت وطغیان صفرا وهیجان آن وخوف ورم حار چنانچه گاهی روغن بزر البنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند واستعمال سرکه بسیار تند وسرکه خمر در اطلیه وغیره بسبب حدت وکمال نفوذ ضرر دارد وروغن گل کهنه که یکسال بران گذشته باشد نیز استعمال نکنند واز استعمال اضمده واطلیه بارده بر مؤخر راس که منشای اعصاب ست اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکنند واثر آن بدماغ هم بوجه اتم نیرسد وهر گاه ضماد گرم شود تبدیل آن نمایند وضماد بر پیشانی یا بر یافوخ استعمال کنند ونیز از جمله اطلیه نافعه لعاب اسبغول بسرکه وآب کشنیز وبرگ آلنست واز جمله معالجات نافعه بوئیدن اشیای خوشبوی بارد ست وسعوطات وعصارات مسطوره وفرش نمودن بقول واوراق مذکوره در مسکن مریض ونشستن در خانهٔ خنک که دران شاخهای اشجار سرد نشانیده باشند وبوئیدن ونزدیک خود داشتن فواکه بارده وبرف وآب عمیق نفع میکند واز حرکات بدنی ونفسانی دگردانیدن حدقه در ملامح ونظر بسوی اشیای روشن واستماع آواز سخت وبلند منع کنند وغذای بارد دهند مثل بنوماش وجو مقشر واسفاناخ وقطف وطفیشل وماننداین واگر با حرارت یبوست نباشد بلکه رطوبت ساذج بلا ماده باشد واین درکمال قلت وندرت ست درامراض دماغ باید که در اطلیه آنهای فواکه که دران قبضی باشد داخل نمایند ولاسیما درابتدای اورام حاره وبقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلا بخطمی وبرادهٔ عاج ونقس وآرد جو وحنا وآب کشنیز وعنب الثعلب وحی العالم ست وشرب مزروش کشنیز دامرود وشربت خشخاش بماء الشعیر وگویند که عوض آب برگلاب وآب انار شیرین وجلاب قندسے خام معمول بگلاب اختصار کنند ویا گلاب وآب سرد با لمناصفه اندک اندک بدهند وکذا آب هندوانه وخیار وکدو بدهند واز روائح حارهٔ ذی عطریت چون زعفران وسلیخه وتخم کرفس وحماما ومانند اینها از افادیه دیگر اجتناب لازم دارند وهمچنین از طعامهای گرم وسودا انگیز مثل عدس وبادنجان وگوشت گاومیش وشتر وکرنب وغیره وتراشیدن موی سر ودوشیدن شیر بر ان خیلی مفید ست وهمچنین اندختن شیر دختران در بینی وگوش ومالیدن آن برکفهای دست وپا وبریافوخ بشرطیکه تپ ونزله نباشد طریق استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم کاهو مقشر شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه درآب یا عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه دو توله یا نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند واگر حرارت زیاده باشد شیرهٔ تخم خیارین یا شیرهٔ مغز تخم کدو اضافه کنند واگر بخره زیاده بود شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ تخم خشخاش زیاده نمایند واگر حرارت قلب هم معلوم شود شیرهٔ تخم خرفه افزایند وشربت انار وعرق بید ساده عوض شربت نیلوفر آمیزند بالجمله اگر حرارت درکمال شدت باشد شیرهٔ بزور مذکوره درعرقیات بارد رطب مثل عرق نیلوفر وبید گلاب وبید مشک بجای آب برآورند وبعض لعابات سرد تر مانند لعاب بزر قطونا داخل نمایند وشربت آلو یا شربت تمر هندی یا شربت حماض یا شربت لیمو مناسب حال افزایند

طریق استعمال ادویه سعوط و نشوق و قطور شیر زن فقط یا شیر دختر صرف در گوش و بینی چکانند یا مغز تخم تربوز در آب سائیده در گوش و بینی چکانند یا کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند یا شیر دختر در روغن بنفشه سعوط کنند یا روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو مساوی و شیر دختر برابر همه خوب آمیخته بکار برند و یا آب کاهو و روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختر دو جزو بهم آمیخته سعوط نمایند و اگر خواهند مغز تخم کدو مغز تخم تربوز سوده نیز آمیزند و یا آب کاهو و شیر دختر و روغن گل همه مساوی آمیخته سعوط نمایند و اگر حرارت زیاده باشد قدری کافور نیز اضافه کنند و یا روغن بنفشه و روغن کدو و آب کاهو تر و آب کاسنی سبز و شیر دختر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند و در بینی چکانند طریق استعمال ادویه شموم گشنیز سبز یا صندل سوده یا کافور یا عطر خس یا عطر گل لخلخه بلجطه ببویند یا آب شاهسفرم یا گل حنا و شاهسفرم که بران آب سرد پاشیده باشند استشمام نمایند و بوئیدن جمله فواکه بارده نافع است طریق استعمال ادویه ضماد و طلا صندل سفید با آب گشنیز سبز یا آب کوکنار سائیده بر پیشانی ضماد نمایند و یا پارچه در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند و یا آرد جو مع سرکه و گلاب و کافور و صندل و اقاقیا بعمل آرند و یا گل نیلوفر و گشنیز سبز و گل بنفشه در گلاب سائیده بکار برند یا برگ خرفه جراده کدو برگ بید گل خطمی صندل سفید سائیده با قدری گلاب و سرکه ضماد نمایند و بعد گرم شدن دوا کنند و تبدیل آن کرده باشند و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر بشیر زنان یا شیر بز یا گلاب سائیده ضماد کنند و یا مغز تخم خیارین مغز تخم تربوز مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش بهدانه برابر گرفته بشیر زنان یا شیر بز سائیده ضماد کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه افیون زعفران هر یک نیم ماشه همه را سائیده در روغن گل یک توله آب گشنیز سبز دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر سر ضماد نمایند که برای اقسام صداع حار و سرسام و سهر معمول ست و طلای قرص انزروت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد طریق استعمال ادویه نخلخه گل ارمنی و گل نیلوفر صندل سفید هر یک یک ماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب گشنیز تر آب خیار آب کدوی تر هر یک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل پیش بینی حرکت دهند و یا صندل سفید سوده گشنیز خشک سوده گلاب سرکه قدری ممزوج نموده در ظرف کنند و ببویند که برای منع عفونت هم نافع و یا گل ارمنی صندل سفید و قدری کافور و آب گشنیز و سرکه و گلاب بدستور ببویند و یا روغن گل روغن بنفشه هر واحد دو جزو سرکه نصف جزو در شیشه یا در ظرف گلی انداخته حرکت داده ببویانند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب گشنیز سبز آب کدو و قدری کافور هم بیفزایند و یا صندلین یک مثقال گل نیلوفر یک درم گل ارمنی نیم درم در عرق بید مشک پنج مثقال یا گلاب و عرق کیوره سائیده آب کدو آب خیار تر آب کاسنی سبز آب گشنیز تر هر یک سه مثقال در شیشی انداخته و قدری کافور سوده داخل کرده نخلخه بلجطه ببویانند و یا عطر صندل و گلاب و سرکه در روغن گل و آب گشنیز سبز و آب کاهو سبز و قدری کافور بدستور استعمال کنند که برای امراض مذکوره و تقویت دل معمول ست طریق استعمال ادویه پاشویه بارد گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی عنب الثعلب هر یک یک دام سبوس گندم چهار دام برگ بید خواه برگ کنار یا کاسنی قدر دو آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف انداخته پایها در ان گذارند و ساقها بمالند از اعلی باسفل تا که خوش آید و طبع برداشت کند پایها در ان دارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پایها بر آرند و بپارچه خشک کرده در چادر پوشیده دارند خصوص در هوای سرد مسدد مسام و احسن آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پایها تا زانو غرق باشند و هرگاه بعد پاشویه بستن پایها جهت جذب مواد کرده باشند واجب ست که چون بکشایند پایها در آب گرم گذارند تا ابخره منجذبه بسوی دماغ صعود نمایند و دفعةً نکشایند و ابتدای کشادن پا از طرف قدم باید کرد بخلاف بستن که از طرف بن ران شروع کنند و هرگاه که حاجت پاشویه و حجامت افتد اول حجامت بی شرط بکار برند بعده پاشویه نمایند تا بعد پاشویه بخار ای بسر و نرسد و باید که وقت استعمال پاشویه سر مریض را بطرف پشت مائل دارند تکیه داده و چادرے ما بین ظرف آب و روی مریض دارند تا بخار بدماغ نرسد و عوض سبوس گندم جو نیم کوفته نیز مستعمل میشود و اگر تبرید زیاده مطلوب باشد برگ خرفه برگ اسفاناخ گل سرخ برگ کاهو تراشه کدو اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هر یک ده درم نیلوفر عنب الثعلب حبازی هر یک پنج درم برگ بید یا کنار نیم پاو سبوس سی درم ... بجوشانند هر گاه نصف بماند صاف کرده بدستور بعمل آرند و یا سبوس جو خواه سبوس گندم

سه بهشت نمک شور دو دام برگ کنار برگ خطمی یا تخم یا گل آن برگ عنب الثعلب یا تخم آن هر یک پنج درم در آب جوش دهند هر گاه نصف بماند نیم گرم پاشویه کنند و گویند که غسل قدمین وقت شدت تپ بسبب اجتماع حرارت تپ و حرارت آب منع ست مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم بحائل کردن چادر میان ظرف آب و روی جیار جائز بود طریق استعمال ادویه انکباب و نطول جرادهٔ کدو تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خبازی عنب الثعلب پوست خشخاش و تخم آن و گل آن جو مقشر گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید تراشهٔ خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشنیز سبز سبوس جو بستان افروز شاهسفرم هر چه بهم رسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سر بند کرده با آب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم کدو نیکوفته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسبغول تخم خطمی تخم کاهو گل سرخ برگ بید جو نیکوفته در آب پخته تنطیل نمایند که جهت صداع حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یابس نافع و یا بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف بابونه یک کف با آب در آفتابه و یا ظرفی سر بسته طبخ نمایند و چون پخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را برابر روی مریض بگشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی ریخته و بران روغن گل ریخته و علیل ردای بر سر گرفته بخار آنرا بگیرد و برای سرسام حار و غیره مفید ست

علاج امراض دماغی بارد ساذج فقط یا بارد رطب ساذج یا بارد یابس ساذج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکته و سبات و نسیان ست و سبب سوء مزاج بارد برودت خارجی مثل برف ثلج و آب و هوا باشد یا سردی داخلی مثل تناول مبردات بالجمله تسخین هوا آتش یا بخور شبوهای گرم کنند و مطبوخ ادویه حارهٔ مخصوص دماغ بدهند و ضماد و نطول و انکباب و کماد ادویهٔ گرم نمایند و سعوط و شموم علوی خانی و لخلخهٔ حار بعمل آرند و روغنهای چون روغن یاسمین و سوسن و فار و مرزنجوش و نرگس و بابونه که دران عنبر یا قرنفل سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون درین روغنها آمیزند و اگر اسفنج یا صوف بروغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و تکمید نمک و جاورس و سبوس گندم و خرقهٔ مسخن نیز نافع و خوردن مغز چلغوزه و زنجبیل مربی و مومیائی مفید ست و آنجا که با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غرغره ادویهٔ حار ملطف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفه را خصوصیت تام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیهٔ شوربای عصافیر و ماکیان و نخود آب با مصالح گرم مثل دارچینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هر کجا که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان دارد طریق استعمال مطبوخ اصل السوس مقشر نیکوفته پرسیاوشان اسطوخودوس بادیان بیخ بادیان در آب جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا صرف بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون پرسیاوشان مویز منقی نیز زیاده کنند و یا بادیان پرسیاوشان بادرنجبویه جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون بادیان بادرنجبویه جوشانیده با گلقند عسلی و یا حب ماء برنجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند طریق استعمال ادویهٔ شموم مشک و عنبر و قرنفل و غالیه و عطر عود هندی و مجموعه و جند بیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و چنبیلی و نسرین هر واحد بوئیدن مسخن دماغ و دافع امراض باردهٔ دماغی ست طریق استعمال ادویهٔ ضماد بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صعتر زنجبیل زعفران مرمکی زوفای خشک شونیز کبابهٔ چینی قرنفل صبر زرد جند بیدستر فرفیون کبریت زرد بورهٔ ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب اشق خردل مویزج مشک عنبر مومیائی فلفل عاقرقرحا کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هر چه ازین ها بهم رسد و یا طبیب مناسب داند با آب سائیده نیم گرم بر سر ضماد نمایند طریق استعمال ادویهٔ نطول و انکباب بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیح ارمنی سداب تمام فودنج جبلی جاوشیر جعده مرزنجوش صعتر جند قوقی شیح مریم و غیره حشائش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند یا در ظرفی سر تنگ مانند آفتابهٔ لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبخ بند نموده ردائی بر سر بکشند و لولهٔ آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بران سر نگون دارند و بدانند که کماد و سعوط در علاج امراض دماغی بلغمی

وصداع بارد ساذج وبلغمی مسطور گردد از انجا اخذ کنند دموی گوید که گندش باریک سائیده در خرقهٔ کتان بسته دائم بوئیدن و کباش قرنفل یا بسباسه یا پوست جوز سبز یا برگ جوز در ربیع جمع کرده خشک نموده و یا زهر جوز بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسب جوز هندی صلب مثل غبار سائیده بر مقدم راس ذرور کردن وکذا اسنبل هندی شرباً و ذروراً وکذا پوست جوز سبز بسد ریا حنا سائیده و بر سر نهادن و بمقدار مدت خضاب حنا بران صبر کردن هر واحد برای برد راس مجرب من ست وابن تلطان و تمیمی و اقناع وابن جناح وابن حنین گویند که مرزنجوش شماً و ذروراً و اسارون شرباً و ذروراً و لوف ضماداً و میعهٔ یابسه و یا شونیز شرباً و ضماداً و مشک شماً و سعوطاً و شرباً و ذروراً و حلبه اکلاً و ذروراً هر واحد نافع برد راس ست

علاج امراض دماغی رطب ساذج

و آن سبات و نسیان ست و صداع بمذهب بعضے لیکن اقل و بندرت و سببش کثرت استحمام و استعمال آب و تناول مرطبات ست شربت اسطوخودوس و دیگر مجففات استعمال کنند و اطریفل کبیر و فلاسفه و تریاقات و امثال آن تناول نمایند و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و جاورس در زیره گرم کرده و تقویت دماغ باطریفلات و غیره و تسدید طریق انجره و تقلیل غذا و شراب نمایند و در هوای حمام تا دیر نشانند و انکباب و نطول آبیکه دران ادویهٔ مجففه محلله مثل قرفه و سلیخه و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و مرزنجوش پخته باشند بعمل آرند و اگر بلیه و بلادت بمریض عارض شود نشوق شونیز و صعتر و زعفران و مشک استعمال نمایند و اغذیه سخنه مجففه مثل قلایا و مطنجنات با بازیر حاره و کباب و نخود بریان بخورند اما تقلیل و ترک عشا واجب شمارند و ریاضات قویه اختیار نمایند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادیان بنوشند

علاج امراض دماغی یابس ساذج

و آن صداع و سهر ست و سببش تناول مجففات و سفر حجاز و بیابانها در تموز و ملاقات باد سموم ست مرطبات مثل شیرهٔ خرفه و آب تربز و لعاب بهدانه و اسپغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش و عرق بید و عرق گاوزبان و ماء القرع و ماء الجبن بدهند و تمریخ و تسعیط بروغن گل و روغن کدو و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر نمایند و ریختن شیر نیمگرم بر سر بعد حلق راس و خصوصاً شیر زنان نافع ست لیکن بسرعت بشویند که شیر سریع التعفن ست وکذا غلاف سر بحلوا که از جراده کدو و نشاسته و شکر سفید و روغن بادام پخته باشند و خوردن آن مفید و ضماد دیگر در سرسام سوداوی خواهد آمد نافع ست و تضمید سر بفالودهٔ رقیق و تطیل بطبیخ خبازی و بنفشه و شعیر و گل خطمی و برگ بید و خشخاش مع نصف آن روغن بنفشه نیمگرم بعد تراشیدن موی سر نیز مفید و حمام مرطب انفع الاشیا ست و روغن کدو و مسکه و شیر زنان و شیر بز و بیه ماکیان و دماغ حیوانات شرباً و اکلاً و سعوطاً و طلاءً نافع و غذا اما اللحم و شوربای چوزهٔ مرغ و جدی فربه و ماهی رضراضی و کله پاچه و بیضهٔ نیمبرشت و فالوده و حریره با روغن بادام و ماء الشعیر و بقول رطب مثل کاهو و خرفه و اسفاناخ و خبازی سازند و باقی تدبیر از علاج صداع یبسی اخذ کنند

علاج امراض دماغی دموی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و ماشرا و سدر و دوار و سبات و صرع و سکته است و سببش اکثار لحوم و حلویات و اشربهٔ حاره باشد بقول شیخ هرگاه غلبهٔ دم در تمام بدن بود و در سر قسطی وافر ازان نیز حاصل شده باشد فصد قیفال کنند و اگر هنوز در سر تمامه حاصل نشده باشد و در طریق حصول باشد فصد اکحل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول او در سر خوف حصول باشد مثل آنکه بسببی جذاب اخلاط در حوالی راس بهم رسد از حرارت خارجی یا ضربه و سقطه و مانند آن درینصورت فصد باسلیق گیرند برای جذب ماده و اگر جذب او زیاده ازین مطلوب بود فصد صافن و حجامت ساقین یک و جب فوق از کعب نمایند و فصد رگهای پا کنند و هرگاه بمشارکت عضوی دیگر بود رگی که میان سر و آن عضو مشترک باشد بگشایند بصورت ارادهٔ استفراغ هر دو عضو و قرار ماده در دماغ و اگر ارادهٔ جذب ماده بطرف ناحیه بعید از راس مع استفراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم ست در علت کنند پس هرگاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشارک از ماده که ازان عضو بسوی دماغ منجذب شود پاک باشد به تنقیهٔ سر فقط متوجه

شوند و یا غلبهٔ دم از ابتدا صرف در سر باشد پس انچه در حجاب خارج قحف واقع بود و در قریب شیون محسوس گردد و ارادهٔ علاج خفیف بود در ینحالات حجامت نقره کنند و اگر مادهٔ غائر باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصاً اگر وجع مائل بسوی موخر سر بود و اگر علتی صعب باشد مثل سکتهٔ دموی فصد داج کنند و اگر بعض ملطفات را قبل از فصد دو سه روز استعمال نمایند بهتر است خصوصاً اگر مادهٔ بسیار قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از ثوران دم و اخلاط و از اندفاع انجرهٔ آنها بسوی دماغ و قلب و کبد و غیره از اعضای محاذی و مجاور و مشارک آنست جهت آنکه مواد فاسد مادام که ساکن باشد باوی اعراض ساکن باشند و چون حرکت نماید حرکت میاید با آن اعراض نیز و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر بشرکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نمایند پس فصد راس تنها پس استفراغات مختصه با آن بعد انضاج مادهٔ هر یک از اخلاط بحسب واجب و لائق و بعد گرفتن خون اگر سوء مزاج حار باند بهر تعدیل مزاج هر چه در علاج امراض دماغی حار سازج گذشت بعمل آرند و بهر تطفیهٔ خون اشربهٔ بارده و حامضه مثل شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول است و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت ورد تازه و شربت قراصیا مفرداً و مرکباً تنها یا با شیرهٔ بزر بارد مثل تخم خرفهٔ مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب بدهند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده یا شربت تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بحالت سرفه خمیرهٔ بنفشه همراه مطبوخ سپستان و نیلوفر و عناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه با عناب و اصل السوس و بهدانه و پرسیاوشان و یا ماء الشعیر بنوشند و اگر حاجت تلیین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند و یا دیگر نقوعات طینه مثل نقوع هلیله و نقوع حامض و یا عصارات فواکه و هلیله بکار برند و حقنها استعمال کنند و یا این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع است بدهند عناب بست عدد زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ریوند خطائی یک مثقال تخم کشوث دو درم تمر هندی ده درم گل سرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیرخشت ده درم ترنجبین بست درم حل کرده بنوشند و یا شربت ورد مکرر با گلاب و عرق نیلوفر بیاشامند و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی و سپستان با شیرخشت بدهند بالجمله در علاج این امراض اخراج دم و تلیین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی اخذ کنند و غذا ماش مقشر و اسفاناخ با آب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از چوجهٔ مرغ و غیره لحوم اجتناب نمایند مگر هنگام کمال ضعف بالبقول بارده جائز است و از استعمال اشیای شدیدالحموضة هرگاه سینه و یا عصب و یا امعا ضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار حذر کنند و تغذیه بکاهو یا اسفاناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و صرع است و سببش تناول اغذیه و ادویهٔ گرم و ریاضت در هاجره و سهر و صوم در آنست اول تبریدی که در امراض دماغی حار سازج گذشت بدهند و آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزرقطونا و ماء القرع و آب انار و اشربهٔ بارده رطب مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیرهٔ بزر بارده رطبه و سلافات ادویهٔ بارده تمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خار خسک و تخم خرفه و خیار و عناب و سپستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده نضج آن بمنضج صفرا نموده مسهل صفرا و حب بنفشه دهند اما القول بتنجیح انضاج مادهٔ حار بدوائی باید کرد که قوام او جمع کند و معذلک مفتح و مقطع باشد و این اوصاف در مبردات مرطب که دران جلا و غسل باشد مثل ماء الشعیر و سکنجبین ساده و شیر بز یافته میشود اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات بشرط مذکور اینست که استعمال نمایند نطولات متخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصار الراعی و جملهٔ البقول بارده نزد سر که برای انضاج و تنفیذ قوت آنها و اگر در ماده اندک غلظتی باشد زیاده نمایند دران بابونه و خطمی و پرسیاوشان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویهٔ مفتحهٔ مقطعه باشد و یا منافذ ممتنند و

یا در خلط نوعی تشبث باعضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده بانفتاح طریق آن تا زائل گردد مانع و این مثل بادیان و بیخ آن و تخم کشوث و انیسون و مانند اینهاست و اگر بیداری مفرط باشد و مریض را خواب نیاید پوست خشخاش دران اضافه نمایند و سرکه مشترک النفع ست جمیع مواد را و در انضاج مواد حار باکی نیست در استعمال آن و از مسهلات موافقه اخلاط مراریه رقیقه طبیخ هلیله و آلو و شاهتره و شربت فواکه مسهل و شربت بنفشه و طبیخ خیارشنبر و امثال آنست مقوی بسقمونیا و غیر آن بحسب حال بدن و خلو آن از تپ یا موجود بودن آن در بدن و بحسب سن و قوت و فصل و جز آن و مسهل منقوع هلیله زرد و عناب و تمر هندی و شاهتره و سنا و بنفشه و عنب الثعلب و خطمی و تخم کاسنی با شیرخشت یا ترنجبین نیز نافع و ادویه مسهله شدید الحرارة در امراض حاره جائز نیست بلکه باید که استعمال ملینات و ادویه قلیل الحرارة مانند نقوعات نمایند و بقول ابن التلمیذ خوردن گل بنفشه با شکر برات منقی دماغ از صفرا ست و طبیخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و یا آب انارین با هلیله زرد نیز مفید و بعد تنقیه لعاب اسپغول یا بهدانه بگلاب و عرق کاسنی و عرق گاوزبان و عرق کادی و نبات بدهند و اکثار تبرید و ترطیب خصوصاً به تمر هندی و بزر قطونا مناسب و نخلخه بصندل و گلاب و آب سیب و طلا الصندل و انزروت و شیاف مامیثا در گلاب سوده و تقطیر روغن کدو در بینی مفید و باید که قبل از تنقیه ضماد کدام شی بر سر نکنند که دران خوف انجذاب مواد بسوی راس ست و استعمال غراغر منقی راس درینجا بسبب خوف نزول ماده حار بطرف صدر منع ست و از عطوسات نافعه درینجا مثل بخار سرکه است که قدرے سقمونیا دران گداخته باشند و کذا شم نقاع ترش حاو و دیگر تدابیر مثل سعوط و شموم و ضماد و نخلخه و پاشویه بارد و انکباب و نطول که در امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و هرچه در علاج صداع صفراوی مسطور گردد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی و زعفر و آنکه دران مغز تخم کدو و خیار داخل ست نافع ست و هرچه از ادویه و اغذیه که بارد رطب باشد استعمال کنند و از هرچه مولد صفرا ست مثل صوم و سهر و غم و غضب و ادویه حاره منع کنند

علاج امراض دماغی بلغمی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سبات و نسیان و صرع و سکته است و سبب آن اکثار اغذیه بارد رطب و دعت و سکون و تواتر تخمه ها و استحمام عقب غذا است اولاً بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و بعد ظهور نضج مسهل بلغم تنقیه بدن نموده بهر تنقیه دماغ حسب ایارج دهند بالجمله بقول شیخ اصول و امهات ادویه مستعمله در انضاج ماده بلغمی و سوداوی چنان باید که دران تلطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل انیسون و بیخ بادیان و بیخ کبر و ایرسا و اذخر و حاشا و زوفا و فودنج و سداب و برنجاسف و مرزنجوش و برگ غار و شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مانند آن از ادویه حاره محلله و منضجه و اگرچه تحصیل تدبیر در بلغمی و سوداوی مختلف ست یعنی استعمال این ادویه در انضاج هر بلغم مثل بلغم شور و مثل سودای احتراقی جائز نیست و واجبست که در استعمال این ادویه از اضعف باقوی گرایند بحسب درجات ادویه و بمقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیر الکمیه شدید الکیفیه باشد باید که بحسب درجات آن ادویه حار قوی نیز تا درجه سوم و چهارم مثل عاقرقرحا و فرفیون و غیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خوف غلیان او باشد که بنا بر سخونت حجم او زیاده گردد و موجب تمدد مولم یا ورم شود که درین صورت قدری از ان مستفرغ سازند و بعد ازان در انضاج باقی شروع کنند و بهتر در انضاج اخلاط خام آنست که علاج و تضمید بادویه معتدل الحرارة کنند و سکون و بستن اطراف استعمال نمایند تا آنکه برفق نضج یابد و اگر ماده قلیل الکمیه یا ضعیف الکیفیه باشد بر ادویه ملطفه که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند و اگر ماده متوسط در کمیت و کیفیت باشد ادویه متوسط الحرارة اخذ نمایند و سزاوار نیست که استعمال نمایند مسخن شدید التسخین در امراض بلغمیه بجهت آنکه تحلیل لطیف آن مینماید و غلظت زیاده دران بهم میرساند و نضج آن دشوار میگردد و موجب عطش نیز میشود و چون سرکه مشترک النفع ست در جمیع مواد کسر تبرید او بادنی شی حار ممکن ست پس خوص او با ادویه و تقطیع او باقی خواهد ماند و ادهان حاره که از ریاحین و از بار و اوراق نباتات گرفته باشند در انضاج ماده بارد داخل اند و اگر مواد شدید البرد یا کثیر الکمیه یا عسر الانحلال باشد ادهان که از صموغ حاره و از ادویه قویه گرفته باشند در روغن بان و زنبق و نرگس و سوسن و غار و از عوان و مرزنجوش و ناردین بازیست که دران سداب رطب یا فودنج رطب یا شبت رطب یا بابونه رطب و مانند آن جوشانیده باشند و نفط اختیار نمایند و روغن بلسان بسبب

کمال تلطیف خود بسرعت تحلیل میشود پس در اطلیه و مروخات نفع نمی بخشد و بهتر آنست که ماده را باستفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا بهرد و دفع سازند
و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پا بها باشد و دلک و مالش آنها بنمک و روغن بنفشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین بر آنست اما امر جامع
برای هر دو تدبیر یعنی استفراغ و اماله استعمال حقنجات و حمولات و مدرات و معرقات ست بحسب ماده و قوت و از مسهلاتی که استفراغ مادهٔ راس بشرکت
بدن می نماید حب ایارج و قوقایاست و حب اسطوخودوس اوفق ست باخلاط محترقه که دران غلبهٔ مرار بود و معذلک غلیظ باشد بلکه آن مشترک در اخلاط
بلغمی و مراریست و قوی تر ازین هم نقوع صبر ست متخذ باب کاسنی یا نقیع ایارج و تی بسکنجبین و تخم سرمق و اما ایارج ارکاغانیس و ایارج ادفس و ایارج لوغاذیا
و ایارج جالینوس و حب متخذ از حجر لاجورد و خربق اخلاط غلیظه و سوداویه را موافق ست و کذلک هر آنچه دران اسطوخودوس افتد و ایضاً آنرا تی بشرب سکنجبین و
تخم ترب و شحم حنظل با سائر ادویهٔ مخرج اخلاط لزجه صالح ست و با وجود این آنها را طبقات ست و اولی آنست که با ایارج فیقرا و تربد و افتیمون و غاریقون و مانند
آن باشد بعد حبوب کبار پس ایارجات پس خربق سفید بحذر و احتیاط و باید که در مسهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا ایارجات کبار برسند تا وقتیکه
انقطاع مادهٔ علت معلوم شود و از مسهلات ملائم مختصه برای تنقیهٔ راس شبیارات ست که ازان حبوب بزرگ سازند تا زمانی بسیار در معده بماند و از وزن قلیل آن
فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و وزن قلیل آن بتکرار استعمال مضرت نکند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن بخواب روند تا حرکت و بیداری
فعل او باطل نکند و خمیره و اصیل درین حبوب صبر و ایارج ست و مصطگی برای تقویت معده دران داخل میکنند و هلیله برای منع صعود بخار بدماغ از معده
می آمیزند و اگر ارادهٔ اعانت اخراج اخلاط بلغمی نمایند شحم حنظل و زنجبیل و تربد و اسطوخودوس داخل کنند و انطاکی گوید که بهترین چیزی که تعدیل و تنقیه و تقویت
سر بدان نمایند لطوخ بمیعه و زعفران و قرنفل و سنبل الطیب و قسط و شحم انیسون و سعوط بمر و جندبیدستر و کندش و فلفل و خردل و معجون جامع الاسرار
در تفتیح سدد و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیهٔ ریاح و تعدیل برودت مجرب ست و ایضاً از منقیات خاص دماغ غراغر و عطوسات
است و برای تحلیل مواد باقی سعوط و انکباب و نطول و باشویهٔ حار بعد تنقیهٔ عام بعمل آرند و کذا بعد تنقیه برای رفع بقیهٔ ماده و تحلیل آن اطریفل سنا و ملین مسهل
و اسطوخودوس و معجون انطاکی استعمال فرمایند و ایضاً بعد استفراغ ریاضتی که سر بدان متحرک نشود بلکه صرف اسافل بدن و پای حرکت کنند
بنحویکه در علاج کلی امراض راس مذکور شد و مالیدن اطراف و بستن آنها از فوق بسوی اسفل بعمل آرند و گاهے ریاضت خفیف نفس راس میکنند مثل
دلک و غیر آن حتی که استعمال شانه و غیرها از منقیات خاص شمرده اند چنانکه در آخر تیسیر غسل بعمل آرند و بساست که مضغ عاقرقرحا و فلفل و زنجبیل و وج حتی
مویزج و مانند اینها نفع می بخشد و ادویهٔ غراغر ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین عنصلی و ایارج ارکاغانیس و لوسطوس و شحم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و تربد
و خردل و عاقرقرحا و فلفل و مصطگی و وج و زوفای خشک و دارچینی و سلیخه و صعتر و مرزنجوش و پوست بیخ کبر و فوتنج و مری و سکنجبین عسلی و عسل و مانند آنست
و بقول سویدی غرغره بعصارهٔ اذان الفار یا مویزج بسکنجبین عنصلی و یا مطبوخ در شراب ریحانی یا بطبیخ ارماک یا عصارهٔ چقندر سفید بعسل یا زوفرا یا
صبر یا طبیخ افسنتین یا حرف یا بورق یا عصارهٔ انجره یا طبیخ خربق سیاه یا طبیخ ایرسا یا طبیخ اذخر یا عصارهٔ کرنب یا طبیخ حب بلسان یا نمک اندرانی
در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده هر واحد نیز منقی دماغ از مواد بارد ست و ادویهٔ عطوسات منفتحه مجرای شم برای اخراج اخلاط بلغمی
مثل کندش و فلفل و جندبیدستر و ثوم و حرف و دارشیشعان و نوشادر و تنباکو و خردل و بزور حار و مانند آنست و گاهے از بعض ادویهٔ مذکور
اضمده و اطلیه بر اصداغ بعمل می آرند و ادویهٔ سعوطات محلله اگر قوی خواهند بتدریج استعمال نمایند مثلاً در اول مرتبه بروغن گل و مانند آن بعمل آرند
و در مرتبهٔ ثانی بعصارهٔ چقندر و مانند آن و در مرتبهٔ ثالث باب مرزنجوش و امثال آن و بقول سویدی سعوط یک درم اذان الفار مثل او عسل و یا
قاقند باب حل کرده و یا گل شقائق النعمان و یا عصارهٔ کرنب یا آذریون یا گل خیری زرد یا بیخ شنجار یعنی خس الحمار که آن کاهو دشتی ست
یا نفع یا فوتنج بستانی یا جبلی یا بیخ سوسن سفید یا گل او یا انجره یا برگ شاہانک یا لبلاب یا سماق یا کرفس یا صعتر یا شیر دختران از هر واحد
عصاره گرفته و یا مرکب دانگ و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طبیخ بیخ بخور مریم بعسل و یا طبیخ کمون و یا جرم او سوده و یا روغن غار و یا

روغن سوسن سفید ویا حرف دیا آب جمار النخل ویا روغن بادام تلخ ویا طبیخ مامیران ویا حب بلسان ویا روغن شونیز بشیر زنان ویا جند بید ستر بروغن بادام ویا شیشه توغ بروغن مذکور ویا عدس تلخ بروغن بادام ویا حضض بشیر دختران ویا زعفران ویا میعه سائله ویا جاوشیر بروغن بادام تلخ ویا حلتیت بروغن مذکور ویا صمغ سرو بروغن بادام هر واحد منقی دماغ ست وادویهٔ انکباب ونطول انیست اکلیل بابونه حلبه نمام زوفا اسطوخودوس افسنتین اذخر بادیان بیخ کرفس پوست ترنج برگ ریحان برگ سداب عاقرقرحا حب الغار حشیشه مغربی برگ غار حرمل صعتر فارسی برنجاسف نانخواه درمنه ترکی مرزنجوش قیصوم پرسیاوشان تخم شبت حاشا فوتنج شیح ارمنی هرچه ازینها مناسب دانند جوش داده انکباب یا نطول سازند وادویهٔ پاشویهٔ حار انیست گل بابونه مرزنجوش عنب الثعلب برگ شبت هر یک ده درم سبوس گندم بست درم بدستوریکه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند دگاهی اکلیل ویا درنجبویه وبرگ سداب وخاکشی هرچه مناسب دانند افزایند سویدی گوید که سندروس شمامهٔ وبخور ابله ردیهٔ بارده را از دماغ فرو دمی آرد وکذا مشک شماماً وشرباً منقی دماغ از مواد بارد ست وهلیلهٔ کابلی سائیده بعسل سرشته خوردن طوبانی را که بسوی دماغ مرتقی گردد منع کند وشم طلع نخل وغرغره طبیخ ویا شرب طبیخ آن منقی دماغ است وکذا مضغ کندر یا علک البطم یا صمغ پسته وانداختن آب دهن وکذا اسعوط بعصارهٔ گل سرخ تازه وهر واحد ازینها مجرب من ست وشرب عود یا عصارهٔ بخور مریم بعسل یا اقحوان اذخر یا شحم حنظل یا ازفرا یا قنطوریون دقیق یا آب طبیخ خیری زرد یا کرم بعسل یا سنبل هندی یا صبر یا طبیخ افسنتین یا دارچینی یا ریوند وهلیلهٔ کابلی یا تربد یا تخم انجره سوده بعسل سرشته یا طبیخ ایرسا یا عصارهٔ فوتنج یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یک درم یا غاریقون یا حب بلسان یا سلیخه یا بنک یا اسطوخودوس دو درم بعسل وشم شحم حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بورق یا خربق سیاه یا ایرسا یا فلفل سیاه یا دارفلفل یا شونیز بریان بسر که ساحد سوده در خرقهٔ کتان بسته ویا ریحان کافوری ویا عصارهٔ بصل ویا گل خیری زرد ویا سنبل هندی ویا دارچینی ویا عاقرقرحا ویا سوسن سفید ویا گل سوسن آسمانجونی ویا جند بید ستر ویا جمار النخل ویا حب بلسان ویا گل بستان افروز ویا گل سورنجان ویا بنک ومضغ بیخ شقائق النعمان بمرات یا مصطکی یا مویزج یا خردل یا زنجبیل بمصطکی یا پوست بیخ کبر یا عنبر خام واکل بقلهٔ انجره مسلوق بروغن بادام ونطوخ داخل منخرین بعصارهٔ قثاء الحمار وشیر زنان هر واحد منقی دماغ از مواد بارد ست وباقی تدبیر از علاج صداع بلغمی اخذ نمایند

علاج امراض دماغی سوداوی

وآن صداع وبیضه وشقیقه وسرسام وسدر ودوار وسهر وجمود ومالیخولیا وصرع وسکته است وسبب او اشتکار اغذیهٔ مولد سودا است مثل عدس وکرنب ولحم بقر اول منضج سودا دهند وبعد ظهور نضج بمسهل آن وحب افتیمون یا حب لاجورد تنقیه کنند وباید که در انضاج سودا نیز قاعدهٔ که در انضاج مادهٔ بلغمی گذشت از استعمال ادویهٔ ملطف ومقطع ومحلل وتصعید درجات ادویه بمقدار مادهٔ مرعی دارند لیکن بر ادویهٔ شدید الحرارة اقتصار نکنند تا در تجفیف زیادت نکنند ولاسیما که سودا غیر طبعی احتراقی باشد بلکه در انضاج مادهٔ سوداوی لامحاله احتیاج بتلیین وترطیب بود مثل عناب ونیلوفر وانجیر تر وبنفشه مربی مانند آن ویا ماء الشعیر باشکر وترنجبین پس عقب او منضجات محلله لطیف التحلیل در درجهٔ ثانی وثالث مثل برگ گاوزبان وبسفائج وبرگ بادرنجبویه وسپستان وترنجبین افزایند واولی آنست که جمع نمایند ادویهٔ ملینه ومرطبه را با حارهٔ مقطعهٔ محلله مانند شربت اصول وسکنجبین عنصلی خصوصاً با ماء الشعیر وطبیخ اصل السوس وبادیان وکرفس وانیسون وپرسیاوشان با انجیر ومویز منقی مع گلقند وبساست که زیاده کرده میشود دران اسطوخودوس برای اختصاص آن بدماغ وماء العسل نیز مرطب ومسخن ومنضج ست واین همه برای سودای طبیعی ومحترق از بلغم وخون اولی بود واما در محترقه از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار با غذیه وادویهٔ مرطبه معدله از حرارت احتراق نمایند بعده انضاج با دویهٔ مذکوره فرمایند وچون سودا بسبب غلبهٔ ارضیت عاصی از نضج ست پس باید که منضجات بسیار استعمال کنند تا وقتیکه قاروره غلیظ گردد واز سفیدی بسیاهی گراید ودر نبض لینت ظاهر شود بعده مسهل دهند وبعد مسهل باز منضج دهند وبعد از آن مسهل نوشانند وهمچنین بعمل آرند زیرا که سودا یکبار نضج نمی یابد بلکه اگر در دفعات هم نضج یابد غنیمت شمارند واین مطبوخ بهر نضج سودا نیز معمول ست بسفائج اسطوخودوس بادرنجبویه افتیمون بصره لبسته هر یک دو درم مویز منقی بست دانه آلو بخارا ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین پانزده درم داخل

کرده بنوشند و تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گاوزبان گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان تخم خطمی اصل السوس شاهتره تخم کشوث بیخ بادیان هر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند چهار تولہ افزایند و گاهی بصورت کثرت غلظ ماده قنطوریون و بیخ کبر زیاده میکنند و هرگاه اراده مسهل باشد مغز خیارشنبر شش تولہ شیرخشت چهار تولہ سنای مکی هلیله سیاه هر یک دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در منضج افزایند و گاهی لاجورد مغسول در جلاب حب لبسته میخورانند و بالایش مسهل می دهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد ماء الجبن و سکنجبین افتیمونی مع سفوف سودا بدهند و معجون نجاح با آب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سودا افتیمون شش درم در یک قدح ماء الجبن شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیرخشت پانزده درم حل کرده میدهند و بقول جالینوس و تغلیسی و قولس در رفع منقی دماغ از مره سوداست و گاهی عند قوت مرض و مریض ایارجات کبار مثل لوغاذیا میدهند و حبوب که دران لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و افتیمون و بسفائج و قدری خربق سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سوداوی مخصوص ست لیکن استعمال خربق بحذر و احتیاط باید و بعد مسهل غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و یا با پوست بیخ کبر معجون لعسل در آب گرم نیز منقی دماغ ست و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل در سودای طبیعی و بلغمی تسخین مع ترطیب کنند و در سودای احتراقی از هر چه مجفف و مسخن باشد اجتناب نمایند و بر مرطبات از البان و ادهان و نطولات و ضمادات و اغذیه اقتصار ورزند و باقی تدابیر علاج صداع سوداوی و مالیخولیا اخذ کنند و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا پنج درم پنج بار و فولاد چهل درم نه بار داغ کرده هر روز از ان بر نهار پانزده درم بنوشند در منع تولد سودا و تجوید هضم و ازاله فساد آن بغایت مجربست

علاج امراض دماغی ریحی

و آن صداع و شقیقه و سدر و دوار ست و سببش کثرت اغذیه غلیظه و سوء هضم ست بهر تحلیل ریاح کاسرات آن مثل طبیخ شیح و افتیمون و حاشا و مانند آن استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و دخول در حمام گرم بر نهار و شم جندبیدستر و مشک درین باب مخصوص ست و تقطیر روغن یاسمین و روغن غار و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفید ست و نطول با دویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و فودنج بعمل آرند و از خرقه مغموسه در آب ادویه مذکوره تکمید سر کنند و سعوط جندبیدستر و مشک در روغن زنبق سائیده محلل ریاح سر ست و قطور روغن زنبق که در آب مطبوخ صعتر و حب الغار و تخم کرفس و زیره کرمانی پخته باشند در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کنند و کذا شرب و شم سلیمان یعنی یاسمین بری و شم بهار و بستان افروز و خلاف بلخی و نسرین و گل سورنجان و نرگس و سعوط آمرکی بقدر دانه کرسنه بر روغن بادام و روغن خسته قندول و عصاره برگ شاهبانگ و روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سر ست و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشد زیاده بود اول تنقیه آن نماید بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد بعد از ان بتعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از مبخرات مثل خرما و جوز و خردل اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ریحی اخذ کنند

علاج امراض دماغی بخاری

و آن صداع و شقیقه و عصابه و حس و سرسام غیر حقیقی و سبات و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته است پس اگر صعود ابخره از بدن باشد اول تنقیه خلطی نمایند که ازان بخار متولد میشود مثلاً در غلبه خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل بارد دهند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند بعده در هر دو تقویت سر کنند بسعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب و سرکه بر سر و استعمال نخلخه بارد و اشربه مطفیه مثل شربت حماض و لیمو و تمر هندی و آلو مع اسبغول و شربت بنفشه و آلو بالو بنوشند یا نقوع حامض بشربت بنفشه بدهند و یا اسبغول مسلم بگلاب و نبات بخورانند و اطریفل صغیر و کشنیز سبز صرف یا همراه آب تمر هندی و آلو بخارا یا نقوع هلیله بلیله آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارد احتراز نمایند بلکه اضمده محلله که دران اندک قبض باشد و شمومات ملطفه کفایت کند اما در صورت احساس حرارت زائد در ماده بخار از محللات کثیر التسخین مثل فرفیون و غیره اجتناب شدید نمایند بلکه ابتدا

کنند بجذب آن طرف خلاف و تنقیه بغراغر بعده استعمال کنند نطولات معتدله در حمام و غذا مزوره انار دانه یا لیمو یا اسفاناخ یا سماق یا کدو یا غوره سازند و خوردن نان منع تصاعد بخار بسوی سر سکنند و کهچری مجرب ست و بعد غذا برای منع صعود ابخره خوردن سفوف کشنیز و شکر و یا سماق و بزر قطونا بشکر و امتصاص بهی یا سیب یا ناشپاتی یا زعرور نافع بود و کشنیز در طعام زیاده اندازند و در صورت ماده بلغمی و سوداوی مسهل آنها دهند و اطریفل سنائی استعمال نمایند و هرچه علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشته بعمل آرند بالجمله مراعات خلطی که ازان بخار متولد میشود در اشربه و اغذیه وغیرها واجب ست و اول استعمال منقیات مناسبه و جذب بخار به بستن اطراف و مالش کف پا بخرقهای درشت و نهادن پاها در آب گرم و نهادن شاخها بر ساقین پس حبس بخار بهلیله مربی و آمله مربی و کشنیز خشک و اطریفل کشنیزی باید کرد و استعمال پاشویه برای جذب بخار از سر در هر ماده مفید بود و اگر صعود بخارات از عضو واحد بود تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی خواهد آمد

علاج امراض دماغی سددی

و آن صداع و صرع و سکته و جمود ست و قوع سده در عروق یا حجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ لزج محدث سده گردد آثار بلغم پیدا بود و درین صورت انضاج و تلطیف ماده نمایند بمنضج بلغم که دران زوفا و حاشا وغیره ملطفات افزوده باشند و بعد نضج تنقیه بمسهل حب ایارج و شبیار کنند بعده بهر تحلیل نطولات و اضمده و شمومات و سعوطات و عطوسات و غراغر که در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شد بکار برند و باز بانضاج و استفراغ مشغول شوند و بعده بتحلیل گرایند حتی که سده زائل شود و نطولات مفتحه و شبیارات و مضوغات و ادهان محلله دائم بعمل آرند و واجب ست که در همگی نطولات سکب و ریختن از بلندی نمایند و سر راست باشد تا آنکه غوص و نفوذ و اثر بیشتر کند و شمیدن گل نرگس و شونیز بریان و آزاد درخت و لادن و شابانک که آن بر نوت ست و گل سورنجان و مرزنجوش هر واحد تفتیح سده دماغ نماید و کذا برگ غار خشک باریک سائیده در خرقه کتان بسته دائم بوئیدن و بخار طبیخ مرزنجوش گرفتن و سویدی گوید که شم شاهسفرم و کذا انیسون بریان در خرقه کتان بسته در تفتیح سدد دماغ مجرب من ست و استعمال سکنجبین بزوری نیز مفتح سده است و کذا گل خیری و تخم آن و زنجبیل و بادرنجبویه و مرماحوز هر واحد شربا و شما و کذلک سنبل و جوزبوا و انیسون هم سه مساوی مفتح سده است و فرنجمشک شما و شربا و ضمادا و تخم او و لقلقه مسلوق ادا کلا و عرق او شربا و کذا عرق بادرنجبویه و تخم آن و اسطوخودوس و سلیخه و مرزنجوش هر واحد شربا و عصاره مرزنجوش و کذا روغن گل قندفل سعوطا و لقلقه ترنجان مسلوق لشیره بادام اکلا و مرماحوز و شیح و مرزنجوش شما و ذرورا نافع و اگر سبب سده سودای غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود و تدبیرش فصد ست و استفراغ سودا و استعمال اضمده و نطولات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و آنجا که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعده هرگاه از علاج گرم سر را مضرت رسد تدارک آن نمایند بمبردات که بار رخا بود و قبض دران نباشد و بعد از تسکین باز اعاده مفتحات کنند و تا انفتاح سده بهمین طریق علاج کنند و ایضا درچنین حالت استعمال سکنجبین و ماء الشعیر وغیره مفتحات بارده مناسب بود و اگر خون یا صفرا السبب کیفیت خود یا ورم محدث سده گردد علامات غلبه خون و صفرا و ورم پیدا بود تدبیرش تنقیه بفصد و مسهل ست بطوریکه در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سده ورمی بدانچه در علاج امراض دماغی ورمی می آید علاج کنند

علاج امراض دماغی ورمی

و آن صداع و سرسام و ماشرا و سبات سهری و سکته است و در جمله اقسام ورم اول فصد سر رو کشایند پس اگر ورم حار باشد تدبیر یکه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و ابتدای وجع ماده ابتدا نیز دارند و مکرر نطولات بسرکه و گلاب کنند مگر آنکه با آن درد شدید باشد که درین وقت سرکه جائز نیست و درین استعمال روغن گل سرد مقداری صالح بدون افراط مخلوط با سرکه بسیار و یا اندکی بر پیشانی و سر و آب عنب الثعلب و فوفل و صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و عدس مقشر باشد آن و آبهائی که دران ادویه بارده قابضه و حاره قوی القبض که در مزاج آنها ترکیب از برودت نیز باشد مثل طرفا جوشانیده باشند نافع ست و از ادویه شدید البرد متخدرا مثل خشخاش و افیون وغیره اجتناب کنند مگر هنگام شدت حاجت که وجع شدید باشد و دران هنگام

قدری بابونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدره آنها را بشکند و کم کند چه بابونه کسر قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدید الحدة باشد اولاً آب لبقول که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعده بمنضجات مواد حار مشغول شوند و بعد ازان دوائی که دران اندکی تحلیل باشد مثل آبیکه دران اکلیل و بیخ مورد پخته باشند و از ادہان روغن بابونه تازه تنها یا مخلوط بروغن گل بحسب حدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و پس عند منتهی مرخیات محلله مثل آبهائی که دران اصول کرفس و بادیان و بزور آنها و سبوس گندم و حلبه و خطمی و اکلیل الملک و اقحوان سفید جوشانیده باشند و از روغنها روغن شبت و مانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و ایضاً ضمادات محلله ازین ادویه ترتیب دهند و در استفراغات واجب در علاجات اورام راس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تغذیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل ماء الشعیر و اجاصیه و اگر ورم بارد باشد بعد فصد منضج و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که دران روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و فیقرا و مانند آن باشد با ماء الاصول استعمال کنند و اقتصار نمایند در ابتدا از رادعات بروغن گل مخلوط بلطفات مثل حاشا و فودنج و جندبیدستر خاصةً پس استعمال نمایند عنصل و سرکهٔ آنرا بالطریق ضماد و غرغره اگر ممکن باشد و بباست که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث مثقال یا کمتر ازان بحسب مزاج جندبیدستر خصوصاً براهی لیثرغس بعده منضجات که دران ارخاء اندک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد ازان نزد انتهاء در تمامی اورام بارده و حاره مرخیات را بدین نوع که در بارده مرخیات تامه و محللات قویه از آبها و ضمادات و ادهان بعمل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سرسام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سدر و دوار و غیره است بهر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل اسطوخودوس و اطریفل مقوی دماغ و خمیرجات مثل خمیرهٔ گاوزبان و خشخاش و مروارید و دیگر مقویات مثل انوشدارو و جوارش صندلین و عنبر و دواء المسک معتدل و معجون مقوی دماغ و مفرح یاقوتی بارد و حار و شربت ابریشم و عرق کیتکی مرکب هرچه ازینها مناسب مزاج مریض دانند بدهند و حریرهای معمول نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام مقشر با مثل آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمند ست و روغن گل بر سر مالند و قرنفل بگلاب طلا سازند و طلائی که دران تخم ریحان بوداده و مغز بادام داخل ست بعمل آرند و سیب و عنبر و گلاب ببویند و بوئیدن شموم غالیه و لخلخهٔ عنبر نیز مفید و سعوط روغن گاو فقط یا با مروارید محلول بگلاب بسیار مفید ست و اغذیهٔ لطیفهٔ عطریه مانند گوشت چوزهٔ مرغ و تیهو و دراج با نخود و ابازیر خوشبو و گلاب پخته بخورند و جمیع ادمغهٔ حیوانات و لبوب مقوی دماغ ست و استعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علوی خان مفید و مغز گوسفند با روغن بادام بریان کرده خوردن و روغن آن بر سر مالیدن و همچنین سر را بر بخار قلیهٔ جگر بز که با مصالح متعارفه پخته باشند داشتن و یکدو لقمه ازان خوردن نافع ست و اگر سینهٔ بچهٔ مرغ که قریب جوانی رسیده باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در هاون بکوبند بعده نشاسته ربع رطل در همان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع رطل و قدری زعفران و دارچینی و دانهٔ هیل را سائیده شکر سفید بقوام آرند و اگر روغنی که دران سینهٔ مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده بماند آنرا نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح بقدر دو نیم توله بخورند مزید دماغ و مقوی آنست و سفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ مغز بادام هر یک دو ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل منڈی هر واحد یک ماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ ست و گویند که تخم حنا یک مثقال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط ردی در معده باشد درین حالت باستفراغ آن پردازند بدانچه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطکی سوده یک ماشه با طریفل کشنیزی یک نیم توله سرشته مقوی معده و دماغ ست بالجمله باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلاً اگر سبب ضعف سوء مزاج حار یا بارد بود و علامات مخصوصهٔ آن ظاهر باشد درین صورت در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند بدانچه در علاج امراض دماغی حار و بارد ساذج و مادی مذکور شد و بعد ازان حسب مقتضای مزاج بتقویت دماغ کوشند مثلاً در مزاج حار مقویات بارد دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل و گلاب و مروارید و آمله و خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل بهفرجل

و در مزاج بارد مقویات حار مثل زعفران و مشک و عنبر و غالیه و عود و دارچینی و قرنفل و کندر و تخم حنا و سعد و زنجبیل و سنبل و بالنگو و بادرنجبویه و در مزاج
یابس مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیر میش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شم و شرب گلاب
و گل تفاح و گل به و شرب آمله و کافور و هلیله کابلی و شم سیب و گل بید و ضماد آمله هر واحد مقوی دماغ ست و در مزاج بارد شرب حب بلسان
بعسل و یا فلنجه و یا مرزنجوش مخلوط بکباش قرنفل و یا عرق بادرنجبویه و یا اسطوخودوس و یا جوز بوا و یا بج باد آورد و شرب و شم مشک و عود و زعفران
و زرنباد و تخم آن و گل بادام و شم برم و عبیشران و زفت مخلوط بلادن و نسرین و نرگس و قرنفل و مشک و سنبلید که گل سورنجان ست و شرب نجور جوز بوا
و سنبل هندی و شرب و ذرور سنبل الطیب و قرنفل و مشک و ضماد عود و دبسر او غالیه و سعوط نسرین و ذرور و نطول اکلیل الملک و عود بلسان و شم و
شرب و ضماد و مضغ عنبر و لادن هر واحد نافع و سویدی گوید که یاسمین شربا و ذرورا و کباش قرنفل و کذا گل جوز بوا برگ او خشک و یا پوست سبز او
خشک کرده ذرورا بر مقدم راس هر واحد در تقویت دماغ مجرب من ست و اگر سبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثار تناول ادمغه حیوانات و
تقویت روح نفسانی بمفرحات نمایند و اکثار اکل فندق و بادام و لحم دراج و دماغ ماکیان و شرب شیر میش و نطول سر بر روغن گل هر واحد مزید
جوهر دماغ ست و بقول جالینوس مسکه گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زیاده میکند پس اگر سببش کثرت جماع باشد مسهیات و مولدات
منی استعمال کنند و ایضاً ترک جماع نمایند و اغذیه مبرده ملطفه خفیفه سریع الهضم دهند مانند شوربای چوجه مرغ و گوشت خلوان گوسفند شیر خواره بروغن
گاو پخته بنان روه تنوری خورانند و مار اللحم ساده نه توله و یا مار اللحم مرکب علوی خان و معجون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ با نبات
بسیار مفید ست و کذا با نمک سلیمانی و همچنین مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضاً شیر گاو میش و گوسفند و شیر و مغز همه حیوانات
و روغن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مالیده بیگرم تناول کنند و بالائی و شیر با نبات یا پلاو مرغ و چلاو و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد و
اگر سبب کثرت ریزش نزله بود نخست تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطریفل اسطوخودوس تشا هتره
علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و تفاحه علوی خان که درینجا مسطور گردد و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بیاید بکار برند که اصلاً تخلف
ندارد بلکه نافع خفقان و مانع صعود ابخره بدل و دماغ اند و حریره از شیره بادام ده عدد و خشخاش و تخم خربزه هر یک یک توله و حب قرطم دو توله نشاسته توله
روغن ماده گاو چهار و نیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلاو و گوشته و قورمه همراه نان تنوری یا گوشت لوه و دراج و معجونات مقویه دماغ و مانع نزله بعمل
آرند و نسخه تفاحه علوی خان اینست عود قماری پنج مثقال اشنه سنبل الطیب قرنفل زعفران اظفار الطیب قاقله صغار بسباسه پوست ترنج هر یک یک مثقال
و یک نیم دانگ عنبر اشهب دو مثقال مشک یک مثقال بهار نارنج یک مثقال و دو دانگ علف هندی و حبشی لبان هر یک و نیم مثقال اجزا را کوفته
بیخته در هاون سنگین بگلاب بسایند و عطر عنبر و ناگ کیسر و عود هر یک نیم مثقال روغن یاسمین و نرگس هر یک یک نیم مثقال داخل کرده چندان
حل کنند که قابل حب بستن شود پس بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده ببویند و اگر سببش سهر طویل باشد تبر طیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن
باشد بعد ازاله مرض تقویت بدن با دویه و اغذیه لطیفه بتدریج نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد دعت و سکون و استحمام مرطب و تدهین با دهان بارد اختیار
کنند و اگر استفراغات کثیر باشد آنچه در صداع یبسی بیاید استعمال نمایند و ایضاً خمیره مروارید ساده نه ماشه ورق طلا یک عدد و عرق تنبول حکیم ذکاء الله خان
هفت توله با شربت تنبول چار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خشکار خورانند و لخلخه مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مربای آمله و
هلیله و سیب و بهی و اناناس بورق طلا و نقره و طباشیر چلی نافع و کذا انوشدارو ساده و لولوی بعرق کیوره

علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ

و آن صداع و صرع ست بهر تبلید حس اغذیه غلیظه مثل هریسه گندم و جو و لحم البقر و کله پاچه و کرش آن دهند اگر هضم قوی باشد و الا اغذیه که از بقول
بارد مثل برگ کاهو و خرفه و کشنیز تر و لحم ماهی و گوشت بره شیر خواره و گوساله ساخته باشند بدهند و در طعامها تخم خشخاش و تخم کاهو افگنند و اگر فائده

نشود چیزی از مخدرات مثل شربت خشخاش یا شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون ببویند و اگر قوی‌تر خواهند آب کوکنار و یا فلونیا بدهند و طلای مخدر از تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بزرالبنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیرا که مورث بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن ست و بسا ست که مؤدی بهلاکت میگردد و آنجا که از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر رود بزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه و تفرق اتصال

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سکته است اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سرو یا هفت اندام کشایند و اگر مانعی باشد حجامت نمایند و بعده تنقیه صفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده اندکی مشک و عود داخل کرده سائیده ضماد کنند و بقول حکیم علوی خان بعد فصد و تلیین طبیعت گل ارمنی یک درم شب یمانی دو دانگ مر کی ربع درم سائیده وقت صباح باب نیم گرم بخورند و اگر در ضربه ضعیف و خفیف باشد آرد مونگ مغاث بغدادی مغاث هندی یعنی میدهٔ چوب اقاقیا زرد چوب کوفته بیخته بروغن گل و روغن مورد و زردی بیضه ضماد کنند و اگر خواهند میدهٔ گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود دماغ ماکیان حتی الامکان بخورانند و بر آن آب انار ترش بنوشانند تا از استحالهٔ ادمغه بصفرا و از ضرر غثیان که کل ادمغه مغثی اند باز دارد لیکن آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معذلک باید که حموضت او قلیل بود و واجب ست که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغذیهٔ مبخره و حاره و مصدعه و حریفه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و مبخج و مویز شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطی جویند گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق نار و غیره باشد اگر در جلد بود فقط بغیر سیلان خون آنرا جارحه نامند و اگر با سیلان خون باشد دامیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کند باضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر در ان باشد متلاحمه نامند و اگر در لحم فاش باشد حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال او نگردانند باسم سمحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گردانند و دران ورم حادث گردد فطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود بنحوی که در علاج او احتیاج نقل بعض اجزاء او افتد منقله نامند و اگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود آمه و مأمومه نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند دامغه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کند جائفه خوانند و خطره بسیار ردی ست و اکثر دران اختلاط عقل عارض شود و در آمه و جائفه خطر ست و شیخ میفرماید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود استرخا در جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هرگاه قطع تا دماغ رسد تپ و قی مراری ظاهر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب تر بسلامت آنست که قطع در بطن ایمن و ایسر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند ملتحم گردد و آنچه در بطن اوسط و بطن موخر باشد صعب تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه در موخر بود سخت تر باشد و بعید تر ست که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد و مبادرت بضم و اصلاح او بسرعت کنند بالجمله در شجهٔ سر مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطبا را در کسر قحف منقطع که آن منقله است دو مذهب ست یکی آنکه مائل باودیه‌ها و ادویهٔ ساکنه شدید التسکین برای الم اند و این مذهب متقدمین ست دوم آنکه استعمال ادویهٔ شدید التجفیف میکنند و بعد قطع منکسر و قلع منقلع و جذب انکسار او بادویهٔ جذابه از مرهم و غیرها بر موضع فوق او از خارج لطوخ از عسل و سرکه استعمال نمایند و این مذهب متاخرین ست و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین ست و این عجب نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام یابس ست و شارح ممدوح گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب و منع نزف الدم و سرعت التحام و دفع وجع یافته ایم مرهم جدوار تالیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کمتر باشد اولی و اجود

فعل خواهد بود و فعل او درین باب عجیب ست و مالقی وغیره مینویسند که ضماد خطمی مطبوخ بشراب وکذا اقاقیا بالصبر وکذا سوسن بری وکذا حلزون صغیر سائیده وکذا برادهٔ چوب شمشاد بحنا وکذا خراطین بروغن گل سوده وکذا زراوند طویل سوده بشراب وعسل بخته تا غلیظ گردد بر خرقهٔ کتان مالیده نافع جراحت وکسر عظام سر ست وضماد ملبوس بعسل آمیخته مفید کوفتگی لحم وعدم کسر عظیم ست وتقطیر روغن گل با خون کبوتر یا فاخته یا شفنین بر شجهٔ راس وکذا ذرور مرو زراوند طویل وخمیر آرد گندم خشک کرده سائیده وزاج وکندر ودم الاخوین وخبث سوخته وصبر وکافور وتوبال مس وپوست شجر صنوبر وپوست ثمر آن هر واحد التحام جراحت راس میکند

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صداع وسدر ودوار وسبات وسهر وصرع وغیره است پس اگر از شرکت معده باشد وسببش اجتماع خلطی در معده بود استفراغ مادهٔ غالب نمایند واسهال واصلاح معده بتعدیل مزاج وتقویت آن کنند مثلاً اگر مادهٔ صفراوی باشد با سکنجبین وآب نیم گرم قی کنند بعده سکنجبین وگلاب بنوشند ویا شیرهٔ کشنیز نیز افزایند واگر تسکین زیادهٔ منظور بود آب تمر هندی دو تولہ آب آلو بخارا پنج دانه شیرهٔ تخم خیارین هفت ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه با گلقند سکنجبین گلاب دهند واگر در نبض امتلائی خون نیز معلوم شود بعد فصد آلو بخارا برق شاهتره مالیده شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ خیارین شربت انار داخل کرده دهند واگر احتیاج اسهال صفرا بینند مسهل صفرا دهند واگر معده تشرب خلط صفراوی کرده باشد ودران صفرا بسیار باشد پوست هلیله زرد افسنتین بنفشه هر یک پنج درم تخم کاسنی گل کشوث شاهتره هر یک سه درم تمر هندی بست درم آلو چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد درم بماند مالیده صاف نموده شکر طبرزد بست درم محمودهٔ مشوی یک دانگ افزوده بیاشامند وطبیخ هلیله وتمر هندی وافسنتین ونقوع صبر وسکنجبین صبری نیز نافع واگر حرارت زیاده نباشد اطریفل صغیر یا هلیله زرد یا ایارج فیقرا مرکب کرده تا سه روز بدهند بالجمله بعد تنقیه در تسکین حرارت وتقویت معده کوشند بانچه در امراض دماغی صفراوی گذشت ودر امراض معدی صفراوی خواهد آمد وایضاً چون ارادهٔ تقویت دماغ ومنع صعود اخلاط مراری از معده ونواح آن بسوی دماغ نمایند واجب است که فواکه حامضه خصوصاً انار ترش وسیب ترش وبه ترش وامرود وغوره خصوصاً بعد از طعام بخورانند ودر ابتدا روغن گل وروغن آس بر سر مالیدن وبعد از ان صمغ سرو در روغن بابونه وآس حل کرده طلا کردن مقوی سر ست واگر برگ سرو در روغنهای مذکور جوشانیده بعمل آرند نیز جائز ست وجمله ربوب تابضه مثل رب به وغوره وانار ولیمو مقوی معده است پس اگر قبض بیشتر مطلوب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی باریک سائیده در ربوب آمیزند واگر در ربوب مذکوره چند لقمه نان ترکرده هر صبح بخورانند نیز مفید بود وگویند که اغتذا بآب انار مانع انصباب صفرا بمعده است وبزوراتی که دران چیزهای ترش مانند غوره وانار وتمر هندی وآلو باشد یا غورهٔ کشمش وشیرهٔ بادام ومغز درهٔ ماش مقشر واسفاناخ وکدو با شیرهٔ بادام غذا سازند وواجب ست که صاحبان این علت مدافعت گرسنگی کرده باشند وادویهٔ مشروب وشیرین تناول نمایند واقتصار نمایند بر اغذیهٔ ترش وچاشنی دار وبدام تمریخ سر با دهان بارد رطب مثل روغن بنفشه ونیلوفر وبهار سید نمایند واطراف واسافل پایها بمالند وبازو به بندند واگر مادهٔ بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب شهد نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند بعده اندکی مصطکی در گلقند آمیخته بخورند وبهر اسهال مسهل بلغم وحب ایارج بخورند یا ایارج فیقرا از دو مثقال تا سه درم بعسل سرشته سه روز تناول نمایند ونقوع صبر بدستور ویا سنای مکی افسنتین هلیله کابلی وسیاه هر یک پنج درم اسطوخودوس بسفایج بادیان تخم کرفس انیسون سنبل الطیب گل سرخ هر یک دو درم مویز سرخ منقی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا صد درم بماند یک درم صبر ونیم درم کتیرا از هم سائیده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران ریخته نیم گرم بیاشامند وبعد تنقیه بتلطیف غذا وخوردن جوارشات گرم واستعمال اضمدهٔ مقوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثلاً جوارش جالینوس یا عود بالبسباسه یا دار چینی یا مصطکی یا فلافلی یا فلاسفه یا جوارش عنبر یا آمله بخورند وغذا قلایا ومطجنات با فاویهٔ حاره دهند واگر مادهٔ سوداوی بود بعد نضج ماده بمسهل سودا وحب افتیمون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند ویا پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شاهتره افتیمون از هر یک شش درم غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بسفایج هر یک سه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده بست درم تمر هندی بست پنج درم عناب چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد

درم بماند مالیده صاف نموده بیست درم ترنجبین و ده درم گلقند مالیده باز صاف کنند و یک درم تربد و نیم درم لاجورد مغسول بر آن پاشیده بیاشامند
یا نقوع صبر بدهند بعده ترطیب دماغ نمایند با دهان و اضمده و سعوطات مرطبه که در صداع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین و اوقیه با افتیمون یک مثقال سوده هر روز
بخورند و استحمام بآب شیرین معتدل الحرارة نمایند و بمزورات نخود آب بمغز قرطم و لحوم لطیفه خفیفه غذا سازند و فواکه حار رطب و لبوب بخورند و سائر تدبیر
از مبحث مالیخولیا اخذ کنند و اگر ماده ریحی باشد محللات ریاح مثل شیره بادیان و انیسون و کشوث و گلقند بدهند و قی کنانند و بعد نضج بمنضج بلغم مسهل بلغم
دهند بعده دواء المسک حلو یا مر بخورانند و اطریفل صغیر و گلقند در ریحی و بلغمی هر دو مفید است و سفوف حاکمی نیز مجرب است و کذا شونیز و نانخواه و زیره
حب الرشاد یک درم هر روز بآب خوردن و ایضا بعد تنقیه معده از ماده مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ با آب طبیخ اصول و حلبه و قردمانا و امثال آن
دهند بعده روغن بیدانجیر بنقوع صبر بدهند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود و اگر سوء مزاج ساذج معده محدث امراض دماغی گردد بتعدیل او
پردازند بدانچه در علاج انواع سوء مزاج ساذج معده بیاید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین ابخره هر صباح پست گندم با آب
انار یا بهی یا ناشپاتی بنوشند و یا نان در آب غوره یا ریباس یا سماق یا انار و یا در ربوب فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غثیان شود
قی کنند تا که صفرای منصب خارج شود و هرگاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد تر کردن در ترشی با نیسون و زیره و نانخواه و عود و قرفه و دارچینی و زعفران
آلوده تناول کنند و یا جلاب بافاویه سازند و در آن لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقند با انیسون و مصطگی بخورند و آنجا که سرفه یا نزله و جز آن از استعمال
حموضات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب به تر کرده بخورند و آنچه از شرکت قدمین و ساقین باشد اگر در آنجا امتلا ظاهر بود فصد صافن کنند
یا حجامت ساقین نمایند و بعد نضج بمسهل گرم و حب ایارج یا حب اصطمخیقون مکرر تنقیه کنند و تلطیف اخلاط و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطفه مثل تریاق
و مثرودیطوس نمایند و تقلیل غذا کنند و اگر امتلا ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض پایها از بن ران تا کف پا بر بندند و کف پا را بنمک و روغن خیری گرم
کرده بمالند و یا بشوئیه حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبدا ارتفاع بخار خوب محکم ببندند بهر ازاله برودت
فعلی آن گرمی آتش بدان رسانند و یا ادویه گرم مثل عاقرقرحا و شیطرج و حلتیت و فرفیون سوده گرم کرده بران عضو ضماد کنند و یا در آب گرم
روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوخ ادویه گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب اگر سرد شدن نهند مفید بود و هرگاه وقت نوبت بگذرد و آن عضو را در آب گرم
نهند بعده عصابه بگشایند و بخرقه درشت بمالند و بعد تنقیه بهر تسخین و تقویت دماغ سکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس و مانند آن از اشربه و شمومات
و مروخات که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیه بدن و
تقویت دماغ بهر تسخین عضو مشارک خردل و جندبیدستر و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و مانند آن با عسل آمیخته ضماد کنند و روغنهای گرم بمالند و اگر فائده
نشود بر موضع مبدا ارتفاع بخار داغ دهند و یا اول حجامت بران موضع کنند و بعده ادویه مقرحه مثل عسل بلادر و سرگین کبوتر و شیر انجیر و کیبکج نهند
و یا فلفل و خردل و فرفیون ساییده بعسل بلادر آمیخته ضماد نمایند و نهادن ذراریح و کیبکج و سرگین باز و عسل بلادر قوی تر از آنست و بعده قطعه اسرب
بران بسته دارند یا دیگر حیله کنند که قرحه بزودی مندمل نشود و مدتی ماده فاسد مستفرغ گردد و بعده مدملات بکار برند و آنچه از مشارکت یدین
بود بدستور مسهل و حبوب مذکوره تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو بر جای مبدا حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمالند و هنگام هیجان مرض باز و بر نهند
و تدبیر مذکوره بالا بهر تسخین عضو بعمل آرند و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج هر یک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضو ست بدانچه در مقامش
مسطور گردد مثلا در شرکی مراقی و کبدی و طحالی هرچه در مالیخولیای مراقی و امراض کبد و طحال مسطور گردد بعمل آرند و بعد از ان تعدیل مزاج دماغ
و ازاله باقی نکایت آن کنند و در شرکی معائی قتل و اخراج دیدان کنند بدانچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و آنچه
جامع این هر دو امر ست اطریفل کشنیزی و اطریفل کبیر و خائیدن کشنیز خشک و دارچینی و سفوف کشنیز با شکر و خوردن کشنیز و برنجاسف با مویز
سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشتا و استعمال حافظ الصحة و امثال آنست و در شرکی رحمی علاج اختناق رحم و احتباس حیض و نفاس

و ورم رحم نمایند و آنچه از شرکت جمیع بدن افتد بعلاج امراض دماغی بخاری توجه فرمایند

صداع یعنی دردسر

بدانکه صداع الم است و سبب هر الم یا سوء مزاج مختلف یعنی تغیر مزاج دفعةً است یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو باهم مثل ورم و سوء مزاج شانزده نوع معروف است که هشت از آن ساذج مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوء مزاج رطب ساذج مولم نیست مگر آنکه با ماده رطب باشد که درینحالت از جهت تحجر یا احداث ریح موجب تمدید و تفرق اتصال مولم میباشد و سبب سوء مزاج حار یا ماده حار دموی است یا صفراوی یا مرکب از آن هر دو که بسبب کیفیت خود باعث صداع گردند و یا ریاح و ابخره حاره یا گرمی آفتاب و یا شمیدن اشیای حاره و مانند آن که در علاج صداع حار ساذج مذکور خواهد شد و اسباب سوء مزاج بارد مصدع ماده بارد بلغمی و سوداوی است و یا آنچه در صداع بارد خواهد آمد و اسباب سوء مزاج یابس کثرت جماع است و مانند آن که در علاج صداع یبسی بتفصیل ذکر یابد و اما اسباب تفرق اتصال یا ورم است یا ضربه یا سقطه یا شجه یا فسخ یا شق یا هتک یا سده یا ریح و ابخره و یا خلط اکال و تفرق اتصال که از داخل میباشد بسبب است که ملتئم میگردد و خرق آن باقی میماند و ایذا میرساند و صداع همیشه میباشد پس سبب ورم یا ماده دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی صلب یا مرکب از آنها و اسباب سده در علاج صداع سدی بیاید و ابخره و ریاح گاه در نفس دماغ تولد می یابند و گاهی در بدن و گاه در هر دو گاه از خارج مستنشق میگردند یا از مسام می آیند و در دماغ محتقن میشوند و سبب صداع تمدید و انضغاط میگردند و ازین قبیل است صداع حادث از بوئیدن روائح خوشبو و بدبو و بدانکه اخلاط حاره باعث هیجان و تولید ریاح میگردند بلکه مهیج و مولد ابخره اند و ریاح و بخارات بلغمیه ثقیل بطی الحرکة و محتبس می باشد و سوداویه موحش ثابت کمتر در کمیت و بدتر در کیفیت و ابخره دمویه عذبه کمتر اند از روی ضرر و شبیه اند از جهت کمیت و ابخره صفراویه حاد ملتهب و سوزنده و لذاع اکال اند اکثر ضرراً و بکیفیت او باشد و ایضاً بقول شیخ الرئیس این همه یعنی سوء مزاج و تفرق اتصال و ورم با اصناف و انواع خودها که اسباب صداع است گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در حجابین مطیف آن و گاهی در عروق و گاهی در غشای خارج از قحف و سبب موذی هر کدام ازین اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و او یا عضوی بود که میان آن و اعضای راس شعبه عصب باشد مثل معده و رحم و حجاب و غیره و یا عضوی بود که میان او و دماغ شعبه عروق از اورده و شرائین باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضوی مجاور او بود مثل ریه موضوع تحت او که آفت این بدان موذی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جهتی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت گرده در اوجاع آن بهر آنکه گرده مشارک جگر است و جگر مشارک دماغ پس گرده مشارک دماغ ازین جهت باشد و یا بمشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در حمیات باشد و آنچه بمشارکت بود گاهی با دوار و نوائب باشد بحسب ادوار و نوائب سبب که در عضو مشارک است مثل صداعیکه بمشارکت معده باشد چون انصباب مواد صفراوی یا غیر آن بسوی معده ادوار بود و مثل آنکه با دوار تزید اصناف حمیات باشد بالجمله صداع گاه اصلی می باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شرکی یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیر مطلقه و مشارکت مطلقه آنست که متادی نگردد بسوی ناحیه دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد و متادی گردد و مشارکت غیر مطلقه آنست که متادی گردد بسوی جوهر دماغ از آن عضو شی جسمانی و آن ماده خلطیه و یا بخاریه است از قسم اول است اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تمدد و ریاح افرسه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسای قوی شدید و گاهی میباشد متادی از کیفیات مشارکی کیفیت ساذج از کیفیات طبیعیه که آن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست است و یا کیفیت غریبه بود و یا مثل کیفیات سمیه پس کیفیت او متادی میگردد و گاهی متادی از مواد مواد غیر غریبه و بر طبائع خود بود که باشتداد کیفیات یا تزاید کمیات خود ایذا رساند و گاهی متادی ماده غریبه بود که تولد یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد سمی چنانچه در اختناق رحم و یا شخص بعید العهد بجماع و یا کسیکه در مراق و یا اطراف آن خلط ردی پیدا شود بهم میرسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت فاشیه منتشره در جمیع بدن بود چنانچه در حمیات و یا از جهت ماده فاشیه پراگنده در سائر بدن و صداع بحرانی ازین قبیل است صاحب **کامل** گوید که صداع یا از جهت بحران بود و یا تابع تپ و یا مفرد بنفسه پس آنچه تابع تپ باشد حدوث او از امتلای راس باخلاط و بخارات حاده بود و این

یا از اخلاط ردی متعفن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان ست و یا از اخلاط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تپ چنانچه در تپ غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضی ازان خاص بسر بود و بعضی آنست که حدوثش او بمشارکت سر مر معده را بود و آنچه خاص براس باشد یا از سوء مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از ریح و یا از ضربه اما آنچه سوء مزاج باشد یا سوء مزاج ساذج مفرد و یا مع ماده بود و سوء مزاج ساذج یا حار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این از سخونت مزاج اغشیه دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویه حارهٔ مصدعه مثل جوز کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوء مزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه هرگاه مزاج اغشیهٔ دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعیکه از کشادن سر در هوای بارد و نوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سوء مزاج یابس بود و صداع حادث ازان ضعیف میباشد و اما رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمی کند مگر آنکه با ماده بسیار بود و پس صداع تمدد حادث از کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوء مزاج مع ماده باشد یا از مادهٔ دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظه لزجه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تادیه ورم از غشای بسوطار زیر جلد سر بسوی ام غلیظ بمشارکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اورام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشارکت سر مر معده را باشد یا بسبب اخلاط صفراوی در معده بود و از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب اکثار طعام بسبب تخمه حادث شود و گاهی از شرب شراب هنگام تراقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خمار گویند و این از قبیل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند که بعض صداع حار سریع التحلل و الانقضا باشد و بعض صداع مطلق معروف بود و بعضی ازان بطئ التحلل و الانقضا باشد و آن معروف به بیضه و خوده است در تکسیر الجماعه میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون مرض بماند بعد حمیات حاره منذر بعلل دماغیه بود و دلالت بر عجز طبیعت از دفع ماده بتمامه بر عافت یا غیر آن کند و امراضی که بدان منذر باشد سبات و سکته و جنون و استرخا و صمم ست بحسب جوهر ماده و بحسب حرکات آن و بالجمله دماغ سریع القبول مصدعات یا بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سوء مزاج بود یا از امری در نفس عضو و یا از سوء ترکیب آن و یا بسبب قوت حس دماغ پس از هر سبب خفیف نیز ایذا یابد و بعض صداع را عرض نبود و بعضی مودی باعراض مختصه بنواحی راس گردد مثل آنکه از شدت درد ورم در نواحی سر پیدا شود و بعضے مودی بامراض اعضای دیگر شود مثل آنکه اذیت و اضرار او یا ابرام او باصول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث شود و یا ازان چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط اشتها و فواق و غثیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزمن یا بسبب بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الرؤس ضعیف الاعضاء ها ضمه مثل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و ازان بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معدهٔ ایشان اخلاط صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضاً بعضے از متناولات اشیای مصدعه اند و در کتب ادویهٔ مفرده مذکور اند و جمیع افاویه مصدع اند و کذا جمله منجرات حار باشند خواه بارد لیکن اگر موذی بحرارت بخار اول خورند و عقب آن چیزی که بخار بارد انگیزد بخورند یا بالعکس دفع ضرر یکدگر کنند و اگر اذیت بکیفیت تنها نباشد بلکه بکمیت بود و پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی ظاهر سر و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و دران باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تادیه شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی می نویسد که گاهی صداع از نزول در آب سرد بسیار و در آبهای شبیه بانطرونیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام تزعزع دماغ عارض شود و تزعزع یا از حرکت شدید تر و ملاعبت یا سقط یا سقوط شی بر سر باشد و گاهی صداع از خبطه عارض شود و خبطه نزد اطبا انسداد مسام از هوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ ست و گاهی صداع هنگام گرسنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده

و ترقی بخارات آن بسوی سر افتد و جالینوس گفته که بیخوابی بسیار صداع آرد بهر آنکه هضم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ برانگیزد وایضاً خواب
طویل صداع پیدا کند زیرا که سر را از رطوبت ممتلی سازد و گاهی صداع از پس بسبب استفراغات رعاف و خون حیض یا بواسیر و نفاس افتد و گاهی
بعقب جماع عارض شود و جالینوس گوید که گاهی صداع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صداع مرض بود و بعلاجات ساکن نشود
و بادی علامات بظاهر نبود بدانند که یکی ازین دو نوع ست و درین هنگام فرق میان این هر دو از نقاء و صفای حواس و مجاری و در آنچه از ذکای حس بود
بایبر کرد و گاهی صداع از بخار کثیر در سر افتد و گاهی صداع از ورم حار در رحم و عقب ولادت و اسقاط و قلت نفاس عارض شود و صداعی که از
سبب مخصوص در سر باشد در اکثر امر ثابت میباشد و گاهی از صداع شدید انقطاع آواز عارض شود بهر آنکه عصب رقی را که بعضلهٔ حنجره و حلق آمده آفت رسد
الحاصل جمیع انواع صداع را حسب سبب به بست و هشت نوع منقسم نموده ایم یعنی صداع حار ساذج و بارد ساذج و مادی دموی و صفراوی و بلغمی
و سوداوی و ریحی داخلی و خارجی و بخاری داخلی و خارجی و سدی و ورمی و ضربانی و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و بیضی و جماعی و خماری و شمسی و ضربی
سقطی و لتفرق اتصالی و تزعزعی و نومی و دودی و مشارکی و نزلی و عرضی و بحرانی و تشخیص هر نوع ازین از انواع در طریق تشخیص بیان می کنم طریق
تشخیص اقسام مذکوره باید که اولاً از مریض بپرسند که درد سر تنها ست یا با مرضی دیگر اگر تنها بگوید آنرا صداع مرض گویند پس سوال کنند که در عضوی
دیگر پیش از صداع ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صداع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی و در بینی خشکی ست یا تری
اگر سبکی سر و خشکی بینی بگوید صداع ساذج بود و بعده بپرسند که ملمس سر گرم ست یا سرد اگر گرم باشد صداع حار ساذج بود درین صورت دیگر علامات
آن مثل تشنگی و خشکی دهن و بیخوابی و تمدد و حرقت سر و چشم و دوی در گوش و تشویش حواس و اعتدال بول و براز در ابتدا و انتفاع بچیزهای سرد
و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول اشیای گرم نیز بپرسند و اگر ملمس سرد باشد و اثر نحافت و هزال در چهره یافته نشود و نه درد مفرط بود
هر چند که مزمن باشد صداع بارد ساذج بود درین حالت دیگر علامات این مثل تکدر حواس و میل وجع بسوی مؤخر دماغ و شدت صداع در اوقات
سردی هوا مثل صبح و شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم مقارنت هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول چیزهای بارد هم بپرسند و اگر مریض گرانی سر بیان کند
صداع مادی بود پس اگر ملمس گرم باشد صداع حار مادی بود و بعده رنگ رو و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ
غلیظ باشد صداع دموی بود و درین صورت دیگر آثار غلبهٔ خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع مع ضربان و اشتداد صداع بعد خوردن چیزهای شیرین
وغیره هم دریافت کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سریع و قاروره زرد نارنجی یا ناری و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان
غلبهٔ صفرا مثل تلخی و خشکی دهن و بیخوابی و شدت درد و نخس و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع بارد
مادی بود و بعده اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بطی لین و بول سفید غلیظ و میل وجع بسوی مؤخر راس و تسکین آن بکمادات حاره و هنگام نیم روز و گرمی هوا و شدت
آن در شب و نزد سردی هوا و آشامیدن آب سرد و تناول اغذیه و اشربهٔ بارده و استعمال طلاء و ضماد بارد باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات غلبهٔ بلغم مثل
کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و منخرین و چشم نیز بپرسند و اگر رنگ تیره و نبض رقیق صلب و قاروره در ابتدا سفید و رقیق و بعد نضج سیاه
و غلیظ باشد صداع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبهٔ سودا مثل خشکی دماغ و کثرت بیخوابی و خیالات فاسده نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سر
تمدد در سر و انتقال درد از جائی بجائی دیگر بگوید صداع ریحی یا بخاری باشد پس اگر ملمس سرد و عروض دوی در گوش باشد صداع ریحی بود و ملمس گرم
و وجع صعب و ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و هرگاه علامات سوء مزاج ساذج و مادی بخوبی مشخص نگردد درین صورت
سوال کنند از عوارض سده و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوریکه در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار هر کدام از اسباب مذکوره
که مدرک گردد سبب صداع همان باشد و اگر عوارض مذکوره هم یافته نشود و ضعف و نحافت مریض مدرک گردد از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون
از بدن بطریق نزله یا قی و اسهال یا جماع یا رعاف یا فصد یا بواسیر یا ادرار حیض و نفاس و کثرت بیداری و غم و فرط گرسنگی سوال کنند اگر باشد

وبادی بیس خیشوم و چشم و بطلان فکر و حافظه و ضجرت ادنی سبب و بیداری نیز بود صداع سهری باشد والا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شمیدن اشیای بدبو یا خوشبو و یا از تقدم ضربه و سقطه و تفرق اتصال یا حرکت شدید از ملاعبت و یا عروض صداع بعد از خواب بپرسند پس اگر عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد و اگر بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد و اگر از بوییدن چیزهای خوشبو یا بدبو بگوید صداع شمی باشد و اگر وجود ضربه و سقطه بود صداع ضربی و سقطی باشد و اگر از تفرق اتصال افتد صداع تفرق اتصالی باشد و اگر تقدم ضربه سر یا حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شده باشد و با آن ثقل و تمدد در سر و کشیدگی اعصاب و عروق و حالتی شبیه بسدر و نسیان عارض گردد و باشد که همه روائح بیک رائحه مشموم شوند صداع ترعزعی باشد و اگر بعد از خواب عارض شده باشد صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکوره هم یافته نشود و حال خارش و دغدغه دماغ و بدبوی رائحه بینی و گاه گاهی چکیدن قطرات خون و زرداب از بینی و اشتداد صداع هنگام حرکت مریض یا دود و وقت گرسنگی بپرسند اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه مریض پیش از حدوث صداع در عضوی از اعضا بیان کند و با آن دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت موضع شروع صداع و تحرک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز بپرسند پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یافوخ بگوید و با آن آثار مذکوره شرکت معده بود صداع معدی باشد و اگر درد مائل بجانب راست بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ بود طحالی باشد و اگر بسیار مائل بقدام سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مراقی باشد و اگر مائل بمقدم سر بگوید و نزدیک حرکت و گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون و سیری تسکین یابد و رائحه بدبو در بینی و دهان دریابد صداع امعائی دیدانی باشد و اگر در وسط تارک بگوید و اکثر بعد از ولادت یا اسقاط جنین یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سر مائل بقدام بگوید صداع حجابی باشد و اگر مائل بمؤخر سر مائل بجانب محاذی علت گرده بگوید صداع کلوئی باشد یعنی اگر در گرده راست باشد بجانب راست و اگر در گرده چپ بود بجانب چپ و اگر در هر دو بود در هر دو جانب مؤخر سر باشد و اگر در مؤخرترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد و اگر صداع در مقدم سر مائل بسوی وسط باشد و مریض بگوید که پیش از صداع چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر بر می آید صداع اطرافی باشد و هرگاه صداع با مرضی دیگر مثل ورام سر و نزله و زکام و تشنج و کزاز و تمدد و ریاح افرسه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمیات و غیره بگوید صداع عرض باشد و این از زیادتی صداع بزیادتی آن مرض و سکون صداع بسکون آن مرض شناخته میشود پس اگر بعد زوال آن مرض صداع ساکن نشود بدانند که این صداع بعد عرض مرض شده و صداع که در حمیات روز بحران افتد آنرا صداع بحرانی گویند و این نیز بزوال و زائل گردد بدانکه تا اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تدابیر کلیه که در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی مرقوم میگردد و پس علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور شود و حسب تشخیص سبب بعمل آرند

علاج کلی اقسام صداع

شیخ و گیلانی مینویسند که صداع اسوه است غیر آنرا از علل بدن در وجوب قطع سبب و مقابله آن بضد بعد زوال سبب بعد از ان از جمله امور نافعه در ازاله صداع قلت اکل و شرب است از عادت خصوصاً اغذیه مبخره و شراب غیر ممزوج و کثرت خواب شب با وجود آنکه افراط در قلت اکل در صداع حار و خصوصاً صفراوی مضرست و چیزی برای صداع خصوصاً حار مثل اختیار سکون و آرام و قلت کلام و ترک هر چه بحرکت آورد و بدن و مواد را از جماع و فکر و غضب و غیره از حرکات بدنی و نفسانی نیست و تلیین طبیعت و مالیدن اطراف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع ست و باید که مالش پایها بالقوت بنحوی باشد که مریض را خوش آید و بخواب برد و فیلغریوس گفته که فصد رگ پیشانی و الزام محجمه بر اسفل سر مثل آنکه زیر ذقن باشد و مالیدن اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و اندکی راه رفتن و ترک اغذیه نفاخه و مبخره و بطی الهضم بسیار نافع ست کسی را که خواهد صداع او بزودی زائل گردد و عود ننماید و بقول شیخ بساست که از ریختن آب گرم بر اطراف و اوامت بران چنان محسوس گشته که صداع از سر بسوی اطراف نزول مینماید مؤلف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع زائل گشته و بسبب نزول ابخره وجع در قدمین عارض گردیده و گویند که تعلیق فوه الصبغ بنوعی که بر گرد تمام سر محیط باشد بالخاصیه مسکن صداع ست و همچنین استخوان صدغ مردار خوار و سر موش مذبوح و زهره روباه و جلد شانه بدبد تعلیقاً مفید بود و کذالک کلاه جلد رعاد نیز بالخاصیه صداع بنشاند و ایضاً برای مطلق صداع سعوط مروارید محلول و کم از ان پوست خشخاش و کذالک پایها بزر بنادو و کذا ضماد حنا به نمک طعام بعد حلق راس مجرب نوشته و نطول آب گرم اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حب الشفا شربا و طلاء و گویند که خوردن بادنجان بالخاصیه دافع صداع ست و هرگاه با صداع فرن الم عضوی شناخته گردد

اولاً بتسکین الم آن عضو کوشند زیراکه وجع آن مزید صداع ست وکذا عرض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود واشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد بدفع آن کوشند باستعمال روغن کدو وبید و نیلوفر وغیره ومثل الیان معطره وکافور وباشد که برای تنویم باستعمال اندک مخدری مثل افیون حاجت افتد وبسیار ست که اشیای ملطفه بسبب تفتیح طرق ابخره بسوی دماغ موجب صداع میگردند وهرچند حار نباشند مانند سکنجبین وتدبیر لطیف مضرت بکسی که صداع او علاج بتدبیر غلیظ واجب کند ودر علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقنه حاد قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد ومعده مستفرغ سازد وبستن اطراف ودلک وغسل آنها بدستور مقرر ونهادن محاجم بران نیز اماله ماده از سر میکند ازینجاست که پاشویه را در جمیع اقسام صداع مادی نافع ترین چیزها گفته اند وکوفتن ومالیدن سر ضرر میرساند پس عوض او پایها بکوبند وکفها مالند که نفع میکند ودر گرفتن سر بدست والیضا بعد تنقیه در مالیدنش باهستگی مضائقه نیست اما مالیدن اعصاب وعضلات گردن واستعمال لخلخه ها وخوردن خربزه شیرین وهمچنین تلیین طبع بملینات لینه مثل خیارشنبر وگلقند وخمیره بنفشه وشیافات وحقنهای لینه معتدله وکذا استعمال اضمده واطلیه حسب سبب نافع بود وکذا استعمال روغنها مگر آنجا که نزله یار باشد از روغنها دور دارند بلکه هرچه تری افزاید دهنیت داشته باشد ازان اجتناب نمایند وهرگاه اراده اطلیه واضمده کنند وصداع قوی ومزمن باشد اول موی سر بتراشند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ کند وبعد ازان اگر تکلیل یا فوخ از خمیر نمایند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بماند ودماغ استنشاف یا استیفا ازان دوا بکند وهوا نیز قوت آن اشیا بزودی تحلیل ننماید بعین تر باشد وآمیختن سرکه درین هنگام با طلیه واضمده انفع میباشد واستعمال مخدرات قوی تر داخلاً وخارجاً تا ممکن باشد نباید کرد واگر بسبب شدت وجع ضرورت آن رو دهد با دویه مصلحه از خارج بدن بکار برند وجالینوس گفته که صداع در شدت احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج نیست زیراکه صداع مهلک نیست ووجع قولنج کشنده است احیاناً واغذیه ترش صاحب صداع را مناسب نیست وخصوصاً سرکه مگر در بعضی قسم مثل صداع که بمشارکت معده باشد وآن غذا باعث معده وتقویت آن کند ومنع انصباب صفرا نماید مضائقه ندارد والا هنگام بآن سرفه یا گرفتگی آواز باشد وکسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند والیضاً جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید ذهاب صوت عارض شود پس اگر دفعةً این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت کلام میکند ودر صداع بارد روغن بابونه تقطیر کنند وچون سعوطات محلله قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از اضعف باقوی چنانچه ذکر یافت وبدانکه قی از جمله معالجات صداع نیست وآن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معده ممتلی از خلط ردی یا غذای فاسد منجر باشد که درین هنگام قی نفع می بخشد وصداعیکه در موخر دماغ باشد وبا آن تپ نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ ست اولاً بقدر قوت وبعد ازان فصد وشخصی که بیاید درد در سر او انتقال می نماید وان بتبرید وتسکین باید بدلا بدست اثرا از فصد وحجامت زیراکه اکثر بسبب وجع فضول منجذب میشوند وموجب آفات میگردند وبدانند که روغن گل مستعمل در اطلیه واضمده ومروخات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کنجد تازه انداخته ودر آفتاب گذاشته ومکرر تبدیل نموده ونهایت یکسال بران گذشته باشد نه زیاده بران ونه روغنیکه با آب گل بطریق طبخ باتش مرتب نموده باشند وهمچنین ادهان دیگر مثل روغن نیلوفر وبنفشه وغیر اینها اگر اراده تبرید وتلطیف باشد وپرهیز از ادویه مبخره مثل جوز وسیر وپیاز وگندنا وخردل وافاویه مصدعه مثل قسط وسلیخه وزعفران ودارچینی وحماما واغذیه مصدعه مثل جوز وشهدانج والبان ونفاخه ودیر هضم وازانچه بالخاصیه مفسد دماغ ست مثل خرما وحلبه وعدس وازانچه تحریک مواد میکند مثل جماع وفکر وغیرها در جمیع انواع صداع واجب بود وجالینوس گوید که بوی صبر مصدع اصحاست چه جای مصدوعین وشیخ در علامات منذر بصداع گفته که بول غلیظ شبیه ببول خر منذر صداع ست ونیز دلالت می نماید بر بودن صداع وانحلال آن ویا بهم رسیدن آن عنقریب وهمچنین سفیدی بول ورقت آن در حمیات وادقات بحارین دلالت بر انتقال مواد بسوی راس مینماید ولا محاله صداع بهم خواهد رسید وصداع دائم منذر به نزول الماء است

علاج صداع حار ساذج وحار یابس ساذج

بدانکه سوء مزاج حار ساذج مصدع یا از اسباب خارجیه ویا از اسباب داخلیه میباشد انچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی ست که از احتراق

شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا مشی دران و یا نزدیکی آتش و یا از حمام گرم و یا وزیدن هوای گرم و یا حرکت مسخنه نفسانیه مثل غضب و بدنیه مانند مشی بسیار و دویدن و یا جماع و یا کثرت کلام بآواز بلند و فریاد شدید و نعره زدن و یا شنیدن آواز بلند و یا تاخیر در غذا و یا در موی سر تراشی و یا در نوم از دهن مقرر سعین و یا بوییدن اشیای حاره و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک و هیجان مواد و فضول مجتمعه در دماغ و یا رطوبات آن بواسطه حرارت عارض از امور مذکوره باعث حدوث سوء مزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلیه باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه و اغذیه حاره مثل فلفل و جابه و نانخواه و زنجبیل و یا مضره بدماغ مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کهنه و شراب و شونیز و خرما و یا مجاورت اعضائی که گرم شده باشد و مشارکت آن و امثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یابسه بسوی دماغ یا گرمی خون بفساد مزاج دماغ مودی گردد و موجب حدوث سوء مزاج حار و صداع شود بالجمله تدابیر که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن لعاب اسبغول و شیره تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و کذا شربت لیمو و آلو بآب سرد نیز نافع ست و شیره تخم کاهو بقدر یک توله با شربت بنفشه و نیلوفر دو توله نیز معمول ست و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و کنپ آن و عرق بید مشک و عرق کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب یا بزر قطونا و یا لعاب آن و یا شیره تخم خرفه و خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه با عرق نیلوفر یا کاسنی و غیره با شربت مذکوره بدهند و وقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند و در صورت قبض طبیعت استعمال آلو بخارا و تمر هندی و خوبانی و عناب مناسب و در حالت لینت طبع انار میخوش و به و زرشک سفید و از کشنیز و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یک درم در آب شیره برآورده بشکر شیرین کرده یک توله اسبغول پاشیده بدهند و گاهی شربت نیلوفر دو توله عوض شکر می آمیزند و اگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه نیلوفر تخم کاهو تخم خطمی هر یک شش ماشه خیسانیده با شربت مذکوره بدهند و گاهی اصل السوس که مخصوص دماغ ست بقدر چهار ماشه می افزایند و نقوع حامض و حلو بشکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه با نبات مساوی نافع و داشتن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر بتکرار و تجدید آن بعد گرم شدن معمول ست و اگر موسم گرما و حرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند و وزن روغن گل دو جزو و گلاب چهار جزو و سرکه یک جزو نوشته اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب اسبغول هم افزایند لیکن بصورت نزله یا سرفه استعمال روغن و سرکه و گلاب منع ست و اگر ازین تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاده باشد آب بقول و اوراق و گلهای بارده مثل کدو و خیار و تربز و کاهو و کاسنی و خرفه و کشنیز و بنفشه و نیلوفر مفرد یا مرکب با روغن گل بیامیزند و در صورت کثرت بخارات در سر و وانحطاط مرض روغن بابونه بقدر ثلث آمیزند و گل سرخ تازه ضماد کردن و شمامه بقول حنین نافع صداع حارست و بقول تمیمی شرب ضماد عصاره آن مسکن صداع حار بود و یا شویه از آرد سبوس گندم برگ بید هر واحد یک کف گل خطمی پنج توله نمک طعام چهار توله نمودن و بعد از ان اطراف بستن مفید ست و اگر حرارت زائد بود گل بنفشه و نیلوفر هر یک پنج توله کدوی سبز یک عدد بیفزایند و یا از نمک شور و دو دام سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک نیم پاو تخم خطمی چهار دام در آب جوش داده هر گاه نصف بماند نیم گرم پاشویه نمایند و اگر ادویه دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و نمک شور و سبوس و برگ کنار هم کفایت میکند و شموم صندل و کافور و جراده کدو در گلاب ساییده فی الفور تسکین بخشد و هر گاه خیار را قطع کرده ببویند همین اثر دارد و شمیدن گلاب و پاشیدن قدری از ان بر چهره نیز مسکن سریع ست و کذلک آب بید و بوییدن گل خشخاش تازه و گل بید و عرق او و بهار مج و سفر جل و گل باقلا و پوست بیخ لفاح و آس سبز و نمام هر واحد مفید در د سر حار ست و سعوط کافور و افیون هر واحد یک سرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته برای تسکین صداع شدید الالم معمول ست و این سعوط طباشیر نیز مجرب ست طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یک ماشه افیون زعفران هر واحد نیم ماشه در شیر زنان و روغن گل و روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سعوط نمایند و سعوط افیون بقدر عدس در آب عنب الثعلب حل کرده سریع الابرا ست و سعوط مروارید محلول در درد اول مزیل صداع حار ست و سعوط کافور و صندل بگلاب نیز مفید و کذا قطور سه قطره عصاره عنب الثعلب و بعد از ان سه قطره روغن بنفشه نافع ست و کذا د و شعیره کافور بآب کاهو و یا بروغن گل مجرب و تسعیط روغن نیلوفر یا روغن کدو یا روغن خشخاش یا شیر دختران و یا بزر البنج سفید و یا آب کدو یا آب کاهو

یا آب کشنیز تازہ یا آب کاسنی تازہ یا آب برگ عنب الثعلب ہر واحد نافع صداع حار ست و ادہان نافعہ طلاءً و سعوطاً روغن کدو و کاہو و نیلوفر
و خیار و غیرہ ادہان غیر قابضہ است و تدہین و تسعیط روغن لبوب سبعہ نیز برای صداع حار و یابس نافع ست و ضماد این قرص مثلث در آب کشنیز
سبز یا آب کوکنار سائیدہ در تسکین صداع حار معمول ست مرکی افیون بزرالبنج لادن کافور زعفران پوست بیخ لفاح ہر یک پنج درم کندر انزروت آملہ گل ارمنی
ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بہ گلاب و آب کاہو سرشتہ اقراص سہ پہلو سازند و اگر کشنیز خشک را بریان کردہ بسرکہ و روغن گل سائیدہ مکرر طلا کنند برای صداع حار
و آنکہ عرض تپہای گرم بود معمول استاد مرحوم ست و ایضاً آرد جو بسرکہ و روغن گل و گلاب خمیر کردہ بر جبہہ و صدغین ضماد کردن برای صداع حار عجیب التاثیر
است و ضماد آرد جو گل خطمی سفید گل بنفشہ گل نیلوفر مساوی بگلاب و اندکی سرکہ و روغن گل سرشتہ نیز معمول ست و در صداع شدید الحرارۃ گل نیلوفر کشنیز سبز
گل بنفشہ پوست خشخاش باریک سائیدہ و اندکی گلاب و قدری افیون و کافور داخل کردہ بکار برند و یا آرد جو گل بنفشہ نیلوفر بلعاب اسبغول کہ در گلاب آوردہ باشند
سرشتہ ضماد نمایند و ہنگام شدت درد و بیخوابی برای تخدیر پوست خشخاش زیادہ میکنند و گاہی بزرالبنج بلکہ قدری افیون باندکی زعفران کہ مصلح آنست می افزایند
بالجملہ اگر در صورت شدت درد احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بکاہو و تخم خشخاش و پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون و بزرالبنج و بیخ لفاح قدری با ادویۂ
دیگر آمیختہ استعمال نمایند لیکن از مخدرات صرف حذر کنند کہ مورث ظلمت بصر ست و ایضاً در صداع حار سا ذج شدید الحرارۃ در آب خرفہ و آب حی العالم و آب بید و
گلاب کافور و اندکی افیون حل کردہ پارچہ بدان تر نمودہ بر سر گذاشتن و ضماد کردن مجرب حکیم اجمل خانست و کذا برای صداع شدید بنفشہ تخم کاہو آرد جو بگلاب
سائیدہ طلا سازند و اگر وجع شدید تر باشد قدری افیون و زعفران بیامیزند و ضماد گل مچکند و کشنیز و تخم کاہو و صندل سودہ ہر واحد یک درم افیون زعفران
بزرالبنج ہر یک نیم درم نیز نافع ست و طلا از صندل بآب سودہ و یا جرادۂ خیار و یا محلب و یا برگ حنا بآب سادہ یا بآب کاسنی سائیدہ و یا برگ خرفہ
بآب یا بسرکہ سودہ و یا کشنیز سائیدہ بسفیدۂ تخم مرغ آمیختہ و یا آرد جو بآب سرشتہ و یا قدری افیون بآب حل کردہ روغن گل آمیختہ و یا کشنیز و یا کاسنی
بنمک و یا بطبوخ سر و پیشانی از تخم کاسنی و رگلاب با آب سودہ نیز مفیدست و نزد اہل ہند تقہیہ چوکا و دوب مساوی بآب سائیدہ بر سر و کذا
گیرو و تخم خطمی یا برگ آن بآب سائیدہ بر سر و پیشانی و کذا برگ کنجد بآب یا بسرکہ سودہ و کذا چوب ساج کہ آنرا سال نیز گویند بآب سائیدہ و کذا برگ
بکاین بآب سائیدہ و کذا بیخ انار بآب سودہ و کذا برگ کنار و سبوس گندم با نمک سودہ در صداع حار سودمندست و نطول جو مقشر جرادۂ کدو تخم کاہو
اسبغول بنفشہ تخم خطمی نیلوفر بآب جوش دادہ بر سر ریختن نافع و این نطول نافع صداع حار و سہر ست بنفشۂ خشک جو مقشر تخم کدو ہمہ کوفتہ تخم خرفہ برگ کنار
پوست خشخاش و گل آن بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاہو برگ بید گل سرخ در آب بپزند تا سرخ گردد و مکرر بر سر ریزند بعدہ تغریق سر بروغن بنفشہ مضروب
بشیر کنند و تنطیل بمطبوخ بنفشہ و بابونہ و یا صرف گل نیلوفر بر سر نیز سودمند بود و ہرگاہ شانہا بر قدمین و ساقین بکشند و از پس آن بشویند بآب نیم گرم
یا بآبیکہ دران ادویۂ پاشویہ پختہ باشند در جمیع اقسام صداع حار خصوصاً عند صعود ابخرہ بسوی دماغ بسیار نافع ست و ریختن آب سرد بسیار بر سر داطراف
و روی حتی کہ سردی بقعر سر محسوس گردد ہنگام شدت حرارت نفع میکند و چون لیمو را بریدہ یک قاش آن بر پیشانی بمالند صداع حار را زائل گرداند و بعضے
نوشتہ اند کہ ہر دو قاش آن را بر تابہ گرم گذارند و یکی بر داشتہ بر پیشانی کماد نمایند و ہرگاہ سرد شود بر تابہ نہند و از قاش دوم تکمید کنند و ہمچنین تا یک گھری
بعمل آرند کہ نافع صداع حار ست و بدانند کہ بقول ابو ماہر جلوس علیل در مسکن بارد تا یک ساعت پس غسل کردن آن بآب سرد فی الحال مسکن صداع
حادث از حرارت آفتاب ست و گویند کہ اگر این صداع بزودی زائل نگشت و تدابیر مذکورہ ہیچکی سودی نہ بخشید باید دانست کہ در دماغ فضلہ اخلاطی جمع
شدہ بسبب قوت حرارت و شدت الم و انجذاب مواد بسوی آن پس استفراغ او تمر ہندی و شیرخشت و شربت نیلوفر کنند و ایضاً درین ہنگام بیان تدابیر فروگذاشتہ
جذب فضول از دماغ نماید یعنی باندک سقمونیا جمع نمایند و لہذا آشامیدن آب تمر ہندی با شربت بنفشہ و یا نیلوفر باندک شربت اسطوخودوس و یا بآبیکہ اندک
اسطوخودوس دران خیسانیدہ باشند اکثر نفع می بخشند و الا واجب ست کہ ملاحظہ نمایند کہ کدام خلط غلبہ نمودہ پس استفراغ آن نمایند بفصد یا حجامت
و یا تلیین و یا اسہال بہر چہ حدس صائب اقتضا نماید و بعضے عصابہ را کہ از سوء مزاج حار سا ذج افتد نوعی از صداع شمسی شمردہ اند و آن جدا ذکور

گردد و ایضاً بدانند که صداع حار که از تناول ادویهٔ گرم و اغذیهٔ مصدعهٔ ضارهٔ دماغ افتد اکثر بسبب تولید ابخره موجب صداع میگردد اما گاهی بنفس کیفیت حار و گرمی خون نیز صداع می آرد پس اگر تدابیر مذکوره تسکین نیابد بصورت تولید ابخره و خوف انجذاب مواد تنقیه بفصد وغیره درینجا نیز مناسب بود و ایضاً درینجا سوای تدابیر مذکوره بهر تبرید دماغ طلا اقرصی که از انزروت و اقاقیا و صندل و حضض و گل نیلوفر و مامیثا و تخم کاهو بآب کشنیز سبز ساخته باشند نافع ست و اقراص ماکوله از مغز تخم خیارین و کدو و کشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین و شیرخشت سود مند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و تمر هندی و آلو و مانند اینها از اشربهٔ بارده مفید و اگر تسکین نیابد باین تدابیر باید که تلیین طبیعت نمایند بملینات مانند نقوع فواکه یا فلوس خیار شنبر و شیرخشت و ترنجبین و یا بدون آن و یا نقوع خیار شنبر و شیرخشت که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند و یا نقوع هلیلهٔ زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیار شنبر و شیرخشت یا ترنجبین یا آلو یا تمر هندی و امثال اینها و یا رب هلیله یعنی ست آن بر آورده از ان حب ساخته استعمال نمایند و نطول آب مطبوخ گل نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جو مقشر و انکباب بر بخار آن و تضمید بثفل آن و طلا بصندل و نیلوفر و مامیثا بآب کدو و یا خیار و کاهو و کشنیز تازه سوده بریافوخ نافع بود و اکثر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می بخشد و بعضی حذاق نوشته که از صندل و کافور و گلاب و قدری سرکه بر سینه طلا کردن باین صداع نفع میکند و بولس گفته که کدام شی ابلغ درین از سعوط شیر دختران بقدری روغن بنفشه بر برف سرد کرده نیست و کذا سعوط با تهابکے بقول بارد و ادهان بارد و بوئیدن ناز بو گلاب و قدری سرکه بران پاشیده و یا شم کافور و یا صندل مسحوق بران سرکه پاشیده مفید و شم افیون در دفع این صداع از مجربات جخندی ست و نشوق روغن گل بسرکه آمیخته نیز نافع نوشته و در مساکن بارد رطب نشینند و اطراف بید و نیلوفر بر بستر فرش کنند و از اغذیهٔ ضار دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثوم و بصل و ماهی و شیرینی پرهیز نمایند و بنوم و سکون و آرام امر کنند و غذا در صداع حار کھچڑی یا دال مونگ با خشکه یا ماش یا توری یا کدو و یا اسفاناخ یا خرفه یا اتقالهٔ یمانی ساده یا ترش بآب لیمو یا غوره بروغن بادام بدهند یا نان سفید مغسول بآب انار میخوش یا حصرم یا آب رائب که شدید الحموضه نیست بدهند و خوردن ماست و دوغ انفع و اگر طبع قبض بود آب آلو و تمر هندی و چقندر با ترشی مناسب و اگر لین باشد آب انار دانه و حصرم و سیب و سماق و زرشک اولی ست و عدس مطبوخ مطیب بروغن بادام مفید و خوردن کرنب بستانی بلحم حملان اگر تپ نباشد و ایضاً در صورت ضعف قوت و عدم تپ شوربای حادان با بقول مذکوره جائز ست و از فواکه نافعه انار و ناشپاتی و سیب و تربوز و تمر هندی و خیار و شفتالو و نرنگتره و فالسه اقوال اطبا سویدی گوید که شم و اکل و ضماد گل سفرجل و کذا التضمید اسفل قدم بگل بنفشه و ترشی ترنج و کذا ضماد شاهٔ چینی بگلاب سوده بر پیشانی و صدغین و کذا التضمید بحب عرعر سوده بگلاب سرشته بر صدغین و کذا ضماد خمیر آرد بسرکه و روغن گل و گلاب جوشانیده یا حل کرده به شقیقه و پیشانی و کذا ضماد گل خشخاش خشک بگلاب در تسکین صداع حار مجرب من ست و ضماد گل حنا سوده در آب یا گلاب یا در سرکه در روغن گل سرشته و یا روغن حنا بسرکه و یا خشخاش سفید بسرکه و یا پوست خشخاش بآرد جو یا گلاب و کذا روغن خشخاش یا روغن گل یا جرادهٔ کدو و کذا عصارهٔ او بآرد جو و کذا التضمید بیافوخ بعصارهٔ برگ خرفه و آرد جو و کذا طباشیر بسرکه و روغن گل و یا کافور و صندل بگلاب و یا گل بنفشه کوفته بآب بخته و یا گل نیلوفر سوده بسرکه سرشته و کذا صندل سفید یا سرخ بگلاب و قدری سرکه و کذا صندل چهار درم انزروت دو درم بگلاب سرشته و یا عصارهٔ برگ انگور و یا بزر قطونا بسرکه و روغن گل و گلاب سرشته خواه در سرکه تنها جوش داده و کذا عصارهٔ کشنیز و یا عصارهٔ برگ بید و گل آن و یا طحلب بسرکه و یا عصارهٔ عصی الراعی و یا کثیرا و یا عصارهٔ حی العالم بسرکه خواه روغن گل خواه آرد جو و کذا عصارهٔ مامیثا بسرکه و کذا عصارهٔ بارتنگ و روغن گل و کذا عصارهٔ سفرجل و یا روغن او بسرکه و کذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی و یا برگ کنار بسرکه و کافور و کذا روغن زیت و یا سفیداب مخلوط بسرکه و روغن گل و یا خبث الحدید بسرکه و گلاب و یا بیخ لفاح و یا افیون بقدر نخود در سرکه حل کرده بر جبهه و صدغین و کذا انزروت و صندل مساوی بسفیدهٔ بیضه سرشته و کذا شعیرهٔ افیون و کذا اسفاناخ بسرکه سوده با ہمیه و کذا سویق شعیر با آرد آن بآب انار ترش و کذا عصفر بسرکه و یا نشاسته بسرکه و روغن گل و یا عصارهٔ کاهو یا تخم آن تنها یا باندکی سرکه و یا حب الآس فوق مطبوخ و مفید ان قوی تر از سیاه ست و یا عصارهٔ آس بسرکه و یا عناب سوده بگلاب سرشته و یا حی العالم محلول بگلاب هر واحد نافع این صداع ست و شم و اکل و ضماد بنفشه و نیلوفر و عرق بید و قثا و خیار و شرب و ضماد مغز تخم کدو و کذا روغن او و کذا عصارهٔ عنب الثعلب و کذا گلاب و کذا کاهو و کذا تخم کرنب بستانی و کذا اسبغول بلعاب گل خطمی

آمیخته و شربت مار القرع با یک مثقال پوست بیخ عنب الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارهٔ برگ خبوط و شاخهای نرم انگور و یا آب لیمو و شربت او
و یا نقوع تمرهندی و یا نقوع عناب و یا شیرهٔ تخم خشخاش سفید بعض اشربهٔ حامضه شیرین کرده و یا اسبغول و یا خوردن سه درم کشنیز خشک مثل او شکر و یا کتیرا
و یا افیون بقدر عدس و یا شربت او در ماء الشعیر و یا خوردن کاهو تنها خام و با سرکه پخته و یا خوردن آلو بخارا و نوشیدن نقوع آن لصاحب صداع حار سودمند است
ایضاً حکیم ممدوح می‌نویسد که لعاب بهدانه در گلاب برآورده شرباً و ضماداً برای صداع حادث از حرارت آفتاب مجرب من است و کذا آنکه سر را با سرکه و روغن گل
در آن تر کرده و ضماد عصارهٔ کنجد بر روغن گل و کذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی بر روغن گل و کذا گل کدو یا برگ آن سوده و کذا بزر قطونا با آب لت کرده روغن گل آمیخته
و کذا عصارهٔ خرفه بر روغن گل و کذا عصارهٔ مامیثا در گلاب و اندکی سرکه حل کرده و کذا گل حنا با گلاب و اندک سرکه و کذا روغن بادام با سرکه مخلوط کرده و کذا فوفل
مع تخم کدو و کذا پوست خشخاش سوده با سرکه در روغن گل سرشته و کذا روغن گل و گلاب و سرکه مخلوط و کذا عصارهٔ حی العالم بر روغن گل مفید صداع حار حادث
از حرارت شمس است مسیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و یبوست بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بچیزی استفراغ نماید بلکه می باید که تبرید و ترطیب سر کنند
در روغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر با اندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر ریزند و این هنگامی است که حرارت از آفتاب و غیره باشد نه از
بخار حار که از اخلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر از چنین باشد واجب است که ترک روغنها کنند و عصارات بارده مثل عصارهٔ کاهو و بید و خرفه و
حی العالم و گل سرخ و غوره و کدو استعمال نمایند و سرکه سوم حصهٔ عصاره بگیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال نکنند مگر آنکه با این صداع بیخوابی باشد و اگر قوت
مساعد باشد بهلیلهٔ زرد اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود با آب آلو بخارا و خیار شنبر و تمرهندی اسهال دهند و از بقول بارده مثل کاهو و خیار و کدو و بقلهٔ یمانی
و خرفه غذا سازند و اگر تپ نباشد شوربای چوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ حامضه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر قبض
بود آلو بخارا و تمرهندی و مار القرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات قوی استعمال نباید کرد و باید که بمحللات میل کنند مثل نطول با آب بابونه و
صعتر و برگ قصب و سزاوار است که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از اضمده و نطولات بر تارک سر استعمال نمایند زیرا که استخوان آنجا نرم و متخلخل
است و اگر در سر بخارات حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پس واجب است که بعض عصارات مذکورهٔ بارده را با سرکه بیامیزند و پارچه بدان تر کرده بر سر
خاصه بر یافوخ نهند و تبدیل نمایند هرگاه نیم گرم شود و بزر قطونا را در سرکه و روغن لت کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه ببویند و هرگاه
درد و التهاب اشتداد نماید بگیرند یک طسوج افیون و مثل او کافور در روغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و بر صدغین انزروت نیم جزو صندل سفید
دو جزو افیون سدس جزو با آب کاهو سرشته طلا سازند و چون با تبرید احتیاج ترطیب گردد بر روغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو یا روغن تخم خیار با آب کاهو
یا آب خرفه یا آب پوست کدو سعوط نمایند و اندک کافور بشیر دختران حل کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی بارد مثل کافور و گلاب و بنفشهٔ تر و صندل
ببویند و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و جو مقشر کوفته و پوست کدو خوب پخته در طشت بریزند و اندک روغن بنفشه یا روغن گل
در آن ریخته بر آن انکباب نمایند و از بالا سر را بند کنند و آب را بچوب بجنبانند تا صعود بخار رطب بسوی آن زیاده شود و بعده مرتبهٔ دوم و سوم بجوشانند
و در یک روز سه مرات استعمال کنند و هرگاه روغن بنفشه خالص با آب شیرین گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست و پای
محکم بربندند و بمالند و همچنین بدن بقوت و اطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسبغول بجلاب است و
استفاف کشنیز خشک با اندک شکر و لیسیدن سیب و امتصاص انار ترش و بوعلی سینا می‌نویسد که غرض در علاج این صداع تبرید است و در ابتدای آن
ریختن روغن گل خالص سرد کرده بر سر از نافع‌ترین اشیاست و بهتر آنست که دیواری از خمیره و غیره گرد یافوخ کشیده روغن مذکور بر سر نهند و بر تمام سر
استعمال نباید کرد و اگر روغن گل تنها فایده نکند آب بقول و اقسام نباتات بارده آمیزند و از سعوط شیر و روغن بنفشه یا روغن گل بر برف سرد کرده چیزی نافع‌تر نبود
و برای ریختن بر سر روغن گل با سرکه آمیخته نیکوست زیرا که سرکه معین بر تنفیذ است و گاهی نوشیدن سرکه با آب بسیار آمیخته منفعت شدید می‌نماید و اما ازین
جمله صداع حادث از احتراق شمس است و علاجش نیز همین علاج است مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکونت مساکن بارده و استعمال اضمده

ونطولات ومروخات از جمیع ادہان بارد بالطبع مبرد ببرف وہمچنین نشوقات وقطورات وشمومات مذکوره وباید که درین وغیرہا از ہمہ انچہ تحریک عطسہ کند از
آواز قوی واکثار فکر وجماع وگرسنگی اجتناب نمایند وانچہ از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغیرا و سهل بود وبصورت مهلت وسهل انگاری بعید
نیست که علاجش متعذر یا متعسر گردد واز ان صداعی که عظیم وخطیر باشد بهم رسد وموجب ورم گردد ودر اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن نبود که
تسخین نماید فقط بلکه از جهت ثوران ابخره وتحریک اخلاط ساکنه بود پس مثل این باوجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشد وگاهی در انچه ثوران ابخره
وتحریک اخلاط نکند حاجت باستفراغ افتد واین وقتی باشد که امتلا معلوم کنند ودران خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود ودرینجا اگر از امر استفراغ خلط
غالب غافل شوند از استعجال آفت ایمن نباشند وچون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد وگرمی از حد تجاوز کند بگیرند اسپت جو واسبغول وہر دو باب
عصی الراعی بسرشند وسرد کرده بر سر ضماد نمایند صاحب **کامل** گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولاً بر سر روغن گل نو بسرکه خمر وگلاب
آمیخته ببرف سرد کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف وبخرفه وجراده کدو وبرگ بید وحی العالم باریک سوده اندک گلاب وسرکه وصندل سفید
سفید آمیخته سرد کرده بر سر ضماد نمایند ویا بزر قطونا بگلاب وسرکه آمیخته بعمل آرند وجالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید مؤخر سر که آن منشای عصب است وہرگاه
که ضماد گرم شود دور کنند واعاده بدل آن نمایند وہمچنین دو سه ساعت بعمل آرند ومریض را جلاب ورب غوره باب سرد یا برف بنوشانند وانار امتصاص نمایند
وسبوس جو وشکر وگلاب ومانند آن غذا سازند وجالینوس در کتاب ادویہ مرکبہ گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی ہوا اگر در علاجش مبادرت نمایند
بسهولت ساکن شود واگر بگذارند حتی که مدت او دراز گردد زوال او مشکل ست واگر صداع از تناول اغذیہ یا ادویہ حاره حادث شود باید که مبادرت بفصد نمایند
ومقدار حاجت خون بر آرند وجلاب بلعاب اسبغول وشیره تخم خرفه بدهند وبصندل وگلاب وکافور ضماد کنند وبنفشه تر ونیلوفر ببویند وسائر تدبیر مذکور بعمل آرند
واگر صداع از حرارت سفر متحرک از داخل بدن افتد تلطیف وتبرید مذکور استعمال نمایند وگل سرخ بنفشه نیلوفر خطمی آرد جو ہر واحد سه درم صندل پوست خشخاش
تخم کاهو ہر واحد دو درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده باب خیار وآب کاهو واندکی از روغن گل وسرکه آمیخته بر موضع الم راس ضماد کنند وایضاً آرد جو
خطمی بابونه اکلیل الملک تخم کاهو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر ہر واحد سه جزو بزر البنج یک نیم جزو اقاقیا دو جزو زعفران سدس و نیم سدس جزو ہمه را باریک سائیده
باب خرفه یا آب حی العالم یا آب کاهو یا آب کدو بسرشند ایضاً برای صداع حار پوست خشخاش وبرگ آن خطمی آرد جو ہر واحد چهار درم پوست بیخ لفاح بزر البنج
تخم کاهو ہر واحد سه درم افیون دو درم باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند ویا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین ودیگر موضع از سر ضماد نمایند وایضاً پست تخم
وبزر قطونا باب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضماد کنند وہرگاه گرم شود تبدیل نمایند وہرگاه شدت صداع بدرجه بود که بران صبر نتوان کرد این ضماد
نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او افیون دو دانگ باب کاهو وآب کشنیز وآب حی العالم سرشته بر موضع ضماد کنند وبر صدغین صفحه رصاص نهند
تا شریانین ثقیل گردد وایضاً گلاب وآب خرفه وآب حی العالم وآب کاهو وآب کشنیز وآب کاسنی وآب خیار وآب کدو وآب بارتنگ وآب بید ہر کدام ازین آبها
که میسر شود جمع کرده روغن گل وگلاب آمیزند ودران اندکی کافور حل کرده پارچه کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند وچون گرم شود تبدیل نمایند وگلاب وسرکه
که دران اندک افیون گداخته باشند ببویند ویا بوزن یک حبه کافور ومثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه وشیر دختران حل کرده سعوط نمایند
ونیلوفر وگل سرخ وغیره که در قول مسیحی گذشت ببویند وبآبیکه دران بنفشه وگل سرخ پخته باشند نشوق کنند پس اگر ساکن نشود این سعوط بعمل آرند آب خرفه
یا کاهو وکدو وحی العالم از پارچه صاف نموده بران اندک روغن گل وروغن نیلوفر معمول از مغز کدو یا روغن او انداخته بقدر حاجت سعوط نمایند وایضاً آب حی العالم
وآب جراده کدو وآب خیار ہر واحد یک جزو روغن نیلوفر نیم جزو طباشیر سدس جزو شیر دختران مساوی ہمه اندک کافور دران حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت
واین سعوط قوی النفع ست بگیرند سرطان نهری وخوب کوفته باب مهرا پخته صاف کنند وباندک روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت
در بینی چکانند وایضاً طباشیر سک ہر واحد نیم درم افیون نشاسته ہر واحد یک دانگ ہمه را سوده باب مثل عدس حبها سازند واز یک حب در روغن گل و
آب حی العالم حل کرده سعوط نمایند وباید که ساقین بعصابه بر بندند وپای در آب گرم نهند واز حرکت وکلام وغضب وآواز شدید منع کنند واز اغذیہ حاره والبان

اجتناب نمایند وامر بخواب وسکون وآرام فرمایند وماء الشعیر بجلاب بدهند وجلاب وسکنجبین ساده ویا آب تمر هندی بجلاب ویا بزر قطونا وتخم خرفه بجلاب
وآب انار بنوشانند وازادویهٔ نافعه درین صداع خورانیدن دو درم کشنیز خشک سوده بجلاب یا آب سرد است وغذا مزوره کدو وماش باب انار وآب غوره واسفاناخ و
بیخ کاهو وبقلهٔ یمانی بروغن بادام وکشنیز خشک وتره وماهی اربیان در ضمن اخنی سازند واگر قوت ضعیف باشد وتب نبود چوزهٔ مرغ وتیهو ومانند آن خورانند واز فواکه انار
وشفتالو وبه وتوت وآلو وشاه لوج بر برف سرد کرده بدهند اگر زمانه تابستان باشد طبری گوید که اگر صداع از احتراق شمس باشد مریض را بحمام نشانند چندانکه عرق نکند
وامر بجلوس در خانه کنند که در انجا پارچه‌ها از بدن دور میکنند وآن را مسلخ میگویند تا هوای آن موضع را استنشاق نماید وبر بدن او آب نیمگرم مکرر ریخته از حمام برآورند
پس بر دست وپای او آب سرد بریزند چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام یا بعد ریاضت عنیفه بر اطراف ترطیب مزاج دماغ میکند بعده
بمکانی که دران باد سرد آید وبرگ بید وگل نیلوفر وبنفشه وبهرم یعنی گل مغیلان فرش کرده باشند ببرند وبپیش او از فواکه نبق وبطیخ رقی وسیب مقطع در گلاب
مخلوط بصندل سفید واندک کافور نهند وشاهسفرم ببرف سرد کرده وبران گلاب واندک کافور پاشیده ببویند وباید که غذای او بقول رطب ومغز خیار وکشوث رطب
وکاسنی بسرکه باشد واگر صداع منحل نشود سرکه اندران آب برگ بزرقطونا آمیخته باشند ببویانند وبر سر ریزند وبگیرند آب خیار وآب حی العالم
وآب برگ بید وآب برگ اسبغول وجمع کنند واگر آب برگ مامیثا یا آب گل آن یافته شود نیز آمیزند بعده لعاب اسبغول آمیخته واندک سرکه بران ریخته
حرکت دهند تا یک ذات شود وبعد ازان اندک روغن گل بران ریخته قدری ازان بر سر ریزند ودیدم کسی را که صداع از گرمی آفتاب باشد وبدین آب
علاج کرده شود وبدان نجاح حاصل نگردد ودر بصره خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید وابن سیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود واگر
ازین صداع زائل نمیشد ایشان را امر بنشستن در آب سرد می‌نمود وفی الحال صداع زائل میگشت وهرگاه این صداع بماند ازان سوء مزاج بهم رسد و
صداع دوام نماید وگویا که آن حمی یوم است که اگر طبیب ازان تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند ازان حمیات صعب بهم رسند وسبب صداع حار سازج گاهی از
داخل بود وعلاج این همانست که مذکور شد ودران این تدبیر زیاده کنند که ماء الشعیر بنوشانند وآب نیم گرم که دران جو وبرگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشند بر سر
ریزند وبگیرند شیر بز که آنرا اندک جو وکاسنی وبرگ بید خورانیده باشند ودران پنیرمایه حل کنند تا منجمد گردد بعده برگهای انگور خیابان پهن سازند که تمام سر را بپوشد
پس آن شیر منجمد را بران نهاده بر سر نهند وبعصابه بربندند وامر بخواب نمایند واگر ازین زائل نگردد حلوا از خشخاش ونشاسته وروغن بادام یا روغن مغز تخم کدو
بسازند واگر این هم کفایت نکند بگیرند روغن نیلوفر وروغن بنفشه وروغن تخم کدو هر واحد یک درم شیر دختران مساوی همه روغنها وباهم آمیخته حرکت
دهند تا مختلط گردد پس صاف نموده سرد کرده بقدر یک درم سعوط کنند واگر بعد آمیختن شیر منجمد گردد باید دانست که شیر فاسد است آنرا بکار نبرند ونشان صلاح
شیر آنست که باین اشیا رشل مائیت بیامیزد ومنجمد نگردد واگر با صداع تب باشد این سعوط استعمال نکنند وابن سیار اسفنج تازه در آبهای مذکوره تر کرده بر تارک
سر می‌نهاد واما اهل عراق قاطبةً اعنی اهل بغداد درین صداع اگر تب نباشد امر بدوشیدن شیر زنان بر یافوخ ساعت بعد ساعت ونشستن او در آب نیم گرم میکنند
ومعالجه بزرگ درین صداع تفقد قاروره وتلطیفه بحسب واجب اوست بهر آنکه گرمی این گاهی بحرارت قلب مؤدی گردد وازان حمیات صعب بهم رسد ویا اطلا
راگرم کنند وازان حمیات خلطی عارض گردد وبدانند که تبرید دماغ زیاده تر ازانچه واجب است واز احتمال مزاج مریض گاهی بفساد عظیم مؤدی گردد حتی که اگر
تبرید باشیای مخدره مثل بیخ افیون ویبروج وکافور بسیار کنند بهلاکت مریض انجامد وطبیبی را دیدم که تبرید این صداع بسرکه وافیون وکافور نمود وصاحب صداع
عورت حامله بود پس حمل او ساقط گردید وبعد ازان سکته بهم رسید وبعد سه روز هلاک شد وذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تبرید یاد دارند وتغیر احوال
مریض ونقصان حواس وفراموش نکنند پس اگر ازین علامات چیزی ببینند از تبرید باز مانند وآب نیم گرم بر سر ریزند وپایها بمالند واعضا هم غمز کنند جرجانی
وایلاقی مینویسند که روغن گل وگلاب وسرکه آمیخته سرد کرده بر مقدم سر نهند ومقدار روغن گل ده درم وگلاب ده درم وسرکه تند دو یا سه درم باشد وآنرا
که سردی بیشتر باید سرکه فزون تر از روغن کنند وآنرا که متوسط باید سرکه با روغن برابر کنند وآنرا که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت
کم وزیاده نمایند واگر حاضر باشد برگ بید وبرگ سیب وبرگ به وعنب الثعلب وبرگ انگور وساق خرفه وبرگ کوک وکشنیز وغوره بکوبند وروغن گل وگلاب

وسرکه آمیخته ضماد کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسبغول بگلاب و آب غوره و آب برگ بید و مانند آن لت کرده بر مقدم سر نهند و
گلاب بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع انحطاط کند ضمادات بارد کم کنند و روغن بابونه بیامیزند و شربت
وشکر و ماء الشعیر و اسبغول و شکر و آب انار ترش و شیرین دهند و غذا مزوره باب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد معمول از برگ خرفه و جغرات بدهند و
اگر طبع قبض باشد این بوارد از آب آلو و آب توت سازند و ماهی خرد بسرکه موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که
نان درآب سرد ترکنند و یک ساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نهاده آب بریزند پس آنرا بدوغ ترش کرده یا بسرکه یا بغوره چرب
کرده بخورند و اگر بیخوابی رنجه دارد از برگ کاهو و کدو و اسفاناخ سنبوسه سازند و همه میوهای سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز
تخم کدو و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند مفید بود و ابن الیاس گوید که صداع حار از سوء مزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب
وغیر آن سکنجبین با آب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماء الخیار سی درم بشکر سفید و یا آب تربوز سی درم بشکر سفید و یا تمر هندی ده درم
بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب و یا شربت غوره بگلاب بنوشانند و غذا مزوره ماش و تمر هندی یا انار دانه دهند و تبرید سر بشمومات و نطولات بارده
و نهادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن ادویه حاره و مانند آن تبرید سر بادهان
و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جراده کدو و گل او و برگ او بر سر و آب بید بسرکه و صندلین و گلاب و نوشیدن جلاب بارد
مثل تمر هندی و آب انارین معصور بشحم آن و سکنجبین ساده و آب تربز و تلیین طبیعت بماء الفواکه و شیر خشت و صداع حادث از غم ازین قبیل ست و بهترین
علاج آن خواب و ترطیب و خوردن کاهو و خیار و تربوز ست و غذا مزوره ماش و کدو و بچه مرغ یا ماء الشعیر اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد گیلانی گوید باید
که در علاج صداع حادث از سوء مزاج حار ساذج نظر کنند در نبض و قاروره پس اگر از حالت طبیعی تغیر فاحش نموده باشد این بر مشارکت بدن دلالت
کند و درین هنگام کشادن فصد سزاوار ست و جلاب بلعاب اسبغول یا شیره تخم خرفه و سکنجبین با آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر برف سرد کرده بر یافوخ
خصوصاً بعد حلق آن تبرید راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب نخلخه ساخته بویانند و گاهی استعمال مخدرات مثل
افیون و لفاح میکنند چون صداع شدید باشد و مریض برداشت او نکند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که دران تبلید ماده و اضرار بحواس
و ذهن ست و برگ کدو و کاهو تر و تخم خشخاش و پوست آن و گل آن و گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسیحی گذشت همه یا آنچه بهم رسد بدستور
در ظرف سر بند کرده خوب جوشانیده انکباب نمایند و نخلخه بارد استعمال فرمایند مثلاً بگیرند روغن بنفشه و گلاب هر واحد یک جزو سرکه تند ربع جزو و در شیشه حرکت دهند
و اگر خواهند آب کاهو تر و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور دران افزایند و شمومات بارده مثل گل سرخ وغیره که در قول مسیحی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای
آن بوئیدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید اهتمام بسیار و ریختن آب گرم بر سر ست لیکن
بسیار ریختن آن صداع حار بلا ماده را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و سعوط روغن لبوب سبعه بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ابخره حاره شرب بزر قطونا
بشکر و جلاب و مص انار و سیب و به و امرود که هر واحد میخوش باشد و شرب پست گندم مغسول بدفعات بعده ببرف یا یخ سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته
سفید ست و غذا کشک شعیر بشیره مغز بادام و اسفیدباج اگر سرفه باشد یا با آب غوره یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تمر هندی یا جوبانی
خشک بدهند و در طعام کشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیره تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو ببرف یا یخ سرد کرده نافع ست **بعضی متاخرین** مینویسند
که در صداع حار ساذج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیموی کاغذی و یا نیلوفر و یا بنصف وزن آن سکنجبین ساده آمیخته بقدر چهار توله در عرق بید ساده و کاسنی
و نیلوفر و گلاب هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چار ماشه و برگ بید سبز و برگ گلاب و کشنیز سبز سوده بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند
و وقت ظهر تمر هندی چار توله در آب هندوانه یا پاؤ آثار مالیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بدهند و نخلخه از گلاب کهنه و سرکه و آب کشنیز سبز و
عرق بید مشک هر واحد یک توله صندل سفید هفت ماشه کافور یک ماشه آمیخته بکار برند و ضماد اوراق که در قول ایلاقی گذشت هر واحد نیم دسته گرفته بگلاب

وسرکه کهنه و روغن گل هر واحد یک توله بکار برند و چون گرم شود دیگر خنک بر مقدم سر نهند و آنجا که خواب کم باشد سرکه را از ضماد و نطخه دور کنند و بجای
آن روغن کاهو و خشخاش بعمل آرند و بعد از سه روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن بابونه اضافه نمایند و ادویه بارده بمقدار حاجت بکار برند و در صداعی که از
حرارت آفتاب باشد و آن را صداع احتراقی میگویند لعاب اسپغول چهار ماشه با آب انار ترش هفت توله یا جلاب شکر خام که بگلاب و عرق بید مشک ساخته باشند از
مجربات ست و همچنین ضماد برگ حنا و گل مهندی که در موسم برشکال می روید در آب برگ کاسنی سبز یا عرق آن سوده و گل حنای باغی و برگ آن همین اثر دارد
وسوای علاج مذکور در تعدیل و تبرید هوای خانه و غذا و آب و سکونت در مساکن بارده مطیبه مثل صندل کافور و گل نیلوفر و بنفشه و بید مشک و سیب و گلاب و عرق بید مشک
و مانند آن و پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزدیک آب و بوئیدن گلهای سرد و غیره توجه زیاده دارند و چون ازین تدبیر زائل نگردد از استعمال ملینات و مسهلات
چاره نبود بجهت آنکه چون حرارت عارض از احتراق شمس بزودی زائل نگشت و در اخلاط تاثیر نمود آنرا متغیر و متعفن میگرداند و سوء مزاج مادی بهم میرساند و محتاج به تنقیه میگردد

علاج صداع بارد ساذج

وسوء مزاج بارد و مصدع نیز یا از اسباب خارجیه بود و مانند ملاقات هوای شدید البرد یا مجاورت برف و یخ یا فرو آمدن در آب بارد یا آب چشمه های گرم و این نوع
را صداع خبطه می نامند و میل بر زکام میگردد و یا اسباب داخلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد تنها یا بر فواکه رطبه و خوردن اغذیه بارده رطبه مثل خضرات و یا تناول
دوای بارد و مانند اینها پس هرچه در علاج امراض دماغی بارد ساذج مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس و نوار با آب گرم یا بعرق بادیان و گاوزبان
هر یک ده توله و یا طبیخ اصل السوس بادیان تخم کرفس در عرق بادرنجبویه با اضافه عسل نیز مفیدست و کذا قرنفل سه ماشه در گلاب نیم پاو جوشانیده قند سفید دو توله
داخل کرده نوشیدن نافع و مغلی حلو یا مغلی منضج نیز مفید و آشامیدن مطبوخ بادیان و دو درم اصل السوس مقشر نیم کوفته سه درم با گلقند شکری یا عسلی ده درم نافع
اگر خوف تشنگی باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس و غیره ممزوج نمایند و یا مطبوخ اسطوخودوس خطمی مویز منقی اصل السوس مقشر کوفته گاوزبان کشنیز با شکر یا
خمیره بنفشه یا گلقند بنهند و یا بادیان نیم کوفته دو درم بیخ بادیان نیم کوفته چهار درم اسطوخودوس سه درم در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده ده توله
یا شربت بنفشه آمیخته بنوشند و نزد حکمای هند بیخ بانسه نیم کوفته پنج درم جوشانیده صاف کرده نیم دام شکر سفید آمیخته نوشیدن مفید صداع بارد و حار ست و آنجا که
پوست هلیله زرد زنجبیل کشنیز آمله پوست بلیله بابرنگ مساوی یک دانگ کوفته در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف نموده نیم گرم بنوشند و
گاهی قصب الذریره عوض زنجبیل میکنند یا بجای خوردن معجون و بید انجیر و تکمید سر بخرقه گرم و جاورس و انکباب بر آبیکه دران ادویه گرم پخته باشند و تضمید بثفل
آن نفع میکند و کذا دخول حمام مفید بود ولیکن مکث طویل دران نشاید و تقلیل غذا و ترک آن بحسب طاقت و تلیین طبع بحقنه و یا مطبوخ بنفشه و انجیر و غیره
با ترنجبین یا شیر خشت نمایند و خوردن انجیر منقوع بماء العسل نیز ملین طبع ست و بعد تلیین تناول جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر غلافلی و فلاسفه و تریاق
اربعه و مانند اینها قبل از غذا و بعد آن نافع و تدهین سر با روغن حاره مثل روغن عنبر و قرنفل و دارچینی و اقحوان و سداب و فرفیون و دهن راحت و نمامان و دو
مرکب مفید و اگر در روغن سداب یا روغن بان یا مرزنجوش یا سوسن یا یاسمین یا اقحوان یا روغن حب الغار یا قسط یا بید انجیر یا بادام تلخ و مانند آن اندکی فرفیون و
قلیلی افیون حل کرده و یا بدون افیون و بپارچه پشمی یا اسفنج آغشته گرم نموده بر یافوخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین تا صداع زائل گردد بعمل آرند نافع بود
و ایضاً چون در حمام گرم آب گرم متواتر بر سر ریزند تا او گرم گردد و چون از حمام بر آیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود ولیکن باید که تپ
نباشد که در حالت تپ بحمام رفتن مضر ست و مضغ عنبر و راوند و مصطکی هر واحد نافع و خوردن کندر نیز نافع صداع بارد ست الحاصل سر و دماغ رسیده
را در مکان گرم نشانیدن و غذا کم دادن و تلیین شکم بخورانیدن گلقند و یا مطبوخات یا اغذیه ملینه یا شیافات صابون و غیره و حقنه و احتراز از سائر حرکات بدنی
و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن و رسیدن سرما بدان ضروری ست و از کمادات اسرع در تسکین این صداع آنست که سلیخه داشته و اسارون و قرنفل و
دارچینی و میل و زعفران را کوفته در لته بندند و گرم کرده تکمید نمایند و یا در آب جوشانیده و بمثانه پر کرده استعمال کنند و از انکبابات عمده آنکه وار شیشعان در آب
جوشانیده بعد پوشیدن چادر انکباب نمایند و هرگاه آب نیم گرم بماند باز بر آتش گذارند و همچنین مکرر بعمل آرند تا آنکه صداع رفع گردد و انکباب بر بخار

آب دریای شور نیز بقول مالقی مفید ست و پستان چو شانیده بخار او استنشاق نمودن هم نافع و از سعوطات قوی التاثیر اینست که جند بیدستر و فرفیون
مساوی سحق کرده بروغن زنبق که دران سعد مطبوخ باشد یا بروغن سوسن آمیخته بعمل آرند و سعوط بندق هندی در آب سوده معمول ست و تسعیط بزهرهٔ کلنگ
و ماکیان و قندر و نیز نافع و کذا مومیائی محلول در روغن یاسمین و کذا جند بیدستر یا نوشادر در روغن ترب و سعوط بقدر یک حبه از برشعثا در آب مرزنجوش مجرب و تسعیط مرکی در شراب
یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد اینست که شونیز را در سرکه یک شب کنند و صبح سائیده بدان سعوط کنند و نزد اطبای هند سعوط آب بهنگره یا بهمورن
آن شیر زنان یا شیر بز مقدار پنج قطره و اگر بهنگره تازه بهم نرسد خشک آنرا بشیر سائیده صاف نموده چکانیدن ببینی دمند و سعوط یک دو قطره روغن تلخ نیز نافع و ایضا سعوط
روغن نکچکان و کذا افاقل دار فلفل قرنفل همه یا دو یا یک بعرق بادیان حل کرده و کذا آب برگ درخت [illegible] نه صاف کرده دو سه قطره و کذا بیخ کنهل جوش داده قدری آب او
گرفته و کذا بابرنگ زنجبیل قدری و قند سیاه مثل او با آب گرم سحق کرده و کذا گل یاسمین سه عدد در روغن مالیده و کذا نوشادر و کلونجی هر یک [illegible] سرخ با آب سائیده بروغن گاو
آمیخته مفید در صداع بارد ست و از نفوخات عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن عجیب الاثر ست و کذا نفوخ گندم منقوع در شیر عشر و مجفف و مسحوق
که معمول استاد مرحوم ست و همچنین این نفوخ تنباکو و زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب سودمند ست زنجبیل سه ماشه الایچی خرد چهار عدد دارچینی چهار ماشه
تنباکو سورتی نیم پاو جوزبوا دو توله قرنفل سه عدد زعفران سه ماشه فلفل دکهنی دو ماشه نمک لاهوری سه ماشه صندل سفید سه ماشه مثل سرمه سائیده نصف
ادویه در گلاب خوب ممزوج نموده اجزاء ان همه ادویه یکجا کرده در شیشه نگاه دارند صبح و شام بقدر یک ماشه استعمال کنند و کذا مغز تخم سرس یا برگ کنیر خشک کرده عطسه
آوردن مفید و قاقله کبار و یا دار فلفل سائیده نیز نافع و از شمومات شم یاسمین درینجا بسیار نافع ست و کذا شم نارنج و برگ ترنج و نسرین و روغن آن و عنبر و عود
و صعتر و بابونه و زعفران تنها یا دارچینی و قاقله کبار و نمام با دو غالیه هر واحد سودمند و اگر [illegible] ابر کفدست باندک نوشادر بمالند که آب شود و نزدیک بینی برده چند
مرتبه نفس بکشند مجرب ست و بوئیدن شونیز بصره بسته گرم نموده نیز نافع و بقول بقراط سلیخه و زنجبیل و فلفل [illegible] و کندش کوفته در خرقه کتان بسته شمیدن مفید صداع
بارد ست و از نطولات نافعه اینست که اسطوخودوس برگ غار [illegible] حلبه سوس گندم نمک شبت بابونه برگ ترنج بادرنجبویه ساذج قرنفل بادیان بیخ بادیان بیخ کرفس
گل سرخ پودینه بری سداب حاشا [illegible] همه یا هر چه میسر آید جوشانیده تحلیل سر نمایند بر بخار آن انکباب کنند و قطعه نمد با آب او تر کرده تکمید سر کنند و ثفل آن ضماد سازند و از
ضمادات و اطلیه نافعه دارچینی یا عطر آن و قرنفل ست که در آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی و هر دو شقیقه و یافوخ طلا کنند و تمر هندی یک نیم عدد فلفل سیاه سوده
بر پیشانی و شقیقه در ازاله صداع بارد مجرب ست و طلای قرنفل ثلث در آب حنا سوده از برای صداع بارد معمول و دو عدد مغز بادام بروغن سرشف سائیده طلا کردن
و کبابه چینی سائیده بگلاب سرشته ضماد نمودن مجرب و یا پوست بیخ بیدانجیر زنجبیل زعفران سائیده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست و یا بابونه اکلیل الملک مرزنجوش
نمام برنجاسف مساوی سائیده بروغن یاسمین و روغن گل آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول و مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و ضماد مرزنجوش مکی
اکلیل الملک زوفای خشک بابونه شونیز مساوی سائیده با آب مرزنجوش سرشته نیز نافع و کذا تضمید جند بیدستر و حب الغار و قسط کبابه چینی در آب سداب و گلاب بسیار
مفید و اگر گوگرد [illegible] قسط و کبابه گرفته مساوی در روغن گاو یا روغن گل سوده بر پارچه طلا نموده بر پیشانی بچسپانند برای صداع بارد قوی تر ست و طلای خاکستر
چوب انجیر بسرکه [illegible] سرکه را بر خاکستر گرم بریزند و بر سر گرم گرم طلا نمایند و همچنین سرکه با برگ شقائق النعمان سرخ و یا طلای بوش در بندی نافع ست و کذا ضماد پوست
نارنج و نزد حکمای هند ضماد گل مچکند سودمند و طلای نرکچور بدستور و ضماد سنبل چینی بگلاب سائیده و کذا زنجبیل بروغن بیدانجیر سوده و کذا برگ سهجنا با آب سائیده
و کذا فلفل سرخ قدری با آب سائیده و کذا پوست بیخ بیدانجیر زنجبیل و نانخواه یا جبر با آب سائیده همه گرم کرده مفید صداع بارد ست و از بخورات بخور دخان لبنی [illegible]
و ابهل ساذج عود و جند بیدستر و قسط و راتینج و قفر الیهود و سندروس هر واحد مفید ست و از اغذیه مزوره که از نخود و مغز قرطم و اندک شکر ساخته باشند و قلیه گوشت
چوزه مرغ و دراج و تیهو و غیره طیور کوچک بری و جبلی با ابازیر حار مقوی خوشبو مثل زیره و فلفل و قرنفل و زعفران هیل و دارچینی و ساذج هندی و نیز ثوم و پیاز مناسبست
و کذا هر غذائی که بخردل و گندنا و سداب و سیر و حلتیت و کرویا و صعتر و افاویه و توابل سازند و همچنین نیمبرشت و فطر و عسل و زیرباجات نافع و گرفتن بار [illegible] مزورات
و شورباجات خصوصا هنگام خوردن که گرم باشد و بخار آنها بدماغ برسد و عرق آید مفید ست و بجای آب ماء العسل [illegible] مثل انجیر خشک و مویز و پسته [illegible]

اقوال حکما سویدی می‌نویسد که بابونه شرباً و ضماداً و نطولاً که محلل بلا جذب بجهت تقویت عضو ست و کذا تریاق فاروق و شراب کهنه شرباً و ضماداً و قطور
روغن شونیز در بینی و طلای او بر یافوخ و کباش قرنفل شماً و شرباً و ذرور آبر مقدم سر و نارنج شماً و شرباً و ضماداً و نانخواه بدستور و روغن تخم ترنج شماً و سعوطاً و ضماداً
و تخم تلخ مشمش ضماداً و روغن او سعوطاً و خوردن خردل معه چقندر مسلوق و ضماد صرف بارد جو و مصطکی در آب گرم و یا بعرق قرنفل سرشته و کذا حب الغار مقشر
و مثل او سداب بعرق قرنفل بعد خروج از حمام چند بار و کذا زنجبیل بروغن خیری و کذا خردل سوده در آب فرنجمشک سرشته گرم کرده در حمام ضماد کردن و کذا [illegible]
ضماداً همه در صداع بارد از مجربات من ست و شرب ایارج با مطبوخ بشکر شیرین کرده و بخور مریم و عرق بادرنجبویه و طبیخ شبت و عصارهٔ او و شیح ارمنی مطبوخ و پوست نارنج
مطبوخ با شکر و بسباسه و قاقله کبار و برگ حب الکلی دو درم و اکل عود هر روز یک درم بماء العسل گرم تا بست روز متواتر و یا جندبیدستر بماء العسل و یا بادرنجبویه و حلیم
پخته و یا جوز بوا و یا حرمل و یا هلیلهٔ کابلی و یا شبت خام و پخته و یا سر خرگوش و لحم او مشوی و مطبوخ با فاویه و یا کرنب مسلوق و یا مشک و یا فرنجمشک و یا اشق یک درم
بشراب کهنه و یا قفر الیهود و یا ثوم در غیر روز دور و سعوط صبر یا فرفیون یا عنبر یا خولنجان یا بخور مریم یا جوز بوا یا دارچینی یا زعفران و مشک مساوی سه بار تا سه روز یا
زهرهٔ کفتار سه مرتبه تا سه روز متصل یا زنجبیل یا شحم حنظل یا قسط یا حلتیت یا زهرهٔ خرگوش یا کندر یا خردل یا فاوانیا یا زرنباد هر کدام که باشد بقدر یک حبه در روغن بادام
و یا آب برگ سوسن سه روز متواتر یا روغن ناردین یا آب مرزنجوش یا عصارهٔ قثاء الحمار یک حبه بشیر دختران یا مغز بادام تلخ بروغن گل یا روغن او تنها یا بسرکه و یا مومیائی
یک حبه با آب مرزنجوش و یا روغن زنبق و یا روغن شونیز بشیر دختران و یا روغن بلسان یا عصارهٔ کرنب یا جملهٔ مرارات بقدر حبه با آب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا عود
یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا یا آب نمام مع مرزنجوش تر یا آب گندنا بسرکه و کندر یا زهرهٔ خروس و تخم گل آزاد درخت و حماما و بخور مریم و شبت و شیح ارمنی
تازه و یا خشک سائیده در پارچه بسته و دارچینی سوده در پارچهٔ کتان بسته حتی که عطسه آید و لادن بروغن آس و زنجبیل و قیصوم و حب البان و روغن آن و گل یاسمین بری
و گل سوسن سفید و انیسون و روغن ناردین و سکبینج و حندقوقی و تخم او و روغن تخم او و حرف و نوشادر و قنه و روغن غار و روغن عاقرقرحا و فرنجمشک و قفر الیهود و
سورنجان و عبیثران و ضماد ایرسا بسرکه و روغن و یا کوفته جوشانیده بروغن گل آمیخته و یا کوفته بسرکه سرشته و خرنوب شامی بروغن ناردین سرشته و صبر بسرکه یا بروغن
گل یا بهر دو و مامیران سه درم صبر سه درم با آب چنار سرشته بر جبهه و صدغین و یافوخ و بر صداع مزمن و پیاز نرگس و یا روغن او و محموده بسرکه و روغن گل یا بروغن زیت و
بیخ نبات او بدستور بالخاصیه و تخم نمام و پودینه و آب او بسویق و حب البان و سکبینج بسویق و آب سداب بسویق یا بروغن گل و سرکه و یا قطران المحلول [illegible] تمام سر یا جندبیدستر سرشته
و بابونه و اشق و خولنجان بسرکه سرشته و عصارهٔ قثاء الحمار و بیخ او تنها یا بسرکه و زهرهٔ بز بالخاصیه و برگ غار یا بعرق قرنفل سرشته و مغز بادام تلخ تنها و بسرکه سرشته یا بروغن
گل آمیخته و یا بهر دو و یا با آب قرنفل سرشته و خاکستر موی انسان بسرکه آمیخته و عصارهٔ بادرنجبویه و کبابه بگلاب یا شراب یا با آب قرنفل سرشته گرم کرده و یا بصبر مساوی
بر یافوخ و تخم فنجنکشت و آب برگ او و آب نمام بسرکه و روغن گل و یا اکلیل الملک بسرکه و بروغن گل یا سکبینج سرشته گرم کرده و یا فلفل سیاه و یا دار فلفل و یا دارچینی
و یا شبت و یا شیح ارمنی و یا شونیز تنها یا بروغن خیری سرشته و یا جاوشیر مخلوط با دویهٔ دیگر برای صداع بارد قدیم و یا لادن بروغن آس و یا بورق و یا قیصوم
تنها یا بزیت پخته و یا روغن بلسان و یا شیطرج و یا قسط و یا زهرهٔ خرگوش با آرد گندم با آب سداب و کندر سرشته و یا برگ و روغن یاسمین بری و یا خاکستر خطاف
و یا بیخ و گل سوسن سفید بسرکه و روغن گل و یا روغن یاسمین و یا گل آن و یا برگ او تنها یا کوفته بسرکه یا بروغن کنجد جوشانیده و یا زرنباد بروغن بان و یا غالیه و یا نسرین
و روغن او و یا سکبینج و یا حندقوقی و تخم او و روغن تخم او و یا نوشادر و یا جندبیدستر که مجرب ست و یا روغن او و یا خردل بسرگین کبوتر و یا سرگین بز کوهی با آرد جو و یا تخم جرجیر
و یا طلای زرنباد سوده با آب قرنفل بر کف پا و یا تخم ترنج و یا روغن عاقرقرحا و یا البلاب با آب قرنفل و یا سبوس گندم بسرکه جوشانیده در حمام ضماد کردن و یا برگ
کنجد بشراب کهنه جوشانیده و یا تخم فرنجمشک با آب کرفس و یا خاکستر شاخ و برگ انگور دشتی بسرکه یا بالعسل سرشته و یا شب ببرگ غار و بمرزنجوش و یا طلق محلول بخل
و صبر با آب بادیان سرشته در حمام و یا زردچوب سوده بروغن گل زیتی سرشته بعد غسل سر با آب و نمک در حمام و یا گل سرخ خشک بشراب کهنه در حمام و یا خولنجان بالعسل
و یا صدف محرق بشراب کهنه سرشته در حمام و یا اترنج و یا رامک بشراب کهنه و یا رعی الحمام بروغن گل زیتی آمیخته و یا حب الکلی در شراب کهنه و یا آب گندنا بسرکه
و کندر و یا عبیثران و یا مصطکی بروغن زنبق و یا حنا بسرکه سرشته گرم کرده در حمام و یا افسنتین در شراب کهنه پخته و یا مرو و یا پنبه دانه بصبر و عسل آمیخته و یا برگ توم

۵۲ [illegible]

۵۳ [illegible]

ویا خاکستر سر خلد بروغن گل زیتی و شرب و ضماد حماما واذخر و شحم حنظل و انیسون و مرزنجوش و نمام و عود و خولنجان و زراوند و حرف و روغن ناردین و غاریقون و سنبل الطیب و سیساالیوس و فیبار شنبر و اسطوخودوس و سنای مکی و راسن و روغن غار و حب الغار و حب بلسان و اکلیل و ضماد زنجبیل و جاوشیر و حلتیت و عنبر و قنه و دارچینی بوزن او و زعفران نیم ده و زعفران تنها و خردل و بندق هندی و زراوند مدحرج و تخم مرغابی و سندروس و مصطکی و قردمانا و تخم ترب و شیر آمله و عاقرقرحا و البطم هر واحد نافع صداع بارد ست جالینوس میگوید که اگر علاج صداع حادث از سردی هوا بزودی کنند بسرعت زائل میشود و اگر دیر کنند به نمیشود و مودی بصداع سخت میگردد و گاهی تا آن آواز منقطع میشود و درین وقت نطول باب گرم و تقطیر آب مرزنجوش ممزوج بروغنی از روغنها مزیل آنست شیخ میفرماید که صداع بارد در آکثر بخیری که مسخن بالفعل باشد از پارچهای گرم کرده و از جاورس گرم و نمک گرم نافع ست و جاورس الطف و اعدل از نمک ست یعنی اگر سوء مزاج بارد ضعیف باشد از جاورس تکمید نمایند و جماعت مبرودین یعنی سرما رسیده را اگر ابدان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سر برهنه کرده در آفتاب سمت اشراق آن نشستن تا آنکه صداع ایشان منحل گردد نفع میکند و سرمازده را واجب ست تقلیل غذا و اسهال طبیعت اگرچه بحقنها باشد و از حرکات بدنیه و نفسانیه و فکریه و مشروب بارد منع کنند و بیرون آمدن در سردی آنرا احرام بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد بعد تنقیه اگر حاجت آن باشد مروخات و سعوطات و نشوقات و شمومات و نطولات و اضمده مسخنه مذکوره نافع ست و نوشیدن شراب ریحانی رقیق قوی مع بزور مثل تخم کرفس و بادیان و تخم گزر و انیسون و زیره و دوقو و فطراسالیون و مانند آن نفع میکند و این وقتی ست که از حصول اخلاط در معده مستعد ثوران امن باشد و هنگامی که مریض را تپ نبود که خوف شدت آن باشد و ضماد خردل و همه اضمده محمره آنرا نافع ست و خصوصاً چون خردل و تافسیا دران داخل بود و طلای خاکستر لبسر که مجرب ست و همچنین مالیدن زردچوب بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موی سر و خوردن سیر نیز از مقطعات صداع بارد ست مجوسی گوید که مداوات صداع حادث از سوء مزاج بارد اینست که آبی که دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و مرزنجوش و نمام و صعتر و خندقوقی و شیح ارمنی و شجرة مریم جوشانیده باشند بر سر ریزند و بخار مطبوخ این ادویه بگیرند و دران پارهٔ نمد آغشته تکمید موضع درد کنند و در حمام داخل شوند و بوهای گرم مثل مرزنجوش و نرگس و نمام و شیح و سوسن و مشک و جندبیدستر و شونیز و جاوشیر بویند و سزاوارست که قوت دوا و ضعف آن در گرمی بقدر قوت مرض و ضعف او باشد و اگر باین تسکین نیابد این ضماد نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد پنج درم برگ غار مرزنجوش نمام شیح ارمنی هر واحد سه درم مر دو درم زعفران یک درم فرفیون نیم درم همه را باریک سائیده در آب مرزنجوش یا آب نمام یا آب سداب سرشته ضماد کنند و اگر باین قیروطی مسخن ضماد کنند نافع بود آب نمام و آب مرزنجوش و آب سداب تر هر واحد یک جزو موم سرخ سه درم روغن زنبق و روغن سوسن و روغن سداب هر واحد نیم اوقیه موم را گداخته در روغن انداخته با آبهای مذکور اندک اندک تسقیه دهند و بدسته حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر نهند و ایضاً فرزدون و سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوده بسرکه سرشته بر سر لطوخ سازند و ایضاً قسط و کندر ذکر و شیح ارمنی هر واحد سه درم مر و صبر و صمغ سداب و جندبیدستر هر واحد یک نیم درم فرفیون یک درم افیون چهار دانگ باریک سائیده باب مرزنجوش یا آب نمام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاوشیر نیم درم مشک نیم دانگ زیاده کنند و این سعوط العمل آرند مر و صبر هر واحد یک درم شونیز و حضض هر واحد یک نیم درم جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و زعفران هر واحد نیم درم عاقرقرحا دو درم مشک نیم دانگ زهرهٔ کبک و زهرهٔ کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک سائیده باب شهبانج سرشته حبها بقدر عدس سازند و یک حب در آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و سعوط ایلیکه فالج و لقوه را نافع ست و غرغره نافع آن درین باب منفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود این ماء الاصول بنوشانند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد پنج درم مصطگی و سنبل الطیب هر واحد یک نیم درم سلیخه و اسارون هر واحد دو درم بیخ اذخر و فقاح اذخر هر واحد سه درم راسن و وج هر واحد دو درم مویز منقی سی درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یک درم روغن بادام شیرین و مثل او روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم درم سنجرنیا دران حل کنند و اگر صداع از هوای سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرفیون حل کرده باشند و یا روغن غار یا روغن سوسن هرچه ازین حاضر باشد بر سر بمالند و اگر تپ نباشد شراب کهنه که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پخته باشند بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث شود شراب ابیض رقیق که دران اندک فلفل باشد بدهند که تسکین بخشد و این صداع حادث از خلط ردی در معده را اگر حار نباشد نیز ساکن کند بهر آنکه تعدیل و اسهال و اخراج آن کند و غذا نخود آب بزیت

وشبت و دار چینی و زیره و خولنجان و هندویان خورش بزیت و مری و صعتر و زیره وانجدان سازند و اگر احتمال این نکند بکبوتر بچه پردازی معمول از
مصالح مذکوره غذا فرمایند و از تناول اغذیه بارده مثل البان و ماهی و فواکه حذر کنند و از اغذیه منجره مانند جوز و شلغم و جرجیر و بادرنج و ثوم و بصل و شراب
احمر کهنه و مانند آن اجتناب نمایند طبری گوید که علاج صداع حادث از سردی هوا و ملاقات برف بسیار سهل ست اگر از حد تجاوز نکند و مفرط نگردد و قرن ابزار
بود پس بگیرند گل حلبه یک دسته بابونه اکلیل الملک برگ نمام مرزنجوش هر واحد یک کف سبوس گندم دو کف خطمی کف کبیر نمک کف کبیر و همه را در آفتابه سربسته بپزند تا مهرا گردد
بعد از آن نیچه آفتابه در بینی و گوش بخار آن بگیرند تا زمانی که از بینی یا گوش یا از حنک قطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت زوال مرض ست و این تدبیر تنها طریقه زوال این صداع
است و علاج اهل کوهستان اینست که اگر وقت شلغم باشد بگیرند شلغم بزرگ و قطع کرده بپزند تا مهرا شود پس بران انکباب نمایند و استنشاق بخار آن کنند که ازاله این صداع
میکند و علاج عام اینست که روغن غار و روغن خیری گرم کرده دران اسفنج تازه یا پشم پارچه تر کرده بر تارک سر نهند و این اتم معالجه این مرض ست و از معالجات انیقه
که بگیرند کیسه و از سبوس گندم پر سازند و بر آتش خوب گرم کرده بر سر مریض نهاده به بندند و امر بخواب نمایند که بعد بیداری صداع زائل شود و از معالجات این صداع مدام
بالش سر پارچه نرم ست و مضمضه بآب گرم و دخول حمام و ریختن آب نیم گرم بسیار بر سر و خواب در حمام و باید که غذای این مریض اگر مانعی نباشد حریره معمول از نشاسته
و بجریش گندم باشد و شوربائی که بران شراب ریخته باشند و شاهسفرم آب نار سیده و دستنبویه و ترنج و مانند آن بو بینند و اما شمیدن مشک بسبب فرط حرارت و کثرت
تحلل از ان بسوی دماغ صالح نبود و هرگاه طبیب ازین صداع تساهل نماید بفساد عظیم مؤدی گردد ایضاً او میگوید که صداعی که از نزول در آب بارد بسیار و در آب
شبثیه یا نطرونیه و کبریتیه و مانند آن عارض شود معلوم ست که طبائع این آبها مختلف ست و هر واحد از ان مناسبت بحرارت مسخن اخلاط و یبوست مقبض جلد و مخشن
آن و برودت یا رطوبت دارد و بحسب طبائع و تاثیر آبها معالجه باید کرد و اگر تپ یوم یا مرض دیگر بمشارکت حادث نشود و اگر این حادث شود معالجه آن مرکب بحسب ترکیب
آن باید و این همه را تحلیل میکند حمام و آب نیم گرم و تخفیف غذا و تمریخ جمیع بدن بروغنها و شم اشیای مضاد اسباب فاعله و این نوع صداع شبیه بحمی یوم در معالجات
چه این آبها حمیات یوم نیز پیدا می کنند یا باسخان و یا بقبض جلد و یا بآداب دماغ و این همه را حمام و تغذیه باشیای موافقه حل میکند همچنین استحمام و تغذیه باشیای
موافقه این نوع صداع را و اگر اعراض دیگر برین مضاف گردد چنانچه اعراض حمی یوم مضاف میگردد احکام آن از علاج حمی یوم اخراج نمایند ایضاً او مینویسد که
خبطه نزد اطبا انسداد مسام سر بهوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ ست و اکثر اوقات عقب خبطه زکام ظاهر میشود و اگر ظاهر نشود بخارات متسکن
در بطون دماغ یا اندک یا حار یا بس باشد و من علاج صداعی که عند خبطه ظاهر شود چون بخارات راجعه حار یابس سخیف یا قلیل بود و یا کثیر رطب باشد ذکر میکنیم و علامات
هر واحد ازین بیان می نمایم الخبطه که از تراجع بخارات حار یابس بانسداد مسام از هوای بارد بود علامتش اگر بخارات اندک باشد اینست که بیمار در گوش خود طنین و دوی
اندک با خشکی منخرین و در سر خود گرمی با صداع می یابد و آن در سر مختص بوضعی نباشد بلکه گاه در مقدم دماغ و گاه در موخر آن و گاه در یمین و گاه در یسار و گاه در تارک سر
کند و علاجش قطع غذای غلیظ مبخر و ادخال بحمام و انکباب و استنشاق بخار آب گرم خصوصاً که دران حشائش حار پخته باشند و غرغره بآب گرم و تجرع آن بجرعه بعد جرعه
و اگر این کفایت نکند تعدیل طبیعت نمایند و ماء الشعیر که دران اندک تخم خشخاش سفید پخته باشند یا شاهسفرم و کاهو پخته و یا خام بخورند و پایها بمالند و ساقها با پارچه به بندند
ران و اگر کفایت نکند انکباب بدین مطبوخ نمایند بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ خبازی و کشنیز خشک و سبوس گندم و گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا و فتنه هر واحد
حی العالم و برگ خیار هر واحد یک دسته و همه را آب صاف چندانکه ادویه را بپوشاند در آفتابه سربسته مهرا بپزند پس سر آفتابه اندک اندک گشاده بخار آن بگیرند و چون سرد شود
و بخار کم گردد باز سر آفتابه بند کرده بر آتش گذارند و اعاده انکباب نمایند و اگر این هم کفایت نکند خشتی یا قطعه سنگ یا آهن بآتش خوب گرم نموده از خاکستر صاف کرده
روغن بنفشه بران ریخته بخار آن بگیرند و استنشاق آن نمایند که درین صداع بسیار بلیغ النفع ست و اگر این صداع با صداع دیگر مرکب شود علاج آن بحسب ترکیب نمایند
بنوعی که در علاجات انواع صداع مسطور ست و این تدابیر هنگامی ست که بخارات محتقنه حار یابس باشد و اگر بسوی حرارت و رطوبت مستحیل گردند سبب زکام شوند
و علاج او در بخارات حار رطب و بارد رطب ذکر میکنیم و گوییم که اگر بخارات راجعه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشند علامتش آنست که زکام با صداع و انسداد منخرین
بود و مریض صداع در جمیع اجزای سر دریابد و درینجا طنین و دوی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشند زکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تحلل یابد باقی ماند پس تحلل آن

صداع زائل شود و جمیع انواع زکام چون در ابتدای و بادی صداع باشد بدانند که ابتدای او خطه است و علاج این نوع صداع علاج صداع بارد با ماده است غیر آنکه این
سهل تر از ان ست بهر آنکه این زکام میشود و از منخرین بافشاندن آن جاری میشود و آن مستحیل بزکام نمیشود بلکه خلط دران بجسر باقی می ماند و علاج این نوع جمله ذکر کردم و علی الخصوص
اینست که بافشاندن بینی دائم امر کنند و فصد نمایند اگر ممکن بود و تلیین طبیعت بآب آلوی شیرین و بنفشه و عناب مطبوخ ترنجبین و فلوس خیارشنبر و اندک روغن بادام کنند
واگر در مزاج او گرمی ظاهر گردد ماء الشعیر و شربت خشخاش لازم گیرند و از تناول گوشت منع نمایند که این صداع باین طریق زائل میشود و این سهل تر انواع صداع ست
مگر آن که مرکب گردد و یا مستحیل بمرض دیگر شود و من در علاج انواع زکام معانی مشروح ذکر خواهم کرد و از ان امر خبطات و مبادی زکام ظاهر خواهد شد سعید مینویسد
که در صداع تابع بسوء مزاج بارد جلنجبین استعمال کنند و سکنجبین عسلی بیاشامند و اترج مربی و زنجبیل مربی در عسل خورانند و غذا اسفیدباجات با فاویه و مطنجات سازند
و اندک حلوای شکری و عسلی دهند و شراب صرف یا ماء العسل بنوشانند و فواکه یابس مثل انجیر خشک و حب الزلم و پسته استعمال نمایند و آبیکه دران مرزنجوش و نمام
و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر سر ریزند و با دهان حاره مثل روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن ناردین یا روغن قسط تغریق راس نمایند و ریاحین حاره مثل
نسرین و یاسمین و مرزنجوش ببویانند و بکندش عطسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک و غالیه ببویند مصنف **اقتباس** گوید که در صداع بارد ساذج از
سبوس نخود سه مشت و گل بابونه و اکلیل الملک و شیح ارمنی هر واحد یک مشت نمک طعام دو مشت جوشانیده صاف نموده پاشویه نمایند و اندکی بر سر انکباب
سازند و روغن بابونه و نرگس و زنبق هر یک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر مشک هر یک یک ماشه سوده آمیخته تخلخه سازند و روغن سداب بر سر مالند و اگر
بزیادتی تسخین حاجت آید روغن فرفیون نیز آمیزند و تکمید سر از نمک شور و کاورس و سبوس نخود نیکوست و طلا از فرفیون و قرنفل هر یک چهار ماشه جند بیدستر
سه ماشه سوده در روغن زنبق دو توله آمیخته از مجربات فقیر ست و نشستن در آفتاب و نزد آتش نفع بین میدهد و این ضماد مؤلف در یک ساعت رفع
و زدمی نماید گل بابونه فاوانیا مرکیاه جالینوس خاکسی زعفران هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن زنبق و نرگس هر دو یک توله آمده ترمس نه ماشه آمیخته بکار برند
و مصطکی سه ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش بدست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم کرفس هر یک هفت ماشه در عرق بادیان
یک نیم پاؤ شب خیسانیده صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده عسل سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای مرغ مرغن بنان خشکار گندم دهند
و بجای آب بر ماء العسل که از عرق بادیان ساخته باشند قناعت کنند

علاج صداع دموی

سبب آن غلیان و ارتقای خون بسوی دماغ ست فصد سر را کنند از جانبی که درد قوی باشد بشرطیکه ماده در دماغ مستقر بود و در انجا مدت مدید باقی ماند
و اگر دران مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وج واجب ست و اگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشایند و خون کثیر حسب حاجت
و احتمال قوت بر آرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت پس گردن و یا میان شانه نمایند و بعد فصد جمله تدابیریکه در علاج صداع حار ساذج گذشت بعمل آرند
و در مسکن بارد نشانند و جمیع تدابیر او از اشربه و غیره آنچنان باشد که تولید خون صاف مائل ببانات و میبن اندک نماید و از مبردات مستعمله درین صداع در
ابتدا و بعد فصد و استعمال لعاب بهدانه و اسبغول و شیره تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عناب و آب آلو و تمر هندی و انار و ریباس و ترنج و کاسنی سبز
و شاهتره سرد و عرق این هر دو و عرق بید و نیلوفر و شربت نیلوفر و سکنجبین بست هر یک بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند و در نوب
ترش بانع صعود ابخره بعمل آرند و شیره عناب یا شربت انارین بنوشند و یا شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره برآورده نبات سفید داخل کرده همراه
اطریفل کشنیزی بدهند و یا اطریفل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و باز بجای بهدانه شاهتره کنند و شیره تخم کاسنی
افزایند و اگر بار عاف باشد شیره عناب و شیره کاهو در عرق شاهتره برآورده نبات داخل کرده بنوشانند و اگر با فساد خون و بلغمیت بود بعد فصد خیسانده
عناب پنج دانه گل بنفشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه با نبات دهند و بعده منضج و مسهل بعمل آرند و اگر با فساد خون و داغهای سرخ رنگ بر
سر و گردن باشد بعد فصد و چسپانیدن زلو شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه عناب پنج دانه چرایته کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تمر هندی دو توله

شب خیسانیده صبح گلقند داخل کرده بدهند وجلاب وشربت عناب مرکب نیز درین صداع معمول ست ودیگر اشربهٔ مطفی خون که در علاج امراض دماغی دموی
مسطور گشت حسب حاجت بعمل آرند وهرگاه درین صداع بعد فصد استعمال مطفیات احتیاج تلیین افتد یا اندک آمیزش صفرا یا امتلاء از مادهٔ صفراوی محسوس
گردد استفراغ آن نمایند بملینات ومسهلات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اولا دو سه روز باین منضج نضج دهند گل نیلوفر بنفشه شاهتره عنب الثعلب
تخم کاسنی گل سرخ خبازی هر واحد دو درم عناب هفت عدد سپستان نه عدد در آب خیسانیده یا جوشانیده گلقند یا ترنجبین چهار توله داخل کرده صاف نموده
بنوشند بعده روز هشتم برای اسهال شیرخشت پانزده درم مغز خیار شنبر شش یا هفت توله روغن بادام یک نیم درم یا دو درم زیاده کنند وگاهی برگ سنا دو درم یا سه درم
یا چهار درم می افزایند وگاهی اهلیلجات و آلو بخارا و تمرهندی عند غلبهٔ صفرا و عدم سعال اضافه میکنند و یا تلیین طبع بمطبوخ فواکه متخذ از عناب سپستان مشوق آلو
تمرهندی بنفشه نیلوفر شاهتره یا مغز خیار شنبر و روغن بادام شیرین و شیرخشت و ترنجبین یا بدون خیار شنبر نمایند و ایضاً نقوع فواکه مثل آنکه عناب آلو بخارا هر یک
بست دانه خوبانی پانزده عدد سپستان سی عدد تمرهندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم شب خیسانیده صبح ترنجبین دو اوقیه شیرخشت یک اوقیه
مالیده صاف کرده بدهند و شربت اجاص مسهل و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز مستعمل و شربت نجیب الدین سمرقندی نیز ملین طبع ست **صفت نقوع**
مسطور نافع صداع گرم و سرسام و برسام و ذات الجنب ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله مغز فلوس خیار شنبر هفت توله سه چهار گهری در بید مشک و عرق بید ساده
و عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر تر نموده مالیده صاف کرده لعاب اسبغول شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شیرهٔ مغز تخم هندوانه از هر یک یک توله روغن بادام شش ماشه
اضافه کرده بنوشانند **صفت شربت** مذکور که جهت صداع دموی و صفراوی عجیب الفعل ست گل سرخ پنج درم زرشک بیدانه سماق منقی هر واحد بست درم آلوی سیاه
بزرگ فربه بست دانه عناب چهل دانه شب تر کرده صبح بجوشانند و صاف کرده ربع رطل گلاب و یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند و با شیره بزوربارد حسب حاجت
بیاشامند و اگر سرفه باشد مصوصات و گل سرخ و هلیله مناسب نیست و در بیان مسهلها تبرید از شیرهٔ تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه لعاب اسبغول یا ریشهٔ خطمی
سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و شاهتره هر یک چهار توله برآورده شربت عناب و نیلوفر هر واحد یک نیم توله داخل کرده اسبغول هفت ماشه پاشیده داده باشند
و اگر بجای آب عرق شاهتره بنوشند خوب ست و شم کافور بقول صاحب شفاء الاسقام صداع دموی را نافع ست و بعد تنقیه تمام اطریفل کشنیزی توله بشربت عناب و شربت
کادی هر یک یک نیم توله گلاب و عرق کاسنی و بید مشک هر یک چهار توله دهند و کافور بروغن گل همیشه بهار سعوط سازند و یا اطریفل کشنیزی با شیرهٔ تخم خیارین عرق شاهتره
شربت نیلوفر بدهند وگاهی شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ اصل السوس افزوده میشود و چون مریض در فم معده کرب و غثیان و نخس دریابد بمبادرت تنقی نمایند شستن دست و پا با آب گرم
و پاشویه نمایند از سبوس گندم یا آبیکه دران بعض ادویهٔ بارده مثل گل بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و خبازی و بهار بید و یا برگهای اینها از هر واحد یک قبضه سبوس گندم یک قبضه
جوشانیده باشند و هرگاه بعد ازین تدابیر گرانی سر باقی باشد بآبیکه دران بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ جو مقشر نیلوفر جوشانیده باشند نطول نمایند **و ایضاً** بعد تنقیه شم
افیون مصری خالص و طلای آن داخل بینی و بر صدغین این صداع را در ساعت ساکن میکند و آنچه آزموده است سعوط از بهای لولو و قدری از عنبر در رطوبت سرطان زنده کوفته
است و سعوط بلبای شیر بدستور نافع و گویند که ریختن گلاب بسیار بر یافوخ تا آنکه سردی او در قعر سر محسوس گردد فی الفور نفع میکند و ریختن اندک از ان بسبب تسدید مسام و حبس بخارات
صداع را زیاده میکند و هرگاه در سر ابخره بسیار بود روغن بابونه بسرکه طلا نمایند و شم آن ابلغ و اسرع در تاثیر باشد از طلای آن و هرگاه دماغ ضعیف گردد کدام شیر بر سر استعمال نکنند
مگر بعد تقویت راس بسعوط مقوی آن و آنچه اسرع در تقویت اوست سعوط روغن بنفشه بشیر دختران است و سعوط نافع که بعد تنقیه مستعمل میشود آب برگ کاهو آب برگ خرفه
آب کدو شیر دختر ست همه را در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت دهند که یکسان شود بعمل آرند و اگر ضربان قوی و درد شدید مریض را مضطر گرداند این دوای مخدر برای
تسکین استعمال کنند افیون زعفران هر یک بقدر ماش و اندکی کافور قیصوری در شیر دختران یا روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند وگاهی درین ادویه گل ارمنی و
آب کشنیز سبز و آب بابونه تر و سرکه و آب بید و مانند آن افزوده بر سر طلا میکنند و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال میکنند اینست آرد جو کشنیز سبز برگ خرفه
عنب الثعلب برگ بید صندل مجموع یا آنچه میسر شود بر سر ضماد کنند یا آرد جو اسبغول آب برگ بید گلاب قدری سرکه و محلب آمیخته استعمال کنند و یا صندلین گل ارمنی کاهو
کشنیز خشک سائیده با آب کشنیز سبز و گلاب و آب بیخ نوز آمیخته طلا کنند و یا صندل سفید کافور فوفل شیاف مامیثا سائیده با آبهای بارد آمیخته بکار برند و ضماد سویق جو با برگ

و گلاب نیز نافع ست و یا شیاف مامیثا و صندلین و گل سرخ و بزر قطونا با روغن بید و بنفشه بر صدغین و پیشانی و تارک سر طلا نمایند و اگر درد شدید باشد اندکی کافور زیاده کنند و عند شدت درد و ضربان صندل و فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا هر یک ده درم پوست بیخ لفاح بزر البنج سفید افیون زعفران کافور هر واحد یک درم همه را سائیده در گلاب آمیخته در خرقهٔ کتان طلا کرده بر سر گذارند و تخلخه که درین صداع نافع بود اینست آب خیار آب کاهو آب کشنیز سبز صندل سوده روغن گل با قدری سرکه و کمیه کافور سوده در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت داده بویند و بخور که در صداع دموی بعد فصد و در صفراوی بعد مسهل استعمال کرده میشود اینست گل بنفشه خطمی جو مقشر گل نیلوفر جراده کدو بابونه جمله را در آب جوشانیده در طشت اندازند و روغن بنفشه و روغن گل داخل کرده و بر طشت و سر مریض چادر کشیده دوار احرکت دهند و بخار گیرند و روزی دو سه بار این عمل کنند و قدمین در آب گرم یا در آب ادویه پاشویه بارد گذارند و نطول که در صداع حار مادی وقتیکه از استفراغات و معدلات بالکلیه زائل نشود برای رفع بقیه آن معمول ست اینست آرد جو گل خطمی بابونه سبوس گندم صندل سفید گل سرخ بنفشه مساوی کوفته بیخته با سرکه انگوری و گلاب و آب شاهسفرم و روغن گل سرشته در پارچه بسته بآتش گرم کرده بر سر تکمید نمایند اگر از استعمال این کما زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاده است پس برای رفع آن فصد هر دو صافن نمایند و محجمه بر هر دو ساق نهند و امر بمالش قدمین نمایند و عند انتهای مرض معجون ملکی با بعضے اشربه استعمال کنند و غذا ماء الشعیر و فروجات بارده حامضه و آب تمر هندی بقدری شکر و بقول بارده مثل اسفاناخ و حماض و کاهو و کاسنی و کدو و خیار و تقلیه یمانی و خرفه دهند اقوال حذاق ابو سهل گوید که اگر صداع از غلبهٔ دم حاد صاعد بسوی راس باشد فصد قیفال کنند و اگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر ثقل در مقدم دماغ بود حجامت بر قفا نیز کنند و اگر ثقل در مؤخر سر باشد رگ پیشانی کشایند و شراب و گوشت و هر چیز که دران حلاوت قوی یا حرافت یا حدت باشد ترک نمایند و عدسیه و طفشیل و بقول و فواکه بارده بخورند و بعد ازان اطلاق طبیعت خاصهٔ اگر قبض باشد بهلیلهٔ زرد و ترنجبین و آلو و تمر هندی و شکر طبرزد کنند و یا اهلیله را در یک رطل آب آلو بخارا صلایه کنند و اندکی ازان بر آن اندازند تا آنکه قوت او اخذ کند پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا آب انار بقدر دو ثلث رطل با شکر یا ترنجبین بیاشامند و یا آلو بخارا در جلاب ممزوج تر کنند تا نرم شود پس آلو بخورند و جلاب بنوشند و یا فلوس خیار شنبر یا ترنجبین بست درم در جلاب مالیده بنوشند و یا گیرند بنفشه تر و گل سرخ تر کوفته افشرده آب آن هر دو با ترنجبین بنوشند و اگر در انجا سرفه یا خشونت در حلق و سینه باشد بگیرند عناب بست عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم بنفشه خشک هفت درم جوشانیده بست درم ترنجبین یا فلوس خیار شنبر حل کرده بنوشند و هرگاه التهاب صداع و حدت او بشکند حب از صبر و کثیرا و گل سرخ و یا از صبر و عصارهٔ افسنتین و کثیرا ساخته بخورند و هرگاه بدن پاک شود باید که خطمی را با سرکه لت کرده بر سر ضماد نمایند و یا اسبغول و سرکه طلا کنند شیخ الرئیس میفرماید که در صداع حادث از مادهٔ حار دموی باید که مبادرت بفصد و اخراج خون بحسب حاجت و احتمال قوت کنند و اگر فصد رگ ساعد کفایت نکند و بدان مراد خود نرسند و درد بحال خود باقی ماند و جمله عروق ظاهر باشند و در سر و چهره و چشم امتلای واضح به بینند باید که فصد رگهائی که استفراغ ماده از نفس دماغ کند بکشایند مثل فصد عروق بینی از هر دو جانب و فصد پیشانی که نفع این رگ بسیار در دهای سر را مستاصل میکند و واجب ست که درین رعایت جانب درد کنند اگر جانب مؤخر باشد فصد عروق جانب قدام نمایند و اگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند و ارکاغانیس گفته که اگر ازین غنا حاصل نشود باید که حجامت میان هر دو شانه نمایند و ازان خون بسیار برآرند و بر موضع حجامت نمک سوده چسپانند و اول روز پشم پاره در زیت آلوده بران موضع نهند و روز دیگر دوای جراحی برای التیام موضع حجامت گذارند تا قرحه نگردد و ازین تدبیر در اکثر امر این صداع در یک روز زائل میشود و این مخصوص بدین صداع نیست بلکه در جمیع انواع صداع مزمن از ماده خبیثه از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر درین نوع صداع و مانند آن بفصد صافن و حجامت ساق انتفاع حاصل میشود و چون محسوس شود که درینجا شائبه از مادهٔ صفراوی ست باک نیست باستفراغ آن بچیزی که تلیین طبیعت و ازلاق ماده کند از انچه در باب صداع صفراوی ذکر یابد و بالجمله باید که بمداومت تلیین طبیعت نمایند مثل مرقه نیشوقیه و اجاصیه و مرقهٔ عدس و مج یعنی ماش سوای جرم آنها و با غذیهٔ مبردهٔ مولد خون بارد مائل به یبس و غلظ و اکل القبض تغذیه سازند مثل سماقیه و رمانیه و عدسیه بسرکه و طفشیل مگر از قبض طبیعت حذر کنند که طبیب در معالجهٔ امراض سر کثیر الحاجت بتلیین طبع ست پس در حالت قبض تعدیل این قوابض به ترنجبین و شیرخشت و همه انچه شیرینی مع تلیین کند باید کرد و واجب ست که این اغذیه حسن الکیموس باشند و تقلیل

مقدار آن کنند و از این ممتلی نشوند و چون نطولات و مروخات استعمال نمایند چیزی که در آن تبرید باشد و ترطیب شدید بود بلکه در آن اندک ردع و قبض باشد
بعمل آرند مثل آب انار و عصارات بارده قابض از فواکه و اوراق و اصول و لعاب بزرقطونا با سرکه و آب عصی الراعی ابن عباس گوید که هرگاه
صداع از مادهٔ دموی باشد و قوت قوی و سن تمامی شباب یا جوانی بود و از فصد مانعی نباشد فصد سر رو نمایند و مقدار حاجت خون برآرند و اگر کفایت
نکند فصد صافن کشایند و بر ساقین یک وجب بلندتر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر مدت او طول کند و درد
مقدم سر باشد بر مؤخر سر حجامت کنند و فصد رگ مؤخر سر کشایند و اگر درد در مؤخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از آنکه تنقیهٔ بدن باشد بدوای مسهل و فصد رگ
دست کرده باشند تا که ماده از آن بسوی ضد موضع مرض منجذب گردد بعد از آن سائر اضمده و نطولات و سعوطات که در علاج صداع حار ساذج مذکور شد
استعمال نمایند و غذا مزورهٔ عدس مقشر با آب انار یا آب غوره سازند و از فواکه آلو و شفتالو و عناب و مانند آن خورند ابو الحسن گوید که صداع حار مادی شدید الخطر
است بنا بر بودن مادهٔ حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطهٔ مجاورهٔ دماغ و از مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ و انتشار نور چشم بنا بر
تمدد طبقه و اتساع ثقبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در معالجهٔ آن برسام حار و اختلاط ذهن می انجامد و سببش ترقی بخارات غلیظ بسوی سر و حدوث
امتلا در انجاست و این ماده گاه از معده و گاه از عمق بدن مرتقی میگردد و این بر طبیب ماهر مخفی نیست چون تامل او کند بهر آنکه بخارات و فضولات هرگاه از معده
و صدر و سائر تجاویف کبار مرتقی شود طبیب شرایین صدغین و اوداج را منتفخ مرتفع دریابد و هرگاه تصاعد او از عمق بدن باشد هر دو رگ پس گوش را مع شریانین
منتفخ ممتلی معلوم کند و از اعراض خاص این مریض او مع انتفاخ و ثقل عظیم مع ضربان و کدورت حواس و اشتیاق باستنشاق هوای بارد و ظهور حالت شبیه بخواب
مع قلت رقاد است علاجش ابتدا بفصد قیفال مین کنند چون اعراض قوی باشد در دو روز متواتر و در اول ماء الشعیر هشتاد درم با دو حبه کافور و سکنجبین نوشند
و کمی و زیادتی در مقدار ماء الشعیر بحسب مشاهدهٔ طبیب است و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیلهٔ زرد بیست درم تمرهندی سی درم ترنجبین پانزده درم پرسیاوشان اصل السوس
هر واحد سه درم شاهتره پنج درم افسنتین هفت درم عناب سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و افشرده
صاف کنند و در یک شربت آن سه طسوج سقمونیا و دو ثلث درم ترید آمیخته بنوشند و بعد استفراغ باین مطبوخ غذا چقندر و کاسنی هر دو مسلوق مطیب بسرکه
و کشنیز سازند و تعدیل طبیعت بنرمی کنند و نگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار بینند و قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نبود در معاودت استفراغ بحسب
قوت فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد بفصد اخراج آن نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود استفراغ آن بدوای مذکور نمایند و چون معلوم کنند که فضول
کم شد و نبض و قاروره گواهی آن دهد بنحوی که نبض نرم شود و از آن سرعت و تواتر مع عظم زائل شود و قاروره با نقص الحمرة بزردی نزدیک قوام گردد مضائقه
نیست که بر سر بعد تراشیدن موی خرقه پارچه مبلول بسرکه و گلاب و روغن گل و مبلول باین دوا گذارند بگیرند آب کدو آب کاسنی آب خبازی آب خیار
آب برگ اسبغول آب بنفشه آب بید و جوش خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب و سرکه که بسیار کهنه نبود و اندک روغن گل خالص انداخته ممزوج سازند پس
اندک سرد کرده پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند و هر قدر که مرض کم شود از این آبها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت زیاده
تبرید باشد درین آبها آرد جو و اندک کافور داخل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد در آن آبها اندک خطمی و آرد باقلا حل نمایند و هرگاه یقین زوال علت گردد
و آنچه باقی ماند بقایا عسر باشد و در انجا ماده نبود آب گرم که در آن بنفشه و خشخاش و سبوس گندم و جو پخته باشند بر سر ریزند و در آخر این صداع طبیب غلطی
نکند و امر نطولات قوی ننماید بلکه این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و بلد و فصل بود و اگر متعسر گردد و ظاهر شود که درینجا فضول ست فصد هر دو صافن نمایند
و محاجم بر ساقین نهند و امر بمالش قدمین دائم و غسل آنها با آب گرم نمایند و تفتیح مسام و پاها با آب گرم که در آن اندک بابونه پخته باشند باید کرد که باین تدبیر بقیه
بی شک منحل گردد و اگر بقایا فساد مزاج محتاج ترطیب و تبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشد و یقین شود که درینجا ماده نیست این سعوط بکار برند آب عصی الراعی
برآورده جوش خفیف داده صاف کنند و از آن دو دانگ گرفته روغن بنفشه دو دانگ و شیر دختران دو ثلث درم و بعد مسواک و شستن دندان پنج دانه جو بخایند تا در
دهن لزج گردد پس از این آب دهن که از خائیدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آمیخته در شیشه بجنبانند و بار دیگر صاف کرده در هوا سرد نمایند و در روز و شب

سه دفعه متواتر سعوط کنند که ترطیب بلیغ نماید و بعضی اطبا که اراده ترطیب بسوی جبهه تنقیه میکنند اینست که گیرند بنفشه خشخاش و برگ کاهو از ان بیا کنند و بزد جدا کرده آن
چیزی که شبیه بشیر برآید بگیرند و روغن بنفشه در ان آمیخته سعوط کنند و چیزی در ترطیب دماغ ازین مفید چون در وقت آن استعمال کنند و اکثر اطبای جیره و استعمال کنند
و در تبرید صداع حار بعد استفراغ اگر واجب بود کافی است اینست آب ثلج آب برف گلاب ما الورد مشوی همه را جمع کرده اندکی سرکه و اندک روغن گل آمیخته
پارچه کتان بدان آلوده بر سر مریض بدارند و هرگاه بیمار رسیدن سردی بدماغ دریابد جدا کنند و هرگاه گرمی معلوم کند اعاده آن نمایند و ایشان تکمیل ابتدای صداع
حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکنند و اگر باین صداع تب مضاف گردد نظر باید در تب نمایند پس اگر بدور غب آید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی سر
تصاعد میکند اخلاط صفراوی مع بخارات آنست و اگر دوام آن دموی بود و نوعی که از ان نقاء تمام نشود و تب باقی ماند تا آنکه در دیگر بران آید و صداع اندک
ثقل اندک در یک دسرخی در چشم معلوم شود درین هنگام یقین کنند که اخلاط صاعد بسوی سر دموی ست پس در معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و تدبیر اصلاح
این و آن تب مائل سازند و اگر تب قبل از حدوث صداع باشد تب مرض و صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی هر دو پیدا شود هر واحد
ازان مرض و عرض بود و تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بمعرفت سبب پس باعراض خاصه و در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر آنچه گفته ام باید کرد که این مفسد
معالجه است گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمر هندی و آب ریباس و ترشی ترنج و مانند آن از مبردات یا ساده و یا با شکر بنوشند و رب ریباس
و رب توت و غیره رب ترش مانع صعود ابخره بسوی سر بدهند بعده طبیخ هلیله زرد و تمر هندی و آلو و عناب و شاهتره و افسنتین و مویز و ترنجبین مقوی بسقمونیا
بنوشانند و اگر ضعف یا شائبه صفرا باشد حل طبیعت بآب آلو و تمر هندی و خیار شنبر و یا باین ماء الفواکه نمایند تمر هندی بیست درم آلو بخارا سی عدد سپستان بیست
عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشه خشک چهار درم گل سرخ پنج درم عناب بیست عدد یک شبانه روز در آب تر کرده صاف نمایند و بران بیست درم ترنجبین و شیرخشت
اندازند و یا در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده شیرخشت یا ترنجبین بنوشند یا این حقنه لین بعمل آرند عناب سپستان هر واحد کف بنفشه
خشک چهار درم انجیر ده درم خطمی سبوس گندم هر دو در صره بسته بقدر حاجت در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید چهار اوقیه ازان صاف کرده آب چقندر
کوفته افشرده ربع رطل روغن کنجد دو اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب برهم زنند و نیمگرم حقنه کنند و مزورات معمول از حوامض مثل آلو یا تمر هندی یا شمش خشک
غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و مثل سیب و به و غوره و ریباس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضاً
دران بقول لینه مثل اسفاناخ و لبلاب و حماض و چقندر و کاهو و کاسنی و کدو و بقله یمانی و خرفه باشد و این بقول را بسرکه و کشنیز خوشبو سازند و چون مرض
بانتهار سد و حاجت تلیین شود باین مطبوخ هلیله نمایند بگیرند هلیله زرد از ده درم تا بیست درم و بیک رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بیست درم
ترنجبین یا شیرخشت یا شکر طبرزد داخل کرده بنوشند و یا هلیله مسحوق در آب آلو و یا آب انار معصور بشحم آن و یا آلو رطب یا منقوع در جلاب از ده تا بیست عدد که در
قول ابوسهل گذشت و یا نقوع شمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ و در جلاب یا در
شربت بنفشه یا در سکنجبین یا رائب البقر یا شربت ورد یا شربت آلو یا نقوع شمش یا آب تمر هندی حل کرده بدهند و یا بآب ترنجبین یا آب به یا رب انار و توت
سرشته بخورانند و از ملینات خفیفه سفوف بنفشه است که بنفشه خشک سوده و شکر مساوی از پنج درم تا ده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ
کوفته افشرده ده ثلث رطل بگیرند و بران شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور در
قول ابوسهل بدهند و اگر در انجار رطوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود تربد کوفته از یک درم تا چهار درم دران مطبوخ بپزند و گاهی این قرص
بنفشه میدهند بنفشه خشک و تخم خبازی بقشیر مساوی گرفته در هر درم ازان نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت والتهاب
مرض منکسر گردد این مسهل بدهند از صبر یک جزو و کتیرا و گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته بآب گرم یا المطبوخ مناسب بخورانند و یا افسنتین نیم جزو افزوده مثل نخود حب
بسته از دو تا سه درم بدهند و از آنچه صداع را درین وقت و اوجاع چشم و جرب را نیکوست این حب بنفشه است بنفشه خشک دو درم تربد سفید یک درم
رب السوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ بآب کرفس حب سازند که این مخرج صفرای غلیظ از دماغ ست و گاهی شیارات در آخر صداع استعمال

میکنند برای فوائدی که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد و دران سقمونیا برای اخلاط صفراوی و منع طول مکث صبر و تقویت فعل اوی افزایند و چون این صداع
اسکن و اضعف گردد و بدن انقص قوت باشد باید که تغذیهٔ مریض بگوشت دراج و تیهو و چوزهٔ مرغ متخذ با آب آلو یا انار یا سرکه یا سیب سازند و عدس مقشر مطبوخ با آب
انار برای تغلیظ خون و منع بخار میدهند و در طعام ایشان کشنیز برای منع بخار زیاده اندازند ابن هبة الله گوید که اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند مبادرت
بفصد قیفال از جانب الم کنند و اگر درد عام بجمیع سر باشد فصد از جانبی که دران درد شدید باشد بگیرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت میان هر دو شانه یا بر ساقین
نمایند تا ازین ماده از اعلی باسفل منجذب گردد و اگر ازین درد ساکن نشود رگ پیشانی کشایند و بعد فصد تبرید مزاج بشرب آب آلو وغیره و رب آلو و مانند آن که
در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به و یا رب سیب بدهند و فواکه قابض خورانند و بر پیشانی گلاب مالند و ریاحین بارد مثل نیلوفر و بنفشه و گلاب
و صندل ببویند و اگر طبع قبض بود و جسم ممتلی باشد تلیین بماء الفواکه و یا با آب انارین معصور بشحم آنها با شکر یا شیرخشت یا ترنجبین نمایند و آبیکه دران بنفشه و جو و گل سرخ
و نیلوفر جوشانیده باشند بر سر ریزند و مریض را پرهیز کنانند و مزورات و عدسیهٔ زرد و بقول بارده خورانند و هرگاه حدت ساکن شود بچهٔ مرغ بسرکه و آب غوره
پخته بدهند و از استکثار حلوا و لحم و خمر منع کنند ابن الیاس گوید که فصد سر رو و حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ سیاه
یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفای خون باشیای بارد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر بنوشند اگر با وی تپ باشد و اگر تپ
و سرفه نبود جلاب سرد از تمر هندی ده درم و ترنجبین یا شیرخشت هر کدام که باشد ده درم دهند و حل طبیعت بماء الفواکه مثل آب عناب و آلو و تمر هندی
و سپستان و نیلوفر و بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و شکر نمایند و یا بگیرند بنفشه و نیلوفر هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم
در جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند و غذا مزورهٔ ماش مقشر بمغز بادام یا مزورهٔ آلو جبلی بمغز بادام و قسمش یا مزورهٔ تمر هندی با شکر و مغز بادام بدهند و یا
بگیرند خمیرهٔ بنفشه ده درم و مثل او ترنجبین و جوشانیده صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین مع تخم هر دو بفشرند و مقدار نیم رطل با شکر سفید و ترنجبین
هر یک ده درم بنوشند و بگیرند روغن گل دو جزو و گلاب یک جزو و سرکهٔ کهنه ربع جزو و در شیشهٔ دهن فراخ حرکت دهند تا آنکه ممزوج گردد و قدری ازان
بر سر نهند و یا دران پارچهٔ کتان یا خرقهٔ رقیق ترکرده بنهند و گاه گلاب تنها یا سرکه تنها نفع میکند و بزر قطونا بسرکه لت کرده بر سر نهادن اثر اسود مند بود و یا لعاب
خطمی و سرکه آمیخته بر سر نهند و بروغنهای سرد مثل روغن کدو و بنفشه یا نیلوفر یا روغن بید سعوط کنند ابو منصور گوید که فصد قیفال از جانب وجع یا از
جانب وجع شدید کنند و اگر فصد ممکن نبود حجامت ساقین و اگر ممکن نباشد حجامت نقره نمایند و حل طبیعت بماء الفواکه مثل هلیلهٔ زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب
و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیارشنبر و شکر باید کرد و یا بگیرند هلیلهٔ زرد کوفته بوزن پانزده درم و در آب آلو بدستوریکه در قول ابو سهل
گذشت صلایه کرده صاف نموده دوا وقیه جلاب و ده درم شیرخشت یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش بشحم آنها افشرده بقدر دو ثلث رطل
با شکر یا ترنجبین بنوشند و یا خمیرهٔ بنفشه یا مغز خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم در جلاب ممزوج یا آب گرم مالیده بنوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آمیخته
بنوشند که سریع الاسهال ست و دیگر تراکیب مسهله همانست که در قول ابو سهل و گیلانی گذشت و ترکیب حب رب هلیله وغیره در علاج صداع صفراوی
باید خجندی گوید که بعد فصد اطفای خون باشربهٔ حامضه مثل شربت انار و شربت تمر هندی و سکنجبین و شربت عناب و نیلوفر کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه و شیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر و شربت اجاص مسهل و آب انارین با شیرخشت نمایند و اگر تپ و سرفه باوی نباشد شربت
تمر هندی و شربت لیمو و ربوب فواکه حامض بنوشانند و اگر باوی سرفه باشد خمیرهٔ بنفشه با سپستان و نیلوفر و عناب دهند و این شربت عناب که
مطفی خون ست و جمیع امراض دموی را نافع بود و تسکین هیجان خون نماید عناب یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم پوست بیخ کاسنی
ده درم همه را در سرکه سه روز بخیسانند پس خوب جوش داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرند و ده درم در آب زرشک سی درم
حل کرده بنوشند و نقوع مرکب این مرض را نافع ست و نسخهٔ آن در علاج امراض دماغی دموی مذکور شد و این ملین نافع ست آب انارین معصور بشحم آنها
نیم رطل شربت ورد مکرر یا گلقند بغدادی پانزده درم شیرخشت ده درم ترنجبین پانزده درم برسم معهود مرتب سازند انطاکی گوید که اگر علامات دلالت کند

برانکه ماده دموی ست فصد قیفال کنند واگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند وگاهی در صفراوی بسبب حدت خون فصد کرده میشود بعده تنقیه خلط غالب بدوای مناسب آن کنند واز مجربات خاص بصداع حار که استخراج آن کرده ام این دوا ست گلقند سه اوقیه خمیره بنفشه یک اوقیه عناب سپستان آلو بخارا گلاب روغن گل هر واحد نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه باند صاف کرده بنوشند وغذا کدو یا اسفاناخ یا مزوره آلو سازند و گلاب در روغن گل و مرکه د آب مورد وکدو و صندل که دران کافور یا افیون محلول بود مجموع یا مفرد بحسب ماده طلا سازند و روغن مجرب بسایر انواع صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد واز منقولات طلا خمیره آرد و زعفران ست وکذا آب بید و روغن بنفشه طلا و سعوطاً مصنف اقتباس می نویسد که اول فصد سرو کنند واز بنفشه و صندل سفید و خشخاش مکی هر واحد سه ماشه گلاب روغن گل هر واحد یک توله کافور دو ماشه لخلخه سازند واز برگ بید و بکوه و گلاب و تحلب و خرفه مجموع یا مفرد ضماد نمایند که رفع درد فی الحال می نماید و شیره خرفه و کاسنی هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر چهار ماشه آلو بخارا هفت عدد عناب کلان چهار عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک نیم توله داخل کرده بنوشانند تا سه روز و غذا اسفاناخ یا ماش سبز و سیاه یا برنج و نان تنک دهند و مربای انبه و کرونده و تمر هندی نیز دهند واگر درد باقی ماند در چهارم به تنقیه خاص پردازند شلا رگ پیشانی یا صدغین یا ماقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تنقیه بمطبوخ فواکه اهلیلجی علویخان کنند باین نوع آلو بخارا زرد آلو هر یک هفت عدد عناب کلان ده عدد سپستان چهل عدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش کرده خیارشنبر تمر هندی ترنجبین هر یک بست درم گلقند ده درم مالیده صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بکار برند و بجای آب بر عرق کاسنی و گلاب و شاهتره اکتفا ورزند و وقت شام غذا شله اسفاناخی دهند و صبح تبرید دهند و همین نسخه سه چهار روز استعمال نمایند واگر اندکی درد سر باقی ماند پس موی تارک سر تراشیده شرط زده محجمه گذاشته سخت بمکند بعده سیاه هفت ماشه در آب گل سه گلاب و روغن گل هر یک یک توله آمیخته بهاون وسته برنجی تا یک گهری سحق بلیغ نموده بجای شرط تا یک ساعت بجومی بمالند که فی الحال رفع درد مینماید

علاج صداع صفراوی

سببش غلبه صفرا و هیجان وارتفاع انجره وارتقای ماده انست بسوی دماغ و امتلای عروق سرازان واز جالینوس منقول ست که از اسباب این صداع اکثار اغذیه واشربه حاره و تعب مفرط و سهر دائم و صوم متواتر و کثرت مشی در صیف و زمانه گرم ست اولاً بهر تبدیل مزاج و تلطیفه و تسکین حرارت تبریدیکه در علاج امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بدهند و دیگر اشربه مبرده که در علاج صداع حار ساذج مسطور شد استعمال کنند و یا شیره تخم کاهو یک توله شیره مغز تخم کدو دو توله با شربت بنفشه و شربت نیلوفر دو توله بدهند که معمول حکیم میرزا علی شریف ست و شیره خیارین و مغز تخم کدو و کاهو و آب آلو و تمر هندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم بعلاج صداع دموی قریب ست لیکن در علاج این نوع در مشروبات و غیره اشیای بارد رطب اکثر استعمال نمایند و در دموی بارد یابس بیشتر بعمل آرند و استعمال شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین و شربت نارنج و لیمون و انارین بشرط عدم سرفه انفع ست واگر سرفه باشد شربت خشخاش و خمیره بنفشه و سپستان نافع واگر با سرفه نزله باشد نوشیدن طبیخ آلو بخارا عناب شاهتره خطمی با شربت نیلوفر نیز مفید ست واگر باین صداع تپ باشد و قاروره ناری بود لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیره مغز تخم کدو شیره تخم کاهو شیره آلو بخارا اضافه کنند و یا شوربه بارد نمایند بعد تخفیف اولاً شیره کدو موقوف نموده بعده شیره کاهو دور کنند وگاهی در تخس و بیقراری از صفرا و خفقان عناب پنج دانه آلو بخارا هفت عدد و بهدانه سه ماشه در عرق گاوزبان ده توله مالیده صاف نموده شربت نیلوفر و شیره کشنیز خشک چهار ماشه شیره تخم کاهو شش ماشه داخل کرده داده میشود و بعد تسکین ماده نضیج او منضج بارد نموده مسهل صفرا و حب هلیله دهند واز معمولات حکیم علی شریف ست که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک یک توله بیخ کاسنی گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم خیارین دو توله آلو بخارا بست عدد ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله تمر هندی شش توله مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله شربت بنفشه چهار توله شیره مغز تخم کدو نه ماشه تنقیه سازند و در یوم راحت آلو مربی یک عدد و لعاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو توله بدهند

غذا شله مونگ با روغن گاو تازه و بقله کاهو و خرفه و پالک و کدو و خشکه سازند و شربت ورد مکرر بسکنجبین نیز مسهل صفرا است و استفراغ ماده بهلیله مناسب است و اگر خواهند در مسهل بارد داخل کنند والانفع اهلیله دهند باین طور که پوست هلیله زرد ده درم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مروق یا آب آلو بخارا پنجاه درم شب خیسانیده صبح صاف نموده شیرخشت و ترنجبین پانزده درم دران حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر بدل آلو تمر هندی کنند انفع خواهد بود و یا عناب ده دانه سپستان مویز منقی هریک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص و یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر و عنب الثعلب شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هریک ده درم و یا زیاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب و یک درم روغن بادام شیرین بران چکانیده بیاشامند و بدانند که استعمال هلیله بشرطی جائز است که با صداع تپ و سرفه و سهر نباشد چه هلیله مضیق مجاری و مخشن است ولهذا عمل آن بقبض و عصر ست و این موجب تضییق مجاری و دفع رقیق ماده و غلظ و تحجر و تشبث باقی و ارتباک آنست و این موجب ازمان و تطویل مرض و ائل بهلاکت ست و همچنین دیگر ادویه مسهله بعصر در حمیات خصوصاً در اوائل جائز نیست بجهت آنکه رقیق ماده را دفع می نمایند و باقی را غلیظ و متشبث و منتج بتحجر میگردانند و این باعث هلاکت ست پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی را که دران قبض و خشونت ست و بادویه مزلقه تنقیه کنند و بعده تعدیل مزاج باشربه و اغذیه مبرده مرطبه و تبرید و ترطیب سر باضمده و سعوطات وغیره کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار ساذج و صداع حار ساذج گذشت و بخور کشنیز و سعوط بنفشه و اگر سرفه باشد قرص طباشیر کافوری همراه لعبه و اشربه مناسبه برای تسکین حرارت بدهند و گلهای سرد بویند و اگر بیداری و خشکی دماغ اذیت دهد روغنهای بارد رطب بر سر بمالند و در گوش و بینی چکانند مانند روغن کدوی تازه یا روغن خیار یا بنفشه بادام و یا نیلوفر مفرد یا مرکب نموده و سرد کرده و چکانیدن آب برگ کاهو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خر نیز نافع و از مجربات بعض سلاطین ست که جزرات را در پارچه بسته آویزند تا آب او بچکد پس هیش سائیده آمیزند و بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع ست و ایضاً سعوط سرطان مطبوخ که در علاج صداع حار ساذج در قول صاحب کامل گذشت در گوش چکانیدن از مجربات اوست و یا افیون کافور بزرالبنج مساوی بآب سائیده حب بقدر عدس سازند و یک حب ازان در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش بچکانند و اگر عنب الثعلب مع شاخ و برگ و تخم کوفته سه قطره از آب آن در بینی چکانند و بعده چند قطره روغن بنفشه بچکانند در ابرای این صداع از مجربات رازی ست ضماد آرد جو بگلاب سرشته بر پیشانی و یافوخ نافع و ضماد کاهو بگلاب و یا حنا بسرکه سائیده بدستور و همچنین ضماد شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ مفید و هنگام شدت درد بر صدغین لاذن معمولی بچسپانند و بالایش صفحه باریک اسرب بندند و این نطول نافع ست آب کدو و جرادهٔ او کاهو سبز و تخم آن تخم خشخاش و پوست آن بنفشه نیلوفر گل بید و برگ آن شاهسفرم در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر بخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه جو مقشر نیم کوفته اسبغول پوست خشخاش گل سرخ تخم کاهو برگ بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده و اندک افیون خصوصاً هرگاه درد شدید باشد دران آب گداخته مکرر تنطیل نمایند که صداع حار مع السهر را نافع ست و نطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن وجع و حرارت و از افاضل ادویه قبل غائله است و اگر صداع مع سهر باشد طبیخ خشخاش و آب کاهو زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کاهو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند و کما ذکر در علاج صداع دموی گذشت بعده تنقیه برای تحلیل بقیه مواد در بخار نیز از مجربات احقر ست و غذا ماء الشعیر ممزوج بگلاب و آب انارین و دیگر اغذیه بارده که در علاج صداع حار ساذج و دموی مذکور شد بدهند اقوال اکابر بعضی متاخرین مینویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هریک نه ماشه آلو سیاه زرد آلو هریک ده عدد تمر هندی چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هریک نه توله خیسانیده مالیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاهو در گلاب سوده ضماد نمایند و از سبوس گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کنار سبز و نمک هندی هریک دو دست جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده میان بیمار و ظرف آب حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیاناً برسد همان زمان غشی احداث نماید و بمرگ مفاجات بکشد کذا فی آنید بهیا و غذا خرفه و پالک که از انبه خام ترش باشد همراه نان تنک دهند و روز پنجم یا ششم بهر اسهال صفرا این مطبوخ آلو دهند آلو بخارا پنجاه عدد و پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی برگ سنا هریک پنج درم تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه مکوه گل سرخ هریک نه ماشه در گلاب نیم آثار عرق نیلوفر پاو آثار شب خیسانیده صبح جوش دهند که بنصف رسد مالیده صاف نموده

ترنجبین مغز خیارشنبر هر یک هفت توله گلقند شربت ورد مکرر المبلی علاء بخانی هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب گلاب تنها اکتفا نمایند
و وقت شام غذا شلمه اسفاناخی و خشکه گیلانی با اسفاناخ خورانند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب و عرق
کاسنی و بید ساده هر یک هفت توله عرق بید مشک پنج توله برآورده شربت ترنج دیا انارین چار توله داخل کرده سبوس اسپغول نه ماشه خورانیده بنوشانند و همین نمط سه چهار مسهل
داده جهت تعدیل مزاج این اطریفل کشنیزی تالیف علوی خان دهند پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله هر یک سه درم کشنیز نصف وزن ادویه بقند سفید قوام ساخته
از دو مثقال تا یک توله با شربت نیلوفر و شربت انار شیرین هر یک یک نیم توله عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بکار برند و در نسخه اطریفل کشنیزی معمولی پوست هلیله
کابلی و هلیله سیاه نیز داخل ست و وزن همه مساوی و کشنیز برابر جمله و عوض قند شهد خالص سه وزن همه ادویه است و جهت منع بخارات و رفع درد سر این سفوف مجرب
واز مجربات راقم ست کشنیز سه روز در سرکه تر نموده مدبر کنند گل بنفشه گل سرخ هر یک یک نیم توله نمک لاهوری یک نیم توله عصاره زرشک یک توله سفوف ساخته از دو درم
تا دو مثقال با آب سرد صبح و شبانگاه بدهند و اگر بعد از تنقیه دردی باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند تنها و یا با شیر ترکیب نموده علیسی گوید که اگر از صفرا باشد
مطبوخ هلیله و افتیمون و سقمونیا اسهال آورند یا آب لبلاب و بنفشه بنوشند و اگر با صفرا اخلاط دیگر غلیظ باشد حب صبر و شیار یا لقوع صبر تنها نوشند و آن اینست که در آب کاسنی سبز صبر خالص و
اندک کثیرا تر کنند تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند و اگر حاجت انتوی تر ازین باشد حب قوقایا خورند و تبرید مجلس بهوا و ریاحین کنند و اگر درد ساکن نشود معلوم کنند که در اینجا چیزی
محتاج بتحلیل ست پس ضماد معمول از بابونه و خطمی و آرد جو استعمال کنند و اگر بیمار را بیخوابی باشد طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و هر گاه بعد تنقیه ماده سوء مزاج
در دماغ باقی ماند بر صدغین گلاب و کافور و صندل و اندکی سرکه طلا نمایند و یا شیر زنان بر سر دوشند و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر سعوط کنند و آنچه تبرید سر بقوت نماید
اینست که بگیرند شیاف ما میثا و تخم کاهو و صندل سفید و صندل سرخ و زعفران و افیون و ربع کرده و گلاب آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر
اول حرکت خون بهمین علاجش اینست که اندک خون برآرند و اگر آثار دم یافته نشود و ابتدا با ستفراغ مثل هلیله نمایند اگر تپ نباشد والا بمزلقات و چیزی که دران خشونت
و عصر نباشد مثل شیرخشت و شربت فواکه و آب لبلاب و گاهی اشتها بشره و شتهای لبنه نیز تنقیه کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا تشرب در طبقات معده بود
که از قی بر نیاید و از مسهلات مزلقه ازلاق نیابد احتیاج استفراغ با یارج فیقرا مع سقمونیا گردد یا آنرا بر مزلقات افزایند و یا الطبیخ هلیله به نسخه قرابادین تنقیه نمایند بعد از ان
تعدیل مزاج بچیزی که دران ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن با غذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها دران باشد بمعالجات مذکوره در علاج امراض دماغی حار ساذج
و صفراوی و بهر چیزیکه بدان معالجه سوء مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیه حرارت و اسباب عامیه یبوست و از لطوخات نافع صداع این قرص زعفران است
و سهر را نیز نافع بود بگیرند زعفران هفت مثقال و مر دو مثقال و عصاره غوره و قلقدیس و صمغ هر واحد یک نیم مثقال و شب یمانی هشت مثقال و قلقطار پنج مثقال
این ادویه را باریک سائیده بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی از ان بسرکه ممزوج بگلاب حل کرده بر صدغین طلا نمایند و بقول شارح گیلانی
بهتر آنست که اندک افیون بگل بنفشه و خشخاش و آرد جو دران افزایند و گلاب و سرکه که دران حل میکنند زیاده نمایند و الا این قرص درین زمانه ما در صداع
یا در سهر کمتر فائده میکنند مسیحی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند بهر آنکه فصد استفراغ صفرا یا خون می نماید و حرارت را کم
میکند چه صفرا نیز تمیز از خون میباشد و بعد از ان تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمر هندی و خیارشنبر نمایند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته بست درم تمر هندی
مثل او در دو رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باند مالیده صاف نموده یک اوقیه فلوس خیارشنبر مالیده مکرر صاف کرده یک مثقال روغن بادام شیرین
بران انداخته بنوشند نیم گرم و یا بگیرند آلوی بزرگ شیرین سی عدد تمر هندی سی درم و در سه رطل آب بپزند تا به ده اوقیه باز آید و صاف کرده بران شکر سلیمانی بست
درم سقمونیای مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیم گرم بنوشند و یا آلو بخارا مقوی است تمر هندی یا شربت ورد و سکنجبین یا آب لبلاب بکار برند
و این مطبوخ مخرج مره صفرا است بگیرند هلیله زرد منقی کوفته پانزده درم عناب بست عدد آلو بخارا بست عدد تمر هندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افسنتین
هر یک پنج درم شاهتره ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند پس بعد تنقیه اضمده
و اطلیه و نطولات مذکوره در علاج صداع حار ساذج استعمال نمایند و تا استفراغ بدن و تنقیه کامل از نطولات و اضمده حذر کنند که این صداع را زیاده کند بسبب

اجتذاب دوا ماده را از سائر بدن بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس تورم او نماید و ضرر او مشتد گردد و این سبب آفت عظیم شود و ایلاقی و جرجانی نوشته‌اند که
اول تدبیر تنقیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد و اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلو و آب سیوبا و تمر هندی
و انار ترش و شیرین و شیرخشت نمایند تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت
بسکنجبین و شربت غوره کنند و از تخم‌ها تخم خرفه و پست و شکر و آنجا که در حلق درشتی باشد ایضاً تسکین بشربت بنفشه و شربت آلو و کشکاب و لعاب اسبغول باید کرد
و آنجا که حاجت بمنع بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد هیچ شربت موافق‌تر از اسبغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ مساوی بسایند و شکر برابر
هر سه آمیخته صبح و شب بقدر دو درم تا سه درم با آب سرد بخورند بخار باز دارد و حرارت را بنشاند و آنجا که قبض شکم بود هیچ شکم دوا قرنج دهد شیاف صابون مانند
تا اسهال آرد یا بوره و نمک بسیار در آب آمیخته و پشم پاره و پنبه بدان تر کرده بردارند و بعد تنقیه آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کاهو و آب عنب الثعلب
وغیر آن بر سر نهند چنانچه در علاج صداع حار ساذج گفته شد و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن بید بکار برند و بعد استفراغ شیر زنان
در روغن مغز تخم کدو یا روغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر در بینی چکانیدن صاحب بیخوابی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر دوشیدن
و شیر خر بر سر نهادن نافع بود لیکن اگر قوت ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل نسرین و کشک جو و بابونه در آب بپزند و روغن بنفشه
برین آب ریخته بیمار سر بر بخار آن دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار بیرون نرود و هرگاه بعد ازین تدابیر و گذشتن یک هفته صداع زائل نشود باید دانست که حاجت
بتحلیل است از بابونه و خطمی ضماد سازند و اگر تپ نباشد در حمام برند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بعد حمام طعام کاهو و سرکه خورانند و روغن بابونه بکار برند و آنرا که آید
ضمادها و روغنها از وی دور دارند و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن ببویانند صفت شربت آلو آلوی سیاه بزرگ را شسته در آب
که سه انگشت بالای آن باشد بجوشانند تا مهرا شود پس مالیده آب با گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر افزوده بقوام آرند طبع را نرم
کند و در جمیع امراض گرم مفید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ سقمونیا دران حل کرده بدهند اسهال تام کند صفت جلاب که ملین طبع و مفید
درشتی خلط و صاحب قولنج و لقوه و فالج را اگر حرارت رنج دهد با آب آمیخته عوض ماء العسل دهند شکر طبرزد یک من در سه من آب با آتش نرم بپزند و کف دور
کرده بقوام آرند و با آب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر من شکر یک من لعاب اسبغول و سه من آب یا گلاب افزوده بقوام آرند صفت
نقوع هلیله پوست هلیله زرد و تمر هندی مویز منقی سپستان هر یک سی عدد فلوس خیار شنبر بنفشه هر یک دوازده مثقال آلوی سیاه بست دانه همه را در سه من آب
گرم تر کنند و یک شبانه روز نهند و هر صباح مقدار هفتاد درم ازان صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نقوع هلیله و طبیخ هلیله و مسهل لطیف آب انار
ترش و شیرین و حب بنفشه در اقوال سابق و صداع دموی مذکور شد و این مطبوخ بنفشه نیز نافع عناب بست دانه اصل السوس مقشر نیم کوفته ده درم بنفشه
هفت درم فلوس خیار شنبر دران حل کرده صاف نموده بخورند و نقوع صبر اینست آب کاسنی افشرده یک من صبر سقوطری بست درم هر دو را در شیشه کرده در
آفتاب نهند و بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و در اجزای ضماد شیاف مامیثا که در قول عیسی گذشت گل نسرین عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک
یک جزو و افیون نیم جزو گرفته بر سر نهند و پارچه بسرکه تر کرده بالای ضماد بپوشند و آنرا که درد بیقرار کند کافور و افیون هر یک یک طسوج بروغن بنفشه یا روغن بید آمیخته
در گوش و بینی چکانند و این همه بعد تنقیه بکار برند و غذا آنچه در صداع حار ساذج گفته شد تناول نمایند سعید گوید که علاج صداع حادث از زیادتی مره صفرا باستفراغ
صفرا از اسهال است نه باخراج خون بلکه ادویه که شان آنها اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و هلیله و تمر هندی و آلو است و اگر خلط صفراوی
بسیار باشد و احتیاج اسهال زیاده افتد دوا را بسقمونیا قوت دهند اگر مزاج متحمل بود و بعد تنقیه مریض با مبردات مثل شیره تخم خرفه و خیارین دهند و ماء الشعیر آب انار
میخوش بنوشانند و امر بمکیدن انار کنند و هنگام قبض طبع آب تمر هندی و آلو بخارا بجلاب بنوشند و آبکیر دران حی و نیلوفر و کاهو و کدو و پوست خشخاش جوشانیده
باشند و یا آب سرد بسرکه و گلاب و روغن گل بر سر ریزند و بروغن بنفشه و کدو سعوط نمایند و تعریق راس و جبهه بدان کنند و نیلوفر و بنفشه ببویند و بصندل و کافور
و ماء الکاکنج و افیون و اقاقیا با آب کاهو و آب حی العالم سرشته بر جبهه و صدغین طلا سازند و اگر صداع قلق عظیم آرد زعفران در این ادویه افزایند و بالاسے

طلا قطعهٔ اسرب باریک نهاده بر بندند تا حرکت شریان منع گردد و تصاعد بخار ببوی سر کم شود و غذا نان صاف مغسول بالبقول بارد رطب دهند و بر استعمال مزورات اقتصار ورزند و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شدید البیاض بسرکه یا زردهٔ بیضه بسرکه یا چوزهٔ مرغ معمول بآب غوره یا بسرکه و کشنیز جایز دارند * ابن الیاس گوید که علاج این نزدیک بعلاج صداع دموی ست جز آنکه در معالجهٔ این میل باشیای بارد رطب بیشتر و ترک فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله باید و ایضاً حل طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و سپستان و هلیلهٔ زرد و کابلی نمایند و یا سکنجبین ساده و شربت ورد دهند و شربت بنفشه و شربت خشخاش و ربوب فواکه بارد و خمیرهٔ بنفشه بدهند اگر بادی سرفه و بحهٔ الصوت باشد و غذا ماء الشعیر اگر تپ باشد و الا مزورهٔ ماش مقشر باسفاناخ و مغز بادام دهند و اگر سرفه و گرفتگی آواز نباشد بآب انار مزین معصور لشحم آنها و شکر سفید و ترنجبین تلیین کنند و غذا مزورهٔ آلو جبلی یا تمر هندی یا انار دانه یا زرشک بمغز بادام و شکر و کشمش سازند و اگر صداع شدت نماید و امر عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس در اسهال طبیعت بماء الفواکه و حقنهای نرم مبالغه کنند و بادهان مبرده مثل روغن بید و کدو و شیر زنان سعوط نمایند و چرادهٔ کدو و خیار و عنب الثعلب تر و کاهو و خبازی کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد بر سر ضماد کنند و اگر بید و برگ نی سبز کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد ضماد کنند نیز نافع بود و اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر ریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقعر سر برسد و کافور و صندلین و گلاب ببویند و ایضاً ضماد سویق جو بگلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ و کافور و یا اسغول بروغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندک کافور در آن افزایند و اگر در سر بخارات غلیظ و دودی و طنین باشد مبردات قویه از آن دور دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت بحقنهٔ ملینی که در آن حشائش ملطفه مثل بابونه و شبت و حلبه و مانند آن بود باید کرد و جلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم و بنفشهٔ خشک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش مقشر و نخود مقشر بمغز بادام سازند و دست و پا بآب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صداع قلق و کرب و اضطراب و زردی چشم باشد آب انار میخوش لشحم آن افشرده و اندکی گلاب و سرکه یا ماء الرائب یعنی آب ترش که بالای دوغ آید بنوشانند و غذا اقسام بوارد دهند و در مساکن بارده نشانند و زیر بادکش سرد مبلول بگلاب جلوس نمایند و آنچه خاص ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و مشمش و حماض و به و امرود و دست

و آنچه مهیج صداع حار ست قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شهدانج و جرجیر و حلبه و شیر و حند قوقی و بخور باشیای گرم مثل کندر و مشک و غالیه و افاویه و صبر و بوهای بد قوی الرائحه مثل بوی مردار و جلود رطب و گوگرد و قطران و خوردن یا شمیدن زعفران ست و آنچه مضر دماغ بخاصیت ست کرفس و فراخ و غیره است که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نفع دهد و خوردن آن مضر بود **صفت** دوائی که اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست هلیلهٔ زرد از ده درم تا بست درم و کوفته در سه رطل آب تر نموده بآتش نرم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بست درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند و اگر با صداع سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب ورزند و این دوا استعمال کنند که اسهال صفرا بسهولت کند و نفع بخشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم نیلوفر چار درم عناب سپستان هر یک بست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم خبازی سه درم و در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و شکر یا ترنجبین ده درم و فلوس خیار شنبر ده درم مالیده صاف کرده بنوشند **صفت** حبی که اسهال صفرا و جذب آن از دماغ بقوت بغیر اضرار بدماغ و تنقیهٔ بدن نماید بگیرند بنفشه دو درم سقمونیای خالص مشوی نیم دانگ و دو حبه تربد سفید مصمغ مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست هلیلهٔ زرد یک درم کوفته بیخته بآب خالص تر شسته حبها سازند و این یک شربت ست صبح بخورند و این حب نیز اسهال صفرا برفق کند بنفشه یک مثقال شیر خشت یک مثقال سقمونیا مشوی یک دانگ تربد مصمغ یک درم رب السوس یک دانگ سائیده بمغز خیار شنبر سرشته صبح بخورند و اگر از حب کراهت کنند نیم دانگ سقمونیا مشوی در مثل شربت آلو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید و تنقیه بقوت و تلطیف کند و شربت اجاص پنجاه درم بنوشیدن صداع حار و حمیات گرم و یرقان را نافع بود و کسی را که محتاج مسهل قوی نباشد و مطبوخات و حبوبات بد ذائقه را قبول نکند نیکوست زیرا که غثیان و کرب نمی آرد و صفت آن در قول جرجانی گذشت و این صداع حار را در ساعت تسکین دهد افیون یک طسوج پوست خشخاش یک درم سائیده بآب کاهو طلا کنند و یا تخم کاهو بآب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع ست **صفت** حب که برای سفر مرتب میسازند بگیرند هلیلهٔ زرد ده عدد

کوفته در ظرف چینی یا شیشه کرده بران چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بند کرده یک دو هفته در آفتاب داشته آتش بگیرند و
دیگر آب بران هلیله ریخته بدستور آب او بگیرند بتکرار تا آنکه در هلیله طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملائم گذارند تا غلیظ شود و در دست از روغن
بادام چرب نموده حب بسته از چهار درم تا هفت درم بخورند بجلاب که این صفرا را برفق برآرد و نفع مطبوخ هلیله بخشد تجندی گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین ساده
استعمال کنند اگر بادی سرفه نباشد و شربت خشخاش و خمیره بنفشه مع سپستان اگر با سعال بود و تلیین طبیعت بلینات و حقنها کنند لیکن که آن معده را ع ز ا
شدید الضرر ست مگر آنکه بشرکت معده باشد و این مطبوخ نافع ست اگر احتیاج تنقیه باشد هلیله زرد پنج درم هلیله کابلی پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم
بر رسم معهود مرتب ساخته صبح بنوشند و این شربت آلو مسهل نافع جمیع امراض صفراوی ست آلو صد عدد تمر هندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه سقمونیای مشوی یک درم
زعفران نیم درم تربد یک درم ترنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهل درم و این حقنه امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع ست و برفق اسهال کند
حرارت پیدا نماید سبوس گندم در صره بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بست عدد سپستان بست عدد نیلوفر چهار درم
سنای مکی پنج درم در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند دران شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا کنجد ده درم حل کرده حقنه کنند و این حقنه تسکین حرارت غریبه و
تشنگی کند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسبغول روغن بادام شیرین روغن کدو هر واحد یک اوقیه همه را باهم مخلوط کرده حقنه نمایند که لطفیه حمی و لهیب عجیب کند و ادهان
معروفه بارده مستعمل در صداع لطوخا و سعوطا پنج ست روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و صنعت هر یک معروف ست و
سعوط و شموم و ضماد و نطول در اقوال سابق گذشت و هنگام شدت درد این لازق بکار برند بزر البنج شیاف مامیثا فوفل گل سرخ صندل هر واحد یک جزء
عشر جزء و بانزوت آمیخته بر صدغین بچسپانند و بالایش قطعه باریک اسرب بندند و این دوای مبرد برای هر دردی که سببش حرارت باشد نافع ست تخم
خشخاش تخم خرفه باقلا مقشر کاکنج هر یک یک درم افیون یک طسوج بلعاب اسبغول آمیخته بخورند و حق آنست که نزدیک مخدرات قویه نشوند مگر آنکه درد بحد غشی
رسد و بالجمله استعمال آنها از خارج بدن اولی ست و تخلخه یا تغات طیب الرائحه مثل آب سیب و به گلاب وغیره است در شیشه بطیب بصندل و کافور و مشک
کنند و ادهان طیب الرائحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن و گویا که آن لفظ عجمی ست گویند تلخلخ یعنی مختلط و مضروب چنانچه قول شیخ الرئیس در علاج
صداع تابع حمیات با تخلخل تخلخل شاهانیست و این تخلخه مبرد و مقوی دماغ نافع صداع و برسام حار ست صندلین گلاب آب خیار سرکه شیر زنان روغن گل مخلوط
ساخته ضماد کنند ابن نوح گوید که اسهال بحب الفواکه و حب هلیله و حب صبر وغیره نمایند و هر یک ازان در سابق مذکور شد و یا آب کاسنی منقشر ندوجوش داده کف
او بردارند و یک اوقیه صبر دران انداخته چند روز در آفتاب بدارند بعد ازان از یک اوقیه تا سه اوقیه بنوشند و اگر مریض را چیزی از اوجاع سفل باشد بکیه دو درم
و دو درم کتیرا دران داخل کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی محسوس شود و لفوق سر بر بندد هر روز کشنیز خشک یا دو درم
بخورند و نقوع مشمش و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و تخلخه معمول از روغن گل دو جزو گلاب سرکه خمر هر واحد یک جزء
تا یک ذات گردد و بر برف سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده تبرید شدید نماید و یا حشائش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا کشنیز
سبز یا برگ کاهو یا عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا بادرنگ یا کدو یا قطف یا بقله یمانی یا حی العالم یا عصی الراعی و مانند آن مفرد و مرکب کوفته بر سر نهند
نمایند یا آب آنها سرد کرده بر سر ریزند و با این همه آنها یا اکثر ازان با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته
طلا یا شیر و شکر که در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشته بروغن بنفشه یا شیر دختران با سفیدی بیضه مرغ رقیق بچکانند و اگر در سر حرارات بسیار باشد سرد
مخدره مثل عصاره خشخاش و یبروج و مانند آن استعمال نکنند مگر آنکه بیخوابی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر جو کوفته جوشانیده آبش بر سر ریزند و
یا شیر بر سر دوشند و اگر مریض ضعیف باشد از دوشیدن شیر بر سر حذر کنند و عوض او ضماد معمول از بابونه و خطمی و پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و
صندل و کافور و آب یبروج و آب بنج طلا سازند و غذا پست گندم مکرر باب گرم شسته و شرب آب برف مفید و یا نان سفید سه بار در آب تر کرده تبدیل آب
تا ستفع گردد پس چیزی از آبهای ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش بران ریخته بخورند و بوارد که از کدو و خرفه و بقله یمانی و سرمق و خیار با ست

وبگلاب به و سیب و به و امرود و شفتالو و شراب نوب شامی و زرشک و ریباس و مشمش و آلو سازند و اگر کم خوابی باشد کدو و کاهو و قطف و خیار بروغن بادام دهند و آنچه مضر صداع
حار ست خرما و باقلا و جوز و انجیر و بادروج و لحوم و بادنجان و مغز چلغوزه و ابازیر و غیره است که در قول ابن الیاس گذشت و مضرات دماغ در علاج کلی امراض دماغی
مسطور شد گیلانی می‌نویسد که نوشیدن شربت بنفشه با شربت آلو یا نقوع فواکه تمر هندی اسهال صفرا و تسکین می نماید و اگر بآب گرم آمیزند بسرعت اسهال آورد
و باید که سقمونیا و صبر نوشته دهند و گاهی سقمونیا تنها در جلاب یا اشربهٔ مذکوره یا در آب انارین بشکر یا در آب تمر هندی و شکر یا در رائب آمیخته داده میشود و اسهال می آرد
و درین نوع در تبرید بیشتر از دموی مبالغه نمایند پس اسبغول در آب انارین معصورین باندک شکر برای منع بخار و اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو و بعد دو
ساعت آشجو و در نیمروز ماء الخیار بنوشند و هنگام شب اسبغول بآب سرد و جلاب سرد کرده بخورند و این سفوف مبرد بدهند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و کشنیز
خشک مساوی با همچندان شکر آمیخته سفوف بسازند و نخلخه معمول از گلاب و صندل و سرکه و کافور و سائر مشمومات بارده مذکوره در صداع حار ساذج ببویند و ضمادات
و قطورات که در اینجا مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد وجع ضماد از زوت و غیره و سعوط افیون و کافور و آب برگ بید بعمل آرند و این هر دو نسخه در قول مسیحی
در علاج صداع حار ساذج مسطور شد و از آنچه تولد صفرا بسیار نماید مثل سوء هضم و اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و سهر و صوم و تقلیل طعام و تاخیر از وقت
آن اجتناب واجب ست و از اغذیهٔ حاره و اشربهٔ حاره و مبخرات مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و مانند آن احتراز نمایند مصنف خلاصه گوید که وقت هیجان درد
گل بنفشه در آب جوشانیده پای تا زانو دران نهاده بدست همی مالند و از بالا بزیر همی کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیم کوفته در آب جوشانیده
صاف نموده نیمگرم بر سر ریزند و مالیدن شیر بر کف پا سود مند ست و باقی تدبیر همانست که در قول ابن الیاس گذشت و بصورت احتقان الابخرهٔ غلیظه در سر تنطیل
بمحللات و تسعیط بروغن بابونه و شبت و امثال آن نیز جائز ست

علاج صداع بلغمی

سببش ارتباک و اجتماع اخلاط غلیظهٔ بلغمی ست در عروق سر و سردی اغشیه و اسباب او استکثار اغذیهٔ باردهٔ رطبه و کثرت میگساری و سکون و تواتر تخمه و استحمام
عقب تناول طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل ست پس اولا بهر نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا نعلی حلو یا نعلی منضج بدهند یا خطمی مویز منقی اسطوخودوس اصل السوس
گاوزبان کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیرهٔ بنفشه یا گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج ماده مسهل بلغم و حب ایارج یا حب قوقایا تنقیه کنند و
اصل السوس مقشر بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل بنفشه اسطوخودوس هریک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ
شش ماشه مویز منقی بست دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس ترنجبین هریک شش توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و روز دوم لعاب تخم کنوچه
چهار ماشه با شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا تودری یا فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و در مسهل دوم و سوم اهلیلج هریک شش ماشه
بیفزایند و اگر غلبهٔ برودت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادرنجبویه اذخر و غیره در منضج زیاده کنند بعده بحبوب مسهله تنقیهٔ دماغ نمایند و یا بیخ بادیان بیخ کاسنی
اذخر عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر شاهتره تخم خطمی خبازی هریک دو درم اسطوخودوس گاوزبان گل گاوزبان هریک یک مثقال در
دو رطل آب یا عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی و عرق شاهتره بجوشانند هرگاه نیم رطل بماند گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و بعد ظهور اثر نضج در قاروره سنای مکی
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ زرد افتیمون بصره بسته هریک دو درم مغز خیار شنبر شش توله شیرخشت و ترنجبین هریک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و
و گاهی تربد سفید از سه ماشه تا شش ماشه و غاریقون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد مسهل بدستور حب ایارج دهند و اگر مریض محرور المزاج بود حب هلیله مندرجه
و صبح مسهل مذکور بحذف خیار شنبر و روغن بادام جهت بدرقهٔ آن بنوشند و شیخ الرئیس نوشیدن طبیخ افتیمون و مویز با ایارج فیقرا فوق نوشته و اگر از استعمال ایارج
قلق و اضطراب و بطوء عمل حادث شود تخم خطمی دو درم خبازی نیم درم روغن بادام و آب نیم گرم استعمال نمایند و استعمال این سفوف حب النیل معمول حکیم عابد
سرهندی نیز در تنقیهٔ بدن از بلغم عجیب الاثر ست بگیرند حب النیل و مثل نخود بریان نمایند و افتیمون و سنا و تربد مساوی سفوف سازند و سه درم بگلاب یا
آب نیم گرم بخورانند و این دوای حب الملوک نیز عجیب ست حب السلاطین مدبر و هلیله زرد و دار فلفل هریک یک جزو زنجبیل سه جزو سائیده بعسل سرشته

نسخهٔ سفوف حب النیل

نسخهٔ دوای حب الملوک

بقدر دو حبه بدهند که بلغم بسیار بی غائله برآرد و اگر خلط بسیار غلیظ بود بهر تلطیف او ماء الاصول که از پوست بیخ کرفس و هلیله و انیسون و سنبل الطیب و شیح ارمنی و مصطکی
وغیره ساخته باشند بقدر پنجاه درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو هر واحد یک اوقیه یا یک اوقیه گلقند یا با روغن بید انجیر از یک مثقال تا دو مثقال و روغن بادام
تلخ سه روز یا پنج روز داده تنقیه بحبوب مذکوره کنند و یا این مطبوخ منضج دهند مویز منقی بست درم ریشه خطمی پرسیاوشان هر یک سه درم سعد یک مثقال انیسون بادیان
مصطکی هر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده باز صاف نموده پانزده درم سکنجبین بزوری اضافه کرده بیاشامند و غذا شوربای چوزه مرغ
با نان یا چلاو سازند و بعد نضج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه غراغر منقی راس بعمل آرند و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلچکان یا روغن هندی بر سر
مالند و از اضمده و سعوطات و شمومات و کمادات وغیره که در علاج صداع بارد سادج گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا یا حب اصطمخیقون در هر هفته یک بار
یا دو بار بصورت بقیه ماده مفید بود و استعمال هلیله مربی و دبید الورد و اطریفل اسطوخودوس مفید ست و مداومت معجون انطاکی و اطریفل مسهل در ازاله صداع
مزمن از مجربات راقم ست و ایضا بعد تنقیه بهر تعدیل و تقویت اسطوخودوس ماشه سوده با اطریفل سرشته بخورند بعده مویز منقی ده دانه با دیان هفت ماشه جوشانیده
نبات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدواء المسک معتدل یا حار سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب
بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد ایارج فیقرا چهار ماشه با اطریفل کشنیزی سرشته بخورند و عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله نیم گرم
بنوشند و اگر با وجود آن مزاج مریض یابس بود ایارج را بروغن بادام چرب کرده با اطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه دو ماشه و عرق شاهتره یا وسیر و نبات بدهند
و اگر صفرا با بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده بدهند باز گل بنفشه چهار ماشه
در جوشانده افزوده اطریفل کشنیزی بدل تودری کنند و یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پرسیاوشان با شربت بنفشه بدستور بدهند و یا اطریفل کشنیزی همراه
بادیان گل بنفشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند زرد دوم برعایت ابخره و در داعضا سورنجان ماشه سوده با اطریفل آمیزند و شاهتره شش ماشه در طبیخ افزایند
و استعمال اطریفل ملین معلوم نیز مفید بود و اگر صفرا و خون هر دو با بلغم مرکب بود اطریفل صغیر خورده شاهتره ششماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ بادیان هر یک ششماشه جوشانیده
دهند و یا اطریفل کشنیزی همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بخورند باز اگر غلبه صفرا و خون زیاده معلوم
شود کشنیز خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند و پاشویه حار از گل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و عنب الثعلب و زوفای خشک و حاشا و خردل
و نمک طعام و سبوس گندم و نمام و چوب چینی یا عشبه نیز بصداع بارد مفید ست و برنجاسف حلبه اسطوخودوس برگ اهل و تخم آن وغیره که در قول مسیحی و جرجانی
بیاید حسب حاجت در آب جوشانیده اول انکباب بران نموده بآلیش نطول کردن نافع صداع بلغمی و اقوی از همه تدابیر ست و چند قطره آب آن در گوش و بینی نیز
چکانند و از شمومات نافه پیه روباه ست و این شموم هم نفع کلی دارد جندبیدستر مشک شونیز بریان جمله را در پارچه باریک بسته متصل ببویند و ضماد قرنفل زنجبیل
بزر البنج هر یک ماشه افیون نیم ماشه بعد تنقیه معمول ست و این ضماد هم بعد تنقیه بصداع بقیه کفایت کند و مجرب بلاتخلف ست جندبیدستر فرفیون خردل هر واحد
یک درم افیون ربع درم در شراب کهنه حل نموده ضماد کنند و کذا مر و جندبیدستر و فرفیون هر واحد یک جزو افیون ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن چنبیلی
یا قسط سائیده طلا کردن مفید صداع بارد مادی ست و ضماد بابونه اکلیل بیخ کبر گل سرخ سداب کرویا کمون سنبل الطیب عود شبت نیز نافع و اکثر ضماد شبت
فقط و دارچینی صرف و خردل بسرکه سوده یا فرفیون در آب مرزنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس گوید که اگر فرفیون بروغن لطیف مثل روغن بابونه طلا سازند
در ساعت این صداع را ساکن کند و با وجود این بدوای دیگر حاجت نیفتد و ایضا او گفته که من در صداع مزمن ضماد سرگین کبوتر صحرائی و حرف استعمال میکنم
و در شفاء العاجل از و منقول ست که در صداع بارد ضماد بوش در بندی مرکب با جوز بوا و قرنفل و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلای
روغن فرفیون و ضماد محمد ابن زکریا نیز مفید صداع مزمن ست و طلای سقمونیا بقدر عدسی بروغن گل سائیده مزیل صداع مزمن ست و سعوط مغز تخم سرس
باریک سائیده بقدر یک سرخ و یا برگ نورسته کنیر خشک کرده سوده منقی دماغ از رطوبت فضلیه است و مرزنجوش فلفل گرد دارشیشعان تنباکو ذوره بندال هر واحد
ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته سعوط کردن معطس و مزیل صداع مزمن از مجربات اوستادی مرحوم ست و کذا سعوط مشک نیم ماشه در روغن بادام یا روغن

یک درم حل کرده چند قطره جهت صداع و شقیقه فرمند مجرب لیکن در استعمال عطوسات احتیاط نمایند که پیش از تنقیه نباشد ورنه موجب تحریک مواد و اشتداد
مرض دران زمان خواهد شد و بابونه سداب مرزنجوش پودینه در آب پخته روغن ناردین داخل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مریض کرب با غثیان یا خلش
در فم معده خود دریابد قی کنانند و اگر با تپ باشد از رفتن بحمام اجتناب نمایند و هرگاه این صداع مستقر و مزمن و ماده آن متمکن گردد استعمال چوب چینی نافع بود
پس اگر صداع باین تدابیر ساکن نشود و برودت مزاج دماغ بحال خود باشد و بلد نیز بارد و سن پیری و مریض بارد المزاج بود داغ وسط سر یا هر دو بازو و داشتن
زخم آن تا زمانی دراز تا ازان چرک جاری گردد و ماده میل بدانجانب نماید مفیدست و بسا است که داغ نمودن یکبار و دو بار نیز کفایت میکند و اگر خوف کوری باشد عرقین
صدغین قطع کرده بران داغ دهند و تقلیل آب و غذا و تلطیف او درین صداع از واجبات ست و باغذیه حاره یابسه ناشف رطوبات مثل قلایا و مطنجنات و
کباب با توابل غیر مصدعه مانند دارچینی و قرنفل و سافج و خولنجان و کرویا غذا سازند و لحوم طیور صحرائی خفیف مثل دراج و تیهو و بچه کبوتر و مرغ با مغز قرطم مخورانند و
از اغذیه مبخره مصدعه بارده رطبه اجتناب نمایند و ریاضت بسیار کنند و پاها بمالند و انتباه مخفی نماند که این صداع اکثر به پیران و زنان بلغمی مزاجان و استعمال
کنندگان مرطبات و مبردات بکثرت و در بلدان بارده و فصل زمستان عارض میشود و در ابتدا اسهل العلاج ست و هرگاه مزمن گردد مخوف بود و علاج او صعب باشد
و بصرع یا فالج یا لقوه یا سکته یا کوری چشم مؤدی گردد پس در علاجش تهاون نفرمایند و در تسکین آن بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه سعی نمایند
اطریفل مسهل منقی دماغ معمول در صداع مزمن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله بسفایج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر واحد
دو مثقال مویز منقی سنامکی هر یک دو توله ترید موصوف یک توله مغز بادام یک توله ادویه سائیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده بسرشند
خوراک تا دو توله و معجون انطاکی در قول انطاکی خواهد آمد **اطریفل اسطوخودوس** نافع درد سر و دیگر امراض بلغمی و سوداوی دماغی و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد
باید که چندی برین اطریفل مداومت نمایند پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ اسطوخودوس بسفایج افتیمون کشمش مساوی سائیده بروغن
بادام چرب کرده بعسل بقوام بسرشند و بعضے عوض کشمش مویز منقی داخل کرده و بعضے هر دو **روغن گل چکان** نافع صداع بخاصیت گل چکان دیودار برنگ کابلی
صندل خولنجان روناس هر واحد یک دام گل سکلینگل نیلوفر اصل السوس هر یک دو دام برگ بهنگره سه دام آمله چهار دام اجزا نیم کوفته در روغن کنجد نیم پاو و شیر
ماده گاو یک آثار و آب قدری یکشبانه روز تر کرده صبح بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر بمالند **اقوال** مهره ابوسهل گوید که اگر صداع از ماده بارد بلغمی
باشد باید که تنقیه بحب اسطمیخیقون و حب صبر و قوقایا نمایند یا باین حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم سقمونیا ثلث درم ترید سفید هفت درم اسطوخودوس
پنج درم و جمله ده شربت متوسط ست و اگر خلط محتبس در سر باقی ماند غرغره با ایارج فیقرا در سرکه عنصل و خردل و عاقرقرحا و صعتر و پوست بیخ کبر نمایند و استعمال این نقوع
صبر تنقیه بلیغ سر و معده میکند هلیله سیاه و بلیله و آمله هر واحد ده جزو بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر اصل السوس هر واحد هشت جزو سنبل الطیب قصب الذریره
هر واحد چهار جزو شکاعی بادآورد هر واحد پنج جزو شحم حنظل دو جزو در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم بماند صاف کرده صبر سقوطری چهار جزو دران انداخته در ظرف
آبگینه با فتاب بدارند و وقت حاجت از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صداع ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس بطبیخ افتیمون و مویز منقی بدهند و اگر
چیزی مرض باقی ماند بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و نمام و مرزنجوش و برگ غار و شبث نطول سازند که این تقویت سر و تحلیل ماده کند و گاهی این اشیا باین طور استعمال میکنند که
سائیده با آن روغن سوسن یا روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن قسط یا روغن بان آمیخته قدری ازین روغنها سعوط می نمایند و غالیه ببویند و مشک سوده در
بینی دمند و اگر حاجت بتقویت باشد بگیرند یک قیراط فرفیون و قیراطی جندبیدستر و اندک روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و بروغن زنبق که دران جندبیدستر و فرفیون
و فلفل حل کرده باشند بر سر طلا سازند و یا بروغن جوز که دران سداب و ابهل یا پودینه پخته باشند و بطبیخ بابونه و سداب و یاسمین و سوسن و نمام و نسرین و قیصوم و پودینه
و برگ سرو و جوز سرو و برگ صنوبر انکباب نمایند و اگر با وجود این علاجات در سر غلظ و صداع باقی ماند این نقوع ایارج بروغن بیدانجیر بنوشند هلیله کابلی و بلیله و آمله
هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم افسنتین تخم کشوث انیسون هر واحد سه درم در دو رطل آب بپزند تا ثلث آن بماند صاف کرده دران ایارج فیقرا پنج درم حل کنند
و هر روز سه اوقیه ازان بقدری روغن بیدانجیر بخورند و اگر ازین غثیان و کرب عارض شود قی کنند و بگیرند صبر و مر و فرفیون و قسط و صمغ عربی و انزروت

و جندبیدستر و کندر مساوی و در شراب ریحانی سرشته بر سر طلا نمایند و این حب در دهن دارند و بدان غرغره سازند عاقرقرحا و خردل و برگ مرزنجوش سائیده مثل او مویز
منقی بسرکه سوده بیامیزند و مثل باقلا حبهای بهمن سازند و در دهن بدارند و چون اراده غرغره بدان کنند در مری حل کرده استعمال نمایند و طعام اسفیدباج معمول از فنابر
یا تیهو یا دراج و یا قلایا بمری و روغن جوز و ابازیر و لحوم صید و لحوم طیور صحرائی و نخوداب بزیره و روغن جوز بدهند و نان خورش بکف خردل و زیره و مری و سداب سازند
و ماءالعسل مطبوخ بنوشند و تمامی نبیذها ترک نمایند شیخ میفرماید که تنقیه بدن کنند اگر خلط مشترک در بدن باشد بعده تقلیل غذا و تلطیف آن بعمل آرند و با زیره غیر مصعده
بکار برند و منضجات و مستفرغات که در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد استعمال نمایند تا اندک اندک از آن شروع کرده بتدریج بیفزایند بعد معالجات دیگر که همانجا مذکور شد
بعمل آرند و ایضاً آنچه اوجاع سر را تسکین دهد همه آنچه استعمال او در علاج امراض دماغی بارد و رطب واجب است بکار برند و استعمال معاجین تریاقیه در هفته یک مرتبه نافع بود صفت
اطلیه نافع صداع بارد ابتدا بتراشیدن موی سر کنند پس بگیرند دو مثقال فرفیون و یک مثقال بورق و دو مثقال سداب دشتی و یک مثقال تخم حرمل و دو مثقال خردل و نانخواه
با آب مرزنجوش سرشته بر سر طلا نمایند و از اطلیه جیده فلفل مثقال نفل روغن زعفران مثقال و ثلث فرفیون حدیثه مثقال سرگین کبوتر دو مثقال در سرکه کهنه سائیده طلا
سازند و ایضاً طلای فرفیون و نمک و بورق و ایضاً افیون و زعفران و صبر و مر و غیره که در قول مسیحی گذشت با آب سداب طلا نمایند و از اطلیه جیده برای این دو مهر
خوده و شقیقه بارد مزمن اینست که بسنگ سعتری طلا نمایند که این شدید النفع است و ایضاً فلفل سفید و زعفران هر واحد دو درم فرفیون یک درم سرگین کبوتر صحرائی
یک نیم درم بسرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند و ایضاً مر صبر فرفیون جندبیدستر افیون قسط عاقرقرحا فلفل بشراب کهنه طلا نمایند و ایضاً دوای زبل الحمام و آن ثوی ست
و ایضاً فلفل و قرص زعفران هر واحد دو مثقال فرفیون نیم مثقال سرگین کبوتر یک نیم مثقال سیاهی دوات یک نیم مثقال سرکه مقدار حاجت و این ادویه گاهی مکسور الحده
بترقیق یا باآمیختن شیر یا سفیدی بیضه و گاهی صرف استعمال میکنند و درجات اینها مختلف ست صفت سعوطات نافع صداع بارد از انجمله سعوط شونیز است که در
علاج صداع بارد سادج مذکور شد و کذا مومیائی بجندبیدستر و مشک و بعضی گفته اند که چون هفت برگ صعتر و هفت دانه خردل در روغن بنفشه سوده سعوط کنند نافع
است و آنچه بتجربه کرده شده مشک و عنبر و میعه است که بقدر عدس از اینها گرفته هر وقت سعوط نمایند و آنچه سعوطا در برای صداع بارد میکنند و تسخین و تنقیه میکند روغن
شحم حنظل ست و یا روغنی که در ان عصاره قثاءالحمار گداخته باشند و از آنچه قومی درین باب شدید النفع گمان کرده اینست که بگیرند آب برگ شفتالو یا آب افشرده
از ان سه قطره ناشتا سعوط کنند و بعد ساعتی روغن بنفشه چکانند و اسفیدباج بسیار چرب بنوشند و از آنچه درین باب ستوده اند اینست که بگیرند زهره مرغ و سرخ رنگ
سه درم مومیائی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و از ان سعوط سازند و ایضاً بگیرند فانیا یک نیم مثقال اصل السوس یک مثقال فرفیون یک نیم مثقال عسل مصفی یک نیم مثقال و همه را با آب
بیخ چقندر آمیخته بقدر دانه جو و از ان از نوک میل در بینی چکانند و ایضاً فرفیون و وج و ثلث وزن آن حضض هندی با آب چقندر سرشته در بینی چکانند و ایضاً سعوط نافع بخور مریم خشک
مثقال بورق و سماق هر واحد چهار مثقال باریک سائیده یا نبوبه در بینی دمند و مریض سر خود بر داشته بقوت استنشاق آن نماید و ایضاً شونیز چهار مثقال عصاره قثاءالحمار
دو مثقال نوشادر دو مثقال بروغن حنا یا روغن قثاءالحمار سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او مریض بقوت استنشاق نماید و چون از سر ما در رطوبت بسیار
فرود آید در ان هنگام بینی را با آب گرم بشویند صفت ادهان که بر سر صاحب صداع بارد می مالند جمیع روغنهای گرم در روغنهائی که در ان شبت و پودینه و برگ مرزنجوش
و بیخ دمام و سداب و برگ غار پخته باشند و آنچه در علاج امراض دماغی بارد و بلغمی مذکور شد آنرا نافع ست و حال روغن بلسان همانجا معلوم شده و این برای سعوطات
و قطورات گوش نیز صلاحیت دارد و این نفوخ نافع صداع مزمن ست بگیرند عصاره قثاءالحمار و بخور مریم و نطرون مساوی سائیده در بینی دمند و یا شونیز و عصاره
قثاءالحمار و یا شونیز و اندک صمغ سداب صاحب کامل گوید که در امراض ابتدا باستفراغ بلغم از حب ایارج و حب قوقایا نمایند اگر فصل و سن و قوت مساعد باشد و
بعد نضج خلط و تلطیف آن کنند اگر لطیف نباشد بماءالاصول مع روغن بیدانجیر در روغن بادام تلخ کنند سه روز و یا پنج روز بنوشند بعد از ان حبوب مذکور بخورند اگر
فائده نشود ایارج جالینوس بقدر حاجت بدهند و بعد از ان غرغره با ایارج فیقرا مع سکنجبین یا بخردل یا با عاقرقرحا مع ماءالعسل کنند و بعد ازین احضمده و نطولات که در
علاج صداع بارد سادج گذشت بعمل آرند و تعاهد استفراغ بحب صبر یا بحب ذهب در هر هفته یک دو مرتبه نافع ست و تدبیر غذا مثل صداع بارد سادج نمایند و از ان
ضماد نافع صداع بارد کهنه است فرفیون و فلفل سیاه هر یک مثقال سرگین کبوتر دو مثقال باریک سائیده بسرکه تند سرشته بعد حلق سر ضماد کنند و اگر بعرض کو کب

مخلوط باب مرزنجوش ویا بفلونیا باب مذکور طلا کنند نفع دہد و طلا بخردل نیز نافع ست و آب برگ برنجاسف ویا آب برگ فنجنکشت مع روغن مرزنجوش سعوط
کنند و سعوط مومیائی مع روغن بنفشہ یا روغن بلسان نیز مفید بود و سعوط بعصارۂ قثاء الحمار مع شیر دختر صداع مزمن و بیضہ را نافع ست و ضماد بصبر و روغن گل
و سرکہ سود مند **صفت** حب صبر نافع صداع بلغمی صبر شش درم مصطکی چہار درم تربد دہ درم گل سرخ سہ درم حب ساختہ دو درم وقت خواب بخورند و این حب
منقی دماغ از بلغم ست پوست ہلیلۂ کابلی درم صبر چہار دانگ مصطکی انیسون ہر واحد یک نیم دانگ ہمہ را کوفتہ باب کرفس حب سازند و این یک شربت ست
و صبح باب نیم گرم بخورند و این حب نیز نافع صداع بلغمی ست تربد یک نیم درم ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل نمک ہندی ہر یک دو دانگ سقمونیا عود خام انیسون مقل
ہر یک دانگ باریک سودہ باب حب سازند و این یک شربت ست و ایضاً این ضماد بکار برند فرفیون بورق سفید ہر واحد دو مثقال سداب صحرائی مثقال تخم حرمل
و خردل ہر واحد یک نیم مثقال باریک سائیدہ باب مرزنجوش سرشتہ بر سر ضماد نمایند کہ این صداع کہنہ اکثر از خلط غلیظ بارد بود نافع ست و آئین دوا صداع کہنہ بارد
و بلغمی را نافع موی سر را تراشند و نمک نیمکوفتہ یک کف در آب یک رطل حل کنند و حنا اضافہ کردہ بر سر خضاب نمایند و ہمہ شب نگاہدارند و صبح بشویند و باید
کہ سائر تدابیر صداع بارد ساذج از ضمادات و نطولات و سعوطات بعد تنقیہ و حقنہای قویہ و اغذیۂ مسخنہ مجففہ بعمل آرند و این دوا نافع صداع کہنہ ست و نسخہ زاد
ہمان نفوخ ست کہ در قول شیخ گذشت و اگر آنرا بروغن سوسن سرشتہ در منخرین طلا کنند نفع بخشد و اگر کبابہ سائیدہ بگلاب سرشتہ بر تارک سر طلا کنند صداع
بارد را سود دہد سید اسمعیل مینویسد کہ اول تدبیر تنقیہ باید کرد بحب اصطمخیقون و قوقایا و صبر و شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن و اگر ممکن بود حقنہ حار بعمل
آرند و بعد تنقیہ غرغرہ کردن و روغنہای گرم بر سر نہادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولات موافق و معطسات و بخورات و طلای موافق بکار بردن **صفت**
حب صبر بگیرند صبر سقوطری دوازدہ درم ہلیلۂ کابلی چہار درم مصطکی سہ درم گل سرخ انیسون زعفران ہر یک درم کتیرا دو درم بدستور حب بسازند شربتی دو درم بوقت
خواب بر سبیل شبیار دیگر صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ سقمونیا مقل کتیرا ہر یک نیم دانگ باب یا باب کرنب یا باب بادیان حب سازند و این ہمہ
یک شربت ست **حب ایارج** ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل انیسون ہر یک دانگی و نیم افتیمون دو دانگ مقل و کتیرا ہر یک دانگی باب کرفس حب کنند و آنجا کہ حاجت
بقوی تر باشد ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و مانند آن دہند **صفت** حبی کہ یوحنا بن ماسویہ ساختہ است ایارج فیقرا ہفت درم ہلیلۂ کابلی چہار درم نمک ہندی
سہ درم بیخ کرفس غاریقون بسفائج فراسیون ہر یک سہ درم تربد دہ درم تخم انجرہ پنج درم افتیمون چہار درم کوفتہ بیختہ حبہا کنند بقدر فلفل شربتی دو درم تا دو مثقال
بر سبیل شبیار ہر شب یک شربت بدہند **صفت** حب ایارج ایارج فیقرا و تربد ہر یک درم شحم حنظل نمک ہندی ہر یک دو دانگ باقی اجزا ہمانست کہ در قول صاحب
کامل گذشت و آنرا کہ این حبوب فائدہ ندہد بگیرند ہفت درم افتیمون و بست درم مویز منقی و در یک من آب بپزند تا ثلث بماند صاف کردہ ایارج ارکاغانیس چہار درم
نمک یک درم داخل کردہ ناشتا بدہند غرغرہ ایارج فیقرا عاقرقرحا کوفتہ در سکنجبین یا در آب کامہ حل کردہ بدان غرغرہ کردن موافق بود دیگر عاقرقرحا سعتر خردل پوست
بیخ کبر ہمہ را سودہ بعسل سرشتہ بسرکۂ عنصل حل کنند و بکار برند دیگر مرزنجوش سعتر انار دانۂ ترش صبر مساوی سائیدہ بسکنجبین عسلی حل کردہ بکار برند و پودینۂ دشتی و سعتر
و قیصوم و شبت و غیر آن کہ در نطول بقول مسیحی گذشت جوشانیدہ سر بخار آن دارند و آب آن بر سر ریزند طلا فرفیون در روغن یاسمین یا سوسن بسایند تا مثل مرہم شود
طلا کنند کہ در حال درد بنشاند سعوط شونیز چہار درم نوشادر تربد ہر یک درم و در بعض نسخہ عوض تربد بورق آوردہ اند ہمہ را بکوبند و بپزند بروغن یاسمین یا روغن بادام
تلخ حل کردہ داخل بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یاسمین و قسط و سداب و شبت و بابونہ و مانند آن در بینی و گوش سود دارد و آنجا کہ درد صعب باشد جند بیدستر
فرفیون ہر یک نیم دانگ بروغن سوسن گداختہ در بینی چکانند و نمام و سداب و بابونہ و نسرین ببویانند و ہمیشہ اعود و سندروس و طرفا بسوزند و فلفل و کندش و
جند بیدستر نرم سودہ در پارچہ بستہ ببویند تا عطسہ آورد و در حمام گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنہای گرم مالیدن سود دارد محمد زکریا گوید کہ جند بیدستر
و فرفیون و خردل و افیون ہمہ با شراب سائیدہ طلا کنند ثابت بن قرہ گوید صبر دم و فرفیون و قسط ہر یک دو درم صمغ و زعفران و انزروت ہر یک یک نیم درم کندر
سہ درم بشراب بپزند چندانکہ غلیظ شود طلا کنند و پارۂ سرب بالای آن نہادہ بربندند و آنرا کہ دماغ گرم و ضعیف باشد این ادویہ بسفیدۂ تخم مرغ و روغن گل و سرکہ حل
کنند و آنرا کہ با این صداع بی خوابی پدید آید روغن شبت بر سر نہند و بگوش و بینی چکانند و شبت با بیخ سوسن آسمان گونی در آب بپزند و آن آب بر سر ریزند و آنرا کہ بدن

علاجها در وساکن نشود شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود هر دو جانب گردن داغ کنند و طعام نخود آب بروغن زیت یا روغن کنجد و زیره و کرویا و دارچینی
و صعتر و قلیه گندنا و گنجشک و کبوتر بچه و کبک و دراج و تدرو و قلیه آنکامه و گوشت سرخ از سفیدی پیه جدا کرده بروغن زیت بریان کرده و آنرا که حاجت بحرارت بیشتر
باشد بروغن جوز بریان کرده و حلوای عسل اوفق از شکر بود و هر طعام که گرم تر بود و بسیار باشد که از صعوبت درد سر آواز باطل شود و درین حالت آب گرم بر سر او بسیار ریزند
و روغن گرم یا روغن نفط در گوش چکانند مصنف حاوی و ترویح گوید که تنقیه دماغ از بلغم غلیظ با تنقیه جمیع بدن بحبوب و ایارجات کنند و تلطیف غذا و تجویع صاحب صداع
نمایند و در اول صبح جلاب از اصل السوس مقشر کوفته سه درم با درنجبویه دو درم بادیه درم گلقند بنوشانند و نخود آب و شیره تخم قرطم غذا سازند بعده هرگاه در قاروره نضج تام
ظاهر گردد این حب صبر بدهند صبر سقوطری مثقال حب النیل نیم درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم غاریقون نیم درم شحم حنظل مقل مصطکی کتیرا هر یک
یک دانگ نمک هندی یک نیم دانگ کوفته بیخته بآب بادیان تر سرشته مثل نخود حبها سازند و سحرگاه بخورند و تا نیم روز بران صبر کنند که اسهال نیک کند و بعد تنقیه روغن سداب
یا روغن سوسن یا یاسمین بر سر ریزند و اگر تنقیه تام نشود و اندک صداع باقی ماند حب ایارج یا حب شبیار بخورانند و بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر واحد کف در پنج رطل
آب خوب جوشانیده بر سر نطول کنند و این سعوط مفید صداع بارد ست مرکندر حضض جندبیدستر زعفران هر یک نیم دانگ صعتر فلفل سفید و سیاه هر واحد یک درم مشک
نیم دانگ کوفته بیخته بآب مرزنجوش سرشته قرص سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت سوده سعوط کنند و این طلا نیز نافع صداع بارد ست صبر جندبیدستر قسط مر صمغ
عربی زعفران هر یکی دو درم انزروت کندش هر یک سه درم کوفته بیخته بآب خالص سرشته بر کاغذ طلا نمایند و بر سر بچسپانند و این ضماد نیز سودمند بیخ قثاء الحمار افسنتین
هر یکی دو درم بآب و زیت بپزند تا مهرا شود پس آب صافی او بر سر نطول کنند و ثفل او سائیده بر سر ضماد نمایند صفت حب اسطیخقون کبیر که بلغم بسهولت بی غائله خارج
کند و تنقیه دماغ از فضول نماید و صداع بارد و مزمن را نفع دهد و عمل او شریف جلیل ست بگیرند هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون
انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یک درم کوفته بیخته بجلاب یا عسل کف گرفته سرشته و حبها نمایند
شربتی ازان مثقال و این حب تنقیه سر و معده کند ایارج فیقرا شش درم تربد سفید پوست هلیله افتیمون هر یک سه درم نمک هندی تخم کرفس هر یک دو درم گل سرخ
دو نیم درم شربتی ازان دو درم و این سعوط مفید ست شونیز یک درم کرسنه دو درم فرفیون یک دانگ کوفته بیخته سعوط سازند طبری گوید که اگر قوت قوی باشد ابتدا به
تنقیه بدن کنند بعده تنقیه سر نمایند و این دوا استفراغ بدن نماید هلیله کابلی سی درم حشیش غافث ده درم سنا مکی اسطوخودوس قنطوریون هر واحد پنج درم افسنتین رومی
افتیمون هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم اصل السوس مقشر بیخ سوسن عنصل بریان گاوزبان بادرنجبویه هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم
بدستور مطبوخ بجوشانند و یک رطل بغدادی ازان صاف کرده دران غاریقون و تربد هر واحد دو ثلث درم سوده بعسل سرشته بالنه وقتیکه گرم بنوشند و بعد ازین شربت هفته
روز صبر کنند و از اطعمه ردیه پرهیز دارند پس اگر مزاج او متغیر نگردد و حالتی مانع پیدا نشود تنقیه سر او باین دوا نمایند گل سرخ دو درم افسنتین سه درم نمک سرخ رب السوس
هر واحد یک درم تخم کرفس دو ثلث درم مصطکی چهار درم صبر سقوطری ده درم کوفته بیخته بآب خالص حب بسته دو درم و ثلث بدهند و در مدت یک ماه سه شربت
ازین حب بخورانند اگر ممکن بود و مزاج متغیر و ضعیف نگردد و معهذا مریض بر غذای الطف لزوم نماید و اگر این کفایت نکند بر ساقین حجامت نمایند و عضله ساقین
ببندند و اگر این هم کفایت نماید تخم گل و شونیز و اندکی کندش عطسه آورند اگر عطاس هیجان صداع او نکند و اگر هیجان نماید از عطاس اجتناب نمایند پس اگر منخرین
تر گردد یا آب یا مخاط ازان سیلان کند و صداع هیجان ننماید بر عطسه دوام نمایند که باین طریق صحت یابد و اگر صحت نشود و این اثر نکند و در آنجا بقیه فضول معلوم شود
و قوت مریض مساعدت کند مرتبه دوم تنقیه کنند و اگر این کفایت نکند مالش سر و ریختن آب گرم که در آن حشائش حاره محلله مثل نمام و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک
و مانند آن پخته باشند بعمل آرند و اگر کفایت نکند ضماد مغز نان میده پنجاه درم مر و صبر هر واحد سه درم زهره گاو دو درم موردتر یک مشت همه را بسایند تا مثل مرهم گردد
اندک روغن غار بران ریخته بر سر ضماد نمایند و اگر وقت زمستان باشد گرم کرده بکار برند تا سر را ایذا نرسانند و اگر کفایت نکند بروغن مصطکی دفعات متوالی سعوط نمایند
بعقب تعطیس و مقدار دو دانگ ازان سعوط کنند و از هوای سرد حفاظت کنند و اگر چشمه کبریتیه باشد استفراغ بدان آب کنند و بر سر ریزند که باین طریق صحت یابد پس
اگر بعد این همه تدبیر رعاف ظاهر گردد بند نکنند اگر ببینند که ازان صداع خفت می پذیرد و مریض راحت می یابد و اگر با وجود این حال رعاف منقطع گردد فصد قیفال

کنند واگر رگ آن ظاهر نگردد فصد اکحل نمایند واگر مانعی از فصد باشد حجامت قفا نمایند و خون بقدر حاجت گیرند واگر رعاف صداع و ثقل مریض زیاده کند در حبس او
کوشند با مالیدن خون طرف بموضع دیگر و بستن بازو در انها محکم و نهادن محاجم بغیر شرط زیر هر دو پستان و بر ساقین و بر پشت ضماد مسخن فقار برای تسخین رگ اجوف
کنند تا که آنچه در سر است بسوی آن منجذب گردد و گاهی که رعاف ظاهر نگردد و برودت مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نضج بود و علاجش بعد استعمال
همه تدابیر مذکوره داغ وسط سر است و آنرا جماعتی از متقدمین ذکر کرده اند و بگمان من حاجت بداغ در مثل این بلاد نیفتد واگر احتیاج آن گردد در بلاد صقالبه
و روس و سائر بلدان شدید البرد باشد ابن هبة الله گوید که اسهال بحب صبر و حب ایارج کنند و روغنهای گرم مثل روغن بان و خیری و یاسمین و زیت
بر سر مالند و آبیکه دران سداب رطب و بابونه و اکلیل الملک و نسرین و نمام و پودینه و برگ سرو پخته باشند بر سر ریزند و بر بخار آن انکباب سازند و بجند بیدستر و
مرزنجوش و مشک نشوق کنند و بکندش عطسه آورند و بسکنجبین عسلی محلول با آب گرم غرغره نمایند و بر صدغین این ضماد سازند مر و صبر و فرفیون و قسط شیرین
هر واحد دو درم زعفران و صمغ عربی هر واحد یک مثقال جند بیدستر یک درم افیون نیم درم کندر سه درم انزروت یک درم این ادویه بشراب سرشته بر صدغین
طلا نموده بران پارهٔ اسرب بندند و مریض را جلنجبین بخورانند و غذا به نخود آب بزیره و شبت و روغن جوز سازند و زیرباج تیهو یا لحوم صید بریان بزیت دهند
و شراب او عسلی یا خمر کهنه سازند و از نبیذها منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود و خوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند و بران داغ
نهند و اگر ساکن نشود گردن را از هر دو جانب و وسط آن داغ دهند و در تسکین صداع بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر
مزمن گردد علاج او دشوار شود انطاکی گوید که بالجمله بخوردن منقیات بلغم نمایند مثل ایارج بماء العسل و تکثیر گلقند عسلی کنند و این معجون از مجربات من است

ف نسخهٔ معجون مجرب

برای انواع صداع بارد و تنقیهٔ دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم صبر
غاریقون کبابه هر واحد چهار درم مر زعفران جلتیت هر واحد سه درم صموغ را در سرکه حل کنند و ادویه را سائیده همه بسه وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت
از مثقال تا چهار درم و قوت این تا چهار سال باقی می ماند و این از اسرار مکتومه است و اصلاح راس شربا و طلاء و بخورا میکند و در امراض حاره نیز عمل میکند
اگر عقب آن شیر یا گلاب بنوشند و از روغنهای نافع صداع بارد روغن بابونه و غالیه و بادام تلخ است مجموع یا مفرد و سعوط بمر محلول در آب خالص یا
شراب و همچنین جند بیدستر و زعفران سودمند است و چون کبابه و قرنفل و برگ بید انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بخا سرشته در شب بر سر طلا نمایند
نوازل را اصلا منع کند و صداع را بالکلیه دفع نماید خصوصا اگر بعصارهٔ قثاء الحمار آمیزند و چسپانیدن سفیدی بیضه بکندر نافع و مسکن است و با این همه
مریض در مدت علاج از استعمال مفسدات دماغ بالخاصیة و غیر آن مثل خرما و حلبه و عدس و مبخرات مثل گندنا و سیر و خردل باز ماند گیلانی
از مینا مر نقل کرده سزاوار آنست که ابتدا به تنقیهٔ بدن کنند بمسهلات خفیف تر پس با یارج فیقرا و حب صبر شروع نمایند بعد ازان حب قوقایا و آنچه قریب بقوت

ف نسخهٔ حب صبر

آن باشد بخورانند و نسخهٔ حب صبر اینست صبر سقوطری سه درم مصطکی تربد بلیلهٔ کابلی گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم با آب کرفس حب سازند

ف نسخهٔ حب قوقایا

شربت سه درم وقت خواب بر سبیل تیار در هفته و نسخهٔ حب قوقایا اینست سقمونیا یک نیم درم تربد پنج درم باقی اجزا مع اوزان همان است که در آغاز قول مسیحی
گذشت شربتی سه درم و این مطبوخ ثابت بن قره نافع است هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم پوست بلیله آمله هر واحد سه درم نانخواه دو
درم سعد سه درم مویز منقی پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس دو ثلث رطل ازان صاف کرده با ثلث شربت حب قوقایا و یا یک
درم ایارج فیقرا و یک درم تا یک نیم درم تربد بنوشانند و خوردن دو مثقال اسطوخودوس بعسل سرشته نافع بود و این حب نافع صداع مزمن است
ایارج فیقرا یک درم تخم حنظل ربع درم تربد نیم درم مقل کتیرا هر واحد یک دانگ سقمونیا ربع درم مقل را در آب کرفس حل کرده حبها سازند و این یک شربت
است و اگر ازین فائده نشود این نقیع ایارج با روغن بید انجیر بنوشند هلیلهٔ زرد هفت درم هلیلهٔ سیاه و کابلی و بلیله و آمله هر واحد دو درم مصطکی سه درم

ف نسخهٔ نقوع ایارج

افسنتین تخم کشوث هر یک پنج درم شاهتره ده درم بادآورد هشت درم در یک رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا دران حل
کرده هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت با روغن بید انجیر بنوشند و این به تنقیهٔ سر و معده نیکو است و گاهی بدل ایارج درین آب صبر میکنند و از دو تا

اوقیه می نوشانند و بعد اجابت تامه دو درم حب الرشاد بآب نیم گرم که دران شکر حل کرده باشند بخورند واگر درد باین مسهلات ساکن نشود ایارجات کبار
مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعده امر باستعمال تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند و اولا کوشش در جذب مواد بسوی اسفل بحقنه
نمایند و بعده غراغر بسکنجبین محلول در آب گرم یا مری کنند و بعد ازان بسکنجبین عسلی محلول دران ایارج فیقرا و یا مری با ایارج فیقرا و غراغر که در باب فالج
ولقوه بیاید بعمل آرند و این غرغره منقی دماغ از فضول غلیظه لزجه است ایارج فیقرا اوج و خردل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل و پودینه و صعتر و اصل السوس
و بیخ کبر کوفته در ماء العسل یا سکنجبین عسلی یا مری حل کرده غرغره نمایند واگر خواهند یک یا دو یا سه دوا ازین بعمل آرند واگر خواهند همه را جمع کنند مصنف
اقتباس گوید که جهت حصول نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منضج چهار پنج روز دهند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب شبیار یا اصطمخیقون یا
قوقایا به نسخه علویخان باضافه سنای مکی دو توله تربد سفید ده ماشه زنجبیل سه ماشه پوست هلیله زرد و کابلی هر یک یک نیم توله ریوند ختائی هفت ماشه مغز خیار شنبر
و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ کنند وقت دو پاس نخود آب بچه مرغ دهند و وقت شام نان خشکار خمیری در
عرق بادیان خمیر کرده با شوربای مرغ خورانند و صبح این دوا دهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطگی یک توله سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده با مطبوخ
اصل السوس گاؤزبان بیخ کرفس پرسیاوشان هر یک هشت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان نه ماشه شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم کنوچه هفت
ماشه پاشیده بخورند و همین نمط سه چهار مسهل داده بعد حصول تنقیه تام جهت تعدیل مزاج و اخراج مابقی سواد و تقویت دماغ عطوسات و غراغر و اطریفلات
و دیگر تدابیر بکار برند و بقول شاه ارزانی نخود آب با شیره حب النیل سفید نوشیدن و تا یک هفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از مجربات ست
واگر با سرفه بود اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده دهند مؤلف خلاصه می نویسد که برای نضج و تلطیف
ماده برگ گاؤزبان اصل السوس هر کدام یک درم سپستان مویز منقی هر کدام یک اوقیه ابریشم خام یک درم تخم خطمی سه درم بادیان یک درم جوشانیده
صاف نموده شربت اصول دو اوقیه حل کرده صبح و شام دو حصه نموده بدهند تا سه روز بعد ازان پرسیاوشان سه درم انیسون یک درم بادیان مصطگی هر کدام
یک درم جوشانیده صاف نموده گلقند یک اوقیه سکنجبین ساده دو اوقیه حل کرده بدهند صبح و شام و بشوربای جوزه مرغ تغذیه فرمایند و بعد از ظهور نضج ماده بمسهلات
بلغم چون حب صبر و ایارج فیقرا و اصطمخیقون تنقیه کنند و بعد ازان بار دیگر متوجه بانضاج و تلطیف گردیده اگر احتیاج شود باستفراغ باقی ماده را قلع نمایند
آنگاه باستعمال غراغر و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع اشتغال ورزند **صفت** غرغره که بعد تنقیه درین نوع سود مندست مرزنجوش صعتر هر کدام سه درم
عاقرقرحا یک درم جوزبوا ربع درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی دو اوقیه حل کرده غرغره کنند و مسح سر با دهان حاره چون روغن بابونه و خیری و یاسمین
و نطول آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و خیری و بنفشه جوشانیده باشند درین وقت سود مندست و ضماد ازین اجزا بر صدغین گذارند صبر زعفران کندر مر
هر کدام یک درم فرفیون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال با شراب سائیده ضماد فرمایند بعضی سلاطین در مجربات خود
نوشته که خوردن بابونه و طلای آن بر پیشانی مجربست و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و انکباب بر بخار آن نیز انفع ست همچنین اگر موے
سوخته انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم در آب قرنفل سائیده بر جبهه و شقیقه طلا نمایند و کذلک هرگاه مغز تخم مشمش تلخ سائیده بر سر ضماد
کنند یا بروغن او طلا نمایند و یا نشوق کنند و ایضاً برادهٔ چوب شمشاد هرگاه با حنا آمیخته ضماد کنند و خوردن جوز ماثل و کذا ضماد زنجبیل صندل و بیخ
بیدانجیر مساوی در آب شسته برنج ساٹھی باریک سائیده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضاً فلفل سیاه باریک سوده در انبوبه پر کرده در گوش بدمند
که گوش ازان پر شود و بعده پنبه در گوش نهند و همچنین اگر روز چهار شنبهٔ اخیر ماه صفر از جانب پیشانی طرف وسط سر طولاً یازده زلو چسپانند و خون بگیرند صداع
قدیم زائل گردد و کذا تعلیق جلد سر هدهد و مارمهره و فوه الصبغ مفید و اگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون مرمکی خون سیاوشان هر واحد یک جزو باریک سوده
بسفیدی بیضه آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند طلا کرده بر شقیقه بچسپانند نافع بود

علاج صداع سوداوی

سببش صعود سودا بسوی دماغ و قبض و جمع عفونت اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد و سیع نمایند و بعد نضج ماده بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضاً بهر نضج سودا بسفایج فستقی کوفته اصل السوس مقشر نیکوفته پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بادیان افتیمون در صره بسته مویز منقی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سکنجبین افتیمونی یا شیرخشت از سه روز تا پنج روز بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس مقشر کوفته گل سرخ هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده با شربت گاوزبان و بادرنجبویه هر واحد ده درم بنوشند و یا گاوزبان چهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست بیخ کبر حشیش غافث از هر یک نیم درم بادیان یک درم مویز منقی بست درم جوشانیده صاف کرده با بست درم سکنجبین بزوری بنوشند چندروز تا آنکه ماده نضج یابد و قاروره غلیظ گردد پس بتوجه اخراج سودا بمخرجات آن گردند مثل مطبوخی که دران پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و غاریقون و لاجورد مغسول داخل نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه ده درم سنای مکی بنفشه اسطوخودوس شاهتره از هر یک پنج درم تمر هندی فلوس خیار شنبر کاغذی هر یک بست درم دران مالیده صاف کرده بران تربد مجوف یک درم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول دو دانگ روغن بادام یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخوداب چوجه مرغ و یا گوشت بره و یا بزغاله شیرخواره فربه باشد و طبیخ گاوزبان مویز منقی بادرنجبویه آلوبخارا بسفایج افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سوداست و اگر خواهند شاهتره پرسیاوشان بنفشه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس گل سرخ عناب سپستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و بمنضج بارد یا ماء الشعیر که دران گاوزبان و مویز منقی و خطمی مقشر پخته باشند چندروز نضج ماده نموده بهر تنقیه آلوبخارا عناب سپستان خطمی زرشک پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهتره اضافه نموده بنوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید و نیم مثقال لاجورد سائیده سردارو نمایند و یا بمنضج و مسهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب و مسهلات قوی پی در پی جائز نیست بلکه برفق و مدارا و بعد نضج تام و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی باهم باشد باید که در معالجه آن از ادویه و اطلیه و نطولات وغیره نافع بهر دو امتزاج نمایند و همچنین در منضجات و مسهلات و مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخلوط به بلغم ست و بعد تنقیه تقویت بدواء المسک و مفرحات یاقوتی نمایند و یا هلیله مربی با اسطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالایش شیره مغز تخم هندوانه عرق عنب الثعلب و عرق کیوره شربت بنفشه بنوشند و یا عود صلیب یک ماشه سوده بدواء المسک شش ماشه سرشته بخورند و شیره تخم خشخاش چهار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله بنوشند و هلیله مربی بگلاب شسته کشنیز مقشر یک ماشه سوده آمیخته وقت خواب شب بخورند و حریره بادام و خشخاش و حلوای آنها و پسته و نارجیل و جوز و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و بعد آن مفید ست و تنطیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع ست و تدهین راس بروغن لبوب سبعه و تقطیر او در گوش نافع و حلوای مغز کدو و شکر و نشاسته و روغن بادام بر سر بستن مجرب ست و کذا شیر بز بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر متواتر و مقام در موضع معتدل الحرارت مائل برطوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب واجب **و ایضاً** بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران با روغنهای سرد چون روغن مغز تخم کدو آمیخته بمالند و در بینی چکانند و اشربه و سعوط و ضماد و نطول و شموم با دویه قلیل الحرارت مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تبرید بسیارست تا آنکه زائل گردد حرارت کامنه در آن سودا چنانچه در خاکستر و آهک میباشد و از استعمال ادویه مسخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آئل بجنون نگردد و ادویه بارد رطب اختیار نمایند و بروغن بنفشه و روغن کاهو و روغن خشخاش و شیر زنان مدام سعوط کنند و اگر بعد تنقیه دردسر باقی باشد چندی ادامت بر اطریفل اسطوخودوس نمایند و یا دهن الورد و تالیف علویخان مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرزنجوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از مرزنجوش

وضماد جدوار در حمام ضماد کردن نیز مجرب و کذا بوئیدن در بندی جدوار قرنفل مفید ست و یا مرمکی زعفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند
و یا پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم ست و سنجیین قرنفل دارچینی پوست بیخ لفاح بزر البنج سفید زعفران جندبیدستر
کوفته بیخته بروغن گل و بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خطمی سفید مساوی کوفته بیخته بآب و روغن بنفشه بادام یا روغن نرگس
داخل کرده در هاون سنگی حل کنند تا مثل مرهم گردد و گرم نموده ضماد نمایند و اگر سداب بری فرفیون لبورق حرمل بنفشه مرزنجوش هر واحد جزو جو مقشر دو جزو
همه را کوفته و فرفیون در روغن نیلوفر حل کرده باهم آمیخته ضماد نمایند برای صداع سوداوی فرمن نافع بود و در مادهٔ احتراقی ضماد از حضض و کاهو و
صندل و کشنیز سبز بروغن یاسمین و روغن گل نمایند سعوط مومیائی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع ست و برگ حاج افشرده آب او سه قطره
بر نهار در بینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن بزعم قومی شدید النفع ست و کذا زهرهٔ کرگاو سرخ سه درم کافور نیم درم
سعوط کردن و شموم مقوی راس و قالع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم ست و کذا
مشک ساذج تمام مرزنجوش سداب مخلوط کرده ببویند و بوئیدن نرگس و ریحان و عنبر و مشک نیز مفید بود و نطول بطبیخ بابونه اکلیل الملک صعتر شبیح ارمنی
گاوزبان برگ چقندر سبوس گندم بعمل آرند و انکباب بران و تضمید بثفل آن نمایند که بعد تنقیه تمام برای تعدیل مزاج مفید و اگر بر سر حل و اطراف آن و بابونه
اکلیل الملک حلبه شبت هر یک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف بماند بر بخارا و دارند و بعده صاف کرده بر سر ریزند نافع بود و گویند که اگر بیخوابی
باشد روغن شبت بر سر ریزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه و تیهو و دراج همراه نخود پخته و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و جوزهٔ
مرغ و گنجشک و کبک ساده یا با چقندر و گزر و مصالح گرم و روغن بادام پخته و بیضهٔ نیمبرشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا بهر تجوید هضم جوارشات
معتدل مفرح بخورند و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیه مولد سودا مثل فطر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و سرکه کهنه
و باقلا و کرنب اجتناب ضروریست اقوال اطبا بعضی متاخرین می نویسند که اولاً مطبوخ افتیمون نواکے علوی خان نضج ماده نمایند و بعد نضج سنای
مکی یک نیم توله هلیله سیاه یک توله خیارشنبر ترنجبین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سر داد نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده
با حب لاجورد دو یا حب افتیمون تنقیه کنند و صبح تبرید از آمله مربی یک عدد شسته لاجورد مغسول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته ورق نقره یک عدد
پیچیده بخورند و لعاب گاوزبان پنج ماشه شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گاوزبان شش
توله برآورده شربت گاوزبان و سیب هر یک یک نیم توله تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهترهٔ
علویخان و اطریفل افتیمونی ایشان و سعوط از روغن بنفشه و خشخاش و کاهو و شیر زنان و نخلخه از روغن بنفشه و کاهو و آب همیشه بهار هر یک یک توله
عطر گلاب چهار ماشه و ضماد از حضض مکی و تخم کاهو و صندل سفید و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیرهٔ مروارید
همراه عرق شیر بکار برند و اگر درد باقی ماند مار الجبن نوشانند و بعلاج مالیخولیا پردازند مسیحی گوید که اگر مادهٔ سودا باشد بهلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک
هندی و بسفایج و خربق سیاه و حجر ارمنی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست که در صداع بلغمی مسطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی
باید که پیه بط یا گاو از ندوانه کے جندبیدستر دران حل کرده سعوط کنند و یا قدری آب مرزنجوش باندکے روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو یا سفیدهٔ
بیضه رقیق آمیخته سعوط کنند و در گوش چکانند شیخ میفرماید که در صداع بارد بمادهٔ سوداویه واجب ست که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت
بحسب آن عمل نماید از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب بودن خون غالب و فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انضاجات مفصله بعد از ان تبدیل مزاج
بطریق مذکور و استعمال مولدات خون محمود لطیف رطب رقیق و از چیزے که آنرا البسیار فائده میکند حب قرنفل ست و در ینجا نیز آنچه ارکاغانیس در باب
فصد کاہل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند مجوسی گوید که اگر صداع از مادهٔ سودا یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط بروغن
سوسن و یا روغن نیلوفر باندک روغن نرگس و روغن مرزنجوش تشوق نمایند و آب مطبوخ نیلوفر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و بادرنجبویه

وبرگ سافنج وقرنفل وجو کوفته بر سر نطول کنند وغذا لحوم حملان وجدی وماکیان معمول با سفیدباج دهند وتخفیف غذا کنند واین مطبوخ نافع صداع سوداوی
است اگر با آن بلغم باشد هلیله کابلی وهندی هر واحد هفت درم بلیله آمله هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم گاوزبان واسطوخودوس وقنطوریون دقیق
وحشیش نانخواه هر واحد سه درم افتیمون پنج درم بسفائج کوفته وتربد کوفته هر واحد سه درم غاریقون دو درم مصطگی وساذج هندی هر واحد یک نیم درم
تخم کرفس وانیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید صاف کرده بران این ادویه
برای التقویت اندازند تربد سفید یک درم ایارج فیقرا وغاریقون هر واحد چهار دانگ شحم حنظل حجر لاجورد نمک نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند
واگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند وبعده مطبوخ بنوشند نافع بود حسب جانی وایلاقی هینویسند که تدبیر تنقیه سودا مطبوخ
افتیمون وحبها که در علاج مالیخولیا بیاید باید کرد وهمه تدابیر از ان نوع باید ساخت واین حب سخت نافع بود پوست بلیله زرد چهار دانگ افتیمون نیم درم
غاریقون دو دانگ نمک نفطی وبسفائج وحجر ارمنی مغسول وخربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند واین همه یک شربت ست واین نقوع
صبر آنرا نافع ست ونسخه او همانست که در علاج صداع بلغمی در قول ابو سهل گذشت لیکن درینجا وزن از پوست بیخ بادیان تا اصل السوس هر یک
ده درم سنبل وقصب الذریره هر یک سه درم ست وشحم حنظل مطروح ووزن صبر ده درم ابن الیاس وخجندی میگویند که اسهال سودا باسطوخودوس
وغیر آن که در قول مسیحی گذشت وایارجات وحبوب نمایند بعد از ان تعدیل مزاج وتغریق راس با دهان حاره رطبه نیمگرم مثل روغن نرگس وروغن بادام
شیرین کنند وباید که هر روز جلاب از بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم گاوزبان دو درم وشکر یا گلقند ده درم بنوشند ومزوره نخود بشیره
قرطم غذا سازند وبعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحب ایارج وشبیار یا بحب صبر یا بنقوع صبر یا بمطبوخ افتیمون نمایند ویا این حب افتیمون بدهند که اسهال
سودا وتنقیه سر از ماده سوداوی بی غائله کند افتیمون دو درم غاریقون تربد مقشر بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفائج هر واحد یک درم کوفته
بیخته بعرق بادیان حب ابسته بدارند واین یک شربت ست بولس گفته که صداع حادث از سودا ضعیف بود وجالینوس گوید که من در صداع بارد مزمن
سوداوی خردل ممضوغ بر سر می نهم وایضاً روغن او گرفته بر سر میگذارم وصحت میشود وایضاً او گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب ومسهلات
قویه بتکرار نمایند زیرا که سودا خلط غلیظ است بسهولت بر نمی آید وبیداری طویل وخواب صداع آورند واز اغذیه بارده وحامضه مثل مصلیه ودوغباج
وسکباج واهالیه ولاحشه ومانند آن اجتناب نمایند سعید گوید که تنقیه خلط سوداوی بطبیخ افتیمون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد ولیکن اگر فضله در معده
محتبس بود واگر ماده در سر متحقن باشد قصد تنقیه راس به غرغره نمایند از ایارج ویا سکنجبین عنصلی واز پوست بیخ کبر بعسل سرشته در آب گرم حل کرده و
سعوط بمسکه مصفی یا پیه بط با قدری آب مرزنجوش کنند واگر بعد ازان آثار حرارت ظاهر شود بروغن بنفشه وشیر دختران وروغن تخم کدو چند روز سعوط نمایند
وروغن سوسن یا روغن زعفران بر سر مالند وآبیکه دران بیخ سوسن آسمانجونی وشبت جوشانیده باشند بر سر ریزند وغذای ملطف مثل نخوداب وزیرباج چوزه مرغ وگوشت
حملان معمول بچقندر وگزر وهلیون سازند وشراب رقیق نوشانند واندک حلوای شکری دهند ودر حمام داخل کنند وآب نیمگرم بر سر ریزند واز اغذیه شدید الحراره
واز طول مقام در جای گرم حذر نمایند

علاج صداع ریحی داخلی

وریح داخلی آنست که در نفس دماغ یا بدن متولد شود ودر سر متحقن گردد بهر تحلیل آن بادیان انیسون زیره سیاه در گلاب وعرق بادیان جوشانیده گلقند داخل
کرده بنوشند ونوشیدن شیره قاقله کبار مجرب سویدی ست ونرم داشتن طبیعت مناسب است وبابونه واکلیل الملک وشیح وبرنجاسف ونمام وبرگ غار و
شونیز وپودینه وسداب بقدر مناسب گرفته در آب جوشانیده نیمگرم بر سر ریزند وتخم شبت بابونه پودینه دشتی سداب بوره ارمنی سبوس گندم در صره بسته
گرم کرده تکمید نمایند واگر این ادویه در آب پخته بر بخار آن انکباب کنند وبآب آن نطول سازند بهتر باشد ویا بادیان مرزنجوش در آب پخته بر بخار او سر دارند
ومالیدن روغن بابونه وشبت بر رگهای گردن وکتفین وصدغین نیز گاهی بی تنقیه فائده میکند وشمیدن یاسمین برای ازاله صداع ریحی مجرب ابن بیطار ست

وانزفلفل و جندبیدستر و مشک علسه آورند و عطوس از زنجبیل و شکر مجربست و کذا فلفل و جندبیدستر و ناقر قرحا مساوی قوی الاثر و عطوس هندی نیز درین باب از مجربات ست و صبر و کندش و زعفران و فلفل سفید و مشک با آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و اگر ازین تدبیر زائل نگردد بعد نضج از منضج بلغم مسہل آن و حب ایارج تنقیه کنند و اگر مبدای ریاح معده باشد تنقیه آن و دیگر تدابیر بدستوری نمایند که در علاج صداع شرکی معدی ریحی بیاید و سفوف سداب انیسون بادیان یودینه زیره سیاه نمد بر مساوی شکر برابر همه کوفته بیخته دو درم خورده باشند و سفوف اصول یا حاکمی و حب هندی استعمال کنند و دوار المسک حلو و مرو تریاق و دیگر ادویه مقوی دماغ و معده مثل فلاسفه و اطریفل کبیر و متوسط و صغیر و حافظ الصحه و فرید عمر نافع ست و هر چه در علاج صداع بارد و امراض دماغی ریحی مذکور شد بعمل آرند و اغذیه لطیف خفیف مثل نخوداب مطبوخ لحوم خفیفه مانند چوزه مرغ و دراج و تیهو و خروس و ماکیان با شیره قرطم و مصالح گرم کاسر ریاح چون دارچینی و زیره و فلفل و هیل جوزبوا قرنفل و سافج هندی استعمال کنند و آبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند بنوشند از اقوال حکما مؤلف اقتباس گوید که منقیه مثل صداع بلغمی نمایند مع زیادتی ادویه مقوی معده و این لخلخه برای ابخره ردیه بالتی و تقویت دماغ بکار برند گل بابونه مرزنجوش شونیز دانه هیل جوزبوا هر یک سه ماشه جندبیدستر عنبر مشک هر واحد یک نیم ماشه در روغن نرگس و یاسمین هر یک یک نیم توله آمیخته بسازند و سعوط از روغن بادام تلخ باندکی جندبیدستر و مالیدن و خوردن و بوئیدن جند درین باب اثری عظیم دارد و بجهت تعدیل و تقویت اطریفل اسطوخودوس با رب الهلیلجات دهند و دوار المسک تلخ شاه ارزانی نافع و جوارش مصطکی مرکب علو یخان از مجربات ست غذا شوربای مرغ و کنجشک و فاخته با نانی که دران بادیان داخل کرده باشند و مرکی مصطکی گل بابونه و بنفشه هر یک هفت ماشه جدوار سه ماشه کوفته بیخته در آب گل سداگلاب و گل عاشقانه و روغن گل هر واحد یک توله زعفران چهار ماشه زردی بیضه بط خانگی یک عدد آمیخته بر دو رفاده پارچه نیلگون از یک جانب آلوده بر صدغین نهاده بعصابه محکم بر پس سر بندند و در روز سه چهار بار تکرار عمل نمایند که در یک هفته صحت میشود و اگر مرض کهنه باشد و هیچ تدبیر سود ندهد امر بحجام کنند و جهت نضج مواد شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق صعتر و اسطوخودوس و بادر نجبویه هر یک پنج توله دهند صبح و شام تا پانزده روز و غذا شوربای سنگخواره و دراج و مرغ بنان زرده و پس از پانزده روز ازین مطبوخ قنطوریون منضج دهند قنطوریون دقیق هفت ماشه بسفائج در ربیخ صعتر تخم سداب هر یک چهار ماشه اسطوخودوس پنج ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد در عرق صعتر و اذخر و بادر نجبویه هر یک نیم پاؤ شب خیسانیده صبح بجوشانند که سوم حصه بماند خمیره بنفشه دو توله شربت اسطوخودوس سه توله داخل کرده بنوشند و حمام هر روز نمایند و بعد یک ماه حمام موقوف نموده بحب قوقایا یا مطبوخ اسطوخودوس مسہل تنقیه نموده وقت دوپهر نخوداب مرغ و شام نان خشکه با شوربای دراج دهند و صبح تبرید از جواهر مهره جدوار خطائی لاجورد مغسول هر واحد یک ماشه در خمیره زمرد یا خمیره مروارید نه ماشه آمیخته ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند و بالائش قنطوریون دقیق در ربیخ بسفائج انیسون هر یک چهار ماشه گل گاوزبان هفت ماشه در عرق صعتر و اذخر و بادر نجبویه هر یک نه توله جوشانیده شربت بزوری معتدل و بنفشه مکرر هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک و تودری سرخ هر یک سه ماشه پاشیده دهند و برین نهج بدفعات هفت هشت بار تنقیه نموده لفاصله دو سه روز چوب چینی بند شروع کنند و جهت تقویت معده و دماغ هر روز وقت شب اطریفل شاهتره و اطریفل افتیمونی علو یخان خورانند بعده اگر اندک گرانی گوش باقی ماند فتیله از دارائی قرمزی باریک ساخته صبر زرد اشق زعفران هر یک یک ماشه مشک چهار حبه در روغن گل حل کرده فتیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت نجومی تجدید نمایند و اندرون و بیرون گوش را نیز بدوای مذکور آلوده کنند جالینوس گفته که اگر صداع از نفوذ ریاح از داخل باشد تنقیه بدن با یارج فیقرا و مانند آن کنند و حمام دائم و هر صباح برنهار و ریختن آبیکه بابونه و اکلیل الملک و صعتر و برگ غار و مانند آن از ادویه محلله دران پخته باشند بر سر و استنشاق مشک و مرزنجوش نافع ست مسیحی گوید که اگر صداع از ریح غلیظ محتقن در دماغ باشد ایارج بخورند و هر روز از استحمام استعمال نمایند و آبیکه دران صعتر برگ غار بابونه شیح مرزنجوش اکلیل الملک برگ قصب شبت جوشانیده باشند بر سر نطول سازند و آب مرزنجوش سعوط کنند و مشک و جندبیدستر و ریاحین لطیفه طیبه مثل یاسمین و نمام و سیسنبر و اقحوان و نرگس و خیری و سوسن ببویند ابو علی سینا مینویسد که در صداع حادث از ریاح غلیظه اولاً معالجه باجتناب هر مبخر و منفخ مثل جوز و خرما و خردل و غیره حار باشد خواه بارد باید کرد و نطولات و ضمادات و شمومات و سعوطات مذکور در علاج امراض دماغی ریحی استعمال نمایند و جندبیدستر

ومشک خاصه بوئیدن و دخول حمام بر ناشتا درین باب نافع ست ابن عباس گوید سزاوار آنست که معالجه باشیای محلل ریاح نمایند مثل نطولی که دران
بابونه واکلیل الملک و برگ کرفس و بادیان و تخم آنها و صعتر و زیره و مرزنجوش و شبت داخل کرده باشند و دران پارچه ترکرده تکمید سر نیز کنند و ایضاً
بروغن که دران زیره و صعتر و تخم کرفس جوشانیده باشند تکمید نمایند و این سعوط بسازند صبر و مر و کندر هر واحد درم زعفران و فلفل سفید و جاوشیر هر واحد
نیم درم مشک نیک دانگ همه را بار یک سائیده در آب مرزنجوش حبهای کوچک سازند و وقت حاجت یک دو حب بآب مرزنجوش سوده بکار برند دیگر
مومیائی و جند بیدستر و مشک و فرفیون بروغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و شمیدن مرزنجوش خاصه نافع و کسی که مداومت شم او نماید آن را این نوع
صداع ریحی عارض نشود و تعطیس نیز این را و صداع بخاری را سود مند ست اسمٰعیل گوید که معده و بدن را از ماده فاسد مولد ریاح و بخارات
بحب ایارج و قوقایا و نقوع صبر پاک کنند و بعد تنقیه بدن هر صباح ناشتا در حمام رفتن و شونیز و مرزنجوش و جند بیدستر و مشک و غالیه بوئیدن و بادیان
پیش بینی داشتن و دود آن کردن و روغن بادام تلخ در بینی و گوش چکانیدن سود دارد و ایارج فیقرا یک درم جاوشیر جند بیدستر فرفیون هر یک نیم درم
مشک دانگی شکر بوزن همه ادویه همه را سائیده بقدر یک دانگ در بینی دمند و اگر در شیر زنان حل کرده چکانند بهتر باشد و کسر ریاح و تفتیح سدد کند و صداع
کهنه را سود دارد و از اشیای مولد بخار و ریح پرهیز نمایند **صفت** حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا و تربد هر یک ده درم پوست هلیله زرد و هلیله کابلی هر یک
پنج درم انیسون نمک هندی هر یک دو درم همه را کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم و اگر در بدن ماده سودا باشد پنج درم افتیمون زیاده کنند
ابن الیاس گوید که تحلیل و تلطیف با دویه کاسر نفخ مثل بادیان و تخم کرفس هر یک سه درم بشکر سفید نمایند و غذا نخود آب دهند اگر با حرارت نباشد و استعمال
نطولات حاره ملطفه مثل آب ریاحین و حمام دائم و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق ریاحین لطیفه کنند نجندی گوید که اگر ریاح بارد غلیظ باشد نطولات
محلله مثل بابونه واکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و پودینه استعمال کنند و بپارچه که درین آب یا در روغنی که اندران بادیان و زیره و سداب پخته باشند
ترکرده تکمید سر نمایند و حمام گرم درین نفع دارد و جند بیدستر و مشک بروغن زنبق سوده سعوط کنند که تحلیل ریاح سر کند و این قطور همین فائده دارد زیره
صعتر حب الغار تخم کرفس در روغن زنبق بطریق معمول روغن ساخته در گوش و بینی چکانند

نسخه حب ایارج

علاج صداع ریحی خارجی

و ریح خارجی آنست که از خارج اندرون سر نافذ شود و در دماغ محتقن گردد و این ریح چون بداخل سر نافذ شود بکمیت و کیفیت خود ضرر پیدا کند پس در علاجش
احتیاج بتحلیل اقتد بسبب اضرار او بکمیت و لهذا اگر این ریح بارد بود مسخنات قوی استعمال کنند تا ازان تعدیل مع تحلیل حاصل شود و اگر این ریح حار بود
استعمال دوای قوی التبرید ممکن نبود بهر آنکه این مانع از تحلیل ریح گردد پس بقول شیخ درینجا نظر کنند که آیا ریح حار صیفی ست یا بارد شتوی بعده موضع دخول
او دریافت نمایند پس اگر حار باشد و مدخل وی گوش بود روغن بابونه نیم گرم یا روغن خیری یا روغن شبت که باندکی روغن گل حرارت آن شکسته باشند
در گوش تقطیر کنند و اگر مدخل او بینی باشد در بینی چکانند و بحالات خفیف تنطیل سر نمایند بعد ازان اگر سوء مزاج حار باقی ماند تعدیل آن برفق نمایند و ابتدا
با دویه قلیل البرودة کنند پس اگر فائده نشود در تبرید افزایند و حمام معتدل نفع دارد و اگر ریح بارد باشد در روغن های گرم مذکور جند بیدستر با مشک آمیخته
منجمله هر دو طریق مذکوره بهمان راهی که ریح نافذ شده باشد تقطیر کنند و تقلیل و تکثیر درین ادویه بمقدار حاجت نمایند و بوئیدن مشک و جند بیدستر و حلتیت
و سیر و امثال آن سود دارد و استعمال نطولات و سعوطات و شمومات و قطورات و ضمادات محلله حاره مذکوره در علاج صداع بلغمی و ریحی و تقویت دماغ و
تعدیل آن کنند و از منفخات و مبخرات اجتناب ورزند و تلیین طبیعت درین باب ستوده است

علاج صداع بخاری داخلی

اگر تولد ابخره در نفس سر باشد و در معده نفخ و قراقر پیدا نبود و بحسب امتلا و خلا و بحسب اغذیه مبخره و قلیل البخار در صداع کمی و زیادتی ظاهر نشود نطولات
منفشه معروفه بعمل آرند و تقویت سر باضمده محلله که دران اندکی قبض باشد و بشمومات ملطفه نمایند و هر صبح بحمام رفتن و ریختن آب گرم متواتر بر سر و بستن

اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و شستن قدمین و ساقین بآب گرم یا آبیکه دران بعض حشائش موافقه یا سبوس گندم پخته باشند و مالیدن قدمین و چکانیدن روغن بادام تلخ در گوش و بینی و ضماد نمودن بضمادات محلله از آرد جو و گل بنفشه و نیلوفر و خطمی سفید و صندل سفید با گلاب و سرکه و روغن گل سرشته نافع ست بالجمله آنچه در علاج امراض دماغی بخاری مذکور شد بعمل آرند از تنقیه خلط غالب و تعدیل آن و تقویت سر تا بخارات را قبول نکند و جوارش طباشیر و خمیره خشخاش سفوف کشنیز و آمله و طباشیر و شربت ریگتره همراه برای صداع بخاری سفید ست و اگر تولد ابخره در معده و دیگر اعضا بود تدبیرش در علاج صداع شرکی خواهد آمد شیخ میفرماید که اگر سبب صداع صعود بخارات از اعضای بدن باشد قبل دوره صداع فواکه بخورند و اگر حاضر نباشد آب سرد بنوشند و اگرچه بر نهار بود و از فواکه کثیر اللوا بهی ست و کشنیز نیز منجمله موانعات صعود بخارات ست گیلانی می نویسد که از معالجات صداع حادث از بخارات محتقنه قی کردن ست و ریختن آب نیمگرم بر سر و دستها و پایها و مالش پایها و نوشیدن آب انار میخوش و غوره و سکنجبین و چشیدن ترشی ترنج و تغریق راس بروغن گل و خواب کردن و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر و تغذیه بجوزه مرغ بآب غوره و سکباج ماهی صخری و از فواکه امرود و بهی و انار نافع و باقی علاجش علاج صداع حارست و مثل این تدبیر تدبیر صاحبان صداع تابع سخونت اخلاط نمایند اگر کیفیات اخلاط زائد نبود و اگر زائد باشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند

علاج صداع بخاری خارجی

ابخره ردیه که از خارج بسوی سر رسد و در دماغ محتقن شود در اکثر حار میباشد و بارد کمتر بود و مثل بخارات مواضع متکرجه حمامیه و در علاج این نیز تحلیل و تعدیل مزاج مثل علاج صداع ریحی خارجی احتیاج افتد پس در ابخره حار بنطولات معتدل تحلیل آن نمایند اگر ابخره بسیار محتبس بود و در انجا از علامات احاله را و لسبدر دوار باشد روائح طیبه معتدله مثل گلاب و روغن گل و نیلوفر و بنفشه ببویند و اگر حرارت شدید محسوس شود کافور و صندل بویند و در حمام بآب گرم و خطمی تحمیم سر کنند و اگر ابخره بارد باشد بوییدن مشک و جندبیدستر کفایت کند و اگر ابخره دخانی باشد احتیاج ترطیب شدید با دهان مذکوره و دیگر مرطبات افتد و مثل این روغنها استنشاق شدید نمایند تا ببالا منجذب شود و در انجا بماند بعده از افشاندن بینی برآرند و باز تجدید کنند و همچنین دائم عمل نمایند و کذلک گلاب و آب بید و آب کدو بعمل آرند و بر بخار این آبها انکباب کثیر نمایند و اگر از ابخره مذکوره آفت و سوء مزاج پیدا شود چنانچه از دخان کبریت و زرنیخ و مانند آن میباشد کافور در روغن کدو استعمال کنند که یکی از انها تبرید و دیگر ترطیب کند و همچنین کافور در روغن کاهو و روغن بنفشه بعمل آرند و در مکان برگ بید و ریاحین رطب فرش کنند و بمبردات و مرطبات مثل ماء الشعیر و مانند آن غذا سازند

علاج صداع سدی

بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا در اورده که اندر آنست و یا در شرائین آن و یا در اورده حجب داخله او و یا در شرائین آن حادث میشود و سبب سده گاه ورم میباشد و گاه کثرت مواد یا غلظت یا لزوجت آن و لزوجت نمی باشد مگر در بلغم و غلظت در بلغم و سوداست و بلغم سده می آرد بلزوجت و بغلظت و بکثرت خود و سودا بسبب غلظت و کثرت و صفرا بسبب کثرت و همچنین خون بالجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده بانضاج تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سدی مفصل مسطور شد اما در سده بلغمی تلطیف ماده از نطولات و اضمده و شمومات نیز کنند پس هرگاه ماده مستعد خروج گردد بمسهل و بحبوب مخرج بلغم و غراغر و سعوطات و عطوسات استفراغ نمایند و در سده سوداوی بعد فصد و مسهل سودا اضمده و نطولات استعمال کنند و بالجمله علاج صداع سدی قریب است از علاج صداع بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط حار باشد با دویه بارده و اگر بارد باشند با دویه حاره و همچنین رطبه و یابسه بضد آنها و تغذیه با غذیه لطیفه غیر مبخره نمایند و آنجا که بسبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صداع ورمی ست

علاج صداع ورمی

بدانکه ورمی که محدث صداع گردد گاهی در حجب دماغ و مجاری آن افتد پس اگر حار بود سرسام حار گویند و اگر بارد باشد لیثرغس نامند و اگر مرکب باشد سبات سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر حار بود فلغمونی یا حمره باشد و الا بارد بود و گاه در مجاری خارج

دماغ ویا در جلد حادث شود وگاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مانند معده ورحم وانثیین ومراق وغیر آنها عارض گردد وضرر آنها بسوی دماغ
متادی شود پس تدبیر این صداع علاج اورام مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام مفصل بیاید وانچه در علاج امراض دماغی ورمی مذکور شد بران هم
نظر دارند و در ورم حار بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه ونیلوفر وعناب یا ترنجبین اگر طبیعت محتبس باشد والا با شکر طبرزد دهند ومالش سینه وسر ودست
وپا بروغن بادام شیرین وچکانیدن شیر زنان در بینی وگوش ودوشیدن آن بر تارک سر وسینه وتغذیه بمزورات از برنج وملش مقشر واسفاناخ وکشنیز وکاهو
مناسب است ابن هبته الله در کتاب مغنی مینویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی ونوشیدن آش جو وشیره خرفه وشمیدن بنفشه
ونیلوفر رطب یا روغن آنها وتبرید سر بآب کدو یا عنب الثعلب یا بارتنگ واغتذا بکدو وعدس مقشر مفید واگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیارشنبر وآب تمر هندی
والوی بخارا وجلاب ونوشیدن ماء الشعیر وآب انار میخوش وماء القرع بسکنجبین وشیره تخم خرفه بشربت بنفشه وتشویق صندلین وآب حی العالم وکافور وتبرید
سر بآب بارتنگ وجراده کدو نافع واگر ورم سوداوی باشد اسهال بطبیخ افتیمون وریختن آب مطبوخ خطمی واکلیل الملک بر سر وشمیدن روغن سوسن ونرگس
سودمند واگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر وایارج وتطول آب مطبوخ بابونه ونمام واکلیل الملک وحاشا وشبت وتخم کتان بر سر مناسب وآنجا که سبب ورم
ضربه یا سقطه باشد تدبیرش از علاج صداع ضربی وسقطی نیز بر گیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرد آب یا ماده مائی از سر بطریق گوش وغیره بر آید در اکثر صداع زائل میشود

علاج صداع ضربانی

ایلاقی وجرجانی مینویسند که جالینوس صداع ضربانی را از جملهٔ اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هر کجا که ضربان باشد رگها ممتلی بود ورگ با گوشت مزاحمت کند
وتفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند ودرد صعب وضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط ست اگر خلطی غلیظ سرد باشد
علامات صداع بلغمی وسوداوی ظاهر باشد تنقیه بایارجات کبار باید کرد وبعد تنقیه ماء الاصول بروغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بدهند وغالیه ومشک
وجند بیدستر ومرزنجوش ببویانند واغذیه ملطفه دهند وبعد تلطیف ماده غرغره بایارج فیقرا ومانند آن فرمایند واگر ماده گرم ولطیف باشد خوابگاه او خانهٔ
خوش هوا سرد باید وآوازها از ان دور دارند وپای در مطبوخ بنفشه ونیلوفر وگل سرخ وشاهسفرم وکشک جو بقدر همه ادویه نهند وبمالند وبر ساق حجامت
کنند وضمادهای سرد بر سر نهند وبنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال بابونه یک مثقال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدر همه ادویه کوفته بیخته
درده استار روغن بنفشه وده استار آب بهم بپزند تا اکثر آب برود واین ادویه دران اندازند وچندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد ونیم گرم بر سر
نهند وروغن بنفشه وروغن نیلوفر بر پیشانی وصدغین بمالند واگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ بینی بگشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه حار
یا بارد از اورام بیباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبرداتی نمایند که اندران نرمی باشد وحجامت نقره وارسال زلو بر صدغین نمایند ودست وپا
را بیه بندند واگر بارد باشند متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش وتحلیل آن گردد وایضاً مخلوط کنند بدان ادویهٔ مقویه که دران اندک برودتی باشد مانند
آنکه خلط نمایند بروغن گل سداب یا نعناع را وچون اشتداد یابد مانند این صداع بحدیکه اگر صبیان را عارض گردد بسا ست که درزهای سر ایشان از هم جدا
گردد واگر دست بر جلد سر ایشان بران موضع گذارند فرو رود پس در علاج آن طلای زرد چوب با نرم سوده مخلوط بروغن گل وسرکه نیکوست بعد از آنکه سر را بآب ونمک شسته باشند

علاج صداع ضعف دماغی

انچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف ومانند آن در صورت وجود سوء مزاج تعدیل مزاج دماغ
وتنقیه آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند ودر حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل زمانی نیز مفید گفته اند واگر دواء المسک بارد خورده
گاوزبان گل گاوزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری داخل کرده قدری سفید یا شیره بنوشند برای تقویت دماغ ودل مفید است واگر در مزاج
برودت باشد اسطوخودوس زرنباد سوده با اطریفل صغیر یا دواء المسک حار سرشته بخورند وعرق گاوزبان با بادیان یا شاهتره بنوشند وباید که کشنیز خشک
در اکثر اغذیه او داخل نمایند وتقلیل غذا کنند وملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد که ابخره ورياح ردیه آن صعود نماید ودر روغن قرنفل ودار چینی

وآس ومشک باگلاب ومانند آن بر سر مالند وبعد تدهین سر بعض ادهان حاره قرنفل سوده بپاشند ودر روایح خوشبو معتدل مثل سیب وبه ونسرین وعنبر وگلاب وصندل بگلاب سوده ببویند ودواء المسک معتدل تناول نمایند وبوئیدن بخار قلیه جگر نافع ست باین طور که جگر گوسفند ویا بز بریده با پیاز بریان نموده با کشنیز وزیره واندکی آب پخته واندکی روغن گاو داخل کرده با قدری زیره وکشنیز تا نیم بریان نمایند وبعد ازان اندک زعفران ومشک داخل کرده سر دیگ را پوشیده پیش روی مریض آورند وردای بر سر او کشیده سر دیگ را اندک اندک بگشایند تا بخار آن بدماغ رسد وبحسب احتمال قوت بخار آنرا بگیرند وبدانند که در جمیع تدابیر او رعایت قبض وجمع وتقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوء مزاجی ست که بادی باشد وتقویت آن بمقویات سر از ادویه واغذیه خوشبو که دران تلطیف وقبض وقمع اسباب محرکه باشد واکثر سبب فاعل مقارن سبب منفعل ضعفی اجتماع اخلاط ردی حار یا غیر حار در معده میباشد ودرین صورت تنقیه بچیزیکه لایق آن باشد باید کرد وغذا آنچنان وارد کرده شود که با وجود محمودیت دم که ازان پیدا شود جامع قوت محلله یعنی با حرارت بود وقابل انهضام بسرعت باشد واگر این دو خصلت دران یافته نشود خصلت اولی یعنی مولد خون محمود اختیار نمایند وبهترین وقت نهار بعد دخول حمام ست و باید که تخفیف غذای ایشان نمایند وختم طعام ایشان مثل قسب وزیتون بنان برای تقویت فم معده کنند ولقراط ایشان را رخصت شرب شراب مطلقا داده وجالینوس امر بممزوج یا رقیق ریحانی یا جامع این هر دو میکند واندک از ان بنان بخورند مؤلف اقتباس مینویسد که از روغنهای مقوی مثل روغن نرگس وبادام وعطر عنبر وچهاگ وزنبق سر را چرب دارند وبر پیشانی مالند ودانه هیل وقرنفل واشنه هر یک دو ماشه سوده بران بپاشند واین تفاحه علویخان ببویند عطر عنبر سه ماشه آرد نخود بریان وباقلا هر یک یک توله آرد جو بریان یک نیم توله اشنه زعفران صندل سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره وکیتکی وپا سمین هر یک هفت ماشه بگلاب وعرق بید مشک سرشته تفاحه سازند واین کلاه مقوی دماغ تالیف علویخان موی سر تراشیده بر سر دارند مغز بادام شیرین مقشر بریان ده عدد خشخاش سفید پنج ماشه آرد نخود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه آمله پنج عدد زنجبیل سعد سنبل الطیب پوست ترنج عود هندی قرنفل کندر گل سرخ مصطکی زوفا پودینه اکلیل الملک کبابه تخم کرفس انیسون زعفران زرنباد هر یک نه ماشه حب الآس کنجد مقشر بریان هر یک یک توله مشک عنبر هر یک یک درم کوفته بیخته در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آلوده بعمل آرند وخوردن اطریفل شاهتره علویخان درین باب اثر عظیم دارد وخوردن آمله مربی وبه وسیب مربی با طباشیر وورق نقره بسیار مفیدست وهمچنین زرده بیضه مرغ پنج شش عدد با نمک سلیمانی ویا نبات صاحب داراشکوهی گفته که اگر سوء مزاج مادی باین مرکب باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند وغذا شوربای بچه مرغ وسنگواره بنان روده دهند وبجای آب بر گلاب وعرق گاوزبان اکتفا نمایند

علاج ضداع قوت حس دماغی

هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از استعمال اغذیه مبرده مرطبه واضمده مخدره گذشت بعمل آرند وپوست ترنج سه ماشه سوده با شربت خشخاش دو توله آمیخته لیسیدن ونان شبینه در آب تر نموده خوردن بغایت نافع ست وخوردن اندک کوکنار ویا شمه افیون ویا فلونیا واستعمال حب الشفا وطلای تخم کاهو وکوکنار وافیون سودمندست وکذا افیون گل سرخ صندل بیخ لفاح پوست خشخاش تخم کاهو در آب کاهو وخیار وخرفه سرشته بر سر ضماد نمودن مفید وطعامهای مغلظ باید خورد مثل کله پاچه بره بکشک جو وگندم پخته وهریسه بگوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد وحس او باعتدال باز آید وآنرا که حرارت قوی باشد در طعام تخم کوک وبرگ او وساق خرفه وکشنیز سبز بپزند وشربت خشخاش وماهی تازه موافق ست وصاحب ترویح نوشته که در ذکای حس دماغ وحرارت مزاج آن نوشیدن لبست جو در آب انار امر کنند واغذیه غلیظه مثل رؤس واکارع مطبوخ در سماق یا با کشک جو بدهند ومصنف اقتباس گوید که برای تبلید حس دماغ آب تربز وخیار هر یک نیم پاو بشربت خشخاش چهار توله آمیخته بنوشانند ولعاب اسبغول هفت ماشه بشیر بز وروغن خشخاش هر یک یک توله آمیخته بانگشت سبابه خوب لت نمایند وبر تارک سر بمالند واز روغن بنفشه وکاهو وخشخاش وشیر دختران هر یک سه ماشه در بینی وگوش چکانند واگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ آلو وشربت آلو علویخان در عرق شاهتره ویا بماء الجبن نمایند وغذا کله پاچه بره بز

وقلیه بچه بز وبچه گاو هفت ماهه که در آن برگ کاهو وکشنیز سبز افتاده باشد بنان سمید تنوری دهند وپوست ترنج سه ماشه در شربت نیلوفر وخشخاش هر یک
نه ماشه آمیخته لیسانیدن در رفع این درد از مجربات علویخان ست وکذا طباشیر دو ماشه پوست خشخاش چهار حبه در مربای ترنج یک توله آمیخته خوردن جالینوس
گوید که هرگاه صداع فرسن باشد وبمعالجات تسکین نیابد وبادی علامات ظاهره نبود وبازادنی سبب حرکت کند بدانند که آن از کثرت حس دماغ ویا از
ضعف دماغ ست وفرق فیمابینها در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع یبسی

که آنرا خفه نیز گویند واسباب سوء مزاج یابس مصدع یا مجففات خارجی ست بتحلیل واحراق مانند بادهای گرم وسمومی ویا استعمال ضمادهای حار یا رسیدن
مجمدات طبیعیه مثل برد مزاج شیخوخت ویا عارضیه بیکدفعه ویا غیر دفعیه که منع نماید از نفوذ غذا در سر وبدان سبب جفاف عارض اعضای آن گردد ویا ترک
آشامیدن آب مطلقا وبدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه ویا استعمال مجففات از داخل تحلیل آن یا باستفراغ آن یا بقوت مجففه آن ویا تناول غذای
یابس ویا قلیل الرطوبه ویا مجاورت اعضائی که جفاف ویبس بهم رسانند ویا مشارکت آنها وحرکات نفسانیه وبدنیه مفرطه همه مجفف اند بطریق استفراغ وتحلیل
وهمچنین جماع وادرار ونزف مثل حیض ونفاس وبواسیر وریاضت قویه واز استفراغات بعضے استفراغ در اعضای غیر اعضای راس ست وبمشارکت
آن راس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن واستفراغات جزئیه از عضوی بدون عضو دیگر وبعضے از انها استفراغات در اعضای راس ست مانند زکام ونزله
ورعاف واصناف تحلب رطوبات مکتسبه بسعوطات وعطوسات وغراغر وغیر اینها وایضا از اسباب یبوست انقطاع مواد رطب ست وهر چند استفراغ نباشد
مثل روزه داشتن وطعام وشراب ترک نمودن خواه باختیار خواه باضطرار بسبب بهم نرسیدن طعام وآب واین نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل یا حیض
ونفاس بسیار بهم میرسد بالجمله اشربه مرطبه مثل جلاب بآب سرد یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید یا بید مشک یا عرق کاسنی ویا بزر قطونا وشربت نیلوفر
یا خشخاش یا شیره تخم خرفه یا خیارین یا مغز تخم تربوز یا مغز تخم کدو یا لعاب اسپغول دهند وایضا همه تدابیر مرطب باید کرد ونگاه کنند اگر مزاج مائل بحرارت یا برودت
باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره خرفه با سکنجبین رمانی وشربت بنفشه یا شربت انارین بنوشانند وماء الشعیر که در ان تخم خشخاش سفید و
یا شیره آن داخل کرده باشند وابغا باخ وکاهو وخرفه وسرمق وکدو وخیار دهند وزردی بیضه نیم برشت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده بعمل آرند و در
ماء اللحم گلاب وآب سیب وآب کدو بپا نیز ندوه زشوربا برگ کاهو وقدری کشنیز سبز ویا لک وکدو وخیار داخل کنند وادهان بارد رطب مثل روغن کدو وبنفشه
ونیلوفر در بینی وگوش چکانند وسر وقدم وناف ومقعد را بدان چرب نمایند وتطول بروغن بنفشه ونیلوفر وکدو هر یک تنها ویا مجموع با آب خیار وتراشه کدو
وآب برگ بید بگلاب وبدون آن سازند وجراده کدو وخیار بر سر گذارند ودر بارد مزاج شراب کهنه دارچینی وشهد در ماء اللحم ممزوج ساخته استعمال کنند ودر
زردی بیضه اقتصار ورزند وروغن بنفشه بروغن شبت آمیخته بکار برند واز مرکبات نافعه درین صداع اطریفل کشنیزی بنسخه معمولی وخمیره خشخاش وسفوف
وضماد لبوب وحلوا ومعجون راحت وروغن حناء کب ست وضمادیکه در سرسام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود ودوشیدن شیر زنان بر سر بعد تراشیدن
موی سر وسعوط آن در ترطیب اسرع ست وشراب ممزوج بآب بسیار جید نوشته اند وبآب بقول رطب مثل کاهو وخرفه وآب عنب الثعلب وکدو وحی العالم
فقط یا اندک افیون وپوست بیخ لفاح آمیخته بر سر طلا نمایند وانکباب بیخ کدو وجراده او برگ کاهو وتخم او پوست خشخاش وتخم او گل بنفشه گل نیلوفر برگ بید
شاهسفرم در آب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند واگر بنفشه نیلوفر خبازی سبوس گندم برگ خشخاش کشنیز خشک گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر
باقلا کوفته هر یک دو کف برگ حی العالم برگ خبازی هر کدام یکدسته در آفتابه سر بسته بپزند تا مهرا گردد پس انکباب بران نمایند وبخار از لوله آفتابه استنشاق کنند
نافع بود وسکون در مکان بارد نزدیک آب وفوارها وخواب واستحمام بآب شیرین وتدهین بروغنهای مذکوره اختیار کنند واز سهر وتعب وجماع وجوع وغم
وهم اجتناب نمایند وآنچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شد مفید شناسند اقوال حذاق جالینوس گوید که استعمال ماء الشعیر که در ان کدو پخته باشند
وکله پاچه بچه جدی وحملان وبقول مرطبه مثل کاهو وخرفه وآبزن معتدل وسعوطا دهان مرطبه مثل روغن کدو ویا دام واستکثار ریختن روغن وآب نیم گرم

شیرین بر سر نهند و ابو سهل گوید که صداع عقب خواب آنست که عقیب استفراغ کثیر باشد و اکثر زنان را بهم رسد باید که بیضهٔ نیمبرشت و کشک جو که در ان
لحم کوفته پخته باشند و حریرهٔ معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و ماء اللحم سینهٔ ماکیان و گردن بره که در طبخ قدری آب به و شراب ریحانی چکانیده باشند غذا
سازند و بروغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و بخبیص آرد سفید و روغن بنفشه و شیر دختران و اندک شراب غلاف سر نمایند بو علی می نویسد صداع یابس
که با مادهٔ صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یابس بلا ماده پس اول علاج آن تدبیر مریض با غذیهٔ مرطبه جید الکیموس ست و خصوصا کثیر الغذا
مثل زردهٔ بیضه و مثل شوربای جوزهٔ مرغ فربه و کبک و تیهو و حریرهای چرب بروغنهای رطب بعده از جهت حار و بارد بسوی چیزیکه موافق تر باشد میل
کنند و از انچه بدان انتفاع یابند استعمال سعوطات مرطبه با دهان محموده مثل روغن بادام و روغن کدو و غیر آنست و اگر در چیزی ازینها احتیاج بسوی
تعدیل تبرید یا تسخین افتد روغنهائی که تعدیل آن نمایند ممزوج سازند گاه یبس نقصان بین در جوهر دماغ می آرد و آنرا مهیا باوجاع میگرداند و درانجا
حاجت است که استعمال سعوط بمغز ساق بز و گوساله و پیه ماکیان و تیهو و دراج و تذرو و مسکهٔ گاو و بز نمایند و بر سر مالند و از چیزهائیکه ایشان را نفع میکند تضمید
سر بفالودهٔ رقیق معمول از میدهٔ گندم و جو بحسب حاجت و شکر سفید و روغن بادام و کدو ست و بار نختن رقیق آن بر تارک سر و باکلیل از آرد طوق کرده
باشند تا انچه بر سر ریزند محتبس ماند مجوسی گوید که در صداع حادث عقب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغذای معتدل مثل زردهٔ بیضه و گوشت
بچهٔ ماکیان و حملان شیرخواره و حریرهٔ معمول از مغز نان سمید و روغن بادام و شکر طبرزد و سعوط بروغن بنفشه یا نیلوفر که از روغن مغز تخم کدو ساخته باشند مع شیر
دختران سازند و شیر مذکور بروغن بنفشه و روغن مستخرج از حلوا و فالوده بر سر مالند و حلوا معمول از بیضه و روغن بادام و شکر طبرزد و آرد میده بخورانند و پسته
منقوع بشکر و روغن بادام نوشانند و ماهی هاربی و رضراضی بطریق اسفیدباج پخته یا بروغن بادام یا کنجد تازه بریان کرده بخورانند و اگر در انجا تپ باشد
مزوره کدو و سرمق و اسفاناخ و مانند آن دهند و همچنین ست تدبیر صداع حادث از سائر استفراغات با غذیهٔ مرطبهٔ جید الکیموس مع استعمال سعوطات
و نطولات مقوی دماغ و مرطبات آن و علاج صداع حادث از غم و هم کثرت خواب بعد غذاست و ترطیب دماغ باستنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر دختران

علاج صداع جماعی

و این یا بسبب احداث یبس یا بسبب تهیج بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب پیدا شد پس اگر بسبب یبس متولد از کثرت خروج منی باشد تقدم افراط
جماع و لاغری بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیرش مانند علاج صداع یبسی نمایند بعد مائل کردن مرطبات به تسخین و مع فرط رعایت تقویت دماغ و اوفق آنکه
با غذیهٔ خفیفهٔ لطیفه علاج کنند مثلا نخود آب گوشت برهٔ شیرخواره و طیور خفیفه مثل تیهو و دراج و کنجشک و مغز سر کنجشک با بعض فواکه مانند سیب و به و زردک و چقندر
یا با ماش مقشر بریان و یا شیر برنج و حلیبه که از شیر بز ساخته باشند و یا زردهٔ بیضهٔ مرغ نیمبرشت با نبات شیرین کرده و دارچینی بران پاشیده و لبوب با شکر و ادمغهٔ
حیوانات بخورند و شیر گاو و ماء اللحم بنوشند و خوردن مربای خصیة الثعلب و زردک و شلجم و ستاور نیز نافع و خصیة الثعلب سه ماشه سوده بمربای به دو توله سرشته
ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند بالایش شربت سیب و شربت انار شیرین هریک دو توله و ماء اللحم ساده نه توله حل کرده تخم شربتی هفت ماشه پاشیده بنوشند
و یا طباشیر دو ماشه جواهر مهره چهار حبه با آمله مربی یک عدد سرشته ورق یک عدد پیچیده بخورند و دوای مذکور با عرق بیدمشک پنج توله بنوشند و آب شیرین نیمگرم
غسل کردن و روغن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن و چرب کردن گرده بروغن گل و داشتن هر دو خصیه در ان تا یک ساعت نجومی
در رفع این درد مجرب ست و تناول فواکه خوشبو و بوئیدن آنها و عطرها و خوردن لبوبات و جوارشات ماهیه مقوی اعضای رئیسه و سکون در مساکن
طیبه و خواب بر بستر نرم و ترفه در مطعم و مشرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خصیه و ذکر و گرده بقیروطی که از پیه گردهٔ بز دو توله موم یک توله روغن گل
سه توله روغن یاسمین ده توله ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها نیمگرم بر مؤخر سر از مجربات ست و همچنین خوردن شراب یک نیم توله در گلاب
و عرق سیب هریک پنج توله و استعمال میوهای مقوی اعضای رئیسه و کلیه بسیار مفید ست و کذا استعمال حقنهای مسمن گرده و تناول نان مجفف
در شوربا مدقوق و منقوع در جلاب و مغز بادام و پسته و چلغوزه و فندق و حبة الخضرا کوفته در ان سرشته با اندکی بادیان و شوربای مرغ فربه و بط فربه و گوشت بزغاله

و مانند آن مفید و اغذیه و ادویه گرم و تیز و جالی بخار نبرند که موجب زیادتی صبس گشته محدث غشی و درگ مفاجات نگردد و اگر بسبب امتلای بدن از اخلاط فاسد و ثوران ابخرهٔ خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلاء و غلبهٔ اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و ثقل در سر بران دلالت کند پس تنقیهٔ بدن از خلط غالب بفصد و مسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هر دو تدبیر بعمل آرند بطوریکه در اقسام صداع مادی مفصل گذشت بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول بخار لعوب صغیر بخور زند و روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر مالند و آبیکه در ان گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و با غذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک کنند و بضرورت بعد هضم و انحدار غذا جائز بود زیرا که در خلو معده ضعف و تحلل و تصاعد ابخره زیاده میکند و در امتلا خلل در هضم و تکثیر تبخیر می نماید و اگر فصل گرما و بدن نقی و سن شباب بود به آب سرد غسل کنند و بروغن گل بینی را چرب نمایند و بخسپند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تالم دماغ از تعب آن باشد و این مشائخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و رعشه در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب و دماغ بمالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برابر و تطیوب و غیره و آرام و تفریح بملاهی مطربه و نغمه های لذیذه کنند و قدح عسل که در ان قدری مومیائی گداخته باشند چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت عسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و جند بیدستر در روغن قسط آمیخته یا روغن نرگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیهٔ مطیبه بخورند و بوئیدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب با نان گندم خمیری جید و یا با چلاؤ مفید ست و روائح طیبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و لخالخ و فواکه طیب الرائحه ببویند و لفلفه با آنها کنند و عود و عنبر و قسط شیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات و قصه ها و دیدن اشیای مرغوبهٔ طبیعه موزونه و بالجمله اشتغال بهرچه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس او گردد نافع ست و از هرچه منکر و ناخوش از ان باشد اجتناب نماید مسیحی گوید که صداع کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند بتقویت سر باین طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده بروغن گل و اندکی سرکه بمالند و غذا کثیر التغذیه سریع الانهضام معتدل الکیفیه سازند و در اثنای پختن آن قطعهٔ به و سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور بعد غسل او بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبو موافق مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک بسرکه ممزوج و روغن بادام پخته و ایضاً زردهٔ بیضه رقیقه آنرا موافق ست طبری گوید که اگر صداع عقیب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و روائح طیبه ببویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر کدامی از قوانین سته که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت ست مانع نباشد این آبها جمع کنند و کافور و مشک و همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر ضماد نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکوره ازین مانع باشد بر اندک چیزیکه از ان ممکن باشد اقتصار نمایند و با غذیه که بدن را غذا بیشتر دهد مثل هرائس و لحوم حملان مضروب بشیر دهند و جوزهٔ مرغ فربه که در شکم آن حشایش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحه آن ببوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و نبیذ صاف محمود ملایم مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و آنچه مکروه باشد نشنوند و در مواضع اغانی لذیذه و روائح طیبه حاضر شوند اگر ممکن بود و الا از اشیای مذکوره هرچه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج ببویند و سماع مرغوب و معاشرت کسی که بدان مائل باشند اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجهٔ آن بعلاج صداع حار مادی برابر ست غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تام یابد و صداع بالکلیه زائل شود و ایضاً در معالجهٔ این فصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع خماری

در مزاج حار اول بهر تنقیهٔ معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و آش جو قی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و سکنجبین بگلاب و آب سرد بنوشند و یا سکنجبین و گلاب نیمگرم مکرر قی کرده افشورهٔ فالسه یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بیدمشک و آب یخ یا بشوره پرورده دهند و یا شیرهٔ زرشک و خیارین و مغز تخم کدو هریک نه ماشه در عرق بیدمشک و زرشک هریک پنج توله بر آورده شربت ترنج چهار توله آب یخ ده توله داخل کرده بنوشند و یا جواهر مهره

ماشه در مربای ترنج توله آمیخته بورق نقره پیچیده بخورند بالایش شربت زرشک چهار توله در عرق بیدمشک و صندل و گلاب هریک پنج توله بنوشند یا جواهر مهره
یک ماشه طباشیر سماق منقی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیموی کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی هریک یک نیم توله آمیخته ورق نقره حل کرده بلیسانند
بالایش شربت ترنج و نگتره هریک دو توله گلاب بیدمشک هریک هفت توله داخل کرده بنوشند و همچنین دیگر اشربه مطفی مقوی معده قاطع بخار مثل شربت سیب
و لیمو و غوره و حماض با آب سرد آمیخته بدهند و لعاب اسپغول و جلاب ببرف سرد کرده و فقاع ممزوج با آب غوره یا لیمو و قدری نمک و ماء الجبن و ربوب فواکه
قابضه مذکوره تیزی خماری شکنند و همچنین سفوفات معمولی و شربت خمار و مفرح بارد و مفرح کشنیزی دافع خمار اند و شرب آب لیمو بشکر و گلاب و تخم خیار و سکر
ردس منقوسه در ازاله خمار مجرب سویدی ست و تنقل حماض اترج بر شراب برای منع حدوث خمار مجرب اوست و در ابتدا بهر تقویت و تبرید سر روغن گل و سرکه
و گلاب بر سر نهند و اگر از قی فائده نشود لوقوع هلیله یا لقوع مسهل با حوامض مثل آلو و زرد آلو و غیره بدهند و یا آب انارین لشحم افشرده سقمونیای مشوی دو ماشه
آمیخته بنوشانند و اگر خواهند بهر بدرقه شربت درد مکرر الهلیلج چهار توله بگلاب هفت توله و آب یخ حل نموده بنوشند بعده بهر تقویت دماغ روغن گل و یاسمین و
سرکه مقطر همه برابر بر پیشانی و صدغین بمالند و للخلخه لسازند و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر بود اگر فصد یا حجامت نمایند باکی نیست و آنجا که از قی
و اسهال و غیره بسبب ثوران مواد نفعی مترتب نشود و تهوع و غثیان مشتد گردد قدری طعام ملائم بخورند و بعد ساعتی قی کنند تا ماده ردیه تمامه با طعام مختلط
شده بر آید پس اشربه مطفیه مذکوره بدهند و بر دست و پا آب نیمگرم مطبوخ بابونه و بنفشه و قدری نمک بریزند و در ان آب پاها بدارند و بقوت بمالند و در آخر روز
داخل حمام شوند و آب نیمگرم بر سر بسیار ریزند و هرگاه از حمام بر آیند بعد یک ساعت تام بنان مع نان خورش برگ کاهو و اسفاناخ و یا فروره انار دانه و کشنیز
غذا سازند و خوردن گوشت در غمره سرکه پخته تا مهرا شود و کشنیز خشک و کرویا و دارچینی بران پاشیده در ازاله خمار مجرب سویدی ست و فواکه قابضه مثل بهی و
سیب و انار بسیوش بخورند و اگر مائل بشراب گردد شراب ابیض رقیق مردق ممزوج بالمناصفه بدهند که عطش ساکن کند و خواب آورد و پاها از بن ران تا قدم
بعد طعام به بندند و از هرچه مضر عصب باشد مثل سرکه ساده و مری اجتناب کنند و بدانند که در انتها استعمال مبردات شدید نمایند تا که تکثیف مسام و تغلیظ ابخره
نکند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مانند روغن بابونه و سوسن نیمگرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات این صداع آنست که قدح از شراب با آب
بسیار خوب ممزوج کرده بدهند و کف پا بروغن بادام بمالند که خواب می آرد و صداع را ساکن میکند لاسیما که این تدبیر بعد قی واقع شود و در مزاج بلغمی بعد
از قی بسکنجبین عسلی و آب ترب یا طبیخ شبت و جوز القی و عسل برات یا بدکه مصطکی پودینه خشک عود غرقی دانه هیل هر واحد یک ماشه سوده در دوا المسک
حار نه ماشه آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شیره بادیان نه ماشه شیره الائچی کلان پنج عدد در عرق کیوڑه و هیل و نعناع هریک شش توله بر آورده شربت
عود و سیب دو دو توله داخل کرده بنوشند و آب نیمگرم بر سر و دست و پا ریزند و دلک قدمین نمایند و در صورت باقی ماندن نفخ در شکم بعد از قی غاریقون سه ماشه در
گلقند آمیخته بلیسانند و بدرقه بشربت دینار چهار توله و گلاب پاؤ سیر کنند یا با یارج فیقرا یک درم مقوی تبرید و شحم حنظل اسهال آورند بعد اجابت غذا نان تنک
بشوربای مرغ بدهند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و هرگاه از غذا معده اندک سبک گردد سکنجبین عسلی بنوشند و پاشویه نمایند و روغن بابونه با قدرے
روغن گل آمیخته بر سر مالند و باقی تدبیر مناسب از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری استنباط نمایند سفوف آمله مجرب برای صداع خماری و
بخاری و وسواس سوداوی و خفقان معدی را نیز مفید کشنیز خشک دو توله آمله مقشر یک توله گاؤزبان گل سرخ صندل سفید هریک شش ماشه کوفته بیخته نبات سفید
هشت توله آمیخته سفوف سازند و بعضے اوقات این ادویه اضافه کرده میشود و بسیار مفید می افتد طباشیر گل گاؤزبان زرشک سماق هریک سه ماشه خرفه پنج ماشه
تخم کاسنی شش ماشه زهر مهره یک نیم ماشه مروارید کافور هریک یک ماشه با عرق های مناسب بعمل آرند خوراک از شش ماشه تا یک توله شربت خمار جهت رفع خمار
و صداع خماری بی نظیر ست آب انار ترش و آب انار شیرین آب سیب شیرین آب لیمو هریک نیم رطل اول آلوی سیاه تمر هندی هریک یک رطل عناب پنجاه دانه در شش رطل آب
بجوشانند تا بدو رطل رسد مالیده صاف نموده آب های مذکور باهم بیامیزند و قند سفید یک من اضافه کرده بقوام آرند اقوال مهره مالقی و غیره می نویسند که
شرب رب آس یا شربت آن تنها یا بشراب و کذا انار دانه ترش و کذا حجر المسن محکوک بر مسن و کذا گل سرخ و کذا گلاب و کذا شاه چینی با آب و کذا خمیر ترش از جو

در دوغ گاو مالیده صاف کرده وکذا خمیر آرد گندم در آب حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده در دو اوقیه آن یک دانگ طباشیر و یک قیراط زعفران و سه درم شکر داخل کرده و تنقل حب الآس و یا ریباس و امتصاص سفرجل بر شراب و کذا ریباس و شم گل سرخ و اکل حماض سواقی مسلوق بروغن بادام و کذا کاهو وکذا غذای تفاحیه که بآب سیب ترش و قثا و مغز چلغوزه پخته باشند و کذا حماضیه بترشی ترنج و مغز بادام و زعفران و افاویه ساخته باشند و کذا حصرمیه که دران قطعه کدو و قثا پخته باشند و کذا کشکیه و کذا اسفیوسک ترش بآب لیمو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد مزیل خمار ست و بقول ابن ماسویه و بدا ینی مخمور از شم کافور و از طعام و شراب که دران کافور باشد حذر کند که دران هلاکت اوست ابن واقد و غیره گویند که شرب طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن و کذا زعفران ببنفشج و یا مخلوط در طعام یا شراب و کذا گل افسنتین و کذا بول شتر و کذا روغن کنجد سه جرعه و اکل قنبیط بزیت انفاق پخته و کذا عجه معموله بزردهٔ بیضه و مغز بادام و مغز تخم کدو و کشنیز سبز و کرفس و صعتر و کشنیز خشک و کذا الفت مخلل بشکر شیرین کرده هر واحد دافع خمار ست و ضماد عصارهٔ قنطوریون نافع صداع خماری ست ابن تلمیذ گوید که معالجهٔ صداع حادث از اکثار شرب شراب بخواب طویل و سکون و راحت باید کرد و اگر در معده بقیهٔ شراب مع غثیان باشد قی بآب نیمگرم و سکنجبین کنند و دست و پای را در آب نیمگرم که دران بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند بنهند و دائم بر دست و پا نمک و روغن بنفشه بمالند و چون صداع خفت یابد حمام استعمال نمایند بعده چون جوع صادق بحرکت آید باغذیهٔ لطیفهٔ غیر حاره مثل نان مغسول و عدسیه و رمانیه اغتذا نمایند و بیضهٔ نیمبرشت اکثر نافع ست و کاهو تطفیه و منع بخار صاعد کند و آب ننوشند مگر آب خالص در ربوب و فواکه مثل رب انار و رب ریباس و رب حماض اترج ممزوج بآب دهند و سیب و امرود و به بخورند و در روز دوم داخل حمام شوند و آب شیرین نیمگرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام بدراج و چوزهٔ مرغ و لحوم بره و ماهی رضراضی کوچک غذا سازند و در جمیع انواع صداع با ماده یا بخارات نفع میکند و در ابتدای او سکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهای مرض و شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثر از انچه ممکن باشد تا انچه در سر محتقن ست تحلل یابد و اگر ازان بقیه یابد نطولات محلله استعمال نمایند ابن سینا مینویسد که در علاج صداع حادث از خمار اول انچه واجب بود استعمال تنقیه معده بقی ست از سکنجبین و تخم ترب یا سکنجبین بآب نیمگرم و بمقیات لینه و متوسطه که از قرابادین ست و اگر قی واجب نبود یا استعمال او جائز نباشد اسهال بایارج مقوی بسقمونیا کنند تا لیث او در معده طول نکند و اگر درانجا مانعی از مرض حار و مثل او از استعمال دوای حار باشد اسهال بطبیخ هلیله یا شربت فواکه مسهل کنند و اگر نفس از مثل این اشیا کراهت کند بآب انار مع شحم مقوی بسقمونیای اندک اسهال آورند و از حرارت او خوف نکنند و اگر از استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خواب نمایند تا انچه از شراب در معدهٔ ایشان ست منهضم گردد و این برنگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پا بنمک و روغن بنفشه بمالند و بر اطراف نطول بابونه ریزند بعده داخل حمام کنند و تغریق سر بروغن گل سرد غیر شدید التبرید نمایند و بعدس و غوره و مانند آن و آب کرنب بخاصیتی که برای منع بخار از سر در آنست غذا سازند جالینوس گفته که اگر غذا بکبو تربچه سازند خطا نکنند و شاید که سبب درین رقت خون متولد ازان و قوت او بر تحلیل اجزه باشد و باید که فواکه قابضه دهند و بجز آب چیزی دیگر ننیاشامند مگر آنکه معده ضعیف بود و خوف استرخای آن باشد که درینحالت از استکثار شرب آب سرد منع کنند و آب انار ترش و ریباس خاصةً و رب آن و ترشی ترنج خاصةً و رب آن و به و سیب و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هموزن شکر نافع ست بعده خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر ازان تسکین نیابد اعادهٔ او دران روز و روز فردا کنند و غذای او مبرد و مرطب سازند یا ملطف او مثل زردهٔ بیضه و برای تحلیل آب گرم بران بسیار ریزند و حسب استطاعت بآوردن خواب مشغول شوند بعد ازان چون غثیان بشرط وجود آن زائل شود و صداع باقی ماند روغن گل ازان قطع کنند که آن در آخر او را مضر ست و اگرچه در ابتدا برای تقویت سر و منع بخار حاجت بسوی آنست و باید که درین وقت روغن بابونه عوض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن بکار برند که این بغایت نافع و مجرب ست و چون خمار تخفیف و انحطاط یابد مشی اندک کنانند یا در گهواره نشانند و درین هنگام بماهی رضراضی و مرغ خصی و چوزهٔ ماکیان و بابقول بارده غذا سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت و بالجمله باید که انتظار هضم بخواب و یا بسکون طویل نمایند تا آنکه معدهٔ او اندک خفت پذیرد و بعده سکنجبین شکری اگر محرور باشد و عسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بدلک قدمین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند و باید که از سرکهٔ ساده و مری اجتناب نمایند و اگر لابد باشد نانخورش بغیر تند آن سازند و اگر اندک مشی کرده باشند آبزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که بنطولات معتدل التحلیل تطییل نمایند و بلحوم

ابن تلمیذ [illegible]

نفیسه غذا سازند و این دوا برای خمار نیکوست تخم کرنب و تخم کاسنی و زرشک منقی و سماق و عدس مقشر و گل سرخ و طباشیر مساوی همه را کوفته بیخته بوزن سه درم از آن
با قیراطی کافور و اوقیه آب انار یا آب ریباس یا رب ترنج یا آب آن بخورند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که اگر شبت یا تخم شبت و تخم ترب در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته
بدهند تا قی بخوبی گردد و معده پاک شود صواب باشد و اگر قی ممکن نبود یک درم ایارج فیقرا و نیم دانگ یا یک دانگ سقمونیا با هم سرشته بدهند تا بقوت سقمونیا اسهال زودتر افتد
و ایارج در بدن درنگ بسیار نکند تا از آن حرارتی نیفزاید و چون از خواب برخیزد حمام نماید و بعد از حمام تا یک ساعت تمام نگذرد طعام نباید خورد و بعده طعام حرارت افزا
نشاید خورد بلکه ماهی تازه خورد و برگ کاهو باندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بغذای قوی‌تر حاجت باشد بیضه نیمبرشت و گوشت
دراج و تیهو و چوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک و سماق و امثال آن صواب بود و کرنب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آنرا که تشنگی غالب بود
آب سرد خورد مگر کسی که بسبب ضعف معده از مضرت آب سرد بترسد آب غوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن با آب آمیخته یا آب بخورد و بداند
که مخمور بخورد سرد کرده باید خورد مگر شربت ریباس که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را ضرر دهد و اگر کسی این شربتها نتواند خورد شراب انگوری رقیق سفید
ممزوج بآب مساوی آن بخورد و بشب وقت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی تخفیف حاصل شود
ریاضتی آهسته و گهواره سود دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد هیچ حرکت و ریاضت نکند این معنی در همه انواع
صداع یاد باید داشت و سفوفیکه در قول بو علی سینا گذشت خمار را زائل کند باندکی کافور از ده جو تا یک طسوج یا نیم دانگ باندازه قوت حرارت و گرمی مزاج بآب غوره
یا آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاع که از آرد جو و سنبل الطیب ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید خاصة اگر اندک نمک آمیزند هاضم‌تر باشد و اگر این فقاع
از آب غوره سازند خوشتر و گوارنده‌تر باشد و بوییدن صندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بران پاشیده سخت سود دارد و اگر صبح آنروز که شراب
خواهد خورد یک خوراک شربت افسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در کتب آورده اند هر که پنج سعد کوفته بخورد آنروز مست نشود و
شربت مورد ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد و محمد زکریا گوید سخن بسیار گفتن و چیزی خواندن خمار آرنده است
و روغن گاو و خاویر شراب است تیزی شراب از معده باز دارد و طبری گوید که صداع عارض از شرب شراب کثیر سببش امتلاست که از صعود بخارات حاره
بسوی دماغ و اغشیه حادث شود و این صداع بر دو وجه بود یکی آنکه عقب شرب نبیذ ظاهر گردد و چون معده و اورده از بقایای شراب پاک شود صداع زائل
گردد دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و در روزها باقی ماند تا آنکه شراب ترک نماید و پرهیز در تطبیب دوام کند و علاج قسم اول خاص بدان سوای غیر او از انواع صداع
اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن باشربه لطیفه محلله قطاعه بخارات مثل فقاع ساده معمول بکشک جو و اندک سنبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این
غسل معده از بقایای شراب است و ادخال اندک سنبل در آن بهر تعطیر و تقویت معده بر هضم بقیه شراب است و مثل شربت غوره و رب سیب و شربت ریباس و شربت سکنجبین
نعنع و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریباس زیرا که از خاصیت اوست که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند و مردی را از افاضل دیدم که امر بآمیختن
آب عصره بر فقاع ساده مذکور و انداختن اندک نمک بران میکرد و در آن هنگام فقاع جوش میکرد و کف بسیار بران می‌آمد و از آن کف گرفته صاف کرده میخورانید و حل
طبیعت بسرعت میکرد و پس از غرض او در انداختن نمک سوال کردم گفت که بدین تدبیر تلطیف فقاع زیاده میشود و از معده بسرعت منحدر میگردد و آنچه علاج
سر بدان نمایند و تقویت مزاج دماغ و تسکین آنکه از خمار آنرا عارض شود می‌نمایند بوییدن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بران پاشیده باشند و گاهی بر
ریحان گلاب ممزوج بسرکه میپاشند و بکافور خوشبو میسازند و آنچه بر سر نهند گلاب سی درم روغن گل یک نیم درم سرکه سه درم یا آنچه قریب قیاس این باشد در شیشه
کرده بجنبانند تا آنکه هر واحد از آن قوت دیگر اخذ کند پس بر سر نهند و ایضا روغن گل مضروب بآب خیار و لعاب اسپغول و آب کاهو و آب بید ست و ایضا صندل سفید با گل
آزاد درخت اگر در وقت آن باشد و الا با بنفشه هر دو سوده در گلاب آمیخته و ایضا آب بید تر یا آب نیلوفر یا هر دو و درین صداع احتیاج استقصا در معالجه زیاده تر ازین نیست
بهر آنکه چون طبیب معده مریض و مزاج دماغ او را قوت دهد از حدوث این صداع امان یابد و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیه شراب از معده تا زمانی دراز باقی ماند
اول تنقیه مریض باین مطبوخ ست تمر هندی سی درم آلو بخارا چهل عدد عناب مثل او توت خشک اگر یافته شود ده درم بدستور مطبوخ جوشانیده و یک رطل

بغدادی ازان صاف کرده ده درم فلوس خیارشنبر دران مالیده بنوشند و یک شربت یا دو شربت ازین در مدت پنج روز بدهند بعد ازان لزوم شرب ماء الشعیر نمایند
و غذا با سفاناخ و سائر مزورات و مغز خیار بسرکه سازند و اگر زوال صداع مشکل گردد فصد قیفال کنند و لزوم شرب آب انار میخوش یا سکنجبین نمایند و پست جو با سرکه پخته
روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند و بعد جدا کردن ضماد روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج بفصد رگ پیشانی شود لاسیما چون صداع
بجز و مؤخر دماغ میل کند و بالغ ترین چیزی که درین صداع مشاهده کردم اینست که بگیرند آب جراده کدو و آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ بید و آب خبازی و همه را
در شیشه کرده بالایش اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در دیگ پر آب آویزند و زیر او آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و کف
دران ظاهر شود پس شیشه را برآورده بدارند تا سرد گردد و در زیر آن درد فرونشیند پس صاف کرده بر برف سرد کنند بنحویکه شیشه را در میان او نهند و چون سخت سرد
گردد بر تارک سر نهند که این در کمتر از ساعتی صداع را زائل کند و این بیمار را دیدم که امر بریختن آب سرد بر سر میکرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود
معلوم کند بعده امر بپوشیدن سر و قصد خواب می نمود و این تدبیر را در ازاله او تاثیر نیک است و این بهر آنست که فضلات گاهی به تبرید خارج می شوند چنانکه از
تسخین مستفرغ میگردند پس گویا که بقایای بخارات باین تدبیر استفراغ می یابد و گاهی صاحب این صداع را سعوط بشیر دختران مع روغن گل و روغن بنفشه
کرده بهتر میشود و خداوندان این صداع را از بقول خشخاش رطب و قطف و ملوخیا و شاخ خرفه و مانند اینها نفع میکند

علاج صداع شمی

اگر از شمیدن اشیای حار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و نرگس و یا بدبو مانند مر و حلتیت و بخار گوگرد و زرنیخ باشد چیزهای بارد خوشبو چون کافور و صندل
و گلاب و نیلوفر و بنفشه و فواکه بارد ببویانند و اگر با وجود حرارت تجفیف و یبوست ضرر رساند پس در علاج ضرر مشک مثلا بکافور اقتصار نکنند بلکه اگر ممکن بود تدارک
باسعاط ادهان رطبه مبرده نمایند و اگر کفایت نکند کافور در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند و کذالک بالعکس و روغن خلاف را
در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر ادهان فضیلت است و بوئیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشنیز تر و جراده کدو و خیار رطب را در تسکین این نوع صداع مدخل
عظیم است و اگر از شمیدن اشیای بارد خوشبو یا بدبو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و باشیای حاره و حمام و آب گرم علاج کنند و بهر حال
تنطیل راس بحسب اقتضای مزاج رائحه و استنشاق با دهان متضاده آنها و تقویت دماغ باشیای مقویه و تغذیه باغذیه لطیفه مقویه خوشبو حار و یا بارد نمایند طبری گوید
که علاج صداعیکه از شم اراییح طیبه حاره باشد تقویت مزاج دماغ بریختن آب های نیم گرم اولا بر سر و پوشیدن آن و امر بافشاندن بینی دائم است پس تشمیم اضداد آن
روائح در قوت مثل کافور هنگام تاذی بمشک و بنفشه عند تاذی باترج و مانند آن و اگر تحلل آن مشکل گردد این سعوط بکار برند اگر بدن او نقی بود و در آنجا تب نباشد
بگیرند آب حی العالم مروق و مصفی بآتش چهار درم روغن کدو دو درم آب طلع یک درم و در شیشه بجنبانند و صاف کرده سعوط نمایند آنچه ازان ممکن باشد مرة بعد اخری
این تلطیفه حدت روائح و دفع بقیه آن کنند و اگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و دران اسبغول مضروب بسرکه و عصاره مامیثا زیاده کنند که این
تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره تبرید مزاج دماغ میکنیم مراد ازان ترک افراط دران و عدم ادخال در بسر چیزی از مخدرات مثل بنج و افیون و بیروج
لفاحی میباشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود داندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هرگاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم میدارد این
مخدر را ازان قطع کنند و در تلافی اذیت او هنگام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صداع از روائح مزابل و قاذورات و جلود متعفنه باشد مریض
را در حمام داخل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سرکه کهنه ببویانند و دو فتیله از پنبه ساخته بسرکه تر کرده مدام در هر دو منخر نهند و روائح خوشبو حار باشند
یا بارد ببویانند و استنشاق ادهان مناسبه یعنی بارد مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر در حاران و حار مزاجان و حار مثل روغن یاسمین و خیری و سوسن در پیران و
سرد مزاجان نمایند و فکر این امر کنند این صداع بنوع دیگر از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که بر
دماغ از روائح کریهه ثقل و ضرر کم نبود حتی که گاهی ازان تشنج گردد و حجاب موضوع بران متقلص شود و در بدن سه عضو را خواص در میل بروائح طیبه و نفرت از
روائح کریهه است و آن دماغ و معده و رحم است چون بر یکی ازین اعضا دو چیز یعنی بوی بد و غلظ ماده جمع شود صاحب او از مرض شدید ایمن نباشد و در روائح

واطلیه معتدله بسیار اند لیکن چون طبیب بر قوانین معالجات صداع ومقابله شی موذی بنفسه آن واقف گردد انشاء الله تعالی اختراع علاج این جزئیات که بر آن قادر گردد تواند کرد

علاج صداع ضربی وسقطی وتفرق اتصالی

واین یا در نفس جوهر دماغ رسد ویا در حجب وغیره اجزای مذکوره راس ویا در فروع آن یعنی اعصاب وعروق ویا در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مثل معده ورحم وغیر آنها وتادیه ضرر آن بسوی دماغ وضربه وسقطه گاه اندک وخفیف بود ومعالجه پذیرد وگاه بسبب زیادتی باعث تقلقل وتحرک وجوشش دماغ وعدم التیام مهلک بود وبالجمله بهر تسکین درد وتقویت سر روغن گل بر سر نهند ودر اماله ماده به تنقیه یا جذب بسوی خلاف سعی نمایند اگرچه بفصد واسهال حسب احتمال وبستن اطراف وردع ابخره باشد تا ورم پیدا نشود پس بزودی فصد قیفال کنند واگر بنظر نیاید فصد هفت اندام وبحسب حاجت واحتمال قوت خون بگیرند واگر از فصد مانعی باشد حجامت میان کتفین نمایند وبقدر ضرورت خون بکشند وبهر تسکین وجع وتحلیل ورم وتبرید وتقویت سر برگ مورد وآرد جو گل ارمنی ماميثا وآرد عدس حضض مکی اقاقیا صندل در آب برگ بارتنگ وروغن گل آمیخته نیم گرم ضماد کنند واین ضماد علویخان درین باب از مجربات ست برگ مورد برگ سرو گل سوسن لادن اکلیل الملک گل ارمنی قصب الذریره شب یمانی روغن گل هر یک دو مثقال ضماد سازند واز کشنیز خشک وپوست خشخاش وسیب وبه ومانند آن از ادویه بارده قابضه بخور کنند وبازوها وراننا محکم به بندند وبر ساق وکف پا حجامت بی شرط نمایند تا که مواد متوجه اسافل گردد وتلیین واسهال طبیعت بمثل طبیخ عناب وبنفشه ومویز وخیارشنبر وترنجبین وشیرخشت سازند واولی آنست که حقنه لین کنند تا بهوش آید بعده بنابر تحلیل ورم ورفع تپ شربت بنفشه سه توله در عرق گاوزبان وابریشم ساده وعنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده بنوشند وغذا ماش واسفاناخ بنان دیا برماء الشعیر اقتصار ورزند واگر جراحت وشقاق هم باشد اندمال آن بمراهم نمایند وجراحت اغشیه داخلی که علامتش وضرو تمدد ووجع ثاقب وناخس وسیلان اشک بود عسر العلاج ست وجراحت جوهر دماغ که نشانش کثرت خواب مشوش ورطوبت خیشوم واختلال حواس ست اکثر مهلک بود ومحمد زکریا گوید که موضع شجه را بشراب سرشته صبر ودم الاخوین واقاقیا بر آن پاشیده ببستن عجیب الاثر ست بالجمله بعلاج جراحت وکسر عظم که انشاء الله تعالی در آخر کتاب مفصل مسطور گردد رجوع کنند وچون ورم دماغ بهم رسد معالجه سرسام حار نمایند ومتوجه تسکین صداع گردند وبه تحلیل ورم بمراهم اسرنج کنند واگر آب برگ مورد وگلاب وروغن گل هر یک بست مثقال سرکه پنج مثقال با آتش ملایم بپزند تا که روغن بماند پس مونگ مقشر یک کف عود صلیب مغاث بغدادی مغاث هندی هر واحد یک مثقال در عرق عنب الثعلب سائیده بیامیزند وبر پارچه طلا کرده بر سر گذارند صداع وورم ضربه را نافع بود وباقی تدبیر این صداع از علاج امراض دماغی از ضربه وسقطه که مذکور شد اخذ کنند اقوال اکابر ابوسهل گوید که صداع حادث از ضربه ویا سقطه بسبب عروض ورم پیدا شد پس می باید که اولا فصد کنند پس حقنه لینه بعمل آرند تا مواد باسفل منجذب گردد واز صعود بسوی سر آنرا منع کند بعد از آن بر سر روغن گل غیر بارد نهند که آن تسکین وجع وتقویت راس نماید واگر درد بسیار نباشد اندکی سرکه باوی آمیزند واگر درد شدید باشد تنها بدون سرکه استعمال کنند واگر معذالک بیخوابی بهم رسد بروغن بنفشه سعوط کنند واگر احتیاج بتقویت سر بسبب ترعرع باشد که از شدت ضربه آنرا بهم رسد تضمید سر ببرگ مورد ومرو اکلیل الملک وقصب الذریره وگل ارمنی وشب یمانی ولادن وبرگ سرو وروغن سوسن وانند که شراب ریحانی کنند واگر عقل مریض مختلط گردد آرد جو وسبوس سمید وخطمی سفید بآب برگ بید وروغن گل وقلیلی از سرکه ضماد سازند واگر با درد تپ وسرخی وشدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب وکاسنی بخیارشنبر نوشانند وماء الشعیر دهند وغذا ببقول بارده رطبه مثل کدو وخیار وکاهو وبقله یمانی سازند واگر با درد تپ نباشد بزرده بیضه نیمبرشت ولحم طیور تغذیه نمایند واگر جراحت اندک حادث شود از مرور د شفا یابد واگر عظیم باشد دران صبر وکندر ومر ودم الاخوین استعمال نمایند شیخ میفرماید که در معالجه صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب ست غایت قصد طبیب بتسکین درد حتی الامکان وتبعید ماده از جای درد یا باستفراغ ویا بجذب طرف خلاف باشد تا ورم نکند واگر جراحت حادث شود معالجه آن باندمال نمایند واندمال آن ممکن نیست در حالی که سوء مزاج ثابت باشد بلکه واجب ست که در اندمال آن تعدیل مزاج ناحیه آن کنند وچون صاحب این آفت را تپ ظاهر شود واختلاط عقل گردد بدانند که در ورم شروع کرد واول آنچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیفال یا اکحل ست تا تورم را منع کند واگر در انجا امتلا باشد باید که حقنه حاده استعمال کنند واگرچه بشحم حنظل باشد مگر آنکه باوے تپ باشد که درین صورت تعدیل حقنه نمایند واگر حقنه ممکن نبود بمثل حب قوقایا تنقیه کنند اگر

تپ نباشد و اگر حرارت بدون تپ باشد خورانیدن حب مذکور ترک نکنند و از تنقیه چاره نیست تا از ورم ایمن گردد بعد از ان واجب ست که نگاه کنند اگر درانجا
جراحت باشد اولا علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع او لابدست تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع با دویه مقویه نمایند
مثل اضمده که آبهای آنها آب مورد و بید و روغنهای آنها روغن مورد و سوسن و روغن گل باشد و اخلاط آنها اشیائی باشد که دران قبض لطیف و تحلیل اندک بود
مثل گل سرخ و اکلیل الملک و قصب الذریره و بابونه و گل ارمنی و شب یمانی بشراب ریحانی و گاهی اقتصار میکنند بر ادهان اگر درد باقی بود و گاه استعمال آن نیم گرم
میکنند و گاهی بسبب درد و خوف ورم اندک سرد کرده بعمل می آرند و واجب ست که از حمام و شراب و غضب و مبخرات و مسخنات از اغذیه و ادویه حذر کنند و اگر
موضع بورم شروع کند دران وقت لابدست از استعمال قوابض قوی القبض و التبرید مثل پوست انار و گلنار و عدس و گل سرخ و با آب اینها نطول و ثفل آنها ضماد
سازند بعد از ان بدوائی که با وجود آن قبض لطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سرو و طرفه و به و کندر و اگر ضربه تزعزع راس پیدا کند مبادرت بخورانیدن اسطوخودوس
با آب یا شربت عسل باید کرد که از ین خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد دران خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود و مغز سر ماکیان اگر
ممکن باشد باید خورانید و بالایش آب انار ترش اندک بنوشانند و چون ورم تحلیل یابد تاخیر در خورانیدن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند صاحب کامل منفعت رسید [?]
هر که را از ضربه یا سقطه که بر سر واقع شود صداع عارض گردد باید که در امر او لا مبادرت بفصد سر رو کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن برآرند و اگر فصد
بسبب سن و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقنه حاده استعمال کنند و اگر تپ باشد حقنه لینه بعمل آرند و جذب ماده باسفل کنند تا موضع علت نریزد بعد از ان آبیکه
دران مورد و جوز السرو جوشانیده باشند نطول کنند و بدان تکمید نمایند و اثل و آس و برگ سرو باندک گل ارمنی سائیده ضماد کنند و بپاره پشم که در روغن گل نیم گرم کرده
تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیه حاره و حریفه و مصدعه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و [?] و مویز شیرین حذر کنند و این
ضماد نمایند گل ارمنی پنج درم قصب الذریره و مغاث و ماش هر واحد سه درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد دو درم صبر یک درم مر یک درم همه را باریک سوده با آب
مورد سرشته ضماد سازند و ایضا آس و جوز السرو و بابونه و اکلیل الملک و قصب الذریره هر واحد پنج درم قشار کندر دو درم گل سرخ چهار درم همه را در آب پخته بر سر
ضماد کنند و آب او نیم گرم بران ریزند و ایضا آب بید و آب اثل و گل ارمنی و اکلیل الملک و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و اگر مورد تر کوفته بطبوخ خوشبو ساخته ضماد
کنند نفع بخشد و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکه نیم گرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکنند و غشای محلل دماغ ظاهر گردد یا
درد شدید باشد با روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیم گرم یا روغن بابونه بر سر نطول کنند و اگر با صداع سهر باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیم گرم بریزند
و اگر از ین اختلاط ذهن عارض شود خطمی و آرد جو و بنفشه و روغن گل با اندک سرکه بر سر ضماد کنند و باید دانست که سرکه بروغن گل در ورم دماغ و غشای او بهر آن
مخلوط میکنیم که روغن گل را بباطن دماغ رساند و بدرقه کند بسبب لطافت خود نه بهر آنکه سرکه ورم را نفع میکند زیرا که دران نه تسکین ست و نه تحلیل نه در اورام
حاره و نه در بارده در اورام بارده بادی فرفیون و غیره اشیای حاره استعمال میکنند طبری گوید که صداع عارض از سقطه و ضربه بر دو وجه ست یا آنکه سر را الم رسد
و شجه واقع نشود و یا شجه و الم آرد و الم در قلت و کثرت مختلف بود و شجه در خفت و شدت و ایضا بحسب موضع مختلف باشد اما معالجه شجه در شجاج سائر
اعضا مذکور گردد و صداع عرض تابع شجه بود پس معالجه شجه معالجه صداع ست غیر آنکه با معالجه شجه قصد تسکین صداع حسب مزاج مریض کنند به تضمید و تکمید او
بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده است و یا بروغن گل که دران
قدری مازو و لادن جوشانیده باشند اگر مزاج این را واجب کند و الا اندک کافور بروغن گل اگر مزاج واجب کند و موم و روغن گل گداخته سفیداب مغسول بران
ریخته از آتش فرود آرند هرگاه نیم گرم باشد سفیدی بیضه اندکی آمیخته بر هم زنند تا که سرد شود بعده در هاون کرده بران آب سرد شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند
و مرهم بگیرند و بر تمام سر ضماد نمایند که مسکن صداع و مفید جراحت و ورم ست و اگر در انجا جراحت نبود و نه رض و نه فسخ بسببش تا الم بحجاب موضوع بر قحف
در موضع سقطه یا ضربه باشد و این بجمیع حجاب سرایت می گردد و علاجش تسکین حرارت و تبرید بلیغ مزاج جلد سر با آبها که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را
قبول نکند بعده بچیزیکه محلل و ملین باشد مثل موم و روغن یا آبهای محلله مثل آب بابونه و اکلیل الملک در آخر آن ضماد کنند و اگر مریض متحمل باشد فصد هر دو قیفال

کنند و تنقیه بدن او از اخلاط نمایند اگر قوانین آنرا واجب کند و اگر اعراض عظیم گردد و مودی بورم شود در هر دو نوع این صداع یعنی آنکه با وی شجه باشد و آنکه با شجه
نباشد اما آنچه با وی شجه بود و ورم حادث شود علاجش علاج جراحتی ست که با ورم باشد بمرهم سفید و ورم مثل مرهم مرداسنگ و اسفیداج و مرهم اسرنج مغسول
و تضمید راس بآنچه که ورم را تحلیل کند مثل صندلین و شیاف مامیثا و آبهای محلله ورم پس اگر عقل مریض زائل گردد بی شک ورم بحجاب موضوع بر قحف از داخل
عام شده باشد و علاجش درین هنگام علاج سرسام حارست و اگر عقل مریض زائل نشود امر دران آسان ست و ورم باصلاح جراحت زائل گردد و اگر جراحت
نباشد امر آسان تر بود و غیر آنکه فصد اگر ممکن باشد ازان غافل نباید شد و تضمید سر باشیای مبرده در وقتی و باشیای محلله در وقت دیگر و بهترین چیزها که درین هر دو نوع
با ورم یا بی ورم استعمال کنند تغریق راس ست بروغن گل نیم گرم علی الدوام و تضمید او بمرهم اسرنج و اسفیداج بآب حی العالم و عصا الراعی و آب خطمی و خبازی
تسقیه داده و تضمید سر ببرگ خبازی و برگ اسپغول هر دو کوفته مطبوخ در روغن گل بر آن اندک خطمی سفید و آرد جو انداخته که این ضماد در تحلیل ورم و تسکین این
هر دو نوع صداع بغایت نافع ست و علاج جراحات با آنکه تا ام دماغ رسد در جراحات بدن خواهد آمد نسخه مرهم اسرنج بگیرند اسرنج پنج درم و پارچه بآب تر کرده
با وی بیالایند و مقابل آتش کنند که خشک گردد پس در ظرفی با آب نیم گرم بشویند تا آنکه پارچه سفید گردد هرگاه اسرنج دران ظرف زیر آب در ته نشیند آب صاف که
بالای آنست از پنبه بر گیرند و اسرنج را خشک کنند که این بهترین طریق غسل اسرنج ست بعد ازان وزن کنند و برابر او سفیدآب رصاص و مثل یکی ازین هر دو
مرداسنگ گرفته هر سه مساوی بسایند و بحریر بیخته موم در روغن گل گداخته از آتش فرود آرند و بران این ادویه انداخته حل کنند تا مختلط شود و باز بر آتش
گذارند و بآبهای مذکوره تسقیه دهند و قوی تر ازان آبها آب برگ بزرقطونا ست پس در هاون بریزند تا سرد گردد و اندک سرکه و قدری سفیده رقیق بیضه بران
انداخته حل کنند تا همه مختلط گردد و در هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بالغ ترین ادویه مستعمله در اعراض مذکوره است و غذای این علیل غیر مبخر بسوی سر و آنکه
تغذیه کثیر ندهد واجب ست اگر قوت مطاوعت کند که بر ماء الشعیر اقتصار کنند در روزی بدفعات پس برین اقتصار ورزند و این صعب ترین صداع بر طبیب ست
اسمعیل و یوسف مینویسند که اول فصد یا حجامت طبع را بآب فواکه و فلوس خیار شنبر و یا بحقنه نرم باید کرد و این صفت حقنه است کشک جو بنفشه خطمی در پارچه
کتان بسته هر یک بست درم همه را در یک نیم من آب بپزند تا نیم من بماند صاف کرده ده درم روغن گل ده درم روغن بنفشه و دو استار فانید و نیم درم بوره یا نمک
دران حل کرده بکار برند چنانکه وزن همه صد درم یا صد و ده درم باشد و ایضاً برگ چقندر بپزند و از آب وی هفتاد درم و الکامه ده درم و روغن بنفشه ده درم آمیخته
بکار برند و این حقنه قوی ست برگ چقندر قدری بابونه شبت هر یک بست درم انجیر پانزده بنفشه خطمی هر یک ده درم بپزند چنانکه رسم ست و صاف کرده یک درم
بوره و یک درم نمک و ده درم عسل دران حل کنند و آنرا که تپ آید از پس فصد هر بامداد آب کاسنی و آب عنب الثعلب با مقدار پنج درم فلوس خیار شنبر دهند و آنرا که
تپ سخت گرم نباشد آب کاکنج و آب عنب الثعلب هر یک سی درم بنوشانند و پنج درم فلوس خیار شنبر و دو درم صبر و یک نیم دانگ زعفران دران حل کرده بدهند تدبیر
ضماد آنرا که با ورم تپ باشد از آب عنب الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و سبزی که بر سر آب باشد همه را جمع کرده بر سر نهند و ایضاً عدس سماق
گلنار گل سرخ برگ مورد و پوست انار همه بپزند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند با روغن گل و ایضاً برگ مورد گلنار پوست انار هر سه را در سرکه و آب بپزند و با اندکی مشک و عود خام
و قصب الذریره بکوبند و شراب کهنه بران چکانند و باهم سرشته بر سر نهند و آنرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد
و این ضماد معتدل ست انار ترش و شیرین با پوست شگافته در شراب کهنه بپخته بسایند و ضماد کنند و ایضاً که معتدل ست برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو
و خطمی تازه و اکلیل الملک بکوبند و آب او بگیرند و اگر در آب بپزند و بیفشارند و آب آن بستانند روا باشد پس روغن سوسن با این آب و شراب کهنه آمیخته دو سه
جوش بدهند و اندکی مر و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته در صره بسته با وی بجوشانند و بدست مالیده بفشارند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند
و ایضاً ضماد محلل مر یک درم کندر یک درم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بست درم موم بروغن گداخته ادویه سوده بسرکه تر کرده بدان
بسرشند و بر خرقه کتان طلا کرده نیم گرم نمایند و بر سر نهند و آنرا که حاجت تحلیل بیشتر باشد سرکه کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن
یاسمین یا روغن کنجد تازه کنند و آنرا که با درد بیخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر نهند پس اگر درد قوی تر باشد روغن گل زیاده کنند و اگر بیخوابی

قوی تر باشد روغن بنفشه فزون تر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده تر و طعام کشکاب فروزه کدو و مغز بادام دهند و آنرا که دماغ بجنبد اسطوخودوس و مغز مرغ خانگی و غیره دهند که در علاج صداع تزعزعی بیاید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تپ و زرده بیضه مرغ نیم برشت و گوشت ماکیان دهند و صندل و سیب به و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بیخته و اندکی مرآسیخته بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن باستخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بدوزند و این اکسیر بر نهند صبر انزروت کندر هر یک یک درم دم الاخوین مرمکی هر یک پنج درم همه را سائیده بسفیده بیضه مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک جراحت بیاشند روا باشد و در هر دو روز یکبار بکشایند و به بندند تا آنکه صحت یابد و گرد اگرد جراحت ضمادهای کوره مانع ورم نهند و ضمادها و روغنها نیم گرم بر نهند مگر آنرا که عقل شوریده باشد و حرارت سخت قوی باشد و باقی علاج در جایگاه جراحات یاد کرده آمد

علاج صداع تزعزعی

جهت اماله ماده قبل از ورم فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و بعد ورم رگ سر دو کشایند و تلیین طبیعت بآب کاسنی مروق و خیار شنبر و یا مسهل بارد و یا بحقنه لین کنند و اگر تپ نباشد بحقنه حاده و حب ایارج یا قوقایا نمایند و بعده باضمده متقویه چون صندل گوفل و گل ارمنی و ریوند چینی و طحلب و آرد جو و باقلا ضماد سازند و اگر برگ مورد در ترنجبین و نمام و برگ انگور باریک سائیده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر در سر ورم باشد و تپ نبود مثل گلنار و عدس و پوست انار و گل سرخ و مورد و قصب الذریره و شب یمانی ضماد کنند و سیب و بهی و غیره اشیای خوشبو بویند و اگر تزعزع از ضربه باشد اسطوخودوس دو درم سائیده با جلاب یا شربت عسل بخورانند و غذا بدماغ ماکیان و فرخها و بره و گوساله سازند و بالایش قدری آب انار میخوش بدهند و با غذیه و مزورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و دعت و سکون و سکوت و نوم و اویل بر فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله علاجش علاج سکته است طبری گوید که علاجش فصد قیفال ست اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر از ان مانعی نباشد و شمیدن روائح طیبه مشاکل مزاج او و درین وقت و امر بجواب بسیار بر پشت و تسعیط باین سعوط روغن خشخاش روغن بنفشه هر واحد یک درم شیر دختران یک درم حضض مکی تازه بوزن دو شعیره در شیر مذکور حل کرده در شیشه کرده بجنبانند تا یکذات شود و بمقدار احتمال مزاج سعوط کنند و تضمید سر باین ضماد بگیرند آب بید و شیر دختران و باهم بجوشانند تا مختلط شوند پس صاف کرده دران اندک حضض و خطمی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع باقی ماند امر بتغریق راس بروغنهای نیم گرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او با این الم ببرودت مستحیل گردد که درین صورت بر سر او روغن بلسان و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ ترین اشیا انچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیمگرم ست که گاهی از سائر معالجات غنی می گرداند ابن هبة الله می نویسد که سبب تزعزع راس خلط غلیظ بارد ست که در مواضع خالیه سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در سر و کدورت حواس ست و این مرض منذر بحدوث سکته بود پس طبیب عند احساس حرکت تزعزعی مبادرت کند بتنقیه بدن از حبوب مخرج اخلاط غلیظه مثل حب صبر و مانند آن و بعد تنقیه ماء العسل که دران اسطوخودوس مسحوق جوشانیده باشند بنوشند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران گل سرخ و عود و مصطکی پخته باشند بنوشند و از امتلا و اغذیه مرطبه و نافخه غلیظه عسر الهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و خردل نمایند و اغذیه لطیفه قلیل الفضول مثل قلایای لحوم طیور غیر آجامیه تناول کنند و اعانت بهضم کنند و شراب کهنه بنوشند و مشک و غالیه و مرزنجوش ببویند و آبهای ادویه محلله بر سر ریزند و بپارچه خشن سر را بمالند پس اگر طبع قبض بود حقنه لعل آرند و اگر غثیان محسوس گردد قی کنند بعد خوردن طعام زیرا که انچه از خلط غلیظ در معده جمع شود از ین تدبیر دفع گردد لاسیما بعد خوردن ترب و اطعمه مالحه چه از ین قی بسهولت می آید و دفع کیموس بطبیعت اسهل میشود از دفع آن بدون خوردن چیزی و از علاج این مرض غافل نشوند که از ین تدبیر ممکن ست که مریض از سکته متوقعه خلاص یابد باذن الله تعالے عز وجل

علاج صداع نومی

درین صداع واجب ست که اول بعلامات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب ست پس تنقیه بدن و دماغ از ان ماده بکار برند بدستوری که در اقسام علاج امراض دماغی مادی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد از ان تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن باطلیه و اضمده و مروخات و غیره حسب ماده نمایند و رماد گرم در سرکه آمیخته بر پیشانی و صدغین ضماد کردن باین صداع نافع ست و بهترین رماد خاکستر چوب انجیر ست و اگر هنگام بیداری از خواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود

لیکن از تنقیه بدن و سر از اخلاط غالب غافل نشوند و از اشیای مرطبه مثل البان و ماهی و بیضه و فواکه و بقول رطبه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب نکنند

علاج صداع دودی

اول تنقیه بدن و دماغ از ماده ردیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب اصطمخیقون و قوقایا کنند بعده باندک ایارج فیقرا سعوط نمایند و در یک هفته چند بار تکرار این سعوط کنند و دیگر ادویه قاتل کرم شکم مثل آب برگ شفتالو و آب بیخ توت و صبر و طبیخ افسنتین و شیح ارمنی در بینی چکانند و عقب او سعوطات و عطوسات منقی دماغ بعمل آرند و بعد از ان برای رفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه در باب نتن الانف مسطور گردد استعمال نمایند و بقول ایلاقی شرب صبر و تقطیر او در بینی و تعطیس بدان نافع ست بالجمله آنچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحات معمول راقم ست اینست که حلتیت و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خوخ و نیب و شرلیفه و سنبهالو و امربیل هر واحد با صبر و حضض سوده آمیخته مجرب ست و کذا قطور مخترع والد ماجد غفر الله له در قتل کرم و حبس خون و اندمال زخم مجرب و معمول و نفوخ برگ چرچیته و بهنگری و شکر خام هر سه مساوی سائیده در اخراج کرم از مجربات استاد مرحوم ست و اگر ملیم را در آبیکه صبر و حضض جوشانیده باشند سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب ست و کذا ملیم و افسنتین سوده ناس گرفتن بغایت سودمند و همچنین بندق هندی در آب سوده دو سه قطره در بینی چکانیدن مفید و تقطیر برگ نیب با آب سوده و کذا روغن او نافع و گویند که تخم حنظل دو جزو مرو شیح هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو باریک سائیده در آب پودینه آمیخته سعوط کردن مجرب ست و قطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم ست و مجرب و آب برگ سرس با صبر یا ایارج آمیخته بدستور و واجب است که بعد یک ساعت از چکانیدن ادویه آب برگ کشنیز تازه در بینی چکانند و تدابیر حاره یا بسه تدبیر نمایند و اگر با آن حرارت باشند تدابیر بارده یا بسه بعمل آرند و نشوقات و عطوسات که در سدهٔ بینی مسطور گردد بکار برند و بعد از ان تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و اغذیه لطیفه غیر مبخره که در ان کشنیز بسیار داخل نموده باشند تناول کنند نجمهدی گوید که ملاک امر در علاج این قسم صداع استکثار ریاضت متعبه است و تقلیل غذا و استعمال حمام با آب گرم شیرین و کثرت ریختن آن آب بر سر برای تفتیح مسام و انحدار فضلات و تقلیل مواد محتبسه متعفنه که از ان کرم تولد میکند صاحب اقتباس مینویسد که اول رگ قیفال زنند و شیرهٔ بنفشه یک توله و مویز منقی دو توله و برنگ کابلی چهار ماشه بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان تنوری دهند سه چهار روز داده جهت تنقیه دماغ حب ایارج وقت شب یک توله با آب نیمگرم بخورانند و صبح این مطبوخ اسطوخودوس دهند اسطوخودوس نه ماشه افسنتین پرسیاوشان برنج کابلی درمنه ترکی بسفایج هر یک هفت ماشه سنامکی یک نیم توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک نه ماشه مویز منقی سه توله گل سرخ یکنیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک شش ماشه جوش داده گلقند پنج توله خیارشنبر شش توله شربت الهی علوی خانی چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب برگلاب و عرق افسنتین اکتفا نمایند و وقت دو پهر نخود آب بچه مرغ و وقت شام شلهٔ مرغ دهند و همین نمط چهار پنج مسهل دهند تا ماده مولده تمامه برآید و روز دیگر این تبرید دهند افسنتین درمنه ترکی هر یک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یک توله آمیخته بلیسانند بعده شیرهٔ بادیان و پودینه هر یک نه ماشه انیسون چهار ماشه در عرق شاهتره و اذخر هر یک هفت توله گلاب نه توله برآورده شربت افسنتین شربت کشوث هر یک یکنیم توله تودری سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیه سعوطات و قطورات قاتل و مخرج کرم بکار برند مثل سعوط سرخس تنها و یا تربد سفید و ایارج فیقرا و این سعوط نافع صبر افسنتین برگ شرلیفه برگ کبر برگ نیم درمنه ترکی کشنیز خشک هر یک سه ماشه و قطور آب برگ خوخ و نیم و شرلیفه و فنجنکشت و افتیمون هندی هر یک شش ماشه صبر حضض مکی هر یک چهار ماشه سوده آمیخته از مجربات ست و همچنین طبیخ ترمس سکنجبین ساده که در ان صبر و مر هر یک سه ماشه باشد و باید که اول آب کشنیز سبز و یا خشک در سرکه سائیده در بینی ریزند و بعد ساعتی ادویه مذکوره و یا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی کشنیز سست شوند پس از بوی دوا نتوانند گریخت و استعمال مخدرات از داخل و خارج لبسی مفید ست و این قطور قلع ماده باقی می نماید و کرمهای مرده و زنده بر می آرد و اگر چه اول مرتبه سوزش در دماغ پیدا می کند لیکن باید که اول تقطیر بروغن کدوی تلخ نمایند تا از سوزش باز دارد مرداسنگ بوزن هفت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بکار برند در روزی سه چهار بار و یا در شیر سبز و یا خر و یا زن بعمل آرند و درین مرض بعضے را بینی بوسیده شده می افتد و بعضے را بینی می نشیند و غنه در آواز و در کام سوراخ میشود و در آخر اعتقال اللسان میگردد و بعضے را در تمام سر ورم میشود بلکه تا بسینه فرود می آید و آخر ورم زیاده شده از شدت درد بیتابی می ترقد و بهلاک می انجامد

علاج کلی صداع شرکی

بدانکه پیش ازین معلوم شده که شرکی گاه بمشارکت مطلقه و گاهی بمشارکت غیر مطلقه میباشد و گاه متادی بکیفیت ساذجه از کیفیات اربعهٔ طبیعیه و یا کیفیت غریبه ردیه غیر طبیعیه که منسوب بسوی جوهر یا بر ذمیت مانند کیفیات سمیه میباشد پس گاهی در بعض اعضا خلط سمی ردی الجواهر میباشد و کیفیت آن بسوی دماغ متادی میگردد و ایذا میرساند و گاهی متادی از مواد مواد غیر غریبه در طبع خود میباشد و اذیت آن بسبب کثرت کمیت یا شرارت کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو بسبب که کیفیت موذیه متادیه سبب برای حصول مادهٔ موذیه نیز میگردد بدو وجه یکی آنکه فاسد میگرداند آن کیفیت مواد جیده را که در نواحی دماغ می یابد و غذای جید را که بسوی آن میرسد دوم آنکه دماغ را قابل مواد ردیه میگرداند و این قبول بردو گونه هست اول قبول از جهت جذب از انست مانند آنکه گرم گردد از ان دماغ پس منجذب گردد بسوی آن مواد بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت ست و مقرر ست که عضو چون ضعیف گردد قبول مینماید موادی را که بسوی آن آید و اعضای مشارک راس اول و اولی معده و رحم و انثیین هست و بعد از ان حجب باشند حجاب حاجز صدر و غیر آن پس مراق پس باقی اعضا مانند کبد و طحال و زهره و گرده و مثانه و پشت و ساق و قدم و مانند اینها و بیشتر صداع شرکی نزد انتقال ماده از اورام اعضای باطنی مشارکه دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید بالجمله القول صحیح در جمیع اصناف صداع بمشارکت اعضا واجب ست که اعتنا بعضو مشارک کرده شود و تنقیه آن عضو نمایند بدانچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و معالجه تقویت راس بمقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکند پس در ابتدا بمقویات بارد مثل روغن گل مع سرکه بعمل آرند و ما بعد ابتدا اگر مواد حار یا کیفیت متادیه بسوی سر حار باشد مقویات بارده مسطوره مدام استعمال نمایند و اگر بارد باشد بجای او روغن بابونه مع روغن آس کنند یا روغنی که دران صمغ سرو گداخته باشند یا از برگ سرو عصاره او یا از اثل ساخته باشند بعمل آرند و هرگاه از تنقیه و تعدیل عضو فارغ شوند نظر کنند که آیا این عرض بنفسه مستحیل بمرض شده و یا سبب این صداع در سر راسخ گردیده پس ماده و کیفیت در یافته بسبب آن عمل آرند

علاج صداع شرکی معدی

باید که اعتنا نماید باصلاح غذا و آنکه مولد خلط شده و خلط باعث مرض باشد پس اگر بسبب اخلاط بود واجب ست که اول مبادرت به تنقیه نماید بدانچه در تنقیه امراض اخلاط در امراض دماغی شرکی معدی مفصل مسطور شده و در حالت تنقیه و بعد آن باغذیه لطیفه محمود خفیف الهضم جید الکیموس اغتذا سازند و بعد از ان حسب واجب بکیفیت میل کنند و معالجه دران تحلیل و هضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم جید متارن کیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دم جید اختیار نمایند و بهتر آنست که بعد دخول حمام خورند و در تخفیف بخارات کوشند پس اگر ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن بقی و اسهال تعدیل او با تقویت دماغ بروغن گل یا روغن آس نمایند و قی کردن بخوردن ماهی تازه و بالایش نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین نیز انفع بود و هر صباح دو سه لقمهٔ نان بآب انار ترش یا آب غوره یا شربت آن و شربت انار میخوش و لیمو و ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود و سیب و به نافع و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر گذارند و ایضا تقویت راس بروائح طیبه مثل صندل و کافور کنند و بهر اخراج صفرا القوی حامض نیز نافع ست و گاهی بمطبوخ فواکه و یا آب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت تمر هندی و ترنجبین و در تلیین طبیعت میکنند و بعد تنقیه تطفیه حرارت بمطفیات مذکوره نمایند و تقویت معده بربوب قابضه مثل رب به ترش و انار و غوره و زعرور و لیمو کنند و تقویت دماغ بمشمومات و نفائح بارده مثل آب خیار و صندلین و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر و بادام و مانند آن و ضماد الصندل و برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و کدو و مانند آن با گلاب و بدانچه در صداع صفراوی گذشت باید کرد تا مواد و ابخره مرتقیه را قبول نماید و تدهین معده و سر بروغن سفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی ست و آبیکه دران بابونه و برگ مورد و گل سرخ جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و غذای بارد سریع الهضم مقوی مثل چوزهٔ مرغ که بآب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک پخته باشند تناول کنند و یا مزورهٔ تمر هندی بمغز بادام و کشمش و یا مزورهٔ ماش مقشر بمغز بادام و کشمش بخورند و خوردن نانی که در سرکه یا در رائب ترکرده باشند نیز مفید و کذا مزورهٔ انار ترش مخلی خان نقی و باقی علاج همانست که در علاج امراض دماغی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد ابن عباس گوید که هرگاه صداع بسبب خلط متمکن در معده باشد علاج آن که قی بدوای مخرج خلط نمایند پس اگر صفراوی بود بسکنجبین و نمک و آب گرم و یا بسکنجبین و بماء الشعیر و قدری نمک همراه بش و یا تخم خربزه و سرق و خیارین و تخم شبت

باریک سوده بسکنجبین و آب گرم و اگر ماهی تازه و خربزه و سرمق و خبازی بخورند و بالایش سکنجبین و آب گرم بنوشند قی صفرای مشکین در معده آورد جالینوس
گفته کسی را که صداع از صفرا در معده باشد اگر از خود قی کند صداع او در ساعت زائل شود و گفته کسی که در معدهٔ او صفرا مجتمع گردد و اگر هر روز مبادرت بغذا قبل
از صداع نکند صداع ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع گردد غذا بخورد و علاج این کسان قی با آب گرم قبل از غذاست اگر برایشان سهل بود و اگر قی
سهل نباشد مبادرت بغذای محمود جید معده کنند لیکن مقدار او اندک باشد و صاحب ورا مصابرت بر گرسنگی نباید کرد و اگر صداع ساکن نشود این نقوع صبر دهند
افسنتین رومی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره ده درم تکاعی و بادآورد هر واحد سه درم پوست هلیلهٔ زرد ده درم
مویز منقی و تمر هندی هر واحد بست درم در شش رطل آب بجوشانند تا چارم برود صاف کرده در شیشه انداخته بروز در آفتاب و بشب بجای گرم نهند و هر روز
ربع رطل از آن با نیم درم صبر سقوطری و نیم درم کتیرا و نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز یا پنج روز و غذا زیرباج بچه مرغ یا رمانیه بروغن بادام دهند و اگر
این سکنجبین صبری استعمال کنند منفعت بین نماید و صفرا را که در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث شاهتره و گل سرخ هر واحد ده درم بگیرند و بر آن سرکهٔ کهنه
پنج رطل و آب شیرین دو رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا نصف بماند صاف کرده شکر طبرزد سه من انداخته باز بپزند و کف آن گرفته از آتش فرود آورده
سه اوقیه صبر سقوطری بران انداخته در ظرفی بردارند شربتی از ده درم تا پانزده درم با آب سرد و ایضاً این حب استعمال کنند که تنقیهٔ معده از صفرا میکند پوست
هلیلهٔ زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقمونیا یک درم باریک سائیده با آب حبها سازند و یک نیم درم خورده بالایش آب شاهترهٔ مروق ربع رطل تا ثلث رطل بشکر
ده درم بنوشند و اگر استفراغ بطبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین کنند بدان انتفاع یابند و بعد تنقیهٔ بدن تضمید سر با ضمادهٔ مانع صداع حار ساذج که مذکور شد باید کرد
و این ضماد مقوی سر بعمل آرند تا منع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم اقاقیا و حضض هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک سائیده
با آب مورد و آب بید و آب عصی الراعی و آب شاخهای گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که بهم رسد و یا مانند اینها از آنچه مقوی عضو و مانع از قبول فضول
صفراوی باشد سرشته ضماد نمایند و باید که عضل ساقین بعصابه بربندند و پایها بمالند تا فضلات بسوی اسفل منجذب گردد و جالینوس در کتاب حیلة البرء گفته
که چون انسان را صداع بسبب صفرا متولد در معده باشد هر صباح حریرهٔ معمول از مغز نان با آب انار میخوش یا آب انار دانه بنوشانند که این تقویت معدهٔ او و قمع
صفرا نماید و این حریره در شکم او تا دیر بماند بجهت انار پس اندک اندک از آن بدهند تا بسوی معدهٔ او صفرا نریزد و صداع آنرا عارض نگردد و درین خوردن بسفرجل
و اشیای قابضه تجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیای قابضه با اغذیه باشند تا مدتی دراز در شکم باقی
مانده و بتدریج نفوذ کنند و جالینوس در شرح کتاب ابیذیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعةً بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حادّ
مجتمع در معده میباشد و اشارت کرده که صاحب او نان بشراب ممزوج با آب تر کرده بخورد بهر آنکه این طعام معتدل الحرارة ست تعدیل این فضول و
اعانت بر هضم آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد بمطبوخ شبت و ترب و اصل السوس با سکنجبین عسلی و نمک قی آورند و اگر ترب بخورند و
بالایش کله پاچه با شبت پخته بنوشند و بعد از آن قی نمایند نیز خوب ست و بعد قی گلقند و هلیلهٔ مربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم حبی که از سنبل الطیب
و افسنتین هر واحد یک جزو صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات سر هندیست و تلطیف ماده بمنضج حار نموده مسهل
بلغم و حب ایارج دهند و ایارج فیقرا با گلقند منقی معده است و بعد تنقیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر سر ریزند و روغن گل
نیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع الهضم مثل چوزهٔ مرغ و کبوتر بچه بدهند شیخ میفرماید که اگر اخلاط بارد و بلغمی باشد که از آن ریاح شدید هیجان نماید مقیئات قوی
و ملطفات دهند و اگر زائل نشود ایارجات کبار بطبیخ افتیمون دهند و قطع شریان صدغین درین نافع ست یا داغ خفیف بر صدغین بنوعی که بسبب
نسوزد بلکه شریان تنگ گردد و اکثر سل شریان یا قطع و داغ میکنند و بهترین داغ آنست که جلد بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بر
نفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آله داغ سلاخ باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد در تابستان این عمل نماید
و باید که غذای او حریرها سازند و تا ده روز چیزی نخایند و وقت غذا هم گرما بوقت سردی باشد و ایضاً کثرت کلام نشاید و همچنین قوابض بر شریان

نسخهٔ نقوع صبر

نسخهٔ سکنجبین صبری

نسخهٔ حب منقی معده

نسخهٔ ضماد مقوی سر

صدغین بچسپانند و انزروت و زعفران بدان مخلوط سازند وگاهی بران قطع اسرب نهاده بعصابه می بندند تا ضربان موجب وجع نکنند و ایضاً چوب
می بندند و اما داغ قوی برای این سه بر وسط سر و دو بر صدغین و یک بالای نقره نزد مؤخر سر ست و باید که در هر حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی
گوید که هرگاه صداع از فضول بلغمی محتقن در معده باشد امر بقی از ترب مقطع منقوع در سکنجبین عسلی با آب شبت و نمک جریش یا بماهی شور نمایند و صاحب او را
از شرب آب یکساعت منع کنند و بعد ازان سکنجبین با آب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و یا ادویهٔ مقیهٔ مثل این دوا دهند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرجیر مساوی الوزن
سائیده بعسل سرشته با آب گرم بالند باندکی نمک و بنوشند و پر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا بانگشت تحریک قی نمایند و در تنقیهٔ معده کوشش کنند و
بعد تنقیهٔ آن ماء العسل یا شراب آن با آب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج با آب بنوشانند بعد ازانکه باندکی ازان مضمضه کرده باشند و حب معروف بحب
قوقایا و حب ایارج نافع این صداع ست و اگر هر روز اطریفل صغیر دو درم با نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته بخورند نفع دهد و ایارج مخمر بعسل نیز نافع بود چون هر روز
دو مثقال ازان سه روز متواتر بخورند تنقیهٔ معده از بلغم راسخ کند و هلیلهٔ مربی نافع ست و چون حب صبر هر روز بسه شب وقت خواب یک مثقال با آب گرم بخورند
و ایضاً چون حب فهب دو درم و نیم با آب گرم بخورند تنقیهٔ معده از بلغم کند پس اگر صداع ساکن نشود و مزمن گردد ایارج ارکاغانیس و طبیخ افتیمون دهند و یک مثقال
دهند و این صفت حب ایارج نافع این صداع منقی معده از بلغم ست ترید سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیلهٔ کابلی دو درم نمک هندی یک
این شحم حنظل یک درم تخم کرفس نیم درم همه را باریک سائیده با آب حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده است
هلیلهٔ کابلی و ترید سفید خراشیده هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر ده درم باریک سائیده حبها سازند و یک مثقال وقت خواب بخورند و این
نقوع صبر نافع صداع حادث از بلغم راسخ در معده است بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطکی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد
دو درم اسارون و حب البلسان هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یک درم افسنتین پنج درم همه را در شش رطل آب
با آتش ملائم بپزند تا بنصف آید در ظرف آبگینه با فتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یک درم صبر بنوشند و این نقوع صبر دیگر ست افسنتین رومی پنج درم
اسارون سه درم مصطکی و سنبل الطیب و عاقرقرحا هر واحد یک درم و نیم هلیلهٔ کابلی چهار درم حنظل دو عدد و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آب گرم
بران انداخته در روز با فتاب و در شب بجای گرم بدارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر و یک درم روغن بادام بنوشند و غذا بران شوربای اسفیدباج گوشت
گوسفند صغیر باشد و تخم مرغ نیمبرشت بخورند یا کبوتر بچه بنخود آب و مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند و تضمید معدهٔ ایشان باضمدهٔ سخنه ملطفه کنند تا منع تولد بلغم کند
مثل این ضماد دیگر بدیک دراک و لاذن و عود خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد دو درم مشک یک دانگ همه را باریک کوفته
یا با آب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت خلو ضماد سازند و قرنفل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آورند و آب چقندر و آب مرزنجوش و آب پودینه در بینی چکانند
جرجانی و ایلاقی می نویسند که اول مطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و عسل قی باید کرد و از پس آن اندکی گلقند و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن بخورند و اگر
روز دیگر ایارج فیقرا بعسل سرشته سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد صبح نقوع صبر دهند و این نسخه سعد سنبل افسنتین قاقله اذخر کرفس
بادیان نانخواه زیره هر یک مشتی همه را بپزند چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه گیرد و صاف کرده و بر مقدار نیم من ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده با فتاب
تا سه روز نهند و هر ساعت شیشه را بجنبانند و سه روز بامداد ده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ انداخته بدهند و اضمده و اطلیه
که در صداع بلغمی مذکور شده همه موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زائل نشود داغ کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس
گردن و طعام و شراب نیز همان نوع باید که در همانجا مذکور شده و خرمای قسب و زیتون بعد طعام خوردن موافق باشد ابن الیاس گوید که شبت سه درم تخم خربزه
سه درم در آب خوب جوشانیده صاف کنند و دران نمک طعام سه درم عسل بیست درم حل کرده بنوشند و بر لیشه ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیای سرخ
و تخم چقندر و تخم سرمق و پودینهٔ بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد خوردن ترب یا نخود آب یا ماهی شور یا اکارع مطبوخ تسکین و تقویت
راس بیخورات خوشبو موافق مثل عود و عنبر و مشک نمایند و غذا مزورهٔ نخود آب بعصفر و اگر بقی ساکن نشود این حقنهٔ حاد لعل آنرا بگیرند سنا پنج درم حلبه برگ کتان هر یک

ده درم انجیر عناب سپستان هر یک بست عدد خطمی در خرقه کتان صره بسته سه درم خشک بابونه شبت هر واحد یک کف بنفشه نیلوفر هر یک سه درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده بران بوره ارمنی یک درم نمک طعام یک نیم درم عسل و مری و روغن کنجد هر یک دو درم پاشیده حل کرده استعمال نمایند و ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس این علت را نافع ست ابن نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل و لوبیای سرخ و تخم قطف و پودینه بستانی و جوز القی و کنگر زد و کمان هر کدام ازین اشیا بعد از آنکه ترب بکله یا بچه مطبوخ شبت خورده باشند نوشیده قی کنند و اگر از قی ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و جالینوس خورند و طبیخ افتیمون افضل ازین هر دو ست و مویز منقی آنرا نیکو ست و غذای او نخوداب بطیب بزیره و اسفیدباجات و فالوذجات بطیب بزعفران و شراب صرف و گوشت مرغ بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چقندر معمول بخردل و مری و زیتون الماردنان خورش بمری و انجیر در ماء العسل تر کرده بدهند و لحوم صید موافق ترست برای ایشان و خاصه لحم خرگوش بریان یا کباب کرده با ابازیر و در طعام ایشان سداب و زیره و کرویا انداز ند و ماء العسل و آب انیسون و مطبوخ مصطگی و بادیان بخشند و این دوا قوی تر برای صداع بارد ست بگیرند گوگرد و جند بیدستر و حب الغار مساوی و در روغن گاو در روغن گل سائیده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند و اگر ماده سوداوی باشد قی نمایند و منضج و مسهل سودا بدهند و از ادویهٔ قویه بهر قی مادهٔ سودا اینست که خربق سفید را در ترب خلانیده سه روز بگذارند بعده خربق دور نموده ترب را قطعه قطعه کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک نفطی و تربد اصفر هر واحد یک درم خردل نیم درم در شهد سرشته در طبیخ شبت و ترب و لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب باشد بعده دواء المسک مرو معتدل و مفرحات استعمال نمایند و باقی تدبیر علاج در امراض دماغی شرکی معدی از مادهٔ سوداوی و از بحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی محتقن در معده باشد باید که قی نمایند بدانچه در صداع بلغمی مذکور شد و مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس دهند و این نقوع صبر نافع سوداست هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم افسنتین اصل السوس مقشر هر واحد پنج درم شکاعی باداورد حشیش غافث بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه پودینهٔ جبلی هر واحد چهار درم قرنفل یک درم ساذج سنبل الطیب خربق سیاه هر واحد یک نیم درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار اوقیه از ان گرفته صبر یک درم غاریقون چهار دانگ باریک سوده روغن بادام شیرین یک درم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع اینست هلیله کابلی و سیاه هندی و صبر و بسفایج هر واحد سه درم افتیمون اسطوخودوس هر واحد پنج درم غاریقون چهار درم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک سائیده بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این تدبیر نافع اصحاب سودا مثل اطراف بزغاله و بره و جوزه مرغ فربه و نان سمید و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و حریرهٔ معمول از مغز گندم و شکر و روغن بادام و مویز و کشمش و بادام و انجیر خشک و مانند آن کنند و از اغذیهٔ مولد سودا اجتناب نمایند و در حمام معتدل الحرارت بآب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال افتیمون باریک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا و بلغم باشد باید که صاحب او بعد امتلا از اغذیهٔ مختلفه مثل ماهی تازه و مالح و ترب و خربزه و سرق و بقلهٔ خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین بآب گرم مطبوخ شبت و ترب قی کند اگر زمانه صیف یا خریف باشد در هفته یک مرتبه یا دو مرتبه و اگر زمانه ربیع یا سرما باشد این مطبوخ بنوشند پوست هلیله زرد ده درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بست عدد عناب مثل او انجیر ده عدد مویز منقی بست درم تمر هندی پانزده درم شکاعی باداورد حشیش غافث گاوزبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمازریوس کمافیطوس تخم کاسنی تخم کشوث تربد بسفایج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه فرنجمشک هر واحد دو درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و ده اوقیه از ان صاف کرده این دوا برای تقویت او انداز ند تربد سفید خراشیده غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ شحم حنظل یک نیم دانگ نمک نفطی دو دانگ سقمونیا نیم دانگ باریک ساییده بر مطبوخ انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند ابن الیاس گوید که اگر صداع از انصباب اخلاط سوداوی در فم معده باشد تنقیهٔ فم معده بقی از آب گرم و جوز القی و کنگر زد کنند و جلاب با درنجبویه دو درم یا شکر ده درم بنوشند و غذا مزوره از آب نخود و بشیره تخم قرطم خورند و خوردن حب افتیمون و مطبوخ آن و تقویت سر بشمومات حاره رطب مثل نرگس و یاسمین و عنبر و استعمال اطریفلات و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق مشک و غالیه نافع ست و اگر ماده ریحی باشد

نسخهٔ نقوع صبر

نسخهٔ حب اسطوخودوس

تنقیهٔ معده بقی کنند پس دیگر مستفرغات که روغن بیدانجیر دران داخل نمایند بعمل آرند و اگر از استعمال او مانعی باشد زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس
بیخ بادیان بیخ اذخر نانخواه مصطگی هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده دو درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز بنوشند
نافع بود و جوارش کمونی و فلافلی و معجون کاسر الریاح و مانند آن بهر تقویت معده و تحلیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لادن و روغن
سوسن و آب سرو و اثل و سنبل و سعد آنچه دران قبض و تسخین باشد بعمل آرند و مالیدن دست و پا بکیسهٔ حامی و یا بپارچهٔ درشت و یا بسنگ پا و گذاشتن در آب گرم
و بستن آنها نیز مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده که از مادهٔ ریحی باشد بر گیرند ایلاقی و جرجانی گویند که اول تنقیهٔ معده بقی کنند پس ایارج
فیقرا دهند بعده ماء الاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقوع صبر بروغن بیدانجیر دهند و صفت ماء الاصول این است پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یکی ده درم
بیخ اذخر انیسون سلیخه غاریقون هر یک پنج درم مصطگی نانخواه قردمانا پودینهٔ کوهی هر یک سه درم افتیمون اسطوخودوس هر یک هفت درم همه را در آب بپزند
و صاف نموده هر صباح سی درم گرم کنند و هفت درم گلقند حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده بدهند و اگر ده درم صبر درین آب ماء الاصول
حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و بعد از ان هر بامداد مقدار ده درم تا پانزده درم با دو درم روغن بیدانجیر بدهند صواب باشد و در هر هفته یکبار سنجرنیا یا دواء ا
حلو یا مرو یا تریاق کبیر و مثرودیطوس بخورانند و روغن بیدانجیر و مصطگی بر معده مالیدن و هر صباح در حمام رفتن و در طعام زیره و نانخواه و دارچینی داخل کردن
سود دارد و آبیکه بنوشند باید که مطبوخ سازند و دران مصطگی اندازند و گلقند با مصطگی و زیره خوردن نافع بود و هر شب پایها از بن ران تا قدم نیک بمالند و اندکی
کشنیز خشک و تخم کتان و شکر بخورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند و اگر صعود ابخرهٔ معده باشد اطریفل کشنیزی خورده شیرهٔ تخم کاسنی در عرق شاهتره
بنات سفید داخل کرده بنوشند و مکیدن سیب و به و امرود و سماق و آشامیدن بزر قطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گذاشتن در آب گرم و آشامیدن شربت
بنفشه و حماض و لیمون و تمر هندی و آلو بالو و مانند آن با اسپغول و امثال آن و تناول نان بسرکه همه مانع صعود بخار اند و خوردن فواکه قبل از دوران نافع
و کذا چند لقمهٔ نان با آب انار ترش و یا انار میخوش و آشامیدن ربوب حامضه مثل رب ریباس و غوره و سیب و به و انار و خواب و آرام و سکون در مواضع بارده
طیب الرائحه و ترتیب اوقات غذا تا آنکه نیک هضم یابد سودمند است و اگر بعد ازین تدابیر صداع باقی ماند در حمام آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند بمقدار یکی دو ساعت
در بیت اوسط نشینند و بعد بر آمدن از حمام آب سرد بر دست و پا یک لحظه بریزند و اگر صداع بحال خود باشد باید که طبیب از علامات مخصوصهٔ هر خلط دریافت کند
که کدام خلط سبب تولد بخار و محدث صداع است پس متوجه معالجهٔ آن بعلاج خاص آن گردد و مقویات معده مثل مصطگی و گلقند و مانند آن نافع بود و هر گاه
طعام تناول نمایند و تبخیر شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک بشکر بالای طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب
مع کشنیز خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند بدانچه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از نطولات و شمومات مناسبه نمایند خصوصاً شم مرزنجوش که گاهی تنها
خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض دماغی بخاری اخذ کنند مسیحی گوید که اگر صداع از بخارات باشد که از اخلاط ردیه در معده
سر صعود کند قی با ادویهٔ مخرج آن اخلاط استعمال نمایند و بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان و اذخر هر واحد ده درم پودینهٔ کوهی زراوند مدحرج شکاعی بادآورد هر واحد
پنج درم هلیلهٔ سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم افتیمون غاریقون هر واحد پنج درم سلیخه نانخواه قصب الذریره هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم مویز منقی
سی درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده یک اوقیه ایارج فیقرا دران انداخته در ظرف آبگینه با آفتاب سه روز بدارند و هر روز یک اوقیه از دوا
با سه درم روغن بیدانجیر بنوشند که این اوجاع راس مزمنه ببرد و اگر حاجت معجونی از معجونات افتد سنجرنیا و امروسیا و تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء المسک
مر و حلو استعمال کنند و اگر از ضعف فم معده باشد هر صباح چند لقمهٔ نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض دماغی شرکی برای ضعف فم معده
گفته شد بخورند و یا حریرهٔ مغز بادام یا آرد گندم مثل انار دانه و غیره ترش ساخته بنوشند که تکرار عمل تقویت فم معده کند و اگر استعمال ترشی الم و ایذا رساند بر لقمهای
که در جلاب سافج یا با فادیه تر کرده باشند اقتصار ورزند و اگر قبل از صداع اقیائی مذکور استعمال نمایند بسیار منتفع شوند و هر گاه انحدار طعام و انهضام آن معلوم
شود چیزی که دران قبض بود مثل لقمهٔ نان در رب فواکه یا تنها فاکه مثل سیب و بهی و ناشپاتی یا نان القسب یا زیتون تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد

بشرب پست جو منتفع شوند و اگر حرارت مفرط باشد شربت خشخاش و برگ کاهو خورانند و مثل کله پاچه مطبوخ بسماق و کشک جو و هریسه لحم گوساله و ماهی تازه غذا سازند و اگر بالینت طبع باشد که گاه بهم و اکثر بعد اجابت پنج شش بار صداع لاحق شود طباشیر دانه هیل لیثب سبز هر واحد یک ماشه سوده با آمله مربی یک عدد سرشته بخورند بالایش شیره بهدانه بریان سه ماشه در عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت بزوری شربت به هر یک یک توله داخل کرده بنوشند و در صورت برودت مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب ست و تلیین طبیعت با ایارج فیقرا و گلقند نفع میکند و در هفته یکبار وقت خواب مصطگی یک مثقال با دو چند آن شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که ازین قبیل ست علاج صداعی که از شرب آب سرد هیجان کند چه این نیز بسبب ضعف معده بود و واجب علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در آب نوشیدنی نیز قدری ازان بیامیزند تا از نکایت آب معده محفوظ ماند و مجوسی و غیره مینویسند که گاهی صداع عقب استکثار طعام بسبب تخمه و استرخا و ضعف معده افتد و تدبیرش قی با آب گرم و نمک و خواب طویل و اسهال بجوارش شهریاران و حقنه و تکمید و تنطیل سر بآب گرم ست پس اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیر الحرارة بر سر ریزند و پشم پاره در روغن حار آغشته در گوش نهند یا روغن گل بگرم چکانند و سویائی و جند بیدستر و فرفیون و مشک در روغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و بعد تنقیه معده را تقویت دهند مربای هلیله مع مصطگی یا رب به و سیب و غوره و مانند آن و غذا سریع الهضم مثل جوزه مرغ سازند

علاج صداع شرکی کبدی

و مراقی و امعائی و اطرافی آنچه بمشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت هیجان او آب انار و غوره یا آب انار دانه یا آب آلو بخارا یا شیره تخم خرفه یا آب تمر هندی بنوشند و آب سرد بر نهار یا شامند و نان و سرکه بخورند تا بخار صاعد بسوی سر را منع کند و دیگر تدابیر مانع بخار از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و ادرار و تنقیه کبد با ضمده حسب ماده خاصة با این قسم نافع ست و آنچه بمشارکت مراق باشد علاجش در بحث مالیخولیای مراقی خواهد آمد و عناب بعرق بید ساده مالیده شیره تخم خرفه شش ماشه شیره خشخاش چهار ماشه دران کشیده طباشیر یک نیم ماشه سوده پاشیده بنوشند و گاهی عوض هر دو شیره شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین و گاهی در شدت در عوض نقوع عناب شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر میکنند و تلیین از آلو بخارا عناب آلو سیاه تمر هندی مویز منقی در آب گرم تر کرده فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نمایند بعده تقویت معده و دماغ کنند و یا سمط مغسول دو ماشه جواهر مهره یک ماشه در گلقند گل مشکی یک توله سرشته ورق نقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوره پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند و بعد حلق راس موشک پران یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بجوال دوز سوراخها بسیار نموده گرما گرم بر یافوخ بندند لیکن روغن گل پیش ازان دو سه گهری متواتر بمالند و در روزی سه چهار بار تکرار این عمل نمایند و آنچه از شرکت امعاء و قدمین و یدین و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و ایضاً در صداعی که از کرم معده و امعا باشد تنقیه بحب حب السلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چهار ماشه برگ شاهتره بادرنجبویه برنگ کابلی گلو گلوی سبز هر یک نه ماشه برگ سنا یک توله و نیم پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک دو توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیار شنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله روغن بادام تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دوپهر نخود آب گوشت بچه گاو دهند و وقت شام نان با شوربای گاو در روغن سیسم و صبح این دوا بدهند نقل ازرق یک ماشه مصطگی دو ماشه سوده در هلیله مربی یک عدد آمیخته بخورند بالایش شیره زیره سیاه و انیسون هر یک چهار ماشه بادیان صعتر هر یک نه ماشه لعاب گاوزبان چهار ماشه در عرق افسنتین و اذخر و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت افسنتین سه توله داخل کرده حرف هفت ماشه پاشیده دهند و همین نسخه چهار مسهل بکار برند بعده جهت منع بخارات و تولد کرم اطریفل قنبیلی علویخان خورانند و این دوا مجرب تخم پلاس درمنه ترکی انار دانه ترش هر یک سه درم مویز منقی نصف وزن ادویه کوفته یک توله بر نهار بخورند انتباه تا اینجا علاج اقسام صداع اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی ست که هر یک ازان در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضی ازان که کثیر الوقوع ست مثل صداع تابع نزله یا حمیات و امراض حاده برخی از علاج آنها درینجا نیز مسطور می گردد

علاج صداع نزلی

شیخ و مجوسی میگویند هر صداعی که با نزله باشد دران تبرید و ترطیب سر بروغنها و نطولات و ضمادات و مانند آن روا نبود بلکه متوجه باستفراغ مواد از فلوس خیار شنبر تنقیه

تا آب فواکہ و بنفشہ و امثال آن بہ بستن دست و پا و مالیدن آنہا و گذاشتن در آب گرم شوند و در ینجا بعض تراکیب مطبا ساتذہ کرام کہ مخصوص صداع نزلی حار و مرکب
و بارد ست جدا جدا مسطور میگردد اگر با نزلہ حار باشد تنقیہ بدن و سر از مسہل صفرا و حب ہلیلہ کنند بعد از نضج تام اگر بدن ممتلی از اخلاط و محتاج تنقیہ باشد و ہمچو
در علاج نزلہ و زکام حار خواہد آمد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی تولہ خوردہ عناب پنج عدد اصل السوس چہار ماشہ گل بنفشہ شش ماشہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ
بنوشند و اگر حرارت زیادہ بود بجای اصل السوس بہدانہ کنند و یا ہلیلہ مربی خوردہ شیرہ عناب شیرہ تخم کاہو یا کاسنی عرق شاہترہ نبات بنوشند و اگر خواہند اطریفل کشنیزی
بجای ہلیلہ مربی کنند و یا گل بنفشہ گل نیلوفر کوکنار ہر یک یک تولہ در شیر گاو جوشانیدہ بخار آن بگیرند و نزلہ بند و یا شوبہ تبرید بدستور استعمال نمایند و اگر با صداع
در ہر دو بازو ضربان و ریزش نزلہ و سرفہ باشد منضج از عنب الثعلب گل بنفشہ اصل السوس عناب سپستان گاؤزبان پرسیاوشان تخم خطمی خبازی دادہ
بعدہ گل سرخ سنای مکی نیز اضافہ کردہ جوشاندہ صاف نمودہ مغز فلوس گلقند شیرہ بادام داخل کردہ دہند اگر از مغز فلوس کراہت آید ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ تربد سفید
اضافہ کنند و بعد مسہلات عناب سپستان خطمی خبازی پرسیاوشان جوش کردہ بخورند اگر نزلہ باز نہ ایستد خمیرہ خشخاش کوکناری اضافہ کنند و نزلہ بند نیز نہند
و لعوق معتدل برای سرفہ و ناس نزلہ کہ در آن مشک و سنبل الطیب ست طیار کنند و برای سرفہ اصل السوس پرسیاوشان گاؤزبان نبات جوشانیدہ ہمراہ لعوق
مذکور بدہند و ایضاً اگر درد سر و ضربان چشم بشدت باشد بہدانہ عناب در آب جوش دادہ شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ بنوشند و قرص مثلث در آب سودہ بر چشم
طلا نمایند و یا شوبہ نیز کنند باز اگر شدت درد باشد فصد سر رو کنند و در جوشاندہ خطمی خبازی تخم خشخاش ہر یک پنج ماشہ اضافہ نمایند و ایضاً اگر صداع و ضربان
بشدت مع تپ باشد بہدانہ گاؤزبان سپستان نہ دانہ کوکنار یک ماشہ زعفران ماشہ در عرقیات جوش دادہ شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ دہند و افیون زرنبیج
کتیرا صمغ عربی اشق قرنفل ہر یک ماشہ کوکنار نیم ماشہ در سفیدی تخم مرغ سائیدہ نزلہ بند بر صدغین نہند و ایضاً برای صداع نزلی حار ہلیلہ مربی کوفتہ با اسطوخودوس
سودہ ممزوج نمودہ بخورند بعدہ شیرہ مغز تخم ہندوانہ شربت بنفشہ عرق شاہترہ عرق کیوڑہ بنوشند غذا کچی پلاؤ کم روغن خورند و ایضاً ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کردہ
با اطریفل کشنیزی یا صغیر سرشتہ تناول نمایند بالائیش لعاب بہدانہ عرق شاہترہ نبات بنوشند روز دوم اطریفل عرق شاہترہ عرق عنب الثعلب شربت بنفشہ بالنگو
بنوشند بالنگو برای قبض و اصلاح معدہ کہ از ایارج اسہال شود مید ہند روز سوم برای رفع خشونت ریہ شیرہ اصل السوس شیرہ خیارین شیرہ کشنیز خشک دہند و ایضاً
اگر مع زکام و حمی حار نزلی باشد عناب پنج دانہ گل بنفشہ تخم خطمی ہر یک چہار ماشہ بعرق شاہترہ یا آب آن جوشانیدہ صاف نمودہ شیرہ مغز تخم کدو شیرین شش ماشہ شربت
بنفشہ دہند روز دوم شیرہ مغز تخم ہندوانہ روز سوم شیرہ تخم کاہو و خاکشی پاشیدہ بنوشند روز چہارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سودہ افزایند تخم خطمی
موقوف فائدہ اگر سرفہ نباشد کاسنی برای درد سر نزلی نیز مفید ست و شاہترہ ہم در نوازل معمول ساتذہ است و اگر با نزلہ مرکب باشد اسطوخودوس گل نیلوفر
مکو چہار ماشہ جوشانیدہ شربت بنفشہ تودری سفید شش ماشہ پاشیدہ بنوشند و گاہی گل بنفشہ چہار ماشہ می افزایند و بجای شربت نبات میکنند و گاہی اطریفل کشنیزی
افزودہ میشود و گاہی برای نخس سر شیرہ مغز تخم کدو می افزایند و ایضاً ہلیلہ مربی خوردہ شیرہ اصل السوس نبات سفید حل کردہ بالنگو شش ماشہ پاشیدہ دہند و اگر مسہل
منظور باشد اسطوخودوس گاؤزبان شاہترہ تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گل بنفشہ پرسیاوشان ہر یک چہار ماشہ عناب پنج دانہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ دہند و
بعد نضج سنای مکی فلوس خیار شنبر گلقند روغن بادام شش ماشہ افزودہ مسہل دہند و گلنار کوکنار بزر البنج عاقرقرحا کشنیز خشک ہر یک چہار
ماشہ جوشاندہ غرغرہ کنند و اگر آب از دہن بسیار آید عنب الثعلب چہار ماشہ عدس مسلم تولہ کشنیز خشک کوکنار گل خطمی ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ صاف کردہ
چہار ماشہ سودہ پاشیدہ غرغرہ کنند و ایضاً اگر با تپ و لوی دماغ بود اطریفل کشنیزی خوردہ اسطوخودوس گل نیلوفر شاہترہ ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ نبات
دو تولہ خاکشی شش ماشہ داخل کردہ دہند و ایضاً اگر با آن تشنج زبان و در دلہات و گوش نیز باشد اسطوخودوس گل نیلوفر پوست ہلیلہ زرد اصل السوس گل خطمی ہر یک
چہار ماشہ جوشانیدہ نبات دو تولہ داخل کردہ بدہند کہ نسخہ منضج ملین مرکب است و خطمی خبازی مکو چہار ماشہ پرسیاوشان شش ماشہ زوفای خشک سہ ماشہ جوشانیدہ
غرغرہ کنند کہ بلغم دماغی از حلق دفع گردد و ایارج فیقرا با اطریفل خوردن و حب ایارج باستعمال آوردن مفید است و ایضاً اگر با حمی مرکب باشد عناب پنج دانہ گل بنفشہ
گل نیلوفر اسطوخودوس شاہترہ ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ شیرہ تخم خیارین شربت بنفشہ خاکشی بدہند و اگر با نزلہ بارد باشد پس اگر با تپ و ضربان بود گاؤزبان

پنج ماشه گل گاوزبان سه ماشه پرسیاوشان هفت ماشه زعفران نیم ماشه کوکنار دو سرخ نبات تولہ در عرق کوکنار یا و سیر جوشانیده صاف کرده پاشیده و بدهند و افیون زعفران
قرنفل تخلیل هر یک یک ماشه در آب صمغ عربی سائیده بر کاغذ که مثل روپیه تراشیده باشند سوزن زده ضماد نمود بر صدغین بچسپانند و از عنب الثعلب گل خطمی گل بابونه
اکلیل الملک هر یک یک توله سبوس گندم چار توله برگ کنار پاو آثار در ده آثار آب جوشانیده پاشویه نمایند اگر تخفیف شود و در روز دیگر همین نسخه دهند ایضاً اگر با ضعف دماغ باشد
ماشه سوده با طریفل توله سرشته بخورند گاوزبان شش ماشه بعرق شاهتره پاو سیر جوشانیده نبات دو توله حل کرده بنوشند روز دوم گل بنفشه شش ماشه اضافه شود و روز چهارم ماشه افزایند
واگر یبوست نیز باشد حب صلیب ماشه سوده بدوا المسک شش ماشه سرشته شیره تخم خشخاش چار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله داخل کرده برای ترطیب دماغ بنوشند

علاج صداع عرضی

که عرض حمیات و امراض حاده باشد شیخ مینویسد که این صداع یا باشتداد مرض یا نوبت عارض شود و با نقضای آن زائل گردد و یا بعد زوال مرض باقی ماند و از علامات نوبت باقی
وانچه در حمیات افتد گاهی چنان صعب گردد که مریض را بیقرار گرداند حتی که سبب دلیعنی تپ را بیفزاید و ایضاً گاهی سفید و رقیق شدن بول در غب با وجود شدت حمی
واستحاله او بمشاکلت بول حمر یعنی مکدر و غلیظ شدن آن بران دلالت می نماید لیکن مشابهت او ببول حمر گاهی دلالت کند بر حدوث صداع فی الحال و گاه سبطه
بر انحلال ماده و زوال آن پس واجب ست که بسائر دلائل رجوع کنند و بعضے گویند که چون اشتداد یابد صداع در حمیات حاده علامت ردی باشد و قابل سبت انگاهی
که مقارنت نماید با آن سائر علامات ردیه مثل اختلاط ذہن و تغیر حال چشم و زبان و شدت بیخوابی و اگر از علامات ردی منفرد باشد دلالت بر بحران بر عاف
می نماید و بسا است که دلالت میکند بر بحران قی و گیلانی مینویسد که این صداع در اکثر امر بسبب تصاعد ابخره بسوی سر حادث میشود و این ابخره گاه بحدت خود تنها
و گاه بکمیت خود تنها و گاه بهر دو وجه محدث صداع میگردد و در جمیع این احوال از تلیین طبیعت و جذب مواد باسفل از مالیدن پایها و مانند آن چاره نباشد و اگر بسبب حدت
ابخره و حرارت تپ باشد علاجش تظلیل و تضمید باشیای بارده مقویه است و اگر بسبب کثرت ابخره باشد و دلالت میکند برین احساس تمدد مع ثقل در سر و قلت اشتعال
علاجش تظلیل و تضمید باشیای محلله مقویه قلیل الحراره است و وجوب استفراغ و جذب بسوی اسفل درینجا قوی تر است بالجمله اگر بسبب این صداع حدت ابخره
و شدت حرارت تپ باشد روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و یا کشنیز خشک بریان کرده باریک سائیده با سرکه و روغن گل سرشته بر پیشانی اطلا کنند
بکرار که برای این صداع مجرب اوستادی مرحوم ست و مخلخه از سرکه و گلاب و آب کشنیز تر و صندل و کافور نفع کثیر دارد و همچنین نقوع و شمومات در بینی می ... سرکه و گلاب
سوده بر پیشانی و صدغین نفع عظیم بخشد و در طبیخ بنفشه و نیلوفر و بابونه پایها گذارند و خوب بمالند و ساقها بندند و هر چه مانع ابخره از سر باشد بخورانند و اگر سبب
این صداع کثرت ماده و ابخره باشد اول تنقیه بقی یا اسهال نمایند بعده تبرید با ادویه مذکوره لتقویت سر کنند شیخ میفرماید که در صداعی که در حمیات افتد
استعمال اطلیه عاطفه ابخره بر سر کرده اند و کثرت استنشاق سرکه و گلاب اثر فائده میکند ایضاً او مینویسد که صواب علاج او انیست که بر روغن گل معمول از
زیت یا بروغن گل معتاد که با سرکه خوب آمیخته باشند تغریق راس نمایند و گرم در سرما و در نرمی تپ و سرد کرده در گرما و در شدت تپ و اولی آنست که جوشانیده بنفشه
و گل سرخ اثر نافع ست اگر ابخره ایذا بحدت خود دهند و اگر بکثرت خود ایذا رسانند چیزی ازین استعمال نکنند بلکه استفراغ نمایند و انچه تحلیل برفق کند مثل زیت که در آن
بابونه و عصا الراعی و مرزنجوش مع عصا الراعی در آن جوشانیده باشند استعمال کنند اگر تحلیل مطلوب باشد حتی که بعضے قدما اطلای بابونه تجویز کرده اند و اگر شدت
درد با استعمال مخدرات و منومات مضطر گردانند باید که اندکی از آن بحذر و احتیاط بعمل آرند و گاهی در ابتدا برای منع ارتفاع مواد سویق جو و برگ خطمی ماشه سوده و ضماد
بکار می برند و گاهی تضمید بکشنیز و روغن گل می نمایند و گاهی حجامت میکنند و بستن اطراف و مالیدن آن و استعمال تدبیر صداع حاری در ینجا بسیار مفید است
و باید که هنگام گشادن اطراف را بآب گرم نهند و اگر ازین تدابیر تسکین حاصل نشود بابونه و خطمی و بنفشه و شبت با آب پخته بعد حلق راس نطول کنند و گاهی احتیاج میشود
بحجامت ساقین یا ساقین و چسپانیدن زلو میان کتفین و زیر دقن و امثال آن و هر گاه صداع بعد تپ امراض حاده باقی ماند غذیه بارد و رطب دهند و بروغن گل
مع روغن بابونه تقویت سر نمایند و آب گرم بر دست و پا صبح و شام بریزند و روغن بنفشه بر سر مالند و اینجهت ابخره بلطافت مواد و تحلیل آن اعانت طبیعت نماید
سبب صداع کنند صاحب کامل گوید صداعی که تابع تپ و از شدت حرارت بود فقط گیرند گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه خمر ربع جزو و خوب بهم زده

بر سر ریزند و دران پارچه کتان تر کرده بر سر نهند پس اگر زمانه تابستان باشد برف سرد کرده بعمل آرند و یا بیاخوت بمالند و عضلات ساقین محجا بها بر بندند و ایضاً بصندل و گلاب و آب خرفه و آب خیار بر سر ضماد کنند و آبیکه دران بنفشه و جو و خشخاش پخته باشند سرد و گرم و نیم گرم در سه بار بر سر ریزند و اگر با آن بیخوابی باشد شیر دختران بر سر دوشند و اگر این صداع از خلط محتقن در معده حادث شود بسکنجبین و آب گرم امر بقی نمایند تا معده از آن خلط پاک گردد و اگر از خلطی در جمیع بدن عارض شود باید که تنقیه بدن از آن خلط بمطبوخ فواکه نمایند و اگر صداع در تپ از ضعف راس افتد می باید که تقویت سر با ضمده مقویه آن مثل ضماد مرتب از صندل سفید بگلاب و آب بید و آب طلا و آب حی العالم و آب عصی الراعی و مانند آن سازند

علاج صداع بحرانی

با توانند تدارک او بر طبیعت گذارند و ادویه مقوی طبیعت غیر قوی در کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند و الا بضرورت شدت صداع و ظهور عجز طبیعت از دفع مواد و طریق میل طبیعت بدفع ماده یقینا دریافته اعانت طبیعت بدان طرف نمایند مثلاً اگر غثیان و تقلب انفس و اختلاج در لب و دوار و غیره علامات میل طبیعت برای دفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت بر قی نمایند بسکنجبین و آب گرم و دیگر مقیات بارده مثل طبیخ اصل السوس و بیخ خیار و چغندر و مانند آن و اگر قراقر و نفخ شکم و اضطراب و حرقت در مراق و سائر آثار میل طبیعت بدفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بر تلیین طبیعت کنند بمزلقات بخشیه مثل نقوع آلو بخارا و عناب و سپستان و مویز منقی و تمر هندی با شیر خشت و یا شربت آلو و نیشوق و یا آلو منقوع در جلاب ابعد خائیدن سوزان تا منفتح شوند و یا شربت بنفشه و شربت تمر هندی و شیر خشت قلیل الوزن بمقدار پنج درم و یا شربت ورد مکرر با آب سرد و اگر گرانی در نواحی گرده و تحت اضلاع پشت و جمله علامات میل ماده بطریق بول محسوس گردد با دراربول علاج کنند از سکنجبین یا شربت بنفشه و دو درم شیره تخم خربزه و تخم خیار بالمناصفه و یا ماء الشعیر با جلاب و یا قند و خوردن بهی مانع بخار و مدر ست و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و خیالات سرخ یا زرد و دغدغه در بینی بمریض مدرک شود تدبیر رعاف آوردن کنند ببوئیدن سرکه و گرفتن بخار آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته و دیگر نفوخات معطسه و خراشیدن بینی بچیزهای درشت و نظر کردن بسوی چشمه آفتاب و اشیای سرخ و گذاشتن فتیله پود و نیمه وشتی و تفاح اذخر و کندش بزهره گاو سرشته و اگر نبض موجی رخو نرم و جلد لین معلوم گردد معرقات استعمال نمایند بدلک و شرب ادویه و نطول بر سر و باید که معتدل باشند و اگر شائبه لذع و وجع احیانا زیر گوش یا در بغل یا کنج ران مفهوم شود اضمده حاره جذابه مثل نعناع و کرفس بروغن زرد کهنه بران موضع استعمال کنند و یا محاجم بلا شرط بران موضع نهند تا که ماده از دماغ بطرفی که میل کرده منتقل گردد و آن موضع متورم شود و بعد از ان تدبیر نضج و انفجار ورم کنند تا ماده از همین جا دفع شود ورنه خوف رجوع ماده بسوی عضو رئیس ست پس دماغ را ایذا دهد

بیضه و خوده

بیضه گویند که نوعی از صداع مسمی بخوده است یعنی بیضه بسبب اشتمال او بر تمام سر الطاکی گوید که بیضه در مخصوص وسط سر ست و خوده مثل دائره گرد سر می باشد و بر صداع عام نیز اطلاق میکنند و برین تقدیر هر دو مترادف باشند با لجمله آن درد سر ست مثل بیضه سلاح آهنی خود مشتمل بر تمام سر دائمی مزمن بطی التحلل عسیر الانقلاع شدید الصعوبة که از ادنی شی مثل حرکت و تناول مبخرات و ملاقات مسخنات و استماع اصوات بنوائب عظیم هیجان کند و صعوبت او هر ساعت شدید گردد حتی که صاحب او از آواز و روشنی و کلام نفرت و از حرکت بدنیه و فکریه کراهت کند و باستنشاق روائح که بطون دماغ را ممتلی گرداند و بشرب شراب ایذا یابد و تاریکی و تنهائی و خاموشی و سکون را دوست دارد و بر کشادن چشم تمامه خصوصا پیش آفتاب قادر نباشد و هر ساعت در یابد که سر او می شکنند یا منجذب میشود یا میکوبند بغیر ضربان شرائین صدغین و خلف اذنین و در اکثر بخلاف شقیقه که خالی از ضربان آن نبود و ایضاً فرق فیمابین هر دو آنست که در شقیقه چون شرائین را از ضربان منع نمایند صداع ساکن شود و در بیضه تسکین نمی یابد بلکه صاحب او احساس می نماید و وی و صوتی از تحریک ابخره محتبسه و برای نوائب او اوقات راحت و سکون بود چنانکه برای صرع میباشد و علاج او بغایت دشوار ست و باشد که بنا بر شدت درد بکاری او اکرند و جالینوس در ایذیمیا نوشته که این صداع مقدمه نزول الماء میباشد اسباب این مرض بقول اکثر اطبا شش گونه است یعنی احتقان بخارات اخلاط زیر اغشیه دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط ردی بین

اکنه یا حدوث فلغمونی در دماغ یا حجرهٔ دماغ یا ورم بارد در اجزای اندرونی حر و بقول جالینوس سبب غالب او ضعف دماغ یا شدت حس اوست و سبب
مولد او خلط ردی ست یا ورم حار یا بارد و با آنکه بیشتر از ورم سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب او که ورم بود
یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد درد و تمدد تا بن چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از نهادن دست بر سر درد زیاده گردد و تمدد در وجه
دریابد و رنگ رو بحسب رنگ بخار و یا سرخ باشد و این مرض اکثر بعد امراض حادث میشود و بنابر ضعف جوهر دماغ و حجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات
خفیفهٔ بدنی غذائی و بخاری و حرکات خارجی ایذا یابد و فضول مودی قبول کند و همچنین کسانی که مستعد بامتلای راس باشند و مواضع سر آنها مهیا قبول مواد
موجب این علت بود هرگاه سوء تدبیری نمایند ضرور درین علت مبتلا گردند و طبائع مستعد بامتلای راس ابدانی ست که دران ریاح حار بخاری متولد شود
و آنکه در فم معدهٔ ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض در اکثر از خلط بارد غلیظ و سدده و از ریح شدید می باشد و گاهی از خلط حاد و از بخارات
اخلاط متمکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سائر بدن بود و در اسرار الاطبا مسطور ست که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادر الوقوع میباشد و اگر
افتد در مدت ده چهار روز بهلاکت میرساند طریق تشخیص اسباب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکور بهمان طریق ست که برای تشخیص
امراض دماغی مادی و ورمی و انواع صداع خلطی و بخاری و ریحی گذشت و ایضاً از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجع ناخس لذاع ست یا
ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع متشخص گردد مثلاً اگر مریض وجع ناخس لذاع بیان کند و با آن دیگر علامات صفرا مثل زردی رنگ وغیره
یافته شود صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان سواد دموی یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهوم گردد دموی باشد و اگر با آن
سفیدی رنگ و اشک و تهبج وغیره نشان بلغم دریافت شود بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سودا مدرک گردد سوداوی باشد و اگر درد تمددی
و تنقل بیان نماید بخاری و ریحی باشد و اگر آثار ورم پیدا بود ورمی باشد پس اگر با ثقل و ضربان بود ورم فلغمونی باشد و اگر با تلهب و لذع بدون کثرت ثقل
بود ورم حمره باشد و ایضاً شناخت این امر که بخارات از کدام خلط ست از لون وجه وغیره علامات مخصوصهٔ هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو و چشم سرخ
مکدر و گرمی و التهاب در سر محسوس گردد و اوداج کشیده و نبض ممتلی و چشم برآمده و احساس حاسهٔ شم برائحهٔ دم و تغیر طعم دهن بحموضت و عطش باشد و در خواب
اشیای سرخ بیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد مشبع و شدت نخس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ ملتحمه مائل بزردی و خیالات چیزهای زرد و رویت
نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهبج وجه و کثرت ثقل و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت منخرین و کنج دهن و حرکت
چشم و تغیر طعم دهن بمالحیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل بسیاهی و یبس و وسواس و حزن و اشتهای کاذب و بطوء حرکت چشم
و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی دمعه و تقلص ملتحمه و رویت خوابهای مشوش و اشیای سیاه و دخان در خواب بود بخارات سوداوی باشد علاج بعد
تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد علاج کنند و ایضاً اگر از کثرت اخلاط
باشد بتنقیه خلط غالب از بدن و سر بفصد یا اسهال حسب واجب کنند پس عنایت بتقویت راس مصروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل با سرکه
خوب برهم زده بر سر ریزند و ایضاً در ابتدا اطلیه و ادهانات مقوی سر مثل صندل و اقاقیا و آس و اثل و گل سرخ بسازند و طلای کافور و گلاب و آب برگ بید
نیز نافع و بطبیخ خشخاش و جو و گل سرخ نطول سازند و در آخر بعض ادویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن مخلوط نمایند و سرمندی نوشته که در بعضی
دموی از منقیات دم مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب و سرپهوکه مساوی ست چه این دوا منقیه از صفرا مختلط بخون می نماید و ثوران او ساکن
میکند معاً از کبار منضجات و منقیات دم مستغنی میسازد و بعد تنقیه و اسهال و تقویت راس برای منع بخارات خورانیدن فواکه قابضه مثل انار و به و سیب
مفید بود و کذا او است خوردن گلقند شکری با اهلیلهٔ زرد و گل بنفشه و طلای افیون و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوع حار مفید گفته اند و چون حال
بصلاح گراید تغذیه بطعامی که خالی از تبخیر باشد مثل مزوره بقول و مثل عدس مقشر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندکی از لحوم سریع الانهضام
لطیف مثل چوزهٔ مرغ مطبوخ با آب غوره و آب انار و آب لیمو بدهند و بتدریج اعاده بعادت او نمایند و در مادهٔ حار و بارد مرکب و فصل گرم و مرض

مزمن که دفعتاً راحت و دفعتاً ظهور صعوبت شود بعد فصد سر رود و برآوردن خون بقدر ربع و سیر این دوا سود مید هد سپستان یازده دانه خطمی اسطوخودوس
هر یک شش ماشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شیرهٔ مغز تخم کدو هندوانه چهار ماشه
شربت بنفشه دو تولہ داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرص مثلث که دران صمغ سرس داخل ست بآب سوده بر شقیقه ضماد می کرده باشند و اگر خلط
بارد باشد بعد تنقیه مداومت بخوردن گلقند عسلی مع هلیله کابلی و اسطوخودوس و طلا الصبر و زعفران و مرکی بآب نمک سفید بود و آنچه دران ادویهٔ قلیل الحرارة
مقوی راس مثل بابونه و اکلیل الملک و گل سرخ و فقاح اذخر و نعناع رطب و مانند آن جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض زائل نشود
ادویه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل نمام و مرزنجوش و پودینهٔ نهری و بری و برگ غار و قصب الذریره و شونیز مخلوط سازند و اگر مادهٔ مرض خلط غلیظ باشد
ادویهٔ مستفرغه مثل حب صبر استعمال کنند و بصبر و کافور و اندک مشک سعوط نمایند و بر پیشانی و هر دو شقیقه ادویهٔ ملطفه مثل زعفران و مر و دم الاخوین و صمغ عربی
و اندکی افیون طلا سازند و آنچه دران ادویهٔ محلله مثل پودینه و برگ غار و قصب الذریره پخته باشند بر سر ریزند و ایضاً در مادهٔ غلیظ که با وی حرارت شدید نباشد
اولا ادویهٔ مسخن و ملطف استعمال نمایند بعد ازان آنچه تلطیف و تحلیل بقوت نماید مثل خردل و نطرون بعمل آرند و چون مرض انحطاط نماید اولا ادویهٔ معطسهٔ خفیفه
بعده معطسات قویه استعمال کنند و سعوط بندق هندی با اندک زعفران درین باب از مجربات ست و افیون مرکی زعفران جند بیدستر سوده با آرد جو و آرد خطمی
برکتان آمیخته بآب گرم یا گلاب یا آب ریحان سرشته بر مقدم سر ضماد نمودن مسکن قوی درد خوده و شقیقه هست و صاحب شفاء الاسقام نوشته که در غالب این
مرض از سردی پیدا باشد بنابر ازمان مرض حتی که قسم حار او مستحیل ببارد میشود پس معالجهٔ او بعلاج صداع بلغمی نمایند مع زیادتی تحذیر ازان و آنچه تجربه کرده ام بعد تنقیه اطماع
مثرودیطوس و تریاق ست و سعوط بآب مرزنجوش و ازینجاست که بعض متاخرین می نویسند که در نضج و تنقیه مواد این بهمی پردازند که در صداع بلغمی نوشته شد و تقویت
معده و دماغ باطریفل کبیر انطاکی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسباسه قرنفل زنجبیل تخم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن بابونه و نرگس سرشته
نیمگرم بر جبهه سر نهند و بالائیش تکمید از زیره کرمانی و شونیز و سعد و اذخر و گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صره بسته بگلاب و کیوره گرم تر نموده بکار برند و این
تدبیر نیز از مجربات ست حجر ارمنی و نطرون و حجر قبطی و دار شیشعان هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن نرگس و زنبق آمیخته تا یک ساعت بجوشی مالیده بعده برگ
حنا و شبت هر دو تازه داشته هر یک یک دسته در پارچه پیچیده با آرد نخود آغشته در تنور گذارند که پخته شود دگر باگرم بر جبهه سر نهاده از عصابه محکم بر بندند بالجمله چون علت مطول
گردد و تمکن گرد ادویهٔ قوی التحلیل و نطولات و سعوطات و نشوقات محلله استعمال نمایند و بهنگام شدت درد و اضطرار درین نوع از مخدرات ضرر زیاده میشود
و بیضه که بسبب ورم باشد علاجش بعلاج اورام راس نمایند اقوال حذاق طبری مینویسد که صداع معروف به بیضه دو قسمست یکی آنکه از بخارات صاعد
بسوی سر متسکن در حجاب موضوع بر قحف از خارج و جلد راس باشد دوم آنکه از بخارات متسکن در حجاب موضوع بر قحف از داخل بود و این بخارات یا صفراوی یا بلغمی باشد
یا سوداوی یا رطوبی یا دموی و برای هر واحد ازینها علامت خاص ست که بران دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دموی محتبس در حجاب خارج است
که فصد قیفال کنند مع وجود قوانین فصد مرچه اگر بیرا بیضه حادث شود و آن ضعیف القوة باشد آنرا عوض و استرخای جفن اعلی بهم رسد زیرا که قوت از فصد سستر می گردد
و این بارها فصل هکذا انش خود در تدبیر مشائخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون مقدار واجب تنقیه باین دوا نمایند ترنجبین خراشیده چهار درم آلو بخارا سی عدد
عناب پنجاه عدد هلیله زرد بست درم سنا و افسنتین هر واحد پنج درم همه را بجوشانند و یک شربت ازان بنوشند و بعد اسهال تغذیه بمزورات و عدسیات سازند
و اگر استفراغ بیکدفعه کفایت نکند دو سه مرتبه نمایند اگر ازان مانعی نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود محاجم میان کتفین نهند و بعد حجامت آنچه دران سبوس گندم
کوفته و کشنیز خشک جوشانیده باشند در نیمروز قبل از غذا بر سر ریزند و اگر ازین زائل نشود این ضماد استعمال نمایند شیاف مامیثا و پوست در بندی هر واحد یک درم
در آب کاسنی بست درم حل کرده آرد جو و خطمی و برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسایند و در شب ضماد نمایند و صبح دور کرده آب نیمگرم بشویند و در شب ثانی
اعاده آن نمایند و بهتر آنست که استعمال نطول مذکور و بعده این ضماد متواتر و بترتیب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند و بر ساقین شرط زنند
بعد تنقیه بدوا و فصد و در جمیع این معالجه هنگام استعمال ادویه رعایت قوانین آن واجب ست تا خطا واقع نشود و بقراط در ابیذیمیا ذکر کرده که بیضه گاهی بیجان

میکنند و یا متولد میشود از نزول در آب سرد بسیار و یا از ضعف قوت اما هنگام نزول در آب بارد بهر آنست که حجاب قحف زیاده از واجب سرد میگردد و بخار آنکه
ازان تحلیل میشد دران محتقن میشود و اما هنگام ضعف قوت از برای آنکه قوت از دفع بخاراتی که درین موضع بهم میرسند ضعیف میگردد و چون چنین باشد مراعات
قوانین واجب بود تا از وقوع خطا امین باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض زائل نگردد مریض را بنوشیدن نقوع انبرباریس و ریوند و عناب امر کنند و نسخه آن
اینست بگیرند عناب جرجانی تخم دور کرده یک رطل بغدادی و انبرباریس تازه منقی از دانه یک رطل و ریوند خالص سه درم تخم کشوث یک کف تخم کاسنی یک کف این همه را
در ظرف غضار یعنی آوند گل پاکیزه خوشبو کنند و بران آب گرم چندانکه بپوشد و یک انگشت بعرض بالای آن باشد بریزند و سه روز در گرما و پنج روز در سرما آفتاب نهند بعده
بست درم
مریض هر روز یک قدح ازان با ده درم شربت عناب بسرکه بنوشند و این نسخه بگیرند عناب جرجانی خالص کرم ناخورده یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم
پوست بیخ کاسنی یک دسته در سرکه بمقداری که آنرا بپوشد سه روز تر کنند بعده جوش قوی داده سرکه را صاف کنند و بدارند تا مروق گردد و بار دیگر صاف کرده ازان
سکنجبین بپزند بقوام معتدل و هر روز یک قدح متوسط از نقوع مذکور با ده درم این سکنجبین بنوشند که این مرض و سائر امراض دموی را شفا بخشد و اگر این مرض از
بخارات دموی محتبس زیر غشای موضوع قحف از داخل باشد همین علاج کنند لیکن اینقدر زیاده نمایند که بعد فصد و استفراغ امر بدوام بوئیدن بنفشه و سعوط
کردن روغن آن بدفعات متوالی کنند و بعد ازان باین روغن سعوط نمایند بگیرند سوسن اصفر اندک و گل کشنیز اگر وقت او باشد و الا برگ او سبز اندک و عصاره بیخ انگور
یا قداح او اندک و همه را بسایند تا مثل مرهم گردد و اگر مقدار این همه ادویه صد درم باشد در سرکه سه صد درم حل کنند و بران سی درم روغن بید و بنفشه انداخته باتش
نرم بجوشانند تا سرکه فانی شود و روغن بماند پس صاف کرده بدارند و هر روز یک درم ازان سعوط کنند و دو سه دفعه بعمل آرند که این در معالجه نوع دموی بالغ النفع ست
و اگر بخارات رطوبی محتبس در حجاب خارج باشد تنقیه باین طبیخ اهلیله کنند بگیرند هلیله کابلی پنجاه درم سنای حرمی خالص ده درم مویز طائفی منقی بست درم و بدستور مطبوخ
جوشانیده یک شربت ازان بگیرند و دران یک درم ایارج فیقرا و دو ثلث درم غاریقون و نیم درم تربد آمیخته بعد پنج روز هفت درم شکر داخل کرده بنوشند و چون دوا اخراج
گردد غذا زیرباج حلو دهند و از سائر اغذیه ردیه مقوی ماده مرض منع کنند پس اگر نافع نباشد دو یا سه شربت حب واجب بنوشند و میان هر شربت فاصله ایام بسبب
قوت و سن و مزاج مریض کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج سازند و تحنک بدان نمایند اگر مزاج مریض ازان متغیر نشود و اگر این کفایت
نباشد از آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک تخم حنظل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و بدفعات استعمال نمایند و اگر کافی نبود روغن سوسن
و روغن ناردین و روغن قسط بمالند و مصطگی و عود خام بخایند و جلنجبین مصطگی بخورند و اغذیه ناشفه قلیل الرطوبة تناول کنند و اگر این هم کفایت نکند این ضماد بعمل آرند
آرد کرسنه آرد جو خطمی هر واحد ده درم صبر و مر و بابونه و اکلیل الملک هر واحد سه درم سنبل الطیب نیم درم همه را سائیده با سرکه ممزوج با آب خوب آمیخته قدری روغن [illegible]
یا روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند و اگر ازین مزاج مریض بحرارت متغیر شود و رطوبت گرم گردد این تدبیر ترک سازند و اعاده بسوی تنقیه بحب صبر و حب ایارج
و حب قوقایا کنند و اگر اثر نکند و مرض زائل نشود لزوم این نقوع صبر نمایند بگیرند صبر سقوطری ده درم مقل ازرق و عود و ج و زرنباد هر واحد سه درم بیخ سوسن
و سعد و مویزج هر واحد پنج درم همه را نیم کوفته سی درم مویز منقی و سی درم عسل سفید و آب گرم بقدریکه بپوشد بران انداخته در آفتاب بگذارند تا آنکه جوش خورد و ساکن
گردد پس هر روز یک قدح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند بحقنه لین که دران اندک شحم حنظل پخته باشند
بر روغن خیری و روغن یاسمین لزوم نمایند و اگر بخارات صاعده رطوبی محتبس در حجاب داخل قحف باشد بر علاج مذکور این قدر زیاده نمایند که شرب نقوع مذکور
ترک بکنند و بر روغن مصطگی و روغن یاسمین و روغن خیری و مانند آن سعوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بگیرند گل ترنج و در روغن خیری جوش کرده اندکی ازان
سعوط کنند که این در معالجه او بالغ النفع ست و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات او محتقن در حجاب خارج قحف بود علاجش استفراغ بطبیخ هلیله است اگر مانعی
ازان نباشد و فصد بعد استفراغ و نسخه او این ست بگیرند پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی از لیف و تخم هر واحد سی درم آلو بخارا سی عدد عناب جرجانی پنجاه عدد
کشوث تخم کاسنی هر واحد کف افسنتین سه درم تربد کوفته دو درم بدستور مطبوخ پخته یک شربت ازان بگیرند و سه طسوج سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشند
و بعد این مطبوخ پنج روز صبر کنند بعد ازان فصد قیفال نمایند و شرب ماء الشعیر که دران جماز نخل با طلع باشد و اگر یافته نشود عناب و سپستان جوشانیده باشند لزوم

واگر این کفایت نکند اعاده استفراغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش و بنفشه ریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم کاسنی هر واحد دو کف
همه را بپزند تا مهرا شود و پس اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار ریزند هر روز یک دو دفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند جرادهٔ کدو جرادهٔ خیار هر واحد یک کف شاخ نرم بید
یک باقه غنچه یا دام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باریک بسایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته بر هم زنند و مدام بر سر ضماد نمایند و اگر
کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف مامیثا باریک سوده یک درم صندل سفید سوده یک درم همه را در شیشه کرده مخلوط نمایند و دائم
تمریخ سر بدان کنند و بدانکه استعمال سرکه و روغن در جمیع انواع این علت مأموربه ست زیرا که در سرکه لطافت و غوص و تقطیع اخلاط و تحلیل آنست الا در نوع سوداوی
از ان زیرا که در ان تقویت این خلط است و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سی درم آلو و عناب هر یکی پنجاه عدد
کشنیز خشک و توت شامی خشک هر واحد یک کف تمر هندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدری که بپوشد بران ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعده یک قدح با ده
درم سکنجبین بنوشند و بر شرب سکنجبین لزوم نمایند و از غذا بر زیرباجات و حصرمیات اقتصار کنند و دائم بدلک قدمین و بستن ساقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی
محتقن در حجاب داخل قحف باشد و این قسم بیضه با اهل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا آنرا صداع یرقانی میگویند و علاج این علاج مذکور ست غیر آنکه در علاج این
ترک شرب نقوع و شربت مذکور نمایند و مدام بروغن بنفشه و آب طلع و شیر دختران سعوط سازند که این بغیر شک ازالهٔ آن می نماید و اگر مرض سوداوی باشد و احتقان
بخارات او در حجاب خارج قحف بود و این اشر و اعسر انواع اوست مریض را بعد پرهیز با استفراغ از مطبوخ افتیمون یکدو دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بروغن
بنفشه دفعات متوالیه سعوط کنانند و الا تدبیر مرطب بردازند و شیر بز یا خر یا دختر بر سر دوشند و عقب آن آب نیم گرم که در ان جمسفرم و اندک سبوس و خطمی پخته باشند
بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند به تناول هلیلهٔ کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیر ست چون مثل یکی از اجزای او افتیمون و مثل ربع جزو از اجزای او
مصطکی و عود خام و مثل سدس جزوی از اجزای او گاؤزبان و برگ بادرنجبویه و مشک طرامشیع زیاده کرده مثل اطریفل معجون سازند و این در هر سه روز یکبار بخورانند
و استنشاق روغن بنفشه و تقطیر آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند بگیرند موم روغن بروغن بنفشه و بعد فرود آوردن از آتش اندک آب جاری
و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعد از ان با آب نیم گرم بشویند و اگر امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد فصد صافن کنند
که این آن خلط را باسفل بدن جذب کند و گاهی صاحب و النقوع صبر به نسخه که سابق مذکور شد می نوشانند در ان هلیله سیاه و افتیمون و افسنتین می افزایند
و هر روز یک قدح از ان نوشانیده ساعتی بران صبر کرده امر بنوشیدن قدحی از شیر بز می نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بوسواس و مالیخولیا
منتقل میگردد پس عدول از تدبیر او بتدبیر مالیخولیا و ترطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل قحف محتبس باشد علاج این همانست که مذکور
شد و در ان این قدر زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون زائل نشود سعوط باین روغن نمایند بگیرند دارشیشعان یک دانگ و برگ لسان الحمل
یک درم و برگ بادرنجبویه یک درم و فیل گوش اگر یافته شود یک درم و اگر یافته نشود اندکی برگ مرزنجوش و همه را در روغن بنفشه جوش داده بدفعات سعوط کنند
در هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجهٔ او بالغ النفع ست و بدانند که آنچه از علاجات انواع بیضه ذکر کردیم آنها از بسائط اوست و اگر نوعی با نوع
دیگر مرکب گردد استخراج او از علامات و اعراض آنها موقوف بر طبیب ست و هرگاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه بجزو اقوی
از اجزای ترکیب ست قوی نمایند و آن با استقصا بیان کرده شد شیخ الرئیس میفرماید اگر معلوم کنند که در بیضه خون بسیار ست و سبب اول یعنی موجب این صداع
ابتدا او سبب محرک او خون باشد فصد نمایند و اما اگر دلائل بران قائم گردد که اخلاط بازدست و مدت بر مرض طول کند و ایضاً در ابتدا رادعات استعمال کرده باشند
نطولات بآنکه در ان محللات اندک و مسخنه مع جمع اندک و قبض باشد مثل فقاح اذخر و بابونه و نعناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد
استعمال نمایند و بتدریج قوی کنند و بچیزی که لائق او بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر مصطکی در بیضهٔ خلطی سودمند ست و در هر سه شب یکبار تعاهد این نمایند و در
استفراغات این حب قوقایا استعمال کنند اگر احتیاج بقوی از ان افتد بعده طبیخ خیار شنبر بچهار مثقال روغن بید انجیر بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ تنقیهٔ دماغ و حجب
باشیای مقطع می آن که معلوم شده باید کرد و ازین قبیل است شمومات مشک و عنبر و کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده ببویند و برای تعدیل حرارت آنها و گاهی با وجود این صبر

تا بتقویت تحلیل جمع شود و ضمادات حاره و مخدره که در انواع صداع مذکور شد لزوم نمایند چون مرض انحطاط نماید حمام و اضمدهٔ قوی التحلیل استعمال کنند و مادام که
این مرض در ابتدا بود و معلوم کنند که مواد حارست پس تدبیر او بدانچه در علاج امراض دماغی حار دموی و صفراوی مذکور شد باید کرد و مغز خیارشنبر بروغن بادام
چند روز متواتر بنوشانند و سعوط مومیائی و روغن بنفشه ایشان را نافع ست و بدانکه بیضه چون طول میکشد مستحیل بمزاج برودت میگردد و اگرچه از سبب حار باشد پس
بیضهٔ مزمنه را قلع نمیکند مگر دوائی که قوی التحلیل و الاسخان باشد و گاه سعوط القرص کوکب و ثلیثا و دوار المسک و مانند آن که هر کدام از آن در شیر دختران حل
کرده باشند ایشان را نفع میکند و خصوصا هنگام اشتداد وجع و غلبهٔ سهر و اما داغ و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در بیضه بطریق صداع کهنه است و اما غذا
از آنچه منجر نباشد حتی که عدس بروغن بادام شیرین و همچنین آب لقول دهند و اگر بمثل این غذا بسبب قلت بخار آن صاحب بیضه بار داغتذا نماید باک نیست
و اما طلا باید که گاهی مائل بتخدیر اندک نمایند و غرض اعظم در آن تحلیل باشد و ازین اطلیه افیون و دم الاخوین و زعفران و صمغ ست هنگام ضرورت محوجه بتخدیر از
صدغ تا صدغ دیگر بدان طلا نمایند و ازین قبیل ست زعفران و بازو و اقراص کوکب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و لقرابادین و الواح ادویهٔ مفرده رجوع
کنند سویدی از اطبا نقل کرده که در بیضه و خوده بار د حب بلسان نافع ست و سعوط عصارهٔ قثاء الحمار بروغن بادام یا بشیر دختران و کذا فاوانیا القدر فلفل بروغن
بادام و کذا قرص کوکب بمقدار مذکور بروغن مسطور و کذا قاقله کبار ربع درم بروغن بادام و کذا آب چقندر سه قطره و کذا سکبینج و القدر حبه مومیائی بروغن بادام و شرب
و ضماد دوار المسک حلو و سعوط آن بروغن بادام تلخ و ضماد موی سر سوخته بنمک و آب در حمام و کذا فرفیون یک درم زیت کهنه ده درم موم زرد دو درم و کذا نمک
طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا زرماو بسرکه سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا نعنع و گل خیری و روغن
گل و کذا حنا با آب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارند و استعمال مشک بهر تقویت راس و نفوخ سکبینج و بورق و کندش و بعد آن سعوط بروغن بادام نیز هر واحد
نافع ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سریع القبول باخلاط باشد و آنرا امکان دفع آن نبود و علاجش تقویت دماغ
و سرست بشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن همه بحسب واجب بعد از ان تنقیهٔ دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه و رطوبات فاسده بایارجات و حبوب و شیاف ارو
حل طبیعت بحقنه حاد و حمولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم شکر سفید ده درم و غذا نخود آب بماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام
و اگر سداب تر تربیت بپزند تا سبز گردد و سداب مضمحل شود و نیمگرم از ان بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجهٔ این صداع فضول ست ولیکن
بهر حال علاج کنند تا زیاده نشود و نه بنزول الماء انجامد و این حب صاحب بیضه را نفع کند صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یک مثقال مصطگی نیم درم کوفته
بحب مرزنجوش یا آب کرنب حبها سازند و این یک شربت ست و این حب قوقایا از البسیار نافع ست عصارهٔ افسنتین صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیا نیم دانگ
شحم حنظل دو دانگ کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت ست ابن نوح گوید که این صداع زائل نمیشود ولیکن معالجهٔ آن بهر حال باین طور نماید
که آب خیارشنبر منقوع سپستان بقدر سکرجه با یک مثقال تا سه مثقال روغن بید انجیر در هر هفته یکبار بنوشانند و بمقدار یک فلفل فلونیای فارسی یا رومی در شیر دختران سعوط
کنند و ایضا نیم درم از ان بخورانند و دوار المسک هر دو طلای صدغین با دویهٔ لا زوقیه اربعه که در آخر قول شیخ مسطور شد بسفیدهٔ بیضه سرشته بر دو پارهٔ کاغذ طلا کرده ضماد
ست و آب ریاحین خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر و مصطگی و دادن فلونیا و سعوط
این به بشیر دختران حل کرده نمودم و در ساکن شهر گیلانی بنویسید که این دوا صداع مزمن را نافع ست چهل درم شونیز و چهار درم عصارهٔ قثاء الحمار بسایند و بروغن
سوسن یا نرگس جدا حل کنند تا مثل قیروطی گردد و با اندرون بینی بدان لطوخ نمایند و ایضا بگیرند بخور مریم هشت درم و نطرون سرخ چهار درم و اگر عصارهٔ قثاء الحمار
در بینی داخل کنند بهتر بود و با بخور مریم در بینی و مقعد و اخضره و لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد او جالینوس بارده بهمرا نافع ست بگیرند بهو فار الفقون چند بید ستر
با آب سرکه اسپند کنجد جز و حب النیل نیم جزو هر راسوده بقیروطی روغن گل یا بابونه موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر در بعضی اوقات درد شدید عارض شود که طاقت
برداشتن آن نبود داشیای مسکن صداع استعمال نمایند ایضا لطوخ نافع در و سرست بگیرند عصارهٔ قثاء الحمار هو فار الفقون ده درم افیون دو درم ابیسون بزر البنج زعفران
بیخ سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند و وقت حاجت بسرکه در آب سوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظه و ریح نفخه را

نسخهٔ حب قوقایا

نفع بخشد واین دوا نیز اوجاع کائن از کیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یک جزو جند بیدستر یک جزو در آب حل کرده در گوش جانب درد اندازند و امر کنند که
در آبزن در آید واندک مکث دران نماید پس بر آید و حسب عادت استحمام کند و اگر دوای مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست وایضاً بگیرند حب الغار
مقشر دو درم خردل یک درم و بآب سوده ضماد نمایند واین دوا نافع ست کسی را که اذیت از امراض بارده رسد و اگر چنان باشد که یک مرتبه استعمال نماید بعد آن در حمام
در آید و از مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بگیرند زفت یک رطل موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضلهٔ صدغ لطوخ کنند
و کسانی را که صداع از بخارات حار عارض شود ایشان را سزاوار نیست که بدوای متخذ از فرفیون قریب گردند حکیم شریف خان در حاشیهٔ شرح اسباب
مینویسند که گاهی درد بعد فصد هیجان میکند بسبب تحریک ابخرهٔ محتقنه و درین هنگام می باید که تسکین نماید و کسی که بعد فصد معتاد بغشی باشد فصد او را جائز نبود
مگر آنکه مضطر گردد پس تناول ربوب مشوش بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا الفصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشایند بعده عروق دیگر زیر
قصاص شعر و اگر صحت نیابد شریانین پس گوش که منتفخ باشند ببرند بعد ازان حبس خون بلا زوقات معمول از صمغ و کتیرا و سفیداب ارزیز یا خاکستر بود ار کنند و اگر
کفایت نکند داغ دهند و بعض ثقات این معجون تصنیف کرده اند که از نکایت بیضه خلاص میگرداند بگیرند تربد و غاریقون وایرسا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقرقرحا
هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس دارچینی مغز پسته خولنجان انیسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز چلغوزه زعفران فلفل سفید زراوند مدحرج لک قسط شیرین
هر یک نیم اوقیه جند بیدستر عود هندی قاقله کبار و صغار سعد کهربا کتیرا مغز بهیدانه هر یک سه درم کوفته بیخته در سه چندان عسل مصفی که از یک رطل آب برنجاسف یا بزر
کرفس تنقیه آن کرده باشند معجون سازند و برای کسی که ارادهٔ اسهال بود سه مثقال و کسی را که مداومت بران نماید از نیم مثقال تا دو درم بخورانند و اسحٰق گفته که
هشت درم بخور مریم خشک و دو درم بیخ سوسن خشک و یک درم بورهٔ سرخ سوده بطریق سعوط استعمال نمایند که درد او در ساعتی ساکن کند و کسی که تعاهد بدان نماید
ضرور این مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون موی سر تر اشند و بحجر مصری یا نطرون بخار ندپس بخا و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد و این حب بدن و اعضای
سر را پاک کند لاسیما اغشیه و اعصاب او را بگیرند شحم حنظل و صبر هر یک ده درم فرفیون پنج درم مقل ازرق ده درم و حبها سازند و در هفتهٔ اول هر روز دوازده قیراط استعمال
کنند و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث بست و چهار قیراط و همچنین تا آنکه بسی و شش قیراط برسد و برهمین مقدار توقف کرده تعاهد بران نمایند تا آنکه نقاهی تام حاصل شود
و متقدمین در زمانهٔ قدیم برین حب اقتصار میکردند بهر آنکه او را معنی از شل ایارج جالینوس و لوغاذیا یافتند و بدانند که استعمال چوب چینی بعد فصد و مسهلات درین باب نافع است

شقیقه

و آن دردی ست در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر و اکثر این مرض ذی ادوار میباشد و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق ضعیف
سرست و یا حصول خلطی ردی یا ریح دران شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سوء مزاج ساذج کمتر میباشد و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس
دماغ یا اغشیه داخل قحف باشد و درین حالت مریض درد عمیق تا بن چشم دریابد و در چشم اعراض ردی ظاهر شود و کثرت خواب مشوش بود و گاهی در غشای خارج
قحف و اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار راحت از نهادن دست بموضع درد یابد و ضربان عروق بود و موادی که بمواضع مذکوره میرسد یا از اورده و
شرائین خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و حجب او که بنا بر قوت خود از طریق درز ها دفع میکند و بقول سمرقندی مادهٔ این مرض در اکثر امر اندر شرائین سر میباشد
و آن مادهٔ بخارات بود و یا اخلاط حار یا بارد طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسند اگر سبکی سر بیان کند و با آن ملمس
موضع الم حار و نبض سریع بود پس از احساس طنین در گوش و وجود ضربان عروق و هیجان درد عند قبض شکم و سکون درد از ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند
اگر این اعراض یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با سبکی سر ملمس بارد بود از حال کشیدگی در سر و احساس دوی در گوش سوال کنند اگر باشد سببش ریح بود و اگر
مریض در جواب اول گرانی سر بگوید و با آن ملمس گرم و نبض سریع بود از ضربان صدغ و شدت درد و راحت از مبردات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد
و اگر باوجود گرانی سر ملمس سرد بود حال تسکین درد بمسخنات و طول زمانهٔ مرض و کثرت عروض زکام در سرما نیز بپرسند و این نشان مادهٔ بارد ست بعده آثار مخصوصه
هر خلط از رنگ چهره وغیره که در بحث بیضه مذکور شد دریافته حکم بر مادهٔ خاص که خون ست یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت ظهور علامات ترکیب مادهٔ بر مواد

مرکب حکم نماید و هرگاه با وجود آثار ماده مریض شکایت غثیان و تهوع نماید پس بپرسند که تهوع با قی ست یا بدون قی اگر با قی باشد و از قی تسکین یابد ماده شقیقه در معده باشد و شقیقه بمشارکت معده بود و اگر تهوع بدون قی باشد یا با وی قلق بسیار و اشک مفرط و انتفاخ هر دو شریان پس گوش بود ماده آن در عمق بدن یعنی عروق منقسمه در اعضای داخلی باشد

علاج کلی شقیقه

بعد تشخیص سبب در شقیقه بخاری و ریحی آنچه در علاج صداع بخاری و ریحی گذشت بعمل آرند و در خلطی هرچه از تعدیل و تنقیه در علاج صداع دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی مسطور شد حسب سبب مشخص بکار برند و فصد خصوصا رگ پیشانی و پناگوش و مسهل و حقنه و جذب ماده و ضماد و نطول و غیره سائر تدابیر همان نهج و بطریق تقیه در حقنه و خود ده گذشت استعمال نمایند الا آنکه عنایت در سعوط و نطول و تدهین و اطلیه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص این مرض در ینجا مسطور میگردد حکیم جنابه گویند که از جمله معالجات مخصوصه این علت این ضماد از مجربات ست بزر البنج زعفران بسباسه صمغ عربی کتیرا حب کاکنج گل بنفشه افیون هر یک نیم ماشه گل ارمنی یک ماشه در گلاب سوده بر پاره کاغذ مدور بشکل فلوس تراشیده دران سوزن بسیار زده بر یک جانب آن ادویه مذکوره طلا نموده بر صدغ چسپانند و تجربه کاغذ نهادند همچنین بجوی پارچه کوی و دارالی سبز نفع میکند و اول بحمام رفته غسل کنند و بعد از ان یک عدد زرده بیضه مرغ و اگر بیضه سنگ پشت باشد بهتر ست گرفته بر روی کیسه ریخته و سوراخ گوش جانب علیل بران نهاده خواب کنند و یا همچنان بدارند تا آنکه گوش همه را جذب کند و همینسان سه چهار روز متواتر عمل آرند که مجرب ست و اگر دو عدد فتیله از پارچه کوی بحجم خنصر ساخته مدور نموده بروغن خشخاش و بنفشه با دام نیمگرم غوطه داده یکی بر صدغ و دوم بر پیشانی نهاده از تسمه چرم بودار که بحجم دو انگشت در عرض باشد محکم بران گردانیده بر پس سر او ببندند و تا بوقت زوال سه چهار مرتبه تجدید فتیله نمایند و دو فتیله باریک ساخته بصبر سوده در روغن آمیخته آلوده در هر دو گوش نهند که در هفته صحت کلی میشود و مجرب ست مسیحی گوید که در شقیقه اولا تنقیه بدن بفصد اگر دموی باشد و یا با دویه مسهل ماده نمایند بعد از ان شق علیل سر و عضل صدغ را با پارچه بمالند تا آنکه سرخ و گرم گردد بعد از ان ادویه مسخن یا مبرد بحسب ماده مرض بران استعمال کنند و ادویه مقوی راس که دران قبض باشد مخلوط سازند مجوسی گوید که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه تمریخ جبهه و عضل صدغ جانب علیل قبل وقت دوره است بروغنها و اضمده موافقه آن بعده با جتذاب ماده بسوی اسفل از حقنهای لینه اگر ماده حار باشد و اگر بارد غلیظ بود بحقنهائی که دران ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از معده بسوی دماغ حادث شود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد و دانند که سبب حدوث او خلط ردی در عروق پس گوش یا در شریان صدغ ست پس هر کدام را از ان که ممتلی و سریع الحرکه یابند قطع کنند که این آخر علاج اوست و مداوات سائر انواع شقیقه بحسب آنست که در صداع ذکر کردیم و ذکر بعض ادویه که بالخاصیت در اقسام شقیقه نافع ست موی سر انسان در صره بسته بر جانب علیل آویختن و کذا دهنه فرنگی و همچنین استخوان صدغ زخمه یمین بر جانب یمین و یسار بر یسار آویختن و ایضا تعلیق هفت عدد طاقات سداب بر جانب علیل و سعوط زهره بز جبان و کذا برگ شاهسفرم و کذا مغز سر بوم بروغن بادام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن خشخاش خوابی و کذا روغن شونیز و کذا بندق هندی و ایضا آب بیخ چقندر سه قطره و کذا زهره مرغابی بروغن بادام و کذا آب کشنیز سبز و شموم مصطکی و عنبر و مشک و جوزبوا و گل یاسمین و سیب و نرگس و گل خیری و بخور استخوان سگ و کذا اسندروس و قطور جدوار نبسبجی با آب سوده در گوش مخالف جانب درد هر واحد مسکن وجع شقیقه است و اگر خرما چهار عدد در شیر گاو یک آثار جوشانیده خرما بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که مقارن طلوع آفتاب بود از مجربات اطبای هند ست و کذا بخور سفیده و ر بر کاغذ مالیده فتیله ساخته و کذا زنجبیل صندل سفید پوست بیخ ارند آب ششتر بیخ سانهی سوده بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حار و بارد را مجرب و بی نظیر نوشته و همچنین تخم هلیله سائیده با آب نیمگرم ضماد کردن و ایضا بیخ ستاور تازه کوفته آب او برآرند و برابر آن روغن کنجد انداخته بجوشانند چون آب بسوزد و روغن بماند بر سر بمالند که در انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشان ست

علاج شقیقه حار

در قسم دموی بعد فصد قیفال یا اکحل فصد رگ پیشانی و رگ بینی و حجامت میان دو شانه و فصد صافن و حجامت ساقین یکی بعد دیگری بفاصله چند روز و تلیین طبیعت بملینات مثل ماء الفواکه با خیار شنبر و بدون آن یا مطبوخ خیار شنبر و اطلیه که دران زعفران باشد مثل طلای زعفران و حضض بگلاب بر شقیقه

نافع بود و در صفراوی تنقیه بفصد و مطبوخ هلیله مفید بود و در صورت مادهٔ صفرا در معده نقوع صبر در آب کاسنی نافع و القول جرجانی ایارج فیقرا در جمیع انواع شقیقه
سودمند است و ایضاً در شقیقهٔ حار گل بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آلو بخارا پنج دانه بهدانه سه ماشه
شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب مرکب نیز مفید و سعوط طباشیر و طلای قرص مثلث با آب
کوکنار مجرب است و ایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ حشائش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و خطمی و پوست خشخاش
و مانند آن بر سر ریزند و اطلیه و مروخات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آمیخته نیم گرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ لازقات
و لطوخات معمولی بعمل آرند که بعد منع ضربان درد ساکن میشود و اگر شقیقه با اغما باشد عناب بهدانه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج توله
جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و نخلخه و پاشویهٔ بارد و حجامت استعمال کنند و اگر از مادهٔ دموی و صفراوی
مرکب باشد بعد حجامت قفا لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کاهو شیرهٔ کشنیز خشک شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشخاش گل نیلوفر بزرالبنج افیون زعفران
صمغ عربی مغز خستهٔ شفتالو کوفته بیخته در آب کوکنار بر پیشانی ضماد کنند و در مادهٔ مرکب صفرا و بلغم ایارج فیقرا سوده باطریفل سرشته بخورند بالایش گاوزبان عناب
بنفشه و دیگر عرقیات جوشانیده خمیرهٔ بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور رسانند و بگیرند بعد دو سه روز طبع نرم شده نجات حاصل میشود و اگر با نزله و درد چشم باشد
عنب الثعلب هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار عدد سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده
صاف نموده نبات دو توله داخل کرده دهند و نزله بند و چهار روز زلو نهند بعده اگر سوزش چشم بود اطریفل کشنیزی توله اسطوخودوس یک ماشه کوکنار نیم ماشه سوده
بهم آمیخته همراه عرق مکوه هر دو وقت بدهند بعده عناب چهار دانه سپستان نه دانه خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس دو ماشه گاوزبان
سه ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر با هیجان درد و نزله باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه
بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و جدوار یک ماشه حضض مکی دو ماشه
بگلاب و سرکه سوده بر شقیقه ضماد نمایند و کوکنار گلنار عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد بآب کشنیز تازه
و لعاب اسپغول و رب توت غرغره کنند حکیم گوید آبیکه در آن صندل سفید یکشب خیسانیده باشند سه قطره یا بیشتر در بینی قطور مکرر کردن شقیقه را زائل کند و در خلاصه
است که برگ مرو به شیر زنان سائیده بجامه پالوده سعوط کردن در شقیقهٔ حار فی الحال درد را ساکن سازد و الا همان جانب در گوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود

اقوال حکما رسو بدی گوید که تمر هندی و شیر املج شرباً و ملازمت سرکه تند با آب ممزوج همراه نان اکلاً و حماض و سرکه پخته ضماداً در حمام و اکلاً و جفت بلوط و نیلوفر شرباً و ضماداً
و آب کشنیز سبز سعوطاً هر واحد شقیقهٔ حار را نافع ست حکیم بایزید مینویسند که طلای برگ کشنیز و گلاب وسداگلاب و برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر کدام که بدست آید و بر
موضع درد دو سه جا کلک نه ده زلو برآنجا چسپانیدن نفع بین میدهد و مکرر بتجربه در آمده لیکن بعد از تنقیه بکار برند و اگر بدین تدبیری سود ندهد بر وی رگ صدغ جانب درد ریدهٔ
داغ دهند تا از حدوث نزول الماء ایمن گردد و غذا درین علت خفیف و سریع الهضم مثل نان گندم و گوشت حلوان و چوزهٔ مرغ مرغن دهند لیکن اندکی کم دادن اولی بود و
بجای آب برگلاب آب سرد برابر ممزوج قناعت کنند بلکه آب تمامه بگذارند و برگلاب تنها و آب انار شیرین بالمناصفه اقتصار نمایند شیخ میفرماید که علاجش فصد است
بتجویزی که در سبعیه و غیره معلوم شده خصوصاً عرق جبهه و صدغ و از آنچه شقیقهٔ حار را نافع نقوع صبر در آب کاسنی ست شربتی از آن و اوقیه تا سه اوقیه باشد و در آن فصد رگ
پیشانی و رگ بینی بسیار نفع میکند و چون ضروری باشد باید که تنقیه بدن قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه کنند پس اگر ماده حار باشد مخدرات بر صدغین انداز افیون و پوست
بیخ لفاح و شیاف مامیثا و بزرالبنج و کافور گذارند و تبرید موضع بدانچه در علاج امراض دماغی حار معلوم شده باید کرد و طلای مداد کتاب بر شق درد نفع میکند عباس گوید
که اگر از حرارت باشد و درد شدید بود این سعوط بکار برند بگیرند شکر طبرزد زعفران و کافور باریک سوده بقدر دو حبه آب خیار یا آب بادرنگ یا آب عنب الثعلب سعوط کنند و اگر در آن
اندکی افیون افزایند انفع بود و اگر بسبب شدت درد انقطاع صوت و غشی عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند
ابن هبة الله گوید که در مادهٔ حار یعنی خون و صفرا فصد سر رو از جانب شق علیل نمایند و بعد فصد و تنقیه صفرا مثل صبر و هلیله زرد و تعدیل مزاج سکنجبین که از آب غوره ساخته باشند

یا با آب انار نمایند و ماء الشعیر نوشانند و اگر حرارت شدید باشد سورت او از شیره تخم خرفه و ماء القرع و سکنجبین بشکنند پس اگر طبع قبض شود با آب آلو و یا تمر هندی و جلاب
تحریک نمایند و اگر نرمی طبع افراط کند رب قابض مثل رب سیب و رب به و غوره و شربت حماض استعمال نمایند و اگر ابخره بسیار باشد کشنیز خشک کوفته با شکر بخورند
و بصندل و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و کشنیز تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند و موضع درد را با آب نیمگرم بشویند و اگر درد قوی
باشد افیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده در بینی و گوش جانب درد چکانند و هرگاه درد ساکن شود تغذیه بمزورات سازند بعده چوزه مرغ با آب سماق یا سرکه دهند
انطاکی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت ورد و آب آلو بخارا و تمر هندی یا معجون بنفشه با این هر دو کنند و آب کشنیز و سرکه و روغن گل و افیون
طلا نمایند و از همین اجزا سعوط کنند و از خواص ست تعلیق سداب و شرط موضع درد و طلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقه حار اولا تنقیه بدن ست اگر امتلائی
بود بدوائی که در صداع دموی ذکر کردیم و آن مطبوخیست که دران هلیله زرد و تمر هندی داخلست بعد ازان ده روز صبر کرده تنقیه سر بحسب جالینوس کنند
و آن سعوط بحسب قوفایاست و بمزورات کاهو مسلوق و کاسنی و کدو و ماش و بقله یمانی و خطر خشوق مسلوق و ابلاب مسلوق و امثال آن لزوم نمایند
و هرگاه در علیل ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و مانعی از تنقیه نباشد باید که استفراغ او بفصد هر دو باسلیق و ابطی و قیفال نیز یکی بعد دیگری نمایند و
در میان دو فصد فاصله ایام چندان باید که دران امن از سقوط قوت مریض بود و چون تنقیه کردند فضول مجتمعه در سر را با آب نیمگرم که دران خشخاش مع پوست
و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر این کفایت نکند امساک نبض شریان باین لازوق نمایند بگیرند تخم کاهو یک درم بزر البنج دو دانگ صاف یکدرم
افیون مصری نیم دانگ کتیرا دو دانگ همه را سوده بسرکه حل کرده بر کاغذ بمقدار درهم تراشیده طلا کرده بر صدغ چسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند شریان
صدغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام ازان که شدید الحرکه و کثیر الانتفاخ باشد قطع و داغ آن بعمل آرند و اگر خواهند قطع او بداغ کنند و یا اول قطع نمایند پس داغ نهند و
گاهی قطع از داغ مستغنی سازد و قطع و داغ سلیم ست اگر بعد تنقیه و پرهیز و سکون مزاج واقع شوند و اما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیدم که سل شرائین کردند و ضرر در حرکات چشم
و ضعف بصر عارض شد و مردی را در بصره دیدم که از سل شرائین او را حول لاحق همان روز حادث گردید و شخصی را دیدم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان
پس هر دو گوش کسی ندیدیم که سل آن کرده باشد و ایضا شرائین اینها نزد من محبوب نیست بهر آنکه بقراط در کتاب اهویه و بلدان ذکر کرده که هر که را در سن صبا این دو رگ را
قطع کنند عنین گردد و یا منی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم شرائین اینها در مرد کلان بر قیاس امر شرائین طفل جاری نمیشود و هنگام شر و داغ بی شک شقیقه زائل
میشود اگر عقب تنقیه موافق و پرهیز تام باشند و در هر نوع صداع طبیب از مراعات مزاج مریض غافل نشود و هرگاه مزاج او از حالت طبیعی متغیر شود در تعدیل
مزاج او اهتمام بسیار کند تا باعتدال حاصل و باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد و آن مرض با وجود تغیر مزاج عضو
زائل نمیشود و لهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر دران جراحت بود فراهم نمی شود و اگر قرحه بود مندمل نمیگردد پس هرگاه این در عضوی واجب بود در جمیع بدن بدرجه اولی واجب باشد

علاج شقیقه بارد

در بلغمی نضج ماده بمنضج بلغم نموده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ایضا از منضجات آن سکنجبین بزوری و عنصلی ست و کذا مطبوخ مصطکی و افسنتین با دیان و بیخ سوس
و در سوداوی بمنضج و تنقیه سودا پردازند و بعد از تنقیه ادویه مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شد و هر چه درینجا بقلم می آید حسب حاجت بکار برند و ضماد قرص مثلث
با آب خا سوده معمول ست و طلای مر و زعفران و اندکی مشک با آب یا گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون و پوست بیخ
کبر زیاده نمایند و یا از بورت و فلفل سوده با گلاب سرشته بر شریان صدغ گذارند و فرفیون یک مثقال حلتیت یکدرم جاوشیر سه درم بسرکه سرشته طلا کردن نافع
شقیقه مزمنه است و در روغن یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و سعوط افیون و جندبیدستر و فلفل سیاه با مسکه گاو سائیده برای شقیقه کبیر السن مفید ست
و اگر برگ مرزنجوش و بابونه هر یک ده درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در صره بندند و گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدیده و ریاح غلیظه نافع بود و بعضی تمام
قسط اکلیل الملک یک پنج درم درین کماد افزوده اند و این لزوق نیز نافع ست مغز بادام ده درم سداب سه درم پودینه سه درم بروغن گل سرشته بر موضع
نهند و اگر شقیقه با ریزش نزله بارد باشد اسطوخودوس چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر سرخ دو توله در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و از سبوس

نسخهٔ لازوق

نسخهٔ لزوق

گندم ونمک تکمید سر کنند وناس تنباکو بگیرند وخاکشی باندکی نمک مثل حنا سائیده طلا کردن برای شقیقه که بعد زکام عارض شود از مجربات والد مرحوم ست وحب هندی معمول حکیم
شاه محمد وکذا النفوخات معمول که در قرابادین مسطور شد نیز مفید ست واگر امر مشتد گردد ایارج فیقرا وغاریقون مساوی یکدرم بدهند که برای شقیقه واکثر انواع صداع مجرب ست و
طبیخ بابونه وشیح وصعتر وشبت وغیره حشایش حاره بر سر ریزند وحکیم کبیر علیخان تلمیذ رشید نواب علوی خان در قوانین العلاج می نویسند که در شقیقهٔ کهنه ضفدع کهنه را گرفته شکم آن شگافته
پاک نمایند وبجوال دوز سوراخها بسیار کرده موضع درد را بروغن زرد چرب نموده گرما گرم بران ببندند بعصابهٔ محکم ویک ساعت نجومی بدارند وبعد هر ساعت نجومی تجدید ضفدع نمایند
تا آنکه تا وقت زوال نوبت بپنج شش ضفدع برسد اغلب که همان روز شقیقه برطرف گردد مجرب ست واغذیه لطیفه مثل چوزهٔ مرغ وکنجشک با دارچینی ویا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت با دارچینی غذا سازند

ذکر بعض ادویهٔ یونانیه

مفید شقیقهٔ بارد ضماد موی سوخته وکندر وصبر مساوی به آب برگ فلفل سرشته در حمام وسعوط روغن تخم شفتالو وکذا عنبر یا مشک یک قیراط بروغن بادام وسعوط وضماد روغن تخم شمشاد
ودر ورد بسباسه بر سر وغذا کبک ودراج وکنجشک وشفنین وطیهوج وارنب وبچهٔ مرغ هر واحد در شقیقهٔ بارد مجرب سویدی ست وضماد بیضهٔ مورچه سائیده بروغن گل وآمیخته بر یافوخ ودر روغن نارجیل
ودر مرزنجوش یا آب قرنفل سرشته وبرگ راسن تنها وبشراب کهنه پخته وثمر قثاء الحمار در زیت کهنه پخته وزهرهٔ رخمه وکبابه سوده با آب صبر آمیخته بر یافوخ وعود بروغن بان بر یافوخ وبر جانب
وخرنوب نبطی وطلق محلول بوزن او صبر آمیخته وبآب بادیان سرشته بر یافوخ ومثل ازرق بسرکه وثوم بصبر معجون بعسل وسرگین کبوتر تنها ویا حرف ویاسمین ویا برگ آن سوده در روغن کنجد جوشانیده
وحنا بسرکه سرشته در حمام واشنان سبز مثل او صبر در حمام واکلیل الملک بسرکه پخته در حمام ویاسمین بری در حمام وراسن در شراب کهنه وخشک نوع صبر مساوی بسرکه سرشته وخطمی تنها وبا کندر وحرف با آب دیگر کارو
تا افسیا وخرنوب شامی بروغن ناردین ومحموده بسرکه وماء پیران وصبر مساوی با آب چقندر تازه وآرد گندم پخته بروغن بادام آمیخته وکنجد وشاخ انگور سوخته در حمام وازو یک وزعفران وجوز بوا قرنفل وزنجبیل ضماد در آب سائیده در ...
قدم وسعوط بسباسه وروغن بنفشه ومومیائی یک حبه به آب مرزنجوش وزنه بروغن بادام وبیخ وبرگ قثاء الحمار پخته بشیر دختر آمیخته وخون ... یا زهرهٔ آن بروغن بنفشه در جانب صحیح وفرفیون قیراط بجند بیدستر
وروغن بادام آمیخته وروغن یاسمین وروغن بادام تلخ باب مرزنجوش وآب یاسمین بری بشیر زنان وآب برگ سوسن آزاد متواتر در دارند محلول در زعفران بجند بیدستر در زهرهٔ بز حب مثل
عدس ساخته ویک حبه با روغن بادام سوده وفرفیون یکدرم در ده درم روغن بادام با زیت حل کرده اگر مرض نو باشد در جانب صحیح واگر کهنه باشد در جانب علیل وقطور آن در گوش ...
تخم ترنج وشرب وضماد شیح ارمنی وراسن بعصارهٔ قثاء الحمار وحب الغار بشراب کهنه وخربق سیاه وشم حنظل وجوز السرو واشق در زراوند طویل وزنجبیل مخلوط بروغن خیری زرد ...
ومثل او صبر بعسل سرشته ومغز خیار شنبر وراوند ولسان الثور وزوفا العنبی خراو نرگس وقصب الذریره وشم وضماد روغن غار ویاسمین وخردل وگل بابونه وروغن سنبل زدمی وشرب وشم
وضماد شونیز وحب الغار معطلی وانیسون آمیخته وزعفران وعنبر ومشک وجوز بوا وبخور وشرب وضماد وشم مرزنجوش وبخور وضماد سندروس وکبریت وشم برگ غار مالیده ونطول
وضماد راسن وتفاح اذخر واکل وشم شبت واکل وضماد حندقوقا واکل لحم بازی وبقله بادیان ونان در شراب کهنه تر کرده نهار چند روز ولحم لقلق وثوم وعود یکدرم بجلاب هر روز وتخم بادیان
وپوست بیخ آن وهلیلهٔ کابلی واکل وضماد وسعوط زهرهٔ بز وعود وگویند که برگ طرفا فرنگی سندروس قند سفید خستهٔ شفتالوی تلخ مساوی با آب فرنجمشک تازه سرشته بخور کردن نافع ست وبقول
مالقی با اختلاط فرنگی با ادویهٔ شقیقه مقوی فعل آنها ست ونفع عجیب کرده نماید وحکیم الملک در مجربات خود نوشته که اگر فرنگی در سرکه بسایند تا که مشابه کشک جو گردد و بر سر بمالند صداع وشقیقه
مزمن را النفع بخشد وسلطان محمد مراد گفته که از مجربات ست ضماد کردن جوز بوا سوده بر شقیقه وهمچنین خوردن تریاق کبیر وضماد بدان وکذا یک ضماد وتشمیم گل نرگس وایضا فلفل سیاه
دو نیم عدد ونخود مقشر دو نیم عدد در آب سائیده بر شقیقه طلا کردن وکذا تقطیر آب زنجبیل تر وقند سیاه سه سه قطره در منخرین وبقول رازی اگر نمک نیم رطل در یکبار رطل آب
حل کرده دران حنا بسر شسته بعد ستردن موی سرازان بر سر خضاب نمایند وتمام شب بدارند شقیقه وبیضه وهر صداع مزمن را زائل کند وبصحت تجربهٔ بعضی رسیده وهرگاه آب
پیاز نرگس با نصف آن روغن کنجد بیزند و بر سر بمالند بسیار نافع بود

ذکر ادویهٔ مجربهٔ هندیه

برگ نیب وبرگ تلچکلی هر یک یک جزو زرد چوب ربع جزو کوفته بیخته در آب دریا بقدر فلفل حب بسته در سایه خشک کنند ویک حب ازین ونیم عدد فلفل سیاه در آب سائیده
بجانب صحیح سعوط کنند و بر قفا بخوابند بعونه تعالی در یک روز یا دو سه روز مرض زائل گردد واگر جرک قایان قدری وسه یک عدد در اندکی آب سائیده پارچه بدان آلوده بجانب
صحیح سعوط کنند نیز مجرب ست وکذا ریٹھه در آب سائیده دو سه قطره در بینی چکانیدن مجرب ودر بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که مغز جال گوشه با آب سوده قدر یک سینک

برگ صدع گذاشتن مفید شقیقه است و در مفتاح المجربات مسطورست که دوای مذکور در آب سائیده بر شقیقه مخالف درد طلا نمایند همین که سوزش معلوم کنند بآب نیم گرم
بشویند درد شقیقه فوراً دور میشود و سعوط شوره فقط یا با نصف او دار فلفل بآب سوده در منخر مخالف و کذا دار فلفل یک عدد با ربع آن نمک لاهوری در منخر موافق برای
شقیقه از مجربات استاد مغفورست و سمندر پهل بآب سوده دو قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف درد چکانیدن مجرب ست و اگر اندکی انگزد در آب گرم حل کرده بر موضع
درد بمالند مفید بود و فلفل سیاه بروغن بادام یا گاو سعوط کردن و کذا نوشادر در آب سائیده طرف دوم شق علیل ناس دادن برای شقیقه و صداع بارد سودمندست و سعوط
زعفران و ناگکیسر نیز مفید ست و نوشادر دو ماشه قرنفل کلاه دار دو عدد سوده در آب کریلۀ تازه حل کرده دو سه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقۀ مزمن مفید ست لیکن
سوزش بسیار می آرد و قدری شیر عورت همراه این نیز اضافه کنند یا بعد استعمال این سعوط الشیر دختر سعوط نمایند و ایضاً گل دوپهریا که وقت دوپهر میشگفد ورق گل آن مالیده
بآب او سعوط کنند و یا پنج قطره آب برگ نازبو در منخر راست بچکانند اگر درد بطرف چپ باشد و الا بالعکس و یا فلفل گرد یک عدد سرگین مگس مساوی شیر مادر بسپر سائیده
در بینی چکانند و در چشم نیز کشند و یا بگیرند دو نیم برگ گل رواس و نیم عدد فلفل گرد و بآب سائیده در منخر مخالف درد سعوط نمایند و یا تخم سرس اندکی بآب باریک سائیده و در پارچه
پوتلی بسته بطرف درد دو نیم قطره در بینی چکانند و یا تخم مهوه چهار عدد فلفل گرد بآب سائیده در منخر مخالف درد چکانند و اگر ذورۀ بندال در آب تر کرده آب آن صاف نموده دو قطره چکانند
سیلان مادۀ شقیقه میکند و درد دور میسازد و یا نوشادر در هلدی آمیخته شموم نمایند و یا سرگین کبوتر صحرائی با قدری خردل سائیده ضماد نمایند و یا صابون لاهوری در اندک آب بالای سنگ زرد
سائیده در چشم جانب مخالف درد یا هر دو چشم کشند حب هندی که جهت درد شقیقه و بیضه مجرب معمول حکیم شاه محمد ست و در سبل و غیره امراض چشم منفعت عظیم دارد ادویۀ
چراتیه هر یک یک ماشه جاتپهل دو ماشه زیره سفید اجود هر یک سه ماشه کوفته بیخته بآب نجکنی چهارده حب سازند یکی صبح و یکی شام بخورند با قدری آب ناس جهت شقیقه
و درد سر بلغمی سمندر پهل یک عدد مرچ سیاه و کهنی یک عدد نوشادر یک ماشه هر سه را کوفته بیخته ناس بگیرند بطرف آفتاب رو نموده اقوال اطبا شیخ الرئیس میفرماید
که از اطلیه اصحاب شقیقه زعفران ست و نیز ضماد معمول از سداب و نفع و روغن گل منتفع میشوند و کذالک بطلای قرص بولس و کذا ضماد حب الغار و برگ سداب [illegible]
خردل نیم جزو در آب سائیده استعمال کنند و ابلغ ازین قیروطی ست که از ذراریح یا از ثافسیا ساخته باشند تا که بر موضع آبله افتد و نفع داغ بخشد و اگر ماده شدید البرد باشد فرفیون
و خردل و عاقرقرحا و مانند آن ضماد کنند و شقیقۀ مزمن که بران مدت دراز گردد او بهر حال بارد بود و محتاج بتحلیل و تسخین قوی باشد و چون اطلیه و نطولات حار استعمال
کرده باشند و استفراغ و تنقیه بدن کرده باشند اقدام بمالش عضله صدغ جانب وجع از انگشت و پارچۀ خشن قریب وقت دوره نمایند بعده طلا بکار برند و هنگام احتیاج بحدت
و اشتداد وجع ضربانی طلای افیون با انزروت و قوابض بر شریان صدغ جانب علیل و بستن قطعۀ اسرب یا چوب منهدم بران از نبض قوی محدث وجع ضربانی منع
کند و بعضی متقدمین علاج مجرب نافع منقول از رازی برای شقیقۀ مزمن و بیضه چنین نوشته اند که بیخ بندال و افسنتین را در آب و روغن زیتون و غیره بپزند تا مهرا شود و بس
بر شق علیل آب و روغن نیم گرم بریزند و ثفل آن ضماد نمایند که شقیقه با حمی و بی حمی زائل کند و در اضمده مثل ضماد خردل نیست و هرگاه مرض طول کشد صمغ سداب و پوست
بیخ کبر و عنصل و فرفیون سائیده بشراب ریحانی یا آب بادرنجبویه یا آب بادیان سرشته ضماد نمایند که عظیم النفع ست و بعد دخول در حمام و کثرت انکباب بر آب گرم سعوط
روغن پسته در ساعت درد را بسوی کتفین فرود آرد و انتفاع یابند صاحب کامل گوید که اگر شقیقه از تنقیه و تمریخ و اضمده و نطولات و اجتذاب ماده بحقنه ساکن
نشود و مدت آن طول کشد این حب دهند صبر پنج درم فرفیون دو درم و نیم مرو پوست خربق هر واحد پنج درم شحم حنظل و سقمونیا هر واحد چهار درم نطرون سه درم
مقل چهار و نیم درم بآب کرنب افشرده حبها سازند شربتی از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس یا نقوع صبر که
در صداع گذشت بدهند و چون بدن بکلی پاک گردد شق مریض را بپارچۀ درشت بخارند تا آنکه سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره بعمل آرند و این طلا نمایند فرفیون
چهار مثقال حلتیت و ثافسیا هر واحد سه مثقال مرصافی و جندبیدستر هر واحد یک مثقال باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع علیل طلا کنند و جالینوس گفته که من دوا
از فرفیون ساختم و با وجود آن حاجت بغیر او نیفتاد و آن اینست که بگیرند قیروطی معمول از زیت مغسول یک رطل موم سرخ ربع رطل و بران یک اوقیه فرفیون سوده
انداخته حل کنند و مرهم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرفیون گرفته در زیت آمیخته در گوش جانب درد چکانند منفعت بین نمایند و اگر صاحب او بروغن بادام
تلخ با آب مرزنجوش در منخر محاذی شق علیل سعوط کند نفع ظاهر بخشد و همچنین روغن خسته مشمش و اگر این سعوط بعمل آرند نافع بود و جندبیدستر و جاوشیر و زعفران و زهره خرس

مساوی سائیده با آب مرزنجوش تر سرشته مثل عدس حبها سازند و بشیر دختران و روغن بنفشه حل کرده در بینی چکانند و گویند می باید که معالجهٔ شقیقهٔ بارد یا بلغمی باین دوا نمایند
که در آب مرزنجوش فرفیون حل کرده در گوش چکانند و تیرسه بشراب صرف بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام ردی ست زیرا که ارتفاع بخارات
بسوی سر میکند و درد اشتداد می نماید سعید مینویسد که اگر سبب محدث شقیقه خلط بارد اعنی سودا یا بلغم باشد تنقیهٔ بدن بادویهٔ مستفرغهٔ آنها مثل حب قوقایا و یا ایارج نمایند
و مصطگی بخایند و آب دهن بریزند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران عود و مصطگی جوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیهٔ [illegible] علیل خصوصاً اعتقادیه صداع را زاید است و بارچهٔ خشن
بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدری مشک آمیخته بمالند و قدری ازان در بینی و گوش بچکانند [illegible] و مریض را در حمام داخل نمایند و پرهیز کلی دارند
که پرهیز شفا میسر بدامراضی را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیهٔ بدن بشوربای قنابره و عصافیر و لحوم [illegible] آنها غذا سازند و هرگاه شقیقه قوی شود و ضعف بصر [illegible]
گردد شریان را قطع نمایند و رنه بصارت زائل شود مصنف حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقهٔ بلغمی و سوداوی قریب از علامت و علاج صداع بلغمی
سوداوی ست و شقیقهٔ بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان دو درم و گلقند شکری ده درم نفع کند و غذا مزوره نخود آب بشیرهٔ قرطم دهند و بعد نضج خلط تنقیهٔ بدن
باین حب صبر اصطمخیقون نمایند سلیخه هفت درم غاریقون ده درم صبر بست درم سنبل و قسط و حب بلسان و تفاح اذخر هریک دو درم زعفران نیم درم افتیمون
و شحم حنظل هریک پنج درم مصطگی یک درم کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبها سازند شربت یک مثقال و این حب مارستانی ست و علاج شقیقهٔ سوداوی نوشیدن
جلاب با درنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم با شکر سفید ده درم ست و غذا مزوره نخود آب بشیرهٔ قرطم یا بادام و بعد نضج تنقیهٔ بدن بحب افتیمون یا مطبوخ
افتیمون و تقویت سر بطلیها و شمومات حار رطب و تنطیل سر بجوشاندهٔ مسخنهٔ مرطبه و احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقهٔ بلغمی و سوداوی را تناول این
دوا المسک بسیار نافع ست جند بیدستر یک نیم درم نانخواه زعفران تخم کرفس هریک چهار درم افسنتین رومی صبر سقوطری هریک شش درم سنبل الطیب ساذج هندی
مرمکی مشک هریک دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی یک درم بجلاب [illegible] از شکر ده درم انطاکی گوید که تنقیهٔ خلط غالب کنند و در بخار برفته [illegible]
و داغ آن افزوده میشود اگر ماده کهنه شود و در شقیقهٔ بارد کثرت لطوخ بصبر و صبر و کندر و سعوطها بکبابه و آب مرزنجوش و خوردن یکی از ایارجات نمایند و این معجون برای شقیقه
و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزهٔ من ست سنای مکی و قرنفل و بسباسه انیسون هر واحد یک جزو در مکی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک ثمن جزو
بعسل معجون سازند شربتی ازان سه درم و شحم حنظل بخا و کبابه مخلوط کرده بسرکه که دران اشق و صبر حل کرده باشند سرشته ضماد نمایند و این طلا عجیب ست و انجبین
سعوط با آب چقندر ممزوج بروغن خستهٔ مشمش طبری گوید که در شقیقهٔ بارد آب در چشم نازل میشود و بصر باطل میگردد و مجرای نور بسته میشود و علاج این مشکل تر از
شقیقهٔ حار ست پس اگر ماده آن در سعد بود تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هریک پانزده درم بلیله و شیر آمله و کمافیطوس و کمادریوس
و اسقولوقندریون و سنای مکی و اسطوخودوس هریک چهار درم قنطوریون و افسنتین و حشیش غافث هریک سه درم ترکاعی و بادآورد و گل سرخ و اصل السوس مقشر
و هوم المجوس هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم ترنجبین بست درم مویز طائفی منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صد درم ازان صاف کرده یک درم
غاریقون و یک درم تربد و دو دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند دو ثلث درم ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند
بعد ازان هفت روز صبر کنند و منضجات بنوشند و پرهیز نمایند از اغذیهٔ غلیظه و پرخوری و شب خوری هرچند که غذا محمود باشد و اقتصار بر مزورات و زیرباجات
و اسفیدباجات نمایند و بعد از روز هفتم بقاروره و نبض نگاه کنند اگر قاروره و نبض حاد و جمیع بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر نبض را حاد و قاروره
را رنگین نیابند ترب را بعسل و نمک جوشانیده با سکنجبین بیاشامند و رفاده بر شریان صدغ نهاده چشم و سر را العصابه بربندند و امر بقی نمایند با ستقصای تمام معده
نقا یابد و چند روز راحت دهند و چیزی بر مزورات زیاده نمایند بعد ازان بکندش و تخم گل و شونیز عطسه آورند اگر مانعی نباشد و طبیعت او گرم نشده باشد پس چند روز
دیگر راحت دهند اگر مرض نقصان بین پذیرد و مریض در خود راحت یابد صبر نمایند و لزوم پرهیز کنند و طعام و آب وزن کرده بخورانند و نگذارند که طبیعت قبض
ماند پس اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر و الا نظر بقوت و سن و مزاج مریض و سائر قوانین نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی دهند تنقیه باین حب کنند و ندیده ام
احدی را که این مرض عارض شد و استفراغ باین حب بعد ازین تدبیر نمود و مرض او زائل نگشت بگیرند گل سرخ و افسنتین و تربد مجوف و تخم کرفس و نانخواه و مصطگی

هر واحد یک درم ایارج فیقرا و غاریقون سفید هر یک یک ونیم درم ماهیزهره نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوطری ده درم همه را باریک سائیده بآب برگ ترنج یا آب بادرنجبویه یا شراب کهنه لبسرشند وقبل حب ساختن دو مثقال وثلث وزن کرده با نیم دانگ سقمونیا مشوی تقویت داده مثل فلفل حبها سازند وبعد پرهیز دو روز بدهند و غذا شوربای اسفیدباجی که دران نخود بسیار پخته باشند بیاشامند وبعد استفراغ هفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل زائل شود بهتر والا نظر بنبض وقاروره وسحنه مریض کنند اگر گرم باشد ومزاج او حدت پذیرد چندروز معالجه ترک نمایند وبر پرهیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین واعتدال یابد پس اگر مرض زائل نگشت بر صدغین وموضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن بلسان خوشبو بمالند واگر کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا وایارج فیقرا وخنک بدان برقوق نمایند واگر از استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق را ضرر وسوزش بهم رسد راحت دهند وروغن گل استعمال کنند بر مواضع ملتهبه وغذای او حریره معمول از نشاسته وبیه ماکیان سازند واندک روغن گل بران چکانند که این لهیب آن موضع را زائل کند وبهتر آنست که طبیب هنگام استعمال غرغره ازین اشیای حاده حذر نماید که گاهی سوزش وورم لهات می آرند واز نزول چیزی در حلق منع میکنند ودران خطر است واگر این کفایت نباشد باندک روغن مصطکی سعوط کنند که گاهی مزاج دماغ گرم میشود وشقیقه تحلیل میگردد واگر این کفایت نکند رگ شریان را لبعد تبرداغ دهند یا تبراد بداغ یا خرم کنند که بعد تنقیه بدن وداغ شقیقه زائل میشود وبدانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی وبدن نقی وطبیعت معتدل وفصل معتدل یا قریب باعتدال بود وایضا بدانند که قطع شریان بر دو وجه است یکی شق جلد وقطع عرق وداغ طرفین آن دوم سل عرق بصناره وادخال آهن تحت او وقطع او بداغ بران حذر تا حرارت آله داغ بغشای موضوع بر قحف نرسد ودر انجا تشنج حادث نشود وراست کردن سر او را ممکن نباشد وبعد تبر وداغ واجب است که بر سر وگردن وجمیع بدن تمریخ نمایند اگر مزاج او متغیر نشود وحفظ او بغذا ودوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد محشی شرح اسباب نوشته که حقنه درین باب نافع است وکذا ضماد حنا با آب نمک سرشته واین مروخ خارسود وسندست بگیرند قرنفل سلیخه هر یک ده درم قصب الذریره سنبل الطیب ساذج هندی قرفه اشنه جندبیدستر قسط مرزنجوش دارچینی هر یک بست درم بیخ بنفشه مرصاف هر یک پنج درم ونیم کوفته در آب بجوشانند تا مهر آگردد صاف کرده روغن کنجد آمیخته باز بجوشانند تا روغن بماند صاف نموده بدارند وبنگرم بمالند وبخور عرطینثا وسعوط آب چقندر ممزوج بروغن تخم مشمش نافع وبدانند که استعمال چوب چینی بعد تنقیه تامه در شقیقه مزمن بسیار نافع است وهمچنین داغ بر صدغین واین سعوط مجرب است بگیرند سوسیانی بقدر عدس ومشک وکافور وجندبیدستر مجموع بمقدار عدس وددر روغن بان حل کرده سعوط کنند واین طلا در ساعت شقیقه را نفع بخشد بیخ لفاح کندر زعفران صبر هر یک درم بزر البنج دو درم گل ارمنی درم صمغ عربی انزروت مرمکی هر یک نیم درم افیون یک دانگ کافور یکحبه سائیده بآب آمیخته بر سر گذارند

عصابه

وآن دردیست که در هر دو ابرو ومتصل عضلات پیشانی عارض شود وگاهی در یک ابرو حادث شود وبدان سبب مریض بر گشادن چشم قادر نباشد وبر رو افتاده از روشنی متنفر بود وپندارد که پیشانی او میطرقد از شدت تمدد وبعضے گویند که فرق درین درد ودر شقیقه اینست که این بعد زوال آفتاب کمتر میگردد وبتمامه زائل نمیشود بلکه اندک اثری می ماند با ثقل بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری از درد نبود الا اندکے ثقل وجالینوس گفته که در شقیقه نبض طویل میباشد بخلاف عصابه وطبری گوید که درین علت نبض صاحب آن صلب ومتمدد وقاروره خام غلیظ میباشد سبب آن یا صعود اخلاط بخاریه گرم است از بدن واحتباس آنها بنابر کثافت جلد وانسداد مسام در پیش سر بموضعے که عصابه می بندند واز نیجهت آنرا عصابه می نامند ویا تولد حرارت ساده واحتقان آن در صدغین وعینین بواسطه رسیدن سردی بسر عقب گرمی آفتاب یا آتش وگاهی از احتباس زکام نیز عارض گردد ومراد از اخلاط بخاری اخلاط قابل تبخر از ادنی سبب است یا اخلاط شبیه ببخار مثل اصناف صفرا وخون صفراوی وبلغم رقیق حار که این همه مثل بخار اند در تصعد

طریق تشخیص اسباب این مرض شناخت اسباب مذکوره از لزوم وعدم لزوم مرض واز تقدم اسباب سابقه هر یک توان کرد مثلا از مریض بپرسند که درد روز وشب می ماند یا نه وپیش از مرض نشستن در هوای سرد یا غسل کردن بآب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر اقرار کند سبب او صعود اخلاط بخاری باشد واگر گوید که درد از صبح شروع میشود وبعد زوال آفتاب کم میگردد ودر شب نمی ماند وپیش از مرض گردیدن در آفتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش وسر دنا شده برهنه کردن

سر در هوای بارد یا انداختن آب بر سر اتفاق شده بود سبب او تولد حرارت ساذج باشد و اگر بعد زکام بیان کند سبب حبس زکام باشد و این بیشتر از خوردن اشیای
حاره یا بعد ابتدای زکام عارض میشود و علاج در قسم اول فصد سر رو و بعد دو سه روز رگ پیشانی یا صدغین کشایند پس بخاریدن اندرون بینی از چیزی خشن رعاف
آورند یا حجامت پس سر نمایند و تلیین طبع بملینات مناسبه مثل شیر خشت و ترنجبین بآب انارین و تمر هندی و آلو و مانند آن کنند و ماء الجبن بسیار نافع است و مبردات
که در علاج امراض دماغی حار و بخاری و صداع حار و بخاری مذکور شد بکار برند و کافور و صندل و سرکه بویند و دیگر مشمومات بارد بعمل آرند و برای جذب اخلاط و ابخره بسوی
اسفل ساقین به بندند و قدمین بمالند و حجامت بی شرط بر فخذین و ساقین نمایند و یا بعد فصد یا ترعیف شربت لیموی و نیلوفر هر واحد یکنیم توله در عرق بید ساده و گلاب و عرق
بید مشک هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و از سرکه و گلاب و شیر زنان هر یک نه ماشه تخم کاهو کشنیز خشک خشخاش گل صندل سفید هر یک سه ماشه سوده آمیخته نطولها سازند
و شیر زنان و روغن کدو و کاهو هر یک سه ماشه کافور یک ماشه حل کرده سعوط سازند بکرات و مرات و غذا آش جو بشربت بنفشه و گلاب و بید مشک و یا اسفاناخ یا خرفه
یا مزورات حامضه از انار و تمر هندی و آلو و اگر ازین تدبیر زائل نشود رگ بینی زنند و مسهل صفرا دهند و تمر هندی نوشته که درین مرض تجربه کردم سعوط اطباشیر معمول
از اطباشیر و افیون و زعفران و شکر مصری که در شیر زنان شیاف ساخته خشک کرده بشیر زنان یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند و ایضا بگیرند خشخاش
و برگ سداب با آب سوده در منخر جانب بیمار دو سه روز متواتر بچکانند که مجرب است و کماد معمول از آرد جو و خطمی و صندل سفید و گل سرخ مساوی کوفته بگلاب و سرکه
و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر کهنه گردد از بابونه و مرزنجوش مطبوخ تکمید کنند و اطلای معمول از صندلین و تخم کاهو و گل سرخ و نیلوفر هر یک یکدرم
شیاف مامیثا دو درم افیون پوست خشخاش هر یک یک مثقال بگلاب یا آب عنب الثعلب و کشنیز سبز طلا سازند و طلای لازورد نیز مفید است و گویند که آب سرد
بر آنجا بالفاصله دو سه وجب بکثرت ریختن برای رفع این درد است و همچنین چسپانیدن یک عدد زلو میان هر دو ابرو و این نسخه درین باب از مجربات نوشته نوشادر
کانی مصعد سه ماشه کافور یکماشه در عرق نعناع دو توله روغن یاسمین یکنیم توله آمیخته بکار برند **طبری** گوید که ترعیف و فصد سر و قیفال بعمل آرند و امر بپرهیز از هر چیز
سوای مزورات معمول بسرکه و شکر نمایند و سرکه و کافور بویانند و امر بمالیدن پاها و بستن ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقنه های لینه مذکوره در امراض حاده
مثل چقندر و حسک و بابونه و عناب و سپستان و بزر کتان و سبوس و جو و مانند آن بعمل آرند و ادویه که معده را گرم کند اصلا ندهند و این مرض ابوجعفر کرخی را در عراق
عارض شد و علاج با یارجات و اشیای حاره سخنه کردند و کار عظیم گردید چنانکه بر کشادن چشم و نظر بروشنی قدرت نداشت پس ابن سیار معالجه باضداد و علاج مذکور را از
نوشانیدن ماء الشعیر و فصد سر رو و استعمال حقنه لینه و دلک قدمین و بستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد ازان رساله درین مرض تصنیف کرد و دران رساله
ذکر کرده که این علت در حران بسیار حادث میشود و آنرا عصابه گویند و این مرض در رومی شخصی از اجله کبار پیدا شد و اطبا گمان کردند که نزول الماء مع صداع است
و شریانهای او قطع کردند و داغ نهادند تا آنکه بصر چشم او زائل شد بعده شخصی قدح او نمود و بالکل نابینا ساخت و زنی را این علت در رومی عارض گردید و شخصی تضمید
صدغین بضمادیکه دران افیون بود ایا کرد پس موضع خدر شد و ماده دران منجمد گردید و در زبان آن ثقل و در چشم آن ظلمت پیدا شد و دائم بر روی افتاده می ماند و طبیبی تقطیع شریان
او اشاره می نمود و من شناختم که این عصابه است و علاجش بترعیف و حل طبیعت بحقنه های لینه و شد ساقین و دلک قدمین و شرب ماء الشعیر است پس آن زن را
همین تدبیر نمود و مرض زائل شد و اگر مرض متعسر گردد و احتیاج بضمادات ملطفه افتد واجب است که ضماد از بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و برگ خبازی و برگ
اسپغول و مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض کشنیز زیاده اندازند و از جمله اغذیه منجره سخنه پرهیز کنند **و در قسم دوم** یعنی آنکه از تولد
حرارت ساده بود مبردات مذکوره دهند و تفتیح مسام از اخراج و تلیین طبع بدستور نمایند و کافور سوده بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن مجرب و معمول است و گفته
ضماد برگ کاسنی تازه و گویند که طلا بکافور و یا بشیاف مامیثا و حضض و تخم کاهو و بزر البنج و افیون نرم سوده با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیره تخم خیارین
و تخم خرفه و کشنیز خشک با شربت بنفشه هر صبح و خوردن اطریفل کشنیزی هر شب وقت خواب بآب گرم نافع است و این نوعی از صداع شمسی است و علاج این
علاج همانست که در صداع حار ساذج مسطور شد و آنجا که از احتباس زکام بود تدبیرش بعلاج زکام حار نمایند و از ادویه و اغذیه سخنه احتراز کنند و قطور کافور در روغن گل
درینجا نیز خیلی سودمند است و اگر حاجت تنقیه باشد و در مزاج زیاده حرارت نبود خبازی پنج ماشه سپستان نه دانه اصل السوس پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه

درمنضج بار دو عوض آلوبخارا و شاهتره افزوده شب خیسانیده صبح گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر خواهند بعد دو سه روز که حرارت کم شود گاوزبان گل گاوزبان هر یک
پنج ماشه بادیان پنج کاسنی نیم کوفته هر یک هفت ماشه اضافه کنند و بعد نضج ماده شاهتره نه ماشه اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یک توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هر یک
پنج ماشه هلیله سیاه شش ماشه مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله با روغن زرد شش ماشه افزوده مسهل دهند و بعد دو مسهل با منضج داده حب ایارج بدستور معمول خورانند

حس

مرضیست که هرگاه عارض شود بیمار چنان پندارد که مغز او همی خارد بدون صداع و الم و اگر سر او را بیفشارند یا بچیزی سنگین بکوبند یا آب گرم بران ریزند لذت یابد
و لهذا صاحب ترویج این مرض را بعلت مفردی مسمی ساخته و سببش ابخره سخیفه متحلله بحاره لذاعه قلیل المقدار است که بحد صداع نرسانند و از عضو دیگر بسوی دماغ برخیزد
و یا در بطون دماغ حاصل شود و لذع کند چنانکه بخارات موجبه جرب مسام را لذع میکنند و خارش می نماید و خوش می آید خاریدن آن و این از احتداد و شدت گرمی اخلاط
و تغیر آنها بکیفیت لذاعه حریفه میشود و بقول طبری این بخارات چون منعکس گردند و بعرق از مسام خارج شوند در بدن حکه پیدا کنند و اگر غلظت یابند و
زیر جلد بمانند جرب یابس احداث نمایند و تجربه کرده ام که نبض صاحب این مرض سریع دقیق متفاوت و قاروره حاد رقیق القوام می باشد علاج هر منضج
ابخره و تبدیل مزاج اخلاط و ترطیب آن ادویه سرد و تر و آنچه در امراض دماغی حار و بخاری مسطور شد بعمل آرند و شیره خرفه و خیارین و کاهو و کشنیز با شربت
نیلوفر و یا شربت بنفشه بدهند و لعاب اسپغول و لعاب تخم مرو و ماء الجبن درائب و ماء القرع و آب هندوانه هر واحد با شربت بنفشه و شربت خشخاش
آمیخته نوشیدن نیز مفید بود و کمادیکه در علاج صداع گذشت نافع است و اغذیه مرطب منضج بخارات رطب چون ماء الشعیر با کاهو و یا کدو و شیره مغز بادام
پخته و شیر بز و قند سفید بدهند و هرگاه تبدیل مزاج اخلاط شود و حدت آن ساکن گردد و حرافت از آن زائل شود و حاجت تنقیه افتد دران هنگام از مسهل
صفرا و یا مطبوخ افتیمون و تمر هندی و افتیمون و هلیله زرد با شیرخشت و ترنجبین استفراغ ماده نمایند و یا آب شاهتره معرق بشکر و یا شربت دینار و مکرر بلعابات
بدهند و هر چه ادرار بول بسیار نماید بدهند و اگر خون غالب بود و قوت مساعدت کند فصد کنند و برای جذب مواد باسفل محاجم بی شرط بر ساقین و قدمین
نهند و بعد تنقیه اطلیه و لطوخات و روغن های سرد برای تبدیل مزاج دماغ استعمال نمایند و ماء الجبن و آبهای مذکور بنوشند و بعضی متاخرین مینویسند که
آب تربز یا ماء القرع یا ماء الخیار بقدر نه توله و شربت نیلوفر و خشخاش هر یک دو توله و یا لعاب اسپغول و بهدانه با شربت نیلوفر و سکنجبین لفاحی و نیلوبخانی هر واحد یکنیم توله
بدهند و غذا آش جو با شربت نیلوفر و گلاب نوشانند و فرنی شیر بز دهند و اگر ازین تدبیر صحت حاصل نشود و جهت تنقیه بدن و تبلید حس مطبوخ هلیله با شاهتره و یا
ماء الجبن با شربت آلو علیبخان دهند و یا معرق شاهتره و کاسنی با شربت شاهتره مدبر شاه ارزانی و بعد از تنقیه اگر احتیاج افتد فصد سر رو کنند و جهت تعدیل مزاج
اطریفل کشنیزی دهند که دران هموزن همه ادویه کشنیز باشد و یا این سفوف دهند تخم شاهتره کشنیز خشک هر یک دو توله طباشیر یک توله کوفته بیخته قند سفید بچند آن آمیخته
دو مثقال بخورند ثقل رأس در تشخیص امراض دماغی مادی ملاحظه نمایند پس باگرانی سر علامات غلبه هر خلط که دریافت شود حسب آن تنقیه کنند و استعمال شبیاف
نافع بود و در ثقل دموی بعد فصد قیفال فصد رگ پیشانی نمایند خصوصا اگر ثقل بسوی خلف سر باشد و یا بفصد رگ و یا شریان پس گوش پردازند و خصوصا هرگاه
ثقل بسوی قدام سر باشد و بعد از نضج بمطبوخ هلیله و یا ایارجات بحسب خلطی غالب تنقیه نمایند و تغذیه باغذیه لطیفه مثل نخوداب با شیره قرطم یا ماء الشعیر با شوربای لحوم خفیفه

سرسام

یعنی آماس سر و آنرا سیموس نیز گویند و سرسام بحسب اصلاح اطبا بر دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورم اغشیه دماغ یا جرم آنست و انواع آن بحسب اختلاف محل ماده
مختلف هست مثلا آنچه در حجاب رقیق یا غلیظ دماغ سوای جرم دماغ از ماده گرم افتد قرانیطس گویند و ماده آن یا خون صفراوی یعنی مختلط بصفرا بود و یا صفرای خالص یعنی غیر مختلط
و غیر محترق که آنرا مره صفرا گویند یا حمرای صحیح یعنی صفرای طبیعی احمر اللون غیر مختلط و غیر محترق و یا صفرا مخلوط باندک بلغم یا صفرای محترق مائل بسواد و این بدترین انواع است
و در اکثر از دم مراری یا از صفرا افتد و بعرق یا رعاف منقضی گردد و گویند که اکثر حدوث سرسام از شرب خمر و تناول حلوا با گوشتها و از نشستن و راه رفتن در آفتاب میباشد
و بعضی دموی را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص نامند و ورم نفس جوهر دماغ را اگر از خون فاسد متعفن افتد فلغمونی خوانند و اگر از خون صفراوی یا صفرای محترق

عارض شود حمره گویند و اگر از سودای غلیظ خبیث ردی محترق که در عمق دماغ و جوهر آن منصب گردد عارض شود جمره بحیم نامند و تو ورم خاص تجویف شرائین
دماغ را که از خون محترق غلیظ فاسد در نهایت فساد و خباثت حادث شود غانغرایا و شتاقلوس خوانند و آنچه از ماده بارد واقعه سرسام بارد گویند پس اگر در مجاری جوهر
دماغ یا در نفس جوهر دماغ از بلغم عارض شود لیثرغس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیثارغس گویند و سرسام غیر حقیقی آنست
که بسبب تصاعد ابخره اعراض سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بی ورم دماغ و اغشیه ظاهر شوند چنانچه در تپ های گرم و اوجاع عصبی و از اخلاط محترقه در فم معده و
از اورام در نواحی خارج راس یا در غشای خارج و در برسام بمشارکت حجاب و اورام آن و سایر عضلات صدر و در ورم شانه در رحم و مثانه مشهور میشود و طریق تشخیص اقسام
مذکوره باید که اولا این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی است یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از متقدمین مریض معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل که علامت مشترکه
سرسام حقیقی و غیر حقیقی است بتدریج ظاهر شده یا دفعتاً پس اگر مریض را هذیان و اختلاط عقل بتدریج و اندک اندک واقع شود و بالزوم تپ که اکثر در نیمروز
شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولاً علامات او ظاهر شود و بعد ازان مرض دیگر بهم رسد و عبث اطراف و اضطراب و
نفس مضطرب بغیر انتظام و امتداد او و سر پهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا در نواحی شراسیف و گاه با خواب مضطرب بود که ازان برجهد و آواز قوی دهد و گاه بخواب رود و گاه
بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده بلکه و انتباه مشوش با آواز بلند و بیحیائی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان بگاه
تکلم و خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب اندک شرب آن و سردی اطراف و بول مایل برقت و نبض صلب صغیر و آخر انقباض
و اول انبساط و سریع تر بود و منشاریت او از موجیت خالی نباشد و گاهی عریض و عظیم و متواتر گردد سرسام حقیقی باشد پس درینصورت با اقسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر
علامات مذکوره آن با حمره که ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و رویی و برآمدن اشک چشم و حرکت ازان و بیخوابی غیر مفرط
و خشونت زبان و سرخی آن مایل بسیاهی پس سواد آن و ثقل زبان و کسل از کلام و امتلای رگهای رو و چشم و تواتر نشستن و برخاستن بغیر حاجت یافته شود
سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی تپ محرقه حاد و اشتداد آن بغب و بیخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بدخلقی و اضطراب و وقت
اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان پس سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و کثرت تشنگی و
قاروره احمر ناصع یا ناری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود اما اگر از صفرای محترق مایل بسودا عارض شود با عوارض مذکوره جنون و ضجر و عظم نفس و
کدورت چشم و ترسیدن و آواز دادن در خواب و جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حمرت رخسار و احیاناً عروض
کزاز یا قی و غثیان و فرط میلان مریض با فتادن او بر پشت بغیر نظام و خلاف معتاد و سبات باشد علامت فلغمونی بود و باشد که در این ورم از سختی آماس رگهای سر
از هم باز شوند و شبکه دماغ اندر کشیده شود و سر بشگافد و آن در اکثر بروز سوم هلاک کند و اگر ازان تجاوز کند امید نجات هست و اگر اندر سرخی و التهاب شدید بود
و لمس چهره سرد و رنگ رو و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تپ شدید تر بود و نشان حمره باشد و این نیز در اکثر بروز سوم مقتل میباشد
و اگر این علامات با خارش دماغ بود علامت تولد قوبا در دماغ بود و گاهی صبیان را حمره در دماغ عارض میشود پس یافوخ فرو می نشیند یعنی تارک سر منجذب میشود
بطرف داخل و چشم ها غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در حرقت و التهاب اشد مثل جمره آتش باشد جمره بود و اگر سیاهی چشم غالب شود
و سفیدی پدید آید و بقفا خفتن آرام یابد و شکم متشنج و سر پهلو ها کشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بطلان حرکات
باشد علامت غانغرایا و شتاقلوس بود و غانغرایا مقدمه شتاقلوس است و بعد بطلان حس بتمامه شتاقلوس گردد و نزد جالینوس این هر دو لفظ مترادف اند
و این نیز صعب ترین اقسام سرسام هست و در سه روز میکشد و اگر علامات سرسام حقیقی بالزوم تپ نرم و صغر و صلابت و بطوء و اختلاف نبض مع جنون و خوف
و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت انس با مردم و ذکر مردها و یاد مرگ کردن و گریه و بیداری و کشاده ماندن چشم و خشکی بینی و زبان و لبها و کثرت تنفس
بنوعی که گویا گلو خفه میکنند مدرک گردد و بدور ربع تغیر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره بلغمی و یا فستقی بود سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی
دوام تپ نرم و عظم و تفاوت و عریضی و لینت و بطوء و موجیت نبض و بطوء و ضعف تنفس مع ضیق اندک و تربل و تهبج و دوام تغمیض و سبات ثقیل و نسیان

وکثرت آب دہن وفاترہ وگاہی کشادہ ماندن دہان وسفیدی زبان وکسل از جواب دادن وعسر حرکت پلک وزبان ولینت براز وغلظ بول وعروض فواق وارتعاش وعرق اطراف احیانا وانحدار از بستر معلوم شود ولیثرغس باشد وہرگاہ مرض را اختلاط عقل وہذیان رفتہ رفتہ واقع شود وشتداد وازدیاد وانتقاص بنوائب آن تابع اشتداد وازدیاد وانتقاص نوائب سوء حال عضوی دیگر بود سرسام غیر حقیقی تابع امراض دیگر باشد والیضا از نشان غیر حقیقی است کہ بعد از امراض اعضای دیگر پیدا شد یعنی اول مرض در اعضای مشارک دماغ بہم میرسد وبعد از ان علامت سرسام ظاہر میگردد پس در ینصورت باید کہ باقسام او توجہ نمایند یعنی اگر از مشارکت حجاب حاجز وعضلات صدر افتد تقدم علامات برسام وذات الجنب مثل وجع ناخس در پہلو وقت تنفس وضیق النفس وسرفہ خشک در ابتدا ونبض منشاری برآن گواہی دہد وبیشتر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی کہ در نواحی سر بود ونفس مختلف باشد گاہ ضعیف شود وگاہ متواتر وعظیم گردد ومیل او بصغر وضعف اکثر بود وگاہ نفس بعد مدتی برآرد واگر از خلط مجتمع در فم معدہ عارض شود لذع فم معدہ وغثیان وعطش وتلخی دہن بران شاہد بود واگر بسبب اورام اعضای دیگر مثل ورم مثانہ ورحم افتد باشتداد عوارض اورام مذکورہ معلوم شود پس ہر قسمی از اقسام سرسام کہ تشخیص گردد مطابق آن بعلاج مخصوص وی پردازند اطبا ہ براند کہ گاہی در قرانیطس بسبب مشارکت یا انتقال مادہ جوہر دماغ نیز ورم کند واین شاید الرداءت ست در روز چہارم بکشد واگر از ان تجاوز کند نجات یابد واکثر وکسی کہ بسرسام بمیرد اکثر بسبب آفت در نفس ہلاک شود بہر آنکہ حرکت نفس ارادی ست واو دران مختل گردد وبسیار باشد کہ حجاب وعروقی کہ از سر خارج شدہ است ورم کند حتی کہ با آن درزہای سر بشگافد واگر در قرانیطس ورم ثقل در نواحی سر ورقبہ باشد وبعد از ان تشنج وتی زنگاری عارض شود مریض در ساعت بمیرد واگر قوت قوی باشد اطول مدت مہلت او یکروز نہایت تا دو روز ست وامید وارترین اصناف قرانیطس آنست کہ مریض آنچہ ہذیان کند بعد خفت تپ بیان آن کند وبباست کہ منحل وزائل میگردد قرانیطس بہ بواسیر اگر سیلان یابد یا خون از عروق متعدد جاری گردد وعطسہ در سرسام دلیل محمود است ومشائخ کہ متجاوز از شصت سال باشند از سرسام کم نجات بیابند واختلاج اعضا وصداع شدید دائم منذر بسرسام است واکثر بحران قرانیطس بعرق ویا برعاف ویا بجریان دم بواسیر میباشد وسوء تنفس وشخوص چشم وتواتر نفس وتقطیر بول ہرگاہ درین علت عارض گردد بیمار ہلاک شود وہرگاہ چشم صاحب سرسام کشادہ ماند وحرکت نکند پس صفرای رنج نی کند در ہمان روز یا روز دوم بمیرد والیضا کج شدن دہن صاحب سرسام قاتل است اگر عقب او خفت روند بہ واشک آمدن ردی است خصوصا از یک چشم ودوام بایست بول در سرسام مہلک است ودر سرسام اگر با اختلاط عقل ساعتی گریہ وساعتی دیگر خندہ بود ردی است وہمچنین سرسامی کہ منتقل از ذات الریہ باشد ودلالت بر شدت حرارت خلط مینماید اگرچہ انتقال یابد بسوی غیر حقیقی وبیشتر سرسام غیر حقیقی بسرسام حقیقی منتقل میگردد وگاہ سرسام بدق یا جنون منتقل گردد وگاہ مادہ قرانیطس از حرارت میل ببرودت نمودہ انتقال بہ لیثرغس مینماید بعد اشتداد اعراض لیثرغس وکثرت عرق دران قاتل است وجودت تنفس واختلاط اعراض خصوصا ظہور ورم پس گوش نشان سلامت است وچون صاحب لیثرغس را بعد از تنقیہ بدن وآمدن ہوش اختلاج در ہمہ بدن ورعشہ در دست وپای چپ افتد با کثرت اشتہای طعام وخروج بول بی ارادہ وبعد از عروض حالات مذکورہ بروز ہفتم یا ہشتم اختلاج قلب یا بیہوشی ظاہر شود پس بان روز یار وز دوم یا سوم بمیرد وہمچنین اختلاج بعضی اعضا مانند رخسارہ ولب ودست وپای ہمان جانب با قلت اشتہای طعام وخروج بول بی ارادہ با سوزش شدید منجر بفالج جانب چپ مع احتباس بول واختلاط عقل بمدت یکنیم ماہ میگردد وبروز چہارم ہلاک می انجامد وسرسام سوداوی کمتر افتند واگر افتد در آخر منجر بمالیخولیا میگردد کذا فی اسرار الاطبا شیخ الرئیس میفرماید کہ گاہی در نبض بعض صاحبان سرسام اختلاف در حرکت اجزای وضع عارض شود ومرتعش گردد بنابر ضعف قوت وقلت روح بسبب تحلل از کثرت حرارت واین منذر تشنج بود دیگر آنکہ اختلاف وارتعاش را صلابت رگ وقوت قوت واجب کند کہ این منذر بتشنج نبود وگاہی نبض ایشان تشنجی گردد وپس منذر بتشنج بود وچون علامات امراض حادہ وحمیات صعبہ بینند ودران امراض قبض طبیعت با فراط گردد بنحویکہ خروج براز مثل حقنہ ہای لینہ متعسر شود ودر انجا در اکثر یا عرق بسیار یا رعاف یا آفت در احشا یا اورام ومغابن وامثال آن نباشد این منذر قوی بسرسام بود وقرانیطس را السبات شبی قریب الغیبت از حواس ظاہری وحزن بلا سبب ظاہر واحلام ردیہ وصداع کثیر وثقل واشتداد تقدم نماید ودر اکثر زردی چہرہ وسہر طویل وخواب مضطرب تقدم کند واین اعراض مشتد گردد مادام کہ مواد متوجہ بسوی دماغ بود ودر عروق آن گردش کند وچون قریب قرانیطس شوند ودماغ مادہ را تشرب کند در ابتدا وجع از پس سر قریب قفا در یابند

وخصوصاً که صفراوی و خون درین مرض رافتند و دماغ ورم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعده اشک شروع گردد وخصوصاً از یک چشم و بیشتر چشمها را بمالند و گاهی میل بسکون اکثر اعضا کنند مگر دستها که بیشتر آنرا حرکت دهند گویا که ریزهای اشیا و یا کاه می چینند و گاه چشم پوشند و گاهی کشاده دارند و ضجر کنند و گاه از کلام فصیح کسل نمایند و اراده سخن گفتن بان نکنند و گاه ایشان را تقطیر البول حادث شود و این در حمیات از دلائل قوی برسام حار است و از آن است که در اعضای ایشان باشد غافل شوند بلکه اگر کدام عضو دردناک ایشان را سخت مس کنند المی نیابند و گوییم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد تخیل را فاسد کند پس بیمار ریزه های اشیا از لباس و گاه از دیوار ها چیند و اشیاء غیر موجوده خیال کند و دست پیش چشم همین جنبانند و اگر ورم در وسط دماغ باشد فکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید و در چیزیکه عمل کند و تمیز باطل شود و هذیان کثیر تلفظ نماید و چون ورم مائل بخلف یعنی مؤخر دماغ افتد حافظه را فاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یاد کند و آنچه بیند فراموش نماید و فی الحال از آن غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلب کند و بسوی آن اقدام نماید پس مطلب و یاد نشود و گاهی طشت برای بول کردن از ان طلب نماید و بسوی آن اقدام کند بازش فراموش سازد و اگر در جمیع جهات دماغ مستعمل باشد همه علامات ظاهر گردد و اگر با آن دماغ ورم کند چهره و چشم سرخ گردد و چشمها بیرون خاسته بود تم کلامه اکنون تدبیر کلی سرسام بقلم می آید بران نظر دارند و بس علاج هر قسم او که مطلوب باشد ملاحظه فرمایند

علاج کلی اقسام سرسام

بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هرگاه اختلاط عقل و هذیان شروع گردد و مانعی قوی نباشد فی الفور مبادرت بفصد سرو کنند و اگر در سه روز اول اتفاق فصد نیفتد و قوت مساعدت کند تا هفته اول هر روزیکه مناسب دانند بکشایند اما هر قدر که فصد سریع تر بود نافع تر باشد و اگر رگ سرو یافته نشود هفت اندام کشایند و ایضاً اگر ماده شدید التوجه بسوی سر باشد در صورت فصد هفت اندام بلکه باسلیق اولی است و اخراج خون بقدر صالح مناسب است اگر آثار قرب غشی مثل ارتعاش نبض یا انخفاض و اختلاف آن بلا انتظام که یک نبضه عظیم و دیگر صغیر بود یافته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد و بهتر آنست که خون بتفاریق گیرند و در ضعف قوت اندک بر آرند تا طبیعت بقوت خون با وجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصابه فصد محکم بندند تا از اضطراب حرکات مریض وا نشود و احتیاط نمایند که بیمار بسبب بی شعوری خود عصابه فصد نکشاید که خون جاری گردد و اگر قوت مریض قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال نمایند و همچنین اگر قوت قوی نباشد و یا فصد دست ممکن نبود و یا مانعی از آن باشد رگ پیشانی کشایند و اگر امتلا بسیار باشد حجامت میان کتفین نمایند یا زلو بچسپانند و همچنین در صبیان و یا از رعاف خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هرگاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و در تاخیر فصد خطر بود و در فصد دو روز یا سه روز تاخیر کنند پس بعد استقرار ماده فصد نمایند تا منفعت او ظاهر شود و فصد روز اول و سوم کنند و در چهارم اسهال ضرور است و بعد فصد استعمال حقنه لین مثل روغن گل بماء الشعیر و با آب و زیت و عند احتیاج بقوی تر ازین که در درجه لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال تخلخه سریع الاثر است و مالیدن و بستن پایها در جذب ماده انفع الاشیاء است و یا شوبه بستور و حجامت ساقین با شرط در دموی و بی شرط در غیر آن نافع ترین تدابیر است و تدهین سر بروغن گل و سرکه نافع است مطلقاً و همچنین ماکیان یا کبوتر را بر سر مریض بنحوی شق کردن که خون او بر سر آن بچکد و گرما گرم بر سر بستن در اقسام آن مجرب است و کذا ماهی و جلد سر بز در حال سلخ آن بر سر گذاشتن مجرب و چون نوم لازم این مرض است تا بر ترتیب مد نظر دارند و جهد و قصد تنویم بنطولات و سعوطات و ضمادات اهم مطالب است و در نطول که جهت آوردن خواب استعمال نمایند خشخاش اندازند و بجهت اصلاح خشخاش اندکی بابونه نیز افزایند و خانه تاریک معتدل الهوا باید خالی از تصاویر و از اشیای براق رنگین و از روبروی مریض کلام بسیار و آواز قوی نکنند و پیش او ذکر چیزی نکنند که او را آماده آواز قوی و غضب و ضجر و طیش و فریاد نماید لاسیما وقت بحران و باید که مجالس مریض مردم ظریف محبوب و شفیق بران باشند تا بسبب ایشان از خطر آن محفوظ ماند و هرگاه علامت از ابتدا تجاوز کند و از هفت روز در گذرد و حرکات مضطربه ساکن شوند و سبات عارض گردد و مبردات قوی خصوصاً خشخاش هرگز استعمال ننمایند و درین هنگام بابونه و نمام و اکلیل الملک و امثال آن در نطولات افزایند و لعاب تخم کتان آب و روغن زیتون بر سر مالند یا بریزند و بدن بیمار را به روغن مذکور نیم گرم باید داشت و اگر بسبب فقدان عقل و ضعف حس بول را فراموش کرده باشد مدرات مانند شیره تخم خربزه و شربت بزوری نوشانند و مثانه او را به روغن زیت نیم گرم و یا روغن گل و یا روغن بابونه مالیده بعد از ان آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و بنفشه جوشانیده باشد نطول کنند و مثانه را بدست بمالند تا ادرار حاصل شود و بعد از انحطاط و اکثر خروج از علت تدبیر ناقهین را مستعمل دارند و در گهواره او را بجنبانند و حرکت خفیف دهند که هوا بدان رسد و از هوای ردی فاسد بهوای

صحیح طبیب نقل کنند و اگر اراده حمام باشد بآب شیرین تحمیم خفیف نمایند تا خواب آورد چه در تنویم ایشان فوائد کثیر است و لحوم خفیفه بخورانند و تخمه و آب سرد شدید البرودت
و آفتاب و باد سموم و مخدرات قویه مضر سرسام است اجتناب از انها واجب شمارند

علاج سرسام دموی و صفراوی

چون در علاج این هر دو قسم فرق قلیل است در اکثر تدابیر مشترک لهذا علاج هر دو یکجا بالقلم می آید و فرق مابین علاج دموی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی
احتیاج بتطفیه و تسکین بیشتر است و در دموی تحلیل مع تسکین فزونتر و اجتناب از آب سرد و مبردات دیگر چندانکه در دموی ضرورت است در صفراوی واجب نیست و فصد
و تنویم و نطولات مرطبه و استعمال روغن کدو و کاهو و غیره طلاء و سعوطاً در صفراوی اهم است و ایضاً در علاج صفراوی حاجت باسهال صفرا اکثر است و بفصد کمتر و اسهال
صفرا بشرب مزلقات لطیفه و منقیات دم میباید و اگر طبیعت محتبس باشد در هر حال شاهتره داخل نمایند و در صفراوی باخراج خون چندان مبالغه نکنند که قریب بغشی
رسد بخلاف دموی بلکه خون بقدر صالح مع احتراز از عروض غشی بر آرند بعده باستفراغ صفرا پردازند و ایضاً ادویه بارد در طب اختیار کنند و اغذیه دموی بعد فراغ
از مسهل و حقنه باید که بارد و قابض باشند مثل حصرمیه و سفرجلیه و تفاحیه و ریباسیه بخلاف صفراوی که در ان اغذیه قابضه نشاید بلکه مثل مزوره کدو و کشکاب مقشر جو
و مزوره اسفاناخ و قطف و ماش مقشر بکاهو و اندک کشنیز و مانند آن استعمال نمایند و بسرکه و شکر یا خوبانی یا آلو بخارا و امثال آن ترش کنند بالجمله در هر دو قسم
بعد فصد و کوکان را بعد حجامت میان دوشانه تبرید و ضماد و سعوط و تخلخه و پاشویه و غیره که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و یا در تبرید مذکور لعاب
اسپغول عرق کیوره عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب اضافه کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام شیره تخم خرفه زیاده کنند و یا در تبرید مذکور شیره خرفه شیره
مغز تخم کدو شیره تخم خیارین عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب عرق کیوره عوض شیره مغز تخم تربوز داخل کرده خاکشی پاشیده صبح دهند و وقت شام صرف لعاب بهدانه
شیره مغز تخم تربوز و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضاً بعد فصد عرق شاهتره عرق نیلوفر گلاب هر یک چهار توله عرق بید مشک شربت
انار شیرین هر یک دو توله و در صورت غلبه صفرا شیره آلو بخارا ده دانه آب تمر هندی سه توله افزوده بدهند و روز دوم عرقیات مذکوره بالا با شربت عناب
و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و لعاب اسپغول و خاکشی استعمال کنند و اگر در عمر جوانی و فصل صیف از انصباب صفراوی مفرط و تشنگی و حبس بول و براز با تپ
و سرسام عارض شود بعد فصد باسلیق لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز شیره تخم کاهو عرقیات شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و
بجهت شام لعاب بهدانه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بکار برند و پاشویه بارد کنند و شاخها کشند و بعده مسهل صفرا دهند و اگر از خوردن چند گاوری پان
بالای مسهل عوارض سرسام و صداع و اغما بهم رسد فصد باسلیق ایمن بگیرند و اگر یافته نشود از ایسر خون گرفتن نجات می بخشند و اگر سرسام با ریزش از
بینی و گرفتگی آواز و سرخی چشم باشد بهدانه عناب سپستان در عرق عنب الثعلب جوش داده صاف کرده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند
و پاشویه کنند و اگر با نزله و سرفه باشد بعد فصد سر رو بهدانه خطمی خبازی سپستان گل بنفشه جوشانیده صاف نموده شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی پاشیده
بدهند و اگر در فصل گرما سرسام با نفث الدم عارض شود بعد فصد شیره تخم خرفه لعاب اسپغول عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر زهر مهره سوده برای تقویت
حرارت غریزی و حبس خون داخل کرده دهند بعده اگر تشنگی بسیار شود و بر زبان خارها افتد و خشک گردد آب آلو بخارا لعاب اسپغول شیره کاهو شیره خیارین
شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب اسپغول غرغره سازند و پاشویه بارد نمایند و غذا آش جو دال خشکه و آب انار ولایتی و لیموی شیرین بخورند و بجهت آخر روز
شیره عناب لعاب بهدانه شیره مغز تخم هندوانه شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه دهند باز برای حبس خون قرص طباشیر عوض آلو بخارا افزایند و غذا آش جو مقرر سازند
بعده مسهل مبارک دهند و در آخر روز مسهل لعاب اسپغول گلاب گاهی روز مسهل وقت شب همین میدهند و بدانند که استعمال قرص در ابتدا اگر حمی خلطی نباشد مضائقه ندارد برای
منع احتراق خون و تغلیظ ماده و حبس خون میدهند و از اضمده معمول درین مرض صندل و گلاب کافور و آب کشنیز سبز است و کذا اجزاء کدو و خیار برگ
عنب الثعلب برگ بید صندل سفید گل نیلوفر تخم کاهو مغز تخم هندوانه بسرکه و گلاب در روغن گل سرشته نیز معمول و بستن نان مونگ بر سر باین طریق که آرد مونگ
پاؤ آثار در شیر گاو یا و سیر سرشته نان از یک طرف بپزند و بر طرف خام او روغن گل مالیده از همین جانب نیم گرم بر سر بندند و بعد هر پاس تبدیل آن کرده باشند

بغایت آزموده است و نهادن پارچه بگلاب. روغن گل هر یک دو جزو سرکه یک جزو ترکرده بر سر نیز مجرب است و اگر حاجت تبرید دماغ زیاده بود آب بقول و اوراق باردہ آمیزند و ضماد برگ علیق بر سر بقول شیخ در صفراوی نفع کثیر دارد و در مسکن مریض و قریب او مشمومات بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و کافور وغیره نهند و سعوط مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز سوده قدری روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضاً شیر زنان سعوط کردن و بر سر دوشیدن و اگر میسر نشود شیر بز بر سر ریختن و روغن کدو و نیلوفر بر سر مالیدن و از آب کاهو آب کشنیز تازه آب خیار قدری سرکه آمیخته و یا از صندل سوده و آب کاسنی سبز و آب تربزاندکی کافور آمیخته در شیشه کرده لخلخه ساختن و از آب برگ کاهو و صندل سفید و کافور سعوط کردن و از گل خیرو گل نیلوفر تراشه کدو و هر واحد نیم پاو سبوس جو سه مشت جوشانیده نیم گرم پاشویه نمودن مفید است و ایضاً بقول شیخ در ابتدا ارادعات صرف استعمال کنند مگر آنکه ورم عظیم باشد که دران عروق خارج سر ورم کند پس درین صورت ابتدا بچیزیکه دران قدری ارخا بود و برای تسکین وجع واجب است بعده نطولات مبرده غیر قابض که دران اندکی بابونه داخل کرده باشند استعمال نمایند و بهر وجه جذب مواد بجهت اسفل نمایند و دلک ساقین و غمز آنها و بستن آنها از بیخ تا قدم و گذاشتن پاها در آب گرم و ریختن آب بران خصوصاً در حال هبوط حمی و قبل اشتداد آن و مالیدن قدمین بسنگ پا و یا بکیسه حمامی و یا بخرقه خشن باید و اگر در آب گرم بعض حشایش بارده مانند بنفشه و خطمی و خبازی و سبوس گندم و اندکی نمک طعام باشد بهتر است پس بکشایند قدمین را و محجمه بر ساقین و تحت قدمین گذارند بدون شرط و اگر مسهل حاجت افتد روز هشتم از مسهل صفرا و یا بدیگر ملینات مناسبه که در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقنه ممکن باشد بهتر او مسهل است باجزای مسهل صفرا بعمل آرند یا شیاف ترنجبین معمولی بعمل آرند لیکن استعمال حقنه و شیافه بعد هبوط تپ و قبل اشتداد آن کنند و اگر بیخوابی مفرط عارض گردد تخم کاهو باندک پوست خشخاش و یا باکافور و افیون و اندکی زعفران و یا بدون آن بر سر ضماد نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و سعوط افیون بقدر یک سرخ بگلاب حل کرده در آوردن خواب مجرب است اما در حالت ضعف قوت استعمال افیون و دیگر مخدرات مهلک است بلکه مثل شربت خشخاش استعمال نمایند و پاشویه بار د بعمل آرند و کاهو بر سر ضماد نمایند و تخم خشخاش در ماء الشعیر بنوشانند و نطولات منوم که دران کاهو و پوست خشخاش و تراشه کدو و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر و گل سرخ وغیره باشد بکار برند و اگر بسبب ضعف و هول طبیعت و تصاعد ابخره سبات قوی لاحق گردد و نشانهای بحران ظاهر نباشد بهر نحو او را بیدار دارند و دست و پای او را بسختی مالند و موی سر او را هی کشند که تو بواسطه سبات حرارت غریزی فرو رفته افسرده نگردد و باعث هلاکت نشود و هر گاه مرض بانحطاط افتد و هذیان و اختلاط عقل هنوز بحال خود باشد در حالت ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بز بر سر دوشند و بعد از ساعتی سر را بنطول معتدل که دران اصل السوس و بنفشه و بابونه داخل بود مع دیگر مبردات بشویند و شیر باز دوشند و باز بدستور نطول نمایند بهمین طریق چند روز و غذا ماء الشعیر دهند و گاهی تا لطیف غذا میکنند حتی که یک دو روز بر سکنجبین اقتصار می نمایند و در انحطاط مرض بتدریج در غذا بیفزایند و از کدو و بقول بارده و ماش و حبوب بارده بطریق اسفیدباج سازند یا ترش بنوعیکه بارده کنند و درین وقت بنان سمید در آب سرد ترکرده نفع یابند و جلاب بر برف سرد کرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی حسب حاجت اخذ کنند تعلیم در سرساميکه از صفرای محترقه افتد عنایت بترطیب بیشتر دارند و حقنه های مبرد مرطب حتی الامکان بعمل آرند و تا که علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه و مسهل جائز نبود و تا ظهور نضج ماء الشعیر رقیق بجلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بمالند و شیر زنان بر سر دوشند و باقی علاج از تدابیر سرسام صفراوی اخذ کنند تفهیم گاه باشد که سرسام حار بامراض دیگر مثل لیثرغس و شقاقلوس و دق و تشنج منتقل گردد پس هر گاه تغمیض عین دوام کند و آب دهن سائل گردد و نبض بطی و لین شود و دیگر علامات لیثرغس یافته شود بعلاج او مشغول شوند و اگر علامات شقاقلوس ظهور نماید بعلاج بش پردازند و اگر غور عینین و نرمی بیجا و هزال بدن و صغر و صلابت نبض و دیگر آثار دق ظاهر شود بعلاج او مشغول گردند و اگر نبض تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج دریابند علاج تشنج نمایند

اقوال حذاق مصنف اقتباس مینویسد که در سرسام دموی روز اول رگ سر رو زنند و خون چندان گیرند که قریب بغشی رسد و صندل سفید تخم کاهو کشنیز خشک هر یک سه ماشه در گلاب ضماد کنند و ضماد سوار تنها بگلاب همین اثر دارد و لخلخه بارد بوبانند و پاشویه بارد کنند و شیره تخم کاسنی و بنفشه هر یک نه ماشه و تخم کاهو مقشر چهار ماشه مغز تخم کدو شیرین هفت ماشه و آلو بخارا ده دانه در گلاب عرق کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله بر آورده سکنجبین ساده یا مقطری چهار توله داخل کرده

بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب دهند یا اسفاناخ یا ترنج و روز دوم صبح رگ پیشانی زنند و وقت عصر رگ ارنبه کشایند که بجان آن بهوش می آرد
و دردسر و هذیان را زائل مینماید و تا هفت روز سوای فصد همه تدابیر بدستور دارند و روز هشتم مطبوخ فواکه تلیین طبخ نمایند و بجای آب عرق نیلوفر و گلاب کشیده نمایند و وقت شام
غذا خشکه گیلانی با اسفاناخ دهند و صبح تبرید شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه در عرق بید ساده و گلاب و عرق نیلوفر هر
هفت توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه پاشیده بنوشانند همین سان سه چهار بار تکرار مسهل نمایند و جهت تبرید دماغ سرکه و گلاب و روغن گل [illegible]
مالند و بعد حصول تنقیه بنا بر تعدیل مزاج قرص کافور سه ماشه سوده در شربت نیلوفر یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت بزوری بارد سه توله در عرق کاسنی و نیلوفر
هر یک هفت توله بنوشانند و غذا شوربای بچه مرغ شیرخواره بنان تنوری دهند و در تبرید زیاده اعتدال مرعی دارند و در بودن اضطراب و بیخوابی شیرهٔ تخم خشخاش و کاهو
بگلاب و شربت خشخاش دهند و یا مخدری بخورانند بمقداریکه او را بیخبر سازد و آنگاه مجال یابند با اهتمام تحلیل و رسم مشغول شوند ایضاً او میگوید که در سرسام صفراوی اول فصد
باسلیق کنند و خون وافر گیرند و آب انارین معصورین با شحم او نه توله با شربت نیلوفر چهار توله دهند و آب هندوانه و خیار و کدو هر کدام از اینها که بدست آید بنوشانند تا
چهار روز و غذا آش جو با نبات و گلاب دهند و از برگ بید ساده و تراشهٔ کدو و خیار و سرکه و روغن گل و کاهو بر پیشانی و صدغین و یافوخ ضماد کنند و روغن کدو
و کاهو بر برف سرد ساخته سرکه آمیخته جهت تقویت و تبرید بر همه سر مالند و نان مونگ که در شیر گاو میسازند بروغن گل چرب کرده بر سر بندند و این ضماد در اقم
درین باب از مجربات است گشنیز خشک تخم کاهو مقشر صندل سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه لتحمل آرند و همچنین این لخلخه آب گل سه گلاب آب گشنیز آب نیلوفر تازه
آب برگ نیلو ساده عرق بید مشک هر یک یک توله سرکه مقطر یک نیم توله کافور چهار حبه جفت بلوط [illegible] مغز تربز صندل سفید هر یک سه ماشه و این ابشو
کنند که بکرات آزموده است برگ بید ساده برگ گل سرخ و عنب الثعلب همه سبز گل کیوڑہ تخم کاسنی عنب الثعلب سبوس جو هر یک شش توله تخم خطمی گل بنفشه هر یک یک توله
گل نیلوفر هفت توله جوش کرده بکار برند و این دوا دهند آلو بخارا بیست و پنج عدد خوبانی ده عدد در آب هندوانه نیم آثار شب خیسانیده صبح آب زلال گرفته شربت
نیلوفر چهار توله شیرین ساخته بنوشانند و تا هفت روز جمله تدابیر بدستور دارند و روز هشتم شربت را موقوف نموده مغز خیار شنبر و ترنجبین هر یک شش توله قند سفید خشت
هر یک چهار توله شربت آلو علوی خانی و یا شربت ورد مکرر یا شربت آلو مسهل ایشان چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بدهند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب
نوشانند و غذا وقت شام کھچڑی بنوماش که دران اسفاناخ افتاده باشد دهند و روز نهم شیرهٔ کاسنی و خیارین و کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه لعاب ریشهٔ خطمی
چهار ماشه در گلاب و عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسپغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بنوشانند و همین نمط سه
چهار مسهل دهند بعده اگر اندکی هذیان و بیخوابی باقی ماند و یا بدستور بود شیر زن از پستان بر سر دوشند و طباشیر و زرشک هر یک دو سه ماشه سوده در شربت انارین دو توله
آمیخته بلیسانند و شربت خشخاش و نیلوفر هر یک دو توله در گلاب و عرق کدو هر یک هفت توله دهند و روغن بنفشه و کاهو و کدو و شیر زن مساوی در بینی چکانند در روزی
ده دوازده بار و غذا شیر برنج دهند و یا ملبه فقط و یا ملبه تخم خیارین یا کدو و بر همین تدبیر تا یک هفته ثابت مانند اگر زائل شد فبها و الا رگ اسیلم از دست چپ کشایند که برای
رفع هذیان و اختلاط بغایت مفید است و آنجا که بعد زوال سرسام تمامه سهر باقی مانده باشد بتدبیر سهر بپردازند و این نطول بکار برند تخم کاهو پوست خشخاش و اندکی بابونه در آب پخته کرده
و اگر بول کردن فراموش کرده باشد بتدبیریکه در علاج کلی گذشت بپردازند و شیرهٔ قرطم و تخم خربزه هر یک نه ماشه شربت بزوری و کشوث هر یک دو توله بدهند و شیرهٔ
گل بنفشه یک توله در گلاب یا و آکر و شربت بنفشه مکرر چهار توله هر روز سه چهار بار و ادرار بول برانند و آب سرد و اصلا ندهند سویدی گفته که بنفشه و مقشر کوفته
اکلیل الملک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن و نان سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام حار مجرب من است از اطبای دیگر نقل کرده
که شربت نقوع بنفشه و یا شربت نیلوفر و یا ماء القرع و یا شیرهٔ تخم خشخاش با شربت نیلوفر و یا شیرهٔ تخم خرفه با شربت اجاص و یا شیرهٔ تخم خیار با شربت آلو و نیلوفر و یا شیرهٔ
تخم قثا با سکنجبین یا ماء الشعیر مطبوخ دران قطعهٔ کدو و تنها یا مع خشخاش کوفته و روغن بادام و یا ماء الشعیر بروغن کدو و بشربت خشخاش و یا بشربت بنفشه و یا
آب تربز بشکر و یا بیخ فاشرا نیم درم هر روز و یا افیون ثمن درم و بتدریج تا ربع درم در ماء الشعیر و یا آب نیم گرم بجای آب برف که مضر است و یا خولان
و نطول مطبوخ جو مقشر کوفته و پوست خشخاش و کذا بابونه و گل بنفشه و پوست خشخاش کذا گل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست خشخاش و کذا جراده کدو

وسپاه و فرو کذا بابونه جو مقشر گل بنفشه و کذا تخم کاهو بابونه جو مقشر گل بنفشه و کذا نیلوفر پوست خشخاش جو مقشر و ضماد جرادهٔ کدو و یا روغن او و یا آب کاهو
و یا خطمی و سرکه و حی العالم و یا آب برگ انگور و سرکه و آب سیب یا آب عنب الثعلب و روغن گل و یا آب مذکور سرکه و گلاب یا آب خیارہ یا جرادهٔ کدو و آب قثاء و یا قثاء
بروغن گل و وضع روغن کدو و شیر زنان بر سر و یا مسکه و یا روغن گل و آب عنب الثعلب و تبدیل آن هر ساعت و در قرانیطس صبیان و یا روغن مذکور و پوست خیار زه
زرد باریک سائیده و یا تنها پوست مذکور و یا لعاب تخم زعفران که منوم است و خولان و سعوط بروغن بادام و روغن فندق مساوی و غذا کاهو خام و پخته سیب بروغن
بادام و یا اسفاناخ یا سرق بروغن بادام و یا ترب و یا خرخ و یا ماش مقشر بشیرهٔ بادام و کشنیز خشک و یا بقلهٔ یمانی بروغن یا خرفه بشیرهٔ بادام و آب انار میخوش و یا خیار و یا قثای مقشر
و یا ماش بروغن بادام و کشنیز سبز و شیرهٔ بادام و غسل پا بها بسبوس گندم و نمک جریش و آب گرم و داک و غمز آنها دائم همه نافع سرسام حار است مسیحی گوید که در ابتدا فصد
کنند و اسهال بماء الفواکه نمایند و غذا ماء الشعیر یک مرتبه یا دو مرتبه دهند در روز بحسب عادت مریض در صحت بهمان مقدار و مراتب و بر سر او سرکه و روغن گل بریزند و هر گاه
علت متمکن گردد باید که فصد ترک نکنند که این بهترین علاج است و گاه در این وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود و منفعت بزرگ می نماید و اخراج خون در یکبار بمقدار
کافی کنند و روغن گل مضروب بالسرکه بر سر نهند بنابر تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن بعد از آن و هر گاه مرض بمنتهی رسد و مریض را بیخوابی و اختلاط کلام باشد
بگیرند بنفشهٔ خشک و پوست خشخاش جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح و گل نیلوفر و پوست کدوی تر و گل بابونه و در آفتابه با آب بجوشانند تا آب سرخ گردد پس نیم گرم بر سر
ریزند و از طشت باز آب در آفتابه نموده گرم کرده همچنین هر روز بمرات نطول کنند بعده تفریق سر بروغن بنفشه مضروب بشیر و کذا روغن نیلوفر و روغن تخم کدو نمایند
و اگر هذیان و اختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر دوشند و هوای مسکن سرد کنند و اگر طبیعت قبض باشد حقنهٔ لین اسهال آورند و شربت بنفشه با آب انار میخوش
آنرا نافع است و نافع تر از این ماء القرع بجلاب است و غذا از کدو و اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و کاهو و خیار و قثاء و ماش مقشر و عدس مقشر و جو مقشر و بادام مقشر سازند
و هر گاه مرض در انحطاط شروع کند و در قاروره نضج ظاهر شود و مرض خفت پذیرد بیضهٔ نیمبرشت و ماهی تازه و بچه مرغ غذا سازند و هر گاه مرض زائل گردد تا زمانی
دراز تناول اغذیه که در آن حدت و حرارت باشد حذر کنند و همچنین از تعرض بحرارت آفتاب و هر تدبیر که سر را گرم کند و گاهی ارباب این مرض را عسر البول عارض
میشود پس آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک بر زهار ریزند و روغن شبت و روغن بابونه بمالند صاحب کامل و جامع گویند که اول در ابتدا فصد سر رو باید کرد چون
قوت و سن و فصل و غیره مساعدت کند و اگر قوت قوی باشد چندان خون بر آرند که غشی عارض شود لاسیما اگر سرسام دموی باشد و اگر فصد صافن برای جذب ماده از فوق
باسفل کنند بدان انتفاع یابند و اگر مریض طفل باشد بر کتفین او حجامت کنند و مقدار حاجت خون بر آرند و استعمال فصد و حجامت در روز اول و دوم و سوم باشد
اگر قوت قوی بود و در روز چهارم و پنجم بدان نکنند و عقب فصد آب انار میخوش بجلاب یا شربت تمر هندی نوشانند و روز فصد اندک شوربای چوزهٔ مرغ معمول با آب
غوره و آب انار ترش غذا سازند بعده اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی هر واحد بقدر حاجت با آب گرم مالیده صاف کرده نیم گرم
وقت سحر بنوشانند و یا لعوق اجاص یا لعوق خیار شنبر با آب نیم گرم بدهند و یا شربت ورد و سکنجبین و آب سرد بیاشامند و اگر قوت متحمل باشد و تشنگی نبود و اسهال آن
لبلاب نیم رطل با بست درم شکر آورند هر کدام از اینها که میسر آید بر مریض تناول او سهل باشد بدهند و اگر بر مریض استعمال حقنه سهل باشد موافق تر بود بنا بر اجتذاب
ماده باسفل لیکن آب چقندر چهار اوقیه و مری یک اوقیه و روغن کنجد یک اوقیه و یا بابونه حقنهٔ لین جو مقشر کوفته بست درم بنفشه پنج درم سپستان سی دانه عناب بست عدد
همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و نیم رطل از آن صاف کرده در آن ده درم خیار شنبر مالیده صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه و یک نیم درم نمک جریش
بر آن انداخته حقنه کنند و هر وقت که طبع قبض شود و مریض متحمل مسهل و حقنه نباشد شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و شیاف معمول از ترنجبین استعمال کنند و هر گاه
تنقیه بفصد و تلیین طبع کرده روغن گل بسرکه و گلاب در هم کرده سرد نموده پارچهٔ کتان در آن تر ساخته بر سر دارند که این ترطیب دماغ و تقویت آن و منع بخارات کند
و بالجمله باید که درین مرض عنایت به تبرید سر و ترطیب آن بغایت دارند و عضلات ساق بعصابه بر بندند و قدمین بمالند و هر صبح ماء الشعیر چهل درم با ده درم شکر و
اگر فصل گرما باشد بارد و اگر سرما بود نیم گرم بدهند و چون چهار ساعت بگذرد پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد بدهند و اگر معدهٔ مریض ضعیف باشد قبل
تناول ماء الشعیر سه جرعه گلاب و آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد ماء الشعیر با آب انار بدهند و یکنیم درم این سفوف بر آن اندازند مغز تخم کدو قثاء خیار

وتخم خرفه و طباشیر مساوی باریک سوده بکار برند و درشب دو درم از آن بربع رطل آب انار میخوش و شربت تمر هندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش
وتشنگی قوی گردد یا ورم صفراوی بود ماء القرع مشوی یا ماء الخیار مدقوق مقدار چهار اوقیه با دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدهند و ترشی ترنج یا ماء
جلاب هر وقت نوشانند و لعاب اسبغول باندک روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت بساعت ملعقه یا دو ملعقه
بدهند و غذا بحسب جوب قوت و قرب منتهای مرض و بعد آن باشد پس اگر قوت قوی و منتهای مرض قریب بود ماء الشعیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت
خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف و منتهای مرض بعید باشد باید که اشجو و مزورات معموله کدو و قطف و اسفاناخ دهند و یا کعک
بشکر طبرزد و بادام مقشر سوده و یا اندکی مغز قثاء و مغز خیار تازه بخورانند و اصلاح مزورات بمغز کاهو و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مریض سرد و مفروش
ببرگ خلاف و گل سرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل سیب باید و صندل و گلاب و کافور بران پاشند و حوالی آن ظروف وسیع پر از آب سرد که دران برف انداخته باشند
بنهند و بادکش از بعید بجنبانند بنحوی که هوا بمریض برسد و برودت او بدان مودی گردد و اگر فصل سرما باشد جای مریض معتدل الحرارة باشد بعد از آن در احتیاج
با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان تدبیر او نمایند پس اگر زبان مریض درشت و سیاه گردد بپارچه کتان در لعاب اسبغول و لعاب بهدانه بشکر طبرزد
و روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده بمالند و لثه را بروغن بادام چرب کنند و یا بهدانه و لعاب مذکور و آب خیار و آب خرفه بروغن کدو مضمضه نمایند
و اگر اختلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن گل و سرکه ممزوج بگلاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و امر بمالش قدمین بدست نمایند و بعضی ذکر کرده اند
که طبیخ کاه پاچه اختلاط ذهن را فائده میکند اگر بعد تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مریض را سهر عارض شود و خواب نیاید و این از علامات بحران نباشد
باید که حیله ها در تنویم و تسکین او انگیزند که خواب او علاج خوب است و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغز کاهو و اصول او مطبوخ بطریق
اسفیدباج خورانند و شیر دختران باندک روغن بنفشه بر سر مالند و جو کوفته مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاهو و تخم آن و بیخ لفاح به آب
شیرین خوب جوشانیده پارچه یا قطعه بزرگ اسفنج دران تر کرده نیم گرم تکمید سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که از تخم کدو ساخته باشند استنشاق نمایند
و اگر این روغنها بسرکه و آب کاهو و یا آب برگ خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آورد و سهر را ببرد و اگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند و اگر آنرا
بوزن دو حبه بگلاب بخورانند و در بینی چکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر مریض را هیجان عارض گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او بهذی دراز گردد
و این از جهت ورم از صفرای محترقه میباشد باید که با آن مدارات و نرمی بعمل آرند و روبروی آن بعض دوستان او که از ایشان حیا و شرم داشته باشد حاضر باشند
و کلام لطیف ترک نکنند و شخصی که از آن در صحت بغض و عداوت بود و کسی که کلام غلیظ کند پیش او نیاید و بچیزیکه او را بغضب آرد یا غمگین سازد تحریک او ننمایند
که آن در حدت مرض او بیفزاید و هر گاه بیمار را سبات عارض شود و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خوف فرو رفتن حرارت غریزی
بقعر بدن و احتباس آن باشد باید که آنرا بیدار سازند و عطسه آورند و اطراف او خوب بمالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آلو بخارا در شربت
بنفشه تر کرده و یا لعوق اجاص و یا شربت آن بدهند و یا شیافه بعمل آرند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب پست جو با گل قبرسی
و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض با آب به بدهند و به را بکنند و سیب شامی در گلاب تر کرده بدهند و بر شکم صندل و گلاب و آب برگ انگور نهند و
همچنین در سائر اعراض که این مرض را لاحق شوند عمل نمایند و بتدبیریکه در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گرد و علاج کنند و مدام تدبیر مریض بدانچه
مذکور شد تا وقت منتهای مرض و حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سیب یا شربت بنفشه
یا آب جلاب یا آب انار که دران کعک تر کرده باشند بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب بود باید که مریض را آب گوشت
بچه مرغ یا دراج یا تیهو یا کعک کوفته در آب سیب شیرین دهند و در آب نوشیدنی کعک انار ازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مریض و ازعاج
او و کثرت کلام بدان نکنند و خدام او را امر کنند که آواز قوی نکنند و او را بچیزی حرکت ندهند و غذا منع کنند و سوای جلاب یا آب انار یا آب سیب
ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد باذن الله تعالی و چون مرض بانحطاط شروع کند باید که تدبیر مریض بتدبیری نمایند که در وقت مرض

میکنند تا آنکه از سه روز تجاوز نکند بعد از آن تدبیرش بطریق ناقهین از امراض فرمایند جرجانی و ایلاقی مینویسند که در سرسام دموی بعد فصد سررو
نهادن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر این نطلخه بارد بوبایند آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندکی کافور بهم برزنند و بکار برند و
این نطول سرد سازند بنفشه نیلوفر هر یک دو مشت بابونه یک مشت همه را در آفتابه با آب بپزند و سر آفتابه پوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود سر آفتابه پیش روی
مریض بگشایند تا بخار او به بینی رسد و در شست کنند و روغن گل بران انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر بیمار کشند تا بخار آن بیرون نرود و باقی آب آفتابه بر سر او
چکانند و اصل در استعمال نطلخه و نطول آنست که در ابتدای این علت چیزهای رادع بکار برند مگر آنجا که عروق خارج سر ورم کرده باشد چیزهای ملینه محلله با آن
بیامیزند و اگر در هفته اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعی دیگر باشد اسهال باین حقنه لین نمایند کشک جو دو استار بنفشه و نیلوفر هر واحد یک استار
عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در دو آثار آب بپزند تا یک آثار باند صاف کرده پنجاه درم از ان بگیرند و یک استار شکر سرخ دران حل کرده
یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نباشد شیاف بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا بکار برند و اگر شیاف نیز ممکن نبود ماء الشواکه از تمر هندی
و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده خیارشنبر و شیرخشت حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت نباشد عوض آن شکر کنند و اگر هر شب سی درم تمر هندی
و سی عدد آلو سیاه در آب ترکرده بیست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد و شب وقت خواب دو درم اسبغول و هفت درم شکر در آب انار ترش
و شیرین بدهند و جاذب ماده باسفل کنند بمالیدن پاها و غیره که مذکور شد و در ابتدای مرض غذا ترک نمایند و بر آب انار ترش و شیرین باندک جلاب یا سکنجبین
ممزوج با آب سرد یا بگلاب اقتصار کنند و اگر هنوز طبع قبض باشد شربتهای ملین چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماء القرع یا آب هندوانه بجلاب یا شربت
آلو یا آب میوه ها با شکر بدهند و بعد یک روز یا دو روز اندکی کشکاب رقیق باید داد و اندکی سکنجبین و حفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانه خوش هوا باید و در تاریکی
و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلا کنند و ببویانند و آنجا که ماده مرض صفرای محض باشد آنگاه
کنند اگر صفرا حدت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد بتسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد بتسکین و تعدیل استفراغ باید کرد و ترتیب
علاج او بدین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت غوره یا شربت ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو
و آب تمر هندی بجلاب دهند و بعد دو ساعت شربت کشکاب بدهند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماء القرع یا آب هندوانه دهند و شربت خشخاش و شربت بنفشه درین علت
موافق باشد و وقت نیمروز شربت از خیار ترش با شکر دهند و آنجا که حاجت غذا باشد مزوره کدو و مزوره اسفاناخ و مزوره ماش مقشر و یا کاهو و اندک کشنیز تر
بدهند و مزوره خیار هم بروغن بادام و اگر ترشی خواهند طفشیل از عدس مقشر با آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش
و مزوره سماق و کاهو و برگ کاهو اندرین باب موافق باشد و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم چون روغن بنفشه اندر کشکاب یا این حقنه بعمل آرند بگیرند بنفشه تخم خطمی
کشک جو سبوس گندم هر یک یک مشت و همه را در دو آثار آب بپزند تا به نیمه آید بمقدار هفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه داخل کرده بکار برند
و این حقنه حرارت و تشنگی بنشاند کشکاب بیست درم لعاب اسبغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم بیضه مرغ دو عدد همه را باهم بزنند و بکار برند و آنجا که بمسهل
حاجت آید از بنفشه و تمر هندی و شیرخشت سازند و اگر از سرفه ایذا باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و سپستان و خیارشنبر و شیرخشت سازند و اگر بعد استفراغ هنوز
حرارت قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده خالی باشد خرقه کتان بسرکه و گلاب و اندکی کافور ترکرده بر جگر و سینه او نهند و روغن گل و گلاب و اندکی سرکه
بهم بزنند و بر سر نهند و آنرا که بیخوابی باشد و سخن بیهوشانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کاهو پخته بر سر ریزند و هر شب باف
و مقعد و کف پا و بینی او بروغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی چکانند و شربت خشخاش بدهند و بابونه و شاهسفرم و کشک جو و
بنفشه در آب بپزند و پای او دران آب بدارند و بشویند و اگر غثیان و قی ظاهر شود باز نباید داشت پس اگر از حد بگذرد رب سیب و رب به و رب ریباس و رب غوره
و شربت انار و شربت لیمون و پست انار دانه با رب سیب بدهند و بر معده عود و زعفران و مورد تر و آب سیب و به ضماد کنند و اگر اسهال پدید آید و ضعف آرد
قرص طباشیر بشربت انار و شربت غوره بخورانند و پست جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا السویق شعیر و سماق و جاورس بمغز بادام بریان سازند و چون

عرق کثرت کند حتی که ضعف آرد بگیرند آب به و مورد تر و بدان روغن گل آمیخته بپزند تا آب فانی شود بر فقار و مفاصل بمالند و اگر روغن گل یا روغن بید یا روغن آس با آب غوره بهم آمیزند و بمالند روا باشد طبری گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که تلیین طبیعت نمایند اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد باین مطبوخ آلو عناب سپستان هر واحد بست عدد تمر هندی سی درم مویز منقی پنج درم برگ عنب الثعلب یک باقه کشنیز یک باقه ترنجبین پنج درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته مقدار هفت درم یا کم زیاده بحسب قوت علیل مغز خیارشنبر مالیده صاف کرده بنوشانند و آنچه اسهال صفرا بماء الفواکه و لبلاب و ترنجبین و بنفشه بهترین علاج ست و همچنین حقنه های لینه و بعد اسهال لزوم ماء الشعیر مطبوخ با سپستان و طلع یا جار خشک نمایند و اگر عنقود تزاید مرض گردد و حرکات او مختلف باشد ماء الشعیر ازان قطع کنند زیرا که دران غذائیت ست و اگرچه اندک باشد و برماء القرع مشوی بجلاب اندک و برماء الخیار و آب هندوانه بشکر یا بجلاب اندک و بر لعاب اسبغول ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یابد بفصد اکحل یا باسلیق یا قیفال باک نیست و شیر دختران بر سر دوشند و بجراده کدو و خیار و برگ بید و برگ عنب الثعلب باریک سوده بر روغن گل و سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر می نهند و هرگاه بسبب انحطاط مرض و تناقص آن احتمال غذا باشد ماء الشعیر بنوشانند و اگر دران جا سرفه یا ضعف در معده نباشد با ماء الشعیر سکنجبین معمول با پوست بیخ کاسنی و تخم آن افزایند و هرگاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لزوم آبزن و تمریخ بدن بروغن معمول از روغن بنفشه سازند و بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن خلاف نوشانند و اگر در عضوی تشنج و یا در چشم انتشار ظاهر گردد بعلاجش مشغول نشوند تا آنکه مرض زائل شود و مریض ازان شفا یابد و بغذای خود عود کند و چون بغذا و قوت عود کند لزوم تمریخ عضو و ترطیب و تبدیل مزاج او نمایند اگر متغیر گردد که باین طریق اصلاح یابد و زیاده و کم ازین بر طبیب ست بهر آنکه تغیر این مرض تغیر سریع و حرکات او حرکات مختلف بسیار می باشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا بتغذیه او کنند مزورات حصرمیه باشد بعد ازان بچوزه مرغ رطب صغار نقل کنند و آنرا بارد سازند باینطور که در آب غوره اندک کشنیز و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار اندازند پس دران بچه مرغ بریان اضافه کنند و ساعتی بگذارند بعده اغتذا بدان نمایند و اما علاج نوع دموی آن اینست که در ابتدا بفصد هر رگی که عادت فصد او بسیار باشد بپردازند بعده چند روز صبر کرده فصد رگ منخرین نمایند بعد ازان چند روز توقف کرده هر دو رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون ازین عروق بقدر امکان و قوت باید پس ازان اگر متحمل اسهال باشد مطبوخی که در قسم صفراوی مذکور شد مسهل دهند و لزوم ماء الشعیر بسکنجبین معمول بآب عناب یا آب به یا آب سیب یا بمجموع اینهمه سازند و باید که در سکنجبین نصف سرکه و نصف ازین آبها داخل کرده بپزند و سرکه و روغن گل بهم زده و گلاب بر سر نهند و واجب نیست که در طعام صاحب این علت و شراب او خشخاش داخل شود زیرا که دران قوت حبس ماده در سر و تغلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارند بلکه ازان تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از [illegible] بسوی دہان جاری شود و چون علت متحمل گردد بمزورات متخذ از سرکه و شکر و کاسنی مسلوق مطیب بسرکه و بکاهو مسلوق غذا سازند و بحسب اوقات مرض در تقلیل مقدار و تغیر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود و چیزی سوای بقیه ماده که تحلیل نشود یا نضج نیابد نباشد اعاده استفراغ بحسب احتمال قوت نمایند و تدبیر دوا و غذای او بحسب وجوب حال کنند و چون از مزورات بتدریج نقل کنند اول درجه بچه یا کبابان مطبوخ بسرکه و عدس مقشر باشد بعده بگوشت بزغاله شیرخواره نقل کنند و از امتلاء و تخمه حذر کنند و دیدم که بعضی اصحاب سرسام را بعد زوال مرض و رجوع بغذا تخمه بهم رسید و ازان حمیات مختلف الادوار عارض شد و بعضی را دق لاحق گردید ابن الیاس گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام و ضعف نبض فصد سر رو نمایند و اخراج خون بقدر قوت و طاقت کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام و ضعف نزد طبیب برسد حیله اخراج خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش و شربت آلو کنند و هر صباح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد بست عدد و تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بست درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و اگر با سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بست عدد و شکر سفید بست درم سازند و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نضج ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز هشتم تاخیر کنند و درین علت تعجیل اولی از تاخیر است باین مطبوخ سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب و سپستان

هر یک بست عدد و در یک نیم آثار آب بپزند تا به نیم رطل آید شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم دران مالیده صاف نموده بنوشند و غذا در آخر روز
ماء الشعیر دهند و چون هذیان و اختلاط عقل عارض شود لخلخه بارد مقوی دماغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و روغن گل سازند
و اطراف به آب گرم و مطبوخ بنفشه و سبوس و خطمی و اندکی نمک طعام بمالند و جراده کدو و خیار بر سر نهند و ریاحین بارده مثل بنفشه تر و گل خشخاش و نیلوفر و سیب
و گل کدو و برگ آن ببویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بران خواب کنند و تنقیه از آلو شیرین مقشر ملوث بشکر سفید سازند و آب تمر هندی پنجاه مثقال
بشکر سفید ده درم و یا آب خیار کوفته افشرده بنوشانند و نوشیدن لعاب اسپغول بجلاب نافع بلیغ دارد و اگر از صفرا باشد علاجش صرف عنایت به تبرید سر
و ترطیب آن و ریختن روغن گل و سرکه بر سر بسیار و تفریق راس بروغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو به تقویت دماغ و عدم قبول آن ماده را و اسهال طبیعت
بماء الفواکه و مطبوخ آن و آب انقوع شمش و آب انار مز معصورین بشحم آنها و نوشانیدن جلاب هر صباح از تمر هندی ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو هر واحد
بست عدد و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار از هر غذا بر ماء الشعیر مطبوخ دران خشخاش و بنفشه و عناب و سپستان است و شربت بنفشه
و خمیره بنفشه و شربت خشخاش هر کدام ازینها که بنوشند نافع است و لخلخه بارد که در دموی گذشت استعمال نمایند و جراده کدو و خیار و کاهو و عنب الثعلب سبز
بر سر نهند و بر فرش صندل و برگ بید مبلول بگلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام صفراوی بسیار نافع است زیرا که اسهال برفق کند و
حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بگیرند سبوس گندم در صره بسته و تخم خطمی و جو مقشر کوفته
هر واحد یک کف عناب و سپستان هر یک بست عدد نیلوفر چهار درم سنای پنج درم و در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و دران ده درم شکر سفید
حل کنند و ده درم روغن بنفشه بران ریخته حقنه نمایند و این حقنه دیگر تطفیه حرارت غریبه بسیار کند و تسکین عطش و لهیب نماید بگیرند آب کشک جو
و دو اوقیه لعاب اسپغول و روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک اوقیه و خوب بهم زده بدان حقنه کنند که این تطفیه عجیب لهیب حمی و سرسام و احوال آن
نماید و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود بهر آنکه ماده درین وقت بسوی سر صاعد باشد و بقراط گفته که سرسام بجمیع اجناس خود قتال است و در حمیات
حاده چون مریض از روشنی نفرت کند و در سر وجع دائم و ثقل یابد بحدوث سرسام تیقن نمایند خجندی گوید که در سرسام دموی فصد قیفال و اخراج خون
بقدر قوت و تلیین طبیعت بآب فواکه مثل تمر هندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و لخالخ و شمومات بعمل آرند و از اغذیه ماء الشعیر محمض بآب انار دهند
اگر سرفه نباشد و الا جلاب از عناب و سپستان و نیلوفر و خمیره بنفشه و مانند آن بدهند و اگر مادی سهر بود شربت خشخاش و از اغذیه ماش مغز بادام شیرین
یا ماء الشعیر بمغز بادام و تلیین طبیعت بحقنه های لینه و مسهلات مشروبه بسهل مثل شیرخشت و ترنجبین و تمر هندی در روز پنجم و یا در ششم کنند و این مطبوخ نافع
این [illegible] هست و نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن بنفشه سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم هست و روغن بادام شیرین
یک درم عوض عناب و سپستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تلیین شربت تمر هندی و عناب و بنفشه نوشانند و اگر
حرارت بسیار قوی باشد این قرص کافور دهند بنفشه نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک
پنج درم رب السوس دو درم صندل سفید سه درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بیخته قرص سازند شربتی دو درم و این حقنه نافع است بنفشه
خشک یک کف سنا سه درم ترنجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت و نوشته که در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند ابن هبة الله گوید
که اگر ورم حادث از خون باشد مبادرت بفصد قبل استحکام مرض کنند و اگر فصد دست ممکن نبود رگ پیشانی و بینی کشایند و اخراج خون مقدار حاجت بیکدفعه
نمایند و ماء الشعیر مطبوخ بعناب بنوشانند و آب انار بدهند و تعدیل طبع بآب تمر هندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت ورد کنند و اگر طبع سخت قبض
باشد شربت آلو و خیارشنبر بآب تمر هندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند و اجازت شرب آب سرد ندهند بعد از ان
قصد تقویت سر بروغن گل مضروب بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کافور طلا نمایند و اگر از مشروبات اسهال نشود حقنه لین
بعمل آرند و اگر مریض قریب بمنتهای رسد و بیخوابی شدید و اختلاط عظیم باشد نطول منوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند و اگر بدن ممتلی باشد

آب بر سر نباید ریخت و روغنهای سرد مرطبه بر سر مالند و اگر سهر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا بروغن نیلوفر و بنفشه و بینی چکانند و مریض را بر بستر نرم
بخوابانند و چون صلاح یابد بمزورۂ ماش و کدو و اسفاناخ غذا سازند و اندک پست جو مغسول بآب گرم بشکر و آب سرد بدهند و چون آثار صلاح پدید آید و تپ ساکن
شود غذا بمزورۂ سماق و یا مزورۂ حصرم و یا اسفاناخ سازند و کاهو خورانند و چون بران ایام بگذرد و صحت عود کند در حمام داخل نمایند و بچوزۂ مرغ و دراج و ماهی
صحوری غذا نمایند و از غذای بسیار حذر کنند تا در معده فاسد نشود و بتدریج اعاده بعادت او نمایند انطاکی گوید که در سرسام مبادرت بفصد کنند و تبرید
باخراج ماده بدانچه تعدیل او کند از مسهل و غیره باید کرد و سعوطات نیکوست مگر در برسام بسبب احتمال عطسه که آنرا مضر است و صاحب سرسام حار کثیر
تناول پست جو و شرب آب آن نماید و ماء القرع مشوی بعد طلای آن بار دو جو بسر که سرشته و خوردن عدس بروغن بادام و طلای سر بجرادۂ کدو و روغن گل
و شیر زنان و زعفران مجرب است و نشستن پایها بالطبیخ سبوس و نمک مجرب و هرگاه قرانیطس متمادی گردد و در قوت احتمال یابند فصد رگ پیشانی و حجامت ساقین
نمایند و درین وقت بنفشه و انچه ازان سازند بکثرت خورانند گیلانی مینویسد که سکنجبین درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که اکثار ازان دماغ
و حجب را ضرر دارد و معذالک شربت آلو ازان بسیار نیک است بهر آنکه درین با وجود قمع و تبرید ترطیب و تسکین و منع بخار و ازلاق و تلیین طبیعت ست و درین
لذع نیست که دماغ را و انچه متصل بدانست ضرر رساند و ایضا میباید که کثرت حوامض نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود بلکه
مخلوط کنند بچیزیکه تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد و حذر از شراب اولی است و اگرچه ممزوج باشد و از همه انچه اعانت بر جذب مواد بسوی سر کند و از
جمیع مسخنات دماغ و مضعفات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بحقنه شدید تر بود زیرا که ازشان او ست تحرک بسوی فوق و مسهلات قویه اگر حاجت افتد
دارا شربۂ نافعۂ آن شربت صندل است و ماء القرع بآب غوره و شکر و ماء الشعیر رقیق بروغن بادام و شکر و بعد نضج و تلیین طبیعت سحرگاه قرص کافور دهند و هنگام
خواب دو درم اسبغول بجلاب بارد بخورانند و طلب خواب باشربۂ منومه مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند و یا تخم خشخاش و تخم کاهو سوده
در ماء الشعیر بپزند و طلای پیشانی بقیراط افیون و مثل او کافور سازند و حقنۂ ملین مبرد مرطب که درینجا استعمال کنند اینست و نسخۂ آن همانست که در قول جرجانی
گذشت و دران سفیدۂ بیضۂ خام داخل است و باید که شربت خشخاش بعد تنقیۂ دماغ و لین طبع و هنگام قرب منتها بنوشانند و علاج قسم دموی اینست که قبل
از زوال عقل فصد قیفال نمایند و خصوصاً اگر مریض را بفصد آن عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات بدو روز یا سه روز بقدر قوت کنند و باید که تعویل
بر قوی نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لامحاله بمیرد و در اکثر قوت قوی از قوت افعال اعضای رئیسه شناخته می شود پس اگر عقل
و حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد جگر صحیح قوی بود و هرگاه این امور
بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعده میان هر دو شانه بعد ازان بر نقره فصد
رگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان برآرند و اگر فصد این عروق باخراج دم باحتیاج کفایت نکند فصد صافن نمایند تا جذب
خون باسفل نماید و بعد فصد در اول امر بسکنجبین و خصوصاً معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و بعد دو روز غذا بماء الشعیر رقیق مفرد یا بسکنجبین سازند
اگر سرفه و ضعف در معده نباشد و اگر خوف ضعف بود نان مغسول و بقول و حبوب بارده مثل چقندر و کاهو و سرمق و ملوکیه و بقلۂ یمانیه و کدو و خیار و قثا و ماش
و عدس مقشر و جو مقشر معمول بآب میوه های ترش مثل آب غوره و انار و ریباس و به و سیب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد بآلو بخارا و تمر هندی دهند و اگر
طبع مائل بقبض باشد هر روز آب آلو با ترنجبین و یا شیرخشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنۂ لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده اسهال
باشد ماء الفواکه و بنفشه و لبلاب و خیار شنبر و غیره دهند و از غذا بر ماء الشعیر مرکب بعناب و آلو در روزی یکبار یا دو بار اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و
بزرشک یا سماق یا به یا غوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد زمانۂ ابتدا ماء الشعیر غلیظ تر دهند و در تغلیظ آن بیفزایند تا آنکه مرض بانتها رسد و وقت بحران حاضر شود و وقت
انتها تدبیر غذا بطریقیکه در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون صحت عود کند از تناول غذای کثیر و از مشی در آفتاب و از تعب و از خوردن حلاوات و از تخمه و جماع
و حرکت بسیار اجتناب نمایند مؤلف خلاصه گوید که در سه روز اول رگ قیفال زنند و عرقیات مناسب با شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و لعاب اسبغول

وخاکشی دهند و در روز هشتم تلیین دهند باین وجه مغز فلوس پانزده درم شیرخشت ترنجبین هریک ده درم خمیرهٔ بنفشه هفت درم گلقند شکری ده درم ریوند خطائی
نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال و این مطبوخ از مجربات است سنای مکی یک جزو گل بنفشه پرسیاوشان گاوزبان هریک نیم جزو مویز منقی عناب زرشک هر کدام
بقدر مجموع باده چندان آب بجوشانند تا ربع باند صاف نموده کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم کدو هریک سه درم کوفته در رطلی از آب مذکور بیندازند
و تا دو ساعت نگهدارند آنگاه صاف کرده بنوشانند فانه من الخواص العجیبة و اگر طبع در غیر روز بحران نرم شود سویق شعیر با گل ارمنی و صمغ عربی یا قرص طباشیر
برب به و رب سیب و گلاب بدهند و صندل و گل سرخ با گلاب و آب برگ انگور بر شکم ضماد کنند و اگر مرض بطول انجامد بیرکیه در قول انطاکی گذشت بعمل آرند
و باشد که در آخر سرسام زبان بسبب نزول ماده گرفته شود و بیمار بر تکلم قادر نباشد درین وقت از گل بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم و گل بنفشه بر سر و
گردن نطول نمایند و سر بخار آن دارند و مکرر دیده شده که مادهٔ سرسام بحران انتقالی بقحف ریخته در زیر جلد باعث اورام عظیمهٔ صلبه گردیده و از مداومت
تطلیه آب کشنیز تازه بتحلیل رفت و در غذا عدس باسرکه بغایت مفید است سدید گوید که این حقنهٔ مرطب ملین مسکن حرارت در سرسام صفراویست ماء الشعیر
سی درم روغن گل ده درم لعاب اسبغول بست درم نیم گرم حقنه کنند و گاهی خمیرهٔ بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این حقنه جید است
عناب سپستان هریک ده عدد جو مقشر ده درم بنفشهٔ خشک پنج درم نیلوفر سه درم چقندر یک قبضه لطیفه جوشانیده صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت
و فلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد پنج درم بورهٔ ارمنی یک نیم درم و این ملین صاحب سرسام را در روز هشتم بخورانند شیرخشت ده درم تا پانزده درم تمرهندی
منقی پانزده درم خمیرهٔ بنفشه پنج مثقال گلقند ده درم راوند نیم مثقال و این مسهل در روز دوازدهم یا شانزدهم داده شود و فلوس خیارشنبر ده درم
تا ده مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت ده مثقال خمیرهٔ بنفشه ده مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یک درم باذن الله تعالی النفع بخشد

علاج فلغمونی و شقاقلوس دماغ

علاجش مثل علاج سرسام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه و پس گوش بعد فصد سر و بسیار نافع است
و حکیم علی نوشته که در فلغمونی مبالغه در امالهٔ مواد بسوی اسفل از وضع محاجم اولاً بر کتفین پس بر جنبین پس بر خاصرتین پس بر ورکین پس بر فخذین پس بر ساقین
نمایند و بر ساقین شرط نیز بعمل آرند و این بعد فصد اولی و ایضاً در استعمال شمومات بارده مثل صندل و کشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن
و کذلک لطوخ اطلیه و ضمادهٔ بارده منومه بر سر چنانچه در حمره مذکور گردد مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که فلغمونی و شقاقلوس نیز از اقسام سرسام غیر حقیقی است
و سبب فلغمونی تعفن خون است و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سودا بود و علاجش بسرسام دموی و سوداوی نمایند

علاج حمره و جمرهٔ دماغ و قوبای آن

علاجش بعینه علاج سرسام صفراوی است مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضماد علویخان نافع حمره است آرد ماش آب و جو در روغن گل
و شیر زنان و زردهٔ بیضه نیم برشت آمیخته بر پارچهٔ کتان مالیده بر سر نهند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضماد در ابتدا مستعمل جرادهٔ کدو و خیار پوست
خربزه عنب الثعلب برگ کاسنی گل بنفشه کوفته اقاقیا داخل کرده ضماد نمایند و این ضماد در انحطاط استعمال میکنند آرد ماش بقدر کف گل بنفشه مثقال فاوانیا دانگ
کوفته بشیر زنان و روغن گل و زردهٔ بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر زعفران اقاقیا فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا صندل سرخ
کوفته بآب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب سبز آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این را نیز قسمی از سرسام غیر حقیقی نوشته و گفته که اول فصد قیفال کنند و
بفاصلهٔ دو سه روز رگ پیشانی و یا بینی گشایند پس بمعالجهٔ سرسام صفراوی پردازند و شیخ میفرماید که علاج حمره و قوبای دماغ بعلاج صبار نمایند طبری و
گیلانی گویند که حمره بحای مهمله چون حادث گردد در سائر اعضای ظاهری حس منقسم بدو قسم می گردد یکی منبسط زیر جلد و درین حمرت در جلد ظاهر میگردد
و دوم فرو رفته در عمق لحم و این را جمره بجیم نامند و جمرهٔ فلغمونیه نیز و این را بجهت مشابهت بجمرهٔ نار و حرکت آتش در حرقت و التهاب بدان نامیده اند
و این نوع گاه عضو را فاسد میکند و اماتت آن مینماید و گاهی زائل میگردد بحسب قلت ماده و کثرت آن و خبث و صلاح آن و سبب این مرض خونی است

که باختلاط صفرا فاسد میشود و منبسط میگردد و بجوش میخورد و رگهای باریک را می شگافد پس بسوی لحم و عصب و عظم میریزد و چون این علت در دماغ پیدا شود
و آن ارتقای خون فاسد باختلاط صفرا بسوی بعض اجزای دماغ یا اکثر آنست نوع واحد گردد و او آنست که در جلد منبسط میشود پس در آنجا اندر غشای
موضوع بر قحف و یا در غشای موضوع بر دماغ و یا در بن هر دو منبسط گردد و با این خون فاسد در عروق دماغ متحلل شود و اما قسم دوم که آن عمیق است در دماغ
عارض نمیشود زیرا که قبل از آنکه در دماغ فرو رود مریض را هلاک میکند چه دماغ متحمل مثل این الم نمیشود نمی بینی که اکثر بمشارکت عضو بعید متالم میگردد و کیفیت
که او بنفسه متالم شود و مادهٔ حاده اکاله او را مس کند و فرق میان این مرض و قرانیطس حار آنست که آن مختل را زائل میکند و با وی تپ مطبقه میباشد و چشمها
سرخ میگردد و با این علت تپ و زوال عقل نمیباشد بلکه مریض در سر خود آتش یا تب می یابد و بران طاقت صبر و قرار نمیدارد و علاجش آنست که فصد قیفال
و رگ پیشانی و رگ منخرین و هر دو رگ زیر زبان بحسب امکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بکشایند بعده بشرب ماء الشعیر و اغذیه مرطبه مثل کاهو و قطف
و کاسنی و حریرهای معمول از نشاسته و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب ماده بسوی ظاهر بمشاکلت نمایند و لزوم این ضماد گرد
نمایند جراده کدو مغز خیار برگ عنب الثعلب صندل سفید حضض اطراف بید برگ بنفشه نیلوفر برگ اسپغول بقدر لائق علت گرفته باریک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد
کنند و یا سفیدهٔ تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سرد نموده بر سر گذارند هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضماد مذکور اندکی روغن بنفشه بچکانند
لاسیما وقت ظهور نقصان و کمی درجات بعده جو مقشر و برگ بنفشه و نیلوفر هر واحد کف کبیر پوست خشخاش سبوس گندم هر واحد کف برگ عنب الثعلب کف
بپزند تا مهرا شود پس صاف کرده نیم گرم بر سر ریزند و ثفل آن بکمید سر نمایند و اگر ببینند که ازین بیمار را اتفاق می شود در هوا سرد کنند پس بر سر ریزند در هر روز
بدفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این ضماد است بگیرند برگ عنب الثعلب و تخم آن و سیب رسیده و هر دو را نرم کوفته در سرکه ممزوج
نو بروغن بنفشه بجوشانند تا مثل مرهم گردد بعده اندک آرد جو و سویق او آمیخته مثل خاگینه کنند و بر سر ازان خضاب غلیظ نمایند و چون مرض اختلاط یا بارد
قلق زائل شود و در قاروره آثار نضج پدید آید اگر قوت مطاوعت کند این مطبوخ مسهل دهند برگ عنب الثعلب برگ خطمی برگ خبازی هر واحد دسته تمر هندی
سی درم ترنجبین بست درم آلو بست عدد عناب یک کف سپستان یک کف و اگر قوت شاهی بهم رسد دو کف کبیر همه را بدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده
شربتی ازان بقدر قوت علیل نو عمل گرفته هفت درم فلوس خیار شنبر دران مالیده نیم گرم بنوشانند و اگر قوت کفایت کند دو سه بار این مطبوخ استعمال کنند
هر گاه اندک بقیهٔ مرض باند این سعوط بکار برند بگیرند شیاف ابیض که دران اقلیمیا نباشد و انزروت او بشیر خر پرورده باشند بقدر نلسوج و در شیر
دختران حل کرده اندکی بروغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار بران انداخته بهم زنند و صاف کرده قدری سرد نموده سعوط کنند پس اگر ازین راحت یافت
و در چشم او خشکی نیاید لزوم این سعوط نمایند که مریض ازین صحت یابد و اگر اشک سائل شود و ازان راحت نیابد شیر دختران از پستان بر سر دوشند و نهادن پارچه
مبلول باب طلع و گلاب باندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن و خوابگاه مریض در جائی که دران هوا سرد بسیار آید مقرر سازند و از دوشی و از آفتاب
و قرب آتش حذر کنند و بر بنفشه و نیلوفر آب سرد پاشیده ببویانند و اگر صاحب این مرض را آب عصی الراعی بشیر دختران سعوط کنانند اثر نیک بخشد و گاهی عصی الراعی
و طحلب و برگ اسبغول سائیده قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد میکنند و این ضماد در اول این مرض و در آخر آن نیکوست و اما لطول صلاحیت استعمال ندارد
اگر در آخر این مرض و اگر با این علت در ابتدا تپ لازم گردد و بر روی مریض نمش بنفسجی ظاهر شود بی شک علیل هلاک گردد و اگر چهرهٔ او مع ظهور تپ زرد گردد
اسهال او را عارض نشود خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبهه است باید که هنگام وقوع آن تامل تمام در علامات و معالجه آن نمایند سمرقندی در شرح اسباب
مینویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعد قی بر نهار حادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و علاجش بنوشانیدن فادزهر
و نارجیل دریائی نمودم و صحت یافت و حمره که بکودکان افتد تدبیرش علاج عطاش است که بعد لیثرغش بیاید بهرآنکه از قانون و شرح آن حمره و عطاش
در صبیان مرض واحد ظاهر میشود و رازی در حاوی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه بقرانیطس بغیر تپ عارض شود و بودن او بغیر حمی و لیکن خالی بودن آن از ورم است
لیکن با قلق شدید و جهیدن بود که صاحب او را قرار نباشد و خواهد که بر دیوارها بر جهد و گاه بر بستر بغلطد و گاهی بقوت بنشینند و گاه سینه به ضعف

بفیتند و معذلک در نبض او تغیر تواتر و سرعت عارض نشود و بول او رنگین نگردد و باشدت ضجر و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار باشد و اگر آب بنوشد بسرفه خارج گردد و این مرض اکثر در یک روز قتل کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی ازان نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها مثل حال ماهوفین بود و بعد ازان حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و بمیرند و اکثر موت آنها باختناق بود شیخ نیز فرماید بعید نیست که سبب این علت مشارکت دماغ بعضوی دیگر کریم مثل عضل نفس باشد چون اثر تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود و متادی بدماغ گردد و او را مشوش و فاسد گرداند و عقل مختلط گردد و عطش بتخفیف نواحی راس و حلق و صدر عارض شود و لهذا بشرب آب ساکن نگردد و قرشی میگوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که وبا عارض می شود و احدی را ندیدم که ازان خلاص یافت و کسی را ندیدم که در اول روز ازان بمیرد بلکه بهر کسی را که این مرض عارض میشود ضجر و قلق آنرا اشتداد می نماید و قرار نمی یابد و بر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش و بستر خود منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه یکبارگی ایستاده میشود و همواره حال همچنین می باشد تا آنکه سست میگردد و می میرد و زبان بعضی بالکل سیاه میگردد و بعضی را این وقت قرب موت عارض میشود و اطبا از مشاهده این مرض حیران میشوند و اکثر بمریض نسبت می کنند که او این افعال باختیار خود می کند بارادهٔ اظهار آنکه مرض او شدید هست و در نفس الامر چنین نباشد پس گاهی بعض اطبا همین اعتقاد میکنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر مختلط گردد بلکه اکثر از ایشان از افعال خود که میکنند عذر می نمایند و می گویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اکسی که مس بدن آنها می کند دران از حال صحت تغیر نمی یابد و لهذا انکار مردم بران زیاده بود و تحقیق صدق کلام مریض درین باب نمی کنند حتی که مریض هلاک می گردد و این مرض عارض می شود وقتی که عفونت شدید در قلب پیدا می شود و ازان انطفای حرارت غریزی لازم می گردد و کرب بشدت می کند و درین هنگام در نفس تنگی عارض می شود و بسبب تخفیف اعصاب صدر که بنابر قوت حرارت و چون این اعصاب خشک می شوند بر تحریک تام متمکن نمی باشد و لهذا اکثر موت ایشان باختناق میباشد بسبب انطفای حرارت غریزی و نبض ایشان را تواتر و سرعت عارض نمیشود بنابر آنکه حرارت غریبه تا بجگر و مجاری بول منتهی نمی گردد و لهذا بول از مجرای طبیعی متغیر نمیشود گیلانی می نویسد امید هست که بر قرشی این امر مشتبه باشد زیرا که در تپ وبائی نیز اکثر این اعراض می باشد و گازرونی بعد نقل قول رازی و شیخ و قرشی نوشته که این اقوال از عجائب عجیبه هست و مثل این نه در کتب طبیه دیدیم و نه از آبای اولین خود شنیدیم

علاج سرسام سوداوی

و این کمتر افتد و اشد آفت و ابتلای بر راست و بمالیخولیا میگراید بعد فصد تبرید و ترطیب دماغ از ادویه و ماء الجبن کنند و پس از نضج ماده مسهل سودا و حب قیمونیا تنقیه نمایند و بر تبرید و ترطیب ماء الشعیر بشیرهٔ خشخاش و ترنجبین جهت تقلیع و تلیین ما و سکنجبین که بسیار ترش نبود مناسب است و بعد تنقیه ضمادات و نطولات مرطبه بکار برند و ضماد مغز تخم کدو مغز تخم تربوز نیلوفر بنفشه هر واحد یک توله سائیده بشیر دختر یا بر آمیخته نیز برای سرسام سوداوی و صداع یبسی و خشکی بینی و دماغ فائده تمام میکنند و نطول بابونه نانخواه گل سرخ اکلیل الملک برگ خشخاش برگ چقندر بعد تنقیه نافع و بعضی شبت عنب الثعلب گل بنفشه تخم خطمی حلبه اسطوخودوس نیز افزوده اند و ایضاً بابونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب شیرین پخته روغن بابونه روغن کنجد روغن بادام شیر دختران داخل کرده نیم گرم بر سر نطول کردن سود مند هست و هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی و صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند و روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و بابونه بشیر زنان بر سر مالند و ایضاً روغنهای مذکوره و شیر دختران در گوش و بینی چکانند و در تنویم علیل کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی برگیرند و غذا ماء الشعیر و برنج و مانند آن دهند و در انحطاط مرض گوشت حلوان و بچه خروس دهند و از غضب و حزن و افکار بسیار منع کنند **اقوال** مهره صاحب اقتباس می نویسند که اول رگ باسلیق وقت صبح زنند و وقت شام رگ صافن کشایند و جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زنان برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر بمالند و شیرهٔ خرفه و خیارین و مغز کدو هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه در گلاب و بید مشک هر یک هفت توله شربت نیلوفر شربت صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا شیر برنج یا مهلبه شیر برنج یا آش جو بشربت نیلوفر و انار شیرین دهند و چهار پنج روز همین تدبیر بعمل آرند که بهوش آید پس تنقیه بدن و دماغ

بماء الجبن کنند و بعد از فراغ از آن بنا بر تعدیل مزاج خمیرهٔ صندل ترش بر نسخهٔ رازی همراه عرق شیر علاوه ریحان بکار برند خجندی گوید که نضج ماده بمطبوخ بنفشه
و اصل السوس مقشر نیم کوفته و گاوزبان هریک ده درم و شکر سفید ده درم نمایند و غذا ماء الشعیر و نخود بروغن بادام دهند و بعد ظهور نضج تام در قاروره مسهل بمطبوخ
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشوث هریک دو درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفائج هریک سه درم شاهتره یک قبضه عناب ده عدد
فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین گلقند هریک پانزده درم روغن بادام یک مثقال بدستور معهود مرتب ساخته دهند و غذا بعد اسهال در آخر روز ماء الشعیر مع نخود بخورند
و این نطول نافع این مرض است بابونه شبت شاهتره بنفشه مساوی جوشانیده نطول کنند و تدهین سر با دهان فاتره رطبه مثل روغن بادام و روغن بنفشه نمایند
و در نسخهٔ ابن الیاس در مسهل مذکور سنای مکی هفت درم گل سرخ پنج درم بادرنجبویه دو درم عوض شاهتره و عناب و گلقند است و در نطول ریحان بجای شاهتره
طبری گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ او در اول مرض البته واجب است بلکه لزوم ماء الشعیر بجلاب و شکر نمایند و غذا امزورات مرطبه مثل ماش
و اسفاناخ و مانند آن دهند و هرگاه در قاروره نضج ظاهر شود تنقیه باین مطبوخ نمایند پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی هر واحد پنج درم عناب سپستان
آلو شیرین هر واحد بست عدد ترنجبین بست درم برگ بادرنجبویه یک کف همه را بدستور مطبوخ بپزند و شربتی از آن حسب قوت مریض صاف کرده [illegible]
فلوس خیارشنبر در آن مالیده اندک روغن بنفشه بر آن ریخته بنوشانند و یا در حاقن او و چه کنند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را اعراض قبیحه پیدا باشد
ظاهر میشود از هجوم مریض بر آنچه واجب نبود و انبعاث و تشبث او از کسی که قریب او باشد و گاه از دندان بگزد هر چه زیر دندان او آید قطع آید و چون مثل
این افعال ظاهر شود پس سبیل او آنست که بربندند و بترسانند تا از آن باز ماند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد مرتبه دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت او تحمل آن باشد
و شیر بز یا شیر دختران بر سر دوشند و برین ضماد لزوم نمایند بگیرند شیر تازه بز و در آن پنیر مایه جدی بمالند تا منجمد گردد بعد از آن برگ خبازی و برگ بقلة المبارکه
سائیده بر سر نهند و بالایش شیر منجمد گذارند و بادام و روغن کدو و روغن تخم خیار در بینی چکانند و چون علت منحط گردد از خروس خصی و دماغ جدی و مانند آن
غذا سازند و از فواکه سیب شیرین خوشبو بخورانند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت مستحکم گردد و بغذای لحم رجوع کنند و آبزن و حمام لازم گیرند و در وقت غلبهٔ
مرض از بیمار سخنهای نیک باید کرد و نزدیک او کسانی باشند که از آن انس و محبت داشته باشند و همچنین در سائر انواع این مرض زیرا که موانست و سخن
خوب و تسکین نفوس آنها از ضروریات است سعید گوید که علاجش باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و اگر مانعی باشد این حقنه بعمل آرند شحم حنظل بسفائج
و افتیمون و پودینه جوشانیده در آب آن روغن بابونه آمیخته حقنه کنند و ماء الشعیر بشربت نیلوفر و لعاب اسبغول بجلاب و ماء الجبن بنوشانند و آبیکه در آن جو مقشر
کوفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مریض صلاح یابد در حمام داخل کنند و بچوزهٔ
مرغ و لحم خرفان غذا سازند و شراب ممزوج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند ایلاقی گوید تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه یا مسهل جائز نیست
و تا ظهور نضج ماء الشعیر رقیق ممزوج بجلاب نوشانند و بروغن بنفشه و کدو تمریخ سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بدانچه در سرسام صفراوی گذشت استعانت
نمایند گیلانی مینویسد که تدهین کف پا و ناف و مقعد مریض هر شب بروغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع است و بعد ظهور نضج طبیخ افتیمون بنوشانند و ماء الجبن
دهند و اصلاح مزاج باشیای مرطبه که با وی ادنی اسخان باشد باید کرد و آب مطبوخ اشیای مرطبه باندک محللات بر مقدم راس ریخته

علاج سرسام بلغمی

کلیشر غسل نمایند اگر مانعی نباشد اول فصد کنند و بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و منضج از بادیان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هریک سه درم
پوست بیخ کرفس یکدرم جوشانیده صاف نموده یک نیم اوقیه گلقند حل کرده باز صاف نموده با دو اوقیه سکنجبین بزوری صبح نیم گرم نوشانیدن نیز مفید بود و اگر تپ
زیاده باشد گلقند دو توله در عرق عنب الثعلب عرق بادیان هریک پنج توله مالیده نوشانند و لخلخه از حب الآس جوشانیده روغن گل و سرکه آمیخته بعمل آرند و یا شوصه و سعوط
و ضماد بکار برند و پر مرغ بعسل و خردل آلوده به حلق انداخته قی آورند و پوست سر بزغاله گرما گرم بر سر بستن از مجربات ابن بیطار است و معمول اینست که مرغ خانگی
یا کبوتر بچه ذبح نموده بنوعی که خونش بیرون نرود یا بر سر مریض افتد شکم شگافته گرما گرم بر سر بندند و هرگاه سرد شود تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه بسرکه با دو وزن آن

روغن گل یا روغن سوسن ترکرده بر سر نهند و روز سوم بجای سرکه سرکهٔ عنصل نمایند و جندبیدستر قدری بیفزایند و یا پودینه زیاده کنند و ضماد موی سوختهٔ انسان
با سرکه بسر شبته بر سر نافع است و آیین ضماد والد علوی خان بغایت سودمند کما ذریوس گل بنفشه اسطوخودوس هر یک دو مثقال جندبیدستر یک دانگ عود هندی عود
صلیب هر یک دو دانگ ماش مقشر بقدر یک کف کوفته بیخته بروغن گل و نارون هر یک پنج مثقال شیر زنان بقدر حاجت زردهٔ بیضه یک عدد آمیخته بعمل آرند و اگر حاشا
و پودینه بری و بابونه و مرزنجوش و بادیان در سرکه کهنه پخته مقابل بینی بخور دهند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازه سائیده بسرکه آمیخته بر ساق و ران
و قدم ضماد کنند جذب ماده بسفل کنند و ایضاً بهر جذب ماده حقنه های حاده و حمولات قویه و بستن ساق و ساعد و مالیدن پایها بکار برند و آب سرد بخت بر حذر باشند
و عوض آن عرق بادیان یا گاوزبان یا عنب الثعلب بنوشانند و از جمیع ترشیها اجتناب نمایند و چون در خواب مستغرق شود بدادن آوازهای قوی و تحریک جز آن بهر حیله
بیدار سازند خصوص در روز و مدام اطراف او را از چیزی درشت بسختی چندان بمالند که بیمار الم آن دریابد و بیدار ماند و محاجم بغیر شرط بر پاهای نهند و آبیکه دران ادویهٔ
حاره چندا هم پخته باشند بنشویند و هرگاه مرض بانتهار سد ضمادات محلل صرف مثل جندبیدستر و پودینه و صعتر و حاشا و عاقرقرحا و خردل و عود صلیب با آب تمام یا مرزنجوش
باقدری سرکهٔ عنصل و زیت بالی امتزاج رسد انبیج استعمال نمایند و بعد النضج تمام روز ششم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در صورت بیهوشی آب نیم گرم و نمک اول حقنه کنند
تا افاقه شود پس مسهل بدهند و آبجا از تنقیه و مفارقت تپ فلاسفه و جوارشات مقوی دماغ مثل جوارش مصطگی و عنبر یا دوا المسک معتدل بدهند و یا جوارش جالینوس
با عرقیات و گلقند و یا جوارش عود با عرق گاوزبان و عنب الثعلب و کیوڑه و شربت بزوری معتدل تجویز نمایند و گویند که جندبیدستر را خاصیت است در تقویت اعصاب
با وجود نفع او درین مرض پس بعد استعمال او بادویه مسهله و غیر مسهله دادن او دویه حسب مقتضای حال اولی است و غرغره منقی دماغ و لطولات قوی التحلیل بعمل آرند
و ایضاً بهر تسخین دماغ و تحلیل مادهٔ باقی عطوسات مثل کندش و جندبیدستر و فلفل و شونیز و مشک بکار برند و چون نسیان لازم این مرض است مدام بیمار را منع بول
و براز و تکلیف خبردار باید ساخت و لطولات در اول برشانه او باید ریخت و غذا از اول تا انتها آب یخنی حلوان یا چوزهٔ مرغ یا نخود آب با ابازیر پخته و در انحطاط شاه
یا شوربای کبوتر و کنجشک و خروس و دراج و تیهو با مصالح حاره شبت بدهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی و ورم بلغمی و علاج صداع بلغمی حسب حاجت بر گیرند
اقوال اکابر سویدی می نویسد که خردل کوفته با آب ترلفلی که آن فرنجمشک است بعد حلق راس بریافوخ ضماد کردن مجرب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که ضماد
چهارهٔ تمام بسرکه و روغن گل یا گلاب و کذا انام کوفته بسرکه پخته و روغن گل آمیخته و کذا نسرین مطبوخ بسرکه و کذا انجیر منقوع بعسل تا آنکه نرم شود با خردل سائیده
بر یافوخ و کذا جندبیدستر بسرکه و روغن گل حل کرده بعد حلق راس و کذا پودینه بستانی بجندبیدستر و سرکه و روغن گل و کذا طلای سرکهٔ عنصل در روز و شب
چند بار و کذا ایارج لوغاذیا بسرکه و روغن گل در حمام و کذا موی سوختهٔ انسان بجندبیدستر جبهه و یافوخ و کذا بابونه و کذا برگ فنجنگشت و تخم او بسرکه و زیت
و شرب و ضماد آب نعنع بستانی بسرکه و روغن گل و شرب و ضماد و شم قسط و شم خردل و یا شونیز بریان کوفته در پارچه بسته مدام و یا مویزج باریک سائیده در
خرقه بسته دائم و یا صعتر در شب و روز چند بار و یا پودینه کوهی و دشتی بدستور و یا حاشا بدستور و شم و ضماد پودینه مع جندبیدستر و کذا حاشا تنها یا بروغن بان و
سرکه و سعوط نسرین بسرکه و لطول جندبیدستر در سرکه و روغن گل حل کرده بر پیشانی و یافوخ و دلک اطراف بنطرون و زیت و یا تخم انجره نیز آمیخته و یا تخم انجره
و نطرون و عاقرقرحا و تدهین اطراف بعاقرقرحا و زیت و نطرون و تکمید بجاورس و نمک گرم کرده و بعد حلق راس و شرب سنا و یا جندبیدستر و یا صبر و یا فلفل سفید
بجندبیدستر و یا بماء العسل هر واحد و غرغره خردل آب بادیان و کذا پودینه و حاشا و فرفیون بروغن گل و سرکه و کذا طبیخ پودینه تنها و کذا سکنجبین عنصلی و غذا شیره
مغز بادام بعسل هر واحد نافع است بشر غس ست محسن شعف اقتباس گوید که اول بهر نضج ماده شربت اصول علوی خان یک تولہ یا دو تولہ گلقند عسلی دو تولہ بلیسانند و بالا
شربت اسطوخودوس منضج چهار تولہ در عرق بادرنجبویه و عنب الثعلب هر یک شش تولہ داخل کرده بنوشانند و یا این دارالاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه
اصل السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه تفاح اذخر انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی یکتولہ اسطوخودوس شش ماشه انجیر زرد چهار عدد بادرنجبویه پنج ماشه گلقند عسلی چهار تولہ
سکنجبین عنصلی دو تولہ داخل کرده بکار برند و غذا نخود آب بچه مرغ دهند و یا شوربا با نان خشکار و تا روز سوم جهت منع ماده و تقویت دماغ سرکه کهنه و روغن گل و گلاب برابر
آمیخته نیم گرم بر تارک بمالند و روز چهارم بزر الانجره و قسط تلخ و جندبیدستر هر یک سه ماشه اضافه نمایند و این لخلخه مویانند شونیز بریان و قسط تلخ و سنبل الطیب هر یک

چهار ماشه جند سه ماشه روغن گل و زنبق و نرگس هر یک یک توله و سعوط و یا شوبه و طلا و ضماد تا یک هفته بکار برند که این همه بنا بر جذب و امالهٔ ماده میباشد و پس از تنقیه
هرگز بکار نبرند و اگر احیانا استعمال کرده شود موجب هلاک علیل میگردد و کذا فی النفیس الکبیر سعوط انیست سنبل الطیب و شونیز و کندش و تربد سفید و دارشیشعان و
جند بیدستر هر یک سه ماشه بکار برند و یا شوبه انیست اکلیل الملک و صعتر و سداب و بابونه هر یک سه توله برگ کنیره و سبوس نخود و گندم و برگ کنار هر یک یک توله نمک طعام ده توله
بدستور معمول بعمل آرند و این ضماد جامع الجوامع بکار برند اسطوخودوس یک توله دال ماش مقشر شبیر رسوده برگ مورد و فرنجمشک هر یک دو توله عود صلیب و بابونه درم جند بیدستر
یک ماشه مصطگی سه ماشه در گلاب و روغن گل و زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند که فی الفور بهوش می آرد و درین اثنا بفاصلهٔ یک یک روز بقفیانه بصابون
طبع را بکشایند و روز ششم اگر بهوش باشند تلیین طبع نمایند باضافهٔ برگ سنا دو توله و ریوند خطائی و تربد سفید هر یک نه ماشه و زنجبیل سه ماشه و خیار شنبر و ترنجبین هر یک
هفت توله روغن بادام هفت ماشه و شربت اسطوخودوس مسهل علوی خان چهار توله در ماء الاصول مذکور لیکن باید که وقت شب حب ایارج نه ماشه بخورانند و وقت غذا
نخود آب مرغ دهند و وقت شب نان بشوربای مرغ و روز نهم ماء الاصول مذکور نوشانند باضافهٔ شربت بزوری حار سه چهار توله و [illegible] هفت ماشه و همین نمط
سه چهار مسهل دهند بار زیاده تا تنقیه تمامه حاصل شود و اگر مدهوش دوا نوشیدن نداشته باشد بحقنهٔ حادهٔ علوی خان استفراغ نمایند لیکن نخست باید که با آب نیم گرم
و نمک هندی حقنه کنند در روزی دو سه نوبت و یا کم و زیاده تا بافاقت آید پس تنقیهٔ دماغ و بدن بدستور مذکور کنند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ
معجون فلاسفه و فلافلی و سنجرنیا دهند و مصطگی اسطوخودوس هر یک دو ماشه در گلقند عسلی یک توله آمیخته بلیسانند که بسیار مفید است و همچنین جند یک ماشه در عسل یک توله
با ماء العسل و کذا اطریفل و کذا کاسجدوار ابو سهل گوید که معالجهٔ لیثرغس باستعمال حقنهٔ حاده باید کرد و چون بدن نقی و مرض بانحطاط آید خلط بلغمی از سر منحط گردد ضماد معمول
از روغن گل و پودینه و نعنع و اندکی سرکه بر سر نمایند و همه بدن خاصة اطراف را بروغن گل که دران فرفیون و عاقرقرحا حل کرده باشند بمالند بعد ازان ضماد معمول
از جند بیدستر و حاشا و پودینهٔ کوهی و سرکهٔ عنصل بر سر گذارند و ساقین و پایها بسرکهٔ عنصل بمالند و بسکنجبین عنصلی غرغره سازند تنها یا با ایارج و اگر علت طول کند و رعشه ظاهر
گردد تکمید سر از نمک گرم نمایند و منقیات سر از حقنه ها و از ادویهٔ مدر بول استعمال کنند ابوعلی مینویسد که اگر حالتی مانع نباشد و خون در بدن غالب باشد اول فصد کنند
بعد ازان حقنه های حاده استعمال نمایند و جاذب مواد بسفل کنند و بریشهٔ مطبوخ بخردل و عسل قی آورند مریض را در خانهٔ روشن بدارند و از استغراق در سبات بالحاح و ابتدا
منع نمایند و در اول امر برای منع ماده روغن گل و سرکه آمیخته بر سر طلا کنند و بعد دو روز از ابتدای مرض جند بیدستر بدان مخلوط کنند و بجای سرکه سرکهٔ عنصل بگیرند و آب برد
ندهند مگر اندک و در ابتدا خاصة و هنگام انتها خصوص در آخر آن بالکل منع کنند بعد ازان زیت و نطرون و تخم بادریان و فلفل و عاقرقرحا و مانند آن بر بدن مالند و نطولات
قوی التحلیل و شمومات و عطوسات و غراغر لطیفه که دران حاشا و زوفا و پودینه و صعتر باشد و غرغره بعسل عنصل و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند و چون
عنصل خصوصا طب برس استعمال کنند انتفاع بسیار یابند و ایضا سائر محمرات و مطبوخ خردل بر سر استعمال نمایند و مدام دلک اطراف و غمز آن کنند تا آنکه سرخ شوند و مریض
متالم گردد که این عظیم المنفعت است و چون بسبات غرق شوند موی سر ایشان بکشند و بعضی ازان بکنند و بر قماط دیگر القره محاجم ناری بسیار نهند بغیر شرط و گاهی هنگام
احتیاج باستفراغ خون با شرط محتاج میشوند و کسی را که از ایشان غذا دهند مثل آب ترمس و آب نخود و آب کشک غذا سازند و چون غذا دهند بر غمز اطراف و جند بیدستر
اقدام نمایند تا بخار بسوی فوق منجذب نشود و اگر بسبب طول مرض احتیاج نوشیدن مسهل شود و خاصة چون ارتعاش مریض ظاهر گردد دو ثلث مثقال جند بیدستر
با نارک سقمونیا که کمتر از یک دانگ باشد بخورانند و اگر از جمع کردن سقمونیا با جند خوف افراط در تیبس باشد از سقمونیا اجتناب کنند و بر جند بیدستر و بر تبدیل مزاج
بدون استفراغ اقتصار ورزند و اولی استفراغات آنست که بحقنه باشد و اگر بغیر آن مضطر گردند ایارج فیقرا یک درم با ربع درم شحم حنظل و ثلث درم هلیله
و یک دانگ مصطگی بخورانند اگر تپ شدید الحرارة نباشد و اعتماد این امر باشد که این دوا اسهال خواهد آورد و اگر بدان یقین نشود حمولات یا شیاف مع استعمال این
مسهل مع دارند تا که هر دو بر اسهال اعانت کنند بعده بتکلیف براز آنرا آگاه سازند و چون آنرا نسیان از بول و براز عارض شود بر کنج ران و شکم از آب مطبوخ بابونه
و اکلیل الملک و بنفشه و اصل السوس نطول سازند و مثانه را غمز کنند تا بول کند و چون مرض بانتها رسد و انحطاط پذیرد مریض را در گهواره و هودج نشانند بعد ازان
اندک ریاضت و تدبیر ناقهین استعمال نمایند مجوسی گوید که معالجهٔ صاحب لیثرغس بحقنهٔ حاده باید کرد تا ماده از اعلی باسفل جذب کنند و در خانهٔ وسیع معتدل

در روغنی که در تابستان باعتدال و در زمستان گرم باشد بنشانند و هر صباح گلقند عسلی با آبیکه انجیر و زیره کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و نخود آب مع زیت
مغسول یا زیره و شبت و دارچینی غذا سازند چون تپ محسوس نباشد یا این ماء الاصول خفیف دهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان
انیسون هر یک سه درم مصطکی سنبل الطیب هر کدام یک درم اسارون سلیخه هر کدام یک نیم درم بیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک سه درم مویز منقی بیست درم همه را در
سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم ازان گرفته گلقند شکری ده درم دران مالیده صاف کرده روغن بادام یک درم افزوده
نیم گرم وقت سحر بنوشند و سکندر افرودوسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد واجب است که فصد صاحب این مرض کنند و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و چون مرض
بانحطاط آید جند بیدستر بوده نمد بر پیشانی طلا نمایند و بکندش عطسه آورند و اگر در انجا تپ ظاهر باشد از ماء الاصول حذر کنند و چیزی سوای گلقند شکری هفت درم
ندهند و ماء الشعیر که دران پودینه و زوفا یا بادیان پخته باشند بدهند و اگر تپ قوی باشد بر بادیان مع ماء الشعیر و شکر اکتفا نمایند و سکنجبین شکری بزوری بنوشانند و
ما سوای این از اشیای بارده رطبه و جمیع فواکه لاسیما شفتالو و سیب و به و امرود و مانند آن اجتناب ورزند و اگر اندک مویز منقی بخورند باکی نیست و از البان خاصة احتراز
نمایند که آنها سر را ضرر دارند و ایضاً ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و غسل ساقین و لعصابه محکم بر بندند و ساعد مالند و کف پا بانمک و بوره ارمنی و
عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر باسفل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل با اندکی سرکه خمر بریزند تا بدین دماغ قوی گردد و بخارات را قی از
بدن را قبول نکند و اگر تپ نباشد ماء الاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر شود پس دران هنگام بعد هفته یا دو هفته مطبوخ غاریقون و حب ایارج
و بعد ازان حب اقوقایا تنقیه نمایند و نسخه مطبوخ غاریقون اینست سنای مکی پنج درم اسطوخودوس دو درم تربد مجوف محکوک دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان گل سرخ
هر کدام سه درم گاؤزبان ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته و شحم حنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اخلاط
بلغمی پاک شود بتنقیه دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند کندش سفید جاوشیر فلفل سفید جند بیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یک جزو صبر دو جزو صمغ را در آب
شهبانج تر کرده ادویه سوده بدان سرشته حبها سازند و ازان دو حبه یا سه حبه با اندکی روغن سوسن در بینی چکانند و موی سر تراشیده بران روغن سوسن
و روغن زنبق و سرکه عنصلی و آب نمام یا آب شهبانج خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا بعمل آرند جند بیدستر دو درم عاقرقرحا مویزج هر کدام چهار درم بوره ارمنی خردل
هر کدام سه درم کوفته بیخته با آب نمام یا آب مرزنجوش یا آب مرو بقدری سرکه عنصلی بر پیشانی و مؤخر سر طلا نمایند و بشم فلفل و جند بیدستر و فرفیون و مانند آن عطسه
آورند و اگر فائده نشود باندکی شلیثا با آب شهبانج سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا بعسل و سکنجبین عنصلی سرشته و اطریفل کبیر ... یا ایارج فیقرا
و سکنجبین غرغره نمایند و غذا نخود آب با شبت و دارچینی و خولنجان و زیت مغسول یا شوربای قنابر یا گنجشک بطور اسفیدباج پخته بدهند و عسل بخورانند و
مشک و غالیه بو یانند و بکندر و عود و مانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح در حال بیمار پدید آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کند
و خدر و ارتعاش و سردی به بدن مستولی گردد ایارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال با آبیکه دران مویز منقی و تخم کرفس کوهی و انیسون و پودینه کوهی جوشانیده باشند
بمقدار چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس و بعد ازان اثردیا باید داد و بعد از استعمال ایارجات اطلیه مذکوره بر سر طلا کنند و این کماد بعمل آرند نمام مرزنجوش
بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط تلخ عاقرقرحا همه را کوفته در آب خوب جوش داده بعد تراشیدن موی سر بدان تکمید نمایند و در روغن ناردین و روغن قسط و روغن
قثاء الحمار اندک جند بیدستر حل کرده بر سر بمالند و اگر بعضی ازین روغنها باندکی سرکه عنصلی آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندکی روغن بادام به روغن خسته مشمش و
روغن غار بخورانند و فرفیون و جند بیدستر بو یانند و بالجمله تدبیر صاحب این مرض تدبیر سخن ملطف و لسایر تدبیر مذکور در صورتی است که تپ محسوس نباشد
و هرگاه فصل تابستان و بلد حار باشد و مریض عظیم باشد ادویه قوی الحرارة و معجونات کبار استعمال نباید کرد و چون معالجه مریض بحسب تدبیر مذکور با احتیاط نمایند
و علامتی از علامات نضج ظاهر شود در حمام درخس کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در آبزن که دران آب گرم مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش باشد
بنشانند و بر سر او نطول کنند منفعت بین نماید و در اول دفعه طول نکشد و در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحرارة هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد ازان لبعد اغذیه که
موافقند شراب سیب ریحانی اندک اندک بنوشانند بعد آنکه طبیعت ماده و ترسید نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کنند یا یاقی گوید که اولی در علاج او اینست

نسخه مطبوخ غاریقون ...

کہ اولاً بهر منع مادّه از سر خرقه بسرکه و گلاب و روغن گل تر کرده سرد نموده بر سر نهند تا دو روز و استنشاق این نمایند و در روز سوم در ان سرکه عنصل و اندک جندبیدستر
مخلوط سازند و بعده و چهارم حقنه حاده معمول از شحم حنظل و تخم انجره هر واحد یکجزو و قرطم دو جزو و پودینه دشتی یک بشت و پوست بیخ کبر بریزند و از ان پاو آثار گرفته
اسطارمری و پنج درم روغن زیت با یکجا آمیخته حقنه کنند و شافه بردارند و اگر ازین مانعی باشد ایارج فیقرا با شحم حنظل بخورانند و اگر یک نیم دانگ شحم حنظل و مثل او
افتیمون و غاریقون و یک دانگ مقل و یک درم ایارج فیقرا حبها ساخته بدهند بهتر باشد و اگر بدل افتیمون بلیله کابلی و یک دانگ مصطکی کنند جایز بود و تا فراغ ازین ادویه
در صورتی جایز است که تپ حار نباشد و اگر تپ بران آسان باشد ما و لا تدبیر آن نمایند بعد از ان باستفراغ مذکور پردازند و بعد تنقیه معده گلقند و مصطکی و معاجین مثل [illegible]
معجون بلادر و امثال آن بخورانند و همچنین چیزی که رطوبت را با دراز کم نماید و مقابل ادرار و روغنهای گرم بقوت بمالند و مشک و عود و مانند آن بو یانند و جندبیدستر
بسرکه عنصل و شراب انگوری حل کرده بر سر طلا نمایند و بکندش و فلفل بعد تنقیه عطسه آورند سود مند است و موی سر تراشیده ارزن و نمک گرم بر سر نهند و دائم استفراغ
باشیای مقلل رطوبات با دراربول و حقنه ها نمایند و غذا نخود و آب بابازیر و آب سبوس گندم بعسل و روغن بادام دهند و اگر حاجت ماء الشعیر باشد نخود مساوی جو و اندک زوفا
و برگ کرفس و پودینه گرفته بسازند و اگر تپ ظاهر تر و حرارت شدید تر باشد بر نخود و جو اقتصار نمایند. و اگر جو مقشر و کرفس بریزند نیکوست و بعسل و روغن بادام بنوشانند جایز
بود ابن الیاس می نویسد که جلاب از بادرنجبویه و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بدهند. و غذا ماء الشعیر مقشر کوفته با نخود پخته و حل طبیعت بحبوب مسهل
و حقنه های مطلقه مذکوره در سرسام سوداوی نمایند و تغریق سر بسرکه و گلاب و روغن گل در ابتدا کنند بعد از ان وضع طلایه محلله و نطولات ملطفه مثل بابونه و شبت
و مانند آن بعمل آرند بعده بشمامات شونیز و کندش عطسه آورند و استعمال این شافه نافع بود زهره گاو و یکبار شحم حنظل نیم درم بوره ارمنی خطمی هر یک سه درم شکر برابر آتش
قوام نموده ادویه کوفته بیخته بران پاشیده ازان شیاف بسازند و بروغن بنفشه چرب کرده استعمال نمایند خجندی گوید که با ماء مصطکی و افتیمون گلقند عسلی بدهند و
تلیین طبع بحقنه های حاده و حبوب کنند و بکندش و جندبیدستر عطسه آورند و با ایارج فیقرا کنند و بروغن قسط مفاصل را بمالند سعید گوید که چون طبیب را حدوث این
مرض بعلامات آن متحقق گردد و قوت قوی و سن شباب و فصل معتدل باشد مریض را در ابتدای حدوث این علت فصد واجب بود تا که از حدوث ورم در مقدم دماغ
ایمن گردد و اگر فصد مانعی باشد واجب است که حقنه نمایند تا ازین ارتفاع ابخره بسوی سر قلت پذیرد و باید که حقنه مستعمل درین مرض حاد بود و بسبب غلظ فضول محدث آن
و نسخه حقنه حاده همانست که در قول بلائی گذشت و بعد نضج تنقیه بدن با ایارج فیقرا کنند و گلقند کهنه بخورانند و آب گرم بنوشانند و ادویه مدره مثل آب مطبوخ بادیان
و زیره سیاه و نانخواه بشکر بنوشانند و جوارشات حار لطیف مقوی دماغ و معده مثل جوارش مصطکی و زنجبیل و بلادری بخورانند و بعد تنقیه صرف توجه بدلک اطراف
و بدن از روغن با اندک تخم انجره یا نطرون فرمایند و از پودینه و صعتر استنشاق نمایند و چون حال مریض صلاح پذیرد باید نخود آب و قلایا و مطجنات غذا سازند و از [illegible]
رطب منع کنند قرشی و گازرونی می نویسند که در ابتدا حقنه های لینه بعمل آرند تا مواد غیر منضجه یکبارگی متحرک نشود و بعد از ان متوسطه میان لینه و حاده بکار برند زیرا که
درین هنگام ماده اندک نضج میابد بعده عند قرب انتها و اتمام نضج حاده استعمال نمایند و تنقیه بلغم او و به مخرج آن کنند و تدبیر صداع بلغمی بدون سخن بسیار از جهت تنقیه
تپ بعمل آرند و یک مثقال ایارج فیقرا با اندک تربد و غاریقون و مقل بدهند. و شربت بادرنجبویه و شربت اسطوخودوس نیکوست زیرا که جامع تلیین و انضاج اند و بعد تنقیه
غرغره و معطسات برای اخراج بقایای ماده واجب است امام ابقراط گفته که معالجات بر پنج قسم است علاج ماده که در سر است بغرغره و آنچه در معده باشد بقی و آنچه
در امعاست باسهال و آنچه در جلد بود بعرق و آنچه در عروق است بفصد گیلانی گوید که چون علامات نضج ظاهر شود مطبوخ افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس
و هلیله سیاه بدهند و چون تنقیه بدن از خلط بلغمی شود بعد حلق راس روغن گل و گلاب مضروب بسرکه و آب حبق و اندک جندبیدستر بر سر ریزند و منع حمل و اطراف را بروغن
گرم کو دران اندک قرقرحا و فلفل و نطرون و تخم انجره سوده آمیخته باشند بمالند و شبادر لیطوس ایشان را نافع است و اگر در احشا ورم حار باشد معالجه با ضمده و نطولات
کنند و خردل مسحوق بسرکه یا جندبیدستر یا موی سوخته یا صوف سوخته بو یانند محشی شرح اسباب می نویسد بعضی گویند که مار مهره مخطط را چون بر سر صاحب این مرض
تعلیق نمایند نفع بخشد و متقدمین گفته اند که اگر خون شقشقین را بروغن گل آمیخته نیم گرم بر سر ریزند ورم را نفع دهد و همچنین خون باکیان و جالینوس گفته
که این نفع بجهت آنست که خون روغن را حرارت می بخشد و لهذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند همین منفعت نماید حکیم علوی خان می نویسند که امر چنان نیست

که جالینوس گفته بلکه خون این طیور را در اورام حاره و بارده منفعتی خاص ست زیرا که از مجربات نافعه ست بستن کبوتر بچه و جوزه مرغ شکم شگافته بر سر بنوعی که خون او بر سر مریض بچکد پس اگر تقطیر خون این طیور منفعتی نمی بود این عمل مفید نمیشد گوییم از طرف جالینوس که این منفعت جائز ست که در اجسام این طیور باشد و خون آنرا افاده حرارت لطیفه کند چنانکه روغن گل افاده میدهد و ایارج لوغاذیا اکلاً نافع و کذا ضماد آبر سر صاحب الشیخ عسی ... بروغن گل و سرکه آمیخته در حمام استعمال نمایند و این شیافه نافع ست بوره ارمنی گل بنفشه قنطوریون دقیق بسفائج فستقی هر یک دو درم شحم حنظل یک درم صبر سقوطری سقمونیا هر واحد یک مثقال کوفته بیخته شکر در آب حل کرده بقوام آورده ادویه آمیزند و بقدر پنج انگشت شیافه ساخته روغن بید انجیر بران طلا کرده استعمال نمایند و اکثر نسخ نافع این در صداع بارد و بلغمی گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدبیرش ازاله سبب ست مثلاً آنچه بسبب تصاعد ابخره حار از حجاب صدر متورم بسوی دماغ بود و اعراض سرسام ازان ظاهر گردد علاجش علاج ذات الجنب و در ابتدا فصد باسلیق نمایند و اگر ظاهر نگردد فصد اکحل و حجامت ساق باشرط کنند و ماء الشعیر با شربت بنفشه و نیلوفر و عناب و لعاب بهدانه با نبات بیاشامند و گل نیلوفر در گلاب کافور تر کرده ببویند و بهر جذب فضول اسفل حقنه بعمل آرند و بر سر عصارات بارده طلا نمایند و بر سینه ضمادات منضجه که دران حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو و خطمی و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هر گاه حجاب دماغ نیز ورم نماید بسبب اتصال حجاب صدر تدابیر سرسام حار نمایند و بر موضع وجع اطلیه محلله یا منضجه مثل بابونه و خطمی آرد باقلا تخم کتان آب گرم نهند و تلیین شکم بطبیخ نیلوفر بنفشه خطمی عناب سپستان با ترنجبین و یا ماء الشعیر با شیرخشت و با ترنجبین نمایند و آنچه بسبب مشارکت اورام مثانه و رحم وغیره باشد علاج اورام مذکوره نمایند و آنچه در حمیات بسبب تصاعد ابخره عارض شود تقویت دماغ و استعمال صرف عرقیات و اشربه و سعوطات بارده کافی ست و یا شوره و حجامت ساقین بی شرط ابخره از دماغ فرود آرد و نخلخه تقویت دماغ دهد بکار برند و الیفاً گاه در بیهوشی و تپ بجهت تصفیه ابخره سر لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در آب برآورده عرقیات شربت بزوری داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و گاهی در تپ های هذیانی بجهت طرد ابخره مجتنب اطریفل کشنیزی همراه آب تمر هندی و آلو بخارا و آلو بالو نافع بود و اگر بیهوشی از شرب شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گلاب لعاب اسبغول بدهند مؤلف اقتباس العلاج مینویسد که گاهی خداوند سرسام غیر حقیقی بی ظهور تپ و آثار ورم دماغ سخت متحرک و بیقرار باشد و جمیع امراض که در علاج حمره دماغ در قول رازی و قرشی مسطور شده دروا عارض گردد و بعضی بروز دوم یا سوم بمیرند و بسا باشد که با این حالت یرقان زرد با صلابت جگر پدید آید و قی زنگاری و کراثی کند از روز اول در روز پنجم یا هفتم رعاف از هر دو منخرین ظاهر شود بکثرت و شکم ورم کند و بهلاکت انجامد و سببش آنست که ماده سمی در جرم دماغ و غشاهای آن و یا در دل و دماغ هر دو جا حادث شود از احتباس خون و یا استحاله خلطی و یا از امر خارجی که موجب سمیت اخلاط میشود و سرایت آن روح نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و هلاک میکند چنانچه اندر ایام وبا اکثر وقوع این علت بکرات و مرات بمشاهده آمده پس اول رگ سر رو زنند و وقت ظهر رگ پیشانی و وقت عصر رگ بینی و یا صدغین و اگر مریض قوی الجسم بود رگ هفت اندام کشایند و خون کثیر بباید فصد گیرند که قریب بغشی رسد و از گل سفید که بهندی پنڈول گویند بگلاب سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب برگ داودی و آب گل سداگلاب و گلاب کهنه هر واحد یک توله روغن گل یک نیم توله عرق بید مشک دو توله صندل سفید گل ارمنی هر یک ماشه کافور دو ماشه نخلخه سازند و این دوا به زهر مهره ختائی یک ماشه صندل سفید بگلاب سوده یک نیم ماشه طباشیر دو ماشه سائیده در شربت انارین دو توله آمیخته بلیسانند بالائش شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک نه ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج عدد در عرق بید مشک و بید ساده و گلاب هر یک هفت توله برآورده سکنجبین مقطری و تفاحی لیمونی هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال مونگ مقشر همراه برنج و یا نان تنک دهند و یا آش جو بگلاب و شربت نیلوفر و باید که بعد فصد همان روز یا روز دوم مغز خیارشنبر با گلقند و خمیره بنفشه و ترنجبین و شربت آلو مسهل دهند و باز تبرید بدستور بعمل آرند مع اضافه لسبوس اسپغول هفت ماشه و اندکی سرکه تنها و یا مقطر یا گلاب مساوی آمیخته نوشیدن درین باب اثر تام دارد و کذا در سرکه مقطر سه توله و گلاب نیم پاو گل ارمنی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده می کند و باید که ماده را بهر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرود کشند و باقی همه تدابیر از بحث تپ وبائی بر گیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابد پس بزودی بی تدبیری دیگر بصحت انجامد کذا فی شرح ایلاقی علامه سمسانی

عطاش

و آن ورم حار خفیف ست که در دماغ صبیان حادث شود و نشانش علامات حمره دماغ است که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سیری از آب و این مرض را
تشنگ گویند پس بهر تبرید و ترطیب دماغ لعاب بهدانه شیره مغز تخم کدو و تخم خیارین و تخم کاهو و شربت نیلوفر بدهند و از پوست کدوی تر و خیار و برگ خرفه و روغن گل
و قدری سرکه و یا از زردی بیضه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل سرد کرده بر سر ضماد کنند و بعضی آب خرفه و شیر دختران می افزایند و ضماد کاهو و تخم
شیر دختران باندکی کافور و نهادن پوست تربوز بطور کلاه بر سر نیز مفید ست و هر گاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و اطبا شیر با شیره خرفه نوشانیدن و ضماد لعاب
اسبغول بروغن گل و در ابتدا قدری سرکه آمیخته و یا صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم
بگور رود و ابلیه در رسته را در آب بجوشانند که نرم شود بر آورده صلایه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بران ببندند و مکرر عمل آرند نفع تمام دهد و همچنین ضماد آمله بآب
سائیده یا بآب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع و کذا گلنار در آب برگ عنب الثعلب سبز سائیده بر سر ضماد کردن مفید و هر وار بید طباشیر زهر مهره ورد
هر یک و سرخ سائیده بخورانند بعد از ان شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاهو در عرق بارتنگ عرق کیوره گلاب بر آورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بارتنگ بریان
بالای آن ریخته بدهند و گاهی عوض رور دکه رامیکاند و در عرق بید مشک میدهند و گاهی دو ام ضعه را نیز میخوشانند و نشاسته باندک سرکه و تخم عنب الثعلب و روغن گل طلا
کردن نافع بود و ضماد بر کف دست و پا بستن و دست و پای را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیر خشت یا آب عناب با شیر خشت نافع بود و در شدت
آن حب و در صورت اسهال طفل بیست جو و مانند آن هرچه ذی قبض باشد بخورانند و اگر محتاج فصد گردد دوایه او را فصد نمایند و تقلیل غذا کنند و از تخمه و لحوم و شام حذر کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم ست یکی ورم حار یا بارد که در حجاب خارج قحف افتد و شناخت خاص وی آنست که رنگ جلد سر متغیر گردد و سخت باشد و بانگشت فرو نرود لیکن شدید و
وجع محسوس شود بخلاف اجتماع رطوبت خارج قحف و آنکه ورم حار ست یا بارد جنس لون و موافقت و مخالفت چیزی که با و رسد دریافت کنند دوم ماشرا و آن
ورم دموی بر روی و پیشانی ست و گویند که قسمی ست از ظغمونی که ماده آن خون حاد مختلط بصفرا بود هر گاه در اجزای خارجی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد و با
آنکه بنا بر عظم سبب اعضای داخلی مثل جوهر دماغ و شرائین و حجب آن نیز ورم کنند و اعراض اشتداد پذیرد حتی که بیمار پندارد که در زیر های سر شبیگا فد و باشد که ورم فرود آید و پس از آن
دباز و مشتمل شود و سرخی و خارش و انتفاخ رو و بینی و گوشت پیشانی و بر آمدگی چشم و غثیان و شدت وجع و ضربان لازم وی ست بالجمله علاج ماشرا جدا گفته میشود و علاج قسم اول بعد
ملاحظه آن که کدام نوع ورم ست و از کدام خلط بهم رسیده از علامات آن بعلاج اقسام سرسام کنند و بدانچه در باب اورام خواهد آمد بعمل آرند و حجامت با شرط از نقره زیاده تر مفید بود

علاج ماشرا

انچه از فصد سرد و دیگر تدابیر مبرده مرطبه و ملینه طبع در علاج امراض دماغی و موی و صداع دموی و سرسام دموی مذکور شد بعمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب درین
زیاده باید نمود و بعد فصد سر و فصد هر دو رگ زیر زبان منفعت بین دارد و رگ پیشانی و منخرین نیز کشایند و ماء القرع و ماء الخیار و غیره مبردات و مرطبات اختیار نمایند
و کافور نیم دانگ طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز گل ارمنی صندل سفید کشنیز خشک هر کدام یک ماشه حب بسته بخورانند و بالایش لعاب اسبغول یک مثقال شیره تخم کاهو
شیره تخم خیارین هر یک دو مثقال عرق بید مشک عرق کاسنی هر واحد دو مثقال سکنجبین پنج مثقال نوشانیدن معمول اکثر متاخرین ست و طلا صندل سرخ گل ارمنی
شیاف مامیثا حضض گل بوش در هندی گل قیمولیا گل شاموس هر واحد یک مثقال کافور یک دانگ بآب کاسنی و کاهوی سبز و سرکه مستعمل نمودن خوب ست لیکن
قبل از فصد استعمال ضماد رادع ممنوع ست و بعد از ان اضمده بارده رادعه بیشتر بعمل آرند و در روز چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب فواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی
و ترنجبین و شیر خشت دهند و انتظار بحران نکنند زیرا که از امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کذا فی شرح مقالات بقراطی و بهر جذب خون از باطن
بسوی ظاهر اشیای سرخ بنگرند و گویند که لطوخ گلاب و آب برگ سرو صندل و آبهای بقول که در قول صاحب کامل می آید همه یا انچه حاضر باشد
بر سر نمایند صاحب کامل گوید که در ماشرا اخراج خون بسهل کنند که نفع آن بیشتر باشد بشرطیکه قوت متحمل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش باشید

تخم خرفه و طباشیر بدهند و مزوره عدس مقشر و آب انار میخوش یا باسفاناخ و قطف تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض دراز و یا قوت باشد فصد قیفال از جانب دیگر کنند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت برآرند و ماء الشعیر با آب انار شیرین ترش بدهند و مزورات مذکور اغتذا نمایند و طلای زرد و صندلین و آب برگ کاسنی آب کشنیز سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج بر سر و روی طلا کنند و تدبیر سبر و مرطب مثل ماء الشعیر وغیره لازم گیرند و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند و تلیین طبع بماء الفواکه یا ترنجبین و ماء الشعیر نمایند سر هندی گوید که من تجربه کرده ام درین مرض عند سوء حال و تواتر غشی استعمال نقوع مشمش و تغذیه بمزوره اسفاناخ مع شیره مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت ضماد هندی باین نوع که خرلق سیاه فلفل گرد صندل سرخ اصل السوس حنا تخم فرطم گلنار زیره سفید گل نیلوفر کالی زیری نیل کنٹهی برگی دهامه سر بهو که در آب بیزند که مهرا شود پس در همان آب که باقی مانده سائیده ضماد کنند و گفته که از گرمی بعض اجزای این ضماد نترسند که تعدیل آن بدیگر اجزای بارد او میشود و باقی علاج این مرض در آخر کتاب بحث اورام خواهد آمد انشاء الله تعالی

اجتماع الماء فی الراس

گاه باشد که رطوبت مائیه داخل قحف بالای غشای صلب یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس اگر داخل قحف بود چشم کشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد و مریض اندر سر خود گرانی دریابد چنانکه او را سر برداشتن و چشم بلند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد و این اکثر بسبب خطای قابله افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کند و بدان سبب شون رگها کشاده گردد و خون رقیق مائی بیرون آمده زیر جلد جمع شود درین قسم جلد سر بلند محسوس شود لیکن رنگ او بحال خود باشد و بانگشت فرو تواند نشست بخلاف ورم خارج قحف و طفل بسیار گرید و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر محصور دران مکان است یا غیر محصور که بغمز مندفع شود و اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور معالجه آن خطر دارد و بر طبیعت گذارند و اگر قلیل المقدار و محصور باشد بنحوی که بغمز اندفاع نپذیرد تدبیرش آنست که اول موی سر تراشند بعد از ان بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب جوشانیده نطول نمایند بعده ادویه گرم و خشک با زعفران و بوره ارمنی ضماد کنند و پاره اسرب بالای آن بندند و اگر لیمون زرد پاره پاره کرده بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار تکمید کنند در چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بران بندند و تا سه روز شراب و روغن گنجد بران چکانند پس رفاده را وا کنند اگر زخم مندمل شده باشد فبها و الا امر هم مدمل علاج نمایند و اگر در روئیدن گوشت دیر گردد استخوان را اندک تراشیده بران مراهم منبت لحم گذارند تا آنکه گوشت بروید و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد

سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که ماده این ورم حادث از دو خلط مختلف یعنی بلغم و صفرا در مجاری دماغ که باهم امتزاج نیک نیافته و از هر ماده اثری جداگانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب او امتلائی است که از بدهضمی و کثرت اکل و شرب و سکر متواتر بهم میرسد خواه آن کس صفراوی مزاج باشد که بواسطه مزاج او و قصور هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شوند و خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کند حار مولد صفرا باشد که بطبع خود تولید صفرا کند و بکثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنابر قصور هضم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا میشود و از اطعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال و مساوی پیدا شوند و گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه میکنند علامات او و گاه اتفاق می افتد در یک مرض آنکه پیدا شد برای هر یک از آن هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل و ابوسهل و ابن هبة الله وغیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بارد رطب و بلغم است و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یابس و صفرا است حادث میشود پس بهر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب و اطول بود بر زمان بیداری و ثقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات بجواب آنچه از مریض سوال کنند و چون جواب دهد بدشواری یا تامل و تفکر و سائر اعراض لیثرغس پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب و اطول بود بر زمان خواب و هذیان و نگاه مستمر متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن زود بیدار گردد و سائر اعراض قرانیطس پیدا گردد و این را سهر سباتی نامند و اگر بطریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است

بالجمله درین مرض هنگام غلبهٔ بلغم سبات ثقیل میباشد و هرگاه پلک بکشایند منغمض میگردد و انتفاخ روی و رنگ آن قریب تا گچ و قلعی مدرک میشود و وقت غلبهٔ صفرا
هرگاه بیدار کنند بسرعت بیدار شود و هذیان و قصد حرکت نماید و چشم بدون تغمیض دائمی کند و ایضاً از علامات خاصهٔ این مرض است که صاحب او بر پشت افتاده ماند و افتادن
بر پشت غیر طبیعی بود و چهرهٔ او متهیج و منتفخ نماید و رنگ او گاهی مائل بخضرت باشد و گاهی بحمرت و در اغلب احوال پلک چشم او بالا کشیده باشد مثل صاحبان سرسام و هرگاه چشم بکشایند
تا سبات غالب نگردد مثل اصحاب شخوص بر هم نزنند و اگر سخن گوید کلام او انتظامی نباشد و چون علت صعب و قوی گردد چیزی رقیق که اندر حلق او اندازند در گلو ماند و یا از بینی او
بیرون آید و این علامت ردی است و علاج او درین وقت بغایت مشکل و در اکثر اوقات بول و براز او محتبس باشد یا اندک اندک آید و ضیق النفس عارض شود و این نیز مهلک
بود و کذا کثرت بول بی اراده مع سوزش و در اکثر احوال با اختناق رحم مشابه میگردد و لیکن چهرهٔ بیمار در اختناق الرحم بر حال خویش میباشد و نبض با تمدد و تشنج و ضعف بود
و دندان او بند شوند و در غشی باشد و درین مرض چهره متهیج بود و رنگ متغیر شود و بحسب غلبهٔ خلط و درینجا بر علیل تکلیف بسخن کردن و جواب دادن ممکن بود و در حالت
اختناق این تکلیف امکان ندارد و ایضاً این علت مشابه میباشد بلیثرغس و هم بقرانیطس پس بتغیر لون و عروض سهر و تفتیح عین احیاناً و تیزی تب و سرعت
و تواتر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا درین مرض از لیثرغس فرق توان کرد و بکثرت سبات و قلت هذیان و عروض قصر و ضعف نبض و دیگر آثار بلغم درین
از قرانیطس تمیز نمایند علاج بدانکه مدار علاج این علت بر فصد و اسهال خلط غالب و تقویت دماغ و تبدیل مزاج با دویه و اغذیه است پس هرچه در علاج قرانیطس و لیثرغس
مذکور شده ترکیب دهند و در نطولات و ضمادات بحسب غلبهٔ هر خلطی کمال حدت بکار برده بمعالجه پردازند و بعد فصد حقنه زنند در لینت و یا در حدت بمقدار غلبهٔ
مادهٔ صفرا یا بلغم که از علامات مذکوره دریافت کرده باشند بعمل آرند و ایضاً اگر بلغم غالب باشد تنقیه ماده بمثل ایارجات مقوی بغاریقون و تربد نمایند و اگر صفرا
غالب بود استفراغ بمثل مطبوخ هلیله و معجون خیار شنبر و سقمونیا کنند و اگر سبب مرض امتلای طعام و اکثار اغذیهٔ غلیظه دریافت شود از قی تنقیهٔ معده نمایند و غذا
موقوف دارند و اگر سبب امتلای شراب و سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج نکنند و بعد آن بر مرطبات سر اقتصار نمایند بدهن ورد و شرب ماء الشعیر و بعد علاج
خمار پردازند و سکنجبین دهند و تعدیل طبیعت بنقوع مناسب و شربت نیلوفر نمایند و دو معدل و مسهل و حقنه و نطول و ضماد و سعوط این مرض ادویه چندان بارد باشد که
در قرانیطس بکار میبرند و نه بجای حار که در لیثرغس بعمل می آرند بلکه مرکب از هر دو نمایند و بحسب ظهور غلبهٔ یکی از هر دو خلط ادویهٔ او نیز غالب دارند و بصورت مساوات
هر دو ماده در ادویه نیز مساوات مرعی دارند مثلاً در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ خلاف و بنفشه و اصل السوس و جو مع بابونه و اکلیل الملک و شبت استعمال نمایند
و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیح و مرزنجوش دران زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ غار و سداب و پودینه و زوفا دهند بیا و صعتر اندران افزایند و حال
ضماد و حقنه بحسب همین قانون قیاس نمایند تا در آخر مرض و بعد انحطاط او از نطولات و غیره هرچه مائل بسردی باشد اجتناب کنند و بر ملطفات اقتصار ورزند و
بحمام برند و بعد ازان بتدبیر ناقهین پردازند باستنشاق روغن بنفشه و دوشیدن شیر بز یا شیر دختر بر سر و تسعیط آنها و نوشیدن حریره از تخم خشخاش سفید
و نشاسته و تخم کاهو و روغن بادام و اگر درین مرض حاجت خواب آوردن افتد و خوف غلبهٔ بلغم بر مریض نباشد شربت خشخاش دادن مضائقه ندارد و بعضی
کسانی که این مرض را از اقسام ورم نمی شمارند و از ترکیب صفرا و بلغم میگویند تدبیرش نیز تنقیه است از خلط غالب بحبوب و حقنه جات منقی راس حسب مقادیر خلطین
و کیفیت آنها و تبدیل مزاج بحسب آن حب و بدانند که حکیم علی گیلانی و نفیس کرمانی سبات ارقی و سبات سهری را واحد شمرده اند و علاجش در علاج سبات بخاری
در قول سمرقندی و طبری خواهد آمد سعید گوید که از اوفق علاج این مرض در ابتدا حقنهٔ ملین و بعد نضج تلیین طبیعت بنقوع افسنتین است و روغن شبت بر سر
طلا نمایند و تعدیل مزاج باستعمال سکنجبین یا گلقند کنند و غذا اگر امتلا نباشد مزوره زیرباج یا نخود آب سازند پس اگر چهرهٔ مریض سرخ و عروق او ظاهر و قوت قوی
باشد فصد کنند عباس گوید که اگر حرارت و صفرا غالب بود حقنهٔ ملین از ادویهٔ مسهله که مخرج صفرا و مطفی حرارت باشد با اضافهٔ اندکی از ادویهٔ مسخنه و مخرج بلغم بعمل آرند
و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنهٔ مائل بحدت استعمال نمایند و روغن سذاب و روغن شبت بسرکه آمیخته و نطولات موافقه بر سر ریزند و هنگام غلبهٔ سبات کشیدن
و کندن موی سر علیل درین علت نفع بلیغ دارد ابن الیاس گوید که تنقیهٔ بدن و دماغ بحبها و حقنه‌ها و تعدیل مزاج نمایند و این حب بسیار نافع است بنفشه
خشک دو درم تربد یک درم هلیلهٔ زرد یک درم بادیان تخم کرفس نمک نفطی هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حب سازند

وسحرگاه تناول نماید و این حقنه سوداز دستای مکی پنج درم پرسیاوشان پنج درم بنفشه سه درم نیلوفر سه درم سبوس گندم در صره بسته یک کف خابه یک کف عناب ده عدد سپستان ده عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم ورسه رطل آب بپزند تا بنیم رطل باند و فلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد و عسل هر یک پانزده درم نمک بوره ارمنی هر واحد نیم درم سوده پاشیده حقنه کنند و در نسخه خجندی اصل السوس سه درم زیاده است گیلانی می نویسد که اگر بلغم غالب باشد حقنه ها که دران حدت لذع اغلب بود استعمال کنند و اگر صفرا غالب باشد حقنه ها که دران ادویه لینه غالب باشد بعمل آرند و اگر هر دو برابر باشند حقنه های معتدل اختیار کنند و این صفت حقنه معتدل است ترید سفید نیم سیر بابونه بنفشه و فرفیرا بنفشه و فرفیر ابن هر واحد سه درم عسل ده و استارفلوس خیارشنبر سه استار کوفته اگوفته در نیم آثار آب کنند بعد جوش دهند تا ثلث آب باند صاف کرده فلوس خیارشنبر دران حل کنند و آب چقندر و مری و روغن بران انداخته نیم گرم حقنه کنند و در اول حادث مرض غذا منع کنند و اگر سببش سکر باشد با دویه مسهله قویه و اغذیه و برو ادعات قویه لطولاً و ضماداً علاجش نکنند لیکن بحمولات و حقنه ها وقتی برای تنقیه معده و شمومات مقوی دماغ و خصوصاً مزیل سکر معالجه نمایند علوی خان می نویسند که بعضی خدام را سبات سهری عارض شد و روز دوم اشتداد نمود حتی که کسیرا از اخوان و اولاد و احباب خود نمیشناخت و وقت عصر نبض او نملی شد و اغما غلبه کرد و جم غفیر از اطبای عصر بموت او حکم کردند از استماع این حال سلطان مضطر بوده مارا طلب فرمود و امر بعلاج او نمود پس تشخیص حالش پرداختیم و ابتدا بحجامت نقره نمودیم و در محجمه اول مقدار نه مثقال خون برآمد و در محجمه دوم همانقدر خون و بسیار مواد بلغمی خارج شد و در محجمه سوم رطوبت صدیدی برنگ خون برآمد و درین هنگام اندک افاقه او را حاصل شد بعد ازان تعلیق محجمه بلا شرط بر ترقوتین و ساقین و غسل آن نها با آب مطبوخ ادویه مناسبه امر کردیم بعد دو نصف شب بی را افاقه بسیار بهم رسید و بعد ازان صحت کلی یافت

سبات

وآن خواب مفرط طویل بود که بدشواری ازان بیدار شود و از اسباب این مرض یکی غلبه برودت مضاد جوهر روح است از خارج و یا از ادویه مبرده یا مخدره دوم غلبه رطوبت بر دماغ مکدر جوهر روح مسدود مسالک آن مرخی جوهر عصب و عضل و ازین قبیل نوم سکرست و قریب ابنست آنچه بسبب تخمه و طول لبث طعام در معده عارض شود و یا در اشتداد نوائب تپ بلغمی افتد سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط ردیه از سائر اعضا یا از معده یا از ریه یا از صدر یا از کبد یا از امعا یا از رحم جانب مقدم دماغ تجیم مجرداذیت دماغ بمشارکت اعضای ماوف ششم شدت ضعف روح و تحلل آن که جوهر روح متحمل انبساط نباشد هفتم وقوع ضربه بر صدغین یا کسر قحف و انضغاط نفس دماغ زیر استخوان قحف طریق تشخیص این مرض و اسباب آن باید که اولاً فرق کنند میان سکته و غشی و اختناق رحم در مرض که مشابهت بهر واحد از امراض ثلثه مذکوره و این چنان باشد که بحس و حرکت و نبض و رنگ چهره مریض نظر کنند اگر مریض را بجهد بیدار توان کرد و حرکات او چون حرکت خفتگان سلیس تر از حس او بود و حس او اگر چه کند باشد لیکن چیزی بر جای بود و مسبوت باشد بخلاف مسکوت که حس و حرکت وی تمامه معطل میگردد و دفعةً افتد و اگر نبض مریض قوی و مشابه نبض اصحا و رنگ بحال بود و یا بسبزی گراید و دفعةً روی و بینی نحیف نگردد و از سحنه خفتگان متغیر نشود دیگر با دنی تهیج و انتفاخ مسبوت باشد بخلاف صاحب غشی که نبض او ضعیف و صلب بود و رنگ چهره او بزردی میگراید مشابه برنگ موتی و اطراف سرد بود و اگر مریض را فهمیدن کلام و تکلم بتکلف ممکن بود و حرکات او خصوصاً حرکت گردن و سر و پای سهل تر بود و مریض در استغراق بتدریج واقع شود و در اکثر غلبه مرض ممتد گردد و مسبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام بمشکل تمام می فهمد و تکلم اصلاً نمی کند و حساس و کشادن پلک سهل بود و مرض دفعةً واقع شود و غلبه او بزودی منقضی گردد و یا قلیل کند پس هرگاه این مرض مشخص شود سبب او دریافت نمایند بدین طور که کیفیت لمس سر و لون وجه و چشم و زبان و نبض و نفس مریض ملاحظه کنند اگر لمس راس سرد و رنگ مائل بسبزی و تیرگی و نبض متمدد و مائل بصلابت مع تفاوت شدید و قاروره سفید و نسیان و عدم تهیج وجه و پلک بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد دماغ و تقدم رسیدن سردی خارجی بسر مثل مصادفت برف و آب سرد و باد سرد یا تقدم شرب اشیای بارده و مخدره مثل آب سرد افیون و بنج و لفاح و تاتوره و قطر و کشنیز تر و اسفغول بسیار و شیر متجبن در معده و علامات مخصوصه هر واحد که در باب سموم بیاید دریافته شود سبب سبات برودت دماغ باشد و ایضاً اگر از اعراض دیگر مثل اختناق و سبزی و سردی اطراف و ورم زبان و تغیر بوی و سقوط ملیت و ضعف و تواتر نبض ابطاء و تواتر نملی و دودی و انتقال نبض از تواتر بتفاوت و بالعکس و عرق بارد یافته شود بر شرب ادویه مذکوره دلالت کند و اگر لمس سر و نرم نماید و رنگ چهره و چشم و زبان سفید و نبض لین موجی و عریض و بطی و قاروره بی رنگ و تهیج در پلک بود موجب سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سبکی سر بود در رطوبت سافج باشد و اگر با گرانی مقدم دماغ بود و آب غلیظ در اکثر اوقات از بینی سائل شود و زبان برطوبت لزج آلوده بود و اختلاج در ابرو پدید آید و تقدم امتلا و تخمه و کثرت شرب و سن و بلد بران

گواهی دهد و قارورهٔ غلیظ بود و سبات ثقیل باشد که بیدار کردن ازان دشوار بود و رطوبت مادی بلغمی باشد و اگر ملمس گرم و رنگ رو و چشم و زبان سرخ و رگهای گردن ممتلی بود و سائر آثار غلبهٔ خون یافته شود و سبات دموی باشد و اگر در نبض سرعت بود و وجود تپ بلغمی و دیگر عوارض تپ بران گواهی دهد و سبات خفیف بود و سبات از بخارات بدن باشد و اگر با وجود تپ نبض موجی یا منشاری و ضیق نفس و سرفه بود و تقدم اعراض ذات الریه یا ذات الکبد یا ذات الصدر یا ذات الجنب بران گواهی دهد و سبات از بخارات اعضای مذکوره باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سبات در خلو معده خفت پذیرد و در امتلای آن زیاده گردد و تقدم تخمه و بشم و آروغ گواهی دهد و سبات از بخارات معده باشد و اگر تقدم آثار تولد دیدان در امعا یا احتباس منی یا حیض یا نفاس در رحم و علل رحم و امتلای آن مفهوم شود و سبات از بخارات کرم امعا یا رحم یا از مجرد اذیت دماغ بمشارکت باشد و اگر وقوع ضربه بر صدغ یا کسر قحف بسقطه یا وقوع تخمه و تقدم سدر و دوار و طنین و دوی و خیالات پیش چشم معلوم گردد سبات از مجرد معده باشد و اگر تقدم آثار مذکوره ... و ضربه مدرک گردد باعث سبات همان باشد و اگر سبات بتدریج افتد و تقدم اسباب محلله مثل ریاضت قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون مفرط و ضعف بدن بران گواهی دهد سبب سبات تحلل جوهر روح باشد اکنون بدانند که علامات قرب موت مسبوت آنست که هر چند آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم او یکبارگی غائب شود و تنفس کم گردد کذا فی المستطلی و سبات که از بخارات ریه و سینه باشد چون در امر او اهمال نمایند مودی بسکته و صرع و فالج و لقوه گردد و این نوع علاج کمتر پذیرد و ابن الیاس گوید که چون در علاج سبات بلغمی اهمال نمایند مودی بامراض مذکوره گردد و شیخ میفرماید که اول حواس که در خواب و سبات معطل شود آن بصر و سمع است پس واجب بود که آفت در سبات در مقدم دماغ باشد بمشارکت و فساد خیال زیرا که اگر مقدم دماغ سالم بودی و فساد مؤخر دماغ را عارض شدی بصر و سمع را تعطل واجب نشدی و خواب دیدی بلکه بطلان حرکت باللمس تنها شدی و حواس دیگر بحال خود بودی چنانکه این مرض جمود و شخوص واقع میشود و در سبات بحس فوق ضرر او بحرکت بود و آن حس را باکل باطل میکند و حرکت را بالکلیه باطل میکند آن و تنفس سالم باقی میماند و واجب است که سائر در قعر سبات تام بود و بسیار کثیف و الاضر تنفس میکرد و هر سبات که متعلق بسوء مزاج بود آن اولاً بسبب و دت باشد ثانیاً بسبب سو...

علاج سبات بارد

آنچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بجا آرند و از ادویهٔ قوی تر تعجیل آرند و ایضاً در سردی که از خارج رسد نوشیدن انیسون با جلنجبین و یا انیسون دو درم و سکنجبین عسلی ده درم و عطسه آوردن بجندبیدستر و فلفل و شونیز یا از کندش و تخم کتان خرد و خوردن تریاق اربعه و ثانیه و کبیر و مثرودیطوس و دوا المسک حار و معجون فلاسفه و اطریفل کبیر و شربت اسطوخودوس و کذا تنا ول مصطگی بنوشد و آمیخته با عرق بادیان و کمید سر بسبوس گندم و نمک مفید و تنطیل اس بطبوخ سداب و جندبیدستر و عاقرقرحا و شیح و تضمید اجرام ایشان و تمریخ سر بروغن سوسن و بان و نار دین و روغن مشک و روغن قسط و زنبق یا یاسمین و بابونه و شبت مع جندبیدستر و فرفیون و ضماد از جندبیدستر و جزو و عنصل بکجزو و مشک اندکی و گاه زیاده کرده میشود دران و فربیون و عاقرقرحا از هر یکی قلیلی با گلاب و سرکه و دوام بوئیدن مشک و جندبیدستر و شونیز سخت نافع است و غصه آوردن ببعض و کندن موی سر و دمنا باللش فیتن بسختی و بستن ساقین و فخذین و یدین باستواری مفید و غذا نخوداب بشیره و قرطم و یا لحوم جوجه مرغ و دراج و مانند آن با نخود و دارچینی و خولنجان و تنقل بحلواهای عسل و ترنجبین و دیگر اغذیه و اجتناب از اشیای بارد کنند و انجه از استعمال مخدرات بود بحسب آن مخدر تریاق مخصوص او که در باب سموم خواهد آمد نیز استعمال نمایند جرجانی می‌نویسد که اگر از سوء مزاج سرد ساده باشد مشک و مرزنجوش و جندبیدستر و عود فادانیا و مانند آن بویانند و از جندبیدستر و فقاح اذخر و غیره که در سبات رطوبی بیاید ضماد بر سر نمایند و مثرودیطوس و تریاق دادن سخت نافع بود و در اغذیه نانخواه و زیره و کردیا و سیر و حلتیت و مغز جوز اندازند و طعام نخوداب و قلیه گنجشک و شوربای گنجشک و مطنجن و مانند آن فرمایند

علاج سبات رطوبی

در رطوبت ساذج آنچه در علاج امراض دماغی رطب گذشت بکار برند و معجون نجاح و مرباي آن و مرباي زنجبیل بخورانند و ضماد از جندبیدستر و فقاح اذخر و قسط و جوز السرو و اهل و فربیون و عاقرقرحا تعجیل آرند و تخفیف غذا نمایند و نخوداب با شبت و زیره و قرنفل و دارچینی و خولنجان بدهند و از ادهان و نطولات اجتناب کنند و مشک بویانند و در رطوبت بلغمی بعلاج امراض دماغی بلغمی بپردازند و یا در طبیخ گاوزبان و انیسون هر یک دو درم جوشانیده گلقند و یا شربت بزوری ده درم حل کرده نیم گرم بیاشامند و یا آبیکه دران مویز منقی ده درم مصطگی و انیسون و بادیان هر یک نیم مثقال جوزبوا چهار درم جوشانیده باشند بدهند و بعد طلوع نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بحقنهٔ قوی و حب ایارج و دوای عصارهٔ ریوند نمایند و شیاف بر دارند و بعد امی حیله قی آرند و اکثر بلغم در معده نیز می باشد پس تنقیهٔ او بقی و مقطعات بلغم نمایند بدانچه در علاج

سوء مزاج بلغمی معاده بیاید و مرو خردل بعد حلق راس بمالند و نطولات و سعوطات و ضمادات و شمومات که در قسم بارد گذشت بعمل آرند و غرغره بکار برند و استعمال شحریت
اسطوخودوس و تقلیل غذا مفید بود و گویند که حب غاریقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیب است و افضل ادویه مبدل مزاج تریاق کبیر و مثرودیطوس و فلاسفه
و اطریفل کبیر است و ساقین محکم به بندند و اجتناب نمایند از خواب نمودن در مواضع بارده و مظلمه بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار در ان روشن نمایند

اقوال حذاق سویدی می‌نویسد که پارچه بسرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ نهادن در ابتدای مرض کذا پودینه کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته بر یافوخ و جبهه و صدغین
ضماد کردن و شمیدن و بخار آن گرفتن و کذا خردل کوفته بآب فرنجمشک که آن قرنفلی است سرشته ضماد کردن و کذا مشک تبتی سه بار سعوط کردن مجرب من است و جاوشیر
شماً و شرباً و ضماداً و روغن شونیز بعد سه روز از مرض در بینی چکانیدن و شم انفاس کبوتران و ضماد نمام بسرکه و روغن گل پخته بر یافوخ و دلک اطراف بنطرون یا عاقرقرحا
یا تخم انجره هر واحد مخلوط بزیت و تکمید سر بنمک یا جاورس گرم کرده بعد حلق راس و غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی و غذا نخود آب مطیب بروغن جوز هر واحد نافع است
ابومنصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر مرتبک در مقدم دماغ باشد اولاً برای جذب بخارات باسفل حقنه حاد بعمل آرند و مریض را در خانه وسیع متوسط الضوء بدارند و بعد
حقنه حیله فرو نشاندن بخارات صاعده کنند و درین باب تغریق راس بروغن گل و سرکه اقوی تدابیر است در سه روز اول و بعد سوم روز قدری جندبیدستر با پودینه
و حاشا یا نعنع بیامیزند که آن دماغ را تقویت و تسخین عجیب بخشد و نفوخ عود قاقا و انیا باریک سائیده اندر بینی در ساعت بیدار میکند و کذا تمریخ اطراف بروغن البلادن
یا عاقرقرحا یا تخم انجره و کذا از فلفل و شونیز و کندش بعد سوم روز عطسه آوردن و نوشیدن سرکه عنصل آنرا نافع است و تضمید سر و دست و ران و ساق با فلفل
و عاقرقرحا در سرکه سائیده از نوم مغرق بیدار میکند و حاشا و پودینه و جندبیدستر بویانند و اطراف را دلک قوی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره با ایارجات با سکنجبین عنصلی
کنانند و اگر مرض طول کشد و بادی از ارتعاش بهم رسد جندبیدستر بویانند و بعد حلق راس از نمک و جاورس تکمید نمایند و جندبیدستر و خردل بران طلا کنند و دوام خیرباز
اگر طبع قبض شود حقنه حاد بعمل آرند و مدرات بول مثل سکنجبین عسلی بزوری و مانند آن استعمال نمایند و بعد انحطاط مرض سواری و مشی و کشتی و حمام و تدبیر منعش مقوی
بعمل آرند و غذا نخود آب بزیت و روغن جوز و خردل دهند و ماء العسل حب الغاریقون بنوشانند مسیحی گوید که اگر سبات از بلغم کثیر محتقن در مقدم دماغ باشد علاجش تنقیه سر بحب ایارج و بعد ازان
با ایارجات کبار است و روغنهای گرم بر سر مالند و آبهای گرم بران نطول نمایند صاحب کامل گوید که اگر حدوث سبات از سوء مزاج بارد و رطب یا ماده بلغمی باشد
پس در سباتی که از سوء مزاج بارد و رطب بود تدبیر سخن مجفف استعمال نمایند و آن اینست که بر سر آبیکه در ان شبت و نمام و مرزنجوش و حاشا و برنجاسف و صعتر و عاقرقرحا
و وج و شونیز و حرمل هر واحد بقدر حاجت یا بعضی ازان جوشانیده باشد بر سر نطول نمایند و ضماد آن کنند و یا نطول بکف خردل و اندک مویزج و عاقرقرحا و صمغ
سداب باریک سوده باید کرد و تدهین بروغن ناردین یا روغن قسط یا روغن سداب باندکی فرفیون و جندبیدستر نمایند و یا بیار اغوب کنند و عنصل ساق را محکم بندند و بر ابهام عنصل
باریک سوده و بعاقرقرحا باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته ضماد کنند و با دویه معطسه عطسه آورند که آن بیدار میکند و غذا نخود آب بزیت عسل و شبت و دارچینی و خولنجان دهند
و عسل مغز حب البطم و حبة الخضرا بخورانند و از شرب آب سرد و خواب در مواضع بارده اجتناب کنند و اگر حدوث آن از ماده بلغمی باشد قبل از نطول و استعمال ادویه مذکوره
ابتدا باستفراغ بدن و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا و حقنه های حاده و غیره ادویه مسهل بلغم باید کرد و معجونات مذکوره در باب نسیان و سائر تدبیر بران مثال استعمال نمایند
سعید گوید که اگر سبات از اجتماع بلغم کثیر در بطن مقدم دماغ باشد تنقیه سر و معده بحب ایارج کنند و بعد تنقیه سرکه خمر و روغن گل بر سر ریزند و ماء العسل بنوشانند و گلنجبین خورانند و آب
نیم گرم بدهند و بعد سه روز روغنهای گرم بر سر مالند و آب مطبوخ ادویه محلله نطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقنه حاد بعمل آرند و بکندش عطسه آرند و نشوق پودینه کنند
و موی سر تراشیده بخردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بعلاج لیثرغس کنند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر بسبب برودت و رطوبت باشد علاج بعلاج لیثرغس و علاج
صداع بارد نزدیک است ترتیب آن چنان باید کرد که اول قی فرمایند بادویه قوی پس تنقیه بدن بحب اصطمخیقون کنند و اگر حاجت آید حقنه حاده بعمل آرند و بعد تنقیه بدن
و حقنه تنقیه نواحی دماغ بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا نمایند و از مراعات معده و استعمال چیزیکه رطوبت را ببرد و معده را قوت دهد غافل نباید بود و نطولات محلله و غرغره
و عطسه آوردن و اعضای سافله بستن و در آب گرم نهادن و تقویت دماغ بشمومات نافع بود و از تدابیر صواب یکی آنست که بیمار را بخشم آرند و سخنها گویند و کارها کنند که
غضبناک شود صفت حب اصطمخیقون از قرابادین شاپور بن سهل بگیرند ایارج فیقرا ده درم اهلیله زرد افتیمون بسفائج نمک هندی هر یک دو درم تربد سفید ده درم

شحم حنظل سقمونیا غاریقون هریک دو درم علک الروم شش درم مقل را در آب انیسون حل کنند و ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم
و نیم این نسخه را نسخه گزیده میگویند نوع دیگر بلیله کابلی شش درم ایارج افسنتین غاریقون سقمونیا هریک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هریک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون
پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل یک درم فانید چهار درم جمله ادویه کوفته بیخته فانید را اندر آب حل کرده بجوشانند تا بقوام عسلی آید ادویه بدان بسرشند و بکوبند تا همه یکذات
گردد پس حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال این نسخه اکندی است حب صبر صبر سقوطری سه درم مصطگی یک نیم درم سائیده بآب کرنب سرشته حبها سازند شربت
دو مثقال حب ایارج ایارج فیقرا پنج درم شحم حنظل یکنیم دانگ تربد نیم درم افتیمون سقمونیا هریک دو دانگ مقل و کتیرا هریک دو دانگ بآب کرفس حبها سازند و یگر ایارج فیقرا
شش درم پوست هلیله کابلی چهار درم تربد سفید هشت درم نانخواه دو درم بدستور معمول حب سازند در هر هفته دو درم یا دو درم و نیم بخورند صفت حقنه که جهت
شحم حنظل هشت بسفایج دو هشت پودینه دشتی یک دسته کوچک افتیمون هشت درم یکنیم آثار آب بپزند تا بثلث رسد صاف نموده مقدار ده درم آب او بگیرند
و یک اوقیه روغن بابونه آمیخته حقنه کنند صفت حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم دو و نیم دانگ تربد اسطوخودوس هریک پنج درم بدستور
معمول در آب کرفس مطبوخ حبها سازند این جمله شربت معتدل است و یگر صبر سقمونیا شحم حنظل مصطگی عصاره افسنتین و اگر نباشد افسنتین همه مساوی
آب کرفس حبها سازند شربت یک درم یا یک مثقال این نسخه جالینوس است و اگر یک درم ازین حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع بود و تنقیه
نواحی دماغ کند و مراعات معده و تنقیه آن بنقوع صبر نماید و اعضا را قوی کند صفت نقوع صبر هلیله سیاه بلیله آمله پنج بادیان بیخ کرفس اذخر اصل السوس هریک
ده درم سنبل خوشبو قصب الذریره هریک سه درم شکاعی بادآورد هریک پنج درم شحم حنظل دو درم همه را در دو نیم آثار آب بپزند تا کمتر از یک آثار بماند پالیده صاف نموده
یک اوقیه صبر سقوطری سوده آمیزند و اندر شیشه دارند و در آفتاب نهند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه حسب قوت مریض صفت ضماد که تولد بلغم در معده باز دارد
سک رامک لادن و عود خام هریک ده درم گل سرخ چهار درم سنبل مصطگی هریک دو درم مشک انگی همه را سائیده بآب مرزنجوش یا بآب نمام سرشته در وقت خواب معده را ضماد
نمایند و باقی مراعات معده از ابواب علاج معده طلب باید کرد صفت غرغره که دماغ را از باقی رطوبات پاک کند و خداوند سبات و صرع و فالج را نافع ایارج فیقرا
خردل حب غار زوفا عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی نرم سوده بسرکه عنصل ترکرده بعسل بسرشند و حبها ساخته وقت حاجت اندکی در سکنجبین عنصلی یا در آب کامه
حل ساخته غرغره کنند و فلفل و کندش و خردل با یک سوده عطسه آرند و نطول که در لیثرغس مذکور شد بکار برند مصنف حاوی گوید که اگر از ماده بارد خام رطب باشد
جلاب که بادرنجبویه و انیسون هر واحد ده درم و گلقند شکری ده درم جوشانند و غذا نخوداب بشبیره تخم قرطم و فلفل و دارچینی و نانخواه دهند و تنقیه بدن باین حقنه
کنند خار خسک شبت بابونه سنای مکی هریک هفت درم بادیان اصل السوس هریک سه درم حلبه تخم کرفس هریک دو درم اشق مقل هر واحد نیم درم سکبینج یک انگشت
در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل آید صاف کرده بوره ارمنی نمک طعام هر واحد نیم درم بران پاشیده مری و روغن زیت و عسل سرخ هر واحد ده درم دران حل کرده
نیم گرم حقنه کنند و خورانیدن دواء المسک حلو بشربت بادرنجبویه نافع است و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب لوغاذیا کنند و بروغنهای گرم نشوق سازند
و طیوب و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نمام و عنبر بویانند و مریض اگر تشنه دارند و اطریفلات خورانند و تبدیل مزاج کنند و این دو تسخین بدن و دماغ و معده کنند و این
مرض را انفع و بلیغ دارد زنجبیل فلفل وج شونیز قسط تلخ هریک پنج درم برگ سداب خشک حاتیت طیب هریک ده درم جندبیدستر دو درم و نیم کوفته بیخته بعسل کف گرفته
معجون سازند و هر روز مقدار مثقال بخورند و وج سوده بعسل سرشته و زنجبیل بعسل و شونیز بعسل نافع است و خوردن مویز و جوز و سداب و نارجیل و قلایای مطجنه و کثیر الابازیر
و صباغات معمول از خردل و مری و چغندر نافع بود و از اغذیه نخوداب زیت و زیره و شبت و کف خردل و روغن جوز برای اصحاب این علت نیکوست و شرب
شراب بسیار مضر است و درین مرض می افزاید دواء العسل ساده و این ماء العسل با فاویه نافع بگیرند عسل یک رطل و آب شش رطل و الطریق جلاب بپزند و کف بردارند
و چون قریب بقوام رسد دران فلفل و قرنفل و زنجبیل و سنبل و قرفه و خولنجان و مصطگی هریک مثقالی کوفته بیخته در صره لبسته بجوشانند و استعمال نمایند طبری گوید که
اگر مانعی نباشد ابتدا با سهال طبیعت اولا باین مطبوخ نمایند هلیله سیاه و کابلی و اصفر تخم دو ورکرده هریک شش درم شیر آمله و بلیله هر واحد سه درم سنا و اسطوخودوس
حشیش غافث و قنطوریون و بسفایج و شکاعی و بادآورد هر واحد چهار درم افسنتین رومی و افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم اصل السوس مقشر و تربد و مایزل

ونمودہ موہر واحد سہ درم تخم کرفس انیسون بادیان ہر واحد دو درم پرسیاوشان گاوزبان ہر واحد چہار درم بدستور مطبوخ بجوشانند و صرۂ افتیمون ولایتی نیز بوزن
وہنگام جوش حرکت ندہند تا قوت او بلطف بغیر انحلال چیزی از جرم آن در مطبوخ برآید پس صاف کردہ شربتی مقدار یکصد و بست درم از آن بگیرند اگر مزاج مریض متحمل
این باشد والا بوزن ہشتاد درم گرفتہ یک درم غاریقون و یک طسوج خربق سیاہ و یک دانگ ماہی زہرج و ربع درم نمک ہندی سودہ بعسل سرشتہ در آن مالیدہ نیم گرم
بنوشند و اگر از شرب این شربت در مرض نقصان ظاہر نشود در این ماء الاصول بنوشانند بادیان و پوست بیخ آن و تخم کرفس و پوست بیخ آن و انیسون ہر واحد سہ درم
فقاح اذخر پانزدہ درم مویز منقی بست درم مصطگی سہ درم سلیخہ و پوست آن ہر واحد دو درم عود وج سہ درم انجیر سفید بست عدد ریوند کوفتہ سہ درم عنبر اگر یافتہ شود
دو درم ہمہ را در چہار رطل آب بجوشانند و بعضی اطبا در ہنگام عصر اخلاط در این ماء الاصول ثشنہ و کادیم کہ آن را شیشعان گویند نیز می افزایند و بعضی ہوم المجوس و اصل السوس
و برگ شبت زیادہ میکنند و مختار من این است کہ از این چیزی کم نمی کنم پس صاف کردہ ہر روز بست درم با دو درم روغن بید انجیر و ہفت درم سکنجبین بنوشند و تا ہفت روز
برین مداومت نمایند و غذا در این ایام زیرباج حلو و یا نخود جمل مطبوخ بنخود بسیار و اندک شبت سازند و از اطعمہ غلیظہ منع کنند بعد از آن شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشانند
و اگر از این آثار صحت ظاہر نشود این دوا بعد از آن بدہند ایارج فیقرا سہ روز قبل از تناول آن و عسل سرشتہ یک درم ماہی زہرج دو دانگ خربق سیاہ در سرکہ تر کردہ
خشک نمودہ یک دانگ غاریقون سفید ملائم نیم درم افسنتین رومی گل سرخ ہر واحد یک درم نمک نفطی نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفتہ بیختہ بجلاب سرشتہ حب ہا امثال
فلفل سازند شربتی از آن سہ درم و ثالث این دوا آنگاہ دہند کہ مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول متغیر نگردد و اگر یک شربت این کفایت نکند دو سہ شربت مع مراعات
قواعد فی مابین تحسین تدبیر دہند و باید ہر کسی کہ در دماغ او مرض بارد باشد باید کہ از شرب آب سرد و از استعمال او در مضمضہ و استنشاق حذر کند و بعد این استفراغات
دگر مزاج او حدت ناپذیرد استعمال آب گرم و استنشاق او و مضمضہ بدان و ریختن او بر سر در حمام لزوم نمایند و اگر مرض باقی ماند امر بانکباب برین آب نمایند بگیرند یک کف
ہر واحد از شیح و قیصوم و بابونہ و اکلیل الملک و نعنع برگ اذخر و پوست شجر صنوبر و از سبوس گندم نیم کفی بگیرند و یک کف خطمی سفید و یک کف نمک و ل سبوس و نمک و خطمی را
در پارچہ ہمہ بستہ ہمہ را بجوشانند تا جوش ایشان مہرا گردد پس چادری بر سر کشیدہ انکباب نمایند و دو بار یا سہ بار این عمل کنند و اگر این فائدہ نکند بالطیف تدبیر با استعمال نمایند
و اکحال مشمومات و ادہان کنند و گرسنہ دارند و امر بشم مشک و شونیز و جندبیدستر و امثال آن کنند و اگر تغیر مزاج او و صداع باقی نماند بر مقدم راس این ضماد کنند
بابونہ اکلیل الملک ہر واحد دہ درم صبر و مر و سعد ہر واحد سہ درم عاقرقرحا دو درم کوفتہ بیختہ موم روغن از موم و بیلط و چرز و مرغابی ساختہ و بدان مخلوط
سازند و ہرگاہ مزاج او متغیر گردد و حدت پذیرد تدبیر او بتدبیر سبات ارقی نمایند مولف اقتباس گوید کہ در سبات بلغمی و بخاری اول اطراف را ببندند و نشستن بہ سبحت آنچہ بوش
آید و این پاشویہ کنند گل بابونہ اکلیل الملک سبوس گندم سبوس نخود و برگ کنار برگ خرزہرہ نمک طعام ہر یک دو مشت و سرکہ و گلاب بہ پاشویہ و سہ روز بر تارک سر بنہند
و روز چہارم جندبیدستر و شونیز و بزرالبنج ہر یک ماشہ اضافہ نمایند و گلاب موقوف ساختہ عوض آن روغن گل کنند و حقنہ حادہ علوی خان بعمل آرند کہ افاقہ حاصل شود پس
جہت تنقیہ دماغ ایارج فیقرا ہفت ماشہ در عسل دو تولہ آمیختہ لیسانند و یا حب ایارج بعرق بادرنجبویہ وقت شب بخورانند و صبح مطبوخ اسطوخودوس مسہل علوی خان و شربت
اسطوخودوس مسہل بنوشانند و غذا نان خشکہ یا شوربای مرغ وقت شام دہند و صبح مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بادیان ہر یک نہ ماشہ انیسون
بیخ مہکہ کرفس ہر یک ہفت ماشہ انجیر زرد چہار عدد با شربت بزوری چہار تولہ حرف دیا تودری نہ ماشہ پاشیدہ بنوشانند و وقت دوپہر غذا بدستور دہند
و ہمین نمط سہ چہار مسہل داد جہت تعدیل مزاج و تنقیہ باقی مواد دماغ غرغرہ بطبیخ اصل السوس مقشر و مویزج و بادیان و بابونہ ہر یک دو مثقال جوش کردہ
سکنجبین عنصلی چہار تولہ داخل کردہ در روزی چہار پنج مرتبہ بکار برند و اگر بعد زوال تپ اندکی سبات باقی ماندہ باشد از فرفیون مصطگی جندبیدستر ہر واحد یک درم صمغ عربی و
بابونہ یک تولہ در روغن بید آمیختہ بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و غذا شوربای مرغ و نان زود دہند و عطسہ آورند بسعوطی کہ در لیثرغس نوشتہ شد در زوال این علت از مجربات است

علاج سبات دموی

مبادرت بفصد سر و یا ہفت اندام کنند و بعدہ برای اماله حجامت ساقین یا فصد صافن نمایند اگر مادہ در صعود باشد و ہرگاہ مادہ مستقر گردد پس فصد رگ پیشانی یا حجامت
نقرہ اولی است و حقنہ معتدل استعمال کنند و بہر تقویت دماغ تدہین سر بروغن گل و سرکہ و اگر روغن گل نباشد گلاب بسرکہ کنند و غسل پا بہ الطبیخ بابونہ و داکسد

آنها بسبوس گندم سازند و ادویه سرد خشک مثل شیر کشنیز خشک و تخم کاسنی با سکنجبین دهند و بتلطیف غذا پردازند و باقی تدبیر حسب حاجت از علاج امراض دماغی
دموی و سرسام دموی اخذ کنند سعید گوید که اگر سبات حادث از بخارات دموی حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد و علامتش آنست که سبات
خفیف بود و مریض از آن بسرعت افاقه یابد و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهند بفزع بیدار شود و علاجش بفصد کنند و بعد فصد آنچه محلل فضول باشد مثل
ماء القرع و شربت بنفشه بنوشانند و روغن گل بسرکه خمر بهم زده بر سر مالند تا سر بدفع بخارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلا بگلاب نمایند و غذا نخود آب
یا مزورهٔ زیرباج سازند و تقلیل آن کنند تا هضم او فاسد نشود و ابن نوح گوید که اگر از رطوبت دم محتبس در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بطبائخ بارده
مثل روغن گل و گلاب به سرکه کنند و این حقنه بار ولین بعمل آرند بگیرند بنفشه و جو کوفته و سبوس گندم و عناب و سپستان و اصل السوس و برگ خطمی هر یک کف
و در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران یک سکرجه آب ترنجبین و نیم سکرجه روغن گل انداخته حقنه کنند

علاج سبات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن و تابع تپ و مرض دیگر باشد علاج مرض متبوع باید کرد و نیز بعلاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات عضو واحد بتدارک
عضو مشارک پردازند و آنچه در مقام هر یک مسطور گردد مع تقویت دماغ بمثل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار و آب فواکه مقوی بر سر و استعمال شمومات بارد خوشبو
و نطولات برد پس محلل اگر چیزی در دماغ محتبس باشد بعمل آرند و آنچه در حمیات و در ابتدای او دوار آن افتد یا شوصه و ربط اطراف و دلک آن بچیزی درشت و دوام تحریک
عطاس و تشمیم سرکه و گرفتن بخارات آن و تغریق راس بروغن گل مع سرکه کثیر و آب حصرم و آب انار و قوابض نیز مفید بود و تنقیه بدن از ماده تپ نمایند پس تقویت دماغ
بشمومات و غیره کنند و ایضا در بخارات معدی تنقیه بقی و اسهال و حقنه‌ها و حبوب مسهله و معطسات و استعمال سفوف معمولی و حب شبیاره و دیگر تدابیر که در علاج
امراض دماغی شرکی معدی گذشت بعمل آوردن مفید و در صورت نفخ خوردن سفوف بادیان و دانه هیل زیره سفید نافع و در سبات دیدانی قتل و اخراج دیدان
پس تقویت دماغ و منع ابخره نمایند ابو سهل گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش بسرعت افاقه یابد پس سبات کند آن از بخارات حار رطب دموی الکیفیت
مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد و علاجش فصد است پس استعمال روغن گل و سرکه بر سر سمرقندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار رطب باشد که بسوی
مقدم دماغ در عرقین سباتین از جمیع بدن مرتفع گردد پس مزاج دماغ را متغیر گرداند بسبب عفونت و اخلاط موجوده و فضول محتقنه انجا را گرم سازد و علامتش در قول طبری
بیاید و علاجش فصد قیفال است و حجامت ساقین و تلطیف اغذیه طبری گوید که نوع دوم از سبات سبات ارقی است و این مضاد اول یعنی سبات رطوبی است
در اکثر احوال او زیرا که سبب موجب این بخارات حادهٔ حاره یا رطوبت و یا یبوست است که بطرف مقدم دماغ بعرقین سباتی مرتقی میشود و مزاج دماغ را متغیر و فضول
محتقنه انجا را گرم میکند و اعراض او اینست که بیمار خواب نکند و بر نوم قادر نبود و تفکر افکار ردیه بغیر تمیز صحیح کند و غیر مستقل عقل بود و حرکت چشم بطی باشد گویا که خشک اند
و هرگاه ترکیب این بخار حار با رطوبت بود از چشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کند پس بیدار گردد و گاهی قلق کند و ضیق صدر
ظاهر نماید و هرگاه این بخارات حار با یبوست مرکب گردد خواب نکند و الم و صداع و دوی در سر خود دریابد و اطباق جفن بران گران باشد علاجش بفصد کنند بغیر اسهال
لا سیما هرگاه ترکیب این بخارات با رطوبت باشد نه مسهل نوشانند و نه حقنه کنند بلکه فصد را مقدم دارند و چون از فصد مزاج او متغیر نشد غذای او ماء الشعیر و کشک او
و مزورات معتدله مثل زیرباج و اسفیدباج ماش و کدو سازند و اگر این تدبیر ترطیب ننماید امر باستنشاق روغن بنفشه کنند و بر سر او شیر زنان یا خر یا زن نهند و انکباب
برین آب نمایند بگیرند جو مقشر کوفته و برگ بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف و حی العالم باقه کبیر و عصی الراعی و برگ خبازی و برگ اسبغول و آذان الفار یعنی مرزنجوش
هر یک باقه در آب بپزند امر بانکباب بران نمایند و اگر این کفایت نکند شیر دختران بروغن بنفشه سعوط کنند و جمیع تدبیر او بمرطبات نمایند و ادامت برین حریره کنند
خشخاش سفید و خندروس هر یک کف هر دو کوفته و اندک نشاسته آمیخته حریره سازند و بروغن بادام بنوشند و کاهو تازه بخورند و اگر این هم کفایت نکند حقنه لین
بعمل آرند که بسوی سر بخار محلل غیر حار صعود کند مثل جو و خطمی و سبوس و بنفشه و خبازی و نیلوفر این همه را بپزند و امر بانکباب بران و تکمید سر بدان نمایند که با بخار رقیق
زائل شود مصنف اقتباس می‌نویسد که گاهی سبات از ابخرهٔ خلط سمی در هیضه و وبائی بعد بند شدن قی و اسهال پدید آید پس روغن گل

و سرکه برابر آمیخته نیم گرم بر تارک سر مالند و حجامت بلا شرط میان دو شانه نمایند و مصطگی سه ماشه جدوار خطائی دو ماشه سوده در شربت به یا انار دو توله ورق طلا یک عدد آمیخته
در عرق کیوڑه هفت توله نوشانند اگر بهوش آید بهتر و الا سعوطیکه در پیشتر غشی مذکور شد بکار برند که فی الفور بهوش می آرد پس ازان کشوربای بچه مرغ دهند و دوای مذکور صبح و شام
نوشانند و در میانه روز هفت هشت عدد مویز منقی خورانند و روز سوم و چهارم بعد زوال سبات نان تنک بشوربای مرغ ترید نموده بوزن یک فلوس اول روز دهند
و ناشته قت بر همین قدر اکتفا نمایند و وقت چهارم دو وزن و یا دو نیم وزن زیاده کنند تا بتدریج بحالت اصلی آید و باید که مصطگی سه ماشه و انوشدار وی ساده نه ماشه آمیخته
با عرق بادیان بالای طعام خورانند و اگر پس از زوال سبات سرخی در چشمها پدید آید اندکی کیری انبه و یا ترشی انبه خشک در گلاب و یا آب کشنیز بر آهن سوده میل زر در چشم کشیده
در دو سه روز زائل میسازد و الا بعد هفته رگ ماق و یا پیشانی زنند و استعمال سعوط مذکور در یک ساعت سه چهار بار و بعد زوال نیم ماشه برشیر بز و روغن گل سفید
بر پیشانی و خورانیدن جدوار دو ماشه و فاد زهر حیوانی یک ماشه و بالائی جغرات گاوی دو توله و نهادن شیشه حجامت بر کتفین و ساقین و حوالی فم معده و دادن عرق بهار
نارنج و دوغ گاو مساوی که بسنگ یشب سه بار و همچنین بفولاد و طلا داغ کرده باشند بجای آب و غذا در دفع سبات هیضه و منع قی و اسهال و دفع دیگر اعراض آن مجرب ست
و اگر در سبات هیضه و بائی بعد زوال در روزی دو سه نوبت اجابت طبع شود و نفخ هم باشد ریانه شیره بادیان نه ماشه الایچی کلان چهار عدد زیره سفید چهار ماشه نبات توله
دهند و در روزی دو بار و اگر درین اثنا اشتها کم باشد مصطگی سه ماشه سوده در شربت انار منعنع یکتوله بلیسانند و غذا کهچری نخود ماش بان بدهند که فلفل گرد و زیره سیاه و الایچی کلان

علاج سبات ضعفی و ضربی

اگر از تحلیل ارواح باشد علاج غشی نمایند و بهر تقویت و تکثیر ارواح شوربا های لحوم لطیفه و چرب و قلیه ها و کبابها و ماء اللحم و مفرحات و دواء المسک و مثرودیطوس و شربت
فواکه و انار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم ماء اللحم در گلاب و آب سیب آمیخته یا مفرح بارد یا دواء المسک بارد و گلقند بستری و شربت انار یا سیب یا لیمو و عرق بید مشک
و نیلوفر و یا طباشیر و صندل سوده با شربت مذکوره سرشته دهند و ایضاً در محرور مثرودیطوس طباشیری سرشته بشربت لیمو یا شربت انار باید داد و صندل و گلاب و کافور بویانند
و در مزاج بارد دواء المسک حار و مفرح حار و شربت سیب و یا مثرودیطوس و رب العسل یا در شراب انگوری و یا ماء اللحم باندک شراب مانند آن بکار برند و ایضاً عود هندی و مشک
و عنبر و فاوانیا و جند بیدستر اکالاً و شماً استعمال نمایند. و اگر سبات از ضربه و سقطه افتد هر چه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود و در علاج صداع ضربی مسطور شد
بعمل آرند و مقویات سر و رادعات مثل مغاث و ماش و گل سرخ و صندل و مانند آن استعمال نمایند پس انگاه در آگاهیدن سعی نمایند باستعمال مقویات دماغ که در علاج
امراض ضعف دماغی گذشت و این سعوط درین باب از مجربات صاحب اقتباس ست برگ مورد و یا تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک یکتوله شیر زنان
سه ماشه دیوداره دو ماشه سرکه چهار ماشه زعفران یکماشه. **انتباه** شیخ میفرماید که از معالجات مرض سبات شنیدن و دیدن اشیائی ست که بصاحبش غم آورد و ازاده بسهر
طلای متاخرین تعلق دارد ست سعوط و طلای چهره و چشم بسرکه و بستن پایها باستواری و استعمال معطسات باعث افاقه و بیداری و سهوت میگردد و بقول قرشی تکلف
انتباه اگر چه بکندن موی و کشیدن اطراف باشد نافع و تسعیط سرکه و آب مرو جید و حقیق بخاصیت و کیفیت هر دو ست و انطاکی گوید که برای مطلق سبات مسهل سر
بطبیخ شبت و نمام و بابونه و تضمید باجرام آنها و تقطیر سرکه و آب نمام در بینی و شمامه گلاب مجرب ست و در حالت افاقه غاریقون بروغن بادام شیرین و شکر استعمال کنند
و بران طبیخ افتیمون یا خیار شنبر نوشند و لعسیر و آب مورد طلا نمایند و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که فلفل سیاه یک نیم عدد در لعاب دهن اسپ سائیده میل در چشم
کشیدن مزیل سبات ست و کذا سفوف زردچوب و فلفل سیاه و نمک لاهوری مساوی حسب حاجت خوردن و قهوه چای خطائی و بادیان خطائی و من نوشیدن نیز
مفید و ذکر باقی اشیای مسهره در آخر بحث سهر می آید **سبات اطفال** گاه باشد که خواب طویل کاهل و ثقل و ماندگی مفرط باطفال عارض شود و آنرا امبارکی گویند
بهترین تدبیرش آنست که روز اول یک نگس دور کرده با یک ماشه اجوایین معفی مالیده بخورانند و روز دوم دو نگس با همان قدر اجوایین بدهند و همچنین تا هفت روز
یک یک نگس هر روز بیفزایند و بعده هر روز یک یک کم کنند تا روز چهاردهم یک نگس ماند درین عرصه مرض اگر چه قوی و مزمن باشد زائل گردد و قی نمی آید مگر
وقتی که ماده مرض بکلی منقلع شود و بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تپ پیدا شود و آنرا امبارکی نامند استخوان بانحه ده درم مروارید دو مرخ بسد دو مرخ
هر سه با آب سائیده هفت روز بخورند

سهر

یعنی بیداری مفرط و اسباب آن بسیار است چنانچه یبوست ساذج و مادی سوداوی و حرارت و یبوست ساذج و مادی صفراوی دماغ و احتباس رطوبت تسبب درد دماغ
و حمیات حادّه بنابر تصاعد بخارات یابسه لاذعه بسوی دماغ و تحمت وجع و امتلای بدن از اخلاط ردی و سوء هضم و کثرت امتلای معده و غم و الم سخت و فکر و تشویش
و ورم سوداوی یا سرطان در ناحیه دماغ و تناول غذای باد انگیز مشوش اخلاط و احلام مفزع در خواب مثل یاد قتل و عدو و مانند آن و گاهی روشنی مکان برای مستعد سهر
موجب سهر گردد و آنچه پیران را افتد سببش بورقیت اخلاط و خشکی جوهر دماغ ایشان بود و گاه یبوست از غم شدید یا از استفراغ کثیر یا مشی در آفتاب در ایام گرما یا از بیداری
ضروری برای حراست چیزی یا در سفر بر دماغ غالب شود و موجب سهر گردد طرق تشخیص اسباب این مرض باید که از بیمار بپرسند که در بینی و زبان خشکی هست یا تری و درد سر
هست یا گرانی اگر خشکی منخرین و لسان با خفت راس و حواس بیان کند و آثار حرارت و برودت در دماغ محسوس نشود سبب سهر یبوست ساذج بود و اگر با وجود خشکی
و سبکی آثار حرارت مثل التهاب و حرقت و شدت تشنگی و سوزش و رمد چشم نیز باشد سببش حرارت و یبوست ساذج بود و اگر خشکی با گرانی سر گویند با آن علامات غلبه سودا
مثل توحش و تشویش احلام و فزع و برجستن از خواب با قلق و اضطراب و مانند آن نیز دریافت شود از یبوست سودا بود و اگر با خشکی و گرانی تلخی دهن و سایر علامات
غلبه صفرا درک گردد از حرارت و یبوست صفرا بود و هرگاه مریض در بینی تری و در سر اندکی گرانی بیان نماید و در چشم چرک ظاهر گردد و از خواب جهیده برخیزد موجب
سهر رطوبت بورقیه بود و باید که سوای این علامات بر وجود باقی اسباب مذکوره یعنی تپ و امتلای بدن از اخلاط و سوء هضم و امتلای معده و غم و الم و فکر و ورم و تناول
نفاخ و روشنی خوابگاه و الفضا به تدبیر گذشته و سن مریض نیز نگاه کنند پس هرچه ازین اسباب که موجود باشد بدانند که سبب سهر همانست و گویند که بعد اشتداد سهر
عرض سهر نه خشک رهنمه اقسام نشان موت است و گاهی این مرض مودی به تشنج و جنون و اختلاج بعض اعضا میگردد و بهلاک می انجامد

علاج سهر یابس

هرچه در علاج امراض دماغی یابس گذشته از اشربه مرطبه بعمل آرند و ایضا شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاهو بنبات سفید داخل کرده بنوشند و هر صبح نوشیدن [illegible]
بنفشه یا شربت خشخاش با آب نیم گرم نیز نافع و بقول انطاکی ملازمت ماء الشعیر بشیر بیش و روغن بسکه سود بخش است و سفوف کشنیز بریان تخم کاهو مقشر تخم خشخاش سفید بریان هر
دو نیم مثقال شکر سفید یک مثقال القدر یک مثقال بخورند و گاهی مغز بادام مقشر مغز تخم کدو شیرین هر واحد و نیم مثقال نیز اضافه کرده میشود و سفوف حکیم احمد والد علوی خان و حریره خشخاش
و خمیره آن و عرق شیر و معجون منوم و ضماد و طلاء و قرص منوم بار که در قرابادین مسطور است استعمال کنند و قرص مثلث در آب کشنیز سبز سوده بر پیشانی طلا نمایند و یا تخم کاهو مقشر تخم خربزه
مغز بادام خشخاش سفید مغز تخم کدوی شیرین هر یک دو درم سائیده و قرص نمیت و ده بر یافوخ بنهند و روغن کدو و شیر زنان یا تخم خشخاش سفید بشیر گاو سائیده روغن کدو آمیخته یا آب کاهو و شیر زنان
در بینی چکانند و خشخاش سفید تخم قنب هر یک یک تولہ کوفته در شیر گاو یا [illegible] آنرا پخته سر کرده بر کف پا بمالند و یا برگ قنب با شیر سائیده بر کف پا بندند و [illegible] روغن قنب
و یا روغن بنفشه یا روغن بادام و یا روغن کدو از آب نشسته بر کف پا بمالند و آب یا گلاب یا عرق [illegible] مشام ساز کرده نزدیک بالین [illegible] و بوییدن آب برگ کاهو و کشنیز سبز
و شیره تخم خشخاش و روغن نیلوفر لخلخه سازند و روغن خشخاش و روغن لبوب سبعه و روغن کاهو و کدو و بنفشه بر سر بمالند و شیر بر سر دوشند و قوی تر از آن شیر [illegible] است و اکمال
بر بخار اطعمه مرطبه اکل آن و تشمیدان بنفشه نیلوفر و ضماد خشخاش آب بنفشه ترو کماد معمول العمل آرند و اغذیه مرطبه چون گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ و شیر خشخاش
و گاه نیز شیر [illegible] یا مزوره ماش مع کدو و یا لک خرفه و روغن بادام و مانند آن بدهند و بعد هضم غذا استحمام و غسل آب نیم گرم نمایند و نطول از طبیخ بنفشه نیلوفر و گل [illegible]
و تخم کاهو کوفته و کشنیز سبز و بیخ و پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته و جو نیم کوفته و یا شوربای کامه یا آنچه گوسفند [illegible] یک شبر بر سر ریزند و یا بدان بشویند و اگر با سهر
حرارت بود ادویه مبرده که در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت با ادویه مرطبه اضافه نمایند و اگر سهر از سودا یا صفرا باشد بعلاج آن [illegible] علاج امراض دماغی سوداوی و صفراوی
نمایند و در اثنای تنقیه قبل بعد آن ترطیب دماغ ملحوظ دارند باستعمال شیر و نطولات و سعوطات مرطبه و لخلخه بیشتر بکار برند و تمریخ یافوخ و بینی و کف دست و پا و ناف
و خصیتین و حوالی آنها بروغن بنفشه و بادام و تخم کدو و چکانیدن آنها در بینی و گوش و نیز چنین شیر دختران و سائر تدابیر که سابق گذشت بعمل آرند و بقول ابن جزله
لاجورد سهر سوداوی را زائل کند اقوال حکما صاحب اقتباس گوید که جهت تبدیل مزاج روغن بنفشه بادامی و شیر زنان در بینی و گوش چکانند و شیر بر سر دوشند [illegible]

و پا بمالند و پنبہ نہند و فتیلہ شبیر تر کردہ بر تارک سر گذارند و این نسخہ بو یانند آب گشنیز سبز و کاسنی سبز کاہو سبز و آب سیب کمرک و گلاب روغن گل و روغن کاہو و روغن یاسمین
و عرق بید مشک ہر یک دو مثقال شیرہ تخم کاہو و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف مامیثا و گل و غستانی ہر یک ماشہ آمیختہ بکار برند و شربت نیلوفر چہار تولہ در عرق
بید ساده و کاسنی ہر یک ہفت تولہ داخل کردہ بنوشند و غذا قلیہ بچہ بز بنان گندم و بہند شیخ میفرماید کہ آنچہ بسبب یبس باشد باید کہ صاحبش غذای مرطب استعمال
نماید و استحمام معتدل خاصہ پس ہر کسی را کہ حمام خواب نیارد آن شخص غیر معتدل البدن و غیر جید المزاج باشد و بران یبوست سخت غالب بود و یا غلبہ اخلاط ردیہ باشد
کہ حمام ثوران آن نماید و واجب ست کہ فکر و جماع و تعب ترک نماید و سکون و دعت اختیار کند و ادامت تغریق راس در روغنہای مرطبہ و دو شیدن شیر بر سر
و نطولات رطبہ و استنشاق ادہان و استسعاط آن خصوصا روغن نیلوفر لا سیما سعوطاً و دلک اسفل قدم بدان نماید و اما آنچہ از حرارت مع یبس باشد تدبیرش زیادتی
در تبرید این ادویہ و استعمال مثل جراده کدو و برگ خرفہ و لعاب اسپغول و عصی الراعی و حی العالم و مانند آن بر سر ست ایلاقی و جرجانی مینویسند کہ آسایش جویند
و از حرکات و ریاضات پرہیز ند و روغن بنفشہ و نیلوفر و روغن کدو بر سر نہند و ہر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطرہ آن نیم گرم در گوش چکانند و لعاب
اسپغول و برگ خرفہ و کدو تر کوفتہ بر سر نہادن و قلیہ کدو و برگ کاہو و خرفہ و اسفاناخ خوردن سود مند بود و گرمابہ و آبزن معتدل سخت نیک ست ابن الیاس
گوید کہ علاجش ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تغریق سر بروغن بنفشہ و کدو و ریختن آب مطبوخ خشخاش و بنفشہ و نیلوفر و کاہو و جو و استعمال حمامات و شمومات خوشبو
و نشوقات رطبہ منومہ مثل روغن خشخاش و آب کاہو سبز و شمیدن سر ما خور و لفاح ست و تنقل بمغز بادام و خشخاش خواب آورد و حمام رطب و آب شیرین اگر خواب
نیارد علامت ردی ست دلالت بر حدوث وسواس و جنون میکند ہر صبح دہ درم خمیرہ بنفشہ دہ درم شربت خشخاش بآب بنوشند و غذا فرورہ ماش بکدو
و اسفاناخ و گشنیز تر دہند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و آنچہ خواب قوی آرد بوئیدن افیون و یبروح ست سعید گوید کہ ترطیب دماغ بروغن بنفشہ و نیلوفر و کدو
بشیر دختران کنند و آبیکہ دران پوست خشخاش و بنفشہ و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاہو پختہ باشند بر سر ریزند خضر گوید کہ تبدیل مزاج بمرطبات صرف کنند اگر حرارت نباشد
و یا بمرطبات مبردہ در اخلاط خمار یا اگر حرارت بود و استنشاق ہوای رطب و مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری و آواز اشجار متحرک و اصوات طیبہ لینہ
و تنقیہ دماغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمام رطب مبرد مع استعمال آبزن و تدہین با دہان مرطبہ چیزی نیست و کذا شراب ممزوج بآب بسیار پس اگر فائدہ نکند بدانند کہ سوء مزاج
با فساد اخلاط قوی ست کہ حمام اثرا بجز یابس نمودہ و بخار آن بسوی دماغ متصاعد میشود و درین صورت باید کہ تنقیہ بدن از ان اخلاط نمایند و استعمال ماء الشعیر سادہ یا ممزوج
بشکر یا خشخاش بشکر و شربت خشخاش و بنفشہ و نیلوفر و تنقل بمغز بادام و خشخاش و تدہین سر و بینی و کف دست و پا و صماخ و سرہ و خصیہ و مقعد بروغن بنفشہ عراقی
و سعوط آن بالغ انفع ست و گاہی احتیاج بآمیختن اندک افیون و زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائدہ نکند اقراص مثلثہ و اضمدہ و نطولات منومہ کہ
در علاج صداع حار و یابس مذکور شد استعمال نمایند گیلانی گوید کہ ادہان مرطبہ مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو بر کف دست و پا بمالند و با وجود این شربت
خشخاش و شربت کاہو و سائر اشربہ و فواکہ مرطبہ دہند و غذا ماء اللحم و لحوم ماکیان فربہ مطبوخ بمخ و مقشر و سائر لحوم رطبہ خورانند و ایضاً کشک جو کہ دران کدو و گوشت بچہ مرغ
رطب پختہ باشند و قلیہ کدو و خیار و بیخ کاہو مناسب بود و آنچہ از سوء مزاج یابس مع مادہ سوداوی افتد علاجش علاج مالیخولیا و صداع سوداوی ست مع ترطیب دماغ
و آنچہ از مادہ صفراوی افتد علاجش تنقیہ بدن و سر از صفرا ست و ترطیب سر و تبرید آن بدانچہ مذکور شد بعضی متاخرین مینویسند کہ سہر سوداوی پیران را نیز افتد
و علاجش مثل مالیخولیا نمایند مع استعمال منومات و زیادتی تبرید و جہت تعدیل مزاج استحمام و دلک و تدہین و این نطول بعمل آرند کشک جو گل بنفشہ و خطمی و سلد کار و گل گرکہا
ہر یک و نشاستہ و کاہو و برگ آن ہر یک ہشت کف بید سادہ چہار مشت در گلاب آب رسانیدہ بکار برند و بعد از ان طعام مناسب خوردہ آسایش نمایند مسیح یاری از اطبا نقل کردہ
کہ ضماد گل خشخاش و تخم آن و آب گل نیلوفر و آب کاہو و تخم آن تنہا یا آب طبیخ تخم خشخاش سیاہ کوفتہ سرشتہ در روغن گل قثا و تخم آن و شربت طبیخ خشخاش و شربت نیلوفر
و طبیخ جو بشکر در روغن تخم خیار و ماء الشعیر بیاہ دہ درم بشکر و شربت بنفشہ و اکل تخم خشخاش بنان گندم سفید یا شیرہ پختہ و کاہو صبح و شام و گشنیز بعد طعام و یا تخم آن
دہ درم و باقلا و کدو خوب پختہ بروغن بادام و شمیم گل خشخاش و روغن نیلوفر و گشنیز سبز و سیب و گل کدو و روغن بنفشہ در تنبوبہ و سعوط روغن نیلوفر
و روغن گل خیار و روغن بنفشہ و تکمید بطبیخ بنفشہ و اسفنج تر کردہ بر سر اعادہ مرطب دماغ و منوم ست

علاج سهر رطوبی

که از رطوبت بورقیه افتد وسهر پیران اکثر ازین قبیل بود وبعد نضج ماده بمطبوخ بادیان بیخ بادیان اصل السوس مقشر گاوزبان تخم خطمی بنفشه بیخ کاسنی وغیره ادویه قلیل الحرارة
وگلقند باید که مسهل بلغم که از ان ادویه شدید الحرارة دور کرده باشند وبحب ایارج وحب شبیار تنقیه نمایند واگر ایارج فیقرا بشحم حنظل وهلیله زرد مرکب سازند صواب باشد واگر
رطوبت زائد باشد بدل هلیله تربد مجوف نمایند وگلقند سکنجبین عسلی با سرشته هر صباح استعمال کنند وبروغنهای شیرین مائل بحرارت مثل روغن بابونه واقحوان وخیری مدام
تغریق راس نمایند وباید که از تناول جمیع اشیای حریف مالح وتلخ اجتناب ورزند وباهی رضراضی وشوربای لحوم لطیفه مثل بچه ماکیان فربه وبزغاله ونالک وکدو وقطف کم نمک
غذا سازند واگر حرارت در مزاج غالب باشد تنقیه بمسهلات صفرا نمایند وبعد تنقیه جهت تعدیل مزاج شراب با ماء الجبن دهند وغذا از شکیه وغیره وهرگاه این نوع سهر در
پیری عارض شود علاج او مشکل بود ولیکن باید که صاحب او نطول بمطبوخ کشک جو وبابونه واقحوان هر شب استعمال کند که خواب خوش آرد واگر حرارت غالب
نباشد بدون آنچه مقشر بعمل آرند وایضاً تنشیق از روغن بابونه واقحوان یا روغن ایرسا یا روغن زعفران بکار برند ودر طعام فادری برگ کاهو یا تخم او اندازند جالینوس
گوید که من هر روز برای خویش قلیه از کاهو میسازم ودارچینی اندران داخل میکنم تا مضرت کاهو بازدارد وبقول رازی شبت رطب خوردن نیز منوم است

علاج باقی اقسام سهر

آنچه در حمیات افتد برای منع بخارات حاره دیاقوذا ساده دهند وخلخله استعمال کنند وشستن روی واستعمال نطولات مطلوب ومالیدن روغن خشخاش وروغن کاهو بر صدغ وپیشانی
واندا ختن تخم خشخاش سفید وکاهو وکشنیز تازه در طعام مفید بود وپاشویه ودلک اطراف بهترین تدابیر است وشیخ میفرماید که از انچه درین تجربه کرده شده است
که فتیله یک جزو افیون وزعفران هر یک نیم جزو بروغن گل آمیخته بینی را بدان چرب کنند وکذلک طلای پوست خشخاش وبیخ لفاح بر صدغین وایضاً بوئیدن
آن کسی که بقدر روانه گرسنه ازین دوا بخورد خواب معتدل آرد واگر خلط یا بخار متصاعد بسوی سر غلیظ باشد از اکلیل الملک وبابونه وبنفشه بپیشانی ضماد کنند واگر
سببش امتلای بدن از اخلاط باشد حسب آن تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاجات امراض دماغی مادی مذکور شد واگرچه ماده سهر از صفرا وسودا وبلغم شور است اما گاهی
بسبب فساد خون نیز سهر ودرد بدن وگرانی گوش ودمعو بسبب غلظ خون سهر هم عارض میشود ودرین صورت بادیان اصل السوس سیاوشان گاوزبان قصب الذریره
گاوی سبز هلیله سیاه جوشانیده شهد خالص داخل کرده دادن وفصد وتسهیل کردن نافع است وسعید گوید که اگر سهر بسبب اخلاط ردیه موجوده در معده یا در جسم باشد که ابخره آن
سر را ایذا دهد باید که استفراغ آن کنند یا باسهال یا بقی وبعد تنقیه غذای مریض باغذیه جید الکیموس مثل جوزه مرغ وماکیان وگوشت حملان صغار وماهی صخوری سازند
وکاهو وبقله یمانی وقطف وکدو وباقلی ومانند آن خورانند ودر حمام داخل کنند ومداومت حسن تدبیر نمایند واگر از سوء هضم وامتلای معده وغموم وآلام وافکار باشد
بهر دفع تخمه وامتلاء معده را از طعام بقی واستفراغات مناسبه پاک کنند وتقویت او بجوارشات نمایند وتقلیل طعام کنند وغذای خفیف خورند وتجوید هضم کوشند
وازاله هر واحد از اسباب مذکوره نموده تدارک ما بقی بمبدلات مناسبه کنند واز اندیشه های بد وافکار فاسده دور دارند وطبری گوید که ارق از غم وعشق
وفکر وفزع ونشاط نیز عارض شود وعلاجش اجتهاد در ازاله سبب است وبیشتر با این سهر تپ بود لاسیما چون از غم باشد بهر آنکه حرارت بسوی قلب منزوی گردد واز آن
حمی یوم حادث شود وشدیدترین این انواع آنست که بادی اسهال بود بجهت آنکه درین صورت خوف سقوط قوت است واگر بسبب دردی باشد تدبیر او
تسکین وجع است وعلاج او بدانچه مخصوص آن درد باشد ودر فصل او مسطور بود وایضاً در سهر وجعی اول مخدرات قویه دهند که بیهوش گردد ولیس روغنهای
محلله حاره مانند روغن بابونه وخیری ممزوج بمصطگی وسورنجان تلخ وبزرالبنج نیم گرم بمالند واگر از ورم سوداوی بود هرچه در علاج سرسام سوداوی گذشت
بعمل آرند واگر از غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند وایارج فیقرا وحب شبیار بکار برند خاتمه در ذکر تدابیر وادویه منومه که اکثر مسهوریان را نافع باشد
از انجمله آنچه باصحاب حمیات وغیرهم خواب آورد این است که وقت شب دست وپای صاحب سهر محکم بر بندند وبی تکیه بنشانند ومقابل او چراغ بزرگ نهند
وحاضرین مجلس روبروی او حکایات کنند وبیمار را غنودن ندهند تا عاجز آید پس یکبارگی اطراف او بگشایند وچراغ بردارند وجماعت حاضرین خاموش شوند
وکف پای او را بروغن مناسب بمالند واز جمله منومات غنای خوش وآهسته است که ایقاع او ثقیل وتساوی بود وحکایات وآواز آب جاری وآواز حرکت اشجار

بگردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گهواره و در سهر مفرط که دران خوف انحلال قوت باشد افیون یک قیراط یا کم از آن بخورانند یا اندکی از آن در ماء الشعیر یا شربت نیلوفر بدهند
و یا اندکی افیون تنها یا بزعفران در روغن بنفشه آمیخته بویانند یا داخل بینی رابدان چرب کنند کسی را که سهر او آنچنان مفرط نباشد اکثر کفایت میکند اینکه ریاضت کند و استحمام
پس قبل طعام بعض چیزهای مسدره بخورد و پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام و استراحت طعام تناول نمایند او را مرطبه منومه مانند
روغن بنفشه و کدو و کاهو و خشخاش بمالند و در بینی چکانند نیز مفید بود و مالیدن بدن و اطراف بسیار و شنیدن صداهای ملائم و سوار کشتی در آب شیرین نیز خواب می آرد و همچنین
ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و شستن دو دست و پا به آب سرد نافع ست و نوشیدن قدری از قنب نیز مفید بود و برگ شبت زیر تکیه داشتن و بر سر بستن نیز منوم ست و چون از اغصان
شبت تازه اکلیل و طره سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شانه مستعمل زن گرفته بران از چراغ کاجل گیرند و در چشم کشند و شانه زیر بالش نهاده بخوابند خواب آرد انطاکی
گوید که از آنچه برای خواب تجربه کرده ام اینست که بگیرند از اجزای کاهو و خشخاش و بیخ گل یا برگ یا بیخ یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند مساوی گل حنا و آس و باقلا هر واحد نیم جزو
صبر و زعفران قدری همه را بجوشانند تا مضمحل گردد و صاف کرده آب او با یکی از روغنها بپزند تا روغن بماند که این از اسرار عجیبه مجربه در دفع صداع و آوردن خواب بهر نوع
که استعمال نمایند و اگر عنبر دران بگدازند بغایت انفع بود و تضمید بادویه مطبوخه مذکوره همین فعل کند و کذا نطول بآب آن کسی را که این خواب نیارد و صحت او طمع نباید داشت
و گویند که از خواص ست نهادن زعفران و صبر یا پنج برگ کاهو که سر آنها بسوی سر مریض باشد زیر تکیه بغیر علم او و همچنین خوردن برنج تنها و حلبه بهر طریق و تخم خشخاش و کاهو بشکر
و بوئیدن عنبر سهر بنهاری گوید که روغن مذکور که با روغن مناسب مثل روغن بنفشه بهتر سازند در آوردن خواب بعد یاس بکرات آزموده است و تسعیط بدان افضل ست و بعد کی
آن بر مقدم سر ضماد کنند و گاه آب گشنیز اضافه کرده هر دو مخلوط ساخته تخلخله آن استعمال کرده میشود و تقویت دماغ بسیار میکند و خواب می آرد سلطان محمد مراد در مجربات خود
ذکر کرده که از جوزماثل و افیون و بیخ لفاح و زعفران و شیلم و اقحوان سفید و صمغ عربی و آرد جو مساوی تفاحه ساخته بوئیدن مجرب ست ایضاً سه عدد یا پنج عدد
حب کاکنج بلع کردن خواب آور ست لیکن سکر نیز می آرد و زعفران و مر و اقحوان و صبر و اشنه هر واحد زیر وساده نهادن بالخاصیت خواب می آرد و اگر کاهو و لفاح
و بزرالبنج و افیون هر یک یکدرم کوفته بیخته بلعاب خشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند مجرب ست و شمیدن بادرنجبویه و اشنه و دستنبویه و کذا خوردن باقلای
رطب و نوشیدن آب نقوع آن و کذا طلای روغن بنج بر صدغین و خوردن بزرالبنج سفید نیم درم خواب می آرد ابو منصور گوید که استنشاق روغن که دران شبت
پخته باشند خواب آورد و کذا روغن که دران خشخاش و یبروج پخته باشند بر پیشانی مالیدن و بقول رازی از افیون و یبروج و کاهو و آرد جو تفاحه ساخته بوئیدن خواب
آورد و قرشی شرح اسباب نوشته که بقول عیسی بن یحیی شمام زهره روباه جالب نوم در ساعت ست بالخاصیت و کذا بوئیدن هر مخدر مثل افیون و کاهو و کافور
و اکثر اطبا گفته اند که چون اشنه را در شراب خیسانیده بنوشند خواب غرق آرد و شیخ گفته که شمیدن اشنه خواب آورد و کذا نهادن او زیر تکیه و کذا شم اقحوان
رطب و وضع او زیر وساده و ضماد او و ابن اسحاق گوید که شرب جوزماثل مقدار نخود خواب معتدل آرد و دیسقوریدوس گفته که شرب حماما و ضماد
آن بر سر و شمیدن آن خواب می آرد و شربت تام آن سه درم ست و ابن زهری نویسد که اگر سرطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق آرد و رازی
نوشته که طلای سر و تطلیل بران بآب شبت تر و کذا خوردن آن خواب آورد و این روغن نافع سهر مفرط است جوزماثل خربق سیاه هر واحد یک جزو پوست خشخاش بزرالبنج تخم کاهو
هر یک دو جزو نیم کوفته در آب بپزند تا مهرا شود و بدست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته بآتش ملائم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب تارک سر
و کف دست و پا بمالند و این سفوف منوم ست کندر عود قماری هر واحد یکدرم تخم خشخاش سفید ده درم تخم کاهو مقشر پنج درم زعفران یک دانگ شکر سفید بست درم کوفته بیخته
شربتی یکدرم و این طلا خواب آورد گل بنفشه نیلوفر تخم کاهو هر یک سه درم گل خطمی سفید چهار درم پوست خشخاش و بیخ لفاح هر یک دو درم سائیده بآب کاهو تر بر پیشانی
طلا نمایند سویدی مینویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا ضماد کردن بنفشه باریک سائیده و طبخ نموده روغن کنجد آمیخته و کذا تناول بسطه بدون اختلاط غذای
دیگر و کذا شمیدن تفاحه که از سویق و برگ یبروج و بیخ آن و برگ خشخاش و گل او و اشنه مر اجزا مساوی صمغ عربی دو جزو باریک سائیده بگلاب سرشته ساخته باشند
مجرب ست و تفاحه که در قول سلطان گذشت و کذا بلع حب کاکنج نیز از مجربات او ست و نطول بطبیخ برگ بنج یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب آرد و ضماد
روغن بزرالبنج و مرکی بآب حل کرده و صبر با قلا بآب کاهو و روغن زعفران و شبت و روغن او و افیون یک دانگ عصاره یبروج دو دانگ در روغن بنفشه حل کرده و افیون

تنها بقدر کرسنه در آب حل کرده بر پیشانی و شقاق انعمان حائید وگل بنفشه و بیخ بیروج و پوست خشخاش هر سه مخلوط کرده و روغن شلیم وگل حنا بعرق یا آب نیلوفر سرشته
هر واحد نافع سهرست و شرب طبیخ پوست خشخاش و برگ او و زعفران و مرماحوز و شبت پنج درم آب طبیخ بیخ لفاح بشراب افیون ربع درم بماء الشعیر و ثمر اسل و حرک
گوش خر اندکی در شراب یا در جلاب داچینی و شیاف منقوع در شراب بیخ عنب الثعلب یک مثقال بشراب و اکل لفاح و افیون بقدر کرسنه و کرنب و دارچینی و نان آرد
شلیم و جوز بوا و تودری و تخم مرکی و زعفران و شبت در روغن او و نبات لفاح و ثمر او و از میعه و افیون و لفاح و زعفران تفاحه ساخته و یا از تخم سوسن آسمانجونی ده درم
مشک و عنبر هر یک نیم درم سائیده با آب خالص سرشته تفاحه ساخته و کذا شم فقاح اذخر و زهره ابن عرس و تفاحه مرزنعفران و نایشا و بیخ بیروج و صمغ عربی و اشنه و آرد جو بگلاب
ساخته و سعوط روغن شبت و میعه و روغن او و شم و ضماد شاهسفرم و ابرسا و گل عصفر و حرمل هر واحد منوم ست و نهادن زیر تکیه شاخ بزد و مندیل پیچیده و یا شاخ بز سفید سوخته
در خرقه کتان صره بسته نافع و چشم حبب مغذد در زیت جوشانیده در گوش چکانیدن نوم غرق آرد و تعلیق چشم حبب تقلق و کذا چشم سرطان در ایام اختفای قمر و کذا پوشیدن
زمرد در وقتی که قمر در میزان باشد سود مند ست ذکر بعضی اشیای مسهره که درین مرض اجتناب از ان واجب ست چنانچه بقول حکیم علوی خان شمیدن آس مسهر ست
میکند و گویند که قطعه از جلد شتر بر انسان آویختن موجب سهر میشود و کذا تعلیق ران بلبل و کذا چشم بوم زیر تکیه نهادن و کذا پر او بر سر نهادن و همچنین سر خفاش و یا پر او
و یا چشم او زیر تکیه شخصی در حالت بیخبری او نهادن و یا زغب که بران باشد تنها یا در موی انسان پیچیده بر مریض آویختن و ایضاً موی گرگ پس گوش نهادن و کذا
خوردن گوشت فاخته و تعلیق زبل او و کذا تعلیق چشم هدهد بر سر مسهری آرد و همچنین شم کافور و اکل و شرب از ظرف چوب بید انجیر و تعلیق چشم سرطان در امتلای قمر
و کذا بستن او در جامه و تعلیق او بر ذراع انسان و کذا تعلیق چشم ربست تقلق و یا گردن چرز و کذا اکتحال بزهره بوم و کذا گذاشتن پر غراب بر سر هر واحد مسهر ست

آفات ذہن ونسیان

بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد ذکر یعنی فساد فعل قوت حافظه ست و اطبا فساد فکر و فساد خیال را نیز بطریق مجاز از اقسام نسیان شمرده اند اگرچه در حقیقت
هر سه قسم از اقسام آفات ذهن ست و فساد این قوتها یا بنقصان و بطلان باشد و یا بتشویش و سبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساده ست
مفرد بود یا با رطوبت و یا با یبوست و سبب تشویش آنها حرارت و یبوست ساده بود یا مع ماده صفرا و شیخ و شارح قانون میفرمایند که اصناف ضرر واقع در افعال دماغی چون
از اسباب مزاجیه باشد در اکثر احوال به سبب برودت بود که آن حرارت و برودت ست و بعضی گفته اند که نقصان جوهر دماغ گاهی سبب نقصان افعال آن میگردد و ظاهر ست
که سبب فاتی برای نقصان جوهر دماغ یبوست ست و آنچه از افعال این قوتها مائل بنقصان بود آن از برودت باشد و آنچه میل بتشویش و اضطراب نماید آن
از حرارت بود و سبب این همه یا ابتدا در نفس دماغ باشد و یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود و مثل ضربه و سقطه که بر سر رسد و گاه نسیان از یبوست مع
حرارت باشد و بادی مرض دیگر یعنی اختلال ذهن بود پس افعال فکریه نیز مشوش باشد و این یا در جزو می از نفس دماغ افتد یا در بطنی از ان و یا در وعای آن
و گاه بسبب اخلاط یا سوء مزاج حادث شده در بعضی بود که بسوی دماغ متادی گردد و این بعضی متقدمین ذکر کرده اند و تجربه و مشاهده آن شده و اکثر نسیان
و فساد ذکر از برودت و رطوبت عارض میشود و گاهی از اورام دماغ و خصوصاً بارد و چون لیثرغس میباشد و تشویش خیال بسبب غلبه صفرا بر مقدم دماغ و بسبب
غلبه سوء مزاج حار با ماده میباشد و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان ذکر ست مگر آنکه فساد ذکر اکثر از برودت و رطوبت بود و از یبوست کمتر و در خیال امر بالعکس
باشد و فساد ذکر در معانی محسوسات و سبب ترکیب آنها واقع میشود و فساد خیال در صور محسوسات و اشباح آن واقع میگردد و فساد خیال که بسبب نقصان آن باشد
تعرف او که از سودا ست یا از صفرا یا سوء مزاج حار مفرد بعلامات آن ممکن ست و انطاکی گوید که اسباب نسیان بسیار ست اعظم آنها شغل نفس بعشق و غم یا فقر
یا اهم حاجت که طلب او شدید باشد و حصول او بسوی آن متعذر بود و یا تناول بعض اشیا که بالخاصیت مورث نسیان باشد پس اگر سببی ازین اسباب نباشد نسیان
از فساد مزاج بود و پس اگر حفظ کند و فراموش نماید بسبب غلبه صفرا باشد و عکس او سودا بود و اگر حفظ اسرع و نسیان ابطی بود خون باشد و عکس آن بلغم بود طریق
تشخیص صحت و آفت هر یک از قوای ثلثه مذکوره و محل آفت و اسباب آنها بدانکه اگر حس انسان سلیم و صحیح باشد و تخیل او اشباح اشیا را در بیداری
و خواب درست و صحیح موافق واقع بود و پس اشیا و احوالی که در بیداری یا خواب دیده ست و از ان غائب شده تعبیر آن ممکن باشد و اگر همه حواس انسان

باشد هر چه بیند درست بیند و هر چه بشنود درست بشنود لیکن هر چه دید و شنید زود فراموش کند و نزد او باقی نماند سببش فساد قوت ذکر و آفت در مؤخر دماغ بود و اگر
بر تفکر اشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیه بجهت وصول مطلوب عاجز بود سببش فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسه قاصر باشد و خواب کمتر
بیند و اگر بیند بعد بیداری یاد نماند سببش فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و این فساد هر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و بطلان ست اما آفت این
قوتها اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی معنی حقیقی فراموش کند و معنی دیگر بخلاف آن یاد کرده باشد سببش تشویش در فعل ذکر
یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچه ناگفتنی ست و حذر کند از آنچه ناحذر کردنی ست و نیکی جوید از آنچه لائق طلب نیکی نیست و امیدوار چیزی که قابل امید نیست
و طلب کند چیزی را که ناطلب کردنی ست و کاری بکند که ناکردنی ست سببش تشویش در فکر باشد و اگر انسان صورت محسوسه را برخلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت
محسوسه را فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و ببیند اموری را که در خارج وجود ندارد و مثلاً ریزه از جامه بچیند و گاه از دیوار بردارد و اشخاص گاذبه و روشنی
یا آب پیش چشم خود ببیند سببش تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض میگردد و پس اگر مجتمع گردد و یا سه این علامات نقصان یا تشویش فساد
و آفت در دو قوت و دو بطن دماغ و یا هر سه باشد بعده هر گاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثه دریافت شود از مریض و جود کسل و ثقل از حرکت و سدر و خدر
که علامت برودت ساذج ست نیز بپرسند بعد از آن سوال کنند که خواب بسیاری آید یا کم و در سر گرانی محسوس میشود یا کی و رطوبت از بینی و دهن و چشم می آید یا خشکی است
و امور زمانه ماضی فراموش کرده است یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد و اگر بسیاری خواب و گرانی سر و سیلان رطوبت از بینی و دهن و چشم بیان کند و امور ماضیه فراموش
کرده باشد و امور حالیه را اکثر از امور ماضیه یاد دارد و در اکثر بعض متفاوت و مختلف در قاروره سفید خام بود سببش برودت و رطوبت باشد و اگر کم خوابی و خشکی بینی و دهن
و چشم گوید و امور ماضیه یاد باشد و بر حفظ امور حالیه قادر نباشد و کلام سریع متتابع بر ان دشوار باشد و در بعض اوقات همچون اختناق گلو محسوس شود و در فساد ذکر
بیمار چنان پندارد که سر او را از جانب خلف همی کشند و مزاج یابس و لون بادنجانی و نبض صلب غیر و قاروره در غایت سفید صاف بود سببش برودت و یبوست باشد
و هر گاه تشویش در قوتی از قوتهای مذکوره مدرک گردد آثار حرارت و یبوست مثل گرمی لمس سر و خشکی منخرین و تخیل مصبغات و نیران و علامات غلبه صفرا نیز بپرسند
و اگر تقدم اورام دماغ یا ضعف آن یا ضربه و سقطه یا اشتغال مذکوره یا تناول چیزی محدث نسیان دریافت گردد سببش همان باشد و **فرق** میان آفت از تشویش
فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن اینست که با آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صور یا معانی بدل آن صور یا معانی فاسد غیر مطابق
در نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بتبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فکر مریض
گردد و در افعال آن قصور واقع شود سهل تر از آن باشد که اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن افتد و بتبع آن بسبب مشارکت مرض ذکر و آفت
آن رو نماید و گویند که اسلم هر یک از اینها آنست که ضحک و سکون باشد و فسد آنها آنکه با ضجر و اقدام و خصومت باشد و بقول روفس غلبه نسیان مع صحت بدن
منذر بامراض دماغی قوی مثل صرع و سکته و لیثرغس باشد و بطلان و نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب ست و بطلان حفظ و انعدام او را بعضی
هلاک الذکر نیز میگویند و آنست که چیزی از اشیا یاد نماند و نقصان او آنست که بعض اشیا یاد ماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب هرگز دیده نشود
و احیاناً اگر دیده هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بمجرد غیبوبت فراموش کند و اگر فساد جامع جمیع بطون دماغ باشد انسان و بهیمه برابر باشند مثل مجانین و آهن گفته
که گاه انسان را نسیان بحدی عارض می گردد که هر چیز حتی که نام خود را فراموش میکند

علاج کلی اقسام نسیان

بدانند که علاج فساد هر سه قوت واحد ست مگر فرق همین قدر ست که ادویه موضعیه مثل ضماد و نطول و تمریخ در فساد ذکر بر مؤخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در فساد
خیال بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک حجامت نقره و قی و ترک مجامعت و غم و هم و غضب و اجتناب از آب سرد و مبخرات مثل ثوم و بصل و جرجیر
و گندنا و مسهرات مثل عدس و شیر و آنچه بالخاصیت مضر باشد مثل سیب و کشنیز سبز لازم دانند چنانچه افلاطون گفته که قوی ترین اشیا در احداث نسیان کشنیز سبز
و برنجاسف و بادروج نیز محدث نسیان ست و اکثار اکل لبن یا دبا قلا و پیاز و کمات نیز مولد نسیان ست و روفس و رازی گویند که افراط در جماع و خواب بعد

وسهر مفرط و افراط و ادمان سکر مورث نسیان ست و خوردن کاهو و خشخاش و ریاضت مفرط و شرب خمر مغز نسیان ست و خوردن گوشت هدهد و تعلیق زبان او
و مهره و چشم او با خود داشتن و قلب و زبان او بلع کردن بالخاصیت نافع ست و مغز جوزهندی و گردگان با انجیر خشک و آب گوشت مرغ و دراج و تیهو و کنجشک با نخود
مزید جوهر دماغ و مفید نسیان ست و گویند که اگر عاج یک مثقال یا یک نیم درم یا دو درم با آب و شهد هر روز بخورد تا هفت روز هر چه یاد کرده است فراموش نکند و هر چه
فراموش کرده باشد یاد آید و گویند که خوردن زردی بیضه همه حیوانات نافع چنانچه بیضه ماهی درین باب نفع عظیم دارد و بقول اطبای هند برم ڈنڈی کوفته بیخته بقدر یک توله
باشیر گاو تا پانزده روز خوردن سود مند ست و کثرت فکر و تعاطی بحث و مذاکره در علوم عقلیه و درس و تدریس آن و محادثه اخوان و موانست آنها و سهر و نشاط و استماع
اصوات حسنه و بوئیدن گلها و خوشبوها مقوی و ذکی ذهن ست سویدی گوید که خوردن مغز فندق برای دفع نسیان مجرب ست خصوصاً اگر نشکه خورند و کذا خوردن مغز برنج
بر نهار و کذا تعلیق دندان کفتار و کذا خاید در شب حمید کرده و ذبح نموده بریان کردن و در شب خوردن مجرب نوشته و خوردن نمک اندرانی و نوشیدن شیر بز تازه کردن
قلب خلد یک شبانه روز تر کرده باشند و مداومت اکل خفاش و یا لحم ضان و یا نسرین و یا مغ عربی و یا بهمن سرخ و یا بیضه مرغابی و یا لحم تدرج و یا شیر آمله و یا بلیله و یا ابریشم
و یا جگر گرگ بریان کرده و یا لحم ماکیان و یا دماغ آن و یا لحم دراج و یا مغز بادام شیرین با شکر و یا بلیله هندی و یا گوشت چرز و تعلیق قلب کفتار و منخر الیسر آن بر ذراع و کذا مخالیب
آن بر مریض و نهادن شاخ بز زیر و ساده هر واحد نافع اقسام نسیان ست و بقول ارسطو قلب خلد و چشم هدهد در جلد هدهد پیچیده با خود داشتن و قربت زن نکردن و حیوان ذبح
از حیوان باشد بخوردن ذکای عظیم خارق آرد و نسیان ببرد و صاحب تحفه نوشته که سعوط بروغن پسته مجرب ست بولس در کناش خود گفته که علاج این مرض آنست که اگر
از برودت باشد باید که مسخنات و اگر از رطوبت باشد مجففات و اگر از یبوست باشد مرطبات و اگر از حرارت باشد مبردات استعمال کنند و اگر از ترکیب این اسباب باشد معاً
باشیای مرکبه کنند و اگر خون غالب باشد فصد نمایند و حقنه های مسهله استعمال کنند و ایارج دهند و انواع غراغر بکار برند و ادهان مثل روغن گل و روغن آس و روغن برگ مصطکی
و امثال آن بر سر استعمال نمایند و اگر مرض از حرارت آفتاب یا احتراق یا تعب مفرط باشد اولاً ترطیب سر بسرکه و روغن گل کنند پس سائر تدابیر مرطبه از طعام و شراب استعمال کنند

علاج نسیان بارد و رطب

اگر سبب آن سردی ساده بود بعلاج امراض دماغی بارد تعدیل نمایند و سوای تنقیه آنچه در بیخانه مذکور گردد بعمل آرند و اگر با برودت رطوبت مادی باشد بعد نضج منضج بلغم
تنقیه بمسهل بلغم یا حقنه حاره و حب ایارج نمایند و جند بید ستر نیز در حب مذکور اضافه کنند و یا اول جهت نضج ماده بلغم مطبوخ اسطوخودوس بادیان بسفائج بادرنجبویه عنب الثعلب
هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق درونج عقرقرحا شکاعی بادآورد هر یک چهار ماشه مویز منقی یک نیم توله انجیر زرد پنج عدد گلقند عسلی چهار توله هفت هشت روز یا زیاده تا
ظهور نضج در قاروره بنوشانند و غذا وقت دوپهر نخود آب مرغ تنها و وقت شام نان تنوری با شوربای مرغ خورانند بعده تنقیه دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا و برگ سنا مکی نیم توله
و ترنجبین و مغز خیارشنبر هر یک شش توله شیر خشت چهار توله خمیره بنفشه سه توله شربت اسطوخودوس مسهل سه توله روغن بادام پنج ماشه در مطبوخ زیاده نموده دهند
و غذا وقت شام بدستور و بجای آب تمام روز بماء العسل معمول بالعرق بادیان اکتفا نمایند و صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه هفت ماشه بورق طلا یک عدد پیچیده
اول بخورند بعده اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق بادیان رومی و خطائی هر یک سه ماشه مویز منقی یک توله جوش کرده شربت تنبول
و بزوری حار هر یک دو توله تودرین و یا حرف پنج ماشه پاشیده بنوشند و همین نسخه چهار پنج مسهل و ماده جهت تعدیل مزاج این معجون لبان دهند که درین باب اثر
عظیم دارد لبان ذکر وج ترکی سعد کوفی هر یک پانزده درم زنجبیل و فلفل هر یک پنج درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه آمیخته یک مثقال بخورند با حمله بعد از
تنقیه معاجین حاره مثل فلاسفه و معجون وج و معجون جدوار علوی خانی و حافظ العقل و مفرح ابریشم علوی خان و معجون زبیب و بید گیاه رومی و معجون داود انطاکی و اطریفل
اسطوخودوس و جوارش شونیز و سفوف حفظ و شربت ابریشم که هر واحد در قرابادین مسطور ست حسب حاجت بخورانند و اگر خوف زیادتی حرارت نباشد معجون بلادر
در تقویت ذهن عجیب ست فلهذا بلادر را در حفظ نامند از ربع درم شروع نمایند و بتدریج تا یک درم رسانند و غراغر و شمومات و عطوسات و سعوطات و اطلیه
و ادهان وغیره که در علاج امراض دماغی بلغمی و صداع بلغمی و لیثرغس و سبات مذکور شد بعمل آرند و ایضاً غرغره بطبیخ خردل و شونیز و پودینه و عاقرقرحا و عسل آمیخته
استعمال کنند و گاهی مرزنجوش و فای خشک و پوست بیخ کبر می افزایند و عطوس از ترب و جند بید ستر و کندش در بینی دمند و سعوط جند بید ستر با شیح ارمنی و قرنفل مرزنجوش

هر یک مثقال بسباسه چهار درم کوفته بیخته بقند بیک دانگ در آب مرزنجوش استعمال کردن برای صداع بارد نیز مفید است ایضاً بهر تعدیل مزاج بورهٔ ارمنی خردل جندبیدستر سداب برابر گرفته
عسل و روغن سوسن آمیخته ضماد کنند ابو جریج گوید که خردل جندبیدستر فرفیون صمغ سداب می سایند و در آب چغندر و بعد حلق راس و دلک آن بپارچه درشت تا آنکه سرخ شود بر موخر سر طلا
کنند که کلامی ضماد نافع تر ازین ندیده ام و ایضاً در حمام سر را بخرقهٔ خشن بمالند و بهر تقویت دماغ مشک و نسرین و مانند آن ببویند و غذا ایشان خفیف و قلیل مثل عصافیر و دراج و غیره و طیهو و یا
کباب کبک یا ماکیان و شوربای آن با توابل حار مثل دارچینی و قرنفل و فلفل و ساذج هندی و سنبل و ادویه درین قسم بسیار از بقولات بارد و رطب خصوصاً کاهو و لبنیات و جمیع اغذیهٔ مرطبه اجتناب نمایند

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه و هندیه

اینها نافع نسیان بارد رطب است بوئیدن زعفران یا جندبیدستر و تکمید موضع بقرنفل و بسباسه و ساذج و کندر مجرب است و مصطگی و کندر و دارچینی را خاصیتی است در تجفیف
رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و ازالهٔ نسیان و کذا سعد و زنجبیل و وج و فلفل و دارفلفل مزیل نسیان است و چون العسل یا شکر صباح مفرد یا مرکب مساوی الاجزا بخورند و خوردن
هلیلهٔ مربی و گلقند نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و بلادر و وج را خاصیتی است در تسخین دماغ و تقویت آن و سعوط مشک با روغن پسته مجرب نوشته اند و گویند که خوردن
هلیلهٔ کابلی بالعسل سرشته و یا زعفران و یا جندبیدستر نیم درم و فلفل سفید یک درم و یا اسارون و یا ایرسا و یا فلفل و کندر هر یک ده درم سائیده هر روز یکدرم با ماء العسل که عجیب است
و یا جعدهٔ جبلی و یا باداورد ریطوس هر روز نیم درم بر نهار تا سی روز و یا وج بعسل سرشته و یا جوز بوا و یا حب بلسان و یا کبابه و یا زرنباد و یا وج بشکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یکمثقال و یا
خردل تنها بر نهار و یا مخلوط با اغذیه و یا کندر بعسل سرشته و یا یک مثقال از آن در آب یک شبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا افشار کندر و یا نمام تنها و یا اسطوخودوس
و یا اکلیل الملک ده درم عسل پنج درم و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا دارچینی لاسیما که هلیلهٔ کابلی و آمله اضافه نمایند و یا مویز سرخ یک اوقیه
مغز پسته نیم اوقیه حصی لبان ربع اوقیه شربتی از آن پنج درم بر نهار و یا بیخ سوسن سفید با ماء العسل و یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا پودینهٔ جبلی و یا درونج و یا فلفل الطیب
و یا ناردین و یا ترب و یا عذبه بعسل و یا حلبه و یا دارفلفل بشکر هر روز یکدرم و یا نخود سرخ بدوام و ضماد انجیر و خردل سائیده بر موخر سر و کذا جندبیدستر بروغن سوسن و سرکه
و یا با آب نمام و یا تنها بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرفیون بعد مالش موخر سر و کذا مقل ازرق و شونیز برابر سائیده بسرکه سرشته و کذا خردل و آب فرنجمشک و کذا
نسرین در سرکه پخته و کذا نمام کوفته در سرکه جوشانیده بروغن گل آمیخته در حمام و شربت شحم و ضماد جندبیدستر و موی سوختهٔ انسان و سداب و حاشا هر واحد و شحم
روغن ایرسا و اذخر و یا مشک و یا جوز بوا و یا نسرین و یا حماما و یا ناردین و بخور جندبیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میعه سائله و یا کبریت و دلک موخر سر
بزیت کهنه یا بروغن خیری یا بروغن آجر یا بروغن خردل و سعوط بزهرهٔ کبک فراول هر ماه و یا روغن خردل و یا بخردل سوده و ضماد تیمو بریان و یا مطبوخ ایام کثیر
و یا دوام اکل شفانین و یا قنابر پخته و مطنجن بسیار روزها هر واحد نافع نسیان است اطریفل اسطوخودوس تالیف حکیم علوی خان مفید نسیان و امراض دماغی بارد و رطب
و نهایت مقوی دماغ بارد است و حافظه را قوت دهد بغایه و قوی النفع است عاقرقرحا قرنفل پودینهٔ دشتی جعده هر واحد یکنیم مثقال گل بابونه دو مثقال اسطوخودوس
زنجبیل اسارون شیطرج هندی ایرسا اذخر مکی دارچینی فلفل سفید دارفلفل مصطگی کندر هر یک سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ چینی پوست بلیله برنج کابلی
اسطوخودوس سعد کوفی بادرنجبویه هر کدام پنج مثقال هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ کابلی هر یک ده مثقال مویز منقی گلقند هر یک ده مثقال شهد خالص یکصد هشتاد
مثقال مویز خسته دور کرده وقت شب در عرق عود و عرق گل سیوتی و عرق صعتر و عرق اذخر هر کدام نیم رطل عرق بهار نارنج عرق فرنجمشک هر یک یک رطل بخیسانند
صبح با گلقند در دیگ بجوشانند تا مهرا شود فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و بیفشارند و صاف نموده در عسل داخل کرده باز بجوشانند و کف آن گرفته بقوام آورده
ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بسرشند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک دو مثقال بخور مقوی حواس و ذکی فکر و منعش ارواح و مقوی قلب و محرک باه

مشک عنبر مصطکی در گلابی که قدری صمغ عربی دران حل کرده باشند حل سازند و عود کوفته بیخته دران آمیزند و خمیر کرده فتیله ها باریک سازند و بسوزند و اگر خواهند در شمع
گدازند تا که شمع روشن باشد بوی آن نیز باشد و اگر دود آن بلباس رسانند معطر سازد ایضاً که تقویت ذهن و دماغ و تذکیۀ حواس نماید و ازالۀ خفقان و غشی کند
عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر واحد یکجزو مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند و عند الحاجت بسوزند **جوارش شونیز**
که حفظ بیفزاید و نسیان دور کند مجربست شونیز هلیله کابلی هر یک پنج درم زنجبیل نانخواه هر یک ده درم عسل سفید دو چند خوراک یک مثقال **دوای هندی**
دافع نسیان روغن مال کنگنی بر برگ پان بمالند و یکحبه سیماب بران نهاده بمالند که مضمحل شود پس آن برگ را با بیرۀ پان چنانچه متعارفست بخورند و دوا اوست
نمایند که مجربست و اگر کفایت نکند مسهل قوی دهند ایضاً که در تقویت حافظه و باه از اسرار عجیبه و خفیه است مال کنگنی مقشر سه جزو دار فلفل زنجبیل هر یک نیم جزو
قرنفل یک جزو سائیده بروغن گاو لت کرده بعسل سرشته و سه درم بخورند ایضاً جهت فراموشی نافع پیپل هلدی کوت شیرین بچ التھی اجمود سندھی زیرۀ سیاه
نمک سنگ مساوی باریک سائیده هر روز یکدرم بشهد و روغن بخورند ایضاً از تکمله کندر زیرۀ سیاه پیپل هر یک سه درم کوفته بیخته با دو چند شهد سرشته هر روز صبح و شام
بخورند **سفوف حفظ** که جهت نسیان بالغ النفعست و در تنقیۀ دماغ و توفر حرارت غریزی موثر کند هفت درم مصطکی چهار درم دار فلفل عنبر گاوزبان بادرنجبویه
هر کدام یکدرم کاکنج یازده عدد شکر سفید برابر همه خوراک دو درم بآب گرم و در تحفه و قادری دارچینی عوض عنبر ست **نوع دیگر** برای نسیان کندر وج ترکی زنجبیل
هر یک پانزده درم سعد کوفی سانج دارچینی قرنفل هر یک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم سعوط که حافظه قوی گرداند و ازالۀ نسیان بلغمی نماید بعد تنقیۀ عام
و خاص استعمال کنند مشک یک حبه جند بیدستر نیم حبه هر دو را در روغن یاسمین حل کرده تسعیط کنند **شربت اسطوخودوس** برای نسیان و سبات مفید و جهت
نضج مواد سوداوی و بلغمی دماغی بسیار نافع اصل السوس پنج درم بنفشه گل سرخ هر یک هفت درم پرسیاوشان اسطوخودوس نانخواه گاوزبان بادیان تخم کرفس
تخم خطمی هر یک ده درم مویز منقی بست درم سپستان سی عدد همه را کوفته خیسانیده بجوشانند و با سه رطل شکر و عسل شربت سازند دوازده درم تا پانزده درم بآب گرم بدهند
شربت ابریشم بامومیائی تالیف حکیم علوی خان مقوی دماغ ست و حال دماغ را که مزاج آن مائل ببرودت و رطوبت بود نیکو گرداند و ذهن و فکر و حافظه را
قوت دهد و رعونت و حمق عارضی و بلادت و بلاهت عارضی را زائل گرداند ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب آهن تاب دو شبانه روز خیسانیده بجوشانند
تا نصف آب بماند و دائم ابریشم را بمالند تا قوتش بآب آید پس افشرده ابریشم را دور کنند و عسل سفید خوشبو صاف دو رطل دران حل کرده و اسطوخودوس زرنباد
بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود خام هر یک دو مثقال کوفته در کیسۀ کتانی کرده دران اندازند و آتش بسیار ملایم زیر آن کنند و دائم کیسه را بمالند
تا قوت آن بعسل آید و شربت بقوام آید پس فرود آورده کیسه نیکو بمالند و بگلاب شسته بفشارند و کیسه را دور کنند و یک لحظه دیگر آنرا بر آتش نهند که رطوبت گلاب جدا شود
پس عنبر اشهب مومیائی اصیل هر واحد یک مثقال مصطکی رومی علک الانباط علک البطم راتینج هر یک دو مثقال در روغن بلسان حل کرده داخل نمایند پس مشک تبتی کی جدا از خطائی
هر یک نیم مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال و رق طلائی محلول و رق نقره محلول هر واحد یک مثقال ممزوج کرده نیکو بهم زنند و در شیشه نگاه دارند شربتی سه مثقال کما و کدو
نسیان بلغمی بعد تنقیه مجرب قرنفل بسباسه سانج کندر گرفته کمید موضع نمایند **معجون** نافع نسیان و امراض دماغی بارد مقوی اعصاب هاضم طعام نافع سلس البول و اوجاع مفاصل
بعد تنقیه العمل می آید و دافع بلغم موافق مشایخ مقوی ظهر قائم مقام معجون فلاسفه در فائده است گل بابونه سعد کوفی کندر یکه پنج مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل خولنجان آمله
بلیله زرنباد سورنجان شیرین ثعلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک ده مثقال مویز منقی سی مثقال عسل سه چند شربت دو درم **معجون جدوار** مجرب برای نسیان
حادث از برودت و رطوبت جدوار فاوانیا عود هندی بسباسه انجدان بابونه اسارون برگ سداب بلادر خردل ایرسا جوز بوا دارچینی دار فلفل کندر سعد هر یک سه مثقال

بنادبیدستر زعفران مشک فلفل سیاه خردل هریک یکمثقال قرنفل پودینه دارفلفل سفید هریک دو مثقال مغز نارجیل مغز پسته مغز چلغوزه مغز فندق مغز بادام هریک هفت مثقال عسل
سه صد مثقال معجون سازند **معجون وج** نافع نسیان سخن اعصاب وج ده درم فلفل گرد زنجبیل شونیز زیره سیاه شیطرج هریک سه درم کوفته بیخته با نیم رطل شهد بسرشند خوراک یکمثقال
بعرق بادیان **معجون** نسیب برای حفظ از سدید گازرونی پوست بلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی دارچینی وج ترکی هریک پنج درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر هریک سه درم پوست بلیله
سعد کوفی هریک چهار درم مغز پسته هفت درم مویز منقی پنجاه درم ادویه کوفته بیخته با مویز بسرشند **معجون حفظ** از برای زیادتی قوت حافظه نهایت نافع است سنای مکی سعد
فلفل سفید کندر عود قماری زعفران مساوی عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند خوراک یکمثقال **معجون** که برای نسیان و تقویت دماغ و دل مجرب است اذخر بهمن سفید سنبل الطیب
حب بلسان عود صلیب مصطکی زعفران کندر بیخ سوسن فرنجمشک عقرب سعد کوفی بهمن سرخ وج اسطوخودوس کبابه چینی اسارون هریک دو ماشه هلیله کابلی مغز نارجیل هریک چهار ماشه
ابریشم مقرض بست ماشه مویز منقی پانزده دانه مغز فندق سه ماشه دارفلفل زنجبیل فلفل سفید هریک یک ماشه با نبات چهار دام عسل نیم پاو کف گرفته مرتب سازند **معجون لبوب**
تالیف علوی خان مقوی دماغ و نافع حمق و رعونت و امراض بارده دماغ عنبر اشهب ورق طلا ابریشم مقرض اذخر بادرنجبویه عود پوست هلیله کابلی دارچینی کندر عذبه هریک یکمثقال
مغز پسته مغز نارجیل مقشر مغز بادام مغز حبة الخضرا مغز فندق مغز چلغوزه هریک دو مثقال عسل مصفی شصت مثقال معجون سازند خوراک یکمثقال **معجون حافظ العقل** از
اختراع معز الیه در حفظ و تقویت حواس ظاهری و باطنی و تذکیه عقل و ذهن و فکر مجرب نوشته شیر آمله ده مثقال پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه پوست بلیله هریک پنج مثقال
طباشیر صندل سفید بگلاب سوده ابریشم مقرض کنند بادرنجبویه تمام مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه هریک یکمثقال کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده مویز منقی بست
مثقال در عرق فرنجمشک بپزند تا مهرا شود مالیده صاف کنند و عسل و نبات هریک چهل و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند باقی ادویه اندخته معجون سازند شربتی دو مثقال
مفرح ابریشم از ترکیب مسیح الملک که مقوی دماغ و قلب است و ذهن را ذکی گرداند و حفظ بیفزاید و خفقان و ضعف قلب بارد را بزودی زائل کند ابریشم مقرض آمله منقی پوست
هلیله کابلی پوست بلیله هریک شش درم بهمن سرخ اذخر اسارون اسطوخودوس بادرنجبویه فرنجمشک ریسان انجدان حب بلسان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر هریک پنج درم تخم فرنجمشک بسباسه
جوزبوا زعفران کندر هریک سه درم لعل حبشی ورق نقره ورق طلا جندبیدستر جدوار مشک عنبر اشهب هریک نیم درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند خوراک یکمثقال
مفرح ایلچی مسمی بدانش بخش از تالیفات حکیم موصوف که نهایت مقوی دماغ است و موجب ذکای فکر و ذهن و مزیل بلادت و رعونت و حمق عارضی پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه پوست بلیله آمله منقی هریک بست درم اسطوخودوس بادرنجبویه کاشم هریک ده درم اذخر فرنجمشک دارچینی عذبه عود جعتر کبابه کندر مصطکی سنبل الطیب ابریشم مقرض ابریسا تمام
درونج مغز نارجیل هریک هفت درم زرنباد زنجبیل بسباسه عاج هریک پنج درم صمغ عربی علک البطم هریک سه درم عنبر اشهب دو درم جدوار ورق طلا و اگر بجای آن طلای محلول کنند قوی تر
شود مشک مومیائی اصیل هریک یکدرم کوفته بیخته مصطکی و علک و مومیائی و عنبر را در روغن بادام و روغن پسته هر دو چهل درم گداخته ادویه را کوفته بیخته با آن روغن چرب نموده
بعسل مصفی سه وزن جمله ادویه بسرشند شربتی یکمثقال تا دو درم **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد استعمال حقنهای حاده برای جذب ماده باسفل
و نوشیدن مسهل مرکب از ایارج و شحم حنظل و جندبیدستر و عاقرقرحا همچنین ایارج جالینوس و لوغاذیا و جوارش بلادر نافع است بعد از آن روغن سوسن جندبیدستر و نطرون حل کرده
و اندکی سرکه بران چکانیده بر سر طلا نمایند و گاه احتیاج بضماد معمول از خردل و سداب کوهی و فرفیون و جندبیدستر میشود و آبیکه دران بابونه و شبت تمام و پودینه و مرزنجوش جوشانیده شده
بر سر ریزند و بعضی از ذوات بخور دل عاقرقرحا و مویزج و پوست بیخ کبر و ایارج فیقرا به سکنجبین عنصلی غرغره کنند و کثرت اشمام مشک و جوزبوا و قرنفل و مرزنجوش و شیح و بسباسه نمایند
و غذا نخود آب و مشروب ماء العسل یا شراب ریحانی کهنه سازند و شیخ میفرماید که اگر از ماده بارد رطب باشد بعد النضج تنقیه کنند بدانچه در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در خانه
بسیار روشن بدارند و اولا ابتدا باستفراغات خفیفه مثل ایارج و شحم حنظل و اندک جندبیدستر کنند بعده بتدریج ایارجات کبار دهند بعد از آن اگر امن از سوء مزاج حار باشد

معجون بلادر استعمال نمایند که این قوی ترین چیزها در تقویت ذهن و افاده حفظ است و ایضاً سایر مسخنات از معجونات و غراغر و شمومات استعمال کنند و در تجفیف دماغ استعجال نکنند بلکه
تدریج نمایند و حذر کنند از مبالغه در تجفیف تا افنای رطوبت اصلی ننماید که تابع او برودت مزاج بود و این در نسیان غریزیه باید که از سکر و مهاب ریاح و امثالها احتراز کنند و از اغتسال آب امثالها
اجتناب نمایند بهر آنکه در آب گرم ارخا و در آب سرد تخدیر و اضرار بروح حاسه است و اگر ایشان را امتلا عارض شود بعد آن تلطیف تدبیر کنند و از اغذیه مسکنه مثقله و مخدره و مبخره پرهیز باید کرد و امثالها
از شراب بسیار مضرت و اندک از آن انبساط نفس و تقویت روح کند و از استکثار آب غنی سازد و استکثار آب مضرترین چیزها برای ایشان است خواب فرو زد و بالجمله خواب مفرط مضر است و خشم و بهجت بر ایشان
و افراط بیداری نیز مضعف روح و محلل آن است معذلک امتلاء دماغ از ابخره کند و وج مربی و دارفلفل برای ایشان تجربه کرده شد و هر دو حفظ زیاد و ذهن بهم نمایند و این فی و تجربه رسیده که
معد فلفل سفید زعفران مرکی مساوی با عسل سرشته هر روز یکدرم بخورند و ایضاً این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید زیره سیاه یکدرم و جزو شکر طبرزد سه جزو و ایضاً مجرب است اگر
هر روز بر نهار یک مثقال از دوائی بخورند که دران کندر سه ربع جزو و فلفل ربع جزو باشد و ایضاً زیره پنج جزو و فلفل یک جزو و وج و سعد و هلیله سیاه هر یک یک جزو و عسل بلادر یک جزو
عسل و چند سمه باید که بادویه مفرده مکتوبه در مفردات رجوع کنند مجوسی گوید باید که علاج این مرکب از علاج سبات و علاج لیثرغس کنند مثل حقنه های حاده که دران استار الیخا
وقنطوریون و حنظل و مقل و سکبینج و جاوشیر افتند و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و اگر فائده نکند این حب استعمال نمایند ایارج فیقرا هفت درم تربد چهار درم نمک نفطی و جند بیدستر
و عاقرقرحا هر واحد دو درم همه را باریک سوده در آبیکه اندک جاوشیر حل کرده باشند سرشته حبها سازند و چون تنقیه بدن باین حبوب گردد تدبیریکه در باب لیثرغس و سبات مذکور
شد مثل نطولات و اطلیه و ادهان بر سائر اجزاء سر استعمال نمایند و سائر اشیائیکه برای این مرض ذکر کرده شد بجا بیارند و اگر ازان نفع مترتب نگردد ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا و ایارج
جالینوس و ایارج شبادریطوس استعمال کنند بعد ازان معجون بلادری دهند معذلک استعمال نطولات و اطلیه و ادهان و سائر آنچه در ما تقدم مذکور شد از اغذیه مسخنه ملطفه اعمال نمایند

جرجانی گوید آنجا که علامت سردی و تری ظاهر شود علاج بدستور لیثرغس نمایند و تنقیه اولاً بادویه که در قول شیخ گذشت و بعد ازان بایارج روفس و غیره که در قول مجوسی گذشت
باید کرد و بعد تنقیه تقویت دماغ بشمومات مثل مشک و غیره که در قول مسیحی مسطور شد باید کرد و خردل را کوفته بعسل سرشته گرم کنند و بر سر نهند بهر آنکه اطبای قدیم را هر جا که تحریک
حرارت غریزی و اعاده حرکت عضو ضعیف الحرکة مطلوب باشد خردل استعمال میکردند بعده چیزهای محلل چون نطرون و مانند آن بعمل آرند و درین صواب باشد و آنجا که معلوم باشد
که از معجون بلادری حرارت زیاده نخواهد شد هیچ ازو سودمندتر در مرض نسیان نیست و در استفراغ رطوبات افراط و مبالغه نباید کرد از بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود
و ماده حرارت اصلی نماند و خشکی تولد کند که سبب یادتی سردی باشد و سردی و خشکی سبب یادتی نسیان گردد و موافق ترین غذا اندرین مرض گوشت مرغ است بخاصیت آنکه
از غذای آن جوهر دماغ بهره بیشتر یابد و قوی تر شود و طریق مربای مرغ آنست که مرغ را بقدر انگشت پاره پاره کرده در ظرف چینی یا شیشه کنند و روغن گاو گداخته بر سران ریزند

چندانکه دو انگشت بر سر او ایستد و دهن ظرف بند کرده چهل روز نگاه دارند پس روغن دور کرده صاف نموده شهد خالص بجای روغن انداخته بست یا چهل روز در جو پنهان کنند
بعد بر آورده دو درم تا سه درم بخورند که نسیان را ببرد و طریق مربای دارفلفل همین است و این معجون نافع وج سعد دارفلفل زنجبیل کندر هر یک سه درم کوفته بیخته بروغن گاو ده استار
چرب کرده در عسل سی استار بسرشند و در جو دفن کنند چهل روز پس بامداد دو درم بخورند ابن الیاس گوید که در نسیان بلغمی تنقیه دماغ بحب ایارج یا بحب قوقایا و ایارج لوغاذیا و غرغره
بماء العسل که دران پودینه و خردل پخته باشند باید کرد و عطوسات مثل کندش و شونیز و خردل استعمال نمایند بعد ازان تبدیل مزاج دماغ بنطولات و ادهان حاره مثل روغن زنبق و خیری و قسط
و نمام و مرزنجوش و مانند آن و شمم جند بیدستر و پودینه وغیره کنند و تناول زنجبیل مربی و فلاسفه صاحب این مرض را نیکوست و سرکه عنصل و سکنجبین آن نافع این علت است
و سه صبح جلاب انیسون یا بادیان یکدرم یا زنجبویه دو درم و اصل السوس مقشر کوفته سه درم گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخود آب بشیره قرطم و دارچینی و فلفل سازند و بعد نضج تام درقا و رد اسهال
بحب ایارج و حقنه های حاده که در صرع بیاید باید کرد و تعاهد گلقند عسلی یا شکری یا ماء الحیوة با اطریفلات کنند و شراب ریحانی موافق صاحب این علت است و انکباب آب ملطف محلل مثل آب

معجون لبان

و مرزنجوش و مانند آن کنند و این دوا ذهن را بیفزاید و حفظ دماغ از آزار نسیان تشم دران نماید فلفل و دارفلفل وج دارچینی قرفه سنبل رومی هریک ده درم سنبل الطیب پنج درم جوزبوا سه درم
زعفران دو درم عود خام دو درم مشک یکدانگ کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان یک مثقال این معجون لبان بسیار نافع ست بگیرند کندر و وج و سعد هر واحد ده درم
فلفل و زنجبیل هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال و مربای وج مثل مربای زنجبیل ساخته اگر هر روز یک درم ازان بخورند نسیان را زائل کند و شیخ الرئیس
گوید که اول انضاج ماده بجلاب یا بادرنجبویه و اصل السوس و گاوزبان بگلقند شکری یا عسلی کنند و غذا نخود آب بمغز قرطم و دارچینی دهند و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحقنه‌های
قویه کنند و بقراط درین مرض استفراغ بدوا از فوق منع کرده بهر آنکه ماده این علت در دماغ محتبس میباشد پس هرگاه بدوائی مسهل حرکت کنند از فوق بیشتر آنرا عصب قبول
میکنند و ازین ضرر عظیم عارض میگردد فلهذا اعتماد در استفراغ آن بر حقنه‌ها و فتائل اولی از مسهلات ست و اگر ازان تنقیه نشود پس بعضی متاخرین تنقیه بحب ایارج
جائز داشته اند یا بایارج لوغاذیا و اگر جندبیدستر پودینه مشک جعده زوفا شیح هر واحد یک درم سائیده ازان مثل تفاحه ساخته دائم بویند مفید بود و این نطول نافع ست
بابونه بادرنجبویه اکلیل الملک مرزنجوش هر واحد ده درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر وج را در آب نمک یک شبانروز تر کرده بشویند و بعسل بپزند این مربای آن نافع بود و استعمال
دارفلفل در حفظ زیادت بین نماید و در معجون لبان هلیله سیاه ده درم عوض کندر داخل کرده دو درم بخورند و گویند که اگر معجونی که دران زعفران ست و در قول شیخ گذشت
دو یا سه هفته استعمال کند مرتبه شاعران و کهانت رسد و باید که صاحب و از البان و از انچه ازان سازند اجتناب نماید و یک مثقال ازان بگلاب بخورد و معجون قوقجی
نافع ست و معجون لبان بسیار مفید ست ابن نوح گوید که علاج او حقنه‌های حاده است و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب گردد و اسهال
بایارجات مذکور در باب مالیخولیا و شم جندبیدستر و پودینه و غیره که در قول مسیحی گذشت و جمیع طیوب و ادهان و حشائش حاره لطیفه و تناول بلادری و تعلیس فلفل
و خردل و شونیز و تغرغر بدان نیز و جندبیدستر بروغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخردل و ثافسیا و جندبیدستر و فرفیون ضماد سازند که قدما این ضماد را در جمیع عصبانی
بارده مسترخیه و مخدره استعمال میکردند و سر از بوره ارمنی بشویند و برخشک عاقرقرحا و خردل و ایارج فیقرا طلا کنند و غذا نخود آب بخردل و حریره معمول از بادام
و عسل سازند و ماء العسل آب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب ریحانی بنوشانند و در آخر بحمام داخل کنند و انکباب بر آبهای ملطفه محلله مثل بابونه و مرزنجوش و مانند آن نمایند

زنجبیل مربی

و وج مربی برای حفظ نیکوست و طریقش این ست که بگیرند وج رطب و دران سوزنها زنند و باشگافند و در شیشه کرده روغن گاو چندانکه آنرا بپوشد بران ریخته در جو دفن کنند
و باقی ترکیب همانست که در قول جرجانی گذشت و همچنین ست طریق ساختن زنجبیل مربی لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده بدستور سابق
بعمل آرند انطاکی گوید که شک نیست که نکایت درین مرض غالبا از برودت میباشد پس واجب ست اعتنا به تنقیه خلط بارد بایارجات و شم فلفل و مشک و نسرین و اکل
معاجین آن و بلادری و تدهین بروغن خلوق و این معجون از تراکیب در منع نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه مجرب ست اسطوخودوس گل نسرین هلیله کابلی هر واحد
هفت درم شونیز مصطکی فلفل سفید و سیاه دارچینی هر واحد چهار درم عنبر بویند غاریقون کندر زعفران سنبل هر یک سه درم مشک عنبر هر یک ... قیراط العسل بسرشند شربتی
ازان یک مثقال و اگر رطوبت غالب باشد معه مثل عسل عاج و زنجبیل هر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده بطلو شیب باشد باقی هلیلجات
و بسباسه آهن اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی میماند طبری مینویسد که معالجه نسیان تنقیه بدن ست بحسب امکان و استعمال قوانین و تنقیه آن بحقنه‌ها
و ادویه مسهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر محتمل تنقیه دماغ باشد این حب تنقیه کند سنبل الطیب قرنفل هر واحد یک درم مصطکی اسارون گل سرخ
هر یک دو درم افسنتین رب السوس هر واحد سه درم صبر سقوطری پنج درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته بآب بادروج یا آب برگ ترنج یا شراب ریحانی
سرشته مثل فلفل حبها سازند شربت ازان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد و دو یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد امر بغرغره و تحنک
بایارج فیقرا کنند و بخور از مویزج و عاقرقرحا متواتر غرغره نمایند و اگر مرض زائل نشود این سعوط بکار برند مشک یا جندبیدستر یک حبه در روغن یاسمین یا روغن
سوسن یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم ازان سعوط کنند و آهن سیار سعوط بجندبیدستر کرده میده خسته و بنهره کلانکه روغن یاسمین سعوط می کنانید
و اثر نیک میکرد و بعد ازان مالش سر بجز به تنشف کنند و این ضماد نمایند جندبیدستر یک مسج بادآورد یک درم بادیان دو درم خردل سفید دو درم برگ آزاد درخت
سه درم همه را باریک سائیده بسرکه کهنه و اندکی زهره گاو آمیخته بعد حلق راس و کف آن طلا کنند و اگر بر مدت این ضماد بر یک صبر نکند اندکی از روغنهای گرم

دران زیاده کنند و امر بخائیدن کندر و انداختن آب بهن دائم کنند و اگر چیزی که این مرض را زائل کند چون صعب و متعسر گردد تنقیه بخورانیدن لوغاذیا باین ترتیب است
که چند روز ایارج الاصول بنوشانند بعد از آن هلیله سیاه ده درم مویز منقی بست درم افتیمون هفت درم ریوند سه درم ریوند را کوفته همه را بدستور مطبوخ بپزند پس هفتاد درم
از آن گرفته و ایارج لوغاذیا که بران یکسال و اقل شش ماه گذشته باشد سه مثقال و نیم یا کم و زیاده حسب مزاج بیمار بخورانند و عقب آن مطبوخ مذکور نوشانند و پرهیز قبل
تناول لوغاذیا از ده روز کم نکنند و بعد انفراغ از آن ده روز کنند یا قبل شوربا و برا اسفیدباجات چوزه مرغ و ماکیان با نخود لبسیار پخته مزید نکنند شوربای او بنوشند
و از لحوم آن اندک بخورند و اگر برودت بر دماغ و سائر بدن مستولی باشد باید که اسفیدباجات از کبوتر بچه دیر پرواز آمده لبسازند و بعد فراغ از ایارج زیرباجات شیرین
معمول بلحم حجل و بچه مرغ دهند و توابل آن حسب مزاج غالب بر مریض باشد و هرگاه لوغاذیا بر غیر پرهیز تمام بخورند بدان انتفاع نیابند و اگر باین زائل نشود و مزاج و قوت
و بلد احتمال نماید اندک اندک تریاق کبیر خورانند و امر بنجنک شم او دائم نمایند و گاهی از ایارجات کبار اندک بدهند اگر مزاج مریض متحمل باشد و اسراف بران نکنند که
مودی بفساد عظیم گردد این جمله از معالجات این علت است و گاهی اعراض دیگر آنرا لازم میگردد و آن حرارت موضع یا اشتداد و ورم و احساس اندک وروسر است
پس هرگاه این علامات ظاهر شود و یقین کنند که مرض او مرکب است و در انجا ورم است و امر بفصد و تعطیس نمایند و آنچه شموم و سعوط و معالجه بدان نمایند مرکب سازند
و هرگاه مزاج او حدت پذیرد این طریقه معالجه ترک نمایند تا آنکه مزاج او تسکین یابد بعد از آن بعلاج مرسومه رجوع کنند و برین قیاس تا برطرف نمایند و مراعات تغیر مزاج او کنند
زیرا که گاهی بتساهل طبیب از مراعات مزاج او در تغیر آن خطا واقع میشود و بامراض قاتل می انجامد و گاهی اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد و آن تپ خفیف خفی ست
پس اگر این ظاهر شود از قرب چیزی ازین طریقه در معالجه حذر کنند و مبادرت بفصد نمایند و در معالجه بطریق غرغره و تعطیس و ادخال فتیله معموله از حرف در منخرین
و تحریک آن و اقامت مریض در غیر شمس شروع کنند و سکنجبین عنصلی بنوشانند که این تلطیف و تحلیل این رطوبات غلیظه کند و عنصل را خاصیتی ست در تحلیل رطوبات
غلیظه بهر طریق که استعمال نمایند حتی که اگر بر داء الثعلب بدان طلا کنند رطوبات محتبسه زیر جلد را تحلیل کند و سرکه عنصل و سکنجبین آن این علت را بسیار نافع ست و گاه
از عنصل باریک سوده بر آتش نهاده تا لذع و حدت او زائل شود و باشیای دیگر مثل اندکی خطمی و قلیلی افسنتین و صبر و مصطگی آمیخته و این همه اجزا قریب بیکدیگر باشند
گرفته سوای عنصل که آن مثل جمیع اجزا باشد بر سر مریض ضماد کنند و این ضماد بسیار نافع ست و خطا میکنند و مریض را امر کنند لاسیما اگر در انجا تپ خفی باشد بشرط
ساقین و وضع محاجم بران بعد استفراغ تام چه حجامت بر ساقین جذب فضول از جمیع بدن بسوی اسفل میکند و گاهی تضمید ساقین مریض و قدمین آن تا حد
زانو بعنصل باریک سوده میکنند تنها و باین ادویه بگیرند عنصل بریان رطل صغیر مویزج ده درم برگ خردل تازه باقه تنفیره اشنه سه درم از یک سائیده تیروطی
معمول از موم و روغن یاسمین یا سوسن یا غار آمیخته بر قدمین و ساقین ضماد کنند و غرض متقدمین در تضمید ساقین و قدمین جذب خلط است از سر بسوی اسفل بدن
و ایضا طریق مشارکت میان قدمین و دماغ بطریق عصب ان اراده کرده اند چه مشارکت میان هر دو قوی ست چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بر قدمین
ترطیب مزاج دماغ میکند لاسیما بعد خروج از حمام بنا بر مشارکت میان این هر دو و ما امر میکنیم به بستن ساقین و مالیدن قدمین هنگام اراده جذب مواد بسوی اسفل و لهذا
امر بضماد ساقین و قدمین کرده اند و بالجمله واجب نیست که درین مرض از مراعات امر تپ و ورم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر با این مرض ظاهر میشوند و سبب آنست
که چون اخلاط اینجا محتبس میشوند متعفن میگردند و چون عفن شدند گاه ورم و گاه تپ خفی حادث می کنند و لهذا مراعات این هر دو امر لازم ست تا در معالجه
غلطی واقع نشود و ایضا طبری نسیان را که دران حفظ و ذکر بالکل باطل شود هلاک الذکر نامیده و گفته که هلاک الذکر آنست که دران انسان چیزی
بیان نکند البته و اگرچه آنرا حفظ کرده باشد بهر آنکه قوت ذکر او مرده و هلاک شده و آن دو قسم ست یکی آنکه از استیلای برودت و رطوبت بر قسم موخر
دماغ بود و دوم آنست که برودت و یبوست بران غالب شود و چون حرارت و رطوبت مستولی گردد آن غیر این مرض ست و همچنین حرارت و یبوست
و فرق میان این علت و میان غیر آن از نسیان و جمود و سرسام بارد آنست که بعضی اینها با تپ و بعضی با ورم و بعضی با زوال عقل میباشد و اما با هلاک الذکر چیزی ازین
اعراض نمیباشد بلکه هلاک ذکر بود فقط و از علامات این علت اگر از برودت و رطوبت باشد آنست که مریض دائم خواب کند و گویا که با وی صداع بود و خطابیکه بدان نماید
دران وقت می فهمد و بعد ساعتی تذکر او آنرا ممکن نبود و از جهت انهدام رطوبت سیلان میکند در موخر سر خود چنان ثقل دریابد که گویا او با ثقل فرو می رود و آنچه

مشائخ تعبیر است که لاغر شده را عارض میشود و صاحب این مرض را عارض میگردد و علاج این نوع آنست که بمقدار قوت و سن و مزاج مریض و بسائر قوانین نظر کنند پس اگر متحمل استفراغ باشد اولا حقنه
کنند و از قی استفراغ نمایند که بافراط استفراغ صاحب این مرض را بد و از قی منع کرده و باید که حقنه بر سفرات باشد مرتبه اولی حقنه ملین چرا این نسخه بگیرند خارخسک بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته
حلبه بنفسه ترکتان برگ شبت برگ سداب هر واحد یک کف انجیر سیاه پنجاه عدد سبوس گندم و خطمی هر واحد کف هر دو در صره بسته اندازند بدستور مطبوخ حقنه نمایند پس ازان صد درم صاف کنند
و بالایش روغن خیری بیست درم و شکر سرخ ده درم و بوره ارمنی نیم درم انداخته و روغن حل کنند تا گرم شود و بار دیگر صاف نموده نیم گرم حقنه کنند باین حقنه سه دفعه استفراغ نمایند بعد ازان حقنه
بقوی تر ازان کنند بران قنطوریون دقیق و برگ جمسفرم و شیح و قیصوم هر واحد کف زیاده کنند و بعد طبخ و تصفیه بدل روغن خیری روغن بیدانجیر و روغن سداب اندازند و با بوره اندک شحم حنظل یار
کنند و بهتر و حقنه نمایند و ایضا سه مرتبه باین حقنه تنقیه سازند و بعد ازان بقوت مریض و انحطاط مرض نظر کنند پس اگر علت منحط گردد و آثار صلاح پدید آید لزوم همین حقنه نمایند و بران زیادت
نکنند و اگر مرض بایستد و انحلال و انحطاط نپذیرد حقنه قوی تر ازین استعمال نمایند و بر همین حقنه بعد تصفیه جاوشیر و جند بیدستر و سکبینج هر واحد یک درم افزایند و باین حقنه یک دفعه تنقیه کنند
بعد ازان رخصت دهند و از غذا بر کبوتر بچه در پرواز آمده و گنجشک مطبوخ با نخود و زیت و لحوم حملان کوچک یکساله لزوم نمایند و نبید کهنه جید الجوهر چند روز بنوشانند بعد ازان اگر مرض
انحلال یا انحطاط نپذیرد و صلاح ظاهر شود لزوم این طریقه نمایند و اگر امر او متعسر گردد مشک و جند بیدستر و شونیز سوده ببویانند و عطسه آورند و بر سر این ضماد نمایند خردل سیاه
ده درم اقاقیا که آن صمغ سداب جبلی است یک نیم درم فرفیون تازه سفید یک نیم درم همه را بسایند و بگیرند آرد خشکار خوب بریان نمایند بیست درم ازان آمیخته بروغن قسط یا روغن
خیری یا روغن ناردین یا روغن البسان سرشته ضماد سازند بر موضع علت مگر آنکه فساد تا قسم اوسط دماغ متعدی گردد که درین حالت بر همه سر ضماد کنند و لزوم این ضماد مع اغذیه مذکوره فقط
ناشتا مثل لحم حمل صغیر و بیضا بریان و کبوتر بچه و گنجشک بریان سازند و اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد و طبیعت بگذارند و قصد لطیف آن نکنند مگر آنکه تپ آید و بدانند که تپ انحلال این علت
میکند پس سهل ترین سعی هر گاه بعد تنقیه بحقنه تضمید سر باشد و اگر تپ در ابتدای این مرض آید دران خوف هلاک است و گاهی تضمید سر و تدهین او باین روغن اکتفا میکنند بگیرند
زیت صافی مستخرج از زیتون نپخته صد درم جند بیدستر سه درم مشک دو دانگ سنبل و دو درم مصطکی شش درم قرنفل هر واحد یک درم فرفیون تازه دو ثلث درم اقاقیا دو ثلث درم همه را کوفته
در صره بندند و در روغن مذکور انداخته جوش دهند و صره را دائم بمالند تا آنکه روغن دو ثلث باند و یک ثلث بسوزد و بعده این روغن مدام بر سر بمالند و داخل بینی بدان چرب کنند و دائم
بغرغره از عاقرقرحا و مویزج و مانند آن نمایند و اگر در معده او رطوبت یافته شود و احتمال سنجان معتاد باشد هر روز بر ناشتا دو ثلث درم ایارج محمر بشراب کهنه بدهند و از معجونات
که لزوم آن درین مرض واجب است اگر مزاج مریض متغیر نشده باشد تریاق و مثرودیطوس است و از معاصرین حسن تاثیر درین علت از معجون انقردیا چیزی ندیدم و خورانیدن
این معجونات باید که بتوقف و تامل شدید باشد و مجازفت دران استعمال نکنند بهر آنکه چون مزاج دماغ او اکثر آنچه واجب است گرم گردد گاه مودی بقرانیطس شود و همچنین تبرید
مزاج دماغ او بیشتر از واجب نکنند بخوف آنکه این بسکته مودی گردد و نبض صاحب این علت متراخی فاتر متخالف بود و قاروره او سفید خام باشد در اغلب و محشی شرح اسباب
مینویسد که اطریفلات مقوی باد و یه حار خوشبو نافع است و همچنین این معجون وج منفید فلفل دارفلفل وج قرفه سنبل الطیب آمله هر یک دو درم و نیم جوزبوا یک درم زعفران نیم درم
مشک نیم دانگ عسل مصفی چهار چند ادویه و از سکون و مسکن تاریک اجتناب نمایند و حضرت علی علیه السلام امر باستعمال کندر فرموده اند و ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که خوردن یک مثقال کندر و دو مثقال شکر بناشتا نیکو است و اگر معجون بلادر که در قول شیخ گذشت هلیله بلیله آمله هر یک دو درم و نیم زیاده کنند نزد من احسن است
و در استعمال این معجون احتیاط نمایند و بعد شش ماه از ساختن آن در فصل بارد و مزاج کثیر البرودت استعمال کنند ورنه احتراق دم و احداث جنون میکند و معجون انقردیا و معجون
سنجری و معجون فرود نوش و معجون فولاد و معجون غیاثی و معجون نجاح نافع است و این حب تالیف علوی خان سفید هلیله کابلی وج ترکی مصطکی رومی کندر شونیز
دارفلفل عاقرقرحا زنجبیل جوزبوا البساسه هر واحد یک جزو مرزنجوش دو جزو جند بیدستر نیم جزو کوفته بیخته بآب مرزنجوش یا نمام مثل لوبیا حب سازند و دائم در دهن دارند
و ایضا جوزبوا قرنفل مرزنجوش عاقرقرحا مشک تبتی کوفته بیخته مثل باقلا حب ساخته در دهن دارند و حکیم علی گفته که زهره کلنگ مقوی دماغ او چون بروغن زنبق خوب مخلوط
ساخته سعوط کنند نافع نسیان است و ایضا گفته که تجربه کرده ام چون فلفل سفید و زعفران خالص مساوی سوده بعسل سرشته هر روز یک درم استعمال نمایند

علاج نسیان بارد یابس

اگر از برودت مع یبوست باشد بر تبدیل مزاج اشربه مسخنه مرطبه و اغذیه حار رطب مثل شوربای گوشت ماکیان و بچه کبلیو و حلاوات و دهن سر کیان دهند و ریاضت ملایمه نرم

ودلک از پارچه خشن و تحریک ستها و پایها نمایند لیکن دلک و ریاضت قوی نکنند که تحلیل نماید بلکه بمقداری که مقتضی زیاده کشیدن غذا باشد و آرام و خواب و حمام معتدل و آبزن مرطب لازم شناسند و تدبیر خواب آوردن کنند و تسخین سر بضمادات گرم تر و حجامت راس بلا شرط و نطولات حاره مرطبه کطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و تخم کتان و حلبه و کله پاچه بره و تدهین راس بروغنهای معتدل مثل روغن سوسن و نرگس و خیری نمایند و اگر این روغنها بقدر معتد به در نطول افزایند بهتر باشد و مغز ساق ماده گاو و روغن بادام و روغن بابونه و مسکه گاو بمالند و اگر فالوده عسلی یا عصیر خرما نیم گرم بر سر نهند صواب باشد و اگر آثار ماده سوداوی یافته شود تنقیه آن بمسهل سودا نمایند و برای نضج مغلی تالیف والد علوی خان نافع صفت مغلی منضج مسکو بجهت نسیان سوداوی گاوزبان شاهتره بسفایج بادرنجبویه اسطوخودوس گل بنفشه هر یک ده درم عود صلیب یک درم عناب ده دانه مویز منقی بیست دانه افتیمون پنج درم اجزا سوای افتیمون جوشانیده صاف نموده افتیمون را در کتان بسته شب در آن اندازند و صبح گرم کرده بمالند و فشارند و کبیله دور کرده در مطبوخ گرم ترنجبین پانزده مثقال مالیده صاف کرده بنوشند بعد ظهور نضج مسهل سودا نمایند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن نیز مفید است هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه بهر تعدیل مزاج انچه بالا گفته شد استعمال نمایند و نوشیدن شیر ماده گاو در نسیان که بسبب یبس سودا باشد و کذا خوردن روغن گاو مفید است و سعوط از نمک و روغن بادام و تمریخ بروغن خیری زرد و مغز ساق گاو مع شراب رقیق نیز مفید گفته اند و سعوط از مغز ساق گاو و روغن بادام نیز نافع نسیان سوداوی است کذا معجون نجاح و معجون لبوب علوی خانی **اقوال اطبا** ابو سهل گوید که فساد ذکر اگر از یبوست باشد استعمال تدبیر حار رطب آنرا نافع بود و نطول آب مطبوخ بنفشه و خیری و بابونه کنند و روغن سوسن و نرگس و خیری بر سر بمالند و در بینی چکانند مصنف حاوی صغیر گوید که گاه نسیان از سودا بود علاجش تنقیه دماغ و بدن از اخلاط سوداوی بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و روغن بنفشه و کنجد و خیری بر سر نهند و هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر یک ده درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بنخود و شیره مغز بادام دهند و استحمام دائم و حلق راس و مالش آن بروغن کدو و خیری و بنفشه و بادام شیرین و استعمال نطولات حار رطب نافع است **ابو منصور** گوید که در نسیان سوداوی ایارج ارکاغانیس و مطبوخ افتیمون و سویق و عناب و پختن آب مطبوخ گندم و جو بر سر و شرب ماء الجبن و ایارج فیقرا با افتیمون مفید بود و روغن کنجد و خیری زرد بر سر نهند و غذا لحم ماکیان و بره خورانند و عوض آب ماء العسل معمول بنصف نبات و نصف عسل نوشانند و شراب رقیق سفید دهند و بمغز ساق ماده گاو و بره و روغن بادام شیرین سعوط کنند **ابو الحسن** طبری مینویسد که علاج هلاک الذکر از برد و یبس بچیزی قوی نکنند که در یبس آن بیفزاید بلکه در ابتدای آن این حقنه بعمل آرند خارخسک بابونه چقندر قرطم تخم کتان برگ خبازی برگ خطمی سبوس گندم انجیر در آب اندازند آن خوب بپزند و مقدار حاجت از آن گرفته بقدر کفایت روغن سوسن و روغن یاسمین و روغن خروع آمیخته حقنه کنند و سه تا چهار بار تنقیه باین حقنه نمایند بعده ترک استفراغ کنند و تغریق سر بروغن سوسن و اندک روغن یاسمین نمایند **و ابن سیار** انچه اکثر درین استعمال میکرد روغن سوسن است که تسعیط و تغریق سر بدان میکرد و غذا لحم حملان شیرخواره میخورانید و شراب متوسط میان کهنه و نو می نوشانید و در بعض اوقات چون مرض دشوار میشد سعوط باین روغن میفرمود بگیرند روغن سوسن و روغن یاسمین هر واحد بیست درم و یک رطل لعاب خطمی و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و اندکی زعفران بران انداخته در شیشه کرده بآفتاب نهند و هر روز یک مرتبه بجنبانند و در آفتاب پنج روز بدارند بعد از آن بگذارند تا روغن بالای آن صاف گردد و بعده بگیرند ازین روغن ده درم و میعه سائله یک انگشت و زعفران خفیف صاف کرده بیامیزند و در شیشه کوچک بهم زنند تا کف کند پس از کف صاف کرده دائم بدان سعوط کنند و آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و پیه کبوتر بچه و قرطم کوفته و خطمی یا برگ او و خبازی یا برگ آن جوشانیده باشند نیم گرم بر سر ریزند و اندک عقیب سر نمایند و پوشیدن کلاه که در آن پشم ثعلب باشد وقت خواب امر کنند و منجمله چیزی که در استحسان این علیل بر آن اعتماد کرده میشود دهان حاره رطبه است و تناول این معجون بعد استفراغ اندک که ذکر کردیم نسخه معجون زنجبیل چینی ده درم تخم انجره پنج درم تودری بوزیدان هر واحد سه درم پوست جوز بری باد حب الزلم لسان العصافیر هر واحد پنج درم فلفل سفید دو درم همه را سائیده بفانید سنجری مقوم بسرشند و در ظرف آبگینه که در آن روغن غار و روغن سوسن باشد بدارند و هر روز از آن بقدر جوزه از وسط روغن گرفته بر نهار تناول کنند و اگر ازین شهوت جماع هیجان کند از آن منع کنند

علاج نسیان حار یابس

و آن سهل العلاج است مادام که در اضعاف قوت بتجفیف جوهر دماغ و تنقیص آن افراط نکرده باشد والا علاج او بغایت مشکل بود پس بصورت حرارت ساده انچه از تبرید و ترطیبه دادهان و نطولات وغیره در علاج امراض دماغی حار گذشت استعمال نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر در گلاب و عرق بید و آب سرد آمیخته نوشانیدن نیز مفید و کذا شربت عناب

و خشخاش نافع و طلای صندلین با اندک کافور تحلیل مزاج حار بسبب رعت میکند و تخم کاہو یک درم مغز تخم کدو دو دانگ یک دانگ افیون نیم دانگ کتیرا دو دانگ در سرکہ سائیدہ با بین صدغین
طلا کردن نیز مقوی دماغ و مبرد و مرطب آنست و سبوس گندم سفیدہ آردہ با قلا و صندل سفید و گل سرخ و بنفشہ و ثمر طرفا ہر یک نیم درم کافور ربع درم در سرکہ تر کردہ خشک نمودہ در گلاب محلول
سازند و بخور آن کنند و اگر برگ کدو و جرادۂ آن و برگ کاہو و تخم آن و قشر تخم خشخاش و پوست گل آن و بنفشہ و گل آن و نیلوفر و برگ بید و گل شاہسفرم در گلاب جوشانیدہ بر بخار آن انکباب
کنند تبرید و ترطیب دماغ کند و غذا از حریرہ و فالودہ سازند و کاہو و شوربای جوزہ مرغ و کشکیہ با کیان فربہ دہند و اگر تپ ظاہر گردد از تدابیر مذکورہ باز مانند بلکہ فصد قیفال و سائر
تدابیر قرانیطس نمایند و در حالت وجود مادۂ صفرا تنقیہ و تعدیل او بدانچہ در علاج امراض دماغی صفراوی مذکور شد بل آرند ابن الیاس گوید کہ گاہ نسیان از سوء مزاج حار با مادہ میباشد
علاجش تنقیہ دماغ از صفرا است اگر آن باشد و ترطیب مزاج دماغ بنطولات مطبوخ خشخاش ہر روز و طلب شان بنفشہ و نیلوفر و دہن سر بروغن بنفشہ یا کدو و تغریق راس با بین روغنہا
و ہر صباح جلاب از شربت بنفشہ و ترنجبین ہر یک دہ درم بنوشانند و غذا حریرۂ معمول از مغز گندم و شکر و الوق سازند و با گیرند عناب و سپستان ہر یک بیست عدد و بنفشہ پنج درم
شکر و ترنجبین ہر واحد دہ درم جوشانیدہ صاف نمودہ بنوشانند و غذا مزورۂ ماش مقشر بشیرۂ بادام و اسفاناخ و کدو دہند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و تناول جوز شرخ
و جوز ہندی درین علت نافع است و **مولف جامع** گوید کہ اگر تشویش خیال از غلبۂ صفرا بر مقدم دماغ یا سوء مزاج حار با مادہ باشد تنقیہ دماغ از صفرا بحقنۂ لین یا مطبوخ
ہلیلہ و مانند آن کہ در سرسام گذشت و تبدیل مزاج با طلیہ و ادہان و نطولات بعد تنقیہ سادی و در ساذج در ابتدا کنند **انتباہ** نسیان کہ از اورام دماغ بود ہر چہ در علاج
قرانیطس و لیثرغس و سبات سہری گذشت حسب مادہ و ورم بکار برند و انچہ از نقصان جوہر دماغ باشد ہر چہ در علاج امراض ضعف دماغی مذکور شد استعمال کنند

اختلاط ذہن و ہذیان

و این ہر دو از قبیل آفات ذہن و اصناف آنست یعنی آفتی ہست در افعال فکر و تمیز بحسب تشویش و صاحب بحر گوید کہ اختلاط عقل تشویش و شوریدگی ہست کہ بجا جنون نرسیدہ باشد و ہذیان
یاوہ گوئی ہست بالجملہ اگر سبب این مرض در نفس دماغ باشد از مرہ سودا یا سوداء صفراوی و یا سوداء دموی یا دم حاد و ملتہب یا صفرا یا بلغم عفن حار سوزم چنانچہ در لیثرغس یا حرارت و یبوست ساذج بود
و اگر سبب آن عضو دیگر مثل معدہ و فم معدہ و مراق و رحم و اوعیۂ منی و غیرہ یا در تمام بدن باشد از بخارہا و اخلاط یا دخان آنہا یا از کیفیت ساذج مرتفع از عضوی بود و صاحب کامل گوید کہ اختلاط
ذہن یا با تپ بود و یا بی تپ انچہ با تپ باشد یا در سرسام بسبب ورم حادث در اغشیۂ دماغ بود و یا در برسام بسبب تادیۂ حرارت حادہ از ورم حجاب بسوی دماغ و اغشیۂ آن بمشارکت و یا بسبب
قوت حرارت در حمیات حادہ بود و این بسبب ارتقای بخارات تپ و ضعف راس باشد و گیلانی مینویسد کہ گاہی این علت عارض شود از قلت ہضم و کثرت سہر و تناول اغذیۂ ردیہ و ابتلا
خون کہ از بدن خارج میشد مثل خون بواسیر و حیض و گاہی این مرض از قبیل وارث ہضم و آروغ می افتد و گاہی این اعراض بسبب ورم معدہ و احشا ظاہر میگردد و در ابتدای مرض کم بود و بعد عظیم
گردد و تابع او اعراض مرہ سودا شود و گاہی این اعراض خفیف میشود بہضم یا بانواع استفراغ یا بخروج ریاح کثیر یا بقی یا بآروغ و اگر چیزی ازین اشیا ظاہر نشود و دلائلی کہ بر مرہ سودا دلالت کند
ظاہر گردد پس آن دلالت نماید بر آنکہ مرض در دماغ ہست و طبری گوید کہ اختلاط ذہن گاہی لازم یعنی دائمی میباشد و گاہی غیر لازمی یعنی غیر دائمی کہ وقتی ظاہر میشود و زمانی باقی میماند بعد رجوع
میکند مریض بعقل و تمیز و باز در وقت دیگر اختلاط عود میکند پس لازم دلالت میکند بر آنکہ سبب او خلط رطب غلیظ مرتکب در دماغ ہست و این محتاج ہست بمعالجہ بالاستقصاء و غیر لازم
کہ در وقتی میشود و در وقت دیگر زائل میگردد دلالت میکند بر آنکہ خلط ریاحی از عضو دیگر بدماغ مرتقی میشود پس تحلیل میگردد و باعانت طبیعت با حسن تدبیر و پرہیز و بعد از آن عود
میکند از استعمال اشیای ضارہ و معاودت تخلیط پس تبخیر میشود بار دیگر بسوی دماغ و یا برای او دور باشد چنانچہ بہر صرع می باشد پس دوار لازم گردد و بالجملہ بقول شیخ سالم
اختلاط عقل آنست کہ با خندہ و آنکہ با سکون باشد و ردی تر آنست کہ با اضطراب و ضجر و اقدام بود و اگر مع ادراک ہم و حزن شدید و سہر مفرط باشد ردی تر بود **طریق**
تشخیص این مرض و اسباب آن باید کہ مریض را الی و تکلیفی رسانند اگر شکایت و احساس آن نکند بدانند کہ اختلاط عقل ہست و چیدن ریزۂ جامہ و تحریک دست
پیش چشم و قارورۂ دہنی در حمیات نیز دلیل اختلاط عقل باشد و جزع و خبث نفس و بغض بعض از مردم و توہم او نفس خود را دواب یا طیور و غیر آن اصناف
خوف کہ در تشخیص مالیخولیا خواہد آمد از علامات مشترکۂ انواع این علت ہست پس تشخیص اسباب این مرض چنین کنند کہ آیا مرض مذکور در تپ عارض شدہ یا بدون تپ
اگر در تپ عارض شدہ باشد و با وی علامات سرسام یا برسام یافتہ شود سببش سرسام یا برسام باشد و اگر آثار ہر دو مرض مذکور یافتہ نشود سببش صعود بخارات
حارہ جمیع بدن باشد و اگر با وی تپ نبود پس نظر کنند کہ در عضوی مثل معدہ و مراق و رحم و دست و پای و غیرہ ضرری معلوم می شود یا نہ و آیضاً از مقربین مریض

بپرسند که بیمار پیش از حدوث این علت شکایت آفتی در عضوی میکرد یا نه اگر ضرر در عضوی دریافته شود بدانند که سبب مرض تصاعد بخارات از آن عضو است پس اگر اختلاط با سهر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا نیز یافته شود بخارات صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با سبات باشد و با آن آثار غلبه خون یا بلغم عفن دریافت گردد بخارات دموی یا بلغمی بود و اگر از علامات حرارت خالی باشد سبب مرض کیفیت ساذج ردی باشد چنانکه از انگشت پای یا از دست متورم یا از دیگر اعضای فاسد المزاج متورم متصاعد شده متادی بدماغ میگردد و اگر ضرر در کدام عضو دریافت نشود سبب مرض در دماغ باشد پس اگر اختلاط با غم و فزع و ظن فاسد بود و دیگر علامات مره سودا که در مالیخولیا خواهد آمد موجود بود سببش مره سودا باشد و اگر با سبعیت و اقدام و اضطراب بود سودای صفراوی باشد و اگر با طرب و ضحک و درور عروق و انتفاخ [illegible] بود سودای دموی باشد و اگر مع التهاب و حرارت لمس راس و ضجر و سوء خلق و اضطراب شدید تخیل آتش و شرار و اشیای زرد و سرخ و زردی رنگ بدن و کشیدگی جلد پیشانی و فرو رفتن چشم و برجستن برای مقابله بود از صفرا باشد و اگر این اعراض شدید تر و صعب بود و از دم حاد ملتهب باشد و از قبیل سبات اختلاط عقل که در حمیات می افتد و اکثر آن در وبائیات میباشد و اگر اختلاط مع تسکین و وقار و برداشتن ابرو بدست هر وقت و سبات بود از بلغم عفن باشد و اگر علامات کدامی مواد ظاهر نباشد و بیکی خشکی دماغ و لزوم سهر و تقدم مجففات بود از حرارت و یبوست ساذج باشد علاج اگر بسبب سام یا برسام بود علاج امراض مذکوره کنند و اگر بسبب تپ باشد علاج تپ بتعدیل و تنقیه نمایند و بهر تقویت سر روغن گل و گلاب و سرکه بر سر نهند و نطلخه استعمال کنند و بهر اماله ابخره شاخها بر ساقین و پای کشند و پاشویه بعمل آرند و اطراف بهبندند و تلیین طبیعت بقرص بنفشه یا بحب صبر یا آب انارین یا بماء الفواکه و امثال آن ملحوظ دارند و اگر بمشارکت عضوی باشد علاج آن عضو نمایند هرچه در علاج امراض دماغی شرکی گذشته و آنچه در مالیخولیای مراقی خواهد آمد بکار برند و بهر تقویت و تبرید دماغ و اماله آنچه مذکور شد بعمل آرند و ضمادات و نطولات و شمومات معتدله و سعوط شیر دختران و روغن بنفشه و نطلخه بکار برند و بعد اخراج ماده موجبه تقویت آن عضو کنند و اگر بسبب مرض در دماغ مشخص گردد در اقسام سوداوی هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و در مالیخولیا می آید استعمال کنند و معجون حافظ العقل علوی خانی بعد تنقیه مفید بود و باید که تدبیرش تدبیر مالیخولیای [illegible] مرطب باشد و از لحوم بقر و گوزن و عدس و کرنب و شراب غلیظ و سیاه و از جمله مولد مره سودا منع کنند و در دموی مبادرت بفصد کنند و بتعدیل و تبرید و اصلاح قوام خون پردازند و در صفراوی مبادرت باستفراغ و تعدیل آن نمایند بمبردات و مرطبات و ضماد بعد حلق سر بدانچه در علاج امراض دماغی صفراوی گذشت و اگر شدت [illegible] و قوی گردد تدبیرش بعلاج مانیا کنند و در بلغمی علاج سام بلغمی نمایند و در حار ساذج آنچه در علاج امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و اگر یبوست غالب باشد تضمید سر بمرطبات و سعوط بشیر دختران مع روغن کدو و نیلوفر و دیگر تدابیر مرطبه که در علاج امراض دماغی یابس و صداع یبسی گذشت استعمال کنند و از جماع و اطالت حمام و از اغذیه مجففه اجتناب نمایند و ایضاً در اختلاط حار استعمال قیروطی سبز از روغن گل و سرکه بر یافوخ یا روغن بنفشه و شیر اگر تپ نباشد مفید است و یا روغن گل و خشخاش مع حذر انعطاف بخارات و اگر سهر باشد و ماده مولد بخار بود درین صورت جمیع اطلیه غیر نافع باشد و گاهی سبب حرارت دماغ و اختلاط ذهن استعمال حقنه حاده میباشد بنابر ارتفاع بخار او بسوی دماغ پس فی الحال حقنه لین از لعاب و روغن بنفشه و مانند آن استعمال کنند و اگر این مرض از سهر و افکار باشد معالجه از تدابیر مرطبه بنطولات و اضمده معتدله نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و روغن بنفشه بر سر استعمال کنند و لعاب و شکری و روغن بادام غذا سازند و بر سر نهند و طبیخ کله پاچه بره بر سر ریختن و ناف و مقعده و کف پا و ناخنها بروغن بنفشه چرب کردن نافع است و اگر مرض از احتباس خون بواسیر یا حیض عارض شود تدبیر تفتیح خون بواسیر و ادرار حیض نمایند بدانچه در فصل بواسیر و احتباس طمث خواهد آمد و ادرار بول بهر بعضیان این علت نافع است و اگر از نفخ و سوء هضم افتد تنقیه معده کنند و تکمید و تنطیل با آبیکه در ان سداب و افسنتین و تخم فنجنکشت و حب الغار و مانند آن پخته باشند بر شکم نمایند و باید که این اشیا با زیت بپزند و بر معده ضماد نمایند و باید که در زیت اضمده اشیای دافع نفخ مثل کرفس و انیسون و زیره باشد و اگر در ضماد شبت و بیخ سوسن و شجره مریم داخل کنند بهتر باشد و ضماد را تا زمانی طویل بر موضع بدارند و بصوف بپوشند و حجامت بغیر شرط میان کتفین و بر شکم نهند و اگر در انجا وجع و ورم باشد استفراغ قوی استعمال نمایند و هر گاه مرض مزمن شود استعمال قی بخربق علاج قوی ست استفراغ مواد و تقویت بینائی و باید که اغذیه صاحب این مرض جید الکیموس بود و مولف اقتباس مینویسد که بهمه انواع هذیان را این نطلخه نافع است آب خیاره و بادرنگ و کدو و آب برگ ریحان و بستان افروز و گل داؤدی تر و روغن گل و کدو و بنفشه و خشخاش و کاهو هر یک هشت ماشه صندل سفید گل ارمنی هر یک ماشه سوده آمیخته بکار برند و مالیدن شیره و شیر زن بر کف های دست و پا و تارک سر و همچنین انداختن اندکی از آن در بینی و گوش تنها یا ممزوج با روغن های بارده مثل روغن کدو و کاهو وغیره

و نوشیدن ماء الجبن بسیار سود دارد و باشربت نیلوفر و جمیع انواع منفعت شیخ و ایلاقی میگویند که اگر با اختلاط عقل حمی و ضعف و رعشه عضوی علامات آفت والم و ورم نبود و از اسباب مادیت هم نباشد
و از علاج هما نسبت اثر صلاح پدید نیاید و درین صورت بر سر و روی مریض طانچه چند سخت بزنند تا که مریض بهوش باز آید بعضی اقویا محتاج میشوند بداغ صلیبی بر وسط سر اگر تدبیر دیگر مفید نشود

رعونت و حمق

و آن ضعف افعال فکریه است در اشیای عملیه چون تدبیر معیشت که آن تدبیر منزل و مجالست و معاشرت با مردم و احباء و اهل و اولاد باشد و لهذا صاحب این مرض
کارهای بیجا مانند کودکان میکند و آنرا احمق گویند و فرق میان هر دو آنست که رعونت استبداد رای و شدت انانیت است بحیثیتی که هیچ کس را برابر خود در اصابت رای و عقل
و دانش و تدبیر و غیره نداند و نپندارد و حمق عدم فکر است و دانش و نقصان عقل است هر چند منشای رعونت نیز فی الحقیقت حمق است و ازین جهت آنرا که بغیر استحقاق ارتفاع مردم
تشوق جوید نیز احمق خوانند و تخیل صاحب این مرض در امور اهل سلیم میباشد و در غایات بیهوده و ضعف فکر که در عملیات دیگر مثل طب و هندسه و غیره باشد آنرا سوء صناعت گویند
و آنکه در علوم و مسائل علمیه تعقیم باشد بلادت نامند و حمق و صاحب کامل و جامع الصناعه میگویند که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا احمق گویند مانند
مشایخ پیر بسبب ضعف دماغ ایشان عارض میشود و شیخ الرئیس میفرماید که اختلاط ذهن و رعونت و حمق اگرچه هر دو آفت عقل اند و سبب حدوث این همه در بطن اوسط دماغ
واقع میشود ولیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط ذهن آفت در افعال فکریه بسبب تغیر و تشویش است و رعونت و حمق آفتی است در افعال مذکوره بسبب نقصان یا بطلان
و حال شبیه بحال پیرانه سالی یا کودکی در نقصان عقل میباشد و بالجمله اسباب این مرض یا برودت ساذج است فقط و یا مع یبوست مثل بطن اوسط از جوهر دماغ
تا متعذر او و بالعکس یا برودت مع ماده بلغمی مرتبک تشبث و تجاویف اوعیه بطن مذکور و این اکثر بود و قید ماده بلغمیت بهر آنست که ماده سوداوی که محدث آفات
در افعال فکریه میگردد آنرا مالیخولیا گویند و طریق تشخیص این اسباب باید که اولا سردی لمس و انتفاع از مسخنات و تضرر از مبردات دریافت کنند بعده بپرسند که در سر گرانی
معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی گوید برودت ساذج باشد بعد ازان حال بیخوابی و خشکی دهن و بینی و غیره آثار یبوست نیز بپرسند اگر مریض اقرار این هم کند برودت مع
یبوست باشد و الا برودت صرف بود و اگر گرانی سر بیان کند برودت مع ماده بلغم باشد پس از غلبه خواب و کثرت رطوبت دهن و بینی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند
علاج اگر برودت تنها باشد تسخین دماغ و اگر مع یبوست بود تسخین مع ترطیب پردازند بطوریکه در علاج امراض دماغی بارد ساذج و نسیان بارد یابس مذکور شد و در
مالیخولیا باید و بقول شریف خورد و بلع مزید که است و این هم گویند که بلع کردن قلب بره در ساعتی که از سینه او برآرند ذکا می بخشد و سفوف کندر و فلفل و هلیله و مصطکی و سداب
شکر برابر هر صبح یک مثقال هر روز حمق و رعونت را نافع است و کذا معجون لبوب و شربت ابریشم با مومیائی و مفرح بلغمی مسمی بدانش بخش و معجون حافظ العقل
از تصانیف حکیم علوی خان درین باب نافع و ایضا در بسی غذا گوشت ماکیان فربه و تیهو و دراج و دارچینی خوشبو ساخته و حلویات معتدله و فالوده جات شیرین
و مغز بادام آمیخته بغایت مفید و ادهان حاره مثل روغن خیری و بابونه و یاسمین و نرگس بر وسط سر مالیدن و تبخیر ادویه گرم و تر بر سر تختن برای تسخین و
ترطیب دماغ سود مند و اینجا که برودت مع ماده بلغمی باشد باستفراغ و تحلیل آن کوشند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و نسیان بارد رطب مادی گذشته
و قی بسکنجبین عنصلی و تخم ترب نمایند و بار جو و این دو ایه بسیار مناسب است تنقیت قلب و تقویت آن بدانچه مقوی آنست بالخاصیت مثل خمیره ابریشم لولوی و مانند آن
و بعضی هندی گویند که اگر سبب این علت سوء مزاج دماغ باشد فقط درین صورت حاجت شدید بمعالجه قلب نباشد اما اگر این مرض بوجه هر روح باشد درین حالت
حاجت بعلاج قلب شدید باشد و باید که این علاج ادویه مفرحه بود و نفع آن برای سوداویت مزاج ظاهر است و برای برودت قلب نیز ادویه مفرحه را خاصیتی و منفعت
خصوصا هرگاه که دوای قلبی معدا که مصلح دماغ بود دلالت افزون نفع الدماغ باشد و لهذا شیخ الرئیس درین مرض بهر تقویت قلب ادویه مخصوصه آن مثل دواء المسک
و شیر و دیگر مفرح نیز امر فرموده و باید که مسکن مریض خانه روشن گرم باشد بالجمله تدبیر بیداری و تلطیف غذا و تقلیل آن و میل دماغ بمزاج یابس کنند و نیز تلطیف
خون و تعدیل و تقلیل تسخین آن نمایند بحیثیتی که سبب غلیان و تبخیر نگردد بلکه حار لطیف غیر غالی بحیثیتی که باعث ذکاوت ذهن و صفای آن نماید و مضر ترین اشیا برای ذهن
امتلای اغذیه و ... باشد و تناول سبزیات و مرطبات مولد بلغم و افراط سکون و آنچه موجب حرارت و یبوست است نیز و یبوست از جهت نقصان مضر است
بذهن ندارد بلکه از جهت افراط در سرعت حرکت یا بسبب افراط قلت روح و انحلال آن بادنی حرکت و قلت استمساک از روح مضر ذهن باشد و بقول صاحب شفاء الاسقام

درباره رطوبی الطرفین خمیره اسطوخودوس بهترین اشیاست و نیز سعی در ترطیب بدن باغذیه و اشربه نمشوق و روغن بنفشه و شیر زنان و حمام مرطب و آبزن و دوشیدن شیر بر سر مفید است

مالیخولیا

و آن عبارت است از تغیر ظنون و فکر بسوی خوف و فساد و سببش غلبه ماده سوداست یا مره سودا که از احتراق اخلاط حاصل شود آنچه از غلبه سودا و احتراق آن باشد
مالیخولیای سوداوی گویند و آنچه از احتراق خون یا صفرا یا بلغم عارض شود مالیخولیای دموی و صفراوی و بلغمی خوانند و شیخ میفرماید که سودا فاعل مالیخولیا یا سودای طبیعی باشد
چون در مقدار زیاده و غیر اید و یا سودای بلغمی چون بلغم بسبب لکاثت یا اندک احتراق مستحیل بسودا گردد و این نادر بود و یا سودای دموی چون خون بسبب فرط التهاب یا تکاثف خود
بغیر احتراق شدید مستحیل بسوداویت شود و یا سودای صفراوی که از اندک احتراق صفرا حاصل گردد چه اگر احتراق او بدرجه غایت رسد مانیا پیدا کند و بر احداث مالیخولیا اقتصار
ننماید و ایضا مینویسد که کثرت سودا و تولد او گاهی بسبب ضعف فاعل غذا بود و آن جگر است چون از شدت حرارت و احتراق خون شود و یا بسبب ضعف خود از دفع فضول
سوداوی عاجز باشد و این کمتر بود و گاهی بسبب ضعف عضو مفرغه سودا باشد و آن طحال است چون طحال از جذب ثفل دم در بادیت او از جگر ضعیف و عاجز بود و یا از دفع فضول سوداویه
منجذب شده است از جگر بسوی آن محتبس شده و در آن ضعیف و غیر قادر باشد و گاهی تولد بسبب سودا در عضو دیگر یا بسبب شدت احتراق غذا او و یا بسبب عجز او از دفع فضول غذای او و یا
تحلیل لطیف آن و در بیت کثیف آن و یا بسبب شدت تاثیر تجفیف آن عضو چیزی را که میرسد بسوی آن و گاهی سبب تولد او تناول اغذیه مولده سودا میباشد و بعضی گویند که
گاهی مالیخولیا از اثر جن باشد و این بنا بر احاله مزاج بسودا باشد پس سبب قریب و سببی بود و از اسباب قویه در تولید مالیخولیا افراط غم و خوف و فکر و سهر است و احتباس چیزی که عادت
سیلان آن باشد مثل حیض و بواسیر و رعاف و قی سودا و دوری و غیر اینها و گیلانی مینویسد که مالیخولیا گاهی از سودا نباشد بلکه از برودت و یبوست ساذج بود چنانچه عنقریب
از قول شیخ ظاهر شود و یا از حرارت چنانچه بعضی گفته اند لیکن سبب قریب او در اکثر امر استحاله روح بسوی ظلمت سودا و غلبه او رغبت بران باشد و بقول شیخ سبب مالیخولیا
یا در نفس دماغ باشد فقط و یا در خارج آن پس آنچه در نفس دماغ است یا از سوء مزاج بارد یابس ساده بی ماده باشد که جوهر دماغ را ثقیل و مزاج روح روشن را بسوی ظلمت
تبدیل سازد و یا با ماده بود و این ماده یا در عروق دماغ باشد که بسوی آن از موضع دیگر آید یا در آن از احتراق بسوی سودا مستحیل گردد چنانچه مزاج دماغ فاسد باشد و بلغم یا خون
که از اعضا آید در انجا محترق شود و یا خون متعکر و مترسب گردد و این اکثر باشد و یا ماده متشرب در جرم دماغ باشد و یا موذی دماغ بود بکیفیت جوهر خود و پس در بطون بریزد
و بیشتر مالیخولیا منتقل از صرع گردد و یا بجای آن ماده یا متولد در دماغ باشد و یا بسوی دماغ از موضع دیگر آید و آنچه در خارج دماغ است یا در تمام بدن منتشر باشد چون بران مزاج
سوداوی مستولی شود و از ان اخلاط محترق یا بخارات مظلم او بسوی دماغ مرتقی شود و یا در عضو احد مثل معده و کبد ماساریقا و طحال و مراق باشد و ازین معلوم شد که مالیخولیا بحسب محل
سبب او سه قسم است اول آنکه سبب مخصوص بنفس دماغ باشد و این را مالیخولیای دماغی گویند و این اشر الاصناف است دوم آنکه سبب او عام در جمیع بدن و عروق باشد
غیر دماغ و از ان بخار بسوی دماغ مرتفع گردد و این اسلم است سوم آنکه سبب آن در عضوی خاص مشارک دماغ باشد پس اگر سبب در آلات غذا بود مانند اعضای مذکوره
سابق این قسم را مالیخولیای مراقی و نفخه مراقی و مالیخولیای نافخ و علت نافخه و مراقیه گویند بجهت غلبه نفخ درین صنف و شرسوفیا نیز نامند و مراق بفتح میم و رای مهمله و تشدید
قاف غشای مستبطن بطن است که از خارج رایحنا کشیده و حشا عبارت است از آنچه در جوف شکم است مثل معده و کبد ماساریقا و طحال و امعا و سبب مراقی آنست که بواسطه حرارت
باطن و ورم مراق فضول غذا یا بخار امعا متراکم گردد و اخلاط مراق سوخته مستحیل بجنس سوداوی شود و ورم پیدا کند یا نکند پس از وی بخار مظلم بسوی سر مرتفع شود و موجب مالیخولیا
گردد و بقول شیخ سبب او شدت حرارت معده و انسداد طریق غذا است بسوی بدن و گاه حدوث ورم در انجا و ارتفاع بخار از آن و یا حدوث ورم حار سوداوی در معده
و تفکیه او حار باشد و خون مراق احتراق گردانده و این آخری از اطباست و یا اجتماع آن اخلاط سوداوی حار در مراق و احتراق آن بحرارت کبد و امعا و احداث ورم حار
در مراق و این رای روفس است و یا آنست که احداث ورم نمی نماید چنانچه رای سرفیون بر همین است و نزد جالینوس ورم باب کبد است پس محترق شود و ورم مراق و بخار
مظلم سوداوی منتشر از ورم آن و یا بسبب مجاورت آن بمجاورت و نزد دیوقلس سبب او شدت حرارت جگر و امعا و عروق دقاق است که میرود از آنها غذا از معده بسوی
کبد و بسبب گرمی آنها خون محترق گردد و بسوی طحال مندفع شود و آن بعد حرارت معده دفع کنند برین قول قرشی و اکثر متاخرین اند و نزد قومی سببش سده ماساریقا
از اخلاط سوداوی و احتباس آن بلا ورم است و این سده چون نفوذ نیک غذا را منع کند آن غذا در قعر معده باقی ماند و فاسد شود و تبخر گردد و بخار کثیر فاسد

او محدث این مرض گردد و نزد دیگران بهم رسیدن ورم ست در ماساریقا و بدان سبب عدم نفوذ غذا بسوی جگر و بقای آن در معده و احداث این مرض بطریق مذکور و در
اکثر این ورم حار بود بهر آنکه دریجا تپ و تشنگی و قی صفرا لازم نیست و نزد جمعی از حذاق اطبا اجتماع مادهٔ سوداوی در معده ست از امتلای اوردها ازان و یا انصباب آن
از طحال بسوی معده و احداث او ورم بارد در قعر معده و ارتفاع بخارات ازان بدماغ و بقراط و غیره متقدمین متفق اند برانکه اخلاط محترق حاصل میشود و اولا در شرائین که بر فم معده
و مراق اند پس آن اخلاط در قعر معده میریزد و دران فلغمونی حادث میگردد و بعضی از شیعهٔ جالینوس گویند که خلط سوداوی اول در اوردهٔ معده حاصل می شود
پس دران فلغمونی حادث میگردد و گویند که مراد از فلغمونی دریجا التهاب ست و روفس گوید که ماده سوداوی در معده محتبس میشود بیشتر در اسفل آن نزدیک بواب و ورم
حادث میگردد و ازان بخارات سوداویهٔ رقیقه غلیظه منحل میشود و بسوی مراق و فم معده مرتقی میگردد و پس افکار ردیه و غم و حزن حادث میکند و نزد بعضی شدت
حرارت امعا ست و نزد قومی ورم معای صائم ست و ثابت بن قره گوید که سبب آن ورم طحال ست بسبب اجتماع اخلاط دران و کثرت انصباب سودا ازان بفم
معده و بجهت حرارت معده ارتفاع بخارات ازان سودا بدماغ و نزد رازی سبب آن سدهٔ طحال ست از زیادت حدت و عفونت در سودا که اندر نست و دفع آن فضول
ردی بسوی فم معده و ابوالخیر حماد گوید که تولد این علت بمشارکت طحال ست و سبب مشارکت آنست که بهر روز قدری سودا از طحال بمعده می آید پس هرگاه سودا
بمعده بسیار آید یا سوداوی ناطبیعی آید قوت دافعهٔ معده آنرا دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخارات ازان سودا برانگیزد و بر دماغ برآرد و حرانیان و ابوماهر
اعتقاد دارند که اخلاط محترق میشوند یا بشدت سردی یا بافراط حرارت یا تناول اشیای حاره و افکار بسیار و بعد احتراق اگر در شرائین یا اوردهٔ بدن حاصل شوند بسوی معده
دفع و آن ریزند و ازان بخارات سوداویه منتفع شوند بسوی دماغ و روح نفسانی را سیاه کنند و نوعی از مالیخولیا پیدا کنند و اگر در معاده و اوردهٔ آن بریزند در معده
ورم حار سوداوی حادث کنند خصوص باستعداد آن که اورده دران جا بیشتر اند پس ازان موضع بخارات سوداوی بسوی مراق مرتقی شوند و نفخ دران پیدا کنند
وانچه بسوی فم معده برآیند آروغ ترش و انچه بسوی دماغ رود وسواس و غم و فزع حادث نماید و نزد مولف حق آنست که هر واحد از جمیع اسباب مذکوره سبب
حدوث این مرض ست لیکن سبب اکثری آنست که قرشی و متاخرین اختیار کرده اند چنانچه در قول دیسقوریدس گذشت (اکثرها) باشد که بقول شیخ گاهی سبب تولد مالیخولیا
در خارج دماغ بود و مبدأ تولد او در دماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضای دیگر که شارک سر ورم حار بود و پس بخار حار ازان مرتفع گردد بسوی دماغ رطوبات
دماغ را محترق گرداند با احداث حرارت و یبوست نماید و مالیخولیا آرد و انچه از بدو علیس ساذج ست سبب آن سوء مزاج سوداوی مادی یا غیر مادی در قلب ست
بهر آنکه روح نفسانی متصل بروح حیوانی و از جوهر او ست پس فاسد گرداند مزاج فاسد سوداوی او مزاج دماغ را و تخییل بسوی سودا میشه نماید و گاه مالیخولیا حادث از [illegible]
ساذج بجهت اسباب [illegible] از جهت قلب تنها باشد و آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بجهت اتصال روح دماغی نفسانی با روح قلبی حیوانی بلکه
قریب ست که معظم سبب هیجان از قلب باشد فلهذا لابد ست که لزوم علاج قلب با علاج دماغ درین مرض نماید و بدانکه دم قلبی چون صیقل صاف رقیق مفرح باشد سبب فساد
فساد دماغ و اصلاح آن نماید بالکه عجب نیست که مبدأ این مرض در اکثر امراض قلب بود و اگرچه استحکام این علت در دماغ باشد بهر آنکه عجبی نیست که مزاج قلب اولاً
فاسد گردد و تابع او دماغ بود و یا مزاج دماغ فاسد شود و تابع او قلب باشد پس مزاج روح قلبی فاسد گردد و انچه ازان بسوی دماغ نافذ شود فاسد بود و اعانت
دماغ بر افساد او نماید و گاهی مالیخولیا در آخر امراض حاده خصوصاً حاده عارض شود و این علامت موت ست و درین وقت مریض را عارض میشود که ذکر موت و صوتی
بسیار کند و بقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را بهم میرسد که مزاج قلب او بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولد یابد دران مادهٔ سودا با احتراق خون و مزاج دماغ او
رطب ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنرا که در قلب متولد شود و کذا در اشخاص گندم رنگ بسیار موی خشک لاغر بسیار افتد و کم ست تولد آن در اشخاص
سفید پوست فربه و مستعد ترین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز در تکلم از افصاح بعض حروف مثل سین و را و غیره باشند و حاد در اخلاق و خفیف زبان
یعنی قادر بر کلام کثیر متتابع باشند و حرکت پلک بر ایشان سهل بود و چهره بسیار سرخ یا گندم گون و رگهای آنها وسیع و لبها سطبر و بر سینه موهای سیاه غلیظ
باشد و این امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب و بعضی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند و سالم ترین انواع مالیخولیا آنست که از وردی خون
حادث شود و آنکه با دی فرح و سرور باشد و ردی ترین انواع او آنکه با مانیا باشد و بسیار باشد که مالیخولیا به بواسیر و دوالی منحل گردد و این علت بمردان

اکثر عارض شود و بران فاحش تر و بدتر باشد و در کهول و شیوخ و در جیسته و خریف بسیار افتد و در شتا و ربیع کمتر و گاهی در ربیع بسبب ثوران اخلاط سوداوی و متلطفات
آنها و جز آن هیجان میکند و گاهی هیجان او بسبب ثوران سودا با دوار بود و مستعد مالیخولیا را مالیخولیا بسرعت افتد چون آنرا خوف یا غم یا سهر یا هم رسد یا از آن سیلان
خون معتاد یا تبی سوداوی محتبس گردد و امثال اینها آنچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد و بقول روفس مالیخولیا غلمان و صبیان را عارض نمی شود
مگر بندرت و مالیخولیا تمیز نمیشود چون ابتدا نماید بانسان مگر حذاق اطبا او بقول بقراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض او سوداوی باشد
و اصحاب طبائع فاضله مستعد برای مالیخولیا هستند زیرا که این طبائع سریع الحرکت کثیر الفکر میباشد و بقول سرافیون سقوط شهوت طعام در مالیخولیا ردی است
بهر آنکه او از جنس یبس میباشد و قلت اکل آنرا زیاده میکند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمره و قروح عارض شوند بر موت قریب دلالت کنند طرق التشخیص مالیخولیا
و اقسام آن بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض وسواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غضب و حب تنهائی و اختلاج و دوار و دوی و خصوصاً
مراقی پیدا آید پس هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوء ظن و غم و وحشت از مردم و کرب و هذیان و کلام کثیر و شبق و خوف از چیزی که در عادت از آن خوف نمی کنند ظاهر شود
و اصناف این خوف بسیار است چنانچه بعضے از اینها خوف افتادن آسمان بر خود کنند و بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف سلطان
و بعضی از سارق و بعضی از آمدن درنده نزد خود و امور ماضیه را درین تاثیر میباشد و کذا تخیل ایشان نفس خود را مثلاً بعضی خیال کنند که با ملوک یا سلاطین بود
پس خوف انتزاع ملک از خویش و تسلط اعدا بر آن نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشته ایم و مثل آن حیوان آواز کنند و یا شیشه یا خم شده ایم و یا از کسر بترسند
بعضی از آن خنده کنند خصوصاً کسی که مالیخولیای او دموی بود و بعضی از آن گریه کنند خاصة کسی که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی از آن خواهش موت
کنند و بعضی از ایشان زیاده و از معتاد از موت بترسند و ایضاً بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد بدان سبب از طعام و شراب باز ایستند و هلاک شوند
و بعضی را وهم شود که او را سر نیست و سبب این وهم ماده ریحی باشد و آن ماده عضو را سبک دارد و بعضی را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب
این وهم خشکی مزاج و یبس ماده سوداوی باشد و بعضی را وهم شود که از حلق او فرو رفته است بالجمله بیشتر اوهام ایشان از جنس کاری باشد که اندر صحت کرده
بدان مشغول بوده باشند مثلاً اگر مریض لشکری باشد دعوی بادشاهی کند سخن مملکت و تدبیر جنگ و قلعه گشائی و مانند آن گوید و اگر کسی دشمنی داشته باشد هم
گوید قومی قصد گرفتن و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر مریض دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند
و علی هذا القیاس و بدانند که قاروره اصحاب مالیخولیا در اغلب رقیق صاف مائل بسبزی قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر صلب بطی صلب مختلف در جمیع امور که
در آن نبض مختلف میباشد و خصوصاً در هنگام تزاید مرض و گویند اعراضیکه عقب مالیخولیا بهم میرسند حمیات مزمنه مختلفه است بالجمله بعد ادراک این مرض دریافت
کنند که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر و دائم الوسواس بود و بیشتر بطرف یک چیز و زمین
نگرد و چشم غائر و سر لاغر و مع اعتدال حال لحم بدن و رنگ سر و روی و چشم و زبان او تیره نماید و لمس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر مختلف و بول رقیق
قلیل النضج بود و تقدم سهر و هم و فکر مفرط و سیر در آفتاب و کثرت تناول اشیای حاره ضاره دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا و جز آن و سبقت امراض دماغی دریافت شود
دانسته آید که این مرض بسیار عظیم و اظهر و دائم باشد و با کثرت هذیان و هیجان و غم و وهم و خوف و فزع و تخیلات ردیه و توهم و امثال آن بود مرض خاص بدماغ باشد
پس اگر با این علامات اختلال در حفظ و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز بر جا بود و آفت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل مختل گردد و فکر
و تمیز خرد او باطل شود و قول و فعل او با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن مؤخر باشد و اگر جمیع افعال دماغی مختل بود و خیالها
و فکرها و قول و فعل او همه تباه گردد و آفت در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال یا معده با اسهال و قی و آنچه با درار از
رحم با دفع معتاد یا از مقعد یا از حیض مستفرغ میشد و کثرت موی بدن لاسیما بر سینه و تقدم ادمان اغذیه مولد سودا چون گوشت نمک سود و ماهی شور و بادنجان
و امثال آن و ادویه محرق خون و صلابت و اختلاف و صغر نبض و صفائی و سبزی یا سیاهی قاروره و تقدم تعب و کد و حمیات مزمنه و مختلطه مدرک گردد مرض
بمشارکت تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض و شدت آن در حالت تخمه و امتلا و خوردن منجرات و در وقت هضم و اکثر هیجان درد معده از وقت

تناول غذا تا انهضام آن وسکون درد بعد هضم غذا و درد و حرارت حار بودن ورم التهاب مراقی صفراوی به تبعیت شدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود از معده
باشد و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سده یا ساریقا که در تشخیص سوء مزاج و ضعف و ورم کبد و سده و ساریقا مذکور خواهد شد معلوم شوند از شرکت
جگر یا ساریقا باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاخ طحال و شبق شدید و احیانا استطلاق بادی لاحق گردد و گاه طبیعت نرم بود
و گاهی لذع سوداء طحال یا در فم معده الم و جذب کند از مشارکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مراق و اجتذاب او و تفوق و تهوع و غثیان و خفقان و کرب
و قلق و تنگی سینه و فساد هضم و آروغ ترش و دخانی و جوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و تمدد و سوزش شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس درد میان
کتفین و معده خصوصاً بعد طعام تا هضم او و باتمام و احساس ارتفاع بخارات شبیه بدخان جانب حلق و لمعات و گاهی عروض قی بلغمی مراری و گاهی ترش مضر دندان
و بلغمیت و مراریت براز و سفیدی قاروره و در اکثر و تخفیف مرض بجودت هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تخمه و سوء هضم و اکثر تقدم یا وجود ورم سوداوی در مراق
و اختلاج اندر مراق و اعضاء بعض اوقات بود بمشارکت مراق باشد و ایضاً ضیق النفس و سهر و حالت بالتقریب قبض طبیع زائد از عادت در بعض اقسام و حرقت
فم معده و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس نخاش سوزن بر پشت و بازو و ساق و گاهی در تمام بدن خصوصاً اعالی آن بنجی که گمان تشبیه دو گاهی احساس
در فعل کرفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نفخ و مایل و گاهی قشعریره و لرزه بر اعلای بدن و سوزش کف دست و پا و گاهی سرخی آنها یا سایر بدن و ضعف
بحسب قلت و کثرت لازم مرض بود حتی که گاهی قریب بغشی گردد و گاهی طنین و دوی عارض شدن و احساس بحرکت مورچه و گاه یک چیز دو نمودن و گاهی معلوم شدن خشیشه
بسبب قی پیش چشم و خشونت چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و امتلاء از حرارت و پیوسته اندک و رویت دخان و تاریکی در خواب و استعجال امور در
که لائق استعجال نباشند و صبر در امور مشروع و طیش و حقد لطی و مکث در امور عجل که در آن مکث نشاید و صداع و نسیان و فواق احیانا و دفع ریح متواتر و خفقان معدی و قلبی
و گاهی عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مبارک مراق ست لیکن وجود این همه بر یک شخص ضرور نیست و بدانکه از امراض کثیر المشابهت این مرض ریح البواسیر است
ازین جهت که هر دو شریک اند در نفخ و قبض و خروج ریح و قراقر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه و تفوق و گاهی بحسب ... سینه و تنگی او و ضیق النفس و غثیان و ایضاً
قروح مری و معده و بثور آنها نیز مشابه این مرض باشد ازین جهت که در هر دو درد بالای استخوان های سینه میباشد هر گاه مرض در فم معده و اسفل مری باشد و یا بالای آن هر گاه
در قعر معده بود و آروغ بدبو و شدت خشکی زبان و درد کتفین و کرب و بیداری و غثیان نیز مشترک است و در میان هر دو فرق در مراق و ریح البواسیر آنست که حبس ریح حوالی
مقعد و حدوث تمدد و تشنج در عضلات البطن و قبض شکم در ریح البواسیر شدید تر از مراق میباشد و فرق در مراق و قروح مذکور آنکه در قروح مع التهاب سینه و پشت و در
کتفین و وجع در مری هنگام فرو بردن لقمه خصوصاً لقمه گاهی چیزی بزرگ محسوس میشود و خون و ریم و قشور در قی و اسهال بر می آید و باقی علامات مراق نمیباشد بالجمله
هر گاه محل علت دریافت گردد معلوم کنند که سوداء فاعل مالیخولیا کدام نوع ست و این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذهن با فرح و خنده و عدم لزوم غم شد و تدبیر و حمرت چشم
و بشره سرخ و بدن مائل بهزال و سرخی و امتلاء و کسل در آن و عروق آن واسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض و تخیل اشیای سرخ و نبض عظیم
و سریع و حمرت قاروره بود سوداوی دموی باشد و اگر کسل و قلت حرکت و لمس و سکون و کم گوئی و ترس منخرین و بر داشتن ابرو هر وقت از دست غلبه سبات و بطوء
نبض و نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد و اگر مع کثرت اضطراب و هیجان و ادنی جنون مثل ... و کثرت بیداری و غضب و حسد و نعره زدن و ضرب و شتم و دریدن جامه
و زردی رنگ و هذیان مفرط و نظر مثل درندگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت ملمس بدن بغیر تپ ... و لاغری آن و فرو رفتن چشم و اضطراب و در آن و سن
شباب و مزاج اصلی حار و سریع الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و ناریت قاروره بود صفراوی باشد و اگر کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای سیاه و سکوت
و تغیر رنگ بسیاهی و صلابت نبض و حب تنهائی اکثر و تیزی اندک بود و گر وقت تحریک او که ضجر و حقد چندان کند که فراموشی او مشکل گردد سوداوی صرف یا از سوداء
طبیعی احتراقی باشد و بدانند که تدبیر ما تقدم از تناول اشیای مولده خون و محرقه آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شرب شراب شیرین غلیظ و تقدم تدبیر مسخن مزاج
بر دموی و تناول اشیای مولد بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولد صفراء و مثور آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و توابل حریفه و کثرت تعب و غضب و قلیل غذا و شرب خمر کهنه
حار مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای بارد یابس مولد سوداء و کثرت تعب و ریاضت شدید و هیج حرارت محلل و محرق رطوبات بر سوداوی نیز دلالت کنند و ایضاً ... آن

چیزی که واجب الاستفراغ و معتاد الدفع باشد مثل قی و اسهال و ادرار عرق و فصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و بواسیر و حیض و منی وغیره نیز موکد اند برآنها

علاج کلی اقسام مالیخولیا

بدانکه مبادرت بعلاج این مرض قبل از استحکام واجب است زیرا که معالجه این در ابتدا اسهل است خصوصاً که صاحب آن مطیع طبیب باشد و در انتها مشکل بود خصوصاً که مطیع طبیب نباشد و بهر حال از برای صاحب این مرض تفریح و انبساط و استراحت و تقویت قلب و دماغ و تنویم نافع ترین اشیاست و ترطیب هوای خانه و ریختن ریاحین عطریه در خانه و پوشانیدن لباسهای سفید و فرش سفید و بویانیدن لخالخ و دادن روائح طیبه و خورانیدن اغذیه مرطبه جید الغذا و مفرحه مصفی خون بمقدار هضم و قوت معده و تدبیر فربه کردن بدن باغذیه موافقه و بردن بحمام معتدل الهوا پیش از غذا و ریختن آب نیم گرم بر سر بهترین تدابیر است و بعد خروج از حمام اگر قدری تشنگی باشد اندکی آب نوشیدن باکی ندارد و دلک منضبط برای حفظ صحت بکنند و استعمال نمایند و اعتنا بترطیب سعوطاً و شرباً و ضماداً حتی الامکان از سنجین زیاده باید نمود و ماء الجبن نعم المطلب است و کذا دوشیدن شیر بر سر و طلای پیه ماکیان نیم گرم عجیب است و مشغول داشتن ایشان بسماع و لهو علاجی تام است و پیوسته جمعی از دوستان محتشم با وی ملازم باشند و از کثرت جماع و تفریق بسیار و حرکت شدید و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن بسوی سیاهی و تاریکی و نشستن در مکان تنگ و تاریک و از اغذیه که سودا را زیاده کند مانند عدس و کرنب و بادنجان و شبت و حلبه و گندنا و سیر و پیاز و خردل و باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ و نو و از اشیای حریف و مالح و شدید الحموضت و گوشت گاو و اسپ و شتر و صیدهای دشتی و کوهی و ماهی بزرگ و نمک سود و پنیر خشک و تریت نان سبوس دار اجتناب ضرورست بلکه واجب است که چرب و شیرین با تفه لذیذ تناول کنند بقدری که چرب موجب تدخین و شیرین مستحیل بصفرا نگردد که این با ایشان مضر است و کذا از اکثار روغن زرد بسبب قبول و تدخین او بهر عنت پرهیز نمایند و البان و دسم در اکثر اقسام مفید بود الا در مراقی و چیزی که در آن قبض و عفوصت باشد و یا بالفعل گرم و سرد بود و چیزهای سیاه حتی که خرقه شعر مقشر هم درین علت مضر باشد و سهر و فکر و فراغ و تنهائی و تعب و ریاضت و مباشرت بر جوع و عطش نیز ضرر دارد و کذا سائر تدابیر مسخن مجفف جهت آنکه عروض این مرض از یبس است و چون اراده تنویم ایشان کنند آب طبیخ خشخاش و بابونه و اقحوان بر سر ریزند که خواب اوفق علاج ایشان است و تدارک مضرت خشخاش که مخدر حس و مضعف روح و مانع ابخره و تسدید مسام با میختن مثل بابونه و اکلیل در نطولات باید کرد و بالجمله قانون علاج مالیخولیا آنست که مبالغه در ترطیب نمایند و مع ذلک در استفراغ سودا قصور نکنند و هر گاه فساد طعام خصوصاً ترشی دهن و آروغ ترش معلوم شود قی کنانند و جوارشات مقوی فم معده خورانند و از ادخال طعام بالای طعام فاسد پرهیز باشند و اگر ماده سوداوی متمکن در دماغ بود پس سه چیز در علاج مرعی دارند اول استفراغ ماده و آن گاهی بحقنه اتفاقی بود مگر کسی که معده او ضعیف باشد آنرا درین مرض قی البته نشاید حتی که در مراقی نیز دوم همراه استفراغ ترطیب از نطولات و ادهان حاره و در آن مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس داخل کنند تا اخلاط بتحلیل تنها بدون تلیین در آن و کذا برطب تنها بدون تحلیل در آن غلیظ نگردد و اگر سودا بعید از حرارت باشد شیح و برگ غار و پودینه مرطبات زیاده کردن باکی ندارد و استعمال اغذیه مولد خون محمود مثل ماهی رضراضی و لحوم خفیفه و زرده بیض و قات شراب ابیض ممزوج غیر کهنه قوی سوم تقویت قلب اگر مزاج بارد باشد بمفرحات حاره و اگر مزاج مائل بحرارت باشد بمفرحات معتدله و اگر شدید الحرارت بود بمفرحات بارده غیر مفرط البرد و حال مزاج از نبض دریافت نمایند و چون عروق ممتلی باشد و سوداوی بود فصد هفت اندام کشایند بلکه در هر حال واجب است که ابتدا بفصد کنند مگر آنجا که خوف سقوط قوت باشد یا مواد قلیل تنها در دماغ باشد یا یبس بر مزاج مستولی بود و رگ صاحب این مرض وسیع باید زد تا مواد غلیظ هم مندفع گردد و بعد از آن ملاحظه نمایند که کدام جانب سر ثقیل تر است پس در هر جانب سر که احساس ثقل نمایند از همان طرف فصد باسلیق کشایند و نزد کثرت و عموم ماده و ثقل هر دو جانب از سر اکثر محتاج بفصد باسلیقین از هر دو جانب میشوند و گویند که اگر رگ اکحل ظاهر نباشد فصد سر رو کشایند و خون بقدر قوت و طاقت اخراج نمایند مگر در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و استیلای یبس گرفتن خون بسیار ممنوع و مضر و باعث زیادتی ضعف و یبس و هلاکت است فصد صافن اولی از فصد قیفال است برای جذب ماده بسوی مکان بعید خصوصاً در زنان جهت آنکه اکثر ایشان را مشارکت رحم باشد و فصد صافن ادرار حیض بنماید و اگر خون کم و محتقن بدماغ باشد حجامت میان هر دو شانه بهتر از فصد است و مسیحی گوید که اگر این علت از سودا در سر تنها باشد فصد رگ پیشانی کنند و اگر از خلط سوداوی در جمیع بدن باشد فصد قیفال کشایند و مخفی نماند که در بعض مواضع اگر در ماده احتراقی پیش از فصد منضج ندهند ماده سودا بسبب کثرت یبوست

در فصد بر نمی آید و درین صورت بعد منضج فصد کنند و فصد در ابتدا برای تقلیل دم میکنند تا استعداد تنقیه با دویه حاره بهم رسد ایضاً مسهل بی منضج ممکن نیست و در حالت منضج اکثر سوزش بهم میرسد لهذا فصد اول ضرورست والا ادویه حاره باعث ازدیاد احتراق میگردد و چون در بعضی جا ماده عروق بی فصد اخراج نمی یابد و مسهل هر چند که قوی باشد کفایت نمیکند درین صورت برای دفع ماده عروق بعد مسهلات فصد ثانی میکنند و علاوه ازین گاهی از ادویه حاده مسهل گونه احتراق در خون بهم میرسد از فصد ثانی زائل میگردد و بعده اگر یبوست دماغ و کم خوابی بهم رسد از تبریدات و سعوطات زائل میشود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرقی که فصد آن کنند اگر سیاه برآید دلالت میکند برآنکه ماده محترقه انبساط و انتشار در بدن نموده با تمکن آن در دماغ و اگر احمر قانی یعنی سرخ خالص الحمرت باشد دلالت می نماید که ماده در عروق دماغ ست و در بدن منبسط نگشته درین حالت باید که فصد رگ پیشانی نمایند و در مقدار برآوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون مبلغی وافر ازان برآرند و اگر احمر قانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احمر ناصع باشد فی الفور بند کنند و شیخ میفرماید که اگر در فصد خون رقیق آید و دلائل دیگر بر غلبه دم دلالت نمایند باید که بزودی بند نکنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق بر می آید و بعد ازان غلیظ خصوصاً که فصد ضیق کشوده باشند ازین جهت واجب ست که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی محتبس نماند و شر و فساد نیفزاید و بعد از فصد مبردات و مرطبات مقوی قلب و دماغ و اغذیه بارده رطبه جید الکیموس چند روز تا یک هفته و زیاده ازان بخورانند و باز اگر محتاج بفصد گردد و قوت قوی باشد فصد اکحل نمایند و بعد ازان منضجات بدهند و در هر ماه استفراغ ماده بحبوب ایارجات باید و تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا هم ماده بتمامه برآید و هم قوت ساقط نگردد غرض که تنقیه سودا بکرات بلا ملالت باید کرد و اگر حصول صحت بطی باشد لیکن نه بادویه قوی الحرارت و الیبس که دران خوف احتراق ست و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج استفراغ بدان محتاج اند ماء الجبن ست و در میان مسهلات که هنوز دادن مسهل دیگر منظور بود مقویات معده باید داد لیکن آن مقوی با تلیین باشد و گرنه اعضاء در دفع قصور و بخل خواهند کرد چنانچه آمله مربی و هلیله مربی و اطریفلات و دواء المسک و غیره معمول ست و بعضی بادیان و گلقند میدهند و بعد فراغت از مسهلات مقویات قابضه مطلقاً مضائقه ندارد و اگر ضعف معده نبود و دران ماده موجب علت باشد قی از آبیکه دران ادویه منقیه جوشانیده باشند مناسب بود و بدانند که در سودائی که از احتراق خلطی حادث شود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز می باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز می باید و بجمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و این قاعده در جمیع امراض سودای که از احتراق اخلاط باشند یاد دارند و ایضاً در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن بمفرحات و مبدلات غافل نباشند زیرا که بقول شیخ مالیخولیا بدون شرکت قلب نمی باشد و دواء المسک با عرق گاوزبان و بادرنجبویه علاج فاضل ست و آنجا که سبب مرض احتباس درور معتاد از حیض یا بواسیر و غیره باشد ادرار آن کنند و از اصحاب مالیخولیا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج ست از شخصی که سودای او ساکن باشد و کسی که سودا دران متحرک بود علامتش آنست که سودا می او در قی و براز و بول و در جلد بهق و کلف و قروح و جرب و دوالی و داء الفیل و سیلان خون از مقعده مانند آن ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیر ست و اگر بعضی را بسبب یبس مزاج بعد اسهال و استفراغ تشنج عارض شود در آب نیم گرم نشانند و نان منقوع در جلاب و اندکی شراب بخورانند و آب ممزوج بنوشانند و پس ازان خواب کنند و بعده حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند مولف اقتباس گوید که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج باشد بتعدیل مزاج متوجه شوند بمبالغه و دوام ترطیب بخورانیدن اغذیه و اشربه و فواکه تری افزا و مفرحات بارده و معتدله همراه عرق شیر ساده و عرق کافور علوی خان و شراب بعض ممزوج آب شبینه درین باب اثری عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم بهوای سرد و تر و حذر نمودن از آنچه خشکی افزاید و درین علاج تعجیل نتوان کرد بلکه اصلاح همیشه و متصل بتدریج باید نمود و در فربه کردن بدن کوشند و همواره سر و کف پا و دست را بروغن بنفشه بادام و خشخاش و کدو و کاهو چرب دارند و همچنین ناف و خصیه را و اندکی ازان بهاد در بینی و گوش چکانند و همچنین شیر بز و خر و دختر ایضاً و دق الیه و دنبه تازه بکفه پا بستن و بعد یک ساعت بخوبی تجدید نمودن در شبانروزی ده دوازده بار و آما در مادی با وجود تدبیر مذکور تنقیه معتدله زود زود و مناسب خلط غالب بملینات بارده و مسهلات خفیف سریع الحرکة مانند ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی علوی خان باید کرد و می باید که وقت شب حب لاجورد خورانند لیکن افضل آنست که نخست فصد باسلیق کنند یا باسلیق از احتراق هر خلطی که باشد و بعد از انفراغ ماء الجبن و حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کنند بخمیره صندل

مفرح شیخ الرئیس و خمیرهٔ مروارید و خمیرهٔ ابریشم علوی خان همراه عرق سیب و زردک و عرق شیر مرکب و اما آنجا که ورم کبد و یا معده و یا رحم و یا باب الکبد و یا ماساریقا باشد
علاج آن اورام کافی بود مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره بیاید پس زوال مرض بتقویت اعضای رئیسه نمودن بتدبیر مناسب و بدانند که در
زوال همه انواع مالیخولیا جماع کردن خصوص با محبوب خوبصورت اثری عظیم دارد بنابر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات دخانی و کدر و سوخته
و مشغول شدن طبیعت بمرغوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکنند تا خشکی نیفزاید و با غیر مرغوب اصلا نکنند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن طعام
و شراب نکنند که شروع هضم اول باشد و بر خلو معده هرگز مرتکب این امر نشوند و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزا بغایت مفید است
بنابر صعود بخارات رطب بدماغ و همچنین مالش دست و پا و حرکت معتدل و پایها فرو آویخته نشستن جهت جذب ماده و در حمام آب بر سر غسل کردن و سر را آب سرد
فرو بردن و تا دیر در آن چشم گشاده داشتن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سر و سینه و کف دست و پا را سرد داشتن و کذا نرم و چرب و گرم داشتن
پشت و پس سر که منبت اعصاب است بمثل روغن بادام شیرین و خسته زردآلو و بستن حنای سبز با برگ گشنیز سبز بر کف دست و پای و اندکی تبارک سر گذاشتن
بسی مفید است چند اشخاص را دیدم که صعود بخارات از انگشت پای بدماغ ایشان می شد مالیخولیا گشته و از تنقیه و تعدیل هیچ فائده نشد و من گوشت
بچهٔ مرغ با هم به روغن ماده گاو پخته بنان خشکه چند روز متواتر صبح و شام خورانیدم و بجای آب گلاب کهنه و عرق گاوزبان ساده نوشانیدم و در مدت ده و هفته
صحت یافتند بخاصیت آن نه بطبیعت و از مجربات است شیخ و شارح قانون می نویسند که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج بارد و یابس باشد باید که تسخین
قلب بمفرحات گرم و دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس و مانند آن مشغول شوند و معالجه سر آنچه در باب رعونت و حمق مذکور شد و از مسخنات که
با تسخین و ترطیب باشد باید کرد و مالیخولیای قوی حادث از سوء مزاج ساذج عقب مرض حار دیگر عارض میشود و علاجش سهل بود حتی که آن بمطولات زائل
می گردد و اگر مرض حار هنوز باقی بود و این علامت موت است چنانچه سابق مذکور شد و از تدابیر منجحه در باب مالیخولیا نقل مریض از بلدی که در آن ساکن بود
و از صناعتی که کرده باشد و از آبی که معتاد شرب آن بود بسوی افضل این همه است مسیحی گوید که گاهی مالیخولیا عقب سرسام یا سهر طویل یا سیر در آفتاب یا ضربه
واقع بر سر یا اغذیه و ادویه حاره حریفه که بکثرت استعمال کنند حادث میشود و علاجش ترطیب سر است بمطولات مرطبه و استعمال سعوط بروغن بنفشه
و نیلوفر و تناول تخم خیارین و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر جرجانی گوید بسیار باشد که از پس بیماری های گرم نوع مالیخولیا پدید آید
و هر که اندر آن بیماری تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر صواب بجای آورده باشد آن مالیخولیا را قوتی و مددی نباشد نطول و ضماد و شموم رطب در آن کفایت
باشد طریق ماء الجبن که بفارسی آب پنیر گویند بدانکه در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال او ترطیب است
اگرچه منافع دیگر با مرض نیز دارد چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکماء متقدمین اطبا که ماء الجبن بهترین دواست برای امراض سوداوی و مفتح و جالی
و مسکن و منقی و مصلح اخلاط محترقه و مدر و بسهولت اسهال کند و در آن قوتی است که با وجود قلت مدت بعضو مقصود و مجاری و ساری گردد و سبب
و سوسنت ازلاق مواد و تلیین اخلاط حاده و تلیین مجاری و ارخای اعضا میکند و با وصف اسهال قوت انضاج هم دارد و فضلهٔ آن که در بدن باقی میماند
اذیت به بدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و با وصف اخراج مواد کثیف و محترق یبوست در بدن نمی آرد تا آنکه ترطیب میدهد و این
خواص در دیگر مسهلات نیست و هر قدر که ماء الجبن رقیق تر اسهال او بیشتر و هر قدر که ثخین تر ترطیب آن زیاده تر بالجمله نافع ترین مسهلات است و با وجود
اسهال غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و نحافت بدن و حرارت جگر و تفتیح سدد کبد و طحال و دفع یرقان و شقیقه
و ظلمت بصر و انصباب مواد بسوی چشم و پلک و حرقت بول و ضعف گرده و حصاة آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح حادثه و قوبا
بدن و آتشک و جرب و حکه و کلف و شری و ماشرا و جذام و داء الفیل مستعمل میشود و هرگاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک در آن داخل نکنند
بلکه ترشی نیز و بهترین ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بز است چرا که در دهنیت و مائیت و جبنیت معتدل است و در شیر ماده گاو دهنیت بسیار است
و در شیر میش جبنیت افزون تر و در شیر شتر و خر مائیت غالب تر است و بنابر ضرورت اگر شیر بز بهم نرسد از شیر گاو بسازند و گویند که ماء الجبن شیر گاو و اسپ ماده

بجهت مالیخولیای مراقی نافع است و ماء الجبن شیر بز برای محرورین صالح تر است و دومی تر ماء الجبن گاو از شیر خر باشد و ماء الجبن شیر شتر بجهت سده و استسقا و کلف مناسب است و بهترین فصل استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و باید که بگیرند بز جوان یکرنگ اگر سرخ باشد بهتر والا سیاه رنگ قلیل السواد صحیح البدن بی عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز همچنین هنگام استعمال ماء الجبن خوراک بز از عنب الثعلب سبز و شاهتره و کشنیز تازه و بادیان سبز و جو سبز و کاسنی و خرفه و بقولات بارده و برگ بیستان و کنار مقرر باید کرد و دانه او جو نیم کوفته و گاه گاهی برای تحلیل قدری بادیان در آن انداخته بدهند و احتیاط کنند که از زیادتی خورش و بسبب سوء هضم شیر او فاسد نگردد و گاه گاه بز را ریاضت و حرکت میداده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذای او شود و پس شیر تازه دوشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار یا چینی یا سفالین کرده بر آتش ملایم دو سه جوش دهند و در وقت جوشیدن شیر پهلوی آن ظرف را از پارچه یا اسفنج در آب تر کرده همی مالند تا مانع سوختن شیر باشد و در کمال جوش سکنجبین بسیار ترش یا سرکه انگوری یا آب لیمو یا آب غوره بقدر یک تولہ یا زیاده از آن اندازند و از چوب انجیر که سرش چهار پاره کرده باشند حرکت دهند که شیر بریده شود و پس ظرف را از آتش فرود آورده نیم گرم از پارچه صافی سه ته بگذرانند اگر آب کبود بر آید بهتر والا قدری نمک انداخته باز یک دو جوش دهند تا کف کند کفها دور کرده صاف نموده شربت نیلوفر یا هر چه مناسب شخص بود داخل نموده بنوشانند و اگر خواهند که دهنیت در ماء الجبن کمتر آید شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب سرد شود و دهنیه منجمد گردد و همراه آب کمتر آید و رازی گفته که شیر بریده را تا تمام شب بدارند و اگر هوا گرم باشد ظرف آن را در آب سرد گذارند و صبح صاف کرده بکار برند و از هفت تولہ شروع کنند و یک یک تولہ یا دو دو تولہ هر روز زیاده نموده تا یک نیم رطل رسانند و تا سه روز بر همین قدر دارند بعد از آن بدستور هر روز کم نمایند تا به مقدار روز اول رسد بعد سه روز ترک کنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا زیاده یا کم و همچنین کم و زیاده از یک نیم رطل موقوف برای طبیب است حسب شدت و خفت مرض و ضعف و قوت مریض بعمل آرند و گویند که ادنی شربت او هفتاد درم است و شربت متوسط یک رطل و اگر مزاج قوی باشد تا دو سه رطل نیز جائز داشته اند اما اگر ماء الجبن با ادویه مسهله ممزوج کرده دهند باید که کثیر المقدار ندهند بهر خوف افراط عمل مسهل و در روز هشتم و دهم و دوازدهم سفوف سودا یا لاجورد و غیره مخرج مواد سوداوی همراه ماء الجبن میداده باشند و در صورت کثرت ماده مغز فلوس ترنجبین شیر خشت همراه او در ایام مذکوره نیز افزوده میشود و یا بعد هر سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیه بدن بسفوف لاجورد یا حب آن نموده باشند و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد فراغ از ماء الجبن مسهل دهند و گاهی برای مفلسان صرف اهلیله سیاه سه ماشه نمک سیاه یک ماشه با ماء الجبن ساده میدهند و روز دوم مسهل مقویات قلب و دماغ و معده مثل آمله مربی و اهلیله مربی و اطریفلات و شیرجات و لعابات مناسبه دهند بالجمله اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع ماء الجبن تنقیه نمایند و لهذا از یک هفته ... و غیره بدهند و سفوف و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از مسهل ماء الجبن شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخرج سودا و حب افتیمون و غیره بدهند و اگر بسبب اتفاق پیش از شروع ماء الجبن تنقیه تمام نشد در میان یا تنقیه در اثنای ... چوب بگذرد از فارسی و حب ... همراه ماء الجبن خوردن نیز خیلی سودمند است استعمال ماء الجبن مناسب نماید در ایام مسطوره مسهل مغز فلوس شیر خشت و ترنجبین و غیره ادویه مناسبه با ماء الجبن بدهند بعد از آن سفوف و حب و شربت اگر حاجت باشد بکار برند و گاهی برای تسکین تنها شیر خشت و ترنجبین با ماء الجبن استعمال کرده میشود و اگر مزاج مقتضی باشد و تحلیل ... منظور بود و گلقند مالیده صاف نموده بدهند هر گاه جهت امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که سکنجبین افتیمونی یا شربت آن چهار تولہ داخل کنند و اگر مناسب دانند سفوف سودا دو مثقال هر روز با ماء الجبن میداده ... و اگر افتیمون و تمر هندی مساوی در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سوداوی عدیل نوشته و در امراض صفراوی سکنجبین بارد و معتدل داخل ماء الجبن باید کرد و جالینوس گوید که اگر ده درم حب القرطم کوفته بیخته در ماء الجبن آمیزند اسهال قوی آرد و آنجا که در بعضی امزجه حاره یا بسبه ماء الجبن برای تبرید و تسکین حرارت و هیجان اخلاط حاجت ... استعمال کنند اگر از اشربه و سفوفات و حبوب مذکوره بمریض بدهند باعث ضرر گردد و اگر صرف ماء الجبن همراه شربت نیلوفر و انار و خمیره مروارید و امثال آن از ادویه مسکنه و مقویه دهند مفید افتد و فوائد عظیمه مشاهده شود و هر گاه مقدار ماء الجبن زیاده گردد آن را دو سه حصه کنند و در دو سه دفعه بنوشند و میان هر دفعه فاصله کم از یک ساعت نباشد و بعضی فاصله نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد خوردن هر حصه مشی معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن صد قدم معین کرده اند و بعضی چهل قدم

ونان باید که نیم گرم بنوشند و بعد چهار یا پنج ساعت غذا بخورند و از غذا آش جو یا شوربا یا خشکه یا نان بروده و باشلّه و یخنی پا و مناسب بود و برنج را باید که در آب بشویند گندم یا بادیان ترکنند پس شسته بپزند تا سنده و لزوجیت بیارد و ذاگرتان در اثنای شربهای ماء الجبن نخورند بهتر باشد و بحسب ضرورت غیر از روز مسهل نان بروده که میده او دوک کرده باشند خمیری در تنور یا قرن پخته بشوربا تر کرده خوردن روا است و احسن آنکه روزیکه مسهل یا ماء الجبن دهند آن روز و یا یک روز پیش از آن غذای ملائم دهند و روز مسهل نخود آب البته باید داد و در ایام نوشیدن ماء الجبن اجتناب از لبنیات و مغلظات و منفخات و حلویات و حموضات شدید و از بقولات لازم دانند و احتراز از جماع و جمیع حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح مریض کوشند و برای تقویت و اصلاح مزاج مفرحات و یاقوتی های مناسبه آخر روز استعمال نمایند و چونکه در بعض امزجه بسبب رطوبت ضعف معده می آرد پس از تدبیر آن هم غافل نباشند باستعمال جوارشات مقوی معده مثل جوارش عنبر و آمله و مربای آمله و بلیله و اگر در میان استعمال ماء الجبن سرفه عارض شود سه پهر یا قوذا یا خمیره خشخاش بدهند و بدانند که اگر کسی را نزله و عوارض دیگر مانع مر بدین شیر از سرکه و غیره باشد پس از شیر مایه یا چسته یا قرطم مرتب سازند طریق ساختن ماء الجبن از شیر مایه اینست که شیر را بجوشانند اگر دو رطل شیر باشد شیر مایه نیم درم که کهنه نباشد در آن حل کنند و بعد از آن شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند و بگذارند که سرد شود پس در پارچه دو ته بیاویزند که تقاطر کند در ظرف چینی و مانند آن و بی آنکه باز بجوشانند یا نمک آمیزند بنوشند و این نوع ماء الجبن در تبرید و ترطیب نیز ابلغ است خاصةً اگر با شربت موافقه دهند در ابتدا طبع نرم میکند و بعد تمادی ایام تا مه صرف غذای بدن میشود و اسهال نمی آرد و فربه می سازد خصوص کسانی را که فاسد الدم باشند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای جید بدن فربه نشود و این طریق صاحب کامل ذکر کرده و قلانسی از ثابت بن قره نقل کرده که بعد حل کردن شیر مایه تازه بچه بز در دو رطل شیر بگذارند تا شیر بسته شود پس آنرا در طول و عرض از کارد قطع کنند و نمک سفید دو دانگ با یک سوده بر آن پاشند تا آب از آن جدا شود پس در کرباس آویزند و آب صاف او بگیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیزند و باز بر آتش نهند تا قریب بجوش زدن آید و حرکت همی دهند پس مکرر صاف کرده با هرچه مناسب حال بود بدهند و قول امین الدوله ابن تلمیذ قریب اینست و این بسبب امتزاج سکنجبین نزله را موافق نبود و طریق ساختن او از چسته اینست که چسته بز را از نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش دهند و قدری چسته را سائیده در شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن از کارد قطعه قطعه کنند و نمک اندازند و در صافی دو ته کرده جائی بیاویزند تا آب از وی بچکد بعد از آن صبح آن آب را بجوشانند و کف گرفته صاف نموده بخورند و طریق ساختن ماء الجبن از مغز قرطم آنست که بگیرند مغز حب قرطم دو اوقیه و نرم کوفته در دو رطل شیر بحالت جوش بیندازند و بچوب انجیر همی جنبانند تا شیر بریده شود پس فرود آورده بگذارند که سرد شود پس در پارچه دو ته انداخته بیاویزند آبی که بچکد در ظرف چینی بگیرند بعد از آن نمک قدری انداخته جوشانیده کف گرفته صاف نمایند و با دویه مناسبه بخورند و طریق دیگر معمول حکیم وارث علی خان صاحب برای احتراق شدید اینست که بگیرند بز یا گاو [illegible] دوازده روز تعلیف او بدستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش داده شب در ظرف نو گلی جغرات بندند و صبح آنرا در پارچه بسته بیاویزند و زیر آن ظرفی بدارند تا همه آب بچکد او و در ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته سکنجبین افتیمونی در آن حل کرده بنوشند و بدستور سفوف [illegible] دبکاهند و در ایام مسهل سفوفات مسهله و دیگر مسهلات مناسبه حسب حاجت درین آب داده باشند و ایضاً آب مذکور فقط یا با سکنجبین مسطور بر بدن مالیدن رافع سختی و کنگی جلد است که بعضی را از امراض جلدی سوداوی عارض میشود دستور ساختن انفحه یعنی پنیرمایه که در ماء الجبن بکار آید بطریقی که در بیاض والد ماجد غفر له مرقوم است بگیرند گوسفند یا بز که پنج شش روز از زائیدنش گذشته باشد و از شام بچه آنرا شیر ندهند صبح سرگاه بسبب خلو شکم بیقرار گردد و آن زمان شیر دهند بطوریکه آن بچه را از آغوش بگیرند و بعد از آن گردن نه دهند و ذبح نموده شیردان آنرا برآورده سرش از رشته محکم بسته در طشت گذارند و آب بسیار سرد بران ریزند چندانکه طشت لبریز شود پس یک دو گهری توقف کنند تا شیر بسته شود بعده از آب برآورده بر شیردان سوزن بسیار خلانیده بیاویزند تا همه آب از آن بچکد و خشک گردد پس با ورد در ماء الجبن بکار برند صفت سفوف سوداء که در امراض سوداوی همراه ماء الجبن معمول است سنای مکی افتیمون هر واحد یکدرم اسطوخودوس دو درم غاریقون نرم سفید اما چون منقول هلیله سیاه بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ چهار درم تربد سفید مجوف خراشیده پوست هلیله کابلی پوست بلیله زرد بسفایج فستقی ریوند چینی هر یک پنج درم سفوف سازند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال و آنجا که یبوست بسیار باشد بنفشه مغز بادام هر یک پنج درم داخل کنند و وزن بادرنجبویه و ریوند بکاهند

نوع دیگر نبات نفطی لاجورد مغسول هر واحد یک درم غاریقون سه درم بسفایج فستقی گاوزبان گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک پنج درم و گاهی تربد سه درم اضافه کرده میشود و کوفته بیخته دو مثقال بخورانند **صفت** سفوف لاجورد مستعمل با ماء الجبن برای دفع مواد سوداوی حجر ارمنی مغسول حجر لاجورد مغسول هلیله سیاه هر واحد دو ماشه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه افتیمون بسفایج هر یک هفت ماشه سنای مکی گل بنفشه هر واحد پنج ماشه تخم شاهتره شش ماشه تخم بادرنجبویه سه ماشه کوفته بیخته نبات سفید برابر همه آمیزند شربت یک مثقال **ایضا** لاجورد مغسول افتیمون پوست هلیله کابلی اسطوخودوس هلیله سیاه هر یک هفت و نیم ماشه نمک لاهوری یک نیم ماشه و گاهی لاجورد مغسول و غاریقون سفید هر یک دو جزو پوست هلیله زرد و سنای مکی و گل سرخ هر واحد یک جزو سفوف ساخته حسب مزاج داده میشود **صفت** سفوف سبعه که برای تنقیه بدن از سودا مجرب ست پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون هر یک ده درم بسفایج حب النیل سنای مکی هر یک ست درم تربد موصوف نصف مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از چهار درم تا چهار مثقال **صفت** سکنجبین افتیمونی به نسخه حکیم علوی خان نافع برای جمیع امراض سوداوی خصوصا مالیخولیا با ماء الجبن آشامیده شود گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه تخم کشوث پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس کمافیطوس از هر یک پنج درم غنچه گل سرخ نه درم سنای مکی چیده افتیمون هر یک ده درم انجیر زرد عناب هر یک بست دانه مویز منقی سپستان هر یک چهل دانه اجزای کوفتنی را کوفته تمامی ادویه را سوای افتیمون در یک رطل سرکه انگوری و سه رطل آب شیرین یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند آنگاه افتیمون در صره بسته داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود آورده کیسه افتیمون را دائم بدست بمالند تا تمام قوت آن با آب باز داده شود پس افشرده صاف کنند ادویه صاف شده شیرخشت خراسانی ترنجبین هر یک هفتاد و پنج درم شکر سپید یکصد و بست و پنج درم گلقند آفتابی بست پنج درم در آن حل کرده بجوشانند و کف آنرا گرفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملایم نهاده بقوام آورند پس سرد کرده در شیشه نگهدارند شربتی از ده مثقال تا پانزده مثقال با ماء الجبن و قوتش تا یکسال باقی می ماند **نوع دیگر** مختصر و مجرب النفع اسطوخودوس بادیان تخم شاهتره افتیمون بسفایج سنای مکی پوست هلیله کابلی هر یک ده درم انچه کوفتنی ست نیم کوفته در پنجاه درم سرکه بخیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آورند **صفت** شربت افتیمون نافع مالیخولیا و خفقان مستعمل همراه ماء الجبن و نیز موافق امزجه حاره افتیمون توله گل سرخ بنفشه گل گاوزبان گاوزبان گل نیلوفر فرنجمشک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک یک توله آلو بخارا بست و پنج عدد و اگر آلو نباشد عوض آن تمر هندی چهار توله انداز قند سفید سه چند بدستور شربت بسازند **نوع دیگر** نافع مالیخولیا مستعمل بی زحمت تدبیح و اگر بیخوابی مصاحب مالیخولیا بسیار باشد عوض سکنجبین افتیمونی همراه ماء الجبن شربت عناب آرند خرفه کاسنی گل بنفشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویه افتیمون سنای مکی مویز منقی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر هلیله سیاه پوست هلیله کابلی تربد موصوف هر یک سه درم تخم فرنجمشک دو درم شیرخشت ده درم قند سفید سه چند و اگر صفرا و حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب ده دانه زیاده کنند و اگر بلغمیت زیاده باشد انجیر زرد هفت عدد بادیان دو درم در نسخه شربت اضافه نمایند و بعد قوام ساختن شربت غاریقون سفید بقدر حاجت باریک سوده در شربت آمیزند و گاهی این شربت را بعد استعمال ماء الجبن با عرق هلیله مرکب داده میشود و بسیار مفید می افتد **صفت** شربت مفرح سودا که جهت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیه همراه ماء الجبن برای تلیین طبع استعمال کرده میشود و بعد تنقیه تنها نیز گاه گاهی در استعمال می آید و همواره معمول ست گاوزبان هفت درم و نیم گل بنفشه ربع کم دو درم گل سرخ یک درم و ربع برگ بادرنجبویه گل نیلوفر تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بسفایج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس برگ سنا هر یک دو نیم درم نبات سفید و گلاب هر یک پاو آثار شب ادویه را در آب خیسانیده صبح بطریق متعارف همراه نبات و گلاب بقوام آرند و عوض نبات اگر ترنجبین و شیرخشت داخل کنند در آن وقت در سائر خواص اقوی خواهد شد و در قرابادین معمولی وزن گاوزبان چهار درم و گل بنفشه یک نیم درم و گل سرخ دو نیم درم مسطور ست و عوض برگ فرنجمشک ابریشم خام باقی بدستور

علاج مالیخولیای دموی و صفراوی

فصد هفت اندام کنند و بصورت سیاهی رنگ خون مقدار وافر از آن برآرند بعد از آن فصد صافن نمایند و گاهی فصد صافن از هر دو پا بفاصله دو سه روز میگیرند و اخراج خون تا چهار تا نیم رطل از صافن معمول ست و بعد از فصد برای ترطیب و تقویت آمله مربای یک عدد شسته بورق نقره یک عدد پیچیده بخورانند و بالائش شیره مغز تخم کدو شیره تخم کاهو هر واحد یک توله

در گلاب چهار تولہ عرق شاہترہ یا دو سیر برآوردہ شربت انار شیرین یا نبات سفید دو تولہ داخل کردہ بنوشانند و دادن آملہ و ورق نقرہ با شیرہ تخم خرفہ مقشر و عناب و آلو بخارا و کشنیز
خشک و عرق کاسنی و کیوڑہ و گلاب عرق شاہترہ و شربت نیلوفر و تخم تر تیزک خشخاش پاشیدہ نیز معمول ست و مفرح بارد با شیرہ زرشک و آلو بخارا و شربت انار شیرین نیز نافع بود و بعضی
مریضان مفلس را بعد فصد نوشیدن شیر بز یا آب انار یا خاکشی سہ ماشہ یا اسپغول تنہا مفید میشود و روغن بنفشہ و روغن بادام و روغن کدو مدام تا رگ سر مالند و در بینی و گوش چکانند
و بہتر ست که جگر صندل و کافور گاہ گاہی بر جگر طلا کنند باید که در ابتدا معالجہ بشیرہ جات و لعابات تسکین نمایند و ہرگاہ احتراق و یبوست و تشنگی کم گردد نضج مادہ از منضج صفرا نمودہ مسہل
سوداوی یا مطبوخ الہلیلہ یا مطبوخ افتیمون تنقیہ کنند و اگر یبوست احتراق زیادہ باشد بعد ترطیب از ماء الجبن سادہ باید که اندکی منضجات و مسہلات دہند و الا منضجات
تحریک یابد کنند چنانچہ بعضی را از دادن منضج سوزش می افزود لہذا استاد مرحوم در صورت کثرت یبوست اول ماء الجبن سادہ دادہ بعدہ مسہل میدادند و بعد از مسہل
اگر تنقیہ بحب افتیمون کنند انسب بود و گاہی جہت تعدیل ادویہ حارہ و تسکین حرارت و تشنگی و حفظ امعاء از سحج و لو اسیر لعاب اسپغول در مسہل می افزایند و گاہی حب الملایہ
علوی خان یا حب بنفشہ عوض حب افتیمون میدہند و بعد از تنقیہ برای دفع یبوست و سوزش تبریدات بالعبہ اشربہ مرطبہ و سعوطات روغن کدو و غیرہ بعمل آرند و در مساکن
بارد رطبہ نزدیک آب یعنی در مکانی که دران حوض و نہر جاری باشد و یا از ان آب پاشیدہ باشند نشینند و خواب بسیار کنند و بہر تقویت و تعدیل خمیرہ صندل و مروارید
و ابریشم بارد و سفوف لولوی جالینوس و علوی خان و سفوف آملہ مرکب عرق شیر و غیرہ و ماء اللحم بارد و شراب الصالحین و شربت انار یا توت بارد که در قرابادین مسطور
شدہ بخورانند و سعوطات و ضمادات و نطول معمولی حسب حاجت بکار برند و اغذیہ و فواکہ مرطبہ خورانند و تعاہد حمام مرطب یا غسل با آب شیرین نمایند و شیر بر سر دوشند و نطول آب زن
مرطب کنند و روغنہای مرطبہ بر بدن و سر مالند و در بینی چکانند و بعد خروج از حمام و استراحت غذا دہند و ایضاً در صفراوی بعد تنقیہ استعمال ماء الجبن سادہ
و شیرہ ہا و ماء القرع معمول ست و باید که تبرید و ترطیب در مالیخولیای صفراوی زیادہ نمایند و بہترین تدابیر ترک ریاضات ست و اختیار سکون و تغریق راس بادہان مرطبہ
و تشلیل بنطولات مرطبہ از مغز تخم کدو و ہندوانہ و بنفشہ و نیلوفر با شیر زنان و بخلخلہ روغن بنفشہ و روغن بادام و آب کاہو و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور و سایر ادویہ
مرطبہ تا آنکه ترطیب دماغ و رطوبت در منخرین ظاہر گردد و اضمدہ و نطولات که بہر تعدیل بکار برند چیزی محلل مثل بابونہ و اکلیل دران داخل کنند زیرا که در استعمال ادویہ
بارد صرف بر دماغ خوف تغلیظ مواد ست لیکن درین حالت دوای مقوی دماغ چون برگ مورد و بہی و مانند آن نیز آمیزند که دوای محلل مضعف قوت ست و تکثیر محلل نیز
منع ست بنابر تحلیل لطیف و بقای کثیف بلکه محلل بمقداری باشد که لطیف را تحلیل نہد و باقی را کیفیت نگرداند مانند آنکه ترکیب نمایند ضماد را از نیلوفر و بنفشہ و برگ خرفہ و برگ
کاہو و کدوی تازہ از ہر واحد یک نیم جزو بابونہ و اکلیل الملک شبت جملہ از ہر یکی نیم جزو بروغن بنفشہ یا بروغن گل ممزوج نمایند و پیش از تنقیہ استعمال ضمادات
تو ہم جائز نیست و گلاب و آب بید و آب بنفشہ و آب نیلوفر باندکی آب بابونہ یا روغن او بکار برند و اگر بعد دو سہ روز آب کاہو و روغن گل آمیختہ بر سر نہند جائز باشد
آنجا که مزاج گرم بغایت باشد و روغن بنفشہ بروغن گل آمیختہ نافع بود و اگر بعد مسہلات ضرورت تنقیہ بینند ماء الجبن با سفوف سودا استعمال کنند و اگر یبوست مفرط بود و خواب
نیابد و بدن مریض خشک و لاغر و مادہ کمتر باشد و غلبہ خون نیز محسوس نشود تبرید و بہ فصد و مسہل و اندازند و مستفرغات قوی و ایارجات کبار جائز نبود که دران خوف
جنون و مانیا ست و ہمگی در ترطیب ان و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب کوشند و درین حالت انفع ماء الجبن سادہ و ترکیبات شیر بتجربہ پیوستہ چنانچہ شیر بز نیم پاو
نبات سفید یک تولہ خاکشی ہفت ماشہ وقت صبح و ماء القرع نیم کبد و نبات دو تولہ تخم ریحان پنج ماشہ وقت شام نوشیدن نیز مجرب ست که سعوط روغن لبوب سبعہ خوردن
لعوق خشخاش معمولی درین باب مجرب ست و از اغذیہ شوربای گوشت حلوان و چوزہ مرغ و ماکیان فربہ با اسفاناخ و کدو و روغن بادام پختہ و ماء الشعیر فالودہ با روغن بادام
و شکر آمیختہ و دوغ گاو و ماہی بلند رنگترہ و شیر برنج و خشکہ کیلانی با سر شیر یا جغرات گاو و مربای سیب و ترنج و کدو و اناناس و قلیہ شلغمی و زردکی و چقندری و از فواکہ تربز و خربزہ
و خیار و انار و انگور شیرین و بہ و سیب و امرود و شہتوت و کشمش و بادام و توت بیدانہ و اناناس و شریفہ درین مرض مناسب ست و خشکہ کیوڑہ پاشیدہ در شبنم گذاشتہ صبح نہار خوردن اثر عظیم دارد

ذکر بعض تراکیب مفید مالیخولیای دموی و صفراوی از مطب اساتذہ کرام

چنانچہ در فصل صیف و مواد صفراوی و سوداوی مرکب این مسہل بدہند بعد انہ سہ ماشہ عناب پنج دانہ گل بنفشہ گل نیلوفر ہر یک پنج ماشہ تخم خیارین کوفتہ تخم کاسنی
کوفتہ شاہترہ ہر یک شش ماشہ عنب الثعلب گاو زبان بادرنجبویہ کشنیز خشک افتیمون بصرہ بستہ ہر یک چہار ماشہ اسطوخودوس سہ ماشہ آلو بخارا دہ دانہ تمر ہندی سہ تولہ

در آب کاسنی سبز مروق و آب شاهترهٔ سبز مروق هر یک پاؤ آثار گلاب نیم پاؤ شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند ایضاً اگر با صداع و وحشت باشد اول تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب خیارین آب تمر هندی سه توله آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک هفت توله گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاؤ آثار بگیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد سر دو صافن خون بقدر پاؤ سیر در یک روز بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیرهٔ عناب عرقیات خمیرهٔ صندل یک توله حل کرده بدهند غذا خشکه باشوربا دهند و بعد ده روز که ماده و سهر قرار گیرد فصد سر رو بکشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب هلیلهٔ مربی یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یکپاس از غذا خورانند صبح نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه خمیرهٔ بنفشه سه توله بدهند دوم روز شاهتره افزایند روز هشتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس اسطوخودوس هر یک چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج هلیلهٔ زرد هر یک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیرهٔ بنفشه داخل کرده دهند و بعد سه چهار روز بر و زن سنای مکی شش ماشه افتیمون بصره بسته هفت ماشه نقوع و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین عرقیات شربت بنفشه اسپغول مسلم شش پاشیده بعد دو مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدرقهٔ مسهل بدون مغز فلوس و روغن بادام داده و تا سه و زیاده روز در میان تبرید نموده تنقیه تمام و باز تبرید و یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیرهٔ مغز تخم کدو و خیارین و خرفه وغیره به تبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ مغز تخم تربوز چهار دام سوده در شیرهٔ نبات مقوم نیم پاؤ خورانند **ایضاً** اول تبرید شیرهٔ مغز تخم تربوز عرق شاهتره شربت نیلوفر اسپغول با لعاب آن بدهند بعده فصد باسلیق و آخر روز تبرید بدستور بعد از آن در منضج صفر تخم خیارین افزوده بدهند بعده چرائته افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس ترنجبین شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیرهٔ مغز تخم هندوانه آب آلو بخارا عرق شاهتره خمیرهٔ صندل اسپغول پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو وغیره بعمل آرند و دواء المسک بارد با شیرهٔ تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند **ایضاً** بصورت حدت ماده و ضرورت ترطیب و تنقیه بعد از فصد و تبریدات ماء الجبن با سفوف سودا و سکنجبین افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد بخورانند و یا ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند و اگر سفوف حرارت کند بقدر دو سه شب دهند و برای تقویت قلب وقت شام زهر مهرهٔ خطائی یک ماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یک توله آمیخته همراه عرق کیوڑه گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده فرنجمشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماء الجبن بیک نیم پاؤ و یا نیم آثار برسد دو دو توله کم نمایند **ایضاً** اگر با خفقان و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل باین طریق مستعمل ست که روز پانزدهم از شروع ماء الجبن نیلوفر بنفشه عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه برگ سنای مکی یک توله در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد مکرر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند و روز دوم تبرید از لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله تودری چهار ماشه در ماء الجبن بدهند باز یک مسهل داده در مسهل سوم حب لاجورد دهند

ولبعد فراغ از مسهلها خمیرهٔ گاوزبان ومفرح بزرشکی استعمال کنانند ایضاً هرگاه در ماء الجبن بسبب بریدن شیر از آب لیمو یا سرکه ریزش نزله بطور رسد لقوع ادویهٔ نزله همراه
ماء الجبن کنند واگر ماء الجبن تحریک نزله زیاده کند وسرفه وتپ پیدا شود وموهم تحمی دق گردد درین صورت ماء الجبن موقوف نموده قرص طباشیر ملین کوفته در شربت بنفشه
سرشته همراه شیرهٔ خیارین شیرهٔ خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت بزوری خاکشی پاشیده صبح خورانند ویا قوق لعاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

ذکر ادویهٔ مفرده ومرکبه نافع این نوع مالیخولیا

شرب افتیمون بشیر تازه وشکر وکذا لعاب اسپغول پنج درم در آب بر آورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده وکذا سنای مکی در اخلاط محترقه وکذا خوردن
هلیلهٔ سیاه پنج درم یک درم حجر ارمنی مغسول وربع درم سقمونیا همراه ماء الجبن وکذا شیر بز ایش بشکر ونان گندم سفید وکذا خوردن دم الاخوین هر روز
نیم مثقال وکذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر وکذا خوردن غنچهٔ انار شیرین بشربت سیب وکذا آمله وکذا کتیرا وکذا نوشیدن عرق نیلوفر بشکر ویا شربت آن
بماء الشعیر ویا شربت بنفشه بماء الشعیر ویا گلاب بشکر وسعوط روغن بنفشه ویا روغن اکارع در حمام وشم گل نیلوفر وگل بنفشه وگل سرخ ونطول مطبوخ گل بنفشه در
حمام ویا آب حی العالم گرم کرده در حمام وغسل سر بلعاب اسپغول در حمام وغذا کدو خوب پخته بروغن بادام وملوخیا بروغن مذکور وکاسنی یا کاهو خام وپخته بروغن
بادام ولحم برهٔ شیر خواره ولحم حملان رضیع وسرطان نهری وتنقل به نیشکر نزد احساس سوزش مرهٔ سوداء هر واحد مفید جوارش طباشیر مقوی معده مانع
صعود ابخرهٔ صفراوی از معده بدماغ ونافع از برای مالیخولیا ودوار وسدر حادث از سوء مزاج صفراوی معده گل سرخ آمله منقی طباشیر صندل سفید کشنیز
خشک هریک ده درم حب الآس پوست ترنج سماق منقی مصطکی هریک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال رب به سه وزن ادویه با عرق گاوزبان وعرق
کیوڑه بقوام آرند حب هلیله از حکیم علوی خان مجرب برای مالیخولیای حادث از سودای صفراوی پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله
آمله منقی هریک دو دانگ سنای مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا هریک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بمویز منقی بسرشته حبها
ساخته با عرق گاوزبان نیم گرم که دران جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند جمله یک شربت است در هفته یک مرتبه این حبوب را استعمال نمایند تا زمانی
که مالیخولیا زائل شود ودر نسخهٔ دیگر که اهم در اخراج سوداء ومرهٔ صفرا مجرب وبیغایله است وزن سنای مکی دو دانگ است وسقمونیای مشوی یک دانگ عوض
لاجورد وافتیمون وغاریقون وکتیرا وگاهی از برای تقویت اسهال مرهٔ سوداء لاجورد وحب النیل هریک یک دانگ اضافه کرده حبها بورق نقره پیچیده با آب
نیم گرم داده میشد خمیرهٔ ابریشم از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید وتقویت دل ودماغ ومعده کند طباشیر بهمنین کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته
کهربا گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض هریک دو درم یاقوت چهار دانگ برگ گاوزبان ده درم عصارهٔ زرشک پنج درم صندل سفید سه درم شیر آمله پانزده درم
ورق نقره سه دانگ طلای محلول عنبر اشهب کافور هریک دو دانگ مشک نیم دانگ آب سیب آب انار شیرین هریک سی مثقال گلاب بید مشک عرق گاوزبان
هریک پنجاه درم قند سفید دو آثار بدستور خمیره مرتب سازند دواء المسک بارد مقوی اعضای رئیسه موافق محرورین نافع هیمان ورافع خبث نفس ووسواس وخفقان
حار ومزیل مالیخولیا که از احتراق خون وصفرا باشد مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق مغسول طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر زرشک منقی گل گاوزبان
ابریشم مقرض هریک پنج مثقال گل ارمنی مغسول فوفل دکھنی هریک مثقال گل نیلوفر دو مثقال مشک یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا ورق نقره
هر واحد یک مثقال نبات سفید دو چند آن آب سیب شیرین نود مثقال آب انار شیرین نود مثقال عرق بید مشک گلاب هریک پنجاه مثقال جواهر را بر سنگ سماق
با گلاب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته وآبها وعرقها ونبات را بقوام آورده مرتب سازند وحکیم مومن گفته که من دو مثقال یاقوت رمانی درین دواء المسک

داخل کردم و اثرش بسیار یافتم و اگر خواسته باشند که مشک داخل نکنند و بر عنبر اکتفا کنند حکیم علوی خان می‌نویسند که درین صورت آنرا دواء المسک نتوان گفت بلکه مناسب
آنست که آنرا دواء العنبر نامند روغن لبوب سبعه که صداع حاره و یابس و سرسام سوداوی و سهر را نیز مفید است منوم مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش مغز بادام شیرین کنجد
مقشر مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ برابر گرفته مثل روغن بادام روغن برآرند و بالش و سعوط نیم درم استعمال نمایند عرق شیر معمول حکیم محمد ارشد علیخان مرطب ان نافع
مالیخولیا و خفقان و بانکاشی مدبر رافع تپ دق است شیر بز آب گزر آب نیشکر هر یک پنج آثار گرفته عرق کشند و گاهی آب به شیرین آب ناشپاتی عرق گاوزبان عرق نیلوفر
عرق بید مشک گلاب آب سیب هر واحد یک آثار عنبر اشهب سه ماشه برای تقویت دل و معده اضافه کرده شود بجای شیر بز شیر گاو بوزن سه آثار و آب زردک آب
نیشکر هر یک پنج آثار گرفته شود لعوق خشخاش نافع اقسام مالیخولیا و جنون و منوم پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته عناب هر یک پنجاه عدد در آب یک شبانه روز خیسانیده
بجوشانند تا نصف آب بماند مالیده صاف نموده شکر سفید یک من اضافه کرده بقوام آرند بعده نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز بادام مغز تخم کدو شیرین هر یک پنج درم اضافه نموده
بقوام آرند خوراک پنج مثقال ماء اللحم بارد برای مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا یا بسبب سیر در آفتاب یا از خوردن اغذیه و ادویه حاره بهم رسد و تپ دق را نافع است
گوشت بزغاله گوشت بره جوان گوشت بیش ششماهه کله پاچه بره یا بزغاله جوان گوشت بچه مرغ از استخوان و چربی جدا کرده ورق نموده از هر یک بقدر یک رطل در دیگ نقره
یا مس تازه قلعی داخل کرده طباشیر صندل سفید کشنیز خشک گل سرخ دانه هیل هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بران پاشیده بآتش ملایم کباب نیم پخت نمایند بعد از ان در گلاب
عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق سیوتی عرق صندل عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده هر یک یک سیر آب خالص بقدر ضرور عرق کشند هشت آثار
پس در ان سیب امرود بهی شیرین زعرور که و تر ریزه ریزه کرده آب انار شیرین برگ خرفه اسفاناخ گل نیلوفر کاهو برگ بید یا گل آن گل سرخ باقلای تر گاوزبان گل گاوزبان
هر یک نیم رطل تخم خشخاش بهمن سرخ بهمن سفید هر یک دو تولہ تودری سرخ تودری سفید هر یک یک تولہ داخل کرده و آب یا عرقهای مناسب بقدر احتیاج اضافه نموده بقدر هفت آثار عرق
کشند و عنبر اشهب بقدر یک درم در ریخچه بندند و اگر حاجت باشد کافور و طباشیر نیز در مرتبه دوم افزایند مطبوخ تالیف حکیم علی جهت اخراج سودای سوداوی و سودای
صفراوی و سودای دموی بهتر از مطبوخ افتیمون است و بی اذیت بود سنای مکی چهار مثقال بنفشه شاهتره هر یک سه مثقال بجوشانند چون بجوش آید تمر هندی آلو بخارا
هر یک پنج مثقال افتیمون چهار مثقال داخل کرده پس شیر خشت خمیره بنفشه هر یک پانزده مثقال فرو ده صاف کرده بیاشامند و اگر بعد از نضج ماده بیاشامند بهتر باشد
و اگر شیر خشت نباشد بدل آن ده مثقال فلوس خیار شنبر داخل کنند مفرح از برای اصحاب مالیخولیا مجرب النفع تالیف علوی خان یاقوت رمانی مروارید ناسفته لاجورد
مغسول هر واحد شش ماشه ابریشم مقرض گل گاوزبان بهمنین طباشیر هر واحد دو تولہ تخم خرفه مقشر چهار تولہ مغز تخم خیارین سه تولہ عنبر اشهب سه ماشه ورق طلا و نقره هر واحد دو ماشه
نبات سی تولہ شربت فواکه سی تولہ شربت عرق بید مشک عرق گاوزبان هر واحد پاو سیر بدستور مرتب سازند خوراک نیم درم مفرح بارد در نهایت نفع است از برای ضعف قلب خفقان
و وسواس و مالیخولیا که حادث از سودای سوخته و از صفرا و خون سوخته بود مجرب حکیم میر علی نقی است یاقوت سرخ مروارید کهربا صندل سفید کشنیز خشک هر یک دو درم طباشیر
بهمن سفید گل سرخ گل گاوزبان هر یک چهار درم بهمن سرخ ورق طلا ورق نقره پوست بیرون پسته هر یک یک درم تخم خرفه مقشر هشت درم زرشک منقی دوازده درم گل ارمنی مغسول
یک نیم درم عنبر اشهب ابریشم مقرض هر یک یک درم شربت ترنج قند سفید بقدر حاجت بدستور معروف مرتب سازند مفرح زمردی بارد جهت [illegible] گرم و دیگر امراض حاره و منع بخار سوداوی
و تعدیل مزاج جگر و تقویت اعضای رئیسه بغایت مفید است مشک کافور هر یک نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ گل نیلوفر زمرد سبز ورق نقره
هر یک دو مثقال مغز تخم هندوانه مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین گل مختوم یا گل داغستانی ابریشم مقرض بهمن سفید سرخ پوست ترنج گل گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر سفید هر یک
پنج مثقال آمله بگلاب پرورده تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم کشنیز مقشر هر یک بست مثقال ادویه مایه کردنی را صلایه کرده و کوفتنی را کوفته بیخته با شیر ترنجبین و شیر خشت و شربت

سیب شیرین و امثال آن چهار عدد مثقال بسر شده و بعضی امزجه عنبر اشهب وزن سابق یک مثقال زیاده نموده و ورق طلا دو مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی ... اگر ضعف شدید نباشد در ماده صفراوی تنقیه سرخ هر یک چهار مثقال اضافه کرده باستعمال آمده بسیار مفید افتاده اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد هفت اندام بطبیخ افتیمون و حب اصطمخیقون معتدل و بچیزیکه استفراغ صفرای محترق کند باید کرد و در ترطیب افزایش نمایند و از سکنجبین بکاهند با وجود آنکه از بابونه و آنچه در قوت آن باشد در استعمال نطولات لابد است و استعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعض قدما در مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند و یا هر روز آب مطبوخ افتیمون سه اوقیه یا ده قیراط عصاره افسنتین در آب حل کرده تجرع کنند و ایضاً ستوده اند که هر شب سرکه کهنه سیاه سرکه عنصل بنوشند و من خوف ضرر سرکه درین مرض میکنم مگر آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه و حارست پس سرکه نافع ترین اشیا بود و خصوصاً عنصلی و سکنجبین مرتب بسرکه عنصلی و همچنین سرکه که اندران جعده یا زراوند داخل کرده باشند و ایضاً سرکه نفع میکند چون مرض بمشارکت طحال بود و ماده دران باشد و باید خوشبو کنند بشمیدن ترکیبات معتدله که دران کافور و مشک افتد یا روغن بنفشه بسیار که بوی او غالب بر بوی کافور و مشک باشد و سائر خوشبوهای بارد رطب خصوصاً نیلوفر صاحب کامل گوید که اگر این مرض از قبل دماغ حادث شود و صاحب آن را خواب نیاید و کثیر الهذیان و هیمان و عبث باشد و قرار نگیرد این دلیل ست بر آنکه مرض او از صفرای محترقه است و آن را جنون گویند پس میباید که از مریض متعرض نشوند بچیزی از علاجات و استفراغات نه بفصد و نه باسهال که این در خلط حدت بیفزاید و مریض را هیمان و هذیان زیاده گردد و لیکن باید که بتدبیر خواب آوری پردازند از ادویه و اغذیه و این چنان باشد که ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش یا با شربت خشخاش بدهند و بعد سه ساعت از ان شربت بنفشه و شربت خشخاش بنوشانند و با بیچه حملان و مزغاله بکد و اسفاناخ و قطف و کاهو و بقله الحمقا و کدوی پخته و ماهی ماربی و صخوری و تیهو و زرده بیضه نیم برشت و مغز بادام و خیار و هندوانه غذا سازند و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و نیشکر و موز و سیب شیرین پخته و سائر فواکه پخته سهل الانحدار از موضع او بخورانند و از تمامی اغذیه مولد سودا مثل نان بسیار سبوس دار و عدس و کرنب و لحم بقر و مانند آن اجتناب کنند و ایضاً از جمیع مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و چیزیکه از عسل سازند و از اشیای حریفه مثل خردل و حرف و سرکه و آبکامه و پنیر کهنه و مانند آن احتراز نمایند و بر سر مریض نطول مرطب منوم ریزند مثلاً بگیرند خشخاش سفید مع پوست کوفته و جو مقشر کوفته و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعه نمد دران تر کرده باندک روغن بنفشه و روغن کدو و روغن نیلوفر در حمام معتدل الحرارة تکمید سر نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و باندک روغن بنفشه آمیخته دران پنبه تر کرده بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر در بینی چکانند و مسکن مریض جای روشن غیر تاریک باشد و تا آمدن خواب دائم این تدبیر بعمل آرند و چون خواب تام آید درین هنگام باید که تنقیه بدن او بادویه مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افسنتین و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر بتدبیر مرطب با غذیه مرتبه مذکوره نمایند بعد از ان اعاده دوای مسهل کنند و اگر ازین حرارت اندک قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و ترطیب بدن او کنند و اگر ازین حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر بشربت خشخاش نوشانند و سکنجبین و جلاب دهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه منضج خلط سودا وی مع ایارج فیقرا یا شحم حنظل یا اندکی سقمونیا کنند و تعاهد بشوربای معمول از خروس پیر بشبت و نمک و بسفائج کوفته و مغز قرطم نمایند ایضاً ممدوح الیه مینویسد که اگر این مرض از بخارات متصاعد بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس میباید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد دموی بود و از فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت و بحسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه برآید استکثار در اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آن را این مرض

از احتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند و در اول روز غذا زیرباج جوزهٔ مرغ یا اسفیدباج آن بکدو یا اسفاناخ یا قطف خورانند و انار شیرین و نیشکر دهند و در روز دوم مزورات مذکورهٔ سابق و ماء الشعیر مع ثفل آن بشربت خشخاش و مانند آن بدهند و اگر خلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مرهٔ صفرا باشد باید که تنقیهٔ بدن بادویه مسهلهٔ اخلاط صفراوی نمایند بعد تدبیر علیل بتدبیر مرطب که سابق مذکور شد تا این خلط رطب گردد و فساد او کم شود و ایضا بدوای مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و آن دوا اسهال صفرا کند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته و تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا بست عدد و هلیله و آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره هر واحد هفت درم افسنتین رومی و گل سرخ هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سقمونیا باریک کوفته بیخته بران انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر ازین مطبوخ اسهال نشود این حب هند ایارج فیقرا و پوست هلیله زرد هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ سقمونیا یک دانگ کوفته بیخته با آب حبها سازند و این یک شربت تام ست بعد ازان نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتر و الا تا یک هفته راحت دهند و بتدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحرارة داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در آبزن که اندران بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو پخته باشند داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه مضروب بآب بر بدن و سر بمالند بعد ازان آب مذکور نیم گرم بران بریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در آب سرد بنشانند تا رطوبت روغن و آب نیم گرم بر بدن باقی ماند بعده پارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد ازان تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود بقدری که مریض متحمل زیادتی آن نباشد و کمیت خلط آنرا واجب کند و ایضا واجب است که در سائر ادویه مسهله وغیره این عمل نمایند یعنی تقدیم دوای ضعیف نمایند بعد ازان آنچه قوی تر ازان باشد و پس ازان آنچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دوای قوی دفعةً از ابتدای امر ندهند و همین طریق در تدبیر کسی که مرض او از غلبهٔ صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویهٔ حارهٔ حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاده کنند نجیب الدین گوید که اگر سببش سودا از احتراق صفرا باشد او لا اشربهٔ باردهٔ رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بماء الجبن و شربت خشخاش دهند و تغریق راس بروغن کدو و بنفشه و بادام شیرین کنند و شیر بسیار بر سر ریزند و از سهر و جوع و تعب و حدت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت استحمام بآب شیرین و غسل سر بمطبوخ برگ بید و خطمی و بنفشه نمایند و صرف عنایت بتبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و معظم امر درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت ست و تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و باین حب بنفشه بگیرند بنفشه دو درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی در سیب یک نیم دانگ رب السوس نیم درم حبها سازند و چون تربد سفید زرین باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل روغن بادام میکند و همچنین سقمونیا اگر تا بعد بیا بروغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصةً اگر در حبوب بارده استعمال کنند گیلانی از مجوسی و ابو منصور و نجیب نقل کرده که در مالیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا بفصد اکحل یا باسلیق کنند اگر خون احمر ناصع برآید آن دلالت بر وجود بادهٔ در عروق دماغ کند درین هنگام بند کنند و اخراج خون از رگ پیشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و با آب انار میخوش نوشانند و بنان سمید بحکم التماس و شوربای لحوم جوزهٔ مرغ و جدی و حملان بکدو و کاهو و اسفاناخ و سرمق پخته غذا سازند و بنفشهٔ تازه و نیلوفر بویانند و چند روز راحت دهند و اگر حرکت خون نیز باشد فصد صافن کشایند و نصو اگر سببش احتباس حیض باشد و بعد یک دو روز از فصد اگر طبیعت محتبس باشد حقنهٔ لین که دران اندک حدت بود معمول از نیلوفر و بنفشه و بزر کتان و حلبه و خطمی و سبوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر در و مغز بنفشه آمیخته استعمال کنند و هرگاه نضج یابد دهند مسهل از مطبوخ افتیمون مقوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بگیرند غاریقون ثلثه دو درم صبر سقوطری نیم درم ... ثلثه درم خربق سیاه نیم دانگ حجر ارمنی مغسول سه درم و حب ساخته قبل مطبوخ بخورانند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قدما خربق تنها مکاهنه دو یکاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند و چون اراده کنند که عمل او بیشتر گردد بار یک نسازند و الا باریک بسایند و اگر خوف

ضرر خربق باشد بدل آن حجر ارمنی کنند و بعد اسهال با اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و شوربای پاچه حملان که دران اسفاناخ و کدو داخل کرده باشند غذا سازند و برای آوردن خواب نطول که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و شیر بر سر دوشند و از ادهان بارده سعوط کنند و باید که توسیع اغذیه برای ایشان نمایند و اغذیه فاضل الکیموس مرطب بسیار باید مثل شوربای بچه مرغ رطب و بره شیرخواره و رقبه حملان و پاچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور و زیرباجات شیرین بگوشت ماکیان و تذرو و لحوم حملان و حریره مرتب از گندم مقشر و آب پاچه و هنگام غلبه حرارت بماء الشعیر و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و از بقولات برای ایشان کاهو و سرمق و کدو و باذنجبویه و بقلة یمانیه و مانند آن مع بادرنجبویه مطبوخ بماش و روغن بادام مناسب و ماهی کوچک برای ایشان غذای جید است و هنگام انحطاط مرض اگر در هضم ایشان قصور نباشد و معده آنرا احتمال نماید دماغ بره و مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب بشکر سفید و خشخاش و سمید و زرده بیضه و فالوذجات بروغن بادام و شکر برای ایشان نیکوست و از بقول بادرنجبویه و فرنجمشک و بادروج و نمام و از فواکه انجیر و مویز سفید و بادام و کشمش خوب است و اکثر اصحاب این مرض را البان نافع بود مگر در مالیخولیای مراقی پس اگر حاجت بمسهل دیگر افتد بعد شرب مطبوخ افتیمون باید که حب اسطوخودوس یا حب اصطمخیقون مسهل سودا خورانند و در بعض اوقات این معجون نجاح دهند هلیله سیاه و هلیله آمله منقی هر واحد ده درم بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون و تربد هر واحد پنج درم کوفته بیخته بالعسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار درم تا چهار مثقال و اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کند دران غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا بقدر حاجت کوفته بیخته داخل کنند و یک مثقال معجون نجاح اضافه نمایند بعد از انکه قبل او چند روز نخود آب بخورند بعده روز سوم بعد نضج این شربت تناول کنند و گاه بر وجه دیگر می خورانند یعنی نیم دانگ سقمونیا در آب گرم حل کنند و دران هفت درم معجون نجاح داخل کرده بیاشامند و در سائر ایام سه درم تنها بخورند و قبل او حب شبیار بخورند و ایضاً در هر هفته اطریفل صغیر سه درم افتیمون دو درم ایارج فیقرا یک درم سرشته بخورند و این یک شربت است و غاریقون و نمک نفطی هر واحد نیم درم با پنج درم ایارج سرشته حبها سازند و واجب است بر ایشان اجتناب از نمک سود و نمک بسیار و باذنجان و کرنب و عدس و باقلا و گوشت کل شکار خاصة گوشت گوسپند کهنه و جمیع اشیای مالحه و حریفه حاده و حامضه و عفصه بلکه طعام ایشان چرب و شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذ می باید و شراب رقیق مائی بسیار ایشان را نفع کند و خاصةً چون دران اندک گاوزبان بخیسانند و چیزی بالغ تر در ترطیب مزاج از شراب ممزوج بآب بسیار نیست و باید که در فربه کردن ابدان ایشان مبالغه کنند و آنچه بدن را بقوت فربه کند استنقاع در آب گرم است چون طعام در انهضام شروع کند و باید که عقب خوردن غذا خواب کنند و بعد این تدابیر تنقیه سودا بفصد یا مسهل هر کدام از ینها که اصوب باشد بعمل آرند و از درازی مرض ملول نشوند چه ماده سوداوی عسر القبول برای اجابت است ایضاً او گوید که علاج مالیخولیا کائن از سودا حادث از صفرای محترقه در بدن اینست که اولاً ترطیب بدن باستحمام و آبزن و اغذیه مرطبه و تمریخ بدن بآب مضروب بروغن بنفشه کنند و بر سر روغن گل نهند و آشجو بشربت خشخاش که روغن بادام بران چکانیده باشند یا ماء الشعیر که خشخاش کوفته دران پخته باشند بدهند و بعد سه ساعت از ماء الشعیر شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت آلو اگر اراده تلیین طبیعت باشد بنوشانند و غذا با پاچه چوزه ماکیان سفید و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسازند و آبهای بارد رطب بر سر ریزند و مسکن مریض در خانه روشن و واسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون ادنی حرکت شدید باشد قدری از ان برآرند بعده بترطیب و تنویم اعاده نمایند بدانچه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود اسهال صفرا مثل این مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد بست درم باقی اجزای آن مع نسخه صعب در قول صاحب کامل گذشت و یا معجون نجاح مقوی بسقمونیا و اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا دهند و ادویه قویه و ایارجات کبار نباید داد که آن در حرارت بیفزایند و مؤدی بجنون گردد پس اگر باین استفراغ و استراحت در یک هفته حال بصلاح گراید تدابیر مرطبه از اغذیه و اشربه و استحمام بآب شیرین معتدل و ریختن آبهای شیرین مطبوخ دران حشائش رطبه بعمل آرند و بر بدن روغن بنفشه بآب برهم زده در حمام بمالند و بعد از ان امر باستفراغ بدوای قوی از اول بمقدار قوت مریض و کمیت خلط نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد پرهیز کنانند و ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی و اندک نمک هندی و افتیمون و شکر دهند و اگر ضعف مفرط باشد ماء الجبن تنها بدهند و بعد تنقیه تبدیل مزاج باین دواء ممسک بارد کنند کهربا و بسد و کشنیز خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و ابریشم محرق و مروارید ناسفته هر واحد یک جزء مشک نیم جزء زعفران ربع جزء پوست سیب شیرین سه جزء کوفته بیخته بسه چند آن نبات سفید

صفت معجون نجاح

نسخه دواء ممسک بارد

بقوام آمیخته بر آتش نرم حل کنند و هر روز دو درم با ده درم شربت سیب شیرین بخورانند و اگر احتیاج بتبرید شدید تر افتد در هر خوراک آن کافور ریاحی یک شعیره افزایند و احیاناً آب مغز خیار و بادرنگ بگلاب بدهند و از اغذیهٔ اشربهٔ حاره اجتناب نمایند

علاج مالیخولیای بلغمی و سوداوی

اگر خوف سقوط قوت نباشد در بلغمی نیز ابتدا بالفصد کنند نشتر وسیع زنند و بعد از فصد منضج و مسهل سودا بدهند و چون مادهٔ غلیظ محتاج منضج زیاده می باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر بعد مسهل مغز فلوس در بلغمی تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی بود و اگر حاجت افتد ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی یا شربت افتیمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از مفرح و دیگر دواها و دواء المسک حار و مفرح حار و ماء اللحم مرکب سفوف لولوی طبری و خمیرهٔ ابریشم حار و شربت آن و یاقوتی بوعلی باید کرد و در سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و ماء القرع و شیر بز بسیار مفید بود و از جملهٔ تراکیب شیر بز معمول بعد مسهل و ماء الجبن در مالیخولیای سوداوی اینست که گاهی شیر بز با آثار همراه اسپغول نه ماشه یا با خاکشی میدهند و گاهی اطریفل صغیر خورده شیر بز نبات دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی خمیرهٔ صندل خورده بالایش شیر بز نبات بالنگو و گاهی گلاب نیز می افزایند که عسر بول را هم مفید میشود و در هر دو قسم بعد مسهل معجون نجاح همراه گلاب عرقیات نافع و اگر تحریک بواسیر بود مقل یک سرخ آمیخته بخورانند و گل خطمی چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده بالایش بدهند و گاهی بعد مسهلات زرنباد یک ماشه سوده بهلیلهٔ مربی یک عدد شسته همراه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بالنگو شش ماشه پاشیده میدهند و گاهی دوم روز مسهل مصطکی سوده بهلیلهٔ مربی سرشسته تناول نمایند بالایش مویز منقی ده دانه عنب الثعلب توله جوشانیده گلاب چهار توله نبات دو توله داخل کرده تودری گاگون پاشیده یا اطریفل خورده گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشسته بخورند بالایش عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب بنوشند و دوم روز سعد کوفی یکماشه سوده افزوده میشود و در صورت قبض حب ایارج چهار ماشه سوده با اطریفل کشنیزی توله سرشسته همراه مویز منقی دو توله گل بنفشه نه ماشه بعرق شاهتره یا و آثار جوشانیده نبات داخل کرده میدهند یا سنای مکی سه ماشه سوده با اطریفل کشنیزی توله سرشسته بعد آن شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره یا و آثار گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر پوست بیخ گاوزبان نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال کشنیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و شام و وقت خواب بخورند مجرب سویدی ست و کذا خوردن بقلة الباذنجان مسلوق مطیب بروغن بادام و کذا شرب و شم مشک و کذا الغذیه بدجن مقشر در شیر بز تازه و کذا اکل مغز بادام مقشر بشکر و کذا مغز فندق مقشر بشکر مجرب اوست و اطبای دیگر نوشته که خوردن بیخ گاوزبان سوخته و یا پوست بیخ گاوزبان نیم درم بشراب سفید رقیق لطیف یکساله ریحانی و یا لاجورد مغسول از یک درم تا دو درم نفع بین نماید و یا بادرنجبویه و یا تخم او بشکر و یا افتیمون و یا تخم فرنجمشک یا درونج یا تخم بادروج و یا تخم خشخاش در شراب سوده خشک نموده و باز در آن سوده خشک کرده و تنقیه بصبر و یا برگ حنظل بنشاسته یا کتیرا و صمغ عربی یا انیسون اصلاح نموده و یا تخم حنظل مصلح و تناول دواء المسک حار و یا تخم افتیمون بسکنجبین و یا افسنتین با افتیمون آمیخته که از آن قوم کثیر از مالیخولیای صعب خلاصی یافته اند و یا اقحوان خشک یا حاشا که فعل آن هر دو در مالیخولیا مثل افتیمون است و یا حب بلسان و یا خربق سیاه و یا عود و یا کنجد مقشر بشکر و یا مصطکی و یا بیخ قرمهٔ بیضا هر روز نیم درم تا بست و پنج روز متواتر و یا زرنباد و نوشیدن عرق گاوزبان بشکر و یا عرق بادرنجبویه بشکر و یا تخم افتیمون ده درم کوفته در شراب حلو صاف ده درم تر نموده بروغن بادام یک مثقال تا یک هفته و یا شراب ریحانی یک ساله و یا ماء الجبن بمغز قرطم ساخته همراه افتیمون و یا تریاق فاروق محلول در شراب ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان و یا روغن اکارع و سعوط بنادق هندی بوزن حبه بروغن بنفشه و ضماد آرد سلت بآب پخته روغن بادام آمیخته بر سر و یا نان آرد نخود گرم بر سر و مضغ حب بلسان یا مصطکی و غذا ماکیان فربه و نان گندم سفید و بچه صغیر و بازو بادروج بشیرهٔ بادام و سرمق بروغن بادام و حریرهٔ آرد سلت و تیهوی مسلوق و مطجن بروغن کنجد و دراج مسلوق و مطجن بروغن بادام و ماهی صخری تازه بریان بشیرج و بقلهٔ یمانی مطجن بروغن بادام و بیضهٔ ماکیان نیمبرشت و یا بچهٔ مرغ مسلوق بهر واحد نافع و تنقل به نیشکر نزد احساس لذع و حرقت مرهٔ سودا مفید است

اقوال مهره مسیحی گوید که در مالیخولیای سوداوی باید که فصد باسلیق یا از کعب کنند و رگ وسیع کشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار وافر از آن خارج کنند و اگر

سیاه نباشد فی الفور بند نمایند و غذا باسفیدباجات لطیفه مرتب از لحوم حملان و ماکیان و دراج و ماهی صخری تازه و اسفاناخ و کدو و کاهو و بقله یمانی و زرده بیضه نیم برشت و جو
مقشر و شیر تازه سازند و از تناول اطعمه سوداویه مثل عدس و کرنب و بادنجان و لحوم صید و لحم بقر و بز نر و شتر و باقلا و پنیر و نمک سود و ماهی شور و تعب و سهر و مصابرت بر گرسنگی
و تشنگی و شراب سیاه غلیظ احتراز نمایند و شراب رقیق ممزوج و استحمام آب شیرین و راحت و خواب ایشان را نافع است بعد استعمال این تدبیر باید که تنقیه خلط سوداوی نمایند و در ابتدا
اشیای قویه ندهند بلکه خفیفه مثل دوای مرکب از ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل دهند و مقدار این اشیا بحسب قوت مریض و سن آن و بحسب مقدار خلط سازند و اگر
ازین کفایت نکند تا یک هفته تدبیر مذکور بعمل آرند بعد از ان تنقیه معده او بقی کنند و این چنان باشد که شبت و پودینه نهری و نمک و تخم قطلف و جوز القی و تخم ترب را نیم کوب
بجوشانند و با وی اندک سکنجبین آمیخته نیم گرم بنوشانند و پیش ازین چیزی از طعام و ترب در سکنجبین تر کرده خورانیده باشند بعد از آن قی آورند اگر استفراغ کما ینبغی گردد
بهتر و الا مرتبه دیگر استعمال نمایند و معدلک سکنجبین که در آن ترب و چوب خربق خلانیده تر کرده باشند بنوشانند و چون معده پاک گردد این مطبوخ افتیمون بنوشانند هلیله
سیاه ده درم بسفایج پنج درم سنای مکی ترید هر یک چهار درم اسطوخودوس هشت درم مویز منقی پانزده درم افتیمون ده درم سوای افتیمون همه را در سه رطل آب بجوشانند
تا بیک و نیم رطل آید پس افتیمون بر آن انداخته یک جوش دیگر داده از آتش فرود آرند و مالیده صاف نموده بگیرند غاریقون دو ثلث درم صبر یک درم نمک هندی
نیم درم خربق سیاه ربع درم بجلاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد از ان مطبوخ بنوشند و اگر بدن ضعیف باشد و تحمل این دوا نبود از انجبین با نمک هندی
و افتیمون و هلیله سیاه و شکر هر روز بنوشند و اگر در هر هفته یکبار اطریفل صغیر سه درم افتیمون سوده دو درم ایارج فیقرا نیم درم با هم سرشته بخورند نافع بود و اگر ازین
تدبیر مرض کم نشود باید که بدن را تا زمانی صالح راحت دهند و تدبیر مذکور استعمال نمایند بعد از ان ایارج جالینوس یا ایارج لوغاذیا یا ایارج روفس با مطبوخ مرتبه
از هلیله کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و نمک هندی و مویز منقی و مرکب از حجر ارمنی بخورانند و این دوا دو یا سه مرتبه استعمال کنند بعد از ان که
مریض را در میان هر دفعه بقدر یک هفته راحت دهند و بتدبیر مذکور پرداخته باشند و بعد تنقیه بدن در امر قلب نظر کنند زیرا که منفعت تقویت او در ابطال فزع و
وسواس عظیم است و این چنان باشد که اندک تریاق یا دواء المسک بشراب که در آن گاوزبان یا بادرنجبویه تر کرده باشند بخورانند و اگر با آن سهر باشد آبی که در آن
بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر و پایچه بز جوشانیده باشند بر سر ریزند و شیر زن بر سر دوشند و استعمال معجون نجاح نافع این مرض است و نسخه آن در قول گیلانی
گذشت و اگر خواهند که وقت حاجت استعمال آن را قوی کنند در آن غاریقون و حجر ارمنی مغسول داخل کنند و کسی را که بر شرب مطبوخ قادر نبود این حب نافع است افتیمون
بست درم بسفایج غاریقون هر یک ده درم خربق سیاه نمک هندی هر یک پنج درم اسطوخودوس هفت درم ایارج فیقرا پانزده درم بدستور حب سازند شربتی از ان سه درم تا
چهار درم ابو علی گوید که بعد فصد اگر خلط سوداوی حقیقی و مائل ببرودت دریابند تنقیه بحبوب مرتبه از افتیمون و صبر و خربق کنند و ابتدا بانضاج نمایند بعده در اول امر ادویه خفیفه
که در آن افتیمون و تخم حنظل و اندک سقمونیا داخل بود تنقیه سازند بعد از ان بطبیخ افتیمون و غاریقون بعده اگر فائده نشود ایارجات کبار استعمال کنند بعد از ان اگر احتیاج تنقیه باشد
خربق مع خوف و حذر و حجر لاجورد و حجر ارمنی و حب متخذ ازین هر دو با خوف و بدون حذر استعمال نمایند و بیشتر ایشان را استعمال این ادویه مذکوره در انجبین بطریق مداومت و تقلیل
مقدار از ده انفع میکند و اگر ازین نفع مترتب نگردد اعاده از تدبیر اول کنند و در هر هفته تنقیه بحب لطیف متوسط کنند و فیما بین آن اطریفل افتیمونی استعمال نمایند و خوردن ایشان
اطریفل افتیمون با پنج هفت آزموده است بگیرند اطریفل سه درم و افتیمون یک درم و ایارج نیم درم و در هر ماه تنقیه بدوای قوی از ایارجات کبار و حبوب کبار کنند تا آنکه مرض زائل گردد و ایضا
قی استعمال نمایند خصوصا اگر بینند که در معده چیزیست که در مرض می افزاید و معده شدید الضعف نباشد و باید که قی آبی کنند که در آن پودینه و کنگر و تخم ترب باشد
و ترب در سکنجبین تر کرده بخورند و مقدار سکنجبین سه استار و مقدار آب او یک استار باشد و زیاده و کم بقدر قوت کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد از خربق اجتناب
نمایند و هرگاه تنقیه کرده شود قصد تقویت قلب نمایند باشیائی که مکرر مذکور شد و این اطریفل افتیمونی درین باب مجرب النفع است و چون مرض مزمن گردد قی
بخربق کنند و سعوطات و غراغر معروفه استعمال کنند و شمومات خوشبو و مشک و عنبر و افاویه و عود بعمل آرند ابن عباس گوید که هرگاه این مرض از غلبه خلط
سوداوی و مره سودا بر بدن عارض شود باید که نظر کنند اگر غلبه دم دلالت کند اخراج آن از فصد بحسب حاجت کنند اگر دم خارج سیاه باشد و اگر درانجا
حاجت اخراج خون نباشد و مریض کثیر الغم و هم و باخبث نفس کثیر الخوف و متوحش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر مرطب استعمال کنند تا آنکه او را خواب آید

نسخه مطبوخ افتیمون

نسخه حب افتیمون

بعد ازان تنقیه بدن او بمطبوخ افتیمون و غاریقون متوسط القوة نمایند بعده چندروز اغذیه رطبه دهند و بر بدن او آب نیمگرم که در آن بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند بریزند و اعادهٔ تنقیه بمطبوخی که قوی تر از اول باشد باید کرد و چندروز رخصت دهند و تدبیرش بتدابیر مرطب سازند بعد ازان بعض حبوب مسهل سودا دهند پس نظر کنند اگر آثار صلاح از سکون مرض و تراجع عقل مریض پیدا آید همین تدبیر بعمل آرند و اگر فائده نشود و خوف ازان زائل نگردد ایارج جالینوس دهند پس ایارج روفس بمطبوخ افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس حشیش و غافث و بعد نوشانیدن این مسهلات نظر کنند اگر صلاح یابد و ذهن او عود کند و خوف ازان زائل گردد و سکون یابد چندروز رخصت دهند و غذا بلحوم حملان و جدی و پاچه آنها بطریق شوربا یا طبخ بزیت غسیل و روغن بادام بدهند و از فواکه مویز خراسانی و انجیر خشک و پسته و مغز بادام خورانند و از بقول بادرنجبویه و تودری و نعنع و مانند آن دهند و اعادهٔ ایارج و تدبیر مذکور کنند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر ازین ایارجات اثر صلاح نه بینند و مرض کم نگردد این دوای مرکب از لاجورد و ایارج بدهند ایارج فیقرا افتیمون هر واحد چهار درم حجر لاجورد غاریقون هر واحد دو درم سقمونیا یک درم قرنفل بیست حبه باریک سوده بحریره بیخته بشربت سفرجل یا شربت پوست ترنج بسرشند شربتی ازان یک مثقال تا دو درم و این در هر هفته یک دفعه بدهند که دوای نافع این علت است و ازین عدول نباید کرد که بارها تجربه کرده ام و چون ازین تدبیر مرض صلاح یابد و عقل مریض عود کند لیکن قدری فکر و خوف باقی ماند باید که بتقویت قلب عنایت تام کنند تا این بقیه ازان زائل گردد و این چنان باشد که نظر کنند اگر در بدن او حرارت نباشد و نبض سریع و ملمس آن گرم نبود دواء المسک حلو و مر بقدر حاجت بدهند و اندک تریاق کبیر بعرق بادرنجبویه یا عرق گاوزبان دهند و اگر در آنجا حرارت باشد این دوا باید داد گل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و گاوزبان و کشنیز خشک و قرفه و قرنفل و زرشک هر واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و ریوند چینی و عود خام هر واحد یک درم تخم بادرنجبویه یک نیم درم بسد و کهربا و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور دو دانگ همه را باریک کوفته بحریره بیخته صبح دو درم بشراب که در آن گاوزبان تر کرده باشند و شربت سیب بخورند مثل او وقت خواب و چون حرارت قوی نباشد این مفرح منسوب بکندی بدهند گل سرخ شش جزو سعد پنج جزو قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون هر واحد سه جزو قرفه زرنب هر واحد دو جزو بهیل بسباسه قاقله جوزبوا هر واحد یک جزو همه را باریک کوفته بیخته از مجموع ادویه سی و شش مثقال بگیرند و یک رطل آمله در هفت رطل آب بجوشانند تا به سه رطل آید صاف کرده ثفل او دور کنند و آب آمله را در دیگ انداخته بران یک رطل فانید سنجری ریخته بپزند تا مثل لعوق گردد و از آتش فرود آورده ادویه مذکوره حل کنند شربتی دو مثقال و نیم صفت معجون دیگر مفرح نفس محمود برای فهم محسن لون نافع خوف عارض و سدارت فکر و سائر اعراض سوداویه بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و زعفران و قرفه و جوزبوا و بهمن سفید و سرخ و زرنباد و درونج و تخم بادروج و دانه مشک و سک هر واحد یک جزو مشک عشر جزو همه را باریک کوفته بحریره بیخته بگیرند اهلیله کابلی بیست عدد آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل باند صاف نموده عسل یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند و کف بردارند تا آب بسوزد فرود آورده ادویه بسرشند شربتی ازان یکدرم دیگر مثل آن حرمل پنج درم کمازریوس اسطوخودوس کمافیطوس پنج گل بادرنجبویه مرزنجوش افتیمون هر واحد ده درم سه رطل آب بران انداخته بآتش ملائم بپزند تا ثلث باند صاف نموده بگیرند مویز منقی کشمش یک رطل کوفته آب کور اندک اندک بران ریزند و باریک سایند تا بقوام عسل آید و دیگ پاتیله انداخته زیر آن آتش ملائم کنند تا بقوام آید بعده قرنفل و بادرنجبویه و مصطکی و فرنجمشک و زعفران و بسباسه و پوست ترنج خشک هر واحد سه درم عود هندی ده درم باریک کوفته بیخته بران ریزند و حل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و در هر سه روز یکدرم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال نفع بخشد چون صاحب او ازان برآید و در اوقات رخصت بهر آنکه تقویت نفس و قلب عجیب کند و می باید صاحب این مرض را که چون ازان خارج شوند از اغذیه مولده سودا مثل شراب کهنه حاد و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و از غضب و هم احتراز کنند و اغذیه محموده مثل نان سمید و لحوم خرفان و جدی و ماکیان و ماهی رضراضی و استحمام بآب شیرین و دلاک معتدل و تمریخ بروغن بنفشه استعمال نمایند و با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و الحان حسنه سماعت نمایند و شراب ابیض که نه کهنه باشد و نه نو بقدر آنکه سرور آرد و سکر نیارد بنوشند و بچیزیکه مسرت بخشد نظر کنند و جلوس در مواضع بادو بساتین و مزارع سبز تازه سازند و در فصول به تناول دوای مسهل سودا که لطیف باشد تناول او بر ایشان سهل بود تعاهد نمایند طبری گوید که قسمی از مالیخولیا از امتلای همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی فاسد حادث میشود و این نوع بحسب فصول سال و اغذیه و حسن تدبیر و فساد آن متغیر و زیاده میگردد و علاجش بعد مراعات سن و مزاج و فصل و غیره قوانین فصد باسلیق ست و تغییر همه تدبیرات بمرطبات و صبر بران چندروز بعد فصد بعد ازین ایارج الاصول بنوشانند خشخاش سفید عناب سپستان اذخر و گل آن هر واحد یک کف پوست بیخ کبر و بادیان هر واحد یک قبضه

مصطکی سنبل الطیب حب الغار تودری بوزیدان اشنه اصل السوس مقشر برگ جمسفرم هر واحد بمقدار دو اجب برگ بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد یک کف مویز منقی یک کف کبیر همه را خوب بجوشانند و ازان مقدار سه رطل آب صاف بگیرند و در ظرفی کرده آب سرد بدارند اگر زمانه تابستان باشد و هر روز بست درم ازان باسه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بمالند و بدان سعوط کنند بعد ازان چون طبیب را یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک ترطیب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند هلیله سیاه بست درم هلیله کابلی ده درم افسنتین رومی هفت درم حشیش غافث و قنطوریون و کمافیطوس و کمادریوس و شکاعی و بادآورد و جعده هر واحد چهار درم بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل مشوی هر واحد پنج درم سنا و بسفایج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ جمسفرم و بادرنجبویه و فرنجمشک و گاوزبان و پرسیاوشان هر واحد یک کف شاهتره کف کبیر املہ و شیر آمله و بلیله هر واحد چهار درم مویز منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند و قانون او نیست که هفت چندان آب انداخته باتش معتدل بجوشانند و در طبخ آن مبالغه ننمایند تا مکدر و فاسد نگردد و بعده یک شربت ازان بحسب قوت مریض و سن و مزاج آن صاف کرده هفت درم افتیمون کوفته دران انداخته تا دوازده ساعت بگذارند بعد ازان جوش خفیف داده صاف کرده یکدرم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم ایارج فیقرا و یکنیم دانگ لاجورد مغسول و نیم دانگ خربق سیاه مدبر بشیر تازه همه را سوده بعسل سرشته دران بمالند و نیم گرم بنوشانند و چون از دوا فارغ شوند تدبیر مرطب بغذا کنند مثل خورانیدن شوربای جوزه مرغ رطب و حریره شیر خر کرده مانیا بیاید و پاچه بره مطبوخ بجو مقشر و تتور و مانند آن و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و آب جرادة کدو استعمال کنند و نطول که در مانیا خواهد آمد بر سر ریزند و چون این همه بعمل آورند فصد هر دو صافن کنند و اندک خون بحسب قوت مریض برآرند بعد ازان چند روز راحت دهند مع حسن تدبیر در غذا و لزوم آبزن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد ازان بمقدار بقیه علت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فزع باقی بود مداوا بمؤنست و خوشبوهای موافقه نمایند و مجلس او را با یاحین خوشرنگ و خوشبو آرایش دهند و شراب مائی بنوشانند و الحان خوش بسماعت رسانند و با کسی که در صحبت او محبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید پوشانند و جهد کنند که تاریکی نه بینند و قبل هجوم ظلمت استراحت نماید و چراغ خانه او تا طلوع آفتاب خاموش نکنند و چون این نوع مالیخولیا و سائر انواع او متعسر گردد این معجون که امتحان کرده ام بخورانند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد پنج درم زراوند مدحرج و طویل و عود وج و زرنباد و غاریقون سفید ملائم و تربد سفید مجوف و گاوزبان و برگ بادرنجبویه و برگ فرنجمشک هر واحد چهار درم حرمل و شونیز هر واحد دو درم جنطیانا و دارشیشعان هر واحد یکنیم درم ماهیزهرج و حب الغار و شکاعی و بیخ لفاح و اسطوخودوس و حشیش غافث و فوه و فطراسالیون و تخم کرفس و انیسون و بادیان و اشنه و قرنفل و پوست بلیلہ و مصطکی هر واحد دو درم افسنتین رومی و افتیمون و اقیل مشوی هر واحد هفت درم بزر البنج سفید یک درم و دو ثلث درم بیخ سوسن آسمانجونی و سقمونیای مشوی در سیب هر واحد پنج درم کندش هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم صبر سقوطری ده درم زعفران یکدرم همه را کوفته بیخته بسه کرت عسل کف گرفته و عسل مقوم سرشته در ظرف آبگینه کنند و سر او بند کرده در سبوس گندم یا در ریزه کاه ده روز دفن کنند شربتی ازان سه درم و زیاده و کم بمقدار قوت مریض و سن و مزاج و فصل و در هر ده روز یک شربت این دوا بخورانند و در میان آن سعوط و مالش بدن او بروغن بنفشه کنند و بر سر او نهند و بر ساقین و قدمین او بمالند و غذای او باسفیدباجها و زیرباجات شیرین از پاچه بره و لحم ماکیان و بچه آن و تدرو و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه ردیه مثل لحم بقر و نمکسود و لحوم شکار پرهیز کنند و بعض افاضل ذکر کرده اند که گوشت خارپشت اصحاب صرع و مالیخولیا را نافع است بهر آنکه دران قوت تحلیل اخلاط سوداوی ست و آن از تریاق المجانین نامند ایضاً او گوید که نوع دوم مالیخولیا آنست که اخلاط سوداوی در دماغ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در جمیع بدن گردد و علاجش و رابت الزوم اغذیه مرطبه مثل جوزه مرغ و حریره شیر خر و تغریق راس بروغن بنفشه نیم گرم و روغن گل ست هرگاه در منخرین تری معلوم شود باین حب تنقیه نمایند گل سرخ و افسنتین هر واحد دو درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیر خر و یا شیر زن تر کنند و هر روز تبدیل شیر کرده در آفتاب خشک کرده باشند یکنیم دانگ افتیمون مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم پوست بلیلہ و چوب فج هر واحد دو ثلث درم صبر سقوطری شش درم هلیله سیاه پنج درم سقمونیای مشوی در سیب یکنیم درم همه را کوفته بیخته بسه کرت عسل سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک متوسط نموده دو مثقال با آب نیم گرم بخورند و یک دو دفعه باین حب تنقیه نمایند بعد ازان ده روز راحت دهند و ماء الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند و بعده روز لزوم اسفیدباجات به پاچه بجدی یا حملان و ماکیان

نسخه معجون مجرب طبری

نسخهٔ مطبوخ افتیمون

و زیرباجات مرتب ازان که شیرین باشد این مطبوخ افتیمون دهند هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون کوفته در صره بسته هر واحد هفت درم فستتین حشیش غافث قنطوریون دقیق بسفائج جاده هر واحد چهار درم برگ جمسفرم گاوزبان برگ بادرنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ کبر پاقته کبیر پوست بیخ بادیان باقه ریوند دو درم خربق سیاه دو دانگ همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی بمقدار قوت مریض گرفته دو ثلث درم غاریقون دو ثلث درم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی دران حل کرده نیم گرم بنوشند و بعدازان ده روز دیگر راحت داده مابین آن سعوط بروغن بنفشه کنند و شیر دختران بر سر دوشند و ساقین و قدمین بروغن گل نیم گرم بمالند و لزوم آبزن و حمام نمایند و آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و از جماع بالکل منع نمایند و درین ده روز اسفیدباجات و حریرهٔ مرتب از کنجد سفید و آب پاچه مطبوخ در تنور و زیرباجات شیرین بمقدار معتدل خورانند و از غرور تخمه یا سوء هضم مریض محافظت نمایند بعدازان شربت بالوغاذیا باین نسخه خورانند بگیرند هلیله سیاه بست درم سنا و بسفائج هر واحد پنج درم مویز سیاه شیرین بست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید بمالند صاف نموده هفتاد درم ازان بگیرند و هرگاه سوم حصه شب باقی ماند لوبنادیا سه مثقال بخورانند و صباح این مطبوخ بنوشانند و بعد خروج ازین دوا پانزده روز پرهیز کنند و بر زیرباجات معمول باطراف جدی و جوزهٔ ماکیان اقتصار ورزند بعده بقیه مرض و اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی ماند بحسب آن عرض علاج کنند بنحوی که اگر مرض انحطاط پذیرد و زائل گردد غذای او مغز سر بره باشد اگر معدهٔ او متحمل این بود و مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب بشکر سفید و خشخاش و سمید اگر ممکن بود و سائر اغذیه که در طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگرچه مثل آنها در قوت نباشد و شخصی را این نوع مالیخولیا بهم رسید و در آشنای معالجه من کثیر الهذیان و دائم الوسواس و باحزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او منحل و کم گردید ابتدا الضحاک بسیار نمود و پس دانستم که خون او حدت و کثرت پذیرفته و گرم گردیده فصد سرو و قیفال او در ایام متفرق نمودم و ضعیف بسیار شد و اسهال خفیف بهم رسید و از مرض صحت تام یافت جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سودا با خون آمیخته باشد اول رگ اکحل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا خفیف بار و جید الکیموس دهند و تا یک هفته برین تدبیر مانند بعده دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد اخراج خون بمقداری که مناسب دانند بیک دفعه کنند بهر آنکه استفراغ آن بیک بار قوت صعود بخار بدماغ منع کند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه بیرون کنند و زنان را رگ مابض یا صافن کشایند تا در احیض شود و تنقیه بدن ایشان گردد و چون طبیب معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد و بعد فصد یکهفته راحت دهند بعدازان ماء الجبن دهند و تنقیه بایارج فیقرا یکدرم و اطریفل صغیر دو درم یا سه درم و افتیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر متحمل باشد یک دانگ شحم حنظل زیاده نمایند اگر باین علاج اثر صلاح پدید آید بهتر و الا ادویه قوی تر دهند و بهترین دوا درین باب ایارج جالینوس است و اگر بعد تنقیه سه بار بایارج مذکور اثر صلاح ظاهر نشود حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هر یک بمقداری که مناسب حال مریض دانند و ایارج فیقرا و روفس و لوغاذیا و مطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و اسطوخودوس و مویز منقی و اندکی نمک هندی سود مند باشد و اگر بعد ازین راحتی نیابند حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا مساوی مرکب ساخته بدهند سکندر گوید که حجر ارمنی دو درم تا سه درم دهند و دیگر جا میگوید که یک درم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت ادویه یکبار یا دو بار سه درم اطریفل کوچک یکدرم ایارج فیقرا و یک درم افتیمون مرکب کرده بدهند و هرگاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد نا امید نشاید شد و بهمین طریق سلوک نمایند که هنگام تغیر هوا صحت ظاهر شود و اگر ازان هوا بهوای دیگر تحویل کنند صواب باشد و این معجون نجاح درین باب سخت نافع است خون را از خلط سوداوی

نسخهٔ معجون نجاح

صاف کند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک ده درم تربد و اسطوخودوس و بسفائج و غاریقون و افتیمون هر یک پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم شهد مصفی سه وزن همه ادویه شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و متحمل علاجهای قوی نبود و راجز ماء الجبن باین سفوف علاج نکنند بگیرند افتیمون هلیله سیاه هر یک ده درم شکر چهار درم سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد و بآسانی تواند کرد اول از همه تدابیر قی کنانند تا بقوت قی کردن مادهٔ سوداوی از قعر بدن حرکت کند و بمعده آید و بقی خارج شود و تدبیر قی بدین طریق باید که اول سه روز در طعام چیزهای بالطف چون ترب بسرکه و کرفس و سداب بسرکه تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که برای قی موافق بود و ازین کرفس و سداب و ترب زیاده بکار برند و ادویه مناسب او نوشانیده قی نمایند و در مدت هفته سه دفعه قی کنند بهمین ترتیب هر بار که از قی فارغ شوند ضماد از مصطکی و فستتین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد ازانکه سه دفعه قی کرده باشند تدبیر علاجهای مذکوره کنند و باید دانست که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر و تیز تر از خون متمیز در عروق بر خون طافی باشد خارش و بهق و مانند آن ازوی تولد کند و علاج این حال

باشد و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و رسوب باشد بواسیر و دوالی و داء الفیل ازان پیدا شود و علاج این شکل تر باشد و گاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای خون آمیخته باشد
و غیر متمیز بود امراض گوناگون حادث شود و این نوع مالیخولیا که مذکور شد ازانجا باشد و آنجا که مادهٔ سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین که از سرکهٔ عنصل سازند موافق باشد در
تجارب محمد زکریاست که جوانی صاحب مالیخولیا را نزدیک او بردند او گاهی موی ریش خود و گاهی کلوخ از دیوار میکند و میخورد و در بیضهٔ او غلولهٔ سخت ظاهر شده بود و مثل فلکه
چرخه محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه بینند چندان برآرند که رنگ خون بگردد و در یکماه دو مرتبه مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ خواهند داد
وقت خواب سه درم افتیمون با مویز منقی کوفته بدهند و بامداد مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر او نهند بر بیضهٔ او ضماد ملین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدبیر خلاصی
یافت **صفت** مطبوخ افتیمون بگیرند افتیمون و هلیلهٔ کابلی و اسطوخودوس و مویز منقی هر یک ده درم بسفایج پنج درم تربد نیم کوفته چهار درم سنای مکی هفت درم
همه را در سه رطل آب بجوشانند چنانکه سیم است و صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این حب افتیمون بدهند و نسخهٔ آن در قول مسیحی گذشت و این مفرح
صاحب مالیخولیا را مناسب است و نسخهٔ آن همانست که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن درینجا قاقله و تخم بادرنجبویه و فرنجمشک عوض تخم بادروج و سک است وزن
هر واحد دو درم و نیم و مشک ربع درم و نوشته که پنجاه درم پوست هلیلهٔ کابلی و هفتاد و پنج درم آملهٔ منقی در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف باند مالیده صاف نموده
با یک رطل عسل بقوام آرند و ادویه بدان بسرشند شربت دو درم و نیم ابن الیاس مینویسد که اگر مالیخولیا بسبب اختصاص سودا بدماغ یا امتلای همه بدن از سودا باشد
فصد هر دو صافن کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تغریق سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و تنقیهٔ دماغ بمثل حب افتیمون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج را باید
که از تنقیهٔ ابدان و اسهال ایشان ملول نشود بهر آنکه خلط سودا عسر النضج و تحلل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و ترنجبین ده درم بنوشانند و غذا نخوداب دهند
و بعد ظهور نضج تام در قاروره تنقیهٔ بدن بحبوب مذکورهٔ سابق و مطبوخ هلیلهٔ زرد و سیاه و حقنه های حاده و لینهٔ مذکوره در باب نسیان و سبات حسب حاجت نمایند و دوشیدن
شیر بر سر ایشان مداومت کنند و صاحب او از اشیای مولد سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوذهٔ رقیق معمول بشکر سفید و روغن بادام و لحوم حملان و جدی
و ماکیان فربه و شراب رقیق کثیر المزاج و ادمان حمام و ترک تعب بالجمله همه آنچه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدوث آن از احتراق بلغم باشد علاجش فصد صافن
یا باسلیق است و نوشانیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر و اصل السوس مقشر و گاوزبان هر یک سه درم گلقند شکری ده درم و غذا نخوداب بشیرهٔ مغز قرطم و بعد النضج تنقیه
بدن بحب افتیمون یا مطبوخ آن و اگر از آن کراهت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ و بادرنجبویه و نیلوفر هر یک سه درم شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده معجون نجاح
پنج یا هفت مثقال دران حل کرده سحرگاه بنوشانند و این حب افتیمون ایشان را نافع بود و اسهال برفق بغیر اذیت کند افتیمون بست درم بسفایج و ایارج فیقرا
هر واحد ده درم غاریقون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی ازان سه درم و دواء المسک حار و این مفرح نیز ایشان را نافع است و نسخهٔ او
همانست که در قول ابن عباس گذشت لیکن وزن هلیلهٔ کابلی چهل عدد و هر واحد از ادویه دو درم و مشک تبتی یک دانگ و قاقله عوض سک است باقی بدستور شربتی یک مثقال.
و اگر بسبب احتراق سودای طبیعی حادث شود عسر العلاج و البطأ برءاً از سائر انواع باشد علاجش تنقیهٔ دماغ و جمیع بدن است از خلط سودا بحب افتیمون و مطبوخ آن و ایارج
روفس و جالینوس و لوغاذیا و معجون نجاح بکرات و مرات و هر صباح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و از گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخوداب
بشیرهٔ مغز قرطم و اندک ماش مقشر دهند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیلهٔ سیاه بنوشانند و نوشانیدن ماء الجبن با افتیمون ایشان را نافع است
صفت ماء الجبن بگیرند یک رطل شیر بز و جوش دهند و یک اوقیه سکنجبین اندر آن انداخته حرکت دهند تا جوش آید پس فرود آورده صاف نموده آب و بنوشند و شوربای خروس پیر
با بسفایج نیز ایشان را نافع است و ایارج جالینوس را در تنقیهٔ دماغ صاحب این مرض خاصیت عجیب است و حقنهٔ لین که در قول گیلانی گذشت بعمل آرند با اضافهٔ بابونه و غیر آن
و آنچه نشاط آرد و سماع و اخبار سارّه و ملاقات شخصی که محبوب باشد و تغریق راس بروغنهای مرطب و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و نطول از آب تخم خطمی و غیر آن که در قول
صاحب کامل گذشت بعد از آن و دوشیدن شیر از پستان بر سر و نهادن پنبه بشیر تر کرده بران و سعوط با دهان مذکوره بعمل آرند و هر صبح جلاب از عرق گاوزبان بشکر دو درم
و یک مثقال ازین مفرح بدهند بگیرند گل سرخ و سعد و قرنفل هر واحد پنج درم بسباسه قرفه تخم فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک خالص یک دانگ کوفته بیخته بشربت سیب یا ترنج
بسرشند و این دواء المسک حلو ایشان را نافع است مروارید بسد کهربا ابریشم خام مقرض هر یک دو درم مشک خالص یک نیم مثقال تخم فرنجمشک تخم نمام تخم مرزنجوش مصطکی

نسخهٔ مطبوخ افتیمون

نسخهٔ حب افتیمون

نسخهٔ مفرح

نسخهٔ دواء المسک حلو

جوزبوا قاقله دار فلفل دارچینی قرنفل زنجبیل اسارون سنبل هندی پوست ترنج بهمن سفید سرخ تخم بادروج هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشند شربتی ازان یک مثقال و اگر سبب احتباس حیض باشد علاجش تلطیف دم طمث است و هر صبح جلاب از پرسیاوشان و اصل السوس و تربد هر یک یک درم و شکر ده درم بنوشانند و غذا مزوره آب نخود و شیره حب قرطم و زیرباج معمول بسرکه و نخود و زعفران و شکر دهند جهت منع بخارات گویند که اگر سببش خلط سوداوی مخصوص بقلب و دماغ باشد فصد صافن و تفریق سر با دهان مرطب و ادهان و شیردان شیر بر سر کنند و هر صباح خمیره بنفشه ده درم گاوزبان یکدرم اصل السوس یکدرم ترنجبین ده درم بنوشانند و نخوداب بلحوم بره و چوزه مرغ فربه خورانند و اگر با دمی تپ باشد ماء الشعیر و نخود بروغن بادام و اسفاناخ و کدو دهند و بعد ظهور نضج این مطبوخ افتیمون چند مرتبه بدهند نسخه آن هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم هلیله زرد ملح هر یک چهار درم مویز منقی بست درم سنای مکی شش درم گل سرخ پنج درم افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کمادریوس بسفایج کوفته هر یک سه درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک پنج درم ساذج هندی قرنفل هر واحد یک نیم درم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک هر یک دو درم انیسون بادیان هر واحد یکدرم همه را در شش رطل آب شیرین بجوشانند تا ربع بماند پس افتیمون سه درم دران انداخته و مالیده صاف کنند و غاریقون یک درم صبر چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ لاجورد تخم حنظل کثیرا هر واحد یک نیم دانگ شکر ده درم بران انداخته بقدر احتیاج ازان بنیمگرم وقت سحر بنوشند و کسی که اخراج صفرا معتاد است هلیله زرد هفت درم در مطبوخ و سقمونیا نیم دانگ در سر دارو افزایند تا مولدات سودا را بهتر کنند و در تخضیب آن کوشند و اگر سببش امتلای جمیع بدن از سودا باشد علاجش همین است لیکن قوی تر ازین و علاج مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد همانست که در قول ابن الیاس مذکور شد و این سکنجبین افتیمونی صاحب مالیخولیا و توحش و صرع را نافع است افتیمون ده درم بسفایج شش درم بادرنجبویه تخم بادروج تخم فرنجمشک زرنباد درونج بهمنین ساذج سنبل قاقله هر یک نیم درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی هر یک پانزده درم گاوزبان پانزده درم زوفا کمافیطوس هر یک چهار درم پرسیاوشان پنج درم گلقند شکری مثل مجموع همه ادویه را در سرکه کهنه یک شبانه روز تر کنند بعد ازان پنج رطل آب بران ریخته بآتش ملایم بجوشانند و صاف کرده شکر بقدریکه طعم او محسوس گردد بران انداخته بقوام آرند شربت پنج درم بماء الجبن یا آب خالص و این روغن لبوب سبعه اصحاب مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع است مغز فندق مغز بادام مغز پسته کنجد مغز جوز مغز چلغوزه مغز تخم کدو مساوی روغن برآرند و بقدر نیم درم ازان سعوط کنند و این حقنه لین نافع این مرض است بابونه اکلیل الملک و دیگر ادویه که در قول گیلانی گذشت هر یک پنج درم ترنجبین پانزده درم عوض مغز فلوس و روغن بنفشه و نسخه مفرح حار در قول ابن الیاس مسطور شد خصوصاً ترشی و شیرینی بعد ازان بفصد کنند اگر در خون کثرت یابند یا از قیفال چنانچه در صنف اول یعنی مالیخولیای دماغی و یا از اکحل یا باسلیق و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی مالیخولیا که ماده آن جمیع بدن باشد و در مراقی پس اگر خون سیاه و غلیظ بر آید بمقدار حاجت برآرند و الا بسرعت بند کنند که هنوز ماده مستقر در دماغ بود و در عروق بدن منتشر نباشد و درین هنگام رگ پیشانی صواب باشد و در همه انواع آن در ابتدا ماء الشعیر مبرد بزر بارده مثل اسفاناخ و کشنیز یا ساده بشکر دهند یا جلاب بگلاب یا عرق گاوزبان بشکر و تخم ریحان یا مربای سیب بعرق گاوزبان یا شربت نیلوفر یا شربت شاهتره بعرق گاوزبان تنها و بعرق بید و عرق بادرنجبویه بنوشانند و یا مطبوخ بادرنجبویه و اسطوخودوس و گاوزبان و اصل السوس و سپستان و گل سرخ بشکر یا خمیره بنفشه یا گلقند دهند و اغذیه جید الکیموس مرطب بسیار مثل شوربای چوزه مرغ و ماکیان فربه و بره و بزغاله خورانند و یا جات و تفاحیه حصرمیه هم اگر سودا از احتراق صفرا باشد و در سن شباب و فصل و بلد حار یا خلطیه یا رشته اگر هضم احتمال کند و مالیخولیای مراقی نباشد چه مراقی را ضعف معده لازم است و دیگر اغذیه در قول گیلانی گذشت و حلوا از شکر و نشاسته و روغن بادام خشخاش و تخم خرفه سوده یا شیره آن داخل کرده و فواکه و ادهان بارده که سابق مذکور شد استعمال نمایند و چون علامات نضج ظاهر شود و قوت متحمل باشد تنقیه بمطبوخ فواکه در صفراوی و بمطبوخ افتیمون یا حب آن در سوداوی نمایند یا پنج درم تا هشت درم افتیمون بشیر تازه و شکر و یا سفوف سودا بماء الجبن دهند و اطریفل صغیر تنها یا مقوی با افتیمون خصوصاً در مالیخولیای دماغی نیکوست و تعهد تنقیه بعد هر اندک مدت نمایند و انفع اشیا که درین باب بتجربه در آمده ماء الجبن است که دران افتیمون و هلیله سیاه خیسانیده و شربت شاهتره و روغن بادام بران انداخته باشند باید که ایشان را از معالجه یعنی استعمال مطبوخات منضجه و مسهلات بعد از آن راحت دهند تا قوت بتکرار تنقیه ساقط نشود و از نکایت مسهل استراحت یابد و در ایام راحت و عقب تنقیه مفرحات یا تقویه استعمال کنند و لزوم عقل ایشان نمایند بملازمت شخصی که ازان مهابت داشته باشند مثل حاکم کسی که مهیب با وقار بود و صاحبان این مرض را مهابت دباشد و در بعض گناهای فاسد ایشان آنها مایل شود تا حدت غضب ایشان بعناد و مجادله زیاده نشود و اکثر عروض مالیخولیا مردمان عقیل را می باشد بسبب کثرت افکار ایشان در علوم و تدبیرات معیشت و بسبب حرارت مزاج و قلوب کبراس و دماغهای ایشان انطاکی گوید که مبادرت بفصد نمایند

اولاً از صافن و ثانیاً از اکحل و از غذا برکیان و شیر و تخم مرغ و کاہو کدو و روغن بادام اقتصار نمایند و ہر صباح بقدر رطلی از بندق ہندی و اندک شکر خالص و روغن گاو تازہ حل
نمودہ سعوط کنند و در ہر ہفتہ یکبار لاجورد و افتیمون ہر واحد یک مثقال با ماء الجبن و سکنجبین بخورند و ہر روز پنج درم اسپغول با پانزدہ درم شکر سفید سحق در ماء گلاب خورند کہ این علاج مجرب است
و مداومت این معجون کنند کہ از اختیارات پسندیدۂ ما برای انواع جنون ست سنای مکی پاک کردہ بست درم برگ حنظل صبر اسارون افتیمون بسفائج ہر کدام ہشت درم
گل سرخ شش درم مروارید ناسفتہ چہار درم لاجورد سہ درم عنبر اشہب مشک خالص نیم مثقال شکر سفید پنج برابر مجموع شکر را با شیر گاو سفید حل کردہ بقوام آرند و ادویہ را
کوفتہ بیختہ بسرشند و در ہر سہ روز مقدار سہ درم بخورند و مداومت حمام کنند و خواب بر مثل گل سرخ و بنفشہ و موز و قریب آب نمایند اگر تابستان باشد والا احتراز از ہوا کنند و تعدیل
آن حسب فصول نمایند و آنچہ بالخاصیت در اقسام جنون و مالیخولیا فائدہ دہد تریاق الذہب ست و تعلیق فادانیا و زمرد را با خود داشتن و خوردن صفت تریاق الذہب
کہ بارہا تجربہ کردم صحیح یافتم و از مالیخولیا و صرع و جذام و استسقا و یرقان و حصر بول و بواسیر خلاص گرداند مروارید ناسفتہ ہر قدر کہ خواہند در صلایہ انداختہ ترشی ترنج یا
آب لیمو در مثل آن بسایند و در شیشہ کردہ دہن او محکم بستہ در آب گرم سہ ہفتہ بدارند تا حل شود بعد از ان بگیرند صبر سقوطری ہفت درم سقمونیا پنج درم افتیمون دار چینی
قصب الذریرہ ہر واحد چہار درم لاجورد قرنفل عود ہندی صندل سرخ صمغ عربی کتیرا ہر واحد سہ درم ہمہ را سائیدہ بآب محلول مذکور سرشتہ حبہا بقدر نخود سازند شربتی از ان یک حب تا
و اگر تفریح عظیم و تقویت باہ از ان مطلوب باشد طلا را بگدازند و آب محلول مذکور چند قطرہ بران چکانیدہ بسایند و با ترکیب سابق بیامیزند و گاہ گاہ نادر ہر حیوانی آمیختہ میشود و از
سموم فی الحال خلاص میگرداند و ہر گاہ بقدر دو قیراط از مرکب مذکور در آب شگوفہ ترنج حل کردہ در بینی صاحب یرقان بچکانند ہمان روز رنگ را باصلاح آورد و در سرکہ
مصروع را افاقت بخشد و در روغن بنفشہ محافظت از طاعون و وبا کند ہر گاہ بینی را بدان ہر روز چرب کنند و یک قیراط از ان بخورند و اگر در شیر مادہ اسپ حل کردہ با
صوف را بدان آغشتہ زن بعد از حیض حمول سازد بسرعت حاملہ شود و اگر در مسکہ گاوی حل کردہ مجذوم قبل از ریختن اطراف او بخورد بہ شود و برای تفتت حصاۃ و
بآب کرفس و بجہت خفقان بآب گاوزبان و بادیان سبز و برای بواسیر بآب عناب بخورند و گاہی ہر دو نوع بہمن اضافہ کردہ میشود و جالینوس بہمن سرخ و ایضاً
کشنیز تر و خشک امر کردہ و سر ایشان را بدانچہ در سرسام گذشت طلا نمایند میر عوض می نویسد کہ در ابتدای مرض و در مالیخولیای دماغی رگ صافن بکشایند والا رگ اکحل
و این منضج دہند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس بسفائج گاوزبان بادرنجبویہ ہلیلہ کابلی جوشانیدہ صاف نمودہ افتیمون بقدر حاجت مالیدہ با ترنجبین بنوشند سکنجبین
افتیمونی بنسخہ شیخ الرئیس در انضاج و تنقیہ برفق اثری عجیب دارد ہر بامداد بطریق مناسب دہ روز بنوشند و نسخہ آن در قول خجندی گذشت و این شربت از مجربات
حکیم علی در صورت قلت مادہ و استعداد اعضای رئیسہ بتولد خلط سوداوی عظیم النفع است تخم کاسنی بادرنجبویہ تخم فرنجمشک ہر کدام سہ درم گاوزبان بیست درم برگ
بادرنجبویہ پانزدہ درم اصل السوس دہ درم بسفائج بادیان ہر کدام ہفت درم ہمہ را در شش مثل آن گلاب و چندان آب سیب بجوشانند تا سہ چند بماند صاف نمودہ
قند سفید آمیختہ شربت یا سکنجبین مرتب سازند و بعد از حصول نضج این مطبوخ افتیمون بدہند ہلیلہ کابلی اسطوخودوس مویز منقی ہر کدام دہ درم شاہترہ بسفائج سنای مکی
ہر یک پنج درم در سہ رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند افتیمون دہ درم دران انداختہ بگذارند تا سرد شود و صاف کردہ غاریقون سفید یک درم تربد سفید دو درم
صبر سقوطری مثل آن اضافہ کردہ با شکر شیرین ساختہ بنوشند و این مطبوخ حنین بن اسحاق بجہت نزلی صاحب سودا تالیف نمودہ ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ ہلیلہ کابلی
بسفائج در سہ رطل آب بجوشانند تا بنصف آید سنای مکی افتیمون اضافہ نمودہ چند جوش دادہ صاف نمایند پس آلو بخارا تمر ہندی مویز منقی با دو رطل آب علیحدہ
بجوشانند تا بنصف رسد صاف کردہ بست و پنج مثقال آنرا با چہل مثقال آب صاف کردہ اول و پانزدہ مثقال شکر سفید بنوشند و این طبیخ افتیمون موافق
نسخہ کامل ست ہلیلہ زرد دہ درم ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ ہر کدام ہفت درم ہلیلہ آملہ ہر کدام چہار درم مویز منقی سی درم آلو بخارا پانزدہ دانہ گاوزبان برگ بادرنجبویہ
اسطوخودوس غافث ہر کدام چہار درم بسفائج سہ درم تربد سفید کوفتہ دو درم ہمہ را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل بماند آنگاہ افتیمون پنج درم اضافہ
نمودہ بجوشانند تا بیک رطل آید مالیدہ صاف نمودہ غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشتہ اضافہ کردہ بنوشند و چون دہ بار یا زیادہ اجابت شود
عمل دوا را بلعاب اسپغول یک مثقال گلاب عرق گاوزبان عرق بید و قند سفید قطع باید کرد و بعد از ان بتعدیل مزاج بکوشند و سر را بعد تراشیدن موی بروغنہای
مرطب تدہین نمایند و حمام رطب و آب شیرین پیوستہ استعمال نمایند و اگر نوبت دیگر مسہل دہند حب اصطمخیقون یا حب اسطوخودوس کنند و از بنفشہ نیلوفر و جو مقشر و بابونہ و اقحوان

و پوست خشخاش نطول سازند و اگر بدن خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبهٔ خون چندان محسوس نشود هیچ وجه فصد و مسهل واندازند و بترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب بکوشند و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج تنقیه بآن محتاج اند ماء الجبن است باین صورت که بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ مشابه که مدت چهل روز از زادن او گذشته باشد مقدار دو رطل و در دیگ گلین نو بجوشانند و بچوب انجیر که سر او را مقشر نموده و کوفته باشند حرکت همی دهند و بعد از آنکه دو سه جوش آید سکنجبین بسیار ترش بقدر دو اوقیه دران انداخته بنهند تا سرد شود و صاف کرده افتیمون پنج درم بروغن بادام چرب ساخته دران بخیسانند و صبح بدست مالیده صاف نموده لاجورد مغسول حجر ارمنی هر کدام یک مثقال اضافه نموده بنوشند و اگر خواسته باشند شبانگاه وقت خفتن حب لاجورد و معجون نجاح سرشته ورق نقره پیچیده بخورند و با ماء الجبن با مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت بدهند و اگر طبع مجیب باشد قلیل ماء الجبن ساده عجیب النفع است و تصرفات بحسب مزاج اندران جائز است چنانکه گاهی تمر هندی دران بخیسانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند و گاهی اسطوخودوس و افتیمون و گاو زبان بحسب احتمال قوت و وقت و عادت بیفزایند و مداومت حمام رطب در روز مسهل بعد از فراغ اسهال و در روز راحت قبل از غذا و نطول آب گرم بر سر بغایت سود دهد و باید که مجلس او را باز هار بارده و میاه جاریه و اوتار سازند و الحان دلکش آرسته دارند و در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن غافل نباشند و بمفرحات و مبدلات بتفریح و تعدیل وی کوشش نمایند و مفرح یاقوتی بوعلی درین باب از مجربات است گیلانی گوید که علاج مالیخولیای حادث از احتراق سودای طبیعی آنست که اگر علامات خون ظاهر باشد فصد هفت اندام و تقلیل خون سوداوی بدفعات نمایند و زمان رابرای اوراحیض فصد باسلیق و صافن کنند و اگر فصد ممکن نبود تدبیر ترطیب و تنقیه بنوعی کنند که در قول ابن عباس گذشت و با ماء الجبن سفوفی و مثل آنکه در قول جرجانی مسطور شد و معالجه او بعلاج خفقان باز کنند و اگر در بدن او حرارت و در نبض سرعت باشد علاجش بعلاج خفقان مع الحرارة نمایند و معجون نجاح و معجون افتیمون بشربت بادرنجبویه بس عظیم الشان نافع است و این مطبوخ افتیمون برای این علت و جمیع امراض سوداوی از جرب کهنه و بهق سیاه مفید بود هلیله سیاه بست درم بسفائج کوفته چهار درم تربد کوفته یکنیم درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس هفت درم افتیمون انداخته یک جوش دهند و مالیده صاف نموده دو ثلث رطل ازان بگیرند و غاریقون ثلث درم شحم حنظل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ بعسل سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند پس مطبوخ مذکور بنوشند و انچه این را جمیع امراض سوداویه و قولنج رانافع میکند شوربای خروس پیر است که آب نمک و شش درم بسفائج کوفته بپزند و شوربای آن بنوشند و علاج مالیخولیای حادث از سودا که از احتراق بلغم باشد مثل علاج مذکور است و این معجون رابغایت ستوده اند بگیرند هلیلجات و افتیمون و فنتتین و آمله مساوی و اندک مصطگی کوفته بیخته بعسل بسرشند بعده تربد و خربق سیاه و سقمونیای مشوی تقویت داده در هر سه روز یکبار دو درم تا سه درم بدهند و اگر در معده ورم نباشد بعضی متاخرین می نویسند که در مالیخولیای سوداوی منضج از عناب ده دانه گاوزبان بادرنجبویه تخم کاسنی نیم کوفته هر یک دو مثقال جوش داده صاف نموده یک اوقیه گلقند مالیده باز صاف کرده یا ده درم شربت بنفشه داخل کرده بدهند و تعدیل غذای او نخود آب با مغز بادام و اسفاناخ یا ماش مقشر و گوشت بره و بزغالهٔ شیرخواره و فواکه رطبه کنند و در ایام منضجات بدن را بروغن بادام و بنفشه بمالند و سعوط بآن کنند و بعد از آنکه ترطیب بدن بهم رسیده و اخلاط نضج یافته قابل تنقیه شده باشد بمطبوخ افتیمون و بسفائج و هلیله چند مرتبه تنقیه نمایند و اگر بدن ضعیف باشد تنقیه باین مطبوخ نمایند عناب سپستان هر یک بنجاه عدد شاهتره سنای مکی هر یک پنج درم هلیله سیاه گاوزبان بسفائج مقشر نیم کوفته افتیمون هر یک شش درم گل سرخ چهار درم علی الرسم طبیخ نموده صاف کرده دران ده درم فلوس خیارشنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک و استار و فانیذ یک استار حل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین یک مثقال بران ریخته نیم گرم نموده بیاشامند و اگر ده درم شیرخشت زیاده نمایند قوی تر میگردد و یا این مطبوخ بسفائج مقشر کوفته اصل السوس مقشر کوفته پوست بیخ کاسنی گاوزبان بادیان بادرنجبویه هلیله کابلی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف کرده ترنجبین و شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده نیمگرم بیاشامند و ایضاً تنقیه بحبوب افتیمون یا بحقنه برای ازالهٔ ماده و باقی فرمایند اگر معده ضعیف نباشد و باین مسهلات و روغن بنفشه سعوط نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و آب نیمگرم بر سر ریزند و بر ساقین و قدمین و سر و بدن روغن بنفشه و روغن گل نیم گرم بمالند و حمام و آبزن لازم گیرند و تغذیه بشوربا و آب پاچه نمایند و محافظت از تخمه و بدهضمی کنند و ایضاً بعد از تنقیه استعمال مرطبات و مقویات دماغ و قلب نمایند و مدام نطولات مرتب از بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس بر سر ریزند و ادهان مناسبه چون روغن بنفشه و کدو و بادام بر سر بمالند و اغذیه مولد خون صالح و لطیف باشند ماهی رضراضی یا بچه بزغاله و لحوم خفیفه مثل جوجه مرغ و دراج خورانند مؤلف اقتباس می نویسد که شخصی را مالیخولیای نائبه بود که در اول موسم بهار پیدا آمدی و تا شروع زمستان میماند و درین اثنا هیچ معالجه سود نشدی و پیش از ظهور نوبت بیک هفته درد سر عارض میشد من بشروع درد سر تارک سر او را داغ خام نهادم و بهان وقت یک عدد زر رومی بیضه سنگ پشت زعفران سائیده در یک تولہ روغن بیخته گفتم

که بدست خوب برانجا بمالند تا همه جذب شود و تا سه روز همین نمط العمل آرند و این دوا دادم شیر مغز بادام هفت عدد گل سرخ یک توله برگ تنبول پخته سه عدد و عرق شاهتره نه توله وکیوڑه پنج توله و گلاب چهار توله و شربت گاوزبان و نیلوفر هر یک دو توله داخل کرده تخم بادرنجبویه سه ماشه تخم شربتی چهار ماشه پاشیده بنوشند در عرصه سه روز دردسر موقوف شد و الیخولیا خفیف پدید آمد و همین دوا در عرصه یکماه بتمامه زائل گردید و در سال آینده باز به دستور سابقه بعمل آمد همه اعراض خفیف تر ظاهر گشت و در سال سوم هیچ اثری خفیف هم ظاهر نشد و صحت کلی یافت

علاج مالیخولیای مراقی

اول فصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس و یحیی ابن اسلم چپ و بقول روفس و ابن جزله صافن کشایند و ابن سرافیون و رازی گویند که فصد صاحب این مرض از اکحل و صافن گیرند و اگر قوت قوی باشد در هر چهل روز فصد باسلیق سودمند است و باید که فصد وسیع نمایند پس اگر سبب آن ورم معده و احشا یا سوء مزاج حار محرق در آن باشد تدارک او نمایند بدانچه در بحث اورام معده و علاج امراض حار معده و جگر خواهد آمد و تبرید و ترطیب و تقویت سر کنند بچیزهائی که در امراض حار دماغی مسطور شد و همچنین تقویت قلب چنانچه ذکر یافت و اگر بسبب ورم حار مراق باشد معالجه و تحلیل او مثل اورام حار نمایند و تقویت سر ملحوظ دارند و تغریق راس با دهان مقوی و مرطبات کنند و محاجم بشرط بر مراق گذارند و در چنین حالت تسخین جگر نمایند بلکه اگر درین علت حرارت جگر محرق خون دریابند برای منع تولد سودا در آن اصلاح حال کبد باشیای مبرده مرطبه کنند و تقویت طحال نمایند و محاجم بر مراق نهند و در صورت گرمی جگر حال بیمار مثل کمودین میباشد پس تدارکاو باشربه بارده همچون شیره تخمهای سرد و آب کاسنی و ماء القرع و آب هندوانه و ماء الشعیر و شربت بنفشه و تنقیه ماده آن به آب کاسنی و آب لبلاب و مغز فلوس و تمرهندی و شیرخشت و بماء الجبن نمایند و رگ باسلیق کشایند و غذا باید دهند و هر وقت که طعام خورند اندک کاهو و کاسنی با سرکه بخورند و اگر سده باشد و یا حاجت تلطیف خلط بود اندک کرفس اضافه نمایند و اگر سده باشد چقندر و اسفاناخ نیز موافق باشد و کاهو و کاسنی پخته و خام نیز نافع بود و اگر هاضمه قوی باشد و در عروق جگر سده نبود طعام سرد و غلیظ مثل حلیم و مصوص ماهی تازه و کرش گاو و کله پاچه بسرکه پخته دهند و ایضاً برای حرارت جگر و سده طحال ساریقا آب کاسنی سبز مروق شیره خیارین شیره مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه گلقند دو توله با قرص زرشک صبح و بجهت آخر روز آمله مربی ورق نقره یک عدد و شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه گلاب عرق کیوڑه دو دو توله عرق گاوزبان پنج توله گلقند نسترن دو توله بدهند و همچنین بهر تبرید کبد آب کاسنی تازه شربت بزوری و یا شیره زرشک و شیره خیارین عرق عنب الثعلب عرق کاسنی گلاب سکنجبین شربت بزوری و یا دواء المسک بارد شیره تخم خرفه عرقیات مذکوره گلاب شربت انار و یا کاسنی چکیده شربت بزوری گلقند بدهند و صندل سفید بگلاب سائیده و پارچه تر کرده بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت زیاده باشد کافور هم اضافه کنند و اگر بسبب ضعف طحال باشد رگ باسلیق زنند و تنقیه سپرز و تقویت آن نمایند بدانچه در باب امراض طحال ذکر یابد و ماء الجبن مرتب و سکنجبین افتیمونی باید داد و هر چه در مالیخولیای سوداوی گذشت بکار برند و ایضاً اگر ماده در طحال باشد بقصد و اسهال و مضرات طحال که در محلش مذکور گردد اشتغال ورزند و دواء الخردل و مانند آن بر طحال بمالند تا که طحال ماده بسوی دماغ ارسال ننماید و با وجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحالی بهر اسهال ادویه قویه دادن باک ندارد و گفته اند که در هر عضوی که ماده باشد در تنقیه و تقویت آن عضو نوعی که در مقام هر یک مضبوط است توجه نمایند و باید که بر مراق اطلیه و اضمده محلله و رادعه و مانع تولد نفخ بعمل آرند و انجیر در سرکه تر کرده مالیده باندک روغن گل طلا نمودن از مجربات است و همچنین عصیر برگ کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و ریوند خطائی هر یک و در ورم ضماد کردن و بیاد کش خشک و تخم کتان و همچنین جدوار در آب کشنیز و گلاب و سرکه و تدهین بروغن گل نمایند و چون فساد و مراق بسیار باشد پس داغ نهادن بر جانب راست بسی مفید است اما آنجا که سبب ورم طحال و رحم و غیره باشد علاج آن ورم کافی بود و آنچه مولودی بود علاج نپذیرد کذا فی الیمار و گویند که علاج این مرض ترک استفراغ قویست اولاً اگر بسبب معده یا ماساریقا یا مراق باشد تا منجذب نگردد مواد فاسد بسوی معده و احشا و باعث زیادتی ورم و سده گردد و احداث تشنج و موت نماید مگر عند ضرورت شدید از کثرت ماده و بودن آن در فضای معده و خوف زیادتی حدت و عفونت و انتشار آن در بدن که درین صورت جائز است و لیکن برفق و سهولت بمطبوخ یا حقنه غیر حاد و قی درین علت جائز نیست جهت آنکه ماده را بسوی اعلی متوجه میگرداند مگر آنکه طبیعت دفع نماید ماده را بالقی و قی بسهولت آید که درین حالت اولاً منضجات موافقه خورانیده بعد ظهور نضج تام بمطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا و یا بدوای دیگر حسب مزاج قی نمایند تا باسانی قی آید و ابتدا باحشا نرسد و درین مرض محتاج میگردند باستفراغ سودا برای دو فائده یکی مضادت رطوبت بیبوست را دوم منع تولد ریاح و ابخره و منع صعود آن بسوی دماغ و بقول شیخ در مالیخولیای مراقی نیز اصلاح کبد بیشتر واجب است تا در آن سودا متولد نشود و اکثر اصحاب آن باشیای مبرده مرطبه منتفع میشوند بجهت آنکه ترطیب میکنند و مضر نیست

سودا ایمیا باشند و بنا بر آنکه مانع انداز تولد ریح و بخار که متصاعد شود بسوی راس اند امید هست و اگرچه انتفاع باشیا بارد انتفاع حقیقی قاطع مرض نیست لیکن بارد چون طبعاً باشند از آن
مادهٔ سودا متولد نمیشود و ایضاً مادهٔ حاصله متحجر نمیگردد و امید هست که طبیعت بر آن استیلا یابد و اصلاح آن نماید و بدانکه تدبیر مغلظ مولد بلغم بسیار است که مقاومت سودا میکنند و تدبیر
ملطف بنا بر سهولت انفعال خود از احتراق گاهی ضرر و اعانت سودا مینماید و به نفع خروج بلغم باقی در اسهال در بعضی مغرور نشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استفراغ بلغم نافع
آنهاست بلکه انتفاع از آن بدین سبب است که کثرت و انضغاط اخلاط از آنها زائل میشود و ابخره قلت می پذیرد و اما نافع بالذات استفراغ سوداست و گویند که ادویهٔ مسهله اگرچه درین مرض
شاید منفعت باشند لیکن از جهت ضعف معده مضر اند پس میباید که با آنها ادویهٔ مقوی معده آمیزند و یا وقتی مسهله مرطبه استعمال کنند و وقتی دیگر ادویهٔ مقویهٔ قلب آرند و گلقند و سکنجبین و مفرحات
و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس درین مرض مفید است **تدبیر مراق حار مزاج** اگرچه قاروره سفید و نبض بطی بود و ترک استفراغ
و ادویهٔ حاره کنند و به ترطیب و تبرید مزاج بجهت منع صعود ابخره بدماغ و منع تولد سودا و دفع حرارت و یبس و جفاف عارض از مادهٔ محترقه نمایند و آب کاسنی مروق و ماء الجبن
و شاهتره شدید النفع است و آب عنب الثعلب و دق بادرنجبویه نیز مفید و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن بدستور مقرر در دق است و اگر بهم نرسد شیر زنان نیز نافع
و شربت نیلوفر و شربت دینار نیز مفید است و بهر تبرید جگر آرد جو و صندل مع گلاب بر جگر ضماد نمایند و استعمال معجون راحت برای تبرید و ترطیب و منع صعود ابخره خیلی سودمند است
و بهر تقویت معده شربت انار و به و زرشک و سیب و سکنجبین رمانی و سفرجلی و غیره نافع شناسند و گاه گاهی تلیین طبع بطلبین و یا بحقنهٔ لین و یا از قبل مسهله نرم نمایند و تنقیهٔ خون
سودا با ماء الجبن مناسب است و ریاح مراقی نیز اکثر بماء الجبن زائل میشود و درین باب اطریفل زمانی جامع است و باید که مطبوخ و مسهل اصحاب مراق قلیل الاجزا باشد چنانچه
در صورت قبض طبع گل بنفشه و نیلوفر و گاوزبان عنب الثعلب تخم خیارین کوفته کاسنی کوفته مویز منقی شاهتره آلوبخارا پوست بیخ کاسنی افتیمون مغز فلوس گلقند روغن بادام
و اکثر در ماء الجبن خیسانیده میدهند و اگر طبیعت مجیب باشد و ماده اندک ماء الجبن ساده با شربت نیلوفر کفایت کند و فائده بلیغ رساند و گاهی خیارین دو توله تخم خرپزه
یک توله خارخسک شش ماشه در ماء الجبن خیسانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری یا زرشک داخل کرده میدهند پس متوجه ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند بریختن شیر
دختران و آب نیم گرم بسیار بر سر و مالش آن با دهان مرطبهٔ مذکوره **و ایضاً** بعد استفراغات مفرحات یاقوتی مثل معجون یاقوت و جوارش شاهی و آمله لولوی و معجون فلاح
و اطریفل کشنیز معمول ذکاء الله خان و خمیرهٔ خشخاش کوکناری و زرد و خمیرهٔ ابریشم بارد علوی خانی و خمیرهٔ عود ترش و معجون نقره و طلا و معجون صندل و مفرح بارد و یاقوتی بارد
دهند و شربت الغزا و شراب الصالحین مع عرق شیر درین باب بسیار نافع است و یا خمیرهٔ مروارید یا خمیرهٔ گاوزبان با شیرهٔ تخم خرفه و عرق گاوزبان و شربت انار یا بدیگر
اشربهٔ مناسبه چون گلاب و عرق بید مشک و شیرهٔ کشنیز خشک و تخم کاهو و تخم خرفه با شربت سیب و شربت گاوزبان تخم ریحان یا فرنجمشک باشد حسب حاجت استعمال نمایند
و ماء الشعیر با شربت خشخاش و سعوط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و انکباب و نطول و ضماد و سعوط معمولی که هر یک در قرابادین مسطور شد بکار برند و اگر با وجود حرارت
و حدت مزاج یبس و لاغری باشد غذا ماء الشعیر و مزوره بارده مانند کدو و بقلهٔ یمانی بروغن بادام دهند و اگر در بدن ضعف باشد بچوزهٔ مرغ و کلهٔ گوسفند و بزغاله غذا سازند
لیکن از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و یا آب یخنی با افشرهٔ لیمو و تمر هندی دهند و اگر ضرورت نباشد حموضات ندهند **ذکر بعض تراکیب نافع مراق در مزاج حار**
از مطب ساختهٔ کبار اگر بیخوابی باشد نمک و شیر مرش آمیخته بر کف دست و پا مالند و قدری افیون در ماء الشعیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سعوط نمایند و آن
نفوع در هر ماه پنج شش مرتبه استعمال کنند آمله کشنیز هلیله سیاه هر یک شش ماشه برادهٔ صندل چهار ماشه در عرقیات خیسانیده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند **ایضاً**
اگر با صعود بخارات و تیرگی رو باشد مفرح بارد همراه شیرهٔ کاهو شیرهٔ خرفه هر واحد شش ماشه عرق عنب الثعلب عرق صندل شش توله شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه
داخل کرده بدهند پس اگر مریض را از نشستن در آفتاب راحت آید وزن شیرجات سه سه ماشه کنند و در صورت قبض هلیله سیاه کوفته وقت شب بدهند اگر آخر روز بخارات
متصاعد شوند تبرید مذکور وقت تصاعد بخار و هلیله صبح دهند و اگر شکایت درد ساقین هم باشد شیرهٔ خیارین و خار خسک در عرق شاهتره و گلاب بر آورده شربت بزوری
داخل کرده بنوشانند **ایضاً** برای رفع سوزش گلو و سر از بخارات صفراوی محترقه تبرید از شیرهٔ زرشک هفت ماشه و عرقیات و شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده
باشد کشنیز هفت ماشه در گلاب چهار توله تر کرده صبح یک یک بسر سوزن بر داشته بخورند و گلاب بنوشند **دیگر** مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات
گرم و درد اعضا و گاهی عرق آمدن و آتشک کهنه باشد آمله مربی یک عدد عرق شاهتره ده توله شربت انار شیرین دو توله با اطریفل کشنیزی یک توله شیرهٔ خیارین شش ماشه

شربت نیلوفر دو تولہ با اطریفل یک تولہ شیرۂ تخم کاسنی شش ماشہ لعاب اسپغول نہ ماشہ عرق شاہترہ دہ تولہ نبات یکنیم تولہ یا شیرۂ خیارین بجای کاسنی از بعد فصد عقب اندام آن
خورند دیگر برای احتراق مراقی و جوشش دماغ و گرمی بدن و افروختگی رگہا و اضطراب و نزلہ و قبض ہلیلۂ مربی بورق نقرہ پیچیدہ اول بخورند بعدہ کشنیز خشک کشمش برادۂ صندل
سفید شب در عرقیات لقوع کردہ صبح خام مالیدہ صاف کردہ شیرۂ تخم خرفہ شیرۂ تخم خیارین با شربت نیلوفر داخل کردہ اسپغول پاشیدہ بنوشند از بعد سکون طبیعت فصد باسلیق
خون یا دو سیر گیرند بعد از ان نسخۂ عرق شیر تیار سازند دیگر کہ با نفخ و تشنج و ضعف اشتہا بود گلقند سکنجبین ہر واحد یکنیم تولہ در گلاب دو تولہ عرق کاسنی سہ تولہ عرق عنب الثعلب
چہار تولہ مالیدہ بدہند و اگر حرارت در جگر زائد باشد شیرۂ خیارین افزایند و بشام عرقیات دہ تولہ شربت انار دو تولہ و غذا شلہ دہند دیگر برای ابخرہ یا بسبب بیخوابی ہلیلۂ مربی
بورق نقرہ پیچیدہ لعاب بہدانہ عرقیات گلاب کیوڑہ شربت بنفشہ دہند و سعوط شیر دختر و مالش کدو یا از تخم خشخاش تخم بنگ بشیر گاو سودہ نمایند ایضاً برای منع
صعود بخارات و خفقانیت کشمش شش ماشہ زرشک ہفت ماشہ در عرق کاسنی پنج تولہ و گلاب چہار تولہ تر کردہ صبح مالیدہ شیرۂ خرفہ شش ماشہ شربت بزوری
دو تولہ داخل کردہ دہند و یا گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید ہر یک شش ماشہ کشمش یکنیم تولہ شب خیسانیدہ مالیدہ صاف نمودہ شربت انار دہ تولہ داخل
کردہ دہند و اگر طبع قبض بود چند روز آلو بخارا پنج دانہ مویز منقی دہ دانہ گل سرخ زرشک گاوزبان ہر یک چہار ماشہ خیسانیدہ گلقند دو تولہ یا خمیرۂ بنفشہ سہ تولہ حل کردہ
بنوشند و یا برادۂ صندل سفید شش ماشہ کشنیز خشک چہار ماشہ ابریشم مقرض چہار ماشہ آلو بخارا پنج عدد شب تر کردہ صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت انار و یا شربت
سیب دہ تولہ داخل کردہ بخورند و یا صرف برادۂ صندل سفید و کشنیز خشک نیم کوفتہ شب خیسانیدہ صبح آب زلال آن را با نبات سفید و شیرۂ خرفہ آمیختہ بنوشند
ایضاً برای صعود ابخرہ و دردسر ہلیلۂ مربی یک عدد با شیرۂ خیارین شش ماشہ عرقیات دہ تولہ شربت بزوری دو تولہ غذا پلاؤ و ضماد کاہو کاسنی صندل کشنیز آب کشنیز
و اگر بسبب خشونت ہلیلہ خشکی کند بجایش خمیرۂ گاوزبان ہفت ماشہ کنند و یا دواء المسک بارد ہفت ماشہ با شیرۂ کاسنی پنج ماشہ و خیارین شش ماشہ و شربت بزوری دو تولہ
دہند و اگر آثار حرارت احتراقی رفع نشود آب کاسنی سبز مروق ربع مبردات حرارت کہ از شیرجات و اشربہ استعمال کنند ایضاً برای دردسر و خشکی بینی از بخارات مراق ترکیب
طباشیر کشنیز خشک یشب سبز ہر یک یک ماشہ سودہ با آملۂ مربی سرشتہ بورق نقرہ پیچیدہ تناول نمایند بالائش عرق صندل عرق گاوزبان عرق کیوڑہ گلاب ہر یک سہ تولہ
شربت گاوزبان دو تولہ بنوشند و یا شیرۂ زرشک ہفت ماشہ بجای زرشک سودہ کنند و برای سوزش تمام بدن از بخارات مراق مفرح زرشکی مع عرقیات دہند و کشنیز
مصطگی ماشہ سودہ بروغن گل حل نمودہ بر سر معدہ کنند و برای برخاستن شعلہ از شکم گل گاوزبان آملۂ منقی ہر یک دو ماشہ گل سرخ سہ ماشہ سودہ با شربت عناب دو تولہ سرشتہ
ہمراہ عرق عنب الثعلب دہند بعدہ کاسنی و ماء الجبن العمل آرند دیگر کہ با مراق توحش و خفقان زیادہ باشد طباشیر سنگ یشب مروارید سودہ با شربت انارین سرشتہ بخورند
و عرق کیوڑہ گلاب عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بزوری شربت گاوزبان بنوشند و اگر زین دو آثار سردی دماغ بہ پیچ محسوس شود لاجورد اضافہ کنند و بجای شربت گلقند
نمایند و اگر با لینت طبع باشد جوارش انارین نہ ماشہ خوردہ شیرۂ کاسنی چہار ماشہ شیرۂ خیارین پنج ماشہ شربت بزوری دو تولہ تخم ریحان شش ماشہ یا اسپغول پاشیدہ بنوشند ایضاً
اگر با مراق تپ باشد قرص زرشک آب کاسنی سبز مروق دہ تولہ شیرۂ خیارین شش ماشہ شیرۂ بادیان چہار ماشہ شربت بزوری دو تولہ دہند و اگر خواہند شیرۂ مغز تخم کدو بجای خیارین
و گلقند عوض شربت کنند و گاہی قرص گل صغیر و یا قرص طباشیر عوض قرص زرشک کردہ میشود و آملۂ مربی یک عدد شیرۂ خیارین شیرۂ کاسنی ہر یک شش ماشہ عرق شاہترہ دہ تولہ
گلقند دو تولہ یا شربت نیلوفر و اسپغول شش ماشہ پاشیدہ نیز نافع است ایضاً اگر مراق با خلل نزلہ و سرفہ بود خمیرۂ خشخاش ہفت ماشہ ہمراہ جوشاندہ خطمی چہار ماشہ اصل السوس
بہدانہ ہر یک سہ ماشہ نبات یک تولہ خورند و یا ہلیلۂ مربی یک عدد و یا خمیرۂ گاوزبان ہفت ماشہ یا دواء المسک ہفت ماشہ ہمراہ شیرۂ خیارین شش ماشہ عرقیات شربت بزوری دہند
ایضاً برای خشکی دہن و ابخرۂ حار یابس مراقی و بیقراری معدہ و نزلہ بہدانہ سہ ماشہ سپستان پانزدہ دانہ خطمی گل بنفشہ گل نیلوفر ہر یک شش ماشہ در آب گرم خیسانیدہ شیرۂ مغز
تخم تربوز شش ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ داخل کردہ بنوشند یا لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ کاہو شیرۂ خیارین شش ماشہ عرقیات دوازدہ تولہ شربت نیلوفر دو تولہ دہند ایضاً
برای نزلہ و قلاع و ورم بن دندان و بواسیر و دردسر عناب پنج دانہ سپستان یازدہ دانہ گاوزبان خطمی ہر یک چہار ماشہ بہدانہ سہ ماشہ خیسانیدہ شیرۂ خیارین ہفت ماشہ
شربت بنفشہ دو تولہ داخل کردہ دہند و شام خمیرۂ گاوزبان خمیرۂ خشخاش ہر یک سہ ماشہ ہمراہ عرق گاوزبان خورند و یا اطریفل کشنیزی ہمراہ شیرۂ خیارین شربت نیلوفر
دہند و یا برای نزلہ و ابخرہ کشنیز خشک یک ماشہ سودہ با اطریفل یک تولہ آمیختہ با شیرۂ مغز تخم ہندوانہ شش ماشہ یا شیرۂ خرفہ شش ماشہ و شربت انار شیرین خورند

ایضاً برای نزله حرارت جگر و ریاح معده مصطکی یک ماشه سوده گلقند یک توله سرشته بخورند بالایش گاوزبان تخم کاسنی نیم کوفته هر یک شش ماشه ابریشم گل نیلوفر عناب ثعلب هر یک
چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده و برای تلیین مویز منقی ده دانه افزایند و اگر با نزله قصور هضم و قبض و کثرت آروغ و نفخ باشد مصطکی یک ماشه سوده با یک دانه مربی آمله سرشته بخورند
و بادیان چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً برای آروغ دخانی مراق صفراوی گلقند نسترن یک توله شربت لیمو یک توله سرشته
بخورند بالایش شیرهٔ دانه هیل دو ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یک نیم توله بنوشند ایضاً برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش عود ترش شش ماشه بورق نقره
پیچیده همراه عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق کاسنی عرق کیوڑه هر یک سه توله شربت انارین دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده دهند و اگر موسم تنقیه بود فصد و مسهل بر فصل
موقوف داشته سفوف مروارید برای قلب و سفوف نمک هاضم برای معده و شربت گڑهل و آلو بخارا و شربت لیمو برای صفرا تیار کنند ایضاً در سقوط اشتها جوارش شاهی
همراه عرق گاوزبان و کیوڑه و عرق هیل و عرق مکوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر با ضعف دل و خشکی لب و تشنگی
و ضعف هضم و نفخ شکم باشد گلقند یک نیم توله سکنجبین توله عرق مکوه عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدهند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم با و از زور ریاح بواسیری باشد
شیرهٔ دانه هیل شیرهٔ بارتنگ عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت انارین دو توله دهند ایضاً برای رفع قبض اصحاب اقیه هلیله مربی با جوارش عود
ملین خورده شیرهٔ خیارین هفت ماشه شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه عرقیات شربت بزوری بارد دو توله بنوشند و اگر قبض بواسیر ریحی و ریاح مراقی و صعود بخارات بسوی سر
و مزاج حار باشد طباشیر مصطکی دانه هیل بادیان هر یک نیم ماشه سوده گلقند سرشته گل خطمی سه ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر
با عوارض مذکوره نزلهٔ حار نیز باشد دانه هیل یک ماشه سوده گلقند نسترن سرشته با شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ایضاً که با درد معده و سوء هضم و قی باشد
نانچیل دریائی با آب پودینه سوده خورده بالایش آلو بخارا ده دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بنوشند و ضماد مصطکی وغیره کنند اگر باز بعد مدتی وجع [illegible]
و حرارت مزاج بهم رساند مسهل باین طور دهند عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله آلو بخارا ده دانه گل سرخ خیارین زرشک هر یک شش ماشه ریوند چینی
سه ماشه سنای مکی یک توله در آب کاسنی سبز مروق شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله شربت دینار سه توله روغن بادام شش ماشه
داخل کرده دهند و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصطکی یک ماشه طباشیر دو ماشه زهر مهره یک ماشه سوده با شربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری بارتنگ شش ماشه دهند

تدبیر مراق بارد المزاج

اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و احشا گلقند مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان دهند و از زراوند و مصطکی و عود حب ساخته بعمل آرند که در تحلیل مواد مراق از مجربات است
و چای خطائی نیز مفید بود و اگر ورم در مراق نباشد تدهین فم معده بروغن گل و سنبل و مصطکی نیم گرم و تکمید بسبوس گندم و نمک و تنطیل مطبوخ بابونه و اکلیل الملک برگ ترنج و تخم
فرنجمشک و شبت بجهت تحلیل ریاح نافع و دیگر نطولات و اضمدهٔ معمولی و حب مقل ملین وغیره که در قرابادین مسطور است بعمل آرند و مداومت حمام بغایت سود مند است و جوزه مرغ
و زردی بیضه و مانند آن بغذای سریع الهضم تقلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا ماساریقا یا مراق باشد بمسهل ملائم نافع احشا استفراغ سازند و افسنتین
و شربت آن درین بغایت مفید است گویند که کسی را ورم شد شربت افسنتین بدهند و مسهل قوی از ادویه شدید الحرارت درین علت مضرت مگر کسی را که قی بآسانی آید و ماده در فضای معده باشد دواء المسک
معتدل علوی خانی مجرب النفع است و خورشیدین شربت جهت تحلیل ریاح بارده و تقویت احشای مراقیین بارد المزاج معمول است ابن سرافیون گوید که تدهین جوار بروغن سوسن نفع عظیم دارد

ذکر بعض تراکیب مفید مراق بارد مزاج از مطب اساتذهٔ کرام

اگر با نزله و سرفه باشد خمیرهٔ عنبری هفت ماشه همراه جوشاندهٔ گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان دانه هیل هر یک سه ماشه نبات یک توله خورانند و اگر با قصور هضم و قبض و نفخ و نزله وغیره
باشد مصطکی سوده با آمله مربی سرشته بخورند و گاوزبان هفت ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند یا زرنباد دو ماشه ابریشم خام دو ماشه گاوزبان
چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده خمیرهٔ صندل یک توله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر برودت زیاده باشد بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان
بسفائج هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بخورند ایضاً در حالت نفخ پودینهٔ خشک یک ماشه الایچی سفید دو ماشه چای خطائی بادیان خطائی
هر یک ماشه خیارین کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده سکنجبین لیموئی حل کرده بنوشند و یا مصطکی سوده بخمیرهٔ گاوزبان سرشته بورق نقره پیچیده بخورند

و شیرهٔ انیسون دو ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت بنفشه گلقند هر واحد یک نیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبت دهان
و خرابی هضم طباشیر دانه هیل هر یک یک ماشه سوده با مربی آمله یک عدد سرشته بخورند بالایش عرقیات شربت بزوری دو توله یا لنگوچار ماشه پاشیده بنوشند و اگر با رطوبت دهان و برهمی
طبیعت اسهال بود اصلاح معده بجوارش عود هفت ماشه و شیرهٔ دانه هیل سه ماشه عرقیات ده توله و شربت بزوری دو توله کنند ایضاً برای آروغ ترش از ریاح سوداوی
افزون شد اروی ساده عرقیات شربت بزوری و سفوف نمک اندرانی دهند و برای کثرت آروغ بعد تخمه و سوء هضم مصطگی دو ماشه الائچی [illegible] پودینه خشک [illegible] دو ماشه در عرق بادیان
پنج توله گلاب چهار توله جوشانیده سکنجبین دو توله یا گلقند داخل کرده دهند که محلل رطوبات است ایضاً اگر نفخ مراقی و ثقل گوله در شکم بود و مزاج بارد باشد صعتر فارسی انیسون
بادیان دانه هیل مصطگی هر واحد یک ماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه عرق بادیان دهند و در آخر روز شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ اصل السوس هر یک چهار ماشه در شربت ... مربی آب
گرم و گاهی عود سوده افزایند و برای نفخ شکم بارد مزاج مصطگی دو ماشه عود سنبل الطیب هر یک یک ماشه سوده بگلقند یک توله سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب
هر یک پنج توله شربت بزوری دو توله بنوشند و اگر دفع سده منظور باشد سنای مکی چهار ماشه افزایند ایضاً برای تهوع و خفقان و آروغ و فواق و قلت اشتها و ضعف هضم عود غرقی
ماشه مصطگی پودینه خشک دانه الائچی خرد هر واحد دو ماشه سوده سکنجبین توله سرشته همراه شیرهٔ کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بنفشه دهند و گاهی برای تقویت معده
مرافقین مصطگی طباشیر دانه هیل هر یک یک ماشه سوده بگلقند توله آمیخته همراه عرقیات شربت بزوری شربت گاوزبان هر یک دو توله میاهند ایضاً برای درد معده و کثرت
آب دهن و قی در جوارش عود دانه هیل جدوار طباشیر هر یک ماشه سوده آمیخته عرق کاسنی و عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب چهار توله شربت انار دو توله و یا گل سرخ گاوزبان
هر یک چهار ماشه عود یک ماشه مصطگی دو ماشه مویز منقی ده دانه در عرق کاسنی و عنب الثعلب گاوزبان هر یک چهار توله جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و مالش روغن گل
در روغن مصطگی بموضع نفخ مراق کنند و برای درد معده بعد طعام جوارش کمونی با شیرهٔ بادیان نه ماشه گلاب چهار توله نبات یک توله بدهند و یا زرباد سوده بجوارش مذکور آمیخته
با شیرهٔ تخم خربزهٔ سفید چهار ماشه و نبات توله بدهند و برای درد معده که در آخر هضم باشد بادیان ختائی دو ماشه سوده بگلقند آفتابی توله سرشته بخورند و عرق بادیان ده توله بنوشند
یا انیسون یک ماشه سوده با گلقند توله سرشته همراه عرق ... بدهند ایضاً برای دفع خلل ریاح و اوجاع معده و خفقان بادیان بادرنجبویه بادیان ختائی صعتر فارسی
هر یک سه ماشه برگ فرنجمشک چهار ماشه عود صلیب یک نیم ماشه مویز منقی ده دانه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نیم پاؤ بماند صاف کرده شربت بزوری معتدل دو توله داخل
کرده بنوشند ایضاً برای ثقل کمر از احتباس ابخرهٔ مراقی و دفع ریاح از اسفل و قبض بواسیر و تفتیح آروغ مراقی و رفع نزله طباشیر سنبل الطیب اصل السوس دانه هیل هر یک
نیم ماشه سوده بگلقند توله سرشته با شیرهٔ تخم خربزه شش ماشه شربت گاوزبان دو توله بخورند ایضاً برای درد محاذی قلب که در تنفس بیزاری نباشد. و بکماد و ضماد زائل نشود
اصل السوس گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه عنب الثعلب چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تا هفت روز بنوشند
ایضاً برای درد کتفین از صعود بخار بارد مراق مصطگی دو ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان چهار ماشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند
و یا عنب الثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و یا الائچی خرد سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه
جوشانیده گلقند آفتابی دو توله داخل کرده دهند ایضاً برای قی و سوزش معدهٔ حاد مراقی بادیان مصطگی انیسون سوده بگلقند آفتابی سرشته تناول نمایند بالایش سنبل الطیب
چهار ماشه مویز منقی ده دانه دانه هیل سه ماشه عود هندی چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبات معده و نفخ شکم و صلابت و درد
و قصور هضم و مزاج بسیار بارد دارچینی بادیان اسطوخودوس گاوزبان افسنتین هر یک چهار ماشه بعرق بادیان نیم پاؤ و گلاب چهار توله جوشانیده صاف کرده گلقند
نسترن دو توله داخل کرده دهند یا بجای اسطوخودوس و افسنتین دانه هیل سه ماشه نانخواه سه ماشه کنند و ضماد صبر وغیره نمایند ایضاً برای سوء هضم و لینت
طبع و پیچش و حاجت از حرکت بواسیر ترکی عود مصطگی بوزیدان هر واحد یک ماشه سوده بگلقند آفتابی یک توله سرشته تخم مرو شش ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق
بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله جوشانیده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده دهند و برای سوء هضم و نفخ مراقی جوارش عود شیرین خورده بالایش
دارچینی مصطگی عود غرقی اصل السوس مقشر درونج عقربی جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند و یا جوارش مصطگی خورده بالایش دارچینی مصطگی مویز منقی
عود غرقی نیم کوفته دانه هیل کوفته جوشانیده و گلقند داخل کرده بنوشند **فائده** بدانکه در مراق گاهی لعاب دهن بسیار آید و این یا از عدم هضم جید معدی باشد و یا از

نوازل دماغی و یا از پری و یا از ضعف هضم کبدی و تدبیر هر یک بعد ذکر ادویهٔ مرکبه مسطور گردد ذکر ادویهٔ مرکبه نافع **مالیخولیای مراقی** **اطریفل**
معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مالیخولیا و جنون و مصلح فساد خون و دافع نزله و فضول سر و مانع صعود ابخره از معده و اعضای دیگر قرفه شاهتره الایچی خرد
سلیخه مصطکی هر یک سه نیم ماشه گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر هر یک یک نیم توله پوست هلیله زرد تربد موصوف هر یک
سه توله کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آثار عالمگیری قوام داده بسرشند قدر خوراک یک توله تا دو توله است **اطریفل زمانی** جهت اقسام
مالیخولیا خصوص مراقی از جمله مجربات است و اثر آن در تنقیهٔ معده و دماغ از اخلاط ثلثه بتجربه رسیده و برای قولنج و صداع و منع صعود ابخره نافع و مداومت آن جهت
قطع نزله مجرب و بجمیع امزجه موافق است و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه گل بنفشه سقمونیای مشوی هر یک ده مثقال تربد موصوف کشنیز خشک هر یک بست مثقال پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال
صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن چرب کرده بدارند و عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه
ده مثقال در آب جوش داده صاف کرده با یک نیم وزن شیرهٔ هلیلهٔ مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آورده ادویه بسرشند قدر شربت آن برای اسهال از چهار مثقال
تا شش مثقال و بنابر مداومت از یک مثقال تا دو مثقال **شربت دینار کبیر** نافع از برای امراض جگر و برای مالیخولیای مراقی تنقیه باین شربت بعد از فصد
و تنقیح ماده بهار الاصول بهترین تدبیر نوشته تخم کاسنی ده درم بادیان پنج درم بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر گل بنفشه
گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم بسفایج فستقی تربد موصوف هر یک بست درم سنای مکی حب النیل هر یک هفت مثقال تخم کشوث در کتان بسته
پنج مثقال جمله را در نه رطل آب شب بخیسانند صبح بجوشانند چون سه رطل آب بماند صاف کرده بهمین قند سفید داخل کرده بقوام آرند و چهل درم ریوند چینی سوده در آن حل
نمایند و بعضی پانزده درم تا شانزده درم شاهتره و چهل دانه عناب داخل کرده اند مقدار شربت ده درم تا شانزده درم با آب نیمگرم **ضماد** که در مالیخولیای مراقی بعد تنقیه
نفع دهد مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب سارون سعد شبت پودینهٔ دشتی زیرهٔ کرمانی انیسون تخم کرفس صعتر کوفته بیخته با آب ضماد کنند یا در آب جوشانیده صاف نموده
در مثانهٔ گاو انداخته کماد کنند و اگر کندر و دارچینی زرنباد اضافه نمایند انسب است و گاهی از این ضماد مصطکی گل سرخ اسارون سعد دور نموده و بجای آن اکلیل الملک
بابونه برگ نمام برگ ترنج اضافه کرده وقت خلو معده از طعام به معده لطول کرده میشود و برای تحلیل ریاح بارده مراقی مفید می افتد **عرق هلیله** دافع سودا و مقوی دماغ
و حواس پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی کشنیز خشک هر یک نیم آثار پوست بلیله آمله هلیله سیاه گل سرخ مویز منقی هر یک پاو آثار اسطوخودوس سانج هندی گل نسترن
گاوزبان هر واحد نیم پاو چوب عود غرقی گل گاوزبان ابریشم مقرض برادهٔ صندل سفید هر واحد پنج توله بسفایج نیم کوفته شش توله سنبل الطیب دو توله شب در آب خیسانیده
صبح بقدر ده دوازده سیر عرق کشند **نوع دیگر** معمول حکیم اجمل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معده و دل و منع صعود ابخره و کابوس اسطوخودوس
دوازده توله کشنیز خشک سه پاو پوست هلیله زرد یک آثار گل سرخ پنج توله گاوزبان مویز منقی هر یک نیم پاو هلیله سیاه پاو آثار تا چهار شبانه روز خیسانیده هفت آثار عرق
کشند و در مفتاح المجربات وزن گل سرخ نیم پاو و مویز منقی یک نیم پاو مرقوم و آمله و پوست بلیله هر یک پاو آثار و عود غرقی چهار توله زیاده است و نوشته که نافع صداع و جنون
سوداوی دماغی ست **عرق شیر** بجهت ترطیب سوداوی مزاجان از حکیم نافع خان شیر بز دوازده آثار گل سرخ گل نیلوفر بهمن سرخ بهمن سفید تودری زرد تودری سرخ
تودری سفید گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک گل گاوزبان اصل السوس هر یک دو توله عناب بست عدد دارچینی نارمشک هر یک شش ماشه آب سیب شیرین پاو سیر
آب لیموی شیرین دو آثار آب زردک آب نیشکر هر یک پنج آثار آب انار شیرین نیم سیر عرق نیلوفر دو آثار آب به شیرین نیم آثار تخم خرفه مقشر تخم کاسنی هر یک چهار توله

بادیان سبز دو آثار صندل سفید چهار توله برگ کاسنی سبز دو آثار بدستور عرق کشند **عرق گاوزبان عنبری** اصحاب مالیخولیا و توحش و خفقان و ضعف دل و جمیع
امراض سوداوی را نافع است گاوزبان گل گاوزبان هریک نیم پاو صندل سفید اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج گل سرخ گل نسرین هریک ده درم عرق کیوڑه
بیدمشک هریک دو رطل عنبر مشک هریک نیم درم در دهن تیچه آویزند و بدستور عرق کشند خوراک دوازده درم **عرق چوب چینی** که ضعیف را قوی گرداند و
ناتوان را توانا سازد و قوت باه بی حد آرد و مالیخولیای مراقی را مفید بود و حکیم مسیح الزمان این عرق را برای نواب اعتماد الدوله تیار کرده بود عجیب و غریب آمد و نفعی کرد
که از حیطه تحریر و تقریر بیرون است و معمول حکیم شریف خان صاحب چوب چینی پنج آثار اکبری دارچینی سه نیم آثار پاو بالاالایچی سفید کباب چینی قرنفل جوزبوا بسباسه
سعد کوفی ساذج هندی عود غرقی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه خولنجان سنبل الطیب شنه گاوزبان صندل سفید درونج عقربی خصیة الثعلب
مصطکی بیخ بنفشه ولایتی از هریک نیم سیر نبات سفید ده سیر مویز منقی پنج آثار عسل مصفی پنج آثار قند سیاه سی آثار پوست کیکر ده آثار گلاب هفت و نیم شیشه
عنبر اشهب شش ماشه مشک یک توله و سه ماشه زعفران نیم پاو بدستور عرق کشند خواه یک آتشه خواه دو آتشه **معجون مفرح** که جهت مالیخولیای مراقی نافع است هلیله
آمله از هریک ده جزو گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین کشنیز خشخاش ابریشم مقرض از هریک یکجزو کوفته بیخته بشربت سیب وزن مجموع ادویه معجون سازند خوراک سه درم
معجون برای مالیخولیای مراقی از مجربات محمد حسین آمله منقی بادرنجبویه چای ختائی پوست هلیله کابلی طباشیر سفید هریک ده مثقال زعفران جوزبوا ساذج هندی
قرنفل بسباسه اهیل عود قماری هریک دو مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هریک سه مثقال قند سفید شکر سفید هریک نود مثقال گلاب هشتاد مثقال آب
زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب ترش آب سیب شیرین آب انار ترش آب انار شیرین آب به ترش آب به شیرین هریک هشتاد مثقال بقانون
مقرر معجون سازند معجون نافع مالیخولیای مراقی نافع صعود ابخره مربای آمله مربای هلیله هر واحد ده عدد گل سرخ کشنیز مقشر زرشک طباشیر هریک ده درم اهیل پوست
ترنج مصطکی عود غرقی ساذج هندی سنبل الطیب گاوزبان گل گاوزبان ابریشم مقرض زهر مهره سوده زرنب هریک درم مویز منقی دو توله شربت انار ولایتی چهار توله
شکر سفید پاو آثار معجون سازند **مفرح بارد** جهت تقویت و خلل مراق هلیله مربی آمله مربی هریک پنج عدد شسته بعرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب یک پاو آثار
بجوشانند تا مهرا شود پارچه بیز نموده با نبات سفید یک نیم پاو بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هریک سه ماشه مروارید ناسفته دو ماشه کشنیز مقشر مغز تخم خیارین هریک
شش ماشه گل گاوزبان دو ماشه سائیده مشک خالص چهار سرخ سوده آمیزند پس ورق نقره دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تا نه ماشه **مفرح بارد کافوری** مخترع
حکیم علوی خان مجرب بمرات از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض سوداوی که بسبب آن احتراق صفرا یا خون باشد و مقوی جمیع اعضای رئیسه است و خفقان حار
و ضعف قلب را که بسبب حرارت باشد نهایت مفید است مروارید ناسفته کهربای شمعی کافور قیصوری زعفران هریک دو دانگ لاجورد مغسول سنگ یشب فادزهر معدنی
صندل سفید طباشیر پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله گل گاوزبان گل سرخ اسطوخودوس هریک یک مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه پانزده مثقال زرشک
ده مثقال گل بنفشه گل نیلوفر هریک دو مثقال شربت فواکه شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب عرق بیدمشک بقدر ضرورت نبات و شربت را بعرقیات حل کرده بقوام آرند
و با سائر ادویه بدستور مرتب نمایند شربت یکمثقال و اگر دو دانگ عنبر و ورق طلا و نقره هریک مثقال داخل نمایند بهتر است و در نسخه دیگر وزن مروارید و کهربا هریک چهار دانگ است و بهمنین
و خیر بوا و بادرنجبویه هریک یکمثقال ابریشم مقرض دو مثقال افزوده و نوشته که جواهر را بگلاب یا آب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و باقی ادویه کوفته بحریر بیخته
عسل سفید ده مثقال شربت سیب شربت فواکه هریک بیست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت و عرق گاوزبان وغیره بقوام آرند پس عنبر اشهب نیم مثقال مشک دو دانگ در آن حل کنند
پس جواهر و ادویه دیگر را با شربت فواکه و صندل ترش و عرقیات و تخم فرنجمشک بخورند اشتباه گاه در مرض مراقی لعاب پان بافراط آید و این از عدم هضم جید معدی باشد یا از نوازل

نوازل دماغی و یا از سرد و یا از ضعف هضم کبدی پس در دماغی اطریفل اسطوخودوس و حب ایارج و معجون نجاح و در معدی جوارشات هاضم و در سدد اطریفل و در کبدی
مثل بیخ بادیان و تخم کشوث که مدر و مفتح باشد در نسخه افزایند و گویند که تدبیر این مرض خاص اقرباذین یونانی منفرداند و غیر آنها تسخین زیاده برای کسر نفخ میکنند و اسهال با ایارج فیقرا
پس احتراق زیاده میگردد و دستا باک ندارد که آن اسهال اخلاط محترقه از اعماق یا تهییج آن میکنند و گویند که چون فساد در مراق بسیار باشد داغ نهادن بنجاح می رسانند

اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که اگر مراق بارد المزاج نافخ باشد و بادی و ورم و لهیب نبود آب افسنتین سه اوقیه جوشانیده بنوشند و یا عصارهٔ آن دو قیراط در آب حل کرده
بخورند و بدیگر ادویهٔ مناسبه تنقیهٔ او نمایند و نطولات حاره بر معده ریزند و ضمادات گرم بران نهند و دران تخم فنجنکشت و تخم سداب و بیخ سوسن و شجرهٔ مریم استعمال کنند
و باید که اضمده بران مدت طویل دارند و هرگاه جدا کنند پنبه یا پشم ندف زده یا اسفنج در آب گرم آغشته بران موضع نهند و استعمال ضماد خردل بر معده و مابین کتفین
نیز نافع است و کذا گذاشتن محاجم بی شرط مگر آنکه ورم یا درد آنجا مانع آن باشد و باشد که بسبب شدت نفخ در مالیخولیای نافخه بنوشیدن تخم کرفس و زیره و انیسون و اشربه
که دران این بزور و سداب و شبت داخل باشد احتیاج افتد بلکه گاهی باستعمال تخم سداب و فنجنکشت حاجت آید و گاهی مراقی مزمن بقی کردن از خربق سفید محتاج گردد

صاحب کامل گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را قی کنانند بآبیکه دران شبت و ترب و پودینهٔ نهری و خربق سفید جوشانیده
سکنجبین عسلی آمیخته باشند یا برقع یمانی و جوز القی و تخم ترب مانند آن که هر واحد بقدر حاجت در عسل سرشته بآب مطبوخ شبت و ترب مالیده باشند و چون تنقیهٔ معده بقی
کروند تا سه روز راحت دهند و نان سمید با شوربای جوزهٔ مرغ بطریق اسفیدباج یا زیرباج پخته بخورانند و تدبیر او از اغذیهٔ موافقهٔ مرض مالیخولیا نمایند و روز چهارم ادویهٔ موصوفه
برای تنقیهٔ خلط سوداوی و مطبوخ افتیمون قوی با ایارج و شحم حنظل و خربق سیاه دهند و اگر ازین آثار صلاح نبینند این نقوع صبر منقی معده از خلط سوداوی بدهند بگیرند هلیلهٔ
سیاه و پوست هلیلهٔ کابلی و افتیمون و سنای مکی هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ بادرنجبویه کمافیطوس پودینهٔ نهری گاوزبان حشیش غافث هر واحد
چهار درم بسفایج کوفته سه درم غاریقون کوفته دو درم مصطکی قرنفل سادج هندی هر واحد دو درم و نیم مویز منقی چهل درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید
صاف کرده پنج درم صبر سقوطری بران انداخته هر روز شسته تا چهار اوقیه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیده در تابستان وقت سحر و در زمستان هنگام
طلوع آفتاب بنوشند و غذا بران شوربای لحم حمل یا جدی یا پاچه سفیدبا آنها باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق اندک اندک بنوشانند و اگر ازین آثار صلاح و سکون پیدا آید
همین تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر فائده نشود ایارج جالینوس و ایارج روفس با آب مطبوخ هلیلهٔ سیاه و کابلی و گاوزبان و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج
هر واحد بقدر حاجت بدهند و اگر مریض متحمل ادویهٔ حاره نباشد و ازان ایذا یابد ماء الجبن مع سکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدهند و بران این سفوف اندازند
هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد سه درم افتیمون چهار درم غاریقون یک نیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را باریک سوده دو درم تا سه درم با ماء الجبن بدهند ابن هبة الله
گوید که فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ کنند و مقدار صالح خون بر آرند و اصلاح مزاج جگر به تبرید آن نمایند بهر آنکه خلط سوداوی از سخونت آن متولد میشود پس طحال ازان
بسیار اغتذا میکند و هرگاه ازان متاذی میگردد آنرا بسوی معده دفع میکند پس اگر این کثرت پذیرد تنقیهٔ آن بمطبوخ فواکه نمایند و تبرید مزاج کبد بشرب شیرهٔ تخم و بارد
بشربت غوره و شیرهٔ زرشک و سکنجبین سفرجلی و آب کاسنی با سکنجبین کنند و اغذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس مثل لحم ماکیان و به مرتب و آبهای بارد مثل آب ریباس و حصرم
دهند و از امتلا حذر نمایند و اگر عادت مریض بشرب خمر باشد اندکی ازان ممزوج با آب بسیار بنوشانند و اگر از کثرت ریاح و شدت انعاظ شکایت کند از جماع معتدل نمایند
و از اسراف دران منع نمایند و در حمام داخل کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند که در مالیخولیای مراقی امر بقی نباید کرد مگر کسی را که بآسانی قی کند و خلط در فضای معده باشد و صواب
آنست که تلیین طبیعت نمایند بافتیمون و ایارج فیقرا با هم آمیخته و اگر حاجت آید که هر روز ازین کم قدر مناسب بخورند سخت نافع بود و تنقیهٔ معده و اخراج اخلاط آن بآسانی کند و هرگاه عادت
این طریق نمایند معده ها بران مستمر گردد که ثقل را دفع کند و هر صبح این شربت افسنتین بدهند افسنتین رومی ده درم گل سرخ بست درم تربد سفید خراشیده چهار درم سنبل الطیب دو درم
و در بعضی نسخه ها مصطکی و اذخر و سادج هندی و صبر هر یک دو درم غاریقون چهار درم نیز آمده همه را در دو آثار آب بپزند تا نصف بماند صاف کرده هر بامدادی ده درم ازین شربت
با بست درم شکر سوده بخورند و در نسخه که جهت ضعف معده بارد و سوء القنیه نیز مجرب نوشته صرف غاریقون چهار درم افزوده و نوشته که در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند تا بثلث رسد
صاف نموده با صد و بست درم قند بقوام آرند و صاحب تحفه وزن تربد هفت درم و سنبل چهار درم عوض غاریقون نموده و اگر قنطوریون دقیق را بجوشانند و صاف کرده هر صبح همچنین بنوشند سود نموده

منقیه معده و هضم طعام و تلیین طبیعت کند و هرگاه این امور تمامه حاصل شود ریاح و بخار تولد نکند و ماده مرض منقطع گردد و ماء الجبن مرتب از شیر اسپ داده و شیر گاو طبع را نرم کند.
اندک آن اسهال اندک و بسیار آن اسهال بسیار کند و طعام او یک قسم باید بهر آنکه قوت معده در هضم اقسام مختلف متحیر شود و گوشت حیوان که برای او گیرند در برف یخ یک روز پنهان باید کرد
تا نرم شود و آنچه از آن بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد افسنتین و شبت و پودینه نهری و زیره و انیسون و تخم کرفس
در آب جوشانیده صاف نموده در مثانه گاو پر کنند و گرم بر معده نهند و نگاه دارند که معده را قوی کند و ریاح را منع نماید و اگر صعتر و کندر اضافه نمایند قوی تر گردد فولس گوید که بهتر
تنقیه سودا نه درم افتیمون با ماء الجبن باید داد و اگر ماء الجبن حاضر نباشد با ماء العسل دهند و میان هر استفراغ تا استفراغ دیگر هر روز شربت افسنتین باید داد بهر آنکه منقی معده و مقوی
آن و مدر بول است و تصفیه خون از خلط غلیظ با دراربول کند و آنجا که ماده سودا بالغم آمیخته باشد سکنجبین عنصلی موافق باشد روفس گوید جماعتی را دیدم که افسنتین تنها استعمال کردم
و از این علت خلاصی یافتند و ابوالخیر خمار گوید که من این را آزموده و همچنان یافتم که روفس گفته منفعت آن بزرگ دیدم ابن الیاس گوید که گاهی مالیخولیا بسبب حدوث ورم
در مراق یا بسبب سده در آن از خلط سوداوی غلیظ حادث میشود و از آن بخارات مرتقی میگردد علاجش اسهال سودا برفق از مطبوخات لینه و حقنه های غیر حاده است و هر روز جلاب
از بادرنجبویه یک درم و گاوزبان یک درم و از گلقند شکری ده درم بنوشند غذا زیرباج ماکیان و بعد ظهور نضج اسهال طبیعت بمعجون خیارشنبر و سنا هر واحد پنج درم و شکر ده درم [illegible]
خیارشنبر و آب بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد ده درم مالیده و آب بابونه و شبت و فرنجمشک و روغن سوسن و زنبق بر مراق ریزند و این تدبیر وقتی است که در مزاج حرارت نباشد
و اگر با حرارت باشد ترک استفراغ بتمامه نمایند و ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر بران و ریختن آب گرم بسیار کنند و جلاب نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب هر یک سه درم و از ترنجبین
یا شکر ده درم بنوشند و یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم از آن در آب گرم حل کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر یا مزوره ماش بمغز بادام و کدو دهند ابن نوح
گوید اگر علت از مراق باشد آب بابونه و شبت و افسنتین و حب الغار و تخم فرنجمشک و روغن سوسن بران ریزند و تضمید آن بادویه محلل نفخ مثل نانخواه و تخم کرفس و زیره و کندر
نمایند و ضماد را تا زمانی دراز بران بگذارند و چون آنرا بردارند پارچه بپوشند و محاجم بی شرط بر مراق نهند طبری گوید که علاج مراقی علاج مالیخولیای دماغی است و ترک
استفراغ مگر هنگام ضرورت شدید و اقتصار بر مزورات و اگر مریض لاغر گردد جوجه مرغ و تیهو و زرده بیضه و مانند آن دهند و در اوایل فصد باسلیق کنند و اخراج خون بمقدار
واجب تحذر از ضعف و سقوط قوت مریض نمایند بعد از آن بمزاج مریض نظر کنند اگر حار مزاج باشد لزوم شرب ماء الشعیر بشربت خشخاش کنند و بشب وقت خواب
این جلاب معروف بجلاب جالینوس بدهند و آن شکر سفید و گلاب مطبوخ برگ بادرنجبویه و عود خام است و از این تقویت معده انتفاع می یابند و بعض متاخرین ذکر کرده اند

جلاب جالینوس

که جلاب جالینوس عصیر عنب با اصول است و آنچه ذکر کردیم غیر آنست و از غم و تاذی و تعب کلام احتراز نمایند که این در کرب او می افزاید و اگر مزاج مریض بارد باشد لزوم
تناول طلخبین نمایند و بعد طعام اندک شراب بهی اصفر بنوشانند و اگر در مرض انحطاط گردد و در مریض قوت باشد و یقین گردد که در بدن مریض فضول است ترک او جائز
نبود چه در آن خوف فساد یا تعفن آنست پس استفراغ آن بخیارشنبر که در آب مطبوخ گاوزبان و برگ بادرنجبویه و افتیمون و اندکی افسنتین آنرا مالیده باشند باید کرد و اگر بینند
که معده او متألم میشود استفراغ بدوای مسهل ترک نمایند و این حقنه بعمل آرند اگر قوت اطاعت کند خارخسک بابونه هر واحد یک کف خطمی سبوس گندم هر دو ده مره بسته
هر واحد دو کف برگ کرنب برگ چقندر هر واحد یک باقه سپستان یک کف انجیر چهل عدد قرطم کوفته جو مقشر هر واحد یک کف کبیر برگ شبت یک باقه کبیر همه را بجوشانند
مطبوخ حقنه سازند و از آن بقدر حقنه واحده بقدر قوت مریض بگیرند و اندک بوره ارمنی سرخ و هفت درم شکر در آن حل کرده بدفعات متوالی حقنه کنند تا آنکه فضول
زائل گردد و بعد از آن بتدبیر محلل و تدبیر مبرد حسب موجب حال اعاده نمایند بعد از آن بمزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او اشتداد نماید و قشف و یبس ظاهر گردد
لزوم ماء الشعیر و مزورات مرطبه مثل کدو و ماش و بقله یمانی همه بروغن بادام پخته باید کرد و اگر مریض برین صبر نکند و در قوت او نقصان بینند غذا از تیهو
و جوجه ماکیان و مغز بره بدهند و از کثرت طعام و شب خواری حذر کنند و این مرض معز الدوله را در اهواز عارض شد و قاروره او سفید خام بود و بسبب

حکایت معز الدوله

میل حرارت بسوی اعالی بدن و بسبب خامی اخلاط و ابو حکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان باردبودن مرض نمود و ایضاً صورت اعراض را نیز غلط
کرد که آن شکایت تمدد جبین و سوء هضم مع فرط اشتها و درد ترقوه و کتفین میکرد و مع ذلک قاروره سفید خام بود پس آنرا حب منتن خورانید و از آن
مزاج او گرم شد و مرض زیاده و قلق عظیم عارض شد و حکم بقتل ابو حکیم داد و بعد شفاعات از آن عفو ساخت و ابو نوح طبیب را از فارس باهواز در گردید و او مرد فاضل بود

پس بحث کرد از آنچه ابوحکیم بر آن معالجه آن کرده بود و نظر بقاروره و نبض او نمود پس نبض را بطی متفاوت مختلف یافت و حکم کرد که مرض بارد است و اشاره بشرب مسهل نمود و باقی ماند از اسهال آنچه باقی بود و یعنی فائده نه بخشید و درد زدی در سینه او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این را نیز مقید نمود و مدتی ابونوح در اهواز مقید بود و بعد از آن یهودی معروف بوهیب ارد شد و حسن المعرفت بود و آن اقتدا برای ابوحکیم و ابونوح نمود و قاروره و نبض آنرا بغلطی انداخت و بمسهل اشاره نمود و امر بدخول حمام بعد از تناول دوا کرد و در حمام آنرا غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم قید آن یهودی در حمام کرد و مسهلی که نوشیده بود آنرا بکثرت نوشانید و چون از حمام بیرون آوردند مشرف بموت بود و تا یکسال صاحب فراش بود و پوست بدن او تمام افتاد و از طبابت توبه نمود و بعد از آن ابوعبدالله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابوماهر موسی بن سیار استاد من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی اهواز فرستد و صورت مرض خود و خطای اطبا را نوشت و ابوعبدالله مرا بسوی اهواز فرستاد و معالجه آن بشرب ماء الشعیر و تلطیف غذا نمودم و گفتم کسی که اشاره بحل طبیعت نمود خطا بود و آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماء الشعیر آثار صلاح ظاهر شد بعده زنی از دام هرمز معروف به بنت اسرئیل طبیب وارد گردید و اشارت بشرب شیر خر نمود و آن قریب ماء الشعیر است در ترطیب و گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و از آن خلاص یافتند و چون از ماء الشعیر در ترطیب صلاح ظاهر شده بود ماء الشعیر و شیر خر هر دو جمع نمود و بران مداومت کرد و شفای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خر بطریقی نموده که زنان بغیر تمیز و تفرقه میکنند و از آن مناظره کردم و آن زن را در طب ارجح زنان و فهیم بمعالجه حافظ در امورات کثیر الدرست بکتب جالینوس و بقراط یافتم و دانستم که آن بشیر خر ارادهٔ ترطیب و تعدیل و تسکین حرارت و اصلاح قشف و یبس نموده و بخطا اشارت نکرده بهر آنکه امر میکنیم بشیر خر و شیر زنان و ماء الجبن و مانند آن در جائی که ارادهٔ ترطیب و کسب بدن رطوبت را می نمائیم و این حکایت از آن جهت کردم که اگر این علت با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خر آنرا منع نیست و اگرچه جالینوس آنرا درین باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیر خر را بذکر قانونی ذکر کرده طبیب حسب رای خود مع استعمال قوانین آنرا بعمل آرد و بدترین چیز درین مرض استفراغ بادویه دیدم و هر چیز که معدهٔ صاحب آنرا ایذا رساند مضر است و آنچه قدما باختلاف صفات و رای خود ها درین مرض ذکر کرده اند اینست که این مریض را علاج بترک ریاضت و نشانیدن او در آبزن و حفظ سر او باشیای مقوی سر مثل گلاب و آب تالع و روغن سوسن و روغن خیری و دردوآب حی العالم و آب عصی الراعی کنند هرگاه مزاج علیل حار باشد و اگر مزاج مریض این مرض بارد بود تقویت سر او بروغن های گرم و ریختن آب مطبوخ این ادویه نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک برگ بادرنجبویه برگ سرو جوز السرو گل حنا هر واحد یک کف و شبنه اندکی برگ خبازی و برگ خطمی و سبوس گندم همه را در آفتابه بجوشانند و بعد صاف شدن حشائش نیم گرم بر سر او دائم بریزند که تقویت مزاج دماغ او کند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعده تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند برگ مورد برگ حسفرم هر واحد یک کف مغز سیب خوشبو بمقدار واجب کعک شامی و سنک یان هر واحد اندک حضض از آن کنتر گاوزبان برگ بادرنجبویه برگ ماميثا هر واحد اندک مر اندک از آن صبر طلب اگر یافته شود اندک از آن مصطکی اندک از آن همه را سوده بشراب ابیض یا شراب سیب با ده سرشته بر تمام معده ضماد نمایند ناشتا و وقت غذا جدا کرده هنگام هضم طعام اعاده نمایند و این هنگامی ست که بمزاج حرارت اندک باشد و اگر حرارت قوی باشد و متحمل آن ضماد نشود تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند زرشک با تخم کوفته حشیش مامیثا صندل سفید و سرخ کعک شامی برگ مورد سوده بآب سیب آمیخته برپارچه ضماد کرده بر معده خالی گذارند و وقت انهضام طعام از آن جدا کنند و از چیزیکه تدبیر این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند ماء الشعیر و حریره معمول بآب سبوس ست تا آنکه قوت مریض متحمل آن باشد چون ضعیف شود زیرباج و سفیدباج بچهٔ مرغ و تیهو از آن بریان کرده دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد و تحمل صبر بر طعام اندک نبود ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش بنوشانند و تغذیه آن بلحوم بره و بچهٔ ماکیان سازند و نبیذ ابیض معتدل البیاض و نبیذ حوصی نوشانند و اگر فضول در بدن او ثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او متحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تضمید احشای او ببرگ بنفشه و آرد جو و اندک خطمی و اندک آرد کرسنه و صندل سفید اندک و حضض اندک کوفته بیخته بگلاب و قلیلی از روغن خیری و بیاد وقت پری شکم و گرسنگی نمایند و لزوم دخول آبزن هر روز کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نعوظ مفرط ظاهر شود و افکار او فاسد گردد و شبیه بوسواس آنرا ظاهر شود اجازت جماع اندک دهند و بعد آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستفراغ باشد بحقنه مذکور کنند و اگر باستفراغ ارادهٔ تغذیهٔ بدن و ترطیب آن باشد و وقت احتمال آن کنند

بماء الجبن و بشیر مطبوخ با فسنتین نماید صفت آن بگیرند اندک فسنتین و افتیمون و اندکی ریوند چینی خالص سوده در پارچه صره بندند و در دیگ سنگین نو بمقدار یک رطل صغیر شیر
بر اندازند که علف آن حشیش فسنتین رطب باشد هتره یا حشیش فیل گوش یا حشیش گاوزبان یا بادرنجبویه یا فرنجمشک باشد اگر این میسر آید و الا از جو کوفته مقشر و از سبوس
سمید و مانند آن بود و آن صره را که دران فسنتین و افتیمون باشد در شیر جوش خفیف دهند بعده شیر را صاف کنند و بران اندک سکنجبین عنصلی اندازند اگر مزاج و معده او
متحمل آن باشد و الا جلابی که مذکور شد آنرا بنوشانند که این تقویت معده او و تحلیل اخلاط سوداویه محترقه در مراق و عروق آن کند و از غذا اندکی از تیهو و بره شیرخواره [illegible]
تمکن اگر قوت آن متحمل این باشد شراب جوهی بنوشانند و از بلد سکونت او و صناعت او نقل کنند اگر نقل و رای وجب کند و همچنین از آبیکه آنرا موافق نباشد که این تدبیر تام
در امر اوست و اگر مزاج مریض بارد باشد و این مرض باشد تدبیرش همین تدبیر نمایند از ضماد معده و حشای او و سوای آنکه در ضماد این واجب است که عنبر و مرزنجوش و مصطکی و عود خام و افتیمون
اندک افزایند و اشیای مبرده از ان ضماد بکاهند و در آبزن که اندران بابونه و اکلیل الملک و سبوس و مانند آن انچه مسخن و جالی باشد جوشانیده باشند بنشانند و واجب است
که از مراعات مزاج او غافل نشوند پس اگر با دنی تغیر متغیر گردد یا بیکی ازین کیفیات مائل شود میل و بتدبیر نظری که مخالف کیفیت موجب مرض باشد باید کرد و اگر این علت بغیر
ورم در معده باشد و مزاج او بارد بود لزوم شرب سکنجبین شکری عنصلی نمایند و نان خورش بسرکه عنصل سازند و دائم استفراغ او بدوائی که دران افتیمون و افسنتین باشد باید کرد
و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و در بدن او فضول باشد و وقت احتمال نماید این نقوع هر روز یک قدح بنوشانند نسخه آن برگ بادرنجبویه و گاوزبان عناب سپستان
اصل السوس موم الجوس تودری کوفته بوزیدان کوفته پرسیاوشان هر واحد یک کف ترنجبین گل سرخ مویز منقی هر واحد یک کف کبیر افسنتین اسطوخودوس افتیمون هر واحد
اندک بوزن دو درم همه را در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم بر آن آنقدر بریزند که چهار انگشت بپوشد و سه روز در آفتاب گذارند بعده هر روز
یک قدح ازین آب بمالند و قیه سکنجبین عنصلی بنوشانند که این استفراغ آن فضول بلا اذیت کند و هر گاه قوت او ضعیف گردد و فضول باقی بود صلاح غذای او و ترک استفراغ
نمایند تا آنکه استفراغ او ممکن شود و از انچه معالجه این علت بدان نمایند بعد پرهیز و لزوم آن تقلیل طعام و ترک جماع و لزوم آبزن است فی هر روز اندک ازین معجون افتیمون مقوی
دهند بگیرند هلیله جات ثلثه و بلیله و آمله مساوی و مصطکی اندک و افتیمون و افسنتین هر واحد مثل یکجزو از هلیله جات کوفته بیخته بعسل بسرشند بعده جهت تقویت اسهال باندک تربد و خربق
سیاه و سقمونیای مشوی آنرا مقوی سازند اگر در معده ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند در هر سه روز از دو درم تا سه درم بدهند و چون ازین مرض علیل پاک گردد
از عود او ایمن نباشند هر گاه مریض ترک پرهیز کند و بر اغذیه مولد سودا جسارت نماید و مضرترین اشیا برای صاحب این مرض ریاضت متعبه است پس میباید که مراعات او
بسیار کنند و حفاظت معده او نمایند و ندیدم کسی را که این مرض عارض شده و از ان تساهل نموده و تدبیر جازم اخذ نکرده امر او بفساد مزاج و ذرب و انحلال قوت مؤل نگردید دیدم
شخصی را که این علت با ورم در معده او و حرارت در مزاج او و معالجه باستفراغات نموده اکثر اعضای او تشنج گردید مع الم شدید که لاحق او بود تا آنکه هلاک شد و این حالت آنرا از
استفراغ رطوبات محتاج الیه بدن و ضعف قوت و ارتفاع بخارات حاره بسوی دماغ بهم رسید و جمیع انواع مالیخولیا و طریق معالجه آنها قریب بیکدیگر است و زیادتی و کمی که در انها
واقع میشود اندک است و لغایت نیست که این فرق از کسی که آنرا ادنی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا باستقصا تامل نمایند ایضا او میتواند که طول سهر و فرط درست و نظر در
علوم فکریه و ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنهائی با افکار مورث نوعی از مالیخولیای عسر البرء میگردد و با این نوع مالیخولیای دماغی سوداوی مناسبت دارد که بسوی
آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد پس اینها یان کثرت نماید و گاه نوبت بدریدن جامه رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکوره مالیخولیا است
از ترطیب و تحلیل و استفراغ بمهلات و آهستگی و تغذیه باغذیه موافق مزاج آن و ایناس و اجلاس او در مجالس مردم و جماعت هائی که دران اصحاب علوم و ملاهی و شرب جمع گردد
و اندک شراب لطیف نوشانیدن و تفقد اعراض و سائر احوال او و تقویت قلب ایشان و همچنین قلوب سائر اصحاب مالیخولیا و ارباب قرانیطس و جمود بهتر آنکه تقویت قلوب آنها تقویت
قوت آنها نماید پس معالجه طبیب را اثر نیک ظاهر گردد و در زمانه خود جماعتی را از افاضل دیدیم که خود را تنها داشتند و لزوم افکار و اجتناب از مردم و ترک اشتغال بغیر علوم
و درست نمودند پس اخلاط ایشان محترق گردید و مالیخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان دق لزوم نموده هلاک شدند منجمله آنها فارابی و عیسی بن ماسویه و ابوبکر بن ابو سعید
بصری و عمرو بن ثقیف اند که بدین علت هلاک گردیدند پس این قسم تدبیر اعنی مفارقت مردم و اختیار تنهائی و ترک استماع و مجالست مردم و تفرد با فکار و مجاهده نفس
نمودی می گردد بدانچه مذکور شد اندرین حالت بر انسان عاقل واجب است که تقسیم نماید روز خود را و اگر قدرت نباشد هفته را و اگر نتواند ماه را و آنرا از لهو و سماع

و مجالست مردم حصه گرداند و اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب فضائل و اصطناع خیرات مقرر سازد و بنوعی از انواع جسم و نفس خود منفرد نگردد که این مؤدی باماتت سائر قوتها
و افساد سیاست بدن او و نظام این میشود و ایضاً حکیم ممدوح مینویسد که جمیع انواع مالیخولیا چون بآخر رسد و تشفف باقی ماند و اراده ترطیب بدن آن باشد چیزی بهتر از نوشیدن
ماء الجبن بعد اصلاح شیر و استجادت جنبیت بعد از آن آنچه بماء الجبن اضافه کرده شود بحسب عوارض باقی از مرض واجب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزی از اخلاط باقی ماند
بماء الجبن افسنتین را اضافه کنند اگر معده او متحمل باشد و اگر تشفف و یبس و جفاف باقی بود باید که بماء الجبن روغن بادام و ترنجبین و تخم خیار و تخم بادرنگ و مانند آن افزایند و اگر
حرارت باقی باشد واجب ست که بدان جلاب و سکنجبین و روغن کدو و امثال آن زیاده کنند و اغذیه بحسب آن باید و اگر عقب مرض فساد احشا مثل طحال و کبد باشد باید که در
ماء الجبن اقراص کبد بحسب مرض مثل قرص ریوند و قرص زرشک و قرص گل و مانند آن مضاف سازند و شدیدترین مرضی که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن قی
اسود معروف بزبان سند لیست و این بسبب وقوع سدد در عروق کبد و طحال میباشد معالجه این بنوشانیدن سکنجبین عنصلی و قرص کبر ریوندی و قرص اسقولوقندریون
باید کرد و گاهی عقب این علت دمامیل و خراجات خصوص در مراقی ظاهر میشود و این دلالت میکند بر آنکه اخلاط محتبسه متحلل و رقیق و سخیف گردید و بعضی از آن خارج شد و بعضی
باقی ماند و بعروق و رقاق آمده مابین جلد و لحم خارج شده و چون این علامت به بینند یقین کنند که عروق خالی شد و مریض صحت یافت و آنچه از علت دمامیل و خراجات باقی ماند
درین هنگام بهترین اشیاء پرهیز شدید ست و تغذیه باغذیه صالحه ناشفه قلیل الفضول و نشانیدن او در چشمه کبریتی و شبی اندک مدت و لزوم مالش بروغنهای مجفف ناشف
مثل روغن گل و زیت معمول از زیتون خام و روغنی که در ان بیخ درخت انجیر و مانند آن جوش داده باشد و خوف نباید کرد که این دمامیل قروح جذامی خواهند شد بهر آنکه
استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامی ست که عقب معالجه و در آخر مرض حادث شود و اما اگر در ابتدای مرض حادث گردد از بودن آنها قروح جذامی حذر
کلی نمایند و الحاح بفصد و استفراغ و اصلاح غذا حتی الامکان کنند و بتدبیر خود طریقی که بدان اصلاح تغیر خون کرده میشود مخلوط سازند ایضاً موصوف الیه در امراض معده
در باب مراق نوشته که این علت بادشاهی را بسبب خوردن ثوم بسیار و نوشیدن نبیذ کهنه مفرط عارض شد و حرارت بران غالب گردید معده و میان کتفین او متالم گردید و وسواس
و غم و فکر او کثرت نمود و اطبای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج و حب فاویا او را خورانیدند و بلای او عظیم گردید و قریب بود که هلاک گردد و هر طبیبی
که می آمد در معالجه بر طریق اطبا سلوک مینمود زیرا که ایشان در صناعت پیشوا بودند و بالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد و هر گاه امر آن بادشاه متقادم شد بر نیسن بصره که من
همراه او بودم بطلب من تحریر فرمود و من حاضر بوده مرض او را شناختم و ماء الشعیر و حریره خندروس و ادم و چیزی صلاح یافت و بعد از چند ماه که خواب نکرده بود خواب نمود
و زنی طبیبه ارشده اشارت بشرب شیر خر نمود و درین رای خطای او ندیدم بسبب قبح هر دو طریق در معالجه و آن بادشاه میان ماء الشعیر و شیر خر جمع نمود مجموع یا متفرق
و حریره خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترطیب بدن او گردید و آنچه در معده او بود و در کتفین زائل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و از ان انتفاع
یافت بهر آنکه آفت این علت سهر بود و هر گاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم و اگر فصد او در ابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت او میگردید و صحت کلی یافت
و اما اطبای ناقص چون این مرض را دیدند بسبب جهل خود با بدان بر مریض جنایت کردند پس تامل باید کرد و آنچه در وصف این مرض و اعراض خاص و اسباب فاعل آن ذکر کردم
تا صورت آن بر شما مخفی نماند و گوئیم که در علاج آن بر طبیب واجب ست که استفراغ مریض آن بدوا بوجهی نباید کرد بهر آنکه طریقی که در ان غذا از معده نافذ میشود بورم مسدود و دلو
و خلط موجب مرض غلیظ عسر المضی ست و اگر امتلای بدن مریض ظاهر گردد بفصد باک نیست و موافق ترین عروق بمذهب قوس و رفصد برای این علت صافن ست نه
باسلیق و اگر بعد فصد امتلاء در بدن علیل معلوم شود بحقنهای لینه مثل آب چقندر و آب جو و آب سبوس گندم و خطمی و بوره ارمنی اندک و روغن بنفشه و مانند آن حقنه کنند و بر اسفل معده
او برگ اسپغول و برگ بارتنگ و آرد جو و بنفشه اندک و برگ سیب و برگ مورد تر ضماد نمایند و اگر از سردی که بآن موضع رسد ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند و باید که بمریض
لزوم ماء الشعیر و حریره خندروس نمایند و در اغذیه لحم سینه تیهو سوده و اگر نباشد فروج بکدو و ماش اختیار کنند و بعضی از نو آموزان در بغداد بوده مریضی که او را وجع مراق بود بران
وارد شد پس گمان کرد که او را مالیخولیاست از سفیدی قاروره او دیده ایارج او را خورانید و استفراغ او با طریفل مقوی بایارج نمود و مرض زیاده شد و مریض مشرف بهلاکت گردید
و در امر او با بوماهر موسی بن سیار طلب مشوره نمود و او امر بماء الشعیر و حریره خندروس و ترطیب بدن او حتی المقدور و لزوم آبزن خفیف و خورانیدن ماهی کوچک صخری فرمود
و اندک شراب ابیض رقیق او را نوشانیده و در اندک مدت مریض شفا یافت پس واجب ست که بهمین طریق معالجه مریض این مرض نمایند و تضمید جنب و تمریخ او بقیروطی

مرتب از جراده کدو و آب بید و مانند آن کنند و مریض را اجازت جماع نباید داد و نافعترین اشیا که در معالجه این دیده ام هرگاه آنجا امتلا باشد فصد صافن و حقنه های لینه و ترطیب بغذا ست و گاه بندرت قاروره این مریض سرخ ناصع بود و درین حالت در ترطیب فزایند و با ماء الشعیر جاز حضری بپزند و غذای او بزیرباجات مزوره شیرین سازند و از انفع اشیا برای این مریض اصلاح غذا ست مولف **اقتباس** مینویسد که بعد از فصد باسلیق چپ و مردان و صافن در زنان بهر تعدیل مزاج تا یکهفته شربت گاوزبان تخم بادرنجبویه هفت ماشه پاشیده بنوشند و از غذا بر نخود آب بچه مرغ اکتفا کنند و یا شوربای بچه مرغ و یا گوشت بزغاله بروغن گاو پخته بنان تنک دهند و بعد از هفته فصد اسیلم چپ بکشایند و منضج از بسفایج بادرنجبویه گل سرخ هریک نه ماشه در بیخ گل گاوزبان هریک هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه افتیمون پنج ماشه مویز منقی یکتوله در عرق شاهتره و عرق بادرنجبویه و گلاب هریک ده توله خیسانیده صبح جوشانیده گلقند چار توله معجون نجاح دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز و حسب اول نضج بعده سنای مکی مدبر یک توله هلیله سیاه دو نیم توله افسنتین چهار ماشه ریوند چینی نه ماشه مغز خیارشنبر ترنجبین هریک هفت توله شیرخشت چهار توله شربت استوخودوس مسهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده شب حب لاجورد یا حب افتیمون نه ماشه در معجون نجاح دو توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بجای آب عرق گاوزبان و گلاب بنوشند غذا و بهر نخود آب مرغ وقت شام شله مرغ و پلاؤ یا نان خشکار تنوری بشوربای مرغ ترید کرده دهند روز دیگر جواهر مهره یک ماشه در خمیره ابریشم نه ماشه سرشته ورق طلا یک عدد پیچیده دهند یا لاجورد مغسول مصطکی هر واحد یک ماشه آمله مربی یک عدد با خمیره گاوزبان ساده یک توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش لعاب گاوزبان هفت ماشه شیره تخم خرفه و بادیان هریک ماشه الایچی کلان پنج عدد در عرق شاهتره و گاوزبان و گلاب هریک هفت توله برآورده شربت بادرنجبویه یا سیب چهار توله حل کرده تخم فرنجمشک یا شربتی یا بالنگو نه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از مسهلات تا شصت یا زیاده بهر تعدیل مزاج خمیره گاوزبان عنبری یا دواء المسک حار داری همراه عرق عنبر یا زرورک و تخم شربتی بکار برند و از مبخرات و مسکرات اجتناب ورزند و اگر تنقیه بادویه مذکوره بن کرات و مرات بلکه در هر سال سه چهار بار کنند امید که تمامه زائل شود و اگر چه عسر البرء است و بعد از هر چهل روز فصد اسیلم کردن استیصال این علت میکند و باز احتیاج تدبیری دیگر نمی افتد و برای آوردن خواب نمک سیاه و شیر میش آمیخته بر کف دست و پا مالیدن فی الحال خواب می آرد و بارها تجربه در آمده و با وجود تدابیر مذکوره گاهی در طعام ایشان ادویه کاسر ریاح چون زیره و قاقلین و دارچینی و زنجبیل و مصطکی انگنند و بر مراق اطلیه و ضماد محلله نافع تولد نفخ بعمل آرند و این مطبوخ همه اقسام مالیخولیا خصوصاً مراقی را مفید گل سرخ دو مثقال افتیمون یکنیم درم افسنتین یک درم برگ گاوزبان یک مثقال نبات سه توله و این دوا تا چهل روز متواتر دهند که بلیغ النفع است گل سرخ دو ماشه گاوزبان سه ماشه کوفته بیخته نبات هفت ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه آمیخته اول بخورند بعده الایچی کلان سه عدد برگ گاوزبان سه ماشه تخم شاهتره دو ماشه در گلاب نه توله و آب باران ده توله گلقند یکنیم توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده بنوشانند وقت صبح و غذا چوجه مرغ بنان خشکار تنوری دهند لیکن باید که تا پنج روز الایچی یک عدد و گاوزبان و تخم شاهتره هریک دو ماشه و گلقند یک توله گلاب چهار و نیم توله زیاده کنند هر روز و از روز ششم اضافه کردن ادویه را موقوف نموده تا چهل روز بدستور نوشانند که مکرر بتجربه رسیده و کذا شمطرج مغسول دو ماشه در اطریفل افتیمون علوی خان یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاقی چهار قسم ست مانیا و داء الکلب و صبارا و قطرب پس مانیا عبارت ست از جنون سبعی و داء الکلب نوعی از انست و ماده فاعل این هردو سوداء محترق یا صفرا بار سوده و صبارا جنونی مفرط است که با سرسام صفراوی مرکب باشد و سبب او صفرای محترق ست و قطرب قسمی ست از مالیخولیا و سبب او دم محترق یا سودای محترق یا صفرای محترق ست ماده او از ماده مانیا در حرارت و حدت کمتر میباشد و در یبوست و غلظ بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود طریق تشخیص هر واحد از اقسام مذکوره باید که اولاً دریافت نمایند که با جنون تپ هست یا نه اگر باشد و قاروره سفید و رقیق مائی و جنون شدید باهذیان و اختلاط عقل و غیره آثار سرسام صفراوی شامل بود صبارا باشد و اگر تپ نباشد درین صورت اگر دیوانگی با اقدام سبعیت و اضطراب و غضب و ترش روئی و سهر و عبث شدید و نظر صاحبش تیز مثل نظر درندگان باشد و هرچه یابد بشکند و بدرد و بدن لاغر مائل بسیاهی و نبض صغیر صلب و قاروره زیتی رقیق و گاهی مائل بناریت بود مانیا باشد و اگر سوء خلق و غضب وایذ امختلط بلعب و موافقت و مهربانی و تملق مثل طبع کلاب بود داء الکلب باشد و اگر بیمار بغایت ترش رو باشد و در یک مکان بیش از یک ساعت قرار نگیرد

واز مردم بگریزد و در روز بگورستان و ویرانه پنهان شود و اکثر در شب ظاهر گردد و باشد که از مردم نترسد بلکه حمله آورد و کثیر الحزن و متاسف و زرد و یا سبز رنگ و خشک زبان و بینی و چشم غائر و بدن لاغر بود و مثل خروس و سگ آواز کند و گاهی بر هر دو ساق او قروح پیدا شود و قطرب باشد فرق درآنکه مادهٔ قطرب سودای محترق است یا صفرای محترق چنان کند که صاحب او اگر متفکر و خاموش بود و در صورت تکلم چندان گوید که سامع را خلاصی از آن دشوار گردد و چون بغضب آید دیر فرو نشیند و بدن او بسیار نحیف و رنگ او مائل تر بسیاهی بود و سودای محترق باشد و اگر با اضطراب و سبعیت شدید و ضجر کثیر و قلق و زردی چشم بود و بسرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد صفرای محترق باشد و گویند که مادهٔ مانیا و مالیخولیا برابر است در سوداویت لیکن مادهٔ این علت سودای محترق از صفرا یا از سودا است و آن ردی تر است از جهت ماده و مادهٔ مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی از بلغم یا از خون شیرین بود و جنون از بلغم محترق کم باشد و فرق دیگر میان آن هر دو اینست که اکثر مالیخولیا از حصول مادهٔ سوداوی در اوعیهٔ دماغ میباشد و مانیا اکثر از حصول آن در مقدم دماغ و جوهر آن بود و مالیخولیا با سوء ظن و فکر فاسد و خوف و سکون بدون اضطراب شدید می باشد بخلاف مانیا که با اضطراب و توثب و جستن بسوی مردم و سبعیت و نظر بسوی مردم مثل نظر سباع بود و **فرق** در حمرهٔ دماغ و مانیا آنست که صاحب حمره در خود احساس می نماید التهاب و حرقت نهجی که بران مخفی می ماند صداع آن از شدت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی از صداع نمیباشد و عقل او ثابت میباشد و نظام کلام او متغیر نگردد و از حمی مطبقه با فتور و شدت ضعف خالی نمیباشد و درین علت فساد عقل و دوام صداع و تغیر ترتیب کلام میباشد و با این حمی نمیباشد جهت آنکه درین ورم نیست **وکذا فرق** درین مرض و در سرسام حار از وجود تپ گرم مطبقه سرخی چشم و اشک و امتلای عروق آن در سرسام و عدم حمی و فرو رفتن چشمها و بدون اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نحافت بدن و صلابت و صغر نبض و در اکثر بول زیتی در مانیا باید کرد و در داء الکلب اعتقاد به نمیباشد چنانکه در مانیا میباشد و آن بدمویت اقرب است و اکثر عروض این علت در خریف میباشد جهت ردائت اخلاط دران و در ربیع و تابستان نیز بسیار میباشد و نزد وزیدن باد شمال اشتداد می یابد جهت تجفیف و یبس آن و این علت اکثر زائل و منحل میگردد بهواسیر و دوالی **و گویند** که اگر صاحب مانیا و داء الکلب حرارت جگر و سینه آن باشد و عقب او استسقا عارض شود برطوبت آن منحل و زائل گردد و بیشتر این علت بمشارکت معده افتد و از قی کردن شفا یابد و از علامات منذره بمانیا کابوس با حرارت دماغ و امتلای قدمین از خون و سرخی آن و بستن خون در پستان زن است و چون دوالی در آخر مانیا عارض گردد در اکثر دلالت بر انحلال او دارد آن مینماید و لیباست که عارض میگردد و مانیا در امراض حاده و آن دلیل بحران است و در اکثر اشتداد مانیا دلالت بر بحران آن مینماید و شیخ میفرماید که صبار را جنون مفرد سبقت که با سرسام حار منفردی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه مسرسم میباشد هذیان بطور مجنون مضطرب میکند و با قرانیطس مفرد هذیان و اختلاط عقل می باشد و با آن جنون نمیباشد و اگر باشد صبار را بود و ایضا گویا که آن مانیاست مرکب با قرانیطس چنانکه قرانیطس گویا که مالیخولیا مرکب با ورم و تپ است و بیشتر در صبار جنون تقدم میکند پس عقب آن ورم و تپ میشود و صبار آنگاه میباشد که چون قرانیطس از صفرای صرف و محترقه بود و پس این ماده هرگاه بسوی دماغ مندفع شود و باول وصول خود جنون حادث کند و بادی یا بعد آن ورم پیدا کند بسبب صبار را باشد و در قرانیطس جنون عارض از ورم میباشد و در صبار جنون و ورم هر دو یکبارگی از ماده حادث میشوند و یکی ازین هر دو سابق دیگری از آنها نمیباشد و اگرچه گاهی هر واحد از آن هر دو بسبب بادی دیگر میگردد و هرگاه صبار ظاهر شود با سهر طویل و خواب مضطرب و ترسیدن در خواب و جستن نفس کبیر متواتر و نسیان و جواب غیر مطابق سوال و سرخی چشم ها و اضطراب آنها و گرانی در آنها و گویا که دران چیزی افتاده است و گاهی دران زردی میباشد و در انجا احساس تمدد نزد قفا و وجع بسبب تصاعد بخار میباشد و ایضا در چشم اشک بغیر اراده و بغیر رایت چشم سیلان میکند بعد از آن چون مرض مستقر گردد و تپ سخت و زبان خشن و خشک شود و پس در آخر آن حرکات پلک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت ثقیل شود حتی که تحریک پلک ذات جنون هذیان منقطع مع عجز از کلام و قلت آن باقی ماند و بر چیدن ریزه از جامه و گاه در اکثر اقدام نماید و در نبض ضعف و صغر و صلابت بسبب یبس زیاده گردد و گاهی صبار غیر محض و صرف واقع میشود پس حالات او از کلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم و گاهی غیر منتظم باشد

علاج کلی اقسام جنون

بقول مسیحی در معالجهٔ جنون باید که اولاً اعتنا بامر سر و ترطیب آن کنند باین طور که در آب شیرین بنفشه و نیلوفر و بیخ خطمی و برگ بید و جو مقشر و پوست کدو و خیار و برگ کاهو

و خشخاش سفید و گل سرخ و گل بابونه و لفاح جوشانیده بر سر ریزند و این نطول یک مرتبه صبح قبل طعام و یک مرتبه شب استعمال نمایند و مریض را سهت بنشانند
تا نطول بر مقدم سر او باشد و اثر آن در اندرون سر بسهولت برسد و بروغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین یا شیر دختران در بینی چکانند و شیر زنان
یا شیر بز بر سر دوشند و اعضای سفلی و دست و پای او بروغن نیلوفر و روغن بنفشه بمالند و ساقها و رانهای او ببندند تا ماده باسفل منجذب گردد و اگر در انجا سهر
باشد شربت خشخاش که با پوست آن ساخته باشند بآب انار شیرین یا بآب القرع یا بآب آلوبخارا یا بآب الشعیر بنوشانند و اگر قبض طبع باشد حقنه های لینه مثل حقنه معمول
از بابونه و بنفشه خشک و جو مقشر و سپستان و خطمی و خار خسک و روغن کنجد تازه و فانیذ و شکر سرخ و نمک نان العمل آرند و غذا اگر حرارت شدید باشد بابد و خیار و اسفاناخ
و ماش و کاهو مسلوق و مطنجن در روغن بادام سازند و اگر حرارت نباشد جوزه مرغ و دراج و لحم بره و پاچه بز و زرده بیضه و ماهی تازه کوچک و شراب ممزوج بآب بسیار دهند
و هرگاه در دماغ چیزی ترطیب حاصل شود و احتیاج به تنقیه بدن باشد بمطبوخ معمول از هلیله وغیره آنچه اسهال فضول صفراوی محترقه کند استفراغ نمایند جرجانی و ایلاقی
که علاج این بعلاج سرسام حار نزدیک است اول نگاه کنند اگر امتلای اخلاط باشد فصد نمایند تا اندک خون روی کم شود و بهر وجه که ممکن باشد تدابیر ترطیب کنند و هر آنکه
مدت تنقیه سودا نمایند و آنجا که خلط دموی یا صفراوی باشد بعد از فصد تنقیه بمطبوخ هلیله کنند و آنجا که سوداوی باشد بمطبوخ افتیمون کنند صفت مطبوخ هلیله پوست
هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی ده درم افسنتین افتیمون هر یک چهار درم بسفائج نیم کوفته پنج درم سنای مکی سه درم تربد نیم کوفته چهار درم آلوی سیاه سی عدد
تمر هندی بیست درم فلوس خیار شنبر بیست درم ترنجبین پنجاه درم بدستور مطبوخ بپزند و صاف کنند و اگر حاجت باشد نیم دانگ سقمونیا در ان حل کنند و بدهند و این نسخه
مثل دستور العمل است و اطبا لائق هر شخص در کمی و زیادتی آن تصرف کرده میدهند و باشد که بنفشه و عناب و نیلوفر زیاده کنند و برعایت معده مصطکی و انیسون
افزایند و تدابیر ترطیب برین ترتیب کنند که هر صبح کشکاب چهل درم با بیست درم شربت خشخاش و سه درم روغن بادام بدهند صفت شربت خشخاش آب نیلوفر و آب
بنفشه و آب کدو هر یک نیم من تخم خشخاش سفید صد درم کوفته و بعضی اطبا یک مثقال بزر البنج ناکوفته یار میکنند پس تخم را در ین آبها سه روز تر کرده بدست بمالند و
فشرده آب را صاف کنند و یک من شکر انداخته بطریق جلاب بقوام آرند و بعد شرب این شربت حمام و آبزن و مالش روغن بنفشه کنند و بعد حمام آسایش نموده غذاهای
سبک سریع الهضم جید الکیموس چنانکه معلوم شده بدهند و اگر از کشکاب ملالت نماید شربت مذکور بآب انار شیرین دهند و اگر طبع قبض باشد با شربت آلو دهند تا تلیین و ترطیب
نیز کنند و نگاه کنند اگر در دماغ فضله دموی باشد رگ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند و اگر فضله سوداوی باشد در هر چند شب دو درم حب شبیار دهند صفت
حب شبیار ایارج فیقرا و افتیمون هر یک دو درم اسطوخودوس حجر ارمنی مغسول یا لاجورد مغسول هر یک یک درم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی دو درم کتیرا یک درم بدستور
حب سازند و اگر فضله صفراوی سوخته بود حب شبیار بدین صفت سازند ایارج فیقرا و پوست هلیله زرد و افتیمون هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو شربت مثقال و نیم بقدر حاجت بدهند
و افراط نشاید کرد تا خشکی نشود لیکن چندان دهند که منفعت او معلوم کنند و نطولات چند آنکه توانند بکار برند چنانچه اگر در یک روز پنج بار بعمل آرند شاید خاصةً بعد از تنقیه
صفت نطول آب بنفشه نیلوفر گل خطمی شاهسفرم کشنیز برگ بید گل سرخ برگ کوک بابونه هر یک مشت برگ مورد تر برگ عنب الثعلب هر یک مشتی همه را بجوشانند و در
حمام پیش سر او بخار دهند و آب آن نیم گرم بر سر ریزند و کله و پاچه بره بپزند و آب او بر سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و مسکه بر سر طلا کنند و اگر خواب نیاید پوست
خشخاش و بابونه جوشانیده بر سر ریزند و در غذا کاهو و تخم آن بپزند و اندکی دارچینی در ان اندازند و قبض طبع روا ندارند تا بخار بر سر صعود نکند و رانها و ساقها
بپیچند و ببندند و همی مالند و پای در آب گرم نهند و بشویند و اگر در ان آب بابونه بپزند بهتر باشد و مغز تخم کدو را در بنفشه پرورده روغن آن بکشند و در بینی بمالند و بچکانند
و بر یافوخ و مقعد و کف پای بمالند و اگر روغن کدو با شیر زنان یا بسفیدی بیضه مرغ بر سر نهند و در بینی چکانند صواب باشد و ادویه مدر بول و ورزش و شراب رقیق سفید
ممزوج موافق بود در رطوبت افزاید و خواب آرد و اگر کسی را برنجانند یا خویشتن را مضرتی رسانند ببندند و علاج کنند و اگر چیزی مثل قفس سازند بسیار از ان بند کرده معالجه نمایند اولی

ذکر بعض ادویه نافع اقسام جنون

قرشی گفته که نیم درم افیون با آشجو جنون را در یک روز دور میکند لیکن احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع کنند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و گویند که موی آدمی
سوخته بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن جنون را زائل میکند و حکیم علی گوید که سعوط بنادق هندی بوزن حبه با روغن بادام نافع جنون است و گویند سنگی که در شکم خطاف

یافته باشد و اگر کسایند و بآب و شکر بنوشانند جنون را زائل کند و از مجربات محمد مراد است که اگر مجنون نصف درم اصابع صفر سوده با شهد بخورد صحت یابد و در کتابی مرقوم است که اگر گوشت کژدم و ناخن سگ و ناخن باخه در پارهٔ چرم شتر تعویذ کرده در گلوی مجنون بندند از وسواس جنون باز میماند و هم مفید صرع است و شخصی میگفت که اگر دماغ بوم یک دانگ گرفته یک حبه کافور سوده در آن ممزوج نموده و یک دانگ خون غراب آمیخته بقدر دو جو بچکانند قطره قطره شاه سفرم سعوط نمایند در ازالهٔ جنون مجربست و سویدی گوید که خوردن تخم بادرنجبویه بشکر و کذا القاء آن مسلوق بروغن بادام و کذا گاوزبان و کذا سیب شامی اکلاً و شماً و کذا اکل لحم ماکیان و دماغ آن در وسواس سوداوی مجرب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که شربت سنا و کذا ترنجان و کذا افتیمون بطریقیکه در مالیخولیا گذشت و کذا تخم افتیمون هفت درم در هفت اوقیه شیر بز تازه ترکرده و کذا نیم درم بهمن بیخ گاوزبان و کذا شحم حنظل و برگ او و عطلیح به نشاسته و صمغ عربی با کثیرا و اکل لحم کباب تا سه روز متواتر و کذا اخون ضبعه و کذا اجگر رخمهٔ خشک بریان کرده سائیده و کذا مصطکی و کذا آمله و کذا ابو دینهٔ نهری و کذا ابنگشت کذا اکلیل الملک یک مثقال بعسل کف گرفته و کذا بهمن سرخ و کذا حریرهٔ آرد سلت سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس و کذا سنبل الطیب و کذا داذشیشعان و کذا فرنجمشک و کذا ادروج و کذا کاهو و کذا شیر بز تازه سر واحد نافع وسواس سوداوی و جنون است و کشنیز سبز مفید وسواس حار است و تخم بغایت قوی است لاسیما در وسواس حادث از صفرای محترق و سعوط دماغ گربه خشک کرده سوده و کذا زهرهٔ کباب نطول طبیخ اکلیل الملک نیم گرم بر سر در حمام در هر سه روز یکبار نیز نافع وسواس سوداوی است و تعلیق سنگی که در حوصلهٔ بعض ماکیان برمی آید بر صاحب جنون سود مند است انتباه جنون و وسواس که بعد حمیات بسبب ارتفاع بخارات گرم از ماده تپ بارتفع شود بهترین معالجات آن فصد رگ پیشانی است چند بار و در بعد حجامت ساقین و ریختن آب نیم گرم بر سر و شیاف شیر نهادن پنبهٔ بشیر آلوده یا جراده کدو و یا خیار بر تارک سر و خوردن کاسنی و کاهو و خیار و خرفه و خواب در حمام اختیار نمودن سکنجبین بشیرهٔ خرفه و خیارین نوشیدن مفید است غذا ماء الشعیر و ماش مقشر بادام و در صورت ضعف با گوشت چوزهٔ مرغ و حلوان و اگر بعد از تناول ادویهٔ حریفهٔ حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیای مبخره مثل پیاز و سیر و خردل بسبب تبخیر یا عقب جلوس بسیار مشی در آفتاب بسبب تموز جفاف دماغ و یا از بیداری مفرط و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد دیگی توجه به ترطیب مزاج دماغ بمطولات و سعوطات و ادهان سرد که مرطبه مصرف دارند و اعتدال کافور چه در بار نشاید

علاج مانیا و داء الکلب

بعد از نضج و ترطیب تنقیهٔ سوداء کنند و بعد تنقیه نیز از دوا و غذا بتر طیب کوشند و مفرحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمله سائر تدابیر مثل علاج مالیخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب نمایند و ترطیب اهم از تبرید شناسند و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم اغذیه مثل ماء الشعیر و روغن بادام در روزی چند بار و اگر بعد فصد سهر عارض گردد بوئیدن بعضی مخدرات مفید بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمر هندی و آب آلو بخارا و آب انار شیرین و مزورات بکشک جو بشیرهٔ خشخاش یا روغن بادام و فالوده جات قلیل الحلاوت بشکر و روغن بادام و تغریق سر بروغن اکارع و در صورت کثرت بیخوابی دادن و یا قوت آب انار شیرین نافع است ابن هبة الله گوید که در مانیا و داء الکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماء الشعیر بروغن بادام و استعمال ماء القرع بسکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبع بآب تمر هندی و آلو بخارا شربت نیلوفر کنند و غذا از کدو و ماش سازند و کاهو بسیار خورانند و هرگاه چیزی اثر ترطیب در دماغ ظاهر شود و بدن ممتلی باشد اسهال کنند بمطبوخ هلیله و غیره که مخرج فضول مرهٔ محترقه باشد و اگر ممکن نباشد حقنهٔ لین بعمل آرند و بعد تنقیه بحوم فراریج و بره و شیر خواره و ماهی صحرائی قوت را یاری دهند و شراب ممزوج بآب بسیار اندک بنوشانند و بعد از آن حسب عنایت بعلاج سر نمایند باینطور که موی سر تراشند و آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشر نیم کوفته و پوست کدو و خشخاش و لفاح پخته باشند بسیار قلیل الحرارت بر مقدم سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا حدت مرض بشکند بنوشانیدن شربت خشخاش با آب انار شیرین و تنشوق افیون و اعضای سفلی بمالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن شود و مریض بافاقت آید فصد سر و کنند خصوصاً اگر مرض از خون محترق حادث شده باشد و اعادهٔ تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود و نضج میفرماید که اگر غلبهٔ صفرا در بدن از آثار و رنگ و سائر علامات معلوم شود تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و اگر سوداوی صرف باشد گاهی احتیاج باستفراغ از افتیمون سافج هشت درم با سکنجبین و حجر لاجورد افتد بعده توجه بسوی سر نمایند اگر امتلای دموی یا سوداوی و دموی در آن باشد فصد رگ زیر زبان کشایند و بعد از تنقیه دو این حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو هلیله نیم جزو حبوب کبار از این ساخته بعد تنقیهٔ کلی و شبهای متفرق هر شب ده درم بخورند و این حب نیز نافع است افتیمون بسفائج هر واحد پنج درم حجر ارمنی هلیلهٔ کابلی هر واحد یک درم اسطوخودوس ده درم نمک هندی

شحم حنظل هر یک چهار درم بلیله آمله هاشا خربق سیاه هر واحد سه درم ترنجبین بست درم سکنجبین عسلی سرشته استعمال کنند و غرغره سکنجبین سقمونیا کنند چون از استعمال حبوب
سوء مزاج حار محسوس شود موقوف کنند و بعد تنقیه اقدام بر تبرید و ترطیب نطولات و غیره نمایند لیکن قصد ترطیب بیشتر از قصد تبرید کنند مگر آنکه ادویه شدید الترطیب یافته نشود الا باردیس
دران باید داخل کنند و گاهی در تنویم آن احتیاج بنوشیدن دیاقوذا با آب انار شیرین شود و تا ترطیب کند یا شربت آلو تا تلیین نماید و یا ماء الشعیر و روغنها درین بسیار نافع است و چون
نطولات و سعوطات مرطبه و ادهان استعمال کردند حیله نمایند در تنویم آن بآنچه خواب آورد از نطولات و ادهان مسبته خاصةً روغن کاهو و از اشربه آنچه مرطب باشد مثل آنچه بنوشانند
و مثل سکنجبین و آنچه دران تلطیف و تخفیف و تقطیع باشد نباید نوشانید و هرگاه که قبض طبع دریافت شود حقنه کنند تا بخارات موذی از ثقل بسوی سر مرتفع نگردد و باید که در آب
ایشان بیخ بادیان دشتی و تخم آن بنوشانند و بیخ کرنب نیز که آن نافع است نافع بود و شربت ازان هر روز مثقالی و اگر بنوشند در طعام ایشان داخل کنند و پیش مریض شخصی
بنشیند که ازان حیا کند و بترسد و او را بزرگ داند و مدام راسها و ساقهای آن بربندند تا بخار باسفل جذب کند و بهر حال اغذیه ایشان رطب بباید مگر با وجود رطوبت آن
از آنچه محدث سده بود مثل نشاسته و مانند آن نشاید که این ایشان را بسیار مضرت و سائر علاجات آن بدانچه حذر ازان واجب است مثل علاج مالیخولیاست و چون
انحطاط شود در نوشیدن شراب کثیر المزاج باک نیست که آن مرطب و منوم ایشان است باقی همان است که در قول جرجانی گذشت طبری گوید که آنچه در ابتدای علت
مانیا و داء الکلب بدان معالجه کنند پرهیز مریض است از اطعمه یابسه و لزوم ترطیب بدوا و غذای مرطب مثل نوشیدن ماء الشعیر و شربت خشخاش و دیاقوذای ساده و این شربت
دائم بنوشانند بگیرند آب طلا و آب نیلوفر و آب گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید را کوفته درین آبها سه شبانه روز تر کنند و بعض اطبا با صد درم خشخاش یک درم و ربع تا یکدرم
بزر البنج سفید نیز کوفته داخل میکنند بعده افشره آب صاف گرفته بشکر سفید شربت بالقوام جلاب بپزند و این بهتر و الطف از دیاقوذاست بعد ازان چون مرض سکون یابد
فصد قیفال کنند و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند بلیله زرد پانزده درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد تمر هندی از الیفنا و تخم پاک کرده بست درم ترنجبین پانزده درم برگ
عنب الثعلب یک دسته کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف بنفشه پنج درم همه را بر سم مطبوخ بپزند و دران دو دانگ افسنتین و نیم دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم
بنوشانند و این وقتی است که قوت او احتمال نماید و سن و مزاج او مطاوعت کند بعد ازان در طریق دوا لزوم ماء الشعیر با شربه مذکوره نمایند و در اغذیه مزورات معمول
باشد از اسفاناخ و کاهو مسلوق و قطف و کاسنی مسلوق دهند و اگر مرض انحطاط پذیرد جوزه مرغ رطب و جوذابات بخشخاش مغلف بران بلفراریج و پاچه بزه مطبوخ بکدو مقشر
و ماش مقشر و مرققات از سینه بچه ماکیان و دراج و تدرو و زرده بیضه مغسول بروغن بادام و آب شیرین دهند و طریق غسل آن اینست آب شیرین در پاتیله کرده بالای آن
اندک روغن بادام اندازند و بجوشانند تا آب فانی گردد پس بیضه دران بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیضه پخته شود بگیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعده بر زردی
اندک روغن بادام چکانیده با قطف مسلوق و اندک کشنیز رطب بخورند و اگر جماز و طلع یافته شود اندکی ازان بخورند و اگر زمانه بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکر سفید خورند
و چون مرض متعسر گردد این سعوط بکار برند آب حی العالم آب حشیشه مایمثا آب برگ عنب الثعلب جوشانیده صاف کرده روغن بنفشه روغن نیلوفر و روغن مغز تخم کدو و سفیده بیضه
و شیر دختران همه را بمقدار واجب بوزن متساوی و مختلف بحسب اعراض مرض و قوت ادویه گرفته جمع نموده بعمل آرند و نطول ازین آب سازند بگیرند بنفشه خشک و بنفشه تر
و سپستان و گل سرخ هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم هر واحد دو کف برگ عنب الثعلب دو دسته بزرگ برگ اسپغول یک دسته بزرگ برگ خبازی یکدسته همه را در آفتابه
آب شیرین بجوشانند تا مهرا گردد و بعده نیم گرم بر یافوخ و شئون از بلندی یکشبر بریزند و بعد ریختن این بپوشیدن سر و سکون و خواب امر کنند و اگر زمانه زمستان باشد
از تعرض هوا حذر کنند و اگر فصل تابستان بود در موضع هوای سرد بنشانند و نیلوفر تازه و شاهسفرم تر و گلاب پاشیده پیش او دارند و از شمیدن کافور و خوردن سرکه و وقوع مفصل
و اشربه مرتب از سرکه پرهیز باشد که مورث یبس اند و بدانند که برای تنقیه اخلاط صفراوی دو طریق است یعنی اگر محترق و فاسد نگردد و حدت نپذیرد و سوای آنکه کثرت
یابد بمحوضات مثل شربتهای غوره و ریباس و ترشی ترنج و سکنجبین ساده و در بلادی که متحمل سکنجبین بزوری باشند و مانند آن نمایند و بعد احتراق اخلاط صفراوی و اشتداد
و فساد آنها بماء الشعیر و جلاب و شربت خشخاش و کاهو مسلوق و کاسنی و قطف و مانند آن کنند پس درین هر دو حال و بفرق ما بینهما تأمل نمایند و بدلک پاهای این مریض و
ساقین و قدمین آن و تمریخ سوای فخذین بروغن بنفشه و روغن گل نیم گرم باک نیست و آب بسیار درین مرض بنوشانیدن این حریره امر میکرد بگیرند شیر ماده خر که آنرا
اندکی جو و برگ بید و کاسنی و حشائش رطب سلیم از کیفیات حریفه و تلخی نچرانیده باشند تا آنکه شیر آن صلاحیت یابد و ازان شیر و نشاسته و روغن بادام و نبات

سفیده حریره مسازند و بعد تنقیه و لطولات و سعوطات استعمال نمایند که اثر محمود ظاهر شود و ابتدای مرض آن میگوید و ذرقی که قشعت یبس و سوء حال بهزال رسیده شست علاجش در بغداد باین حریره کردم و از الغایه روبرو به پیش زاد کتانیاردم یبس بدن او رطب گردید و قشعت زائل شده و در تطبیب بدن صحیح بهتر ازین دوا تقریب تاثیر چون تدبیر مزاج موافق او باشد چیزی ندیدم سویدی گوید که در بنیاد شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر و تنطیل دمن بماء الشعیر مرات کثیر در حمام و تضمید سر بجرادة کدو و یا بمغز تخم کدو مسعوده بآب جرادة کدو سرشته و سعوط بروغن مغز تخم کدو و غذا بکدو و مطبوخ جید بروغن بادام و نوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بدان و نوشیدن شیر بز تازه و دوشیدن آن بر سر و خوردن سر بریان مسلوق بروغن بادام که در آن شیره خشخاش و کشنیز سبز داخل کرده باشند و کذا الغذیه بشاته بریانی مسلوق بروغن بادام و کذا بقلة خرفه و طیب بروغن بادام و خوردن خیار تیار پوست او بعد قطع او یک شبانه روز و کذا قثاء تازه مقشر و کذا اغذیه بیضه ماکیان نیمبرشت و کذا پاچه جدی شیرخواره و گوشت او مساوق و مطجن بروغن کنجد تازه و کذا نان سفید محکم الصنعت و کذا اطراف حمل شیرخواره و لحم او مطبوخ و مطجن بشیرج تازه همه از مجربات من ست و بقول ابن البطلان و غیره تنطیل اس بطبیخ گل بنفشه و طبیخ برگ سبز آن و کذا بطبیخ کاهو در حمام و سعوط بروغن بنفشه یا بیرخ حنظل و کذا بروغن بیار و شیر مذکور و تضمید سر بتخم کاهو مسعوده بآب کاهو سرشته و کذا از پوست خشخاش بار یک مسعوده و شرب شربت خشخاش و تغذیه بکاهو خام مسلوق مطیب بشیره بادام و کذا باهی تازه رضراضی بریان بروغن کنجد تازه و کذا با کیان فربه مسلوق و مطبوخ بکدو و کذا برشتا و مرقه حنظه هر واحد نافع و بقول رازی شرب بیخ فاشرا هر روز یک مثقال تا بست روز نافع چنانچه عورتی باستعمال این تا ایام کثیر از مانیا نجات یافته مصنف اقتباس می نویسد که همشیره زاده نواب حافظ الملک را او الکلب نابه بود چنانچه در ابتدای موسم بهار پدید آمدی و در تابستان غلبه نمودی و گاهی در سالے دو بار پدید آمدی پس من ماء الجبن بشربت الهی و حب لاجورد علوی خان دادم در یک سال دو بار تا سه چهار سال همین تدبیر مقرر داشتم بفضل الهی صحت کلی یافت

علاج صبار و قطرب

در صبار اهر تعدیل و تنقیه و جذب ماده از سر چه در علاج سرسام صفراوی گذشت بعمل آرند مع ترطیب اید بسیار و مام اطراف به بندند و در قطرب فصد قیفال کنند و چندان خون بر آرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محموده مثل گوشت بزغاله و جوزه مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب با بزن بریاحین مرطب مثل بنفشه و نیلوفر و مانند آن نمایند پس گاه قوت عود کند بعد از نضج بمنضج سودا تنقیه آن بمسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون نمایند و ماء الجبن دهند و استفراغ متواتر و پی در پی نمایند بلکه بتدریج و دیر دیر بفاصله چند روز و از اشیای نافعه برای ایشان ماء الجبن ست که در آن معجون نجاح حل کرده باشند و بعض از تنقیه مقویات قلب مثل دواء المسک مفرح و دیلوس و مسهله و بنطولات و آبزن و تغریق سر بروغنهای مبرد و مرطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و اشربه باردة مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب با بنفشه پنج درم و عناب ده عدد با شکر سفید ده درم و اغذیه مبرده ماش و مغز بادام و شوربای چرب جوزه مرغ و حلوان بکدو و پالک و خیار و کاهو و روغن بادام و دیگر تدابیر که در مالیخولیا گذشت و در ترطیب دماغ مبالغه کنند و برای تنویم لعوق خشخاش بخورانند و نطولات مرطب منوم که در آن بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو باشد بعمل آرند و شیر زنان بر سر دوشند و در بینی چکانند و بروغن بنفشه و کدو نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب عرق بید حل کرده تخم بادرنجبویه دو درم پاشیده و خوردن شیر بز با شکر شیرین کرده با نان گندم سفید و کذا ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا اسفاناخ مسلوق بروغن بادام یا شیرج تازه یا مع لحم غنم بریان بروغن الیه و تنطیل آب طبیخ لفاح یا فی سرخ و پوست خشخاس مقشر در حمام بر سر و تناول خوبانی کثیر المائیة و شفتالو و خربزه زرد همه مجرب سویدی ست و بقول ابن البطلان شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر و روغن بادام و تغذیه بجوزه مرغ مسلوق مطجن بروغن بادام و مسلوق بکشنیز سبز و کذا لحم جدی شیرخواره مسلوق بکشنیز سبز یا مطجن بروغن بادام و کذا کدو مسلوق مطیب بروغن بادام و کشنیز سبز و تنطیل سر بآب طبیخ بنفشه یا گل نیلوفر در حمام و تدهین سر بروغن آنها مدام و تضمید سر بابونه و تخم کاهو و تخم خشخاش سائیده نافع و همه آنچه برای مانیا در قول سویدی گذشت مفید شناسند و اگر از انواع علاج فائده نشود به بندند و طمانچه های سخت بر سر و روی او بزنند بوجهی که وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند و اگر این نیز سودے نبخشد بر تارک سر داغ دهند که با فاقه می آید و اگر باز عود نماید اعاده این تدابیر نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب بعینه علاج مالیخولیا است چون از صفرا و سودای محترق باشد و واجب ست که در فصد آن مبالغه نمایند تا آنکه از آن خون بسیار خارج شود و از آن غشی مقاربت کند و تدبیر با غذیه محموده و حمامات طیب نمایند. و ماء الجبن سه روز بنوشانند بعد از آن تنقیه با یارج ارکاغانیس کنند پس حیله در تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب بتریاق و مانند آن کنند و با وجود آن ترطیب بسیار نمایند

و تحلیل منومات کنند تا تسخین ادویهٔ مذکوره که لابد ست مع حرکات ریاضتی مریض جمع نشود بلکه احتیاج آنست که تسخین قلب و مقویات آن کنند و بترطیب آن و تنویم بوسه
تا مزاج او اعتدال یابد و تمام علاج او تنویم کثیر ست واحیاناً افیون خورانند تا فکر او منقطع و طبیعت او ساکن گردد و چون دوا و علاج دران فائده نکند بنا دیبت تا ذہی بر داغم
و بر سر و روی او بزنند و بریا فوخ او داغ نہند مجوسی گوید که علاج قطرب فصد سر رو در وقت ہیجان مرض ست و خون آنقدر بر آرند که غشی ظاہر گردد و اغذیهٔ جید الکیموس
بمقدار صالح بخورانند و در آبزن آب گرم شیرین بنشانند و ماء الجبن با سفوفی که اندران ہلیلهٔ سیاه و شیر آمله و افتیمون و بسفائج و مانند آن افتد بدہند و تنقیهٔ بدن آن بعد
سکون اندک با ایارج لوغاذیا و ایارج روفس دو سه مرتبه نمایند بعد ازان تریاق فاروق دہند و چون این مرض ہیجان کند و با آن بیخوابی عارض شود طبیخ سر بریزند
گیلانی گوید که بعد فصد ترطیب تنقیه بحقنه ہای لینهٔ مذکوره در باب قرانیطس و مانیا بعده بمطبوخ افتیمون نمایند و آبیکه دران حشائش معتدل الحرارة مثل بابونه و اکلیل الملک
و ادویهٔ مبرده مثل بنفشه برگ خبازی و خشخاش مامیثا و ریحان و جو کوفته و سبوس گندم و خطمی نیلوفر و ده جوشانیده باشند بر سر ریزند و سعد را باریک کوفته بیخته در لعاب حلبه
آمیزند بعده در آب گرم حل کنند تا رقیق گردد و پس غرغره بدان نمایند اگر آنرا اسهال لازم گردد آب نطول مذکور بر سر ریزند و دران پوست خشخاش و تخم کاہو و بیروج اضافه کرده
دائم بعمل آرند و بروغن بنفشه استنشاق نمایند و منخرین را اندکی افیون طلا کنند و درمیان استفراغ فاصلهٔ ایام نمایند و اسفیدباجات معمول با ماش مقشر و بیه ماکیان
غذا سازند و رعایت مزاج کنند پس ہرگاه ماده حدت پذیرد اکثر غرض طبیب تعدیل مزاج دماغ او باشد بآبیکه بران میریزند و روغن گل نیم گرم و تسعیط بحسب مزاج کنند اگر اراده
تسکین باشد بروغن گل و روغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و مانند آن و اگر اراده تسخین و تحلیل بود بروغن یاسمین و روغن خیری و روغن قسط البیخ و مانند آن و از تہایی
منع کنند و با مردم عقیل بنشانند و بعافیت و سلامت بشارت دہند و در تسکین دوع او سعی نمایند و اگر احتیاج بدفع اخلاط محتقنه در سر باشد ایارج فیقرا باشد آنرا بدہند و باید که
از حال قبل از مرض بپرسند اگر مریض معتاد جماع کثیر باشد بعده آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت باعتدال دہند و در اطالت خواب او جہد نمایند

عشق

و این مرضی ست وسواسی شبیه بمالیخولیا که انسان بگماشتن فکر خود در خوبی بعض صور و شمائل که معشوق او ست بر خویشتن کشد و امید وصل او در دل خود محکم کند و گاه قوت
شهوت جماع ممد او باشد اکثر بسبب غلبهٔ عشق و شدت حب از انظار عیوب معشوق محجوب و پوشیده گردد چنانچه ارسطاطالیس گفته که العشق یعمی حس العاشق و یصمه عن ادراک عیوب معشوقه
و سبب آن الهام و القاء نفس عاشق ست محبت معشوق الیس بالی اسباب بدنی او ارتفاع بخار ردی سوداوی بسوی دماغ از منی محتقن و بعده احتراق خون بنابر دوام فکر و از علامات او
که شمائل صاحب این مرض بگردد و رنگ زرد و سرنگون خاموش مبهوت باشد و نبض مختلف و غیر منتظم شود خصوصاً وقتیکه ناگاه معشوق را ببیند یا نام او یا خبر او بشنود و سریع صغیر صلب
و قاروره صاف بود و چشم او خشک و فرو رفته با تہییج پلک باشد و چنان نماید که گویا چیزی خوب می بیند و یا خبر خوش میشنود و اکثر آه سرد کشد و از شنیدن ذکر وصال طرب حاصل نماید و از
استماع ذکر فراق بگرید و حزنی در روی پدید آید و بدانند کسی که عشق نام معشوق پنهان دارد معشوق او را بدین طریق دریافت نمایند که دست بر نبض او نهاده نام کسانی که گمان عشق
آنها باشد یاد کنند و صفت حال هریک بگویند پس هنگام ذکر نام و صفت هر کسی که نبض او متغیر و مختلف گردد بدانند که معشوق او همان ست علاج در ترطیب بدن و دماغ کوشند با غذیهٔ مرطبه
و حمام و تدهین سعوطات و نطولات طیب و غسل بآب نیم گرم شیرین و توسع در اغذیهٔ مرطبه و نشانیدن در امکنهٔ رطبهٔ خوشبو و بساتین مفرحه و تفرج و سرود و سیر صحراها و گلزارها و مجالست
باندماء عقلا و شنوانیدن اشعار و حکایات زهاد و عباد نافع ست و کذا خورانیدن مبردات و مرطبات و مقویات و مفرحات قلب و دماغ مفید اگر در بدن او آثار خلط سوداوی یافته شود و قوت
قوی باشد بعد ترطیب و نضج خلط اول تدبیر استفراغ آن خلط کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت او نمایند و بتشفی و امیدواری او پردازند و بعد حصول قدری قوت تدبیر تنقیهٔ ماده کنند
بعد تدبیر ترطیب و تنویم نمایند چنانکه در مالیخولیا و جنون مذکور شد و خمیرهٔ یاقوت علوی خان خورانیدن از مجربات ست و مهمات مشغول دارند و اگر وصال معشوق میسر شود بهتر ازان تدبیری نیست
و اگر بوجه شرعی میسر نیاید وصف حسن و شمائل معشوق دیگر پیش او کنند هرگاه عشق اول کم شود و پیش ازانکه عشق دوم محکم شود بشغلی مهم مصروف گردانند و اگر عاشق عاقل باشد نصیحت و استهانت
دوستان او را کفایت باشد و نیز از جملهٔ تدابیر صواب آنکه پیرزنان یا مخنثان را برگمارند تا از حالات نفرت افزا و خصال زشت معشوق بعاشق خبر دهند چنانکه طبع او ازان متنفر گردد و صید و انواع
لعب مثل شطرنج و غیره و تخویف حاکم و قت و انواع غموم عظیم و اشتغال بعلوم خصوصاً آنکه دران تحقیر و مذمت لذات جسمانی و تمنیات شهوانی باشد و کثرت فکر در محاکمات و مسائل دقیق
مثل هندسه و حساب و جماع سفر خصوصاً آنکه در صورت و شمائل قریب معشوق بود و هر احدی که عشق ست اگر مجرد باشد متاهل گردانند و شغل خریدن کنیزکان و طرب و جماع با ایشان و سفر بعید سکر

متواتر دائم نیز مفید باشد و بالجمله عمده معالجه آن مشغول داشتن او رست بشغلی و عملی و صنعتی و یا مخالطت و شغل هم او که او را باز دارد از عشق و تعشق و معشوق را فراموش نماید و مشغول داشتن او بخصومات و منازعات و باز داشتن این امر عمل تمام است و در طب هندی است که هر گاه آهن گرم کنند تا سرخ شود و در آب سرد کنند و در حین سرد نمودن بگویند همچنانکه آهن گرم و آب سرد میشود دل فلان بن فلان سرگردان سه بار گفته سرد کنند و بعده از آن آب وی عاشق بشویند و بر سینه عاشق زنند و عمل سه روز عشق فراموش میکند و ایضاً اگر پاره سنگ مرمر که بر آن تاریخ موتی نوشته باشند قدری از آن بسایند و نیت جدائی عاشق و معشوق کرده بجبر بعاشق خورانند بخاصیت دفع عشق نماید و در تحفه مرقوم است که اگر کوزه نو از موی سر زن بخور کنند و از آن کوزه مرد را آب خورانند دفع عشق آن میشود و منقار زاغ بیگیرد و بسوزد همیشه بیاسنگ که بعضی اوقات در حوصله ماکیان یافته میشود و مشابه بحجر میباشد چون بر عاشق تعلیق آن نمایند ازاله عشق نماید و اگر آن سنگ در آب اندازند و عاشق آنرا بنوشد در زوال عشق مجرب من است و تعلیق عظم القاق بر عاشق نیز دافع عشق است و گویند که اگر کنه شتر بر جبین عاشق بی اطلاع او به بندند ازاله عشق کند و مجرب باقی است و همچنین نوشیدن آب مغسول پارچه که بر گردن معشوق گردانیده باشند و کذا اکل خرزن چهار شعیره نیل هندی با آب لذا شربت طبیخ حرمل و کذا شرب خاک قبر مقتول و جلوس در مقابر و غلطیدن در مکان غلطیدن استران نافع و نوشیدن شربت بادرنجبویه صبح و شام مجرب نوشته اند و گفته اند که بادرنجبویه گاوزبان مروارید بادامران چینی مرزنجوش مرماحوز صعتر عود خام بسا بهر واحد یک مثقال کوفته بیخته در رب سیب بوزن ادویه آمیخته هر صباح یک مثقال خوردن مزیل عشق است الحاصل در علاج این مرض غفلت نکنند که اگر زیاده شود بمالیخولیا یا جنون منتقل گردد و اگر تدبیری سود ندهد مدتی او را بمخدرات مثل افیون و قنب و بنج و بیخ لفاح غافل دارند تا اتفاقاً وقتی پدید آید آنگاه بدستور معالجه مالیخولیا پردازند کذا فی الاکسیر و غیرها

سدر و دوار

سدر ظلمت بصر است وقت برخاستن و مهیا شدن بسقوط و دوار دوران سر است یعنی آنکه مریض خیال کند که او بجا یا اجزای خود دائر است یا بیمار چنان پندارد که جمیع اشیا گرد او همی گردد پس نمیتواند که ثابت ماند بلکه ساقط شود و بسا است که از آواز ها کراهت کند و چون این مرض شدت کند از جهت سقوط بیمار بصرع مشتبه گردد و فرق بعدم تشنج و کف دهن و حرکات مضطربه در بیجا توان کرد و ایضاً دوار مدتی ثابت ماند و صرع دفعتاً افتد و صاحب او ساقط گردد و افاقه یابد و سبب سدر یا خدر دماغ است از سردی و از اجتماع خلط بارد غلیظ در مقدم دماغ و آنرا سدر خدری گویند و یا تالم دماغ از ضربه و سقطه سر از صداع و دوام حدت تپ آنرا سدر مولم نامند و ابن الیاس گوید سدر نیست که انسان در می یابد که گویا دخان از بدن او بسوی سر مرتفع شود و خود را گویا در تاریکی یا ضباب و در چشم خود ظلمت و در گوش طنین می یابد و ماده این مرض سوداوی بود و سبب دوار گردش روح دماغی است بباعث حرکت دوریه انسان بنفس خود و یا مشاهده اشیای دائره و شفاف و شین و یا وقوع ضربه و سقطه بر سر یا فزع دفعتاً و ضعف دماغ از مرض و یا رسیدن گرمی و سردی دفعتاً بدماغ و یا اجتماع اخلاط در عروق مستدیره گرد دماغ و یا تصاعد آن از عضو دیگر و یا تولد ریاح و ابخره اندر دماغ و یا صعود آن از عضوی دیگر مثل معده و مراق و دل و جگر و سپرز یا تنها و گاهی همه تن و سپرز و کلیه و مثانه و رحم و حجاب و قدمین و ساقین و یا از اذیت دماغ مجرد و مشارکت ضعف فم معده و یا وقوع بحران و این ابخره و اخلاط بیشتر بلغمی باشد و دموی و صفراوی و سوداوی نیز بود و جرجانی گوید که ماده صفرا و بلغم بیشتر باشد و آنجا که ماده خون بود هم با صفرا و بلغم آمیخته بود و بخار سوداوی نیز بود و مسالک بخار معده و مراق و مثانه و رحم و حجاب بسوی دماغ منافذ عصاب است و مسالک بخار دل و جگر و طحال عروق و شرائین پس گوش و گردن و ایضاً شیخ گفته که مشارکت دماغ بمعده بطریق مشارکت عصب بود و گیلانی مینویسد که این وقتی باشد که واصل از معده بسوی دماغ کیفیت ساذج بود و آنهم مفرط باشد و عام بجمیع بدن بود و پس مشارکت بمعده تنها نباشد بلکه بهمه بدن باشد و اما اگر واصل بسوی دماغ ابخره و ادخنه باشد پس درین شرط نیست که نفوذ آنها در عصب بود بلکه جمیع مسام اعضاء متوسطه میان دماغ و معده صلاحیت نفوذ آنها دارند و نیز شیخ میفرماید که سدر شدید مشابه صرع میباشد لیکن با تشنج نبود چنانچه صرع بود و ماده بخار گاه صفرا بود و گاهی بلغمی و دوار بلغمی شبیه بصرع باشد و بیشتر مشارکت سدر و دوار آور نه بسبب حصول ماده بود بلکه بنا بر اذیت دماغ بکیفیت مورث سدر و دوار گردد مثل آنکه هنگام خوف و گرسنگی بعض مردم را عارض شود و خصوصاً کسی را که متحمل جوع نباشد بهر آنکه فم معده از آن ایذا یابد و مشارکت آن دماغ گردد و دوار آرد **طریق تشخیص اسباب** سدر و دوار اگر کسی را سدر باشد اولاً از آن بپرسند که پیش ازین وقوع ضرب بر سر یا حدوث صداع یا تپ اتفاق افتاده یا نه اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و اگر از آن انکار کند از تقدم رسیدن سردی بسر سوال کنند اگر بگوید سببش سردی دماغ باشد و الا سبب خلط بارد در دماغ خواهد بود و ثقل راس و بلادت حواس نیز از علامات وجود ماده بارد است و اگر دوار باشد نخستین سوال کنند که مرض دائم و یکسان میماند یا گاه گاهی عارض می شود و در امتلاء و خلاء معده اختلاف می پذیرد و اگر دوام و لزوم او بگوید و در پری معده و گرسنگی متغیر نگردد و هضم صحیح بود سبب دوار در دماغ باشد پس حال دوران مریض بنفسه یا کثرت نظر او در اشیای دائره و شفاف و یا ضربه و سقطه سر یا حدوث مرض و یا رسیدن سردی یا گرمی

بدماغ از خارج یا داخل بپرسند اگر بتقدم یکی ازین اسباب متغیر گردد سبب ضعف آن باشد و الا تقدم وجاع راس و گرانی سر و نقصان حواس حتی که در ذوق و شم بپرسند اگر یافته شود
دلیل مواد در دماغ باشد و تیره بودن و دوی و طنین در گوش و شدت دوار و کثرت عطسه و قصر نوبت دوار هم بپرسند اگر این هم باشد بر وجود ماده بخارات و ریاح دلالت کند پس
نوع ماده را از رنگ چهره و لمس سر و نبض و قاروره و غیره علامات مخصوصه هر خلط بنوعی که در تشخیص امراض دماغی مادی و صداع مادی مذکور شد تشخیص نمایند و ایضاً اگر تلخی دهن و خواب
و ترشی یا شوری مزه دهن و عسر حرکت و سکون دوار از سیلان گرمی بسر و کسل از جواب و تکلم و قلت عطش و لین نبض با ضعف و بطوء آن و بیاض قاروره و غلظت آن بر ماده بلغمی و سرخی
چهره و چشم و انتفاخ عروق و ضربان آن و سیلان اشک در ابتدای دوار و شیرینی دهن و ماندگی و خواب بسیار بر ماده دموی و التهاب و خیالات زرد و زردی رنگ و تلخی دهان و عطش
و بیداری و شدت دوار وقت گرمی و سرعت نبض و ناریت بول بر ماده صفراوی و تخیل شعر و دخان و فکر فاسد و خوف و خاموشی و صلابت و ضعف نبض و قلت آب دهن و خشکی
زبان و بیخوابی و کدورت قاروره بر ماده سوداوی دلالت کند و اگر مریض عرض نماید شدت دوار گاه گاهی بیان کند ماده مرض در عضو دیگر باشد درین صورت بپرسند
که ضرر در کدام عضو معلوم میشود پس اگر مریض بطلان یا آفت اشتهاء و فساد هضم و اختلاف حال بدوار در باشد و خلای معده و ورد معده و سرفه نفخ شکم و غثیان و خفقان
معدی و آروغ دائم بتغیر ترطیب غیر اراده و اشتداد مرض هنگام اکثار طعام و عند تخمه و تناول شئی مبخر بگوید ماده مرض در معده باشد اما اگر آثار مواد در معده معلوم نشود و دوار از خلو
معده عارض شود از ضعف فم معده باشد و اگر ثقل مراق یا قلب یا جگر یا طحال یا گرده یا مثانه بگوید ماده علت در همان عضو باشد اما ضربان شدید در شرائین صدغین یا گردن
یا پس گوش و تمدد و انتفاخ و هم چنین هنگام ابتدای دوار و ظهور خفت در دوار از انضغاط عروق مذکور بانگشت یا بستن پاره اسرب بران یا طلای ادویه قابضه بران نیز دلالت
بر وجود ماده در قلب یا جگر یا سپرز یا جمیع اعضا دارد و ایضاً بقول انطاکی اگر دوار بعد هضم ثوران کند بر وجود ماده در کبد گواهی دهد و بقول صاحب کامل تمدد و امتلای شرائین
پس گوش بر وجود سوء مزاج بارد یا خلط بلغمی یا صفراوی در عروق مذکوره و بودن علت در ان شاهد بود و اگر معه ذالک گردن متمدد باشد دلیل بر وجود سرخی یا بلغم یا صفرا در عروق
معروف بعرقین ساتیین و حدوث علت دران باشد و اگر تقدم اختناق رحم و احتباس منی یا حیض یا اورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد و اگر وقت ظهور دوار صعود چیزی
از قدم یا ساق مریض بگوید ماده مرض همانجا باشد و نوع ماده را در اعضای مذکوره بدانچه در مقام هر عضو مسطور است دریافت کنند و از بعض علامات مخصوصه هر خلط که سابق مذکور شد
نیز معلوم نمایند و علامات انواع مواد معاره در تشخیص امراض دماغی نیز گذشته و طول مرض سدر و دوار بر برودت ماده دلالت کند و نوبت او غیر طویل بر حرارت گواهی دهد و دوشروع
این امراض در امراض دیگر خصوصاً در حمیات بر بحران دلیل سدر و دوار بحرانی ست از زمان انها مانند بصرع و سکته است و گاهی صداع بعد دوار عارض میشود و دوار را زائل میکند گاهی بالعکس

علاج کلی سدر و دوار

بقول انطاکی دران تنقیه خلط غالب بدانچه مناسب و باشد و تلطیف اغذیه حتی الامکان کنند و تنقیه سر بچیزی که عطسه آورد خصوصاً در ریاحی نمایند و در مشارکی
ادویه مخصوصه آن عضو با ادویه دماغی بیامیزند و بعد زوال مرض اعتنا بتقویت دماغ کنند تا آفت بار دیگر قبول نکند و از مجربات در جذب اخلاط از دماغ آنست که در علاج طنین نباید
و خاریدن پایها و شوئیدن انها بسرکه و حرمل و آب لیمو و تراشیدن موی سر و طلای او ببرگ جوز و مورد نافع و حقنه ها و فتائل را درینجا اگر بسی نباشد فائده نیکوست و گویند که عرق
نخود در ابتدای دوار جید است و در جمله اقسام آن هر گاه نوبت هیجان کند بمالک اسافل و نهادن پایها در آب گرم توجه نمایند و در دوار دماغی مادی اگر اجتماع اخلاط در دماغ
باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضاً در ماده که در سر تنها باشد حجامت سر و نقره و فصد رگ پس گوش کنند و شیافات و غراغر
و نطولات و شمومات و سعوطات و عطوسات و مانند آن حسب مواد استعمال نمایند و گویند واجب است که صاحب دوار از نظر کردن بسوی اشیای سریع الدور و از بناهای بلند و پستی
دیدن و از تناول سائر مبخرات اجتناب نماید و خائیدن کشنیز تر و خام تنها یا با گندم بریان بهمه انواع دوار و سدر مفید است و کذا انداختن کشنیز بسیار در طعام و گویند که
دو درم تخم حنا سائیده بعسل صاف سرشته لیسیدن و بعد از ان متصل نان با روغن گاو و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سودمند است و این معجون در اقسام سدر
و دوار حار و بارد از مجربات انطاکی ست حب البان کشنیز خشک تخم شاهتره هر واحد پنج درم گل سرخ تربد شحم حنظل هلیله زرد مصطکی هر واحد سه درم بعسل هلیله مربی
بسرشند شربت سه مثقال و اطریفلات مطلقاً کثیر النفع ست و رازی گوید که استعمال شراب در جمیع علاج سدر و دوار ترک نمایند و روفس گوید که استعمال آب در سدر
بهتر از استعمال شراب است و جالینوس گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد دست در ربیع دا گرچه دلائل امتلا ظاهر نباشد و در کتاب فصد نوشته که فصد او

از پای گیرند و مسیحی گوید که در جمیع انواع دوار حقنه نفع یابند و در وقت بعد وقت استعمال نمایند و بحسب ماده مرض بسازند اگر ماده بارد باشد حقنه حاد و اگر حار بود حقنه لین بعمل آرند و اگر مرض تخفیف نیابد و این علاجات آنرا فائده نکند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس استعمال کنند و ایضاً منقوع صبر منفعت عظیم بین یابند و بقول ابن هبة الله علاج سدر و دوار دموی و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتد و آنچه از بلغم یا سودا حادث شود مجانس صرع باشد علاج این هر دو مثل علاج صرع باید کرد

علاج دوار از دوران انسان بنفسه گرد چیزی

و آنچه از مشاهده اشیای دائره و روشن یا نظر از مکان عالی باشد و بزودی ساکن نشود باید که بسکون و قرار و خواب و تناول قابضات ترش علاج کنند و آنچه مانع ابخره باشد مثل نقوع تمر هندی و امرود و مرزنجوش کشنیز بنوشند

علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه

بند بر امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود پرداز ند و بتسکین وجع و تلیین طبع و جذب مواد از دماغ بأسفل کوشند هر چند نفعه ها از جانب مخالف باشد و روغن گل بعذر روغن دیودار بنسخه الحکیم علی بر سر نهند و از موم و روغن گل و بنفشه و کتیرا تضمید سر نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی آفتاب و اشیای معطسه حفاظت سر کنند تا عطسه نیاید بعد اگر دوار یا سدر باقی ماند علاجش بازاله سوء مزاج کنند بحسب کیفیتی که علامات آن ظاهر باشد طبری گوید که چون سدر از ضربه یا سقطه باشد تفقد مزاج او نمایند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد معالجه آن کنند بتسکین مزاج او نمایند و هرگاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت او متحمل آن باشد و تفریق راس او بروغن گل گرم کرده دو شب یا روز بدفعات نمایند و تضمید سر او باین مرهم کنند بگیرند قیروطی بروغن گل و از آتش فرود آورده اندکی سفیداب قلعی و قدری مرداسنگ دران حل کنند بعده بآب خبازی و آب برگ خطمی بمقداریکه ممکن باشد تسقیه نمایند بعده بر خرقه کتان طلا کنند و بر سر ضماد نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض بهوا منع کنند تا عطسه نکند که عطاس درین حالت گاه صورت غشی میگرداند و گاهی تزعزع راس میکند پس بر صاحبش خوف هلاکت میباشد

علاج سدر و دوار از ضعف مرض یا نقاهت

در صورت ضعف دماغ شیره مغز بادام پنج عدد و شیره خشخاش شیره کشنیز خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده دهند و مقویات اعضای رئیسه مثل خمیره مروارید و ماء اللحم خورانند و بیست عدد کشنیز سبز و بریان بروغن بادام چرب کرده باشکر صبح و شام بنوشند و حریره مقوی دماغ بدهند و هر چه در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف تاب بهر تقویت آنها مربای و سیب و مربی البلبا شیر و ورق نقره یا طلا و شربت حماض و ترنج و لیمو و صندل و سیب و مروارید سوده با شربت مذکوره یا شربت انارین و مفرحات مناسب مزاج بکار برند و اغذیه لطیفه موافقه منتخب بدان تناول کنند

علاج سدر و دوار از رسیدن گرمی بدماغ

باید که ابتدا آن علاج کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار گذشت و ایضاً تبرید دماغ از شمومات و سعوطات و لخالخ بارده و بوئیدن سرکه و گلاب و خوشبوهای بارده نوشیدن دوغ و آب انارین باشکر و نهادن روغن گل بر سر و غذا مزوره زرشک و انار دانه غیره و تسویدی گوید که نقوع تمر هندی باشکر و کذا نقیع مشمش نوشیدن و نیلوفر و کذا سرکه گلاب نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنیز خشک دو درم باشکر و یا کشنیز یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده بریان ساخته از یک مثقال تا دو درم مثل او شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنیز خشک بسرکه و گلاب و کذا صبر بآب کاسنی تر و کذا گلنار و صبر و آب کاسنی تر و کذا اقاقیا و صبر و ماز و هر سه بآب کاسنی ضماد کردن و غذا برگ خرفه ساختن و گل سرخ شماماً و نطولاً و ضماداً و شرباً و گلاب شرباً و آس شماماً و ضماداً هر واحد نافع است

علاج سدر و دوار از رسیدن سردی بدماغ

هر چه در علاج امراض دماغی بارد مسطور شد بعمل آرند و تسخین دماغ باشیای مسخنه ملطفه از اغذیه و ادویه مثل نطولات و شمومات و کمادات و ضمادات گرم و تناول قلیه بمصالح گرم نافع و بقول صاحب کامل نطول بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و شیح و سداب نمام و پودینه کوهی و جاوشیر و جعده و مانند آن نمایند و طلا میویزج و عاقرقرحا و جندبیدستر باریک سوده بآب سداب سرشته بعمل آرند و مشک و غالیه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و مانند آن ببویند و غذا نخود آب بهر بهت عسل و شربت دارچینی و خولنجان

ولحوم دراج و تیهو و طیهوج بطریق اسفیدباج یا مطجن یا مشوی دهند و عسل بحسب المطلوب و چربه حضر الخوزند و از اغذیه مصدعه مثل جوز و شهدانج والبان منع کنند و نزدیک اشراب سائر
نبیذ نگردند و سکون در جهت و وقت حرکت اختیار نمایند و شرب حرف با آب قرنفل برای دوار بارد مجرب بیادی است و سرکه عنصل و شربت آن و عنصل مشوی و حب بلسان
تنها و مطبوخ افسنتین جو یا دو مثقال از ان منقوع صبر یا منقوع ایارج و کذا انیسون بریان و بیخ کاشم یکدرم بشراب یا یک مثقال تنها وقنه و طبیخ عود بلسان و طبیخ خولنجان و
هلیله کابلی و قنطوریون و شحم حنظل و اسطوخودوس و طبیخ افسنتین با جبه و طبیخ تمام بشکر و حاوکذا مصطگی و انیسون کمد مثقال سوده بگلقند عسلی دوازده درم آمیخته و عود غرقی
مثقال کندر نیم درم سوده و گلقند عسلی آمیخته و آب شبا یا کت حبطیا فلفل و قیصوم بشکر و گل سرخ در شراب کهنه جوشانیده هر واحد شرباً نافع و زراوند مدحرج و شاهسفرم
و تمام هر واحد شماً و ضماداً و ریوند و کشوث و بهمن سفید و غاریقون و عاقرقرحا و شونیز و حاشا و درونج و دارفلفل بعسل بسکنجبین و برنجاسف هر واحد شرباً و ضماداً و اسطوخودوس و مومیائی
یک حبه بروغن بادام تلخ و کذا رتة یک حبه بروغن کنجد و کذا جندبیدستر بروغن بادام و کذا روغن شونیز و خولان و کذا حلتیت یک قیراط بشیر زنان و عطوس بخردل و کندش و ...
تلخ سوده ربع درم در روغن بادام آمیخته و طلای روغن بلسان و یاسمین کبوتر مع بابونه و یا روغن بابونه و یا صعتر و یا قیصوم و یا برگ غار با آب قرنفل در حمام و نطول بطبیخ اکلیل الملک
و صعتر و شیح جبلی و برگ ترنج هر واحد در حمام و یا بطبیخ مرزنجوش و یا برنجاسف یا جعده مع حلبه مفید است و مشک و مرزنجوش شماً و شرباً و نشوقاً و خردل و یا کندش کوفته بخرقه بسته شماً
و قی کردن بترب و تخم سرمق و روغن کنجد نیم اوقیه و تخم شبت مع تخم سرمق در سرکه جوشانیده و بعسل در قوام آورده و با آب گرم آمیخته و غرغره کنند با آب بادیان و یا عاقرقرحا
و یا شونیز و یا کندش با سکنجبین یا فلفل و تناول خردل بچشند و سلوق و تبخیر بطبیخ بابونه در روز و شب چند بار و اکلیل الملک یا مرزنجوش یا برگ غار بدستور نافع

علاج سدر و دوار دماغی دموی

تدبیر که در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی مسطور شد بعمل آرند و ایضاً در دموی و اخلاط مختلفه در بدن با خون فصد قیفال کنند بعده فصد وریدین پس گوش
کشایند که بقول شیخ ابن فضل علاج است بجمیع اصناف دوار بادی و حجامت نقره بر سر نیز نافع است و فصد صافن و حجامت ساقین نیز سود مند است پس از فصد تسکین طبیعت
بطبیخ هلیله یا فواکه یا ماء الفواکه یا خیارشنبر و شربت ورد یا بنفشه نمایند بعد از ان تبرید بلعاب اسپغول و شربت عناب و شیره مغز تخم کدو و شیره کاهو و خیارین و خرفه و نقوع زرشک و آلو بخارا
و شربت نیلوفر و شربت صندل و عرق عنب الثعلب که مستی از شاهتره و گلاب به و مشکات امثال آن دهند و بعد فصد سر و حجامت سر شربت آب حماض مقشر و قرطم و تمر هندی و عناب ...
نیلوفر یا بنفشه یا سکنجبین مجرب الکاتب است و نوشیدن آب تمر هندی با شکر هر یک ده درم یا آب انار ترش مع شکر و یا سکنجبین ساده بگلاب ملکه ده درم با شیره تخم خرفه و اسپغول و جلاب
و خوردن انار میخوش و به میخوش سود مند است و استنشاق آب کشنیز و مورد و سرکه و روغن بنفشه یا کافور و صندل و گلاب تغریق و مالش سر بروغن گل و سرکه و وضع ضمادات بارد
نافع و گویند که در ماده حار لیمو و تمر هندی عجیب است و دوار المسک بارد و طبیخ اطریفل کشنیزی و نقیع آن مفید بود و نقوع آلو و کشنیز و گل نیلوفر یا شکر سفید نافع و شیره خشخاش دو درم
و کشنیز یکدرم مفرد و مرکب با آب شیره براده و بقدری شکر شیرین ساخته نیز سود مند است و مطبوخ سرکه کشنیز و پوست هلیله زرد نیم کوفته هر یک دو درم تا یک هفته نوشیدن نیز مفید
و اگر دو مثقال صندل سفید بگلاب سوده بنوشند و دوست داشتن گیاه انجیر بالنده فائده تمام دارد و غذا قابض حامض مثل غوره و سماق دهند و از اغذیه حاره پرهیز نمایند و شیخ
میفرماید که اگر با خون اخلاط مختلفه باشند بعد فصد پیش اخلاط سوای خون بود مبادرت باستفراغ از حب ایارج کنند یا از نقوع صبر اگر اخلاط حار باشند یا طبیخ هلیله یا مطبوخ افتیمون
و حب صبر الطیفقورا اگر اخلاط مختلف باشد و بعد تنقیه حقنه با آب قنطوریون و حنظل استعمال نمایند بعده بر سر و نقره حجامت کنند بعد از ان بغراغر و عطوسات و شمومات
که در ان مشک و جندبیدستر و شونیز و مرزنجوش باشد توجه نمایند هر گاه نوبت هیجان کند استعانت بمالش اسافل بدن کنند

علاج سدر و دوار دماغی صفراوی

بعد تنقیه بمسهل صفرا و حب هلیله دهند و نقوع صبر با ماء الجبن نیز موافق است و یا این مطبوخ هلیله دهند پوست هلیله زرد بیست درم تمر هندی پانزده درم سنای مکی پنج درم
گل سرخ پنج درم همه را در آب جوشانند تا که باقی ماند صاف کرده نیم گرم بنوشند و بعد تنقیه تبرید بآب تمر هندی یا انار دانه و شیره خرفه با شربت نیلوفر و یا سکنجبین
و یا آب آلو بخارا یا اطریفل کشنیزی و زعفران زرشک و فواکه دهند و گل سرخ و سرکه کهنه و برگ مورد تازه و بنفشه تر و نیلوفر مدام بو بند و تضمید صدغین بصندل
و گلاب نمایند و آنچه در دموی گذشت نافع شناسند و طعام از مزوره آب آلو و زرشک باشد آن مفید و طبیخ هلیله بگل بنفشه که در ان ترنجبین حل کرده باشند و شربت نیلوفر

یا لیموی تبرید بجای القرع و گلاب و آب ہندوانہ بقول انطاکی نافع و شربت آب لیمو و شربت آن مجرب سویدی ست و شیرہ خشخاش در ماء الشعیر نیز نافع بود و مجوسی گوید کہ اگر دوار و سدر از
صفرا باشد قی بسکنجبین و آب گرم کنند و تنقیہ بدن و دماغ بحب ہلیلہ و مطبوخ آن با تمر ہندی نمایند و نسخہ مطبوخ ہلیلہ ہمانست کہ سابق مذکور شد لیکن درینجا بنفشہ چہار درم
زیادہ ست و گلاب و روغن گل بسرکہ بر سر ریزند و سرکہ کہنہ در بینی چکانند و اندک کافور در بینی دمند و غذا مزورہ آب انار میخوش و غورہ تنہا یا چوزہ مرغ دہند و کاسنی و کشنیز
بسرکہ خورانند جرجانی و ایلاقی میفرمایند کہ بعد قی بآب نیم گرم و سکنجبین انار میخوش یا بہ یا امرود و ریباس و شربت غورہ و شربت سماق خورند و تنقیہ دماغ بحب بنفشہ نمایند و اگر
تنقیہ بمطبوخ ہلیلہ کنند صواب باشد و سفوف ہلیلہ زرد با شکر ہمراہ ماء الجبن موافق بود و ہر صبح آب انار میخوش با شربت غورہ و مانند آن بنوشند و طعام از غورہ یا زرشک
یا سماق یا ریباس یا شاخ انگور تر بسازند و خمیر نان بآب غورہ یا آب بہ یا آب امرود یا آب ریباس یا آب سماق کنند و حجامت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد
و اگر دماغ ضعیف بود ہر صبح و شام پست جو و کشنیز خشک ہم سرد و بریان سودہ با شکر آمیختہ بروغن بنفشہ چرب کردہ بخورند ابن الیاس گوید کہ بعد قی و تنقیہ صفرا از سر و بدن
بمطبوخ ہلیلہ و یا بحب بنفشہ مقوی سقمونیا اشربہ ترش دہند و جلاب معمول از تخم کاسنی سہ درم و اصل السوس دو درم و شکر سفید دہ درم بنوشانند و غذا مزورہ ماش مقشر و شیرہ
بادام دہند و تقویت راس بشمومات باردہ و تقویہ دماغ مثل بنفشہ نیلوفر و گل و بوئیدن نطولات محللہ و سعوطات باردہ کنند و گلاب و سرکہ کہنہ و برگ آس نشوق نمایند طبری
گوید کہ در دوار کہ از اخلاط حار محتبس در بطون دماغ باشد بقوت مریض نظر کنند اگر مانعی نباشد فصد سر رو نمایند و بعد چندروز از فصد تلیین طبیعت بایں مطبوخ کنند بگیرند
ہلیلہ سیاہ و زرد و کابلی ہر واحد پانزدہ درم افسنتین و فطوریون و حشیشہ خافث اصل السوس مقشر ہر واحد چہار درم تمر ہندی منقی از لیف و تخم بست درم ترنجبین بست درم
آلو بخارا عناب ہر واحد سی عدد پرسیاوشان پنج درم بدستور مطبوخ بپزند و یک شربت از آن گرفتہ دو ثلث درم غاریقون و یکدرم تربد و سہ طسوج سقمونیای مشوی ہمراہ
بجلاب سرشتہ در آن مالیدہ بنوشند تا پنج روز و اگر یک شربت کفایت نکند دو یا سہ بار بنوشند و حقنہ درین نوع موثر سریع نیست و اگر بایں تدبیر دوار زائل نشود
بہ بزر ورد و ادخال فتیلہ در بینی برفق عطسہ آرند و اگر زائل نشود روغن خیری یک جزو و شیر دختران دو جزو و آب خطمی تر یک جزو در شیشہ خوب باہم زدہ بقدر یکدرم
گرفتہ سعوط کنند و اگر کفایت نکند دو سہ مرتبہ بعمل آرند و اگر زائل نشود بگیرند جو کوفتہ سبوس گندم خطمی بنفشہ ہر یک دو کف و در ظرفی سر بستہ جوشانیدہ بر آن انکباب نمایند
و آب او بر سر ریزند بدفعات و تلطیف غذا نمایند و بر شرب ماء الشعیر لزوم کنند و نظر کنند اگر مزاج مریض متغیر شدہ باشد و الا معالجہ تسکین مزاج او نمایند بعدہ اعادہ علاج
مذکور کنند و گاہی تضمید راس بایں ضماد کردہ میشود بگیرند خطمی سفید آرد باقلا بزرقطونا ہر واحد یک جزو آرد جو دو جزو ہمہ را در سرکہ و روغن گل بزنند کہ مثل مرہم شود و بر سر
ضماد کنند و این بسیار بعد تلیین طبع و فصد دائم این ضماد میکردم تا آنکہ دوار زائل شود و بعد طوس و نطول و انکباب امر میکردم من چیزی بہتر ازین ضماد در دوار و صداع حار ندیدم

علاج سدر و دوار دماغی بلغمی

بعد نضج مادہ بمنضج بلغم تنقیہ بدن و دماغ بمسہل انجم و حب ایارج و یا مطبوخ اسطوخودوس تربدی علوی خان و حب قوقایا نمایند پس غرغرہ بماء العسل کہ در آن خردل
و عاقرقرحا داخل نمودہ باشند و یا بسکنجبین عنصلی با ایارج فیقرا کنند و ایارج فیقرا بگلقند سرشتہ و حب صبر و غیرہ بطریق شبیار استعمال کنند و بہر تسخین دماغ شمومات حارہ
ہمچون مشک و عنبر و جندبیدستر و فرفیون و شونیز و مرزنجوش و نمام و یاسمین مدام ببویند و تنطیل انکباب بآب نیم گرم کہ در آن بابونہ اکلیل الملک مرزنجوش صعتر نمام و غیرہ
جوشانیدہ باشند بعمل آرند و پارچہ بر سر پیچیدن و عطوسات نافع ست و گویند کہ اگر بعد تنقیہ تام گل سرخ دو درم سنبل الطیب اصل السوس مصطکی ہر یک نیم درم کوفتہ بیختہ
بگلقند سی درم سرشتہ دو یا سہ خوراک بسازند و بر آن مداومت کنند دوار عود نکند و استعمال اطریفل صغیر و اطریفل افتیمون و اسطوخودوس و معجون انطاکی کہ در علاج
کلی دوار گذشت و و بیدالورد و شربت عسل و اسطوخودوس و انوشداروی لولوی موافق بود و جاذب اخلاط بسوی اسفل بحقنہ و غیرہ مفید و غذا گوشت ماکیان
بمصالح حار مناسب و تلطیف تدبیر دوام حرکت کنند انطاکی در تذکرہ خود نوشتہ کہ خوردن ایارج لوغاذیا یا روفس یا ارکیغانس چندروز متواتر بماء العسل و نہادن روغن
مرزنجوش یا روغن بابونہ در دوار بلغمی نافع و مجرب ست و در تحفہ گفتہ کہ با ایارج کبار یا معجون مسک یا قرص اکسیر ماء العسل یا حب صبر بآب مویز علاج کنند و بعد ازان
بعصارہ قثاء الحمار و زعفران در آب خالص حل کردہ سعوط نمایند و از آن طلا نیز کنند صاحب کامل گوید کہ اگر دوار و سدر از خلط بلغمی باشد باید کہ تنقیہ دماغ
و عروق آن با ایارج فیقرا مخمر بعسل کنند و اسہال بحب ایارج و حب قوقایا و بعد ازان بلوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس نمایند و مصطکی و مویز و کندر

بخایند و سکنجبین عسلی مع ایارج فیقرا و مویزج باریک سوده مع خردل سفید غرغره سازند و یک درم حب بلسان با یک اوقیه سکنجبین عنصلی خوردن برای سدر نافع است و چون بیخ فاشرا هر روز دو درم بخورند سود دهد و اگر دو مثقال حب بلسان بالقوع صبح بخورند مفید بود و اطلیه حاره و سعوطات مسخنه ملطفه و مانند آن استعمال کنند و این سعوط نافع است سکبینج و اشق و جاوشیر و بورق و صبر هر واحد نیم درم کندش و زعفران هر واحد نیم دانگ فلفل و دار فلفل هر واحد یک دانگ همه را باریک سائیده بآب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و بقدر دو یا سه حب از آن بآب مرزنجوش و روغن بنفشه سعوط نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که اول دماغ را بحب صبر و قوقایا و حب اصطمخیقون پاک کنند و تنقیه معده بقی نیز سازند و تدبیر قی اینست که ترب بعسل شکم سیر بخورند و شبت بسیار در آب جوشانیده صاف نموده مقدار صد درم از آن آب با چهل درم عسل و یک درم نمک آمیخته نیم گرم بنوشند و بعد قی تقویت معده باطریفل صغیر و گلقند کنند و مصطکی و عود خام کوفته با هم سرشته باید کرد و اگر صبح بست عدد مویز منقی بخورند سخت نافع بود و هر قدر که بر تشنگی صبر کنند نیک باشد و سکنجبین عسلی نیز موافق باشد و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط از سر بجانب پای فرو کشیدن سود مند و غذا نخوداب و گوشت دراج و تذرو و گوشت کباب و گوشت بز بروغن زیت یا روغن جوز بریان کرده با انجیر و زیره و اندکی کره یا باید داد و اگر بدین تدابیر زائل نشود بایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند آن تنقیه کنند ابن الیاس گوید که جلاب از انیسون و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک دو درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا از زرده نخود و شیره مغز حب قرطم سازند و بعد نضج تام تنقیه بدن بحب ایارج و شبیار و حب صبر کنند و غرغره بماء العسل که در آن صبر یا ایارج یا شونیز یا خردل یا فلفل پخته باشند باید کرد و بر آب مطبوخ حشائش حاره لطیفه مثل بابونه و قیصوم و شیح و شاهسفرم و برگ غار و برگ زیتون و امثال آن که سابق مذکور شد انکباب نمایند و بنشوق جند بیدستر و کندش و شونیز و مرزنجوش و فلفل با آب کلم امر کنند و برای جذب مواد باسافل حقنه حاده بعمل آرند و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را باید که لعاب اطریفل صغیر و تناول گلقند کند با عود و انیسون و مصطکی هر واحد یک دانگ نماید جخندی گوید که جلاب از انیسون و بادیان و بادرنجبویه هر یک یک درم با گلقند عسلی ده درم بدهند و بعد نضج تنقیه بدن باین حب شبیار که آن حب صبر است باید کرد و صفتش مصطکی سه درم هلیله زرد و گل سرخ مصطکی تربد صمغ هر واحد یک درم باریک سائیده بآب کرفس یا آب خالص سرشته حبها سازند و در سایه خشک کرده از مثقالی تا دو درم وقت خواب بخورند و یا این حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا سه درم تربد هلیله زرد هر واحد یک درم نمک هندی انیسون هر یک دو درم باریک سائیده بدستور سابق حب ساخته دو درم و نیم بخورند و کسی که اراده اخراج صفرا و بلغم کند یک نیم دانگ سقمونیا در آن زیاده کند و کسی که اراده اخراج اخلاط ثلثه کند نیم درم شحم حنظل و نیم درم کثیرا در آن اضافه نمایند شربت دو درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت طبری مینویسد که در علاج دوار از اخلاط بارده واجب است که ابتدا بحقنه متوسط میان حاره و بارده نمایند بدفعات متوالیه و بشمامه ریاحین حاره مثل مرزنجوش و سوسن و نمام و از عقاقیر مثل شونیز و فرفیون و جند بیدستر بویند و لعاب خردل و مویزج بعد ترقیق آن بعسل غرغره سازند و بر حقنه یک دو بار قناعت نکنند بلکه دفعات کثیر بعمل آرند تا آنکه همه آنچه در سر از فضول بارده محتبس است منحدر گردد و غرغره دائما لازم گیرند و اگر فائده نشود و یقین کنند که بجهة تنقیه سر باز مواد از بدن بطرف سر منجذب شده پس آنرا ایارج دو یا سه مرتبه بخورانند بعده در روغن قسط در روغن ناردین هر یک دو دانگ جند بیدستر یک حبه مشک یک اسوج حل کرده سعوط کنند و الا بعد این همه تدبیر کندش و زعفران و صبر و مر مفرد یا مجموع عطسه آورند و اگر زائل نشود انکباب برین طبیخ نمایند بگیرند یک کف کبیر بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک صبر و مر و یک کف کبیر نمک و سبوس گندم و دو سه جوز بوا کوفته و یک کف حب المحلب کوفته و همه را در آفتابه سر بسته بجوشانند تا مهرا شود و پس انکباب نمایند بانبوبه یا آب در طشت ریخته بدفعات متوالیه و اگر کفایت نکند مشک و جند بیدستر صبر مر در روغن بلسان یکدانگ و روغن سوسن و یاسمین هر واحد یک درم حل کرده چهار فتیله بدان آلوده دو در بینی و دو در گوش نهند و بعضی متقدمین و برین دوار داغ یافوخ نوشته اند و من این رأی منسوب بخطا می کنم زیرا که در آن خطر تشنج حجب دماغ است و آن موذی بجنون مفرط و هلاک گردد گاهی در بین دوار که از اخلاط بارده محتبس در بطون دماغ بود این ضماد کرده می شود شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک هر واحد یک جزو بادآورد و صبر و مر هر واحد دو جزو همه را کوفته بیخته در قیروطی خیری زرد آمیخته چندان حل کنند که مثل مرهم گردد پس بر پارچه باریک طلا کرده بر آتش اندک گرم نموده بر سر بچسبانند و بالای آن عمامه بندند و ضماد یک شبانه روز بدارند و ایضا گاهی ضماد بقیروطی موم و پیه چرز و پیه مرغابی و مانند آن کرده می شود گیلانی از طبری نقل کرده که علاج

نسخه حب شبیار

نسخه حب ایارج

سدر حادث از اجتماع اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن ست از فضول بحقنهٔ قوی بتدریج و اول بحقنهٔ لینه ابتدا کنند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز نمایند و به تناول گلقند اقدام کنند و شربت
عسل ساده بنوشند و هرگاه تشنج در رفتار و ره ظاهر شود حقنهٔ قوی تر از اول بعمل آرند تا تنقیهٔ بدن باعتدال گردد و بعد تنقیهٔ بدن تنقیهٔ سر بایارج کنند و تقویت معده و تنقیهٔ آن بایارج
دقی بجز دل و آب شبت غسل نمایند که سدر از تنقیهٔ بدن و دماغ بسرعت زائل میشود و چون مریض انحطاط و کمی رو نماید سر را بجرقه درشت نمایند و عطسه آورند و مشک و فرفیون و شونیز
بو یا مندو در حمام آب گرم یا آب حشایش مذکوره در دوار بارد بسیار بر سر ریزند پس اگر بقیهٔ آن باقی ماند بروغن مصطکی و آب مرزنجوش اندکی روغن قسط اندکی سعوط کنند و اکثر بسیار استعمال نمایند
وگاهی بجز دل سوده در سرکه آمیخته بر سر ضماد کرده میشود و ایضاً از بابونه با صعتر بخته و ایضاً برگ انجره و بیخ فوه سوده و ایضاً با نجدان سیاه با خطمی و آرد کرسنه سائیده ضماد می کنند

علاج سدر و دوار دماغی سوداوی

اولاً نضج بنضج سوداً یا بمطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس هر یک ده درم باشکرده درم کنند و غذا مزوره نخود و ماش قشر لشیرهٔ مغز بادام دهند بعده تنقیه بمسهل سوداً یا بمطبوخ افتیمون مع
لاجورد و اندکی شحم حنظل و شاهتره و اسطوخودوس و حب افتیمون و یا حب لاجورد و یا بمطبوخ اهلیله و تربد نمایند و حجامت نقره و پس سر کنند و اگر از اهلیله سیاه انیسون بر واحد
یک درم افتیمون بسفائج اسطوخودوس بدوموصوف بروغن بادام چرب کرده هر واحد یک نیم درم بنفشه دو درم با آب بادیان حبها ساخته بشربت نموده صبح تناول نمایند عقب آن
جلاب معمول از شکر سرخ ده درم با آب نیم گرم بیاشامند برای تنقیه در سدر سوداوی نیز مفید ست اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود حقنه های حادهٔ قویه بتدریج استعمال کنند و بعد از ان غرغره و
عطوسات و شمومات که دران مشک و جند بیدستر و مرزنجوش و شونیز باشد و استعمال اطریفل شاهتره و افتیمون مفید ست و هرچه در صداع سوداوی گذشت بعمل آرند

علاج سدر و دوار ریحی و بخاری

انچه در علاج امراض دماغی ریحی و بخاری و صداع ریحی و بخاری مذکور شده بکار برند و ایضاً در ریاحی بعد تنقیهٔ بلغم تکمید و تسخین سر بیشتر مفید ست و تحلیل ریاح
بمعاجین و شمومات و سعوطات و اطلیه و نطولات و خصوصاً عطوسات و اکثار انکباب بر مطبوخ ادویهٔ محلله لطیفه مثل مرزنجوش و بادیان و اکلیل و بابونه و صعتر و برنجاسف
و شبت و سداب و شیح و برگ غار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و فلفل سفید صبر زعفران جند بیدستر در آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانیدن
و عاقرقرحا خردل و فلفل با آب نام و سرکهٔ عنصل طلا کردن مفید و ریاحین و عقاقیر مسخنه بوئیدن سودمند و چای خطائی مع دارچینی و بادیان خطائی و هیل بوا
هر یک نیم درم شکر دو تولہ در پاو آثار آب بخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید و آشامیدن زیرهٔ کرمانی و صعتر در عرق بادیان جوشانیده
نیز مفید ست و دیگر معاجین کاسر ریاح استعمال کنند و بقول طبری در اخلاط ریاحیه محتبسه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار بلغمی باید کرد و سوای
آن وجب کرام کنند بخائیدن زوفای خشک و صعتر و زیره و کندر و مانند آن و اگر مزاج مریض گرم نگردد اندکی ازین اشیای ممضوغ بلع کنند و اکثر ارباب این نوع
دوار را خارش در بینی و اختلاج در چشم حادث شود لاسیما هنگام سخونت این اخلاط ریاحیه و نزد ظهور حکه دائم امر بدخول حمام و ریختن آبیکه دران حشایش
مذکوره پخته باشند باید کرد و مدام مالش سر نمایند مگر آنکه صداع شدید مانع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سر رو کنند اگر قوت اطاعت نماید
بعده حل طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست هلیلهٔ زرد تمر هندی منقی هر یک سی درم سنا هفت درم بادیان زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد پنج درم آلو بخارا
عناب هر واحد سی عدد مویز منقی بست درم بجوشانند و یک شربت از ان گرفته نیم درم تربد و یک اناث قمونیای مشوی دران حل کرده نیم گرم بنوشند و اگر کفایت نکند
تدبیر دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند و ماء الشعیر بنوشانند و ایضاً در دوار بخاری اول دریافت کنند که مادهٔ بخار کدام خلط ست پس قصد تنقیهٔ آن نمایند حسب نوع
ماده و مزاج تحلیل و شمومات و نطولات بکار برند و بر اطفای انجره نقوع مرزنجوش و کشنیز خشک و صندل و امثال آن دهند و سفوف ممسکه و سفوف کشنیز و غیره
بعمل آرند و معجون کشنیز و مفرح بارد و مفرح کشنیز در دوار بخاری نیز مفید و کشنیز در اشربه و اغذیه داخل کنند و تلیین طبیعت مدام واجب ست سید طبری گوید که در ابخرهٔ حار اگر قوت
مساعدت کند و حال مقتضی باشد فصد قیفال کنند بعده حل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس تدبیر دوار که از احتباس اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد

علاج دوار شرکی

اگر از اجتماع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی شرکی مسطور شد علاج نمایند و ایضاً در اخلاط معده اول آب بمطبوخ شبت و ترب که دران

عسل و نمک اندکی حل کرده باشند و سائر مقیآت معتدل قی کنند بعده در بلغمی مسهل و حب ایارج یا معجون خیارشنبر و جوارش سفرجلی و شهریاران و اگر قوت قوی باشند حب قوقایا یا تنقیه
کنند و بعد تنقیه مقویات معده و بلغم مثل جوارش مصطگی و عود و عنبر و اطریفل کشنیزی و انوشدارو لؤلؤی و شربت عود و گلقند با دو درم بادیان یا انیسون و مصطگی
و مربای آمله با مصطگی و عود سوده دهند و صاحب کامل گوید که اگر در معده خلط بلغمی باشد باید که قی کنند باشیای لطیفه مثل قاع یا یانی و جوز القی و خردل و تخم شبت و تخم ترب یا واحد
بقدر حاجت باریک سائیده در عسل سکنجبین یا سکنجبین عسلی سرشته با آب شبت بخورند و اگر ترب قطع کنند و در آب خوب پخته سکنجبین عنصلی و دو درم نمک هندی در ان آمیخته بنوشند یا بلغم آنرا تنقیه
معده کنند و ایضاً قی کردن بعد خوردن سمک مالح و ترب بخردل نافع است و بعد قی و تنقیه معده شراب خشخاش یا شربت عسل یا شربت عود دهند و بعد روز و روز اطریفل صغیر منقی
بلغم مثل این نقوع بدهند بلیله کابلی هفت درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم اسارون جعده قنطوریون شکاعی بادآورد غافث هر واحد سه درم سنبل الطیب مصطگی هر واحد یک نیم درم
سلیخه عود بلسان دارچینی سعد سازج هندی قرنفل مرماحوز تخم کرفس بادیان انیسون تربد هر یک دو درم همه را کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده سه درم صبر
و یک حنظل کوفته انداخته هر روز چهار اوقیه با یک درم روغن بید انجیر بنوشند و غذا درین حالت نخوداب و خردل باشد و آنچه از زیره و فلفل و خولنجان سازند و از اکثار اطعمه غلیظه مولد بلغم
منع کنند و ابن الیاس گوید که حل طبیعت بحقنه حاده برای جذب ماده بسوی اسفل کنند و این حقنه بسیار نافع برای این علت است سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق سه درم
بزر کتان حلبه خطمی سبوس گندم کشک جو بنفشه هر واحد یک کف همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده نمک طعام یک درم روغن کنجد مری هر واحد ده درم
بوره ارمنی نیم درم آمیخته حقنه کنند و یا تنقیه معده باین قی نمایند ترب را با برگ او بکوبند و در آب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند و قی آورند و یا تخم ترب ده درم تخم خربزه
پنج درم تخم شبت یا شاخهای آن ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده اندکی نمک و عسل حل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد بعد از آن ده درم گلقند شکری
با یک نیم دانگ مصطگی تناول کنند و اگر غثیان ثوران کند و قی دشوار گردد آب گرم یا سکنجبین ساده یا عسل بنوشانند و در امراد و اسهال نمایند و در حلق پر مرغ بروغن بادام آلوده در آرند
تا قی بسهولت آید و طبری گوید که اولاً ایارجات مثل ایارج فیقرا دهند بعده حل طبیعت بحقنه که در دوار بار و بکار آید و مطبوخ افتیمون بنوشند و تغذیه در نیم روز بغذای محمود نمایند
و هنگام خواب ایارج مذکور دو ثلث درم بدهند و صبر یک جزو مر و گل سرخ هر یک جزو سنبل الطیب مصطگی هر یک نیم جزو سائیده در قیروطی که از روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن مصطگی
ساخته باشند آمیخته بر خرقه کتان طلا کرده بر معده بچسپانند و از فم معده دور دارند مگر آنکه فضول زیاده در فم معده باشد پس باین طریق صعود فضول از معده بسوی سر منقطع شود

و در مادهٔ صفراوی

تنقیه بطبیخ هلیله مع شاهتره یا نقوع صبر یا ایارج یا ماء الجبن نمایند و بقول طبری حل طبیعت بحقنه لینه کنند و سکنجبین ترش نوشانند و امر بقی از ماء الشعیر و سکنجبین و آب گرم و آب سرد مع سکنجبین
و امثال آن کنند و ملینین مطبوخ سازج نمایند و بعد از آن ماء الشعیر با سکنجبین بنوشند و ایضاً بعد تنقیه در مادهٔ حار نقوع انار دانه و شربت حماض و لیمو و تمر هندی و سیب و انگور و جوارش طباشیر
و خمیره عود ترش و آمله مربی با طباشیر و ورق نقره و طلا و مروارید سوده و جوارش انارین با شیره دانه هیل و کاسنی و کشنیز و عرق عنب الثعلب و شربت بنفشه دادن و مجوسی گوید که اگر در معده خلط
صفراوی باشد بماء الشعیر و سکنجبین و نمک و آب بیخ خربزه قی آورند و بعد از آن فقاع نیم گرم یا آب ترش با سکنجبین و آب نیم گرم بنوشانند و بعد پاک شدن معده از قی شربت غوره
و شربت سیب سه و ده یا رب ریباس و مانند آن بنوشانند و بگیرند صندل سفید سرخ هر واحد دو درم گل سرخ سه درم و نیم همه را باریک سائیده با آب حی العالم و خرفه و گلاب و اندکی سرکه سرشته
بر خرقه کتان مالیده بر معده ضماد کنند و اگر پارچه کتان در قیروطی مبرد آلوده بر معده نهند نافع بود و ایضاً این نقوع صبر استعمال کنند پوست هلیله زرد ده درم آلو بخارا بست عدد
تمر هندی از تخم پاک کرده پانزده درم هلیله زرشک سنا و تخم کاسنی و کشوث و افتیمون و مویز منقی هر واحد پنج درم شاهتره هفت درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک سه درم بنفشه و اصل السوس
هر واحد چهار درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک نیم رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از آن گرفته نیم مثقال صبر بران انداخته با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه آب کاسنی
بنوشند و غذا فروزه یا بچه مرغ یا نخود با آب غوره یا آب انار یا آب زرشک یا آب آلو تازه بکشنیز تر و خشک و بقله خرفه و نعناع باشد و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور
ببویند و گلاب و روغن گل و سرکه بر سر کرده بر سر ریزند تا تقویت دماغ کنند و بخرهٔ معده که بدماغ رسد آنرا قبول نکند و آنچه دران حاصل شده آنرا دفع نماید

و در سدر و دوار

که بسبب ضعف فم معده و رخاوت معده افتد هر صبح قبل از صعود ابخره تناول چند لقمه نان در رب فواکه قابضه مثل رب حصرم و رب سیب و آب آنها خصوصاً غوره ترکرده

تسکین نمایند و شربتهای فواکه چون شربت انار ولیمو وسیب و زرشک و غوره و ریواج همه این نوع دوار بازدارد وشیخ میفرماید که اگر سبب آن عضو دیگر باشد معالجه همه بدانچه واجب بود باید کرد و تقویت راس در ابتدا بروغن گل مع اندک سرکه و روغن بابونه نمایند وبعد استحکام بروغن بابونه تنها و گویند دوار که از قبل شرائین باشد فصد هر دو شریان پس گوش نمایند و طبری گوید که اگر اخلاط مجتمعه در معدهٔ ریاحیه بارده باشد علاجش علاج اخلاط بارده است که سابق مذکور شد و صاحب این از شرب نبیذ که دران زیره و صعتر جوشانیده باشند منتفع گردد واگر مزاج متحمل این باشد اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معدهٔ حار باشد علاجش تنقیه معده بمطبوخ سافج و شرب ماء الشعیر باید کرد واگر ماده مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع و داغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است واگر صعود آن در شرائین هر دو جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکة و منتفخ زیاده باشند و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیهٔ بدن بفصد و قیفال و خورانیدن ایارجات بتکرار و تعدیل اخلاط کنند واگر صعود این فضول از وداجین باشد فصد آنها بسیار نیکو بود و مسیحی گوید که اگر ماده از شرائین بسوی سر صعود کند و از ضربان و انتفاخ آنها و سکون مرض از بستن آنها دریافت شود از بازوی سبز گلنار و اقاقیا بر شرائین طلا ساخته بالایش قطعهٔ اسرب نهاده بربندند و قصد معالجه عضوی کنند که از آن بخارات بسوی راس صاعد شود واگر از طحال یا معده یا جگر یا عضو دیگر باشد اولا ابتدا باصلاح آن عضو کنند بعده تنقیهٔ راس از فضول مرتقیه نمایند و بتقویت دماغ پردازند بالجمله در بخارات معدی انچه بهر اخلاط معده گفته شد بعمل آرند و سفوفات و معاجین مسطورهٔ سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت در کدام جانب جگر است اگر در محدب باشد بادرار بول و اگر در مقعر باشد بمسهل علاج کنند و در بخارات قلب بعد تنقیه شربت سیب و مفرحات و نقوع برادهٔ صندل و غیره دهند و در بخارات طحال فصد اسیلم از دست چپ و تنقیه طحال با ضمدهٔ محلله کنند و در بخارات رحم اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد واگر اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجه هر عضو مشارک بادویهٔ مخصوصهٔ آن بحسب ماده و مزاج علیل نمایند بطریقی که در مقام هر یک مسطور است و از عضو مذکور جاذب ماده کنند بطرف مخالف سر بفصد و مسهل و حقنه و دلک و غیر آن بحسب احتیاج و دماغ را باطلیه و شمومات مقوی دماغ تقویت دهند تا فضله را قبول نکنند و بدانند که دوار دائم خاصةً در پیران مقدمه سکته میباشد پس بسرعت تدارک آن نمایند بتدبیر موافق مثل قی و تنقیهٔ معده و بدن و دماغ باستعمال ایارج فیقرا و یا حب شبیار و جاذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره و ایضا دوار که عقب خدر شدن عضو عارض شود دلالت بر صعود ماده بسوی دماغ دارد و از آن سکته حادث گردد علاجش نیز همین است و دوار بحرانی را علاج نکنند و گاهی بندرت است بهنگام حدوث صداع بارد و حار بسبب شدت درد و حجب دماغ حادث میشود و علاجش علاج صداع حار و بارد بحسب واجب

لوی

که آنرا فیحاج و فیحاق و بیحاق نیز گویند و این هر سه لفظ معرب پی زده است یعنی مقطوع العصب این حالتی است مثل ماندگی که هرگاه عارض شود انسان خود راهی بیچ و خمیازه و فازه کثرت پدید آید و رنگ و چشم سرخ گردد و سببش امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات است و اسبابش کثرت طعام و شراب و قلت ریاضت تا گواریدن طعام و تناول اغذیهٔ مولد ریاح و اکثر این حالت بعد از خواب عارض میگردد علاج تنضیج و اخراج ماده بحسب خلط غالب نمایند واگر خون غالب باشد فصد با فصد نمایند اقدام کنند و مطفیات و مقللات خون و صفرا دهند و بعد نضج مسهل صفرا و تنقیه آن نمایند و گرم مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان در حال بی تنقیه تسکین بخشد که مسکن غلیان اخلاط است و موجب سکون اختیار کنند و این سفوف معدل مزاج و دافع بخارات است کشنیز بکسر برشته و سه توله گل سرخ دو توله آمله اصل السوس مقشر هر یک یکتوله نبات مساوی شربتی و مثقال آب شبینه یا شیره پرورده و در گهواره نشستن و کشتی تا یکپاس سیر دریا کردن نافع و سفوف کشنیز خشک باشکر نیز مفید بود و در مزاج بارد و ریاح غلیظ تنقیه بلغم نمایند و خوردن سفوف ج و مربای آن و مضغ آن نافع باشد و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی بخاری و ریحی بجویند

کابوس که نیدلان و جاثوم و خانوق و ضاغوط نیز گویند

و در یونانی افیالطس نامند و آن مرضی است که آدمی در خواب خصوصا که بر پشت خوابیده باشد چنان پندارد که چیزی گران بصورت انسان یا بشکلی دیگر بر سینه او نشسته او را همی فشارد و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود یا اندک حرکت نماید دفعة بیدار گردد و گاه خیال نماید که گویا گلوی او خفه میکند و گاهی خیال کند که شخصی با وی اراده مجامعت میکند و گاهی بعد از ان رنجی و تهیجی و ماندگی عارض گردد و سبب او در اکثر تصاعد بخارات غلیظه است در حالت سکون حرکت و ماده آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم مادی مقدمه صرع یا سکته یا مانیا یا فالج بود و گاهی از رسیدن سردی شدید بسر و خفته و نیز دریکسیا به وقت خواب نیز حادث شود و این مرض بی ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاهی بیکاری و حسا سوء هضم و اغذیه غلیظه بسیار خوردن که با ضعف و احکام کم کنند عارض میشود

طریق تشخیص اسباب این مرض هر کدام از اخلاط ثلثه که ماده بخار باشد علامات مخصوصه آن هویدا بود و ایضاً تخیل رنگ هر خلط در خواب هنگام عروض مرض نیز بر وجود غلبه آن خلط گواهی دهد مثلاً اگر آثار غلبه خون مثل سرخی چهره و چشم وغیره دریافت شود و تخیل چیزی سرخ بود ماده دموی باشد و اگر علامات بلغم باشد کثرت آب دهن و بینی و سستی بدن و کندی حواس وغیره مدرک گردد و احساس چیزی سفید بود ماده بلغمی باشد و اگر نشان سودا مثل کثرت فکر و قلت خواب و غور چشم وغیره معلوم شود و ادراک چیزی سیاه در وقت عروض مرض بود ماده سوداوی باشد و اگر آثار کدام خلط یافته نشود حال رسیدن برودت بسر هنگام خواب پسند

علاج کلی کابوس

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تلیین طبیعت و تعطیس مرعی دارند و از مبخرات و امتلا و نوشیدن آب در میان طعام اجتناب واجب شمارند و گویند که اکثار اکل پسته و خردل مضر کابوس ست و داکساتذمین در جمیع اقسام مادی سودمند ست و تنقیه بطبیخ سنا پنج درم بلیله سیاه دو درم و قی کردن بجوز القی و نمک لاهوری و بعده بلیله آمله اصل السوس هر یک نیم درم مصطکی دارچینی هر یک یک درم تربد موصوف دو درم زنجبیل چهار درم گلقند کنیم درم ادویه کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه چند عسل سرشته سه درم مدام خورند درین مرض نافع است و گویند که غذا گوشت قبج مجرب است و بعد تنقیه خوردن استخوان مرغ سلیمانی سوخته سه ماشه با نبات تا یک هفته درین مرض مجرب گفته اند و کذا اسطوخودوس و اگر عنبر در روغن بان یا روغن یاسمین گداخته و زباد مشک صندل سفید عطر حصی لبان نیم مثقال آمیخته غالیه ساخته ببویند مقوی دماغ و نافع کابوس ست و معجون بلیله مسهل علوی خان در کابوس بلغمی و سوداوی سودمند ست هر چه در علاج امراض دماغی بخاری گفته شد حسب ماده درینجا استعمال نماید

علاج کابوس دموی

فصد قیفال کنند اگر از خون دماغی باشد و نشانش آنست که از اعلی ابتدا کند والا رگ اکحل کشایند و حجامت ساقین نمایند طبری و مسیحی می‌نویسند که فصد صافنین الیق بود و اگر ضعف باشد حجامت بر نقره کنند بعده مسهل مطبوخ فواکه با بلیله وغیره دهند و تقلیل غذا کنند و هر چه تولید خون بکثرت نماید و خون را رقیق کند مثل آب آلو و تمر هندی و آب شاهتره و آب بادیان استعمال نمایند و آشامیدن سکنجبین و گلاب با آب سرد و کذا شربت غوره و مکیدن انار میخوش و تلیین طبیعت بآب تمر هندی و جلاب و طلاء الصندل و گلاب بر سر یا دهن سر بروغن گشنیز و سرکه برای تقویت دماغ و استنشاق کافور و گل سرخ و نیلوفر و تقویت معده بشربت سیب و اطریفل کشنیزی و غذای حصرمیه و سماقیه نافع بود و بجهت تسکین بخارات دوا المسک که بترشی زرشک و انار ترش کوبی پرورده باشند و نمک لاهوری بقدر ذائقه آمیخته بکثرت دهند و ایضاً در کابوس دموی که شخصی مراقی اکثر با جوش و هیجان بود بعد منضجات مسهل از عناب گل بنفشه اصل السوس گل سرخ شاهتره مویز منقی گل نیلوفر گاوزبان افتیمون بیخ کاسنی سنای مکی جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیار شنبر گلقند روغن بادام داخل کرده دهند بعده تبرید از عناب بعرق شاهتره جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده و باز بجای خیارین کاسنی کنند

علاج کابوس بلغمی

بطبیخ تخم شبت و تخم ترب بعسل و یا مطبوخ برگ شبت و قطعات ترب با سکنجبین و با نمک قی کنند و پر مرغ بروغن کنجد آلوده در حلق گردانند بعده مسهل و ایارج و غراغر و عطوسات و سعوطات و ضمده وغیره که در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در صرع و سکته بلغمی بیاید بکار برند و مطبوخ بادیان گل سرخ مصطکی با گلقند بدهند و با تنقیه باین حب نمایند ایارج فیقرا یک درم خربق سیاه ثلث درم سقمونیا ثلث درم شحم حنظل ربع درم انیسون ثلث درم کتیرا نیم دانگ بآب کرفس حب سازند و این یک شربت قوی ست طبیعت را نرم کند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد حب قوقایا و ایارج لوغاذیا خورانند و خوردن گلقند عسلی و نوشیدن آب مطبوخ گل سرخ و عود نافع است و ایضاً بعد تنقیه بآب مطبوخ عاقرقرحا و مویزج و زوفای خشک غرغره کنند و آب سداب و آب مرزنجوش و روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قیراط سعوط نمایند و یا خردل عصاره سداب عصاره قثاء الحمار شحم حنظل کندش مساوی باریک سائیده در روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قطره در بینی اندازند عطسه آورند و اگر ازین عطوس در بینی سوزش پیدا شود روغن بنفشه و شیر زنان مخلوط چکانند و استعمال اطریفل صغیر با مصطکی و انیسون و فاوانیا و عود نافع و اگر حاجت تلیین افتد سنا و تربد زیاده کنند و جوارش زنجبیل و کمونی نیز کثیر المنفعة ست و تلطیف تدبیر و استعمال ریاضت و مالش سر بروغن شبت و غذا گوشت گنجشک مفید بود و هر آنچه در صداع و دوار بلغمی گذشت نافع و از اشیای منفخه پرهیز نمایند و ایضاً در کابوس بلغمی که شب و هشت خورد و گلو خفه شود بعد منضجات مسهل دهند پس اطریفل بجهت بخارات بدهند باز اسطوخودوس سوده بعده عود صلیب زده افزایند و اگر حرارت در مزاج نباشد فستین نیز در مسهل

داخل کنند و اگر از مصاحبت مصروع کابوس شده باشد جند بیدستر یک ماشه عود صلیب یکماشه سائیده در عسل یک تولہ آمیخته خورانیده بالایش عرق اسطوخودوس هفت تولہ شربت بادرنجبویه دو تولہ نوشانند و تا چهل روز متواتر بعمل آرند و غذا کباب و شوربا با نان تنوری و بجای آب عرق بادرنجبویه دهند شیخ در علاج کابوس بلغمی و سوداوی میفرماید که اگر اخلاط غلیظ البسیار باشند باین مسهل انتفاع یابند بگیرند خربق یکدرم با نمک دو رم سقمونیا و ربع درم شحم حنظل و دو دانگ افتیمون اگر قوت قوی باشد و الا حب لاجورد و حب اصطمخیقون افتیمونی و ایارجات کبار مثل ایارج فیقرا و ایارج روفس خاصة و بعد از ان تقویت راس بحسب قانون کنند و از چیزهائیکه از ان انتفاع یابند خوردن حب فا و انیا علی الاتصال است جلینوس می گوید که اگر سن و مزاج و مقدار قوت نبض متحمل استفراغ تام باشد فصد هر دو صافن کنند و از اغذیه مولد اخلاط ردی منع نمایند و تربیو و کباب و ایارج اقتصار ورزند و مقدار غذا اکثر انچه ممکن باشد بایدساخت بعد از ان تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و بعده تا ده روز صبر کرده تنقیه بحب ایارج نمایند و لزوم حب شبیار کنند و اگر باین طریق تنقیه حاصل نشود بعد پانزده روز متواتر ایارج لوغاذیا خورانند و بانک از ان تحنک سازند و امر بغرغره از عاقرقرحا و مویزج کنند و تقویت راس بسرکه و روغن گل نمایند که باین طریق بلا اشتباه مرض زائل شود و سویدی مینویسد که قی کردن بجوز القی و یا تخم ترب مطبوخ با سکنجبین عنصلی و یا پیاز نرگس در آب گرم مالیده و یا صمغ حرشف و نمک و غرغره بمطبوخ زوفا یا کندش یا حنظل یا شونیز یا مرزنجوش یا شحم حنظل یا فلفل سیاه سوده در ماء العسل آمیخته و تعطیس بزوفای خشک یا کندش یا شونیز و لطول بمطبوخ شبت و تدهین موخر سر بروغن مرزنجوش و طلا بجند بیدستر در روغن بادام تلخ و تعلیق عود صلیب و تبخیر تقنه در روز و شب چند مرتبه و شرب فاوانیا پانزده حبه بماء العسل و یا تخم فنجنکشت و یا حب بلسان دو درم و یا قردمانا یکدرم و یا هیچ نیم درم و یا فرفیون ربع درم بدیگر ادویه و یا جند بیدستر یک درم مخلوط در شراب یکساله روز دو مرتبه و یا سکنجبین عنصلی و یا سکنجبین بزوری و یا گلقند و یا ثمر او پانزده عدد بماء العسل یا افسنتین و زوفای خشک و سیسالیوس هر واحد جوش کرده و یا طبیخ انیسون و دو قوه بعسل یا شکر و یا مطبوخ فطر اسالیون و بادیان و اصل السوس متقشر بگو فته بشکر و اکل ترنجان مسلوق بروغن کنجد و یا انجیر تر یا خشک با نان سمید در شراب قابض یکساله تر کرده و غذا دراج و یا چوزه مرغ مسلوق بدارچینی و مصطگی و یا لحم سمن که آن موج است بریان و زیرباج بعسل و سرکه و یا قنابر مسلوق نافع است

علاج کابوس سوداوی

نضج و تنقیه ماده کنند داخل حب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد و ماء الجبن نوشانند و بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات اطریفل شاهتره و افتیمون علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و روغن نرگس و آب ریحان و آب بید و گلاب فاوانیا سوده در شیشه کرده بوئیدن مفید و خوردن بادرنجبویه مربی بعسل تام النفع است استعمال معجون نجاح کثیر المنفعة و سه درم تخم ترنجان کوفته با شکر مساوی آمیخته مجرب سویدی است این عرق هلیله مرکب نیز درین نوع معمول اسطوخودوس دوازده تولہ کشنیز خشک سه پاؤ پوست هلیله زرد یک آثار گل سرخ گاوزبان هر یک نیم پاؤ هلیله سیاه پوست بلیله آمله هر یک پاؤ آثار عود غرقی چهار تولہ چهار شبانروز خیسانیده هفت آثار عرق کشند عرق اسطوخودوس که در کابوس بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات همراه اطریفل شاهتره و اطریفل افتیمون علوی خان بعمل می آید اسطوخودوس دوازده تولہ کشنیز خشک سیزده تولہ پوست هلیله زرد و کابلی و بلیله آمله و هلیله سیاه و هر یک ده تولہ گل سرخ پنج تولہ یکشبانروز خیسانیده عرق کشند شربتی از پنج تولہ تا نه تولہ معجون هلیله مستعمل از حکیم علوی خان نافع از برای کابوس بارد حادث از بلغم و سودا و مجرب است پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی گاوزبان بادرنجبویه افتیمون افسنتین رومی هر یک هفت مثقال انیسون دو قوه قردمانه حب البلسان از هر یک سه مثقال فاوانیا عود هندی برگ سداب تخم سیسالیوس از هر یک ربع مثقال سکبینج یک مثقال فرفیون نیم مثقال گلقند شصت مثقال عسل مصفی صد و سی مثقال گلقند را بگلاب و عرق افسنتین از هر یک نیم من تبریزی حل کرده خوب بمالند و جوشانیده بپالایند و عسل را صاف نموده دران داخل کرده بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شش مثقال چرب نموده بان بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم و اگر عنبر اشهب و مشک تبتی از هر یک ثلث مثقال داخل نمایند قوی تر میگردد مولف جامع الصناعه مینویسد که شخصی از این مرض معصوم هر روز و شب وقت خواب عارض میشد از هلیله زرد و کابلی و سیاه و بلیله و آمله هر یک سه دانگ سنای مکی بهمان دانگ گل سرخ کتیرا هر یک چهار قیراط کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده و آب کشنیز سبز در حل کرده باشد یا در آب خالص حب ساخته همه یکجا وقت خواب بخورد خالی معده بآب گرم دادم و سکنجبین صبح و شب متواتر بعد هشت روز ترک کرده در هر هفته استعمال کنانیدم حتی که صحت تام یافت و بسیار مصروعیان را باین حب علاج کردم

علاج کابوس بارد

که از سیلان سردی بسر باشد بروغنهای گرم قابض چون روغن مصطگی و اذخر و سداب و آجر و قسط نیمگرم بر سر بمالند و مغز تخم بیدانجیر و نیم دانه و قرطم دار زن هر یک تولہ نمک لاهوری

پنج تولہ نیکوفتہ در پارچہ محمودی بستہ در روغن شیخ صنعان تر نمودہ تکمید سر کردن از مجربات ست و شمومات حار مثل جند بیدستر و مشک و عنبر وغیرہ بو بیند و ضمادات محمر جلد مسخن دماغ برای
ازالۂ اثر سردی ازان مثل خردل و جند بیدستر و نطرون بسرکہ عنصل آمیختہ بر سر ضماد کنند و شوربای گوشت طیور با مصالح گرم دہند و ہر چہ در علاج امراض دماغی بارد گذشت
بعمل آرند تعلیم گاہی اطفال را در خواب حالتی مانند کابوس پیدا آید میباید کہ جند بیدستر بویانند و مانند ام الصبیان علاج کنند و طفلی کہ در خواب بیتر سد سبب آن یا دیدن خوابہای ہولناک بعد
بباعث ترسیدن او از چیزی در بیداری و نمودن ہمان صورت در خواب بدین صورت بکدام حیلہ ازالۂ خوف از و نمایند و بران چیز دلیر گردانند و عود صلیب نوشانند و در گلو آویزند و گویند کہ
غسالۂ برنج شستہ نوشانیدن و خاکستر استخوان سرطان با نبات خورانیدن و ہمچنین خرفہ بریان با نبات یا کشنیز خشک بریان با نبات دادن سودمند ست و اگر بسبب بخرۂ معدہ
از امتلا و فساد غذا او معدہ باشد غذا کم و لطیف دہند و بعد طعام از خواب منع نمایند و شہد تنہا یا با مصطکی و دانہ ہیل یا زہر مہرہ بلیسانند و یا بادیان و برگ پودینہ جوشانیدہ نوشانند و اگر موسم گرما
بود صرف گلاب و عرق بادیان یا زرشک و ہیل و کشنیز در ان جوشانیدہ بنوشانند و مرضعہ را فاقہ کنانند و اطریفلات خورانند و گاہی این حالت مقدمۂ جدری و حصبہ میباشد

صرع

و آن مرضی ست کہ منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انتصاب منع غیر تام حتی کہ مریض بر زمین بیہوش بیفتد و در اکثر دہن و دست و پا کج گردد و اضطراب کند و کف در دہن آید
و این گاہی بادوار محدود و اوقات معلوم بود و گاہی اوقات او مختلف باشد و این مرض را صبیانی جہت کثرت عروض آن بصبیان و بیونانی قازون بمعنی ام الصبیان
و قیسا جہت ابطال حس و حرکت و مرض کاہنی بنا بر اخبار مریض بحوادث غیبی یا بسبب علاج او بکہانہ کہ قسمی از عود صلیب ست و ابرانکسا مشتق از ابرقلس بمعنی جبار نامیدہ اند
و شیخ میفرماید کہ این مرض بسبب وقوع سدہ بود و اکثر این بسبب تشنج کلی از آفتی کہ ببطن مقدم دماغ رسد عارض شود پس سدہ غیر کامل افتد و قوت حس و حرکت را در بطن عدم
و در اعضا از نفوذ تام منع کند بغیر انقطاع بالکلیہ از تمکن اقیام منع نماید پس انسان را ممکن نبود کہ منتصب البدن باقی ماند و ہر تشنج یا از امتلا بود و یا از یبس و یا از تقبض
بسبب موذی و صرع ہمچنین بسبب یکی ازین اسباب ثلثہ باشد لیکن صرع از یبوست نبود بہر آنکہ دفعۃً افتد و تشنج یابس دفعۃً نیفتد پس سبب صرع یا تقبض دماغ برای دفع شی
موذی بود و آن یا بخار یا کیفیت لاذعہ یا رطوبت ردی الجوہر ست و یا اخلاط محدث سدہ غیر کاملہ در بطن دماغ یا در اصول منابت عصب بود و گاہی صرع از اخلاط بسبب حدت
سدہ در بطون دماغ نبود بلکہ بسبب حرکت موجیہ کہ در اخلاط افتد و بسبب غلیان از حرارت مفرط بود کہ دماغ را ایذا دہد و یا بسبب احتباس ریح غلیظ در منافذ و
باشد چنانچہ رای فیلسوف اکبر ارسطاطالیس ست در این رای یکی از اسباب صرع میدانند و چون در ینجا خلط ساد باشد معہذا دماغ برای دفع موذی نیز منقبض گردد مثل آنکہ
معدہ را فواق و تہوع عارض شود و اما افاقہ یا بسبب انفاع خلط یا بسبب تحلل ریح یا بسبب اندفاع موذی واقع شود و تشنج نازل بسوی اعضا کہ با صرع بود سببش آنست کہ
مادۂ مغشی دماغ و اذیت لاحق او عصب را نیز لاحق شود و بسبب یعنی اتباع عصب بجوہر دماغ و تاذی او بچیزی کہ دماغ متاذی گردد و امتلای او از اخلاط مندفع در مبادی آن پیدا
مرض و زیادہ شود و طول او ناقص گردد و صرع از قبیل تشنج نہ از قبیل استرخا ظاہر آنست کہ انقباض و تقلص در دماغ میکند و دماغ در ین دفع چیزی از نفس خود مینماید و دفع یا انقباض
و انحصار حاصل میشود و ہر تشنج مادی یعنی امتلائی منتفع بحمی میشود و صرع تشنج مادی ست پس آن نیز از تپ نفع یابد اگر از مادہ حار نباشد و چون اورام پس گوش یا در گردن و نواحی آن
عارض شود گاہی صرع را حل کند و مادۂ او کم گردد و اکثر مالیخولیا بصرع منتقل شود و بیشتر صرع بمالیخولیا منتقل گردد و بعضی مردم گمان کردہ اند کہ گاہی صرع بغیر از مادہ افتد پس
اگر باین قول مراد آنست کہ سببش بخار یا کیفیت بود کہ دماغ را برسد و دران تقلص پیدا کند می تواند و اگر مراد اینست کہ سببش سوء مزاج سادج ہست کہ در دماغ افتد و صرع آرد
این وجہی ندارد چہ اگر این کیفیت دماغ متکیف میشد صرع لازم و دائم در انجا واجب گردیدی و در حال زائل نشدی بلکہ سبب صرع آنست کہ دفعۃً حاصل شود و فی الحال زائل گردد
یا غالب شود و قتل کند و مثل این کیفیت حاصل در نفس دماغ نبود بلکہ مادہ و کیفیتی باشد کہ بسوی دماغ متادی گردد و منقطع شود و این لامحالہ از عضوی دیگر بود و کف دہن کرد
صرع پدید آید بسبب اضطراب حرکت نفس بود و نہ بسبب اختناق آن و این اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و در سکتہ بسبب اختناق و استکراہ نفس ظاہر شود و گویا کہ صرع
تشنج مخصوص اولاً بدماغ ہست و تشنج صرع مخصوص اولاً بعضوی دیگر ست یعنی اگر تشنج اولاً دماغ را عارض شود صرع نامند و اگر اولاً بغیر دماغ از اعضا عارض گردد تشنج خوانند
و گویا کہ حرکت عطاس حرکت صرع خفیف ست و صرع عطاس کبیر و دفع قوی ست مگر آنکہ اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود بسبب قوت قوۃ و ضعف مادہ و دفع
صرع بسوی ہر جہت تواند بود کہ دفع ممکن و سہل تر باشد و بدین جہت صرع گاہی بعرق بسیار منحل گردد و جرجانی می نویسد کہ صرع علتی ست کہ آلات حس و حرکت را

بی نظام و ناتمام کند و سبب کلی اندرین مرض سده غیرتام است که در منفذهای جزء مقدم دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پدید آید و اگر سده تام بودی حس و حرکت بتمامه
باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلات حس و حرکت بی نظام و ناتمام گشتی و تشنج نکردی و اگرچه آفت صرع بجزء مقدم دماغ مخصوص است لیکن بسبب همسایگی و مقاربت
مضرت بدیگر اجزا باز دهد و بدین سبب همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزء مقدم دماغ مخصوص است آنست که نخست
مضرتش در حرکت عضلات چشم و روی و اثار سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا نرسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل نشدی و دم زدن
از حال طبیعی نگشتی و هرگاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب تر و درازتر باشد بکشد و این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و ماده صرع را بجزء و کیفیات ردی را
زود قبول کند و بدین روش تواتر کرد و تمام دفع نتواند کرد و هرگاه تمام دفع نشود و اگرچه صرع بگشاید ماده در دماغ بماند و باندک سببی و مددی حرکت کند و تشنج و صرع آرد بالجمله
سبب این مرض سده غیرتامه است که از خلطی یا ریح یا بخار ردی یا کیفیت سمیه در بطون دماغ و مجاری اعصاب و اصول منابت مجاری و مخارج اعصاب حادث شود و
روح نفسانی را از نفوذ تام در اعضا منع کند پس اگر مبدا ماده این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی و دماغی گویند و این نوع بقول بقراط عسر البرء است و صرعی که از تشنج جمیع
اعضای بدن افتد آنرا بیونانی ابی لیمپسیا گویند یعنی تشنج مانع از حس و حرکت و آن ردی تر و قاتل ترین انواع صرع است و سبب آن امتلای جمیع بطون دماغ و جمیع
اعصاب است بالتمام از اخلاط غلیظ بلغمی یا سوداوی و گاهی درین حالتی قریب بسکته گردد و فرق فیما بین از زبد میکنند و اگر صرع بمشارکت جمیع بدن بود یا عضو
واحد مثل معده و مراق و جگر و طحال و امعا و رحم و اوعیه منی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند لهذا انواع شرکی عضوی بحسب اسم محل خود موسوم میشوند چنانچه
صرع معدی و مراقی و کبدی و طحالی و امعائی و رحمی و اطرافی و آنچه از رسیدن نیش عقرب و زنبور بر عصب عارض شود مسمی است بصرع لسعی و ماده محدثه صرع
در اکثر بلغم غلیظ میباشد و گاهی سودا یا بلغم مختلط بسودا و بحسب ندرت صفرا هم و نیز مگر آنکه صفرا بسیار و مختلط با خون و یا بلغم و یا سودا بود و خون صرف مانند صفرا
نادر باشد که صرع آرد لیکن چون سوداوی و بلغمی مانند بلغم و سودا در اکثر محدث این علت شود و بقراط گوید که بیشتر گوسفندان که آنها را صرع افتد اگر دماغ ایشان را
کشاده نگاه کنند اندران رطوبت بدبوی ردی یابند و سبب صرع دماغی لامحاله خلطی از اخلاط مذکوره بود که بنفسه یا بتولید ریح غلیظ سده آرد و بقول صاحب کامل
حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوی اعضای متحرکه بارادة منع کند و این سده یا از اخلاط
بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد و یا از اخلاط سوداوی غلیظ و یا از ضغطه بود که دماغ را هنگام شکستن استخوان قحف عارض شود و با آن
ورم شدید یا عارضی گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارض میشود چون انسان بنفسه وسوسه کند پس سر او بگردد و گرم شود و اخلاط و روح که اندران است حرکت کند
و انسان بر زمین افتد و اضطراب کند و شیخ میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسوی ضعف عظم دماغ میباشد پس خالی نیست از آنکه ضعف مذکور که محدث سبب صرع
بود یا در جوهر دماغ و مخ او باشد و آن ردی تر است یا در اغشیه دماغ باشد و این از آن خفیف تر بود و صرع سوداوی قوی تر و ردی تر است و اگرچه بلغمی بسیار میباشد
بهر آنکه سوداوی منافذ روح را زیاده مسدود میکند و شمعون گوید که اگر با صرع ارتعاش و اضطراب بود بلغمی باشد و آنکسی که صرع کند همه اعضای او از حرکت باز ماند آن از
سودا باشد و این بدتر از اول است بهر آنکه درین خوف انسداد تمام مسالک روح و هلاکت است و بقول جرجانی گاهی حس دماغ قوی گردد از کیفیات ردی منقبض شود
و تشنج و صرع افتد و سبب صرع شرکی بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظه و ریاح یا کیفیتی ساذج از کیفیات اربعه اولی بسوی دماغ بود پس بخارات و ریاح یا کمیت
خود ایذا رسانند بنحویکه بسبیل تصعید در دماغ مجتمع شود بعده بکثافت ماده ذات قوام بوده بقوام خود فعل کند یا بتکون ریح از آن و یا بکیفیت خود ایذا رسانند با جماد یا باحراق
یا بسمیت و رداءت جوهر یا بهر دو وجه یعنی کمیت و کیفیت خود ایذا رسانند و دماغ را منقبض سازد و عضوی که از آن بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ مرتفع شود
آن یا جمیع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مراق و آن ایضا این در سائر اعضا واقع شود و اما بخار موذی بکیفیت و جوهر ردی آن در جمیع اعضای بدن نیز باشد
حتی که از انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا اخلاط دیگر در منفذی باشد که آنرا سده عارض شود پس چون ارسال غریزی از آن منقطع گردد و آن مواد در آنجا
بمیرد و متعفن شود و مستحیل بکیفیت ردی گردد و از آن بادها یا بخیر دوار محدد و ماده بخاری یا کیفیت سمی برخیزد و یا بر آن عضو بعض سموم واقع شود و در عصب
اثر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس سمیت او بواسطت عصب بسوی دماغ مندفع گردد و آنرا ایذا دهد و از آن منقبض شود و متشنج گردد و حرکات او

مضطرب شود چنانکه معده را وقت تناول چیزی لذاغ برخلاف هنگام بودن فم معده قوی الحس فواق بهم رسد و فواق نوعی از تشنج ست و هرگاه دماغ را از مثل این سبب
تشنج و انقباض عارض شود درین وقت تابع او انقباض جمیع عصب و تشنج آن باشد و جالینوس و غیره حکایت کرده اند و من نیز مشاهده نموده ام که بیشتر چنان باشد که مصروع
بارتفاع چیزی مثل باد سرد از انگشت پای خود و رفتن آن بسوی دماغ او احساس نماید و چون بقلب و دماغ او رسد صرع کند و ازین قبیل ست صرع که بسبب دیدان حب القرع
عارض شود و نوعی از صرع مرکب بغشی بود و نوعی ازان داخل قبیل اوست که اختناق الرحم نامند و این چنان باشد که چون زن را احتباس حیض یا منی از ترک جماع
عارض شود در رحم آن بکیفیت سمیه مستحیل گردد و آنرا حرکات و تبخرات بادوار یا بلا ادوار باشد و بخار آن بسوی قلب و دماغ مرتفع شود و زن صرع کند و همچنین گاهی
مرد را اتفاق افتد که در اوعیه منی او منی بسیار جمع شود و متراکم و مستر شده مستحیل بکیفیت سمیه گردد و مثل همان حالت بهم رسد و ایضاً زن حامله را در حالت حمل اتفاق صرع افتد
و چون وضع حمل گردد و ماده ردیه طمثیه مستفرغ شود صرع زائل شود و از من حکایت کرده اند که شخصی را صرع از فقار ابتدا میکرد و دیگری را صرع از کتف شروع می شد
و صرع که از معده و از مراق بسبب تخمه یا بود موسمی شده یا در عروق گرد و پس غذای محمود را قبول نکند و خلط در ان فاسد شود و یا اندران غذای محمود بسبب سدد متعفن
باند و فاسد گردد و بیشتر آن باشد که بسوی معده آن فاسد رجوع کند و غذای جابجا محمود را فاسد نماید و اکثر اسباب این قی طعام غیر منهضم عارض شود و بهر حال صرع
بشرکت باشد یا بالغیر شرکت مبدا او قریب صرع از دماغ یا بطن مقدم آن باشد و باوی بطون دیگر شریک گردد و دلیل این در قول جرجانی گذشت و در اکثر امر صرع تشنج تقدم
کند پس صرع افتد و این بهر آنست که چون تشنج مستحکم شود و صرع باشد پس هرگاه سبب موذی منفتح گردد یا ریح تحلیل پذیرد افعال حس و حرکت عود کند و گاهی خلط مندفع
در بینی و در حلق دیده شود و بیشتر صرع با تشنج محسوس بود و این از بهر آنست که ماده غالباً آن رقیق باشد و با امتلا فعل کند نه برودت شدید و صرع که جوانان را بهم رسد
اگر بعد بست و پنج سالگی افتد بجهت علتی که در دماغ و خاصه در جوهر آن باشد لازم بود و مفارقت نکند و غایت فعل علاج در ایشان تخفیف از حدت آن و ابطای نوا
آن باشد و بقراط گفته که مثل این صرع باقی ماند تا آنکه بمیرند و اما مشائخ را صرع سدی کمتر بهم رسد و گاهی اسباب محرکه صرع را اسباب خارجی اعانت کند مثل زیادتی در اکل و شرب
و تخمه و مثل قیام بسیار در آفتاب بسبب جذب مواد بسوی سر و منع انتشار مواد در دیگر جهت بدن و تحریک آن بسوی فوق و ایضاً جماع بسیار از اسباب اوست و از اسباب آن
هم و سکون و قلت ریاضت ست و کذا ریاضت بر امتلا بسبب تحرک اخلاط و تحلل غیر تام و امتلای تجاویف آن و کذا آنچه مضعف قلب باشد از خوف یا وقوع انهدام
شدید و آواز قوی و فجئه و کذا صوم صاحب معده ضعیف و ایضاً شرب شراب صرف بسبب ایذای معده و این اسباب بعیده است که موجب اسباب قریبه میگردد
و بسیار باشد که صرع منحل گردد بحمیات خصوصاً آنچه طول کند و ربع خاصةً بسبب شدت طول او و بسبب انضاج او ماده صرع را تا آنکه تحلیل پذیرد و با لرزه قوی که آن
فضول دماغی را بر کند و عرق که تابع لرزه بود آنرا کم کند و همچنانکه سکته منحل گردد بسوی فالج همچنین مشهور ست صرع منحل بسوی فالج شود یعنی مصروع مفلوج گردد و از صرع بان
خلاصی یابد و بعضی گفته اند که با صرع بلغمی ارتعاش و اضطراب مصاحب بود زیرا که بلغم از کثافت خود بدان حد نرسد که مجاری را انسداد تام نماید و اما سوداوی رسد تام
کند و ازان قلت اضطراب عارض شود و روفس گوید که هرگاه برص بر نواحی سر و پیشانی مصروع پدید آید بر انحلال ماده صرع و بر صحت دلالت کند اگر بسبب کثرت ماده نباشد
و اکثر صرع بسوی مالیخولیا منحل گردد و بیان مستعدین برای صرع بدانکه صرع عارض میشود مرطوبین باسنان را مثل صبیان و اطفال و مرطوبین بتدبیر مثل اصحاب تخمه ها و کسانی که
در بلاد جنوبی سکونت میدارند زیرا که این بلاد سر را از رطوبت ممتلی میگرداند و صرع زنان و صبیان و هر کسی را که آن قلیل الدم ضیق العروق باشد قاتل تر ست
و صاحب کامل گوید که اکثر مصروعین در وقت دور صرع می میرند بهر آنکه ایشان را صعوبت اعراض عارض میشود و این مرض که در اول شیوع نمود بسبب لین اعضای ایشان کمتر
حادث میگردد و سبب کف دهن دفع طبیعت ست خلط محدث این علت را و اما اضطراب بنا بر حرکت قوت دافعه برای دفع خلط موذی بود و خجندی گوید که سبب
کف غلظ رطوبت و مخالطت آن بریح و حرارت قلب و اضطراب النفس بسبب ضعف عضلات النفس و تشنج ست و ابن ماسویه گفته که کف حادث در دهن مصروع گویا که تنقیه
برای اوست از رطوبت و سبب شخیر یعنی آواز که از بینی خارج میشود سقوط آلات النفس از اجزای سینه و قصبه ریه و حنجره بعضی بر بعض ست و صرع نصف سکته است
و آن سکته قصیر ست چنانکه سکته صرع طویل ست طریق تشخیص باید که اول این مرض را تشخیص نمایند پس صعوبت و سهولت مرض را بالعده محل ماده آن و نوع ماده هر محل را
دریافت کنند پس تشخیص مرض چنان باید کرد که زبان مریض ملاحظه نمایند و بپرسند که کدام وقت گرانی در سر و زبان میشود و خوابها چگونه می بینند اگر زبان زرد باشد

و رگهای زیر زبان سبز نماید و گرانی سر هنگام غضب یا بعد تخمه شکم و ثقل و حرکت زبان قبل از نوبت صرع و دیدن خوابهای شوریده بیان کنند بدانند که صرع دماغی ست بعده دیگر علامات
آن مثل نسیان و خوف و فزع بی خبری و تنگدلی و بی صبری و غضب بی ادنی سبب و کف در دهن آمدن و جستن عضلات و می چشم در ابتدا و لرزیدن دست و پا و در آخر گشادن نفس بلا نفخات نرم
شدن اعضا بتدریج و بهوش آمدن و بعد از آن چون خواب آلوده ماندن و بعد لحظه بحال اول آمدن نیز پرسند و صاحب کامل گوید که گاهی تقدم بنا بر علت صرع قبل حدوث آن
خبث نفس و نسیان و صداع و امتلاء و سر آلام مختلفه و چون این علت متحقق شود از علامات خاصه بسائر اصناف آن ظهور کف در دهن ست و اضطراب علاماتی که بعضی مصروعین را
سوای بعضی عارض می شود و آن سقوط و صیاح و شنج زبان و خروج بول و براز و گاهی منی بود و گاهی استدلال صرع از وی چهار عمه مینمایند چنانچه گویند که اگر مصروع جلد بر آهنگامی
کس سلخ کرده باشند بیهوش شود و اندر آب آید صرع کند و همچنین خوردن جگر تیس و بیان کرده و شمیدن بوی آن و دمیدن مرد بینی و بخور قنه و مرو شاخ بز و زفت یا لبن مصروع آورد
بعده صرع سهل و مشکل را چنان دریافت کنند که اگر اعراض او سلیم تر بود و بعد نوبت صرع عقل بسرعت عود کند و بعد افاقه فی الفور برخیزد و بعطوسات و مشمومات و تحریک
فی افاقه زود می حاصل شود صرع سهل باشد و اگر عسر نفس و طول اضطراب و شدت آن در حالت صرع و طول جمود و سکون و ضرر و تنفس بعد صرع و قلت افاقه بتشمیم و تعطیس
بود صرع مشکل باشد و صاحب کامل گوید که امتحان او چنین کنند که تدخین بجا شانماید هنگامی که صرع کند پس اگر افاقه یابد صحت یابد و الا فلا و بقول شیخ صرع که در ان
اضطراب بود و جمود و ران نباشد و یا جمود و ران طول کند و اضطراب کم باشد اندک مشکل بود نسبت بسابق بعده تشخیص مبدأ این مرض چنین کنند که از مریض
سوال نمایند که در علامات مخصوصه صرع بحالت خلو معده و تلیین طبع و از مستفرغات کما بیشی می گردد و یا در عضوی دیگر خللی و یا گاهی بر آمدن کرم از شکم و یا صعود
چیزی از جای اسفل دماغ معلوم می شود و یا نه اگر نباشد تقدم اوجاع مختلفه و شدیده در سر و دوام ثقل در سر و زبان و لزوم دوار و ظلمت بصر و کدورت حواس
و اضطراب در حرکات و در ادوات سمع و شم و ذوق و نقصان عقل و نسیان دائم با بلادت و رعونت پرسند و این آثار صرع دماغی ست پس اگر با صرع و قریب نوبت
آن ثقل محسوس نشود بلکه دوی و تمدد در پا بدو تشنج او شار بد بود صرع دماغی ترکی باشد بعده نوع ماده را از رنگ چهره و غیره علامات مخصوصه هر خلط دریافت نمایند
پس اگر رنگ سفید و مترهل بینند و بدن ممتلی فربه بود و سفیدی و غلظت قاروره و بطوء و اختلاف نبض و اختلاج ابرو و حرکت زبان بر غیر استوا دریابند از کثرت
و غلاظ آب دهن و افراط کف در حالت صرع و کثرت فزع و عسر حرکت و ثقل و نسیان و کندی حواس و تقدم تدبیر مرطب مولد بلغم نیز سوال کنند و این نشان ماده بلغمی ست
اما اگر بلغم خام بارد بود نسیان و بلادت و ثقل سر و بدن و سبات اکثر و صرع در ان شدید تر و در اضعاف بیشتر باشد و این نوع بسیار ردی بود و اگر بلغم مالح بود در ان
سبات کمتر و بر دماغ خفیف تر و حرکات اسلم باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان مدرک گردد و طبیعت صاحب او مائل با خلاط ذهن و حالت مثل
مالیخولیا و عدم صفای عقل بعد نوبت بود و تقدم ظنون کاذب با فزع و افکار ردیه و کثرت اکل و وسواس و خفقان و قلت خواب و حموضت دهان و تقدم تدبیر مجفف
مولد سودا نیز پرسند و این علامات ماده سوداوی ست اما اگر سودا از دی خون طبیعی بود صرع باسترخا و قلت کلام و سکون و صاحب او خداوند افکار ساکن باشد
و اگر از جنس صفرای سوخته حریف بود اختلاط او جنونی و مع کثرت کلام و صیاح و صرع او مضطرب و خفیف الزوال باشد و گاهی با تپ بود و اگر سودای او رقیق صفراوی
باشد و اگر سودای دموی یعنی خون سوخته بود احوال او مع ضحک باشد و اگر سرخی رو و چشم و پری رگها و عظم نبض و سرعت آن بینند حال کاهلی و کندی حواس و کثرت
آب دهن و بلید یا مع حرارت و بر آمدن خون از بینی در بعض اوقات و حال مثل اختناق در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند و این دلائل ماده دموی ست و اگر زردی
رنگ چهره و چشم بود و کوتاهی زمان نوبت و شدت اضطراب و تنادی و کرب و قلت تشنج و کثرت گرمی و التهاب و اختلاط عقل و گاهی عروض قی در ان زمان نیز معلوم کنند
و این آثار ماده صفراوی ست و اگر مریض در سوال اول کمی و نقصان صرع در خلاء معده و نرمی طبع بگوید دلیل کثرت ماده و بخارات او در معده و امتلای آن از ماده فاسده بود
پس از اختلاج در فم معده لاسیما عند تأخر غذا و رعده و رعشه و اهتزاز و غثیان و کرب و دیگ نوبت صرع و اختلاج لب و پر شدن دهن از آب عفن و انتفاخ منخرین و خنگی گلو
و لحره زدن خصوصا در ابتدای نوبت و گاهی بر آمدن بول یا براز یا مذی یا منی وقت نوبت و خفقان و صداع شدید قبل از نوبت و سقوط مریض دفعةً بر زمین و یا عروض غشی
یا اغماء بدون سقوط و خفت نوبت صرع یا زوال او باستعمال قی و عند نقاء معده نیز سوال کنند و این علامات صرع معدی ست و احوال دال بر فساد معده مثل بطلان اشتها
و فساد طعام و کثرت نفخ و قراقر و مانند آن نیز بران گواهی دهد پس اگر عروض صرع در اوقات امتلاء و تخمه و سیلان لعاب از دهن و غیره آثار بلغم یافته شود و ماده بلغمی بود و اگر

باتشنگی و حرارت و لهیب و احتراق و لذع در معده معلوم شود ماده صفراوی باشد و اگر با کثرت اشتها در اکثر احوال ترشی دهن و فکر و سلوس بود ماده سوداوی باشد و اگر عروض صرع در اوقات خلو معده و انقطاع صرع بخوردن غذای موافق محمود گوید دلیل رقت ماده در معده بدون کثرت آن بود پس اگر این ماده ردی خلط حاد از جنس صفرا یا سودا باشد از دلائل مذکوره آنها دریافت شود و اگر خلل مراق گوید و آروغ ترش و نفخ شکم و قراقر و وجع بطن بسکون و التهاب مراق بود و گاهی با وی هیجان درد میان کتفین بعد تناول طعام و عدم سکون آن تا وقت هضم اول پس عود آن بعد تناول طعام باشد و چون برخلا عارض شود یا قبض طبیعت عارض گردد و تلیین طبع باطل شود و خاصة اگر تمدد در مراق بسوی فوق در معده دریابد و قی طعام غیر منهضم عارض شود صرع مراقی بود پس اگر بخار مراق فاعل صرع صفراوی باشد از التهاب و زردی رنگ و اختلاط عقل مائل بضجر و غضب دریافته شود و اگر بخار او سوداوی باشد با وی عوارض مالیخولیا چون خوف و خبث نفس و حب خلوت یا بغض و خوف از آن حادث شود و اگر خلل جگر یا صعود بخار از سپرز بسوی دماغ بیان کند برنگ موی و خشکی جلد و نحل یا ترهل او و لاغری و فربهی و بعض قاروره و حال اغذیه متقدم و تدبیر ماضی و احتباس چیزی که از مقعده و رحم و عرق و غیر آن خارج می شد بران دلالت کند پس اگر در موی مائل باحتراق بود و سرخی رنگ و موجبیت نبض و ضحک هنگام وقوع صرع باشد و اگر صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود علامات مذکوره دریافت شود و اگر درد و قراقر جانب طحال گوید و بالنفخه یا صلابت طحال بود صرع طحالی باشد و این قسم صرع سوداوی بود و بیشتر بدان منذر اکثر باشد و اگر سقوط کرم از شکم احیانا و کثرت سیلان لعاب خصوصا در خواب و سرعت هیجان جوع و احساس صعود و حرکت کرم هنگام گرسنگی و درد شکم در آن وقت بیان کند صرع امعائی باشد و اگر تقدم وجع و گرانی در عانه و کنج ران و نواحی پشت و ثقل در رحم گوید و با احتباس حیض یا منی یا رطوبات منصب بسوی رحم باشد صرع رحمی بود و صرع رحمی اکثر در حالت حمل عارض شود و بعد وضع حمل زائل میگردد و اگر ترک جماع و احتباس منی و ثقل در اوعیه منی و صعود چیزی از نواحی آن محسوس شود از شرکت اوعیه منی باشد و اگر ارتفاع بخار قبل از نوبت مثل هوای سرد و شبیه برفتار مورچه از دست یا پای بیان کند و هنگام نوبت چشمها کشاده ماند و برابر اشکال نماید و رنگ وی سیاه شود و انگشتان دست و پای بشتاب گرد و نزدیک نوبت خمیازه و فواق بسیار آید و بول در رود و برآید صرع اطرافی باشد و اگر تقدم ضربه سر یا گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور بگوید صرع ضربی یا لسعی باشد و اگر از آثار صرع حملی و مشارکی هیچ یافته نشود و باوجود سلامتی افعال دماغی و دیگر اعضا باندک سببی صرع افتد صرع از قوت حس دماغی باشد این بود

علاج کلی اقسام صرع

باید که وقت نوبت گره که از موی و یا پشم و یا پارچه نرم دوخته باشند در دهن گذارند تا زبان نخاید و دهن کشاده ماند و اعضای مصروع راست و بشکل طبیعی نگاه دارند و گرفتن دست و پا و منع از اضطراب مناسب است و سعوطات و نفوخات معطسه و وجورات و بخورات و شمومات مفیقه بعمل آرند و اگر پر مرغ بروغن سوسن چرب کرده و یا ایارج فیقرا آلوده در حلق بگردانند تا رطوبت لزجی برآید خصوصا در شرکی معدی فی الحال نفع یابند و بقول اسکندر از سکنجبین سرخ حتی الامکان غالبا فی الفور افاقه حاصل شود و بعضی بهر این کار تکمید سر بجاورس و نمک و سبوس گندم مفید نوشته اند یا بجاورس و کنجد سیاه و برنج سیاه و قسط تلخ و پنبه دانه و مغز تخم بید انجیر هر واحد یک توله تکمید کنند و روغن قسط و زنبق بر مهره های گردن بمالند و جند بیدستر یا تشه عود صلیب به سرکه سائیده بر پیشانی ضماد نمایند و اندکی زرنیخ در مقعد نهند زود بهوش آید پس و بستن دست و پای او از سختی تمام بگویند که بحالت اصلی آید و مالش اطراف و سر با پارچه خشن یا خردل و بستن بازو و ران نیز نافع بود و از جمله سعوطات و نفوخات که درین جا بعمل می آید سعوط بار کنائی خرد یا برگ بسکمبه و در کفه سته البیده است و کذا سعوط بندق هندی معمول و چون تخم پلاس و یا تخم ترنی تلخ یا کدوی تلخ اندک بآب سائیده در بینی چکانند فی الفور بهوش آرد و اگر در تلخه شتال چند عدد فلفل گرد انداخته در مطبخ بیاویزند چون خشک شود از آن فلفل و عدد با آب سائیده در هر دو سوراخ بینی دو سه قطره وقت نوبت بچکانند صرع بالکل زائل شود و عرق برگ گوش فیل مستعمل یا پنبه گرفته خشک کرده در وقت نوبت آن پنبه را بآب تر کرده دو قطره سعوط کنانیدن مجرب است و قطور شلیثا بآب مرزنگوش و کذا آب مرزنجوش و صعتر مطبوخ در بینی نیز مفید و کذا اشنو نیم جزو و جزو نوشادر نیم جزو و صبر سقوطری ربع جزو در روغن کنجد سائیده چند قطره در بینی چکانیدن نافع و کذا قطور آب پیاز سرخ در بینی وقت نوبت ازاله شدت صرع میکند و ایضا مغز تخم تلخکان زعفران قابند مساوی در آب سائیده وقت گرفتن صرع سه چهار قطره در بینی چکانیدن مفید و گویند که مروارید محلول در بینی چکانیدن صرع را دفع میکند و فنج کند و تلخه بر درخت عشر میباشد و رنگ گوناگون دارد و پریدن نمی تواند آن خشک کرده با موزن او فلفل گرد کوفته بیخته وقت در بینی دمیدن مجرب است و آبرگ و بار سبذال خشک سائیده بقدر یک سرخ در حالت نوبت با پنبه نهاده در منخرین بدمند و مریض را راست بنشانند

کہ آب بینی او بسیار آید و اگر با زاغ حیل اقند کت سفید و گیرد حل آن بندو فتیله ساختہ در حلق او نهاد و اند و شونیز در کندش نیز نفع نماید و شونیز مفید هیل و مرزنجوش نیز نافع بدین روش که حیله میبد تر
و حلتیت و سکنجبین عاقرقرحا و فاوانیا مفرد و مرکب سائیده مفید است و از مجربات است که در حالت صرع عود صلیب و ذریک یا شد و عرق بادیان سائیده در حلق چکانیدن معمول است
و یا حلتیت جندبیدستر سوده در سکنجبین عنصلی یا عسلی حل کرده بکار برند و یا حلتیت در ماء العسل حل کرده بحلق ریزند و اگر بادیان و انیسون و زیره کرمانی جوشانیده
صاف نمود و بکامت تل کرده وجور کنند بهوش آرد و کذا عود صلیب عود هندی جندبیدستر پوست ترنج شکاک سائیده در عرق بادیان وجور کردن معمول و اگر بر ذکر شنبه
گوش خر بیرند و پارچه بخون آن آلوده بدارند و عند الحاجت قدری از آن بآب شسته در حلق مصروع ریزند بالخاصیه سود مند است و خون خر گوش نیز همین اثر دارد
و از بخورات تبخیر فاوانیا و عود و چه ییهیا و قسط و اشنه و اظفار الطیب و قنزالیهود هر کدام که باشد و کذا مغز تخم شیلیف سائیده در پارچه فتیله ساخته و یا بنه جامه و زخون خفاش
تر کرده دود آن در بینی او نمایند و تبخیر تاج خروس نیز نافع است و جالینوس گوید که اگر وی انسان بسوزند و بوی او بصاحب صرع ببویانند نفع میکند و از شمومات
سداب یاد و از المسک در حالت صرع و قریب آن عجیب الفعل است و بوئیدن عاقرقرحا و جندبیدستر و حلتیت و جعده و حرمل و قسط و فاوانیا سوده در صره بسته
و یا انفاخه از آن ساخته و روغن یاسمین و کذا کندش سائیده در صره بسته بو یانیدن بقوت عطسه آورد و کذا خردل سائیده و بوئیدن پیاز دو پاره کرده نیز نفع
میکند و کذا شم مرزنجوش و شبت مفید و در حالت افاقه درین مرض تنقیه خلط غالب بمراتب خصوصاً در زمان نقصان نور قمر نمایند و اگر چه استعمال قی مفرط
بصرع دماغی مضر است اما بجمیع انواع صرع قی نافع گفته اند اگر گاه گاهی بقیات مناسبه مثل سکنجبین و آب ترب و شبت و ماء العسل قی فرمایند مناسبت و ادرار
بول و حجامت ساقین و فصد صافن سیما در ربیع کنند و اگر صرع بادوار عارض شود یا بکثرت اخلاط افراط نماید استفراغ باده کنند در ربیع برای استظهار و خلط غالب را اخراج
نمایند و اگر از فصد نافعی نباشد فصد کنند چه فصد او در ربیع و خصوصاً از پای نفع بخشد اگر از فصد نوبت بتبرید دماغ او رسد و بعد استفراغ بعضی بادویه تنقیه را مس نماید
بفراغ جاذبه و تقویت دماغ بپردازند و سکون و آرام غیر مفرط مصروعین اولی است اما بعد تنقیه بدن ریاضت القدری استعمال کنند که نوبت بماندگی نرسد و سر را
و ساکن دارند و زیاده حرکت ندهند و آویخته ندارند و اسافل بدن را تحریک زائد از اعالی بدهند و از آنچه ماده را باسفل منحدر سازد و مالش بدن ست بتدریج از بالا
و باید که از سینه و پشت او بخرقه درشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد بعده بتدریج طرف ساق فرود آرند و در مالش هر دست شاید تر از اول باشد و درین حالت
سر ببست بمانند و بعد از مالش چند قدم بروند پس هرگاه مواد باسفل منجذب گردد دلک سر شانه جائز بود و بعد تنقیه و جاذبه او باسفل محاجم و داغ بر سر بجهت تسخین دماغ
نیز بصرع نفع دارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو و یا بر تارک سر و حجامت بی شرط پس سر و بین الکتفین و بر ساق و بر مراق و شتی معتدل درین باب
تدبیر جامع النفع است و بعد تنقیه و اسهال و رخت دادن چند روز او خال بحمام و غرغره بمری و ایارج فیقرا و صعتر و مانند آن در حمام و وضع محاجم تحت شراسیف
و تسخین سر بسعوط مذکور باک ندارد و هر صبح اشربه بالطف رطوبات و تنقیه معده مثل سکنجبین عنصلی در سرما بآب گرم و در گرما بآب سرد و شربت افسنتین و سکنجبین بزوری
که دران صعتر و زوفا و بادیان و انیسون باشد و معجون عاقرقرحا و گلقند و مصطگی و جوارش عود و معجون نجاح و بیساسیوس هر چه حاضر باشد استعمال کنند و تمریخ سینه
و گردن و فقرات پشت و صدغین بروغن شیلیون یا مغز ساق گاو یا شتر یا روغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات چنین است که سافیبا و آرد جو را در سرکه سرشته اغاغیه سازند
و مدام ببویند و مداومت جندبیدستر و عود صلیب و مشک درین مرض نفع بلیغ میدهد و تر و تازه عود صلیب در ریسمان کبود بسته در گلوی مصروع انداختن معمول است و آویختن بسد
و یاقوت زرد و الماس و عاقرقرحا و حلتیت هر واحد در گردن مصروع بسیار مفید است و گویند که تعلیق زمرد و شرب آن وقت و لادت مانع عروض صرع است و آویختن دم مشوم بر سر حسب مانع
مجرب دانسته اند و از نشستن در ماهتاب و بسیار گرم و بسیار سرد و در مهتاب و جایگاه بلند و در عجله و گردون که بهندی گاری و رتهه نامند و در گهواره و چرخ اجتناب نمایند

ذکر ادویه یونانیه مفید اقسام صرع

هرگاه بچه خطاف را در زیادتی نور قمر بگیرند و شکم او بشگافند اگر دو سنگ یکی مختلف الالوان و دوم یکرنگ برآید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین در پوست شتر یا بچه گاو گرفته
بر صاحب صرع تعلیق نمایند صرع زائل کند و بتجربه شیخ الرئیس رسیده و اگر جلد پیشانی خر بگیرند و در عوض شگافند بشقوق بسیار و بر سر مصروع آویزند بنوعی که جلد مشقوق بر سر
اسپ و گاو می آویزند صرع تا یکسال زائل شود پس باید که هر سال تجدید آن کنند و حجر الدجاج که از معده ماکیان برنگ کبودی برآید تعلیق او بر مصروع

مزیل صرع ست و طبری گوید که چرک گوش بغل در قطعه جلد صرع کرده بر سر صاحب صرع آویختن نفع میکند و دیسقوریدوس گفته که اگر از اصابع اصغر کف کامل گرفته در خاتم
آویزند سکنه آنرا صرع نشود و رازی گوید که شرب آن بقدر دو درم نیز دافع صرع ست ابن زهر گوید که اگر قطعه جلد اسد در ریسمان موی انسان بسته در گردن مصروع آویزند
نافع بود و نوشیدن شیر ماده حیوانات خصوصاً شیر گوش ماده با سرکه از مجربات است و همچنین سنگ عقیق سائیده چون بکر بنوشند فائده میکند و شرب بنادق هندی و سعوط آن با آب
چقندر نیز نافع ده هر گویند که سعوط او بوزن حبه بروغن بادام نافع ست و سعوط استخوان سوخته انسان شفا امید داد از صرع و بعضی گویند که یک مثقال از ان با شکر متواتر خوردن
مجرب ست جالینوس گوید دیدم که شخصی استخوان انسان بمصروعین میداد و خلقی کثیر ازان شفا می یافت صاحب خلاصه می نویسد که اگر استخوان
سر آدمی همچون سرمه سائیده هر بامداد دو درم ازان بخورند تا سه روز جمیع انواع صرع را سود مند ست و اگر احیاناً عود کند هفت سر کرگس کنند و بقدری
آب سائیده در بینی چکانند که باذن الله تعالی دیگر عود نکند و قیلیت با سکنجبین خوردن بسیار نافع است گویند که نعل اسپ و مثل آن وانیاست قیقیه سعوط کرده شود و ابن هبل
گفته که خوردن عاقرقرحا با عسل سرشته بحسب مزاج مریض در ازاله صرع مجرب ست و النقی گوید که خوردن گوشت هدهد و سعوط بدماغ او مع سرکه دافع صرع است و کذا دماغ
خشاف کرکس بقدر عدس با آب چقندر یا بطبیخ مرزنجوش مخلوط کرده سعوط کردن و جالینوس گفته که خوردن از قشیشای ذهبی با عسل نافع صرع ست و هم او گوید
که خوردن سم خر سوخته یک مثقال مفید صرع است هرمس گوید که اگر از سم راست خر انگشتری ساخته در انگشت دارند صرع دور کنند و کذا جگر حجل بریان بقدر یک مثقال
با سرکه خوردن اصبر عطف ده بغدادی مینویسد که سم خر اهلی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هرگاه جگر خر بریان کرده بخورند نافع بود و ابن فلیح
گوید که گوشت حجل بریان یا مطبخ بزیت یا روغن کنجد برای اصحاب صرع غذای محمود ست و رازی گوید که خوردن گوشت ارنب مطبوخ بشبت و مشوی
نافع صرع ست ابن سرافیون گوید که خوردن خربق در این مرض بعد یاس مجرب ست و سنا شافی ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که
خورانیدن جندبیدستر شربت کامل هر روز و غذای حرب ساده در ازاله صرع مجرب ست سویدی گوید که هر روز خوردن دو مثقال بیخ انجدان تا سی روز
مزیل صرع و مجرب من ست و بعضی برای صرع سوداوی یک مثقال ازان تجربه کرده اند و خوردن کبریت نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی در آب
عنب مجرب با تخلف ست و شم غالیه و کذا مشک شرباً و شماً و نفخاً و سعوطاً بروغن و کذا آشنا با نمک لسداب و جندبیدستر و روغن تخم عود صلیب پنج روز متواتر و کذا
نخود سیاه مسلوق مطیب بزیت و خوشبو و صعتر اکلاً و کذا شرب غافث عراقی دو درم و کذا سکنجبین عسلی هر روز و کذا خصیه الثعلب کبیر اکلاً و شعر انسان سوخته شموماً و
کبریت احمر شرباً از مجربات است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیضه سنگ پشت و سم چپ حمار وحشی محرق و برنانوی خرچپ و شرحعدرومی و انفحه اسپ ماده
و خنه و آب طبیخ نخود سیاه و لاک و تخم شاهسفرم و استخوان بز سوخته و اشنتین و حجر القمر و افتیمون و خون جدی و بول انسان و انفحه مهر و حب صنوبر صغار و قفر الیهود و سلیخه
و لعج جگر کباب در ساعتی که ذبح کنند و گرم باشد نیم درم و اکل لحم حمار وحش در اول ماه چندروز و کذا جوف ابن عرس سوخته سائیده هر روز یک مثقال بشراب یکسال
متواتر و همچنین دماغ او و لحم او و خون او تنها و بشراب و کذا زبل اسپ بسرکه و کذا انفحه ارنب مسکه یا بعسل یا تنها و کذا دماغ شتر خشک کرده بسرکه در اول و وسط هر ماه و کذا
خون خشک او و شرب ثمر آس بری یا برگ یا بیخ یا شاخ او در شراب پخته و کذا قرن گوزن بشراب و کذا گل حنا یک درم بشراب و کذا ادمان اکل من و کذا از طلا و نقره خالص
مساوی صفحه ساخته در شراب یک شبانه روز انداخته آن شراب نوشیدن و صفحه مذکور بر صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شراب در ظرف طلا و کذا زهره سنگ پشت
نهری بعسل و کذا کهربا دو درم بسرکه و کذا ظلف جاموش سوخته سوده مثقالی با آب و کذا زوفای رطب بعصیر عنب و کذا مراره خروف خشک کرده سوده بسرکه و کذا دماغ آن
بسرکه و یا خون او بشراب و یا بعسل و کذا فوه بعسل یا بشراب و لعق زهره خرس بعسل و کذا زهره سلوی و کذا مراره سمانی و کذا زهره گوسفند و سعوط دماغ خروس و یا زهره او و یا
زهره سنگ پشت و یا خون او و یا دو حبه زهره بشیر دختران و یا زهره گرگ بیک حبه مشک و یا بیخ بشیر دختر و یا زهره خرس و یا آب چقندر بدوام و یا بول قنفذ و خون او
سه روز متواتر و یا بروغن یاسمین و یا زهره باشه بآب شاهبانک یا هر زهره که حاضر باشد بشیر دختر و یا زهره کفتار و اکتحال بزهره خروس و تعلیق درخت سداب
مع بیخ و شاخ و برگ در خرقه کتان بسته بر گردن مصروع و کذا زمرد صحیحه و کذا پاره شیر جلد حمار وحش بر سر و تبدیل آن در هر سال و کذا موی سگ سیاه
و کذا بیخ فاشرا و کذا قلاده فاوانیای رومی سی مثقال و کذا زبرجد و کذا چشم سقنقور و کذا ابینج و کذا فاوزهر معدنی و کذا انگشت و کذا اطراف بادرنج

وقاب نطلات در جلد ایل پیچیده و کذا جگر گوش اسپ در جلد البغل کرده و کذا جگر اقمر و کذا زبدالبحر و خاتم حافر این حمار وحشی یا زبرجد دیا دمنج و غدد البسان الحمل مسلوق مطیب بزیت یا روغن بادام مرات کثیره یا بیضه مسلوق مطیب بخردل یا نان جواری خبز الدقیق

ذکر ادویه هندیه نافع انواع صرع

سعوط بیخ نیل بآب سائیده و کذا بول فیل و کذا ترنج جوت سائیده و کذا فلفل گرد در زهرهٔ گهونس پر کرده در سایه خشک نموده سائیده بقدر دو برنج نفوخ کردن و کذا ریٹهه مع پوست و تخم سائیده و ناس گرفتن و کذا آویختن جوز پابا یا تایت در گلوی صاحب صرع بالخاصیت نافع و استخوان و سرگین گرگ با خود داشتن و خاکی که خوک بران بول کند نزد خود داشتن نیز بالخاصیت دافع صرع ست و پوشیدن انگشتری سم خر بروز شنبه در انگشت دست چپ و کذا انگشتری از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته و سعوط برگ جیت یعنی روامن نیز مجرب ست و کذا نفوخ مغز تخم مهوه نیم عدد و فلفل سیاه دو و نیم عدد باریک سوده مجرب و اگر شیر آگ بر هر دو کف پا بسیار مالند و فلفل سوده بران پاشند و برگ آگ بران بندند تا چهل روز متواتر و درین مدت پای نشویند مجرب نوشته و گویند که هزار پایه که بهندی کنکهجوره گویند در ظرفی کرده دهن آن بند نموده بسوزند و ازان سعوط نمایند دو کرم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد شیخ میفرماید که از اسباب محرکهٔ صرع انتقال بسوی هوای معین صرع ست چنانکه از اسباب زایل صرع انتقال بسوی هوای معین ازالهٔ آنست و کل حرارت مفرط شمسی یا ناری و جمله برودت و جماع بسیار و کثرت باران و باد شمالی و جنوبی اما شمال چه بلاد شمالی بسبب حقن مواد و منع تحلل او و اما جنوب و بلاد جنوبی بسبب تحریک اخلاط و تملی دماغ و ترقیق و تثویر آن و در شتا بسیار هیجان میکند چنانکه در شمال و در خریف بسبب فساد اخلاط و در باد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود بهر آنکه اگر بسبب قوی نبودی عارض نشدی و در ربیع طبیه و غیر طبیه گاهی تحریک آن کند و حرکت و دیدن حرکات سریع دوایر مثل رحی و دولاب بر بالا و از بلندی به پستی نگریستن و بسیار نشستن در حمام و استحمام قبل از هضم و ریختن آب گرم بر سر و تناول چیزهای مولد خون بخاری و سوداوی مثل شراب کدر و کهنه نیز مضر بود و آنچه از شراب نوصاف نبود و ترش نباشد و صرف تا کی در دماغ و کرفس خاصه بخاصیتی که وی دانسته و عدس بسبب تولید خون سوداوی نگر آنکه بکشک جو مخلوط سازند و باقلا ایضاً و ثوم بنا بر امتلای سر از بخار و پیاز کذلک بنا بر آنکه جوهر او مستحیل برطوبت ردی میگردد و شیر ایضاً و حلویات و کثرت و سومت در طعام و تمامی مغلظات و نفاخ و قابض بارد و کل حریف حاد و بعضی نیز از محرکات صرع بود و بسبب تثویر اخلاط و تحریک آن و تخمه و سوء هضمی و سهر و آلام نفسانی قوی از غم و غضب و خوف و انفعالات حسیه قویه مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد و بوق و توپ و تفنگ و کوفتن طبل و آواز شیر و اصوات هایله مثل صدمت جلاجل و آواز شدیده مثل صریر دروازه که تیز باشد و همچنین از دیدن انوار باهره مثل برق درخشنده و نور چشمهٔ آفتاب و از ماء ست حرکات قویه مثل حرکات باد تند و گاهی صرع از ریاضت بر امتلا و از جماع هیجان میکند ایضاً شیخ مینویسد که تدبیر عام برای جمیع مصروعین آنست که اغذیه محموده که آنرا ترطیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند و از امتلا و سوء هضم حذر کنند و این چنان باشد که بیش از تمامی پری شکم ترک غذا کنند و کسی که عادت او بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او که کم از پر کردن شکم باشد بسه حصه کنند و یک حصه صبح و دو حصهٔ آن شب بخورد و بعد از ریاضت لطیف و کثرت شراب نکنند که آن دماغ را بشدت ممتلی گرداند و اگر از استعمال آن چاره نباشد اندکی از شراب کهنه مروق و مائل بعفوصت بخورند و مضرترین اشیا بایشان شرب عقب استحمام ست و ایضاً سردی شدید بلکه واجب ست که سر را از ملاقات جمله حرارت مفرط یا برودت مفرط محفوظ دارند و در حمام زیاده نه نشینند و مصروع از جمیع لحوم غلیظه و قوی الغذا و همه انواع ماهی بلکه از لحوم جمیع چهارپایان بزرگ اجتناب نمایند و بر لحوم خفیفه مثل گوشت چوزه مرغ و دراج و تیهو و کنجشک اهلی و کوهی و قنابر و شفنین و جدی و غزال و ارنب اقتصار ورزند و گویند که لحم خنزیر دشتی آزا نحت سودمند ست و گوشت بز را بنا بر تجفیف و قلت ترطیب برای ایشان ستوده اند چنانکه حلویات و دسومات و مانند آن بهر آنها مکروه دانسته اند و از بقول اجتناب کنند حتی که از قطف و بقلهٔ یمانی چه جای غیر آنها خصوصاً کرفس که آنرا در تحریک صرع خاصیتی ست اگر ناگزیر باشد شاهتره و کاسنی استعمال کنند و در کاهو بنا بر تغلیظ ابخره و سر یا رخصت داده اند و من بهتر نمیدانم و همچنین رخصت کشنیز برای منع بخار از سر داده اند و من آنرا مکروه میدارم و استکثار آن ایشان را نشاید الا در صفراوی و دموی و اما چقندر در آب پخته بزیت و مری و مانند آن اصلاح داده اگر پیش از طعام برای تلیین طبع بخورند جائز ست و شمیدن بوی سداب از جمله بقول نافع بود و چون اندکی شبت و سداب در طعام ایشان افتد نافع باشد و باید که از جمیع فواکه رطب و غلیظ اجتناب کنند

والابعض قوی البض بر طعام بقدر قلیلی برای تشدید فم معده و احدار غذا و تلیین طبیعت و منع بخار بدهند و واجب ست که از جمیع اغذیهٔ ثقیله بخاریه مثل شلجم و ترب و کرنب
و گندنا و قطر و بادنجان و ایضاً از جملهٔ اشیای حریف و مثیر احتراز نمایند و خردل ازان جمله است که ایشان را ایذا میرسد به تبخیر و اسالت فضول بسوی دماغ و توجه او و رنج با
بسوی آن و تقرح او دماغ را بحرارت خود و از سکر و مهب ریاح و امتلا پرهیز ند و از اغتسال بآب گرم بنابر ارخای آن و بآب سرد بنابر تحدید و ضرر آن بر وح حاس
اجتناب کنند و اگر مصروع را امتلا از طعام عارض شود قی کنانند و بعد آن تلطیف تدبیر نمایند و باید که از اغذیه مسبته مثقله و مخدره و مبخره پرهیز کنند و اما امتلا از شراب
بسیار مضر ست و اما اندک ازان تنشیط نفس و تقویت روح و تزکیه آن کند و اکثار آب غنی کند و استکثار از آب مضرترین اشیاست و قیلوله کثیر و بالجمله خواب بسیار
خصوصاً بر امتلا بسیار مضر بود و افراط بیخوابی نیز مضعف و محلل روح ست و معذلک دماغ را از ابخره ممتلی گرداند و اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب محرکه صرع ست
که مذکور باشد و بعد استفراغ و تنقیهٔ بدن اگر احتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شد ایضاً شیخ میگوید که تعلیق فاوانیا را متقدمین مر
منع صرع تجربه کرده اند و باشد که این خاصیت بر وصی رطب مخصوص تر بود و از ادویه که مدام باید نوشید غاریقون و سیسالیوس و اسقوردیون و زراوند و جمیع ح
و فاوانیاست و هر وقت بآب بخورند و استیشاق نموده که هر روز بقدر بندقه از شادریطوس دو بار صبح و وقت خواب بخورند و این ازانجمله است که بدان عالی شفا یافته
و بعضی برای ایشان استحباب نموده که زبد البحر هر روز و باروجه بخاصیتی که دران ست و ایضاً خنثی که آن بیخ اشراس ست بخورند و از آنچه ایشان را نافع بود و [illegible]
باین صفت بگیرند عنصل و در دیگی که دران سرکه باشد اندازند و سر او محکم بسته بجوشانند و دران چهل روز بگذارند و آفتاب در برج اسد قبل طلوع ستاره شعری یمانی بست روز
باشد و دیگ را معرض جنوب در آفتاب بدارند و در هر اندک مدت بگردانند تا وصول حرارت با جزای او یکسان باشد پس دیگ را بکشایند و عنصل را که مثل مطبوخ شده
افشرده عصاره او بگیرند و بعسل مخلوط کرده هر روز بقدر ملعقه ازان بخورند و اگر جلد مطلوب باشد عنصل را پاره کرده در آب و سرکه جوشانیده صاف کرده ازان سکنجبین عسلی
بسازند و از ادویهٔ جیده برای ایشان اینست که بگیرند سیسالیوس و حب الغار هر یک سه مثقال زراوند مدحرج و بیخ فاوانیا هر یک دو مثقال جندبیدستر و فرص سقیل
هر یک نیم حصه یک مثقال و عسل کف گرفته بسرشند و هر روز یک درم با سکنجبین استعمال کنند و انتقال مریض ز بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای او ملائم
ملطف مجفف شمالی بود و مثل انتقال در انسان از سن طفلی بسن شباب ست در منفعت برای مصروعین و هرگاه مصروعین را التوای عضوی یا تشنج او عارض شود بمالش
روغن مناسب و آب نیم گرم و غمز قوی آنرا برابر کنند مسیحی گوید می باید که در جمیع انواع صرع از همه انچه صعود بخار بسوی سر و امتلا و تشدید آن کند مثل سداب و پیاز و گندنا
و کرفس و خردل و باقلا و قنبیط حذر کنند و باید که نان محکم الصنعت جید الاختمار که آرد او را خوب مالیده و در تنور پخته و در خمیر او اندک کشنیز خشک و نخل کرده باشند بخورند
و از بقول کاسنی و پودینه و چقندر و از طیور تیهو و عصافیر و قنابر و دراج و از چارپایان لحم جدی و غزال برای مصروع نیکوست و در طبیخ امیسون و دارچینی و کرویا داخل کنند
و خردل و فلفل و امثال اینها استعمال نکنند زیرا که اگرچه اینها ملطف اند سر را ممتلی می نمایند و از ماهی تازه و البان و فواکه رطبه و شراب و استحمام خاصته بعد طعام اجتناب کنند
و اما حمام قبل از طعام کثیر الضرر نیست اگر دفعتاً ازان در هوای سرد بیرون نیایند و عقب و بسرعت طعام تناول نکنند و سکنجبین عنصلی عظیم المنفعت ست و همچنین طبیخ زوفای خشک
چون در زمستان سکنجبین عنصلی و در تابستان بشربت افسنتین استعمال نمایند صاحب کامل گوید سزاوار ست که صاحب این مرض از جمیع اطعمه بسوی الکیموس
و سوداوی مثل لحوم بقر و تیوس و حرفان و خنانیص و هرائس و بطات و سموک و کمات و فطر و نان فطیر و مانند آن و جمیع فواکه رطب مثل شفتالو و خرما اجتناب نماید و ایضاً از ثوم
و عدس و سداب و غیره که در قول مسیحی گذشت که این همه امتلای سر از بخار ردی میکنند و از جماع و کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شمّ روائح بد بو مثل جاوشیر و سکبینج
و جندبیدستر و کبریت و قطران و مانند آن که مهیج و مشوّر علت اند و تقدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شمیدن مرزنجوش و نمام و پودینه و فاوانیا و فنجنگشت آنرا نافع ست
و غذا نان که صنعت او در تخمیر و نمک و نضج محکم باشد و اگر آرد او بآب مطبوخ کشنیز خشک سرشته باشند نافع بود زیرا که منع بخارات متصاعد بسوی دماغ میکنند و تا خورش او
لحوم طیر لطیف مثل بچه مرغ و دراج و تیهو و ماهی رضراضی مملح و کبر مخلل و چقندر مطیب بسرکه و مری و زیت و کرویا و سرکه اشترغاز و سرکه عنصل باشد و نان مبلول بشراب
کهنه کم نوبا شد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بلطم بخورند و امتصاص مشکر و تناول شکر طبرزد و فانیذ شکری و جوارش سکر و مانند آن کنند و ریاضت قویه مثل سواری
اسپ و تحریک در میدان و لعب بچوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استراحت کنند و حمام معتدل الحرارة استعمال نمایند و غمز اطراف و دلک جید کنند و در حمام طول مکث

نمایند و بعضی قدما گفته‌اند که صاحب صرع را اندک عاقرقرحا بویانند پس اگر عطسه آید امید صحت او دارند جرجانی و ایلاقی و غیر آن هم نوشته‌اند که نگاه کردن اندر چیزهای متحرک و گردان و برف و آب روان و اشیای شفاف و آتش و خوردن شیرینی‌های سخت شیرین و طعامهای سخت چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و جانور لاغر و پنیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبةً و هرچه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر بادرنجبویه و اندکی کشنیز در طعام او بپزند سود دارد و اگر چقندر بپزند و به آب کامه و روغن زیتون مثل اچار بسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کرویا هم دارند بخارات اخلاط را از دماغ فرود آرد و از گندنا و در ارپول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ بز سوخته و جاود و بارود زیان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند بیم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری بشنود که از آن غمگین شود یا بترسد و صرع افتد و از سیب و جوز و بیضه مرغ و جرجیر و از دویدن و اسپ تاختن و خواندن بسیار خصوص به آواز بلند احتراز نمایند انطاکی گوید که حجامت ساق در دموی نمایند مطلقاً بعده فصد صافن کنند اگر مرض از عضوی باشد ابتداء العلاج او نمایند پس تنقیه بدن یا داغ کنند اگر آن اصل باشد و یا معده مطلقاً و از جمیع مبخرات و مغلظات منع نمایند و انچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود بدهند و بعده معجون تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شربتها و پوشیدن انگشتری در خنصر دست چپ از سم راست خر ساخته بشرط تجدید آن هر سال نافع و این معجون از اختیارات مجرب من است اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون خروس و زهره آن و مراره گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زمرد عنبر مشک هر واحد نیم درم در شکر مقوم بگلاب بسرشند شربتی از آن یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب هویج و در خواص آمده که فاوانیا و سداب و دماغ هدهد و دم موش صادق هندی همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص مکتومه است که هرگاه ماه و آفتاب در برج سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره خالص هر واحد مثقالی صفحه ساخته و در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که در گردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او مار بود نقش کنند حامل آن اصلا صرع نکند و صرع اسپ نیز عارض میشود و علاجش تسعیط بجند بیدستر محلول در شراب است و در باطن هیبی او مر لطوخ سازند و طبیخ سلق به کلیتین او نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اولی استفراغ بحب تنقیه و مانند آن و شحم حنظل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون است و اسهال بعد اسهال و در تمام سال و در صرع از هر خلط که باشد اگر غلبه خون دریافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفالین یکبار بگشایند و حسب حاجت خون بگیرند خصوصاً وقت ربیع و بعد چند روز رگ زیر زبان بگشایند و زود برای جذب ماده از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصاً اگر خوف کثرت برودت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد دیگر می افتد بعد یک هفته بالجمله بعد از فصد یک هفته رخصت داده اسهال بمشروبات و حقنه قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم سیاه بجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجت باخراج خون افتد فصد صافن یا حجامت ساق کنند و حجامت مؤخر سر و میان کتفین نافع و باز رخصت دهند پس اسهال آورند و همواره تا حصول صحت از پس استفراغ یک هفته آسایش دهند بعد از این غرغره و عطوسات و غیره منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون ایشان بعده ایشان بانگ و آب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد از آن تدابیر تبدیل مزاج دماغ بمقویات مسخنه از ضماد خردل و مانند آن نمایند و سداب ببویانند و واجب است که مسخنات و مبدلات مزاج دفعة بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر ازین ضرر در افعال پیدا آید رخصت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی اسهال بحب قوقایا ایارج نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی فاوانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین بر سر کند و جند بیدستر بر سر و در منخرین کند و ضماد بابونه و تخم کرفس ساییده با آب و عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر کند و خبث الحدید به روغن سوسن یا روغن یاسمین بر یافوخ و یا روغن حرمل بر فقرات پشت و دیگر ضمادات که در علاج صرع اطرافی خواهند آمد درینجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و بلادر مرغ و لوه و دراج بخورانند و بعد طعام به معاجین مقوی دماغ

و دماغ نیز بخار که دران عود صلیب باشد مداومت نمودن بسیار مفید است مانند جوارش مصطکی مرکب علوی خان و معجون اسطوخودوس و اطریفل اسطوخودوس و سیاوشان و حب عود صلیب و جند که در قرابادین مسطور است

علاج صرع دماغی بلغمی

اول نضج ماده بمنضج بلغم نموده از مسهل آن و حب ایارج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان پنج بادیان اصل السوس گاؤزبان اسطوخودوس پرسیاوشان یکیک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد سیسالیوس و ماشه عود صلیب یک ماشه گلقند عسلی چهار تولہ منضج داده نعیمون زنجبیل تر بدهر یک شش ماشه سنای مکی یک تولہ زنجاح از چهار ماشه مغز فلوس شش تولہ افزوده مسهل دهند لیکن دو نوبت نباشد که مضرت و گاهی حب النیل و بسفائج هم در مسهل افزوده میشود و حب شبیار و حب هلیله و حب سکندر و حب فاوانیای علوی خانی نیز بهر تنقیه دماغ مفید و بعده بغرغره و عطوسات و سعوطات ماده باقی را استیصال سازند مثلاً ایارج فیقرا و ابهل صعتر عاقرقرحا جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غرغره منقی دماغ بعمل آرند و از کندش و فلفل و مشک و فاوانیا نشوق کنند و اگر بکدرم اسطوخودوس بماء العسل سعوط کنند تنقیه تمام دماغ کنند و سعوط هندی و کذا پوست بیخ عشر بشیر زن سائیده صاف کرده سعوط کردن مفید و اسطوخودوس مغز بندق هندی دارچینی مساوی و یا عود صلیب کندش مساوی سوده در بینی دمیدن نیز معطس است و نفوخ عاقرقرحا و حاشا و جند بیدستر بسیار مفید است و کذالک ارچینی و مشک و کذا خردل سفید و فلفل سفید سوده دمیدن نافع و فلفل و جند بیدستر باریک سوده در بینی نفوخ کردن نیز مستاصل ماده است و گویند که نفوخ مغز سر موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز شفای کلی بخشد و ایضاً بعد تنقیه بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج بر معجون سیسالیوس سکنجبین عنصلی و تریاق الذهب و حب جند و حب فاوانیا با عرق اسطوخودوس مداومت کنند و یا معجون نجیب و معجون الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن ماسویه و معجون اطبای گیلان و معجون عود صلیب استعمال نمایند و دیگر ادویه مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس و دواء المسک حلو و مر و حب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ الرئیس و اسقوسلیم و صفر سلیم و سوطیر اد شلیشا نیز نافع است و یا اسطوخودوس سوده با طریفل صغیر سرشته بخورند بالائیش گل بنفشه پرسیاوشان بادیان اصل السوس جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ است و بادرنجبویه نوشیدن مفتح سده دماغی و نافع از برای صرع است و عرق مندی مرکب نیز مفید است و کذا مربای وج و طبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و بابونه و اکلیل الملک و شبت و اسطوخودوس و نمام و عود صلیب بر سر نطول نمایند و سر بر بخار آن دارند و هر صبح ریاضت معتدل کنند و بدن را مالند بنهجی که دست را از اعلی باسفل آرند و ابتدای مالش از دست و پا کنند پس سر را نیز بمالند و حتی الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا گوشت تیهو و دراج و مرغ و کنجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبت مثل شفنین مزعفر بکشنیز خشک سازند و از بقول و اغذیه بارد احتراز کنند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادرنجبویه دهند و بالای طعام این سفوف بدهند بادیان سه تولہ قاقله کبار دو تولہ عود صلیب یکنیم تولہ نبات برابر خوراک دو مثقال **ذکر بعض ادویه مرکبه که در صرع بلغمی معمول است** **اطریفل اسطوخودوس** تالیف حکیم معتمد الملوک تنقیه اخلاط غلیظه بلغمی و سوداوی از بدن و دماغ کند و نافع است از برای صرع سوداوی و بلغمی و برای لقوه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله سنای مکی تربد سفید مدبر بسفائج اسطوخودوس افتیمون هر یک پنج مثقال غاریقون سفید مصطکی رومی فاوانیا تخم سیسالیوس حجر ارمنی مغسول هر یک دو نیم مثقال مویز سرخ دانه بر آورده ده مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن بادام سی مثقال چرب نموده مویز را بگلاب بپزند تا مهرا شود صاف کرده باسه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک تا چهار درم و برای اسهال تا شش درم **اطریفل مسهل** منقی دماغ است و مجرب و صداع مزمن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله زنگی پوست بلیله آمله بسفائج اسطوخودوس گاؤزبان غاریقون بادیان هر واحد دو مثقال مویز منقی سنای مکی هر یک ده تولہ تربد موصوف یک تولہ مغز بادام یک تولہ ادویه سائیده بروغن بادام یا روغن گاؤ چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده بسرشند خوراک تا دو تولہ بعد نضج شربت اصول و گاهی اضافه کرده میشود زنجبیل نیم درم حب سکندر صرع و فالج و لقوه و رعشه و تپهای بلغمی را نافع و اخلاط لزج را دفع کند شحم حنظل سقمونیای مشوی خربق سیاه مقل ازرق

هر یک یک جزو فرفیون نطرون هر یک نیم جزو کوفته بیخته بآب کرنب سرشته حب سازند شربتی یک درم حب فاوانیا مسهل منقی دماغ از علوی خان فاوانیای نر دو مثقال
جندبیدستر مشک تبتی هر یک یک درم حب السلاطین مدبر یک نیم درم مقدار نخود حبها سازند خوراک هشت دانه نوع دیگر درین باب حب الملوک بر برگ انگور سبز تولہ تربد سفید اسطوخودوس
مغز بادام هر یک سه تولہ زنجبیل عود صلیب فلفل گرد هر یک یک تولہ کتیرا دو مثقال حبها بقدر نخود سازند شربتی سه عدد وقت خواب و دو حب وقت صبح بآب گرم حبی که برای صرع
نظیر ندارد از بیاض استادی مرحوم صبر سقوطری فلفل ازرق هر یک یک جزو سقمونیا ربع جزو کوفته بیخته بآب حب سازند خوراک یک مثقال و برای طفل بقدر قیراط حب صرع
افتیمون اسطوخودوس بسفائج کہ هندی غاریقون سفید هر یک نیم دانگ تربد مجوف پوست هلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیای مشوی هر یک یک دانگ ایارج فیقرا نیم مثقال
کوفته بیخته بآب سرشته حبها سازند یک شربت ست حب نافع صرع گوشت سنگ پشت سه تولہ عود صلیب سه درم فلفل سفید چهار درم جندبیدستر دو درم عسل بقدر فلفل حبها سازند
و دو صبح و دو شام بخورند دوائیکه از برای صرع مزمن نافع از حکیم علوی خان قرنفل جوزبوا عود قماری عود صلیب وج ترکی زرنباد جندبیدستر قسط تلخ مساوی کوفته بیخته
بسرکه عنصل سرشته روغن ناردین داخل کرده اندکی از آن گرفته نشوق نمایند و باقی را بر سر طلا کنند ایضاً مجرب برای صرع از والد حکیم ممدوح قرص اسقیل قرنفل جوزبوا اسطوخودوس
عود صلیب تخم سیسالیوس هر یک نیم درم مصطکی ربع درم جندبیدستر جدوار خطائی هر یک سه قیراط کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس هر یک یک اوقیه سرشته دو حصه
نمایند یک حصه را صبح با عسل پنج مثقال در گلاب و عرق افسنتین حل کرده بنوشند و حصه دوم را آخر روز با گلاب مثقال نبات سفید دو درم تخم فرنجمشک نوشند دوای هندی
صاحب تکمله هندی می‌نویسد که در صرع بعد تنقیه دماغ بتسعیط آب بارکٹائی یا بندال یا یدکه موتهه پیپل مرچ کباب چینی جوزبوا مصطکی چیته عاقرقرحا چهناگ سفید مساوی
کوفته بیخته بآب برگ دهتوره حب بقدر نخود بسته هر روز یکی بدهند و احتراز از ترشی و بادی و روغن کنجد لازم شناسند سعوط هندی جهت صرع متمادی از مجربات استادی
مرحوم بارکٹائی خرد خشک کرده کایپهل نک چهکنی هر یک شش ماشه کوفته بیخته ناس تنباکو بوزن چهار بهلولی آمیخته هر روز دو بار بقدر دو ماشه ناس گیرند سفوف تالیف
حکیم اکمل خان که برای جذر و برودت دماغ مجرب نوشته و صاحب معمولی برای صرع مفید گفته درونج عقربی زرنباد مصطکی ابریشم خام مقرض بوزیدان تخم بادرنجبویه گاوزبان
قاقله صغار هر یک سه ماشه جدوار نفسیحی عود غرقی هر یک یک ماشه عود صلیب گل فرنجمشک دارچینی سلیخه سنبل الطیب هر واحد دو ماشه سورنجان مصری چهار ماشه بهمنین
شش ماشه کوفته بیخته سفوف ساخته نبات سفید هموزن ادویه داخل نمایند خوراک شش ماشه بعد قی و اشربه مناسبه شربت اسطوخودوس منضج مواد دماغی بلغمی و مفتح
سده و نافع صرع ست اسطوخودوس ده درم بسفائج گاوزبان پرسیاوشان بادرنجبویه عود صلیب اصل السوس هر یک پنج درم زوفای خشک ایرسا سنبل الطیب انیسون
بادیان هر یک سه درم مویز منقی هشت درم انجیر زرد هفت عدد و عسل و قند سفید بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور شربت بسازند خوراک تا هفت مثقال عرق صرع مرکب
که نافع صرع دام الصبیان و هاضم طعام و دافع نفخ معده است صعتر فارسی ربع رطل انیسون کاشم خولنجان نانخواه بادیان هر یک ده ده مثقال عود غرقی چهار مثقال
بدستور عرق کشند عرق منڈهی هر که صرع و فالج و لقوه و ضعف معده و باه را نافع است و فساد خون را دافع منڈهی بگل و برگ و شاخ و بیخ پنج آثار بادیان یک آثار بهنگره
بگل و برگ و شاخ و بیخ یک آثار دارچینی هیل جوزبوا زنجبیل جواین قرنفل هر یک یک ام علی الرسم عرق بکشند معجون الصرع از جالینوس ست و تجربه حکیم مومن نیز
رسیده عاقرقرحا ده مثقال کوفته بیخته در صلایه سنگ با سرکه کهنه ده مثقال بسایند و با عسل سرشته شوند خوراک دو درم تا سه درم بآب گرم یا بدرقه مناسب معجون
ابن ماسویه برای صرع بلغمی و سوداوی نفع کثیر و سریع بخشد زعفران یک درم حب الغار سعد سلیخه اکلیل الملک اظفار الطیب هر یک دو درم سنبل الطیب اذخر مکی هر
دوازده درم قصب الذریره نه درم دارچینی مویز منقی علک البطم هر یک بست و چهار درم کوفته بیخته با عسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشته شوند خوراک یک درم
معجون محمد زکریا در هفته که نوبت صرع بود اگر دران هفته هر روز مقدار جوز بخورند صرع دران هفته نشود و بمداومت آن صرع زائل گردد و فالج و لقوه برد

افتیمون اسطوخودوس بسفایج عاقرقرحا ساذج با سکنجبین عنصلی یا زبیب معجون سازند معجون که اطبای گیلان جهت سلطان محمد باشم مصروع ساخته بودند مجرب است برای صرع پوست بلیله کابلی
تربد سفید زنجبیل مصطکی عود صلیب یک مثقال اسطوخودوس یک مثقال بلیله سیاه آمله هر یک شش مثقال دارچینی چهار مثقال روغن بادام شیرین پنج مثقال عسل سه وزن ادویه بعد از چهل روز
استعمال نمایند خوراک یک مثقال معجون نافع صرع که با خفقان و تشنج باشد پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله بلیله سیاه پوست بلیله کابلی کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده
اسطوخودوس هر یک دو نیم درم عود صلیب دارچینی صعتر فارسی قرنفل هر واحد یک درم عاقرقرحا نیم درم کشنیز مقشر لاجورد مغسول گاوزبان گل گاوزبان هر یک سه درم مویز منقی چند
عسل و چند معجون عود صلیب نافع صرع عود صلیب عاقرقرحا پوست بلیله کابلی هر واحد یک درم جندبیدستر چهار درم زنجبیل اسطوخودوس دارچینی قرنفل سنبل الطیب هر یک
مصطکی زرنباد هر یک دو درم عسل سه چند خوراک از یک مثقال تا یک نیم مثقال معجون قیصر صرع و فالج و خفقان بارد و درد معده که از سردی بود و تنگی نفس و فواق تمامی را
نافع باشد و سده را بگشاید مشک دو دانگ و نیم عقرقرحا زرنباد مروارید ناسفته هر یک نیم درم جاوشیر یک درم جندبیدستر رب السوس سلیخه قسط تلخ فلفل سیاه افیون میعه زعفران
سنبل الطیب دارفلفل هر یک سه درم عسل و چند یا سه چند شربتی قدر یک نخود تا یک درم معجون سیسالیوس که جهت صرع بسیار نافع است از شرح حکیم علی گوید که در صرع بلغمی مثل این
دوائی نیست تخم سیسالیوس اسطوخودوس عاقرقرحا اصل السوس هر یک ده درم عود بلسان حب بلسان تربد ابیض تازه خربق حلتیت زراوند مدحرج هر یک دو نیم درم غاریقون پنج درم
کوفته بیخته با عسل مقوم با عنصل که عسل و آب عنصل بر ابر قوام نموده باشند معجون سازند شربتی یک مثقال و اگر با سکنجبین عنصلی بسرشند هم خوب است و در نسخه دیگر جنطیانا نیم درم عود صلیب
دو نیم درم نیز داخل است معجون اسطوخودوس از علوی خان که در صرع بعد طعام استعمال کرده میشود اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفایج عود صلیب هر یک چهار مثقال
مویز منقی ده مثقال بالعسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال معجون جامع الاسرار تالیف انطاکی که مجرب است برای تفتیح سده و تقویت دماغ و ازدیاد
عقل و حفظ و تنقیه ریاح و سردی و بالجمله نافع سائر امراض دماغ است کیب و را یاد دارند پوست بلیله کابلی یک جزو غاریقون زنجبیل کشنیز خردل انیسون تخم کرفس صبر هر واحد نیم جزو
گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود هندی هر واحد ربع جزو زعفران قسط مشک عنبر لادن هر واحد ثمن جزو آنچه حل کردنی است در گلاب حل کنند و باقی را کوفته بیخته
با سه چند آن شهد کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال گاهی آنرا با آب بادیان و کرفس سرشته حبها میسازند و گاهی در آن تخم حنا و سه چند صبر افزوده میشود و لهذا تلیین میکند و گاهی
حل کرده طلا میسازند و بدان سعوط مینمایند مؤلف گوید که اگر این معجون را در صرع استعمال نمایند تخم کرفس و آب و که بالخاصیه مضر صرع است داخل نکنند بلکه عوض او
تخم سیسالیوس یا انیسون اضافه سازند اقوال حذاق مؤلف خلاصة العلاج مینویسد که نخستین بتنضیج و تلطیف ماده مشغول شوند با این مطبوخ عنب الثعلب بادیان گاوزبان
اصل السوس اسطوخودوس سیسالیوس کدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند و در مقدار ادویه بحسب
سن و قوت مزاج بکاهند و بیفزایند و بعد نضج با ایارج فیقرا و غاریقون و سیسالیوس و صبر سقوطری بدن را پاک نمایند بعد از آن حب اسطوخودوس تنقیه دماغ فرمود و معجون زنجبیل
و معجون سیسالیوس با سکنجبین عنصلی چند روز مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا یک درم با عسل سرشته یک مثقال آنکه در آن اسطوخودوس جوشانیده باشند بخایند اگر
احیانا باز عود کند حجامت پس گردن کنند و ایارجات کبار چون ایارج روفس و شرودیطوس و تریاق کبیر بخورند و این معجون در ایام راحت مناسب است سیسالیوس اسطوخودوس
هر کدام ده درم غاریقون پنج درم قرنفل حلتیت زراوند مدحرج هر کدام یک نیم درم کوفته بیخته با عسل که مثل آن آب عنصل بقوام آورده باشند بسرشند شربتی یک مثقال و اگر در ایام
حرارتی عارض شود سکنجبین اطفا نمایند و باز بعلاج نخستین مشغول گردند و دوائیکه در آن غاریقون یک مثقال است در قول صاحب کامل خواهد آمد و در بین وقت
باعث تنقیه خلط محترق است و معجون انطاکی که بعد ذکر ادویه هندیه مفیده اقسام صرع مسطور شد نیز از مجربات است سویدی گوید که شرب پنج و تخم سیسالیوس
و اسطوخودوس و اذان الفار و عصاره آن و آب شاهبانگ و دار شیشعان و ابرسا و تخم گندرو برنگ کابلی و کمافیطوس و شیح ارمنی و حماما و خربق سیاه و برگ ...

و روغن آجر و تخم بادروج و بقلة الحمقا و اشنه و جاوشیر و وج و روغن بلسان و کاشم هر واحد نافع و کذا اغاریقون تنها و بسکنجبین عنصلی سه اسولوسنات ازان بجلاب و کذا ابنطافلن
یک اوقیه بشراب تا سی روز و کذا طبیخ بیخ و برگ ساق او بشراب و کذا برگ او یک مثقال العسل تا سی روز و کذا سکبینج تنها و یا صمغ بطم و نفاح اذخر حب ساخته و کذا بیخ فاشرا هر روز
یک مثقال تنها و بشراب و کذا کرم بیضا هر روز دو درم تا سی روز متواتر بشراب و کذا قلوب کرم سوداء در اول طلوع آن سوده و کذا سرکه عنصل و سکنجبین آن و بصل و مشوی بعسل
یا سکنجبین عسلی سرشته یک مثقال و کذا فاوانیا و تخم او نیم دانگ بآب یا دو درم ازان سائیده بگلقند عسلی سرشته و کذا قردمانا دو درم و کذا الادن پنج دانگ بسکنجبین عنصلی
و کذا تخم حند قوقا و یا آب آن بعسل و یا بقلة الحمقا مطبوخ و کذا تریاق فاروق بطبیخ صعتر و نانخواه و زیره و کذا زراوند مدحرج بآب سرو و کذا خربق سفید یک نیم درم با بسبون نیم درم
و سقمونیا سدس درم و کذا بیخ اقحوان مثقال هر روز بطبیخ فاوانیا سی روز متواتر و یا هر روز دو درم بشراب ریحانی تا بست و پنج روز متوالی و کذا قاقله کبار دو درم و کذا قاقله صغار
بسکنجبین و کذا فطوریون دقیق تنها و با سطوخودوس و کذا برگ قسطرن بآب گرم یا بشراب بست و یک روز و کذا اشیطرج و زرنباد و جنطیانا و تخم بادروج و اشق یک مثقال
و قسط و فسنتین و هلیله کابلی هر واحد بعسل خوردن و کذا بنگ دو درم و کذا زهره بلخ بسکنجبین عسلی و کذا تخم فنجنکشت بآب و کذا ریوند چینی دو درم هر روز تا مدت بست و پنج روز
متواتر و کذا خولنجان دو درم دائم و کذا دارچینی بآب و کذا حرمل سه من در ده رطل شراب کهنه جوشانیده تا ربع بماند هر روز ده درم ازان نوشیدن عجیب ست و کذا
روغن حرمل بآب مرزنجوش و کذا حرمل ده درم در یک رطل آب جوشانیده تا پنجاه درم باقی ماند هر روز ده درم ازان نوشیدن و کذا حلتیت موم پیچیده بلع کردن
و یا تنها و کذا روغن عاقرقرحا هر روز نیم درم تا یازده یوم نوشیدن و کذا حب بلسان یک مثقال خوردن و ضماد و شرب زراوند طویل یا میعه سائله یا بنگ یا اشق و سعوط
آب سداب یا حلتیت بآب مرزنجوش یا بآب سلق و یا قاقله کبار و یا کبریت بقدر حبه بشیر دختر یا بروغن بادام یا بروغن سداب و یا آب شابانک یعنی برنوف و یا ذهبج سوده
بمشک آمیخته سه حبه یا زهره سمانی بآب مرزنجوش و یا روغن عاقرقرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک و زعفران مع آب سداب همه بقدر نیم درم چند بار و یا آب برنوف
و روغن حب عود صلیب ابو سهل گوید که اگر خلط بلغمی باشد تنقیه بدن بحب قوقایا و حب مطیخقون کنند و این حب نیز نافع ست شحم حنظل اسطوخودوس جندبیدستر هر واحد
یک جزو و ایارج فیقرا چهار جزو و غاریقون و جزو تربد پنج جزو و منفعت تباذر بطوس عظیم ست چون دریک شربت آن نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل آمیزند و همچنین ایارج
جالینوس سه درم ولوغاذیا چون مطبوخ هلیله سیاه و افتیمون و بسفایج و مویز منقی و نمک هندی و اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال این اشیای مسهله غرغره بچیزی مقطع
و منقی فضول غلیظه مجتمعه اولا فاولا استعمال نمایند مثل ایارج فیقرا در سرکه عنصل حل کرده و همچنین زوفای خشک و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و در هر اند که مدت استعمال کنند
بایں طور که اطعمه مالحه و شیرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب ممتلی شوند و ترب که در آن خربق خلانیده باشند خورده قی کنند و ریاضت و تدبیر ملطف و معاجین منقی و مبدل
مزاج مثل شرودیطوس و ایارج روفس و معجون هرمس استعمال نمایند و این معجون دائم العمل آرند و نسخه آن همان دوای قرص اسقیل ست که در علاج کلی در قول شیخ گذشت
لیکن درینجا وزن حب الغار چهار مثقال و بیخ فاوانیا سه مثقال و جندبیدستر دو مثقال ست باقی بدستور بماء العسل یا سکنجبین عنصلی بخورند و عاقرقرحا عظیم المنفعة است
چون تنها سوده بعسل آمیخته در هر اند که مدت یک ملعقه ازان بآب گرم بخورند و یا این معجون استعمال نمایند عاقرقرحا سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد ده جزو
غاریقون پنج جزو قردمانا حلتیت خوشبو زراوند مدحرج هر واحد دو جزو و نیم بعسل سرشته هر روز یک درم بخورند و تریاق اربعه در تبدیل مزاج او بسیار نافع ست چون
در ایام زمستان و خریف بطبیخ زوفای خشک و سکنجبین عنصلی آنرا بخورند و گاهی این معجون نیز استعمال کرده میشود و مفید می افتد و تبدیل مزاج میکند وج زوفای خشک عاقرقرحا
هر واحد هشت جزو اسطوخودوس غاریقون سنبل الطیب هر واحد چهار جزو آب عنصل تر بعسل قوام نموده ادویه بدان سرشند ابوعلی می نویسد که در صرع بلغمی افضل چیزی که بدان
استفراغ کنند ایارج شحم حنظل و ایارج هرمس ست استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم بشب عظیم النفع ست و اگر با بلغم امتلای خون باشد فصد نیز بفرمایند
که در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد بگیرند و همچنین تنقیه ماده از تربد و غاریقون و اسطوخودوس و ایارج روفس خاصة نافع ست قرشی و سدیدی و خضر می نویسند
که بعد نضج تام و تفتیح مجاری و مسالک بمثل سقلی جلو و شربت اسطوخودوس اولا تنقیه بدن پس تنقیه دماغ از بلغم بحب ایارج یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا کنند و یا
دوای معمول از شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی و کتیرا و مقل ازرق هر واحد ربع درم اسطوخودوس مثقال غاریقون نیم درم هلیله کابلی و سیاه و ایارج فیقرا هر یک
ربع درم دهند اگر قوت قوی و زمانه ربیع یا خریف باشد و یا این معجون نیز بدهند هلیله کابلی زرد و بلیله و آمله و اسطوخودوس هر واحد ده درم عود صلیب پنج درم

عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته با مویز منقی یک رطل بسرشند شربتی پنج درم و یا اطریفل صغیر ده درم مقوی با ایارج فیقرا و اسطوخودوس و غاریقون هر واحد یک درم مقل ازرق
و کبیرا هر واحد ربع درم بخورانند و هنگام ضعف قوت مقدار این ادویه کم کنند و شربت سکنجبین عنصلی نافع ست گویند که آن در چهل روز شفامی بخشد و شربت اسطوخودوس منقی دماغ
و مقوی آنست و این معجون سیسالیوس در صرع مجرب النفع ست چون هر روز یک مثقال بخورند و بعد آن جلنجبین با آب گرم مالیده بنوشند سیسالیوس سه مثقال حب الغار
زراوند مدحرج فاوانیا حلتیت طیب حب بلسان هر واحد دو مثقال جندبیدستر قرص اسقیل هر واحد یک مثقال العسل کف گرفته بسرشند و اگر بعد این سکنجبین عنصلی بنوشند
ابلغ وانفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج به تنقیه النفس دماغ از فضول باقی بمثل سعوطات و عطوسات و نشوقات می افتد و این سعوط خفیف ست بگیرند بندق هندی ربع درم
و در آب چقندر حل کرده استعمال کنند و این سعوط قوی تر از آن ست صبر و عصاره قثاء الحمار هر واحد ربع درم بماء العسل استعمال نمایند و واجب است که عقب سعوطات روغن گل
نیم گرم در بینی چکانند تا خراش و قروح در بینی پیدا نگنند و گاه بعد تنقیه حاجت به تبدیل مزاج بمثل تریاق کبیر یا معجون فلاسفه یا مثرودیطوس و دیم بشمیم مثل سداب
و مشک و عنبر میشود و اگر سوء مزاج بارد مستحکم باقی بود و از حجرات و غیره اشیای مضره که سابق مذکور شد پرهیز ند صاحب کامل گوید که اگر خلط بلغمی تنها غالب باشد
باید که تنقیه بدن باستعمال قی با ادویه مقطع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محتقن در معده باشد و قی با آبی کنند که در آن ترب و شبت و پودینه جوشانیده باشند
با سکنجبین عسلی و قبل از دوره بعمل آرند بعد از آن حب اصطمخیقون و حب ایارج بعده ایارج لوغاذیا با آب مطبوخ سیسالیوس و اسطوخودوس و فاوانیا دهند و غرغره
با ایارج فیقرا و یا اندکی وفاء خردل با سکنجبین عسلی و عنصلی کنند و ایضاً این معجون که از قبیل ایارجات و درین مرض عجیب النفع ست باید داد و نسخه او همانست که در اول
قرص اسقیل ست و در علاج کلی صرع در قول شیخ گذشت هر روز یک مثقال از آن با سکنجبین عنصلی ده درم بدهند و اگر در هر هفته عاقرقرحا بدهند بطوریکه در قول
صاحب خلاصه مسطور شد انتفاع یابند و این دوا نافع صرع ست حب هشت و فلفل سفید و تربد و فرفیون و خربق سیاه همه بمساوی جوشیده سوده بقدر یک درم
گرفته در حنظل کاویده شحم او دور کرده پر نمایند و آب انگور و سیفنج پر کرده در تنوری که خاکستر گرم باشد یک شبانه روز بدارند و صبح بپارچه باریک صاف کرده بنوشند و اگر مرض
عود کند امر بحجامت نقره کنند و ایارجات کبار مثل لوغاذیا و ایارج روفس دهند و ایضاً درین باب مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع ست اگر یکی از ین هر دو بقدر حاجت بدهند
و ایضاً صاحب این مرض را این دوا بدهند غاریقون یک مثقال زراوند مدحرج پنج قیراط سیسالیوس نیم مثقال همه را سوده شکر طبرزد برابر آمیخته با آب نیم گرم بخورند
که بلغم محدث این مرض را باسهال برآرد ابن هبة الله گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سکنجبین عسلی بنوشانند
و جلنجبین بخورانند و غذا نخوداب دهند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل الرطوبة کثیر الحرکة مثل عصافیر و دراج و مخالیف شفانین بدهند و بحرکت معتدل
امر نمایند و شراب ریحانی بنوشانند و تقلیل غذا کنند و نشوق فلفل و کندش و مشک بعمل آرند و از بقول بارده و اغذیه بارده خوف نمایند و طبیخ مرزنجوش و پودینه
و صعتر بر سر ریزند و فاوانیا نشوق کنند و در گردن آویزند حجر جالی و ایلاقی مینویسند که استفراغ بحب اصطمخیقون باید کرد و اگر هر شب بمقدار دو دانگ ایارج فیقرا
بخورند صواب باشد و اگر هر سه شب یک درم خورد هم صواب باشد و این حب غاریقون در صرع دماغی نافع ترین چیزهاست ایارج فیقرا غاریقون هر یک یک درم
شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه سقمونیا مقل هر یک دانگی و نیم حسب دستور حب بسازند و این یک شربت است و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس نافع باشد
و از معاجین کبار مثرودیطوس معجون هرسس سود دارد و این سر افیون میگویند و دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس هر شب بدهند و اگر نیم دانگ افتیمون نیز افزایند
صواب باشد ابن الیاس گوید که تنقیه دماغ و بدن بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد و حقنه قوی کنند و هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر یک دو درم
و گلقند ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بشیره مغز قرطم و اندکی زیره دهند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن باین حب کنند ایارج فیقرا یک درم تربد صبر سقمونیا
هر یک نیم مثقال انیسون و حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی هر یک ربع مثقال مقل و کتیرا و مصطگی هر یک دانگی کوفته بیخته با آب بادیان سرشته حبها سازند
یا بحب قوقایا و یا بحب اصطمخیقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغه کنند و از غذا بر نخوداب گوشت دراج و ماکیان و تیهو بدار چینی اقتصار نمایند و جندبیدستر در روغن زنبق
حل کرده سعوط کنند و تعدیل مزاج بتریاق اربعه نمایند و تعاهد به تناول مثرودیطوس و با معجون سیسالیوس کنند و نسخه آن در قول ابوسهل گذشت لیکن در ینجا عوض
عسل سکنجبین عنصلی معمول از آب عنصل ست شربت یک مثقال تجهند می نویسند که هر صباح جلاب از بادرنجبویه و بادیان و ... مالیوس هر یک دو درم و گلقند پانزده درم

نسخه معجون سیسالیوس

نسخه حب غاریقون

ببوشانند و غذا امزوره نخود بکبوتر و مغز قرطم و دارچینی و سداب و بعد نضج بحب ایارج تنقیه کنند و یا باین حب و نسخه این همان ست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا
وزن ایارج یک مثقال تربد و روغن بادام چرب کرده یک درم و صبر مثقال و کتیرا دو دانگ و نمک نیم درم و انیسون یک درم ست و این حقنه برای آن مناسب ست بسفایج
اکلیل الملک هر یک پنج درم شبت یک مشت بادیان تخم سداب هر یک ده درم بورق تربد سفید هر یک درم شکر پانزده درم روغن کنجد پنج درم حسب رسم مرتب کرده
بعمل آرند و معجون سیسالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصاً بلغمی را نافع ست و یا سیسالیوس با قرقرحا حلتیت زراوند مدحرج هر واحد
یک درم کوفته بیخته بسه چندان سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی یک مثقال و بعضی درین نسخه بیخ اشراس ست ده درم زیاده کرده اند ابن نوح گوید که طبیخ زوفا برای او نیکو ست
و بدان خلقی کثیر ازین علت صحت یافته زیرا که تقطیع خلط غلیظ میکند و خلط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می نماید و دران سه قوت ست که بدان تنقیه رطوبات میکند
یکی تنقیه و جلا دوم تلیین شکم سوم ادرار لیکن در زمستان استعمال کنند و اگر تابستان باشد شربت افسنتین سکنجبین عنصلی دهند و چون بدین تدبیر خلط تلطیف پذیرد
اسهال متواتر کنند بقوقایا و صبر اسطمخیقون و افضل ازان این حب ست و نسخه او همان ست که در قول ابو سهل گذشت لیکن درینجا وزن غاریقون شش درم و تربد
هفت درم ست شربت از دو تا سه درم و انفع اشیا برای ایشان این ست که در یک شربت شرو دیطوس با دو دانگ شحم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورانند که باین خلقی بسیار شفا یافته
و اگر فائده نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و غرغره بطبیخ زوفا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و صعتر و مری نبطی کنند و قوی تر ازین آنست که در یک رطل سکنجبین عنصلی ده درم
خردل سوده آمیخته غرغره سازند و در هر اندک ایام قی استعمال نمایند تا معده نظیف نقی گردد و غذا دراج و حجل و تیهو و قلایا و مطنجنات بلحم میش جوان دهند و اگر سوء هضم ظاهر شود
فلفل و دارچینی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عسلی و شربت افسنتین ست و هرمس ذکر کرده که باین معجون صرع زائل میشود سیسالیوس حب الغار هر یک
سه درم زراوند مدحرج فاوانیا هر یک دو درم جندبیدستر قردمانا حلتیت خوشبو غاریقون عنصل بریان هر یک یک درم همه را در سرکه خمر لت کرده بعسل کف گرفته یا بسکنجبین عنصلی
بسرشند و ثابت گفته که تدبیر صرع آنست که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه و تریاق اربعه است هر روز یک مثقال بخورند و مداومت شرب
سکنجبین عنصلی کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند وج اسطوخودوس هر یک ده درم فلفل زنجبیل سنبل هر یک پنج درم غاریقون دو درم و نیم آب عنصل تر افشرده مثل او
عسل انداخته بقوام آرند و ادویه سرشته هر روز بقدر بندقه بخورند و ادرار بول درین علت نافع ست و علی بن زین گوید که صرع به نمیشود و قول در علاجش فضول ست بعده گفته که
این و اصرع را انفع میکند بگیرند حرمل صد درم و در بول نر گاو سرخ سه روز تر کرده بول را بریزند و حرمل را در آفتاب خشک کنند و کوفته بیخته بگیرند اهلیلج وج هر یک پنجاه درم
و بگیرند جاوشیر صد درم و در بول نر گاو سرخ یک شبانه روز تر کنند پس بدست خوب بمالند و صاف نموده ادویه بدان بسرشند و در ظرف آبگینه کرده در آفتاب چهل روز
بدارند و هر روز حرکت دهند یک مرتبه و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد ازان سه درم با آب نیمگرم تا دو هفته بخورند و آهرن گوید که صاحب صرع را این شیافه نافع ست
تخم کرفس تخم حرجیر هر یک چهار درم نمک و سکبینج هر یک پنج درم کوفته بعسل شیافه ساخته بردارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدغین و قفا داغ نهند طبری میگوید که اگر
صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود و اختصاص راس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستن ساقین و مالیدن و تدهین و تضمید آنها باین ضماد ست خردل سیاه
پنجاه درم عنصل غیر بریان صد درم مویز کوهی پنجاه درم همه را بار یک سوده بسرکه عنصل آمیخته بر ساقین و قدمین ضماد نمایند بعد ازان نه صمد قیقال و اکحل گیرند پس ازان
بحقنهای مذکوره در امراض بارده سر تنقیه کنند بعده این حب بخورانند شیطرج هندی ساذج هندی هر واحد یک درم ایارج فیقرا دو درم سوده حب ساخته سه درم بدهند
و دو یا سه شربت این بخورانند پس غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و ایارج فیقرا و مانند آن بعسل سازند و بکندش و صبر و شونیز سوده عطسه آورند و تلطیف تدبیر او بسیار کنند
و این نوع صرع مخوف ست گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب میخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خربق سیاه هر واحد یک درم جاوشیر دو ثلث درم زوفای خشک
و غاریقون هر یک دو درم همه را کوفته بیخته باین سرکه بسرشند بگیرند سرکه کهنه صد درم و یک درم کندش و یک درم لبان کوفته دران انداخته بجوشانند تا آنکه سی درم بماند
صاف نموده ادویه بدان سرشته حبها کوچک بسازند و بعد بیرهیز تام سه مثقال بخورند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند خورانیدن صحت می بخشد و این علت مذموم ست کسی که
سن او از چهل تجاوز کند ازان به نمیشود مگر در ندرت و روفس ذکر کرده که پیری مصروع را علاج کردم و آنرا بسیفه عظیم مشرف بتلف آن بهم رسید بعده بمرضی حار از
جنس سرسام حار مبتلا گردید و مدتی باقی ماند بعده ازان مرض صحت یافت و صرع او زائل شد و از نوادر علاج صرع تعلیق فاوانیا در گردن مصروع ست و بعضی

معجون سیسالیوس نسخه دیگر

قدما ذکر کرده‌اند که خربق سیاه و سقمونیا اگر از مقدار شربتی که بمزاج شارب و لائق بود زیاده کنند صرع حل کند و با اهل مجلس اسهال خارج شود و شخصی از تلامذهٔ بختیشوع این شربت را که
حل این مرض ترکیب داده و بگیرند تربد و غاریقون و صبر و هلیلهٔ سیاه و قنطوریون و چندان بجوشانند که مهرا گردد پس آب آن صاف کرده شکر و عسل بران انداخته بقوام شربت آرند
وازده درم تا بست درم بنوشانند که صرع را حل کند و نفع بخشد **گیلانی** مینویسد که حکما اسهال و تنقیهٔ دماغ باین حب قوقایا ستوده‌اند ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل یک دانگ نیم
سقمونیا سدس درم اسطوخودوس نیم درم بآب حب سازند و این یک شربت است و این دوا که ثابت بن قره وصف آن کرده بنوشانند پوست هلیلهٔ زرد ده درم هلیلهٔ کابلی پنج درم
بسفایج کوفته ۳۰ درم اسطوخودوس چهار درم افتیمون شش درم هلیله و بسفایج را در شش رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل باقی ماند بعده سائر ادویه در ان داخل کرده بجوشانند تا یک رطل بماند
پس بمالند و صاف نموده دو ساعت پیش از این این دوا خورده بنوشند شحم حنظل ربع درم غاریقون دو ثلث درم ایارج فیقرا نیم درم خربق سیاه یک دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته و ثلث درم
بخورند و باید که دوای مسهل بعد نضج خلط و تلطیف آن و تلطیف تدبیر بنوشانند و سکنجبین عسلی و عنصلی تنها یا گلقند عسلی بیاشامند و جذب ماده باسفل به بستن اطراف و نهادن آن
در آبهای محلله و بوضع محاجم و دلک و غمز کنند و تقویت راس مثل روغن بهور و سوسن و یاسمین کنند و غذا مزورهٔ زیرباج و آنچه در قول ابن هبة الله گذشت بدهند و
دارچینی و کرویا و انیسون و اندک شونیز در اغذیهٔ ایشان داخل کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و بعد اسهال معاجین مبدل مزاج مثل تریاق الافاعی یا تریاق اربعه استعمال کنند در
ایام خریف و شتا و ربیع بر ناشتا بخورانند و تریاق و ثمانیه نیز بسیار نافع است و مداومت شرب سکنجبین عنصلی تنها یا بطبیخ زوفای خشک و صعتر و انیسون نمایند که از ان نفع بین
ظاهر میشود بهر آنکه جالی رطوبت است و چون تنقیه بدن کرده شود قصد تنقیهٔ سر کنند و امر بغرغره کنند بچیزیکه جلب رطوبات بلغمی از سر کند بمثل سکنجبین و اقوی از ان مری نبطی است
و آنچه در قول ابن نفیح گذشت و نشوق که در قول ابن هبة الله مسطور شد بعمل آرند و سداب و فنجنکشت و لودینه و فاوانیا ببویند و پرهیز از اشیای مضره مسطوره سابق کنند

علاج صرع دماغی سوداوی

بعد نضج ماده از منضج سودا جهت تنقیه مسهل سودا و حب افتیمون دهند و بقول **حکیم علی شریف** در منضجی که بهر صرع بلغمی گذشت بادرنجبویه افسنتین گل سرخ تخم خربزه گل بنفشه
برگ طرفا افزوده روز مسهل باضافهٔ افتیمون و بسفایج مسهل دهند و بقول **شیخ** بهر اسهال سودا مطبوخ افتیمون و ترکیبات خربق و حجر لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و بسفایج
و هلیلجات مناسب و بقول **قرشی** اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول هر یک ربع درم خوردن و از بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون هر یک درم حجر ارمنی لاجورد
هر دو مغسول ایارج فیقرا هر کدام نیم درم سقمونیا کتیرا رب السوس مقل شحم حنظل هر واحد ربع درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده حبهای کبار ساخته استعمال کردن نیز منقی سودا است
و **مسیحی** گوید که در مادهٔ سوداوی تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و هلیله کابلی و شاهتره و اسطوخودوس و ایارج فیقرا و تربد کنند و حب بیاض حکیم اکمل خان و اطریفل
اسطوخودوسی علوی خان که منقی بلغم و سودا است نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر در خون کثرت یابند فصد اکحل کنند و بشرطیکه در مالیخولیا گذشت خون بر آرند و بعد
فصد یک هفته آسایش داده مسهل و مطبوخ افتیمون استعمال نمایند و ماء الجبن دهند و بگلاب و صندل نشوق سازند و شربت سیب و سکنجبین ساده در بعض اوقات بنوشانند
و اگر سودا با بلغم مرکب باشد حب بنسخهٔ کامل الصناعه که در صرع اطرافی خواهد آمد بدهند و بعده عاقرقرحا و مویزج مقشر خردل چشانیده صاف نموده آب نخود داخل نموده غرغره کنند
بالجمله بعد از تنقیه دواء المسک حار یا مفرح جالینوس و دیگر معاجین مناسبه مثل معجون نجاح و معجون مجرب نجم الدین و اطریفل زبیبی و سفوف راوند بنسخهٔ شیخ بدهند
و شربت بادرنجبویه ده درم بتریاق اربعه یک مثقال ایام متوالی بنوشند و روغنهای گرم لطیف چون روغن بابونه و سداب و خیری استعمال نمایند و از امتلا منع کنند
و اغذیهٔ مرطب مولد خلط محمود مثل شوربای چرب گوشت چوزهٔ مرغ و ماکیان فربه و گوشت بره و دراج و تیهو دهند و کاهو و کاسنی خورانند و دلک و استحمام و ریاضت
معتدل کنند و تقویت دماغ بمشمومات خوشبو چون مشک و عنبر و گلاب و گل بابونه و غالیه فرمایند و بمغز ساق اشتر و روغن گل بر قفا و صدغین و سینه تمریخ نمایند و عطوسات
مثل مشک و جند بیدستر و شونیز و نطولات ملطفه مانند بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل استعمال نمایند و فاوانیا سوده در پلیته و مند که در صرع سوداوی و بلغمی مفید
و از اغذیهٔ مولد سودا مثل عدس و بادنجان و پنیر و لحم البقر و قدید پرهیزند و از استعمال ادویهٔ موصوفه در صرع بلغمی حذر کنند **مجوسی** گوید که اگر این علت از مرهٔ سودا باشد
باید که صاحب آنرا مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی بصبر و خربق سیاه بنوشانند و حب اسطوخودوس و اطریفل زبیب دهند و در بعض اوقات ایارج مجمر بعسل و ایارج روفس
بدهند و اکثر تدبیر موافق ارباب مالیخولیا نمایند **خجندی** مینویسد که هر روز مطبوخ بادرنجبویه گاوزبان اصل السوس هر یک درم افتیمون نیم درم با گلقند پانزده درم

تا نافع بود و تسخیر به مبتلا دهند بعده تنقیه دماغ بمطبوخ افتیمون نمایند حسب آنکه در مالیخولیا گذشت باید کرد و این مطبوخ آنرا نافع است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
هر یک پنج درم بسفایج کوفته ده درم اسطوخودوس شش درم مویز بیست درم سنای مکی پنج درم شاهتره یک دسته افتیمون شش درم تخم کاسنی ده درم گلقند پانزده درم مطبوخ معمول مرتب ساخته سحرگاه
بنوشند بعده بتقویت دماغ بس مشمومات حاره مشموم مثل نرگس و مرزنجوش کنند و یک مثقال شرو دیطوس باده درم شربت بادرنجبویه چند روز متواتر بدهند و این دوا
صاحبان صرع بلغمی و سوداوی را انفع است حاجل بخشند و زنجبیل هر یک دوازده درم اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه سعد حب الغار هر یک شش درم قصب الذریره
ده درم زعفران یک درم العسل سه چند سرشته یک درم بخورند و غرغره منقی دماغ دوا لفعل و سکنجبین عنصلی و معجون سیساالیوس سابق مذکور شد

علاج صرع دماغی دموی

اول صاحب صرع را حجامت ساقین کنند و ملطف تدبیر و تقلیل غذا نمایند و اگر امتلا زیاده بینند فصد قیفال از هر دو دست یکبارگی یا از یک دست بحسب تقاضای حال
بگشایند و مطفیات مثل عناب و شاهتره و کشنیز و غیره استعمال نمایند و رب فواکه مثل رب حوش بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره چهار ماشه زرشک یک نیم توله آلو بخارا
بیست دانه گل بنفشه چهار ماشه سپستان بیست دانه عنب الثعلب چهار ماشه خیسانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده دهند و اگر حرارت زیاده بود شیره تخم کاهو بیفزایند
یا آب زرشک ده توله تمر هندی سه توله شربت بنفشه دو توله سکنجبین دو توله داخل کرده بدهند و بتقویت دماغ بهالش سرکه و روغن گل بهم کنند و سرکه و گلاب بپویند یا صندل
صندل سرخ و سفید فاوانیا حضض کافور در گلاب ساییده در شیشی انداخته ببویند و روغن گل و سرکه و قدری فاوانیا بیزند حتی که سرکه بسوزد بر سر طلا کنند و طبیخ هلیله
استفراغ فرمایند بعد از آن اگر غلبه سودا یا بلغم محسوس شود تنقیه آن نمایند بدانچه در مالیخولیای بلغمی و سوداوی گفته شد و اگر هنوز امتلای خون دریافت شود باز فصد
و حجامت بکار برند و درین اثنا از تقویت دل و دماغ غافل نباشند و از حلویات و لبنیات و اشیای حاره پرهیز نمایند و غذا اسفاناخیه و رمانیه و زرشکیه و حصرمیه و مانند آن
و در صورت ضعف گوشت دراج و تدرج و تیهو و بزغاله و آبگوشت بره در مزورات داخل سازند و باید که کشنیز تازه و الا خشک و در نان هم کشنیز خشک داخل کنند شراب سخت مضر است

علاج صرع دماغی صفراوی

علاج امراض دماغی صفراوی و صداع صفراوی نمایند و ایضا اول تبرید از شیره مغز تخم کدو دو توله شربت نیلوفر خواه بعضی از ادویه منضجه بارده باضافه هلیله کابلی بدهند
بعد از آن مسهل انگل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه عناب هفت دانه سپستان بیست دانه خیارشنبر دو توله
مویز منقی یازده دانه آلو بخارا بیست دانه تمر هندی سه توله مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنا شش ماشه هلیلجات ثلثه هر یک شش ماشه دهند و ایضا تنقیه صفرا بمطبوخ فواکه
و طبیخ هلیله و شاهتره و آلو بخارا و تمر هندی و شیر خشت و ترنجبین و خیارشنبر و نقوع صبر و تلطیفه آن بشربت لیمون و نیلوفر و بنفشه و حماض و آلو و قرص طباشیر و ربوب و سیب و تغذیه
بحوامض مثل مزوره ماش مقشر و تمر هندی و مغز بادام و تبدیل مزاج بمشمومات و سعوطات و اطلیه مبرده مرطبه کنند و تخلخه که در دموی گذشت باضافه آب کاهو و گل ارمنی
و روغن بنفشه و آب بید و گلاب بعمل آرند و شیر دختران بر سر دوشند و آب گرم و سبوس گندم اطراف بشویند و برای جوان نحیف البدن که در خواب دندان بر هم بسود و زبان
بگزد و آواز خر خر بر می آید و متحیر میشد شاهتره شش ماشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تخم سیساالیوس دو ماشه بعرق شاهتره دوازده توله جوشانیده نبات داخل کرده
آزموده است بالجمله بقول شیخ درین قسم عنایت به تبرید و ترطیب نمایند خصوصا بحقنه ها و صفرای محترق در حکم ماده سوداوی یا میان صفراوی و سوداوی باشد علاجش اسهال
بمطبوخ افتیمون و طبیخ هلیله و استعمال مبردات و شربت آب انار و شیره تخم خرفه باید کرد و غذای ایشان بجه ماکیان معمول بکشنیز یا آب انار میخوش یا آب غوره و امثال آن سازند تعلیم
و صرع دماغی که از ضربه یا قوت حس دماغی افتد بعلاج امراض دماغی ضربی علاج امراض حسی دماغی جمع نمایند و ایضا در صورت کاهی حس معجونات مخدره مثل شربت قنبیه و خشخاشیه و شربت خشخاش
بکار برند و غذا اکثر بایچه و هریسه گوشت گوساله و ماهی تازه خورانند و اندر طعام او تخم خشخاش داخل کنند و اگر گرم دماغ سبب باشد معالجه صداع و دوی کنند و در تنقیه معده
هم سعی نمایند پس در تقویت دماغ و معده پردازند و این سعوط در ازاله صرع و دوی از مجربات مصنف الکتاب است اصلا تخلف نمیکند عود صلیب عاقرقرحا فستق هر یک ماشه زعفران
چهار ماشه سائیده بکار برند و صرعی که از تشنج جمیع اعضای بدن عارض شود تدبیرش تنقیه اخلاط غالب است بلغم باشد یا سودا و هرچه در علاج تشنج باید بعمل آرند و اگر صرع سائید چند بار
در بول انسان تر کرده و هر بار خشک نموده هر روز بقدر حاجت بخورند صرع قدیم و صعب زائل شود و سعوط بیخ حنظل در سرکه هندی سوده بعد تنقیه هر روز متواتر نیز مجرب است

علاج کلی صرع شرکی معدی

هنگام قرب نوبت قی کنانند و بقول شیخ موافق ترین چیزها که بدان تنقیهٔ ایشان کنند شحم حنظل و اسطوخودوس ست در یک سال یکبار استعمال نمایند و بعد تنقیه تعاهد تقویت معده کنند و سوای اغذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس بدان اوز کنند و در تحصیل جودت هضم جهد کنند و واجب ست که معده از زمانی طویل خالی دارند و بقول صاحب خواص الادویه تعلیق سنگ لیشب محاذی فم معده دافع صرع معدی ست و آنجا که خون غالب و ردی الکیفیت بینند فصد باسلیق کنند اگر غلبهٔ خون در عروق معده باشد و ہفت اندام کشایند اگر غلبهٔ خون در عروق معده و سر باشد و قیفال گیرند اگر غلبهٔ خون در عروق سر باشد و گاہی احتیاج بتکرار فصد افتد بشرطیکه غلبهٔ خون یقین گردد و الا وقوع فصد در غیر موقع ضرر بسیار نماید و بعد از فصد مطفیات خون استعمال نمایند و اختلاط کشنیز خشک در طعام مانع صعود بخار صرع معدی ست

علاج صرع معدی بلغمی

و این اکثر می باشد تدبیر آن بطوریکه در امراض دماغی شرکی معدی بلغمی گذشت باید کرد و اطریفل صغیر یا ایارج سرشته درین باب بغایت مفید ست و یا اول جهت تنقیهٔ معده مقیآت بلغم نوشانیده قی کنانند بعده تنقیهٔ معده و دماغ بحب الصبر یحیمون حب قوقایا و ایارج ہرمس کنند و مطبوخ افسنتین مع ربی علوی خان شربت دینار دهند بعد حصول تنقیه اطریفل اسطوخودوس علوی خانی خورانند و جوارش مصطکی مرکب ایشان دهند و از تحفه مفردات معده نیز بدهند ایضا بعد از تنقیهٔ کامل بهر تقویت معده هلیلهٔ کابلی یک عدد مصطکی زیره هر یک نیم ماشه سوده آمیخته بر بند بالاالشرب گلقند عسلی در گلاب یا آب ماء العسل کرده بنوشند و یا عود غرقی گل گاو زبان هر یک یک ماشه سائیده در گلقند دو توله آمیخته بخورند و سکنجبین دو توله در عرق بادیان ہفت توله حل کرده بنوشند و از گل سرخ و مصطکی ضماد کنند و عود هندی در دهن نگاه دارند تا ابتدا قرب نوبت قی آورند یا پر مرغ در روغن سوسن چرب کرده و تریاق اربعه ایارجات کبار استعمال نمایند و بر سکنجبین عنصلی مداومت کنند اقوال حکما مسیحی گوید که هنگام قرب نوبت قی کنانند و در روز متواتر قی کنانند تا آنکه نقای معده یقین گردد و بعد از آن تضمید معده بسنبل و گل سرخ و مصطکی کنند و شراب ریحانی نوشانند و غذای قلیل لطیف مثل قلایا و طعام لحوم طیور دهند صاحب کامل گوید که اگر مرض از بلغم در معده باشد که بخار او بسوی دماغ مرتقی شود و آن را مستلی ساز دباید که قی باده پی بنوشاند ... استعمال کنند و نقوع صبر که در باب صداع مذکور شد بدهند و این معجون دهند سیساليوس اسطوخودوس هر واحد هفت درم ... عاقرقرحا فطراسالیون قسط تلخ زنجبیل هر واحد دو درم سلیخه عود بلسان حب بلسان زنجبیل اسارون فلفل زراوند مصطکی ترنجبین سادج هندی هر واحد یک درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا آنکه نیم رطل بماند صاف کرده و چهار مثقال صبر در آن انداخته استعمال نمایند و ایضا بعد استفراغات ایارجات کبار دهند و بر معده این ضماد کنند سنبل لادن گل سرخ هر واحد درم غالیه دو درم زعفران قرنفل جوزبوا مصطکی هر واحد یک درم ادویهٔ خشک سوده باقی بروغن قسط آمیخته ادویه بدان سرشته بسبب ... اگر سبب حدوث این مرض استعمال کنند ابدالی دیر جانی میفرمایند که پیش از نوبت صرع قی کنانند بطوریکه در قول مسیحی گذشت و معده را از ایارج فیقرا و شربت افسنتین پاک کنند و گلقند و مصطکی و جوارشهای معتدل و شربت عود دینه و مانند آن تقویت دهند و از تخمه و بدهضمی اجتناب نمایند و اغذیهٔ سریع الهضم و محموده دهند و ضمادی که در قول مسیحی مذکور شد بشراب یا آب سیب یا آب به سرشته گرم کرده بر معده نهند ابن الیاس گوید که اول مطبوخ شبت و کنگر زد و عسل و نمک قی کنند بعده اسهال بحبوب منقیه و معاجین لطیفه مثل معجون خیار شنبر و شهریاران نمایند و تجدید هضم و تقویت معده بجوارشات مقویه معده مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و معجون فلاسفه کنند و اسهال طبیعت بطبوخی نمایند که در آن تربد و گلقند و انیسون و بادرنجبویه باشد و سه شب متواتر هر شب مثقالی از ایارج فیقرا بالعسل سرشته بخورند و غذا نخودآب بمغز قرطم و دارچینی و کشنیز که مانع صعود بخار ست و قلایای مرزه با لحوم تیهو و ماکیان و دراج دهند و ثقل مثل پسته و کشمش نمایند طبری گوید که ابتدا بفصد صافن کنند در وقتیکه میان او و میان نوبت صرع مدت بسیار باشد بعد از آن قی استعمال کنند اگر ممکن بود و قوت بر آن متمکن باشد باین طریق که ابتدا بخوردن ماهی شور و ترب و خردل نمایند بعده مرق اسفیدباج که اندران شبت بسیار و ترب پخته باشند بنوشند پس شرب سکنجبین با آب گرم امر کنند و قصد قی نمایند و دران مبالغه کنند و دو روز متواتر قی باید کرد چنانچه روز سوم سکنجبین عنصلی با آب گرم و آب شبت و آب ترب مطبوخ بالعسل و نمک قی نمایند بعده راحت دهند و فراغ تام کنند و از اشیای ضاره ردی الکیفیت پرهیز کنانند و امر باد مان سکنجبین عنصلی معمول باین نسخه کنند بگیرند عنصل بزرگ تازه و اجزای آن جدا کرده در ظرفی کنند و بالای آن سرکه

قند بقدر یکه یک انگشت بالای آن باشد بریزند و سر او بگل محکم کرده در جای گرم نهند و یا در گندم یا خاکستر دفن سازند و بعد پانزده روز برآرند تا عسل در سرکه بگدازد و اندکی از آن باقی ماند
بعده سرکه بگیرند و یک جوش داده صاف کنند و برابر آن شکر یا عسل حسب طبیعت مریض انداخته بقوام آرند و هر روز بر شربت او مداومت کنند و ناخورش بدان سرکه نمایند و بر غذای لطیف
و او فق او اقتصار ورزند و اگر قوت متحمل باشد دو سه بار باین مطبوخ استفراغ نمایند گل سرخ افسنتین بیخ سوسن آسمانجونی هلیله سیاه بقدر شربت کثیر جوش داده صاف نموده
یک نیم درم ایارج فیقرا و یا نیم درم غاریقون و یک درم تربد سوده بعسل سرشته در آن حل کرده یک دو شربت از آن بنوشند و گاهی اصحاب این علت را این حب خورانند میشو و خربق سیاه در شیر
ترکرده خشک نموده یک نیم درم و اگر بدل او حجر ارمنی مغسول کنند اولی بود حنظیا تا یک نیم درم غاریقون دو درم عاقرقرحا یک نیم درم افتیمون یک درم افسنتین یک نیم درم نمک هندی نیم درم کنند حبها
در سرکه یک هفته ترکرده با آفتاب خشک نموده از پوست سیاه آن مقشر کرده باریک سوده یک درم و یک دانگ ایارج فیقرا یک درم محموده مشوی دو ثلث درم همه را سوده بسرکه عنصل
قوی سرشته مثل معجون کرده در ظرفی سربسته یک روز در آفتاب نهند و پنج روز پرهیز کنند و غذای او شوربای اسفیدباج که در آن نخود بسیار و شبت اندک پخته باشند بسازند بعده
حبها گوگرد سه درم و ثلث تا سه مثقال بحسب قوت مریض بخورانند و بعد خوردن او تا پنج روز امر پرهیز کنند بعد از آن شرودیطوس و ایارج ارکاغانیس بقدر تحمل مزاج بدهند و گاهی
معجون النقره یا بخورانند و مختار این است که امرباد مان امروسیا و جعفر سلیم و تریاق کبیر و تریاق اربعه کنند بقدر امکان در وقتی که جائز بود و بر خورانیدن این ادویه الحاح نکنند
بلکه میان دو راحت دهند و گاهی بر معده این ضماد کرده میشو و صبر و مر هر واحد سه درم سنبل و مصطکی هر واحد یک درم قصب الذریره و فیل هر واحد دو درم همه آگوفته
باب مورد تازه و اندکی سرکه کهنه سرشته ضماد سازند و گاهی در این علت حقنه های حاده لذاعه بغیر آنکه در آن صبر باشد بلکه لذاع بورق و نمک بعمل می آرند از آنچه دائم در این
علت میخورانند این حب است که تاثیر محمود دارد و اطفال که بحد احتلام نرسیده باشند باین حب شفا می یابند تخم حنظل زرد خربق سیاه تربد هر واحد یک درم حب الغار یک درم
و دو ثلث درم غاریقون دو درم ایارج فیقرا یک نیم درم ابهل سرخ دو دانگ خاکستر پوست بیضه مرغ نوشادر هر واحد دو دانگ رب السوس دو درم همه را کوفته بیخته بقدر فلفل حب سازند شربت
یک نیم مثقال و از این حب دو سه شربت بدهند و میان هر شربت او فرق هفت روز کنند و هرگاه مریض متحمل استفراغ باشد قوت او وسطا و عنت آن کند. در آن توقف باید کرد و هرگاه
خلط متعسر الخروج باشد بنوشانیدن ماء الاصول ترقیق آن کنند و بعد از آن شربات مذکوره بدهند و گاهی در این علت فصد سر دو صافن و باسلیق ابطی و گاهی اسیلم نیز می کشایند

علاج صرع معدی سوداوی

تنقیه ماده بمسهل سوداء نمایند و اگر ایارج فیقرا و حجر ارمنی مغسول هر یک نیم درم با اطریفل سرشته بدهند سودمند بود و عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق بادرنجبویه هر یک پنج توله
با شربت انارین دو توله و یا هلیله مربی یک عدد بورق نقره یک عدد پیچیده طباشیر یک ماشه سوده با شیره دانه هیل سه ماشه شربت انارین دو توله حل کرده بدهند و اگر طبع
قبض بود و بادرنجبویه چهار ماشه گل سرخ شش ماشه پوست بیخ کاسنی چهار ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان شاهتره پرسیاوشان اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده
گلقند دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و از دانه هیل و مصطکی هر واحد یک نیم ماشه سوده بگلقند سه توله سرشته گلاب دو توله عرق گاوزبان پنج توله شربت بادرنجبویه دو توله تقویت
معده می نموده باشند و تضمید معده بصندل و گلاب و یا بعود و سنبل و مصطکی و گلاب و تغذیه بگوشت چوزه مرغ و بزغاله یا ماش مقشر بادام و اسفاناخ و کشنیز خشک پخته بسازند

علاج صرع معدی صفراوی

شبت تخم ترب پوست اصل السوس بیخ خربزه هر یک شش ماشه جو مقشر دو توله در آب یک آثار جوشانیده مالیده صاف نموده نمک طعام سه توله آب ترب پنج توله سکنجبین
چهار توله داخل کرده بعد خوردن شبت بسونگ رقیق قی کنانند و هلیله مربی با آب گرم شسته یک عدد بورق نقره یک عدد پیچیده بدهند بالائش شیره کشنیز خشک چهار ماشه و تخم کاهو نه ماشه
شربت نیلوفر دو توله بنوشانند یا تمر هندی چهار توله گل سرخ شش ماشه براده صندل سفید شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه در گلاب بیست توله عرق کیوڑا ده توله خیسانیده باضافه
شربت انارین دو توله بدهند و در صورت احتیاج مسهل از مضعفات معده چون عناب و گل بنفشه و آلو بخارا احتراز کرده مسهل صفرا دهند یا از آب انارین هلیله زرد یا مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه تنقیه
معده کنند و تبدیل مزاج برب به و طباشیر و کشنیز خشک و مانند آن نمایند و تقویت و تضمید معده ببرگ خرفه و کاهو و بید بسرکه پخته و یا سوده و تغذیه بنان در آب انار ترید ساخته و گوشت بزغاله با تمر هندی یا زرشک
و یا سماق و یا غوره و کشنیز خشک کنند. تفهیم در صرع معدی که از زرد اب ماده در معده باشد و در گرسنگی هیجان کند علاج صداع بخاری و معدی نمایند و گیلانی نوشته که از غرائب
مشاهده من این است که جاریه را صرع شدید بود و در هر دو سه روز می آمد و بر این حالت سالها گذشته بود و قبل آمدن نوبت دغدغه در معده خود می یافت آنرا دوای مقی دادم

تا تنقیه معده او کند بسیار قی بسیار کرد و از معده او دیدان بشکل حب القرع و اخلاط غلیظ و اقصر از آن بر آمدند و بر آن دیدان اشکال بر و موی سیاه غلیظ بود و صحت یافت

علاج صرع شرکی بدنی

که از ارتفاع بخارات جمیع بدن بسوی دماغ باشد تدبیرش تنقیه بدن است از ماده غالب و تقویت معده و دماغ در منع بخار از دماغ بدانچه در علاج امراض دماغی بخاری گذشت و بالجمله اگر ماده
غالب دموی باشد فصد کنند بطریقه که در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد و اگر بلغمی باشد پیش از نوبت و در حالت صرع قی کنانند و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد معاجین
مفید صرع دماغی بلغمی که مذکور شد استعمال آرند و اگر ماده سوداوی یا صفراوی باشد هر چه از تنقیه و تعدیل در صرع دماغی سوداوی یا صفراوی گذشت بعمل آرند و هرگاه درین قسم صرع
هیچ علاج سود ندهد یقین گردد که صعود مواد او از عروق صدغین یا خلف اذنین میشود پس عروق مذکوره داغ دهند و بقول طبری هر چه در نوع صرع اطرافی در قول آن خواهد آمد
علاج این نوع همانست و کذا آنچه در نوع صرع دماغی بلغمی در قول آن مسطور شد جرجانی گوید که اگر ماده بلغمی باشد پیش از روز نوبت و اندر حال صرع نیز قی فرمایند و باید
حب ایارج استفراغ کنند ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم درم غاریقون ریوند قیق دو دانگ نمک نفطی انگلی ستقل دو دانگ این یک شربت هر هفته یکبار بدهند و اندر مسهلات
دیگر تربد و غاریقون و اسطوخودوس بکار برند و ایارج روفس اندرین علت سخت نافع بود و معجون عاقرقرحا که یک جزو آن باده جزو عسل سرشته نگاه دارند یک کفچه آن اول سود دارد
و اگر هر صبح و شب نیم درم ایارج هرمس دهند سخت نافع بود لیکن این شربتهای مبدل مزاج بتدریج بدهند مثلا اثرودیطوس بار اول یک دانگ و بار دوم دو دانگ و بار سوم نیم مثقال
و این شربت تمام آنست و دیگر معاجین برین قیاس دهند و طعامهای غلیظ و گوشت حیوانات ثقیل مضر است و اگر اخلاط سوداوی باشد علاجش بعلاج مالیخولیا نزدیک باشد
و حب ایارج که سابق مذکور شد نافع باشد و جمله شربه و مسهلات و معاجین و تدابیر طعام و شراب که در علاج مالیخولیا گذشت درینجا موافق باشد و اگر نیم درم شیاردیطوس
و نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل سرشته بدهند نافع بود و ثابت بن قره میگوید که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه بعد هر دو نیز کدام ازین هر دو که
حاضر باشد یک مثقال بدهند و تریاق اربعه نیز بهر تبدیل مزاج موافق باشد خاصه در خریف و زمستان یک مثقال سکنجبین عنصلی بدهند یا بمطبوخ زوفا و اگر ماده
علت صفراوی باشد هر چه اندر علاج مالیخولیای کبدی و سرسام حار و جنون مذکور شد موافق بود و طبیب بحسب مشاهده و اندازه مرض در آن تصرف کنند

علاج صرع شرکی مراقی وغیره

در مراقی و طحالی و رحمی تدبیرش بحسب سبب است از تنقیه و تقویت آن عضو همانست که در مالیخولیای مراقی و امراض طحال و اختناق رحم و احتباس طمث مذکور است و ایضا در بخارات
معدیه و بنویه امر بجماع کنند و در تقویت دماغ و گرده کوشند و در بخارات منیه بطشیه محتبسه استفراغ آن بقصد صافن کنند و ادویه مدر حیض نوشانند و گویند که در صرع که زنان را اتفاق
پدید می آید و هذیان میگویند و می خندند و گاهی میگریند و همان وقت بیهوش گشته بر زمین می افتند و عوام آنرا میگویند که جن گرفته است این نسخه مجرب است غاریقون ایارج فیقرا
هر یک سه ماشه بمطبوخ تخم سیسالیوس مسهل علوی خان سر دار و ساخته دهند و حب مسهل صرع دو عدد وقت شب خورانند و غذا شوربای مرغ بنان گندم و عوض آب عرق گاوزبان
و بادرنجبویه دهند و حکیم علوی خان مینویسند که بیگم محمد شاه بادشاه را که بعمر سی ساله بود نوائب صرع چند بار واقع شد و افاقه حاصل میگشت تا آنکه یکبار صرع افتاد و ازان افاقه نشد
و بر مثل اصحاب سرسام باقی ماند دریافت نمودم که صرع او از بلغم عفن غلیظ محتبس در بطون دماغ است پس یک هفته منضج داده بمسهلات تنقیه دماغ نمودم بعد سه روز بانضاج ماده پرداخته
بار مسهل دادم و همین سیاق چند مرتبه بعمل آوردم حتی که صرع او زائل گشت و باز مدت العمر عود نکرد و ایضا در احتباس منی جماع و تقویت دماغ و اصلاح حال اوعیه منی کافی است
و در صرع کبدی بصورت وجود علامات حرارت تسکین حرارت و تفتیح سده و استفراغ بماء الجبن یا آب کاسنی و فلوس خیار شنبر و تمر هندی و شیر خشت فصد باسلیق کنند
و در صورت ظهور اعراض ماده بلغمی و سردی جگر تفتیح سده بماء الاصول و تبدیل مزاج آن نمایند بدستوریکه در امراض جگر خواهد آمد و در صرع امعائی بمسهلات قویه
و حبوب مسهله تنقیه کنند و برای قتل و اخراج دیدان هر چه در فصل دیدان خواهد آمد بکار برند و تجوید هضم و تقویت امعاء و دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و ادویه مخصوصه صرع بیشتر ضم کنند

علاج صرع اطرافی و لسعی

در اطرافی بعد تنقیه بدن بحب ایارج و قوقایا و ایارج جالینوس و لوغاذیا و تلطیف تدبیر باغذیه مسخنه لطیفه و تقویت سر و تسخین او باطلیه و ادهان حاره و تسخین عضو و بوضع محاجم
ناری و بغیر شرط بران و تفریج آن عضو و دلک کثیر و تحریک آن بریاضت هر چه در علاج امراض دماغی شرکی اطرافی از ربط فوق عضو در ابتدای نوبت تا انقضای آن

و تسخین عضو و تفریح و غیره مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن دو درم تا سه درم روغن بید انجیر مرکب با ارالاصول و طلای او بر سر و بر عضو علیل برای تسخین اس از مجربات حکیم عابد
سرهندی ست و معجون فقیر از نیز در صرع شرکی معمول ست و ضماد تفسیا دو مثقال جند بید ستر سه مثقال فرفیون یک مثقال موم هشت مثقال زیت بقدر کفایت مثل مرهم ساخته
بر عضو یکه ماده صرع از ان صعود میکند و در صرع دماغی بر سر و کذا الطوخ آن عضو با کتکت سوده و در صرع دماغی ضمادش بر سر نافع ست و در صرع لسعی هر چه در باب
تدبیر سموم خواهد آمد استعمال نمایند و بادیان دو درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده تریاق اربعه یک مثقال در ان حل کرده دادن نیز سودمند ست غذا نخود آب
بشیره مغز قرطم دهند **اقوال حکما** شیخ از جالینوس نقل کرده در صرع که سبب ارتفاع بخار از پای باشد چون قبل از نوبت ساق را برباط قوی ببندد صرع را منع کند
یا خفیف گرداند و بعضی جز بر انگشت و بعضی بر انگشت دیگر که از ان بخار بر خیزد داغ می نهند و زائل میشود و ایضا او مینویسد صرع که از تصعد بخار بارد از عضوی باشد
بالای آن عضو هنگام نوبت بر بندند و استفراغ خلطی که در عضو باشد باید کرد یا باستفراغات معروفه اگر قوت استفراغات بسوی آن رسد یا بتفریح و تسییل زرد آب
در وقت سکون بادویه که قرحه کنند و سیلان بهم نماید و باحراق ماده مثل طلای تافسیا یا فرفیون یا غیر آن و گاهی در آن نوبت بدرجه استعمال زراریح و کبیکج و سرگین باز
و بلادر و غیره رسد و اگر احتیاج بشرط عضو شود شرط زنند عکلیسی گوید که اگر بسبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن موضع
برباط محکم بر بندند تا آنکه نوبت منقضی گردد بعده آن موضع را بجزول و فلفل و فرفیون و عسل بلادر طلا نمایند و بگذارند تا آبله افتد و یا محاجم مص کنند و تا زمانی دراز
مندمل شدن ندهند و گاهی بسرگین کبوتر و شیر انجیر و آذان الفار راعی و بیطرج طلا میکنند مجوسی مینویسد که اگر حدوث این مرض بارتفاع بخار بارد یا یابس
از بعض اعضا بسوی سر باشد باید که صاحب او وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستوریکه مذکور شد بر بندد و بادویه محرقه مثل شیطرج و عاقرقرحا و فرفیون و امثالها
ضماد کنند بعد از آنکه تنقیه بدن بحب ایطریفل و غیره [illegible] بدن از بلغم و سودا کرده باشند و این حب همین عمل نماید بگیرند تربد سفید یک درم غاریقون چهار دانگ
بسفایج افتیمون هر واحد نیم مثقال صبر نیم درم خربق سیاه دو دانگ شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سوده بآب بادرنجبویه سرشته حب سازند و خشک کرده از دو درم
و نیم تا سه درم بخورند و این حب تنقیه بدن از بلغم کند تربد دو درم حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یک درم شحم حنظل نیم درم نمک نفطی دو دانگ باریک سائیده بآب
حب سازند شربت دو نیم درم بآب نیمگرم و تا سه درم بحسب احتمال علیل طبری گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بارد غلیظ از قدمین و ساقین و گاهی از غیر ساقین
مرتفع میشود و گاهی از جمیع بدن صعود میکند چون [illegible] فساد عظیم گردد و علاجش این ست که ابتدا ببستن ساقین از بالای موضع تصاعد خلط کنند بعده زیر موضعی که
بسته اند شرط زنند و بر آن محاجم نهند و تا زوال ایام صعود صرع آن موضع را بسته دارند بعد ازان این مطبوخ نوشانند هلیله سیاه کابلی هر واحد پانزده درم هلیله آمله
شیر آمله هر واحد سه درم سنا اسطوخودوس قنطوریون حشیش غافث هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون بصره بسفایج هر یک هفت درم تربد کوفته [illegible]
کمازریوس هر واحد سه درم ریوند کوفته دو درم جعده پنج درم مویز منقی بیست درم بدستور مطبوخ بپزند و صد درم یا بقدر قوت مریض ازان گرفته نیم درم غاریقون
و دو ثلث درم ایارج فیقرا و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل سرشته در ان مالیده نیمگرم بنوشند و چون همه بیاشامند و بهمین تمام کنند و اغذیه ردیه ترک نمایند
بمزاج نظر کنند اگر متغیر نشود لزوم معجون مشرودیطوس یا ایارج ارکاغانیس هر کدام ازینها که خواهند در هر سه روز دو درم کنند بعده اگر قوت و تحمل استفراغ
زیاده تر ازین باشد فصد هر دو صافن نمایند و خون وافر بگیرند و در علاج این نوع استقصائی کنم زیرا که علاج صرع دماغی و معدی علاج این نوع نیز هست
و علاج مخصوص این نوع بستن ساقین و شرط او و وضع محاجم ست و بعضی اطبا گویند که ساقین بشگافند و از التحام منع کنند تا آنکه ازان زرد آب بسیار
جاری شود و اخلاط نازل گردد و ازین موضع سائل شود و بدانند که فائده شگافتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط در جمیع بدن ست همین طریق ست سعید گوید که اگر
سبب فاعل صرع ارتفاع ریح ردی از بعض اعضا باشد مبادرت باشد عضوی کنند که ازان بخار بسوی فوق مرتفع میشود و عسل بلادر و زیت بران عضو طلا کنند
تا قرحه گردد و بران شرط زنند و خردل بمالند و تنقیه بدن و تلطیف اخلاط کنند و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطفه اخلاط مثل تریاق و مشرودیطوس نمایند و بتقلیل
غذا امر کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی بعید تر چون انگشت پای و دست مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت
برتر ازان موضع بعصابه سخت ببندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار ازان میخیزد اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند آن موضع را

بیاید پس پوست بمالند و تدبیر ریش کردن آن موضع سازند و محاجم نهاده بمکند و مدتی جراحت را تازه دارند تا اخلاط بسیار از آن بپالاید و طلائی که در قول
تیلی گذشت بران موضع نهاده ببندند و این دو دانه و تر ریش کنند ذراریح فی جبیخ و سرگین باز بهر سه اجزا اصل بالا در شیر زنهند و ببندند

صرع الاطفال

صرع که بکودکان افتد اکثر آنرا ام الصبیان و ریح الصبیان گویند و بعضی ام الصبیان را مخصوص داشته اند بصرعی که با تپ حار محرق باشد و سببش در اکثر رطوبت
و سوء هضم در معده و تناول آن غذای مغلظ مثل لحم بقر باشد و گاهی از سقطه و مانند آن افتد و بقول گیلانی صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان افتد اگر حار
نیز باشد و حرارت این رطوبات موجب کثرت تولد ریاح از آن میگردد و اعصاب ایشان نرم قابل نفوذ آن ریاح میباشد فلهذا اکثر حدوث صرع با ایشان از ریح بود بهر آنکه رطوبات
ایشان معلوم نیست و صرع صبیان سهل البرء است و صاحب کامل گوید که اکثر این مرض صبیان صغار را عارض میشود و بدو سبب یکی رطوبت مزاج و معده ایشان بالطبع و دوم
رداءت تدبیر پس اگر این بسبب سوء مزاج طبیعی باشد در اول زمان ولادت حادث شود و اگر بسبب سوء تدبیر باشد حدوث او بعد از این بود و صبیان را چون معالجه نمایند
اکثر از این مرض صحت یابند و از آن خلاص شوند و مؤلف جامع گوید که صرع عارض بصبیان گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی و این اکثر بود و جهال الاطبا باین کلام که بعضی صرع
صفراوی را ام الصبیان میگویند مغرور بوده یقین میکنند که صبیان را صرع عارض نمیشود مگر صفراوی فقط و ایشان را بکثرت استعمال مبردات هلاک می نمایند پس بقول
صاحب ذخیره طبیب را باید که گمان این امر نکند که هر صرع که صبیان را عارض شود آن ام الصبیان یعنی صرع صفراوی باشد بلکه برین اعتماد بر علامات نماید و ایضا بعضی
گمان کرده اند که ریح الصبیان اطفال را عارض نمیشود مگر از ماده بلغم و زائل نمیگردد مگر بمسخنات و بدون ملاحظه اسباب و علامات بتسخین می پردازند و اکثر خطا
واقع میشود پس اولی آنست که اول ملاحظه اسباب و علامات ماده حار و بارد نمایند بعد از آن بمعالجه آن پردازند و تحقیق نزد محققین آنست که صرع و ام الصبیان هردو
مترادف اند و این مرض را ام الصبیان از آن گویند که صبیان را بیشتر عارض میشود بسبب رطوبت دماغهای ایشان و بسبب ضعف اعضا و شرب و تناول غذای ایشان بغیر تدبیر
و بعضی گفته اند که اگر متواتر و پیاپی در پی واقع شود ام الصبیان است الا ریح الصبیان و آن را فزع الشیطان و ام الشیاطین نیز نامند و بعضی گفته اند که این مرضی ست شبیه بصرع
بصرع واقع و اکثر این مرض اطفال را از حین ولادت تا یکساله گی نهایت تا پنج ساله گی عارض میگردد و بعد از آن بندرت و انطاکی گوید که سبب این مرض نزدیک اطبا فرط رطوبت مزاج
یعنی ضعف حرارت ست و گاهی سبب او تخمه حادث بمرضعه یا بنفس طفل بود بواسطه ممازجت ریح حادث از آن بشیر و سبب او نزد غیر اطبا از جن ست و شیخ میفرماید که صبیان را
صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان بهم میرسد و گاه در اول ولادت گاهی وقت برآمدن دندان ظاهر میشود پس اگر در تدبیر ایشان اصابت نمایند زائل شود و الا باقی ماند و باید که در زوال
این مرض از ایشان قبل نبات سعی جهد کنند و بعید تر صبیان از صرع کسی ست که در ناحیه سر او قروح و اورام عارض شود و منخر او سائل باشد چه دماغ را از رطوبتی که در اصل خلقت بود
حق و آنست که پاک کرده شود پس گاهی در رحم پاک گردد و گاهی بعد ولادت تنقیه یابد بامور مذکوره پس اگر پاک نشود از صرع رستگاری نباشد و اکثر صرع که صبیان را بهم رسد
علاجش خفیف بود و بعد بلوغ زائل شود و اگر سوء تدبیر و ترک علاج اعانت او نکند و بعضی متاخرین مینویسند که سبب آن در اکثر ریح غلیظ است که در سر ایشان اجتماع یابد
و تحف امتلاء گرداند بحدیکه درزهای آن از هم جدا گردد که چون انگشت بران موضع گذارند محسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات و فضول شیر محتبس در بطون ایشانست که صعود
بدماغ نمایند و چون سوء اوت ابتدا است این علت می نمایند پس اگر رداءت آن کمتر بود و تدابیر لائقه اصلاح و شفا یابند و الا هلاک گردند علامات نوع قلیل الرداءت قابل العلاج آنست
که نوبتهای آن بدیری می آید خصوصا که هر دفعه از دفعه دیگر دیرتر و ضعیف تر آید و علامت نوع مهلک که ماده آن بسیار ردی و متمکن در جمیع بطون دماغ باشد آنست که زود زود آید
و هر دفعه از دفعه دیگر زود تر و قوی تر بیاید و بقراط گفته که عروق صبیان تنگ ست و در خون ایشان حرارت کم پس گاهی صرع اجماد خون ایشان میکند و هلاک میسازد با آنجمله هرگاه این مرض
واقع میشود طفل بیهوش میگردد و دست و پای می پیچد و کف بدهان می آرد علاج در وقت حدوث این حالت دست و پای کودک را بگیرند و کف دست و پا را بچیزهای خشن
بمالند و نگذارند که اضطراب کند و بازو و رانها محکم ببندند و جند بیدستر یا سداب یا شبت یا مرزنجوش ببویانند و جهت ازاله التشنج روغن گل یا سکه با آب نیمگرم آمیخته بر بدن
بمالند بعده ملاحظه نمایند آثار خلط غالب را اگر آثار غلبه صفرا از حرارت ملمس بدن و نفس و تشنگی و خشکی لب و تپ شدید محرقه ظاهر باشد حجامت ساقها با شرط نمایند و
تلیین طبیعت باستعمال مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت و امثال آن از اجزای مسهل صفرا مثل گل بنفشه و خطمی و خبازی و شاهتره و تخم کاسنی و گل سرخ و عناب و عنب الثعلب

بده‌ای یکی مع بلیله و شیافات لینه همیشه کنند و ترنجبین و شربت لیمون بطبیخ گاوزبان و اصل السوس درین نوع از مجربات صاحب شفاء الاسقام ست و شیر زنان بر سر دوشیدن و جرعه
بدان آلوده بر تارک سر نهادن و در بینی چکانیدن و در جایگاه سرد داشتن نافع بود و از استعمال مسخنات و کذا مبرزات مفرط احتراز نمایند و باقی تدابیر سر و مرطب لایق مزاج اطفال
از اشربه و اضمده و سعوطات وغیره هرچه در علاج امراض دماغی حار و صفراوی و صداع صفراوی و صرع صفراوی گذشت باید کرد و ادویه که بالخاصیت در انواع این مرض
سود دارد بعمل آرند و مرضعه را غذای خفیف دهند و اشیای بارد رطب استعمال کنانند تا شیر او بارد گردد و اگر آثار کثرت رطوبت و بلغم ظاهر بود و تب و تشنگی نباشد و این
نوع اکثر افتد بعد از نضج مسهل بلغم مکرر تنقیه کنند لیکن ادویه قوی مثل غاریقون و تربد ندهند و عود صلیب و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و اصل السوس هر واحد یک و سرخ
مغز فلوس گلقند هر یک چهار ماشه در عرق گاوزبان یا بادیان جوش داده نوشانیدن نیز طفل شیرخواره مفید ست و دیگر مطبوخات مسهله مثل گل سرخ و پرسیاوشان
و گاوزبان و عود صلیب و بادرنجبویه و بیخ کاسنی و سحبر منقی و سنای مکی از هر یک بقدر مناسب جوشانیده مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت بقدر حاجت مالیده
صاف نموده روغن بادام قدری بران چکانیده نیم گرم بخورانند و اگر سرفه باشد اصل السوس عناب سپستان بیفزایند و اگر عمل بدیر نماید شیافها استعمال کنند یکی از شیافهای
مناسبه و بعضی بادخال حب السلاطین قدری در بینی امر کرده اند و ایضا نوشته اند که خورانیدن چهار شیر و حب السلاطین محلول در شیر مرضعه ده عدد ... نیز
نافع ست و نزد مؤلف استعمال چنین اشیای حاده در اطفال مناسب نیست اگر ضرورت قوی افتد طفل تنها نادر حالت کثرت غلبه برودت جائز بود و ادویه
مسخنه مثل جند بیدستر و عود صلیب و مشک اندک در شیر مرضعه حل کرده بخورانند و بر شقیقه‌ها و اخمصها و کف دست و پای و سر او بمالند و این حب بعد تنقیه مسهل ست کنند
جند بیدستر صبر هر یک سه برابر گرفته در آب بادیان مثل خشخاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر او حل کرده بدهند و اگر عود صلیب مشک خالص عوض کنند و صبر داخل کنند.
و در غلبه برودت قدری عود و جوزبوا افزایند و در عرق اجوائن حب بقدر موث سازند نیز مفید بود و یا عود صلیب یک ماشه جدوار شش سرخ جند بیدستر سه سرخ افیون دو
پنج سرخ دانه هیل چهار سرخ صبر سقوطری یک سرخ لسان العصافیر سه سرخ فادزهر حیوانی چهار سرخ و یا بدل آن زهرمهره و یا مشک خالص دو سرخ گرفته برابر دانه مونگ
حب ساخته یکی صبح و یکی شام در شیر او سائیده بدهند و عرق عنبر مرکب نیز مفید ست جدوار نیم دانگ بشیر او سوده چند نوبت خورانیدن بغایت مجرب ست و در هر
نوبت صرع یا امتداد نوبت آن دست و پا بستن و حجامت بران نهادن و خردل سائیده بر کف پای مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن جند بیدستر اندرون گوش
و سوراخ بینی و کف دست و پای و دادن پنیرمایه خرگوش از نیم دانگ تا یک دانگ با آب حل کرده فائده تمام دارد و اگر عود کند از جمله تدابیر مجرب این ست که دانه مرجان آتش سرخ کرده
میان دو ابرو و بر پیشانی داغ نهند خصوص هنگام نوبت که از سوزش آن فی الفور افاقه رو میدهد و باز عود نمی کند و بعضی با پشک گوسفند هم داغ میکنند و ...
رواندار بود و حکیم شریف خان صاحب علاج طفلی که عمرش قریب بیست روز بود و در شبانه روز او را چند مرتبه صرع عارض میشد بدین طریق فرموده اند که بعد تعلیق زمرد و
عود صلیب بر ریسمان کبود در گلوی او منضجات داده اند و بعده تنقیه بمسهلات مع اعتنا بحال مرضعه مکرر نموده اند بعد ازان حب معمولی که مذکور شد داده اند پس
بداغ از مرجان میان هر دو ابرو نموده اند بعد داغ باز مسهلات داده اند و حب مذکور استعمال فرموده اند و در میان هر مسهل چند منضج میداده اند تا آنکه صحت یافت و بعده صرع عود نکرد

ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع این مرض ست

اگر فادزهر حیوانی در شیر یا روغن سائیده قدری قلیل ازان بدهند بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق درخت سداب مجرب و کذا گرنجوه و ...
و همچنین تعلیق عود صلیب و سنگ زبرجد و زبد البحر و بقول جالینوس یا قشیشا و سرگین فاخته و بقول رازی موی سگ و حجر الماس و فادزهر معدنی و جلد ...
مع شعر او و چوب انگور هر واحد در گلوی طفل مزیل صرع ست و گویند که تعلیق بلادر یا انیاب ثعلب یا دندان گرگ یا لب بالایی کور موش یا فوده بر صبی
مصروع نیز نافع و شربت شقایق که از گل لاله بست مثقال جوشانیده صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آورده باشند طفل را نیم مثقال و بزرگ دو مثقال خورانیدن نافع
صرع اطفال ست و کذا چند عدد کرنجوه بجامه معصفر بسته در کلاه طفل آویختن و گذاشتن یک قیراط عود صلیب بعرق بادیان سوده کمال مفید و مؤثر ست و نهادن قدری
سداب و شبت زیر وساده طفل مفید و جند بیدستر مشک عوض خرگوش خشک کرده و مومیائی اصیل ست لوبان مفرد و مجموعا استعمال کنند گاه گاه نارجیل دریائی بقدر یک سرخ در
آب سائیده داده باشند و یا برگ زقوم نصف عدد در طول بر لب چراغ گرم کرده و آبش فشرده قرنفل یا فلفل گرد یا دار فلفل دران سائیده بنوشانند و یا کرمی که در چوب

درخت چک سینی میباشد و آنرا اکثر بطوطی میخورانند در شیر مادر حل کرده بنوشانند و کرم کاغذ که بصورت ماهی کوچک میباشد همین تاثیر دارد و همچنین کرمی که بر دیوار های
مکان میباشد در جوف غلافی بصورت تخم خربزه نافع ست و قدری چوب بیاره انگا با فلفل سیاه سائیده مفید ست و چکانیدن چند قطره لخون گرم شیره در گوش و بینی
و طلای آن بر سر موثر تام ست و کذا خون خیل که بهندی لال گویند و بعضی گویند که اگر لال را بالای سر طفل ذبح نمایند و خون آنرا گرما گرم بر سر او بمالند بالخاصیة انواع این مرض را
نافع ست و غسل با آب درک لیسانند و جند بیدستر با پودینه و زیره سیاه در آب سائیده بنوشانند یا تریاق اربعه بخورانند و خون گوش خر یا خرگوش در حلق چکانیدن فوراً دفع میکند
و صعتر فارسی کندر کهربا مصطکی سنبل الطیب در گلاب سائیده بر شکم ضماد کنند و سعوط طلح درخت عشر خشک کرده با فلفل سیاه مساوی سائیده فوراً نفع میکند و بعضی گویند که اگر از
خون کشف یعنی سنگ پشت و آرد جو و عسل هر سه مساوی بقدر فلفل حب ساخته یکی صبح و یکی شام بخورانند دافع صرع اطفال ست و پوست هلیله زرد تر به صوف پودینه باغی مساوی
کوفته بیخته در شیر مادر یا در آب یا در عرقی گرم طفل یکساله را یک ماشه و دو ساله را دو ماشه و علی هذا حل کرده در حلق ریختن نافع ام الصبیان و ذبة الاطفال ست و این دوا مشهور بدوای
پودینه است و صعتر جند بیدستر زیره کرمانی مساوی سائیده سه حبه از آن در شیر حل کرده در حلق طفل ریختن بقول بو علی سینا اکثر صحت می بخشد و ایضاً زنجبیل خردل کاشم
نانخواه سوده در عرق گاوزبان حل کرده دجور ساختن مجرب ست و جند بیدستر حلتیت هر یک سوده بقدر چهار جو در شیر مرضعه حل کرده طفل را در اول شهر سه روز و کذا در وسط
شهر و آخر آن سعوط کنانند که مجرب و معتمد علیه است و بغدادی گوید که سعوط پوست بندق هندی و تبخیر مغز او مزیل ریح الصبیان ست و ابن تلمیذ دواء المفصل
بشهد و قدری سداب ساخته و دواء الصرع صبیان تجربه کرده و ابن نوح گوید که عاقرقرحا سوده بعسل سرشته در سه روز ملعقه دادن دافع صرع ست سیما در صبیان
و گویند که ابو دالیان غاوانیاست و بقول رازی اگر شونیز بسرکه سائیده در عسل آمیخته بدهند برای صرع اطفال و امزجه ضعیف بی نظیر ست و این دوا را حقیر نشمرند که مجرب
بلا تخلف ست و دیگر دواهائی که در صرع بزرگان مذکور شد در اینجا هم سودمند بود و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زائل شود و گویند که اگر قیصوم سوده مولود را در ساعتی که
تولد کند بلیسانند صرع عارض نشود و اقوال اکابر شیخ میفرماید صرعی که ام الصبیان نامند میتواند بود که نزدیک بعضی اطبا از قبیل صرع صفراوی باشد و لهذا علاج آن
امر میکند بترطیب بدن از آبزن و سعوطات بارده رطبه و دوشیدن شیر بر سر سوده اند و اگر طفل باشد دایه را بنوشیدن چیزیکه شیر او را سرد کند و به نشستن در خانه سرد یا سردابه
خوشبو امر میکنند و مشابه است که این نزدیک ایشان صرع صبارائی یا مانیائی باشد و استعمال این اسم نزدیک محققین اطبا مشهور نیست انتهی ملخصاً و مینویسند که معالجه صرع صبیان
باین طریق کنند که اصلاح غذای مرضعه نمایند و مائل بحرارت لطیف گردانند با وجود جودت کیموس مرضعه را از جمیع اشیائیکه مولد شیر ردی یا فاسد یا غلیظ باشد پرهیز کنانند
و از جماع و حمل او را منع نمایند و طفل را از چیزیکه در آن مخافت و ازعاج باشد مثل آوازهای بزرگ و بلند مثل آواز طبل و بوق و رعد و جلاجل و آواز صافین و از هیجان غضب
و خوف و سردی شدید و گرمی سخت و سوء هضم اجتناب کنانند و تکلیف ریاضت قبل از طعام برفق دهند و حرکت بعد طعام بر آن حرام ست پس اگر محتاج استفراغ بود داد و دیده که
بلغم برفق باشد بعمل آرند و گاه گاهی قی کردن بماء العسل ایشان را سود دارد و گلقند شکری و عسلی بخورانند و سداب بساز بلطفات ببویانند بهر آنکه تشمیم مشمومات که نا گوار نرسد گاهی
ایشان را کفایت کند جرجانی در ایلاقی مینویسند که باید دانست هر صرعی که اطفال را افتد ام الصبیان نباشد در این هر عبارت تا بمالیات بود و باید کرد و هر علاج که واجب گردد دوای
باید فرمود و از جماع منع باید کرد و کودک را نگاه دارند تا ناگاه آواز قوی چون آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود چنانکه بترسد و از گرمای سخت و سرمای سخت نگاه دارید و غذا نگاه باید داشت
و سداب ببویانیدن سود دارد و جرجیس و رازی گفته اند که گاهی صبیان را تشنج یابس حادث میشود و عامه آنرا ام الصبیان نامند پس در آبزن روغن بنفشه نیمگرم نشانند و تسریر
و روغن بنفشه بر سر نهند و در بینی چکانند و مبوم و روغن بنفشه و لعاب اسبغول بر سر لطوخ نمایند و اگر طبع قبض گردد بشیاف مسهله حرکت دهند و از اطلاق و مسهل احتراز نشوند
و از آن حذر کنند و شیر زنان یا دختران یا بز یا خر بر سر دوشند که بصرع حادث از یبس و تشنج نفع میکند و بعضی گویند که بشیر دختر یا پسر و روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام سعوط کنند
و شربت بنفشه با آب سرد و یا لعاب اسبغول بشکر و یا لعاب بهدانه بشکر و یا لعاب خطمی و بزرقطونا بشکر و یا شربت نیلوفر بماء الشعیر و یا ماء الشعیر ساده بروغن بادام
و شکر و یا مطبوخ قطعه کدو بشکر و یا آب انار شیرین و لعاب اسبغول بروغن بنفشه اندک اندک هر ساعت بیاشامند و بر پشت و گردن روغن بنفشه و روغن کتان بر سر
و گردن و پشت روغن آن بمالند و تعریق به سر و عنق و صلب بشیر نیز نمایند و خطمی و گل بنفشه سائیده با آب و روغن کنجد پخته نیمگرم بر سر ضماد سازند و یا جو مقشر و بنفشه و اکلیل الملک
و بابونه بروغن کنجد پخته بر سر و گردن ضماد کنند و در آب مطبوخ گل بنفشه و یا روغن کنجد نیمگرم بنشانند و با آب مطبوخ تخم خطمی و گل کدو و نیلوفر و یا مطبوخ

بنفشه و نیلوفر و قطعه کدو و یا مطبوخ برگ کنجد و کدو بر سر طفل نطول سازند جالینوس گوید که نوشیدن بنفشه نفع ام الصبیان میکند و آن خناق عارض بایشان و تشنج است و قیصوم را
در سرداب قریب آب نشانند و صلاح غذا کنند و شوربای جوزه مرغ فربه و یا بچه بره شیرخواره یا بزغاله دهند و ام الصبیان که از رطوبت عارض گردد تریاق نوشانند و بکشند بخش
و مانند آن عطسه آورند و اسپیون و شونیز بویانند و مطبوخ برگ غار و برگ سعد بنوشانند و روغن قسط بمالند بر مخارج اعصاب یکماد ادات یا بسته شل نکند حمل کمید کنند و بمرارات سعوط
سازند و بمیعه و سندروس تبخیر نمایند و آب سداب یا جند بیدستر و بعض روغنها حل کرده بمنخرین طفل نطول سازند و شیافی از جندبیدستر زایع مشک چون شهدانج زیر سر بدارند
طفل ازین مرض محفوظ ماند انطاکی گوید که در ام الصبیان اولا بر گوش شیر طلا زدن و ربوب فواکه و اشربه آن نوشانیدن و عناب جوشانیده و خشخاش جوشانیده استعمال کردن و خوشبو
و شیرینی ترک نمودن و روغن قسط و کدو و بنفشه مالیدن و این از مجربات من است که سینه باسرم حقنه آن عناب چهارم آن جوشیده بر ده جند بعد آب بجوشانند تا چهارم آب نقصان کرده
با همچندان شکر قوام آرند و مداومت استعمال آن کنند مع ملازمت دهن بر اطراف بریشا کردن سداب فادانیا و اندک برگ آس سبز پخته باشند و از شیاف فعدران شیر زنان
زهره و نیر سلقا و گل کدو و در روغن نیلوفر سعوطها و لعاب بهدانه و اسپغول شیرها است و در زیر صدیه پیسه که از شراب النیسون و تخم کرفس و تخم گزر شکه و در مرض حبی نهیت برگ کنجد و کدو و نیر خرد
یا ارزن یا پخته بپوست و روغن بنفشه آمیخته طلا کنند و اگر زمستان باشد روغن کتان با برگ سداب کلاه پخته بر سر گردن طلا نمایند که این مجرب است و کذا فادانیا که آن عود الصلیب است ابو سهل گوید که اگر صرع طفل
باشد باید که چیزی از ادویه آن استعمال نکنند که در اکثر امر قوت کبری از زایل میشود و معدلک سزاوار است که صرف عنایت بحال مرضعه نمایند پس اگر شیر او غلیظ باشد تلطیف تدبیر او
باید کرد و مباشرت باسر و ترک کنانند که این شیر را فاسد میکند و قبل الطعام ریاضت اعتدال کنانند و بعد از ماکولات غلیظه محمود دیجوارش [illegible] سکنجبین عنصلی استعمال فرمایند و طفل را باید که
معجون شلیثا با آب مرزنجوش ساعتی قبل از نوبت بسعوط کنانند و تعلیق چوب فاوانیا برایشان کنند که این جهت صبیان اعظم المنفعه است صاحب کامل گوید که بقراط در کتاب فصول ذکر کرده
که هر کرا صرع قبل از دمیدن موی عانه عارض میشود صحت او بانتقال سن و بلد و تدبیر میگردد و کسی را که صرع بعد از آن می افتد کمتر شفا می یابد و لهذا می باید که هرگاه این مرض
به صبیان عارض گردد به دوای قوی از ایشان تعرض نکنند زیرا که هرگاه ایشان بسن جوانی رسند بدان آنها حرارت قوی گردد و رطوبت را بشکنند و رطوبت فضلی دماغی
خشک شود لیکن می باید که عنایت بتدبیر ایشان داشته باشند پس اگر کودک طفل باشد مرضعه را به پرهیز کنانند و صلاح شیر او نمایند و تعدیل مزاج او بحرارت و یبس کنند بنوعی که امر بریاضت
معتدل نمایند و تغذیه با غذیه جیده الکیموس مثل گوشت ماکیان و تیهو و شوربای مطنجن مانند آن فرمایند و اگر صبر برین نباشد لحم بزغاله و بره یک ساله و نان خشکار نقی جید النفعه
دهند و چون اندک شراب رقیق ریحانی که نه کهنه و نه نو باشد بنوشانند تسخین و تلطیف نماید و سکنجبین عسلی قبل غذا و بعد ساعتی از استحمام بدهند و از البان منع کنند که مضر است انهد
و همچنین جوز و جبن و کرفس و جمیع بقول سوای پودینه و بادرنجبویه و کاهو و کاسنی [illegible] این مرض را ضرر دارند و از سائر فواکه لا سیما اقسام خرما منع کنند و باین
تدبیر در علاج اطفال اکتفا نمایند و کسی که از صبیان از چهار سال تجاوز کرده باشد باید که در ادویه و علاج استعمال نمایند بنحوی که سعوطات موافقه مثل این سعوط العمل آرند جند بیدستر
و جاوشیر و شیر احد یکدانگ صبر و مر سه از احد نیم درم همه را باریک سوده با آب شهبانج سرشته حبوب کوچک سازند و بوزن دو حبه با آب مرزنجوش سعوط نمایند و عود فاوانیا بر کودک تعلیق نمایند که آن
نفع عجیب برای این علت دارد چه جالینوس ذکر کرده که این چوب بطفل معتاد صرع تعلیق نمودم و آن طفل صرع نکرد بعده آن چوب از آن جدا کردم پس باز صرع عود کرد باز مرتبه
ثانی تعلیق آن کردم و از صرع صحت یافت و اگر طفل لائق ریاضت باشد امر بریاضت معتدل نمایند و اغذیه محموده مثل لحوم طیر چون بچه ماکیان و تیهو و دراج و کبک خوب پخته
بخورانند و از شیر و فواکه و خرما و جوز و سائر منفخات و معده و غاشات از شراب لا سیما کهنه که امتلای سر از بخار میکند منع نمایند مگر اندکی از شراب رقیق ریحانی ممزوج و در حمام
داخل کنند و بعد خروج از آن از هوای بارد حذر کنند و از اغذیه و اشربه بارده و آب سرد منع کنند و سکنجبین عسلی معمول بسرکه عنصل بقدر تحمل طفل بدهند و بالجمله به تدبیر [illegible] سن لطافت
بپردازند و درین اسراف نکنند و اگر در بلد بارد بود نقل به بلد حار کنند اگر این ممکن بود زیرا که چون این فعل کنند و این تدبیر نمایند و بسن جوانی رسند از این مرض شفا یابند و ایضا باید
که در سائر اصحاب امراض مزمنه لاسیما الصحه عمل کنند یعنی نقل بلدی که هوای او ضد امراض ایشان باشد باید کرد و بهر آنکه هوا احاله و تغییر بدن و بحلت موافق گردد بعضی متاخرین
مینویسند که اگر علامات بلغم ظاهر باشد باید که به تنقیه سر پردازند و صعتر و مرزنجوش و عود صلیب و سیر به سیاه مجموع یا آنچه حاضر باشد نرم سوده بمقدار سه حبه در شیر مرضعه حل کرده هنگام
یکدو قطره در گوش و بینی بچکانند و باقی را بخورانند که فی الفور با فاقه می آید و در ادویه مسهله بلغم که سابق مذکور شد بادیان و اسطوخودوس و صعتر و مرزنجوش و مانند آن افزوده تلیین
شکم نمایند و شیافات ملینه بکار برند و شیاف مشک [illegible] درین امر موثر است و خورانیدن کاکنج و شلیثا و زرواد المسک و آب شبت یا نمک اگر به سبب دود الا با بمرزنجوش ساخته و نام قطور

آب مرزنجوش در بینی چکانیدن و خامه در ابتدای شهر و قبل از نوشیدن شمام عنبر و زعفران نمایند تا آنکه عطسه آید و خردل سائیده در سرکه تر کرده بر آهن گرم ریخته رسانیدن بخار آن
بدماغ و تکمیدِ سر بنمک و سبوس گندم و بستن آن بر سر نافع بود و بر بهترین ضعف علاج حال شیر آن و اجتناب از اشیای مبخره و مولده بلغم ضرور است و چون اکثر ماده این مرض رطوبت
بود در ابتدای ماه که از اکثر المالنه باشد الاطفال را این مرض بیشتر افتد باید که طفل را [illegible] اندر ابر بارده مرطبه باز دارند و اندکی جندبیدستر و عود صلیب و مشک سوده بهر در انگور [illegible]
و هیچ [illegible] شیرها [illegible] گاو [illegible] طفل گریه بسیار بی سبب ظاهر کند و یا سوء تنفس و بیحالی بود که آن از علامات تقدم این مرض است و نیز بر بناگوش و گردن و سر بینی و ناخنها و دست و پای
طفل بمالند و در پارچه قدری جندبیدستر و عود صلیب بسته در گردن او آویزند و نگذارند که طبع او قبض باشد بلکه ملین دارند و مرضعه را معاجین و جوارشات گرم چون دواء المسک
مار و حافظ الصحة برای اصلاح شیر دهند و طفل را از سماع آوازها مثل رعد و تفنگ و از غسل آب سرد و دیدن چیزهای درخشان براق و آمدن بر بلندی و دیگر اسباب محرک
صرع محفوظ دارند و از اشیای مضر صرع مثل اغذیه غلیظه مرطب و بقولات و اشیای شیرین چرب و تیز و غیر آن که در صرع بزرگان بفصل مذکور شد پرهیز کنانند و باید که دایه طفل
حامله نباشد و شیر او متغیر الرائحه نبود و مادر او بدخول حمام ناشتا امر نماید و طفل را قبل از شیر دادن بانواع حرکت لائقه او تحریک فرمایند و زیر و ساده او اسباب [illegible] بدارند

سکته

و آن معطل شدن اعضاست از حس و حرکت بسبب سده تامه که در بطون ثلثه دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی را از نفوذ او بسوی اعضا یا روح حیوانی را
از نفوذ بجانب دماغ بالکلیه منع کند و این مرض ناگاه عارض شود و چشم صاحب او کشاده یا بسته باشد و بر پشت یا پهلو افتاده یا نشسته بود بر همان حال بماند
و مثل خفته بود و پس بقول شیخ اگر بادی حالات نفس [illegible] یا ضعیف شود و نفس سهل نبود و گاهی کف در دهن باشد و ذی فترات مثل اختناق رحم بود و یا بالغطیط باشد
و این صعب‌تر بود و [illegible] قوت [illegible] اعضای نفس دلالت کند و سخت‌تر آن است که دران نه نفس ظاهر شود و نه کف و نه غطیط پس اگر آفت عظیم در نفس نباشد و در حلق او
چیزی که بچکانند فرو رود و از بینی بیرون نیفتد او اگرچه امیدوارتر از دیگر اقسام بود لیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته اگر قوی باشد صاحب او به نشود و اگر
ضعیف بود علاج او سهل نباشد و گاهی اطبا سکته گویند بران فالج عام بهر دو شق مراد ایشان باشد و اگرچه اعضای رئیسه سلیم بود و گاهی استرخای یک شق را سکته آن شق گویند
و در کدام [illegible] آمده [illegible] و سکته در اکثر امر منحل بفالج و لقوه گردد و بقراط گوید که اگر صداع دفعة بصحیح عارض گردد پس سکته افتد با نفس و خرخره سهل از سر در هفت هلاک شود لیکن
اگر [illegible] آید ماده بگداز و خلاص یابد [illegible] اکثر [illegible] ابدان [illegible] تدابیر رطبه افتد و خصوصاً اگر در انجا با رطوبت سده [illegible] نیز باشد و اگر صاحب مزاج
حار را پس عارض شود صعب‌تر باشد و سکته از حرارت [illegible] اکثر افتد و هرگاه ماده فالج در هر دو جانب منبسط گردد سکته پیدا کند چنانکه ماده سکته که در یک جانب جاری شود
فالج احداث نماید و اکثر سبب سکته در بطن مؤخر دماغ بود و کسانیکه بسبب سوداویت خون بفصد محتاج باشند هرگاه فصد کنند از ان راحت یابند بیم باشد که از تاخیر
فصد سکته یا فالج افتد و استدلال بسکته و بادره تناول ادویه حاره حادث شود که هرگاه ادویه حاره زیاده تناول نمایند دوره زودتر آید و صاحب کامل گوید که گاهی سکته از امتلای
شراب [illegible] حادث شود و این نوع سکته قتال است مگر آنکه بادی [illegible] تکلم کند و ساعتی که خمار او منحل گردد و سکته که در آن نفس محسوس بود امیدوارتر از انست که در آن
کف در دهن ظاهر شود چه کف نشان عجز قوت مدبره اعضای نفس است و آن ردی باشد و در اکثر علاج نپذیرد و هر قدر که مرض قوی‌تر باشد تنفس شدیدتر و بعظم بود و غطیط
یعنی خرخره در سینه [illegible] صعوبت تنفس و استکراه او [illegible] گردد و هرگاه مرض قوی نبود غطیط کمتر و تنفس سهل‌تر باشد و چیزی از رقیق که در دهن ریزند فرو برد و گاه علت
قوی بود آنرا فرو نتواند برد و از بینی خارج گردد و [illegible] علامات [illegible] گوید که اگر تنفس بسهولت بود لیکن
بلا انتظام باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد پس این هم علامت صعوبت علت است و کسی را که اختلاج بهم اعضا عارض شود پس او را سکته واقع شود و هلاک گردد
و [illegible] ضعیف باشد اگر کشاده شود و فالج [illegible] کشاده شود یا [illegible] سکته [illegible] قبض طبع باشد بدین سبب علاجش بحقنه
و شیافات سهل [illegible] باید کرد بسیار باشد که صاحب صداع [illegible] و ادویه و اغذیه گرم خورد [illegible] ماده بحرکت آید و بجانب دماغ ریزد
و سبب سکته گردد [illegible] گوید که سکته [illegible] اکثر علاج نپذیرد [illegible] اگر ضعیف باشد [illegible] غطیط و [illegible] تنفس باشد امید از علاج او قطع ننماید [illegible]
تا ممکن بود و در ان جهد نمایند الحاصل سبب سده و سکته یا انقباض [illegible] دماغ باشد یا امتلای آن و موجب انقباض رسیدن سردی قوی است دفعه بدماغ [illegible]

از ضربه و سقطه بر قحف که باعث ورم گردد یا ایذا از بخارات فاسده اخلاط یا بخار عفن وبائی یا کیفیت ردیه سمیه چنانکه در صرع مذکور شد و باعث امتلاء خلطی غلیظ بود که بطون دماغ را ممتلی گرداند یا امتلای خون کثیر که مجاری روح یکبارگی بر سازد و چندانکه روح قلبی را مجال نفوذ بسوی دماغ نماند و این نوع را اختناق قلبی گویند و خلط غلیظ در اکثر بلغم لزج بود و یا بلغم مخلوط بسودا و یا خون غلیظ و گاهی ماده سودا وی باشد و عام ست که اخلاط مذکوره ورم پیدا کنند و از جهت امتلا و از جهت تمدید موجب سکته شوند و این فی الحقیقه تمرانیطس و یا لیثرغس ست که بسکته منجر گشته و این نوع سکته صعب بود خواه ماده حار باشد خواه بارد و یا بغیر ورم باعث سده گردند و این قسم در اکثر سهل بود و طریق تشخیص این مرض و اسباب آن بدانکه گاهی انسان را چنان سکته صعب عارض شود که در ان نفس ظاهر نبود و نه کف آید و نه غطیط باشد و نبض بالکل ساقط گردد حتی که صاحب او مشابه مرده بود و در میان او و میت فرق مشکل شود و با این همه زنده ماند و بتدبیر خلاصی یابد و سالم گردد و لهذا جالینوس گفته که در دفن او تا مدت هفتاد و دو ساعت که سه شبانروز میباشد تاخیر کنند مگر وقتیکه بدن او کبود و منتفخ یا گنده شود پس درین صورت طبیب را باید که اول فرق کنند در میان سکوت میت و ازینان باشد که پنبه منفوش یا پشم باریک کبوتر و غیره را بر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است و الا مرده لیکن بر استنای این عمل آن ست که پنبه را از تنفس در دم دبابه محفوظ دارند و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا عکس چراغ معلوم شود زنده بود و الا میت و ایضاً ظرفی که بغایت رقیق الجرم باشد آب یا سیماب اندازند و آن ظرف را بر سینه نهند و بنگرند اگر زنده است در آب یا سیماب حرکت محسوس شود و الا فلا بالجمله هر گاه معلوم شود که مریض زنده است بهر تشخیص این مرض از مقدمین استعمال التقدم عوارض که مقدمه سکته اند مثل صداع و گرانی سر و دوار و سدر و دوی و طنین و تخیل شعاع و کسل در حرکات و اختلاج همه بدن و برهم سودن دندان در خواب و انتفاخ عروق گردن و سردی دست و پا و اکثر بول زنگاری و تلیجی و آسمانجونی یا مائل بسیاهی و رسوب نخالی دریافت نمایند و لهذا بهر ادراک اسباب مرض حال تقدم رسیدن آسیب سر درشد بد بدماغ و یا صدمه بر سر و یا بودن خلل در عضوی پرسند اگر رسیدن سردی یا ضربه و سقطه بیان کنند سببش همان باشد و اگر تقدم خللی در عضوی گویند سبب سکته ابتدای دماغ بمشارکت آن عضو باشد و از نبض او ملاحظه نمایند اگر تپ معلوم شود و از تقدم ظهور اعراض سرسام و لیثرغس یا ضربه و سقطه سوال کنند و درین صورت سببش ورم دماغ بود و اگر تپ نباشد سرخی روی و چشم و سحنه و دهن و بینی مریض غور نمایند اگر رنگ چهره و چشم سرخ یا کبود و مشابه بمخنوق بود و رگهای گردن متمدد و ممتلی و عرق بر پیشانی ظاهر گردد و تنفس بی غطیط باشد و دیگر آثار غلبهٔ خون و سن و رقت و تدبیر متقدم موجب کثرت دم یافته شود سکته دموی باشد و اگر تیرگی رنگ و خفقان و دیگر آثار سودا در کار گردد سکته سوداوی باشد و اگر سفیدی رنگ و ترهل بدن و کثرت بزاق و بلغم منخرین معلوم شود سکته بلغمی بود

علاج سکتهٔ بلغمی

اگر با وجود آثار غلبهٔ بلغم بر چهره و سکوت سرخی یا تیرگی محسوس شود فصد سر رو یا صافن بر همه تدابیر مقدم دارند یا حجامت مع الشرط یا بلا شرط بر قفا نمایند و این را بهر حیله که ممکن باشد بکشایند و پر مرغ بروغن سوسن یا زیت یا روغن دیگر چرب کرده و در ایارج فیقرا بکیرا آلوده بحلق اندا خته حرکت دهند تا قی آید و یا شبت و کندش جوشانیده شهد و نمک آمیخته در گلو ریزند و بپر مرغ مدد کنند که قی آوردن فائده تمام دارد و اگر دندان برهم نشسته گره زیر دندان نهند بعده شرو دلیطوس یا تریاق فاروق نیم درم یا تریاق اربعه یا سنجرینیا یا جوارش العسل یا مطبوخ انیسون و دارچینی و قاقلین و بادیان و گلقند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند مرتبه و اگر حاضر نباشد مصطکی انیسون زیره سیاه جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی در آن حل کرده نیمگرم بدهند و یا عود صلیب در عرق کیوره یا گلاب سوده در حلق ریزند و یا سداب جندبیدستر عود صلیب اسطوخودوس کوفته بیخته یا جوارش جالینوس در عرق بادرنجبویه حل کرده در حلق اندازند و یا دواء المسک حار در عرق بادرنجبویه و عرق گاوزبان حل کرده در حلق چکانند و یک مثقال حلتیت در ماء العسل حل کرده چکانیدن نیز مفید بود و بر ساق و بازو و بعضا بها محکم بندند و کف پای سخت بمالند و گویند که در جمیع انواع سکته نافعست و حقنهٔ حاد که دران قنطوریون دقیق و شحم حنظل و قرفیون و امثال آن باشد و شیاف العسل آرند و کندش فرفیون جندبیدستر فلفل یا مشک و غالیه و سداب بو یانند و یا بار زد و جندبیدستر با هم بآب سوده بخرقه آلوده نزد بینی او بدارند و فلفل سیاه و سفید و خربق سیاه هر یک سوده بکرات و مرات سعوط کنانند تا بهوش آید و یا کندش و شونیز و فلفل و جندبیدستر و خربق و مشک خالص هر یک ساحق در بینی دمند و یا سداب عوض شونیز و خربق و مشک داخل کنند و یا شحم حنظل قثاء الحمار و نشادر کند فلفل سیاه اسطوخودوس کوفته بیخته بدمند تا عطسه آید و دیگر سعوطات قویه کما داتی و ضمادات و نطولات مثلا برای تسخین رأس بکار برند مثلا آب سداب آب مرزنجوش تنها یا مرکب در بینی چکانند و اگر زهره کلنگ یا دیگر طیور را فرا نمایند یا صرف یا با فقاحه عنبر کندش و شونیز

بعمل آرند قوی تر باشند و سعوط عود صلیب سوده در روغن بابونه یا روغن نرگس آمیخته نیز مفید بود و یا آب سیر تنها استعمال نمایند و یا کندش بوره ارمنی مسقوط برگ آن بیخ چغندر
حل کرده همان نموده چند قطره در بینی چکانند و عاقرقرحا و آب بینی سنبل الطیب کوفته بیخته بر روغن بابونه در روغن حنا آمیخته در بینی چکانیدن مجرب بعضی اطباست و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته
که استعمال مجمل خیری سعوطاً اسکوته را افاقه میدهد مجرب است و اگر بعد او بخور دماغ این مرض عود کند و سنبل الطیب عاقرقرحا نمک هندی آرد جاورس کوفته در کیسه کرده گرم نموده تکمید سر کنند
یا قطعه نمد گرم کرده و یا خشت گرم کرده بر سر گذارند و کلاه نمد بر سر نهند و بالای آن تابه آهنی گرم کرده گذارند چندانکه موی از گرمی بسوزد و یا موی سر تراشند و جند بید ستر فلفل
فرفیون کندش زنجبیل شونیز قرنفل قاقله عاقرقرحا سرکه کهنه بر سر طلا نمایند و ضماد خردل صرخ فرفیون شیطرج هندی تخم انجره مساوی کوفته در سرکه بیخته بعد حلق راس نیز مفید و این
ضماد علوبیخان نیز نافع مجمل سوسن ازرق رضنید بید ستر جوز بوا خردل شونیز و فلفل سیاه فرفیون دار انیا عاقرقرحا کوفته بیخته در سرکه عنصلی آمیخته بعد حلق سر بر سر اصل ضماد نمایند
و اگر از استعمال قی و حقنه تابه گرم و غیره بهوش نیاید اول موی سر سترده متقرحات مانند خردل جند و فرفیون قرنفل سیر غیره بر انجا ضماد نموده کلاه نمد پوشانیده تابه گرم
نهاده بر بندند که آنجا را فی الفور متقرح ساخته بهوش می آرد و بر سر شرط زدن و سیما شبیا ادویه متقرحه خاصة حب السلاطین با آب سعده المیدن عجیب الاثر است و کذا اعید جند بید ستر
خفیف بر تارک مریض چسپانند و در بول آدمی سائیده المیدن مجرب و اگر مومیائی تو تیای سبز نوشادر چوک در سرکه عنصلی یا آب لیمو سائیده بر سر مسکوت کلاک زده بمالند
زود بهوش آید و از ادویه محلله مثل عاقرقرحا بر بنجاسف و وج و بابونه و سداب و غیره جوشانیده در روغن قسط داخل کرده بر سر بخار بختین و ثقل آن بر یافوخ داشتن
مفید و تمام بدن را با رام بگیرد و سرکه و بعیه سائله در روغن زنبق طلا کنند و یا روغن نارین که در ان فرفیون و خردل حل کرده باشند بدن را چرب نمایند و بمالند و سر
بجند بید ستر و شونیز بمالند و در نطخین منحر سر شبیر کی شند و روغنهای گرم مثل روغن سداب سوسن مانند آن با موم مرکب کرده گرما گرم بر مهره های گردن و مهره های پشت
بمالند و این بخور از ترکیب علوبیخان نافع موی انسان بمقراض قطع کرده اشنه اظفار الطیب اظفار الکلاب جند بید ستر گوگرد زرد فاوانیا عود قماری مساوی کوفته آب
فاتیده چهار مثقال بسازند و بر آتش نهاده مقابل بینی مسکوت بدارند و این حنوک از اختراع ایشان است جند بید ستر یکدانگ عاقرقرحا فاوانیا جوز بوا ماه قرنفل
هر یک دانگ کوفته بیخته بر روغن خردل آب مرزنجوش آب فرنجمشک آمیخته بر حنک بمالند و گویند که سر برهنه نموده تازیانه که از چرم و دوالی ساخته باشند تا دو صد زدن قائم مقام [illegible]
و مریض را بهوش می آرد و ایارج فیقرا بر روغن سوسن لت کرده برمقعد ضماد کردن در افاقه مسکوت مجرب سعیدی محمد طراوست و بعد از افاقه جند بید ستر [illegible]
زراوند طویل دو ماشه در عسل [illegible] آمیخته بلیسانند بالایش ماء العسل نوشانند و تنخبین مصطکی جدوار جند بید ستر بدهند و یا از نیم درم تا یکدرم تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا تریاق اربعه
با آب مطبوخ بادیان زیره سیاه انیسون و مصطکی و عسل بدهند و ادویه گرم بر سر ضماد نمایند نضج ماده منضج بلغم نموده بعد روز چهارم یا پنجم یا هفتم بحسب مرض و قوت آن از مسهل بلغم
و حب ایارج تنقیه نمایند و اگر حاجت افتد بار دیگر بحسب مناسب تنقیه کنند و گویند که جهت تنقیه دماغ حب ایارج و یا لوغاذیا وقت شب بدهند و صبح مطبوخ اسطوخودوس علوبیخان نوشانند [illegible]
حسب بشاید طبیب بس بعد تنقیه خاص بغراغر و کمادات و نطولات و سعوطات بکار برند و این تکمید مفید است نمک طعام و [illegible] و جاورس هر واحد [illegible] توله نمک کوفته در پارچه بسته
بکار برند و این نطول نافع اکلیل الملک بابونه بیخ [illegible] هر یک سه توله و المیدن روغن مبارک از مجربات [illegible] است و این سعوط [illegible]
هر واحد یک ماشه آب بیخان [illegible] بکار برند و یا ایارج فیقرا عاقرقرحا خردل و سکنجبین نیز مفید [illegible] استعمال [illegible] معاجین مثل [illegible]
فاروق مثرودیطوس فلیفلو یا شجرینیا یا یک مثقال حلتیت [illegible] مناسب [illegible] اطریفل صغیر مقوی [illegible] اسطوخودوس ایارج فیقرا مفید سکته است
و بالعد از تنقیه تام و حصول صحت تا [illegible] و چهار روز این [illegible] الاصول منضج کرفس بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک [illegible] اسطوخودوس بادیان خطائی اذخر
هر یک چهار ماشه اصل السوس [illegible] ماشه گلقند عسلی چهار توله روغن بادام تلخ و یا [illegible] انجیر مرکب [illegible] ماشه اضافه نموده بنوشانند و در هر هفته یک دو بار حب ایارج یا [illegible] دهند و معجون علوبیخانی معمول
و [illegible] یا [illegible] مرغ یا دراج زیره و فلفل و دارچینی و عنبر قرنفل و قاقله بسیار داخل کرده بنان [illegible] غذا سازند و بجای آب ماء العسل دهند و یا عرق بادیان
و یا عرق گاوزبان حسب حاجت بنوشانند و در هر هفته ایارج کبار مثل ایارج [illegible] استعمال کنند و بعلاج فالج رجوع نمایند زیرا که این قسم سکته اکثر منتقل به فالج مے گردد

ذکر بعض ادویه مفید سکته

نوع [illegible] مشک [illegible] ادویه [illegible] خیری [illegible] مجرب [illegible]

عصارهٔ افسنتین و طلای خردل در آب سیحان قرنفل کرده بغیر نجش کسته است وکذا خردل زیت وکذا جندبیدستر زیت وکذا کباش قرنفل وکذا جوزبوا وکذا روغن زیت که دران
بوده نیم پخته باشند وکذا گوگرد وکذا روغن عاقرقرحا وکذا روغن گل زیتی دران غاغث پخته وکذا ئل سوسن وکذا سرکه بروغن گل زیتی وکذا روغن بلسان و زیت کهنه و دهنها و دقدره
اسنبل هندی و جند و مصطکی و کباش قرنفل و موم و روغن بان و سعوط خردل یا جندبیدستر بروغن بادام و یا آب سعوط قندریون بروغن بادام و یا قنه بروغن بادام و یا کبریت بقدر نخود
دیا جاوشیر و یا روغن قندول و یا عصارهٔ افسنتین و نخور جندبیدستر و گوگرد و شنه وانغار الطیب و براد و تخم شونیز و قنه و نم و سرکه عنصل و جاوشیر و غالیه و انفاس کبوتران
و جنبلیانا و برگ دفلی کوفته در خرقه کتان بسته بو بیدن تا عطسه آید و قی با دخال پر مرغ مطلوخ بروغن کنجد و صمغ و خرنت و یا مطلوخ بشیرج و جوز الرقع و حمول بروغن بلسان
و زیت کهنه و حقنه بطبیخ نانخواه و کذا ابهورهٔ ارمنی و آب چقندر و بسفائج و غاریقون و کذا ایارهٔ برکاوع ادویهٔ حقنه و کذا ایارج ماء العسل و مرگیر و ادویه کذا آب نانخواه ملطوط بل
و کذا تخم حنظل و کذا روغن بادام تلخ و کذا آب مطبوخ قنطوریون دقیق و کذا آب چقندر و مری و شکر و نمک طعام محموده و نفوخ فرفیون عاقرقرحا و شرب سنبل هندی و یا
خاکستر شاخ گرم تا آب سرکه و یا مرتکه کز نسبیا آب آن و یا تخم حنظل و یا القر و یا مطبوخ حاشا یا مصطکی و یا شراب عسل و یا شراب مویز و یا طبیخ قنطوریون العسل و یا سرکه عنصل
و یا نیخ سوسن و یا جاوشیر و یا روغن قندول و یا حرمل و یا جنبلیانا و یا روغن بلسان و زیت کهنه و سکنجبین عسلی و یا نقل فرفیون سکبینج اشق جاوشیر صبر جندبیدستر حرمل
شحم حنظل هر یک یا دو درم شربت از مثقال تا دو مثقال حسب سن و قوت ولعوق عسل و تخم و شربت جاو شونیز و کذا روغن نار و غرغره طبیخ کندش و یا تخم حنظل و یا مرزنجوش
و یا ایارج فیقرا و سرکه و غذا بچه مرغ بشبت و مصطکی و دارچینی پخته و یا کبوتر بچه که سر گردن او دور کرده باشند تنها یا نخود سرخ پخته و یا آب نخود سرخ مطبوخ مطلیف زیت
و بعضی تا زنج سکته است اقوال حکما شیخ گوید که اگر سکته بلغمی باشد کوشش در کشادن دهن او دنال پر مرغ بروغن تر کرده و با ایارج فیقرا آلوده باید کرد تا قی آید و بگیر
شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون دقیق و عرطنیثا و خربق سفید هر واحد قبضه در سه رطل آب بجوشند تا رطل بماند پس صاف کرده نیم رطل از ان گرفته حقنه کنند
پس اگر بسرعت خارج شود و خلط بر نیاید اعادهٔ آن باید کرد تا رطوبات بسیار خارج گردد و کندش و خربق سفید اندک اندک در بینی دمند و اندک تریاق یا معجون بلادر
ماء العسل یا طبیخ افسیون حل کرده در حلق اندازند و تابه آهن گرم قریب سر بدارند تا آنکه موی سر بسوزد و اگر افاقه نشود موی سر تراشیده بمحرول سوده و جندبیدستر بسرکه
کهنه طلا کنند و سداب و قرنفل و مشک و جندبیدستر و بسباسه بو یانند و بعد افاقه تا چهار ده روز همین تدبیر نمایند و بعد از ان روغن بید انجیر بطبیخ اصول و ایارج
فیقرا بنوشانند پس در هر سه روز ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا ارکاغانیس بخورانند و غرغره بسرکه عنصل و ایارج فیقرا و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و خردل
استعمال نمایند و بنافل و جندبیدستر و کندش عطسه آورند و غذا اسفیدباج گنجشک و قنابر و بچه کبوتر و نخود دهند و ماء العسل معمول با فاویه جند بعقیون و شراب تخنج
از مویز و عسل بنوشانند و بعد انحطاط مرض در حمام و آبزن کنند و عرق آورند و روغن ناردین که دران فرفیون و جندبیدستر حل کرده باشند یا روغن قسط بمالند
شیخ میفرماید که با سکته حادث از بلغم اگر علامات غلبه خون یافته شود فصد صافن کنند پس حقنه قوی اعمال آرند و شیافات قویه بردارند که دران صموغ و زهره
گاو افتد بعده چیزی که نفوذ آن در حلق سهل باشد بنوشانند و از حبوب معتمده در خورانیدن ایشان حب فرفیون است و بعد از ان بر سر و عضای او کمادات
مسخنه و نطولات معمول از آبیکه دران حشایش مسخنه مثل شبت و شیح و مرزنجوش و برگ ترنج و پودینه و حاشا و زوفا و اکلیل الملک و صعتر جوشانیده باشند
و از روغنها که دران قوت این حشایش باشد و روغن سداب استعمال کنند و گاهی دران عاقرقرحا و جندبیدستر و جاوشیر و قنه حل کرده میشود و یا تنگه
بدن در زیت گوگرد آمیخته بمالند و اگر کمادات از قرنفل و هیل و بسباسه و جوز بوا و وج باشد صواب بود و پای او بروغن گرم مسخن و آب گرم و نمک بمالند
و فقرات رابعه در روغن زنبق تمریخ نمایند و بر نخاع خردل و سکبینج و جندبیدستر و فرفیون ضماد کنند و از ادهان جید برای ایشان روغن قثاء الحمار و روغن سداب
و روغن اسقیل معمول بزیت کهنه است یا تبر کردن عنصل رطب در روغن گوز تا چهل روز و یا بجوشانیدن او دران باین نحو که بگیرند زیت کهنه یک قسط و اسقیل
ده اوقیه و بجوشند تا آنکه مهرا شود و همچنین روغن عاقرقرحا بهر دو وجه مذکور ساخته و هر روغن که برای ایشان استعمال کنند اصلاح او بتلطیف کردن او
از موم نمایند تا واقف ماند و سائل نشود و می باید که از مروخات ضعیف تر ابتدا کنند اگر فائده نشود بقوی تر نقل کنند و بعد تنقیه بحقنه و غیره
باک نیست که در بینی او کندش و سعوطات قوی و روغنهای قوی استعمال نمایند و آهن گرم کرده مقابل سر او بدارند و ضمادات محلله بر سر

نمایند و اگر تنقیه ممکن باشد باد فتال پر بروغن سوسن یا زیت چرب کرده قبل آرند خصوصاً چون در فم معده او امتلا معلوم شود و تخمه بران تقدم نماید از قی نفع شدید یابند و در قی فائده دیگر است که تهوع و تکلف قی مزاج سر صاحب سکته را در باطب گرم کند و تسهیل راه ایشان بچیزی که مخرج او باشد باید کرد که ازان خفت یابند و گاهی مبادرت بر اشتن کرده در دهن که در صرع مذکور شد کرده میشود تا دندان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندک قی کنند باید که روغن بید انجیر مطبوخ با آب سداب هر روز ده درم با ماء الاصول نوشانند و به تدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم ازان نوشیده شود و اگر ممکن بود و بعد تنقیه بقدر بندقه از تریاق و مثرودیطوس و اثاناسیا و از شلیثا و انقرویا و سجرینیا و مانند آن دجور کنند و از مفردات جند بیدستر مثقال با ماء العسل یا سکنجبین عسلی یا سکنجبین بقدر با تلاله بدهند و عوض آب ماء العسل ساده یا با فاویه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یابند غرغره و معطس بکار برند و محاجم بشرط یا بغیر شرط حسب اراده بر قفا زنقره نهند و در گهواره بجنبانند و بعد سه هفته بحمام برند و آن روز روغنهای گرم بمالند و از غراغر نافعه برای ایشان بعد تنقیه کلی طبیخ حاشا و پودینه و زوفا و مانند آنست در سرکه مخلوط بعسل و ایضاً آب چقندر که دران عاقرقرحا و مویزج و حاشا و سماق جوشانیده باشند و قوی تر ازین آنست که بگیرند عاقرقرحا و از فلفل و زنجبیل و مویزج و بوره ارمنی و گل سرخ و سماق و کوفته بمیفختج سرشته ازان شیافات سازند بعده بطریق مضوغ و غرغره در طبیخ زوفا با سکنجبین استعمال نمایند و قریب است چون همین طریق اصل آرند فلفل و دار فلفل و خردل و پودینه و از مضوغات پودینه و مویزج و فلفل و مرزنجوش و خردل است مفرد و مرکب و بدان مثل گل سرخ و سماق آمیختن ناگزیر است و هیچ از اشیای نافعه درین باب است و تاثیر او قوی است و مالش روغنهای حاره مقوی روح که در اعصاب است و برای جوهر اعصاب و محلل فضول که دران حتی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه و شبت و روغن اوخر خصوصاً بر سر چه درین اعتنا بامر راس اجب است خصوصاً که روغنهای مذکوره از زوفا و صعتر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت داده کرده باشند و تغذیه صاحب سکته لطیف تر از تغذیه صاحبان صرع است و صواب تر آنست که در روز بحران تنها اقتصار نمایند و نان با نخود خشک ایشان انکور است و شربت برخاستن مضرترین اشیا برای ایشانست و چون اراده انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بریاضت خفیفه اقدام نمایند و اعضای مسترخیه را حرکت دهند باکی نیست و بعد تناول غذا بسرعت خواب نکنند بلکه تا نزول غذا و انهضام آن صبر کنند و ایضاً بیداری بسیار نشاید که آن دماغ را ماندہ میکند و از اغذیه انجره مستعمل شیاز و سبب منع آن هضم غذا او قومی جو را با عدس پخته برای ایشان نیک دانسته اند و مویز و بادام و انجیر از نقلهای نافعه برای ایشان است و شراب نو ایشان را موافق نیست بهر آنکه دران فضولست و کهنه نیز برای آنکه آن سریع النفوذ بدماغ و قلب اوست بلکه موافق ترین شراب برای ایشان متوسط میان هر دو است و چون سکوت را تپ آید در امر او توقف کنند تا آنکه بکشاید که گاهی بحران غیا شد و تا هفتاد و دو ساعت او را بگذارند و اگر چنین نباشد بلکه تپ بسبب ورم و عفونت بود آن هم آب است و بدانند که در سکته و فالج مجاری تنگ میگردد و لیس ادویه مستفرغه استفراغ ماده فاعل آن نمیکنند محو ... گویند که اگر چیزی از علامات دال بر غلبه خون ظاهر نباشد باید که مریض را چیزی از اغذیه و ادویه تا گذشتن هفتاد و دو ساعت بر مریض تحریک ننمایند و چون ازان تجاوز کنند و مریض تکلم نکند باید که در کشادن دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زیره و انیسون و بادیان که دران گلقند بالیده صاف کرده باشند بحکم در حلق چکانند و عضل ساقین بازو محکم بربندند و کف پای او بمالند و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و حقنه حاده مثل این حقنه استعمال نمایند بابونه اکلیل الملک حاشا برنجاسف شبت جعده خارخسک قنطوریون غلیظ و دقیق هر واحد یک مشت عاقرقرحا قثاء الحمار حریق سفید شحم حنظل هر واحد سه درم عرطنیثا سداب خشک هر واحد چهار درم تخم بید انجیر پنج درم تخم کرفس نانخواه هر واحد ده درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس نیم رطل ازان صاف کرده جاوشیر سکبینج و مقل در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم بوره ارمنی یک درم روغن زنبق روغن ناردین یا روغن قسط هر واحد یک اوقیه آمیخته حقنه کنند که نافعست پس سعوط لقوه و فالج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیر افشرده با اندک روغن خیری سعوط کنند و اندک کندش و جند بیدستر و خربق در بینی دمند و عطسه آورند و اندک سکنجبین عنصلی با آب گرم و قدری روغن خیری یا نرگس یا سوسن و نمک جریش و آب ترب افشرده در حلق او لقمع و غیره چکانند و در حلق او پر بروغن چرب کرده یا با ایارج فیقرا آلوده فرو کرده حرکت کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روز دیگر از قی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندکی معجون بلادر

یا آب مطبوخ افسنتین و مصطگی بدهند و گاه گاهی عسل بلیسانند و تکمید سر با آب مطبوخ بابونه و برنجاسف و صعتر و پودینه و قرنفل و سلیخه و بسباسه و شونیز و عاقرقرحا نمایند
و باطلیه که در علاج لیثرغس مذکور شد طلا سازند و اگر بدین تدبیر صلاح نیابد تابه آهن گرم کرده بر سر نهند تا آنکه موی بسوزد و غذا نخود آب با بریان مقلو بزیره
اندک نان خشکار در ان مالیده بدهند و مدام تا گذشتن هفت روز همین تدبیر بعمل آرند و اگر افاقه نشود و کلام نکند این تدبیر تا ده روز بکار برند و اگر افاقه
نشود و امراو صلاح نیابد بار الاصول بروغن بید انجیر که در ان ایارج مخمر بعسل مالیده باشند اندک روغن بادام تلخ بران چکانیده بدهند و این سه روز
تا پنج روز بدهند تا در بول آثار نضج ظاهر شود و غذا نخود آب باشد و بعد ازان این حب از دو نیم درم تا سه درم بدهند ترید خراشیده و ایارج فیقرا هر احد یک درم
هلیله کابلی حب النیل هر واحد چهار دانگ شحم حنظل شیطرج هندی جاوشیر هر واحد دو دانگ جند بید ستر یک دانگ همه را نرم سوده و جاوشیر را در آب گندنا
حل کرده سرشته حبها سازند و اگر ازین صلاح نیابد ایارج جالینوس و شادر یطوس و شرو دیطوس بتدریج دهند و بعد آن تریاق کبیر بدهند و غرغره با ایارج
و عاقرقرحا و خردل سازند و غذا نخود آب به کبوتر بچه در پرواز آمده و گنجشک و قنبره باشد و شربت عسل با فاویه ساخته و جند بیقون و شراب ریحانی بمقداریکه ذهن
او متغیر نگرداند یا نبید زبیبی و عسلی بنوشانند و چون مرض بانحطاط آید در حمام داخل کنند و روغن بلسان یا روغن قسط یا روغن ناردین هر چه حاضر باشد
و در ان اندک جند بید ستر و عاقرقرحا حل کرده باشند بر سر مالند و باید که از دادن این معجونات در اوقات شدید الحرارة و بلدان حاره اجتناب و حذر کنند
و کسیکه در بدن او حرارتے ظاهر شود در ان جودت تمیز بعمل آرند طبری گوید که سکتہ حادث از خلط بلغمی لزج عسر الانحلال منقسم بدو قسم است یکی آنکه سکوت
غلیظ کند شبیه بغطیط نائم و کسیکه از سکتہ غطیط کند و در دهن او کف آید البته خلاصی نیابد دوم آنکه با وی غطیط نبود و تنفس و حرکت شرائین در بدن
ظاهر نباشد و مثل میت بود و اکثر این قاتل و کمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول اینست که خرقه یا بکیه در ان صبر و افسنتین تر کرده باشند
آغشته بر سیا بپیچیده بنحوی که ممکن باشد و در دهن انداخته تا فم معدی رسانند و حرکت دهند و اندک ایارج بحنک بمالند تا قی بحرکت آید و به حقنه حاده
که در ان سکبینج و جاوشیر و قنه و جند بید ستر و فرفیون اندک از آنها باشد بعمل آرند و اگر این هر دو علاج فائده نکند سعوط بروغن که در ان فرفیون و جاوشیر
پخته باشند بکار برند و اگر چه در سعوط خطر است ذا اگر این اثر نکند امید صحت او نباید داشت و علاج نوع ثانی اطلیه همین است و در ان بمقدار زیاده نمایند
که آئینه گرم کنند و بر سر کلاه نمد نهاده بران آئینه گرم گذارند تا نمد و دماغ ازان گرم گردد و ایارج مخلول با آب افسنتین در حلق ریزند و ساقین او محکم به بندند
و در بینی او فتیله ملوث بجاوشیر و جند بید ستر و مشک نهند و نطول روغن نیم آثار سی درم فرفیون سه درم نیم گرم بر یافوخ و شیدن بریزند و در هر دو گوش
دو فتیله ملوث باین روغن نهند و یکبار به آب گرم نیز بار دیگر بحقنه حاده که مذکور شد حقنه نمایند و چون سکتہ منحل شود و استرخا ظاهر گردد لزوم اغذیه
گرم مثل کبوتر بچه در پرواز آمده و مطبوخ نخود سیاه و قورمه ترکانی نمایند و در هر هفته یک شربت از حب منتن یا حب شیطرج یا حب سکبینج یا حب اصطمخیقون
کبیر تجویز نمایند و در هر چهل روز حقنه حاده بعمل آرند و با این حقنه و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار دو درم مثل شرو دیطوس و ارکاغانیس کنند و در هر فصل
از دو فصل سال ایارج لوغاذیا با آب هلیله سیاه و افسنتین و قنطوریون تجویز نمایند بعد ازان تریاق کبیر بمقدار یک درم به دفعه در سه روز تو بدهند
با این طریق که قسط تلخ و عود و وج هر دو در شراب کهنه بجوشانند و تریاق در دو انگشت نیم داده دو سه جرعه ازان شراب بنوشانند و در غذا احتیاط و از عادت
تاخیر نمایند تا آنکه گرسنگی صحت ظاهر شود بعده آبیکه در ان شبت و عسل و نمک بسیار جوشانیده باشند بدهند و در قی کردن کوشش نمایند بهر آنکه اگر بعد امتلائی قی آید
از معده و ظهور گرسنگی قی کنانند خلطے بقی بر آید که ازان بسبب غلظ و لزوجت و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سائر اعضا روغنهاے گرم
بمالند و تدبیر مفلوجین در غذا و دوا کنند و در تدبیر آن تقویت دماغ بادویه حاره محلله اهتمام زیاده نمایند تا سکتہ عود نکند چه اگر اعاده نماید یکبارگی بکشد
ایلاقی و جرجانی می نویسند آنجا که سبب سکتہ بلغم باشد و خون با وی آمیخته بود علامات هر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس تدبیر حقنه قوی
و شیافات مشغول باید شد و در شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زهره گاو و شحم حنظل داخل کنند و قی کردن سعی نمایند و اگر سببش بلغم غلیظ لزج باشد
امید کمتر بود و پس اگر طبیب امید بیند تدبیر استفراغ و انفتاح سده و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب که اول تنقیه نمایند بحقنه تیز و اگر بدانند که مریض

طعام غلیظ یا بسیار خورده است جهد کنند تا دهن او بگشاید و پر مرغ چرب کرده با ایارج فیقرا آلوده بحلق فرو برند پس اگر قی نشود و تهوع و تکرار آنرا فائده کند چه
بدان دماغ گرم گردد و اگر سر را بروغن سوسن چرب کنند نافع تر باشد بعده فقرات گردن و پشت او بروغن گرم بمالند و پای او را بروغن فرفیون و روغن قسط و زعفران
و مانند آن بمالند بعد از آن تسخین راس و تبسیط چیزی ملطف مفتح کنند و اگر تریاق کبیر و مثرودیطوس باشد یک شربت آن در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند
و اگر حاضر نباشد معجون سیر بیا و انقردیا و ثلثیا جائز باشد و اگر یک مثقال از سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر در ماء العسل حل کرده بحلق او فرو ریزند موافق باشد و اگر
مسهل دادن ممکن باشد نافع تر از حب فرفیون نیست صفت آن سکبینج اشق جاوشیر مقل ازرق جندبیدستر مقل هر یک دو درم فرفیون یک شحم حنظل یک و نیم درم شحم
یک مثقال بعده تنقیه در آب گوگرد نشانند و در حمام خشک نافع باشد صفت حقنه جاوشیر شحم حنظل قنطوریون از یک نخود اشنه حلبه سداب انجدان هر واحد یک مشت
سکبینج دو درم بوره ارمنی هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهره گاو دو درم ادویه در یک آثار آب بپزند تا بقدر نیم آثار باز آید صاف کرده
ده استار از آن گرفته حقنه کنند اگر زود بیرون آید باز اعاده آن نمایند تا رطوبت بسیار فرود آرد صفت روغن فرفیون که بر مهره های پشت و گردن بمالند
بگیرند آب سداب کوفته فشرده یک آثار و روغن سوسن ده استار آمیخته بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر
هر یک سه درم جاوشیر و بارزد و فرفیون هر یک مثقال سائیده در روغن گرم آمیزند و حل کنند و اگر روغن لبان حاضر باشد سه درم با وی بیامیزند و الا زیت
اگر چه ضعیف است بدل آن کنند گرم کرده بکار برند صفت روغن قسط بگیرند اهل الذخر آس مرزنجوش سنبل هر یک ده درم قسط سی درم در یک نیم آثار آب
بپزند تا آب سرخ شود پس صاف نموده روغن زیت یا دو آثار انداخته باز بپزند تا آب بسوزد و در آن تازه هم جندبیدستر دو مثقال فرفیون حل کرده بکار برند صفت روغن
آشقیل بگیرند عنصل تر چهار اوقیه در روغن زیت یک آثار بپزند تا مهرا شود و اگر عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط فرفیون مشک داخل کنند قوی تر باشد
و نطول که بر سر و فقار پشت و گردن ریزند اجزای آن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونه نیز داخل است تدبیر تسخین دماغ بصفحه آهنی گرم
کرده تا آنکه موی سر بسوزد و نیز سابق مسطور شده طلای سر بخردل بسفند که در قول شیخ گذشت گرم کرده نیز دماغ را گرم کند و اگر اجزای کماده که در قول شیخ گذشت
در صره بسته گرم کرده بر سر نهند نیک باشد و سعوط زهره کلنگ با آب سداب یا آب مرزنجوش و یا جندبیدستر سوده بماء العسل حل کرده سود دارد و بارزد و جندبیدستر
بویانند صفت حبی که معروف بحب بیمارستان است بگیرند جندبیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون یک دانگ ایارج فیقرا یک و نیم درم این جمله یک شربت است
محمد بن زکریا گوید حلتیت را در سکته و فالج و لقوه سخت سودمند یافتم و هیچ چیز برابر او نیست بدن را گرم کند تب آرد و اخلاط را بگدازد و بامداد و شبانگاه مقدار یک باقلا
در شربت عسل یا ماء العسل حل کرده بدهند و حاصل در علاج این مرض آنست که این ترتیب مذکوره مرعی دارند تا نخست مسهله و قی تنقیه کنند استعمال سعوط و روغن نطولها
روا نباشد اول روغن ضعیف تر استعمال نمایند مثل روغن سداب ساده و روغن سوسن که در آن میعه حل کرده باشند اگر از این انتفاع نیابند قوی تر از آن بکار برند و در رگ
موم گلبدار برموضع مدت بسیار باقی ماند و هرگاه بهوش آید البسته و چهار روز همین تدبیر از نطول و سعوط و مالش روغن کنند و از حبهای مذکوره در هر هفته یک شربت
بدهند یا حقنه کنند و غذا نخود آب دهند یا شوربای گنجشک نر یا کبوتر بچه نخود و شبت و دارچینی و صعتر پخته و اگر با نان انجیر و مویز منقی بخورند موافق باشد و بعد بیست و چهار
روز هر صبح روغن بید انجیر با ماء الاصول بنوشند و هر هفته ایارج فیقرا و ایارج کبار چون ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و جالینوس و مانند آن بکار برند و باقی علاج فالج
معالجه نمایند ابن الیاس خجندی می نویسند که در ابتدای سکته استعمال قی و نفوخ و عطوس و طلا و ضماد گرم و حقنه حاد نمایند و هر یک از آن معالجات مذکور شد و بعده
هر صبح جلاب از انیسون و بادیان و گاؤزبان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بجوشانند و غذا مزوره نخود آب شیره حب قرطم و لحوم گنجشک و کبوتر و تیهو با فلفل و دارچینی
دهند و بعد نضج برای تنقیه دماغ حب ایارج یا حب لوغاذیا در هر هفته یکبار یا دوبار بحسب قوت و امکان بدهند و سعوط زهره کلنگ با آب مرزنجوش بکار برند و این علاج
ایشان تا آنگاه است که از سکته چهار روز تجاوز کرده باشد و چون از این علت صحت یابند ابد است که در فالج یا لقوه بسبب کثرت ماده و قلت آن افتند و حق آنست
که این مرض ابح المرض است و علاجش صعب بود و مرضی شدید تر از این نیست و بعض اوقات معالجین کبار خورانند انطاکی گوید که بدایت هر چیز محلل و مفتح از تکمید و تنطیل
و روغن با شیای حاره حتی که تکمید بنان خرقه باید کرد و بعده مطلسات این تقنه های حاره بر آخذ به ماده باسفل بکار برند و طلاهای بدن علی الدوام بگوگرد و سرکه و میعه و روغن

زنبق و بلادری سر بجای بید سستر و شونیز کنند و بشکل گهواره حرکت دهند و هر روز این سعوط محلول در روغن گاو یا آب رند فلفل کندش جاوشیر هر واحد سه جزو شونیز خردل
مرزنجوش فلفل هر واحد دو جزو اشق شکم هر واحد نیم جزو با آب کرفس سرشته بقدر نخود حبها سازند و چون افاقه شود در روغن بمالند و باشفید باجات غذا سازند و تریاق یا شرودیطوس
دهند و تریاق الذهب مجرب است با آب بادیان و انیسون و زیره و اگر تریاقات مذکوره میسر نشود جلنجبین بر دهند و بعد دو هفته ماء الاصول بروغن بید انجیر و شکر نوشانند و
ایارج جالینوس یا لوغاذیا دهند و این روغن در علاج این مرض و سائر امراض بارده مجرب است و معروف بروغن مبارک است ثوم شامی کیاو قیه حلبه شونیز هر واحد نیم اوقیه جند بیدستر
میعه فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم همه را در سه چندان زیت بسایند و بالقطیر نمایند و منفذ او نمایند که مجرب است هر نحو که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن بان بکلیت
است و این چون از مختارات است مجرب نیست فلفل سفید و سیاه و دار فلفل و دارچینی آملا هر واحد ده درم تخم کرفس عاقرقرحا افیون مصطگی مغز حب الصنوبر هر واحد پنج درم جند بیدستر
شحم حنظل هر واحد سه درم با سه چندان عسل بسرشند شربتی از ان سه درم

علاج سکتهٔ دموی و سوداوی

در دموی بر ودی تمام فصد سر یا از هر دو دست نمایند و خون زیاده گیرند که فی الحال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد رگهای گردن صافن نیز بکشایند پس حجامت ساقین
و فصد رگ بینی نمایند و بعده هر دو ساق و بازو بعصابه محکم بندند و کف پا بر دو بمالند و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شربت لیمون یا ترنجبین و عرق گاوزبان داخل کرده
در حلق بچکانند و تلیین طبیعت بحقنهٔ متوسط بعده بحقنه حاده عمل آن نمایند و چون بهوش آید غرغره بسکنجبین و آب گرم کنانند و بعد تنقیه دماغ حب بنفشه دهند و بعد از تنقیه
مفرحات معتدل استعمال کنند و ایضا برای تقویت سر روغن گل و روغن بابونه و سرکه بر سر بمالند و شمومات بارد مقوی دماغ مثل صندل و گلاب و سرکه ببویند و سکنجبین بنوشند
و در آخر برای دفع غلظت خون گلقند در عرق بادیان و گلاب و عرق گاوزبان یا در آب طبیخ عود و مصطگی حل کرده و شربت بزوری جوارش مصطگی جوارش زنجبیل مکرر
استعمال نمایند و اعاده حقنه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشادن سکته بتلطیف تدبیر کوشند و بر جلاب ماء الشعیر رقیق یا مزوره بنوباشی مغز بادام قناعت ورزند و تدریج
نخود آب و شوربا گوشت مرغ و تیهو و دراج دهند صاحب اقتباس گوید که بعد افاقه مریض ناشته حب بنفشه وقت شب بعرق شاهتره بخورانند و صبح مطبوخ شاهتره
و عنب الثعلب و بنفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه مویز منقی ده توله خوبانی پنج عدد شب در عرق شاهتره و عنب الثعلب هر یک پاو آثار خیسانید صبح جوش کرده مالیده صاف
نموده مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شیرخشت گلقند هر یک سه توله مالیده باز صاف کرده شربت بنفشه چهار توله شربت دینار دو توله اضافه نموده روغن بادام
هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب برگلاب و عرق شاهتره اکتفا کنند و وقت دوپهر نخود آب بنوباشی دهند و وقت شام شله بنوباشی که در شوربا بچه مرغ ساخته باشند
خورانند و صبح تبرید از گل گاوزبان پر سیاوشان اصل السوس حب الکاکنج هر یک هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و گاوزبان هر یک شش توله جوش کنند که بنیم آید مالیده صاف
نموده شربت بنفشه یا گاوزبان چهار توله داخل کرده تخم خرفه بخشک هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا بدستور همین نمط چهار پنج مسهل داده بعد الآخر بعمل آرند و شیخ علی در سکته
دموی همان وقت فصد قیفال از هر دو دست کرده خون قریب سه پاو گرفته امر بمالیدن همه بدن بروغن مبارک کردم و گفتم که والی الحجم دو انگشت در عرض و یک درعه
در طول از چرم گاومیش ساخته بروغن مبارک یا روغن فرفیون چرب نموده بر سر بسیار زنند و پوسته جند را در آب گل بعد الگلاب حل کرده ببویانند چنانچه بهمین تدبیر تا وقت
عصر بیمار بهوش آمد پس تنقیه بدن کردم طبری گوید که علاج سکته دموی اولاً فصد است پس غرغره پس حقنه پس حبوب پس تمریخ و در بلده دهلی معالجه صاحب سکته دموی بفصد
کردم و باز دگر سعی بکشادو بعد آن استرخا ظاهر نشد زیرا که فضول سخون مشابک بوده خون با وجود فساد کیفیت کثیر الکمیت بود از حمل آن قوی ضعیف شده بود پس
هر گاه فصد کرده شد همه فضول با خون منحل گردید و دماغ او پاک شد و انچه اندکی از ان باقی بود استفراغ آن بحقنه و حب و تمریخ دهانیدن کردم و در سکته سوداوی
اولاً فصد باسلیق بعده حقنه معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد افاقه بعلاج صرع سوداوی رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز حذر نمایند و اگر مرکب از
سودا و بلغم باشد اول فصد صافن و یا باسلیق و یا ابطی مناسب بود پس حقنه های معتدله یا سائر تدابیر سکته بلغمی و دموی انچه در علاج صرع سوداوی گفته شد بعمل آرند

علاج سکتهٔ ضربی و سقطی

انچه در علاج امراض دماغی که از ضربه سکته افتد مذکور شد بکار برند و ایضاً اول فصد سر روکشایند و حقنه های مناسبه بکار برند و در تسکین دماغ و ترقیق و تلطیف ماده بنشیر

کوشند و بستن اطراف نیز لابود و لک زدن چوبی یا دوالی چرم بر کف دست و پا و بر سر و در دفع بیهوشی اثری عظیم دارد و دیگر تدابیر مستغنی میسازد کذا فی الشرح الکاملة و این نیز می ترتیب
دوری نیز باشد پس باقی تدابیر مذکوره در علاج امراض دماغی ضربی و سقطی مع رعایت تب بعمل آرند و ایضاً بعد فصد جنبانیدن بعض در قالین نمی اندازند کیلی بیاس متصل از خود
وزر درچوب و مغاث هندی و اسطوخودوس و مصطگی هر یک نه ماشه و جند بیدستر یا بدل آن راوند طویل هفت ماشه و دال خوباش بشیر سوده یک نیم توله و روغن گل و زنبق هر
واحد یک نیم توله آمیخته بر همه سر ضماد نموده کلاه نمد نو بالائیش گذاشتن و دو عدد فتیله از پارچه بافته کبود رنگ ساخته آمیخته بروغن گل آمیخته بدان آلوده از آتش افروخته بالایش و
پیش بینی داشته دود آن بدماغ رسانیدن و در سکته ضربی همان روز صحت می بخشد و شخصی از مرکب افتاده و ادراسکته شد حکیم علوی خان امر کردند که سر او را برهنه ساخته تازیانه بسیار باید
بی فاصله تا یکساعت نجومی بعده رگ هفت اندام زده خون بقدر دو نیم پاو باید گرفت و بفاصله دو سه روز رگ پیشانی کشایند همچنین کردند پس اندکی بهوش آمد و دهن بکشاد گفتند
کر از جند بیدستر و جدوار خطائی هر واحد یکماشه مصطگی دو ماشه سوده در روغن بادام تلخ یکنیم توله آمیخته و جور کنند و دیگر روز صحت حاصل شد بدون علاجی دیگر و مالیدن دست و پا بر تختی
و زدن شتها بسیار بر سر و همه بدن تا یکپاس و بعد فصد قیفال کشادن از هر دو دست و از قدمین چهار توده انگشت چوب تمر هندی گرد مریض و بعد بهوش آمدن صبر هفت توله گل بابونه
و گل عاشقانه تازه هر یک سه توله و روغن زنبق پنج توله آمیخته سر او بروغن بید انجیر چرب کرده ضماد ساخته کلاه نمد بر سر پوشانیده باز شتها بر تمام بدن و سر بتور زدن و حقنه حاده و
علوی خان بتکرار سه چهار بار بعمل آورده صحت مینماید و حکیم کبیر علی خان شخصی را که از شتر افتاده و سکته پیدا کرده بود امر کردند که تازیانه چوب سبز دو صد بر سر و پس برهنه ساخته
زنند چنانچه نوبت بضرب بست و پنج رسیدی که بهوش آمدی باز بدستور رسیده همچنین حال تا هفت هشت روز رسید هشت روز نهم حالت مذکور موقوف شد پس جند بیدستر یکماشه زنجبیل
یکنیم ماشه زراوند طویل دو ماشه سوده در عسل یک نیم توله آمیخته لیسانیدند و بالایش ماء العسل نوشانیدند و بجای آب ماء العسل اکتفا کردند و غذا ضعیف سفیده تنگ شیت با نان تنوری مقرر داشتند
در روز سوم از ین تدبیر صحت یافت لیکن لکنت بان تا یکماه باقی بود پس روزی هفت هشت بار ذرور لوک زنجبیل عاقرقرحا فلفل سفید دار شیشعان نمک طعام هر یک یکتوله بر زبان مالیدند پس صحت کلی یافت

علاج سکتهٔ بخاری

کر از بخارات فاسده یا عفن و بائی و کیفیت ردی افتد آنچه در علاج امراض دماغی بخاری و شرابی گذشت بعمل آرند و ایضاً در بخارات سمیه فاسده و ظلمتیه منوبه اول رگ صافن
و یا عرق النسا کشایند و حقنه حاده ذی تریاقیت بعمل آرند و از سرکه ثومی و بصلی و شراب ریحانی هر واحد یکتوله بنابیت در فت سکنجبین و جدوار شیر هر یک سه ماشه آب برگ گندنا و یا
هر یک یک نیم توله تخلخه سازند و اندکی از ین در بینی چکانند که بهوش آید پس مطبوخ پوست خیار شنبر و یا شکاع با شکر و اضافه خیار شنبر و ترنجبین و گلقند تلیین طبع نمایند و غذا
قلیه زردکی و شلجمی و چوچه مرغ که در آن ترمس و یا نخود سیاه افتاده باشد بنان خشکار تنوری دهند و بجای آب برابر ماء العسل از عرق اشترغار و بادیان ساخته قناعت کنند
و در هر دو صورت پس از افاقت جهت دفع ماده باقی مباشرت مناسب باشد و جهت تعدیل مزاج و منع صعود بخارات دواء المسک جدواری علوی خان با عرق بهار گاوزبان
و اما در بخارات عفنه و بائیه حقنه از شراب کهنه و سرکه کهنه هر دو برابر و عرق بهارنارنج نصف هر دو و نمک طعام دو مثقال و مقل ازرق سه توله در روزی چهار پنج بار بعمل آرند
و وقت شام حقنه از گل ارمنی هفت توله و شراب لوز ده توله و گل مختوم دو توله و ماء العسل ساده یک نیم پاو ساخته بکار برند تا بهوش آید پس ادویه تریاقیه مانند جند بیدستر و جدوار
خطائی هر یک یکماشه در دواء المسک تلخ هفت ماشه بلیسانند و بدرقه بعرق بهارنارنج و کیوره هر یک پنج توله و وقت شام شربت کیوره چهار توله در هر دو عرق مذکور
و غذا پلاو مرغ و فاخته و نان تنوری یا شوربای اینها دهند و اگر حاجت به تنقیه باشد پس بحب قوقایا و افاویه و ایارج علوی خان و شربت تمر هندی و خیار شنبر و گاه
کنند بکرات و مرات بعده جهت تعدیل و تقویت تریاق الذهب و شراب ممزوج و شربت یاقوت علوی خان و عرق عنبر حکیم بقا خان استعمال نمایند و بجای آب برابر ماء العسل
که از عرق بهار کرنه و گلاب ساخته باشند اکتفا نمایند فائده در سکته که از رسیدن سردی بدماغ باشد هرچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند و دیگر
سر از سعوطات و ضمادات و کمادات وغیره که در سکته بلغمی گذشت استعمال کنند پس معاجین گرم مقوی دماغ خورانند و آنچه از ورم حار و بارد دماغ افتد
امراض دماغی ورمی و بعلاج سرسام بلغمید و تقویت دماغ از شمومات و نخالخ وغیره متوجه شوند

جمود

که آنرا شخوص و آخذه و مدرکه نیز گویند و به یونانی قاطوخس و قوطوخوس نامند و معنی آن امساک است و آن مرضی ست که دفعتاً واقع شود و حس و حرکت جمله باطل گردد

بر یک حال بمانند مثلاً اگر ایستاده یا نشسته یا خفته یا در کاری مشغول باشد بر همان شکل بماند و بر تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پهلو به پهلو و تکلم
بهیچ وجه قادر نباشد و در حلق او چیزی فرو نرود و بدون تپ و بی کف و تشنج باشد بخلاف لیثرغس که بی تپ نمیباشد و صرع که با تشنج و کف دهن میباشد و فرق
درین مرض و سبات آنست که درینجا تنفس ممتنع و در اکثر چشم مفتوح و حدوث مرض دفعةً و تنفس بطی و صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که
دران عدم امتناع تنفس و چشم پوشیده و وقوع در استغراق بتدریج بعد خواب ثقیل و تنفس لین و امکان تکلم و جواب به تکلف میباشد و فرق در جمود و سکته آنکه در حلق مجمود چیزی
داخل توان کرد و مخصوص بوضعی نبود بخلاف مسکوت که بر پشت افتاده باشد بالجمله سبب این مرض سده است که در بطن موخر دماغ از خلط بارد یابس
غلیظ سوداوی افتد و بسبب مشارکت آفت بجمیع اجزای دماغ رسد و گاهی از خوردن میوه های سرد خام و نوشیدن آب سرد برف و غسل بآب بسیار سرد حادث شود
علاج اگر آثار غلبه خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو کنند و یا حجامت ساقین نمایند والا شیاف گرم و حقنه مخرج سودا دو سه بار استعمال
نمایند و در حقنه رعایت مزاج مریض مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از افتیمون و بسفایج و هلیله کابلی و غاریقون و شحم حنظل و مانند آن مرتب سازند والا از آب
سبوس گندم و آب چقندر و خطمی یک رطل و روغن کنجد ده درهم و بوره ارمنی یک درم و شحم حنظل یک نیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم بعمل آرند و جند بیدستر و فرفیون
در روغن زنبق آمیخته بر سر طلا سازند و ایضاً قبل از افاقه و بعد آن بابونه و برگهای خشک اکلیل الملک و شبت با سرکه و عسل آمیخته بر موخر سر ضماد کردن مفید است
و روغنهای گرم چون روغن خیری و سداب و مرزنجوش قدری جند بیدستر آمیخته بر موخر سر بمالند و ریاحین حار مثل یاسمین و نسرین و غالیه و مشک بویانند
دماغ بر پس سر نهادن مجرب رازی است و تدبیر سکته و سبات و تسخین بارد و دثار بداوان نمایند و بعلاج امراض دماغی بارد و صداع بارد پردازند و بعد از افاقه
منضج سودا دهند و یا مطبوخ بادرنجبویه سه درم افسنتین دو درم گلقند عسلی ده درم هر صبح بیاشامند و چون در قاروره نضج ظاهر گردد مسهل سودا و حب افتیمون دهند
و یا مطبوخ که دران افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس باشد و حب قوقایا و یا حب اصطمخیقون که از تربد و حب النیل و ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و
افتیمون و نمک هندی هر یک بقدر حاجت گرفته ساخته باشند بدهند و گویند که ماء الجبن مع سفوف سودا نیز مفید است و اگر مریض ضعیف باشد بحقنه لینه اقتصار ورزند
و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر او بموم روغن خیری اندایند و غذا نخود آب گوشت دراج و تیهو با شیره ترطیب سازند و در اختلاط مرض گلقند عسلی بدهند و بجای
آب بر ماء العسل اکتفا نمایند و آنجا که از استعمال مسخنات خوابی عارض شود سر را بشیر زنان و روغن بنفشه یا روغن گل یا کدو یا نیلوفر یا بادام تر دارند و ایضاً دهان
مذکوره در بینی چکانند و بر کف دست و پا و ذات و حصیتین بمالند و از بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و گل سرخ و تخم کاهو و پوست خشخاش و تخم آن بر سر
نطول سازند و غذا شوربای جوزه مرغ با نخود و شیره بادام و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سود مند است و از اغذیه مولد سودا پرهیز کنند
بقول بعضے اگر این مرض از بخار بلغمی باشد با دویه سبات علاج کنند و روغن لبوب سبعه حار نطوخاً و سعوطاً در تقویت دماغ بارد قوت عظیم دارد و سعوط مشک
خوشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت برودت نیز نافع است سعیدی گوید که در جمود ضماد بابونه بآب پخته و نطول بمطبوخ شبت یا اکلیل الملک و شرب
و ضماد غاریقون یا ایلیخه یا اسطوخودوس و شرب بلیله یا شحم حنظل یا سنای مکی یا زنجبیل و شم انفاس کبوتران و شرب و شم جاشا و شم و ضماد سنبل الطیب و شم برگ
و فلی سوده در پارچه بسته مدام و نفوخ آن در بینی مثل غبار سائیده نافع است و اگر بابونه و اکلیل الملک و شبت و مرزنجوش سائیده بآب و روغن بنفشه پخته نیم گرم ضماد
کنند بسرعت شفا بخشد و غذا جوزه مرغ و دراج و پاچه حملان و اعضای او بریان پخته و زرده بیضه نیم برشت مفید و ضماد فرفیون یک درم در روغن زنبق ده درم
گداخته بر سر و شرب و ضماد حب بلسان در جمود بلغمی و شرب افتیمون در جمود سوداوی سود مند است و اگر با جمود سهر باشد مرزنجوش سبز و گل بنفشه پخته بر سر ضماد کنند
مؤلف اقتباس مینویسد که اول حقنه حاده علوی خان بعمل آرند و یا این شیاف بکار برند مغز تخم بیدانجیر سه توله صابون پنج توله در طبیخ افتیمون و خربق سیاه
شکر سرخ نه توله و زهره گاو و زهره بز هر دو سه توله و سکبینج و سقمونیا هر یک یک نیم توله و روغن زیت دو توله بعد از ان محجمه بے شرط بر ساقها و ران و عضلها و صدغین و عصبهای
پشت و میان انگشت شهادت و ابهام او و سخت گرفتن و مالیدن و سر بینی او محکم فشردن و گوشها کشیدن و عضلهای بغل و کف پای او را گرفته رنجانیدن و بدستور
همه بدن را مالیدن بشدت تمام نمودن ترا آگاه میسازد و بسبب جذب ماده و تحریک روح حساسه بوهای تیز همین اثر دارد و پس از آگاهیدن جهت تنقیه سودا حب

لاجورد و علوی خان و یا حب غاریقون ایشان یا مطبوخ افتیمون اهلیلجی ممدوح الیه بدهند و پس از حصول تنقیه بهر تعدیل مزاج معجون نجاح و اطریفل افتیمون علوی خانی
خورانند و غذا شوربای مرغ بنان خشکار دهند و بجای آب ماء العسل که بگلاب ساخته باشند بنوشانند و از هر چه سردی افزاید و خشکی فزاید برحذر نمایند محشی شرح اسباب
نوشته باید که بر فقار صلب از گردن تا عصعص اندک روغن بلسان و روغن بید انجیر و قدری بوره ارمنی و شکر و عسل مخلوط کرده ضماد کنند و حکیم بادشاه هم سری را
دیدم که معالج او علاج بدادن تبرید میکرد بجهت آنکه مریض بر تکلم قادر نبود و معالج او گمان کرد که این از یبوست و از حرارت مهوست و چون دانستم که مرض او جمود آن
معالج او را از دادن تبرید منع کردم و باستعمال تسخین و نوشانیدن مسهلات امر نمودم لیکن قول من عمل نکرد و در چند روز مرض زیاده شد و لیکن انجامید مریض
هلاک گردید طبری گوید که حقنه بعمل آرند و مر سه درم صبر پنج درم جند بیدستر سنبل الطیب که یک درم سائیده آرد کرسنه سی درم آمیخته روغن قسط و ناردین یا روغن زنبق
بلسان داخل کرده در آب و اندکی سرکه کهنه سرشته بر فقار پشت از کتفین تا عصعص ضماد نمایند و روغن سوسن یا روغن ناردین بر همه بدن بمالند و تفریق [illegible] سر
بروغن غار بگرم کنند و هر وقت مشک و جند بیدستر بویانند و چیزی خوشبو متوسط الحرارة و تبخیر [illegible] طلا نمایند و این جمله تدابیر وقتی باستعمال آرند که مزاج علیل از
کثیر متغیر نشود و هرگاه متغیر گردد و صداع در موخر سر بالضرور ظاهر شود در این صورت فصد رگ پیشانی کشایند و بتعدیل مزاج پردازند تا وقتیکه حرارت مفرط نباشد [illegible]
متوسط بود و بهر آنکه اندک حرارت این مرض را تحلیل میسازد چنانچه از تپ حاد گاهی بجا اختلال فالج و تشنج امتلائی میشود و این مرض از امراض مزمنه است که تنقیه آن [illegible]
و حفظا این علت را از جماع بعد صحت تا مدت دراز منع کنند که در آن خوف هلاکت است و از آنچه صاحب این مرض را بدان سعوط کنانند زهره کلنگ و جند بیدستر و مشک است [illegible] در بدن دریافت
قوت مزاج علیل و قبل از تنقیه و عود قوت و عقل مریض باستعمال سعوط نپردازند که در ابتدای مرض خطر دارد و بعد فاقه معجون القرنفل باید داد و استعمال غرغره [illegible] علاج اگر ممکن باشد نافع است

امراض عصبیه

و آن ده مرض است یعنی استرخا و فالج و تشنج و تمدد و کزاز و لقوه و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و اسباب این امراض اصناف امراض ثلثه یعنی مزاجیه و آلیه و تفرق اتصال
میباشد و اورام نیز موجب امراض عصب میگردد و در افعال طبیعیه و حاسیه و محرکه او آفت ظاهر میشود و حرکات غیر ارادی پیدا کردن امراض عصب دخل عظیم است
ذوق از غیر آن و حرکات غیر ارادی مثل پیچیدن بر پیانست و بر داشتن چیزی گران و جز آن هر چه در آن تمدید قوی یا فشردگی باشد و در احوال اعصاب استدلال از
افعال حس و حرکت و از لمس در لین و صلابت و از مشارکت دماغ و فقرات و از اوجاع مثلا گاه بتواتر اعضا و گاهی تشنج آنها و مواد مختص بعصب [illegible] اکثر علامات [illegible] از
بمعرفت احوال دماغ می پیوندد بیشتر آنها از ضرر افعال از لمس است در گرمی و سردی و سختی و نرمی و خشونت و ملاست که در جلد و سر یافته شود و از اقسام سوء مزاج که اکثر حادث
امراض عصب میگردد برودت و یبوست ساده یا مادی بلغمی و دموی میباشد پس هنگام تشخیص سبب [illegible] از امراض عصبی تر و ساذج و مادی چنان کنند که اگر مرض بتدریج [illegible] از سوء مزاج
ساذج بود و اگر دفعة واقع شود مادی باشد و در سوء مزاج رطبی یا یابس چنان تمیز نمایند که بر عضو [illegible] روغن بمالند اگر زود خشک کند مرض [illegible] سبب مرض او سوء مزاج
یابس باشد اگر عضو بسخونت غریبه گرم نشده باشد [illegible] فرق در بلغمی و دموی از برودت و حرارت لمس و دیگر علامات مختصه هر یک [illegible] در تشخیص امراض [illegible] باید کرد تشخیص
و تدبیر امراض آلیه و اورام عصب در فصل فالج وغیره مسطور گردد و علاج تفرق اتصال عصب در باب جراحات خواهد آمد و در اینجا علاج اقسام سوء مزاج بقلم می آید اکنون بدانند که در
امراض عصب باستعمال ادویه قویه مستفرغه خواه مبدله در ابتدا تعجیل ننمایند بلکه در آخر بعد چهارم یا هفتم روز و اگر مرض قوی باشد بعد چهار روز [illegible] عصبیه را
مستعمله در اصلاح مزاج عصب باید که قوی تر باشند به نسبت [illegible] بباعث بطؤ نفوذ آنها در عصب و در تنفیذ آنها بتفتیح مسام مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصبانی
قصد و عنایت طبیعت بطرف مؤخر دماغ باشد و بعد مبادی عصبی که محرک عضو مریض بود دیگر آنکه این امراض [illegible] باشند که در بعضی صور قصد [illegible] خصوصا مقدم [illegible] جماع
مفرط و خواب بعد امتلاء و شرب آب سرد و برف و آب بسیار و شراب کثیر و تازه و سرکه ضار ترین اشیاست با عصاب و همچنین کل حامض و نافع [illegible] قوی فصد کثیر مضر است اما
شراب کهنه و اندک کل امراض عصب را نافع گفته اند بجهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تسخین آن و موافق ترین آبها برای امراض عصبی آب باران است

علاج امراض عصبی بارد رطب ساذج

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر است هر چه از مطبوخات و مروخات و ضمادات و لکادات و نطولات حاره که در علاج امراض دماغی بارد ساذج گذشت بعمل آرند

وحقنه و ضماد آنچه کور آن هیئت باشد یا روغن بود بسبب لبث او زمانه طویل تاثیر قوی مناسب جوهر اعصاب است چه اعصاب بنابر استحصاف جوهر خود قلیل الانفعال از ادویه است و از اینجاست که در وی روغنهای گرم مثل روغن زیت و وردی و روغن کتان بسبب طول زمان ملاقات آنها با امراض عصب بارد موافق بود و ملائم باشد و هرگاه شحوم استعمال نمایند باید که پیه درندگان بکار برند و روغن قسط و روغن خند قوسی مشتد بالاختصاص با عصاب است و از مبدلات که در یجا بدان احتیاج اکثر افتد ادویه مسحنه است مثل ضماد خردل و تافسیا و ضماد زیت و استعمال زیت که در آن ثعلب و ضبع جوشانیده باشند و صمغ صنوبر بسیار نفع دهد و عاقرقرحا مرزنجوش مویزج یکدام او قیه نطرون خردل یکدرم او قیه فلفل یکدرم فرفیون یکث قیه جندبیدستر چهار وقیه سوده در روغن خام مخلوط نموده ضماد کردن نیز مسخن عصب است و اشیایی مسخن و مقوی اعصاب از مشروبات و ج مربی و جندبیدستر و مغز حب الصنوبر و دماغ خرگوش بریان ست و اسطوخودوس خاصةً قریب است از آن هر روز وزن یکدرم ست کوفته با شربت عسل سرشته بدهند در یاضت معتدل و ادهان حار نافع بود و نطولات قوی ترمفید باشد و کثرت اکل سیب نیز همی انار و انگور مفر عصب است و کذا اطعمه مرطبه و شوربای چرب ثرید و قلیه خشک گوشت سرخ در روغن جوز یا زیت بریان کرده با توابل موافقت

علاج امراض عصبی یابس سانج

و آن تشنج و تمدد و رعشه و خدر است هرچه در علاج امراض دماغی یابس گذشت بعمل آرند و ماء الشعیر با روغن بادام یا ماء القرع یا ماء الخیار یا آب نار شیرین یا آب لوز و جلاب دهند و اگر قدری شیرازه بادیه دریقی فعیض برای تنفید بسیار مفید نافع باشد و کذلک استمزاج او در آب نیم گرم آمیخته شیره مغز بادام بفرمایند و در شب وقت خواب لعاب اسپغول با جلاب و روغن بادام دهند و اگر میسر باشد شیر تازه یا ماء الجبن ساده با روغن بادام بنوشانند و آبزن یا نطول مطبوخ برگ بید و گشنیز و بنفشه نیلوفر و برگ خطمی و برگ کاهو و کدو و خیار و برگ کنجد و برگ خشخاش و برگ چغندر و یا صرف آب کدو یا خیار یا تربوز یا آب بید و مانند آن و یا گلاب که در آن ادویه مذکوره پخته باشند تنکر استعمال نمایند و بعد از آن طلا کردن روغنهای رطب مثل روغن بنفشه و کدو سود مند است و اگر آبزن ابها و روغنها و مطبوخات مرطب حقنه سازند نفع شدید نماید چنانچه ابن سینا همین عمل مرسکرد و آبزن از شیر یا روغن کنجد نیم گرم نیز مفید بود و بر مفاصل و منابت اعصاب شیر روغنها استعمال کنند مع عنایت ترطیب دماغ و بادام عصارات مرطبه سعوط نمایند چنانچه شیر زنان بروغن نیلوفر و روغن کدو در بینی و گوش چکانند و شیر خر بروغن بنفشه آمیخته و یا لعاب اسپغول آن کنگ خرفه بر سر نهند و ایضاً از بنفشه و خطمی آرد جو بلعاب اسپغول و روغن کدو یا شیر زنان آمیخته بر سر و بر عضو ماؤف ضماد نمایند یا قیروطی مرطب بمالند و از حرکت و ریاضت و سهر و اکثار سرو بسیار گرم متحرز باشند و اغذیه مرطبه بلینه مثل حریره جو که از نشاسته در روغن بادام و نبات سفید پخته باشند یا گوشت حلوان یا بچه حلوان با اسفاناج و روغن بادام یا چوزه مرغ یا ماهی صراصی بهند و اگر تب باشد گوشت حلوان مع بقول مرطب مثل کدو و خیار دیا فوزره با شش با مغز بادام کدو و اسفاناج و خرفه و مرق بید و یا آنکه بر سر مرطبات طلاء تب و قلاخند کنند

علاج امراض عصبی بلغمی

و آن استرخا و فالج و تشنج و تمدد و لقوه و رعشه و خدر است باید که تا چهار روز عوض آب غذا ماء العسل اکتفا نمایند و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز ماء العسل بحسب مزاج مریض مرا ماء بسیار دهند مثلاً اگر در فرامج مریض برودت زیاده نباشد شهد یک جزو و دو هشت جزو یا چهار جزو آب با آتش ملایم بجوشانند و کف بر دارند هرگاه سوم حصه بسوزد صاف کرده در شیشه انداز ند و بدهند و یا در یک جزو شهد شش جزو آب انداز ند چون نصف بماند صاف کرده بدهند و اگر برودت زیاده باشد شهد یک حصه و آب دو حصه بجوشانند چون نصف حصه بماند صاف نموده بدهند و اگر در ماء العسل بجای آب عرقیات مثل عرق بادیان یا عرق گاؤزبان کنند بهتر باشد و اگر قوی تر خواهند دارچینی زنجبیل مصطگی زعفران سبل قرنفل خولنجان جوز الطیب سابیده کوفته بقدر حاجت در خرقه بسته در آن نیم جوش داخل کنند و اگر حرارت در مزاج بود ماء الشکر یا جلاب معمول حکیم ذکاء الله خان عوض ماء العسل دهند و روز پنجم یا هشتم شوربای کبوتر دموطه بمرغ دهند و روز هشتم منضج بلغم دهند و اگر غلبه برودت محسوس گردد بزور حشائش مثل انیسون تخم کرفس و ترکی و فاخشک فقاح اذخر فنطوریون دقیق سیسالیوس یا نخواه قرومانا و اصول مثل بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر بیخ مهک حسب حاجت در منضج افزایند و یا ماء البزور یا ماء الاصول سکنجبین دهند و گاهی منضج از اصل السوس یا دیان اسطوخودوس بیخ بادیان انیسون تخم کرفس عود صلیب فقاح اذخر گاؤزبان هر یک چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله مطبوخ کرده میدهند و اگر حرارت لاحق باشد انیسون تخم کرفس طرح ساخته گل بنفشه عنب الثعلب تخم کاسنی چهار ماشه نیز دو توله زیاده میکنند و اگر حرارت زیاده تر باشد بادیان فقاح اذخر نیز حذف کرده تخم خیارین می افزایند و در آخر مویز منقی بسفائج پرسیاوشان چهار ماشه اضافه می سازند بالجمله اگر مزاج اصلی حار باشد و یا تپ داشته باشد ادویه بارده مثل بنفشه و نیلوفر و کاسنی خیارین خصوص عنب الثعلب بر منضجات برای اصلاح دهند و اصول نهند که نیبس آرند

تا لضعف طبیعت منجر نگردد و گل سرخ گل نیلوفر وغیره جوشانیده بر آن تبرید و اعانت ادویه مسهله و اصلاح و رعایت مزاج حار اصلی در مسهل نیز مید هند بنا بر ضرورت احتیاط باید داد و گر
کار شیر جات میکشند لیکن بتامل فهمیده دهند و اگر مزاج اصلی حار نباشد و یا تبرید نباشد اصلاً و مطلقاً نباید داد که مضرت ازند و غذا در اثنای منضج مثل شوربای مذکوره اگر کافی نباشد دو ربای
دو کبوتر بسازند و بخوردن گوشت او امر کنند بعده در شوربا چوب گرم اول بقدر سه توله اندازند لیس یاده کنند مثل نخود و موتھ و قرطم و اندک ثاغیل و دارچینی بعد از آن برنج داخل نمایند
و در مزاج حار شوربای شکار و پایه با آب زیره چاره بدهند و کبوتر ندهند که محرق خون است و درین امراض بعد از ماء العسل العسلی بعد از روز چهارم یا هفتم یا چهاردهم بجای آب عرق بادیان و گاوزبان
مینداده باشند و اگر مزاج سردی غالب باشد عرق اذخر و دارچینی غیر قوی بدهند اما اگر مزاج حار محتمل ماء العسل نباشد یا تب عارض شود از اول در استعمال عرق عنب الثعلب و بادیان با
مضایقه ندارد و بعد از آن در شانزدهم مسهل بلغم دهند و یا در منضج مذکور غاریقون سه ماشه تربد مجوف شش ماشه برگ سنا یک توله افتیمون چهار ماشه مغز بادام شش عدد له شیره مغز
بادام شش عدد افزوده مسهل دهند و اگر عمل خوب نکرد بسفایج شش ماشه افتیمون چهار ماشه حب النیل چهار ماشه زیاده سازند و در یوم الراحه تبرید کرده مسهل بلغم معمول بست یا اسطوخودوس
کنوچه گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تخم ریحان پاشیده بدهند و اگر حرارت محسوس شود گاوزبان خطمی خبازی عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده با شربت
بنفشه دهند و اگر حرارت زیاده بود بهدانه نیز داخل کنند خواه لعاب او با شربت اسطوخودوس و یا توله تخم خشک چهار ماشه پاشیده بدهند و بعده مسهل با منضجات داده بحسب المزاج یا احتیاط
تنقیه نمایند و بهتر آنست که در میان کل دو یا سه مسهل استعمال منضجات کنند یعنی نضج دهند پس استفراغ داده نمایند و باز اعاده منضجات کنند پس مسهل استعمال نمایند و بعد تحقین تعمل آید
زیرا که ماده این امراض بار متمکن در اعصاب است و بعد از روز مسهل وقت دو پهر آبخنی گوشت کبوتر و وقت سه پهر کھچڑی موتھ دهند و بعد از تنقیه معجون شهر و امثال المسک حار و معجون اذراقی و معجون
هندی و معجون جاوید و لعوق معمولی و دیگر معاجین گرم بخورانند و شربت عسل و شربت ابریشم و عرق تنبول و عرق نعنا و عرق سندھی مرکب استعمال کنند و روغنهای گرم مثل روغن هندی و
و روغن قسط و روغن سیر اخیر مرکب و روغن هفت برگ و روغن موم و روغن شیس و روغن حب اصل و روغن مبارک و روغن کلان و روغن بابونه و روغن حب چینی و روغن ... بالیند تنقیه عطوسات و سعوطات و غرغره
منقی دماغ بعمل آرند و در تطبیخ ضبع عرجا نشانند و تریاق فاروق دو دانگ یا شرو دیطوس با تریاق اربعه تناول کرده عقب آن قرنفل دارچینی عود هندی عود صلیب یک یک مثقال
عرق بادیان جوشانیده صاف نموده شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند و یا فلونیا اول بخورند بعده دارچینی یا دیان خطائی عود هندی عود صلیب اسطوخودوس یک یک مثقال در گلاب
جوشانیده صاف کرده شکر کشنیز خشک شکر دریائی زنجبیل یک مثقال حل کرده بنوشند و یا دوا المسک حار یا معتدل خورده بالای آن طبیخ بادیان خطائی عود مصطکی خولنجان قرنفل
انیسون هر یک دو ماشه الایچی خورد دارچینی هر یک چهار ماشه چای خطائی هشت ماشه نبات سفید دو وقیه داخل کرده بنوشند و یا تریاق فاروق برابر نخود خورده بالای آن عود بلسان
عود صلیب یک یک ماشه در عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه عرق دارچینی هر یک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی حل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه و شله گوشت و ماء اللحم بخورند
و باد نجبیل و برنج ترکی را برده عسل شسته پرورده وقت بقدر گردگان با ماء العسل مداومت نمایند و نوشیدن ماء العسل و خوردن این مربا لازم شناسند و یا بادیان خطائی چای خطائی
هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه زوفای خشک سه ماشه بعرق عنب الثعلب عرق بادیان یکیک پنج توله جوشانیده صاف نموده نبات چهار توله داخل کرده بطور قهوه بنوشند و مدام خاییدن دارچینی
و قطعه جوز بوا و کبابه چینی و بیخ عاقرقرحا و قرنفل و نهادن جز بوا سالم در دهان و طلای مسحوق او با روغن بان یا عطر او تنها نافع بود و گرسنه و تشنه دارند و تسخین اکل او طلا و دار بول
مفید شناسند و دیگر مبدلات مزاج که در علاج امراض عصبی بارد مذکور شد بکار برند و کوشش در خواب انداز وقت بیدار باشد و در بستر کوشش و فرش از سمور و ثعالب و صوف و پشمینه نو
و از موی شتر و پنبه باشد و بیداری زیاده و خواب اندک باید و مسکن باید که گرم باشد خالی از تصاویر و نقوش و رطوبت و قرب میاه و باد تند و در آن شباک و تطهیر مسکن بخورات کنند در ایام
حاره خوشبو دار نهند و اگر مزاج علیل حار باشد ترتیب مسکن بحسب آن کنند و اجتناب از مفسد مولدات بلغم و از خواب بعد غذا مناسبست و ترک عشا و آب فالص و حسب التشنج مقرر باید
واجبست که فصد طبیب در امراض عصبیه خمسه یعنی خدر و تشنج و رعشه و فالج و اختلاج فصد گوش و خبر دماغ باشد و باستعمال ادویه قویه مسهله و مبدله در اول مرض تعجیل نکند بلکه تا روز چهارم
یا هفتم و اگر مرض حدوث کنی باشد تا چهاردهم در استعمال ادویه قویه مسهله و غیر مسهله تاخیر کنند و در ایام اول بر اشیای لطیفه تلینه منضجه اقتصار نماید و استعمال حقنه بشرط حاجت در این وقت
پاک ندارد و بعد چهاردهم استفراغ با دویه قوی مناسبست و هم ادویه کنیده ادویه علاج و تنقیه اعصاب تبدیل مزاج آنها نیست که سوای که بیشتر احتیاج استفراغ آن از عصب
می افتد بارد میباشد و مستفرغات ادویه قویه مثل شحم حنظل و فرفیون و اشق و سکبینج و سایر صموغ و مومیای ایارجات کبار است و غاریقون تقوی و سخن منقی عصب است و الیفاقی کردن بخبر لقی
مفید نافع خصوصاً بر انحطاط مرض و از مستفرغات لطیف او حمام خشک و ریاضت معتدل است و ریاضت بعد تنقیه افضل مبدل مزاج عصب است بهر آنکه از ریاضت با وجود مبتلا خوف حرکت مواد

مواد ... امراض عصب بنابر مناسبت او بدان مع اوست و برای هر عضوی ریاضتی است پس میباید که از ریاضت ملایم تر شروع کنند و بتدریج تا قوی معتدل رسانند و اما مبدأ امراض عصبانی که از دماغ مذکور شد و
منقل مغز حب الصنوبر بالخاصیت نافع بود و بعض قدما نوشته اند که اگر از صبر و شحم حنظل و مقل هر یک ده درم و فرفیون پنج درم حب ساخته در هر هفته یکبار دهند بدین طریق که اول از دوازده قیراط
شروع نمایند و در هفته دوم سیزده قیراط و در هفته سوم بست و چهار قیراط و همچنین در هر هفته شش قیراط بیفزایند تا بسی و شش قیراط برسد در تنقیه اعصاب هیچ دارو برابر این نیست انطاکی گوید
که علاج فالج و لقوه و تشنج رطب که از رعشه شدید و اختلاج همانست که در سکته گذشت لیکن بهتر او آنست که علاج انها قبل یک هفته نکنند و الا گاه سبب تشنج میشود و ان کل ابدان
و انچه از آن خارج شود منع کنند و از ثوم عسل و عود فرج و سداب بهر نحو که استعمال کرده شود و اکثار نمایند و در خواص آمده که چوب فاوانیا فالج را نافع است و اکلا و شرباً و ظرف آن نفع بخشد

علاج امراض عصبی دموی و صفراوی

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر و اختلاج است در دموی بعد چهار روز یا هفت روز فصد کنند و شربت انار شیرین یا شربت بنفشه و عرق عنب الثعلب بست تولہ حل کرده دهند و یا
شربت اسطوخودوس یا شربت لیمو یا سکنجبین ساده یا بزوری دو تولہ و عرق کاسنی بست تولہ و بیدمشک و عرق کیوڑه و عرق بید ساده هر یک ده تولہ حل نموده دهند بعد از نضج برین نسخه دهم
از عناب ده دانه شاهتره شش ماشه گل بنفشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گاوزبان هر یک شش ماشه مویز منقی بست دانه تخم کاسنی دو تولہ اصل السوس چهار ماشه تخم خیارین دو تولہ
قثاء و تخم کاسنی هر یک چهار ماشه شاهی مکی یک تولہ مغز فلوس شش تولہ ترنجبین شش تولہ الملیجات ثلثه هر احد شش ماشه غاریقون و روغن بادام هر واحد شش ماشه مسهل دهند و بروز
دوم لعاب گاوزبان تخم خطمی تخم کنوچه هر یک چهار ماشه فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند غذا آب نخود و آب آش جو در صفراوی لعاب بهیدانه چار ماشه عرق گاوزبان پنج تولہ
شربت بنفشه یا شربت انار دو تولہ بدهند و بعد از نضج و مسهل مذکور حب ایارج شش ماشه با عرق بادیان ده تولہ آخر شب خورانیده صبح بدون مغز فلوس مطبوخ بنوشانند و
اگر احتمال حب ایارج نباشد از گل بنفشه تربد رب السوس هلیله زرد انیسون هر یک نیم درم سقمونیا دو دانگ حب ساخته بدهند

استرخا و فالج

استرخا سستی و ضعف عصب است که در عضوی ظاهر شود و حس و حرکت آن عضو یا نقص یا باطل گردد و فالج بقول مطلق استرخای هر عضوی را گویند و بقول مخصوص محقق مختص بعرف اطبا استرخا
یک شق بدن است در طول که از گردن تا قدم فرا گرفته باشد و سر و جمیع سالم بود و یا جمیع شق از سر تا قدم ساری شده باشد و این را فالج مع اللقوه و خلع گویند و فالج بمعنی استرخای مطلق اگر بهر دو جانب
تمام بدن غیر از اعضای سر و روی بود او را بلقسیا گویند و اگر بهر دو شق سر و بدن عام باشد سکته بود و بالجمله سبب بطلان حس و حرکت آنست که روح حساسه و محرکه که منبعث از دماغ است نفوذ در اعصاب بجهت انسداد
طریق روح حائل آن یا نافذ نباشد ولیکن بعضی اعضا از اثر قوت آن متاثر نشوند بجهت فساد مزاج خود و فساد مزاج یا از حرارت باشد یا از برودت یا از رطوبت یا از یبوست اما حرارت
تا که بحد غایت نرسد تاثیر در حس و حرکت را منع نکند چنانچه در اصحاب دق و ذبول مدققین مشهود میشود که در ایشان با وجود حرارت شدید آنها حرکت و حس ایشان باطل نمی شود و یبوست هم مستقل در بطلان حس
حرکت اکثر برودت و رطوبت بود و ظاهر است که برودت ضد روح است و تخدیر و انجماد آن کند و رطوبت عضو را مهیا بلادت میگرداند پس از اسباب بطلان حرکت رطوبت بلا ماده بود لیکن تلافی این تسخین
سهل باشد و این اکثر بهم یا در شق واحد او عام نبود بلکه در یک عضو خاص عارض شود و چون فالج مثانه و ذکر و امثال آن پس فالج و استرخای که در اعضا بسبب احتباس روح باشد و سبب
احتباس روح انسداد بود یا افتراق مسام منافذ مودیه سوی عضو یا تقطیع عصب در طول و انسداد یا بسبیل انقباض مسام یا بسبیل امتلاء از خلط بود و یا بسبیل مزاحم ورم بود و آن
ورم است پس سبب فاعل استرخا و فالج بنا بر انقطاع روح عضو انقباض مسام یا امتلای خلط مسدد یا ورم یا قطع عصب باشد و انقباض مسام یا از ربط عضو بود از خارج و آن استرخا باشد و
این بطلان حس و حرکت امر عرضی بود و بگشادن رباط زائل گردد و یا از انضغاط شدید چنانچه عند ضربه یا سقطه یا میلان فقره ابست و چیت یا خلع مفصل یا غلظ جرم عصب بسبب جوهر خود و یا سردی مکثف
مسام عارض شود و امتلای مسدد از مواد رطبه بود و آن اکثر بلغم باشد که از بطون دماغ بر خیزد و در تخلل کل اعصاب جاری گردد یا در مبادی اعصاب یا شعب اعصاب منبع قف شود و طریق روح
نفسانی بند کنند و اما ورم نیز عارض شود در نخاع و منابت اعصاب یا شعب آن منافذ را مسدود سازد از هر ماده که باشد و اما قطع عصب پس در طول اگر شد مانع نفوذ روح مفر حس و حرکت
نبود و انچه در عرض باشد حس و حرکت را منع کند از اعضای که مجاری روح نفسانی میان او و میان لیف منقطوع [illegible] از قطع متصل بوند و بسیار باشد که ماده رطب بسبب غلبه حرارت
بدن یا حرکت بدنی یا نفسانی دفعة از خوف یا غضب یا لذت یا غم بسوی اعصاب نخاع از اطراف سائل گردد و فالج آرد و بدانکه سبب فاعل اگر در یک شق بطون دماغ
یا در مجاری یک شق واحد افتد همه شق بدن مع شق روی مفلوج گردد چنانچه اگر در هر دو شق بطون دماغ یا مجاری آن بود سکته افتد و اگر در هر دو شق نزد منبت نخاع افتد کل بدن سوای

اعضای وی مفلوج شود لیکن گاهی جلد بی‌حس گردد و اگر در شق واحد از منبت نخاع افتد فالج در یک شق بدن غیر از رو عام بود و اگر از منبت نخاع فروتر از مهره عنق یا در یک شق باشد اعضای
متصل عصب اوست مسترخی و مفلوج گردد و اگر سبب در نخاع نباشد بلکه در عصب یا شعبه او ماده یا تفرق اتصال یا ورم افتد استرخا در عضوی که این عصب یا شعبه تعلق داشته باشد واقع شود مثله
در زبان و حنجره و مری و مثانه و معاء مستقیم و غیر آن و باقی اعضا سالم بود و اکثر فالج در شدت برد شتا و در مشایخ و مزاج بارد رطب و بلغمی که ادمان تدبیر غلیظ مولد بلغم
نماید عارض میشود و گاهی در ربیع بحرکت امتلا دران و در بلاد جنوبی و در عمر پنجاه تا شصت سالگی که دماغ بارد و ممتلی باشد و دفعةً حرارت یا برودت قوی رسد و بر سبیل بحران مثل منقطعه
از بیرانشان ملی فتد و اگر فالج بحران در فصل گرما افتد کمتر نجات یابد و از نوع فالج آنست که بطریق بحران در امراض حاده افتد و بدان ماده بسوی اعصاب منتقل گردد و این بهتر است که چون طبیعت
بسبب سن یا بسبب ضعف خود ماده را باستفراغ تام پاک نکرد پس باقی ماده در نواحی دماغ بماند لهذا منتهی صداع و گرانی سر باقی ماند بعده طبیعت آن را بالطور دفع ثقل دفع کند بطرز دفع استفراغ تام
پس فالج مانند آن پیدا کند و گاهی سکته و صرع و قولنج و اختناق رحم و حمیات زمنه بر سبیل بحران نیز منتقل بفالج گردند و قولنج شدید الالم را اکثر مؤدی باسترخای اطراف و تخلع مفاصل اند
و بدین گردد هنگام انقضای مرض بر سبیل بحران و دفع طبیعت فضول را از عمق بدن بسوی اطراف چنانچه صاحب کامل گفته که جماعتی را دیدم که ایشان را قولنج صعب شدید الالم بود و منکب آنها بعضی را
منکبین و رکبتین منخلع گردید و شخصی را دیدم که حرکت کتفین او معطل شده بود و الاحسن آن موجود بود و همچنین جالینوس در کتاب خود ذکر کرده که در زمانه من قوم کثیر را در قولنج عارض شد و بسر کسی از ایشان
خلاصی یافت خلاصی آن باسترخای اطراف گردید و حس آن باطل نشده بود و دوسی ارو مختلف منقطع از شدت اختلاف و فالج بر دارت حال صاحب فالج دلالت کند و بقراط گوید که حل فالج بتوسط
ممکن نیست و ضعیف سهل نه و بدان که گاهی استرخا با تخلع و تشنج مرکب میگردد و در بعضی مردم حتی که بعضی اعضای ایشان مسترخی یا منخلع و بعضی متشنج مرتعد بسوی نشاء آن معاینه کرده و گاهی
منخلع یا تشنج وار تعاد دیده شده و این نوع از بقراط نقل کرده کسی که سکر از شراب شده و یکبارگی کلام و بند گردد بعد ها و را اشتداد بهم رسد مگر آنکه تب آن را عارض شود یا کلام او در ساعتی
که سکر او منحل گردد جاری شود و مراد با مساک کلام فالج است جالینوس گوید که استمساک صورت مع استرخا رابست و اعضائیکه مفلوج شود رنگ آن نهایت گردد و بس گفته که استرخا حادث شده
از انخلاع بعض فقار قاتل است و اکثر قسطا بن لوقا گفته که اگر مفلوج کلام مستوی کند علت در نخاع بود و علاج آن سهل تر باشد و اگر در کلام او اضطراب بود علت در دماغ باشد و علاجش مشکل تر است
و بدانکه نبض مفلوج ضعیف بطی متفاوت بود و بسا که از مرض قوت ضعیف گردد نبض ضعیف صغیر متواتر شود و در انحراف بلا انتظام واقع شود قاروره مفلوج اکثر غلیظ بود و گاهی زرد چندانکه زرد ملی
امرجی باشد و گاهی بسبب ضعف [illegible] از ابیت یا ضعف عروق یا گرده یا در عصب گاهی وی بیاض شده یا مرضی که متقارن او گردد سرخی بود و بسبب بسیار سرخ بود و گاهی شق
سلیم التهمت بود گویا که در آتش است و شق مفلوج بارد بود گویا که در رقبه است لهذا نبض شقین مختلف گردد چنانچه نبض شق سالم قوی بود و نبض شق مفلوج [illegible]
مسترخی و مفلوج تا که هر رنگ سایر بدن باشد و بعد از آن امید صحت است و اگر بسبب فساد مزاج باستیلای برودت و فتور حرارت غریزی یا انطفای آن فعال طبیعی نیز باطل شود و عضو
بجهت رسیدن غذا لاغر گردد امید صحت کمتر بود و صاحب کامل گوید که علامت علت معروف بالبقسیا آنست که صاحب او بر پشت افتاده بود و صوت و حس و حرکت او معدوم
باشد و بدین علت تقدم کند درد سر شدید و امتلاء و دوار و تاریکی بصر و سردی دست و پا و اختلاج در جمیع بدن و ثقل در حرکت و صریر اسنان وقت خواب و ... اکل البسا بود
و دوران ثقل را شبیه بسوبق و قتار باشد و علامت خلع احساس ... عظم داخل در حفره منفصل را اخراج از موضع خود است و آن را بجاسه بلمس منفصل دریابند طریق

تشخیص اسباب این مرض باید که اولا بپرسند که مرض دفعةً عارض شده یا بتدریج اگر دفعةً بگوید حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا زخم بپرسند اگر اقرار آن کند مرض مجرد
وقوع آن افتد بسبب گسستن عصب یا قطع آن باشد و این بد و لا علاج است و الا نظر کنند اگر سفیدی رنگ و ترهل بدن و کثرت بزاق و نوم و قلت عطش و قاروره سفید
و غلیظ و گاه رنگین سرخ و زرد غلیظ بسبب ضعف کبد و عروق و نبض بطی و متفاوت بود فالج رطوبی بلغمی باشد و اگر لمس حار و رگهای گردن و غیره و نبض ممتلی و رنگ چشم و روی
سرخ بود فالج دموی باشد پس اگر فالج مادی در سرسام یا سکته یا صرع یا قولنج یا اختناق رحم یا حمیات حاده و مزمنه بر سبیل بحران واقع شود فالج انتقالی بحرانی باشد و اگر
عروض مرض بتدریج گوید و با آن تب و درد یا گره در عصب بود فالج ورمی باشد پس ببینند اگر تب و درد شدید و تمدد بود ورم حار باشد و اگر تب نرم و درد اندک و خدر بود
ورم رخو باشد و اگر از لمس صلابت و تمدد در عصب معلوم شود و از تقدم وجع و ضربه یا التوا یا ورم حار نیز سوال کنند و این دلائل ورم صلب باشد و اگر ابتدا در ایام
یافته نشود و بلمس بارد بود و از تقدم رسیدن سردی شدید و نوشیدن آب بغایت سرد و یا ایستادن در آب سرد سوال نمایند اگر باشد استرخا از برودت در رطوبت ساده
باشد و الا تقدم ربطه رباط یا زوال فقره یا خلع مفصل بپرسند پس بهر کدام ازین اسباب که اقرار کند سبب استرخا همان باشد و فرق شستن پشت یا گردن کنند

سینه اگر زوال فقره بسوی داخل بود خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر زوال طرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقرات است و اگر حرکت انبساط و انقباض عضو بدشواری شود و عضو نرم نباشد بسبب غلبهٔ خلط عصبی بلغمیه پیوست باشد و تقدم اسباب یبس بر یبوست شاهد باشد و هرگاه بول بی اراده جاری گردد نشان استرخای مثانه باشد و اگر براز بی اراده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت دافعه باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد بالجمله علامات و علاج استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و مری وغیره هر یک در مقام خود باز مذکور گردد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فالج مسطور می شود

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیرش بدستوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات وغیره بعمل آرند و ایضا بر استفراغ مفلوج اقدام نمایند مگر برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در میان هر استفراغ و اگر در پنج شش مسهل مادهٔ فالج بر نیاید ایارج الاصول فقط تا یک چله گذرانیده بعد از آن حبوب منقی دماغ میداده باشند و در آخر معجون سیر وغیره بخورانند لیکن از تنقیه تا چهلم روز فراغت ضرورست چه قول بعضی اساتذه است که اگر قبل از چهلم اعضا بگشاید بگشاید والا باز نگشاید لهذا در مرض خفیف هشتم روز مسهل معمول است و از روز چهارم منضج شروع میکنند و تدبیر کلی این مرض نضج کامل است و قبل از نضج کامل اسهال ممنوع و مضرست و روز دوم از مسهل اگر تب نبود با منضجات مشتمل بر تقویات و مسخنات کبد اگر شق راست مئوف بود و مسخنات و مقویات قلب اگر شق چپ معلول بود بدهند اگر مرض قوی باشد تا چهلم روز تقویت این اعضا ضرورست و بعد مسهل تقویت معده بمصطگی و زرنباد و فادانیا و اسطوخودوس سوده به اطریفل مربی یا اطریفل کشنیزی معمول است چه اطریفل الغ و منقی مخصوص عضو مئوف یعنی دماغ است و سکنجبین عنصلی با شربت زوفا یا ماءالاصول و یا ماءالبزور حار یا معتدل بیاشامند و خورانیدن تریاق اربعه و ثمانیه و جوارش بلادر هرچه موجود باشد و مناسب است اندا با عرق بادیان و شیرهٔ آن نافع است و مداومت یک درم سداب شهریار و روغن ارچینی دلوکا مجربست و همچنین بهر تبدیل مزاج تریاق کبیر یا مثرودیطوس نیم درم و کلکلانج و مانند آن بدهند و هر شب بعد تنقیه معجون فلاسفه و معجون بلادر و اطریفل کبیر و معجون برج و مربای آن بخورند و دیگر ادویه مرکبه مثل جوارش تمرج علوی خان و سفوف اترج ایشان و خمیرهٔ اسطوخودوس و حب عنبر و مومیائی و اذاراقی و حب سورنجان و سیاه و حب سیماب و حب بنیش و حب سم الفار حسب حاجت بعمل آرند و فقرات و اعصاب را بروغنهای گرم محلل و مقوی اعصاب چون روغن قسط و نحو آن گاه ساده بمالند و گاهی جند بیدستر و عاقرقرحا در آن روغنها آمیزند و یا موم در روغنی گداخته و قدری فرفیون آمیخته نیم گرم تدهین کنند و یا مومیائی کافی در روغن حنا مالش نمایند که بعد یافتن فالج از فالج دفع ماندگی اعضا میکند و یا ضماد جوزبوا و مالش زنجبیل و زرنباد کنند و یا قسط تلخ و مرمکی فرفیون سوده بروغن گل ممزوج نموده نیم گرم بمالند و آن مخترع حکیم علوی خان نیز مجربست و سواری کشتی و نقل از بلاد بارد به شهر گرم مفید بود و درین مرض تا گرسنگی صادق و تشنگی سخت نشود غذا و آب نخورند و ترک طعام شب واجبست و چون قریب الصحت شوند عضو مسترخی را حرکت دهند و غمز شدید کنند و بخرقهٔ درشت بمالند و باید که در فالج بر اخراج خون جسارت نکنند الا بعد التحقیق غلبهٔ خون که بحمار سرخ رنگ و جوانی و فصل و مزاج و قوت مساعد باشد درین صورت فصد جائزست اما خون کمتر باحتیاط تمام گیرند و گرنه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا مهما امکن در تقلیل غذا کوشند

بیان بعض تراکیب معمول در فالج منقول از مطب اساتذه کرام روز منضج باید که در منضج بلغم وزن اسطوخودوس پنج ماشه و انجیر سه عدد کنند و عود صلیب شش ماشه گاوزبان عنب الثعلب بیخ کبر هر یک شش ماشه عوض بیخ کاسنی و بیخ کرفس و مویز منقی داخل کرده در عرق عنب الثعلب نیم آثار جوشانیده گلقند حل کرده بدهند غذا شوربای کبوتر و کنجشک یک وقت و بجای آب عرق مکوه و وقت شام تریاق فاروق بقدر یک نخود و لبهار خالص شش ماشه سرشته لیسانیده بالائش عرق مکوه عرق گاوزبان نوشانند ایضاً در مرض خفیف صرف اصل السوس گاوزبان بیخ بادیان بیخ کاسنی بادیان اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و بادیان جوشانیده با گلقند برای نضج دهند و بعد نضج اجزای مسهل افزایند ایضاً برای مرد جوان در فصل صیف که استرخا در فلکین و قدم و عسر حرکات باشد منضج از گل بنفشه اصل السوس خطمی خبازی گاوزبان بیخ بادیان هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب گاوزبان هر یک نه توله شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده داده شود و روز دوم اسطوخودوس بجای گل بنفشه بافزایند عود صلیب دو ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه مویز منقی نه دانه بیخ کبر شش ماشه زوفای خشک سه ماشه بادیان شش ماشه انجیر زرد هفت عدد تخم ترتیزک نیم توله سنای مکی یک نیم توله افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل کرده مسهل دهند و در مسهل

سوم حب ایارج داده روز دوم از مسهل برای نضج ماده و تقویت دماغ گل گاوزبان سه ماشه پرسیاوشان چهار ماشه بیخ کاسنی شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه
جوشانیده گلقند حل کرده اول هلیله مربی خورانیده بنوشانند **ایضاً** در فالج خفیف دماغ که حس و حرکت بعد غسل قدری ناقص گردد و در گوش هوای سرد معلوم
شود ماء العسل از گاوزبان چهار توله در سه آثار آب جوشانیده عسل پاؤ آثار داخل کرده باز جوشانیده بدهند و گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان
هفت ماشه نبات یک توله در عرق بادیان پاؤ آثار جوش داده بطور قهوه بخورانند و غذا عسل و نان بعد دو سه روز که تخفیف شود و قبض باشد گلقند عوض نبات
کنند باز بکوه گل بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه عوض بیخ کرفس و بیخ اذخر و اسطوخودوس در منضج بلغم افزوده
منضج دهند و بعد نضج اسطوخودوس پنج ماشه سنای مکی یک توله تربد سفید سه ماشه مغز فلوس هفت توله روغن زرد پنج ماشه اضافه کرده مسهل دهند و
بدستور روز دوم تبرید و بعد دو مسهل چند روز منضج داده حب ایارج خورانیده بعد تنقیه معجون فلاسفه دهند **ایضاً** بصورت مرض خفیف بعد ماء العسل
در منضج بلغم گاوزبان پنج ماشه عوض اصل السوس و بادیان و انجیر افزوده روز پنجم داده روز ششم هم اجزای مذکوره و سنای مکی و مغز فلوس گلقند روغن بادام
در منضج اضافه کرده مسهل دهند و بعد تنقیه کامل عود غرقی عود صلیب مصطگی سورنجان هر یک نیم ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان بخورانند و
عود صلیب و سورنجان بتدریج اضافه کنند و بروغن آب برگ ریحان مالش نمایند **ایضاً** اگر در فالج از گرمی ادویه منضجه اسهال و سوزش بول و درد گلو عارض
شود و ادویه شدید الحرارة از منضج موقوف نموده گل بنفشه گاوزبان تخم خربزه تخم خیارین افزایند و تخم خطمی و عرق مکوه و عرق گاوزبان غرغره کنند و عناب در دهن
دارند و ایضاً منضج از خیسانده تخم خیارین گل بنفشه گل گاوزبان هر یک شش ماشه عناب چهار دانه مویز منقی نه دانه در عرق مکوه شش توله عرق گاوزبان پنج توله
شربت بزوری معتدل دو توله نیمگرم بدهند و اگر اسهال زیاده بود در شوربای کبوتر نخود کابلی چهار توله داخل کنند و روز ششم اسطوخودوس گاوزبان تخم خطمی بیخ
کاسنی اصل السوس پرسیاوشان هر یک شش ماشه بادیان ۹ ماشه سپستان ده دانه سنای مکی توله تربد شش ماشه بادرنجبویه چهار ماشه تخم خربزه نه ماشه
عود صلیب چهار ماشه عوض تخم خیارین و مویز منقی و شربت بزوری داخل کرده شب خیسانیده صبح جوشانیده مغز فلوس هفت توله ترنجبین چهار توله گلقند ۳ توله
عرق بادیان پنج توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده غاریقون سه ماشه خورده بنوشند و بعد نخود و آب کبوتر و شام آب دال مونگ برنج روز دیگر اصل السوس
بجای عناب و تخم خیارین در نسخه منضج سابق افزوده دهند و بجای ماء العسل عرق بادیان اگر اسهال کم شود روز هفتم هم در آخر شب حب ایارج توله بروغن بادام
دو ماشه چرب کرده همراه عرق بادیان و مکوه بخورند و صبح بسفایج چهار ماشه مغز قرطم شش ماشه تخم کشوث چهار ماشه عوض تخم خطمی و سپستان و سنا و تربد و بادرنجبویه
و پرسیاوشان در نسخه مسهل اضافه کرده بدهند روز دیگر بدستور مقرر منضج گل بنفشه گل گاوزبان گاوزبان هر یک شش ماشه مویز منقی ۹ دانه اصل السوس چهار ماشه
عود صلیب چهار ماشه تخم خربزه ۹ ماشه در عرق مکوه دوازده توله عرق بادیان ۹ توله شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده دهند روز بستم در این
منضج خطمی شش ماشه عناب چهار دانه پرسیاوشان شش ماشه بادرنجبویه برنجاسف هر یک چهار ماشه سپستان یازده دانه عوض عود صلیب اضافه کرده گلقند بجای
شربت بزوری داخل کرده دهند و تا چهار روز همین منضج داده روز بست و چهارم حب ایارج بدستور خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویه یک شش ماشه
جنطیانا رومی یک توله گاوزبان پوست بیخ کاسنی عود صلیب تخم خسک دانه هر یک شش ماشه بسفایج فستقی چهار ماشه مویز منقی ۹ دانه تخم خربزه پرسیاوشان هر یک ۹ ماشه
شب در عرق مکوه عرق بادیان هر یک دوازده ۱۲ توله تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس ترنجبین روغن بادام داخل کرده بدهند روز
دیگر گل بنفشه گل گاوزبان تخم خربزه هر یک شش ماشه مویز منقی ۹ دانه اصل السوس چهار ماشه شب در عرق گاوزبان و عرق مکوه تر نموده صبح مالیده
صاف نموده شربت بزوری معتدل انداخته نیمگرم بنوشند **ایضاً** در فالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود بعد ماء العسل منضج از بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب
مویز منقی اسطوخودوس بیخ کبر پرسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی مالیده صاف کرده تودری سفید پاشیده دهند بعد از نضج ماده برد و مسهل
بیخ کاسنی انجیر زرد و سنای مکی افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند شیرخشت هر یک چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل
کرده داده شد بعد دو مسهل تا دو روز بجهت تقویت دماغ و قلب و جگر مصطگی سوده یک ماشه هلیله مربی یک عدد سرشته همراه اسطوخودوس گاوزبان

هر یک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری دو توله حل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل سوم بدستور قبیحران سرخ هلیله
افزوده شب حب ایارج و صبح بدرقه دهند بعد مسهل برای نضج و تقویت اعضای رئیسه در دوای طبیخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل بنفشه هر یک شش ماشه
پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه مصطگی سورنجان هر یک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری
سفید پاشیده دهند و اگر قبض باشد روز دوم بجای شربت گلقند کنند و سورنجان مخصوص برای درد پاست جهت درد ساق و پای که از حرکات ماده بشرکت اعضا یا ریاح
در فالج میباشد مفید هند چون در دپای باقی ماند باز سورنجان سوده همراه هلیله مربی و مصطگی در نسخه سابق و بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز
طبیخ اصل السوس سه ماشه گاوزبان ابریشم خام تخم کاسنی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده دهند و برای ضعف دواء المسک معتدل
پنج ماشه با عرق بادیان ده توله دهند و بعد از انفراغ مسهلها و تنقیه تام و کمال اگر تشنگی زاید بود دیگر بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در خلو معده و در ابتدای فالج بود نه شب
آب نمیدهند مگر در صورت تپ و حرارت مزاج و باز برای درد پا که اندکی باقی ماند سورنجان مصطگی هر یک یکماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه اسطوخودوس چهار ماشه
مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات دو توله بدهند و در موسم ربیع بتجویز منضج و مسهل کنند بسفایج قنطوریون هر یک چهار ماشه در منضج بلغم عوض اصل السوس بیخ کرفس
افزوده بعد نضج ماده روز مسهل گل نیلوفر چهار ماشه ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بجای غاریقون و روغن بید انجیر و گلقند در مسهل بلغم نموده بدهند و
بعد و مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب و صبح بدرقه دهند بعده معجون به نسخه تحفه که دران جوز بوا و بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیسه و نزله خورانند
ایضاً در فالج عضوی که بعد قی و اسهال در تخمه می افتد بماء العسل و عرق گاوزبان ساخته دهند و روز چهارم نقوع پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عناب بعرق شاهتره
عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شب خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شلغم بجای آب عرق کیوره ایضاً در فالج مع اللقوه و در دبازو بعد مسهلات
سورنجان سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالائش گلقند در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق بادیان مالیده بنوشند باز طبیخ دارچینی گاوزبان انیسون بادیان جوشانیده
با گلقند باز سورنجان بوزیدان عود صلیب بگلقند سرشته بخورند بالائش عرق عنب الثعلب عرق بادیان شربتا اسطوخودوس تخم فرنجمشک پاشیده دهند ایضاً در فالج
مع اللقوه بعد تدابیر معموله و مسهلها مصطگی سوده با هلیله مربی سرشته بخورند بالائش گاوزبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم
مویز منقی برعایت جگر عوض بادیان که برعایت معده بود عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب تودری سفید افزایند غذا پلاو و قلیه و روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس
افزایند و عوض نبات گلقند کنند روز چهارم مصطگی سوده با هلیله مربی سرشته اسطوخودوس گاوزبان جوشانیده شربت بزوری تودری سفید دهند روز پنجم اسطوخودوس
عود صلیب سوده با اطریفل صغیر سرشته همراه گاوزبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب غذا پلاو مرغ
باز جوارش عود گاهی با طبیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیره تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو توله نبات یک توله باز شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه
عرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه باز اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بعده فلاسفه
دهند ایضاً برای فالج مع اللقوه که مرد پیر را بارعشه و غنه در صوت و استرخا و تغیر در حرکات وحشی باشد فلاسفه عرق بادیان صبح و اطریفل کشنیزی عرق گاوزبان وقت شام
و وج ترکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان مالند بیس غرغره بآب گرم کنند و مسهل در ابتدای فصل ایضاً در خلل دماغ مع بواسیر غرقی
که دو البسیار گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبیخ چوب چینی سه ماشه دانه هیل دو ماشه نبات یک توله در عرق گاوزبان دوازده توله جوش
داده بدهند و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یک ماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله هر یک دو ماشه مقل ازرق یک ماشه کوفته
بیخته با عرق بادیان دهند ایضاً در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هر یک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جوشانیده شربت
بزوری معتدل دو توله حل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اربعه بماء العسل بجهت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه با ماء العسل یا و آثار و اگر
بعد مسهلات بسبب قبض و تبخیر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً بعد تنقیه برای
تعدیل و تقویت درین مرض دواء المسک حار خورده بالائش عرق بادرنجبویه و بادیان و گاوزبان شربت اسطوخودوس آمیخته بنوشند و یا معجون سورنجان

خوردہ بادلیش بادیان زیخ بادیان سورنجان بوزیدان ہر واحد یک مثقال جوشانیدہ شربت اصول داخل کردہ بنوشند یا تریاق فاروق کہ مقوی حرارت غریزیست بقدر نخود در شہد خالص آمیختہ بخورند با لایش عرق گاؤزبان بنوشند ایضاً اگر زنی را بعد تولد بچہ تپ شود و از استعمال مبردات فالج بہم رسد و زبان ہم بیکار گردد از معالجات آن صحت کلی نشود پارچہ در روغن ولو وار حلوی خان آلودہ در ہر روزی ہفت ہشت بار در رحم بدار دو وقت صبح معجون سید علاوے خان یک تولہ ہمراہ عرق تنبا کو ہفت تولہ بخورد و وقت شام وج ترکی و شونیز و جوز بوا ہر واحد یک ماشہ در عسل یک تولہ بلیسد تا لبت دیابت وزرد و در ہر روز سہ چہار مرتبہ دارشیشعان زنجبیل فلفل گرد بورۂ ارمنی ہر یک سہ ماشہ سائیدہ بر زبان بالد

ذکر ادویۂ مفردہ مفید استرخا

گویند کہ در استرخا شرب قردمانا با آب و یا مغز حب الصنوبر کبار و یا حلتیت مخلوط بقردمانا و یا عسل بلادر نیم درم بمغز جوز و یا حرف و بنار زخم خردل و یا حب فلفل و یا آب مطبوخ کفری و یا بیخ سوسن گل او و آب یا حب الغار و یا بیخ خطمی مطبوخ بشراب کہنہ و یا فرفیون ربع درم سکنجبین مثقل اشق ہر یک نیم درم و یا سکبینج یک درم با آب گرم و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و شب بجلاب یا عصارۂ قنطوریون دقیق بعسل و یا پوست رتہ با آب نیم گرم و یا طبیخ دارشیشعان و یا طبیخ حاشا و یا کرنب مساوق مطیب بزیت و یا فوہ الصبغ بعسل و یا ثمر قندول و یا شربت عنصل و یا جوز القی و یا زراوند طویل یک مثقال و یا دارچینی و یا دوقو و یا اسطوخودوس و یا اسندروس و یا لحم العصافیر و یا لحم شفانین و شرب و تمریخ روغن حب الصنوبر کبار و یا روغن پوست ترنج و تخم آن و یا عاقرقرحا بسرکہ و یا روغن یاسمین و یا روغن فندق و یا روغن سداب و یا روغن آس و شرب و ضماد قسط و یا برگ غار و یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلنجہ و تمریخ قسط ہندی بروغن بان و یا روغن عود الفرج و یا روغن نرگس و یا روغن کفری و یا روغن سوسن و یا آب خاکستر چوب انجیر کہ دہ بار تکرار آن نمودہ باشند و یا روغن غار و یا زیت کہ شحم حنظل در ان جوشانیدہ باشند و یا فرفیون یک درم در زیت دہ درم حل کردہ و یا فرفیون و جند بیدستر بروغن قسط و یا میعہ سائلہ مطبوخ بزیت یا تنہا و یا جند بیدستر و روغن سوسن و موم و یا نطرون مخلوط بزیت کہنہ و یا قنہ مخلوط بزیت و یا روغن حنا و یا عاقرقرحا مخلوط بزیت و یا روغن ضیان و یا روغن زہر قندول و ضماد خردل بقیر نفط یا سداب و یا شیطرج با آب قرنفل سرشتہ و یا افسنتین و یا خردل سودہ در قیروطی روغن بادام و موم آمیختہ و یا نمک و سویق و عسل جمع کردہ سوختہ و یا غذبہ و یا خاکستر چوب انگور بسرکہ و زیت و نطول آب دریای شور و یا طبیخ برگ غار و یا برگ فنجنکشت تخم او و یا مرزنجوش و یا فوہ الصبغ و یا آب کبریتی و آبزن طبیخ ثعلب در زیت آب یا دیان تخم کرفس ناخواہ تا آب فانی گردد و یا آب کبریتی و غرغرہ طبیخ بیخ کبر و حقنہ سکبینج یا طبیخ قنطوریون و شحم حنظل ہر واحد نافع

بیان ادویۂ مفردہ نافع فالج

سویدی گفتہ کہ در فالج خوردن زنجبیل مربی و داشتن جوز بوا در دہان و انداختن آب آن کذا اکل لحم غزال تا ایام کثیر کذا مغز حب الصنوبر کبار از پنج درم تا دہ درم با شکر یا عسل یا زبیب احمر و کذا خوردن بچۂ کبوتر کہ سر گردن او دور کردہ جوشانیدہ آب و بنیذ از ندو در آب دیگر خوب پختہ باشند و کذا مالیدن و نوشیدن روغن تخم تلخ مشمش و کذا اغذا کردن با آب نخود سیاہ در آب پختہ بزیت و صعتر مطیب بکرده و کذا خوردن عود البخور از مجربات من ست و سکنجبین تا دیطوس ہر روز نیم درم صبح و نیم درم شب وقت خواب تا سی روز متواتر خوردن مجرب صحیح ست و از حکمای دیگر نقل کردہ کہ خوردن فلفل سفید یا قفاح اذخر یا بہمن سفید یا آذریون و طبیخ بیخ او و عصارۂ لبلاب او یا آلہ یا ایرسا یا عاقرقرحا یا جند بیدستر یا عسل بلادر یک درم بروغن جوز یا خصیۃ الثعلب کبیر یا حلتیت تا یک درم تنہا و مع فلفل و عسل و تا یک مثقال بلغوف بموم و یا نیم درم از ان سکبینج نیم درم ہمراہ شراب تا پنج روز متواتر یا شبت یا نفط سفید و تا برنشاء حمام بعد خروج از آبزن مالش آن نیز یا مغز حب القطن یا تربد یا روغن بلسم یا شہر او یا شیطرج بعسل یا مثقال یا تخم حنظل یا سداب یا طبیخ آب تا نصف بماند و یا بقدر یک درم با ماء العسل تا سی روز متواتر یا سکبینج یا نار دین یک درم با سخالہ تا بلا بدوام یا شربت عنصل یا پیاز او شوی معجون بعسل یا سرکہ او یا انجبین او و اثم یا زنجبیل یا زرنباد بعسل یا زوفای خشک یا دار فلفل بعسل یا درونج بعسل یا کمون بعسل یا بیخ فاشرا ستعمال بشراب یا قسط تلخ دو درم یا عصارۂ قثاء الحمار یا الک یا روغن جوز الاکل یا دبق یا بیخ راسن بعسل یا نانخواہ تنہا و مخلوط در اغذیہ یا سنبل الطیب یا خربق سیاہ یا قوم بری تنہا و مخلوط در اغذیہ یا سیسالیوس یا ثوم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا فراسیون بعسل تا سی روز متواتر یا جوز بوا یا شونیز یا زراوند مدحرج یا دارچینی با آب یا صمغ سداب و برگ او بعسل یا مشک یا عاقرقرحا یا فرفیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا دوقو یا حرمل تنہا یا با آب مرزنجوش در حمام یا [illegible] یا جوز السرو یا قنہ یا روغن بادام تلخ یا قردمانا دو درم بشراب یا روغن آمیختہ

بادآورد یا بندق یا روغن او و یا انفسیا بروغن زرد مخلوط یا بیخ نبات او باریک سائیده در حریره آمیخته یا تخم قاوندی چهار درم در شوربای مرغ و اکیان یا اهیل یا صدف
بحری سوخته یا اشق مثقال بعسل یا از شیشعان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض یا آب نخود سیاه یا مرغ مطبوخ تا ایام کثیر یا فلفل سیاه هر روز نیم درم بیک مثقال
ایارج یا قوه الصبغ ایام کثیر بماء العسل یا ادمان فرج در مرباى آن یا تخم بیدانجیر مثقال یا زیاده عدد یا راوند تنها و یا ایارج لوغاذیا یا سندروس یا فلنجه یا از علک البطم و قفاح اذخر
و سکبینج حبسته یا برگ کبر یا ثمر یا پوست بیخ او یا رطبه پخته مطیب بنبیت و یا تخم او و یا اسقولوقندریون یا تخم ترب و جند بیدستر هر دو مساوی یا خطبیا نا یا روغن نارجیل
یا بیخ بخور مریم و از لحوم اکل لحم شفانین یا لحم سقنقور یا لحم فاخته نافع **و غرغره** عاقرقرحا بماء العسل و یا شحم حنظل و یا سداب یا مرزنجوش و یا کندش **و سعوط**
مومیائی یک قیراط با آب مرزنجوش و یا یک حبه از ان بروغن زنبق و یا دانگی از ان بروغن بادام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک و یا رته و یا عنبر و یا روغن
یاسمین و یا نشا با نگ و یا روغن نرگس و یا آب اسقولوقندریون بروغن بادام **و شمّ** سداب یا مشک یا عنبر یا انفاس کبوتران و داشتن آن نهاده بر مکان و یا کندش کوفته در خرقه بسته
و یا مرو و **مالش** عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جند بیدستر و کذا روغن البطم و کذا روغن جوز و کذا روغن غار و کذا فرفیون بروغن زیت و کذا جاوشیر بعض روغنهای گرم
و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن خردل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن آجر و کذا روغن یاسمین بری و کذا شحم قاوندی در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن
زقوم و کذا روغن بان که در ان مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده در زیت جوشانیده و کذا خاکستر تاک و زیت آمیخته و کذا خاکستر
چوب انجیر و کذا خاکستر چوب انگور بزیت آمیخته و کذا اسندروس بزیت و کذا روغن ترب و کذا بورق و زیت و علک البطم و کذا پیه گاو و کذا روغن نارجیل **و طلای** جند بیدستر
بروغن بان سوده یا قسط تلخ و یا بسباسه مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته بر عضو مفلوج یا مشک تنها و یا بعض روغنها بر فقرات پشت و یا مرزنجوش کوفته و بعض
روغنهای گرم پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا مویزج و یا روغن حنا و بیخ سوسن و موم و یا نشا با نگ و یا بورق و روغن بان و موم **ذرور** عاقرقرحا
باریک سوده بر مقدم سر **عطوس** بصمغ سداب و آب او **دخان** ته در ادویه فالج مقوی فعل آنهاست و استعمال شبهه یعنی برگ شیلم رحقنه فالج نیز نافع ست **ذکر ادویه مرکبه**
یونانیه که در فالج و دیگر امراض عصبی بلغمی مستعمل ست **ایارج فیقرا** که اکثر اقسام صداع را نفع میکند و دماغ و معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و بفالج و لقوه و استرخای
زبان و وجع مفاصل و قولنج مفید و دفع قی و قولنجی نماید و با اطریفل منقی دماغ ست و با گلقند منقی معده گویند که بگرده ضرر دارد و مصلح آن عناب ست سنبل الطیب دارچینی عود
لسان حب بلسان بلسان سایجه مصطکی اسارون عفران هر یک یکجزو صبر سقوطری وچند همه ادویه شربتی دو درم بعسل و آب گرم در حالتی که معده از غذا ممتلی نبود **ایارج لوغاذیا**
صداع و شقیقه و دوار و فالج و لقوه و رعشه و سمّ بهق و برص و جذام و درد گوش و بیضه خوده و غیره امراض بارد مادی را نافع بود شحم حنظل پنج درم پیاز عنصل بریان
غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق اسقوردیون هر یک چهار و نیم درم افتیمون کمادریوس مقل صبر هر یک سه درم غاشا هو فاریقون انیسون ساذج هندی
فراسیون جعده بلیخه فلفل سفید سیاه دار فلفل زعفران دارچینی اسفایج سکبینج مُر جاوشیر جند بیدستر سنبل الطیب قسط اسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون
حمامه زنجبیل هر یک دو درم خطبیا نا اسطوخودوس هر یک یک نیم درم کوفته بیخته بعسل سه چند سرشند شربتی چهار درم با آب عسل گرم بعد از شش ماه استعمال نمایند **ایارج جالینوس**
فالج و لقوه و تشنج و استرخا را نافع ست و بدن را از فضول غلیظه لزجه مختلفه پاک کند و استرخای مثانه و خروج بول بے اراده دفع نماید شحم حنظل غاریقون پیاز عنصل
بریان اشق سقمونیا خربق سیاه هو فاریقون فرفیون هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل زرق کمادریوس بلیخه فراسیون هر یک ده درم مر سکبینج زراوند طویل
فلفل سیاه و سفید دار فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فودانج اسالیون هر یک چهار درم و بعضے اطبا زعفران صبر هر یک چهار درم در ان داخل کرده اند همه
ادویه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته سه چند سرشند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال **ایارج ارکاغانیس** هر مرض متولد از بلغم خام و سوداء را نفع کند

و دوار و صداع و تشنج و فالج وغیره امراض را مفید است شحم حنظل ده اوقیه فراسیون اسطوخودوس خربق سیاه سقمونیا فلفل دار فلفل از هر یک چهار اوقیه سنا عنصل بریان
فرفیون صبر سقوطری جنطیانا فطراسالیون جاوشیر از هر واحد یک اوقیه دارچینی جعده سکبینج مر سنبل اذخر پودینه کوهی زراوند مدحرج هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی چهار مثقال **ایارج روفس** نافع بلغم و مره سودا است شحم حنظل بست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم
کمادریوس بست درم سکبینج جاوشیر هر یک هشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل سفید سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل جعده مرمکی هر یک دو درم کوفته بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان از دو مثقال تا چهار مثقال **ابزن** مخترع حکیم علوی خان برای فالج و استرخا و دیگر امراض بارده از مجرب النفع است بگیرند
آب کبریت و اگر نباشد آب خالص بست من بجوشانند و بران گل بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار اذخر مکی برگ نارنج بهار نارنج اقاقیا اسطوخودوس بیخ سوسن
تمام گل یاسمین سفید مرچ ترکی نوره الصباغین پودینه دشتی پودینه کوهی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر عشبه مغربی برگ سداب چوب چینی از هر واحد دو کف انداخته
بپزند تا ثلث آب برود صاف نموده ثلث وزن آب روغن زیت داخل کرده خرگوش یا روباه یا کفتار یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده را بسته در همین جوش دران
اندازند و بجوشانند که مهرا شود پس صاف نموده بیمار را دران بنشانند چون گرم باشد صبر کنند وقتی که سرد شود بیرون آرند و قلت و کثرت ابزن بجهت احتمال
طبع مریض است و بعد خروج بر عضو روغن سوسن روغن قسط یا روغن گردکان بمالند **تریاق تماثیه** منافع این زیاده از منافع تریاق اربعه است بقرع
و فالج و لقوه سود مند و باد را بشکند و دفع اذیت سموم کند زراوند طویل راوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار مر مکی قسط تلخ زردچوبه جنطیانا مساوی کوفته
بیخته بعسل منقی معجون سازند شربتی یک مثقال قوت این تا دو سال میماند **شیاف ثیادریطوس اکبر** جهت صداع و صرع و لقوه و فالج و رعشه و جمیع امراض عصبیه مزمنه بارده رطب
و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و رحم تاریکی چشم و برص و جذام و بواسیر قولنج و استسقا را نافع است و اسهال بی مشقت کند و ادرار بول و حیض بود و سنگ گرده
و مثانه بریزاند و حرارت غریزی را تقویت دهد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد و ریاح دفع کند و سده سپرز و جگر بکشاید و رنگ نیکو نماید و قوت باه
سان قی بود ریوند چینی یک نیم درم عود بلسان فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل مرمکی جنطیانا حب بلسان قاقله اذخر موخماما هر یک دو درم زعفران
دارچینی وج مصطگی روغن بلسان هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم و نیم کمادریوس قسط افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش مثقال
صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بست درم ادویه کوفته بیخته به روغن بلسان چرب ساخته با سه چند آن عسل بسرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی
چهار مثقال و در قرابادین قانونی زرنباد اسارون و سلیخه و سقمونیا هر یک شش و نیم درم بست و سه و حماما یک و یک درم **جلاب** معمول در اکثر امراض مانجنه
عصبیه سوداویه بلغمیه که با حرارت مزاج جمع شده باشد و در لقوه و فالج بجای ماء العسل بعمل می آید قند سفید یک رطل در عرق گاوزبان یا عرق بادرنجبویه
گلاب هر واحد یک رطل و گاهی عوض گلاب عرق بهار نارنج داخل کرده می‌شود و همه را بر آتش ملایم بجوشانند تا [illegible] پدید آید پس گل گاوزبان عود صلیب اسطوخودوس
هر یک دو مثقال در مقداری از گلاب یا عرقی از عرقهای مناسب مزاج و احوال جوش داده صاف نموده با آن ضم نمایند و بر آتش گذارند که بانیت تشف شده
قوام معتدل ماند و در شیشه نگاه دارند و هر گاه که تقویت و تفریح منظور باشد با قند عنبر اشهب دو دانگ زعفران یک نیم دانگ اضافه کرده شود و وقتیکه
تسخین زیاده تر مطلوب باشد بعضی ادویه چون دارچینی جوزبوا بسباسه مصطگی در میان آن افزوده شود **جوارش اترج** نافع لقوه و فالج و استرخا
و مقوی معده و دماغ و اعصاب مجرب النفع است تالیف حکیم علوی خان شیر آمله منقی سی مثقال یک شب در عرق بهار نارنج و گلاب هر واحد یک صد و
پنجاه مثقال بخیسانند روز دیگر بجوشانند که مهرا شود از صافی گذرانیده پس بگیرند پوست ترنج ده مثقال اذخر مکی اسارون انیسون نانخواه بهمن سفید

دارچینی سعد کوفی طالیسفر سلیخه قرنفل گل سرخ قاقله هیل قرفه کاشم کندر مصطکی هر یک سه مثقال جوزبوا دارفلفل فلفل سیاه عود صلیب سنبل الطیب
عود هندی قرنفل هر یک دو مثقال زعفران عنبر اشهب مشک تبتی هر یک یک مثقال همه دویه کوفته بیخته بیارند و عسل مصفی صد مثقال در آمله داخل
کرده بقوام آرند پس ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم و گاهی جند بیدستر و دارچینی خطائی هر یک یک مثقال داخل میسازند حب ایارج بنسخه معمول خود
در جمیع امراض بلغمی جهت تنقیه دماغ و اعضای رئیسه از فضول اخلاط بلغمی ایارج فیقرا تربد سفید مجوف هر یک یکدرم حب النیل غاریقون افسنتین هر یک نیم درم
شحم حنظل نمک هندی هر یک یک نیم دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان بسرشند و حب سازند جمله یک شربت است و طریق استعمال آن در مقدمه کتاب مسطور شد
و در نسخه معمول حکیم ذکاء الله خان وزن حب النیل یک درم است و مقل ازرق و کتیرا هر یک چهار سرخ عوض افسنتین مرقوم نوع دیگر از والد حکیم
علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخا و مالیخولیا و دوار و معده نافع است و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظه از دماغ و معده و مصلح قروح و بثور سوداویه مقل ازرق
افتیمون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی عود صلیب انیسون هر یک یک درم زنجبیل یک درم و دو دانگ غاریقون سفید بسفایج گل سرخ
اسطوخودوس هر یک دو درم تربد موصوف دو نیم درم ایارج فیقرا ده درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و بورق الفضه پیچیده دو مثقال
بآب گرم وقت شب یک پاس باقی مانده بخورند دواء المسک حار جهت فالج و لقوه و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس و جمیع امراض بارده را
نافع است بنسخه معمول حکیم لقا خان مشک خالص سه ماشه جند بیدستر یکدرم بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی هر یک دو درم مروارید ناسفته
کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد هر یک دو مثقال نبات یا عسل سه چند بدستور مقرر تیار ساخته بکار برند روغن بیدانجیر که مسهل بلغم و منقی عصاب از رطوبات است
و در امراض بارده دماغی و قولنج وغیره شربا و طلاء مستعمل میشود مغز تخم بیدانجیر برآورده بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف همیگیرند در ظرفی تا تمام کف
گرفته شود و آب زرد بماند پس از آن کفها را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید روغن بیدانجیر مرکب لقوه و فالج را نفع دارد و سده جگر و
سپرز بکشاید و قولنج را دفع کند نانخواه صعتر پودینه کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون هر یک بست درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی راسن
خشک هر یک ده درم شیطرج هندی مقل هر یک پنج درم سکبینج جاوشیر زرنباد درونج هر یک سه درم زنجبیل دارچینی خیربوا کبابه دارفلفل جوزبوا بسباسه شونیز قسط کردمانا هر
چهار درم جمله نیم کوب ساخته در آب بخیسانند تا دو اثر شود و صاف نمایند و نبخته پنجاه درم روغن بیدانجیر آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم
تا سه درم با ماء الاصول و مالش از این روغن نیز نمایند روغن قسط بنسخه معمول نافع برودت اعصاب مقوی آن مفید امراض بلغمی بارد دماغی قسط ده درم
ابرسا زنجبیل اشنه سنبل الطیب ساذج هندی قرفه درج عاقرقرحا هر واحد پنج درم قرنفل چهار درم شب سه رطل آب تر سازند و صبح بجوشانند چون یک رطل آید
صاف نموده با نیم رطل روغن زیت یا روغن کنجد جوش دهند تا روغن بماند بعده جند بیدستر فرفیون جوزبوا مصطکی هر واحد یک درم سائیده آمیخته
بکار برند روغن اسقیل تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره پیاز عنصل چهار اوقیه بکارد چوبی تراشیده و یک من روغن کنجد بپزند که مهرا شود از دست
مالیده صاف نموده عاقرقرحا جند بیدستر خردل قسط تلخ فرفیون هر یک یک مثقال مشک نیم مثقال سوده اضافه نموده بکار برند روغن جند اختراع مولف الیه
جند بیدستر فلفل سفید عاقرقرحا شحم حنظل فرفیون حلتیت هر یک دو نیم درم عود صلیب ده درم نیم کوفته در یک رطل بغدادی روغن سداب داخل کرده
در شیشه کرده در آفتاب بدارند تا یک هفته و هر روز دو مرتبه بر هم زنند در روز هشتم بپالایند و بفشرند و باز ادویه مذکوره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب
بدستور دارند و بجنبانند در روز هشتم صاف نموده باز ادویه مذکوره سحق نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب دارند پس بکار برند روغن قاوندی مرکب

ازترکیب ممدوح الیه که در فالج و مفاصل وغیره معمول قرنفل عود صلیب سلیخه سورنجان تلخ راسن عود بلسان هریک پنج درم سنبل الطیب سادج هندی
بیخ سوسن قرفه قسط تلخ هریک ده درم نیم کوفته در ده رطل آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده روغن زیت دو رطل داخل کرده بجوشانند که آب رفته
روغن بماند مالیده صاف نموده شحم قاوند شانزده درم مومیائی چهار درم دران گداخته مرمکی سه درم جندبیدستر دو درم سوده آمیخته بکار برند روغن کلان
معمول برای فالج ولقوه وغیره امراض بارده قسط چراتیه افسنتین کندش بیخ بادیان شیطرج هر واحد سه ماشه عاقرقرحا فلفل سنبل الطیب بیخ سوسن
قرفه ماشه راسن سلیخه مر قرنفل صعتر نانخواه بیخ کرفس تخم کرفس انیسون ساروان سکبینج جاوشیر زرنباد زنجبیل دارچینی کبابه لبباسه وارفلفل کندر هریک
دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز مغز تخم بیدانجیر مقل هریک چهار ماشه مصطگی دو نیم ماشه همه ادویه را نیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز تر کنند
بعده بجوشانند هرگاه آب سوم حصه بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه روغن سوسن روغن بیدانجیر هرکدام نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که آب تمام
جذب شود و روغن بماند پس مشک دو ماشه عنبر اشهب چهار ماشه جوز بوا دو ماشه فرفیون جندبیدستر هریک سه ماشه بسیار باریک سائیده حل نموده
نگاه دارند **روغن موم** مجرب برای فالج و خدر و درد اعصاب و تحلیل مواد و هر قسم باد موم یک آثار نمک شور سه آثار هر دو را در دیگ اندازند و بطریق گلاب
کشند مثل عرق برمی آید آن را نگاه دارند و بربدن عریان شده بمالند و می باید که بعد از مالیدن دو گهڑی پارچه بربدن نیندازند تا باد بربدن رسد بعد دو گهڑی
پارچه بپوشند **نوع دیگر** قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سانبهر پاو آثار نوشادر شوره قلمی هریک یک چهٹانک شنگرف یک توله قرنفل جوز بوا اکلیل دارچینی
افیون هریک شش ماشه باهم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته پنجه وصل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته باتش تمام
و بالائیه کهنه بندند برای امراض بارده وریحی مجرب ست یا در قرع انبیق کشند و بعمل آرند **روغن حواصل** معمول جهت فالج و وجع مفاصل و جمیع
امراض بارده دماغی حواصل یک عدد سنبل الطیب لبباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوز بوا زراوند طویل بیخ زیره عود صلیب دارچینی هریک
دو ماشه قسط بحری قرنفل هریک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد در روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من و آب دو من بر سر آن
ریزند و برآتش گذارند که روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند **روغن** مجرب بجهت خدر و رعشه و فالج و استرخاء و مفاصل بارده و عرق النسا از حکیم میرزا سلیمان
قصب الذریره قسط تلخ هریک سه مثقال اذخر سورنجان کبابه چینی ناردین اسارون هریک دو مثقال زرنباد دارشیشعان عاقرقرحا مغاث بسفایج
بوزیدان هریک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سه پیاله آب بجوشانند آن مقدار که یک پیاله آب بماند پس خوب مالیده صاف نموده روغن گل و روغن یاسمین
و روغن بابونه و روغن زنبق هریک دو مثقال داخل کرده بجوشانند چندانکه آب برود و روغن بماند پس جدوار خطائی جندبیدستر فرفیون هریک سه مثقال
جوز بوا زنجبیل هریک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفته و بحریر بیخته در هاون سنگین کنند و روغن را اندک اندک بران چکانند و بدسته بمالند تا تمام
روغن با آن مخلوط گردد و بعد از آن مومیائی معدنی قدری دران حل کنند و در شیشه نگاه دارند **روغن** برای اختلاج مجرب آن از حکیم اکمل خان سورنجان زنجبیل
جوز بوا قرنفل مومیائی کلونجی خردل فرفیون هریک یک توله روغن کنجد شصت توله اجزا را مثل غبار بسایند و بعد از ان در ظرف انداخته صلایه نمایند تا دو پهر
اندک اندک روغن انداخته بعد از ان خوب مخلوط نموده در آفتاب یا در جای گرم بر پشت اعصاب تا یک پهر خوب بمالند **سفوف اترج** از اختراع
حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تنقیه با یارجات برای فالج و استرخا مفید پوست زرد ترنج بادرنجبویه تفاح اذخر آمله منقی پوست هلیله کابلی هریک
پنج مثقال ساذج ورد بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی سلیخه قرنفل هریک سه مثقال جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب جندبیدستر هریک نیم مثقال ورق طلا

کمافیطوس هریک چهار دانگ جوزبوا زراوند طویل اسفایج رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهربا سندروس عود خام سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا
تخم سیسالیوس سل سطوخودوس هریک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک چهری پانزده مثقال کوفته بیخته هر روز یک مثقال صبح با ده مثقال عرق
بادرنجبویه بخورند شربت ابریشم نافع برای فالج و لقوه و صرع ابریشم نیم آثار در آب آهن تاب سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند و صاف نموده
اسطوخودوس پاو آثار گل گاوزبان چهار توله گاوزبان نیم پاو علیحده خیسانیده جوش کرده صاف نموده هر دو آب را جمع کنند و با عسل و نبات هر یک نیم آثار
بقوام آرند پس عود هندی مصطگی دانه هیل دارچینی عود صلیب سافج هندی بسفایج خولنجان تج ترکی سنبل الطیب قرنفل هریک یک توله البسباسه جوزبوا
زعفران هریک شش ماشه عنبر اشهب نه ماشه سائیده داخل نمایند شربت عسل در جمیع امراض بارد عصبی دماغی بعد تنقیه و صحت جهت تعدیل مزاج
و تقویت مستعمل ست و خصوص فالج و رعشه را بغایت نیکوست عسل مصفی یک رطل آب شش رطل آب باران بپزند و کف آنرا بردارند پس قرنفل خولنجان مصطگی
دارچینی عود دانه قاقلین بسباسه جوزبوا سافج هریک دو درم فلفل سیاه یک درم کوفته در صره بسته انداخته جوش دهند و صره را گاه گاه مالیده باشند و بعد
قوام فرود آورده صره مالیده دور کرده نگاهدارند و اگر بعنبر و مشک قدری خوشبو نمایند بهتر ست طلا برای فالج و لقوه از حکیم اجمل خان سورنجان زیدان تلخ
خولنجان زرنباد جوزبوا وج ترکی عود هندی عود صلیب عاقرقرحا همه را بگلاب سوده بر فقرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سر و قفا و گردن کنند
طبیخ ضبعه عرجا برای فالج و استرخا و خدر و تشنج امتلائی نهایت نافع ست مرزنجوش بابونه حلبه حرمل شبت برگ غار سداب زنجبیل هریک یک من
مجموع را در ده من آب بجوشانند چون بنصف رسد ضبعه عرجا زنده دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس آب را در تغار کلان یا در حوض کوچک
از پارچه بگذرانند و پیر کنند و سه من روغن زیتون داخل کرده مریض را دران بنشانند و مرة بعد اخری چنین کنند **عرق تنبول** خوشبو جهت فالج و لقوه
و جمیع امراض بارد دماغی بی نظیر دارچینی چهار سیر جوزبوا البسباسه هریک دو سیر قرنفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو پانصد عدد گل سیوتی که بفارسی گل مشکی گویند چهار سیر
عود هندی نیم سیر زعفران چهار توله همه را نیم کوفته هفت صراحی عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند بر روی آن ریخته دو شبانه روز بگذارند پس آنرا عرق کشند و
عطر آن اگر گرفته علیحده نگاهدارند و عرق آنرا در شیشها کرده جدا نگاهدارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بنوشند و اگر مسکر خواهند بجای عرق قرنفل عرق
قندی یا عرق خرما کشند **عرق تنباکو** از اختراع متاخرین ست برای فالج و لقوه و استرخا و استسقا و قولنج ریحی و تحلیل ریاح معده و تفتیح سده و هضم طعام و آوردن اشتها
و رفع صداع بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نافع ست تنباکو زرد خشک چهار من تبریز و اگر تنباکو تر باشد سه چهار یک من تبریز نانخواه صعتر هریک پنج مثقال دارچینی قرنفل
اظفار الطیب جاوشیر هریک ده مثقال همه را در چهار من تبریز آب یک شبانه روز بخیسانند پس عرق بکشند و هر صبح و شام پنج مثقال بنوشند **عرق تنبول**
حکیم اکمل خان که در فالج وغیره امراض بارد دماغی مستعمل ست برگ تنبول پخته سیر یا و نانخواه خولنجان زنجبیل هریک پاو آثار صعتر دارچینی جوزبوا بسباسه قرنفل یک
نیم پاو عرق دارچینی دو شیشه عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله **عرق کیتکی** اجمل خان که بهمان نفع دارد
گل کیتکی دو عدد جوزبوا بسباسه وج ترکی بادیان خطائی هریک شش توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور مقرر عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله
عرق تنبول ذکاء الله خان که دافع ضعف دماغ ست گل سیوتی گل چنبیلی هریک چهار اوقیه جوزبوا بسباسه عود هندی قرنفل گل سرخ هریک دو اوقیه
برگ تنبول پخته سیر یا و نبات سه آثار بدستور عرق کشند خوراک از هفت توله تا نه توله شربت تنبول چهار توله و تخم شربتی هفت ماشه **عرق چوب چینی** علوی خان که در فالج
و امراض بارد دماغی معمول چوب چینی سه صد مثقال درونج عقربی خولنجان تودریین [illegible] سنبل الطیب قاقلین بهمنین جوزبوا بسباسه هریک یازده مثقال

ابریشم خام بادرنجبویه هریک بست مثقال دارچینی قرنفل برگ فرنجمشک هر یک ده درم انیسون هفت مثقال عنبر اشهب مشک هر یک یکدرم زعفران پنج درم آب نیشکر
وگلاب کهنه هریک پنج آثار بدستور عرق کشند خوراک از ده توله تا بست و پنج توله عطوس که تنقیه دماغ کند ولقوه و فالج وصرع راسودمند ست کندش هفت درم
فلفل سفید و سیاه جندبیدستر هرکدام یکدرم سداب خشک دو درم صبر سقوطری یک و نیم درم خردل دو درم شونیز یکدرم کوفته بیخته اندکی ازان در بینی دمند غرغره
مستعمل در فالج و لقوه و ثقل زبان که از رطوبات باشد از بیاض اجمل خان خردل زرنباد دارفلفل زنجبیل شونیز سبافج مویزج عود هندی هریک سه ماشه وج ترکی
عاقرقرحا صعتر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب هر یک واحد شش ماشه قرنفل ده عدد جوکوب نموده چهار پاس خیسانیده در یک نیم سیر آب بجوشانند تا نیم سیر آب
بماند صاف نموده عسل سفید دو توله نوشادر بوره ارمنی نمک سندی در ان حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر که بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیه سر مجرب است
نوشادر پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هرکدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بوره ارمنی هرکدام چهار درم زوفای خشک هشت درم صعتر ده درم
بیخ سوسن هفت درم شونیز پنج درم مرزنجوش ده درم دارفلفل هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم ازان بیک درم ایارج فیقرا و در سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره
نمایند که عجیب الاثر است گلقند عسلی که در امراض بلغمی مستعمل میشود برگ گل سرخ یک آثار شهد خالص سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آمیخته شود و
تا چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است طریق ساختن گلقند شکری لعوق نافع فالج و لقوه و در امراض دماغی بارد زنجبیل زرنباد فلفلمویه فلفل سیاه دارفلفل
خولنجان دارشیشعان قرنفل وج عاقرقرحا برابر سائیده با عسل و چند ادویه بسرشند و بعمل آرند ماء الاصول و البزور از مخترعات علوی خان مستعمل برای
انضاج ماده فالج و لقوه و استرخای بلغمی و امثال آن تا چهار درهم ایرسا فاوانیا هریک یک مثقال بادیان انیسون تخم کشوث تخم کرفس رومی پوست بیخ کبر پوست
بیخ بادیان پوست بیخ کرفس بیخ اذخر هریک دو مثقال در یک نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند و عسل مصفی یک اوقیه حل ساخته نیم گرم بنوشانند گاهی
درین نسخه بعد گذشتن یک هفته کمافیطوس کمادریوس جاشا و اسطوخودوس اسقولوقندریون فنطوریون دقیق هریک یک مثقال اضافه میکنند و بعوض عسل یا گلقند
شکری یا عسلی شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سکنجبین بزوری حار بحسب حاجت یکی ازینها بوزن ده درم داخل می نمایند و اگر از استعمال این اجزا گرمی
در مزاج یا صفرا در معده متولد شود عوض این اجزا اصل السوس پوست بیخ کاسنی افسنتین رومی پرسیاوشان هریک دو مثقال اضافه کنند و گلقند آفتابی
یا سکنجبین بزوری معتدل یا بارد نمایند معجون سیر معمول فقیر در لقوه و فالج و صرع و رعشه و گویند که بواسیر و بهق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها
آورد و بلغم دفع کند و قوت بدن و باه بیفزاید و رنگ را نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافروزد و پیران را بغایت مفید است سیر از پوست پاک کرده
نیم آثار در یک آثار شیر گاو بپزند تا مهرا شود و بعده نبات عسل هر یک سی درم روغن گاو بهمراه آن بریزند و با یکدیگر ممزوج نموده از آتش فرود گیرند و این ادویه را کوفته
بیخته با آن بسرشند قرنفل بسباسه جوزبوا فلفل گرد مصطکی قاقله صغار و کبار پوست هلیله کابلی دارچینی زنجبیل هریک ده درم عود خام زعفران هریک پنج درم
خوراک هفت ماشه تا یک توله نوع دیگر تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره امراض بلغمی و سوداوی معمول تریاق سموم است مداومت آن در زمستان تا چهل روز
مفید گل گاوزبان بادرنجبویه هریک بست و پنج مثقال بسفایج هلیله سیاه پوست هلیله کابلی عنب الثعلب هریک دوازده مثقال و نیم همه را شب در دوازده رطل باران
تر کرده صبح بجوشانند که ثلث بماند بالیده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل در ان مطبوخ داخل کرده جوش دهند که خوب مهرا شود و یک رطل شیر تازه گاو در ان انداخته
بجوشانند که شیر غلیظ گردد از پارچه صاف نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن خشک گردد و لحظه بلحظه کفچه زنند تا سوخته نگردد و لیس چند عسل بقوام
آرند بعده زنجبیل فلفل سیاه و سفید سلیخه کبابه دارفلفل قرنفل خولنجان و بهمنین هر یک سه مثقال گل بابونه و مرزنجوش هر یک پنج مثقال زعفران عنبر اشهب هریک یک مثقال سوده

آمیخته در ظرف چینی نگاه دارند و بعد چهل روز یک مثقال بخورند معجون چوب چینی مخترع حکیم ممدوح که همان نفع دارد برادهٔ چوب چینی بست توله گل گاوزبان
بهمنین سفید قاقله هر یک دو توله خصیة الثعلب چهار توله خولنجان سه توله ابریشم مقرض یک توله جدوار خطائی ورق طلا هر یک دو درم مغاث بعد از ده مثقال کوفته
بیخته بعسل سه چند قوام ساخته بسرشند خوراک یک توله معجون فلاسفه بلغم را دفع کند و باضمه را قوت دهد و اشتها آورد و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده
و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد زنجبیل فلفل دار فلفل دار چینی آمله مقشر بلیله شیطرج هندی راوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه زنجبیل
هر واحد ده درم تخم بابونه پنج درم مویز منقی سی درم بعسل مصفی سه وزن ادویه باشد سرشته بطریق متعارف معجون سازند خوراک از دو مثقال تا چهار مثقال معجون مسهل
تلیین طبع کند و فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و استرخای اعصاب و نقرس و اوجاع مفاصل معده و قروح کلی و مثانه و امعا و یرقان و استسقا را النفع دهد و ریاح بشکند
و گرده و مثانه را از فضلات پاک نماید و حیض براند و اوجاع اعضا را سود دهد بگیرند غاریقون اسارون ج قردمانا تخم سداب یک [illegible] دو اوقیه نانخواه قرنفل هر یک دو اوقیه
حماشا تخم کرفس هر یک سه اوقیه سنبل الطیب نعناع کوهی فطراساليون کماذریوس سقولوقندریون هر یک هشت اوقیه کوفته بیخته با عسل مصفی بسرشند و در ایام سبع از مثقالی
تا دو مثقال استعمال نمایند معجون اذراقی مجرب برای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج از حکیم اکمل خان کچله هر قدر که خواهند در شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند و روز دوم
شیر را دور نمایند و شیر تازه در آن داخل کنند همچنین هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در دیگ اندازند و کچله را در کوزه یا در صره بسته در آن دیگ معلق بیاویزند که به دیگ
ملتصق نشود در آتش بپزند تا آنکه شیر خشک شود و بعده برآورده بشویند و پوست آن دور کرده برادهٔ باریک آن سوهان نمایند و بست درم برادهٔ آن بگیرند پس قرنفل سفید
فلفل سیاه دار چینی جوزبوا بسباسه مصطکی عود بلسان زنجبیل عود هندی قرنفل سعد کوفی آمله سنبل الطیب قاقله شونیز صندل سفید زعفران دار فلفل بادیان هر یک یک درم عسل سفید
سه وزن ادویه گرفته بطریق متعارف معجون سازند خوراک از نیم مثقال تا یک مثقال نوع دیگر از تالیف مؤلف تحفه بجهت قطع عادت افیون لغایت مجرب است و در رفع فالج و لقوه و استرخا
وامراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول نهایت نافع اذراقی یعنی کچله شش مثقال در شیر خیسانیده پوست او را جدا کرده بسوهان ریزه نموده نرم حلابه کنند
و گل گاوزبان چهار مثقال سیل زرنباد مثقال قاقله صندل سفید آمله بلیله سیاه هر یک دو مثقال عود هندی یک مثقال اسطوخودوس کتیرا زنجبیل مغز چلغوزه هر یک مثقال
قرنفل یک مثقال عسل منزوع سه وزن ادویه خوراک از یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند معجون حکیم اکمل خان مقوی دماغ و اعصاب نافع امراض بارد دماغی دفع درد را
بسیار مفید عود صلیب دار چینی خصیة الثعلب هر یک سه ماشه مصطکی بوزیدان قاقله خولنجان بهمنین گاوزبان هر یک دو زرنجوبیه سنبل الطیب بسباسه برگ تنبک
سعد کوفی هر یک دو ماشه سورنجان مصری تخم خشخاش هر یک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه دار فلفل فلفل روغن عقربی لسان العصافیر نعناع سادج
اسطوخودوس سادج هندی سلیخه هر یک دو درم زرنباد یک نیم ماشه مشک نیم مثقال عسل خالص سه وزن ادویه کوفته بیخته بطریق متعارف معجون سازند ذکر ادویه مفرده
نافع فالج که آن را ادهرنگ گویند بعضی اطبای هندی نویسند که در ابتدای فالج اگر برای ماء العسل عسل بهم نرسد عوض آن قند سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد از چهارم
منضج بادیان شش ماشه بیخ بادیان یک توله تخم سوا اجمود اجواین هر یک سه ماشه بال چهڑ چهار ماشه بیخ کاسنی یک توله گلقند دو توله در یک نیم پاو آب جوش دهند که نیم پاو بماند برند و
بنوشند بعد سه روز یا چهار روز مسهل دهند و برای اسهال جیپال ستوده اند و حب جیپالی هندی حب گهوکرجی نیز دهند و بعد از تنقیه معدلات مزاج مثل جوگراج دخت مشش
و سیماب بجای جواند بخورانند و استعمال نمایند و مالش روغن هنوره مجرب است و اگر سونف سونٹھ دیودار پوست بیخ ارنڈ جوشانیده بعسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ [illegible] و سگند
و بیخ سنبهالو نیز داخل میکنند و اگر بیر بهوٹی یک عدد در پان یا در برگ تنبول بسرد بخورند برای تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و اگر با فالج سرفه بود و
فلفل دو کهنی یک جزو پنج جزو نبات سوده اندک اندک در دهن گیرند که مواد بلغم از سر فرو آرد و خردل عاقرقرحا سائیده بعسل آمیخته بر زبان بمالند بخورند زنجبیل نیم کوفته لہسن

هر یک یک دام بخته برگ بکاین برگ سنبهالو هر یک پاؤ آثار در دو آثار آب بجوشانند هرگاه نصف بماند در جای محفوظ از هوا بجار آن بگیرند **جوگراج گوگل** جهت فالج و
لقوه و رعشه و دیگر امراض بارده دماغی معمول و مجرب سونته پیپلامول چیته چب پیپل پیناک روغن گاو برشته اجمود سرون زرد زیره سیاه زیره سفید رینکا اندرجو
تلخ باوه بابی بڑنگ گج پیپل لنکلی تیپین بهارنگی بیخ موریا جمیع اشیا را مساوی گرفته دو چند آن ترپهله بگیرند بعده هم وزن مجموع ترپهله و اشیای سابق گوگل بهینسیا بگیرند
و همه را سائیده در گوگل کوفته آمیخته بقدر سه ماشه تا پنج ماشه به آب گرم وقت شب بخورد خوراک تمام یک توله است **نوع دیگر** تالیف پدر حکیم فتح الله و این فوائد مذکوره
قوی تر از نسخهٔ اول است فلفل فلفل دراز بهنگره هر یک نیم درم زنجبیل قسط تلخ دیودار هوبیر عاقرقرحا فلفلموه زرنباد هر یک دو درم اندرجو چیته سنبهالو تربد سفید ستر هر یک ده درم فوست چیته کبابه تخم
هر یک سه درم پودینه پنج درم گوگل مثل کل اجزا کوفته بیخته گوگل را در نرم بکوبند و بر روغن بادام چرب کرده باز بکوبند تا خوب باریک نرم شود آنگاه اجزای سوده قدری قدری داخل کنند و قدری
روغن بادام بیامیزند و باز بکوبند همچنین کنند تا تمام اجزا آمیخته شود یک توله شربت کامل است **حب چیپال** در فالج و استرخا و لقوه و درد پشت مستعمل بگیرند چیپال یعنی حب السلاطین
و از ان پوست غلیظ که بالای وست و پوست رقیق که میان و مغز آنست دور کنند و مغز او در پارچهٔ باریک صره بسته سرگین گاو در آب حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای
دیگ نهاده صره را در آن آویزند بنوعی که صره در سرگین غرق ماند و بته دیگ نرسد و دیگ را بر آتش نهاده چند جوش دهند بعده صره را گرفته و مغز حب السلاطین خوب بشویند
اندک بلیله سیاه و لاجورد با هم بسایند و حبها سازند بقدر نخود و چهار پنج حب بخورانند **حب هندی** برای اخراج مواد بلغمی و ازالهٔ درد اعصاب ساقین و قدمین مجرب کوفته
بگیرند بلیله سرخ و زرد چوب و نمک لاهوری مساوی کوفته بیخته در آب حنظل سه روز بسایند و بقدر کنار دشتی حب بسته از یک حب تا شش هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا
دهند **ایضا** که اخلاط از دماغ و بدن برآرد ایلوه تسوت سنای مکی مرجای مساوی کوفته بیخته در آب طبیخ بادیان سرشته حبها بندند و بوقت خواب دو درم تا سه درم بخورند و صباح
پنج توله التماس در آب گرم حل ساخته بدهند و بعد مسهل حب تخم سنی او رست نمایند **حب تخم سنی** که آنرا حب مقل و حب اللقوه نیز گویند و در فالج و لقوه و صرع بعد فراغ از مسهل
برای تعدیل مزاج بنیند مرچ سونته کوته دیودار چیته کبابه چینی عاقرقرحا گج پیپل بهنگره کچور تخم سن مساوی گوگل برابر همه کوفته بعسل سرشته بقدر دو درم صبح شام حب ساخته با آب گرم
فرو برند **حب بیس** معمول و مجرب استاد مغفور در امراض بارده دماغی و عصبی مثل فالج و لقوه بعد مسهلات برای تعدیل مزاج بعمل می آید قرحا فلفل گرده دار فلفل یک یک سه ماشه پیپلامول
شش ماشه زنجبیل میتهه تیلیه هر یک یک توله جمله ادویه را کوفته بیخته با قند سیاه و روغن زرد بقدر حاجت سرشته مقدار مونگ حبها سازند خوراک یک حب تا دو حب **نوع دیگر** فالج و لقوه
و ریاح سرد قسیم را نافع و نافع مرض بیش یعنی بچهناک یک درم فلفل زنجبیل بسباسه جوز بوا قاقله هر یک یک درم صلایه نموده با آب لیمو بقدر فلفل سیاه حبها سازند خوراک دو شبه و بعضی در
نسخه کبابه و نمک هندی نیز داخل میسازند پرهیز از بادی ترشی ضرورست **حب سیماب** برای فالج و لقوه و مانند آن نافع از بیاض استاد مرحوم تخم دهتوره سیاه سیماب هر یک
ده ماشه در آب رس کهرل نموده بقدر ماش حب بسته بخورند **حب کچله** نافع فالج و لقوه و امراض دماغی بارد بلغمی مفید درد کمر و ریاح آن کچله پانزده عدد در آب تر نمایند و بعد
هر سه روز تجدید آب کرده باشند و بعد از انکه نرم شود پوست آنرا خراشیده لبوزند هرگاه دود آن رفع گردد از آتش برآورده سائیده برابر آن فلفل گرد سوده آمیخته حب بقدر
فلفل بندند و یک حب صبح و یک شام بخورند **حب سرخ** که آنرا اندرجیت گویند معمول حکیم کلو صاحب بچهناک سفید هیرا بیشه یاده گاو پیپل مرچ سیاه سهاگه شنگرف مساوی کوفته
در آب لیمو کاغذی دو روز یعنی هشت پاس کهرل نمایند و بقدر دانه جوار یا نخود حب بسته در سایه خشک کرده نگاه دارند در لقوه یک حب و در فالج دو حب با روغن گل
حل کرده صبح و شام ضماد نموده وقت شب بندند و بالائش پارچهٔ کهنه بندند و از هوا احتراز ورزند [illegible] شنگرف سرخ و دو درم سهاگه افیون
خالص هر یک بسنجند این حب را حضرت استادی مفتی محمد شرف الدین صاحب غفر الله له اکثر در امراض بارده مثل صداع بارد و نزله و سرفه و حمیات مزمنه و جز آن استعمال می فرمودند و در طب شفائیه
نوشته که این حب شنگرف برای جمیع تپهای عفنی و تپ لرزه و تپ غیر معتاد سوای تپ دق و تپ خالص صفراوی مجربست **حب سیاه ایضا** مستعمل حکیم ممدوح چونه صدف

گندهک آنولاسار برشیر بادہ گاو نرکچور سہاگہ بیل سیماب زنجبیل ہمہ مساوی کوفتہ و سیماب آمیختہ در آب ادرک کہ ہموزن ادویہ باشد بلکہ زیادہ از آن باشد کھرل نمایند کہ حب
حل شود بعدہ حبہا بقدر فلفل بندند و در سایہ خشک کنند برای طفل یک حب برای جوان دو تا چهار حب با دو سہ برگ تلسی اگر نباشد با برگ پان و دن مصالحہ بدہند در لقوہ و فالج و سعفہ
و قولنج ریحی تخمہ و درد پہلو و غیرہ امراض باردہ حکم اکسیر دارد در تپہا و مزاج گرم با شیرہ خرفہ و در بلغم بدون بدرقہ استعمال نمایند حب سم الفار برای فالج سم الفار
طباشیر سفید ہر یک دو ماشہ کتھہ سفید چهار ماشہ ہمہ را با آب ادرک بمبالغہ تمام بسایند و حب بقدر رتی سازند و یک صبح یکی شام بدہند تا ہفت روز و روز ہشتم شربت قند بدہند
از خوردن این حب قی و اسہال خواہد شد اطعام بی نمک بخورند و گوشت نخورند حب مندی برای فالج و ارفلفل تخم کباب نمک سانبهر اجواین کبابہ چینی برابر با آب جهیکوار و آب برگ اکهرہ اگر
شیر اکهرہ باشد بہتر است چند بار تسقیہ نمودہ برابر نخود حب بستہ یک صبح و یک وقت خواب شب بخورند دوائیکہ فالج و لقوہ و مفاصل را نافع از بیاض استادی غفر اللہ لہ پوست بلیلہ
پوست بلیلہ آملہ کچور سونٹھ چابہ چیتہ اجمود دہما ہلدی بگ بهکرمول دیوار دارچینی لونگ تج تیزپات الائچی خرد ناگیسر ہر یک سہ درم گوگل زرد نیم آثار قدری روغن گاو چرب ساختہ کوفتہ
بیختہ بقدر چہار درم غلولہ ساختہ ہر روز یکی بخورانند ایضا منہ فالج و لقوہ و تشنج و عذر و رعشہ و اختلاج سائر علل بلغمی بارد را نافع است بهلانوہ را بر بریدہ با مغز اخروٹ و چرونجی و
نارجیل کہ ہموزن بهلانوہ باشد کوفتہ با قند سیاہ کہنہ کہ بہ چند ہمہ بود آمیختہ بخورانند خوراک دو درم ایضا حب قلعی سیماب جهہناک سیاہ ہر واحد دہ ماشہ مرچ سیاہ پنج درم گرفتہ اول
جست و قلعی را گداختہ در ظرفی کہ سیماب باشد بیندازند تا گرہ بستہ شود پس تا شش پاس کهرل نمایند و پس بسایند اندک اندک آمیزند بعدہ فلفل ہمین دستور داخل کردہ تا سہ پاس کهرل سازند
و بقدر یک نخود با برگ تنبول بخورند غذا گوشت طیور ایضا نافع فالج و لقوہ و جمیع امراض بلغمی و وجع دہ درم فلفل دراز دیگر زیرہ سیاہ کلونجی ہر یک سہ درم عسل نیم رطل بدستور لیسر ساختہ دو
مثقال بخورند روغن دهتورہ کہ از برای فالج و لقوہ و رعشہ و مفاصل معمول است و جمیع امراض باردہ را نیز فائدہ میکند سیماب تخم دهتورہ زہر بہچہ ہر یک دو درم روغن جهیل درم
ادویہ را کهرل کردہ روغن را گرم نمایند تا کہ سرخ شود بعد از آن از آتش گرفتہ ادویہ بیندازند و از دستہ آہنی خوب حل نمودہ بکار برند روغن ہرتال کہ از برای فالج مجرب است زرنیخ زرد زرنیخ
سرخ ہر یک یک دام سم الفار پاؤ دام گندهک نیم دام زرد سنکهیہ دو دام در آب برگ جنبیلی سحق بلیغ نمودہ قرص بندند و در سایہ خشک نمایند بعد از آن پاؤ آثار روغن کنجد در ظرف آہنی تا قرص کو بجوشانند
تا نصف روغن بماند فرود آوردہ صاف کردہ بکار برند و اگر برای سستی قضیب خواہند اول بمالند بعد از آن برگ پان بپیچند روغن بیش برای فالج و رعشہ و خدر و اوجاع بلغمی ریحی مجرب است بقدر
بیش سیاہ کچلہ عاقر قرحا تخم دهتورہ اجواین خراسانی بیخ کنیر سفید افیون گهونگچی سفید ہر یک دو دام مال کنگنی کلونجی ہر یک نیم دام ہمہ را کوفتہ در شیر بز یا گاو دو سہ روز تر کنند وقتی کہ خشک
شود روغن کنجد یک آثار یا و بالا شیر ہر یک نیم آثار آمیختہ در ظرف آہنی با آتش ملائم بجوشانند چون شیر بسوزد و روغن بماند بمالند و برای ماہلیدن نیز فائدہ دارد روغن ہفت برگ
از بیاض والد مرحوم برای فالج و لقوہ و رعشہ و مفاصل و جمیع امراض باردہ مجرب برگ اکهرہ برگ کاہن برگ اندر برگ سنبهالو برگ سہجنہ برگ دهتورہ سیاہ برگ تلسی ہر یک یک آثار کوفتہ در یک
آثار تیل کنجد بسوزانند آنگاہ صاف نمودہ بکار برند و مولف مفتاح المجربات درین نسخہ برگ بهنگرہ اضافہ نمودہ و بر غن اوراق سیمے ساختہ و ترکیب آن چنین نوشتہ کہ ہمہ برابر
گرفتہ کوفتہ آب برآرند و با مساوی ہمہ روغن کنجد بجوشانند کہ روغن بماند بعدہ قدرے قسط و مرکی سودہ افزایند و بعضی آب برگ بنگ و آب برگ نیب نیز می افزایند روغن روباہ
مجرب و مستعمل و دوای حکیم شریف خان سعالج و تشنج و جمیع دردہا و امراض باردہ بکار برند روباہ و دست و پای وی بستہ بجوشانند در دیگ آب ان بقدر بیست آثار بسیار گرم در
جوش باشد اندازند تا خوب پختہ شود و مضمحل گردد صاف کردہ آب را نگاہدارند پس فلفلمویہ مال کنگنی جوز بوا اسد ابسنبل الطیب انگوزہ ہر یک نیم پاؤ تخم دهتورہ یک آثار است ابجیر
سنیہ پاؤ افیون خالص ۳ دام ہمہ را جوکوب دہ در یک من آب خالص با آتش ملائم بپزند تا پانزدہ آثار آب بماند صاف نمودہ این آب را با آب روباہ ممزوج نمودہ پنج سیر آب دهتورہ سیاہ پنج
سیر روغن کنجد خالص گرفتہ برین ہر دو آب اضافہ نمودہ بر آتش تیز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند صاف کردہ استعمال نمایند حکیم اکمل خان برای شکستن تیزی این روغن وقت استعمال ابر
وزن او روغن کنجد آمیختہ استعمال مفید مرمیدانند اقوال حذاق حکیم شریف خان صاحب منسوب ہستند کہ استاد لوذعی عوض طعام شراب سہ چہار روز بر ماءالعسل اقتصار مفید مود

بعده شوربای کبوتر بچه با روغن میدادند بعد ازان شوربای چوزهٔ ماکیان و کبوتر میکردند و امر بخوردن گوشت آن نیز نمیمودند بعده درین شوربا غله کرم بقدر سه توله می انداختند پس ازان در
جبوب غله می فزودند بعده دران برنج داخل میکردند بعد ازان و نشاسته هم می پختند بعد تنقیهٔ تام استفراغ ماده مع مراعات حال دماغ مفید میفرمودند پس در روز بست و دوم یا
بست و پنجم یا بست و ششم یا بست و هشتم حبوب مثل حب ایارج وغیره استعمال نمیمودند و باید که میان هر دو یا سه استفراغ استعمال منضجات میکرده باشند بطوریکه نضج دهند پس
استفراغ نمایند بعده اعادهٔ منضجات کنند بعد ازان مسهل استعمال نمایند و علی هذا القیاس تا آنکه ماده این مرض بارد متمکن در اعصاب است صفت منضج از صناعت من اسطوخودوس
انیسون قنطوریون دقیق تفاح اذخر بادیان نیم کوفته فاخشک قردمانا سیسالیوس بیخ کرفس بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان بعضی زوفا دو درم و بعضی سه درم بگیرند و در دو رطل آب شب تر کرده صبح جوشانیده
گلقند ده مثقال داخل کرده صاف نموده بنوشند چند روز بر نهار تا آنکه اثر نضج ظاهر شود و بعد ازان تنقیه نامه بعمل آرند با فزایش برگ سنا سه درم مغز فلوس پانزده مثقال شکر سرخ
ده درم و روغن بادام یا روغن بید انجیر و اگر احتیاج بقوی تر ازین اول مرتبه یا در مرتبه ثانی افتد بران تربد سفید محکوک یک درم یا یک نیم درم غاریقون سفید نیم درم تا زیاده افزایند
بعد ازان یک روز راحت دهند بدادن گلقند با عرقیات عنب الثعلب و بادیان و اذخر و بعده دو مسهل از چند روز منضج داده حب ایارج یا حب منتن وغیره خورانند و مسهل مذکور بعد حذف مغز فلوس
دفعتاً با مع تربد و غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و ضعف آن میرقه حبوب مذکوره سازند و در آخر شب حب با عرق بادیان وغیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند
حب ایارج درین مرض کثیر المنفعت ست و استاد کامل المعی اکثر استعمال او درین مرض مفید میفرمودند و من پیروی ایشان میکنم و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیه غائبه باید کرد
و در استعمال آن نهایا بدرقه مطبوخ و بدون آن حسب حاجت اختیار دارند و نسخه حب ایارج مذکور شد و نسخه حب منتن همانست که در قول صاحب کامل بیاید لیکن درینجا پوست بلیله زرد و انزروت
عوض مر و فرفیون جندبیدستر ست و وزن همه اجزا مساوی نسخه حب شبیطرج همان حب شبیار ست که در قول ابو منصور مذکور شود لیکن درینجا بعوض بلیله نوشته عاقرقرحا یک درم
افزوده و حرمل بجای خردل آورده صفت حب سجاد سجستانی که ستوده شیخ الرئیس ست ایارج فیقرا یک درم جندبیدستر نیم درم شحم حنظل ربع درم فرفیون یک دانگ کوفته بیخته حب ها
سازند و جمله یک شربت ست و حکیم علی بد نوشته که این روغن عجیب الفعل ست و بتجربه صحیح یافته قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فرفیون جندبیدستر هر یک هفت درم سائیده در نیم رطل
روغن نرگس آمیزند و این عطوس نافع ست زهره کلنگ جندبیدستر کندش سکبینج ساو کوفته بیخته در آب مرزنجوش و شیر زنان حل کرده دو قطره در بینی چکانند و شمامه نافع فالج و خفقان باد
و جمیع امراض عصبی تالیف علوی خان همان نسخه اتفاقیه ست که در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ گذشت لیکن درینجا عوض شونیز جوزبوا ست و تا پوست ترنج وزن یک یک مثقال و عنبر یک نیم
مثقال و روغن نرگس و روغن یاسمین هر یک یک مثقال و نهار نارنج و علف هندی و گلاب مطروح ست و نوشته که ادویه را در عرق گل نارنج بسایند و عطریات داخل کرده صلایه کنند تا قابل
انعقاد گردد و بشکل سیب ساخته دائم ببویند ضماد تالیف الد علوی خان که من بعض اصلاح آن کرده ام گفته مجرب و محلل ست بعد تنقیه استعمال نمایند جندبیدستر
عاقرقرحا فرفیون زرنباد عود هندی عود صلیب جوزبوا برگ مورد سورنجان بوزیدان قسط تلخ مغاث بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش اسطوخودوس مساوی سائیده
بروغن قسط آمیخته بر مهرهٔ فقرات گردن و خلف ضماد کنند نفوخ نافع عاقرقرحا قرنفل قاقله کوفته بیخته بقدر نیم دانگ در بینی دمند نشوق نافع مومیائی قیراطی در
روغن نرگس و یاسمین و سوسن هر یک دو دانگ مشک جندبیدستر هر یک قیراط حل کرده بقدر دانگی استنشاق نمایند مضوغ نافع کندر مصطکی زنجبیل قرنفل وج ترکی
کوفته بیخته بقدر جوزبوا حب بسته دائم در دهن دارند غرغره قویه مستعمل بعد تنقیه وقت انتها خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته بیخته بطبیخ زوفا آمیخته
غرغره کنند معجون منقی البلغم نافع فالج و لقوه فلفل قرنفل سلیخه سعد زنگ کابلی جوزبوا هر یک مثقالی حب النیل شش مثقال تربد سفید شکر سفید هر یک بست و چهار
مثقال زنجبیل چهار مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام نموده بنوشند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال و باقی نسخها در اقوال دیگر بیاید مولف اقتباس
مینویسد که در فالج بلغمی اول فصد کردن اگرچه اثری عظیم دارد بجهت آنکه مخرج اخلاط اربعه است و مفتح سده و منقی عصب از آفات فاسد لیکن اکثر بمرگ مفاجات کشید

کذافی الاکسیر یا پس اگر مناسب وقت باشد بعد از فصد در سبب ضعیف تا چهار روز و در متوسط تا هفت روز و در قوی تا چهارده روز هیچ چیز بجز ماء العسل از غذا و دوا خواه قوی خواه ضعیف ندهند و احیاناً اگر اندکی از غذا و یا دوا داده شود فی الفور یا بر در دم بحرک مفاجات میکشد کذافی المحیط و اگر درین اثنا ضعف بسیار رو دهد یکی نان ترید بشوربای مرغ و یا ماء العسل دهند و همچنین اگر مزاج گرم بود و بر تشنگی صبر نتواند کرد البته آب تازه از کوزه دهن تنگ دهند کذافی الفصل الکبیر محمد زکریا رازی در تشخیص تو که آب خالص بهتر از جمیع اشربه برای مفلوج ست و شیخ فرموده که آب بهتر از شراب ست و بعد روز هفتم این ماء الاصول خفیف دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر بیخ اذخر هر یک هفت ماشه اسطوخودوس نه ماشه گلقند عسلی چهار توله غذا نخود آب یخنی مرغ و یا شوربای مرغ و نان دهند و بجای ماء العسل ساده و میر موسی حسین در کتاب خود مسمی بتلخیص ترتیب نموده که بر گلاب تنها اقتصار کنند و اگر اندک توحش یافته شود عرق گاوزبان و یا شاهتره نیز ضم نمایند و تا پانزده روز برین تدبیر بگذرانند و روز شانزدهم منقیه بدن و دماغ کنند لیکن اولی آنست که بروز بستم نمایند باین طور که وقت شب حب ایارج نه ماشه بماء العسل بخورانند و صبح در ماء الاصول مذکور برگ سنا یک نیم توله انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه توله خیار شنبر و ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علوی خان خمیره بنفشه هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه کرده مسهل دهند و اگر مریض بلغمی باشد شکر سرخ و شربت دینار و روغن گاو عوض آن ها کنند و وقت دو پهر بعد اجابت طبع دو سه مرتبه زیاده نخود آب مرغ نوشانند و وقت شام نان خشکار تنوری بشوربای مرغ یا گنجشک یا او زر دهند و روز بست و یکم صبح این ترید دهند معجون فلاسفه یک توله بورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعد بیخ بادیان اصل السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه گل گاوزبان پنج ماشه در عرق بادرنجبویه بادیان هر یک دوازده توله جوش کرده مالیده صاف نموده شربت بزوری حار چهار توله نوده یا کنوچه یا حرف نه ماشه یا شیره نبوشند و غذا دادن و پهر و شام بدستور دهند همین نمط پنج شش مسهل داده تا مروز بستم کم زیاده اجتذ نهادن این ماء الاصول دهند اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس فطراسالیون دقیق تکاعی باد آورد پرسیاوشان بسفایج هر یک هفت ماشه اسطوخودوس تخم قرطم کما فیطوس و بادرنجبویه هر یک نه ماشه انیسون یک توله مویز منقی توله انجیر زرد هفت عدد در دو آثار عرق بادیان بادرنجبویه شب بخیسانند صبح بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده هر صباح نه توله تا چهار توله شربت اسطوخودوس منضج و روغن بادام ایام بید انجیر نه ماشه بنوشند تا چهل روز و غذا و آب بدستور دارند تا ماده باقی خوب نضج شود پس بر چهل و یکم جهت تنقیه ماده ایارجات کبار مثل ایارج ارکاغانیس و فیقرا تنها دهند بفاصله یک روز و اگر قوت ضعیف باشد بفاصله دو سه روز با سفوف ترنج علوی خان دهند تا حصول حس حرکت تمام و اگر بعض از تنقیه ملول شود بروز شصتم ایارجات موقوف کنند و جهت دفع بقیه ماده استفراغ حمام نمایند و از آن استعمال کنند لیس بهین قدر روغن مبارک و قسط و روغن قاوندی علوی خان و سنبل و روغن چند و آخر جهت تعدیل مزاج معجون میسر علوی خان عرق تنبول اکمل خان و عرق کیلے اجمل خان و عرق تنبول کافور الله خان معجون جینی علوی خان عرق آن العجل آرند و از خوردن میوه های سرد و تر و هر چه مولد بلغم و سردی و تری افزا باشد اجتناب ورزند و همچنین از استعمال آب سرد و شراب پرهیز نمایند و انچه گرمی و خشکی افزاید بکار برند و خوردن گوشت حیوانات اگر گرم و خشک باشد خصوصاً صحرائی مثل این عرس و راه و کفتار و موش کیمان بسیار مفید ست مصنف خلاصه میگوید که اول تا چهار روز گاوزبان اصل السوس هر یک کدام نه و درم دریا دریک درم تخم خطمی سه درم خیسانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیم گرم صبح و شام بیاشامند بعوض آب و غذا بر ماء العسل اقتصار کنند و بعد از چهار روز بر اجزای نقوع مذکور انیسون ابریشم خام هر کدام یک درم افزوده جوشانیده صاف نموده با شربت اصول یا شربت لیمو صبح و شام دهند و غذا نخود آب عوض آب عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان روز هشتم بسفایج شش درم در اجزای مطبوخ بیفزایند و حقنه نرم استعمال نمایند بعد از آن معجون تریاق یک مثقال تخم کرفس دو درم جاشا سه درم ریحان مطبوخ اضافه کنند و نخود آب با دارچینی و زعفران اندک نان خشکار غذا سازند تا پانزده روز باین نوع بگذرانند بعد از آن دوای لطیف که در قول صاحب کامل خواهد آمد بر مسهل دهند و بعده غرغره بماء الاصول حب ایارج و غذا و باز غرغره و ماء الاصول بحب منتن و غرغره و عطوس حب شبیارج حب ایلیف صاحب کامل قید بدین که هیچ مضوغ و شموم و نطول ایارجات کبار همانست که در قول ابن کوهن مسطور خواهد شد و گفته که مالش روغن مبارک که در علاج سکته در قول انطاکی گذشت سخت سودمند ست و نوشادر بروغن بلسان آمیخته بر سر مالند و چهار درم مغز چلغوزه با بر ابر او چند روز بعسل سرشته لیسیدن بغایت نافع ست و این معجون مبدل المزاج مفلوج را فایده تمام دارد وج فلفل زنجبیل شونیز زیره سیاه مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته آب یک دوران با نخواه انیسون و تبعیت نخته باشند استعمال نمایند و در نسخه دیگر شیطرج نیز داخل ست میسیحی گوید که در ابتدای امر ادویه مسهله قویه استعمال نباید کرد بلکه حقنه حاده بعمل آرند تا خلط بسوی اسفل منجذب گردد بعد چند روز از آنچه بلطیف خلط کند و آن را آماده خروج گرداند استعمال نمایند و بعد از آن آنچه مخرج خلط مستعد برای خروج ملطف خلط

باشد بکار برند یا ایارج و مثل شجرہ و لیلوس و معجون ہرمس و دواء خشک با سکنجبین عنصلی است و مسہل شل ایارج فیقرا مع غاریقون و شحم حنظل و ہر گاہ دو ہفتہ برین تدبیر بگذرد
بحب شبیطرج و حب منتن یا مسہلی آورد و بعد از ان غرغرہ بخردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و وج و مویزج بکار برند و غرغرہ با یارج ارکاغانیس در سرکہ عنصل
حل کردہ نیز نافع است و سعوطات و عطوسات و لطوخات بکار برند و قرنفل و عاقرقرحا و بیخ اذخر و تخم انجرہ و خردل و فودنج و وج و فلفل سیاہ و سفید و قاقلہ بخایند و
ہر گاہ یک ہفتہ دیگر یا زیادہ روز برین تدبیر بگذرد بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان ہر واحد پانزدہ درم بیخ اذخر دہ درم بادیان و تخم کرفس و انیسون و قنطوریون
دقیق و عاقرقرحا و زنجبیل ہر واحد سہ درم نانخواہ و قسط و زراوند مدحرج ہر واحد چہار درم شونیز و قردمانا و تخم سداب و شیطرج ہر واحد پنج درم جندبیدستر
یک درم ہمہ را در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکہ ثلث آن باقی ماند صاف کردہ اندکی روغن کلکلانج یا روغن بید انجیر بر آن ریختہ بنوشند و گاہ گاہی بحقنہ حادہ مثل حقنہ

[حاشیہ: نسخہ حقنہ حادہ]

کہ از شبت و بابونہ و نانخواہ و مرزنجوش و حرمل و اکلیل الملک و قرطم کوفتہ و تخم کتان و حلبہ و چقندر و سبوس گندم و انجیر و شحم حنظل و تخم بید انجیر کوفتہ و قنطوریون دقیق و زیت کہنہ
و مری و عسل ترتیب یافتہ باشند احتقان نمایند و ہر گاہ مرض بانتہا رسد ایارج جالینوس و لوغاذیا و ثاذریطوس بکار برند و ہر روز معجون بلادری بقدر نیم مثقال با آب
انیسون بخورند و موضع گردن و فقار پشت را بروغن ناردین و روغن قسط کہ در ان جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا سودہ حل کردہ باشند بمالند و غذا شوربای
کبوتر بچہ و عصافیر و قنابر و نخود آب و روغن ... خردل مناسب و مری و کف خردل نانخورش سازند و لحوم صید فوق از لحوم اہلی است مشوی یا مطجن یا قلیہ ساختہ بخورند و در
طعام ایشان روغن جوز و زیت و سعتر و مری و انجدان و شونیز استعمال کنند و حلوا از عسل بسازند و شراب احمر کہنہ و ماء العسل با فاویہ چند ... بکار برند و نبید رقیق تک
نمایند و استحمام بآب شور موافق است اگر گاہ علت باختلاط رسد استحمام بآب شور نمایند و در بعضی اوقات قی کنند و تدبیر جالینوس لازم گیرند و اشربہ مرطبہ کم کنند و تریاق کبیر و شرودیطوس

[حاشیہ: مسہلات]

با آب مطبوخ قردمانا و نانخواہ و تخم سداب برای تبدیل مزاج استعمال نمایند و از ادویہ مسہلہ نافع این حب منتن است ایارج فیقرا دہ درم شحم حنظل قنطوریون دقیق

[حاشیہ: نسخہ حب منتن]

عصارہ قثاء الحمار ہر یک پنج درم فرفیون نیم درم جندبیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج سنگ خردل ہر واحد یک درم مقل نیم درم صموغ را در آب سداب حل کردہ
آمیختہ حبہا سازند و این جملہ دہ شربت است و دیگر ترید و صبر ہر واحد یک درم شحم حنظل شیطرج ہر واحد سہ درم سکبینج ثلث درم مقل نیم درم حبہا سازند و این یک شربت است و دیگر

[حاشیہ: نسخہ حب فرفیون]

حب فرفیون بگیرند فرفیون سکبینج غاریقون تخم ... شحم حنظل مقل ہر واحد یک درم صبر دو درم بآب گندنا حبہا سازند شربت از مثقالی تا دو درم و ہر واحد ازین مسہلات در وقتہا بمقدار

[حاشیہ: مروخات]

او استعمال نمایند و از مروخات نافعہ این روغن قسط است نسخہ یک اوقیہ فلفل عاقرقرحا فرفیون ہر واحد ثلث اوقیہ جندبیدستر نیم اوقیہ ہمہ را در نیم رطل روغن خیری یا روغن نرگس یا زیت کہنہ

[حاشیہ: نسخہ روغن قسط]

حل کنند الضماد دو اوقیہ موم در یک رطل زیت گداختہ یک اوقیہ فرفیون نو سودہ در صلایہ حل کنند تا ہموار گردد الضماد در روغن سوسن جندبیدستر و میعہ سائلہ حل کنند

[حاشیہ: نسخہ روغن فرفیون]

الضماد این روغن شونیز بگیرند شونیز ... و مغز بادام تلخ یک جزو ہر واحد جدا جدا کوفتہ بیشتر ہم سودہ روغن بکشند و یا روغن حب قرطم با این ہر دو بیامیزند و گاہی روغن تخم حنظل

[حاشیہ: نسخہ روغن شونیز]

و لفظ اسفید باین می آمیزند الضماد این روغن قسط بگیرند سہ اوقیہ قسط تلخ نیم کوفتہ و اصل السوس و اذخر ہر یک اوقیہ سنبل نیم اوقیہ در یک رطل زیت و آب ...

[حاشیہ: نسخہ روغن قسط]

روغنہا را باین نوع استعمال نمایند کہ بر مہرہ گردن و فقرات پشت و عضو ماؤف بمالند لیکن پارچہ درشت و یا اول بمالند بآب مطبوخ مرزنجوش و بابونہ و شیح و قیصوم و حاشا و برگ ترنج یا نانخواہ
و سعتر و بر ... اسطوخودوس و شیح و پودینہ نمایند و بر بخار این آب انکباب کنند و شحم حنظل و مویزج بسرکہ پختہ در دہن گیرند و بعدہ بماء العسل و روغن بادام مضمضہ کنند تا دہن
قرحہ نشود و بکنند ... و فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و نوشادر و نطرون و کندر و دارچینی و مرزنجوش و خربق سفید و مشک و جندبیدستر مساوی عطسہ آرند و با آب مرزنجوش و آب پودینہ

[حاشیہ: عطوسات]

و آب بیخ چقندر و سکبینج و زہرہ کلنگ و ... مرزنجوش و کلاغ و شونیز مسحوق بسرکہ کہنہ سعوط کنند و یا شونیز بورہ ارمنی جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید ہر واحد یک جزو
صبر ہر کدام دو جزو با آب مرزنجوش سرشتہ مثل عدس حبہا سازند و یک حب در آب مرزنجوش سودہ عطسہ آرند و ہر گاہ از سعوطات ... دماغ پیدا شود شیر زنان ...
و ایارج فیقرا و شونیز بریان و فرفیون ... و مشک و عنبر و کندر و تمام مرزنجوش و یاسمین و سوسن ازرق ... پودینہ و نمک سیاہ و بورہ و شیح و نطرون و فلفل و جندبیدستر سودہ

[حاشیہ: شمومات]

در روغن زنبق یا زیت آمیختہ در حمام بر بدن بمالند نافع است و این حقنہ نافع ... قرطم دو کف شحم حنظل تخم بید انجیر ہر واحد یک کف نیم کوفتہ در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصہ آن بماند
صاف نمودہ دو درم بورہ ارمنی سودہ بیامیزند و استعمال نمایند حقنہ دیگر بادیان پنج درم خار خسک و سداب ہر یک ... بجوشانند و از آن بقدر نیم رطل گرفتہ یک اوقیہ
روغن سداب آمیختہ وقت خواب شب احتقان کنند و ایارجات کبار چہار اوقیہ آب کہ در ان ہلیلہ کابلی و افتیمون و بسفائج و مویز منقی و نمک اندرانی جوشانیدہ باشند بخورند

یا باین مطبوخ بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحده درم سنبل اذخر سلیخه وج هریک دو درم حلبه پنج درم حاشا فراسیون عاقرقرحا هر واحد سه درم مغز قرطم هفت درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کرده نیم رطل از آن باقی از ایارجات کبار بنوشند و از ادویه مبدله مزاج مستعمل درین مرض امثال معجونهاست و نسخه آن همان معجون مبدل المزاج است که در قول مصنف خلاصه گذشت و وج مربی العسل درین مرض نافع ست و همچنین مغز حب الصنوبر کبار چون بالعسل لسر شته و هر روز سه درم بخورند و این معجون در تبدیل مزاج بسیار قوی ست زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دار فلفل وج هر واحد ده درم برگ سداب خشک دلیت جنطیانا زراوند حب الغار جند بیدستر شیطرج خردل هر واحد پنج درم عسل بلادر چهار درم بروغن جوز لت کرده بعسل بسرشند و این معجون در جمیع امراض بارده رطبه ضعیفه مثل سکته و فالج و لقوه و رعشه و برص و تشنج رطب تاثیر و منفعت قوی دارد ابو منصور گوید که استعمال اسهال با دویه قویه تا روز چهارم اگر علت ضعیف باشد و الا تا هفت روز نباید کرد بهر آنکه مسهل قوی در مرض می افزاید بلکه حقنه حاده و ایارج فیقرا بالعسل سرشته استعمال کنند داروئیه ملطفه غلاظ مثل تریاق و مثرودیطوس با آب مطبوخ شبت و نانخواه و انیسون و مصطکی و فودنج و تخم سداب دائم بخورند و بعد یک هفته حب منتن یا حب شیطرج خورند و در ابتدا غرغره با دویه ضعیفه مثل مرزنجوش و صعتر و انار دانه و صبر و سماق ی الاجزا نمایند و هر گاه دو هفته بگذرد با دویه قویه مذکوره در باب صرع و ایارج ارکاغانیس غرغره سازند و بعد از آن روغن بید انجیر روغن کلکلانج باین ماء الاصول قوی بنوشند و نسخه آن همانست که در قول مسیحی گذشت لیکن در بیجا وزن بیخ کرفس بادیان هریک ده درم و اذخر هفت درم و شونیز دو درم و جند بیدستر دو درم ست و نوشته که در هفت رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند و هر روز ثلث رطل باقی از هر دو روغن مذکور بنوشند و جوارش بلادری آنرا انفع میکنند و بعد سه هفته ایارجات کبار بخورند و تمریخ بروغن قسط و سوسن و روغن فرفیون و روغن جند بیدستر و روغن شونیز و روغن سداب و روغن شحم حنظل نفط سفید بعد دلک و تکمید بستور نمایند و تنقیح وابوره سرخ و غیره ادویه که در قول مذکور مسطور شد بجا بیند یا بر خنک طلا نمایند تا رطوبات لزجه را از دهن بر آرد و تنقیه سر کنند و همچنین قاقله و نوشادر و حب بلسان ست و یا الصابون در آب چقندر گداخته بر خنک طلا کنند و ادویه معطس که بجا مذکور شد تنها یا مرکب از نیم دانگ تا یک دانگ بکار برند و یا یک شعیره فرفیون و یا یک طسوج جند بیدستر با آب چقندر یا آب مرزنجوش یا آب ثوم یا نیم دانگ سکبینج سعوط کنند و سعوط جمیع مرارات مذکوره و زهره گرگ بمقدار دو شعیره بشیر خران مجرب ست جالینوس گفته که درین مرض دوای مفرد مسهل توجد در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد و کافی یافتم و آن شونیز که یکبار در سرکه تند تر کرده مثل غبار سوده بسرکه گداخته بدان سعوط کنانیدم و مریض را یکبار باستنشاق او امر کردم و یکبار زیت سوده سعوط کنانیدم و بعض قدما گفته اند که شونیز و صبر و بورق سوده بزیت کهنه سعوط کنند و نرگس و نسرین و غیر آن از مشمومات ببویند و معجون مبدل مزاج بخورند و غذا نخود آب مطبوخ با شبت و پودینه و زیره بکف خردل و مری نبطی و روغن جوز دافاویه کثیره بلحوم مسطوره و کباب با فادیه دهند و اگر خوف قبض طبع باشد لحم ترک نمایند و نخود آب موصوف مطبوخ بلحوم بنوشند و ادرار بول ایشان را انفع بلیغ می شمارد و از جمیع نبیذ ها که ترطیب دماغ می کنند و ریختن آب گرم بر بدن و دخول در ان آب که مرخی اعصاب ست حذر کنند مگر آنکه آب ریاحین یا آب چشمه های گرم باشد و ریختن آب سرد استوا اری و سختی اعصاب ایشان کند و نسخه حب منتن و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن جند و روغن شونیز در قول مسیحی گذشت و این حب بسیار نافع این مرض ست صبر سقوطری دو درم پوست هلیله زرد ده درم زنجبیل خردل هریک ده درم و نیم فلفل دار فلفل هریک درم شیطرج وج نمک هندی هریک دو درم فانید چهار درم سائیده با آب گندنا سرشته حبوب سازند شربتی دو درم روغن سوسن مفید فالج انیست بگیرند سلیخه قسط تلخ حب بلسان زعفران سیح مصطکی هر واحد اوقیه قرنفل قرفه سر یک نیم اوقیه جرش کوفته در ظرف آبگینه کنند و روغن کنجد یک من بر آن بریزند و گل سوسن سی عدد انداخته چهل روز در آفتاب ارند بعد صاف کرده استعمال نمایند و ترکیب روغن سداب آنکه بگیرند روغن کنجد سه من برگ سداب تر چهار اوقیه آب شیرین یک من و باتش نرم بجوشانند در دیگ پاکیزه تا آنکه آب دود و روغن باقی باند از آتش فرود آورده استعمال کنند و جالینوس گوید که من چند بار فالج را بحمام خشک درست کردم و قسطا گفته که اگر فالج در پای باشد نفع حقنه در ان ظاهر تر بود و بقول جالینوس کسی که استرخا بهم رسد چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم ست اگر خواهی که ترا فالج بهم نرسد خواب بکن بگمر بر خلو شکم خضر بن علی گاذرونی

می‌نویسند که در ابتدا منضجات مثل ماءالعسل شربت اسطوخودوس یا سکنجبین عنصلی یا گلقند عسلی در مغلی منضج یا مطبوخ اصول استعمال کنند بعده منضجات قوی‌تر ازان مثل
شربت اصول کبیر و دران سنبل سلیخه و مانند آن باشد و یا مطبوخ اسطوخودوس تخم کرفس انیسون بادیان اصل السوس بادرنجبویه گل گاوزبان بسفایج و شاهتره یا سکنجبین عنصلی
و گلقند عسلی بدهند و بعد نضج تام که عند انتهای مرض است مسهل مثل حب ایارج یا ایارج لوغاذیا تنقیه کنند و باز منضجات و عطسات و مسخنات اعاده نموده با استفراغ بر اثر تار و اطریفل مقوی
با ایارج اسطوخودوس استعمال نمایند و تا روز هفتم مسهل نباید داد اما اگر طبع قبض بود حقنه نمایند و بعد تنقیه هر چه مسخن بدن و منقی اعصاب از خلط بارد باشد مثل گلقند
عسلی کهنه با آب گرم بدهند و قدری تریاق با آب مطبوخ مصطگی و انیسون خورانند و هرگاه سه هفته بگذرد ادویه قوی چون حب منتن یا این حب استعمال کنند شحم حنظل
سقمونیا نمک لاهوری فلفل کثیرا رب السوس هر واحد ربع درهم ایارج فیقرا غاریقون یک یک درهم فرفیون ثمن درهم اسطوخودوس یک مثقال سائیده بروغن بادام یا بماءالعسل
و بعسل خیارشنبر سرشته حبها سازند و واجب نیست که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر در مزاج قوی‌تر و واجب است تلطیف غذا و در ایام اول بر آب نخود بعسل یا ماءالعسل تنها
اقتصار نمایند و اگر بلغم صفرا یا خون باشد ماءالشعیر بعسل بدهند و بعد هفت روز یا اکثر ازان آب نخود مرغ بشبت و دارچینی و فلفل و سعتر و خردل یا کعک آن مفرد و
مجموع بحسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا لحم غزال بکف خردل بدهند یا گوشت خرگوش و دماغ او که بخاصیت نافع است یا باز برند گوره و کبری یا عصافیر
مبزره و کبوتر بچه قابل طیران و دراج و تیهو یا باز بر مسطور بخورانند و گوشت بز که دران تخفیف و قلت ترطیب است برای ایشان ستوده است لیکن بنسبت لحوم مصطگی
موافق بلغمیین ناقص الحرارة است پس می‌باید که با توابل گرم بخورند و فروره رشته شیرین بشکر یا عسل بروغن بادام هنگام حرارت مزاج باک ندارد و
زنجبیل و کندر و قرنفل اکثر بخایند و بعده تعهد استعمال تریاق فاروق یا مثرودیطوس هر روز نیم درهم نمایند و از فواکه پسته و نارجیل و جوز و انجیر و مغز چلغوزه که مسخن
عصب و مقوی آنست و مویز بخورند و از بقول هر چه شوره تیز باشد بدهند و شوربای چرب برای ایشان خوب نیست و احتمال جوع و عطش نافع است و ترک تعشی
واجب و بگیرند برگ غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و برگ ترنج و سداب و رطبه صحرائی و شیح و قیصوم و برگ قنجنکشت مساوی جند بیدستر
نصف یک جزو در آب بسیار بجوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن زیتون اضافه کرده دران مریض را بنشانند و بر سر او بسیار بریزند و گاهی دران اسطوخودوس
و بادرنجبویه و تمام مانند آن از محللات می‌افزایند و یا کفتار و یا خرگوش و یا بز کوهی یا روباه در آب بیت یا مرزه بپزند و دران نمک یا زیت مطبوخ اندازند و چون
دران نشینند و یا در زیت کهنه که دران جند بیدستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار ریزند و این باید که بعد تنقیه بدن و دماغ از فضلات
استعمال نمایند و بگیرند موم و روغن قسط یا روغن غار یا روغن سداب و اندک فرفیون و گرم کرده بمالند و بقول ابن بیطار مالش شحم حنظل فالج را بسیار نافع است و در علاج
او مثل این چیزی نیست و کندش و مشک و عنبر و جند بیدستر و فرفیون و کندر برای تفتیح سدد دماغ و تحلیل فضول موجب بقیه علت اکثر ببویند و در سر اندک
بمثل اصل السوس و عسل می‌کنند تا تنقیه معده گردد و ازان ابخره رطبه صعود نکنند و مغز حب الصنوبر کبیر تسخین عصب و تقویت آن بکیفیت و خاصیت
قریب بصحت شوند بطرف عضو علیل توجه نمایند و تحریک اعضای مسترخیه یا ضمّت قوی کثیر سریع در آفتاب گرم کنند و با شوره و کبریتی و میاه حمات نشویند
و اندفان در ریگ گرم متمرغ دران نفع میکند جرجانی و ایلاقی میگویند طریق صواب در علاج این علت آنست که در ابتدا العلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز
یا هفت روز و اگر علت سخت قوی باشد تا چهارده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا اصلاحیت او دارد حقنه ساده است و دیگر اشربه ملطفه و منضجه چون رب الاصول کبیر
قوی نباشد و مثل ... و خشخاش و سکنجبین عنصلی و اندکی مثرودیطوس با بادیان و مسهل اسباب بد چون ایارج فیقرا و اندکی شحم حنظل و قدری غاریقون و غذا هم لطیف باید مثل نخودآب
بماءالعسل المطبوخ غذا دهند و مثل ماءالعسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده یا دراج یا تیهو یا مرغ سنگ انجام همه بریان کرده سخت اندک بخورد و بعد انتهای صادق
و تشنگی نیز حیلے سودمند است و بجای آب ماءالعسل خورند و بدانند که صاحب این مرض را آب بهتر از شراب باشد بهر آنکه شراب ماده را با عصب آشنا گرداند و ایضا شراب
او ترش گردد و سرکه شود و ما سرکه مضرترین چیزهاست با عصبات و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدا علاج بفصد باید کرد زیرا که خون
بهمه اخلاط است در حال ماده کم شود و سبکی حاصل گردد و اگر ماده بلغمی باشد اول یک شربت تریاق یا مثرودیطوس یا شلیثا یا سجزینا یا القریا در شراب کهنه یا ماءالعسل
حل کرده بدهند و بعد ساعتی فصد کنند و آنجا که احوال مساعدت نکند تنقیه بحبوب مسهله باید کرد و قی کردن هم صواب باشد و بعد استفراغ بتبدیل مزاج تریاق و مثرودیطوس

وسائر معاجین بکار نمایند و بعضی اطبای قدیم گفته اند که مفلوج را ایارج فیقرا یک مثقال وقت خواب بدهند و یک یک مثقال بر وی بیفزایند تا به پنج مثقال رسد و محمد زکریا از خود نیز حکایت کرده که اعتماد کنند در علاج
فالج آنکه در هر هفته استفراغ به حب قوقایا نمایند تا ماده کمتر گردد و هر روز جوارش بلادر یا ایارج هرمس دهند تا مزاج او بگرداند و روغن قسط برای گرمی اعصاب بمالند و هم او گوید که منفعت
این حب بزرگ است و بسرعت اثر میکند و طریقت شحم حنظل جند بید ستر قنطوریون دقیق هر یک نیم درم مقل چندانکه ادویه بدان سرشته شود و حب گردد و این یک شربت است و
این سفوف هر صبح بدهند زراوند طویل فلفل هر دو یک نیم درم هر دو را کوفته بیخته یک شربت است هر صبح بدهند که این سفوف را خاصیتی است درین علت و یا جند بید ستر قنطوریون
دقیق عاقرقرحا هر یک نیم درم قردمانا دو درم باد آورد قیفه آب سداب بدهند و اگر استفراغ بحقنه کنند که از شحم حنظل و قنطوریون دقیق و مری و روغن زیت سازند جائز است در
هر چند روز ازین نوع حقنه بکار برند و باید دانست که تدبیر مقیه محجمه ناری بر عضلها نهادن و روغنهای گرم مالیدن و در گرمابه خشک و ریگ گرم و در آب کبریت و آب دریای شور
نشستن و ریاضت کردن و گرسنه بودن و آواز بلند کردن و قرآن با آواز بلند خواندن و غرغره بخردل و مری کردن سخت نافع بود و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت برافروزد
و چون مدت دراز گردد ایارجات کبار باید داد و تمریخ نقار پشت و سرهای عضلات بروغن قسط و قی در اول علت و آخر آن سخت سودمند است و ماء الاصول بروغن بید انجیر
و روغن بادام تلخ در آخر مرض نافع تر است و مغز سر خرگوش بریان کرده صاحب فالج و رعشه را نافع و مغز حلغوزه بالعسل بالخاصیه سود دارد و این ضماد نافع است روغن زیت
کهنه نیم من موم زرد لبستانی درم فرفیون یازده درم موم در روغن گداخته فرفیون سوده آمیزند و در بادان حل کنند و این ضماد اعصاب را گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش مویزج
هر یک اوقیه نطرون خردل هر یک دو اوقیه فلفل یک درم فرفیون یک اوقیه جند بید ستر چهار اوقیه همه را نرم سائیده بروغن حب الغار ضماد کنند و اگر روغن سوسن
و موم زرد و میعه سائله و بارزد با هم بگدازند و جند بید ستر و قسط سائیده سرشته ضماد کنند عصب را گرم کند و حس را باز آرد و اگر حس بحال بود و حرکت باطل شده باشد
جوز السرو و اصل سور و پوست بیخ کبر در شراب کهنه پخته ضماد نمایند و اطبای قدیم گفته اند که اگر روناس بپزند و آب او بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و بدانند
که هیچ آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریخت مگر آب دریای شور و آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد ماده را منتشر زیاده کند و اعصاب را نرم کند
و اگر آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند و از آن راحتی یابد از برای آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد و کوچک تر شود و ابن ماسویه گوید بسیار
دیدم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زائل شد و بسیار خوردن به و سیب امرود و انار اعصاب را مضر است و اطعمه مرطبه و شوربا های چرب و تیهو بریان دارد و قلیه
خشک و گوشت سرخ کرده در روغن جوز یا روغن زیت بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و مانند آن آمیخته موافق باشد و مویز و انجیر خشک و پسته و فانید و مغز جوز و حبة الخضرا و
چلغوزه و عسل سود دارد و اگر مغز جوز مقشر یک رطل مغز چلغوزه نیم رطل مغز حبة الخضرا نیم رطل بکوبند و با چهار رطل عسل بسرشند و فلفل و زنجبیل و دارچینی و دار فلفل هر یک دو درم سوده آمیزند
و بیش از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورند و بالای آن ماء العسل بنوشند سخت موافق بود و شیخ الرئیس میفرماید و واجب است که مفلوج در اول ظهور مرض اقتصار
بر شرب ماء الشعیر و ماء العسل و سعتر و وزن کند و اگر قوت متحمل باشد تا چهارده روز نماید و اگر متحمل نباشد بلحوم طیور خفیف غذا دهند و در گرسنگی و تشنگی و اغذیه یابسه خود را اندازند پس
زمانه دراز تشنه داشتن کوشش نمایند و نقل بمغز چلغوزه ایشان را انفع کند بجای حقنه که اندر آنست و بدانند که آنرا آب بهتر از شراب است بهر آنکه شراب منفذ مواد در اعصاب است
و شراب بسیار گاهی در ابدان ایشان ترش میشود و سرکه میگردد و سرکه مضرترین اشیا بعصب است و ایضا میفرماید که اگر علت فالج حقیقی کائن از استرخای عصب
واجب است تدبیر مشترک که آن استفراغ ماده است بالجمله در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینه بلا زیادت و نقصان و نافع ترین اشیا که بدان استفراغ صاحبان
این مرض کنند حب قوقایا و حب شبیار و حب منتن و ایارج هرمس است و قی کردن بخربق سفید یا عصارهٔ تربد که در آن قوت باشد کذلک سائر مقیات آنرا
نافع است و گاهی تریاق از یک دانگ شروع میکنند و اندک اندک افزوده بیک درم میرسانند و باز بیک دانگ می آرند و گاهی بکنجد مقشر و شکر مخلوط میکنند و گاهی سکنجبین یا جاوشیر
یا جند بید ستر مقدار باقلا در سه بیست عسل حل کرده بدهند که آن خیلی سودمند است و واجب است که بحقنهای قوی حقنه کنند و بشیافات قوی که مواد را باسفل نمایند و دفعتا
باد هان نغ بیمالند و مرخات حار از ادهان و ضمادات مذکوره که ذکر یافت نافع است و خصوصا چون فالج بدان حد رسد که حس باطل شود و بیخ سوسن از ادویه جیده انجمه است
تحلیل و تروحی مینماید ایضا بعد استفراغ و تنقیه تامه گذاشتن محاجم که آنها تنگ باشد بغیر شرط بر سر عضلات بنابر تسخین آنها انفع میشود و گاهی احتیاج به شرط اندک افتد اگر در عضو
ماده محتبس باشد و باید که آتش بسیار داخل کنند اگر محاجم ناری باشند و بنرمی بکنند اگر غیر ناری باشند و بنرودی قلع نمایند و متفرق بر مواضع کثیر کشند اگر استرخا بسیار متفرق

باشد و اگر استرخا اندک باشد کمپا گداز زرد بعد ازان زفت و صمغ صنوبر بران نهند و ضمادیکه حار محمر مثل ضماد آرد شیلم و بیخ سوسن و بصل استعمال کنند و ضماد خردل
نیز نافع بود و تا حصول تحمیر و التهابات تبدیل نموده باشند و ضماد شیطرج هندی عظیم النفع ست و او نزد اکثر مغنی از تمام انضمادات خردل ست و ایضا ضماد زفت نافع و
خصوصا بنطرون و کبریت و دلک بزیت و نطرون و آبهای کبریتی و آب دریای شور و نطولات ملطفه مفید و چون حس ضعیف بود گاهی ضماد قوی ضرر رساند و آن
محسوس نشود و این مودی باشد بتقریح شدید گردد پس واجبست که از وی احتراز کنند و حال اثر ضماد دریافت نمایند اگر موضع ضماد سرخ و متنفط شود و حمرت او بعد
از جلد نشود و بغمز انگشت متفرق گردد و مکان غمز سفید شود بدانند که اثر ضماد از جلد تجاوز نکرده و اگر سرخی ثابت ماند و حرارت ظاهر باشد ضماد موقوف دارند و وجه
تعرف این آنست که ضماد مرقت دور کنند و حال او ملاحظه نمایند اگر توقف در ضماد واجب گردد موقوف دارند و اگر اعاده آن واجب شود اعاده نمایند و بدانکه انفع [illegible] کنند پیش
در بینی آنها و امثال آن بنا بر تنقیه اماله مواد مرض از طرف علت بسیار نافع ست و شراب کهنه اندک جمله امراض عصب را خیلی سود مند و بسیار ازان مفرح ترین اشیا در عصب
و استعمال [illegible] مرلی نافع آنهاست و کذلک ایارج مخلوط با مثل او و جند بیدستر خوردن بتدریج از یکدرم تا شش درم رسانیدن نافع و همچنین روغن جند بیدستر مالیدن [illegible] اسهال
نوشیدن بسیار مفید و بعضی علاج فالج بخورانیدن یک مثقال ایارج فیقرا با نیم مثقال فلفل هر روز میکنند و شفا میدهد و واجبست که چون این اشیا بخورند بالائی آن
نخورند تا اندر معده دیرتر باقی ماند و اثر بیشتر کند و بسا ست تمام روز ثبت کنند و بعده عمل نماید و بسیار باشد که ثبت نیم مثقال فلفل [illegible] آن جند بیدستر وقت خواب بخورانند و
ایشان را مثل تریاق و مثرودیطوس و شلیثا خاصة الفربیون چیزی نیست و حلتیت خوردن و طلا کردن نیز شدید النفع ست خصوصا چون انها بسرکه دو بار صبح و شام [illegible]
نمایند و رنه ایضا عجیبست و چون عضو اقبال صحت کند واجب ست که بعد ازین ریاضت آن کنند و قبض و بسط آن نمایند تا آنکه تمام [illegible] بدان عود کند و گاهی [illegible] شوند
بحمی و بصیاح و حرارت جهیره نفع یابند و بعد استفراغات و انضاج بدان حمام طویل یا لبس یا آبحمات استعمال کنند و در آخر مرض بعد استفراغات که محقق تحلیل ست سزاوار
آنست که تحلیلات بلینات سازج نباشد تا عضو را استرخی کند بلکه با دنی قبض بود و ازین جهت واجبست که تحلیل بمثل انیسون با سعد و جند بیدستر و ادخر و مانند آن از
اشیای جایره قابضه باشد صاحب کامل گوید که رای بعضی متطببین که در ابتدا فصد مریض کنند تا ملجم با خون برآید از رگ اکثر این رای نمیدهند زیرا که فصد حرارت
کم میکند و برودت مزاج را قوی مینماید و آنچه سزاوار است که علاج صاحب فالج و استرخا در اول امر بدان کنند اینست که گلقند عسلی هفت روز تا بعده در آن انیسون [illegible] نخود
و مصطگی جوشانیده باشند بدهند و اگر بول رنگین باشد گلقند شکری با آب مطبوخ انیسون نهار دهند این تا چهار روز بعمل آرند و اگر مرض قوی باشد تا هفت روز و درین ایام چیزی
از ادویه سوای ادویه مذکوره ندهند و از طعام و شراب سه روز منع کنند و بعد روز چهارم تریاق کبیر نیم درم دهند و اگر حاضر نباشد شرودیطوس بدهند و نخود آب مغسول
و زیره و دارچینی [illegible] خشکار جید الصنعت خورانند و آبیکه در آن مصطگی جوشانیده باشند بنوشانند و در بعض اوقات ماء العسل دهند و آب هم ندهند بلکه آب رشیشه بنهند و
حتی الامکان بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و نگاه کنند اگر طبیعت قبض باشد حقنه خفیفه بعمل آرند بگیرند بابونه و خار خسک اکلیل الملک شبت سداب هر واحد کف زیره تخم کرفس [illegible] هر واحد سه درم
قرطم کوفته ده درم چقندر یک دسته [illegible] در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند و نیم رطل ازان صاف کرده دو دانگ مقل و روغن خیری مری وقیه شکر سرخ و عسل [illegible] درم بوره ارمنی
یکدرم انداخته نیم گرم حقنه کنند و چون از هفت روز تجاوز کند باید که دوای لطیف مثل [illegible] بدهند ایارج فیقرا هر واحد درم [illegible] دو دانگ شحم حنظل [illegible] درم
[illegible] بسایند و با آب [illegible] ساخته با آب نیم گرم دهند و بعد ازان با ایارج فیقرا یکدرم با سکنجبین و آب نیم گرم غرغره نمایند و بعده ماء الاصول موافق قوت و ضعف مریض بحسب مزاج مریض و سن و فصل
ترکیب دهند مثلا اگر مرض قوی و مزاج و سن و فصل سرد باشد ماء الاصول قوی باید داد و اگر مرض ضعیف و مزاج غیره حار بود ماء الاصول غیر قوی دهند و اگر قاروره رنگین و مریض
خشک بدن و فصل گرما باشد از دادن ماء الاصول غیره حذر کنند و بدانچه قیاس واجب کند بر آن نمایند و ایضا از استعمال ماء الاصول قبل تنقیه بدن [illegible] آنچه مذکور شد احتراز نمایند که
مبادا در بدن اخلاط مستعد تعفن باشد و آنرا متعفن سازد و تپ آرد و از علاج مرض بحسب واجب باز ماند صفت ماء الاصول قوی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست
بیخ کبر بیخ اذخر هر واحد ده درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم مصطگی سنبل الطیب بوزیدان دارشیشعان عاقرقرحا حب بلسان اسارون هر واحد درم حلبه پنج درم
فقاح اذخر وج سلیخه عود بلسان حرمل هر واحد سه درم سکبینج اشق جاوشیر هر واحد درم مویز منقی بست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده بر دو
چهار اوقیه ازان گرفته با یک مثقال روغن بلسان و نیم مثقال روغن بادام تلخ و یک درم ایارج فیقرا بنوشند صفت ماء الاصول که در حرارت کمتر از اول ست پوست

پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان ہر واحد دہ درم تخم کرفس بادیان بیخ اذخر تفاح آن سلیخہ انیسون ہر واحد دو درم مصطگی سنبل الطیب ہر واحد یک نیم درم مویز منقّی بست درم ہمہ را در چہار رطل
آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کردہ ہر روز چہار اوقیہ با یک درم روغن بید انجیر و ہفت درم گلقند بنوشند و باید کہ اول ایارج الاصول ضعیف با گلقند و روغن بید انجیر بدہند و در روز دوم
ایارج الاصول قوی تر از آن و در آن روغن بید انجیر زیادہ با ایارج فیقرا الصف مثقال باشد بعد از آن ہر روز نیم درم سفید اسپند با روغن و درم ایارج بیک نیم درم بدہند پس اگر آثار نضج
در بول یعنی رنگینی در آن ظاہر نشود ایارج الاصول زیادہ کنند و در آن نیم درم شحم حنظل یا الیارج بدہند بحسب ملاحظہ قوت مریض و رنگ بول پس ہر گاہ آثار نضج در بول ظاہر شود یک روز
مریض را راحت دہند و نخود آب و زیرہ مغسول غذا سازند بعد از آن این حب ایارج دہند تربد ایارج فیقرا ہر واحد درم حب النیل نیم درم شحم حنظل ربع درم نمک سیاہ دو دانگ
ہمہ را باریک سائیدہ با آب کرفس سرشتہ حبہا سازند و این یک شربت تامہ است و روز مسہل شوربای تیہو یا دُراج یا قنابر یا کبوتر بچہ زیر پرواز آمدہ معمول با آب نخود و زیت
و خولنجان و دارچینی غذا دہند و سہ روز راحت دہند ہر روز ہفت درم گلقند شکری یا عسلی با آب نیم گرم بامداد و در روز چہارم ایارج فیقرا دو درم صعتر فارسی زنجبیل خردل
ہر واحد یک نیم درم نوشادر عاقرقرحا مویزج ہر واحد نیم درم سماق دو درم باریک سودہ یک درم از آن با سکنجبین با آب نیم گرم آمیختہ غرغرہ کنند و نخود آب غذا سازند بعد از آن
قارورہ را ملاحظہ نمایند اگر آثار خامی در آن معلوم شود باز اعادہ ایارج الاصول با روغن بید انجیر بنحویکہ مذکور شد سہ و یا پنج روز بحسب معاینہ آثار نضج نمایند آنگاہ بجہت نفستین اسہال آن در
صفت آن سکبینج اشق جاوشیر جرمل مقل شحم حنظل ہر واحد سہ درم صبر و تربد ہر واحد پنج درم فرفیون جند بیدستر ہر واحد یک نیم درم ادویہ خشک را سائیدہ و صموغ را
در آب گندنا حل کردہ باہم سرشتہ حبہا سازند شربت سہ درم و گاہی ہم نوع دیگر ہلیلہ کابلی پنج درم سکبینج اشق جرمل جاوشیر صبر سقوطری ہر یک چہار درم مقل ازرق
شحم حنظل حنا انزروت ہر یک سہ درم فرفیون جند بیدستر سقمونیا ہر واحد نیم درم زعفران قرنفل ہر یک دو دانگ ادویہ خشک کوفتہ بیختہ صموغ را در آب گندنا حل کردہ
باہم سرشتہ حبہا سازند شربتی از آن سہ درم بعد لعون این حب سہ روز راحت دہند و در آن ایام ہر روز ہفت درم گلقند با بیکہ در آن انیسون و تخم کرفس جوشانیدہ باشند بدہند
و نخود آب گوشت کبوتر بچہ پرواز نمی قنابر غذا سازند و روز چہارم خردل عاقرقرحا دارچینی فلفل زوفا بیخ کبر آنار دانہ مویزج بورق ہر واحد یک جزو ایارج فیقرا دو جزو ہمہ را باریک
سائیدہ با سکنجبین و آب گرم آمیختہ غرغرہ سازند و کندش و عاقرقرحا و صبر و نوشادر و مرزنجوش و خربق سفید و زنجبیل و مشک و بورہ ارمنی ہر کدام از اینہا کہ حاضر باشد بقدر
نیم دانگ با یک سودہ از آن عطسہ آورند و این ہمہ بعد نضج و تنقیہ استعمال نمایند چہ ہر گاہ قبل نضج و استفراغ تعجیل آرند بر مریض جنایت عظیم کردہ باشند بہر آنکہ اجزای
لطیف اخلاط تحلیل شود و غلیظ آن باقی ماند و در آن ہنگام علاج سود نہ دہد و بعد از آن اگر در مریض آثار صلاح ظاہر شود بر ہمین تدبیر مداومت نمایند و الا بعض حبوب قویہ
یا این حب شیطرج بخورانند و اجزای آن ہمان حب شیار است کہ در قول ابو منصور مسطور شد و نوشتہ کہ با آب کرفس سرشتہ حبہا سازند شربت سہ درم صفت حبی کہ برای شخصی کہ فالج
جانب راست و ثقل زبان ہم رسانیدہ بود و بر تکلم قادر نبود تالیف نمودم بگیرند تربد سفید شش درم سورنجان حب النیل ہر واحد سہ درم ایارج فیقرا چہار درم شحم حنظل دو درم
شیطرج لوز بیدان مویزج عاقرقرحا دار فلفل ہر واحد یک نیم درم سکبینج جاوشیر مقل ہر واحد چہار دانگ فرفیون جند بیدستر ہر واحد نیم درم ادویہ خشک را باریک سائیدہ بحریر بیختہ و
صموغ را با آب گندنا گداختہ با ادویہ سرشتہ حبہا سازند شربتی سہ درم با آب گرم صفت حب فرفیون نسخہ آن در قول مسیحی گذشت و اگر تنقیہ بحسب لفظ نمایند نافع بود و چون تنقیہ
بعض این حبوب کردند اعادہ غرغرہ نمایند و با آن سعوطات مسخنہ ملطفہ استعمال کنند تا تنقیہ دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن را بروغنہای گرم محلل مثل روغن ناردین
و قسط و کلکلانج و زنبق و بادام تلخ و اترج و بلسان و جوز کہنہ و مانند آن بمالند و اگر بینند کہ مرض بسیار قوی شدہ در روغنہا چیزی از جند بیدستر و فرفیون مخلوط سازند و
بعد از آن کہ جانب علیل با خرقہ درشت بمالند حتی کہ سرخ گردد روغن بمالند و آبیکہ در آن بابونہ و اکلیل الملک و اقحوان و شبت و برگ غار و کرفس و سداب و نانخواہ و مانند آن کہ
در قول مسیحی گذشت تکمید نمایند و بر جانب علیل و موضع فقار نمایند و امر بخائیدن مصطگی و راتینج و علک و قرنفل کنند و غذا نان خشکار یا کعک محکم الصنعت بنخود آب و زیرہ و دارچینی
یا کبوتر بچہ پرواز یا گنجشک یا قنابر یک خردل و حقیند رزیت مری و خردل دہند و نمک طعام الیشان نمک اندرانی بر این العسل سرشتہ مطیبہ بصعتر و انجدان و شونیز و انیسون
با نشاء و عسل بجوز و پستہ و حب الخضرا و مانند آن خورند و سمہکہ ہندی گفتہ کہ جوز مضر عصب است خاصہ عصب زبان را و قنا عروس گفتہ کہ جوز ثقل زبان پیدا کند خاصہ صبیان
و شراب کہنہ اندک بمقداریکہ تفریح نفس و تسخین معدہ کند و شکر بسیار نخورند زیرا کہ سکر ردیست دماغ و عصب را بسیار ضرر رساند از آن حذر کنند و چند لقوق یا شراب عسل بنوشند
و در اکثر احوال از آب خالص حذر نمایند و شراب در یجا ممزوج بعسل یا مطبوخ مصطگی مناسب و مرزنجوش و نمام و نرگس ببویند و در حمام گاہ گاہ بعد نضج داخل شوند قبل از غذا و بر این گر

که دران با چین حاره پخته باشند بریزند و این تدبیر بعد تنقیه ید و اسهال بعمل آرند اگر ازین تدبیر فایده معلوم شود بر همین مداومت نمایند مع احتیاط از عروض گرمی مفرط بدن اگر عارض شود چندروز راحت دهند ولاسیما اگر موسم گرما باشد که هوای گرما مقاومت مرض می نماید و اگر باوجود استعمال این ضماد اثری از صلاح پدید نیاید ایارجات کبار چون ایارج ارکاغانیس ایارج لوغاذیا ایارج جالینوس لیس معجون بلادری لیس تریاق کبیر بدین ترتیب هر واحد بشربت تام استعمال نمایند بحسب مشاهده قوت مریض و قوت مرض و ضعف آنها و معذلک تدبیر مریض با غذیه مذکوره و کذلک بنطولات و ادهان بحسب احتمال علیل باید کرد و از دادن معجونات در اوقات و بلدان حاره حذر کنند چه اگر تابستان قوی الحراره باشد ازین ادویه قوی الحراره بر مریض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه گرما معذلک فی الادویه اغذیه مقطع بلغم استعمال کنند و چون تدبیر علیل باین همه تدابیر نمایند و دران اثر صلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج و بر اغذیه موافقه مذکوره اقتصار کنند و بر دادن ادویه حاره او مانند تا بعض امراض حاد پیدا نکنند و ہلاک نگردانند و از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول بحبوب و بعض ایارجات موافقه بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند ابن الیاس و خجندی می نویسند که مفلوج را خیری از ادویه قویه تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوائل بسبب حرکت ماده و انصباب آن بسوی عضو ضعیف در مرض می فزاید و هرگاه از چهار روز تجاوز کند هر صبح جلاب با دیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم بادہ درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا نخود آب بمغز قرطم و اندک فلفل و دارچینی بغیر ابازیر دادہ و این تا ہشت روز و درین ایام آب ترک کنند مگر ماء العسل و ماء الاصول بنوشند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بحقنه حاده یا باین حب صبر کنند نسخه آن صبر سقوطری مثقال بوزیدان ماہیزہرج تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شحم حنظل انیسون هر واحد نیم درم نمک هندی یک نیم دانگ مقل یک دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان حبها سازند و بران صبر کنند تا اسهال نیک آید و در آخر روز غذا نخود آب مع لب قرطم و لحم کنجشک و کبوتر سازند یا حب منتن دهند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل آرند صفت آن برگ غار یا حب آن بقدر ثلث برگ قسط و مرزنجوش و حلبه و خار خسک و اکلیل الملک و برگ بید انجیر یا تخم آن و مرماحوز و سداب تر و کرنب و شبت و قیصوم و تنبر کتان و ابهل هر یک پنج درم شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده بران روغن بید ده درم آبکامه پانزده درم عسل بست درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده یا شیده حقنه کنند و اگر خوف تشنج و زحیر بسبب حدت نمک و بوره باشد بدل آن آب گندنا کنند و اگر بسبب حرارت مزاج و قلت متحمل آن حقنه نباشند این حقنه بعمل آرند و اجزای آن سوای بونه و سبوس و انجیر و شحم حنظل و قنطوریون همان حقنه حاده است که در قول مسیحی گذشت وزن هر یک بقدر کف گرفته در سه رطل آب بجوشانند تا نیمه بماند شکر سرخ و عسل مری هر یکی ده درم روغن زیت پانزده درم حل کرده حقنه کنند و از معاجین سریع الاثر و بلیغ النفع معجون شرودیطوس تریاق کبیر و جوارش بلادر است هر کدام که میسر شود یک مثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری کبیر که تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر بندقه در شربت مذکوره بدهند و نسخه آن در قول مسیحی گذشت و اگر فصل گرما باشد بحب منتن صغیر بار و تنقیه کنند نسخه آن شحم حنظل ربع درم کثیرا ثلث درم سورنجان بوزیدان ماہیزہرج هر یک یک درم هلیله کابلی نیم درم و این یک شربت است و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غلیظه لزجه است نسخه آن ایارج فیقرا عاقرقرحا زنجبیل فودینه ایرسا پوست بیخ کبر هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره بدان سازند و هرگاه ازین تدابیر علامت صحت پدید آید مالش اعضای علیله بروغن قسط و ناردین و زنبق و سوسن و فرفیون و خردل و سداب و حنظل و نفط سفید نمایند و خائیدن فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و تخم انجره نافع است و نوشادر در روغن بلسان سر ایشان طلا کنند و انچه تنقیه اخلاط از دماغ ایشان کند عطسه آور دانست مثل مشک و خربق و نوشادر و فلفل و بورق و آب ثوم و کندش یا جندبیدستر یک طسوج در روغن زیت یا زنبق حل کرده در بینی چکانند و یاسمین بو بویند و سکنجبین عنصلی با زوفای خشک نافع است و ایضاً خوردن ایارج فیقرا در هر هفته یکبار نفع دهد و کذا نوشیدن این ماء الاصول قوی صفت آن بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نانخواه زیره و نیز شونیز هر یک دو درم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل آید صاف کرده هر روز دو اوقیه با عسل یا فانیذ هر کدام که باشد ده درم بنوشند و در هر هفته تعاهد خوردن شرودیطوس یا تریاق کبیر یا شربت بادرنجبویه ده درم کنند و از طعام شب و حمام رطب و ریختن آب گرم بر سر و از جمیع مسکرات حذر کنند طبری می نویسد فالجی که با وی مزاج گرم نگردد و قاروره سفید خام باشد پس سبیل طبیب آنست که علاج نضج و ترقیق اخلاط کند زیرا که اگر مبادرت باستفراغ از ادویه حاره

از انحلال فضول رقیقه و بقای کثیف آن یمن شباب و ثانیاً آنکه این مرض طویل ست اگر تنقیه مریض در ابتدای آن کنند ضعیف گردد و استقصا در علاج او ممکن نباشد و آنرا غذا هم
ندهند بهر آنکه غذا التقویت مرض کند و قوت را ضعیف سازد چه از قوت مرض قوت ضعیف میشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد چنانچه فاضل اقراباذین گفته و سبب
ثالث آنست که استفراغ در ابتدای این علت نجاح نمی بخشد بهر آنکه فضلاتی که عصب آنرا تشرب کرده است استخراج او ازان ممکن نیست زیرا که درینجا غرض تحصیل نضج ست
و نه طریقی ست که فضول را ازان دفع کنند پس طبیب محتاج این امرست که آنرا از اعصاب بطریق تحلیل و تعریق و تنشیف استخراج نماید و تحلیل فضول تا که نضج قبول نکند ممکن نبود
و تنشیف خلا اغلیظ و نه انسان عرق بفضول کند مگر وقتیکه آن بسیار لطیف گردد و طریق انضاج فضول و ترقیق آن اینست که باسخان معتدل بتدریج تسخین نمایند بعد ازان
حل آن بدهند تیج بطریق خلا و ملا بطریق حفظ قوت و عضو پس برین صورت واجبست که در علاج فالج ابتدا بمنع علیل از اغذیه غلیظه کنند و اقتصار بر نخود آب کنند و تبرید پرداز
نمایند بدون اجازت خوردن گوشت آن با نخود آب و دران زیت رکابی شیرین داخل کنند و مریض را جلنجبین با بزور بدهند زیرا که بلاک امور معالجه فالج حفظ صدر ست
بهر آنکه اگر حفاظت آن کرده نشود گاهی رطوبات بسوی ریه و صدر میریزد و نفس منقطع میگردد زیرا که فالج بلیغی که از فقار رقبه برآمده و نفس ازان تمام شود ضرر رساند و گاه
ضرر بآن واقع میشود و رطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد و نفس دفعةً انقطاع می پذیرد و این دوا که مسمی بمربی الجلنجبین ست حفظ صدر از انصباب رطوبات میکند
صفت آن بگیرند بادیان تخم کرفس انیسون و فاوی خشک موم المجوس مساوی و اندک زیره کرمانی و اندک اصل السوس همه را در آب بجوشانند حتی که بزور برزد
و قوت آن را آب آید صاف کرده جلنجبین شاپوری بمقدار واجب ب مالیده بانصاف نموده هر روز بنوشند و بدل آب خالص شربت عسل ساده در اول مرض بنوشند
و برین تدبیر تا پنج روز اقتصار ورزند و بعد از نظر بسوی نبض و قاروره او نمایند پس گاه در نبض اندکی سرعت و در قاروره اندک نضج پدید آید در آنوقت اینها
حقنه بعمل آرند نسخه آن خارخسک بابونه اکلیل الملک قیصوم برگ نمام برگ غار برگ جمسفرم قرطم تخم حلبه تخم کتان برگ شبت انجیر سیاه خطمی سبوس گندم
باوزان مناسب ستور حقنها پخته صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته دو ثلث درم بورق و ده درم روغن غار و ده درم روغن
بید انجیر داخل کرده بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند بعده بمزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از اشیای
که تسخین مزاج کند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن باشیای موافقه معتدله کنند و اگر قوت بحال خود باشد
یک شربت این حب بخورانند نسخه آن بگیرند آب کرنب و آب گندنای نبطی و آب برگ ترنج و دران سکبینج و جاوشیر جند بیدستر و مقل ازرق هر واحد پنج درم
اشق دو درم ترکرده در آفتاب ارند تا بگدازد پس بدست مالیده صاف نموده سلیخه و عصاره قثاء الحمار هر واحد دو درم تخم کرفس هر واحد یک درم
انیسون یک نیم درم بادیان نمک نفطی هر واحد دو ثلث درم شحم حنظل دو نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بدوای گداخته بمقدار حاجت
سرشته بقدر فلفل حبها سازند و سه درم و ثلث آن بدهند و بعد آن پنج روز صبر کنند و بکبوتر بچه پروازآمده مطبوخ با نخود و زیت و باسفیدباج معمول از رفتار و عصافیر
که دران پنج گندنای نبطی و نخود و دارچینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه دارچینی بدوام زیر زبان دارند و بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و خردل
در سکنجبین حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری و روغن سوسن بعدش روغن قسط و روغن ناردین و روغن مجموعه بمالند و چون برین ترتیب مذکور
علاج کنند و مرض منحل نگردد ماء الاصول با این نسخه هفت روز بنوشانند بیخ اذخر و فقاح آن و پوست بیخ کبر و موم المجوس هر واحد ده درم پوست بیخ کرفس بیخ بادیان
و برگ جمسفرم و اشنه و سلیخه و مرج هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم تخم کرفس انیسون دارشیشعان هر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم و چهار رطل آب
بپزند تا بیک رطل و ربع آن آید افشرده صاف نموده در ظرف آبگینه بدارند اندر آب اگر موسم گرما باشد و هر روز پانزده درم ازان با یک نیم درم روغن بیدانجیر و
یک نیم درم روغن بادام تلخ بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب مذکور بدهند و بعده پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنه مذکور بعمل آرند و طبیخ
آن پنج درم شحم حنظل و جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج هر یک سه درم افزوده بوزن صد درم ازان صاف کرده ده درم روغن ناردین پنج درم روغن قسط دو درم
نفط سفید بران ریخته در اوان حل کرده حقنه کنند و بروغن مجموعه و روغن بلسان تدهین نمایند و باین سعوط تسعیط کنند نسخه آن روغن مصطکی روغن ناردین
هر واحد دو ثلث درم گرفته دران یک دانگ سره کلکلانک حل کرده سه دفعه در نهار در مدت شش روز این سعوط بعمل آرند و یک روز درمیان معجون انقرودیا و ایارج مخمر تریاقی

لزوم نمایند و از تریاق ربع درم تا نیم درم و از معجون یک درم تا دو درم و از ایارج ثلث درم تا درم و ثلث یک و زیکی ازین سه بدهند و یک روز دیگر داده
ثانی بدهند و بعد یک روز ثالث بخورانند این طریق معالجه این مرض است و زیادتی و نقصان آن بحسب سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت کنند بعضی می‌نویسند که گاهی
استرخای نصف بدن بعرض واقع میشود و اکثر دران اسفل بدن مسترخی لاغر میگردد و این مع ابرای ستوده اند روغن حنا فلفونه علک البطم هر یک سه اوقیه موم دو اوقیه و نیم
جندبیدستر یک نیم اوقیه فرفیون قردمانا کندر اذراقی شیح هر یک درم جاوشیر قنه عاقرقرحا هر یک چهار اوقیه علی الرسم مرتب ساخته طلا نمایند و مؤلف شخصی را که نصف بدن
اسفل او مسترخی و لاغر شده بود باستعمال معجون عشبه بالش روغن بال کنگنی امر نمود و در اندک مدت لاغری با پیمایی و دفع گردید و از مشاهده این حال اکثر کسان
متعجب بودند گویند که گاهی حادث میگردد از قولنج استرخای اسافل بدن هنگام دفع طبیعت فضول را بسوی عصب پشت و علاجش علاج استرخای بحرانیست که عنقریب بیاید و گاهی استرخا
هر دو پا بسبب وقوع ضربه و سقطه بر پشت نیز عارض شود چنانچه جالینوس حکایت کرده و علاج آن نیز مسطور گردد انطاکی گوید که علاج خاص استرخا بحسب نظر در مبدأ عصب مسترخی است لیس قصد
کنند و علاج کل مثل قطن تبریز وی گیاه و استعمال قسط است مطلقا و استعمال نیم درم در عسل یا در مغز جوز و طلا فرفیون و خردل و روغن عاقرقرحا و سندان حمار و زیت و شحم حنظل و مثل آن مجموع یا مفرد

علاج استرخاء و فالج مع حرارت و تپ

هرگاه در فالج حرارت مزاج یا تپ حادث شود در چند روز چندی دست از معالجه او کوتاه دارند و خاکشی با عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و قدری شکر یا گلقند بدهند و
بادویه و اغذیه مقطع بلغم و تلطیف کنانند خاصه در فصل گرما و گویند که آشامیدن عرق گاوزبان و سکنجبین و نهادن روغن گل با سرکه بر سر و تغذیه بنخود و
برنج با آب لیموں تسکین حرارت باید کرد و در بعضی اوقات گرمی مزاج بحدی رسد که بماء الشعیر محتاج گردد و بجای ماء العسل نیز عرقیات یا آب من تاب
دهند و بعد تسکین حرارت بتدریج بعلاج فالج متوجه شوند و ایضاً بصورت اجتماع تپ با این امراض تا مقدور بمدرات مثل خیارین و غیره باید داد و اگر کفایت
نکند ناچار شیره مغز بدهند و آنه نیز مجوز است بخلاف لعابات و لزوجات که استعمال آنها خوب نیست و سکنجبین و گلقند بعرقیات مناسبه بدهند و یا سکنجبین بزوری
بارده استعمال کنند و روغن حنا بر سر مالند و گاهی در استرخا که از بخارات تپ عارض میشود بهدانه در جوشانده و شیره مغز تخم تربوز می‌فزایند و گاهی در فالج
مع تپ گل بنفشه عود صلیب جوشانیده صاف نموده نبات سفید خاکشی داخل کرده میدهند و غذا کهچری و گاهی گل خطمی گل سرخ اصل السوس بهدانه می‌فزایند
و بجای نبات شربت انار شیرین میکنند بالجمله هرگاه تپی از تپهای خلطی مثل غب خالص یا غیر خالص یا نائبه بلغمی یا ربع با فالج یار گردد و در تپ قوت و رهایی ازین شکل
گردد علاجش بر معالج عسیر گردد و پس بنگرند بر هی که از تپهای مذکوره باشد علاج نهجی کنند که نخستین بازاله تپ کوشند و آن چنان باشد که مثلاً اگر تپ صفراوی بود
سکنجبین ساده و شربت بنفشه هر واحد یک نیم توله در عرق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله دهند تا هفت روز و روز هشتم مغز خیارشنبر هفت توله گلقند پنج توله و عرقیات
مذکوره مالیده صاف نموده شربت دینار معتدل علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق مکوه دهند و وقت و هر آب بنوشانند
و شام شوربا نخود با شی بچه مرغ خورانند و صبح تبرید شیره تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب اسپغول سه ماشه شربت نیلوفر سه توله تخم ریحان پنج ماشه پاشیده بنوشانند و بعد
نمط سه چهار مسهل دهند تا اثر تپ هیچ نماند پس بمعالجه فالج متوجه شوند بدستوریکه مذکور شد و همچنین در غب غیر خالص و شطر الغب و در هر دو نوع بلغمی و ربع علاج آن
تپ نمایند که در جا بجایش بیاید و گاهی در فالج عضوی مع تپ باین طور مسهل میدهند که گل بنفشه اسطوخودوس خطمی گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه
گل سرخ شاهتره اصل السوس تخم خیارین نیم کوفته پرسیاوشان بیخ کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد سه عدد سناء مکی نه ماشه در عرق عنب الثعلب نیم آثار شب
خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک چهار توله مغز خیارشنبر شش توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی خیارین
شاهتره انجیر در منضج میدهند و در مسهل موقوف میکنند که مدر صفرا است از ایارج فیقرا ده ماشه تربد سفید سه ماشه و بالاکثر یک ماشه سقمونیا دو ماشه و بالا اشتم حنظل سه ماشه کوفته بیخته با
مقل حب بسته یک توله وقت آخر شب مسهل سوم داده صبح بدرقه بدستور میدهند ایضاً در فالج مع حمی در ابتدای موسم گرما که بعد خوردن ادویه حار مثل قرنفل و جوز بوا
علاج میکردند گلو بند کلام ساقط شده بود استاد برای تسکین اندکی نضج گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب عرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری معتدل خاکشی افزوده شربت
بزوری بر ادرار زیاده است که از جوزبوا و قرنفل لطیف یافته مهیاج بود جوز بوا و قرنفل هر چند مقوی اعصاب است سوا اندا بنابر عروض تپ و احتقان حرارت در مجاری نفس حلق گلو بند کلام

ساقط شده بود چون بهوش نیامد قدری گلاب دادند گلاب هر چند در فالج ممنوع ست لیکن برای اطفای بخارات و تفریح قلب بصورت یاس از زندگی دادند و از آن تخفیف
شد روز دوم شیره مغز تخم کدوی شیرین شش ماشه و اصل السوس سه ماشه بهدانه دو ماشه جوشانیده برای سرفه و نضج و تپ استعمال کنانیدند و آخر روز لعاب بهدانه
عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر مخلوط برای تسکین تپ دادند هرگاه اندکی آواز کشاده شد منضج از اصل السوس گاوزبان سپستان عنب الثعلب یک یک ماشه جوشانیده
گلقند داخل کرده روز دوم درین منضج اسطوخودوس که مخصوص امراض بارده اعصاب ست افزودند بعد از آن نسخه مسهل از مویز منقی دو توله زوفای خشک سه ماشه اسطوخودوس
اصل السوس گل سرخ هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شاهتره هر یک شش ماشه برسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه سنای مکی یک توله گلقند سه توله جوشانیده دادند
روز دوم تربد چهار ماشه زنجبیل یک ماشه در جوشانده و فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزودند تپ عارضه بکلی تسکین شده بود لیکن عادت تپ معمولی که پیش ازین مبتلا بودند
گل سرخ گل بنفشه وغیره جوشانیده بار دیگر برای تپ اعانت ادویه مسهله و اصلاح آن داخل کردند بار دوم روز مسهل برای آماده باقی منضج مویز منقی ده دانه زوفای خشک سه ماشه برسیاوشان
پنج ماشه بعرق شاهتره جوشانیده گلقند دو توله دادند و بعد نضج و رفع ضعف مسهل دوم تجویز فرمودند اگرچه از تقلیل مواد تنفس کم شد اما بجهت بقایای ماده که بعض عوارض مستعصی
کسل و سرفه باقی بود اسطوخودوس گاوزبان بعرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده نبات خالص داده بار دوم منضج داده در مسهل دوم سر ملینات افزوده مسهل فرمودند با منضج بادیان
برسیاوشان خطمی اسطوخودوس عنب الثعلب بعرق گاوزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری برای ادرار و تحلیل آن داخل کرده دادند بار سوم مسهل سوم تدبیر فرمودند
درد گلو لهات غرغره بادیان اسطوخودوس گاوزبان خطمی کوکنار برگ حنا مازو جوشانیده فرمودند ایضا در فالج مع تپ عمر شباب فصل صیف که از خوردن حبوب جایزه
هندیان و شوربای کبوتر آغاز تپ داشت اسطوخودوس گل نیلوفر بعده گل بنفشه عنب الثعلب گاوزبان برسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی داخل کرده تودری سفید نشانیده دادند
و غذا شوربای مرغ و چون دماغ مشوش شده بود از تراشه کدو و لعاب بهیدانه روغن گل قیروطی ساخته بر سر گذاشتند و فرمودند که اگر در دماغ ورم شد اعلاج خواهد شد

اقوال اکابر شیخ الرئیس میفرماید که چون فالج و تپ جمع شود واجب ست که در علاج فالج تاخیر نمایند و سکنجبین با گلقند بهترین دواء درین وقت ست **ایلاقی** ذکر کرده که محمد بن
زکریا گوید مفلوجی را دیدم که سبب فالج او روزه داشتن و حرارت مفرط بود و ایارج فیقرا دادم اذیت عظیم برداشت پس بحمام و تدابیر مرطبه علاج کردم شفا یافت **گیلانی**
مینویسد که بعضی اطبا این فالج را باستعمال انواع اشیای بارده بهبود میکردند و از دست ایشان بسیار شفا می یافتند با آنکه در اکثر انواع فالج زیر با انتفاع میابند در تحرک فالج بود قاروره
سرخ و طبع اقبض و موسم گرما بود محمد بن زکریا بشرب شربت اجاص و ضیع سرکه بربت و جلوس آب سرد امر کرد و شفا یافت و در بعضی بیمارستانات جماعت مفلوجین بود که
بر ایشان باران افتاد و دفعة صحت یافتند **خضر** گوید که اگر با فالج تشنگی قوی و تپ حرارت یار گردد علاجش مثل شربت بنفشه تنها یا شربت لیمون و خمیره بنفشه و استعمال عرق
گاوزبان و شربت ورد و اجتناب از مسخنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود **ابن الیاس** گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود اولا تسکین حرارت با شربت سیب یا سکنجبین ساده
نمایند و غذا مزوره زیرباج دهند و هرگاه حرارت تسکین یابد ابتدا العلاج فالج کنند **طبری** گوید که نوعی از فالج ست که ادویه مزاج مفلوج گرم میشود و از معالجه
باز میدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم گردد علاج فالج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا سرسام نشود و مریض هلاک نگردد و بهر تسکین سکنجبین و لعاب اسپغول و آب بید و انبه و ماء الشعیر
بنوشانند و غذا مزورات مزوره سازند و اگر قوت اطاعت کند بهر استفراغ بر حقنه لینه اقتصار کنند مثل حقنه بقرطم و زیرکتان و خارخسک و بابونه و اکلیل الملک و البخر و خطمی
و سپستان و شکر و بورق و روغن خیری و روغن یاسمین و هرگاه مریض متحمل اشیای مذکوره نباشد موقوف دارند الا از تنقیه و حقنه لینه بشرط اطاعت قوت غافل نشوند و تسکین
مزاج و تعدیل او و تقویت مزاج دماغ او بروغن گل مطبوخ با سرکه کنند بنوعی که یک رطل صغیر سرکه با ده درم روغن گل خالص بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده
بر سر ریزند که این تعدیل مزاج دماغ کند و با عصاب بمضرت نرساند و اگر داعی اجتناب شود تسعیط بروغن گل و روغن بنفشه و آب عصی الراعی و آب جراده کدو و شیر زنان مجموع
یا منفرد از آن منع نکنند و باین طریق حفظ حیات او نمایند پس اگر مزاج باعتدال آید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترکیب دهند و اگر مزاج اعتدال نیابد بر طرق
مذکور زیاده نکنند چه حفظ حیات اولی از معالجه علت با این حال ست ٥

علاج استرخا و فالج دموی و رطبی وغیره

اگر استرخا بسبب خون باشد فصد کنند و خون بدفعات گیرند با احتیاط تمام بعد تنقیه غلبه دم و باقی تدابیر چه در علاج امراض عصبی دموی گذشت بحسب احتیاج بکار برند

واَنچه در علاج فالج با حرارت مسطور شد بعمل آرند و صاحب اقتباس گوید که اگر بسبب سدهٔ خون بلغمی بود و فصل و سن و سحنه هم بران دال بود و قوت نیز مساعدت کند باید که اول فصد قیفال کشایند و تا سه شبانه روز اگر ممکن بود هیچ قسمی از غذا ندهند که روز چهارم خود بخود جهت گرسنگی تنقیح سده میشود حاجت بتدبیری دیگر هرگز نمی افتد و بعد ازان غذائی دهند که بجوهر لطیف باشد و در اثر قوی بود و خالی از تفتیح هم نباشد مانند شوربای بچهٔ مرغ که چقندر دران افتاده باشد یا نان تنک دهند و برگردن و روی روغن گل با اندکی روغن شونیز صنعان آمیخته بمالند و بجای آب برگ لاو عرق شاهتره اکتفا نمایند و اگر حاجت به تنقیه آید مسهلات مناسب خون مع مقویات دماغ بکار برند و اگر بسبب قطع عصب افتد لا علاج است و اگر بسبب ورم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود و گویند که تا غلبهٔ خون متحقق نشود بر فصد اقدام نکنند و در ابتدا افوفل صندل اقاقیا ماميثا و دیگر رادعات مثل کشنیز و برگ انگور و خرفه بسید هر چه ازان بهم رسد با آب عنب الثعلب یا گلاب ضماد نمایند و ابن جزله گوید که اگر بدن ممتلی باشد روادع استعمال نکنند مگر بعد تنقیه از خلط غالب و قوی تر از انکه هر چه رادع و مرخی باشد مثل آرد جو و کشنیز تر و روغن گل آمیخته بعمل آرند و در انتها و انحطاط مرخیات محلله چون گل خطمی بابونه و برگ چقندر با روغن گل و موم مصفی آمیخته استعمال نمایند و محل استعمال این اضمده ورم است نه عضو مسترخی و اگر ورم بارد باشد بر عضو متورم حب الغار میعه یابسه مر جوز السرو زعفران جندبیدستر سنبل در روغن قسط که موم یا پیه دران گداخته باشند آمیخته استعمال کنند و تضمید با تین و حرمل و سرگین بزرهٔ گاو مجرب است و در ورم صلب سعوط داوی لستین صفحه اسرب و تضمید و ادرستر دی خطائی نافع و اگر بسبب استرخا ضربه و سقطه بود و انچه دفعة عارض شود دلیل گسستن عصب است و آن لا علاج بود و انچه اندک اندک و بعد یک روز یا دو سه روز ظاهر شود بر ورم عصب و انصباب مواد دلالت کند و درین صورت تنقیهٔ بدن کنند بفصد و مسهل و ادویه محلله و مقویه چون مر و جاوشیر جندبیدستر و فرفیون با موم و یا پیه و روغن گل آمیخته بر جای سقطه یا ضربه و بر مبدأ عصب عضو مفلوج بچسپانند و گل سرخ فاوانیا قسط تلخ هر یک دو مثقال مومیائی و زفت رومی هر واحد یک مثقال برگ مورد مغاث هندی یعنی سیده لکری هر یک و نیم مثقال و زفت را در روغن گل بگدازند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیخته روغن بان و روغن زرد هر یک اوقیه بیامیزند تا مثل مرهم شود نیم گرم بر موضع ضماد کردن نیز نافع است ابو منصور گوید که اگر فالج از ضربه افتد بر عضو یکه ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد حلبه حب البان حب المحلب مغز تخم بید انجیر مقل سیاه اشق پیه بط با موم روغن سوسن صاحب کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضای باطن ذکر کرده که شخصی را فقدان حس از خنصر و بنصر و نصف وسطی گردید و اطبا معالجه او با صناف اضمده بر آن انگشتها کردند و صحت نیافت و من سبب او پرسیدم گفت که در سفر میان زمین روم و شام از چارپایه افتادم و بر دو شانه ام بر زمین رسید پس معلوم کردم که آفت بعضی رسیده که ازان حس باین انگشتها میرسد و آن بعد فقره سابعه از فقرات گردن رسته و مخرج آن عصب ورم در اول امر لاحق شده پس همان مراهم بران عصب نهادم و شفا یافت و ایضا ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد و پشت او بر زمین رسید و روز سوم صوت او ضعیف شد و روز چهارم دستها ضعیف گردید و پاهای او مسترخی گشت و بدن او تا انثیین منفعت او باطل نشد بهر آنکه انچه از نخاع بعد گردن است تمامه مسترخی شد و پاوی عضلات ما بین اضلاع مسترخی گردید پس اطبا اراده کردند که ادویه و منتهیه بر پاهای او بسبب استرخای آنها و بر حنجره او بسبب تعطل صوت او گذارند و من ازان منع کردم و قصد علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد روز هفتم تخفیف یافت و ورم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پای او بحالت اصلی رجوع کرد این بود انچه جالینوس ذکر کرده و من را رجان بخانه علی بن عیسی حاجب وسی آباد غلام او را دیدم که از چارپایه افتاده و دران روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و روز سوم دست راست او مسترخی شد و حس و حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت بعضی رسیده که بسوی دست آمده یا از ورم یا از انصباب ماده که مجری را مسدود ساخته و معالجه او بوضع اضمده محلله مقویه میان کتفین او کردم و در اندک ایام صحت یافت صفت ضماد مذکور بگیرند حب الغار قسط قشار کندر هر واحد ده درم سکبینج یا لسبه پانزده درم صبر مرمکی اهیل جوز السرو مرو ج گل سرخ شب یمانی هر واحد هشت درم زعفران جندبیدستر هر واحد چهار درم قردمانا شش درم حضض الملک گلنار اقاقیا سنبل هر واحد پنج درم مصطگی شونیز هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده با موم در روغن ناردین یا روغن قسط گداخته بر موضع ضماد کنند و شیخ میفرماید که در استرخا که از صدمه افتد علاج او دشوار است اگر کوفت بسیار بعصب نرسیده بشود و اگر عصب بسیار کوفته گردد امید نجات نبود و انچه ازان امید وار باشد واجب است که دران ابتدا بفصد کنند و بهر حال معالجه باین طور نمایند که نظر کنند که آیا آن ورم پیدا کرده است یا جذب ماده نفس علاج هم حسب واجب او نمایند و باید که در علاج این در هر عضو یکه عارض شود وضع ادویه بر موضع ضربه و بر سبد که ازان عصب بعضو مفلوج آمده باید کرد و انا نهادن ادویه بر

عضو مفلوج نفع معتد به نمیکند بلکه بر طبیب لازم است که نهادن آن بالای منابت اعصاب واجب تر است که مقصود از آن وا منع ورم باشد یا تسخین و تبدیل مزاج که گاهی احتیاج
می افتد که قریب عضو مضروب متورم آخذ در انحلال محاجم نهند تا جذب خون باز از آن بکند یا بالطبع بر آن کنند و اگر سبب تشنج زوال فقار شود بر دفقار پردازند و بالقول تشنج فالج
حادث از زوال فقار در اکثر قاتل باشد و اگر خلع مفصل سبب باشد تدبیر خلع متوجه شوند و با ضمده قابضه مجففه ضماد کنند و مفصل را بموضع آن وصل کنند و اگر فائده نشود داغ
دهند و اگر از غلظ جوهر عضو باشد تلطیف او نمایند و اگر سوء مزاج ساذج باعث این مرض باشد تدبیرش تبدیل مزاج عضو است با ضمده و کمادات و ادهان و معاجین مسخنه
بنوعی که در علاج امراض عصبیه بارد ساذج و یابس ساذج مذکور شد و علاج سوء مزاج بارد ساذج سهل ست بخوردن ادویه گرم مثل تریاق و مثرودیطوس اکل شود و باشد
که ضماد و روغنهای گرم کفایت کند و آنچه ازین نوع لیتر آب سرد یا نشادری در آن باشد از برای دحمام یابس علاج تام ست اگر از حرارت و یبوست باشد جفاف
عضو بر آن دلالت کند ترطیب با غذیه و اشربه و اطلیه نمایند بنوعی که در علاج امراض عصبی یابس گذشت علاج استرخائی با آن حنجره و مری و شانه و جز آن هر یک در مقام خود گفته شود
و اگر استرخای بحرانی باشد روغنهای معتدل الحرارة چون روغن بابونه و نرگس و سوسن و زنبق و بید انجیر و ناردین بمالند و کذلک ادویه مقوی عضو و مانع انصباب مثل بابونه و
اکلیل و مرزنجوش و رب السوس و آب کاسنی و مانند آن که قدری تبرید داشته باشد آمیخته بمالیدن مفید و روغن نارجیل خوردن و مالیدن مجرب است و گویند که روغن بلسان در این باب
منفعت عظیم ست و خصوصاً هرگاه یک جزو او به چند آن از روغنهای مذکوره آمیزند و این جمله بعد نضج و تنقیه استعمال کنند که تحلیل لطیف و بقای غلیظ از ماده صعوبت نفرماید
مگر آنجا که ماده بسیار قلیل باشد و اگر بحرارت مزاج و نکسی بودن باشد از مسخنات احتراز کنند و القول تشنج در فالج حادث بعد قولنج نفع میکند دوای جوز رومی که در قرابادین مکتوب ست
و ادهان که شدید القوه کثرت الترکیب نباشند مثل روغنهای مذکوره سابق و روغن جوز رومی روغن متخذ از صمغ بلادامیه و بتجربه بالخاصیه نافع یافته و خلقی کثیر از ایشان
بچیزهای مقوی و مبرد و مانع ماده انتفاع یافتند و علاج آنها که بادویه حار کرده شده بود مرض زیاده گردیده بود و این بهر آن بود که ماده رقیقه بدان بسیار منبسط میشد و چون تبرید
عضو کرده شد عضو ببرودت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت بمتلاشی شدن او رسید و واجب نیست که مبالغه در تسخین ایشان کنند بلکه احتیاج آنست که ادویه مفتوحات
بمثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش نعناع و فودنج باشند و بدان دیگر ادویه که آنرا ادنی تبرید باشد مثل رب السوس تخم کاسنی وغیره نیز مخلوط سازند که استعمال این ضمادها نفع
بسیار میکند و هجوسی گوید که اگر استرخا از تشنج و خلع و قولنجی مرکب باشد پس نگاه کنند اگر تشنج امتلائی با استرخا مرکب گردد علاج واحد ست یعنی آنچه در فالج بلغمی گذشت بر اعضا
متخلخله اضمده که مرکب از ادویه قابضه و مسخنه مجففه مثل کبریت و شب و عاقرقرحا و خردل و مورد خشک و مانند آن ضماد کنند و اگر تشنج یبسی باشد نظر کنند اگر استرخا قوی تر بود
اشیای مسخنه مجففه مخلوط با بعض اشیای ملینه مع دلک شدید استعمال نمایند و اگر تشنج قوی تر و غالب باشد اشیای مرخیه ملینه مخلوط به بعض چیزهای مسخنه مجففه مع دلک
لین بعمل آرند و هرگاه تشنج و استرخا در اعضای مختلفه باشد در اعضای مسترخی استعمال دلک قوی و تمریخ به روغن قسط محلول باندک بورق و اشخار باید کرد و آب یابس
که در آن قدری شبت و مرزنجوش و برنجاسف و برگ غار و برگ تنجنگشت و خیری و مانند آن بجوشانند بر عضو نطول کنند و اگر موسم گرما باشد در چشمه کبریتی غسل کنند و اعضا را بعض خفاف
بر بندند و بر اعضای متشنج اضمده لینه چون ضماد معمول از لعاب بزرکتان و لعاب حلبه و بیضه و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و موم و مانند آن از اضمده ملینه که در باب ورم صلب مذکور گردد
استعمال نمایند و اما علاج استرخا و خلع حادث عقب قولنج مشکل ست و صاحب به بادهان معتدله و بادویه متخذ بجوز رومی و صمغ بلاطی انتفاع یابد و قولس گفته که بسیاری
از ایشان باشیای مقوی و اندک مبرد منفعت عظیم یافتند و من این نوع بدو سه کس دیدم و ابوال ایشان مدام رنگین بود و اطبا مبادرت بعلاج ایشان به چیزی بارد
نمیکردند و بر داون ادویه حاره و تدهین عضو بروغن قسط ادامت نمودند و امراض حاده مهلکه ایشان را عارض شد و من معالجه ایشان بمالش روغن شبت و خیری و روغن
بنفشه یک جزو بر عضو و نوشانیدن آب بادیان و روغن چهل درم فلوس خیارشنبر هفت درم مالیده و روغن بادام شیرین مثقال بر آن چکانیده و غذا زیرباج بچه مرغ کردم نافع شد

علاج فالج وبائی

بعضی متاخرین نوشته‌اند که گاهی هوای متعفن مورث فالج میگردد و علامت فالج وبائی اینست که بیکبارگی در عالم بسیار افتند و خصوصاً بجانب قلب و نعوظ می بدارد دهن آید
مع سرخی چشم و بیهوشی و هذیان اول تب زنگاری و گرانی کند پس فالج افتد و همه آثار مذکوره سرلجه زیاده میشود و اکثر در روز اول یا سه چهار گهری بمرگ مفاجات میکشد
و یا بروز سوم و چون از ایام مذکوره بگذرد بصحت انجامد و اکثر اشخاص را چنان اتفاق می افتد که اول اندک صفرای گرانی بقی می اندازند و همان وقت بیهوش میشوند و بعد

دو ساعت که بهوش می آیند کلام شکسته و بی نظام مانند هذیان که در فهم نیاید میکنند و جانب چپ دست و پائی حس و حرکت میکردند و بول و براز بند میشود و دست راست برداشته
می جنبانند و هذیان تا روز سوم غلبه میکند و روز چهارم هذیان و جنبش دست باز می ماند و بول بی اراده جاری میشود و بعد و یاس هلاک میگردند و علاجش نیست آنکه
که اول فصد هفت اندام کنند و خون افزون گیرند که قریب بغشی رسد همان وقت بهوش می آید والا گلاب و عرق بهار نارنج و ترنج پرورده بر روی زنند که فی الفور بهوش می آید
و هذیان را موقوف میسازد پس وقت ظهر رگ سر روز زنند اگر اندکی بیهوشی و هذیان موجود باشد و شربت کیوڑه و شربت اصول هر یک دو توله در گلاب و عرق کیوڑه و بهار
هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند تا هفت روز و غذا شوربای بچه مرغ که دران اندکی زرشک و یا انبه خام و یا آب لیمون کاغذی انداخته باشند بنوشانند صبح و شام بجای
آب ماء العسل که از گلاب و عرق بهار ساخته باشند بدهند و روز پانزدهم و یا شانزدهم تنقیه بدن بحسب افاده قوقایای علوی خان کنند و بفاصله چهار روز مطبوخ اسقوقندریون
که دران اجزای تریاقیه باشند باضافه ریوند خطائی نه ماشه و شربت ورد مکرر الطبخ بعمل آرند تا حصول تنقیه تام پس جهت تعدیل مزاج دواء المسک معتدل زمردی علوی خانی
و شربت یاقوت ایشان همراه عرق زرشک و عرق عنبر یا شربت تنبول علوی خان و تخم شربتی بخورانند

تشنج

و آن عبارت ست از کشیده شدن عضو و فراهم آمدن آن پس بعضی اقسام او بر حال خود باقی می ماند و بعضی زان بسهولت عود بسوی انبساط میکند چنانچه در تثاوب
و فواق و صرع مشهود میگردد و سبب تشنج یا ماده بود یا غیر ماده مثل حرارت و یبوست یا شیئی موذی پس آن سه قسم بود مادی یبسی ایذائی تشنج مادی را اکثر بلغمی باشد
و گاهی سوداوی و گاهی ماده دموی نیز بود و این را اورام عضل باشد هرگاه ماده متورم در خلل لیف عصب افتد و خون اجای کند پس عرض و زیاده شود و طول از و
بکاهد و باشد که بندرت صفرا نیز بطریق ورم تشنج امتلائی آرد و در تشنج مادی یا ماده فاعله او مشتمل بر تمام عضل باشد و این تشنج بلا ورم بود و یا در موضع احد حاصل شده باشد
و سائر اجزا تابعیت او کند چنانکه تشنج ورمی از ماده منصبه بسبب ضربه یا قطع یا بسببی دیگر از اسباب ورم افتد و گاهی تشنج مادی از ریح نافخ کثیف حادث شود و این از قبیل ست
که بیشتر عارض شود و زود زائل گردد و این را عقال گویند و تشنج مادی بیشتر بر سبیل انتقال ماده افتد چنانکه عقیب خناق و ذات الجنب و سرسام عارض میشود و نوعی که اهتمام
در اعضا بحسب مبادی اعصاب مختلف میباشد همچنین تشنج تحت گردن و در قدام و در خلف و در جهت و فوق گردن می افتد و ماده فاعل تشنج غلیظ و غیر بداخل و رجوع
لیف میباشد و ماده ان تشنج بالعکس این بود و تشنج رطب بعد صرعات و سکاری و صبیان بیشتر افتد و گاهی از اعتماد بر بعضی اعضا و حالت انقباض آن بسبب انصباب ماده احتباس
او دران عضو واقع میشود و گاهی بهمین سبب ضربه یا از حمل شیئ ثقیل یا از خواب بر بستر سخت عارض میگردد و اما تشنج یابس از فقدان ماده رطوبت و غلبه یبس باشد
بسبب استفراغات کثیره یا اسباب مجففه یا جمود رطوبت پس عصب در طول و عرض هر دو بکاهد و آن گاهی بعد دوای مسهل افتد و آن بسیار ردیست و کذلک عقیب هر استفراغ
و گاهی بعد حمیات محرقه و خصوصا در حمیات سرسام و عقیب حرکات عنیفه بدنی و نفسانی مثل سهر و غم و خوف عارض شود و ازین کمتر خلاص می یابد و بقول جالینوس هر تشنج
که در حمیات افتد ردی بود و این آنست که از تسییل مواد در عصب و عضل عارض شود خصوصا هرگاه بدن ممتلی باشد و گاهی همچنین تشنج در حمیات بمشارکت فم معده افتد
و آن زود زائل کند پس مثل این تشنج در حمیات سخت ردی نیست بلکه سخت ردی آنست که در حمیات محرقه و سرسام از جفاف عضل و اعصاب و دماغ باشد و آنکه در حمیات مزمنه بسبب
جفاف اعضای مذکوره و فنای رطوبت غریزی افتد و گاهی تشنج یابس از باطل بسرعت شود و سبب او یبوست دماغ ضعیف بود و تابع او یبوست اعصاب باشد پس گاه دماغ را از
سبب مجففه رسد رطوبت از اعصاب نخاع بسوی او رجوع کند و اعصاب بتجفیف منقبض گردد و لهذا هرگاه طبیعت بماده رطوبت کافی اعانت دماغ کند اعصاب رو بطاعت
بانبساط عود کنند بتکلیف و منجمله تشنج یبسی آنست که از جمود رطوبت افتد پس حجم او کم شود و عضو متشنج گردد چنانچه از شدت برودت و از خوردن ادویه مخدره مثل افیون واقع شود
و اما تشنج ایذائی بسبب معنوی پیدا شدن از داخل یا خارج پس عصب از ان نفرت کند و برای دفع او مجتمع گردد و آن سبب ذی یا از سبب جمع باشد و آن بیشتر خلط حار لاذع بود یا از
کیفیت سمیه باشد که مودی بدماغ و عصب گردد و یا کیفیت غیر سمیه همچون برد شدید و تشنج که از خوف شدید افتد ازین قبیل ست بالجمله اقسام جزئیه او مثل تشنج از خوردن [illegible] ست
که او بعد اسهال الشعب بحسب تشنج می آرد و قبل اسهال بساعت سمیت خود عصب را ایذای شدید رساند که منقبض گردد و تشنج افتد و کذا از خوردن افیون و شوکران ازین قبیل
تشنج که بعد از قی غلیظ و بخاری بنابر نکایت فم معده و ایذا و انقباض دماغ نیز بمشارکت افتد و آنکه بسبب انصباب صفرا بر فم معده قوی الحس افتد و آنکه بسبب علتی در معده بهم رسانند

قوی سمی و سریع البرست زائل سکرد و بزوال سبب و تقویت معده و آنکه از گزیدن کژدم و رتیلا و مار و عصبه یا قطع عصب و عضله یا انقطاع غیر تام آنکه از جلا دادا کال در عصب نشیند و آنکه در
امراض معده و رحم و مثانه و دیگر اعضای عصبیه بسبب انتفاخ بخارات ریحی مثل بخار منی و حیض محتبس واقع شود و آنچه از دیدان عارض گردد از این قبیل است و بدانکه از تشنج ردی آنست
که خاص در لب یا ملک زبان باشد چه سبب او از نفس ناخ عصبیه باشد و هرگاه در تشنج بدن بسوی قدام میل کند تشنج در عضلات قدامی باشد و اگر بسوی خلف مائل گردد تشنج در عضلات
خلف باشد و هرگاه عضلات پیش و پس هر دو متشنج گردند تمدد واقع شود و گاهی تشنج چنان اشتداد کند که گردن پیچیده شود و دندان برهم سایند و هر آنکه از تشنج میرد بدان او بعد موت گرم باشد
بنابر قتل او بخنق و هر تشنج که تابع جراحت باشد قاتل بود و از علامات موت است و در اکثر دارد و لائل الی حدوث تشنج صغر و تفاوت نبض است و لا بعده انتقال او بسوی تمدد و اختلاف در
وضع در عت و بطو یعنی رگ کشیده باشد همچون زده که بر او کشند عرض و بجای دراز کشیده شود و در موضع مختلف باشد یعنی مرتفع و منخفض بود و حرکتهای جزائی در زیر انگشت مختلف
باشد و سرخی روی و اکثر ظهور و عول و میلان رخشیها و انقطاع یا دشواری در تنفس نتواند که نفس بکشد مگر بالم بسیار و گاهی صاحب این مانند که بخندد و در اصل خنده نباشد و قبض
شکم و بتسیر احتباس بول و گاهی عدم احتباس بول و خروج او مثل تایسته خوان با نفاخات و عروض فواق و دیر صداع در هشود و زیر مفصل گردن و در میان کتفین نزدیک مفصل کمرگاه و از
علامات ردیه در تشنج امتلائی کثرت ریاح در معده است و تمطی خصوصاً اگر بادی شکم نفخ کند و در ابتدای تشنج باشد و ضربان عروق و اختلاج شکم نیز از علامات ردیه است و از اعظم
تشنج امتلائی و فالج و لقوه و سکته آنست که بجوانان و صبیان در هوای گرم و تابستان حادث شود و اقل را واردات و ضعف او آنست که بمشایخ و در هوای سرد و زمستان افتد و از
دلائل تشنج حادث بسبب حمیات حاده و امراض مزمنه و از منذرات تشنج یا لبس در حمیات عروض کجی در چشم و برهم سودن دندان و سرخی دست و پا و سیاهی زبان و کشیدگی جلد سر
پیشانی و سرخی بول در ابتدا و بعده سفیدی آن و خرابی عقل و غشی و تراشیدن سرت و گاهی شکم خشک یا تشنج شود و قبل تشنج در خواب ترشد و رنگ بسرخی یا سبزی یا تیرگی میل کند
و نفس محتبس شود و قبض طبیعت بود و این نوع کمتر علاج پذیر باشد اما تشنج که با تب باشد اگر گرمی آن تب طول مدت او بدان درجه نباشد که رطوبت اصلی را محترق و فانی سازد بلکه
بسبب حرارت تب رطوبت گداخته تشنج پیدا کند این تشنج از جنس تشنج یابس نباشد و علاج بسهولت پذیرد و بقراط گفته که اگر او البنان را تشنج باشد و تب بعد آن حادث گردد از آن
تشنج زائل شود و بول تیز و گرم در تشنج و تمدد ردی است و علامت بودن سبب تشنج حرارت ساذج از جنس تشنج خشک باشد و تشنج با اختلاط ذهن و فواق نیز علامت ناامیدی است
و کسی که در تب تشنج محرقه و برسام یابد و بول او بارنگ آید و بوی عرق بر سر او آمدن گیرد و چشم تاریک شود و نشان حدوث تشنج بسبب دبیله احشا باشد و ماده خناق که در بحران او تشنج منتقل
گردد و از مرض خلاص شود و ماده ذات الجنب که در بحران میل بدین نماید بران شدت ضیق النفس دلالت کند و در تب شمعیه نباشد و هرگاه ماده برسام در بحران آن منتقل بتشنج گردد چشم زرد شود
برهم زدن و دندان ساییدن گیرد و بعده چشم حول گیرد و گردن کج شود پس تشنج پدید آید **طریق التشخیص** بدانکه تفصیل اقسام تشنج بطور استقرا نماید یعنی اول سوال کنند که مرض دفعه
عارض شده یا بتدریج اگر دفعه بگوید بداند که تشنج مادی نیست یا امتلائی پس فرق میان این دو چنان کنند که بر اسباب خارجی و مشروبات و خلل اعضای عصبانی نظر کنند یعنی از
حال گزیدن جانور دیگر یا خوردن اشیای سمیه یا قطع عصب و وجود وجع لاذع اکال یا رسیدن ضربه و سقطه پرسند یا از تقدم وقوع ذکر اقی یا از بخار ریحی و وجود غثیان و حر
در معده سوال کنند یا حال تقدم حدوث امراض معده یا رحم یا مثانه یا خروج دیدان از شکم و میلان آب دهن وقت خواب یافت نماید پس اگر سببی از این اسباب معلوم گردد تشنج امتلائی
باشد و ایضاً این قسم تشنج مع درد باشد و آفت ظاهر در این اعضا پیش از تشنج بود بخلاف دیگر اقسام تشنج که مادی درد نباشد و اگر باشد از تشنج حادث شده باشد نه تشنج از درد و اگر
سببی از این اسباب نباشد تشنج مادی بود و ایضاً اقسام مادی را از عدم انجذاب عضو بسرعت روغن را که بر آن مالند و دیگر علامات غلبه هر ماده شناسند چنانچه تشنجی را که بعد
مفارقت آن بلغمی بر امتلا دلیل ثقل و کسل و ضعف حس و قلت حرکت و تمدد جلد و عروض نفخ غلظ قاروره و سپیدی رنگ آن و ترهل گوشت و نرمی و سردی ملمس و عدم تشنگی و بسیاری خواب
تقدم تدابیر مولد بلغم مثل کثرت طعامهای غلیظ و راحت و کثرت حمام بعد طعام و کثرت سکر و سوداوی را از لاغری عضو و غلبه اشتهای طعام و دیگر آثار مخصوصه آن یا آنچه از ورم در سر سودای
یا احیاناً از ورم صفراوی افتد آثار اورام مذکوره از وجود ثقل و وجع و انتفاخ و تمدد عضو و ورم و سرخی چهره و درد و سوزش و ضربان و حرقت در صفراوی و جز آن که از لوازم ملتبس است در ورم نوشته
و اگر مریض در جواب سوال اول وقوع تشنج اندک اندک بتدریج بیان کند در شخصی که عضو تشنج بمالند بسرعت جذب نماید و عضو لاغر و باریک گردد و پیش از تشنج وقوع استفراغات کثیره مثل
اسهال مفرط و قی شدید و نزف الدم و رعاف وغیره یا اسباب مجففه مثل امراض حاده و حمیات محرقه و مزمنه و سرسام یا سهر یا غم و فکر و اندیشه بسیار یا جوع مفرط یا محنت شاقه یا جمود
رطوبت از شدت برودت از خوردن ادویه مخدره اتفاق افتاده باشد تشنج یبسی باشد

علاج تشنج مادی

که تشنج امتلائی و تشنج رطب نیز گویند اگر از ماده بلغم باشد تدبیرش همانست که در علاج امراض عصبیه مثل فالج گذشت اگر در تنقیه مبالغه نمایند و خلط را حب القنطوریون الکبیر که مستفرغ
نسازند بلکه استفراغ به تدریج و دفعات کنند یا دیگر که سخت قوی نباشند و بعد تنقیه استلقا شود و بس سوده باطریفل صغیر سرشته با عرق عنب الثعلب مفید است گویند که اگر کبابه را
بجوش کشته همچنان بتمامه با پر و بال در دیگ گلی سربسته با آب قلیل تمام شب بپزند تا همچون آب منحل شود و آبش بنوشند برء الیوم و مجرب بمرات است و زعفران یک ماشه مشک دو سرخ و عنبر
روغن بادام و شهد سرشته بنوشانیدن برای تشنج و درد عصبی نیز مفید مثالش پیه شیر و پیه خرس و پیه گورخر و روغن اعمل خان و مرهم معمول آنرا بن علوی خان که سرکه در آن مسطور شد نافع مجرب
و قومی گویند که نهادن سنگ مقناطیس زیست مسکن تشنج و درد آنست که از اثر نافع دگویند که بعد تنقیه لعاب سکنجبین با معجون خوزی استعمال شربت انجیر و شربت عسل خنک مینا
نافع در تشنج که از تمدد باشد سیلان ماده انندی و مسهل کفایت کنند و در تشنج مادی که دهن و دندان کشاده نشود و تب هم باشد بعد مسهل عود صلیب نیز سفته پیاوشان حب شانید
شربت دینار داخل کرده میدهند برای محافظت اعصاب از رطوبات و رعایت نضج ماده اعصاب شربت دینار برای ادرار ماده باقیه از مسهل بست بعد بملاحظه حرارت تنگ کنند بجای
شربت شیره خیارین عرق عنب الثعلب ما او ادرار شربات بسیار میدهند که ماده و اعصاب بیار شده غذا شوربا و بجای آب عرق عنب الثعلب را اعصاب اثر رساند بعد تخفیف
اذخر مکی سیاوشان پستان به دانه تخم خطمی تخم خیاری گل نیلوفر اسطوخودوس و فای خشک جوشانیده دیا توزاد بعده شاهتره عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس و اصل السوس
گل خطمی جوشانیده نبات میدهند و چلوار عرق عود صلیب و مرزنجوش با روغن گل مخلوط نموده گرداگرد و بهن مقیم ضماد میکنند برعایت نزله که در اعصاب انصباب نموده و بهن اسند کرد و تشنج
بهم رسانیده باشد و ضماد محلل مرخی اعصاب نمایند و روغن ترکی افرفیون سوده برشره پاشیده یا بعد بر لبات کرد آفت باشد می چسبانند و گاهی در رتبه تشنج اعضا هم رسیده باعرع
پیاشه شیر جات بارده و عود صلیب و سیر میدهند و عود صلیب با آن بقیه دوای سر و تقویت دماغ معمول است و در اطفال برای رطوبت فضلے میدهند و در تشنج سوداوی که گرچه در علاج مراقیا
و ماهی سوداوی مسطور شد احمل آرند بعده روغنهای مناسب اند و بود اقسام تنقیه مطبوخ و جینی اعلی الایجی خرد از شیم خام برای تشنج ترین که تدریج چون چوب سخت شود و ارتکاب
حرکت کند و از ماده تشنگی باشد مجرب است و بعضے گویند که افتیمون ده درم و نیم رطل شیر جوشانیده مالیده صاف نموده پانزده درم سکنجبین داخل کرده بنوشند تا بیکهفته اعمل آرند برای تشنج سوداوی
از مهمات است و تشنج مادی که از ورم عصب افتد انچه در استرخای ورمی گذشت و هرچه در باب ورم عصب گفته آید بدان علاج کنند و رعایت خلط و تنقیه و تضمید بلیخو داده
داز نی گویند که اگر علامات غلبه خون از زردی عروق و غیره واضح باشد اول فصد کنند خصوصا اگر سبب امتلا شرب شراب کثیر باشد و خون بسیار نباید گرفت بل بمقداری که باده
اندک بکاهد و حکیم علی گویند که بعد فصد آب انار میخوش و سکنجبین و گلاب دهند و تلیین طبیعت باب تمر هندی مع جلاب مانند آن کنند و غذای سرد مثل سماقیه و اجاصیه
دهند و سوای فصد این تدبیر برای صاحب تشنج صفراوی مناسب و الضماد موی که مع مفاصل حار باشد فصد باسلیق کنند و خون سوا یا و کبیر شیره عناب و لعاب بهدانه گلاب
شربت بزوری دهند و بعد تسکین حرارت ده درم عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شاهتره شربت بزوری بارد و خاکشی بدهند و اگر ضعف باشد خمیره گاوزبان و عنبری فرانسیده
اگر شکایت ورد سر کنند لعاب بهدانه بشیر ابنوسل اگر ضعف بسیار بود دوا المسک همراه شیره عناب عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق بادیان عرق گاوزبان شربت بنفشه بخورند
روغن گل و روغن بابونه مالش کنند و بعد رفع ضعف از گل بنفشه سپستان خطمی گل سرخ گاوزبان سنا مکی جوشانیده فلوس خیارشنبر گلقند آفتابی روغن بید داخل کرده مسهل دهند اگر از ضربه بود
لطوخ از خیار کشاجی و بابونه و خطمی آرد حلبه بنفشه مانند آن بر مبدا عصب استعمال نمایند و در مرخیات صرف وقتی اقتصار نمایند که در ابتدا درد شدید بود و در بدن امتلای شدید نباشد که
بان ضعف حدوث ورم بود و اگر چنین باشد باید که مرخیات چیزی از مقویات مثل اذخر و گل سرخ و مانند آن برای تقویت عضو و عدم حدوث ورم بدان مخلوط سازند و بهتر آنست با بابونه
مصاحبت کرد آن مسهل خصوصا محلل مواد سقط تشنج ترکیبا اگر سبب علق الخر و بسر عنب الثعلب و تحلیل الخر و ریاحی روغنها محلل مرطب لهذا اقوال اکابر سویدی از حکما نقل کرده
تشنج امتلائی شرب افتیمون اوقیه در یک رطل شیر ابن کبشه یک شبانه روز تر کرده صاف نموده و کذا شراب مطبوخ نهار شراب مطبوخ و کذا از برت روغن بید انجیر و کذا مطبوخ کمادریوس با
بعسل و کذا تخم ترب سائیده و کذا تخم شبت و دل تازه و ملح مخفف و کذا روغن بادام تلخ مخلوط بعسل و اصل السوس و کذا مطبوخ خنطیانا و کذا مطبوخ عود بلسان تنها و روغن بادام کذا یوده سی درم
در دو رطل آب جوشانیده تا یک رطل بماند صاف کرده با نیم رطل شکر و نیم رطل عسل بقوام شربت آورده به مرز نوشیدن کذا خون سنگ پشت و شند بیدستر نفع عجیب دارد و کذا حلتیت به مرز بقدر بادام
صبح و هنگام خواب شب و کذا کرنب مسلوق نیز بیاد و لحم گوسفند و کذا مطبوخ فطر ساریون قسط و کذا عراق سیاه کذا زراوند مدحرج و کذا خصیه الثعلب و دهن قسط شراب خوشخوئیدن الفلفل و شراب احمر و کذا تخم بادآورد

و بابونج و یا برگ آن مطبوخ و کذا بابونه سوسن سفید ضماد و العسل مع زرنباد خوش جند بیدستر و کذا بادروج و کذا بیخ اذخر یک مثقال و کذا زعفران و کذا اسطوخودوس و کذا زنجبیل و کذا زراوند و کذا اسارون و کذا شونیز بابی
تسبیح مطبوخ سعلوس بران و کذا تخم ترنجان تمر عنبر و آن در اکل نقیله او مسبوق نافع ست و تمر هندی یا گل و زنبق یا زرکتان سوده بعسل و موم آمیخته و با بیدستر سفید بیاسمر
و جاوشیر آمیخته و با زیت کهنه و مرهم فرفیون بکبر آمیخته برشتا و یا بورق و زیت کهنه و یا تراب فلفل مخلل در زیت کهنه برشتا و یا روغن حنا و یا روغن قسط و یا روغن جرا صنوبر و کذا شیر انجیر زرد و عرعر
بان یا شحم ابل یا روغن جوز و یا شحم اوزه و ضماد برگ انجلبستیه بشراب یا بیخ بجوز مریم بشراب یا جوز و یا مرزنجوش یا ریکسا سائیده بروغن کنجد و موم زرد آمیخته و یا انجره و نمک و یا انیسه کافته گرم
کرده بر عضو متشنج یا بیدا عصب عضو متشنج نهادن و هر ساعت گرم کرده باز بستن و یا خرقه بول تر کرده نهادن و کذا اسفنج ضماد بر کتان یا مطبوخ حلبه یا قنه و بابونج و ناخونه و آبزن مطبوخ مرزنجوش
و برگ غار و سنجاسف و برگ ترنج و تشنج امتلائی و ناطول آب بابونه و اغتسال آب چشمه گوگردی و سعوط عطوس روغن جوز و یا کندش یا جند بیدستر و حقنه بخون سلحفاة بحند بیدستر که نفع عظیم
میمایند بیدا عصاب نافع و هم او گوید که تدویه آب بخود سرخ الفیتمون مطبوخ مجرب است ابو سهل گوید که معالجه تشنج امتلائی بعلاج فالج کنند و درین کثرت مالش و تمریخ بروغن قسط و روغن
سداب و روغن قثاء الحمار زیاده نمایند و روغن کلکلانج و روغن بید انجیر بمار الاصل بنوشانند و در آب مطبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و حرمل بلوبیه بنشانند و این ضماد
کنند بگیرند زیت کهنه یک رطل موم سرخ ده اوقیه با هم گداخته در آن یک اوقیه فرفیون سوده آمیخته بسایند تا هموار گردد و بر موضع تشنج را بعد استحمام ضماد کرده و فن کردن و رکیب
گرم تا گلو و یا در خاکستر گرم در تنور نیم گرم آنرا نافع ست ابو علی سینا نویسد که صاحب تشنج رطب اگر ضعیف القوة باشد از ان لحوم قطع نکنند ولیکن مرق خفیف که لحم ادواز لحوم یا سبه
مثل لحم گنجشک و کبک و تیهو باشد و اگر قوت ضعیفه نبود خفت اونان بعسل و نخود آب شبت و خردل سازند و الفنا مرق زیت و در غذا او فلفل داخل کنند و اما علاج
تشنج رطب باید که با ستفراغات و منقیات قویه که در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد مسهلات و حقنها حاده کنند و اگر علامات غلبه خون بسیار ظاهر شود او لا فصد نمایند و خصوصا اگر
سبب امتلاء شرب شراب بسیار باشد و جمله با حتیاج الیه از خون کیبار رگی خارج کنند که اخراج او سبب تشنج یا سبب مرض دیگر که مقتضی اخراج و بود نگردد بلکه بر یکی زمان با
دارند تا مقاومت تشنج کنند و بتحلیل حرکات تشنج تحلیل بعد از علاجات او نشستن در آبزنها و در زیت مطبوخ روباه و کفتار ست که در اوجاع مفاصل مذکور گردد که آن سود مند
و همچنین النشن لشحم کفتار و روغن سوسن اگر تب نباشد و کذا نطولی مطبوخ سگ جاوش در آب مطبوخ عاقر قرحا ملطفه مثل قیصوم و برگ سعد و قصب الذریره و برگ غار و مطبوخ معمول از
بیخ شوکه یهودیه و تخم شوکة البیضاء و تخم شوکة مصریه و عصارة قنطوریون رقیق مفرد و مرکب بدانند که طول مدت مقام در آبزن آب با غیر آن بسبب خامی تعت مضر ست پس کثیر المدد
بدل طول مدت سازند و در روغنها و مرتبه نشانند و آنچه نفع میکند برای تشنج عام مسمی طمانینه تدریجا گرامیست که دفعة در آب سرد غوطه دهند چنانچه بقراط ذکر کرده که از ین طریق بر بدن
متکاثف میشود و حرارت غریزی بباطن منحصر میگردد و ماده را تحلیل میکند و بر بدن لیسما اتی از خطر متحمل تین سبر نباشد بلکه بدن توی جوان لحیم بلی قروح در تابستان و قوی زمین صحیح
یافته و محاجم بر سو که بسوی او انتها او تر مهمه میشود بلا شرط استعمال نمایند اگر امر ضعیف باشد و الا احتیاج لشرط افتد برای دفع بعض مواد منجذبه جبه اگر درین هنگام تشرط نزشد اکثر
جذب ماده ضرر رساند و مواضع محاجم گردن و فقار پشت از جانبین و جانب اعضای صدر ست و اما قدام مثانه و بر موضع کرده هنگام خوف خروج خون بعمل آرند و باید که محاجم بسیار
و دفعة معا استعمال نکنند و رعایت حفظ موضع محاجم از سرد شدن نمایند تا بدن سرد نگردد و الفنا از علاجات او آنست که اعضای متشنج را برفق هموار
کنند و از علاج او واقع بالطبع عروض تب حار ست فلهذا بقراط گفته که عروض تب بعد تشنج بهتر از آنست که تشنج بعد تب عارض شود و تب لج درین نفع
میکند بسبب تحریک لرزه و کثرت تعریق آن و کسی را که سبب تب آنرا تشنج کم افتد پس عروض ربع امان از تشنج ست و از معالجات عجیبه مجربه برای تشنج آنست
که بر عضو متشنج حلتیت و نیز بچسپانند و بران بگذارند تا آنکه بد بو گردد و پس بدیگر تبدیل نمایند و در تشنج عام بدان قصد دماغ به تنقیه از عطوسات نیز منفعت
عظیم دارد و بر ایشان تجربه کرده شده که علاوه از پشم لبسیار نرم در گردن اندازند و روغن گرم هر وقت بران چکانند و حمام یابس نفع عظیم میکند و
بر سنگ گرم که شراب انداخته باشند انکباب نمایند و الفنا به پوشش بسیار عرق آورند و از ضمادات جیده ایشان نیز معمول از سیده سائله و فرفیون جند بیدستر
و موم زرد و روغن سوسن و مراهم مذکوره و قیرا و نیز تشحیم مخدرات سودمند ست و مالش به روغن کنجد و روغن تخم کتان و لعاب حلبه از مکمادات جیده ایشان نمک گرم کرده بر مخارج عصب ست
و آنچه ایشان از ان نفع میکند و در آن جند بیدستر و حلتیت سود و بعسل سرشته بقدر جوزه خوردن ست که این تب پیدا آرد و تشنج را فی الحال منحل میگرداند و همچنین روغن بید انجیر با ماء العسل بحلتیت و مطبوخ
حب بلسان و آنچه ایشان را نفع بسیار میکند خوردن تریاق و معاجین کبار ست و گاهی منتفع میشوند به تناول مدرات و آب و انوشیدن مجرب ست بیخ بنفشه پسته رم و در رطل آب

بجوشانند تا سوم حصه بماند و چهار اوقیه ازان نیم گرم بروغن بادام دو درم بنوشند و این نفع میکند خصوصاً تشنج بسوی خلف را و گاهی [illegible] بیخ [illegible] حب بلسان ده درم سکنجبین
اوقیه می نوشانند و همچنین [illegible] و آزاد درخت شدید النفع خوردن جاوشیر ست مرد قوی یک مثقال و متوسط یک درم و ضعیف قریب ربع درم ازان بخورد و دران هنگام
رعایت معده کنند که آن بتضعیف شدید معده است و ایضاً حلتیت بقدر کرسنه در چهار و نیم اوقیه عسل و همچنین اشق و گاهی این همه بطبیخ زوفا و طبیخ ابحدان خورانیده شود
و اما جند بیدستر در نفع بیشتر و در ضرر کمتر ست و تشنج [illegible] ازان [illegible] ست آنرا در دفعات بسیار بخورانند تا آنکه دران دفعات شرب آن بقدر مذکور برسد و انچه دران کمتر
ضرر دارد خوردن بعد طعام ست [illegible] باشد دران خطر نیست و از معالجات او ستالش بروغنهای قوی التحلیل مثل روغن بید انجیر و غیره که در قول ابوسهل گذشت مع جند بیدستر
و عاقرقرحا که این بسیار نافع ست و الیه گداخته در روغن نرگس [illegible] صفت آن بگیرند روغن ناردین روغن [illegible] اوقیه [illegible] مصطکی [illegible] اوقیه فلفل فرفیون [illegible]
چهار مثقال سنبل اوقیه روغن بلسان [illegible] بدستور جمع کنند و استعمال ضماد فرفیون دران بسیار نافع ست و اما تشنج [illegible] مفاصل ایشان بعسل که دران زعفران و بیخ سوسن [illegible]
سرشته باشند کفایت باشد و بیخ سوسن [illegible] از انیسون [illegible] زعفران [illegible] اعضای ایشان در آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک [illegible] گاهی روغن بابونه تنها نفع دهد
[illegible] که در باب تشنج رطب نافع بود [illegible] تحلیل آن میکنند و اما شراب بسیار آنرا مضرترین اشیاست و باید که اندک کهنه [illegible] و بدانکه چون تشنج [illegible] باشد سوای
اعضای [illegible] قصد یا استعمال ضماد و مروخات فقار گردن میکنند و اگر تشنج در اعضای [illegible] باشد [illegible] قصد [illegible] و اگر تشنج از مشارکت معده باشد علامات مذکوره
شود [illegible] تنقیه کنانیدن آن مریض نمایند که آن گاهی صفرا گرم [illegible] میکند [illegible] صاحب کامل گوید که علاج تشنج حادث از امتلا اسهال [illegible]
و باید که در اول حدوث آن باستعمال حقنه ابتدا کنند و غذا لطیف دهند و تریاق کبیر [illegible] نیم درم به آب مطبوخ شبت و زیره خورانند [illegible] الاصول [illegible]
شده باشد ایارج فیقرا اندکی و روغن [illegible] بعد ازان حب [illegible] حب النیل و صبر و شحم حنظل و سقمونیا [illegible] منتن بخورانند [illegible]
نشاید [illegible] اندک اندک اخراج نمایند تا قوت ضعیف نگردد و بعد تنقیه بدن غرغره که در فالج مذکور شد [illegible]
بلکه [illegible] آب مطبوخ بابونه و شبت [illegible] مرزنجوش [illegible] تشنج را بروغن بلسان یا یاسمین [illegible] که در قول ابوسهل گذشت [illegible] بیدستر و فرفیون [illegible]
و در آب مطبوخ [illegible] عضو [illegible] روغن ناردین [illegible] بیدستر فرفیون عاقرقرحا نمایند که این قوی المنفعت ست [illegible] فلفل [illegible]
بعسل کنند و آب مطبوخ سداب [illegible] آثار صلاح ظاهر شود ایارج [illegible] تیادریطوس
[illegible] فاروق [illegible] صفت معجون نافع بگیرند جاوشیر حلتیت عاقرقرحا [illegible] یک مثقال فرفیون نیم درم [illegible] خشک [illegible]
بعسل [illegible] درم [illegible] جالینوس گفته که جند بیدستر نافع تشنج امتلائی
چون بخورند یا بر بدن بمالند و این [illegible] و بیخ سوسن [illegible] روغن نرگس [illegible] امتلائی را نافع بود [illegible]
استعمال ادویه حاره باحتیاط [illegible] اگر [illegible] حرارت ظاهر [illegible] از موانع باشد جرجانی و ایلاقی مینویسند که در تشنج امتلائی اگر قوت بر جای باشد طعام نخود آب
که دران شبت [illegible] خردل [illegible] روغن زیت [illegible] و اگر قوت ضعیف باشد طعام از لحوم [illegible] و غیره کنند و اگر ماء اللحم با توابل
ملطف چون صعتر و شبت [illegible] و تنقیه [illegible] که در علاج فالج مذکور شد از حقنه و اسهال [illegible] تا اعصاب پاک شود و در آب [illegible] طبیخ [illegible]
و کفتار [illegible] کفتار را لنگ [illegible] گویند که چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ گوشت گورخر هم سود دارد و در کتب قدیم طبیخ سگ نیز فرموده اند صفت طبیخ روباه و غیره
بگیرند روباه یا کفتار پیر و آنرا بکشند و در دیگ آب خوب بجوشانند و آن روباه را همچنان درست با پوست و ناشگافته دران آب انداخته با شبت بسیار و نمک بپزند تا نیک پخته شود و ازان
آب ابزن کنند و مریض را دران نشانند و آب گرم باید چنانکه دو ساعت دران قرار توان گرفت سه روز اول [illegible] هر روز بامداد و شبانگاه سه روز وسط [illegible] و سه روز آخر [illegible] این طبیخ
همین طبیخ بکار برند و هر بار طبیخ تازه کنند و طبیخ عقاقیر ملطفه چون پودینه دشتی [illegible] شبت [illegible] آن هم نافع باشد و نمک [illegible] گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن [illegible]
و جند بیدستر و حلتیت و غیره همه اندر ماء العسل [illegible] یا در طبیخ زوفا یا در طبیخ ابحدان [illegible] باقی همانست که در قول ابوعلی سینا گذشت خجندی و ابن الیاس میگویند که تنقیه بدن از بلغم
برفق کنند بحب ایارج یا حب صبر بعد انضاج خلط بمنضجات مذکوره در علاج فالج مثل ماء الاصول و شربت [illegible] جلاب [illegible] بادیان [illegible] انیسون [illegible] اصل السوس [illegible] درم [illegible] گلقند عسلی ده درم

وضماد انجیر و ابیشیرہ و قیروطی و روغن گل دہند و انتشاق بدہن غنچہ سپید انجیر و قسط و زنبق و جند بیدستر و فرفیون تمام مرزنجوش مانند آن کنند و تنطیل بابونہ و شبت و صعتر و اکلیل الملک تنطیل سازند
و بجاورس و سبوس و نمک تکمید کنند طبری گوید کہ تشنج امتلائی از غذا نیست و چہار ساعت منع کنند تا آنکہ مزاج صاف او گرم گردد بعدہ احتیاج بخورانند داحینی جاوشیر تنکار قطعی
ہر یک یک ثلث درم سنبل الطیب تخم کرفس و دار فلفل جند بیدستر عصارہ سوس … ہر یک نیم درم مرزنجوش شونیز ساذج ہندی ہر یک یک درم حرمل و دو دانگ و تریاق کوبیختہ
و مجموع را در آب کرفس گداختہ بسرشند و مثل عدس حبہا ساختہ بعد پرہیز دو نیم درم بدہند و اگر مرض مشکل گردد ایارج الاصول بروغن بادام تلخ بعد ہفت روز بنوشانند پس یک شربت
دیگر از آن حب بدہند و اگر علت منحل نگردد و در احوال علیل تامل نمایند پس اگر در بدن او فضول یافتہ شود حقنہ مذکور در حمود ولیکن بشر غش نکند و دفعۃ عمل آرند و مالش عضو بروغن ناردین و روغن
قسط نمایند و بہتر روغنہا کہ استعمال او در مالش برای این مرض دیدہ ام این روغن است کہ اہل بصرہ آن را مجموعہ مسمی ساختہ اند بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و روغن سلیخہ و روغن سوسن و
روغن بیخ انجیر و روغن … و روغن حب الغار ساوی … جند بیدستر و اندکی مشک انداختہ جوش خفیف دہند و این روغن مجموعہ در جمیع امراض باردہ استعمال کنند کہ اثر
با اعتدال نماید و در تشنج یبسی … ہمچنانکہ روغن ناردین و روغن قسط احداث یبس نماید و اما استعمال غرغرہ و سعوط در این مرض بعید است مگر آنکہ تشنج در زبان یا در لب و یا در حرکات
چشم باشد و یا … دماغ باشد و بر این ہنگام واجب است استعمال کردن غرغرہ و سعوط و تکمید و تضمید بعد تنقیہ بحسب … و حقنہا دیدم او گفتہ کہ شخصے را از روسا دیدم کہ در مطعوم خود اسراف میکرد و
بخواب رفت و در ظاہر صحیح الجسم بود و چون بیدار شد کلام او مبہم بود و آنچہ میگفت مفہوم نمیشد و نہ آن را تب بود و نہ تغیر مزاج و بر جماعت اطبا امر او مشتبہ گردید و من حکم کردم کہ تشنج
در عضل محرک لسان است و اشارہ با استفراغ و بغرغرہ و تحنک یارجات کردم و تعدیل مزاج او نمودم و بعد روز ہفتم آن تشنج زائل شد و از آن تعجب میکردند تا آنکہ از اسباب تشنج امتلائی
ثابت شد و او اسراف در اکل و جماع خود را باز داشت و از آن سالم ماند

علاج تشنج یبسی

کہ تشنج استفراغی نیز گویند بدانکہ تدبیر جوامع در مرطبات و علاج امراض دماغی یبسی و عصبی یابس گذشت بعمل آرند و اگر ممکن باشد عضو ماؤف را در روغن کنجد یا کسکہ نیم گرم پیوستہ غرق دارند و لعاب
بہیدانہ و لعاب اسپغول با شربت بنفشہ و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و قدری روغن بادام شیرین یا روغن کدو بدہند و ماء القرع و ماء الخیار و آب ہندوانہ و آب انار شیرین با نبات سفید
نیز مناسب است و بشیر زنان و روغن کدو و روغن بنفشہ و روغن لبوب سبعہ سعوط سازند و بمالند و خرقہ بلعاب اسپغول و آب خرفہ تر کردہ بر سر نہند و نوشیدن شیر خر و شیر بز و شیر زنان
و شیر میش تازہ … شد و دوشیدن آن بر اعصاب متشنجہ و سر بغایت سودمند است و اگر بستن … کردہ بر موضع تشنج لازم نمایند و بگذارند تا گندہ شود پس تجدید
آن کنند برای تشنج یبسی ابتدائی مجرب است و قیروطی مفید … و اکاس بہل و روغن کنجد و آب بختہ بر عضو متشنج بستن عجیب الاثر است و بنفشہ و گل نیلوفر و خطمی و گل سداگلاب و گل
گڑہل و برگ بید سادہ و کنب بید … و مقشر ہر یک تولہ گل حنا یک نیم پاو آب ہندوانہ و خیار و کدو ہر یک پنج آثار آب انار شیرین دہ آثار جوش خفیف دادہ آبزن نمایند در روزے چہار پنج بار بعدہ
روغنہای مرطبہ بمالند و اگر ادویہ مرطبہ در گلاب جوشانیدہ آبزن کنند نافع بود و تحقیق آبزن از تخم خطمی تخم خبازی گل خطمی گل خبازی غنچہ گل سرخ گل بنفشہ ہر یک پنج مثقال برگ
عنب الثعلب برگ کدو یا جرادہ آن و جرادہ خیار برگ بید برگ خطمی برگ خبازی ہر یک دہ مثقال جو مقشر دو کف در آب جوشانیدہ صاف کردہ استعمال کردن بعد خروج از آن روغن بابونہ یا
روغن بنفشہ یا بادام بر بدن بمالیدن و آبزن حلوی خان و ضماد الشان نیز انفع است و جلوس در آبزنات وقتی جائز است کہ تب نباشد و اگر با تب باشد ترطیب شدید دماغ و عصب و عضلات
علاج کنند و مروخات شدید الترطیب اختیار نمایند و در خانہ سرد سکونت کنند و عناب گل بنفشہ تخم کاسنی سپستان جوشانیدہ صاف نمودہ لعاب اسپغول و بہیدانہ و شربت نیلوفر داخل
کردہ بیاشامند و گویند کہ از آب نیلوفر کہ در آن شربت نیلوفر حل کردہ باشند ہیچ چیز سریع تر در ترطیب نیست و ہرگاہ در آن ادویہ نقوع مشمش تر کردہ باشند قوی گردد و غذا شوربای
پایچہ گوسفند و بزغالہ و اسفاناخ بروغن بادام شیرین و فالودہ و حریرہ نشاستہ گندم و نبات و روغن بادام و مزورہ ماش با مغز بادام و کدو و پالک و خرفہ و سرمق اندک برگ کاسنی و کشنیز
تازہ و یا گوشت گوسالہ … کوزہ دہند و بیضہ نیم برشت و شوربای حلوان و جوزہ مرغ بادام لبیتہ و غیرہ ہر چہ مرطب باشد استعمال نمایند و تشنج یابس اگر نمود رطوبت باشد علاجش سوی
تنقیہ ہمان است کہ در تشنج امتلائی گذشت اقوال مہرہ سوید گوید کہ در تشنج یابس … ضماد … و شرب … روغن کنجد و ضماد کنند سودہ و یا لعاب بہیدانہ
و روغن بادام و رفقا و غذا الشعیر مقشر و شکر و شرب شراب ریحانی ممزوج با آب بسیار … نافع تشنج یابس است صاحب جامع کبیر گوید چیزی کہ در تشنج یابس علاج حتمی …
تدبیر است کہ در آب فاتر و روغن نیم گرم نشینند و حلق موی سر کنند و با آبہا و لعابات مع اشیای ملینہ ضماد نمایند و در خانہ بارد کہ در آن عرق نیاید سکونت ورزند و بر مثل بنفشہ و نیلوفر

خواب کنند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و پیه ماکیان و موم سفید همه بر آتش بگدازند و شیر زنان یا شیر خر چندان بران چکانند که احتمال تشرب آن نمایند پس بر سر و قفا
و گردن و اعضای متشنجه بمالند و هرگاه درین قیروطی روغن کدو یا آب او و روغن نیلوفر یا آب او افزایند قوی تر گردد علیبی گوید که تشنج یبسی بسی نمی تواند شد و بهر حال
تدبیرها الجه باین طور نمایند که بشیر خر مفرد و یا بروغن بنفشه تطول سازند و بشیر دختران و روغن نیلوفر و روغن کدو و شیر زنان سعوط کنند و در آبیکه دران بابونه و بنفشه
و برگ کنجد و برگ نیلوفر و کاهو جوشانیده باشند تطول کنند و مریض را در ظرف پر از روغن کنجد نیمگرم بنشانند و ترطیب بدن او دائم بلعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و روغن
کدو و آب انار شیرین نمایند و ضماد از آرد جو و خطمی و بنفشه و شیر زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیارشنبر و انجیر را در آب بپزند تا بقوام آید و بران روغن بادام
انداخته بنوشند یا حقنه لینه استعمال کنند و اگر طبع قبض نباشد و تپ موجود بود ماء الشعیر مطبوخ بماء القرع بنوشند و اگر تپ نباشد شیر خر با شکر و روغن بادام شیرین
بیاشامند و بر موضع تشنج آب مطبوخ بزرکتان و ریشه خطمی و اصل السوس و بابونه و پوست کدو و نیلوفر و خبازی و بنفشه همه کوفته بریزند و مداومت استعمال شوربای چرب آبزن و
روغن و آبزن شیر و طبیه و شراب اندک ممزوج با آب بسیار نمایند شیخ میفرماید که اگر تشنج از یبوست باشد علاجش صعب ست و اوفق علاج او آبزن و مالش روغن مرطب عقب آ
بمرات اگر تپ نباشد بنحوی که فتره البته نکند و بتدهین جمیع مفاصل تعهد نمایند و اگر تپ بود آبزن از شیر سازند والا از آبیکه دران برگ بید و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و
کدو و خیار پخته باشند و یا آبزن جمله از آب کدو یا آب خیار و یا گل آبزن از گلاب که دران چیزی ازین اشیا پخته باشند و یا آب هندوانه و یا آب بید و مانند آن مرتب
سازند و چون حقنه ازین آبها و روغنها و مطبوخات رطبه و همه سازند شدید النفع باشد و بر مفاصل و بر منابت عصبات روغنها استعمال کنند و تفریق بعد تغریق مع عنایت
بدماغ بسیار و ترطیب آنچه در ترطیب دماغ معلوم شده باید کرد و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تپ نباشد و ماء الشعیر و ماء القرع و آب هندوانه و جلاب اگر تپ باشد یا نباشد
و اگر چیزی ازین اشیا اندک شراب ابیض رقیق برای تنفیذ ممزوج سازند بهتر باشد و همچنین آب را ممزوج باندک شراب کنند و باید که برین علاج مداومت نمایند
بغیر تحریک یا لزوم ریاضت و اگر ممکن باشد همه بدن او را در روغن نیمگرم غرق سازند و مرطبات از دهان و عصارات سعوط کنند و ترطیب با اعمال و مرطبات مذکور سازند
و باید که شب وقت خواب لعاب بزرقطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند و خوردن ترنجبین ایشان را نافع ست و خصوصا اطفال را و اگر نتوانند مضغات را
دهند و اما غذای اصحاب تشنج یابس همه آنچه ترطیب و تلیین کنند و جمیع حریرهای چرب نرم معمول از آش جو و روغن بادام و شکر سفید باشد و ماء اللحم متخذ از گوشت
بچه بز و بچه بزرگ و ماهی رانی القول مرطبه که اذیت نکنند داخل کنند اگر دراینجا حرارت باشد و اگر شراب اندک برای تنفیذ بدان آمیزند لعیلاً صواب نباشد خصوصا
چون حرارت مفرط نباشد و همچنین اگر شراب با آب بشرب آنها ممزوج سازند جائز ست ابن عباس گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد عسر البرء ست و تجویدا
کرا اصلاح باید لاسیما هرگاه باوی تپ باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از یبس حادث شود علاج قبول نمیکند و به نمی شود الا آنکه تدبیر صاحب او بتدبیر مرطب سازند
پس اگر آنجا تپ باشد ماء الشعیر که دران عناب و سپستان پخته باشند بدهند و اگر ماء الشعیر در آب کدو بپزند در منفعت بالغ تر باشد و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول با
روغن بادام شیرین و روغن کدو بنوشانند و مسح زبان او باین لعابات مع روغن بادام شیرین کنند و آب انار شیرین با روغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند
و ماء القرع با شکر طبرزد و روغن بادام بدهند و سعوط بروغن تخم کدو و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و مانند آن کنند و اگر تپ نباشد شیر خر بنوشانند و اگر میسر نشود شیر بز
وقتیکه بدوشند بنوشند و بر اعضای متشنجه شیر زنان یا شیر خر و لاسیما بر سر بدوشند و لطوخ سر بلعاب بزرقطونا و روغن بنفشه سازند و بر سر و گردن او از خطمی و روغن بنفشه و آرد جو و بنفشه
خشک کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و آب مطبوخ بنفشه و برگ کاهو و جو مقشر کوفته بر بدن ریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در آبزن نشانند که دران روغن بنفشه
نیمگرم با شیر تازه باشد اولی و بعد از آن بعد از آنکه ماء الشعیر یا بعض حریره ها یا لعابات بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشند بسیار نافع بود و بروغن بنفشه یا روغن تخم
کدو یا روغن بادام مفرد و یا بشیر دختران یا شیر خر بر بدن بمالند و خرقه درین آلوده بر سر نهند پس اگر اعضا نرم شود و آثار صلاح پدید آید برین تدبیر مداومت نمایند و اگر
فائده نشود حقنه مرطبه که دران آب پاچه و کله حملان و جو کوفته و سپستان و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و بزرکتان و بهدانه و پوست کدو و تخم آن کوفته و مانند آن
داخل کرده و بران بعض روغنهای مرطبه مع شیر دختران انداخته باشند بعمل آرند و بقدر حاجت ازین حقنه نمایند و ایضا موضع تشنج را بروغن بنفشه مع مغز ساق
بقر و موم سفید یا پیه ماکیان یا بط و پیه خنزیر غیر نمکین گداخته بمالند و اگر لزوم موضع بالیه غیر مملحه نمایند نافع باشد و ایضا مالش زبیه خرس و پیه مرغابی نفع بین کند

واین ضماد نافع است بگیرند کنجد و بزرکتان و حلبه و براده یک جزو باریک بسایند تا مثل مرهم شود و پیه بط و اسفیداج و نخاع ساخته اندک کتیرا سوده آمیخته مثل مرهم ساخته بر عضو متشنج ضماد نمایند و هرگاه و بعضی اوقات طبیعت قبض گردد شیاف لبلاب یا خیارشنبر و ترنجبین در طبیخ عناب و سپستان مالیده باید کرد و غذا باید که یخنی حملان و جدی یا بچه مرغ و اکارع خنازیر و لحم حیوانات نیفضج و اسفاناخ و مرق و چقندر مطبوخ بروغن بادام و ماهی رضراضی و مرغابی مطبوخ بطور اسفیدباج یا بحریره معمول از مغز گندم بشکر طبرزد و روغن بادام و بیضه نیم برشت باشد و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و مانند آن دهند از اشیای یابسه مثل سرکه و نمکسود و نمک و عدس منع کنند چنانچه تجفیف می آورد و مزید پیس بلند که تر طیب بدن باشیای مرطبه مثل نوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیره آن و ماء الجبن و شوربای لحوم چرب از فراریج و جدی و حملان جلوس در طبیخ برگ کاهو و برگ کدو و بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ خشخاش یا تخم خشخاش و برگ چقندر و نطولات آن و تمریخ عقب آن بقیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید و کتیرا باید کرد و لحوم سریع الانهضام مذکوره بخورند و آب نیمگرم بر جسم بریزند و شیر خشت بخورانند که از ترنجبین بهتر و تر است جالینوس می گوید که انچه بدان علاج این کنند آنست که اگر مزاج مریض متحمل باشد ماء الجبن بروغن بادام بنوشانند و در ترطیب غذا سعی کنند و اسفیدباجات باطراف و آب اکارع مطبوخ بجو و گندم و نخود لازم گیرند و بگیرند موم و روغن از روغن بنفشه و لسفیه آن با آب برگ نیلوفر و برگ خطمی و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و سفیده بیضه سازند و مثل مرهم ساخته بر عضو دائم تمریخ آن نمایند و از مواد جلوس در آبزن آبهای مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و بابونه رطب و فیلکوش و مانند آن که دران لزوجت و رطوبت باشد باید کرد و موضع را از هوای سرد مفرط و حار مفرط محفوظ دارند و از اغذیه حار و اغذیه غلیظه منع کنند و ندیدم حذاق اطبا را که بمعالجه این علت بعد استحکام طمع صحت آن کرده باشند و مسالح تر انچه در اوایل این مرض عمل کنند آنست که تدبیری نمایند که بر حال خود باقی ماند و عضو لاغر بسیار نشود و اکثر سیار صاحب این مرض را امر باحتقان از ادهان مثل روغن خیری و روغن بنفشه و روغن اکارع و مانند آن با ضافه میاه محلله می کرد

علاج تشنج ایذائی

در ازاله و منع سبب موذی کوشند مثلاً انچه از شرب چیزی سمی یا لسع عقرب وغیره باشد بخورانیدن تریاق ثمانیه یا اربعه یا حب و غذا و نخود آب بهر چیزیکه در باب سموم مذکور خواهد آمد علاج آن نمایند و انچه از خلط حاد بود به تنقیه و تبرید عضو بضماد و نطولات و ادهان وغیره و بدانچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد پردازند و انچه از وجع عارض شود بتسکین وجع و قطع سبب آن کوشند و انچه از برد شدید بود در دهنها و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویه حار خورانند و هرچه بهر دفع ضرر سرما در آخر کتاب گفته آید استعمال نمایند و انچه از ورم و قطع عصب یا از فی زنگاری یا از انصباب صفرا و در مرض هیضه یا از امراض اعضای عصبیه یا از دیدان عارض گردد تدبیر هر یک بموضعش بیاید انشاء الله تعالی و بالجمله در هر یک هر نوع که باشد اولاً علاج آن عضو بعلاج مخصوص او و بعد از ان تمریخ عضو متشنج با دهان موافقه نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقی نمایند که گاهی صفرای حاد یا خلط عفن بر آید و فی الحال صحت یابد و در دیدان قتل و اخراج آن اولا بجوید هضم و تقویت معده و امعاء و تعدیل مزاج دماغ و تمریخ عضو متشنج با دهان مناسبه کنند

تشنج اطفال

شیخ می فرماید که اکثر صبیان را در حمیات حاره خفیفه و عند قبض شکم و در بیخوابی و کثرت گریه تشنج عارض میشود و سهل الوقوع در تشنج و سهل الخروج از ان میباشند و کذلک از تشنج یابس بسرعت خلاصی می یابند و باشد که طفل را بعد تپ حاد محرق تشنج صعب افتد و خلاصی نیابد و طفلی که از هفت سال تجاوز کند او را تشنج نمی افتد مگر از تپ بسیار صعب و صاحب کامل گوید که اکثر تشنج امتلائی عارض میشود بصبیانی که شیر غلیظ بنوشند و ایضاً این بسبب کثرت تناول اغذیه و ضعف عصب لینت آن و سهولت تمدد او افتد و لهذا صحت ایشان سهل تر باشد و از امور داله بر حدوث تشنج بصبیان تپ حاده دائمه و سهر و قبض شکم و زردی رنگ و سیاهی زبان و خشکی آب دهن و تمدد جلد است بالجمله تشنج که باطفال عارض شود حسب سبب امتلائی و یبسی ایذائی انچه گفته شد استعمال نمایند و در طفل بسیار خرد شیر تنها دایه را دهند و پرهیز کنانند و روغنها و ضمادها بر اندام طفل بکار برند و ایضاً در امتلائی باد یان دو ماشه عنب الثعلب ماشه عود صلیب نیم ماشه جوشانیده گلقند تولہ مالیده صاف کرده بطفل دهند و اگر تپ زیاده باشد اصل السوس و ماشه عناب سه دانه عوض عود صلیب کنند و کذا در امتلائی شیافات گرم بعمل آرند و روغن قسط

و روغن بید انجیر بمالند و مرضعه را بجای آب ماء العسل دهند و بنان و عسل یا نخود آب چوزه مرغ و کبوتر غذا سازند و در تشنج یبسی که بعد از حمیات و استفراغات
حادث گردد و بتدریج پدید آید و این در اطفال کم واقع شود علاجش بدستور تشنج یبسی بزرگان از مرطبات کنند و روغن بنفشه و روغن بادام با موم سفید آمیخته
بر سر و مهرهای گردن و پشت کودک پیوسته بمالند و تمامی بدن خاصه مفاصل را بآن چرب دارند و ایضا روغن بنفشه و غیر آن از روغنهای مرطب در بینی ایشان
بسیار ریزند و شیخ استعمال ترنجبین درین باب نیستاید اگر محتاج تلیین باشند بدهند و بقول گیلانی شیرخشت نیز حکم ترنجبین دارد و ابرداز انست و اگر بسبب قبض
طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که زنان فرتوت میدانند اسکات کنانند و اگر فرط
باشد افیون بمرضعه و طفل دهند و دارا جوجه بجنبانند و اگر بسبب درد و ورم لثه بود که بوقت برآمدن دندان میباشد بنا بر قرب دماغ آنچه که در تسهیل
نبات اسنان و علاج ورم لثه خواهد آمد بعمل آرند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم باشد و این اکثر اطفال را افتد علاج آن باصلاح تغذیه مرضعه و طفل نمایند
و جوارشهای مقوی هضم خورانند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود و شیخ فرموده که تشنج الصبیان بسیار افتد بسبب ضعف دماغ و اعضای آنها و فساد
هضم خصوصا وقت نبات اسنان پس معالجه بروغن ایرسا و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری نمایند و تلیین طبیعت ایشان بحسب اقتضای حال کنند و غذای آنها
با غذای مرضعه مسخن و مجفف و ملطف سازند

تمدد و کزاز

تمدد کشیده شدن عصب از هر دو جانب و راست ماندن عضو و کزاز گاهی تشنج چنبر گردن را گویند که آنرا به پیش یا پس خمیده سازد و یا بهر دو طرف بکشد و گردن راست
بماند و گاهی آنرا مرادف تمدد خوانند و گاهی تشنج را نامند و جالینوس تشنج و تمددی را که از رسیدن سردی شدید و انجماد رطوبات عصب افتد کزاز خوانده است
و گاهی تمدد مختص بجمود عضل فقرات را نامند و کزاز ردی تر آنست که از جمود عضل فقار پشت افتد و گاهی از جمود عضل فقار رقبه عارض شود و هرگاه
این نوع در اعضای قدام باشد کزاز قدام گویند و هرگاه در اعضای خلف بود کزاز خلف نامند و هرگاه در همه تن باشد کزاز مطلق خوانند و بقول بقراط چون تمدد مرکب از دو نوع
یعنی خلفی و قدامی احداث شود بحران او سریع تر از تشنج بسیط بود و بار در چهارم که یوم بحران اوست خطر هلاکت دارد و اگر از چهار روز تجاوز نمود صحت یابد و شیخ و تمدد و کزاز اکثر
از ورد خالی نباشد و اسباب تمدد و کزاز همچون اسباب تشنج یا امتلائی یا یبسی یا ایذای اعضای عصبی یا ورم باشد لیکن کزاز و تمدد اکثر از ریح ممدد افتد هرگاه بر تمام بدن آن مستولی
شود و ازین جهت صعب باشد و علاج بدشواری پذیرد بخلاف تشنج ریحی که اگر احیانا عارض شود از یک عضو بیش نبود و هرگاه ریح بر یک عضو غالب باشد و بدان سبب
صعب نبود و زود گشاده شود و ایضا در تمدد و کزاز امتلائی ماده آن اکثر بلغم و رطوبت است و خون و سودا نادر الوقوع پس رطوبت یا در خلل لیفهای عصب در آید و خود بخود
یا بمجاورت سرد داخلی مثل خوردن افیون و غیر آن یا خارجی مثل ملاقات برف و هوا و آب سرد و مانند آن که بدان بر سبیل منجمد گردد و عضو بر صلابت باقی ماند و رجوع او
بانقباض مشکل گردد و یا در طول لیف عصب و عضله بگذرد و آنرا ممتلی سازد و بغیر انتقاص در طول عارض شود و نفوذ ماده کزاز که برین صفت باشد مشابه نفوذ ماده
استسقا بود در آنکه هر دو را تمدد جرم عضو در عرض لازم نیست مگر آنکه ماده استسقا رقیق مرخی بود و ماده کزاز جامد و صلب که عضو را انعطاف و منقبض شدن ندهد و یا در تجاویف دماغ
باشد و یا ماده کزاز در وسط عضله یا در تار عصبیه واقع نشود لیکن در اصل و مبدا آن افتد پس عصب در عرض و طول دفع کند و آن قادر بر انقباض نگردد و یا در تجاویف ورم
حادث شود و حرکت انقباضی را باطل کند و گاهی تمدد انتقالی از خناق و ذات الجنب و سرسام مثل تشنج واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی بسبب امتلا و حرکت اخلاط
خصوصا با غلیان افتد و گاهی در بلاد شمالی بنا بر احتقان فضول خصوصا در زنان عارض گردد زیرا که اعصاب ایشان ضعیف تر است و در تمدد و کزاز که از یبوست
می افتد عرض عضله کم نمیگردد نه طول و در تشنج یابس هر دو کم شود و لهذا تشنج یابس از تمدد و کزاز یابس ردی تر باشد و گاهی تمدد ایذائی بسبب وجع و سوء مزاج
یا غیر ماده در مبادی عضلات یا اوتار افتد و آن از الم و اذیت در طول بگریزد بسبیل تمدد و تباعد از موضع الم و این نوع از زخم عنیف و استفراغ کثیر الاذیت بسبب
ایذای اوتار یا عصب از معده و از خوردن داروی سمی که ضرر آن بعصب رسد و از گزیدن حیوان سمی ضرر به عصب و عضله افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی از سبب
قوی یا ماده بسیار افتد و گاهی مثل تشنج از سبب خشکی واقع شود همچون قدر امتلائی مسدد مسالک روح و این اکثر بعد خواب افتد و گاهی بواسطه هیئت غیر طبعی عضله بسبب

قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی را رسن بکشند یا چیزی گران بردارد یا بر پشت بار گران نهد یا بر زمین سخت بخسپد و عضله‌ها کشیده یا کوفته شود یا ضربه و سقطه که بعضله برسد یا قطع یا حرق نار موجب بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد یا ریح غلیظ ممدد دران متولد گردد یا از دیگر عضو آید و همچنانکه تشنج خاص با عضای وی ردی بود تمدد که بهلاک رساند بان یا لب افتد نیز ردی باشد و گاهی از کزاز نوع ردی یعنی بعد حمیات لازمه مع قلق و گریه و هذیان افتد و بآن رنگ روی و دهن لب خشک و زبان سیاه و تشنج قبض و جلد خشک و متمدد باشد و این ردی ست و بیر کزاز که از ضربه بسر افتد و با آن فواق یا مغص و اختلاط عقل بود قاتل باشد کزاز اکثر بصبیان عارض شود و دهر قدر که طفل خردسال باشد بران سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از کزاز اختلاج در جمیع بدن و ثقل آن و ثقل کلام و لکنت در زبان و صلابت در عضلات و در ناحیه فقار ظهر گاه و عصر البلع و خارش در تمام بدن که از خار یدنش اذیت نیابد عارض میشود و صاحب بلیه را قرحه احشا را نیز گاه در بول بهم آید و در پشت قشعریره معلوم شود و چشم تاریک گردد و در سر گردن عرق آید دلالت بر حدوث تمدد قریب کند و هر گاه که کزاز عام ابتدا کند دندان برهم فشرده شود و هیچ حلق فرو نرود و روی سرخ گردد و در شدت کند و چشم زود زود برهم زند و اشک روان شود و بعضی گویند که در ابتدای این مرض فواق و وجع در سر و در کتفین و پشت و بعضی را رعشه عارض میشود و علامت مطلق تمدد آنست که عضو منقبض نشود و علامت آنکه بعد از عروض کزاز بهم رسد آنست که اگر کزاز در قدام بود روی و چشم مریض مثل مخنوق باشد یعنی روی سرخ و چشمها برخاسته و گاهی روی مائل بسبزی یا سیاهی گردد و سر او بسوی پیش کشیده بود و مع کشیدگی گردن که بجیب و را ست میل کند پس اگر تمدد در عضلات وجه و فکین افتد بیمار خندان بر روی نماید و اگر در عضلات صدر و تنفس بهم رسد ضیق النفس عارض گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بر بول قادر نباشد و گاهی بلا اراده بول کند و گاهی خون در بول آید بنا بر انفجار عروق بسبب شدت انضغاط او و گاهی فواق عارض شود و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر و شانه و بازو بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در اعصاب معای مستقیم و عضله مقعد بهم رسد برازش بی اراده مندفع گردد و یا انسداد شود و قولنج بهم رسد و تمدد هر دو جانب را احتباس و سهر و وجع و مائیت بول و کثرت نفاخات دران و در افتادن از چارپائی و در عدم قبول انقباض عضو شریک باشند و در بارد بسبب تقلبه سر و اکثر قولنج عارض شود و قولنج نوعی از انواع کزاز خالی از بیخوابی و در خاصه میان کتفین نباشد و قاروره صاحب این مرض رقیق و سفید و صلب مشابه بول و طریق شناخت اقسام تمدد و کزاز از رطب و یبسی امتلائی و در حمی بر قیاس تشخیص اقسام تشنج ست و علاج بقول شیخ علاج اجمعیه علاج تشنج ست مگر آنکه در علاج تمدد و کزاز از علاج تشنج مبادرت کنند و در ینجا محاجمه بالاشتراط اعضا اکثر از تشنج امتلائی استعمال نمایند برای تطلب جمع حرارت و آنجا که علامات غلبه خون و امتلای آن متعین گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل گردن و فقارات و شر اسیف استعمال نمایند و هر گاه بدن صاحب کزاز از شدت و رو خواه از علاج عرق کند باید که از صدمت مبادل بر بیت یا غیر مبادل نشف کنند و نگذارند که عرق بر بدن او سرد شود و موجب اذیت گردد و در بیت نیم گرم نشانند که او قوی التحلیل ست و کذا از تحتین او بر گردن و جاو شیرنگ و در محجب قوی ست و ینده ایضاً حلتیت استعمال کنند و بهترین اشیا تمدد بارد و رطب را جند بیدستر ست باید که بر فقرات متفرق بدینند و اطعام نمایند و بعد اطعام بکار برند با بجمله عجون تمدد و در اکثر امراض بری و فسرگی افتد تریاقات و ادویه حاره محلله مناسبه بخورانند و بقول انطاکی شربت لیمو و مقل و صعتر او در کزاز نفع زیاده از تشنج ست و آنچه در علاج کزاز و تشنج بسیار نافع بود مطبوخ شبت ست که دران کفتار یا بچه سگ یا روباه انداخته بپزند تا مهرا شود و بیمار و ریک وزن دو بار دران نشینند و زنده برابر دمالیدن روغن سداب مع جند بیدستر و کذا پیه گورخر و گوزن و شیر خرس و کفتار و گرگ و سل تنها یا با دویه نیز نافع ست و بعضی گویند که درین شحوم قدری روغن نسیت داخل کرده مالیدن نافع کزاز و تمدد ست و حقنه بروغن سداب مع جند بیدستر و قنطوریون جمیع حمولات الادویه حاده که دران لوریون و شحم حنظل و مانند آن باشد مفید بود و اگر از حقنه سوزش مقعد در امعا شود بعد آن بشیر خربار و روغن زرد یا پیه الیه تنها یا با یکی از شحوم مذکوره حقنه کنند و گاه صاحب کزاز را غذا دهند باید که لقمه بسیار کوچک دهند یا بیضه نیم برشت خورانند و یا حریره رقیق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع بر ایشان دشوار میباشد و غذا از بینی که می آید و اذیت زیاده میگردد و اعضا و مقعد را بروغنهای مناسب مسح کنند و سعوطات و نطوسات استعمال نمایند و روغن حنا از مروخات نافعه است و بهترین سعوط معه دموم یا کیست بعقید و روغنهای مناسب و قوع تمدد بالتشنج در اول تمدد و کزاز رطب ست و اگر عجز حرکت گردن و درد و تشنج عصبه بر آمدگی گلو و بسی لب باشد انیسون بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خبازی مویز منقی گل سرخ گاوزبان جوشانیده گلقند داخل کرده بعده بادیان سپستان و تمان افزوده خوردن

مفید و کذا طبیخ اسطوخودوس و غیره ادویهٔ خفیفه نوشیدن نافع بود و پنبه دانه و جاورس و نمک طعام و شونیز و جوزبوا هر واحد یک توله در پارچه یافته دو تو بسته در روغن بابونه
و خیری بر آتش نهاده آنرا تر نموده تکمید نمودن سود مند است و ایضا در کزاز مار الاصول حبوب منقی و نافع بعد نوشانیدن شهد در عرقیات پخته بدهند و اگر بنوشند
اگر دن بگوانند تدهین نمایند و تریاق فاروق همراه مار الاصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ قطن در عرق گاو زبان و غیره جوشانیده شهد داخل کرده
بنوشند و بر روغن چند بید ستر مالش نمایند هر گاه گردن بکشاید و بحرکت آید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند و اگر در کزاز بعد چهار روز هم مسهل معمولی بدهند و انگه
در گردن عارضه و در کشش ران باقی ماند معجون سورنجان همراه عرقیات دهند و اگر بعد وضع حمل بسبب نوشیدن آب سرد بسیار کزاز پیدا شود بعد فصد صافن
استعمال حب افراقی صبح و شام مالش روغن قسط مجرب دانه و انطاکی و روغن بابونه نیم گرم در شبانروز ده دوازده بار سود مند است و اگر بسبب احتباس حیض باشد اول فصد
صافن کنند و بهر روز این مطبوخ نوشانند مشکطرامشیع فوه بادیان بادرنجبویه عنب الثعلب بیست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر هر یک شش ماشه پوست خیار شنبر
سه توله پوست جوز بک نیم توله پرسیاوشان بیخ کبر انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقی سه توله گلقند عسلی چهار توله مالیده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان
دهند تا حصول نضج و ادرار خون شود بعده تنقیه بدن و دماغ بحبوب مسهله مع اضافه برگ سنا یک نیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک نه ماشه خیار شنبر هفت توله
شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه نمایند و بجای آب عرق بادرنجبویه نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح ترید معجون سیر علوی خان نه ماشه ورق طلا
یک عدد پیچیده اول بخورند بعده مشکطرامشیع تخم قرطم تخم خربزه بادیان هر یک ۶ ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس مقشر پرسیاوشان هر یک هفت ماشه جوشانیده
شربت بزوری حار چهار توله حرف نه ماشه ویا تودرین پاشیده بنوشند یعنی نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج معجون فلاسفه و معجون سیر علوی خان لعل زرد
و این معجون علوی خان ترمد و کزاز بعد تنقیه جهت تحلیل ریاح غلیظه معمول زراوند طویل دو توله زراوند گرد سه توله زرنباد درونج عقربی قاقله صغار هر یک توله عود
زنجبیل هر واحد یک توله بسفائج ۳ توله کوفته بیخته نگاهدارند پس گل گاو زبان بیست و پنج توله در پنج رطل آب شیرین تمام خیسانیده صبح بجوشانند تا یک ثلث بماند مالیده
صاف نموده جدا نگاهدارند و مویز منقی بیست توله هم بدستور مطبوخ نموده هر دو را ضم ساخته نبات دو آثار اکبری شربت انار ولایتی شصت توله القوام آورده مشک و عنبر
یک مثقال در کتوره حل کرده و ادویهٔ مذکوره آمیخته در ظرف چینی نهند شربت دو مثقال بعرق نانخواه ویا تنبول اقوال اطبا سدید گوید که در کزاز سکنجبین شربت دهند
بروغن بادام کذا التغذیه بطبیخ نخود سیاه مطیب بزیت و صعتر مجرب من ... یا فنطوریون دقیق ویا عاقرقرحا بسرکه یا دهن الکاریز مخلوط احد ... مستعمل
ویا حلتیت بسبب اوسترات یا نیم درم حلتیت بعسل ویا مقل ازرق یا فورس ... یا طبیخ بادیان با شکر ویا تخم کرفس بعسل ویا طبیخ شاهتره ... یا تخم ... طبیخ سعتر بعسل یا ... نخود سرخ
مطبخ بادام مقشر یا زیت طیب یا لحم سلحفاة نهری یا بیخ انجدان ملحقیم یا بیخ وقیه شراب عسل یا قسط ... ویا جند بید ستر ربع درم ... یا ... طبیخ ...
یا اور دویا زراوند مدحرج که نفع عجیب دارد ویا اکل خصیة الثعلب و بعده شرب شراب اسود ویا صدف بحری سوخته او قیقاخ گوزن سوخته سه درم با آب مرزنجوش ترشته بقدر ...
ویا سکنجبین و فقاح اذخر و حماک البطم ویا بوفار القیون دو درم ... یا فلفل سیاه هفت ... ویا عنبر و کذا شرب ... ویا روغن شونیز ویا روغن خردل ... بعاقرقرحا ... آمیخته ویا دهن ...
ویا روغن خیری اصفر ویا روغن سوسن ویا روغن قسط ویا روغن جند ... آمیخته ویا زهره گرگ بروغن بان ... گشته و تکمید بنمک و سبوس گندم ویا صوف مرعزی بزیت کهنه گرم
تر کرده یا قطنه ... ویا روغن کنجد گرم کرده یا زیت گرم کرده در مثانه پر کرده ویا آب گرم در مثانه کرده و ضماد روغن سداب با شیر بر معده ویا عود الفرح بار ...
بزیت کهنه آمیخته بر موضع کزاز ویا روغن یاسمین و سعوط بحری اصفر و روغن سداب ویا روغن نرگس یا زهره گرگ بروغن بادام ویا روغن شونیز ویا عنبر بروغن بادام
و نطول بطبیخ عاقرقرحا و روغن آن و ادامت مضغ عنبر و گرفتن مقناطیس در دست و تعلیق شادنج هر واحد نافع است ابن هبة الله گوید که
علاج امتداد تابع فصل غلیظ بحقنه کنند و بعد از آن اسهال بدن بحبوب مسهله و ایارج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسلی یا اندکی تریاق با آب نیم گرم دهند و تکمید
معده به آب مطبوخ مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و برگ ترنج سازند و بدن را بروغن ناردین بمالند و بسیار حجه درشت بمالند و بصبر و آب مرزنجوش سعوط
کنانند و غذا مزوره کزیرباج یا لحوم قنابر عصافیر سازند و تحرز در علاج نمایند که اکثر تابع این مرض فالج گردد محشی شرح اسباب مینویسد که درین مرض جاو شیر
بحسب قوت بخورانند و اگر خوف فساد معده از آن باشد با دی شق یا حلتیت بقدر دانه کرسنه دهند و گاهی بعسل طبیخ مینمایند تا طبع و نمایند و مرکی بقدر یک نیم درم

با آب طبیخ زوفا خورند و بر مقعد روغن سداب بجاوشیر لطوخ کنند و این دوا که از خلاصه را نافع بود و بیخ جاوشیر و فلفل سفید و قسط تلخ مساوی بقدر یک نیم درم قوت خواب سازند
و این انتصاب النفس انیز نافع ست و استعمال تریاق فاروق بقدر کنار با آب گرم بعد تنقیه بدن نافع و همچنین دواء المسک حلو و مرو شرود یطوس و این حب صبحا
تنقیه بدن و نفع بکزاز نماید اشق سکبینج جاوشیر مقل حرمل تخم حنظل صبر تربد سفید بد بر پوست هلیله زرد از زروت سفید بر واحد یک درم مصموغ را در آب گندنا حل کنند
دادویه باقی را سایده بیامیزند و حبها ساخته از دو درم تا سه درم بحسب قوت مریض و حرارت هوا یا برودت آن بدهند و این قیروطی نافع تمدد و کزاز ست خواه از
امتلا یا از یبوست باشد پیه گوزن و بط و مغز ساق گاو و شتر و چربی حلیتی نبه همه را گداخته موم سرخ اضافه نموده بر عضو بمالند و این معجون علوی خان اگر بعد تنقیه
استعمال کنند در از الکزاز و تمدد بی نظیر ست برگ سداب خشک جندبیدستر مر کی مشک حلتیت هر یک ربع درم فقاح اذخر لودینه گرم حریر سکبینج جاوشیر
مقل ازرق علک البطم هر یک یک درم هوفاریقون محروث هر یک دو درم تخم شوکه بیضا دو مثقال تخم حرمل یک مثقال خصیة الثعلب سه درم زراوند مدحرج مثقال عاقرقرحا
نمک طبرزد هر یک نیم مثقال کوفته بیخته مصموغ را در عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر جو سرگین دفن نمایند
شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ عود بلسان و حنطیانا و بادیان و قنطوریون و قیق و بادرنجبویه و تخم کرفس و بلیون هر یک دو درم شکر و عسل هر یک نیم اوقیه و این ادویه را
باریک تراشیده با آتش گرم کرده بر موضع کزاز ببندند و هر ساعت تکرار نمایند و در شب و روز چند مرتبه عمل کنند که از شدید صعب النفع بخشد و قرشی گفته که آنرا بر موضع
کزاز بگذارند تا متعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و تسمید ن عنبر نافع کزاز ست و گویند که چون میعه سائله را طبخ نمایند و عضو را طلا کنند حذر و کزاز رعشه را نافع
و اسکندر گفته که داشتن حجر ارمنی در کف نافع کزاز ست گیلانی گوید که اولا اعضای منجذبه را بر هیئت مناسب بر شکل مضاد حرکات غیر طبیعی حادث محفوظ دارند و
بروغن سداب یا بروغن قثاء الحمار یا بروغن دیگر بمالند و شربت عسل بنوشانند و اگر بالغی نباشد در حمام داخل کنند و در آبزن بحسب مزاج بنشانند و تدهین و تمریخ لین نمایند
باید که تغذیه بحریره مسمول از آب چند روس جو سازند و رقیق سریع النفوذ بنوشند مگر آنکه تپ باشد لیکن باید که ماء الشعیر استعمال نمایند و حیله بر خواب آوردن کنند و امتداد
حادث از امتلا یا از ورم حار را علاج باستفراغ امتلا و معالجه ورم حار بادویه خاص آن نمایند و ایضا گاهی امتداد از شدید لعنف معده افتد و شرب طبیخ
بیخ شوکه سپید یا تخم شوکه بیضا و تخم شوکه مصریه آنرا نافع ست و بعضی عصاره قنطوریون و قیق فقط بنوشانند هر گاه مرض امتلائی بود و اولی آنست که لطوخ
اعضای الشان نیز بطبیخ قنطوریون و نطول بدان نمایند و اگر امتداد در پایها باشد محاجم بر عجز و فقرات سفلی نهند و اگر در هر دو دست باشد محاجم میان کتف و
شانه و بر فقرات که قریب ناحیه علیا ست و بر عضل که موضع او بلند تر از راس کتف ست بگذارند و باید که هر کسی را که امتلای کزازی عارض شود در ابتدای مرض
فصد عرق کنند و بر اعضای علیله صوف در زیت کهنه یا در روغن قثاء الحمار مع جندبیدستر نهند و یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب
گردن بریزند و حجامت بشرط استعمال نمایند چه محاجم قارحه تحلیل می کند و حجامت بر گردن و جانبین فقار و بر سینه در مواضع
کثیر العضلات و تحت شراسیف و بر موضع مثانه و گرده نهند و واجب ست که اخراج خون از ایشان بقدری باید که بسیار نه بود و اندک اندک در دفعات متفرقات اخراج
نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که سزاوار آنست که استخراج خون نکنند مگر بعد تیقن علامات غلبه خون مع مساعدت قوت و مزاج زیرا که این
مرض در اکثر از رطوبات کازه حادث میشود و بعضی اطبای مدراس بغیر تامل فصد کردند و مریض هلاک گردید

علاج تمدد و کزاز یابس

آنرا بشیر و روغن بادام یا شیر و روغن بادام و نبات بنوشند و لعابات بجلاب و لطول آب نیمگرم استعمال کنند و ترطیب راس نمایند و بینیه بسبلول تشیر خر نمایند و بمالش بدن بروغن بنفشه و تغذیه
بشوربای حملان ماهی رضراضی نافع بود و ضماد از پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاو و موم زرد و روغن کنجد نمایند و این آبزن علوی خان که در ان حکیم شریف خان بعضی
تصرف نیز کرده اند برای تمدد یبسی کزاز کثیر النفع ست بابونه برگ کلم و حرمل و بچه ماکیان چو مقشر و لعاب بستان افروز و قطعات کدو و تخم خیار و باورنگ و بابونه و گل خطمی اسفاناخ
و برگ خرفه و بزر قطونا و بهدانه هر یک بقدر معتدبه در آب خالص آب بید و عرق بید مشک و گلاب و آب انار شیرین و آب به شیرین هر یک بقدر حاجت بپزند تا مهرا گردد و پس صاف کرده
روغن تخم کدو و روغن تخم ترب و روغن بادام قدر مناسب بدان انداخته بقدر و فنجان از ان گیرند و در باقی نیمگرم مریض را بنشانند تا سرد گردد و مریض را از ان بیرون آرند

ویک فنجان از این هر دو بنوشانند بعده در شب وقت خواب باز در آب نیم گرم بنشانند تا آنکه سرد گردد پس خارج کنند و فنجان دوم بعد آن نیم گرم بنوشانند و اگر بعد بزرکتان
و مغز ساق گاو و الیه گداخته و روغن کنجد آمیخته نشاسته سوده داخل کرده بپزند و بر عضلات ضماد کنند نافع بود و اگر طبیعت قبض باشد ترنجبین با آب نیم گرم یا الیه
بدهند یا مغز خیارشنبر و روغن بادام و شربت بنفشه تلیین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقنه لین بعمل آرند مسیحی گوید که اکثر کزاز بعد و صبیان را عارض میشوند و معالجه آن
بدوشیدن شیر دایم بر موضع و تمریخ او ببعض ادهان مرطبه کنند و ضماد قیروطی سازند و آنچه در قول محشی عنقریب گذشت و بالیه تازه نهند چند روز متواتر و یا بگیرند
نشاسته گندم و پیه خر بیرتان و مغز ساق گاو و الیه گداخته و همه را بگدازند و نشاسته بیخته بران اندازند و باهم آمیخته بر عضو نهند و یا بگیرند بزرکتان کوفته غیر معصور
و همچنین کنجد کوفته هر واحد و خبز و حلبه سوده یک جزو همه را در شیر خر بجوشانند و بران روغن کنجد یا روغن الیه انداخته مخلوط ساخته استعمال نمایند طبری گوید که
تمدد اکثر اطفال صغار را بهم میرسد و اگر چه بعید نیست که بزرگان را نیز عارض شود و علاجش انیست که استفراغ بادویه نکنند و باشیای مرطبه چون ماء الشعیر
و آب سبوس و آب برگ خبازی و آب گل نیلوفر و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و مانند آن حقنه نمایند و موم روغن مرتب از روغن بنفشه و نیلوفر و خبازی و برگ خطمی و مانند
آن بمالند و بروغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و از اطعمه بر مرطبات مثل آب با یخنه و مطبوخ ماجو و تغوره و مثل آب باقلا بروغن بادام و مثل شوربا ماهی سفید با جات نگردن حملان
شیر خوار و جدید و مانند آن لزوم نمایند و اگر مرض منحل نگردد بعض را در روغن خیری یا روغن گل یا روغن بنفشه یا کنجد مفرد و مرکب نیم گرم نشانند و شیر خر بروغن بادام بنوشانند و شیر دختران از پستان بمکند و سر و
عضو متمدد و شیر دختر یا خر بسیار بدوشند بعد از هوا محفوظ دارند و اعضای او را بدست باهستگی مسک نمایند و بشیر خر و روغن گل لزوم کنند و از ارضاع شیر یا در دختر تریخ
دائم بموم روغن فار رطب سازند و از ادویه که درین علت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشد انیست که بگیرند شیر خر و در دیگ سنگی کرده با الیه و روغن بنفشه و روغن الیه
و مغز ساق انداخته بجوشانند تا همه بیامیزد بعده موم روغن از روغن خیری و روغن بنفشه ساخته باهم آمیزند و مریض را در آب مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و
برگ خبازی و برگ اسپغول و بزرکتان ساعت زمانی از روز بنشانند بعده بپارچهای بسیار بپوشانند تا نشفیان گردد لیکن اعضای او بدست آهسته مسک کنند بعد از ان دواهی کور
خوب بمالند و یک شبانه روز بگذارند و روز دوم آبزن و مالش بدستور نمایند تا آنکه از اعضای او تمدد و فتح گردد و فائده طبری گوید بدانکه این مرض چون باطفال حادث
شود از ان صحت نباشد تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد و در حد احتلام داخل شوند و چون یکبار بمردم عارض شود در مدت اندک زائل نشود حتی که مستحکم گردد و
طمع در صحت او نباید و شیخ میفرماید که گاهی کزاز بصبیان عارض میشود و علاجش با آب مطبوخ قثاء الحمار یا روغن بنفشه مصری و روغن قثاء الحمار کنند و تخم بادآورد
نیز مفید گفته اند و در مسیحی آنچه سابق گذشت استعمال نمایند و گویند که در ابتدا تمریخ بدن طفل بروغن بنفشه کنند و در طشتی که در ان آب نیم گرم و روغن بنفشه ریخته باشند بنشانند
و محافظت آن از هوای سرد و منع مرضعه از تناول اغذیه و اشربه غلیظه ثقیله و نفاخه نمایند

لقوه

و آن مرضی است که شقی از روی کج شود و هر دو لب و پلک چشم یک طرف کما ینبغی باهم منطبق نشوند و گویند که گاهی این مرض در هر دو شق روی عارض میگردد و درین صورت کجی
در روی ظاهر نمیشود لیکن در انطباق اجفان فتور می افتد چنانچه رازی گوید که من دیده ام صاحب این علت که بر پوشیدن هر دو چشم قدرت نداشت و سوای ازین دیگر علامات لقوه
باو نبود و سبب لقوه امتلای اعصاب احد الشقین است بخلط بارد رطب که از دماغ ریزد و این فتق افتد و گاهی بسبب غلبه یبس و جفاف بر دماغ بود و درین صورت بر جانب
علیل باشد بلکه در روی و جانب صحیح و آخر امراض حاده و نزدیک موت عارض گردد و این مهلک است نزدیکی بر آنکه تشنجی است بخلاف تشنج یبسی که تدریجی است در نزدیکی مهلک
نیست بالجمله سبب قریب این مرض استرخا یا تشنج عضلات یک طرف است اول را لقوه استرخائی و ثانی را لقوه تشنجی گویند و جالینوس گفته که گاهی لقوه از تشنج
و استرخا باهم میباشد که یک جانب متشنج میگردد و جانب دیگر مسترخی و این بسبب اختلاف ماده بود که ماده غلیظه در جانبی ریخته باعث تشنج و تمدد آنجانب و ماده رقیق در
جانب دیگر ریخته موجب استرخای آنجانب گردد و اسباب استرخا و تشنج مذکور شد و آنچه از تشنج یابس افتد در حمیات حاده و استفراغات مفرطه از اسهال و قی و رعاف و غیره
عارض شود و آن قاتل و ردی است و آنچه در سرسام افتد قرب بموت افتد از این قبیل است و گاهی در عضله گردن ورم عارض گردد که آن از قسم خناق باشد و از ان لقوه افتد و ایضا
گاهی بسبب ورم مذکور فالج عارض شود و لقوه تشنجی بیشتر افتد و استرخائی کمتر و استاد صاحب شفاء الاسقام گفته که تدارک او قبل از چهل روز باید و الا علاج کمتر نفع دهد گویند

اکثر لقوه که اندر دو ماه زائل نشود طول کشد و آنچه تا مدت شش ماه طول کشد و اکثر امید صلاح او نباید داشت و لقوه گاهی منذر لفالج یا سکته قوی بود و لهذا از منی گویند بسیار و هم
که اول لقوه شد بعد از آن سکته و صاحب لقوه را تا چهار روز خوف هلاکت ست و اگر از آن تجاوز کند نجات یابد و از خطر سکته برون آید و لقوه جانب چپ عسر تر از جانب راست
باشد و طریق تشخیص در این مرض آنست که اول تشخیص این مرض نمایند و بعده شق علیل دریافت کنند و بعد ازین معلوم کنند که لقوه استرخائیست یا تشنجی و این چنان باشد که
اولا از مریض علامات حدوث لقوه یعنی ادراک درد در استخوانها می کوی یا خارش در جلد او و کثرت اختلاج در یک نیمه رو بپرسند و بعد از آن از بیمار بگویند که آب در دهن
گرفته برون بیفگند و بر چراغ که مقابل نهند نفخه زند اگر آب مضمضه است بیرون نیاید و بیک جانب فتد و چراغ کشته نشود مرض لقوه باشد و ایضاً آب دهن از یک شق باز نتواند
داشت و معرفت شق ماؤف چنان بود که اگر او را از دست بکشند و اصلاح نهند رجوع شق دیگر بتشکل طبیعی و سهل گردد و ایضاً نقصان یا بطلان حس آن جانب و
حدوث اختلاج در آن شق و معدوم مضغ آن جانب و ریختن اشک از چشم آن طرف بران گواهی دهد و تشخیص لقوه استرخائی و تشنجی چنین کنند که بسوی حواس بعض جلد و عضلهای
وجه نظر کنند اگر حواس مکدر باشند خصوص در لقوه و در جلد جبهه و چهره و عضلات جانب علیل انیت محسوس شود و تمدد در آن نبود و جلد از نواحی گردن مائل و متباعد باشد و رد
گردن و بسوی گردن متجعد باشد و با آن پلک اسفل مسترخی و منحدر باشد بحدی که حرکت دادن نتواند آنرا او پلکها لا بدان منطبق نگردد و تکلم الثغی بود و بسبب ثقل زبان و نصف غشای
حنک محاذی آن پلک مسترخی و مترهل و رطب نماید لقوه استرخائی بود و اگر حواس مکدر نباشد و در اکثر جلد پیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکنهای او باطل گردد و عضلات
روی صلب باشد و میل جلد و شکن بنواحی گردن اکثر بود و رد گردن امداد آن مشکل تر باشد و با آن آب دهن اکثر قلیل بود و انطباق پلک جانب صحیح با هم قدرت نبود و بتشبیر
صداع لاحق شود لقوه تشنجی باشد و اما شناخت تشنج یابس و رطب در لقوه تشنجی از فصل تشنج استنباط نمایند و آنچه از آماس عضله گردن افتد تقدم ورم آن شاهد حال است
و ایضاً این نوع لقوه بتشبیر در لبها ظاهر گردد علاج در خانه تاریک محفوظ از باد نشانند و عمامه ازرق یا اسود بر سر بندند و روبروی او چوب بسوزند و جوز بوا یا قرنفل
یا زنجبیل یا وج خراسانی در دهان دارند و آئینه چینی پیش نظر گذارند که در آن رنگ بتکلف ببینند و از روشنی شدید و آب و از هوای نمناک و جای سرد و مولدات بلغم و ریح
اجتناب فرمایند و باقی تدبیر از اکتفا بماء العسل تا سه روز یا تا روز چهارم یا هفتم بحسب ضعف و قوت مرض و عدم تحریک العلاج قوی در ابتدا و بعد انضاج تنقیه بلغم و استعمال الاصول و حبوب غرغره و سعوطات
و غیر آن هرچه در علاج امراض عصبی بلغمی گذشت بعمل آرند و باید که ماء العسل تا چهار روز ساده باشد بدون ترکیب ادویه حاره و نیز درین ایام از محرکات خارجی مانند غرغره و سعوطات اجتناب نمایند زیرا که
باعث انجذاب مواد دیگر میگردد و نیز ماء عسل جوشیده خام قی و رفع سکنه و غلیظ آن باقی مانده باعث زیادتی نکایت میگردد و همین جهت استعمال ادویه حاره شدید الحرارة ممنوع است الا اگر قبض شدید باشد در روز
دوم یا سوم تحریک حقنه لینه بسازند مضایقه ندارد و جوز بوا در آب یا عرق بادیان سوده نیم گرم بر کله مسترخی تا نیم بمالند و ایضاً گاهی در لقوه خفیف تا چهار روز ماء العسل داده روز پنجم منضج از بادیان
پنج بادیان سیاوشان هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق بادیان جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده میدهند و روز ششم بسبب خفت مرض مسهل میدهند و بعده مسهل اسطوخودوس
عنب الثعلب گاؤزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشانند و تدبیر و عنبها معمول میکنند و در رعایت حرارت مزاج گل بنفشه شش ماشه اصل السوس گاؤزبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله
در منضج مذکور افزوده تودری سفید پاشیده داده بعد تنقیح و قید ایام بحران سنای مکی زنجبیل تربد سفید هلیلجات ثلثه فلوس خیارشنبر ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل
میدهند و بعد مسهل باز منضج اصل السوس گل بنفشه هر یک شش ماشه اسطوخودوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه گلقند عسلی سه توله تودری
سفید پنج ماشه داده بعد مسهلات برای رفع خفقان قرص فلاسفه چار ماشه خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشانند
و ایضاً اگر در لقوه تپ شود گاؤزبان پنج بادیان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان پنج کاسنی هر یک هفت ماشه جوش داده گلقند داخل کرده میدهند غذا آب گوشت وقت
تشنگی عرق بادیان بعد تخفیف تپ اصل السوس چهار ماشه مویز منقی نه دانه بادیان پنج ماشه بعده پنج کرفس پنج ماشه پنج اذخر سه ماشه اضافه کنند و گاهی در لقوه تپ
عناب گل بنفشه اسطوخودوس شاهتره جوشانیده شربت بنفشه شیره خیارین داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند روز دوم عود صلیب چهار سرخ بگلاب سائیده
افزوده بعده مویز منقی اسطوخودوس گل بنفشه نیلوفر جوشانیده نبات خاکشی پاشیده روز دیگر پرسیاوشان شاهتره افزوده گلقند بجای نبات میکنند باز برعایت
حرارت و تقویت دل و دماغ ابریشم خام دو ماشه گاؤزبان اصل السوس عنب الثعلب اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی
پاشیده میدهند باز اطریفل می فرمایند و در لقوه مع الخفقان همین تدابیر بدستور و ابریشم خام گاؤزبان مویز منقی جوشانیده گلقند نسترن داخل کرده میدهند بالجمله بعد

تنقیه گاهی برای تقویت دماغ و جگر و لقیه مواد عضو خاص دماغ ایارج فیقرا با طریفل صغیر سرشته همراه جوشانده عنب الثعلب سیاوشان مویز منقی اسطوخودوس
نبات داخل کرده میدهند و ایضاً جهت لقوه دوالیج تریاق فاروق بقدر نخود خورده بالایش عود بلسان عود صلیب یک دو ماشه در عرق گاوزبان و بادرنجبویه
در عرق دارچینی هریک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه و شلغم گوشت دراج بخورند و در لقوه استرخائی هرچه
در علاج استرخا گذشت و در تشنجی هرچه در علاج تشنج مذکور شد حسب بکار برند و ایضاً در استرخائی بعد تنقیه ضماد اقرقرحا جوزبوا قسط مرزنجوش زراوند طویل
و مدحرج هریک یکتوله چند بیدستر شش ماشه مشک و عنبر هریک نیم مثقال تا یک مثقال در روغن فرفیون سرشته استعمال کنند و سعوط از زهره کلنگ و آب
برگ چقندر برابر در بینی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار برمی آرد و در سه چهار روز بحالت اصلی می آرد و همچنین زهره هر پرنده همین اثر دارد و اگر تشنج
باشد ضماد از مغز تخم بید انجیر بریان کرده سه توله جوزبوا اکلیل توله چند بیدستر یک توله اگر نباشد عوض آن زراوند طویل یک نیم توله در شراب کهنه و روغن راحت برابر
سرشته بر پنبه کهنه نهاده بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضاً در تشنجی که سببش امتلا بود خواه یبوست تکمید بکمادات مرخیه از نشاسته و روغنهای
نیمگرم بر کرده و تدهین بروغنهای نیمگرم بغایت مفید ست و ایضاً بعد تنقیه بدن و دماغ بجهت تنقیه و تحلیل ماده باقی از سر غراغر و عطوسات و سعوطات و مضوغات
و شمومات استعمال کنند چه استعمال غراغر و سعوطات درین مرض واجب ست و مضوغات را نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفع حاضر ست اما مبادرت
بغراغر و سعوطات در ابتدا مضر ست لهذا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غرغره و عطوس و سعوط الجمل نیارند مگر بعد استفراغ ماده که متوجه بموضع معلول ست و بعد
تنقیه بدن که بغایت سریع الاثر ست و ایضاً بعد تنقیه استعمال دوا المسک حار و جوارش اسقف و جوارش اترج علوی خان و حب سیاه و حب بیش و اذاراقی [illegible]
نسخه قرابادین معمول ست حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تنقیه اول بخور از صعتر برگ غار گل بابونه اکلیل سداب عشبه عاقرقرحا هریک سه توله جوزبوا چهار توله
در عرق بادیان دو آتشه جوش کرده در شبانه روزی چهار بار الجمل آرند و بعد از ان گوشت آهو یا کفتار و یا روباه و یا ابن عرس یا گاو کوهی اندک گرفته بزنند
که خوب سهر اگردد پس روغن قسط و راحت هر دو بهم آن آمیخته بدسته آهنی سحق بلیغ نمایند و قسط تلخ و بابونه و شونیز هریک یک توله چند بیست ماشه آمیخته بر سر
و گردن در روی نیمگرم ضماد کنند جهت استرخائی و تشنجی هر دو از مجربات ست و از اشیای ترش و نمکین و شیر و لبنیات و اغذیه بارده و میوهای تر و آب خالص احتراز
ورزند و از روشنی و هوای سرد و حرکات نفسانی نیز تا انقضای مرض حذر کنند و در لقوه که سببش ورم عضله گردن باشد هرچه مناسب حال آن ورم بود در ادویه آن بکار

ذکر ادویه مفرده لقوه

که لقوه را نافع ست تخم عود الفرج باریک سائیده در زیت جوشانیده شموماً و تدهیناً و جوزبوا مصطکی مضغاً و عنبر شموماً و شبرم بخوراً و مضغاً و سعوطاً و روغن بادام کذا عسل طلاء در
مصلح روغن جوز نیم درم شبرم هر دو احد مجرب بدی ست و اطبای دیگر نوشته اند که ادخال سکبینج و شحم حنظل در حقنه و افراسیون رطبه و تعلیق قطعه پوست فاشرا بر لقوه و شم شونیز
بریان یا سرکه تند در هر روز و شب چند بار و یا قطران یا گل سوسن بر دو دو لکه سوق یا خردل تا آنکه جلد سرخ گردد و لطول مرزنجوش و عسل و حب بلسان که در ان خردل کوفته جوشانیده
باشند هر روز و اکل چند بیدستر سه حبه با آب رطبه و یا عود الفرج بعسل و با سکبینج تنها و یقلقاج از زعفر و صمغ بطم حب ساخته و یا تخم فنجنگشت یا روغن گل آن یا بقله رطبه یا تخم
آن با فرفیون تنها و یا تربد و درم ازان سکبینج و مقل و اشق هر یک نیم درم حب ساخته و یا ارج و یا جوزبوا و یا آذریون و آب بیخ و تخم آن یا حماحم تبشراب و یا فلنجه یا تربد یا نیم
نیم درم و یا شحم حنظل و یا خردل و بلبخ فاشرا و یا مغز تخم بید انجیر عدد تا بیست عدد و یا روغن آن یا طبیخ عشبه و یا زنجبیل مربی العسل عسل بلادر و یا انیسون یا روغن حرمل تابه مرزنجوش یا به نوف یا
عصاره قثاء الحمار و یا جوزبوا روغن بلسان نیم درم شونیز نیم درم و عسل یکم قیه یا سنبل الطیب با عسل یک مثقال یا درونج و یا زرنباد و یا شقاقل یا نفط سفید و
یا ناردین هر روز یک درم و یا فراسیون بعسل یا لحم ثعلب یا ملک بعسل و یا سیر بستانی و یا سیر بعسل و یا طبیخ مرزنجوش بده درم گلقند و یا نمام یا روغن بطم و یا طبیخ برگ سرو یا
جاوشیر و یا سقنقور و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر یا بلیح و یا افتیمون و یا لحم افعی مصلح بطوریکه در تریاق داخل ست و یا حلتیت و یا تربد و یا زیره بعسل یا شنبلید
و یلوا ارحینی و یا طبیخ حاشا بده درم گلقند هر روز و سعوط چند بیدستر بروغن بادام یا یاسمین یا روغن بادام تلخ با آب مرزنجوش و یا زهره کلنگ یا روغن مذکور
یا آب مسطور در جانب صحیح و یا زهره مذکور یک قیراط بروغن آب مذکور در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن جوز در جانب صحیح مرارة کرکی در جانب ابیض یا روغن

عاقرقرحا و یا آب صعتر بری یا یک حبه مشک و یا روغن پودینه و یا مویزج یک حبه شونیز سه حبه بروغن بادام یا شیر دختر تا سه و زد یا شونیز در سرکه یک شبانه روز تر کرده خشک کنند و سائیده بروغن گل استعمال نمایند و یا روغن زنبق که آن یاسمین سفید ست زیره گلنگ یا زیره بعلاوه زعفران و آب طلیه یا خرزة البقر بقدر عدس روغن بادام و یا آب بیخ رطبه یا حاجم بشیر دختر و یا آب ... یا روغن ... و یا مومیائی یک دانگ بروغن بادام تلخ و یا روغن ضیان یا عصارهٔ قثاء الحمار بشیر زنان یا عصارهٔ عرطنیثا بشیر زنان و یا زیره بهلیه بروغن بادام و یا زهرهٔ گرگ بروغن بادام و یا فادزهر حیوانی یک حبه بروغن یاسمین تلخ و یا روغن جوز بروغن بطم در جانب صحیح دوازده قطره و در جانب مریض شش قطره و یا روغن بلسان نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شابانک و یا یک حبه جاوشیر با آب مرزنجوش و یا جاوشیر و جند و صمغ سداب همه ربع درم بروغن بادام تلخ هر روز و یا کرم آن یک قیراط بروغن بادام و یا زراوند مدحرج نیم درم بروغن بادام و یا سکبینج یک قیراط با آب مرزنجوش بغایت نافع و اگر از لقوه شقیقه شدید لاحق شود مومیائی معدنی بروغن زنبق سعوط کنند و سعوط و شرب روغن جوز و یا روغن شونیز و یا روغن آجر و یا سداب و یا روغن قرطم و عطوس بجند بیدستر و یا فرفیون و یا زنجبیل یا شحم حنظل و یا مومیائی یک حبه با آب مرزنجوش یا بروغن زنبق و یا عصارهٔ قثاء الحمار و یا کندش و یا بخور مریم و یا خربق سفید و شرب و شم جند بیدستر و یا یاسمین و یا قردمانا و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش و یا شونیز و یا شاهسفرم و یا غالیه و غرغره آب مرزنجوش و یا طبیخ صعتر و یا مویزج و یا نوشادر با آب مرزنجوش و یا طبیخ خردل و یا ایارج فیقرا با آب مرزنجوش و شرب غرغرهٔ پودینه و روغن آن و یا افسنتین یا زوفای خشک یا زنجبیل و یا بورق و تدهین جبهه بفرفیون محلول در روغن حبة الخضرا و یا عاقرقرحا در روغن بطم و یا مویزج بروغن بان یا روغن شونیز و یا شونیز در روغن حبة الخضرا و یا روغن خردل یا روغن بیدانجیر و یا روغن ضیان یا غالیه یا بابونه خارشت و یا روغن بطم مخلوط بجند بیدستر و یا روغن بان یا روغن بادام تلخ و یا روغن جوز هفت یا در هفت روز و یا روغن آجر ضماد مرزنجوش بربع درم فرفیون یا شونیز و یا خون بوم در ساعت ذبح آن یا حاشا و انکباب بر بخار طبیخ قیصوم و اکل دماغ جوز تمام و غیر آن که در قول مسیحی در تجویز خواهد آمد و مضغ قردمانا بکنند و یا عاقرقرحا بکنند و یا زنجبیل مصطکی و مویزج و یا مویزج مع کندر و یا صمغ سرو و یا راتینج و یا بلیله کابلی و غذا بعصافیر و آب نخود سیاه مطبوخ مطیب بزیت و صعتر و بعد روز هفتم اکل جبهه مر آن بصعتر و زیت طیب

بیان بعض ادویهٔ هندیه

که مفید لقوه است بعد فاقه نهادن خوزبوا در دهن نان ماش سیاه از یک طرف پخته بر طرف خام روغن بیدانجیر یا روغن کنجد که در آن عاقرقرحا سوده آمیخته باشند مالیده بر پس گردن و بر سر و کله بندند و روغن نارجیل یا تاتوره بر رو و گردن بمالند و بعد چهار روز یا هفت روز مسهل داده بر حب تخم سینی که حب لقوه و حب مقل نیز گویند مداومت نمایند و یا جوگراج و یا حب تجناک یا حب انند بهیرن یا حب کچله بخورند و از وج خراسانی لبست درم زنجبیل زیره سیاه هر یک هفت درم با صد مثقال عسل معجون ساخته یک مثقال مدام خوردن نیز مجرب ست و تخم سن پنج درم بشهد آمیخته تا دو هفته خوردن بعد تنقیه نیز مفید قدری شونیز و اسپند در آب بیخ چقندر و بیخ حنظل سائیده صاف کرده چند قطره در بینی چکانیدن نیز نافع لقوه و صرع و منقی دماغ از رطوبات است و نوشادر با آب سائیده سکنجبین آمیخته غرغره سازند و نزد بعضی حلوا از آرد گندم در روغن زرد و قند سیاه ساده بدستور مقرر پخته قدری دار چینی و جوزبوا و قرنفل سوده داخل کرده مجرب ست و باقی ادویه در فالج مذکور شد اقوال حکما مسیحی گوید که بیشتر مستعمل در علاج درین مرض استعمال نمایند و در غرغره رباتی نمایند بعاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ کبر و مویزج و فلفل مطبوخ بسماق و یا انار دانه ترش و یا ایارج فیقرا و حاشا و پودینهٔ دشتی مع پیاز و عنصل و باید که غرغره بعد تنقیه بدن باشد یا ایارج جالینوس لوغاذیا استعمال کنند و بعد تنقیه بمسهلات نفع میکند و نکمید و انکباب با آب مطبوخ صعتر و سداب و عاقرقرحا و شیح و برگ غار و حرمل و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد از آن زیره کلنگ و آب چقندر با آب مرزنجوش یا آب مرماحوز یا اذان الفار سعوط نمایند و گاهی جندبیدستر بمقدار طسوج در بعض این آبها سعوط میکنند و بعد تنقیه انکباب بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده انداخته باشند باید کرد و بستر روی تبخیر نمایند و غذا آنچه در باب فالج ذکر کرده ام بدهند و از آب خالص منع کنند و ماء العسل استعمال نمایند و در خانهٔ تاریک لزوم کنند و در دهن بجانب مائل جوزبوا بگیرند و کندر و قرنفل بخایند و گاهی سعوط بکندش میکنند و هر روز اندک بلادر بروغن بیدانجیر بماء الاصول و ایارج فیقرا بخورند و ضماد بر روغن قسط یا بغالیه یا بروغن بلسان یا بروغن بان بمالند و حاجبین و صدغین و فقار پشت را بسرکه کهنه که در آن حاشا و پودینه و زوفای خشک جوشانیده باشند

نیمگرم مسعط کنند پس اگر مرض زائل نشود از سر نو اعاده تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک عطسه بفلفل و کندش و عرطنیثا نمایند ضعف فی دوای معطس
نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارده از عاقرقرحا دو مثقال کندش سه مثقال برگ خربزه که بر موضع دخان آویخته باشند تا سه ماه چهار مثقال صعتر زراوند طویل ام الخو
هر واحد نیم مثقال چوب بلسان یک نیم مثقال کوفته بیخته اندکی از آن در بینی دمند دوای دیگر معطس نافع لقوه و فالج و صرع و ذهاب عقل و تنقیه دماغ بقوت کند کندش هفت جزو فلفل سیاه
و سفید هر یک سه جزو صبر نیم جزو شونیز دو جزو کوفته بحریر بیزند دیگر برای لقوه جند بیدستر تخم حنظل فلفل سفید هر واحد مثقالی کندش دو مثقال همه را کوفته
بیخته در بینی دمند و گاهی با آب مرزنجوش سرشته حبها ساخته با آب اذان الفار سعوط میکنند ابو علی سینا مینویسد امراحوا آنست که ملقو را تا روز چهارم
یا هفتم با دویه قویه مستفرغه یا مبدله تحریک نکنند و ایضا غذا دهند بچیزیکه تلطیف کند مثل نخود آب زیت و تخفیف نکنند مثل عسل و کمونیه پس اگر طبیعت قبض
باشد در روز دوم بحقنه شدید اللینه تحریک نمایند و مبادرت بغرغره در ابتدا مضر است که گاهی جذب ماده بغریب کند و ماده خام قریب به تحلیل نکند
و لقوه که تشنج است اولی است با آنکه استفراغ او بدوای قوی کنند به دوای ضعیف غیر کافی تا آنکه ماده نضیج یابد بالکلیه باید و استعمال بدو آحاد مضرترین اشیا است و ردی
ترین معالجه آنست که بتخفیف ماده و تغلیظ آن تلیین عصب کنند پس تشنج زیاده و راسخ تر گردد بلکه بدان صبر اولی است و واجب است که معالجه فالج و تشنج جانب
معلوم شود بحسب مناسب نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز دو درم ایارج هر پس یک ماه متصل بخورد اثر قوی کند و از آنچه مجرب است آنست که زنجبیل
و وج هر دو بعسل سرشته هر روز صبح و شب بقدر جوزه بخورند و باید که بار العسل از ایشان قطع نکنند و بعضی اطبای هند ذکر کرده اند که بهترین چیزها برای لقوه آنست که عصفور
علیل سر با لحم جانوران وحشی علاج نمایند و اولای وحشی با این تدبیر خرگوش و کفتار و روباه و بزکوهی گوزن و گورخر است سوای آهو و مانند آن که در لحم او گرمی باشد
و واجب است که اگر مرض طویل شود شقی حالکه در مبده امرض است بهیئت طبیعی بر بندند و اگر تشنجی باشد اولا ابتدا به تلیین کنند بعده تحلیل آن و اگر علامت
غلبه خون ظاهر باشد فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت بلا شرط بر فقره اولی نهند و شک نیست که ماده فاعل لقوه در مبادی عصب و عضل وجه ثابت میباشد
و لهذا بهتر آنست که ادویه محمره بر فقرات گردن و بر کلیه نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار از آن بسوی عضل وجه می آید و اما عضل جفن از این جهت است
و تدبیر آن تنقیه جزو مقدم دماغ است و همچنین تکمید خشک بر این فقرات و کلیه و ذلک آن مع ذلک بسر نیز و خصوصا برگ سنگی شدید و ایضا از آنچه ملقو را فائده میکند
ادامت نشستن در وی لطخ مواضع مذکوره بسرکه است و خصوصا چون در آن سرکه لطفات پخته و یا در سرکه خردل سوده باشند که این مجرب است و انکباب
بر طبیخ شیح و شبت و شیطرج و حرمل و عاقرقرحا و مانند آن کنند و زیراد مثل چوب طرفه و اثل بسوزند و چون آنرا ادویه نفع نکند برگ لیف گوش او داغ نهند و باید که
مکلیف بغرغره بیشتر از غیر او کنند و مضوغات خاصه وج و جوز بوا و عاقرقرحا استعمال نمایند و از مضوغات ایشان هلیله سیاه است و باید که مضوغ را در شق علیل نگاه دارند
و در بغاه باریک نشینند و در سرکه کلنگ یا شبوط یا باشه یا کرک یا آب شهبانج یا مرزنجوش یا چقندر یا آب سکبینج حل کرده بروغن سوسن یا فرفیون مقدار عدسی نیز
سعوط کنند و معالجه تجربی صنفی آن که در علاج امراض اسن علتی مذکور شد از هر وجه باید کرد و از سعوطات مجربه برای آن رشته است که آن بندق هندی است
و ناممه پوست بالای آن اذان الفار و عصاره قثاء الحمار و حرملیثا و گاهی این تجربی سحن مع تعطیس با اشیا مثل جند بیدستر و شونیز و غیره مخلوط میکنند و
افضل سعوطات آن آب آنغ از اذان الفار است و چون بوزن یکدرم از آب او و یکدانگ سکبینج و نیم درم زیت سعوط سازند نفع کند بلکه در پنج روز صحت کلی بخشند و گاهی
امر نظر کردن دائم در آئینه بتکلف میکنند پس از روی همواره میکنند و بهترین آن آئینه مشوش النظر در ابراء وجه است و آن آئینه چینی است و چون صبیان را
در آخر سبیع لقوه بند شفای ایشان در اطریفل صغیر است تا هفت روز بخورانند و غذا نخود آب دهند صاحب کامل گوید باید دانست که علاج لقوه مثل
علاج فالج و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب آنست هرگاه ماده فاعله هر دو ماده واحد باشد و آن بلغم و رطوبت است و فرق میان هر دو آنست که ماده محدث فالج
در سائر بدن یا در یکی از هر دو شق آن میباشد و آنچه لقوه حادث میکند آن در عضله شدق و کلیه لو دلیس باید که صاحب این علت استعمال کند در ابتدا
آنچه در ابتدای فالج مذکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دوای مسهل بلغم و ماء الاصول و تنقیه بحبوب بعد از آن چون استفراغ بدن و تنقیه دماغ کرده غرغره
مذکوره پس سعوطات موصوفه در باب فالج استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض است بگیرند مرزنجوش و صعتر و عاقرقرحا و فستنتین خردل و وج مساوی همه را کوفته

بجوشانند و بیخته بوزن یکدرم ازان با سکنجبین عنصلی در آب گرم آمیخته غرغره کنند صفت سعوطی که نافع آنست بگیرند شونیز و صبر هر واحد یکدرم کندش صعتر فارسی هر واحد
دو درم خردل سفید سداب هر واحد چهار دانگ فلفل سفید و سیاه جندبیدستر جاوشیر هر واحد نیم درم زهره کلنگ دو دانگ همه را باریک سوده بآب سداب سرشته
مثل عدس حبها سازند و وقت حاجت یک حب را دو دانگ ازان باندک روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتدا السعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیه بدن باید که سعوط
بزهره کلنگ تازه و شیر هر کدام ازین که بخواهند بوزن دو حبه در شیر دختران آمیخته استعمال نمایند که نفع کند و جالینوس در کتاب ادویه مفرده ذکر کرده که شونیز در سرکه تند
تر کرده باریک سوده اگر سعوط کنند منفعت بین نماید صفت سعوطی دیگر بگیرند صبر مرو زعفران کندش و حضض هر واحد یک جزو زهره کلنگ و جندبیدستر
هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بآب سرشته بآب مرزنجوش و روغن سوسن سعوط کنند و اگر مریض بزرنیخ سرخ معدنی بر سنگ سوده وزن دو حبه باندک روغن چنبیلی سعوط
کنند منفعت بین یابد و اگر عقب سعوط این ادویه در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر دختران بروغن گل بچکانند و شیر بر سر دوشند و پارچه کتان
بدان آلوده بر سر گذارند تا آنکه حدت و حرقت تسکین یابد و بعد ازان نطولات و کمادات و مروخات بادهان که در فالج گذشت استعمال نمایند و مالش بر عضل شق
غیر مائل کنند و صاحب لقوه را امر بگرفتن بخار شراب که در ان سنگریزه گرم انداخته باید کرد و شق مائل را بالعصابه بربندند تا آنکه بحد خود مرجوع کنند و در همین قریب شق
علیل که آن غیر مائل است جوز بوا یا اهلیله کابلی بگیرند و بکندش و صبر و عاقرقرحا و شونیز عطسه آورند و کعک و مصطکی و زرنیخ و علک البطم و قرنفل و عاقرقرحا و وج بخایند و
اگر زیت بورق و خردل و بیرو و فلفل با علک و مویز سرشته مریض را بمضغ آن بر نهار امر کنند رطوبات از لهات جذب کنند و تنقیه دماغ نماید و اگر سرکه که در ان
شحم حنظل جوشانیده باشند در دهن نگیرند منفعت بین یابند و تمیدن جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و مقل و شونیز و مانند آن لتلطیف خلط بلغمی و تحلیل آن وارد تا
نماید و مریض در خانه باشد و روبروی آن چوب سطرفالبسوزند و بر بخار بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور بعود سازند و غالیه و بان و مانند
آن ببویند و بالجمله تدبیری که در باب فالج مذکور شد بر همان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در بسیار مهلک است و از پس پیدا شده و
علامتش آنست که اندک اندک حادث میشود و درین علت هنگام قرب موت و این متجاوز از حد معالجه است بسبب قرب موت طبری گوید که طبیب مزاج
مریض را در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد بنوشانیدن ادویه و بحقنه متعرض نشود و تلطف در تسکین مزاج او و حفظ او و دماغ او
و مشروب او کند تا از سرسام یا برسام حادث نشود و چون مزاج او باعتدال آید در علاج او ابتدا کنند و اگر مزاج او متغیر نگردد مبادرت نماید بنوشانیدن او بر درم با
جلنجبین با آب گرم فقط و غذا نخود آب بزیت بغیر ادخال گوشت در ان باید داد و چون معلوم گردد که معده او پاک شده جلنجبین را در آب بزور بمالند و این چنان باشد
که بگیرند تخم کرفس و بادیان و انیسون مساوی بر مقدار واجب با این اندک زوفای خشک و صعتر ضم کنند و بجوشانند تا قوت آن بجوشش برآید پس گلقند عسلی بمقدار واجب در آن
مالیده بنوشانند چند روز بعده حقنه لین مشتمل بابونه و اکلیل الملک حسک و بیخ قرطم و بزر کتان و تخم حلبه و شبت و برگ چقندر و انجیر سفید و سبوس گندم و خطمی و روغن خیری و
بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل آرند تا آنکه آنچه در حقنه برآید سلیم بود و چیزی بدان مختلط نباشد بعد ازان رجوع کنند و تدبیر او بنوشانیدن ماء الاصول و روغن بید انجیر
و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند با هفت و زر بدهند بعده تنقیه باین حب نمایند نسخه آن سکبینج پنج درم جاوشیر سه درم مقل دو درم این همه را در آب کرنب
سطبر مخلوط بشراب کهنه تر کنند چون بگدازد تخم کرفس پوست سلیخه حب الغار عصاره سوسن هوم المجوس هر واحد دو درم انیسون حب بلسان نمک هندی هر واحد
یکدرم ماهیزهرج عود الوج زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته با صمغ منقوعه سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی ازان سه درم و ثلث تنقیه
باین حب سه دفعه در مدت پانزده روز کنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنه مذکوره بعمل آرند و اندک سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و مقل در طبیخ او ضم نمایند و بعد طبیخ مالیده
بقدری که اراده حقنه بدان بود صاف نموده و بالائش بمقدار واجب روغن بیدانجیر و روغن قسط و روغن ناردین یا روغن بلسان هر کدام ازینها که بخواهند یا همه
بمقادیر معتدل ریخته بکار برند و دو سه دفعه این حقنه بعمل آرند و اگر علت منحل نگردد غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته و ایارج فیقرا مجموع و متفرق یکبار در سکنجبین و
یک مرتبه در شراب سلیس یک دفعه در آب گرم آمیخته استعمال نمایند و چون این غرغره بدفعات بسیار کنند و سه روز راحت داده بمقدار مرض آنچه ازان منحل شده و
آنچه باقی مانده باشد نظر کنند پس اگر جزو اعظم ازان باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود بتدبیر استفراغ کنند اگر قوت متحمل باشد و اگر رای واجب کند در اشیای سخنه زیاده کنند.

یا کم نمایند بحسب وجوب دلائل ظاهری حس جلس صناعی درین همه یادتی در غذا بنخود آب مطبوخ بکبوتر بچه دریرواز آمده تربیت رکابی کنند و اگر خواهند که چیزی از شیرینی نخورند
عسل سفید یا انجم ازان سازند بدهند و اگر حس زبان و متغیر شود و مزاج بر حال خود باشد این سعوط بکار برند بگیرند زهره کبک و زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ در روغن مصطکی
یا روغن ناردین بگدازند و در شیشه کوچک که سازگردن کرده سر آن بصوف بند کنند و در یک قدری شراب انداخته شیشه را دران گذارند و زیر او آتش روشن
کنند تا آنکه روغن در شیشه بجوش آید آنرا از آب برآرند و بگذارند تا سرد شود بعده بمقدار واجب ازان دو سه دفعه سعوط کنند و در هر دفعه فاصله یکشبانه روز نمایند پس
اگر مرض زائل نشود بر سر و دکله و نقره قفای او با دهان مجموع که در تشنج وغیره مذکور شد خوب مالش نمایند و امر بخائیدن مصطکی و علک و قند فلفل کنند
و عطسه معتدل بکند مثل شونیز و صبر و زعفران آرند و اندکی ازان در منخرین بدمند و چون عطسه بسیار آید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم
ریزند و نقل تدبیر او در ماکول طیهوج بچه ماکیان تربیت بریان نمایند و شراب کهنه اندک بنوشانند و صاحب این مرض را از شرب آب سرد و از تعرض هوای
بارد منع کنند و بدل آب شربت عسل ساده دهند و اگر مزاج احتمال نماید یا سن او بارد یا فصل سرما یا بلد بارد باشد شربت عسل با فاویه بسازند بدل
ثلیثا خند لقیون کنند و از اسعاط و استعمال مراج اوحتی المقدور باز نمانند و ازین مرض نوعی ست که لعاب مریض بعد تبرق در وقت علت و بعد زوال
آن سیلان کند پس باید که بر دو رگ پس گوش را داغ نهند و گاهی درین مرض بر وسط سر داغ میدهند چون متعسر گردد و یاس شود و اراده بدین می نمایند که
جلد منقبض گردد پس عضل مسترخی نشود و قصد بداغ مواضعی نمایند که دران جلد مسترخی گردد و لحم نرم شود و داغ و معالجه بنا بر طریق ارتضای جالینوس نیست
بلکه بدست او مسکند و طریق او آنست که بیان کردیم و ابن سیار تحتاب صاحب لقوه با یارج در ابتدای مرض میگرد و این اگروه نمیداشت و بعض صاحب
این علت در اکثر صلب مختلف بود و قاروره او و اگر مزاجش متغیر گردد مالی کد منقطع نباشد اما چون مزاج او متغیر شود بحسب تغیر آن قاروره بود و حقنه او در
ابتدای علت خفیف تر از حقنه مذکور کنند و آن بابونه و اکلیل الملک و حنظل و چقندر و حسک و عناب و سپستان باراده لطیفه در ابتدای علت و سبوس خطمی و قرطم
و بزرکتان و برگ شبت و شکر و روغن کنجد و بورق بمقدار واجب باشد و طبخ نمایند بحسب آنکه لازم بود و در ادویه مضوغه که بدان تبرق نمایند عاقرقرحا و سماق و سعد باید
نمایند و همه اسوده زبان را از اسفل او از فوق بدان بمالند و اندکی ازان بر وسط زبان و بگذارند و امر کنند که زبان بیرون آرد و دهن بگشاید و تا ممکن بود صبر نماید تا
از دهن لعاب بسیار سائل شود بعده باب گرم مضمضه کنند و عطسه آورند و وقت استعمال حب گویا این حب مختصر ازان تعمل آرند نسخه آن ایارج فیقرا حب الغار افسنتین افتیمون
تخم کرفس سکبینج هر واحد یک درم مقل ازرق اسطوخودوس هر واحد دو ثلث درم جند بیدستر عاقرقرحا سقمونیا هر واحد نیم درم مقل و سکبینج را در آب گندنا و شراب تر کنند تا بگدازد و دواها
سحق کنند و منخول را بدان سرشته کوچک تر از فلفل و بزرگتر از عدس حبها سازند شربتی ازان که رطب باشد سه درم و نیم است و بهتر آنست که نصف او بخایند و نیمه آن بلع
نمایند اگر ممکن بود سعید گوید که علاج لقوه قریب است علاج فالج است بسبب مشارکت در سبب و درین علت واجب نیست که بر استعمال ادویه مفرغه قبل از روز هفتم اقدام
نمایند بلکه واجب است که معاودت طبیعت در انضاج فضول نمایند بنوعی که مریض در ان ایام جلنجبین بخورانند و آب نیم گرم بنوشانند یا ماء العسل بدهند و مصطکی بخایند و
آب دهن بریزند و جانب مسترخی وجه را بقالیه مالش نمایند و غذا نخود آب سازند و بعد روز هفتم تنقیه بایارج بحسب صبر کنند و بعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا و زنجبیل و عسل نمایند و تکمید و
و اوباب مطبوخ صعتر و سداب و برگ غار و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و شبت کنند و انکباب بر بخار مرقح ازین یاسمین یا بر بخار شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند
باید کرد و بکند مثل عطسه آورند و مسکن در خانه تاریک نمایند و از ملاقات هوای سرد حذر کنند و بر شمیدن مرزنجوش مداومت نمایند و چون صلاح یابد غذا عصافیر و شنا
سازند و از اطعمه بارده منع کنند که با این تدبیر از علت خلاص یابند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که مالش سر بروغن بنفشه کنند و شیر بران دوشند و مسکه و
روغن بنفشه سعوط نمایند و غذا اسفیدباج سازند و در حمام داخل کنند و شراب ممزوج بنوشانند و از اغذیه حاره یابس و از حرکت سخت منع کنند و بالجمله آنچه واجب است
که در جمیع اشیای مجففه حذر نمایند و معالجه بادویه مرطبه کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر با لقوه علامات مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد مبادرت باستفراغ
قوی بحقنه حاره یا مسهل قوی کنند و در هفته اول غذا لطیف معتدل در خشکی تری باید داد چون نخود آب و روغن زیت و چیزی که رطوبت را کم کند و تحلیل نماید چون عسل و تا مدت
یک هفته و کم از چهار روز نگذرد استفراغ قوی نشاید کرد و تا استفراغ قوی کرده نشود صلاجهای سعوط لقوه مثل غراغر و معطسات هیچ نشاید کرد و همه ادویه نیز

اندر ابتدای علت سخت زبان وار داز بهر آنکه هرچه از ماده لطیف تر باشد تحلیل کند و باقی غلیظ تر و عسر تر شود علاج دوا دران بدشواری اثر کند و بدین سبب اولی تر آنست
که تا ماده مائل بموضع علت قرار نگیرد صبر کنند و جز بمنع مدد ماده و ابقای قوت مشغول نباید بود و تا چهل روز نگذرد سعوط بکار نبرند و الفیماباتب هم نشاید تدبیر صواب
آنست که چون چهار روز بگذرد یک مثقال ایارج فیقرا بسبیل شبیار بخورند و بعد یک هفته حقنه حاد استفراغ کنند صفت آن بابونه شبت مرزنجوش حرمل قرطم حلبه
تخم کتان اکلیل الملک برگ چقندر سبوس گندم انجیر خشک مغز تخم بید انجیر قنطوریون باریک هر یک کف عسل و روغن زیت کهنه و مری هر یک یک اوقیه همه را بستور
مقرر بپزند و صاف کرده بکار برند ایضاً تخم کتان بیخ مرزه سداب شبت هر یک ستهیه اجلی السیم بپزند و بمقدار هفتاد درهم از ین با یک اوقیه روغن سداب حقنه کنند
و از علاجهای مجرب اطبای هندوستان آنست که گوشت حیوان دشتی که در قول ابوعلی سینا گذشت بپزند و استخوانها جدا کرده بکوبند و با روغن زیت بر سر نهند و سر که
اندر اصحاب عشر و غیر ملطفات که در قول مسیحی گذشت پخته باشند پیوسته روی اتسویند و بر ابرو و پیشانی بمالند و از ان سر که در بینی چکانند تا رطوبات از راه بینی فرود آید
و اگر خردل بسر که سوده طلا کنند سود دارد و مرزنجوش و هزار اسفند و قیصوم و سداب در آب بپزند با آتش چوب گز و سر بر بخار آن دارند و در لقوه تشنجی نخست عضلها
نرم کنند پس بتحلیل ماده مشغول شوند و روغن بیه لط و مرغ بر جانب ضلع و مهره‌های گردن بمالند و گوشتهای جانوران مذکور اعصاب را نرم کند پس بر گردن بر سر نهند
و از بهر عضلهای چشم و دماغ را ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند و ادویه و ضمادهای مذکوره بر مقدم سر بکار برند و محمد بن زکریا از فرابادین قدیم
نقل کرده که صاحب لقوه در خانه تاریک بنشیند و بشت روز از ان بیرون نشود تا باد و آواز بسد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر صبح ناشتا غرغره کند و تا وقت
نیم روز هر ساعت غرغره نماید پس طعام خورد و در هر هفته یک روز صبح ناشتا در بینی از ان طرف که چشم منطبق نشود لبست و یک قطره روغن جندبیدستر یا روغن حب الخضر ایم گرم
بتفاریق بچکانند و اندر جانب دیگر شش قطره چکانند پس بابونه صعتر و پودینه دشتی اندر ظرف بسته بپزند و آن را بر طشتی ریخته چادر پیچیده سر بر بخار آن دارد تا عرق
بسیار آید پس عرق پاک کرده روی و هر پاره درشت بمالند تا سرخ شود پس روغن جوزبا یا روغن حب الخضر گرم کرده بر سر و روی و بنا گوش و پس گردن بمالند
و یک ساعت آسایش دهند و از باد محفوظ دارند و باز آن آب را گرم کرده بدستور بخار دهند و عرق صاف کنند و روغن بمالند و باز بعد یکساعت همین عمل نمایند
تا آنکه در یک روز و شب چهار بار این عمل کنند و در هر هفته یک روز همچنین بعمل آرند و هر که بعد یکماه بدین علاج به نشود بدانند که علاج پذیر نیست و بالجمله بدین مرض
انکباب بر بخار طبیخ بابونه و مانند آن و تقطیر روغنهای مذکوره و خاصه روغنی که دران قوت جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد نافع ست و روغن ناردین درین علت
سود مند نیست از بهر آنکه او قابض ست و ایضاً ابن زکریا گوید که طعام از لقوه باز گیرند تا بدن او گرم شود و رگها خالی گردد پس بخار بدو اهی کو رو بهند و روغن قسط
یا روغن سداب یا روغن حب الخضر بر سر و گردن نیم گرم بمالند و اگر تب آید باک ندارد و جالینوس میگوید که برای این علتهای عصبی جندبیدستر نافع تر نیست بهر آنکه
بخوردن مالیدن هیچ دوا برابر او بموضع آفت نتواند رسید و هم او گوید که فلفل اعصاب را گرم کند و را مثل غبار سائیده بر روی طلا کنند که هیچ دوا برابر او نیست
و اعتماد در علاج این علت بیشتر بر غرغره و سعوط ست و ادویه که ترکیب سعوط از ان سازند آنست جندبیدستر فرفیون شحم حنظل عصاره قثاء الحمار فلفل بتحلیل کندش
عرطنیثا خربق سفید جلهنگ تربد مرزنجوش تافسیا نوشادر بوره ارمنی خردل زهره عاقرقرحا مویزج سکبینج جاوشیر مرج و نسخه سعوطهای دیگر در قول مسیحی گذشت
و هرگاه از سعوطات آنچه باید بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر زنان اندکی شکر در بینی چکانند و بر مقدم دماغ نهند خطمی بسرکه سفیده بیضه مرغ مخلوط کرده بر سر نهند و مجمع بر
پس گردن نهادن را که ماده را از دماغ بیرون آرد تا چون ادویه دیگر گرم کنند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهره‌های گردن و عضلها بکماد سود دارد و غسل کردن باب شور در حمام
نیک باشد و آب نمک عوض آب دریا شور باشد و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد ابن الیاس گوید که تحریک ملقو تا روز هفتم نکنند چه از ان خوف مرگ
مفاجات و سکته است و علاجش علاج فالج ست و استعمال غراغر با ایارج فیقرا و ماء العسل و پوست بیخ کبر و اندکی از بوره و سعوط بروغن مرزنجوش مع زهره کلنگ نمایند
و حقنه حاده مذکوره در باب فالج و لیح العمل آرند و بعد تنقیه تام بر بخار آب ملطف که دران مرزنجوش و صعتر و نسرین و شیح و مرماحوز و جندبیدستر و مانند آن پخته باشند انکباب
نمایند و غرغره کنند و بعد ان سعوط کرده و حلتیت بخایند و در دهن مرزنجوش زلوا و فلفل و دار فلفل و قرنفل بدارند و مضوغات را تاثیر عظیم ست در معالجه لقوه و دیگر و جلاب بانی نگاه و زبان قبا در بخوبه
هرکه دوم با گلقند عسلی ده در پنج شانند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم و دارچینی و فلفل و نانخواه و اگر این و امثال آن حاصل نشود حقنه غیر حاده بکار برند و بعد دو سه حاد مجرب باید

و مغلظ آن استعمال نمایند خجندی گوید که بیشتر در خناق ورم در عضل گردن عارض میشود و بسبب ورم لقوه عارض میگردد و مرض خناق باشد نه لقوه و این را دو مرتبه
مشاهده کرده ام و در لقوه تا سه چهار روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ انیسون با جلنجبین بدهند و گوید که حق آنست که استعمال
بدوای حار نکنند حتی که ماء العسل که آن تخفیف ماده کند لیکن تا تیز دوا دران متعسر گردد و بعد هفتم روز ماء الاصول بنوشند و حقنه لین مع ادنی حدت استعمال آرند
و علاج لقوه قریب علاج فالج ست الا آنکه غرغره و تعطیس و استعمال نفوخات نافعه در لقوه اولی است و اخص ادویه از روی نفع درین مرض حب قوقایا بود که آن حب
جالینوس ست صفت آن صبر عصاره افسنتین مصطکی ملکه یک جزو سقمونیا شحم حنظل بکد نیم جزو کوفته بیخته با آب خالص یا با آب کرفس مطبوخ سرشته حبها
سازند شربتی یک مثقال خضر بن علی گوید که آنچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده ام آنست که مغلی حلو را با بندق هندی بجوشانند و آنچه دران نجات
بخشد حب قوقایاست که مغز بندق هندی ربع درم دران اضافه کرده باشند و خوردن یک مثقال ایارج لوغاذیا بشربت وقت خواب و مبادی عدول
نکنند از شربت اسطوخودوس با مغلی حلو مذکور تنها یا بشربت بنفشه یا بشربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت و در آخر آن تریاق و خوردن این مرکب
در آخر آن عجیب ست صفت آن اذخر سلیخه اسارون عود بلسان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب زرورد قرنفل مساوی کوفته بیخته یک مثقال ازان
بگلقند هنگام خواب بخورند و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید ست و استاد من باستعمال این مطبوخ هر روز عند صحوت فراغ امر میکرد اصل السوس
مقشر یکدرم گل بنفشه ازرق سه درم عناب سپستان هر احد اوقیه خطمی مقشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیم آن صبح با یک اوقیه شکر بنوشند و قبل نوم
بادرنجبویه یک نیم درم بخورند و نصف باقی بشب همچنین استعمال نمایند و در هفته اول غذا معتدل در رطوبت و یبس مثل نخود آب
زیرباج سازند و اشیای محلل رطوبت مثل عسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصافیر دفنا بر و کبوتر بچه پروا نیست و دراج بخورند
و از اطعمه بارده منع کنند انطاکی گوید که علاجش بعد یک هفته آنچه در سکته گذشت باید کرد و آنچه مختص بلقوه است آنست
که سداب و خبازی و سبوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف سربسته بخمیر خوب بجوشانند و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند
و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سعوط کنند که این عمل لقوه مزمن را بعد سه روز زائل کند و بخور چوب طرفا و اکل
و شرب در ظرف آن بالخاصیت نافع لقوه و فالج ست و از مجربات خواص آنست که حروف ناری را بسوط در ظرف چوب گز وقتی که قمر در یکی از بروج حاره
باشد نوشته روبروی بیمار بدارند تا مگر روز دران نگاه کند صحت یابد و حروف آتشی اینست ا ه ط م ف ش ذ مؤلف جامع الصناعة گوید که
چون مریض را در خانه تاریک بنشانند و تا سه روز چیزی از ادویه و اشربه و اغذیه ندهند و در روز چهارم ماء العسل اندک اندک بدهند و بعد هفت روز ایارج فیقرا
تا بیکدرم مصطکی جوشانیده باشند بخورانند و سه شربت آن در سه روز متوالی بدهند و غذا نخود آب که با کبوتر بچه در پرواز آمده پخته باشند بسازند این مرض
زائل میشود و اگر قدری از علت باقی ماند جند بیدستر بهوا نند و انان بوزن دو حبه هر روز بخورانند پس حال صلاح یابد و من بسیاری از صاحبان لقوه را بدین تدبیر
علاج کردم و صحت یافتند گیلانی مینویسد که آنچه معالجه بدان نوع لقوه اسرع خالی میکنند اینست که اولا تلطیف تدبیر و انضاج فضول نمایند باین نحو که تا سه روز
پنج درم گلقند با یکدرم انیسون و نیم درم مصطکی و یک نیم دانگ عود بخورانند و آب نیمگرم یا با ماء العسل بنوشانند و امر بخائیدن مصطکی و ریختن آب دهن کنند
و غذا نخود آب بیت یا روغن جوز یا شوربای گنجشک سازند و بعد روز چهارم ایارج فیقرا و حب صبر سبیل شبیار بخورانند و بعد روز هفتم حقنه حاده استعمال آرند و بعد
چند روز حب قوقایا دهند و بعد تنقیه امر بغرغره انجاقرحا و خردل با ماء العسل کنند و روادبات مطبوخ ریاحین حاره مثل صعتر و مانند آن بنوشند و بران انکباب
نمایند و یا بر بخار شراب که دران سنگ گرم اندازند و تبخیر کنند و روشنائی نبوبه سازند و جانب مسترخی حب الغالیه و روغن سداب و زن فلفل و جند بیدستر حل کرده مالش
نمایند و امر کنند بخائیدن وج و سعوط بدان امر اجب ست لیکن تا چهل روز نگذرد سعوط بچیزی حار ننمود و آین طلا نافع ست صبر مر و جندبیدستر و احد یکدرم زعفران و زرنیخ و دیا
طلا نمایند و مضغ کندر و فلفل نافع ست بلیلیه کابلی زرد مرج ارند و کابلی زین علت صحت می یابد بحسن تدبیر در غذا و امتناع از شرب آب نمایند ضعیف باشد یا تشنگی باشد
تدبیر از غرغره و غیره همانست که در قول طبری گذشت شریف خان مینویسد که غذای ملقو در ابتدا ماء العسل باشد بعده نخود آب معمول از لحوم کبوتر بچه پرواری

وبعد روغن مثلث بنیره و نمک و شبت و اجرام آن نخورند لیکن بعد التنقیه تا یک هفته اردو لحوم صید مثل تیهو و فاخته و بلبل از اهل هند و اطبا کامل المحققین عند اگاه تا سه روز یا هفت روز نخورند و نان خشک و
حسب قوت مزاج مریض و ضعف آن نمیدادند و عوض آب و طعام از اول وز ماء العسل اقتصار میکردند بعد از ان مزورات و آب گوشت کبوتر و غیره میخورانیدند و باید که
در غذا او نمک نباشد زیرا که اعضای عصبانی را موافق نیست و تنقیه دماغ بایارجات لین محبوب کنند و معمول در زمانه مین نیست که اول تنقیه عام مطبوخ سنا و خیارشنبر کنند
بعده بحبوب این حب اگر متصل یکی بعد دیگری در دهن ارند و آب و فرو برند در یک هفته صحت یابند بگیرند افیون فصیل اندکی عنبر در شراب حل کرده تا باریک سایند
و لبقدر کنار صحرائی حب بندند و از حکیم علوی خان نقل کرده اند که جوز بوا ۵ درم کرفس مخلوط بگلقند عسلی ۵ درم نخورند تا سی و دو روز لقوه را زائل کند و چون زیره کلنگ
مخلوط با آب چقندر سرشته و سعوط نمایند لقوه را نافع و درین باب بکتاب کمال ماسیحی که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده و این نخور تالیف علوی خان لقوه
امتلائی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طرفا و جوز و ثمر آن فانیذ هر یک یک جزو عنبر عود هندی هر یک جزو مشک نیم جزو گل یاسمین خشک اسطوخودوس هر یکی جزو سند
مقل کندر حصی لبان فاوانیا هر واحد یک نیم جزو کوفته با آب مرزنجوش حبها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش اندازند و دخان در بینی بگیرند و گویند که چون لقوه
مزمن گردد و از حیل و نیرنجات و زکندر و خیری از ادویه فائده نکند بگیرند بابونه و خردل و مرزنجوش در آب بپزند تا مهرا شود و صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن بکعاب آب
مطبوخ صعتر و عاقرقرحا و شیح و سداب و ترمس و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار سازند و چون عرق پدید آید و اعصاب گرم گردد سعوط بجبل هنگ بقدر دو حبه نمایند و از ابن
طالق روایت کرده اند که پوست بالای بندق هندی را اگر باریک سوده بلقوه بدان سعوط کنند بر و زبقدر فلفل و رسته و از صحت محمد زکریا گفته کسی که مستعد لقوه
باشد حجامت وی را نمی اندازد و گفته که دو کس را دیدم که در یک روز حجامت کردند قبل از حجامت جغیه با کیان خورده بودند هر دو همان روز در لقوه افتادند یکی از انها پیر
و دیگر جوان بود لیکن مزاج او بارد بود و ایضا گفته که مردی حجامت استعمال کرد بعد از آن متدگرسنه ماند پس لقوه عارض شد بعضی گویند که این غرغره بجهت فالج و لقوه و
استرخای زبان بعد تنقیه مجرب ست نوشادر شونیز هر کدام پنجدرم فلفل سفید فلفل سیاه نانخواه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بوزیدان هر کدام چهار درم دارچینی
خشک شبت ۷ درم صعتر مرزنجوش هر کدام ده درم دارفلفل بیخ سوسن هر کدام هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از ان بگیرند با رج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره
نمایند که عجیب الاثر ست و این عطوس دماغ را پاک سازد و لقوه و فالج و صرع را سود مند ست کندش نیم هفت درم فلفل سفید فلفل سیاه جندبیدستر هر کدام یک درم سداب خشک خردل
شونیز هر کدام ۵ درم صبر سقوطری یک و نیم درم کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دمند و این سعوط بلیغ النفع ست برای کسیکه چشم او مائل گردد و مشرف لقوه باشد سکبینج و بورق
هر دو در بول سپید حل کنند اندر طشت طلا نمایند و در آفتاب نهند تا خشک گردد و بعد از ان جلا کرده ربع آن کندش ده مثقال آمیزند و در بینی دمند بعد اندک روغن بنفشه سعوط کنند
و غرغره از مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر بار دانه ترش زنجبیل هم کوفته جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی را حل کرده بتحمل آرند و از مویزج آب و قرحا و فلفل
دارفلفل عود خام عود صلیب زرنباد و سناد ج هندی زنجبیل بگلاب جوشانیده با ضافه انکبین سرکه عنصلی غرغره کردن در لقوه معمول حکیم شریف خان ست و اگر روغن پسته تمسک سعوط
کنند از مجربات ست و اگر عاقرقرحا مغز بادام هر یک پنجدرم شیر خشت پنجدرم هر یک ده درم سارون پنجدرم ازجمله حب ساخته پنج روز بخورند و از ترشی پرهیز کنند در لقوه از
مجربات حکیم عمادالدین محمود ست و اگر مرزنجوش تخم اسپند قیصوم سداب هر یک بالتسویه کوب کرده بخته بخار گیرند و بعد پاک کردن عرق بخرقه درشت در روغن خیری که جند بیدستر
حل نموده بمالند یا جند بیدستر در مطبوخ مذکور افزایند و هر ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقوه را زائل کند و هرگاه خداوند لقوه و فالج و رعشه را بدن سرد شود و
نبض ضعیف و بطئی گردد و از حس و حرکت باز ماند روغن بلسان از یکدانگ تا سه دانگ در یک اوقیه روغن بادام حل کرده با شربت مویزج یا عسل بنوشند فی الفور بحال آید انشاء الله تعالی

رعشه

یعنی لرزیدن عضو و این آفت در قوت محرکه است چنانکه خدر آفت در قوت حساسه بود و سبب کلی این مرض سه گونه است یکی ضعف قوت محرکه و آن یا از عروض خوف و
وصول شئی مفزع باشد مثل نظر از جای بلند و رفتار بر دیوار و ملاقات درنده یا ائل بموذی و مخاطبت محتشم مهیب و غیر آن که قوت نفسانی را منقبض سازد یا از غم و حزن و خجالت و
فرح شدید مشوش نظام حرکات قوت و مخصت محلل تا اختلاف در حرکت روح بود و یا از کثرت جماع سیما بر امتلای معده و مین قحت و در نقاهت بعد از نقاسات امراض و
افراط استفراغات و یا از کبر سن و پیری واقع شود دوم ضعف آله حرکت و این از اسباب استرخای غیرتام بود که بحد فالج نرسد چنانچه از سوء مزاج بارد عصب و شرب آب کثیر

وسکر متواتر و کثرت شرب آب سرد و ادویه سرد و شرب آب در غیر وقت او یعنی ناشتا و بعد ریاضت و جماع و حمام عارض شود و رعشه که به پیران افتد ازین قبیل ست و همچنین اکثار اغذیه
خواه حار خواه بارد باعث تبرید مزاج ست بسبب انطفای حرارت غریزی و انغمار آن و ضعف عصب و روح و قوت محرکه از تحریک اعضا بر مجرای طبیعی یا از وقوع سده
در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تخمه و ترک ریاضت و یا از غلبه یبوست بر عصب باشد سوم ضعف قوت و آله هر دو و این یا از اسباب خارجی بود
چنانچه از رسیدن سردی شدید و افتادن زخم و گزیدن حیوان زهردار و سوختن عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع خلط بغایت سرد و بغایت گرم در موضعی
بالجمله رعشه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در سر و دست سوای پا و یا در سر فقط افتد بحسب وصول آفت بعضله سوای عضله دیگر و رعشه که در سر و دست سوای
پایها افتد یا بهر آن باشد که سبب در اصل نخاع نبود بلکه در شعبه نافذ بسوی دست باز عصب بود و یا بنابر آنکه سبب در اصل نخاع و منبت او باشد لیکن نفوذ بسوی قرب جهت
مواضع و اقرب جوانب کند و طبیعت حفظ نفوذ آن سبب در ان مع رسیدنش با قصا او کند و یا بهر آنکه روح محرک در اسافل بدن قوی تر و شدید تر است بنابر حاجت
آن اعضا بسوی مثل روح مذکور پس اعضای اسفل بدن از اسباب غیر قوی انفعال شدید نیابند پس اگر آله منفعل شود بر قهر او قوی گردد و دست بمثل چنین روح
قوی چنان محتاج نیست کذا قال الشیخ فی القانون و گاهی دائم و ثابت باشد و گاهی در وقتی باشد و در وقتی دیگر نه و سبب غالب در احداث رعشه ثابت برودت
مضعف عصب و روح ست یا رطوبت بالغ مرخی کمتر از رخاوت رطوبت فاعل فالج و لهذا رعشه مشائخ و کسانی را که ادمان شرب شراب کنند و یا آب سرد
بسیار خورند اکثر حادث شود و رعشه جوانان را کمتر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا امتلای طعام بافراط بود و ریاضت نکند و صحبت بی نسبت عشله
کرا ابتدا از جانب چپ کند تشخیص اسباب رعشه چنان کنند که ببینند اگر مریض پیر باشد سببش پیری باشد و این علاج نپذیرد و الا ببینند که رعشه گاه گاهی عارض
میشود یا ثابت و دائم ببینند اگر احیانا ظاهر گردد از عوارض نفسانی مثل خوف و غم و غضب و فرح و غیره باشد و اگر ثابت بود از تقدم عروض امراض یا کثرت جماع یا شرب
شراب کثیر یا آب سرد بسیار یا در غیر وقت او یا فرط استعمال ادویه بارده یا رسیدن سردی شدید یا زخم یا گزیدن جانور زهردار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر تقدم
امراض بیان کند و یا آن ضعف موجود باشد سببش نقاهت بود و اگر مریض یکی سببی ازین اسباب اقرار کند سبب رعشه همان شده و اگر کدامی سبب از اسباب مذکوره
نباشد حال تقدم عروض تخمه ها و ترک ریاضت بپرسند اگر باشد سبب رعشه سده خلط غلیظ بود و الا بسوی عضو مرتعش نگاه کنند اگر لاغر باشد و روغن که بران بمالند زود
جذب کند سببش یبوست باشد و اگر نه سبب رعشه اجتماع خلطی بارد یا حار باشد پس فرق در خلط بارد و حار از علامات مخصوصه هر یک نمایند علاج ایلاقی و جرجانی گویند
که در جمله انواع رعشه سوای یبسی ضعفی گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت و نشستن در آب بسیار گرم معاون نافع بود و هر گاه در رعشه احتیاج تنقیه افتد جلدی در
استعمال ادویه قویه نکنند که باعث ایهان قوت گردد بلکه برفق و تدریج از ضعیف بقوی گرایند و بهمه وجوه حفظ قوت مریض مرعی دارند و به همه اقسام بتسخیر عنایت بطرف
معده بسیار مصروف دارند و کثرت فصد و جماع ضرر دارد و غذا سریع الهضم سزد و شراب ریحانی مفرح ست و بهترین آن بها و قلیل الضرر در مرض آب انار انیسون ست و اگر در آن گاوزبان و گل آن تر کرده
عرق کشیده بنوشند بهتر باشد

علاج رعشه بارد

اگر بسبب سوء مزاج بارد ساذج عصب باشد به تسخین مزاج انچه در علاج امراض عصبی بارده گذشت بعمل آرند و استعمال معاجین حاره و اغذیه و ادویه گرم مثل ماء الاصول با دهان حاره و مالش
بروغنهای گرم قوی خصوصا روغن قسط و روغن ناردین و روغن کلکلانج نافع و غسل با آب حمات و آبهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و زرنیخی و قفری و نخستین مالش شدید عضو بسفید تعریق بجلوس
کثیر در خانه گرم و حمام و آفتاب گرم و تغذیه بنخود آب مع شبت و زیره و فلفل و خوردن عسل مصفی بمغز حب البطم و مغز حبه الخضرا و مغز چلغوزه نافع بود و دوییت بماء العسل سود مند ست
و خوردن بیخ سوسن یک درم با شهد یا عسل یک توله و مالش روغن ارچینی انفع ست و شربت اسطوخودوس در اوجاع عصب و رعشه بارد انفع ست و رعشه که از آب سرد افتد بکمند نطرون
خردل و مالش مع روغن قسط نیز از امفید بود و انچه از رسیدن سردی شدید بود در روغنهای گرم چون زیت که در آن جند بید ستر و عاقرقرحا و حلتیت حل کرده باشند عضو مالیدن سود
دارد و اگر سبب رعشه بارد رطوبت مرخی یا سده خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را مسدود سازد هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند
و استفراغ ماده بتدریج کنند مثلا بعد نضج ماده بماء الاصول و دل ماء الاصول مع روغن بید انجیر و دیگر ادویه مسهله سر دارد و ساخته بدهند بعده حب شیطرج و حب منتن و بعد ازان اگر احتیاج

باشند یا یارجات کبار گاه گاهی بدهند و گاهی در رعشه داستر [?] محمل ازین نسخه اصل السوس تخم خطمی بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب فنطوریون دقیق غاریقون سفید هر یک
شش ماشه گاو زبان اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد پنج دانه سنای مکی یک نیم توله گل سرخ یک توله مغز تخم قرطم یک نیم توله شب در عرق
بتیا هر دو عرق گاو زبان و عرق عنب الثعلب یک پاو آب گرم نموده تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده مغز خیار شنبر شش توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله روغن گاو شش ماشه
افزوده میدهند غذا دو پهر نخود آب شلغم بجای آب عرق عنب الثعلب و گاو زبان بعد تنقیه اصلاح مزاج بمعاجین مسخن مقوی عصاب نمایند و اگر از صبر و جند بیدستر حب ساخته
یک درم بالقدر قوت مریض دهند نافع آید و یا جاوشیر و فلفل هر یک بالقدر نیم جبه یا یک نیم اوقیه شربت عسل دهند و لیسیدن جند بیدستر سه ماشه در عسل یک توله تا چهل روز متواتر بعد تنقیه
بدن مر انواع را دی بسی مفید است حتی که استیصال آن دهد میکند و همچنین حلوای بلادری حب [?] و معجون آن مستعمل جوگراج و شربت عسل نیز مفید است و روغن قسط
و ماردین منبع [?] که دران جند بیدستر و فرفیون آمیخته باشد بالیدن و طبیخ گفتار و خرگوش و روباه یا آبزن علوی خان نشانیدن نافع و اگر قسط تلخ جند بیدستر و فرفیون عاقرقرحا [?] سیاه
کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته بر عضو مرتعش و مخرج عصاب او در شب وقت خواب طلا نمایند و صبح بشویند برای رعشه بلغمی مفید و از روفس منقول است که بعض سلاطین مجربات
خود از بعضی اطبا نقل کرده که خوردن بیخ رتازه [?] در ازاله رعشه مجرب است و کذلک شرب روغن بیدانجیر [?] بقدر پنج درم در حمام **اقوال حذاق** سوید [?] میفرماید که اکل قلیه ارسلون [?]
و ضماد آن و شرب آب آن و تخم آن بر عضو مرتعش لجائی [?] و کذا لحیه کبوتر که آنرا تا یک ماه دانه گرسنه خورانیده باشند و سر گردن آن نیز مرد و کذا اگر آنرا [?] بسنده وزن بخورانند و سر
گردن او بعد ذبح دور کنند و همراه او نیز مرد و آن لحیه را بخورند و کذا اتفاق مغز حب الصنوبر کبار با شکر و کذا حلتیت جند بیدستر شحم حنظل فنطوریون دقیق هر واحد نیم درم هر روز خوردن در رعشه
مجرب حسن است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیخ خطمی با شراب یا عسل و یا جند بیدستر تنها و مخلوط با روغن گل تا سی پنج روز هر روز یک درم یا با ادویه گرم آمیخته و یا شرب
حجر المهاء یک مثقال و یا قسط هندی تنها یا با عسل و یا تخم سداب هر روز یک درم تا سی پنج روز و یا شرابی که دران سداب جوشانیده باشند تا نصف بماند و یا طبیخ اسطوخودوس تنها و مخلوط
بعسل و شراب یا مسحوق بماء العسل بست درم و یا خافث [?] و یا اکل کرنب بستانی مدام و یا دارچینی که نفع بلیغ دارد و یا دارچینی مخلوط القردمانا و یا شوربای خروس پیر بقرطم و بسفایج و
نمک و یا بلحم ماکیان که یک ماه او را گرسنه خورانیده باشند و یا روغن حرمل و یا فلفل و یا مغز حب الصنوبر کبار با عسل آمیخته و یا روغن شمع نیز و یا روغن بلسان نیم مثقال مخلوط با روغن [?]
تا ده روز متصل و یا فرفیون و یا اکل قلیه فرنجمشک و شرب عرق آن و یا حب صبر بعد تنقیه باده و یا فنطوریون دقیق هر روز سه درم با آب گرم تا هفت روز متصل و یا یک مثقال
از ان یا نیم درم جند بیدستر و یا حجر ابق [?] سیاه بهرقی و یا حب النار و یا لحم افعی مصلح به دستور که در ترکیب تریاق است و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و هنگام خواب و یا روغن بلسان هر روز نیم مثقال با شراب
حلو یا نبیذ مویز یا عسل تا ده روز متصل و یا غاریقون یا فلنجه و یا درونج و یا روغن نارجیل و یا کرات و یا مداومت اکل فندق و یا ابریسم [?] یا گلنار یک درم ده روز متواتر بجلاب و یا سورنجان
و یا سداب البستانی سه قیراط به دقیه آب جوشانیده تا نصف بماند صاف نموده و بوزن او زیت طیب داخل کرده بجوشانند تا آب فانی گردد و زیت بماند و این روغن پنج درم در حمام بنوشند و طلا
روغن جند بیدستر و یا قسط هندی مخلوط بروغن غار و فلفل و یا بیخ قثاء الحمار چهار درم حلتیت یک درم غبار آسیا یازده درم با هم سرشته گرم کرده یا کرنب یا ضمغ صوف مغموس در زیت کهنه
گرم کرده بر فقره اولی از فقرات پشت یا سر که برسر و یا روغن نارجیل یا ضماد شیطرج و تمریخ بروغن خردل بر فقرات پشت و گردن و یا زیت مخلوط با فلفل و یا روغن غار و کذا تمریخ روغن
دارچینی و یا روغن یاسمین بری و یا روغن شبت و یا روغن خردل یا روغن بابونه و یا روغن بیلسان البحیر و سعوط روغن حرمل با سه زنجبیل یا مغز جلغوزه و یا روغن شونیز و تعلیق حجر المهاء که آن بلور است
و یا بلادر و یا رتیه و غذا آب طبیخ نخود سیاه مطیب بصعتر و زیت و یا چغندر تنها و بخردل و یا کنجشک مطبوخ باب لبلاب و قرطم هر واحد نافع الطاکی گوید که امر بترک جماع و شراب
صرف خصوصا بر گرسنگی کنند و عسل و جوز بسیار خورانند و چغندر و خردل و شوربای خروس پیر بقرطم و نمک [?] سازند و روغن خردل یا بابونه بمالند و باستفراغ با یارجات کبار
لزوم نمایند و این معجون مجرب است در سه روز یکبار بقدر دو مثقال بماء العسل گرم بخورند اسطوخودوس فنطوریون قرنفل هر یک ده درم پوست هلیله کابلی صعتر دارچینی هر واحد هفت درم
تربد غاریقون حلتیت جند بیدستر هر واحد چهار درم زعفران جاوشیر قرقرحا هر واحد سه درم بعسل سرشته بکار برند و آنچه در فالج گذشت در ینجا بکار برند ابو سهل گوید که بعد تنقیه بحب منتن
و حب شیطرج و روغن بید انجیر و روغن کلکلانج بمالند و قدری جند بیدستر و اندکی جاوشیر بماء العسل بخورند و در حمام خشک و آفتاب عرق آرند و عضو مرتعش و مخرج عصاب او را بقفا روغن
سداب و روغن فرفیون و روغن قسط و روغن قثاء الحمار بمالند شیخ میفرماید که اگر این مرض را علاج است شهره یا غلیظه باشد یا علت راسخ گردد حجم بر فقره اولی از فقرات پشت بغیر شرط نهند
و در آبزن و روغن گرم شوربای روباه و کفتار و بز کوهی نشانند و آخر الامر هرگاه مرض بطول انجامد جند بیدستر در شربت عسل و یا با یارجات کبار دهند و حب نتن و از سداب

واسقولوقندریون خورانند واز دماغ خرگوش بیان کرده انتفاع بسیار می‌بیند و چیزیکه مرتعش را انفع میکند اینست که شربت عسل آب مطبوخ تخم خطمی و برگ اسمونیون نیم اوقیه
بنوشند و همچنین عصارهٔ غافت با آب خورند و علاج استرخا بعینه استعمال نمایند و اگر رعشه خاص سر باشد استعمال اسطوخودوس بقدر یک درم یا دو درم تنها یا با ایارج فیقرا
هر واحد یک حب لبسته با شربت عسل تجربه کرده شده و حب فوقایا از یک درم تا یک نیم درم در هر ده روز یکبار خوردن نیز مجربست طبری گوید علاج نوع رعشه که از فساد
مزاج بارد باشد پرهیز مرلفس ست و اقتصار بر لحم حمل یکساله بریان نیز بست و منع او از اکثار از آن و نوشیدن شراب کهنه بمقدار معتدل و خوردن حبوب حاره مثل حب
شیطرج و حب سکبینج و حب اصطمخیقون و حب نفط و یا این حب بگیرند سکبینج صاف و حلتیت هر یک دو درم جاوشیر یک نیم درم این همه را در آب کرنب نبطی تر کنند تا بگدازند
بعده بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان و اشنه و عاقرقرحا هر واحد یک درم صمغ سداب و فرفیون و جند بیدستر هر واحد دو ثلث درم سلیخه از قشور چوب پاک کرده
غاریقون و تربد هر واحد دو درم فرج یک نیم درم مشک ربع درم همه را کوفته بیخته با صموغ منقوعه سرشته حبها مثل فلفل سازند و انگشتها را وقت بستن حبوب بروغن
بلسان چرب کنند شربتی از آن سه درم با آب نیم گرم سه شربت در مدت سی روز ازین حب بخورند بعده باین حقنهٔ حاده حقنه کنند نسخه آن خارخسک بابونه اکلیل الملک قرطم
کوفته زرکتان حلبه برگ سداب برگ شبت هر واحد یک کف قنطوریون دقیق باقله کبیره شحم حنظل خوب ریوند سه درم جاوشیر سکبینج اسقولوقندریون هر واحد پنج درم همه را
بپزند تا آنکه صموغ بگدازد بعده بمقدار قوت علیل صاف کرده روغن قسط و روغن ناردین هر یک پنج درم روغن بلسان یک درم بران بیخته در سادون حل کنند بعده
بدان حقنه کنند و این بالغ ترین حقنه‌ها است برای این مرض و اعضای مرتعشه و پشت و فقار را بروغنهای گرم بمالند و بهترین آنها روغن مجموعیست که در تشنج گذشت
و در آن اندک جند بیدستر مشک جوشیده بر اعضا مالند و اگر آنرا بنوشند و یا بدان حقنه کنند نافع بود و دوام باستعمال ایارجات مثل ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس
در بعض اوقات کنند و بر آن ادامت نمایند و بهترین چیزی که در ارتعاش حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیر است که این در یک و زاثر میکند لیکن
در استعمال وی شرائط بسیار است و آن اینست که در کسیکه طحال و معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا قریب باعتدال بود و بهترین اوقات
استعمال او آنست که آفتاب در برج اسد یا در عقرب باشد و بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود و مرا از افعل تریاق درین علت الشی بسیار عجیب رو داده اند
و قاضی معروف بابو البایب را دفعةً تشنج عارض شد و تریاق بقدر مثقال در او خورانیدند و همان روز صحت یافت سعید گوید که رعشه حادث از غلبه سوء
مزاج بارد یا از کیموس غلیظ صحت نیابد بدانچه در از آن میشود و علاج آن بچیزهای مسخن عصب و محلل فضول مثل حب منتن کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بگلقند
عسلی و استعمال جوارشات کنند و اگر شدید اعضای مرتعشه را بالش آنها بروغن قسط نمایند و در آب کبریتی نشانند و از امتلای معده حذر کنند و غذا لطیف
مثل مطنجنات و لحوم صید سازند و فقار بر اعضا و اعصاب خورانند و در استعمال اغذیه مسخنه اسراف نکنند تا رطوبت اصلی فانی نگردد و از جماع کثرت سکر باز دارند چه کثرت
شراب محدث رعشه است ابن الیاس گوید که جلاب گرم از بادیان و انیسون هر یک دو درم گلقند عسلی ده درم نوشانند و غذا از مزوره نخود و مغز قرطم و اندک دارچینی و
زنجبیل و زعفران و فلفل سازند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحب ایارج یا حب صبر کنند و بعد تنقیه روغنهای گرم مثل روغن پسته و فندق و جوز و بیدانجیر
کتان نوشانند و اصول اعضا بروغن قسط و زنبق بمالند و در آفتاب و حمام گرم و تمریخ بر طالق گرم عرق آرند و لحوم خرد و اسفیدباج نافع بود و خوردن
نارجیل نفع بین میکند و مغز سر خرگوش نیز بالخاصیه مفید است و صاحب رعشه را دلک اعضا و مالش بروغن جند بیدستر و روغن بابونه و غیره ادهان حاره محلل نافع
و پیری ضعیف را دیدم که رعشه ورا عارض شد پس آب طبیخ کثیر الملح نوشید اسهال قوی نمود و صحت یافت گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که اگر رعشه دوام کند
و لاسیما در حمیات باید که ترطیب بدن کنند با دهان مرطب و هنگام سکون تب تزیت کنند یا بروغن قثاء الحمار مالش نمایند و صوف بروغن آغشته بر اطراف نهند و
محاجم بر فقره اولی از گردن تا اول فقرهٔ پشت گذارند پس اگر مرض مزمن گردد باید که مریض را در روغن بر روز بنشانند و یا در آب زیت و اگر در آنجا برودت باشد شیر
عسل و جند بیدستر نوشانند و مسکن وی در مواضع گرم باشد و غذای سریع الهضم مثل حریره یا غذا سازند بعد طیوها یا آنچه گوشت او نرم باشد بدهند و چون تب زائل شود
در حمام داخل کنند و از آب سرد و شرب شراب اجتناب نمایند

علاج رعشۂ شرابی

در رعشه که بسبب کثرت شرب شراب بود گویند که این نوع از مجربات ست بنج مهک مخلک سوده سه ماشه در عسل یک توله آمیخته تا یک هفته بخورند و یا مغز بادام چهار عدد ابرسا
بسته سه ماشه با شهد یک نیم توله خورند و بقول مسیحی وغیره درین نوع بعد ترک شراب اصلا تقویت دماغ بروغن گل و روغن مورد و روغن حنا با اندک سرکه آمیخته و تناول اغذیه مغلظ خون
مثل کرنب و عدس و لحم گوساله و امثال آن مفید بود و بقول شیخ استفراغ ماده کنند و استعمال روغن قثاء الحمار و مانند آن و ادامت مالش بروغن قسط نمایند و روغن
حنظل قوی را درین باب خاصیت عجیب ست شمرده اند و تبهیینا و همچنین اگر نباشد تنها ضماد نمایند و صاحب کامل گفته باید که اجتناب از شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکه خوب مخلوط کرده
ریزند و یا آب حصرم یا روغن طلع یا روغن بید که این هر یک نافع ست و دماغ خرگوش بریان و گوشت بره مطبوخ بعدس و کرنب و لحوم عجاجیل وغیره بخورانند و شربت اسطوخودوس و فح
طرح گویند که ترک شراب بیکبارگی کنند و منع از اطعمه منجره و غلیظه و اقتصار بر لحوم حملان صغار و جدی و بچه ماکیان و زرده بیضه و مانند آن نمایند بقدر امکان و سعوط روغن گل
سازند و روغن گل و سرکه نیمگرم بر سر ریزند و تضمید بر ابن ضماد کنند بگیرند عصی الراعی و حی العالم اندک و در سرکه کهنه بجوشانند تا قوت او سرکه اخذ کنند بعده بروغن گل و گلاب
بزنند و خرقه بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج و از تغیر کنند چه اگر مزاج بدن متغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود و پس اگر دلائل امتلا
معلوم شود تنقیه بحقنه ملین کنند و چیزی از ادویه بنوشانند بهر آنکه هر چیز که معده او را ایذا دهد تبخیر بسوی سر او کند و آنچه تبخیر بسوی سر ایذا معده او نماید در ارتعاش او افزاید
و در بعض دقات اشیای حاره که در نهایت حرارت نباشند مثل شاهسفرم مسلول و مرزنجوش منموس در سرکه و جوشیش یا شیا و گل و گل سرخ اگر زمانه او باشد بعد باشیدن
سرکه بر آن و مانند آن ببویند و امر بدخول حمام بر ناشتا و ریختن آب نیمگرم بر سر نمایند و در آن بسیار نشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت اشتداد نماید برودت اشتداد
کند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نبود

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشه جماعی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصاً بر امتلا و بهر تقویت هر چه در فصل ضعف باه برای تدارک ضعف گفته شود و آنچه در علاج صداع جماعی
گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بدن بروغنها و خوردن بیضه نیمبرشت نیز مفید بود و حکیم علوی خان این دوا را از مجربات خود نوشته اند تمر موز که در درخت پخته
باشد یک عدد و بنج مهک مقشر سه ماشه تا یک هفته وقت صبح بخورند و ایضا تمر موز پخته یک عدد مصطگی رومی دانه هیل کلان سه ماشه نبات یک نیم توله سائیده خورانیدن نافع نوشته و همچنین
زرده بیضه مرغ خام اول بنوشند بعده در پوست آن همان قدر روغن گاو گداخته تنها و همین قدر آب پیاز و عسل از انگشت آمیخته لیکن قبل از ین نانکه دو ماشه فلفل یک ماشه
شکر سیغال سفوف ساخته بخورند و گویند که شرب جاوشیر در رعشه جماعی سودمند ست و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب انطاکی ست
و رعشه که از اجتماع خلط حار بود فصد کنند بشرط تیقن غلبه خون و مسهل صفرا دهند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا ازبرباج یا شوربای جوزه مرغ با حصرم
سازند و بیمار را در حمام دخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاهی در رعشه بفصل بستان و ال لعاب بیدانه و عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر تسکین حرارت
کرده بار بار الاصول سید شده و گاهی بعد مسهلات برای تسکین حرارت آمله مربی ورق نقره با لعاب بیدانه در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی بر آورده شربت
اسطوخودوس اخل کرده مفید شد و رعشه که از یبوست عارض گردد بسیار ردی ست و لا علاج گفته اند بهر حال معالجه بمرطبات مثل شربت بنفشه و سیب کنند
و غذا فروره ماش یکد و مغز بادام و حریره مرتب شکر و آرد و روغن بادام سازند و باقی تدبیر مثل علاج امراض عصبانی یبسی و تشنج یبسی جویند و این نسخه علوی خان که درآن
بعض تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند بابونه زرد خالص نه عدد سپستان سه عدد ماهی تازه یک عدد سرطان نهری ده عدد جراده کدو خیار بادرنگ مغز هندوانه هر یک اثار طل
و بنفشه گل نیلوفر تخم خرفه تخم کدو تخم کاهو هر یک نیم رطل در آب سیسیار یا آب شیرین بپزند تا آنکه مهرا گردد پس صاف کرده روغن بنفشه و کدو اضافه کرده در ظرف کلان انداخته
مریض در آن نشینند تا آنکه بحر گردد و بعد خروج از آن بدن را بروغن تشتن نمایند آب کدو آب خیار آب بادرنگ هر یک ده درم آب نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه همه بجوشانند تا روغن
بماند و آب فانی شود بکار برند و آنچه از خوف و غم و غضب وغیره اعراض نفسانی باشد تبخیر و دلجوئی و امیدواری و خواب راحت و مانند آن هر چه مناسب بود تسکین نمایند
و آنچه از نقاهت افتد بعد ازاله سبب بتقویت دل و دماغ نمایند بمفرحات مناسب و تکثیر غذا و نوم معتدل و طیب ماندگی شراب النعاش قوت کنند و آنچه از زخم و
گزیدن حیوان سمی ناباشد چه در مقام آن ها باید استعمال نمایند و ایضا در گزیدن حیوان افعی و سم خوردن تریاق بشربت یا در تجویز غذا مزوره نحو و ازاله سبب بشتاب بود

ارتعاد

عبارت ست از پریدن اعضا مانند برق در خواب و بیداری و سببش غلبهٔ رطوبت ست در دماغ و گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب پیدا باشد پس آنچه از غلبهٔ رطوبت باشد بتدریج پدید آید و دیر دیر افتد و اکثر وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان مریض بیدار گشته مبهوت ماند و دو سه بار متواتر افتد و تا یک دو ساعت هیچ مباشد (?) و باز چون چشم بپوشد و نزدیک بخواب شود ظاهر گردد و همچنین در روز دلبسیار باشد که دست و پا بلکه همه بدن از بستر خواب یک حب یا زیاده بپرد و در خواب هم در بیداری و آنچه از کثرت شرب شراب شد همه علامات مذکوره دران ظاهر باشد لیکن یک بیک افتد و زود زود پدید آید و گاهی این مرض بسبب بودن سرطان در پستان یا رحم (?) صلابت و یا بسبب صلابت جانب جگر و خصوصاً از بارد افتد و این سه قسم علاج اصلاً نمی پذیرد الا ماشاء الله کذا فی الاکسیر. و راقم مشاهده کرده که زنی را بعد تولد بچه این مرض افتاد و در سه روز هلاک گردید. علاج رطوبی جهت نضج ماده این منضج دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک نه ماشه قنطوریون دقیق در وبیخ (?) عاقرقرحا عود صلیب هر یک چهار ماشه حب کاکنج یک توله بسفایج بادرنجبویه شکاعی بادآورد هر یک هفت ماشه انجیر زرد بیخ دمویز منقی سه توله شب در عرق اذخر و اسطوخودوس ابریشم ساده خیسانیده صبح گاه عسل پنج توله اضافه نموده بجوشانند که بچهارم حصه آید بمالیده صاف نموده بنوشانند و بعد یک پاس نخوداب مرغ بنوشانند و وقت دوپهر غذا نان تنوری با شوربای کبک و یا دراج و یا سنگخواره دهند و بجای آب برعرقیات مذکوره اکتفا نمایند تا هفت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نضج نوشانیده تنقیه بدن و دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایای علوی خان و شبیار مع اضافه بعضی ادویه مسهله مانند سنا دو توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه و آن وز نخوداب وقت دوپهر نوشانند و شام غذا بدستور دهند و صبح تبرید عود صلیب ده لاجورد مغسول مصطکی هر واحد یک ماشه در دواء المسک تلخ نه ماشه ورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورانند بعده قنطوریون دقیق اذخر بسفایج گل گاوزبان هر یک چهار ماشه حب کاکنج نه ماشه صعتر فارسی هفت ماشه در عرق بادرنجبویه و اذخر و ابریشم هر یک ده توله بجوشانند که سوم حصه ماند مالیده صاف نموده شربت اسقیل علوی خان دو توله داخل کرده تودری نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دوپهر غذا بدستور دهند و همین نسخه چهار پنج مسهل ماده جهت تعدیل اطریفل اسطوخودوس علوی خان با شربت اسقیل دهند و این کماد بسیار مفید ست مغز قرطم مغز پنبه دانه هر یک توله کنجد چهار توله جوزبوا بسباسه حب کاکنج هر یک چهار درم گاورس یا دخن بست توله نیم کوفته در پارچه سفت بسته بر تابه گرم نموده بکار برند و این دوا نافع جند بیدستر یک ماشه زعفران چهار حبه مشک شش حبه عود صلیب هفت حبه در شربت یاقوت حاوی خان یک توله بلیسانند و اما در شرابی اول ترک شراب کنند و اگر دفعه نتوانند بتدریج بگذارند و بجای آب بماء العسل که در عرق کاکنج و بادیان ساخته باشند اکتفا کنند و تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج علوی خان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معجون سیر علوی خان بعمل آرند و روغن قاوندی مرکب و اسقیل و جند در رفع این علت عظیم الاثر ست و این دوا دهند زعفران چهار حبه اصل السوس مقشر یک ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته بلیسانند و همچنین بسباسه شونیز و اسطوخودوس هر یک یک ماشه در عسل یک توله و کماد از شونیز و پنبه دانه و گاورس نه توله سازند که بسیار مفید ست و حب جند و حب فاوانیای علوی خان که بهر رعشه نافع ست درین باب نیز عظیم الاثر

خدر

و آن عبارت ست از نقصان یا بطلان حس لمس بسبب ضعف قوت یا سبب پس انجاکه سبب قوی بود قوت حرکت نیز ممتنع گردد و تغیر در حرکت نیز راه یابد و درین حالت تا که مستحکم نشود خدر یا رعشه بود و هرگاه مستحکم گردد با استرخا باشد و گاهی خدر بلا عسر حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که دران عضو چیزی بهیجان حرکت مورچه و خلش سوزن محسوس شود و بسبب سوء مزاج بارد یا امتلای عصب از خون و سبب خدر امتناع قوت حساسه است از سلوک در اعصاب اعضا و آن از دو سبب ست یکی ضعف قوت چنانچه در آخر حمیات ردیه حاره و وقت غشی و قرب موت افتد و دوم فساد مزاج آله بسموم بارد مثل خوردن افیون و گزیدن عقرب و یا حار مثل خوردن و گزیدن مار و یا بحرارت شدید مثل حمام شدید الحراره و حمیات محرقه و یا غلاظ جوهر عصب از سوء مزاج بارد داخلی چنانچه خوردن اشیای بارده یا خارجی چنانچه سفر در برف و مواضع بارده و یا سده از اخلاط غلیظ مثل خون بلغم خام سودا و گاهی صفرا و رطوبت مائی نیز سده افتد و از قطع عصب رسیدن نوک نشتر در فصد بعصب یا سدد از ضغطه ورم

و خراج در بطن یا ماده مرض شدید و خلع عضو و کسر عظام و فسخ عضلات بر عصب که حس و حرکت عضو به آن باشد مثل خون یا خلط دیگر بسیار در عضوی بریزد و گاهی احتقان ریاح تحت فشار موجب انسداد مجاری خارج می‌شود
سده گردد و گاهی خدر از یبس و جفاف سده مسام مسالک افتد و ازین قبیل است خدر اطراف که در حمیات حاده بسبب تحلیل رطوبت اصلیه افتد و جالینوس گوید که گاهی
صاحب مزاج حار یابس را از خوردن ادویه حاره یبوست زیاده می‌گردد و در اطراف او خدر می‌افتد لیکن عضلاتی که گشاده می‌شود و گاهی عارض شود سده بسبب تشنج خاص
از رطوبت سازج که تابع او استرخاء و انطباق مجاری بود و بالجمله اسباب خدر اگر در نفس دماغ بود خدر عام در تمام بدن باشد و اغلب که این بهمان رنگ کمتر بود و اگر در حرام مشق
نخاع بود خدر در همه تن سوای اعضای سر افتد و اگر در یک شق نخاع باشد خدر در نصف بدن افتد و اگر در عصب یا چند یا در شعبه او بود خدر مخصوص بعضوی باشد که آن عصب
بدان عضو پیوسته و خدر بارد چون از مزمن و مستحکم شود و طول کشد یا مستر خام گردد و بسیار خدر منذر بسکته یا صرع یا تشنج یا کزاز یا فالج عام بود و خدر کل عضو هر گاه دوام کند و مستحکم
گردد منذر بفالج یا تشنج بود و خدر روی منذر بلقوه باشد و خدر مراق منذر بمالیخولیا ست و خدر تابع حمای حاده دلیل موت بود و بیشتر خدر عقب افات بالتداوی لحنب
سام افتد و هر گاه خدر در عضوی دوام کند و او را استفراغ زائل نکند و عقب دوار افتد منذر بسکته باشد و بعضی گویند که خدر چون قوی شود فالج گردد و فالج چون
ضعیف شود خدر گردد و راقم گاهی دوام خدر بمقدمه جذام مشاهده نموده **طریق التشخیص** باید که خبر است که اولا قوت و ضعف را بحس نبض و غیره دریافت نمایند اگر
قوت ضعیف باشد و آثار غشی قریب بیابد شود بسبب خلل و ضعف قوت باشد و الاحال تقدم وقوع امراض مثل تپ حاد و غیره یا تناول چیزی از قسم سموم یا بار یا گزیدن
حیوان یا رسیدن سرما یا حمام شدید الحرارة یا رسیدن سرما و شدید یا قطع عصب یا ورم یا فیشتن عضو یا فربه بسقطه یا خلع عضو یا نهادن عضو بر یک هیئت و شکل تا زمانه دراز بپرسند پس
بهر کدام ازین اسباب که مریض اقرار کند سبب خلل همان باشد و اگر این اسباب یافته نشود بر علامات مخصوصه مواد نظر کنند مثلا اگر ترهل و سستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل
حواس معلوم شود و نبض متفاوت و قاروره سفید غلیظ بود خدر بلغمی و رطوبی باشد و اگر سرخی رنگ و چشم و امتلای عروق و ثقل بدن و ضعف انتشار و یا سرخی عضو که بسیار بی گردد
خدر دموی باشد و اگر علامات مختصه سودا یا صفرا یا ریح یافته شود سبب خلل همان ماده باشد و اگر عضو مخدر لاغر بود تقدم استفراغات کثیره یا محللات قوی یا فرط تناول تدابیر مسخنه
علاج خدر بلغمی و رطوبی
بطوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی از تنقیه و تعدیل مسطور شد علاج کنند و گاهی عنب الثعلب پنج کاسنی یا دیان پنج بادیان یک شش ماشه گاوزبان اسطوخودوس گل سرخ یک چهار ماشه
مویز منقی دو تولہ انجیر زرد سه عدد جوشانیده گلقند بالیده صاف کرده بدهند و بعد نضج مغز خیارشنبر لوند چلینی سنای مکی غاریقون بسفایج افزوده مسهل دهند و در صورت حرارت
فراج شاهتره شش ماشه گل بنفشه چهار ماشه عناب پنج دانه عوض دیان پنج بادیان افزایند و بعد از حبوب مسهله مثل حب ایارج و قوقایا تنقیه سازند و بعد تنقیه ادویه مسخنه مثل
تریاق و مثرودیطوس و فلاسفه و دواء المسک حلو و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس و سفوف و معجون حکیم اکمل خان که در فالج مذکور شد و شربت اسطوخودوس علوی خانی و نسخه معجون مفید
خدر بلغمی و سوداوی استعمال نمایند و موضع را خوب بمالند و روغن قسط و فرفیون تمریخ نمایند و در حمام داخل کنند و گلقند عسلی بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و جوارش بلادری بدهند و عاقرقرحا
موبیزج باریک سوده بسرکه کهنه و آب سداب آمیخته طلا کردن معمول است و طلای عاقرقرحا با آب شراب و روغن سیر نیز مفید است و ضماد خردل با سرکه مجرب حکیم شریف خان است و دارفلفل سیاه سوده
در سرکه مساوی آمیخته هفت روز طلا نمایند و از آب سیر و روغن معموم روغن حکیم میرزا سلیمان و روغن تالیف حکیم علوی خان و ضماد الفیشان نیز مجرب است و اگر ازین ادویه فائده نشود حجامت
مع شرط کرده تنه آب شاهی تنکار در آب لیمون سائیده بر موضع خدر طلا کنند تا مواد از زخم خارج شود و هر گاه زخم خشک گردد عاقرقرحا خردل از شیشعان در سرکه سائیده طلا کنند
و طلای روغن بید انجیر از مجربات والد مرحوم است و ریاضت عضو و دوام تحریک او و خوردن غذای مجفف ملطف مثل غذای مفلوج نافع است و بانخود آب دهند و اگر قوت ضعیف گردد
لحم فراخ تیهو خورانند و آنچه در رعشه و فالج گفته شد همه مفید بود و از نوشیدن آب سرد عقب طعام منع کنند **اقوال الاطبا** سویدی می‌نویسد که اکل لحم تازه دلدل که نوعی از خارپشت است
بدفعات و کذا استعمال شحم حنظل و کذا خوردن زنجبیل مربی و کذا امالیدن روغن تخم شبت تلخ و کذا خوردن گوشت ماکیان که ده روز آنرا حب الملوک خورانیده باشند و کذا کبوتر بچه که
پانزده روز آنرا حب المحلب بخورانند و کذا انبات انجره مسلوق در روغن بادام خوردن و گل و بارتنگ سوده بعسل سرشته لیسیدن و کذا خوردن سرطان نهری ده روز متصل در مرض مجرب
است و از اطبای دیگر نقل کرده که شربت ایارج یا قسط بماء العسل در حمام یا فرفیون زیت یا ابرسا و یا برگ سوسن و گل و روغن یا عاقرقرحا با سرکه و یا سورنجان و یا جندبیدستر
و یا لحم قنفذ تازه و مملوح و یا بهمن سفید و یا ماء العسل عوض آب یا عنبر و یا بازرد که آن صمغ سائل است و یا لحم گورخر و یا اکل البقلة و شبت و شرب عصاره آن و یا ایارج فیقرا

بعد تنقیه بعد نضج یا مطبوخ حاشا و یا مطبوخ تخم کرفس تنها و یا بایارج فیقرا و یا ایارج جبل و یا معجون فلاسفه و یا سلیخه و یا پوست بیخ کبر و یا جعده جبلی و یا جنطیانا رومی عسل و یا اشق دو درم
و یا ترید و یا جاوشیر یا عسل و یا لحم ماکیان که پانزده روز حب گرسنه خورانیده باشند و یا حلتیت نیم درم چند روز و یا سکبینج نیم درم بشراب کهنه تا پنج روز متواتر و یا روغن
او با مرزنجوش یا آب برنوف و یا خولنجان و یا روغن زقوم از پنج درم تا هفت درم که نفع عجیب دارد و یا نخود سیاه و یا نخود سرخ یک شب در سرکه تر کرده
خوردن و یا درونج و یا اصابع الصفر و یا حرمل و یا کندر و یا بیخ فاشرا و شرب و تمریخ فرفیون بروغن قثاء الحمار سرشته و یا بادرنجبویه و یا عاقرقرحا و یا سکبینج و یا روغن آجر یا روغن
خردل و یا روغن حب النیل و یا قطران و یا روغن بلسان و یا میعه الرمان یا سنبل الطیب و یا روغن بان یا روغن ابطم و یا روغن سداب و یا روغن شونیز بر قفا و فقار پشت
و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا قیروطی بروغن سوسن میعه سائله و یا قیروطی بعاقرقرحا ساخته و یا روغن بلادر یا شحم حنظل در روغن زیت جوشانیده و یا روغن خردل حمام
و ضماد نخود سفید و یا روغن قسط و یا فرفیون و یا خاکستر سرطان مخلوط بزیت و یا مومیج سوده بروغن قثاء الحمار آمیخته و یا بنج و فقاح اذخر و علک آمیخته و یا بنج بروغن قثاء الحمار
سرشته و یا مطبوخ قثاء الحمار یک اوقیه حلتیت ربع اوقیه غبار آسیا دو اوقیه آمیخته و یا جندبیدستر بروغن بان یا عنبر محلول بروغن بان و یا خردل بروغن قثاء الحمار و یا بورق بروغن
مذکور و یا با زرد و یا موم و زیت کهنه و یا روغن زنبق با موم و جندبیدستر و یا سلیخه و یا جعده جبلی و یا قیروطی بروغن سوسن عاقرقرحا و جاوشیر و یا مشک و روغن بان بر فقرات پشت
گردن یا مرزنجوش سوده بروغن قثاء الحمار سرشته و یا حرمل و شحم و مضغ و بخور عنبر و شم و شرب مشک و شونیز و دلک بحنظل سبز و نطول بطبیخ حاشا یا تخم کرفس و سعد بروغن تشنج
نیز نافع خدر صاحب تکمله و غیره اطباء هند مینویسند که انگور و نیم درم بجلیسته بخورند که لقوه فالج نیز نافع آید و گویند که عضو خدر شرط زده توتیای سبز و نوشادر در آب لیمون سائیده بمالند و حسب حاجت
تکرار عمل آرند و بیخ نیل کوفته بیخته هر روز نهار دو درم با آب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی و بادی پرهیز نمایند و اولی آنکه درین اثنا گاه گاهی تنقیه میکرده باشند استعمال خاص
تیل که در آن دهتوره خیر داشته باشند تا چهل روز و کذا روغن دار از مجربات استاد مرحوم است و اگر سیماب بجهانک برگ خردی کهرل کنند پس ... سیاه چهار جزو خاکستر تخم
دهتوره سیاه هشت جزو داخل کرده بسایند بعده شیره برگ آک داخل کرده خوب کهرل نموده طلا کرده باشند مجرب صاحب القانونی است مسیحی گوید که هر چه محلل و مسخن باشد بدان علاج کنند
و در استفراغات تقدیم حقنهای حاده نمایند پس سهال بحسب شیطرج حب منتن کنند و هر گاه بدان زیاده پاک گردد روغن بید انجیر یا روغن کلکلانج با ایارج الاصول بیاشامند
بعده موضع را بروغن قثاء الحمار یا روغن فرفیون یا روغن قسط که در آن جندبیدستر و عاقرقرحا سوده آمیخته باشند بمالند و اگر این کفایت نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند
و بالجمله این علت مثل فالج است لهذا در آن تهاون نباید کرد که مؤدی بفالج گردد و تدابیر مذکوره در باب فالج معالجه کنند و تبدیل مزاج ببلادر و معاجین قوی التسخین و لطائف
نمایند مجوسی گوید که چون سبب محدث خدر مثل سبب محدث فالج است الا آنکه ماده در خدر اندک و سبب ضعیف است لهذا در علاج خدر باید ادویه که در مقدار و قوت کمتر از
ادویه محتاج الیه در فالج باشند احتیاج می افتد پس نظر کنند اگر اخلاط خام باشد ایارج الاصول خفیف چند روز تا ظهور نضج بدهند بعده بحب اصطمخیقون تنقیه کنند و اگر این فایده نکند
حب منتن دهند و بعد تنقیه نطول ادویه مسخن محلل بر عضو نمایند و روغن خیری و یا سوسن بان مانند آن بمالند و صبر و مر در آب پودینه حل کرده و عاقرقرحا و مومیج با یک
سوده بر دلبسکه و آب پودینه سرشته بر آن ضماد کنند و از اغذیه مولد بلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیه مسخن که قوی الاسخان باشند مثل نخود آب بیت و زیره و
و لحوم ماکیان و دراج و کبک و امثال آن بدهند و بعد نضج و تنقیه در حمام داخل کنند و در امر خدر عنایت بچیزی که در آن بنوشانند تمهل نمایند که امراض مؤول
باسترخا گردد و علاج مشکل شود طبری گوید که نظر بمزاج مریض و قوت او باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجه نمایند اگر مزاج او رطب باشد علاج او باشیای قوی الحرارة
که در رعشه ذکر کردیم مثل حب منتن حار و حبوب قوی الحرارة و معاجین مسخنه و بالش اعضا و مسخنها گرم منشف مثل روغن قسط و ناردین فرفیون و سداب جبلی و غیره
بمومیج و عاقرقرحا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی از عرض یا سوء تدبیر با کثار اشیای مرطبه در خدر می اندازد پس واجب است باشیای مفرط الحرارة علاج
نکنند تا خدر زائل نشود و این اشیای حاره بسائر اعضا و مزاج مضرت رسانند و موجب تشنج و فسادی گردد که تلافی او ممکن نبود بلکه در معالجه آن حقنهای معتدل
بادهان متوسط الحرارة مثل روغن خیری و روغن بید انجیر یا مانند آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بروغن مجموعه که آن روغن خیری و یاسمین و بید انجیر و روغن ابطم
همه مجموع است بغیر آنکه در آن چیزی از فرفیون یا سداب بجوشانند و در بعض اسهالات متوسط الحرارة مثل حب اصطمخیقون اصغر و حب ایارج خورانند و غیره
بمومیج و سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر خدر در هر مزاج که باشد متعسر گردد و در بعض ایارج الاصول بروغن بادام تلخ بنوشانند و بعد از آن ایارج جالینوس مقوی

تبرید غاریقون وسنامکی خورانند و مدت در شربت الاصول بهر شربت مسهل هفت روز باشد و مالش عضو خدر بست و یا خرقه گرم کرده اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد خیلی بسکونت و در امر انواع معالجات خدر طول نمی کنیم بهر آنکه معالجه او مثل معالجه رعشه و فالج قریب بیکدیگر است و بعض صاحب خدر هرگاه عام باشد لطفی متفاوت بود و قاروره او سفید غلیظ و باید که غذای او آشیای مسخنه مثل گنجشک و کبوتر بچه پروازی و زیت رکابی و نخود آب بزیت و لحم حملان یکساله باشد و از معجونات جوارش کمونی که معروف بجوارش جنبرست و تریاق اربعه استعمال کنند و لعوق کنند دائم بخایدن مصطکی و کندر و ریختن آب بین خدر در مزاج رطب منفعت رفالج اللقوه بحسب عضو خدر بود انطاکی گوید که برخوردن زنجبیل بشبت لزوم نمایند و فلفل سیاه بزیت مطلقاً استعمال کنند و انچه در رعشه مذکور شد بعمل آرند و تریاق الذهب مجربست و کذا شربت زهره ماده گاو با مومیائی آن و روغن کنجد مجرب محشی شرح اسباب نوشته که ادخال قطم در حقنه مسخن عصب است چنانچه مذکور شد و رازی گفته که اگر حلتیت نیم درم و مثل آن سکبینج بخورند و چند روز برین مداومت نمایند خدر را النفع بخشد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از مجربات در ازاله خدر انست مخدر و قریب مکانی که اندران باز بید بالا می [illegible] و حمام باشد سکونت اختیار کنند و ابن سرگفته که چون کبوتر را دانه گرسنه ببست روز بدهند عوض دانه دیگر بعد از ان گوشت او بخورند خدر را نفع کند و چون پانزده روز حب المحلب خورانند نیز نافع و مجرب نوشته و همچنین اگر ده روز حب المحلب خردل و مثل آن دهند و رازی نوشته که خوردن خردل و ضماد آن نافع خدر است و ضماد شراب با سرکه مجرب من است و چنین گفته که مربای فلفل خدر را النفع میکند و [illegible] نوشته که چون فلفل را سوده در زیت پخته بر موضع خدر نهند بسیار نافع بود کذا طبیخ وج شبت و [illegible] لاً نافع است و ابن بیطار طلای روغن کنجد و زهره ماده گاو مساوی بر خدر مجرب و منزل آن بلا شبهه نوشته و ایضاً گفته که اگر لحم مملح خشک کرده دلیل بخورند در ازاله خدر مجربست و در تحفه نوشته که شرب [illegible] برای دفع این مرض مجربست و کذا زیت الانفاق بیست و دو درم و مثل و عسل ثلث او کنند و اگر روغن شونیز سه درم در حمام بخورند و از آب سرد اجتناب نمایند خدر را زائل کند و مجربست و رازی قسم کرده که اگر عاقرقرحا و حب الغار و مویزج و فرفیون و مرزنجوش و بورق و خردل هر واحد اوقیه فلفل جند بیدستر هر واحد دو اوقیه همه را کوفته در روغن قثاء الحمار سرشته بعد تنقیه بر عضو مخدر ضماد کنند خدر را دفع کند و حکیم علوی خان این روغن را مجرب نوشته صفت آن تخم حرمل فاوانیا سورنجان جوز بوا قسط تلخ خردل برگ سداب ابرسا سنبل الطیب شونیز عاقرقرحا حب الغار گل حنا شحم حنظل پوست ترنج بوزیدان گل کاذی یک یک ده مثقال همه را در ده رطل آب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل زیت کهنه آمیخته بپزند تا آب فانی گردد در روغن کندس سیاه و عنبر هر یک ده مثقال و روغن بلسان شحم خرس [illegible] الکیان هر یک ده مثقال و روغن جوز بوا هر یک پانزده مثقال آمیخته بگدازند لیس فیون جند بیدستر هر یک سه مثقال مشک یک مثقال اضافه کرده حل کنند بعده در روغن مسطور اول حل نمایند تا خوب مخلوط گردد ضماد علوی خان [illegible] حکیم شریف خان که برای خدر بلغمی مجربست موم زرد [illegible] خرس [illegible] الکیان هر یک ده مثقال روغن زیت چهل مثقال قسط تلخ بارزد [illegible] جاوشیر عاقرقرحا هر واحد یک مثقال جند بیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک دو دانگ حرمل خردل هر یک ده مثقال شونیز حب الغار مغز ساق گاو و آبنوس سلیخه سورنجان فلفل سیاه غبار آسیا هر واحد یک نیم مثقال ادویه کوفتنی را کوفته و گداختنی ها گداخته آمیزند و ضماد کنند مسوح نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته و بپخته در روغن زیت کهنه آمیخته استعمال کنند و این هم نافع خدر است شونیز عنبر مشک کوفته در خرقه کتان بسته ببویند و این سعوط نافع [illegible] شونیز عنبر در آب [illegible] سوده استعمال نمایند

علاج خدر دموی سوداوی و صفراوی

در دموی فصد کنند و خون افراز [illegible] تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز بمطبوخ هلیله اسهال آورند و مبردات مثل روغن گل مع سرکه و کافور و صندل بر عضو طلا کنند و اشربه حامضه بنوشند و نوشیدن شربت لیمون بعرق گاوزبان عظیم النفع است و مزوره سماق و حصرم غذا سازند و اغذیه مولد خون ترک کنند و آنچه که موجب انصباب خون بر عضو بود [illegible] و احتیاط نمایند در ازوراکثر تنقیه فقط کفایت کند و در خدر سوداوی از تنقیه و تعدیل هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد بعمل آرند و اگر سرکه چوکه شاهتره چرائته مرچ سیاه پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هموزن گرفته بقدر یک نیم تولد در پارچه بسته شب در آب تر کنند و صبح آن آب را بنوشند و ادویه مذکوره سائیده بدیگر آب صاف نموده قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل روز استعمال نمایند و در ایام غذا نان گندم خشک بی نمک بخورند در ازاله خدر از مجربات است و معجون نیب و اطریفل شاهتره که در قرابادین مسطور شده نیز مجربست و در خدر صفراوی علاج امراض عصبی ناشی صفراوی نمایند

علاج باقی انواع خدر

آنچه از نیش و فرفت عشی لاحق شده باشد بازاله آن کوشند و بتقویت قلب پردازند و آنچه قریب به موت افتد لاعلاج است و آنچه از خوردن ادویه سمیه گزیدن کژدم و مار عارض شود تدبیر آن در باب سموم خواهد آمد و تریاق فاروق در هر سم جامع النفع است و گویند که بیخ بادنجان در نفع قائم مقام اوست و تخصیص را از خوردن سم الفار خدر دست و پا عارض شده بود مداومت شرب شیر گاو امر کردم پس از آن نجات یافت و آنچه از سوء مزاج بارد واقع شود در روغنهای گرم عضو و مبدأ اعصاب بمالند و آنچه که بسم نیز زنبور و ضفدع و نطولات حار استعمال کنند و عضو را آنچنان بمالند که سرخ شود و شستن عضو به بول گاو و خردل مجرب گفته اند و هر چه در علاج امراض عصبانی گذشت بعمل آرند و در خدر و رمی و خراجی علاج ورم و خراج کنند بلکه در باب او رام خواهد آمد و آنچه از بستن عضو باشد ربط گشایند پس باهستگی بمالند و تدبیر مرض عصب و خلع و کسر و فصل آنچه مذکور گردد بدان رجوع نمایند و آنچه از رسیدن نوک نشتر بعصب در فصد و یا از قطع عصب باشد علاج نپذیرد و در جلوس بر یک هیئت تغیر هیئت کنند و عضو را باهستگی مالش نمایند و بمالند و در خدر بیسی علاج امراض عصبانی بعمل آرند و آنرا علوی خان که در رعشه بیسی گذشت استعمال نمایند و صاحب خدر از خوردن شراب حذر کنند

اختلاج

یعنی جستن اعضا و آن حرکت عضلانی غیر ارادی حادث در موضعی است از بدن مانند پلک و قلب و معده و طحال و غیر آن از اعضا الا عضلات متصل با آن نیز حرکت کند و اختلاج در عضو بسیار رخو مانند دماغ و عضو بسیار صلب مثل استخوان بهم نمیرسد بسبب عدم استقرار ماده را اول و عدم نفوذ آن در ثانی و سبب اختلاج ریح غلیظ بخاری سریع التحلیل است و از نجهت فوراً حادث شود و بزودی زائل گردد لیکن اگر سبب قوی بود بعد زوال باز عود کند یا بی سکون تا زمانی طویل قرار گیرد و اکثر در ابدان زنان و لاغران و مرطوبان خصوصاً در بارد و از خوردن اشیاء نفاخ و غسل کردن با آب سرد عارض شود و از چیزهای گرم ساکن گردد و شیخ محمد شاه اختلاج از ماده بارد رطب حاصل شود و گاهی از ماده حار رطب لیکن ماده یابس کمتر باشد و گاهی عوارض نفسانی مثل فرح و غم و خوف و غضب و غیره باعث اختلاج شوند پس اسباب مذکوره را چنان تشخیص نمایند که اگر در اختلاج کوتاهی ماند و در حرکت معلوم شود از ماده حار بود و الا از بارد و قاروره صاحب این علت در اکثر مائی یا غلیظ عدیم الحرارة و نبض و بطی متفاوت بود و علامت صحت او اعتدال قاروره و نبض است و اختلاج عام بدن منذر بسکته یا تشنج یا کزاز بود و دوام اختلاج در عضلات شکم منذر بمالیخولیا و صرع و دوار و منذر بلقوه باشد و در زیر شراسیف و پهلو یا گاهی در حجاب سینه دلالت کند و الغیاذ و دوام او منذر بفالج است لاسیما اگر در انتها یا در سینه ها یا در اصول گوش باشد و اختلاج لب زیرین گاهی مقدمه قی باشد و در ابتدای لقوه و صرع لازم بود

علاج اختلاج از ماده بارد

بپارچه درشت بمالند و روغن جوز طلا کنند و کمادات مسخن مثل نمک و سبوس گندم و جاورس و زیره و زنجبیل و نانخواه و شبت و شونیز در صره بسته و یا آب بحر و یا آب نمک و در مثانه یا شیشه پر کرده تکمید کنند و روغنهای محلل چون روغن بابونه و خیری و قسط و فرفیون بمالند و ابتدا از روغن ضعیف کنند پس قوی تر استعمال نمایند و شیره بادیان و شیره انیسون و شیره زیره سیاه با عسل یا گلقند و احل کرده بیاشامند و اکثار عسل و گلاب و شراب و کذا طبیخ رازیانج نمایند و بخوردن گلقند عسلی و مربای زنجبیل و دیگر ادویه کاسر ریاح مداومت کنند و بدلک و تمریخ و ریاضت لزوم نمایند و اگر ازین تدبیر زائل نشود مسهل بلغم و حب اختلاج دهند و خوردن ایارج فیقرا مشتمل بر شحم حنظل و زرین خاصیت دارد و استفراغ با ایارج روفس نیز نافع است و بعد از آن مداومت تمریخ عضو با ادویه بسیخته کنند و جند بیدستر را بروغن زنبق تمریخا در دفع اختلاج خاصیت است و در تربیا حکیم اکمل خان و دیگر ضمادات محلله مذکوره در فالج و لقوه بکار برند و حب کچله و معجون آن و تریاق اربعه با شربت بادرنجبویه و یا بادیان استعمال نمایند و هرگاه دماغ خرگوش بماء العسل بخورند اختلاج را نفع دهد و جالینوس بسیار نوشته که هرگاه اختلاج دوام کند بدن را بحمام متخلخل سازند و دلک بسیار به خرقه خشن کنند و بروغن قسط و زنبق که در آن جند بیدستر حل کرده باشند بمالند و سرکه کهنه که در آن پودینه و مرزنجوش پخته باشند بر بدن طلا نمایند و بعده بروغن نیمگرم و نمک دلک اعضا کنند و ماء الاصول با روغن بادام بیاشامند بعد استعمال قدری لوغاذیا و بالجمله اگر اختلاج دوام کند علاجش مثل علاج رعشه و لقوه و فالج کنند و باید که درین مرض تلطیف تدبیر نمایند و غذا نخود آب و شوربای کنجشک و کبوتر و امثال آن بمصالح گرم بدهند و از خوردن آب سرد و برف و شراب بسیار و منفخات و مبردات و اغذیه غلیظه و لزجه مثل فلاد و کوامخ و اقلاد و تخمه و طعام شب و آشامیدن آب در شب و رسیدن هوای سرد و بعد از غسل آب سرد اجتناب کنند سویدی گوید که در اختلاج روغن گل ارجح و کذا رطوبه مسلوق و طلیت بیت تا پانزده روز خوردن یا بجزه مسلوق و طلیت و روغن بادام غذا ساختن مجرب من است و شرب طبیخ ایرسا و مداومت اکل کرنب مخلوط بر روغن زنبق دیا عاقرقرحا

نیم درم بجلاب یا سداب یا اسطوخودوس هر روز از یک درم تا دو درم بماء العسل تا سی و پنج روز که منفعت عجیب دارد و یا مطبوخ بهار و یا عصاره غافث و یا بیخ راسن بعسل سرشته و یا فلفل و کندر با شربت مربیخ روغن پوست زرد اترج و یا روغن ایرسا و یا روغن غار و یا روغن سوسن ابیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بسان نیم درم تمریخ روغن خردل و یا کبریت بر دهن مالند و یا روغن سداب و استحمام بآب دریای شور و ضماد بورق و غذا نخوده مرغ نیم برشت مسلوق و مطجن نیز بیت اتفاق و زیرباج آن بسرکه و عسل و مغز بادام مقشر سائیده و یا کبوتر بچه مسلوق و مطجن مصوص بسرکه و عسل و دارچینی یا سنبل الطیب و یا کبک مسلوق و مشوی و مصوص بدستور مسطور و یا قنابر زیرباج بطریق مذکور و یا عصافیر مطجن و یا دراج مشوی نافع ست و باید که هنگام طبخ این طیور سر گردن آنها دور نمایند طبری گوید که رعایت مزاج علیل و سائر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود معالجه بحقنها که در علاج تغیر حس و نسیان و رعشه مذکور شد باید کرد و محبوب که ذکر کردیم تنقیه نمایند و این حب از قوی ترین چیزیست که در اختلاج میخورانند شحم حنظل شیطرج هندی حب الغار هر یک دو ثلث درم سکبینج یک درم ایارج فیقرا تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد نیم درم همه را سائیده در شراب صاف سرشته حبهای کوچک بسازند و بوزن سه درم بخورانند قبل ازانکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند پنج شربت در مدت بست و پنج روز اگر مزاج متحمل باشد ازین حب بخورانند نسخه دیگر آن بگیرند سکبینج و جاوشیر و جند بیدستر و حلتیت هر واحد یک درم بعده پنج درم تخم کرفس و انیسون در شراب کهنه خوب جوش داده صاف کرده ادویه مذکور را درین شراب تر کنند هرگاه بگدازد بران ایارج فیقرا ایارج مثرودیطوس هر یک سه درم آمیخته بسرشند و بقدر فلفل حبها ساخته دو درم بآب گرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج لوغاذیا خورانند و تریاق کبیر دو دانگ در آب تخم کرفس حل کرده اندکی روغن یاسمین یا روغن بان درین بمقدار واجب بان انداخته بر ناشتا حقنه کنند و روز دوم بآب نیم گرم که دران بابونه اکلیل الملک جوشانیده باشند اندکی روغن قسط بران چکانیده حقنه نمایند و بروغن مجموعه که در تشنج گذشت عضو مختلج را بمالند و دران ادهان خفیفه استعمال نکنند و روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در روی و چشم و لبها باشد بوزن نیم درم زهره کلنگ و یک حبه مشک و روغن مصطکی یا روغن یاسمین یا روغن خیری خسبانیج آن سعوط کنانند و موضع مختلج را بدست خوب بمالند و در آبزن آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و برگ غار نشانند و غذا باید که گنجشک صحرائی و کبوتر بچه پروازی و لحوم حملان یکساله و مانند آن باشد

علاج اختلاج از ماده حار

اگر آثار غلبه خون ظاهر باشد فصد کنند و حجامت و دلک نمایند و اگر عناب امرود هر یک بست درم سپستان تخم کاسنی هر کدام ده درم گل سرخ انیسون هر واحد پنج درم در دو رطل آب بپزند تا ربع بماند صاف نموده بنوشند در ازاله اختلاج حار از مجربات انطاکی ست و همچنین کباب چینی و کشنیز خشک و نبات سفید مساوی کوفته بیخته بقدر سه درم هر صباح خوردن فائده عجیب دارد و ایضا آنجا که احتباس حیض و عدم خروج خون معتاد باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد و ملطفات خون مثل شاهتره و بادیان و غیره نافع آید و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود می نویسد که شخصی را این مرض عارض شد از شیرینی دهن و تغیر ناخنها برنگ بادنجانی و عموم اختلاج ببدن دانستم که دموی ست و بر اوایل عوارض مقدمه سکته هیجان کرد اگرچه اطبای دیگر فصد جایز نمیداشتند لیکن من فصد قیفال گرفتم و ازان فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام این تدبیر حجت بر کثرت مهارت من درین فن گردید

امراض عین

یعنی بیماریهای چشم بدانکه مزاج چشم گرم و تر ست و جمیع انواع امراض مادی و ساذج و ترکیبی و مشترک او را عارض میشود و امراض مذکوره گاهی خاص بدان باشد و گاهی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای مشارک چشم دماغ و ستر حجب داخلی و خارجی آنست و بعد ازان معده و سائر اعضای دیگر و هر مرض چشم که بمشارکت حجاب خارج افتد از خطر سالمتر باشد و ایضا امراض عین بعضی متعدی اند مثل رمد و بعضی موروثی مثل سبل و امراض او در بلاد جنوبی خاصة بلاد مصر بیشتر افتد و در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود مواد و دران و در ربیع بسبب سیلان مواد و در خریف بسبب فساد آن اکثر افتد و از امراض چشم بعضی خاص بملتحمه ست مثل رمد و ظفره و دوته و بعضی خاص بقرنیه مثل بیاض و بمنتهی الیه و بعضی خاص بعنبیه مثل خرق و بعضی خاص بحدقه مثل اتساع و ضیق و نزول الماء و بعضی خاص بروح مثل خیالات مذکوره و ضعف بصر و بعضی خاص برطوبات مثل جمود و زیادت انعقاد و امراض منسوبه بطبقه ملتحمه عارض ان ان الغیر آن بعضی آنست که ابتدا بلک را عارض شود مثل انتفاخ و

وحکه وتوتهٔ بعضی بدان بطبقهٔ قرنیه افتد مثل سبل وظفره وبعضی آنرا ملتحمه موق را عارض شود مثل دمعه وبعضی بدان وبیاک و قرنیه هرسه افتد مثل لحم
زائد و دبیله وبعضی ازان عام بجمیع اجزای وی باشد مثل تفرق اتصال اما امراض منسوبه بطبقهٔ قرنیه عارض آن بغیر آن بعضی آنست که آنرا طبقهٔ ملتحمه را عارض شود
مثل شق وبعضی بدان وبیاک و ملتحمه افتد وازین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوب ست باسمای آن مثل قرح وبثور ویا بغیر اسمای آن مثل دبیله و
بعضی آنست که بغیر آن منسوب باشد واگرچه اجفان غیر آنرا عارض شود مثل سرطان و حفر و رطوبت و تشنج واز امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل مد وبعضی باطنی سهل التعرف
مثل احوال روح باصره در زیادتی غلظ ورقت او وماسدآن وبعضی باطنی عسیر التعرف اند مثل آفاتی که در رطوبات حادث شوند وبعضی باطنی بحمین ضعیف شناخته
میشوند همچون آفاتی که در طبقات داخلی یا عصب نوری از سوء مزاج مانند آن حادث گردند وامراض چشم صعب اند بسبب شرافت عضو وکثرت ارواح وقوت حس وبیشتر
عسیر التشخیص پس بدون تشخیص آنکه مرض اصلی ست یا شرکی و در طبقات ست یا در رطوبات یا در عصبهٔ مجوفه جرأت بعلاج نکنند وطریق تشخیص بدانکه شناخت امراض
چشم از نه وجه کنند یعنی از کیفیات و خفت وثقل از ملمس و حرکت و عروق و رنگ و مقدار و عظم و صغر و فعل خاص یعنی بینائی و حال چیزیکه ازان سائل شود و حال
انفعالات او پس اگر تشخیص شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض سازج ست یا مادی چنانچه سوال کنند که در چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی واز چشم حرکت
بر می آید یا نه پس اگر سبکی چشم و عدم خروج چرک بگوید مرض سازج باشد ودرین صورت به بینند اگر ملمس چشم گرم و حرکت او خفیف و سرخی رگهای او غلیظ و فراخ و قصور ادراک
شی بعید انتفاع از سردی و تضرر از گرمی باشد مرض حار سازج بود واگر ملمس سرد و حرکت ثقیل و عروق دقیق و خفی و انتفاع از گرمی و تضرر از سردی باشد مرض بارد
سازج بود واگر ملمس صلب و حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و نفع از تری و ضرر از خشکی باشد مرض یابس سازج بود واگر ملمس نرم و حرکت ثقیل و چشم بزرگ و حس ادراک شی
بعید نسبت بقریب و چرک بسیار و انتفاع از خشکی و تضرر از تری باشد مرض رطب سازج بود واگر مریض رجوع اول گرانی چشم و خروج چرک بیان کند مرض مادی باشد
پس اگر حرارت ملمس و سرخی چشم و خروج اشک وانتفاخ در ورم عروق و ضربان صدغین با هم چسپیدن پلکها بود مرض دموی باشد واگر باوجود گرمی ملمس سرخی مائل بزردی
واشک قلیل گرم و حدت و خلش و التهاب و قلت التصاق جفنین بود مرض صفراوی باشد واگر برودت ملمس و سرخی خفیف مائل بسفیدی و گرانی شدید والتزاق پلک
چرک بسیار و تهیج واشک بود مرض بلغمی باشد واگر ثقل با تیرگی رنگ و قلت التصاق پلک و دیگر آثار مرض یابس سازج بود مرض سوداوی باشد بعده بعد تحقق
قسمی از اقسام مذکوره به بینند اگر با مرض چشم بعض لاحق آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر وغیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت بواسطه
حجب داخل قحف باشد ابتدای وجع والم و تمدد از عمق وغور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درین صورت اگر مادی کثرت عطسه و دغدغه بینی
وخارش چشم و خشکی بینی بود بر ماده حار واگر نجه سیلان یا بد غلیظ بارد بود بر ماده بارد دلالت کند واین مشارکت بسبب مزاج سازج کمتر افتد واگر مشارکت
با حجاب خارج قحف باشد وازان ماده بچشم متوجه بود ابتدای تمدد از پیشانی احساس نماید و ضربان در عروق خارج سر ظاهر گردد و سفرت وانتفاخ قریب پلک بیشتر باشد
و با سرخی چشم و روی گرمی سر پیشانی و پری رگهای خارج سر بود واگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و امتلای معده یافته شود و باقی و توع کثرت
معده بود و حال آفت معده در اشتهاء هضم از بیشتر ظاهر گردد مرض شرکی معدی باشد واگر غلبه ماده در جمیع بدن و انقطاع استفراغات معتاده و ثقل بدن معلوم گردد
مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد واگر فساد در نایب بدن ترحل نماید بمشارکت اعضاء هضم باشد واما طریق معرفت امراض ترکیبی و تفرق اتصال او در امراض جداگانه
علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت و مرض چشم رعایت آن واجب ست بقلم می آید وبعد ازان علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم وخصوص آنکه چشم او ضعیف مستعد آفات و امراض باشد واجب ست که از جمیع مضرات بصر احتراز نماید واشیای نافع عین اختیار کند ذکر هر واحد جدا جدا
مسطور گردد واما کیفیت حفظ صحت چشم موقوف ست بر معرفت مزاج آن و مزاج خاص آن تابع مزاج دماغ بود در اکثر زیرا که اکثر اجزای آن از اغشیه دماغ و اکثر جداول
عروق و شرایین بیشتر از استحقاق بمقدار او ست لهذا مزاج خاص آن حار رطب و اکثر باشد بسبب کثرت خون روح دراو و رود شرایین و تحتانی بهر آنکه فعل خاص او بکثرت حرکت تمام تشود
و حرکت مجففه محلل ست اعانت کند در اصل خلقت برطوبت مزاج و حار بودن آن ساخته شد که حاجت او بحرکت بیشتر ست و دلالت میکند بر حرارت مزاج او سرعت حرکت و رقت اوست

و حرارت ملمس و سرخی رنگ آن و در اکثر اسود مائل بسیاهی بود و نگر در بعضی که مزاج چشم او بارد بود پس حرکت او بطی و ملمس او بارد و عروق او تنگ و رنگها در اکثر ازرق باشد و بر رطوبت او نرمی ملمس و کثرت رطوبت او دلالت کند و در اکثر جاحظ باشد مگر در بعضی که مزاج چشم آن یابس باشد ملمس او یابس و عدم سیلان رطوبت و در اکثر غائر کوچک بود و بدانند که درین صناعت لازم نیست که چشم همه آدمیان بالغایت صحت گردانیده شود زیراکه امزجه و ترکیب در مردم مختلف اند و خبر این نیست که قبول کنند هر دو از ایشان صحتی که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم در جمیع انسان شبیه یکدیگر باشند بهتر نکه قوتها و مزاجها مختلف اند بحسب آن پس ممکن است که چشم هر سن لائق آن سن باشد بود چشم در صحت خود یا بصحت تامه فاضله باشد و دران احتیاج بتغییر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور موذی چشم دران کفایت باشد و یا صحت او چنان نباشد بلکه کم از فاضله بود و این یا بسبب سوء مزاج و ضعف بنیه آن باشد و یا بسبب آنکه مهیا بدان بود و امثال این صحت در اشخاص ردی المزاج و بنیه احتیاج دران البته امر باشد یکی آنکه سبب فاعل برای این صحت و این تعدیل مزاج و ترکیب بود دوم تقویت جمیع قوای عین سوم تنقیه چشم از فضول اما تعدیل امزجه خارج از اعتدال بعضه آن باشد و هر مزاج که اراده تعدیل آن کنند یا جبلی باشد پس تعدیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی را که این حاصل شود باید که دران با دویه بسیار ضعیفه ابتدا کنند بعده در تقویت آن ادویه اندک اندک بغیر سختی تدریج نمایند و هرگاه انحراف در تاثیر ادویه دریابند از ان قصر نمایند و راحت دهند و بضعیف تر عود کنند این همه مع تعهد تنقیه باشد و اما اگر مزاجی اراده تعدیل آن کنند مزاج حادث باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن مع ذلک مختلف بود و چه تسخین در ابتدای امر آسان بود و اگر امر طول کند دشوار گردد و اما تبرید در ابتدا دشوار تر بود و در آخر امر سهل باشد و اما در ترطیب و تبلیس حال متقارب بود و ترطیب عسر تر باشد و اما تقویت قوای عین احتیاج دران بدو امر بود یکی اصلاح ماکول و مشروب و این چنان کنند که از ان خلط معتدل القوام متین مولد روح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود بانکه صالح الجوهر بود و مستعمل شود بنحوی که سزاوار است نه کم چنانکه از فرط جوع خون تیز و کم گردد و نه بسیار که آن فاسد گردد و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصة جماع نکنند و ایضاً خواب نکنند مگر بعد انحدار او و کثرت شرب آب بعد آن هضم را خراب کند و تکثیر ابخره نماید و اما در شراب تا قرب انحدار غذا تاخیر کنند و بقدح کوچک بخورند و بهتر شراب این رقیق خوشبو ریحانی خوش مزه باشد و تا حد سکر استعمال نکنند بلکه تا ابتدای نشو مع تنقل بچیزی که مانع ابخره و مقوی معده باشد مثل سیب و زعرور و گلقند و جوارش اترج و دوم استعمال مقویات چشم از تصرفات و اکحال و قطورات اما تصرفات مثل اکثار رویت اشیای سبز و آسمان جونی است و تعدیل ریاضت حتی بقرارت دقیق گاه گاهی و کذلک نظر در آب و اشیای جمیله و اما اکحال و قطورات افضل دران ادخال ادویه تفه است که دران تخفیف قلیل و تحلیل و قبض لطیف و تنقیه باشد مثل سرمه و توتیا مربی و انار شیرین که از ان برود سازند و آن معروف است و کذلک ادمت اکتحال بضفض خاصة دران جا که رطوبت رقیق باشد و اما تنقیه چشم از فضول دران احتیاج به تنقیه بدن و سر و معده بود و ریاضت اطراف در جذب فضول از چشم و تحلیل آن نافع است و این مثل مشی آهسته بود و اگر آن با سکون سر و نواحی آن باشد افضل بود مثل ریاضتی که انسان دران پایی خود را القوت و عجلت حرکت دهد و بعد از ان از منع تصعد ابخره چاره نباشد و در اکثر امراض تصعد از معده بود و آنچه دران نفع کند بعد طعام تناول قصب و زیتون خام که نمک است و همچنین کشنیز خشک با شکر و نبق نیکوست و کذا از غرور دلا بدست از اجتناب فواکه و بقول مثل کدو خیار و ثوم و بصل و شفتالو و خوبانی و احتراز از امتلاء و تخمه و فساد هضم و تعهد تلیین طبیعت ضرور است زیراکه قبض طبع شدید الضرر چشم است و لهذا اسهال اگر مفرط نکند و چشم را بسیار نفع کند و اما تدبیر صحت که مهیا بحدوث سوء مزاج با فساد بنیه و مستعد بدان باشد و در اکثر امراض این استعداد بسبب خلل حادث در عضو مشارک چشم بود و اولی اعضا بدین سر است و اکثر این وقتی باشد که امتلا بدان حادث شود و این تمام نشود البته مگر تنقیه آن عضو و این چنان باشد که از ان استفراغ مواد زائد کرده شود یا بانفراده اگر امتلا خاص بدان باشد و یا مع استفراغ همه بدن اگر امتلا عام بود دوم تقویت چشم تا مواد مندفعه آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو و این راه گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت میان چشم و دماغ از طریق حجب داخلی باشد و بند کردن این دشوار بود و افضل اشیا دران نوشیدن شربت خشخاش با پوست آنست که مهر آنچه طبیخ او را با شکر یا بعسل بحسب اختلاف ماده در حرارت و برودت آن بقوام آورده باشند و گاهی این راه مشارکت میان چشم و سر از طریق سمحاق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب سهولت وصول ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه اطلیه و اضمده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و دران قبض و تقویت یا با برودت و یا با حرارت باشد بحسب مواد و آب مورد طلای جید است و همچنین آب عوسج و آب بارتنگ و آب حی العالم و آب برگ بهی و آب برگ سیب و آب عصی الراعی هر کدام از ینها که باشد سفید یا با اقاقیا و زعفران و گاهی تضمید جبهه بثفل این آبها یا بسفرجل کوفته یا بسیب کوفته میکنند و گاهی دران فوفل و اندک زعفران اضافه مینمایند و پوست خربزه ضماد نیکو برای مواد حار است و دیگر مازو و اقاقیا

و فوفل هر واحد ربع درم پسپت جوشقالی نبز قطونا یک درم بآب آس سرشته بر پارچه مالیده استعمال کنند دیگر غبار آسیا و خبز و اقاقیا و قاق کندر هر واحد یک جزو مر
نیم جزو افیون ربع جزو به سفیدی بیضه سرشته استعمال نمایند ضماد جید برای مواد بارد کبریت بورق هر واحد نیم درم کندر یک دانگ بآب زیتون سرشته استعمال کنند
دیگر کبریت زرد دو درم و چندان بورق مر و کندر و زعفران هر واحد نیم وزن کبریت بآب مورد و لبلاب سرشته و بعمل آرند و گاهی تسدید طریق مواد بربط شریان صدغ یا بداغ او و مانند
آن میکنند و گاهی استغنا از سد طریق با مالۀ مواد بسوی غیر جهت چشم مینمایند و این بمثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال حقنها و مانند آن بود

ذکر مضرات بصر

و آن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم است و جمیع مجففات مثل جماع کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید مفرط مثل برق و
سیف درخشنده و آفتاب بسیار در حالت کسوف و برف و دوام نظر بطرف یک چیز و قرائت خطوط دقیق بافراط و همچنین نظر بدیگر اعمال دقیق و فرط انکباب و کثرت گریه و
حزن شدید و هم و غضب و رعب و کتابت میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات و امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلاء و طعام شب و خفتن بر پشت تا زمان طویل
و خصوصاً زیر آسمان و تمامی اغذیه و اشربۀ غلیظه بدگوار و جمیع مبخرات خواه بارد مثل شیر و باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و مکدر عین مثل کرنب و عدس و بادنجان و اشیای
حریفه مثل گندنا و جرجیر و حندقوقی و خردل و شونیز و نانخواه و دیگر ادویۀ مفرده مضر عین و آن یا مخدر است مثل کاهو و افیون مگر عند شدت وجع و یا آنچه کیفیت غالب
داشته باشد مثل سرکه و یا آنچه صورت او مخالف جوهر قوی و ارواح باشد مثل بیش و زرنیخ و بلادر و ادویۀ مرطب نیز مضر چشم است در جمیع احوال زیرا که مزاج چشم رطب است
در اصل خلقت و کذا اغذیۀ مالحه و اشیای لذاعه و حریفه و عفصه و جامعه و شدید التبرید مجمد قوت و شدید التسخین محلل آن و آنچه موذی فم معده یا مضعف دماغ باشد
و سرکه و سیب ترش و بادروج و شبت و خرما و لحم بقر و گوشت خشک و نمکسود و جمیع لحوم غلیظه و زیتون رسیده ناموافق است و کثرت استفراغات مثل فصد خصوصاً
حجامت متوالی و کثرت مسهلات قویه و فساد طعام در معده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه هضم او فاسد گردد و بخارات از آن بسیار خیزد و جمله قابضات شکم مانند قلیها
و گوشت بریان از لحوم طیور و غیره و مولدات خون کدر از اشیای مالحه و حریفه و غیره و مثل شراب کدر و غلیظ و کثرت خواب و بیداری طویل و استحمام مفرط و قی کردن
اگرچه از جهت تنقیۀ معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد دماغ و دفع او بسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام و باهستگی استعمال کنند

ذکر اشیاے نافعه

حافظ قوت چشم و آن غوطه زدن در آب صافی شیرین و گشادن چشم اندر است جوانان را در آب سرد و پیران را در آب گرم و خوردن غذاهای لطیف مقدار معتدل که باعث
تولد خون صالح باشد و اکثار تناول شلجم و استعمال ادویۀ مقوی مجفف باعتدال و کذلک آنچه در آن جلا و تحلیل باشد و کحلهای مقوی البصر مثل سرمه و سنگ بصری مربی بآب مرزنجوش
و آب بادیان تازه و آب غوره و دوام اکتحال آب بادیان یا سرمه بآب بادیان و هو عجیب و عظیم النفع است و بر دوام نیز عجیب است و اکتحال بخاکستر سر کبوتر و انزروت و شب و زعفران و مشک چشم را تقویت
دهد و صحت او بر نگاه دارد و منع از قبول نوازل نماید و اکتحال عقیق بمیل طلا در ماه دو نوبت باعث امن از جمیع اوجاع و امراض چشم است و ریختن آب نیم گرم بر سر و تدهین سر بروغن
بنفشه و کدو و بادام و اکتحال بکحل روشنائی و کحل الجواهر نیز مقوی بصر است و بقول اکثر اطبای هند اکتحال خولان هر هفته یکبار حفظ صحت چشم و تحلیل رطوبت خلطی نماید و
اکتحال مرقشیشا و بسد و شادنج مغسول و سرطان بحری سوخته مغسول و سنبل الطیب و ساذج هندی و تقطیر آب باران که دران هفت روز بادیان تر کرده باشند در چشم هر واحد حافظ
صحت عین و مقوی آنست و همچنین اکتحال باثمد هر شب و بمروارید و مرجان و اقلیمیای عربی و زعفران و حضض و شکر و ابریشم محرق و مامیران و حسبت و صبر و الشیافا و بوییدن مشک در
سرما و عنبر در گرما و نظر بسوی زمرد و سنگ سبز و هر چیز سبز و کشیدن میل طلا و نقره در چشم و گویند که در اجنبی کنند و سلیخه و قرنفل کحلاً و شرباً نافع است و خوردن اطریفلات و معاجین مناسبه
و دیدن اشیاے جمیله و استفراغات معتدله و تنقیۀ دماغ و تقویت آن و منع ابخره نافع چشم است و گویند که خوردن اجینی و فلفل سیاه و زعفران و بادیان باندکی نمک اندرائی و کذلک مغز بادام با نبات و جمیع
مغزیات و سفوف بادیان و اصل السوس و شکر و مداومت بلیلۀ مربی و آملۀ مربی و برگ تنبول حافظ صحت چشم است و اطریفل صغیر قوی النفع است در حفظ صحت آن و دوام تلیین طبیعت نافع چشم است

علاج کلی امراض عین

اگرچه بیماریهای چشم بسیار است و دمیاطی تا پنج هزار مرض او شمار کرده لیکن جمله منحصر در چهار جنس یعنی مرض مزاجی ساذج و مادی و مرض ترکیبی چون حول و جحوظ و تفرق اتصال

مثل جراحات و اورام است پس علاج این ہر چہار مقابل مرض باید یعنی تبدیل مزاج و استفراغ مادہ و در التیام بیرا و رام نیز دخل است و اصلاح ہیئت و ادمال و التحام و
تدبیر اورام و ہر یک جداگانہ مسطور گردد اکنون بدانکہ قانون واجب در علاج امراض چشم صرف عنایت است با اصلاح مزاج دماغ و تنقیہ و استفراغ مواد منصبہ بچشم از دماغ و یا از دیگر اعضا
بفصد و حجامت و اسہال و تقلیل غذا و تلطیف و اصلاح آن و تناول غذای مولد خلط محمود و اجتناب از جملہ مبخر و بدگوار و تقویت چشم باضمدہ و اطلیہ و تبدیل مزاج
عارض آن و ہرگاہ ہمراہ بیماری چشم صداع باشد ابتدا بہ علاج صداع مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود و بدانند کہ سوء مزاج چشم یا حاصل باشد و یا متوقع و علاج ثانی تقدم بالحفظ
بمنع سبب او ست مثل استفراغ عند غلبہ مواد و تلطیفیہ عند ثوران اخلاط و علاج اول اگر حصول او تمام شدہ باشد و استقرار یافتہ بالضد بود علی الاطلاق و اگر چنان نباشد
بلکہ در اول حصول باشد در علاجش احتیاج بہر دو امر افتد اما التقدم بالحفظ بنا بر آنکہ خواہد بود و اما علاج بالضد بہر آنکہ موجود است و ہر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی اما در
ساذج ادویہ معدلہ مبدلہ متناولہ و موضعیہ کفایت باشد و ادویہ مبدلہ وغیرہ کہ در چشم استعمال نمایند در اقوال شیخ و جز جا بجا مسطور گردد حسب ضعف مزاج غریب استعمال نمایند و
از اغذیہ و اشربہ نیز حسب سبب ہمین رعایت مرعی دارند و اما در مادی از آنکہ مادہ لابد است یا از ہمہ بدن و یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسوی آن نفرستد بعدہ گاہی
استفراغ تنہا کفایت کند و گاہی احتیاج بہ تعدیل بعد آن افتد و استفراغ بدن گاہی بفصد شود آن و حجامت بود و گاہی باسہال و گاہی بقی و گاہی بادرار و تعریق
و باین ہر دو نادر باشد اما فصد وقتی کشادہ شود کہ در خون کمی نباشد و در آن از دو امر حذر کنند یکی ہیجان مواد حار ہرگاہ غالب باشد بسبب نقصان رطوبت خون
دوم خام شدن مواد بارد بہ نقصان حرارت و آنچہ قائم مقام فصد است رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواہ عروق بود و رعاف خارج میکند مواد
را از موضع قریب از چشم فلہذا در امالہ آن بسوی خلاف جہت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس و عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن قریب بنفع خروج حیض است
و فصد باسلیق برای جذب مادہ بسوی اسفل باعتدال و فصد سر و برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشہ چشم نفع دادہ و دمعہ و ریہ و قرص و صداع و شقیقہ
نفع میکند و فصد رگ پیشانی برای ثقل رأس و امتلای چشم نافع و گویند رگہائی کہ برای امراض چشم میکشایند اول قیفال است پس عروق نواحی سر لیکن عروق پیش سر
در نقل مواد از موضع نافع تر بود و عروق پس سر در جذب مفید تر باشد و گویند کہ اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست کہ فصد قیفال لین کنند و اگر یافتہ نشود
حبل الذراع و اگر آن ہم یافتہ نشود اکحل و اگر آن نیز یافتہ نشود باسلیق کشایند بشرطیکہ در خون کثرت و قوت قوی باشد و استاد رحمہ اللہ عنہ از مان مرض امر باخراج
خون از رگ پیشانی و رگ ماقین میفرمودند و اما حجامت جالینوس گوید کہ خلقی کثیر از علل مزمنہ عین بتنقیہ از استعمال حجامت بر قفا صحت یافتہ اند و حجامت ساقین جذب
مواد بسوی اسفل بقوت نماید در ابتدای امراض چشم را نافع نبود و حجامت نقرہ جذب مادہ بسوی مؤخر سر کند فلہذا چشم را بسیار نافع است و لیکن چون در انجا امتلای بدنی
نباشد کہ باوی خوف تصعد مادہ بسوی سر بود و اما اسہال گاہی بشرب دوا بود و گاہی باحتقان و این در فرود آوردن مواد نافع تر است و اثارت مواد از دماغ و تسییل او
بسوی چشم کمتر کند و لہذا گویند کہ حقنہ بجمیع امراض مادی چشم نافع است و موافق ترین مسہلات مستعملہ در امراض چشم ہلیلہ است زیرا کہ آن با وجود استفراغ او تقویت معدہ
و منع تصعد مواد کند لیکن بسبب یبوست و خشونت خود ضرر بمواد حار نماید پس محتاج اصلاح بود بچیزی کہ در آن لینت باشد باوجود موافقت در اسہال مثل بنفشہ لیکن
اسہال بنفشہ بتلیین و ازلاق است و اسہال ہلیلہ بعصر پس اگر مساوات باشد یا عمل ہلیلہ مقدم بود و منع یا ابطال ازلاق گردد در این صورت از تکثیر مقدار بنفشہ چارہ
نباشد تا در فعل سابق تر باشد و چون ہر دو ضعیف العمل اند لابد است از تقویت و تحریک مثل سقمونیا و اندک از آن کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود
بکتیرا و رب السوس باشد و از آنکہ مواد چشم بلکہ دماغ اگرچہ حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود تربد موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاہی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از حرارت نباشد
و اگر خوف ضرر در مخرج باشد مقل ازرق نیکوست و اگر مواد مائل بغلظ باشند با آن شحم حنظل با مع ذلک ایارج فیقرا افزایند کہ آن از اعالی فرود آرد و اگر بیشتر غلیظ باشد حب ایارج جید بود و گاہی نوبت
با ایارج لوغاذیا یا حب قوقایا رسد و این ہنگام شدت غلظ مواد بود و اگر مواد حار رقیق باشد آب انار بن الشحم او شیرہ با ہلیلہ و شکر نیکوست و گاہی تمر ہندی محمودہ افزودہ میشود و ہمچنین این
نقوع آلو بخارا و عناب و آلو بالو و مشمش ہر واحد بست دانہ سنا و گل بنفشہ و ہلیلہ زرد و خطمی ہر واحد سہ درم با شکر استعمال نمایند و گاہی قوی میکنند بدہ درم فلوس خیار شنبر و اندک
روغن بادام شیرین و گاہی احتیاج بمطبوخ فواکہ افتد و گاہی عوض مشمش سپستان کنند و گاہی بوزن نیم درم و سقمونیا ربع درم افزایند و گاہی مادہ بسوداویت بود پس در مطبوخ سہ درم
افتیمون و سہ درم بسفایج زیادہ کنند و تقویت بہ نصف درم حجر ارمنی نمایند و اما نقوعات مستعملہ برای تبرید و تلیین طبیعت پس از نقوع مقوی ہلیلہ حذف کنند و ایضا گل بنفشہ

وسناء یا سنا تنہا مخدوف نمایند و ہمچنین درین ہنگام اشربہ باردہ ملینہ مثل شربت آلو یا شربت بنفشہ و یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاہی انقباض ملینہ
مسہلہ و حقنہا احتیاج افتد صفت فتیلہ شکر مقدم با نمک نمک و بورق و قوی تر ازین آنست کہ سنا و گل بنفشہ ہر واحد ربع درم و سقمونیا انار کی بنفرایند حقنہ خفیفہ ماء الشعیر
شصت درم آب چقندر دہ درم فلوس خیارشنبر دہ درم روغن کنجد و شکر ہر واحد پانزدہ درم و اما قی اگرچہ نفع میکند بسبب تنقیہ مواد لیکن شدید المضرت است بسبب تہییج و تحریک آن
و اما ادرار و تعریق در غالب امر احتیاج بدان وقتی باشد کہ مائیت در چشم مع انتشار آن در بدن غالب باشد و استفراغ دماغ بعد تنقیہ عام بمسہلات مثل حب ایلیہ و ارسال
علق بر صدغین در مواد حار و حب ایارج و شبیار و اطریفلات و مانند آن در مواد بارد و مرکب بود و بادویہ کہ استفراغ آن از خارج کنند مثل ادویہ مستعملہ در بینی چون
سعوطات و عطوسات و استفراغ چشم یا بر سبیل صرف مادہ از انست و یا بر سبیل تجلیب مادہ ازان پس صرف مادہ اولاً از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی در صورت
امتلای مادہ در ہمہ بدن اول بحسب خلط غالب تنقیہ عام کنند و پس ازان تنقیہ خاص دماغ بمنقیات او و بعد آن تنقیہ عضو خاص الخاص چشم نمایند نقل مادہ چشم و امالہ
اخراج او از راہ بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین ماقین و اما بہ تجلیب ازان بادویہ مدمعہ یعنی اشک آور و محلات بود و گفتہ اند کہ جذب مادہ باستعمال عطوسات و معاونت فصد
رگ گوشہ چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیہ عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون مادہ از منقیات چشم است و اصل ہر رگ است و علاج امراض مادی چشم اصلی باشند خواہ سرکی
و ایضاً میگویند کہ در امراض مادی ہرگاہ احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد و مادہ در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس بہترین عضو یکہ مادہ را نقل کنند منخرین اند
باستعمال عطوسات و نشوقات و تناول طعام و شراب کمتر و لطیف و اجتناب از اشیای بدگوار و بخار انگیز نیز از اقسام استفراغات مادہ چشم شمردہ اند و ہرگاہ مادہ از عضو
دیگر آید تدبیر و تنقیہ عضو یکہ ازان مادہ بچشم می آید از واجبات است و بدانند کہ اگر مادہ چشم رطوبت غلیظ یا ریحی باشد بعد تنقیہ عام بمسہلات مناسبہ تنقیہ دماغ
بحسب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد ازان مالیتی را از بالا فرو کشند و چشم را بآب حلبہ و شیر تازہ بشویند و بعد تنقیہ مادہ ادویہ موافقہ در چشم کشند و حمام نمایند و اگر مادہ
رطوبت رقیق مختلط با خون یا صفرا باشد بعد فصد مسہل دہند و پس ازان مادہ را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجہی قبل از تنقیہ جائز نیست و نہ
اندخمن و ادرار خاصۃ اگر دوای محلل باشد مگر دوای سہل عند الضرورت و در مادہ ریحی حمام و اشیای محلل مفید بود و اگر مادہ دموی باشد فصد کفایت کند و شاید
کہ باوجود کشادن فصد بسبب کثرت غلظ خون و پری رگہای چشم ازان امتلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن مفید
است و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سودمند و استعمال شیاف احمر لین و ضمادات محلل خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام نافع گفتہ اند
و وقتیکہ تنقیہ و تدبیر صائب سود ندہد معلوم کنند کہ در چشم سوء مزاج ردی یا مادہ خبیثہ کثیفہ در طبقات متمکن است کہ غذای عین فاسد میکند و یا آنکہ دماغ ضعیف است و
ازان نزلہ بسوی چشم متوجہ میشود و ازینجاست کہ گفتہ اند گاہ باشد کہ بدون آنکہ ورم در چشم ظاہر باشد بواسطہ دوام نزول مادہ بچشم منفعت علاج ظاہر نشود پس اگر مادہ
از حجاب خارج قحف دماغ آید درین صورت کشادن رگہای سر و بریدن شرائین صدغ و نہادن داغ بران مناسبست و حجامت نقرہ و ارسال علق بر جبہہ نیز قریب بہ نفع است
و تضمید با ضمادہ مقویہ رادع بر جبہہ مفید و از جملہ روادع پوست خربزہ است برای مادہ حار و قلقطار پس از برای مادہ بارد و اگر مادہ از داخل قحف آید درین حالت
تنقیہ دماغ بفصد و اسہال و دیگر تدابیر منقیہ دماغ باید کرد و ہرچہ در سبل گفتہ شود مفید بود و ایلاقی و غیرہ مینویسند کہ اسباب امراض مادی عین ہفت گونہ است یکے
ضعف مزاج چشم حتی کہ مادہ نازلہ را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معدہ و سائر احشا و قبول کردن آن بخار را کہ بسوی آن از
احشا متصاعد شود سوم قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی کہ دماغ مواد را بسوی آن دفع کند چہارم کثرت اخلاط ردیہ در بدن پنجم ضعف قوت غاذیہ چشم و عدم
امکان ہضم غذای وارد بران و بسبب آن اجتماع مواد اندران ششم وسعت منافذی کہ ازان اخلاط بچشم می آید پس مواد بسوی آن بیشتر جاری گردد ہفتم ضیق منافذی کہ
ازان فضول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم ہشتم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب ہموارہ نزول فضلہ غیر منہضم بسوی آن پس طبیب را واجب است
کہ تفحص این اسباب نماید اول بمنع سبب مشغول گردد و تشخیص سیفر بار کہ ادویہ چشم بعضے مبدلات مزاج اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب کاسنی
و آب کاہو و گلاب و آب گل سرخ و لعاب اسپغول و شیاف ابیض و سفیدہ سرخ است و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و مرچ و مامیران و مانند آن و اما مجففات مثل توتیا و سرمہ
و اقلیمیا و بعضی ازان مقبضات اند مثل شیاف ابیض و صبر و خیار و سرخ و گل سرخ و زعفران و بعضی ملینات مثل شیر و مغز بادام سودہ و سفیدہ تخم مرغ و لعابات ہمدانہ

و خطمی و خون فراخ و بعضی منضجات مثل عروق و آب حلبه و زعفران منضج و خصوصاً آن دران تر کرده و بعضی محللات مثل انزروت و آب بادیان و بعضی مخدرات مثل
عصارهٔ لفاح و خشخاش و افیون جرجانی گوید که جملهٔ ادویهٔ چشم هفت جنس است یکی ادویهٔ قابض و این دو نوع است نوعی آنچه قبض او معتدل تر باشد مثل گل سرخ و عصارهٔ
او و عصارهٔ لحیة التیس و مامیثا و سنبل الطیب و زعفران و سادج هندی و این آنجا بکار آید که از چشم دردمند آب کمتر آید و نوع دیگر آنچه قوت قبض او قوی تر باشد مثل اقلیمیا
و آب غوره و عصارهٔ سماق و عصارهٔ مازوی خام و قشار کندر و گلنار و مانند آن و این نوع آنجا بکار آید که اجزای چشم درست و قوی تر و قوت بصر تیز تر باشد و خواهند که
آب رفتن از چشم باز ایستد دوم ادویهٔ منضج و محلل چون آب حلبه و حضض هندی و بیرزد و انزروت و اکلیل الملک و جند بیدستر و کندر و زعفران و مرکی ما قوت تحلیل
از همه زیاده است و زعفران با قبضی که در وی است منضج و ملین است و کندر همچنین منضج و مسخن است و این ادویه در علاج اورام و بثور و قروح چشم و برای تحلیل رطوبات
غلیظه و ریم پس قرنیه بکار آید سوم ادویهٔ مخدره چون لفاح و افیون و خشخاش و این بالضرورت قوی در وجع شدید و حرارت و سوزش عظیم بکار برند چهارم ادویهٔ
مسدد منافذ گشاده و مغری و این دو نوع بود نوعی خشک و ارضی و آن اقلیمیا و شیاف ابیض و توتیای مغسول و ارزیر سوخته و گل مختوم و نشاسته است و این ادویه رطوبات
زائد را کمتر کند و دمعه را سود دهد خصوصاً اگر در چشم قرحه و بثره باشد لیکن بعد از استفراغ بکار برند و اگر در قرحهٔ قرنیه قبل استفراغ بضرورت استعمال کنند جائز باشد نوع دیگر
نرم و لزج و تر و حاجت باینچنین ادویه برای چهار غرض است اولاً آنکه سوزنده نیست و ثانیاً آنکه هنگام احتیاج بطول بقای دوا در چشم و منع سیلان آن ادویهٔ لزج چون کتیرا
و صمغ و نشاسته با دیگر ادویه بیامیزند و ثالثاً آنکه برای دفع اذیت چشم از ملاقات ادویهٔ حجری و ارضی خصوصاً در حالت درد ادویهٔ نرم با دوا آمیزند و رابعاً آنکه برای
رفع خشونت و لذع متولد از مادهٔ حاره و حادّ ادویهٔ نرم و لطیف چون شیر زنان و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بیامیزند پنجم ادویهٔ گشایندهٔ منافذ و آن دو نوع است یکی چون [illegible]
و دارچینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویهٔ منضج و محلل پس طبقهٔ قرنیه نرسد و از امتحان این ادویه بسبب تفتیح منافذ تا قوت ادویهٔ مذکوره
بخوبی رسد و دیگر ادویهٔ سخت گرم و مولد خشونت و این نوع نزول الماء را باز دارد ششم ادویهٔ زداینده و این نیز دو نوع است اول زدایندهٔ چرک قرحه
چون اقلیمیا و کندر و صبر و مانند آن و نوع ثانی زدایندهٔ سبل و جرب و ظفره و مانند آن چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته هفتم ادویهٔ معفن محرق
و خشن است چون زرنیخ و زنگار و این طرفه صلب و جرب مزمن و خشک ایشه را بزداید گیلانی گوید که در ادویهٔ چشم رعایت چند امور نمایند اول اختیار جوهر دوا
زیرا که در علاج چشم بسبب رقت و کثرت ارواح و قوت حس او ادویهٔ مخالف طبیعت مثل بیش جائز نیست و نه آنچه دران کیفیت غالب باشد مثل حریف و بسیار
ترش و اشیای لذاعه و آنچه شدید القوت بود بهر آنکه شدید البرد اجماد قوت چشم کند و شدید الحرارت تحلیل قوت او نماید و ثانی اختیار کیفیت دوا و این بعد معرفت نوع
مرض بود و لیس معالجهٔ حار ببارد و بارد بحار کنند و بالجمله علاج تمام میشود بضد و ثالث اختیار مقدار دوا پس هر دوائیکه آن انفع و زغرض باشد تکثیر مقدار آن اولی است
از دوائی که نیست چنین و همچنین هر دوائی که قوت آن ضعیف تر باشد تکثیر آن اسلم است از دوای بسیار قوی و در امراض خفیف تکثیر کحل اولی از آنست که در امراض مقلله
بسبب غلظ جرم جفن و قلت شرف او و رابع اختیار کیفیت دوا در درجهٔ او در حرارت و برودت او و غیر آن و این نوع و آنچه قبل اوست موقوف است بر معرفت
طبیعت چشم و مقدار مرض او و به جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و سحنه اما طبیعت چشم متضمن بر امور اربعه یعنی مزاج و خلقت و وضع و قوت او اما مزاج چشم
بهر آنکه چون مزاج صحی و مرضی معلوم کردند از ان مقدار خروج او از مزاج خاص او دریافت گردد پس اختیار کنند از ادویه آنچه مقدار او و قوت او در خور برگردانیدن بسوی مزاج
طبیعی باشد و اما خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقله فضیه است که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل اوست دوم فضائی که در داخل چشم است سوم فضائیکه در داخل
ملتحم است زیرا که او را آنجا منفذ طبیعی است فلهذا دفع فضول او سهل باشد و بدان سبب کفایت کند دران ادویهٔ قلیل المقدار که شدید القوت نباشد و اما وضع چشم
مشتمل بموضع و مشارکت است اما موضع چشم ظاهر است که آن از معده و جگر بسیار بعید است فلهذا اثر ادویه باوی از آنجا نمیرسد مگر بعد فرط ضعف قوت آن پس بجبر
دوای شدید القوت دران تاثیر معتد به نکند فلهذا اعمده و معالجات چشم ادویهٔ وضعیه است که بالمباشرت بسوی چشم میرسند پس واجب است که قوت دوا بمقداری نباشد که
بر مقدار مرض چشم زیاده شود و اما مشارکت چشم با اعضای دیگر پس بدانند که چشم شدید المشارکت بدماغ است و چرا نباشد که آن مثل جزو اوست و طریق نفوذ مواد
از داخل او بسوی آن فراخ است و آن عصب مجوف است فلهذا واجب است که ادویهٔ مانع نفوذ مواد از دماغ بسوی چشم قوی التقویت و قوی الردع باشند لیکن نه بحدیکه موجب تحلیل

و تکثیف طبقات عین گردند چه آن جنس فضول دران بزیادتی مواد رجوع کنند و اما قوت چشم پس اصناف قوتها چون در چشم بسیار است ارواح او بسیار بود و این
منع میکند از آنکه دوای چشم قوی التلطیف باشد تا اجماد مزاج روح نگرداند و از آنکه قوی التحلیل باشد تا روح را فانی نه کند ۹ اما مقدار مرض پس سخن قوی محتاج بدوای قوی
باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما در اشیائی که ذکر او کردیم امر دران ظاهر است و خامس اختیار وقت موافق برای استعمال دوا و این وقت گاهی معتبر بحسب
فصول سال بود پس اولی موسم استعمال ادویه محلله قویه و شدید الجلاء سرما است نه گرما و ادویه قوی الردع و شدید البرد در گرما و ادویه مستفرغه را ربیع و خریف است نه سرما و
گرما و در ربیع استفراغ خون و در خریف استفراغ بادویه مسهله باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس در علاج اورام استعمال ادویه رادعه در ابتدا و ادویه محلله در آخر کنند و میان
این هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و اولا رادع را قوی تر نمایند بعده محللات را قوت دهند حتی که هر دو در منتهی مساوی گردند و ایضا موادیکه اراده تحلیل آن یا
استفراغ آن کنند اولا در ان منضجات استعمال کنند و بعد نضج آن مستفرغات و سادس اختیار جهت استعمال دوا پس می باید که ادویه اورام چشم قطورا باشد زیرا که دوای
یابس میان پلک و مقله متوقف شوند و آنرا الم رسانند و ادویه ظفره و بیاض و مانند آن باید که ذرورات بود و ایضا هرگاه احتیاج بنفوذ دوا بسوی اطراف و نواحی چشم باشد
قطورات بجمیع اشیافهای سیاله بدان اولی بود و استعمال ادویه مبرده و ملینه خاصة مسکن وجع هر روز بلکه در روزی چند بار جائز است و چنین نیست ادویه جاره که دران واجب
هست تفرقه ایام و از اینجاست که گفته اند دوای تیز را علی الاتصال بهیم استعمال نباید کرد و اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از اذیت مرتبه اولی استراحت یابد پس
باز بعمل آرند بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال کحل و تقطیر و مانند آن وقت سردی از روز است و قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض و کحل هر دو حار باشند لشب
یا صبح استعمال کنند و اگر هر دو بارد باشند در نصف النهار بعمل آرند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال بمعدنیات خواب نکنند الا بعد ساعتی در نزول
الماء و بیاض و سبل بر پشت خوابید و در مرض اسفل عین نشسته و در امراض پلک سرنگون داشته کحل استعمال نمایند و عند استعمال ذرورات مربع نشسته و اگر بعد
و امراض جفن باشد جهد نمایند که وصول کحل بجانب آن باشد فقط تا مقله از خشونت آن الم نرسد و اگر قلع آثار و جلای بیاض و مانند آن مطلوب بود میل بسوی مقله رسانند
و بر موضع مرض احتکاک نمایند و در تقطیر چشم را با ابهام و سبابه دست چپ کشاده از دست راست قطور را بحجه میل بریزند و جوهر میل از نقره باشد در علاج سخونت چشم و رطوبت
آن و از طلا بسازند اگر اراده تلطیف ماده باشد و یا از آبنوس بعمل آرند اگر اراده تلطیف مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند و باید که بعد هر استعمال میل را بشویند
و جوهر مکحله باید که از اجسام مناسبه کحل باشد که دران نهند پس گاهی از نقره و گاهی از آبنوس و مانند آن بود و شکل او مستدیر مایل بالطول باشد و سر او چنان باشد که
بسهولت کشاده شود و سنگ برای سائیدن شیافات و غیره حجر مس بهتر است یا تخته آبنوس باشد و هر چیز که بران بسایند آنرا بشویند و بعضی اعمال محتاج به بستن عصابه و
نهادن رفاده بود خصوصا بعد قدح و قطع سبل و در اطفال و برای حفظ ضماد و غیره و در آخر مرض و برای حراست چشم از هوا و برای ضغطه عین در نتو آن و برای منع اوجاع و تسکین
آن چنانچه در ضربان چشم و صداع و نفع رفاده در رد جحوظ و نتو بیشتر است و بدانند که ادویه که بدان معالجه چشم کنند و احتیاج دران بعمل بالید باشد بعضی از ان معدنی و
بعضی حجری و بعضی صدفی و بعضی نباتی و بعضی حیوانی است و جمله این موافق بود اگر بهیئت مخصوص باشد مثل کحل و ذرور و شیاف و مانند آن و لابد است که خالی
از کیفیات ضاره باشند و واجب است که مختلف بود طریق عمل آنها حسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات و احجار و صدف واجب است
که در تصغیر اجزای آن بسائیدن مبالغه نمایند تا بسبب خشونت موذی مقله نشوند از حرکت پلک و این تصغیر را گاهی کفایت میکند کثرت سحق و نخل از خرقه صفیق تنگ
مسام مع تربیت و تحویل بآب چنانچه در توتیا و شادنج و مرقشیشا و اثمد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق باتمام نمیرسد بجهت کیفیت ردیه
یا عدم قابلیت سحق بلیغ و بهترین طریق احراق آنست که در کوزه جدید کرده بگل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته مهیا بجودت سحق گردد
چنانچه باقلیمیا و زاجات و سواد سند و حریر و شنج و حلزون و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضی ادویه بعد حرق و سحق بغسل کثیر محتاج باشند مثل سفیداب و این برای ازاله
ترشی او که مضر چشم است و رفع حرارت مکتسبه از نار میکنند و ایضا مانند نحاس محرق که دران کیفیت ضاره لعین است و بسیار ادویه است که سحق او باختلاط آب یا رطوبت
مائی چیده میشود مثل احجار و اکثر معدنیات و بعضی از ان محتاج باین نمیشوند مثل نشاسته و صبر و اما سحق صموغ بغیر رطوبت بسبب انحلال قوت آنها بحرارت سحق موجب
ضعف آنها میگردد و بعضی ادویه است که از برای تصغیر اجزای آنها خیسانیدن او در آب یا مائی مناسب کفایت میکند همچون کتیرا و صمغ عربی باید که در آب

بخیسانند پس از خرقه صفیق صاف کنند و بعضی را در تصغیر اجزاء این کفایت نمیکنند بلکه باوجود خیسانیدن باز محتاج بسائیدن آن باشند چنانچه در اشق و سکبینج و صبر و بعضی ادویه چشم در آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنجوش و آب باران چند بار خیسانیده خشک کرده سائیدن قوت دوا زیاده میکند و او خال مشک قوت ادویه را بقعر چشم و در طبقات میرساند و ادویه جدا جدا سائیده بازوزن مطابق نسخه نموده آمیخته مجموع در صلایه باهستگی بسایند و از گرد و غبار محفوظ دارند و در جمیع شیافات احتیاج بدوائی میشود که دران لغریه باشد تا ادویه جمع گردد و بعض آنها بعض بچسپد و باید که آن صمغیات نافع امراض باشند که برای آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی است در شیافات رمد و مثل انزروت و سکبینج در شیافات بیاض و ملطفات آب مانند آن و اولی اوقات که در آن ادویه چشم از شیافات و ذرورات و مانند آن بسازند فصل ربیع است بسبب اعتدال هوا دران پس ادویه متارج نخواهد شد چنانچه در سردی یا و نه تحلیل قوای آنها خواهد بود چنانکه در گرمی گرما لیکن اوائل ربیع بشیافات اولی است تا قوای آنها قوت حرارت در مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود و فلهذا میباید که تجفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا آخر ربیع جائز است و دوائیکه در آبهای مذکوره بپرورند در آخر ربیع بهتر باشد و باید که هر واحد از اکحال و شیافات در ظرف علیحده بدارند تا هر واحد از آنها قوت یکدیگر اکتساب ننماید و بدان سبب قوت او ضعیف و باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور کم میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت می پذیرد **علاج مرض ترکیب عین** اصلاح هیئت چشم کنند و ازاله آفت که در ترکیب اجزای چشم افتاده آن یا بفصد و استفراغ بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد آمد **علاج تفرق اتصال چشم** بادویه قلیل لتخفیف غیر لاذع چون سرمه زعفران و توتیا و سفیداب و شادنج و صبر و مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دوائی که مزاج او موافق مزاج چشم نیست مضر عین بود و آنچه اندکی مخالف او است مثل ادویه مذکوره نافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر است لهذا اکثر دوای مرطب چشم را مضرت رساند و هر دوا که رطوبات کمتر کند و لاذع نباشد تقویت چشم نماید و هر عضو یکه قوی گردد ماده مرض را قبول نکند و آنچه بدان رسد از خود دفع کند و این اصل عظیم است و اکثر علاج چشم مرعی از نیجا جمله علاج مفصل او و علاج اورام و قروح و بثور و غیره آن مفصل علیحده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع ممدده و لذاعه و ناخسه و ضربانیه و حاده و ضاغطه و خشنه و مانند آن افتد و آنرا اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او و ملاقات پلک بمواضع موجعه آن و جنبش کردن آن از هر طرف و چون دردهای چشم شدید باشد پس امراض موجعه آن بغایت حاد بود و صبر طبیعت بر اوجاع او تا مدت طویل کمتر بود و چون درد آن طول کند فضول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد و پس مستعد امراض شود و بالجمله اوجاع چشم را شرح و سبب آن طریق تشخیص اسباب او اولا چشم را ملاحظه نمایند اگر دران آثار اقسام رمد یا سبل یا جسارت ملتحمه یا بثور یا قروح عین یا ضربه چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد و هر واحد از آن در فصل علیحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود و درین صورت از مریض سوال کنند که کدام قسم درد است آیا ضربانی و مسلی است یا ناخس یا ثاقب یا ضاغط یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد ضربانی مع مسلی یا مع ضاغط در عمق چشم بیان کند و درد مذکور مثل شقیقه سر گاهی لازم باشد و گاهی نه از صداع حدقه و شقیقه عین باشد و اگر درد ضربانی با صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر درد ناخس شدید که تا صدغین منتهی شود و عرض در دسر جهد و صاعد حرکت بگوید و در رگهای چشم تمدد و رنگ ورم سرخ مائل بسیاهی و تیرگی نماید و اشتهای طعام نشود و از سرطان قرنیه باشد و اگر در چشم المی ناخس بگوید و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشادن نتواند از نرسیدن غذا برطوبت زجاجیه باشد پس اگر سببش خشکی رگهای مجاری غذائی او بود هر دو چشم در غور روند و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سدد بود گاه گاهی در چشم اشک همی آید گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بریم بر آید و ذائقه دهن بی مزه گردد و اگر درد ثقیل گوید و چشم گران باشد و اشک آرد و هر چیز غیر مستقیم نماید یا یک باهم نه پیوندد و در نصف قرنیه کدورت نماید از زوال طبقه عنبیه باشد و اگر وجع شدید ضاغط گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس و چشم پر چرک و پر اشک بود از ضغطه جلیدیه باشد و اگر وجع شدید در قعر چشم باشد و با آن انتشار نور در جمیع اجزای عین مدرک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال شبکیه باشد و اگر در عمق چشم درد بگوید درین صورت اگر در اقطار چشم سرخی نماید از فساد طبقه مشیمیه باشد و اگر با درد ضاغط در عمق چشم حفظ عین باشد از ورم طبقه صلبیه باشد پس اگر ورم دموی بود با الم مذکور تمدد و حکه در چشم بموضع غیر معین باشد

واگر صفراوی بود با احتراق والتهاب وحرارت شدید باشد واگر بلغمی بود با الم ثقیل واسترخای پلک ودشواری نظر بسوی اشیای عالیه مثل سقف وغیر آن باشد واگر باوجود درد در عمق چشم چنان نماید که چشم باز پس کشیده میشود از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد واگر التوای چشم بجانبی با الم تمددی بجهتی مائل گوید از التوای طبقهٔ صلبیه باشد واگر وجع تمددی گوید وچنان پندارد که چشمها بسوی اسفل خواهند برآمد وباشد که نظر بسوی سقف دشوار گردد از استرخای پردهٔ صلبیه باشد علاج درچشم درد ناک سیل نیندازند بلکه ادویه را در شیر یا چیزی دیگر حل کرده اندک اندک بفاصله چکانند ودر هر مرض چشم که با درد صعب بود اول تسکین درد نمایند لیکن دوام استعمال مخدرات بهر تسکین وجع جائز نیست وباید که در اوجاع خواب آورند بهر حیله که ممکن باشد حتی که لعبنا وحکایات ملائم وآواز آب وشجر وآسیا ونغمهٔ لطیف مع قلت روشنی در مسکن وترک حرکات عنیفه واما حرکات خفیفه مثل جنبش گهواره ومانند آن مفید بود وانچه از شقیقهٔ عین باشد اول فصد سر رو نمایند بعده بر صدغین زلو چسپانند وبعد نضج ماده مسهل وحب ایارج دهند ودر هر چه در شقیقهٔ سر مسطور شد بعمل آرند پس برای تسکین درد وحرارت ورادع ماده آب عصی الراعی وسفیدهٔ بیضهٔ مرغ وشیر دختران در شیشه کرده واندکی شیاف مامیثا وحضض سوده آمیخته بجوشانند وسرد کرده چند قطره روغن گل آمیخته بجنبانند تا که مثل مرهم شود وهر ساعت درچشم قطور سازند ولازق بر صدغین بچسپانند واگر فائده نشود شریان صدغ قطع نمایند ودر علاج مهلت روا ندارند تا بکوری نه انجامد وانچه از سرطان باشد علاج نپذیرد لیکن برای تسکین درد وتوقف مرض فصد قیفال کنند وبا ماء الجبن سکنجبین افتیمونی وسفوف سوداوی وحب لاجورد یا بابار الفواکه وخیار شنبر دائم تلیین طبع نمایند وماء الشعیر وشربت بنفشه وسکنجبین وشربت خشخاش وجلاب وشربت نیلوفر بدهند. وبه اغذیهٔ جیدة الکیموس خنطیه که دران حرارت نباشد ولحوم خفیفهٔ طیور مثل دراج وچوچهٔ مرغ فربه واطراف ولحم بزغاله وحملان غذا سازند یا حریرهٔ جو با اصل السوس مقشر کوفته و گاوزبان وگل بنفشه هر یک سه درم عناب پانزده دانه نیلوفر تازه مقشر هفت عدد نیک پخته صاف کرده شربت خشخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده روغن بادام شیرین آمیخته بیاشامند وآشامیدن ماء الجبن با یکی از اشربهٔ مذکوره یا شیر خر یا شیر بز یا شیر گاو نیز نافع است وبقول خرزی منضجات سودا استعمال نمایند ومطبوخ افتیمون وبعده ماء الجبن گاهی با سفوف مبدل وگاهی با سفوف مسهل بنوشند وسفوف مسهل از حجر ارمنی وهلیلهٔ کابلی وهندی وبسفایج ونمک هندی وغاریقون مرتب سازند وسفوف مبدل اینست مغز تخم خیار ومغز تخم کدو ومغز تخم بادرنگ وگاوزبان واصل السوس وصندل وطباشیر وگل سرخ و کشنیز خشک سائیده هر روز پنج درم همراه ماء الجبن بدهند وسویدی می نویسد که این سفوف مجرب من است وشیاف ابیض با سفیدی بیضه آمیخته وبا شیاف مامیثا در شیر زنان حل کرده درچشم چکانند وسفیدهٔ بیضه باکلیل الملک واندکی زعفران بنهند ویا آرد جو وبنفشه ونیلوفر وآرد باقلا وبابونه واکلیل وآب کاکنج وآب عنب الثعلب ضماد سازند ویا برگ خطمی وبرگ خبازی وعنب الثعلب کوفته بروغن بنفشه آمیخته ضماد کنند وهر شب قیروطی زردهٔ بیضه وروغن گل بر پشت چشم نهند وجمیع ادویه که دران مائیات مغریه ومخدرات باشد بعمل آرند وادویه واغذیهٔ حار اصلاً استعمال نسازند ونطول نمایند بآبیکه دران بابونه وگل بنفشه وخطمی واکلیل الملک وگل نیلوفر جوشانیده باشند وطلا نمودن زردهٔ بیضهٔ مرغ با کتیرا یا شیر زنان نیز مفید است وشادنج ونشاسته مساوی صبح وشام اکتحال نمایند وبقول انطاکی حیله در سکون الم مخدرات کنند بعده درچشم شادنج ونشاسته وگل مختوم ومامیثا ومروارید استعمال کنند نه غیر آن که اگر ماده غیر مستحکم بود به شود والا توقف آن کفایت باشد واگر آب کشنیز سبز وآب عنب الثعلب وآب گل سرخ وسدا گلاب هر یک سه ماشه تخم کاسنی صندلین گل ارمنی هر یک سه ماشه در عرق بیدمشک یکتوله ضماد کنند بسیار مفید است وگویند که هر گاه درد ساکن گردد توتیای مغسول شادنج مغسول نشاسته هر واحد یک درم شیاف مامیثا گل مختوم هر واحد نیم درم مروارید دو دانگ کوفته بیخته اکتحال نمایند وشیافات لینهٔ مسکنهٔ وجع استعمال کنند ولعابات مرخیه ومانند آن درچشم ریزند وحمام مرطب نافع است واز اغذیهٔ مولدهٔ سودا مانند عدس وبادنجان وگوشت گاو اجتناب نمایند وانچه از نرسیدن غذا بزجاجیه باشد سببش سده بود وحسب ماده در اسهال وتفتیح سده کوشند مثلاً در مادهٔ بارد مطبوخ بادیان بیخ اذخر افسنتین تخم کشوث بشربت دینار بدهند ودر مادهٔ حار مطبوخ تخم کاسنی اصل السوس عنب الثعلب مویز منقی شاهتره همراه سکنجبین بدهند وشربت بزوری وقرص لک دهند وامثال آن استعمال کنند وسده از مادهٔ حار نادر بود وبعد انفتاح سده برای ترطیب ضماد برگ خطمی که در سرطان گذشت با اضافهٔ سفیدهٔ بیضه دائم بر چشم نهند وشیاف ابیض در شیر دختران حل کرده درچشم کشند وروغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند وایضاً برای ترطیب مزاج مثل روغن بادام وشیر دختران ودر روغن نیلوفر سعوط از مسکهٔ گاو ومغز ساق او وتدبیر مرطب مثل فرط خواب وتناول اسفیدباجات وسمک وکدو وخیار مع لحوم حریب ولحم ماکیان فربه وزردی بیضهٔ نیمبرشت بعمل آرند واز هر چه مالح وحامض وحریف ومجفف باشد اجتناب نمایند

وطبری گوید که علاج عدم غذای زجاجیه آنست که در غذا بر مرطبات اقتصار نمایند و ماء الشعیر ایام متوالی بنوشند تا بدن را ترطیب دهد بعده استفراغ باین مطبوخ نمایند اگر
ظاهر شود که آن از سده است فو مو جبلی و بزر خیار بری هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم
تمر هندی ترنجبین هر واحد بست درم انجیر بست عدد جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته هفت درم شکر طبرزد سوده انداخته و سه درم تا پنج درم روغن بادام تلخ
بالایش ریخته نیم گرم بنوشند و ازین مطبوخ دو شربت در مدت هفت روز بیاشامند اگر مزاج و قوت و سن و فصل مساعد باشد احتمال آن نماید و در جمیع امراض چشم جهد نمایند
وقت علاج که مزاج مریض بجدت متغیر نشود و باعتدال رو کنند اگر از آن خارج شود و چون این مطبوخ نوشیدند بر دوشیدن شیر دختران از پستان به چشم مواظبت نمایند و این
ضماد بر چشم نهند برگ خبازی یا برگ خطمی جوشانیده و بسایند و با سفیده بیضه در روغن بنفشه آمیزند و از قرب کافور به چشم و از شم آن اجتناب نمایند هرگاه مرض درین طور
باشد و بر روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن خلاف سعوط کنند لاسیما اگر در انجا صداع باشد و برای ترطیب شیاف ابیض بشیر دختران در چشم کشند و اگر مرض از عدم غذا
و قلت او باشد و سببش یبوست بود بنا بر کثرت استفراغ یا کثرت صوم یا ترک طعام و مانند آن همگی عنایت به ترطیب مصروف دارند و درینجا سبیل باستفراغ و نوشیدن
چیزی از مجففات نیست و علاجش دوشیدن شیر زن و خر از پستان بر سر و تسعیط بروغن بنفشه است و لحوم بزغاله و حملان صغار بخورانند و شراب قلیل الحرارة
یا ماء الشعیر بنوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار و حمام منع کنند و نطولات بادویه مرطبه مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استعمال نمایند و اگر وقت بنفشه تر باشد
بنفشه تازه را در گلاب تر کرده شب بر سر نهند و بخواب روند و تعدیل خوابگاه نمایند و از سموم و بادهای گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا کثرت پذیرد و بجلیدیه
رسد و از انچه اقبال عافیت و ابتدای زوال مرض ظاهر شود آنست که زوال غور حادث در عین اولاً فاولاً معلوم گردد و هرگاه چشم در هیئت به طبیعت خود
عود کند و صداع و حدت زائل شود و مریض صحت یابد و انچه از زوال عنبیه باشد اگر غلبه خون در یابند فصد کنند و مسهل مناسب مزاج دهند و بعد تنقیه مدتی
در چشم کشند و موافق خانه چشم از اسرب مانند خود ساخته و در وسط آن سوراخ کرده در رفاده پیچیده گیرند که سوراخ بند نشود و بر چشم بندند و از حرکت و نظر بسوی روشنی
و سرنگون کردن منع کنند و انچه از ضغطه جلیدیه باشد علاجش مثل علاج اورام چشم است چنانچه در رمد گفته آید از تسکین و استفراغ پس تحلیل ورم و تقطیر شیاف
ابیض و دوشیدن شیر دختران از پستان و سعوط باشیای موافقه بعد استفراغ نافع است و انچه از تفرق اتصال شبکیه باشد علاج نپذیرد مگر بهر تسکین الم در ابتدا فصد
و تعدیل مزاج و اصلاح غذا نمایند و شیاف ابیض افیونی با زرده بیضه مرغ و روغن گل استعمال کنند و انچه از فساد مشیمیه باشد فصد سر رو و حجامت نقره یا کاهل
کنند و بملینات تلیین طبع نمایند و از برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب آب بر آورده بجوشانند پس حضض و قدری شیاف ابیض حل کرده صبح و شام در چشم چکانند
و طلع که آنرا بهار خرما گویند با لعاب اسپغول و اندکی سرکه و روغن گل سرشته وقت خواب بر چشم ضماد کنند و شیاف و نرج بعده برود کافوری استعمال نمایند و انچه از ورم
صلبیه باشد در دموی فصد سر رو کنند و به تلیین طبع ادویه خفیفه مثل بنفشه نیلوفر خطمی عناب سپستان جو نیمکوفته جوشانیده و صاف نموده روغن کنجد شکر سرخ
آمیخته حقنه سازند چند بار متوالی و یا مطبوخ عناب سپستان آلو بخارا نیلوفر خطمی شیرخشت ترنجبین آمیخته بنوشند و بعد منع ماده از انصباب و تنقیه دماغ از فضول
کحل برمادی اصغر صبح و شام در چشم کشند و اگر ازین تدبیر فائده نشود شیاف ابیض افیونی با آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب سبز مطبوخ مصفی حل کرده در چشم
چکانند و بر بندند و شربت عناب بماء الشعیر مدام نوشیدن و بآب طلع و مانند آن سعوط کردن نافع است و در صفراوی اگر واجب بود فصد کنند و از مطبوخ مذکور ضماد
هلیله زرد و خمیره بنفشه و یا بگل سرخ و بنفشه و آلو و عناب و تمر هندی و کشوث و تخم کاسنی و ترنجبین و مانند آن تلیین نمایند و یا مسهل صفرا دهند بعده جو مقشر و بهدانه
هر یک ده عدد خشخاش بست دانه نیمکوفته و قدری انزروت آب شیرین آن مقدار که بالای وا باشد در قدر مضاعف بجوشانند که بقوام ماء الشعیر آید صاف نموده
در روز و شب چند قطره و در چند بار نیمگرم در چشم چکانند و رفاده مبلول بهر ثقیل بر چشم بدون بستن نهند و ساعتی بر پشت بخوابند پس شحم انار و اطراف کاسنی
مساوی کوفته بزر قطونا برابر هر دو آمیخته در گلاب و روغن گل خوب بر هم زنند و وقت خواب بر چشم ضماد کنند و بملائمت بر بندند و صبح چشم را صاف نمایند و طعام مبرد
مرطب خورند. و مدام بروغن بنفشه و شیر زنان سعوط سازند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم چکانند و از مشی در آفتاب و دخول حمام منع کنند و در بلغمی بعد نضج و تنقیه
بمسهل بلغم و حب ایارج روغن مصطکی یک جزو مشک ربع جزو قدری آب زرد از مطبوخ آمیخته حل کرده در بینی چکانند و اندک اندک هر روز افزایند پس مرد شونیز بریان

وزعفران سوده در خرقه بسته ببویند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافه کنند که لعطیس درینجا انفع اشیاست و مشک در ادویه محلله داخل کرده کحل نمایند
و در ابتدا اشهر تسکین درد به گل سرخ و مورد در شراب پخته یا بزردی بیضه و روغن گل و زعفران ضماد کنند و آنچه از ورم سوداوی یا یبوست صلابیه باشد بعد نضج در ورم
بمطبوخ افتیمون و سفوف سودا یا حب لاجورد بعد از نضج و ترطیب بدن تنقیه نمایند و یا بمستفرغات خفیفه مثل خمیره بنفشه با عرق گاو زبان تنقیه بدن کنند و
بهر ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیه مرطب اختیار کنند و شیر دختر یا شیر بز یا شیر خر بر سر دوشند و در بینی چکانند و شیر دختران و روغن بنفشه یا نیلوفر و آب عصی الراعی
و آب حی العالم در بینی چکانیدن بغایت مفید است و چشم بسته دارند و بخار الشعیر و ماء الباقلا و مانند آن که بخار رطب بردارد دهند و غذا اسفاناخ پس اگر مرض زائل شود
شیر زرین یعنی جو بالیده و سنگین سوخته بشیاف ابیض آمیزند و در سفیده تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده بربندند و هرگاه در خفت
پذیرد و حجوظ کم گردد با آب گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و بر آب ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن اکباب نمایند و آنچه از التوای صلابیه باشد الیناً
در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و شرباً و نطولاً و استحماماً و تمریخاً و طلاءً و سعوطاً و قطوراً و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته با آب عصی الراعی و قداح بسیار و آب
جراده کدو تسقیه داده باشند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در میامر ذکر نموده و شیاف ابیض بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران در چشم دوشند و از خواب
بر پشت منع کنند و اگر در هوای گرم احتیاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی اندازند و آنچه از استرخای صلابیه باشد بعد نضج از مسهل بلغم و حب
ایارج تنقیه نمایند بعده غراغر منقیه از مویزج و عاقرقرحا و مری و مانند آن استعمال کنند و مصطگی و کندر و زنجبیل و ج تنها یا باهم مرکب ساخته بخایند و سعد و اسطوخودوس بر
زبان بمالند و مدام شیاف احمر حاد با آب مطبوخ زوفا حل کرده در چشم چکانند و اغذیه ناشفه مثل قلایا و مطجنات گوشت تیهو و کبک و دراج اختیار کنند و اگر قوت و
سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو نمایند و اگر مرض زائل نشود و حقنه منقی امعا از رطوبات غلیظه بعمل آرند و بریاضت معتدل امر کنند و هرگاه علت مشکل گردد
و مادی صداع عارض شود درین صورت معالجه چشم ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمد است

مرض رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حار ملتحمه است و اورام دیگر را آنکه در آن گویند و نزد متاخرین رمد درد چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی ورم و مادی و ورم حار باشد یا بارد چنانچه
از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم است یکی حقیقی و آن ورم ملتحمه است پس اگر در عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا دیگر گویند و به یونانی کیموسیس نامند و
این بیشتر بصبیان عارض میشود و دوم غیر حقیقی و آن تسخن و ترطب چشم است از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلا ورم شود و آنرا تکدر و تخثر نامند و به یونانی طاراکسیس
گویند یعنی اضطراب و این قسم در اکثر امر وقتی حادث میشود که در بدن و سر امتلای بسیار از مواد نباشد و الا بر احداث آن تکدر فقط اقتصار نمیکرد بلکه رمد حادث میشد و همچنین
اگر سبب بدنی یا مادی معاضد باشد بادی اول آنرا معاونت کند میتواند که زود برمد حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یوم بحمیات عفنه و چون برمد انتقال یافت به یونانی
افثالمیا نامند و رمد که تابع جرب جفن باشد در ابتدا از قبیل تکدر بود و در فصل دوم کتاب العین گفته که رمد سه صنف است اول تکدر که عارض چشم گردد از غبار یا دخان دوم
ورم حار ملتحمه است سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرنیه آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد به سه قسم بدین طور نموده یکی آنکه
در چشم هیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود و دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول آنکه هرگاه سببهای خارجی
مذکوره دوام و کثرت پذیرد و تاثیر او قوی گردد ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد فضلی از جمیع بدن بدماغ صعود کند
و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود و خصوصاً اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشد و مواد بسوی ملتحمه نازل گردد و سوم صعب تر
از هر دو نوع است و سبب او کثرت و رداءت اخلاط و ورود آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی باشد و گاهی پلک چندان ورم کند
که پوشیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته رمد چهار نوع است یا از خون خالص زائد در کمیت یا از خون بلغمی یا خون سوداوی یا خون
صفراوی و این نوع کثیر الوجود است بالجمله ماده رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اخلاط اربعه مفرد و مرکب یا ریح باشد و خلط متورم گاه در چشم تولد کند و گاهی از دماغ بسبیل نزله آید از طریق
حجاب خارج سر یا از طریق حجاب داخل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رحم آید و خصوصاً وقتیکه سوء مزاج بچشم عارض شود و آنرا ضعیف و قابل مواد اعضای دیگر گرداند

و بعضی گویند که مادهٔ محدث رمد یا در چشم متولد میشود و وقتیکه آنرا سوء مزاجی مفسد باشد که انچه از غذا بسوی آن آید فاسد گرداند و یا دران متولد نمیشود بلکه بسوی او منتقل میگردد از غیر او و آن عضو خواه کل بدن باشد و وقتیکه در بدن سوء مزاج مصعد مواد بسوی چشم بود چنانچه بدن را حرارت شدید بهم رسد از تعب یا غضب یا جماع و یا ملاقات آفتاب گرم و مانند آن و بدن ممتلی و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک اخلاط باین اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و یا بجهت امتلای کثیر از مواد در بدن عند احتباس استفراغ انچه استفراغ آن ضرورست قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از نقاهی مرد یا عضو خواه عضو واحد بود و آن عضو یا متصل بچشم باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد بآن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و ماده که انتقال می یابد بسوی چشم از دماغ گاه در شرائین می باشد پس وجع او حادتر بود و گاه در اورده و گاه در اعصاب و گاه در سمحاق و گاه در ام غلیظ و گاه در ام رقیق و گاه در جوهر دماغ و انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بر سبیل تبخیر بود و گاه بطریق اورده و شرائین صاعد از معده بسوی سر و از ان بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم ولیکن رحم چون از دماغ بسیار بعید ست ماده بچشم از رحم انگاه منتقل شود که امتلا کثیر و سوء مزاج مصعد مواد در مزاج آن بکمال شدت باشد و از جهت اکثر این عند احتباس طمث یا نفاس خصوصاً اگر رحم معتاد آن متوف بود چنانچه عند وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و یا معده را کفایت مینماید دلی آفتی برای انتقال ماده مثل فساد هضم و ضعف آن و اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای ما ضمه ضعیف شوند و تبخیر آن بسیار گردد و درین جمله انتقالات لابد است که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ورنه مادهٔ مندفعه قبول نمیکند و از خود دفع مینماید و گاه حادث میگردد انتقال ماده از سردی که بعضو اصلی برسد و هضم آن ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این را کثرت انجره لازم شود و چون چشم را با اعضای راس اتصال بسیار و مشارکت تمام بدانست هر گاه در سر مواد بسیار مجتمع گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصاً چون متفق شود بآن سببی که سیلان دهد مواد را یا بار خاک آن چنانچه تدهین سر نمایند یا بانسداد مسام ظاهر راس سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان و حرکت آورد مواد را مثل غضب شدید یا جماع بسیار و یا امری که بفشارد مواد را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امریکه حبس مواد نماید از تحلیل مثل نزله و لکشف و انسداد مسام از و تنج بسیار چنانچه حادث میگردد چون بعد عهد از حمام گردد و گاه حادث میگردد رمد از سیر در یخ و برف و یا آنکه آفتاب بر یخ و برف تابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع شمس از یخ و برف بسوی چشم رجوع کند و با حتقان انجره دران بصر ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و رمد رطب بهم رسد و ازان اشک بسیار سیلان نماید و گاه رمد بحسب دور و نوبه انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دور تولد او در چشم ذی ادوار و نوائب میباشد و آن ادوار گاه منتظم میباشد و گاه غیر منتظم و گاه بیانتظام بحسب حال ادوار تزید ماده یا تزید شر آن و در اکثر نوائب آن غب یعنی یکروز در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن ماده صفرا است و رمد دموی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سودا کم است اکثر رمد با دوار صفراوی بود و نوبه هیجان آن غب میباشد و آن از مرض حاده است و بحران او در چهارده روز واقع شود و آن هفت دوره باشد ولیکن رمد خاصه صفراوی که دران وجع شدید بود باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که درد شدیدتر باشد بحران آن سریعتر بود و گاه نوبه رمد هر روز میباشد پس اگر معتاد آن شدید الحرارة و اللذاع بود آن صفراوی باشد و این هنگامی ست که صفرا در کمال حدت و لذع باشد و دو ماده باشد که نوبه هر یک ازان هر دو غب بود و پیش و پس یکدیگر و با آن سائر علامات اورام صفراوی بود و بحران او قریب تر باشد و اگر با آن ورم سرد و قلت وجع باشد و هر روز نوبه کند دلیل بلغمیت ماده است و این طویل المدة میباشد و گاه نوبه آن ربع میباشد و این سوداویست و رمد سوداوی نیز طویل المدة میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر ازان نیز و سبب اشتداد وجع در رمد یا خلط لذاع اکال طبقات و یا خلط کثیر المقدار ممدد و یا بخار غلیظ بود و وجع حاد لذاع اکال بر فساد کیفیت ماده و حدت او دلالت کند و وجع ممدد دال بر کثرت ماده دم یا بر بخار غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کنند و اول روز تخفیف می یابند و رمد سریع المنتهی آنست که با کثرت سیلان اشک و لذع او حادتر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود و بقراط گوید که چرک رطب سلیم ست لیکن بطی البرء بود و چرک یابس سریع البرء ست الا ازان خوف قرحه چشم باشد و اگر رمص اخضر و اشک بسیار گرم آید چشم جراحت کند و اگر زمانه سیلان چرک و اشک و ورم طول کند شعر منقلب بود یا قرحه پیدا شود و رمص نضیج یا بر غلظ ماده دلالت کند و آنکه با نضج بود در بادی چشم در اول اندکی سبک گردد و بسرعت منحل شود و محمود بود و رمص صغیر الحب بر خیر دلالت کمتر کند و قطعه کبار

رمص بهتر از صفار بود و حدوث التصاق با جفان دلیل شروع نضج است چنانکه بقول جالینوس ماده‌ایکه سیلان رمص بسیار و رقیق حار باشد دلیل زمان ابتدا بود و چون ابتداء الغلظت و قلت نماید زمان ابتدای نضج باشد تا هنگامیکه غلظت یابد و بچسپد اجفان که آن زمان قرب کمال نضج است و چون کم گردد رمص و بسیار غلیظ شود زمان کمال نضج باشد و آرجیجانس گفته فصل رقیق که با آن رمص نباشد در اکثر مر صاحب خود را کور میگرداند و بار رمص مخوف نیست و مامون از کوری و قروح ردیه است و غذا و ند چشم جاحظ تحالیل العظم رمد میباشد و کثرت اشک بارد در رمد بسبب عدم هضم و نضج بود و دلالت بر بطوی زمان نماید و تبشیر رمد باسهال طبیعی زائل گردد و ورد دارت رمد بحسب کیفیت ماده باشد و عظم رمد بحسب کمیت ماده بود و در بلاد جنوبی رمد بسیار عارض شود و بسرعت زائل گردد و در بلاد بارد و ازمنه بارد بعکس این باشد و ابدان صلبه را بر بلاد بارد شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و همچنین بلاد گرم رمد پدید میکنند همچنین حمام بسیار گرم چنانچه انسان هنگام دخول آن گمان میبرد که رمد عارض شده و ثابت گویند که گاهی رمد کسانی را که عادی حمام باشند از ترک استحمام بسبب انسداد مسام نیز افتد و **علی بن عیسی** از ارسطو نقل کرده که رمد در صیف با تپ نمیباشد مگر بندرت پس اگر صاحب رمد را تپ عارض شود خصوصاً در تابستان رمد نضج یابد و بسرعت زائل گردد و اگر رمد بعد تپ شدت کند منذر بآفت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کحالین گویند که اگر سرخی شدید و رطوبت کثیر بود ماده خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود صفرا باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر هر دو اندک بود سودا باشد **طریق تشخیص** انواع و اسباب رمد باید که اولاً دریافت نمایند اگر رمد خفیف با سرخی قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداع احتراقی یا حمی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سردی یا ضربه یا سوء آشند یا دیدن چیزهای بسیار روشن یا نظر بچشم مرمود یا خوردن اغذیه مضر چشم یا کثرت مطالعه کتب یا سهر مفرط وغیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود و اگر رمد مفرط با سرخی و انتفاخ و دمعه و الم شدید لذاع اکال رمد مهد باشد رمد حقیقی بود پس اگر مرضی عظیم تر و صعب تر باشد و ورم بحدی رسد که سفیدی چشم سیاهی را بپوشد و بند کردن چشم مشکل گردد و گاهی اجفان از داخل انگاشته و خون از آن سیلان نماید و رنگ ورم همچون گل سرخ باشد و رنج بود و بعد تشخیص رمد حقیقی نوع ماده او تشخیص کنند باین طور که حال شدت و خفت وجع ببرسند اگر وجع شدید گوید ماده حار بود و بعد سرخی چشم و کثرت و قلت چرک و عروق نظر کنند و ببرسند که در رمد مضربانی است یا ناخس محرق پس اگر سرخی شدید با کثرت چرک و عظم و انتفاخ و ظهور عروق و درد مهد و ضربان صدغین و دیگر آثار غلبه خون از عظم نبض و قانیت بول و کسل و نعاس و ثقل راس و بعد عهد از فصد و حلاوت فم و تخیل چیزهای براق سرخ در خواب در زمان ربیع و سن شباب و تقدم اکثار تناول اغذیه مولد دم و ورم پلک و انقلاب آن بخارج معلوم شود ماده دموی باشد و اگر سرخی با قلت چرک و وجع ناخس و محرق ملتهب و در اکثر دمعه رقیق حاد و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی دهن و اشتعال بدن و زردی رنگ و تخیل شعله و نیران در خواب و حدوث آن در زمان صیف و منتهای شباب و تقدم اکثار اغذیه و ادویه مولد صفرا و تعب و سهر و شراب صرف و مانند آن یافته شود ماده صفراوی باشد و اگر وجع غیر شدید گوید ماده بارد بود و بعده اگر با سرخی خفیف ثقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک و چرک و التصاق بسیار بود و دیگر علامات بلغم مثل لین ملمس و سردی و تخیل آب و باران در خواب و کثرت آب دهن و لزوجت دهان و حموضت آن و کمی عطش و کسالت بدن و سفیدی رنگ قاروره و براز و سن طفولیت و شیخوخت و فصل سرما و برودت مزاج و تقدم اغذیه بلغمیه و کثرت سکون و مانند آن باشد ماده بلغمی بود و اگر با کدورت رنگ ثقل و جفاف و قلت آب و سرخی اجفان و قلت التصاق و ازمان مرض و با صداع غالباً و دیگر علامات سودا مثل قحل عین و ضعف حرارت و سوداویت مزاج بدن و راس و سوئیت اخلاق و غلظت رمص و یبوست آن و تخیل اشیای تاریک و سیاه و خائف در خواب و عروض آن در زمان خریف و سن کهولت و تقدم تعب و بیداری و هموم و حزن و خوردن اغذیه سوداویه مثل گوشت گاو و حیوانات وحشی دریافت شود ماده سوداوی باشد و اگر وجع مهد و بلا ثقل و بدون سیلان و التصاق و تقدم استعمال اغذیه مولد ریاح مدرک گردد ماده ریحی باشد پس اگر رمد بشرکت دماغ یا معده یا دیگر اعضا بود مشارکت او بدستوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد مشخص نمایند

علاج تکدر و رمد خفیف

اکثر دو زمان ازاله سبب کفایت میکند والا اگر بسبب حرارت باشد تدبیرش سهلتر از علاج رمد حار نمایند و ادویه مبرده مقویه چشم استعمال کنند مثلاً پارچه بگلاب و اندک کافور آلوده بر چشم بندند و صندل سفید در آب کشنیز سبز یا شیر دختران سوده بر حوالی چشم ضماد کنند و برگ تازه سنگهارا سائیده قرص بسته بر چشم نهادن نیز مجرب است

وشیر دختران با سفیدی بیضه مرغ و لعاب اسپغول یا بهدانه در چشم چکانند و شیاف برا یا استعمال نمایند و شیاف ابیض مع برود کافوری در چشم کشند و ابن گوید که
عصاره عنب الثعلب برای رمدیکه سببش دخان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع است و معذلک علاجش سکون مع هدو و ترک غذا و تقلیل آن و جلوس در جای تاریک است
که در این شفای او ست و شیخ میفرماید که اگر با سبب معین تکدر امتلای خون یا ماده دیگر باشد بفصد و اسهال و غیره استفراغ آن کنند و گاهی تسکین حرکت مواد و تقطیر شیر زنان
و سفیده بیضه و غیره کافی گردد و در تکدر که از ضربه افتد خون گرما گرم کبوتر یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن در چشم چکانند و بباست که تکمید آن با اسفنج یا صوف
در روغن گل یا طبیخ عدس تر کرده و یا تقطیر شیر زن بسیر دار از پستان گرما گرم کفایت کند و الا شیاف ابیض در طبیخ حلبه سوده در چشم چکانند و در تکدر که از هوای سرد عارض
شود حمام نافع بود بشرطیکه نوبت برمد و ورم نرسیده باشد و بدن و سر ممتلی نباشد و آبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند یا آب حلبه در چشم چکانند و ایضاً
تکمید به طبیخ بابونه و شراب لطیف بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب از علاجات نافعه نوشته اند خواه از آفتاب یا از سردی و یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب
آفتاب شراب کثیر المزاج مائی ابیض باشد و باید که حمام و تکمید بر ناهار و ناشتا بود و آنچه بسبب جرب خفیف باشد اول جرب حک کنند پس علاج تکدر نمایند و گاهی بعد حک جرب
تکدر خود بخود زائل میشود و اگر جرب عظیم باشد و احتمال حک نکند پس تلیین و تنقیه بدن و دماغ نیز استعمال نمایند تا که متحمل تدبیر حک گردد و بدانند که تکدر اگر بسبب اشیای
گرم یا اشیای بارد از ادویه و اغذیه دهند و تبرید یا تسخین نمایند و اگر بسبب تعب بود به دعت لازم گیرند و اگر بسبب غبار یا دخان باشد بهوای صاف نقل کنند و اگر بسبب صداع
احتراقی باشد تبرید راس و تعدیل مزاج او نمایند به نحویکه مذکور شد و اگر بسبب تپ یوم باشد تبرید جمله بدن و تعدیل او کنند و دواء الزعفران برای تکدر و اکل خفیف
کثیر النفع و مجرب است بگیرند زعفران صبر حضض فوفل عصاره مامیثا صندل سرخ گلسرخ هر یک پنج جزو افیون نیم جزو کوفته بیخته شیاف سازند هر یک بوزن یک
مثقال و در سایه خشک کرده عند الحاجت یک عدد آن را بگلاب یا با آب کشنیز تازه سائیده بر پلک و ابرو ضماد کنند و اگر درد در چشم باشد و شیاف بکار برند و چون
بعد از تکدر رمد ظاهر گردد علیل را در خانه کم روشن نشانند و تقلیل غذا و شراب نمایند و تکثیر نوم کنند و دواء الزعفران مع کو ضماد نمایند و اگر بشب چشم بچسپد با آب و سرکه اثر السنونه
و بشیاف مجفف اکتحال نمایند اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر والا فصد و اسهال نمایند و شیر در چشم بچکانند و اگر وجع بسیار باشد گلسرخ با طبیخ اکلیل الملک سرشته ضماد نمایند

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و تخفیف آنست بقدریکه نیک هضم گردد نه بحدیکه گرسنگی افراط کند
و اختیار آنچه مولد خون محمود باشد و اجتناب از مبخرات و لحم و سوء هضم و جماع و حرکت و غضب و از شراب و ترشی شدید همچون سرکه و سماق و حصرم و مالح و حریف مثل کراث
و ثوم و بصل و مولد خلط غلیظ که دیر انحدار کند مانند کرنب و عدس و قبض طبیعت و افراط خواب و کثرت بیداری و شب خواری و استحمام کثیر و خمر کدر غلیظ و سرنگون داشتن و تامل در اشیای
دقیقه و کثرت کلام و صیاح و قی و جز آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد خداوند رمد را مضر بود و گویند که خربزه انجیر و شفتالو و مویز و عسل و انگور شیرین
و خربزه و بادنجان و جوز بالخاصیت مولد رمد است از ان احتراز کنند و تناول فواکه تر سوای اندک بهی و ناشپاتی جائز نیست و نیشکر بنابر تولد رطوبات او و معده و ازدیاد آن
مضر بود و تناول نان و خرما و گوشت و حلوا و خواب بر پهلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم صاحب رمد را ممنوع است و اسفاناخ و کدو پخته مفید و جالینوس
نیز تخفیف در غذا و اقتصار بر ماء الشعیر نوشته و معده نه خالی باشد و نه ممتلی و آب بسیار نباید نوشید و لباس سفید نباشد و ایضاً در رمد و سائر امراض مادی چشم
اعلای وساده بلند و جثه از پستی او دور بود و گریبان کشاده دارد و از تدهین روغن بر سر و تقطیر او در گوش و چشم اصحاب رمد و نوازل چشم را اجتناب ضرور بود
که شدید المضرت است و شانه کردن در روی سر مفید و گاهی ازانکه موی سر بلند گردد مگر کسی عادی بگذاشتن موی بلند در سر که او را نافع است و بقول ارجیجانس حلق راس بمقراض نافع
برمد است و شعر کثیر مضر است لاسیما اگر قصد شسته باشد و حست که نظر صاحب رمد بر بیاض و شعاع آفتاب و چراغ و آتش و چیزهای براق واقع نشود و بلکه فرش و پوشش او سیاه و یا سبز بود و
بر روی او پارچه سیاه بیاویزند و خرقه از رنگ نیز مفید گفته اند و مسکن او معتدل مائل بظلمت باشد و بوی خوش دران نباشد و ایضاً صاحب رمد پر خواب کنند
تا بشب خواب آید و حتی المقدر تدبیر خواب آوردن کنند بشم ریاحین و شمامه لفاح و افیون و غیره که آن علاج جید است و هر چند که باستعمال بعضی از مخدرات مثل خوراندن
شیره مغز تخم خشخاش و تخم کاهو و یا باستعمال شمه از افیون یا شیاف با دوشوق محلول آن در روغن بنفشه مناسب و خواب بر پشت نمایند و جانب چشم علیل نخوابند و سجده را طول ندهند

و اگر در سجده اذیت یابند موضع سجده را بلند گردانند و بران سجده کنند و دعت و سکون اختیار نمایند و ادامت تلیین طبیعت و اماله و منع انجره در علاج ملحوظ دارند و فصد سر رو نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون برآرند که خوف غشی گردد زیرا که اخراج خون بسیار بسا است که فی الحال صحت می بخشد و لین طبیعت درین مرض نیز امر لابدی است بلکه اسهال خلط غالب بر خون بعد از فصد لابد ست و جهت تلئین این مطبوخ که در انواع رمد از مجربات انطاکی است بدهند بگیرند گلقند سی درم شکری در حار و عسلی در بارد تمر هندی بنفشه هر واحد بست درم عناب اسطوخودوس هر واحد ده درم همه را در ده چندان آب بجوشانند تا ربع آن بماند صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف نموده استعمال کنند و اگر شکایت دماغ اشتداد نماید بست درم تمر هندی کوفته شب در گلاب و دو چندان تر کرده صبح صاف نموده سی درم عقید مسک دران حل کرده در دوای سابق آمیزند یا عقب آن بدهند و این انجب علاج است خصوصاً هنگام غلبه رطوبت با اصلاح اغذیه و منع خوشبو و آنچه مخرج ارواح باشد و کحل انزروت که در علاج رمد حار در ذیل ذکر ادویه نافع ورم حار چشم مسطور گردد در سائر اقسام رمد مجرب اوست و انکباب بر بخار گل سرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع است و ادامت نظر بسوی خمر که در جوش باشد در دفع رمد مجرب است و لقوع هلیلجات و کشنیز در جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر بچشم آید تنقیه آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بفصد و یا حقنه و حجامت وغیره کنند و گاهی فصد قیفال کفایت نکند و به قطع شریان صدغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی ست که ماده از شرائین خارج بچشم آید و حجامت نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب به نفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشه چشم و رگ پیشانی نمایند با آنکه حجامت نقره بعد فصد بالغ النفع است و ارسال زلو قائم مقام حجامت نیز سریع النفع مشهود گشته و جالینوس گفته که در رمد مادام که ابتدای ورم باشد سزاوار است فصد قیفال پس اگر لقیه از رمد باقی ماند فصد عرق ماقین و تلیین طبیعت نمایند و بقراط نوشته که جمیع اورام عین به تحلیل می برد فصد و آشامیدن دوای مسهل و فیلغریس نیز گفته سزاوار است که ابتدا نمایند در علاج رمد بفصد و اسهال و سرابیون گوید که چون چشم عضو لیست کثیر الحس و سریع القبول بهر امراض واجب است که در ابتدای علت آن ادویه موضعیه را استعمال ننمایند بلکه ابتدا بفصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون به دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد کنند و در روز دوم یک مرتبه اگر مانعی نباشد که مناسب ست برای جذب ماده منصبه چشم و بعد ازان بیاشامند مطبوخ متخذ از هلیله کابلی و زرد آلو و تمر هندی و مویز منقی و شاهتره و عناب و تخم کبیره با ایارج فیقرا و یا اندک تربد یک مرتبه بعد دیگری تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از لقوع صبر در آب باران یا آب کاسنی تازه یا آب عنب الثعلب نیست تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس حب صبر و مصطگی یا حب قوقایا بدهند تا آنکه تنقیه تام بدن هم سر حاصل گردد و بعد ازان متوجه ادویه موضعیه گردند و حجامت بین الکتفین و حجامت ساقین را نیز نفع تمام ست بالجمله چون تنقیه کامل یافت متوجه علاج چشم گردند و بچکانند سفیده تنک بیضه مرغ دائم روز و شب و باشیر دختران تنها یا با شیاف ابیض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و کشنیز تر و برگ بارتنگ و برگ نورسته کلم یا برگ نورسته سفرجل یا امرود یا برگ عوسج یا کاسنی و آرد جو و مغز نان سمید و خشخاش سفید و اصل السوس و بنفشه و گل سرخ و روغن گل و کدو و گلاب و مانند آن سحق کرده ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد یا ندکی سرکه و یا آب حلبه و یا آب مطبوخ پوست خشخاش بشویند و در ابتدا ادویه بارده رادعه و در انتها رادعه مخلوط بمحلله نافع است و ضماد آرد جو و اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه مفید ست و اکتحال بذرور ملکایا در ابتدا اصفر و در انتها با اضافه مامیثا و زعفران و مانند آن مر [illegible] نافع و در طب ملوکی ست هر رمد یکه با حمرت و حرارت باشد نفع می بخشد آنرا ادویه که صداع حار را نافع ست یا تلیین طبیعت و آنچه از رمص بسیار و قلت حمرت باشد نافع است آنرا حب هلیله با تربد سرشته و آنچه از بخار باشد منع صعود بخار بسوی سر مثل آب انار و سویق جو و گندم با شکر خورانیدن و کشنیز خشک با شکر و تبرید راس و تقویت آن به گلاب و کافور و صندل و مانند اینها و حمام بعد تنقیه افضل علاج رمد ست و خصوصاً اگر تکمید تسکین وجع نماید که این علامت نقای ماده است و همچنین از معالجات نافعه تکمید بآب نیم گرم با اسفنج یا صوف است چنانچه گاهی از استعمال او در یکبار یا دو بار فائده بسیار حاصل میشود و گاهی بتکرار و تکثیر تکمید حاجت می افتد بحسب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکمید طبیخ اکلیل الملک و حلبه باشد نفع بیشتر نماید اما تکمید و حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست زیرا که جذب مواد بیشتر از تحلیل کند و ازینجاست که گفته اند حمام حار قبل از تنقیه باعث زیادتی رمد ست و کسیکه مستعد رمد باشد آنرا نیز حمام و شراب و تکمید منع است و در ابتدا

قبل از تنقیه استعمال رواودع نیز ممنوع است بلکه بعد استفراغ طبیخ در چشم حلبه چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت آنکه نفع این بجهت تحلیلی که وارد از سائر
ادویه عین بیشتر است و محمد زکریا گوید که چون در علت خفت بهم رسد و درد تسکین یابد و موضع گرم گردد اول فصد و مسهل بعمل آورده باشند مریض را حمام برند چند مرتبه متوالی بجهت
آنکه بقیه این مرض بدین تحلیل می یابد و چون در چشم رطوبت و ثقلی باقی ماند ذرور ابیض در چشم بپاشند و گاهی بعد تنقیه سعوطات سلاقی و مانند آن ادویه معطسه که بعض ماده از بینی
اخراج نماید استعمال سازند تا خوف جذب ماده دیگر بسوی چشم نباشد و ایضاً گاهی غرغره بعمل می آرند الحاصل جمله علاج رمد مثل علاج سائر اورام است از تنقیه بدن و استعمال
ادویه رادعه اولاً و محلله ثانیاً الا اینکه این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستدعی فرط آهستگی است استعمال ادویه قوی و بسیار دفعة جائز نبود یعنی قمع و ردع یا تلطیف
و یا تحلیل و جلا التجی مس مولم حس محدث خشونت نباشد و این حاصل نشود مگر آنکه قبض رادع معتدل و لذع محلل خفیف باشد بلکه اولی درین آنست که تخفیف بلا لذع بود
و ملسور العنب واللذع باشد باختلاط مثل سفیده بیضه و شیر زنان که بچکانند بر سنگی که شیاف را بران بسایند پس شیاف را با سفیده بیضه و شیر سوده در چشم بچکانند
و بقراط نیز در ابتدا میانوشته که در الم و ورم چشم بعد فصد یا اسهال یا هر دو اکتحال نمایند با دویه که در آنها لذع نباشد و طبری و اهرن گویند که طریق معالجه رمد باعتبار زمانه
ابتدا و تزید و انتها و انحطاط است پس در ابتدای او استفراغ ماده بحسب امکان نمایند و استعمال ادویه قابضه که دران تقویت عین و تقطیع رطوبات باشد و در تزید حفظ
مزاج و اختلاط ادویه که دران اندک حرارتی باشد با ادویه قابضه و در انتها و انحطاط آنچه جالی و محلل صرف باشد بعمل آرند و در هر چشم که طبیب اکتحال او منبر و مسکن حرارت
و ثوران نماید پس سبل او اکتحال جالی و محلل است بعد از استعمال او و الا آنکه ذرور چشم و تبرید عین عارض شود و هر گاه این بطول انجامد منجر شود بسبل العین و ذوبان نور گردد
و آنجا که سبب قوی باشد پیش از فصد و مسهل ادویه موضعیه بکار نبرند و همچنین استعمال شیاف ابیض و سائر مغریات قبل از تنقیه بدن و سر منهی است چنانچه جالینوس
در میامر گفته بجهت آنکه مانع تحلیل و ممدد طبقات است و موجب وجع شدید و لباست که بسبب شدت امتلا باعث انشقاق طبقات و قرحه تا کل آنها میگردد
و لهذا شیخ الرئیس میفرماید که اگر ممکن باشد در استعمال شیافات تا سه روز تاخیر کنند و دران مدت بر تدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف و غیر آن اقتصار ورزند
و بعد از ان اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر باین اشیا بغیر علاج دیگر رمد زائل گردد و کذلک در ابتدای رمد آب سرد بچشم رسانیدن ممنوع است
و استعمال توتیا قبل از فصد و استفراغ نیز مضر است و ذروریکه دران انزروت باشد نیز در ابتدا بکار نبرند و گاهی در رمد وجع شدید بجهت لذع خلط حاد منصب بسوی
چشم و یا بجهت امتداد ملتحمه از امتلای ماده رطبه یا ریح بخاری حادث میشود و علاج لذع تغریه و تبرید و تلطیف است و سفیده بیضه مرغ در چشم چکانیدن و علاج تمدد از خارج
چشم و تحلیل و نقل ماده ممدده بجانب مخالف بحجامت و دلک و تنقیه ازان و گاهی در رمد مغریات و معدلات مواد حاره استعمال میکنند و شیر زنان از انجمله است لیکن قطور
او در چشم زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و به پنبه نرم بملائمت پاک کنند و ایضاً منجمله آن سفیدی بیضه مرغ است و کذلک لعاب اسپغول و بهدانه که در جمیع انها
انضاج است و درین تجدید بهر وقت واجب نیست بلکه اگر ساعتها بدارند مضرت نکند و سفیده بیضه از شیر انفع است و اگرچه شیر جالی تر و منضج و مسکن است جهت آنکه سفیده
بیضه با وجود تلئین و تحلیل و تغریه او چسپنده بسطح عین و سد مسام نیست و بسبب لزوجتی که دارد بعین بر طول القاء می ماند در چشم و اگر بجای او لعاب طبیخ حلبه نمایند با وجود
تحلیل و انضاج او جامع تلئین و تملیس و تسکین وجع است و روغن گل ازین قبیل است تا روغن از داخل چشم استعمال نکنند بالجمله واجب است که دوای مستعمل در چشم خصوصاً
در رمد حیان باشد که دران خشونت نبود یعنی سیال باشد چه دوای یابس تخشین خود و مولم بود و کیفیت طعم ادویه مستعمله قوی مثل تلخ یا ترش یا تیز نباشد و باید که
خوب باریک بسایند تا خشونت نماند و برطرف گردد و اگر ممکن بود تقدیم مزه اختیار کردن اولی است و ایضاً سیل بچشم نرسانند و در رمد بکار نبرند و دوای حار استعمال نکنند هر گاه در شدید یا
ضربان مفرط و التهاب شدید باشد و واجب است که مدام تنقیه چشم نمایند از چرک بتقطیر شیر دران که غسل او میکند و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند و بدست چشم نمالند حتی المقدور و اگر احتیاج
بمس افتد برفق نمایند تا چشم ایذا نیابد بالجمله در تنقیه چرک برفق بیشتر عنایت مصروف دارند چه از تنقیه چرک تخفیف وجع و جلای چشم و نمک ادویه مستعمله حاصل میشود و
و رازی در حاوی نوشته که هر گاه با رمد چرک بسیار باشد خرقه نرم یا پنبه ابریشم پیچیده بآب تر کنند و بملائمت چرک را بآن پاک کنند و اگر آب دهن باشد بهتر است و
در چشم ذرور ابیض پاشیده و رفاده گذاشته ببندند و در فاخر گفته که اگر چرک بسیار و وجع شدید باشد جفن او را بسر اندک زمانی برگردانند و چرک بدستور پاک نمایند و دران
شیر دختران بچکانند و جفن را بحال گذارند و لفشارند تا جمیع چرک برآید و بجهت آنکه بیشتر وجع رمد بسبب چرک میان جفن و چشم میباشد چون از مرض خارج شود و بهمان ساعت

وجع تسکین یابد و خواب آید و اگر سکی حاصل نشود شیاف مسکن وجع متخذ از افیون و زعفران در چشم بچکانند و چون انحطاط یافت بحمام برند و واجب است که در
ابتدا انکمشات قوی و قابض شدید استعمال نکنند که طبقه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب عظم وجع گردد خصوصاً وقتیکه درد شدید باشد و دوای ضعیف القبض نیز
اندر ابتدا در منع ماده کفایت نه کند و به تکثیف طبقه ظاهر ضرر کند و دران ماده بند شود پس هرگاه چیزی ازین مضرتها اتفاق افتد بدوام تکمید از آب گرم
تدارک او نمایند و اقتصار بر شیاف ابیض محلول بآب اکلیل الملک نیکوست و قوی تر ازان با وجود امتلای راس گاهی ضرر رساند و اما از محللات نیز در اول
اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال مقبضات خصوصاً وقتیکه بادی مخدرات مخلوط باشند به تقطیر ماء العسل و ماء السکر در چشم بجهت دفع مضرت آن حاجت
افتد و اگر ازین هیجان مرض ظاهر گردد برای تدارک او چیزی مبرد که دران تکثیف نباشد اضافه کنند و گاهی اشتداد وجع باستعمال مخدرات مثل عصارهٔ لفاح
و کاهو و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگردانند لیکن تا ممکن بود ترک او اولی است و اگر چیزی ازان بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت نه زیاده
باحتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بر سفیده بیضه ممزوج بآب مطبوخ خشخاش اقتصار ورزند و گاهی بآن قدری حلبه اضافه میکنند تا که در تسکین وجع از جهت
تحلیل اعانت کند و ایضاً آفت مخدرات زائل سازد و اما اگر ماده رقیق اکال باشد باستعمال افیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفای او ست و عقبا و در نشود و
اگرچه طبیب اعتقاد دارد که مخدر از جهت مضرت او به بصر مکروه است لیکن افیون در اوجاع اکاله غیر مبرده شفای عاجل ست و جالینوس در حیلة البرء گفته که مخدرات
مسکن اوجاع عین اند اما موجب ضعف بصر اند و شیاف افیونی مسکن وجع چشم ست ولیکن خوف آنست که بعد ازان ضعف بصر بهم رسد پس باید که جهت تدارک آن
بعد از استعمال شیاف سنخنی استعمال نمایند و بهترین آن شیاف دارچینی ست و گویند که خوردن مخدرات اولی است از ایراد او بر چشم و مصلحات او که دران تریاقیت باشد
مثل زعفران و جندبیدستر و مشک و جدوار استعمال نمایند تا کسر غائله آن گردد و در تقطیر او افراط نکنند لما قلنا آنفا و شیاف وردی وجع صعب ابرء الساعة است
و بقول جالینوس مرازمی در رمد شدید بعد فصد و مسهل و تقلیل غذا قرص معمول از افیون و بزر البنج و زعفران مر بقدر باقلا بدهند یا شربت خشخاش و یا افیون تنها
بقدر نخود که خواب آرد و مرض صحت یابد و این رمد آنچنان مکروه نیست که در قولنج و گاهی رادعات بر پیشانی طلا میکنند خصوصاً هرگاه طریق انصباب نزله
حجاب خارج باشد لیکن بر وادع شدید الردع نباشند که بسبب شدت تکثیف و احتباس مواد باعث ازدیاد وجع گردند بلکه رادع مذکور مثل پوست خربزهٔ قثائی است
خاصتهً نه خربزهٔ زرد و شیرین و مثل شیاف مامیثا و مثل فیلزهرج و صبر و تخم گل و زعفران و انزروت و از آبها مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی باشند و کذلک برگ عوسج
و طلای پوست جو و عنب الثعلب و بهی نافع است اما اگر ماده شدت الحدت و الرقت باشد لطوخات شدید القبض مثل مازو و گلنار و سماق استعمال نمایند که تضمید آنها بر
مجاری نوازل برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این وقتی ست که ماده حار باشد و تقویت اجفان بتبرید آنها بعصارهٔ ورد و عصارهٔ برگ بارتنگ و عصارهٔ برگ بید نمایند
و ایضاً بضماد برگ گل و از مرکبات ضماد صندل و خولان و زرد و هر واحد یکجز و زعفران نیم جزو ست و چون نفوذ ماده از سمحاق باشد بسنبل و گلسرخ و اقاقیا و آب کشنیز و
اندکی زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضاً شیاف مامیثا حضض صبر انزروت زرد و مساوی زعفران نصف جزو و ایضاً آرد عدس و پوست جو بگلاب یا آب آس
و بزر قطونا سرشته ضماد کنند و آبیکه دران گل سرخ و آس و برگ بید و نیلوفر و عدس پخته باشند روی بشویند و از شستن آب سرد منع کنند که آن تکثیف نموده حبس البخره
نمایند و اگر ماده نازله بچشم بسیار گرم باشد غبار آسیا و مرو کندر با سفیده بیضه مرغ ضماد کنند و اگر ماده بارد بود دوائی که مجفف و قابض و مقوی عضو مع تسخین باشد
مثل لطوخ اسفیداج و گوگرد و بورق بر جبهه و جفن بعمل آرند یا کبریت و زرفت و فلونیا و تریاق کبیر و مانند آن بر چشم ضماد نمایند چنانچه ماسرجویه در کتاب تمام و کمال نوشته
و هرگاه علت مزمن گردد فصد ماقین و شریان پس گوش نمایند و هرگاه ماده مستفرغ گردد و در ولغایت سخت نباشد بلکه کم گردد آن هنگام شیاف بربری با آب [illegible]
سائیده در چشم قطور کنند پس بعید نیست که در یک روز مریض صحت یابد و بشام آن روز در حمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیهٔ ماده شیافات محلله مثل شیاف سنبل بکار برند
و بصورت طول مرض شیافی که دران مس سوخته و زاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی اکتحال بصبر تنها کفایت کند و سعوط شیر و روغن بادام و قثاء الحمار محلل بقایای رمد است
مطلقاً و ایضاً چون رمد بطول انجامد و بدن نقی و خالی از فضول باشد باید دانست که ماده از عضو دیگر مثل سر بسوی آن منصب میگردد پس باید که متوجه معالجهٔ سر
گردند از فصد و حجامت و مسهل و غیره و بعد ازان حمام و آب شیرین معتدل نمایند و اگر فائده نه بخشد ضمادهٔ قابضه استعمال کنند و اگر این نیز فائده نکند قطع و داغ عرق صدغین

صدغین و یا خلع اذنین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیه کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و اربیاسیس و رازی گویند که چون رمد کهنه گردد و بطول انجامد
و ماده در طبقات چشم رسوخ یابد درین هنگام بهترین تدابیر حجامت اخدعین و انداختن زلو بر صدغین و بر موضع قریب چشم و حجامت قفاست بعد از فصد و سعوط لعضج یا حجام
نافع است و ضماد زعفران و عصارهٔ مامیثا و حضض و صبر و صمغ عربی و استعمال شیاف وردی ابیض سودمند و هرگاه با وجود جودت پرهیز و حسن تدبیر رمد بطول انجامد
و سرخی و سیلان اشک منقطع نگردد و از فصد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم ماده ردی متحقق است که غذای وارد چشم را فاسد میکند
و یا در چشم سوء مزاج ردی است که فاسد میگرداند غذای آنرا و یا نزول میآید نوازل از سر و دماغ در حالت اول توتیای مغسول مخلوط بکلیمیات مثل سفیداب و اقلیمیای
ذهبی مغسول و نشاسته و اندکی صمغ کحلاً و طلاءً بکار برند که رطوبت غریبه را ببرد و در ایام خشک میاز رد چشم باصلاح می آرد و گاهی برای حبس نزله بداغ تارک سر
مضطر شوند چه گاهی دوام رمد از دوام نزله میباشد و اگر مبدأ ماده از حجب باطنی دماغ باشد علاج صعب بود الا مدار آن بر استفراغات قوی باشد مع
استعمال مقویات سر و از ضمادات معروف بهمین نفع مثل ضمادی که از سنبل الطیب و گل سرخ و اقاقیا و کشنیز خشک آب کشنیز سبز سازند فقط و کشنیز خشک مع
اندکی زعفران بر موضع سلعتی یا دو ساعت گذارند پس جدا کنند و ارچیجانس گفته که صاحب رمد شراب و جماع ترک نماید و دوای مسهل استعمال کند و روی به آب سرد
بشوید و چیزی گرم نشمد و ترشی و مالح نخورد و از غبار و دخان و هوا و آفتاب و چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم صوف مغموس در شراب قابض نهد و اول فصد کند
و بر ساقین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر ماء الشعیر سازد و در عطش مصابرت کند و عبرات حقنه نماید و بر چشم طبیخ اکلیل الملک بر عنب نهد که مسکن الم است
و بر پیشانی تخم خشخاش و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نان بشراب ترکرده خورد و آنجا که در رمد علاجهای صواب و تنقیه بالغ کرده شود و با وجود آن رمد بحال خویش
باشد باید که هرگز از طریق صواب باز نگردد زیرا که ممکن است که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی و از تلطیف یافته تحلیل پذیرد و گذار رمد حادث در زمستان و اگرچه بارد
و بلدان بارده طویل المدة و علاج آن صعب تر میباشد پس باید که مریض و معالج هر دو از طول مرض با تدبیر صائب ملال و کلال بهم نرسد و دست از پرهیز و تدبیر بر ندارند
و بقول بعض مجربین چون صاحب رمد بگذارد دست خود را بر چشمی که رمد دارد باین طور که اگر رمد در چشم راست باشد دست چپ را بر آن گذارد و اگر در چشم چپ باشد
دست راست بر آن نهد و کواکب بنات النعش را از یک تا هفت بشمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت و بیک آید که بگوید هفت شش
پنج چهار سه دو یک پس انگشت خود را از چشم خود بگرداند و بگوید بتحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفا می یابد باذن الله تعالی و اطبای هند گویند روزیکه رمد شروع گردد
همان روز آب برگ دهتوره نیم گرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطور آب کونپل گل نیب و آب زردچوب سوده نیز نافع است و اگر شیر درخت بڑ در چشم کشند درد چشم را
فوراً آرام میکند و پاره که دوای هندی است در آب سائیده گرداگرد چشم طلا کردن مفید و مزیل سرخی است و هرگاه انبهٔ خام که بهندی کیری گویند باریک بسایند و حوالی
چشم ضماد کنند در یک روز رمد فائده بخشد و اگر موسم انبه نباشد مجبوراً در ظرف آهنی آب بسایند که مثل مسکه گردد و بعده گرداگرد چشم ضماد نمایند و قدری از آن در چشم
کشند و اگر آب لیمو بر آهن چینی گذارند و بآهن پارهٔ دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو همین اندازند تا غلیظ شود پس آن آب را بر پلک چشم گذارند دو سه بار تکرار نمایند
بهمه اقسام رمد مفید است و اگر انبهٔ خام را در ظرف آهن بکوبند تا خوب نرم شود و بر چشم بندند همین عمل کند و قیمه گوشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که گرم شود
پس بر چشم و پیشانی ضماد کنند فهو عجیب للوجع لا عدیل له و اگر باد رسوت گیرو پوست هلیله زرد و هلدی و افیون هر یک ماشه لودهپٹکری بریان هر یک دو ماشه بآب سائیده
گرد چشم ضماد کنند در هر قسم رمد معمول است و اگر پهٹکری بریان یک ماشه افیون یک سرخ سوده با مغز گهیکوار بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوٹلی بسته بر چشم بگردانند و قدری از آن
در چشم قطور کنند نیز در انواع رمد همواره معمول است و اگر زیرهٔ سفید لودهپٹکری بریان مساوی باریک سائیده با قدری مغز گهیکوار آمیخته پوٹلی بندند و در آب ترکرده هر ساعت
بر چشم بگردانند و شب این دوا را بر پارچه گسترده بر چشم بسته بخوابند و بروز بدستور بطور پوٹلی بعمل آرند در دو روز دفع درد چشم نماید از هر قسم که باشد و در تکمله هندی مرقوم است
که اگر رسوت هلدی چهتانی لودهپٹکری هر یک سه ماشه افیون یک حبه لونگ یکعدد کوفته بیخته در شیرهٔ برگ تمر هندی دو پوٹلی بسته بر چشم بگردانند برای رمد و درد چشم
مفید است و در بیاض امام الدین مرحوم مسطور است که قرنفل یک عدد پهٹکری زعفران لودهپٹانی افیون زردچوب هر یک برابر قرنفل کوفته در پوٹلی بسته در آب لیکه کونکا
ترنموده باشند پوٹلی را تر نموده بر چشم بگردانند که رافع درد چشم است و ایضاً پوٹلی مشهور اهل هند برای درد چشم اینست که لودهپٹکری مرداسنگ هلدی زیرهٔ سفید

هر واحد یک تا نانک افیون دو سرخ مرچ سیاه چهار عدد نیله تهوتهه یک سرخ باریک سائیده در پوتلی بسته در آب پوست خشخاش تر کرده بر چشم بگردانند و در
خیر التجارب ست که پوست خشخاش پهتکری لوده برگ سرس مغز گهیکوار از هر یک نه درم کوفته پوتلی بسته در آب کوکنار هر روز پوتلی نو بعمل آرند و اگر آب کت آب حل کنند و
یک پاو مان نگهدارند تا آنکه تهنشین شود بعده لوده پهتکری چهائی بقدر هفت ماشه در آب مذکور بسایند و در پوتلی بسته در همان آب بدارند در زمان آن مان گرد چشم پوتلی را بگردانند برای رمد
مفید بود و ضماد صوت یکماشه افیون زعفران هر واحد یک سرخ پوست هلیله کابلی هفت ماشه در آب جب بسته وقت حاجت آب سائیده بالای چشم نیز نافع در رمد چشم
واگر دیر در ادرار بلید را کوفته بخته در شیر زن یا گوسفند انداخته بر آتش گذارند چون بجوشد کف آنرا گرفته در چشم کشند نافع بود و گویند که این دوا بر رمد دموی و صفراوی
مخصوص ست و بلغمی و سوداوی در یکی را نیز نافع لیکن در دموی بعد فصد و تلیین بکار برند و در صفراوی تلیین فقط نمایند بتلیین بطبیخ هلیله و کشمش و مغز فلوس
مناسب خوردن کشنیز خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن نزد حقر استعمال چنین ادویه حاده در رمد صفراوی مناسب نیست حضض زیره سفید لوده پهتکری
زرد چوب گل ارمنی هلیله سیاه پوست هلیله زرد انزروت هر یک سه ماشه زعفران افیون خالص هر یک یک ماشه قرنفل دو عدد عنب الثعلب چهار ماشه صندل سرخ
دو ماشه کوفته بخته آب عنب الثعلب سبز حب نموده نگهدارند و آب مذکور سائیده ضماد نمایند که نافع درد چشم و ورم ست حار باشد خواه بارد و کذا لاک هر یک هلیله افیون هر واحد
یک ماشه لوده پهتکری هر یک دو ماشه کوفته بخته آب حل کرده بر چشم طلا نمودن در هر قسم رمد معمول مؤلف تعالی ست و گویند که اگر هلیله بلیله آمله هر یک یک جزو حل السوس
چهار جزو چشمیزج پنج جزو کوفته در آب برگ تمر هندی سائیده شیاف سازند و در سایه خشک کرده با آب خالص حل کرده در چشم چکانند در هر قسم رمد تسکین درد فی الفور نماید

ذکر ادویہ مسکن وجع رمد

ضماد مخ گوسفند که مجرب ابن ماجه است و کذا زردی بیضه در روغن گل و زعفران که مجرب سویدی ست و در نسخه ارسطو شیر زنان نیز داخل است و کذا افسنتین مسفنج بخته و کذا
گل سرخ خشک در شراب بخته و کذا اسفنج حل شوی مدقوق و کذا اسکیه بجر با آب و سه بار در گلاب شسته و کذا حلبه و خشخاش آب یا گلاب سائیده و کذا لعاب حلبه و کذا تخم بادروج
بشراب و کذا عدس و سفرجل بریان و روغن گل و کذا عصاره برگ بیروج بسویق شعیر و کذا نشاسته در سفیدی بیضه و آرد جو و شیر دختر حل کرده و کذا سیب شیرین مشوی
سائیده و کذا کتیرا بگلاب و کذا زعفران اکلیل الملک آب کشنیز سبز زردی بیضه آب طبیخ خشخاش با عصاره بنج یا با آب طبیخ آس سرشته و کذا آب کاسنی و آب خرفه
و آب به و آرد جو و اگر وجع شدید باشد آب عنب الثعلب اضافه کنند و کذا روغن گل و برگ کاسنی سوده و آرد جو و زرده بیضه حل کرده و کذا زاج بحری سوده
بحریر بخته بسکه مغسول آمیخته و بر آتش بخته حتی که منعقد گردد و کذا اما زردی بیضه مسلوق روغن گل زعفران حل کرده و کذا شراب کهنه بسویق جو و کذا برگ بنفشه سبز
سوده بروغن گل و شیر دختران آمیخته و کذا فیلمرو مر و زعفران مساوی در زردی بیضه و روغن گل آمیخته مصوف مرغزی یا پنبه آلوده و کذا کمد مطبوخ بشراب که
مسکن ضربان و محلل ورم و نافع رمد صعب ست و کذا بزر بنج تخم خشخاش پوست خشخاش مساوی سائیده و آرد جو سه جزو آمیخته و کذا آرد جو و اکلیل الملک گل بابونه کشنیز سبز
در رمد صعب و شدت الم و کذا نان تازه بی نمک مسفنج آمیخته و کذا زردی بیضه خام یا قدری بخته و کذا سویق شعیر و برگ بنفشه سبز و کذا اشادنج مغسول و کذا گل سرخ
خشک مطبوخ که مجرب سویدی ست و کذا صمغ قطعه ریحل بر چشم و کذا بزر قطونا و آب عنب الثعلب و روغن گل و کذا محلب و برگ خشخاش و عصاره حی العالم که
عجیب است و کذا موم سفید یک درم بروغن گل شش درم بر آتش نرم گداخته وقت اشتداد وجع و کذا نزد ضربان شدید گل سرخ خشک بطبیخ اکلیل الملک و بعده اکتحال
ذرور صغیر و کذا زردی بیضه و اکلیل الملک و کذا زردی بیضه و عقید عنب و کذا انار شیرین مع شحم سائیده بشراب حلو بخته و کذا اکلیل الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضه
روغن گل و نان گندم منقوع در رب عنب جمله آمیخته و کذا عصاره اکلیل الملک بزردی بیضه و کذا غبار آسیا بر جبهه و کذا آب عنب و زردی بیضه مسلوق و کذا اسفنج و اکلیل الملک
و زعفران بقدر کرسنه و افیون مخلوط کرده و کذا زعفران و گل سرخ و زردی بیضه و کذا آرد گندم برب عنب مطبوخ و کذا خولان بگلاب و قطور سفیدی بیضه در
چشم در ابتدای رمد سرد و مغری و مسکن الم و حرارت و حرقت و مزیل خشونت است و کذا تقطیر او در حمام بعد نقای بدن بتنقیه در حال تسکین درد کند و مکرر به تجربه رسیده و کذا
آب کشنیز سبز و شیر زنان و کذا افیون در شیر دختر بر سنگ سوده و کذا نشاسته در شیر دختران حل کرده و گماد اسفنج در آب گرم تر کرده مکرر و کذا گلنار و اکلیل الملک جوشانیده
بطبیخ آن و اکتحال بیضان کنند و کذا شیاف نشاسته دو درم سفید آب زعفران صمغ عربی هر واحد یک درم افیون نیم درم باریک سائیده در آب عنب الثعلب شیاف بسته بقول جالینوس

مسکن وجع ست و کذا شیاف دارچینی و لطول حلبہ و اکلیل الملک مطبوخ و غسل عین مدام بآب بابونہ و تعلیق یک مگس زندہ کہ در پارچہ تنک مخمل بہ بندند بجوئیکہ زندہ بماند و بر بازو دیا گردن بیاویزند و کذا التعلیق بہ چشم راست سرطان اگر رمد در چشم راست باشد و چشم چپ او اگر در چشم چپ باشد بر حصار مدکذا التعلیق پای سرطان بر چشم نیز مسکن وجع است

ذکر ادویہ مانع رمد

اگر گل منڈی یک عدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در امان باشند و ہر گاہ چند حب از ان فرو برند سالہا حسب عدد حبات مبلوعہ امین شوند و بہ تجربہ رسیدہ و از مجربات بعضی متاخرین ست کہ اگر گلنار را از درخت او روز شنبہ یا چہار شنبہ قبل از طلوع آفتاب بدہن قطع کردہ بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال و بقولی ہفت سال از درد چشم و رمد امان یابند و از جالینوس منقول است کہ اگر گلنار را کہ بقدر حب الآس باشد ہفت عدد ناہار بلع کنند تا سہ سال از رمد در امان باشند و کذا التعلیق ذباب در خرقہ بستہ بر بازو و دسویدی نوشتہ کہ اگر بیخ عصی الراعی در نقصان ماہ قلع کرد و انسان آنرا با خود دارد دران سال ورارمد عارض نشود و مجرب من ست و رازی گوید ہر کہ یک حبہ تنبان بلع نماید دران سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی و صفراوی و حمرت عین

از لعاب بہدانہ شیرہ عناب شیرہ مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید دہند و صندل گل ارمنی رسوت عنب الثعلب اقاقیا مساوی در آب کشنیز سبز سائیدگرد اگرد چشم ضماد کنند و پارچہ نیلگون مدام بالای چشم دارند و طلای گھرہ معمول و حب رمد و در آخر بحب سرخ نیز معمول ست و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز یا سفیدی بیضہ حل کردہ و یا قطور مسکن و در چشم چکانند و گاہی در رمد حار شب اطریفل کشنیزی میخورانند و صباح لعاب بہدانہ شیرہ عناب شیرہ کشنیز خشک شربت بنفشہ می نوشانند و شیاف مامیثا بآب کشنیز تازہ سودہ اندرون چشم میکشند و ضماد و قطور حضض مسحوق بشیر دختر نیز در ابتدای رمد حار نافع است و اگر درد شدید بود افیون اندکے ہم ضم نمایند و کذلک طلا و قطور آب کشنیز سبز با شیر خر یا شیر زنان مسکن ہر ضربان شدید خصوصاً در رمد حار ست بقول جالینوس و بعضی لعاب بہدانہ نیز می افزایند و اگر برگ کشنیز تر بمقدار وافر گیرند و بدون کوفتن ہمچنین بر چشم نہادہ بر فادہ غیر محکم بہ بندند در روزی دو سہ بار تجدید کنند در اوائل مدنفع بسیار میکنند و انزروت بسفیدی بیضہ یا شیر دختر یا شیر بز سودہ بر چشم طلا کردن رمد گرم را نفع عجیب نماید و ضماد بنفشہ و تسکین لہیب چشم میکند و بر مدحار نفع میرساند و اگر مسکہ را در گلاب سہ بار بگدازند و بر خرقہ ضماد کردہ بر چشم وارم نہند در عین شدت درد نفع عجیب کند و نیز تازہ و تر دگوشت تازہ و زردہ بیضہ ہر یک ازین بروغن گل سرشتہ نافع رمد و مسکن درد ست وضماد آرد جو با سفیدی بیضہ بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند و ہمچنین ضماد برگ انگور با سویق شعیر و ضماد برگ کشنیز و ضماد برگ گل سرخ تازہ ہر واحد مانع نزول مواد بچشم ست وضماد برگ کاسنی و کذا خار خسک تر فقط یا بآرد جو مجرب و مسکن عجیب ست و اگر ازین تدبیر فائدہ نشود فصد سر رو از جانب چشم مریض یا چشم شدید الالم گیرند و اگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند پس زلو در بناگوش و نقرہ گردن ہفت ہفت عدد بچسپانند در روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیہ شود نضج مادہ از منضج صفرا نمودہ از مسہل صفرا تنقیہ کنند و حب ہلیلہ خورند و در صورتیکہ مادہ مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم نباشد در مسہل سنامکی یک تولہ و تربد ہفت ماشہ داخل کنند و عوض حب مذکور تنقیہ از حب ایارج ہم مضایقہ ندارد و استعمال حب ذہب و حب بنفشہ نیز نافع بود و ایضاً در رمد دموی بعد فصد سر رو و شرب شربت بنفشہ چہار تولہ در عرق مکوہ و بید سادہ و نیلوفر ہر یک پنج تولہ داخل کردہ و قطور شیاف ابیض در شیر دختران حل کردہ و طلای شیاف مامیثا در آب مکوہ و کشنیز سبز و یا در شیر بز و یا زن بر گرد چشم و فصد عین و پیشانی و روز سوم یا چہارم فصد رگ پیشانی و یا ماقین و روز پنجم تلئین طبع بہ مطبوخ فواکہ حلوی علوی خان و حب بنفشہ باضافہ خیار شنبر و شربت ورد و سکنجبین سادہ و روغن بادام و روز دیگر تبرید مذکور باضافہ تخم ریحان و بصورت بقای سرخی خورانیدن حب ایارج و جہت تعدیل مزاج استعمال اطریفل کشنیزی نافع است و در صفراوی بعد فصد شرب ماء القرع ۹ تولہ با شربت نیلوفر چہار تولہ و یا آب انارین معصور بشحم ہفت تولہ با شربت ورد مکرر اہلیلجی دو تولہ تا سہ روز و بروز چہارم تنقیہ بمطبوخ ہلیلہ و یا مغلی حامض کہ مقوی لبنا یک نیم تولہ بود باضافہ خیار شنبر و ترنجبین ہر یک ہفت تولہ و شربت آلو مسہل چہار تولہ و روغن بادام ہفت ماشہ و تبرید از شیرہ خیارین و خرفہ ہر یک نہ ماشہ لعاب بہدانہ و ریشہ خطمی ہر یک سہ ماشہ در عرق نیلوفر و کاسنی و بید سادہ ہر یک پنج تولہ بر آوردہ شربت نیلوفر چہار تولہ گرد اسپغول نہ ماشہ پاشیدہ بعدہ قطور شیاف ورد بلعاب اسپغول و طلای حضض سہ ماشہ در آب لیموی کاغذی مفید بود و بعد ازان

در ہیرو و برای تحلیل بقیہ مادہ اطریفل کشنیزی با عرق شاہترہ استعمال کنند و ہر شب استعمال معجون بنفشہ بہ گاؤزبان خصوصاً ہرگاہ حرکت کثیر باشد نافع است و برای
تسکین شدت درد خوردن گل بابونہ دو ماشہ با اطریفل کشنیزی دو تولہ سرشتہ معمول استاد مرحوم است و کماد لودھ پٹھانی مبیدہ گرم نیز در تسکین درد مجرب است
و ذرور ابیض یا ذرور حسنجام یا شیاف منجح یا شیاف بربریوا یا شیاف جالب النوم یا شیاف شب یمانی کہ بآب انار میخوش حل آرند و بعد تنقیہ اکتحال انزروت مربی
دہ جزو نشاستہ نبات سفید ہر واحد سہ جزو و شیرج یک جزو باریک سودہ برمد الیوم است و گل ارمنی عصارہ مامیثا بوش در بندی صندل سرخ حضض مکی اقاقیا
حب الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فوفل افیون صبر زعفران کوفتہ بیختہ بآب کشنیز یا لعاب اسپغول یا سفیدی بیضہ ضماد نمایند و ہرگاہ بشویند از آبی کہ دران کوکنار
و برگ سیب جوشانیدہ باشند بشویند و حب سرخ یا حب سبز طلا کنند و ایضاً در رمد حار صندل سفید مامیثا حضض گل بنفشہ فوفل ہر واحد سہ ماشہ در شیر دختران
یا بر ضماد نمایند کہ بدون تنقیہ دیگر در تسکین درد نمایند و یا تخم کاہو مقشر گل بنفشہ صندل سرخ و سفید بآب لیموی کاغذی کہ قوی تر از آنست و یا گل ارمنی سہ ماشہ
آب کشنیز سبز و یا سفیدی بیضہ یکعدد نشاستہ سہ ماشہ و یا افیون شب یمانی بریان ہر یک دو ماشہ در آب لیمو حل کردہ ضماد کنند و اگر پھٹکری یک ماشہ افیون
بقدر نخود در آب برگ تمر ہندی بقدر دو فلوس سائیدہ بر آتش نہند تا غلیظ شود بر چشم ضماد نمایند برای درد و سرخی مفید بود و یا شیاف مامیثا گل سرخ حضض صبر
صندل سرخ فوفل زعفران مساوی حب ساختہ در سایہ خشک کردہ بآب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کردہ بر پیشانی و پشت چشم ضماد نمودہ باشند کہ
در ابتدا اسود دارد و یا رسوت یک ماشہ افیون زعفران ہر یک یک سرخ پوست ہلیلہ کابلی ہفت ماشہ سائیدہ حب بستہ وقت حاجت بآب سائیدہ بالای چشم
ضماد کنند و اگر گیرو چہار جزو افیون یک جزو حضض ہلیلہ سیاہ زردچوب ہر یک دو جزو زنجبیل صمغ عربی ہر یک ربع جزو سائیدہ حب بستہ بآب القوع کوکنار
سائیدہ حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل مادہ رمد و سرخی چشم مفید و ضماد زردہ تخم مرغ آرد جو گل بنفشہ گل بابونہ در آخر رمد مفید است و پوست ہلیلہ زرد پوست
بلیلہ آملہ حضض گیرو برگ تمر ہندی افیون شب یمانی بریان زیرہ سفید ہر یک قدری در پارچہ بستہ بگلاب تر کردہ بر چشم بگردانند کہ برای رمد حار نافع است
و اگر پھٹکری بریان لودھ پٹھانی ہر واحد یک ماشہ افیون نیم ماشہ برگ تمر ہندی چہار ماشہ ہمہ را کوفتہ در پارچہ پوٹلی بستہ بآب تر کردہ زمان زمان بر چشم
بگردانند برای رمد بی نظیر و معمول ست و ضماد شب یمانی بریان شش ماشہ لودھ پٹھانی پوست ہلیلہ کابلی ہر یک دو ماشہ گیرو افیون زعفران ہر واحد یکماشہ و زردہ
مسی با دستہ مسی بآب انار ترش سائیدہ و حب بستہ استعمال کردن برای درد و سرخی نافع ست و کذا ضماد آرد جو دہ درم باقلا پنج درم اقاقیا یک درم سفیدہ تخم مرغ
یک عدد بآب کشنیز تازہ و آب کاسنی آمیختہ نافع ورم و درد چشم ست و رسوت و پوست کوکنار پوست ہلیلہ زرد پھٹکری سفید کاشغری بآب تمر ہندی در ظرف آہنی
سودہ بعد فصد سر رو و حجامت قفا ضماد کردن نیز مفید ست و ضماد پھٹکری بریان ہفت ماشہ مرداسنگ سہ نیم ماشہ بعرق لیمو در آوند آہنی با دستہ آہنی حل کردہ
برای درد چشم از مجربات است و کذا ضماد پٹھانی لودھ پھٹکری ہر یک دو ماشہ افیون گیرو ہر یک یک ماشہ مفید و ایضاً برای درد بسیار پوست ہلیلہ زرد پھٹکری رسوت
مرداسنگ پوست خشخاش بآب سودہ گرد چشم ضماد نمایند و گاہی گیرو افیون زعفران عوض پوست خشخاش داخل کردہ بعمل می آید و یا گیرو رسوت صندل سرخ
آب عنب الثعلب و روغن گل و در چشم ضماد کنند و یا رسوت پھٹکری بریان افیون ہر یک سہ ماشہ بآب حب ساختہ در آب سائیدہ اندک گرم نمودہ بر چشم طلا کنند و اگر
لودھ پٹھانی آملہ در روغن گاو بریان نمودہ بآب سرد سائیدہ گرد چشم طلا کنند برای درد چشم مجرب است آبا باید کہ در چشم زرد و ضماد ہلیلہ سیاہ کافور شب یمانی رسوت بآب
برگ عنب الثعلب سبز نیز در رمد مجرب و طلای پوست ہلیلہ زرد گیرو رسوت ہلیلہ زنگی نیز مفید در درد چشم ست و اگر تمر ہندی تخم دور کردہ در آب تر نمودہ مالیدہ صاف
کردہ افیون بقدر سہ سرخ و پھٹکری نیم سرخ دران آب انداختہ در ظرف آہنی نیز بندد تا غلیظ گردد بر دم شتہ طلا کردہ باشند نیز نافع رمد ست و اگر تمر ہندی
نباشد آب برگ او بگیرند و برگ بانسہ سائیدہ ٹکیہ بستہ و کذا برگ انار سودہ و کذا برگ گوبھی سائیدہ بر چشم سہ روز بستن برای رمد سودمند ست و کذا برگ پنبہ
در دوغ جوشانیدہ سائیدہ بر پشت چشم بستن و کذا لودھ شش درم پوست ہلیلہ زرد دو درم بآب برگ انار سائیدہ پنبہ آلودہ وقت شب بر پشت چشم
سہ روز نہادن مفید و بقدر چہار تولہ برگ حنا بدون آب سائیدہ قرص بستہ بر مقعد بستن و بعد یکپاس دور نمودن در ازالہ رمد از مجربات مشہورہ است
و اگر صبر شیاف مامیثا حضض مکی زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی بآب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند ورم و درد ساکن کنند و کحل معمول

حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد نافع است و کذا عصارهٔ آمله که همواره معمول است و گویند که جهت رمد کهنه که هیچ دوا به نشود بگیرند پھٹکری سفید یک ماشه
و در روغن زرد نه ماشه بسوزند که سیاه شود و با یک ماشه افیون در ظرف آهنی از دستهٔ آهنی سحق بلیغ نموده در چشم کشند و کحل چشم برنج تالیف علوی خان جهت رمد مزمن
نافع است و کذا کحل ملکایا مفید و غذا صاحب رمد حار کدو و پالک و خرفه و مونگ با نان یا برنج زردی بیضهٔ نیم برشت و در صفراوی ماء الشعیر و شربت نیلوفر مناسب بود و غذا
ترش شیرین چون آب انار و زرشک و تمر هندی شکر آمیخته و مانند آن که قامع صفرا و مطفی خون است مفید بود و لیکن ترشی صرف مضر است و جمله اغذیه نافع صداع حار
و آنچه مانع صعود بخار به دماغ بود مثل بزر قطونا با جلاب و سویق شعیر با شکر و سفوف کشنیز با شکر و اسبغول با شکر بعد طعام صاحب رمد نافع بود و از جمیع لحوم و خمر و حلوا پرهیز کنند
و اگر خوف ضعف قوت باشد شوربای جوزهٔ مرغ جایز است و هر گاه رمد بطول انجامد آرد حلبه و خشخاش و باقلا و زعفران و صبر با سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل سرشته
طلا نمایند و مرهم الاخوین و زعفران ماشیثا اقاقیا صبر مساوی افیون نصف یکجا ساییده شیاف ساخته کحلاً و طلاءً استعمال کنند که عجیب الاثر است و بدانند که در رمد دموی بعد
فصد یا حجامت قفا گاهی جوشانده باین طور دهند عناب شاهتره جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خشخاش لعاب اسبغول شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و یا عناب سپستان
خطمی بهدانه گل بنفشه گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده بنوشند و یا گل بنفشه عناب گل نیلوفر جوشانیده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه
داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و در سوت و هلیلهٔ سیاه پھٹکری مرداسنگ با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در روز اول اخراج نمایند
و سفیدهٔ بیضه در چشم چکانند و بشیر دختران بشویند رمد دموی را در یک روز ساکن کنند و در صفراوی بعد فصد مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله دهند و لابد است که در مسهلات آنچه
مخرج بلغم است مثل تربد و هلیلهٔ کابلی و مانند آن نیز داخل کنند زیرا که لابدیست که صفراوی او خالص بغیر بلغم رقیق باشد و همچنین جمیع امراض دماغی صفراوی را آلو بخارا
و املی زرد آلو خشک تمر هندی هر واحد یک اوقیه نیم پوسته هلیله زرد پنج درم سنای مکی چهار درم گل بنفشه پنج درم تخم کاسنی کوفته ده درم زرشک سه درم نیلوفر هفت عدد
همه را جوش داده صاف کرده و بست درم ترنجبین دران حل نموده صبح بیاشامند و اگر در عمل آن توقف گردد با آب گرم محلول دران شکر سرخ تحریک نمایند و بعد اتمام عمل
شربت سیب یا گلاب یا شربت نیلوفر با آب سرد بزر قطونا پاشیده دهند و غذا دو پهر آب گوشت چوزهٔ مرغ اندک کشنیز تازه دران پخته تجویز دو ام صندل و نیلوفر و غیره
خوشبو بار بار ببویند و باقی تدبیر مثل رمد دموی است و لعاب اسبغول با شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا هر دو یا یکی از آن با شربت آلو بخارا جهت تسکین صفرا دهند و یا لعاب بهدانه
شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت خشخاش و اگر بار رمد صفراوی سرفه باشد بهتر چیزی از ماء الشعیر با شکر یا شربت بنفشه نیست خصوص
که سرفه خشک باشد و ایضاً ماء الشعیر عظیم النفع است برای رمد که در مادهٔ او حدت باشد و اگر چه سرفه نبود و اگر بار رمد بیداری باشد با شربت خشخاش بدهند و اگر در ماده
نهایت حدت باشد با شیرهٔ تخم خشخاش و کدو و خیار و خرفه بنوشانند و بعد از ان ضماد بارد مثل بزر قطونا با آب کاسنی و کشنیز تازه بر چشم ضماد نمایند و چشم را بگلاب
ممزوج با نمک سرکه بشویند و لعابات و شیر تازه دوشیده و رقیق سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم بچکانند و اگر سوزش در چشم باشد و بعد خواب چشم بند باشد شیرهٔ خیارین
شیرهٔ تخم خشخاش لعاب اسبغول شربت نیلوفر دهند و بعد از تنقیه استحمام با آب شیرین نیم گرم نمایند و شیاف کافوری و اگر درد شدید باشد شیاف ابیض افیونی بکار برند
و اگر ماده در غایت حدت باشد تضمید برگ نیلوفر و برگ کاسنی و وضع اطراف در آب گرم نافع و بقراط گفته که در هنگام کثرت تحلب و شدت حرارت رمد از خرفه و عنب الثعلب
آب بگیرند و دران قدری روغن گل آرد جو داخل کرده بر چشم گذارند و یا برگ کاهو کوفته بر چشم نهند و در ابتدای علت و در اختلاط زردهٔ بیضهٔ مرغ گرم کرده ضماد نمایند و طلای
عصارهٔ برگ بهی آب عنب الثعلب لعاب اسبغول سفیدی بیضهٔ مرغ باهم سرشته نافع رمد صفراوی است و سفیدی بیضهٔ مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر عورت
داخل نموده گرد چشم طلا کردن نیز مجرب است و ایضاً کافور یک سرخ زردلوه افغانی سه سرخ و سائیده در پوٹلی بندند و تا دو گھڑی در آب تر کرده بعد از آب بر آورده بالای چشم
گردانند و قطره در چشم بچکانند و استعمال شیاف سماق صغیر نیز درین باب بتجربه رسیده و بعد استفراغات اگر رمد اندکی باقی ماند ذرور ابیض در چشم اندازند یا شیاف ابیض
بغیر افیون در سفیدی بیضه یا شیر دختران حل کرده بچکانند و زردهٔ بیضه بر روغن گل بر پلک نهند و بر بندند و از استعمال این ادویه در چشم قبل از استفراغ حذر کنند زیرا که
درد شدید آرد و هرگاه درد ساکن شود و ورم تحلیل گردد و سرخی انتقاص پذیرد ذرور صفر صغیر پاشند و شیاف احمر اللین استعمال کنند و از فواکه منع کنند مگر آنکه دران منع تصعد
انجره و تقویت معده باشد مثل امرود اندک و کذا به و سیب و اما شفتالو و انجیر و انگور و خربزه و مشمش و خرما و مویز و عسل مضر است و غذا مزورات مانند مزورهٔ ماش با سفاناخ

ومغز بادام و مغز روه آلو و آلو بالو نافع است ولیکن بسیار ترش نباشد و نه بسیار شیرین و فالوده جو مقشر و بالجمله اشربه و اغذیه ایشان مراعات تسکین طبع و تلیین بطن باید
باشد و تقلیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و الالبان و ماهی و چیزهای شور مثل مری و کامخ و قدید همچنین زیتون تصحیح نمایند و قدری کشنیز خشک
منع بخار در طعام داخل کنند و آن بسوغ گوید که چون رمد صفراوی باشد فصد کنند و استفراغ بمطبوخ فواکه نمایند و در چشم در روز اول سفید بیضه حل کرده چکانند و
بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و ماميثا و زعفران و حضض خولان در آب کشنیز سبز سرشته بر پلک ضماد سازند و مخفی نماند که در سرخی چشم که بخار باشد بقول شیخ بعد از استفراغ
بفصد و مسهلات و حقنجات ضماد از پوست انار مطبوخ برگ کال او مسحوق مخلوط با بنفشه یا عسل نمایند و تکمید او بانفنج حار مدام کنند و تغمیه بار در کرسنه یا گندم مطبوخ
بشراب عسل یا ضماد با اصل السوس مدقوق نفع میکند و چشم مدام بشیر بشویند و تبرید و ترطیب او مدام نمایند لیکن اقتصار بر تبرید مسطی دنیاید است و جالینوس در میامر
خود گفته که علاج حمرت چشم مبادرت باخراج خون ست و بعد از ان استفراغ و تلطیف غذا و آشامیدن مبردات و تبرید رمد حار نمایند و آن در قول او در ذیل
اقوال حکما مسطور گردد و بولس گفته سزاوار است در حمرت در ابتدا استفراغ بحقنه لین تلیین طبیعت تلیین معتدل بعد از ان تکمید موضع بانفنج و تغمیه بار در کرسنه و غیره
که مسطور شد و اگر دران تاکل هم رسد عدس با عسل یا آب سفرجل مطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون با شراب پخته ضماد کنند و آنچه معمول مولف ست اگر سرخی و آب جاری بود
اطریفل همراه عرق شاهتره و یا عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بخورند و رسوت دو ماشه افیون صمغ عربی هر واحد یکماشه زعفران [illegible]
چهار سرخ پھٹکری لوده پٹھانی اقاقیا از زروت پاه هر یک ماشه در آب کوکنار گرد چشم ضماد نمایند و اگر اصل السوس مقشر قدری بآب سائیده پنبه بدان آلوده بر پلک
بدارند سرخی چشم دور کند و قطور آب مغز گهیکوار وقت خواب در چشم نیز رافع سرخی آنست و چوب درخت گز بار آخر اشیده سائیده حوالی چشم در روزی دو بار طلا کردن
برای سرخی چشم عجیب الاثر ست و برود کافوری نیز حمرت و حرارت چشم را مفید ست و اگر پھٹکری زرد چوبه لوده پٹھانی هر یک نیم توله قرنفل یک عدد
شیره تمر هندی که زرگران دران زر و نقره صاف مینمایند درهم بالند بقدرے که ادویه دران سرشته شود و ادویه کوفته بیخته دران آمیزند و در پارچه پوٹلی بندند
و در قدری آب بدارند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت بر چشم بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد بر آمد آمدن دهند که عقب آن شفا است
و سرخی چشم و درد آنرا در یکپاس دفع کند و پوٹلی پھٹکری و افیون و مغز گهیکوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای رفع سرخی چشم معمول و مجرب است والله اعلم
برای رفع سرخی زنجبیل صندل سرخ نرکچور هلیله زرد مساوی کوفته بگلاب سائیده بالای چشم طلا نمایند و چشم بکشایند تا قدرے در چشم رود
و آب سوزان خارج شود پنج شش کرت چشم بپوشند و بکشایند باز خواب کنند مجرب ست و اگر برگ عنب الثعلب سوخته زر کشوث سوخته مروارید ناسفته
مقناطیس سوده مغسول ریگی که زرگران جلای نقره با و میدهند مساوی نور ور سازند جهت رفع حمرت چشم و رمد و جلای آن طرفه مجرب نوشته و شیاف عنا و شیاف دیگر
که دران زبد البحر ست مفید و اگر هلیله زنگی نهایت خرد دو عدد افیون خالص چهار سرخ گیرو دو سرخ قرنفل از طرف گل نصف در آب چاه سائیده در ظرف نگهدارند و گرد
چشم طلا کرده باشند در دفع سرخی چشم و ضعف البصر نفع بخشد لیکن باید که چند روز مداومت نمایند و ایضا برای سرخی چشم بلدی چهار ماشه سونٹھ دو ماشه موتھ
چهار ماشه سج دو ماشه پاو بالا گوندنا گوری نمک سانبهر هر یک دو ماشه گل ارمنی هشت ماشه و اگر نباشد گیرو اندازند همه را کهرل نموده گولی بسته نگهدارند وقت حاجت
بالای چشم ضماد نمایند و ضماد لوده پھٹکری هلیله زرد با آب سوده همین عمل کند و کذا لوده جدوار پھٹکری افیون پوست خشخاش بآب سوده نیم گرم گرد چشم ضماد کردن
و همچنین برای سرخی که از ابخره حار باشد و سرخی نزله باشد ضماد رسوت پھٹکری مرداسنگ بآب تمر هندی و گلاب سوده نافع است و کذا ضماد پاد گیرو رسوت پھٹکری
هلیله زرد فوفل نیمگرم مفید و برای سرخی چشم و اشک روان هلیله سیاه هلیله زرد رسوت صمغ عربی هر یک سه ماشه کوکنار افیون هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب
و در چشم ضماد نمایند و کحل بابت شاه رفیع الدین صاحب و استعمال معجون سنڈهی نیز سرخی چشم را نافع ست و گاهی برای سرخی چشم که از نزله بود بعد حجامت قفا
اطریفل صغیر میدهند و از کوکنار عدس کشنیز خشک کوفته بیخته بسفیدی بیضه مرغ سرشته از پیشانی تا رخساره و در چشم ضماد می نمایند و اگر سرخی چشم از نهادن برگ عشر
مقابل چشم برای محافظت گرمی آفتاب پیدا گردد سفیده کاشغری در شیر دختر حل کرده بچشم کشیدن و آب بلدی بشیر بز سوده بر شقیقه و چشم مکرر ضماد کردن و اطریفل
کشنیزی خوردن مفید میشود و گاهی در سرخی چشم ابا درد مع خارش و درس علیه السلام برگ لیمو بروغن چرب کرده بر چشم فائده میکند پس هرگاه رمد بتحلیل نبرد و حمرت

باقی ماند نیز زردهٔ بیضهٔ مرغ برشته مسحوق با اندکی زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی چشم و حجامت قفا بشرط تواتر نکته از رجانیس گفته که سرخی ملتحمه دلالت بر ورم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او مینماید **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ نافع رمد حار چشم** عصارهٔ مامیثا و خولان و زعفران و صمغ عربی با میران مساوی شیاف ساخته بآب مطبوخ پوست خشخاش سائیده ضماد کردن مجرب سویدی است و کذا اکتحال انزروت سوده در سفیدی بیضه سرشته بر چوب طرفا چسپانیده در تنور گذاشته تا خشک گردد پس مثل غبار سائیده و نصف او شیشم و نصف او زعفران و نیز مثل انزروت نبات اضافه کرده در رمد صعب مجرب است و کذا برگ سنام و شیشم و انزروت در گلاب خوب جوشانیده و شیشم بر آورده خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از زعفران و عصارهٔ مامیثا آمیخته مثل غبار سائیده مجرب نوشته و کذا اکتحال آب دهن صائم مجرب گفته **و ضماد** حب الآس شوکران یا لیست جو و کذا حماض تر سحق کرده و کذا عصی الراعی و کذا برگ بنفشه سبز و کذا حی العالم و کذا آرد جو با آب برگ خرفه و کذا آرد باقلا با سفیدی بیضه آمیخته و کذا آب برگ گل سرخ و کذا آب انار شیرین بریان و کذا آب گشنیز تر خشک کرده بر مس سحق کرده و کذا ماهی بریان تنها سوده یا با نان خمیری سائیده و کذا آب کاهو با آرد جو و کذا اکلیل الملک تنها یا با زردی بیضه یا غبار آسیا یا خشخاش مقشر یا کاسنی آمیخته و کذا اسفیداب ارزیز با سرکه و روغن گل آمیخته و کذا اسپغول مسلم در آب کشنیز بیخته و کذا برگ سرو نسولیق و کذا آب برگ بنفشه سبز یا لیست جو و کذا گل بهی تر یا خشک و کذا الطباشیر سوده بگلاب سرشته بر پیشانی و کذا آرد جو بآب عصی الراعی یا با آب برگ حنیوط و شاخ نرم انگور ممزوج کرده و یا با آب عنب الثعلب سرشته و کذا تخم خشخاش و حلبه مساوی سوده بگلاب سرشته و کذا امامیثا و زعفران و خولان با آب کشنیز سبز سرشته و کذا زعفران و گل سرخ و کذا اکتحال حی العالم و کذا دخان قطران و کذا توتیا در آب برگ عوسج حل کرده و کذا آبنوس سوخته مغسول و کذا شبنم که بر درخت افتد و کذا ترشی ترنج در ابتدای صفراوی و کذا لعاب بہدانه و نبات سفید و کذا شیاف ابیض در آب بارتنگ سوده و کذا انزروت مربی بشیر خر با نبات سفید و نشاسته و کذا اشادنج مغسول بشیر زنان و کذا افیون سوخته مغسول و کذا شیاف مامیثا در رمد قدیم و حدیث و کذا عصارهٔ گل کدو و کذا چوب ساج سوخته در آب سرد کرده و با مامیثا مساوی سائیده و کذا مس سوخته بمرات کثیر در گلاب یا آب شسته که نفع عجیب دارد **و قطور** آب کشنیز سبز و شیر زنان هر دو برابر و کذا اسفیداب رصاص لست بار در آب شسته در ظرفی با گلاب تا ده روز در آفتاب گذارند و بر ظرف پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن و کذا شبنم که بر نی افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا صمغ عربی در گلاب حل کرده و کذا اسماق در آب بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد و کذا خولان در شیر دختران سوده و کذا شیاف ابیض بآب عنب الثعلب حل کرده که بسرعت انفع عجیب بخشد **و انکباب** بر بخار زرور در آب جوشانیده و کذا بابونه با سبوس و سرکه پخته در آخر رمد برای تحلیل بقایای مواد و تسکین الم **و شم** صندل و گلاب و کافور **و شرب** دیا قوزا هر واحد نافع رمد حارست و ادویهٔ مسکن وجع در علاج کلی مسطور شد و ادویهٔ مانع انصباب مواد در علاج رمد نزلی مذکور گردد حسب حاجت از آنجا اخذ نماید **اطریفل کشنیزی** مقوی دماغ و معده و معمول در امراض سر و چشم مذکور از انجبره و نزله پوست هلیلهٔ زرد و پوست هلیلهٔ کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مساوی کشنیز خشک مقشر برابر همه ادویه کوفته بیخته بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده با سه چند شهد خالص مقوم بسرشند و بعد چهل روز تا یک توله بخورند و اگر اجزای مذکوره را العطریق سفوف همراه نبات یا نمک بخورند یا کوفته در آب شب تر کرده و صبح صاف نموده در فصل و مزاج حار با شربت مناسبه یا با نبات بقدر دو توله استعمال کنند نفع بامراض مذکوره و رفع قبض نماید **نوع** دیگر که در تقویت دماغ و رفع سپیدی و منع انجبره معده معمول پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله منقی کشنیز مقشر گل سرخ گاوزبان هر واحد یک درم مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم مغز بادام دو توله قند سفید با عسل سه چند ادویه **اطریفل بادیان**

نافع امراض چشم است و هر که برین ادامت نماید از ضعف بصارت در امان ماند پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله کشنیز گل سرخ سعتر فارسی هر یک یک توله بادیان هفت توله یعنی همچند همهٔ ادویه و در نسخهٔ مفتاح المجربات دو چند همهٔ ادویه است کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده به سه چند عسل یا شکر سفید بقوام آرند خوراک دو توله و اگر روغن بادام نباشد دو توله مغز بادام اندازند اطریفل حاطیقون نافع از برای اورام و مواد حار چشم انزروت مربی بشیر خر ده درم شیاف مامیثا پنج درم صبر دو درم افیون زعفران هر یک یک درم اگر گرما باشد مامیران نیم درم و اگر سرما بود مر نیم درم اضافه نمایند و بنهایت باریک نموده بکار برند برود کافوری سرخی گرمی چشم را مفید است توتیای کرمانی آب غورهٔ انگور پرورده پنج درم کافور یک قیراط کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند برود قرع جهت رمد حار بالغایت نافع است توتیای کرمانی را کوفته بحریر بیخته در آب کدو تازه هشت روز پرورده خشک کرده دیگر بار باریک سوده استعمال نمایند پر یو ماشیافی ست که چشم را در یک روز باصلاح آرد و رمد را دفع نماید و ضربان بنشاند و ردع ماده کند شیاف مامیثا انزروت مربی هر یک هشت درم زعفران دو درم کتیرا یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب باران یا بادیان بسرشند وقت حاجت بسپیدی بیضهٔ مرغ حل کرده بعمل آرند حب هلیله جهت اقسام صداع و مالیخولیا و امراض سر و چشم مفید و همواره معمول پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ هر یک سه ماشه سنای مکی شش ماشه غاریقون سفید نرم تربد سفید مجوف خراشیده لاجورد مغسول هر یک هفت ماشه کوفته بیخته آب تازه حب بندند خوراک یک دام بروغن بادام چرب کرده بورق نقره پیچیده بآب نیمگرم وقت پنج شش گهری شب باقی مانده و اگر لاجورد نباشد صبر مصطگی رومی هر یک دو درم عوض آن کنند و گاهی با وجود بودن لاجورد صبر سبز بهان وزن اضافه نموده میشود نوع دیگر مختصر و معمول جهت امراض سر و چشم فائده عظیم دارد هلیلهٔ سیاه و هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ کابلی آمله بلیله گل سرخ هر یک چهار ماشه سنای مکی هشت ماشه کوفته بروغن بادام چرب کرده حب بندند و در ورق نقره گرفته یک دام وقت شب بعرق مناسب یا آب گرم بخورند و بالای آن هرگاه دو سه گهری روز برآید مطبوخ مناسب بنوشند حب فی سبب صداع و درد چشم را نافع است صبر سقوطری بست درم پوست هلیلهٔ زرد ده درم کتیرا مصطگی سقمونیا زعفران هر یک سه درم گل سرخ پنج درم کوفته بیخته بگلاب حب سازند شربت دو درم نوع دیگر مختصر برای رمد و صداع و ابتدای نزول صبر سقوطری سقمونیای مشوی هر یک یک مثقال پوست هلیلهٔ زرد دو مثقال و نیم کوفته بیخته بگلاب حب سازند حب سرخ که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین درد در آخر رمد و سبل مجرب و آزموده است گیرو چهار درم افیون یک درم زنجبیل ربع درم صمغ عربی ربع درم همه را کوفته بیخته اگر ورم باشد بآب کشنیز سبز و اگر نزله بر چشم افتاده باشد در آب کوکنار حب بندند و در سایه خشک نموده بالای چشم در آب باده یا در آبهای مذکوره سائیده ضماد نمایند حب سبز مجرب برای امراض مذکوره پهتکری دو درم افیون یک درم حضض چهار درم برگ نیم پنج عدد زعفران پنج سرخ همه را سائیده در ظرف آهنی قدری آب داخل نموده از دستهٔ آهنی خوب کهرل کنند بعد از آن بر آتش گذارند تا آب او جذب شود و لائق حب بستن شود پس حب بسته بکار برند و گاهی یک درم صبر هم داخل میکنند حب رمد نافع درد چشم و ابتدای سبل و ظفره و جرب و همواره معمول حضض هشت ماشه افیون دو ماشه شب یمانی چهار دام شب یمانی را بریان کرده در آب لیمو یکپاس بدستهٔ آهن در ظرف آهنی حل نمایند که قابل حب بستن شود و حب بندند و بآب سائیده حوالی چشم ضماد نمایند و اندکی در چشم کشند در زمستان اندک گرم و در تابستان سرد و اگر آب لیمو نباشد بجای آن شیرهٔ برگ تمر هندی صاف نموده بگیرند و از آن حل سازند ایضا که برای درد رمد بهتر ازین دوائی نیست پهتکری بریان دو درم پخته زرد چوبه هفت ماشه افیون پنج ماشه در یک پاو آب لیموی کاغذی در کراهی آهنی انداخته آتش نرم کنند و بهم زنند حل سازند تا قابل حب بستن شود و حب بسته دارند و وقت طلا آن قدری بر چشم نمایند و اندکی از آن در گوشهٔ اندرون کشند ذرور ابیض که رمد را مجرب است انزروت را با شیر خر یا شیر دختران سرشته بر چوب گز چسپانیده در تنوری که قریب بسرد شدن رسیده باشد بگذارند و احتیاط کنند که نسوزد پس یک جزو ازین انزروت با ربع جزو نشاسته سائیده در رمد بکار برند ذرور چشنجام که در جمیع اقسام رمد نفع تمام دارد چشنجام که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و سرگین خر بیخته

یا بدون آن و دو حصه از آن بگیرند و از نبات مصری و مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار بسایند و در رمد بعد از چند روز بچشم اندازند و اگر انزروت
مدبر در شیر خر بدل مامیران کنند شاید در دور کافوری که حرارت چشم و درد خفیف را دور سازد و صدرت سوخته مروارید ناسفته هر کدام و دو درم نشاسته
یک درم کافور دانگی کوفته بیخته بکار برند در دور ملکایا که در فتح و ابتدای رمد نافع انزروت بشیر خر پرورده نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند ذرور که جهت درد چشم اطفال و رفع ثقل و صلابت اجفان آنها همواره معمول است انزروت سرخ یک جزو سنگ بصری و فوفل جاکسو مقشر چهار جزو
ذرور بسازند و پلکها بر داشته پراگنند و بند کرده بالای چشم مالیده از آن گندم و روغن و شکر درست کرده گذاشته بر فاده ببندند و اگر گرمی غالب باشد و
تسکین نیابد و مطلوب بود برگها و شاخهای نرم انار سائیده بجای مالیده بر چشم ببندند شیاف ابیض جهت همه امراض حاده و تحلیل اورام و ردع آن
معمول نشاسته یک درم سفیداب ارزیز صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم بلعاب اسغول یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند شیاف ابیض افیونی رمد گرم را نافع
بود و در رمد صعب را نشاسته سفیداب هشت درم صمغ عربی پنج درم افیون کتیرا هر یک یک درم بسفیده تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند شیاف ابیض
انزروتی ابتدای رمد را نافع بود سفیداب ارزیز هشت درم انزروت مربی بشیر خر کتیرا هر یک چهار درم بسفیده تخم مرغ شیاف سازند شیاف ابیض
کافوری که رمد دموی و صفراوی را نفع کند و درد آن را بنشاند سفیداب مغسول شش درم انزروت مربی بشیره خر سه درم کتیرا دو درم نشاسته پنج درم افیون
نیم درم کافور سه دانگ همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت در شیر دختر سوده استعمال کنند شیاف برلوما
رازی نوشته که در اکثر انواع رمد سود مند است چنانچه در اغلب احوال همان روز چشم را باصلاح می آرد اقاقیا سوخته مرکی حضض چند بیدستر کندر هر کدام یک جزو
زعفران ربع جزو کوفته بیخته بآب شیاف سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند شیاف سماق صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه
و دمعه و جرب و سبل و ضمور حدقه و دباق و التصاق پلک مجرب است سماق بیدانه ده جزو سفیداب یک جزو کتیرا نیم جزو کافور ربع جزو بستور متعارف شیاف
سازند شیاف شب که رمد حار و دمعه و اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگیرند شب یمانی و در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند که بریان شود و بالیده شده منتفخ گردد
پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف این قدر اندازند که شب یمانی را بپوشد پس آتش ملایم بجوشانند که خود بخود آب شود هرگاه که آب
بتحلیل آید و قابل حب بستن شود زود تر بر آورده در ظرف چینی بگذارند و شیاف سازند و بآب سائیده در چشم کشند شیاف کافور جهت رمد گرم
مجرب است سفیداب ارزیز سه درم کتیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند شیاف علوی همان
بعد از تنقیه بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوشه مجرای حلیل چون با شیر دختر سائیده استعمال نمایند نافع باشد و انزروت سفید سائیده با شیر خر
خمیر کرده به آتش ملایم بریان نمایند پس دو مثقال از این انزروت بر بگیرند و صمغ عربی کتیرا هر واحد سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیداب کاشغری
هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بلعاب اسغول سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت با شیر دختر یا شیر خر سوده بکار برند شیاف حنا
جهت رفع سرخی چشم آب حنا نیم پاو شب یمانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه ادویه در کراهی آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دسته چوبی
حل سازند هرگاه غلیظ شود فرود آورده شیاف بسته بکار برند شیاف زبد البحر نافع رمد و دمعه و حکه و سرخی چشم زبد البحر کات
سفید شب یمانی بریان پوست هلیله زرد رسوت افیون توتیای سبز مساوی بآب سائیده شیاف سازند و در چشم کشند شیاف نارنج
که جهت منع نوازل و سرخی و رمد و جرب و دمعه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب توتیای کرمانی بآب نارنج پرورده ده درم کتیرا

شیاف ساز ند شیاف
نشاسته انزروت گل سرخ صبر زرد خشخاش مکی هر یک یک درم سفیداب قلعی هلیله زرد مع خسته هر یک دو درم افیون ربع درم شیاف سازند
که جهت رمد مجرب رازی و عجیب النفع است دم الاخوین صبر اقاقیا مامیثا زعفران هر یک یک درم افیون صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب کاسنی سبز
شیاف سازند و در هنگام حاجت در آب سوده اکتحال نمایند **شیاف وردی** صعوبت درد چشم را در حال تسکین دهد گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم
افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم بآب باران شیاف سازند **شیاف جالب النوم** جهت وجع شدید و جمیع اورام
نافع واز انصباب مواد قوی التحلیب مانع مامیثا شش درم صمغ عربی سه درم انزروت مربی افیون مزراج سوخته هر یک دو درم بآب باران شیاف
سازند و به سفیدی بیضه بکار برند **شیاف منجح** تسکین درد در یک روز و تحلیل ورم در یک ساعت کند جند بید ستر صبر افیون قلقطار سوخته هر یک
دو مثقال سنبل خشخاش هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال سفیداب ارزیر هشت مثقال مس سوخته مغسول چهار ده مثقال اثمد
اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال با بیکه در ان گل سرخ جوشانیده باشند خمیر کرده شیاف سازند و بسفیدی بیضه استعمال کنند **ضماد** که وجع شدید
را نافع و معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیاف مامیثا صبر فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا مساوی بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز
و تلبیکه وجع و ضربان شدید تر بود یا طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند **طلا** که مجرب و بر الساعة نوشته شب یمانی سوخته با سدس
وزن آن سیماب سحق کرده و مسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کنند **عصاره آمله** که در رمد بعد چند روز معمول است و خیلی سود مند لیکن در ابتدای
رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصر و سوزش چشم و ابتدای نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمله تازه و در هاون سنگین یا چوبین
بکوبند و آب آنرا در پارچه بفشارند و بر آتش ملائم بپزند و از چوب نیب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد ازان در ظرف چینی یا حسبه نگاه دارند و
وقت حاجت قدری ازان بآب سوده در چشم کشند **غسول** که در رمد حار و حکه و دمعه حار معمول است پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر سه
برابر نیم کوفته بقدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده در هوا گذارند و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه بر چشم زنند باز همین آب چشم
بشویند **قطور** که جمیع اقسام رمد را نافع است بهدانه چو مقشر تخم کشنیز هر یک بیست دانه حلبنج دانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم مامیران
دو دانگ کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب جوش دهند و در شیشه نهاده صبح و شام تقطیر سازند **کهره** معمول از برای درد
چشم و رمد و دمعه بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آثار افیون خالص سه درم شب یمانی نیم پاو اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد ازان
افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون فانی گردد بعد ازان همین دستور آب
لیمون داخل کرده باشند تا که بخوبی وجه مخلوط شود و جهابسته نگاه دارند وقت حاجت بآب سائیده اندکی گرم کرده گرد اگرد چشم طلا نمایند و اندکی
در چشم بنیدازند **کحل** معمول حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد و سبل انزروت سفید بشیر خر پرورده بر چوب گز چسپانیده به آتش ملائم
بریان نمایند پس بگیرند ازان شش ماشه و چاکسو در کیسه کرده بیاویزند در دیگ که دران آب و سرگین حیوان داخل کرده باشند و بجوشانند تا پوست
چاکسو نرم شود پس آنرا برآورده مقشر نمایند و بگیرند از مقشر آن و سفیده کاشغری مغسول و کف دریا هر یک سه ماشه رسوت چهار ماشه نبات سفید
یک توله همه را نرم صلایه نموده در چشم کشند **کحل تشمیزج** تالیف حکیم علوی خان جهت رمد مزمن و بیاض و سبل و حکه و امثال اینها را نافع بگیرند
تشمیزج مدبر بطریقیکه بالا مذکور شد و مقشر کرده انزروت سفید مدبر هر یک دو مثقال سفیده قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول مامیران چینی

اقلیمیای ذہبی حضض مکی ہر یک یک مثقال کوفتہ بیختہ مانند سرمہ در چشم کشند و اگر خواستہ باشند ازین شیاف ساختہ وقت حاجت بالعاب حلبہ سائیدہ
شب در چشم کشند کحل ملکایا محلل و ملطف و جالی بود جہت آخر مرض جعب و اقسام رمد نافع است انزروت مربی بشیر خر نشاستہ شکر سفید
ہر یک پنج درم مغز خشخاش یک درم کحل سازند گویند کہ بعد تنقیہ بر الیوم است کحل بابت شاہ رفیع الدین صاحب جہت سرخی چشم از نوازل و ممد
بصر و رافع رطوبت است منقول از بیاض استاد مرحوم سرب یک تولہ سیماب دو ماشہ مامیران پنج ماشہ سنگ بصری ہفت ماشہ سرمہ توتیاے
ہارونی پھٹکری بریان ہر یک یک ماشہ اول سرب را گداختہ سیماب انداختہ عقد نمودہ بسایند پس دیگر ادویہ آمیختہ سحق بلیغ نمودہ بکار برند کحل کہ در جمیع
انواع رمد مجرب انطاکی ست انزروت را با سفیدی تخم مرغ سرشتہ بر چوب گز گذاشتہ در تنور یا قریب لبسر شدن رسیدہ باشد بدارند تا خشک شود بعد ازان
برآوردہ با مثل آن شکر طبرزد و نصف آن ہر یک از زعفران و خشخاش سائیدہ در چشم کشند و دیگر اکحال کہ بقایاے رمد را نافع ست در علاج ضعف بصر
خواہد آمد معجون منڈی نافع امراض چشم و سرخی آن پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ آملہ کشنیز خشک شاہترہ اصل السوس
ہر واحد یک یک تولہ گل منڈی برابر ہمہ ادویہ قند سیاہ سہ چند جملہ ہلیلجات را بروغن چرب کردہ بقند مقوم بسرشند خوراک دو تولہ اقوال حکما بقول
شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد بطبیخ ہلیلہ
استفراغ فرمایند و اگر در مادہ اندکی غلظت باشد تربد داخل نمایند و ایضا اگر دانند کہ مادہ در حجب دماغ منتشر ست بہ تقویت مطبوخ با ایارج فیقرا
کنند و گاہی در چنین حالت بر نقوع صبر اقتصار مینمایند و اگر خوف حرارت باشد در آب کاسنی یا آب باران نقوع کنند و واجب است کہ بعد تنقیہ تامہ
متوجہ معالجہ چشم گردند و دران ابتدا کنند بتضمید چشم و روبمبردات دافع مواد از چشم از عصارات باردہ مثل عصارہ برگ بارتنگ و برگ بید
و کاسنی و خرفہ و عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات باردہ مثل اسپغول و بہدانہ و سفیدہ بیضہ و شیر خر و شیر دختر ہر یک ازینہا منفرد
و مرکب در چشم بچکانند و بعد ازان رقیق سفیدی بیضہ با شیاف ابیض کہ مبرد و مسکن وجع و مصلح خلط لذاع است و دیگر شیافات رادع
چکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعہ چندان مبالغہ نکنند کہ طبقات چشم کثیف و مواد محتقن گردد و درد اشتداد نماید
و گاہے قدری افیون می افزایند کہ وجع را تسکین شدید می بخشد لیکن گاہے بنا بر تخدیر و خام کردن مادہ بصارت را ضرر رساند و مرض را
طول دہد و شیاف وردی در تسکین التہاب و درد عظیم النفعت است و دیگر ادویہ مفردہ رادعہ مانند مرداسنگ و کتیرا و حضض و گل سرخ
و سرمہ و اقاقیا و مامیثا و صندل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل و ہلیلہ زرد و ہلیلہ سیاہ و گل نیلوفر و نشاستہ و افیون و کوکنار و آب کوکنار
و آب کشنیز تازہ و سائر عصارات باردہ و صمغ عربی و غیر اینہاست پس ہرگاہ ردع مادہ یا استفراغ و جذب آن بخلاف جہت و استعمال
روادع نمودند بتدریج و آہستگی منضجات شروع کنند یعنے اول مخلوط بروادع استعمال نمایند بعد منضج صرف بعمل آرند و ایضا اول رقیق مخلوط
مثل گلاب و البان کہ دران قوت انضاج ست بکار برند و در لعاب اسپغول با وجود ردع قدری انضاج ہست و مسکن وجع بود و لعاب بہدانہ
شدید الانضاج ازانست و تسکین میکند و لعاب حلبہ و آبے کہ دران حلبہ مغسول جوشانیدہ باشند جید الانضاج و مسکن وجع است و این
اول دوائے است کہ ابتدا ازان در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست و اگر بتغلیظ چیزے از منضجات احتیاج افتد
باید کہ استعمال بہ لعابات نمایند و اگر تبرید آنہا حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصارہ شجرہ کہ آنرا بیونانی اطاطا و بہ فارسی رشک

و نیز نباید دو اسناد مجرب است و در ابتدای رمد حار و انتهای آن مفید تجربیت و قوی النفع است و بعد از آن انحطاط نمایند از امثال اینها
عصارات و بطبیخ اکلیل الملک که دران انزروت سفید خصوصاً مربی بشیر زنان و یا شیر خر گداخته باشند و بعده هرگاه مرض بانحطاط شروع
کند در استعمال محللات با دویه قوی تر از آنها مثل انزروت محلول در آب حلبه و بادیان افراط نمایند و با آب مطبوخ زعفران نیز تکمید کنند و چون
دانستند که بدن و دماغ تنقیه تام یافت استعمال حمام نمایند با آب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر بعد
آن استحمام با آب گرم یا تکمید کنند انفع بود و پس از آن شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع ست استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد
بعد از فصد حجامت کنند و ادامت بمالیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند
بعده مغز نان با آنها بیامیزند بعد از آن مغز نان و زرده بیضه نیمبرشت ترکرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون بدان ضم نمایند و اگر ماده
صفراوی باشد بعد فصد مسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام با آب شیرین نمایند و گاهی دران ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی
شستن سر و روی با آب سرد اندکی سرکه آمیخته نفع میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا ابلاء افراط جرأت کنند و شیافات قابض محلول در
عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند و اگر احتیاج
آن افتد در سه یا چهار مرتبه خون برآرند حتی که گاهی واجب گردد که در اخراج او چندان مبالغه نمایند که بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج بترقیق
آن قبل از فصد افتد تا بسهولت خروج کرده و از مرققات خون حمام ست و ضعیف تر از آن تکمید و تنطیل آب گرم یا آبیکه دران حلبه و تخم کتان جوشانیده باشند
و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد از آن تلیین طبیعت بثمار الفواکه مثل آلو وغیره که در قول مسیحی بیاید یا بسجبنا و هب یا حب بنفشه یا مطبوخ
خیارشنبر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواهند تبرید و شاهتره و هلیله سیاه بقدر حاجت دران اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال از
اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمر هندی یا شیره تخم خرفه یا لعاب اسپغول بنوشند و غذا ظاهر الحلاوة باشد زیرا که حلویات مضرات
بعماست رمد بسبب آنکه ماده را خام کند و از قبول النضج منع نماید و این مضرتر در رمد است و غذا برای آن ضروریات معموله از آب سیب و انار و آلو
عناب و آب ماش و مانند آن و بقول رطبه و کدو و بر دهن بادام نیکوست و غذا بسکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بدن
تنقیه تام یابد در چشم ابتدا قطور بکار برند و میل قریب او نبرند و نه دران ذرور و نه دوای حار استعمال کنند خصوصاً اگر درد شدید یا ضربان
مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیده بیضه رقیق یا لعاب بهدانه در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن شود شیر زنان بچکانند
تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانه شیر زنان و شیر دختران و سفیده بیضه و گلاب و آب کشنیز در برهم زنند تا یکسان شود و در
چشم چکانند و مریض را در خانه کم روشن نشانند و بر روی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی چشم باشد بشیافی که در قول مسیحی
بیاید ضماد کنند و هرگاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد با آب و شیر حل کرده در چشم چکانند صفت شیاف کافور
که در ابتدای رمد نیکوست سفیده ارزیز هشت درم صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره سه درم کف دریا انزروت هر واحد
چهار درم [illegible] یک درم کافور نیم درم شیاف سازند صفت شیاف ابیض که استعمال او در وسط رمد نافع است صمغ و
سفیداب هر واحد سه درم کتیرا و حضض هر واحد یک درم با آب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر

مرض ابکا ہر دو در چشم سرخی و دمعه باقی ماند در ورد صفر نفع کند صفت آن انزروت ده درم زعفران سنبل و صبر و مر ہر واحد درم در ورد کنند و آخر رمد تا آنکه
صاف گردد صفت شیاف احمر لین ہرگاه سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند که ثقل اجفان ببرد شادنج مغسول درم صمغ عربی کتیرا ہر واحد نیم درم مس سوخته چہار درم کہربا
سنگ لب ارزیز ہر واحد دو درم بسد مروارید شنگرف معدنی ہر واحد درم دم الاخوین زعفران ہر واحد نیم درم شیاف سازند ضماد که در آخر رمد نافع است
بگیرند زرده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه و ضماد کنند و باید که چوچه مرغ و تیہو در آخر بخورند صاحب کامل و جامع و خلاصه می نویسند که در رمد حار
بعد فصد سر از دو تلثین از پوست ہلیله زرد و آلو بخارا و تمر ہندی و عناب و گل بنفشه و ترنجبین یا ہلیلج فواکه یا القوقع ہلیله آب انارین ادویه که دران
قبض و ردع اندک و آن ادویه مغریه مسکنه مخلوط باشد مثل اقاقیا و سفیداب قلعی و صمغ عربی با سپیده تخم مرغ سرشته برد در چشم طلا کنند و در چشم کشند
و شیاف ابیض بنا ده بچکانند و اگر باین تدبیر درد ساکن نشود و آن الیختی ادویه که دران تحلیل اندک مع تغریه و تسکین باشد مثل قطور انزروت سفید چہار درم
جو مقشر کوفته ده دانه سپدانه ده دانه در ظرف آبگینه یا نقره گذاشته آب باران ریزند چندانکه ادویه را بپوشاند و بر آتش گذاشت ملایم بدارند تا بعد از دو بجوش آید
آنگاه صاف نموده و سر و ساخته چند قطره در چشم بچکانند در روزی پنج و شش نوبت ہمین نحو عمل آرند که انشاء الله تعالی در ہمان روز یا روز دوم رمد را
باصلاح آرد و بعد از آنکه رمد تحلیل یافته و درد تسکین پذیرفته و سرخی زائل شده باشد شیاف احمر لین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری قلیل از درد
و ورم باقی مانده باشد شستن چشم بآب نیمگرم و استعمال ورود صفر صغیر و شیاف احمر لین لازم دارند و در آنجا که ماده دموی یا صفراوی بوده باشد ماء القرع
با شربت ورد و یا شربت بنفشه یا شکر طبرزد بدہند که اثری عظیم دارد و عصاره کشنیز یا شیر خر یا شیر زنان در چشم کشیدن بغایت سودمند است و کحل که در جمیع اقسام
رمد مجرب است در چشم کشند و دوائیکه در اول رمد بجہت ردع مواد بر فی الحال است این است که خرمہره کوفته بیخته حضض ہندی کوکنار سفیده بیضه مرغ ہمه مساوی
در آب لیمو کاغذی در ظرف آہنی بادو ساعت سحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضماد نمایند که مجرب است و بعد سه روز قرنفل سوده شب یمانی ہر کدام یک درم
حضض سه درم افیون نیم درم بآب گرم سرشته ضماد کنند که بغایت مفید است و این ضماد درد در ساعت تسکین دہد بگیرند کشنیز تازه خشخاش با پوست
زرده تخم مرغ بروغن گل زعفران اکلیل الملک افیون اول خشخاش را با اکلیل الملک در شراب و آب بپزند تا مہرا شود و بعد از ان ادویه دیگر آمیخته ضماد کنند و ذرور شیاف مامیثا
یک جزو انزروت دو جزو زعفران یک جزو کوفته بیخته بپزند مجرب است و شیاف مامیثا پوست ہلیله زرد ہر کدام سه درم و نیم صبر سقوطری ہر کدام با سیاہ کم کوفته بیخته بپزند بآب
و شیاف نگاه در چشم کشیدن ہمین خاصیت دارد انطاکی گوید که در رمد حار فصد کنند و بعد از ان اکثار از ماء الشعیر و تخم خشخاش کنند و تمر ہندی و عناب و آلو بخارا بخیسانند
و مہند و تبرید بدضع بآب کشنیز و عنب الثعلب و گل سرخ و شیاف ابیض محلول بسفیدی بیضه نمایند بعده باحمر لین و در آخر زعفرانی علاج کنند و از مجربات در حار خصوصا
باصداع انیست که برگ کدو آرد جو در سرکه سرشته طلا کنند و بریان نموده مقشر کنند و مالیده بشکر و یا بشربت ورد و بنفشه اگر عرض شدت کند بنوشند و حب الآس و سکران
ضماد کنند و بآب حی العالم یا کشنیز مع شیر خر یا زن اکتحال نمایند و ہرگاه رمد با ورم کثرت کند چیزی در تحلیل رمد حار مثل ضماد آرد حلبه و خشخاش و باقلا السفیدی بیضه
نیست یا طلا و کحل آب گل کدو و حی العالم بشیر زنان بولس گفته که معالجه لذع بستفرغات و منقیات نمایند و در چشم سفیده بیضه چکانند تا ورم حار نضج یابد و اگر
در بدن فضول نباشد حمام موافق بود و در اورام حار امتلائی معالجه باستفراغ خون و اسہال و مالش اعضای سفلی کنند و چون تمدد از خون غلیظ در عروق چشم باشد
و در بدن امتلا نبود شراب بنوشند که تسخین و تفتیح نماید و بعد تنقیه بدن الکحال شیافات را ہم استعمال کنند و جالینوس گوید که تدبیر رمد حار بعد فصد بچکانیدن
لعابات و سفیدی بیضه مرغ در چشم کنند و اگر وجع تسکین نیافت آب فواکه اسہال نمایند و اگر مشاہده گردد در قرنیه شبیه غمام و دلیل جروح و قروح است باید که بعد از
فصد شیاف ابیض را با سفیدی بیضه مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقین دانند که ماده تحلیل یافته و اگر ضربان شدت نمود یقین کنند که قرحه ہم رسیده و این
ہنگام در چشم او آنچه باعث انفجار قرحه است مثل لعاب حلبه و آب اکلیل الملک بچکانند و تلطیف تدبیر نمایند تا آنکه منفجر گردد و چون منفجر گشت مده برآید استعمال نمایند
مانند ماء العسل که جلا دہد اوساخ را و اگر مده باقی ماند لعاب تخم مرو و تخم کتان استعمال نمایند و یا شیاف کندر در چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردید شیاف ابار محلول
در شیر دختران تازه دوشیده یا شیر خر استعمال کنند تا اندمال یابد و در چشم رفاده نہاده محکم ببندند تا آنکه نتو نگردد و اگر بطول انجامد زبان خلت تلطیف غذا نمایند تا قوت

ضعیف نگردد و سستی در علاج نکنند تا آنکه قرحه مندمل گردد و ثابت بن قرة گفته که من معالجه می نمایم رمد حار را در ابتدا بفصد قیفال و بعد از ان باسهال
بمطبوخ فواکه و هلیله در اول و در آخر باین مطبوخ خیارشنبر بگیرند پوست هلیله زرد پانزده درم مویز منقی پانزده درم در آب بجوشانند و صاف نموده بگیرند از ان
دو ثلث رطل و در ان مغز فلوس خیارشنبر ده درم حل نموده صاف کرده یک درم روغن بادام شیرین بران چکانیده نیمگرم بیاشامند بعد از آنکه بر دو ساعت
پیش از ان یک درم غاریقون با جلاب سرشته خورده باشند و از حضض صندل سفید هر یک یک جزو اقاقیا نیم جزو شیاف ساخته عند الحاجت باب کشنیز تازه حل کرده بر پلک
طلا نمایند و متوجه معالجه چشم گردند بچکانیدن شیر زنان در چشم شب و روز و اگر التهاب و هیجان زیاده باشد بدل آن رقیق سفیده بیضه مرغ همیشه بچکانند و چشم را باب سرد ممزوج
باندک سرکه و یا گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه با شیر زنان دائم در چشم چکانند جهت آنکه سریع التسکین است و اگر بدین تسکین نیابد شیاف ابیض بچکانند
و شیاف اصفر و شیاف خلوقی در وسط رمد نافع است و اگر کثرت رطوبت چشم باشد ذرور ابیض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی
باقی ماند ذرور اصفر آنرا نافع است و مسیحی گوید که رمد ورم حار ملتحمه است پس اگر درینجا علامات ورم حار از انتفاخ و تمدد و حمرت و ضربان و صلابت و تمدد
اورده و انتفاخ اجفان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعده اطلاق طبیعت بطبیخ هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و شاهتره و تربد و غاریقون نمایند
و اعاده اسهال کنند تا که تنقیه سر حاصل شود و صبر درین عظیم النفع است هر گاه در آب کاسنی و آب عنب الثعلب المنقوع سازند و بهتر آنست که اول بماء الفواکه
مثل آلو و تمر هندی و بنفشه و هلیله زرد و خیارشنبر و ترنجبین اسهال آورند بعد از ان آب کاسنی که دران صبر المنقوع کرده باشند بنوشانند بعده حب قوقایا بخورانند
و هر گاه بدن تمامه از ماده پاک گردد اول سفیده بیضه رقیق در همه روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران مفرد و یا شیاف ابیض که از سفیداب پنج درم و انزروت
سه درم و کتیرا و نشاسته هر واحد درم افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیده بیضه رقیق ساخته باشند و اگر هنوز ماده بسوی چشم منصب باشد بگیرند حضض و صندل و
گلاب و اقاقیا و ماميثا و عنب الثعلب و عصی الراعی و سفرجل و گل سرخ و ازین اجزا شیاف ساخته وقت حاجت باب کشنیز سبز سائیده بر پلک طلا کنند و روی را
با آب برف مع قدری سرکه بشویند و تدبیر بارد یابس در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و التصاق باشد چشم را اصاف کنند و ذرور انزروت بشیر زنان
سوده در آفتاب خشک کرده باز سائیده بعمل آرند و هر گاه مرض بانحطاط آید زرده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه ضماد کنند و اگر درد باقی باشد بعده صندل
و شیاف ماميثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب یا آب عصی الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر درینجا صداع و ضربان باشد
در آب طبیخ خشخاش یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در آخر ذرور ابیض که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بالشیر ساخته باشند باستعمال آرند بعد از ان
ذرور و ذرور کور و قدری از ماميثا و زعفران و مر و سنبل افزوده بعمل آرند صاحب حاوی صغیر گوید که در رمد حار فصد سر رو از جانب علیل کنند و شربت عناب
و نیلوفر و بنفشه بنوشانند و در ابتدا دوای لذاع موذی چشم بکار نبرند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم
و شکر ده درم بیاشامند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ بدهند و اگر صفرا غالب باشد آب انارین معصور بالشحم مع شکر یا تمر هندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر
دهند و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله زرد کنند و در ابتدا شیر زنان مع سفیده بیضه مرغ در چشم چکانند و الصندل گلاب یا آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و حضض و اقاقیا
و ماميثا بر چشم ضماد سازند و اغذیه بارد و رطب مثل مزوره نارنج مغز بادام و شکر که ترشی غالب نبود بدهند و شیاف ابیض کافوری اکتحال نمایند و اگر درد و تحسس
و التهاب شدت کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و لعابات بارد رطب مثل لعاب بزر قطونا و بهدانه مع شیر دختران و لعصارات بارده مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز سبز
و عنب الثعلب تر و ملوخیا و مانند آن برهم زده در چشم تقطیر کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد آب عنب الثعلب سبز در دهن کند و طلا کنند و روده گلاب و آب برف
بشویند اطلاقی مینویسند که در ماده رمدی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و سودا و یا دم و بلغم ابتدا بفصد سر رو کنند و خون بمقدار واجب بمراتب برآرند اگر حال مریض مساعد
کند و اگر حاجت فصد بروز دوم افتد تاخیر نکنند و کذا اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله و مانند آن مثل خیارشنبر و تمر هندی و شیرخشت سازند و هر صبح
شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش با شیره تخم خیار بیاشامند و اگر باین اثر نکند شربت خشخاش بنوشانند و تبرید راس و علیین کنند و خواب آورد و تدبیر صواب
و در رمد و در وجع آنست که اول بادویه که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات و معدل مزاج باشند ترکیب داده اکتحال نمایند و این منفعتها در شیاف برزلیوما یافته می شود

و ترکیب این شیاف بر دو نوع است یکی آنکه در ان ادویه قابضه و رادعه اکثر باشد و این را بسفیدی بیضه یا شیر زنان حل کرده رقیق تر بکار برند دوم آنکه
در ان ادویه قابضه کمتر و محلله بیشتر باشد و این را غلیظ تر استعمال نمایند و اطلیه که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد از مثل صمغ و زعفران و شیاف مامیثا
و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصاره خرفه و عصاره عنب الثعلب با آرد جو و بزر قطونا و آب عنب الثعلب و بسفیدی بیضه
سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مر و زعفران و سفیده تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سرد باشد از جند بیدستر و زعفران و زرفت و در آنچ طلا
سازند و چشم را مدام از چرک پاک کنند خاصة از ریمشکات و آماق و دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن وجع و دافع
حدت ماده است و شیر زنان همچنین مسکن درد است لیکن در ان قوت جلا و منضجه است و لعاب بهدانه شیرین و آب صمغ هم رادع و هم مسکن وجع است و شیاف ابیض بشیر زنان
و در ابتدای رمد نافع است و هر گاه ماده از نزول بسوی چشم بعد استفراغ منع نشود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و بر جبهه وضع طلیه مذکوره استعمال
کنند و هر گاه ماده از نزول منع شود و شیافهای قابضه محلله مثل شیاف ابیض که در ان یک درم انزروت داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد از ان شیاف ملکایا
بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مر و زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن ماده باقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هر گاه سیلان رطوبت
و رمص یابس و التصاق زایل گردد و این علامت نضج ماده و انحطاط مرض است درین حالت باکتحال شیاف احمر لین و حمام نفع یابند و اگر باکتحال این در چند بار
زایل نشود باحمر حاد حاجت آید و بعده در آخر امر ذرور اغبر بکشند و اگر با اینهمه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زایل نشود معلوم کنند که پلک چشم جرب دارد پس علاج جرب باید کرد
ابو الحسن گوید که در رمد دموی مبادرت بفصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شدید الالم بدفعات برآرند بحسب قوت و کثرت ماده دمویه و قلت آن و در ابتدا
باستعمال مسهل در چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم چکانند و هر گاه لذع ساکن شود شیر زنان قطور کنند و صندل با گلاب بر سر طلا نمایند و افیون
و بنفشه و نیلوفر بسوبند و انار میخوش و سیب و ناشپاتی و بهی امتصاص کنند و تعدیل طبیعت بماء القرع بشربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و
شرب شراب و صیاح و حمام و جماع حذر کنند و بمزورات غذا سازند و هر گاه علت تسکین یابد شیاف ابیض در آب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند و در روز ابیض بکار برند
و چشم را بآب رباحین بشویند و هر گاه علت انحطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و ذرور بکار برند و در حمام داخل کنند و یک بار کرده بشیاف احمر حاد کنند و اغبر اکتحال نمایند و در آخر
تیهو و فروج غذا سازند و اگر ماده صفراوی باشد تنقیه بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماء الشعیر و شیره خرفه و ماء القرع و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آب آلو
و آب حصرم با شربت نیلوفر بشکنند و باقی تدبیر آنچه در رمد دموی گذشت بعمل آرند احمد بن هبة الله گفته علاج رمد دموی بفصد قیفال از جهت محاذی علت است
اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا مغص یا احتباس طبع یا ضعف یا سن از صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس اطفاء و تعدیل مزاج مثل شربت انارین نمایند و
عناب آلو و اجاص از هر واحد یک اوقیه گل بنفشه چهار درم در آبی که در ان اصل السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس ترنجبین بیست درم
بالیده و صاف نموده بیاشامند و اگر طفل باشد این نقوع را با شکر سفید یک اوقیه تا یک نیم اوقیه شربت مرتب سازند و بیاشامند و تلطیف غذا نمایند و مزورات
معموله از شکر و لیمو یا قطف یا بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیه مولد خون مثل گوشت و خمر و عسل و شیرینی و روغن و اجتناب از اغذیه منجره مانند
عدس و باقلا و از اغذیه غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب خوابی و از حرکات عنیفه و گرسنگی و امتلا نمایند و پاها بسنگیا بمالند و ساقین بدست بمالند و در ابتدای
رمد شیر زنان و رقیق سفیده بیضه مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر معشر بکشند و در وقت تزید وقت خواب شیاف ابیض انزروتی در چشم چکانند
و بیرون چشم شیاف احمر معشر طلا نمایند و در وقت انتها شیاف ابیض ساده و ذرور چشم انزروتی و در انحطاط شیاف خولان طلا نمایند و حجامت زوند طبری نوشته
که بعد فصد سر و بهر تلیین طبیعت بگیرند تمر هندی لیف و تخم آن دور کرده بیست درم آلو و عناب هر واحد پانزده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک
برگ عنب الثعلب هر واحد یک کف هلیله زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیم گرم بنوشند و غذا مزورات اغذیه
معموله بسرکه و شکر و آب غوره و مانند آن دهند و ظاهر الحلاوة باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضر است بعد از ان باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت مربی
بشیر خر پنج درم نشاسته شیرین طعم دو درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یک درم سفیداب ارزیر سه درم قلیمیای فضه دو درم افیون خالص سه طسوج تا یک دانگ

کوفته بیخته بشیر دختران سرشته یا بسفیدی بیضه رقیق شیاف سازند و بشیر دختران حل کرده بکار برند و از حل کردن شیاف آب خالص در ابتدای مد حذر کنند
پس اگر شیر دختر یا سفیده بیضه دستیاب نشود در آب باران یا آب مطبوخ تخم آهن شیاف را حل کنند و رقیق بچکانند و بر پشت خوابیده چشم را با آهستگی گشاده
اندک اندک هر قطره بعد ساعتی چکانند و تا دو روز در شبانه روز سه بار استعمال نمایند و بعد هر بار تنقیه چرک از چشم می نموده باشند و بعده شیاف مذکور بخایط بمیل
استعمال کنند و تا دو روز صبح و شام بعمل آرند و بعد حل شیاف چشم را بر فاده مبلول بگلاب معصور ببندند و بعد یک ساعت چشم را وا کرده از چرک پاک نموده باشند
و بعد از آن ذرور از انزروت مدبر بشیر خر سه درم و نشاسته یک نیم درم و شکر سفید یک درم ساخته در چشم کشند و بهترین ذرور آنست که کهنه بود و بعده بدستور بر فاده
مذکور ببندند و بعد یک ساعت وا کرده صاف نمایند و تا سه روز صبح و شام بعمل آرند و هر شب وقت خواب اطراف عصی الراعی و برگ عنب الثعلب و
اطراف کاسنی و قدری از جراده کدو اگر موسم او باشد باریک سائیده و بسفیده بیضه یا لعاب اسبغول سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابند و صبح
تا آب نیم گرم بشویند تا حصول صحت اکتحال ذرور مذکور کنند و اگر بعد زوال مرض اندکی جفاف و غلظ در پلک باقی ماند استحمام و تکمید چشم با آب نیم گرم لازم گیرند
و از غذا و جماع بالمره منع کنند پس اگر از این نجات حاصل نشود شیاف احمر حاد اجفان را بخارند و اگر احتمال آن نکند با حجر لین حک نمایند و اگر از این تدبیر
زوال نپذیرد بدانند که فضله منصبه بملتحمه عسر و غلیظ است و اگر با وجود آن ورد و درد داخل چشم نیز باقی باشد یقین نمایند که در طبقه شبکیه فضله بسیار است
پس اعاده فصد قیفال و استفراغ بمطبوخ مذکور باز دیگر نمایند و از ادخال میل چشم را راحت دهند و اگر فایده نشود با جفان او عند اصول اشفار نظر کنند پس
اگر آثار شرناق یافته شود بدستکار رجوع کنند که شگافته خارج نماید و اگر شرناق یافته نشود و در باطن جفن مثل تخم انجیر محسوس گردد با آهن تجرد اشند تا خون غلیظ
از آن سائل شود و شیاف ابیض از انزروتی مذکور اکتحال نمایند و گاهی رمد دموی عارض میشود و آن آنست که جمله ملتحمه سرخ میگردد و اجفان با سرخی و دمعه کثیر ملتصق میشوند
یا درد شدید متجاوز الحد میباشد و باشد که اجفان او منطبق نشوند و هرگاه هوای بارد بدان رسد دردسر پیدا شود و اطبای حال آن را رمد عاقل گویند و اکثر
این رمد چشم را فاسد میکند و سبب موجب این علت صداع بیضیه است که از اجتماع بخارات حاده غلیظه دمویه در غشاهای خارج قحف افتد و علاجش فصد
قیفال است و اخراج خون در سه چهار بار و در ابتدای این رمد چیزی در چشم اکتحال ننمایند و از جمیع اغذیه ردیه پرهیز کنند و بر مزورات شیرین اقتصار ورزند
و از اشیای سخت ترش مثل حصرم و سرکه و دوغ و مانند آن اجتناب کنند و بعد پنج روز از فصد مطبوخ خفیف تلیین طبیعت نمایند و شربت ماء الشعیر لازم گیرند
و از هوا احتیاط کنند حتی که در علت انحطاط ظاهر شود و نشان انحطاط این مرض آنست که ملتحمه زرد میشود بعد سرخی بعده شیاف ورنج اکتحال نمایند و اگر از آن
اشک بسیار آید شیاف ابیض ساده اضافه نمایند و هر شب شیر دختر بر سر و در چشم از پستان بدوشند و کحالین بصره در این مرض بعد فصد و استفراغ بحجر
کبود و [illegible] مثل خون بال کبوتر و [illegible] احمر محکوک و غیره علاج میکنند اکتحال مینمایند و از آن صحت حاصل میشود و هر چه در صداع بیضیه گذشت بعمل آرند
و شیخ او گوید که علاج عام رمد کلی آنست که بعد فصد تبرید چشم نمایند بچیزی که مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و در این وقت هر آنچه بدان اکتحال نمایند اگر
جامع برد و قبض باشد بهتر است زیرا که برد تسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و در این معنی در این شیاف البوا هر مجتمع است
بگیرند گل سرخ یک درم و جفت [illegible] یکی و دو ثلث درم و اقلیمیای فضه دو دانگ و اقاقیا نیم درم و توتیای هندی دو دانگ و نشاسته یک نیم درم و صمغ آلو و صمغ عربی
هر واحد یک درم و انزروت مربی یک مثقال کوفته بیخته در آب خالص مثل عدس شیاف سازند و سائیده همچنین اکتحال نمایند و بالای پلک اطراف کاسنی کوفته مع
تخم انار بری و الا تخم انار میخوش سائیده و بلعاب اسبغول و روغن گل سرشته بر خرقه کتان آلوده بگذارند و چشم را بر فاده صلاته ببندند و بعد هضم دوا چشم را
صاف کنند و بر پلک نهان دوا بگذارند و از هوا محفوظ دارند و چشم را بدست هم نمالند و بعد دو روز از فصد اگر مانع نباشد و فصل صیف باشد یا ربیع با این
مطبوخ تلیین طبیعت نمایند آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد ترنجبین پانزده درم تمر هندی سی درم هلیله زرد هفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر یک هفت درم شیر خشک
یک کف جو شانیده پالیده صاف نموده و نیم [illegible] سی درم از آن گرفته دو درم فلوس خیار شنبر در آن مالیده صاف کرده شربت بنفشه دو اوقیه داخل نموده بنوشند و
بعد از آن غذا زیرباج مزوره شیرین بدهند و بسوی چشم بنگرند اگر اشک کم گردد یا منقطع شود و ورم بکاهد و سرخی قلت پذیرد از نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و فانیذ

هر واحد یک درم افیون نیم درم انزروت سفید خفیف الوزن مربی بشیر خر دو درم اقلیمیای فضه یک درم خشخاش دو دانگ کوفته بیخته بآب عنب الثعلب مردق یا شیر خر یا بهر دو سرشته از عدس کلان و از نخود کوچک شیاف ساخته و یک شیافه ازان در شیر دختران حل کرده در چشم صبح اکتحال نمایند و کذا کا وقت عصر و هرگاه در چشم علامات نضج ظاهر شود و آن زرد شدن و غلیظ گردیدن چرک و کم شدن وجع ست و هرگاه چشم بگشایند بر سیاهی او غشا از رمص باشد و چون از پنبه آنرا بزدایند بغیر الم زائل شود درین وقت انزروت سفید خفیف مربی بشیر خر پنج درم نشاسته شیرین طعم دو درم شکر طبرزد دو درم باریک سائیده و بحریر بیخته ذرور سازند و رفاده بگلاب ترکرده موزب بربندند و بعد هضم ذرور چشم را کشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکتحال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی قروح معلوم شود درین وقت شیاف ابیض مذکور در سفیدی بیضه رقیق حل کرده ذرور مذکور دران آمیزند تا مثل مرهم گردد لیکن مقدار ذرور کمتر باشد و کمیت شیاف بیشتر ازان اکتحال نمایند و بر پلک مغز بادام مقشر پنج عدد در آب عصی الراعی باریک سوده ضماد کنند که ازین حرقت تسکین یابد و پلک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم صاف گردد والتصاق و رمص زائل شود از شیاف ابیض مذکور و شیاف احمر لین یک یک شافه در آب خالص سوده اکتحال سازند و پرهیز و تقلیل غذا و اقتصار بر مزورات لازم دارند پس هرگاه مرض زائل شود بچشم نظر کنند اگر اجفان او غلیظ باشند دخول حمام و تکمید چشم بآب گرم و اکتحال بشیاف احمر لین و بر و نفسجے لازم گیرند و واجب است که صلابت اجفان را همچنین ترک نسازند که دران خوف عروض سل یا جرب اجفان است و دیگر ادویه که در ابتدای رمد و انتهاء و انحطاط او طبیب استعمال نماید سه نسخه قطور است که یکی ازان معروف به قطور مسکن ست و در ابتدا العمل آرند و در انتهای مرض تقطیر او جائز نیست بگیرند تخم شیرج دهبدانه شیرین و تخم خبازی هر یک ده عدد و بکوبند و نشاسته نیم درم و حب مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و خشخاش یکی دو دانگ در ظرف آبگینه یا نقره کرده آب شیرین بران ریخته بجوشانند بآتش ملائم تا غلیظ شود پس صاف نموده در شیشه دیگر کرده سفیده بیضه قدری آمیخته بجنبانند هر روز دو سه بار در چشم بچکانند که این تسکین وجع و دمعه نماید و بعد تسکین در ابتدا نمایند بعلاجی که مذکور شد دوم قطور محلل ست و در تزید مرض استعمال کنند بستانند از تخم شیرج و دهبدانه هر یک سی عدد و بکوبند و انزروت سفید یک نیم درم در شیشه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر دختران بریزند و بآتش ملائم بجوشانند تا گداز شود و صاف نموده در چشم بچکانند و این محلل و ملطف و منضج است و از ترکیب ابن علی صغیر ست سوم قطور مستعمل در انحطاط است بگیرند از رصاص و اسرب در کفه دست بمالند حتی که کف سیاه شود و بعد قدری گلاب بران بچکانند تا که تر گردد بکارد بردارند و همچنین کنند تا بقدر معتد به جمع شود و بعده بران شیر دختران از پستان بدوشند حتی که رقیق شود و بدفعات در چشم

بچکانند و این قطور مسکن و محلل است و از خروج بثره و وقوع قرحه ایمن گرداند و عاجل النفع ست

علاج مشترک رمد بارد بلغمی و سوداوی و ریحی

بقراط گوید که رمد رطب سلیم لطئ البرء است و رمد یابس سریع البرء باشد الا دران خوف تقرح ممین ست بالجمله در رمد بارد استفراغ خلط بارد نمایند و بساست که بتکرار استفراغات حاجت می افتد مشروب باشد یا حقنه یا غرغره پس علاج بر ادعات کنند که بسیار بارد نباشند و دران قدری تلطیف باشد مثل مر و انزروت و اگر شیاف سنبل و بعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکوست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد بآبی که دران زعفران و قلقدیس و عسل جوشانیده باشند اکتحال کنند و در ابتدا بقلقدیس بر پیشانی لطوخ سازند و خصوصاً هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذلک از شستن روی بآبیکه دران قلقدیس حل کرده باشند باکی نیست و اگر لطوخ اجفان در ابتدا بتریاق کبیر یا یا گرد و زرنیخ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع است و ضماد برگ بید انجیر سوده شبت و برگ خطمی بشراب پخته مجرب شیخ الرئیس ست و گویند که شب یمانی سوخته با سیاب بشسته حصه آن سائیده بمسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کردن بر الساعه است و تقطیر آب حلبه و لعاب تخم کتان در چشم رمد بارد نافع است و بعد از ابتدا شیاف احمر لین و شیاف انزروت و شیاف احمر اکبر محلول در آب برگ کبر و تغمید به برگ کبر تنها بکار برند و مفردات مخصوص مواد بارد مثل مر و زعفران و کندر و سنبل و جند بیدستر و قدری مس سوخته و صبر خاشه و حماما و شاخ گوزن سوخته و شب یمانی و توتیای سبز و جادوارد و قرنفل و فلفل و مرزنگوش و باد و درجیانی و زرد چوب و آب بادیان و آب عنب الثعلب ست و بقول دیسقوریدوس کندر و دخان کندر مسکن اورام بارده چشم ست و کذا اکتحال آب برگ ترنج و از مرکبات مثل شیاف سطفطیقان و احمر لین و شیاف تتاونج اکبر و شیاف وردی منجمله آنها جید و بالغ است و ضماد اشنه تسکین اوجاع

چشم کنند و تدبیر لطیف و حمام استعمال نمایند و لقراط گوید که در رمد بارد غرغره و حقنه مسهله و حمام نافع است و ریختن بر سر آب مطبوخ بابونه و گل سرخ و مرزنجوش و اگر علت بسبب کثرت فضول در معده باشد تنقیه معده با آشامیدن ایارج فیقرا و غاریقون از هر واحد یک مثقال با ماء العسل شربته نافع است اگر علت از بلغم بود و اگر از سودا باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون است و بعضی گویند که اگر تابان صبح باشد جوز بوا زعفران افیون با شراب یا آب مرزنجوش سوده طلا نمایند و شربت افسنتین با ماء العسل یا گلقند بیاشامند و غذا نخوداب با روغن بادام سازند

علاج رمد بلغمی

بعد نضج ماده بمنضج بلغم مسهل بلغم و حب ایارج دهند و لقوع صبر در آب کاسنی البصور افراط رطوبت و کثرت درد بعید میل است و یا جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه عنب الثعلب بادیان هر یک نه ماشه افسنتین قنطوریون دقیق هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد چهار عدد با گلقند عسلی چهار توله پنج شش روز داده جهت تنقیه بدن و دماغ وقت آخر شب حب قوقایا یا ایارج نه ماشه خورانید و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله ترنجبین نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق بادیان و یا گاوزبان نوشانند وقت دوپهر نخوداب و یا آب نبوماش دهند و وقت شام نان تنک با دال نبوماش خورانند و صبح مطبوخ منضج مذکور با اضافه شربت اسطوخودوس ساده چهار توله حرف و یا تودری بین نه ماشه پاشیده نوشانند و سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودوس علوی خان استعمال کنند و ایضاً بعد از آن بهر تعدیل مزاج گلقند خورانند و بحمام برند و روی بگلاب نیم گرم بشویند و صبر حضض مرمکی اقاقیا زعفران در آب عنب الثعلب سائیده بر پلک ضماد کنند و اگر ماده بسیار بارد باشد جند بیدستر زعفران را بپیچ ضماد نمایند و لعاب حلبه مغسول و لعاب زرکتان در چشم چکانند و شیاف کحال نمایند و بعد دو سه روز از استعمال لعبه ذرور ابیض و شیاف احمر لین کشند و این هنگام اکتحال شیاف بر بریوا بسیار نافع است و گویند که بعد تنقیه بحب قوقایا استعمال شیاف منجح شافی بود و هرگاه مرض مزمن شود شیاف احمر لین و ذرور اصفر و غیره استعمال نمایند و اگر مرض طول کند و سرخی چشم و دمعه زائل نشود بخبر توتیای مغسول و نشاسته و سفیداب بکار برند و از استعمال مبردات و مخدرات احتراز نمایند و باید که غذا چوزه مرغ و یا گوشت بریان باشد و اعتماد درین نوع رمد بر استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل است و باید که روادع ادویه باشند که در آن باقبض اندک گرمی و تلطیف باشد مانند مر و انزروت و زعفران و شیاف سنبل و تکمید و حمام محلل کثیر النفع است و کذلک استعمال شبیارات و غرغره منقی دماغ از بلغم خصوصاً غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین خصوص عنصلی که بعد از تنقیه نفع بسیار می بخشد و همچنین سعوط با آب چقندر بانکه بندق هندی و در طب اکبر مذکور است که علاج رمد بلغمی قطور در چشم ست شیاف مر بریوا با لعاب حلبه یا لعاب گل خطمی سوده و طلای صبر و رسوت و مرحافی بر چشم و تغذیه نخوداب با شیر و حب قرطم و مداومت چند روز بر جلاب استخوان بادرنجبویه و بادیان هر یک دو درم و پودینه و گل بنفشه هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده بیاشامند و اگر گلقند بهم نرسد سه درم گل سرخ داخل جوشانده نمایند و بعده در هم جلاب شکر شیرین کرده بیاشامند و چون نضج ظاهر گردد و تنقیه بلغم نمایند بحب صبر یا حب ایارج و ایضاً این طلا که علوی خان در رمد بلغمی و ریحی نزله مجرب است نخود کابلی مع پوست یک نیم توله کوفته بیخته زعفران چهار ماشه سفیدی بیضه دو عدد تا یکپاس بجوش بیخته بعد حل کرده ضماد نمایند و انطاکی گوید که در رمد بلغمی ابتدا شربت غاریقون با آب مویز تنقیه کنند بعده بوضع احمر حاد و آب حلبه علاج کنند و طلای زردی بیضه و روغن گل و زعفران و صبر مفید است و کذا دم الاخوین و زعفران و مامیثا و اقاقیا و صبر مساوی و افیون نصف یک جزو کحل و طلا نیز نافع رمد بارد است و ابن لسوع گوید که در رمد بلغمی تنقیه بحب قوقایا نمایند و مفتح محلول شیر زنان در چشم چکانند و اکتحال بزعفران و مر و توتیای محلول سازند و شونیز و عصاره قثاء الحمار بروغن بادام سعوط کنند و عصاره قثاء الحمار و مانند آن در بینی دمند و بقول اهل هند در رمد بلغمی آب برگ سهجنه قدری گرفته بشهد آمیخته در چشم کشیدن و پارچه بسته خفتن و صبح کشادن در سه روز صحت بخشد و کذا برگ کتائی سائیده بر چشم بستن و آب برگ آن قطور ساختن مفید است ایضاً چون بعد تنقیه درد و نفخ و سرخی باقی باشد ضماد زرد چوب زنجبیل کوکنار هر یک سه ماشه افیون یک نیم ماشه در آب برگ مکوه سبز عظیم الاثر است و یا زرد چوب سه ماشه و یا زیاده در آب پوست خشخاش سائیده بر پلیته مند دفه نو که بقدر خانه چشم باشد لیپ ساخته در سایه خشک سازند و روز دیگر زعفران همچنین بران لیپیده ساخته باز خشک نمایند و روز سوم همچنین افیون لیپ بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده بالائیش برگ تنبول بسته بگذارند در سه روز دفع نماید و اگر تنها یکی از ینها بهمین نهج بعمل آرند همین اثر دارد و همچنین زعفران سه ماشه و سفیدی بیضه مرغ یک عدد و هر روز چند نوبت تبیه کنند را دو دو چوب گزداده

تکمید کردن عجیب الاثر است و باقی نسخهای ضمادات و پوٹلی نافع رمد بلغمی در علاج کلی رمد و علاج رمد مرکب مسطور است حسب حاجت از انجا بگیرند

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیه و ماء الشعیر و آبزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضمادات پس تنقیه نمایند و گویند که فصد درین نوع رمد مکروه است بنا بر ازدیاد یبس و بهدانه سپستان گاوزبان نیلوفر جوش داده صاف نموده شیره مغز بادام شیره کشنیز خشک شربت بنفشه داخل کرده بنوشند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش دهند و حریره خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز نبه دانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانه هیل دو ماشه کشنیز خشک چهار ماشه نبات روغن گاو نیز برمد سوداوی مفید نوشته و بنفشه بابونه تخم کتان با روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند و کذلک تضمید پلک بلعاب حلبه و تخم کتان و زردی بیضه نافع و شیر زنان شیر خر یکجا کرده بادام شیرین طلا کردن و قطوراً مفید و روغن بنفشه و کدو و شیر دختر در بینی چکانند و نیلوفر بنفشه برگ خطمی جو مقشر سپستان وغیره در آب پخته انکباب سازند و آبش بر مقدم سر ریزند و استحمام نمایند و لعاب بهدانه و شیر زنان وغیره مرطبات در چشم چکانند و شیاف دینارجون اکتحال کنند و اگر حدت بسیار باشد از ادویه و اغذیه حاره اجتناب نمایند و بعضی گویند که در رمد سوداوی هر روز جلابی از بادرنجبویه و گاوزبان و عناب و ریشه سیاه و سپستان و گل بنفشه جوشانیده صاف نموده بجلاب شکری شیرین نموده بیاشامند چند روز تا النضج ظاهر گردد پس تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند و تغذیه بنخوداب و یا ماش یا گوشت بزغاله کنند پس در چشم کشند شیاف بر یا بشیر دختران یا لعاب گل خطمی و در انتها شیاف دینارجون و از مخدرات درین هم احتراز کنند و عند انتها شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع و اگر حکه شدید بود از استعمال ادویه لذاعه احتراز کنند و گوشت بزغاله و چوزه مرغ غذا سازند و ماء الشعیر و دیگر اغذیه و اشربه مرطبه دماغ خورند و بعد ترطیب منضج و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و بهر تلیین طبیعت شربت بسفائج نیز نافع است یا ماء الجبن بافتیمون و هلیله استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطریفل افتیمون علوی خان یک توله یا سه ماشه اسطوخودوس دهند و شیاف احمر لین در آب مکوه [illegible] والیضاً بعد تنقیه در ابتدا شیاف ابیض ساده و با این شیاف مجرب اقاقیا ده درم صمغ عربی هفت و نیم درم مس سوخته مغسول یک درم یا دو بالا اقلیمیا سه بعضی سنبل الطیب هر واحد یک درم علی الرسم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس بطول نمایند بآبیکه دران بابونه و گل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر مساوی جوشانیده باشند و در زمان تزید تقلیل نمایند از شیاف ابیض و زیاده نمایند شیاف مذکور را و در زمان انتها و انحطاط اقتصار بر شیاف مسطور نمایند و اگر خواهند بعد از ان کحل آبنوس محرق مغسول بسیار باریک سوده در چشم اکتحال نمایند و اکثر بحمام روند و چیزهای خوشبو بویند و تقویت دماغ نمایند به بوییدن عنبر و ریحان و نوشیدن عرق گاوزبان و نیلوفر یا شربت این هر دو و قبل از ترطیب استعمال مفرغات و محللات روا نبود و استفراغات قوی ترک نمایند از اغذیه مولد سودا پرهیز نمایند و شراب ننوشند و **انطاکی** گوید که در رمد سوداوی اول تنقیه بشرب سنا و مویز پس افتیمون نمایند بعده شیاف ماميثا بکار برند و نوعی از رمد است که با آن صداع و خشکی و ضعف بصر باشد و این از فرط یبس بود و علاجش ترطیب است مطلقاً و از کلام **طبری** مستفاد میگردد که نوعی از رمد است که از انصباب صفرای محترق بر ملتحمه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماده و حرارت خود یبس و جفاف و تحلل و لاغری پیدا کند و آنرا رمد یابس گویند و آن بدترین انواع رمد و عسر العلاج است و علامتش رویت جفاف و خشونت در ملتحمه و غور و یبس و خشونت عینین و سرخی ملتحمه احیاناً و حمرت اجفان و عروض صداع در اکثر و علاجش اجتناب از استفراغ فصد و مسهل است مطلقاً و اختیار ترطیب و تبرید و پرهیز از لحوم و اشیای حاره و اقتصار بر مزوره ماش و آب باقلا و روغن بادام و بصورت ظهور سرخی در رفتار دره لزوم ماء الشعیر و استعمال آبزن و استنشاق روغن بنفشه و کدو و تضمید سر بماست شیر بز که بالقمه بزغاله بسته باشند بعد تعلیف بز بکاسنی و گیاهای تر تازه و تسعیط بشیر دختران یکجزو و آب عصی الراعی آب برگ بزرقطونا و آب هراوه کدو همه مروق کرده یکجزو و روغن کدو یا نیلوفر یا بنفشه یک نیم جزو در شیشه جنبانیده و بعد استنشاق بآب گرم و انصباب او بر سر و حفظ سر از هوای بارد نمایند و بقول اطبا مثل کاسنی و برگ خشخاش و کاهو و بقلة یمانی و بقله مبارک و اسفاناخ بخورد دهند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خر و ماء الشعیر و در آخر تقطیر شیاف ابیض ساده نافع و این قسم رمد باکتحال کمتر احتیاج دارد بلکه بترطیب بدن زائل شود و هرگاه مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ او جفاف بود این علت دراز گردد و زمانی کثیر ثابت ماند و درین مرض یا

چیزی بهتر از ریختن آب نیمگرم بر سر و استعمال آن بر تن و حمام باعتدال و مضرتر از جماع نیست و ترک ریاضت نیز مزیل این علت است و گاهی بخته مرطب
مثل ماء الشعیر مطبوخ بعناب و سپستان و امثال آن حاجت افتد و اعدل اغذیه درین علت سماک رضراضی است ٭

علاج رمد ریحی

شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کشوث با گلقند عسلی بدهند و یا این مطبوخ محلل ریح بخورانند بیخ کرفس بیخ کبر بیخ بادیان هر یک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان
بادرنجبویه بکوه هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و غذا شوربای بچه مرغ بنان تنک دهند و بعد روز سوم نطول طبیخ بابونه اکلیل الملک مرزنجوش صعتر سداب
ملوه قنطوریون غلیظ هر یک یک توله بر چشم ریزند و سبوس گندم و جاورس و ارزن و سمسم و پنبه دانه و سبوس نخود و نمک لاهوری تکمید کنند و بحمام نشانند و بعصیر
ورق مامیثا و اکلیل الملک طلا کنند و دیگر محللات بکار برند و شیاف مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این ضماد محلل نهند برگ قنب و سنبهالو سبز هر یک سه ماشه
یا زیاده که قرص برابر چشم بسته شود و زردچوب سه ماشه آمیخته در ماهی تابه بروغن زرد گاوی بریان کرده بر فاده نهاده نیمگرم بعصابه بر بندند و فی الفور
تسکین درد و رفع سرخی مینماید و یا این ضماد که قوی تر از آنست بعمل آرند برگ قنب یک نیم توله ماميران چینی زعفران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد
برگ سنبهالو و پیاپا بسه هر یک پنج ماشه قرص ساخته بروغن بریان نموده بر چشم بندند و محجمهٔ ناری بر پس سر نهادن عظیم الاثر است و همچنین خوردن جوارش مصطکی
مرکب علوی خان و این معجون آنیسان که در طرد ریاح بغایت مفید است گل گاوزبان شش توله بادیان بالاشب در آب دو نیم رطل خیسانید و صبح بجوشانند تا آب
ثلث باند مالیده صاف نموده پس مویز منقی پنج توله انداخته بجوشانند که چهارم حصه باند صاف نموده با نبات نیم آثار و شربت انار پانزده توله بقوام آرند
و زراوند طویل درونج زرنباد قاقله هر یک شش ماشه زراوند مدحرج عود مصطکی لسان العصافیر زنجبیل هر یک نه ماشه کوفته بیخته عنبر اشهب نیم سرخ در عرق کیوره حل نموده
در قوام مذکور بیامیزند شربتی از نه ماشه تا یک توله بعرق بادیان هفت توله و املاح و جند بید ستر درین باب نافع است و ملح سلیمانی بی عدیل ست و گویند که اول
بشادنج مغسول اکتحال کنند و چشم را بآب گرم بشویند بعده و بشیاف احمر اکتحال نمایند بعد ازان میلی یا دو میل از شیاف اغبر بکار برند یا ببخار طبیخ کاه گندم و مرزنجوش
و بابونه و اکلیل الملک و شبت و صعتر و دار شیشعان و پودینه مفرد و مرکب انکباب و بآب آن نطول و تنشیل آن تکمید کنند یا ببخار سنگ گرم که بران شراب ریخته باشند
انکباب نمایند و شراب صرف نافع ست و تناول تریاق فاروق و طلای او مجرب ست بالجمله معالجه او بنطولات و کمادات و حمامات نمایند و تکمید بجاورس انفع ست
و استعمال مخدرات عند شدت وجع اگرچه فی الحال تسکین میکند لیکن بعد ساعت هیجان درد بشدت زیاده از اول بنا بر منع ریح از تحلل میکند چنانچه جالینوس گفته که حذر
نمایند از استعمال افیون هنگامیکه وجع عین از ریح غلیظ باشد زیرا که باعث زیادتی غلظت آن میگردد و ماندگی تسکین یابد بعد ازان شدت مینماید بلکه درین
استعمال تکمید و انضاج بحجام لائق است و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیه بلغم نمایند و منفخات ترک کنند و از امتلای معده پرحذر باشند

علاج رمد نزلی

اول بعلامات مخصوصه نزله حار و بارد که در فصل نزله مسطور گردد نوع نزله تشخص نموده تدارک او نمایند و ایضاً در صورت نزله حار آنچه در رمد حار گذشت و در
نزله بارد هرچه در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نزلی حار که با سرخی چشم و
سرفه و رنگینی قارورو باشد خمیرهٔ خشخاش شش ماشه همراه شیرهٔ عناب لعاب بهدانه شربت بنفشه بدهند و شب یمانی برشته افیون در آب لیمو پخته و قدرے
آب داخل کرده بر چشم ضماد نمایند و اگر با خفقان و بواسیر و درد دندان و گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ کشنیز خشک
چهار ماشه نبات یکنیم توله کنند باز در منضج صفرا اجبازی چهار ماشه کشنیز خشک شش ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه عوض عنب الثعلب گل سرخ شاهتره
تخم کاسنی گلقند افزوده جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده دهند و مضمضه لعاب اسپغول یک توله آب عنب الثعلب تازه ده توله نیمگرم نمایند و بعد
نضج مسهل فلوس شش توله گلقند چهار توله روغن بادام چهار ماشه افزوده مسهل دهند و غرغره بزر البنج کشنیز خشک عنب الثعلب کوکنار هر یک چهار ماشه
جوشانیده دهند باز غرغرهٔ حب الصندل سرخ کوفته هر یک چهار ماشه عوض بزر البنج نمایند باز بحب ایارج تنقیه دماغ بدستور معمول کنند بعد ازان اگر بسبب

دو سه روز دست بزنی در ریاح اجابت شوند منضج خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی هفت دانه جوشانیده با گلقند داده مسهل چهارم دهند برای درد گوش
سرکه ده روغن گل پخته چکانند و اگر تخم خشخاش نشاسته هر یک چهار ماشه مغز بادام چهار عدد مغز پنبه دانه کشنیز خشک هر یک دو ماشه دانه سپل ماشه نبات روغن گاو
قدر حاجت گرفته بدستور حریره پخته بنوشند در رفع ضعف دماغ در رمد نزلی معمول است و شیاف مارنج جهت منع نوازل نافع و ضماد صندل سفید سوده یک جزو
انزروت مایه یک سائیده نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته بر چشم و صدغین برای نزول مواد در به چشم مجرب نوشته و اگر از غمض چشم نگشاید حجامت قفا و جوشانده
نزله حار و ضماد افیون زعفران پهٹکری مرداسنگ با آب سوده نفع دهد و در رمد نزلی بار اول مطبوخ اسطوخودوس مسهل علوی خان بحب ایارج تنقیه دماغ نمایند و جهت تعدیل
مزاج و حبس نزله اطریفل اسطوخودوس حلوی خان و اطریفل زمانی و حافظ الصحت و برشعثا و انطاکی دهند و بعد تنقیه اگر سرخی و درد باقی بود هر دو رگ بناگوش را
تبر کنند و با آهن داغ دهند و پخته ساخته بگذارند که تا چهل روز بیالایدش بمراهم مدمله اندمال سازند و غذا دال ماش با نان کم نمک دهند و منفعت تمام این عمل
بعد چهل روز بلکه بعد دو ماه ظاهر شود و اسطوخودوس یک ماشه کوکنار چهار سرخ سائیده در اطریفل کشنیزی یک توله آمیخته همراه عرق عنب الثعلب بخورند
بعده بادیان گاوزبان پرسیاوشان هر یک شش ماشه تخم کاسنی هفت ماشه جوشانیده و گلقند در آن حل کرده بنوشند و گاهی در کبر السن برای حفظ نوازل
که بچشم متوجه باشد بادیان گلقند دو سه روز برای منضج داده حب ایارج چهار ماشه با عرق شاهتره یا آب گرم میدهند و در رمد بلغمی نزلی و سبل رطب یا پهٹکری
رسوت گیرو قرنفل با آب کشنیز سبز سوده ضماد میکنند و گاهی برای تقویت چشم و حبس نزله افیون زعفران می افزایند و پوست هلیله زرد اسطوخودوس
پرسیاوشان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده نبات یک نیم توله در آن حل کرده می نوشانند و دادن اطریفل برشعثا مفید است و اگر خسته
هلیله زرد و حب النیل بریان و سوخته زنجبیل حضض مکی هر یک سه ماشه در آب کوکنار سوده ضماد کنند مجرب است و کذا هلیله سیاه زنجبیل زعفران افیون پوست خشخاش
هر یک دو درم حضض مکی یک مثقال مغره یک درم در آب کوکنار سوده نیم گرم بکار برند سکندر گفته کسیکه بسوی چشم او نوازل کثرت نماید از تحریک راس او را
منع کنند و حمام حار ننمایند و سر او در آب گرم و سرد تر نکنند و از مالیدن روغن بر سر نیز منع نمایند و رازی می گوید کسی را که ماده بسوی چشم او سیلان کند و در بدن
امتلا بود و در مرض تزید باشد حمام نیکوست و اگر در رمد تزید بود در حمام و شرب شراب خطر عظیم است و صواب آنست که حمام و شراب بعد تنقیه و تقلیل غذا بکار
استعمال کنند و انطاکی گوید که لزوم تضمید جبهه بصبر و پوست خشخاش و برگ آس و جوز السرو با شراب سرشته منع انحدار نزلات کند و کذا شستن سر بطبیخ آس و اکلیل
و خطمی و حجامت اخدعین و نقره منع رمد و نوازل نماید مطلقاً و سویدی نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضماد نشاسته و آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته
بر پیشانی مجرب من است و کذا پوست سبز جوز خشک کرده یا گل او و یا برگ او که در ربیع جمع کرده خشک نمایند و سائیده بر مقدم راس ذرور کنند که هر واحد مانع
نزول نوازل بسوی چشم است و کذا ضماد پوست باریک پسته سائیده بسفیدی بیضه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد بچشم است و کذا ضماد زرور دیا قاقیا و اقماع
سوده بسفیدی بیضه سرشته و کذا ضماد آب عفص حل بسویق و سفیدی بیضه و گلنار آمیخته و ادویه مانع انصباب مواد بسوی چشم که از حکمای دیگر نقل کرده از انجمله ضماد
زعفران است بر جبهه و یافوخ و کذا غبار آسیا کندر نشاسته اجزای مساوی و مصطکی نیم جزو در سفیدی بیضه سرشته و کذا حلزون صغیر بجلسه سائیده بر خرقه کتان
نهاده بر پیشانی از صدغ تا صدغ دیگر و کذا ضماد عوسج و سویق و بزر قطونا و عنب الثعلب برای مواد حار و کذا آبنوس و کذا عصاره لبلاب بسویق و کذا باقلای
مقشر مضغ کرده بر جبین و بزر البنج و آرد باقلا و سفیدی بیضه چون با ادویه مانع الانصباب آمیزند فعل آنها قوی گردد و کذا عصاره بادروج و کذا فوفل بصندل
و گل سرخ با قماع و اقاقیا و گلنار مساوی بعصاره بارتنگ سرشته و کذا تریاق فاروق با آب فرنجمشک حل کرده و کذا اخولان و کذا انزروت و کذا ثمر کرم بری
سوده بسویق آمیخته و کذا آب برگ با خیوط یا اطراف نرم انگور بسویق و کذا برگ دلب سبز که پخته و کذا پوست بطیخ اصفر و کذا رطوبت حلزون و صبر و مر
و کندر مفرد و مجموع و کذا اقاقیا و آرد باقلا مساوی با آب ثیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد عدس مع پوست در سفیدی بیضه
لت کرده بر پارچه کتان مالیده بر جبهه و صدغین و کذا گل سرخ تازه و کذا حنا و کشنیز سبز و کذا عصاره گلنار و کذا آرد جو با آب نبات بزر البنج یا با آب مطبوخ بزر البنج
سرشته و کذا ابهک سماق بسفیدی بیضه و کذا عصاره مامیثا با آب مطبوخ پوست خشخاش و کذا آب کشنیز سبز و کذا حجر نقی و کذا اکثری قابض و کذا مر برطوبت ضفدع سرشته

و کذا حصص مکی و اکتحال زعفران بشیر زنان و یا آبنوس و یا خولان و یا عصارهٔ عنب الثعلب و اگر آن شیافات مانع انصباب مواد لبسایند فصل آنها قوی گردد و یا شاخ گوزن سوخته مغسول بمرات و یا اثمد مربی بآب کماة و یا دخان کندر و یا لبد و یا دخان قطران و یا دخان میعه و یا توتیا سے کرمانی مغسول بمرات بعد تنقیه بدن و تناول تریاق فاروق و یا شحم حنظل نیز نافع نزول مواد

علاج رمد مرکب

و معلوم است که مرکب از دو ماده باشد یا زیاده مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون ماسیته یا از خون و ریح یا از صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و بر همین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی بر آورند با لجمله علاج رمد مرکب عسر تر است و صداع دران آنست که استفراغ خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر به در مسهل واحد اخراج می باید سیما مثل لوغاذیا که مخرج جمیع اخلاط است مثیر بعضے ازان از بعض سهت پس اگر ماده مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسهل صفرا همانست که در علاج رمد حار گذشت و اگر ماده مرکب از خون و خلطے دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسهل مخصوص وی نمایند و تدبیرے که در قول ایلاقی مذکور شد بر گیرند و ایضاً در ماده مرکب از صفرا و بلغم و غیره اسطوخودوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه جوشانیده شهد و حل کرده بنوشند و گاهی کاسنی شش ماشه گرفته بجای هلیله می کنند و گاهی پرسیاوشان شش ماشه و نبات عوض پوست هلیله و شهد می کنند و گاهی در همین نسخه شیره تخم خشخاش شیره مغز بادام می افزایند و یا اطریفل کشنیزی خورده شاهتره اسطوخودوس هر یک شش ماشه پرسیاوشان پنج ماشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه بعرق شاهتره جوشانیده و نبات داخل کرده بدهند و گاهی بدون اطریفل و شاهتره کشنیز و عرق استعمال می کنند و در صورت گیر و باد و پهٹکری افیون زعفران در آب کشنیز سبز سوده ضماد می نمایند و یا ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کرده با طریفل کشنیزی سرشته همراه لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بدهند و اگر بعد تحول او اسطوخودوس پوست هلیله زرد جوشانیده و شهد داخل کرده بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب دهند و باز اسطوخودوس سوده با طریفل کشنیزی سرشته بخورند و شیره تخم خشخاش داخل کرده بنوشند و گاهی اسطوخودوس سوده هلیله مربی سرشته یا با اطریفل کشنیزی سرشته همراه شیره عناب عرق شاهتره و نبات یا شربت بزوری داخل کرده با انگور یا اسپغول بایند میدهند و باز حب ایارج سوده چهار ماشه با اطریفل کشنیزی سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب دهند و اگر بعد با اطریفل زود و بعد آن ... عناب گل بنفشه جوشانیده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده میدهند و روز دوم اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه خاکشی ... مسهل معمولی با ... اسطوخودوس بهدانه جوشانیده و شربت بنفشه شیره خیارین خاکشی و ازبرای طحال اطریفل کشنیزی خورده شاهتره و گل نیلوفر اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده میدهند و خوردن اطریفل بادیان و معجون منڈی نیز در رمد مرکب مفید است و اگر افیون یا سرخ قرنفل ... و تعداد شب یمانی بریان چهار ماشه زرد چوبه بقدر نخود و کوکنار یک عدد برگ تمر هندی قدری سائیده در پوٹلی بسته اندر آب تر دارند و بآن چشم بگردانند و در چشم نیز قطور کنند نافع بود و ایضاً لودھ پھٹکری بریان هر یک شش ماشه جوز بوا نیم عدد قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه گیرو افیون سپاری چھالیه هر یک ماشه بلدی چهار ماشه باریک سائیده حب بسته و آنرا در آب سائیده در چشم کشند که نافع در د چشم است و بابت شاه صاحب نافع رمد نیست که دارهلد پھٹکری هاندی هلیله زرد هلیله سیاه هر یک شش ماشه زعفران افیون هر یک یک ماشه حب بسته بوقت حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر در صورت سه ماشه لونگ یک عدد ... یک سرخ مصری پھٹکری افیون هر یک یک ماشه برگ نیم برگ ببول هر یک دو نیم عدد برگ املی سه عدد ... لعوق ... بسته وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعضی اطباست و اگر در صورت پنج ماشه مصری افیون هر یک ماشه ... و سرخ قرنفل دو عدد همه را با آب سائیده از میل در چشم کشند و اگر خشک شود باز آب بمیدازند و وقت صبح و شام استعمال نمایند برای آشوب چشم و درد چشم مجرب است ... که در سه روز شفا دهد گلی بخشند و ضماد پھٹکری یا خام زنجبیل گیرو زرد چوبه هر واحد ماشه افیون دو ماشه آب کوکنار سرشته نیز نافع رمد است و کذلک سبز آرد ... و سرخی یا پھٹکری بریان لودھ در صورت گیر و باد ... چوبه هر یک ماشه قرنفل افیون هر یک نیم ماشه در ظرف آهنی بسته آهنی حل نموده نیم گرم حوالی چشم طلا کردن نافع و ایضاً لودھ در صورت پھٹکری مصری ... هر یک دو ماشه بلدی کوکنار هر ... یک ماشه افیون ... بقدر نخود با آب سائیده گرد چشم طلا کردن مجرب صاحب ذکا است

علاج ورد نیج

که بعض اطبا آنرا از امراض شبکیه شمرده اند و جالینوس یک مرتبه از امراض جفن و مرتبه دیگر از اقسام رمد شمرده بالجمله چون رمد وردنیج گردد تدبیرش از فصد
و حجامت و استفراغ و غیره مثل رمد حار است و گویند که اول فصد باسلیق کنند و خون وافر باید گرفت و فصد مکرر نمایند و اگر مریض کودک باشد حجامت
پس سر یا بین الکتفین و چسپانیدن زلو بر بناگوش کفایت کند و گاهی محتاج بقطع شریان میگردد و آب انار با شربت نیلوفر یا آب تمر هندی و شیره تخم خرفه
و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت انار بدهند و بماش مقشر و اسفاناخ و کدو غذا سازند و ادویه مسکن حرارت و حرارت و ملین و مفرح مثل سفیده تخم مرغ رقیق
تنها یا شیاف ابیض دران حل کرده یا در شیر دختر حل کرده در چشم بچکانند و اگر حدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهدانه آمیزند و در هر ساعتی دو بار یا سه بار
بکار برند و اسپغول مضروب بآب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب خرفه و آب حی العالم بر چشم ضماد کنند و تا روز سوم همین تدبیر لعمل آرند بعد از ان مطبوخ هلیله
و تمر هندی و خیارشنبر و شربت ورد مکرر استفراغ نمایند و بعده بنگرند اگر التزاق جفن و رمص ظاهر باشد ذرور ابیض بکار برند و شیاف ابیض مسادده
بسفیده تخم مرغ و شیر زنان گداخته در چشم چکانند و بعصابه بربندند و در شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که ذرور کور بکار برند چشم را بعصابه بربندند
و تا ذرور خوب در چشم منحل نگردد نکشایند و بعد از انحلال ذرور عصابه را باز نموده شیاف ابیض چکانیده اندک صبر کنند و باز ذرور پاشیده بدستور اول
بعمل آرند و بعد از کشادن عصابه چشم را بمیلی که قدری پنبه بران پیچیده باشند باهستگی تمام در مکان تاریک از چرک پاک سازند لیکن در ذرور کور انزروت
مربرود و جزو نشاسته یک جزو باشد و با دویه که دران قبض و تحلیل باشد مثل حضض و صبر و اقاقیا و شیاف ماميثا بآب کاسنی و آب عنب الثعلب سرشته بر حوالی
چشم ضماد سازند و پرهیز باشند که هیچ یکی ازین ادویه قبل از تنقیه و استفراغ مستعمل نشود و اگر باوجود این تدابیر وجع تسکین حاصل نگردد شیاف ابیض افیونی
با دو حبه حلبه ترکرده بچکانند و با بیکه دران اکلیل و حلبه جوشانیده باشند تکمید نمایند و گل سرخ چهار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یک درم کوفته بیخته بآب
کشنیز تر سرشته ضماد کنند یا بان در آب عنب الثعلب ترکرده ضماد نمایند و اگر درد شدت کند و ساکن نگردد پوست خشخاش دو جزو بیخ لفاح نصف جزو کوفته در آب
کشنیز سبز و زرده تخم مرغ سرشته تضمید کنند و اگر بسبب درد انصباب ماده حار از سر باشد باوجود ضمادهٔ مذکوره سویق شعیر بآب خرفه یا آب حی العالم یا آب
بارتنگ یا آب بهی بر پیشانی ضماد سازند و یا بزرقطونا بآب عنب الثعلب یا بیکی از آبهای مذکوره آغشته و مانند آن هرچه مبرد و قابض باشد و بسبب آن
تقویت جبهه و منع ماده از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند و چون درد ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض و شیاف ابیض بکار برند و بعد از تسکین درد
و تحلیل ورم و منع سرخی ذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین دست باید برد و مریض را در حمام داخل کنند و بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک تکمید چشم نمایند و اگر
بقیه غلظ از ان باقی ماند ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد استعمال کنند و بلحوم طیور و جدی و حمل غذا سازند و عشا ترک نمایند و بعد غذا خواب نکنند پس هرگاه
چشم خوب پاک گردد و ورم تحلیل پذیرد بکحل رمادی اکتحال سازند و اجفان را بشیاف احمر لین حک کنند و اگر در اجفان تجفیف حاصل نشود و حکاک و بشیاف اخضر
کنند که محلل غلظ اجفان ست **اقوال البعض حذاق** ارحیجانس گفته که زردی بیضه و شحم اوز آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر وردنیج صعب نهند که
در ساعت تسکین الم او میکند و کذا برگ گل سرخ باریک سائیده برگ انگور و زردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر خرقه کتان کشیده بر وردنیج گذارند که
فی الحال مسکن وجع است و زعفران سائیده در شیر دختران آمیخته چکانیدن در تسکین الم وردنیج عجیب است شیخ الرئیس میفرماید که در وردنیج اگر از ورم حار باشد
و از جمیع وجوه استفراغ بدن و عرق سر و حجامت کرده شود و مثل شیاف ابیض ازر دادعات و مثل عصارات لین بار د استعمال کنند و ضمده از خارج مثل
زعفران چهار درم و برگ کشنیز سبز پانزده درم و اکلیل الملک بست و پنج درم زرده بیضه سه عدد و نان سپیده پانزده درم در رب انگور ترکرده آمیزند و مانند
مرهم ساخته بکار برند و وقت شدت درد قدری از عصاره مثل پوست خشخاش بیامیزند و طلا ما میثا و حضض و صبر نیز مفید بود و آنچه مجرب است زرده بیضه مرغ و شحم خرس است
که از هر دو مثل مرهم ساخته و بر پارچه گذاشته بر چشم نهند و کذا گل سرخ در رب انگور ترکرده با زرده بیضه سائیده بر چشم گذارند و هرگاه درد شدت کند زعفران مسحوق
در شیر زنان و آب کشنیز در چشم چکانیدن نفع میکند و باید که در وردنیج بعلاجات خارجی مشغول شوند و بتقطیر شیر در چشم تا سه روز اقتصار ورزند اگر قوت و حال محتمل باشد

دور روز پنجم مرهم متفرج اکتحال بانزروت و زعفران و شیاف مامیثا و افیون مساوی باریک سائیده مجرب کحالین ست و اگر وردینج بعد از رمد غلیظ بار رمد باشد
با یا حیات البته استفراغ نمایند و لعابات لین در آب کرنب و مطبوخ او گرفته استعمال کنند و بساست که آب عنب الثعلب ممزوج می نمایند و گاهی مر و زعفران نیز افزایند
ابوالحسن سعید در مغنی می نویسد که سبب او یا مادهٔ دموی بود که بیک پلک یا هر دو سیلان کند یا مادهٔ صفراوی حاد باشد و بر ورم دموی الم شدید و
حمرت و درد اکثر اشتقاق پلک و خروج دم رقیق از ان دلالت کند و بر صفراوی قلت ورم و شدت حرقت و حکه و صفرت رنگ استدلال نمایند و تدبیر نوع
اول فصد ست اگر ممکن باشد و الا حجامت و اگر مریض طفل شیرخواره بود فصد مرضعهٔ او کنند و اصلاح غذای او نمایند و زردی بیضه بر دغن گل بر چشم نهند و
شیر در چشم بدوشند و تا روز سوم ذرور در چشم استعمال نکنند و در روز چهارم ذرور ملکایا بعمل آرند و هرگاه مرض واقف گردد ذرور منصف بکار برند و آرد جو
و عدس و پوست انار و گل سرخ کوفته بیخته در آب و روغن گل سرشته بر پلک ضماد کنند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد ذرور صفر استعمال نمایند و علاج
نوع ثانی باستفراغ اگر ممکن باشد و باصلاح غذا کنند و بعد تنقیه بدن گل سرخ و آرد جو پوست انار عدس سائیده بر چشم نهند تا انحطاط مرض و بعد از ان
در آخر ذرور صفر بعمل آرند و پلک را منقلب ساخته بشیاف لین و اغبر بخار رند انطاکی گوید که وردینج غالباً باطفال عارض شود و بسبب فرط رطوبت
و اکثر از مادهٔ خون افتد و از سودا حادث نشود اجماعاً و در حدوث او از صفرا و بلغم اختلاف ست و اصح آنست که از بلغم نیز حادث شود و سببش فرط
امتلای شبکیه ست یا انفجار رگ یا ضعف غشا و از رنگ او اصل او که مفرد ست یا مرکب شناخته میشود و علاجش اینست که مبادرت بفصد نمایند و در
اطفال شرط زنند بعده اگر مقارن رمد باشد پس علاج واحد بود و بسبب اتفاق این هر دو اصلاً و حکماً بلکه وردینج درین هنگام عبارت از قوت رمد باشد
والا از مجربات در ان پیه خرس بسفیدی بیضه است و انزروت بزعفران و شیر زنان شمرد و عند شدت التهاب نهادن لعاب بهدانه بگلاب و حضض نیز
جائزست و در ردع مواد مثل افیون و گل سرخ و زعفران از خارج طلا آرد و گیلانی مینویسد که از انچه استعمال میکنند در علاج این مرض آنست که ذرور اصفر
صغیر بپاشند و شیاف احمر لین بکار برند بعد فصد و حجامت و اگر مریض مدرک باشد دوای مسهل بنوشانند و بصبر و حضض و شیاف مامیثا بر پلک ضماد کنند
و بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش تکمید نمایند و تلطیف غذا بمزورات و بچهٔ مرغ و مانند آن سازند و این شیاف در وردینج نفع کامل نماید اگر در
آب عصی الراعی حل کرده اکتحال نمایند نسخهٔ آن سفیداب ارزیز مغسول حشیشه معروف بعقیده و شادنج شیاف مامیثا هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته
کتیرا کهربا گل قبرسی خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده پارچه بیز کرده بگیرند حضض یک درم و افیون خالص دو دانگ
و هر دو در شیر دختران حل کرده ادویهٔ مذکوره آمیخته شیاف بقدر عدس سازند و در سفیدهٔ بیضه رقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف
بعد استفراغ بفصد در یک روز وردینج را زائل کند و این ذرور نافع است بگیرند شیاف مامیثا دو درم حضض یک نیم درم زعفران قلیمیای ذهبی هر واحد یک درم
روسختج نیم درم افیون دو دانگ باریک سائیده دو سه دفعه به بیزند و در چشم پاشیده بر بندند و بعد انحلال دوا پاک کرده بآب سرد بشویند و اعادهٔ ذرور وقت
خواب کنند و بعد این ذرور چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم یا زیر پلک بماند ورم حادث کند و ضماد وردینج اینست بگیرند جوز السرو
و پوست پستهٔ رطب و عدس مقشر هر واحد یک درم حضض نیم درم تخم انار دو درم باریک سائیده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند و اندک روغن گل چکانیده
مثل مرهم سازند و وقت خواب بر چشم ضماد نمایند و صبح جدا کنند و اگر شیاف مامیثا بسوزند تا خاکستر گردد و با نشاسته و صمغ عربی آمیخته ذرور سازند وردینج را در یک روز
زائل کند و اگر موافق مزاج چشم افتد و گاهی بادی قروح در مقله بود پس علاجش مشترک النفع سازند بدانچه در قروح بعمل می آرند بعضی گفته اند علاج وردینج بعد از
فصد قیفال و حجامت و تنقیه بطبیخ هلیله و قرص بنفشه اقتصار بمزورات و ترک امتلا و نظر بسوی چیزهای براق و اقتصار بچکانیدن شیر در چشم ست در سه روز اول و
بعد از ان طلا نمودن حضض و عصارهٔ مامیثا بر پلک پس بآب کشنیز تازه و زردهٔ تخم مرغ و اکلیل الملک با اندکی زعفران و چون مرض از هفتم روز در گذرد اول در چشم ذرور ملکایا
بپاشند و در آخر امر ذرور اغبر اگر قرحه نباشد و الا ترکیب نمایند علاج آخر العلاج قرحه را ... گوید که اگر در چشم کودک وردینج باشد در گشادن چشم قادر نبود و اگر چه در ان
قرحه باشد اکتحال بانزروت شش درم زعفران دم الاخوین مامیثا هر یک دو درم افیون نیم درم باریک سائیده نمایند که در ان مضرت بقروح هم نیست و این

دوای درد ینج است و باقول ایلاقی شیاف وردی ابیض مخصوص بوردینج است و هرگاه ورم کم شود شیاف وردی اصغر استعمال کنند و گویند که اگر بزرالورد را با دویه مناسب مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده بر اجفان حنا وکنند در اوائل درد چشم و وردینج مجرب صاحب لقبانی است واگر افیون کات هندی ریسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف آهنی آب لیمو بر آتش گذاشته بدسته آهنی آهسته آهسته لسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند بر مدو وردینج اطفال مجرب است و مسکن ورم و الم و گویند که آب برگ تفاح مجرب است و کذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضه مرغ یک عدد و عنب الثعلب دو نیم ماشه و اگر از خلط غلیظ بارد باشد علاج رمد بلغمی نمایند و زیره کرمانی سوده در زردی بیضه مرغ سرشته بر پنبه کهنه نهاده نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از رمد غریب نادرست که علیل در چشم خود یبس و ضربان شدید فوق طاقت دریابد و بادی سرخی و ورم در چشم نباشد و از اعراض لازمه او آنست که مریض جلد راس خود را چنان دریابد که گویا میسوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلای یبس مجرد است بر بدن محلل رطوبات اصلیه ارتفاع بخارات حاره یا لبه از بدن بسوی راس که از ان غشای خارج قحف بنا بر احتقان بخارات و حرارت متالم گردد و طبقه ملتحمه بواسطه اتصال بادی مشارک گردد و در رطوبات چشم سخونت و جفاف و تشنف پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم ست و دوشیدن شیر دختران یا بز که علف او از حشائش رطب لاسیما خشخاش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقاً و از دیاد در اغذیه مرطب مثل لحم بزغاله با چقندر و نخیه و جوزه مرغ فربه و بقول مثل کاهو و خرفه و پالک و قطف و امر باستنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماء الشعیر دائم و تناول فواکه رطب محمود و حقنه با ماء الشعیر سفیدی بیضه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض بانتهار سد آب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و همه تدبیر او مائل بترطیب و منزل قشف و رادع ابخره از سر باشد و درین علت اکتحال بالکحال سودمند نیست مگر بندرت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید است و گاه این کحل نفع می بخشد مرارید ناسفته یک درم سرطان نهری خشک کرده طباشیر هر یک یک نیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یک درم کوفته بیخته قدری از ان در شیر دختران حل کرده بمیل در چشم کشند و بعد از ان آب نیم گرم چشم را بشویند و **نوع دیگر** از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان دریابد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش در فصل کمنه پلک خواهد آمد و **جالینوس** و تابعان او گفته اند که از رمد نوعی است که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بحسب غلبه خلطی از اخلاط و این حادث میگردد از تغیر مزاج دماغ خصوصاً بطن مقدم آن بحدی که متلون میگردد نور خارج از ان بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضی سبب آن در قرنیه یا رطوبت بیضیه یا رطوبت جلیدیه است که متغیر میگردد در رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ ماده غالب و گاهی متغیر میگردند در بعضی اوقات دون بعضی چنانچه نزد صعود بخارات از معده و می بیند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمی ست از ضعف بصر و علاجش در ضعف بصر خواهد آمد و بالجمله تنقیه بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بنحویکه در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد و رمد که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول مندفعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت و استحمام با آب گرم و انکباب بمیاه محلله حاره است و رمد که از سردی معده بارتفاع ابخره بارده حادث گردد و این با سوء هضم و آروغ ترش بود علاجش تسخین و تقویت معده و تحلیل ابخره بارده بتناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذا است و گاهی رمد حادث میگردد زنان را از سردی رحم و ارتفاع ابخره بارد از ان بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حقنه های حاره حاده متخذه از شبت و بابونه و حلبه با روغن ناردین در رحم و تدهین بروغن نرگس یا سوسن و استعمال بخورات حاره و اجتناب از جماع و **بقول بقراط** این قسم رمد صعب تر ست و **این شش قسم** رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ذریحی و وردینج جمله دوازده قسم را جالینوس در میامر ذکر کرده و بعض متاخرین از بقراط و سکندر نقل کرده اند که نوعی از رمد است که بآن چشم بسیار سرخ میگردد و اجفان ورم میکنند بحدیکه گویا منشق میگردند و پوست از آنها جدا میشود و بعد از ان یک عفن بعفن دیگر می چسپد و اسباب و علامت و علاج آن

در التصاق جفن مسطور گردد و در هیچ نوعی از انواع رمد استعمال روغن جائز نیست مگر درین نوع و رمدی که از دیدن آفتاب عارض شود علاجش در فصل تمو مسطور گردد در علاج العین العشی

انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن سفیدی چشم

و نزد بعضی ورم بارد است که با خارش بهم رسد و حق آنست که ماده ورم در جزو عضو سرایت نمیکند و ماده انتفاخ در خلل عضو می در آید و اطلاق ورم بر انتفاخ بر سبیل مجاز بود و آن بر چهار نوع است ریحی و بلغمی و مائی و سوداوی تشخیص این اقسام باید که دریافت نمایند که دفعةً عارض شده یا بتدریج و بی ثقل است یا با ثقل و از انگشت غمز کرده معلوم کنند که نرم است یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز دران ساعتی باقی میماند یا نه پس اگر دفعةً عارض شده باشد و بی ثقل بود و قبل از ان اندک سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشه بناحیه ماق رود بهم رسد بیشتر بمشائخ و در زمان تابستان واقع شود انتفاخ ریحی باشد و اگر بتدریج حادث شود و با ثقل و نرمی بود و اثر غمز تا دیر بماند بلغمی باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعد غمز زود می اثر غمز زائل گردد و با وی هیچ درد و خارش نباشد مائی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انتفاخ تا ابرو و رخسار رسد سوداوی باشد و این قسم بعد رمد مزمن و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در بلبک نیز افتد علاج در ریحی تا سه روز شیاف ابیض ساده و ذرور ابیض استعمال نمایند و صبر و شیاف مامیثا و اکلیل الملک بر پلک طلا کنند و روز چهارم ذرور صفر صغیر یا شیاف احمر لین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حضض و زعفران بآب عنب الثعلب طلا نمایند بعد ازان ذرور اصفر کبیر بکار برند و آبیکه اندران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف جوشانیده باشند چشم را بشویند بالجمله بعد تنقیه در جمیع اوقات انچه محلل ریاح باشد بعمل آرند و در ابتدا ادویه مسدده وقابضه که در ابتدای رمد بکار می برند استعمال نمایند و اسفنج بآب گرم و سرکه تر نموده بر پلک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند و بر پلک طلا سازند و در حمام دخل کنند و اغذیه مجففه بخورند و از چیزهای بادی و مولد بلغم و مبخر و نواکه رطب و کثرت غذا پرهیز نمایند و استعمال اطریفل وقت شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن چشم بگلاب نیم گرم و تضمید چشم بعدس مقشر مطبوخ در سرکه و گلاب و غسل چشم و تکمید آن بآب نیم گرم نیز درین نوع مفید است و در بلغمی بعد منضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده از بادیان جوشانیده و نقوع ایارج فلوس خیارشنبر حل کرده غرغره کنند و اگر خواهند سکنجبین بزوری یا عنصلی آمیزند و اطریفل کبیر و اطریفل استوخودوس بخورند و شوربای فروج و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بشیاف احمر لین یا ذرور صفر صغیر اکتحال نمایند و بسرکه و آب گرم اسفنج تر نموده تکمید نمایند و صبر در سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر زعفران حضض اکلیل الملک شیاف مامیثا بآب عنب الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط با نمک و شبت نیز نافع و بابونه اکلیل الملک صعتر و مرزنجوش تمام جوشانیده چشم را بشویند و بعد ازان ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد مرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل دیر شود آب صبر در چشم چکانند و بر پلک ضماد کنند زیراکه صبر نافع انحدار ماده بسوی چشم و محلل ماده موجوده در وی است و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویه قابضه در اوایل هیچ استعمال نکنند و در مائی بدستور بلغمی علاج کنند و با این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی تخم اذخر پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان استوخودوس هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و خیارشنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند و بمحللات چون بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تحلیل نمایند و آرد کرسنه و آرد جو و صبر با بابونه و اکلیل الملک بآب بادیان تازه ضماد سازند و شیاف دینار چون در چشم کشند و در سوداوی بعد ترطیب و انضاج ماده تنقیه سودا نمایند بدستوریکه در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمر لین و ذرور صفر اسفیجه کشند و از ضماده و طلیه هر چه در اورام سوداوی و سرطان مخصوص است بعمل آرند و شیاف که در رمد سوداوی مذکور شد با اضافه زعفران دو نیم ماشه طلیا ساخته اکتحال و لطوخ آن کنند اشیاف اسود و خلوقی بکار برند و اصلاح اغذیه و تعطیل و استحمام نمایند و درین نوع تضمید و تعطیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد آن از جهت تلیین ماده و تحلیل آن عظیم النفع است

کمنه

بدانکه لفظ کمنه را بر چند معنی اطلاق می کنند یکی بر کمون مده تحت قرنیه دوم بر کمنه پلک و این هر دو جدا جدا مذکور شوند سوم آنکه چشم را حالتی شبیه برمد خشک لاحق شود و ملتحمه سرخ و مکدر شود و باصره ضعیف گردد و جمیع اشیا دخان و غبار آلوده نماید و مریض چشم خود را از حالت اصلی عظیم الحجم و ثقیل و بطی الحرکت دریابد و چشم خارش کند

هرگاه به آب گرم شسته شود تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش اختقان بخارات سوداوی فاسد لاذعیه است زیر طبقات چشم و دران بخارات حدتی نباشد که موجب الم و
دمعه گردد و تدبیرش العلاج رمد سوداوی نمایند و بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون یا ایارج یا ماء الجبن بسفوف لاجورد کنند و لوغاذیا را به آب افتیمون ستوده اند و بعد مسهل
تنقیه سر بحب قوقایا و حب صبر به آب گاوزبان نافع و غرغره بشبل یا ایارج فیقرا و وج و خردل و مویزج و عاقرقرحا و فودنج و اصل السوس و صعتر و زنجبیل کبیر و بسفائج و افتیمون و در صورت
کثرت برودت ماده مفید شناسند و در ورکنه و در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند چهارم آنکه بنا فروق و غیر آن گویند
که کمنه نوعی مدیا لبس مزمن است که دران حرکت نباشد و عروق چشم دران ظاهر بود و بالم و سیلان اشک باشد و سببش آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علاجش فصد
قیفال و حل طبیعت است بعد از نضج ماده و تلطیف تدبیر حتی المقدور و عناب یک رطل تمر هندی ده درم ترنجبین بیست درم عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلوے سیاه
سی عدد جوشانیده صاف کرده بگیرند بقدر یک رطل صغیر و شربت بنفشه بیست درم داخل کرده نیم گرم بیاشامند و بعد ازان اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر دختران نمایند و بند
چشم را تا آنکه رد و اعمل نمایند پس چشم را صاف نمایند و بعد ازان برود ربادی اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و دمعه باز ایستد و اگر بعد ازان غلظت در پلک حادث گردد بشیاف احمر لین اکتحال نمایند
و اگر مزاج چشم متحمل آن نگردد شیاف مذکور مع شیاف ابیض جمع نموده بکار برند و آبنوس محرق مغسول با افتیج سوخته شسته در چشم کشند و اکتحال الصبر نافع و مسکن خارش کمنه است و بعض متاخرین این قسم را از نوع سبل شمرده اند

جسارت ملتحمه

و آن سختی است که چشم را مع اجفان با درد و سرخی و اجتماع اندکی حرکت علیطه عارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادن چشم
دشوار گردد و بعضی این را رمد یابس گویند و سبب او خلط غلیظ یابس است و بیشتر این مرض صاحبان امزجه یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد
علاج برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان در شیر زنان برآورده در چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم مرغ با روغن گل و بیضه مرغ بر پشت چشم نهند و یا بر جفن بمالند
و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر پلک گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر بمالند و اگر حاجت بود تنقیه بدن و دماغ بفصد و مسهل که در آن
افتیمون و بلیله کابلی و هلیله سیاه و غاریقون باشد و بحب ایارج نمایند و ماء الجبن دهند بعد ازان شیاف ابیض در شیر دختران و ذرور ابیض استعمال کنند بعده ذرور اصفر
صغیر پس بشیاف احمر لین گرایند و کثرت استحمام و انکباب و تکمید به آب گرم و آبیکه دران ادویه مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند و ایضاً بنفشه و بابونه و کوه
هر یک یک نیم تولہ جوشانیده و سر بخار آن دارند و حلیه محلله ملینه چون آرد جو و شیاف مامیثا و اکلیل الملک آب عنب الثعلب و زرده تخم مرغ و روغن بنفشه و یا روغن گل که
دران بیه بط گداخته باشند سرشته طلا کنند و آبیکه دران حلبه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و نیلوفر و بنفشه پخته باشند بر سر و چشم نطول کنند و از اغذیه سرد پرهیزند و گویند که
بعد از تنقیه و حصول تلیین استعمال ادویه اشک آور چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر و کحل روشنائی درین مرض نافع بود و نطول آب حلبه و اکلیل الملک و تخم خطمی
و تخم کتان و جو مقشر و تکمید بدان باسفنج یا بلبنه ترکرده نیز مفید است و تنطیل سر به آب نیم گرم نیز سودمند و هرچه در علاج رمد سوداوی گذشت بعمل آرند مع زیادت در تلیین و تحلیل و ترطیب

حکة العین یعنی خارش چشم

و بادی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد که پلک نیز سرخ شود و یا ریش گردد و سببش رطوبت شور است و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن بوسے بغل
عارض علاج چشم و روی به آب گرم بشویند و حب برقصب بمالند و سیاهی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن کوفته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا عدس مقشر
و سماق و گل سرخ و شحم انار در میفختج یعنی رب شراب انگوری پخته ضماد کنند و یا سفیدی بیضه مرغ و نشاسته و طباشیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سه ماشه بگلاب ضماد
سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل هر دو برابر در چشم کشند و اکتحال بقشبار کنند و محرق مسحوق و شیاف سماق و شستن چشم به آبیکه دران هلیله بلیله آمله بقدر یک تولہ
شب خیسانیده صبح آب زلال او گرفته باشند مجرب مؤلف است و اکتحال بغبار تنباکو و کذا سعوط و نفوخ او از مجربات حکیم جالینوس است و اکتحال بحکاکه اسرب
محکوک بر قصب یابس مع اندکی غبار فلفل بعد شستن چشم به آب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلوس مس در ظرف حبت سائیده اکتحال نمودن نفع بلیغ
بخشد و مجرب حکیم اجمل خان است و برگ نیب در کوزه مطین سوخته در آب لیمو خوب صلایه کرده در چشم کشیدن نیز نافع حکه و جرب و دمعه و سرخی و اکثر امراض
چشم است و از اشیای شور و تیز پرهیزند و هرچه در سلاق و حکه اجفان و جرب خواهد آمد مفید بود و در صورت کثرت ماده تنقیه بفصد قیفال و مسهل و حب ذهب

یا حب ایارج کنند و ماء الجبن و بند و فصد رگ پیشانی و رگ ماق نیز مفید است بعده غرغره بسکنجبین و ایارج فیقرا نمایند پس شیاف احمر لین و ذرور صفر صغیر و برود حصرم و شیاف سنبل بکار برند و بعد ازان در آخر شیاف احمر حاد و ذرور صفر کبیر استعمال سازند و ادویه اشک آور چون باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی در چشم کشند و کحل فافل دار فلفل بوشا در هر کدام یک درم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ بغایت سوده مستعمل و صبر حضض مکی پوست هلیله زرد شیاف مامیثا مساوی سوده در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید چشم از بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک سازند و تعاهد حمام کنند و روغن گل یا بنفشه بر سر مالند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازه با روغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب که دران سماق خیسانیده صاف کرده باشند نافع و اگر از قرنفل یک درم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سوده بآب شیاف ساخته بآب سرد حل کرده در چشم چکانند حکه ملتحمه را نافع بود و کذا برگ نیب فلفل سیاه و سفید و بهنگ کابلی مقشر زنجبیل هلیله بلیله آمله نمک لاهوری اصل السوس توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بشیر بز تازه دوشیده سرشته شیاف ساخته در سایه خشک نموده بروغن گاو سوده اکتحال نمودن در ازاله حکه ملتحمه و تقویت بصر مجرب الطبامی هندست و شیاف زعفران نیز نافع است و غذا معتدل و چرب مثل لحم حلوان و نان صاف و از فواکه انجیر و انگور و مویز خورند و در خارش و سرخی چشم که از لوبی لغل [illegible] مشود فلفل سیاه دو نیم عدد برگ نیب دو نیم عدد دو گل دیگران که سرخ باشد بقدر ماشه از چوب بانس در کاسه چینی خوب حل کنند که سیاه شود اندک در چشم کشند و کذا زهره ماهی رو هو خشک کرده وزن یک دمڑی شوره قلمی پاو سیر هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از لوبی لغل بهم رسد معمول و مجرب صاحب لقائی است

طرفه

و آن نقطه سرخ است که در سفیدی چشم افتد گاهی در آخر به تیرگی و سیاهی گراید سببش شدت امتلاء و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار ورم قبل از نضج یا ضربه چشم ست که رگها اشگافد یا آواز بلند و صرفه قوی و حرکت عنیف مثل قی شدید که دهن رگی بکشاید و گاهی طرفه به بثور و دمل و قرحه مؤدی میشود و فراخ میگردد و اکثر صاحبان امزجه حاره و صبیان را و در ربیع و بلدان حاره عارض میشود علاج در ابتدا از بال کبوتر بچه پر کلان بکنند و خونی که برنیچ پر ظاهر شود و سیو گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و تقطیر خون پر شفنین و فاخته و ورشان و خون بازوی بط و مرغابی نیز مفید ست و اگر خون از پر ظاهر نگردد در زیر بال این طیور رگ بزرگ تفحص نموده بتیغ حجامی خون ازان رگ گرفته گرما گرم بچکانند و نیز پنبه بدان خون تر کرده بالای چشم تا یکساعت بندند و اگر خواهند قدری گل ارمنی یا گیرو یا قیمولیا در آب گرم حل کرده در خون آمیخته دو سه قطره در چشم چکانند و در انتها محللات مثل کندر و مر و اشق و زعفران در خون آمیزند و در کتاب گزیده نوشته که بعد تقطیر خون کبوتر یا فاخته با گل ارمنی در انتها آب طبیخ اکلیل الملک و لعاب حلبه مغسول در چشم بچکانند و یا کندر سوده بشیر زنان در چشم چکانند و مویز منقی برگ عنب الثعلب پنیر تازه و اندکی نمک لاهوری سائیده بر چشم ضماد کنند و زرد و خیره و صبر و سرکه عوض پنیر ست و یا اکلیل الملک بادام الاخوین و اصل السوس با زعفران و عدسا مقشر بروغن گل و زرده تخم مرغ ضماد نمایند و بطبیخ صعتر و اکلیل و زوفا انکباب نمایند و اسفنج یا پنبه تر کرده تکمید چشم کنند و چشم را العصابه بر بندند و اگر اسفنتین کوفته در صره بسته بآب گرم تر کرده تکمید نمایند در جذب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام ست و اگر سنگ بآتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب بران پاشیده بخار آن بگیرند تا اشک سائل شود طرفه در عرصه یک روز زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب راقم ست و انکباب بر سرکه بگلاب مساوی جوشانیده و تکمید بدان نیز سریع الاثر است و ضماد از گل بنفشه و تخم کاهو و کشنیز سبز و مکوه هر یک سه ماشه مغز حضض هر یک چهار ماشه نافع و انطاکی گوید که آنچه از مثل ضربه باشد و سیان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فندق و زیره خائیده نیست یا خون کبوتر خصوص سفید یا هدهد و در غیر آن اول فصد قیفال کنند پس رگ گوشه چشم کشایند اگر امر او متمادی گردد و الا اسهال به نقوع صبر یا طبیخ خیار شنبر و تمر هندی کفایت کند و لعاب حلبه یا بهدانه بگلاب چکانند و چیزی که حل خون نماید مثل آرد باقلا و ترطم یا خمیر آب صفصاف سرشته ضماد کنند و شیاف مرارات در طرفه مجرب ست و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خر و آنچه تحلیل آن کند و بصر را تیز گرداند مجرب ست این ست که طباشیر در روغن بنفشه سعوط کنند و کذا قطور روغن گل بسرکه و کذا اسندروس بشیر زنان بر سنگ سائیده چکانیدن مجرب ست و چون دارچینی یک جزو کرکم نیم جزو نانخواه سدس جزو بسایند و هر روز دو درم بخورند و ازان اکتحال نمایند دوای نیکو ست و هم او گوید که در اول چکانیدن شیر زنان

بروغن گل مجرب است وکذا آب دهن صائم که مجرب سویدی ست وبعده زیره ونمک وفندق بدہان خائیده در پارچه افشرده آب آنرا تقطیر نمایند خصوصاً
اگر بزرگ گردد در طرفه کهنه تجربه سرگین گاو وکندر مساوی وکشاده داشتن چشم بر دخان آن نافع وترب واکلیل ہر دو پخته ضماد کنند وفیلغریوس گفته
که طرفه اگر قریب العهد وسرخ باشد باید که تکمید بآب نمک وضماد آرد باقلا وافسنتین نمایند واگر زائل نشود آب ترب چکانند ولیوست ترب ومویز منقی وقدری
سرگین کبوتر با اجزای چشم ضماد کنند وقطور نوشادر یا نمک لاهوری در آب ساده یا آب ترب حل کرده وکندر سوده دران آمیخته نیز در طرفه کهنه مفید بود وشیاف
دینارجون بسیار نافع است وشیاف احمر لین وشیاف کندر وشیاف زعفران وذرور طرفه که دران سنگ مقناطیس ست وشیاف طرفه که دران زرنیخ سرخ
داخل ست ہم نافع واگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرنیخ اصفر واحمر در خون بال کبوتر یا آب کشنیز سبز چکانند یا از زرنیخ سرخ وکندر ومرداسنگ وگل مختوم مساوی
ودرسفیدی بیضه یا شیر زنان شیاف ساخته بآب کشنیز سبز سوده در چشم چکانند یا زرنیخ اصفر انزروت ہر واحد یک جزو مجیر فلفل نیم جزو سائیده بلعاب حلبه شیاف
ساخته اکتحال نمایند وتقطیر شیاف از زرنیخ سرخ دو مثقال انزروت مامیران شادنج صبر اقلیمیا ہر واحد نیم درم شکر یک درم ساخته مجرب است واکتحال فلفل یک درم
دارچینی نیم درم کرکم یک دانگ مثل غبار سائیده وکذا تناول آن ہر روز دو درم نفع عجیب بخشد وبا زرنیخ احمر سوده در آب انداخته حرکت دہند وبگذارند تا نشین گردد
پس آب صاف گرفته نیم گرم کرده در چشم چکانند وگاہی ضماد اشخار سوخته بسرکه یا شراب وکذا سرگین کبوتر بسرکه یا شراب یا مویز منقی تنها یا بسرکه وکذا کاشنان کم نمک
وپنیر تازه ولیوست ترب وہمچنین تضمید برگ کراث ریا کرنب جوش کرده سائیده بعمل می آرند والیضاً از ادویه مفرده مفید طرفه اکتحال زہره کبک مروارید ناسفته
سوده وکذا لعاب تخم کتان ولعاب حلبه نیم گرم وتقطیر گلاب وشیر دختران وکذا انزروت در آب تر کرده تا حل شود وصاف نموده وکذا انار ترش شیحاد کوفته آب او افشرده باندک
شهد پخته تا قوام او غلیظ گردد وکذا صبر محلول در آب گرم وکذا عصاره جرجیر وکذا شیر دختران بگل ارمنی وکذا ماء الجبن وکذا دم الاخوین محلول در آب کذا عصاره کرفس
وضماد مویز منقی سوده بعسل واگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده وکذا فوتنج نهری کوفته مهر آمیخته وکذا اسفیده بیضه بروغن گل وشراب العصفر آلوده وکذا زوفای خشک
بشراب پخته وکذا لعاب تخم کتان وحلبه وکذا بابونه پخته وکذا زرده بیضه مسلوق بروغن گل آمیخته وکذا آمله کوفته بشراب کهنه پخته وکذا زردی بیضه مسلوق با اکلیل الملک
مسحوق وکذا ابلوس ست وبرای طرفه قوی مزمن سیاه ضماد خردل یک جزو وانجیر دو جزو سوده پخته وتقطیر زرنیخ سرخ محلول بشیر دختران یا ضماد خاکستر مطبوخ در
شراب یا اکتحال نانخواه وزوفای خشک بشیر گاو نافع ست وتقطیر خون جوزه مرغ در طرفه مزمن وبادرم نیز مفید واگر حلبه بآب پخته صاف نموده قدری صمغ حل کرده اکتحال نمایند طرفه را
مفید بود واگر بلیله بآب حلبه سوده استعمال کنند بخاصیت نفع بخشد وبدانند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن وسر ممتلی از خون باشد ومزاج متحمل بود ومانعی نباشد
فصد نمایند خصوصاً وقتیکه با طرفه وجع در چشم بہم رسد بسبب ضربه ولطمه وغیر آن از اکحل واگر امتلاء در سر تنها باشد از قیفال واگر مانعی از فصد باشد حجامت بین الکتفین نمایند
اگر امتلاء از اخلاط دیگر باشد بمسهل وایارج وحبوب شبیارات تنقیه بدن وسر نمایند واگر متحمل نگردد استفراغ اسافل بدن بمطبوخات مسهله وحقنها وشیافات کنند که جذب
ماده از سر حاصل گردد وپس تعدیل مزاج نمایند وادویه موضعیه استعمال کنند والیضاً آنجا که سبب قوی باشد اول فصد سر رو نمایند وحجامت پس سر کنند ومسهل
صفرا یا مطبوخ ہلیله یا فواکه تنقیه سازند وایارجات استعمال نکنند مگر بعد استفراغ بدواهای غیر حاد وتنقیه دماغ با ایارج وحب شبیار مضائقه ندارد وحقنها بغایت مفید
وشیاف احمر لین در شیر زنان سوده کشند وازاکلیل واصل السوس وبنفشه وگل بنفشه ودم الاخوین وعدس مقشر وزعفران ومکوه ہر یک سه ماشه در زردی بیضه مرغ وروغن گل
سرشته ضماد کنند واگر باقی ماند زلو بر چشم بچسپانند وبعد مسهل برگ زیتون حنا ہر یک سه ماشه زعفران چهار ماشه پنبه دو درم گز کرده سوخته ہفت ماشه در چشم کشند واین
ذرور ہمه انواع را مفید ست وخصوصاً آنکه بعد جماع بر شکم سیری پدید آید برگ مکوه وتخم کشوث ہر دو سوخته سنگ مقناطیس مغسول اسبد مروارید ناسفته رنگیکه زرگران
جلای نقره باو میکنند مامیران چینی حضض مکی ہر یک سه ماشه نبات برابر چهار پاس در عرق کیوڑه در سنگ سماق صلایه کنند علی الاتصال پس دارائی سبز که ہفت
باشد گذرانیده بکار برند وگویند که ہرگاه بعد استفراغ وفصد با دویه مذکوره او استعمال نمودند واز ان نجاح حاصل نشد بر نقره ومیان ہر دو شانه حجامت نمایند ودر شفا عاجل
مسطور ست که بر نقره حجامت کنند پس اشنان اخضر وسماق ملح در آب وسرکه وقدری روغن گل جوشانده صاحب طرفه چشم کشاده بران انکباب نماید که فی الحال طرفه
زائل شود وغذا درین مرض مزوره ماش مع مغز بادام سازند واز اغذیه قوی مثل گوشت مرغ وشراب شیرین پرہیز کنند وطرفه که باد رد بود وبعد فصد تقطیر شیر ولعابات مناسبه

ویا سفیدی بیضه بروغن گل هر یک نیم گرم و بدانچه در ضربه چشم خواهد آمد تسکین درد نمایند و اگر بورم چشم انجامد و بادی رمد عارض شود بسبب انصباب ماده بعد فصد
شیاف ابیض و سفیده بیضه چکانند و شیر زنان از پستان در چشم دوشند بعده قطور و غیره که در علاج رمد حار گذشت بعمل آرند و باحمره را و غمه ضماد کنند و بعد
زوال رمد علاج طرفه کنند و اگر تحلیل نشود و ناخواهد در چشم قطور کنند و بزرده بیضه و عدس و قدری زعفران و روغن گل بر چشم ضماد سازند و بآب ریاحین مانند
بابونه و اکلیل الملک و تمام چشم را بشویند و اگر ازین هم تحلیل نشود آب ترب در چشم چکانند و اگر باطرفه در ملتحمه خرق واقع شود زیره و نمک خائیده در پارچه انداخته
آب او قطور کنند و نیمه را ببنشید به بیضه مرغ آلوده بر چشم گذارند و ضماد برگ خلاف لغایت سود مند است و اگر بادی خرق در قرنیه باشد علاج او کنند و بسوی
مقبضات مثل سنبل و زعفران مع گل سرخ و اقاقیا احتیاج افتد و گاهی در چشم چیزی بجلد و از آن طرفه حادث شود و درین صورت باوجود علاج طرفه اهتمام
باخراج آن چیز افتد پس اگر ریزه کاه و یا ریگ باشد بسر میل بر آمد یا خرقه کتان بر انگشت پیچیده در چشم بگردانند و گاهی آن چیز مختفی بود و از برگشتن پلک
بالا ظاهر گردد و آنچه از غبار و غیره باشد به کشادن چشم در آب شیرین صافی و تقطیر او در چشم زائل کنند و اگر بسبب طرفه خراج بود شیاف ابیض و شیاف ابار علاج
کنند بالجمله در علاج طرفه تمهل نکنند که چون متحجر شود زائل نمیگردد و گاهی متعفن و متقرح شود

ودقه

و آن شبه دمل است سرخ یا سفید است که در ملتحمه پدید آید و اکثر در یکی از دو موق و گاهی در زیر جفن افتد و گاهی گرداگرد حلقه سیاهی چشم دانه خرد کثیر العدد
مثل دانه مروارید ظاهر شود و این مرض در انتهای رمد بیشتر عارض گردد و سببش اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف و یا بلغم غلیظ است در ملتحمه و نشان دموی
سرخی آن مائل به تیرگی و بلغمی سفیدی آنست و بقول انطاکی رنگ آن دلیل بر ماده که این از آنست پس سفید از بلغم خالص بود و سرخ از خون و علی هذا القیاس و این
مرض سهل است تا وقتیکه خرق ملتحمه ننماید و خرق آن نادر بود و سببش فساد مزاج دماغ است و آنچه زیر پلک اسفل خارج شود منسوب بضعف دماغ شود بلکه با عصاب با
و غلبه مواد از اسباب مادی آنست و قلت تنقیه و پوشیده داشتن چشم بسیار و منع او از گردانیدن و خواب بر روی سبب عظیم آنست علاج اگر سبب خفیف بود
رفاده بگلاب تر کرده بر چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی است و الا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلا فصد در شبور سرخ و دموی و مسهل صفرا و آشامیدن ماء الشعیر
و آب تمر هندی و ماء القرع و شربت [illegible] یا شربت بنفشه در دموی و صفراوی و غذا مزورات دهند و دیگر مسهلات و تلطیف [illegible] در شبره سفید بلغمی مسهل بلغم و
حب ایارج و کذا اطریفل [illegible] مطبوخ افتیمون و یا القوقایا استیوان و انجیر و مغز قرطم و بعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیاف احمر لین مع [illegible] یا نشادر
و بعد از آن مکحلا یا تنها و یا ذرور وردی و یا زعفرانی پس نزد احتیاط با زنگار برند و حکیم علی می نویسد که بعد تنقیه با میران چینی یکدانگ و تخم گل سرخ دو درم حضض
شیاف ماميثا هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا زعفران هر کدام یک دانگ باریک سائیده در آب عصی الراعی سرشته شیاف سازند و بسفیدی بیضه و شیر دختران سائیده
اکتحال نمایند و بر چشم رفاده معورب به بندند و بعده بآهستگی کشاده شیر دختران در چشم دوشند و عصی الراعی و اطراف کاسنی و برگ عنب الثعلب باریک سائیده و
با سبغول آمیخته بر چشم نهند که تحلیل ورم و تسکین حدت کند بعده آب عنب الثعلب سبز مروق و شیر دختران و سفیدی رقیق بیضه و اگر بجای شیر دختران شیر خر کنند بهتر
باشد [illegible] کرده [illegible] تا که بهم آمیزند و هر ساعت در چشم چکانند که تسکین حرارت و ورم نماید گاهی تنها هر دو شیر [illegible] قطور آرد و گلاب با زعفران نافع بود و در شبره
سفید [illegible] شیاف احمر لین اولا پس شیاف کندر بکار برند و اگر در بیجا حرکت باشد [illegible] و عود [illegible] لعاب حلبه با اندک صبر چکانند و در سوداوی اولا شیاف ابار
کشند و کحل با آب بادیان که در آن اشق و صمغ حل کرده باشند استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم نباشد بر بخار آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و مانند آن جوشانیده باشند
انکباب نمایند و [illegible] سپستان [illegible] کوفته با بیضه نیمبرشت مخلوط کرده بر چشم ضماد نمایند و باید که ابتدا باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و بعد [illegible] شربت حب ایارج بخورانند
[illegible] در صبر کرده و فصد قیفال کشایند اگر قوت متحمل باشد و مانعی مثل اسهال باقی یا رعاف نباشد بعده اکتحال بشیاف احمر لین محلول بآب بادیان کنند اگر مزاج محل
این باشد و رفاده بگلاب تر کرده بندند و شب بسته دارند و این مرض صعب نیست تا که طبقه شگافته نگردد و هرگاه ودقه منفجر شود دمعه باقی ماند توتیای هندی و کحل اصفهانی
و اقلیمیای طلا و خاکستر طرفا سائیده بحریره بیخته اکتحال نمایند که کشف دمعه و تقویت طبقه و منع ودقه از نمو کند و گویند که بعد از زمان طول مدت ادویه تیز چون باسلیقون

واحمر حاد و مانند آن بچشم کشند و هرگاه ماده رحم کنند بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون منفجر شود شیاف کندر و شیاف ابار بسفیده بیضه بعمل آرند و وقت خواب ضماد اوراق مذکور مع اسفغول بروغن گل بر چشم گذارند و از معالجات اوست که بعد از تنقیه بدن و سر و نواحی چشم و تلطیف غذا تحلیل او بشل کهربا یا شیاف احمر لین و تنالیل تابکیه و دران حلبه و اکلیل الملک جوشانیده باشند و تضمید چشم بزردی بیضه با اندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف لقیه حرارت باشد خاصته در نوع سرخ پس تقدیم بران بچیزی کنند که دران اندک روع و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض انزروتی بغیر افیون و هرگاه اهرطول یابد شیاف سنبلی و مشکی بغیر افیون استعمال کنند و درین وقت زرد و صفر نافع ست و انچه و و قد رانفع کند پوست بیضه مغسول با خمس وزن شادنج ست

توثه ملتحمه

و آن گوشتی نرم سرخ ست که بر ملتحمه پدید آید و اکثر قریب بموق اکبر افتد و عروق سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته باشد بشکل ناخنه و سببش در اکثر اجتماع خون فاسد بود یا عقیب جرح یا قدح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد التحام علاج اول فصد سر رو نمایند و مسهل بدفعات دهند و بعد تنقیه همچون ناخنه قطع کنند پس آب زیره بخائیده چند بار چکانند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم نهند بعده باسلیقون و احمر حاد بکشند و بعلاج غرب معالجه نمایند و ادویه ظفره بکار برند و شیاف قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد و لقیه آن این مرض اکثر عود کند پس استیصال او ضرور است

سبل

و آن پرده ایست شبیه بدخان که از انتفاخ و انتساج رگهای باریک و سرخ بر چشم ظاهر شود و در اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ اذیه یابد و گاهی حدقه چشم خرد شود و سبل از امراض متعدیه و متوارثه است و اکثر صاحبان امزجه رطبه و صبیان و در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول بعضی ردی و با رطوبه عارض میشود و مثل رمد متعدی میگردد و بقول رازی سبل علتی ست عسر البرء مزمن که آنرا کمال نقاء و برء نیست و سببش امتلای عروق چشم ست از خون فاسد و بخارات کثیف و ماده او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنابر امتلای راس و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد مذکور بدان امتیاز نمایند پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از عطسه متواتر و ضربان بن چشم و وجع اکال خالی نبود و اگر بادی هیچ رطوبت نباشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم از غیر پرده سبل بدیگر امور مثل چشم تندرستان باشد علاج فصد سر رو نمایند بعده رگ پیشانی و گوشه چشم کشایند و حجامت پس گردن نیز عظیم النفع ست و ارسال علق پس گردن و گوش نیز نافع است و بعد نضج مسهل و حب هلیله یا حب ایارج بطور تنقیه کنند بعده غرغره منقی دماغ بعمل آرند و وقت شب بحب صبر مداومت کنند و نقوع صبر نیز مفیدست و گویند که درین باب مطبوخ افتیمون را مع غاریقون منفعت کثیرست و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع ست و بعد تنقیه و اجتناب از اغذیه غلیظه و مبخره بقول جالینوس استعمال سعوط نافع است آنرا پس از کندش یک درم صبر چهار دانگ مرمکی دو دانگ حضض مکی یک نیم دانگ سوده بآب مرزنجوش سرشته بقدر عدس حب بسته هر صبح یک حب بشیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی چکانیدن و ایارج و صبر و زعفران و کندش و مورخ مساوی بآب مرزنجوش حب بسته نیم دانگ بروغن بنفشه سعوط کردن و کذا القصب الذریره و گل سرخ کندش مساوی بوزن مذکور عطوس بعمل آوردن مفیدست و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و دو مرتبه اسهال بطبیخ افتیمون لازم دارند و تقویت چشم بذرورات مسخنه محففه مثل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال اکحال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلاً در سبل رقیق شیاف دینار چون در چشم کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون بعمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یک دفعه سبل غلیظ را نافع ست و تضمید و اکحال شیاف احمر لین و این شیاف اسود درین باب مجرب مؤلف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یک درم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب برگ نیب آب برگ املی آب برگ گوکهی هر یک نیم پاو ادویه کوفته بیخته در کاسه رویین اندازند با دسته چوب نیب که فلوس در سرش نشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود شیافها بسته نگاه دارند و یک شیاف بآب سائیده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کراهی آهنی بدسته آهن حل نمایند تا که قابل حب بستن گردد حب بسته بکار برند می شاید و ذرور هندی نیز معمول ست و هنگامیکه ماکیان بیضه ده و هیمان ساعت پوست بیضه گرفته در سرکه تند بسیار بجوشانند و بگذارند دران هر روز پس صاف کرده ذریره

خشک نمایند و نرم سائیده و اکتحال کنند که مجرب است و اکتحال براده مس که در بول خیسانیده باشند و کذا کحل رمادی باشلی از نار فیشتا از مجربات بوعلی سینا است
و اگر براده نحاس که شبانه روز در بول کودک تر کرده بآب پرورده القرشته و صمغ السوس هر دو برابر در سنگ سماق سحق بلیغ نموده بکار برند حاجت به تنقیه نیفتد
و آنجا که خارش رنج دهد از انزروت مربی و صمغ عربی هر واحد یک درم نبات چهار چند و نیم نبات طباشیر و سماق چهار حصه نبات بگلاب جلا یافته کرده کحل سازند و شیاف سماق
کشند و از ادویه مرکبه شیاف احمر اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف سنجح که در آن مقناطیس است و شیاف شب جلنار و روغن که در ان صابون است و حب هندی
و حب سنبر و حب رند و کحل سبل مجرب ذکاء الله خان و کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف نخ الاذن و شیاف دهنه فرنگ و شیاف یاسمین و کاجل
و کحل الجواهر و عنبر لولوی و برود حصرم همه برای سبل مفید است و نسخهای اینها در رمد و ظفره اکثر در بیاض عین و نزول الماء مذکور اند و استعمال شیاف که از شب گلنار و عصاره
لحیة التیس و نمک اندرانی و عصاره حصرم خشک کرده در صمغ سماق محلول ساخته باشند مجرب رازی است و از ادویه مفرده تناول و اکتحال جوز بوا و انیسون و کباث قرنفل
و شراب اسارون و سعوط عصاره قثاء الحمار و شیر زنان و یا شونیز بروغن بادام تلخ و یارته بآب مرزنجوش که مجرب است و یا شحم حنظل بآب مذکور چند بار و اکتحال حجر مهاو کذا زفت
و کذا عصاره بقلة الحمقاء و عصاره قثاء الحمار هر دو خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک سائیده و کذا انزروت مربی
بشیر خر منفعت باز خشک کرده سائیده و کذا صنوبر محرق مغسول و خولان کوفته بیخته آمیخته که عجیب الفعل است و کذا تخم بلیله سوده بعسل و کذا قلقطار نافع سبل است
و اختلاط حماض اترج و یا زنگار و یا نمک و یا مشک در ادویه سبل مقوی فعل آنهاست و بعضے مجربین می نویسند که اگر زنگار در شیر دختران و
سرکه و شهد در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند سبل و دمعه و ظفره نفع بخشد و بیاض را قلع کند و کذا اکتحال
زعفران و توبال حدید مساوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب است و گویند که اکتحال بانیسون منجمله نافعات سبل مزمن است از جهت تحلیل ماده آن
و نوشادر سوخته و شب یمانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که سنگ بصری و بلیله کلان بآب شبانه در چشم کشیدن مفید است
و دوام بوئیدن مرزنجوش و عنبر نافع است و در سبل یابس قبل از اکتحال مواد و بعد آن رفتن بحمام و انکباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و بترطیب دماغ کوشند
بدستوریکه در صداع سوداوی مذکور شد و اکتحال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبل باختة بلیله اکتحال باید نمود و ایضا در سبل که با حرارت و درد
باشد این شیاف سود بکار برند سفیداب پنج درم اقاقیا مغسول سه درم سنبل یک درم مر نیم درم زعفران چهار دانگ باریک سائیده و بآب شیاف سازند و عند الحاجة
در چشم کشند و کافور و افیون بو بینند و بعد از تسکین حرارت معاودت نمایند بادویه حاده و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر بکار برند و بعد از ان اطر جماطیقان و
ذرور اصفر کبیر پس شیاف اصفر و اخضر و کحل عزیزی و باسلیقون و روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش یک جزو و شهد کف گرفته ربع جزو آمیخته در شیشه کرده
بسته روز در آفتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که با سبل مدمار عارض شود هیچ داروی سرد مثل شیاف ابیض و ذرور ملکایا و ضماده
بار و استعمال نکنند و در تنقیه سر و بدن و جذب ماده بافصل و اکتحال شادنج مغسول قناعت ورزند و زرده تخم مرغ بر پشت چشم نهند و ذرور اغبر بکشند و ایضا
تا که رمد زائل نگردد از ادویه حاده احتراز نمایند و دوائیکه رمد و سبل هر دو را مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت کثرت حکه نیز مجرب است
و اگر با خارش شدید بود هیچ چیز مثل سماق فقط یا با اندکی انزروت و صمغ نیست و بقول محمد زکریا العاجز فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول تمر و
حلوا و اجتناب از شراب و سکر و مداومت حمام بر خلاء معده اگر بدن ممتلی نباشد و اکتحال بشیاف اخضر و اسهال در هر ماهی دو مرتبه بطبیخ افتیمون در این مرض
می باید و سبل که از ابتدا به مذکوره زوال نپذیرد و غلیظ و مزمن و مستحکم باشد و منع بصارت نماید بعد تنقیه بدن بدستکار هوشیار رجوع نمایند که با آهن قطع کند و بقول
بعضے شیاف قلقند بنسخه حاوی صغیر و شیاف ساهر و شیافی که در ان قلقطار و زنجار هر یک سه درم است و چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی میکند
و از نقطه آن بحدیده بے نیاز میسازد و در این مرض غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوان خورند و اگر حرارت باشد اسفاناخ و مزوره ماش مغز بادام
دهند و در جمیع انواع سبل از امتلاے طعام و شراب و صیاح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع آنچه باعث امتلای وجه و عروق دماغ گردد و روشنی چراغ و غبار
و دخان و سرنگون کردن و طعامهای بخار انگیز که در ان سیر و پیاز و کندنا افتد و مولد سودا چون عدس و باقلا و غذاهای غلیظه چون ماهی و گوشت گاو و هریسه و قدید وغیره

لبنیات و حلویات خوردن اجتناب نمایند و از استعمال روغن و اضماد بر سر و کذا از سعوط و نطول قبل از تنقیه بقول جنین و استعمال ادویه حاره در ابتدا
حذر کنند و ایضاً از مخدرات احتراز کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند دارند و از خواب بر قفا منع نمایند و قسمی دیگر از سبل ست که بقول نیاز دوق
آنرا اکمنه گویند و آن در کمنه مسطور شد و انطاکی گوید که ابتدا الفصد کنند و لزوم تلیین نمایند بعد از آن غلیظ را القطع کنند در رقیق و مایلتحی از مکشوط
اکحال حاده مثل باسلیقون و برود اقاشتین و روشنا یا کفایت کنند و اگر از حدت اکحال تغیر در دماغ پیدا شود و خوف انصباب ماده باشد تقویت آن نمایند
و تلطیف اکحال کنند و به ذرور ابیض قیصار ورزند و از مجربات سریعه دران این کحل مؤلف من ست عصاره خرفه خشک عصاره قثاء الحمار خشک هر واحد
یک جزو افیون و توتیا زرنت هر واحد نیم جزو کوفته بحریر بیخته در سرمه که اندران پوست بیضه ماکیان خوب جوشانیده و بدون صاف کردن ده روز
گذاشته باشند بعده صاف کرده اگر خواهند تنقیه ادویه بدین کنند و اگر خواهند ترکنند و هر بار که خشک شود باز ترکنند تا پنج بار بعد از آن صاف کرده
بردارند و این از اسرار مخزونه است و صاحب این مرض در حمام ناشتا داخل شود و دران اطالت نکند و فصد رگ پیشانی و تقلیل شم و سعوط و حرکت
و قرب آفتاب و آتش ترک کنند و ذکر بعض ادویه هندیه نافع سبل پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله پوست درخت نیب گاوے سبز چرائته تلخ
صندل سرخ شاهتره پس برگ حنا گل منڈی هر یک توله جوشانیده صاف نموده یک دام شهد آمیخته بنوشند و پانزده روز استعمال نمایند و یا صندل سرخ
پٹول پتر پوست نیب دارهلد پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله بانسه هر یک دو دام کٹکی سه دام مغز فلوس چهار دام چرائته تلخ یک نیم دام زنجبیل گاو سعد
هر یک دام همه را کوفته هر روز دو دام در سه پاؤ آب بجوشانند تا نیم پاؤ بماند صاف نموده دو دام شهد آمیخته بنوشند و تا چهارده روز بعمل آرند و اگر برگ نیب
برگ تمر هندی برگ سرس زرد چوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم درم باریک سائیده پوٹلی بسته در آب تر کرده ساعت بساعت بر چشم بگردانند و
قدری در چشم قطور کنند نیز برائے بادو سبل مفید بود دو چوڑی سبز رنگ یک دام باریک سائیده در آب لیمو کهرل نموده خشک کرده در چشم کشند که سبل و ظفره
و بیاض را نافع ست و یا چربی گوش انسان بشهد آمیخته شیاف بسته نگاه دارند و به آب سائیده در چشم کشند و یا مغز تخم بید انجیر یک عدد و نبات یک مثقال
انزروت هر سه مثقال باریک سائیده ذرور نمایند و یا در چشم کشند و در اثنای استعمال این ذرور این حب بخورند افیون تازه بسباسه هر یک یک مثقال رب السوس
کتیرا هر یک سه مثقال کوفته بیخته با آب حبها بقدر بندقه بندند و هر روز یکی یا کم از آن فرو برند و یا سرگین کبوتر یا ماکیان در آب لیموی کاغذی حل کرده در اوندی نگهدارند
و وقت حاجت بچشم کشند و یا صندل سرخ یک توله پهٹکری بریان مساوی آن کوفته بیخته با آب گهیکوار سائیده حب بندند و یک حب با آب سائیده طلا کنند هر دو وقت
و اندک در چشم کشند و یا مغز سمندر پهل مغز تخم ریٹهه مغز تخم کهرنی مغز تخم بلیله هلیله سیاه مساوی در آب لیمو حل کرده حب بسته در چشم کشند که سلاق و نزول الماء را نیز نافع است
و یا آب برگ ارهر آب برگ سرس هر یک یک درم صاف کرده در ظرف قلعی از چوب نیب که دران فلوس نصب کرده باشند بده عدد و آب لیموی کاغذی کهرل کرده
حب بندند و سائیده در چشم کشند که در چشم و ناخنه و دمعه را نیز مفید و یا دار فلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی در ظرف کانسی بچوب
نیب بسائید تا مثل غبار گردد صبح و شام یا در روز در میان یک میل در چشم کشند که بیاض و ناخنه را هم مفید

ظفره یعنی ناخنه

و آن زیادتی ست بر ملتحمه که در اکثر از موق اکبر ابتدا کند و گاهی از موق اصغر و یا از هر دو و یا از فوق و یا از تحت آغاز نماید پس آنچه از موق اکبر شروع کند در اکثر تا بحد سیاهی
رسیده همانجا بایستد و غلیظ شود و باشد که از انجا هم متجاوز گردد و حدقه را بپوشاند و بصارت باطل سازد و ناخنه که ابتدای او از ملتحمه جانب موق نباشد رقیق و سفید چون
غشا بود و مانع بصارت نشود و این نوع به سبل مشابهت تمام دارد و فرق بینهما آنست که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده بگرد قرنیه در آید و دران عروق بسیار پیدا شده و
ظفره از یک جانب ابتدا کند از یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و ایضاً ناخنه گاهی نرم و گاهی زرد و گاهی سفید رقیق میباشد و این سهل العلاج اند و گاهی صلب سرخ غلیظ و گاهی
تیره رنگ میباشد و این عسر العلاج اند و بقول آنتیس فیلس بعضی از آن با ملتحمه ملتزق بود و این بسرعت منکشط گردد و بعضی بادی متحد باشد و این محتاج به سلخ است
و سبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظه از جهت ضعف در دماغ ست که در سفید جمع شود و بقول اریباسوس ماده ظفره سفید رقیق فضله دمویه و ماده کمد فضله سوداویه

وماده زرد رقیق بلغمی وصفراوی یا دموی ست بالجمله چون ماده آن غلیظ یا یابس ست لهذا اکثر عروض آن با فرجه یابسه وکهول ودر خریف وبلدان یابسه می باشد
علاج نعمه کنند ومنضج بلغم دهند یا هر روز اصل السوس بادیان هر یک دو درم جوشانیده گلقند عسلی ده درم افزوده بنوشند وبعد نضج تنقیه از مسهل وحب ایارج نمایند
وغذا نخوداب مع مغز بادام یا مغز قرطم وگوشت ماکیان وتیهو خورند واز مولدات بلغم وگوشت حیوانات کبار وخرما وحلوا ولبنیات وعدس وماهی وفواکه تر وبقول وگندنا
وپیاز وسیر وغیره وادویه منجره واز طعام غیر وقت آن وعشا پرهیز نمایند ومنع انجره باطریفل وتلیین طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد ادویه حاده مثل شیاف قیصر
واخضر ودینارجون وشیاف علائی وروشنائی وباسلیقون کبیر در چشم کشند وبرفق واحتیاط تمام استعمال نمایند که در چشم قرحه نیفتد واگر ازین ادویه حرارت در چشم
پیدا شود فاصله داده استعمال نمایند وشیاف اسود که در سبل گذشت تسکین نمایند و ایضاً اگر ظفره با حرارت بود اقاقیا مغسول چهار درم روسختج دو نیم درم
افیون سه ربع درم مر صافی یک درم وربع بآب باران شیاف ساخته اکتحال نمایند واگر حرارت نباشد شیاف اخضر بکشند وباید که اول بحمام روند یا بر بخار آب گرم
سر فرو دارند بعد ازان باکتحال ادویه پردازند تا اثر دوا بیشتر بظهور رسد واگر ابریسم بالغایت باریک سائیده ویا کندر سائیده بچشم ریزند در ازاله ناخنه از مجربات حکیم علی ست
واگر کندر بگلاب یا آب صلایه نموده چند روز صبح وشام در چشم کشند نیز ظفره را زائل سازد وشاخ گوزن در آب سائیده بچشم کشیدن از مجربات بعضی اطباست واکتحال
شهد خام مع تلخه بز یا نوشادر مع شکر یا چرک گوش آدمی بشهد آمیخته مفید بود وکذا اکتحال پھٹکری ونوشادر مساوی سوده یا شوره دران افزوده نیز عجیب است
واز نمک لاهوری یا نوشادر میل ساخته مدام در چشم کشیدن نیز فائده تمام دارد وقلقدیس ومس سوخته وزهره بز مساوی کوفته بیخته شیاف ساخته در چشم کشیدن مجرب
شیخ الرئیس ست ویا قلقند نوشادر هر یک یک درم صمغ عربی نیم درم کوفته بیخته بشراب کهنه سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب است ودر نسخه قانون نمک لاهوری
عوض نوشادر ست ویا مس سوخته وقلقند وپوست بیخ کبر ونوشادر وزهره بز یا گاو بعسل شیاف ساخته استعمال نمایند واگر زاج شش جزو وقلقدیس چهار جزو
سائیده بعسل سرشته استعمال کنند ظفره رقیق را بسرعت قلع کند وکذا سنگ مقناطیس زنگار آتشی هر واحد یک درم زعفران دو درم شهد همچند ادویه باستعمال آرند
واگر کندر زعفران هر یک یک درم زرنیخ سرخ نیم درم شیاف ساخته بآب کشنیز تازه بکشند همین عمل دارد وسرمه سنگ بصری هر یک یک درم نبات سفید پھٹکری
هر یک پنج درم نمک لاهوری نیم ماشه باریک سائیده دو وقت در چشم کشیدن نیز مفید ست واگر نبات چاکسو مقشر پھٹکری بریان سنگ بصری هر یک یک درم شوره قلمی هشت درم
بآب لیموی حل کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اکتحال نمایند ناخنه را مفید بود ویا زرد چوب دارچینی دارهلد هر واحد یک درم برگ نیب شش درم کوفته بیخته
در بول گوساله شش ماهه ویا پس گھرل نموده حب سازند ودر سایه خشک نموده وقت حاجت بگلاب سائیده در چشم کشند واکتحال مغز تخم سرس مغز تخم کھرنی گھونگچی سفید
هر یک یک ماشه سنگ بصری دو ماشه سرمه سیاه سه ماشه فلفل سیاه چهار عدد بدستور گھرل کرده برای ناخنه وسبل ورطوبت چشم مفید ست و ایضاً بقول اهل هند گره زرد چوب
سطبر درمیان دو نان گندم نهاده وصل کرده بختن وزرد چوب برآورده با پھٹکری سائیده در چشم کشیدن نیز مفید ناخنه است وکذا بیخ آک بآب سائیده در چشم کشیدن ویا آب
پیاز سرخ چند روز در چشم کشیده باشند ویا بیخ بسکھپره سفید در آب سائیده بچشم کشند وشیاف اسود که شیاف وبیخ نیز گویند وکحل یاسمین وشیاف که دران گل گنجد ومغز تخم
کھرنی ست واین کحل که جهت ناخنه تجربه حکیم ذکاء الله خان رسیده نیز درین باب از مجربات راقم ست نوشادر سه ماشه شوره قلمی یک توله تخم سرس فلفل گرد هر واحد
دوازده عدد توتیای سبز دو سرخ باریک سائیده در چشم کشند ودوای پوست بیضه مطبوخ بسرکه که در سبل گذشت درین مرض مجرب محمد زکریاست وبرود حصرم وحب بد
وحب که سبل را نافع ست ودوائی که ضعف بصر را هم مفید ذرور ظفره وذروری که بتجربه نیز سود مند وشیاف پھولی وشیاف احمر حاد وشیاف دهنه فرنگ وشیاف عجیب و
کحل مفید سبل وضعف بصر همه ناخنه را مفید اکثر این نسخها در رمد وبیاض چشم مذکور ست وفیلغریوس گفته که اگر ظفره سرخ قریب العهد ویا سبز باشد باید که تکمید با نمک
نمایند واستعمال ضماد آرد باقلا ومنتین وزوفا وفودنج وپوست ترب ومویز منقی کنند وظفره مزمن سیاه را ضماد بانجیر فربه نیکو ست وانطاکی گوید که علاج ظفره مثل
علاج سبل ست وکذا باقی احکام آن وآب آس که دران صبر حل کرده باشند مجرب ست وکذا دخان کندر ومیعه وقطران مساوی ومثل نصف یکی ازان هر واحد
از شب وزنگار حدیدی وبرانخت وسرگین موش ونمک سوخته بسیار مجرب ست و ایضاً از ادویه نافع ظفره اکتحال آب آس تازه ویا خاکستر آس ویا
نمک اندرانی ویا اصل السوس ویا عصاره آن ویا زبل خفاش ویا سرطان بحری محرق بعسل یا نمک ویا اقاقیا ویا فقونیا ویا گل کرم بری در خرقه بسته سوخته سائیده

بعسل آمیخته ویا اشنان سوده بعسل ویا صدای حدید ویا خبث الحدید ویا آب انار ترش ویا انار ترش مع پوست و شحم و دانه کوفته آبش افشرده بعسل پخته
تا مثل مرهم گردد ویا اقاقیا یک جزو و نمک اندرانی یک جزو و صمغ عربی نیم جزو بآبیکه دران آش غلیسانیده باشند شیاف ساخته که ظفره و مرمنه را مفید ویا حجر حبشی ویا اشق
دو درم زنگار چهار درم مثل غبار سوده و صبح و شام ویا نوشادر ویا روغن پنبه دانه بخزف غضار چینی آمیخته ویا شب یمانی ویا سقمونیا و زرق خطاف هر دو مساوی
ویا مرجان سرخ ویا شنگرف ویا اقلیمیا و سقمونیا و زرنیخ سرخ و شکر مساوی در آب محلول صمغ عربی شیاف ساخته ویا سرطان نهری سوخته و مثل او نمک سوخته
ویا مس سوخته ویا نطرون ویا دخان کندر ویا دخان مر ویا دخان میعه ویا دخان قطران ویا این هر چهار دخان مساوی آمیخته که مجرب است ویا جلد زر سوخته مثل او
نمک و یا ملبوس و زردی بیضه ویا تخم بلبله است وطلای نوشادر و قلقدیس مس سوخته بیخ سوسن سائیده بر ظفره در روز و شب چند بار و قطور آبیکه دران کندر سوده
ساعتی تر کرده باشند بر ظفره وکذا شیر زنان و کندر نیکو نرم وکذا از زرنیخ سرخ محلول بآب در روز و شب چند بار وکذا صبر بآب حل کرده بمرات هم مفید است و گویند که
شیاف قاقند ناخنه غلیظه را نافع بود و بقطع آن از آهن حاجت نیفتد بالجمله افضل علاج ناخنه غلیظ قطع او بآهن است بعد تنقیه بدن از فصد و مسهل و از استعمال ادویه
دران غنای کثیر حاصل نمیشود و پس از قطع زریره و نمک خائیده آب وی در چشم چکانند بعده بهر تسکین سوزش زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند و بعد
سه روز باسلیقون و روشنائی و غیره کشند تا بقیه او مستاصل گردد و نوعی از ظفره غریب است که بطانه او از طرف ملتحمه و ظهاره او از صلبیه می روید قطع او محدث
کراز است علاجش بادویه کنند و بقول شیخ آنچه قریب از تاثیر کشط یعنی قطع است و مجرب آنست که خزف ظرف چینی سبز گرفته غضار است او دور کنند و باریک سائیده
روغن کدو آمیخته باهم بسایند و از میل گرفته ظفره را انجار بمدام هر روز چند بار که ازین رقیق شده زائل گردد و الا شادنج یک توله صمغ عربی مس سوخته هر احدش ماشه قلقطار
سوخته زنگار هر یک دو ماشه افیون یک نیم ماشه سائیده در آب سداب یا بادیان سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و سوای افیون اجزای شیاف مذکور نیز همین است

بیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد

و آن سه قسم است یکی رقیق در ظاهر قرنیه و آنرا سحاب و غمام و اثر گویند و بهندی جاله نامند و دوم غلیظ غائر در عمق قرنیه و آنرا بیاض مطلقا و گل چشم خوانند
و بهندی پهولی گویند و سوم غلیظ تر از آن دو باشد و آنرا بهندی ٹینٹ نامند و بعضی میان اثر و بیاض چنین فرق میکنند که اثر حادث میشود در قرنیه از بثور
و قروح که در قشر ظاهر از قشور آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا میگردد از بثور و قروح که در عمق و قشور باطنه آن طبقه عارض گردند بالجمله سببش غلظ ماده است
بواسطهٔ وقوع خطا در علاج رمد یا انصباب ماده بباعث شقیقه و صداع شدید و بجهت حدوث قرحه و جدری و لهذا گفته اند که بیاض چشم سه قسم است یکی آنکه بعد
قرحه قرنیه ظاهر شود و بسبب طول انطباق پلک و انصباب فضول ادویه بسوی آن دوم آنکه عقب رمد ظاهر گردد و اگرچه در انجا قرحه نباشد و این بسبب معالجه بد و تالم طبقات
و کثرت انطباق افتد سوم آنکه عقیب شقیقه و صداع مولم ظاهر شود و بسبب انطباق چشم و سوء حرکت که چشم فضول آن بیرون انداز دو این مرض در صبیان
سهل البرء است و در کهول عسر البرء و بیاض که بعد از قرحه چشم و جدری افتد زوال تمام نمی پذیرد بهر آنکه اثر موضع اندمال زائل نمیشود علاج بعد ازاله
سبب موجب در بیاض رقیق ادویه جالی خفیف مثل توتیا و سرطان بحری و مس سوخته و سنجال کنجشک و شنج محرق و مروارید و خاکستر صدف و مامیران چینی و آبنوس
و دج و خستهٔ خرما سوخته و پشک موش و مرارهٔ تمساح و زبل آن و اشق و نوشادر و شیر درخت تر بعمل آرند و چکانیدن عصارهٔ گل شقائق النعمان
نیز بیاض رقیق را بالغ النفع است وکذا عصارهٔ قنطوریون و رقیق بعسل در چشم کشیدن و پاشیدن سنگ بصری و سنجام هر بر نرم سوده در چشم و همچنین چکانیدن
آب زاج محلول در آب هر روز دو سه قطره وکذلک ذرور زبد البحر و انزروت و نبات و سرگین موش مساوی نرم سوده بر بیاض پاشیدن مفید و اکتحال شاخ گوزن با شیر عورت
یا شیرهٔ برگ سرس سائیده وکذا بیخ درخت ارهر کهنه بر سنگ سائیده و همچنین مغز تخم توری تلخ بروغن کنجد سائیده ویا بیخ درخت بادنجان بآب سائیده ویا کف دریا
بآب سائیده ویا به نبات مساوی سوده هر واحد مفید است و گویند که نبات خانه زنبور ویا نمک اندرانی سوخته تنها یا مع مروارید ویا شب یمانی و نمک سنگ مساوی
ویا نوشادر عوض نمک آمیخته ویا خون بازوی جوزهٔ مرغ ویا مروارید مرجان سوخته انزروت شکر مساوی ویا پوست بیضه مدبر بعسل ویا سرگین خطاف و پوست بیضه
مکلس و شکر و عسل مساوی در چشم کشیدن مجرب است و نقوع آمله مغلظ الطبخ مجرب بلا شک است وکذا اکتحال و بیخ فرنگی و صرف یا با نبات مجرب بمرات است و نیکی کهنه که

ور سقف خانها یافته شود کوفته بیخته ذرور ساختن در ازاله بیاض عجیب النفع و از مجربات ثابت شده و دوام استعمال سامیه گره‌های نی کهنه است با اضافه شکر یا
در جرم صغیر فاحل کرده استعمال کنند خصوصاً با عسل سرشته و یا کبد خطاف خشک نموده ازان شیاف ساخته بیاض را بدان حک نمودن نیز از مجربات ثابت شده و سرگین
کبوتر یا سرگین خطاف در شهد خام سوده و کذا پوست بیضه مرغ منکلس و نبات هر دو مساوی آزموده صاحب خیر است و بقول شیخ ذرور مامیران یک جزو نانخواه
دو ثلث جزو نیز سفید بود و اقوی ازان اکتحال از زردت شکر طبرزد زبد البحر زراوند لوزه ارمنی است بیاض را و ابتدا ازاکل سازد و یا عصاره بادیان با شهد مصفی
مساوی با هم آمیخته در ظرف مسی نهاده اکتحال نمایند و ایضاً اکتحال به حجر ضب تنها یا مع مسحوق نیادس سوخته یا مع نمک لاهوری بریان شدید النفع است و
قوی تر ازان سرگین خطاف به شهد یا عسل و زبل سام ابرص است که صبح و شام اکتحال نمایند و آنچه معتدل است شیخ محرق مع سرطان بحری و اقلیمیای ذهبی است
و صاحب ذررهم می‌نویسد که اگر شیر مایه خرگوش داخل کشک خالص سوده اکتحال نمایند در ساعت قلع بیاض کند و ماء العسل با نمک سندروس بسیار
نافع است و ذرور زبد البحر از زردت شکر سرخ هر واحد یک جزو لوزه ارمنی ربع جزو نیز مفید و قوی است و شوره قلمی پنج درم نبات یک ماشه سائیده در چشم کشیدن
نافع بیاض و دهند است و اکتحال شیاف احمر حاد و یا ذرور مرکب از سرطان بحری و توتیای هندی و نبات سفید مساوی باریک سوده مفید است و یا ذرور جلاء اخضر و
لوزه ارمنی و نبات سفید و پوست بیضه که ازان بچه بیرون آمده باشد شسته مساوی باریک سائیده و بحریر بیخته ذرور سازند و اگر لوزه سرخ در روغن زیتون
سائیده صبح و شام اکتحال نمایند بیاض را که بدفعه حادث شود زائل گرداند و کذا دار ارمنی یک جزو عسل سه جزو خوب با هم آمیخته در چشم کشیدن مفید الطباعی [illegible]
گویند که اکتحال پنج کشائی کلان با آب لیمو سائیده در ازاله بیاض و کدورت بصر مجرب و از اسرار است و اگر در آب بار کشائی و برگ آک پارچه سفید هفت بار تر کرده
در سایه خشک نموده وقت حاجت ازان پارچه قدری بآب تر کرده در چشم کشند نافع پرده چشم است و افیون [illegible] هرکدام یک ماشه [illegible] در شیر برگ املی و شیره
برگ سرس هر یک دو تولہ در کتوره [illegible] بسیار حل کرده یک میل ازان در چشم کشیدن برای بیاض که بعد رمد افتد مجرب استاد مغفور است و اگر شخصی اورا [illegible] و
ثفل آن بیرون انداخته بیاض العین انکباب بر آب گرم نیم ساعت بلیسد بعد چشم را بندد چند روز برین نوع عمل کند در ازاله بیاض رقیق مجرب است و کذا انبات
با نمک خاییده لیسیدن خواه اکتحال آن ساختن نافع و از مجربات [illegible] اکتحال [illegible] و یا آموس شکر مساوی و یا بول العسل در ظرف مسی جوشانیده تا غلیظ
گردد و یا خاکستر لحم حلزون و یا القلی و یا حیاتیه شکم خشک کرده سوده و یا زبل حردان و یا کبریت مخلوط بزاج و سرکه و یا خنفس محرق سوده و یا مر در آب برگ عوسج یا آب
شقائق النعمان حل کرده و یا قیشور سوخته و یا بیضه ققنق و یا اسفنج [illegible] و یا بلور سحوق مغسول و یا اشنه و یا کاسنی بری یا شیر آن یا گل آن یا عظام سرطان با ودع سوخته
و یا مر و زاج مساوی سوده بیخته و یا استخوان سرطان سوخته و زاج محرق سوده و یا شیر مایه خرگوش با عسل سرشته در شیر زنان حل کرده و یا حجر اسیوس یا صمغ زیتون یا با شکر عشر و یا
عصاره انا غالس و یا رچه بگلاب یا آب سرد سوده و یا عروق صفر و یا کرکسنگ سوده و یا ودع محرق مغسول و یا عصاره ترب یا قفر الیهود و یا شیر زنان یا حنظل و نبات آمیخته
یا پوست انار شیرین سوده با آب گرم آمیخته و بعده بعصاره برگ پنج بهار ده روز و یا پوست بیضه شتر مرغ و یا پوست سنگ آن هر دو خشک کرده و نان سوخته و نمک اضافه کرده و یا خون حلق
خشک کرده سائیده در جاج محرق و دار فلفل آمیخته و یا در صلایه [illegible] آن شیر زن و یک قطره سرکه [illegible] عسل حل کرده و یا عصاره فراسیون و یا [illegible] کلنگ ملح و خر زهره
در زبد البحر و شکر مساوی و یا عصاره [illegible] و یا گل بهار خشک کرده سائیده و یا گل مختوم و یا مر محرق مخلوط العسل و یا مغز خسته بلیله با العسل و یا مطبوخ اطراف [illegible] و یا حب الفلفل با عسل آمیخته
و یا عصاره لوف و یا لاک و یا آب خیزران یا عاج و یا سندروس در شبنم برگ قصب سنگ سوده نافع بیاض است و منجمله زهره ها زهره رخمه و قنفذ و کبک و کلب الماء و کفتار و خرچنگ
در ظرف نقره نهاده و [illegible] و سمان مفید و کذا زهره کبک و مروارید نا سفته مساوی و اندکی مشک سائیده سود مند است و در بیاض غلیظ و مزمن ادویه قوی
مثل [illegible] و بورق و نوشادر و نطرون و زنگار بکار برند و کحل یاسمین [illegible] باب مجرب با تخالف و همواره معمول مولف است و شیاف اخضر و شیاف بیاض حکیم اجمل خان
و ذرور که مقناطیس که در زلفره گذشت و ذرور عسل و خرم صغیر و کبیر و حب معمول و حب حکیم اجمل خان و حب ابن و ذرور هندی و شیاف اسود و شیاف
و مع الازن و شیاف دهنه فرنگ و برود امر و برود حسرم و برود جالینوسی و شیاف محیلی و کحل القراطی و کحل صابون که از حافظ عنایت الله حکیم شریف خان رسیده و کحل
ارسطوماحس و صلفقیان و طر خاطیقون همه سود مند است و همچنین اکتحال القطران و مس سوخته از هر دو شیاف ساخته و کذا شیاف قرن ایل و شیاف قاقیا و اگر گل کاسنی بری

وآبنوس سنگ گرک وشقایق النعمان مساوی شبنم که بر برگ قصب افتد سرشته شیاف سازند وخشک کرده در شبنم قصب سائیده اکتحال کنند برای بیاض مجرب سویدی ست
واکتحال زراوند مدحرج وشیر زرق ونبات مساوی سوده نیز مجرب نوشته واکتحال مامیران وشیح ومرو بعرض مساوی شیاف ساخته نیز برای بیاض نافع سفید دکذا ذراریح وشیح وطین بحری
هر واحد یکجز وزبد البحر بعرض توتیای هندی هر یک نیم جز و سائیده نافع واگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید دانه الایچی خرد سرمه سنگ بصری حجر تخم سرس پھٹکری
شیشه که در آمینه نصب میکنند هر واحد یکدام خرمهره زرد هشت عدد باریک سائیده در چشم کشند برای پھلی وناخنه ودهند بتجربه رسیده وکذا نبات سفید چار درم سنگ بصری
دو درم شب یمانی یکدرم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفته یکمثقال مشک خالص یکمثقال کوفته بیخته شیاف ساخته وقت حاجت بآب سائیده اندک بمیل
بالای سفیدی چشم کشیدن بغایت مجرب ست وقرنفل چهارده عدد تخم سرس تخم کهرنی هر یک هفت عدد شوره قلمی نمک لاهوری هر یک یکدرم آنبه هلدی دو درم
باریک سائیده در چشم کشیدن جهت بیاض وسبل مجرب صاحب ذکائی ست وکف دریا اقلیمیای فضی هر یک دو ماشه سرمه اصفهانی یکنیم توله نوشادر مغسول مروارید
ناسفته هر یک نیم درم سهاگه زنگار نیله تهوتها پوست بیضه مرغ واگر از شتر مرغ باشد بهتر ست هر یک سه نیم ماشه نوشادر فلفل دار فلفل قرنفل سنبل الطیب هر یک
شش سرخ مامیران چینی نمک هندی هر یک یکماشه بدستور سرمه ساخته صبح وشام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان ست ودر نسخه دیگر سرگین سوسمار
آبگینه مرجان سرطان بحری مارقیشای فضی هر یک چهار دانگ عوض سهاگه داخل ست واکتحال سهاگه بریان پھٹکری بریان هر واحد یکتوله نوشادر نیم توله باریک سوده
نیز جاله وپھلی ودهند را نافع واگر مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی کوفته بیخته بآب برگ سرس کهرل کرده حب بندند ووقت حاجت بشیر عورت سائیده در چشم کشند گل چشم
وسبل را نافع بود وودع ونیله تهوتها دار فلفل وسنگ بصری مساوی در آب هفت بهر کهرل کرده حب ساخته در چشم کشیدن نیز مفید ست وکذا ازینبداینه روغن برآورده در
یکدام روغن دو دانگ کف دریا سوده وآمیخته چند روز در چشم کشیدن برای بیاض سطبر مجرب نوشته ودر نسخه اسیحی سرطان بحری سوخته نیز داخل ست واگر نمک معقود بول طفل
بریان کنند وبزعفران ومشک زهره تمساح آمیخته سوده بکار برند در ازاله بیاض اگرچه مزمن باشد بلا اذیت چشم مجرب وعجیب ست وسهاگه وباره سنگ سوخته
در آب لیمون کاغذی حل کرده در چشم کشیدن برای گل چشم از مجربات حکیم محمد جعفر ست وایضا ناخن فیل توتیای سبز زعفران بشیر عورت پیر دار سائیده در چشم کشند
وزنجبیل پھٹکری نمک لاهوری مساوی سوده هر روز دو سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم واسپ وفیل مجرب صاحب تحفه است ودار فلفل فلفل سفید هر یک دو درم
نوشادر شامی یکدرم نرم سوده بیخته در چشم به میل کشیدن ویکساعت صبر نموده بآب تر شسته باشد واکتحال نمودن در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ست وتوتیای هندی
اقلیمیای فضی اثمد جید بلیله نمک اندرانی اجزای مساوی هر یک جدا جدا بآب باران نرم سوده جمع نموده اکتحال کردن در قطع بیاض وازاله جمیع امراض چشم از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام مروی ست وآنچه طبری از کحال بصره اخذ کرده زجاج خضر محرق مسحوق مغسول منخول است باضافه بوره ارمنی وزبد البحر وگفته که این از نوادر ست وکذا سنگی که از مثانه
برمی آید وتوبال حدید وبابل او زعفران الحدید وزبد البحر وبوره اگر با شراب کهنه تسقیه نموده خشک کنند وسحق بلیغ نموده بحریر بیخته استعمال نمایند نیز از نوادر ست وبقول
ابن واقد ومالقی وغیره اگر آمله را در آب گرم یکشبانه روز تر کنند بعده دور کرده آمله دیگر در آن آب یکشبانه روز بخیسانند وهمچنین سه بار تکرار نموده صاف کرده آن
آب در چشم چکانند ویا آب برگ عوسج کوفته افشرده تا هفت روز متواتر التقطیر کنند در ازاله بیاض قدیم وجدید نافع وانطاکی گوید که در بیاض رقیق اکحال حاله کفایت کنند
وغیر آن محتاج بدان وبه تنقیه ست هرگاه غلبه خلط محسوس شود وباوثوق صحت دماغ اکحال قویه بکار برند ویا ضعف آن تلطف مع راحت واستحمام وانکباب بر بخار آب گرم نمایند
وبهترین اکحال درینجا باسلیقون کبیر وروشنایای کبیر وبرود نقاشین وجوهری ست از مجربات در جلای بیاض این ست که بزر قطونا با شکر مساوی سائیده در چشم کشند
وکذلک مغز بهدانه ومغز پنبه دانه با شکر مساوی وکذا پنج میل صبح ومثل او شام از عقیق سوده کشیدن علاج جید ست وکذا سندروس هتری قصب سوده واین کحل از تراکیب
من برای ازاله بیاض از چشمهای مطلق حیوانات مجرب ست کف دریا نمک لاهوری شب یمانی مرجان بوره ارمنی جدا جدا سوخته هر کدام یکجز وسرگین سوسمار سندروس
مروارید ناسفته بیخ نی عقیق پوست بیضه شیخ سوخته هر کدام نیم جز وجمله را آب ترب وآب عوسج وآب قصب سه سه بار تسقیه داده بحریر بیخته بطریق کحل استعمال نمایند ویا بقطران
شیاف سازند وهنگام استعمال تری قصب سوده بکار برند ایضا از مجربات راقم ست که در شهد زنبور لعوه دو هر که آب پیاز سفید بقدر یکه خواهد بیفشرد وهمچنین
از ترب واولا عسل را بر آتش نرم گذاشته کف او بردارد بعده آب پیاز پس آب ترب پس آب صعتر که هر یک مثل وزن عسل باشد سه سه نوبت تسقیه داده فرود آورد

در ظرف آبگینه شهد کحل مجرب در قلع بیاض ست چون در چشم محرور بگلاب یا شیر زنان یا شیر خر و در مبرود تنها یا با آب تعصب قطور کنند و این از ازاله ظلمت بصر و قرحه و سبل
و جرب و دمعه نیز کنند و این پوشیده باید داشت که از اسرار است و کسی که بول کودک و خون خروس و خون هدهد بگیرد و باهم آمیخته بجوشاند تا غلیظ گردد و بدان اکتحال
نماید در ازاله بیاض مجرب و از ذخائر است و گیلانی می نویسد که در بیاض مزمن معالجه از تنقیه بدن بدانچه ملائم او باشد و تعدیل مزاج بمعدلات و اطریفل صغیر
مع سکنجبین نمایند و ادویه قوی الاسخان مثل روشنائی و شیاف اصفر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض ست مروارید ارزیز مجری بهمنه زعفران مساوی کوفته بحجر
بیخته به بیاض بپاشند لاسیما بعد خروج ازجام یا بعد لیسیدن بزبان هر روزه دارد و ایضا مسحقونیا دو درم زبد البحر بورق شکر هر واحد یکدرم کوفته بیخته بپاشند و اگر کاچ
چوڑی سبز یکدرم سفیدی بیضه مرغ پوست بیضه مرغ مروارید ناسفته مامیران چینی هر واحد یکمثقال زرد چوب دو ماشه اول کاچ را تا سه روز در گلاب بسایند و بعد
مروارید انداخته تا دو روز با آب برگ سرس کھرل کنند من بعد ادویه دیگر داخل کرده یکروز خشک کھرل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب برگ سرس جوشانیده
به بندند بیاض و گل چشم اگرچه از چیچک باشد بفضل آلهی برطرف شود و صابون گجراتی کهنه چهار درم نمک لاهوری یکدرم پارچه سوخته قدری در روغن سرشف دو پهر
حل نموده اندکی در چشم کشیدن جهت گل چشم و سبل معمول محمد سعید خان ست و گویند که اگر زبد البحر بوره ارمنی سرگین سوسمار نبات سفید مسحقونیا مساوی باریک سائیده
بیک رطل آب که مامیران و وج هر یک ده درم در ان جوشانیده باشند تا بربع رسیده باشد تر سازند در سایه خشک نموده مکرر بسایند و همچنین در آب انگور چهار مرتبه هر مرتبه خشک نمایند و از با فته
بیرون کرده اکتحال نمایند بیاض را در سی روز زائل کند هر چند که صاحب علت مایوس باشد و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که این دوا اشرف و اعجل النفع ست
و اگر بیاض رکودی باشد مامیران و اشق و عصر صاف و سرگین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند بهدایت آنجا که از ادویه محلله فائده نشود و یا از استعمال
ادویه حاده بسبب حرارت خوف انجذاب ماده بسوی چشم باشد اول تنقیه بمسهل الغم و حب ایارج و شبیار نمایند و بعد ازان ادویه مذکوره بعمل آرند و اگر با بیاض سرخی چشم
و درد باشد اول بفصد و مسهل تنقیه نمایند و بعد رفع سرخی درد اول دوای ضعیف بعده ادویه قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف مضرت حاصل شود و تقلیل غذا کنند و قبل اکتحال
دوای حاد بتعدیل مزاج چشم پردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت داعی بترک علاج نگردد و اگر احیانا در چشم از استعمال ادویه مذکوره سرخی یا درد حادث
شود چند روز معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعاده علاج کنند و ایضا بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف ضرورست
و بعد از انکه زمانه صحت قرحه بعید گردد خرم صغیر و غیره استعمال کنند و بعد ازان خرم کبیر و دیگر ادویه قوی بعمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و اثر آن گردد
ولیکن توقع ازاله اثر قرحه بتمامه نباید داشت و همچنین توقع ازاله اثر جدری و اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث گردد بالکلیه زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب
فاعل او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سود مند نمیشود مثلا صداع و شقیقه مادامیکه متمکن باشد در ازاله بیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت
بلکه اول بقطع سبب زوال و استیصال او و استعمال قوانین استفراغ و پرهیز پردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بدانکه لازم ست که وقت
استعمال دوا اول بحمام روند و بر آب گرم چشم بکشایند و یا بر بخار آب گرم انکباب کنند و چشم بران کشاده دارند بدون حمام تا روی سرخ شود و عرق آید آنگاه دوا
در چشم استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر و خون آن در ظرفی کنند و بران یک کف کبیر تخم حلبه و از بابونه و اکلیل الملک هر یک یک کف
و برگ سداب تازه یک کف کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید فرود آورده بخار آن بچشم رسانند و بعد ازان بحجر مسل یا دیگر
ادویه اکتحال نمایند در قلع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر عصاره چینی محرق مغسول در ادویه بیاض اضافه کنند و یا کبابه سوده یا آب منقوع آن صاف نموده در اکحال بیاض
آمیزند و یا مروارید داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذلک شیافات مذکوره در آب وج یا آب محلول نمک اندرانی گداخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر او ست و باید که
اگر دوا در ورم باشد بعد استعمال او چشم را غیر محکم به بندند و اگر کحل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سود ندهد و یا اثر قرحه باقی ماند ادویه مصبغه که
در قانون و ذخیره و غیره مذکور ست برای تغییر رنگ او مشابه لون حدقه و رفع قبح منظر بکار برند و گاهی از کثرت بکا در حدقه صبیان بیاض افتد و علاجش
بتغسید آب عنب الثعلب بر چهره و اجفان و استعمال ادویه خفیفه مذکوره نمایند و از کندر و انزروت و صبر و مر و دم الاخوین و سرمه و اقلیمیای فضه مساوی
کوفته بیخته در آب خالص شیاف ساخته استعمال کنند

ذکر ادویه مرکبه که نافع بیاض و سبل و ظفره وغیره است برود حصرم که بیاض و سبل و ناخنه و جهر و دمعه و جرب و سلاق را نافع سنگ بصری
مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل زردچوب هر یک پنجدرم دارفلفل مامیران هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته بست روز در
آب غوره پرورند و در سایه خشک کنند و دیگر بار سائیده استعمال کنند برود اسود که دمعه را باز دارد و بیاض ببرد سرمه توتیای مغسول هر یک
دوازده درم مروارید ناسفته دو درم ساذج هندی یکدرم زعفران نیم درم مامیثا بست درم مشک کافور هر یک دانگی صلایه کرده استعمال نمایند
حب الحجر برای دفع پهوله و جاله و آب روان و خارش و سرخی چشم سنگ بصری پهٹکری بریان هر یک یکدام هلیله سیاه مغز تخم نیم تخم نرملی
هر یک سه ماشه نیله تهوتهه بریان مغز تخم بلیله رسوت کف دریا ممیرا رچپل دهنه فرنگ زعفران هر یک دو ماشه نبات شش ماشه همه ادویه را سائیده
در گلاب یک شبانه روز حل کنند و حب بسته نگاهدارند بوقت حاجت در آب سائیده اندر چشم کشند حب برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان بلیله سیاه
پلاس پاپڑه مقشر نمک لاهوری صندل سرخ مساوی با آب باریک سائیده حب ساخته در چشم کشند حضرم کبیر مجرب در قلع بیاض قوی پوست
بیضه مدبر گره نی کهنه خاکستر صدف مروارید شنج کف دریا سرگین سوسمار دینج اقلیمیای فضه اقلیمیای ذهبی شادنج بسد خاکستر بازوی کرکس هر یک
بحجر و حجر الممسن ربع جزو شیر ذوق یعنی پس افگنده شبیر نیم حب و کوفته بحریر بیخته بمیل در چشم کشند یا ذرور ساخته رفاده بر چشم بندند حضرم صغیر
و حضرم معسل پوست بیضه مدبر باریک بسایند خواه تنها خواه با شکر آمیخته استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عسل آمیخته در چشم کشند
حضرم معسل نامند و طریق تدبیر پوست بیضه اینست که آنرا در آب شیرین تر نمایند و در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آب متعفن شود
تبدیل سازند و باهستگی همی شویند و پوست باریک که از اندرون آن جدا گردد دور کنند و آب دیگر ریخته و دهن ظرف بسته تا غبار نرسد بدستور
اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند و بتدریج همین قسم تکرار عمل نمایند تا آنکه آب از گنده شدن باز ماند و پوست باریک از قشور جدا گردد پس
بکار برند و اگر پوست بیضه که از ان بچه برآمده باشد بگیرند قوی الاثر خواهد بود دوائیکه بیاض و سبل و ناخنه را ببرد دارفلفل نمک لاهوری شب یمانی
آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کانسی بجوب نیب بسایند تا همچون غبار شود هر صبح یکروز در میان یک میل در چشم کشند
ذرور بادی جرب و سبل و دمعه را نافع باشد مامیران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورده شنج سوخته پرورده توبال مس مغسول سرمه اصفهانی
پرورده هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور هندی که برای دفع سبل و بیاض بکرر بعمل آمده مغز خسته کهرنی یکعدد
تخم سرس یکعدد نمک لاهوری یکماشه آنبه هلدی مقشر دو ماشه قرنفل دو عدد شوره قلمی یک ماشه باریک سائیده صبح ذرور نمایند
و اگر بعد فصد سر رو استعمال کنند بهتر باشد شیاف اسود که برای قطع ناخنه و دفع بیاض معمول است سرمه زنگار شادنج هر یک یکنیم درم
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دارفلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند و شیاف
ساخته در چشم کشند نوع دیگر که هم باکتحال چشم و هم بطلای حوالی آن بکار آید چون اکتحال نمایند ظفره و بیاض و بقیه ماده رمد کهنه قطع
نماید و چون طلا نمایند سیلان دمعه و انصباب مواد را مانع آید و مجرب است شب یمانی یکدام عالمگیری که چهارده ماشه میشود رسوت نیم درم
افیون سه ماشه سفیده کاشغری توتیای سبز پوست عاقرقرحا هر یک یکماشه بآب صلایه کرده شیاف سازند وقت حاجت سائیده
بکار برند شیاف که برای ظفره و بیاض و ضعف بصر مجرب است گل گنجه غنچه یاسمین مغز تخم کهرنی تخم سرس کونپل نرم کاین
کونپل نیم فلفل گرد هر واحد صد عدد شوره قلمی شش ماشه سرمه گل دیگدان کهنه هر یک یکتوله دارفلفل پنج عدد کوفته اول در شیره
بهنگره کهرل نمایند روز دوم در آب لیمون روز سوم در گلاب پس شیاف بسته نگهدارند و سائیده در چشم کشند شیاف
احمر حاد که بیاض و سبل و ظفره و سلاق را نافع شادنج عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنجدرم مس سوخته زاج سوخته
هر یک دو درم افیون صبر سقوطری هر یک نیم درم زنگار دو نیم درم زعفران مر هر یک یکنیم دانگ کوفته بحریر بیخته شیاف سازند

شیاف زنگار معمول در سبل و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیرا مساوی یکجا آس نموده با آب لیمو سحق نمایند و شیاف
ساخته در چشم کشند **شیاف پھولی** جهت پھولی و جاله و ناخنه مجرب نمک لاهوری یکدرم قرنفل کلاه دار مرچ سیاه هر یک پنج عدد
افیون یک سرخ خرمهره سوخته یک عدد پرچه چینی سفید یکماشه کافور بھیم سینی چهار سرخ گھونگچی سفید پنج عدد دانه گھونگچی را پوست دور کرده
سوخته مثل انگشت نمایند و همه ادویه را در ظرف آهنی از دسته چوب نیم که در آن فلوس نشانده باشند با آب لیمون کھرل کنند پس
شیاف ساخته نگهدارند و با آب لیمو یا با آب سیاده سوده اندرون چشم کشند و بالای آن طلا نمایند **شیاف اخضر** که جرب و سبل و دمعه گل چشم را
مجرب حکیم شریف خان ست زنگار سه درم اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیداب ارزیز هر یک دو درم با آب سداب بسرشند و شیاف سازند
شیاف عجیب برای جرب و بیاض و ظفره و سبل نافع نوشادر نیم مثقال بورق کف دریا هر یک یکدرم اشق یک مثقال زرنیخ سرخ
دو درم زنگار سه درم قلقطار شش درم اشق را با آب سداب حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوده آمیخته شیاف سازند و در سایه
خشک کنند **شیاف** که بیاض غلیظ ببرد و باصره را یاری دهد از بیاض حکیم واصل خان کبیبنج اشق زرد چوب هر یک یک جزو
کف دریا نمک لاهوری هر یک دو جزو زنگار ربع جزو همه را خوب صلایه نموده با آب بادیان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه
خشک نموده وقت حاجت با آب سائیده بمیل در چشم کشند **کحل یاسمین** که برای گل چشم بارها آزموده و بهزارها نفع نموده گل کنجد
چهار صد عدد گل چنبیلی چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان دو دام پخته خوب باریک کھرل نموده در چشم کشند
کحل بقراطی جهت رفع بیاض بی عدیل ست و در اندک زمان قطع میکند شیشه سبز محرق مغسول دو درم بوره ارمنی کف دریا هر یک
یکدرم کحل سازند **کحل فلفل** نافع بیاض و سبل و ظفره و دمعه کهنه و کدورت چشم و شبکوری فلفل گرد یکماشه در زهره گاو یا بز تر کرده خشک نموده
انبه هلدی هموزن آن با آب لیمو تر کرده خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده با آب لیمو چهار بار سرد کرده مغز تخم کھرنی غنچه یاسمین هر یک نیم درم
باریک سائیده بکار برند **کحل صابون** که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب مجرب گردانده صابون
پنجدام نیله تھوتھه رال هر یک سه و نیم ماشه صابون را از کارد باریک ریزه ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از آن نیله تھوتھه
رال انداخته از دسته آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ او سیاه شود بعد از آن فرود آورده نگاه دارند وقت حاجت مثل دانه خشخاش یا کنجد
گرفته در صدف قدری آب انداخته دوا را خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سه روز باز استعمال نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان
بجهت سبل و بیاض شادنج مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم تیار ساخته در چشم کشند
کحل مجرب حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض مس سوخته شادنج مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فضه دو ماشه زنگار صبر بوره ارمنی
هر یک یکماشه فلفل گرد دار فلفل زعفران هر یک نیم ماشه کوفته بیخته سرمه سا نموده در چشم کشند **کحل مجرب** برای سبل و بیاض و غیره و توتیای قلم با و سیر یا ممیران ابزرد
سفید و توتیای بازدی هر یک یکدرم قرنفل ده عدد فلفل سیاه هشت عدد مشک خالص یک ماشه زرد چوب دو گره زعفران نیم توله یا برابر زرد چوب با تور مقرری
تیار سازند **کحل** برای اکثر بیماریهای چشم چون بیاض و ظفره و سبل و حمرت و ضعف بصر و دمعه و جرب در عمل ست پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله هر واحد نیم رطل در
دو سه رطل آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جست بقدر نیم پاو یا یک صد و بست باریک انداخته در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام ماند از آن جست
مسمار سازند و در چوب نیب نصب نمایند و شوره قلمی سفید گرفته از آن مسمار و چوب باریک بسایند تا آنکه رنگ شوره سیاه گردد در چشم اکتحال نموده باشند **کاجل** جهت
سبل و بیاض و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع ست ممیران یک ماشه قرنفل یک ماشه دریاو آثار شیر بچه شاسند و در سایه خشک نمایند سنگ بصری
سرمه سفید دودھی زرد چوب پیچ گلاب هر یک یکماشه مغز تخم کھرنی کونپل انار کونپل بکاین هر یک همه را باریک سائیده در روغن ماده گاو نیم پاو
سه روز خمیر نمایند بعد از آن بر پارچه سرخ مالیده فتیله ساخته چراغ روشن کرده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یک روز در چشم کشند ۵ ۵

نفاخات

گاهی نفاخات مائیه در بعض قشور قرنیه حادث میشود و مائیت در دو قشر از قشور اربعه قرنیه محقق میگردد و لامحاله مختلف میباشد بحسب موضع و غور و ورود ارت و غائر تر از ان روی ترست و گاهی مختلف میباشد بحسب زیادتی و نقصان او در مقدار و عدد که بزرگ و کثیر العدد یا کوچک و قلیل العدد بود و گاهی در لون فی نفسه که مائیت آن صرف بسیط نیست بلکه ممزوج بخلط است و بحسب امتزاج آن خلط متلون بلون آن باشد و یا اختلاف رنگ آن بحسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشر اولی یا ثانی یا ثالث باشد و گاهی در قوام که رقیق سریع التحلیل و سریع النفوذ و قلیل التقوا از انبساط آن باشد و یا غلیظ بطی التحلیل و النفوذ و کثیر التقوا از انبساط آن و گاهی در عذوبت و حدت و اکالیت او مختلف میباشد و آنچه در قشر اولی بود سیاه مینماید و سهل العلاج ست و آنچه غائر بود با بیض محسوس میگردد و صعب ست و کثیر المائیة حادر وی باشد جهت تمدید و تاکیل هر دو مولم بود و هر چند غائر تر باشد تمدید و انتشار و تاکل و ورادت او بیشتر بود و آنچه محاذی ثقبه باشد بعبارت مضرت رساند بلکه باعث کوری ست و خصوصا هرگاه تاکل و قرحه و ماده او در اکثر مالح یا حریف اکال میباشد بسبب اختلاط مائیت با مره صفرا و این علت عسر التحلیل و العلاج ست علاج در ابتدا فصد قیفال و استفراغ بحسب خلط غالب و تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از ان قطور شیاف ابیض غیر افیونی باندکی از شیاف محلله در چشم و چون بسیاری از ان تحلیل یافت ذرور نمایند و از شیاف ابیض تا زائل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نمایند شیافی که تحلیل آن زیاده باشد مانند مرکی محلول با شراب سکنجبین و چون متقیح گردد بعلاج قروح معالجه نمایند و شیخ میفرماید داسیکه صغیر باشد بادویه مجففه علاج کنند و دوای طین شاموس که آنکل شاموس بربان [illegible] توتیا یک قیراط [illegible] ریاحی و مر مغسول هر کدام دو قیراط توبال مسحوق چهار قیراط و در بعضی نسخ یک قیراط افیون [illegible] صمغ چهار قیراط به آب باران سوده شیاف ساخته باشند [illegible] استعمال نمایند و هرگاه کلان گردد با آهن علاج کنند

خشونت قرنیه یعنی درشتی که در سیاهی چشم عارض شود

و این را علته سبب ست یبوست قرنیه و انصباب خلط حاد یا شور بر قرنیه و تغیر مزاج این طبقه باستعمال ادویه حاده اکاله و علامتش آنست که هنگام تشدید و کشادن چشم چنان معلوم شود که پلک بالا بر چیزی درشت میگذرد و بسبب آن ایذای حرکت پلک اشک بیرون آید و درشتی و ناهمواری طبقه کو بمعاینه کننده آن نیز نماید و تقدم تدابیر موجده اسباب مذکوره نیز بران گواهی دهد علاج اول مرطبات استعمال کنند با غذیه مرطبه مثل مزورات معمول باشیای حرث و لحوم خفیف مثل شوربا جات و پاچه بز و گوسفند و بیه مرغ و فالوده مستخذ از شیر مرجوان اگر با آن تپ نباشد و اشربه مرطبه دماغ مثل خمیره بنفشه و شربت نیلوفر و تغریق سر به و غسلهای [illegible] و در بیعتن آنها مع شیر بر سر و استحمام و قطورات بادهان مرطبه و شیر دختران و لعاب اسبغول و جز آن که در علاج امراض یابس دماغی مفصل مسطور شده و ایضا بهر تبدیل مزاج مرطبات مثل آب کشنیز سبز و آب کو و آب برگ بید و گلاب با بستان افروز همه و یا یکی از ینها با لعاب اسبغول در چشم چکانند و چون تنها شیر یا سوده بر پشت چشم ضماد سازند و شیر دختران هر روز بدفعات متوالیه در چشم دوشند و بعد حصول ملاست و سکون لذع اگر سببش خلط مالح یا حریف باشد مسهل صفرا دهند و در طبیخ بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و [illegible] هر یک ماشه سپستان شصت عدد و عناب بست عدد و مغز فلوس و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند چهار توله حل کرده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده دادن نیز سودمند ست و بهتر آنست که در ماء الجبن نوشانند و قطعه اسرب بر کف دست یا [illegible] وسیاهی او باندکی روغن بنفشه در چشم کشند و لعاب بهدانه همراه کتیرا و قدری روغن بنفشه در چشم کشیدن نیز سودمند ست و کذا خون بال کبوتر بچه چکانیدن مفید

نتو القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلندی او ظاهر باشد

و سببش در آمدن خلط ریحی ست در زیر این طبقه یا ورمی که حادث میگردد در ان علاج اول تنقیه مسهل بلغم و حب ایارج نمایند و بعد تنقیه [illegible] با آب عنب الثعلب و گلاب تر کرده بر چشم نهاده بر بندند و ادویه محلله چون ذرور اصفر و شیاف احمر در چشم کشند و آبهای گرم [illegible] بخار [illegible] و تلطیف غذا کنند و بر اغذیه لطیفه خفیفه مثل گوشت تیهو و تدرو و قبج و دراج و گنجشک اقتصار ورزند و از اکثار غذا و امتلا منع نمایند و اگر حرارت مزاج مریض باشد تسکین آن نمایند و اگر مزاج علیل بارد یا با اعتدال باشد بروغن مصطکی مع اندکی آب مطبوخ سعوط کنند که بسرعت اثر کند [illegible]

سود سند رست و کنز ک از فلفل دو ثلث درم پوست اهلیله زرد نیم درم اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک یک درم شادنج مغسول سرمه صفهانی هر یک یک نیم درم بار یک
سایند بحریر بیخته با یک طسوج قرنفل مسحوق دران داخل کرده مجموع را سحق بلیغ نموده بیخته اکتحال نمایند و اگر طبیعت مقتضی و حاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند
و بولس گفته که بعد فصد و تلیین طبیعت شیاف خشک اقلیمیای فضی صمغ عربی مساوی کوفته بیخته در چشم ذرور نمایند و بر فاده محکم به بندند تا آنکه متحول گردد

بثور عین

بثره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بثره از صفرا یا از خون صفراوی بود علامتش نبود و ضربان سرخی و سفیدی چشم و کثرت اشک بود
پس اگر ماده اندک و شیرین باشد وجع کمتر بود و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد حریف یا بورقی باشد ضربان و درد بشدت بود و خطر اکثر و امین الدوله گفته که بثره در قرنیه
از هر ماده عارض میگردد و شناخته میشود ماده آن از رنگ و وجع و اعراض مخصوصه آن بحسب زیادتی و کمی کثرت و قلت رداءت و موضع حصول آن و بثره که در قشر
ظاهری از قشور اربعه قرنیه باشد صافی و سیاه مینماید و با درد اندک بود و این سالم تر است اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوجع و درد
میباشد و آنکه در قشر ثانی بود اغبر و در سفیدی و سیاهی و وجع و رداءت متوسط باشد بالجمله بثره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود ردی است بعد اندمال منع
بصارت میکند بخلاف آنکه محاذی ثقبه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمیشود و گویند که فرق میان ابتدای بثره و ابتدای قرحه آنست که بثره هیئتی برمی آید
گویا نقطه سرخ است و رنگ قرحه در ابتدا اسفید میباشد و این مرض مطلقاً مخوف است خصوص که با وجع شدید باشد علاج بزودی فصد قیفال کنند و الا
حجامت با شرط نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا بر مزورات بارده متخذه از ماش و کدو و اسفاناخ و خرفه و خیار و کدو اقتصار ورزند و تطفیه مزاج و تسکین وجع
با آشامیدن اشربه سرده مثل شیره تخم کاهو و شیره تخم خرفه یا شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیاف ابیض در شیر دختران حل نموده
و به پاره پلیته کهنه آلوده بر چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و گلاب و آب برگ گشنیز خوب ممزوج نموده در چشم چکانند و یا خرقه با آن تر نموده بر چشم گذارند تا آنکه وجع تسکین یابد
و اگر وجع شدید باشد قدری از سوت باشه افیون و زعفران محلول با آب کاهو تازه و بر چشم طلا کردن باکی نیست و بعده شیر دختران در چشم دوشند و بعد از ان مدام لعاب بزرقطونا
و لعاب بهدانه در چشم چکانند و قطور معمول از جو مقشر و بهدانه و انزروت که در قروح بیاید لازم گیرند و هرگاه درد ساکن شود و بثور بنضج شروع کند ذرور ملکایا شیر خر
و یا شیاف ابیض بشیر دختر حل کرده استعمال نمایند و هرگاه بثره منفجر گردد و ریم خارج شود بعلاج قروح پردازند و بعضی گویند که بعد فصد و اسهال و استعمال
شیاف ابیض با سفیدی بیضه مرغ یا شیر دختران شیاف وردی بکار برند و گاهی ادویه مخدره وقت شدت الم استعمال می نمایند و اگر منتشف نگردد ذرور
شادنج بران بپاشند و چون نضج مده و انفجار بثره بطول انجامد شیاف احمر بشیر دختران حل کرده در چشم بچکانند و بقول شیخ در بثره بعد فصد خون بال
کبوتر بچه یا شقشقین بچکانند و سفیدی بیضه بسرکه و روغن گل حل کرده بصوف آلوده بر چشم نهند و شیرکه دران تخم مرو ترکرده باشند و شیاف ابار در چشم چکانند
بالجمله تدبیر این مرض از باب بدو قروح از تقلیل غذا و جذب ماده بسفل بفصد و مسهل اخذ کنند و در ابتدا رادعات بکار برند و در انتها شیاف ابیض کندری
و در انحطاط شیاف احمر لین بچشم کشند و اگر بثور سرخ عارض گردد علاج آن نمایند و هبة الله و امین الدوله گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج قروح
از فصد و اسهال و تعدیل مزاج و تقویت چشم با دویه سرده مانع فضول و مخدر مسکن وجع نمایند و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض و ذرور ملکایا
استعمال کنند و در انتها ملکایا تنها بهتر است و یا شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیابد روشنایا استعمال نمایند
و حکیم علی در شرح قانون می نویسد که از معالجات این بعد تنقیه بدن و سر منع انجره و انصاعد است و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح او حتی که
در روی تبخیر و حدت نماند و اغذیه لطیفه درین باب بهتر است و ترک لحوم اولی بعد از ان ادویه مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویه مسخنه استعمال ننمایند بلکه بر مجففات
اقتصار کنند و مسدد هم نباشند و لهذا اشیاف ابیض و مانند آن جائز نیست خاصة که افیونی و بهترین مجففات درین وقت توتیا و سرمه مغسول و گل شاموس و مانند آن است
و گاهی توبال مس مغسول اضافه میکنند و ادویه به آب حلبه یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت درد در ابتدا بر شیر تنها اقتصار کنند
و هرگاه این بثور مزمن شود از استعمال محللات مثل شیاف احمر لین یا حاد و روشنایا بلکه سکبینج چاره نباشد و هرگاه قرحه شود علاج قروح نمایند

کمون المدہ

گاہی ریم زیر قرنیہ در عمق او و یا در قرب او محتبس شود پس موضع قرنیہ مشابہ بشکل ظفر نماید و اگر با آکل باشد آنرا اقافیطاریا نامند و بسبب وقوع قرحہ یا بثرہ است در قرنیہ کہ منفجر نشود و ریم بند بماند یا حدوث رمد شدید یا صداع قوی کہ فضلہ آن بسوی این موضع انصباب نماید و مستحیل بریم گردد و گاہی این مدہ موضع قلیل از قرنیہ در گیرد و گاہی موضع کثیر ازان اخذ کند بحدی کہ بر ہمہ سیاہی چشم مشتمل گردد و این ردی تر است علاج بعد تنقیہ بدن و دماغ بہر تنضیج و تحلیل استعمال تکمید باب حلبہ و اکلیل الملک و بابونہ ساعت بساعت و استحمام و انکباب پردازند و لعاب حلبہ و تخم کتان فقط یا ذرور صفر در ان یا در شیر دختر حل کردہ در چشم چکانند و یا کندر یکجزو زعفران نیم جزو باریک سائیدہ بآب حلبہ حل کردہ چکانند و چکانیدن شیاف احمر لین بآب حلبہ محلل است بعدہ بجہت تنشیف و تحلیل نیم دانگ قیشیشای یا اقلیمیای فضہ باریک سائیدہ در چشم پرا گنند و شیاف وردی بسنبلہ طبری استعمال نمایند و ہرگاہ تحلیل نشود و در انفجار درنگ گردد سکبینج و اشق محلول در آب حلبہ استعمال نمایند و اگر مدہ از بثرہ و قرحہ نباشد اکتحال بذرور قیشیشای فضہ بعمل آرند و اگر تحلیل نگردد و نضج ہم نیابد و مانع بصر شود ناچار در شکافتن بمبضع ستکاری نمایند و بعد ازان بعلاج قروح چشم رجوع نمایند و بقول فولس مثل شراب عسل و آب حلبہ شیاف کنند و زعفران علاج کنند و یا باکلیل الملک و لعاب بزر کتان و تربت مطبوخ تنقیح دہند اگر رمد مانع نباشد و نقای او مثل شیاف مرو شاہترہ کنند و اگر ہنوز قرحہ نشدہ باشد شیاف از اقاقیا و زعفران ہر واحد یک درم عسل یک رطل ساختہ استعمال نمایند و ایضاً دوای مقناطیس کہ در ظفرہ گذشت و دوای طین شاموس کہ در نفاخات مذکور شد بعمل آرند و جالینوس گوید کہ بعد فصد و مسہل شیاف احمر لین پس ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد پس باسلیقون و عزیزی و مانند آن استعمال نمایند تا استعمال ادویہ بتدریج باشد و بعضی گفتہ اند کہ از معالجہ او آنست کہ اول تنقیہ بدن و سر نمایند و اصلاح غذا و تلطیف و تقلیل او کنند و بر ضرورات اقتصار ورزند اگر خوف ضعف قوت نباشد و آنچہ ملطف مواد چشم باشد مثل صعتر و ثوم و شراب بخورند اگر از رمد و کثرت حرارت مانع نباشد بعد ازان اکثار حمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند خصوصاً کہ در ان ملطفات جوشانیدہ باشند بعدہ ادویہ موضعیہ محللہ ملینہ کہ رقیقہ مسخنہ جرم قرنیہ کہ مجفف و شدید التسخین نباشد استعمال کنند و این چنین ادویہ جالی و مفتح میباشند مثل آب حلبہ و لعاب او و آب اکلیل الملک و سلاقہ کرنب ہر واحد بعسل و شکر بکار برند و کذا لعاب تخم کتان و شراب عسل و اگر با قرحہ باشد شیاف مرکب از انزروت و کندر یا شیاف ابیض انزروتی و ملکایا سود مند است و ایضاً از کندر و مر و زعفران و اشق و چند بیدستر شیاف ساختہ باب حلبہ مفید بود و کذالک شیاف احمر لین و ایضاً مر و زعفران و صبر مکہ اوقیہ سودہ بشراب سہ اوقیہ و عسل نیم رطل آمیختہ ہر روز دو سہ بار استعمال نمایند کہ برای قلقطاریا نیز مفید است بنا بر تنقیہ مدہ و التحام لحم و گاہی محتاج بمثل سکبینج و فرفیون میگردد و اگر با گمنہ مدہ باشد چکانیدن شیر بغایت نافع بود زیرا کہ در ان جلا و تحلیل و تلیین مع تسکین وجع و انضاج است و اول تنہا استعمال کنند و بعد ازان باب حلبہ و لعاب بزر کتان و مانند آن تقویت دہند و تضمید چشم بدانچہ محلل و ملین باشد در اکثر احوال نافع است ضماد فوتنج نہری بشراب پختہ و کذا مغز نان مطبوخ بشراب کہ منہ برای کمنہ تحت عین مجرب سعیدی است و ضماد برگ مرزنجوش بعسل یا بسرکہ آمیختہ یا پوست بیخ ترب و تخم آن و صبر و نمک و سرکہ و آرد باقلا مع آرد حلبہ مساوی و ثوم سوختہ و خردل ہر واحد بعسل آمیختہ و یا برگ فلفل الماء مع ثمر آن و کمون بر موضع برفت و عسل آمیختہ و بیخ فاشرا بزیت و خون و رشان و قسطرون بشراب مطبوخ و بیخ انجدان بزیت و بیخ بلبوس بزردی بیضہ آمیختہ و زوفای خشک تنہا یا مطبوخ بزیت و بنیر تازہ غیر مملح و انیسون مع لعاب دہن صائم و ثافسیا مع کندر و موم و سندروس و زیرہ خائیدہ بزیت و عسل آمیختہ و سماق و قصب الذریرہ و مغز جوز و عاقل ازرق و خردل و کرسنہ و خون کبوتر و خون شغنین و مرقشیشا و مر باب ترب و فسنتین بعسل یا سرکہ سرشتہ ہر واحد نافع کمنہ تحت عین است و بعضی اطبا گفتہ اند کہ اولاً باستفراغ از ایارج ابتدا کنند بعدہ بسونیز و عاقرقرحا غرغرہ نمایند و بذرور کمنہ اکتحال کنند و یا از ذرور زنگار در آب بادیان سرشتہ شیاف ساختہ در آب بادیان سودہ در چشم کشند و صاحب ذخیرہ می نویسد کہ اگر باین علاجہا زائل نشود علاج طرفہ کنند و اگر کفایت نکند ادویہ کہ در نزول الماء باید بکار برند

قروح عین

بدانکہ قرحہ چشم در اکثر از اخلاط حادہ محرقہ لذاعہ پیدا میشود و یا از ضربہ و صدمہ و نخس بسوزن و خار و چیزہای سر تیز و تیر و سنگ و مانند آن از سوء علاج و مثل آن بوجود می

وضع رواج قبل تنقیه و استعمال الکحال حاده در امراض یابسه نیز افتد و آن بحسب اختلاف در ظهور و غور و اجزای مکان هفت نوع نوشته اند چهار از آن بر سطح قرنیه افتد
که جالینوس آنرا قروح و بعض سقد بین خشونت گویند نخستین قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از آن در گیرد و آنرا
خفی نامند و گاهی قتام گویند و در یونانی اخیلوس خوانند یعنی ظلمت یا غبار و دوم قدری عمیق تر از آن و شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسمی بسحاب
و غمام است و گاهی این را نیز قتام خوانند و بیونانی نفالیون گویند یعنی ابر و سوم بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتحمه در گیرد و پس هر قدر که
بر عنبیه بود سفید نماید و آنچه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیلی و بیونانی ارغیمون گویند یعنی صاحب دو رنگ و غور این قرحه بیشتر از نوع دوم است و چهارم
سطحی باحتراقی است و صوفی نیز نامند و بیونانی هیقیادا و ابیقوسیا یعنی احتراقی و اسقوا یعنی شعبیه گویند و این بر ظاهر حدقه مثل صوف صغیر و نیم باشد و ذات
عروق شعریه بود و غور این کمتر از دوم و سوم است و سه از آن غائر بود نخستین اول آنرا بیونانی بوتیون گویند یعنی عمیق و نیز بوثریون یعنی جب نامند و آن
قرحه عمیق ضیق است بر صفائی اللون مائل بسرخی بقدر جاورس است و ثانی را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و مسماری نیز گویند و عمق آن قلیل تر بود و جای
وسیع تر گیرد و چرکناک بود و ثالث را بیونانی افیقوما یعنی احتراقی خوانند و آن قرحه عمیق قرمی و وسخ و ذات خشکریشه با رطوبت بسیار و حدت شدید باشد و در
تنقیه آن انجام سیلان رطوبت چشم است بالجمله قروح حادث در قرنیه یا عقب رمد یا بعد بثور و یا بسبب ضربه حادث میشود و بیشتر مبدا قرحه از داخل بود و بسوی
خارج منفجر شود و گاهی بالعکس باشد و نشان قرحه در متعله شدت درد و ضربان و خلش و کثرت اشک بود و پس اگر قرحه در ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ که حمرت آن
بر حمرت سائر اجزا غالب باشد ظاهر شود و این سالم ترین قرحه است اگر باندک درد باشد و آنچه از قرحه درین طبقه غائر بود آنرا ادبیله نامند و آنچه غیر غائر باشد قرحه مطلقه
گویند و اگر در طبقه قرنیه افتد در سیاهی چشم تمام نقطه سفید پدید آید و اگر در طبقه عنبیه حادث شود در برابر حدقه نقطه سرخ منتسج به رگهای سرخ ظهور نماید و این بدترین اقسام
قرحه بود و گاهی قرنیه را می شگافد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه محسوس نگردد مگر بعد جوشش مده و شگافتن طبقات و هر گاه ورم سفید
بر رفاده یافته شود بر درد و سعت و ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیره یا رقیق باشد عوارض کورئ خفیف تر بود و اگر سرخ آید درد بسیار خفیف باشد و اسلم
قروح آنست که ظاهر و در ملتحمه باشد و الم و قلق و دمعه در آن اندک و انطباق پلک ممکن بود و ردی آنکه بالعکس این باشد و از آن بدتر آنچه بر قرنیه اسفل ناظر باشد
جهت آنکه بسوی این موضع سریع تر ریزست و بدترین جمیع قرحه است که بر حدقه مقابل ناظر باشد جهت آنکه این بصر را می پوشاند و گویند که نوعی از قرحه غریبه است
که ذات العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه محیط باشعبهای عروق کثیر و منتسج مثل شبکه ظاهر گردد و اکثر
طبقات را درگیرد و سبب آواز شبکیه بود و چشم را از آن نجاح حاصل نشود و بسوی دبیله انتقال می نماید علاج بسرعت فصد سر رو کنند و در هر هفته یا کمتر از آن قدری خون
گرفته باشند و گاهی در آن حاجت بحجامت قفا و ارسال علق افتد و تنقیه بمسهل صفرا حب هلیله و یا ماء الفواکه یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نقوع آن و حب سفشنه نمایند
و ماء الجبن مفید است و تبرید مده هند و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خشخاش بدهند و ترطیب دماغ با دهان مرطبه نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی چشم
و گرمی سر و وجه باشد عناب بنفشه ترنجبین استعمال کنند و از گوشت و شراب پرهیز نمایند بقول بابده بخورند و بقول شیخ عمده درین باب تنقیه راس است باستفراغات
جاذبه بسوی اسفل و از ینجهت حجامت ساقین در آن نفع کثیر دارد و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید است و در هر چهار روز بمخرجات فضول حاد رقیق
از مطبوخات و نقوعات ادامت اسهال نمایند و اگر با آن رمد باشد اول علاج رمد باستفراغ مذکور در رمد حار کنند و بادویه که جامع میان تسکین وجع و اندمال
قرحه باشد مثل شیاف ابیض و شیاف اسفیداج و کندری اسفیداجی و تقطیر شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد چیزیکه در آن قوت مانعه باشد مخلوط سازند بالجمله بعد فصد
شیر زنان در چشم چکانند و شیاف ابیض و سفیدی بیضه مرغ یا در شیر زنان حل کرده تقطیر کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و ادویه
مخدره بر چشم طلا کنند و دوائیکه در آن لذع باشد از چشم دور دارند و ادویه که در غایت ابعد از لذع باشند مثل توتیای مغسول و صبر و مرو مانند آن اختیار نمایند
و ادویه قابضه بر پیشانی ضماد کنند پس اگر در تسکین باید امید تحلیل ماده بود و الا دلیل اجتماع ماده و مده و درینصورت منضجات مثل لعاب حلبه و تخم کتان تنها یا با بیکه
در آن اکلیل الملک جوشانیده باشند آمیخته بچشم تقطیر نمایند شب و روز و رفاده بسته دارند و گویند که اکتحال اسافج هندی و اکتحال و طبوخ جفن بزعفران و اکتحال جند بیدستر

نیز منضج قروح ست باید که بآرد جو و آرد باقلا و آرد گندم با ماء العسل پخته بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم بچکانند و به بندند و یا تخم مرو در شیر تر کرده صاف نموده
مدام در چشم تقطیر کنند تا آنکه مده بر رفاده ظاهر گردد و بعد از ظهور چرک و ریم بر رفاده اگر قرحه بلند شود و مربع گردد علاج آن نمایند و الا ماء العسل فقط یا بلعاب حلبه مغسول
و یا شیر بر تنها در چشم بچکانند و شیاف ابیض انزروتی در شیر زنان بعمل آرند و شیاف باروذر و انزروت گرازنشاسته سه درم و انزروت مربی بشیر سفید آب قلعی هر یک دو درم
کوفته بیخته ساخته باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارهٔ قنفذ و کذا عصارهٔ زیتون بری و صمغ او نیز جالی و سنج قرحه است و پس از آنکه قرحه از ریم پاک شود شیاف کندر بچکانند
و بر آن رفاده گذاشته بملایمت بعصابه بربندند و شکر سوخته و شادنج هر دو مغسول مساوی سائیده ذرور نمایند که مجربست و استعمال ذرور که در قرحه و بثره بغایت
مجربست و اکسیرین یا غبر لولوی و شیاف تهیج و شیاف ابیض کندری هر یک صفت شیاف کندر که در قروح چشم مستعمل کنند انزروت نشاسته صمغ عربی
کندر سفیده ارزیز مساوی در سفیدی بیضه آمیخته شیاف سازند و باقی مرکبات مذکوره در مرض مده و بیاض چشم و غیره مسطور ست و بقول رازی شیاف کندر
دائم دران بچکانند تا آنکه مده ظاهر نگردد بر رفاده و بعد از ان شیاف ابار بچکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بروید و اگر بثره عظیم و قریب بناظر یا زیر آن باشد اکسیرین معالجه نمایند
تا که بلند نگردد و برنیاید و رفاده را محکم به بندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند و بقول دیسقوریدس و غیره اکتحال آبنوس محرق و غیر محرق و کذا تخم خرما
سوخته و نار دین هر دو آمیخته و کذا شقایق النعمان و لباشیر و مرو تخم تمر هندی و حلزون محرق و دخان نفت و توبال نحاس و پوست بیضه مکلس و سکبینج و اشق یا کندر و عنزروت
و عصارهٔ لوف و حجر لبنی و عصارهٔ قنطوریون با شیر زنان و مرارهٔ سنور و عقاب و کبک و انزروت مغسول و مرقشیشا و ابریشم محرق و گل سرخ و بزر ورد و سنبل الطیب هر واحد
مدمل قرحه و مجفف آنست و تقطیر گل مخم موم در شیر زنان حل کرده و کذا خس بری با شیر زنان در چشم تیز التحام قرحه می نماید و بعد اندمال اگر اثر قرحه باقی باشد استخوان تو اسپیده
بگلاب سائیده بر ان نهند و یا شیاف احمر لین پس شیاف اغبر و بعد از ان شیاف اخضر بکار برند و آنچه برای رفع آثار قروح و جدری خواهد آمد بعمل آرند و گویند که اکتحال
عصارهٔ حندقوقای بستانی بعسل آمیخته و یا کندر و یا قنتارآن و یا عصارهٔ شقایق النعمان مطبوخ بطلا و یا سکبینج و یا زهرهٔ خرگوش بسمن بسرشته و بشیر زنان حل کرده
و یا زهر ملح و یا مرجان و یا بول الطفل نا بالغ در ظرف مسی با قلعی بعسل حل شانیده و یا عصارهٔ قنطوریون و یا مروارید و یا زجاج محرق مغسول بتکرار و یا عصارهٔ شنجار
و تقطیر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح عین ست اقوال الاطباء انطاکی می نویسد که اول فصد نمایند بعد از ان تنقیه و تلطیف غذا و ترک فرو حرکت بدنیه و
نفسانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد حجامت ساقین و فصد صدغین و قطع شریان اذنین نمایند بعد ادویه و ضعیه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان و شیر خر
و لعاب حلبه است بعده اکتحال بمرجان سوخته و تخم خرما و صبر و کتیرا مساوی و طباشیر نصف یکجزو و این ترکیب مجربست و بر پیشانی مدتی برای منع انصباب مادہ
بمثل آرد باقلا و کندر و عدس و آس سفیدی بیضه و قطران مطبوخ سازند و بدخانهای کندر و مر و میعه و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند پس اگر
بعد قروح اثر باقی ماند بآبیکه اندران مروارید و زنگار و شکر تر کرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و حکاکه سندروس بسن بگلاب مجربست شیخ میفرماید که باید که
قانون اختیار ادویه درین باب آنست که هر آنچه مجفف بلا لذع باشد اختیار نمایند و هرگاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر سخت
سودمند ست و از شیافات نافع شیاف شقاعون و شیاف فونیس ست و اگر با آن سیلان باشد شیاف دیورسیس و شیاف الوان و شیاف کندری نافع ست و اگر سیلان
با حدت باشد شیاف مسار یا تون و شیافات افیون و اگر بدون حدت باشد شیافی که دران مر و ناردین باشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد بماء العسل یا آب حلبه مع
اندکی از شیافات مذکوره یا بلعاب بزر کتان یا بشیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با آکل شدید باشد باستعمال اطریفل طیقون مضطر گردانند و هرگاه قرحه پاک گردد باستعمال
مجففات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کهنه تنها و نشاسته و سفید آب رصاص مغسول و شیاف ابیض و خصوصاً شیاف ابار متوجه گردند و کذلک رماد صدف مغسول
بسفیدی بیضه یا رماد صدف کبیر مغسول بمثل آن شادنج نافع و این شیاف لوبارس قوی ست اقلیمیا شانزده مثقال سفید آب مغسول اوقیه نشاسته و افیون و کتیرا هر واحد دو مثقال
سائیده بآب باران آلوده و بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و ایضاً این شیاف که باسم او ستاران قوی تر است اقلیمیای محرق مغسول سفید آب هر یک هشت مثقال
سرب محرق مغسول یک نشاسته رصاص محرق مغسول طلق هر واحد چهار کتیرا هشت بآب سائیده بسفیدی بیضه سرشته و بدانند که اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ
بخوابند و اگر در چپ باشد بجانب راست خواب نمایند و یا بر قفا بخوابند و وساده بلند دارند و واجبست که در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند و اغذیهٔ ملائم چون ماء الشعیر

و غیر ورہ ماش منع کردہ یا اسفاناج و مغز بادام خورانند و بعد انفجار قرحہ پاچہ بزغالہ و گوشت چوزہ مرغ و تیہو دادن مناسبست و صاحب این مرض را از امتلاء و از بلند
وقی و عطسہ و حرکت قوی و بالین پست داشتن و از اغذیہ مغلظہ و لحوم و ہر چہ گرم و شیرین باشد منع باید کرد و در حمام داخل نشود مگر بعد نضج علت لیکن طول مکث بہیچ حال
دران نشاید و اگر بعد فصد و اسہال تقطیر شیاف ابیض درد و نخس قرحہ ساکن نشود امید صلاح او نباید داشت و ردی تر ازین آنست کہ با قرحہ در جفن خشونت
و جرب باشد صاحب جامع و کامل مینویسند کہ در قروح عین بعد تنقیہ بدن بفصد و اسہال ادویہ مجففہ جالی منقی جرک بلا لذع مثل سفیداب مغسول و اقلیمیای
مغسول و صمغ عربی و شبح و شادنج مغسول و پوست بیضہ مرغ مغسول و مانند آن استعمال نمایند و چون اکثر قروح چشم با ورم حار العین همیباشد پس بادویہ مذکورہ
احتیاج امتزاج ادویہ مسکن حرارت و مخدری مثل سفیدی بیضہ و شیر زنان و نشاستہ و امثال آن و بادویہ مسکن وجع تخدیر مانند افیون و پوست بیخ لفاح می افتد و در ابتدا
شیاف ابیض بغیر افیون بشیر دختران در چشم چکانند چہ شیاف مذکور مرکب از ادویہ مجففہ امیرده غیر لذاعہ است و شیر مبرد و ملین جالی ست پس اگر قرحہ در سطح قرنیہ یا در طبقہ
اولی باشد ذرور ابیض مرکب از انزروت مربی بشیر خر یک جزو و از نشاستہ نیم جزو ذرور سازند تا کہ نضج یابد بعد ازان ذرور وردی و اکسیرین اکتحال نمایند و غذای علیل مزورہ
و اسفاناج و ماش و آب انار و مانند آن سازند و آب انار و گلقند و شیرہ تخم خرفہ بنوشانند و بنفشہ تازہ و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور بویانند و از غضب و کثرت کلام
منع کنند و بدعت و راحت امر نمایند و مسکن مریض در موضع تاریک باشد و ہر گاہ از تدبیر قرحہ پاک گردد و چشم قوت یابد و تری دران باقی نماند شیاف احمر لین و توتیا و کحل اصفہانی
استعمال کنند و اگر قرحہ تا کل طبقہ قرنیہ انجامد و از طبقہ اولی یا بعد او تجاوز کند بفصد و اخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس مادہ سائل بسوی چشم اگر حار باشد باسہال بمطبوخ
فواکہ و ہلیلہ مقوی بقدری ایارج نمایند تا تنقیہ دماغ و سائر بدن حاصل شود و باغذیہ مذکورہ غذا سازند و جلاب در آب انار میخوش و شربت غورہ بشیرہ تخم خرفہ بنوشانند و ما الشعیر
بخورانند اگر حرارت قوی باشد و در چشم سفیدی بیضہ یا شیر دختران چکانند بعدہ شیاف ابیض محلول بشیر دختر استعمال نمایند و اگر از اقلیمیای نقرہ مغسول و مس سوختہ واحد ہر یکے
دو درم اقاقیا صمغ عربی ہر کدام سہ درم سفیداب قلعی یکدرم باریک سودہ بسفیدی بیضہ سرشتہ شیاف سازند و وقت حاجت بشیر دختران سودہ بکار برند در ابتدای
بثور و قروح نیز نافع ست و در شیر مذکور پنبہ آلودہ بر چشم نہند و ایضا اسبغول مضروب بگلاب و آب کشنیز تر و روغن گل بر چشم ضماد کنند بحسب حدت مادہ و چشم را
ملائم بر فادہ بربندند تا کہ نتو عارض نشود و اگر نتو شروع کند در شد محکم و صلابت رفادہ افزایند و ہر وقت تبدیل رفادہ کنند و اگر درد شدید باشد شیاف را بآب حلبہ
محلول ساختہ حل سازند و اگر درد ساکن نشود شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و از حضض و قدری افیون بآب کاہو یا از پوست خشخاش یا بیخ لفاح باریک سائیدہ
بآب کشنیز سرشتہ و دیگر ادویہ مخدرہ بر چشم ضماد کنند و ہر گاہ درد تسکین یابد ادویہ مخدرہ کہ مضر چشم و بصر اند از چشم دور دارند و بعد سکون وجع و انقطاع سیلان از
مادہ حادہ منضجات مثل انزروت مربی بشیر خر مع نشاستہ و شکر طبرزد یا شیاف ابیض بآب حلبہ سودہ صبح و شام استعمال کنند تا کہ مادہ نضج یابد و مدہ خارج گردد بعدہ
وردی مرکب از پوست بیضہ و شادنج و شبح محرق ہر واحد یک جزو کوفتہ بیختہ در چشم ذرور سازند و اکسیرین و شیاف ابار بعمل آرند و باید کہ در قرحہ عمیق تر و کثیر الوسخ و رطوبت
از وردی و اکسیرین انچہ شدید التجفیف باشد استعمال کنند و مناسب کہ تنقیہ بدن از فضول دو سہ بار نمایند و رفادہ قوی بربندند و اگر اکسیرین و وردی بجرک و
رطوبت کفایت نکنند شبح محرق تنہا استعمال کنند کہ او را منفعت بین ست از جہت تجفیف کہ در وی ست و این را تا انشفاف قرحہ و التحام و تقویت چشم و ہموار
سطح او بکار برند و بعد ازان شیاف احمر لین و ذرور زمادی چند روز بعمل آرند و در حمام داخل شوند و بگوشت چوزہ مرغ و تیہو و حلوان غذا سازند بعدہ ہر گاہ چشم سخت
قوی گردد بشیاف احمر حاد و اخضر اکتحال کنند و ذرور بیاض چشم بکار برند پس اگر اجفان غلیظ شوند ایضا بشیاف احمر حاد و اخضر اکتحال نمایند و اگر از کثرت اکتحال چشم
پلک سرخ گردد اقاقیا در آب جلنار یا آب آس حل کردہ بر پلک ضماد نمایند و ہر گاہ با قروح چشم صداع عارض گردد بعلاج صداع حار علاج کنند و اگر مادہ دموی باشد فصد نمایند
و اگر صفرا باشد مطبوخ خیار شنبر استعمال کنند طبری در باب قرحہ چشم مینویسد کہ استفراغ بادویہ غیر عنیف و غیر حادہ و تنقیہ بالین کنند و اگر در مزاج حرارت باشد ما الشعیر نوشانند
و از غذا بر مزورات اقتصار ورزند بعدہ در ابتدا این بطور لعاب اسبغول و لعاب کنوچہ و لعاب بہدانہ در شیشہ کردہ با لالش شیر دختران چند دانہ جو مقشر نیکو فتہ چند دانہ در چشم
نیم کوفتہ اندا ختہ بر آتش گذارند تا آنکہ گرم گردد صاف نمودہ نیم گرم ہر روز بدفعات کثیر در چشم چکانند و اطراف کاسنی کوفتہ بر روغن بنفشہ بجوشانند ہر گاہ مثل خاک
نرم گردد بلعابات مذکورہ حل کردہ بر پلک وقت خواب نہند و ہر گاہ قرحہ نضج یابد و قریب بخروج مدہ گردد شیاف ابیض اکتحال نمایند پس ہر گاہ مدہ ظہور نماید شیاف ابار بشبہ

مذکور ضماد کرده هردو شیاف را بسفیدی بیضه و بشیر دختر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند ورفاده بگلاب تر کرده بر چشم موٴرب بر بندند ولا کلام در معالجه
این بستن رفاده است و هرگاه ریم کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی بشیر خر یا شیر زن دو درم سفیداب قلعی دو درم باریک سائیده ذرور نمایند
بعده شیاف آبار یک عدد و شیاف ابیض دو عدد در سفیدی بیضه رقیق سائیده و بشیر دختران و این بخته ذرور مذکور آمیخته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد اکتحال نمایند
و بر چشم رفاده گذاشته بعصابه بندند و بعد هضم دوا چشم بکشایند و پاک کرده برود یکه در علاج قرحهٔ عنبیه می آید استعمال کنند و هرگاه قرحه ختم یابد و اصل او باقی ماند
با سلیقون سوختنی دائم بعمل آرند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر ازین عملها جلا حاصل نشود ادویهٔ بیاض چشم بکار برند و اگر قرحهٔ اکال و متولد از خلط حریف باشد دائم
در اتساع و سعی زیادتی بود در ابتدای خروج مده با انزروت مربی اکتحال نمایند تا که استصاص و اخراج مده نماید بعده این ذرور بای ماکیان سوخته باریک سائیده
دم الاخوین حضض انزروت مربی و اقاقیا مساوی سائیده آمیخته در آب عصی الراعی و لعاب بزر قطونا و شیر دختران هر کدام بحجر و قدری ازین در حل کرده
دائم در چشم بچکانند و بعده پاک کنند و برود بکار برند و در هر قرحهٔ چشم استعمال اکحال بحجر ننمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابد پس
بدانچه بحجر باشد اکتحال کنند بعده هرچه استصاص و استفراغ مده نماید بکار برند بعد ازان انچه ملحم باشد بعمل آرند بترتیبی که مذکور شد و گاهی عند منع قرحه از التحام از تبیخ
و صمغ عربی و دم الاخوین کنند رکه هر یک جزو سائیده و زعفران سوده ربع یک جزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند و گاهی این ذرور را بآب حصرم پرورده در آخر قروح
هرگاه در التحام او تاخیر افتد استعمال می کنند و بفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد باز اعادهٔ آن کنند و اگر چشم تحمل این ذرور نباشد شیاف ابار بعمل آرند ایضا برقعو
و جای دیگر گوید که بعد از فصد و تنقیه پرهیز انچه باعث نضج قرحه گردد مانند آنکه لعاب تخم مرو و لعاب بهدانه با زردهٔ بیضهٔ مرغ ممزوج نموده اکتحال نمایند اطراف سماق
مدقوق با مغز بیاز در روغن بخته و در ان اندکی خطمی داخل کرده و زردهٔ بیضهٔ مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند و چون قرحه نضج یافت و چرک آن برآید بشیاف ابار
و شیاف ابیض ذرور و انزروت اکتحال کنند تا آنکه از مده صاف گردد و بعد ازان اکتحال بشیاف ابار و شیاف کندر و ذرور مذکور نمایند و نزد اختتام بر تبیخ و کندر و اقاقیا
و انزروت اکتحال سازند و چون از قرحه چرک آید آب حلبه مطبوخ باندکی عسل در چشم بچکانند و بخار کستر کتان در چشم رسانند بجهت آنکه حلبه ملین و عسل بالغ التحام قرحه بود
و چون احتیاج به پر نمودن قعر قرحه گردد بدم الاخوین و انزروت و مامیران مانند آن اکتحال نمایند و چون اشک کثرت و اشتداد یابد شیر دختر از پستان در چشم بدوشند و بنوشند
ماء الشعیر التزام نمایند و مزورات خورند و نزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا و رماد توتیای غوره نمایند و این قول کلی ست در معالجه قروح قرنیه ایضا
طبری و صاحب جامع در علاج قرحهٔ عنبیه می نویسند که فصد قیفال کنند و حل طبیعت بدفعات متوالیه بمطبوخ ساذج نمایند اگر قوت مساعدت کند بعده در ابتدا
قطور چشم بیرج ده عدد کوفته و جو مقشر کوفته بست عدد و انزروت دو دانگ و بهدانه شیر بزن ده عدد در شیشه کرده و آب بر ان انداخته با آتش ملائم بجوشانند حتی که نطبخ یابد
بعد ازان از آتش فرود آرند هرگاه نیم گرم بماند قدری شیر دختران آمیخته شیشه را بجنبانند که مخلوط شود بعد هر روز بدفعات در چشم بچکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند چشم لفیمو گراید
و حمرت عروق او متغیر گردد درین قطور شیاف مامیثا نیم درم ریوند و مامیران هر کدام یک دانگ افزوده بدستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی و اطراف عصی الراعی یک یک مشت
کوفته در آب گشنیز تر بجوشانند و فرود آورده قدری آرد جو و خطمی و اندکی سفیدی بیضهٔ رقیق آمیخته سرشته در شب بر چشم ضماد کنند و هرگاه این قرحه قرنیه را اشکافد آنرا
قرحهٔ قرنیه گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند و ذرور انزروت مربی بشیر خر دو درم نشاسته سه درم شکر طبرزد یک نیم درم
صمغ عربی یک درم کوفته بیخته در چشم ذرور کنند بعد استعمال شیاف ابیض بشیر دختران یا سفیدی بیضهٔ رقیق و هرگاه ذرور هضم شود باز دوم شیاف مذکور بعمل آرند بعده
چشم را از چرک پاک کرده برود و ورق نوربنفشه دو دانگ نشاسته نیم درم کتیرا نیم درم سرمه اصفهانی یک درم توتیای هندی یعنی کهپریه دو دانگ مروارید کوچک یک درم
کافور قیصوری باریک سائیده بحریره بیخته اکتحال نمایند و هرگاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یک عدد مع شیاف ابار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفاده خرقهٔ کتان
بگلاب آلوده بر چشم موٴرب به بندند و واجب است که درین قرحه و قرحهٔ قرنیه در بستن چشم تهاون نکنند که بوسیع می انجامد لاکن حفظ او بستن رفاده و تقطیر هردو شیاف مذکور ست
و ایضا گذاشتن روغن و چربی بچشم که درین قرحه بامر رسانند مطلقا که مانع التحام ست و گویند که چون شادنج را بشیر زنان بسایند و در چشم بچکانند قرحهٔ عنبیه را نافع
حلیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که علاج قرحهٔ عنبیه بعد تنقیه استعمال قطورات ادویهٔ منضجه مثل لعاب کنوچه و بزر کتان و حلبه در شیر ست یا ذرور

که اصل آنها انزروت باشد و دیگر ادویه در ان مثل شیاف مامیثا و افیون و زعفران و مر و صبر و مانند آن باشند و عند شدت حرارت کافور افزایند و زعفران و صبر حسب حال کم کنند یا طرح سازند و نسبت انزروت با دویه دیگر از عشر یا خمس یا ثلث زیاده نباشد سید اسمٰعیل گفته که در قروح چشم ادویه مسکنه وجع مانند بیاض وافیون و خرفه و سفیدی بیضه مرغ و بنفشه و بیروج و کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی مغسول ست و ادویه مدمله مانند گلنار و سرمه و صمغ آلو و انزروت و بسد و برگ بلوط و زراوند و زیره کرمانی و ایرسا و عسل و صبر و گل مختوم و ادویه نافعه قروح وسخه چشم زنگ و ملح و مری و عسل و ایرسا و زاج و حب بلسان و ادویه مزیل لحم زاید در قروح چشم انزروت و اشنان و مرداسنگ و خبث النحاس و صدف محرق و زنجار و ادویه مجففه قروح آن توتیا و صبر و صدف محرق و استه خرمای محرق و نوره مغسول بالغسل الکثیر

دبیله قرنیه

و آن عبارت ست از قرحه عظیم ردی عمیق کثیر الاوساخ که سائر طبقات قرنیه تمام سیاهی چشم را فرا گیرد و از طبقه چیزی ظاهر گردد و حجب آنرا بشگافد و کم ست که چشم از ان سالم ماند و هر چند بزرگ میگردد حجری که بهم میرساند و منفجر میگردد و جمیع رطوبات چشم با آن اخراج می‌یابد و حدوث آن یا از اسباب بادیه خارجیه است و یا از اخلاط حاده حریفه اکاله و علاجش فصد قیفال و حجامت و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ غاریقون یا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا و استعمال مزورات و شیاف ابیض افیونی انزروتی و سائر انچه در علاج قروح گذشت بعمل آرند و برای تسکین الم شیر دختران و سفیدی بیضه و روغن بنفشه مکرر در چشم چکانند و بعد از آن سفرجل بهی مطبوخ و یا برگ زیتون در ابتدا ضماد کنند و گل مختوم نیز نافع دبیله است کذا سفیداب بشیر عصاره شاهتره بشکر نیز مفید و بعد سه روز زردی بیضه و زعفران ضماد کنند و یا سنبل الطیب و زرورد ضماد سازند و برای نضج و تقطیر طبیخ حلبه و لعاب تخم کتان یا طبیخ اکلیل الملک بهر واحد نیم گرم در چشم نمایند و چون انفجار یابد بشیاف ابار و کندری معالجه نمایند و مازو سه درم سرمه اصفهانی پنج درم مثل غبار سوده نیز نافع ست و چون التحام یافت بشیاف احمر لین اکتحال نمایند و در آخر انچه جالی ست مانند شیاف دینارج و اخضر بکار برند و بقلت کلام و ترک تعب و ریاضت و آواز قوی و لزوم سکون و دعت و راحت امر نمایند و هر گاه قوت ضعیف باشد بجوجه مرغ و اطراف بزغاله و حملان و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازند انطاکی گوید که دبیله مثل قرحه سرخ سر در ملتحمه باشد و گاهی قرنیه آنرا بشگافد و ماده آن غالبا رطب میباشد و اسبابش امتلاء و صداع بود و علامتش نخس و صعوبت احساس بجذب عروق چشم ست و علاجش مبادرت بفصد بود پس حجامت پس استفراغ بغاریقون و آب شاهتره و ایارج کبار و از تقطیر شیر و سفیده بیضه اکثار نمایند پس لعاب حلبه نیم گرم پس ممزوج بسفیداب و اگر منفجر گردد معالجه بعلاج قروح کنند

شقاق قرنیه و مورسرج

بدانکه گاهی قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا بسبب خارج مثل ضربه و صدمه منخرق بشگافد و گاهی بدون تقدم اسباب مذکوره از اندفاع ماده کثیر ذی قوام یا ریحی بخاری بسوی داخل چشم بحرکت عطاس شدید و سعال ملح و صیاح قوی موجب انخراق قرنیه گردد و این خرق از سه حال خالی نبود یکی آنکه قشر ظاهری قرنیه بشگافد و باقی قشور و بیرون آیند و عنبیه بحال خود باشد دوم آنکه قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و در بعض قشور باطنی آن از تاکل خرق افتد و بعض دیگر نتو پذیرند و یا هر سه قشر باطنی منخرق میشوند و جزوی از عنبیه نتو یابد و بصورت بثره نماید سوم آنکه هر چهار قشر قرنیه شگافته میشوند و از زیر او عنبیه سر بیرون آرد و این مسمی بمورسرج ست باسم عام لیکن عند اهل صنعت نام این نتو بحسب تفاوت مقدار مختلف میباشد مثلاً اگر عنبیه اندکی بقدر سر مور بر آید راس النمل و نملی و مورسرج گویند و اگر قدری زیاده تر از ان بر آید باشد سر مگس راس الذبابی خوانند و اگر ازین هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانه انگور ظاهر شود عنبی نامند و اگر ازین نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود حتی که منع انطباق پلک چشم نماید تفاحی گویند و هر گاه تفاحی کهنه گردد و بر آن اجزای منخرقه قرنیه ملتحم گردند مسماری و فلکی نامند و بعضی مسماری اثولولی خوانند بالجمله نتو جاجر قرنیه و عنبیه شبیه به بثره و نفاخه آن میباشد پس فرق در شقاق قشور باطنی قرنیه و نفاخه قرنیه و بثره آن آنست که با نفاخات و بثور سرخی در سفیدی چشم و دمعه و ضربان میباشد و زیر سبل منفجر میشود و نتو بعض قشور قرنیه نیست چنین و فرق در نتو جزو عنبیه و نفاخه و بثره آنست که این هم رنگ عنبیه میباشد در سواد یا زرقه یا شهله بخلاف نفاخه و بثره که رنگ او غیر رنگ عنبیه میباشد و ایضا علامت خاص خرق قرنیه آنست که حوالی او طراز سفید چون طوق محسوس شود بخلاف بثره که ازین معرا باشد علاج خرق و نتو ما دامیکه در طریق تکون باشد علاجش بعلاج قروح و بثور از فصد و اسهال و غیره نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج حدت باشد

بآب شیرین استحمام سازند و در هوای حمام زیاده مکث نکنند و ایضاً سر را در آب گرم یا آبزن حار یا بارد زیاده منغمس نسازند و روغنها بر سر استعمال نمایند و اغذیه الکیموس معتدل المقدار بار در طب اختیار کنند و جلاب و آب انار میخوش و شیره تخم خرفه یا ماء الشعیر اگر حرارت قوی باشد بدهند و سفیدی بیضه رقیق با شیر خر و بعد از آن شیاف ابیض محلول بشیر دختران در چشم چکانند و یا از اقلیمیای فضی محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر یک دو درم اقاقیا صمغ عربی هر یک نیم درم سفیداب قلعی یک درم کوفته بحریر بیخته با سفیده تخم مرغ سرشته شیاف ساخته با شیر دختران حل نموده و پاره پنبه را بدان تر کرده بر چشم گذارند و نیز بلعاب بزر قطونا خیار و آب کشنیز تازه و روغن گل ضماد نمایند و چند مرتبه بحسب حلت ماده بعمل آرند و بر چشم رفاده گذاشته ملائم ببندند تا که نفع نماید و چون ببینند که قومی نماید و درافشت محکم ببندند رفائد را گاه گاهی بگشایند و تبدیل نمایند و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و حضض بانک اخیون و پوست خشخاش و یا پوست بیخ لفاح نرم کوفته بآب کشنیز تازه سرشته بر چشم طلا کنند و بعد تسکین الم ادویه مخدره مطلقاً نزدیک چشم نبرند و درین هنگام تسکین وجع و انقطاع سیلان ماده حاده بانچه باعث نضج ماده باشد مثل انزروت بشیر خر پرورده و یا نشاسته و نبات استعمال نمایند تا ماده اخراج یابد و بعد از آن شیاف وردی مرکب از پوست بیضه مغسول و شادنج و شنج محرق مساوی کوفته بحریر بیخته ذرور نمایند و اکسیرین و شیاف ابار نیز مفید است و بالجمله بادامی که نضج ظاهر شود بعلاج قروح علاج کنند و هرگاه متقرح شود و اگر بران ضماد قابض مع جالیه مثل سفرجل و عدس هر دو مطبوخ بعسل و مثل بسیت جو و آب بهدانه کی زعفران و مثل عنبه الثعلب و زیتون یا ورد و بیضه و زعفران یا انار مطبوخ مهرا باندکی سرکه یا آب حصرم ضماد نمایند و اگر احتمال کنند مع نشاسته و مانند آن در چشم چکانند و ببندند پس هرگاه خرق عارض گردد پیش از آنکه لبهای قرنیه غلیظ شود بعلاج خرق پردازند و الا بعد غلظ علاج نپذیرد و برودی تمام ادویه قابضه غیر ذی خشونت چون شادنه مغسول و اقلیمیای نقره و سنبل و شنج محرق مغسول و ودع محرق مغسول و انزروت ساخته یا مانند آن مثل ذرور اکسیرین که نافع ترین اشیاست در چشم اندازند و یا شیاف ابار اکتحال نمایند و شادنج مغسول ذرور سازند و اگر شادنج در آب برگ زیتون یا آب عصی الراعی حل کرده چکانند بهتر باشد و یا توتیای کرمانی هر یک با آب برگ زیتون یا آب آس و یا شادنج مغسول حضض با سفیداب مغسول و یا کحل محرق مغسول و یا سفیداب رصاص اقلیمیای فضی صمغ عربی بعمل آرند و رفاده غلیظ نهاده دائم چشم را ببندند و بر پشت بخوابند و ذرور توم ذرور وردی نیز مفید و رفاده مدور بمقدار خانه چشم ساخته بر چشم نهند و بالای آن صفحه اسرب بوزن پنج درم تا ده درم نهاده بعصابه محکم ببندند و اگر عوض قطعه سرب خریطه سرمه مسحوق پر بنمایند اولی و معمول همین است و اگر خواهند رفاده را مانند خریطه سازند و در آن سرمه سوده پر نموده بر چشم گذارند و بالای آن صفحه اسرب ابر بندند و بعلاج قرحه و بثره معالجه کنند و شیاف وردی و دیگر شیافات اکحال مفید قرحه و مورسرج بکار برند **وایضاً** بقول شیخ در نتو و از ابی معالجه بمائعات قابضه نمایند و بسرکه و آب گرم و یا با آبیکه در ان گل سرخ جوشانیده باشند به رق تکمید سازند و شیافات قابض اکتحال کنند و از اشیای نافعه دران آب برگ زیتون و آب عصی الراعی و از ادویه مفرده قابضه مانند سنبل و گل سرخ و رصاص محرق و اقلیمیا و گل مختوم و سفیداب مغسول و ابار ست و از اکحال انزروت دو جزو سرمه محرق مغسول ده جزو و از شیافات شیاف اغبر و تیوج ارقطیون و باریاس و شیاف عربی و اقوی از همه شیاف بریطوسلیس ست و از ذرورات اکسیرین دستمدست و کندر و در که در مورسرج بغایت مجرب ست و بعد چکانیدن شیاف چشم را ببندند و بر پشت بخوابند و گویند که رفاده بگلاب و سرکه که دران عدس جوشانیده باشند تر کرده بر بندند و گویند که این شیاف ببعض افاضل در خواب ارشاد شده و مجرب النفع ست بگیرند توبال نحاس محرق مغسول یک درم اقاقیا یک درم شادنج مغسول نیم درم سنبل هندی ربع درم طراثیث شامی ربع درم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده درهم نموده سحق بلیغ نمایند و بآب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با یکی از شیافات معلاة نافع قروح یا انچه دران قبض باشد بسایند و بکار برند و بدانند که هرگاه قرحه در نتو شروع کند بستن چشم بر رفاده و خواب بر پشت لازم گیرند و از برخوردن و امتلای تخمه و خوردن اغذیه سحره و عطسه و سرفه و قی اجتناب نمایند و مگر محجمه بی شرط بر قفا گذارند و اطریفل صغیر تناول کنند و اغذیه خفیفه بخورند و اگر محتاج بمسهل باشد مطبوخ هلیله یا فواکه مقوی یا ایارج فیقرا بیاشامند تا تنقیه دماغ و سائر بدن حاصل شود و عنبی و تفاحی فرمن و مسماری و فلکی را علاج اندو قومی قطع قسام مورسرج سیکنند و ترک او صواب تر ست و گاهی از مورسرج خون سائل شود پس بندر و شادنج و گل مختوم علاج کنند و در خرق قرنیه حادث از ضربه خون کبوتر یا خون فنفنین در چشم چکانند و پنبه بسفیده بیضه مرغ و روغن گل تر نموده بر چشم گذارند تا دو روز و در روز سوم آب و نمک تکمید چشم نمایند و شیر دختران بران بچکانند

حفر و سلخ قرنیه

حفر قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زائل گردد و دران حفره بهم رسد و عمیق صاف از مده و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل نخسه و خدشه
که بقرنیه رسد و یا از داخل باشد قرحه و بثره که دران بهم رسد و بیشتر صبیان را بسبب نرمی اعضا و حرارت امزجه و کثرت فضول حاره عارض میشود و مخوف ست
اگر محاذی ثقبه باشد و سلخ قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه بسبب مرور چیزی حاد بران مثل آهن و نی و غیره و یا ملاقات دوای حاد محرق حالی خراشیده شود
و این نیز مخوف ست اگر بمقابل ثقبه باشد علاج اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و بعد از ان تنقیه بدن از خلط غالب نمایند و آنچه دران تخفیف لذع
باشد مثل شیاف ابار اکتحال نمایند و ذرور زاعبر یا شادنج مغسول یا شنج محرق مغسول یا کحل و صدف محرق مغسول در چشم بپاشند و سائر تدبیر
بعینه علاج شقاق و قروح و بثور ست از اشیای بنفشه و اصلاح اغذیه در ابتدا بمزورات و بعد از ان بطیور و آشامیدن جلاب با شیره تخم خرفه و ماء الشعیر و حریره

دمعه

و آن مرضی ست که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعة سائل شود بدون آنکه تابع مرض دیگر مثل رمد و جرب و بثره و جساوت پلک و شعر زائد و منقلب و غیره
امراض چشم باشد و اکثر حدوث آن باصحاب امزجه رطبه پیران در زمستان و بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوف ست و دمعه یا مولودی باشد و یا عارضی و عارضی یا لازم در صحت باشد
یا تابع مرض بود چنانکه در حمیات حاده عفنی و دموی و حمی یوم سهری و ورم دماغ و نزلات و زوال طبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در تمدد واقعند و این
مرض چون بحد افراط رسد امراض دیگر مثل بیاض و سلاق و انتشار اهداب پیدا کند و گاهی عروض دمعه در مشایخ مقدمه فالج مشهود گشته بالجمله سبب دمعه عارضی لازم
در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا امتلای راس و چشم و ضعف قوت ماسکه و هاضمه چشم بود یا نقصان گوشت موق اکبر باشد خواه بالطبع و یا باستعمال دوای حاد
و یا از مبالغه قطع ظفره و غده یا بسبب حدوث غرب نزد ماق و جدری و مبدا این مرض رطوبات دماغی ست و سیلان آن بسوی چشم بیکی از دو طریق یعنی عروق خارج
قحف یا داخل آن و ایلاقی گوید که مبدا دمعه سه موضع ست یکی عروق باطن قحف دماغ و رگهای باطن پلک دوم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم بسبب ضعف
این عضلات و هر سه این مبدا را اسباب سابقه اند و سبب اقرب و اصل نقصان لحم لحاظ ست طریق تشخیص اقسام دمعه آنست که اولا از مریض بپرسند که
این مرض از چند مدت ست اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی به بینند که با مرضی دیگر هست یا نه اگر باشد تابع
مرض بود و الا عارضی لازم صحت باشد بعده بموق اکبر او نظر کنند اگر در گوشت او نقصان دریابند سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن یا امتلا
و ضعف قوت ماسکه و هاضمه باشد پس بسوی حرکت پلک و چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن بدرک گردد و با آن اشک گرم با سوزش
یا حکه باشد از حرارت بود و اگر بطوء حرکات و سفیدی چشم و دقت عروق او و اشک بارد و غلیظ و خفت در تابستان و هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی ابر
معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار امتلای کدامی ماده از علامات مخصوصه آن بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد دریافت شود سببش امتلای آن
ماده باشد پس اگر دوام دمعه مع عطسه بسیار بود طریق سیلان رطوبت از عروق باطن قحف و باطن جفن باشد و اگر عروق جبهه و صدغین ممتلی ستند نماید از خارج
قحف باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با جحوظ عین دمعه دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر ماده دموی بارد
کثیر الرمص بر بلغمی رقیق حار بر صفراوی دلالت کند و از سوداوی نمیباشد و انطاکی گوید که اگر از دمعه سلاق یا نقص لحم در ماق و جفن پیدا شود بورقی حاد باشد یعنی از
امتزاج بلغم بصفرا یا احتراق بعض ابخره پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی با وی شدت کند و اجفان هنگام خواب ملتصق نشود و الا از بلغم باشد و حکه مثل سلاق ست
در پیدا بودن از اخلاط مالحه و کذا انتشار اهداب علامت دمعه بالغ دار و از اقاصی دماغ السداد خیاشیم ست چنانچه در زکام عارض شود و گاهی دمعه حاده بدان حد رسد
که ثقبه که میان چشم و بینی ست گشاده گرداند پس از ان رطوبات نیز سیلان کند چنانچه هنگام عظم آن غرب حادث شود علاج دمعه مولودی لا علاج ست و آنچه تابع مرض
دیگر باشد بازاله آن مرض زائل شود و اگر از نقصان گوشت موق اکبر عقب قطع ظفره یا تاکل او بدوای حاد باشد تغذیه باغذیه محموده مثل گوشت جوزه مرغ و حملان و غالب
غذا سازند و جلاب و شربت بنفشه بنوشانند و ذرور صفر و شیاف زعفران و شیاف صبر استعمال کنند و بکنند و خصوصا بدخان او و دم الاخوین و مازو و سماق و صبر

و هلیلهٔ زرد و مامیثا و آس و زعفران و دیگر منبتات لحم و مجففات رطوبت مثل شیاف مجموعهٔ بقائی و هلیلهٔ زرد و انزروت هر دو مساوی باریک سائیده دوائیکه از مجربات انطاکی ست در موق اکتحال نمایند و بهتر آنست که اول چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر سوده بر لحاظ گذارند و یا شیاف مامیثا یکدرم زعفران دو دانگ صبر نیم دانگ شب یمانی سوخته یکدانگ سائیده بشراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشهٔ چشم نهند و اگر برگ بنج در شراب انگوری یا اسفیدباج پخته بر چشم نهند نافع بود و اگر شب یمانی سوده بشراب پخته اسفنج بدان ترکرده بر چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق تمامه فانی و مستاصل شده باشد انبات لحم ممکن نبود هرگز علاج نپذیرد و دمعه که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد معدلات آن بکار برند و ایضاً تخم کاهو بر پیشانی ضماد کردن و کذا نشاسته در گلاب که اختهٔ سفیدی بیضه آمیخته بر پاق گذاشتن و مبردات مثل توتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ اکتحال نمودن و یا گل سرخ و گلنار و صدف سوخته و توتیا و نشاسته بریان در چشم کشیدن دمعه را که بسبب حرارت بود نافع ست و رازی در برء الساعه نوشته که اگر دمعه حادث از مشی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون بموید اندک از آن گرد چشم طلا کند در ساعت تسکین میدهد و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگرداند آنرا در زمان قلیل تناول آنچه مولد بلغم ست مانند ماهی تازه و کاهو و سپناخ بلیلهٔ کابلی را تا مانند غبار گردد بمیل نقره در چشم کشند در ساعت زائل میگرداند و حنا و مازو باهم سوده بر کف پا و سر نهادن در انواع دمعه مفید نوشته اند و کذا اکتحال لاجورد غیر مغسول که مجرب سعیدی ست و یا تخم خرمای محرق مغسول و مامیثا و یا مروارید و یا هلیلهٔ زرد سائیده که در گلاب ترکرده در آفتاب نهند و بعد خشک شدن باز بسایند و یا آبنوس بر سنگ سوده و یا برگ صغیر که اندرون گل سرخ میباشد خشک کرده سائیده و یا حجر مغناطیس در شیر دختر سوده و کذا اقطیر سرکه و آب در چشم که مجرب انطاکی ست و یا پوست انبرباریس در گلاب یک شبانه روز ترکرده و یا شادنج محلول در گلاب هر واحد نافع و ایضاً مغز تخم هلیلهٔ زرد دو حصه مغز بلیله سه حصه مغز خستهٔ آمله یک حصه حب بسته بآب بسائیده در چشم کشند و غسول تربهیله و سرمهٔ مفید دمعهٔ گرم و عصارهٔ آمله و طلای کهره و شیاف سماق نیز سودمندست و اکتحال باسلیقون و روشنائی و سرمهٔ مفید دمعهٔ سرد و پوشیدن سر و نهادن مشک و قرنفل در کلاه برای دمعهٔ بارد نافع و کذا ذرور کباش قرنفل نیم درم سوده بر مقدم سر و یا پوست جوز خشک کرده و یا برگ او و یا گل او که هر واحد مجرب سعیدی ست و یا عود الفرح دو درم کباش قرنفل یکدرم باریک سائیده و اکل دارچینی و ضماد عصارهٔ قنطوریون دقیق بر پیشانی و یا قطور عصارهٔ برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اختلاط صبر در ضمادات که مقوی فعل آنهاست و اکتحال آب پیاز و یا دخان صمغ صنوبر و یا مرارهٔ سلحفاة و یا شنگرف یا دخان اسفیدباج و یا سرگین سوسمار و یا پوست بیضهٔ شترمرغ و یا دخان صمغ بطم و یا عصارهٔ برگ زیتون بری یا اثمد و یا پس سوخته و یا پوست بیضهٔ سوخته و یا کندر و یا دخان آن و یا صدف سوخته و یا دخان او و یا زهرهٔ خروس و یا زهرهٔ کبک و یا دارچینی یا بادیان یا مرقشیشای فضی یا ذهبی یا نحاسی نافع ست و گویند که ادخال دخان نفت و کذا دخان صنوبر کبار و کذا مصطکی و کذا نحاس محرق و کذا مشک کذا آب آس و امثال دمعه مقوی فعل آنهاست

و دمعه که از امتلای چشم و دماغ و ضعف ماسکه و هاضمهٔ چشم بود بعد تنقیه حسب ماده بفصد و مسهل و حب ایارج اطریفلات و حب الشفا بخورند و از اغذیهٔ مبخره مثل عدس و باقلا پرهیز کنند و در مادهٔ حار برای تعدیل مزاج او و بهر که بهر دمعهٔ حار مذکور شد عمل آرند و گویند که ربّ هلیلهٔ زرد دو درم سبع سفیدشده درم حبوب ساخته خوردن برای دمعه که وقت حرارت زیاده شود عجیب ست و کذا نوشیدن ماء السکر و اکتحال شادنج مغسول و توتیای مغسول با مرقشیشا هر واحد یکدرم مروارید سفید هر واحد نیم درم شیاف مامیثا صبر هر یک ربع درم در مزاج حار نافع ست و اگر آب غوره و بلح بجوشانند تا که غلیظ شود و در چشم کشند نیز مجرب ست و در مادهٔ بارد بعد تنقیه بحب قوقایا و ایارج جالینوس استعمال سعوطات منقی راس و دخول حمام هر روز بر نهار و دلک بعد حلق سر و جوز بوا مدام در دهن داشتن و صبح و شام حب الشفا یک عدد خوردن و بر طبیخ شلجم و کاه کهنه اکتحال کردن و اغذیهٔ سریع الهضم مخلوط با اشیای هاضم و معجون بنفشه مع گلقند عسلی و شکری خوردن مفید ست و در هر سه روز وقت شب حب قیبار از ایارج تخم یک جزو زراوند مدحرج و خبث الحدید فولاد و مقل هر یک بسرکه و بریان بروغن بادام هر یک ربع جزو مرتب ساخته از دو ثلث درم تا یک درم بخورند و اگر مزاج احتمال کند در مقدار بیفزایند و گلنار فارسی و سفیدآب توتیای هندی کحل فلوذی یعنی سنگ مغربی با زهر واحد یکدرم طباشیر بریان نیم درم کلس قشر بیضه نیم درم همه را سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند و بساست که کفایت میکند آنرا توتیا و سرمهٔ اصفهانی بقول جالینوس درین نوع تنقیهٔ راس و علاج بشیافات قابضه باعتدال مثل آنکه از مامیثا و زعفران بسازند و شیاف سنبل و معجون بشراب صحت بنفشه و ادویه که بهر دمعهٔ بارد مسطور شد استعمال کنند و کحل دمعه بر برود اهود دخنیج نافع

وشیاف اخضره یا سمین درین باب معمول ست وشیاف اسود وشیاف حضض وشیاف علائی وشیاف نارنج وشیاف دهنج فرنگ برود جالینوسی ذرور زرد و سرمه مشیاف
دمعه وکحل الجواهر نیز نافع ست و نسخه‌های آنها در مرض بدو بیاض چشم و نزول الماء ضعف بصر وغیره مسطورست و اکتحال سنبل الطیب مع مازوی سبز نیز مجرب ست
واگر هلیله سیاه و مازو و سنبل الطیب و پوست هلیله زرد مساوی با آب بسایند و حب سازند و در چشم کشند و حوالی آن طلا کنند نیز نافع دمعه است و کذا توتیای مغسول ده درم و بسد
و هلیله زرد و صبر هر واحد یک درم و فلفل نیم درم مجرب و سنگ بصری یک [illegible] سیاه شش عدد هر دو را کوفته بیخته در تهالی بروغن انداخته با پشت [illegible] چند روز
خوب بسایند تا مثل غبار شود در چشم کشند که جهت دمعه معمول و مجرب [illegible] و حکه نیز مفید ست و سنگ بصری بسد محرق مغسول هلیله زرد هر یک دو درم صبر سقوطری فلفل گرد
هر یک نیم درم کوفته بیخته در چشم کشیدن مجرب مسیحی ست و اکتحال فلفل نمک هندی هر یک یک درم دار فلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سه درم [illegible] باردرطب
نافع ست و گویند که اگر توتیای معدنی در میان خرما نهاده بسوزند پس برآورده پنج بار شسته در سایه خشک نموده پنج درم بگیرند و دانه قاقله کبار پنج درم آمیخته خوب بسایند
اکتحال نمایند در باره فراج الصحت تجربه پیوسته و اگر فلفل گرد بستانند و پوست سیاه آن خراشیده دور کنند پس هم‌وزن فلفل [illegible] مغز تخم سرس گرفته بسایند در شهد حب سازند و وقت
حاجت بگلاب حل کرده بکشند برای دمعه مجرب و نزول و بیاض را نیز مفید ست و توتیای هندی یعنی کهپریه چنانکه هلیله زرد مساوی آب غوره یا آب سماق بسایند خشک کرده باز سایند اکتحال نمودن
در دمعه امتلائی منع زند و حفظ صحت چشم ستوده ابن تلمیذ ست و بدانند که اگر سیلان رطوبت از عروق داخل قحف باشد بعد تنقیه بدن غرغره و تعطیس و تعدیل مزاج
دماغ و تقویت او باشیای خوشبو و بعد هر دو روز یا سه روز تحلیق راس و تعلیق محاجم بر مؤخر سر بعمل آرند و اگر سیلان از خارج قحف باشد ضماد ناشف رطوبت چون
غبار آسیا و کندر و غبار او و مر و افیون و آب معصور شوک بر سر ضماد نمایند و همه اشیای قابضه لزوقاتی که بر جبهه و شقیقتین چسپانند او را نافع ست و اگر سبب دمعه
ضعف عضلات چشم باشد بادویه مقویه محلله رطوبات مثل برود حصرم و باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر از سادج هندی و مامیران چینی و پوست هلیله زرد
بسد هر واحد یک درم مشک یک دانگ سرمه ساخته در چشم کشند جهت دمعه که از ضعف عضلات چشم مجرب ست و کذا استخوان هلیله زرد سوخته نمک هندی و مازو هر سه مساوی
درین باب بتجربه رسیده و کذا توتیای مربی بآب هلیله زرد که هلیله مقشر را یک هفته در آب تر کرده بالیده صاف نموده در آن توتیا پرورده باشند نافع ست و اگر توتیا هشت درم
سرمه یک و ربع شادنج مغسول یک و نیم درم اقلیمیای الذهب [illegible] با آب هلیله زرد دو جزو آب غوره و آب سماق هر یک یک جزو پرورده استعمال نمایند نیز مانع دمعه مقوی
عضلات چشم ست و یا اول چشم را از اندرون و بیرون بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر در آب [illegible] چکانند و از اقاقیا و برگ مامیثا و [illegible] مساوی در شراب کهنه ضماد کنند
شیخ میفرماید که قانون در علاج دمعه استعمال ادویه معتدل القبض [illegible] ست و آنچه از قطع ظفره نباشد در آن توتیا و سرمه و اکحال توتیائی و جمیع شیافات و شیاف احمر
انزروتی و شیاف صطفطیقان نافع ست و آنچه درین باب بتجربه رسیده این ست که آب انار ترش یک رطل بجوشانند هر گاه منصف بماند صبر سقوطری حضض فیلزهرج زعفران
شیاف مامیثا هر واحد یک مثقال مشک دو دانگ داخل کرده در شیشه سر بسته تا دو ماه در آفتاب دارند و بکار برند و کذا دخول حمام بر نهار و مقام در آن و تقطیر سرکه و آب اکثر در چشم
از مجربات انطاکی گوید که ابتدا الفصد کنند اگر علامات غلبه دم ظاهر باشد و حرم منخرین بعد از آن اسهال الطبیعت بمسهل مناسب و صرف عنایت بسوی
تنقیه دماغ و تقویت آن بایارج لوغاذیا و الا بعده اطریفل کبیر یا ایارج ارکیغانس یا فیقرا و حب صطخیقون بعد و فوق به تنقیه و ضعیات بکار برند و درین هنگام بچشم
نگاه کنند اگر ورم یافته شود ابتدا تحلیل آن نمایند تا از ظهور چیزی که در چشم باشد منع نکند یا از حبس چیزی که سیلان او واجب ست حبس حقن از حرکت نگردد و بهترین
چیزی که بدان تحلیل ورم حار کرده شود آب کشنیز بلعاب بهدانه و حلبه و گلاب ست و آرد باقلا و شیر زنان و خرد حلبه پس در علاج دمعه بذرور صغیر و شیاف زعفران شروع کنند
اگر در انجا علتی نباشد و الا اگر لحم موق ناقص شده باشد آنچه انبات آن نماید مثل مازو و مامیثا و سماق بیامیزند و اگر در انجا انتشار باشد سنبل زیاده کنند و از آنچه برای
دمعه و مرضیکه از ان باشد آزموده است این ست که آب انار ترین بجوشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده مثل آن گلاب و آب بادیان اضافه کنند و در ان اگر [illegible] رطل باشد او قیه
و نیم برگ آس کوفته و نیم او قیه هلیله و مثقال از مجموع صبر و زعفران و کندر و مامیثا و حضض سوده انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس در شیشه کرده زیر آفتاب گذارند تا خشک گردد
استعمال نمایند و آنچه در اکحال و شیافات برود و ذرور گفته شد کافی بود و از مجربات این ست که مازو و آس و گلنار و پوست هلیله زرد مساوی در ده چندان سرکه
بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده زاج سحق افکنده مساوی زعفران نمک سه حصه شنج محرق بسد هر واحد ربع مشک عشر جمله همه را بسایند و بسرکه مذکور تسقیه نمایند هفت مرتبه

بعد دو خشک کرده صاف نموده بکار برند که در قطع رطوبات و تحدید بصر و انبات لحم مجرب است و بعضی از متاخرین مینویسند که در دمعه ضربی و سقطی فصد کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج وغیره نمایند و زرد چوبه زعفران شیاف ابیض شیاف اسیثا گل بابونه هر یک هفت ماشه بزرده بیضه مرغ و سنگ پشت و روغن زنبق سرشته ضماد کنند و در دمعه کهنه یک نیم ساله که از ضربه بود در هر هفته دو بار تی کنانند و هر روز وقت خواب حب قوقایا چهار ماشه خورانند و صبح نیم سیر ماءالشعیر با گلقند دو توله و عرق بادیان نیم پاو و غذا شوربای سنگخواره و دراج با نان تنوری دهند و بجای آب عرق بادیان نوشانند بعده سرمه اصفهانی برابر آن حب تا چهل روز در چشم کشند و قلیه شلجمی و زردکی و نرگسی با نان خورانند تعلیم کاو باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک میچکد و منقطع میشود و این را التین گویند و سببش عروض غلظ در پلک بالا مع نتو در باطن او و دا صطکاک او بملتحمه با قرنیه است و این مرض عند استلای بدن از مواد و پری معده از طعام و شراب و در کثرت بیداری زیادتی میکند و هنگام خلو معده و اعتدال خواب خفت می پذیرد و علاجش تنقیه بدن و پرهیز از اغذیه غلیظه مبخره و تقلیل غذا و تجوید هضم و تکمید پلک باب گرم و تضمید او باضمده محلله مثل ماميثا و مرو زعفران و بعد تنقیه اکتحال بمدمعات و محللات رطوبت چون باسلیقون و شیاف احمر لین است و بقول امین الدوله از اشیای مدمعه نافعه درین نوشادر مسحوق است و همچنین فرو بردن میل در پیاز و اکتحال آن و بعضی گویند که این مرض اگر بعد قطع ظفره پدید آید یا مولودی بود هر دو علاج نپذیرد و اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بحب شبیار کنند و مداومت حمام نمایند و شیاف دینار چون در چشم کشند و باید که حب شبیار و قوقایا در هر هفته بخورند و غذای مجفف ملطف مانند کبک و دراج و مرغ جوان با نان تنوری خمیری که دران بادیان داخل کرده باشند دهند و عوض آب بر عرق بادیان و بادرنجبویه اکتفا ورزند و سرمه سیاه و سفیده ارزیر هر دو برابر در چشم کشند

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش ارتفاع ابخره لذاعه از معده یا انصباب اخلاط حاره صفراویه از دماغ بطبقات چشم است علاج سنگ بصری با آب غوره پرورده در چشم کشند و کاسنی کوفته بروغن گل ضماد نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافوری یک دانگ سفیداب مغسول یک مثقال بگلاب سائیده طلا کنند چشم را بغایت خنک گرداند و اگر فائده نشود و آثار وجود ماده حار ظاهر باشد اول مسهل صفرا بدهند و یا بهار الفواکه یا مطبوخ او و یا مطبوخ هلیله تلیین طبع نمایند و هر صبح عناب و آلو بخارا هر یک هفت عدد تخم کاسنی دو درم جوشانیده شکر سفید یا ترنجبین ده درم داخل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و کدو بخورند و اگر احتیاج باشد ابتدا الفصد نمایند و حجامت کنند و بعد تنقیه مدمعات در چشم کشند و اکتحال برود احمر مفید و شیاف سماق و عصاره آمله برای حرارت و سوزش چشم معمول مؤلف است و کذا ضماد کاسنی سبز و کشنیز سبز و کاهو سبز و اگر کاهو سبز نباشد تخمها گرفته بروغن گل یا کاهو یا کدو سائیده بر هر دو چشم گذارند و یا پوست هلیله زرد و آمله منقی هر یک سه ماشه برگ حنای سبز برگ گلاب سبز هر یک هفت ماشه شب در آب شیرین خیسانیده وقت صبح چشمها را بدان بشویند و این دوا دهند شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز تخم پرده هر یک نه ماشه زرشک هفت ماشه تخم کاهو سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی هر یک نه توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس شود لعاب بهدانه سه ماشه زیاده کنند هفت هشت روز بعمل آرند اگر صحت نشود فصد سر رو کشایند و تلیین طبع باب فواکه و یا بطبیخ هلیله فواکهی علو یخان که دران شربت ورد مکرر اهلیلجی باشد باید کرد و غذا بنو ماش با اسفاناخ و خرفه با برنج دهند و بعد از تنقیه این کحل اشک آور بعمل آرند فلفل دار فلفل هر یک یک ماشه زعفران چهار ماشه حضض شش ماشه سنبل الطیب چهار ماشه کافور یک سرخ سائیده در چشم کشند و تعاهد حمام نمایند و گویند که اگر ازین وجع حاصل شود تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه مقوی بتریدو غاریقون نمایند و جلاب از اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند ده درم بدهند و غذا مزوره نخود و مع گوشت حملان و نان صاف بخورند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن بدهند و گویند که اگر بسبب خوردن اغذیه مبخره مثل فلو با قلا و گوشت گاو و میش و عدس و خضرات با کچری بنو ماش وغیره باشد و از وقت شروع هضم غذا و تا اتمام هضم سوزش در هر دو چشم بسیار بود و بنگرند اگر در مزاج برودت یافته شود سفوف شبیار دهند و یا این سفوف بدهند اصل السوس مقشر آمله مقشر الائچی کلان هر یک سه درم نبات برابر شربتی نه ماشه و خائیدن بادیان درین باب مجرب و همچنین الائچی کلان بریان و هم مستعمل گردد جوارش آن و جوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش عود ترش و شربت زرشک دهند و خائیدن کشنیز خشک در دفع آن از مجربات است و همچنین سفوف نمک با گلاب و آنچه بسبب ورم سپرز و ریاح سوداوی چنانچه در اصحاب مالیخولیا میباشد پدید آید علاج آن مرض نمایند

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن

هرگاه در غبار و هوای تند چشم خلش کند و اشک بیرون آید و قبل از ان رمد و غیره نباشد بدانند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از مالیدن چشم منع نمایند و بآب گرم بشویند و بدان تکمید نمایند و شیر زنان چکانند و پلک برداشته ببینند اگر چیزی محسوس شود بپارچه یا پنبه بردارند والا نشاسته باریک بسایند و در چشم پر کنند و زمانی بدارند پس از پنبه بیرون آرند و گاه باشد که جانوری خرد تر از پشه که بزبان نبطی آنرا طالب العین گویند و نبطیه نیز نامند در چشم آویزد و درد و سوزش در چشم پیدا نماید درین صورت فی الفور چند قدح بار پس روند و آب نیم گرم در کف گرفته بر چشم زنند و گل ملتانی سرخ باریک ساخته بچشم اندازند و ساعتی چشم را بسته دارند بعده از خرقه یا پنبه صاف نمایند و یا بآب گرم پارچه تر کرده تکمید نمایند و بمیل مثقوب ذی اضلاع بدمند و بضلع او بخارند بملایمت و چشم را بکشایند و آب گرم دران ریزند و بعد زوال او اگر در چشم سرخی باقی بماند شیاف ابیض و شیر دختران اکتحال نمایند یا قطوریکه در رمد گذشت بعمل آرند و اگر خون زائد و بدن ممتلی از اخلاط باشد فصد و تنقیه نمایند تا رمد بهم نرساند و آنجا که چیزی درشت چون ریزه شیشه و مانند آن در چشم افتد بموچنه بردارند و بپنبه مانند و فه در شیر زن ترکرده نهند و یا سفیدی بیضه مرغ چکانند و اگر ریزه آهن بود و بتدابیر دیگر بر نیاید متصل چشم سنگ مقناطیس بدارند که بدان بیاویزد چنانچه والد مرحومی علاج شخصی آهنگر بهمین نهج فرموده بودند و گاهی فلوس ماهی بسیار رقیق و نرم و کوچک در چشم افتد و بچسپد و بمشکل بر آید پس روغن زیتون یا روغنی دیگر در چشم چکانند و هرگاه فلس مذکور بچسپد سیاهی چشم نتوان دید و از ملتحمه بلند شود و فلس ظاهر گردد پس بمیل مضلع بردارند و بعد بر آوردن این اشیا اگر در چشم اذیت او باقی باشد بچیزی مملس و مدمل مثل شیاف ابیض و شیر زنان و سفیدی بیضه و ذرور ناعم تدارک کنند و اگر خوف هیجان ماده و ثوران چشم باشد فصد و استفراغ بعمل آرند و برود رمادی و مانند آن برای تنشیف رطوبت و جلای آن اکتحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که اکتحال بسرمه مزیل قذی و مصفی بصر است و اکتحال ذرور انزروت خصوصا باشکر و نشاسته و بچشم مرغ مخرج قذی و کثیر الفوائد است برای چشم و چسپانیدن برگ شاهسفرم بر چشم جذب می نماید آنچه در چشم افتاده و حدوث یافته دران و اکتحال قلقطار صاف میگرداند چشم را از قذی و بعض نگفته گاه باشد که رطوبتی باریک مانند تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم بخلد و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده است درین حالت کف دریا سنگ بصری توتیای سبز توتیای سفید چاکسوی متقشر برابر همه را سوده در چشم کشند که این مرض را که بهندی روبه گویند سود دارد

ضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بر چشم رسد

هرگاه از ضربه سرخی یا ورم عارض گردد بفصد و مسهل صفرا یا ایارج الفوا تنقیه کنند و اگر حاجت باشد حجامت پس سر نیز نمایند و بعد فصد سفیدی و زردی بیضه مرغ و روغن گل آمیخته پنبه بآن آلوده بر چشم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب گشنیز سبز افزایند بهتر باشد و یا شیاف مامیثا و گل ارمنی با آب گشنیز سبز ضماد کنند و یا خطمی و تخم خبازی در شیر دختران و روغن گل آمیخته بر پشت چشم ضماد نمایند و شیاف ابیض افیونی بشیر زن حل کرده در چشم چکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد مونگ و جزو زردچوب و عفص گل ارمنی مامیران زعفران مصطگی هر یک جزو آب یا زرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی بادویه مذکوره زنجبیل بادیه گیرو و قرنفل مرداسنگ اضافه نموده همه بمساوی گرفته طلا میکنند و قطور روغن زرد نیم گرم نیز مسکن درد است و کذا شیر دختران و همچنین آب حلبه مسکن وجع است با اندک تسخینی و همچنین آبیکه دران خشخاش اکلیل الملک بابونه گل بنفشه گل سرخ جوشانیده باشند و ضماد افیون زعفران پهتکری مرداسنگ بآب سوده نیز مفید است اگر لوده پتهانی میده گندم روغن زرد هر یک ده ماشه شکر سفید چهار ماشه در آب سرشته دو غلوله ساخته بپارچه بندند و گرم کرده تکمید نمایند و بعده بر چشم بندند برای تسکین وجع ضربه چشم از مجربات استاد مرحوم است و اگر خون در موضع ضربه بفسرد و در وی سیاهی پیدا گردد چوب سبز درخت گز بسوزند و آبیکه از ان بیرون آید بران موضع بمالند که در حال محو و تحلیل گردد و درد تسکین یابد و اگر سرخی شدید در ملتحمه باقی بماند زعفران مصطگی هر دو سائیده بزردی بیضه مرغ سرشته گرد حلقه چشم ضماد سازند و آنچه در طرفه مذکور شد بکار برند و بعد زوال درد و سرخی اگر کبودی در چشم باقی بماند گشنیز و پودینه و سنگ تراب لیل و زرنیخ طلا سازند و ضماد نانخواه با عسل یا شراب آمیخته و کذا جمیع ضماد قوتنج و کذا ذرور فای خشک بزردی بیضه آمیخته و کذا زراوند بسرکه و کذا عسل و نمک و کذا شحم بط و خردل نیز نافع است دم تحت العین است و آنجا که از تیغ یا سنگ و غیره تفرق اتصال بر ملتحمه افتاده باشد تدبیر مثل ضربه نیز از فصد و تلیین بست در اندک مدت پس اگر خون آمده باشد آنرا پاک کنند و شادنج مغسول اندکی کافور یا دم الاخوین بران افشانند و سخت بر بندند و اگر خون بر نیامده باشد توتیای کرمانی پرورده پر کنند و زرده تخم مرغ تنها یا به برگ آس سوده با روغن گل و آب گشنیز سبز بهم سرشته بپارچه آلوده

بر پشت چشم نهند بعده بعلاج جراحت کوشند بنوعی که در قرحه مذکور شد و در چشم نواب احمد یارخان پسر وجیه میباج خلیفه از برادر دستش که خون برآمد حکیم کبیر علیخان شاگرد حکیم علویخان انزروت مدبر دم الاخوین حضض مکی هر واحد یکماشه در شیر زنان سه ماشه و سفیدی بیضه مرغ نیم عدد باانگشت لت کرده در چشم چکانیدند و بالایش قرطاس برگ قنب ساخته زرد چوب و مامیران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد آرد چینه نه ماشه در ان داخل کرده در روغن گاو بریان نموده بیگرم بر چشم بستند تا سه روز بسته داشتند در روز چهارم کشادند چشم بحالت اصلی آمد و خون بند شد لیکن طرفه پدید آمد و همه چشم را درگرفت پس هلیله سیاه حضض مکی مامیران چینی هر یک سه ماشه زعفران یکماشه بگلاب سائیده ساعت بساعت از میل زر که اکتحال فرمودند و زرد چوب بغاث هندی زعفران انگور شفا هر یک سه ماشه در آب برگ عنب الثعلب سوده بر پشت چشم ضماد نمودند صحت کلی حاصل شد

انتباه هرگاه چیزی قاطع همچون آهن و نی و غیره بطبقه قرنیه رسد و جراحتی خفیف کند یا جزوی از قرنیه زائل گردد تدبیرش همانست که در خشن و سلخ قرنیه مسطور شد

حول و اعوجاج ثقبه

حول آنست که چشم بجانبی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زائل گردد و این زوال اگر بجانب فوق یا اسفل باشد مانستن هر چیز را دو چیز بیند و اگر بطرف یمین یا یسار بود ضرر معتد به در بصارت پیدا نکند و اعوجاج ثقبه زوال ثقبه عنبیه است بسوی یکی از جهات اربع یمین یا یسار یا فوق یا اسفل در این تقدیر معوج دیده میشود و علیل جمیع اشیا را معوج می بیند و سبب حول استرخای عضله ایست از عضلات محرکه مقله و یا تشنج آن و یا زوال طبقات و رطوبات و استرخای عضله اکثر بسبب مواد رطبه بلغمیه و گاهی از سده و رسیه یا سوء مزاج بارد رطب یا تفرق اتصال واقع در عرض آن پیدا باشد و تشنج بباعث امتلای بلغمی یا غلبه یبس و یا وقوع ورم حار یا بارد بود و بیشتر حول بعد علل دماغی عارض شود و علامت استرخائی و تشنجی از فصل استرخا و تشنج جویند و ایضاً در استرخای بلغمی ثقل و وجع و عدم و حدوث آن بعد از نزلات لازم است و در ورمی وجع و ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر با صداع و در سوء مزاج بارد رطب سازج عدم ثقل و حصول آن بعقب اسباب مبرده مرطبه میباشد و تشنجی امتلائی عقب صرع و سدر بیشتر افتد و عروض آن دفعة میباشد با ظهور آثار بلغم و تشنجی یبسی اکثر بعد امراض حاده و قرانیطس عقب استفراغ رطوبات بدن و ریاضات کثیره و بتدریج و بحرانات عارض گردد و در تشنجی ورمی وجع در اغلب اوقات اگر ورم بارد باشد وجع کمتر از ورم حار باشد و آنجا که زوال طبقات و رطوبات سبب بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و گاهی اشک سائل شود بالجمله حول یا مولودی بود و آن لاعلاج است و یا بکودکان و یا بزرگان افتد یعنی حادث باشد و این بقول جالینوس اکثر بسبب بعض علل راس مثل صرع و سدر و دوار عارض میشود و سبب زوال ثقبه عنبیه یا ورم عنبیه است و علامتش وجع و صداع است اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بارد بود و یا یبس آن و نشانش خمور حدقه و تقدم اسباب موجب یبوست مثل حرکت در آفتاب یا استفراغات مفرطه یا ملازمت صوم خصوصاً در زمان حار یا تناول اغذیه مجففه مانند عدس و کلم و گوشت قدید یا از رطوبت عنبیه باشد و تابع آن سیلان اشک و رطوبت چشم میباشد علاج در حول استرخائی و در تشنجی امتلائی بعد نضج منضج بلغم یا شربت اصول و گلقند یا سکنجبین عنصلی یا بزوری تنقیه بمسهل و ایارجات و غراغر نمایند بدستوریکه در فصل استرخا و تشنج مذکور شد و تلطیف تدبیر کنند و در حمام نشینند و ادویه مقوی مثل روشنائی در چشم کشند و بآب برگ زیتون سعوط نمایند و اطریفل صغیر خورند و روغنهای گرم محلل مثل روغن بابونه و شبت و زنبق و نرگس بر سر مالند و گویند که اکتحال بسرمه ممزوج به بندق هندی چشم را بموضع او بسهولت باز گرداند و کذا القطران دقنه مخلوط بسر سیل و لذا اکتحال شنج و بسد و حول که باسفل باشد از استرخای عصب بود و در ان معالجه بدانچه استحکام او نماید مثل تضمید پیشانی بآس و مازو و بلوط و گل ارمنی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار بود بفصد قیفال و تنقیه دماغ و استعمال اشیای بارده مسکنه مثل شیره تخم خیارین و شربت بنفشه و قرص سیاه و آب هندوانه و ماء القرع و قطور شیر زنان و سفیدی بیضه مرغ در چشم و طلا نمودن از بیرون بعصاره مامیثا و صندل بآب عنب الثعلب و گلاب و آب برگ کاهو سوده و کذا اطلا بروغن سفرجل یا روغن بنفشه و ضماد شیر با گلاب یا بآب سرد بر چشم و اگر ورم بارد بود باستفراغ از حب صبر و یا ایارج لوغاذیای قوی تبرید غاریقون و شحم حنظل و عصاره قنطوریون و قیو مانند آن علاج کنند پس آبیکه در ان اکلیل الملک و تمام و نخاله گندم و بابونه و مرزنجوش و سنبل الطیب جوشانیده بر چشم نطول نمایند و بعد از ان جوارش اترج استعمال کنند و آنچه از سوء مزاج بارد رطب سازج باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا اسفیدباجات معمول یا بازیر حار و نطولات مذکور بکار برند آنچه از تفرق اتصال باشد لاعلاج است و در تشنجی یبسی که اکثر بسوی فوق میباشد تقویت و ترطیب دماغ از نطولات و مالش و روغنهای رطب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یابس مسطور شد پردازند و شیر خر و شیر دختر در چشم چکانند و تقطیر خون شفنین یا فاخته و تضمید سفیدی بیضه و روغن گل و اندکی شراب و بستن چشم مفید دانند و اشربه مرطب مثل شربت بنفشه

وشربت خشخاش وشربت نیلوفر وشیره تخم خرفه وماء الشعیر دهند واگر تپ نباشد شیر خر بروغنهای مرطب بنوشانند وشیر بز وگاو بروغن بادام قریب بنفع اوست واستعمال
ماء الرمانین با شکر وانکباب بخار آبیکه دران بنفشه ونیلوفر وجو مقشر پخته وماننده آن جوشانیده باشند نافع ست وآنچه از زوال الطبقات از رطوبات بود تدبیرش تنقیه دماغ از رطوبات
مولده ریاح ست باستعمال ایارجات چون ایارج فیقرا که در فالج ولقوه گذشت وبعد ازان بهر تحلیل ریاح با بیکه دران بادیان واصل السوس بابونه اکلیل الملک ومانند آن جوشانیده باشند
تکمید چشم نمایند وبطبیخ زیره وشیح وصعتر وزوفا ومرزنجوش نطول سازند ومامیران یا زرد چوب بآب بادیان ضماد کنند واگر ماده در معده بود تنقیه معده بقی واسهال نمایند
وجوارشات گرم محلل ریاح خورانند وتجوید هضم نمایند وکحل دخان سندروس در جمیع اقسام حول ادویه معمول ست وبعضی گویند که چون آمله بر قطعه آهن بسایند تا مثل سرمه گردد
اکتحال آن حول را مفید ست وبقول طبری وحکیم علی گاهی حول بزرگان از اسباب شتی افتد اکثر آنها معروف اند مثل فالج ولقوه وعلاجش علاج این امراض ست
وگاهی حول غریب بغیر مرض دیگر واقع شود وآن از زوال بعض طبقات یا تحرک جلیدیه بسوی جانبی یا بعض زوال او از موضع خود بود وسببش در بین حصول ریاح غلیظ
در رطوبت ست میان طبقات چشم پس حولی که دفعةً بسبب زوال الطبقه صلبیه از ریاح غلیظ بخاریکه زیر او در آید عارض گردد حول بسوی فوق باشد گویا که بیمار
بدان طرف می بیند وحرکت چشم او بطی بود وآنچه بسبب زوال الطبقه مشیمیه باشد حول از جمیع جوانب چشم بود وصاحبش هر طرف از فوق وتحت ویمین ویسار که ببیند نظر
او نظر حول باشد وآنچه از زوال الطبقه شبکیه باشد حول او بطرف اسفل بود گویا که مریض بطرف سینه خود می بیند وحرکت چشم او سریع باشد وآنچه دفعةً بسبب کثرت
تزعزع رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حول مضطرب بحرکت غیر ارادی چشم باشد وآنچه از زوال جلیدیه بود حسب زوال او حول پیدا آید پس اگر بسوی فوق زائل شود
هر چیز را که ببیند دو چیز نماید واگر زوال او باسفل باشد هر شی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کنند وآنچه از زوال غشای عنکبوتیه باشد پس اگر بفوق زائل شود حول مع کثرت
ضعف بصر بود حتی که گاهی چیزی نه بیند ومیلان چشم او بسوی فوق باشد گویا که ببالا می نگرد بهتر از آنچه بسوی اسفل بیند واگر نقص زوال او باسفل باشد حول مع
شخوص چشم بود وهرگاه چیزیرا از قریب ببیند خوب دیده نشود وهرگاه از بعید ببیند بهتر بیند واگر حول دفعةً از نقصان رطوبت بیضیه یا میل او بجانبی بسبب تزعزع یا ضعف
یا حرکت بخارات غلیظه حادث شود با حول ضعف بصر باشد واکثر آنچه ببیند اغبر اللون بر رنگ طبقه عنبیه بیند واگر حول دفعةً از زوال عنبیه عارض شود میل او بجانبی از هر دو
فوق باشد مع ضعف ووقت نظر بود واگر از زوال قرنیه باشد مع حول تزعزع در چشم حادث شود وحالت شبیه باختلاج پیدا بود واگر از زوال ملتحمه باشد حول غیر
ثابت بود وساعتی چشم او مائل گردد واز شکل خود متغیر شود وچنان باشد که چشم بجانبی که بصر او مائل شده کشیده میگردد وبعده ساکن شود وزائل گردد وبعد از ساعتی این
اکثر بمشایخ حادث شود وعلاج این جمیع اقسام قریب یکدیگر ست وزیادت ونقصان در آن بحسب مزاج وسن ست بالجمله ریاح غلیظه بخاری که بسوی سر وچشم مرتقی شود
یا از معده بنا بر اجتماع اخلاط ردیه در آن متصاعد گردد یا از جمیع بدن مرتفع شود ولیس آثار امتلای معدی از غثیان وفتور اشتها وفساد هضم وتخیلات رو بروی چشم در اوقات
امتلا دریافت نمایند وعلامات امتلای جمیع بدن از کسل وثقل وخبث نفس وتقلب وارتفاع بخارات گرم بسوی راس سرخی روی وچشم در وقتی وسکون آنها در وقت
دیگر معلوم کنند وهر چه که باشد هرگاه ارتفاع بخارات بسوی سر وچشم ثابت شود لازم ست که مزاج مریض وسن او ووقت حاضر دریابند واستفراغ ماده حسب امکان
وموجب قوانین او نمایند وهرگاه اراده تنقیه معده کنند در اکثر ایارجات یا صبر با مصطگی که هر کدام ازین هر دو را بسقمونیا تقویت داده باشند استفراغ او نمایند وهمچنین
چیزها که برای تنقیه معده بشرط عدم مانعی در این مرض خواه در غیر آن استعمال نمایند این حب ست که افسنتین رومی خالص زرد دو درم گل سرخ یک نیم درم مصطگی سه درم
تخم کرفس انیسون هر واحد دو ثلث درم رب السوس چهار دانگ صبر سقوطری پانزده درم هلیله سیاه سه درم سائیده در آب برگ ترنج یا آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند و
سه درم ازان با آب نیمگرم بدهند وسه بار بهفت روز در میان بمهلت ده اده استعمال کنند واز اغذیه غلیظه بنجره پرهیزند واز طعام شب منع سازند واگر اراده استفراغ بدن باشد
بمطبوخ افتیمون تنقیه او نمایند وبرای تقویت دران حب صبر ومصطگی مع غاریقون اضافه کنند وچند بار بعمل آرند اگر مزاج مریض احتمال کند وبعد تنقیه بدن بر هر دو ماق چشم وشیدن
بجای فصد کهیر دو سوراخ او تنگ باشند لازم گیرند در فاده که دران بر هر یکی قدر دو با اوسط بر شکل چشم ساخته نهاده باشند بعد تقطیر اندکی سفیدی بیضه بر چشم ببندند ودو
چشم وگوش سر از هوای بارد محفوظ دارند وایضاً بعد تنقیه بدخول حمام هر روز وتناول اطریفل صغیر یا کبیر حسب احتمال مزاج لزوم نمایند وبعد ازین تدابیر سعوط حسب
مزاج مریض استعمال کنند اگر سعوط حار مناسب باشد بروغن مصطگی ونار دین واگر سعوط بارد واجب بود بروغن بنفشه ونیلوفر بعمل آرند وتضمید سر حسب واجب نمایند

و گاهی از ریح در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطه ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و بادی اختلاج و حرکت غیر واجب باشد و علاجش استفراغ بمسهل حب ایارج و غراغر منقی راس از رطوبات و تنقیه معده و پرهیز از اغذیه غلیظه و اقتصار بر اغذیه ناشفه صالح الکیفیت ست بعده اسرب بحجه بشکل عین مثقوب الوسط ساخته بقطر اندک سفیده بیضه بر چشم بندند و گویند که حول مزمن مثل حول مولودی علاج پذیر نبود و در اعوجاج ثقبه که از ورم عنبیه باشد فصد و تنقیه بحسب خلط غالب نمایند و تلطیف غذا و طلا بصندل و عصاره مامیثا با آب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت ورم و حرارت ملتهب تسکین یابد باستعمال محللات نمایند مثل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و گل بنفشه و حلبه و آنچه از یبس عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعی که در حول تشنجی یبسی گذشت و آش جو و یا فالوده و حریره جو مقشر با شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام و شیرین و گوشت فربه و زرده بیضه نیمبرشت و استحمام با آب شیرین نیم گرم خصوصاً بعد انهضام غذا و شستن چشم بشیر زنان و انکباب بر بخار آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیکو کوفته جوشانیده باشند استعمال نمایند و آنچه از رطوبت عنبیه باشد استعمال منشفات مثل تناول گلقند و سکنجبین بزوری و تنقیه مواد رطب بمثل دواء التربد که از تربد مدبر ده درم و مصطکی و زنجبیل هر واحد یکدرم و شکر مساوی ساخته هر شب یکمثقال آنرا تناول نمایند و صبح گلقند پنجدرم با آب گرم بدهند و قلایا و مطجنات خورانند و کحل عزیزی یا باسلیقون اکتحال نمایند فائده حول که بصبیان شیرخواره عارض شود سببش اکثر استرخای عضله ایست از عضلات مقله و بعد از صرع حادث گردد و بسبب شیر دادن و خوابانیدن در نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطه آواز بلند و مهیب و مانند آن چیزی مفزع که یکبارگی طفل را جنبش آید مرض مذکور عارض گردد و علاجش آنکه هرگاه حول بفوق یا اسفل بود بروی او برقعه که در برابر حدقه سوراخ تنگ گذاشته باشند بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند تا طفل پیوسته نظر بران دارد و اگر حول بطرف یکی از هر دو موق باشد پارچه سرخ بر گوشه چشم که مخالف گوشه مائل باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد یا دفعة ساز بطرف مخالف نظر بنوازند و لوح منقش بصور مذهب و اجرام مصوت بدان طرف نهند و بر سر آب یاسمین پرورده یا مشک یا عنبر اکتحال نمایند و سیاف عنبر بعصاره سوده بیرون چشم بمالند و یا بندق هندی را افشرده اثمد دران پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصاره برگ زیتون نمایند و در معالجه تهاون نورزند و دایه را اغذیه لطیفه دهند مثل تیهو و چوزه مرغ و تدرج و لحم حمل صغیر خصی در صورت بودن صرع سبب حول اغذیه بخار انگیز و ادویه مجففه از دایه دور دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج او احتمال کند ادویه منقی رحم مثل حب تا دوا و المسک و شلیثا بدهند و اگر آثار امتلا دریابند تنقیه نمایند تا شیر او صلاح یابد و طفل را بوزن یکحبه معجون کاسکینج و دو حبه شاهبانگ و شیر دایه هر روز بدهند و گاهی طفل را بقدر یکحبه آب شاهبانگ و مرزنجوش و روغن ناردین سعوط نمایند و هر روز بدفعات سر طفل از روغن ناردین بمالند و کف پای او باکثر اوقات دلک کنند

جحوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم

و این یا بسبب شدت انتفاخ مقله و ثقل آن از امتلای ماده ریحی یا خلطی رطب یا مائیت حاصله دران باشد و یا بسبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از خنق و حبس نفس عنیف و صداع قوی و عطسه سخت و طلق شدید و تزحر و از هر چه موجب حبس نفس شود و یا بسبب استرخای علاقه مقله و عضلات حافظ علاقه مذکور و انهتاک او بود و در امتلای ریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض پیدا شود و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از میل ماده بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نقای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و جحوظ استرخائی که از استرخای عضله فقط بود بصارت باطل نمیکند و آنچه با انهتاک او باشد ابطال بصر می نماید و جحوظ که در مثل خوانیق و اورام حجب دماغ و در ذات الریه افتد سببش انضغاط بود و گاهی بسبب امتلا نیز باشد و اکثر جحوظ مع دسومت محسوس میشود و با تورم در قرنیه پیدا شود و جمیع اقسام جحوظ از ضعف بصر خالی نباشد و حنین و رازی گویند که هرگاه نتو عین از ضربه یا سقطه بر سر افتد اگر بصر او باقی بود بدانند که در عضله ممسکه عین تمدد عارض شده و انهتاک آن نشده و اگر نتو از غیر ضربه باشد از استرخای عضله باشد و اگر با وجود این ذهاب بصر عارض گردد بدانند که آفت بعصبه مجوفه رسیده تشخیص اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده یا ضعیف گشته اگر باطل شده باشد انهتاک عضله بود و اگر ضعف باشد نظر کنند که با نتو مقله عظم در حجم چشم هست یا نه اگر باشد جحوظ امتلائی باشد بعده ببینند که در چشم ثقل محسوس میشود یا نه اگر شود پس خلطی باشد و الا ریحی بود و اگر عظم حجم یافته نشود و حال سیلان اشک غلیظ اندکی لزج و احساس تمدد و واقع از داخل بسوی خارج نیز بینند اگر مریض اقرار آن کند و با آن اسباب انضغاط نیز یافته شود جحوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم مقله و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلا و انضغاط هر دو باشد و اگر

عظم حجم مقله و سیلان هیچ نباشد و شمرده اند کی بود و حدقه بحرکات مضطربه غیر اختیاری متحرک باشد جحوظ استرخائی بود علاج اگر جحوظ اندک و سبب خفیف باشد بستن
عصابه قوی و خوابانیدن بر پشت و تلطیف غذا و قلت حرکت و ادامت تغمیض و اکتحال شیاف سماق و شیاف اقاقیا کفایت کند و اگر قوی باشد در امتلائی حسب ماده
تنقیۂ بدن و دماغ بفصد و حجامت نقره و مسهلات و حبوب مناسبه و حقنه حاده نمایند و احمد بن ثابت گوید که تنقیه بهلیله کابلی کند بمطبوخ فواکه نافع جحوظ عین ست
و بالجمله اسهال نافع ترین اشیاست در اصناف جحوظ و کذلک وضع محاجم بی شرط بسیار بر قفا و بطر فوائد و در ابتدا ایارج صوف در سرکه و آب بهی تر کرده بر چشم
بندند و با آب سبز و یا با آبیکه دران پوست انار جوشانیده باشند بر چشم نطول کنند و روادع قوی مثل آب باقلا و سفیدی بیضه و گل مختوم و آب کشنیز سبز ضماد کنند و بعد ابتدا
برای تحلیل ماده مثل حلبه و تخم کتان و مرو و زعفران استعمال نمایند و هلیله زرد و دار فلفل و انزروت و کف دریا و شیاف مامیثا با آب بادیان یا آب پیاز اکتحال نمایند و اکتحال شیاف
عنبر و سنبل نیز نافع ست و دیگر اشیای اشک آور و قابض مشدد چون شیاف سماق وغیره در چشم کشند و تقلیل غذا ضرور شناسند و از امتلا و قی و عطاس و شرب احتراز ورزند
وانچه بلغم دفع کند مثل حبی که از رب السوس و فلفل و شکر مساوی ساخته باشند یکی بعد دیگری در دهن دارند و در جحوظ الضغاطی قطع سبب نمایند و خریطه سرمه یا قطعه اسرب
در رفاده نهاده بر چشم محکم به بندند و بر پشت بخوابانند و روی را با آب سرد که دران گلنار و برگ زیتون و برگ علیق و پوست خشخاش و کاسنی و عصی الراعی وغیره قابضات
جوشانیده باشند بشویند و استعمال غسول الطریفل خیلی مفید و اطلیه قابضه چون پوست انار و اقاقیا و گلنار و حضض مکی و صبر و عصاره لحیة التیس و برگ علیق و فیروزه و
برگ بنفشه سبز و سفیدی بیضه و آرد گندم و برگ زیتون بری و عصاره برگ عوسج و اطراف نرم او و آب آبنوس و کاسنی سائیده و آب عصی الراعی بر چشم طلا کنند و ضماد برو بندند
آرد باقلا و گل سرخ و کندر کوفته بسفیدی بیضه مرغ سرشته نیز نافع و اکتحال بخسته خرما محرق و سنبل الطیب لذا عصاره برگ علیق خشک مسحوق جید النفع ست و فصد و تلیین
درین قسم نیز مفید گفته اند و مسیحی گفته که علاج جحوظ حادث بعد غضب شدید یا صیاح شدید یا قی عنیف در همان ساعت فصد و ضماد چشم با دویه قابضه مثل گلنار و اقاقیا و حضض
و مانند آن و احتقان بحقنه حاده و چکانیدن در چشم آب ماق و بستن بر رفاده و بر پشت خواب نمودن و ترک شراب و لحم و تقلیل طعام و پرهیز از عطسه و قی ست و اگر حرارتی آن شد باشد
چیزی در دهان دارند که انحدار بلغم نماید و بقول حنین در نوعی که از ضربه حادث شود بعد فصد تقطیر خون کبوتر یا خون فرخین و وضع پنبه مبلول بسفیدی بیضه در روغن گل
تا روز دوم و در روز سوم تکمید بآب و نمک و تقطیر شیر زنان نافع و گویند که ضماد برگ خلاف و گل او نیز در نوع ضربی را مفید ست و در طلقی که از کثرت سیلان خون نفاس یا نفاس
جنین باشد تدبیر ادرار طمث و اخراج جنین بعمل آرند و در جحوظ استرخائی تنقیه بمسهل و ایارجات کنند و استعمال غراغر و شمومات و معاجین گرم بدستوریکه در استرخا مذکور شد
نمایند و بعد تنقیه قوابضات مذکوره استعمال کنند و با دویه مص کننده رطوبت و اشک آور مثل هلیله زرد و دار فلفل و انزروت و زبد البحر و مانند آن و آب پیاز و رازیانه
ذکر فس اکتحال نمایند و ادویه حاده مانند کندش و جند بیدستر و خردل و فلفل و مرزنجوش سعوط نمایند و گویند که در جحوظ رطوبی بعد استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و مانند آن این
سعوط بکار برند بگیرند روغن مصطگی یک جزو و مشک یک جزو و بران اندک آب یا مطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط گردد و اندکی از ان سعوط نمایند و اندک اندک مدام بیفزایند
تا بوزن یک درم برسد بعده مرو شونیز بریان نموده با زعفران بسایند و در صره بسته ببویند و اگر عطسه افراط کند سرکه و گلاب قدری روغن گل با هم آمیخته در بینی بچکانند
و اگر ازین هم ساکن نشود چیزی تلخ مثل صبر بخایند و اگر حاجت بکثرت تعطیس افتد اندک کندش هم در سعوط مذکور افزایند و هیچ چیز درین مرض به از تعطیس نیست لیکن لازم
احوط آنست که هنگام تعطیس چشم را بر رفاده بسته دارند و آنچه از اورام دماغ و ذات الریه عارض شود بزوال سبب آن زائل میگردد و در اقتصارات ست که در جحوظ حادث از
خناق فصد قیفال و حجامت نقره و استفراغ بدن نمایند و اگر از صداع شدید باشد فصد قیفال و تدبیر خاص بصداع کنند و گیلانی مینویسد که اگر مرض از صفرای لذاعه باشد
پس واجب که اولاً استفراغ بدن از گل سرخ و بنفشه و آلو و عناب و تمر هندی و ترنجبین و کشوث و تخم کاسنی و مانند آن نمایند و بعد از استفراغ در چشم این آب
بچکانند بگیرند جو مقشر و بهدانه و خشخاش هر واحد چند دانه مساوی و نیم کوفته اندکی انزروت افزوده در شیشه کرده و بالائش آب شیرین آنقدر که ادویه را بپوشد
انداخته بآتش ملائم بجوشانند تا آنکه قدری غلیظ گردد پس نیم گرم هر شب و روز چند بار در چشم بچکانند و رفاده مبلول سرد کرده بالای چشم نهند بغیر آنکه بندند
و بر پشت بخوابند یک ساعت تا دوا منحل گردد باز دوای مذکور بچکانند بعد از ان این ضماد نمایند بگیرند شحم انار یک جزو و برگ کاسنی یک جزو باریک سائیده بوزن هر دو
اسبغول آمیزند و با آب و روغن گل مخلوط کرده در شب وقت خواب ضماد نمایند و عصابه سبک بندند و صبح بگشایند و چشم را صاف نمایند و طعام سرد و تر بخورند و روغن بنفشه

وشیر زنان دائم در بینی چکانند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم کشند و از مشی در آفتاب و دخول حمام منع کنند و اگر مرض دموی باشد فصد سر و قیفال نمایند و تلیین بمطبوخ خفیف شاهتره نمایند و کحل بادی اصفر در چشم کشند و نسخه آن این ست گل بنفشه یک درم طوطیای کرمانی کبریتی و مرو باه هندی هر واحد دو دانگ نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد نیم درم سائیده نیم درم شیاف مامیثا آمیخته در ماء الورد حل کنند و بار دیگر مجرب است بیز ند پس صبح و شام در چشم کشند و اگر این فائده نکند بگیرند آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب هر دو باهم جوش داده صاف نمایند و دران شیاف ابیض حل کرده در چشم چکانند و به بندند تا آنکه دوا منحل شود و عمل خود نماید و نوشیدن شربت عناب با آش جو دائم نافع و سعوط آب طلع دمانند آن از نافع ترین اشیا بمثل این مرض ست اگر دموی باشد و حقنه با ماء الشعیر که دران عناب و سپستان جوشانیده باشند بدفعات متواتر نمایند

عشا یعنی شب کوری

سببش غلظ رطوبات چشم یا غلظ روح باصره است از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظ در چشم یا در دماغ یا معده متولد شوند و فرق میان اینها چنان کنند که اگر مرض بر یک حال قائم بود بدون تغیر و تبدل و در بعض اوقات سببش نقص در چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و ثقل راس و حواس بود از بخارات دماغی باشد و اگر در گرسنگی خفت و در امتلا زیادتی مرض رو نماید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت مقام در آفتاب و بسیار نظر کردن بدان و بچیزهای بسیار روشن براق بسبب تحلیل لطیف از روح باصره موجب غلظ آن میگردد و این از تقدم سبب و دشواری حرکت چشم دریافت شود علاج اگر آثار غلبهٔ خون معلوم شود فصد سر رو نمایند و الا بعد نفح بمسهل بلغم و حب ایارج و حب شبیار تنقیه کنند و غرغرهٔ منقی دماغ بعمل آرند و کندش و صبر و جند بیدستر بو بیند یا فلفل عوض صبر نموده بدان تعطیس کنند و یا عطوس کندش شونیز فرفیون فلفل زراوند حب بلسان جند بیدستر سنا عاقرقرحا بورهٔ ارمنی مساوی باریک سوده بعمل آرند یا از اسطوخودوس شحم حنظل جند بیدستر هر واحد دو درم کندر هشت درم عصاره آورده بند و اگر کندش یک دانگ بروغن بنفشه بعد تنقیه سعوط کنند بر دالیوم است و مجرب گفته اند فی کذا الماشیر در روغن کوسه بارد مهر ملطیف قبل از طعام شربت زوفا یا زوفای خشک سائیده با شهد یا آب بخورند و یا با سداب خشک سفوف سازند و شربت سکنجبین بزوری که دران صعتر حل کرده باشند و یا عسل باینکه صعتر و فودنج در آب طبیخ سداب داخل و شربت افسنتین نیز نافع است گویند که اگر ازین تدبیر مائل نگردد فصد عرقین ماقین یا حجامت قفا نمایند و غذا قلیهای لحوم لطیفه و مزاوره لطیف وزردهٔ تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند و بعد هضم تام اندکی شراب کهنه بنوشند و مداومت اطریفل و جلنجبین با آب گرم نافع شناسند و بر آبیکه دران ادویه محلله چون بادیان و شبت و بابونه و نمام و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشند انکباب نمایند و انکباب بر طبیخ شلغم نیز مفید بود و بلحوم ماکیان و دراج و تیهو و قبج بریان مع فلفل و دارچینی و زنجبیل و یا نخوداب یا فلفل و مغز تخم قرطم و قرنفل و دارچینی غذا سازند و ایضاً اطعام باغذیه حریفه با دخال حلتیت و پودینه و خردل و صعتر در طعام نیز نافع باشد و خوردن ترب کذا حرف ملطف بخارات است و بقول اهل هند تخم سرس چهار درم سوده در آرد آمیخته نان پخته خوردن و همچنین تا سه روز بعمل آوردن نافع شبکوری است و از اشیای غلیظ و بخار انگیز مثل عدس لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل خرفه و غذای شب اجتناب ورزند و گویند که صاحبان آن از خوردن بیض مرغ اجتناب نماید که آن مورث عشا ست و زهرهٔ گاو قدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارند پس اکتحال نمایند و اگر قدری مرو زعفران مساوی سوده آمیخته سه روز دیگر در آفتاب داشته بعمل آرند نیز مفید بود و اکتحال مرارهٔ بز مخلوط با آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر شب یمانی سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند و چون دار فلفل و وج در جگر بز نهاده بیان سازند یا کار در دو ادویهٔ مذکوره یا دار فلفل و نمک هندی و سنگ سبویه و دارچینی سوده بران بپاشند و بر تابه بریان نمایند و آبیکه از آن برآید در چشم کشند یا بچکانند نفع عجیب بخشد و گاهی نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض وج میکنند و ادویه را سائیده در آب مذکور آمیخته اکتحال می نمایند و انکباب بر بخار او و خوردن گوشت جگر او بریان نیز بسیار مفید است تا سه روز متواتر یا زیاده بعمل آرند و جگر خرگوش بدستور و اکل دماغ شتر یک مثقال و کذا کبد ثعلب و کذا خردل السلوقی نیز نافع و اکتحال دائم بفلفل سفید دار فلفل و قنبیل مساوی سوده بهفید و ستوده جالینوس ست و کذا اکتحال بفلافل ثلثه باریک سوده و سخت سوده مسدس ست و خون پرنور رسته کبوتر بچه گرما گرم در چشم کشیدن و کذا اکتحال بخون جانوران گرم مزاج مثل و رشان و شفنین و کبک و کبوتر گرم گرم و بسر گین و بول سقنقور و شیاف قلی و شیاف زنگار نیز نفع میکند و یا مرارهٔ گوسفند یک جزو دار فلفل و بزر تنبج سه جزو بعسل سرشته استعمال کنند و گویند که اکتحال با آب بادیان و عسل و نوشادر بعسل یا آب پیاز سفید یا با آب مکینی تازه یا آب گندنا بعسل یا با آبیکه از زنان پوست بند آن سوده باشند و یا مغز کلنگ یا زهرهٔ لقلق و یا مگس یک عدد با چند دانه فلفل در شیر زن ظرف مسی سوده و یا فلفل و یا قرنفل در لعاب دهن اسپیده و یا حجر بحاری یا زهرهٔ کبک

ومشک ومروارید ناسفته یا بول نعجه در صلایه مس سائیده تا سیاه گردد یا نطرون در آب حل کرده یا آب انار شیرین در آفتاب گذاشته تا غلیظ گردد یا زیادت کبد ضبع خشک کرده
سائیده یا انزروت بر جگر بز پاشیده بریان کرده یا زهره بز وحشی وجبلی یا زهره کبک با آب بادیان آمیخته یا جگر روباه یا زهره حربا یا خنفسا بنصفین قطع کرده میل
در ان فرو برده یا کبد غراب یا جگر گرگ یا عروق الصفر یا بعرظبی وقت تولد او گرفته خشک کرده سائیده یا صمغ زیتون بری یا کباث تر نقل یا عصاره برگ غرب یا شیر حرب
یا دار فلفل و مشک یا صبر یا جگر دج که بر ان وج وشونیز سوده پاشیده بریان کرده باشند و یا انافالس العسل و یا افسنتین و یا آب انار شیرین و آب انار ترش و عسل هر واحد
جزو و آب بادیان نیم جزو در شیشه کرده فلفل و زعفران سوده در ان انداخته چهل روز در آفتاب داشته باشند یا زهره غزال با دردی خمر یا زعفران یا عصاره برگ طرخشقوق
یا آب هرس یا مغز سمند چیل در بول بز سائیده یا نمک لاهوری یا دار فلفل بحجرات سائیده و یا زنجبیل با آب سوده یا آب گل کسوندی یا آب اشنان نرم سحیقه با عسل آمیخته یا هلیله
دار فلفل بشهد آمیخته تا یک هفته یا فلفل سیاه در زهره ماهی روهو تر کرده خشک نموده سائیده یا هلیله سیاه زنجبیل فلفل کوفته بیخته حب ساخته با آب سائیده هر واحد مفید است
واکتحال زهره گرگ برء الساعه است و آب ادرک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات والد مرحوم است و صابون یک سرخ مرچ سیاه دو عدد در آب باریک سوده اکتحال نمودن
و باجر کی قلیان عوض فلفل گرفته بدستور العمل آوردن معمول راقم است و کذا شیاف و مخ الاذن مجرب و اکتحال شیاف مرارات درین باب از مجربات حکیم علی است و اگر سونٹھ مرچ
پیپل تخم کرنجوه هلدی دار هلد نمک سنگ پوست بیخ ارند و سنکهه یعنی بوق کوفته بیخته در شیر گوسفند سائیده در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری شب یمانی بریان
هر واحد یک تولہ نبات نیم تولہ هشت ماشه در آب لیمو کاغذی کھرل کرده شیاف ساخته بکار برند برای عشا و دیگر امراض چشم از بیاض استاد مرحوم منقول است
واگر آب سداب و آب گشنیز مساوی بجوشانند تا بقوام آید دو سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و یا از مشک یک ماشه ساج هندی ماميران چینی هلیله زرد
هر واحد یک درم سرمه ساخته استعمال آرند و این کحل فلفل درین باب از مجربات صاحب تجربه الرقائق است فلفل سیاه یک ماشه در زهره گاو و یا بز انقدر ریکه تر شود تر کرده خشک
ساخته آنبه هلدی یک ماشه در آب لیمو تر کرده خشک نموده مغز تخم کھرنی سنگ بصری که در آب لیمو بهار گرم کرده سرد نموده غنچه چنبیلی که خام باشد هر یک نیم درم کوفته بیخته و سنگ
مثل غبار سائیده بکار برند و این کحل جهت سبل و بیاض و ظفره و رمد کهنه و غشاوة عین نیز نافع و کحل روشنائی و برود حصرم و اکتحال بمغز ساق کلنگ یا بروغن بلسان و فتیمون با هم
یا بجل ابل یا آب گندنا و بلیقون و شیاف جاوشیر و اکسیرین و ضماد عصاره کراث بساق نیز درین باب مفید است و مؤلف اقتباس گوید که این علت بی ترکیب خون کمتر باشد
پس اول اگر قیفال زنند و بعد از فصد سه چهار روز رگ ماقین و یا صدغین کشایند و تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج و مطبوخ اسطوخودوس مسهل تالیف تلوسحان کنند و بعد تنقیه اطریفل
اسطوخودوس حکیم ممدوح و جوارش املیجی خورانند و روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارات در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطره خون خفاش گرما گرم در چشم چکانیدن عظیم الاثر است
و همچنین خون نیر بال الجم و همچنین خوردن کباب جگر بز و رطوبتی که از ان بچکد گرفته دار فلفل و نمک هندی سوده آمیخته بمیل در چشم کشند و دار فلفل و وج را باندکی بوره ارمنی سوده
در چشم کشیدن از مجربات است و لیکن هر روز یک بز ذبح نموده بفقرا دهند و صاحب مصطفوی گفته که کرم شب تاب یک عدد و لسب یک شنبه با برگ تنبول بخورند و یا قطره خون
تازه خر در چشم چکانند و یا تلخه ماهی روهو و یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوای دار چینی و سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات راقم است و اگر بسبب ضعف و بخارات بد
بدماغ باشد روغن بنفشه بادام در بینی و گوش چکانند و اندکی تیزاد در سرمه آمیخته اندر چشم کشند و پنبه مندوفه بشیر بز که چهارم حصه آن روغن گل یا بادامی باشد و هشتم حصه روغن بادام
بنفسج تر نموده بر تارک سر نهند در روزی بست و پنج مرتبه بلکه زیاده و تخم فرنجمشک ماشه و شربت الائچی و سکنجبین سیب لیمونی علوی خان هر یک یک نیم تولہ در عرق
ابریشم ساده و گزر هر یک هفت تولہ بخورند و غذا قلیه و قورمه بزغاله بنان و پلاو مرغ که کبر و اسفاناج در ان افتاده باشد اگر مریض مطحول باشد هم نافع بود و اگر در ربیع البول سر کهنه
بخار بدماغ رفته شب کوری پیدا کند وقت شب سر بر بخار طبیخ شلجم دارند چندانکه عرق بسیار آید و از پنبه کهنه لحظه لحظه پاک سازند که تمامه خشک شود پس آن وقت حب
برابر سوده در چشم کشند در تمامی روز و شب دوازده یا پانزده مرتبه که در یک هفته صحت می شود و گاهی این مرض بسبب بسیار بودن در آفتاب و اندر هوای گرم و امتلاء
یا پرورده البقر بر چشم زنند برات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سداکلاب و روغن کدو و آب کاهو هر یک یک درم نبات چهارم حصه میل زر در چشم کشند و ایضا
سرمه که بگلاب و عرق کاسنی ساخته باشند نافع و اهرن رازی گوید که فلفل دو درم دار چینی یک درم عرق الصباغین نیم درم نانخواه ربع درم سائیده اکتحال کردن
و ایضا دو درم از ان خوردن در ازالۂ عشا عجیب و مجرب است و طبری گوید که اگر تربد مع بادیان و دار فلفل جوشانیده بر آن اکتحال نمایند شب کوره را اصلاح دهد و اگر

بعد تنقیه و غرغره و تعطیس و پرهیز نمایند جگر بز سوخته یک درم و دار فلفل خفض صبر سقوطری هر واحد یک درم سانیده... درم نیم درم سائیده در شراب کهنه بسرشند و بآفتاب به سپی

لعوق کرده بگذارند تا خشک شود بعده جدا نموده باز بار یک بسایند و بآب بادیان سرشته بر ظرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد از آن کوفته بیخته مکتحل نمایند در یک روز

شد بکوره را زائل نهند و اگر مرض مشکل گردد بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم مرزنجوش برگ نمام بادیان گرفته بجوشانند بعد یک کف کبیر داخل کرده در آفتاب بجوشانند تا مهرا شود

بران انکباب نمایند و هرگاه نیمگرم بماند بجشانش مذکوره تکمید چشم کنند و یک درم دار فلفل و یک دانگ بادیان سائیده جگر بز را بر آتش نهند هرگاه کف ظاهر شود دارو ید مذکوره

بپاشند تا که جگر بریان گردد بعده از آتش برداشته سرد کنند بپس دوای مذکور که بران منجمد گردد بگیرند و بار یک سائیده اکتحال نمایند و از معمولات ابوعمران بن موسی

بن سیار است که تنقیه صاحب این مرض بحب قوقایا نمایند بعده حجامت بر ساق کنند و بآب سرگین اسپ مکرر اکتحال سازند که در اندک مدت شبکوره زائل شود و اگر مرض دشوار گردد

حقنه محلل رطوبات و انکباب بر مس کرده شراب مع بادیان بران پاشیده و دو اکثر بان بسعوط استعمال کنند و آنجا که سببش ارتقای بخار معده باشد آمله یا گلقند و یا هلیله کابلی

و یا سفوفیکه در خیالات مسطور ست بخورانند و اکتحال بروشنائی و شیاف مرارات و کذا بدار چینی یا بمشک دار فلفل و حصاره قصاء الحمار با تخم خرفه بالسویه نرم سوده

بسیار نافع ست و همچنین چکانیدن آب جگر بریان چنانچه مذکور شد و اکتحال به تریاق فاروق با عسل و اگر بدن محتاج تنقیه باشد این همه ادویه بعد از تنقیه بدن نفع بخشد و آنجا که

بسبب غلظ روح باصره طول مقام در آفتاب باشد ترطیب مع التسخین استعمال نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند جهر یعنی روزکوری سبب عدم رویت در روز رقت روح باصره و قلت

آنست و فرط تحلل آن بسبب حرارت روز و بعضی سبب این مرض حصول خلط حاد در دماغ و فساد روح نفسانی از حدت آن گفته اند و رقت روح گاهی بسبب کثرت نظر بسوی

خطوط دقیقه و بآواز بلند خواندن و طول نظر بسوی شعاع خصوصاً بسوی قرص آفتاب نزد کسوف و بسوی کلف قمر پیدا شود و گاه بسبب کثرت حرارت و اشتعال آن چنانچه در

محرورین و شدت حرارت و در امراض حاده خصوصاً دماغیه میشود و اکثر عروض جهر بچشمهای ازرق مخصوص که احداب اشقر باشد بجهت زیادتی تحلل عنبیه رقت روح میباشد اکثر

باین رقت از قلت روح در شب نیز باصره ضعیف میباشد و موضع حدقه آن غائر فرو رفته بود و بقول جالینوس سببش افراط تحلل روح ست و اکثر عروض آن بچشم ازرق اشهل

بجهت تحلیل مفرط نور چشم و ازرق میباشد و بقول بعضی سبب آن بیس روح نفسانی با قلت و کثرت تحلیل آنست اکثر عروض آن در امزجه یابسه کهول و فصول حریفی و بلدان

یابسه میباشد و این مرض مخوف ست بالجمله اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی البصر ضعیف شود و انطاکی گوید که اگر جهر در ابستان هیشتر باشد لالت

بر انکه اسباب او حدت مواد و رقت رطوبات و روح باصره است که اضواء و اشعه قبل انتقاش صور آنرا مستغرق گردانند و نشان این یبس و قلت اشک و خفت... دیده ست

و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد یکتر صحت یابد و کذا اگر در زمستان زیاده شود علاج در ترطیب دماغ و تغلیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلاً لعاب بهدانه

لعاب اسبغول شیره تخم خشخاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بیاشامند و کشنیز مقشر شکر سماق منقی آمله هر یک شش ماشه سفوف کرده

با شیره کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دادن نیز مفید ست و نوشیدن آب تربوز و شیره دانه انارین بیخ شکر و گلاب و شیره تخم خرفه یا یکی از اشربه مذکوره نیز مسکن

حدت ست و صندل سفید بگلاب سوده سرد کرده بر سر طلا نمایند و یا لعاب بزر و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سرمه گرد سماق در گلاب و آب بیخ حل کرده در چشم کشیدن

عظیم الاثر ست و گلاب سرد کرده و یا شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور درین باب شدید النفع ست و شیره دختر یا شیر بز در روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو در بینی

چکانند و اندکی کافور در شیر دختران و لعاب بهدانه مذکوره و یا سفیده بیضه مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع ست و مسکه و روغن بادام و کنجد و نیلوفر بر سر مالند

یا بابونه اکلیل الملک خشخاش تازه و یا بنفشه بابونه خطمی نیلوفر جوشانیده و انکباب کنند و آب آن بر سر... بعده روغن بادام بمالند و ایضاً ترطیب و تقویت

دماغ با غذیه مرطبه چوزه مرغ نمایند و تغلیظ خون با غذیه لزجه مثل هریسه کله پاچه و نان تابه دال ماش هندی کنند و کاهو و کشنیز خشک و تر در طعام زیاده اندازند

و از فواکه انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم دران بکشایند و شیاف روی با شیر زنان بر وجه مرهم در چشم کشند و یا بشاف غسول و مرز اصفهانی

در آب لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و بآب شیرین نیمگرم حمام کنند و شیاف ابیض که قدری کافور و افیون دران داخل کرده باشند در چشم کشیدن و افیون

گاه گاه خوردن مفید بود و بهر تبرید و تقویت دماغ آنچه در علاج امراض دماغی حاره صداع حار و سرسام گرم گذشت همه مفید ست و شربت خشخاش و شراب کثیر المزاج

و دخول حمام بطور غب و کثرت ریختن آب معتدل بر سر نافع و لخلخه گلاب و روغن گل و سرکه و دیگر لخلخه مقوی مرطب دماغ و بوئیدن طیوب بارده و ریاحین بارده خیلی سود مند

واستنشاق بروغن گاو یا روغن نیلوفر و اکتحال بسوت بگلاب سائیده و مؤلف اقتباس گوید که طباشیر سنگ محک سرمه سفید هر یک یک ماشه سائیده در روغن کاهو و خشخاش و کدو هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زن بروغن بزر به برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از کشنیز خشک و سماق و آمله هر سه برابر و نبات هم چند آمیخته دو مثقال با شیرهٔ گل بنفشه یک توله و تخم کاهو چهار ماشه در شربت بنفشه و نیلوفر هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه دهند و غذا قلیه و قورمه بزغاله با نان تنک سازند در دو سه هفته صحت میشود و صاحب نزهه گفته که چکانیدن خون بال کبوتر از مجربات ست و مصنف مصطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زده چشم در آب کشایند و از گلاب و روغن گل و سرکه لخلخه سازند و از اشیای حامضه و مالحه و حریفه و شیرینی شهد و شراب کهنه و حرکت و هم و حزن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوی آفتاب و روشنی و سائر استفراغات اجتناب ورزند و آنجا که آثار وجود خلط حاد در دماغ یافته شود بعد ترطیب تنقیهٔ آن نمایند و جهر خلقی لاعلاج ست

اتساع و انتشار

اتساع عبارت از انست که ثقبهٔ عنبیه یا عصبهٔ مجوفه از مقدار طبعی وسیع تر شود و انتشار آنکه نور باصره در آن منتشر گردد و این عرض اتساع ست و فرق در اتساع ثقبه و عصبه آنست که در اتساع عصبه پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا باشد بخلاف اتساع ثقبه که در ان تمام چشم سیاه می نماید بالجمله گاهی این مرض عقب صداع شدید یا سرسام یا ماشرا بسبب آمدن خلط غلیظ یا بخارات حاده غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمهٔ چشم بواسطهٔ کشیدن طبقهٔ عنبیه بسوی اطراف و یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی سبب او در نفس حدقه بود و این یا از کثرت رطوبت بیضیه یا از یبوست عنبیه یا از امتلای رطوبت در جوهر او و یا از ورم او و یا از رطوبت که باعث استرخای عضلهٔ ضاغطهٔ فم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و اتساع طبعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی بدان حد رسد که چیزی بنظر نیاید و بصارت بالکل باطل شود و این آنگاه ست که اتساع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبه یا در شبکیه افتد و گویند که از انتشار در کمتر ضعف بصر و در اکثر ذهاب بصر عارض میشود و تشخیص اسباب مذکوره چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و اتساع تا اکلیل نبود بپرسند که بصارت دفعةً زائل شده یا بتدریج اگر دفعةً بگوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و یا بدو ضربان و تب و صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این عوارض نباشد حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا ماشرا بپرسند اگر مرضی ازین امراض بیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مریض اقرار آن کند سبب او همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انخفاض سیاهی چشم مدرک گردد و هنگام گرسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاده گشاده گردد و ضعف بصر اشتداد کند و نزد برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه و ادویهٔ مرطبه کمتر و تنگ تر گردد و تقدم سهر مفرط یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش یبوست عنبیه باشد و اگر با وجود انتشار نور در طبقات عین جحوظ و برامدگی چشم و بعد حدوث نزلات و دوران بار و در رطب بالثقل بود از استرخای عضلهٔ ضاغطهٔ فم عصبه باشد و الا از مریض بپرسند که گاهی خیالی پیش چشم محسوس میشود یا نه و در امتلا و بعد خواب فرق در بصارت و در رویت اشیای قریبه و بعیده تفاوت معلوم میگردد یا نه اگر گوید که پیش وی چنان خیال معلوم میشود که در آب ایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت غالب میشود و در جوع و ریاضت و وقت دوپهر و گرمی هوا و بعد حمام یا لبس ضعف بصر کم میگردد و چیزهای بعیده بنسبت باشیای قریب خوبتر بنظر می آیند سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر ازین علامات هیچ یافته نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات از مقدار اصلی کوچکتر می نمایند و ضعف در بصارت و رطوبت عین و سیلان اشک بود و بدون الم و سرخی تمدد در چشم محسوس گردد و قرینه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم مشتد گردد سببش امتلای عنبیه از رطوبت باشد علاج اتساع طبعی و آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود لاعلاج ست و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود بقول بعضی آن نیز لا یزاله ست و تدبیرش ترطیب چشم ست بمرطبات بدستوریکه در ضعف بصر بسبب یبس العین خواهد آمد و شرب ماء الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تسعیط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر و مواظبت بحمام رطب و تغذیه با غذیهٔ مرطبه مثل گوشت حملان و جوزهٔ مرغ فربه و زرده بیضهٔ نیمبرشت نافع بود و اگر یبوست مادی باشد تنقیهٔ خلط یابس کنند و تفتیح سده نمایند بطبیخ خشخاش رطب مثل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر و سپستان دهند و از مستی در آفتاب و از جماع و اغتسال بآب شور و سفر دریای شور و شم نفط و کبریت و مانند آن منع کنند و وقت خواب آرد باقلا و یا مغز نان مالیده در شیر دختران سرشته بر چشم ضماد سازند و در روائح طیبهٔ معتدله بویانند و بطرف سبزه ببینند و سرور و فرحت اختیار کنند و گویند که شراب ابیض کثیر المزاج شدید النفع ست و اگر این حالت بتشنج باشد باقی از تشنج و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد حار بود و فصد رگ سر و اگر حجامت مؤخر سر و اکتحال با دویهٔ محلله منضجه مفید بود و هر چه در

اتساع ضربی می آید حسب حاجت بعمل آرند و بالجمله تدبیرش بفصد و تنقیه حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور بسفیدی رقیق بیضه و شیر زنان تازه دوشیده
و لعاب بهدانه رقیق و شیاف ابیض افیونی در چشم نمایند و از خارج بشیاف معشر طلا کنند و چون حدت آن تسکین یابد بمثل خطمی و اکلیل الملک و بابونه نطول سازند و شیاف معتدل
در چشم چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیه آنچه باعث نضج و تحلیل ماده باشد مثل حلبه و اندکی زعفران در چشم چکانند و آنچه از رطوبت باشد و در بدن کثرت خون معلوم شود فصد سر و
و عروق ماقین نمایند و فصد صافن و حجامت نقره و فصد عروق صدغ و قطع آنها نیز مفید بود و ارسال علق بر گردن و زیر مهره و گوش در اکثر نافع تر و بعد نضج مسهل بلغم
و حب ایارج تنقیه کنند و باید که کثرت استفراغات بمسهلات نکنند تا قوت را ضعیف کنند بلکه گاهی استفراغ در هر ده روز یکبار بیک درم یا یک نیم درم حب قوقایا در آن اکتفا نماید
بعده بآب کامه و عسل جوشانیده یا بایارج فیقرا المحلول بماء العسل یا بادیان و اندکی زنجبیل در ماء العسل جوشانیده غرغره نمایند و دیگر غراغر منقی دماغ که در فصل لقوه و فالج مذکور شد
بعمل آرند و آب چقندر با ربع بندق هندی و یا آب سداب یا زهره خروس بروغن بادام سعوط کنند و آب حماض خصوصاً ممزوج بسرکه بر سر ریزند و برای تحلیل مابقی رطوبت آب بادیان
و عسل و حلتیت و فلفل و سکبینج و اشق و جز آن که محلل و جاذب رطوبت باشد اکتحال نمایند و اکتحال مرارات مثل مراره باشه و شنبوط و بز و کلنگ و کذا اقلیمیا هر سه قسم و کذا مروارید
و کذا آب عصاره بادیان سبز ده درم عسل پانزده درم جوشانیده تا قوام غلیظ گردد و کذا شیاف ورد بمنقوع سماق حل کرده و کذا آب بادیان سبز و آب گل سرخ تازه در آفتاب منعقد نموده خشک
شیاف بسته و کذا فرفیون دو درم فلفل چهار درم مثل غبار سائیده بزهره بز شیاف ساخته هر واحد نافع ست و حلتیت گاه گاه در ازاله انتشار مجرب ازی ست و بقول
اریباسیس شیاف متخذ از عصاره آس و زعفران در اتساع نفع عجیب دارد و یا هلیله زرد با آب بادیان در ظرف مسی یا سنگ سائیده خشک کرده دار فلفل هر واحد نیم درم توتیا یک درم
کف دریا یک نیم درم کحل صفهانی دو ثلث درم سائیده بامداد و شبانگاه پیش از غذا اکتحال کنند و یا باسلیقون یا روشنائی و یا کحل عزیزی و یا شیاف مرارات در چشم کشند
و دیگر کحلها که در باب خیالات و نزول الماء مذکور گردد بکار برند و تعاهد حرکات و ریاضات کنند و مجففات استعمال نمایند و اغذیه و اشربه ملطفه بعمل آرند و قلایا و مشویات مرغ
و بچه کبوتر و گنجشک بخورند و از اغذیه غلیظه مرطبه مبخره چون گوشت گاو و سیر و ثرید پرهیز نمایند و تعهد استعمال اطریفلات و جوارشات مجففه و استعمال حمام و تعطیس بادویه حاره و کذا
ادویه حاره مثل سداب و خردل و فلفل و مرزنجوش و ضماد سر و صدغین بمرزنجوش و سنبل و آرد باقلا باشربت و در دستشته برای استرخای عضله الضاغطه فم عصبیه سوای تدابیر مذکوره نافع بود
و صبر سقوطری حضض هندی زعفران سنبل هندی مامیثا انزروت بشیر زنان پرورده هر یک یک جزو دار چینی ربع جزو هر یک جدا جدا کوبیده بحریر بیخته وزن نموده بآب بادیان
و گلاب سرشته شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این از منافع انتشار حادث از اتساع عصبیه مجوفه است و ایضاً صبر زعفران جوز السرو سنبل الطیب برگ بید هر یک چهار درم
رب عنب دو اوقیه در یک رطل آب در دیگ آهنی بجوشانند و بر بخار آن انکباب نمایند و آنچه عقب ضربه و صدمه افتد فصد سر رو و حجامت ماقین و پس سر بشرط و بغیر شرط نمایند
و ارسال علق بر موضع که بالا مذکور شد نیز مفید بود و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا مطبوخ فواکه کنند و سردات استعمال نمایند و بر صدغین صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و حضض
طلا کنند و بآب سرد یا گلاب سرد کرده روی بشویند و نیلوفر یا آرد جو با آب برگ بید یا با آب کاسنی یا آب خرفه ضماد کنند و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل و نوفل
و برگ خلاف و گل آن هر واحد نافع و یا صوف در زردی بیضه ممزوج بروغن گل و اندکی شراب آلوده بر چشم نهند و اگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد آب کشنیز سبز عوض شراب آمیزند
بعده آرد باقلا بنفشه خطمی برگ آس و کلر که سمات هندی ست و بهندی سیده الکرهی نامند با زرده بیضه ضماد نمایند و نزد انحطاط و سکون الم بابونه و قیروطی در این ضماد افزایند و یا آرد باقلا بشراب
سرشته و یا خطمی و آرد باقلا و بابونه بگلاب و شراب ضماد نمایند و ضماد گل سرخ سه درم در سفیدی و زردی بیضه آمیخته و کذا عصاره طرخشقوق و کذا عصاره عنب الثعلب و کذا نشاسته و زعفران نافع
این مرض نوشته اند در روز اول و دوم خون شفنین و فراخ در چشم چکانند و روز سوم شیر زن بسیار هر روز پنج بار در چشم بچکانند و بعلاج رمد حار علاج کنند و شیاف ابیض در سفیدی رقیق بیضه
حل کرده اکتحال نمایند و بعد زوال ورم روشنائی و باسلیقون در چشم کشند و از کندر زعفران مر هر واحد یک جزو زرنیخ نیم جزو شیاف ساخته اکتحال کنند و از قی و جماع و امتلا و اغذیه غلیظه
و خواب بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراز واجب شمارند و اگر مراره جدی مراره کلنگ هر یک دو مثقال زعفران یک درم فلفل یکصد و هفتاد عدد رب السوس پنج مثقال
و دو ثلث مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته بقدر حاجت استعمال نمایند در اتساع سخت سودمند ست و در اتساع ضربی نیم مثقال در آب سبا سائیده خشک کرده
اکتحال کنند و ایضاً زهره بز صحرائی یک مثقال سرگین سوسمار یا ورل خشک یک نیم مثقال نطرون یک مثقال فلفل زهره کلنگ هر واحد دو مثقال زعفران یا دو مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید
یک مثقال بدستور در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سرسام یا ماشرا عارض گردد علاج از اصلاح او و قطع نمایند چه این اکثر از اتساع عصبیه هم افتد لیکن اگر عصبیه

سالم باشد و اتساع ثقبه تا اکلیل نبود بعد از ازالهٔ امراض سابقه و تنقیه بفصد و مسهل و حب ایارج و قطع شریان صدغ شیاف مرارات و هرچه در ابتدای نزول الماء بکار آید بنا بر حفظ بصارت
ما بقی استعمال نمایند و گویند که حجامت بی شرط بر قفا و اکتحال بعصارهٔ بادیان و بشیافی که از عصارهٔ بادیان و زعفران ساخته باشند و شادنج که با آب مورد
پرورده باشند در اکثر انواع انتشار سود دهند بست و صاحب کامل گوید که اتساع ثقبه که او انتشار ست زائل نمیشود و چه لاعلاج ست مگر آنکه بکحل اصفهانی
و توتیای هندی و اقلیمیای فضه و اقلیمیای ذهب و سائر کحلها که دران قبض و تقویت باشد اکتحال نمایند و حکیم شریف خان می نویسند که شخصی را اتساع تا اکلیل
رسیده بود بسبب موجود بودن آثار امتلا بفصد و تنقیهٔ بدن و سر علاج کردم بس استعمال اکحال نمودم صحت کلی یافت و مؤلف نیز مصدق این قول است چنانچه کنیز خود شد منهم را
بعد صداع شدید دفعةً بصارت باطل شد چون بچشم او نظر کردم دریافتم که اتساع ثقبهٔ عنبیه عارض شده با استعمال سفوف اجزای اطریفل و کحل مقوی ایما نمودم در چند روز بصارت او عود نمود

ضیق

و او آنست که ثقبهٔ عنبیه از مقدار معتاد تنگ تر شود و ارسطاطالیس گوید که ضیق حدقه یا مع صغر تمام چشم باشد و یا صرف در ثقبه باشد و این اگر طبعی بود نه بعد افراط محمود باشد
و اگر مرضی بود از اتساع ردی تر باشد و گاهی بانسداد مؤدی گردد و سبب او غلبهٔ یبس یا رطوبت ممدد قرنیه یا عنبیه از جوانب بسوی وسط باشد و یا اجتماع خلط غلیظ
در ثقبه و یا یبس و قلت بیضیه یا ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و اکثر این مرض از یبوست عارض شود و ضعف بصر و رویت اشیا بزرگتر از مقدار اصلی لازم این مرض است
طریق تشخیص اسباب مذکوره اگر ضیق با درد و تمدد در سر و چشم باشد سببش ورم طبقات یا زوال عنبیه بود لعده فرق در میان هر دو از علامات مخصوصهٔ زوال عنبیه
که در فصل اوجاع عین مذکور شد نمایند و اگر آثار ورم و زوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک و خشک نماید و خواب معتاد کم شود و دیگر علامات یبوست پیدا بود و تدبیر سابق بران
گواهی دهد سببش یبوست و قلت بیضیه باشد و اگر در چشم ضمور نباشد و آثار رطوبت از کثرت دمعه و سیلان و غیره دریافت شود و تدبیر ما تقدم شاهد او باشد از رطوبت بود
و اگر مردمک چشم محسوس نشود از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبه باشد **علاج** آنچه از یبوست بود تدبیرش مرطبات از قطورات و سعوطات و نطولات از عصارات رطب و غیره
نمایند چنانکه در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی مفصل مذکور شده و اغذیهٔ نرم و چرب مثل گوشت دست و شانهٔ حملان و بزغاله و جوزهٔ مرغ دهند و ماء الشعیر بشربت بنفشه
یا شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر و روغنهای مرطب مثل روغن کدو یا شیر بنوشند و شیر زنان بر سر دوشند و در گوش چکانند و شیر دختران با سفیدی رقیق بیضه اندکی زعفران
آمیخته در چشم چکانند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و شیر زنان در بینی چکانند و لعاب اسبغول و آب خرفه و آب بید و آب کاهو بر سر نهند و ایضا عصارات مذکوره بر سر ریزند
و یا بنفشه نیلوفر و بنفشه نیم کوفته و خطمی جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا شیر بر منجمد از پنیر جدی بر سر ضماد کنند و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بادام و شیر تسریح سر نمایند و شیاف
در شیر زنان حل کرده بچشم چکانند و ملازمت حمام مرطب و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و نشستن دران و غوطه زده چشم کشادن سود مند بود و ریاضت و تعب ترک نمایند و اگر از گرمی
طمث چشم حرارت محسوس شود و اشیای سردهٔ مرطبه استعمال نمایند و ایضا در یبوست صرف گاه گاه از استعمال چیزی که دران قدری حرارت باشد بنا بر جذب مادهٔ رطب بسوی چشم اکلاً
و طلاءً باک نیست و استعمال دلک سر و روی و چشم پی در پی تا زمان اندک بعد هضم غذا برای جذب غذا بسوی راس واجب است زیرا که گاهی استعمال مرطبات صرف نیز مضر بود و هرگاه
اکحال جاذب استعمال نمایند سعاوت بمرطبات کنند و آنچه از رطوبت باشد بمسهل و حب ایارج و حب قوقایا تنقیه کنند و در صورت خلط غلیظ با استفراغ مراعات ترطیب نیز
ملحوظ دارند مثلا نضج خلط بسکنجبین بزوری یا گلقند با آب گرم و یا بمطبوخ اصل السوس پرسیاوشان تخم خطمی هر یک سه درم مویز سرخ منقی سه درم انجیر خشک پنج دانه بشربت
لیمو یا شربت اصول نمایند و بعد نضج صبر سقوطری اسطوخودوس هر واحد یک درم غاریقون سفید تربد هر یک نیم درم با آب بادیان تازه و روغن بادام سرشته حبها ساخته یک
شربت یا دو نخوده بخورانند و سائر تدابیر این مانند رمد بلغمی ست و اکتحال عین باشق محلول با آب رازیانه مروق با فرفیون نمایند و بعد تنقیه افادهٔ مناسب کحل با بونه اکلیل الملک
و فرنجمشک در آب پخته بر سر ریزند و اطریفل صغیر مداومت نمایند و باسلیقون و روشنائی و شیاف زعفران و شیاف مرارات یا شیاف متخذ از آس و زعفران بالسویه معجون بگلاب در چشم کشند
و اکحال معروفه که در باب ضعف بصر رطوبی و نزول الماء و خیالات مذکور گردد بکار برند و اگر از عاقرقرحا یک جزو زنگار جاوشیر هر واحد ربع جزو شیاف ساخته بکحل آرند درین باب
مجرب ست و یا اشق جاوشیر زعفران زنگار هر واحد یک درم خلاط زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در چشم اکتحال نمایند و نسخهٔ خلاط زعفران این ست زعفران ورد عصارهٔ مامیثا
صبر مر نشاسته صمغ عربی مساوی مثل غبار بسایند و بقول شیخ شیاف که از زنگار اشق هر واحد یک جزو زعفران یک جزو و ثلث صبر پنج جزو و مشک نیم جزو ساخته باشند نافع ست

و کذا کاک اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین ال سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یک مثقال بعسل سرشته استعمال نمودن و ایضا فلفل اشق هر واحد دو جزو روغن بلسان نیم جزو زعفران یک جزو اشق را در آب بادیان حل کرده اجزای دیگر آمیخته بعسل سرشته بکار برند که این دو ابهت است و مالیدن سر بقوت و ریاضت و تقلیل غذا و تلطیف آن نافع است تعاهد قلیها و مطبوخات نمایند و آنچه تابع ورم طبقات یا زوال عنبیه باشد تدبیر ورم حسب مزاج مریض بفصد و تنقیه بدن و وضع محاجم بر ساقین و استعمال شیافات و اکحال ایضا بسبب فاعل در یختن آبهای محلله بر سر و صلاح مزاج و پرهیز نمایند بطوریکه در علاج اقسام رمد و انتساع و رمی گذشت و ایضا در ورم حار فصد و نطول که در قسم ملیسی گذشت و طلا ما میثا سائیده با گلاب و آب حی العالم بر چشم و شستن چشم بشیر زنان و چکانیدن سفیدی تخم بیضه مرغ در چشم و در ورم بارد و تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و نطول چشم بآب جلبه و آبی که در ان اکلیل الملک و سبوس گندم جوشانیده باشند و اکحال عین بشیاف سنبل نافع است و علاج زوال عنبیه ذیل علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان رجوع نمایند و **صاحب جامع** گوید که یکی را بعد اندمال قرحه قرنیه غیر غائر ضیق عارض شد گاهی بجلیات محلول در شیر زنان و گاهی بعصاره شقائق النعمان و بعصاره بادیان سبز منعقد در عسل علاج کرده شد صحت یافت

خیالات

داو آنست که در هوا و بر روی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیه این مرض چهار گونه است **یکی** ذکای حس بصر که بسبب آن غبار خفیفه که در هوا موجود است و ابخره غذائیه که بدن از آن خالی نیست محسوس شود **دوم** آفت طبقات چنانکه آثار خفی از جدری یا رمد یا بثور و غیره بر قرنیه باقی ماند و از خارج محسوس نشود و صاحبش را بسبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار هیئت آثار متخیل شود **سوم** آفت رطوبات و این یا از نفس جوهر رطوبت بود که مستحیل آن گردد یا بسبب عروض سوء مزاج بارد در رطب یا حار یا بارد یا یابس متغیر لون و مزیل شفافیت و مکثف جزو رطوبت **چهارم** ورود امری از خارج چشم و این یا عرضی غیر متمکن بود و آن از جنس بخارات جمله بدن یا معده یا دماغ باشد چنانکه از تناول اغذیه مبخره و در بحرانات و بعد قی و بعد غضب و مانند آن عارض شود و یا متمکن بود و این منشاء نزول الماء و از اسباب جزئیه این یکی حصول خلط سوداوی در شرائین و صعود بخار از آن بسوی دماغ است دوم امتلای شرائین از خون گرم و ارتفاع بخار از آن سوم حصول رطوبات بلغمی شیرین و صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم **چهارم** تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه از جانب پهلوی آن نه از وسط **پنجم** حصول اخلاط در دماغ و انصباب جرم آن خلط یا بخار او بر طبقات چشم **ششم** حائل شدن شظایای رطوبت ما بین بصر و مبصر و پوشیدن او بقدر خویش از جرم مبصر **هفتم** کثرت رطوبت بیضیه **هشتم** قلت رطوبت بیضیه **طریق تشخیص** اسباب مذکوره این است که اولا از مریض سوال کنند که خیالات بر یک نهج و شکل ثابت می ماند یا نه اگر بر یک حال ثابت بگوید بپرسند که پیش از این مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث بثور در چشم یا جدری یا رمد یا قرحه قرنیه و غیره بیان کند سبب خیالات بقیه اثر بیان مرض باشد و اگر اقرار حدوث امراض مذکوره نماید بلکه تقدم رمد حار یا تناول شیء مبرد یا مسخن یا ملاقات آن بسر و حدوث سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یا یابس در چشم متحقق گردد سبب خیالات تکدر رطوبت بیضیه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکوره یافته نشود بپرسند که کدورت و ضعف بصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت کم و بیشی محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمه نزول الماء باشد و اگر مریض در جواب سوال اول بگوید که خیالات بر نهج واحد و شکل واحد ثابت نمی ماند بلکه گاه کم و گاهی زیاده میگردد و در یک چشم مختص نیست بلکه در هر دو چشم میباشد درین صورت سوال کنند که در خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود اگر گوید که عند امتلای معده و هضم غذا و یا عند حرکات و دوار و سدر و یا بعد تناول اغذیه مبخره و یا در بحران و یا بعد قی و یا غضب و غیره محرکات اخلاط زیادتی میشود سبب صعود بخارات از تمام بدن یا از معده یا از دماغ باشد و بودن غثیان با تهییج و خفت بخارات بعد از قی و نقای معده و تناول اشیای مانع بخار مثل ریوند و فواکه قابضه و یا منقی معده مثل ایارجات و تلطیف غذا و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دلالت قوی بر بخارات معده دارد و ثقل سر و ضعف و تکدر حواس و کثرت نزلات و امراض دماغیه مثل دوار و سدر و سرسام و مالیخولیا و جنون و ادراک خیالات هابط بسوی اسفل نشان خیالات دماغی است و ثقل بالای عانه و وجع در قطن و تقدم اسقاط یا احتباس طمث دال بر بخارات رحم است بعده نوع ماده بخارات مذکوره از علاماتیکه در تشخیص امراض دماغی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات بر تعیین خلط فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذای غلیظ البته در خیالات خفت رو میدهد و حس باصره و سائر حواس قوی و سالم باشند و تا مدت صحت بصر خیالات لازم بوند علامات اقسام مذکوره یافته نشود سببش ذکاوت حس باصره باشد بعده اشکال و الوان خیالات از مریض بپرسند پس اگر گوید که مثل ستونهای دود پیش او بر می آیند و بلند شده متفرق میگردند سببش بخارات خلط سوداوی باشد

داگر گوید که گاه گاه همچون مارها و شراره آتش پیش چشم متخیل میگردد سببش بخارات خلط دموی باشد و اگر گوید که مثل برق و آتش می نماید سببش ابخره صفراوی باشد و اگر گوید که خیال مایل بسفیدی مثل ارصاف مدرک میشود و هنگام عطسه زائل میگردد سببش بخارات بلغمی باشد و ایضا اگر گوید که هنگام عطسه یا مالیدن چشم چنان متخیل میشود که چیزهای سفید ذی تعاریج فرو می آیند و بالا می روند سببش بخارات رطوبت بلغمی معده و یا حوالی عین یا مقدم دماغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ محسوس میشود که شخصی ایستاده است سببش تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که بعضی احیان چنان مدرک میگردد که چیزی از بلندی به پیش رو می افتد سببش اخلاط و بخارات دماغ باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعید چیزهای بسیار می نماید سببش حائل شدن غشاهای رطوبت و پوشیدن جرم مبصر بقدر او باشد و اگر گوید که وقت فرو بردن متخیل میگردد که آب در پای ایستاده است سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که هنگام نظر بسوی زمین پیش چشم چنان معلوم میشود که گویا چاه و مغاک و آنچه سببش نقصان رطوبت بیضیه است الحاصل بقول شیخ این خیالات مختلف میباشند گاهی در تعداد و در آنها پس صغیر و کبیر باشند و گاهی در قوام آنها پس کثیف و رقیق خفی باشند و گاهی در اوضاع آنها پس متخلخل و متکاثف ضبابی باشند و گاهی در اشکال آنها پس مثل مار و پشه و مگس و رشته و مو باشند و گویند که چون خیالات تا شش ماه بیک حالت تیره بمانند و کدورت بصر و ضعف آن بیفزاید آن چشم از نزول آب ایمن باشد و ایضا خیالات که زائل شوند و عود کنند و زیاده گردند و نقصان نپذیرند مقدمه نزول الماء نباشند علاج آنچه از کاهش حس بصر باشد اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله پاچه و غیره خورانند و هرچه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ مذکور شد بکار برند و آنچه از بقیه اثر بثور و غیره باشد تدبیرش اکتحال بکحلهای جالی و باسلیقون است و هرچه برای دفع آثار بثره و قرحه در فصل بثور و قروح چشم مذکور شد بعمل آرند و ایضا بهر تحلل جرم آن حمام و انکباب بر بخار آب گرم و مانند آن اکحال جالیه مذکوره در علاج بیاض خفیف استعمال نمایند و آنچه از تکدر رطوبت باشد هرچه در باب ضعف بصر بهر تدارک تکدر رطوبت بیضیه مسطور گردد بکار برند و هرچه در ابتدای نزول الماء بکار آید استعمال نمایند و آنجا که تکدر از ماده رطب بود استفراغ و اصلاح غذا و اکتحال چشم بآنچه جالی و محلل رطوبات باشد مثل شیاف مرارات و روشنائی نمایند و آنچه مقدمه نزول الماء باشد علاجش در فصل نزول الماء می آید و آنچه از ارتفاع بخارات دماغ باشد بحسب نوع ماده تنقیه از فصد و مسهل و غیره تدابیر که در علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری مسطور شد بعمل آرند و اگر سنای مکی مویز منقی تخم کرفس هر کدام ده درم مرزنجوش گل سرخ هر کدام پنج درم پوست هلیله زرد سه درم در ده چندان آب بجوشانند تا ربع باند صاف نموده با قند سفید در ماده سودا با عسل در بلغم و با شربت بنفشه در صفرا استعمال نمایند بجهت خیالات که ماده آن در دماغ باشد از مجربات انطاکی است و شربت خیالات از مجربات حکیم ممدوح و شربت خشخاش استعمال نمایند و بطوسات مداومت کنند و ایضا بعد تنقیه بحبوب و مطبوخات مسهله مثل حب ایارج و قوقایا و شبیار و ذهبی و بنفشه و مطبوخ هلیله و اسطوخودوس و غیره جهت تقویت دماغ و معده و جگر اطریفل زمانی و اسطوخودوس و معجون نجاح و جوارش کندری خورانند و جهت تقویت بصر شیاف باسلیقون و کحل عنبر در مادی بودن چشم کشند و در ابخره فضول بارد غلیظ اول دهن بنفشه در بینی قطور نمایند پس مراره آهو و مراره باز و مراره خرگوش سفید همگی و یا آنچه بهم رسد چهار درم مروارید ناسفته یک درم بسد نیم درم تنکار ربع درم آب برگ گشنیز تازه و شیر زنی که پسر زائیده باشد بران مرارات خشک نمایند و مروارید و بسد و تنکار را جدا جدا سحق بلیغ نموده جمله را ترتیب با آب برگ گشنیز تازه نموده خشک سازند و یا شیر زن پسردار تا سه روز سحق نموده خشک کرده با آب گشنیز تازه همه سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با آن شیر حل نموده اکتحال نمایند که در سن قدیم را نفع بخشد و در ابخره حاره اطریفل کشنیزی خورده عناب بعرق شاهتره جوشانیده نبات سفید داخل کرده بنوشند و یا گشنیز خشک و آمله خیسانیده نبات داخل کرده و یا شیره گشنیز خشک شیره تخم کاهو عرق شاهتره و نبات بیاشامند و بخار بسوی اسفل جذب کنند و صندل و گلاب ببویند و بر صدغین طلا نمایند و در ابخره سوداوی دماغ اطریفلات و خمیرجات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و آنچه از تصاعد ابخره معده باشد تدبیرش نیز از تنقیه و غیره بحسب ماده ابخره نمایند بطوریکه در علاج امراض دماغی شرکی معدی صداع شرکی معدی گذشت و بدستوریکه در مقاله امراض معده خواهد آمد و اصلاح معده و تقویت آن نمایند بالجمله اگر اخلاط در فم معده باشد با آب ترب و آب شبت و سکنجبین قی کنند و اگر در قعر معده باشد بعد استعمال منضجات و مقطعات امتلای شدید بمقیات قی نمایند و اگر تنقیه آن بقی ممکن نباشد صبر نیم مثقال غاریقون سفید دو دانگ یا دو مثقال اطریفل صغیر آمیخته حبوب ساخته با آب نیم گرم بخورند تا تنقیه معده شود و استعمال ایارج فیقرا نیز ازاله آن نماید بعد تنقیه دماغ بحب ایارج با قوقایا و یا ایارجات کبار نمایند پس بغرغره و اصلاح غذا مثل نخود آب جوزه مرغ و دارچینی و اکتحال این کحل کنند زهره کبک زهره باز زهره روباه زهره کرکی یعنی کلنگ زهره کرگس زهره تیس جبلی مخلوط بعسل صافی نموده با آب رازیانه مروق ممزوج نموده اکتحال نمایند و اگر تربد سفید سنای مکی هر کدام یک جزو تخم کرفس تخم کاسنی تخم خشخاش شاهتره هر کدام نصف جزو

مصطگی ربع جزو در و مثل آن آب بجوشانند تا ربع باند بعد ستور مطبوخ سابق در خیالات دماغی استعمال نمایند برای خیالات که از ابخره معده باشد از مجربات صاحب نزهت است
و گویند که اگر از حبوب الائمه فائده نشود تنقیه بلوغاذیا بعد نضج بماء الاصول و بزور و الیضا استفراغ بصبر و فسنتین و مصطگی و اصلاح اغذیه و تقویه معده بقرص و سفوف الطیب و مصطگی
وآرد جو و خطمی و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند و الاجزاوه سفرجل خوشبو و فوفل و عصاره حصرم و امثال آن نافع است و تنقیه معده بایارج فیقرا بعده دو روز تناول
مطبوخ تخم کرفس و انیسون و مرماحوز بعده اکتحال بکحل عزیزی و تقویت معده بمصطگی و انیسون و بادیان و گلقند و اطریفل و هلیله مربی و غیره و نیز تنقیه بعد و اگر
معده حار باشد بمطبوخ هلیله تنقیه و بشربت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضاً در ماده بلغمی قی باد و یه مذکوره و استعمال حب ایارج فیقرا تنها و با اطریفل
کشنیز بعد هر شب متواتر سخت سود مند ست و غذا گوشت ماکیان با نخود پخته و بمصالح گرم خوشبو ساخته مفید و اگر مشارکت معده از یبس باشد تعرض باستفراغ نمایند و در علاج او
بنوشیدن ماء الشعیر و شمیدن صندل سفید و گلاب اقتصار ورزند و آنچه از حصول خلط سوداوی در شرائین باشد بعد نضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون و ماء الجبن
و سفوف لاجورد و حب او و معجون نجاح و مانند آن نمایند و هر چه در مالیخولیا گذشت حسب حاجت بعمل آرند و اگر فائده نشود بقطع و داغ شرائین صدغین پردازند و آنچه بسبب امتلای
شرائین از خون گرم باشد بزودی فصد کنند مخون و اگر نزد بعده بمسهل صفرا و مطفیات خون که در امراض دموی دماغی مذکور شد بکار برند و تقلیل غذا نمایند و از گوشت و شیرینی
پرهیز ند و آنچه از تشنگی های رطوبت باشد بقی و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه معده و دماغ کنند و مدام بآب گرم تکمید چشم سازند و کثرت ریاضت معتاده بعمل آرند و از
کثرت شراب و مرطبات و مغلظات و مبخرات پرهیز ند و سهر طویل و جماع و شب خواری ترک نمایند و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در فصل اتساع بهر اتساع
رطوبی مذکور شد بدان توجه نمایند و آنچه از قلت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در باب ضیق بهر ضیق یبسی مذکور شد و هر چه در ضعف بصر یبسی خواهد آمد بکار برند

نزول الماء

و آن رطوبت غریبه است که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه مابین رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و نفوذ اشباح را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند و این رطوبت
مختلف میباشد در کمیت و کیفیت بعض آنها قابل قدح اند و بعضی نیستند و اختلاف او در کمیت چنان بود که اگر بنسبت ثقبه بسیار باشد تمام ثقبه بند گردد
و بصارت بالکل باطل شود و این قابل قدح نیست مگر آنکه بطریق امتصاص در مرستا یعنی میل مجوف آب را بکشند و درین خطر است و اگر بقیاس او کمتر باشد یک جهت
بند شود و جهت دیگر مکشوف ماند و درین صورت آنچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و آنچه مقابل جهت مفتوح بود دیده شود و گاهی نصف چیزی
یا بعض او بنظر آید و باقی دیده نشود مگر بگردانیدن حدقه و گاهی چنان اتفاق افتد که شیء واحد بتمامه یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر بتمامه بنظر در آید این بهر آن باشد
که هر گاه آن چیز در مقابل مسدود افتد هیچ از ان مدرک نگردد و چون در برابر مکشوف آید تمام آن محسوس شود و این سده ناقص گاهی بفوق و گاهی باسفل و گاهی بیکی از دو مائل
واقع شود و وسط او خالی باشد و وسط هر چیز دیده شود بدون اطراف و گاهی در حاق وسط ثقبه افتد و گرداگرد او از جمیع جوانب مکشوف ماند و درین وقت جوانب هر شیء
دیده شود و در وسط او چون روزن یا مغاک تخیل گردد و این نوع نیز عسر القلع و قدح آن دشوار است و گاهی متوسط می باشد بنسبت ثقبه که مملو نمی نماید ثقبه را و زیاده بر آن
نمی باشد و این اولی بقدح و قابل قدح ست و اختلاف او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صاف باشد اگرچه تمام ثقبه را در گیرد لیکن بسبب رقت مانع
دیدن روشنی آفتاب و چراغ و دیگر اضواء نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و این بقرینه می چسپد و از جهت بدشواری منقلع میگردد و گاهی بزودی از موضع خود
منفصل میگردد و گاهی در رنگ باشد که بعض او هوائی اللون و بعض او ابیض جصی و بعض او ابیض لولوی و بعض او ابیض مائل بزرقت و فیروزی و ذهبی و بعض او اصفر
و اخضر و بعض او اغبر و اسود بود و قابل تر از ینها بهر علاج از جهت لون هوائی و ابیض لولوی ست و آنچه قابل بزرقت و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند و اما جصی
و اخضر و کدر و شدید السواد و اصفر قابل قدح نباشد و از اصناف غلیظ قسمی ست که گاهی بسیار صلب میشود و آن لا علاج ست و از اقسام او غمامی و ذریعی
و آسمانجونی و زجاجی و بردی نیز نوشته اند و این همه غیر قابل قدح ست و قسمی از اقسام آب ست که آنرا ماء منتشر نامند و آن آبی ست که چون نظر نمایند بسوی آن
متفرق یابند آنرا و کمال نیابد بطول زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد در بعض اوقات زیاده و در بعض اوقات کمتر و قدح را درین اثری نیست مگر بعد اصلاح
که گفته آید و قابل ترین اقسام آب برای علاج از جهت قوام ماء رقیق ست که هر گاه بران انگشت غمز کنند و حدقه را بجنبانند بسرعت متفرق گردد پس بزودی عود کند

وجمع شود و امید زوال این قدح باشد و گاهی تجربهٔ این بدین طور کنند که بر چشم پنبه نهند و بر آن بزور نفخه زنند پس پنبه را جدا کرده بسرعت بینند که آیا در آب حرکت
محسوس میشود یا نه اگر حرکت او دیده شود قابل قدح باشد و کذا اگر از بند کردن یک چشم ثقبهٔ چشم دیگر فراخ گردد لائق قدح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد از سقطه
یا مرض دماغی حادث شود عسر البرء است بنابر آنکه ضعف دماغ بهم میرسد و بسبب ضعف دماغ دائم مائیت در دماغ پیدا میگردد و بسوی چشم میریزد و گویند که آب قابل
قدح آنست که سفید و صافی و معتدل در رقت و غلظ باشد و چون بیمار عطسه زند خروج روشنائی مانند شعاع از چشم او محسوس شود و هرگاه چشم را بمالد پراگندگی
در اجزاء آب مدرک گردد و پیش چشم روشنی دریابد **اسباب** نزول الماء یا رسیدن سقطه و ضربه بر سر است یا استلای بدن از رطوبت یا صداع شدید مزمن و شقیقه یا قی صعب
یا رسیدن سردی شدید از خارج بچشم مثل برف و هوای بسیار سرد و یا سردی مزاج دماغ یا ضعف روح باصره و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در مشائخ و ازین جاست
که گفته اند نزول الماء بیشتر مشائخ را بسبب کثرت رطوبت فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین هر دو این را اکثر
و بعد از امراض طویله می افتد و ایضا کسی که مداومت نماید بر اغذیهٔ غلیظه و امتلاء و مانند آن بجهت آنکه مستلزم کثرت فضول و ابخره است و خواب بعد غذا و خوردن سیر
هنگام خواب و حمل ثقیل و حرکت سخت و جماع قبل هضم و ریختن آب شدید الحرارة بر سر نیز از اسباب نزول نوشته و بیشتر مردم سیاه چشم را بجهت کثرت رطوبات
در عین اکحل عارض میگردد و بعضی گویند که چون آب در حدقه مجتمع گردد از ان غشای رقیق که حائل میگردد میان آن و میان حدقه متولد میشود بالجمله ازین اسباب مذکوره
اگر نزول یکبارگی افتد ضرورت علامات فارقه نبود و اگر بتدریج واقع شود آثار ابتدای آن دریافتن واجب است تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامات ابتدای
نزول آنست که اکثر اوقات خیالات همچون پشه و مگس و موی و دود و شعاع و مانند آن بحسب اختلاف اشکال آن رطوبت روبروی چشم محسوس شود و فرق در خیالات
منذره بنزول و خیالات دیگر آنست که خیالات منذره در اکثر مع افزونی کدورت چشم و خلل بصارت روز بروز خصوصا در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت قلت و کثرت باشد
و در امتلاء و خلو معده تفاوت در خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بخارات و مسهلات مفید نگردد و رنگ حدقه خالی از تغیر و کدورت نبود و بعد سه چهار ماه تغیر فاحش نماید
و زیاده از شش ماه نگذرد که ابطال البصارت نماید و اشیای روشن مثل چراغ و ماه مضاعف بیند و گاهی اشباح کثیر از چراغ و قمر تخیل نماید هر چند که در خارج از یک چراغ
بیش نباشد و فرق در سده عصبه و نزول الماء چنان کنند که در نزول از غمض یک چشم ثقبهٔ چشم دیگر متسع شود و در سده فراخ نشود دیگر آنکه آب شدید الغلظ و با سده باشد
و اگر علیل با وجود صفای آب و لطافت آن روشنی آفتاب و چراغ نه بیند این نیز دلالت بر سده کند **علاج** هرگاه خیالات منذر نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصر بالکل
باطل نشده باشد بنضج ماده پرداخته تنقیهٔ بدن از مسهل بلغم تمام نمایند بعده بحب ایارج و شبیار و قوقایا تنقیهٔ دماغ کنند و غرغره با ایارج و سکنجبین و دیگر غراغر و سعوطات و مضوغات منقی
دماغ از رطوبت بعمل آرند و عطوسات اگرچه منقی دماغ است مگر از جهت سختی تحریک دران خوف تحریک آب است لیکن بعد تنقیه کامل مضائقه ندارد و اگر قوت قوی باشد تنقیه با ایارج فیقرا
و حب ذهب و حب صبر بطریق شبیار متواتر کنند و درین اثنا نضج ماده نیز مرعی دارند و در منضجات و مسهلات رعایت مزاج مریض و قوت او لازم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد در
هر سه روز یا در هر هفته یکبار حبوب مذکور با ایارج فیقرا همراه مطبوخ قنطوریون دهند و حبوب که بکار برند باید که کلان بسازند و آنجا که خوف افراط حرارت بود اطریفل با ایارج آمیخته
بکار برند و اگر مزاج احتمال کند ایارجات کبار خصوصا ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس دهند و روفس گوید که تنقیه بشحم حنظل مع قنطوریون دقیق نمایند و بعد تنقیه
ملازمت اطریفل صغیر تنها یا با ایارج و اطریفل اسطوخودوس و معجون وج و معجون فلاسفه هندی و معجون المؤمنین و حب کوکب و توالی و دواء المسک مر کثیر النفع است و استعمال زنجبیل
سوده در اطریفل آمیخته نیز معمول است و خوردن گلقند با وج و بادیان و زنجبیل مساوی محلا با عسل از هر یک یک مثقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و مثرودیطوس جهت
ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافع است و همچنین مداومت افیون و استعمال هلیله مربی یک عدد هر شب ایضا شرب بادیان و پوست بیخ او و برگ او یا مرزنجوش
و یا برگ ترنج مربی بعسل و یا هلیله کابلی مخلوط با فتیمون یا جعده جبلی یا صبر و یا وج و یا سکبینج و یا غاریقون و یا ادمان اکل بلبوب یا لعق صعتر بعسل تا بیست روز صبح و شب
هر واحد مفید است و سعوط منقی دماغ مثل شونیز سوده در روغن ایرسا یا روغن آجره و یا زهرهٔ خروس چند مرتبه و یا بعنبر و کذا سعوط حجر البقر بقدر یک عدس بآب چقندر
و یا بشیر زن که مجرب سعیدی هست و اعادهٔ سعوط معمول و نفوخ مفید نزول و اکتحال وج مع سرکه تا شش ماه نافع است و شمیدن مقویات دماغ مثل عنبر و مشک
و بوئیدن مرزنجوش و سداب و یاسمین و شونیز و مالیدن روغن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا این است که داغ پخته بر شریان

صدغین بدون قطع آن دهند تا رگ بسوزد و بعد از داغ سر در حمام مغز بران بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هر چند که از داغ رطوبت بترا و د بهتر باشد لیکن در اثنای آن سر رشته پرهیز در دست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع ست و گویند که ارسال علق بر صدغین در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیه اکحال ملطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا بادویه لینه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده بتدریج ادویه مرکب از سکبینج و مانند آن بعمل آرند و اکتحال تخم کتم محلل آب ست یا ریک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کنند نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات ست و بعضی گل سیوتی برابر کندر گرفته سوده در فتیله پیچیده بروغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول الماء را از زیاده شدن نمیدهد و اگر پوست زرد داخلی سنگدان چرز را چون خوب شسته خشک کنند و بمثل او نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال نمایند نیز عجیب النفع و بالخاصیت مفید و اکتحال عصارهٔ آمله هم نافع بود و بقول قرشی اکتحال آب پیاز تنها را با عسل جلا دهد و بسیار مفید بود و انگزد خوردن و با شهد اندر چشم کشیدن سودوار و اکتحال سر خفاش سوخته بعسل سخت سودمند ست و سرمه عصارهٔ درخت بادیان و خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول ست و کذا دماغ خفاش یا زغن با عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال بروغن آجر برای تحلیل آب نازل بعید از دیگر ادویه مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت بعمل آرند و غذا صاحب این مرض با غذیه خشک چون گوشت کبک و تیهو و مرغ و قلیه خشک مطجنه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کنند و در طعام دارچینی و صعتر و جلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان تر و آبکامه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب بر فذا و در روز نکنند و مهما امکن از شرب آب منع کنند و بقول احمد بن ثابت صاحب خیالات منذر نزول الماء از استفراغات قویه و اغذیه غلیظه و آوازهای بلند و حرکات سخت و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز کند و اگر بجای آب عادت ماء العسل نمایند بغایت مفید بود و واجب ست که صاحب آن از امتلای طعام و آب بسیار و شراب و شیر و کثرت جماع و حمام متصل و فریاد و دویدن حذر کنند و بر خوردن طعام نیمرو ز اقتصار نمایند و از ثمار تازه نکسود و فواکه و بقول طب حموضات و امراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموس و میش و دیگر مغلظات و مبخرات مثل عدس و کرنب و گوشت نکسود و بادنجان و سیر و پیاز و گندنا و لبنیات و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت و قی اجتناب ورزد و اما اگر مریض جوان و گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم داند بفصد اجازت دهند

ونزول الماء

که از صداع شدید حادث شده باشد اول علاج صداع نمایند و بعد از آن بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر سر تنقیه راس و تفتیح سده است و قدح درین فائده نمی بخشد لما قلنا سابقاً ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه که در نزول الماء نافع است اکتحال مغز سر خطاف با آب پیاز آمیخته و کذا عصارهٔ خشک بادیان با کحال آمیخته و کذا آب بادیان که با ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصارهٔ شقائق النعمان و مامیران و خاکستر پیاز و عنصل و روغن بلسان و مرجان و اقلیمیا و شجرهٔ مریم تنها و بعسل آمیخته و کذا رته سوده و کذا مغز سر میش بعسل آمیخته و کذا غاریقون و کذا زهرهٔ فرس الماء سه روز گذاشته بعسل آمیخته تا بست و چهار روز و کذا حجر لبنی سوده تا چهار روز و کذا عصارهٔ فراسیون تنها یا بزهرهٔ چرز آمیخته و کذا زهرهٔ کلنگ با آب چقندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا فرفیون که بهترین ادویه نزول ست و کذا مر در آب طبیخ کرم و فوتنج و فراسیون حل کرده و کذا آب سداب با کحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا سرمه در آب کمات پرورده و کذا زهرهٔ بز کوهی یا بلدی خشک کرده سائیده با آب بادیان سر شته شیاف ساخته و کذا کما فریوس و کذا فریوس و کذا نفط سفید و آب برگ انجیر دشتی بعسل آمیخته و کذا دماغ خلد و زعفران و فلفل سیاه بمشک آمیخته و کذا سرمه بمشک آمیخته وضماد زهره و حجل باکر العسل و زیت آمیخته و یا زهرهٔ خروس سیاه یا دستور آمیخته و یا مرزنجوش و یا صبر سوده با آب پخته یا بچان با روغن سوسن بخته کرده اگر در چشم و کذا رگ نرگس خشک سائیده در حنا آمیخته بر سر بر واحد نافع نزول الماء نوشته اند دیگر هر زهره که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خروس و نجشک و روباه و خرس و آهو و شیر و گرگ و گربه میسر شود چون خشک نموده قدری مشک خالص با آن آمیخته در چشم کشند سودمند بود و کذا مرارات دیگر مثل مرارهٔ شنار و باشه و عقاب و باز و کرکس و سنگ پشت بری مخلوط العسل که انفع ادویه است و عقرب بحری و زهرهٔ بز نر لفراسیون آمیخته و زهرهٔ خرگوش و ماکیان و بقر وحشی و ماحد نافع دیگر بقول رازی اگر زهرهٔ شبوط و حیدی و حجل خشک کرده سائیده با آب بادیان مروق بسرشند و شیاف ساخته اکتحال نمایند ابتدای نزول الماء را نافع ست دیگر بقول ارجمانس اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای ذهبی و مشک سوده با هم آمیخته اکثر در ابتدا مفید میشود دیگر بقول ثابت بن قره اگر بار قشیشای سپید

در کوزهٔ نو گذاشته سرش بند نموده بگل حکمت گیرند و در کوزهٔ شیشه‌گران یا تنور تا هفت روز داشته برآرند و چون سفید خاکستر شده باشد سرمه سا نموده در چشم کشند
درین باب سخت سودمند ست و آبن شیاف نیز از مجربات است دیگر پوست سلیخه کوفته بیخته بزهرهٔ آهو و خرگوش یا کبک تر سرشته خشک کنند و بار دیگر سائیده سرشته
خشک نمایند و بآب بادیان استعمال کنند که بخاصیت نافع ست دیگر اگر سر فرشتنگه را در پیه ماهی روهو بریان کنند چند آنکه بسوزد و سیاه شود برآورده باریک
بسایند و پیاز سرخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب آنرا در چشم کشند آنگاه سوده سر خطاف را بطریق سرمه اکتحال کنند و بربندند و سه روز همچنین عمل نمایند
بینائی که در چشم پدید آید و علت زائل شود و این از عجائب اعمال ست دیگر اکتحال بتوتیای هندی و سرمهٔ اصفهانی هر دو را بآب بادیان پرورده نافع بود باسلیقون
کبیر معنی او کحل روشنائی واضع او بقراط ست تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و شرناق و سطبری پلک را نافع ست کف دریا
اقلیمیای نقره هر یک ده درم نمک اندرانی ساذج هندی سفیده کاشغری فلفل سیاه دارفلفل سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی قرنفل دواله
هر یک یک درم صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا مس سوخته هر یک پنج درم مامیران نوشادر زرد چوب دارچینی هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد چهار درم کوفته و بیخته بحریر
استعمال نمایند و اگر خواهند شیاف بندند و اگر عصارهٔ مامیثا بهم نرسد بجای آن شیاف مامیثا اندازند برود برای ابتدای نزول و خیالات نافع و نشف
رطوبات کند و تقویت چشم نماید و دمعه و بیاض انیز دافع ست ساذج هندی نیم درم بورق یک درم نشاسته دو درم سرمهٔ اصفهانی شش درم مثل غبار سائیده بعمل آرند
حب ایارج که برای نزول الماء معمول مؤلف مفتاح ست مصطگی زعفران دارچینی حب بلسان سنبل الطیب اسارون صبر مغسول سلیخه فلفل گرد غاریقون انیسون
شحم حنظل قنطوریون دقیق هر واحد یک درم تربد موصوف سنای مکی کتیرا هر واحد سه درم کوفته بیخته نگاه دارند بعده بیارند بسفائج فستقی گل سرخ گل بنفشه پوست هلیلهٔ زرد
پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گاؤزبان هر واحد یک درم در نیم آثار آب بجوشانند وقتی که این قدر آب بماند که دران ادویه خمیر کرده شود مالیده صاف نموده ادویهٔ کوفته مذکوره
دران خمیر کنند و بقدر مونگ حبها سازند و بعد نضج سواد حب نخودکو رشش ماشه یکپاس شب باقی مانده بآب گرم خورند و بخوابند و بعده وقت صبح حب کوزیکت له همراه این طبیخ
بخورند گل بنفشه نه ماشه گل سرخ گاؤزبان هر واحد هفت ماشه مویز منقی پانزده دانه تخم کاسنی نه ماشه نیمکوفته شب در نیم آثار آب تر کرده صبح جوش دهند یا خیسانیده برآرند
و گلقند آفتابی دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگی عوض آب عرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب بنوشند و وقت دوپهر آب نخودی خورند و سه پهر کهچری ملائم
حب ذهب که درین مرض بکار آید و تنقیهٔ مواد حار از سر و چشم نماید صبر ده درم تربد موصوف هفت درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم سقمونیا سه نیم درم مصطگی
گل سرخ هر یک دو نیم درم زعفران نیم درم شربت دو مثقال حب کنعانی که دماغ و جمیع اعضای سر و بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و لقوه
و داء الثعلب نافع و هرگاه یک درم ازان با یک درم ایارج فیقرا ضم کرده خورند نور بصر افزاید و منع نزول الماء کند صبر زرد مغز بادام پوست هلیلهٔ زرد هر یک یک درم
کوفته بیخته حب سازند حب کوتوالی مفید درد سر و مخرج صفرا و جمیع فضول دماغی و برای داء الثعلب و روشنی چشم بسیار مفید چنانچه دوستی آزموده و جهت
نزول الماء سودمند صبر سقوطری سقمونیای مشوی شحم حنظل عصارهٔ افسنتین مصطگی هر یک یک نیم دانگ مقل یک دانگ کتیرا نیم دانگ این جمله یک شربت ست
و در جمیع اوقات حتی که بعد طعام داده شد نافع آمده و بدانکه آنچه از قسم حبوب درین مرض بخورانند باید که کلان بسازند تا در معده دیرتر ماند حب جدوار جهت
منع تولد نزله و تقویت دماغ خصوص ماده نزول چشم بعد تنقیهٔ دماغ و بعد اطریفل اسطوخودوس مسهل انفع ست افیون بقطر صاف کرده جدوار اسطوخودوس
صمغ عربی هر یک یک درم زعفران پوست هلیلهٔ زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هر یک دو درم بآب صمغ حبها بقدر مونگ
و فلفل بسته از حب خورد شروع نموده بتدریج بر حب کلان رسانند از ترشی و بادی و شیر و شیرینی و تره و سبزی پرهیز نمایند حب برای نزول الماء در ابتدا [illegible]
مانع نزول ست و در انتها اعتماد نمودن نفع میرساند مغز خستهٔ بلیله مغز خستهٔ آمله بآب آبکاف تا سی پاس سحق نموده حب سازند و یک نسخه حب نافع نزول در سبل گذشت دوائیکه
مجرب شیخ الرئیس ست حب الغار ده جزو صمغ عربی یک جزو هر دو را در بول کودک نابالغ سائیده بکار برند ایضا که در ابتدای نزول عجیب الاثر ست بیندانه سوخته یک جزو
نمکسنگ غوک بحری دو جزو سائیده دو میل در چشم کشند بهر او ست بعد مدت اثر میکند روغن آجر که لقوه و فالج و امراض بارد را انفع دارد و جهت سم عقرب و افیون و زرنیخ
نفع کثیر دارد خشت پخته سرخ آب ندیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و برنمود هر قطعه را گرفته در روغن زیتون سرد کنند پس ان روغن برآورده

دو در شیشهٔ که بگل حکمت نموده باشند اندازند و مومی اسپ در دهن شیشه نهاده بطریق معروف بچکانند و باحتیاط در شیشه نگاه دارند و شربا و مروخا بکار برند سعوط که
برای نزول و تنقیهٔ دماغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول ست مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاکنپهل چهار ماشه کوفته بیخته
قدری قابلی استعمال نمایند **شیاف مرارات** که جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید و از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال
باقی می ماند اقلیمیای سوخته پانزده درم صمغ عربی هشت درم مداد هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیدهٔ قلعی چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر
هر یک شش درم زهرهٔ کفتار افیون هر یک یک درم زهرهٔ ماهی شبوط زهرهٔ کبک هر یک هفت درم زهرهٔ باشه و عقاب و گاو و گرگ و غراب و باز هر یک نیم درم و آنجا که روغن
بلسان یافته نشود روغن اترج بدل او کنند و شیخ گفته که ضروری از زهرهٔ شبوط و گرگ ست و دیگر زهرها زوائد اند و باید که بآب بادیان اکتحال نمایند **شیاف** که
قائم مقام شیاف مرارات ست جهت قطع مادهٔ نزول و انتشار بتجربه رسیده آب زهرهٔ بز کوهی در ظرف مسی خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فربیون
نوشادر هر یک یک درم بآب سداب یا آب بادیان شیاف سازند **شیاف جلا** که از شیاف مرارات بهتر و بی غائله است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر ست
و ضعف بصر رطوبی بغایت مجرب توتیای کرمانی مغسول بست درم بآب مرزنجوش تازه که شب داشته صاف کرده باشند سرشته بگذارند که خشک شود زنجبیل فلفل
دار فلفل هر کدام دو درم مامیران دو درم نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی اشق مس سوخته زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم بآب بادیان تازه سائیده شیاف
ساخته استعمال نمایند **شیاف دهنهٔ فرنگ** جهت منع نزول الماء مجرب و بی نظیر ست و سبل و بیاض و ظفره و دمعه را نافع سعد کوفی فلفل سیاه دار فلفل ناخن نیل
تخم سرس سنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران هلیلهٔ سیاه هر یک سه ماشه پوست هلیلهٔ زرد دهنهٔ فرنگ مسی هر یک دو ماشه ماز قشیشای ذهبی تخم کهرنی سفید
پیچال کبوتر صحرائی هر یک چهار ماشه قرنفل یک ماشه کوفته بیخته باریک ساخته در ظرف آهنی همراه شاخ گوزن بآب لیمو سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاه دارند و در نسخهٔ
معمول صاحب مفتاح وزن دهنهٔ فرنگی چهار ماشه است و گفته که اگر دهنهٔ فرنگ بهم نرسد عوض آن توتیای سبز اندازند **کحل معمول** در نزول هلیلهٔ زرد مع خسته سوخته
حب النیل سوخته هر یک دو درم غنچهٔ یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یک صد عدد دار فلفل ده عدد صلایه کرده بعمل آرند **ایضاً** قوی تر از اول دار فلفل
پر چینی صادق هر یک دو درم بندقهٔ اسرب که در دهن شیر زده باشند بوزن چهار درم سرمه سا نموده بکار برند **کحل** برای ابتدای نزول و ضعف بصر و سلاق
نافع توتیای کرمانی مغسول توبال مس سوخته مروارید ناسفته ساذج هندی اقلیمیای فضه صبر سقوطری سرطان بحری سوخته زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم
تباشیر مغسول شش درم نوشادر فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم مشک یک دانگ مثل سرمه تیار نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان که در منع نزول الماء
و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد مروارید سرمه ماز قشیشای ذهبی سوخته پوست هلیلهٔ زرد فلفل گرد مشک ورق نقره بدستور تیار ساخته اکتحال نمایند
و گاهی ورق طلا و سنگ بصری و مامیران چینی اضافه کرده میشود **کحل معمول** حکیم محمد اجمل خان که بر خود آزموده بودند برای دفع نزول که شروع شده باشد
و کهنه را هم نافع ست و تقویت بصر کند سنگ بصری گل چنبیلی تازه هر یک دو دام مغز گهونگچی مامیران چینی مغز تخم سرس کف دریا مروارید مغز تخم کهرنی هر یک دو نیم ماشه
مرچ سیاه قرنفل هر یک دو نیم عدد لیمو کاغذی یازده عدد گلاب نیم آثار اول از لیمو تخم بر آورده سنگ بصری مغز گهونگچی و کهرنی و سرس دران انداخته بند کرده بالای
دیگدان آویزان نمایند که دود بآن رسد چهار پنج روز که لیمو خشک شود باز لیمو دیگر پر کرده نگاه دارند باز گرفته باریک سائیده در آب لیمو اندر ظرف کانسی از چوب
نیم که فلوس جست دران چسپانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کهرل کنند از هر دو چوب بدفعات و مامیران و گل چنبیلی و دیگر دوا که نگاه داشته اند
داخل کنند تا که صد لیمو تمام شوند آن وقت مروارید سائیده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کهرل کنند باز خشک کرده مثل سرمه سائیده نگاه دارند وقت صباح یا شب
یک میل قدری در چشم کشند و بعد چهار پنج روز چرک دندان در چشم کشیده باشند بشب و دران روز موقوف نمایند ان شاء الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود
کحل مقوی که جهت ضعف بصر و غلظ روح و خیالات و نزول آب بسیار مجرب ست نسخهٔ آن اجزای همان شیاف جلا ست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران
حضض کتیرا صمغ اشق مس سوخته زنگار اقلیمیا داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی بدستور **کحل صابون** که در ابتدای نزول مستعمل نسخهٔ آن
همان ست که در ادویهٔ بیاض چشم مذکور شد لیکن درینجا وزن صابون لاهوری قسم اول پنج درم و درال هفت ده ماشه و نیم و نیله تهوتهه سه ماشه و یک سرخ ست

باید که یک وزن درمیان داده اندر چشم کشند و از ترشی و بادی و غذای حار احتراز نمایند و روزی که در چشم کشند از هوا و آب احتیاط دارند معجون که بعد تنقیه دماغ استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بهترست وج ایارج فیقرا بادیان صعتر فارسی برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند که در عرق بادیان تند و چند عسل قوام نموده باشند بسرشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند معجون که مسمی بفلاسفه هندیست در تقویت دماغ و منع صعود بخارات و خاصةً جهت نزول و اکثر امراض چشم مفید و بی بدل ست هلیله کابلی بلیله آمله فلفل سیاه دار فلفل ترید موصوف هر واحد چهار مثقال شیطرج شکر طبرزد هر واحد دوازده مثقال کوفته بیخته با قند سفید دو چند و عسل خالص یک چند و روغن گاو قدری بدستور مقرر بقوام آرند نفوخ برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی هر واحد نیم ماشه قرنفل الاچی خرد هر واحد پنج عدد دار شیشعان شش ماشه سنبل الطیب دو نیم ماشه سائیده نفوخ کنند. **ذکر ادویه هندیه نافع نزول الماء** مغز گھونگچی سفید در آب لیموی کاغذی کھرل کرده باریک سوده نگهدارند و وقت صبح قدری در چشم کشند که مانع نزول ست وکذا اکتحال تخم زربلی بعسل سائیده وکذا نوشادر سوده وکذا زهره کلاغ به نیم وزن عسل آمیخته نافع دیگر که نزول را زیاده شدن ندهد و در منع آن مجرب و عجیب ست شیره برگ تمر هندی بوزن ده فلوس در جام پھول با دسته چوب نیم که فلوس بر سرش وصل کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود و بعد ازان در شیر زن که پسر داشته باشد چهل پاس کھرل نمایند و بکار برند. دیگر مغز هنگوت دو جزو افیون یک جزو با آب سائیده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع وکذا چرک گوش آدمی و انگوزه مساوی در شهد سوده اکتحال نمودن دیگر که نزول را زیاده شدن ندهد نیلا تھوتھه دو دام کته سفید پوست هلیله زرد هر یک سه ٹانک بھٹکری بریان پنج ٹانک با آب سائیده شیاف سازند و در سایه خشک نموده اندر چشم کشند دیگر که مانع نزول آب ست و افزون شدن ندهد حلتیت زربلی سنگ بصری توتیای سبز بھٹکری بریان هر یک چهار درم با دو آثار آب جغرات سوده شیاف ساخته بشیر عورت سائیده در چشم کشند دیگر که در ابتدای نزول مجرب بعض مجربان هند ست شب یمانی دو ماشه در ظرف گلی بریان نمایند هرگاه گداخته شود دو قرنفل در آن غرس کنند چون خشک شود از آتش گرفته بسایند و قدری با آب حل کرده بمیل در چشم کشند و گرد چشم طلا کنند **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که ایارج فیقرا درین باب جلیل النفع ست وکذلک حب ذهب و آنچه دران ادویه مثل قنطوریون قثاء الحمار واقع شود و از جمله ادویه قویه اکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید هر یک ده درم عسل هشت قوطولی ست و آنچه بسیار مجرب ست سرطان سوخته بعسل در چشم کشیدن و شیاف اصطفطیقان در جمیع مرارات مذکوره ست و قوی تر ازان شیاف مرارات ارستانی و شیاف مرزنجوش ست و روغن بلسان دران نافع بود و آنچه در ابتدای آب نافع ست این ست که بگیرند زهره کرکاد جوان صحیح البدن در ظرف مسی قریب ده روز تا دو هفته بگذارند بعده مرو زعفران سه و زهره سنگ پشت بری و روغن بلسان هر واحد دو درم خوب باهم حل کرده اکتحال نمایند و ایضاً بگیرند خربق سفید یک جزو حلتیت یک جزو سکبینج پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضاً زخربق سفید یک جزو فلفل نیم جزو اشق ثلث جزو با آب ترب شیاف ساخته استعمال نمایند و هم او می نویسد مردی را دیدم از طلبه علم که او را نزول الماء عارض شده بود و علاج آن با استفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شوربا و مرطبات و اقتصار بر مشویات و قلایا و استعمال الکحال الطفه المحلله الجالیه نمود و پس بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد حکیم علی گوید که از بعضی نقل کرده اند که بعد استفراغ موافق بفصد و مسهل و لزوم پرهیز چون محاجم و آله معروف بانبوبه که از برنج و آبگینه می سازند بر هر دو شریان صدغین نهند و عقب او میل با آب گرم فرو برده در چشم کشند و هر روز یک دو بار این عمل نمایند نزول الماء را زائل کند و چون آب رقیق شود بشیاف مرارات و شیاف برلوطا اکتحال نمایند که از قدح مغنی سازد و از تالیف من متخیله ادویه عظیم النفع این ست که توتیای کرمانی بازوی سبز توبال مس هر یک سه درم سرمه سعید اقاقیا قلقطار سوخته سفید آب دو خان سقف خانه مس گران هر واحد یک درم و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطبات پرهیز کنند و براطریفلات مواظبت نمایند و گفته که این سرمه جلیل النفع ست چنانچه زنی پیر ساله را نزول الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشت و سه سال برین حال بگذشت و جمله کحالین اتفاق بران داشتند که علاجش بجز قدح نیست و مریضه ازان می ترسید پس بگفته من چهار ماه بر استعمال کحل مذکور مواظبت نمود و مرض او زائل شد و بصر او عود کرد و این کحل برای کسی که مزاج او خصوصاً مزاج سر و چشم او شدید الرطوبت باشد خوب ست و اکتحال زهره افعی بعسل سرشته

از معمولات حکیم ممدوح ست و اگر آب بادیان تر بست مثقال عسل مصاف ده مثقال زهره کبک یک مثقال مجموع را در شیشه کرده در آفتاب نهند تا غلیظ شود پس بکار برند در نزول و تقویت بصر از شاگرد حکیم سوسبوس منقول ست محمد زکریا گوید که زهره کماه یک عدد در سکرجه کرده بر آتش نرم بگذارند و یک درم حلتیت اندازند تا حل شود و پس یک درم روغن بلسان داخل کرده بگذارند که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر و مجرب است بیاض و انتشار را نیز فائده تمام دارد و دوج ترکی زنجبیل حلتیت بادیان بساوی بعسل سرشته بقدر فندق هر صباح خوردن نیز از مجربات خود شمرده انطاکی گفته که در ابتدا اسباب ریت به تناول ایارج کبار و غاریقون و دوار المسک و معجون هرمس و اکتحال بصبر و دماغ خروس بر شیر زنان و دماغ خطاف بعسل و کحلی که در بیاض گذشت و آب پیاز و تر بانافع ست و برای بارد مزاج مثل زیت کهنه بعسل و مشک و مرداریه محلول و کحل فولس چیزی نیست و حار مزاج را مروارید و سرمه و مارقشیشای سوخته کحل ساخته در چشم کشند که خاصیت عظیم در منع آب و تحلیل آنچه نازل شده میدارد اگر رقیق و صافی باشد صاحب ترویج و حاوی صغیر گوید که در ابتدای نزول بعد نضج بمطبوخ بادیان سه درم بادرنجبویه اصل السوس مقشر نیم کوفته هر واحد دو درم با گلقند ده درم و تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج یا قوقایا و تغذیه بمزوره نخود مع قرطم و بعد تنقیه استعمال غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا و بیه پیهر از الجمیه بار در حلب و غیره و اکتحال بشیافات حاده و اکحال سبد و آب مثل شیاف مرارات و باسلیقون نمایند و اگر مرارة بزکوهی ده درم شحم حنظل یک مثقال فرفیون نیم درم سکبینج یک نیم درم سحق کرده در آفتاب خشک نمایند و بآب بادیان سبز یا سداب تر شیاف ساخته بگلاب حل کرده در چشم چکانند در ابتدای نزول الماء نافع بود و آنچه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و از ان ایمن سازد تنقیه دماغ دسر ست در هر سال یکبار یا دو بار بحبوب و ایارجات و مطبوخات و تناول آب بادیان و آب سداب و طبیخ و طبیخ دار فلفل و طبیخ ماميران و طبیخ عروق الصفر و آب بادروج و اکل حلتیت و ترک مسکر و عشا و تخمه و جماع و اگر توتیا سائیده سه بار در آب بادیان سبز تر کرده خشک نموده زنجبیل فلفل دار فلفل ماميران هر واحد مثل عشر توتیا داخل کرده بآب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند برای احدت بصر و منع نزول الماء سود مند ست و گاهی یک حبه مشک و چینی ترکیب می افزایند مصنف اقتباس می نویسد که در ابتدا جهت نضج این مطبوخ دهند اسطوخودوس نادیان بکوه بادرنجبویه هر یک شش ماشه اصل السوس مقشر بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد خمیره بنفشه گلقند عسلی هر یک دو توله مالیده صاف نموده و غذا شوربای مرغ و کبک و سنگخواره بنان خشکار تا یک هفته و بعد حصول نضج جهت تنقیه دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و ایارج و بنفشه و شبیار نه ماشه بعرق بکوه فرو برند و صبح مطبوخ مذکور برگ سنا یک نیم توله هلیله سیاه سه توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه شیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بر عرق بکوه و بادیان قناعت ورزند و وقت دوپهر نخوداب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابقه دهند صبح بازمطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان هر یک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله حرف نه ماشه و یا توده یا گاوزبان یا کنوچه یا شیده بنوشند و همین نمط سه چهار مسهل کنند و در زمانه تنقیه بحب ذهب و صبر کنند و این تدبیر وقتی سود دهد که آب بغایت رقیق و صاف فرود آمده باشد و اگر غلیظ و کهنه شده باشد سود نمی دهد و باید که تنقیه دماغ بکرات و مرات نمایند و افضل آنست که در هر هفته ایارج فیقرا و یا حب ایارج نه ماشه بخورند و بعد حصول تنقیه تام جهت تنشیف رطوبات اشیای سعد و ماطلقه و مجلیه مانند شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و اگر اصلاح نیابد بعد یکسال یا دو سال دستکاری نمایند و بهتر آنست که در ابتدا بعد تنقیه تبر شریان صدغین کنند و داغ با آهن دهند و بگذارند که پخته شود و ریم کنند و تا چهل روز بیالاید و اگر درین اثنا ریم بند شود اندکی تیزاب نهاده باز ریم را جاری سازند و مقویات چشم و دماغ مثل اطریفلات و معجون فرح خورانند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبل از قدح چنین نمایند که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر از اعتدال کیفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رو کنند و اگر مزاج طبعی او احتمال استفراغ با یارجات کند اول بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند بعده هفت روز مهلت داده تنقیه بحب ایارج یا حب قوقایا یا حب صبر با فسنتین و گل سرخ سازند و بعد تنقیه پرهیز کنند و بر الطف اغذیه اقتصار ورزند و از اغذیه مبخره اجتناب نمایند و بعد از ان قدح کنند و اگر تاخیر قدح بسببی رود و هر اکحال و شیافات سبد و آب استعمال نمایند و لزوم پرهیز کنند که آب صافی گاهی بحسن تدبیر و استعمال این کحلها تحلیل و جلا می یابد اگر استفراغ بمسهلات جائز نبود حقنه لینه بد فعات کثیر تنقیه کنند و بعد تنقیت نقاء بدن بقدح پرداز ند و یا بکحال و شیاف مرارات اکتحال نمایند و مارقشیشا را در کوزه کرده گل حکمت گرفته بسوزند تا خاکستر گردد و یک جزو او بادخان سقف مس گرداب اقلیمیای ذهبی هر واحد یکجزو و فلفل نیم جزو سحق کرده بشراب کهنه تسقیه دهند و خشک کنند و مرتبه دیگر

باآب بادیان تنقیه نمایند وخشک کرده بسایند وبحریر بیخته استعمال نمایند که این کحل بعد تنقیه بدن وسر اکثر استعمال نموده ونزول آب زائل شده **حکیم عابد** نوشته که در بعض
کتب معتبره دیده ام که پیاز نر ودر آب وروغن زرد بپزند وبر نهار بخورند واز طعام شب اجتناب نمایند ودسومات ترک سازند ودر جوقت نهار نان ساده بخورند
ومطبوخ مذکور بقدر لقمه تناول کنند واز نسبت پیاز تجاوز نکنند واگر از طعام شب صبر نکنند در آخر روز نان مرسوس بآب بدهند ودو ماه کامل برین مداومت نمایند
وهر شب یا هر صبح یکبار از عسل مقوم مثل او آب پیاز یک میل در چشم کشند که این ترکیب را سود انفع میکند **انتباه** هرگاه این مرض مستحکم شود وبصر را بالکل باطل گرداند
بغیر از قدح تدبیری سود ندهد وهرگاه اراده قدح باشد قبل از و تنقیه بدن ودماغ نمایند واگر احتیاج باشد فصد نیز کنند و ایضاً پیش از قدح نظر کنند که از آبهای مذکوره
کدام قسم ست وقابل قدح است یا غیر قابل و باسده عصبیه مرکب ست یا نه اگر قابل و باسده باشد اول تفتیح سده کنند بتدبیری که در باب بطلان بصر خواهد آمد وبعد
انفتاح سده قدح نمایند وانچه غیر قابل قدح باشد آنرا باین تدبیر قابل قدح سازند که تلطیف غذا کنند وکمتر خورند واز اغذیه غلیظه چون گوشت گاو وشیر وعدس واز
خوردن شب وجماع وشراب واستحمام وپیاز وگندنا وبادروج وماهی پرهیزند وماهی را خاصیتی ست که بر حدوث آب وتغلیظ آن یاری میدهد وکحلهای ملطف
چون مرارات مانند آن در چشم کشند وبقول صاحب خلاصة التجارب ایارج فیقرا بسیار دهند. یا این مطبوخ قنطوریون دقیق سه درم بسفایج هفت درم تربد سفید دو درم
مویز بست درم همه در نیم آثار بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید صاف کرده بکار برند. ونزد راقم بهتر آنست که تا مدت چهل روز یک روز در میان دهند وبجای آب ماءالعسل
بعرق بادیان ساخته بنوشند واغذیه یابسه خورند واین تدبیر برای اقسام آب غلیظ ست واگر آب رقیق منتشر باشد اصلاح او بر خلاف این تدبیر کنند یعنی مغلظات دهند
ویا ماهی خورانند تا که آب بقوام معتدل آید وصاحب قدح مبتلا بصداع وزکام وعطاس وسعال نباشد یا شدید الضجر وسریع الغضب نباشد وشراب وجماع وحمام ترک کنند واز
اکل اشیای مبخره والبان وبقول ونحو آنکه رطب احتراز نماید وبعده ابعد سکون آب وحصول اندکی غلظ قوام قدح نمایند وایضاً هنگام اراده قدح باید که چند روز قبل از آن
وقبل از تنقیه ماهی تازه واغذیه مرطبه ثقیله بخورانند ودیگر از اشربه وغیره مضرات آب استعمال نمایند پس تنقیه نموده قدح کنند وبالجمله اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظ باشد
واحسن تدبیر بقوام معتدل نیاید طمع منفعت از قدح نباید داشت ودر یوم معتدل الهوا وموسم یکی از اعتدالین وبر نهار قدح کنند ودران روز ابر وباد نباشد خصوصاً باد جنوب
وهوا بی نباشد وبعد قدح پنبه بزردی بیضه در روغن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم نهند وبر بندند وچشم صحیح را نیز بسته دارند وتا سه روز در تاریکی بر پشت بخوابند وهیچ حرکت نکنند
وسخن نگویند وبرای حاجتی بر اشارت اکتفا کنند وبول وبراز هم بر پشت خوابیده کنند واز عطسه وسرفه وغضب خود را نگاه دارند وبر صدغین چیزی که سرفه وسخت مخدر باشد
ضماد سازند تا صداع عارض نشود واگر آمد عطسه معلوم شود بینی را بدست بمالند وباطن انگشت خنصر بزور منضغط نمایند واگر سرفه آید تدارک او برباقوذا وغیره کنند
وطعام بسیار اندک باید خورد واشیای آشامیدنی مثل دلیه گندم بی نمک وقت شدت گرسنگی تناول نمایند وانچه خائیدنی باشد نخورند واز اغذیه مهیج ریاح ومبخر احتراز کنند
وگویند که موافق ترین اغذیه حریره آب سبوس گندم ست واگر ضعف عارض گردد شوربای رقیق گوشت تیهو بلا دسومت غذا سازند واگر ورم یا صداع وغیره عارض شود
بتکرار نهادن دوای مذکور وخواب بر پشت تا یک هفته حاجت افتد ودر ورم حل رباط قوی وارخای او واجب ست تا که وجع زائل نشود واز ایستادن مریض احتیاط کنند
ودر هر سه روز بوقت سه پهر رباط بکشایند وتجدید دوا نمایند وهنگام کشادن عصابه بآب خلاف یا کدو یا آب عصی الراعی مانند آن تکمید چشم نمایند وبعد کشادن پنبه اولی دور کنند
وپلک را بآبهای مناسبه بآهستگی تمام بشویند وپنبه نشف کرده پنبه را از سفیدی بیضه آلوده بر چشم نهاده باز بربندند وبعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند ز پشت گاه اگر
او بالش نهاده وهیچ حرکت نکنند ومقنعه سیاه بر روی آویخته دارند واگر خواهند شادنج مغسول یا سرمه سیاه در چشم کشند واز جماع واطعمه مبخره وغلیظه وشرب شراب کثیر وطعام
شب منع کنند ودر هر فصل مطبوخ افتیمون وحب ایارج تنقیه نمایند وبر ریاضت معتدل امر کنند ودخول حمام بعد ریاضت ودلک قدمین در اوقات خلو معده مناسب بود

ضعف بصر

واین عبارت ست از خللی که در فعل ابصار واقع شود مثلاً هر شیٔ را که باید دید دیده نشود یا از مسافتی که بصر سالم می بیند نتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند چنانچه
چیزی را بزرگ تر اخضر ببیند وسیاه را سفید ودراز را کوتاه وراست را کج یا هر یک بعکس آن وعلی هذا القیاس بالجمله اسباب کلیه این مرض بر شش نوع ست
یکی آنکه سوء مزاج عام در بدن غیر خاص بدماغ وچشم یا خاص در معده بود واز یبوست غالب یا رطوبت غالب خلطی یا ساذج یا بخاری متصاعد از بدن ومعده خاصةً

یا برودت مادی و غیر مادی یا غلبهٔ حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حمیات حاره و دق و فرط اسهال و جمود و استسقا عارض شود دوم آنکه سبب او در نفس دماغ باشد از امراض دماغی معروف که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ضربه و ضاغط که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا یبوست که عارض شود و عقب امراض و حرکات مفرط بدنی و نفسانی و استفراغات مفرط مسقط قوت مجفف ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد که رقیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از یبوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطهٔ دوام نظر بقرص آفتاب و آتش و مانند آن از مشرقات عارض شود و گاهی اجتماع مفرط روح بسوی احتقان محلل مؤدی گردد و اولا بسبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و ازین قبیل ست آنچه از طول مقام در تاریکی و برآمدن از آن بروشنی دفعةً حادث گردد و کثافت و غلظ روح یا از یبوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مؤدی بتر قیق روح نگردد و گاهی سبب رقت و غلظ اخلاقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت یبس و کثرت استفراغات خصوصاً مجامعت جماع و بیداری مفرط و اغذیهٔ یابس و قلیل التغذیه مثل قدید و عدس و کرنب و بادنجان و غیر آن و یا ورود چیزی شدید الحرارة در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصةً در صحرا چنانچه مسافران را در گرمی قوی و کسی که در حمام اطالت مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر و یا ضعف معده یا جگر و یا بسبب ضعف مقدم دماغ و صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصر بسبب طبقات چشم باشد و آن اکثر بسبب طبقات خارج غیر طبقات غائر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در وی ست آنچه بسبب نفس طبقه بود و یا از مزاج ردی باشد و آن اکثر بواسطهٔ احتباس بخار در آن یا اختلاط فصل رطوبی بآن یا عروض جفاف و یبس و تقشف و تحشف و خصوصاً بعنبیه و قرنیه بود و یا از فساد سطح طبقه بود با آثار قروح ظاهر یا خفی یا مقاسات رمد کثیر مزیل اشفاف او یا رنگ غریب بداخل طبقه چنانچه در یرقان از زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبعی مانند آنکه عنبیه را عارض شود و یا رقت طبقه بسبب عروض تآکل یا بسبب نبات غشا بر آن چنانچه در ظفره یا انتفاخ و غلظ عروق او چنانچه در سبل افتد و یا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد و آنچه بسبب ثقبه و منفذ عارض شود یا از ضیق غیر طبعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الماء افتد و اسباب این همه بفصول علیحده مذکور شد پنجم آنکه بسبب رطوبات چشم باشد و این یا از غلظ یا رقت جلیدیه بود و یا از تغیر رنگ و بخار غالب یا از خشونت او و یا از عظم یا صغر او باشد و سبب غلظ و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عفنی سوداوی در دماغ و قدری انصباب آن بر جلیدیه باشد و سبب تغیر رنگ غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه بود و سبب خشونت او ماده لذاع و قابض حریف یا یابس باشد که از بطون دماغ بسوی عصبهٔ مجوفه بریزد و اول در سعه پس خشونت در جلیدیه پیدا شود و سبب کبر جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغر او ضعف قوت او یا شدت تحلیل از حرارت و یبس غالب بود و یا از کبر و صغر و غلظ و رقت رطوبت بیضیه یا کدورت آن باشد و سبب کبر او قصور در هضم رطوبت جلیدیه بود حتی که فضول او کثرت پذیرد و یا زیادتی ماده دار در آن بود و سبب صغر او یا انفصال چیزی از آن بود چنانچه از سیلان بعض اجزای او هنگام قدح و مانند آن بود و یا غلبهٔ حرارت یا یبوست بر آن یا بر جلیدیه و سبب غلظ او یا مخالطت مادهٔ مغلظه بود مثل سوداوی یا کیفیت غالبه مثل برد مجمد و حرارت عاقد با حالهٔ مائیت بسوی ارضیت و سبب رقت او یا غلبهٔ مائیت مخالط بود و یا ترسیل حرارت ملین و سبب کدورت آن که اختلاط رطوبات و ابخره مغیر اشفاف او شود و آن یا از غلبهٔ مواد سوداوی بر بدن یا سوء تدبیر در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب تکدر بیضیه میگردد و مضرت زجاجیه بصر از جهت مضرت او بجلیدیه باشد که بسبب ایراد او غذای غیر معتدل به جلیدیه قوام او از اعتدال برگرداند ششم آنکه از آفت عصبهٔ مجوفه باشد و این یا از ضغطهٔ عصبه بسبب یبوست یا رطوبت و یا از ورم بسبب مواد حار یا بارد و یا از انهتاک او بسبب ضربه و سقطهٔ شدید که بسر رسد عارض شود

طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولا بسوی ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حال طبیعی تنگ یا فراخ محسوس شود سببش ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردمک متغیر نماید و دیگر علامات ابتدای نزول الماء موجود باشد سببش نزول بود و اگر در ثقبه کدورت محسوس شود بر سنگ پیش ازین کثرت صوم یا فرط استفراغات یا کثرت سفر در گرما و ملاقات غبار دائما اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و بآن آثار نزول الماء و انتشار نباشد و دفعةً ظلمت چشم و عدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود و بعد تنقیه سوداظلمت چشم قلت پذیرد سببش یبوست و کدورت جلیدیه بود و الا اگر با وجود کدورت محاذی ثقبه فقط پرده یا شئی سیاه متحرک بحرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان بنسبت نگریستن بسوی زمین صاف و روشن نماید و ایضا وجود علامات

غلبهٔ سودا خواه سوء تدبیر اکل و شرب خواه تقدم فرط جماع یافته شود سببش کدورت و غلظ رطوبت بیضیه باشد و اگر تقشیر بر حالت طبیعی نماید بر رنگ و تشکل حقبات
خور کنند اگر برنگ طبقه زرد یا سرخ نماید سببش یرقان چشم یا طرفه باشد و اگر پرده ظفره یا انتفاخ عروق سبل یا اثر قرحه یا رمد معلوم شود سبب او همان مرض باشد و اگر
طبقه رقیق نماید سببش تاکل او باشد و اگر جفاف و تقشف در طبقه محسوس گردد سبب او یبوست طبقه عنبیه یا قرنیه باشد و اگر در قرنیه مانند ابر و غمام دیده شود
و صاحب آن اشیا را چنان بیند گویا در دخان یا ضباب اند سببش غلظ قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه شکاف و لاغر و متشنج نماید و تقدم امراض حاده یا استفراغات
مجففه یا ملازمت اکحال شدید التحلیل مثل کحلهای بیاض و ذرور یا مشی در آفتاب یا قرب آتش معلوم گردد سببش یبوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه مائل بسفیدی
یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زرقت نماید و همه اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا ازرق بیند سببش تغیر لون قرنیه بخلط غالب بر قرنیه یا غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه بر
جلیدیه باشد پس اگر غلبهٔ بلغم است همه اشیا سفید بیند و اگر خون است سرخ و اگر صفرا است زرد و اگر سودا است سیاه و اگر سودا مخلوط ببلغم است آسمانجونی و در خواب نیز
چنین بیند و حسب امتزاج اخلاط غیر آنها از الوان بنظر آید و اگر ازین آثار هیچ مدرک نگردد از مریض سوال کنند که اشیا از قریب خوب می نمایند یا از بعید و چیزهای حبیب را درست
خوب دیده میشوند یا نه و در بصر اختلاج و در چشم خارش گاهی کم و بیشی ضعف بصر و اشیا خرد یا بزرگ و گرانی و الم در چشم میشود یا نه اگر گوید که از قریب بهتر محسوس میگردد
و با وجود آن نظر به اشیای روشن قادر نبود سببش رقت و قلت روح باصره یا رقت جلیدیه باشد و ایضاً قلت روح را اندک انخفاض بر حدقه لازم بود و در رقت روح
را کثرت ضعف بصر در روز نسبت بشب لازم باشد پس قلت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و انچه از سوء مزاج بدن باشد علامات آن
موجود بود و انچه از ضعف اعضای هاضمه باشد بکثرت ریاح و نفخ و ضعف هضم و هزال بدن و ضیق عروق آن و انچه از ضعف دماغ بود بعلامات نزله و ضعف حواس
دریافت شود و اما رقت روح را شدت تضرر از شعاع در روشنی قوی مشرق بصر و قلت تضرر از رجوع و انتدیه یا بسه در ینجا و صلاح نظر در روشنی ضعیف و در شب
و در زمستان در روز ابر لازم بود پس انچه از سبب بادی باشد بتقدم آن و انچه از سوء مزاج حار بود بوجود علامات آن دریافت گردد و اگر جواب چنین دهد که از بعید بنسبت القریب
صاف تر می نماید سببش غلظ و کثرت روح باصره بود و این علت را بیونانی قوقیاسیس نامند و درین صورت علامات سوء مزاج بارد رطب مادی نیز دریافت نمایند و ایضا
غلظ روح را حدت ابصار در روشنی قوی و در روز و در تابستان و ضعف او در روشنی ضعیف و در شب و زمستان و قلت تضرر از شعاع و تعب و گرمی و زیادتی آن
بسردی و با غذیهٔ غلیظه پس انچه از سبب بادی بود بتقدم آن و انچه از سردی مزاج بود بعلامات آن و انچه از کثرت فضول الجزو باشد بکثرت رطوبات چشم و بضعف هضم
دریافت گردد و اما کدورت روح را رویت فضای حدقه کدر مظلم و در اکثر اوقات خیالات شبیه با شعر و مانند آن و انتفاع بد انچه مصفی دم و مرقق خون باشد و تضرر بد انچه
خون را غلیظ کند مثل عدس و قدید لازم بود و تغیر رنگ روح را مشاهدهٔ لون حادث در حدقه و تلون مرئیات بدان رنگ و مشاهده سواد در آنجا اگر بعض اجزای او را آفت رسد
و ظهور علامات غلبهٔ ماده که آنرا این لون باشد لازم بود و اگر مریض گوید که براست و چپ بنسبت پیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم بداخل کشیده میگردد
سببش ورم طبقهٔ عنکبوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف بصارت در بصر اختلاج محسوس میشود و در چشم گویا که خار میخلد یا چیزی می جهد و بصارت در حالت
گرسنگی و در روشنی آفتاب و در وقت نیم روز کم میگردد و بعد خوردن غذا و در سایه و هنگام شب قوت می پذیرد سببش تشنج عنکبوتیه بود و اگر مریض گوید که از گرد اگرد آن
حدقه خشونتی و درشتی در حدقه معلوم میشود و قبل ازان دمعه عارض شده باشد سببش خشونت جلیدیه بخشونت عصبه مجوفه باشد و اگر گوید که سائر مرئیات خرد تر از آنچه
که هستند بنظر می آیند و وسعت دائره که گرد حدقه او ست اندک و سیاهی چشم بلند نماید سببش عظم جلیدیه از مقدار او بود و اگر گوید که مرئیات بزرگتر از مقدار خود می نمایند و تحول چشم
و ضیق دائره که گرد حدقه می نماید و اندک انخفاض بسیاهی چشم دیده شود سببش صغر حجم جلیدیه باشد و اگر مریض گرانی و الم در قعر چشم و رویت اشیا بهیئت او خرد و دراز بیان کند
سببش ضغطه و ورم عصبه بود و اگر قسمی از اسباب مذکوره یافته نشود و از تقدم وقوع ضربه بر سر یا قی شدید سوال کنند اگر مریض اقرار ضربه کند سببش همان باشد و اگر بعد ضربه
و سقطه بر سر یا قی شدید اول نتو در چشم و بعده قوه در عضو پدید آید سببش هتک عصبه باشد بالجمله بعد دریافت علامات مذکوره هرگاه نشان غلبهٔ مزاج بارد در تمام بدن یا معده
یا دماغ یا در اجزای چشم معلوم شود نظر کنند که حجم چشم از حالت صحت بزرگتر می نماید یا کمتر پس اگر بزرگتر باشد و با آن اندکی اشک غلیظ هم بر آید و در گوشه چشم چرک اندک جمع شود
بی وجع و بدون حمرت و مردمک بوجه حسن بنظر نماید و بعد طعام و خواب حصول صداع در حالت بدهضمی و تخمه و نزد تناول اغذیهٔ غلیظه ضعف بصر بیشتر گردد و چیزهای بعید بهتر از

اشیای قریب بنظر آید و در روشنی و نیمروز و تابستان و هنگام ریاضت منفعت کم گردد و در صبح و شام و زمستان زیاده شود سببش سوء مزاج بارد و رطب مادی باشد و همچنین اگر بعد نوم و آب خوردن اشیای رطبه و حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخار و آفت معده موجود بود بر وجود ماده رطب بخاری در معده دلالت کند و اگر در حجم چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت یابک بطی باشد سببش سوء مزاج بارد ساذج بود و هرگاه علامات سوء مزاج حار متحقق گردد و بچشم نگاه کنند اگر منتفخ و متمدد و سرخ و گرم نماید سببش سوء مزاج حار مادی باشد پس اگر با آن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و رمص و یا نخس و الم بود صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ و گرم و خفت ضعف هنگام پری معده و خواب باشد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن او و کدورت صلبین و خشکی آن و دیدن غباری پیش چشم و غلبه ضعف بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول طعام و خواب و تدبیر مبرد و مرطب ظاهر گردد سببش سوء مزاج یابس بود و انضا بدانند که هر فسادی که از یبس باشد وقت گرسنگی و عند ریاضت و استفراغات و در وقت نیمروز شدید او کند و رطب ضد این باشد و علامات اقسام ورم عصبه مجوفه در بطلان البصر گزر گردد

علاج کلی اقسام ضعف بصر

بدانکه تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را هایت آن واجب تر است که در ابتدای بحث امراض چشم در تدبیر حفظ چشم از مضرات بصر و اشیای نافعه آن مذکور شد و ایضاً بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلا واجب است بلکه تا نیم هضم غذا صبر کند و بر چه طبع را قبض کند مداوامت جماع نیز مضر است و هر روز چند بار در هر روز ایش شانه کردن مع لحم افعی مطبوخ بدستوریکه در جزام سید هند بشرط موافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلی مفید بود و دوام تناول شلجم مشوی و مطبوخ خصوص بر آتش چوب شلیر و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن خام با نبات بسیار مقوی بصر است حتی که ضعف متقادم را زائل کند و اکل ترب باصر را تیز کند و بادروج و کزبره و عدس را خاصیتی است در اظلام بصر و ثوم و تمر و لبن قریب او است و نظر در آبیکه عند کسوف عکس آفتاب در ان افتد و جلوس در مهب شمال و کثرت جماع و حجامت و رعاف و اکثار و بهر الشمس و عصائد و انچه مصدع بالخاصیت باشد مثل خرما و حلبه و بصل مضر بصر است و از ادویه مقویه بصر ضماد اقاقیا و اختلاط او در اکحال است و اکل بادیان با صعتر با هلیله زرد یا زعفران یا کباش قرنفل یا جوزبوا یا مغز بادام با ترمس شیرین مع پوست هر روز یک کف و کذا دارچینی که در تقویت بصر مجرب سدیدی است و اکتحال تخم خرمای سوخته و یا حجر بخاری تنها یا بوزن او فلفل و ربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهره کفتار و یا صمغ بادیان یا تخم آن و یا ابریشم محرق و یا اقلیمیای ذهبی و یا زهره خرس و عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن منقوع در شراب کهنه یک شبانه روز و یا اثمد ساده یا مرئی با آب کماة مطابق حدیث شریف و یا مروارید و یا مشک و یا عصاره مامیثا و یا زعفران تنها یا محلول در شیر زنان و یا توتیا و مثل او اقلیمیا و یا سرطان بحری سوخته و اثمد مساوی یا مرقشیشا و مروارید و صدف سوخته و یا اثمد مصول دو بار و دو درم مرقشیشا مصول و دو درم توتیای کرمانی هفت بار مصول پنج درم مثل غبار سائیده بر آتش بآب معز بجوش چند بار بسقیه داده و مشک نیم درم کافور چهار قیراط مرکب درم اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا براده آبنوس مثل غبار سائیده در شراب ریحانی یک شبانه روز تر کرده بعد بر آورده خشک نموده کوفته بحریر بیخته بوزن او صمغ عربی آمیخته بگلاب شیاف ساخته و یا عصاره کمون بری یا صمغ اجاص و یا مرجان سرخ و یا عصاره بادروج نیز مقوی بصر است و از ادویه محد بصر اکل حب بلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب غرب و دار فلفل بخاید بطعام و سنتین و خردل رطب و سداب و حاشا و مداومت لحم دراج و غزال و پیاز و عنصل مشوی و عصاره فراسیون با ماء العسل و اکل و کحل دارچینی و کندر و فلفل سیاه و زنجبیل و ترب و عسل و اشنه و حلتیت و طیب مرکه عنصل و کرم و کباش قرنفل و هلیله کابلی و اکتحال شکر عشر و بیاض اندرانی و شکر ایلوج و سندروس و دخان قطران و آب پیاز تنها یا عسل و آب ترب و آب لبلاب و عصاره کمون و خون جدا خشک کرده سوده و عصاره فراسیون و زبل خفاش و خاکستر آن و صمغ آلو و زهره گرگ با عسل و زهره کفتار خشک کرده سوده و عقیق و زهر ماه دو بار نه زیاده از آن و مامیران چینی و سر کبوتر یا سوخته خاکستر آن سوده و صمغ قراصیا تنها یا بشراب و صمغ خلاف که از شرط بیخ او وقت خروج برگ او برمی آید و عصاره اطراف نرم او و خولان و عصاره انا غالس و شحم قطران و دوام نظر بسوی زمرد هر واحد نافع است و اکتحال عصاره قنطوریون رقیق مخلوط بالعسل و کذا صعتر بالعسل و کذا اثمد و رفتنج و اقلیمیا و شادنج بار یک سوده بیخته و کذا مرجان و کذا زهره ماده گاو سیاه و کذا میل طلا و کذا میل نقره و کذا آب عبیثران نیز مقوی و محد بصر است علاج ضعف بصر که سببش برودت و رطوبت ساذج یا مادی باشد هر ساذج ادویه حار مثل بادیان بیخ بادیان اصل السوس پرسیاوشان اسطوخودوس حج شاهسفرم نبات داخل کرده هند گوشت تیهو

و ماکیان و دراج با مصالح گرم غذا سازند و روغن بان و یاسمین در بینی چکانند و بر سر مالند و به طبیخ ادویه گرم مثل بادرنجبویه و مرزنجوش و اسطوخودوس و نمام انکباب اندک کنند و دیگر نطولات و شمومات و سعوطات حاره بکار برند و از غذای بارد و آب سرد و همچنین آب سیر و بر سر احتراز کنند و شیاف اصفر و احمر در چشم کشند و اکتحال بدارچینی و ابهل و سرطان بحری نیز مفید و برگ نبات مطبوخ در شراب ضماد کنند و یا از سنگ بحری و مروارید و برگ فرنجمشک هر واحد یک درم مشک نیم دانگ و شبینه سرد و حشیشة قنطوریون یا اس محرق نیم درم زعفران یک دانگ سرمه ساخته اکتحال نمایند و در مادی بعد نضج منضج بلغم و مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه کنند و در هر هفته یکبار حب شبیار با این حب صبر نسخه طبری استعمال نمایند گل سرخ افسنتین مصطگی تخم کرفس هر واحد یک نیم درم صبر سقوطری غیر مغسول بحیند ادویه زعفران دو دانگ کوفته بیخته بشراب جیاف یا آب بادرنجبویه یا آب برگ ترنج سرشته حب سازند شربت دو درم و ثلث آن چند شربت از ین در هر هفته یکبار بخورند و آن حب خزمنقی دماغ ست ایارج فیقرا یک درم تربد سفید یک مثقال غاریقون دو دانگ بلیله یک درم گل سرخ نمک نفطی سقمونیا هر واحد یک دانگ رب السوس بوزیدان مقل هر واحد یک نیم دانگ زنجبیل نیم دانگ با آب مقل محلول حب بندند و این یک شربت است قی درین نوع بغایت نافع ست خصوصاً مشائخ را و خصوصاً که ضعف بصر بمشارکت معده باشد لیکن قی عنیف بسیار مضر ست و آشامیدن حب قوقایا بدفعات و اغذیه مجففه نافع و بعد تنقیه غرغره و عطوسات منقی دماغ بکار برند و مصطگی و کندر و عود بخایند و مرزنجوش در روز و شب بویند و معجون وج استعمال کنند و حب کنعانی و حب کوکوالی مشهور. بادیان و اطریفل بادیان و شربت گل منقی نیز نافع ست و دیگر تدابیر محلل و ملطف و مجفف رطوبت که در علاج امراض بلغمی دماغی مذکور شده بعمل آرند و کحلهای مجفف و جالی مثل کحل تقویتی و باسلیقون و مسک و روشنائی کبیر و شیاف مرارات در چشم کشند و بر ریاضت قلیل و بعد از ان بدخول حمام امر کنند اغذیه لطیفه مولده اخلاط لطیفه مانند جوزه مرغ بریان و قلیه با از گوشتهای تر تازه بخورند و در غذا صعتر و دارچینی و حلتیت و مری و عسل داخل کنند و ترک عشا و تقلیل غذا نمایند و بعد غذا بر عطش مصابرت کنند و از اغذیه مبخره و مولده خون غلیظ مثل باقلا و سمک و البان و لعراق دم رطبات و مغلظات پرهیز ند و از فصد و استعمال ادهان و شمیدن طیوب بارده احتراز نمایند و آنجا که رطوبت معده بسبب مرض باشد بدستور تنقیه نمایند و ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و گلقند با آب گرم مفید بود و اطریفل زمانی مجرب ست و برجوارشات مقوی معده مداومت نمایند و سفوف بسویق گندم یا نخود هر صباح نافع شناسند و بر غذای محمود بحسب مزاج اقتصار کنند و اکتحال باشیاف مفرق این رطوبت مثل شیاف مرارات کنند و کحل متخذ از حجر ارمنی و شادنج و مانند آنچه اشک آورد مثل دارفلفل و ساذج و مانند آن استعمال نمایند و بقول شیخ برای بخارات معده در رطوبت او قبل الطعام استعمال طبیخ افسنتین و سکنجبین عنصلی و هم آنچه ملین و مقطع فضول معده باشد نافع ست و ایضاً شیخ میفرماید که از استفراغات نافعه در ضعف بصر مادی رطوبی نوشیدن روغن بید انجیر منقوع صبر ست و استعمال آنچه مانع بخار از سر و چشم باشد مثل اطریفل خصوصاً وقت خواب بسیار نافع ست و اکتحال شیاف مرارات و کحل متخذ از لاجورد و حجر ارمنی و شادنج و مانند دارفلفل و ساذج هندی و غیره مدمعات و هرچه در عشا مفید است اینجا نیز نافع ست و صاحبان این نوع ضعف بصر بریاضت اطراف خصوصاً اعضای سفلی و دلک اطراف منتفع میشوند و هر گاه غلظ روح باصره سبب باشد بعد استفراغ فضول غلیظه و تعدیل مزاج و تصفیه خون و تلطیف غذا و تقویت هضم و منع صعود ابخره و ادامت لین طبع و احتراز از مغلظات آنچه باعث ترقیق روح گردد مثل صعتر و سیر و سداب و شراب کهنه صرف و تریاق کبیر و اطریفل اسطوخودوس و مانند آن خورانند و خوردن چوزبوا و اکتحال آن در تقویت بصر مجرب سویدی ست و ادویه جالی اکتحال نمایند و واجب ست که هر گاه ادویه حاره استعمال کنند بآن ادویه قابضه بعمل آرند و از ادویه نافعه درینجا توتیای مغسول مربی با آب مرزنجوش یا آب بادیان تازه و یا آب بادروج و عصاره فراسیون ست و از اکحال نافعه مرارات مفرد و مرکب ست و زهره چرز را خاصیت عجیب ست و اکتحال آب بادروج و زهره نافع ست و ایضاً اکتحال سکبینج و یا بدارچینی مفید و کذا اکتحال بزنجبیل و فلفل و عسل و بادیان تازه نافع و کذا عطر بادیان در چشم کشیدن و یا سنگ بصری که باشد ریزه ریزه کرده در آب لیمون کاغذی دو سه عدد تر نموده در کوزه مطین سوخته سائیده در چشم کشند و یا مغز منگوت و یا تخم نرملی در آب سائیده بچشم کشند و یا پارچه کرباس سه بار در آب برگ سرس تر کرده و هر بار خشک نموده فتیله کرده در روغن یاسمین بسوزند و دخان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه شانزده عدد دار فلفل شصت عدد غنچه یاسمین پنجاه عدد گل کنجد هشتاد عدد سائیده اکتحال نمایند نافع بود و یا پنبه منقوش در شیر آگ تر کرده در سایه خشک نموده فتیله ساخته بروغن سرشف در چراغ بسوزند و دود آن گرفته در چوب نیب فلوس چسپانیده در کتوره پهول باگلاب تا هفت روز کهرل کرده در چشم کشند و اگر بگیرند سر خطاف و از کار [illegible] نصف ماغش برآرند و بجای آن مروارید ناسفته هر قدر که بگنجد پر نمایند و آنرا در کوزه گلی نهاده گل حکمت نموده خشک سازند و شبانگاه در تنور گرم گذارند و صبح برآورده جلا کرده بکار برند جهت تقویت

بصر و ابتدای نزول الماء عجیب النفع است و اگر دو جوز هندی خسته هلیله زرد گرفته هر دو را بسوزند و یک مثقال فلفل داخل کرده ساییده اکتحال نمایند از دیاد روشنی چشم و معتدل
و برودت زبان نیز نافع است و اکتحال وج با مامیران و کذا آب پیاز سفید بعسل خالص آمیخته وقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیاف مرارات شدید النفع است و مرارات
قوی مثل زهره باز و کرکس است و در هاون و دسته مسی چند قطره سرکه و یک قطره شیر و یک قطره عسل چکانیده بسایند تا که سیاه شود اکتحال نمایند و این دوا نافع است آب بادیان
پنج استار صبر یک نیم درم هلیله زرد ده درم آب نارین یک استار در شیشی بجوشانند و چهل روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد بعده به آب باران یا آب بادیان یا آب انار حل کنند
و بمیل در چشم کشند و فلفل یک درم دارچینی نیم درم زرد چوب ربع درم نانخواه ثمن درم باریک ساییده اکتحال نمودن برای ضعف بصر که از سوء مزاج بارد رطب باشد از مجربات
داود انطاکی و حکیم عابد است و حکیم ذکاء الله خان می نویسد که کحل صفهانی برابر همه آمیخته استعمال کردم سود مند یافتم و اگر توتیا یا سرمه را هفت روز در آب بادیان تر
خشک سازند و ساییده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال مرفلفل مجرب است و اگر بیخ کتائی در آب لیمون ساییده در چشم کشند تاریکی چشم را در ساعت ببرد مجرب است
و ایضاً غنچه یاسمین تمام آن را ور کرده و نبات برابر سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصر است و کذا اکتحال زرد چوب در شیره بادیان حل کرده نافع و اگر زرد چوب را
در لیموی کاغذی نهاده بگذارند تا که لیمو خشک شود پس زرد چوب برآورده ساییده در چشم کشند جهت دهند مجرب است و مغز تخم بندق هندی در آب لیمون کهرل کرده حب
و حب بلعاب دهن ساییده در چشم کشند که نافع ضعف بصر است و اگر مغز تخم هلیله زرد دوازده عدد و از فلفل پنج عدد فلفل سیاه یک عدد در آب ملّه تازه کهرل کنند بحدیکه
سیاه شود و حب بسته به آب سها ساییده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر برادهٔ اسرب دو جزو و از فلفل یک جزو هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت غبار و اکثر
امراض چشم غیر از رمد مجرب است و اگر دار فلفل کم اندازند نافع تر و بی اذیت باشد و در بیاض [illegible] الدین مرحوم مرقوم است که از سرب صاف پاک تیز ساخته قطعه قطعه نموده
برابر او فلفل سیاه آمیخته کهرل سازند که مانند سرمه گردد برای دهند و جاله و شبکری و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید است و اگر دار فلفل یک ماشه سرمه [illegible]
هر واحد دو ماشه در گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصر است و در نسخه دیگر هلدی مقشر سه ماشه عوض سرمه است و فلفل بجای دار فلفل و گل [illegible]
در سایه خشک کرده و برابر آن شوره قلمی آمیخته سرمه سا نموده وقت خواب در چشم کشیدن [illegible] و ظفره هم نافع است و اگر مغز سمندر پهل چهار عدد فلفل سفید بیست عدد
کات سفید برابر هر دو و سنگ بصری برابر همه در آب برگ نرمس سحق بلیغ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر و مجرب النفع است و کذا مغز تخم نرمس
سنگ بصری مامیران اقلیمیای نقره شوره قلمی غنچه یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یک توله باریک ساییده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین است و سیماب
اسرب جست نبات سفید توتیا جمله مساوی کافور مشک قدری سرمه برابر جمله اجزا گرفته سیماب و اسرب را گداخته همه را کهرل کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اصحا و اطلاء از
اکحال صحیحه مجربه است و کذا اسنبل الطیب سرمه هر واحد یک جزو [illegible] خرما هلیله هر دو در خمیر گرفته سوخته هر یک نیم جزو به آب کشنیز پرورده مجرب و اگر بادنجان سفید را مجوف نموده در جوف
توتیا چهار قطعه نهند و سر او بدان بند نمایند و سطح خارج او را از جوانب [illegible] در سایه سه هفته بیاویزند تا خشک شود قطعات مذکور برآورد و اجزای ملتصقه از وی باز
پاک کنند و باریک ساییده اکتحال نمایند مجرب است و بعضی قدما این دوا را از غیر مخفی میداشتند و شب یمانی سوخته بیست و پنج درم سنگ بصری مغسول [illegible] درم توتیا
زعفران دارچینی هر واحد یک درم سرمه ساخته استعمال نمایند که درین باب بارها آزموده است و کذا سرمه توتیا مساوی مشک اندکی سوده بغایت مجرب است و اغبرا [illegible]
و برود جالینوسی و برود فارسی و کحل [illegible] و شیاف جلا و شیاف یاسمین و کحل مقوی و کحل تالیف اکمل خان و تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل شاهجهان بادشاه
و کحل حکیم علوی خان و کحل حکیم واصل خان و کحل ثابت واسع خان و کحل مبارک و کحل تازه و کحل البلیموس و کحل الجواهر همه مفید است و از ادویه منقیه [illegible]
و محد بصر شرب روغن تخم ترب و روغن حلبه و روغن نرگس و روغن شبت و روغن مرزنجوش و روغن اقحوان و اکل بادروج و تخم آن و دارچینی و اکتحال به روغن بلسان و خولان [illegible]
و سکبینج و شیطرج و بادروج و عصارهٔ [illegible] و عصارهٔ قنطوریون دقیق و آب سداب و عصارهٔ بادیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصارهٔ حنظل و قثاء و آب شقایق النعمان
و بیخ او و خون سنگ پشت و مرارهٔ و العسل و آب کبد بریان که در آن دار فلفل غرس کرده باشند و فلفل سیاه و مرارهٔ ضبع و مرارهٔ دیک و زهرهٔ کرگ و زهرهٔ شتر مرغ و مرارهٔ
و زهرهٔ بز و دماغ بوم و دماغ خطاف و جند بیدستر و دماغ ابن عرس و قلقند و زنجبیل و قنشار کندر و اشق و دارچینی و حب بلسان و آب ترب هر واحد نافع است
و تدهین راس به روغن بادام تلخ نیز منقی رطوبت ردی از چشم و محد بصر است انطاکی گوید که در ضعف بصر بارد مثل برد و حصرم و صبر و کند علاج کنند بعد ازان

اکحال مقوی معده بصر مثل بفسجی و باسلیقون و روشنائی و کذا انظرون و دماغ کلنگ و آب انار و خون کبوتر سفید در حال ذبح او و بهتر آنست که از پر بازوی او گیرند
و استعمال نمایند و اکتحال برطوبت خنافس مزیل جرب و ضعف بصر است و این کحل نافع ست و شرب آن نیز مفید و نسخه این بهالست که در انزروت و جوب و نانخواه است
و مذکور شد و خوردن خردل چهند نافع بود و بو کس گفته که چون بمانه طول کنند اشیائیکه تحریک عطسه و قی برنهار استعمال کنند و اول اکتحال بحجلی نمایند که از عسل الساز ند بعده
باین و انگبیر مد زعفران چهار قیراط زهره کفتار یا نیم درم فلفل هشتاد و پنج عدد عصاره بادیان و اقلیمیا یک نیم درم عسل چهار تولی باهم حل کرده در ظرف مسین بدارند
و استعمال کنند و قبل از اکتحال کمهید چشم با آب گرم دریای شور نمایند و سداب و دارچینی و مغز کنجشک و حرگوش و هلیون و شم مشک و عنبر و یاسمین و نسرین مقوی بصر

علاج ضعف بصر از حرارت مادی یا غیر مادی در مادی تنقیه بفصد قیفال یا حجامت و غذا در کنند اگر ماده در سر و چشم باشد و از احل اگر ماده عام در جمیع بدن باشد و استفراغ
بمسهل صفرا یا طبیخ اهلیله و حب بنفشه نمایند و عناب و شاهتره و بعد از شاهتره جوشانیده و شیره کاهو و شیره خشخاش و شربت نیلوفر و لعاب اسپغول داخل کرده دادن ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود
و کذا مطبوخ عناب ده عدد و بنفشه پنج درم با ترنجبین ده درم و درین قسم مفید و کذا شربت عناب و شربت بنفشه سود مند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ و هند و براغنده
سوا نقه اقتصار و رزند و از لحوم و چیزهای مالح و حریف و اشیای مبخره چون پیاز و گندنا و سیر و بادر عج بپرهیزند و داده بسبز و اشک آور چون برود حصرم و عصاره آمله در چشم کشند
و اگر با یبوست بود و مریض جوان باشد شیر زنان مضروب بسفیدی بیضه و روغن نیلوفر و آب عصی الراعی و مانند آن سعوط کنند و سعوط طباشیر و روغن بنفشه نیز مفید
و اکتحال صمغ سماق نیز مقوی محد بصر و جالی ظلمت او ست و اگر آب انار میخوش بجوشانند تا نصف بماند پس نصف این نصف باقی عسل منزوع الرغوه اضافه نموده باز
بجوشانند تا مختلط گردند بعده در شیشه کرده بست و پنج روز در آفتاب آویخته بدان اکتحال نمایند همین نفع بخشد و کذا اقاقیا و کذا عصاره ریباس مفید
و آب حصرم اکتحالا و کحلا سود مند ست و اگر هلیله سیاه و نبات مساوی حب بسته اکتحال نمایند ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و اگر آب انار میخوش سه توله در ظرف نقره
بجوشانند تا بنصف رسد پس شهد خالص نیم وزن آب در کوزه ریا میریزند و در آفتاب تا دو ماه بدارند بعده طباشیر و لاجورد مغسول هر دو برابر آمیخته شب در چشم کشند برای
ضعف بصر که از رقت روح باصره باشد بعد تنقیه دماغ از مطبوخ فواکه علوی خان و حب بنفشه بمرات نافع بود و سفوف شیر آمله مع نبات مساوی هر روز بقدر یک توله
خوردن نافع ضعف بصر و مقوی دماغ ست و همیشه در مکان تاریک ساکن باشند و خواب و آرام نمایند و چیزهائیکه بالفعل سرد باشند مثل ثلج و برف در چشم کشیدن
و بر پشت چشم نهادن از مجربات ست و همچنین نگتره و کوله خوردن و نهادن و اندرون چشم باندک نبات کشیدن و کحل چشم علوی خان در چشم کشند و بقول گیلانی اگر
باوی حکه باشد آبیکه دران سماق تر کرده باشند در چشم چکانند و برگ لبلاب مطبوخ بسرکه و آب ضماد کنند و اگر کهنه گردد توتیای هندی مربی بآب غوره و یا بآب سماق اندکی
کافور آمیخته اکتحال نمایند و بقول شیخ ادامت اکتحال حضض سخت سود مند ست و حفظ قوت چشم تا مدت دراز نماید و اکتحال بحجالکه هلیله بگلاب نافع بسیار ست
هرگاه که رطوبت رقیق مع حرارت حکه باشد و در حرارت غیر مادی مبردات و مرطبات دهند و روغنهای سرد و تر مثل روغن بنفشه و نیلوفر بر سر مالند و در بینی
چکانند و روغن بادام و یا آب کشنیز تر و خرفه در چشم قطور کنند و شیر دختران در چشم دوشند و مزورات مرطبه مثل ماء الشعیر بجهت مهندی و کذا سموک رطبه و قثا بخورند

علاج ضعف بصر از یبوست که موجب یبس قرنیه یا رقت و قلت روح باصره یا صغر جلیدیه یا قلت بیضیه گردد و این اکثر بنحیفان و منهوکان عارض شود
در ترطیب بدن کوشند بدستوریکه در علاج امراض یابسه دماغی و صداع یبسی و سبل یابس و جز ذکر یافته و بالجمله ملاک امر در علاج آن ترطیب چشم و دماغ و بدن ست بدهن
بادام مرطبه و سعوط بآنها و قطور آنها در چشم و گذاشتن آنها بر صدغین و اجفان و استعمال اغذیه مرطبه و تناول فواکه مرطبه مثل هندوانه و آلو بالو و مشمش و شربه مرطبه مثل ماء الشعیر
باندک شکر و تسکین باب سرد و استحمام و ندیدن بسوی روشنی و چیزهای براق و اکتحال بشیره کاهو و شیر زنان و کذا سفیده بیضه مرغ که در ظرف نقره بادسته نقره خوب
حل کرده باشند و یا شیر زنان که با روغن کنند و بر هم زده باشند و لعابات ممزوج بروغن طب بارد در چشم و همچنین چکانیدن شیر خر در چشم و ریختن آن بر سر و ضماد با شیر زن
بر چشم و نوشیدن ماء الجبن ساده و شیر تازه دوشیده و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و سکون و نوم و راحت و سعوطات مرطبه مفید بود و بدانند که استعمال مبردات محض
بنا بر خوف تحذیر روح باصره محذور ست مگر عند الاحتیاج بسوی او و اغذیه مرطبه مانند گوشت حلوان و جوزه مرغ فربه و زرده بیضه نیمبرشت و پالک و کدو
و شلجم و آش جو خورانند و بآب شیرین نیمگرم غسل کنند و بر سر ریزند و بسیار مرطب که دران بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و گل سرخ و برگ بید جوشانیده باشند نطول کنند

وبعد طعام بحمام روند چندانکه عرق نیاورد و روغن نیلوفر و روغن کدو بر سر مالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند و با شیر دختران سفید بیضه
در بینی و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر ببویند و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن مسکهٔ گاو بر همه بدن او ست و سر فرو بردن در آب شیرین که بسیار سرد نباشد
و چشم دران کشادن چند مرتبه سخت سود مندست و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذلک اکتحال بدخان روغن بنفشه و دخان
روغن گل و اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و مروارید ناسفته و بسد مدبر بآب گل سرخ و ابریشم محرق نافع ست و از جمیع مستفرغات و محللات و اشیای یابس و جوع و جماع
و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیهٔ مبخره و هوای گرم اجتناب لازم ست و ایضاً در صورت قلت روح با وجود تغذیه باغذیهٔ مذکوره با مراعات جودت هضم
و اجتناب از محللات و جماع وغیره اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبد و دماغ و عین و شم طیوب مناسبهٔ مقویه و دوام فرح و سرور و نظر
بسبزه زار و دوام اکتحال بسرمهٔ مربی بآب عوسج یا بعصارهٔ گل سرخ و آس نافع ست و در حالت رقت روح تغذیه باغذیهٔ غلیظهٔ جید الکیموس مثل هریسه و کله پاچه
و گوشت بچهٔ گاو و آشامیدن ماء الشعیر یا شربت خشخاش و احتراز از نظر کردن باشیای محیرهٔ روح مثل چیزی بسیار روشن براق و خطوط خفی دقیق سرخ بینا نبود
و اکتحال با بریشم سوخته و مروارید با سنبل و گلاب و آب عوسج درینجا نافع ست و گیلانی گوید که اگر سبب ضعف بصر نقصان رطوبت بیضیه باشد لزوم آبزن با آب شیرین و تقطیر
شیاف ابیض ساده بشیر زنان حل کرده نافع ست و اگر جفاف رطوبت مذکور باشد اکتحال بشیر و حکاکهٔ بادام و مانند آن مفید و گویند که چون رطوبت در دماغ ظاهر گردد
آب بادیان تازه در بینی و چشم چکانند و اگر با یبوست حرارت باشد تدبیرش بدستور ست و استعمال مزورات مبردهٔ مرطبه نمایند ماء الشعیر با گوشت بزغاله و ماهی تر تازه
و تناول کاهو و خیار و کدو و اسفاناخ و اگر با یبوست خلط حاد مجفف باشد اخراج آن نمایند برفق مثل ماء الجبن و بعد ازان بترطیب کوشند و بالجمله علاج ضعف بصر بسبب یبوست بسیار
دشوارست و لاسیما یبوست که در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از سقاسات امراض حاره می افتد علاج او بشراب و نطول بروغن و شیر
و استحمام و ترطیب سائر تدبیر کردم بیش زائل شد و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که دوای او از انچه مقوی چشم بود
خالی نباشد و آن هر دوای قابض ست و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود بشراب و خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار گریستن و [illegible]
باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و انکباب سر و چشم بر بخار آب شیرین و نظر در سبزی و بوستان و آب روان سود دارد

علاج ضعف بصر از تکدر و غلظ رطوبت بیضیه و جلیدیه و خشونت جلیدیه بخشونت عصبهٔ مجوفه آنچه از غلظ و تکدر بود بصورت ظهور علامات غلبهٔ سودا تنقیه
آن نمایند بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد و ماء الجبن و سفوف لاجورد یا مطبوخ افتیمون فواکهی علویخان وغیره بدستوری که در مالیخولیا گذشت و اگر بعد نضج سودا مطبوخ گاوزبان
بسفایج هر یک سه درم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک دو درم انجیر سفید هفت عدد با خمیرهٔ بنفشه ده درم بدهند نیز مفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل که دران افتیمون
و افسنتین و اسقولوقندریون و مصطکی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افتیمون علویخان خورانند و حب هلیلهٔ سیاه علویخان که در آتشک بیاید
و سرمهٔ سیاه برابر آمیخته در چشم کشند و بگوشت ماکیان فربه و حلوان غذا سازند و ترک عشا کنند و بران قدر طعام اقتصار نمایند که سورت امتلا نگردد
و استحمام نمایند و تدهین قدم و تلطیخ آن وقت خواب از پیه بز و روغن بنفشه و بادیان تر و تدهین منخرین و صماخ و سائر اطراف و از آواز بلند و از جماع و ریاضت
عنیف و از حمل چیزی بر سر و قرب آتش و از مولدات سودا مثل عدس و بادنجان و تره تیزک و گوشت گاو و سرکه و اغذیهٔ مالحه حریفه اجتناب کنند و اگر شادنج عدسی
مغسول سه درم زنجبیل نیم درم بسد دو درم پوست بیضهٔ مدبر دو درم سرگین سوسمار یک درم مروارید ناسفته دو ثلث درم سائیده پنج روز در چشم کشند و بعد دو روز
شیاف مرارات و باز پنج روز کحل مذکور بعمل آرند و همچنین تا مرض زائل گردد تکدر و غلظ بیضیه انافع ست و انچه بهر ابتدای نزول الماء مفید ست حسب حاجت
بعمل آرند و ایضاً اگر غلظ رطوبت بیضیه بسبب مادهٔ مخالط باشد معالجه باستفراغ آن ماده مثل ایارج لوغاذیا و حب قوقایا کنند و همچنین کلکیه از غاریقون و شحم حنظل
و حجر ارمنی و مانند آن ساخته باشند بعد ازان ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و شرب سکنجبین بزوری و عنصلی و جلنجبین و اسطوخودوس و اکتحال بمرارات و روشنایا
و امثال آن و انچه بسبب مزاج حار یابس باشد تعدیل بضد آن کنند و ماء الشعیر را با سکنجبین نفع ظاهر ست و انچه از برد مجمد باشد بملطفات حارهٔ مذکوره کفایت باشد
و آنجا که رطوبت فضلی یا افراط جماع باعث تکدر رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از یبوست باشد استنباط نمایند و ایضاً در تکدر جلیدیه
و بیضیه که از یبس و جفاف باشد ترطیب مزاج باغذیهٔ مرطبه مثل اسفیدباجات از لحوم جدی و باقلا و اکارع جدی و اطراف او و مطبوخ بشعیر مقشر و شیر زن
و جوزابات معمول از خشخاش و میدهٔ گندم که دران لحم جدی صغار و بچهٔ ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله و ماش مقشر و باقلای مقشر مطبوخ با روغن بادام

شیرین و اسفاناخ و ملوخیا و آشامیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر با شیرهٔ خرفه و ماء القرع و مانند آن و شربت ماء الشعیر و شیر خر و سعوط بروغن
بنفشه و کدو و نیلوفر و شیر دختران نمایند و بشیر منجمد از پنیر جدی وقت خواب بر سر ضماد کنند و در آب عصی الراعی جو مقشر پخته آب او گرفته قدری سفیدی بیضه
رقیق و اندکی روغن بنفشه در ان داخل کرده بجنبانند و صبح و شام در چشم چکانند و بنفشه تر و نیلوفر و مانند آن ببویند و نطولات و اطلیه و مرخات مرطبه
بکار برند و چیزی که برص چشم و اشک آورد اصلا در چشم اکتحال نکنند و از جماع حذر نمایند و اگر بسبب حرارت قویهٔ جلیدیه و یا عدم وصول غذا بدان باشد
ترطیب و تبرید آن نمایند به تناول ماء الشعیر با شربت خشخاش یا آب انارین و آشامیدن شیرهٔ تخم خیارین و کدو و شیرهٔ خرفه و شربت لیمون با نیلوفر و عرق نیلوفر
و آشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیر مرّ تازه دوشیده با شکر و سعوط بشیر دختران با روغن نیلوفر و بنفشه و شستن چشم بلعاب بزرقطونای رقیق و شیر دختران
و تعاهد دخول حمام آب شیرین نیمگرم و **ایضاً** آنچه از کثرت جماع بود لاجورد مغسول طباشیر هر یک یک ماشه سوده در انوشدارو ساده یا لولوی هفت ماشه آمیخته
ورق طلا یک عدد پیچیده با شربت سیب و شربت یاقوت علویخان هر یک دو توله و گلاب و عرق کیوڑه و عرق عنبر هر یک چار توله با اضافه تخم فرنجمشک و یا شربت بیخ
هفت ماشه بنوشند و معجون لبوب صغیر یا خمیرهٔ مروارید خورند و اکتحال مغز سر موش شکپران بروغن بادام آمیخته از مجربات ست و غذای مقوی دماغ خورند مثل قلیه و قورمهٔ بزغاله
و قلیهٔ نرگسی بنان خشکار و دماغ همه حیوانات پرند و چرند که بروغن مادهٔ گاو پخته باشند و **ایضاً** در ضعف بصر از خشونت جلیدیه تنقیهٔ دماغ باشیای متوسط الحرارة
مثل افسنتین و گل سرخ و مصطگی و صبر کنند پس غرغره بمری و سکنجبین و مانند آن کنند و بهر تعدیل مزاج و ازالهٔ خشونت اغذیهٔ موافقهٔ معتدله مثل فروج و تیهو و دراج و زردی بیضه
نیمبرشت و مانند آن اختیار کنند و بعده روغن بنفشه و شیر دختران و سفیدی بیضه در بینی چکانند و رفاده بروغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم نهند و از ریاضت و حرکت عنیف و جماع منع

علاج ضعف بصر از ضعف دماغ و حرارت غریزی و این قسم بمشائخ افتد هر چند که این لاعلاج ست مگر جهت عدم ازدیاد و حفظ ما بقی اگر ممکن باشد اول تنقیهٔ بدن
و دماغ کنند و بعده گاهی برای جلای چشم مثل شادنج و کف دریا و هلیلهٔ زرد مجموع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سرمه و توتیای کرمانی و کحل عزیزی و کحل الجواهر علویخان
و مانند آن اکتحال نمایند و اگر تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد بادهان حاره و مرارات سعوط نمایند بدون اسراف در ان زیرا که اسعاط بمرارات حتی المقدور جائز نیست
و استعمال مبردات و سعوطات مبرده مرطبه اصلا بکار نبرند که تکدیر حاسه و تبلید او و تولید رطوبت فاسده بمقدم دماغ در مشائخ میکنند اگرچه در دماغ حرارت و یبس دریابند چه این بسبب
ارتفاع بخارات از معده بسوی راس میباشد و مزاج دماغ شیخ بالطبع بارد بود و استحمام و ریختن آب نیمگرم بر سر بمقدار معتدل مشائخ را نافع بود و بقول شیخ از ادویهٔ جیده برای
مشائخ و کسیکه ضعف بصر او از جماع و مانند آن باشد این ست که توتیا بقدر حاجت بسایند و روغن بلسان زیاده از ان آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند
و بردارند ارطالاوس گوید که در ضعف بصر مشائخ شانه نمودن در موی سر هر روز چند مرتبه و همچنین مالیدن اطراف و آشامیدن شربت افسنتین قبل از طعام
و سکنجبین عنصلی و تعطیس و استعمال غرغرهٔ خردل مفید ست و ترک جماع بالمره و سائر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استفراغات و نظر نمودن بسوی اشیای روشن
براق و خفی و نقل نمودن بهوای معتدل و اغذیهٔ لطیف صالح و تدبیر اوفق و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات او تا تخمه نکند حافظ بصارت ما بقی ست ❊

علاج ضعف بصر از نظر بقرص آفتاب در وقت کسوف یا از نظر در طشت پر آب که در ساعت کسوف شعاع آفتاب در آن افتد پس اگر شعاع او
در ملتحمه اثر کرده باشد یا معه الم بود اگر مانع نباشد بمسهل و حب ایارج و قوقایا و حب صبر تنقیه کنند و فصد قیفال از دست مقابل چشم دردمند نمایند
و اگر الم در هر دو چشم باشد فصد از دست راست کنند بعده اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بر شرب ماء الشعیر دوام کنند و از غذا بر مزورات
اقتصار ورزند و دخان روغن بنفشه زبد البحر اقلیمیای نقره صمغ فارسی نشاسته کتیرا دم الاخوین کحل شلبوذی یعنی مغربی و کحل اصفهانی و توتیای هندی
یا حشری مساوی کوفته بیخته بعده شیر خر داخل کرده در آفتاب گذارند و هر روز قدری شیر خر داخل کرده باشند حتی که پنج شش بار تسقیهٔ شیر کرده شود پس
خشک کنند و بار دیگر بسایند و ببیزند و خوب سرمه سا نموده صبح و شام بمیل در چشم کشند پس اگر در چشم چرک بسیار آید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج رمد صفراوی کنند
و شعیر مقشر ده حبه چشمیزج ده حبه انزروت سفید دو دانگ کتیرا اسفید یک دانگ بعد انیم درم نیم کوفته در شیشه کنند و بران ده درم شیر خر یا شیر زنان ریزند
و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد پس سرد کرده سه قطره در چشم چکانند بجنبانند و هر دفعه بر آتش گذارند و فرود آورده سرد کرده چکانند و هر گاه سرخی زائل شود و چرک
کم گردد شیاف ابیض سه عدد در شیر زنان گداخته در چشم کشند و اگر کفایت نکند ذرور ابیض آمیزند تا مثل مرهم گردد در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح از ان
بمیل گرفته زیر پلک اعلی گذارند و بر چشم رفاده بگلاب تر کرده بعصابه بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار بعمل آرند و هر گاه

ذکر ادویهٔ مرکبه مقوی بصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع ست **اغبر لولوی** که جهت ضعف باصره و سبل و جرب و تراخی سفید بود توتیای کرمانی شسته شنج سوخته شسته هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنج درم صلایه کرده در چشم کشند **برود جالینوسی** که بغایت مقوی و حافظ چشم و قاطع دمعه و قالع بیاض و حکه و جرب مزمن و محلل اورام ست صبر فلفل و دار فلفل شادنج مغسول مقناطیس سوخته مغسول هر یک نیم جزو توتیای کرمانی ساذج هندی مس سوخته هر یک یک جزو ماميثا مازو چشم خام انزروت کف دریا هر یک ربع جزو باریک ساخته بآب انار پنج مرتبه بپرورند و در هر مرتبه در آفتاب گذارند بعده در چشم کشند **برود پارسی** قوت باصره بیفزاید و مجاورت چشم نماید توتیا مارقشیشا اقلیمیای نقره هر یک پنج درم سنبل ساذج هندی زعفران هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یک دانگ صلایه کرده استعمال نمایند **برود برای تقویت بصر** و حفظ صحت آن پوست بیضه مدبر چهار درم حضض مکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور یک دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند **جواهر سرمه** تالیف حکیم محمد رضا خال حکیم علوی خان لعل بدخشی فیروزه نیشاپوری شادنج عدسی مغسول مرقشیشای ذهبی سفیداب قلعی شسته نشاسته هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق مغسول طباشیر سفید دهنه فرنگی اقاقیا حضض مکی هر یک یک نیم درم انزروت مدبر دو نیم درم پوست هلیله زرد سه درم کافور قیصوری یک دانگ سرمه اصفهانی بآب غوره پرورده ده مثقال بدستور مقرر کحل سازند **حب معمول حکیم شریف خان** جهت اکثر امراض چشم و تقویت بصر و دافع بیاض ست زرد چوبه زنجبیل فلفل گرد پوست هلیله های بزرگ سنگ بصری اصل السوس نمک سنگ موتهه هر یک یک درم مثل سرمه سائیده بآب برگ نیم و شیر بز سیاه و آب کهرتوه خمیر کنند و یک شب نگاهدارند صبح گولی بقدر حبه بندند و در سایه خشک ساخته بکار برند جهت پروال بآب کانجی و برای بیاض کهنه با شیر کهرتوه و جهت گل چشم نو با شیر عورت و جهت امراض دیگر با شیر بز سیاه و برای دهند بآب بادیان سائیده در چشم کشند **حب دیگر** زعفران سرمه صندل سفید دارچینی اشنه کافور دار فلفل ساذج هندی نارمشک برابر گرفته باریک سائیده حب سازند و در آب سرد سائیده در چشم کشند **ایضاً** برای ضعف بصر و سبل و دمعه سفید غنچه یاسمین کف دریا مغز تخم نیب هر یک سه ماشه فلفل گرد بست و یک عدد در آب لیمون و پاس کهرل کرده حب بسته دارند و صبح بآب سائیده در چشم کشند **ایضاً** برای ضعف بصارت مغز دانه هلیله و بلیله دار فلفل دارچینی آمله سنگ بصری اصل السوس بقشر مساوی کوفته بیخته حب ساخته بآب سرد در چشم کشند **دوائیکه حکیم علی در رساله مجربات خود مینویسد** که در جمیع امراض چشم نافع ست و مجرب الا در سبل و نزول آب که تجربه نشده و در اوائل رمد نیز جائز نیست پوست هلیله کف دریا چشمیزک شیر ماده شیر که در بیابان خشک شده می یابند و زاج سفید و کات هندی هر یک چهار جزو توتیای هندی نه جزو بغایت نازک بسایند و بآب شیاف سازند و در چشم کشند **ذرور مامیران** جهت اختلاج دائم چشم و امراض بارده فرسته و تقویت بصر بغایت مجرب ست زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دار فلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر کوفته بیخته استعمال نمایند **روشنائی** نافع ضعف بصر و سبل و جرب و ظفره و بیاض مزمن شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیای فضه نمک هندی بورهٔ ارمنی هر یک چهار درم فلفل سیاه و فلفل سفید کف دریا هر یک سه درم دار فلفل صبر سنبل الطیب قرنفل هر یک چهار و نیم درم زنجبیل شجرهٔ نیل هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک یک درم مثل غبار صلایه نمایند و اکتحال کنند **سفوف آمله** نافع ضعف بصر مقوی دماغ آمله در شیر بجوشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات برابر آمیخته هر روز یک توله بخورند **سفوف بادیان** که ضعف بصر را سود مند ست و هر که برین ادامت نماید از ضعف بصر ایمن باشد و هرگز در علت کوری در پیری مبتلا نشود بادیان ده درم قند سفید برابر آن کوفته بیخته هر شب وقت خواب همین قدر خورده باشند **شربت مندی** مفید ضعف بصر نافع رطوبت دماغ مانع ابخره از دماغ گل مندی یک پاؤ و آثار شکر سفید سه پاؤ در یک نیم آثار آب تر نموده صباح بجوشانند هرگاه آب سوم حصه ماند صاف نموده شکر سفید آمیخته قوام شربت نموده نگاهدارند خوراک تا چهار توله **شیاف یاسمین** نافع باکثر امراض چشم خواه در طبقات

اکحال

ورطوبات خواه در ماقین باشد خصوص وقتیکه احتباس مواد باشد و نافع ظفره و سبل و دمعه نیز نوشته غنچه یاسمین سرمه سنگ بصری توتیای ہارونی
زعفران شوره قلمی مغز تخم سرس ہمه مساوی کوفته از پارچه بافته گذرانیده در سنگ سماق با شیرهٔ لیمون تا یک ہفته سحق کرده شیاف ساخته نگاه دارند
و بآب شبینه بر سنگی که سائیده نشود سائیده با میل جهت در چشم کشند و اگر در چشم گل یا پرده باشد یا موی قره ریخته باشد بآب دہن سائیده صبح از خواب
برخاسته بکشند شیاف که جهت غشاوه و ظفره و اکثر امراض چشم نافع فلفل دار فلفل قرنفل توتیای سبز ہر یک نیم جزو ماميران چینی مرکی مشک
حضض ہندی ہر یک یک جزو سنگ بصری سرمهٔ سفید سرمهٔ سیاه ہر یک پنج جزو کوفته بیخته سه روز در آب لیمون سائیده شیاف سازند ایضاً
جهت ظلمت وغیره امراض معمول است نیله تھوتھه سه ماشه کف دریا اصل السوس سرمهٔ سفید آمله مقشر مغز بلیله فلفل سفید ماميران چینی توتیای ہارونی
پوست بلیله ہر یک شش ماشه چاکسو دوع یعنی سنکھه سنگ بصری ہر یک یک توله بآب غوره یا آب باران شیافها سازند کحل برای اکثر امراض چشم
چون ضعف بصر و دمعه و حمرت و بیاض و ظفره و سبل و جرب در عمل است پوست ہلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله ہر واحد بقدر نیم رطل گرفته در دو
رطل آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جست بقدر نیم پاؤ یک صد و بست بار گداز کرده در آب مذکور سرد نمایند که بقدر
دو دوام ماند از ان جست مسمار سازند و در چوب نیب نصب نمایند و شوره قلمی سفید گرفته از ان مسمار باریک بسایند که رنگ شوره سیاه گردد
در چشم کحل نموده باشند کحل مقوی عین نافع امراض چشم و روشنی چشم افزاید و معمول است فلفل شانزده عدد دار فلفل شصت عدد غنچه یاسمین پنجاه عدد
گل کنجد ہشتاد عدد باریک سائیده بکار برند کحل که حکیم اکمل خان برای نواب مجد الدوله بهادر تیار نموده بودند جهت تقویت بصر مجرب است
و بقایای رمد و دمعه را نیز نافع صدف سوخته چهار ماشه توتیای کرمانی مغسول بست ماشه نبات سفید شش ماشه در گلاب یا عرق بادیان کھرل کرده
سرمه سازند کحل از تالیف حکیم شریف خان جهت تقویت بصر و جذب رطوبات و بقایای رمد و سبل بسیار مستحسن است سرمهٔ اصفهانی دو توله
مروارید سائیده سنگ بصری ہر یک شش ماشه بسد یک مثقال شادنج عدسی مغسول چهار ماشه ادویه را علیحده علیحده باریک نموده در گلاب خوب
حل ساخته بکار برند ایضاً سرمه جهت کشته که از حجر نگرمی آید یک توله سرمه دو توله مروارید نیم توله شیاف ماميثا نیم توله ادویه جدا جدا سائیده
بعده مخلوط نموده در آب باران یا گلاب بسایند و بعمل آرند برای تقویت و تزید بصر و بقایای رمد و سبل و دمعه نافع است کحل معمول و مجرب حکیم
ممدوح جهت روشنی چشم و رفع غبار یعنی دهند و بقایای رمد و تقویت بصر و سلاق جست بالی شش دام سرمهٔ اصفهانی یک دام ماميران چینی
مرچ سفید دانه موٹھه سفید ہر یک یک ماشه سنگ بصری پنج ماشه گلاب پاؤ آثار کلی خام چنبیلی شش ماشه اول جست را در کرچهٔ آهنی گداخته از گل چنبیلی
کشته از پارچه بافته بگذرانند اگر چیزی بماند باز آنرا بکشند تا ہمه کشته شود در نیم پاؤ گلاب تر نموده دو روز نگاه دارند پس ادویه مثل غبار بسایند
و در جست انداخته کھرل کنند وقت حاجت گلاب باقی مانده را نیز داخل نمایند و ہر چند گلاب داخل خواهند کرد و کھرل خواهند ساخت خوب خواهد شد
و بدانند که گل چنبیلی که از برای کشتن جست مذکور است سوای کلی چنبیلی خام که آن در ادویه داخل میشود می باید کحل که شاہجہان بادشاه خود استعمال میفرمود
کافور یک دانگ زعفران مشک خالص ساذج ہندی ہر یک یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال اقلیمیای ذہبی اقلیمیای فضی ہر واحد شش مثقال
مارقشیشای ذہبی توتیای کرمانی ہر یک ہشت مثقال سرمهٔ اصفهانی دوازده مثقال باین طریق بسازند که سرمه و مروارید و ہر دو اقلیمیا
و مارقشیشا ہر یک را علیحده علیحده در سنگ سماق بآب باران صلایه کنند و دواهای دیگر نیز باریک مثل غبار کرده باہم آمیخته در ظرف آبگینه
نگاه دارند کحل مقوی مستعمل در ضعف بصر از حکیم علوی خان چشخام مدبر توتیای مدبر سرمه مدبر ہر یک یک توله مروارید ناسفته اقلیمیای فضی
و ذہبی محرق مغسول ہر یک ہفت ماشه ابریشم محرق شادنج مغسول ہر یک شش ماشه ماميران چینی سه ماشه ورق طلا دو ماشه زہرهٔ آهو
زہرهٔ دراج ہر یک یک ماشه مشک نیم ماشه سحق بلیغ نموده بکار برند نوع دیگر که بجهت تقویت بصر عجیب الاثر است و اکثر امراض چشم را سود دارد

سرمه سه تولہ سنگ بصری یک تولہ مروارید دو تولہ مامیران شش ماشه مرجان یک تولہ سه ماشه ورق طلا چهار ماشه غیر از ورق طلا جمله را
باریک ساخته چهار روز در آب هلیله کهرل کنند و تا چهار روز دیگر بگلاب کهرل نمایند و در روز نهم اوراق طلا نیز بیفزایند و بگلاب بسایند و در ظرف
آبگینه یا چینی طلائی بدارند و بمیل در چشم کشند و باید که کهرل سماق یا چقماق باشد نوع دیگر یادگار مجتبی غلام محی الدین خان سرمه هندی سرمه سفید
سرمه سیاه هر یک یک تولہ گرفته در پیه گرده بز پیچیده در انگشت پلاس بسوزند چون دود موقوف شود هر دو قطعه را در گلاب خالص سرد نمایند
بعده مامیران چینی زعفران هر یک دو ماشه مشک خالص دو سرخ افزوده همه را در آب بادیان سبز سحق بلیغ نموده خشک کرده استعمال نمایند
کحل مبارک منسوب بحضرت علی کرم الله وجهه کحل اصفهانی دو درم توتیای کرمانی نمک اندرانی هر یک یک درم مامیران چینی ربع مثقال
کافور ربع یک حبه طریق ساختن این است که پنج عدد هلیله زرد را خسته دور کرده بکوبند در آب شیرین یا دو آثار بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده
در همان آب ادویه بسایند تا مثل غبار شود از پارچه دارائی گذرانیده بکار برند کحل ثابت واسع خان می گفت که در تمام عمر شش بار در چشم کشیده بودم
تا حال که عمر به نود سال رسیده محتاج عینک نیستم جست قسم اول دو دام ساگ چولائی دو دام قرنفل دو دام فلفل گرد چهار دام برگ نیب سبز
یا دو آثار سنگ بصری دو دام برگ گهیکوار کلان ده عدد مامیران نیم دام اول قرنفل و فلفل را علحده علحده در آب بسیار باریک سائیده در پیاله چینی جدا جدا نگاه دارند
بعد از آن جست را در کرچه آهنی با آتش تیز گداخته در آب قرنفل هفت بار سرد کنند و بهمین دستور در آب فلفل هفت بار سرد کنند باز گداخته بدستور اول
در آب گهیکوار هفت مرتبه سرد کنند باز بگدازند و با دسته آهنی در همان پیاله آهنی حل کنند تا که جست مذکور خاکستر گردد بعد از آن مامیران و سنگ بصری
سائیده داخل نمایند اگر سرمه سیاه بسازند برگ نیب و ساگ چولائی که مذکور شد با دو دام فلفل گرد منجمله چهار دام در وقت گداختن جست داخل نمایند
و آن خاکستر را تا دو روز بر سنگ صلایه سایند که سرمه شود پس پارچه بیز کرده صبح و شام در چشم کشند در هوای گرم سرمه سفید بکشند و در هوای سرد
سرمه سیاه بکشند کحل ثابت راجه جی سنگه جهت تقویت بصر و سبل و نزول و دیگر امراض چشم سرمه سنگ بصری هر یک دو تولہ جست کشته یک تولہ کف دریا
دارهلد مامیران چینی هر یک شش ماشه سون مکهی مروارید مرجان مشک کافور بهیم سینی نیله تهوتهه توتیای هارونی ناف سنگه شب یمانی برشته مرچ سیاه هر یک
سه ماشه چاکسو شیر ماده شیر پارچه عوری هر یک یک تولہ چاکسو را در سرگین گاومیش جوش دهند وقتیکه نیم پخته شود بر آورده خشک کنند و همه ادویه جدا جدا
کوفته بیخته در کهرل انداخته هشت روز در گلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چهل پاس بر آورده چهل روز نگاه داشته استعمال نمایند کحل برای روشنی چشم
و رفع رطوبت نافع از بیاض استاد مرحوم سرمه اصفهانی چهار تولہ مروارید ناسفته مامیران چینی هارون توتیا کف دریا سنگ بصری بسد سوخته شادنج مغسول
رتن جوت حضض هر یک شش ماشه بدستور مرتب سازند کحل مازو تقویت بصر نماید و دمعه را باز دارد و حکه جفن را سود دهد شادنج عدسی ساذج هندی
هر یک دو درم دار فلفل دم الاخوین هر یک نیم درم روی سوخته مازو هر یک یک درم قاقله مشک هر یک دانگی کافور یک طسوج کوفته بیخته بدان اکتحال نمایند
کحل که صحت چشم را نگاه دارد توتیا ده درم شیاف مامیثا سه درم صبر سقوطری حضض هر یک یک درم کافور دانگی کوفته بیخته بآب غوره یا آب سماق پرورده در
سایه خشک کنند و سوده صبح و شام در چشم کشند کحل معروف بدواء الکاتب جهت حفظ چشم و نشف رطوبت و تقویت نظر سود دارد شیاف مامیثا زر الورد
هر یک دو ورقی سرمه اصفهانی مربی بآب باران دو درم هلیله زرد نیم درم آب غوره انگور یک درم کافور دانگی بدستور مرتب سازند کحل الجواهر
که جهت تقویت باصره و طبقات چشم و پلک و رفع غشاوه و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت عین از امراض است و صاحب تحفه گوید
که حقیر و والد حقیر این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب است سرمه اصفهانی ده درم توتیای هندی که غیر قسم خادا است مارقشیشای ذهبی مرجان سرخ
دهنه فرنگ عقیق سرخ فیروزه ورق نقره مامیران چینی فلفل سفید ساذج هندی اقلیمیای نقره یا طلا هر یک چهار درم سرطان نهری شش درم مروارید ناسفته
یاقوت سرخ بسد لعل زمرد زبرجد ورق طلا دار فلفل هر یک دو درم زعفران سه درم لاجورد مغسول قوبال مس سوخته شادنج مغسول هر یک چهار درم

صلایه کرده استعمال نمایند **نوع دیگر** که همیشه در سرکار نواب زیب النسا بیگم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یک دانگ نمک هندی قرنفل دو دانه هر یک یک درم
نمک اندرانی ساذج سفیده ارزیز فلفل سیاه سنبل الطیب سرمه اصفهانی سرمه سرخ زعفران بسد احمر هر یک دو درم مس سوخته مامیران چینی مرصافی
نوشادر زرد چوب هر یک سه درم پوست هلیله زرد مروارید ناسفته هر یک چهار درم صبر سقوطری عصاره مامیثا یاقوت فیروزه هر یک پنج درم کف دریا اقلیمیا طلا
اقلیمیای نقره هر یک ده درم گلاب دو پیاله همه را در سنگ سماق کهرل نمایند چون سرمه سا شود بعمل آرند **کحل الجواهر** از مخترعات متاخرین که در تقویت نظر
وازاله کلالت بصر نظیر ندارد کافور زنجبیل هر یک دانگی شادنه اقاقیا حضض شیاف مامیثا سرطان بحری اقلیمیا هر یک یک درم توتیا طباشیر دهنج هر یک
یک مثقال لعل فیروزه مارقشیشا سفیداب نشاسته هر یک دو درم مروارید بسد پوست هلیله زرد هر یک سه درم انزروت چهار درم آب غوره پنج درم
سرمه هشت درم **نوع دیگر** بصر را قوت دهد و تیز گرداند سرمه اصفهانی هفت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیای طلا دوازده درم مروارید ناسفته
سه درم ساذج هندی دو درم زعفران نیم درم صلایه کرده در چشم کشند **نوع دیگر** سرمه اصفهانی یاقوت رمانی مرقشیشا شادنج عدسی مغسول فلفل
دارفلفل هر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال مشک تبتی خالص یک دانگ توتیای کرمانی مغسول چهار مثقال بدستور مقرر کحل سازند
کحل الجواهر که حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاهی نقل کرده اند مشک یک دانگ مارقشیشا هر دو اقلیمیا فیروزه زمرد دهنج فرنگی لاجورد مغسول
مروارید ناسفته بسد ساذج هندی دارفلفل هر یک دو درم مامیران یاقوت لعل سرطان بحری هر یک سه درم توتیای کرمانی پنج درم کحل اصفهانی ده درم
علی الرسم مرتب سازند **نوع دیگر** مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست هلیله زرد دهنه فرنگ سرمه اصفهانی
تحقیق سوخته هر یک دو مثقال مرجان سفید مامیران چینی فیروزه نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج عدسی
هر یک یک مثقال بدستور مرتب سازند **کحل الجواهر** که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکه معظمه بهندوستان در مرشدآباد برای
نواب شهامت جنگ دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده اند باصره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و حار مزاج را بسیار نافع ست مروارید ناسفته
یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیای کرمانی مدبر از هر یک سه مثقال مامیران چینی ساذج هندی اقلیمیای فضی از هر یک یک نیم مثقال سرمه اصفهانی
ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و باقلا در دبه سیش تازه ورق کرده بآتش اخگر بسوزانند تا دبه سوخته شود و سرمه بحد احتراق برسد
پس در گلاب یا شیر خر سرد نموده کوفته بیخته تا ده روز بگلاب صلایه نمایند پس یک هفته در آب یخ پرورده نمایند و اگر زیاده نمایند بهتر است
پس از آب یخ برآورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند یعنی جواهرات را جدا جدا بر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته
مجموع را یک جا بالای سنگ سماق صلایه نموده تا نیکو ممزوج شود پس بهر دو جزو ازین یک جزو کاجل داخل نموده بچشم کشند **نسخه کاجل** که نور
این ست موم سفید هفت و نیم مثقال بروغن گاو تازه گداخته سی و هفت و نیم مثقال عطر صندل بست و یک مثقال که چهار و نیم مثقال
دران کندر گداخته باشند مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچه کتان دران گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده را با گلابی که دران
برگ مورد جوشانیده باشند در هاون سنگی بمالند و قطره قطره داخل نمایند تا تمام جذب شده نیکو هموار گردد پس با سرمه مسطور ممزوج نموده بکار برند
معجون که باصره را بغایت قوی و تیز گرداند و برای انتشار و ظلمت چشم و ابتدای نزول نیز نافع ست زنجبیل وج ترکی ایارج فیقرا
هر کدام یک جزو حلتیت ربع جزو کوفته بیخته بآب بادیان تازه یا عرق بادیان و شهد بقوام آورده بسرشند و هر روز بقدر فندقی بخورند

رمد و دمعہ و التزاق زائل گردد و ظلمت بصر باقی ماند شادنج عدسی مغسول دو درم کہربا یک درم توتیای ہندی توتیای کرمانی دار فلفل ہر واحد نیم درم کحل اصفہانی
یک درم سرو ارزیز یا سفتہ دو درم بسد محرق عقیق بحری احمر کہ بشجر عقیق معروف ست ہر یک نیم درم ہلیلہ زرد دو دانگ باریک سائیدہ بعدہ نشاستہ
یک درم و نمک چینی یک درم سودہ داخل کردہ خوب صلایہ نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ افزایند و اگر مرطوب یا شیخ یا در بلد بارد باشد مشک
یک قیراط اضافہ نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلاً روز اول در ہر چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکہ ہر روز چہار میل در ہر چشم کشیدہ باشند و اگر کفایت نکند
در محرور بروغن بنفشہ یا کدو یا نیلوفر سعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشہ بشیر زنان آمیختہ بکار برند و از مشی در آفتاب و اغذیہ یابسہ منع کنند
و اگر ضعف بصر فقط بغیر رمد و دمعہ و مرض التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال و بحرارت خارج باشد ماء الشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند
و فصد سر رو کنند بعدہ روشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمہ غلیظہ مبخرہ مثل لحم بقر و ماہی و البان منع کنند و بر اغذیہ ملطفہ اقتصار ورزند
و اگر احتیاج تنقیہ باشد بحب صبر یا حب ایارج یا قوقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد صبر یا مویزج و عاقر قرحا ہر دو سائیدہ
در سکنجبین حل کردہ غرغرہ نمایند و سعد و مصطگی خائیدہ آب دہن بریزند و ہر گاہ در ہر دو حالت مذکورہ پلک چشم گرم شود برگ گل بنفشہ نیم درم نشاستہ صمغ عربی
ہر واحد دو دانگ برگ عصی الراعی خشک یک درم سرمہ اصفہانی یک درم و ثلث توتیای ہندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سائیدہ بحریر بیختہ در ہاون
خوب حل کردہ صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشر دو درم در شیر دختران سائیدہ و قدری
روغن بنفشہ و اندکی لعاب اسبغول آمیختہ لت کنند حتی کہ مثل مرہم گردد بر پارچہ طلا کردہ بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت آمیختن روغن بنفشہ دوا
رقیق شود اندکی نشاستہ داخل کنند و اگر در ہر دو حالت مسطور پلک سرخی گردد شحم انار ترش باریک سائیدہ اندکی اقاقیا و گلاب آمیختہ بزنند تا مثل
مرہم شود بر پارچہ نہادہ وقت خواب بر چشم نہند و اگر در کشیدن پلک بہ بالا کفایت نکند قدری حضض و اندکی گزمازج و اندکی خاکستر چوب انگور اضافہ کردہ
باب باران یا گلاب مثل مرہم ساختہ وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض معتاد حجامت باشد در ہر دو حال حجامت کنند و ہر گاہ درین قسم صداع
حادث شود و نبض و قارورہ بر حرارت مزاج دلالت کند ازالہ حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند بعدہ بروغن بنفشہ یا روغن کدو و شیر دختران سعوط کنند
و اگر ازین فائدہ نشود شیاف ابیض یک دانگ در شیر دختران یک درم گداختہ روغن کدو نیم درم افزودہ سعوط نمایند و اگر قارورہ در حالت ہیجان صداع
سفید خام باشد و طبیعت باعتدال بود و نبض بطو معلوم شود بروغن مصطگی و روغن یاسمین یک دو دفعہ سعوط کنند و اگر ازین فائدہ نشود حب ایارج دہند

علاج ضعف البصر از تغیر لون قرنیہ یا جلیدیہ یا بیضیہ اول تنقیہ بدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بہ تعدیل اشربہ لائقہ ہر خلط بیاشامند و بر
بخار طبیخ بابونہ و بنفشہ و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل و مانند آن انکباب نمایند و ہمچنین انکباب بخار آب و سرکہ باہم ممزوج و مطبوخ نافع و در وقت انتہا
برای تحلیل بقیہ مادہ شیاف احمر لین استعمال کنند بالجملہ اگر از غلبہ خون باشد فصد و حجامت نقرہ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکہ و ہر چہ در علاج طرفہ گذشت
بعمل آرند و اگر از غلبہ صفرا باشد تنقیہ بمطبوخ ہلیلہ و قرص بنفشہ وغیرہ کہ در علاج یرقان عین خواہد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبہ سودا باشد بمطبوخ افتیمون
یا ایارج و جبن و سفوف سودا و جز آن کہ در علاج ضعف بصر از تکدر رطوبت بیضیہ گذشت تدارک نمایند و اگر غلبہ بلغم باشد تنقیہ بمسہل بلغم و حب ایارج و
حب قوقایا و ایارج لوغاذیا کنند و ہر چہ در علاج ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیہ در سائر اقسام اصلاح مزاج باشربہ و اغذیہ مناسبہ مصلحہ ہر مزاج غالب
بر بدن و اکحال محللہ مادہ ما بقی و بخورات و نشوقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضاً استعمال ادویہ مقوی چشم و رادع مادہ مثل تقطیر گلاب بسماق
در صفرا و دم و گاہی استعمال عصارہ کاہو و خرفہ و تضمید بدان میکنند و اکتحال بشیاف عنبر در بلغم و سودا و اکثار حمام در سوداوی نافع ست و در صورت
رقت لون و دیدن اشیای ازرق علاج زرقہ چشم نمایند **انتباہ** ضعف بصر کہ از تشنج و تقلص طبقہ عنکبوتیہ حادث شود اگر بسبب تشنج یابس بود آثار یبوست
مدرک گردد و درین صورت بہ ترطیب بدن ہر چہ در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بعمل آرند و شیر دختران و روغن بنفشہ و روغن کدو در بینی چکانند و بر مطبوخ
ادویہ مرطبہ چون شعیر و بنفشہ و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کدو و برگ کنجد و عصی الراعی و حی العالم انکباب کنند و شیاف ابیض ابرونی نافع ست و آنگاہ کہ علامات
تشنج امتلائی معلوم شود تدبیرش تنقیہ بایارجات و غراغر و استعمال اکحال مدمعہ نمایند بدستوریکہ در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعف بصر کہ بسبب ضغطہ ورم
و انہتاک عصبۂ مجوفہ باشد اگر سبب ضغطہ رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر سببش یبوست باشد ہر چہ در علاج ضعف بصر یبسی

گذشت بکار برند و علاج ورم عصبه اگر حار باشد باخراج خون از قیفال و عروق ماقین و ارسال علق بر صدغین و اسهال بمطبوخ هلیله و تسکین مزاج چشم بکشیدن
شیاف ابیض افیونی در آب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بسفیده بیضه و مامیثا با آب حی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم بارد باشد تنقیه بحسب خلط غالب
و نطول چشم و تکمید آن با آبیکه دران حلبه جوشانیده باشند و گلابی که دران اندک زعفران حل نموده در انتهاء و انکباب بخار آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک
جوشانیده باشند و اکتحال بمحلل رطوبت مانند مرو جند بیدستر با شراب سوده نمایند و هتک عصبه لاعلاج ست و آنچه که ضعف ابصار از ورم طبقه عنکبوتیه افتد علاج او
از تنقیه ماده و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر که از ضربه مقدم دماغ و ضعف او و خشونت قرنیه و آثار قروح و طول مدو اوجاع عین و طرفه و ظفره و بیاض
و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و جحوظ و دیگر امراض چشم و غیر آن باشد علاج هر یک همانست که در فصل هر واحد مسطور شد و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه
باشد علامات او در خیالات و علاجش در اتساع گذشت و آنچه از جلوس در تاریکی و سل العین و از یرقان چشم و زرقه و قمور افتد علاج هر یک علیحده مذکور خواهد شد

بطلان البصر

یعنی کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصر هرگاه مفرط شوند و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و بالاجمال این ستکه سوای اسباب
مشارکت دماغ وغیره که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرقه طبقات یا مسیله رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این لاعلاج ست و یا اجزای
چشم در ظاهر سلیم باشند لیکن آفتی غیر ظاهر از جهت دیگر بآنها رسیده باشد درین صورت اگر ثقبه صحیح بود و یا دران سده مائی باشد و یا درینجا سده نبود بلکه عصبه مجوفه بود
از شئی واقف در جوف آن یا از انطباق او بسبب یبوست یا استرخا یا ورم ضاغط فی نفسه یا در عضلات او و یا تابع ضغطه عارض مقدم دماغ و یا از انهتاک
و انخراق عصبه باشد و یا از زوال جلیدیه از محاذات ثقبه و یا از فساد مزاج جلیدیه بود و این فساد بیشتر بسبب غلبه رطوبت بر آن باشد و یا غلبه یبوست مجمع و مستحصف
آن و این را علقوما گویند و لاعلاج ست و درینجا چشم متحشف شهلا میباشد و اما اگر ثقبه سلیم نبود و یا بسبب رسیدن اتساع او تا اکلیل یا بسبب نهایت تنگی و ضیق
او باشد یا بجمله طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همان ست که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر با ضربان و سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان
ورم حار عصبه است و با ثقل و قلت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید دلیل ورم بارد بود پس اگر ثقل شدید و چشم بسیار رطب و رنگ رصاصی باشد ماده رطب بلغمی بود
و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکدورت باشد ماده سوداوی بود و اگر بعد ضربه و یا سقطه که بر سر رسد اولا جحوظ عینین بهم رسد و بعد ازان فرورفتگی و بطلان عین شود
از انهتاک و گسیختن عصبه باشد و اگر ثقل دفعة حادث شود و سده عصبه باشد و ایضا امتحان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و به بینند اگر اتساع در ثقبه بهم رسید بدانند
که سده است و اگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سائر حواس دماغی و صداع و دوی و طنین باشد و یا از بیشتر ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد دلیل آن بود که آفت در
دماغ ست و عورتی را بعد تولد بچه روشنی چشم موقوف شد و تشنگی و صلابت هیچ نبود مصطگی عود سوده با طریفل کشنیزی سرشته خورانیده با لالیش گاوزبان جوشانیده و نبات
داخل کرده دادو شد از تصاعد بخارات نفاس بدماغ بود و بصارت بحال آمد و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک عارض شود اگر بسبب عطلة بدین موضع تاریک زمانی طویل بود
و ندیدن بسوی روشنی باشد سببش خلط نور باصره از کثافت بخارات و رطوبات باشد و یا غلظ و تکدر رطوبت بیضیه از اجتماع فضول و اگر بسبب دفعة بیرون آمدن
در روشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز دران نشسته باشد سببش انتشار نور و رقت آن بود **علاج** آنچه که سبب بطلان بصر سده عصبه از ماده غلیظه لاجه
در تجویف عصبه باشد تدبیر نضج ماده بلغم و استعمال ملطفات مفتحه سده است مثل گلقند عسلی با آب گرم یا آب بادیان و آشامیدن سکنجبین بزوری یا عنصلی
یا شربت اسطوخودوس با آب رازیانه بعده استفراغ آن بمسهل بلغم و حب ایارج و یا حب قوقایا و یا حب ذهب و یا حب شبیار یا ایارجات کبار و فوفود
هر یک سه درم انیسون تخم کرفس هر یک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک پنج درم مویز منقی بیست و پنج درم انجیر سفید ده عدد جوشانیده صاف کرده
ترنجبین پاک کرده بیست درم مالیده باز صاف نموده صد درم ازان با هفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ نیمگرم بیاشامند و در هفته دو مرتبه بنوشند
و غرغره بایارج فیقرا محلول در آب گرم و سعوط مذکور در سبل و اکتحال بانچه باعث تفتیح و جلا و تلطیف گردد مثل روغن بلسان که دران زهره شبوط حل نموده باشند
و اکتحال بداچینی و فلفل سفید و آنچه در علاج ضعف بصر بارد رطب گذشت بکار برند و بقول گیلانی در سده عصبه بمبالغه باستفراغ باقی از شروع ازباب ضعف البصر
و سده که سبب آن رطوبت ضاغطه باشد تدبیرش نیز بدستور قسم مذکور ضعف بصر ست باستفراغ رطوبات و استعمال معطسات و غرغره جالیه رطوبات و اجتناب

از فواکه رطبه و اقتصار بر قلایا و اکتحال بحفضات مانند باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و تناول معجون وج و اگر سدهٔ عصبیه از ورم باشد یا از انطباق آن بسبب استرخا یا یبوست با ورم علاجش در ضعف بصر گذشت و آبطلان بصر که از نشستن در جای تاریک بود و اگر بسبب غلظ و تکدر نور و سواد و بیضیه باشد اکحال ملطفه مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات در چشم کشند و اغذیهٔ صالحة جید الکیموس بدار چینی و صعتر بخورند و با ایارج فیقرا تنقیه کنند و مرزنجوش و سداب بجوشند و نطولات ملطفه بعمل آرند و دیگر تدبیر ملطف از اغذیه و معاجین و غیره که در علاج قسم اول ضعف بصر گذشت و آنچه سوای قدح در نزول الماء مذکور شد حسب حاجت بکار برند و اگر بیرون آمدن از تاریکی بر روشنی فعتهٔ سبب باشد بر روشنی آفتاب نه بینند بلکه پارچهٔ نیلگون بر روی آویزند و در جائی که نه بسیار تاریک و نه روشن باشد بنشانند و قطعهٔ کلان از اسرب گرفته بسوهان براده نمایند و بران نظر کنند و از چشم نزدیک دارند و هر روز چند بار این عمل کنند و مدام آب نیم گرم بر سر ریزند و تجوید غذا نمایند و طعام شب ترک سازند و از صوم و جماع پرهیز نمایند و هر چه در قسم ضعف بصر از دوام نظر بسوی آفتاب گذشت و آنچه در قمور خواهد آمد بکار برند بالجمله علاج اقسام این مرض مشکل ست و آنچه از سدهٔ عصبیه بود کمتر علاج پذیرد لیکن شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و معاجین و اغذیهٔ ملطفه دهند و حکیم علی می نویسد که یکی از خدام من ضعف بصر اندک اندک پدید آمد حتی که بصر او بالکل زائل شد پس علاج او بترطیب مزاج و دماغ از اغذیهٔ لذیذه چرب و ریختن روغن بادام بر سر و چکانیدن آن اندک در بینی و امثال آن کردیم و در چند روز صحت یافت و بصر او عود نمود

خفش و بغض عین از شعاع

خفش بالبعض مرادف جهر میدانند و بقول جزری انضمام اجفانست نزد تحدیق بسوی بصر و نزد بعضی مرضی ست مولودی که بسبب رقت قرنیه و عنبیه یا قلت رطوبت بیضیه در اصل خلقت بصارت در شعاع و روشنی ضعیف شود و در سایهٔ ابر و عند غروب قوی گردد و این لاعلاج ست لیکن برای تقویت چشم دخان و روغن بنفشه در چشم کشند و می تواند که قلت بیضیه بعد خلقت از اسباب و عارض شود و محدث خفش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصر گذشت بالجمله بهر تغلیظ خون هریسه و کله پاچه و نان تابه خورانند و اغذیهٔ مرطبه مثل لحوم حملان و بچهٔ مرغ فربه دهند و آنچه مسکن حدت و مقوی باشد مثل آب انارین باشکر و لعاب بزرقطونا با جلاب و شیرهٔ تخم خرفه نافع بود و کذالک تبرید بصندل مبرد و ترطیب بسعوط مرطب و بقول مبرده چون کاهو و کشنیز و خرفه مفید ست و کافور درین باب شدید النفع ست و از اغذیهٔ حریفه و مالحه و شراب کهنه و حلوای عسلی و از حرکت و هموم و حزن و تعب و جماع کثیر اجتناب نمایند و نزد اکثر اطبا خفش ضعف بصر ست با تری پلک که آن دلیل غلبهٔ رطوبت ست و علاجش تنقیهٔ بدن و دماغ ست از رطوبات فضلی بمسهل و حب ایارج و استعمال اغذیهٔ جیده و بعد تنقیه بهر تقویت چشم و تخفیف رطوبت توتیای هندی و سرمهٔ اصفهانی و برگ مورد سوخته و گلنار سوخته در چشم کشند و استعمال اکحال جالی مثل روشنائی و کحل عزیزی و باسلیقون اکبر و مانند آن نیز مفید بود و سبب بغض عین از شعاع یعنی تنفر چشم از روشنی سخونت روح و رقت اوست و این گاه طبعی می باشد هنگامیکه روح باصره در اصل خلقت شدید الحرارة و الرقة و یا قلیل المقدار باشد و همچنین هنگامیکه مقدم دماغ شدید الحرارت باشد و گاهی عارضی می باشد از مزاج حار عارضی که گرم گرداند روح را یا مقدم دماغ را نهایت گرمی و باشد که بسبب انجذاب خون بثبوت حرارت احداث ورم حار نماید و ازین جهت بیشتر منذر بقرانیطس باشد و گاهی بسبب عارضهٔ چشم مثل رمد و سبل و جرب عارض شود و پس مرض مذکور اگر طبعی بود از ابتدای خلقت و این لاعلاج ست و اگر با مرضی چشم باشد سببش همان مرض بود و الا از سخونت روح باشد و علاج او در قسم اول آنچه در علاج امراض دماغی حار گذشت از تبرید و ترطیب دماغ بعمل آرند و استعمال اشربهٔ مبرده و مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و اضمده و قطور و سعوط مبرده و مرطبه و اغذیهٔ مرطبه چون آش جو بمغز بادام و کدو و غیره نافع و در قسم ثانی بازالهٔ امراض مذکوره کوشند

قمور

و آن کدورت بصر ست که از ادامت نظر بسوی اشیای سخت روشن و بسیار سفید چنانچه از دوام نظر در برف عارض شود پس بسبب تفرق روح باصره بصر مطلقا باطل گردد یا اشیای قریب دیده شود و چیزهای بعید بنظر نیاید و بر هر رنگی که نظر افتد بران سفیدی متخیل گردد و لهذا این علت را بیاض نیز گویند علاج پارچهٔ نیلگون بر روی آویزند و جامهٔ سیاه بپوشند و در رنگهای سبز و آسمانی چوبی مدام بنگرند و شیر دختران در چشم دوشند و مغز بادام سائیده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و تکمید بآب گرم نمایند و دیگر مرطبات بکار برند و از اشیای تلخ و شیرین پرهیز نمایند و جالینوس گوید که در قمور اول فصد از ذراع کشایند بعد ازان فصد عرق ماقین بگیرند و اگر ظاهر نشود عرق جبهه بکشایند و آنجا که یا آفت بیاض برف یا آفت برودت او جمع شود گاه گندم را جوشانیده بخار آن بگیرند و آبش نیم گرم در چشم چکانند و روی بشویند در روز و شب چند بار و بعسل و آب توم اکتحال نمایند و سنگ گرم کرده شراب بران ریخته چشم بر بخار او بکشایند و تکمید بشراب کنند و یا دوائی

محلله ملطفه مثل زوفا و اذخر و شبت و اکلیل الملک و بابونه و شلغم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مرزنجوش و بادیان و عود بلسان و مانند آن جوشانیده بر بخار او انکباب نمایند و باب آن اسفنج تر کرده تکمید کنند و پوست خربزه و یا تخم آن که با پردهای میان تخم آن خشک کرده باشند در آتش انداختن و دود آن گرفتن بسیار نافع و مجرب ست و اکتحال بمیل در ثوم فرو برده و خوردن ثوم و ضماد یک بگندم خوب بریان کرده بشراب کهنه ریحانی سرشته و خوردن نان آرد گندم که دران زعفران سوده آمیخته بخمر صرف سرشته پخته باشند با دانه ثوم همه در قمور برقی از مجربات سویدی ست و ضماد زرنیخ بر تابه خوب بریان کرده سوده بشراب ریحانی سرشته بمره ملک و اکتحال بمراره عتق نیز نافع و اگر حدوث آن از روشنی شدید باشد اکتحال بسرمه اصفهانی و یا سرمه دوده روغن زنبق نمایند و یا این کحل بگیرند غنچه انار و بهاربه وزرور دو گل ارمنی از هر یک سه درم و اول توتیای هندی یک درم شنج و براده طلا نیم درم نرم سائیده در گلاب یک هفته بخیسانند و هر روز سه چهار مرتبه آنرا حرکت دهند پس باد ویه اول مخلوط نموده در آب حماض اترج و گلاب و لعاب بهدانه سه روز خیسانیده سحق نموده در سایه خشک نمایند پس اضافه نمایند بران یک دانگ مشک و نیم درم تخم بارتنگ و نرم مثل غبار سوده استعمال نمایند و اگر انزروت بشیر خر پرورده ما میران چینی کحل شلوذی مساوی کوفته بیخته باب بادیان تازه و شراب کهنه سوده خشک نموده و همچنین وسه بار بسایند و خشک نمایند پس مثل غبار سوده در چشم کشند باعث تصفیه و عود نور باصره میگردد و اگر از نظر بسوی برف رمد حادث شود درین صورت تدابیر محلله بکار برند مثلا شلغم قطع نموده یا کوفته و برگ سیر تر یا پوست خشک آن و زوفای خشک و اکلیل و بابونه و شبت و سبوس گندم و نمک در آب جوشانیده انکباب نمایند و شراب بر قطعه مس گرم کرده انداخته بخار آن بچشم رسانیدن بغایت سودمند و از مجربات ابوماهر و از ملاقات باد محافظت کنند و عطسه آورند و اگر دران سرخی بهم رسد و زائل نگردد مبادرت بفصد قیفال نمایند و بعد از ان صبح بحمام برند و بعد بر آمدن از حمام نخوداب نیم گرم بخورانند و خواب نمایند و اگر ازین هم زائل نشود معاودت فصد و اسهال و تکمید بشراب و انکباب بمیاه مذکوره بدستور نمایند و بعضی گفته اند که علاج این قسم رمد خوردن شلغم مطبوخ بلحم حمل ست و اگر حرارت مزاج مانع نباشد ثوم بسیار نیز دران داخل کنند و گویند که ثوم در شیشه انداخته آب بران ریخته بجوشانند هرگاه پخته شود و بالای آن کف آید آن کف ثوم را بمیل در چشم کشند و حل طبیعت درین مرض بایارجات و مانند آن کنند و گاهی درین علت بغراغر محلل رطوبت و منقی راس امر کنند و آنچه درین رمد بدان اکتحال کنند این ست که دارچینی یک دانگ قرنفل یک قیراط ساذج هندی دو دانگ اقلیمیای ذهبی و مارقشیشای ذهبی و کلس هر واحد یک دانگ سائیده ذرور نمایند و سزاوار نیست که علاج این رمد بمبردات کنند بلکه بمحللات نمایند چه سبب قوی تر دران احتقان بخارات ست بسبب سردی و تکاثف و هرگاه رمد کم گردد هر روز عطسه آورند و غالیه ببویانند و بالجمله علاج این رمد در ابتدا مخالف علاج سائر اقسام رمد ست زیرا که سبب انصباب ماده او برد و احتقان بخارات ست و گویند که عسل خام بمیل در چشم کشند و فتیله بعسل و آب پیاز آلوده نهند و اغذیه گرم خورند و اندر حمام تاریک هر روز آب بسیار گرم که دران بابونه و اکلیل و نخود کابلی و بادیان هر یک سه تولہ جوشانیده باشند ریختن و پنبه را دو دو گز داده بستن نفع عظیم ست و همچنین طبیخ کاه کهنه شستن و شیاف احمر حاد کشیدن

سل العین

یعنی لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض ست و گاهی بسبب غلبه یبس و زوال صفای رطوبات باصره بالکل باطل شود و این مرض بسبب نقصان رطوبت اصلی بمشائخ اکثر افتد و گاهی عند قرب موت واقع شود و این هر دو لاعلاج ست و گاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب او یبوست زجاجیه یا جلیدیه یا بیضیه است و اسباب یبوست کثرت استفراغ ست یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سده در عروق مشیمیه خواه شبکیه یا ضعف قوت غاذیه چشم باستعمال مخدرات بسبب برد مجمد آن و شیخ میفرماید که غور رفتن چشم صغر او در حمیات و خصوصا سهریه و عقب استفراغات و سهر و هم و غم می افتد و در سهر چشم خواب آلوده گران باد شواری حرکت در پلک سوای حدقه بود و در غم ساکن الحدقه باشد و بعضی مردم را اختلاف شقین بدن در سردی شدید گرمی شدید عارض شد پس چشم شق بارد را غور و صغر لاحق گردید و گیلانی گوید که سبب صغر و غور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتدال ست و این نقصان گاه بسبب استفراغ محسوس بود چنانچه هنگام کثرت اسهال و جماع و عرق افتد و یا غیر محسوس چنانچه بعد تعب و سهر و غم و اطالت مقام در حمام و حمیات حاده خاصه سهریه و مثل آنکه از تاخر التحام ثقب عنبیه در قدح چشم افتد که اکثر از ان رطوبات و روح تحلیل شود و گاهی از انقطاع ماده رطوبت عارض شود چنانچه

ہنگام صیام و ترک لحوم واقتصار بر اغذیهٔ یابسه و گاہی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطهٔ آن جذب غذا قلت پذیرد پس با وجود خمور چشم خشک باشد
و یا تصرف آن در غذا ضعیف گردد و اگر چه غذا بسیار بود چنانچه در سبل بود پس چشم کثیر الفضول باشد و ہمین وسبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن
بواسطهٔ ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم اوست کوچک گردد بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض شیخ باشد سببش نقصان رطوبت اصلی بود
و اگر جوان باشد به بینند که تب دارد یا نه اگر داشته باشد سببش ہمان باشد والا بپرسند که در چشم المی ہست یا نه اگر باشد از سدهٔ شبکیه بود والا سوال کنند که پیش ازین
کثرت استفراغ یا قلت غذا یا عروض سهر یا غم یا ہم یا رسیدن سردی شدید یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار ہر سببی ازین اسباب که نماید سبب مرض
ہمان باشد علاج آنجا که سبب یبوست سدهٔ شبکیه باشد ہر چه در فصل اوجاع عین بہر تفتیح سده مذکور شد بعمل آرند و در باقی اقسام ازالهٔ سبب نمایند و بترطیب بدن و دماغ
کوشند به تناول مغز تخم کدو و اغذیهٔ رطبه دسمه مثل لحوم حملان و بیه ماکیان و اسفیدباجات و سکون و نطول آب نیمگرم بر روی و سعوط بشیر زنان و روغن بنفشه و سفیدی بیضه که
مجرب سویدی ست و امثال آن که در علاج ضعف بصر یبسی و غیره گذشت و از استفراغات و مجففات و تعب و دخان و غبار احتراز کنند و انچه از استعمال مخدرات بود
مرطبات مثل ماء الجبن و غیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد استفراغ بدن و تفتیح سده و ترطیب بدن و اماله و تدبیر لطف واقتصار بر اغذیهٔ مولد دم محمود مثل
لحوم جدی و حملان و چوزهٔ مرغ و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و مانند آن نمایند و عنبس در بعض اوقات کنند و از اکثار شراب منع نمایند و آب نیمگرم که در ان خشخاش و بنفشه و نیلوفر و بقشر
جو شانیده باشند بر سر ریزند و بر وغن نیلوفر و بنفشه سعوط کنند و رعایت مزاج نمایند و ہر قدر که از حالت طبعی زائل شده باشد بتدبیر بسوی طبیعت او رد کنند و از شمس در
آفتاب احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال باب شور و رکوب بحر و شمیدن روائح نفط و کبریت و مانند آن اجتناب نمایند و آرد با قلا یا مغز بادام سحیده در شیر دختران
لت کرده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و روائح طیبه معتدله بویند و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض بمشائخ افتد کمتر زائل شود لیکن علاج آنها به پرہیز واقتصار
بر اغذیهٔ لطیفه محموده و منع از ریاضت عنیف و جماع نمایند و اغذیه او فق و الیق مزاج آنها اختیار کنند و باشیای مرطب مسخن و مقوی گرده و بخار محمود بسوی راس حقنه نمایند مثلا
بهمنین و تودری و تخم جرجیر و بابونه و اکلیل بجوشانند تا که چہار شود و صاف نموده اندکی روغن بید انجیر و روغن خیری و روغن یاسمین و روغن قسط و کارع بحسب واجب بر آن ریخته
خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود و نیمگرم حقنه کنند و اگر مزاج او احتمال کند بروغن مجموعه ندہین بدن نمایند و شیخ باشد یا شاب درین مرض فصد نکنند و شراب معطر بغا لیه دہند و
ریاحین طیبه بوشند و این ہمه رطوبات محمودهٔ چشم و روح می افزایند و ہر انچه روح و رطوبت محمود افزاید سل العین زائل کند و گیلانی می نویسد که علاجش حیله کردن در جذب مواد
بسوی چشم ست و این بریاضت و بجدال و بکثرت کلام و مالش سر بروغنهای مائل بحرارت مثل روغن بابونه و شستن بر و آب نیمگرم و اغذیهٔ مرطبه حاصل شود و ہم ملوحات
و حموضات و اشیای حریفه مضر بود و ہر گاه چشم بحالت خود عود کند باین کحل اکتحال نمایند بگیرند اسرب صاف و بر آن اندکی روغن بنفشه انداخته با نر انگشت خوب بمالند تا از ان چرک
بسیار بر آید بعده آنرا باشادنج عدسی محرق سوده بحریر بیخته و اندکی سرمه اصفهانی آمیخته صبح و شب در چشم کشند و از اکحال جیده این ست که از توتیا و نشاسته و اقلیمیای فضه ہر یک
یک درم شیاف مامیثا ثلث درم مروارید نیم درم صبر یک دانگ زعفران یک دانگ بگلاب سائیده استعمال نمایند و این ادویه با وجود تخفیف آنها بهر آن اختیار کرده اند که در ان تقویت و تخفیف فضول ست

زرقه

یعنی کبودی چشم و آن تلون حدقه است برنگ آسمانجونی که آنرا گربه چشمی نیز گویند و آن دو نوع ست اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی نتو و عظم رطوبت جلیدیه یا
از کثرت زجاجیه خواه ورم طبقهٔ صلبیه و مشیمیه و شبکیه و یا تغیر مزاج عنبیه ست از رطوبت فلہذا چنانچه در اکثر صبیان بسبب غلبهٔ رطوبت و خامی آن قبل از نہوض می باشد
و این را اسکندر برص العین نامیده و مثل برص مشکل علاج پذیرد یا تغیر رنگ قرنیه ست از یبوست و یا قلت رطوبت بیضیه چنانچه در مشائخ و صاحبان امراض
یابس بواسطهٔ تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالینوس گوید که زرقه عارض بمشائخ از فرط یبس عین می باشد و این زرقه قسمی از آب متولد در چشم ست
تشخیص اسباب مذکور باید که چشم مریض ملاحظه نمایند که با نتو اکبر ست یا لاغر صغر اگر با نتو اکبر باشد بپرسند که الم در قعر چشم محسوس میشود یا نه اگر نتو با الم باشد از ورم
صلبیه و مشیمیه بود و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و صغیر نماید و دیگر آثار غلبهٔ خشکی و سن شیخوخت و بطلان بصر شاہد او بود از یبوست قرنیه یا نقصان
بیضیه باشد و اگر علامات ہر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبهٔ رطوبت دریافت گردد یا سن صبی باشد از رطوبت عنبیه بود علاج انچه از نتو و عظم رطوبت جلیدیه باشد

تنقیه بدن نمایند بدانچه موافق سن و مزاج و فصل باشد و فصد در زوم پرهیز تام و تقلیل طعام و استعمال اغذیه که در آن تجفیف باشد مثل قلیها و مطجنات و گوشت کنجشک
و استرداد بمزاج طبعی و فصد تنقیه راس کنند و حجامت نقره و بستن چشم و شستن آن با آب عوسج و آب آس نیز برای نتو و جحوظ جلیدیه مفید نوشته اند پس اگر در مزاج مریض
حدت نباشد و ورمی که از ان نتو جلیدیه عارض شود ورم بلغمی یا سوداوی صلب باشد استفراغات بمطبوخات مسهله و حقنجات لینه نمایند و ایضاً اگر مزاج مریض بارد بود
غرغره مضائقه ندارد و ادهان حاره مثل روغن مصطکی و ناردین و قسط و ارزقی و روغن بادام تلخ و روغن غار در بینی چکانند و مانند شونیز و دار فلفل و زنجبیل
و زبد البحر و هلیله سیاه در چشم کشند و اگر در مزاج حدت باشد و با الم بود در روغنهای بارد مثل روغن گل و بنفشه و شیر دختران در بینی چکانند و نشاسته و صمغ عربی و سرمه سیاه
و طوطیا و تباشیر در چشم کشند و بالجمله طبیب در امر مزاج مریض غلطی نکند زیرا که علاج جحوظ چشم ممکن نیست مگر بعد رد بدن بمزاج طبعی او و هر چه در جحوظ مذکور شد حسب واجب بعمل آرند
و ایضاً انجاز ورم صلبیه باشد هر چه در علاج اوجاع عین بهر تدارک ورم مذکور مسطور شد استعمال نمایند و انچه از تغیر رطوبت عنبیه بود دفع آشامیدن ماء الاصول تنقیه
بمسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا و ایارجات قوی مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا نمایند و غرغره تنقیه دماغ مثل ایارج با سکنجبین عنصلی و یا سرکه با خردل و سعوط با آب چقندر
با شونیز و بندق هندی و ادهان حاره مانند روغن بان و مرزنجوش و زنبق و عطوسات محلله آمیخته مانند جندبیدستر و کندش و مضغ مصطکی یا وج بعمل آرند و در تدبیر اکل
و شرب اشیای ناشف رطوبت استعمال کنند و باکتحال روغن ناردین و روغن بیدانجیر و شرب آنها دوام نمایند و بهر تعدیل مزاج معاجین گرم چون انقردیا و غوراندو ملاز
اطریفل کبیر و صغیر و هلیله مربی و همچنین سفوف هلیله و اسطوخودوس و شکر و جوارش اترج و سفرجل نافع و اکتحال بر روشنائی و باسلیقون مفید و مشک و زعفران باریک سائیده با میل
در چشم کشند و ادامت آنها مع سرمه گلاب نیز سود مند است و میل در حنظل تر فرو برده مکرر در چشم کشند و کذا اکتحال بخاکستر حنظل و قطور عصاره حنظل و اکتحال بروغن آجر و کذا
آب پوست سبز جوز مفید و زعفران تنها و روغن زعفران و کذا عصاره عنب الثعلب و اقاقیا بدوام اکتحال کردن تسوید حدقه می نماید و یا سرمه اصفهانی ده درم مروارید یک درم
مشک کافور هر واحد یک دانگ و روغن زیتون یا روغن زنبق یا روغن یاسمین دو درم زعفران یک درم سرمه سائیده استعمال نمایند و اگر خواهند مازو و اقاقیا هر واحد یک درم عوض
و کافور و زعفران کنند و یا عصاره خشک دو درم مازو سبز سوده روغن زیتون و روغن کنجد مقشر هر واحد یک درم با آتش ملایم بجوشانند حتی که سیاه گردد در چشم کشند و بیخ
خشک با آب بجوشانند تا که مثل شهد گردد در چشم کشیدن از مجربات بوعلی سینا است و بندق سوخته بروغن زیتون یا کنجد آمیخته با یافوخ کودک ازرق تا اپل رسانیدن
نیز مجرب است و بعضی آب پوست انار داخل کرده اند و بعضی صدف سوخته عوض بندق نوشته اند و بعضی طلای بندق نقطر بر تارک سر مفید گفته اند و یا عصاره
پوست انار شیرین در چشم چکانند و بعد دو ساعت عصاره برگ بنج که در قشر انار داشته باشند تقطیر نمایند و یا قلقدیس یک درم اقاقیا دو درم مازو دو درم مثل غبار
سائیده در چشم کشند و اگر سرمه و حنا را سائیده با عسل بر صدغین طفل در زمانه رضاع تا هفت روز طلا کنند برای ازرقه چشم اطفال مجرب انطاکی است
و اقاقیا یک جزو حضض سدس جزو با آب شقائق النعمان سائیده در خرقه پیچیده قطور ساختن و همچنین اکتحال بعصاره بنج و یا حنظل و آس و یا عصاره پوست انار
مدام در چشم کشیدن نافع است و گویند که اگر طفل ازرق چشم پیدا شود شیر دایه که نهایت سیاه رنگ باشد بنوشانند و اگر دایه حبشی باشد بهتر است و پوست
جذر باریک سائیده در چشم اکتحال نمودن نیز مفید گفته اند و انچه از یبوست قرنیه و تکاثف بیضیه باشد در ترتیب بدن کوشند با غذیه مرطبه مثل مرغ فربه
و گوشت گوسفند و زرده بیضه نیم برشت و ادویه و سعوط بروغن بنفشه و روغن گل و چکانیدن شیر دختران در چشم و بینی و حمام مرطب با آب نیم گرم
بدوام و سکون در مواضع کثیر المیاه جاریه عذبه و آشامیدن ماء الشعیر و شیر با شکر و مداومت شستن چهره با آب شیرین و جز آن که در علاج ضعف بصر یبسی مسطور شد

یرقان چشم

و آن عبارتست از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و بهمین فرق میکنند در بین و در یرقانی که از انصباغ طبقه ملتحمه باشد که در ان سیلان اشک نمی باشد
و سببش انصباب صفرای قلیل است بر طبقه شبکیه و دفع او بسوی جلیدیه پس ترشح او بر سائر طبقات چشم علاج ابتدا بفصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و بمسهل
صفرا تنقیه کنند و یا باین مطبوخ هلیله تلیین طبع نمایند پوست هلیله زرد ده درم آلو بخارا سی عدد عناب مثل او سپستان یک کف تمر هندی بست درم بنفشه گل سرخ هر واحد
سه درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک پنج درم ترنجبین برگ عنب الثعلب هر واحد پانزده درم بجوشانند صاف نموده بگیرند از ان صد درم و شکر طبرزد هفت درم داخل کرده نیم گرم بنوشند

وبعد تنقیه شیاف ابیض در شیر دختران یا سفیدی بیضه حل کرده در چشم چکانند و مشغول در آب کاسنی و سفیدی بیضه یا روغن گل بر هم زده بر چشم ضماد کرده بخوابند دلطبا شیر مروارید بیهر واحد دو درم توتیای کرمانی بسد بهر یک نیم درم صمغ عربی یک درم آب انار میخوش سائیده خشک کنند و باز سائیده و شیر دختران یا شیر خر قدر وافر داخل کرده خشک کنند و بسایند و بآب انار میخوش یک مرتبهٔ دیگر و بشیر الاخ نیز مرتبهٔ ثانی پرورده خشک کنند و هر چند زیادهٔ تسقیه نمایند بهتر گردد پس نرم سوده و صاف نموده بطریق ذرور یا بمیل در چشم کشند و اگر یرقان و اشکال زائل نشود برگ کاسنی مدقوق و شحم انار مضروب با لعاب بغول و سفیدی بیضه و روغن گل بر چشم نهند و خاکستر سرطان بحری یک درم کف دریا یک نیم درم برگ انبر باریس خشک کرده حضض هندی هر واحد دو درم انار شک دو ثلث درم سائیده اکتحال نمایند و اگر ازین هم فائده نشود برگ کشوث خطمی خبازی هر کدام یک کف کشنیز خشک یا تر یک کف کبیر عصی الراعی حی العالم هر کدام یک کف برگ بادروج یا جفت بلوط یک کف کبیر سبوس گندم جو نیکوفته هر کدام یک کف کبیر عدس کوفته دو کف حب الرمان یک کف کبیر جمله را با سرکه در آفتابه سر بسته بپزند که بخار آشود بر آن انکباب نمایند و چشم بکشایند و در اکل و شرب تدبیر تسکین دم و تعدیل صفرا و مزاج نمایند و اگر قاروره سرخ باشد شربت الشعیر و سکنجبین بهترین اشیاست و غذا اگر تپ نباشد لحم جدی مصلوص و چوزهٔ مرغ بزیرباج و سمک ماربی صغار سفید مغزه بسرکه جوشانیده سازند و اگر تپ باشد مزورات معمول از سرکه و شکر و نان با سکنجبین دهند و گویند که بعد تسکین حدت و نزع ماده برای تحلیل ما بقی بر بخار مطبوخ بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک انکباب نمایند و بآب شیرین نیم گرم استحمام کنند و بر سر ریزند و صاحب کامل گوید که هرگاه حضرت در چشم نقرا باشد بجای سائر بدن در حمام داخل کنند و سرکه کهنه بتکرار در بینی چکانند و بآب کیه دران افسنتین رومی جوشانیده سکنجبین حل کرده باشند غرغره نمایند و بعده گلاب قدری سرکه در چشم چکانند و شیاف ابیض قطور کنند بعد ازان برود حصرم و بعده کحل زعفران در چشم کشند

اختلاج عین

هرگاه این مرض دوام نماید بصر را مضرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در عضلات است و سبب اختلاج دائم چشم یا اجتماع بخارات است زیر غشیه و صفاقات و یا صلابت طبقات و منع او بخارات را از نفوذ علاج آنچه در اختلاج مطلق مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه و پرهیز و تدبیر صائب زنجبیل یک درم قرنفل مامیران فلفل دار فلفل هر واحد دو دانگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک سائیده از پارچه گذرانیده با زصلایه کرده اکتحال نمایند

امراض جفن و هدب و موق

یعنی در بیماریهای پلک و مژگان و گوشه چشم و آن سی و هفت مرض است یعنی کمنهٔ پلک و اورام و کدر دمل و تحجر و عقده و شرناق و برده و شعیره و ثوثه و ثولول و سلعه و قروح و تاکل و سعفه و نمله و نار فارسی و شری و خشونت و حکه و جرب و سلاق و استرخای جفن و شتره و التصاق جفنین و جساء الاجفان و غلظ اجفان و تهیج اجفان و ثقل اجفان و اختلاج جفن و خضرت و کمودت جفن و کثرت طرف و قمل و قمقام و انتثار اهداب و شعر زائد و منقلب و التصاق اشفار و بیاض اهداب و غرب و غده و بعضی وردینج و انتفاخ و کمو التین را نیز در امراض جفن نوشته اند و دردینج در فصل رمد و انتفاخ بعد فصل رمد و بو التین در فصل دمعه مذکور شد و بدانند که هرگاه برای امراض اجفان دوا بعمل آرند بعد استعمال آن پلک را پوشیده بر بهانه جه خواب کنند و در بعضی امراض پلک که محتاج بدستکاری باشند تا که بدوا کار بر آید بدستکاری او دست نبرند و بضرورت بعد از تنقیهٔ بدن باشد تا بسبب الم ماده بسوی اجفان منجذب نگردد که باعث تورم آن گردد و نیز علیل را بعد از عمل تا مدتی از تناول لحوم منع نمایند و غذای آن چیزی باشد که دران تعدیل و تسکین و قلت فضول باشد مثل مزورات و احسا و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و ایضا تا چند روز از حرکات باز دارند و گویند که در امراض پلک سر نگون داشته کحل استعمال نمایند

کمنهٔ پلک

و او آنست که چون آدمی از خواب بیدار شود پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم او ریگ و خاک افتاده است و اکثر صاحبان امزجهٔ یابس و کهول را و در خریف و بلاد یابسه عارض میگردد و سببش احتباس بخارات غلیظه است در پلک و طبقات چشم در حالت خواب و تحلیل آن از حرکت بیداری علاج حسب مزاج مریض بفصد و مسهل تنقیهٔ بدن از مواد منجره نمایند یا حب صبر خورانند و بعده بهر تنقیهٔ اجفان و طبقات مدمعات چون ذرور اصغر صغیر و شیاف احمر لین و شیاف سنبل بس ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد و دینج و کحل با سلیقون و عزیزی بتدریج در چشم کشند و بقول انطاکی قطور روغن بادام

وبنفشه و شیر زنان و خرد اکتحال صبر و برادهٔ آبنوس باریک سوده نافع ست و شیاف خلوقی یا اسود بر پلک ضماد نمایند و هر صباح بحمام روند و مدام چشم را بآب نیمگرم بشویند و تقویت معده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس و پنیر و گوشت منع کنند و تنشیف موی سر نمایند و چشم را بشیر بشویند

اورام جفن

واین یا از انصباب مادهٔ دموی بود بجهت استلای سر از خون یا ضعف جفن و ضربه آنرا فلغمونی گویند و یا از غلبهٔ صفرا بر بدن بهم باشد آنرا احمر انامند و یا از مادهٔ رقیق خواه غلیظ بلغمی بود و آنرا ورم رخو گویند و یا از مادهٔ بارد سوداوی باشد و آنرا ورم صلب خوانند و تشخیص این اسباب چنان کنند که رنگ ورم ملاحظه نمایند و از انگشت غمز کنند پس اگر رنگ ورم سرخ نماید و از غمز متغیر نگردد و با تمدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با وجود سرخی از رنگ جای غمز سفید گردد و با شدت التهاب بود ورم صفراوی بود و اگر رنگ ورم سفید نماید و نرم بود و درد کمتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد علاج در هر چهار نوع آنچه در باب اورام مطلق خواهد آمد بعمل آرند و ایضاً در دموی و صفراوی فصد سر رو و اگر مانعی باشد حجامت قفا نمایند و تبرید کنند در دموی و صفراوی گذشت یا نقوع تمر هندی و آلو بخارا و تنقیه بمسهل صفرا یا در نقوع مذکور سنا و پوست هلیله افزوده مغز خیار شنبر ده درم و شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بران بخته نمایند و یا طبیخ هلیله یا شاهتره کرده ترنجبین و استعمال مزورات کنند و بهر ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل و ماميثا بآب کاسنی و آب کشنیز تازه و یا گل سرخ و روغن گل یا طلا با شیر آب سرد و یا کشنیز سبز یا خشک در سرکه دیا فوفل در گلاب سائیده و یا آرد جو بگلاب یا آب کاهو سرشته بر ورم و پیشانی طلا نمایند و در زمانهٔ تزید بمطبوخ پوست خشخاش نطول سازند و شیاف ابیض بعد مثل آب کشنیز تازه سوده ضماد کنند و در انتها و انحطاط حضض اضافه نمایند و بآب اکلیل الملک و بابونه و خطمی و سبوس گندم نطول سازند و بحمام روند و اگر زرد چوب بگلاب بر سنگ سائیده پنبه آلوده بر پلک متورم گذارند در روزی دو سه بار عجیب الفعل ست و بهر ورم صفراوی در ابتدا صندل و مامیثا بآب عنب الثعلب ضماد نمایند و یا برگ کاسنی و کشنیز کوفته بکار برند و دائم پلک را بآب سرد بشویند و در تزید شیاف ابیض بعد سرشته کور بآب مطبوخ بابونه و گل بنفشه طلا کنند و در انحطاط بآب مطبوخ گل بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول نمایند و در ورم بلغمی بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج سرکه خمر بآب گرم یا بگلاب آمیخته اسفنج تر نموده بر پلک گذارند و بعده بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و گندم و حلبه نطول نمایند و بصبر و حضض و شیاف سنبل چینکی طلا کنند و نیز با این هر دو شیاف اکتحال نمایند و ضماد از برگ شبت و بیدانجیر سرخ نازک یا نرم کرده با صبر مجرب ست و در ورم سوداوی بعد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد داده و به محلله لطیفه مثل بیهٔ مرغ و پیه قاز بروغن زیتون که در آن اندکی مقل قدری آرد خطمی داخل کرده آمیخته بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبه و اندکی اشق محلول بسرکه نهند و یا افتیمون هندی و حضض و صبر و شیاف را ایضاً ضماد کنند

کدکده و دمل

وآن ورم صغیر مائل بصلابت و دمویت ست که در پلک حادث گردد و اکثر جمع و خراج میشود و سببش بیشتر اکثار اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و کله پاچه و قدید و گوشت گاو و عدس ست خصوصاً که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند که کدکده ورمی ست صلب که در پلک پیدا شود و مشابه تولد ملح باشد در ابتدا و عوام آنرا دمل نیز گویند و فی الحقیقت قسمی ست از تحجر و علاج او علاج تحجر ست و بقول سویدی و ثابت دمل ورم صلب ست که در باطن جفن اسفل یا در اعلی هر آن یا فیما بین ظاهر و باطن پیدا شود و مادهٔ آن خون و صفرا ست و در آن وجع مانند وجع دمل اعضای دیگر عارض میگردد و بقول احمد دمل بثرهٔ بزرگ خصوصی شکل زجبس خراجات ست و مادهٔ آن خون مخلوط برطوبت غلیظه ست علاج فصد سر رو و تنقیه بمسهل صفرا یا مطبوخ فواکه نمایند و در تلطیف غذا کوشند و طعام شب ترک نمایند و چشم را در شب و روز چند بار بآب گرم بشویند و بران نطول سازند و بروغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف احمر لین در چشم کشند و اگر در ماده صفراویت باشد لعاب اسبغول یا سفیدی بیضه بران گذارند و یا شیاف ابیض طلا کنند و بعده موم روغن نهند و در آخر نطول بمطبوخ اکلیل الملک و بابونه و روغن بنفشه و روغن گندم باندکی زعفران و چون منفجر گردد علاج قروح نمایند و اگر کهنه شود مرهم داخلیون بران گذارند و چون زوال او مشکل گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا یکساعت خون از آن برآید و خود بند گردد و الا ورم یا آفتی دیگر در چشم بهم رسد پس فرور صفر بران پاشند و بقول سویدی مادامیکه جمع نشده باشد صندل و گل مختوم و اشق محلول در آب کشنیز تازه طلا و هر گاه ورم کند موم و روغن گل ضماد نمایند و اگر صلب باشد حشیش خرفه نرم سوده بروغن بنفشه پخته ضماد کنند و چون نطول انجامد نشگافند و اگر درد داخل پلک باشد بعد برآمدن ریم

زرد و بیاض بیضه مرغ و روغن بنفشه بچکانند و اگر در خارج باشد بعد خروج ماده روغن زرد یک شبانه روز بران بچکانند و روز دوم مرهم اسود نهند و بقول بعضی علاج کدکد و برده واحد است

تحجر

و آن ورم صلب حجری است شبیه بتقدد که از مزمن گردد و تحجر یابد و بعضی این را اعدسه نامند و سببش اجتماع مادهٔ غلیظ سوداوی است که در پلک منجمد و متحجر شود و از مادهٔ برده غلیظ هم می باشد و در امزجهٔ یابسهٔ کهول و فصل خریف و بلاد غربیه بسیار عارض میگردد علاج فصد قیفال از جانب علت نمایند و مسهل و حب ایارج یا قوقایا یا افتیمون یا مطبوخ افتیمون و حب الاجر و تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا پیه شتر و موم در روغن بنفشه گداخته طلا کنند و آب گرم نطول سازند و چشم را بشویند و اسفنج تر نموده نهند و بعد نرمی مادهٔ متحجر بهر تحلیل آن مرهم داخلیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای ابار مغسول تحجر جلد را نافع است و بقول دیسقوریدوس اکتحال مروارید و مرجان و مشک و سرگین سوسمار مساوی الوزن مجموع سرمه باریک سوده بجریره بیخته تحجر را مفید است و توتیای هندی نوشادر بآب سوده مکرر بر تحجر نهادن در ابتدا سودمند است و جاوشیر و قنه و اشق مساوی همسرکه خمر حل نموده بر پلک طلا کردن منقول از بولس است و اکتحال آب گرم مکرر نیز ملین و محلل تحجر جفن است و اگر تحلیل نشود و بطول انجامد ادویه منضجه بران گذارند پس پلک را برگردانند و آن موضع را بشگافند و بناخن افشرده مادهٔ آن که غدهٔ کوچک مانند عدس باشد یا مده یا مثل قطعهٔ کف برآید بیرون آرند و موضع شگاف را پاک نموده ذرور اصفر بپاشند پس مرهم اشق نهند و اگر خوف معاودت مرض باشد هر دو کنارهٔ جراحت را بمقراض ببرند و بعده اسفنج بران نهند و بآب بشویند تا زود مندمل نگردد و مدتی ماده برآید و عضو بتمامه پاک شود بعده علاج قروح اجفان نمایند

عقده

و آن افزونی است سخت که در پلک بالا حادث گردد و سببش انصباب رطوبت غلیظ سوداوی است از سر و تحجر و تعقد آن درین محل علاج آب گرم ریزند و موم روغن بران نهند و لعاب حلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول لینت بهر تحلیل مرهم داخلیون و غیر ادویه محلل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سلعه از موضع خود بآسانی حرکت نماید و زیر جلد بود و غائر نباشد از خارج شگافته برآرند و اگر غائر بود پلک را از داخل برگردانیده بشگافند و برآورند و بعد شگاف زیره و نمک خائیده آب او بر موضع شق بچکانند و اگر عقده صلب باشد مانند سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شگافتن آن خطر است بدستور بداخلیون و العبه در تلیین و تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند و ازان متعرض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد بادنجانی نماید و دران عروق منتشر باشد ایضاً با آهن و ادویه حاده متعرض نشوند بلکه در هر اندک مدت تنقیه دماغ از سودا کرده باشند و ماء الجبن نوشانند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز نمایند و اضمده و اطلیهٔ محلل مادهٔ سوداوی بکار برند.

شرناق

یعنی اوراطس و آن زیادتی است نرم از مادهٔ شحمی لزج که در پلک بالا بهم میرسد و بدان سبب پلک در کشادن گرانی میکند و مانند مسترخی می باشد و حرکت آن بالا دشوار میگردد و مادهٔ آن چسپیده و غیر متحرک بود بخلاف سلعه و غده و سببش انصباب رطوبت غلیظ است بسوی پلک و اکثر بصبیان و مرطوبین و صاحبان کثیر الدمعه و رمد و نزله و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض میشود و این مرض غیر مخوف است و کدورت حواس و عینین و دوام تری چشم و سیلان اشک و عروض عطسه و دشواری نظر بآفتاب و چراغ و روشنی و احساس غلظ و ظهور انتفاخ و نتو میان دو انگشت وقت غمز از لوازم اوست و صاحب او را نزله و رمد اکثر عارض شود علاج فصد سر و کنند اگر ممکن باشد و الا حجامت و اسهال بمسهل مناسب و حب ایارج و یا قرص بنفشه فقط خواه مقوی با ایارج فیقرا و اصلاح غذا بگوشت طیور و تلطیف تدبیر و تعدیل مزاج و پرهیز از مغلظات و دخول حمام نمایند و بآب گرم که دران ادویهٔ محلله مانند بابونه و اکلیل الملک و امثال آن جوشانیده باشند تکمید پلک نمایند و اطلیه و اکحال محلله بعمل آرند مثلاً شیاف مامیثا و صبر و حضض و سک و اقاقیا و قدری زعفران طلا نمایند و یا عدس مقشر گل سرخ بابونه و سفیدی بیضه سرشته ضماد کنند و اول ذرور اصفر پس ذرور اغبر پس باسلیقون اکبر صبح و شام اکتحال کنند و یا اقاقیا حضض سنبل الطیب صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته بآب مورد سرشته بر پلک طلا کنند و در نسخهٔ دیگر مر و بسد عوض سنبل مرقوم است و شادنج مغسول صمغ عربی هر واحد یک اوقیه قلقطار زنگار هر یک سه درم قلیمیای ذهبی سفیداب رصاص هر یک دو درم اشق یک درم صبر سقوطری زرور هر واحد نیم درم کوفته بحریر بیخته بآب سرشته شیاف سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر ازین تدابیر زائل نگردد بدستکاری علاج نمایند بغدآورد

مادهٔ آن نمکین یا بوره باشد و پارچهٔ بسرکه تر کرده بر نهند و در روز دوم اگر از ورم در امن باشد با دویهٔ محلله که در آن حضض و شیاف ماميثا و زعفران باشد معالجه نمایند و یا بعد تسکین ورم صفر را
دبر فاده بر بندند صبح باز نمایند اگر ورم نخوده باشد بر آن مرهم گذارند و بر حوالی آن حضض و ماميثا طلا کنند و اگر ورم حار بهم رساند شیاف ماميثا و صندل و قوفل با آب گشنیز تازه طلا نمایند

برده

و آن دانهٔ صلب سفید یست که اکثر در باطن جفن اعلی گاهی بر ظاهر آن حادث گردد سبب آن رطوبت بلغمی غلیظ است که بحرارت متحجر یابد و رنگ آن مائل بسفیدی شبیه بدانهٔ
تگرگ در شکل و صلابت باشد و مادهٔ آن از کیفیت حریفه لذاعه خالی نباشد و از این جهت گاهی درد کند و گاهی خارش و خارش آن مریض را خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج رطب
و پیران را و در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و از امراض سلیمه است علاج اول تنقیه بدن بالفصد و مسهل و حب ایارج و حب صبر و قوقایا نمایند اگر بدن ممتلی باشد و ادویهٔ منضجه
ملینه که در آن تحلیل باشد مانند قطورات لعاب حلبه و تخم کتان اولاً استعمال کنند بعده بدوای قوی تر از آن پردازند و بهر تنضیج مانند ضماد خمیر نان گرم مکرر بعمل آرند بس محللات ملطفه
که خالی از تلیین و اندکی تنضیج نباشد مثل اشق و قنه و راتینج و صمغ البطم و انزروت هر واحد در سرکه و در روغن زیت حل کرده بر پلک ضماد نمایند و گاهی جاوشیر و موم سفید و روغن گل
درین افزوده قیروطی ساخته بعمل آرند و یا چرک خانهٔ زنبور صرف بر آن بلطوخ کنند و یا صمغ البطم و انزروت و روغن گل و سرکه در آن افزایند و یا موم زرد و روغن گل و علک البطم بحجر
خانهٔ زنبور حل کرده با اشق محلول در سرکه آمیخته ضماد کنند و یا مرهم داخلیون گذارند و ضماد اشق یا سکبینج یا بارزد یا حلتیت بسرکه و گلاب حل کرده و موم در روغن بنفشه گداخته
و طلای اسپیاس سیسالیوس کنند و مرهم واحد یک جزو لادن یک جزو موم نشاستهٔ بورهٔ ارمنی هر واحد نیم جزو بدستور در روغن سوسن یا زیت آمیخته طلا کنند و ایضاً ضماد انجیر بعسل و شراب
و سمیه پخته تا مهرا گردد قنه افزوده سائیده و کذا موم گرم و کذا آرد جو بشراب و عسل سرشته و کذا العرضب و کذا صمغ عربی با آب حل کرده و کذا اسپیعه سائله و کذا اسفرزان بعسل سرشته
و کذا اقلیمیا و کذا اسقل از رقی با آب و سحق ائم و کذا بورق سه جزو میعه سائله پنج جزو آمیخته و کذا اسپیعه سائله و اشق و کذا ضماد علک البطم با سرکه و در روغن زیت و کذا اک ضماد
با انجیر پخته یا خار دین یا برگ انجیر و بعد از آن اکتحال بذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین بعده ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد نافع است و اگر بدو اتحلیل نشود بعد فصد و تنقیه
در عرض پلک البته بشگافند و مادهٔ آن بیرون آرند و بعد شگافتن یکساعت بگذارند تا خون از آن بر آید پس بر اندمال ذرور صفر بران باشند و اگر شیاف زیاده بود بسوزن دو خته
در و ور نکور بیاشنه تعظیم طریق دیگر علاج برده آنست که لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ اگر قوت احتمال کند و اجب شمارند و چیزی که اشک آورد بار بار مس کنند در چشم اکتحال
نمایند بلکه آنچه منضج و مرقق ماده باشد بعمل آرند مثل این قطور حشیش کوفته ده دانه جو مقشر کوفته یک درم بدانه شیرین کوفته ده دانه انزروت سفید مربی بشیر خر دو دانگ
جمله را در شیشه کرده بر آن شیر بادر بسیر انداخته بر آتش نرم غال برفق بپزند تا که پخته گردد و در قوام حریره آید و بر دارند هر گاه نیم گرم بماند در یک روز سه یا چهار بار در چشم چکانند
که این صلابت برده را تحلیل سیکند و اگر تحلیل آن متشکل گردد بستانند قدری حلبه و اندکی گندم و کوفته خوب بپزند بعده خطمی سفید کوفته قدری داخل کرده و روغن بنفشه
و روغن خیری اندکی چکانیده و قدری سفیدهٔ بیضهٔ مرغ آمیخته با هم بیامیزند که مثل مرهم گردد بعده بر پلک بالاضماد نمایند و سست بر بندند که لزوم این ضماد تنضیج برده
می نماید و اگر صلابت زیاده گردد برده را با آهن بر دارند و قطع کنند و با دویهٔ مجففه معالجه نمایند و هر گاه برده منفجر و متقرح شود علاج او الزام قطور و تضمید جفن ائم به بزر قطونای مدقوق
مضروب بسفیدی بیضه کنند که مادهٔ برده را استصاص کند و هر گاه در برده مده باقی نماند و سخ حاصل شود بشیاف ابار و شیاف ابیض و شیاف کندر اکتحال نمایند و این شیاف نیز
در قروح و جراحات اجفان و چشم تاثیر نیک دارد بگیرند کندر سرخ راتینج دم الاخوین انزروت سفیداب نشاسته صمغ عربی مساوی بسایند و بدان هر یک جزو و زعفران ربع جزو
در یونید جینی نصف جزو اقاقیا گلنار هر واحد ثلث جزو باریک سائیده آمیزند و بشیر خر و سفیدی بیضه رقیق سرشته شیاف کوچک سازند و اگر از آن قرص بسازند جائز است

شعیره

و آن ورمی است صلب طولانی بشکل دانه جو که بر کنارهٔ پلک یا در باطن آن حادث گردد و مادهٔ او قریب بمادهٔ برده است لیکن رطوبت آن کمتر و اقرب بدموییت بود و از این جهت
میلان می یابد و هر گاه با آن حمرت و حرارت باشد مستحاله بسوداویت می نماید و نزد بعضی مادهٔ آن اکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت و بقول بعضی مادهٔ او فضلهٔ غلیظ
متحرقه دمویه است و بیشتر اطفال را با سبب که در ابدا در فصل خریف و بلاد یا بسه بهم میرسد و آن مرضی است سلیم و قسمی از شعیره است که آنرا عروس گویند و آن شبیه
شبیه به شعیره جی باشد لیکن سرخ رنگ و نرم بود بخلاف شعیره که صلب و سفید و رنگ آن همرنگ پلک باشد و این نوع بعد شب خواری طعام و افراط در اکل ظاهر میگردد

و گرسنگی زمانی طویل و تکمید بآب گرم زائل میشود و مادهٔ این بیشتر خون ناقص باشد و محتمل که بثره که در هندی آنرا گهانجنی و گوهجنی و گوهیری گویند از همین قبیل باشد
علاج اگر ضعیف نباشد فصد قیفال و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ فواکه مع افتیمون و هلیله هندی و ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون آمیخته نمایند و غرغره بحسب مزاج
و وقت بکار برند و تقلیل غذا و ترک طعام شب مع از اشیای مبخره و اطعمه غلیظ کنند و بر بخار آب گرم و بر آبیکه در آن ادویه محلله جوشانیده باشند اکتحاب سازند
و اگر بحمام روند و بآب گرم تطول نمایند و در ابتدا الصبر و حضض و ماميثا و گل ارمنی بآب کاسنی طلا کنند و یا جدوار ختائی بآب عنب الثعلب تازه و یا آب کشنیز سبز
طلا سازند و یا خستهٔ خرما بروغن گل سرشته ضماد کنند و در روز اول زیوت گیرو هلیله سیاه بآب کوکنار طلا کردن و کذا موم گرم کرده نهادن یا کشمش شستن کرده گرم گذاشتن
یا مهره کلان در آب سوده طلا کردن یا ریوند چینی یا ماشه زیره افگنده مگس چهار مغز خسته خرما یکعدد در آب سائیده طلا کردن و بعد از ظهور نضج زعفران کشند و لوازم خام باشد
زعفران در آب سائیده ضماد نمودن و اگر سرعت نضج مطلوب باشد فلفل زرد چوب بآب سائیده و یا حلتیت بسرکه حل کرده نیم گرم طلا ساختن و خانه زنبور طلا کردن برای گهانجنی مجرب است
با بحجامه در شعیره بعد از ابتدا موم گرم فتیل فرو برده در شعیره بمالند و یا اشق و سکبینج در سرکه و روغن گل ضماد کنند و یا مرهم داخلیون با زعفران در آب تر کرده یا بصل سرشته ضماد نمایند
و یا میعه بر آن بکمر بالیده یا آرد جو بموزه یا چربی گداخته آمیخته ضماد کنند و تیر و طی که در پرده گذشت سفید تنا سنده و ضماد پشک بسرکه و یا صمغ عربی بسرکه و یا بوره نیم درم
میعه دو درم و نیم آمیخته و یا انجیر بشیر تعصبلی پخته تا مهرا شود سائیده میعه افزوده و یا آرد جو عوض انجیر بسرکه پخته و یا اشق و میعه بسرکه حل کرده و یا مر و زعفران در گلاب حل کرده
و یا مقل ازرق بآب برنج صائم و یا انزروت و زعفران بگلاب حل نموده و یا قنطوریون دقیق بآب سوده و یا آرد گندم بآب و عسل پخته و قنه اضافه کرده نیز نافع شعیره است
و اگر از قلقند و نوشادر و صمغ عربی مساوی اشیاف ساخته اول شعیره را بمیل خاریده ضماد نمایند نیز مفید بود و طلای سکبینج در آب یا سرکه حل کرده و کماد بپیه گداخته یا آرد جو
و قنه یا پنیر گرم کرده یا نان گرم مکرر بتقبیل یکی بعد دیگری و گندم خائیده و ماش خائیده بستن و تکمید بزیت فی بابی که در آن مگس انداخته در آفتاب گذاشته باشند تا آنکه متغیر
و گداخته گردد و مالیدن مگس که سراو دور نموده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر و یا خون ورشان یعنی کبوتر صحرائی و خون شفنین و کذا ضماد بقنه یا سحق که در آن بوره ربع جزو
یا سدس جزو داخل کرده باشند نافع است یا مرکب سرشته و طلای اریباسوس که در پرده گذشت مرهم داخلیون هر واحد نافع است و همچنین طلا موم سرخ و روغن گداخته و مگس
سر بریده سائیده آمیخته بستن با آب بسیار گرم و تکمید بدان یا ضماد موم بمویز سرشته و یا انجیر پخته یا صبر بگلاب حل کرده یا نان محلول بسرکه و یا انجیر خشک و قنه بشراب پخته
همه سود مند است و کذا خاریدن با اکر اشیاف احمر حاد و حضض سفید و جالینوس گوید که اگر شیر انجیر بعسل سرشته بمالند و نان بسیده و قاری قنه آمیخته ضماد کنند شعیره را تحلیل کند
و اگر در جفن و چشم سرگرمی باشد بعد از فصد و اسهال و تنقیهٔ بدن و دماغ بشیاف ماميثا و گلاب و گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند و یا ماميثا و مر صاف و حضض بآب
کاسنی و آب کشنیز تازه اکتحال نمایند و ایضاً بدان طلا کنند و بآبیکه در آن جو مقشر پخته باشد تکمید نمایند و اغتسال جفن بدان کنند و بعد زوال شعیره بهر عدم قبول
مواد دیگر بتوتیا و سرمه و سایر مقویات چشم و مشدد آن اکتحال سازند و اگر شعیره تحلیل نشود و نشگافند یا بمقراض قطع کنند و یکساعت بگذارند که خون از آن بر آید
پس زیره و صبر بر آن پاشند و تبرید حوالی جراحت و اصلاح مزاج و تعدیل طبیعت بلینات کنند مثل تمر هندی یا ایارج فیقرا یا بار الفواکه و جلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره شحم انار کوبیده بسرکه
و روغن گل آمیخته بر چشم میگذارند و بید قاق کنند مر صاف گلنار همسن دم الاخوین صبر اقلیمیای فضه سفیدآب قلعی مساوی باریک سوده بحریر بیخته اکتحال میکنند که بهان روز
ملتحم میگردانند و اگر در چشم الم پیدا شود علاج رمد نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصاً که آن الم بسبب ربط و قطع بهم رسیده باشد و اگر از دستکاری ورم مانع باشد
استعمال تبرید و تغلیل و تلطیف غذا نمایند مثل مزورات و شوربای چوزهٔ مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوخته یا قشیشای سوخته کنند به تحلیل استاد و مرهم سائیده
بحریر بیخته بسحق نموده اکتحال نمایند یا برجای آن ضماد کنند و چنین گویند که شعیره اگر از اثر قرحه باشد نه بادویه اصلاح یابد و نه با آهن و اگر لحم زائد بود بادویه حاده مثل زنگار کبریت و امثال آن علاج کنند

توثه اجفان

و آن گوشت زائد نرم سست که بیشتر در باطن جفن اسفل و گاهی در جفن اعلی و گاهی بندرت بالای جفن از خارج حادث میگردد و در شکل شبیه بتوت باشد و با خارش چشم
و لذع بود و مادهٔ آن خون فاسد محترق سست و بساست که خون از آن ترشح نماید و گاهی نه و رنگ آن نیز برنگ توت بود سرخ یا سیاه یا سبز بحسب اختلاف مادهٔ آن از
دم صرف یا مختلط با سودا و یا صفرا و سودا و این نیز مثل شعیره بیشتر بصاحبان مزاج یابس و کهول و در خریف و بلدان یابسه می باشد و آن مرضی سلیم است علاج فصد قیفال

پس عرق جبهه و ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و اسهال القرص بنفشه و طبیخ هلیله و غاریقون و حب صبر نیز مفید گفته اند و از اغذیه مبخره و حاره اجتناب کنند و سفوف کشنیز منع بخار نمایند پس بشکر طبرزد یا بتوتیا یا با آهن بخارند و در ور اصفر و شیاف احمر بران گذارند و اگر بالکل زائل نشود بشیافات اکاله و ادویه حاده مثل شیاف اخضر و روشنائی دلک نمایند و باز نگار و شب یمانی و اشخار و نوشادر بر بقایای توته گذارند و هنگام استعمال دوای حاد چشم را بخمیر سرگیر نمایند تا سیاه و منفسخ شدن توته دوای حاد بعمل آرند و بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد دوا دور کرده چشم را چند مرتبه بشیر بشویند و بعد زوال آن ذرورات و شیافات منبت لحم که در قروح جفن می آیند استعمال نمایند و بالجمله علاج آن علاج جرب قوی است و علاج با آهن تیز و اسلم است از استعمال ادویه حاده پس اگر زوال آن مشکل گردد بمنقاش گرفته از مقراض قطع نمایند و ذرور اصفر بران پاشند و بعد ازان شیاف احمر و اخضر و باسلیقون بکار برند و توته که بالای جفن باشد مرهم زنگار استعمال نمایند و اولی حک آن بحدید است اگر باستعمال دوا زائل نگردد و باید که استیصال آن نمایند چه اگر ازان بقیه ماند باز عود نماید و بعد از قطع بران آب نمک و زیره خائیده بچکانند و بعد ازان بزردۀ بیضۀ مرغ و روغن گل ممزوج ضماد کنند و سلاق و زیر که گوشت نمایند و اگر استیصال ممکن نبود بعد از قطع ادویه حاده مذکوره بدستور مسطور استعمال کنند یا مرهم زنگار و توتیا و سکر بکار برند

تآلیل جفن

و آن اجسام مستدیر صلب است که در بیخ پلک و سائر بدن پیدا میشود و سبب آن ماده غلیظ سوداوی بلغمی است گاهی سوداوی دموی و نزد بعضی سبب آن مواد غلیظ بلغمی و یا سوداوی است پس اگر مائل بسفیدی بود بلغمی است و اگر مائل بسیاهی باشد سوداوی و ثولول لحمی بر آمده و بلند سر سنرا قرنی گویند و غلیظ بیخ نرم را مسماری نامند و باشد که ثولول بزرگ در جفن حادث گردد و مزاج آنرا فاسد گرداند و غذا را که بران وارد گردد بطبیعت خود مستحیل سازد و بدان سبب تآلیل بسیار بهم رسد و چون آن ثولول بدوا یا قطع زائل گردد باقی تآلیل نیز برطرف شود علاج تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب و اصلاح غذا نمایند و در دی زیت القوت هر روز بتکرار بمالند و صاحب تذکره گوید که مالیدن کبر رطب بقوت چند مرتبه مجرب بمرات است و شونیز و نمک سوده با سرکه سرشته یا کرنارج یا حرمل طلا نمایند و مداومت تدهین بروغن بنفشه نافع است و کذا شوئیدن جفن بطبیخ گندم و ضماد بسرکه با شاخهای خرفه و بالجمله هر دوائیکه در آن تلخی و قبض باشد نافع بود و طلای بوره و زرنیخ و قلی و خاکستر بلوط و نمک هر واحد جزو و اشق ربع جزو کوفته بیخته با سرکه سرشته قوی ترین ادویه است و اگر زائل نشود تآلیل را از سوجنه گرفته بکشند تا بیخ آن ظاهر گردد پس با آله تیز آنرا قطع نمایند و بگذارند تا ساعتی خون ازان بر آید پس زاج و دم الاخوین بران پاشند و یا پنبه کهنه بروغن گاو آلوده گذارند تا باز عود نکند و اگر قرحه گردد بعلاجات قروح علاج کنند +

سلعۀ جفن

و آن ورمی است از جنس غدد که در پلک و غیر آن حادث گردد و بران غشای مثل خریطه جدا از جلد و لحم می باشد و با آن وجعی نمی باشد و بقول بعضی سلعه ذبیله بلغمی است که از اخلاط محصور در اغشیه حادث میگردد و آن چهار نوع است لحمی از جوهر شبیه بلحم و شهدی شبیه بعسل و شحمی یعنی حشوان شبیه بشحم و عصیدیه و سبب آن مواد غلیظ بلغمیه است اگر بسیار غلیظ بود شهدیه بهم میرسد و اگر ازان غلیظتر باشد شحمیه و اگر در کمال غلظت و سوداویت بود لحمیه و فرق در سلعه و خراجات دیگر آنست که در خراجات نبض می باشد و حرکت نمی کند زیر جلد بخلاف سلعه و چون دست بر سلعه گذارند چیزی کاشبیه بامعنی محسوس گردد که از زیر دست خارج شود و چون دست بردارند باز عود نماید و انصباب آن بطی باشد شهدیه بود و اگر بیخ آن وسیع تر از سر آن باشد و نرم تر از شحم بود عصیدیه باشد و چون بیخ آن کوچکتر از سر آن محسوس گردد شحمی باشد و اگر شبیه بلمس لحم باشد لحمی بود و سلعه در جفن بیشتر بصاحبان مزاج بارد و پیران و در زمستان و بلاد بارده بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف است علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و تقوی تبرید و ایارج نمایند و بعد ازان استعمال ضمادات نمایند مثل آرد جو و زیت کهنه سرشته پس مرهم داخلیون و مرهم ... از اغذیه مولد بلغم و سودا کنند و اگر تحلیل نشود و نشتر بزنند و اخراج خون نمایند پس بران ادویه اکاله نهند و الا بشگافند و مع غشای او بر آورند و بعد ازان ذرور اصفر بپاشند و اگر بقیه ازان بماند روغن گاو یا دوای حاد نهند که پوسیده گردد و تمام خارج شود و گویند که در شهدیه کماد بپارچه تر کرده آب گرم و ضماد بمویز دانه بیرون کرده گذاشتن ادویه اکاله بعد شگافتن جلد بعمل آرند و رنه بشکافند و اگر سلعه در داخل پلک باشد شیاف احمر لین آنرا نافع است و باقی علاج از آنچه در سلعه مطلق خواهد آمد اخذ کنند

قروح و تآکل جفن و انخراق آن

بدانکه قروح اجفان تفرق اتصال با ریم و چرک ست که در پلک عارض گردد و انخراق تفرق بلا ریم ست و آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و نخس و خرق از آهن و جز آن و یا از داخل بود مانند ورم حار که مجتمع و متقرح گردد و یا بثور مثاکل علاج فصد کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه و مطبوخ اهلیله دهند و صلاح و تلطیف غذا و ترک لحوم نمایند و بجهت تخفیف و ازالهٔ رطوبت مانع از التیام عدس مقشر و پوست بیخ انیسون پوست انار در سرکه پخته ضماد کنند و گذاشتن عصارهٔ برگ بارتنگ یا عصارهٔ علیق یا عدس مقشر و پوست انار در مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند و بعد سقوط خشکریشه زردهٔ بیضهٔ مرغ با زعفران برای اندمال گذارند و یا شیاف کندر و شیاف ابار و شیاف احمر لین و شیاف اسقطیقان استعمال نمایند و از نشاسته شش درم سفید ارزیز و انزروت پرورده هر یک دو درم ذرور سازند بالجمله علاج قروح جفون مثل علاج قروح سائر جسد ست و در انخراق آن اگر در جلد نقصان نشده باشد جراحت پاک کرده هر دو لب او بهم آورده بدوزند و ذرور ملکایا و یا ذرور صفر بران پاشند و از غبار رود غن محفوظ دارند و اگر از جلد چیزی نقصان شده باشد ادویهٔ مدملهٔ منبته بجلد مثل انزروت و مر و بیخ سفیداب در ذرور ملکایا گذارند و اگر چیزی از گوشت آن نیز رفته باشد مرهم زنجار انزروت و قشور کندر و مر و زعفران و دم الاخوین ساخته استعمال نمایند و اگر تخفیف قرحه منظور باشد از ین اجزا ذرور ساخته بکار برند و هر چند در انخراق جلو خواهد آمد بکار برند و پلک را بسته دارند که دوام حرکت او موجب عسر التحام ست

سعفهٔ جفن

و آن قروح صغار ست که در بیخ مژه پیدا شوند با خارش و سوزش و قشور مانند سبوس از آن جدا میگردد و اگر مادهٔ آن شدید الفساد باشد مژگان بریزد و شفار متقرح گردد لیکن چون مادهٔ آن لطیف بخاری ست بزودی اندمال می یابد و گاهی تمامی جفن را فرا میگیرد و سبب آن بخار سودای عفن یا بلغم عفن ست یا مخلوط هر دو و گاهی صفراوی بود و بعضی گفته اند که سعفه دو قسم ست رطب و یابس سبب رطب بلغم شور یا بلغم مخلوط بمرهٔ صفراویه یا دموی بود و سبب یابس بیشتر مواد سوداویست یا صفرای محترقه بالجمله نظر کنند اگر سعفه با سیلان صدید و مائیت و سفیدی رنگ باشد رطب و بلغمی بود و اگر با خشکریشه و کدورت رنگ مائل بسیاهی باشد سعفهٔ یابس و سوداوی بود و اگر هر دو رنگ محسوس گردد و مرکب از هر دو مادهٔ مذکور باشد و اگر مائل بزردی ست صفراوی بود و سعفه اکثر با مرجه یا ابیسه کهول در خریف و بلدان یابسه حادث شود و مرض عسر الزوال ست

علاج فصد و تنقیه بدن و سر از مادهٔ غالب بمسهل مناسب آن نمایند و اصلاح غذا کنند و از ملوحات و توابل و حلویات اجتناب ورزند و اغذیهٔ لطیفه و شوربای چوزهٔ مرغ بخورند و برای تحلیل و ترطیب و کسر حدت ماده ملازمت حمام نمایند و گل قیموليا و سفیداب با روغن گل بر پلک مالند و یا مرداسنگ و زردچوب و زراوند و مرصاف با سرکه سوده استعمال نمایند و بعد شستن موضع بطبیخ چقندر و سبوس گندم مالیدن روغن گل و حضض و ماميثا و زعفران سوده مفید ست بعد از آن شیاف زعفران و برود حصرم و یا شیاف احمر یا شیاف ابیض اکتحال کنند و اکتحال بشیاف احمر لین بنسخهٔ قلانسی مجرب ست و بعد خروج از حمام روغن گل بر سعفه مالیدن و برگ سوسن بران بستن در دو سه مرتبه زایل سعفه ست از مجربات سویدی طلای پلک بمرداسنگ و حنای یکی نیز نافع و ایضا در بلغمی بعد تنقیه بلغم و اجتناب از اغذیهٔ مولده آن اکتحال بشیاف صفر و بعد از آن بشیاف احمر لین نیز سود مند ست و در سعفهٔ رطب بعد تنقیه بخلط غالب بارزد و سفیداب قلیمیا گلنار و دم الاخوین مساوی سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و بعد از آن اکتحال بشیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و دینج و طلا بروغن گل که دران خاکستر پوست بیخ یعنی پوست شلتوک و یا کاغذ مصری سوخته داخل کرده باشند نافع و منقول ثابت بن قره در هر سه روز یکبار ایارج فیقرا یک مثقال خوردن و در آخر روز شوربای چوزهٔ مرغ تناول نمودن و در یک روز تا ده مرتبه باین نوع عمل کردن و لزوم حمام و نزد خروج از حمام تدهین بروغن گل و مالیدن قیمولیا و سفیداب بران و اجتناب از مولدات سودا و اغتذا بماء الحمص و ... و برغالهٔ شیرخواره و گوشت آن و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت درین مرض مفید ست بالجمله چون سعفه کهنه شود بحب ایارج تنقیه بشیاف احمر حاد اکتحال نمایند و اگر زائل نشود بران مژه برکنند و خون از آن برآرند و یا بشکر طبرزد بخار ند بطوریکه در جرب اجفان مذکور شد پس اکتحال بروشنائی نمایند و باید که هنگام استعمال شیافات سعفه را میل حک نمایند تا دوا سهولت تاثیر نماید و در سعفهٔ یابس ترطیب بدن بماء الجبن و مداومت حمام بآب شیرین و تناول زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و چوزهٔ مرغ فربه و ضماد بقیروطی روغن بنفشه و موم و پیه مرغ نمایند

نملهٔ جفن

و آن بثور صغار اللذاع ست که در پلک با ندکی ورم حادث شود و زود متقرح گردد و سببش انصباب خلط حاد محترق صفراوی ست بر جفن و بعضی گویند که نمله سه قسم ست ساعیه و جاورسیه و آکله سبب او در اول مادهٔ صفرای رقیق ست و در دوم صفرای غلیظ مخلوط ببلغم و در سوم صفرای حاد محترق و نشانش ظهور ورم مثل ورم پشه گزیده مائل بزردی و التهاب و نخس و نزد بعضی اکال با دبیب مانند دبیب مورچه و سرخی و سطبری پلک و گاهی ریختن بعض مژگان و شگافتن بیخ موها و بیشتر اصحاب

مزاج گرم بود در سن جوانی و بلدان حاره و تابستان و هم چنین رسیده آن مرض غیر مجرب است علاج فصد سر رود و تنقیه به مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه یا آب انارین که در آن پوست هلیله زرد ... باشد یا شیرخشت در آن حل کرده یا هلیله زرد و تمر هندی و سنا و شاهتره و سقمونیا نمایند و تسکین و اصلاح غذا و استعمال مزورات قامع صفرا مبرده مثل ... مزورات آب انار میخوش و شوربای جوزه مرغ و اجتناب از اغذیه مولده صفرا مانند ماهی نمکسود و شیر و ماش و عدس کنند و بعد از آن گل مختوم به آب کشنیز و یا اسفیداب به روغن گل طلا کنند یا آب کاسنی یا اسفیداب به روغن گل و اندکی سرکه یا گل ارمنی و حضض به آب کاسنی یا عصاره مامیثا و صبر و حولان و زعفران به آب کاسنی خواه گلاب و یا حضض ... مرجان و زعفران محلول به سرکه و یا شیاف مامیثا و صندل و عدس به آب حی العالم و گلاب و آب برگ بارتنگ بر پلک ضماد نمایند و بعد از این ضماد پوست انار ترش و مازو و اقاقیا کنند و بهر تقویت چشم و تعدیل مزاج آن مثل برود حصرم اکتحال نمایند و اکتحال بشیاف احمر لین و بعد از آن برود کافوری نیز سود مند است و دیگر اطلیه مفیده ... پلک مثل مرداسنگ و عروق و حنای مکی و وزرا و مدحرج به سرکه و امثال آن که در سبقه گذشت مفید بود و آنچه در نمله مطلق خواهد آمد نافع است

نار فارسی جفن

و آن بثوری کالداء است ... از رطوبت سببش صفرا مائل ... سوداویت است علامتش ابتدا انحارش با التهاب و رنگ آن مائل بر زردیت علاج بعد از تنقیه ماده به مطبوخ فواکه و هلیله زرد و تعدیل مزاج به شربت انار و سکنجبین ... ضماد از برگ بارتنگ و عدس و گل ارمنی و سپیوس گندم نمایند و بعد از آن پوست انار ترش در گلاب بپزند تا مهرا شود و بر پلک ضماد کنند و افراط در تبرید ننمایند که موجب غلظ ماده این مرض میگردد و هر چه در نار فارسی مطلق مسطور گردد بکار برند

شری

و این مرضی است که بر پلک ... ورم شدید و گزیدگی مگس و پشه ظاهر گردد و در شب بیشتر اشتداد نماید و ماده آن یا رقیق حاده صفراوی یا دموی یا بلغم شور یا مرکب از دو یا سه از اینها می باشد و در صفراوی حکه بیشتر و در دموی حمرت و در بلغمی ... بود علاج فصد قیفال و اسهال به مطبوخ فواکه یا تمر هندی یا هلیله زرد و خمیر بنفشه نمایند و تلطیف تدبیر و اقتصار بر مزورات مبرده قامعه صفرا و بلغم و مسکن غلیان ماده مثل مزوره آلو بخارا و آلو بالو و انار و غوره و عدس مقشر و ماء الشعیر مقشر ... آب غوره که کنند و شیاف ... مغسول اکتحال و گلاب ... که در آن هلیله زرد و حضض سائیده باشند قطور و بلعاب اسپغول و گلاب طلا جفن سازند و هر چه در فصل شری باید حسب حاجت بکار برند و آب غوره نشوید

خشونت جفن

و او آنست که بعد از حکه در باطن پلک درشتی با سرخی و سیلان اشک بدون بثور حادث شود و باشد که با خشونت ثقل و وجع عارض گردد و اکثر عقب رمد بهم رسد و بعضی خشونت را از اقسام جرب شمرده اند سببش رطوبت شور یا رسیدن غبار یا دخان بچشم است علاج فصد سر رود و حجامت کنند و فصد ماقین نیز نافع است و مسهل صفرا و سودا و یا پوست هلیله زرد ... درم نیم کوفته در شیشه کرده آب صد درم بران انداخته یک هفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده و در نصف آن پانزده درم شکر سفید داخل کرده بنوشانند و در مرض ... نیز مفید است بعد از تنقیه پلک را بشیاف احمر لین و یا اصفر لین و یا حاد حسب حاجت بخارند و یا بسلیقون اکتحال نمایند و هرگاه حرارت و حدت پیدا شود به اکتحال شاذنج مغسول تسکین نموده بشیاف احمر لین بخارند و از غبار بکار برند و بتدریج احمر حاد استعمال کنند یعنی بقول جالینوس استعمال ادویه حاده ... مرض باشد و استعمال آنها نشاید مگر بعد تنقیه بفصد و مسهل تا ورم بهم نرسد و گویند که اکتحال سنبل رومی و یا شب یمانی بعسل آمیخته یا عکر زیت کهنه یا ... مع سنبل هندی ... یا روغن گل و یا توبال نحاس و یا قلقدیس محرق و مسحوق اسفیداج ... آمیخته و یا دخان مر و یا خردل سوده به آب آمیخته و یا بسلیقون در سرکه ... یا زنجار حدید و یا عصاره حصرم و یا اشق و یا زبد البحر و یا زنجار مخلوط با ادویه خشونت اجفان که مقوی فعل آنها است یا گل سرخ و یا دخان ... یابند مروارید سوخته و تقطیر نشاسته محلول در شیر دختر یا اسفیداج بیضه یا صمغ عربی در گلاب حل کرده و یا دوام تقطیر شیر دختران هر واحد نافع خشونت اجفان و علاج آنها است و اگر با خشونت گرمی ... باشد ... ادویه بارده الینه که در قروح عین مذکور شد استعمال نمایند و بعضی خشونت العسل دلک می نمایند و این هنگام حرارت قویه ... آنرا بشیاف ... و بعضی ... سیل ... باشند و بعضی بحوز به ... با برگ آن و بقول ایلاقی حک جفن چندان باید که خون فاسد از آن برآید و خشونت تحلیل یابد و باید که اثمد و نشاسته و شیاف ابیض و امثال آن استعمال نمایند که از جهت ... موجب فرط خشونت میگردد

حکۀ اجفان و ماق

و آن خارشی ست که در باطن پلک و بیشتر در ماق اعظم و قریب بدان و گاهی در ماق اصغر و گاهی در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی جفن و سیلان اشک شور باشد و با آن خشونت معتد به و بثور متقرح و متشقق نبود بخلاف جرب و سببش رطوبت مالح بعد قی ست خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار و بقول جالینوس از آفتاب و غبار نیز حادث شود مع فساد اغذیه و خوردن توابل و ملوحات و کوامخ و بقول حاره و مانند آن علاج آنچه در حکة العین گذشت بکار برند مثلاً کاسنی تازه یا تخم آن کوفته بروغن گل بر پلک ضماد کنند و تضمید بشحم انار ترش نیز مفید ست و مازو و هلیله سیاه ضماد کردن نیز مفید و تمریخ بادهان مرطبه کنند و اگر کفایت نکند عدس مقشر گل سرخ سماق شحم انار میفختج سرشته ضماد نمایند و شیاف سماق یا برود حصرم یا توتیای هربی با آب حصرم و آب سماق اکتحال سازند و چشم را به آبیکه دران گل سرخ و عدس جوشانیده باشند بشویند و شستن و تکمید بآب گرم نیز نافع ست و اگر فائده نشود فصد سر رو کنند و بعد از آن فصد رگ پیشانی کشایند و مسهل و حب ایارج و قوقایا و ایارج مقوی یا مطبوخ هلیله و شاهتره و یا ماء الجبن بحسب خلط غالب بادویه لائق آن مکرر دهند بعده اکتحال بادویه مثل باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی اکتحال سازند و زنگار مخلوط با کحال و فلفل و قلقطار و زنجبیل و سنبل هندی و سرکه مخلوط با آب هر واحد جالب دمعه و نافع حکه جفن ست و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغاله و حملان و نان گندم صاف و نقل بانجیر و مویز و مانند آن و ترطیب مزاج بمداومت حمام بآب نیم گرم و مرطبات بادهان شیرین مثل روغن گل و بنفشه و تطولات بر سر و اشربه مرطبه مسکن لذع و حدت ماده درین باب سود مند ست و اگر با حکه رطوبت باشد دوای ارسطراطیس یا ارسطوطلین نافع بود و بقول رفس قطور سرکه ممزوج بآب مزیل حکه است و اکتحال آبنوس محرق مغسول و کذا اخولان و کذا کمازریو و کذا صبر و کذا آب پیاز مثل او توتیای کرمانی و کذا دخان شحم یا مرامیعه یا قطران یا زفت یا کندر یا قیلن هر واحد مفید و کذا تکمید بخرقه که در آب یک رطل سماق یک اوقیه جوشانیده باشند ترکرده و کذا توتیای کرمانی دو درم هلیله زرد صبر سقوطری فلفل دار فلفل مامیران زردچوب هر واحد یک درم مثل غبار سائیده از پارچه گذرانیده با آب حصرم هفت روز در آفتاب داشته بعده اکتحال نمودن نافع حکه ماقین ست و جالینوس گوید که هرگاه ادویه موضعیه قبل فصد و تنقیه بمسهل استعمال نمایند در چشم وجع و ضربان و باعث آن انصباب مواد بسوی چشم حادث کنند و ترک نمک و ترشی و ادویه و اغذیه حریفه نمایند و بالجمله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف ست

جرب الاجفان

و آن خشونتی ست که در باطن پلک بالا با خارش و بثور بهم رسد سببش رطوبت رویه مالحه بورقیه است حاصل از خون حاد یا خلط حاد دیگر که اولاً باحداث خارش اندک ابتدا کند پس خشونت مع وجع و ثقل پلک بهم رسد و پلک سرخ گردد و پس این اعراض زیادتی پذیرند و متقرح شود و بعد از آن بثور صغار صلب پیدا شود غبار اشتداد و شقاق و حکه و تورم و بعد تنقیه و کثرت امتلاء و سوء مزاج دماغ از اسباب وی ست و اکثر حدوث آن بعد از قروح عین و رمد بود و آن چهار نوع ست اول را اسنیسیط نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و دمعه میباشد و از مداومت غبار و دخان و حر شمس و بعد از رمد ظاهر میگردد و از اهمال مریض در پرهیز و سوء تدبیری معالج به تنقیه خلط و دیگر غیر از خلط واجب الاستفراغ و دادن دوای خلاف مستوجب تونین مثلاً استعمال مبردات کثیر که بدان سبب قدری از فضول غلیظه کثیفه با کیفیت حریفه لذاعه زیر غشای پلک محتبس باقی ماند و دران حرقت و لذع بهم رسد و باعث خارش اندک و بثور و دمعه گردد و این را بیونانی اسطرطس نامند یعنی خشونت و دوم را حصفی گویند و این نوع اقوی از اول است گاه عقب رمد پیدا شود و گاه بدون آن و مادش بخارات حاده حادث از اخلاط حریفه عفنه حاره که زیر غشای داخل جفن محتقن گردد حادث شود و صورت آن شبیه بحصف صغیر دانه بود که سر آن سفید باشد و از آن قشور خفیف رقیق جدا شود و چون در علاج آن اهمال نمایند و یا حک کنند آنرا دمعه و سبل و بیاض عین بهم رسد و این را بیونانی طراخوطس نامند یعنی حدت و سوم را تینی خوانند و این قوی تر از دوم ست و گویند که شریرترین انواع جرب است و سببش فساد خون و حدت و احتراق آنست بحدیکه در گوشت پلک سرایت کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع بشکل دانهای انجیرست اسفل آن بسته و سر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشد و متقرح شود و باعث هیجان درد گردد و این را بیونانی سوقوسیس نامند یعنی تینی و سوقی بلغت ایشان بمعنی انجیرست و نزد ابن سرافیون آنرا تینی ازین جهت نامند که در جفن شقاقی پیدا می شود مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضی در وجه تسمیه آن گفته اند که دران شقاق میباشد مانند شقاقیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف ست بعضی گویند که چهارم را بردی نامند

و آن شبیه بپرده بود و این نوع بارند و بساست که بی رمد حادث گردد و صورتش آنست که دانه سفید زیر پلک بالا ظاهر گردد وقتی با الم و گاهی با خارش که علیل
بخارش آن لذت یابد و بعد از آن الم زیاده گردد و باشد که با وی شعر زائد پیدا شود و سبب آن ماده مرکب از کیفیت فاسده حریفه لذاعه و رطوبت غلیظ است و بعضی
گفته اند که چهارم را مدسی گویند و آن شبیه بعدس سیاه است که قرحه گردد و بالای آن خشک ریشه پدید آید و این قوی ترین انواع جرب است و مرضی ست طویل و سبب آن
فساد خون و حدت آنست و قبولی ماده سوداویه منتفخه است و این را بیونانی طوخسیس یعنی مجبب نامند و کمتر ست که این بزودی منقلع گردد بسبب غلظت و کثرت ماده
خصوصاً چون کهنه گردد و بعضی گویند که نوع چهارم جرب اخشونت و صلابت زیاده و طویل المدت است و لهذا اصعب ترین انواع ست خصوصاً که بطول انجامد و علیل
بیداری کشد بالجمله طریق تشخیص اقسام مذکوره آنست که پلک مریض برگردانیده در باطن آن نظر کنند اگر در ان سرخی بسیار و خشونت اندک و بثور صغار منبسط با وجع
و دمعه باشد قسم اول بود و اگر در ان در انتهای خرد سفید بسر شبیه بعدس مانند رگ گردد و با وجع شدید و ثقل پلک و خشونت و دمعه زیاده از اول بود قسم دوم باشد و اگر در ان غلظ و خشونت
شدید بحدیکه در باطن پلک شقاق مانند شقاق قیکه در انجیر باشد یا شبیه آن معلوم شود و سرخی و وجع و حکه و ثقل اجفان شدید تر بود قسم سوم باشد و اگر میل دانه بسیاهی یا کمودت
و خشک ریشه دریافت گردد و خشونت و صلابت در ان زیاده از انواع دیگر و طویل المدة بود و یا شعر زائد تابع او باشد قسم چهارم بود و گویند که ردی ترین انواع جرب آنست که بعد از
رمد بهم رسد و سالمترین جرب آنست که بران حکه تنها مقدم باشد و از جرب بعضی رقیق در ابتدا پیدا شود و باوی در باطن پلک خشونت و سرخی اندک باشد و عقب حکه بهم رسد و بعضی
از ان مزمن و غلیظ بود و در ان شبیه بانشقاق محسوس گردد و جفن غلیظ باشد و عقب رمد و قروح بهم رسد اکنون بدانند که چون بسبب مغایرت اسباب در اقسام جرب مداوای جمیع اقسام
بیک تدبیر نیست بلکه در بعض تدابیر شامل ست و در بعضی از ان مغائر یکدیگر لهذا اولا علاج کلی اقسام جرب بقلم می آید و بعد از ان علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد

علاج کلی اقسام جرب

هرگاه رمد یا قرحه مقارن جرب باشد باید که اولا بمعالجه رمد و قروح متوجه شوند و بعد از ان متوجه علاج جرب گردند و ایضاً اگر با وی مرضی دیگر باشد اولا اهتمام شدید تر از آن
هر دو نمایند و چون با جرب ورم و تقرح جمع شود ادویه حاده قویه استعمال نکنند و اول علاج اقسام آن در صورت غلبه خون فصد قیفال ست و مداومت استفراغ بفصد
هر چند در ماهی دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب و فساد آن ظاهر باشد و فصد ماقین و جبهه و حجامت بعد فصد کلی یعنی قیفال و اکحل و حبل الذراع و در اغلب احوال تنقیه بدن
بدوای مسهل مثل مطبوخ فواکه یا خیار شنبر یا نقوعات یا شربت ورد و بنفشه یا طبیخ هلیله یا قرص بنفشه یا هلیله زرد و شکر یا مطبوخ مقوی اثر بد و غاریقون و ایارج فیقرا یا مطبوخ افتیمون
و یا بحب صبر و حب ذهب و قوقایا و حب افتیمون بحسب حاجت نمایند و ایضاً بهر تنقیه سر و چشم غرغره مثل سکنجبین و ایارج فیقرا کنند و سعوطات منقی استعمال نمایند و اگر صبر چند بیدستر
جاوشیر هر واحد نیم درم صعتر فارسی حضض هندی زعفران شکر طبرزد عدس مقشر زروت هر کدام یک درم کندش پنج درم باریک سائیده در آب مرزنجوش بقدر فلفل حب بسته سعوط کنند
و بعد تنقیه تام بر آن مواظبت نمایند در جمیع انواع جرب مجرب است و قبل از تنقیه استعمال آن مضر و بعد از تنقیه مداومت استحمام بآب شیرین نیمگرم سازند و از انچه موجب امتلای
راس و عین و وجع آن گردد مثل کیموسات و فضول و ابخره ردیه گردد اجتناب ورزند بحدی که از آواز شدید و حرکات عنیفه متعبه جماع و غضب و کثرت کلام و پست نمودن بالین و طول نوم
و از غبار و دخان و بوئیدن روائح منتنه احتراز نمایند و روغن بر سر استعمال نکنند و بالجمله از هر چه باعث صعود مواد بسوی فوق و جذب آن بسوی چشم و چهره گردد منع نمایند
و تخفیف غذا و بلطیف او و ترک عشا کنند و با وجود این تدابیر لابد ست استعمال ترطیب و تطفیه برای تعدیل مزاج مثل آش اسپیدباج آش جو بشکر و نقوعات از عناب و آلو و زرد آلو
و مانند آن خصوصاً مطبوخ برگ حنا و شاهتره عناب سپستان که اگر قبل از فصد هفت روز بدهند و بعده فصد و تنقیه نمایند برای اصلاح ماده و تسکین آن مجرب است و استعمال
بقول سرده مرطبه مانند خیار و خیارزه و کدو و خرفه و مزورات لطیفه نافع و ترک شیرینیها و چیزهای شور و مجففات و ترک لحوم حتی المقدور مناسب و اگر گوشت استعمال نمایند
گوشت بزغاله و حملان و جوجه مرغ فربه دهند و نان آرد گندم پاکیزه جید الطبخ و زرده بیضه مرغ نیمبرشت خورانند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن مناسب و غذا بقدر معتدل
دهند و آزادو به موضع بازوی سبز مثل غبار سائیده بیک منقلب ساخته بر آن بپاشند و سه ساعت بگذارند که معمول ست و کافور در آب حل کرده نیز نافع بود و بعد تنقیه استعمال
جالیات مثل گلاب با نمک و یا سرکه یا شکر تیغال سفید ست اما در جرب که از ان قشور مثل سبوس جدا گردد خاکستر موی انسان و حضض و صبر هر واحد تنها یا سود مند بود و قطور
در آب انار ترش در سه روز قلع آن میکنند بعد از ان که کحالین از علاجش در مانده باشند و چکانیدن گلاب که در ان آمله تر کرده باشند نیز مفید و اکتحال بهر مع حضض و سماق

مجرب نوشته اند و کهربا یک جزو قشور نحاس دو جزو سوده بعسل سرشته و یا صبر سوخته یک جزو نوشادر نیم جزو کوفته بیخته ملیشهد آمیخته استعمال نمایند و یا صعتر سوخته نوشادر هر کدام
چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال فرمایند و بعد فصد دست و مسهل شیافات لینه و مرارات و دیگر
وابار ازادویه ناجحه است و نسخهای مرکبات مذکوره در فصول سابقه مسطور شد بعده اعادهٔ فصد جبهه و رگ ماق کنند و تلطیف غذا بغایت و استحمام حتی الامکان
این ذرور کبس نمایند از مجربات ناجحه صحیحه است خاکستر موی انسان صبر ماز و هر واحد یک جزو شنگرف زاج سوخته هر کدام نیم جزو قرنفل زاج سرخ هر کدام ربع جزو
سائیده مکرر کبس کنند و گاهی بصبر تنها و کذا ماز و و عصارهٔ قنطوریون صحت یابد و یا شیاف علائی و شیاف غبر و شیاف روشنائی و شیاف سماق بعمل آرند و حک جفن
بشیاف احمر و ذرور اصفر و یا باسلیقون و بعد ازان با عنبر نیز مفید گفته اند و ایضاً اکتحال اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای ذهبی و یا سرطان بحری
محرق مغسول و یا بعر ضب و یا زبل حردون و یا آبنوس سوخته شسته و یا فوفل و یا عصارهٔ پوست زرد اترج و یا پوست بیضهٔ مکلس و یا بول صبیان معقود در ظرف نحاس
و مسحوق و یا خون حجل خشک کرده سائیده و یا زهرهٔ کلنگ یا کبش یا ذئب یا خروس یا رخمه یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی و یا زبد البحر
و یا قشار کندر بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده یا شهد بجای شکر نموده و یا قلقطار محرق و یا قلقدیس محرق و یا اثمد در آب حل کرده و یا شادنج مخلوط بعسل و یا زعفران
و یا پر سیاوشان و یا زجاج محرق و یا شنگرف و یا خنفسا بنصفین قطع کرده میل دران تر نموده و یا عصارهٔ فراسیون هر واحد نافع جرب است و کذا اضماد موی
انسان سوخته و مرداسنگ اضافه نموده و یا نوفای رطب مخلوط بشحم اوز و یا آب غوره جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قرص شود
و یا عصارهٔ قنطوریون دقیق در آب حل کرده بعد حک جرب با آب انار ترش و بعده قلب جفن تا دو ساعت و یا زنگار و بعده مقلوب داشتن پلک تا دو ساعت و یا
حجر اسیوس و یا زرنیخ و یا زفت بر پارچه مالیده و کذا اکماد چشم بسماق یک نیم اوقیه در یک رطل آب جوشانیده و دران پارچه تر کرده و ذرور کبابه قرنفل باریک سائیده
بعد قلب جفن الم شدید می آرد و تا دو ساعت بران صبر نمایند که بعد ازان نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقاقیا و صمغ بصورت بلوط ساخته و کذا از زنگار نیز مفید
و اختلاط نوشادر در ادویهٔ جرب و کذا سحق الکحال جرب در صلایهٔ مس و دستهٔ آن مقوی فعل آنها ست و حنین گوید که از زنگار سه درم اسفیداج دو درم و نیم سائیده
با آب شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول ابن زکریا رازی شادنج و مرزاج مساوی مثل غبار سائیده در شراب ریحانی شیاف ساخته اکتحال نمودن
جرب پلک را ازائل کنند و بدانند که بقول رازی حدت ادویه بقدر قوت علت باید و ادویهٔ موضعیه استعمال نکنند مگر بعد فصد و استفراغ و نقاء بدن و لاسیما هیجان مواد
تا بر مریض آفت نیارد **اقوال اطبا** بقول شیخ در ابتدائی جرب شیاف احمر لین و بعد ازان شیاف اخضر لین نافع ست و اگر قوی تر ازان خواهند احمر حاد و اخضر حاد
و طرحاطیقون و کحل ارسطراطس و شیاف زعفران اکتحال نمایند و گاه معالجه می نمایند بزهرهٔ بز و زهرهٔ خنزیر و نوشادر و مس سوخته و قلقدیس مجموع یا هر واحد تنها
و باسلیقون و شیاف زبادی جید ست و دوای ارسطراطس سخت سودمند ست و یا بگیرند مس سوخته شانزده جزو و فلفل هشت جزو و اقلیمیا چهار جزو و مر دو جزو
و زعفران دو جزو و زنگار پنج جزو و صمغ بست جزو کوفته بیخته در آب باران سرشته بکار برند و یا فلفل دار فلفل نوشادر هر کدام یک درم زعفران حضض هر کدام شش درم
سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ باریک سائیده وقت حاجت اکتحال نمایند و بالجمله باکحال حادهٔ جالب دموع و منقی رطوبت اکتحال کنند بعد تکمید چشم
ببابونه و اکلیل الملک اندکی نمک و تعاهد حمام و از اکحال موافقه برای جرب برود حصرم و اقوی ازان روشنائی و شیاف سنبل ست و چون در جرب حرارت پیدا گردد
بشادنج اکتحال نمایند و از ادویه که باعث الم شدید گردد اجتناب ورزند و هرگاه درین علت خارش سخت پدید آید کاسنی تازه کوفته قرص ساخته بروغن گل
مسح کرده وقت خواب بر چشم بندند و سفیدی بیضه و نشاسته در گلاب حل کرده بر چشم بندند و اگر کفایت نکند ضماد عدس و شحم رمان که در باب حکه گذشت بکار برند
و شیاف سماق در چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد رگ پیشانی نافع بود **طبری** گفته که علاج جرب چکانیدن سرکه و استعمال حمام و تدهین سر
و پرهیز و تلطیف غذا و اکتحال با دویهٔ جالب دموع ست جمیع انواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب آنرا حک ننماید مگر نزد اضطرار که از هیچ ادویهٔ دیگر زائل نگردد و قبل از
تنقیه بدن نیز دست بآن نبرند **ابن سرافیون** گوید که علاج دو نوع اول جرب با دویهٔ حادهٔ ملطفه جالیه مدمعه مانند روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر نمایند
و اگر با جرب رمد بهم رسد با دویهٔ جرب ادویهٔ مصلح رمد مخلوط سازند و اگر با جرب قرحه در چشم بهم رسد که بسبب حدت ماده تا کل آن نماید استعمال ادویهٔ مغریه ملطفه نمایند و اگر جرب

لطول انجامد تا آنکه در اجفان از دو نوع اخیر جرب بهم رسد پلک را بشکر طبرزد یا با آهن حک نمایند و بعضی آنرا بحجر قیشور حک می نمایند ابو الحسن فیلسوف در کتاب مغنی می نویسد که علاج نوعین اولین الفصد و حجامت و تنقیه بدن ست اگر ممکن باشد زیرا که استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم ورم حار پدید آید پس اسکندر و تیاذوق تنقیه پلک را مستقلب ساخته بشیاف احمر لین یا حاد بخارند و شیاف اخضر و باسلیقون و یا روشنایا بکار برند و مریض را بدوام دخول حمام امر کنند و اگر چشم گرم شود ادویه حاده موقوف کنند و باصلاح مزاج پرداز ند و بشادنج تسکین نمایند و هرگاه التهاب ساکن شود بعلاج جرب رجوع کنند بشیاف احمر لین یا اغبر و اگر کفایت نکند با دویه حاده اعاده کنند در علاج نوعین اخیرین الفصد ست یا پیشانی یا به تنقیه کنند و چون پلک را بر گردانیده بشکر یا کف دریا یا قاقیا دین بخارند تا آنکه پلک رقت بحالت اصلی عود کند و بعد یک آب بیره بکار باشند و بر چشم زرده بیضه بر روغن گل نهند و روز دیگر ذرور صغیر یا اغبر پاشند و هرگاه حدت حک ساکن گردد پلک را مستقلب ساخته بشیاف احمر لین بخارند پس اگر تتمه از آن چیزی باقی ماند برای تعدیل عضو مریض را در حمام داخل کنند شیخ میفرماید که علاج نوع دوم و سوم از جرب حک بحدید ست یا با دویه حاده مانند زبد البحر خصوصاً قسمی که معروف بقیشور ست یا به برگ انجیر و یا از شادنج و زعفران و مر شیشا شیاف ساخته بدان حک نمایند ابن الدوله گوید که علاج نوع سوم و چهارم مجملاً استفراغ است و استعمال اکحال و ترک مبخرات و اکثار اغذیه و کثرت استعمال حمام ست و فصد قیفال و عروق جبهه و ماقین و حجامت و تلیین طبیعت مکرر و تقلیل غذا و ترک طعام شب و چون جرب بحکم محتاج گردد بشیاف احمر لین حک نمایند بعد از آن اغبر یا ذرور صغیر پاشند یهودی گفته که چون حک نمایند جرب را باید که همیشه نمایند تا آنکه غلظت جفن زائل گردد و بحالت اصلی باز آید پس زعفران نرم سوده بخریره بیخته بران بپاشند و سفیده بیضه مرغ با روغن بنفشه بر چشم گذارند و تا هشت ساعت به بندند پس باز نمایند و فردای آن بشیاف احمر لین اکتحال کنند و گویند که پلک را گردانیده ملاحظه نمایند اگر جرب کم ست بشکر طبرزد آنرا بخارند و اگر بسیار ست بنوشادر سپید و رلین بران بپاشند و اگر زمستان باشد هر روز یک مثقال با دام و زیره کوبیده بران ضماد کنند و اگر تابستان باشد بر زرده تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند الحاصل کیفیت حک آنست که پلک را با انگشت برگردانند و باطن آنرا بسیار بزبد البحر و یا به برگ بید انجیر و یا بچوب آبنوس یا بمجک مدور که از شادنج و غیره و یا آله ورده که برای حک جرب میسازند حک نمایند و بعد از آن بشادنج مغسول اکتحال کنند و ارباب تجربه گفته که آله معروف بورده معجمی ست که همراه آن چیزی مثل دیار سیاه شده حک می نمایند بآن تا خشونت زائل گردد و خون از آن برآید و بعد از آن باید که زیره بخایند و آب آن در چشم چکانند و روز دیگر ذرور صغیر بپاشند و یا معالجه بشیاف احمر و اخضر نمایند اگر بقیه آن مانده باشد ابن ماسویه گفته که جرب و ظفره اگر صلب غلیظ مزمن باشد علاج آن بقطع ست اگر رقیق باشد با دویه جالیه مانند سوخته و قلقند و زنگار و نوشادر و زنگار کلاغ و اگر فائده نشود ادویه اکاله و عفصه بآن مخلوط نمایند ادویه که در آن نفع بسیار باشد در جرب بقطع می نماید اگر با جرب مده باشد با دویه مدمله چیزی از ادویه جرب مثل اسفیطقان مخلوط سازند و اگر با جرب حدت و قرحه و آکال باشد ممکن نیست علاج جرب بادویه جرب مگر آنکه پلک را برگردانیده حک نمایند که باعث زیادتی وجع و سیلان نگردد و چنین رازی گوید که چون جرب مزمن گردد ابتدا الفصد دست نمایند بعده فصد جبهه و ماقین و چون نیر و اند از ند مره بعد اخری حک لیعد فصد و زلو و بعد فصد ماق استعمال نمایند که این تدبیر ملاک ادست و اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ماده از آنچه تحلیل شود زیاده تر منجذب گردد

علاج جرب منبسط

فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل دهند و یا بهر اسهال گل بنفشه چهار درم سوده با جلاب و شکر آمیخته بپاشانند و بالقوع بلیله که در فصل خشونت جفن گذشت یا از مرض بسبوسه تو چهره مبهنده و بعد از تنقیه استحمام دائم کنند و کحل روشنائی و شیاف احمر لین در بیرزا بعضر صغیر در چشم کنند و پلک را بشیاف مذکور بخارند پس استعمال کنند شیاف اسفیطقان و شیاف اخضر و شیاف زنگار اگر احتیاج با دوای قوی تر افتد و بعد راحت از اذیت حک ذرور اغبر اکتحال نمایند و اگر در پلک خشونت بسیار باشد ذرور صغیر کبیر شیاف احمر حاد اکتحال کنند و بشیاف اخضر و باسلیقون حک نمایند اگر فائده نشود بشکر طبرزد حک خفیف نمایند و بقول بعضی بشیاف احمر لین حک نمایند و بعد از آن با غبر و نیکو نیست حک بشکر طبرزد و اگر زائل نگردد و بور دو حک نمایند پس آب نیره نمک خائیده بچکانند و بعده بر زرده بیضه مرغ در روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد از آن بشیاف احمر اکتحال کنند و بعد تسکین درد حک ذرور صغیر و باسلیقون استعمال نمایند و از اغذیه مولد اخلاط ردیه اجتناب ورزند و اغذیه لطیفه و خفیفه محموده مثل جوزه مرغ و تیهو و غیره اتناول فرمایند و بقول طبری اگر با خلط و صلابت باشد بعد تنقیه شیر خفیف بران بزنند و بمیل حک نمایند و بعد از آن بدو یا سه میل از سرکه اندکی ممزوج بگلاب اکتحال کنند و بعده اکتحال بروشنائی و باسلیقون کبیر لازم گیرند و اگر غلظ منحل نگردد و صلابت آن باقی ماند در خراشیدن آن بجد باکی نیست و هر صلابتی که در پلک باقی ماند و در بدن ماده و امتلائی نباشد بخار آب گرم و تکمید آن

و بر سر و تدمیع تحلیل می‌یابد و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از حر شمس و غبار حادث شود بغسل و تکمید بآب نیم گرم و پرهیز از ملوحت و حرافت و حموضت است

علاج جرب حصفی

بعد فصد سر رو اسهال بمطبوخ هلیله یا افتیمون و مسهل و حب ایارج و ماء الجبن و آب شاهتره بحسب مزاج نمایند و بر اغذیهٔ لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند بعصارهٔ حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف احمر لین یا شیاف خولان و ذرور صفر صغیر و روشنایا اکتحال کنند و یا شادنج عدسی دو درم روسختج یک نیم درم کتیرا نیم درم صبر محرق کرابا رست یک درم صمغ عربی مسینه یا بسد محرق اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی هر یک دو دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بآب باران یا بآب جوش داده صافی حبوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد از ان بآب سائیده اکتحال بمیل نمایند و حک نمایند بآن دو امیل پس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم را بمبرود منفسجی خنک سازند و باز اکتحال بدان نمایند و باید که این نوع را بالشکر و حدید و غیر آن حک ننمایند که بسبب بودن این قسم در سطح و عدم نفوذ آن در عمق احتمال خرق غشای صحیح و افساد جفن دارد مگر عند ضرورت شدید حک خفیف جائز داشته اند و ایضا استعمال روغنها و اکتحال باشیای حاده درین نوع نشاید و اگر شیاف حاد اکتحال نمایند البته بعد از ان برود منفسجی استعمال کنند بالجمله در علاج این نوع مبادرت نمایند و اهتمام بسیار کنند و این نوع بالزوم پرهیز و تنقیهٔ بدن بادویهٔ موافقه سریع الزوال ست و باید که این کحل العمل آرند سفید آب کف دریا نشاسته صمغ عربی بمساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتحال نمایند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون بسیار پرهیز کنند و بر غذای کمتر اقتصار ورزند و این نوع اگرچه خفیف و سریع الزوال ست لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد

علاج جرب تینی

بعد از فصد مکرر و تنقیه بمسهل سودا و غراغر و سعوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتحال بباسلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف اخضر نمایند و اگر تحلیل نیابد بشکر یا زبد البحر یا حدید بخارند و بران آب برهٔ کرمانی و نمک خائیده بچکانند و زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل تا دو سه روز بر چشم ضماد نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد از ان بشادنج مغسول و با غبر اکتحال کنند و بعد از ان اکتحال بشیاف اخضر و باسلیقون نمایند و اگر بعد معالجه بحدید گرمی در چشم بهم رسد شیاف ابیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد بعده ذرور صفر صغیر و بعد از ان شیاف احمر لین و حاد و ذرور صفر کبیر پس شیاف اخضر و باسلیقون و دیگر شیافات بعمل آرند و بالجمله درین نوع اگر مانعی نباشد و قوت متحمل بود چند بار متوالی فصد قیفال گیرند و اسهال بمطبوخ افتیمون بچند دفعه پی در پی نمایند و فصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون کثیر پرهیزند و بر غذای اقل و الطف اقتصار ورزند و بعد از ان بشیاف احمر حاد مدام اکتحال نمایند و چون در مزاج گرمی پیدا گردد آشامیدن ماء الشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح استعمال خمیرهٔ بنفشه مع تربید و غذا مزورهٔ ماش مع اسفاناخ مفید بود پس اگر نفع نشود و صلابت بهم رسد بآلهٔ ورده حک نمایند بملایمت تا آنکه مستاصل گردد و بعد حک اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر خر یا شیاف ابار نموده باشند اگر از ان التیام پذیرد بهتر والا موم صاف روغن گل بر آتش گداخته قیروطی سازند بعد بر آن اندکی سفیداب مغسول پاشیده بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و در هاون انداخته آب سرد بر آن ریزند و بمالند و همچنین باز آب بر آن ریزند و بمالند تا سفید گردد پس قدری از ان بگیرند و بر سنگی گذارند و بران اندکی انزروت بشیر خر پرورده پاشیده بسایند که خوب مخلوط گردد پس بسر میل قدری از ان بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم رفاده بآب کاسنی و آب برگ عنب الثعلب تر نموده گذارند و ببندند و مریض را بر پشت بخوابانند تا آنکه دوا منحل گردد و بر نیاید پس چشم را بگشایند و از بقیه بملایمت پاک کنند و اکتحال به برود بنفسجی نمایند و اگر در باطن جفن چیزی شبیه بنسج عنکبوت دیده شود بشیر دختران در ان بدوشند که پاک میگرداند آنرا و می باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج علیل غافل نباشند چه با وجود تغیر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب خفیف باشد بسا است که انتفاع می یابد بحک از شکر طبرزد بدون حدید

علاج جرب بردی و غددی

در بردی تنقیه بمسهل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سعوط مذکورهٔ بالا نمایند و بچیزی که باعث تدمیع گردد و مصل رطوبات کند اکتحال ننمایند بلکه آنچه باعث تهیج و ترقیق ماده گردد مثل قطور و شیاف و غیره که در تعلیم فصل برده مسطور شد باستعمال آرند و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاده گردد بشکر طبرزد حک نمایند و اگر زائل نشود حک بحدید نمایند پس ادویهٔ مجففه و شیاف اغبر و غیره و تدبیری که در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر بالزوم پرهیز و تعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود و هر گاه

چشم گرم گردد بادویهٔ مذکوره آنرا خشک نمایند و بعضی گویند که علاج آن اکتحال بشادنج و زعفران و مرقشیشای محلول بآب بی اندکی سرکه است و حک نمایند
باطن پلک بالشکر طبرزد و یا برگ انجیر و یا بحدید اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و در آن رطوبت ظاهر باشد تناول این حب آنرا نافع ست صبر ده درم سقمونیا پنج
پنج درم مقل دو درم شربتی سه نیم درم و این کحل نافع بود روسختج نوشادر هر یک چهار جزو صمغ عربی دو جزو همه را بسرکه کهنه سائیده خشک کرده اکتحال نمایند و گاهی
نفع میکند آنرا شادنج و مس سوخته هر یک پنج درم دار فلفل نیم درم زعفران دو درم کوفته بحریر بیخته استعمال کنند و در عدسی تنقیه بمسهل سودا و حب افتیمون مکرر نمایند
و مطبوخ افتیمون تربدی علوی خان و ماء الجبن بمرات مع حب لاجورد و سفوف آن دهند و سعوط مذکور و غرغره بکار برند و تلطیف تدبیر و حک برگ انجیر یا شکر طبرزد
و یا حدید باستقصا کنند و گویند که این کمتر بادویه علاج پذیرد مگر آنکه پلک ابر گردانند و حک نمایند بآلهٔ آهنی که آنرا اورده نامند و استیصال آن نمایند پس ماء الورد و آب آلو
کربالا مذکور شد و تلیین طبیعت نمایند و هر صبح استحمام کنند و اکتحال تخم قطف باغی خیلی مفید و کذا خبث الحدید کهنه و این دوای تالیف حکیم کبیر علی خان مجرب ست حضض
پوست هلیله سوخته شیاف مامیثا صبر پسته نیب سرمه هر یک سه ماشه در گلاب صلایه کرده بمیل زر بکشند و هر چه در علاج کلی جرب و نوع سوم مذکور شد بعمل آرند

سلاق

که بیونانی بوسیما گویند و آن غلظ و سرخی و خارش کنارهای پلک ست که بریختن مژگان و تقریح انتشار مودی گردد و اکثر بعد از رمد بباعث سوء تدبیری در علاج
و کثرت استعمال مبردات حادث شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریهٔ ایشان عارض گردد و صاحبان امزجهٔ یابسه را و در سن جوانی و تابستان و بلدان حاره
بهم رسد و سببش مادهٔ غلیظ ردی اکال بورقی ست و آن بیشتر بلغم بورقی باشد و گاه خونی که حرارت غریبه بعض اجزای لطیفهٔ آن تحلیل برد و بحد سوداویت رسد و تشخیص
هر دو سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاده باشد و ثقل کم دموی بود و الا بلغمی باشد و سلاق گاه تازه خفیف مبتدی بود و گاهی کهنه مزمن ردی در تازهٔ آن خارش ناقص
و اجفان خفیف بود و سرخی اندک و در مزمن خارش و سرخی بسیار با نتفاخ و صلابت اجفان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد بجهت فرط خبث ماده و سریان تاکل آن بمقله
علاج در سلاق نو تنقیه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفراغ بحبری نمایند که در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر ادویهٔ لطیفه اقتصار کنند
و بماء الفواکه تنقیه سازند و بعد از آن گلاب که در آن سماق و پوست هلیلهٔ زرد تر کرده باشند قطور نمایند و چشم را بدان بشویند که مجرب ست و گویند که این دوا سلاق را که حادث
از بوئیدن بوی بغل و مزابل و مستنقعات بسبب حدت و حرارت آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز زائل گرداند و در شب عدس مطبوخ یا تخم انار ترش بگلاب و یا
برگ خرفه و یا کاسنی و کشنیز بروغن گل و یا مغز بادام تلخ بشیر سوده ضماد کنند و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بروغن گل در پارچهٔ پنبه آلوده بر چشم نهند و یا عدس مقشر سماق
تخم انار گل سرخ کوفته بیخته بمیفختج سرشته ضماد نمایند و صبح بحمام روند و یا انکباب نمایند بر بخار آب گرم و سعوط بروغن بادام کنند و ادمان حمام انفع علاجات آنست
و بقول اطبای هند گل فتیلهٔ چراغ بر تهالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بران انداخته از سپیاری چهالیه بسایند و سائیده آنرا در چشم کشند و یا چرم دلو کهنه
بر انگشت بسوزند که زغال شود و سائیده در پنبه پیچیده فتیله ساخته در چراغ بروغن سرشف روشن کنند و دودهٔ آن بگیرند و در چشم کشند و بر پلک بمالند و یا آب
برگ دهتوره آب برگ بهنگره گرفته پنبه دران تر نموده در سایه خشک کرده فتیلهٔ آن در چراغ بروغن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر جست بقدر دو دام در
ظرف آهنی بر آتش انگشت گداز نموده و آب ساگ بتهوا اندک اندک بران چکانند تا خاکستر شده برنگ زرد یا سفید گردد باریک سائیده در چشم کشند سلاق و شعر زائد
و حکه و دمعه را نافع بود و یا پشک کور موش نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته سائیده بعسل طلا کنند و یا بیخ بسکهپرهٔ سفید در سایه خشک کرده بآب سائیده در چشم کشند و یا
پیخال کبوتر در شهد آمیخته بر پلک بمالند و یا از سرگین خر بطریق بتال جنتر روغن بر آورده بر پلک بمالند و یا پارچهٔ کهنهٔ باریک یا پنبه سه بار در آب هلدی سه بار در شیرهٔ مغز بنوله
تر کرده خشک نموده فتیلهٔ آن ساخته بروغن سرشف افروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و اگر بیخ آگ سوخته خاکستر آن بآب حل کرده حوالی چشم طلا کرده باشند خارش و سرخی
و غلظ اجفان دور سازد و اکتحال توتیای سبز بآب عنب الثعلب نیز مفید ست و یا صدف سوخته سائیده در چشم کشیده باشند و یا کیلی مار سوخته بروغن کنجد بر مژه بمالند
و یا مگس گرفته سر آن دور نموده خشک کنند و بآب سائیده طلا نموده باشند و یا حب سلاق که در آن سپیاری چهالیه داخل ست در چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشت کهنه
بگیرند و باریک سائیده در روغن زرد لت کرده در پارچه پوٹلی بسته در تهالی پهول پوٹلی اگر دانند در روغنی که در ظروف جمع شود گرفته بر پلک چند روز بمالند از مجربات ست

و اگر بگیرند لوی کلان یک عدد و آنرا در پارچه که ظروف کانسی ازان صاف میکنند بپیچید در چراغ نهاده روغن گل دران اندازند و آن فتیله را روشن نموده بالای
آن ظرف گلی نهاده دودش بگیرند و بدان اکتحال نمایند در ازالهٔ سلاق بتجربه رسیده و قطور آب حصرم تازه یا کهنه در چشم مجرب سویدی است و اکتحال عصارهٔ زیتون بری
و یا آب انارین معصور بشحم در ظرف مسی بی قلعی جوشانیده و یا آب بیخ خنثی بشراب کهنه و مرو زعفران جوشانیده و یا زنجار حدید و یا خولان با آب حصرم یا گلاب بسنگ سوده
و یا دقاق کندر سوخته و یا آب ترنج و یا عصارهٔ لبلاب و یا صبر و یا زنجبیل و یا زیت عتیق و یا دخان میعه و زفت و مرو کندر و بطم و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع سلاق است
و شیاف صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم نشاسته دو نیم درم اسفیداج پنج درم کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید است
و در سلاق کهنهٔ مزمن فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد والا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان دو شانه کنند و بعد فصد رگ پیشانی کشایند و تنقیه
بمسهل و حب ایارج یا بمطبوخ هلیله و غاریقون و غرغره با ایارج فیقرا و عسل و مداومت حمام و تکمید و انکباب آب گرم نمایند و بعد تنقیه پرهیز از اغذیهٔ مولد خلط حاد
و تناول اغذیهٔ محمود الغذا مثل گوشت بزغاله و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم جید الطبخ مرداسنگ سوده بروغن گل یا حضض و شیاف مامیثا و یا اقاقیا گل سرخ آرد جو زعفران
با آب برگ کاسنی یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند و بشیاف احمر لین یا حاد و برود حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود در روشنائی و کحل جلاهای عزیزی استعمال کنند
و نسخهای آنها در فصول سابقه امراض عین مسطور شدند و این روغن سلاق نیز معمول است نیلا تهوتهه یکدام جوز بوا یک عدد هر دو را در یکدام پخته ریسمان خام گرد اگرد مثل
گیند بپیچند و در بست و چهار دام روغن گاو تر کرده دو ساعت نگهدارند بعد ازان در آوند کانسی گیند مذکور را بسوزند و ریسمان سوخته از کارد بتراشند و روغن
مابقی را دران گیند کنند هر روز تا که ریسمان بخوبی سوخته شود بعد ازان همه را هفت روز از چوب ڈهاک که در و فلوس چسپانیده باشند در ظرف کانسی نموده در چشم کشند
که بهتر ازین علاجی بنظر نیامده و جهت سبل و دیگر امراض چشم نیز بتجربه رسیده و مس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر واحد یک درم با شراب عفص بسایند که مثل شهد گردد
بیرون چشم ضماد نمایند مجرب است و سرگین موش سوخته شنگرف سوخته سوده بعسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن است و خاریدن پلک بشکر طبرزد و بعد ازان استعمال
شیاف سماق و ذرور لقدری حضض و اقاقیا بشب چند مرتبه و بعد ازان استعمال ادویهٔ مانع صعود بخارات بدماغ مثل اطریفل صغیر و مربای هلیله سودمند بود و توتیا اقلیمیا مامیران زبد البحر
هر واحد دو درم خولان چهار درم زنجبیل یک درم صمغ عربی پنج درم شیاف ساخته در آب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع بیّن می نماید و یا مغز بادام تلخ مغز هستهٔ عناب
پرچهٔ سفال کهنه که بر چاه افتاده باشد هر یک سه ماشه بگلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده از میل حسبت در چشم کشند و کذا خاکستر پر طاؤس و کذا خاکستر
پارچهٔ صافی ظرف کانسی مجرب است و در سلاق حادث بعد رمد زاج زرد سوخته زعفران سنبل الطیب هر واحد یک جزو شادنج ده جزو باریک سوده شیاف ساخته در
سایه خشک نموده بآن جفن را خاریدن از مجربات بوعلی سیناست و در نسخهٔ احمد ابن ثابت نوشته که ادویه را کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ
در گلاب سوده اکتحال نمایند و اگر چرم گاومیش یا مادهٔ گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود باریک سائیده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد
هر یک بمقدار خمس آن اضافه نموده با شیرهٔ برگ تمر هندی بدستهٔ چوب نیب که فلوس در و نصب کرده باشند بسایند و دو نوبت از شیرهٔ مذکوره تسقیه دهند چنانکه
حتی کامل از مس بردارد آنگاه در ظرف برداشته نگهدارند و هر روز در چشم کشند در رویانیدن مژه و ازالهٔ سرخی و خارش چشم و آماس و سوزش از مجربات داود انطاکی ست
دسند روس زنگار در سرکه و شهد و شیر دختران سائیده اکتحال نمودن نیز مجرب است اگر بعد فصد و مسهل دماغ را بمسوط آب بار کنائی خرد پاک کنند بعد ازان سر بخار
آب گرم دارند و بحمام بسیار روند و حب سلاق کم از سنگ بصری نیله تهوتهه کافور نبات با آب کهرل کرده حب ساخته باشند با آب سائیده در چشم کشند درین باب
مجرب اهل هندست و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سیپاری چهالیه سوخته زلو سوخته جست کشته کافور چاکسوی مقشر نیله تهوتهه بریان بمساوی در روغن گاو
سه روز در آوند کانسی بدستهٔ نیم حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان ست طبری گوید که هرگاه سلاق بحدی رسد که هر دو ماق سرخ و منتفخ شوند
و اشک آید و مژه بریزد و اشفار متقرح گردد بعد تنقیهٔ بدن و سر و لزوم پرهیز با حفظ مزاج و قوت شیاف دینج و احمر لین و ابیض مجموع را با آب بادیان سوده اکتحال کنند
و جمع کردن شیاف ابیض بشیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت در ماده است لهذا جالینوس گفته که بادویهٔ سلاق اندکی از مبردات مسکن حدت اضافه نمایند هرگاه
سرخی و خارش زائل شود و اشک منقطع گردد بس بمجرا امری اکتحال نمایند و آنچه در انتثار موی اشفار بیاید بکار برند مگر بحمام روند و بآب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق

اکتحال بشیاف لاادن نیز مفید ست احمد ابن ثابت وامین الدوله گویند که سلاق از رطوبت مالحه بورقیه بهم میرسد و فصد دران جایز نیست از فصد و اخراج خون اجتناب و منع نمایند و به برود حصرم و احمر لین اکتحال کنند اما در سلاق مزمن فصد ماقین و حجامت ساقین جایز داشته اند و گویند که هر دیه مجرب باجفان نافع سلاق ام مفید ست

استرخای جفن

یعنی سستی و آویختن جفن اعلی و از ان جهت دشواری برداشتن او بالا و این بسبب انصباب رطوبت بود در اعصاب پلک یا تابع رمد یا لقوه یا فالج یا قطع و ترحامل پلک باشد و نزد بعضی استرخای جفن فی الحقیقت ورمی ست که عارض عضله جبهه گردد و گفته که گاه مسترخی میگردد جفن بیک طرف بهر آنکه مسترخی میگردد عضله آن طرف بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر تقدم امراض مذکور یا تفرق اتصال مدرک گردد سببش همان باشد و الا از غلبه رطوبت بر جفن بود و تقدم استعمال مرطبات نیز برین گواهی دهد علاج بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اطریفل با ایارج خورانند و غراغر و عطوسات منقیه بعمل آرند و بعد تنقیه مداومت اطریفل صغیر درین علت انفع شناسند و صبر اقاقیا حضض مرمکی زعفران آب بورد بر پلک و پیشانی ضماد نمایند و تضمید دیگر قوابض و مجففات مثل مرمکی و مازو و مامیثا و رسوت و آس مفید بود بعده کحل که از شب یمانی و مامیثا و مازو و سماق و دیگر مدمعات ساخته باشند استعمال کنند و گویند که اکتحال بدخان بیخ شالی و دخان بیخ صنوبر صغیر و اقلیمیا و شب هر دو نافع استرخای جفن ست و از اشیای مرطبه منع نمایند و تلطیف تدبیر کنند و اگر استرخا تابع رمد یا مرض دیگر از امراض چشم باشد مبادرت بعلاج آن مرض نمایند و اگر بعد زوال مرض استرخا باقی ماند و مانعی از فصد نباشد باید که فصد هر دو رگ سخرین کنند و ضماد مذکور نمایند و یا دار چینی یک درم پوست بیرون پسته جوز السرو هر واحد نیم درم شحم انار دو درم کوفته بیخته را یک بیخ درم بآب بجوشانند تا که لخته گردد صاف نموده ادویه مذکوره دران حل نمایند و اندکی ابغول و روغن گل دران آمیخته بر پارچه مالیده بر سر پلک مسترخی چند شب متواتر گذارند و انچه اشک باعتدال آورد اکتحال نمایند و از اغذیه مبخره مثل باقلا و مانند آن و دیگر مبخرات احتراز کنند و علاج استرخای تابع لقوه و فالج علاج آن هر دو مرض ست و انچه از قطع و ترحامل پلک بود علاج نپذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع ابصار نماید و بعلاج دیگر زایل نشود قدری پلک بالا قطع نمایند و بعد دوختن بران موضع ذرور صغیر یا ملکایا بپاشند و بر آن قطعه کاغذ بچسپانند و از رطبات پرهیز کنند

شتره

و آن تقلص و انقلاب جفن بسوی خارج ست بحدیکه بیکدیگر کماینبغی منطبق نگردند یا متقلص گردد جفن اعلی و منقلب گردد جفن اسفل و بالجمله سه نوع ست و هر یک از انواع ثلثه یا خاص بیک پلک بود و یا عام هر دو باشد یکی آنکه پلک کوتاه گردد بحدیکه سفیدی چشم را نپوشد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جفن از جهت علتی یا سوء خیاطت و این چنین چشم را ارنبی نامند بجهت مشابهت چشم صاحب آن بچشم خرگوش و گویند که این بیشتر در جفن اسفل میباشد بجهت رخاوت آن و این را شتره بالحقیقت نمی گویند بلکه انقلاب جفن اسفل نامند و این یا طبعی بود یا عرضی سبب طبعی نقصان ماده نطفیه است که ازان تولد می یابد و عرضی یا بسبب استرخای هر دو عضله آنست و یا از تشنج عضله مشیله آن و یا بجهت رفتن جزوی از اجزای جفن و یا بسبب حک ردی یا قرحه اکاله و سبب استرخای عضل یا انصباب مواد رقیقه بارده رطبه است بسوی عضل و ارخای آن یا عروض تفرق اتصال در عرض آن و یا وقوع سده از ماده رطبه غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گردد بسبب تراکم غبار دران دوم آنکه بعض سفیدی را نپوشد و این را قصر الجفن نامند و سبب این نیز مانند سبب اول ست لیکن کمتر از ان و گویند که درین قصر از یک جانب تنها باشد بجهت استرخای عضله مطبقه و تشنج دیگری سوم آنکه جفن اعلی بر جفن اسفل منطبق نگردد و این یا از غدد یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زاید از قرحه یا بدون قرحه یا استداد یا تشنج عارض جفن اندمال قرحه بهم رسد و گاهی این همه از تشنج عضل مطبقه جفن پیدا شود و گویند که درین قسم سوم سبب طبعی نیز قلت ماده نطفیه ست و عرضی آن رفتن جزوی از اجزای جفن یا بسبب چسپیدن مواد بدان و کوتاه گردانیدن طول آن و یا بسبب غلظ ملبس بر آن و این اکثر بیست و گویند که گاهی شتره از اذیت غشای موضوع بر تحف بعلتی باطنی یا بسبب ضربه یا سقطه یا قرحه سر یا جبهه بر سبیل تشنج ابتدائی حادث میشود و گاه از سوء امساک هر دو جفن وقت لقطه سبل و گاه از ضربه سر خصوصا نزد بر آمدن چیزی از استخوان بطریق تشنج حادث گردد و گاهی تقاصر التوابی جفن فرو موت افتد و تشخیص اسباب شتره چنان نمایند که اولا مدت عروض او از مریض بپرسند اگر از هنگام ولادت خود بگوید خلقی باشد و الا بسبب جمیع چشم تفکر کنند اگر تفرق اتصال

یا قطع جزو آن یا غده یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود سببش همان باشد و اگر پلک از عوارض مذکوره پاک بود به بینند که در جفن رطوبت است یا لاغری و ترمردگی
و خشکی در آن معلوم میشود اگر کثرت رطوبت پلک دیده شود و شتره دفعةً افتاده باشد و مریض از مرطبات ضرر و مجففات انتفاع یابد از تشنج مادی یا استرخای
رطوبی باشد و اگر پلک خشک و لاغر و دقیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استفراغات و اسباب مجففه مثل کثرت بیداری و صوم و انتفاع از مرطبات و تضرر
از مجففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کند سببش تشنج یبسی بود و الا حال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن ضربه و سقطه یا وقوع قرحه بر
دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کند و با آن حرکت پلک بطی باشد از سده مواد رطبه بود و اگر ملاقات سردی بگوید و عدم ثقل پلک و تضرر به مبردات
و انتفاع از مسخنات با آن باشد از برد ساذج بود و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحه بسر بگوید سببش همان باشد علاج آنچه از قطع جفن و خیاطت زیاده از قدر لائق
و اثر قرحه و التحام آن باشد جلد پلک را از موضع ملتحم باز شگافند و در میان شق فتیله بر نهند که گوشت بر دیاند مثل مرهم ابیض یا باسلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند
تا در میان آن گوشت بروید و در شتره خلقی پوست بالای پلک را از وسط اشق نمایند و مابین شق بدستور مرهم منبت لحم بگذارند و آمین الدوله گفته که شتره خلقی
و آنکه از قطع جفن باشد لا علاج است مگر بهر تخفیف بموم روغن تمریخ نمایند و ایضاً شتره که از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد باشد علاج همه اینها بحدید است
لیکن عمل حدید بعد از نقاء بدن بفصد قیفال و اسهال بطبیخ فواکه باشد و برای رفع لحم زائد ادویه حاده استعمال کنند مثلاً زنگار را بر خرقه بریان نمایند و سحق نموده
بر آن موضع بپاشند و یا سفیداب قلعی و کبریت زرد مغسول طلا نمایند و آنچه در عمل حدید مذکور است استعمال نمایند و ایضاً آنچه از زیادتی لحم و قرحه عارض در اجفان
باشد در آن استعمال شیاف احمر و اخضر و باسلیقون نیز مفید گفته اند و اگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج و استرخاست و بالجمله اگر استرخای عضلتین
از تفرق اتصال بود لا علاج است و آنچه از سده یا ماده بارد رطب مرخی باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب صبر یا حب اصطمخیقون یا حب قوقایا نمایند و بعد از آن
بر موضع مسترخی آنچه باعث قبض و تقویت گردد مثل اقاقیا و مامیثا و آس بگذارند و بشیافیکه در شرناق گذشت طلا کنند و یا گل بابونه یا کسجره و اشق بعجرو ضماد نمایند
و عصاره برگ و اطراف نرم عوسج و علیق و یا اقاقیا با آب آس سبز قطور سازند و آنچه از برودت بلا ماده بود بهر تسخین نطول که در آن مرزنجوش و صعتر و سنبل الطیب باشد
بکار برند و اقاقیا عصاره مامیثا مر صافی صبر سقوطری متساوی کوفته بیخته بآب مورد سرشته شیاف ساخته بر پلک ضماد کرده باشند و مدام بجاورس و حرف تکمید نمایند و در جمیع
در استرخا گذشت بکار برند و در شتره تشنجی اگر امتلائی بود تنقیه بدستور استرخائی کنند و تکمید و تغریق سر بادهان ملینه نمایند و روغنهای محلله بمالند و بر موضع
متشنج چیزی که ارخا نماید مانند پنبه بروغن گل تر نموده بگذارند و انکباب بر بخار آب گرم و تکمید بآب گرم از پنبه کنند و قیروطی روغن بنفشه بر پلک ضماد کنند و خطمی
و امثال آن طلا نمایند و بلعاب حلبه تنطیل فرمایند و اگر تشنج یبسی باشد بهر ترطیب نطولات و روغنها و اشربه و اغذیه مرطبه و تعاهد دخول حمام با آب شیرین و انکباب
بر بخار آبیکه در آن گل بنفشه و نیلوفر و جو نیمکوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند و تضمید بگل بنفشه و خطمی و سبوس مطبوخ با شیر دختران و تدهین سر بروغن بنفشه
و کدو و هر چه در تشنج مذکور شد بعمل آرند و شتره که از زخم بار بجزوی از اجزای جفن باشد در آن نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای مجلل قحف باشد
علاج پذیر نیست و بالجمله تضمید بمرطبات و تغریق سر بادهان مرطبه مانند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و گاه گاهی سعوط بادهان مذکوره و اصلاح غذا و جمله تدابیر
مائل بهر ترطیب و تلیین بعمل آرند و از تدبیع چشم منع نمایند و اگر شتره از سوء انساک جفن نزد التحام سبل باشد نظر کنند که بکدام موضع طبقه ملتحمه چیزی از اصول جفن
چسبیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جفن بیاید و اگر در داخل پلک چیزی مانند عقده بنظر آید متوجه تحلیل آن گردند باستعمال اخلیون
و رفاده مبلول بلعابات مناسبه مثل حلبه و تخم کتان و باید که باسلیقون و روشنائی اکحال نمایند و اگر زائل نگردد بدستکاری بپردازند و شتره [illegible] علتی اول
از ازالة السبب نمایند بفصد و مسهل بعده ادویه که در ضربه و سقطه بیاید مع مقویات چشم بعمل آرند و گویند که شتره حادث از ضربه که از آن استخوان برآید لا علاج است و تلیین
و تمریخ و احتراز از آنچه موجب تشنج گردد مثل دخان و استعمال دوای حریف و مانند آن فی الجمله فائده بخشد انتباه احمد بن ثابت گوید که در شتره از ادویه قابضه مجففه
مانند ذرور اصفر و امثال آن حذر نمایند مگر بعد از عمل بحدید ذرور اصفر بپاشند و آب زیره در چشم بچکانند و رفاده نهاده بربندند و صبح بکشایند پس
اگر ورم حادث شود بعلاج رمد بپردازند و الا شیاف احمر لین در چشم کشند و ذرور اصفر بپاشند و اصلاح مزاج و استفراغ بدن نمایند.

التصاق جفن

گاهی پلک بسفیدی یا سیاهی چشم یا هر دو گاه به پلک دیگر تمام یا وسط آن و یا نزدیک یکی از دو موق می چسپد و سبب آن قروح عین یا جفن است که بواسطه طول
انطباق پلک در آن یا خطای کحال مثل لقط سبل خواه کشط ظفره خواه حک جرب و مانند آن که زیره و نمک و داغ نداده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و یا رطوبت
از خلط حاد و لذاع اکال مثل خون محدث استرخای عضلات و انسلاخ در اجفان که از دماغ بچشم ریزد و یا مرتفع گردد به تبخیر از بدن بسوی چشم و گاهی این مرض
بندرت مولودی بود و پس اولا حال تقدم وقوع قرحه یا قطع سبل یا ظفره از مریض بپرسند هر کدام از اینها که اقرار نماید سببش همان باشد و الا اگر حرارت سر و التهاب چشم
معلوم شود و با آن صداع و تمدد در سر باشد سببش تحلب خلط حاد از دماغ بود و گرنه حال احساس الم در معده یا کبد یا مراق یا صدر یا رحم و غیره دریافت کنند اگر در
عضوی خللی نگرد سببش ارتفاع بخارات از همان عضو باشد علاج اگر بدن ممتلی بود و مانعی نباشد فصد قیفال نمایند و بحسب خلط غالب مسهل دهند و تعدیل مزاج بدن
و سر و چشم و سیما عضو فاعل مرض کنند و ایضاً اگر بسبب تحلب ماده از دماغ باشد فصد سر رو کشایند و اگر بسبب دیگر اعضا باشد فصد اکحل یا باسلیق کنند و استفراغ
راس و جمیع بدن نمایند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج باقی مرض بمبردات و اکتحال نمایند بشیافی که از اقلیمیای ذهبی و توتیای کرمانی و سفیداب قلعی مغسول و سرمه اصفهانی
محرق مغسول و قلعی محرق مغسول و کندر از هر یک دو درهم دم الاخوین افیون هر واحد یک درم انزروت مربی بشیر خر یک نیم درم کوفته بیخته با آب بادیان سرشته شیاف ساخته باشند
و ذرور انزروت غیر مربی جائز نیست چه در انزروت حدتی است که باعث تقرح و خراش چشم و معین بر التصاق میگردد و چون آنرا بشیر پرورده نمایند حدت آن
زائل میشود و بعد از آن اگر موضعی در پلک کشاده باشد در آن میل انداخته هر دو پلک را جدا نمایند و شیاف ابیض و ابار اکتحال کنند و عصارهٔ مامیثا و حضض
و صبر و مرصاف بر موضع علت طلا سازند و شیر دختران و غیر آن و ادهان و العنبه و گلاب در چشم چکانند و پنبه بدان آلوده میان هر دو پلک گذارند و ذرور ابیض
که انزروت آن در شیر خر پرورده باشند بپاشند و ایضاً بعد تنقیه و اصلاح غذا دو میل از روغن گل خالص در چشم کشیدن و چشم را مور بستن تا پلک جفن
بجفن دیگر متصل نگردد بهترین ادویه در منع التصاق است و چون پلک بملتحمه یا قرنیه بچسپد مریض را بپشت بخوابانند و بحیله زیر پلک در موضعی که ممکن باشد
میل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب موق صغیر موضع التصاق جفن را بشگافند بقدریکه میل نفوذ کند پس میل از زیر جفن داخل کنند
و بصنارهٔ آنرا معلق گردانند و اندک اندک آنرا بطرف بالا کشند و پلک را بمبضع از طبقه چشم باحتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقه چشم بریده نشود و بعد
شگافتن و جدا نمودن پلک از چشم آب زیره و نمک خائیده در چشم چکانند و زیر پلک پارچه کتان کهنه نرم بزردهٔ بیضه مرغ و روغن گل تر نموده گذارند و بدان فائده
ترکرده نیز بر پلک گذارند و بعصابه سبک بربندند و صبح بکشایند و اعادهٔ این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هرگاه از عود التصاق اطمینان
حاصل گردد بکشایند و شیافات مدمله مثل شیاف ابیض سه روز بچکانند و بعضی شیاف ابار و شیاف احمر لین می چکانند و چون صحت حاصل شود چشم را باکتحال اثمد
و روشنائی و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعدیل طبیعت و تقلیل غذا نمایند و اگر هر دو پلک کودک با هم بچسپد باید که هر صباح ببول گرم او چشم او را بشویند

جسأ الاجفان

یعنی صلابت و یبوست پلک فرق در بین و در جسأ ملتحمه آنست که در آن صلابت عارض چشم گردد و بآن حرکت چشم دشوار می باشد و در چشم تمدد از شدت جفاف
بهم میرسد و درینجا در اجفان عسر حرکت از تغمیض و انفتاح بهم میرسد بطوریکه بدشواری بند نمایند و بکشایند و با وجع و حمرت بدون رطوبت در اکثر بود و بیشتر بعد از خواب
نمی تواند که بدون مالیدن چشم بکشاید و اکثر خالی از اندک جرب یا پس صلب نمی باشد و سیلان اشک با آن نبود مگر بعرض جسأ الاجفان که در آن خارش بدون انصباب
ماده باشد آنرا یبوست عین و یبوست جفن نامند و این اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم میرسد و بقول طبری صلابت و جفن بدون جرب دو وقت حادث میگردد یکی در هنگام سکر
از مستی عرق نماید و بهوای سرد یا آب سرد آنرا برسد و دوم نزد برخاستن از خواب خصوصاً در شبهای زمستان و گاهی عقب جرب حادث میگردد و گاهی بعد مداومت اکتحال
ادویه حاره بر پلک عارض میشود بالجمله سبب این بخارات غلیظ یابسه است که در آن حدت و لذع مثل سبب سلاق نباشد و انطاکی گوید که سببش انصباب خلط غلیظ
یا یابس بسوی پلک است یا سردی شکایت آورد یا بقایای رمد که در علاجش خطا خصوصاً در فصد واقع شود اگر خلط اکال بود حکم آنرا لازم بود و گویا که این فی الحقیقت

تشنج ست وگاهی از قرطیبس بود واگر عسر حرکت شدید باشد وسبب این در پلک اصالةً باشد اگر حالت واحد لازم بود والا در دماغ بود وبقول شیخ سبب آن یا یبوست ساذج یا خلط غلیظ لزج یابس ست پس اگر پلک خشک ولاغر نماید وحمرت وورم وثقل نباشد از سوء مزاج یابس ساذج باشد واگر با حمرت وثقل ووجع باشد از خلط غلیظ بود

علاج اسفنج یا مانند آن بآب گرم تر نموده بدان تکمید جفن مدام نمایند واگر افسنتین رومی کوفته در خرقهٔ کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده تکمید نمایند انفع بود ومداومت استحمام بآب شیرین نیم گرم کنند وبر بخار آب گرم انکباب نمایند وهنگام خواب سفیده وزردهٔ بیضهٔ مرغ بروغن گل بر پشت چشم نهند یا زردهٔ بیضهٔ مرغ وروغن بنفشه وپیه مرغ نهند وروغن خصوصاً روغن بنفشه بر سر وپلک بمالند ودوام تغریق سر بمرطبات مثل روغن نیلوفر وبنفشه ونطولات مثل بنفشه وخطمی وتخم کتان وجو مقشر وبابونه وسعوط باشیاف ادهان مرطبه مثل روغن بادام وبنفشه وکدو ونیلوفر بعمل آرند واگر با یبوست قلیل مادهٔ صفراوی یافته شود مسهل صفرا دهند وآب گشنیز سبز وروغن گل وزردهٔ وسفیدهٔ تخم مرغ باهم مخلوط کرده بر پلک ضماد کنند واگر گمان شود که درینجا مادهٔ غلیظ مجففه محتاج تحلیل ست بقطور لعاب حلبه وتخم کتان که در شیر تازه برآورده باشند تحلیل نمایند وقیروطی بپیه مرغ ولعاب اسبغول وموم وروغن گل بر پلک دائم گذاشتن درین باب مجرب ست وبعضی سفیدهٔ تخم مرغ عوض لعاب اسبغول داخل میکنند وبنفشه نیز ضماد ساکن وبر پشت چشم نهادن نیز نافع بود وگاه گاهی اکحال مسعه مانند شیاف اسطراطیس وشیاف احمر لین جهت تحلیل مادهٔ غلیظ استعمال نمایند واگر با سیلان اشک وغلظ اجفان وحمرت آن باشد عدس مقشر وشحم انار کوفته بسفیدهٔ بیضه سرشته روغن گل داخل کرده شب بر پلک ضماد نمایند وبه بندند واگر محتاج تلیین طبیعت باشد بقرص بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه یا تمر هندی وشیرخشت وترنجبین کنند ودر آخر اکتحال بمدمعات مثل برود حصرم وباسلیقون وکحل عزیزی وروشنائی نمایند واگر جسا تا بالتحمه منتهی گردد تدبیرش از فصد ومسهل وغیرهما چه در جسا بالتحمه گذشت بعمل آرند ودرین مرض اجتناب از مجففات وتعب مفرط وجماع بسیار وحرکات عنیفه وسیر در آفتاب ونشستن قریب آتش ومانند آن نمایند وتناول اغذیهٔ خفیفة اللطیفه مرطبه کنند مثل شوربای گوشت بزغاله وبچهٔ گوسفند یکساله وجوزهٔ مرغ وحریرهٔ روغن بادام وزردهٔ بیضهٔ نیمبرشت واکثار تناول اهراق وتبرید وفواکه رطبه مثل زردآلو وانگور وحلویات جید لازم گیرند وچون اکثر مادهٔ این بخارات خلط یابس سوداوی می باشد وآن بدون انضاج اخراج نمی یابد پس باید که اولا چند روز منضج سودا دهند وحریرهٔ مغز قرطم ونشاسته وشیر بز ومانند آن بخورانند وبعد از آن تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون وهلیلهٔ کابلی وسفوف سودا نمایند واگر مانعی نباشد فصد بر مسهل مقدم دارند وبعد تنقیه بر آبیکه دران ادویهٔ محلله مرطبه مانند بنفشه وبرگ خطمی وبابونه واکلیل الملک وجو کوفته وسبوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه انکباب نمایند وشیر دختران در چشم دوشند واکحال را در آن حل نموده در چشم چکانند وایضاً العبه مانند لعاب بهدانه وحلبه وتخم کتان بچکانند ونشاسته کتیرا صمغ عربی مامیران چینی شادنج عدسی مساوی سرمه سا نموده اکتحال نمایند که صلابات را تحلیل میدهد واگر تحلیل صلابت آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یک دفعه چشم را بمالند وبآب گرم تکمید نمایند وسعوط بآب مرزنجوش وزهرهٔ کبک وروغن خیری زرد وشیر دختران نیز بعد تنقیه مفید ست وگاهی ضماد برگ بنفشه وبرگ خبازی وبرگ خطمی ومانند آن می نمایند وحلبه وتخم کتان واسبغول وتخم خطمی وخبازی همه را بشراب ابیض رقیق یا بعرق بادیان جوشانیده لعاب برآورده مریض را بر پشت خوابانیده در چشم چکانند ورفاده بدان تر نموده بالای پلک گذارند این دوا جمیع صلابات جفن را بعد تنقیه بدن تحلیل می نماید وضماد زوفای رطب مخلوط بشحم اوز وکذا آرد باقلا بجزرهٔ قمر آمیخته وکذا مغز ساق البقر بروغن کنجد وموم آمیخته وکذا شحم بط وموم گداخته وکذا مرمکی سوده بر پلک واکتحال زنگار بعسل آمیخته وبعد از آن تکمید باسفنج مبلول در آب گرم وکذا اکتحال مرمکی هر واحد نافع جسا جفن ست وانطاکی در تذکره میگوید که مرطبات خورانند وتدهین بدان نمایند مثل شیر تازه والعبه وادهان وشیر زنان بحلبه وشحوم خصوصاً شحم بط وماکیان وشیاف احمر در بارد وسفیدی بیضه بآب گشنیز در حار وعدس وشحم انار ومامیثا مطلقاً بروغن گل وآرد کرسنه کذلک وبعسل در حار واشق بشیر زنان در آن وبآب گشنیز در بارد ودر نزهه می نویسد که ابتدا به تنقیه کنند والعبه وشحوم طلا کنند اگر یابس باشد والا زنگار وعسل وکذا مرکار برند وبهترین شحوم درینجا پیه مرغابی ومخ ساق البقر ست واز العبه حلبه وکتان وروغن بنفشه را درینجا خاصیت عجیب ست ودر یبوسة العین ترطیب وتکمید وتنطیل وتلطیخ اشیای مرطبه وتدهین سر با دهان مرطبه بدستوریکه مسطور شد کفایت کند واحتیاج تنقیه نباشد

غلظ اجفان

مرضی ست که در آن باطن پلک بر آمده وستبر وکثافت واندک سرخ میگردد بحدیکه گمان جرب میشود وچون پلک را برگردانند صاف از خشونت وخالی از جرب یابند واعراض صحیحه سلاق وجسا نمی باشد وایضاً تابع جسا انتفاخ نیست بخلاف این گویند که غلظ مخصوص بپلک بالاست بخلاف صلابت که گاه در یک پلک بود وگاه در هر دو وبقول بعضی

غلظ هردو جفن را عارض میگردد و جسا یک جفن است و سبب آن مادهٔ غلیظه و احتباس ابخره در آن است و اکثر این تابع جرب بود و گاه تابع هر مرض مادی چشم میباشد جهت تحلیل
لطیف مادهٔ آن و ابقای کثیف آن و بعضی گویند که سبب آن مادهٔ بارد رطب است و ایلاقی گوید که سبب او خواب است بعقب طعام و اغذیهٔ مولد مواد بارد رطب و بخار غلیظ و نفیس کرمانی گوید
که سببش بخارات غلیظهٔ یابسه است چنانچه این بخارات سبب صلابت و جسا جفن نیز میباشد لیکن بخارات موجب صلابت و جسا میل به یبوست زیاده دارند و درین مرض میل
به رطوبت بیشتر و بدون لذع بود زیرا که اگر لذاع باشند سلاق از آن حادث میگردد و گاه حادث میگردد غلظ بعد از مشی و عرق چون برسد بآن هوای سرد یا بعد از بیدار شدن از خواب
خصوصاً در شبهای سرما و گاهی عارض میشود بعد جرب و یابسا است که بسبب گذاشتن لطیفهٔ ماده بر جفن بهم میرسد علاج تلطیف تدبیر و اصلاح غذا بشوربای جوزه مرغ و کبوتر بچه
و بیضهٔ نیمبرشت نمایند و بعد غذا عادت خواب ترک کنند و از شراب و انواع نبیذ اجتناب ورزند و بعد نضج تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس
علوی خان بخورند و از لاجورد و حجر ارمنی و خستهٔ خرما سوخته و ناردین سرمه ساخته در چشم کشند یا شیاف احمر لین اکتحال نمایند و مامیثا و زعفران و مرکی بالای پلک
طلا سازند و مداومت حمام و انکباب بر مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی نمایند و چشم را بمالند و یا میل و یا بشیاف احمر لین باطن پلک را بخارند و نطوخ
شیاف زعفران در باطن پلک اگر مانعی نباشد نیز نافع است اگر غلظ برآمده و صلب باشند و باین تدابیر زائل نگردد جفن را برگردانیده بحجر قیشور و کف دریا یا برگ انجیر
بخارانند و بقراط گوید که غلظ جفن گاهی محتاج بادویه میگردد که در آن حدت بمقدار عظم مرض باشد و آن ادویه را بعد تنقیهٔ بدن بفصد و غیر آن استعمال نمایند
خصوصاً وقتیکه چشم بان متهیج باشد بجهت آنکه ادویهٔ حاده قبل از تنقیه اکثر احداث ورم حار می نمایند بشدة الوجع و جلب المادة الیها

تهبج جفن

ورم رخو است که بسبب نفوذ ریح بخاری در جوهر آن بهم رسد و حدوث ریاح مذکوره نزد ضعف هضم و سوء حال کبد میباشد و بقول شیخ بسبب مواد رقیق و بخارات است و
ضعف هضم و سوء هضم و در سهر و حمیات مزمنه و سهریه و در ابتدای استسقاء و سوء القنیه و اورام رطبه مانند ذات الریه و لیثرغس این مرض عارض شود و فی الحقیقت عرض امراض
مذکوره است و چون ناقهین را حادث گردد اکثر منذر بنکس مرض بود و خصوصاً هرگاه با تهبج در سائر اعضا ظهور رود هزال باشد بالجمله اکثر اورام رخو جفن عقب ضعف کبد
و معده و بعد فساد هضم و ضعف حرارت غریزی و بیشتر در تابستان بجهت میل حرارت بظاهر و برودت بباطن و گاهی از گزیدن حیوانات مثل مگس و زنبور و عنکبوت
یا پشه و مانند اینها بهم میرسد علاج تدبیرش ازاله سبب است و تکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک و یا طبیخ بابونه و اکلیل و بیخ بادرنجبویه و مکوه و افسنتین هر یک
چهار ماشه در مثانهٔ گوسفند انداخته مطبوخ جفن بسرکه و بورهٔ ارمنی و تخفیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و انکباب بر طبیخ بابونه و مرزنجوش و برگ کرفس و بادیان و زیره
و مانند آن مفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخار آن به پلک رسانند که انفع المعالجات است و اگر آثار کثرت بلغم یافته شود تنقیهٔ آن نمایند و اطریفل کبیر خورانند
و ج و صبر بسرکه طلا کنند و بسرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته پلک را بشویند و آنچه بسبب ضعف معده و کبد باشد تقویت آن هر دو نمایند بقرص گل و قرص زرشک یا سکنجبین و آنچه از گزیدن
حیوانات بود برای جذب سمیت و تحلیل تریاق فاروق یا تریاق اربعه و نمک و زیت بمالند و آنچه در تابستان افتد بشیاف سنبل و حضض و آب کشنیز سبز و اندکی صبر علاج کنند
و بقول رازی اول بگلاب بعده بآب گرم صرف تکمید نمایند و بر آن عصابهٔ ترم به بندند و در ناقهین ضماد انیسون از مجربات است و همچنین شیاف مامیثا و صبر آب کوکنار گروند

ثقل اجفان

و آن گاهی از تهبج و استرخا میباشد و گاهی بسبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه در دق بهم میرسد و گاهی در ابتدای نوائب حمیات و گاهی بسبب غلظ یا صلابت جسا
پلک یا بسبب شقاق علاج تدبیر مرضی نمایند که سبب آن باشد و کحل الجواهر یا شیاف سنبل تقویت جفن نمایند و گویند که از ادویهٔ مرکبه نافعه آن شیاف اسطوسانیوس است

اختلاج جفن

و آن حرکت عضلات پلک است سبب آن ریاح بخاری غلیظه است که حرکت نماید برای خروج و اکثر از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و فرح عارض میگردد و گاه مواد برای بخار منحل شود
علاج برای تسخین و تحلیل تکمید جفن نمایند مثلا اسفنج را بمطبوخ اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تر نموده بدان تکمید کنند بعده بروغن سوسن یا روغن شبت تدهین نمایند و اگر فائده نشود
و بدن ممتلی باشد فصد نمایند سپس روغن زنبق که بالخاصیت مفید است اکتحال کنند و دارچینی با آب سوده طلا نمایند و ذرور مامیران بکار برند و هرچه در اختلاج مطلق مسطور شد بعمل آرند

کمودت و خضرت جفن

کبودی و سبزی پلک اکثر بسبب زخم یا ضربه و لطمه و گاهی بعد قی قوی عارض شود علاج اگر حرارت باشد اول فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند تا حرارت زائل شود بعده سنگ فلفل سوده و سفال نو برهم سوده و یا تخم ترب بآب سوده و یا زرنیخ و سرکه طلا نمایند و در آب گرم نمک آمیخته پنبه نو بدان ترکرده بر پلک نهند و یا نمک بآب سوده نیمگرم بر پلک گذارند و یا زرنیخ زرد و حجر فلفل و مرداسنگ و نمک اندرانی مساوی باریک سائیده در آب کشنیز سبز آمیخته شیاف سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کشد مرهم داخلیون ضماد کنند و اگر ازین هم تحلیل نشود بمقراض بردارند

کثرت طرف

عبارتست از بسیاری برهم زدن پلک ست و آن زیاده از قدر حاجت و بی اراده مرض ست و سبب آن یا قذی خفیف ست و یا بثره در چشم و جفن و یا صاحب تمدد و کسانی اکه مهیای تمدد باشند نیز افتد و در امراض حاده منذر بتمدد و یا تشنج ست و گاهی در جبلت و در حالت صحت از تمکن عادت میباشد و محرور الدماغ را نیز علاج انچه از قذی یا بثره یا تمدد یا تشنج باشد علاجش همانست که در فصول آن نماند کور شده وانچه در جبلت و حال صحت بود لا علاج ست و انچه از حرارت مزاج دماغ بود در مادی تنقیه ماده دماغ نمایند و در ساذج تعدیل مزاج و اصلاح آن بطوریکه در امراض دماغی حار مسطور گشته و در مقاصد ست که درین علت دوائی سود ندارد مگر آنکه مر و صبر مساوی در گلاب حل کرده در ماق اکبر بچکانند

قمل و قمقام اجفان

یعنی سپش که در بیخ موی شره از رطوبت عفن متولد شود و قمقام از قمل کوچک بود با پایهای بسیار ریزه و گندم رنگ و با حمرت و غبرت بجهت کثرت حدت در ماده این و قلت رطوبت و لهذا خارش درین زیاده از قمل میباشد و بعضی گویند که قمقام بزرگتر از قمل ست و سرخ با پایهای بسیار ریزه و فربه تر از قمل و مدور الشکل و آنرا که پایهای او ظاهر بود و بزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند و آنکه در غایت صغر بود و سفید باشد صئبان نامند و ملا نفیس گوید که قمقام متشبث بمسام و فائص در ان میباشد حتی که گمان میکنند انسان هرگاه بسوی او نظر کنند که آن اصول شعر ست که قدری ورم کرده پس هرگاه گرم شوند یا آب گرم بآن رسد سرهای او خارج میشوند و احمد گفته که سبب قمل و قمقام و قردان رطوبت عفنه ایست که طبیعت آنرا بناحیه جلد دفع می نماید پس اگر کم ست ازان قمل تولد کند و اگر بسیار ست و غلیظ تر قمقام و اگر ازان زیاده غلیظ تر بود قردان بهم رسد و بقول ابن تلمیذ قمل و قمقام در جفن از امتلای راس از اخلاط غلیظ بهم میرسد و بصاحبان مزاج حار رطب پیران و در زمستان و بلدان رطبه عارض میشود و بقول شیخ بیشتر کسانی را که اغذیه غلیظ ردی مولد فضول بسیار میخورند و ریاضت کم میکنند و بدن کثیف میدارند و بحمام نمیروند بهم میرسد و تولد قمل از مواد صفراوی و سوداوی و موی نمی باشد بلکه از یک ماده رطوبت که آن ماده او ساذج قریب بظاهر جلد ست بجهت صعود او از بدن بسوی سر و چشم و دفع طبیعت بسوی جلد و بیخ مو و عمل حرارت غریبه عفنیه در آن متولد میگردد و همچنین از دفع طبیعت فضول چشم را بجانب اجفان و منبت مژگان بخوبی که قمل و قمقام در ان پیدا میشود و تولد آن گاه داخل مسام میباشد و این با خارش بود و بخاریدن تخلخل مسام در آن هنگام بسوی ظاهر جلد بر می آید و گاهی بظاهر جلد میباشند و درین صورت بآن خارش نمی باشد مگر وقت حرکت نمودن و گزیدن آن عضو را علاج اول نضج ماده بمنضج بلغم یا ما الاصول نموده تنقیه بدن و سر از رطوبت عفنه بمسهل و حب ایارج یا حب قوقایا یا ایارج جالینوس نمایند و گویند که مبرود صمغ دار چینی مصطکی هر واحد ربع درهم نیز منقی ماده مولد قمل و قمقام ست و بقول انطاکی تکثیر تناول انجیر در زمانه قمل مطلق نافع لیکن وزن صبر نیم جزو و دیگر یک یک جزو ست و بعد تنقیه غراغر مستعمله بر نهار و در حمام از سکنجبین و خردل و امثال آن یا با ایارج فیقرا محلول بماء العسل یا آب گرم یا مری و عسل یا سرکه عنصلی کنند بعد ازان بآب دریای شور یا آب شور تلخ یا آب نمک یا آب شب مطبوخ یا آب کبریتی یا آب چقندر یا بآب مطبوخ مویزج یا عاقرقرحا یا نطرون یا بورق ارمنی یا انقوع چند بید تر مکرر چشم را بشویند پس روغن خسته زرد آلوی تلخ در مژگان بمالند و یا صبر و مویزج طلا نمایند و بسرکه عنصل بشویند و یا مرمکی یا زراوند طویل سوده بروغن سرشته بر پلک طلا کنند و یا شب یمانی تنها یا با آب چقندر و زیت و کبریت و یا بوره تنها باریک سائیده بر اجفان بمالند و یا شب یمانی با نصف وزن آن مویزج سائیده بمیل آلوده بمالند و یا صبر و بوره ارمنی از هر واحد نیم جزو اضافه کنند و با سرکه عنصل سرشته بر پلک معلق بیت برداشته تا شفار پلک بمالند پس جفن را بشویند و مویزج و بوره دوای نیکوست آنرا سوده بمالند و یا این کحل شب یمانی سوخته یک توله مس سوخته مویزج حنای خشک حضض هر یک نیم توله در آب مطبوخ افسنتین تا دو پاس صلایه کرده بکار برند و همچنین اکتحال بکحل روشنائی و شیاف اخضر و طلای مویزج شب زراج پتسکل بزر کتان رازیانه مساوی کوفته بآب شیح ارمنی سرشته بر جفن نافع و کذا زرنیخ سرخ و مویزج و صمغ عربی سوده طلا کردن و اگر خاک سیماب و شب افزایند و مساوی گیرند قوی تر گردد و کذا الطوخ اجفان بزیت که دران کبریت حل کرده باشند و کذا شب دو درم مویزج یک درم صبر نیم درم بورق نیم درم مثل غبار سائیده

در سرکه عنصل حل کرده بر طرف جفن مالیدن قاتل قمل و قمقام ست و اگر میل را در سیماب فرو برند و بعد از انکه رائحه سیماب در آن اثر کرده باشد تنها بر جفن مالند نیز قمل را بکشند بجهت آنکه رائحه سیماب کشنده
آنست جمیع حیوانات صغار را و بیخ دوائی در زمین ثابت برای بری آن بشکنند و بهتر آنست که سیماب را با آب برگ حنا یا ترنفیه یا افتیمون هندی یا فنجنکشت حل کرده میل بمالند کشنده و ترک عشا و امتلا
و کثرت دخول حمام بر نهار و انکباب بر آب شیر گرم و استعمال یا فیات مفید اجتناب از اغذیه غلیظه کثیر الفضول و میوه های تر تازه و شیر و انجیر واجب و بعضی اطبا اکل انجیر خشک مفید گفته اند و غذای محموده
لطیفه مثل نان گندم سفید و جوجه مرغ و کبک و دراج و امثال اینها باشد طبری گوید که طبیب تنگ کند بصورت قمل و قمقام اگر به بیخ مو چسپیده اند و حرکتی ندارند ماده آنها غلیظ خام بود
و اگر حرکت دارند ماده آن لطیف باشد پس بحسب ماده متوجه تنقیه آن گردد یعنی از تنقیه ابدال دوای ضعیف القوه و غلیظ را بدوای قوی استفراغ نماید در ماده غلیظ بدوای خفیف قانع نگردد بلکه معالجه آن
باین ترتیب نماید که تا هفت روز ماء الاصول دهند و شربت انجیر که یک من انجیر سفید را در سه من آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده آب بگیرد داخل کرده بجوشانند و بعد جهار شدن ثالیده صاف نموده شکر
داخل کرده بقوام آورند پس بیست درم آن با بیست درم ماء الاصول بیاشامند و بعد هفت روز مطبوخ افتیمون نوشانند و صلاح غذا کنند و از تخلیط اغذیه منع نمایند و بعد گذشتن هفت روز
از آشامیدن مطبوخ یک شربت حب ایارج و یک شربت حب قوقایا بدهند بعد تعین نقاهت از فضول غرغره بعاقرقرحا و مویزج و میفنج و مری نبطی مانند آن بناشتا نمایند بهتر آنست که در حمام کنند بعد از آن
تدبیر قشور جنب و عبوره از منی برگ خبازی هر واحد یک دانگ نمک سوخته یک قیراط برگ غار یک دانگ و نیم توتیای مرزبان بروغن ناردین نرج هر واحد یک درم سرمه اصفهانی در روغن خروع جوشانیده
نیم درم کوفته بحریره بیخته میل آهنی مس در سیماب فرو برند تا بوی سیماب اخذ کند و اگر سیماب از آن بچسبد بملائمت صاف کرده میل مذکور اکتحال از آن بکحل نمایند بغیر آنکه میل بحدقه رسد بلکه بر اجفان بگردانند
فقط و اگر زوال آن دشوار گردد بروغن بید انجیر و یا روغن ناردین و یا روغن قسط اکتحال نمایند و آشامیدن روغن بید انجیر با حریره سبوس گندم چند روز لازم گیرند پس اکتحال
بکحل مذکور نمایند و عاقرقرحا مویزج حب الغار شحم انار مساوی کوفته و آرد کرسنه باندکی سرکه بسرشند که مثل خمیر گردد بر جفن ضماد نمایند و این ضماد تنها نیز کفایت می نماید

انتثار اهداب

یعنی ریختن مژگان سببش یا از جهت ماده غذای شعر بود و یا از جهت موضع نبات شعر آنچه از ماده است یا بسبب قلت ماده غذا بود چنانچه در اواخر امراض حاده صعبه که در آن
تولد خون کم گردد و حرارت تحلیل یابد بعض ناقهین را بهم میرسد و یا بسبب کثرت ماده و زیاده از حد لائق و یا بسبب غلظت ماده واصله و عدم نفوذ آن در مسام باشد و یا بسبب فساد
ماده و میل آن بحدت و حرافت بجهت مخالطت اخلاط فاسده محترقه صفراوی یا سوداوی یا بلغمی قریب بمنبت مو باشد مانند آنکه در داء الثعلب و جذام واقع می شود و گاه ماده فاسد
می گردد از اصل تولد خود هنگامیکه غلبه مائیت بر خون باشد چنانچه نزد استسقا و اما آنچه از جهت موضع ست یا بسبب اتساع مسام و یا ضیق آن و یا انسداد و انعدام مسام و یا
ورم و یا تاکل اجفان بود و تشخیص اقسام مذکوره باید که نظر کنند بسوی جفن و منبت اهداب اگر لاغری جفن و خشکی جلد محسوس گردد و تقدم امراض حاده مثل سرسام و حمیات محرقه
نیز مریض اقرار کند از قلت ماده غذائی باشد و اگر یابس جلد و لاغری و باریکی مو باشد از اتساع مسام بود و اگر صلابت جلد یا قوت مو باشد از ضیق مسام بود و اگر صلابت غلظت و سرخی
و خارش موضع با لذع شدید بود از ورم و تاکل باشد و الا ایلاک را بمالند پس اگر بعد مالیدن گرمی در جفن محسوس گردد و با التهاب بود و در تابستان و سن جوانی افتد از اخلاط محترقه صفراوی باشد و اگر
کمودت جفن با لاغری و یبس و آثار غلبه سودا بود از سودا باشد و اگر سفیدی جلد با آثار غلبه بلغم باشد از بلغم محترق بود و اگر آثار مذکوره نیز یافته نشود و علامات غلبه دم ظاهر باشد از کثرت ماده غذا باشد
و اگر این علامات هم نباشد تقدم جدری یا جراحت یا حرق نار در یافت کنند اگر باشد از انسداد و انعدام مسام بود حاصل آنکه اگر ریختن اهداب با غلظت و صلابت اجفان و سرخی و لذع و تاکل و خارش کنارهای پلک باشد
سببش سلاق بود و اگر علامات مذکوره در پلک آفت محسوس نشود ظاهر شد سببش بسبب قلت ماده غذائی یا بهم رسیدن رطوبت حاده یا مالحه بود و قریب بیخ اجفان اختلاط آن بغذای مو از جنس داء الثعلب بود و یا از دیگر اسباب مذکوره باشد

علاج انتثار اهداب بسبب ماده

آنچه از قلت ماده غذا بود معالجه او انعاش قوت است بتوسیع اغذیه جیده مرطبه و استعمال ادویه جاذبه ماده شعر باجفان مثلاً گوشت حملان و زرده بیضه نیم برشت خورانند و آستهٔ
خرمای سوخته سنبل هندی لاجورد مغسول نرم سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و ترطیب و استحمام و ترک جماع و استفراغ بالمره پس اگر بدن مریض بتغذیه نیاید و ترطیب آن را حاصل نگردد نظر نمایند
بسوی تغیر مزاج آلات غذا یا بحال کبد او اگر تغیر یافته شود کوشش در تعدیل طبیعت او نمایند و ایضاً بسائر اعراض نظر کنند و آنچه از موانع اغتذا عارض شده باشد تدارک آن نمایند
و بعد از ان اکتحال بچیزی که باعث تهیج نگردد بلکه بچیزی که سرخ گرداند بیخ مو را تا آنکه تقویت یابد بر جذب غذای خود مثل ماء الیقون و روشنائی نمایند و اگر ساذج هندی با ممیران و هلیله زرد
بسند بکدیکدرم مشک یک دانگ سوده اکتحال نمایند انتثار و دمع را منع کند و اصول شعر را گرم نماید و آنچه بسبب کثرت رطوبت باشد بمسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه سر و چشم نمایند

وبعد ازان غرغره و مضوغات و سعوطات منقیه استعمال کنند و تقلیل غذا نمایند و غذا نا شف رطوبت مثل قلیه ها خورانند و از خوردن فواکه رطب و آب بسیار و از جماع بتدریج منع نمایند
وبعد ازان باکحال جاذب رطوبت و اشک آور مثل کحل دار فلفل و باسلیقون اکبر اکتحال کنند و اگر در روشنائی قدری ماميران چینی افزوده مدام اکتحال نمایند بهتر باشد و آنچه بسبب غلظت رطوبت باشد
که زیر پلک بهم رسد حسب رنگ جفن که مائل بسفیدی یا زردی یا سرخی یا کمودت بود علاج هر یک مثل داء الثعلب تنقیه از مسهل خلط غالب فاعل مرض نمایند و بعد از تنقیه اطلیه که در داء الثعلب
بحسب هر نوع مسطور است طلا کنند و بعد زوال سبب اکحال منبت اهداب مثلاً لاجورد و سنبل هندی و پوست صنوبر خسته خرمای سوخته حجر ارمنی دخان کندر مساوی نرم سوده بحریر بیخته
اکتحال نمایند و اگر خواهند هسته خرمای سوخته دو نیم جزو دود خان کندر دو جزو سنبل هندی یک نیم جزو حب بلسان یک نیم جزو لاجورد غیر مغسول پنج جزو نرم کوفته بحریر بیخته باستعمال آرند
و اگر سرگین خرگوش هشت درم سرگین بز کوهی سه درم باریک سائیده اکتحال کنند اهداب برویاند و در تجربه بحکیم عابد رسیده و اگر موی انسان بسوزند و زبد البحر و بادام تلخ افزوده طلا نمایند
نیز درین باب مجرب حکیم ممدوح است و استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هر واحد یک جزو مر سه جزو سفیده قلعی مغسول شش جزو زعفران نیم جزو طلا کردن
خواه کحل ساختن مجرب است و یا مر مشوی فلفل سیاه هر یک یک جزو رصاص محرق مغسول چهار جزو زعفران چهار جزو و ناردین سه جزو و خسته تمر محرق ده جزو سائیده کحل سازند و ترکیبی
که بجهت انبات مژه مجرب عجیب الاثر است این است که روز یکشنبه شیر عشر در چراغ نو پر کرده و از پنبه نو فتیله نهاده سر آن را پوشیده بر طاق گذارند و بعد از یک هفته شب یکشنبه
دیگر چراغ مذکور را از روغن کنجد خالص پر نموده همان فتیله را بسوزند و دوده آن بستانند و چند روز در چشم کشند و اکتحال بعرق و تخم خرمای سوخته بشراب سرد کرده و
وسنباذج سوخته و اثمد با آب کماة پرورده بفحوای حدیث شریف و سحاله طلا و براده آبنوس یک شبانه روز در شراب کهنه تر کرده خشک نموده کوفته بیخته و تخم البنج و مخ خفاش
سائیده و مگس سوخته و صمغ بطم و مصطکی و شیاف مامیثا و زیت که سلخ الحیه در آن انداخته چهل روز در آفتاب آویزند و سرگین خرگوش سوخته و کذا دخنه بعض ادویه
مثل دخان صنوبر و انیسون و بطم و مر و میعه و قطران و زفت و صمغ صنوبر منبت شعر هر واحد مانع تناثر شعر و منبت آنست و طلا تخم خرمای سوخته سوده بروغن آس آمیخته و کذا زوفای رطب
و کذا بزر البنج و حبه جبلی و سرگین موش بروغن سوسن سرشته و کذا شحم اوز و کذا زردی بیضه و کذا عصاره بابونه منبت شعر ازین اثر دارد و آنچه بسبب فساد کیفیت ماده غذای شعر باشد
تنقیه بدن بمطبوخات و حبوب مخرجه صفرا و سودا و رطوبات فضلیه بحسب هر واحد نمایند پس تعدیل مزاج و ترطیب آن با دهان رطبه مثل روغن بنفشه و کدو کنند و بعد ازان اکحال منبت
اهداب که مذکور شد بکار برند و کحل بنفسجی و شیاف کندر نیز در انبات شعر اهداب مفید است و کذا اکتحال بسنبل الطیب تنها و آب کشنیز مجرب و همچنین حجر ارمنی یا لاجورد یا شنج سوخته یا بیخ مولیدان
و ایضاً هسته خرمای سوخته سه درم و ناردین دو درم اکتحال نمودن و اکتحال بمگس که سر آن دور نموده خشک کرده باشند نیز مفید است و فندق سوخته سائیده بشحم خنزیر یا خرس سرشته طلا کردن
منبت اهداب و مسود آنست و اثمد مشوی و قلقطار و زاج محرق مساوی با هر سه بعسل سرشته سوخته سائیده در چشم کشیدن نافع و هلیله سیاه و مازو هر سوخته بسرکه طلا کردن برای انتثار
اهداب که از جذام باشد نافع است و اگر بادام تلخ و شیرین هر دو بسوزند و خاکستر آنها مساوی بگیرند و خاکستر برگ خشک آزاد درخت و انزروت سوخته هر یک یک درم و شادنج عدسی
نیم درم و تخم فنجنکشت سوخته دو ثلث درم و اقلیمیای فضه دو درم همه را سائیده بحریر بیخته پس اول مثل مجموع ادویه داخل کرده سائیده بزهره بز گاو سرشته شیاف سازند و خشک کرده
هر روز در شیر زن حل کرده در هر چشم سه میل بکشند با این هر میل راحت داده پس بحمام داخل شوند و روی بآب گرم بشویند از هر سبب که باشد موی برویاند طبری گوید که اگر علامات اختلاط
فضول صفراوی محترق یافته شود تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و حجر لاجورد و حجر ارمنی نمایند و فصد باسلیق و صافن و قیفال کشایند بحسب واجب و احتمال قوت اگر مانعی نباشد
پس ابتدا نمایند بتعدیل مزاج باغذیه محموده مولد دم رطب و بعد ازان حجر لاجورد مغسول دو درم لادن سیاه خوشبو حجر ارمنی هر واحد یک درم حنای محرق دو ثلث درم نرم سوده بحریر بیخته صبح و شام
بدان اکتحال نمایند و اگر ماده متغیر مرارت بحدی شده باشد که احتراق نماید یا از دهان مریض آید تلخ باشد و در دهان و کام تلخی بسیار یابد استفراغ آن بقیء و صبر نمایند و هر شب وقت خواب دو درم اسبغول
و پنج درم روغن گل خالص بیاشامند و بعد او را بروغن گل گرم تکمید نمایند و آشامیدن ماء الشعیر و تدبیر مرطب لازم گیرند و چون دانند که مره صفرا زائل گردید در چشم او چند روز متوالی شیر دختران
بدوشند و هر روز مکرر بآب نیم گرم تکمید چشم نمایند پس بلاجورد و اثمد مساوی در هر روز دو بار اکتحال کنند و گوید که اگر تغیر ماده بسبب خلط سوداوی باشد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون
و مانند آن از ادویه مستفرغه سودا نمایند و استعمال ماء الجبن بروغن بادام نافع است باین طرز که بوزیدان تودری هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید ده درم تخم خرفه نشاسته صمغ بادام مغز بادام
شیرین مقشر هر یک سه درم همه را سوده سه درم آن را با سی درم ماء الجبن بیخته با سه درم روغن بادام شیرین بیاشامند و تا دو ساعت کامل صبر نمایند پس پانزده درم سکنجبین بزوری بیاشامند
اگر طبیعت متحمل گردد و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باعتدال می آید و موی میروید و اگر احتیاج باعانت طبیعت در روئیدن مو باشد بروغن لادن مخلوط با آب برگ بید و لعاب حلبه

تمریخ موضع نمایند واگر باین تدابیر مو در روئیدن تاخیر نماید علیل باغذیهٔ مقویه مثل کباب و ماء اللحم تغذیه کند و جماع نماید و حرکت اندکی زیاده از قدر عادت کند و آب گرم که در آن بیخ بابونه و تخم پیاز جوشانیده باشند نشستن موضع لازم گیرند واگر بسبب خلط بلغمی باشد بمسهل و حب ایارج و حب اغاریقون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و حجر لاجورد و حجر ارمنی کبریت سوخته سم خر سوخته سرسنهٔ صفاهانی حنای سوخته مساوی نرم سوده اکتحال نمایند و چون مو بروئیدن ابتدا نماید اندک آب دهان مروق برین کحل افزوده سبز شد و خشک نموده سوده استعمال نمایند واگر مو قدری بر آمده توقف نماید و بحد طبعی بلند نگردد اندکی زهرهٔ گاو بران بمالند و در جمیع تدابیر مذکوره مریض از اغذیهٔ مولد خلط محدث آن علت اجتناب نماید و تمر قندی قرابادین خجو گفته که علاج ریختن اشفار که بسبب داء الثعلب باشد آنست که میل را در آب پیاز فشرده فرو برند و بر موضع آن هر روز چند مرتبه بمالند و طلا نمایند باطلیهٔ مختصه بداء الثعلب

علاج انتثار اهداب بسبب موضع

آنچه بسبب کثرت رطوبت مرخیه موجب اتساع مسام و منافذ اهداب باشد و علامات غلبهٔ بلغم مدرک گردد استفراغ بمسهل بلغم و ایارجات و حبوب و تدبیر مجفف و ریاضت شاقه و بیداری و تقلیل غذا و اکتحال بآنچه باعث تدمیع و امتصاص و استفراغ بلغم گردد مانند شیاف احمر حاد و اخضر حاد نمایند و ایضاً برای اتساع ثقبهٔ اهداب هلیلهٔ کابلی آمله هر دو سوخته آهن محرق کوفته بحریر بیخته اکتحال نمودن مفید ست و آنچه از ضیق مسام جلد باشد بگرمابه روند و روغن بنفشه و روغن بادام بر چشم گذارند و نطول بمرطبات مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر نیمگرم بر چشم نمایند و آنچه از جدری یا جراحت یا حرق نار افتد بسوی بیخ اهداب نظر کنند اگر جلد محترق و مسام منعدم شده باشند لاعلاج بود و اگر مسام فاسد و جلد محترق نشده باشد پیاز عنصل بسوزند و خاکستر او و خاکستر قیصوم و گل ارمنی سوخته هر واحد یک درم فرفیون تازه دو حبه شادنج عدسی پنج درم باریک سائیده بیخته اکتحال خفیف بدان نمایند حتی که میل باشند زرد اینکه متعلق گردد پس اگر ازین کحل متغیر گردد استعمال او ترک کنند و تبرید چشم او بشیاف ابیض و برود بنفسجی نمایند و آنچه بسبب تاکل و سلاق باشد تدبیرش مسطور شد و بعد استعمال ادویهٔ محلله و شیاف و بیخ بحجر ارمنی اکتحال نمایند که بسیار نافع ست انتثار حادث از خلط حاد را اول اصلاح خلط و تقوی عضو ست و شیخ میفرماید که اکتحال بسرگین موش محرق و غیر محرق بعسل خصوصاً برای انتثار سلاقی نافع ست و محلل خلط ردی جفن ست و آنکه برای ریختن مژه که با سرخی و خارش شدید و تاکل اشفار باشد بتجربه رسیده این ست که انار را با جمیع اجزای او در سرکه پزند تا مهرا شود و بر موضع علت بچسپانند و بعضی گویند که این دوا از مسکنات حدت صفرا و منبت اهداب ست و این کحل تالیف حکیم کبیر علی خان از مجربات ست خستهٔ خرما خستهٔ هلیلهٔ زرد هر دو سوخته سنبل الطیب حجر لاجورد شسته هر یک سه ماشه حضض چهار ماشه بآب گشنیز سبز صلایه کرده بکار برند و اقلیمیا قلقطار زاج مساوی سائیده نیز معین روئیدن اشفار ست و بقول ایلاقی زبل الفار سرگین بز خاکستر قصب مساوی اکتحال کردن نافع ست و اگر در اجفان غلظ باشد آنرا زائل کند و اگر اثمد رصاص محرق مکید نیم درم توبال نحاس زعفران گل سرخ مرمکی سنبل الطیب کندر دار فلفل مکد ربع درم خستهٔ خرمای سوخته سه چند جملهٔ ادویه سائیده بروغن بلسان آلوده استعمال کنند شعر برویاند و صلاح چشم طفل و غیره کند علی بن عیسی گوید که چون انتثار اهداب دوام یابد مودی بناصور میگردد و بسا است که در بینی سوراخ میکند و از ان ریم بر می آید و ایضاً امین الدوله گوید که در علاج آن تاخیر نمایند که چون مزمن گردد مودی بناصور میگردد و در کتاب الرحمه مسطور ست که اگر رصاص را با روغن زیتون یا روغن کنجد بر سنگ بسایند تا که روغن غلیظ گردد و طلا نمایند موی پلک و ابرو و غیره برویاند

شعر منقلب و شعر زائد

شعر منقلب آنست که موی مژه بر موضع خود بروید و سر آن و اثر گون بسوی داخل چشم باشد و هنگام حرکت پلک در چشم بخلد و از ان اشک بر آید و بدان سبب چشم ضعیف و مستعد قبول مواد گردد و از ان سبل و دمعه و حکه و حمرت و تخشن و ضعف بصر عارض شود و شعر زائد آنکه موی زائد در باطن جفن اعلی بر غیر موضع مژه بروید پس اگر مستقیم بسوی چشم بود در چشم بخلد و ضرر به بصر رساند و اگر منقلب بطرف بیرون باشد مضرت کثیر ببصر نرساند بلکه بر حدقه آویخته بود و هنگام رویت اشیا بر ظاهر آنها خطوط سیاه دیده شود و سبب تولد شعر منقلب و زائد کثرت رطوبت جفن غیر شدید الرداءت و بی حدت لاذع ست که در حریم پلک و نزد اشفار جمع گردد و بعضی سببش کثرت الابخرهٔ ردیه متولد از رطوبات عفنهٔ مجتمعه در جفن و بعضی رطوبت فاسد غیر عفن نوشته اند و اکثر بصاحبان امزجهٔ رطبه پیران و در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و عسر البرء و موروثی بود و بیشتر در جفن اعلی می افتد و بقول بعضی سبب شعر منقلب اکثر غلبهٔ یبوست ست یا رطوبت یا کجی ثقبهٔ مسام بنحوی که نفوذ نماید در ان باستقامت علاج بعد از نضج ماده تنقیهٔ بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و شبیار یا بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا و حب صبر اغاریقون و یا بمطبوخات دیگر بسبردارو مثل تربد و غاریقون و ایارج فیقرا هر یک نیم درم نمایند و اگر مزاج گرم باشد بمسهل مناسب آن و حب اهلیلج تنقیه کنند و اطریفل صغیر یا هلیله یا هلیلهٔ زرد با شکر و اسطوخودوس بخورانند و غراغر و سعوطات و مضوغات مثل غرغره با یارج فیقرای محلول بآب گرم و سعوط فلفل و کندش و مضغ مصطگی

وقرنفل و جوز بوا در مزاج بارده و هلیله زرد و کابلی در مزاج گرم و ریختن آب او از دهن بعمل آرند و گویند که فصد عروق راس در جمیع انواع نافع ست و بهر تقویت بصر و حشیم و تحلیل رطوبت
عنبر بویند و اصلاح غذا و تقلیل آن نمایند و از تناول مرطبات مانند اطراق و فواکه رطبه و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار و امتلاء و تخمه و جماع احتراز کنند و بعد از تنقیه برای تحلیل رطوبت
موجب مرض اکحال حاده منقیه مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و خضر حاد و دینج استعمال نمایند و نسخهای آنها در امراض حشیم مسطور شده اند و اگر با آن دمعه یا اختلاط قائم
باشد شیاف الهلیلجی بکار برند و اگر البقر و ربع وزن آن اثمد هر دو را ساییده اکتحال نمایند نفع بلیغ نماید و اگر توتیا سه جزو افیون هفت جزو حضض پانزده جزو شکر سرخ یک جزو
بعسل و سرکه در ظرف مس با چوب مغیلان بسایند و شیاف ساخته استعمال نمایند برای این مرض و اکثر امراض چشم مفید ست و اگر نوشادر را بلیو و کبیر و گل چسپلی منفسل کنیری سچی لوٹه
از هر یک یک ماشه خوب ساییده مثل سرمه در چشم کشند برای دفع و نیز با منی را مفید و مجرب ست و اگر زلوی کلان یک عدد بگیرند و بر زمین بگذارند که روان گردد پس سر و دم آن از
هر دو برانگشت بچش نمایند تا بمیرد و در آفتاب خشک کرده در پنبه پیچیده فتیله سازند و در چراغ روغن سیاه انداخته بفروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند در منع رویدن
شعر زائد و ریز انیدن آن مجرب بعضی اطباست پس اگر این تدبیر کفایت نکند موی را بر کنند و نوشادر بخاند و شیر الحجر و خون ضفدع سبز یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بر موضع
نتف بمالند و طلا کنند و طلای خون قنفذ و زهره آن خشک کرده با دهن صابیم حل کرده و یا جندبیدستر افزوده هر سه مساوی گرفته با آب دهن غوزه دار نیز مفید ست و کذا
زهره خاماالادن و زهره کرگس نافع و گاهی از این جمله زهرها و خون قنفذ و جندبیدستر شیاف بشکل فلس ماهی ساخته و در سایه خشک نموده وقت حاجت با آب دهن غوزه دار یا شخص ناشتا
حل نموده استعمال می نمایند و نیم ساعت صبر میکنند و از معالجات جید آنست که زهره قنفذ و خاکستر خاماالادن و جندبیدستر اجزای مساوی نرم سوده بخون کبوتر سرشته قرص سازند
و استعمال نمایند و کذا زهره کرگس با خاکستر مذکور یا بانوشادر یا آب گندنا خصوصا که بر آتش چند جوش خفیف داده باشند و اگر با صدف باشد بهتر ست و ایضا سحاله حدید نا خورده
با آب دهان بر موضع نتف طلا کرده یک ساعت بگذارند و همچنین هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید ست و اگر بعد نتف مو افیون و زعفران در خون فاخته ساییده طلا کنند یا بیضه
مورچگان بمالند مانع اثبات شعر گردد و خاکستر سم خر با آب گندنا یا قطران و یا زهره بهائم و خاکستر مازریون همین منفعت دارد و آتشق سوخته و شیر سوخته بسرکه کهنه حل کرده بر موضع
نتف شعر طلا کردن مجرب ست و یا سهاگه تیلیه باریک ساییده در آب لیمون کاغذی ترکنند و فتیکه آب لیمون خشک گردد سهاگه را باریک ساییده بعد از آنکه موی را کنده باشند بانگشت بمالند
و اگر زبد البحر بلعاب اسبغول سرشته طلا نمایند تخم پر موضع و منع اثبات شعر کند و اگر موی را بکنند و فی الحال خون اشتر و روغن کچله بر آن بمالند و مکرر عمل نمایند همین عمل از دو یا زعفران
یکمثقال کافور نیم و انگشت ساییده بعد از قلع مو بر آن موضع ضماد کنند و طلای خون ضفدع سبز و خون کنه سگ و خاکستر مازریون در هم آمیخته نیز نافع ست و کذا اطلای موضع نتف شعر زائد
بخون حرباء و خاکستر زلو بسرکه آمیخته و زهره کفتار و خون یربوع و شیر سگ و آب شاهتره بصمغ آمیخته و مغز سر خفاش و خون جرذان و قنه مطبوخ که مثل عسل گردد هر واحد مانع اثبات شعر ست
و کذا اکتحال آبنوس و خون خرس خشک کرده ساییده و زلو در کوزه رصاص نهاده تا آنکه بمیرد و بعده ساییده هر واحد بعد نتف شعر مفید اقوال الحجر یقین بعضی گفته که در اسخت اگر گرم کرده
هفت بار در آب گشنیز سبز سرد نمایند و باریک ساییده از پارچه گذرانیده شعر زاید بر کنند خوب بمالند که دیگر بار عود نمیکند مجرب ست و سویدی گوید که اگر صدف بزرگی در کوزه گل حکمت نموده سوخته
بر شعر منقلب بکرات بمالند موی را البسیار باریک نماید که بحس نکند و مجرب من ست و گویند بعد نتف مو نوشادر بزهره بز مخلوط کرده در چشم کشند دوا در برگ سن مفید نیز مفید گفته اند
و حکیم علی در مجربات خود می نویسد که بعد کندن مو زاج ساییده یا توتیا و زنگار با هم ساییده و یا زرنیخ سوده بمالند و اگر وزغه در سفال آب نا دیده بسوزانند و خاکستر آن بپاشند در منع
بر آمدن مو بغایت قوی بود و گویند که اگر در یک سیر سرکه دوازده عدد دیوچه انداخته در شیشه کرده زیر سرگین اسپ دفن کنند و بعد چهل روز بر آورده موی چشم و دیگر جای بر کنند و سرکه مذکور
را بمالند باز موی بر نیاید و جالینوس گفته که اگر صدف صغار سوخته ساییده بقطران آمیزند و بر موضع نتف شعر طلا کنند دیگر نروید و مجرب ست و ثابت ابن قره گفته که علاج غریب
آنست که از ضفدع و نوشادر و سم خر سوخته مساوی سوده بسرکه کهنه بسرشند و بعد نتف بر موضع آن طلا نمایند و شیخ ابن الجربی نوشته و بقول صاحب جامع شعیر صدف محرق و مصطکی
و قطران مساوی کوفته بیخته با شراب انگوری آمیخته ساییده اکتحال نمودن نفع بلیغ می نماید و میو قوطوس گوید که موی زائد در روز پانزدهم یا بستم بر کنند و در ساعتی که شعر زائد را قلع نمایند
پنج یا هفت عدد زلو را در کوزه گلی سوخته خاکستر آن را سحق نموده اکتحال نمایند که دیگر نمی روید و طلای شحم القنفذ بعد نتف مو بالخاصیت مانع نبات شعر نوشته اند و طبری از بعض متقدمین
نقل کرده که اگر موی زائد از منقاش طالیقون نتف نمایند خاصیت اوست که دیگر بار نروید و بعد از آن کحل توتیا که از روی منقاش طالیقون تو بال حدید و حجر معروف بازبرجد یا عوض او حجر المسن سوخته
و خاکستر پوست بیضه مرغ و صدف سوخته و توتیای کرمانی و سرمه اصفهانی مساوی سوده بحریر بیخته ساخته باشند اکتحال نمایند که بتجربه رسیده و چنین گفته که موی نه افتد و منقلب از منقاش نحاس کور و زنگ

قبل طلوع آفتاب در اول ماه برکنند پس آن موضع بزهره بز بمالند که دیگر بار عود نمیکند و شیخ داود گفته که هرگاه علت کهنه گردد ادویه وضعیه کمتر نفع میکند اما قبل از آن اکثار آنها مع توالی استفراغات فایده میکند و این شیاف هم نفع کثیر النفع و مجرب بگیرند خاکستر قشر زاغ محرق و طلیق محرق و سنگ از هر واحد یک جزو صباره و اقلیمیای ذهبی و سفیداب ارزیز هر واحد نیم جزو و آرد باقلا ربع جزو و پوست بیضه سوخته مروارید محلول هر یک عشر جزو خوب بسایند و بمخ ضفدع و قطران و آب بلح صباره شیاف سازند و خشک کرده بعد نتف مکرر استعمال نمایند و گویند که دلک بعصاره بیخ و خون سنگ پشت و خون ضفدع مع خاکستر بادریون نیز نافع است و اگر ازین تدابیر فایده نشود باید که برداشته موی زائد را یک یک بکنند و بیخ آنرا بسوزن باریک که سر آن کج بود و اگر سوزن از طلا باشد بهتر باتش گرم نموده داغ دهند و در یک نوبت دو یا سه مو را داغ نمایند و باقی را بگذارند تا موضع داغ آن چاق شود پس بهمین طور باقی را داغ نمایند و در آن هنگام چشم را از مغیر سرد نموده پر کرده باشند تا گرمی بچشم نرسد و بعد از داغ بسفیده بیضه مرغ و روغن گل موضع نتف را طلا کنند و در چشم چکانند و گاهی دو سه بار حاجت تکرار داغ افتد و بعد از آن دیگر عود نمی نماید و اگر موهای بسیار باشد صاحب آن از تشمیر نجات می یابد الا ما شاء الله عمر در اذیت می باشد و تشمیر قطع جلد باطن جفن است و دوختن آن موضع و گاهی شعر منقلب را برداشته بمصطگی یا راتینج یا صمغ یا دبق یا اشق یا سریش و یا قفر الیهود یا صبر و انزروت و کثیرا و کندر محلول بسفیده بیضه با موهای طبعی می چسبانند و بعضی علاج آنرا بشش قسم تقسیم نموده اند یکی اکتحال بالکحل الحاده بعد تنقیه دوم قلع مو سوم داغ آن چهارم پنجم التصاق بموهای طبعی ششم مسطور شد ششم نظم شعر و طریقش در اکثر کتب مسطور است و در آن کلفت بسیار و ازاله مرض غیر متیقن بود ازین جهت ترک ذکر آن انسب نمود

التصاق اشفار

یعنی بهم چسپیدن مژگان و سببش رطوبت غرویه است و اکثر این علت بارمد عارض میگردد و عرض آن باشد و بعد از رمد نیز حادث شود بجهت اندفاع ماده نضیجه منعقده و غرویه بسوی جفن علاج انزروت بشیر خر پرورده و نبات سفید از هر واحد یک جزو کف دریا ربع جزو باریک سائیده بر موضع آن بپاشند

بیاض اهداب

یعنی سپیدی موی مژگان و آن بفساد و ضعف بصر است و سببش زیادتی رطوبت بلغمیه است بجهت کثرت بلغم و برودت مزاج و بعضی سببش غلبه بلغم نوشته اند و فرق فیما بین از وجود آثار امتلا و رطوبت و لاغری و خشکی جفن و باریکی مو دریافت توان کرد و گویند که این بیاض بالطبع عارض نمیگردد چنانکه باقی موهای بدن را عارض میشود و هر آنکه بسبب صلابت و قوت محل غرس آن رطوبات شدیده را کمتر قبول می نماید علاج در بلغمی بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج و شبیار تنقیه بدن و سر نمایند و در هر هفته یکبار تنقیه کرده باشند و بعضی گویند که تنقیه بهلیله کابلی و غاریقون و ایارج فیقرا بعد از نضج تام و بعد از آن تا پنج روز بتناول اطریفل شش درهم وقت خواب و غرغره بایارج فیقرا و مضغ مصطگی و قرنفل مفید است و مداومت بتحلیل مربی هلیله مربی و اطریفل با گلقند نافع و اجتناب نمایند از تناول امراق و فواکه رطب و بقول حاره مانند تره تیزک و صعتر و پودینه و جمله الباب بسیار مضر اند و شقایق النعمان تنها یا بزیت یا بپیه بر مسوده بر هدب بمالند و یا حلزون را با حیوانی که در جوف آنست سوخته و یا فندق سوخته بشحم خرس و پیه بز صحرائی سرشته بر اشفار بمالند و گویند که چون بندق را با پوست سوخته باریک سوده بر یافوخ طفلی که مژگان او سفید باشد بمالند سیاه شود و بقول انطاکی اکتحال بخسته خرمای سوخته منبت مو سود اشفار است و بعضی گویند که اگر حجر البقر را سوده بشراب سرشته بر موضع بیاض جفن طلا نمایند موی سیاه برویاند و اکتحال بزهره کلاغ مخلوط بزهره خروس موی شرم را سیاه میگرداند و میل الکحل توتیائی آلوده بر اشفار مالیدن تحلیل رطوبت میکند و آنچه از پیش باشد در ترطیب مزاج و فربهی بدن کوشند بنوعی که در امراض پیسی بارها ذکر یافته و شقایق النعمان الی باب الخضاب بکنند

غرب

و آن ناصوری است که در گوشه چشم جانب بینی افتد و اشک بی اختیار آید و بقول بعضی غرب خراج کوچک است که در ماق اکبر بهم رسد و چون منفجر شود اکثر ناصور گردد و بعضی گفته اند که غرب در حقیقت خراج و بثره موق اکبر است قبل از انفجار و گردیدن ناصور و استعمال لفظ غرب بر ناصور مذکور بطریق مجاز است و اولی العکس این است بجهت عدم شهرت اسم خاص سوای غرب برای این ناصور بخلاف خراج که قبل از انفجار و گردیدن ناصور آنرا اخیلوس نامند و جالینوس اطلاق اسم دبیله برین خراج نموده و هر چند فی الحقیقت دبیله نیست هم او گفته که گاهی در ماق چشم خراجی عارض میشود که چون انگشت بران گذارند غائب گردد و چون بردارند عود نماید و رنگ آن همرنگ جسد بود و دردی که آنرا اخیلوس نامند نوعی از انست که سیلان می یابد آنچه در آنست بسوی بینی خصوصاً وقتیکه چشم را بانگشت بمالند و نوعی از انست که سیلان نمی یابد آنچه در انست بسوی انف و چون سیلان نیابد متعفن گردد و بطول زمان بمنزله ناصور شود بالجمله سببش وقوع ورم یا بثره است در موضع مذکور بجهت انصباب ماده بورقی حار ردی الکیفیت از سر بسوی آن موضع و اجتماع و تقیح و تفجر آن و بیشتر این مرض اقرحه رطبه صبیان را در ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و یا از خارج موق افتد و آن اسلم است و یا از تحت جلد یک جفن یا هر دو و گاهی منفجر میگردد بجانب بینی از ثقبه که در میان بینی و چشم است و گاهی منفجر میشود از زیر جلد بینی و گاهی انفجار می یابد بسوی چشم بالجمله بعضی

ازان ظاهر بود و بعضی غائر بباطن و گاه منفجر و گاه غیر منفجر میباشد و آنچه منفجر گردد بسبب آن مادهٔ حادّ است و آنچه غیر منفجر بود بسبب آن مادهٔ غلیظ متحجر است و گاهی در چرک آن خباثت بحدی میباشد
که غضاریف چشم را فاسد و سیاه میگرداند و متخور ساخته و از فشردن آن چشم پر از چرک گردد و بعد انفجار آن خراج التیام او مشکل است و از علامات غرب است که چشم تحجیر پیدا و نزد
امتلای آن از مده شبیه بورم کوچک ظاهر شود و آنچه از آن بیرون ظاهر دارد و سیلان می یابد از آن چرک و فاسد میگرداند لحم را و آنچه انفجار او از داخل باشد از چشم مرض شبیه بکمنه یعنی سفید
املس معتدل القوام مندفع گردد و از فشردن جفن اسفل چرک و صدید جوشیده برآید و چشم از چرک پر گردد و بسا است که چشم را فاسد گرداند بدوام امتلای مده و آنچه از زیر پوست
اجفان بود فاسد گرداند غضاریف آنرا و از نهادن انگشت بر پلک مانند ریم بیرون آید و آنچه بسوی انف نفوذ نماید از منخرین یا از دهان مده برآید و آنچه از موضع ناسور هنگام بند کردن
بینی و حصر نفس هوا برآید از علامات نفوذ او است و بسا است که بسبب خباثت شدید تمامی استخوان بینی را فاسد و سیاه گرداند و مجوف و آنچه از ان سیلان می یابد بسوی چشم عارض میگردد
از آن در چشم وجع بدون سببی و سیلان اشک از ماق و چون بفشارند چرک از ماق برآید و آنچه در ظاهر بود حجم آن محسوس میگردد و آنچه غائر بباطن باشد ورم آن ابتدا نمی باشد و غرب که سر نکند
باد دبود و بمشارکت آن چشم پیوسته درد مند باشد و غرب کثیر العمق غائر فاسد میگرداند استخوان او و نشان فساد استخوان آنست که چون گوشت آنرا جدا کنند و بر استخوان میل کشند آنرا درشت
یابند زیرا که سطح استخوان صحیح املس می باشد و میل بر آن می لغزد **علاج** اگرچه علاج این مرض بجهت رقت لحم ماق و رطوبت عضو و بودنش محل فضول و دوام حرکت و قوت حس او و عدم
تحمل ادویهٔ قویه دشوار است لیکن سزاوار آنست که مهمل نگذارند بلکه قبل از استحکام مبادرت بعلاج او نمایند و تنقیهٔ بدن و دماغ و ناحیهٔ چشم از مادهٔ محدثهٔ آن بفصد سر رو و حجامت قفا
و سیاف و شیافه و مسهل و حب ایارج و قوقایا و لوغاذیا کنند و خوردن ایارج فیقرا چند روز پیهم بعد تنقیهٔ عام کثیر النفع است و بعد از ان اطریفلات و اهلیله مربی و مانند آن بخورانند
و استعمال غرغره و سعوطات بسیار نافع است و اگر ماده حاد باشد بعد از فصد نضج بمطبوخ معتدل مثل طبیخ بنفشه و غیره و مسهل و حب اهلیله دهند یا طبیخ فواکه و قرص بنفشه تنها یا با ایارج
فیقرا استعمال نمایند و اصلاح و تلطیف غذا کنند چنانچه قانون علاج قروح حواد او است تا که فضول و رطوبات کم گردد و قبول اندمال بآسانی نماید و از جمیع اغذیهٔ غلیظهٔ مبخره بسوی سر
اجتناب واجب است و در ابتدای خراج پیش از انفجار شیاف ابیض و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته جمله یا هرچه از ینها میسر آید سوده بآب کاسنی صحرائی یا بابونه یا گلاب سرشته طلا نمایند و یا از آنچه مسهل
و یا اشق و مومیائی مسهل بر آن گذارند و ایضاً جوز الزنج و هرچه قوی التحلیل است استعمال نمایند تا باشد که از تیغ بی ورم باز مانند و اگر ماده جمع شود و درد و الم پیدا کند محتاج بنضج خراج باشد درین
صورت کندر و زعفران بآب حلبه ضماد کنند یا بحلبه و تخم کتان طلا نمایند و دیگر ادویهٔ منفجره مثلاً مغز بادام گندم مع تخم مرو کوفته یا مع کندر و شیر زنان و یا زعفران بآب برگ تره تیزک یا مرهم انت
یا ثلث وزن آن صمغ عربی بزهره گاو سرشته بر آن بچسپانند و حرکت ندهند تا آنکه جدا گردد و ضماد انجیر مع نطرون قوی ترین منفجرات است و عنب الثعلب اسوده جوشانیده ضماد کردن
نیز غرب را منفجر نماید و اگر مغز بادام گندم آمیز نمایند بهتر باشد و اگر کرسنه کوفته با عسل سرشته بر نهند نضج و انفجار غرب نماید و کذا اگر کندر با سرگین کبوتر سرشته و کذا زاج سوده و سکبینج بسرکه حل کرده
و بقول بولس حلزون مریکی صبر هر سه مساوی سوده مکرر طلا کردن افضل علاج غرب است قبل انفجار و بعد او و اگر اظفار الطیب عوض حلزون گیرند نیز در غرب پیش از انفجار و بعد آن
مفید و معمول استاد مرحوم است و اگر خراج صلب و غلیظ باشد و منفجر نگردد بر آن گندم یک جزو تخم حلبه نیم جزو و تخم مرو یک نیم جزو کوفته در آب بپزند تا مهرا گردد و مثل هریسه شود
پس بر آن قدری شیر تازه دوشیده بریزند و بر هم زنند تا مانند مرهم گردد بر صلابت برآمده ضماد نمایند که منفجر گرداند و اگر قوی تر خواهند ادویه را در شیر بپزند و شهد خالص
نیز اضافه کنند و همین معجون است الا آنکه آهن بشکافند پس فتیله مرهم زنگار نهند و بعد نقای آن ادویهٔ مجففه استعمال نمایند و رازی گفته که من معالجه نمودم غرب را اولاً بانچه نضج
می نمایند ورم را از ردع و تحلیل و اگر ازین فائده نشود معالجه نمایند بچیزی که باعث انفجار گردد و چون منفجر گشت معالجهٔ قرحه نمایند به نحوی که در باب قروح مسطور گردد و اطبا استعمال
می نمایند در ان بایشا و زعفران و برگ سداب با آب مادو و صدف محرق با آنچه در جوف اوست و مر و صبر و در مقام دیگر گفته غرب را دا امیکه خراج باشد یعنی ورم و تفتیح نیافته معالجه
بجوز الزنج و دو صبر و مانند آن از اشیای قوی التحلیل نمایند و چون منفجر گشت معالجه بمر و اقاقیا و زنگار و انزروت و مانند آن نمایند و چون مزمن گشت بداغ و ثقب و قلقدیس
نمایند تا آنکه عظم را فاسد نگرداند و جالینوس در کتاب معالجات گفته که گاه بر می آید نزد ماق اکبر خراج کوچکی و بسیار است که منفجر میگردد بدون لذع و این بناحیهٔ چشم
نمیباشد و لهذا دشوار است بر آن و لیکن سزاوار است که مبادرت نمایند در مداوای آن بادویهٔ محلله که در آن لذع و حدت نباشد زیرا که حدت باعث الم و زیادتی
ورم میگردد و ازینجهت دشوار میباشد برآمدن آن ازین جهت ممکن نیست معالجهٔ آن بادویهٔ ضعیفه که سودی نمی بخشد و لهذا بطول می انجامد بالجمله بعد از آنکه غرب
منفجر گردد قانون علاج او آنست که اول تنقیه نمایند پس متوجه معالجهٔ قرحه گردند و آنچه غرب را تنقیه مفید بود آنست که بگیرند دو رگ باطن قصب یعنی آنچه در میان نی نزدیک بند گاه

شل بلبنه سفید بیاشد خصوصاً مارگی که قریب بیخ آنست و غلیظ تر بود و در عسل فرو برند و برآورده بر غرب نهند که تنقیه آن کند پس موضع را با اسفنج در ماء العسل تر کرده بشویند و باشد که دیگر بار این گیاه نی خشک باریک سفوف کرده پاشیدن کفایت کند و خبازی و کمات خائیده بر غرب نهادن و تکرار نیز ناصور را پاک کند و اگر اراده اندمال آن باشد برگ خبازی تنها بران نهند و یا صبر و مصطگی و دم الاخوین و انزروت و سرمه و شب یمانی هر واحد یک جزو کوفته بیخته با آب کاسنی بری حل کرده بعد افشردن غرب در چشم بچکانند سه قطره که فاصله میان هر قطره یک ساعت نجومی باشد و در بعضی نسخه گلنار یک جزو زنگار ربع جزو نیز داخل است و گفته که ادویه را خشک سوده موضع منفجر را بدان کبس نمایند و یا سفیداب قلعی گلنار فارسی هر یک دو درم دم الاخوین مرصاف هر یک یک درم انزروت بشیر خر پرورده یک و نیم درم کندر نیم درم کوفته بحریر بیخته خوب سحق نموده بر موضع غرب ذرور نمایند و رفاده بران بندند و یا شیاف غرب بشیر دختران حل نموده در موق سه قطره بچکانند و فیما بین این قطور و ذرور زمانی صالح فاصله باشد و یا چرک ناصور را از بلبنه کهنه پاک کنند و سونگ خائیده یا پر سیاوشان خائیده بران بندند و استخوان سر گربه که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشند سائیده ذرور نمایند و همچنین ذرور استخوان سوخته سر انسان نیز مفید بود و آب برگ توری خصوصاً جنگلی در ناصور انداختن بغایت نافع است و ذرور بابونه نیز برای غرب منفجر مجرب نوشته و یا زنجار را با بول کودکی بسایند و خشک کرده باریک سوده در ناصور افشانند بعد افشردن و پاک کردن آن و عسل و زاج و یا آس و یا صمغ البطم و بزرکتان سائیده فتیله ساخته و یا نطرون و شب یمانی هر واحد نیم درم کندر و مر هر واحد یک درم سوده در غرب پر کنند و ضماد خاکستر چوب انگور بعسل آمیخته و یا نیلوفر تنها یا بسرکه سرشته و یا جاوشیر و روغن جوز و یا بارتنگ مخلوط بنمک و یا توت بیخ کبر و یا عصاره برگ او و یا آرد خندروس با آب پخته نیز نافع غرب است صفت شیاف غرب که در ناصور گوشه چشم و دیگر جاها نیز معمول است صبر کندر انزروت گلنار دم الاخوین مرده شب یمانی هر یک یک درم زنگار دانگی و نیم بگلاب شیاف سازند و در مجموعه بقائی وزن صبر و کندر هر یک یک درم و دیگر ادویه هر یک نیم درم و زنجار ربع درم نوشته اند که وقت حاجت ناصور را خوب بفشارند تا ریم ازان خارج شود پس بیمار را بر خلاف جانب ناصور بخوابانند و شیاف را در آب حل کرده دو سه یا چهار قطره در ماق بچکانند و در میان هر دو قطره زمان صالح تخلل دارند پس علیل را سه ساعت بر همان هیأت گذارند و هر روز این علاج را اعاده کنند تا حدیکه از فشردن چیزی بر نیاید و در مقام دیگر تحریر کرده که چون عرصه ده روز سه بار این شیاف را بکشند زرداب و ریم راکه از سیلان الحیشم بر می آید دور کند و بقول سید جرجانی آب سداب تازه با آب انار ترش آمیخته چکانیدن بغایت مفید است و مواظبت بر آن زائل میکند غرب را و یا برگ سداب تر یا خشک با آب انار ترش سائیده و فتیله آن بسوراخ غرب بعد پاک کردن از ریم فرو برند که اندمال و اصلاح لحم میکند لیکن در ابتدا سوزش می آرد و بعد ازان نمیکند و فتیله از زنگار سفوف کنند و اشق نیز نافع و نهادن مرتبها سفید تنها و دو زرد چوب یک جزو یا نانخواه دو ثلث جزو سوده پاشیدن مجرب است و بعضی نانخواه نیم جزو نموده و مر یک جزو افزوده اند و ایضاً دوای مرکب برای اکسیر و شب و نوشادر نافع است و از ادویه بالغ زاج و صبر انزروت و قشور کندر سوخته و ماميثا مساوی در موق گذاشتن است و صبر تنها مع قشار کندر سبز توتیا و یا شهد خالص بر آتش گذارند تا غلیظ شود قدری کف دریا و مازو باریک سائیده آمیزند و فتیله بدان آغشته در ناصور نهند و بقول الطبا یمی هند دو پارچه سنگ جراحت گرفته روغن بیدانجیر بریکی انداخته از دیگری بسایند چون غلیظ شود بفتیله آلوده در ناصور نهند و یا چند قطره روغن بیدانجیر در کثوره پهول انداخته از قفل بسلم چندان بسایند که زنگ روغن خاکستری و غلیظ گردد بفتیله آلوده در ناسور نهند و یا چیکٹ چراغ که در دیوار می چسپد قدری گرفته بر پارچه نهاده چسپانیده باشند و یا برگ دهتوره خشک نموده یا گل تنباکو مساوی روغن گاو حل کرده بکار برند و یا چرک نی قلیان و افیون بمساوی سوده فتیله کرده نهند و یا سمندر سوگهه باریک سائیده با آب آلوده فتیله کرده نهند و یا برگ نیب برگ کنار پیوندی سائیده بر پارچه آلوده بچسپانند و یا کته ایلو بول سرخ مساوی سائیده بر غرب استعمال نمایند و یا زبان سبگ سوخته بلعاب دهن آمیخته طلا سازند و یا انگوزه در چوب در روغن جوشانیده صاف کرده بدارند و قطور سازند و یا عدس مقشر و پوست انار کوفته بیخته چسپانند هر گاه دهن ناصور بند شود دو درم کندر تخم کنوچه کوفته با آرد گندم آمیخته بشیر دختران یا شیر خر بخته قدری زعفران آمیخته بر وی گذارند یا دیگر ادویه مجربه که مذکور شد استعمال نمایند و بعد کشادن دهن او ادویه مدمله بکار برند و گویند که چون منفجر گردد بفشارند و چرک آنرا بر آرند و پر نمایند آنرا بمغز جوز الزنج یا بروغن جوز که آنرا خاصیتی عجیب است دراز الد آن و ایضاً مورد و برگ آس یا دوشاب بسرشته خشک میگردانند آنرا و شیافی که در آن زراریح داخل است در علاج صبیان می نمایند مجرب بو علی سیناست انطاکی گوید که آنچه در شعیره و جسا الاجفان گذشت بکار برند و چوب خر توت سیاه در آن گذارند و بابونه بجوز کهنه آب دهن روزه دار ضماد کنند و از مر اشیاف اشق و آس و شب و نطرون کنند و زنگار بسرکه یا آب بارتنگ شیاف ساخته پر کنند و طلا نمایند و اگر عظیم گردد یا انفجار او بطی شود بطبیخ عدس و ماش یا بزعفران و مویز یا آرد جو و پوست خشخاش و حلبه ضماد کنند بعده معالجه بشیاف کندر نمایند که آن مجرب ماست محمد زکریا گفته که صحت غرب بدانست و سخن در آن خارج از مقصد مگر آنکه من یافتم برای او علاجی که در چند ماه صحت یافت بحدیکه مانند صحیح گردید و آن شیاف غرب است که عند الحاجت

باب حل کرده ناصور را فشرده از چرک پاک نموده سه یا چهار قطره ازان بچکانند و صاحب آن بر آن چشم بخوابد و باید که فاصله ما بین هر قطره زمانی صالح مقدار یک ساعت باشد و روز دیگر نیز ناصور را فشرده شیاف را دران بچکانند و همچنین تا یک هفته یا تا زمانی که ناصور را بفشارند و ازان چرک نیاید و بعد ازان ترک نمایند که تا چند یا خشک میباشد و بهتر آنست که اندازه نمایند غور غرب را بمیلی که بآن حال عمق نواصیر معلوم میکنند پس بر سر میل پنبه نرم پیچیده و در ادویه فرو برده دران گذارند خواه دوا سیال باشد یا ذرور خشک و باید که چکانیدن شیاف غرب و غیره ادویه بعد تنقیه غرب از چرک و گوشت فاسد باشد مثلاً از پنبه کهنه پاک نمایند و لحم فاسد آنرا بمرهم زنگار دور نمایند اگر متصل با جفان و غائر باشد و بالقطع از حدید اگر از اجفان جدا بود و غائر نباشد پس آنرا بشراب قابض انگوری بشویند پس شیاف غرب محلول تا آب بازو و یا دیگر ادویه در آن بچکانند و اگر چرک قلیل باشد و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند تا جمع شود پس بفشارند و بشویند و دوا نهند و چون استعمال دوا نمایند چشم را بالعصابه بر بندند و مریض حرکت نماید و بنشیند و لابد ست در ابتدای امر جمع کردن با این ادویه دوائیکه دران قوت قابضه و مقوی اجزای عین باشد مانند زعفران و اشنه بهر دو فائده یکی تضییق مسام بهر عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت و منع از انجذاب دوم تقویت عضو برای منع قبول موادی که محلل آنرا جذب کند و این سائر تدابیر در ابتدای انفجار ست و علاج مزمن آن داغ ست یا آنچه قائم مقام داغ باشد از ادویه حاده مانند استعمال یک بر دیک بطوریکه ناصور را بخرقه بخارند و فتیله مبلول ببول طفل را بدیک بر دیک آلوده دران فرو برند و یا زنگار را با شحم و اشق یا به کرسرشته بفتیله در ناصور داخل کنند و بعضی گفته اند که اگر استخوان فاسد نگردانیده باشد با این دوا داغ دهند بگیرند خاکستر بابونه خاکستر اکلیل الملک خاکستر کرم از هر واحد یک جزو زرنیخ سرخ ربع جزو حضض دو جزو زنگار معمول بپاشیدن سرکه برس ربع جزو و شادنج یک جزو کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بران بپاشند و ببندند و گویند که چون کهنه و ناصور گردد علاجش آنست که چون انگشت بران گذارند آنرا اصلب یابند که از زیر انگشت بلغزد درین هنگام واجب ست که داغ نمایند بمیل مدور الراس اگر از طلا باشد بهتر بود و آنرا در آتش سرخ نمایند و بگذارند بران بدفعات تا آنکه بجوش آید اطراف آن و گوشت فاسد تمام سوخته شود و رطوبت خشک گردد و ظاهر گردد پوست فاسد از استخوان و بعد ازان معالجه نمایند بمرهم سفیداب و اگر بسوی بینی نفوذ کرده باشد داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد پس دران فتیله پنبه کهنه بمرهم زنگار آلوده یک روز داخل نمایند و روز دیگر به پنبه تنها تا آنکه مندمل گردد و از داغ ادویه حاده داغ با آهن اسلم العافیت ست و چون عفونت غرب با استخوان رسد و باد و یه منقطع نگردد بشگافند و گوشت فاسد مدور دور نمایند تا باستخوان برسد پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد و ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن بخراشند و دوای ملحم دران پر نمایند و ببندند و مدتی بگذارند و اگر استخوان فاسد گردیده باشد بر استخوان داغ دهند و بسا است که محتاج میگردند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ باندرون آن برسد ولیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم نمایند بلکه دست را مائل بناحیه ماق که سیلان نیابد بطبقات چشم و سوراخ نمایند بناحیه بینی در غور یا آله مدور الراس حتی که ثقبه آن موضع متصل آن نافذ گردد و بعد ازان بگردانند تا آنکه خون از بینی و دهان بر آید که این نشان نفوذ آنست و درین وقت داغ او کامل مع حفظ مقله حاصل گردد پس داغ دهند و دوای آن بپاشند و ببندند و یا در آن فتیله پنبه کهنه از مرهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید بصندل و مامیثا و آب کاسنی و آب حی العالم لطوخ سازند و روز سوم فتیله را قوی تر نمایند تا آنکه دهن جراحت وسیع تر گردد پس اندمال نمایند و گاهی بر می آید ازان پارچه استخوان بد بو و بسا است که بی نیاز میگرداند داغ از سوراخ نمودن و تا ممکن باشد بران اقتصار نمایند و واجب ست که چون داغ دهند و بران دوا بپاشند بر چشم اسفنجه یا خرقه بآب سرد تر نموده بگذارند یا خمیر دقیق بیخ سرد کرده و چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم نرسد طبری گفته که استعمال داغ در چشم خطر دارد و بعض افاضل از اوائل طریقی برای داغ غرب مقرر کرده اند که چشم از مضرت او سالم می ماند و ابو ماهر وصف او نموده و آن این ست که بگیرند قمع مس یا مانند آن و طرف اسفل آن که منهدم و هموار بود بر موضع غرب بگذارند و اسرب گداخته در قمع ریزند و مریض چندان صبر کند که داغ بوجه اتم گردد پس قمع را جدا نمایند و این داغ از محل ناصور تجاوز نمیکند و مریض صحت تام می یابد بعد ازان مراهم مدمله استعمال نمایند و بالجمله علاج او مثل علاج ناصور سائر اعضاست لیکن واجب است که ملاحظه لطف ماق را در علاج آن نمایند و احتراز کنند ازان که ملتحم سازند قبل از تنقیه مده یا استخوان و هرگاه خواهند که جراحت بسته شود صبر کنند و سوده گذارند تا خشک کند و بسته شود و زاج سوخته و آبگینه مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویه تیز اگر چه در ابتدا سوزش نمایند لیکن بتکرار استعمال عادت او شود و مضرت نرسانند.

غده

بقول جالینوس لحمی ست زائد در ماق اکبر و نزد اکثر زیادتی لحم ماق اکبر ست از مقدار طبیعی بر سر ثقبه که میان بینی و چشم واقع ست و ازین جهت مانع فضول چشم مثل چرک و اشک از نفوذ در ثقبه جریان او بسوی بینی میگردد و کثرت حدوث امراض مادی در چشم لازم این ست و گاه تابع آن غرب میباشد و گاهی ازان تقلص جفن نزد موق عارض میگردد

وبقول شیخ گاهی این لحمه عظیم میگردد بحدیکه مانع بصر میشود و سببش اجتماع فضول غلیظ است در ماق و بقول بعضی خون غلیظ بسیار است گاه حادث میگردد از غرب که او را
کثرت رطوبات و امتلاء در چشم لازم بود علاج با دویه ظفره معالجه کنند و اگر فائده نشود فصد قیفال و حجامت ساق نمایند و مسهل و حب ایارج و شبیار و قوقایا و ایارج
جالینوس دهند و بعد تنقیه بدن و دماغ از خلط غلیظ اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر نمایند و شیاف احمر لین استعمال کنند اگر فائده نه بخشند ادویه حاده اکاله مثل زنگار و کبریت
و مرهم زنگار بران گذارند و باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و دینارج و شیاف قیصر و شیاف زنگار اکتحال نمایند و باز زنگار و نوشادر هر دو مساوی با آب سائیده بر غده گذارند
و بران مداومت نمایند و اگر ازین ادویه هم فائده نشود آنرا بصناره یا بمنقاش بردارند و بلا امت ببالا اندکی بکشند و بمقراض ببرند لیکن مبالغه در قطع و استیصال آن ننمایند تا دمعه عارض نگردد
و بعد قطع زیره کرمانی و نمک خائیده در خرقه انداخته در چشم بچکانند و ذرور اصفر بران پاشند تا مابقی را فانی سازد و برای دفع اذیت زرده بیضه مرغ و روغن گل به پنبه آلوده
بر چشم گذارند و به بندند تا دو روز و هر روز صبح و شام تبدیل نمایند و اگر در چشم گرمی بهم رسد شیاف ابیض استعمال نمایند پس احمر لین پس اخضر حاد بعمل آرند و بعده بمرهم صندل سازند

امراض اذن

یعنی بیماریهای گوش و آن بست و چهار مرض است یعنی اوجاع اذن و ورم و بثره آن و طرش و وقر و صمم و دوی و طنین و صفیر و قرحه و اکله و ناصور گوش و دخول هوام
و تولد کرم در گوش و دخول آب و سیماب در گوش و ستاره گوش و سیلان رطوبت از گوش و انفجار دم و حکه گوش و اورام بیخ گوش و قلاع اذن و رض اذن و انقلاع اذن و ضربه اذن
الکاون گوش باید دانست که حس سمع موقوف بر عصبه مفروش در صماخ است و آن عصب در احوال سمع مانند جلیدیه است در احوال ابصار و صماخ مثل ثقبه عنبیه است و منفعت
گوش ادراک مسموعات است و آنرا اصناف امراض ثلثه از سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب عارض میگردد و اکثر از امراض و حمیات صعب حادث میشود و کسیکه خواهد که گوش
او از آفات و امراض محفوظ ماند لازم است که مدام اعتنا نماید بحال گوش و پرهیز نماید از گرمی و سردی و ریاح بسیار و باد و سموم و گرد و غبار و دخان و اشیای غریبه از آبها و حیوانات
که داخل گوش نگردند و از صداهای هائله شدیده مانند صدای توپ و تفنگ بسیار و آواز عظیم نزد گوش و اجتناب نماید از تناول اغذیه غلیظه بارده مولد ریاح و حاره مبخره و مسکرات
پی در پی و اکل قدید و لحوم مملحه و عدس و باقلا و بادنجان و مانند آن و تخمه و امتلاء خصوصاً خواب بر امتلاء و کثرت کلام و سخن کردن بآواز بلند و نعره زدن و قی بسیار
و حرکات عنیفه و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری و ایضاً برای حفظ گوش چرک او پاک کنند و در هر هفته یک بار روغن بادام تلخ دران بچکانند که این دوای عجیب است در حفظ
صحت گوش و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تعاهد تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات نمایند و واجب است مراعات آنکه در گوش اورام و بثور و قروح پیدا نشود
چه اینها مفسد گوش اند و چون علامات بثور در گوش از التهاب در گوش و سر دریابد شیاف مامیثا در سرکه انگوری حل کرده در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این را
در هفته یک مرتبه بچکانند که امان می یابد از نزول نوازل و اوجاع و اورام و بثور و قروح و چکانیدن زباده محلول در روغن بادام تلخ یا روغن اسفند زردالوی تلخ
حافظ صحت قوت سامعه و مقوی آنست و گویند که نهادن فتیله عسل غلیظ القوام و یا عسل بروغن بادام تلخ یا بروغن جوز یا بشحم بط آمیخته بفتیله آلوده و یا سکبینج مخلوط
بشحم بط و یا قردمانا مثقال شحم بط نیم مثقال آمیخته و یا از زعفران و گل سرخ و سنبل الطیب فتیله ساخته بهر داخله منفذ گوش حافظ صحت آنست و قطور عصاره افسنتین یا زهره بز
و روغن تلخ و روغن حنظل که شحم حنظل را در روغن زیت کهنه یا روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و همچنین قطور عصاره شبت و قطور میعه سائله و روغن کندر
که در روغنی از روغنهای مناسبه جوش دهند و قطور عصاره عنب الثعلب محلول در دهنی از ادهان مناسبه امراض اذن را نافع و مقوی آنست و آنچه در گوش بچکانند
و یا از خارج بران گذارند باید که سرد یا گرم بسیار نباشد بلکه نیم گرم باشد و ایضاً ادویه مبرده یا مسخنه زیاده از قدر واجب در گوش استعمال نکنند و معالجه جمیع امراض اذن
بتدریج نمایند و کثرت ادویه قویه دفعتاً جائز نیست که بسرسام حار یا بارد مؤدی میگردد و نیز باید که در امراض مادی تنقیه بغراریق کنند و استعمال ادویه موضعیه از قطورات
و ادهان و اضمده و اطلیه و نطولات و مراهم و غیرها بعد از یک هفته و بعد فصد و حجامت و مسهل و غیره هر یک بحسب واجب و خلط غالب باشد نه قبل از انها
و در سوء مزاجات ساذج استعمال پیش از یک هفته در اول مرض جائز است زیراکه درینجا خلطی غالب نیست که انتظار نضج و تنقیه آن کرده آید

اوجاع اذن

بدانکه درد گوش یا از سوء مزاج یا ورم یا بثره یا بسبب تفرق اتصال حادث شود و سوء مزاج یا حار بلا ماده باشد مانند آنکه بسبب هوای گرم یا ریح گرم بخاری از سیر

در آفتاب بایام سمائم عارض شود وخصوصاً هنگامیکه انتقال نماید از ان بسردی دفعةً ویا غسل نمودن بآب گرم و داخل شدن آن در گوش و یا داخل شدن آبیکه دران قوت حرارت غالب باشد مثل کبریتی و نفطی وغیره یا وضع ادویهٔ حاره برگوش و یا بخار با مادهٔ دموی و یا صفراوی باشد و یا بارد بدون ماده و بسببی از اسباب مضادهٔ اسباب مذکوره باشد از هوای سرد یا ریح سرد چنانچه در فصل زمستان از وزیدن باد سرد شمالی افتد وخصوصاً که انتقال نماید بدان هر دو دفعةً از گرمی یا آب سرد و یا آبیکه بران قوت شئ بارد غالب باشد یا وضع ادویهٔ بارده و یا بارد با مادهٔ ریحی بارد غلیظه مرتقی از معده یا منحل از فضول در سر بسوی گوش و یا خلطی چسپنده یا سوداوی درد گوش حادث بسبب ورم و بثور دران یا اورام و بثور حاره یا بارده باشد و حادث بسبب تفرق اتصال یا تمدید ممدد و یا قروح و یا جراحات بود و از جمله اقسام تفرق اتصال محدث اوجاع گوش ریحی ست که در گوش تولد یابد یا آبی ست که دران داخل شود و یا حیوانی که در صماخ داخل گردد و یا کرمی که دران تولد یابد و گاه تفرق اتصال بعد سقطه و یا ضربه حادث میگردد و صعب ترین اوجاع گوش وجعی ست که از ورم گرم غائص بهم رسد و لاسیما چون مادهٔ ردی بود و این با تپ لازم میباشد خصوصاً وقتیکه مؤدی باختلال عقل گردد و اگر ورم در غضاریف خارج باشد با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکورهٔ ما قبل گاه باشد که دفعةً ہلاک میگردانند مانند سکته و آن اقسام جوانان را بیشتر از مشایخ بهم رسد و بزودی ایشان را ہلاک میگردانند و بسا است که بروز هفتم بکشد و اکثر مشایخ را آن ورم متقیح میگردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر ہلاک میگرداند و اگر متقیح گردد و در انجا علامات محموده بود در جای خلاصی باشد و وجع گوش گاه با خارش و گاه بی خارش میباشد و خارش گوش که بعربی حکة الاذن نامند جدا ذکر خواهد یافت و بدانند که ورم سوداوی گوش کمتر افتد و اگر افتد منجر بسرطانیت گشته بهلاکت می انجامد کذا فی النبض الکبیر طریق تشخیص اسباب درد گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول آب یا حیوانی یا چیزی دیگر در گوش بپرسند اگر اقرار کدامی از اسباب مذکوره کند سببش همان باشد و ایضاً ورم بیخ گوش و لحوق گرانی گوش از هنگام دخول آب بر دخول آن و هیجان وجع نزد حرکت هوام بر دخول آن در گوش دلالت کند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا بثره یا قرحه و خروج مده محسوس شود سبب او همین باشد و الا دست بر گوش و سر نهند حال شدت و خفت درد از مریض سوال کنند اگر ملمس گوش و سر گرم و رنگ گوش و روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین درد از اشیای بارد حاصل شود سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری یا مادهٔ حار یا ورم حار اندرون تقعیه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش و نخس و ضربان بپرسند اگر سبکی و وجع ناخس و یافتن ارتفاع مثل شعلهٔ آتش از گوش بسوی سر و خشکی لهات بیان کند سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد و گرمی ملمس و سرخی گوش و چشم و روی و سبکی گوش وغیره علامات سوء مزاج حار ساذج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن بمضمضهٔ آب سرد معلوم شود سببش تولد ریح حار بخاری از رسیدن هوای گرم بگوش و مشی در آفتاب بایام گرما باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار شدت گرمی در گوش و سر و درد و مؤخر سر تا وسط آن دریافت گردد سبب آن تولد ریح مذکور از ریختن آب گرم و یا آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و ملحی بر سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش حدوث ریاح مسطور از همان باشد و اگر با وجود آثار مذکوره سوء مزاج حار تشنگی شدید و خفت درد بنوشیدن آب سرد و اشک در چشم معلوم شود و با این سوزش در فم معده بود سببش تصاعد ابخرهٔ ریاحی از معده باشد و اگر با وجود گرمی ملمس و سرخی رنگ و شدت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند و خصوصاً هنگام سجود و درد با ضربان شدید بود درد گوش از امتلای مادهٔ دموی باشد و اگر با وجود حرارت ملمس وجه و سر و شدت درد گرانی اندک و با سوزش و صداع و استراحت برسیدن هوای بارد بگوید از مادهٔ صفراوی باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار دگرانی سر تپ گرم لازم و درد و ضربان در قعر گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سماعت و صداع منقطع وقتی بعد وقتی یافته شود از ورم حار اندرون تقعیه باشد و اگر از گذاشتن دست بر گوش و سر گرمی ملمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و نخس و ضربان و سوزش هیچ نباشد و بچیزهای گرم بالفعل و بالقوة تسکین یابد و تقدم تدابیر مبرده شاهد او بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد پس بپرسند که در گوش چیزی شبیه بحرکت باد یا دوی و طنین یا درد در مؤخر سر یا غثیان معلوم میشود یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و درد بطوریکه گویا چیزی بر ورد در گوش فرو میرود محسوس میگردد و ملاقات سرما و هوای بارد اتفاق افتاده بود سببش تولد ریاح بارد از سرما یا باد سرد باشد و اگر گوید که دوی و طنین معلوم میشود و با آن سرگرانی و صداع بود سببش تولد ریاح بارد از فضول بارد در سر و گوش باشد و اگر گوید درد در مؤخر سر میشود بحدیکه حرکت متعسر میگردد و اتفاق غسل بآب سرد شده بود سببش تولد ریاح بارد از ریختن آب سرد بر سر یا فرو رفتن دران باشد و اگر غثیان بیان کنند و دهن پر آب و اندکی صداع بود و از ریختن آب گرم بر سر استراحت یابد سببش ریاح بارد غلیظ متصاعد از معده باشد و اگر مریض اقرار هیچ یکی از علامات مستفسرهٔ مذکوره نکند از تقدم وضع ادویهٔ بارده در گوش سوال کنند اگر اقرار آن کند

سبب تولد باد ازهمین سبب باشد و اگر باوجود علامات سوء مزاج بارد ساذج درسر و گوش گرانی بیان کند پس اگر خواب بسیار آید و بیعنی تری باشد سببش مادهٔ بلغمی باشد
و اگر خواب کم باشد و منخرین خشک از مادهٔ سوداوی باشد و اگر باوجود گرانی تمدد پیدا بود سببش ورم بارد باشد و اگر این اسباب هم نباشد و در گوش خارش و دغدغه بود
واحیاناً کرمی از گوش بیرون آید سببش تولد دیدان در گوش باشد انطاکی گوید که وجع اذن نخس و ضربان ست و این نوبات خصوصاً در باشد و از قبل دماغ و معده معاً
یا یکی از ان اکثر بود و علامات مستقل خاص هیچ ان سلامت دیگر اعضاست الا آنکه بتغیر احوال طعام متغیر گردد و علامات کائن از معده قوت درد هنگام خلو آن یا شروع طعام در
هضم ست و غیر این هردو و تغیر دماغ از دماغ بود پس اگر ماده بخار باشد دوی و طنین بود و اگر خلط لذاع حاد باشد ضربان نخس و تمدد و اشک و استلذاذ به مبردات بود و در بارد بعکس این باشد

علاج کلی اوجاع گوش

در جمیع اقسام آن از خوردن لحوم و نشستن در آفتاب و حمام گرم و هبوب ریاح و قرب آتش و حرکات عنیفه و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیهٔ بسخره اجتناب اولی بود
و انکباب و نطول و تکمید باب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوص اعضای عصبانی ست و هرگاه جهت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افتد بهترین آنها شیاف مامیثا ست
مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده و بقول جالینوس افیون را در روغنها حل نموده استعمال نباید کرد زیرا که بسبب غلظت روغن خوف آنست که افیون در گوش بچسپید
و موجب مزید درد و الم گردد بلکه در شیر حل کرده چکانند که شیر بنابر مائیت جالی و غسال مانع چسپیدن افیون میشود و باوجود آن در ارخا و تسکین نافع تر از روغن ست
و باید که استعمال مخدرات کمتر وقت ضرورت کنند بهر آنکه کثرت آن موجب حدوث گری گوش ست و خاکستر افیون در تخدیر و تخفیف قوی تر از افیون ست لیس آنجا که درد شدید
باشد افیون را سوخته بقدر جند بیدستر آمیخته در گوش چکانند که جند مصلح آنست و هرگاه که ضربان در درد شدت کند و خوف تشنج بود پس لابد ست از استعمال مرخیات زیرا که
در دگوش مهلک ست بسبب قرب دماغ و در ارخا بهتر از روغن گاو کهنه چیزی نیست و بخور آب گرم تنها و یا ادویهٔ مرخیه ملینه مثل بنفشه و خطمی در ان پخته بتوسط انبوبه نیز مرخی
و مسکن و مغنی از استعمال مخدرات ست و اگر چیزی مخدر مانند قلیلی پوست خشخاش مخلوط سازند انفع بود و قطور روغن گل در پوست انار پخته و کذا قطور آب بعر شتر یا سرگین آب
دیا خر و کذا مهاوڑ در شیر زنان حل کرده گرم نموده و کذا مرهم شنجار در جمیع اقسام مجرب ست و قطور سفیدی بیضهٔ مرغ ممزوج بروغن گل نیز در تسکین درد گوش از هر سبب که باشد
بی نظیر ست و کذا قطور موی انسان سوخته بروغن گل و کذا عصارهٔ اکلیل الملک مسخن و اگر خشخاش سوده آرد حلبه آرد بزرکتان بیزند با مهر اشوده ضماد نمایند نیز تسکین درد نماید
و قطور افیون زعفران مرسرخ نیز مسکن وجع حار و بارد ست و کذا قطور روغن قنب و آب برگ آن در هر دو مفید گیلانی می نویسد که آب سرگین بغل یعنی خچر آب پیاز
هر دو مساوی زعفران بقدر ربع واحد کهرل کنند تا زعفران حل شود و صاف نموده نیمگرم در گوش چکانند و زمانه بران صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند
و همچنین تا سه چهار نوبت بعمل آرند که بجهت تسکین درد گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب ست و در ازالهٔ آن تخلف نمیکند لیکن استعمال این دوا در اقسام
درد گوش بارد معمول راقم ست بعضی گویند که چون مس گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن بگوش سانند تسکین وجع نماید و کذا خولان چهار ماشه افیون یک ماشه
عسل پنج ماشه بفتیله آلوده در گوش نهادن مسکن وجع شدید ست و کذا التقطیر شیر زنان وقت شدت وجع بمرات و اگر آرد گندم بشراب و زیت بپزند و گرد گوش ضماد نمایند
و هر ساعت تبدیل آن کنند در چند بار تسکین وجع نماید و کذا التقطیر فلونیای رومی محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن وجع شدید ست و از جالینوس
نقل کرده اند که چون سکون وجع دشوار گردد ماده را بسوی دهن بغرغره فرود آرند و بقول ارسطو تعلیق دندان روباه طرف راست در وجع
گوش راست و طرف چپ در وجع چپ بر صاحب درد گوش مجرب ست و انطاکی گوید که در اورام گوش استعمال مروخات اولی ست و الا قطورات و در اقسام
درد گوش قطور رطوبت ماهی بریان عجیب و کذا نهادن پر قریب مقعد گنجشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حار سازج

و از ریاح بخاری تبرید از لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم ترپوز و شربت نیلوفر دهند و گاهی عرق شاهتره درین تبرید افزوده میشود و یا تبرید شیرهٔ کاهو و شیرهٔ کشنیز
خشک و عرق بید ساده و نبات بکار برند و مهاوڑ در شیر دختر یا شیر بز حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن مفید بود
و روغن گل باندک سرکه جوش داده نیمگرم در گوش چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و روغنها و آبهای بارد مثل روغن گل و کدو

وبنفشه و خشخاش و آب برگ خرفه و آب برگ بید و آب بارتنگ و حی العالم و برگ کاهو و برگ کاسنی و گل سرخ تازه در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و اگر بار و غنهائی مذکوره
سفیدی بیضهٔ مرغ و یا شیر دختران و با آب عنب الثعلب سفیدی بیضه و روغن گل و با آب کدو و شیر دختر و با آب خرفه روغن گل و با آب گل سرخ شکر آمیخته بکار برند نافع تر باشد
و در صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطورات مسطور داخل نمایند و گرداگرد گوش بصندل سفید و سرخ و کاهو و گلاب و کشنیز سبز طلا کنند و اگر حرارت قوی باشد
کافور نیز افزایند و گاهی مامیثا درین ضماد داخل میکنند و گاهی عوض آن پوست خشخاش و گاهی رسوت میکنند و آب عنب الثعلب بجای گلاب هم نمایند و با سفیداب کاشغری
مرداسنگ حضض مکی سوده بروغن گل آمیخته ضماد کنند و عنب الثعلب گل خطمی گل بنفشه هر یک دو توله پوست خشخاش شکوفته شش ماشه در شیر مادهٔ گاو نیم آثار جوش داده بخار
آن بگوش رسانند که در تسکین درد مجرب ست و گاهی گل نیلوفر و برگ بید و جو مقشر شکوفته و گل سرخ افزوده میشود و جهت تسکین و تبرید زاید تخم کاهو و کشنیز خشک و اندک بزر البنج
اضافه نمایند و اگر تحلیل زیاده مطلوب باشد بابونه و اکلیل الملک بیامیزند و اگر انکباب از اوراق از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کمار برگ خبازی برگ خشخاش برگ عنب الثعلب برگ خطمی
برگ کدو برگ بادرنگ برگ بستان افروز برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنیز برگ کاهو هرچه ازین اوراق بهم رسد و مناسب دانند جوش داده استعمال نمایند
نیز برای درد گوش که از ریاح حار یا ورم حار باشد نافع ست و اگر حرارت بشدت نباشد مرزنجوش پوست خشخاش گل بنفشه کشنیز خشک چوب چینی جوشانیده بخور نمایند
بعده خستهٔ شفتالو بر شعلهٔ شمع مومی بریان نموده سائیده با پنبه ممزوج کرده در گوش گذارند و اگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی افیون در شیر دختران و روغن گل
حل کرده نیمگرم در گوش ساعت بساعت چکانند و گاهی کافور نیز اضافه کرده میشود و اگر افیون را بسوزند و خاکستر آن بقدر چهار پنج برنج در روغن گل حل کرده
نیمگرم چکانند نیز در تسکین درد مجرب ست و یا عصارهٔ برگ قنب صاف کرده نیمگرم در گوش چکانند و یا بنگ یک توله آب سائیده قرص بسته در چهار توله روغن زرد
بسوزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر وجع ساکن نشود بر شیر زنان که دران مسکه گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند و مکرر تقطیر آن کنند
و هرچه در علاج درد گوش حار مادی مذکور گردد غیر از تنقیه درینجا بکار برند و بدانند که هرگاه در وجع گوش حار ساذج از ادویهٔ بارده و مخدره وجع ساکن نشود در گوش
بثره یا ورم خواهد بود و آنجا که درد گوش از ریاح حار بخاری مرتقی از معده باشد فصد باسلیق کنند و تبرید معده باشربهٔ مبرده مثل شیرهٔ کاهو و خشخاش و کشنیز خشک
و اغذیهٔ مبرده که مبخر نباشند مثل بچهٔ مرغ مطبوخ با آب غوره و کاهو مسلوق مطیب بسرکه و قطف و مغز خیار بسرکه نمایند و اگر کفایت نکند تلیین طبیعت کنند بمطبوخ
هلیلهٔ زرد و تمر هندی و آلو بخارا و کشوث و برگ عنب الثعلب و مانند آن بغیر آنکه دران دوای حار داخل باشد و اگر قاروره حار باشد ما الشعیر مبرد و ماء القرع
مبرد دهند و در ماء الشعیر قدری خشخاش داخل کنند و اگر زمانهٔ خشخاش رطب باشد خوردن او انفع اشیاست برای این مرض و تسکین بخارات بعده
روغن خل که یک جزو سرکه را با ده جزو روغن گل بپزند تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند بر برف سرد کرده در گوش بچکانند یا روغن بید و روغن کدو با شیر دختر قطور
سازند و بیرون گوش ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب و آرد جو در سرکه سرشته ضماد کنند و اگر ازین ساکن نشود یک حبه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند بغیر
روغن و اگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند بنحویکه دران آب نیمگرم ریزند حتی که پر شود پس کف دست بر ثقبهٔ گوش نهاده بر یک پای ایستاده دو بار بجهند
و صماخ را بمیلی که بران پنبه پیچیده باشند صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل مدبر بسرکه بدستور چکانند و اسفنج یا خرقه با آب بارد آغشته بر گوش نهند و در
آب سرد در آیند و اغذیهٔ مرطبهٔ مسطوره بخورند و ماء الشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند و اگر درد شدت کند تمریخ بروغن بنفشه و روغن گل نمایند و کافور و بنفشهٔ رطب
و نیلوفر و مانند آن ببویند و با آب مطلع استنشاق کنند و تعدیل مسکن بریاحین بارده مثل سیب و بید آب سرد و قدری کافور و گلاب بران پاشیده نافع و خواب آرام و تضمید
گوش بعصی الراعی و بویدنش سفید و ایضا برگ بید برگ سیب برگ بهی برگ خرفه برگ عنب الثعلب کوفته روغن گل گلاب هر یک ده درم سرکه از سه درم تا ده درم حسب کمی
و زیادتی حرارت آمیخته بر پیش سر مجل منبت اعصاب ضماد نمایند و هرگاه گرم شود تبدیل کنند و چون مرض بانحطاط آید اجزای بارده کم کنند و روغن بابونه و گل آن اندک
اندک بیفزایند برای درد گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب ریاح سموم باشد نافع ست و بالجمله ترطیب و تبرید دماغ باطلیه و نطولات و مروخات و غیره که
در صداع احتراقی شمسی گذشت بعمل آرند و آنچه از ریاح حادث از ریختن آب گرم بر سر یا نشستن در آب چشمهای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفال نمایند و ساقین
بندند و قدمین بمالند و اغذیهٔ مرطبهٔ مذکوره بدهند و روغنهای سرد مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن خل سرد در گوش چکانند و سعوط نمایند با آنها و بشیر دختران و نافع ترین

اشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و تمضمض بدان و مالش کف پاست و آنچه از ریاح حارهٔ حادثه از گذاشتن ادویهٔ گرم در گوش باشد فصد سر و کنند و ادهان بارد
در گوش چکانند و اضمدهٔ بارد مضاد آن ادویه مثل برگ عنب الثعلب و برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد جو ضماد نمایند و آب آنها گوش را بشویند و چکانیدن
شیاف ابیض محلول در ماء القرع یا شیر دختر با قدری روغن بادام نیز مفید بود و عند کمال شدت حرارت این ادویه و آبها بر برف سرد کرده بکار برند و چکانیدن ماء القرع
تنها نیز عاجل النفع ست و تلیین طبیعت بخیار شنبر و تمر هندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماء الشعیر بنوشند و شیر بز که با آب غوره یا آب انار
منجمد کرده باشند بر سر نهند و هرگاه بگداز و جدا کنند و واجب نیست که طبیب گمان این امر نماید که مریض در اول معالجه منتفع خواهد شد بمقابله مرض باضداد ادویه
که هیجان او کرده اند زیرا که ادویهٔ اولی اخلاط و عضو را گرم کرده اند و در آن عضو و اعضای مجاورهٔ آن شکایت پیدا کرده اند پس اولاً علاج باستفراغ آن اخلاط فاسد
و ازالهٔ حدت آنها از عضو نماید بعد ازان ابتدا به تبرید عضو باضداد ادویهٔ مهیجهٔ مرض کند اقول حکما سویدی می نویسد که قطور روغن بزر البنج و کذا آب کرنج
و آب غرب که آن صفصاف ست و کذا آب حشیشة الزجاج بروغن گل و کذا نسج عنکبوت در روغن گل جوشانیده و کذا آب انار ترش شحم آن فشرده بعسل آمیخته و کذا
آرد باقلا بروغن گل آمیخته و کذا آب شجرة البق در پوست انار جوشانیده هر واحد نافع درد گوش حارست و بقول ابن سرابیون و رازی تقطیر روغن گاوی مسکن
وجع حارست مسیحی گوید که هرگاه درد گوش از سوء مزاج حار باشد چکانیدن سفیدی بیضه نیم گرم تنها و یا با شیاف ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون
بشیاف ابیض و روغن گل و اندک سرکه حل کنند و گاهی روغن خلاف و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصارهٔ بعض بقول بارده مثل عنب الثعلب و عصی الراعی و کشنیز سبز
در گوش میچکانند شیخ میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت مفرط باشد لازم ست که تبرید دماغ بمطفیات مذکوره در علاج امراض حار دماغی نمایند و در گوش
روغن گل نیم گرم و سفیدهٔ بیضه بچکانند و اگر درد شدید باشد کافور بدان آمیزند و بسا ست که روغن بنفشه بکافور وجع گوش را از روغن گل زیاده تسکین میدهد بسبب
ارتفاعیکه اندر آن نیست و ایضاً شیافات مسکن اوجاع چشم بسفیدی بیضه و مانند آن در گوش چکانند و سفیدهٔ بیضه را تنها خاصیت عجیب ست و یا شیر با آب عنب الثعلب
و آب کشنیز چکانند و بهتر شیر آنست که از پستان بدوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن گل بپزند و در گوش بچکانند و یا حلزون را در روغن گل و سه چند
آن سرکه خمر بجوشانند تا آنکه سرکه برود و روغن بماند و بطریق قطور استعمال نمایند که برای ضربان خیلی مفید ست و همچنین روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال
آن و کذالک عصارات که مشابه عصارهٔ پوست کدو و جرم اوست و ایضاً استعمال ضمادات بیرون از خارج گوش و بعضی ذکر کرده اند که آب لبلاب در مثل این حالت
بسیار نیکو ست و عصارهٔ شهدانج رطب و اگر ضربان و وجع اشتداد نماید و ازان خوف تشنج باشد از استعمال مرخیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنها
در علاج کلی درد گوش مسطور شد خضر و قرشی مینویسند که تعدیل مزاج نمایند بادهان بارده مثل روغن بنفشه بشیاف نمایند یا شیاف ابیض یا کافور یا آب کدو
و خیار یا روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر باندک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون هم حل میکنند و بضمادات بارده و کشنیز
و کاهو ضماد کنند و گاهی احتیاج بعصارهٔ بنج برای تخدیر می افتد و گاهی با آب گرم نطول میکنند و گاهی بر بخار آن گوش می نهند و تسکین و تنقیح آن میکنند
زیرا که آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگرچه مزاج گرم باشد و از استعمال ادویهٔ شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند اضطرار بهر آنکه شئ بارد گوش را
ضرر شدید می نماید و تلیین طبیعت نمایند بهاء الدین گوید که آنچه منفعت آن مجرب ست روغن گل ست تنها و با آب عنب الثعلب آمیخته و جوشیده
و گوش بر بخار طبیخ خار خسک و عنب الثعلب و بنفشه داشتن و بر بخار آب گرم که میخ در زمین فرو برند و بر کشند و آب گرم در ان ریزند داشتن و شیاف
ابیض بسفیدهٔ تخم مرغ سوده چکانیدن و همچنین سفیده و روغن گل باهم و روغن گل و آب کشنیز و سفیده باهم ضم کرده و روغن گاوی نیم گرم

علاج درد گوش حار مادی

باید که در دموی فصد سر و نمایند و بعد ازان شیرهٔ کاهو شش ماشه تنها خواه بلعاب بهدانه و اسپغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله حل کرده بدهند یا گل بنفشه
نیلوفر خطمی عنب الثعلب بعد ازان و در آخر هلیله مربی بخورانند و اگر حاجت بود تلیین بمسهل صفرا نمایند و در صفراوی تمر هندی دو سه توله گل بنفشه نیلوفر خطمی یا هر یک
چهار ماشه عرق مکو و عرق گاوزبان هر یک نیم پاؤ گلقند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس دو دو توله بدهند و عناب هفت عدد زرشک یک توله

آلو بخارا ہفت دانہ سپستان بست دانہ بیفزایند و بعد نضج بمسہل صفرا و حب ہلیلہ تنقیہ نمایند و بعد ازان تدابیری کہ در علاج حار ساذج مسطور شد بعمل آرند
اقوال اطبا ابوسہل گوید کہ ہرگاہ درد گوش از امتلا حادث شود باید کہ معالجہ باستفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد بفصد و اگر خلطی دیگر باشد باسہال بعدہ
تنقیہ خاص سر بغرغرہ بالجملہ اگر با وجع گوش التہاب و حدت و ضربان باشد فصد قیفال کنند بعدہ در گوش روغن گل و روغن بید باندکی سرکہ نیم گرم چکانند یا شیر زن
از پستان بدفعات در گوش بدوشند بعد ازان اسہال شکم بہلیلہ زرد و صبر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن نشد فبہا و الا قدری افیون در روغن گل آمیختہ اندر
گوش اندازند پس اگر ضربان عود کند و سہ روز گذشتہ باشد بدانند کہ در گوش بثرہ است تدبیر آن نمایند بنوعی کہ مسطور گردد ہرگاہ در روی و سر التہاب و درد با
از بنفشہ پوست خشخاش اکلیل الملک بابونہ خطمی آرد جو شیر زنان آب کدو فشردہ ضماد سازند بو علی می نویسد کہ اگر سبب درد گوش امتلای بدن یا سر باشد
باید کہ استفراغ ناحیہ راس از جنس آن امتلا نمایند پس اگر مادہ حار باشد بفصد و استفراغ بتنقیات راس از مادہ حار کنند بدانچہ در علاج امراض حار دماغی معلوم کردہ اند
بعد ازان تدابیری کہ در ساذج گذشت بکار برند صاحب کامل گوید کہ ہرگاہ در گوش درد از سوء مزاج حار عارض شود باید کہ نظر کنند کہ آیا علامت زیادتی خون
در بدن معلوم میشود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زائد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت برآرند و اگر صفرا غالب بود دوای مسہل صفرا مثل مطبوخ ہلیلہ
و شکر یا لبلاب و شکر یا بنفشہ و شکر و مانند آن بخورانند و در گوش آب خرفہ و آب جرادہ کدو باندک روغن گل نیم گرم چکانند و اگر قدری سفیدی بیضہ وقتاً
بعد وقت تقطیر نمایند و با پنبہ پاک کردہ باشند انتفاع یابند و اگر روغن گل کہ دران خشخاش جوشانیدہ باشند در گوش چکانند فائدہ نماید و اگر اندک آب حی العالم
با قدری سرکہ خمر و روغن گل چکانند نافع بود صفت دوای نافع درد گوش حار بگیرند روغن گل دو جزو سرکہ خمر و آب غورہ ہر واحد نیم جزو باہم خوب آمیختہ در گوش چکانند
و یا ماء القرع و روغن گل و شیر دختران در گوش تقطیر نمایند و ہمچنین اگر زن شیر در گوش بدوشد و اندک بران صبر کنند بعدہ نشف نمایند و بار دوم و سوم باز بدوشد درد ساکن شود
و حوالی گوش را بصندل و گلاب و کافور و اندک آب کشنیز و کاہو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون بروغن گل یا روغن بنفشہ گداختہ در گوش چکانند
و یا اندکی از عصارہ لفاح با قدری روغن گل بچکانند کہ این تخدیر و تسکین وجع نماید و نشاید کہ بر استعمال مخدرات ادمان نمایند کہ آن مورث ثقل سمع گردد ایلاقی گوید کہ اولاً
تنقیہ نمایند اگر در بدن و دماغ اخلاط باشد پس اگر مادہ حار بود ابتدا بالفصد سر رو نمایند و تلیین طبیعت بشربت آلو و شربت بنفشہ و طبیخ تمر ہندی و طبیخ ہلیلہ کنند و اگر مادہ
غلیظ باشد حب شبیار و قوقایا و فیقرا دہند بعدہ غرغرہ استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر درد عظیم باشد روغن بنفشہ باندکی کافور چکانند و تقطیر شیاف ابیض بسفیدی
بیضہ یا شیر دختران یا آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب تسکین وجع کنند و دوشیدن شیر از پستان نافع است و اگر یک جزو روغن گل را بسہ جزو سرکہ بجوشانند تا آنکہ سرکہ برود
پس در گوش چکانند درد ساکن کند و خراطین مطبوخ در روغن گل نافع بود و روغنہای بارد سود دہد ابن ہبۃ اللہ گوید کہ اگر جسم ممتلی باشد در ابتدا فصد کنند
و اگر ازان بالغی باشد حجامت نمایند و اہتمام تنقیہ بدن از خلط حار بمطبوخ ہلیلہ سازند و اگر ازین مانع بود باید کہ تعدیل طبیعت بشربت آلو یا آب تمر ہندی شربت نیلوفر یا لعاب اسبغول
بجلاب کنند و ماء الشعیر و شیرہ تخم خرفہ بنوشانند و اگر بدین وجع ساکن نشود آب جرادہ کدو یا آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زنان بچکانند و اگر
درد سخت و لاسیما شدید باشد اندکی افیون یا شیاف مامیثا در روغن گل و شیر زنان حل کردہ در گوش چکانند و از استعمال ادویہ شدید التبرید حذر کنند مگر بہنگام ضرورت
و پیشانی را بگلاب مسح کنند و بنفشہ و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب بو یابند و چون اصلاح یابد بمزورات غذا سازند و در آخر بچہ مرغ دہند **ابن الیاس** گوید کہ اگر
سببش غلبہ خون باشد فصد سر رو نمایند و آب خرفہ و شیر زنان و روغن گل و یا آب جرادہ کدو و خیار بروغن گل در گوش چکانند و ضمادات باردہ مثل کاہو و صندل
و کشنیز و خرفہ و ملوخیہ تضمید نمایند و تغریق راس بروغنہای باردہ مثل روغن بنفشہ و گل و نیلوفر و خشخاش کنند و یا اندک سفیدہ بیضہ بروغن بنفشہ یا روغن گل برہم زدہ در
گوش بچکانند و ہر صبح جلاب از عناب دہ عدد و بنفشہ پنج درم و شکر دہ درم و ترنجبین دہ درم و یا خمیرہ بنفشہ دہ درم بنوشانند و غذا مزورہ ماش بمغز بادام دہند و تنقیہ بدن
بمطبوخ فواکہ و ہلیلہ زرد کنند و اگر سببش غلبہ صفرا باشد ادہان باردہ مذکورہ در گوش اندازند و حل طبیعت بنقوع فواکہ و ترنجبین و شیر خشت کنند و ہر صبح آب انار بشیرین آن
افشردہ بقدر دو اوقیہ با ترنجبین و شکر ہر واحد دہ درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دہند اگر با تپ حرارت مزاج باشد و مزورہ ماش بمغز بادام اگر بادی تپ حرارت نباشد
میر محمد مؤمن می نویسد کہ اگر علامات خون ظاہر باشد نخستین رگ قیفال بکشایند در دوسوی صفراوی جو و بنفشہ و آلو بخارا و تمر ہندی جوشانیدہ صاف نمودہ بدہند و بعد ازان

بطبیخ ہلیلہ تنقیہ فرمایند بست درم ہلیلۂ زرد در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نمودہ بنوشند کہ بغایت سودمند ست وسفیدۂ تخم مرغ و شیر زنان نیمگرم
ساعت بعد ساعت تقطیر نمودن در حال ہر دو ساکن سازد و خاصۃً کہ از پستان بدوشند و در صورت اشتداد وجع اندک افیون بشیر دختران حل کردہ نیمگرم نمودہ
ساعت بساعت بچکانند و طلاہای سرد ہمچون عنب الثعلب و برگ کاسنی و برگ خرفہ بر بیرون گوش و حوالی آن ضماد کنند و اگر یک جزو روغن گل با سہ جزو سرکہ
بر آتش ملائم چندان بجوشانند کہ روغن بماند و سرکہ بسوزد و آنرا نیمگرم تقطیر نمایند عجیب الاثر ست انطاکی گوید کہ بعد تنقیۂ خلط غالب تعدیل باصلاح اغذیہ
وادویہ کنند و تعیین فصد برای دردی ست کہ از خون محض باشد و گاہی در خون و صفرا ہر دو فصد کردہ میشود بسبب حرارت کیفیت و درینجا فصد از باسلیق
کنند اگر حصول درد از ضعف معدہ و کبد باشد و قیفال اگر از دماغ باشد و اکحل اگر از ہر دو باشد لیکن در صفراوی خون اندک بر آرند بعدہ اگر غلبۂ خلطی بدانند
تنقیۂ آن نمایند بعد ازان تبرید مثل روغن کدو و بنفشہ و کافور نمایند مطلقاً سوای شرب آنہا و آب کشنیز و حی العالم طلاء و خواب بر مثل گل سرخ تازہ
و اختیار مبردات خون و التہاب صفرا مثل آلو و تمر ہندی و عناب شربا و کدو و خرفہ غذاءً

علاج درد گوش حار ورمی و بثرۂ گوش

فصد سرو کنند و اگر حاجت افتد زلو نیز چسپانند و تبرید و انجذاب کہ در حار ساذج مسطور شدہ بکار برند و عنب الثعلب جدوار صندل لیس رسوت گل ارمنی
در آب کشنیز سبز سائیدہ اطراف گوش را ضماد نمایند و طلای تر در آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد کردن نیز نافع و یا صندل سرخ فوفل حضض گل ارمنی عدس مقشر
شیاف مامیثا و قدری زعفران کوفتہ بیختہ بآبہای مذکورہ یا گلاب ضماد نمایند و یا آرد جو عنب الثعلب صندل سفید صبر اکلیل الملک عوض عدس و زعفران
داخل کنند و در انتہا بابونہ آرد باقلا افزایند و عند شدت وجع قدری افیون اضافہ کردہ در سفیدی بیضۂ مرغ آمیختہ ضماد سازند و اگر سفیداب ارزیز مرداسنگ
ہر واحد یک درم فوفل حضض اقاقیا ہر یک دو درم صندل سفید مامیثا ہر یک سہ درم گل قیمولیا پنج درم گل ارمنی دہ درم کوفتہ بیختہ بآب کاسنی مکرر طلا کنند جہت نضج
مادۂ اورام ملتہبۂ گوش مفید بود و ہمچنین قطور شیاف ابیض کافوری در شیر دختران و سفیدی بیضۂ مرغ و لعاب اسپغول آمیختہ نافع و چکانیدن سفیدی بیضۂ مرغ بروغن گل
ممزوج کردہ نیز مزیل ورم و مسکن درد ست و کذا التقطیر روغن گل و شیر دختران مخلوط کردہ مفید ست و اگر احتیاج بینند بعد نضج مادہ مسہل بارد و تنقیہ نمایند و گویند کہ
خطمی بروغن گاو پختہ ضماد کردن مسکن الم و مزیل ورم حار گوش ست و کذالک ضماد گل بنفشہ تخم کتان ہر واحد یک جزو گل خطمی دو جزو کوفتہ بآب پختہ نافع و اگر ورم تحلیل
نشود و در زیادہ گردد و تپ شدت کند بدانند کہ ریم میکند پس لعاب حلبہ لعاب تخم کتان لعاب تخم مرو بشیر دختران آمیختہ نیمگرم در گوش چکانند تا کہ نضج یافتہ منفجر گردد و ایضاً برای
انفجار اضمدہ و بخورات منضجہ بکار برند مثل برگ نیب و برگ بکاین و برگ آس ہندی کہ بنگلا باس مشہور ست و برگ توت و جز آن و سپیدۂ گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پختہ بر دور
گوش بندند و آب پیاز بسفیدۂ تخم مرغ در گوش چکانند و بعد انفجار آنچہ در قرحۂ گوش خواہد آمد برای تصفیۂ ریم و اندمال قرحہ بکار برند و آنجا کہ ورم حار گوش
از نزلہ باشد عناب بعرق شاہترہ جوشانیدہ شربت نیلوفر داخل کردہ بیاشامند و گاہی بہدانہ نیز افزودہ میشود و اگر با ہذیان باشد و آن مہلک ست بعد فصد سرو
و حجامت قفا و تبریدات اسطوخودوس گل بنفشہ جوشانیدہ شیرۂ مغز تخم تربوز شیرۂ تخم خیارین شربت بنفشہ داخل کردہ خاکشی پاشیدہ بدہند بعدہ مسہل صفرا دہند و اگر
با ورم گلو و تپ گرم باشد عناب چہار دانہ گل بنفشہ شاہترہ ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ شیرۂ خیارین شیرۂ مغز تخم تربوز ہر یک شش ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ داخل کردہ خاکشی
چہار ماشہ پاشیدہ بنوشانند و یا اطریفل کشنیزی تولہ خوردہ عناب پنج دانہ گل بنفشہ گل نیلوفر خطمی گاوزبان ہر یک چہار ماشہ سپستان نہ دانہ در آب گرم خیسانیدہ صاف نمودہ
شیرۂ کشنیز خشک چہار ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ داخل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشند و برگ عنب الثعلب برگ نیب گل بنفشہ گل خطمی بابونہ اکلیل الملک بشک بز در آب جوشانیدہ
بخار آن بگوش بگیرند و حضض بکی حضض ہندی صندل سرخ گل خطمی عنب الثعلب کوفتہ بیختہ در آب عنب الثعلب تازہ و مغز فلوس خیار شنبر سرشتہ گرداگرد گوش ضماد نمایند و ایضاً
مع آماس گلو و زبان عناب بنفشہ عنب الثعلب شاہترہ جوشانیدہ صاف نمودہ شربت بنفشہ آمیختہ بنوشند و مغز فلوس در عرق بادیان حل کردہ نیمگرم بر ورم طلا نمایند غذا دال خشکہ
یا شلہ با دال مونگ یا آشجو و بدانند کہ بجز از شیر بز مسکن درد ست و اگر با جوش خون در آخر ربیع از ریزش نزلہ بر گلو و گوش ورم گوش و بنا گوش و گلو بہم رسد بعد فصد سرو از طرف درد
لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ کشنیز خشک شیرۂ کاہو عرق گاوزبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی بدہند و طلای تر در آب کشنیز سبز سائیدہ بالای گلو طلا سازند و غرغرۂ لعاب اسپغول

آب کشنیز سبز آب برگ حنا شیره کاهو با آب برگ آلو بدو غرغره نمایند و یا عوض طلای آرد جو و از صندل سفید صندل سرخ گل ارمنی مساوی با آب مکوه سبز یا کشنیز سبز بر ورم گلو ضماد سازند
و شیاف ابیض یا مامیثا با آب مکوه سبز در گوش بچکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق مکوه شربت نیلوفر خاکشی بنوشند
التعلیق اگر ورم خارج ثقبه گوش در اجزای غضروف باشد بنظر در آید و آن قلیل الخطر است درد شدید و تپ در آن لازم نمیباشد معالجه او بآرد جو نمایند که در طبیخ
پخته ضماد الغند یا با قلا بنفشه خطمی آرد جو بابونه اکلیل الملک کوفته بیخته با آب نیمگرم و روغن بنفشه سرشته ضماد نمایند و بسا است که ضماد عنب الثعلب و روغن کنجد
و آرد گندم نیمگرم نهایت میکنند و کذا التضمید گوشت تخمناتش سفید کوفته با اندکی آرد جو پخته و اگر در شراب بپزند و با قیروطی معمول بالشحم البط مخلوط کرده ضماد نمایند تحلیل
و ازاله ورم و تسکین وجع کند و در بخارات و ادعات استعمال نکنند بلکه خرقه در آب گرم تر کرده یا نمک گرم نموده تکمید گوش نمایند و بعد دو روز برگ کرنب در روغن بید انجیر پخته
بر ورم نیمگرم ضماد نمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرنب و روغن کنجد را یک جوش داده آرد باقلا بر آن پاشیده نیمگرم بدان ضماد نمایند و تقدیم تدبیر شیخ گوش مثل تبیع
ورم ست و ایضاً شیره عناب لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و انزروت مربی مرداسنگ روغن گل شهد با آب برگ کرنب
باهم آمیخته یا حیدرا آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر دران طبیخ انجیر گندم چون در گوش بچکانند یا از آن فتیله سازند کفایت باشد و بخور آب گرم و غیره مسکنات
وجع که مذکور شد تسکین درد نمایند و ایضاً پیه بط یا پیه ماکیان در روغن کنجد گداخته مکرر در گوش اندازند چون درد ساکن شود لعاب حلبه و غیره که مذکور شد برای
نضج اندازند و انکباب نمایند و هرگاه منفجر شود و ریم بر آید فتیله بعسل آغشته در دهن گرم کرده اندر گوش گذارند پس از آن اندکی زاگ سوخته بدمند خشک خواهد شد
و اگر ریم غلیظ بود قدری زنگار سکنجبین عسلی حل کرده با یک قطره زهره گاو و یک قطره روغن بادام بچکانند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس خلاصه می‌نویسد
که در ورم دموی و صفراوی چاره بجز تقلیل ماده و تسکین درد و تپ نباشد پس اگر غلبه خون باشد بتعجیل تمام رگ قیفال زنند و حجامت با شرط بر پس سر و گردن
و کتفها و ساقها بدفعات کنند و سر ابی هر دو گوش را نشرط زنند و شربتهای سرد و کشکاب بدهند و روغن گل با اندک سرکه جوشانیده نیمگرم بچکانند و بفاصله سه
چهار روز استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و زردآلو و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین که مقوی برگ سنا باشد باید کرد پس شیاف ابیض کافوری در روغن گل حل کرده
بچکانند و یا شیر زنان تنها در گوش بدوشند و از خارج بطلب آرد جو و صندل سفید و کشنیز خشک و گل ارمنی هر یک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز و کشنیز سبز و
گلاب ضماد کنند و بعد دو روز لعاب بیخ تشکال با روغن گل بچکانند و طلای آرد ملوخیان با آب مکوه و کشنیز طلا کنند و اگر غلبه درد باشد روغن گل و سرکه بارده
جوز مائل قطور نمایند و لعاب بیخ تشکال با روغن بابونه و سرکه و آب مکوه طلا کنند و با آب تاتوره ضم کرده بهتر بود و مریض را بالمخدرات چون حب الشفا بیهوش داشتن
تا انفجار ورم تدبیر قوی است و شربت نیلوفر چهار تولہ و عرق مکوه و کاسنی و گلاب هر یک چهار تولہ بنوشانند و غذا آش جو با شربت بنفشه دهند و چون درد ساکن شود و بنا بر نضج
لعاب حلبه و تخم مرو و آب پیاز خام و شیر خر برابر آمیخته در روزی هفت هشت مرتبه بچکانند تا هم آن ورم پخته شده رو بانفجار آرد بعده بجهت پاک کردن ریم آب گندنا یا مغز با آب
و آب پیاز و عسل برابر اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردد پس جهت اندمال زاج سفید در مرهم سفیدی آمیخته در گوش گذارند مسیحی گوید که اگر وجع از فلغمونی
در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فلغمونی در داخل گوش باشد در آنجا خطر است بسبب قرب موضع از دماغ و لهذا سزاوار است که فصد قیفال و حجامت
ساقین نمایند و ماء الفواکه که در آن هلیله زرد و بنفشه باشد بنوشانند و در گوش آب پوست کدو و روغن گل بچکانند و مامیثا در شیر دختران حل کرده و اندکی افیون در آن
انداخته بچکانند و اگر فلغمونی شدید الحرارة و ملتهب نباشد بگیرند روغن گل یک جزو و مثل او سرکه و هر دو در شیشه کرده بر خاکستر نیمگرم نهند تا سرکه فانی شود نیمگرم
در گوش بچکانند و یا مامیثا در سرکه سائیده در گوش تقطیر نمایند و اگر در این اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر درد ضعیف باشد و در آنجا تپ نباشد و نه تلهب
بگیرند اندک مرهم باسلیقون و در روغن ناردین اگر فصل سرما باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرما باشد حل کرده در گوش بچکانند شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش
ورم حار خالص باشد و دران مخاطره است بسبب قرب آن از دماغ تا آنکه ورم جمع شود و ریم کند پس واجب است که بعد فصد و استفراغ اولاً ملینات مبردات استعمال نمایند
و خصوصاً شبیر بتکرار تا روز سوم و همچنین روغن گل بمطبوخ بسرکه که در حار ساذج مذکور شد بعد از آن لعاب حلبه و غیره که در ذیل علاج این مسطور شد و آب لبلاب
در مثل این وقت نافع بود و کنجد سوده در این آزموده است بعده دائم کماد بزیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و با وجود آن نیمگرم بود

وپنبه بر سر میل باریک پیچیده دران آلوده در گوش بکرات ومرات گذارند واز خارج بملینات منضجه ضماد نمایند واگر درد شدید القوة نباشد واز ابتدا تجاوز کرده باشد
باید که در گوش پیه مرغابی یا بط یا مرهم باسلیقون بروغن گل یا بروغن حنا ویا پیه بط یا پیه زهره یا مرهم از پیه ماکیان یا بط چکانند وهرگاه ورم شدید الحرارة نبود
دران دواء امتی جل از پیه مرغ گداخته بعسل وسیفخج وزوفای رطب هر واحد مساوی بپیه مذکور آمیخته در گوش گذارند وآنچه قوی تر ازین است وبقوت تفجیح میدهد این است
مرداسنگ سفیداب هر واحد اوقیه کندر غبار آسیا راتیانج هر واحد سه اوقیه زیت یک رطل پیه خنزیر یا پیه بز تازه دو رطل لعاب بزرکتان بقدر کفایت مرهم سازند
وگاهی احتیاج بمخدرات افتد پس بطریقیکه در باب درد ساذج مذکور گردد استعمال نمایند وچون تسخین بعده گردد لعاب بزرکتان بروغن گل یا روغن بابونه وسائر اشیا
که در باب قرحه گفته شود استعمال کنند مجوسی گوید که هرگاه در گوش ورم حار یا بثره عارض شود باید که فصد سر رو نمایند واخراج خون بحسب طاقت مریض ومسن
ومزاج او ووجوب کیست مرض کنند ودر گوش شیاف ابیض وشیر دختران حل کرده چکانند وبدوشیدن شیر از پستان در گوش امر کنند که این تسکین وجع کند
واز خارج گوش آب غول وآب کاسنی وآب کشنیز وآب عنب الثعلب وبامثال آن ضماد کنند واین ضماد بعمل آرند باقلا وآرد جو هر واحد یک جزو نیلوفر وبابونه
هر واحد دو جزو بنفشه وبیخ خطمی هر واحد ... جزو همه را باریک سائیده بآب عنب الثعلب وروغن بنفشه وآب کشنیز ولعاب سرشته ضماد نمایند وباغذیه صاحبان تپ
اغتذا نمایند واز اغذیه حاره وبحجره منع کنند واگر با وی تپ باشد در تبرید افزایند واگر ورم باین تدبیر ساکن نشود بدانند که وجع میشود وریم میکند پس
لعاب تخم کتان ولعاب حلبه بشیر دختران هر روز بدفعات در گوش چکانند تا آنکه ریم از گوش خارج شود بعد ازان بعلاج قروح معالجه نمایند واگر ورم بتحلیل انجامد
وازان بقیه غلیظ باقی ماند بابونه واکلیل الملک بآب جوشانیده اندکی از آب آن گرفته باندک روغن بنفشه نیم گرم در گوش چکانند واگر این ادویه را در آفتابه پخته بر
سر آن انبوبه نهاده بخار آن بگوش رسانند بدان انتفاع یابند وبقایای ورم را تحلیل کند وآن آب قوی الحرارة نباشد بلکه معتدل بود سعید گوید که اگر فصد
قیفال مانعی باشد حجامت کنند وبعد استفراغ شیاف مذکور در قول سابق چکانند وبر بیخ گوش بآب حی العالم وآبهای مذکوره نمایند وتدبیر مریض بتدبیر صاحبان
حمی کنند واز غذا منع سازند پس اگر الم ساکن نشود وورم تحلیل نگردد لعاب اسپغول ولعاب بهدانه ولعاب تخم مرو در گوش چکانند بعده اگر اعراض بغیر رشح ساکن شود وورم
تحلیل شود واگر ساکن نگردد روغن گل وروغن بنفشه نیم گرم در گوش چکانند واگر بعض ورم بسبب کثرت ماده بخارج گوش میل کند این ضماد نمایند آرد باقلا آرد جو
هر واحد یک جزو تخم ... بابونه اکلیل الملک بنفشه بیخ خطمی هر واحد دو جزو کوفته بیخته بآب عنب الثعلب وروغن بنفشه نیم گرم بر موضع ضماد کنند وهرگاه ورم بشگافد وریم
جاری گردد روغن گل وشیر دختران در گوش چکانند وهرگاه قرحه پاک گردد بمرهم مرداسنگ مرهم علاج کنند وچون احتیاج بقبض گردد آب غوره وسماق ومورد وآخر بچه مرغ
مطبوخ باین آبها غذا سازند ابن الیاس گوید که اگر در گوش از ورم یا بثره حادث در آن باشد فصد وتلیین طبیعت بماء الفواکه وشیر خشت وترنجبین یا مطبوخ
فواکه یا بمطبوخ بلیله کنند وهر صبح بلاب از عناب ده عدد وبنفشه تر یا خشک پنج درم وشکر سفید ده درم بنوشند وغذا ماء الشعیر مع خشخاش وبر بیخ گوش نرد
بآب کشنیز تر ومسه لبن وعنب الثعلب طلا کنند واگر درد ساکن نشود نیلوفر سه درم بابونه بنفشه خطمی بیخ آن هر واحد پنج درم باقلا وجو هر واحد ده درم باریک سائیده
بآب عنب الثعلب وروغن بنفشه وآب کشنیز سبز ضماد نمایند واز تناول لحوم حذر کنند واگر از ماده بقیه غلیظ باقی ماند اکلیل الملک بابونه شبت بنفشه خطمی در آفتابه آهنی جوشانیده بخار
بزال آن گوش رسانند وآنچه بتسکین وجع حادث از ورم وبثره کند تقطیر حبه افیون مصری باد وحبه جندبیدستر بشیر دختران است وباقی در قول مجوسی گذشت ابو منصور
گوید که اولاً فصد قیفال نمایند وتلیین شکم بمطبوخات لینه کنند ودر گوش سفیده بیضه نیم گرم یا بشیاف ابیض یا آب پوست کدو بروغن گل یا بشیر دختران چکانند
که تسکین درد کند واگر وجع صعب گردد دران چیزی از روغنهای بارد یا آب بقول بارده که در درد ساذج گذشت بچکانند واگر وجع از سه روز تجاوز کند در روغن کنجد
پیه بط یا شحم مرغ گداخته بکار برند پس اگر ریم جمع شود کم خطر باشد واگر جمع نگردد آن شدید الخطر بود بعده اگر لهیب وضربان ساکن نشود بیار آرد جو مطبوخ در سیفخج بر گوش ضماد نمایند
وبا آرد باقلا وبابونه وبنفشه خشک یا آرد جو وخطمی واکلیل الملک ضماد کنند ولحم البقر بر آتش نهند وآبیکه ازان سیلان کند در گوش چکانند ویا بگیرند آب عنب الثعلب
در روغن کنجد وگرم کنند وبران آرد گندم پاشیده ضماد کنند ویا آب کرنب وروغن سوسن گرفته یک جوش داده بران آرد باقلا پاشیده نیم گرم ضماد سازند وغذا اسفاناج
یا ناریاج یا زیرباج یا سرکه زیت واشیای حامضه دهند وچیزهای حریفه مثل سیر وپیاز وگندنا ترک نمایند پس هرگاه ریم ظاهر گردد علاج قرحه کنند جنفسر گوید

کنجد و استفراغ نمایند و هر روز آنچه تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر بلعاب اسپغول یا شربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر مزورات و بقول مثل
اسفاناخ و کاسنی اقتصار ورزند و ورم غائص را شیر تازه و شیاف ابیض یا روغن گل با اندک سرکه پخته در ابتدا نافع ست برای ردع ماده و بعد ازان روغن گل
بلعاب حلبه یا لعاب تخم کتان پس اگر درد شدت کند روغن گاو کهنه تسکین وجع بالخاصیه کند و هرگاه منفجر شود جلاب نیمگرم بروغن بادام شیرین در گوش چکانند
و اگر نیشود تخم مرو دران افزایند انطاکی گوید که در علاج ورم غائص گوش جای طمع نیست خصوصا هرگاه باوی اختلاط ذهن و حرکت سر و انسک باشد و غایت
چیزیکه در علاج اورام زیاده کرده شود ملازمت تلیین ست بملینات مناسبه و روادع و نافع ترین چیزها قطور روغن گاو کهنه است بمثل اشق و انزروت مطلقا
نزد روغن گل در ورم حار و روغن بابونه در بارد گیلانی گوید که اگر مشارکت وجع گوش عصبه مؤدیه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و عظم الم و احساس آواز منقطع
و تشابه وقت در گوش و گاهی جریان اشک از چشم یا سیلان رطوبت از منخرین و گاهی باوی تپ بود دران وقت باید که علاج بکمال آهستگی کنند زیراکه هجوم
بران و مستی نگاه مؤدی بتزید ورم گردد و بسبب اتصال حجاب موضوع بر دماغ ازان سرسام پیدا شود و علاجش آنست که تضمید گوش از خارج نمایند بدانچه
مذکور شده و در گوش روغن سوسن مخلوط بسفیدی بیضه اندازند و بدان فوق نمایند و اگر ازان سیلان کند و اوران انداخته ثقبه گوش را بصوف نرم یا اسفنج تازه در همان
دوا ترکرده بند سازند و بالجمله گوش را چیزی الم رساند لاحق نشود پس اگر درد و سوء علاج مزاج مریض گرم گردد فصد قیفال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند
و اسهال طبیعت بتمر هندی و آلو و عناب و ترنجبین و خیار شنبر یک دفعه یا دو دفعه نمایند و لزوم ماء الشعیر کنند و گوش را از خارج این ضماد سازند بگیرند بزر قطونا و برگ
بارتنگ و برگ بنفشه و برگ خطمی و عنب الثعلب و حی العالم و اطراف کاسنی و همه را باریک سائیده بران اندک آرد جو که آنرا نیکو فته در آب سرد ترکرده باشند انداخته پس آن آب را
بران ادویه اندازند و جزو وی و افراز شیاف مامیثا بران انداخته صلایه کنند تا باریک گردد و مثل مرهم شود بعده برخارج گوش ضماد کنند و اگر از حمرت ظاهر در سطح گوش وجع
در صماخ و سرخی اندران باشد واجب ست که از نکایت عصبه مؤدیه برای حس حذر کنند و الا نکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم انجامد و آنچه در گوش او نهند و در آن
بریزند سفیدی بیضه مخلوط بشیر دختران ست که درد الم بریزند و اگر ازین ساکن شود بهتر و الا بگیرند سرکه معتدل در ترشی که کهنه نباشد و دران بوزن یک حبه یا دو حبه
افیون حل کرده بچکانند و سوراخ گوش را بصوف بند کنند و ضماد مذکور برخارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاید بفصد قیفال در هر بیست روز و حل طبیعت
بدانچه مذکور شد و نوشیدن ماء الشعیر نمایند و در غذا بر مزورات زیادتی نکنند و هرگاه مرض زائل شود و عقب او ثقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجه ثقل ننمایند
تا آنکه صحت او مستحکم شود بعد ایام از مرض بعد ازان نظر بمزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا نهند بگیرند خربق سفید نیم درم
و سنبل الطیب نیم دانگ و سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر ازین ثقل زائل نشود دران تریاق الاذن اندکی بفتیله پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در
یک روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد در سفیدی بیضه و شیر زنان حل کرده بار دیگر بالفعل آنرا استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد ساذج و ریحی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان افتیمون جوشانیده گلقند عسلی با شهد حل کرده بنوشند و بابونه افسنتین اکلیل الملک هر یک یک توله در شیر گاو نیم آثار جوشانیده بر
بخار آن انکباب نمایند و انکباب گرنیپا جوائن یا تخم گندنا جوشانیده یا پشک بز و اجوائن در بول انسان جوش داده نیز مفید ست و روغن بابونه و سوسن و بلسان نیمگرم کرده
در گوش چکانند و چکانیدن روغن ترب و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب ست و اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جندبیدستر و فرفیون نیز در یکی ازین روغنها آمیخته بکار برند
و روغن گاو کهنه در گوش انداختن مسکن درد آنست و یا قسط و عاقرقرحا و زنجبیل در آب سائیده قرص بسته در روغن سرشف بسوزند و صاف کرده بدارند و چند قطره نیمگرم در گوش
چکانند و این روغن نیز برای درد گوش بارد معمول ست تخم ترب نیکوفته افسنتین رومی هر واحد دو مثقال در آب جوشانیده صاف نموده بروغن بادام تلخ شش مثقال داخل کرده باز
بر آتش ملائم بپزند تا آنکه آب جذب شود فرود آورده جندبیدستر حب الغار هر واحد یک دانگ مرمکی یک نیم دانگ سائیده داخل کرده نگهدارند و بکار برند و دو سه قطره شیر برگ زقوم
در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و گاهی زقوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند درد بارد و ریحی را مفید میشود و همچنین آب برگ سداب معمول ست
و بگیرند گرده بزگاو و قدری از پیه آن و نمک سوده بران بپاشند و نیم بریان کرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند بجهت گرانی گوش و درد آن مجرب ست

وایضاً خردل کوفته بروغنی گرم بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند و بر طبیخ شلجم تنها یا با خردل یا بر طبیخ برگ تیب انکباب نمایند و کذا اگرفتن بخار گل بابونه تازه یا خشک ساده
آب پخته درد بارد و ریحی را مجربست و انکباب بر طبیخ مرزنجوش تنها یا با جاورس نیز مجربست و ابن بیطار در کتاب مغنی ذکر کرده که اگر پیاز را بکاوند و در آن بول البقر پر کرده
بر آتش گذاشته بجوشانند و در گوش اندازند درد زائل کند و این مجربست و همچنین ترب را کاویده در آن روغن گل پر کرده جوشانیده در گوش چکانیدن و کذا
روغن خسته شفتالو چکانیدن مزیل وجع بارد گوش مجربست و کذا اعماوزه در شیر زنان حل کرده قدری عسل آمیخته نیمگرم قطور کردن ازاله درد می نماید و آب ادرک و روغن کنجد
و عسل و نمک هندی مساوی آمیخته نیمگرم در گوش چکانیدن از تجربات اهل هند است و کذا برگ آگهه تازه که مائل بزردی باشد بر آتش گرم کنند و اندک روغن گاو چرب کرده
بمالند و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیر سبز کوفته در برگ آگ پیچیده پس گرم کرده فشرده بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب پودینه تازه مخلوط بماء العسل همین عمل دارد
و تقطیر آب ترب و شهد و آب ترب بروغن گل پخته و یا آب پیاز مطبوخ بلتور نافع و سومیائی اصیل یک حبه در روغن گل حل کرده چکانیدن مجربست و یا آب سیر نیمگرم
جوشانیده و یا حلتیت بکار برند و کذا آب برگ سرس و یا لیس افگنده مگس در قدری آب حل کرده و کذا آب برگ کهیکوار نیمگرم قطور نمایند و یا کهونگچی مقشر در روغن تلخ
سوخته صاف کرده در گوش چکانند و ایضاً برای درد گوش که از برودت باشد آب ادرک یا شیره برگ پان در گوش انداختن و سونٹهه و افیون و بیخ ازخر بر حوالی گوش
طلا کردن مجرب صاحب تکمله هندی ست و اگر بزر البنج حرمل هر یک ده دام کوفته در نیم رطل آب شب تر کرده صبح بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده ربع رطل روغن کنجد
داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند و وقت شدت درد بچکانند در تسکین آن مجربست و بعضی مال کنگنی نیز می افزایند و اگر فتیله را با آب مرزنجوش تازه تر کرده مغز
استه شفتالو سوخته سائیده بران پاشیده در گوش گذارند نیز مجربست و صبر سقوطری در روغن گل و روغن گاو کهنه حل کرده در گوش نیمگرم چکانیدن نیز مسکن درد و
نهایت مفیدست و یا کچله قدری با آب سائیده در گوش مخالف نیمگرم چکانند که نافع درد گوش بارد ست و بدانند که درد گوش ریحی تکمید بسبوس گندم
و جاورس و نمک نافع و کذا تکمید بپاره پشمینه در زیت نیمگرم آلوده سود مند و نطول از بابونه و خطمی و نعناع و کوکنار نافع ست و همچنین تقطیر ادهان حاره مع جند بیدستر
و یا ثوم مطبوخ در زیت مفید و گویند که قطور بورق در سرکه حل کرده و کذا اشاخ گوزن بروغن خیری حل کرده و کذا روغن قثاء الحمار و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن بادام تلخ
و کذا نطرون در روغن مذکور حل کرده و کذا روغن بلسان هر واحد محلل ریاح بارد گوش ست و کذا ازوفای خشک صعتر بابونه اکلیل الملک برگ غار اسطوخودوس شبت
عاقرقرحا پوست خشخاش تمام قیصوم برگ ترنج پودینه جمله یا هر چه بهم رسد در آب جوشانیده بر بخار آن انکباب و بثفل آن ضماد و با آب آن نطول سازند که درد
گوش ریحی و بارد را نافع ست و اگر کنجشک نر خانگی را گرفته دم او کنده و پرهائیکه حوالی مقعدش باشند دور کرده دبر آن او در سوراخ گوش نهاده دارند تا ریح تمام جذب کند
بحدیکه کنجشک با آماسد بعده آنرا دور کرده تکرار نمایند و اکثر نوبت بدوم نمی رسد و همه ریح از گوش برمی آید و درد زائل میشود و این علاج از مخترعات انطاکی ست و تخلف نمی کند
و ابو منصور گوید که و ابرای ریاح غلیظ عجیب ست برنجاسف و مرزنجوش و روغن سوسن بجوشانند و اندکی جند بیدستر در آن حل کرده بچکانند و یا آب سداب بری
مخلوط بالعسل نیمگرم چکانند و بتقلیل غذا امر کنند و انچه از ریاح غلیظ بارد مترقی از معده باشد اول تنقیه بدن بمسهل بلغم نمایند و اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد
بادویه منقی معده و سر و سائر اعضا استفراغ فضول کنند و این دوا همین نفع دارد بگیرند ایارج فیقرا دو ثلث درم افسنتین دو ثلث درم تخم کرفس بادیان انیسون
هر واحد نیم درم زنجبیل فلفل سفید مامیران هر واحد دو دانگ سقمونیای مشوی مع زعفران مامع قرنفل مامع سنبل و سفرجل یک دانگ همه را بوزن چهار درم بسایند
و دو حصه کرده با آب مطبوخ مرزنجوش سرشته حبهای کوچک سازند و نصف ازان بخورند و بخوداب که دران اندک پودینه نهری پخته باشند غذا سازند و سه روز صبر کرده
نصف باقی بخورند و در ابتدای این علت البته فصد نکنند و اگر خطا الفصد در اول این علت واقع شود مودی بسرسام بارد گردد و انچه در گوش برای این مرض نهند و آن
بسیار نافع ست و آزاد را سریع مدت زائل کند این ست که بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و در آن مغز پیاز معروف ببلبوس بریان کرده و بابونه و برگ اقحوان هر واحد نیم درم
و اسقوردیون فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو دانگ قرنفل یک دانگ گل اقحوان یک درم جوشانیده صاف کرده یک جزو ازین روغن و یک جزو روغن ناردین گرفته فتیله
آلوده در گوش نهند و تمام روز بدارند و در شب تجدید فتیله دیگر نموده بر گوش آلم بخوابند اگر ممکن باشد والا بر پشت خواب نمایند که خیلی مفید ست و در یک روز
ازاله آن می نماید و چکانیدن دیگر ادهان حاره مثل روغن غار و بید انجیر و غیره مدبر با آب پیاز و سداب و در شراب کهنه فرفیون حل کرده نیز نافع ست و شوربای گوشت

کنجشک بری یا اهلی مع نخود و دارچینی غذا سازند و آنچه از ریاح غلیظ متحلل از فضول مستکنه در سر بسوی گوش باشد تنقیه دماغ بمسهل گرم و حب ایارج و غرغره نمایند
و سائر تدابیر بدستور سابق بعمل آرند و چکانیدن زهره گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن درد ریحی بلغمی ست و آنچه از ریاح متولد و از مشی در یوم بارد در هوای سرد باشد
تسخین گوش بمالیدن و چکانیدن روغنهای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابه گرم و تنطول از طبیخ شبت مع بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و
مرزنجوش و نمام و قیصوم و گرفتن بخار شلجم و نهادن خردل کوفته با دهان حاره ستر بسته گرم نموده بر گوش و گذاشتن تخم حلبه پخته در پارچه نازک بسته گرما گرم بر گوش و استعمال
کمادات مذکوره در صداع بارد یا بزیت سکرم پنبه تر نموده سود مند ست مگر آنکه بدن ممتلی باشد که درین صورت اولا استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و خلاط
بسوی سر منجذب نشوند و از چیزیکه در مثل این علت بدان امر میکنند بخور طبیخ شلجم مع خردل ست و آنچه ازین همه غنی سازد این ست که بگیرند تریاق الاذن و در ثقبه گوش بدان
طلا کنند و از پنبه آنرا بند نمایند که فی الحال تسکین درد نماید و بلحوم کبوتر بچه و کنجشک مع شلجم غذا سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد تمریخ سر نمایند
سیما موخر او بروغن خیری و روغن ناردین وغیره ادهان حاره و قطور آنها در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد
و ازین غافل نشوند و آنچه از استعمال ادویه بارده مثل افیون و کافور بر گوش باشد مقابله آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابله او
بصمغ سداب و فرفیون اندک و بروغنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله باندک سنبل الطیب و اندک زباد که معروف بمسک ابیض ست
باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجه این امراض بتدریج باشد و بر گوش بهجوم بادویه قویه دفعة نکنند اقوال اکابر سویدی گوید که قطور روغن حب
شمشش تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که قطور شونیز بیخ رجل الحمامه برگ لبلاب سلخ الحیه پیاز عنصل صبر فرفیون حنظل تازه
سرطان نهر حدق سور جنه ثوم هر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا البعض شحوم مثل شحم عجل و یا شحم اوز تنها یا باز وفای رطب یا بروغن شقائق النعمان و یا شحم اوز پنج درم
زعفران یک درم افیون نیم درم و یا شحم بط بروغن بان یا بروغن ناردین و یا پیه ماکیان بوزن او آب پیاز و یا پیه خرس بروغن سوسن و یا شحم دراج نیز نافع و کذا اکندش و کذا لاذن
محلول بروغن گل تنها یا باضافه آب سداب و کذا زنگار بروغن بادام تلخ یا عسل و کذا آب چقندر بعسل جوشانیده و کذا جند بیدستر یک حبه بروغن ناردین یا بروغن بان
و کذا ابوال بز گاو تنها یا بنطرون و کذا آب سرگین خر بروغن بان و کذا طبیخ بادروج و کذا زهره کبش و کذا سلخ الحیه در شراب کهنه جوشانیده و کذا اصطرک قیراط در روغن یاسمین حل کرده
و کذا اقلقند و کذا قصب الزریره مطبوخ و کذا انفحه بروغن سوسن یا بروغن قنب محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بشراب کهنه و کذا آب سداب
در پوست انار پخته و کذا حب الغار و شراب کهنه و روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا سرکه عنصل و کذا آب گندنا بسرکه و روغن گل و کندر و کذا مر بشیر زنان و کذا
آب برگ درافن و کذا آب شوکران و کذا انیسون بروغن گل و کذا شحم حنظل دو درم اسنان ثوم سه عصاره سداب ده درم و زیت بقدر غمره جوشانند تا روغن بماند و کذا
روغن کدوی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن کدوی تلخ در بادنجان کاویده پر کرده بر آتش نرم پخته و کذا روغن بان بشراب کهنه و روغن گل و کذا روغن جوز
و کذا آب برگ سبز جوز و کذا مومیائی قیراط با آب مرزنجوش و کذا شب بروغن بان و یا بشراب کهنه و کذا غالیه بروغن خیری حل کرده و کذا نمک بسرکه و کذا قطران با آب مطبوخ
زوفای خشک آمیخته و کذا زهره رخمه بروغن بادام تلخ در گوش مخالف و کذا زیت در پیاز کاویده پر کرده پخته و کذا روغن حب الصنوبر کبار و کذا روغن خیری اصفر
و آب قطور لعین و کذا فرفیون نیم درم فلفل یک درم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب نمام و کذا ذراریح در زیت انداخته هفت روز در آفتاب آویخته صاف نموده
و کذا جگر حباری خشک کرده بسنبل الطیب سائیده و کذا آب سکطرا مشیع و شیر زن و کذا کرم در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقحوان و کذا در بول شتر آمیخته و کذا
حلتیت و زنجبیل بروغن خردل و کذا کندر در شراب کهنه پخته و کذا دار فلفل باریک سوده در زیت آمیخته و کذا آب برگ سوسن بروغن گل هر واحد در گوش چکانیدن
سفید و همچنین بخار بادروج و فراسیون و مرزنجوش و فوتنج مطبوخ بگوش رسانیدن و کذا سعوط آب چقندر و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب مومیائی بقدر نخود بجلاب
و کذا ادهان اکل صعتر و کذا ضماد اکلیل الملک بمیفختج و کذا فتیله انجیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خربق سیاه و جند بیدستر هر واحد یک درم زعفران
دو درم سائیده فتیله ساخته در گوش داشتن و کذا دیگر ادویه که بجهت طرش و طنین بارد مسطور گردد هر واحد نافع درد گوش بارد ست مسیحی گوید که
هرگاه وجع عقب تخمه یا ریاح بارده حادث گردد روغنی که دران سداب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر او قیه از آن

یک درم فرفیون و یک درم جند بیدستر حل کرده باشند قطور نمایند و اگر این هم کفایت نباشد اسهال بحب قوقایا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و شراب
صرف کهنه بنوشانند و هرگاه درد گوش از سوء مزاج بارد باشد روغن ناردین یا روغن سداب یا روغن غار یا روغن بلسان یا روغن بابونه یا روغن سوسن
یا روغن قیصوم یا روغن شبت یا نفط ازرق یا روغن بزر بابا رزد برو روغن خیری گداخته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عقارب تر کرده در گوش بدارند پس
اگر زرداب از آن سائل گردد روغن شهد انج آنرا نفع کند شیخ میفرماید که اگر سبب در گوش برودت متمکن در عمق یا از خارج باشد لازم ست قطورات از
روغنهای گرم مثل روغن سنبل رومی و روغن اقحوان و روغن خروع و مانند آن که در قول مسیحی گذشت استعمال نمایند و یا مثل زیت که در آن سیر پخته و
صاف کرده باشند و یا زیت الفلفل و فرفیون و جند بیدستر و یا غالیه بمقدار دانگی در یک مثقال روغن بان یا روغنی دیگر از روغنهای گرم خوشبو و بسیاست که صاحب
این درد شراب صرف قوی بنوشد و خواب کند و چون بیدار شود درد زائل گردد و اگر سببش ریح بارد باشد آنچه در باب دوی و طنین و آنچه برای درد گوش مادی که سبب
او خلط لاجی باشد مذکور گردد و آنچه سببش برودت بود مذکور شد آنرا نفع کند و از چیزیکه آنرا لائق بود این ست که محجمه را با آب گرم پر کنند و حوالی گوش بچسپانند و آب
سداب و حماما العسل و یا آب قیصوم و مرزنجوش در روغن سوسن و یا جند بیدستر باوی بعد از آن که در آن پخته و صاف کرده باشند و یا نطرون و سرکه بروغن گل یا عصاره
لوف در گوش چکانند و اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد مثل فرفیون و جند بیدستر بروغن قسط و یا قسط بحری و زراوند بکار برند و گاهی تکمید بجاورس و لبد گرم کرده
آنرا نفع دهد و از ادویه مشترکه برای اوجاع گوش و خصوصاً آنکه مائل ببرودت باشد زیت الانفاق ست که در آن خنافس یا خراطین یا کرمی که زیر جرار
می باشد جوشانیده باشند و یا زهره ماهی بزیت الانفاق یا بیه ورل یا روباه یا رخمه یا کلنگ و یا روغن عقارب که آن بسیار نافع ست و یا آب مرزنجوش تازه
و یا مطبوخ برگ غرب و پوست آن و یا مطبوخ خراطین صاف کرده پیه بط در آن گداخته و اگر مائل ببرودت بشدت باشد زهره بزگاو بروغن خیری بجوشانند
تا آنکه آب زهره تحلیل و فانی گردد پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب ست و در معالجات اوجاع شدید گوش باستعمال مخدرات
احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا اندک بشیر چکانیدن ست همچنین قرص زعفران و قرص کوکب و یا افیون و جند بیدستر و زعفران بشیر زنان و واجب ست که
تاخیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف غشی گردد و خصوصاً اگر اخلاط بارد باشد که این اشیا آنرا بسیار مضر ست و اگر از استعمال مخدرات ضرر پیدا شود
بعد آن جند بیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از جند بیدستر میسازند که از آن باریک سائیده و پس افیون سوده باوی آمیخته بشراب صرف
قرص بندند گیلانی می نویسد که معالجه وجع بارد کرده میشود بتقطیر اشیای حاره در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا مرزنجوش
یا بادیان و مانند آن در روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب یا روغن که در آن ثوم پخته باشند و اگر حاجت بقوی تر افتد روغن جند بیدستر
و روغن فرفیون چکانند و بر حمام حار مواظبت نمایند و شراب کهنه صرف خورند و انکباب بر طبیخ پودینه و شبت نمایند و یا بگیرند جند بیدستر دو حبه افیون یک حبه
و در روغن نبق یا شراب حلو حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و یا آب لحم البقر که بر آتش نهند و سائل شود نیم گرم بچکانند و غذا از نوره زیرباج یا نخود آب دهند
و هرگاه اصلاح یابد بقلیه و مطنجن گوشت بریان غذا سازند و دائم تکمید بزیت یا روغنی گرم نمایند و صوف بدان تر کرده بگوش نهند

علاج درد گوش بارد مادی

نضج ماده از منضج بلغم نموده بمسهل گرم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه ادویه که در علاج بارد ساذج مذکور شد و دیگر بخورات و قطورات محلله بکرر استعمال کنند
و ادهان حاره چون روغن ترب و غیر آن نیم گرم در گوش چکانند و اگر نسج عنکبوت بروغن جوش کرده در گوش چکانند جمیع اوجاع بارده گوش را نافع بود و قطور
آب افسنتین با زهره بز و روغن بادام تلخ پخته جهت درد گوش و کری قدیم مجرب نوشته و کذا امر صبر در بول جاموش یا بز گاو حل کرده چکانیدن مجرب نوشته اند
و برای تحلیل ماده کلا از قطورات آرام نشود انکباب گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک برگ کتان تخم مرو تمام مرزنجوش پر سیاوشان هر یک شش ماشه زوفای
خشک سه ماشه جوشانیده معمول ست و عنب الثعلب پوست خشخاش هر یک چهار ماشه دارچینی زوفای خشک هر یک سه ماشه بابونه تمام دو ماشه مرزنجوش
آرد جو پر سیاوشان هر یک چهار ماشه از انجوهر بخار گرفتن نیز نافع و بدانند که در دو سه بار از انکباب اگر ورم یا بثره باشد می شکافد و ریم بر می آید و گر نه تسکین میشود

که درد ساذج یا از نوازل ست و در صورت نزله اول به تنقیه دماغ متوجه شوند بطریقیکه در علاج نزله مذکور شد بعده بخور بزر البنج گل بابونه بادیان اکلیل الملک
عنب الثعلب هر یک نیم ماشه برگ فنجنکشت افتیمون هندی سبوس گندم هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف مامیثا و شیاف ابیض برابر در روغن بابونه
و زنبق آمیخته در گوش چکانند و این بخور حکیم علوی خان برای درد گوش نزلی از مجربات ست کوکنار سه توله مرزنگوش چوب چینی بخشبه مغربی بیخ لاله صحرائی
بزر البنج عنب الثعلب هر واحد یک توله بدستور بخار بگیرند و باقی تدبیر از بحث نزله اخذ کنند **اقوال حکما** ابو سهل مسیحی نویسد که اگر درد گوش از امتلا حادث شود
اسهال خلط نمایند بعده تنقیه خاص دماغ بغرغره سازند و اگر مرض زائل نشود و حاجت باستفراغ قوی افتد بعض ایارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس
و ارجیجانس استعمال نمایند بعده استعمال ادویه معطسه کنند و اگر وجع از خلط غلیظ یا ریح غلیظ باشد معالجه بادویه قوی التقطیع و جلا باید کرد مثلا زنگار بعسل و
اندکی سرکه آمیخته در گوش چکانند و یا زهره گاو و بعض ادهان سخنه مثل روغن بان و روغن ناردین و روغن بلسان آمیخته بچکانند و یا آب برگ حنظل تازه یا روغن بادام تلخ
یا روغن ترب یا آب برگ شهدانج چکانند اگر درد از سده باشد و این دوا وجع گوش را نافع ست علک یک اوقیه روغن خیری ده اوقیه روغن بادام تلخ
نیم اوقیه روغنها را بجوشانند و علک را در آن بگدازند و چون مخلوط گردد در ظرف آبگینه بردارند و هنگام حاجت سه قطره از آن نیم گرم در گوش چکانند و این دوا
وجع و طنین را نافع میعه سائله چهار درم روغن خیری یک اوقیه آمیخته بر انگشت بدارند تا آنکه غلیظ گردد در ظرف آبگینه بدارند و هر قدر که کهنه شود قوت او زیاده
گردد و این دوا وجع گوش صعب را اسفیدست بگیرند زهره گاو و بر آن روغن خیری بریزند و با آتش نرم بپزند تا آب زهره فانی شود و روغن بماند در شیشه کرده وقت حاجت
نیم گرم استعمال نمایند شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش امتلای بدن از سر باشد واجب ست که تنقیه ناحیه سر از جنس آن امتلا کنند پس اگر خلط لزج لاحج باشد
بحبوب مثل ایارج و غراغر تنقیه نمایند پس اگر لاحج مستکن در ناحیه گوش بود باید که بعد اسهال بخورات ملینه و قطورات ملینه نیز استعمال نمایند بعده بتکرار قصد
نقص خلط باستفراغات عضو کنند صاحب کامل گوید که درد گوش اگر از سوء مزاج بارد باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبه بلغم و رطوبت ظاهر شود
مریض را حب ایارج و قوقایا بخورانند و غرغره با ایارج فیقرا مع سکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود بعد از آن بعض روغنهای گرم مثل روغن ناردین و روغن قسط
و روغن غار در گوش چکانند و یا روغن ترب که آن را موافق و نافع ست و یا آب مرزنجوش افشرده بچکانند که مجرب ست و یا بگیرند کندر و باریک سائیده در
اندک شراب حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیخته اندک اندک در گوش چکانند و یا پنبه را از آن تر کرده در گوش نهند و یا بگیرند اندکی مرمکی در بول ماده گاو حل کرده
نیم گرم بچکانند و یا بگیرند اندک آب ترب و قدری آب مرزنجوش و بر آن قلیلی زیت انفاق بریزند و بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعده این روغن در گوش
بچکانند که آن برودت و ریح عارض گوش را نافع ست و یا بگیرند برگ غرب تازه و باریک سائیده در انار کاواک کرده با اندک آب پر نمایند و گل بالای آن مالیده
و جوش داده در گوش چکانند و اگر درد از برودت با سیلان رطوبت از گوش باشد قدری زهره خرس یا زهره کلنگ بروغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده چکانند و یا بگیرند
افیون بوزن یک حبه و باریک سائیده بروغن گل حل کرده در گوش بچکانند ابن هبة الله گوید که علاج درد گوش بارد باستفراغ بدن از خلط بارد بحب قوقایا کنند و جلنجبین بخورانند
و غرغره بسکنجبین و ایارج برای تنقیه سر کنند و بتعریق در حمام بر ناشتا امر نمایند و بر سر آب مطبوخ مرزنجوش و نمام و بابونه ریزند و روغن بابونه در گوش چکانند و بکندش عطسه آورند
و غذا مزوره زیرباج یا نخوداب سازند و بعد صلاح بقلایا و طبخات و کباب دهند ابن الیاس گوید که در سوء مزاج بلغمی هر صبح جلاب بادیان و بادرنجبویه هر واحد
ده درم با گلقند ده درم بنوشند و غذا مزوره نخوداب با شیره حب القرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا سازند و غرغره با ایارج فیقرا
بماء العسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد از آن روغنهای گرم مثل روغن زنبق و غیره بچکانند و یا روغن بادام تلخ با آب ترب بچکانند و اگر با سوء مزاج بارد ماده سوداوی باشد
ترطیب باشربه و اغذیه حار رطب نمایند و تنقیه دماغ بحب اسطوخیقون و حب افتیمون و مطبوخ آن کنند و شیر تازه بر سر ریزند و روغنهای گرم و تر مثل روغن نرگس و بادام شیرین در گوش
چکانند خجندی گوید که در سوداوی نضج سودا بجلاب اصل السوس و گاوزبان و بادرنجبویه و گلقند کنند بعده تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند باقی همانست که در
قول سابق گذشت انطاکی گوید که در بارده یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بخار آب گرم بدارند و بطبیخ صعتر و بابونه و اکلیل الملک و سداب نطول سازند و بشونیز و
جاوشیر و سبوس مرکب و مغز گرم کرده تکمید کنند و روغن قسط و بابونه و حب الغار در گوش چکانند و از مجربات ما برای تحلیل ریاح و ماده و تفتیح سده این ست که بگیرند سیر یک اوقیه

قسط جند بیدستر مصطکی هر واحد ربع اوقیه سداب یک درم همه را در ده چندان بول بزگاو و نصف آن زیت خوشجوشانند تا آنکه زیت باقی ماند صاف کرده بچکانند و از جید مجرب روغن بادام تلخ بار با دستاین اهمه مع تقویت دماغ حبس الحمره شربت لیمون اسطوخودوس و کشنیز و صعتر بکار برند و از مجربات من در حبس بخار از سر و تقویت دماغ و معده و منعی که جمیع حواس را صاف کند این شربت است صنعت آن بهی و امرود هر واحد یک جزو پودینه حب الآس صعتر مرزنجوش اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد نیم جزو صندل اشتیه انیسون هر واحد ربع جزو همه را در ده چندان آب بجوشانند تا چهارم حصه باقی ماند بعد صاف نموده چندان شکر و ربع آن آب لیمون اضافه کرده بقوام آرند و بکار برند که این از عجائب تجارب برای اصلاح سائر امراض حواس است و این بعینه علاج اورام صلبه اعنی بخار مرگ گوش است و اورام غائص را مطبوخ در علاجش نیست چنانچه در وجع گوش از ورم حار ذکر شد الضماد در نزهه نوشته که تنقیه بلغم بایارجات و تنقیه سودا با افتیمون و مطبوخ آن کنند و بهتر وضعیات قناء الحمار غرغره و قطور کرو روغن گل و پیاز انجیر و بادام تلخ و ترب و سداب بلادن قطورا و تدهیناً و غرغره است و کذا شونیز بر زیت و روغن فاریه و با دهن فالی و ماکیان مجموع و مفرد و نیز بادیا قند و مصطکی و نطرون با سرکه و عسل و روغن بان بشبت و زعفران و خولان گیلانی گوید که گاهی احتیاج میشود باستعمال ادویه کنضج و تقطیع نمایند مثل بورق با سرکه و عسل و زهره میش و زیت و شراب یا با روغن بادام یا آب گندنا و آب پیاز نیمگرم بعسل و تقطیر شیر زن اگر ورم شدید با داگر مزمن بود و وجع مضطرب گردد باید که اشیای قوی تر ازین ادویه مثل عصاره دم الاخوین و عصاره اوف و عصاره کرمه بیضا و مانند آن استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد و رحمی

منضج بلغم دهند و عنب الثعلب مغز خیار شنبر اکلیل الملک بابونه در آب کشنیز سبز سائیده نیمگرم نموده گرد اگرد گوش ضماد کنند و همین ادویه را در شیر گاو جوشانیده بخار آن گیرند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و روغن ترب یا روغن بابونه یا روغن بادام تلخ در گوش چکانند و گویند که روغن کهنه با شل حسک وارزوت چکانیدن نیز نافع است و بقول الطبا هند فلفل اسمار تخم کرپلا گیره زیره سیاه کجله مساوی با آب سائیده نیمگرم ضماد کردن نیز مفید بود و یا فوفل و گیرو هر یکی دو درم زنجبیل یک درم سائیده در آب کشنیز سبز یا آب خالص سرشته قرص سازند وقت حاجت اندکی در آب سائیده نیمگرم کرده گرد گوش طلا کنند و اگر ورم تحلیل نشود تدبیر انضاج او با نکبابات و نطورات منضجه نمایند و بزرکتان تخم حلبه تخم شبت بابونه اکلیل الملک گل خیرو عنب الثعلب هر واحد یک تولہ بر گرم پنج تولہ جوشانده و انکباب نمودن منضج شور و مسقی چرک فرحه است و اگر برگ نیب تنها جوشانیده انکباب نمایند و یک دو قطره از طبیخ او در گوش چکانند نیز مفید بود و برگ بابل کوفته چند قطره آن در گوش چکانند که در چند مرتبه ورم را پخته منفجر میگرداند و آب پیاز سفید پخته با لعاب حلبه یا بزرکتان آمیخته همین عمل دارد و آب گوجه و شهد بدستور و یا پوسته گوش را بر بخار طبیخ پیاز و برگ نیب سبز و تخم شبت و بادیان و عنب الثعلب و گل بابونه بدارند و یا برگ شبت و نیب و سنبهالو و سهجنه هر یک سه تولہ گل بابونه اکلیل تخم شبت اشنه هر یک یک تولہ جوشانیده بخور دهند و لعاب حلبه و عسل لعاب کتان و آب برگ سنبهالو و افتیمون هندی هر یک سه ماشه نیمگرم بچکانند و حلبه تخم کتان تخم شبت بابونه اکلیل مرزنجوش هر یک سه ماشه اشق چهار ماشه ضماد کنند تا پخته شده بشگافد و بعد شگافتن جهت تنقیه ریم آب برگ نیب و پیاز و عسل مساوی در گوش اندازند و گاهی بجای آب برگ نیب اندکی روغن بابونه داخل کرده میشود و پس از پاک شدن ریم جهت اندمال صمغ سوخته و بورق بریان برابر در مرهم شیافی آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش نهند و یا این ذرور بدمند تا بزودی مندمل گردد خرمهره زرد سوخته چرم کفش کهنه سوخته مرداسنگ کشته سفیده هر یک سه ماشه باریک سائیده بکار برند و دیگر ذرورات فراهم مدمله که در قرحه گوش بیاید بکار برند و در ورم سوداوی که نادر افتد تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون علوی خان و حب افتیمون کنند بعده ادویه ملینه محلله ماده سودا چون حلبه و بابونه و زرانبیج و موم و زیت ضماد کنند اقوال الاطبا مجوسی نوشته که اگر ورم گوش بارد باشد باید که اسهال الطبیعت بمطبوخ غاریقون مقوی با ایارج و تربد کنند و حب ایارج بخورانند و یا این حب دهند ایارج فیقرا یک درم تربد غاریقون هر یک چهار دانگ سقمونیا نیم دانگ انیسون یک دانگ همه را باریک سائیده با آب حب سازند و این یک شربت تام است و بعد تنقیه دماغ روغن شبت یا روغن ترب در گوش چکانند و از خارج شبت و کرنب و رطبه و بابونه و اکلیل الملک و اصل السوسن و برگ غار و مرزنجوش تمام هر واحد یک جزو قیصوم و حلبه و تخم کتان هر واحد نیم جزو باریک سائیده با آب مرزنجوش و روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ناردین سرشته مثل نانگینه پخته گرد گوش ضماد نمایند

اورام بارد را تحلیل نیک دہد و اگر بابونہ و اکلیل الملک و شبت و برنجاسف و برگ غار و حند قوقی و صعتر و مرزنجوش در آفتابہ خوب بجوشانند و بر سر آفتابہ انبوبہ نہادہ از ان بخار بگوش رسانند در تحلیل ورم بدان نفع یابند و اگر دانند کہ ورم صلب شدہ این ضماد کنند پیہ بط و ماکیان گداختہ اندکی اشق بر سودہ آمیزند و از خارج بر گوش ضماد نمایند سعید گوید کہ علاج ورم بارد باسہال از مخرجات بلغم مثل مطبوخ مقوی یا ایارج کنند و مریض را سکنجبین بخورانند و سکنجبین بنوشانند و بر سر او آب طبیخ ریاحین حارہ مثل پودینہ و صعتر بریزند و طبیخ شحم حنظل یا روغن شبت در گوش بچکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید باضمدۂ محللہ ضماد کنند و اگر امر بصلابت انجامد پیہ بط بروغن گل گداختہ در گوش اندازند و باضمدۂ محلل ورم صلب ضماد نمایند حسن ابن علی گوید کہ بعد تنقیہ بحبوب و ایارجات و تلیین طبیعت پیش از مسہل ہرچہ در علاج وجع گوش بارد مادی مسطور شد مع تقلیل تسخین در ابتدا بلکہ مع اندکی ازادویۂ بارد برای ردع استعمال کنند و ہر روز برای تعدیل مزاج شربت اسطوخودوس و یا مغلی حلو یا شربت لیمون یا شربت بنفشہ یا خمیرۂ بنفشہ بنوشانند و روغنہای گرم مثل روغن شبت و ترب در گوش چکانند و بضمادات محللہ تضمید نمایند و لحوم ترک سازند و اقتصار بر مزورات و بقول مثل الیون و زردی بیضہ نیمبرشت کنند بعضی نوشتہ اند کہ بعد تنقیہ دلک زبان و کام بسماق حتی کہ از دہن رطوبت بسیار سائل شود و ورم رخو گوش را نافع بود و بعدہ از پیہ بط و روغن سوسن مساوی قیروطی ساختہ طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فتیلہ بدان آلودہ در گوش نہند و ضماد نفط سفید با زعفران یا روغن نرگس یا افسنتین یا مسکہ یا جند بیدستر و افیون و میفختج ہر واحد نافع ورم بارد گوش است و ضماد کرنب و آرد باقلا و روغن سوسن بآتش پختہ منضج و مفجر ورم گوش است و چکانیدن پیہ روباہ نیمگرم در گوش ہم منضج ورم است و بعد انفجار ورم علاج قرحۂ گوش نمایند

علاج باقی اقسام درد گوش

آنچہ بسبب سقطہ و ضربہ واقع شود فصد سر رو کنند و کندر سفید را در شیر زن حل کردہ نیمگرم نمودہ چند قطرہ در گوش چکانند کہ فی الفور تسکین درد نماید و یا دوای مذکور بفتیلہ آلودہ در گوش نہند و زفت ضماد کنند و ایضاً تدہین گوش بروغن گنجد نمودہ پنجنکشت و حرمل و مورد جوشانیدہ بخار آن بگوش رسانند و انیسون باریک سائیدہ بروغن گل آمیختہ و یا زہرہ و عسل یا زردی و سفیدی بیضہ باہم آمیختہ در گوش چکانند و اگر با آن جراحت نیز باشد بقول جالینوس نان بعسل سرشتہ فتیلہ آن در گوش نہند و یا برگ علیق و مازوی سبز بشراب پختہ در گوش مجروح نہند و اگر بعد ضربہ خون در گوش منجمد گردد ادویۂ مخرج آن در سدۂ گوش مسطور گردد و ہرگاہ ورم پیدا شود از فصد و تلیین وغیرہ حسب مزاج مریض آنچہ بہر اورام گوش مذکور شد بعمل آرند لیکن ادویۂ بسیار سرد استعمال نکنند و چون ریم کند و ریم منتشر بود باشد کہ از خراجات عفنیہ خارج میشود و در گوش با وجود وجع لسیب یافتہ شود این دوا استعمال نمایند کہ بسیار نافع ہست بگیرند راسن صعتر بزرگ دو درم پوست انار و مازوی سبز تخم دو کردہ ہر واحد دو ثلث درم افیون یک نیم دانگ و ہمہ را بسایند بعد مزاج مریض نظر کنند اگر حدت داشتہ باشد این دوا بسرکہ حل کردہ در گوش چکانند و الا بعسل حل نمودہ پنبہ بدان آلودہ در گوش بملائمت نہند و بدانکہ درد گوش کہ بسبب قرحہ یا تولد کرم یا در آمدن ہوام در گوش یا از دخول آب یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج ہر یک علیحدہ مسطور گردد بدان رجوع نمایند

وجع گوش اطفال

درد گوش کہ بصبیان عارض میشود اکثر از ریح و رطوبت میباشد و چون عارض شود طفل گریہ کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و ہر دم دست خود بسوی گوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان اوست علاجش بعلاج درد گوش بزرگان نمایند و حضض و صبر و نمک طبرزد و عدس و مرمکی و تخم حنظل و ابہل مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیدہ چند قطرہ در گوش چکانند و یا صعتر و نمک اندرانی خائیدہ در گوش چکانند و یا مرزنجوش تر و سداب تر در روغن خیری یا روغن کنجد جوشانیدہ صاف کردہ بچکانند و یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و فسنتین در آب جوشانیدہ بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن پستہ شفتالو جوشیدہ بہتر و انفع بود و چکانیدن عسل با زہرۂ گاو و یا آب برگ نیب یا آب برگ بنجانگشت یا بادیان و ہیل خائیدہ نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو نیمگرم چکانند و آب برگ سدرسن یا برگ پان بنگلہ یا نانخواہ و جوز بوا خائیدہ و یا اندکی افیون

بشراب و در آتش حل کرده قطور کردن مفید و بابونه یا برگ عنب الثعلب و برگ نیب یا برگ بادنجان در آب جوشانیده بخور دهند و قطور روغن بیضه دلفین که اهل فرنگ ویل نامند در هر قسم اوجاع گوش بتجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع ست و اگر درد با سرخی گوش خواه بثره باشد رسوت را در آب عنب الثعلب سبز سوده یک دو قطره در گوش چکانند و یا شهد برگ نیب جوشانیده در گوش اندازند و اگر درد صرف باشد آب برگ پودینه نیم گرم چکانند یا الحناب از اصل و گل بابونه و برگ گینده بگوش نمایند و دو قطره از آن بچکانند و بادیان خائیده در پارچه باریک بسته بسوراخ گوش نهادن سودمند ست و اگر بسبب ورم گرم باشد و آن با تب بود زلو بر بیخ گوش بچسپانند و تلیین طبیعت نمایند و شیر زنان بر گوش تقطیر سازند

طرش و وقر و صمم

یعنی نقصان و بطلان سمع و آن یا اصلی ست و یا عارضی ست و اصلی صمم ست یا طرش یا وقر مولودی و معنی صمم غیر معنی طرش ست زیرا که صمم آنست که باطن صماخ غیر مجوف مخلوق باشد و طرش و وقر آنکه آفت در ان هر دو بحدی نباشد که حس سامعه بالکل باطل گردد و بعید نیست که وقر مانند بطلان عام مر صمم را باشد و دران تجویف بود و لیکن عصبه متصله بصماخ قوت حس الحس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان ست و گاه اطلاق بالعکس می نمایند بالجمله طرش نقصان سمع ست و وقر بطلان آن و صمم فقدان سمع کم شدن تجویف صماخ و بر سبیل مجاز هر یکی بمقام دیگر اطلاق می یابد و ابن اکری و ثقل سامعه نیز گویند و طرش گاه بعد از تپ بهم میرسد و این سهل الزوال ست و فقدان سمع و طرش و وقر مولودی طبیعی لا علاج ست و انچه عارضی حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد ایضا قریب بیاس و عسر العلاج ست و اما طرش حادث قریب العهد قابل العلاج ست لیکن انچه در سن پیری افتد و آنکه بسبب شکستن عصب از ضربه و سقطه عارض شود نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر می باشد یا بمشارکت دماغ یا بعض اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول و ثانی ایلان و دندان و یا عند اوجاع اسنان واقع می شود و گاه بجهت آفتی مخصوص بسمع و آن یا بعصبه و یا بثقبه و یا بقوت سامعه میباشد اما آفت عصب سمع عارض میگردد از جمیع اسباب سوء مزاج و امراض آلی و تفرق اتصال و منجمله سوء مزاجات مفرد و مرکب که دران می افتد بیشتر بارد میباشد و گاه سوء مزاج ساذج بی ماده و گاه با ماده سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریحی میباشد و ماده یا از دماغ فرود آید و یا از معده یا همه بدن صعود کند یا در گوش تولد کند و بسا که چون اسهال مراری محتبس میگردد عقب آن صمم بهم میرسد و همچنین بعقب اسهالات دیگر که بالطبع واقع شوند و در غیر وقت بحبس و منع آن پردازند و مرض آلی در عصب مانند سده است که از اخلاط یا مده یا ورم دبیله یا ورم حار یا صلب یا غشاء و از چرک یا ثربل یا نفخه دران بهم رسد و تفرق اتصال دران گاه از جراحت و صدمه خارجی و گاه از قرح و آکل داخلی بهم میرسد و طرش حادث بسبب ثقبه بیشتر از سده میباشد بسبب بدنی یا خارجی بدنی مانند ثولول یا ورم یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا کرم یا کثرت وسخ یا خلط غلیظ چسپیده بصماخ یا جمود مده و از وسیکه انفجار یابد و خارجی مانند ریگ یا کلی یا سنگریزه یا تخمی یا حیوانی که داخل گوش گردد یا انجماد خونی که از خارج رفته باشد و از گوش قدری برآید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سامعه از ضعف آن بود چنانچه در مشایخ یا طول مرض بضعف قوت و این مرض گاه دفعة و گاه بتدریج اندک اندک واقع میشود و گاه بر سبیل بحران او یا بر سبیل انتقال ماده در آخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن و نزد باقی ماندن گرانی سر بعد زوال تپ و گاه بر سبیل عرض زوال پذیر چنانچه عند حرکات بحران بهم میرسد یا بر سبیل عرض ثابت چنانچه دفع بحران یعنی طبیعت نزد بحران ماده را بناحیه گوش دفع نماید پس ماده در گوش قرار گیرد و نه بحران بر سبیل مجاورت و اکثر قی و رعاف منذر باین عرض بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگردد قوت سامعه طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال نمایند که بیش ازین علت مرضی دیگر عارض شده بود یا نه اگر عروض تپ یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان بگوید از بحران تپ یا انتقال ماده آن مرض یا بمشارکت اسنان باشد و اگر تقدم سرسام و اختلاط عقل یا دیگر آفات دماغی سوء مزاج و غیر آن بیان کند و اختلال در حواس دیگر و در قوت حرکت و خصوصا در حرکت زبان نیز یافته شود از مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که بیش ازین مده یا خون از گوش برآمده بود یا ضربه یا سقطه بر سر رسیده بود سببش قرحه یا انجماد خون یا هتک عصبه باشد و الا در ثقبه گوش نظر کنند پس اگر ورم یا ثولول یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا چرک بسیار یا ریگ یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود سببش همان باشد و اگر سلامت دماغ و ثقبه گوش هر دو مدرک گردد حال گرانی گوش و وجع و ضربان و تمدد و طنین و دوی و دغدغه گوش بپرسند پس اگر ثقل و وجع بیان کند و با آن تپ و لرزه و قشعریره و هذیان لازم و تمدد و ضربان بود از ورم حار عصب و دبیله باشد و اگر تپ و لرزه نباشد بلکه با ثقل و وجع

ضربان و تمدد بود از ورم ثقبهٔ خارج عصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و با ثقل و وجع تمدد بود از ورم بارد باشد و اگر ثقل و وجع فقط بود و با آن علامات غلبهٔ صفرا یا سودا یا بلغم دریافت شوند سببش مادهٔ صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضاً زردی رنگ و تلخی دهان و حرقت و التهاب و حمرت و عطش و اشتداد مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات خالی بودن آن از طنین و عروض آن در انتهای امراض حاده و حمیات صفراوی بر مادهٔ صفراوی دلالت کند و گرانی سر خصوصاً وقت سجود و کثرت خواب و بلادت حواس و تقدم تدابیر مبرده و تخمه و امتلا دلیل مادهٔ بلغمی است و اگر با ثقل سرف باشد و با آن آثار سوء مزاج غالب یافته نشود از سدهٔ خلطی باشد بعده وقت خفت مرض موضع ثقل بپرسند اگر خفت هنگام خلا یا امتلای معده و ثقل در اسفل گوش بیشتر گوید بر مادهٔ متصاعد از معده دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر مادهٔ نازل از دماغ گواهی دهد و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل مادهٔ مستولی در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تمدد احساس وجع در عمق گوش بیان کند از سوء مزاج ساذج باشد پس حال اذیت و شدت مرض از سردی و یا گرمی بپرسند اگر با شیای بارده متاذی گردد و مرض هنگام سردی هوای صبح و شام زیاده شود و با شیای گرم انتفاع یابد از سوء مزاج بارد باشد و اگر بضد آن باشد و التهاب و لذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوء مزاج حار باشد و اگر بدون ثقل دوی و طنین بگوید سببش ریح باشد و اگر دوی و طنین هم نبود حال تقدم بیداری و گرسنگی و تعب و دیگر اسباب مجففه بپرسند اگر اقرار آن کند و لاغری چهره و غور چشم نیز بود و بچیزهای مرطب انتفاع یابد از یبوست باشد و اگر دوام دغدغه در گوش بیان کند و احیاناً کرم از گوش بر آید سببش کرم باشد و اگر از آثار مذکوره هیچ یک نباشد و بمشایخ افتد از ضعف قوت سامعه باشد

علاج طرش حار ساذج و مادی

در حار ساده باشربه و اغذیه و نطولات و قطورات بارده که در وجع گوش حار ساذج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضاً در حرارت بی ماده مبردات مثل ماء القرع و ماء الخیار و آب تربوز یا شیرهٔ بزور اینها یا شربت نیلوفر یا شربت بزوری بارد بیاشامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر روغنهای مبرد در گوش چکانند و انار را با پوست کوفته بفشارند و اندکی سرکه و کندر و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو یا آب برگ عنب الثعلب چکانند یا در دوای مذکور داخل کرده در گوش بچکانند و گاه آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرع و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور دران حل کنند و اگر گل بنفشه گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آتش فرود آورده اندکی صبر کنند تا که حرارت او معتدل ماند بر بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار مادی هرچه از تنقیه و تعدیل در علاج درد گوش حار مادی مفصل مسطور شد بعمل آرند و هرچند که باشد ماده را باسفل فرود کشند و بعد تنقیه دواء الرمان که در قول ابوسهل خواهد آمد بهر تبرید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضاً در صفراوی آب ترب یک توله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیمگرم کرده در گوش چکانیدن مفید بود دوا افسنتین عنب الثعلب هر یک نیم توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده روغن گل دو توله داخل کرده بپزند تا روغن بماند یک دو قطره مدام در گوش اندازند و اگر بر مزاج گرمی معلوم شود دوای بارد بنوشند و شربت آلو و بنفشه و اسپغول دهند و ترک لحوم و اغذیهٔ گرم متولد صفرا کنند و گویند که اگر آب پیاز و زهرهٔ گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند بالخاصیة فائده دهد و بزعم قومی کافور شدید النفع است در طرش و شیخ می نویسد شاید که برای طرش صفراوی باشد و در دموی فصد بر همه تدابیر مقدم دارند **اقوال حذاق** ابوسهل گوید که طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادث قریب العهد و غیر متمکن باشد و از صفرای مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیهٔ صفرا است از سر بحب ایارج و حب قوقایا و تدبیر مرطب و استحمام با آب شیرین و از مولدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند اولاً تکمید ببخار افسنتین مطبوخ در آفتابه بتوسط انبوبه نمایند و بهمین آب مع سکنجبین بدفعات غرغره کنند بعد از آن بگیرند انار ترش و دانه و شحم او برآورده هر دو را افشرده آب در میان پوست او اندازند و کندر و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند شیخ میفرماید اولاً گوییم واجب است که همه آنچه در گوش چکانند نیمگرم بغیر بارد و بغیر حار باشد و این قول کلی است بعده تفصیل امر دران میکنم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا بمسهل کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و حبس کنند

گوید که اگر طرش از قبیل صفرای تراقی بسوی دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض حاده وحمیات صفراوی
وصمم عارض گردد صاحب کامل گوید که اگر طرش از قبیل صفرای تراقی بسوی دماغ عارض شود وبعد تنقیه تدبیر مریض بتدبیر معتدل نمایند و استحکام
عارض گردد وعلاجش اسهال بادویه مخرج صفراست مثل مطبوخ هلیله مقوی با ایارج وسقمونیا وبعد تنقیه تدبیر مریض بتدبیر معتدل نمایند و استحکام
بآب شیرین کنند واز تدبیر مولد صفرا اجتناب کنند ابن الیاس گوید که اگر صمم بسبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه با ترنجبین و یا خمیره بنفشه
با ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد با ترنجبین و شیرخشت هر یک ده درم بیاشامند و غذا ماء الشعیر گرباتیپا
باشد والا مزوره بنوماش بمغز بادام و اسهال طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن یا بمطبوخ هلیله که دران سرداروا از سقمونیا مشوی نیم دانگ
باشد وبعد تنقیه تام آب انار مطبوخ معصور با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند سعید گوید که اگر طرش قریب العهد حادث
از مره مرتفع بسوی سر باشد علاجش سهل ست زیرا که اگر تنقیه بدن از خلط مراری بمطبوخ هلیله کنند و تدبیر او بعد تنقیه بتدبیر مبرد مرطب نمایند و اگر
باستحکام و تخویف از اخذ اغذیه حاره مولد مره صفرا کنند و در گوش روغن گل اندک با سرکه و یا آب انار و روغن گل چکانند طرش او زائل گردد ایلاقی
می نویسد که اگر سوء مزاج مع ماده باشد نگاه کنند که آن کدام خلط ست پس استفراغ او نمایند و تقطیر دوا و روغن در گوش قبل از استفراغ جائز نیست و بعد
استفراغ نطولات و قطورات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد بحب ذهب دو قرص بنفشه استفراغ سازند و اگر سه مثقال اطریفل صغیر با یک مثقال
ایارج فیقرا آمیخته بدهند صواب باشد و اگر از هلیله زرد یک مثقال و ایارج فیقرا حب ساخته حب بسته دهند نیز ماده صفرا را از سر فرود آرد و این اطریفل کشنیزی
منع بخار از دماغ کند صفت آن هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم ادویه را جدا جدا کوفته بیخته بروغن بادام
چرب کرده بعسل سه چند بسرشند و در بعض نسخ کشنیز بوزن مجموع ادویه است خجندی گوید که اگر بسبب غلبه صفرا باشد هر صبح شربت نیلوفر و خمیره بنفشه
و شربت عناب یا شربت تمر هندی و آلو دهند و تلیین بخفته الیتنه یا بآب انارین مع شیرخشت نمایند و بعد تنقیه تا سه روغن گل باندک سرکه در گوش چکانند
قرشی گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد در دموی فصد کنند و استفراغ صفر الطبیخ فواکه نمایند و شربت آلو و نیلوفر و بنفشه بنوشانند و ترک لحوم کنند
و به مثل اسفاناخ و خرفه و ملوخیه و خبازی و کدوی مطجن بروغن بادام شیرین مخصص بترشی مناسب اقتصار نمایند و در گوش روغن بادام شیرین و روغن کدو چکانند
یا روغن گل باندک سرکه بیزند تا سرکه فانی شود و روغن باقی ماند در گوش بچکانند گاهی برای تبرید و ترطیب قوی آب کاهو یا شیاف مامیثا بروغن بنفشه یا شیر دختران
حاجت افتد این همه نیم گرم بچکانند انطاکی گوید که در طرش حار اول فصد قیفال مخالف بکشایند و بعد سه روز محاذی آن تبرید ببخار الشعیر و تمر هندی و در صفراوی
ببخار و شیر بر نمایند یا طبیخ هلیله زرد و شربت فواکه دهند بعد از آن اگر در بیخار در باشد افیون در بول بزغاله و یا زهره بز با آب برگ سفید حل کرده بچکانند
واز مجربات در ازالة الطرش عارض بعد امراض حاده ملازمت خمیره بنفشه بماء الشعیر و شربت خشخاش و هر شب حب ایارج و مالش آن بروغن گل ست
و در زبده گوید که گاهی صمم عقب حمیات حاده پیدا شود و سبب آن کثرت صعود بخار بسوی دماغ ست و این گاهی خود بخود زائل شود اگر بخار رقیق باشد
والا از مجربات من دران معجون بنفشه و تریاق الذهب و طبیخ امرود و کشنیز و مرزنجوش ست هر کدام از ینها که بهم رسد

علاج طرش بارد ساده و مادی

در صورت برودت بی ماده هر چه در علاج درد گوش بارد ساذج مذکور شد سوای تنقیه آنچه بهر طرش بارد مادی بیاید استعمال نمایند در روغن یاسمین
در روغن سوسن و قسط و شبت یا اندکی جند بیدستر یا مشک یا مر یا قطران بچکانند و اگر شحم حنظل یا بیخ او بروغن کنجد بپزند و در گوش چکانند نافع بود
و اگر اقحوان اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم اذخر مکی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم پودینه مرزنجوش خشک تمام ریحان خشک
هر یک یک کف بادیان پوست ترنج هر یک سه درم در ده رطل آب بجوشانند تا شش رطل بماند و گوش بر بخار آن دارند برای طرش حادث
از برودت ساذج و ماده غلیظ نیز نافع ست و بقول انطاکی اقاقله کبار شربا و قطورا سود مند بود و اگر از برودت مادی باشد بعد از تنقیه
بمسهل گرم و حب ایارج الحکایا قطور روغن مختره راقم که در قرابادین مسطور ست در ازالة الطرش مجرب ست و هر چه در علاج درد گوش بارد مادی

مذکور شد بکار برند و اطریفل اسطوخودوس نیز بخورند یا اسطوخودوس با اطریفل صغیر سرشتہ بخورند و بالائیش عرق گاوزبان ہشت تولہ عرق عنب الثعلب پنج تولہ بنوشند و شربت
اسطوخودوس بہ نسخہ بقائی نیز مفید ست و یا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک ثلث جزو مرزنجوش ربع جزو مصطگی ہلیلہ کابلی کندر ہر یک نیم جزو باریک سائیدہ بپختہ
بعسل بسرشند و وقت خواب بخورند و گاہی این اجزا را جوشانیدہ وقت نوم میدہند و گویند کہ ہر دو طریق مجرب ست و اگر قبض طبع باشد ہر شب گلقند عسلی یا اطریفل صغیر
بخورند و از اغذیہ مولد بلغم پرہیز نمایند و تخمہ و اسہال بالعموم جبیع مع مصالح گرم تناول نمایند و روغن گل آب ترب پختہ در گوش اندازند و روغن خستہ زردالوی تلخ مجرب ست و کذا
روغن خستہ شفتالو و بقول فیلیغریوس انیس روغن تخم ترب خالق کثیر شفا یافتہ و یا آب سداب سبز و عسل ہر دو برابر نیم گرم بچکانند و ایضا جندبیدستر و بورق ہر یک سہ ماشہ در طبیخ خربق
و یا شراب کہنہ آمیختہ بچکانند و اگر از انجیر سفید لحم و عسل بستانند و بورہ و خردل و قردمانا کوفتہ بدان بسرشند و فتیلہ ساختہ در گوش نہند مفید بود و ہمچنین مرزنجوش خردل سداب
شحم حنظل مساوی کوفتہ بپختہ در زہرہ گاو شیاف ساختہ وقت حاجت بروغن بادام تلخ سائیدہ در گوش چکانیدن ہمیشہ معمول ست و کذا قطور مومیائی با روغن گل مجرب و تقطیر
آب طبیخ افسنتین با روغن بادام تلخ در بیاض والد مرحوم برای کری قدیم مجرب نوشتہ و احباب مرزنجوش سفید و قطور آب سیر و زہرہ گوسفند و قدری روغن جوشانیدہ
نیم گرم منفوخ دو عدد و فلفل سیاہ سودہ بابونہ ہر روز یکبار در گوش نافع و مغز بادام مغز تخم کدوی تلخ ہر یک یک دام پنج نیم پاؤ ادرک یا دو سیر نیم کوفتہ در آب بجوشانند صاف نمودہ
روغن کنجد نیم سیر داخل کردہ باز بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند چند قطرہ در گوش بچکانند کہ در کری گوش معمول ست و یا زہرہ گاو در روغن بادام حل کردہ یکی دو قطرہ
بچکانند و تقطیر روغن افسنتین و روغن بہار کہ روغن ترب نیز مفید و روغن اعظم کہ مؤلف راقم ست در قرابادین مسطور شد درین باب اکسیر الاثر ست و اگر خربق سفید یک درم جندبیدستر
نیم درم نطرون و آنگی کوفتہ بپختہ بسرکہ کہنہ بچکانند نیز طرش بلغمی را نافع ست و اگر بابونہ اکلیل مرزنجوش زوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس افسنتین بجوشانند
و سر ظرف محکم ببندند کہ بخار بیرون نرود و چادر بر سر گرفتہ سر و گوش بر بخار آن دارند و در مرض کہ از خلط غلیظ بود و یا سوداویت داشتہ باشد چوب چینی دو چند یک جزو داخل کنند
برای طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علوی خان ست و یا طبیخ حند قوقی و برگ شبت و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و صعتر و بابونہ بر پس گردن و بن گوش تکمید نمایند و سداب
و صعتر و افسنتین با سرکہ و زیت آب نیز بند و بابونہ بخار آن در گوش رسانند و مصطگی در روغن کنجد جوشانیدہ چکانیدن نیز برای دفع این مرض مجرب گفتہ اند **اقوال جمہرہ**
سویدی می نویسد کہ قطور شیر شقیقین در روغن کنجد گداختہ و یا حب البلسان بشراب کہنہ و یا روغن قثاء الحمار و یا فرفیون یک درم در زیت دہ درم خوب جوشانیدہ و یا زہرہ خر
بزیت کہنہ و یا آب شحم حنظل تازہ و یا شیاف مرارات و یا ایارج فیقرا در حنظل جوشانیدہ و یا روغن گاوی و یا بیضہ مورچہ سودہ بزیت کہنہ یا روغن کتان جوشانیدہ و
با آب فراسیون تازہ و یا بسد در روغن بلسان بر روغن کنجد در ظرف آہنی جوشانیدہ و یا خون گرگ بزیت آمیختہ و یا بنفشہ بزیت پختہ و یا بول یک جزو انزروت نیم جزو و یا
زہرہ ثور گاو و در پوست انار جوشانیدہ و یا زہرہ خلد بروغن گل و یا آب ماہی صابر لویا و یا برگ زیتون سائیدہ بعسل جوشانیدہ و یا کمون سائیدہ بروغن بادام تلخ
آمیختہ و کذا بخار طبیخ بابونہ و کذا نہادن فتیلہ خردل سودہ در عسل سرشتہ بر آتش معقود در گوش و کذا اضماد کردن خردل سودہ در عرق خر بخشک آمیختہ بر سر و کذا
فتیلہ بقطران آغشتہ در گوش نہادن و کذا فتیلہ خربق سیاہ سودہ بعسل سرشتہ دو سہ روز استعمال کردن و کذا انجور بزر کرنب با حشیش آن و یا آب دریای شور
جوشانیدہ و کذا بخور کبریت و کذا فتیلہ از پیہ کرگس ساختہ شبانہ روز در گوش داشتن و مکرر بعمل آوردن ہر واحد نافع ست و آنچہ در علاج وجع بارد گوش گذشت و ہم
در قول شیخ بیاید نیز مفید ست **ابو سہل** گوید کہ ہرگاہ طرش از خلط غلیظ چسپندہ باشد حمام با آب شور استعمال کنند و در گوش جندبیدستر و روغن سداب
و آب سداب و روغن شبت با عسل و زہرہ بز و بول او چکانند و ہرگاہ مزمن شود باید کہ بسیار روزہا این دو العمل آرند بورق سودہ در ماء العسل و سرکہ بجوشانند و در گوش بچکانند
بعدہ فتیلہ از خردل و انجیر ہر دو کوفتہ بسازند و در گوش نہند و ایضا آب شہدانج رطب بچکانند و اگر طرش عقب تپ با مرض حاد افتد بر بخار ادویہ محللہ در آفتابہ پختہ انبوبہ
بر دہن آن نہادہ گوش برآن گذاشتہ انکباب نمایند بعدہ در گوش این شیاف بچکانند شحم حنظل یک درم بورق سہ درم جندبیدستر زراوند مدحرج عصارہ
افسنتین ہر یک نیم درم فرفیون یک دانگ قسط ربع درم در زہرہ گاو سرشتہ شیاف سازند و نزد حاجت یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کردہ در گوش بچکانند
کہ این وجع بلغمی و ریحی و دوی و طنین ریحی و طرش حادث از خلط غلیظ را بالغ النفع ست و اگر فقدان سمع از قبیل سدہ بغیر وجع باشد اقراص خربق
استعمال نمایند نسخہ آن خربق سفید دو مثقال نطرون شانزدہ مثقال زعفران سہ مثقال سائیدہ بسرکہ سرشتہ قرص سازند و خشک کردہ وقت حاجت

شیخ الرئیس میفرماید که در طرش حادث از برودت مادۂ بارد قطور جمیع روغنها بسر که یا زہرۂ بزگاو و یا آب افسنتین حل کردہ نیم گرم در گوش چکانند
گرم که دران جند بیدستر حل کردہ باشند خصوص روغن بلسان و قسط و یا روغن بادام تلخ و عصارۂ افسنتین و روغن بابونه مع زہرۂ گاو و یا پیۂ گاو
یا روغن کنجد که دران شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشند نافع ست و قطور بول بزگاو که دران مُر حل نمودہ باشند و عصارۂ قثاء الحمار نیز نافع و اگر مادۂ
بارد متحقق باشد این ہمه بعد استفراغ مادہ با ستفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال نطولات معروفه و خصوصاً انچه دران برگ درمست و تخم آن
افتند بکار برند و ریاضت درین شدید النفع ست و ہمچنین صیاح شدید و اصوات بوقات و مانند آن در گوش و از جملۂ ادویۂ نافعه آن عصارۂ سداب الجبل ست
یا جند بیدستر در روغن شبت حل کردہ خصوص که بارياح غلیظ باشد و بول بز و زہرۂ آن خصوصاً با قنه و از ادویۂ مجربه ہمین آنست که بگیرند جند بیدستر سه درم خربق یک درم
نطرون یک نیم درم و سائیده در آب سداب اقراص سازند و در ادویۂ ادہان مناسب حل نمودہ قطور نمایند بعد تنقیه و در نسخۂ دیگر خربق سه ربع درم و نطرون ثلث درم
و بدستور استعمال نمایند و یا بگیرند کندش و زعفران و جند بیدستر مساوی از ہر یک یک جزو و بورۂ و خربق و زہرۂ گاو ہر یک چہار جزو بشراب حل کردہ استعمال نمایند و یا بگیرند
صبر و جند بیدستر و شحم حنظل و فرفیون با زہرۂ گاو سودہ استعمال نمایند و نیز روغن ترب و روغن معوج شدید النفع و مجرب ست و عصارۂ افسنتین و یا طبیخ آن و یا عصارۂ
ترب با نمک نافع ست خصوصاً و فتیله با سیلان رطوبت و سده باشد و فتیله از خردل و انجیر کوبیده در گوش گذاشتن مجرب ست ابن ماسویه که زیاده می نمایند درین نطرون را
و چکانیدن آب دریای شور نیم گرم بسیار نافع ست و چکانیدن خربق سود و مرارات ہمگی خصوصاً زہرۂ بز با روغن گل سفید و بعضی گفته اند چون اہلیلج اد در روغن کنجد
در قاشقی آہنی بجوشانند تا آنکه سیاه گردد قطور آن ضیم را نافع ست و نیز روغن شبت و غار و سوسن و ناردین ہر یک به تنہائی و یا مجموع با جند بیدستر یا کف افسنتین
یا عصیر سداب سفید و چون طرش دفعةً بہم رسد نافع ست آب افسنتین یا عصارۂ افسنتین جوشانیده مخلوط بزہرۂ شبوط و زہرۂ سنگ پشت یا زہرۂ گاو و روغن گل
یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و چکانیدن آب طبیخ افسنتین و اسطوخودوس و مرزنجوش و یا روغن مصنوع ازینہا که در آب طبیخ اینہا روغن گل و یا کنجد
داخل نمودہ بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند و از حبوب مجربه برای طرش حادث از سده و یا از خلط غلیظ و یا ریح آنست که بگیرند تربد سفید بست درم شحم حنظل ده درم
و انزروت دو درم و نیم و کتیرا ہفت درم و پوست ہلیله کابلی ده درم و از آن حب شب یار سازند شربتی از آن بوزن یک درم و نیم مثل حائدین بسوی راس
کلام که جمیع انچه از ثقل سمع و اوجاع گوش و ریاح آن و دوی آن و طنین آن کائن بسبب مادۂ بارده و برودت باشد پس از ادویۂ مشترکه برای این ہمه بعد از تنقیه
بدن و راس این ست که در گوش اوزۂ ارنبی با سرکه و عسل و یا زہرۂ گوسفند با زیت و شراب یا روغن بادام تلخ و یا آب گندنا یا آب پیاز العنصل یا شیر زنان بچکانیدن
دو قطره از قطران صبح و شام یا خربق ابیض یا اسود با بعضی ادہان مناسبه خصوصاً با روغن سوسن یا آب مطبوخ افسنتین و آب پوست ترب و کذالک روغنی
که دران پوست مار جوشانیده باشند یا حب الغار با فرفیون یا جند بیدستر با روغن گل یا روغن بلسان یا نفط سفید و یا بگیرند علک البطم یک اوقیه
و روغن خیری دو اوقیه و روغن بادام تلخ نیم اوقیه جمله را جوش دہند و سه قطره از آن صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و ہمچنین عسل اللبنی با روغن خیری و کذا
آب برگ حنظل تازه و کذا عصارۂ لوف و ہزار جشان در نفع شدید و قوی ست و باقی ادویۂ مشترکه در باب وجع گوش بارد مذکور شد و اگر این مرض صبیان را
بہم رسد بروغن دارویی که دران سداب و مرزنجوش پخته باشند یا آب دہن کسی که صعتر بنمک اندرانی خائیده باشد انتفاع یابند و از کمادات نافعه آن ست که
بابونه و شبت و برگ غار و مرزنجوش و پودینۂ دشتی خشک و عاقرقرحا جوشانیده بدان گردن و اسفل گوش را تکمید نمایند و کذالک نطولات مذکور در امراض
راس و در ظرف لوله دار ساخته محاذی لوله او گوش را ابدارند تا از آن بخار او داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش وفق آنست که کثیر العدد و قلیل المقدار باشد
در ہر بار یعنی بتفاریق و اندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ ماند و بنضج مادہ وفا کند و از آن نضج کامل و تنقیۂ تام حاصل گردد سرہندی نوشته که این ہمه قطورات
که شیخ ذکر کرده مجرب ست برای اصلاح اکثر انواع طرش سیما عارض از سواد غلیظ ہر گاه بعد تنقیۂ تام دو قطره صبح و دو قطره آخر روز از ہر چه از ینہا میسر آید در گوش
چکانند صاحب کامل گوید که طرش ہر گاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اغشیه یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش با ستعمال
تدبیر مقطع ملطف و شرب ایارجات و استعمال غرغره و سعوط بدانچه در علاج سدۂ گوش مذکور گردد و پرہیز از اغذیۂ مولد بلغم باید کرد و صفت دوا برای طرش بگیرند

خردل و باریک سائیده با انجیر خشک آمیخته فتیله سازند و در گوش سه روز بدارند دیگر جند بیدستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش بچکانند
ایلاقی و جرجانی گویند که هرگاه طرش از ماده غلیظ باشد استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا مرکب بشحم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد و در گوش او دهن حلتیت چکانند
و آن همه در قول شیخ گذشت و کسی که این مرض یکبارگی افتد طبیخ افسنتین بزهره نرگاو و زهره ماهی شبوط و زهره سنگ پشت بروغن بابونه و شبت آب پیاز
بعسل و روغن زیت چکانند سعید گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظ بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاجش دشوارست باید که استفراغ بدن با ایارجات و غرغره
بسکنجبین عسلی و سعوط بروغنهای گرم مثل روغن زنبق کنند و جند بیدستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت اندر گوش بچکانند و امر بدخول حمام بر ناشتا کنند
و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه مولد بلغم حذر کنند ابن نوح گوید که معالجه بادویه مقطعه ملطفه اخلاط خام و بغرغرات دائم با ایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام
باب حمات نیکوست و جند و غیره که مذکور شد و زهره بز و بیرز در گوش چکانند که آن تلطیف قوی و تقطیع نماید و یا حریر در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از آن
صوف باین بول تر کرده در گوش بدارند و یا زهره بز و بول او چکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده در گوش آواز
شدید متواتر بدهند بعده در گوش با نبوبه بزور بدمند تا گوش بکشاید ابن الیاس گوید که اگر صمم بسبب ماده بلغم غلیظ منصب بعصبه مفروشه آله سمع باشد
هر صبح جلاب از افتیمون و بادیان هریک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا از مزوره نخود و لحوم فاضله بمغز حب قرطم و فلفل و غیره دهند و هرگاه نضج تام در قاروره
ظاهر گردد تنقیه دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب لوغاذیا و حب اصطمخیقون کنند و روغن خسته مشمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زنبق در گوش چکانند و یا
روغن شحم حنظل و یا آب مرزنجوش با اندکی زهره کلنگ بچکانند و یا فتیله بخردل و انجیر در گوش بدارند خضر و قرشی می نویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد
همه روغنهای گرم خصوصاً روغن ترب و روغن غار و غیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ را خاصه نفع عظیم است و تقطیر آب دریای شور گرم کرده
ازاله ثقل سمع کند و چون پیه کرکس بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند لاسیما اگر بران مداومت کنند صمم را نفع بخشد و از اشربه شربت اسطوخودوس بآب گرم یا مغلی
حلو بدهند و یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل الملک و بابونه و خطمی و کذا بادرنجبویه جوشانیده گلقند یا خمیره بنفشه اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و هر شب
گلقند عسلی و اطریفل صغیر استعمال کنند نطول اکلیل الملک بابونه سبوس گندم خطمی برگ غار و کذالک مرزنجوش و بادرنجبویه بجوشانند و بر بخار او انکباب و آب او
نطول و بثفل او ضماد کنند و آواز شدید و نواختن طبل آنرا انفع کنند و استفراغ بلغم بحب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیه بدن از مسهل بلغم و قبل استعمال ادهان
و نطولات مذکوره انطاکی گوید که در طرش بلغمی تنقیه با ایارج مکرر نمایند و در سوداوی بطبیخ افتیمون بدستور و جند بیدستر در زیت که اندران ترب و مصطکی
و حب الغار پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای کشادن طرش و صمم این است که حلتیت را در روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و در ان زباد
چندانکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهره کبش سه درم در سه اوقیه روغن غار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بکشاید
و اگر میل طلا در زباد گردانیده هر روز در گوش نهند صمم را منع کند و این همه بعد تنقیه در مادی بکار برند ایضاً او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار سرکه است
که بر سنگ آسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل هر دو پخته و کذا روغن زرد کهنه و زیت که در هر کدام ازین هر دو اصل السوس و سداب
و حب الغار مقشر پخته باشند و از مجربات این است که زباد و حلتیت را در روغن بید انجیر حل کرده نیم گرم چکانند و ایضاً عنصل و شحم انار ترش و پوست و حنظل تر
در سرکه پخته صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته چکانند گیلانی از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش ازان نبوده باشد استفراغ بحب ایارج
و حب قوقایا و حب صبر بنسبه شربات در مدت بست و یک روز کنند بعد ازان غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کف خردل و مانند آن سازند بعده انچه در گوش چکانند
و بدان تکمید کنند این است که بگیرند افسنتین رومی خالص و در آفتابه لوله دار بجوشانند تا مهرا گردد بعده بگذارند تا آنکه بر بخار او انکباب ممکن گردد پس
سر انبوبه بکشایند و ثقبه گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش باین افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و انچه در
مثل این بچکانند سرکه و بورق جوش کرده است و از ادویه بالغ انفع درین باب این است که بگیرند سلخ الحیه باریک بکوبند بعد ازانکه با سرکه بدفعات شسته
خشک کرده باشند و بعد کوفتن در زهره بز حل کنند و بر آن اندک بورق اندازند و در گوش بچکانند و اگر ازین بکشاید بهتر والا بگیرند آب گندنا یک جزو

و زهرهٔ نرگاو یک جزو و سرکه کهنه پنج جزو و سپیدهٔ بیضه یک جزو و روغن خار دو جزو همه را بهم زنند تا یک ذات گردد بعد از آن در گوش چکانند و یا فتیله بدین دوا آلوده در گوش نهند و این دوا بهترین ادویه است که درین باب استعمال کنند و اگر این کفایت کند و سمع بگشاید فهو المراد و الا بگیرند انجیر سیاه و لحم او سوای تخم او بستانند یک جزو و بورق سرخ نیم جزو و هر دو را باریک سائیده بعسل سرشته شیاف دراز سازند و در گوش بگذارند و باید که در وقت استعمال این شیاف بر بخار آب مطبوخ افسنتین که مذکور شد گوش را بدارند و تکمید گوش بدان نمایند و گاهی نزد اضطرار این دوا استعمال کرده میشود بگیرند بول نرگاو و بول انسان و بول خنزیر و آب مورد مساوی سرکه خمر مجموع همه در دیگ سر بسته بجوشانند بعده سر دیگ کشاده بر بخار او سوراخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاجش این است که بگیرند خربق سیاه سوده بعسل حل کرده در گوش اندازند و این نیز از یکه شیاف معمول از انجیر و بورق مذکور شد بکار برند و این شیاف در صمم عظیم النفع است بگیرند خردل یک جزو انجیر یک جزو بورق حب الغار جند بیدستر هر واحد نیم جزو بعده بگیرند شراب کهنه بمقدار یکه دوا را بپوشد و بجوشانند تا منعقد شود پس از آن شیاف دراز ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تعدیل مزاج و تسکین نمایند

علاج طرش ریحی

هر چه از قسم بارد ساذج و مادی مذکور شد نافع بود و یا اول یک هفته مطبوخ منضج و محلل داده جهت تنقیهٔ دماغ شب ایارج جالینوس یا روفس خورانیده صبح در نضج مطبوخ منضج بر کسانه یک تله پلیلهٔ سیاه دو توله مغز خیار شنبر شش توله و ترنجبین و گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده بدهند وقت شام غذا شوربای مرغ و کبک با نان خشکار شوری خورانند و روز دیگر در مطبوخ منضج شربت بزوری سه توله و تودری یا حرف هفت ماشه افزوده دهند غذا دو پهر بدستور و همین نسخه سه چهار مسهل داده اسطوخودوس سه ماشه سوده در جوارش مصطکی علوی خان یک توله آمیخته بعرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند و این بخور نمایند قیصوم تمام مرزنجوش بادیان بابونه نکوه هر یک یک توله جوشانیده بکار برند و روغنهای محلله یا جند بیدستر در گوش چکانند مثلاً مرزنجوش افسنتین گل بابونه بیخ صعتر اهل اکلیل سنبل الطیب دار شیشعان برگ دفلی هر یک ۶ ماشه نکوه یک نیم توله جو کوب نموده در یک نیم پاو آب شب خیسانیده صبح بپزند که چهار حصه باند مالیده صاف نموده روغن گل و بادام تلخ و بابونه هر یک سه توله داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد صاف کرده بزرالبنج قسط تلخ گل بابونه صحرائی هر یک ۶ ماشه جند بیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند و در روغن راحت جند بیدستر آمیخته چکانیدن عظیم الاثر است و انکباب بر گل بابونه تازه یا خشک در سرکه جوشانیده و کذا بر طبیخ زوفای خشک نیز مفید و اگر بابونه اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم پودینه تمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس گل سرخ هر یک پنج درم در ده آثار آب بجوشانند هر گاه سه آثار بماند سر و گوش را بر بخار آن دارند و بآب آن تنطیل حوالی گوش و سر نمایند بنحویکه آب به سوراخ گوش نرود برای طرش ریحی بعد تنقیه و آنچه عقب مسهل بسبب بخارات پیدا شده باشد نافع است گیلانی می نویسد که علاج طرش حادث از ریاح غلیظه تقطیر محللات است مثل اینکه بگیرند بورهٔ ارمنی یک جزو و سرکه خمر نیم جزو و آب افسنتین دو جزو و روغن گل نیم جزو و گلاب سه جزو و در شیشه کرده بر هم زنند تا هموار گردد و در حمام تقطیر نمایند و اول بر طبیخ حشائش حاره مثل افسنتین و شیح و مانند آن انکباب نموده پس شیاف که از زراوند مدحرج و عصارهٔ افسنتین هر یک نیم درم فرفیون و قسط هر یک ربع درم در زهرهٔ گاو سرشته ساخته باشند یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که باین ثقل سمع نو و کهنه را که از برودت و اخلاط غلیظ و ریاح غلیظ باشد و وجع بلغمی و ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکوست و حمام بر ناشتا هر صبح نافع است

علاج طرش ورمی

اگر بسبب اورام حار یا بارد حادث شود تدبیر نحوی باید که در وجع گوش حار و ورمی بارد و ورمی مسطور شد و گیلانی گوید که اگر مرض بسبب ورم حار در عصبه باشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت بماء الفواکه و طبیخ هلیله و مانند آنست غذا بماء الشعیر سازند بعد از آن روغن بادام و روغن نیلوفر در گوش چکانند و اگر درد قوی گردد بگیرند افیون یک طسوج و جند بیدستر یک طسوج و هر دو در سفیدی بیضه حل کرده در گوش چکانند و یا بحیلهٔ دیگر در گوش رسانند لیکن آهستگی بهترین ادویه که استعمال نمایند این قرص است بگیرند افیون یک جزو و جند بیدستر یک جزو و بعده برگ سیغول و برگ بارتنگ و عصی الراعی کوفته در عصیر عنبیهٔ نیز تا غلیظ گردد بعد از آن این حشائش برآورده بکوبند و بیفشارند و باین آب قرص هر دو ادویهٔ مذکوره بسازند و خشک کرده بشیر زنان حل نموده سر میلی که بر آن صوف پیچیده باشند در آن فرو برده در گوش بچکانند

و سوراخ گوش را الصوف بند سازند و اگر ازین ساکن نشود معلوم نمایند که ورم در طریق تقیح و جمع مده است و چون کم کند سالیه با دویه قرحه گوش نمایند و در علاج او مسلک تنقیه گوش برفق مسلوک کنند زیرا که اجتماع چرک در گوش در مرض افزاید و این دوا آنرا انفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگیرند شیاف ابیض و بآب قاطر حل کنند و اندکی زیبوان و صمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و هم او گوید که از صمم نوعی ست که حادث شود و پیش ازان نبود و آن عسر البرء باشد و این چنان بود که ورم در صماخ پیدا که شود حتی که ثقبه را بند کند و بعد ازان صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا دران نوع ثولول یا لحم بروید و صلب شده سوراخ گوش را مسدود سازد و بسبب خفای او از حس کرگردد پس اولی آنست تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر نزد اضطرار و ایضاً او گوید که انچه عجیب النفع ست در ازاله صمم حادث و طرش خصوصاً انچه بعد او ایام انقضای آن باقی ماند این ست که بگیرند سیر خشک دانه او بر آورده از پوست او خوب پاک کنند بعد ازان روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بران انداز ند و بجوشانند تا آنکه دانهای او سرخ شود بلکه مائل بسیاهی گردد و پس صاف نموده این روغن هر روز و شب بچند مرتبه در گوش چکانند که این دوا درین معنی بالغ النفع ست بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته ایم و بعضی گویند که این دوا انفع بحد کمال می بخشند تا دو هفته هر روز و شب مکرر دو سه قطره ازان بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

انچه از رطوبت و یبوست ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند با شربه و اغذیه و نطولات و قطورات و سعوطات مناسبه که در علاج امراض رطب و یابس دماغی مفصل مسطور شده و نادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد لهذا شیخ الرئیس و سمرقندی بذکر آن نپرداخته اند و گویند که دران مثل مشک و جندبیدستر و مورد و گل سرخ و اقاقیا و دارچینی و قرنفل و امثال آن نافع ست و در یبوست بلا ماده بهتر ترطیب مزاج دماغ انکباب بر بخار آب شیرین و قطور شیر دختران در گوش و ریختن روغن گل یا شیر تازه و یا نطولات مرطبه بر سر و چکانیدن و مالیدن شیرها و روغنهای مرطبه و جز آن که در علاج امراض یابس دماغ و صداع یابس و تشنج یبسی مذکور شد مفید بود و بقول شیخ و مسیحی طرش عارض از یبوست الزوم حمام رطب و غذای مرطب و شراب مرطب و خواب و ریختن روغن معتدل و آب نیمگرم بر سر و تدهین سر و قطور به روغن نیلوفر و بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و انچه از بحرانات انتقالی چون تبهای صفراوی و یا بلغمی و سرسام و غیره باشد تنقیه صفرا و یا بلغم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و رفع ضعف مرض اول بعده تقویت دماغ نموده روغنهای نافعه چکانند و در طرشی که عقب امراض حاده و حمیات حاده عارض شود علاجش همان ست که در طرش حار ساذج و مادی مسطور شد و خصوصاً در قول انطاکی و گویند که ضماد بابونه و اکلیل الملک و آرد جو و روغن کنجد پخته گرد اگرد گوش نافع صمم حادث بعد مرض حاد ست و اگر شاخ شجرة البق را از یک طرف آتش بدهند و رطوبتی که ازان چکید در ظرفی گرفته اندر گوش چکانند همین عمل دارد و هرچه از خلط غلیظ بسبب بحران انتقالی باشد و آن با ثقل و تمدد بود استفراغ با یارج فیقرا کنند بعده روغن بادام تلخ و روغن قسط و روغن ترب و جندبیدستر و فرفیون چکانند و ایضاً اگر بعد تپ لثقه عارض شود حب قوقایای علوی خانی نه ماشه با طریفل اسطوخودوس ایشان دو توله آمیخته شب بخورند و از مرزنجوش گل بابونه افسنتین اهل اکلیل الملک گل بنفشه هر یک ۶ ماشه شبت هفت ماشه انگور شفا یک نیم توله شب در آب ۳ سیر تر نموده صبح بجوشانند که چهارم بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه برابر آن داخل کرده باز بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس ازان جندبیدستر ۳ ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته بدارند و در گوش چکانند و گویند که طرش حادث عقب حمیات مندر بنکس ست زیرا که دلالت می نماید بر آنکه هنوز ماده باقی ست و بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث عقب صداع را چکانیدن آب ترب و روغن گل و یا جندبیدستر بحب الغار و روغن گل نافع ست و حادث بعد از سرسام را واجب ست که دران ابتدا باستفراغ از ایارج فیقرا نمایند پس جندبیدستر با روغن گل و یا روغن قسط تنها و یا روغن بادام شیرین و یا آب ترب وغیره که در حادث عقب صداع گفته شد در گوش چکانند و ابو منصور گوید که انچه عقب سرسام حادث شود علاجش همان ست که بهر یبوست ساده گفته شد و انچه بسبب سده یا قرحه یا کرم یا دخول هوام و نحو آن باشد علاج هر یک علیحده مسطور خواهد شد بدان رجوع نمایند و طرشی که بعد از تپ بسبب تصاعد اخلاط بسوی دماغ افتد علاجش تنقیه اخلاط ست و استفراغ آنها و این گاهی بی علاج زائل میگردد

دوی و طنین و صفیر

آواز نیست که آنرا انسان در گوش خود میشنود بدون سببی از خارج و صدای دوی بزرگتر و نرمتر و طنین تیزتر و باریکتر میباشد و صفیر آواز حادث از نفوذ ریاح و ابخره در مسالک ضیق

مستطیل ست و چون سبب آواز حرکت و تموج ہوا ست که عارض شود اگر فرود بجاسه سمع رسد پس واجب ست که سبب این عارض یعنی دوی وطنین و صفیر نیز حرکت ہوا باشد لیکن این تموج ہوا
از خارج نیست بلکه از داخل ست و ہوای داخل بخارات مصبوب در تجاویف دماغ و ہوای راکد اندران ست پس این تموج اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید و اگر بصماخ می خورد مثل
طنین باشد و اگر اندکی از انها میل بخروج نماید و با آن حرارت لطیفه بود باشد صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت و تموج ہوا و بخار اندرونی از دوام خالی نیست بلکی آنکه خفیف
و آہسته باشد که ہوا و بخار مصبوب بازان مقدار حرکت خالی نباشد و ادراک این حرکت خفی یا بسبب ذکای حس باشد و یا بسبب ضعف قوت سامعه که از ادنی تموج منفعل گردد
پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود بسبب این حرکت آہسته که درہوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و ہمچنین صاحبان ضعف قوت از
حرکت آہسته که مذکور شد منفعل گردند و طنین و دوی دریابند و این قسم بناقهین افتد و این ہر دو نوع بیماری نیست دوم آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت خفی باشد
و سبب آن وجود محرکی ست که بخار را زیاده از حرکت معتاد تحریک نماید و این محرک یا ریح متولد در ناحیه راس و متحرک دران ست که منحل میگردد از فضول موجوده در سر
و یا آواز صدید که اکثر در گوش متولد میشود و یا جوش ریم در نواحی او و یا حرکت کرم متولد در مجاری آن و یا اضطراب و جوش تمامی اخلاط بدن بسبب سوء مزاج گرم
چنانچه بعضی مریضان را در حمیات بهنگام ابتدای نوبت حمیات می افتد و یا استلای مفرط در بدن یا خاص در سر چنانچه عقب سکر کثیر و عقب خواب بعد از طعام
پدید آید و یا اضطراب خاص در دماغ چنانچه عقب قی عنیف و بعد صدمه یا ضربه دماغ و عقب فکر عظیم میشود و یا ماده غلیظه لزجه منصب بسوی گوش که اندکی ازان
تحلیل گردد و از حرکت تحلیلی طنین و دوی تولد نماید پس این دوام کند و یا شدت خلا و گرسنگی و اضطراب در رطوبات مبثوثه بدن و ساکن دران و توجه طبیعت
بتحلیل و تحریک آن بسبب نیافتن غذا و یا تناول ادویه محرک بخارات و مصعد بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعامهای مبخر محرک ہوای گوش و بخارات
ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن و یا ادویه حابس اخلاط و ریاح در نواحی دماغ مثل ادویه قابضه مستعمل از خارج سر بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ
و گوش میباشد و گاه بمشارکت معده و اعضای دیگر مرسل ریاح و ابخره بسوی آن طریق تشخیص اسباب مذکوره آنکه باید که اول از مریض سوال کنند که این حالت
لازم دائمی ست یا نه اگر اقرار آن کند و آواز گوش ہمچون آواز درخت بود سبب آن مستکن در نفس راس و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن میشود و گاه ہیجان میکند
بحسب امتلا و خلای معده و بوقت حرکت و عند اشتداد گرمی یا سردی و آواز گوش ہمچون آواز جوشیدن دیگ بود پس آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا طحال
یا روده یا رحم یا معده باشد بعده به بینند که تپ نیز ہست یا نه اگر باشد بپرسند که درد گوش نیز ہست یا نه اگر تپ و درد ہر دو باشد سببش جوش ریم باشد و اگر صرف تپ بود
سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تپ و وجع نبود به بینند که مریض ضعیف و نقیه ہست یا نه اگر نقاہت و کدورت حواس و ضعف افعال نفسانی یافته شود و پیش از این امراض
عارض شده باشد سببش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج حار یا بارد بود در حار وقوع این ضعف مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویه حاره و سهر
شدید نیز بران دلالت کند و اگر بارد بود بخلاف این باشد و اگر مریض ضعیف نباشد وجود وجع در گوش و تقدم عروض قرحه در گوش بپرسند اگر باشد سببش کرم
متولد در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن
ادویه حاره و اغذیه مبخره یا استعمال ادویه قابضه بر سر بپرسند پس اقرار ہر کدام از ینها که نماید سببش ہمان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد
معلوم میشود یا نه اگر در سر و گوش ہر دو گرانی و تمدد گوید و طنین لازم بود از انصباب فضله دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی و در گوش تمدد بیان کند
و طنین نزد حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد نماید و احساس کند بحرکات که گویا در دماغ دور میکند یا از جانبی بجانب دیگر منتقل میشود سببش ریاح و ابخره منحل
از فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیره ہیچ نباشد حال ازدیاد طنین در حالت گرسنگی و خفت او وقت شکم سیری بپرسند پس اگر آثار یبوست و تقدم
فاقها و نایافتن غذا و یا تقدم حمیات و یا استفراغات دریافت شود سببش شدت خلا و یبوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی و ذکی باشد
و از تناول مغلظات و مسکرات خفت یابد و در گرسنگی ہیجان نماید سببش ذکای حس سمع باشد **علاج** در جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب و آتش و حمام بسیار گرم
و حرکت عنیفه و قی و آواز بلند و کثرت کلام و جماع و امتلای طعام و از تمامی مبخرات ہمچون سیر و پیاز و گندنا و شراب و گرسنگی بسیار و خواب بر امتلا و تداخل
و قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تلیین طبیعت در اکثر انواع و دلک شدید اطراف و نهادن او در آب گرم و منع ابخره بمثل کشنیز خشک و خشخاش و ہر چه درسد ثقل و دوار

گوشت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض بالخاصیت نفع دارد نوشیدن ریحان و تقطیر عصارهٔ نسرین و قطران ست و در امتلائی اول تنقیهٔ بدن یا سر بعده تلطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافع ست و در مشارکی قصد تنقیهٔ عضو فاعل مرض و خصوصاً معده اگر تصاعد بخارات ازان باشد بحسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایارجات واجب ست و اطریفل صغیر خورانند و خصوص در معدی و ایارج فیقرا نیز آمیزند و تقویت دماغ بخوردن اطریفلات و مانند آن و مالش مثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بمانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول و سن مرعی دارند و هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند

علاج طنین بلغمی و ریحی

اول بهر انضاج و تنقیه منضج و مسهل بلغم و حب ایارج دهند بعده غرغرهٔ منقی دماغ بعمل آرند و یا گل خطمی تخم مرو عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و پیاز نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و نیم کوفته شب در سرکه بخیسانند و صبح در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنجد بر سر آن ریخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون بیدالورد بخورانند و یا جند بیدستر سه چهار حبه تا یک ماشه در اطریفل مذکور یک تولہ آمیخته دهند و اگر جند بهم نرسد عوض آن برلو مذطویل کنند و بالای طعام این سفوف دهند بادیان سه تولہ عود هندی زرنباد دانه قاقله کبار هر یک یک تولہ مصطکی دو تولہ نبات سفید برابر شربتی دو مثقال و گلاب قرنفلی نوشیدن فائدهٔ عظیم دارد با جوارش مصطکی مرکب علوی خانی و پرهیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه و فواکه و بقولات و لبنیات واجب دانند و بعد از حمام روغنهای معتدله چون روغن بهورد بادامی بر تارک سر مالند و در گوش چکانند و ایضاً تنقیه بحبوب مسهله مکررات و مرات و بعد ازان استعمال مصطکی سه ماشه و گلاب قرنفلی سه تولہ تا دو هفته درین مرض که کهنه باشد مفید میشود و گرفتن بخار مرزنجوش و جاورس مطبوخ در آب نیز مفید و اگر مشانه باین مطبوخ پر کرده تکمید گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس شکطرامشیع صعتر حاشا جعدهٔ خشک اهل نطر اسالیون شحم حنظل جوزالسرو کمافیطوس دارشیشعان شبت پودینه جمله یا هر چه ازین بهم رسد جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ بجند بیدستر در گوش چکانند و کندر زعفران جند بیدستر مساوی قرص ساخته خشک نموده قدری ازان در شراب کهنه تقطیر نمودن مجرب ست و اگر یکی را از روغنهای گرم بآب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد و آب ترب با روغن گل ازین قبیل ست و قطور زهرهٔ گاو با آب گندنا یا روغن گل نیز نافع و کذا حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده مفید و یا کندر زعفران فرفیون جند بیدستر خربق سفید مرمکی هر یک سه جزو نطرون بورهٔ ارمنی هر یک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش را نیز سود مند ست و قطور شیرهٔ برگ پان یا برگ آک یا ادرک یا آب پیاز نافع و ترب یا پیاز را کاویده دران بعضی روغنهای گرم بسیار و روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص و دوائی نافع مغز بادام در بول گوساله سائیده نیم گرم چکانیدنست و چکانیدن آب برگ شفتالو و کذالک صبر در آب سائیده نافع ست و یا افسنتین یا بابونه در سرکه جوشانیده گوش بر بخار آن دارند و بعده آب زهرهٔ گاو و یک تولہ روغن گل و روغن مغز خستهٔ شفتالو هر یک دو تولہ با آتش ملائم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم افیون خالص دران حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی و ریحی و طرش بارد و ریحی مسطور شد درین جا نافع ست **اقوال حذاق** سویدی گوید که از انجیر و خردل در آب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن در ازالهٔ دوی و طنین مجرب من ست و مرزنجوش شرباً و بخوراً و قطوراً نافع و کذا تبخیر گوش بسرکه یا زوفای خشک یا نسرین خشک یا شیح جبلی و کذا قطور حب الغار در عسل پخته و یا روغن غار بر روغن گل و شراب کهنه و یا بول البقر و یا آب پیاز بر روغن گل و یا عسل بنمک اندرانی سوده آمیخته و یا روغن نسرین و یا سرکه بروغن گل و یا روغن پسته بشحم مرغابی و یا مورچه بزیت و سداب جوشانیده و یا بورق بشراب کهنه و یا زهرهٔ جاموس یا روغن ناردین و یا مر زهرهٔ گاو که بسیار آید بشیر زن آمیخته و یا روغن ناردین بشحم بط و یا روغن قنب بعسل و عصارهٔ سداب آمیخته و یا روغن سوسن شش درم روغن سداب یک نیم درم سرکه اثند سه درم آمیخته و یا روغن سوسن و سرکه و یا زهرهٔ بز بآب گندنا و یا کمون سوده در پیه ماکیان آمیخته هر واحد مفید ست و بقول جالینوس تبخیر بخار پودینه و شرب شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض ست **مسیحی** گوید که اگر باگرانی سمر

وضعف در سمع باشد روغن ترب و روغنی که دران جندبیدستر پخته باشند در گوش چکانند و بر بخار افسنتین و مرزنجوش و شیح و پودینه و صعتر انکباب نمایند
و اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر با ریح نافخه باشد اندکی فرفیون بروغن حنا سوده نیمگرم در گوش چکانند و یا جندبیدستر بروغن سداب بسایند
و در گوش چکانند و اگر از خلط غلیظ تشبث بعضو باشد باید که بورهٔ ارمنی را بسرکه و عسل سائیده بچکانند و یا خربق سفید و جندبیدستر و زعفران مساوی سوده بسرکه و
روغن حنا یا دیگر سائیده در گوش چکانند پس اگر باد در باشد بجاورس تکمید بسیار نمایند بعده بر طبیخ پودینه و شیح و مرزنجوش انکباب کنند و جندبیدستر و فرفیون بروغن سوسن
سائیده در گوش چکانند دوا نافع ثقل سمع و دوی و طنین بگیرند خربق سیاه یک مثقال جندبیدستر و مر هر واحد نیم مثقال نطرون ربع مثقال در سرکه سرشته نیمگرم استعمال
نمایند دوا برای اصوات حادث در گوش کندش و زعفران و جندبیدستر هر واحد یک مثقال بورهٔ ارمنی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال سازند
و این دوا طنین را نافع ست بگیرند قرنفل نیم درم و مشک یک دانگ و هر دو با آب مرزنجوش یا سداب سائیده در گوش بچکانند و برای ریاح غلیظ بر بخار صعتر
و مرزنجوش و روغن سوسن جوشانیده و در آن جندبیدستر حل کرده در گوش چکانیدن نافع ست یا آب سداب بالعسل آمیخته در گوش چکانند شیخ می نویسد که انچه از
خلط لزج بارد باشد مخصوص برای او این قرص مجرب ست بگیرند خربق سفید سه جزو و زعفران پنج جزو و نطرون ده جزو و از ان اقراص ساخته استعمال نمایند و از ادویهٔ مشهوره که
جامعه مجربه برای آنکه از ضعف یا از سده یا از خلط باشد این ست که بگیرند قرنفل و تخم گندنا هر واحد نیم درم و مشک یک دانگ و با آب مرزنجوش و سداب یا بشراب بچکانند
و همچنین طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ شمشاد و طبیخ برگ غار و باید که در جمیع آن از تناول طعام بسبب اجتناب نمایند بعضی علمای متقدمین گفته اند که چیزی نافع تر برای صفیر از
دواء الفوتنج موصوف برای حفظ نیست که آن انفع چیزی ست که الله تعالی برای این پیدا کرده و نفع میکند آنرا اقطور معمول از زوفا و برگ صنوبر و حب الغار و انچه در باب
طرش و درد گوش از معالجات مشترکه و خصوصاً بارد گفته شد آنرا ملاحظه نمایند ابن عباس گوید که هرگاه دوی و طنین در گوش عارض شود باید که روغن سوسن یا
روغن ناردین یا روغن قسط باندک آب برگ غرب چکانند و یا بگیرند خربق سیاه و جندبیدستر مساوی زعفران برابر هر دو و بسرکه حل کرده در گوش چکانند و یا بگیرند زوفا
و غیره که در قول شیخ گذشت و با آب پخته در گوش چکانند و چون روغن ترب با آب سداب بر هم زنند و در گوش چکانند آنرا انفع کنند صفت دوای نافع طنین و ثقل سمع بگیرند
کندش یک درم زعفران چهار دانگ خربق سفید و بورق هر واحد سه درم باریک سائیده بشراب سرشته قرص سازند و نزد حاجت در سرکهٔ خمر حل کرده در گوش چکانند
دیگر میعه سائله یک جزو روغن خیری سه جزو جوشانیده سرد کنند و در ظرف آبگینه برداشته در گوش چکانند و اگر این ادویه فائده نکنند بدانند که طنین از قبیل خلط غلیظ
محتقن در اغشیهٔ دماغ ست پس میباید که مریض را چیزی دهند که تنقیهٔ دماغ او کند مثل حب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و مانند آن و ایضاً این حب دهند صفت آن بگیرند
تربد دو درم شحم حنظل یک درم هلیله کابلی نیم درم انزروت ربع درم کتیرا دو دانگ همه را باریک سائیده حبها سازند شربتی یک درم و چون بدن پاک شود سعوط
مسخن ملطف مثل سعوط مرکب از جندبیدستر و جاوشیر و شونیز و مانند آن انچه در باب القوه مذکور شد استعمال نمایند و ایضاً تعطیس بکندش و ایارج کنند که اندکی از ان در بینی دمند
ابن هبة الله گوید که علاج دوی و طنین انکباب بر بخار آب مطبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و پودینه و صعتر و مرزنجوش ست و روغن گل
نیمگرم باندکی سرکه در گوش چکانند و اگر ریاح شدید الغلظ باشد باید که روغنی که دران جندبیدستر یا زعفران با نطرون حل کرده باشند در گوش چکانند و تقلیل
غذا و اجتناب از تخمه نمایند ابن الیاس گوید که اگر سبب ادریاح غلیظ منحل از فضول غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب از انیسون و بادیان هر واحد سه درم
اصل السوس مقشر کوفته چهار درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا فروره نخود با انیسون و دارچینی و اندکی زعفران دهند بعده تنقیهٔ دماغ بحب ایارج
و حب اسطمخیقون کنند و غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب ترب با اندک جندبیدستر یا جاوشیر یا شونیز چکانند و انکباب بر
ادویه حاره و حشائش مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و سرخس و برگ غار و برگ ترب سازند یا میعه سائله یک درم و روغن خیری یا سوسن
یا قسط هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه را دران حل کرده بچکانند و مداومت حمام آنرا نافع ست صفت شیاف برای ثقل سمع و دوی شحم حنظل یک درم
بورهٔ نان نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هر واحد یک نیم درم عصارهٔ افسنتین قسط تلخ فرفیون هر واحد ربع درم کوفته بیخته با آب زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند
و هنگام حاجت برابر عدس سائیده با روغن بادام تلخ دو قطره در گوش چکانند خجندی می گوید که برای انضج جلاب نه کردند و غذای حصیه بلحوم فاضله دهند

بعد ازان تنقیه بحب ایارج یا ایارج لوغاذیا نمایند بعده غرغره بآب بادیان مع ایارج فیقرا کنند و روغن زنبق و روغن قسط بجندبیدستر در گوش چکانند بعد ازان انکباب بر بخار آبهای ادویه ملطفه مثل شیح و قیصوم و اکلیل نمایند و ادمان حمام بر خلو شکم و گرسنگی کنند و دوا المفونیج انفع الاشیاست نسخه آن پودینه نهری کوهی سیسالیوس فراسیون هر یک دوازده درم تخم کرفس بابونه حاشا هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل جبلی چهار درم کوفته بیخته در عسل بقدر حاجت بسرشت شربتی یک درم با آب گرم انطاکی گوید که بعد تنقیه هرچه در علاج درد گوش بارد و طرش بارد ذکر کردیم بعمل آرند و آب نسرین و قطران و اقطور و ریحان اشربا درینجا خاصیتی ست گیلانی می نویسد اطبا گفته اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مع ریح غلیظ که در مجاری گوش نازل شود تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات و عطوسات و بنوشیدن ماء الاصول و ریختن آب گرم بر سر و انکباب بر آبیکه دران ادویه ملطفه مثل شبت و بابونه و غیره جوشانیده باشند و تقطیر روغنهای گرم محلول بجندبیدستر یا فرفیون و غیره و اسهال بحب قوقایا بمرات اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و حذر از عشا و ادمان بحمام و تلیین طبیعت دائم ست و در طنین حادث از ریاح نهادن گوش بر طالوق گرم و انکباب بر آب ریاحین حاره و اجتناب از مهب ریاح و قرب آب و اغذیه مبخره نافع و بعلاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند و ایضاً از علاجات عامه طنین این ست که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد فصد بکشایند و اگر مائل برطوبت باشد تنقیه بصبر و افسنتین و گل سرخ و مصطکی و هلیله سیاه و اندک سقمونیا کنند و امر بغرغره بچیزیکه رطوبات را از سر و فم مفرده تحلیل کند نمایند و تریاق الاذن عجیب النفع ست در ازاله دوی و طنین خواه مزاج مریض حار باشد یا بارد لیکن استعمال او بحسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد بسرکه حل کنند و اگر ببرودت بعسل و در مزاج مائل ببرودی تعطیس بسیار موافق ست و از علاجات خاص این ست که بگیرند جندبیدستر و نطرون و خربق سیاه و سائیده بسرکه آمیخته با پنبه در گوش استعمال کنند پس اگر طنین زائل شود و گوش ریم کند شب یمانی سوخته و مرمکی سائیده بعسل حل کرده با صوف در گوش استعمال نمایند که این دوی و طنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین ضعفی

که از ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در ناقهین باید که برای تقویت دماغ اطریفلات و خمیرجات با طباشیر و غیره و طیوب موافقه و ادهان مقویه و جز آن که در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی مسطور شد مناسب مزاج مریض دهند و شربت حماض و شربت سیب و شربت ترنج هر کدام که باشد ده درم بیاشامند و مشمومات عطریه و عبیر ببویانند و اغذیه مقویه عطریه خورانند و ماء اللحم بدهند و روغن گل یا روغن بادام در سرکه پخته بگوش چکانند و یا اولاً گوش را بآب افسنتین غسل دهند پس روغن گل مع سرکه و اندکی خربق بچکانند و خوردن نیم مثقال گل نسرین متواتر چند روز نیز درین مرض نافع ست و ملازمت اکل بادام نیز مفید و بقول گیلانی در ناقهین تقویت گوش بمثل روغن سوسن و روغن بید و تکمید بآب مطبوخ و افسنتین پس تقطیر روغن در گوش نافع صفت ماء اللحم که درینجا بکار آید گوشت بزکاهی سه آثار مرغ جوان دو قطعه کشنیز خشک زرخانگی پنجاه عدد کشنیز خشک ساذج هندی آمله پودینه پیاز هر یک سه توله و سیر و نمک اندرانی بقدر حاجت بروغن گاو بریان کنند بعده دارچینی قرنفل الائچی کلان هر یک دو نیم توله در آخر اندازند که خوب پخته گردد سر د ساخته از دهنیت صاف نموده یخنی و پارچهای گوشت بیارچه بافته خشک ساخته بگیرند اسطوخودوس سه توله بادرنجبویه ده توله ابریشم خام بست و پنج توله زرنباد شقاقل سنبل الطیب گاوزبان بهمنین هر یک پنج توله صندل سفید هفت توله مشک و عنبر هر یک سه ماشه زعفران نه ماشه در نی بسته سه شیشه بکشند شربتی از پنج توله تا نه توله

علاج طنین حسی

که از ذکای حس سمع باشد علاج این نکنند مگر وقت افراط اشربه معتدله مبرده دهند و تقطیر ادهان مبرده مرطبه مغلظه و اشیای مخدره نمایند و افیون بکیلسوج در روغن بادام شیرین یا شیر زنان حل کرده قطور نمایند و یا روغن گل با سرکه آمیخته بجوشانند تا آنکه روغن بماند پس قدری افیون حل کرده در گوش چکانند و اگر مزاج بارد باشد حب الصنوبر و جندبیدستر نیز اندکی بیامیزند و چکانیدن روغن تلخ نیز سود مند ست یا شوکران بیده دو جندبیدستر بروغن و سرکه بچکانند و چکانیدن خاکستر فیون و بزر البنج هر یک سه ماشه در روغن گل و روغن یاسمین و یا روغن جوز مائل تنها نیز مفید و یا روغن بزر البنج با دو حصه روغن بید و یا بادام کوهی بچکانند و حافظ الصحت و بشفای الملکی خورانند و غذا اگر یا نیم پز دهند فالوده و برنج کامو مناسب ست و هرچه در علاج امراض دماغی از ذکاء حس مذکور شد بکار برند

علاج طنین یبسی

که از کثرت عیبین و خلا باشد اشربه و اغذیه مرطب و سریع الکیموس غیر مبخر مثل اسفاناخیه و قرعیه و زیرباج و فالودجات بروغن بادام دهند و تقویت و ترطیب دماغ بعطریات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و از محللات و استفراغات و تعب و حرکات منع کنند و سکون و آرام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و بتفاریق خورند و روغن گل و دیگر روغنهای بارد رطب و شیر زنان و یا روغن گل با سرکه و یا روغن بنفشه و کدو در گوش بچکانند و گاه گاهی بنابر تخدیر روغن بنج نیز بچکانند و ادمان حمام مرطب نمایند و هرچه در علاج امراض دماغی یبسی گذشت بعمل آرند

علاج باقی اقسام طنین

آنچه در تپ افتد بعلاج تپ مشغول شوند و اگر در تپ بسبب بحران افتد محتاج بعلاج نبود و بزوال تپ زائل گردد و آنچه از تناول اشیای حار یا بخار انگیز حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت ریختن ادهان بارده بر سر مثل روغن بنفشه و بادام و کدو و تقطیر روغن گل و سرکه بهم زده و شیر زنان و ماء القرع و خیار و آب سرد تنها ست و آنچه بسبب جوش ریم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرحه گوش و کرم گوش بدستوریکه در مقام هر یک مسطور است نمایند و آنچه عقب سکر و بعد خواب بالای طعام و بسبب حدوث قی سخت و از وقوع ضربه و سقطه بر سر لاحق شود بسبب بعلاج امراض دماغی خماری و بعلاج ضعف هضم و قی و علاج امراض دماغی ضربی و سقطی پردازند و آنچه از انقطاع اسهال قبل از وقت او باشد اعاده اسهال بمسهل خفیف نمایند و شیخ می نویسد که اگر سبب این مرض ماده مندفعه در حال سرسام یا خلط غلیظ لزج باشد جمیع اشیائی مذکوره در باب طرش بکار برند و ادویه مخصوص بطنین حادث عقب سرسام و حمیات خاصة تقطیر عصاره افسنتین بروغن گل یا سرکه و روغن سوسن است و بتدبیر باقی طنین پردازند

قرحه و اکله و ناصور گوش

سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثره گوش می باشد و خروج ریم بر آن دلالت کند و سبب اکله ماده ردی حریف اکال لحم است و هرگاه قرحه کهنه شود ناصور گردد علاج اول تلطیف غذا و استعمال چیزی که از آن خلط محمود پیدا گردد از بقول و لحوم و اماله تدبیر حسب واجب بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز داشته باشد و از آن غذای غیر جید حاصل شود پرهیز نمایند و اگر مزاج مقتضی باشد ماء الشعیر و مانند آن خورانند و بتخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی با اماله ماده او بسوی بینی بعطوسات و بسوی دهان بغرغره و مضوغات و اسهال قوی سازند بالجمله اولا برای تنقیه ریم فتیله پنبه کهنه بعسل آغشته در دهن گرم کرده و یا بشیره شهد آلوده در گوش نهند و یا آب گل زعفران یا روغن تخم آن بشهد آمیخته در گوش اندازند و فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و بخور برگ نیب نیز منقی ریم گوش است و قطور زهره گاو انزروت بشهد نیز برای پاک کردن ریم نافع و یا بادیان شگوفته یک ماشه عسل و سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیه چرک قرحه معمول است بعد از آن فتیله بشهد آلوده انزروت سوده بر آن پاشیده در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب ست و یا تخم کنوچه و انزروت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش نهند که جهت درد گوش که با ریم و قرحه بود معمول ست و گاهی با قدری نمک و مرکی بعمل می آید یا فتیله از کاغذ ساخته بعسل و زرده تخم مرغ آغشته انزروت دم الاخوین سفیده قلعی صبر سقوطری سوده بر آن پاشیده شب وقت خواب در گوش گذارند و بهمان دست بخوابند و اگر در شدید باشد خاکستر افیون سوخته با دویه مذکوره آمیزند و اگر محتاج تنشیف و تحلیل باشد سر خسته شفتالوی سوخته و مرکی و بهروزه اضافه کرده بعمل آرند که برای درد گوش و قروح آن و سیلان رطوبات و ریم مجرب والد علوی خان ست و تقطیر مرهم ابیض و روغن گل حل کرده بعد پاک کردن قرحه بماء العسل نیز نافع و یا مرهم سفیداب مرهم راتینج بعمل آرند اما لازم ست که اول گوش را بپنبه بر سر میل پیچیده بآهستگی از ریم پاک کرده باشند بعد از آن دوا استعمال نمایند و ذرورات مجففه مثل انزروت کندر دم الاخوین صندل دهن الحیة اتیس بکار برند و یا اگر دبول در سر انبوبه نهاده بگوش دمند و کذا الفوج پر طاوس سوخته و کاغذ سوخته و شب یمانی سوخته مفرد و مجموع نافع و ایضا برای خشک کردن ریم گوش پوست بیضه مرغ و خرمهره هر دو مساوی سوخته سائیده قدری در گوش دمیدن مجرب ست و آلوده پٹھانی و پھٹکری سوخته باریک سائیده در گوش انداختن قریب بمنافع اوست و اگر گھڑیچ بآب سائیده نیمگرم در گوش بچکانند و یا فتیله الیته بعسل آغشته قلقطار سوده بر آن پاشیده بگوش نهند و یا کف دریا بر شته در آب برگ نیب و شهد حل کرده در گوش بچکانند و یا کرم شب تاب در روغن گل سائیده بچکانند ریم را

خشک کند و برای تسکین درد شدید خاکستر افیون و قدری جند بیدستر سائیده در روغن گل حل کرده در گوش اندازند و روغن تخم نیب برای دردیکه بسبب بند شدن ریم
قرحه باشد نافع و سیلان ساقط را باز سائل میکند و حضض و افیون در شیر دختران حل کرده چکانیدن برای درد شدید که از قرحه متولد باشد مفید ست و کذا قطور شیر بز و شهد
جوشانیده در گوش انداختن حالی حرکت و مسکن وجع و کرب و بیقراری ست بعده اگر تسکین زیاده منظور باشد آب کدو و روغن گل جوشانیده نیمگرم اندازند و اگر درد بسیار باشد
و ریم اندک اندک آید از برگ فنجنکشت و نیب و شبت و انار و بادیان هر یک یک دسته سبوس گندم دو مشت نانخواه و بزرالبنج هر یک سه توله بخور گیرند و آب پیاز و آب برگ نیب هر یک
دو ماشه عسل و روغن گل هر یک سه ماشه نیمگرم چکانند تا خوب پاک شود بعده بهر اندمال مرهم باسلیقون و مرهم مصری بکار برند و بقول بولس اگر با قروح گوش ضربان شدید باشد
و قرحه قریب العهد بود در آن شیاف مامیثا کفایت میکند و اگر مزمن باشد احتیاج بقطور قطران مخلوط بعسل افتد که آن تنقیه بالغ نماید و ایضاً در قرحه کهنه چرک مرهم مصری
و مرهم باسلیقون کبیر بعمل آرند و این مرهم موجود در روغن تخم نیب حل کرده نیمگرم دو سه قطره چکانیدن در سیلان مزمن گوش معمول ست انزروت و سرخ سفید آب
از هر یک یک ماشه مرهم موجود دو درم موم سفید سه درم روغن کنجد ده درم مرهم ساخته بکار برند و اگر اندکی درد و تپ باقی ماند روغن بادام کوهی با مرتکی آمیخته چکانند و اگر
بعد ازین دم موقوف شود و رطوبت بدبو بسیار بر آید قطران و روغن بادام انگریزی و یا دیگر ادویه حابسه مانند آب برگ نیب و آب پیاز و عسل اندازند که بوجه احسن
نقای تام حاصل شود و بوی بد باز ماند پس جهت اندمال فتیله از دم الاخوین و انزروت و مرداسنگ هر یک سه ماشه در مرهم ابیض آمیخته نهند که بسیار مفید ست
و ایضاً خاکستر بیضه سنگ پشت و خرمهره زرد و فوفل و پهوچ پتر هر دو سوخته هر یک سه ماشه در مرهم آمیخته بکار برند و این مرهم نیز برای قرحه کهنه عجیب الاثر ست انزروت
زنگار دم الاخوین پوست انار ولایتی کندر گل مغره هر واحد یک درم توتیای سبز دو درم شب یمانی یک مثقال موم زرد سه و نیم توله روغن گل پانزده توله بدستور مرهم سازند **اقوال حکما**
سوید گوید که برای قطع و تخفیف مده جاری قطور زهره جاموش و یا آب حشیشة الزجاج و یا آب حب الآس سفید تازه و یا آب غرب و یا آب بیخ خنثی و یا روغن تخم قنب و یا
آب برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت رطب بروغن گل آمیخته و یا حضض مکی در آب سداب حل کرده و یا شب با آب عصی الراعی و یا هر زهره که میسر شود بعسل آمیخته و یا نطرون
در شراب کهنه حل کرده و یا زهره طلح و یا آب زیتون مملوح و یا روغن زرد کهنه در شیر زن آمیخته و یا عسل و نمک اندرانی آمیخته و کذا الفوفج در گوش و کذا فتیله با فیعون و مر و صبر
و زاج در عسل سرشته آلوده نافع ست و ایضاً برای قروح گوش فتیله از خولان ساخته و یا زرنیخ سرخ باریک سائیده بعسل سرشته فتیله بدان آلوده و قطور آب لبلاب و روغن گل
و یا آب عصی الراعی و یا زوفای رطب بشحم مرغابی آمیخته و یا زفت رطب و یا بیخ لحیة التیس و یا آب فراسیون و یا آب پودینه بشراب کهنه و یا مومیائی بقدر کرسنه در روغن گل
یا با آب صعتر و یا آب آس و یا بورق بشراب کهنه و یا سکنجبین و یا صبر با آب بادرنگ و یا روغن بلسم و شبرم و یا حضض مکی و یا زهره ترنگا در شیر دختر یا بشیر بز و یا حب کاکنج و یا آب بیخ کنجد تازه
و یا کندر سوده بشراب کهنه و یا آب برگ جوز رومی و یا بول شتر و یا زهره خرس و یا زهره غنم و یا آب قنطوریون دقیق بشراب کهنه و یا زراوند مدحرج و یا ترمس تلخ بعسل
و یا براده آهن در سرکه که بقدر چهار انگشت بالای آن باشد تر کرده ده روز در آفتاب بموسم گرما داشته آن سرکه گرفته و یا مازوی سبز کوفته در سرکه جوشانیده تا نصف سرکه بماند
و یا در سرکه آس تازه جوشانیده صاف نموده شب یمانی در آن حل کرده هر واحد مفید ست و گوید که قطور آب کاکنج برای قروح مزمنه گوش نافع ست جالینوس گفته که شیر و عسل
مرقق با آب شراب نیمگرم و آب پیاز بسفیده بیضه قطور آن در اوجاع گوش و قروح آن شدید المنفعة ست و هم او گوید که قطران شدید النفع ست در قروح کهنه زیرا که تنقیه
بقوت میکند و همچنین نیست که در آن خنافس و نسج عنکبوت و قنطوریون مطبوخ باشد و گویند که این بصحت تجربه پیوسته و مرهم احمر که از زردچوب یک جزو و مرداسنگ دو جزو و روغن
یا روغن گل دو جزو و قدری سرکه ساخته باشند نیز مصلح قرحه گوش ست مسیحی گوید که چون ورم گوش ریم کند و از آن مده خارج شود مامیثا سوده بعسل یا انزروت سوده در شیر دختران
جوشانیده یا مرهم اسود بروغن گل حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و پیه مرغابی گداخته در گوش اندازند و یا بگیرند کندر و مر و صبر و بعسل سرشته یا اندکی سرکه آمیخته بچکانند پس اگر
خروج ریم طول کشد ماء العسل نیمگرم اندازند و مکرر بچکانند و صبر کنند تا آنکه دریافت گردد که قرحه پاک شده بعد از ان این دوا استعمال کنند بگیرند انزروت و صبر و دم الاخوین و کندر
و حب الآس و زنگار و در سرکه حل کرده فتیله بعسل آلوده در آن گردانیده در گوش نهند و باین دوا ماء العسل معالجه نمایند تا آنکه به شود و گاهی صبر و انزروت و کندر و دم الاخوین
سوده فتیله ملوث بعسل آلوده استعمال کرده به میشود و اگر از گوش ریم بدبو مع زرداب بر آید بگیرند اندکی زرنیخ و یک بار باریک سائیده و بار دیگر بسرکه بسایند و در آفتاب نهند تا آنکه بقوام
عسل گردد آنرا در گوش بچکانند و هر گاه مرض مزمن گردد بگیرند سرکه یک جزو و عسل یک جزو و زنگار نیم جزو و همه را بجوشانند تا بقوام عسل آید و نیمگرم در گوش چکانند صاحب کامل گوید

که هرگاه ورم حاره بثره گوش شگافته شد باید که روغن گل که اندران اندکی مر وافیون گداخته باشند در گوش بچکانند و یا بگیرند انزروت و دم الاخوین کندر و مر و شیاف مامیثا مساوی
باریک سائیده بعسل سرشته فتیله خرقه کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد ازانکه گوش را از ریم بانبه خوب صاف کرده باشند و یا خبث الحدید باریک سوده با سرکه بجوشانند و اندک
اندک ازان در گوش چکانند و دران فتیله آلوده در گوش نهند و یا بگیرند انزروت و شیاف مامیثا و باریک ساخته بعسل سرشته با فتیله در گوش نهند و یا بگیرند شب یمانی باریک سوده بعسل سرشته
فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر مدت خروج ریم طول کشد این دوا استعمال کنند بگیرند عسل ده درم سرکه خمر هشت درم و بر آتش جوشانیده کف دور کرده زنگار دو درم
سوده مخلوط سازند و بفتیله در گوش نهند که این مجرب ست و چون مرهم باسلیقون بفتیله در گوش نهند ریم را نفع کند و قروح گوش را مندمل سازد و مرهم احمر معمول
از مرداسنگ و زردچوب نافع ست شیخ الرئیس میفرماید که قروح گوش خالی ازان نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حس بدان نرسد پس قرحه ظاهر را
بسرکه و آب یا بسکنجبین و آب یا بعسل و آب یا بشراب یا بطبیخ عسل و گل سرخ و مورد اسفنج یا بنبه تر کرده قرحه را برفق بشویند تا از ریم پاک گردد بعد ازان انچه مجفف باشد
مثل زاج سوخته و مانند آن در گوش دمند و گاهی از درد آب و ریم را روغن شهد انج نفع کند و اولی آنست که ریم را منع نکنند تا آنکه مفرط نگردد باید دانست که انزروت نیز
که دران قوت جلا و ردع باشد مثل مر در آب حل کرده و بروغن گل آمیخته و آیضاً آب برگ زیتون بعسل بطریق قطور استعمال نمایند و اما قرحه عمیق بعضی ازان قریب العهد و بعضی
مزمن میباشد و معالجه قریب العهد مثل قطور شیاف مامیثا بسرکه و یا شیاف گل سرخ و مر و صبر در عسل یا شراب نمایند و گاهی تقطیر آب غوره خصوصاً با عسل آمیخته نفع کند
و همچنین آب برگ بید یا طبیخ او و یا شب یمانی سوخته و مرکی سوده در شهد سائیده بصوف آغشته در گوش نهند که مجرب ست و یا دم الاخوین کف دریا انزروت بوره
مرکی کندر شیاف مامیثا مساوی سائیده و فتیله بعسل آلوده بر آن پاشیده در گوش نهند و رازی نوشته که این همه ادویه را بالعسل و سرکه بسرشند و گوش را
بشراب کهنه شسته صبح و شام در گوش چکانند که این مرهم قروح گوش را عجیب و مجرب ست و اگر قرحه با درد بود علاج بخبث الحدید سوده باکثیرا نمایند و مجففات ادویه
مسکن وجع آمیزند و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع صبر و مر و کندر و زعفران ست و گاهی وقت شدت درد احتیاج آمیختن اندکی افیون گردد و گاهی قرص انزروت
آنرا نفع کند و همچنین خستهٔ هلیله و ماز و هر دو سوخته بروغن خیری در دی روغن کتان آمیخته مفید ست و قطور مرهم سفیداب مرهم باسلیقون باهم مخلوط کرده نیز نافع و اما
قرحه عمیق مزمن بسیار ردی ست گاهی با برهنه شدن استخوان مؤدی گردد و بران اتساع مجری و کثرت زرداب بد بو دلالت کند پس محتاج گردد بمثل قطران مخلوط العسل و مثل زهره آب
و یا سنگ پشت بشیر زنان و اگر عسل نیز آمیزند بهتر باشد و یا قردمانا و نطرون با تخم دور کرده فتیله ساخته بعد تنقیه چرک قرحه استعمال نمایند و همچنین در سائر ادویه آزاد و
قویه درین باب توبال مس مع زرنیخ و عسل و سرکه ست یا زنگ خبث الحدید یا خبث الحدید بنفسه بریان کرده مثل غبار سائیده بعد جوش کردن بسرکه خمر تا مثل عسل گردد
در گوش چکانند و گاهی حاجت بمرهم زنگار افتد و این هنگام ازان کثرت چرک باشد و آنچه درین باب متوسط ست شب یمانی سوخته مثل و عسل ست و گاهی دران مر
زیاده کرده میشود و قوی تر ازین این ترکیب مرهم زنگار ست زنگار و قیشور مس هر واحد چهار درم آب گندنا یک اوقیه عسل یک اوقیه استعمال نمایند و هرگاه ریم بسیار کثرت نماید لابد ست
از استعمال فتیله در زهرهٔ گاو تر کرده و یا قطور بول صبیان یا قوی ازان خبث الحدید مغسول بکرر بر تابه بریان کرده در سرکه پخته استعمال کردن ست و اگر با ریم فرمزمن و باشه تلخ
مضروب بروغن گل یا بلبلاب گندنا یا آب مطبوخ ماهی شور در گوش اندازند و گاهی حاجت باستعمال صبر افیون زعفران العسل سرشته محتاج گردانند و چون ببینند که رطوبت بادویه مانعه مجففه
محتبس شد روغن گل در گوش اندازند تا خشکریشه ساقط گردد بعد ازان ادویه منبت اللحم بکار برند و بالجمله واجب ست که حبس صدید نه نمایند بلکه بمنع تولد او و تجفیف قروح پردازند
و بسیار معالجین حیله ساز گوش پر ریم کرده را بخرقه بند میکنند برای منع سیلان ریم ازان و مریض از خواب بدان طرف منع می نمایند تا ریم برای دفع متوجه نگردد پس ریم لحم رخو که
در بیخ گوش ست مائل میگردد و در انجا ورم پیدا میکند و بعد انضاج آنرا می شگافند و علاج آن میکنند و سیلان ریم از گوش دفع می شود و ایضاً در باب وجع گوش نوشته که اگر قرحه
مولم باشد حضض و افیون بشیر حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند بادام مقشر بست عدد و بورق افیون کندر هر واحد یک نیم درم زعفران شش درم قنه و مر هر واحد یک نیم درم و بسرکه سائیده
خشک کنند و هنگام حاجت بروغن گل آمیخته در گوش چکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل یا سکنجبین کنند ایلاقی و جرجانی می نویسند اگر قرحه خارج منفذ صوت سوراخ
گوش باشد بنحوی که بنظر در آید اسفنج یا پارچه بغسولات که در قول شیخ گذشته تر کرده قرحه را بشویند و بر قرحه بدارند و اگر قرحه بنظر نیاید آن غسولات را هر روز بکرات در گوش چکانند چون
پاک شود ذرور مجفف بکار برند و این مرهم سفیداب سفید سفیداب مرداسنگ یک یک جزو روغن زیت یک جزو بجوشانند بران سرکه پنج جزو اندک اندک اندازند تا قوام او هموار گردد

وجالینوس گفته که بول طفل نابالغ در پوست انار پخته در گوش چکانیدن نافع ست و این مرهم مصری جلا و تنقیه قروح نماید زنگار کوفته در سرکه عسل مساوی
جوشانیده مرهم سازند و گاهی سرکه و عسل و چند ادویه میکنند و اگر در گوش خشک ریشه باشد و ریم بند گردد و بسبب آن درد شدید تر شود روغن گل چکانند
باقی در قول شیخ گذشت انطاکی گوید که مرهم سفیداب یا انزروت بعسل یا برگ شهدانج معروف بحشیشه بکار برند و چون روغن گل با چندان سرکه بپزند
تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند بغایت نافع بود و باقی در سیلان رطوبت از گوش بیاید گیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آنست که مبادرت
در حبس او نکنند و خصوصاً چون زمانه کثیر بران گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی مؤدی بضرر عظیم مثل طرش و صمم و ثقل سمع و غیر آن میگردد و باید که غذا معدل
مزاج بدن و دماغ دهند و این مرهم سفیداب که آن مرهم ابیض ست دافع حرارت مفرط و احتراق شدید و نافع قروح اعضای عصبانیه است اگر با حرارت باشند
سفیداب ارزیز پنج درم مرداسنگ پنج درم موم یک اوقیه روغن گل شش استار بدستور مرهم بسازند و غسل گوش از ریم بروغن گل و شیر دختران کنند و یا
بماء العسل دو سه مرتبه و اگر فتیله را با دویه مجففه معروفه درین باب و عسل آلوده در گوش نهند گوش از ریم پاک کند و تسکین درد نماید و آن ادویه انزروت و صبر و مر
و کندر و دم الاخوین ست و گاهی زهره نرگاو با اندک عسل آمیخته یک قطره از ان در گوش چکانیده می شود و مرهم رسل درین باب بسیار نافع ست بفتیله استعمال کنند
که آن منقیه ریم و الحام جراحت کند اگر حاجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرهم زنگار آمیزند و اگر حاجت الحام بیشتر بود با روغن دیودار مخلوط سازند و مرهم کبیر
درین باب عظیم النفع ست میر بهاء الدین و غیره می نویسند که اگر قرحه بعد از درد بسیار و ورم ظاهر شده باشد بحال باید گذاشت تا آنچه پالودنی ست بپالاید
و هیچ دوا نباید کرد تا آنکه خوب پاک گشته خود بخود بند گردد و بجز تنقیه بدن و تلیین طبیعت و تقویت مزاج بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظه و باد انگیز و
سرد و هوا و از هوای سرد محافظت نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده استحکام کردن هر روز لحظه و اگر ریم بستن چرک در منفذ بود روغن بادام کوهی یا بادام تلخ
گاهی بچکانند و اگر کهنه گردد فتیله بعسل آلوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف مامیثا بسرکه و سفیده بیضه مرغ سوده گاهی بچکانند و در آخر
استعمال مراهم منبت و مصلح چون مرهم شانی و باسلیقون و اسفیداج مفید آید و این مرهم اسود نافع ست بگیرند موم و زفت و علک و زیت اجزای مساوی همه را
بگدازند تا منحل و مختلط گردد بعده برداشته استعمال نمایند و زبد البحر و دم الاخوین کندر مساوی مرمکی نصف یک جزو بروغن گل آمیخته نیم گرم قطور ساختن در گوش که با قرحه
و چرک باشد نافع ست و انزروت بست جزو گلنار کندر هر یک ده جزو زراوند پنج جزو باریک سائیده ذرور ساختن برای تنقیه قروح و تخفیف رطوبت و انبات لحم سود مند ست
و مرهم ابیض و مرهم باسلیقون بروغن گل آمیخته در گوش نهادن مفید ست و اگر تعقد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم داخلیون و پیه بط یا پیه ماکیان
بعمل آرند و افیون پوست انار مرمکی کندر سنبل الطیب هر واحد دو مثقال جند بیدستر پنج مثقال سرکه و شهد بقدر یکه ادویه سرشته شود استعمال کردن او ورم
و ریم و درد مزمن گوش را نافع و همچنین زعفران کندر افیون هر واحد یک درم حضض تخم گل تخم فنجنکشت پوست انار هر یک یک درم سرکه خمر پنجاه درم پوست انار
و تخم گل و فنجنکشت در سرکه بپزند تا مهرا شود و دیگر ادویه سوده خشک بر آن بپاشند و بردارند وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کرده قطور کردن اوجاع گوش
و ریم را نافع ست طبری گوید که قرحه گوش که بغیر تقدم ورم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدید او اندک بود علاجش تنقیه بدن از فضول بالفصد
و استفراغات دیگر اگر احتیاج آن باشد و پرهیز ست بعده شیاف مامیثا یک درم و شیاف ابیض که از انزروت آن مربی بشیر خر باشد یک درم و مر صافی
دو دانق کندر هر یک یک نیم درم سائیده بسرکه سرشته شیاف سازند و هنگام استعمال در سرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر مده بسیار باشد
خبث الحدید در سرکه تر کرده در آفتاب گذارند تا قوت او بر آید ازین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور دران حل کرده بکار برند و گاهی مداوای این قرحه صدیدیه گوش
باین اشیا می نمایند که انزروت یک درم و مر و کندر و نطرون و زعفران هر واحد نیم درم افیون یک دانگ مغز بادام تلخ یک نیم درم همه را سائیده شیاف سازند
و هنگام اراده استعمال بروغن گل و پیه بط حل کرده پنبه بدان آلوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل میشود و آنچه بر پنبه باشد پس اگر آن
بدبو باشد این دوا بدون پنبه در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند بعده اگر مده زائل شود و سیلان شئی مثل رطوبت گاه گاهی باقی ماند حضض در
شراب کهنه حل کرده بگوش چکانند و هرگاه رطوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند ادویه محلله مثل پیه بط حل کرده با پنبه آلوده در گوش نهند و اگر صلابت و تشنج

باقی ماند بہروزہ یک درم در روغن سوسن گداختہ در پنبہ آلودہ بگوش نہند کہ این دوا برای تحلیل صلابت تام النفع ست اگر در مزاج علیل حدت نباشد و اگر درد
باین مرض ظاہر شود افیون سوختہ یک جزو جندبیدستر ربع جزو سائیدہ در مرہم شنگار آمیختہ با پنبہ آلودہ در گوش نہند کہ فی الفور تسکین درد کند ایضاً او گوید کہ
مرض معروف باکلۃ گوش با وجع میباشد و از گوش قشور مانند قشور قرحہ برمی آیند و این از خلط لذاع ردی الکیفیت حریف اکال حادث میشود و علاج او فصد
و اسہال بحسب امکان ست بعدہ برای تنقیہ قرحہ و ازالہ قشور سرکہ عنصل و عصارہ حنظل مساوی گرفتہ قدری زرنیخ سرخ و شب یمانی و صبر سقوطری و بسیار اندک
زنگار و توبال مس آمیختہ بالای آن شراب انداختہ بپزند تا غلیظ گردد با پنبہ آلودہ در گوش گذارند و گاہی مداوا باین طور میکنند کہ مر و شب یمانی و توبال مس ہر یک جزوے
و اندک جندبیدستر و فلفل و قدری از پوست انار و قلقند در شراب و عصارہ حصرم دو سہ روز خیسانیدہ خوب بجوشانند و اندکی زعفران آمیختہ فتیلہ بدان تر نمودہ در
گوش نہند یکی بعد دیگری تا آنکہ قرحہ النفع بخشد و قشور زائل گردد و این صعب تر امراضی ست کہ در گوش حادث شوند مگر آنکہ در اجزای لحمیہ او حادث شود در ابتدا بعد
کہ درین صورت برء او سہل باشد و اگر کہنہ گردد و اخذ کند در عضای عصبیہ نکایت عظیم شود و برء استعذر گردد پس ہر گاہ قرحہ پاک گردد بمرہم خل علاج کنند و چون جوشت تمام آید
بمرہمی کہ در آن انیج و کندر و گلنار داخل بعد مداوا نمایند پس اگر صلابت باقی ماند بسمع مضرت رساند تحلیل او بادویہ محلل صلابات نمایند و مروخ و طلین در آن
استعمال کنند و محافظت مزاج علیل در جمیع اوقات علاج لازم شمارند بعضی گویند کہ انچہ ناصور گوش و آمدن ریم را نافع ست این ست کہ گھونگہ بخرد
جاندار پاؤ آثار در کھرل باریک بسایند و ہمچندان روغن سرشف آمیزند و چہار چند ہر دو یعنی دو آثار آب انداختہ بپزند تا روغن بماند ہر روز چند قطرہ
در گوش چکانند و اگر گھونگہ را در روغن مذکور بغیر آب بریان کنند بکار برند ہمین عمل کند و آنجا کہ روغن سرشف بہم نرسد روغن کنجد عوض او نمایند و اگر روغن تلخ
پاؤ آثار آملہ حنا ہر واحد یک تولہ برگ نیب دہ عدد کمیلا فلفل گرد ہر واحد سہ ماشہ نیلہ تھوتھہ یک ماشہ گرفتہ اول روغن را گرم نمودہ برگ نیب و آملہ و حنا و نیلہ تھوتھہ
انداختہ بسوزانند بعدہ فرود آوردہ بسایند و کمیلا سائیدہ نیز علاوہ کنند و در گوش تقطیر کردہ باشند نیز برای ناصور گوش مفید ست و تقطیر ادویہ مغیبہ آن قرحہ در مرض گوش گذشت

دخول ہوام و تولد کرم در گوش

ہرگاہ حیوانی چون مورچہ و قراد و ہزار پا و مانند آن در گوش درآید بشدت در داحیانا و خدش و حرکت او دریافت نمایند و کرم از رطوبت فاسد عفن یا از
قرحہ متعفنہ مزمن متولد میشوند و آن بخارش و دغدغہ گوش و خروج کرم گاہی و تقدم قرحہ شناسند علاج در جملہ تقطیر قطران تنہا یا بسرکہ مسکن حرکت حیوان و قاتل
آنست و قطور زیت در اخراج آن مجرب ست و قطور آب پیاز و یا مرہ روغن بادام تلخ آمیختہ و یا روغن خستہ شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل اذن نافع یا
آب قثاء الحمار تنہا یا مع سقمونیا و یا آب شیح و آب پودینہ نہری و آب برگ شفتالو و سرکہ تنہا یا مع بورہ ارمنی یا سرکہ بچکانند و یا آب زہرہ گاو مع سرکہ و یا آب افسنتین
سطبیخ و یا آب برگ شفتالو کہ مجرب ست و یا آب برگ کبر تنہا یا بسرکہ یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بورہ ارمنی و عصارہ شیح مساوی سودہ
در سرکہ و آب برگ ترب حل کردہ بگوش چکانیدن مجرب ست و یا صبر و بورہ ارمنی بسرکہ چکانند و یا نمک و یا پودینہ بسرکہ آمیختہ و یا صبر در آب پیاز خواہ در آب سداب
حل کردہ و یا آب پودینہ و قدری سقمونیا در سرکہ حل کردہ قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول بآب کرم حیوان داخل گوش را کشد یا خربق سفید و سقمونیا سائیدہ
در سرکہ بچکانند و گوگرد و زراوند طویل و قلقدیس و میعہ نیز مفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقر بریان و بعد ازان ادویہ مذکورہ سود مند ست و گاہی زیت یا روغن کنجد
نیم درم نیمگرم کردہ چکانیدن و بعقب آن در آفتاب نشستن نفع میکند و گویند کہ برگ نکروکہ ہنود آنرا الچاپی صندل سپید انند آبش در گوش چکانیدن در قتل
مگس سگ کہ در گوش رود عجیب ست و علاج خاص برای قتل کرم متولد در گوش این ست کہ عصارہ افسنتین بسرکہ در گوش چکانند و یا حنظل تازہ در
آتش پختہ و افشردہ بچکانند و صبر در روغن سرشف حل کردہ نیمگرم قطور نمودن قاتل کرم ہمہ اندام ست و کذا چوب بلیم باریک سائیدہ در گوش انداختن و کذا آگرہ
زرد چوب و نیم درم شہد و برگ نیب در روغن سرشف جوشانیدہ دو سہ قطرہ ازان چکانیدن مفید و یا آب برگ نیب سبز و آب ترب و آب پیاز ہر یک ہفت ماشہ سقمونیا
سہ ماشہ حل کردہ چکانند کہ مجرب ست و قوی تر این ست کہ آب افتیمون ہندی و آب برگ فرنجمشک و آب برگ شریفہ ہر یک سہ ماشہ روغن بابونہ یک تولہ صبر و رفت
ہر یک سہ ماشہ بچکانند کہ فی الفور کرم را میکشد پس آن کشتہ را باحتیاط بیرون آرند و آب سداب و پوست انار کرم کردہ قاتل کرم و مسکن درد و نافع طنین ست

ویا روغن مغز خستهٔ شفتالوی تلخ یا زهرهٔ گاو بچکانند و عسل و سرکه و روغن گل برابر آمیخته نیمگرم در گوش چکانیدن برای درد گوش که از کرم باشد نافع ست و یا آب برگ شفتالو
آب برگ ترب آب برگ پودینه بورهٔ ارمنی سقمونیا افسنتین زراوند مدحرج هر واحد یک درم درمنهٔ ترکی نیم درم در سرکه سائیده بکار برند و ایضاً آب برگ خوخ و شیر لفچ
وافتیمون هندی و فنجنکشت هر واحد سه ماشه سرخس قنبیل پشم ارجوان بحری سوخته هر یک دو ماشه روغن خستهٔ خوخ روغن بابونه روغن زنبق هر یک سه ماشه در
روزی هفت هشت کرت در گوش اندازند و یا شراب کهنه هفت ماشه عسل ده ماشه و نیم روغن بنفشه بادام روغن خستهٔ خوخ هر یک پنج ماشه یا و بالا بیضهٔ سنگ پشت
سه عدد سفیدی بیضهٔ مرغ یک عدد در ظرف مسی کهنه بی قلعی الجوب شرنفیه تا چهار ساعت بجوشی حل کرده افسنتین سه ماشه صبر دو ماشه قطران یک ماشه و نیم سوده
آمیخته بفتیلهٔ صوف کهنه آغشته در گوش نهاده دست بر همان جانب داشته خواب کنند و بعد یک ساعت بیرون آرند که همه کرم بیرون آیند مجرب ست و دیگر ادویهٔ
قاتل کرم که در صداع دودی مسطور شد استعمال نمایند و بعد از مردن کرم از آله بیرون کنند یا فتیله از صوف ساخته و بسریشم آلوده در گوش در آرند و کرم و غیره که
بدان آویزد بیرون آرند و یا نچهکنی باریک سوده در بینی دمند و چون عطسه آید دهن و بینی را بند کنند و سر بطرف گوش علیل کج نموده عطسه بگیرند تا کرم بیرون افتد
و بعد از آن تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و غیره نمایند و باصلاح مزاج گوش کوشند و تنقیهٔ بدن و دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود و اگر قرحه باعث تولد کرم باشد
علاج آن نمایند و گویند که اگر هزار پا در گوش رفته باشد گوشت را ورق نموده زرد چوب کوبیده بران پاشیده بر گوش گذارند و یا در سیر یک عدد سوراخ نموده در
گوش گذارند و در زیر آن ظرف آب محاذی آن دارند که بوی سیر از گوش بر آمده بران بچسبد پس باهستگی آن سیر را از گوش بر آورند تا آن هزار پا از گوش بر آید

اقوال نجاریه سعیدی احی نویسد که قطور عذبه سائیده بآب بادیان حل کرده و کذا دارشیشعان سائیده بروغن خیری آمیخته و کذا آب برگ غار و روغن آن
و کذا بول طفل نابالغ در پوست انار جوشانیده و کذا آب عصی الراعی و کذا آب سیر بری و کذا آب ترب و کذا روغن قثاء الحمار و کذا ماذریون بروغن گل آمیخته و کذا شاخ گوزن سوخته
بآب بادیان و کذا بورق سائیده بروغن بادام تلخ و کذا آب دهن صائم و کذا ظلف بز سوخته بروغن بید انجیر آمیخته و کذا آب غرب بروغن آمیخته و کذا اگل کرم بروغن بان
آمیخته و کذا نفط سفید و کذا شحم قطاة بروغن بادام و کذا روغن آجر و کذا آب نقوع ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان و نهادن توتیای هندی سوده بزردی بیضهٔ نیمبرشت
در گوش و بخور حب کاکنج یا تخم گندنا یا نبوبه در گوش و فتیله از گل خوخ ساخته و یا از خربق سیاه بقطران سرشته فتیله ساخته هر واحد قاتل دیدان گوش ست
ابوسهل گوید که برای کرم گوش آب کبر بسرکه آمیخته در گوش چکانند و کذلک آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ خربق سفید بسرکه و جرم خربق
و عصارهٔ افسنتین و کذا آب پودینهٔ نهری و اندک سقمونیا بسرکه جوشانیده در گوش چکانیدن آب شیح و آب مرماخور و آب ترب و افتیمون بلوگرد
و بورق و زراوند طویل جوبی سائیده در گوش دمند کرم را قتل کنند و همچنین خستهٔ خوخ و صبر در آب حل کرده بوعلی مینویسد که از عصارات خصوصاً برای
کرم آب بیخ کبر ست و آب بیخ فرصاد و آب خوخ و آب برگ اجاص و آب خوخ و آب افسنتین یا قنطوریون یا فراسیون و آب برگ بطم سبز یا برگ شمشاد
یا برگ صنوبر و خصوصاً چون بسرکهٔ خمر بجوشانند و آب قثاء الحمار و آب خربق سفید یا طبیخ او یا افتیمون یا ماء العسل یا این چیزها و کذا آب پیاز که مجرب ست
یا تخم پیاز بماء العسل و بعض مرارات و خصوصاً اگر حب انار مع شحم آن گرم کنند و همچنین طبیخ حب کبر تازه یا آب او و آب ترمس یا صبر با آب نیمگرده و قسط سوده
یا عاقرقرحا و این همه زهر کرم انجح داقو است و آنچه برای کرم آزموده است این ست که بگیرند شراب دو درم عسل سه درم روغن گل یک درم و در سفیدی بیضه آمیخته نیمگرم
صوف آلوده بگوش پر کنند و بر همان گوش تکیه کرده ساعتی بخوابند بعده یکبارگی بزور صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آید و گاهی برای اذیت کرم نفع میکند
ریختن آب کاهو یا عوسج یا افسنتین یا طبیخ این هر دو یا سحیق آنها با آب بیخ کبر یا آب مرماخور یا آب مرزنجوش یا بول معتق و باقی سابق گذشت انطاکی [illegible]
هر دوای تلخ کرم را از گوش و بینی خارج کند لیکن بهتر درینجا صبر و قسط و قثاء الحمار و روغن ترب و نفط و سداب و تخم شفتالو و تخم سیستمس ست و آب ترمس و برگ شفتالو
و قطران و زرنیخ و قنطوریون را درینجا خاصیت مزیدست مصنف اقتباس نوشته که اول فصد قیفال کنند و بفاصلهٔ سه چهار روز تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و قوقایا
و مطبوخ افسنتین و یا اسطوخودوس علوی خان نمایند بعده در قتل و اخراج دیدان کوشند و آن چنان باشد که اول مطبوخ افسنتین و درمنه و ترمس و ابهل و صعتر
هر یک یک توله در نیم آثار آب شور بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده در شبانه روز هفت هشت مرتبه بچکانند و پنبهٔ کهنه گذارند تا هوا را در آن دخلی نباشد

وچون معلوم شود که کرمها کشته شده اند پس جهت اخراج آن آب برگ شفتالو وشفتالو وشرابیفه وافتیمون هندی هریک چهار ماشه افسنتین صبر قطران هریک
سه ماشه حل کرده فتیله کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند وساعتی بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده ومرده بدان بچسپد پس بیرون آرند یکبار دیگر
ویا شراب کهنه یک توله عسل یک ونیم توله آب برگ نیب دو توله روغن گل یک ونیم توله سفیدی وزردی بیضه سنگ پشت چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه
بکار برند ویا تلخه بز وعسل وکندش وروغن گل هریک سه ماشه زردی سفیدی بیضه گنجشک سه عدد بعمل آرند ویا سعوط از برگ خرزهره که دود چوب گز داده باشند وتربد سفید
وکندش وخربق سیاه مساوی ساخته بگیرند که عطسه بزور آید وهمه کرمها بیرون آیند واین قطور جهت اخراج کرمهای زنده ومرده بسیار مفید است آب برگ شفتالو
وکشنیز سبز وآب طبیخ ترمس ودرمنه هریک سه ماشه وروغن درمنه وعقرب هریک چهار ماشه افسنتین وافتیمون ولایتی هریک یک ونیم ماشه صندل زرد یک ماشه بکار برند
گیلانی گوید که بگیرند پوست حنظل وزرنیخ سرخ وبادام تلخ جبلی واندکی سقمونیا وکوفته بسرکه وروغن گل بجوشانند تا آنکه سرکه فانی شود وصاف نموده بعده
لحم بقر برآتش نهند تا آب از آن سائل شود پس این آب بگیرند وبا روغن مذکور آمیخته در گوش چکانند وهرگاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که هلاک شده وگاهی
روغن مسطور تنها استعمال کرده میشود وگاهی این روغن واین سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می چکانند پس هرگاه حیوان هلاک شود باله بیرون آرند
واگر بقایا از آن باقی ماند روغن گل وسفیدی بیضه باهم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند بعده برفق مص کنند تا حجاب تسکین فد واگر از حیوان سمیت باشد پس
اولی از تریاق فاروق وسائر تریاقات چیزی نیست بعده روغن گل نیمگرم بدفعات در گوش چکانند واگر از آن وجع زائل شود بهتر والا بگیرند خاکستر افیون آنرا
بمرهم شنگار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که این درد را ساکن کند واگر ام زیاده شود بسبب خبث آن حیوان وورم ظاهر شود فصد مریض کنند و استفراغ او نمایند
واز پستان زن هر روزی بدفعات شیر بدوشند ودوام تریاق در رگ بنسازند پس اگر ورم صلب شود ودر زائل گردد قیروطی بروغن خیری بسازند وبران خاکستر خرمهره
واندکی ونمای رطب ومغز استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند وبداخل وخارج گوش طلا نمایند واصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود ودر هلاک امر درین جمله
مراعات مزاج علیل است تا حدت نپذیرد وهرگاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبری گوید دودی که در گوش پیدا میشود دو نوع میباشد یکی اغبر مشابه بکس سگ
دوم سفید سیاه سر دائم الاضطراب پس اولا بوره ارمنی در سرکه حل کرده صوفی که بر میل پیچیده باشند در آن تر نموده گوش را برفق پاک کنند بعده ترمس ومر وسقمونیا هر واحد
یک دانگ خربق یک ونیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم سائیده در سرکه کهنه حل کرده بچکانند ویک روز راحت دهند ودران روز شیر زنان بچکانند وعقب آن پاک کنند
وباز روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند وبعد از آن اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده واگر زرداب از آن سیلان کند توبال مس دو دانگ کندر
گلنار بازو سوخته شب یمانی مرمکی هر واحد نیم دانگ سائیده در سرکه وروغن گل حل کرده بگوش چکانند وبعد تقطیر این دوا مرهم شنگار استعمال نمایند وگاهی
برای قتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنها بسرکه حل کرده وگاهی آب ترمس بزنگ آهن در سرکه آمیخته وگاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده میشود

دخول آب وسیماب در گوش

گاه باشد که در استحمام واغتسال صیانت گوش نکنند وهنگام ریختن آب بر سر سر را بجانبی کج نمایند ویا غوطه زدن در آب وبرآمدن از آن بر تغیر استقامت باشد
وبدان سبب آب در گوش درآید وایذا دهد وورم بیخ گوش ودرد شدید پیدا کند واز وجود گرانی ووجع خفیف بعد غسل یا شناوری یا ریختن آب بر سر وشدت درد
بعد یک دو روز از آن توان شناخت وگاهی اتفاقا سیماب در گوش داخل شود واکثر چون سر بدان جانب نگون سازند فی الحال بیرون افتد وگاهی قدری از آن در
صماخ بسبب حرکت محتبس ماند واعراض ردیه مثل تشنج واختلاط عقل وثقل عظیم عارض گردد وبسا است که تورم وسکته ودرد شدید مودی شود علاج چاره دخول آب
در گوش آنست که بر پای جانب آن گوش بایستند وسر بهمان طرف مائل کرده گوش را بر کعب دست نهاده چند نوبت بر همان پای بجهند تا آب بیرون آید
واگر بر نیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش ریزند تا پر شود پس کف دست بران نهاده سر را بدین جانب مائل ساخته بجهند ودفعة کف دست را
جدا نمایند تا هر دو آب برآیند وصاحب نزهة گوید که آب را آب دیگر خارج میکند بخوبی در گوش آب اندازند تا پر شود پس دفعة واژگون نمایند که آب اول وثانی
هر دو برآیند وکذا زیت وروغن کنجد نیمگرم ویا انبوبه در گوش نهاده دم باشند ویا مکند که دفعة جذب کنند بعده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند ولبتای

که سعال و عطاس آنرا خارج نماید و یا پنبه بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا بر جانب گوش ما کوفت بجوابند و سر را بر تکیه نهاده خوب بجنبانند و یا چوب شبت یا بادیان یا بردی که بفارسی پیزر گویند و امثال آن که خشک و متخلخل بود و بقدر یک شبر بگیرند و بر یک طرف آن قدری پنبه پیچیده بروغن آلوده مشتعل سازند و طرف دیگر را چندانکه توانند در گوش در آرند بحیثیتی که پنبه بران پیچیده تا آنکه هوا در اندرون داخل نشود و هرگاه حرارت آتش بگوش نیک محسوس شود دفعةً بیرون کشند که تمام آب منجذب خواهد شد و بقول گیلانی پر نرم طیور صغار خصوصاً از پر کوچک کبوتر گرفته و از قصبهٔ آن بسران دو کنند تا بر سر قصبه اندکی از ان باقی ماند پس باهستگی آنرا در گوش داخل کنند تا بعمق آن برسد بعده حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و تکرار این عمل نمایند تا آنکه آب تمامه برآید و این عمل بهترین اعمال و حیلها در اخراج آب از گوش است و آن معمول طوائف کثیر از مردم است و بقول قرشی قوی‌ترین ما صنع فی اخراجه آنست که آنرا در گوش پر کنند پس آب آورده بعینه نیز دیگر بحیثیتین بعمل آرند تا آنکه تمام آب خارج شود و بقول طبری اگر آنرا بر برده فتیله ساخته در گوش نهند و بر جانب همان گوش بخسپند و بعد زمانی طویل آنرا بیرون آرند همه آب نشف کند بعون عز و جل آب تشنه‌ای خام منقوش الراس گرفته فتیله ساخته در گوش داخل کرده بگردانند و بمرات این عمل نمایند و گاهی از زراقه آب را بر می آرند بنحویکه سر او در گوش داخل کنند و عمود او بکشند که بادی آب منجذب بشود و بولس گفته که اگر آب بسیار باشد باید که بدهان یا بانبوبه استصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشد نشف کنند و در گوش چیزی از دهان مطفیه یا روغن گل یا سپیده بیضه یا شیر زنان چکانند و گویند که قطور آب پیاز و کذا سفیدی بیضه و شیر زنان و داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبه مبلول بمرهم باسلیقون و دوشیدن شیر زن در گوش نافع دخول آب است و یا آب ترب سبز برگ یک حصه زهرهٔ بز چهارم حصه و عسل ششم حصه چکانند بالجمله گاهی انداختن دهنها و شیرهای نیم گرم مکرر متوالی کفایت میکند خصوصاً چون دردی باقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا گردد پوست خشخاش و اکلیل الملک و بابونه و بنفشه خطمی و تخم کتان آرد جو بشیر زنان گرد گوش ضماد کنند و این با سهر جربه گویند که بیده و باد کلاخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی الحال درد ساکن کند و گویند که دخول آب گرم را تقطیر روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کنجد نیم گرم بمرات مفید بود الحاصل هرگاه معلوم شود که آب در گوش در آمده تدابیر مذکوره اخراج او نمایند و اگر ازان غافل شوند منجر می بآفت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیماب انداختن دهنی خصوصاً روغن ترب و عقرب نیم گرم در گوش است و تقلیب سر و تعطیس کنندش و چند سیسه و بند کردن دهن و بینی است بعده میل از زر یا طلا بگیرند و سرکه یا آب لیموی ان آلوده در گوش نهند و تا ساعت زمانی دران بگذارند پس بیرون آرند و انچه از سیماب بران چسبیده باشد پاک کنند و باز چند کرت بدستور عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف برآید بعد ازان دهان جانور مثل روغن خیری و غار و مانند آن در گوش چکانند و اگر مزاج مستعد بحرارت گردد تسکین آن نمایند

سدهٔ گوش

بقول ایلاقی این سده یا مولود باشد یا عارضی و مولود سه قسم است یکی آنکه در استخوان حجری که دران سوراخ گوش میباشد مصمت بود و منفذ مخلوق گردد دوم آنکه دران منفذ مخلوق باشد لیکن بگوشت مملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ جلد غشائی منبسط باشد و در داخل و مفتوح خالی بود و این نوع بسوراخ کردن جلد زائل گردد و اول و ثانی لا علاج است و سدهٔ عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از انجماد خون و یا از روئیدن گوشت زائد بعد از قرحه و یا از تولد ثولول و یا از وقوع حصاة یا تخم یا دخول حیوان مردن آن دران و یا از خلط غلیظ لزج منصب از دماغ که ثقبه یا مجاری عصبیه را مسدود سازد و بدان سبب انسان معلوم کند که دائم گوش ثقل و مسدود است و بسا است که این بعد ریح شدید و خلط غلیظ حادث شود و تشخیص هر واحد ازین اسباب باید که اولاً محاذی آفتاب ثقبهٔ گوش نظر کنند اگر بران غشای جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن بسمع محسوس کند سدهٔ غشائی خلقی بود و اگر دران لحم زائد یا ثولول یا چرک یا خون منجمد یا حصاة یا نواة یا حیوان محسوس گردد بیشتر همان باشد و اگر در ثقبه چیزی بنظر نیاید پس سده که در گوش گرانی معلوم میشود یا تمدد اگر گرانی گوید سدهٔ خلطی باشد و اگر تمدد بیان نماید ریحی است

علاج سدهٔ لحمی و غشائی و ثولولی

سدهٔ خلقی اگر لحمی ظاهر باشد علاج او صعب‌تر است گاه دران ستکاری نفع کند و گاه مفید نیفتد و اگر غشائی ظاهر بود سهل‌تر بود پس غشا را بآلهٔ دقیق قطع نمایند و ظاهر آنرا بآله سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود بعده در سوراخ ادویه نافع انبات لحم مثل مرهم زنگار بکار برند و یا بر فتیله ملطفا یا شیده نهند و در لحمی عارضی

و ثؤلولی اگر ممکن باشد قطع نمایند و الا مراہم اکالہ بر بایند و جالینوس گوید اگر خربق سیاہ بقدر حمصہ باریک کوفتہ بعسل سرشتہ در گوش گذارند گوشت
زائد را بخورد و یا مدام بآب گرم و نطرون گوش را بشویند بعدہ مس سوختہ و زرنیخ سرخ در سرکہ سائیدہ قطور نمایند حتی کہ لحم و ثؤلول را بسوزد و بعد
ازان علاج قرحہ نمایند و حکیم علی می نویسد کہ اگر در انجا لحم نابت باشد آنرا تراشند پس زرور اصفر دران موضع گذارند و بخرقہ کتان بپوشند و اگر در قطع حرارت
عارض گردد شیاف ابیض بگلاب حل کردہ استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبہ بود شیاف در گوش چکانند و اگر دران موضع نزف الدم عارض شود
بہ بیخ گوش پارچہ مبلول بگلاب سرد کردہ نہند و آب خرفہ یا آب عصی الراعی یا آب علیق و مانند آن در گوش چکانند کہ خون بند شود انشاء اللہ تعالے
و ایضاً او گوید کہ از علاجات این فصد و استفراغ بست حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خربق یک نیم دانگ و روغن عقرب
دو درم و قثاء الحمار نیم دانگ و جعدہ یک نیم دانگ ہمہ را سائیدہ بروغن عقرب حل کردہ بفتیلہ آلودہ در گوش نہند کہ این لحم نابت یا ثؤلول را
تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عقرب گداختہ بر فتیلہ پنبہ کہنہ استعمال کنند و گاہی در نبات لحم قلقطار و توتیا
و خربق مساوی سودہ بطریق ذرور بران استعمال میکنند و ثقبہ را بند نکنند تا زرد آب سائل شود و بہر شکلی بخواہند کہ زرد آب در گوش باقی نماند و اگر
لحم نابت زائل شود مرہم رسل اگر تنقیہ و الحام منظور باشد و یا مرہم زنگار اگر تنقیہ بسیار زیادہ مطلوب بود استعمال نمایند و اگر الحام منظور خواہند مرہم حل دار بکار برند
و مرہم کبیر مؤلف ما نافع ترین مراہم درین ہمہ امور ست

علاج سدہ از دخول چیزی در گوش

روغن گل یا سوسن یا خیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود کہ در گوش بردہ باشد دران از روغنہائی کہ قسیح او نماید بچکانند پس بالہ
برون برارند و اگر حصاة یا نواة باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زنبق و غیر آن نیم گرم بگیر بچکانند و بجند بیدستر و یا صبر و کندش ہر واحد یک حبہ تخم گل و حبہ
و یا ناس تنہا کو یا بادخال فتیلہ کاغذ و غیرہ عطسہ آورند و وقت عطسہ دہن و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش مائل سازند و یا بر سر میل صوف یا پنبہ
پیچیدہ و یا سر آن بران آلودہ اندر گوش در آرند و بانگشت رسانیدہ آہستہ بکشند و یا از زراقہ بکشیدن عمود او برآورند و یا بعد عطسین بہ سعی کنند
و اگر گوش ورم کند علاج آن بادویہ مناسبہ ورم نمایند و گاہی بعضی از حبوب در گوش می افتد و بسبب تری موضع منتفخ میشود و اخراج آن مشکل میگردد
درین صورت از مثقب باریک دران حب اندک اندک سوراخ کنند و از اجزای او آنچہ جدا گردد بمنقاش برارند و احتیاط نمایند کہ آن چیز در گوش ثابت
نشود و در اخراج آن مبادرت کنند تا ورم و وجع و تشنج عارض نگردد

علاج سدہ خلطی و ریحی

ہر چہ در وجع گوش بلغمی و ریحی و در طرش و طنین بلغمی و ریحی گذشت بعمل آرند و ایضاً بتقطیر روغن سوسن یا آب زہرہ گاو در آب چقندر نافع ست و آب
شہدانج و آب حنظل را خاصیتی ست در ازالہ سدہ گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سدہ از اخلاط غلیظ بلغمی باشد باید کہ تنقیہ سر بدوای مسہل بلغم مثل
حب ایارج و حب قوقایا یا بعضی ایارجات کبار مثل لوغاذیا کنند اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد ازان غرغرہ با ایارج فیقرا و سکنجبین و آب نیم گرم کنند و یا
خردل فارسی و پودینہ کوہی و حاشا و مانند آن باریک سائیدہ بماء العسل یا آب مویز مطبوخ آمیختہ غرغرہ سازند و بکندش و شونیز و صبر عطسہ
آورند و بعد تنقیہ بنماع در آب سداب و مرزنجوش و بنمام مطبوخ یا معصور از تازہ آن اندک جاوشیر و جند بیدستر و فرفیون بقدر قوت مرض و
احتمال مزاج مریض مخلوط کردہ در گوش چکانند و یا آب مطبوخ افسنتین بچکانند و یا بگیرند اندک بورہ ارمنی و خردل باریک ساختہ بسرکہ سرشتہ بفتیلہ
در گوش نہند و یا جند بیدستر و خربق مساوی زعفران برابر ہر دو باریک سودہ بسرکہ آمیختہ در گوش چکانند و یا بفتیلہ استعمال کنند و یا روغن بادام تلخ
چکانند کہ آن بلطیف اخلاط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن سنگ کہ آن نیز نافع ست و یا اندک فلفل سودہ در روغن زنبق خالص آمیختہ اندر گوش
چکانند و سویدی گوید کہ تقطیر روغن سداب و بخور طبیخ انیسون در تفتیح سدہ گوش مجرب من ست و قطور روغن مشمش تلخ و روغن شبت و روغن

تخم ترب در روغن خستہ مرخوخ وروغن خردل و روغن بادام تلخ وکذا بخار بر بخاسف ویا خردل مطبوخ بمرات ہر واحد لتفتیح سدہ گوش می نماید و بالجملہ بعد تنقیہ
ہر چہ محلل باشد مثل مر وروغن بید انجیر و نطرون وغیرہ آن کہ مذکور شد در گوش چکانیدن مفید ست

علاج سدّہ وسختی

روغن بادام تلخ نیم گرم در تسب بچکانند وصبح در حمام بر زمین گرم یا تابہ او گوش بدارند تا آنکہ چرک بگدازد ویا بر بخار آب گرم انکبا بہ نہند ویا گوش
را بر بخار طبیخ بابونہ واکلیل و بنفشہ و حسب التشباب بیخ لالہ ہر یکے یک تولہ در ظرف گلی جوش کردہ بوساطت نی ویا لظرف لولہ دار دروزی دو سہ مرتبہ
متواتر دارند تا دیر و ہمچنین رشیہ چون سر شود باز آنرا گرم کنند و روغن عقرب روغن بنفشہ بادام وسرکہ کہنہ برابر آمیختہ نیم گرم چکانند و بر جانب مخالف
بخوابند تا نیم گردی دانگاہ در حمام رفتہ غسل نمودہ گوش را بر تابہ آن نہند دالا بآلہ منقی گوش چرک بیرون آرند ولبساست کہ الفوخ زاج ران نافع آمدہ
ہمچنین فرمودہ یک مثقال بورہ ارمنی نیم مثقال عسل انجبیر سفید بگدازند کہ دران ادویہ سرشتہ شود و از آن فتیلہ ساختہ در گوش نہند ویا زہرہ بروغن فرالسیون
آمیختہ یا آب فراسیون بچکانند یا بورہ ارمنی را در سرکہ حل کردہ بگذارند تا جوش او ساکن شود و بروغن گل آمیختہ قطور نمایند و یک روز بگذارند پس
گوش را پاک کنند یا بورق با انجیر تخم دور کردہ آمیختہ حب ساختہ در گوش نہند در روز سوم بر آرند کہ ہمراہ او چرک بسیار بر آید گاہی درین قرد با انا
وانجرہ می افزایند و آنچہ قوی ترست قطور آب برگ حنظل ست یا بورق و زرنیخ مساوی در شہد سرشتہ در سرکہ بگدازند و بگوش چکانند و ساعتی ازان
صبر کنند بعد بماء العسل یا بآب گرم بشویند ویا فتیلہ از کاغذ مصری ساختہ تخم حرمل و سہاگہ بریان ہر یکے سہ ماشہ در روغن عقرب آمیختہ در گوش
نہادہ سہ روز بگذارند در روز چہارم بکشند لمحہ در آفتاب گرم نشانیدہ برودی فتیلہ بیرون آرند چرک تمامہ گداختہ بفتیلہ آلودہ بر آید و بار دیگر ہرگز جمع نشود
و بقول شیخ فتائل قوی استعمال نکنند مگر بعد استفراغ و از انجملہ فتیلہ در زیت و روغن بابونہ و روغن ناردین آلودہ ست و بہترین چیزہا کہ سدّہ و سختی
وغیرہ را نافع ست انیست کہ فتیلہ از حرف و بورق در سرکہ ساختہ تا سہ روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند کہ چرک بسیار بر آرد و ایلاقی خردل
بجای حرف نگاشتہ و در نسخہ خجندی وزن حرف یک جزو و بورق ربع جزو ست و نوشتہ کہ در انجیر خشک سرشتہ فتیلہ سازند و محمود در زنایۃ الغرض
گفتہ کہ ہر دو دوای مذکور مساوی گرفتہ باریک سودہ در عسل آمیزند و بر فتیلہ طلا کردہ در گوش سہ روز بدارند و ہر روز تجدید فتیلہ کنند و ہمچنین
فتائل بعسل مفید و آنچہ قوی تر از آنست و چرک برارد و عنبہ را از اخلاط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربق ست و نسخہ آن در علاج طرش بارد در قول اول
مذکور شد و گیلانی می نویسد کہ ہم بدم میکند ہر واحد نیم اوقیہ زاج ربع اوقیہ سائیدہ قرص سازند و وقت حاجت بسرکہ و روغن گل سودہ در گوش
چکانند و یا بورق باریک سائیدہ در سرکہ آمیختہ و در سدّہ کہ از خون جامد باشد آب گندنا و سرکہ بچکانند و آب کرنب با سرکہ یا عسل آمیختہ نیم گرم چکانیدن
خون را کہ در گوش بستہ باشد بگدازد و قطور پنیر مایہ خرگوش و سرکہ ہمین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی و دماغی ست و در غیر آن حرافت مادہ و گاہی بعد از ضربہ و سقطہ السبب اجتماع رطوبات یا بعد قرحہ عارض گردد علاج
اول تنقیہ سر رطوبات بروغنہا و ادویہ جاذب رطوبت چون انزروت و زفت تازہ بروغن گل ضماد کنند بعد از ان تجفیف او بصبر محلول در آب بارتنگ و
حضض و مر و مکی و حب الآس و شب و زرنیخ سرخ ویا برگ تنب و عسل نمایند و اگر مازو باریک سائیدہ بسرکہ کہنہ جوشانیدہ تقطیر نمایند رطوبت صرف کہ از گوش سائل
شود و قطع کند و قطور روغن زیت کہ دران خنافس و نسیج عنکبوت و قنطوریون جوشانیدہ صاف نمودہ باشند درین باب مجرب ست و کف دریا و یا قشجار دریا
و ودع سوختہ باریک سائیدہ پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سہاگہ بریان سائیدہ در گوش اندازند و بالای آن قطرہ چند آب لیمو چکانند کہ
رطوبت باز ایستد و بدبو دور شود و دیگر ادویہ مجففہ کہ در قرحہ گوش مسطور شد نافع ست و بقول سویدی قطور پوست انار بآب جوشانیدہ و کذا پوست
انار ترش و برگ انار پختہ و کذا برگ مورد و برگ بارتنگ و قماع گل سرخ ہر واحد بسرکہ جوشانیدہ و کذا زہرہ ملح و کذا روغن بادیان و کذا عسل و نمک اندرانی

بسرکه و کذا قطران کذا آب شوکران کذا آب برگ زیتون کذا انظرون در شراب حل کرده و کذا زهرهٔ بز کاو لشبیر یا بشیر زنان آمیخته و کذا فتیله آغشتن
بر جراحه یافع سیلان رطوبت از گوش ست و اگر به تنقیه حاجت شود منضج بلغم و مسهل آن مثل حب ایارج و حب شبیار دهند و غراغر منقیه دماغ استعمال نمایند
و در اطفال فتیله در عسل آلوده لیث یمانی بگردانند و در گوش نهند و یا در عسل و شراب اندکی شب یا زعفران یا شمه از انظرون آمیخته فتیله آغشته نهند
و بسیار باشد که قدری زعفران در شراب عفص حل کرده پاره صوف بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند یا بول طفل در پوست
انار ترش گرم نموده تقطیر کنند و اگر رطوبت اندک از گوش آید بهتر آنست که بعلاجش نپردازند که موجب نقای دماغ و باعث امن از اکثر امراض ما غیست
و بعد بلوغ از خود زائل میشود و در نفس رازی گفته اند که گاهی از گوش صبیان رطوبت سیلان مینماید و توهم میشود که این ریم ست و سبب آن کثرت
رضاعت در شب میباشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود و عفص بلی و خبث الحدید در سرکه تند خیسانیده از ان در گوش طفل چکانند که
سیلان ریم ایشان را نیز نافع ست سیلان رطوبت که بعد قرحه عارض شود ادویه منقی چرک و مجفف قرحه که در علاج قرحهٔ گوش مذکور شد استعمال نمایند

انفجار دم از گوش

سبب آمدن خون از گوش یا همچون رعاف بر سبیل بحران باشد و این تا بحد غشی نا بخامد حبس او جائز نیست و یا ضربه و یا صدمه که باعث شق عروق
و انقطاع آن گردد و یا امتلای دموی که بانشقاق و انفتاح رگها مودی شود و یا از گزیدن هوام افتد و یا بسبب نزله باشد و بقراط گوید که انفجار دم
از گوش که از ضربه سر عارض گردد همان روز هلاک کند با لجمله اگر در مرضی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد و اگر پیش ازان ضربه و صدمه یا کسیح اتفاق
افتاده باشد سببش همان باشد و اگر آثار نزله موجود بود نزلی باشد و الا امتلائی بود علاج بقابضات یا بکاویات یا بمبردات حبس او نمایند و ادویه
قابضه انفیست که قدری مازو در سرکه جوشانیده بچکانند و اگر با تب حرارت مزاج اندک کافور حل کرده تقطیر نمایند و الا احتیاج کافور نیست و
اگر اندکی شب یمانی داخل کنند نافع تر باشد و کذا آب بارتنگ و مورد یا طبیخ عوسج بچکانند و گاهی مرکی بشراب کهنه یا سرکه بآن می آمیزند و کذلک
شیاف مامیثا و حضض و طبیخ برگ درخت مصطکی نافع و انار شیرین ترش را همچنان برست در سرکه جوشانیده افشرده آب آنرا در گوش چکانیدن
بغایت مفید ست و اما ادویه مبرده مثل آب عصی الراعی و بارتنگ ست و یا آب خرفه بحضض یا اقاقیا و یا شیاف مامیثا و افیون در آب بارتنگ و کذا
آب سماق و یا طبیخ مازو مامیثا و اقاقیا حل کرده بآب بارتنگ آمیخته و یا مازو باریک سوده بآب بقول آمیخته و اما ادویه کاویه چون آب زاج و روح ست و یا آب گندنا
بسرکه یا بعصیر کندر و یا بورهٔ ارمنی بسرکه جوشانیده و آنچه درین باب بسیار عجیب پذیرایه خرگوش بسرکه است و اگر آب گندنای نبطی پنجاه جزو سرکه کهنه صد جزو جوشانند
حتی که دو ثلث آن برود از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و اندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندازند و لقبه را به پنبه بند نمایند انفجار دم را از هر سبب که
باشد قطع کند و تفنوح خاکستر کوڑی زرد مجرب هندی ست و حکیم علوی خان مینویسند که سلخ الحیه قطعه قطعه نموده در زیت پخته صاف کرده چکانیدن منع خروج دم
کند و یا عصارهٔ علیق در سرکه مساوی گرفته مازو دبی تخم دور کرده سوده آمیخته بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس فتیله بدان آلوده در گوش نهند و آنچه درین باب مجرب شیخ ست
آب گردهٔ بز کاو و نیم بریان که در وجع گوش بارد مسطور شد چکانیدن ست و قطور صبر و کندر مساوی در آب گندنا سائیده نیز مفید و اگر زعفران دو دانگ حضض کندر آب ادویه
هر یک یکدرم در سرکه خوب حل کنند که یکذات شود مثل آب شده در گوش چکانند برای انفجاری که از ضربه و سقطه و دفع طبیعت بر سبیل بحران باشد قوی الاثر ست مگر آنکه بحران امراض حاده مثل
سرسام و برسام و تپ محرقه باشد که در ان مازو بسرکه پخته و کافور آمیخته مناسبت و در نزلی از سبوس گندم و گل پسته و فوفل و بابونه و عنب الثعلب و احد یک لیه بخور سازند و حضض
و بار و سوخته و پوست انار و لاجورد و کاغذ سوخته هر یک نیم ماشه در روغن خشخاش قطور کنند و از گل ارمنی و حضض و شیاف مامیثا و خاکستر سفیدهٔ مرغ هر یک چهار ماشه ضماد نمایند با لجمله
اگر خروج خون افراط کند و مرض مثل سرسام و حمی حاده تنها در امتلای فصد سر رو کنند و کذلک آنچه از ضربه و صدمه باشد و مشاهده واجب کند نیز فصد نمایند و ساقین ببندند و محاجم زیر
پستان نهند و در بسیاری از ازالهٔ سر بکوشند و در همه اقسام بعد از منع شدن بحرانی بعد عروض ضعف مع عایت حرارت و برودت مزاج ادویه جالبه کوده بعمل آرند و انفجار در حرارت
حرارت مزاج آب کاهو خرفه و کدو و اقاقیا و لادن و حضض یک یک ماشه طباشیر دو ماشه حل کرده بآب نیلوفر بچکانند و شیاف مامیثا و حضض و مغاث هندی و صندلین تخم بارتنگ هر یک

یا شبیہ از خارج ضماد کنند و باقی تدبیر جاف بعمل آرند و در تبرید مزاج آب کشنیز نا و سرکہ برابر آمیختہ چکانند و افلاطون طبیب در کتاب الکی نوشتہ کہ داغ عرق پس گوش و گوش قطع عرق عادتاً زجریان مادہ سبیلی گوش است

حکۂ گوش

سبب خارش گوش انصباب رطوبت مالحہ بورقیہ است علاج افسنتین بسرکہ جوشانیدہ صاف نمودہ چند قطرہ نیم گرم بچکانند و بعض و دہنہا چون روغن خستہ زردآلو و روغن بادام تلخ و مانند آن آمیختہ بکار برند و یا افسنتین در روغن خیری یا زنبق یا نرگس جوشانیدہ بعمل آرند و چکانیدن روغن بادام شیرین اکثر فائدہ میکند و یا قدری حلبہ کوفتہ در شیر زنان بر ہم زنند یا بپزند تا قوت او به بر آید صاف نمودہ نیم گرم بچکانند و فتیلہ بعسل آلودہ نہادن نافع است و کذا فتیلہ بروغن گل و سرکہ آغشتہ نہادن و یا ہیر وجو شانیدہ چکانیدن و آب برگ تربت با عسل گرم کردہ چکانیدن نیز مفید و کذا قطور بول مادہ گاو و شتر و یا صبر بروغن گل و یا یاسمین حل کردہ در گوش چکانند و یا حضض سبز بقدر ماشہ در آب شیر برنج دہ صاف کردہ نیم گرم بچکانند و بالای آن سہاگہ بریان باریک سودہ آب حل کردہ چکانند و یا گوگرد در آب نشو ریختہ بچکانند بعدہ روغن گل انداز ند و گو سپار کہ حکۂ اذن اطفال اگر از ریح باشد علاجش اعلاج ریح گوش بار د نمایند و روغن بابونہ بچکانند و اگر بسبب بخار حار متولد از فساد شیر باشد فتیلہ بروغن گل آلودہ در گوش بگذارند و یا تربت بانسہ را کوفتہ با سرکہ مہر ابیز ند و در روغن گل بریان آمیختہ بجوشانند تا آب رود روغن بماند پس صاف نمودہ چند قطرہ نیم گرم در گوش بچکانند

اورام اصل اذن

آماس بیخ گوش از جنس اورام حادث در لحوم رخوۂ خصوصاً در لحم غددی ست مثل گوشت بغل و بن ران و این علت بنام نبات الاذن بار ذلطوس و فوخیلا نامند و این در غایت خطرناک است بجہت سرعت قبول فساد و شدت حس و قرب دماغ و لہذا ابیشتر مؤول بسرسام و اختلاط عقل میگردد و لہا ست کہ از شدت الم ہلاک میگرداند و ہمچنین حال جراحات اینجا ست و اگر طاعونی بود بسرعت قتل میکند بجہت رداءت و سمیت او و اسلم این اورام آنست کہ بر سبیل بحران جید باشد و آن علامات نیک نیز بود مثل وقوع او در روز ہفتم یا چہاردہم مع سلامت قوت و غیرہ کہ در بحث بحران مسطور ست و چون از بحران باشد و آن علامت نضج نبود و یا پیش از وقت بحران عارض گردد ردی باشد و بیشتر اطفال را عارض میشود و حکم این اورام در مواد حکم سائر اورام ست یا از مادہ حار صفراوی و یا خون رقیق صفراوی و یا دموی باشد و یا از سوداء و بلغم طریق التشخیص اقسام این ورم باید کہ اولاً برنگ ورم نظر کنند و بدست مس نمایند بعدہ حال گرانی و سبکی و شدت درد و خفت او بپرسند پس اگر رنگ او سرخ و رگہا بر خاستہ و با گرمی ملمس و ثقل و ضیق مجاری بود ورم دموی باشد و اگر با درد و سوزان و لمس سخت گرم و التہاب بلا ثقل و بدون ضیق مجاری بود ورم صفراوی و یا از خون رقیق باشد و اگر با ترہل و انتفاخ و رخاوت و لین و قلت سرخی و درد و کثرت ثقل بود بلغمی باشد و اگر با صلابت و قلت درد و اندک تمدد بود سوداوی باشد علاج در ہر نوع بتدبیر مناسب او علاج کنند چنانچہ در اورام خواہد آمد و اگر مانعی نباشد فصد و اسہال کنند و گاہی بعد فصد و قبل و حجامت و زلو استعمال نمایند و بعدہ اضمدہ حار رطب جاذب مسکن درد بعمل آرند ہر چند زمانہ ابتدا باشد مثل شبت و بابونہ و نیز کتان و روغن گل و موم و پیہ بط و مانند برگ کرنب بروغن زیت نیم گرم نہادن بالجملہ درین ورم استعمال اضمدہ رادعہ جائز نیست بخلاف سائر اورام بجہت آنکہ مادہ منصبہ بسوی این عضو فضول عضو رئیس شریف ست یعنی دماغ و نزد ردع باز بر میگردد بسوی آن و خطر عظیم روی نماید **و ایضاً** در ورم حار پس گوش مع تپ و درد سر و درد اندرون گوش بہدانہ عناب سپستان و عرق شاہترہ عرق عنب الثعلب ہر یک دادہ شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ بدہند و ضماد قیروطی روغن گل و آب عنب الثعلب سبز نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و از جو نیم کوفتہ عنب الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب دہ آثار جوشانیدہ بانو بیہ کنند و روز دیگر گل خطمی بنفشہ عنب الثعلب ہر یک شش ماشہ گل نیلوفر چہار ماشہ کوکنار چہار عدد در شیر گاو پاؤ سیر جوش دادہ بخور سازند و گل خطمی عنب الثعلب مغز خیار شنبر در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد سازند و ضماد برگ بنفشہ گل خطمی کوفتہ بآب حلبہ و بار العسل سرشتہ نیز در ورم حار گوش و پس گوش را بعد فصد نافع ست و کذا آرد جو آرد باقلا بابونہ گل بنفشہ تخم خطمی اکلیل در آب گرم سائیدہ روغن بنفشہ داخل کردہ ضماد کردن برای دفع درد کہ بسبب ورم بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خشخاش سفید کوفتہ و قدری آرد جو در شیر و آب بپزند و با قیروطی معمول از پیہ بط بر بندند و ضماد نمایند در ورم خارج گوش و تحلیل صلابت و تسکین درد معمول مؤلف ست و گاہی بعمل دوائیہ محللہ مثل بابونہ و خطمی صبر افزودہ بعمل آمدہ و در ورم بلغمی جوشانیدہ دادہ

منضج بلغم و ضماد بیخ سنگوٹ ہلدی و نمک بیخ اندرائن یابود ار کوفتہ با آب سائیدہ مفید گاہی این ضماد در ورم بن گوش بعد فصد زلو العجل می آرند و ضماد
برگ نورستہ مسی کہ نبات مشہور ست با قدری نمک سنگ سائیدہ نیم گرم نمودہ و کذا ضماد نوفل السمار تخم کریلہ و غیرہ کہ در علاج رد گوش بارد ورمی گذشت
و کذا بیخ لسان سائیدہ نیم گرم نیز نافع ورم پس گوش ست دو ورم پس گوش و زبان گلو سوداوی شاہترہ و ہمایہ سیرچو کہ جراتیہ عناب انجبار رد عنب الثعلب آب
پوست ہلیلہ کابلی جوشانیدہ صاف نمودہ شہد داخل کردہ میدہند و غذا دال خشکہ الحاصل چون ورم تحلیل نشود ادویہ منضجہ مثل آرد گندم
با ہلیلہ در آن انجیر خشک جوشانیدہ باشند و زیت آمیختہ بپزند و نیم گرم ضماد نمایند و یا آرد باقلا در آب کرنب و آب سوسن بپزند حتی کہ غلیظ شود و اندکی
روغن گل آمیختہ مرہم کہنہ نہادہ بربندند و اگر انشگاف حاجت افتد تاخیر نکنند و بعد اخراج ریم ادویہ منقیہ بران گذارند اقوال فضلا سویدی
گوید کہ ضماد مغز ساق گوزن و کذا مغز ساق البقر و کذا سرگین البقر بسرکہ و کذا انجیر تنہا یا بشراب پختہ و یا انجیر و ایرسا و نطرون سائیدہ و کذا آرد باقلا و
حلبہ کذا بزرقطونا کوفتہ بسرکہ و روغن گل و کذا خردل و کذا نخود سرخ سودہ مطبوخ و کذا دبق و راتینج و موم ساوی پختہ کہ مجرب ست و کذا زعفران و کذا
انزروت سہ مثقال زعفران یک نیم مثقال خمیر آرد دو مثقال و کذا اشنہ و کذا انجرہ و کذا الوردی بالعسل و کذا ایرسا و آرد سلیم و شراب و کذا خطمی بشراب یا
عسل پختہ و کذا الوستیچ کبر و کذا عنب الثعلب بنمک آمیختہ و کذا مقل ازرق و کذا افراسیون با انجیر سائیدہ و کذا دردی خمر و کذا تخم کتان بالعسل یا بنطرون
و کذا اشنہ تین و کذا اصداف صغار بیخ لحم او کوفتہ و کذا برگ فرنجمشک و کذا قطف مطبوخ و کذا آب حشیشۃ الزجاج و کذا پشک بز دارد جو بشراب یا سرکہ پختہ
و کذا گل قیمولیا بسرکہ و کذا آہن سودہ بسرکہ و کذا خون ابن عرس کذا کشنیز سبز و مویز سیاہ و کذا بیخ قثاء الحمار و کذا روغن ناردین بخصیۃ الثعلب سودہ
یا ضماد سودہ آمیختہ و کذا بیضہ خام و روغن گل آمیختہ بر احد نافع اورام پس گوش ست بولس گفتہ کہ این مرض رغدہ کہ متصل گوش ست از مادہ بہم میرسد
و واقع در بعض اوقات کہ متحقق بحران باشد می افتد و گاہی این فضلہ از سائر بدن در حمیات و بحران می آید و پس گوش جمع میشود و از ان ورم پیدا میگردد پس
میباید کہ اعانت طبیعت نمایند و معالجہ موضع با دویہ جاذبہ سواد کنند و بران محجمہ بچسپانند و با انواع متصل استعمال نمایند زیرا کہ اگر فضلہ بعمق رجوع کند خطر عظیم
باشد و اگر بخارج بیرون آید و آثار ورم و سرخی و حرارت پدید آید باید کہ با ضمادہ مسکن و محلل مثل ضماد آرد جو یا آرد گندم با آرد برگ کتان بشراب عسل یا با ہلیلہ
در آن حلبہ یا خطمی یا بابونہ پختہ باشند و یا بحاض و پیہ و نمک ضماد سازند و اگر کثرت خون نیز ظاہر بود باید کہ تنقیہ بفصد عروق نمایند سیما اگر قوت قوی باشد
و اگر ورم تحلیل نشود ادویہ مولد ریم مثل آرد گندم با آب مطبوخ انجیر خشک و زیت استعمال کنند و دوائی معمول از خشکار خمیر حمل آرند تا آنکہ ریم کنند پس دوائی
مستعمل قیلوطی متخذ از ثوم اخراج ریم نمایند شیخ الرئیس میفرماید کہ در اورام اصل اذن از تبرید و ردع احتراز نمایند اگر مادہ منصبہ فضول عضو رئیس باشد
و الا سیما در بحرانات امراض عضو رئیس باشد آنکہ در بحران لیتبرعش عارض میشود پس در ینصورت اہتمام بعلاج او ننمایند از جہت استحقاق علاج ورم لقیض
در ردع در ابتدا الیش کیب بین بتحلیل صرف بلکہ واجب ست کہ ابتدا نمایند خصوصا ہرگاہ این ورم در حمیات و اوجاع سر عارض شود باعانت جذب
مادہ بسوی ورم بہر حیلہ و اگر چہ بحاجم باشد بتشریط کہ مادہ سنجی نشاید الا انجذاب باشد و سزاوار است کہ تقلیل مادہ نمایند بفصد اگر احتیاج او باشد و اگر
مادہ شدید التجاذب و الانجذاب بود بر طبیعت بگذارند تا ورد شدید پیدا نکند و از ان تہیہ مادہ نگردد بلکہ اگر در ینجا وجع شدید باشد اقتصار نمایند بر دوای
مرخی و مسکن درد از انچہ حار رطب بعد و اگر از ابتدا ورم با درد شدید باشد تنہا آب خالص و اگر غنیف بود بر کماد نمک اقتصار ورزند یا مرہم داخلیون
بکار برند و اگر درد شدید النخفہ نباشد و سر ورم ظاہر شود چیزی کہ جامع میان تفریہ و ارخاء و انضاج بود مثل گندم و تخم کتان کوفتہ بشراب عسل یا آب حلبہ
مطبوخ و خطمی یا بابونہ ضماد نمایند تا بر فق تحلیل شود و چون معلوم گردد کہ ورم تحلیل نمیشود بلکہ منفجر خواہد شد پس واجب ست کہ اخراج ریم نمایند یا بتحلیل لطیف اگر ممکن باشد
و یا عنیف اگرچہ بتشریط و مص باشد و انچہ بعد شگاف یا تشریط ریم را از ان خارج کند دوای ابسیلون ست و انچہ موافق ست مرض بجذب او و تحلیل و دو تجفیف
کہ در انست سرگین مثل پیہ بط و یا پیہ ماکیان ست و از ین قبیل ست لورہ و کعک و پیہ یادہ گاوی و نمک با مرہمین او محتاج بجا کستر صدف دو دع بعسل
یا پیہ کہنہ است یا انجیر مطبوخ با آب ہر یادو یا اشق تنہا یا بدیگر ادویہ و ہمچنین زفت رطب و مقل بجرک خانہ زنبور عسل و میعہ سائلہ و مغز گاو کوہی

واگر خنازیر شوند و سوراخ گردند مرہم ازین اجزا مرتب سازند علک البطم زفت حب ہا ہست مومیائی صمغ کمون فلفل بیخ لوف بہروزہ چرک خانہ کنس عسل قردمانا حماما
پوست بیخ کبر عاقرقرحا سرگین مرغ مشیش و پیہ بز و شحوم خصوصاً شحم خنزیر و بز اہلی و بز کوہی سیما برای سوداوی و ہمچنین دماغ ماکیان و کبک و مادہ گاو و مغز مادہ گاو و
خصوصاً وحشی و ادہان باردہ برای مادہ گرم مثل روغن گل و بنفشہ و حارہ برای مادہ سرد مانند روغن سوسن و شبت و بابونہ و بیدانجیر و ہرگاہ این ادویہ ورم
مشکل گردد مرہم را تنقیح نافع بود صاحب جامع و گیلانی از طبری نقل کردہ اند ورمی کہ در اصول آذان پیدا میشود صلب گردد یا نہ عظیم می پذیرد گاہے
از ضربہ و لطمہ حادث میگردد و گاہی از انصباب مادہ و اکثر اطبا درین ہر دو قسم این ورم فرق نمی کنند و در ابتدا مبردات و رادعات مادہ ضماد می نمایند
و مریض را ازین تدبیر بسبب رجوع مادہ بسوی حلق و عضلات داخلہ و آلات تنفس ہلاک میکنند و واجب ست کہ در ابتدای این ورم کہ از سقطہ یا لطمہ
یا ضربہ حادث شود بدوائی مرکب از مسکن الم مثل موم روغن مبرد و محلل مانند کاسنی و آرد جو و صندلین ضماد نمایند و قبل ازین حجامت یا درت بفصد
و اسہال کنند حتی کہ ورم تحلیل پذیرد و اگر ورم از انصباب مادہ کہ سیما اعضای داخل باشد واجب ست کہ تضمید و تکمید نمایند باشیائی کہ مادہ را بسوی
خارج مائل سازند مثل روغن بنفشہ گرم کردہ و خمیر ترش مضروب بروغن و یا تخم مرو سفید مدقوق بحب الرشاد مضروب بزہرہ ہی بعفیہ و مانندی از روغن خیری
و یا گندم مطبوخ بشیر مثیس حتی کہ مثل خالگینہ گردد و مانند اینہا و اگر باین تدبیر جذب مادہ حاصل نشود محاجم کبار بران گذارند و امر بمص کنند تا آنکہ
مادہ بسوی خارج منجذب گردد و ہرگاہ بیقین حصول مادہ و غلظ و نضج آن شود ورم را شگاف دہند و آنچہ دران ریم باشد بہ بندش و نہادن رفائد
عصارہ بیرون آرند و چون مادہ پاک شود و حرکت فکین بر مریض سہل گردد اول مراہم لینہ بعدہ مرہمی کہ خشک کند علاج نمایند و مریض را از حرکت
و سخن بسیار منع کنند و علاج ورم کہ در مثل این موضع حادث شود ضد علاج سائر اورام ست در ابتدا و ہرگاہ جراحت خشک گردد و دیانہ و صلابت
حوالی جراحت باقی ماند مرہمی کہ دران شحوم داخل باشد ضماد نمایند و اگر با ورم تپ باشد برگ بارتنگ و برگ حماض بہرد درسرکہ و نوباشراب بختہ ضماد کنند کہ
تحلیل و تسکین دہد و درین ہمہ علاج واجب ست کہ در سوراخ گوش فتیلہ بسلول در نیل لبسر کہ حل کردہ و بروغن گل آمیختہ نہند و بہترین اشیا در تحلیل صلابت
اصول گوش و اقرب آنہا بنفع این ضماد ست کہ نیل یک جزو و خاکستر جلد ون نیم جزو موم و روغن آمیختہ ضماد نمایند و گاہی این صلابت را الطین الحر المطبوخ
باب و سرکہ یا حتی کہ آب بسوزد و طین باقی ماند ضماد میکنند و اگر درینجا تپ شدید نباشد تضمید و تمریخ بروغن زرد کنند نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کند
جرجانی و ایلاقی می نویسند کہ اگر این ورم سوداوی باشد علاج او اول بچیزہای سرد باید کرد چون مرہم کافوری و آب عنب الثعلب تا ورم زیادہ نشود و یا سرمالک
باآب کشنیز تر سائیدہ و تنقیہ بدن از مادہ سودا بمطبوخ افتیمون و مانند آن نمایند تذنیب گاہی ورم در نرمہ گوش حادث میشود و گندہ شدہ منذر بجذام میگردد
و دران بعد فصد و مسہلات معجون عشبہ ہمراہ عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و شربت انار مفید مے افتد و دیگر ادویہ مصفی خون نافع ؛

قلاع اذن

عبارت از جراحت و شقاقی ست کہ در بیخ گوش حادث گردد و چرک و زرداب ازان ترشح نماید و بیشتر این مرض با طفال عارض میگردد و بسبب خارش
جلد و افراط نرمی بشرہ ایشان سبب انصباب خلط اکال حریف یا مالح ست بدان موضع علاج حجامت بین الکتفین نمایند و یا بر بیخ گوش زلو چسپانند
و اشیاء بارد رطب مثل نیلوفر و بنفشہ و عناب نوشانند و تلیین طبیعت نمایند و اشیای حریفہ ترک کنند و شقاق را بشیر تازہ بشویند و بعد ازان مرداسنگ
سفید کردہ کہ مرتک نامند و قنبیل و برگ حنا و بیخ بیدہ و دکات ہندی سفید و گل ارمنی و دم الاخوین و مانند آن کہ مقوی عضو و مجفف باشد بپاشند
در دری کہ چیرلیت سرخ و ہنود برای قشقہ استعمال میکنند با بول کودک یا آب آمیختہ ضماد کردن یک لحظہ سوزش مینماید لیکن بغایت مفید ست
و دیگر جراحات رطبہ را نیز نافع و اگر مغز تخم کدو سوختہ مغز تخم ہندوانہ سوختہ پوست کدو سوختہ دم الاخوین سفیداب قلعی گلنار و شنجرف و توتیای کرمانی
کوفتہ بیختہ بشیر زنان حل کردہ در ہاون بمالند کہ مثل مرہم شود و طلا کنند جہت قلاع اذن مجرب ست و اگر اول موضع را از آبی کہ دران نیم جوشانیدہ
باشند بشویند بعدہ سفیداب دم الاخوین گلنار فارسی سودہ ذرور کنند نیز مجرب ذرور پوست انار گلنار زراوند قلقطار زاج ماز و توبال مس مرجان

یک مثقال مرکند و قلقند بریان شده فی هر واحد نیم مثقال سائیده مجفف قوی ست و کذا انزروت بسد کف دریا بورهٔ ارمنی دم الاخوین زنگار سوخته الجدید
مدبر بعده سحق نافع و مرهم مصری هم بعض برو نافع اند و طبری گوید جراحاتیکه در بیخ گوش حادث شوند دران خطر عظیم ست و هرگاه ازرق شوند و ورم میکنند
هلاک مینماید پس هرگاه جراحت در بیجا واقع شود واجبست که فصد سر و نمایند و تسکین طبیعت بحقنه ملین کنند و در ابتدا باین مرهم علاج کنند که بیه بط و بیه
ماکیان و روغن گل موم و قدری زنگار و سفیداب قلعی همه را آمیخته و در هاون رصاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت عنیفه منع کنند و بعد
روز هفتم بجراحت نظر کنند اگر قحل و یابس نماید سفیده بیضه و روغن بنفشه برای ترطیب و انبات لحم در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زائد از مقدار
واجب باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم و روغن زیت و مرداسنگ بمقدار واحد و از راتینج و گلنار بقدر اندکی و در هاون رصاص بمالند و سرکه
داخل کنند حتی که منتفخ و سفید گردد و گوش را بآن طلا نمایند که مانع ورم و تسکین حرارت جراحت و ازاله رطوبت و انبات لحم کند و در معالجه عنایت نمایند که اصول اذن ورم
نکند و چون ورم کند و سرخ گردد تبرید او باشیای مذکوره نمایند و سرکه و روغن گل و شیر زنان مانند آن در گوش چکانند و با تشامیدن ماء الشعیر لزوم نمایند و از فزورات اقتصار کنند

رض اذن

که مجازا انکسار الاذن نیز خوانند و آن عبارتست از کوفته شدن و شکستن غضروف گوش بسبب رسیدن ضغطه یا وقوع ضربه قوی مفرق اتصال ست
علاج فصد قیفال یا باسلیق و تلیین طبیعت صبر و ثلث درم و مر دو دانگ و مغاث و اقاقیا هر واحد یکدرم و راتینج دو دانگ و حنا نیم درم سائیده
ضماد کنند و در نسخه حکیم علوی خان و شیخ عوض راتینج ست و نوشته که این ادویه بسفیده بیضه آمیخته بر پارچه کتان آلوده بدان ضماد نمایند اگر
انکسار از داخل بود و میل بخارج نماید ضماد از بیرون نمایند و اگر کسر از خارج و میل بسوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند و اگر انکسار با فسخ باشد
و اجزای آن ظاهر گردد ضماد از هر دو جانب داخل و خارج کنند و ضماد صبر و اقاقیا کنند بسفیده تخم مرغ سرشته و یا مغز نان بعسل سرشته بقول ایلاقی در فسخ نیز
نافع است و کندر تنها یا هم از ادویه نافع رض اذن ست و ضماد کنند محلول بزیت و یا زفت با شیر یا بزیت و کندر و یا مر و صدف مکلس نفع سکینه بنسخ
گوش و کذا ضماد پیاز بلبوس بسویق یا بزرده بیضه آمیخته و یا کبریت بسرکه و عسل یا انجیر گندم با عسل و خمر آمیخته نافع شدخ اذن ست و بقول ارکی
ضماد لحم صدف و یا اقاقیا و مرد و یا لحم صدف و کذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن ست بالجمله بعد سه روز ضماد بر فوق تمام جدا کرده بطین حر طلا کنند و
یک شبانه روز بگذارند و بقول گیلانی اگر خوف ورم باشد بسمسم کوفته یا بخندروس بآب جوشانیده ضماد نمایند و سزاوارست که درین مرض اضمده خفیفه
بدون ورم باطیا بربا خفیفت باشد در گوش صوف مبلول بروغن گل نهند اگر اعراض خفیف باشد و اما چون مرض قوی بود و در بدن امتلا باشد که از آن خوف
ورم عظیم در نواحی سر بود پس فصد لابد است اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت نمایند بعده سائر تدابیر آن بعمل آرند و اضمده مذکوره استعمال نمایند و بعد سه روز
بآب شسته گشاده نظر کنند اگر مثل ورم ظاهر گردد حلزون خرد سائیده و طین ارمنی آمیخته از داخل و خارج ضماد کنند و اگر ورم در داخل اذن پیدا شود سرکه و روغن گل را
مع شیر دختران خوب باهم آمیخته بچکانند و دیگر قطورات که در ورم گوش گذشت بکار برند و اگر از آن ماده ترشح نماید بر آن این مرهم اندمال گذارند صمغ و لطم و زفت رومی هر واحد یک جزو
و بهروزه نیم جزو و اول تیر و از موم و شیطرج مرکب کنند هنوز برو آن باشد که این ادویه آمیخته فرود آرند و بمالند و این مرهم مخصوص باعضای غضروفیست و گویند که این مرض مشایخ علاج نیز برد

انقلاع اذن

یعنی برآمدن گوش از موضع خود بسبب جذب قوی یا ورم یا ریاح ضاغطه علاج برای ماده فصد باسلیق نمایند و در آن بموضع خود ملایمت
کنند و رفاده نرم نهاده بعصابه بربندند و بعد هر سه روز بگشایند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن درد باقی ماند لقیروطی مرکب از پیه بط و روغن گل
که در آن آب برگ خطمی و خبازی و آب بزرقطونا و آب جرادهٔ کدو و آب کشنیز سبز انداخته پخته باشند تمریخ سازند و در سوراخ گوش نیز نهند و اگر درد
ساکن نشود نان جو خشک در آب تر کنند تا نرم شود قدری سرکه و روغن گل بران بپاشند و مثل ضماد ساخته بربندند

هرب اذن

واذن

و آن حالتی ست که گوش متنفر و متاذی میگردد از شنیدن آواز عظیم و حاد بسبب ضعف قوت نفسانی در دماغ بتمامه یا ضعف قوت ذائقه بسوی سمع فقط و نسبت این مرض بجاسه سمع مثل نسبت قمو ست بجاسه بصر علاج تقویت دماغ از اطریفلات و خمیرجات کنند و اغذیه و شمومات و مروخات وغیره مقویات دماغ بکار برند و آنچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و صداع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حسب حاجت بعمل آرند

امراض انف

یعنی بینی و آن نوزده[19] مرض ست یعنی خشم و فساد شم و رعاف و زکام و نزله و اورام و بثور بینی و قروح و ناصورهٔ انف و بواسیر انف و ارتیاح سرطان و عطاس و رض انف و جرب انف و حکهٔ انف و احتباس شی در انف و سدهٔ خیشوم و خنان و دیدان انف و انتفاخ انف و انقباض انف و انقباض الانف تیج مبقر باید که بعض معالجات بینی مختص باین بینی نیستند مثل غراغر و اطلیه سر و بعضی از آن اختصاص بینی دارند چنانچه بخورات و سعوطات و شمومات و نشوقات و نفوخات و هر کسی را که حاجت بسعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند تا دوا بدهن نرود و بر پشت بخوابد و سر بسوی پشت مائل و خم سازد پس دوا در بینی بالا کشد و گاهی بعد استعمال این ادویه در سر سوزش پیدا میشود درین صورت اگر خود بخود دفع گردد بهتر و الا روغن بنفشه و روغن گل و شیر زنان در بینی چکانند و اگر دوای سعوط بسی حاد و حریف باشد وقت سعوط نمودن پارچه بآب گرم تر کرده بر سر نهند و پیش از نهادن خرقه بر سر شیر دوشند و یا روغن گل یا کدو یا روغن خلاف ریزند و اگر سبب مرضی از امراض بینی سوء مزاج دماغ باشد باشربه و اغذیه و نطولات و اطلیه و شمومات و سعوطات و مانند آن که بر ضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند و در سادج بی تنقیه و در مادی بعد تنقیه بدانچه در علاجات امراض دماغی مفصل مذکور شده و باید که در نطولات و اطلیه اضمده قصد مقدم سر باشد

خشم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم ست و آن بر دو وجه ست یا بطلان و ضعف از حس خوشبو و بدبو هر دو و یا بطلان و ضعف حس یکی از آن هر دو و در هر دو صورت مرض مذکور یا مولودی بود و آن لا علاج ست و یا عارضی و سبب آن یا سده ست و یا سوء مزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود و آن از ورم و سرطان یا نبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ و یا ریح غلیظ و یا از ضیق مجری در اصل خلقت و یا ضربه و سقطه و صورت آفت عظم مشاشی یا سده و سده در مجرای عظم مشاشی معروف بمصفات واقع شود و آن از خلاط غلیظ لزج باشد و سوء مزاج یا در مقدم دماغ و هر دو بطن یمین و یسار آن و یا در زائدتین شبیهتین بحلمتی الثدی بود و آن یا ساذج بود یا مادی و تشخیص این اسباب چنان باید کرد که نظر کنند که مریض سخن از بینی میگوید و در کلام او غنه ست یا نه اگر باشد از سدهٔ مجرای بینی بود بعده در سوراخ بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد بنظر در آید سبب وهمان باشد و الا از مریض پرسند که نفس از بینی بسهولت بر می آید و یا اصلا بر نمی آید اگر گوید که بمشکل بر می آید و یک منخر مدام مسدود ماند از سدهٔ ریحی باشد و اگر گوید که هرگز بر نمی آید و ثقل در مقدم سر متصل منخرین نیز دریابد و سیلان رطوبت از بینی ممتنع باشد از سدهٔ خلطی باشد و اگر کلام مریض بر حال خود بود و خروج نفس بمشقت باشد و با آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سببش سدهٔ مصفات بود و اگر با وجود عدم تغیر کلام نفس از راه بینی بسهولت بر آید و سیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود و گویند که کدورت باصره لازم دماغی ست پس حال گرانی و سبکی سر پرسند اگر گرانی در مقدم سر بگوید و از دماغ رطوبت لزج آید از خلاط بلغم باشد و اگر سبکی سر بگوید از سوء مزاج ساذج باشد پس حال تقدم تدابیر حار و بارد و رسیدن هوای حار یا بارد و تقدم حدوث امراض حاده پرسند اگر استعمال ادویه و قطورات حار و رسیدن هوای گرم بگوید و در مقدم سر و پیشانی خود گرمی و التهاب دریابد از سوء مزاج حار باشد و اگر استعمال ادویه و قطورات بارد و رسیدن هوای سرد بگوید و قدری رطوبت از بینی بر آید از سوء مزاج بارد باشد و اگر تقدم امراض حادهٔ مجففه مانند سرسام حار و تشنج یابس و امثال آن بگوید از سوء مزاج یابس باشد و اگر تقدم تدابیر مرطبه گوید و مریض در مقدم سر و جبهه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شوند از سوء مزاج رطب باشد و دیگر علامات سوء مزاج ساذج و مادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جوینید و اگر از علامات سدهٔ خلطی و ریحی وغیره و سوء مزاج هیچ یکی یافته نشود سببش ضربه

و سقطه بینی باشد و اگر انسم نباشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و انطاکی گوید که سبب خشم فساد مزاج دماغ یا تعفن خلط یا غلظ او یا تحجر او در
اعصاب است پس اگر حار باشد یا آن احساس یا التهاب ناخوش کند و مواد رقیق و اشک سرخی و تیرگی رنگ و استلذاذ باشیای بارد بود و اگر بارد باشد
بعکس این بود و لسع زیادت ثقل در چهره و احساس بضیق مجاری و ثقل او و تکثف آن و استراحت بنهادن مسخنات از کماد
یا غیر آن علاج خشم سددی خلطی بلغمی فلفل و شونیز و کندش و مشک سائیده سعوط کنند و سرکه بجوشانند و در شیشه انداخته پیش بینی دارند و شونیز خردل
شحم حنظل پودینه مرزنجوش تخم کرفس نیره سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر نطول کنند و اگر ازین تدبیر
فائده نشود بعد از نضج بمنضج بلغم و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در مطبوخ انجیر عسل و مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غراغر منقیه مثل مویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته
بعمل آرند و بعد از تلطیف و انضاج بمار الاصول تنقیه بحب قوقایا نیز مفید و ایضاً برای تنقیه ماده دماغ اطریفل مقوی با ایارج و اسطوخودوس و شربت
اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد همراه مغلی اگر اراده نضج باشد نافع است و نوشیدن مطبوخ
اصل السوس و بادیان با شکر نیز منضج است و غذا نخود آب بگوشت طیور صالح و مزوره مغز بادام مناسب ایضاً استفراغ خلط بشبیارات و غراغر و سعوطات
و نشوقات و شمومات ملطفه مانند آن که در علاج امراض دماغی بلغمی سددی مسطور شد نمایند و بعد تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و فلفل و کندش و جاوشیر و
قرنفل و جندبیدستر نشوق کنند و زنجبیل کاشم دارچینی کوفته بیخته بروغن قسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای تفتیح سده بینی مفید و معمول است
و کذا مقل و بروغن نرگس گداخته و اجواین خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب مجرب اقوال اطبا انطاکی گوید که معالجه خشم بارد بشربت
ماء العسل است چند روز بعده گلقند بدستور بعد از آن تنقیه تا ایام بغاریقون و شحم حنظل و جندبیدستر و سقمونیا مساوی بمار العسل و روغن بادام سرشته
حب ساخته شربت یک مثقال و سعوط بکندش و جندبیدستر و زعفران و زرد چوب و شونیز که سرشته هنگام استعمال آن بگلاب حل کرده و ملازمت تکمید
بجاورس و نان و خرقه گرم نمایند و از مجربات برای آن این سعوط است که حلبه و شونیز مساوی سائیده در قدری زیت آمیخته روغن آن بچکانند که
از آن روغن تیز بود قوی النفوذ سریع النضج برابد در امراض بارده چون ادامت استعمال آن کنند مجرب است و قائم مقام نفط بلکه ازین اعظم از آنست
و هم او گوید که از علاج نافع در تقویت شم و تجفیف مواد سائله و تفتیح سده انیست که شونیز را نیک خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد پر کردن دهن بآب
و قلب راس بسوی پشت و کذا بورق و نمک و کندش و شحم حنظل و نوشادر و قرنفل و زهره ماده گاو و روغن گل و موم مجموع و مفرد و غالیه اگر حرارت نباشد
مقوی مجاری هواست و عنایت بدین اوجب است و از مجربات انیست که شونیز سوده در بول شتر خوب بجوشانند و دهن بآب پر کرده سعوط کنند و بعد
از آن بآب چقندر و عسل سعوط نمایند و چون نسرین و قرنفل سوده در روغن زرد بپزند و سعوط کنند سده بکشاید و اخلاط منعقده را حل سازد و
گیلانی مینویسد که بخوردن اطریفل کبیر بوزن یک مثقال بر ترتیب هلیله مربی هر صبح مداومت نمایند و بعد تنقیه بدن و دماغ بینی را خوب فشانده سر گرم گیرند
بموئینه که بغایت مفید است طبری گه بعد تنقیه دماغ بحبوب غراغر لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار نمایند بعده عطسه بمرو زعفران آورند و پرهیز لازم گیرند
و اطعمه غلیظه لزجه منع کنند و چون سده بکشاید و شئی لزج باقی ماند بگلاب بعمل آرند و بعد ازین اگر سرفه عارض شود بدانند که ماده رقیق شده و
بر صدر ریخته درین وقت شربت خشخاش و شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دائم عطسه آورند و تعطیس قبل از ترطیب و ترقیق
ماده و فتح طریق محدث انفجار عروق و مورث رعاف و صداع است بعضی گویند که قطور آب چقندر در بینی و همچنین آب اذان الفار و سداب و بول شتر
بعد کشادن سده محلل بقیه ماده است و انکباب بر شبشعان سداب و اذخر برگ ترنج اسطوخودوس شونیز انیسون سائیده سیسالیوس فوه اذخر صمغ قرطم
قنطوریون فرودمانا کیابه کاشم بیخ کبر کشوث کمافیطوس نانخواه برگ آزاد درخت برگ یاسمین بادرنجبویه پرسیاوشان جوشانیده مفتح سده است
و همچنین عاقرقرحا افیون دارچینی فلفل سفید کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن و روغن بیضه نیز مجرب است و بول شتر اعرابی در آفتاب گذارند
تا خشک شود وقت حاجت با آب مرزنجوش یا آب چقندر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و خربق سیاه و بوره ارمنی و شونیز مساوی سائیده بزهره گاو

در بینی چکانیدن نیز مفتح سده است و کذا جند بیدستر مرکی ہر احد یک درم مشک زعفران افیون ہر احد یک دانگ عدس دو درم باریک سائیده حب بسته در آب مرزنجوش
حل کرده سعوط نمودن برای سده بینی که موجب غنه در صوت باشد مفید و کذا دوام اشمام مرزنجوش و نمام و پودینه نافع و گویند که آب مرزنجوش را خاصیت
عظیم ست در فتح سده و فتیله آن ادرین تاثیر قوی ست مطلقاً و دوام سعوط خشک و کندش بر آتش انداخته بخار آن در بینی رسانند شونیز گویند که قطور آب برگ انجره
و کذا سائر مرارات و کذا دوائی که معروف بابوال ابل ست از رکن مخلصه آرند و شونیز ہر دو مساوی سوده با سکنجبین حل کرده و کذا مرزنجوش و
شونیز در بول شتر اعرابی آمیخته و کذا آب پودینه و ابوال ابل و شونیز و کذا روغن انجره و کذا آب بادروج و نفوخ تخم و برگ خشک انجره و شم کندش یا
عاقرقرحا سوده در خرقه کتان بسته مدام ہر احد نافع خشم ست و نسرین شماماً و سعوطاً و آب چقندر بعسل سعوطاً و کذا عرطنیثا و کذا پوست ریته بقدر فلفل
در روغن بادام ہر یک مفتح سده و مفید خشم ست و دیگر ادویه مفتح سده که در زکام مسطور گردد نافع بود و برای اخلاط لزجه در مصفات استعمال ملطفات
مثل جلنجبین و سکنجبین و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوده باز در روغن زیت
یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که مریض نفس از بینی جذب نماید و تا سه روز بعمل آرند سده مصفات بکشاید و مجرب ست و اگر سوزشی بہم رسد
روغن بنفشه بچکانند و اگر شونیز زرنیخ سرخ پودینه مساوی کوفته در کوزه نو که دہان آن تنگ باشد نهاده بول شتر اعرابی چندانکه آنرا بپوشاند بر سر آن ریزند
و در آفتاب گذارند و ہر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و ہر گاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سه دفعه و مرتبه چهارم خشک ساخته قدری
از آن بر آتش گذارند و انبوبه بر آن داشته سر آنرا در بینی نهند و دود آن ببستانند تا سه روز ہر صبح و شام بدین نوع مداومت کنند و بعد از بخور روغن بنفشه
یا روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سده مصفات باشد نیز سود مند ست و همچنین بقول جالینوس شیح نیز زہره گلنگ شحم حنظل
خربق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بر آن بیخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانه عدس حبها سازند و در وقت حاجت از آن در قطره
روغن مرزنجوش حل کرده سعوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود بروغن کدو استنشاق کنند که برای خشم که از سده مصفات بود مجرب ست و دیگر ادویه مقطعه
ملطفه چون شونیز و پودینه و شحم حنظل و بول شتر مفرد و مرکب یا شونیز با آب چقندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانیدن و با ادویه ملطفه مثل طبیخ
بابونه و شبت و فودنج و مرزنجوش انکباب و نطول ساختن و در آن فلفل و کندش و جاوشیر حل کرده استنشاق نمودن بعد تلطیف خلط و تنقیه دماغ
نافع و همچنین تعطیس بکندش و تبخیر بشونیز بریان در سرکه تر کرده و تضمید بجند بیدستر و پودینه جبلی و حاشا بسرکه عنصل سرشته مفید و مرزنجوش ناخواه صعتر
سداب نمام قیصوم کوفته بیخته در بینی دمیدن سده مصفات را زائل کند و کذا نفوخ عاقرقرحا چینی خردل سفید نطرون شیح کوفته بیخته در این باب
مجرب ست و اگر سبب آن رطوبت دماغ باشد بعلاج لیثرغس علاج کنند و صاحب تکمله ہندی گوید که اول دماغ را بجب ملوه پاک سازند بعده بجهت
تنقیه نفس عضو آب بار کٹائی یا بندال یا آب کریله یا تونبڑی تلخ سعوط نمایند بعده بول شتر یا گاو ناز ائیده یا شراب تقطیر کنند و مکرر از آن بشویند و از
یا بجهنکنی مشک و مرچ و کا یچپل و امثال آن ناس بگیرند و یا الکیسه دانه الاچی خرد چهتر کمیسر سونٹھ بقدر یک ماشه در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند و اگر تخم
تورئی دشتی سفوف کرده ناس او بگیرند بطلان شم را مفید بود و اگر قرنفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند پس آب او نطیل نمایند بقول سرہندی
عاجل النفع ست و اگر خشم از سده ریحی باشد اول بدستور تنقیه دماغ نمایند بعده گل بابونه سه ماشه قرنفل ازرق یک ماشه در اطریفل اسطوخودوس یک نیم توله
ورق نقره یک عدد بخورند و دیگر معاجین محلله رایج بعمل آرند و شونیز بزر البنج بابونه دار شیشعان نکوه ہر یک سه توله جوش کرده صاف نموده در شیشه تنگ دہان
انداخته تکمید نمایند و جند بیدستر سه ماشه ہزار اسفند فلفل سفید مرزنجوش ہر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط ہر یک یکتوله آمیخته قطور نمایند
بفلفل و جند بیدستر و کندش عطسه آورند و بر مطبوخ تخم کرفس و خردل و زیره و شیح و نمام و سداب پودینه و بابونه و مرزنجوش و صعتر و غیره ادویه
محلله مذکوره انکباب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری فلفل سفید سوده در سده ریحی جالینوس ستوده ست و نفوخ پوست
بندق ہندی خشک کرده سائیده نیز نافع ست و دیگر ادویه مفتح سده که مذکور شد بعمل آرند و شم ریاحین حار خوشبو مثل نرگس و سوسن و بابونه

ویاسمین مفید ست و اگر از سوء مزاج بارد ساذج باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و بوییدن مرزنجوش و سداب و عنبر در سرکه جوشانیده و اگر از قفا بخارات آن بینی
رسانیدن نیز حس شم بارد و تر بحیی را نافع ست و تسعیط بادهان حاره که در آن فرفیون و جندبیدستر و مشک حل کرده باشند و کذا مشک با عنبر در روغن خیری رود و آن
روغن بان حل کرده در بینی چکانیدن نافع ترین ادویه ست و دخان کبریت نیز مفید حس شم ست و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و نمام و شیح و مرزنجوش جوشانیده نطول سازند و مداومت
خوردن تریاق و خبث الحدید سیر کرنبا و قطور روغن قسط و جندبیدستر در بینی و مالش آن نهار بر سر و پیشانی مفید بود و اگر از سوء مزاج حار باشد روغن گل با حی العالم و بارو عصارۀ
نیلوفر قند بدستور گلاب آمیخته استنشاق نمایند و پارچه بصندل و گلاب آلوده از خارج گذارند و اگر حرارت بالشمس بمقدم دماغ رسیده باشد روغن نیلوفر مستخرج از تخم
در روغن گل و گلاب سعوط نمایند و صندل و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش ببویند و چون سنگی گرم کنند و سرکه بران پاشند و چشم پوشیده بخار
آن بینی رسانند از تکرار این عمل حس شم که از سوء مزاج حار باشد زائل گردد و باقلا بسرکه تر کرده بر آتش انداخته دود آن گرفتن و بخور صندل سفید و دخان گل سرخ
و برگ آس نیز بر او مفید و ایضا بنفشه بابونه گل سرخ نیلوفر برگ خطمی تخم کاهو برگ خرفه جوشانیده سر بخار آن ارند و از آب آن بتکرار نطول نمایند که جهت حس شم
نافع ست و بقول انطاکی در سوء مزاج حار و سوء صفراوی فصد سر و یا رگ پیشانی کنند بعده مثل مورد و چقندر استنشاق نمایند و ماء الشعیر لعاب بهیدانه فرمایند چند روز
بنوشند بعد از آن بحب [illegible] سعوط ساذج ریقون بر سر نصف آب کدو سازند شربت مثقال و اگر از سوء مزاج یابس باشد علاج این قسم بباید دادن
که بعد امراض حاده مخصوصه بهم رسد مگر آنکه مریض طفل باشد که گاهی صلاح می پذیرد و بالجمله ترطیب کل استفراغ و تعدیل مزاج دماغ بعمل آرند و از اطعمه حار مثل فلفل و حسل [illegible]
پرهیز نمایند و بر گرفتن چوزه مرغ و مزورات باش اسفاناخ و احسا شکر و روغن بادام اقتصار ورزند و روغن بادام و جلاب سکنجبین [illegible] اوقات تجویز نمایند
مای [illegible] لبنیت [illegible] از آنچه [illegible] کنند و یا بران چیزی از طبیخ اضافه نمایند مثل سفوف مرکب از تخم خرفه و تخم حماض و طباشیر گل [illegible]
چون ترطیب [illegible] اعتدال مزاج حاصل کرده شیر دختران و روغن کدو و روغن بنفشه سعوط کنند و اگر از سوء مزاج رطب باشد هر چه در علاج امراض دماغی رطب گذشت
بعمل آرند و بالجمله در جمیع سوء مزاجات علاج بالضد آن نمایند و هر چه در اقسام علاج امراض دماغی از ساذج و مادی مفصل مسطور شده استعمال نمایند و اگر از تنگی مجرای بینی در
اصل خلقت باشد علاج ندارد مگر آنکه برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات در آن منع انصباب آن از بینی تنقیه دماغ در اوقات مناسب کنند [illegible] مداومت
نمایند و ایارج بخورانند و اگر محل آن بینی باشد سحاق و سعید بر نهار مضغ کنند و بر زبان بمالند و از اطعمه غلیظه پرهیز نمایند و از جماع حذر کنند و اگر از ورم و سرطان و یا
لحم زائد و بواسیر الانف باشد علاج آن علیحده بیاید و صاحب خلاصه گوید که گاهی حس شم بجهت مرض آتشک عارض میشود و علاجش [illegible] ست که
در مرضش [illegible] گردد و انتشار البدن [illegible] احمر و دابر [illegible] شنگرف زنجفر زعفران مساوی همه را مانند تنباکو چند دم در قلیان بقدر طاقت بکشند که مجرب ست

فساد شم

عبارت از تشویش و تغیر شامه ست از مجرای طبیعی و تشخیص اسباب و اقسام او نماید چنانچه اگر مریض جمیع روایح را یک رایحه احساس کند سببش عروض کلی از اقسام
سوء مزاج ساذج یا حصول خلط ردی در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روائح مختلف دریابد سببش وقوع اختلاف باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد مختلف الکیفیت
و اگر بعض روایح محسوس شود و بعضی نه پس اگر چیزهای خوشبو را ادراک نماید و اشیای بدبو را سببش نزد رازی [illegible] حصول ماده عفنه در مقدم
دماغ یا در زائدتین شبیه بسر پستان ست و یا وقوع قرحه متعفنه در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالوف شود و از آن منفعل نگردد و بقول انطاکی سده مجاری ست
خاصه پس نافذ نشود مگر لطیف و هر خوشبو چنین باشد و اگر چیزهای بدبو را احساس نماید و اشیای خوشبو را سببش اجتماع ماده شیرین [illegible] بلغم طبیعی باشد در مقدم دماغ یا
در زائدتین و تاثیر اندک حرارت محترقه در آن که بحد رائحه نرسانده پس هر وقت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته و از آن منفعل نگردد و نزد انطاکی سبب
این قروح یا اخلاط متغیر میان معده و دماغ بود که هوا از آن تکیف گردد و علامت کاین از معده خفت آن وقت امتلا و اخذ شی خوشبو مثل قرنفل ست و کامن
از دماغ لزوم آن بر یک حالت بود و اگر مریض خوشبو یا بدبو مدام همی یابد و حال آنکه چیزی از آن موجود نباشد سببش سوء مزاج باشد پس فرق در انواع سوء
مزاج اربعه ساذج از علاماتیکه در حس شم مذکور شد نمایند و ایضا اگر چیزهای بدبو را خوش دارد و از اشیای خوشبو کراهیت کند سببش سوء مزاج حار یابس باشد

واگر درک نکند مگر یک رائحه را خوشبو بود یا بد بود واگرچه موجود نباشد سببش سوء مزاج بارد رطب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم میگردد نه موجب فساد شم
واگر از همه روائح رائحه واحد مانند بوی فلفل و سنبل در یابد سببش خلط حار محترق یا صفرای حاد یا تغیر دم بصفرا باشد واگر برائحه عفونت احساس نماید سببش خلط
عفن باشد واگر برائحه ذی رطوبت و کافور ادراک نماید سببش خلط بارد باشد واگر برائحه ترش بو کند سببش خلط سوداوی باشد و سائر روائح برین قیاس
نمایند و بدانند که اگر خلط ردی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه رائحه آنرا ادراک نماید بغیر بوئیدن شی از خارج واگر خلط
در کمیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوئیدن چیزی از خارج برائحه آن خلط احساس نماید چون بعض را در امراض حاده روائح غیر معتاده غیر معهوده
بدون موجود بودن شی ذی رائحه هویدا و مع ذلک برائحه مثل مشک یا گل سبلول یا روغن زرد و غیرها احساس نماید و در ینجا علامات ردی باشد پس
موت او قریب ست **علاج** در سوء مزاج ساذج تبدیل مزاج نمایند بنحویکه در خشم گذشت و تقطیر عنبر در آب برگ دینه آمیخته قسم بارد را نافع ست و در مادی
تنقیه آن خلط سنت بحسب مناسب از فصد و مسهل و حبوب غراغر و سعوطات و شمومات و غیره که در انواع علاج امراض دماغی خلطی مفصل مسطور شده و آنجا که از یک شی
روائح مختلف بشمیده شوند تنقیه دماغ و معده از مواد مختلف بمستفرغات مناسبه بعد انضاج آن نمایند و بعد ازان تعدیل مزاج دماغ پردازند لزوم پرهیز
و اقتصار بر اغذیه غیر مبخره و تسعیط بمعدل مزاج دماغ و مزیل سبب کنند و عطسه آرند و آنجا که بوی بد محسوس شود تنقیه دماغ از مواد عفنه نمایند واگر قرحه
باشد بازاله آن کوشند پس مشک و عنبر و لادن و مانند آن از روائح طیبه تند بود دائم هو بیند و سعوط دار شیشعان و کندش و قرنفل و سعد و تربد سفید ترکیب
هفت باشه نمایند و آنجا که خوشبو مدرک نگردد بعد از تنقیه ماده موجبه آن چیزهای بد بو که گرم باشد چون جندبیدستر و سکبینج و مرو جاوشیر و کندش هو بینده و در بینی چکانند
و بعضی فلفل گرد و تربد سیاه عوض جند و کندش میکنند وزن همه مساوی میگیرند و سعوطاً استعمال مینمایند و گویند که سعوط صبر و برگ سیر و فنجنکشت و فلفل و برنج کابلی
و تربد سیاه و گل تاتوره مساوی قویتر ست و شاه ارزانی بوئیدن شونیز و هزار اسفند که در بول خر تر کرده باشند از مجربات خود نوشته بالجمله این طریق
معالجه برای رازی و مسیحی و سمرقندی ست و مختار اکثر متاخرین همین ست چنانچه حکیم صادق علی خان مینویسند که شخصی که بوی بد دریافت کند و بوی نیک
نه جندبیدستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و سعد و قرنفل و سنبل الطیب و ورد سائیده در بینی دمند واگر فائده نشود تنقیه بلغم
از مسهل آن و حب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک دریابد و بوی بد نه مشک دائم بچکانند واگر مفید نگردد تنقیه خلط محترق نمایند و بقول انطاکی علاج آنکه
ادراک خوشبو نماید فقط سعوط بهر شی منتن ست مثل جندبیدستر و مشک و سکبینج و انقذ محللات کما ان سعوطاً دهن آنکه ادراک بدبو نماید ناحته تنقیه با یارجات کنند
و سعوط ببول خر بغایت مفید ست و از مجربات من سعوط باین مرکب ست جندبیدستر کندش قسط قرنفل هر واحد درم روغن ورد آب کرفس هر واحد اوقیه
روغن بنفشه نیم اوقیه همه را بجوشانند تا مختلط گردد و سعوطاً استعمال کنند و گاهی لادن و فلفل سفید هر واحد نیم درم فرفیون ربع درم اضافه کرده میشود و
تکمید الشونیز در ینجا از مصالح ترین ادویه ست و بدانند که تنقیه دماغ و گرسنگی و تلطیف غذا ملاک این امر ست و حکیم حاجی سرهندی نوشته که انچه مجرب ست برای
شخصی که بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بوئیدن قرنفل و بسباسه و جوز بوا و مشک و گلاب سوده است و برای کسیکه خوشبو احساس ننماید بر شم
حلتیت منتن مداومت کردن این همه بعد نقاء تام و استعمال حمام و در خلط حار بعد فصد و استفراغ عام نفع تمام دارد و شیخ و تابعین او برانند که هر کسی که خوشبو
احساس کند و بدبوی حس نکند مدام بجندبیدستر سعوط نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بدبوی احساس کند و خوشبو حس نکند دائم بمشک سعوط نماید تا آنکه حال و نیک
گردد و صلاح پذیرد یعنی بازاله بوی بد تشنج کرده ادراک خوشبو نماید و سبب اختلاف طریق علاج اختلاف سبب ست چنانچه در صورت عدم احساس خوشبو سببش نزد
شیخ خلط عفن در خیشوم یا در مقدم دماغ یا در زائدتین ست پس احساس نماید همیشه رائحه آن خلط را و احساس بخوشبو نمی نماید بجهت غلبه آن خلط متعفن و سیلان
رائحه آن بر روائح خوشبو و علی هذا القیاس و نزد رازی و غیرهم سببش خلاف انیست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد

رعاف

یعنی برآمدن خون از بینی و آن مرض یا شد یا عرض امراض حاده و بواسیر انف و مشهور آن عرض امراض حاده یا در روز بحران افتد و یا در غیر روز بحران و آنرا بکیفیت بستش

کشادن رگ بینی از حدت خون باشد یا تنگافتن عروق شبکه دماغ و شرائین آن از شدت امتلای خون یا ضربه و سقطه و باشد که بسبع انفی بسبب حدت و شدت
امتلای خون باعث رعاف گردد پس آنچه بقطرات و اندک اندک آید در خود باز ایستد یا بسیار آید بر ایستد و آثار غلبه صفرا یافته شود سببش کشادن دهن رگهای باریک اندرون بینی باشد بود یا سقطه
حدت خون یا بخارات حاره متصعده و آنچه بیکبار آید و بسیار آید و بیشتر بعد حدوث صداع شدید و التهاب مرض حاد یا عقیب سقطه و ضربه آید سببش تنگافتن عروق شبکه دماغ یا شرائین آن بود یا
شدت امتلای دم و غلیان آن یا بحران امراض حاده یا ضربه و سقطه سر تابع او العرض فساد افعال دماغ چون فساد تخیل و فکر و عقل یا سرسام و دوار و سکته و سبات می باشد و این اکثر غیر قابل
علاج ست بسبب سیلان آن و گاه باشد که این موضع بحرانی در روز بحران امراض حاده و حمیات دمویه و صفراویه واقع میشود و فرق میان رعاف عرقی و شریانی آنست که خون
شریان بکثرت و بدفق می آید و رقیق و گرم و سرخ خالص باشد و بوثبات و حفرات خارج شود و انقطاع رعاف گاه باشد که با دوا معلوم آید ساکن شود و باز عود کند و گاهی قفه واقع
گردد و سیلان رعاف از احوال آنست که گاهی موجب راحت و منفعت بود و گاهی باعث ضعف و مضرت شود آنکه سبب منفعت باشد حقیقت او راحت و سبکی سر از امتلا حاصل گردد و رنگ چشم و رخسار سرخ
شده و سخنه بعد انتفاخ باعتدال آید و لا سیما این منفعت مردم کثیر الدم گرم مزاج و صاحب دماغ و جگر گرم او در امراض حاده و اورام باطنه و خاصة دموی و صفراوی در دماغ پس کبد پس در حجاب
لیس و در ریه می باشد و نفع رعاف در ذات الجنب اکثر از آن ست که در ذات الریه باشد و رعاف در امراض حاده و خصوصاً مثل جدری و حصبه در دار و بحران نیز بکار باشد و آنکه
سبب مضرت بود و اسراف نماید ضعف آرد و رنگ روی زرد غیر معتاد یا رصاصی یا تیره از زردی سیاهی شود و لاغری بسیار پدید آید و دست و پا سرد گردد و اگرچه خون
باز ایستد عاقبت محمود نبود و آنکه رنگ او بزردی گراید صفرا بروی غالب کند و تقرا و بخروج خون کمتر بود و آنکه رنگ او برصاصیت میل کند بلغم بران غالب بود و آنکه
رنگ او بکمودت مبدل گردد سودا بران غلبه نماید و این تشدید الضرر ست بنقص خون و غلبه اخلاط ردی و جمیع کسانیکه رعاف بلا قیاس افراط نماید از امراض ضعف
جگر و استسقا و غیرها ایمن نباشند و شدید ترین ابدان از روی استعداد بر رعاف مزاج صفراوی رقیق الدم اند و از رعاف معتدل انتفاع یابند علاج تبرید از
لعاب بهدانه و شیره عناب و شیره مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر دهند و گاهی عوض مغز تخم تربوز تخم کاهو سکینند و گاهی عرق شاهتره نیز در افزایند و گاهی شیره تخم خیارین شیره
تخم خشخاش سفید شیره کشنیز خشک شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه یا شربت صندل اسبغول پاشیده حسب حاجت همه یا بعضے از ینها می افزایند و گاهی صرف
عناب بعرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر میدهند و اگر خواهند شیره کاهو شیره تخم خرفه عرق بید شربت عناب و قدری کتیرا سوده بدهند و بعضے شیره بیخ انجبار
چهار ماشه در آب بارتنگ سبز مروق پنج توله و آب ساده برآورده شربت حب الآس دو توله داخل کرده و یا شیره گلنار شیره دم الاخوین هر یک چهار ماشه همراه شربت مذکور
میدهند و یا شیره بارتنگ شش ماشه شیره تخم خرفه شیره تخم کاهو شیره بیخ انجبار هر واحد یک توله شربت نیلوفر دو توله صمغ عربی کتیرا هر واحد یک نیم ماشه سوده پاشیده
بدهند و گاهی بعد از فصد دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر هر واحد یک ماشه سوده در شربت انجبار یک توله آمیخته خورانیده شیره بیخ انجبار پنج ماشه شیره حب الآس
شیره تخم خشخاش شیره بارتنگ هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا حب الآس چار توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده میدهند و اگر
ضعف زیاده باشد مروارید مهره تری گل قریشی گل مختوم هر واحد یک ماشه در شربت انجبار و شربت یاقوت علوی خان هر یک یکتوله ورق طلا یک عدد آمیخته طباشیر
بالائیش شیره بارتنگ حب الآس هر یک ماشه در عرق بارتنگ کیوڑه هر یک ده توله برآورده شربت سیب هر یک دو توله تخم ریحان هفت ماشه بدهند و وقت شام
قرص یا قرص خشخاش اکبر سه ماشه در شربت یاقوت یک توله آمیخته همراه شربت خشخاش انجبار هر یک دو توله عرق سیب ابریشم و بارتنگ یک پنج توله تخم تخمک
سه ماشه دهند غذا کلیه یا یخنی بزرو چوچه مرغ و عدس و نخود ماش یا سفاناخ پخته یا برنج یا نان کنند و اگر رعاف با غلبه خون باشد اول فصد سر و گیرند بعده تبریدات مذکوره
یا تبرید عناب پنج دانه بعرق شاهتره یا دو سیر بالیده شیره تخم کاهو شش ماشه نبات دو توله داخل کرده دهند و چون نوبت بغشی رسد ادویه قابضه مقوی مثل طباشیر
کهربا دم الاخوین مروارید هر یک ماشه و مربای سیب یک توله ورق طلا یک عدد آمیخته شربت حب الآس سه توله و عرق بارتنگ نه توله داخل کرده دهند و غذا آش جو
شربت نیلوفر و اگر رعاف با شقیقه و نزلاً باشند که اول جریان آب نیلگون بعده خون از بینی برآید فصد سر و نمایند بعده تبرید دهند و اگر رعاف مع صداع
باشد شیره کاهو شش ماشه شیره کشنیز خشک چهار ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بدهند و آب کشنیز سبز و کافور هم سبینی و بینی اندازند و خون بگیرند
و اگر رعاف بعد تعجیل ز خوردن جریره خشخاش با دام بسبب گرمی و حدت ماده باز جاری گردد و گاهی از ترشی نیز جاری میشود بعد فصد سر و تبرید تنبیه

تخم کاهو و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دهند و اگر رعاف بعد ضربه رسیدن دوام نماید درین تبرید عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان بعوض عرق
شاهتره داخل کرده دهند و گل ملتانی آمله در آب ساگ سرخ سوده قرص بسته بر سر گذارند و آب کشنیز سبز و شیر خر تر کافور سوده آمیخته در بینی اندازند و بالای سر
و صدغین طلا کنند و گاهی عوض تبرید لفوح عناب پنج دانه سپستان سه دانه کشنیز خشک آمله گل نیلوفر هر واحد شش ماشه در آب تر کرده شیره کاهو شیره مغز تخم کدو
هر واحد یک توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده نوشیدن دیا شاهتره کشنیز خشک هر واحد دو مثقال عناب هفت دانه شب در آب گرم تر کنند و صبح آب بصاف گرفته
تخم کاهو تخم خرفه هر یک مثقال در آب لفوح شیره بر آورده بانصاف کرده دو توله شربت نیلوفر انداخته یک مثقال اسپغول پاشیده بنوشند و گویند کسی که رعاف معتاد
باشد بعد فصد سر رد تبکرار که بار یک یا شش ماشه سوده با شربت انجبار بخورد و بقول اهل هند گل پلاس یک تولہ جوشانیده یا خیسانیده قدری شیرینی داخل کرده عادی
رعاف اگر چندی بنوشد قطع رعاف کند و نوشیدن آب انجبار پنج درم و یا پوست بیخ آن یک مثقال در رعاف مجرب سویدی ست و گویند که شرب برادۀ شاخ گاو
و کذا عظم فخذ آن سوده و کذا عصارۀ آس و کذا خون طمثی کذا مغز ادرزردی بیضه نیمرشت آمیخته و کذا برادۀ شاخ لقر وحشی هر واحد قاطع رعاف ست و همچنین
کافور تنها ضماداً و که باشیر تعلیقاً و طراثیث شرباً و لفوحاً مفید با لجمله بعد تبرید گل ارمنی یا نشاسته بسرکه سائیده بر سر ضماد نمایند و اگر آمله خشک تنها و یا با گل ملتانی
در آب سائیده بر تارک سر ضماد کنند نیز مفید بود و اگر حرارت زیاده بود کافور قدری افزایند و کافور در سرکه جوشانیده در بینی چکانند و آنچه معمول و مجرب ست کافور
قدری در آب فشرده سرگین خر حل کرده در بینی چکانند که در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری افیون اضافه کنند قوی تر گردد و همچنین پشم شتر سوخته
در بینی دمیدن فی الفور حبس رعاف می نماید و لفوح خاکستر خرمهره مجرب سریع ہندی ست کذا کاغذ سوخته بود ار سوخته در بینی دمیدن مفید و خانه عنکبوت
در سیاهی تر کرده بگرد آسیا آلوده در بینی نهند بعد از آنکه بینی را بگلاب قدری سرکه شسته باشند دیا خانه عنکبوت را با آب صمغ عربی تر کرده فتیله ساخته
اقاقیا گلنار کزمازج هر یک نیم ماشه عدس گرد آسیا هر یک یک ماشه سائیده بران پاشیده در بینی گذارند و ضماد گچ کهنه در آب سائیده و یا آهک در سرکه حل کرده
بر سر نموده بر پیشانی و کذا کافور بر ناصیه یا فوخ و کذا برگ کنار چینبع و همچنین ضماد ستر ناجابین بسرگین گاو تازه که هنوز گرم باشد مجرب اقوی ازان ضماد
پیشانی بآب زبل خر و گلاب بست و کشائی خر سوده در آب سائیده و کذا آرد ماش هندی در آب خمیر کرده بر سر ضماد کردن کذا پوست درخت گولر و برگ املی
در آب سائیده و یا آب کیله سعوط نمودن کذا ضماد برگ نیب یا اجوائن خراسانی و یا با برگ چولائی سائیده و یا شورۀ قلمی بسرکه سائیده و کذا پوست درخت گولر
بآب سائیده ٹکیه کرده بر یا فوخ بستن کذا سعوط آب برگ سبز سائیده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضماد گل ملتانی و مینڈول
بآب خرفه بر پیشانی و صدغین و تارک سر کذا کائی تالاب از مجربات اهل هند ست و ایضاً آرد جو بآب خرفه یا آب سائیده و کذا اسپغول ناکوفته بسرکه شسته بر پارچه نیلی
پهن کرده طلا کردن نافع و سعوط کافور یک حبه در یک درم آب کشنیز سبز حل کرده مجرب کذا گلنار و مهاورد کافور در بینی چکانیدن و اگر ریشه ادرک بسته بر تارک سر
طلا کنند هنگام ضعف از کثرت رعاف معمول ست و بعضی گل ملتانی برابر ریش میگیرند و سائیده نیمگرم بر پیشانی و بینی ضماد نمایند و چون ریش کمانگران بگذارند
و بر یوه یا پارچه طویل که قریب یک انگشت عریض باشد طلا نموده یکی ازان از سر بینی تا موخر سر بچسانند و دیگری از یک بناگوش تا بناگوش دیگر کشند و هرگاه خون بند شود
و خشک گردد سه قطره روغن گل و خام در بینی چکانند و چون از معاودت خون خاطر جمع شود پارچهای مذکور را بآب تر کرده فرود آرند در رعاف شدید معمول استاد
مرحوم بوده و اگر فتیله از اسفیدی بیضه مرغ آغشته و کافور سوده بران پاشیده در منخر سائل الدم بگذارند و گل ملتانی بآب سائیده بر سر جبهه گردن طلا نمایند
و هرگاه خشک شود دیگر اعاده طلا کنند تا تکرار عمل رعاف بسته شود و مجرب ست و ایضاً اگر کشنیز خشک آمله خشک هر دو سائیده و قرص بسته بر یافوخ نهند و گل ارمنی افیون
زهرمهره کاغذ سوخته بود ار سوخته باریک سوده در بینی دمند نیز مجرب ست و چون سکه بی نمک را بآب خرفه بکر رشسته و کافور بدان آمیخته سعوط نمایند و برگ کنار و
برگ بید و برگ به و برگ بکن هر چه ازینها بهم رسد نرم سوده بر پیشانی ضماد نمایند فوراً رعاف بند شود و یا آرد کشنیز گرد آسیا کندر صبر دم الاخوین تیب یمانی
همچون غبار سائیده فتیله از کاغذ یا پارچه ساخته در آب سرگین خر یا در سفیدی بیضه تر کرده بادویۀ مذکوره آلوده در بینی نهند خواه این ادویه مسحوقه را
بانبوبه در بینی دمند و اگر فتیله بسیاهی تر کرده در دارو های سبز خام تشنیانی گلنار جلبسین نشاسته صمغ عربی مساوی نرم سوده آلوده در بینی گذارند دیا این دو انبوبه باید

در بینی دمند نیز مفید بود و یا نشاسته گل ملتانی گرد صندل هر یک یک ماشه افیون نیم ماشه کوفته بیخته سعوط نمایند و از آله خشک آب آسیب ده تکیه ساخته بر یافوخ نهند و یا
آب پودینه یا کافور در بینی چکانند و قرطاس سوخته یک جزو قلقطار نیم جزو باریک سائیده در بینی دمند و یا کندر صبر گلنار نوره زنده قلقطار غبار آسیا حببین خاکستر
کاغذ بازو مثل سرمه سوده در بینی دمند و فتیله بدان آلوده در بینی و تحل کنند و اگر حشفش کاغذ سوخته مار و دم الاخوین سوده نفوخ کنند و یا فتیله آلوده در بینی
نهند مجرب حکیم علاء الدین ست و بالقول صاحب شفاء الاسقام آهک سفید زنده در بینی دمند مرة بعد اخری و بعد از ان فتیله بسپیدی بیضه تر کرده در آهک آلوده در بینی
در آرند و بقول مسیحی سنگ آسیا گرم کرده سرکه بران پاشیده بخار او گرفتن قطع رعاف نماید و گویند که آویختن سنگ یشب بر سر بالخاصیت مفید رعاف ست
و گویند که اگر شاهتره تازه را بسایند و آب و بنوشند و چهره و پیشانی و مقدم سر را طلا نمایند یا شاهتره خشک را با آب سائیده بنوشند برای رعاف
حادث از حمیات وغیره مجرب ست و اگر زاج سوخته دم الاخوین گلنار سفیداب قلعی فشار کندر حرم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته و کم
نباشد شاخ بز سوخته گل قیمولیا گل شاموش گل مغره برادۀ آبنوس اقاقیا بیخ انجبار صمغ عربی کهربا شمعی ابریشم سوخته نشاسته کوفته بیخته
قدری در انبوبه کرده در بینی دمند و قدری با آب بارتنگ و آب خرفه سرشته بر پیشانی طلا سازند و فتیله از نسیج عنکبوت ساخته با آب سرگین خر تازه
تر کرده بادویه سرشته در بینی نهند جهت حبس رعاف مجرب ست و مخترع والد حکیم علوی خان و گلنار چهار درم کندر دو درم مثل غبار سوده در بینی
در دمیدن و باقی در آب آس سبز سرشته ضماد نمودن مجرب سویدیست و تعلیق رسا دست نیم مثقال بر صاحب رعاف نیز مجرب است و
و گویند که تعلیق عقیق که رنگ او مثل ماء اللحم باشد و کذا حجر حاجی کذا یاقوت و کذا سنگی که در قالب مهاری آید نیز نافع و قلقطار لفوخاً و نشوقاً و طلاءً و علاء
و سرگین سپید محرق بسرکه قطوراً و ضماداً و بفتیله آلوده در بینی نهادن و خضاب سر و دست بسبز شن کذا حبطیا نامی رومی ده درم حنا لبت ده درم بر بدن
تا استعمال سه شب متوالی و سه روز با آب شستن مفید ست و در خواص آمده که کحل یا بعضی خون صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع رعاف ست
و بباید شد که سوای این تدابیر دلک قدمین و نهادن آن در آب سرد و بستن هر دو بازو و قدمین و بین ان و خصیتین بعصابه محکم نیز فائده میکند و کذا نهادن محجمه
و نهیر محاذی منخر سائل نافع و گویند که خصیتین مرعوف در سرکه نهادن بها وقت خون بند نماید و بهر تسکین حدت خون و تغلیظ آن آب سرد بر فقار سر
و اطراف ریختن و نوشیدن و در دهن گرفتن و در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و جلد طلا کردن
و یا خرفه بگلاب قدری سرکه تر کرده بعد حلق راس بر سر نهادن و شربت کادی و عناب و ریباس و حب به یا شربت سیب و گلاب یا رائب ترش یا
با شربت خشخاش نوشیدن و عدس مقشر و برنج پخته با آب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حابسات بند نگردد و خوف سقوط قوت
نباشد فصد سر و باریک کشایند از جانب محاذی منخر که از ان خون بر می آید و خون اندک اندک بتفاریق بر آرند و محجمه بلا شرط بر ساقین و فخذین
و بر دوش و شکم نهند و امر مص شدید نمایند و گویند که وضع محجمه ناری زیر پستان جانب رعاف فی الحال قطع کند بالجمله در ابتدا تسکین تبرید و تکثیف
و در انتها وقت ضعف حبس باید کرد و پیش از ضعف اماله از لود یا حجامت و اگر امتلای خون در عروق باشد فصد سر و ضرور ست و الا نه و از استعمال
مبردات و تقلیل غذا مناسب در مشایخ بهر اماله حجامت قفا بجای فصد باشد و جالینوس گوید رعافی که با تپ باشد فصد او زائل کند و بقول رازی نهادن
اطراف در آب گرم قاطع رعاف ست و فصد رگ کتفی از خلف انفع از فصد رگ ارفق ست و گویند که در رعافیکه از سعوط دوای حاد بهم رسد آشامیدن این
تبرید حابس رعاف زهر مهره خطائی جواهر مهره خاکستر نیلوفر هر یک یک ماشه در شربت یاقوت یک توله آمیخته لیسیده بالائش شربت سیب و انجبار هر یک
دو توله و عرق بید مشک و عرق ابریشم هر یک هفت توله حل کرده و ضماد پیشانی بطحلب در شیره سوده و سعوط آب گ بید ساده و آب لیتیم صفادع و شیره
زن مساوی و ضماد سر بعد تراشیدن موی سر دال مونگ مقشر در شیره سائیده و گل گرفل سعد اگاب یاسمین سفید هر یک دو توله در روغن گل یک نیم توله
و بعد ساعتی ضماد دور کرده ریختن آب یخ بر تارک سر گردن بلا فاصله دو سه وجب با یک گهڑی نهادن پارۀ برف در سوراخ بینی و غذا خشکه با بالائی جغرات
در یک وقت قطع میکند و اگر رعاف از استنشاق گندنیج وغیره عارض شود بعد فصد سر و گرفتن خون دفعات پارۀ برف در بینی گذارند و اندکی بر پیشانی نفتارک

بر سر نهند و بعد بر آوردن آن از بینی روغن کدو و خشخاش و بادام و شیر زنان یا خر مساوی در بینی چکانند و یا مسکه ماده گاو و همه سر کنند دست و پای مثل خصیه خر چرب دارند و ضماد از لیشم غوک و برگ بید ساده و کشنیز و داودی و گل گرگیل و صندل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بر پیشانی و صدغین و یا فوخ نهند و یا آب یخ و یا شوره پرورده بر سر ریزند و از حرکات عنیفه و هوای حار پرهیزند و غذا دوغ گاو و با برنج یا بالائی ماست دهند و اگر از بوئیدن مشک و جند افتد شیر زنان و خر و روغن مغز تخم تربوز و کاهو برابر در بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو توله در عرق بید ساده و کاسنی نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذا آش جو و شربت نیلوفر دهند و ماء القرع یا ماء الجبن از شیر خر بشربت نیلوفر بنوشانند و اضمده قابضه مبرده استعمال کنند و سلطان محمد مراد در مجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ بقر راست اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد در آب سائیده مرعوف بخورد مجرب ست و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او بهم رسد در بینی سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز خروس خام در رعاف سقطے و غربی تجربه رسیده و صاحب جامع الادویه گوید که خون کبوتر ضماداً و قطوراً رعاف حادث از حجاب دماغ قطع کند و نفوخ خاکستر موی مطلق نفع بآن می نماید و جمله انافح لطوخات فی الانف قوی العمل ست **و گویند** که رعاف گاهی از گرمی و خشکی بود و این علاجها مفید نباید روغن بادام و روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر بمالند که مفید افتد و مکرر چکانند و اگر قدری کافور درین روغنها حل کرده چکانند بغایت نافع بود و زود بر طرف شود و ایضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر برعاف شود شیره مغز تخم کدو شیره مغز تخم تربوز لعاب کتیرا لعاب بهدانه با هم آمیخته قدری سنگ جراحت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند میکند و مجرب ست و **شیخ** میفرماید که رعاف بحرانی و مانند آن و آنکه از نفس خروج واقع شود سبیل علاج او آنست که تا سقوط قوت محسوس نگردد علاج حبس او نکنند و بسا است که نوبت بخروج چهار رطل خون میرسد و درین حالت واجب ست که هنگام شدت افراط رعاف بحبس او بپردازند و اما غیر آنرا علاج بادویه حابس رعاف نمایند و در رعاف که بسبب سستی او بدن و صفراویت او افتد و دوام استفراغ صفرا از آن قبل از حدوث او و تعدیل خون آن باغذیه و اشربه مطفیه واجب ست و فصد بهترین علاج ست که بدان حبس رعاف نمایند چون باریک بکشایند از جانب مقابل مشارک و خصوصاً هرگاه غشی واقع شود و **گیلانی** گوید که علاج رعاف بحرانی بحبس جائز ست چون بحد سقوط قوت رسد در آن هنگام بگیرند صبر و کندر سرد و جزو و دران فتیله مبلول بسرکه آلوده در بینی نهند و یا دقاق کندر و دم الاخوین و انزروت و صبر و مر مساوی کوفته بیخته فتیله از پارچه کتان بسرکه تر کرده بدو آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سرمه سائیده در بینی دمیدن نافع ست **توضیح** ادویه حابس رعاف و خون یا قابض اند و یا مبرد مغلظ مجمد و یا مغریه لزجه و یا حاده کاویه و یا ذوالخاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور و هر واحد از ینها بحسب سبب مع حسب استعمال نمایند اما قابضات مثل عصاره لحیة التیس و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و کزمازج و حضض و عصارات برگ آس و عوسج و برگ امرود و برگ به و عصی الراعی است و اما مبردات مغلظه بعضے از ان مبردات بالفعل اند مثل یخ و برف و آب شدید البرد و بعضی مبردات بالقوه اند مثل افیون و کافور و بزر البنج و تخم کاهو و عصاره برگ امرود و برگ بید و آب شگوفه خرما و قاقلی و عصاره بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی و سرشک و گل ارمنی و گل مختوم و دم الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار و غیره ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده عضو و لیکن واجب ست که اینها را باحتیاط استعمال نمایند چه بسا است که خشکریشه پیدا میکنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شر و فساد میگردند و اما ادویات ذی خاصیت مثل سرگین خر و آب او و درج و آب پودینه و خانه عنکبوت ست و بدانند که اقسام ادویه مذکوره یا بطریق سعوط و یا نشوق و یا فتیله و یا نفوخ و یا ضماد و طلا و یا شموم و یا حشو استعمال نمایند اما **سعوطات** پس بگیرند آب شگوفه خرما و اقاقیا هر واحد نیم اوقیه کافور یک حبه بدام در بینی چکانند و یا عصاره یعنی شگوفه خرما مع عصاره لحیة التیس و کافور بعمل آرند و ایضاً آب بلح مع عصاره گندنا و یا آب بلح مرقطور نمایند و آب کشنیز مرات و یا عصاره قاقلی غیر مطبوخ و یا آب خیار مع کافور و یا عصاره بادروج بکافور و یا آب بارتنگ بگل مختوم و کافور که مجرب سرهندی ست و یا عصاره عصے الراعی با آن سرد و آب درین باب بالغ النفع ست آب سرگین خر تازه است و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج داغ ببینند زنگار محلول در سرکه اندک اندک قطور نمایند و ایضاً استعمال سعوط گلنار باریک سوده با آب بارتنگ بجهت تقبض و تبرید و ایضاً آبی که در آن افیون گداخته باشند بنابر تجمید نافع و حضض

در آب بادروج یا آب برگ خرفه مع آب کراث مفید و کذا سعوط اخثای البقر محرق بسرکه مخلوط و یا خون حداه و یا کافور دو حبه با آب آس تازه و یا مداد بسرکه حل کرده و یا عصارهٔ مامیران و یا آب گشنیز با سرکه و کندر و یا اثمد بعصارهٔ بلخ حل کرده و یا عصارهٔ سداب بسرکه و یا عصارهٔ برگ انجره و یا قلقطار بعصارهٔ کراث و یا حب البان و یا صدف مع لحم او کوفته در سرکه حل کرده و یا آب ثمر یا برگ مغیلان و کذا آب کاسنی با کافور و کذا عصارهٔ برنجاسف بسرکه و کافور و یا آب پوست طلع نر خرمای نر گل و یا پوست بیضه سوخته با آب گشنیز سبز و یا آب برگ طرخون و یا آب شجرة ابی مالک و یا حلزون بری بسرکه سائیده و یا آب بهوفار افیون بر اعد قاطع رعاف ست و بلیلهٔ کابلی مقشر انار خام برابر سوده بآب سعوط کردن منقول از اهل هند و معمول والد مرحوم ست و مؤلف گاهی در بینی بعض ادویهٔ دیگر مثل گل ارمنی و صمغ عربی و کافور حل کرده بعمل آورده و سریع الاثر یافته و یا کندر افیون کافور هر یک یک حبه بآب سائیده در بینی چکانند و یا کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا از و سوخته در سرکه سر کرده پوست انار ترش کندر صدف سوخته شادنج مغسول هر یک یک جزو کافور ربع جزو کوفته بیخته با آب بادروج در بینی چکانند و اگر کافور چهار دانگ افیون کندر صدف سوخته شادنج هر یک سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته تنکار فی برابر او در سرکه سوخته عصارهٔ لحیة التیس گلنار دم الاخوین هر یک چهار درم بکوبند و بیزند و بعصارهٔ بادروج و عصارهٔ لسان الحمل بسرشند و خشک کنند و بسیار چنین کنند پس قرصها ساخته نگاهدارند و بوقت حاجت بچیزی مناسب سائیده در بینی چکانند خون آن بدن از بینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال مازو سبز سوخته در سرکه سر کرده ده مثقال تنکار فی اقاقیا هر یک پنج مثقال عصارهٔ لحیة التیس زاج سفید سوخته هر یک هفت مثقال راک سک هر یک ده مثقال کافور قیصوری پنج مثقال کشنیز سوخته هشت مثقال کوفته بیخته در آب بارتنگ آمیخته سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند و اما استنشاق پس استنشاق آب سرد ممزوج بسرکه نافع ست و اگر در آب آمله سبز و آب کشنیز سبز صمغ عربی و افیون قدری آمیخته استنشاق نمایند رعاف که از انفتاح دهن رگ بینی باشد مفید بود و کذا عصارهٔ سراج القطرب کذا اشک تشتر سوده و کذا زاج و کذا غبار الرحی و کذا کهربا هر واحد نافع ست و اما فتائل بگیرند فتیله در سیاهی دوات آلوده زاج سوده بران پاشیده و یا فتیله بسفیدهٔ تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده در بینی نهند و ایضاً از عصارهٔ برگ قریص و پشم خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و عصارهٔ گندنا و کندر فتیله سازند و آنچه مجرب ست فتیله رسوت سوخته و آب بادروج و ایضاً فتیله از غبار آسیا و دقاق کندر و صبر بسرکه و سفیدهٔ بیضه مجرب شیخ الرئیس ست و همچنین فتیله از زاج و کاغذ سوخته و قنبار کندر با آب بادروج و کذا لک فتیله بگلاب ترکرده در قلقطار و صبر آلوده و یا فتیله در آب گندنا ترکرده نعناع خشک سوده پاشیده و یا فتیله اسفنج در وقت گداخته در سرکه ترکرده و یا فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار و زاج و اندکی زنگار بکار برند و بدون زنگار مجرب سرهندی ست و بقول صاحب کامل هر سه اجزا اول بمساوی باریک کوفته در سرکه سرشته و فتیلهٔ کتان طلا کرده در بینی نهند و یا فتیله از پشم خرگوش در کندر و صبر که بسفیدی بیضه سرشته باشند آلوده و ایضاً فتیله از زاج سوخته دو جزو افیون یک جزو در سرکه آمیخته و یا فتیله از پوست بیضه سوخته در سیاهی مازو مخلوط کرده و فتیله نورهٔ مغسول بسفیدهٔ بیضه مجرب ست و یا پشکری گلنار مازو صمغ عربی افیون سوده فتیله کاغذ بسیاهی آلوده زداید از ان پاشیده در بینی گذارند و یا فتیله از اسفنج و قلقطار محرق با سرکه سرشته ساخته در بینی گذارند و یا بقول قرشی افیون ربع درم غبار آسیا گلنار مازو هر واحد نیم درهم سوده با آب سرگین خر سرشته فتیله آغشته در بینی بر کنند و کلابچ کافور بر پیشانی لطوخ نمایند و یا اقاقیا و تراب کندر و قلقطار و زبل حمار تر یا خشک یا پشم خرگوش با آب گندنا یا آب بادروج یا با آب خرفه فتیله ساخته در بینی نهند و یا فتیله از گرد آسیا و کندر و دم الاخوین و شب یمانی آلوده بعمل آرند و آنچه از قرطاس سوخته پوست بیضه سوخته شاخ گوزن سوخته اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی بسباری باریک سوده در آب برف آمیزند و فتیله خرقهٔ کتان بدان آلوده در بینی نهند که مجرب گیلانی ست و کذا غری السمک سوخته و شل و کافور سوده بسرکه آمیزند و فتیله بهان آلوده در بینی نهند که فی الفور قطع رعاف کند و یا بقول مسیحی فتیله خرقهٔ کتان در سیاهی آلوده بمازو محرق مسطفی بسرکه و شب یمانی و کافور آغشته در بینی نهند و اگر مازو و شب یمانی گلنار نشاسته صمغ عربی سوده بر فتیلهٔ کاغذ که بمداد ترکرده باشند پاشیده در بینی بدارند نیز مجرب ست و یا قلقطار اقاقیا موی خرگوش خاک کندر سرگین خر همه را با آب گندنا بسرشند و فتیله تا

در بینی نهند و یا مازو سوخته در سرکه سرد کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه شب یمانی شش ماشه کافور یک دانگ کوفته بیخته فتیله کتان بعصارهٔ سرگین خر آلوده در وی آگنده
در بینی نهند و یا فتیله بسرکه آغشته و بزیره سوده آلوده و یا بقلقطار آمیخته در بینی نهند و کذا فتیله برگ بنج سوده و کذا فتیله صدف مع لحم او کوفته و کذا
انفحه ارنب بآب کشنیز سبز سرشته بفتیله آلوده و کذا فتیله از کلخ ساخته و کذا از قنه ساخته در بینی گذاشتن نافع ست و اما النفوخات حضض تنها سوخته
یا در پارچه کتان بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دمند و ایضاً غوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خزف سفید یا نوره مطفی
و همچنین قشار کندر و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی در بینی دمند و کذا کلوست ثمر دلب مجفف مسحوق مجرب ست و بگیرند تا برگ او در کوزه کرده تجدید
گل و نمایند و اگر با آن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن ببندند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار سائیده در بینی نفوخ نمایند
که فی الفور رعاف بند گردد و یا پوست بیضه سوخته بعمل آرند که مجرب ست و بعضی گفته بیضه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک سائیده
بانبوبه در بینی دمند و ایضاً جرائیه و گل نسرین و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مر ماز و هر واحد نیم درم اندکی مشک و کافور در بینی ایام متوالی بدمند
و نفوخ قرن ایل و قشر بیضه و بسد و کهربا همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و ودع محرق سوده نافع و نفوخ پر طاؤس سوخته سوده عجیب الاثر ست
در حبس رعاف و یا دارای سرخ را با خون رعاف آغشته و سوخته خاکستر آن را در بینی دمند یا کهربا سوده و یا بسد مروارید سائیده نفوخ نمایند و کذا کندر سوده
یا سرگین خر خشک سوده نفوخ کردن مجرب ست و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه سائیده نیز مفید و نفوخ اخثای بقر محرق مسکن رعاف
است و سرمه قاطع رعاف ست که از حجاب دماغ عارض شود و اقوی از زبل حمار محرق ست، و نفوخ قشار کندر و قرطاس مصری سوخته زاج سوخته
دم الاخوین غبار آسیا جمله مثل کحل سائیده مجرب حکیم عابد ست و کذا دم الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته در بینی دمیدن مجرب ست و نفوخ خاکستر انبوبه
پر طیور مغسول مجفف بغایت مجرب ست و همچنین خون خروس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بیضه مرغ سوخته مازو سوخته
بسرکه سرد کرده پوست انار ولایتی صدف سوخته شادنج عدسی مغسول خرمهره سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارای سبز کهنه سوخته
بصوج تیر سوخته شاخ گوزن سوخته دم الاخوین غبار آسیا هر یک سه ماشه بکار برند و ایضاً نفوخ شب یمانی و سرمه و کذلک نفوخ شقایق و اگر گل مختوم
شب عصارهٔ لحیة التیس کافور در بینی دمند رعاف قطع کند و نفوخ قلقدیس مع کافور سوده و یا مازو سبز سوده همین اثر دارد و یا وفاق کنند دم الاخوین
انزروت باریک سوده در بینی دمند و یا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی بسرکه و دم الاخوین و نوره
و زاج سوده قدری در بینی دمند بعده فتیله در سفیدی بیضه تر کرده در دوای مذکوره آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته و ودع سوخته که یک جزو قلقطار نیم جزو
باریک سوده در بینی دمند و یا زاج مصری کندر و مازو سوخته در سرکه سرد کرده و قلقطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فتیله یا پارچه کتان که در آب
برف و سرکه تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار مازو افیون گرد آسیا کافور دم الاخوین کهربا همه ادویه مساوی نرم سوده اول بینی را بگلاب
بشویند و قدری ازان بانبوبه در بینی دمند در حبس رعاف از مجربات حکیم علوی خان ست، و ایضاً قشار کندر نشاسته دم الاخوین صمغ عربی مقناطیس
سوخته گل مغره گل شاموس کافور نشارهٔ آبنوس حضض شاخ بز محرق ادیم محرق گرد آسیا باریک سائیده بدستور استعمال نمودن از مجربات حکیم
محمد هادی والد حکیم ممدوح ست و حضض گل ارمنی کدو سوخته پارچه سوخته کاغذ سوخته آمله خشک افیون صمغ عربی کتیرا کهربا سوخته طباشیر
بریان کوفته بیخته نفوخ کردن از مجربات فقیر ست، و یا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یک جزو بسیار باریک ساخته در بینی دمند و اگر
شب یمانی قلقطار سوخته قاقدلیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته ودع سوخته مغسول مازو سبز سوخته مطفی در سرکه کافور کاغذ سوخته باریک ساخته
در بینی دمند رعاف شدید را بند کند و دیالیقوس گوید که سرمه یک جزو شب یمانی مازو گل ارمنی نمک نیم جزو کهربا ربع جزو مثل غبار بسایند بلسان آب
بلح سبز و آب آس کمد یک جزو و آب کشنیز نیم جزو چندانکه مماعت ادویه باشد ملایه کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساخته خشک کنند و وقت حاجت
سائیده بطریق نفوخ استعمال نمایند و طلای گل بدن بگل در آب سرد سرشته خیلی نافع ست و گویند که نفوخ برگ سداب یا لبن یا تخم آن سوده و کذا

برگ خشک انجره سوده وکذا خون خشک کبوتر وکذا برگ خشک کدو وکذا گل آن وکذا گلنار وکذا فوه الصبغ وکذا بردی سوخته وکذا مازو وثفل غبا سائیده وکذا مازو محرق وبلوط محرق مطفی بسرکه وکذا اتینج سوده وکذا اسفنج محرق وکذا القیم سوده وکذا کشنیز خشک بریان باریک سوده وکذا پوست بیضه وکهربا وودع سوده وکذا کبد باغ سوخته وکذا زیره کرمانی سوده نیز هر واحد قاطع رعاف ست ولفوخ حجر احمر رومی سوده مجرب بعض یدی ست واین قرص نیز مجرب ست قرطاس محرق مازو اقاقیا دم الاخوین زاج شب یمانی مساوی باریک سائیده بآب آس سبز قرص سازند وخشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند وبدانند که هرگاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بینی بگیرند وآنچه بسوی دهن نازل شود از خون تبزق نمایند وباید که نفوخ بانبوبه نمایند واما ضمادات واطلیه بگیرند آب برگ بید وبرگ انگور وبرگ آس وگلاب همه را سرد کرده خرقه کتان تر نموده بر پیشانی گذارند وکذلک جمیع ادویه بارده قابض مخدر معروف بگیرند در عصارات بارد قابض مثل عصاره اطراف بید وعوسج وشاخ انگور وبرگ امرود وبهی وعنب الثعلب حل کرده ضماد وطلا نمایند وضماد برگ خلاف وکرم وکمثری وسفرجل وگل سرخ تازه بسرکه کهنه واندک آرد جو سرشته وکذا اطلای راس وجبهه بگل ارمنی اقاقیا وآرد عدس وگلنار وصندل وکافور وقدری افیون مجرب حکیم عابد سرهندی ست ویا گل ملتانی مغز تخم کدو کشنیز خشک آمله خشک بر پیشانی ضماد نمایند واگر رعاف شدت نماید عصاره لحیة التیس گل ارمنی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی ابرک کرم برگ بید برگ خشخاش زاج مصری قلقطار محرق مساوی کوفته بیخته با سرکه تند سرشته بر جبهه ویافوخ ضماد نمایند ویا بقول مسیحی وجرجانی آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصاره لحیة التیس گلنار صندل واندکی کافور وافیون بسرکه سرشته بر سر وپیشانی طلا نمایند وطلای جبهه بجبسین محرق منخول در سفیدی بیضه سرشته مصطکی کندر بر آن پاشیده ویا جاسیس عدس گل ارمنی نافع ست واگر بر الفجه در آب سرشته بر منخرین گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعاف را قطع کند ویا بقول صاحب کامل اول آب شدید البرد بر سر ریزند بعد از آن مازو سبز پوست انار گل سرخ ملدیک جزو عدس مقشر دو جزو حضض برابر همه سائیده در آب آس وگلاب سرشته بر جبهه ویافوخ ضماد کنند واگر خرقه کتان بگلاب که برف سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند قوی تر خواهد بود ویا لوبیا سائیده مطبوخ بسرکه ضماد نمایند ویا گل ارمنی عصاره لحیة التیس آرد عدس آرد جو گلنار ملدیک جزو کافور افیون ملد ربع جزو باریک سائیده بسرکه سرشته ضماد سازند وگویند که سرگین کبوتر یا خر سوخته بسرکه بر حوالی بینی طلا کردن بیعدیل ست ویا آرد عدس آرد لوبیا صندل خطمی پاک کشته وقدری کافور در آب آس وسرکه سرشته بر سر طلا نمایند واگر آرد جو گیرو گل ملتانی آمله هر یک سه ماشه نشاسته صندل سرخ گچ کهنه گل اجاع هر یک نیم توله کافور افیون هر یک یک ماشه با سرکه وگلاب یا آب برگ کشنیز سبز بر پیشانی وتارک سر طلا نمایند از مجربات عم حکیم شریف خانصاحب ست وکذلک نشاسته صندل سرخ گل ملتانی بسرکه وگلاب سائیده بر پیشانی طلا کردن وایضا عدس مقشر صندل سفید خطمی ماميثا گچ واندک کافور بآب مورد بر یافوخ وپیشانی طلا نمایند که مجرب ست ویا صندل سرخ تخم کاهو آب کشنیز آب خیار آب خرفه کافور نشاسته گیرو ساوی گرفته طلا نمایند وآرد جو گلنار اقاقیا عصاره لحیة التیس افیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور یک دانگ بگلاب سائیده بر پیشانی ضماد نمایند که برای رعاف قوی تر ومجرب ست ویا اقاقیا نشاسته گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته بآب مورد ویا آب برگ تاک یا آب برگ انار سرشته طلا نمایند وایضا ضماد برگ آس سائیده وکذا گلنار بآب بارتنگ وکذا صدف مع لحم او کوفته وکذا غبار آسیا وکذا استخوان سوخته بسرکه بیخته وکذا زبل حمار وحشی نیز ردی ببیضه وکذا افیون بگلاب حل کرده هر واحد نافع ست وکذا آمله در شیر بز سوده وقوی تر از این نیست که آمله گل سرشود ودخانه آهن گران آرد نخود بریان هر یک هفت ماشه در آب گل سدا گلاب سائیده ضماد نمایند واما شمومات سرگین خر تازه شمیدن نافع ست وکذا گلاب کافور وسرکه وصندل بوئیدن وکذا شم الزاج منتن وکذا شم کافور تنها وکذا شعر جدی بخور آن نافع واما حشایا پس ریشه نی ولیسر جاروب به پنبه بر دی ویا سائر نیبه که از نبات بر می آید بینی را پر نمایند للتعلیم بقول شیخ در رعاف صعب کائن از غلیان حرارت شدید یا انفجار شرایین لابد ست از فصد سر و باسلیق مقابل منخر سائل واز حجامت مؤخر سر نشتر خفیف وبر پستان مقابل تعلیق بلا شرط وگاهی باخراج خون از فصد قیفال یا از رگ کتفی چندان حاجت افتد که غشی کنند چون مودی بغشی گردد فی الفور ساکن شود واین در رعاف شدید حافر بکار برند بلکه واجب ست که فی الفور مبادرت کنند چون اشتداد

رعاف و حذر احساس نمایند قبل از آنکه قوت بساقط شود و اگر بحفر شدید یعنی بقوت و دفع شدید نباشد ولیکن بقطرات و یا بنوائب باشد درین صورت
واجب ست که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند و هرگاه فصد بمبلغ کفایت رسد لازم ست که بتغلیظ خون متوجه شوند بدانچه مبرد او باشد
و یا بدانچه مغلظ او بود و اگرچه مبرد نباشد مثل عناب و حجامت بر مقاومت دم غالب قبل رت ندارد بلکه واجب ست که اولاً اخراج از فصد او را بکاهند بعد از آن
محجمه استعمال نمایند و نهادن محاجم بی شرط بر کبد اگر رعاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر هر دو اگر از جانبین بود از اجل معالجات ست
و ایضاً واجب ست که اطراف به بندند حتی که خصیتین و قدمین از ساق و بستن هر دو گوش بغایت نافع و لازم ست که نطول بسیار با آب سرد کنند
و بسا ست که احتیاج نشانیدن انسان در آب بارد و برف افتد حتی که اعضای او بسبزی گراید اگر مانعی مثل هزال و شیخوخت و ضعف قوت
نباشد و اکثر بر سر او آهک کشته صرف یا آهک محلول بسرکه غلاف می نمایند و بر سر او سیاه مبرده ببرف می ریزند حتی که خدر آرد لیکن گاهی ریختن آب
شدید البرد خون را و راغشیه دماغ منجمد و منعقد میگرداند پس افراط او نشاید و بیشتر ضرورت بفتائل قویه زنگاریه افتد و بآب بارد روغن گل مع کافور و مومیائی خاص
بوزن درم سعوط کنند و کمتر ازین نیست که آب برف سرد کرده در دهن گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می مانند تا آنکه زیاده از بست رطل تا [illegible]
و پنج رطل خون از ان خارج میشود پس می میرد و بیشتر غشی که از ان واقع میشود سبب قطع رعاف میگردد و اما اغذیه مرعوف عدسیه بسماق یا
بسرکه یا بحصرم و مانند آنست مثل رمانیه و تفاحیه حصرمیه سماقیه و رجلیه کاهو بسرکه و غیره مزورات بارده بالطبع و بالفعل بر برف سرد کرده و نیز [illegible]
از اغذیه موافقه مناسبه برای مرعوفین ست و لبا نیز محمود ست و کذلک شیرهای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه جوشانیده برای آنکه مستعد برعاف
بسبب صفراویت خون باشد مفید و ترشیها بیشتر بصاحبان رعاف مضرت میکنند بسبب آنکه در آنها تقطیع و تلطیف ست پس بقول حسن [illegible] استفراغ
در محرورین استعمال نمایند و آنچه دران قبض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرکرده بعمل آرند و رشته نبا بر لزوجت و تغریه او و سفاناخ و ملوخیا بجهت
تبرید آنها نافع در رعاف که بر سبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای چوجه مرغ دهند و در ابتدا سویق شعیر با مغز نان مغسول آب [illegible] اگر شربت نیلوفر شیرین
کرده بدهند و اوستاد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نزف الدم که باسهال باشد یا بنفث یا غیر آن هرگاه افراط کند دران احتیاج بتغذی لحوم
می افتد تا آنچه مستفرغ شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت حذاق و درچنین صورت آنست که امر میکنند [illegible] آن مر صباح منع [illegible]
از آن در عشا الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صباح و عشا رخصت دهند و خوردن جغرات و نان طیب نیز مفید گفته اند و گویند که از کثرت
اکل کرسنه رعاف پیدا میشود و بقول صاحب کامل با وجود علاجات مذکوره تدبیر تغلیظ خون باغذیه غلیظه مثل اخبصه معموله از نشاسته و برنج معمول
بشیر و بیضه مشوی استعمال نمایند و بعضی کسان را از اصحا که رعاف بسیار عارض شود همین اغذیه دهند و پنیر تازه و لبا و لحوم حملان [illegible] کندم مطبوخ
بشیر غذا سازند و بقول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده است که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان ست بلکه از افضل دواست برای کسی که رعاف او از
ضربه و سقطه باشد ولیکن واجب ست که دران افراط نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت آنکه تقویت می نماید نفع میکند و از جهت آنکه مهیج
خون ست مضر بود پس اگر بسوی او اضطرار از جهت تقویت باشد قدری ممزوج استعمال نمایند و چون اضطرار بسوی او نباشد در رعاف با سقاط قوت
نا بجامد نوشیدن او نشاید و واجب ست که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل نگردد و منجمد نشود که نفخ معده پیدا کند و نبض
ضعیف گردد و هیجان غشی نماید و هرگاه چیزی نازل شود و مادامیکه در معده باشد قی نمایند و مبادرت باین کنند هرگاه نزول او بسوی معده محسوس گردد
و اگر از معده یا امعا تجاوز کرده باشد حقنه نمایند که بسرعت خارج شود و در معده و امعا باقی نماند تفهیم خلاصه کلام طبری درین مقام آنست که
گاهی رعاف کثیر مع بواسیر انف حادث میشود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدا میکند و علاج تبدیل و امالۀ ماده و جذب او ست بسوی خلاف جهت
بفصد اگر قوت متحمل باشد و حجامت ساقین و وضع محاجم تحت ثدیین بغیر شرط و بستن ساقین و مالیدن قدمین بعده بقوت مریض نظر کنند اگر احتمال
استفراغ نماید بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر چوجه مرغ و تیهو و تدرو اگر ممکن باشد و الا لحم حلوان بیضه نیمبرشت اقتصار ورزند

دار الباں و سموک و نمک سعد و گوشت شکار حذر نمایند پس اگر دم رعاف بواسیری ازین تدبیر منقطع نگردد بگیرند قلقدیس و قلقطار و زاج مساوی و مداد
چینی مثل نیم جزو ازان و کافور مثل ربع جزو از اجزای آن و جمله بسایند و در سرکه کهنه حل کرده و فتیله ساخته در هر دو منخر نهند و اگر خون بند نشود آب سرد
بر سر ریزند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفیداب یا آبکامه سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان بر نقره نهند
گرم یا بیها نهند و این سرد و علت چون قرار گیرد و مزاج مریض احتمال نماید هر روز صبح حب مقل یک یا نیم درم یا دو درم و تا سه درم
اعراض با انها ازان بدهند و گاهی رعاف غیر ازین سبب باعث گرمی مزاج دماغ از نشستن در آفتاب یا از هبوب سمائم یا از حدت
و عروق حادث میشود و بواسطه انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود و تبرید مزاج دماغ و شم سر
و اگر رگ بزرگ باشد در قطع او تعب شدید بود و کثرت خون بسبب امتلای بدن باشد و طریق معالجه این همه قطع سبب ست و اگر به
بحران باشد اعانت بحران نمایند بعده تعدیل مزاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد در مداوات او طریق تنقیه بطور امراض حاده
غذا اختصار کنند و باصلاح او پردازند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بهر تسکین و تعدیل او تبرید زیاده نمایند و فصد قیفال کنند و فتیله
و سر دو بازو و ساق بر بندند و اگر فائده نشود محاجم زیر پستان نهند و از اغذیه بر سماقیه و حصرمیه بچوجه مرغ و فروره اقتصار ورزند و لحیه
و برگ بارتنگ هر واحد یک یا ته در آب بپزند تا مهرا شود و آب و یک رطل صغیر بگیرند و بران روغن سرد که در روغن گل قدری جوز السرو جوشا
قوت او در روغن ظاهر شود دوازده درم تا بست درم ریخته حقنه بعمل آرند و با اقاقیا و آب بادروج آمیخته بقدر سه درم ازان سعوط نمایند و استعمال قول
مذکور شد در همه انواع رعاف جائز ست و ابن سینا امر میکند که غری السماک سوخته مثل آن کافور آمیخته بسرکه مخلوط کنند و فتیله بدان آلوده در
فی الحال رعاف منقطع میشود و من دیده ام که در زمان ضعیف از نشانیدن در آب سرد این رعاف بند میگردد و بعضی اوائل ذکر کرده اند که
با زعفران و کافور بسایند و در سرکه سرشته شمامه سازند و هر وقت ببویند در قطع رعاف مجرب ست و گاهی رعاف بسبب شگافتن سر
حادث میشود و این اگر ازین نوعی از حیات افتد علاجش آنست که خون را بگذارند تا آنکه بسیاری خارج شود بعد ازان مریض را
کهربا یک مثقال تا یکنیم مثقال با ورد و نعوره بدهند و منخرین را بدان طلا نمایند و بشمیدن او امر کنند و بعد ساعتی دوغ ترش گاو بیاشامند و در آب
بنشانند و اگر قوت مریض احتمال نماید شریان صدغین او قطع کرده داغ دهند و ساعتی در آب سرد بنشانند و مضمضه از سرکه کهنه امر کنند پس اگر رعاف
تریاق یا تبر شریان منقطع گردید خلاص و مرجو بود و اگر رعاف شریانی در امراض وبائی افتد علاج نپذیرد بنا بر فساد جمیع اخلاط و اگر خواهند طریق
تسکین خون اصلاح او سلوک نمایند و بفصد و اسهال در مثل این حال تعرض نکنند و در رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران صحیح بار
بسیار محمود بود و کذلک اسهال و قذف پس هر چه ازینها افراط نماید بقطع آن پردازند و جالینوس گوید که رعاف شریانی را علاجی نیست الا ان الله
و بستن اطراف و وضع محاجم بر مراق و انطاکی گوید که رعاف هر جونکه باشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا واجب
باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرند اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف و منعشات دهند و تبرید سر بطلای مثل کشنیز و کدو
استنشاق شب و کافور نمایند و میدن طلا کردن خاکستر جمله موها و سرگین ها و کذا نیز یابه ها و کذا از بره بسرکه و آب گندنا و از مجرب قاطع ایست که بگیرند آب
بلح سبز و آب آس هر واحد یک جزو و آب کشنیز نیم جزو و با هم آمیزند و اثمد یک جزو شب یمانی و گل ارمنی هر یک نیم جزو و کهربا ربع جزو سائیده با بهای کوره که مثل
این باشد تسقید داده شیاف سازند و نزد حاجت سوده استنشاق یا النفوخ سازند که بهترین طریق مجرب ست و خوردن براده شاخ نرگاو مشهور ست و خون
قطع رعاف مشکل شود محاجم بر طحال و کبد و قفا گذارند و اطراف ببندند و از طین بر بدن طلا نمایند و اگر ازین منقطع نشود لا محاله بمیرد و کسی که بعد گزیدن
افعی رعاف کند قطعاً هلاک گردد خصوصاً اگر خون او منجمد نشود و از کلام حکیم علی مفهوم میشود که رعاف اگرچه در بعضی احیان مبشر بعافیت و بحران برای
امراض باشد لیکن اکثر در ان چندان افراط میگردد که بسیاری را هلاک میگرداند و علاجات معروفه در رعاف صعب قلیل النفع بمشاهده رسیده و خالی از

مرطبات مشهود گشته چون درین تامل کردم رطوبت را غیر شدید المنافات در ینجا یافتم بهر آنکه گاه حدت خون و حرارت و ناریت آن باعث خلل عظیم و افراط رعاف میباشد پس رای من جواز استعمال مرطبات دران قرار یافت و در رعاف قوی صحت العلاج روغن بنفشه با دام با ندک مسکه فائق تازه ممزوج کرده باستنشاق آن بکرر بکرات نمودم و در استنشاق اول خون کم شد و در مرتبه دوم رنگ خون مائل بسفیدی گشت و در کرت سوم محتبس گردید بعد ازان مدار معالجه من برای رعاف سخت باین امر قرار یافت و جای تفصیل نکرده فقط و در عهد حکیم علوی خان بسبب وقوع جنگ عظیم در بلاد هند میان اولاد بادشاه اورنگزیب تب و بائی عارض شد و بحران برعاف میگردید و رعاف سه روز یا چهار تا هفت روز میماند و هر روز خون سه یا چهار بار جاری میشد و هر کسی که رعاف او بتابیر بند میکردند و خون از خود محتبس میگردید صحت می یافت و هر که حبس خون او بتابیر کرده یا بحران او برعاف نشد هلاک شد مقصود از بیان خلاصه این قول اخیر الطلاع متعلق بجواز استعمال مرطبات در رعاف و منع حبس رعاف بحرانی ست فتذکر

تدبیر رعاف

گاه ضرورت برعاف آوردن می افتد خصوصاً در امراض حار دماغی و در هنگام کثرت خون و منع مانعی از فصد و عند ثقل راس ازینجهت قدما آلتی رعاف آور ساخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آن احتیاج برعاف سائل بود علاج نمایند واز تدبیر رعاف دغدغه باطراف بنات لین خشن ست خصوصاً آنکه بر نبات اذخر بود یا مانند زبره و در هند بقتیله برگ درخت لرزان اندرون بینی میخارند تا شیاف معمول از فقاح اذخر و بودینه دشتی وکذا از گل انجره وکذا از قنه و ایضاً از ادویه حاده مفتحه مثل کندش و موبزج و فرفیون کوفته بزهره گاو سرشته فتیله ساخته اندر بینی در آورند و گویند که شم افسنتین و یاسمین بری و فرنجمشک و شاهانک بقوت مدام رعاف آور د وکذا ادمان شمام سعوطاً و ضمغ سداب و آب مرزنجوش سعوطاً و اکل گرسنه مواد عاف فسکت

زکام و نزله

و آن انصباب فضول دماغی ست و این هر دو مرض باهم مشترک اند بهر آنکه مبداء علت احد ست یعنی در هر دو سیلان ماده از دماغ میشود لیکن نزد بعضی اطبا آنچه بسوی حلق و سینه ریزد باسم نزله مخصوص ست و آنچه از راه بینی نازل شود باسم زکام و بعضی این هر دو را نزله نامند و آنچه از راه بینی رقیق و بسیار متواتر فرود آید و منع حس شم نماید و بسوی چشم و جلد وجه و بالجمله بسوی مقدم اعضای جبه ریزد آنرا زکام خوانند و قیاس نزله بدماغ مانند قیاس ضرب ست بمعده و نزله گرد هی ست سبب اکثر امراض میشود چنانچه گاهی بطرف حلق و ریه بجانب مری و معده جاری میگردد و اکثر قرحه درانها پیدا میکند و بشیر شهدت کلی ازان تولد مینماید و گاهی ریزش بسوی اعضای بعید تر جاری میشود و گاهی ازان متولد میگردد خناق و ذات الریه و ذات الجنب و سل خاصة و لاسیما چون نزله حار بود و اوجاع معده و اسهال و سحج هر گاه شور یا ترش باشد و ایضاً ازان قولنج حادث میشود خصوصاً از مخاطی خام و ازان کذلک بسبب ورم گوش و صدر و وجه و خناق و وجع دندان و ربو و شقیقه و خدر و صمم و فالج و داء الفیل و دیگر امراض میگردد و اکثر تابع نزله زکام و گرفتگی آواز و حمیات صعب و صداع شدید و قشعریره می باشد و سبب این مرض بقول شیخ یا حرارت مزاجی ست خاصة یا خارجی از آفتاب باد سموم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا بوئیدن ادویه گرم مثل مشک و جند و زعفران و پیاز یا مالش روغنهای گرم بر سر که چون بدماغ عارض گردد رطوبتی که دران بود بگدازد و سائل سازد و بسبب سخونت دماغ از جمیع بدن نیز منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیای حاره حریفه مثل ثوم و بصل و خردل و مانند آن نیز افتد و یا برودت مزاجی خاصة یا وارد خارجی از غسل آب سرد و هوای بارد یا شمالی بالکشفه ظاهر سر که بسر رسد و منع تحلیل رطوبت دماغی نماید آنرا بطریق عصر بیرون کند و خصوصاً چون سر ازان برهنه کنند و لاسیما وقت تحلل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن و گاهی از فصل تحلل مسام حادث میشود که بدن را برای قبول گرمی سردی مهیا میسازد و نزله پیدا میکند خصوصاً بعد فصد بسیار و تجنبین و رسوء مزاج حار که لاحق بدن گردد آخر التحلل مهیای حدوث نزله گردد و برودت مزاجی هر گاه قوی شود مستحکم گردد چنانچه در مشائخ که نضج نمی یابد تا آنکه در غایت صحت مزاج و حرارت او سند جهت آنکه چون بسوی دماغ بارد در مشائخ و ضعفای دماغ غذا برسد بسبب ضعف او آنچه بسوی او نافذ شود دران بتمامه هضم نگردد و فاضل میباشد و نازل میگردد و ایضاً هر بخار که متکاثف شود مستحیل بمائیت

کردد چنانچه بخار متصعد بسوی سقف حمام را عارض شود و کذلک گاهی این رطوبات در دماغ بسبب تواتر امتلاء و تخمه و خواب بر طعام کثرت نماید و در اکثر اسباب
داخلی و خارجی برو جمع نشود و نزله و زکام پیدا نگردد و زکامی که از اجتماع دو سبب باشد قوی تر بود و سمرقندی وغیره اسباب جمیع این مرض هشت نوع
بیان نموده چهار نوع از سوء مزاج دماغ و ادمغان ست که مسطور شد و چهار قسم دیگر از امتلای خلطی از اخلاط اربعه در جمیع بدن و ارتفاع بخارات آن اخلاط از بدن
بسوی دماغ پس اگر بخارات صفرا غالب باشد زکام و نزله صفراوی گویند و کذلک حسب غلبه اخلاط دموی و بلغمی و سوداوی نامند و انطاکی گوید که سبب
زکام یا از داخل بود مثل ضیق دماغ که آنچه از فضول بسوی آن متصاعد شود بسبب کثرت آن دفع کند و غضب و غم و آنچه نفس را حرکت دهد یا از خارج
باشد مثل مقابله حار بالفعل از روغن و حمام و شم روائح حاده مفتحه مثل یاسمین و گل سرخ و حمل بار گران و سختی حرکت و تغیر غبار که بر سر باشد و برودت و هیجان
از اسباب سابقه بود خاصةً بهر آنکه خلط را سائل نکند و حرارت را حبس کند و بیشتر عروض نزلات امزجه رطبه و مشائخ را و در خریف و ربیع و بلدان شمالیه
و جنوبیه بهم میرسد و از امراض مخوفه است اگر بسوی ریه فرود آید و ماده حار حاد باشد و المبالغه نزله را ام الامراض می نامند بجهت آنکه ماده باعث اکثر امراض است
بالذات و یا بالعرض و ایضاً شیخ میفرماید که زکام و نزله حادث از سردی بیشتر از ان افتد که از گرمی حادث شود و صاحبان مزاج گرم شدید الاستعداد
برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان مزاج سرد میباشند و اصحاب امزجه حاره اکثر ایمن از عروض زکام و نزله حادث از اسباب بدنی نسبت
با صحاب امزجه بارده هستند چه در دماغ بارد آنچه از غذا بآن میرسد نضج نمی یابد و آنچه از ابخره بسوی او متصاعد میشود تحلیل نمی پذیرد بلکه غذا فاضل
می ماند و بطریق تنکیس فضول غذا را دفع میکند و بخارات منقلب برطوبات بوده نازل میشوند مثل قرع و انبیق و در ریزش نوازل پریشان و دوام
می نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حاد تلخ و شور و گاه ترش یا بد طعم یا بی طعم و گاه حار اللذاع و گاه بارد و بحسب اختلاف مواد و حال آن نها در غیر
طبیعی و فساد از روی قوام و طعم و کیفیت ملموسه مختلف میباشد و بقول انطاکی خبیث ترین الوان در نزله بارد سبزی ست پس سیاهی و در حار زردی و
در زکام امان ست از جذام و افراط آن مفضی ست مثل مالیخولیا ست بسبب جفاف اعضا بخروج ماده و گاهی را امتلای همه بدن میباشد پس اگر درین هنگام
همچنین باشد بعلت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امر سهل باشد و علامت اول التساوی نبض عظم در دموی و بلغمی ست و شهوق در غیر
این هر دو و علامت ثانی همچنین ست زیر غیر سیاه و نزله بارد از تپ نضج می پذیرد و حار از تپ انتفاع نمی یابد و نوازل و امراض نزلی وقت وزیدن باد شمالی
و خصوصاً بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرند و ایضاً در فصل زمستان و خاصةً چون بعد آن تابستان شمالی باشد که دران باران کم آید و خریف جنوبی
با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و اهویه جنوبی بنابر امتلای رؤس از مواد بکثرت میباشد و هرگاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران بسیار آید
در زمستان آینده نزلات کثیر بهم رسد و خواب و زور در زمستان زکام آرد و فواکه رطبه خصوصاً خربزه و تربز خوردن زکام را تازه کند و کسی که مستعد آن
باشد زکام آرد و استعمال روغن بسیار و مالش آن در زمستان زکام پیدا کند و بقراط گوید هرگاه نوازل بسیار عارض شود طحال او را عارض نگردد و هو
درین زمان بعض اصحاب نوازل را تحلیل یافته و هرگاه صداع با نزله شریک گردد بسبب جذب الم مواد را نزله زیاده شود و زکام در امراض صدر و اضلاع
مخوف ست سیما مع عطاس و ملا سدید گوید که مراد از نزله حار آنست که ماده او حار باشد نه آنکه بسبب گرمی هوا یا آفتاب باشد فقط **طریق التشخیص** اقسام
این مرض باید که اولاً دریافت نمایند که او حار ست یا بارد پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره و چشم مریض نظر کنند اگر سرخ نمایند و بلمس سر گرم و در بینی سوزش
و خارش و رطوبت سائل از بینی با حدت و رقت بود حار باشد و اگر شدت سده و غنه در آواز معلوم شود و حال سردی رطوبت سائل و غدغه نیز برسند
و این نشان بارد زکامی ست و اگر نزله حلقی بود بپرسند که آنچه بسوی حلق فرود می آید با حدت و شدت احراق و رقت او مع التهاب سر و چهره و چشم ست یا نه
اگر باشد حار بود و الا بارد باشد و درین حالت از زردی و غلظ نفث و سفیدی یا کبودی رنگ او و تمدد پیشانی نیز سوال کنند و انتفاع از عروض تپ در بارد و تضرر
از ان در حار دلیل تام ست و ایضاً عظم و سرعت و تواتر نبض و زردی قاروره دلیل حرارت مزاجی ست بعد از ان بعلامات مخصوصه اخلاط اربعه نظر کنند اگر علامات
غلبه هر خلط که یافته شود همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هرگاه آثار زکام حار مثل سرخی چشم وغیره با کدورت حواس و تنگی و شیرینی دهن

وگرانی سر و غدغه و خارش لهات و لثه و گوش و روی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دموی باشد و اگر با تلخی دهن و تشنگی و صداع و سوزش
سر و چشم و سیلان اشک و خروج رطوبت رقیق زرد رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام بارد متشخص گردد و تا آن کدورت
حواس و گرانی سر مع فرط رطوبت دهن و عدم احساس فی الفم رائحه ماکول و مشروب و ثقل زبان و تغیر شدید در کلام یافته شود بلغمی باشد و اگر خشکی در بینی و
چشم مدرک گردد و با آن ثقل سر و صداع و احساس مزه چیزی سوخته در دهن و ادراک بوی دخان و عفونت هنگام شمیدن اشیا بود سوداوی باشد

علاج کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام و نزله تحلیل ماده است و آن چنان باشد که قوام او را اعتدال دهند یعنی حار و رقیق را باستعمال مغلظات غلیظ گردانند و بارد و غلیظ
را باستعمال ملطفات رقیق سازند تا پخته قابل دفع گردد و در امر این نضجات مهلت روا ندارند که بطول نجامد بلکه زود نضج داده آنرا دفع و اخراج نمایند
بهر آنکه اگر زود پخته نگردد و زائل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و بهر عضوی که فرود آید آنجا مرض مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی
و دندان و خناق و سرفه و سل و ذات الریه و ذات الجنب و شوصه و ورم معده و جوع الکلب و قرحه و سحج و اسهال مائی و قولنج و مفاصل مانند آن و باشد
که ماده غلیظ در دماغ محتبس شود و سکته یا صرع یا صداع و شقیقه یا مالیخولیا یا سرسام و سبات و مانیا یا دوار و سدر آرد و لهذا گفته اند که ماده در دماغ موجود باشد
زکام و نزله را بند نکنند بلکه ماده آنرا بالتمام اخراج نمایند و اگر خود بخود بند بشود باستعمال مفتحات و مرققات الفتایح اخراج کنند و بالجمله در مرض نضج و تنقیه
تلطیف و منع ابخره و تقویت دماغ و معده ضروریست و صاحب این مرض را لازم است که تقلیل طعام و شراب نماید و مهما امکن تشنگی و گرسنگی و کم خوابی مصابرت
کنند تا زکام زائل نشود از خوردن روغن و گوشت احتراز نماید و اگر باستعمال لحوم مضطر باشد نزدیک انحطاط مرض لحوم مرطبه مثل لحم جدی فراریج بکشک شعیر
در نزله حاره و لحوم یابسه مثل عصافیر و بچه کبوتر بریان یا شوربای اسفاناخ در بارده استعمال نمایند و از شراب و اغذیه نفخه مثل جوز و کرنب و پیاز و گندنا و سیر و جرجیر و
گوشت مملحه مثل گاو و میش و آهو و غیره و چیزهای سخت غلیظ و عفص و شور و ترش و فواکه رطبه و رد بردی و باد سرد و آب جاری نشستن پرهیزند و خواب در
زکام و نزله پیدا کند و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب ورزند و سر را از سردی و هوای سرد بکلاه یا عمامه پوشیده دارد و حتی الوسع
بر سر روغن نمالد و از خفتن بر پشت و خواب روز خصوصاً بعد از طعام و خوردن حموضات و لبنیات و سرنگون کردن و حرکت عنیفه نمودن و از امتلاء و تخمه
و جماع محترز باشد و بالین پست داشتن و پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن درین اوقات بهتر است و در ابتدا زکام را حبس نسازند بلکه اگر محتبس
شود از بخور و انکباب بخیره جاری کنند و نزله را از نازله حلق و صدر با فتیله داشتن در بینی اماله نمایند و خداوند این علت را فصد مناسب نبود مگر در
بعضی صور مثلاً اگر ماده کثیر و حار بود و خوف افتادن بطرف ریه و حدوث قرحه باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت
فصد بود و احتمال سر دو باشد ابتدا الفصد نمایند بعده مسهل دهند و بقول بقراط در نزله که بسیار حدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و عطسه
بسیار آید و یا باستعمال معطسات در ابتدای نزله و زکام ضار است منع نضج و جذب فضول دیگر میکند و بعد نضج نافع است از جهت دفع فضول
نضج پس اگر در اوائل زکام خود بخود عطسه بسیار آید بمسکنات او که در عطاس مذکور گردد بازدارند و همچنین حمام در اول زکام مضر بود بجهت تحلیل رقیق ماده و تغلیظ
باقی و در آخر آن بعد نضج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر با نزله تپ بود استحمام نباید کرد و کسی را که زکام بسیار عارض شود و دماغ او ضعیف بود پس
در حالت صحت استحمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناخورده اندر حمام رود و در آن زیاده لبث ننماید و بتدریج سر پوشیده برون آید و حقنه جذب
فضول میکند و چون با نزله محجمه بجای پستان در پا بندند پس میل ماده بسوی جنب پا شد پس مبادرت بفصد نمایند و تدخین اکثر تپ آرد و استعمال
حب السعال برای خشونت صدر است نه بهر مواد سر هر که بالنوازل در تابستان و زمستان دوام نماید برای او حب قوقایا نافع ترین علاج و مجرب است و
حرکت اعضای سافله برای نوازل بنابر جذب ماده باسفل بسیار نافع بود و بعد از آن استعمال تکمیدات و تبخیرات مع مراعات عدم استعمال آن در ابتلا
و کذلک المیدان بهار زیر زانو بدامک جنیفت موجب طویل النضج تدابیر است و گویند که نطول آب بسیار گرم و استنشاق او در زکام برد الساعه است و دموی سه

زود تر اثر رسیدن مخاریر بین شانہ کردن بنحوی کہ شانہ بقعر موہا و پوست سر رسد مسام را بکشاید و مادۂ نزلہ را دفع سازد و جمیع اطلیۂ مغریہ مانع نزلہ و نافع او ست
النظا کی گوید کہ ملاک امر در علاج این مرض تنقیۂ دماغ ست بہر آنکہ اگر آنچہ مہیای نزول ست اگر حبس گردد حواس را فاسد و کدر و مظلم گرداند بعد ازان حفظ
اعضا از سائل اگر مضرت بدان یابند و این یا بمنع بود مطلقاً یا بازالۂ آنچہ حاصل شدہ بہر آنکہ اگر در اعضای نافذ ثابت ماند در بینی و لثہ متعفن شود و التہاب
آرد بعد ازین اخراج فضول بنفث یا تحلیل از سینہ و معدہ و قصبۂ ریہ کنند و کذا از اعضای سافلہ اگر مواد بدان برسد خصوصاً اگر قارورہ متغیر گردد
بعد ازان حبس آن اگر افراط کند بعدہ تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی ست و از خواص ست کہ مزکوم چون خرما بوید بعدہ
صرۂ آن در پارچہ بستہ در راہ انداز زکام بسوی کسی کہ آنرا بکشاید منتقل گردد و کذلک سرگین استر چون بران نقل کردہ آنرا اندازد باید کہ در بلدت
مریض بر پشت خواب نکنند و در خواص آمدہ سر کرادمان تعلیق آہن نماید حدوث نزلات ازان دفع گردد و گویند کہ گل ارمنی شماً و شرباً مانع حدوث
نزلہ است و کذا اضماد باقلا تنہا و یا در سرکہ یک شبانہ روز تر کردہ خشک نمودہ سائیدہ و کذا التضمید بغبار آسیا و کذا عود الفرج و کذا الکندر سودہ در سفیدۂ بیضہ
سرشتہ بر جزو کتان مالیدہ بر صدغین چسپانیدن مانع حدوث نوازل ست و ہمچنین ذریرہ و بارزد سبز یا تخم عود الفرج یا سندروس یا شونیز مسحوقہ و یا جوز السرو یا
برگ شہدانج و یا کہربا ہر واحد سودہ بر مقدم راس و تغذیہ بماش نافع ست و بخور شکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب مجرب سویدی ست و بدانند
کہ از کلام شیخ و قرشی و غیرہما مستفاد میشود کہ علاج نزلہ و زکام محصور ست در شش اغراض یعنی تقلیل مادہ بموجب تحلیل و استفراغ و ملینین و مقابلہ سبب
فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان مادہ و تعدیل قوام آن و تحریک آن بطرف دیگر یعنی امالۂ آن بجہت مخالف و تقدم منع آنچہ ازان متولد شود مثل خشم و قروح انف
یا مثل خشونت حلق و سرفہ و قروح ریہ و آنچہ قریب بدان ست و در مر آنہا اما تقلیل مادہ باستعمال تنقیۂ بدن ست در حار بفصد سر و مسہل مخرج اخلاط
حارہ و حقنۂ جاذب مادہ باسفل و در بارد بادویۂ مسہلۂ بلغم راس از شربات و حقنجات و قلت اکل و شرب آب یا ترک او اصلاً یک شبانہ روز و اما مقابلۂ سبب
فاعل در حار جہد کنند بہ تبرید راس آنچہ مبرد بالقوہ باشد مثل و غسل حمام سر صبح بر ناہار و ریختن آب بر دست و پا و مسح اطراف و سرہ و مقعد و نداکیر و آنچہ مثل
آن باشد بروغن بنفشہ و استعمال نطول از جو و خشخاش و بنفشہ و بابونہ و ریختن مبردات بر سر و میل باغذیۂ خفیف مبرد و مرطب بالقوہ مثل کدو و ملوخیا و
اسفاناخ و در جملہ ہر یک ازینہا مطبوخ سطیب بروغن بادام سرشتہ و اما در بارد جہد نمایند چنانکہ در غرغرہ و عطاس ابتدا کنند بتسخین سر و تکمید بخرقہ گرم تا آنکہ
گرمی او بدماغ محسوس گردد و حفظ سر ازین سخونت و اکثر احتیاج بتکمید از نمک و جاورس افتد و گاہ از آب بسیار گرم چندانکہ احتمال حرارت او نمایند و نطولات
منضجہ محللہ در ان استعمال کنند و اطراف و سرہ و مقعد و نداکیر را بادہان حارہ چون روغن شبت و بابونہ و مرزنجوش بمالند و قوی تر ازان روغن سداب و روغن بان
و روغن غار و روغن سوسن ست و بصابون رومی سر بشویند و لیکن باید کہ بسر روغن نرسانند زیرا کہ عمدہ در علاج نزلات حارہ و باردہ تفتیح مسام جلد
راس ست و تدہین آن باعث سد مسام مانع تحلیل بخارات و خروج آنہاست و اگر تدہین راس لابد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد استفراغ استعمال او
جائز بود و چون در نزلۂ بارد بر سر و پیشانی لطوخات خردل و قسط و مانند آن بعمل آرند باید کہ بعد ازان بغسل آب صابون و مانند آن بشویند و باغذیۂ
خفیف و لطیف و مسخن و مجفف ملین صدر میل نمایند و گاہی احتیاج باستعمال ادویۂ محمرہ باشد مانند آنکہ در ان سرگین کبوتر و خردل و انجیر بود منہ تا فسیا
افتد بلکہ باستعمال داغ حاجت آید جہت آنکہ تسخین سر و تجفیف او نافع ست برای آنکہ حادث شدہ و مانع ست از بہر آنکہ حادث خواہد شد اگر بالفعل نباشد
و باید کہ درین نوع نزلہ اندر حمام قبل از نضج داخل نشوند بلکہ تکمیدات یابس استعمال نمایند و بوئیدن مشک و عنبر و شونیز بود دادہ در خرقۂ کتان یا لگون نہاد
صوف در روغن حار مسخن تر کردہ اندر گوش ریختن نافع ست و بقول بعضی متاخرین بہر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل و خارج کنند مثل لعاب بیدانہ و عرق گشنیز
سبز و کاہو و مانند آن از داخل مانند خورانیدن اغذیۂ مبردہ و تیہو و قرعۂ پوخیہ و اسفاناخیہ و کدو بریہ بگوشت بزغالہ و تدہین مہرہای گردن و پشت و خصیہ
عظیم النفع ست از خارج و ایضاً بستن حنا و یا برگ بید و یا ورد و یا خطمی و دادن شربت نیلوفر چہار تولہ در عرق نیلوفر نہ تولہ و اگر زیادتی تبرید حاجت آید
انار مسخوش و ہندوانہ و عرق بید مشک و روح ادہ و افشرۂ انناس و سیب گرگ و غدۃ البقلۃ یمانیہ و مرق بگوشت حلوان و اما در بارد تسخین دماغ کوشند از داخل

وخارج مثل تکمید جاورس و ارزن و برنج و بابونه و نمک هندی هر یک دو تولہ و بوئیدن عنبر و مشک و شونیز بریان هر یک سه ماشه مجموع یا تنها در لته کبود بسته بخور سندروس و کهربا و مرزنجوش بقول صاحب خلاصة التجارب سر بر بخار بابونه و شبت و شلجم داشتن بسیار مفید است و از داخل مثل شونیز و زر نباد و بسباسه هر یک یک ماشه در عسل دو تولہ و ایضاً تخم بادرنجبویه یک نیم ماشه اسطوخودوس دو ماشه در یک تولہ عسل و غذا کباب دراج و لوه بنان و بجای آب ماء العسل دهند و خاییدن مغز بادام با نبات و حلیوره عظیم الاثر است و همچنین خوردن معجون فلاسفه و اما قطع سیلان بغرغره مجمده بارده مثل غرغره بآب [illegible] و بگلاب و آب عدس و آب کشنیز و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و عناب و عدس کشنیز خشک [illegible] و بالفعل برای حار و حار را بینی [illegible] و ایضاً خصوصاً در بارد مثل حبی که از افیون و میعه و کندر و زعفران ساخته باشند در دهن دارند و آب لعاب نمایند و مثل تسریه که در حبس نزله از [illegible] مجربست چون شربت خشخاش ساذج برای حار و شربت کرنب و شربت خشخاش که در آن مر و غیره داخل باشد برای بارد بدهند و شربت خشخاش استعمال کنند مگر در ابتدا بنا بر منع نزله از صدر و هر گاه محتبس گردد و احتیاج بنفث افتد این شربت مناسب نبود بلکه ماء الشعیر دهند و مثل بخورات حابسه چون تبخیر سندروس تنها یا با شکر برای حار و بارد هر دو مجرب است و شونیز برای بارد بخوراً و شموماً و قسط ایضاً و کذا انکباب بر شراب یا عسل بر سنگ آسیای گرم انداخته و انچه نفع باین میکند تبخیر بکندر و عود خام و سندروس و قسط و میعه است و بخور طرفا و گل سرخ برای حار و کذالک شکر طبرزد و باقلا و جو در دوغ گاو ترکرده خاصتاً و شکر و کافور و نخاله منقوع در سرکه در حار بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر سنگ آسیای گرم صاف انداخته نافع است و بعض متاخرین گویند که برای منع سیلان ماده در حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه در عرق نیلوفر و کاهو دهند و غرغره از عدس مسلم و کاهو و کوکنار هر یک یک تولہ عناب هفت عدد جوش داده صاف نموده حضض نه ماشه داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یک تولہ سائیده قند دو تولہ آمیخته لیسانیدن بسیار مفید است و غذا آش جو با شربت خشخاش دهند و اما در بارد این مطبوخ دهند اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه کوکنار گل بنفشه هر یک [illegible] ماشه عناب هفت عدد خمیره بنفشه چهار تولہ مالیده صاف نموده و غرغره از [illegible] و بادیان و نشاسته الحیات و عذبه و کزمازج و کوکنار هر یک [illegible] ماشه کنند و چای خطائی نوشانند و برشعثای انطاکی دو سه ماشه و یا حافظ الصحة در عسل دهند و غذا کباب مرغ و دراج بنان خمیری دهند و اما تعدیل قوام ماده حار را بتغلیظ و بارد را بتلطیف نمایند مثلاً استعمال خشخاش و کاهو و لعوقات بارده گرفتن کتیرا و بهدانه در دهن برای تغلیظ ماده حار تا بعمق بدن تر نریزد یا استعمال نسخه مرقق آن باشد مثل زوفا و اصل السوس تا که تغلیظ خود ایذا نرساند و بعضی گویند که بهر تعدیل قوام ماده بنا بر آسانی خروج آن در حار بهر تغلیظ رقیق شربت خشخاش یا [illegible] و یا دیاقوذا در عرق کاهو و گاوزبان دهند و حضض تنها در دهن دارند و در بارد بهر ترقیق غلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس یا تنبول و یا [illegible] در عرق بادرنجبویه و گاوزبان دهند و یا عسل در عرق کاهو و بادیان دهند و بجای آب ماء العسل نوشانند و اگر حاجت تنقیه افتد در حار بحب بنفشه و در بارد بحب قوقایا و ایارج علوی خان کنند و پس از تنقیه جهت تعدیل مزاج حب [illegible] و حب سیماب حب چاپی حب چینی دهند و بعد نزله بند و غرغره سعوطات حابسه استعمال نمایند و اما تحریک او بطرف دیگر پس اگر نزله بسوی حلق ریزد معطسات و بهر انچه لذع منخر نماید طرف بینی جذب کنند و اگر نزله حار بسوی اسفل سیلان نماید باستعمال حجامت بر نقره اماله کنند و همچنین انکباب بر مطبوخ ریاحین جاذب ماده بسوی بینی و ادویه معطسه مثل خربق مفید است و دغار یقون و کندش و فلفل و خردل است مجموع یا مفرد استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و [illegible] بادروج و زراوند طویل و گل سرخ برای محرورین ست و لطوخ باطن بینی بدوای معطس بهتر است از نفوخ او دران و ایضاً جهت مائل ساختن ماده نزله از جانب سینه و حلق و قصبه ریه برای بینی معطسات تند مثل [illegible] زنجبیل و کندش و فلفل و گل [illegible] و زرنبق و امثال آن بعمل آرند و سعوط علوی خان از مجربات است و اما تقدم پس مثل آنکه صیانت حلق و ریه از آفت نمایند و اکثر آن با غذیه باشد و در حار تمریخ صدر از روغن بنفشه و تناول آش جو خمیره بنفشه و آب انار شیرین [illegible] استعمال حریره نشاسته و آرد جو با قلا [illegible] اگر تپ نباشد و اگر تپ بود شیر مغز باشد و استعمال لعوقات لینه بارده و اشربه زوفائیه بارده و حب السعال و اما در بارد مثل تمریخ صدر بروغن بنفشه و روغن بان و قیروطی حار و استعمال حسوهای حاره ملینه مثل اطریه بالشهد و مثل آب سبوس گندم بروغن بادام و عسل

دشل نان مشخشخ و استعمال لعوقات لینه حاره و اشربهٔ زوفائیه حاره و ایضا زوفا تنها مع اصطرک شراب گرم در نوازل نافع ست بجهت نضج او و دفع غائله او از
اعضای نفس بنابر انضاج و تلیین و نبیذ بعضا صاحبان نزله موافق نبود و گاهی در ابتدا نفع دارد و اما بعد از نضج معتدل از آن موافق بود و برای نزلهٔ حار شراب ممزوج لازم ست
و زموات در ترقیق نزله در ابتدا مع نضج مینماید و گویند که برای حفظ قصبهٔ ریه و سینه و حجاب که گذرگاه مادهٔ نزله اند تا از آن انزع و آفت عظیم نرسد حریره‌ها و غراغر و مطبوخات
حابسه و حبوبات مثل حب سپستان و حب جاوشیر حافظ الصحه استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حلبه برگ کتان صمغ عربی ملوه کوکنار هریک توله شربت شگوفه منبه پنج توله

علاج زکام و نزلهٔ حار

بهدانه عناب سپستان تخم خطمی گاؤزبان در آب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله باز نه ایستد صمغ عربی کتیرا هر واحد
یک ماشه در خمیرهٔ خشخاش آمیخته همراه جوشانده زیاده کنند و افیون زعفران صمغ کتیرا هریک یکماشه سائیده در آب کوکنار یا سفیدهٔ تخم مرغ آمیخته کاغذ را مثل
روپیه تراشیده سوزن زده بران مالیده بر سر دو شقیقه بچسپانند و نیز در آب مذکور ازین ادویه حب بسته بقدر دانه موٹھ فرو برند و از تخم خشخاش کتیرا صمغ
عربی نشاسته حب ساخته در دهن گیرند و عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقشر گلنار
زرورد تخم کاهو عوض کزمازج داخل کرده جوشانیده رب جوز آمیخته بعمل آرند که در حبس نزله و زکام حار از مجربات والد علوی خان ست و یا تخم خشخاش
پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب الثعلب بابونه تخم بادیان کلان مازو برگ توت عناب کشنیز جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی مرحوم ست
و اگر عناب پنجدانه سپستان ده دانه خطمی خبازی هریک پنج ماشه کوکنار تخم خشخاش هریک چهار ماشه عدس مسلم شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند نیز حبس
نزله و تغلیظ آن نماید و کذا غرغرهٔ گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیده صاف نموده نافع و همچنین برای
تغلیظ ماده و ترقیق خشخاش بزر البنج باقلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هریک یک توله در نیم سیر آب بجوشانند تا پاو سیر ماند غرغره کنند و بهر منع
نزلهٔ حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو مقشر و خشخاش مع شربت خشخاش و حریره که از آب سبوس و آرد باقلا و نشاسته و کتیرا و روغن بادام و شکر پخته باشند
نیز نافع و خوردن دیاقوذا مفید و ایضا در زکام حار رقیق آش جو به روغن بادام و یا عناب سپستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده با شربت خشخاش
دهند و اگر سرفه باشد بران بهدانه و اصل السوس و تخم خبازی و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز یا پنج روز بدهند و بجای طعام و شراب آش جو
تنها و یا با شربت بنفشه و یا خشخاش و یا نیلوفر و استاد مرحوم در صورت تپ و خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویهٔ جوشانده اول را سوای گاؤزبان در
عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو و خاکشی افزوده میدادند و گاهی جهت نضج نزلهٔ حار و سرفه مویز منقی دو توله جوشانیده شیرهٔ شش
ماشه شیرهٔ مغز بادام پنجدانه شیرهٔ تخم خشخاش چهار ماشه نبات سفید یک توله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کتیرا نیم ماشه سوده پاشیده میدادند و گاهی
در نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج مادهٔ حلق و قصبهٔ ریه شیرهٔ مغز بادام چهار دانه شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات یک توله صمغ عربی
کتیرا نشاسته هر واحد یک ماشه سوده میدادند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یک درم کتیرا نیم درم
دو ماشه سپستان هفت دانه نبات مصری یک نیم توله در یا و آثار عرق گاؤزبان جوش دهند وقتیکه نصف بماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در ریزش نزله
و انسداد منخرین بهدانه سه ماشه گاؤزبان خطمی پرسیاوشان هریک پنج ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان جوش داده بطور قهوه میدادند و
کذلک زنجبیل دو ماشه بهدانه سه ماشه کوکنار دو سرخ نبات یک توله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در ریزش نزله و بلغم سینه برای نضج خمیرهٔ خشخاش
خورانیده بهدانه عناب سپستان نه دانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خبازی هریک هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده
شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آش جو که در آن عناب و سپستان و خطمی و خشخاش پخته باشند با شربت بنفشه یا خمیرهٔ آن نضج و تغلیظ
نزله کرده نماید و اگر تا سه روز عوض طعام و شراب بر همین اقتصار ورزند بهتر ست و شربت خشخاش همین عمل کند و بقول صاحب حاوی در زکام حار
تغلیظ ماده و تبرید دماغ و تقویت او و نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه با شکر ده درم نافع و اگر با وی سعال باشد سپستان و بهدانه افزایند و غذا

مزورهٔ ماش مع مغز بادام دهند و اگر با سرفه و صداع باشد طبیخ بنفشه سپستان عناب مع شکر یا ترنجبین یا خمیرهٔ بنفشه یا شربت بنفشه و اگر بیخوابی باشد شربت
خشخاش و مزورهٔ ماش و خشخاش و مغز بادام و تخم کاهو مفید و حکیم علی نوشته که اگر نزلهٔ سائل حار باشد جهت اجفان را قلقدیس و عدس لطوخ نمایند و بعضی قلقدیس
را در آب حل کرده ازان روی بشویند و اگر نزله از غیر ورم حار باشد و علت قریب الحلول بود جهت سر اگر چیزی از برگ علیق تر کوفته و یا از آب خرفه و یا آب بهی و آرد جو
و یا مازو سوده بشراب و سویق یا شوکران در آب عنب الثعلب یا حازون مدقوق مع خزف او از بناگوش تا بناگوش و دیگر ضماد نمایند و بالجمله بد انچه
مبرد و قابض باشد ضماد کنند و بگیرند آرد گندم جریش و مرد کنند بسفیدی بیضه بر جبهه لطوخ سازند یا طباشیر مرداق کنند بسفیدی بیضه استعمال نمایند و گویند
که گل بنفشه و کذا خشخاش سفید و کذا اشیل شراب ضماد آور نزبانج سفید شراب و عرعره برگ اجاص و ضماد عصارهٔ برگ انگور بسویق و کذا عصی الراعی و کذا اسباق ذو میر
حاض جوشانیده هر گاه قوام او غلیظ گردد بر مقدم دماغ نهادن نافع نزلهٔ حار است الحاصل در انتهای هر اماله مادهٔ نزله از حلق بسوی بینی مداوم عطسه
گیرند و بوئیدن صندل سرخ بسرکه سوده زکام گرم را بگشاید و همچنین سبوس جو با سرکه بوئیدن و برای سدهٔ بینی و عدم حس شم در زکام حار باقلا در سرکه
تر کرده بر آتش نهند و بخار او بگیرند و کذا صندل سفید و سک چون بسوزند و کذا لک انکباب ببخار حجر آسیای گرم در سرکه سرد کرده و نخالهٔ منقوعه در سرکه بر آتش اندا[خته]
و یا شکر طبرزد و برگ مورد سوخته بخار گیرند و انکباب بر بخار طبیخ بابونه بنفشه جو مقشر خشخاش و غسل سر بدان نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر بطول
انجامد و مزمن و یرکشد بر چه شیشه را بر آتش نهند و کافور بران پاشیده و چادری بر سر کشیده بخار او در بینی بگیرند و یا سبوس گندم در سرکه خیسانیده بر آتش گذاشته
بجوشند کو بخار او بگیرند و اگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشه ثمر طرفا هر یک نیم درم کوفته بیخته در سرکهٔ کهنه بخیسانند و
خشک کرده بگلاب بنادقها سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته دود آن بگیرند در زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در فوائد شریفیه وزن
جمله ادویه دو چند آنها نوشته و کشنیز و آمله یک یک درم افزوده بعد مهر انجیتن بخور آن امر نموده و بخور حاج حسین نیز نافع است و غذا آش جو و حریرهٔ
سبوس و حسو لوز و یا دال مونگ با خشکه و مزورهٔ ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و ملوخیا و رجله و سرمق و بقلهٔ یمانی بروغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه شود
بعد از نضج بمسهل صفرا و حب بنفشه تنقیه کنند و مسهل از بنفشه و عناب و سپستان و ریشهٔ خطمی و خبازی و بهدانه و اصل السوس مقشر بکوفته جوشانیده مالیده
صاف کرده مغز خیار شنبر شیرخشت ترنجبین دران حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بران چکانیده نیم گرم نوشیدن نیز در زکام حار نافع و بعده
بآب نیم گرم استحمام نمایند و تریاق النزله و حب الشفای علوی خانی و موزیه بر در منع نزله مجرب است و کذا حب نزله به نسخهٔ حکیم محمد باقر و حکیم احمد
و معمول حکیم علی اکبر خان و والد حکیم علوی خان و به نسخهٔ بیاض حکیم اکمل خان و خمیرهٔ خشخاش کوکناری و دیاقوزا و رب خشخاش و سفوف نافع نز[له]
و شربت نزله و فریادرس و شربت کوکرد و شربت خشخاش و لعوق نزلهٔ حار و لعوق شمعون و لعوق جمیز و قرص نزله بند تالیف حکیم محمد هادی و طلا و لطوخ
نزله خلد و لطوخ مجرب حکیم اکمل خان و نزله بند همه در نزلهٔ حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت مادهٔ نزله تا نخست تنقیهٔ دماغ نشده باشد حبس نزله روا نیست
که مودی بفساد میگردد و آنجا که ماده بغایت گرم و تیز و باحدت باشد اول فصد سر رو نمایند و تبریدیکه در علاج امراض حار دماغی گذشت بدهند و یا لعاب
بهدانه سه ماشه لعاب ریشهٔ خطمی شیرهٔ تخم خیارین هر یک هشت ماشه نبات یک نیم توله دهند و روغنهای سرد چون روغن نیلوفر و کدو استنشاق نمایند و از
کافور و صندل تبخیر کنند و بقول محمد زکریا زکام که در ضعیف عارض شود تبرید کبد باطلیهٔ بارده سیما خرقهٔ کتان بآب کاسنی تر کرده مکرر نهادن سریع النفع است
و اگر با صداع و تپ بود لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم کاهو عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و باز شیرهٔ مغز تخم تربوز بجای شیرهٔ کاهو
و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کثیرا سوده برای سرفه افزایند و ایضاً بعد فصد در منضج بارد سپستان بست دانه تخم خبازی چار ماشه اصل السوس مقشر
پنج ماشه عوض کاسنی و شاهتره و گل سرخ داخل کرده شب در عرق شاهتره و مکوه و گاؤزبان هر یک هفت توله خیسانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چار توله
داخل کرده بنوشانند و غذا آش جو بشربت بنفشه یا نبات و یا اسفاناخ یا برنج خورانند و بجای آب عرق مکوه و نیلوفر سه چهار روز هر دو وقت دهند و ادا خیار شنبر
و ترنجبین هر یک شش توله خمیرهٔ بنفشه و گلقند هر یک چهار توله شربت سناسه چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده مسهل دهند و بعد آب مونگ و شام

شناه کجهری و صبح تبرید لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه عرق کاوزبان و نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله اسپغول یا تخم ریحان نه ماشه یا شیره ده دهند
در همین [illegible] سه چهار مسهل [illegible] و جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل کشنیزی یک توله وقت شب دهند و صبح شربت خشخاش سه توله در عرق کاوزبان ده توله و اگر
او و بسیار تیز بود در زکام با صداع و شقیقه شدید منذر بسرسام و با تب باشد بعد فصد سر رو تبرید و ضماد و سعوط صداع حار [illegible] برای نضج ماده گل بنفشه
خطمی هر یک شش ماشه سپستان یازده دانه بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه خیسانیده شیره تخم کاهو شیره مغز تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله
شش ماشه داخل کرده بدهند و در روز هشتم عناب پنج دانه گاوزبان خبازی پرسیاوشان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین [illegible] شش ماشه مویز منقی دو توله خیسانیده
از دو و شیرجات موقوف نمایند و چون نضج ماده از قاروره ظاهر گردد در روز دوازدهم اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یک توله گل سرخ چهار ماشه در نضج
و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده مسهل دهند و بجای آب عرق کدو [illegible] داخل روز دوم تبرید از لعاب
بهدانه شیره عناب شیره کاهو شربت بنفشه اسپغول باشد و دهند بار مسهل و تبرید بدستور و اگر با نزله و زکام حار [illegible] و قبض و تب زیاده در سر و غلیان رطوبات
جهلی باشد تبرید از شیره عناب ده دانه شیره کاهو یا شیره مغز تخم کدو شش ماشه عرقیات شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و خاکشی نه دهند بعد تسکین برای نضج ماده
عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه بنفشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه خیسانیده شیره کاهو شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه
گاهی شیره خیارین شربت بنفشه دهند بار برای نضج ماده [illegible] خطمی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه و به تقدیر اضافه کرده شیره تخم کدو و خیارین [illegible]
کنند و خاکشی شش ماشه افزایند پس اگر آثار غلبه بلغم دریافته شوند برای تلطیف آن مویز منقی ده دانه زوفا پرسیاوشان هر یک سه ماشه افزایند [illegible]
بلغمند که در نزله حار شیرجات مثل خیارین و غیره دهند لیکن چون مرض طول کشد [illegible] به رعایت معده تا از شیرجات معده خراب
نگردد و بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک را که در زکام حار پیش شود استنشاق آب بسیار گرم متکرر فی الحال منع کند ان شاء الله گویند
که علاج زکام حار فصد قیفال و شرب ماء الشعیر با شربت بنفشه و نبات [illegible] آب انار و استعمال آب آلو بحلاب و ترک غذای حار و شراب حار و تقویت
دماغ بشمومات بارده مثل بنفشه و نیلوفر و بعد نضج ماده دخول مریض در حمام و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و باقلا و جو [illegible]
در سرکه تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد صلاح تغذیه مزوره آب انار و احتراز از [illegible] و تعرض هوای گرم [illegible] ابو سهل گوید که در نزله و زکام کائن
از حرارت دوای آن است که از آن رطوبت رقیق حاد سائل شود آنچه مغلظ و مبرد این ماده باشد استعمال کنند و شربت دیاقوزا صبح و شام و تمام روز اندک اندک
بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لعوق خشخاش [illegible] خشخاش سوده بجلاب آمیخته لیسیدن نیز نافع است و تخم خشخاش در
حریره معمول از شکر و نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشه و خشخاش مع پوست و باقلا مع پوست کوفته و جو و بابونه و برگ کاهو و برگ
درخت گل سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت امر گل مختوم یا گل ارمنی بآب بارتنگ یا آب عنب الثعلب یا آب خرفه سرشته بر سر و پیشانی و چهره ضماد
سازند و یا روغن بید که در آن خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جوشانیده باشند بر سر مالند و از باقلا در سرکه تر کرده خشک نموده و سعد روس
و سک و صندل و کافور تبخیر کنند و بر بخار سرکه که اندران سنگ آسیا یا حجر النار گرم کرده انداخته باشند انکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند و غذا
حریره معمول از نشاسته و آرد باقلا و جو مقشر و کدو و خرفه و کاهو و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد دران بچه ماکیان یا دراج یا ماهی صغار اضافه
داخل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خرنوب شامی از دانه پاک کرده کوفته در آب بجوشانند و صاف کرده تخم خشخاش
بریان سوده و اندک صمغ عربی سوده داخل کرده بنوشند و غذا کشک جو بریان و بادام بریان و پنیر [illegible] خشک کرده و نشسته و زردی بیضه در سرکه
جوشانیده که بران قدری طباشیر و کشنیز خشک سوده پاشیده باشند تناول نمایند و بخار سبوس در سرکه تر کرده [illegible] و از گل سرخ خشک و نبات و برگ مورد و جو
و باقلا هر دو در سرکه تر کرده تبخیر نمایند [illegible] در زکام و معه فصد سر رو و تلیین طبیعت بنقوعات مذکوره و لزوم ماء الشعیر و شربت عناب و خشخاش نمایند
و اگر سده باشد [illegible] اخراج نماید بسنبل الطیب و سعد روس و نبات سفید و کاغذ مصری و کشنیز خشک و عنبر اشهب و عود در آتش گذاشته تبخیر نمایند که جهت

تنقیح سده و در زکام دموی نافع است و انکباب بر طبیخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش از جمله منضجات و مفتحات زکام دموی است و ایضاً در صورت آثار غلبهٔ خون بعد
شیرهٔ تخم کاهو یک توله با شربت نیلوفر دو توله خواه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه خیسانیده میدهند و بعد چند روز
اسهال بمغز فلوس و بعد تنقیه حبس میکنند و افیون در حبس مجرب است و در زکام صفراوی سوای تخم ابریز کور و تنقیه ماده بماء الفواکه و مغز فلوس و ترنجبین و تغذیه بماء الشعیر
مزورات مذکوره و بهر نضج انکباب بر طبیخ بنفشه و بابونه و خطمی و تخم کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد و بخور کشکر طبرزد و کاغذ و
کشنیز خشک است عنبر اگر ساده افتد نیز مفید است انطاکی گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد سر رود واجب است اگر زکام خاص بسر باشد والا ملزوم
اگر بسبب عام بود والا باطلیق لیبید بتبرید مزاج بملازمت شل روغن بنفشه فرو کرده و بنفشه در تدهین و استعمال روغن کاهو نشاید بهر آنکه خواب آور است و خواب در نجبا
مضرست و شل کدو و خرفه و قطعت در غذا و شل مورد و نیلوفر و بنفشه و بیدمشک و ضماد باید کرد و از مجربات نهادن برگ کنار و سیب و زعرور بطول بگلاب است
و کذا کافور طلا کرده و بخور آبعده اگر ماده متنزل شود و در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خوف اجتماع ماده در آن باشد واجب است استعمال بیداری و ریاضت خفیف و از ملینین
مثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و عدس و ترنجبین و گلقند شکری جوشانیده یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو افزایند و اگر
سرفه نباشد تمر هندی زیاده کنند و از مجربات من دافع زکام حار نیست که جو مقشر دو اوقیه گاؤزبان و خمیره بنفشه هر واحد یک اوقیه اصل السوس و پرسیاوشان و
تخم خشخاش هر واحد نیم اوقیه در چهار صد درم آب بجوشانند تا بنیم و در ما عصاره کرده شربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این از اعظم منقیات و نافع است
و اگر حاجت بنطول افتد بهتر دران طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه است ایضاً و در زبده می نویسد که در دموی التقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از صدر نجات نزد که و باشد بعد لزوم
شرب ماء الشعیر مع آن تخم خشخاش سوده تا نضج باید و طلا بر دهن مورد و نطول بدان و بابونه و گل سرخ و گلنار و اقاقیا مجرب است و کذا المالش بدان طبری گوید که
در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد از ان تلیین طبیعت بمطبوخ عناب و آلوی شیرین و سپستان و بنفشه و اصل السوس و تخم خطمی و ترنجبین آمیخته نمایند و دو سه روز
بر شربت آش جو و شربت خشخاش اقتصار ورزند ذکر دوائی مرکبه نافع زکام و نزله حار بخور نافع نزلات و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از
حاجی حسین تلمیذ والد علوی خان بزر البنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل اردانه پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی گل خطمی عنب الثعلب هر یک جزو یک
و اگر نزلات بارد باشد مرزنجوش تمام بابونه اکلیل الملک از هر یک جزوی داخل کنند بعد سبوس زر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را بر بخار آن بدارند
پس صاف نموده قدری از آب آن مضمضه نمایند و ثفل آن را بر سر ضماد کنند ترکیب بخور نیز از حکیم واحد علی مرحوم که جهت حبس نزله و زکام و بر آمدن هر مرضی که از نزله
پیدا شده باشد مثل صداع و درد دندان وغیره و از برای صداع مطلق مفید است و نزله حار و بارد هر دو را نافع لیکن عمل این در نزله بارد و هر مرض بارد ضعیف است و
بالخاصیت مفید بود زیرا که مزاج این مویز فی الجمله سرد است و در امراض حاره البته مفید است پس بهتر آنکه در نزله بارد و بخور آن با ادویه حاره که مناسب نزله وغیره باشند ضم نموده
استعمال نمایند که اکسیر الاثر است تخم دهتوره سیاه سه توله اجوائن خراسانی یک نیم توله هر دو را در یک نیم پاؤ آب جوش دهند هرگاه آب بقدر نیم پاؤ بماند از پارچه صاف نموده
در ظرفی نگاه دارند تا درد آن فرو نشیند پس آب صاف جدا کرده باز از پارچه گذرانیده بگیرند و مویز سرخ کلان یاؤ آثار گرفته تخم آن دور نموده دران آب اندازند و بآتش نرم
بپزند تا آب جذب شود و درین اثنا از چمچه حرکت میداده باشند تا مویز به دیگچه چسپیده سوخته نگردد بعده از دیگچه بر آورده در آفتاب خشک کنند در دو سه روز خشک خواهد شد
خوراک از ربع تا نصف مویز است و کسی را که از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود دلنگی بقدر دو سه ماشه جوش داده بنوشانند دفع گردد و شراب نیز مصلح اوست
مویز است و کسی را که از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک مویز بخورانند همه رفع شود و زیاده از قدر خوراک مذکور مسکر و ممسک است حب بنفشه جهت تنقیه
در زکام و نزله حار معمول بنفشه ترید موصوف رب السوس گل سرخ هر یک یک درم سقمونیا غاریقون هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب تازه سرشته حبها سازند جمله یک
شربت است و طریق استعمال این مثل حب ایارج است حب نزله بنسخه حکیم محمد باقر بزر البنج افیون صمغ عربی کتیرا تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشاسته زعفران
مساوی کوفته بیخته بآب حب سازند نوع دیگر از حکیم اکمل خان بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر رب السوس صمغ عربی نشاسته مصطکی کتیرا شکر تیغال آرد باقلا بیخ
لفاح مغز بادام شیرین افیون زعفران تخم خشخاش هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته بآب سرشته حب سازند نوع دیگر از حکیم ممدوح افیون

بزرالبنج زعفران ہر یک یک تولہ رب السوس ہفت ماشہ کتیرا چہار ماشہ سائیدہ حب بقدر نخود بستہ در سایہ خشک نمودہ یک حب صبح و یک شام بخورند حب نزلہ
معمول حکیم علی اکبر جان بزرالبنج بست و ہشت مثقال تخم کاہو صمغ عربی بیخ لفاح تخم خشخاش ہر یک سہ درم زعفران دو درم افیون مصری پنج درم و نیم نبات سفید
سہ درم کوفتہ بیختہ بآب حب سازند بقدر ماش وقت حاجت یک دو حب فرو برند نوع دیگر معمول حکیم موصوف از تالیف والد حکیم علوی خان کہ نفث الدم و سرفہ نزلی را ہم نفع دارد
و تسہیل نفث میکند افیون بزرالبنج مصطکی کتیرا کہربا شمعی صمغ عربی نشاستہ تخم کاہو گل گاوزبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین گل ارمنی پوست بیخ لفاح ہر کدام
دو مثقال زعفران نیم مثقال رب السوس دو و نیم مثقال ریوند چینی یک و نیم مثقال کوفتہ بیختہ بآب کوکنار بقدر فلفل حبہا سازند و بورق نقرہ پیچیدہ نگاہدارند
خوراک دو حب و در نسخہ دیگر وزن افیون چہار مثقال و بیخ لفاح و زعفران ہر یک یک مثقال ست حب نزلہ کہ نزلہ و سرفہ را نافع و ممسک ست از حکیم احمد
افیون بزرالبنج نشاستہ تخم کاہو تخم خشخاش سفید صمغ عربی ہر یک یک مثقال بیخ لفاح نیم مثقال زعفران دو دانگ کوفتہ بیختہ بآب کوکنار سرشتہ حبہا برابر فلفل
سازند خوراک دو حب بآب نیمگرم حریرہ معمول برای تقویت دماغ و نزلہ خشخاش سفید شش ماشہ مغز بادام ہفت عدد نشاستہ شش ماشہ ہمہ را شیرہ گرفتہ نبات داخل
کردہ بجوشانند بآتش ملائم تا شکل حریرہ شود گاہی اندکی زعفران اضافہ مینمایند و جہت منع صعود ابخرہ کشنیز خشک داخل کنند نوع دیگر سبوس گندم یک قبضہ
و در آب تر نمایند و صاف نمودہ بر آتش بگذارند و نشاستہ ہفت درم شکر سفید دہ درم روغن بادام پنج درم اضافہ نمایند و بملائمت تحریک کنند کہ پختہ شود بیاشامند
الیضاً کہ برای تقویت دماغ و رفع نزلہ و تولید منی معمول است مغز بادام مقشر دو تولہ تخم خشخاش سفید دو مثقال مغز تخم کدو شیرین دو درم پنج سفید یک تولہ نبات چہار تولہ
روغن گاو یک تولہ بدستور حریرہ کنند و اگر بجای آب عرق بید مشک و عرق گاوزبان داخل نمایند بہتر ست و در نسخہ دیگر مغز نبہ دانہ یک تولہ نیز داخل ست الیضاً
برای نزلات نافع مغز تخم خربزہ تخم خشخاش کشنیز خشک مغز بادام مقشر ہر یک پنج مثقال ہمہ را در عرق بید مشک و عرق گاوزبان شیرہ کشیدہ نبات سفید ہفت و نیم
مثقال کتیرا نشاستہ صمغ عربی بارتنگ تخم ریحان ہر یک چہار دانگ تخم مرو کوفتہ یک مثقال یا دیاقوزا شربت نیلوفر ہر یک پنج مثقال عوض نبات افزودہ بپزند و بکار
برند حسو ہی لوز جہت زکام و نزلہ حار یا لیس بسیار مفید نشاستہ آرد باقلا آرد جو مقشر آبکیہ دران صمغ عربی و شکر سفید و کتیرا حل کردہ باشند بپزند و روغن بادام
شیرین داخل کردہ بقوام حریرہ آرند و گرم گرم بخورند خمیرہ خشخاش سادہ کہ در زکام و نزلہ حار معمول ست و جہت سرسام و رفع بیخوابی و صداع مفید و منع نزلات
حارہ و اصلاح ریش سینہ و خشونت و دفع درد سینہ و تعدیل اخلاط محترقہ و تسکین حرارت مزاج نافع ست کوکنار کلان با تخم صد عدد نیم کوب سازند یا پوست را جدا
نیمکوفتہ و تخم را نرم سائیدہ با دو نیم آثار آب باران بپزند و صاف نمایند و یک نیم آثار قند سفید انداختہ بقوام خمیرہ در آرند قوت آن تا دو سال باقی میماند و اگر در
قوام رقیق دارند شربت خشخاش گویند و اگر خمیرہ خشخاش مرکب سازند در آخر قوام صمغ عربی رب السوس کتیرا ہر یک یک درم تخم خرفہ مقشر کشنیز مقشر مغز تخم تربز
ہر یک دو درم باریک سودہ ضم سازند و اگر خواہند قدری زعفران نیز آمیزند خمیرہ خشخاش نافع زکام حار پوست خشخاش بست و پنج عدد در آب خیسانیدہ
صبح بجوشانند و صاف کردہ با یک رطل قند سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیرہ تخم خشخاش شیرہ مغز تخم کدو شیرین شیرہ مغز بادام ہر یک یک تولہ افزایند تا بقوام
آید خمیرہ خشخاش کوکناری بجہت زکام و نزلہ و سرفہ و صداع و شقیقہ بخاری و منع صعود بخار معدہ و مراقی و تقویت دماغ و قلب مجرب و معمول است
و بسیار خوش ذائقہ و خوش رنگ پوست خشخاش دہ مثقال جوکوب نمودہ در آب باران سہ رطل بخیسانند و صبح جوش دہند و بمالند و بفشرند و با نبات سفید
یک رطل بقوام آرند بعدہ مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام مقشر کشنیز خشک مقشر مغز تخم تربز تخم خشخاش سفید ہر یک دو تولہ باریک ساختہ طباشیر کتیرا صمغ عربی
ہر یک نیم تولہ جدا جدا خوب باریک ساختہ دران مخلوط سازند و زعفران ہفت ماشہ مشک یک ماشہ بعرق کیوڑہ و عرق بید مشک در سنگ سماق حل کردہ بیامیزند
و ورق نقرہ دو تولہ یک یک انداختہ بہ تیر معجون کش درہم نمایند و بقدر یک تولہ ہمراہ عرق گاوزبان یا قہوۂ گاوزبان و نبات سفید و دانۂ الاچی بخورانند
خمیرۂ خشخاش نوع دیگر معمول جہت ترطیب و تقویت دماغ و نافع نزلہ و زکام و خواب خوش می آرد کوکنار دو نیم درم جوکوب نمودہ در دو سیر آب تر کنند و بعد یک شبانہ روز بجوشانند ہرگاہ
نیم سیر آب بماند صاف نمودہ تخم خشخاش و مغز بادام ہر یک دو نیم درم در قدری آب شیرہ برآوردہ بآب کوکنار ضم ساختہ نبات سفید یک نیم پاو گلاب نیم پاو داخل کردہ
بقوام آرند و زعفران نیم ماشہ در قدری گلاب سودہ چون قریب انعقاد شود داخل کردہ بہ تیر مخلوط سازند کہ ہمہ رنگین شود رب خشخاش از تالیف قدماجہت

نزلات حاره و بغایت نافع است کوکنار مع تخم صد عدد بکوبند و یکشبانه روز در چهار و نیم صد مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با نصف آن پنج
درم شکر یا عسل یا شلث بقوام آرند که مثل لعوق شود بعده اقاقیا زعفران مازو عصاره لحیة التیس هر یک نیم درم کوفته بیخته بسرشند و گاهی حب ها ساخته میشود و بغیر ادویات
سفوف نافع نزله دافع سهر درد پوست خشخاش کشنیز مقشر تخم کاهو تخم خشخاش هر یک دو مثقال اصل السوس بادیان دارچینی هر یک یک مثقال کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیه بعمل آرند **ایضاً** زکام و نزله را بعد تنقیه مفید آید تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست هلیله زرد برابر نبات برابر همه کوفته بیخته
صبح از سه درم تا شش درم خورده باشند **شربت بنفشه** که زکام و نزله حار و ذات الجنب و ذات الریه و صداع و درد چشم و درد گرده را نافع بود و بول را ادرار و سینه
نرم کند گل بنفشه خشک هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و با یک آثار شکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرند و همین طریق ساختن شربت
نیلوفر است **شربت خشخاش** معمول در نزله حار که با حرارت و قبض بود و مفید سرفه یابس و سل و دق کوکنار مع تخم صد عدد صمغ عربی سه دانه مغز تخم کدو مغز
تخم خیارین تخم خطمی هر واحد پنج مثقال شیرخشت سی مثقال کوکنار شکوفته و تخم خطمی و صمغ و سه دانه در آب تر سازند بعده بآتش ملائم بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده
سی و سه درم قند بقوام آرند و وقت قوام شیرخشت محلول و از مغز تخم کدو و خیارین شیره برآورده صاف نموده داخل نمایند تا بقوام شربت آید **شربت نزله**
جهت نزله حار و دفع قبض بی عدیل و معمول استادی مرحوم انجیر زرد سه دانه عناب بست دانه سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب الآس کتیرا هر یک پنج درم
تخم خطمی هفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید هر یک ده درم جو مقشر پانزده درم خمیره بنفشه سی درم ترنجبین یک نیم پاو شربت سازند **نوع دیگر** که جهت نزله
حار و بارد مجرب و معمول برای محرورین بعضی اجزای حاره آن کاسته و برای مبرودین و معتدلین همه بحال داشته بکار برده میشود و اعانت بر تسهیل نفث و
دفع عسر و تسلیس نفس هم میکند بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم غاراسیون پنج درم پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک پنج بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی
تخم کتان گاوزبان هر یک هفت درم انجیر زرد بست دانه عناب سی دانه مویز منقی چهل دانه سپستان پنجاه دانه آنچه کوفتنی است جوکوب کرده در سه رطل آب شب
بخیسانند و صبح بجوشانند هرگاه بنصف بماند بمالند و صاف نموده ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا هفت
درم **شربت گولر** دافع نزله حار و سرفه و ضیق النفس که از نزله حار بوده باشد از مجربات میر قادر علی بنارسی گولر خام یک آثار پاو بالا چهار پاره کرده سپستان
تخم بالنگا نیمکوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک یک چهٹانک عناب ولایتی پاو سیر همه ادویه را شب بآب تر نمایند و صبح جوش داده مالیده صاف نموده سیر پاو
شکر سفید انداخته قوام نمایند و دو توله تا شش تا بآب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلاناغه پرهیز از ترشی و بادی و روغن تلخ و حجرات و شیر واجب بود **طلا** که منع
نزلات کند مرکب ایلوه گوند ببول نشاسته کتیرا اسپیاری چهالیه هر واحد سه ماشه افیون بزرالبنج هر واحد یک نیم ماشه کوفته بیخته بر روی کاغذ بوسن
زده طلا نموده بر صدغین بچسپانند **قرص نزله بند** تالیف میر محمد هادی پدر علوی خان که در منع سیلان نزلات از سر باعضا بسیار مجرب است مرکی صبر سقوطری
حضض مکی صمغ عربی نشاسته سنگ راسک کتیرا گلنار اقاقیا دم الاخوین انزروت نوفل شیاف مامیثا هر یک یک درم افیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفته بیخته
بآبیکه دران برگ مورد جوشانیده صاف نموده باشند سرشته اقراص سازند وقت حاجت بسفیده تخم مرغ حل کرده بر روی سه پاره کاغذ مثل درهم که بسوزن بسیار
زده باشند مالیده دو قطعه بر صدغین و یک قطعه بر یافوخ چسپانند **ایضاً** نسخه حضض مکی بوش و ربنابی شیاف مامیثا هر یک دو دانگ انزروت سفید
مرمکی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد هر یک یک دانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوفته بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند
هر قرصی مقدار دانگی و بدستور نسخه قبل بکار برند **لعوق** جهت نزله حار مغز بادام مقشر سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید پنج درم صمغ فارسی ده درم همه را کوفته
بیخته با همو زن فانیذ و برابر آن فانیذ تخم خرفه مقشر کوفته آمیخته بطور مشتهی لعوق طیار سازند **لعوق** که نزله و زکام حار را بغایت سود مند است خشخاش سیاه و
سفید هر کدام دو اوقیه اصل السوس مقشر نیمکوفته سه اوقیه به دانه تخم خطمی هر کدام یک اوقیه صمغ عربی کتیرا هر کدام نصف اوقیه همه را غیر از صمغ و کتیرا در پنج رطل آب تر کرده
بجوشانند تا الثلث بماند صاف نموده صمغ و کتیرا را باریک سائیده و لعاب اسبغول نیم رطل شکر سفید دو رطل اضافه کرده بجوشانند تا بقوام آید بردارند و پیوسته اندک اندک
ازان بلیسند **نزله بند** معمول حکیم اکمل خان تخم کاهو تخم خشخاش افیون زعفران بزرالبنج دم الاخوین صمغ عربی کتیرا گل سرخ انزروت اگر حاجت

باشد کافور قیصوری نیز اضافه نمایند و همه ادویه را سائیده بسفیدهٔ تخم مرغ آمیخته بر کاغذیکه از سوزن سوراخ کرده باشند مالیده بر شقیقه بچسپانند

علاج زکام و نزلهٔ بارد

اصل السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید دو توله جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر زرد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک بادیان غوغ
گاوزبان کنند و با عسل بدهند و گویند که انجیر زرد سه اوقیه صعتر بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجرب است و اگر اصل السوس گاوزبان
بادیان ابریشم خام هر واحد یک درم سپستان مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند و اگر حاجت
تلیین باشد ترنجبین مغز خیارشنبر افزایند نیز مفید بود و دوام استعمال لعوقات ملینهٔ حاره همراه جوشانده و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس و شربت
بنفشه مرتب بعسل و مغلی منضج و مغلی حلو و خمیرهٔ بنفشه و خمیرهٔ اسطوخودوس نیز منضج است و گاهی در نزله بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع احتیاج سکنجبین و شربت لیمو
قلیل الحموضت افتد و کثیر الحموضت لذع و خشونت میکند و باید که در آب اصل السوس وغیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و داروی که آلست
کز انضاج باشند جلوهٔ حارهٔ ملینه باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینه دریه نمایند و مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک با خمیرهٔ بنفشه نیکوست و
مکمید سر بجاورس و سبوس گندم نمایند و یا بمغز نان گندم گرم جبهه و صدغین را تکمید کنند و بابونه پرسیاوشان زوفای خشک مرزنجوش نمام قیصوم جوشانیده
آب آن بر سر ریزند و ثفل آنرا ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از شمومات مانند شونیز بریان کرده و انیسون بریان در صره بسته و عنبر و مشک و
عود هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بروغنهای گرم و چرب کردن ناف و مقعد بآنها مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان بیدار مانند و
بر تشنگی صبر کنند و اگر سده افتد شربت که از بنفشه و عناب و مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب است و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه و خطمی جوشانیده
بخار گرفتن در نضج ماده و تفتیح سده دخلی تمام دارد و اگر شونیز بریان یکشبانه روز در سرکه تند تر کرده بسایند و باندک روغن زیتون کهنه سعوط کنند
فی الحال سده بکشاید و بوئیدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و بدار اوست مانع زکام است و انکباب بر مطبوخ طرفا و همچنین سر داشتن بر بخور شلجم و بابونه در نزله بارد
مفید است و سخاخ گندم در آب و سرکه جوشانیده سر ببخار آن داشتن نیز مفتح سده زکام است و اگر لادن چوب گز شونیز بجوشانند و سر ببخار آن دارند سده
بینی بکشاید و بخور حاجی حسین که در ادویهٔ زکام و نزلهٔ حار گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته در
پارچه بسته ببویند زکام بسته جاری کند و شمیم مشک و عنبر و لادن و قطران و جند بیدستر و قسط و شونیز بریان نافع است و در انتها برای اماله نزله از حلق بسوی بینی ناس
محسن خانی وغیره سعوط و لفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنباکو یک توله عطر عود یا عطر مجموعه دو سرخ آمیخته استعمال نمایند نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج و
اماله آن از جانب حلق معمول است و سعوط تخم سرس برای سیلان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن عود قسط شونیز در سرکه تر کرده بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند
و بخور کبریت نیز حبس زکام میکند و بخار دارچینی نیز مفید زکام رطب است و اگر کندر میعه سائله قسط شیرین اسند ردرس مساوی کوفته بیخته حب سازند و بر آتش نهاده
بخار آن بدماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از منخرین کند و یا شونیز در سرکه تند سائیده و بر سنگ تفته یا خشت گرم ریخته چادر بر سر کشیده دود آن بگیرند و استعمال
دیگر ادویه مرکبه که مسطور میشود حسب حاجت مفید است و در نزله بارد کهنه استعمال حب اذاراقی و پس از آن حب بلادر معمول حکیم شریف خان است و بر تارک سر شرط زده
سیماب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در رفع نزله کهنه از مجربات است و اگر دارشیشعان دو توله قرنفل دو ماشه جوزبوا اکیه و عاقرقرحا هشت ماشه دارفلفل فلفلمویه
هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در دفع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطگی کندر زرفت گل بابونه سنبل الطیب از هر کدام یک جزو روغن گل با
نرگس و موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی ازین روغنها گداخته ادویه را کوفته بیخته با آن لیسرشند و بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دو سه روز بسته دارند از برای زکام
و نزله کهنه مجرب است و باید که در نزله بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر بجای آب ماء العسل دهند بهتر باشد و غذا حریره که از سبوس گندم و مغز بادام و شهد پخته باشند
بدهند و خوردن نان با انجیر و مویز و شلجم و گزر وغیره که در آن قبض نباشد و جامع جلا و تلیین بود مفید است **بیان ادویه مرکبه که در زکام و نزله بارد مستعمل**
اطریفیل مقوی دماغ نافع نزله مفید آلات صدر و ملین آن پوست هلیله زرد و کابلی پوست بلیله آمله کشنیز خشک مقشر مغز بادام هر یک یک توله تخم خشخاش

تخم کاهو دارچینی اسطوخودوس هریک شش ماشه ادویه سوای خشخاش و کاهو و بادام کوفته بیخته و مغزیات را علیحده صلایه کرده آمیخته نگهدارند بسین گیرند بنفشه
بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان هر واحد دو مثقال عناب پانزده دانه سپستان هفتده دانه اسطوخودوس دو درم زوفای خشک عود غرقی سنبل الطیب هریک یک درم بیخ
سوسن پرسیاوشان هریک یک مثقال انجیر زرد هفت عدد مویز منقی چهار توله این ادویه را در سه پاو آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند پالیده صاف کرده با نیم آثار
قند سفید آمیخته بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته نگاهداشته را آمیخته معجون سازند خوراک یک توله بر نهار خورند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند **اطریفل ملین** تالیف علوی خان
نافع از برای نزلات بلغمیه مزمنه و منقی دماغ و آلات سینه از بلغم عناب انجیر زرد هریک بست دانه اصل السوس و زوفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس ایرسا بسفایج فستقی
هریک دو و نیم مثقال مویز سرخ تخم بیرون کرده بست و پنج مثقال مجموع را در سه چهار یک من تبریزی آب خالص بجوشانند تا نصف رسد بپالایند و عسل سفید مصفی یکصد و
پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند بعده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک مقشر هریک پنج مثقال
بادیان انیسون مصطگی حب بلسان هریک دو و نیم مثقال غاریقون سفید سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین
دوازده مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بعسل مذکور لسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال با آب نیمگرم **برشعثا** معنی ادویه الساعه است
بجهت نزله و زکام و امراض دماغی بارد و تسکین درد دندان معمول و برای ظلمت چشم و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا وغیره امراض
سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای لثه و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف دم و قولنج مغص و درد معده و جگر و ضعف کبد و انواع استسقاء
سرعت انزال منی سفید و ادمان او و بعد انزال امن دهنده از مضار او و در قلع حمیات عتیقه و سعال نافع و پادزهر جمیع سموم نسخه شیخ الرئیس فلفل سیاه فلفل سفید بزرالبنج سفید
هریک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون هریک یک مثقال ادویه جدا جدا بکوبند بعده وزن نموده همراه عسل
صاف که سه چند ادویه باشد لسرشند و سه ماه در جو بدارند پس استعمال نمایند و مقدار شربت او نهایت نصف مثقال و اقل او دانگی و قوت او تا پنج سال باقی میماند در نسخه
معمول حکیم علوی خان دارچینی زنجبیل هریک یک مثقال عوض فلفل سیاه است **نوع دیگر** نسخه ابوالبرکات که بهترین نسخه ها و مجرب است دارفلفل دارچینی جنطیانا سلیخه جندبیدستر
هریک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل پودینه خشک هریک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل الطیب تفاح اذخر زراوند طویل هریک ده درم فوه اسارون
هریک ده مثقال و نیم افیون یک نیم اوقیه تخم کرفس انیسون بزرالبنج هر واحد پانزده مثقال فلفل سیاه بست و دو و نیم مثقال عسل چهار صد و پنجاه مثقال بدستور مقرر مرتب
سازند **برشعثا** از محمد صادق برای نزله و زکام نافع بود و ممسک و مقوی باه است و دیگر امراض سرالنفع سیرسانند مروارید کهربا البسد سنبل الطیب عاقرقرحا خولنجان
زنجبیل سلیخه بهمن سفید بهمن سرخ ساذج هندی آمله منقی ورق نقره هریک شش ماشه گل سرخ چهار درم قرنفل جوزبوا دارچینی عود بلسان دوالمسک کوفی زعفران
هر واحد چهار ماشه بزرالبنج نانخواه هریک دو درم مشک خالص یک ماشه افیون پاو آثار عسل خالص دو آثار مغز پسته مغز بادام مغز نارجیل
مغز گردگان هریک یک دام فلفل چهار ماشه کوفته بیخته بدستور معمول معجون سازند **حب نزله** که جهت نزله و زکام از مجربات ست جندبیدستر زعفران
هریک یک مثقال رب السوس دارچینی افیون هریک سه مثقال صمغ عربی کتیرا نشاسته هریک پنج مثقال بقدر فلفل حبها سازند مقدار شربت دو حب ست و
در لعابی وزن رب السوس ده مثقال است و در قرابادین قادری وزن جندبیدستر یک نیم مثقال و دارچینی پنج مثقال نیز مرقوم **حب چای ختائی** که بطریق قهوه
میخورند نزله بارد را نافع ست و تقویت باه و معده و دماغ نیز کند و ریح بلغمی از بدن دور نماید و گرده و پشت را قوت دهد چای ختائی پودینه خشک هریک
یک توله پوست ترنج شش ماشه در آب شب تر نمایند و صبح سه چهار جوش داده صاف نمایند و نبات داخل کرده بقوام آرند پس عنبر اشهب یک ماشه
حل کنند و بعد از آن که قریب سرد شدن برسد قرنفل دارچینی هریک سه ماشه دانه الایچی کلان و خرد مصطگی هریک یک توله فوفل چکنی عود غرقی هریک شش ماشه
مشک خالص یک ماشه همه را سائیده داخل کرده حبها بطریق لوز بسته نگهدارند و در گلاب یا آب انداخته بطور قهوه پخته قبل از طعام و بعد آن خورند **حب
مومیائی** جهت دفع نزله و زکام و تقویت اعصاب و دماغ مجرب است و نظیر ندارد و امساک را نافع مرکی یک ماشه قرنفل دارچینی کبابه حسن لبه
صمغ عربی عود هندی رب السوس هریک سه ماشه مصطگی خولنجان بهمنین هریک دو ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه مومیائی کانی میعه سائله هریک

ششش ماشہ کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب نمودہ بآب کوکنا خمیر کردہ برابر نخود حبہا سازند یک دو حب صبح و شام خوردہ باشند **حب شنگرف** در نزلہ بارد مستعمل است زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بزر البنج جوزبوا ہر واحد دو سرخ افیون چہار دو سرخ حب بقدر مونگ بندند خوراک از یک حب تا دو حب بحسب مزاج **حب مصطگی** جہت نزلہ و زکام و سرفہ و سیلان منی منقول از بیاض استاد مرحوم مصطگی زعفران ہر یک یک ماشہ افیون مصری چہار ماشہ بقدر فلفل حبہا سازند خوراک یک حب تا دو حب **حب جدوار** نافع زکام و نزلہ و سرفہ و جہت زحیر و اسہال و تسکین آلام مشکور معمول استاد مغفور فلفل سفید یک ماشہ دارچینی دار فلفل ہر یک دو ماشہ قرنفل سہ ماشہ جدوار جوزبوا زعفران کبابہ مصطگی خصیۃ الثعلب ہر یک پنج ماشہ افیون خالص یک تولہ کوفتہ بیختہ بآب صمغ عربی سرشتہ حبہا بقدر نخود سازند و در سایہ خشک کنند و از یک حب تا چہار حب بوقت خواب استعمال نمایند **حب جدوار** معمول خاندان حکیم غلام امام حافظ صحت نافع زکام و نزلہ قاطع اسہال مقوی احشا جدوار درونج زرنباد انیسون فلفل بلیلہ زرد ہر یک چہار مثقال بہمنین بزر البنج کبابہ عاقرقرحا صمغ عربی موسیائی قرنفل گاوزبان سعد کوفی تخم گزر حب الآس لسان العصافیر کشنیز خشک بادیان ہر واحد سہ مثقال سنبل الطیب قاقلہ فرفیون زراوند مدحرج ریوند چینی مغز بادام صندل سفید زیرہ مر بر مرداریدنا سفتہ ہر یک دو مثقال مرکی مرزنجوش ہر یک یک مثقال ثعلب مصری پنج مثقال اہلیلہ شقاقل ہر یک شش مثقال دار فلفل نہ مثقال جند بیدستر نیم مثقال افیون بست و پنج مثقال حب بقدر نخود بندند خوراک بحسب مزاج **نوع دیگر** نافع از برای زکام و نزلہ و سرفہ کہ حکیم علوی خان بجہت عبد اللہ خان وزیر اعظم ہندوستان تالیف نمودہ و بمزاج معزی الیہ موافقت کردہ و مجرب است جدوار خطائی مجرب مصطگی رومی لسان صمغ عربی بزر البنج سفید طباشیر پوست بیخ لفاح ہر یک یک نیم درم دارچینی سہ درم زعفران دو درم نبات سفید چہار درم افیون شش درم و چہار دانگ و ورق طلا بست و پنج عدد و اگر بعوض ورق طلا نیم درم طلای مکلس کنند بہتر است بدستور مقرر حبوب سازند ہر حبی بقدر نخود خوراک یک حب **نوع دیگر** نافع زکام و نزلہ و معمول است جدوار افیون ریوند خطائی زعفران ہر واحد سہ ماشہ کتیرا دو ماشہ بیخ لفاح جوزبوا برگ قنب ہر واحد شش ماشہ بقدر فلفل حبہا سازند **نوع دیگر** جہت نزلہ کہ از آب سرد متاذی شود و جہت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک تولہ جدوار شش ماشہ اجوائن خراسانی تخم دھتورہ زعفران ہر یک سہ ماشہ بقدر فلفل حب بندند و دو سہ حب ہر روز بخورند **نوع دیگر** کہ زکام و نزلہ و سرفہ و صداع را نافع است دارچینی کندر رب السوس صمغ عربی ہر یک سہ درم جدوار بسفایج زعفران افیون ہر یک ہفت درم کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ حبہا سازند برابر نخود **نوع دیگر** تالیف حکیم ارشد برای شاداب خان جدوار عود ہندی دارچینی بزر البنج ہر یک نیم تولہ مصطگی کندر زرنباد قرنفل دانہ ہیل جوزبوا لسان کبابہ چینی سنبل الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنبر اشہب بادیان انیسون نانخواہ صمغ عربی ورق نقرہ ہر یک سہ ماشہ افیون یک تولہ بدستور حب سازند **نوع دیگر** قلیل الاجزاء کثیر المنافع و جہت تقویت دماغ و دل و معدہ و باہ بعدیل جدوار بسفایج زعفران کشمیری عنبر اشہب ابرکوفتہ بیختہ در کھرل سحق بلیغ نمودہ قدر فلفل حبہا سازند و از دو حب تا پنج حب بخورند **حب تاتورہ** جہت کسی کہ دایم النزلہ بود خیلی سود مند است تخم تاتورہ را ہفت بار بآب پوست خشخاش تر کنند و خشک نمایند بعدہ در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب جذب شود و مغز نبیہ دانہ زیرہ سفید کشنیز مقشر ہمہ مساوی گرفتہ بآب ترکیبہ منقوعہ ادویہ در کھرل صلایہ کردہ حب بقدر نخود بندند و در سایہ خشک نمایند و در وقت خواب یکی فرو برند چون مغز نبیہ داند کہ تریاق تاتورہ است داخل است وسواس نکنند و معہذا قدر خوراک ہم کم است و این حب سرعت انزال و دور منی و سرفہ را نافع است **حب سیماب** کہ در نزلہ کہنہ نفع بلیغ می بخشد حتی کہ استیصال آن می کند سیماب کبریت ہر یک چہار درم خوب سحق کنند کہ کجلی شود و پس قرنفل کاہ دار چہار درم تخم جوز ماثل یک درم نبات نہ درم داخل کردہ چہار گھڑی دیگر صلایہ کنند پس حب بقدر نخود بستہ یک صبح و یک شام بخورند **حب کچلہ** برائے نزلہ بارد دائمی و اختلاج

نمودن گیرد امراض باردۀ دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوز بوا بسباسه عود صلیب قرنفل هر یک یک توله کچله دو توله اول کچله را در شیر حیوانات
پوست آن را دور کرده بسوهان ریزه نموده یا از کارد باریک تراشیده خوب صلایه کرده بعد از آن ادویه دیگر کوفته بیخته در عرق نانخواه خمیر کرده مقدار نخود
حب بسته صبح و شام بقدر مناسب دو حب بعرق اجواین و عرق صعتر هر یک بقدر مناسب ده توله بنوشند و چون درین حب ادویه مقویه و مسکه اضافه نموده میشود
در تقویت باه و امساک فائده عظیم دارد و اگر عقیمه بعد از طهر بخورد بار گیرد **حب بلادر** برای نزله و جمیع امراض باردۀ دماغی و عصابی و رطوبی
و تقویت حفظ و رفع ریاح و سلس البول فائده عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلادر مغز گردگان کنجد مقشر مساوی همه را کوبند
و خوب باهم مخلوط نموده حبها مقدار نخود ببندند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از آنکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته بقدر برداشت
طبیعت بیفزایند و عورتی برای درد یا ثؤلول فم رحم استعمال کرد و زائل شد و هرگاه همچنین شقاقل ثعلب عنبر اشهب و دیگر مفرحات مثل فندق و مانند آن
اضافه نمایند در تقویت باه و امساک و دیگر آثار بی عدیل گردد و چون این هر دو حب بجهت امساک استعمال نمایند در آب کوکنار حب بندند و اگر حب از مغز
بلادر یا ادویه مناسبه ساخته استعمال نمایند نیز در تقویت باه و امساک فائده عظیم خواهد کرد و بی غائله بود **خمیرۀ خشخاش معمول** نافع نزله و زکام مقوی دماغ پوست
خشخاش یک سیر در یک حصه آب باران و دو حصه گلاب بخیسانند و بعد چهار پاس بدست مالیده بجوشانند تا ثلث آید صاف نموده تخم خشخاش یک سیر را
دران شیره گرفته با قند سفید دو سیر بقوام آرند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب نیم توله صندل سفید چهار مثقال عود غرقی مصطکی زعفران هر یک دو توله سوده
آمیزند و زعفران بگلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد و ورق طلا صد عدد نیز آمیزند **سعوط** که برای مالۀ نزله از حلق بسوی بینی در انتها بکار آید برگ
ذبلی تر گرفته بر جای بلند در باد و چنانه بیاویزند که خشک شود پس از ان شش درم بگیرند و صعتر فارسی زراوند طویل زعفران هر یک نیم درم کندس چهار درم عاقرقرحا
سه درم سحق بلیغ نموده سعوط سازند **فلونیای رومی** نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تا کل آنها و درد قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید
بزر البنج هر یک بست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون
هر یک یک درم همه ادویه را کوفته بیخته یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب لت کنند و بعسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند و در ظرفی بردارند و وقت حاجت بعد
شش ماه مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گرده بآب کرفس سعده و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی عود داخل میکنند و هر قدر که کهنه شود نافع تر باشد
فلونیای فارسی نافع برای نزله و سرفه و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و صلاح قی و اختلاف بلغم و بلادت و دماغ و بدن کند فلفل سفید
بزر البنج هر یک بست درم افیون ده درم و بعضی اطبا گل مختوم ده درم داخل کرده اند زعفران پنج درم سنبل الطیب مر مکی عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جند بیدستر
یک درم زرنباد درونج هر یک نیم درم مروارید مشک هر یک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ همه ادویه کوفته بیخته جمع نموده بعسل کف گرفته سه چند ادویه معجون سازند
و در ظرف برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شربتی از ان یک درم بآب سرد برای قی مفرط و اسهال و نفث الدم و نزف حیض بآب سماق و
هر قدر که این دوا کهنه گردد جید تر بود **نزله شدید** از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل بسباسه حضض مکی بزر البنج جدوار خطائی افیون زعفران مصطکی
بیخ لفاح در گلاب و سفیده تخم مرغ سوده بر کاغذ یکه برابر روپیه باشد بسوزن سوراخ نموده ادویه طلا کرده بر شقیقه بچسپانند **ناس** نزله از
مجربات اکبری تنباکو سورتی یک دام زعفران یک ماشه قرنفل هفت عدد باریک سائیده قدرے ناس بگیرند **ناس محسن خانی** برای نزله
از بیاض حضرت استادی غفر الله له دم الاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندس برگ کنیر خشک برابر همه کوفته بیخته ناس گیرند **ایضاً** منه
نوشادر چونه قدری باهم سوده بر کف مالیده ببویند باده مجتمعه نزله بارد دفع شود **ناس** برای نزله از خط عمو لصیام مرحوم منقول تخم سرس باچھٹر
یک یک توله کائپھل دو ماشه زعفران یک ماشه باریک سوده ناس بگیرند **ایضاً** برای نزله از بیاض والد مغفور سمندر پھل دوازده عدد قرنفل

بست و پنج عدد نکچھکنی بست و پنج ماشه مشک خالص یک رتی در آب ادرک باریک سائیده و در سایه خشک کنند و باز سائیده پارچه بیز نموده نگاهدارند صبح و شام
بکار برند ایضاً از مجربات آن مرحوم مغز پوست ریٹھه آن که حبیت می نامند خشک نموده یک توله مغز تخم سرس یک توله زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه
همه را باریک سائیده سعوط نمایند لفوخ نافع نزله و شقیقه مزمن که سده آن بکشاید تخم بابل شش ماشه مغز گھونگچی سفید چهار ماشه فلفل سیاه دو ماشه نوشادر
یک ماشه کوفته بیخته قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و حدت بسیار دارد لفوخ برای تنقیه دماغ و جاری نمودن آب از بینی دار شیشعان
یک دام ڈوره بندال هفت ماشه زعفران دو سرخ قرنفل دو عدد باریک سائیده بکار برند ایضاً برای نزله و درد شقیقه که از نزله باشد نکچھکنی سه ماشه
فلفل گرد چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ کوفته بیخته نگاهدارند و بعمل آرند ایضاً برای نزله و سردی دماغ نکچھکنی مشک خولنجان زنجبیل بندال
زعفران دارچینی هر یک یک ماشه تنباکو سورتی یک دام سائیده قدری ناس گیرند **ناس علوی خانی** که در نزله بارد از مجربات ست و بکرات و مرات بتجربه رسیده
برادهٔ اسرب دار شیشعان هر یک دو مثقال چهار پاس در آب گل روغن صلایه نموده بکار برند ایضاً قوی تر از اول برگ وفلی دار شیشعان فلفل گرد تخم دهنتر
عقل هر یک مساوی صلایه نموده بکار برند ایضاً گل روغن سیاه گل یاسمین برگ روغن برگ کنیر تربد سفید زنجبیل عقل هر یک یک توله سائیده بعمل آرند **نوع دیگر**
قوی تر برای نزله بارد و تنقیه دماغ برادهٔ اسرب سه توله فلفل گرد یک توله هر دو را در سنگ سماق سه پاس صلایه نمایند که سرمه سا شود پس خاکستر پاچیک دشتی
یک توله در شیر عشر تر نموده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین نمط چهار مرتبه تکرار نموده در اندک روغن گاو تازه بر تابهٔ آهنی بریان کنند و غنچه یاسمین ناشگفته
برگ خر زهره در سایه خشک کرده هر یک یک توله سنبل الطیب تربد سفید هر یک نه ماشه آمیخته باز سائیده بعمل آرند **اقوال اطبا** سویدی گوید که در نزله بارد بخور و شرب
عود و ذرور آن بر مقدم سر و مالش و شم روغن گل نارنج معمول بروغن بان و ذرور گل نارنج خشک و کذا گل جوز خشک و کذا برگ نازک آن که در اوائل ربیع برآیند
خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا کباش قرنفل و کذا برگ بید انجیر خشک و کذا البسباسه هر کدام سوده بر مقدم سر و شم نرگس و شم و ذرور عبیران بر
مقدم سر و تبخور و شرب عنبر و شم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز در قدری برگ کنار آمیخته در حمام بر سر و داشتن آن تا زمان خضاب حنا
و بعده شستن و مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم تلخ شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر هر واحد مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب و ضماد و شم و
بخور کبریت و کذا جند بیدستر و کذا انیسون و شرب و نطول مرزنجوش و قیصوم و قوی شدن فعل ادویهٔ نزلات چون آب مرزنجوش یا بروغن غار سرشته شود و شم و شرب
قرنجمشک و کذا ابهل و طبیخ آن و کذا حاحم و کذا سنبل الطیب و کذا اخراما و بخور و شم و ضماد دار شیشعان و تبخور و شرب و ضماد و مضغ عنبر نافع ست و شرب طبیخ اذخر و فقاح
آن و کذا قردمانا سائیده بعسل سرشته صبح و شب که مجرب نوشته و کذا قشور مس نه قیراط در علک البطم آمیخته حب ساخته و کذا حریرهٔ نشاسته بشکر و مغز بادام و کذا
اشق دو درم و کذا بیضهٔ نیم برشت و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون بشکر یا عسل و کذا بابونه سه البولوسات بشراب ابیض
و کذا طبیخ زوفای خشک و سداب بعسل و کذا دارچینی و کذا طبیخ پودینهٔ دشتی یا مخلوط بحریره و کذا تربد سفید بنابر تنقیهٔ ماده و کذا شحم حنظل و کذا
سیر بعسل و شراب و کذا حلتیت **وطلای** عود الفرج به عسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک و نطرون و کذا میعهٔ سائله و کذا مشک و کذا تریاق فاروق
در شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا اخراما و کذا قیصوم و زیت کهنه و کذا حرف و سرگین کبوتر **و لطوخ** داخل بینی بمرمکی تنها و یا با آب
قرنجمشک و یا مرزنجوش حل کرده **و بخور** شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حاحم و یا نفط و یا قفر الیهود و یا خولنجان **و شم** زیره بسرکه سرشته و یا گل بابونه و
یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا سندروس و یا اشق و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه **و سعوط** سنبل الطیب و کذا روغن خیری و کذا آب شقائق النعمان و
کذا زهرهٔ گرگ که نافع نزلات عظیم ست و کذا زهرهٔ غراب بروغن بادام تلخ **و ذرور** بر مقدم سر از دار شیشعان و گل بابونه و ایرسا و بهار و سنبل و سماق و گل اقحوان
و دماغ شتر سر خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی و میعهٔ خشک و مازریون و سلیخه و مشک و سنبل الطیب و حب بلسان و اظفار الطیب و دارچینی و پودینهٔ دشتی

وریحان وکذا انکمک صبر بطرون آن امنیحته و گل نسرین و ترنجبان و اشنه هر کدام که باشد بارنگ سوده و تدهین مقدم سر بروغن قیصوم که چون گل و برگ نازک او در زیت انداخته
چهل روز در آفتاب دارند و یا بروغن بابونه و یا زیت و یا سداب و یا بو مادران و یا اقحوان معمول بزیت و یا روغن قسط و یا غار و یا روغن تخم ترب و یا خیری و یا گل قندول و یا نسرین و یا
بان هر یکی از این روغنها بهم رسد نافع نزله بارد است و نصف مضغ مطبوخ برگ و بیخ زیتون نیز مفید نزله بارد است و کذا الغذیه ترب با کیان آمیخته و مالتی و سفیان ابن ماجه
گوید که حقنه بطبیخ غاریقون نافع نزلات مصعب است و چون غاریقون با ادویه نوازل مخلوط سازند فعل آنها قوی گردد جالینوس گوید که اگر ماهی شور بخورند تا تشنه
گردند و بران تشنگی آب نخورند و صبر کنند و هیچ طعام نخورند و از خواب باز مانند در یک شبانه روز صحت یابند سعید گوید که در زکام بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال
حریره بشکر و روغن بادام و در صورت قبض طبع تلیین او بقرص بنفشه و یا منقوع و شربت بنفشه و ریختن آب گرم بر مقدم سر و انکباب بر بخار آب گرم و شم رجین جاده مثل
مرزنجوش و نمام و بخور بعود هندی در حالت طول زمان سیلان شم انیسون گاه گاه نه متصل تلطیف غذا اولاً و دادن نخوداب در اخیر نیز نافع ست ابن الیاس گوید
که اگر سبب زکام سیلان منی بسر باشد تسخین سر بخرقه گرم و بکمادات سخنه و تبخیر بند و بمطولات و شمومات حاره و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد لسبانج درم
و بنفشه و نیلوفر و اصل السوس و پرسیاوشان هر یکی سه درم و شکر و ترنجبین هر یکی ده درم تلیین نمایند غذا مزوره نخوداب و ماش و نخوداب دهند انکباب بر جوشانیده مثل مرزنجوش
و شبت و بابونه و اکلیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط جاری نشود تبخیر بعنبر و جلجلان و قرطاس و مانند آن نمایند انطاکی گوید که خوردن مغز فندق بریان با قدری فلفل منضج سریع
زکام و نزلات بارد است و کذا بخور شکاعی و کبریت و خوردن آنها و اگر آبار و باقلا البسر که تر کرده و در سایه خشک نموده با مثل آن حنا و نصف آن گوگرد و از قرنفل و عاقرقرحا و برگ حرمل
شامی هر یکی ربع آن حنا و کنند تحلیل اورام و منع نزلات کند و کذا انطول از پوست خشخاش و بابونه و شبت و اکلیل و اگر گل حنا یک مثقال با مالعسل سه اوقیه بخورند در دفع نزلات
بارد از مجربات ست گیلانی مینویسد که مطبوخ گندم و انجیر و مویز منقی و بادیان و پرسیاوشان و اصل السوس و عسل یا فانید بنوشند و لعوق بزرکتان بخورند و از اشربه طبیخ انجیر و مویز و اصل السوس
و خمیره بنفشه و از حلویات حلوای معمول از انجیر و مویز و فانید با دام و از البقول شلجم و گزر و پیاز جوش کرده و از اللحوم گوشت بزغاله و بچه مرغ فربه بکشک گندم نافع و حلوای متخذ از مغز نان
میده و فانید و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان انگوست و آنچه نزلات بارد را نافع ست بگیرند گوگرد زرد نیم اوقیه جوز بوا سه درم زفت سه درم و از آن اقراص سازند و بر
پیشانی ضماد نمایند و چون تریاق در آب حل کرده بر پیشانی اللطوخ کنند نفع بخشد و شرب او نیز منفعت عظیم دارد و خوردن گلقند عسلی و زنجبیل مربی و حریره معمول العسل مفید
هرارلیس گوید که چون اصداف محرق بسر که سائیده با این صندلین طلا نمایند نزلات مزمنه را نافع و از اسرارست ابن تلمیذ یا ابن بختیشوع گفته اگر خواهند در زمستان زکام نشود
گل نرگس بوییند و هر روز سه لقمه از شهد خالص بخورند و حکیم شریف خان مینویسد که بوی نرگس در بعض امزجه محرک نزله است محمد زکریا گوید که در نزله بارد آب بسیار گرم
بر سر ریزند و هرگاه سخونت او در دماغ محسوس گردد فی الفور صحت یابد یا بگیرند خرقه کتان و بآتش گرم کرده بر یافوخ نهند و هرگاه گرمی او معلوم شود فی الحال سرد
گردد بعضی گویند که نزله کهنه را ادامی دوا فائده نمیکند الا بعد تنقیه دماغ و تقویت او حسب مزاج بعده تحلیل رطوبات و منع بخارات نمایند و بهترین مانع بخار
اطریفلات ست و گویند که ایارج فیقرا تنقیه و استفراغ نماید و او خاصی نزله را او بقول ایلاقی کسی که نزله و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و ترید موصوف و رب السوس
مساوی حب ساخته وقت خواب دو درم مدام بخورد مسیحی گوید که در زکام حادث از برودت و آنست که آنچه از آن نازل شود بارد غلیظ باشد باید که معالجه به تکمید
از پارچه گرم کرده یا جاورس گرم کنند تا آنکه گرمی او به قعر سر برسد و انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک
و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تبخیر بشونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته ببویند و کذا انیسون و قسط تا از خشکی بخورین منجذب گردد و ماء العسل و طبیخ زوفا
و سکنجبین شیرین بنوشند و تخم کتان بریان با اندکی فلفل سائیده و در عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بیخته در هاون با عسل مصفی حل کرده بلیسند و یا میعه سائله با مثل آن عسل
مصفی بپزند تا بقوام آید و بلیسند استعمال این لعوقات منع تحلب و تخفیف ماده کند و همچنین اگر قرص با ماء العسل سرشته بخورند و این حب نافع و مقوی سر و قاطع سیلان است
صبر مغسول و ترید موصوف و رب السوس حب ساخته بقدر حاجت بکار برند و حمام بعد النضج و خروج فضول استعمال کنند بهر آنکه حمام در آخر زکام بسیار نافع ست و منقی
بقایاست و قبل از آن تمریخ بدن و پایها و مفاصل و ناف و مقعد بروغن گرم نافع ست و غذا آب نخود و حریره آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی تر از این زرده بیضه
معمول بزیت و مری ست و بچه مرغ بریان بزیت و حریره آرد باقلا و زیت و عسل بنوشند اطبای هند گویند که فلفل گرد دو مثقال در دو درشب با قدری آب از حلق

فرو بردن نافع زکام بارد است و داشتن فتیله پنبه کهنه در بینی برای اماله نزله بسوی بینی و دفع صداع نزلی مجرب است و سعوط مغز تخم کھل در شیر عورت سائیده نافع نزله و
منقی دماغ از رطوبت است و سعوط شونیز سوده در روغن گل دو سه نوبت مفتح سده زکام است و الیوه و دیوالگو و ندیل و نشاسته و کتیرا و سپاری چهالیه هر واحد یک نیم ماشه
افیون و اجوائن خراسانی هر واحد شش سرخ در آب سائیده بر کرده کاغذ سوزن زده طلا نموده بر سر و صدغین چسپانیدن نافع نزول نزله است و طلای قرنفل سائیده بر یافوخ
نافع نزله بارد است و نوع لیعو در زکام بلغمی که سالم‌ترین انواع زکام است نیز تدبیر مذکوره بعمل آرند و مطبوخ ادویه ملطفه مثل اصل السوس بنفشه خطمی مویز منقی بادیان انجیر زرد بیخ بادیان
اسطوخودوس پرسیاوشان زوفای خشک بیخ سوسن عاقرقرحا چای خطائی بادیان خطائی و مانند آن حسب حاجت دهند یا اصل السوس نشاسته جوشانیده با شربت اسطوخودوس
دو توله یا اسطوخودوس چهار ماشه گل بنفشه پرسیاوشان هر یک شش ماشه جوشانیده نبات سفید دو توله داخل کرده دهند یا بادیان بنفشه پرسیاوشان اصل السوس گاؤزبان هر یک
یک مثقال سپستان مویز منقی هر یک ده عدد نبات یک و نیم توله در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم آب بماند صاف کرده بنوشند و اگر سردی و کثرت بلغم بود انجیر زرد بیخ بادیان زوفای خشک
بیخ سوسن فراسیون هرچه مناسب دانند افزایند و اگر با حرارت بود مثل عناب خطمی خبازی نیلوفر بهدانه زیاده سازند و اگر ریزش نزله بطرف سینه بود بعوض نبات شربت خشخاش
دو توله یا دیاقوزا یک توله کنند و اگر با حرارت دماغ و حامل بلغمی مرکب باشد بنفشه سپستان اصل السوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان در آب گرم تر کرده گلقند حل کرده
بنوشند و بقول اهل هند اگر زنجبیل گل دهاوه هر یک از یک نیم ماشه تا سه ماشه و کوکنار از یک عدد تا دو عدد بجوشانند هرگاه نیم پاؤ آب بماند شیرین کرده یا با شیر نیم گرم بنوشند
برای زکام بلغمی و درد سر و تپ بلغمی نافع است و تلیین طبیعت بطبیخ زوفا و اصل السوس و انجیر و مویز و مانند آن مع ترنجبین یا لعوقیه بحبوب مذکور و نوشیدن جلاب عوض آب و انکباب بر آبیکه
شبت و بابونه و قیصوم و صعتر و اکلیل پخته باشند و عند عروض سده تبخیر شکر سرخ و کاغذ و سنبل الطیب و حرمل و سندروس نیز نافع است و اگر حاجت تنقیه شود از بلغم و حب ایارج
تنقیه کنند و اطریفل صغیر مقوی با ایارج و اسطوخودوس نیز مقوی نزله بلغمی است و ایارج لوغاذیا را تاثیر عظیم است و صبر یک درم مصطکی نیم درم رب السوس بادیان نانخواه هر یک ثلث درم
مثقل بکید انگ آب کرفس حب مطبوخ حب ساخته بعد نضج بخورند و بعد از پاک شدن ماده فلونیا یا مثرودیطوس بهنگام دهند و بر شستا بخورند و مداومت اطریفل زمانی و اطریفل
ملین و سائر اطریفلات نافع و طبری گوید که در ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل السوس مقشر پنج درم ترنجبین سی درم آلو شیرین بیست عدد عناب سی عدد انجیر سیاه بیست عدد
فانید سنجری بیست درم گلنجبین بیست درم خمیره بنفشه پانزده درم جوشانیده و صاف نمایند مقدار شربت هفت درم فلوس خیار شنبر در آن مالیده باز صاف کرده بیاشامند و از
گوشت و سائر دهومات پرهیزند و از غذا و دوا بر حسو نخاله و نشاسته و خشخاش اقتصار نمایند و اگر مزاج احتمال نماید شربت شهد ساده عوض آب بنوشند و درین تدبیر مداومت کنند و
دائم استنشاق نمایند و ترک محمود خواب کنند پس اگر از تخزین فضول جاری نشود اعاده حل طبیعت بملین مذکور نمایند بعده بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم بنفشه برگ مام هر واحد
کف کبیر سبوس گندم دو کف نمک جریش دو کف اصل السوس کوفته یک کف جو نیمکوفته دو کف بجوشانند تا مهرا شود و بران انکباب نمایند و اگر سده صعب باشد انبوبه بر آفتابه مطبوخ
مذکور نهاده بخار او استنشاق نمایند و میعه یابسه و سندروس و شکر سرخ و قرطاس مصری محرق و ثوب سرخ که از اصفهان می آورند و کشنیز خشک و عود خام و عسل طرفا جمله بر آتش انداخته
دخان او استنشاق کردن نیز مفتح سده است و هرگاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد مدام استنشاق دم کنند و از آب انکباب مذکور بر سر نطول نمایند و اگر مزاج و دماغ گرم گردد و مانعی
نباشد فصد کنند و بعد تنقیه اگر دوی و طنین حادث گردد حلوای نشاسته و خشخاش و روغن بادام بر سر گذارند و روغن سوسن استنشاق نمایند و تغذیه بگوشت کنند و اندک شراب دهند
و اکثر دوی و طنین حادث عقب زکام از غذای محمود زائل شود انطاکی گوید که اگر از بلغم باشد پس اولی اولاً انضاج مثل طبیخ شبت و مطبوخ متخذ از کشوث و کرفس و صعتر و زوفا و مرزنجوش
است بعد از آن تنقیه با ایارج و غذا بعد از آن رشته بعسل دهند و اکثار از شیرینی و بادام و پسته و چلغوزه و عسل کنند پس اگر امر خطیر برسد باشد تکمید بشونیز گرم در خرقه ازرق بسته واجب بود
و کذا نانخواه و نمک و جاورس اولاً بعده حمام و اکثار حریره سبوس و بادام و شکر نوشته اند و من دران فائده ندیدم و روغن مثل بابونه و مرزنجوش بعد خرقه سخن کثیر النفع است و هرگاه
ماده تحلیل شروع کند حمام خواه جائز بود و اگر سده موجود و تسهم ناقص بود آنچه سیلان کند کم گردد استعمال بخورات مفتحه واجب بود و حل آنها در بار و مشک و سندروس شود و کندر است و آنچه تجربه کرده ام
در تحلیل زکام بارد که بفصل و سن بارد بود و اگرچه در بلاد شمالی باشد این منضج است انجیر سه اوقیه تخم شبت تخم کرفس صعتر بابونه هر واحد نیم اوقیه کوفته در ده چند همه آب بجوشانند تا ربع
بماند صاف کرده بنوشند و از آنچه درین سزاوار است انکباب بر طبیخ برگ زیتون و دخان تخم پیاز و تخم گندنا و موم با میعه یا مصطکی و قسط و خشخاش و سعد بود که اینها منضج اند بعضی
متاخرین می‌نویسند که در زکام بلغمی جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منضج علوی خان هفت هشت روز دهند یا کم و زیاده تا حصول نضج بعده جهت تنقیه دماغ

حب قوقایا و خیار بقون علوی خانی و شربت اسطوخودوس مسهل چهار تولہ تربد سفید و ریوند خطائی هریک نه ماشه برگ سنا یک نیم تولہ در مطبوخ مذکور اضافه نموده مغز خیارشنبر
شش تولہ ترنجبین شیرخشت هریک چهار تولہ مالیده صاف نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده بنوشند و بجای آب عرق بادرنجبویه مکوه دهند و وقت دیگر نخود آب بی گوشت و وقت شام
نان رده بشوربای سنگ چوزه و یا بچه مرغ خورند صبح این تبرید دهند اصل السوس مقشر هفت ماشه افسنتین برگ گاوزبان هریک چهار ماشه اسطوخودوس شش ماشه جوشانیده در شربت بنفشه
اسطوخودوس یک یک تولہ حل کرده و یا تخم مرو هفت ماشه پاشیده بنوشند و همین نهج چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل شاهتره علوی خان دهند و در زکام سوداوی
که قلیل الوقوع و بدترین انواع زکام است بعد نضج تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و بسفایج و غیره و نوشیدن ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش و حریره نشاسته و شکر و روغن بادام و انکباب بر آب
کنجد بنفشه و خطمی و برگ کاهو و خشخاش و کدو و بابونه باشند و نطول آن بر مقدم سر نافع و بهدانه سه ماشه اصل السوس دارچینی هریک چهار ماشه بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات یک نیم تولہ داخل
کرده نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید تر از مجربات بدیع بر اسوداوی شربت طبیخ انجیر و عناب و سپستان و مالش روغن بادام و بنفشه و کدو و بابونه است و اگر سده افتد شکر طبرزد و میعه
سنده روس سنبل الطیب مجموع یکجا کرده بخور رسانیده که در زکام سوداوی تفتیح سده منخرین کنند و اگر نزله دائمی و قبض ملو بسیر و خفقان باشد خطمی خبازی سپستان جوشانیده صاف نموده
نبات داخل کرده بدهند بعده حب ایارج سوده با اطریفل صغیر سرشته همراه عرق شاهتره و بر جائیت بوسر دهند باز گلقند بجای اطریفل و آخر روز برای تسکین سرفه و قبض لعاب بهدانه
عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بعده چای خطائی دو ماشه بادیان خطائی چهار ماشه جوشانیده صاف کرده نبات تولہ داخل کرده بنوشند بعد از آن دواء المسک معتدل خورده شیره
اصل السوس لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب نبات بنوشند باز گاهی بر جائیت نزله و سرفه یا تودری و برای قبض اطریفل یا شیده دهند غذا ابا و کم روغن طبری گوید که هرگاه بعد نقاء زین علت
جفاف در سر و حس در منخرین یابند باشیای مرطبه مثل لحوم بزغاله و چوزه مرغ فربه نخود مقشر در روغن بادام و یا حسو نشاسته و آرد باقلا و روغن بادام و شکر سفید و آب باقلا و روغن بادام غذا
سازند و حلوا آمیده و شکر که بعد تیاری آن قدری تودری کوفته و بوزیدان در ان انداخته باشند نیز مناسب لزوم حمام هر روز یکبار و استنشاق روغن بنفشه بعد خروج از ان بعد گیاه تخمیت
شرب قدری شراب رقیق و سرخ نه بسیار از ان تا عود قوت ترک جماع مطلقاً نافع انطاکی گوید اگر در بر دکه زکام از سودا باشد پس اگر واقع شود علاجش مثل بلغمی بود مع زیادت اعتنا بالغذاء
و ترطیب کثیر بشرب نخود آب و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و روغن بادام و بنفشه بر روغن کدو و بابونه ممزوج سازند و این اختراع بدیع مجرب است تکمیل گاه نزله و زکام از ضعف دماغ
حادث شود و خصوصاً گاه بسبب ضعفی که از کثرت جماع بهم رسد در نیصورت ادویه مقوی مثل معاجین لبوب زرعونی بنسخه والا علوی خان و تریاق النزله و مفرحات یاقوتی و غذاهای مقوی خورند
و ترک مباشرت نمایند و از همه مضرات زکام و نزله که در علاج کلی این مرض مسطور شد پرهیز باشند و ایضاً بعد خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و مدام حلق سر کرده باشند
و اگر معجون لبوب نه ماشه خورده بالائیش مربا الحرمه تولہ بنوشند و زردی بیضه مرغ با نبات یا نمک سلیمانی بخورند نافع بود و حریره معمول مقوی دماغ در همه انواع مفید بود و بهدانه سه ماشه
بنفشه کشنیز خشک هریک پنج ماشه دارچینی دو ماشه نبات یک تولہ جوشانیده بطور قهوه نوشیدن بجهت زکام و ضعف دماغ نافع و کذا حب چای خطائی و حب میائی و خمیره خشخاش
کوکناری سودمند و اگر بهدانه سه ماشه دارچینی دو ماشه قرنفل دو عدد کوکنار یک عدد نبات تولہ جوشانیده بطور قهوه تجربه نمایند و پوست خشخاش شش ماشه بزرالبنج چهار ماشه عنب الثعلب
یک تولہ جوشانیده سر بخار آن دارند و غرغره آب آن نمایند و ثفل آن بر پیشانی ضماد سازند بجهت تقویت دماغ و زکام نافع است و هرچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ و صداع
ضعفی دماغی مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند و بدانند که بعضی مراقیین محرر درین باب که ضعف معده و دماغ و نوازل دارند گاه بسبب ضعف هضم کثرت ریاح و زکام و نزله و قبض دائمی و بسیاری
تولد بلغم و رطوبات دهان رنج دیده و گاهی بسبب جودت هضم کثرت تولد صفرا و خشکی دماغ و گلو و بیخوابی و قبض طبع و خفقان قلب و اختلاج معده تکلیف دهد پس در صورت اول یاقوتی ذا نسخه
حکیم علوی خان و بنسخه حکیم احمد موسوی و رب خشخاش مرکب و شربت خشخاش بنسخه علوی خان نافع و اگر باللینت طبع باشد شربت حب الآس و شربت فریادرس و خمیره خشخاش و تریاق النزله
و تریاق الذهب جمع نمایند و معجون سنگدان یا برشعثا و یا فلونیای رومی مرکب سازند و مفرح زمردی با رب خشخاش علوی خانی مخلوط کرده نزله و اسهال حار را مجرب است و باقی تدبیر نزله مراقیان
از بحث مالنخولیای مراقی اخذ کنند تذییل زکام و نزله که اطفال را عارض شود بسبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان تا مدتی جنین که علاج زکام و نزله بار و بزرگان مسطور شد حسب حاجت بر صغر دهند
و پارچه با آب گرم تر کرده بر تارک سر طفل بدارند یا آب گرم بر سر ریزند و قدری شهد لیسانیده بیخ زبان بانگشت یا بالمدیا پر مرغ در حلق گردانند که قی آید و بلغم کثیر خارج گردد و همچنین سر طفل با پارچه
پشمی و ابریشمی بپوشند و بر قمحه و طفل چای خطائی نوشانند و مرضعه را از نوشیدن آب سرد و استعمال فواکه رطب بارده و حموضات و لبنیات باز دارند و مالقی داود انطاکی گوید که لطوخ
یافوخ صبیان از لادن محلول در روغن گل نافع نوازل ایشان است **نتن انف** یعنی بوی بد آمدن از بینی و بعضی آنرا مرادف بخر الانف و بعضی غیر او دانسته اند سببش یا تصاعد

نجارات عفن از نواحی صدر وریه و معده بسوی حناست که ازان رائحه دهن و بینی بدبو گردد و یا احتقان خلط ردی در استخوان مشاشی که آنرا مصفات گویند و
تعفن او دران و یا تعفن خلط در تمام دماغ یا در مقدم آن یا در انجا که بینی بآن متصل است و یا عفونت و فساد عارض نفس استخوان مذکور بنابر نزول اخلاط ردیه بسوی
او و علاج این دشوار است و یا بواسیر متعفنه بینی و یا قروح متعفنه منفذ آن طریق تشخیص این اسباب باید که نگاه کنند که اگر در صعوبت مریض نقصان دریافت گردد
سببش خلط عفن در عظم مصفات باشد و الا نبض را ملاحظه نمایند اگر تپ باشد و با آن صداع نیز بود سببش خلط متعفن در دماغ باشد ورنه اندرون بینی نظر کنند اگر بواسیر و یا
قرحه در منفذ بینی یافته شود سبب آن همان باشد و اگر اثر سرفه یا عوارض سل یا فساد معده مدرک گردد سبب او بخار سلیه یا ریه یا معده باشد و اگر اینهم نباشد سببش فساد استخوان
مصفات باشد علاج اگر از بخارات عفنه باشد تنقیه عضوی که ازان بخار برخیزد از ماده عفن نمایند بعده بهر تبدیل رائحه مستقر در بینی شراب ریحانی در بینی چکانند و
سنبل الطیب و گل سرخ و سعد و عود ساییده نفوخ نمایند و یا فتیله بشراب ترکرده ادویه مذکوره یا زرنباد و سعد و سنبل الطیب و قرنفل هر یک سه ماشه سوده بران پاشیده
بنهند و هر صباح بینی را به بول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفنه مصفات یا دماغ یا حوالی انف باشد مسهل و حب ایارج تنقیه دماغ کنند و سکنجبین بزوری قوی الرائحه کثیر الزرد
و کف خردل بخیند و دفعه غرغره نمایند و بعده سنبل الطیب و قرنفل و گل سرخ و سعد و سک و پودینه در شراب جوشانیده غرغره کنند و پس ازان نفوخ مذکور در بینی دمند و نفوخ
قصب الذریره و گل نسرین و سعد و سنبل الطیب مجموع یا آنچه میسر شود و سعوط به بول شتر و شستن بینی با آن مجرب است و تخلف نمیکند و صاحب شفاء الاسقام گوید که تقطیر
بول خر علاج قوی و نافع بلا اختلاف است و قطور زیت و عصاره فوتنج نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صعتر و سعد و مر در بینی دمند
پس اگر بقیه از رائحه باقی ماند عصاره پودینه قطور نمایند و ایضاً اسطوخودوس گل نیلوفر پوست هلیله زرد اصل السوس گل خطمی سفید جوشانیده نبات داخل کرده برای که
از دماغ او بوی بد می آید بدهند و اگر جوز بوا و دارچینی و بسباسه و قرنفل هر واحد یک درم کوفته بیخته با شهد حلوله بسته بخورند و بول شتر هر روز سعوط کنند بد بوی بینی دور کنند
و اگر هلیله سیاه چهار درم توتیای سبز دو درم قرنفل سبز ده عدد فلفل اغبر که از دکن می آورند بست و یا بعد کوفته در آب برگ تنبول سایند و حب بقدر حبه سازند و یک حب صبح
و یک شام استعمال نمایند هر مرض عفن در بینی زائل شود و مجرب حکیم عابد سرهندی است و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و مازو و دارشیشعان و آس و صبر و کافور و مشک همه
مفید است و اگر آمله یک سیر سائیده با یک سیر قند سیاه کهنه بیامیزند و سه درم هر روز بخورند نیز نافع آید اقوال حکما گیلانی گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود در این هنگام
باید که تنقیه بدن بحسب امکان نمایند از فصد هر دو قیفال و بادویه مسهله عام بدن و دماغ مثل حب قوقایا که دران صبر و سقمونیا باشد بعده تدابیر مناسبه بعمل آرند
صاحب حاوی گوید که اگر از عفونت اخلاط در مصفات باشد هر صبح طبیخ عناب ده عدد آلو بخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا امروره ماش مع مغز
بادام و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ او یا انقوع شمش نمایند و غرغره بسکنجبین مع خردل مدقوق کنند و در بینی پودینه سوده یا بادرنجبویه سوده بدمند و هر صبح بینی را
بآب پودینه و بول شتر عربی بشویند و یا مرصاف در آب لعاب حل کرده در بینی چکانند طبری گوید که بخر که از رطوبت متعفن و متسکن در عظم مشاشی باشد اگر مزاج محتمل باشد
استفراغ عام بمطبوخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص سر بدوائی که دران صبر و مصطکی بود باید کرد و تنقیه معده حسب مزاج او و ضماد فساد نمایند و دوام استنشاق کنند بعده عصاره
پودینه نهری یک جزو شراب کهنه قابض تنیج جزو مدام سعوط نمایند بعده قلقطار یک جزو زراج کرمانی یک جزو خردل سفید نیم جزو باریک سائیده بدفعات استنشاق نمایند حتی که عظم
مذکور پاک گردد بعده سنبل الطیب یک جزو قرنفل ربع جزو ساذج هندی نصف جزو سائیده و بشراب کهنه تنقیه نموده خشک سازند بعده بآب انار مستخرج مع قشر و شحم او تنقیه دهند
و خشک کنند و بدفعات کثیر همین عمل نمایند تا آنکه طعم دوا ترش مائل به تلخی گردد و پس از آن استعمال نمایند و در هر سه روز یا این دوا در بینی طلا نمایند و چون از استعمال
این در چشم هیجان درد حادث شود این علاج ترک نموده معالجه رمد و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر بخر زائل شود و تدبیر منع تولد رطوبت در سر
و فضول لزجه در معده کنند و اگر در بخر امر صعب گردد نظر کنند اگر مزاج مریض بر حال طبیعی باشد بگیرند آب پودینه نهری یک جزو و شراب کهنه
یک جزو و اذان الفار یک جزو و قدری بول شتر که مقدار دو درم او بحد قلت و اجزای سیاه مذکوره کل مقدار رطل صغیر باشد و در آفتاب نهند تا مثل عقید انگور گردد
بعده بقدر دو درم کبریت و یک درم مر و یک درم کندر آمیخته باز در آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد و بعده سنبل الطیب یک درم و قرنفل یک درم آمیخته
در آفتاب دارند و بعد خشک شدن سائیده در بینی دمند و دران اسراف نمایند که اکثر رعاف می آرد پس اگر رعاف آید تا که خون سیاه غلیظ بر آید بند نکنند

وهرگاه افراط کند قطع او نمایند بدانچه حبس رعاف میکنند و باز معاودت بعلاج او نمایند و این ابلغ دوائیست که درین مرض استعمال نمایند تم کلامه **بعضی**
مجربین مینویسند که عنبر و زعفران بآب نعناع سعوط کردن مجرب است و یاسمین بهر طوریکه استعمال نمایند مجرب است و از خواص عجیبه لطوخ سنبل دو درم
و دو ثلث درم و مولعینی ریشه والان یک درم و ثلث درم است در دخل بینی و همچنین آب انار شیرین و مرد سنبل در ظرف مس سرخ جوشانیده و بروغن بنفشه یا روغن خشخاش
سعوط کردن مجرب و کذا اکل خردل برگ پودینه تازه سائیده در بینی چکانیدن برای بوی بد محسوس شدن نافع و کذا قرنفل سنبل الطیب پودینه در بینی
دمیدن و یا نشار کند ربع جزو قشور نخاس شب یمانی زعفران هر یک جزوی باریک سائیده قدری ازان در بینی دمند و یا سعد صبر سنبل الطیب
گل سرخ قرنفل بآب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند بعد ازانکه بینی را بالشراب شسته باشند و یا مرکی پوست انار ترش هر یک دو درم قصب الذریره
سک هر یک یک درم و نیم زاج قرنفل هر یک یک درم فتیله را بالشراب تر کرده ادویه کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند و یا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته
در نے انداخته در بینی دمند و یا حماما و فاغیه خشک مساوی کوفته بیخته بروغن بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند **ابن ماسویه** وغیره گویند که قطور
آب لبلاب بروغن گل یا عسل آمیخته و کذا بول شتر و کذا روغن ایرسا و ذرور ایرسای خشک و کذا مرصافی در شراب کهنه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن
یاسمین و کذا آب برگ یاسمین و کذا نشادر و شب بسرکه و کذا بول ابل که دوائیست و از مکه معظمه می آرند سائیده بروغن گل آمیخته و کذا سعد در سرکه
جوشانیده و نفوخ شب و مر هر واحد چهار درم قاقطار و مازو هر واحد یک درم بعد شستن بینی بشراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعوط حماما و لطوخ
فرفیون در داخل بینی و کذا امیبه سائله چهار درم حماما یک نیم درم و شرب دار شیشعان هر واحد مفید نتن انف است و اگر قصب الذریره و برگ نسرین مرزنجوش و قرنفل
هر یک درم مازو و مر هر یک نیم درم مشک یک حبه کوفته بیخته بفتیله استعمال کنند نافع بود و **صاحب تحفه** هندی گوید که بول شتر یا گاو بچکانند و چهر سوده ناس
گیرند و در علاج الغربا مسطور است که آب کدوی تلخ یک دو قطره در بینی چکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک بآب تر کرده در شبنم نگاه دارند و صبح آب یک قطره بچکانند
نافع بدبوے بینی است **شیخ** میفرماید که بعد تنقیه معده و دماغ ادویه موضعیه از فتائل و سعوطات و عطوسات و نفوخات وغیره استعمال نمایند اما در فتائل
مستعمله این مرض بهتر آنست که قبل ازان بینی را بالشراب بشویند بعده استعمال نمایند و منجمله فتائل مجربه فتیله از مر و حماما و اقاقیاست که به عسل مرتب سازند یا از حماما و
گل سرخ بروغن ناردین و دیگر فتائل بسیار اند که از سنبل و سعد و گل نسرین و قصب الذریره و حماما و قرنفل و آس و صبر و گل سرخ و قدرے نمک
مجموع یا مفرد بحسب قوت مرض و ضعف آن و اختلاف اوزان بسازند یا فتیله مبلول بشراب رقیق که بران ذرور قرنفل و سعد و اماک و لادن مساوی
پاشیده باشند و همچنین برگ مورد قصب الذریره و گل نسرین گل سرخ قرنفل هر واحد یک درم مر و مازو هر واحد نیم درم مشک کافور هر یک چهار حبه قلیمیا نمک اندرانے
هر واحد چهار قیراط کوفته بیخته فتیله العسل تر کرده بران پاشیده در بینی نهند و از سعوطات سعوط العصاره پودینه است و افضل سعوطات و انفع آنها بول خرات
دان تخلف نمیکند و از مجربات جیده آنست که قرص اندروخورون که در تریاق می افتد در شراب حل کرده اندر بینی چکانند و طبیخ دار شیشعان بالشراب
ریحانی خیلے جید است چندروز بدان استنشاق نمایند و از لطوخات آنست که باطن بینی را بالقلقطار تلطیخ نمایند و ایضاً برگ یاسمین بسایند پس در آب سوده
در بینی طلا کنند و لطوخ دوای قرلیلن استعمال نمایند و آن آنست که مرکی چهار درم و دو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش هر واحد یک درم و سدس درم
بعسل بسرشند و از نفوخات نوتنج تنها باریک سوده بوزن یک دانگ در بینی دمند و یا خربق سفید و صدف سوخته و یا دوای مذکور در آخر فتائل و یا عود بلسان
در بینی نفوخ سازند و از نشوقات آنچه مجرب است دار شیشعان بآب یا بالشراب بخته چندروز استعمال نمایند و آنچه بتجربه رسیده در علاج او وخاصه چون در دماغ
یا مقدم او عفونت باشد نهادن دو داغ است بهاین یافوخ و الیسرا و مقابل او زینین مائل بصدغین و یا داغ بر وسط سر طبری گوید که اگر علت بجوالی عظم نافذ شود
و عفونت در انجا بید اکند پس خلد فیون در عسل حل کرده بفتیله آلوده در بینی گذارند بعد ازانکه قدری روغن گل سعوط کنند و رعایت مزاج و دماغ علیل کنند تا گرم
نشود و عقل او متغیر نگردد و اگر اندک گرم شود بشیر دختران و بروغن گل و روغن بنفشه و ماء القرع و امثال آن آنچه مطفی و مسکن باشد سعوط نمایند و اگر
مزاج بدن او نیز حدت پذیرد مداوای او نمایند تا آنکه تسکین یابد بخبر که بسبب بواسیر انف و قروح او باشد علاجش جدا مسطور گردد

اورام و بثور بینی

گاه در بینی موضع آماس گرم یا بثره از کثرت دم و غلظ او حادث گردد و گاه ورم صلب پیدا شود و گاهی بثره از فضلهٔ بلغمی یا سوداوی اندرون بینی برآید و از حرارت باطن اجزای لطیف تحلیل شده باقی ثانیاً متحجر گردد حتی که بصورت ثالیل در هیئت و صلابت شود و در ورم حار سرخی موضع باشد و ایضاً از مرتفض پیدا شود که با ثقل و تمدد و ضربان نیز هست یا نه اگر باشد ورم حار بود و الا صلب و از هر دو مضرت در صوت افتد علاج در حار فصد سر و یا رگ بینی گشایند و تبرید که در رعاف گذشت بر نهند و اگر حاجت بود زلو بچسپانند و تنقیه بمسهل صفرا و حب ایارج نمایند و بعد فصد یا حجامت قفا آب تمر هندی آب آلو بخارا آب انارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غذا دال مونگ و یا ساگ خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن گل و روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیاف ماميثا صندلین حضض مکی بگلاب و آب خرفه ضماد نمایند و گاهی بورش در بینی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضماد نمایند و فتیله در سرکهٔ کهنه آلوده اندر بینی گذارند و گاهی قدری نمک در سرکه می آمیزند چون خشک شود بروغن گل و چربیها سازند و در ورم حار بعد فصد طلا بکشنیز و حی العالم و در بار و لعاب نافع بود و طلاهای سرکهٔ انگوری و روغن گل و کندر و آسنگ تنها و یا مرداسنگ و سوت حضض آب سوده اندرون بینی نیز مفید و بثور بینی ست و فصد سر و لعب عت و ضماد مغز تخم تربوز بگلاب سوده برای ورم اندرون بینی معمول ست و صندل سرخ با آب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج با آب حی العالم یا روغن نیلوفر یا قدری گلاب و ضماد بینی بصندل و گلاب و آشامیدن آب آلو شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا فروره بار دیا سویق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سائر تدبیر سرد و مطفی نیز برای ورم حار و بثور بینی مناسب ست و ایضاً برای بثور اندرون انف فصد هفت اندام یا سر رد و یا حجامت قفا کردن و عناب گل بنفشه جوشانیده شیر خیارین شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه رسوت بگلاب سائیده و گاهی جدوار عوض رسوت افزوده طلا نمودن معمول ست و اگر بثور بینی با صداع و رعاف اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیرهٔ تخم کاهو و کشنیز خشک بشربت بنفشه بدهند و آب کشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه و شربت نیلوفر عوض شیره کشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت جدوار گل ارمنی بگلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم تربوز بگلاب سوده اندرون بینی طلا کنند و برای اورام و بثور حار بینی مجربات والد علوی خان انیست که مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه دم الاخوین سفیداب قلعی مغسول گل ارمنی بروغن گل سائیده طلا نمایند و اگر تخفیف بثور منظور باشد مغز تخمها را بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای دفع صلابت و خشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیر ماده گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور در بینی یا در دیده پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یک درم گل ارمنی دو درم بگلاب و سرکهٔ انگوری طلا کنند و اگر سر بینی ورم کند و اندرون بینی حارش نیز باشد شیرهٔ عناب لعاب بهدانه عرق شاهتره و شربت نیلوفر بنوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یک یک ماشه در آب حل کرده ضماد نمایند و در بثرهٔ صلبه که از فضلهٔ غلیظ بلغمی یا سوداوی بهم رسد بعد تنقیه بایارج حسب ماده به تلیین موم روغن بران نهند و عقب او آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا اجزا السمن و محلل و ورم صلب بینی ست و ایضاً اول فصد باسلیق کنند بعده جهت اسهال سودا و بلغم مطبوخ افتیمون علوی خانی دهند و یا از ایارجین بحسب لا جورد و سعوط آن نوشانند و اگر تحلیل نشود موضع شرط زنند و بر آن دیاچیلون او لوبچسپانند و مرهم زنگار نهند تا آنکه بتمامه فانی شود و پس برای اندمال مرهم سفیداب گذارند و طبری گوید که در بثره صلبه اگر بدن مرتفض ممتلی باشد تنقیه بایارج حسب نمایند ایارج فیقرا نیم درم غاریقون تربد هر واحد یک درم افستین یک نیم درم گل سرخ مصطکی نانخواه تخم کرفس هر یک دو ثلث درم صبر سقوطری دو درم سقمونیای مشوی یک درم و یک دانگ کوفته بیخته با آب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و دو مثقال با آب نیم گرم بخورند و در هفت ده روز دو بار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل رطب باشد مویزج و مری و خردل و مانند آن غرغره کنند و پرهیز شدید نمایند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفالین کشایند بعد از آن علاج مذکور و بعد تلیین و غیره بعمل آرند و بدانند که هر گاه ماده ورم یا بثره تحلیل نشود ادویه منضجه مثل تخم مرو تخم ریحان و شیر و عسل و تخم کتان و حلبه و انجیر پخته ضماد نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند و بعد انفجار مرهم موم سفید بروغن مورد و روغن گل گداخته مرداسنگ بگلاب و قدری سرکه سوده داخل نموده در صلایه خوب حل کرده گذارند و ایضاً مازو و هلیله زرد بروغن گل یا روغن بنفشه سائیده طلا کردن برای جوشش بینی معمول استاد مرحوم ست و بالجمله هرچه در قروح

بباید بسبب حاجت بکار برند و در علاج این تساهل نکنند که در اکثر بناصور مؤدی میگردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در باب سرطان الانف خواهد آمد تعلیم در ملک بنگاله آبله در بینی می برآید سوزش میکند و بسبب آن تپ شدید عارض میگردد و آنرا آهوه می نامند اگر زود علاج او نکنند میکشد و علاجش آنست که روغن زرد و نمک آمیخته در بینی بمالند تا آبله شکسته شود و از حدت و سوزش وسوس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قتل میکند و نکچهکنی فلفلموره هر یک دو ماشه مشک نیم ماشه باریک سائیده در بینی دمند تا عطسه متواتر آید مرض آهوه دفع شود

قروح انف و ناصور آن

بدانکه قرحه جراحتست که ریم کند و مبدا تولد او درینجا یا نفس بینی است چنانچه او را تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا در غیر او چنانچه از بخارات حاده یا ردیه که از بدن بسوی بینی متصاعد شوند اول جابجا او فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود و بعد ازان قرحه گردد و گاهی قرحه رطب از رطوبات فاسده اکاله که از دماغ بسوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحه یابس از اخلاط محترقه افتد و شیخ سفیر باید که گاهی از بخارات حاده یا ردیه و یا از نوازل حاده قروح منتنه عفنه و یا خشکریشه و یا قروح بثریه و یا قروح سافجه در بینی پیدا میشوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحه یابس و قرحه رطب سافج و قرحه رطب منتن و قرحه بثره کوچک است و چون قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خولوس نامند طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشکریشه در بینی منجمد میشود و قشر خشک جدا میگردد یا ریم بر می آید اگر خشکریشه گوید قرحه یابس باشد و ماده آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت گوید خشکریشه بر نیاید قرحه رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ بسوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حاده عفنه بود و اگر از عرصه دراز بیان کند سببش عفونت ماده بطول مدت بود و اگر قرحه کوچک بصورت بثور متفرقه بود قرحه بثریه باشد و انطاکی گوید که اگر از قرحه بینی مواد مع علامات خون برآید رطب باشد و الا یابس و هر واحد از خشکی در مجاری قوی و تلهب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب افرنج یا داء الواغ نار فارسی پیدا شود و صعب قرحه داخلی و عفن بود و علاج شیخ و سید جرجانی و ایلاقی گویند که بینی عضویست رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس واجبست که علاج قروح او میان علاج قروح اذن و عین باشد یعنی ادویه مخففه برای قروح بینی در خشکی کمتر از ادویه مخففه قروح گوش و زیاده تر از ادویه مخففه قروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج باشیاء در غایت تجفیف است و قروح عین محتاج بدوا در اول حد تجفیف است بعده اگر سبب سیلان مواد و یا تصاعد ابخره باشد باستفراغ و جذب و بسوی ناحیه دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج به تنقیه دماغ و تقویت او باشد بعد ازان فصد منخرین تا فضول متوجه بسوی او قبول نکند پس ابتدا بفصد قیفال نمایند و اگر یافته نشود حبل الذراع یا اکحل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل و موانع موجود باشد بعده باستعمال حبوب ایارجات و جمیع ادویه نافعه در باب سیر الانف و ادر بیان در قروح قویه الانف نیز نافعست و هر گاه بلعابات و مانند آن نیز دهنی که نرم گرد و تجمیع قروح خفیفه آن صلاحیت بخشند

علاج قرحه یابس

که کثیر الوقوع است تنقیه سوداوی استفراغی نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک ده درم و غذا مزوره ماش مع نخود مفید بود و تلیین بینی بموم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو و یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و بط بمالند و مرهم ابیض بکار برند و بینی را باب گرم بشویند و ببرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو هر کدام یک جزو موم و مغز را در روغنها بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسپغول و لعاب خطمی درین نسخه می افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح مینمایند و مرهم حب السفرجل درین باب همواره معمول است و قیروطی از مغز ساق گاو یک جزو روغن بنفشه بادام دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی بدستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی بموم و روغن گل و شحم ماکیان و سیما مخلوط بلعاب بهدانه نیز مفید و اگر یبس خشکریشه بشدت باشد کتیرا باریک سوده بلعاب بزرقطونا و لعاب خطمی بیامیزند و بگذارند تا نرم شود و بمالند تا حل شود پس روغن بنفشه آمیزند و باهم بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی پنهی که مشابه حیفت یا میباشد در آب پخته روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید حضض مکی سوده بگلاب یا آب خرفه و قدری روغن گل ضماد کردن جراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل پسر که آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است

و یک نسخه مفید خشک ریشه بینی و تشقق لب خواہد آمد بعضی متاخرین نوشته اند که در قرحه یابسه اول فصد باسلیق کنند و بفاصله سه چہار روز رگ قیفال
زنند و بعد منقیه ادرا بجبن بشربت شاہترہ و مدبر و حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیه بدن و دماغ حاصل شود و بعده شیر زنان یا بز یا خر از
پستان دوشیدن بسیار مفید ست و ہمچنین تقطیر روغن گل و بادام و بزر خشخاش و کاہو مجموع یا تنہا با شیر آمیخته و این مرہم بکار برند روغن بنفشه
روغن گل ہر یک یک نیم توله موم سفید یک توله و مغز ساق گاو و پیه مرغ ہر یک ہفت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه بدستور مرہم بسازند
و بہتر آنست که پیه بز تازه را بدست نرم کرده بران طلا کنند وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و یا دیگر بزر در لعابیه بشویند و بروغن گل فقط چرب سازند
و این مرہم نیز بسیار مفید ست موم زرد یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کنوچه ہر یک سه ماشه
کتیرا دو ماشه بدستور مرہم سازند و این قوی تر ست حکاکه اسرب و ہلیله زرد ہر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یک توله روغن کدو روغن گل
ہر یک یک نیم توله کتیرا سه ماشه و باید که ہرگز آنرا بدست نباید کافت که ریش و جراحت تازه گردد و بدیر اصلاح پذیرد و سائر مراعاتی که در جفاف انف
گفته اند درینجا بکار برند که مفید ست گیلانی گوید که این دوا نافعست بگیرند موم و روغن گل و بادی سفیداب ارزیز و مرداسنگ آمیخته ند و ایضاً
ہلیله زرد و مازو و پیه ماکیان و روغن گل حل کرده طلا نمایند و ایضاً سفیداب ارزیز دو درم مرداسنگ یک درم روغن گل یک اوقیه موم دو درم موم را
در روغن گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی ست و لاسیما آنچه مائل بیبس مزاج
باشد ہمچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطی الاندمال که ماده آن خالی از خبث و حرارت نباشد استعمال این مرہم حب السفرجل ست صفت آن بگیرند
بنفشه خشک یک مثقال و در آب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد و بعده لعاب بہدانه یک مثقال و روغن گل یک مثقال موم سفید
نیم مثقال آمیخته بہم زنند تا مرہم گردد و استعمال نمایند شیخ میفرماید که در قروح یابسه معالجه کنند بمسوح مرتب از موم مخلوط به نصف وزن آن مغز ساق گاو
و در ہمچنین روغن بنلوفر یا روغن کنجد گداخته و نزد من بہتر از ان روغن گل ست خصوصاً که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضاً مسوح روغن بنفشه
مع کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافع ست و ایضاً فتیله در قیروطی ز وفاے رطب و پیه بط و موم زرد و پیه ایل و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده
مفید و در نسخه جالینوس مغز ساق بقر عوض پیه ایل ست و ایضاً موم و روغن گداخته ہلیله زرد و یا مازو آمیخته نافع و گاہی فصد رگ طرف بینی بعد فصد
سر رو و حجامت نقره و اسہال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاء الاسقام گویند که اینہمه ادویه مع اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین طبیعت و تدبیر
آنچه مرہم حاره و منع او از صعود مثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا بزر قطونا بشکر یا کشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب و گاہے محتاج گردد بفصد سر رو و حجامت
نقره اگر بسبب کثرت دم باشد و باستفراغ اگر بدن ممتلی بماده کثیر الانصباب بسوی بینی باشد از مطبوخات و ایارجات و اطریفلات

علاج قرحهٔ رطب

بعد فصد سر رو و حجامت پس سر و تنقیه بدن و دماغ بمسہل و حب ایارج و قوقایا از خردل و سکنجبین بزوری و بنابیل الطیب و سعد و قرنفل در گلاب
جوشانیده غرغره کنند و مرہم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ بروغن گل سوده بمالند و سفیداب و مرداسنگ و چرک نقره و سرب سوخته مساوی
در روغن گل سائیده فتیله بدان آلوده در بینی نہادن مجرب ست و یا موم احمر دوده مرہم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یک درم و مر یک درم و سفیده
قلعی و موم ہر یک دو درم روغن گل یک اوقیه مرہم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیده و بآب آن قرحه را بشویند و
قطور آب سلق تنہا و با زہره کلنگ و کذا فتیله بآب سلق آلوده در بینی نہادن مجرب حکیم عابد سرہندی ست و اگر حضض مکی مرداسنگ بآب و یا گلاب سوده
اندرون بینی ضماد نمایند برای خشکی بینی نافع بود و در تکمله ہندی درین نسخه صبر ہم داخل ست و کذا مازو پوست ہلیله زرد با چربی مرغ و یا روغن گل طلا
نمایند و در قروح انف که مسلے بجلو است بجہت بودن ماده آن در اوائل شیرین غیر شدید الحرارت که نه حریف باشد و نه مالح و آنرا قروح شہدیه و شیرنیه
و شیر نیجیه نیز نامند تنقیه دماغ حسب مقتضای حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنہا یا بموم و پیه ماکیان کفایت کند و قوی تر ازان مرہم سفیداب

است وخصوصاً مخلوط بلعاب بهدانه واگر اراده زیاده تخفیف باشد خبث فضه دران داخل کنند وگاهی خبث فضه تنها بروغن آس فائده میکند وهرگاه درد اندک
شدت کند این مرهم استعمال نمایند سفیداب یکسیر طلق مرداسنگ سه وقیه خبث الرصاص سه وقیه رصاص محرق مغسول مسحوق زراب چهار وقیه ازان مرهم سازند
بروغن مورد وسرکه سوده یا پخته وهرگاه علت مزمن گردد وبسیار شدت کند مرهم باین طور سازند مرداسنگ چهار درم سداب رطب چهار درم شب
دو درم بروغن آس وسرکه سوده مرهم سازند ودر نسخه جرجانی وایلاقی شب بهم وزن مرداسنگ است وسداب ۲ درم وسرکه معلوم وقوی تر ازان انیست که زاج سیاه
وقلقنار ومر هر واحد هفت جزو وقلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس هر واحد چهار جزو کندر یک نیم جزو کوفته بیخته در سرکه یک شبانه روز
در ظرف مس بپزند حتی که بقوام عسل آید ازان لطوخ نمایند یا فتیله آلوده در بینی نهند ومراد از جزو درین نسخه درم است

علاج قرحه منتن وکهن

که بطول مدت یا از رطوبت منتنه بعفونت انجامد اگر زیادتی خون وغلظ او معلوم شود فصد وحجامت نمایند وبتدبیر مبرد پردازند وآشامیدن مطبوخ عناب مکرر
وغذا فروره ماش برنج مقشر وادام وتنقیه بمطبوخ فواکه وحب بنفشه نیز مفید است بعده استنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر بقدری گلاب
وتبرید بینی وجبهه بضماد صندلین وشیاف ابیض وگلاب وآب خرفه یا آب حی العالم کنند ودر بعض را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با آب انار
بنوشانند وبسویق جو وشکر ویا سرکه بزیت وفروره آب انار یا آب سیب آلو وتوت غذا سازند وسعوط بعضی میاه بارده با روغن گل نمایند وروغن عنصل یا
بآب بارتنگ مستعمل کرده ویا عصاره سوس استعمال نمایند اگر سوداوی یا بارد باشد یا در آخر اجزای لطیف ماده حار تحلیل شود وکثیف او باقی ماند برای تحلیل وتخفیف
خربق سفید وحرف مساوی باریک سائیده در بینی دمند وبعده بسرکه انگوری قرحه را بشویند ومرمکی باریک سائیده نفوخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود وبمراهم
مجففه استعمال کنند وسعوط بعصاره ایرسا نمایند ویا آب لباب با عسل ویا آس سوده مطبوخ بشراب کهنه ویا زرنیخ سرخ با شحم ویا زنگار با سرکه وعسل
در بینی گذارند وگویند که در قرحه کهنه مرهم اخضر با اضافه عسل سرکه نافع است واگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرکی هر یک تولہ زراوند آقلیمیای نقره هر یک شش ماشه
مازو سه ماشه روی سوخته چهار ونیم ماشه کندر زاج گلنار هر یک نه ماشه بوره ارمنی چهار ونیم ماشه زاج سیاه وقلقطار وقلقدیس هر یک شش ماشه اسرب سوخته
کندر هر یک نه ماشه همه را نرم کوفته بسرکه بسایند تا بقوام شهد آید وفتیله آلوده در بینی گذارند تنقیه قرحه وحبس خون بینی نماید وچرا سیده دو ماشه قرنفل
گل نسترن هر یک سه ماشه تبت مر بارز هر یک یک ماشه مشک کافور هر یک دو سرخ آقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بلعاب آلوده در بینی گذاشتن از مجربات
حکیم علی شریف است ویا سعد مازو زعفران کوفته بیخته پیه ماکیان در روغن گل گداخته بیامیزند وبعد از آنکه بینی را بآب صابون شسته باشند بکار برند که مجربست
ولقول المسیحی ادویه مصلح قروح ردیه انف مجفف ومنقی اند مثل پودینه که عصاره او در بینی چکانند یا خشک کرده اندران بدمند ویا بگیرند شب ۴ جزو زرنیخ سرخ
چهار جزو مازو یک جزو زنجبیل یک جزو در بینی دمند بعد شستن او بشراب ریحانی ودر نسخه دیگر مر دو درم عوض زنجبیل است وقوی تر ازان انیست که قلقدیس
وقلقطار وشب وزنگار مساوی سائیده وفتیله در سرکه تر کرده درین دوا گردانیده در بینی نهند وایضاً برای قروح منتنه زاج قلقطار مر شب یمانی مازو توبال
مس زراوند مدحرج هر واحد یک جزو کندر ثلث جمیع اجزا آس سه اوقیه ازان در یک رطل آب بپزند تا بقوام عسل آید وبطریق فتیله در بینی داخل کنند وجالینوس
گوید که چون فاذزهر یا قدری فلفل در آب خالص باریک بسایند وبمرات طلا نمایند بعد پاس صحت بخشد وگویند که این بارها بتجربه رسیده وایضاً سعوط
زنگار بعد پر کردن دهن بآب برای قروح خبیثه ومنتن انف مجرب اگر آب انار ترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود وفتیله بدان آلوده در بینی نهند در قرحه کهنه
انف مجرب است وچون انار ترش کوفته آب جدا کرده ثفل را بپزند تا غلیظ شود وشیاف ساخته بآب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافع است
وسعوط عصاره جوز السرو تازه نیز نافع خوردن است وایضاً مغز تخم تربوز مغز تخم کدو هر واحد دو جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هر یک یک جزو باریک سائیده بمسکه
آمیخته استعمال کردن ناصور بینی را مجربست شیخ میفرماید قرحی که بسبب او ماده حریفه یا ردیه یا منتنه سیلان کند علاج او صعب بود واز فصد و
اسهال دران لابد است وبساست که احتیاج اسهال بایارجات کبار افتد وواجب است که مدام ادرار نطرون در صابون وخصوصاً صابون

قسطنطینیه بشویند بعد از ادویه شدید التجفیف استعمال نمایند و ازین قبیل ست که بگیرند قشور مس و قلقدیس زرنیخ سرخ و خراطین و سائیده در عصیرهٔ ترگا و تر کنند و چندروز در ان
خمیر کنند پس استعمال نمایند گاهی دران حماما مرد لود بینه و فراسیون و زعفران و شب یمانی و مازو زیاده کرده میشود و دوای روفس مجرب ست و آن آنست
که سعد و شب یمانی و مازو و مرکی و زعفران و زرنیخ مساوی بگیرند و بطریق النفوخ استعمال کنند و قروح شدید الوجع را علاج کنند با سرب محرق مغسول و اسفیداج
و مرداسنج و بروغن گل و موم ازان مرهم سازند و قروح شره را علاج بمرهم روغن گل و روغن سورد و مرداسنگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهره
باین مرهم کنند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه لشراب و روغن سورد مخلوط سازند و از ادویه مشترکه انیست که بگیرند
آب انار ترش و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندرو خوردن نیز علاج او میکنند گاهی مخلوط لشراب و گاهی
بسرکه و گاهی بسرکه و آب بحسب مشاهدهٔ حال و از مراهم جیدهٔ مشترک النفع باکثر اقسام انیست که خبث اسرب و شراب کهنه و روغن سورد همه را باهم بسایند
و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب ست و عصارهٔ چقندر تنها یا مع ادویه دیگر بسیار نافع
و انطاکی گوید که علاج قروح انف بعد تنقیه سوا و الفصد در طبین و تنقیه باقی مطلقا بخور مثل کبریت و زرنیخ در طبین و تنحتن روغنها اندر بینی در یاسمین و
نفخ چیزیکه مجفف و مندمل شد مثل زنگار بروغن بنفشه و موم قیروطی ساخته باید کرد و بدانند که قرحهٔ انف را حکمای هند پینس نامند و از اجمود با تنبک شنگرف
بزر البنج زعفران مساوی سرمه سا نموده ناس گرفتن و هلدی دار چینی جاوتری لونگ بوزن برابر سائیده و در شهد و چندان آمیخته بر روز نه ماشه خوردن مفید
نوشته اند و ایضاً زنجبیل از فلفل دانه الایچی خرد هر واحد یک درم قند سیاه کهنه بست و چهار درم کوفته حبها بندند و بقدر ده ماشه وقت شب می خورده باشند

بواسیر انف و اربیان و سرطان

بواسیر انف لحم زائد ست که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیلان رطوبت و مادهٔ این بلغمی ست و علاج این سهل ست
دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارتی و الم و مادهٔ این دموی بود سوم تیره صلب مادهٔ این سوداوی ست و گاهی این شدید الصلابة با درد شدید بود و چنانچه
اگر سوداوی محترقه باشد و علاج این صعب ست لاسیما هرگاه زرداب بر لوازان سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فزونی سرطانی پدید آید و بشکل بینی فانس کشد
و بسبب تمدید شدید وجع پیدا کند و تیره رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر ست و آن سرطان باشد و آربیان ورم نرم عظیم الحجم شبیه بهو اسیر انف
است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب و رطوبت ازوی سائل شود و این ورم را کثیر الارجل و بسفائج نیز نامند از جهت مشابهت بماهی
روبیان در نرمی و ملامیت و بسیاری پایهای باریک و گاه باشد که این ورم بسرطانیت گراید و سخت شود و در و کم گردد و رگهای آن موضع همه سبز شوند و کشیده
گردند و در باطن بلکها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند که بمیل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم یا صلب بشکل ثولول بود و از پس امراض سر
و نوازل هیچ پدید آید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی ورم عظیم الحجم بود و رگهای سرخ و سبز ممتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شود اربیان باشد و اگر ورم صلب بود و بعد
صفای بینی پیدا شود و در اکثر بغیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار نخود یا بندق ابتدا کند پس یا دقتی پذیرد و در
کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آنرا علق
نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداوی ست در عروق داخل بینی و سبب اربیان مادهٔ ردی با کل بلغمیت و سبب سرطان سوداوی محترق ست

علاج بواسیر انف

فصد سر و کنند و زلو چسپانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند بعد ازان مسهل ارد و حب هلیله تنقیه نمایند و گاهی بعد
فصد عوض تبرید عناب شاهتره گل سرخ بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده میدهند بعده منضج اصل السوس شاهتره گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی
بیخ کاسنی آلو بخارا جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده و بعد نضج مسهل و حب ایارج استعمال می نمایند و بقول صاحب ترویح و حاوی بعد از فصد حجامت
قفا برای نضج جلاب از عناب و بنفشه و شکر بدهند و غذا فروره ماش با شیرهٔ بادام شیرین بعده مسهل بمطبوخ فواکه و یا مطبوخ هلیله و بحب ایارج و گاهی در کو آب

مزمن مع ورم و درد گوش و چشم و سیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سر و تبرید شیرۂ عناب شیرۂ کشنیز خشک شیرۂ کاہو عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شربت بنفشہ
داده منضج و مسہل حب ایارج مید ہند و شیاف مامیثا ر سوت صندل سرخ حضض بکی آب کشنیز سبز ضماد مینمایند بالجملہ بعد از تنقیہ اگر مرض خفیف دو ابتداء باشد
ادویۂ خفیفہ و در مزمن ادویۂ حادۂ قویہ استعمال نمایند و از جملہ ادویۂ خفیفہ بقول شیخ فتیلہ معمول از پوست انار ست کہ در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و از ان فتیلہ
دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب ست لیکن نفع او بدیر ظاہر میشود و یا فتیلہ از اشنان سبز سازند و بعضی مرکی نیز داخل میکنند و فتیلہ لیبر کہ تر کردہ بدوا
آلودہ می نہند و یا فتیلہ الشحم حنظل و یا از جوز السرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیلہ در آب پودینہ تر کردہ تنہا و یا بعد تر کردن آن در آب مذکور
یا در شراب یا در سرکہ پودینہ خشک سودہ بران پاشیدہ و یا از عقید آب انارین مع پوست شحم او کوفتہ و یا فتیلہ بالعسل و گل سرخ و در و فزمی چند بار بتکرار
بکار برند و یا النفوخ زرنیخ و قلقند در سرکہ سائیدہ خشک کردہ بعمل آرند و صاحب خلاصہ گوید کہ اگر انار ترش درست کوفتہ آب آنرا در ظرف مسی کنند بجوشانند
و در ہمان ظرف نگاہدارند و ثفل و را خشک نمودہ باریک بسایند و بآب مذکور سرشتہ فتیلہ ساختہ در بینی گذارند و در مدت دراز بواسیر بینی را بی مشقت قطع کند و مثل
ادویۂ حادۂ دیگر از لذع و وجع و ورم خالیست و اگر اندک زنگار و نوشادر دران اضافہ کنند بغایت قوی الاثر گردد و مجرب ست **و جرجانی** و ایلاقی گویند کہ آب او
مع ثفل نیم پختہ کنند و در بلاس مسی یک روز نہند و روز دیگر ثفل او جدا کنند و باریک بسایند و از ان شیاف سازند و بآب مذکور تر کردہ در بینی نہند و بعضی گویند
کہ شیاف مذکور خشک ساختہ در آب مذکور سودہ در بینی چکانند و اگر وقت طبخ قدری نوشادر اندازند قوی تر گردد و اگر انار ترش تازہ بدست نیاید پوست انار ترش
بکوبند و در آب انار دانہ بپزند و بقول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفتہ بیختہ بعدہ در آب انار ترش و اندکی شہد سودہ فتیلہ دراز ساختہ داخل بینی کنند و در اکثر
اوقات مشتبہ ارند و یا توبال مس سائیدہ بشراب سرشتہ داخل بینی بالطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکہ سائیدہ در بینی صبح و شام گذارند نیز بواسیر نفع دہد و بعضی
گویند کہ آب لیف و روغن گل و نشوق ایرسا و یا آب گندنا و قطور آب ہرگدن خرو کذا آب کشنیز سبز نافع بواسیر الانف ست و کذا فتیلہ العسل و یا قاقلی زدہ در بینی
گذاشتن **و منجملہ** ادویۂ حادۂ قویہ انیست کہ زاج دو درم زنگار نیم درم سائیدہ بفتیلہ آغشتہ در بینی نہند و اگر قوی تر خواہند حب السلاطین چہار جزو زنگار دو جزو
ہر دو را خوب سائیدہ بران موضع بچسپانند و بالای آن مرہم زنگار نہند کہ ہموارہ معمول ست و اشخار و آہک را در آب سائیدہ ضماد کردن نیز بسیار فائدہ میکند و
اگر بعد فصد قیفال و حجامت نقرہ و تنقیہ بحب ایارج زنگار و اشنان و مرکی ہر سہ مساوی کوفتہ بیختہ فتیلہ از خرقۂ کتان با سرکہ آلودہ در ادویۂ مذکورہ بگردانند و
در بینی گذارند معمول صاحب خلاصہ شفاء الاسقام غیرہ ست و اگر زنگار و نوشادر چہار سودہ بشہد آمیزند و فتیلہ بدان آلودہ در سوراخ بینی نہند و از گوشت زائد بینی
پرہیز نمایند نیز مجرب بعضی احباست **و یا** بقول صاحب جامع و کامل توبال نحاس و قلقدیس و قلی ہر واحد یک جزو زرنیخ سرخ زنگار ہر واحد نیم جزو خربق سیاہ
ربع جزو سائیدہ فتیلہ خرقۂ کتان بشراب تر کردہ باین دوا آلودہ در بینی نہند و یا زاج سہ درم قلقدیس مر ہر یک چہار درم قلقطار سہ درم شب یمانی تازہ
توبال مس زراوند مدحرج ہر یک دو نیم درم کندر چہار دانگ سرکہ صد درم در دیگ مسی بپزند تا مثل شہد گردد و بفتیلہ استعمال نمایند **و گیلانی** گوید کہ بگیرند قشور مس
یک اوقیہ قلقدیس ہشت درم زرنیخ سرخ نیم اوقیہ خربق سیاہ ربع اوقیہ کوفتہ بیختہ در بینی دمند کہ دوای جید ست منفعت او در دہ روز ظاہر میشود و ایضاً بگیرند
پوست انار خشک دو درم قلقدیس دہ درم قلقطار سہ درم زہرہ گاو حماما مرکی و پودینہ و فراسیون ہر واحد چہار درم زعفران دو درم خربق یک درم سائیدہ
خشک استعمال نمایند **و بعضی** گویند کہ کندر یک درم شب یمانی و قشور نحاس ہر واحد چہار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار مر ہر واحد ہفت درم سرکہ
یک قسط بگیرند و ہمہ را در دیگ مس بپزند تا بقوام عسل آید بطور فتیلہ بعمل آرند و شب یمانی مس سوختہ قلقطار قلقند بیخ سوسن سفید زاج سیاہ نطرون مساوی
کوفتہ بیختہ صبح و شام در بینی دمیدن یا بآب انار ترش یا شراب انگوری و امثال آن سعوط کردن بغایت مجرب نوشتہ و اگر فتیلہ با آب انار ترش یا سرکہ انگوری
یا آب پودینہ یا شراب انگوری تر کنند و این دارو ہا بران پاشیدہ در بینی نہند نافع تر باشد و اگر فائدہ نشود فتیلہ سیاہ مذکورہ تر کردہ قلقدیس قلقطار
و اشخار و زنگار و زاج سیاہ و شب یمانی مساوی سودہ بران پاشیدہ در بینی نہند و یا النفوخ کنند و بہتر آنست کہ بعد شرطہ یا خراشیدن موضع این ادویہ
استعمال نمایند و چون پوست انار ترش چہار درم قلقدیس سہ درم زرنیخ زرد و خربق سیاہ قلقطار ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بکار برند نیز گوشت فزونی

بینی را ببرد و توبال مس و قلقدیس و زرنیخ احمر با سرکه آمیخته و فتیله آلوده در بینی نهند که کار آهن میکند و الطاکی گوید که آنچه مجرب ست انیست که گوشت و ملتقط
و زنگار مساوی و حلتیت مثل آن همچون غبار سائیده با قدری سرکه و عسل لسرشته شده و فتائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دمند و دیگر ادویه
حادّه اکاله چون فلدفیون و دیک بردیک هم مفید بود و اگر ازین تدابیر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت زائد باقی باشد ادویه اکاله برنوره
رصاص یا اصل محروف بر مرغ که پارچه بران پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا باقی را بخورد پس بمرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بعد انته که قبل از
تنقیه استعمال ادویه حادّه و دستکاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض ست و بقول شیخ هر گاه اراده علاج با دویه حادّه باشد یک وزن پیش
از ان گوشت زائد را بجرقه خشن دلک نمایند بعد ازان باین ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضاً چون علاج با سوزنی باین ادویه نمایند باید که اول القطر
یا رفت رطب اندرون بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حادّه محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر را نفع بخشند و گاهی احتیاج بکسر قوت آن افتد
و آنچه در بواسیر مقعد بیاید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر الف مولودی بود و آن لا علاج ست

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد فصد سر رود و حجامت و تنقیه بمسهل و حب ایارج یا مطبوخ افتیمون علوی خان و حب قوقایای الیتان فتیله کرباس بمرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعده
شیاف دم الاخوین انزروت مرداسنگ گلاب سرکه در بینی گذارند و ایضاً لعاب حلبه سرکه و گلاب روغن گل بکرات در بینی چکانند و یا بعد تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات حضض
مرکی زوفای رطب و روی زیت مرداسنگ بلعاب حلبه یا برکتان سرشته طلا نموده باشند و هر گاه ورم نرم تر شود بران لوچیپانند یا بمطبوخ شترازنند و خون
برآرند و صاحب شیخ گوید که جلاب گاوزبان و بادرنجبویه و اصل السوس و شکر و عنبه بعد نضج تنقیه دماغ با یارجات و طلا بمر و عکر زیت و مرداسنگ با حضض لعابات
و بعد تلیین شرط و تعلیق علق بعمل آرند طبری گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه سر بحب ایارج پس غرغره
بعاقرقرحا و مویزج و کف خردل و رب عنب و مانند آن ست و پرهیز از جمیع اغذیه غلیظه و مبخره بسوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود
باقی باشد بدانچه مذکور گردد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد بچیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم پرهیز باقی تحلیل گردد
و دران ایام بدوای محلل مثل عرق حضض ضماد نمایند و آنچه بر حال خود باقی ماند مرصافی نیم درم انزروت یک درم مقل نیم درم زوفای رطب یک درم عکر زیت
نیم درم مرداسنگ یک درم باریک سائیده بلعاب اسپغول و لعاب حلبه برآورده مع عکر زیت بجوشانند هر گاه غلیظ گردد ادویه مسحوقه آمیزند و روز و شب داخل و
خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط و تبلیغ بعمل آورند و خون سیاه عکر ازان خارج شد پس آن بشتیک صحت یابد
و اگر خون سائل ازان رقیق سرخ باشد از داخل و خارج بران زلو چسپانند بعد استفراغ و پرهیز و اصلاح غذای مریض و واجب ست که طبیب این شرط و زلو در حالت
امتلای بدن حذر کند پس اگر از ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلظ و صلابت او باقی ماند بگیرد حرف سفیده و دو درم خربق دو ثلث درم عرطنیثا که آن
عروقی ست که بدان صوف میشویند یک درم حضض نیم درم جندبیدستر را باریک بسایند و در حریره بیزند پس داخل منخرین سرکه مالیده بران این دوای خشک
طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و ساقط گند بعد سقوط او باین مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مرداسنگ ده درم مرداسنگ را
باریک سائیده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه بران بچکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را نشف کند بران بچکانند همچنین سرکه
چکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیا ست برای قروح مواضع غضاریفه اگر
جراحت خشک نماید باین مرهم مداوا سازند بگیرند موم سفید در روغن بنفشه و ازان قیروطی بسازند و بر آتش باشد که قدری سفیداب قلعی بران اندازند و حرکت
دهند بعده از آتش فرود آورده و در هاون ریخته آب سرد بران اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و مجتمع گردد بعده آب ازان دور کرده قدری سفیده
رقیق بیضه اندازند و حل کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مده که ازان سائل میشود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری گلنار
و اندکی کندر زیاده کنند و اگر بجدید علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ مانند و در غضروف بینی سوراخ نگردد و شیخ میفرماید که در اربیان

بهتر انست که بدستکاری علاج کنند واین بعد کم کردن امتلا از بدن و سر باید واگر خفیف باشد ادویهٔ قویه منجملهٔ ادویهٔ قروح انف استعمال کنند و مثل نفوخ شب یمانی و مر یک یک جزو و قلقطار و مازو هر یک نیم جزو نفوخ نمایند یا فتیله ازان بعمل آرند و مختار جالینوس انیست که آب انارین مع قشر و شحم آنها کوفته بگیرند واندکی جوشانیده در ظرف اسرب بردارند پس ثفل او بسایند تا مثل خمیر گردد و با آبهای مذکوره تسقیه دهند بقدر لائق او بعده ازان شیافات دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در نیوقت بینی و کام را بعصارهٔ مذکور طلا نمایند و برین تدبیر مواظبت کنند واین نافع قروح و بواسیر ست و از منافع او آنست که الم زیاده نمیکند و لبساست که از سه انار یعنی عفص نارسیده و ترش و شیرین این ترکیب می نمایند واگر گوشت زائد صلب باشد انار ترش را زیاده کنند واگر کثیر الرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قومی بعد از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر و زنگار دران زیاده کرده اند و عمل او قوی تر میگردد و جمله ادویهٔ حاده و اکاله که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و لبقیر و سطے موم و روغن گل و عسل طلا نمایند بعد ازان اعادهٔ دوای حاد کنند و همواره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرنوب نبطی رطب کوفته آب او بگیرند و دران صوف تر کرده در بینی داخل نمایند ار بیان را بخورد و جوز السرو همین منفعت دارد وانچه مجربست انیست که زاج سبز مثل سرمه سائیده صبح و شام در بینی دمند و بعد قطع ار بیان از ادویهٔ حابس خون گل سلول در آب بسیار سرد ست تا که غلیظ گردد سرد کرده ازان در بینی طلا نمایند و گویند که آب ثمر لوف بفتیله آلوده و کذا از انجیر خشک و برگ سرو مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا و زاج و زرنیخ و نوره و قلی بسرکه تند چند روز در آفتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از زوفای رطب و پیه بط و موم زرد مرهم ساخته بفتیله آلوده و کذا عسل بسرکه آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار نوشادر در شب بسرکهٔ تند جمع کرده در آفتاب خشک نموده باریک سائیده بدهن آب پر کرده در بینی دمیدن و کذا نفوخ قشور نحاس و کذا نشوق قلقند هر واحد گوشت زائد وار بیان را ببرد و در سرطان بعلاج ادویهٔ حاده و قطع باآهن اصلا تعرض نکنند و مدام بران قیروطی نهند و فصد و تنقیهٔ عام بدان از سودا بمعجون نجاح یا مطبوخ افتیمون و ما الجبن و حب لاجورد در هر هفته دو سه بار همیشه نمایند و تنقیهٔ خاص دماغ بادویه که دران صبر و مصطکی و مانند آن افتد واگر مزاج علیل احتمال نماید تنقیهٔ سر با ایارج و حب قوقایا کنند بعده پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و مولد سودا نمایند و در بعضے اوقات غرغره باشیای خفیفه مثل سکنجبین بزوری و مری کنند و در غرغره مبالغه نمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوائل برای سرطان این موضع حقنهٔ لینه را ستوده اند و باقی تدبیر انچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد بعمل آرند

عطاس

یعنے بسیاری عطسه و آن حرکت حامیهٔ حافظه از دماغ برای دفع خلط یا موذی دیگر ست باستعانت هوای مستنشق جهت دفع از راه بینی و دهن بسبب تولد ریح بخاری لذاع ازان خلط و یا بسبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا بسبب موذی دیگر لاذع آلات شم خواه از خارج و خواه از داخل از خارج مانند غبار و دخان و بوهای حار حاد مثل فلفل و تنباکو و کندش و مانند اینها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذع از ان و یا انحلال ریح ازان رطوبت و یا تصاعد آن از اعضای ماتحت و یا امتلای دماغ از رطوبات پس اولا از مریض تقدم اسباب خارجیهٔ مذکوره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد والا از سبب داخل بود بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد سببش حرارت دماغ باشد والا رطوبت آن و عطسه حرکتی ست مر دماغ را همچون سرفه مر شش و سینه را که چون بر جرم آنها موذی وارد گردد هر یک از انها متحرک میگردد بحرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در پنج جا ضرر دارد یکی در ابتدای نزله و زکام بسبب حرکت مانع نضج دوم در ابتدای تپها که بسبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی گرداند سوم در شخصے که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده را بجذب کشد چهارم در انجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر را پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که در سر بخار یا ریح یا ماده اندک باشد اگرچه پخته نباشد که گرانی سر دور نماید دوم آنجا که در دماغ ماده پخته باشد اگرچه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ ست و ازینجهت کسی که موت او قریب باشد او را عطسه نیاید واگر معطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که بر اخراج مولود و مشیمه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آنرا منحل گرداند بالجمله عطسهٔ معتدل نشان صحت ست و افراط آن باعث آفت و

در آخر امراض دماغی سن تشنج مادۂ اپلیل خبیرست و اہل ہند گفته اند که موافق ترین اوضاع وی احب عطسه انیست که سر خود مائل پیش دارد برابر سینه و گردن پیچیده
و روی بیکسو کرده تا شاید عطسه راست خارج شود و ضرر لاحق نگردد و رگی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود علاج منع سبب نمایند و از اشیای مانع عطاس چکانیدن
روغن گل خوشبو و روغن بید در بینی و گوش ست و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و انداختن روغن نیمگرم
در هر دو گوش و نهادن تکیه گرم کرده زیر گردن و شمیدن سیب و حوتق و اسفنج بحری و فرنجمشک و کذا خولنجان سوده در خرقه بسته نیز عطسه باز دارد و فکر و
اشتغال بمهمات اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط آب بادروج یا تخم او بالخاصیت مانع عطاس ست و سعوط آب گل خطمی یا روغن گل
آمیخته سفید و شهد تا صبر بر عطسه و تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی ست برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و حنک مالیدن و دهان
فراخ کشادن و جنبانیدن آوردن و نظر تیز بسوی فوق و در جیزی کردن و بر بستر غلطیدن و عضلات را بروغنهای مرطبه مالیدن خصوصاً عضل لحیتین و بناگوش
یا استغراق در خواب و انتباه باعث مهله مانع عطاس اند و غمز مولم باطن خنصر با ابهام و سبابه و نزد بعضی دلک باطن خنصر و بنصر با ابهام در منع عطاس مجرب ست و گرفتن
بینی یا دهن از دست لغوی نیز نافع ست و احتراز از غبار رو رخان و آفتاب و بوئیدن چیزهای حاد لذع و مقام در هوای ردی و غیر آن که باعث عطسه شود
ضرورست و حکیم عابد نوشته پیری از سادات که مبتلا باین مرض بود علاجش باین حب نمودم اصل السوس ریوند هر یک چهار درم هر یک سائیده در ابکیه
یک رطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده پس غلیظ کرده باشند جها القدر نخود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس در یک روز زائل
شد و در استعمال یک هفته عود نکرد و استعمال خولنجان بالخاصیت او را نافع ست و گر از آن حبها با آب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد
تبرید دماغ و تسبیط بروغنهای سرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی باطلیه بارده و بوئیدن کشنیز سبز و صندل و استحمام آب شیرین
نیمگرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت تقوه نمایند و آنچه از رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ مسهل و حب ایارج نمایند بعده اگر اندک باقی ماند نشوقات
و معطسات موافقه بکار برند و بعضی نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیر که بهر صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد بعمل آرند
و اگر از رسیدن بخار گرم بمبدار عصب یا در بطن اول باشد لخلخه از سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب پشم ضفادع و عرق بید هر یک یک توله ساخته ببویند و
یا اسفنج بحری که گل سفید سوده بر آن انداخته آب پاشیده باشند ببویانند و دست و پا محکم ببندند و اگر مقدمه زکام باشد تدبیر زکام پردازند و اما بوئیدن شمامه
افیون علوی خان و گاه گاه گل سرشو عظیم الاثرست و همچنین سر بر بخور قند و زعفران داشتن تتمه عطسه متواتر که با اطفال عارض شود اگر سببش رسیدن سردی
بسر باشد باید که بادروج کوفته بیخته در بینی دمند و جلاب گرم بطفل و مرضعه دهند و گرده گوسفند یا بز بر آتش بریان نمایند و آبی که از آن سائل شود نیمگرم در بینی
بچکانند و ببویانند و زعفران و قند سفید کوفته بخور آن بدهند و از دار شیشعان و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوئیدن چوب بلیلج
تر کرده و مالیدن سر طفل بخرقه خشن نیز مفید و اگر ازین تدابیر زائل نگردد ایارج فیقرا چند شب متواتر مرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر پستان
مرضعه مالیده در دهن طفل گذارند که بمکد و چون از آن باز آید سر طفل رانگون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان او برآید و گاهی زبان طفل بخرقه خشن بگیرند و اندکی
کشیده نگاه دارند تا آنکه آب و لعاب بسیار از دهان او برآید عطسه او زائل نگردد و اگر حار یا لبن المزاج و قوی البنیه باشد آب نیمگرم که در آن سبوس و پوست
حب المحلب جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر ضعیف القوه و البنیه باشد بر مبرد آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او میگردد بلکه هر وقت اندک اندک شربت
خشخاش یا دیاقوذا که با طلا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم خیار و تخم خرفه مقشر هر یک سه جزو مغز بادام چهار جزو نبات برابر همه سائیده بلعاب اسپغول جها القدر
عدس مفرطح ساخته خشک نموده دائم زیر زبان او یک حب نگاه دارند و ابن سیار گفته جهت این مرض بگیرند دو دانگ رب السوس و دو دانگ ماهی که آنرا سمک الرمل
نامند و دو درم تخم سلحفاة و یا شیر [illegible] او بجوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام بآن طفل را لعوق کنانند که اثر نیکو می بخشد و معالجه کبار برادر اطفال چندان
تاثیری نیست و مجوزه و اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود و علاجش بعلاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تمریخ سر بمبردات از عصارات
مثل آب کاسنی و کشنیز سبز و کدو و تر و عنب الثعلب سبز و حی العالم و برگ کاهو و از روغنها مانند روغن گل و بنفشه و کدو بلکه واجبست که اول حجامت ساقین

نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکوره نهند و هرگاه شروع تبرید نماید بر رادع مرخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت بر گردن طفل منع عطاس میکند

ضمیمه هر جا که بعطسه آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و مفتح ست مثل کندش و خربق سفید و جندبیدستر و فلفل و خردل و عاقرقرحا و دارفلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابه چینی و برگ خرزهره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرفیون و سداب و ایرسا و گندم در شیر عشر تر کرده خشک نموده و خاکستر پاچک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دارشیشعان و بندال و سمند رکچل و نوشادر و جعفر و نکچھکنی و مغز گھونگچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفلمویه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفوخ از آن نمایند و یا پر مرغ در بینی لصوق نمایند و یا بگیرند عاقرقرحا و شک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آنست که محرورین ازین ادویه ببویند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و تخم شلجم خشک کرده با بادروج و حب الغار و قسط هر واحد سوده در خرقه کتان بسته بوئیدن نیز محرک عطاس ست و جمیع اشیا که دماغ را دفعةً گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص شمس ازین قبیل ست و سعوط مصطکی و فلفل مثل غبار سائیده نیز معطس و مخرج مواد بلغمی ست و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و شاخ بادروج و زراوند و بوی گل سرخ معطس محرورین ست و لطخ باطن انف بدوای معطس بهتر از نفوخ و سعوط اوست چه درین صورت از نفوذ او بسوی نفس دماغ امان نیست

رض انف

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه از ضربه و سقطه باشد یا منسحق شود و یا غضروف انف بشکند و جالینوس گوید که رض انف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو و مبادرت در علاج او واجب ست و الا بعد ده روز علاج قبول نمیکند و صورت خشم و قبح منظر الفطس میگیرد و طبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد علاج اگر خفیف باشد در ان میل سطبر داخل کنند و برداشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا در سوده بلعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر بینی بچسپانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی از آنست شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس بزودی فصد سر رو کنند و تلیین طبیعت سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مؤدی بسرسام نگردد اضمدهٔ بارد بر سر استعمال کنند و بعد از اماله ماده آله که مسمی بمثال و مفتاح الرحم ست و آن شبیه بمنقاش و دهن او فراخ میباشد بدست منضغط سازند و همچنان اندر بینی در آرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام زائل کند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست بران بمالند و بهر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی عود نماید و ساعت زمانی امساک او نمایند و بعد از ان پارچه بر انبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث بران طلا کرده اندر بینی نهند و ایضاً اطلیهٔ نافعه درین آنچه بر کسر گذارند صبر ماش مرزعفران را بآب سکه گل ارمنی گل سرخ خطمی لادن عدس ست با آب اثل یا مرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ بهیئت بینی قطع کنند و ادویه طلای صبر وغیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسپانند و سه روز بگذارند بعده بآهستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل هر دو صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها مرهم آلوده نهند و بالای آن پارچه مذکور بچسپانند و در هر سه روز برآرند و اعادهٔ او نمایند تا آنکه علت زائل شود و آنچه بسبب جذام باشد علاجش علاج جذام است

جفاف انف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط ست چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنانچه در مالیخولیا میباشد و یا در همه بدن چنانچه در آخر تپ دق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در خیشوم بچسپید و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تپ محرقه یا دق موجود بود پس حرارت یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سببش خلط لزج باشد علاج نافعترین چیزها در ان ادهان و عصارات بارد رطب مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کدو و یا آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه و خطمی ست و کذلک مخ ساق بقر و ایل وغیره و استحمام نیز مفید بود و یا روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و موم روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سعوط نمایند و تبرید باشربه و سعوطات بالعبه و البان و ادهان و اضمده و اغذیه بارده که در علاج امراض دماغی حار و جز آن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب و کافور

بو بیند و خیار و تربز خورند و در مبیی ادہان مذکورہ بدون کافور بکار برند و ایضا روغن بادام یا شیر دختران یا شیر خر و بینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی دوشیدن و دیگر ادویۂ مرطبہ بکار بردن نافع بود و آنچہ جالینوس گفتہ و حکیم عاید نیز در ہر دو قسم تجربہ نمودہ طلای پیشانی و مقدم سر بآب خرفہ مضروب بروغن بادام و روغن کدو و سعوط آنست و آنکہ از خلط لزج بود بعد تلیین خلط بتقطیر روغنہای مرطبۂ مذکورہ و العاب و شرب مرطبات تنقیۂ مادہ از بدن و دماغ بمسہل و حب ہلیلہ و قرص بنفشہ و غراغر و عطوسات و نشوقات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید کہ جملہ ادویۂ سدہ کہ در بحث خشم مذکور شد مفید این قسم ست و حکیم علی می نویسد کہ درین نوع اول بآب گرم استنشاق نمایند بعدہ بروغن بنفشہ یا بادام یا نیلوفر یا روغن گل ابعد ازان طعام تجویز و اگر آن شوربا باشد اولی ست

حکۂ انف

سبب خارش بینی صعود بخارات حادہ لذاعہ از مادۂ حریفہ مجتمعہ در بطون دماغ یا در محل دیگر ست و احتباس آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و شبور و قرحۂ بینی و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد کہ اگر آثار زکام یا دود یا شبور یا جدری یافتہ شود سببش ہمان باشد و اگر سرخی چہرہ بود و مریض را پیش چشم ہمچون جہیدن برق محسوس گردد مقدمۂ رعاف باشد و اگر دفعۃً پیدا شود و بسرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن ہوای سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در ابخرہ بعد تعدیل مزاج بماکول و مشروب و تنقیۂ بدن و دماغ از مادۂ بخار تدہین انف بروغنہا و سعوطات نمایند و بہر تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل بو بیند و برای منع ابخرہ سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب الآس را خاصیت عجیب ست در استیصال ابخرۂ حار مطلقا و از اشیای مبخرہ اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیہ بلیغ باشد نقوع مشمش بنوشاسند کہ تنقیہ برفق و تبدیل مزاج اعضا نماید و بقول ابن جنین خولان لطوخا و فتیلۃً نیز نافع حکۂ انف ست و گویند کہ اول رگ قیفال زنند و بفاصلہ سہ چہار روز رگ ارنبہ کشایند و بعد یکہفتہ تنقیۂ دماغ و بدن بحب بنفشہ و مطبوخ ہلیلہ زرد فواکہی علونجان و یا آلو باشربت ورد مکرر الہلیجی نمایند و بعدہ جہت منع بخارات و تقویت معدہ و دماغ اطریفل کشنیز دہند و غذاہای کم بخار و سرد خورانند و بروغن گل و بادام برابر چرب نمایند و در مقدمۂ رعاف فصد سرو کنند و آنچہ در بحث رعاف از اغذیہ و ادویہ مسطور شد بکار برند و در زکام و دود و شبور و قرحہ و جدری علاج آنہا نمایند و گویند کہ در حکاک منخرین اطفال سرکہ یکدو مرتبہ بمالند و اگر ازین زائل نگردد و نوشادر در سرکہ حل نمودہ بملایمت بران بمالند و اگر ازین ہم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سر سوزن را اندک دران فرو برند کہ دران قدری بنشیند پس بران کہ بمالند

حرقت الانف

ہرگاہ مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوء مزاج حار دروی اثر کند سوزش عارض شود علاج پارچہ بگلاب و صندل آلودہ بر بینی گذارند و روغن گل یا آب حی العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر دختران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور بو بیند و گیلانی گوید کہ گاہی در منخرین نوعی از سوء مزاج حار در غایت حرارت حادث شود و علامت آن احساس گرمی و التہاب دران ست و علاج آن تعدیل مزاج بمبردات و تسکین حرارت باستنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر یا اندکے گلاب و نہادن پارچہ مبلول بصندل و گلاب ست و اگر حرارت بسوی ہر دو طرف دو بطن دماغ سودی گردد روغن نیلوفر معمول از مغز تخم کدو و روغن گل با گلاب سعوط کنند و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشہ و گل کدو و گل خشخاش و مانند آن بو بیند و طبری گوید علتی ست کہ در بینی ظاہر شود و از ان در چشم اشک آید و انسان را از ان حالت صعب بہم رسد و دوا آنست کہ می یابد انسان در بینی خود عند استنشاق ہوای بارد حرقت لذاع کہ تا دماغ او برسد و از ان چشمہای او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق ہوای سرد یافتہ می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حارۂ لذاعہ کہ از سبب اجتماع اخلاط حریفۂ لذاعہ در بطون دماغ متحلل میگردد و چون این بخارات ردیہ میشوند در بینی محتقن میگردند و احتراق شدید پیدا میکنند و ہر کہ را زکام افتد و خیشوم او سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاد کہ در ابتدای زکام جاری میشوند بسوزند سببش آنست کہ مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع پیدا شدند پس ہرگاہ مسام سر بسبب سردی و غیرہ منسد شوند بخارات منعکس گردند

از منخرین جاری میشوند و بآن چیزی ازان اخلاط حریفه حاده مختلط میگردد و سوزش مجاری پیدا می کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هردو موضع یاد دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن بماکول و مشروب ست و قصد تنقیه این خلط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف القوة یا زمانه مانع از تنقیه بالغ باشد لقوع شمش بیاشامند و در اجزای او آنچه ضد این اخلاط لذاعه حریفه باشد میفزایند پس این نقوع استفراغ او بتدریج می نماید و تبدیل مزاج اعضای او میکند و اصحاب سوء مزاج حار دماغ و کبد استعمال آن بنمایند و تغیر مزاج دم میکند و در امراض راس مسطور شد

احتباس شی در انف

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول بروغنها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره ازان در بینی چکانند پس ادویه معطسه که در آخر بحث عطاس مسطور شد در بینی دمند و هنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آنچیز بیرون افتد و یا بآله مناسب برآرند و بدانند که اکثر هنگام تناول طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر لطفل عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک در مجرای بینی برآید و تعفن پذیرد و بر بجاند و توحش و بدخوابی و ضعف اشتها و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تپ خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی بی اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست خود بدانجانب ببرد و بمالد و تدبیرش همانست که مسطور شد و اگر ازین تدبیر برنیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته دهان خود را بر منفذ بینی مسدود او گذاشته بقوت بدمند و متعقب آن بلا فاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح ست ازان قویتر دمند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن بیس خیاشیم طفل هویدا شده علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادهان مناسبه است و تدهین و ترطیب یا فوخ او با دهان مرطبه مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه

سدهٔ خیشوم

و آن چیزی محتبس در داخل اوست حتی که شی نافذ را از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج ست و یا لحم نابت و یا خشکریشه و از نشان این سده است که غنه در آواز پیدا میکند حتی که منع می نماید فضله نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن ازان حادث میگردد علاج در خلطی بعد از نضج نضیج بلغم و تنقیه بمسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یکدرم جندبیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هر واحد یک قیراط مر نیم درم حبها سازند و بآب مرزنجوش لب سوده سعوط نمایند و هرچه برای خشم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که بعمل دستکاری و خرط بینی از میل خاص یا لتی که بآن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس مدام جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت بعمل آرند و اگر از خشکریشه باشد علاج تحته یا لبس نمایند و گیلانی گوید که اگر سده از خلط غلیظ لزج باشد پس اگر ممکن بود اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نماید بعده مهلت دهند بمقداری که میان دو مسهل واجب ست پس تنقیه سر بحب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر نماید و موافق ترین آنها حب صبر ست بعد ازان غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل رفته نماید و لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده مرتبک باشد بمرزنجوش و زعفران عطسه آورند که این سده را بکشاید پس لزوم پرهیز و منع از اغذیه مره و غلیظه و لزجه نمایند که باین طریق سده بکشاید و اگر چیزی لزج باقی ماند که از موضع سیلان کند امر نماید بانکباب بر آب مقل بطریقیکه در باب زکام گذشت که این نت و تحلیل رطوبت نماید و اگر بعد ازان سرفه آید بدانند که ماده رقیق شده و بسوی سینه نازل گشته و درین هنگام بر شربت خشخاش و شربت عناب لزوم نمایند تا آنکه سرفه زائل شود و امر با فشاندن بینی دائم و عطسه آوردن نمایند و این بهر آنست که ماده بشربت خشخاش غلیظ گردد و با فشاندن بینی و عطسه بیرون آید باین طریق در نیوقت پاک گردد و این ترتیب علاج واجب ست که طبیب درین معالجه یاد دارد پس اگر تقدیم تدبیر موخر نماید مورث رعاف و صداع گردد زیرا که عطسه آوردن قبل از ترقیق ماده عروق را بشکافد حرکت دهد و اگر سده از روئیدن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر سرطانی بود باآهن تعرض ننمایند و لیکن اگر گوشت نابت باشد آنرا بخراشند برشته گره دار از موی بافته که یک سر آن بسوی دهن بیرون آورده باشند و سر دیگر بیرون بینی باشد و هر دو را بکشند تا آنکه گوشت زائد بخراشد بعد ازان رشته بیرون آورده فتیله بسرکه و نمک آلوده بنهند تا آنکه خون منقطع گردد پس مرهم معمول از سرکه و گلنار و کندر و مرداسنگ علاج کنند و از استنشاق آب سرد منع نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و تعاهد بفصد سر رو نمایند تا وقتیکه گوشت زیاده شود و گاهی این گوشت را باآهن قطع

میکنند و سالم‌تر آنست که از خراشیدن رشته و علاج بمرهم مذکور شده و اما ادویه حاده اکاله را بر آن نگذارند زیراکه گاهی مزاج دماغ گرم میشود و جذب دماغ میکند و گاهی سده از تنگی مجری در خلقت حادث میشود پس دائم بادنی شی نازل سده میگردد مگر آنکه شی سائل بسیار رقیق باشد و علاج آن تنقیه دماغ و استعمال تحنیک یا ایارج نمایند اگر مزاج آن احتمال کند و از اغذیه غلیظه البته پرهیز کنند و از جماع بعد خوردن طعام حذر کنند و باستفراغ در اوقات محمود تمایند و سده بینی که با اطفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه و پرهیز او از اغذیه مغلظه و ریختن آب گرم بر سر طفل و اکباب بر بخار آن و مالیدن سر او بخرقه خشن ست و قبل ازین تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جائز نیست

خنان

و آن مرضی ست که بینی را عارض میشود و از آن در آواز انسان خنخنه ظاهر میگردد و بسبب او کلام متبین نمیشود و این غیر غنه معروف ست گویند که سببش لوزتین و یا اماس ست و لیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتش اینست که کلام مفهوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خنابیت بسیار بود و چشمها سرخ پر از اشک بر خاسته باشد با درد سر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سر رو کشایند و از آب کشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو تنها حضض حل کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها سبز بهم نرسد شیره آنها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار ولایتی و مازو و نمک اندرانی برابر سوده با آب شهادت آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و چنبای خشک و پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه بدستور بکار برند و مازو با آب حنا یا انار خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود مسهل صفرا العمل آرند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن درین باب اثر عظیم دارد و تدبیر خفیف از ابواب الف بکار برند و بقول جالینوس از معالجات او آنست که مازو مسحوق را در آب انار شیرین چندانکه بو شد بجوشانند تا آب جذب شود بعد خشک کنند و نصف او کندر و انزروت آمیزند و مرتبه دیگر با آب انار که در آن مازو جوشانیده باشند بسرشند و بطریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و اله میکار مبوم روغن در بینی چکانند و تا به شدن آن مدام استعمال کنند و اگر این مرض از بودن سوراخ در کام بسبب مرض آتشک یا نزله حاده عارض شود علاجش در امراض حنک

دیدان انف

سببش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ ست نشانش حکه در مقدم دماغ در بعض اوقات ست و خروج او در مخاط علاج بعد نضج ماده تنقیه بمسهل و ایارجات و معطسات شل کندش و شونیز کنند و تناول اشیای مرطبه ترک نمایند و با ادویه قاتل کرم مثل شیح و قسط و مرو قنبیل و آب برگ شفتالو سعوط نمایند برگ شفتالو سائیده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجرب ست و بالجمله هرچه در علاج صداع دودی و کرم گوش مسطور شد بعمل آرند

انتفاخ انف

گاه در بینی اطفال انتفاخ مجری عارض میشود که غلیظ و سطبر میگردد و وجع نماید و طفل بی آرام و سکون نمیباشد علاج ملاحظه نمایند اگر در آن چیزی لبعدۂ صلب باشد در علاج آن تساهل نمایند چه اکثر بورم کثیر الارجل منجر میگردد پس باید که مرضعه او را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت افتد باشد تنقیه سازند و در منخرین طفل بقدر یکحبه خردل سوده و پنبه پیچیده بگذارند تا آنکه آنرا بخراشد بعد علاج او بمرهم نمایند و اگر بسبب صلابت احتیاج خراش او حدید باشد با آهن بخراشند

انقباض انف

گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفس نمایند بهم آیند و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان بهم میرسد علاج شیر بر سر طفل قطور نمایند و شیر تازه دوشیده منجمد با نفحه بر سر او گذارند و برگ اسغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه چکانند و سر او را با آبیکه در جو شانیده باشند بشویند و بمرضعه او ماء الشعیر دهند و پرهیز از اغذیه غیر موافقه حاره فرمایند

خاتمة الطبع شکر بدرگاه حکیم مطلق که تا بیدی بی نهایتش جلد اول اکسیر اعظم از افادات زبدة الاطبای متقدمین و متاخرین حکیم محمد اعظم خان المخاطب ناظم جهان بطبع مشی نولکشور

غلط نامہ اکسیر اعظم جلد اول

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۴	ماعطا	یماعطا	۱۰۹	۲۰	اوائح	ارائح	۲۱۰	۲۹	ومضر	ومضاد
۵	۱۰	فردوس الحکمتہ	فردوس الحکمۃ	۱۱۳	۴	انزروت	انزروت	۲۲۷	۲۸	وور امتلا	درامتلا
؍؍	۱۳	علامہ علامۃ	علامہ	۱۱۶	۲۰	ولاشارت	واشارت	۲۳۴	۲۶	سب	رب
۹	۲۵	مرض	مرضی	؍؍	۲۸	شربان	شریان	۲۳۵	۲۶	لیکاری	لیکاری
؍؍	۲۰	مرض	مرضی	۱۲۶	۵	متحذ	متخذ	؍؍	؍؍	سوہہضم	سوءہضم
۱۴	۱۴	صحی	صحیح	؍؍	۱۷	ار	از	؍؍	؍؍	داسحام	واستحام
۱۵	۱۳	سزاور	سزاوار	؍؍	۲۶	اگر	واگر	۲۳۷	۲۳	تیرنر	تیزنر
۲۹	۱	مسفط	مسقط	۱۳۲	۲۰	نائل	رانائل	۲۴۹	۲۰	فاوایانہ	فاوانیا
۳۶	۲	عنکوت	عنکبوت	۱۳۷	۲۱	ایاکرد	ایماکرد	۲۶۵	۱	لفرنجنشک	لفرنجمشک
۴۳	۲۹	عماض	حماض	۱۴۵	۱۵	تناول	ازتناول	؍؍	۱۲	بابایح فیقر	باباریح فیقرا
؍؍	؍؍	اذابید	افزابید	۱۴۹	۱۲	سنای	سنای مکی	؍؍	۲۹	محلہ بہسر	محللہ بریسر
۴۵	۱۳	روغنہای	روغنہای گرم	۱۵۷	۴	صہ	سہ	۲۶۶	۱۱	داغ	دماغ
؍؍	؍؍	وفار	وبخار	؍؍	۲	پودنہ	پودینہ	۲۶۴	۲۹	حرکت مواد	حرکت
۴۹	۵	ارکانائیس واباح اوفیر	ارکانائیس واباج روفیس	؍؍	۱۰	سراقی	متراقی	۲۷۶	۱۵	غلیطا یودوگاہی	غلیطا یودوگاہ
۵۳	۱۹	کردو	کردہ	؍؍	۱۸	عطرلفیل	اطرلفیل	۲۸۵	۲	سیسالیثوس	سیسالیوس
۵۷	۱	دہ ورم	وودہ ورم	؍؍	۲۷	حلامات	علامات	۲۸۳	۵	ہفت اشہ	ہفت ماشہ
۶۵	۲۶	انفاخ	نفاخ	۱۶۱	۶	دہماہہ	دہماہا	؍؍	۱۳	ثیاود	وزیادہ
؍؍	۲۸	واکل	واکل و	؍؍	۱۴	نپذیر	نپذیرد	۲۸۷	۸	نقار	فقار
۶۷	۳۱	وغلظ ال	وغلظاء واکل	۱۶۲	۱۸	وچند بیاسر	وچند بیدستر	۲۸۹	۱	پوست بیخ کرفس	بیخ کرفس
۶۹	۱۳	چہار ورم	سہ ورم	؍؍	۱۹	کند	کنند	۲۹۳	۴	یاردہ	بارده
۹۴	۲۶	ما	را	۱۶۵	۱۴	باروورطب	بارورطب	؍؍	۱۳	وونبیع	وونیع
۹۷	۸	کالور	کافور	۱۶۹	۱۴	شروودیطوس	متروودیطوس	۲۹۷	؍؍	ماکلہ	یاکلہ
۹۹	۳	بحام	بجام	۱۷۲	۱۴	میفتج	میفنج	۲۹۷	۲	نجاردی	نجارردی
؍؍	۳	دناع	دراع								
؍؍	۴	داشتن	وداشتن	۱۸۵	۲۲	ہیرودیطوس	متردودیطوس	؍؍	۲۸	زعاف	ورعاف
؍؍	۱۴	دامت	ادامت	۱۹۷	۱۱	لعد	بازلعد	۲۹۹	۱	مبلوخ	مطبوخ
؍؍	۱۵	گل چگان	گل چکان	۱۹۹	۲۴	بک	بکدود	۳۰۰	۱۷	وشح ارمنی	وشیح ارمنی
؍؍	۱۶	سنگمرہ	بہنگرہ	؍؍	۲۵	وخصو	وخصوصا	۳۰۵	۴	گزار	گزاز
۱۰۳	پیشانی	اکثیر	اکسیر	۲۰۱	۲۰	دروج	درویج	؍؍	؍؍	گزار	گزاز
۱۰۹	۱۵	ولویئدان	ولویئدانی	۲۰۵	۲	جادو	معدد	۳۱۳	۷	وشر	وشپیر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۴۳	۵	باشبہ	یاشبہ
۳۴۷	۲۹	جبارہ	جسار
۳۲۸	۱۰	اکر	اگر
۳۳۳	۴	مثل	بمثل
۳۳۴	۲	قوی النطفیہ	قوی النطفیہ
"	۲۵	طریق	طرق
۳۴۶	۱	ٹانگ	ٹانک
۳۴۹	۱۲	صفرادی	صفرای
۳۵۳	۵	پراگنند	پرکنند
۳۶۰	۲	ملوه	مکوه
"	۲۹	اگر بسبب	اگر بسبب القیاده
۳۶۳	۲۱	دورم	دورم بجنوبی
۳۷۳	۲۳	ماتمہ	ملتحمہ
۳۷۷	۷	ذہبی	ذہبی
"	۲۵	مغز بیدانہ و مغز	مغز بیدانہ و مغز
۳۸۳	۶	مستعمل کنند	مستعمل
۳۸۶	۱	صبہ	وصبر
"	۲۶	سعبیہ	شبیہ
۳۸۹	۱۰	ومایثا	ویامایثا
"	۱۸	مرقشیسای	مرقشیثای
۳۹۴	۶	بزرگان	بہ بزرگان
۳۹۶	۲۶	وختیخام	وخشخام
۳۹۷	۳	مامیثا	مامیثا
"	۱۱	ننقیہ	تنقیہ
"	۱۳	برد الیوم	برد الیوم
"	"	سہر ملطیف	بہر تلطیف
"	۱۵	فائل	زائل
"	"	موار	مولد
"	۲۷	بکچھکنی	نکچھکنی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۹۷	۲۹	سودا	سوده
۴۰۰	۸	ثقبہ	ثقبہ
"	۲۳	ترتیب	ترطیب
۴۰۵	۵	حب وحب	حب ذبیب
"	۲۷	آبی ست	آبی ست رقیق
۴۰۸	۲	گھونگھی	گھونگھی
"	۱۸	نرکاو	نرگاؤ
۴۱۱	۸	حامتہ	خاصتہ
۴۱۸	۱۷	جیدیہ	جیده
"	۲۶	انزوت	انزروت
۴۱۹	۵	ومحاورت	ومحافظت
"	۹	انزدت	انزروت
۴۲۳	۱۳	مکرر	مکرر
"	"	وکذا الکتحال	وکذا الاکتحال
۴۲۶	۲۹	دبول	لبطول
۴۳۷	۱۵	وباغیر	ویاباغیر
۴۴۲	۹	کربانی	کربانی مغسول
"	۲۹	خسا	خطا
۴۴۳	۲۸	واعراض	مراعراض
۴۵۲	۱۱	بیخ کبرو	بیخ کبر
۴۵۳	۲۰	اندمال	اندمال آن
۴۶۷	۱۱	بیزند	بپزند
"	۱۹	درودغن غار	ورودغن غار
۴۷۷	۱	لضج	لفیح
"	۳۰	بیداکہ	پیدا
"	۲	برآوره	برآورده
۴۸۲	۱۰	بدرستوریکہ	بدستوریکہ
۴۹۳	۱۰	انگوس میکند	ازگوش میکند
"	۲۳	وددرد سرودرد	وددرد سرودرد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۰۰	۱۴	گردد	گردد
"	۱۷	بہ حنگ	بہ حنک
"	۲۸	ازوم	لزوم
۵۰۲	۳	مشبکہ دماغ	تشبکہ دماغ
"	۱۱	خالب آید	غالب آید
"	۱۲	مبدل	متبدل
"	۱۴	دگاہی	وگاہی
"	۱۶	بیخ بخیار	بیخ انجبار
۵۰۵	۱۹	لحیۃ التیش	لحیۃ التیس
۵۱۱	۱۳	نام	نمام
"	۱۹	میشو	میشود
"	۲۲	باوسموم	یاباوسموم
"	۲۶	فصل تخلل	فصد تخلخل
"	۲۸	اوسفند	اوبرسند
۵۱۲	۱	کردد	گردد
"	۴	اکر بر بخارات	اگر بر بخارات
۵۱۳	۱۰	کہ ا ماده	کہ آماده
"	۱۵	گوشت غلیط	گوشت غلیظ
۵۲۵	۲۵	زروانذطویل	زراوندطویل
۵۲۳	۹	لواسر	بواسیر
"	۱۲	جرتبہ	مرطبہ
"	۲۴	ممسلی	ممتلی
"	۲۶	قنفالین	قیفالین
۵۳۱	۲۱	شہدا	شہد
۵۲۶	۱	وبینی	دربینی
۵۲۷	۸	طرق	طریق
"	۲۲	طرق	طریق
"	۲۶	بشکافد	بشگافد

صحت نامہ جلد اول اکسیر اعظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	با	بجا	۲۸	۱۵	فیخنج	فیخنج	۵۴	۷	دروآ	ذروراً	۹۱	۹	این درا	این دوا
۵	۲۸	معلالجات	معالجات	۲۹	۱۲	احتیاس	احتباس	۵۵	۱۴	وامیہ	دامیہ	۹۲	۴	یاروغن تفط	یاروغن لفظ
״	״	کرے	کریمی	۳۲	۲۱	برحال	بہرحال	۵۶	۳	ملبوسس	بلبوس	״	۲۷	روغن نار	روغن غار
״	۲۹	این ماسہ	ابن ماسہ	۳۳	۳	سودویت	سوداویت	۵۹	۱۸	ابرام	ایرام	۹۴	۱۱	عصوسات	عطوسات
۶	۵	ماسرجویہ	ماسرجویہ	״	۱۳	انتشار	انتثار	۶۱	۱۰	طحال	طحالی	۹۵	۱۹	صلب	صلیب
״	۹	نعم الدایل	نعم الدلیل	۳۴	۱۵	ضیعف	ضعف	״	۱۳	گلوی	کلوی	۹۷	۲۸	ماپند	نمایند
״	۱۷	اعضامی	اعضای	״	۱۸	لطیفہ	تطفیہ	۶۲	۹	اروغنہا	روغنہا	۹۹	۱۱	دونیم دام	دونیم درم
״	۲۹	مخشش	مخشن	״	۱۹	لطیفہ	لطخہ	۶۶	۲۶	دافعترین	نافع ترین	۱۰۱	۴	ملش	ماش
״	״	یار انکیہ	بارانکہ	۳۵	۷	مقصود	مفقود	״	۲۹	وساکن	درساکن	״	۱۰	باماده مائی	یاماده مائی
۷	۸	بسگان	بسکان	۳۶	۱۸	مشتغل	مشتعل	۶۹	۵	جوش	خوش	״	۲۶	اطریفل ریانی	اطریفل زیانی
״	۱۱	اشتہادمزاج	اشتہا خراج	۳۸	۲۴	نتنفصہ	نتفضہ	۷۰	۱۴	شربت لیمو یا شربت	شربت لیمو یا شربت	۱۰۲	۱۳	گلاہ	کلاہ
״	۱۲	شبریا	شبرہا	۴۰	۲۶	حلا	خوا	״	۱۷	یک دانگ	یک ٹانک	۱۰۶	۱۸	یابد	باید
۸	۲۷	صعف.	ضعف	۴۱	۱	ودخشت	دوحشت	״	۱۸	بخرفہ	بخرقہ	״	۲۱	یترید	یتربد
״	۲۹	نامنتہی	تامنتہی	״	۱۲	سلب	سبب	۷۱	۲۴	سنبل چینی	ستیتل چینی	۱۰۷	۱۵	ازقرابادین	درقرابادین
۱۱	۹	خراعاث	مراعات	۴۲	۲۰	شانہ	شانہ	۷۵	۴	انوع	انواع	۱۰۹	۷	این سیار	ابن سیار
۱۲	۱۵	ملامست	ملاست	۴۵	۳	چہار	بیمار	۸۴	۲۶	مریض ما	مریض را	״	۱۳	تحفیف	تجفیف
۱۴	۱۸	اوکلا بدست	لابدست	״	۱۳	روغنہای	روغنہای گرم	۸۶	۱۳	بانزوت	بانزروت	״	۲۸	ازاوایح	ازارائح
״	۲۴	اضماد	اخماد	״	״	دفار	وغار	۸۷	۸	کالور	کافور	۱۱۱	۱۶	نیعسوج	نیضوح
۱۷	۵	یہداتہ	ہندوانہ	״	۲۰	بدوستور	بدستور	״	۲۷	لبثور	لبطور	״	۱۷	محلل	مجلل
۱۸	۱۶	نکابت	نکایت	״	۲۷	جندقوتی	خندقوقی	۸۸	۲	باریک	یا یک	۱۱۳	۹	کوفوفل	فوفل
۱۹	۹	مداوت	مداوات	۵۰	۲۶	اخراق	احتراق	۸۹	۴	دماغ وسطاسر	داغ وسطاسر	״	۲۳	مشکسا دغالیہ	مشک وغالیہ
۲۰	۱۵	شدیدالحلیب	شدیدالحلیب	۵۲	۱۷	قندفل	قندول	״	״	داشتن	وداشتن	۱۱۵	۲۹	لبابشعر	بجاالشعیر
۲۳	۱۹	ثقل	تنقل	۵۳	۱۹	کردو	کردہ	״	۱۴	دامت	ادامت	۱۱۶	۱	فی صفرادی	قی صفراوی
۲۴	۸	درثیاتی	درثانی	״	۲۳	حرید	خرید	״	۲۴	سانیدہ	سایئدہ	״	۲	ہراوز	ہرروز
۲۶	۱۲	علامت	علامات	۵۴	۵	سنبلید	شنبلید	۹۰	۳	تیوہ	تیہو	״	۲۰	لاشارت	اشارت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۷	۲۳	یاروغنن بادام	یا روغن بادام
۱۲۳	۲۸	انیدمیریا	اندیمسریا
۱۲۹	۱۱	جندستر	جندبیدستر
۱۳۰	۲۲	مشکن	مسکن
۱۳۱	۱۹	حاص	حاض
۱۳۲	۸	طرخشدق	طرخشقوق
〃	۹	درعلیل	درد علیل
۱۳۴	۸	کشند	کشند جربست
〃	۱۸	منہدم	مہندم
۱۳۵	۴	صداع	صدغ
۱۳۶	۱۴	خار	حار
۱۴۱	۳	برسام	سرسام
۱۴۲	۲۶	یاوسیر	یادسیر
۱۴۳	۱	یاترنج	بابرنج
〃	۱۲	پنزدیہ	پنزدبہ
۱۵۳	۵	بتخفیف	بتجفیف
〃	۲۰	ببرتبرید	بہرتبرید
۱۵۴	۱	برنسخہ	بہ نسخہ
〃	۹	جفت درم	ہفت درم
〃	۱۱	قطع آید	قطع کند
〃	۱۲	واشتہ باشند	داشتہ باشد
〃	۲۹	باکبوتربچہ	یاکبوتربچہ
۱۵۶	۳	وکزاقی	کزافی
〃	۱۲	منحنا	منحط
۱۵۷	۲۷	داخض	داخل
۱۵۸	۲۸	نفع بخشند	نفع بخشد
〃	〃	ششنبت	ششنتین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۵۹	۱۶	امراض	اعراض
〃	۲۹	یاگلقند	باگلقند
〃	۲۷	یاگلاب	باگلاب
۱۶۰	۴	زردی بیضہ	زردی بیضہ
۱۶۲	۴	شحوص	شخوص
۱۶۳	۲۴	مصادقت	مصادفتہ
۱۶۴	۱۰	یامراحل	بامراض
۱۶۶	۲۴	مطنخہ	مطبخہ
۱۶۸	۹	مبوع	تمبوع
۱۶۹	۱۴	شرودیلطوس	شرودیطوس
۱۷۰	۴	احلام وتفزع	احلام مفزع
〃	۲۳	بزنجار	برنجار
〃	۲۵	نیخ	نبخ
۱۷۱	۲۹	نیفشہ	بنفشہ
۱۷۲	۵	خرلیف	حرلیف
۱۷۶	۱۰	تریر	زریر
۱۸۰	۲۸	صادر	سادر
۱۸۱	۹	گیمرد آثار	گردود آثار
〃	۲۹	برتبدیل	بہر تبدیل
۱۸۴	۲۵	وتکلیقی	وتکلیفی
۱۸۵	۲۶	شیرودیطوس	شرودیطوس
۱۸۶	۷	الیضا مینولیسد	الیضاومینولیسد
〃	۲۷	یوتلس	دیوقلس
۱۸۷	۵	مرادو	مراد از
〃	۱۴	فروغ	فزع
۱۹۳	۲۵	سکنجبین بارد	سکنجبین بزوری بارد
۱۹۶	۳	یانخاکشی	بانخاکشی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۹۸	۲۰	بخوانند	بخورانند
۱۹۹	۱۳	بناشد	باشد
〃	۲۰	زرین	رزین
۲۰۰	۹	وہلیلہ	وبلیلہ
۲۰۱	۱۸	مقشر ورشیر	مقشر و مطبوخ در شیر
〃	۲۰	دروج	درونج
۲۱۰	۲۱	نفخ	نفخ
۲۱۰	۲۹	مشر	مضاد
۲۱۲	۱۹	وتخذر	وتحذر
۲۱۸	۲۱	شیر برانداز ند	شیر برابر اندازند
۲۲۰	۱۰	باخمیرہ گاوزبان	یاخمیرہ گاوزبان
۲۲۶	۲۳	اسہار	اسمار
۲۲۷	۱۷	ضعف حرض	ضعف از مرض
۲۲۸	۱۴	ساتیمن	سپاتیمن
۲۳۰	۱۹	یاشکر	باشکر
۲۳۴	۲۶	خرفر	خرفہ
〃	۲۹	سبپا	رب
۲۳۶	۲۳	طبیعت	طبیب
۲۳۷	۳	باشد	نہ باشد
۲۳۸	۱۹	ووح	روح
۲۴۲	۲۱	تارود تر	تازہ و تر
۲۴۴	۱	صرع کردہ	صرہ کردہ
۲۴۵	۲	خواری	جواری
۲۴۶	۷	مذکور باشد	مذکور شد
〃	۱۴	مفرض	معرض
〃	۱۵	زبلدی	از بلدی
〃	۲۴	نیوس وحرفان	تیوس وخرفان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴۶	۲۳	خنایص	خبایص
۲۴۷	۲۵	وبلادرمرغ	وبلاد ومرغ
۲۴۹	۸	بنگ	بنک
〃	۱۱	بنگ	بنک
〃	۲۶	ترید	تربد
۲۵۰	۲۹	شربیتہ	شربت
۲۵۲	۲۸	مجمر	مخمر
۲۵۳	۱۲	بابلغم	یابلغم
۲۵۷	۵	سباق	ساق
〃	۷	تبقریح	تبفریح
۲۵۸	۱۸	تزعزع	ترعرع
۲۵۹	۱۸	نہنگاہ	ہنگام
۲۶۰	۱۸	معانقتہ	مخانقت
۲۶۲	۱۲	حالات	آلات
۲۶۳	۲۱	گرہ	کرہ
۲۶۴	۲	اوسلطان	وسلطان
۲۶۵	۱	قرنفل	قرنفلی
۲۶۷	۸	خندریقون	حندریقون
۲۷۰	۱۵	منعوبہ	منعویہ
۲۷۲	۷	عصوص	عسعص
۲۷۳	۸	یازیت	یازیت
۲۷۴	۲۵	قصد	فصد
〃	۲۹	قدی	قوی
۲۷۵	۱	المرض	امراض
〃	۷	استر	استرخار
۲۷۸	۲	درخل	درخلل
۲۸۲	۲	بجبت	بجب

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸۰	۱۲	تا چهار دریم	تا چهار دهم	۳۰۵	۲۷	سح کنند	مسح کنند	۳۳۰	۲۵	سیج	سبیج	۳۷۶	۸	کودی	کوری
۲۸۴	۸	ایام ربیع	امام ربیع	۳۰۶	۲۰	عجیب ورد	عجیب وارد	۳۳۲	۳	شهرت	شصت	〃	۲۱	خریف	حریف
۲۸۹	۷	دیوار	دیو دار	〃	۲۳	کنجد گرم کرده	کنجد گرم کرده	〃	۴	تهیج	تهیج	۳۸۲	۱۷	بسوی	بسوی
〃	۸	عذر	خدر	۳۰۷	۹	گرم حریر	گرم حریره	۳۳۳	۱۸	اجاد	انجاد	۳۸۳	۷	مستعمل	استعمال
۲۸۶	۷	واحب	واجب	۳۰۸	۱۷	نیا بند	نباشد	۳۳۴	۲	قوی النطفیه	قوی التلطیفیه	۳۸۴	۱۸	دور دوازند	دور دوازند
〃	۱۸	تمر	نمر	۳۰۹	۱۲	حالیت	حال ولیست	〃	〃	اجاد	انجاد	۳۸۷	۵	حلت	حدت
〃	۲۵	درطوج	دراج	۳۱۰	۱۹	عودالقرج	عودالفرج	〃	۱۸	جرمس	جرمسن	۳۹۱	۱۹	پزدیه	پزدیه
۲۸۷	۸	نقار	نقار	〃	۲۰	برلقو	ملقو	۳۳۸	۲۸	باریح	یا سیح	۳۹۲	۱	فتیح	مشع
〃	۲۲	عصب	عصب باشد لیکن [illegible]	〃	۲۳	یا فرفیون	یا فرفیون	۳۴۱	۱۸	مالخ	مالح	〃	۱۱	نمائم	هیمایم
〃	۲۳	تدبیر	بعد تدبیر	〃	۲۳ و ۲۴	و یا تخم نیم درم	[illegible]	۳۴۳	۱	طبیخ در چشم حلبه	طبیخ حلبه در چشم	۳۹۴	۱۸	خمور حارقه	ضمور حارقه
〃	〃	ماده است	ماده گشت	〃	۲۴	محرق	محرق	۳۴۴	۲۱	ماحیثا	ما میثا	〃	۲۵	تبرید	تبرید
〃	۲۴	مارستانی	مارستانی	۳۱۱	۱۲	هفته یار	هفته بار	۳۴۶	۱۶	بیخ	بنج	۳۹۷	۱۵	تمایل	زایل
۲۸۸	۲	تقاطات	نفاطات	۳۱۲	۸	لقوه تشنج	لقوه تشنجی	۳۴۷	۱۷	باشیر نر	باشیر بز	〃	〃	موار	موار
۲۹۱	۸	بلیقی	بلیغی	〃	۱۳	در مبادی	دران مبادی	۳۴۸	۲	میده گرم	میده گندم	۳۹۸	۳	عروق الصغر	عروق الصفر
۲۹۲	۱۴	مغز بهیدانه	مغز تخم بهیدانه	〃	〃	بتحلیل	بتحلیل	ساقط	۵	پراگنند	پراکنند	〃	〃	شیر عرب	شیر غرب
۱۹۳	۱۷	دو صنیع	دو ضع	۳۱۴	۱۷	لطفیه	لطفیه	ساقط	۱۰	یاطبیخ	باطبیخ	〃	۱۲	چهار گرم	چهار یار گرم
۲۹۴	۱۹	صورت	صوت	〃	۲۸	چورن	چورن	〃	۲۴	وسلی	وسبل	〃	۱۵	عنا مین	غبار مین
۲۹۵	۷	درم مقام	در مقام	۳۱۵	۱۸	بدن اور	بدن او	۳۵۵	۱۶	انخاط	انحطاط	〃	۱۷	ایل	ایل
〃	۱۲	جوز رومی	جوز رومی [illegible]	〃	۱۹	عصیب	عصب	〃	۱۷	قروخ	فروج	۴۰۵	۲۵	قابل برقت	مائل برقت
〃	۱۴	مغوات	مفوات	۳۲۰	۳	یک حب	یک درم حب	۳۵۷	۷	انزین	ازین	〃	۲۷	آبی ست	آبی ست تحقیق
۲۹۶	۲۳	حفات	[illegible]	۳۲۱	۲۵	سیر بسیار	شیر بسیار	۳۶۰	۱۸	بادرمائی	یادرمائی	۴۰۷	۱۸	درین	درین نوع
۲۹۷	۲	بخاردی	بخار دردی	۳۲۲	۸	عود صلیب	عود صلیب	۳۶۲	۹	وشراب	وشرب	۴۰۸	۱	کوزه شیشه گران	کوزه شیشه گران
〃	۲۰	گردیدن	گزیدن	〃	۲۹	باسده	یا سده	〃	۲۷	نقط آن	لقط ان	〃	۶	روشنائی	روشنائی ست
۲۹۸	۱۶	درد ور	در ور	۳۲۳	۵	عصیب باشعبه او	عصب باشعبه او	۳۶۶	۲۲	مح	ملح	〃	۷	نزبلی	نزلی
۲۹۹	۲	مسبوق	مسلوق	۳۲۵	۱	بتزید	تبرید	۳۶۸	۱	ازازاله	ازاله	۴۰۹	۲۳	ویم	وریم
۳۰۲	۲۵ و ۲۶	روغن تخم کدو	[illegible]	۳۲۷	۲	ملسان	بلسان	〃	۴	مجری	بحری	〃	〃	بیا لاید	بپالاید
۳۰۴	۱۷	باورم	یا ورم	〃	۲۹	جبار	جبار	۳۶۹	۲	محققن	محققن	۴۱۱	۲	صاغط	ضاغطا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰۲	۲۷	باقی	یاقی
״	۲۲	غلبهٔ مزاج	غلبهٔ سوء مزاج
۴۱۷	۱۰	مطبوع	مطبوخ
״	۱۹	تدبرش	تدبیرش
״	۲۱	دجوزایات	دجوزابات
[illegible]	۵	محاوزت	محافظت
[illegible]	۲۲	ودبی	پوذبهی
۴۲۱	۲۱	مانع	دماغ
۴۲۳	۹	بتدبیرلطف	بتدبیرلطف
۴۳۳	۳	بعدقی ست	بورقی ست
۴۳۹	۱۰	فضول	فصول
۴۴۰	۱۹	ازنینی	ازمنی
۴۴۲	۲۹	اگرخلط	اگرآن خلط
۴۴۷	۲۷	ستنفرعه	مستفرغه
۴۴۸	۱۷	آنزا	آنزانیز
۴۵۰	۲۸	دربیع	بدرربیع
۴۵۳	۲۱	یازهره	بازبرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۴	۲۶	بزدر	بردر
۴۵۶	۱۱	گرمی	کرسی
۴۶۱	۳	لکود	مکود
״	۴	بیباشد	نمیباشد
۴۶۲	۱۵	وورم	ورم
״	۲۷	باآردباقلا	یاآردباقلا
۴۶۳	۲	گیلان	گیلانی
״	۱۰	چیزی	چیزیکه
״	۲۲	ماشهد	یاشهد
۴۶۴	۴	مجرب	ومجرب
۴۶۷	۱	مذکورشه	مذکورشود
״	۱۱	بیزند	بیزند
״	۱۴	نقض	نفض
۴۸۵	۱۱	بیالاید	بیالاید
״	۱۵	مرہم شانی	مرہم شافی
۴۸۷	۱۸	مرۂ خور	مرماحوز
۴۸۹	۲۲	باحیوان	یاحیوان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹۲	۱۴	مزاج	مزاج بود
۴۹۵	۲۳	مزمی	نرمی
۴۹۶	۲۵	باسلیق نماید	باسلیق و اول تمانیه
۴۹۸	۲۲	طری	طری گوید
۵۰۰	۲۷	معدہ دماع	معدہ و دماغ
״	۲۸	ازدم	لزوم
۵۰۲	۳	مشبکه	شبکه
۵۰۴	۱۰	رغشه	آغشته
״	۱۸	خرفه	خرقه
״	۱۱	رسادست	اسادست
۵۱۱	۲۵	سوای	وهوای
״	۲۶	تخلل	تخلخل
״	״	فصل تخلل	فصد تخلخل
״	۲۵	ستد	برسند
۵۱۲	۱۳	وگاد باز	وگاه بارد
۵۱۴	۱۲	قعالم	قوام او
״	۲۴	مثل	مش

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۱۴	۲۸	حلب	طحلب
۵۱۵	۶	بلع نمایند	بلع نمایند
[illegible]	۱۹	کاغذسوزن ده	کاغذسوزن زده
۵۲۶	۱۳	افرنجیا	افرنجیه
״	۲۰	تنقیه سوادی	تنقیه سودای
۵۲۸	۹	گفته اند	گفته اید
״	۱۴	ممسوح	ممسوح
۵۲۹	۲	مرهم ابن استعمال	مرهم استعمال
۵۳۰	۱۰	مزمل	مرمل
۵۳۱	۲۱	شهدا	شهد
۵۳۲	۲۱	حساوت	جساوت
۵۳۳	۱۴	بدان	بدن
۵۳۴	۹	غبارر	غبار
״	۲۷	دیاشیر	دباشیر
۵۳۶	۲	دبینی	دربینی